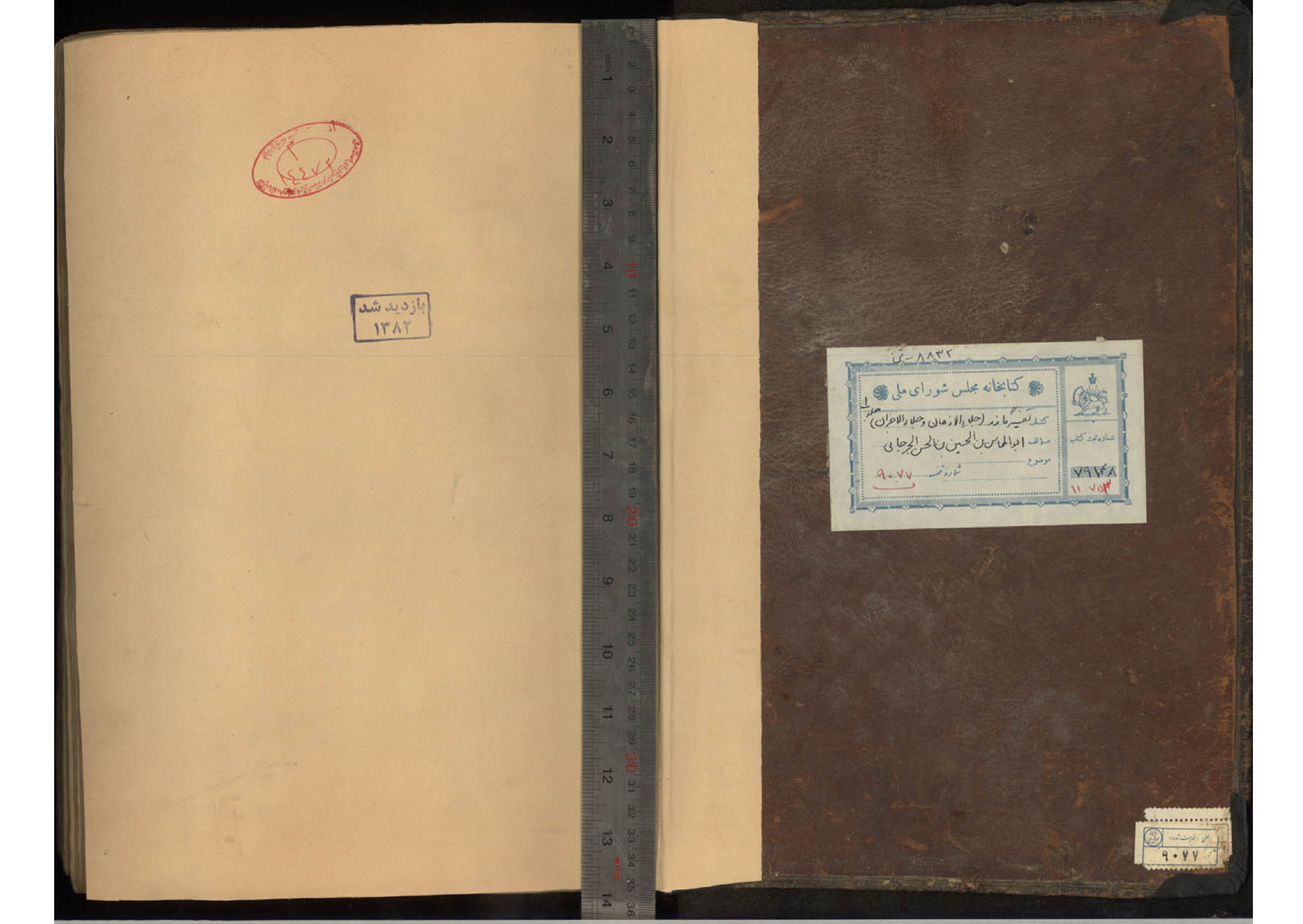
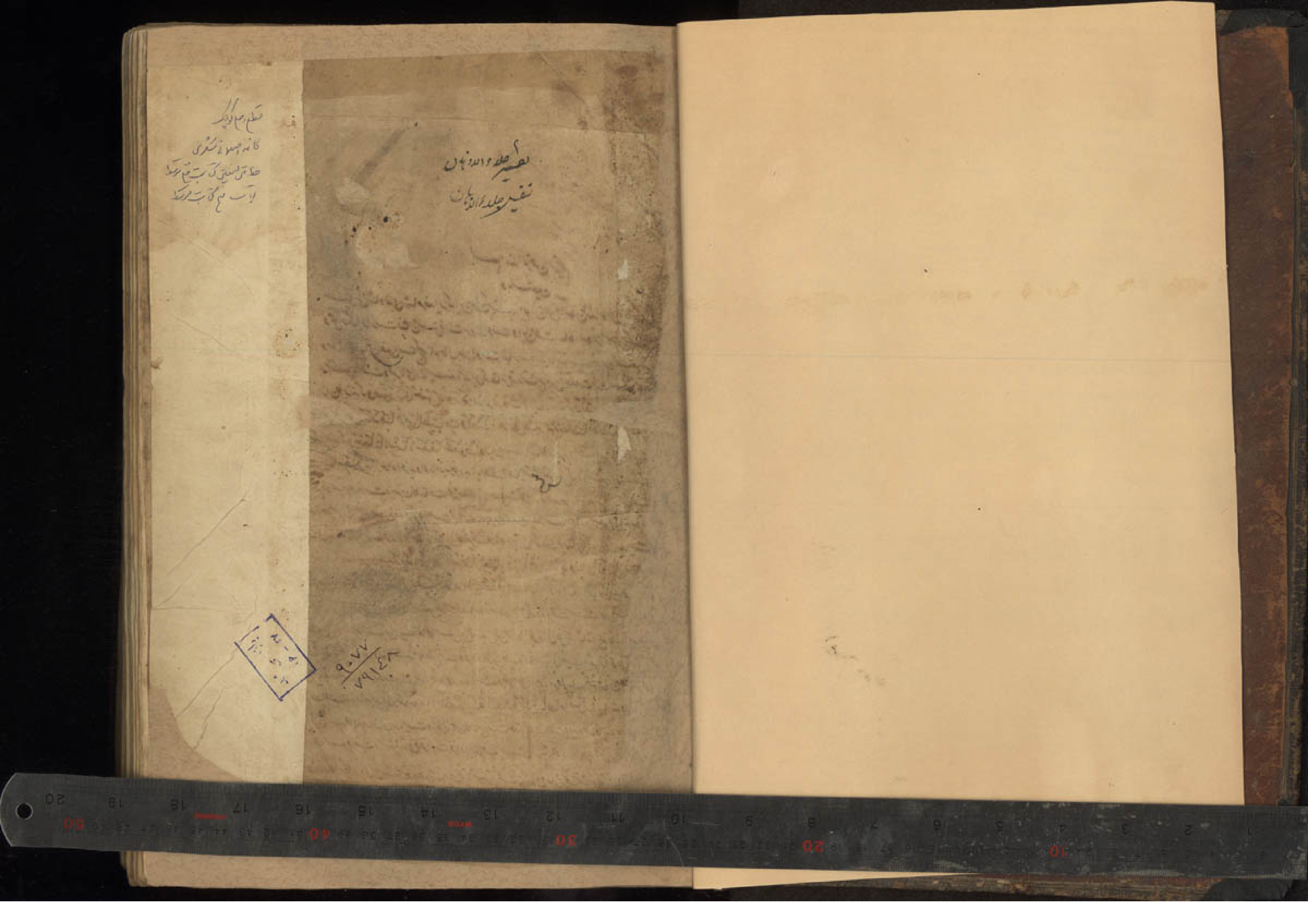


بازدید شد
۱۳۸۲
ن-۸۸۳۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تفسیر گازر (جلاء الاذهان وجلاء الاحزان) جلد ۱
مؤلف ابو المحاسن بن الحسین بن الحسن الجرجانی
موضوع
شماره ثبت ۹۰۷۷
شماره ثبت کتاب
۷۹۱۴۸
۹۰۷۷


تفسير جلاء الأذهان
تفسير جلاء الأذهان





بسم الله الرحمن الرحيم
وبه نستعين

سپاس و ثنا و حمد بی شمار خدایرا که این هفت گنبد ایوان معلق و آسمان بلند ایوان مطبق که هر یک [illegible]
و محل ملائکه ابرار است نشان [illegible] زوال اوست و این هفت بساط اغبر و فراش اکدر که میادین [illegible]
و معرکه سواران یقین است گنج نامه جمال جلال اوست غبار حدوث بر اطناب خیام و حشم عقل و همت
بر آستانه عظمت و کبریای [illegible] نقاش قدرتش که بر صحیفه ظلمات [illegible] صورتی [illegible]
[illegible] که وصورکم فاحسن صورکم از جمله مخلوقات خود برداشت که ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم
فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا آسمان رفیع [illegible]
گردانید که وجعلنا السماء سقفا محفوظا و زمین بسیط را بساط مرقد و فراش ممهد گردانید که وجعل لکم الارض
فراشا هرچه آفرید از بهر او آفرید و او را از بهر خود [illegible] لطف و عنایتش تفویض کرد و بشیر رحمت و غذای [illegible]
آنکه خلاصه موجودات است و بهترین کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که صد هزاران هزار تحف تحیات و صلوات
بر مرقد میمون و مضجع همایون او و بر آل و اهل بیت طاهر او باد [illegible]
بمنزل بعثتش دعوت کرد که والله یدعوا الی دار السلام و بقبول کردن دعوت [illegible] تخویف [illegible]
و بیان راه و راهبران [illegible] که انما انت منذر للعباد ولکل قوم هاد و ندای انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا در عالم داد [illegible] انهما لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض در مشرق و مغرب فاش کرد [illegible] تا روز [illegible]
العالمین اما بعد مولف این کتاب ابوالمحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی اعلی الله شانه و بلغ غایة الامانیه [illegible]
همی گوید که کتاب خدا [illegible] مصطفی است و عوام ازین فایده کتاب بی نصیب اند از آنکه علم تاویل و تفسیر قرآن
کسی داند که سالهای دراز در دریای علوم غوطه خورده باشد و بغواصی گوهر علم بیان نکته قرآن [illegible]
[illegible] از هر دریایی [illegible] انا مدینة العلم وعلی بابها حاصل کرده باشد و [illegible]
آنچه [illegible] عوام را از آن بهره نیست و آنچه بزبان فارسی است بعضی که [illegible] از فایده عاری است [illegible]
در وجوه اعراب و لغت و اشتقاق و قرائت قراء و اختلاف مفسران آورده اند عوام از مطالعه آن [illegible]
حیران [illegible] از فایده [illegible]

جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۰۵ قمری

و بارها [illegible] این کتاب در تفسیر قرآن تالیف کردم و نام او جلاء الاذهان و جلاء الاحزان فی تفسیر القرآن نهادم و در وی جمع کردم تاویل
آیات و تفسیر مشکلات آنچه بزرگان دین پیشوایان اهل یقین [illegible] نقل [illegible] والراسخون فی العلم [illegible]
سبب نزول آیات آنچه معتمدان روایت کرده اند و سیاق آیات و ظاهر آنرا [illegible] اختیار کرده
[illegible] اخبار و احادیث و مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام آنچه لایق آن بوده باشد نوشتم [illegible]
[illegible] دل محبان اهل بیت را سرور [illegible] والحمد لله رب العالمین بدانکه معانی و تفسیر قرآن بر چهار وجه است
یکی آنکه آنرا خدای [illegible] چنانکه گفت ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ویسئلونک عن
الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی دوم آنکه ظاهر لفظ او مطابق معنی اوست [illegible] چنانکه
گفت اقیموا الصلوة واتوا الزکوة مراد ازین معلوم [illegible] چهارم آنکه لفظش مشترک بود میان
معنی [illegible] مراد خدای [illegible] رسول و ائمه علیهم السلام [illegible]
بر روایات صحیحه که تفسیر قرآن [illegible] چنانکه رسول صلی الله علیه و آله گفته است من
فسر القرآن برایه واصاب الحق فقد اخطا [illegible]
این مخصوص است [illegible] مجملات و متشابهات بدانکه اقسام قرآن [illegible] محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ
و خاص و عام محکم آنست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] تبارک الذی نزل الفرقان [illegible]
[illegible] الم ذلک الکتاب [illegible] انا نحن نزلنا الذکر
[illegible] تنزیل من رب العالمین [illegible] الله نزل احسن الحدیث [illegible]
موعظة من ربکم وشفاء [illegible] وانه لتذکرة للمتقین [illegible] حکمة بالغة [illegible]
[illegible] اهدنا الصراط المستقیم [illegible] واتبعوا النور الذی انزل معه
[illegible] واعتصموا بحبل الله جمیعا [illegible] وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا [illegible]
نقذف بالحق علی الباطل [illegible] وهذا ذکر مبارک [illegible] فلا اقسم بمواقع النجوم [illegible]
این کتاب [illegible]
[illegible] انا اعطیناک الکوثر [illegible]

وکل لفظی بود که دلالت کند بر معنی بر شرح عشر از حروف دیگر معلوم شود یکی آنچه ثابت شد از الم و حم و قد و جل و هر سوره را نامی است
و آنجمله است و در خبر آمده است که از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که اعطیت مکان التوریة السبع الطوال و اعطیت مکان
الزبور المئین و اعطیت مکان الانجیل المثانی و فضلت بالمفصل یعنی مرا بجای توریة هفت سوره دراز دادند یعنی البقره و آل عمران
و مایده و انعام و اعراف و توبه و بجای زبور مئین دادند یعنی سورهای صد آیتی دادند و گفته اند مئین آنست که سوره او بیش صد آیت
چون انفال و یونس و هود و یوسف و در قرآن و بجای انجیل مثانی دادند و آن سوره هاست که کم از مئین است و مثانی آن را گویند
که ثانی مئین است و حسن بصری گفت مراد بمثانی فاتحة الکتابست و مرا تفضیل دادند بمفصل که پیغمبری صاحب کتاب را ندادند
عبد الله عباس گفت از سوره والضحی است تا آخر برای آنش مفصل خوانند که فصل بسیار باید کرد میان هر دو سوره ببسم الله
الرحمن الرحیم و بعضی گفته اند برای آنکه فصل بسیار باید کرد میان هر دو سوره بتکبیری عبد الله مسعود از رسول روایت میکند
او گفت ان القرآن مادبة الله فتعلموا مادبته ما استطعتم ان هذا القرآن حبل الله و هو النور المبین و الشفاء یعنی این قرآن خوانی
خداست و نوری روشن است بیاموزید چندانکه توانید این قرآن حبل خداست و نوری روشن و شفایی سود مند است بخوانید
که شما را مزد دهد بهر حرفی ده حسنه نگویم که الم یک حرف میگویم که هر حرفی تا ثواب شما ده حسنه باشد ابو امامه از پیغمبر روایت کرد
که هر که ثلث قرآن بخواند چنان باشد که او را ثلثی از نبوت داده باشند و هر که دو بهره بخواند چنان بود که دو بهره از نبوتش
داده باشند و هر که همه قرآن بخواند چنان بود که او را جمله نبوت داده باشند چون آیتی که بخوانی ده درجه بالا میشوی تا به آخر
قرآن شد بر سی آنکه گویند اقبض فیقبض بگیر پس او بگیرد و دیگر بارش گویند فرا گیر فرا گیرد گویندش دانی که تو در دست چه داری
بازگویند فاذا فی یده الیمنی الخلد و فی یساره النعیم و چون نگاه کند در دست راست بهشت خلد دارد و در دست چپ نعیم
در خبر است که رسول گفت که دارندگان و حاملان قرآن نور فرا گرفته است لباس ایشان نور خدای بود آموختگان کلام خدا اند
دشمن ایشان دشمن خدای بود و دوست ایشان دوست خدای و حق تعالی گوید ای حاملان قرآن دوستی کنید با من و دوستی
کردن با من آنست که کتاب مرا حرمت دارید تا من که خداوندم شما را حرمت دارم و خلق را دوست شما کردانم و از رنج
قرآن شر دنیا بگردانم و از خوانندهٔ قرآن بلای آخرت باز دارم و شنیدن آیتی از کتابهای خدای تعالی بهتر بود او را از هم
سنگ کوه زر در راه خدای تعالی دادن و خوانندهٔ آیتی از قرآن ثواب او بیشتر بود از آنچه در زیر عرش است تا هفتم
زمین و پیغمبر فرمود که هر که قرآن را از دفتر خواند پدر و مادرش را اگر مرده باشند و اگر ایشان مشرک بوده باشند تخفیف عذاب
کند از هر یک از ایشان و هر که قرآن را از بر خواند و گمان برد که خدای تعالی وی را نیامرزید از جمله مستهزیان شد حارث ابن
اعور روایت کرد از امیر المؤمنین که روزی رسول گفت فتنه میکرد ما گفتیم یا رسول الله خلاصی از آن بچه شود گفت بکتاب
خدای و در وی خبر آنانست که پیش از شما بوده اند و خبر آنانکه پس از شما باشند و حکم آنچه در میان شما رود و آن فصل است
نه هزل و هیچ جباری نباشد که آنرا ترک گیرد الا که خدای تعالی پشت او بشکند و هر کس که بجز قرآن طلب هدایت کند گمراه شود
او حبل المتین است و ذکر حکیم و صراط مستقیم آنست که بزبانها پوشیده نشود و هواها او را کج نکند و از بسیاری خواندن
کهنه نشود و علما از وی سیر نشوند و عجایب او بسیند و این آنست که چون جنیان بشنودند گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی
الی الرشد هر که از او گوید راست گوید و هر که بوی حکم کند عادل باشد و هر که دست در وی زند بر راه راست بود خذها یا اعور
این حدیث را بستان ای اعور از قراء صحابه چون عبد الله مسعود و ابی بن کعب روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله قرآن

بوگفتی

هر که فتوی داند و در کند بحثی تا او علم آن معلوم نشود همه آنچه بایستی کار در پیش ما چون قرآن تمام فرا گرفتیم علم قرآن بنیاموختیم
عبد الله عباس گفت هر که قرآن خواند و تفسیرش نداند بمنزلهٔ اعرابی باشد که شعر میخواند حسن بصری گفت والله که
خدای تعالی هیچ کتاب و هیچ آیت نفرستاد الا خواست تا علم آن بدانند و معنی آن معلوم کنند و آنکه چرا آمده و در چه آمده
از سفیان ثوری شنیدند که گفت ما عمر خود را در ظهار و ایلا صرف کرده ایم و کتاب خدای را پس پشت انداخته ایم فردا
پیش خدا چه حجت خواهیم آورد ماهک تفسیر را از تفسره گرفته اند و آن آب بیمار بود که بر طبیب عرض کنند تا به او علت
بیمار رساند و آیه و منظر کردن در آن کشف حال بیمار کند همچنین مفسر کشف کند از شأن آیه و قصه و معنی و سبب نزول و کشف آنچه
که از مطلوب مفسر است و آن کشف بود و تاویل صرف آیه بود با معنی که محتمل باشد آنرا موافق اصل و قرائن و اصل و او
و آن مرجوع باشد و فرق میان این و آن آنست که تفسیر علم سبب نزول باشد و علم مراد خدای تعالی از آن لفظ و تعاطی از آن
نتواند کرد الا از اخبار و آثار و تاویل چون کسی عالم باشد بلغت عرب و علم اصول مستقل باشد او را روا بود که حمل کند آیه را بر
محتملات لغت چون قدح نخواهد کردن در اصول و قطع نکند بر مراد خدای تعالی الا بدلیل ماهک از جملهٔ حقوق ادای فرض خدای یا
در حق قرآن یکی آنست که گفت چون قرآن خواهی خواندن استعاذه بخدای کن فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و این امر سنت است نه وجوب چنانچه اصحاب ما گفته اند تا چگونه میباید گفتن حمزه
فاستعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم معنی آنست که پناه میدهم بخدای از دیو مطرود ملعون شیطان از آن است معنی شطن
که از خیر و رحمت خدای دور است و رجیم از بهر آنش خوانند که سنگسار کرده و لعنت خداست وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي
إِلَى يَوْمِ الدِّينِ و اما اختیر شهابست وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ شهاب ستاره ایست که در آسمان
کشیده میشود و آن رجم شیاطین است از عبد الله عباس روایتست که اول چیزی که جبرئیل رسول را در باب قرائت
قرآن فرمود استعاذه بود گفت ای محمد بگو که استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم آنگه گفت بسم الله الرحمن
الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول گفت هر که بامداد ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر
حشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته بروی موکل کرداند تا بروی صلوات میفرستند تا شب اگر در آن روز بمیرد
شهید مرده باشد و هر که نماز شام و خفتن بگوید همچنین باشد خوله بنت حکیم روایت کرد که رسول گفت هر که بمنزلی فرود آید بگوید
أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ تا در آن منزل باشد هیچ ضرر بوی نرسد و عبد الله عباس روایت
کرد که رسول بر تعویذ امام حسن و امام حسین علیهما السلام این کلمات نوشته بود أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ وَمِنْ
كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ آنگه گفت پدرم ابراهیم خلیل اسحق را بدین تعویذ کردی

سورة فاتحة الکتاب

بدانکه این سوره را ده نامست فاتحة الکتاب از بهر آنکه اول کتاب بوده و افتتاح بدوست و گفته اند برای آنکه اول بفرو
آمده و ام القرآنش خوانند برای آنکه اصل کتابست برای آنکه چنانکه مکه را ام القری خوانند از آنکه اصل زمینها از اوست و
گفته اند از بهر آنکه مقدم قرآنست و ام بمعنی امامست و گفته اند از بهر آنکه مجمع علومست چنانکه در خبر آمده است که خدای تعالی
صد و چهار کتاب فرستاد از آنها چهار اختیار کرد و علوم آن کتابها درین چهار کتاب جمع کرد و آن توریة و انجیل
و زبور و قرآنست آنگه علوم و برکات و ثواب داننده و خوانندهٔ آن سه کتاب را در یکی جمع کرد و آن قرآنست و آنگه علوم
و برکات قرآن جمع کرد در سورهای مفصل آنگه علوم سورهای مفصل برکات و ثواب آن جمع کرد در سوره فاتحة الکتاب

از بهر آنکه در هر نماز دو بار باید خواندم

پس هر که سورهٔ فاتحة الکتاب بخواند چنان باشد که صد و چهارده جلد کتاب خدای خوانده باشد و سبع المثانی خوانند زیرای
آنکه هفت آیتست و بیشتر آیتها را لفظ مکرر و مثنی است و از بهر آنکه دو بار فرود آمده یکبار بمکه و یکبار بمدینه و دو وقت خوانند از
بهر آنکه در هر نماز این سوره را بعضی قرآن گرده در نماز بخلاف سورهای دیگر و کافیه اش خوانند برای آنکه این سوره از سورهای
دیگر کفایت کند و هیچ سوره از وی کفایت نکند چنانکه رسول گفت ام القرآن عوض من غیرها ولیس غیرها منها عوضا و اساسش
خوانند برای آنکه مردی نزدیک شعبی آمد و از درد پهلو شکایت کرد گفت اساس قرآن بر وی خوان گفت اساس چیست
گفت الحمد لله از آنکه از عبد الله عباس شنیدم که او گفت هر چیزی را اساسی بود و اساس قرآن فاتحة الکتابست
و اساس کتابها قرآنست و اساس بنا مکه است و اساس آسمانها عریاست یعنی آسمان هفتم و اساس زمینها عجیب است
یعنی زمین هفتم و اساس بهشتها بهشت عدنست یعنی ناف بهشتها و اساس دوزخ جهنم است یعنی درکه هفتم و اساس
خلق آدمست و اساس پیغمبران نوحست و اساس بنی اسرائیل یعقوبست پس چون اساس قرآن فاتحة الکتابست ی
چون ترا بیماری رسد یا چاری باشد فاتحة الکتاب بر خوان تا شفا یابی و شفاش خوانند از بهر آنکه رسول بغزوی بود مرد
بعلت صرع بیهش افتاد یکی از صحابه فرا شد و فاتحة الکتاب در گوشش او خواند برخواست و تندرست شد با رسول گفتیم از این حال
فرمود که هی ام القرآن و شفاء من کل داء و صلواتش خوانند و پیغمبر این الصلوات خواند تا بدانند که نماز درست نباشد
الا بدین سوره و نیز گفت که خدای تعالی گفته است که قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین نصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی
ما سال گفت قسمت کردم من یعنی سورهٔ فاتحه را میان خود و میان بندهٔ خود بدو نیم یک نیم مراست و یک نیم بنده
مر آنچه بخواست چون بگوید بنده الحمد لله رب العالمین الله تعالی گوید حمدنی عبدی بندهٔ من حمد من گفت و چون گوید الرحمن
الرحیم خدای تعالی گوید اثنی علی عبدی بندهٔ من بر من ثنا گفت و چون گوید مالک یوم الدین خدای تعالی گوید مجدنی عبدی
بندهٔ من بمجد و بزرگواری من میگوید و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی گوید هذا بینی و بین عبدی این میان
من و بندهٔ منست یعنی بندهٔ من مرا بندگی میکند و از من طلب یاری و مددکاری مینماید و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم
تا آخر سوره خدای تعالی گوید هذا لعبدی و لعبدی ما سال این بندهٔ مراست و بندهٔ مراست آنچه خواست و در آنکه این سوره
مکیست یا مدنی خلاف کرده اند عبد الله عباس گفت مکیست مجاهد گفت مدنیست و بعضی دیگر هم گفته اند مکیست
و هم مدنی و راجح آنست که مکیست از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایتست که فرمود نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت
العرش یعنی این سوره بمکه فرود آمد از گنجی که در زیر عرش است ابن عباس گفت چون رسول بمکه بادای رسالت
برخواست اول سخن او این بود که گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره بخواند قریش گفتند
دق الله فاک خدای تعالی دهانت بشکند و نیز رسول ده سال بمکه مقام کرد پس از بعث و نماز کرد و درست شده است
که تمام نباشد نماز مگر بدین سوره پس باید که مکی بود و در اخبار بعث آمده که روزی پیغمبر بر کوه حری بود ناگاه سایه بر رسول افتاد
نگاه کرد تا چیست شخصی را دید پرها باز کرده و همه روی آسمان پوشیده ندا میکرد که السلام علیک یا محمد اقرأ بخوان
رسول گفت من پیش از آن آوازی شنیدم و کسی را ندیدم خدیجه را از این خبر دادم و خدیجه عم خود ورقه بن نوفل را خبر داد گفت
ای خدیجه محمد را بگوی که هیچ غم مدار چون آواز بشنوی بر پای بایست تا خود چه باشد تا این وقت که رسول این حالت و این صورت
معاینه بدید بترسید و پای جای نگاه داشت و گفت ما اذا اقرأ و لست بقاری چه خوانم که خواننده نیستم گفت بخوان بسم الله

الرحمن

الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر رسول بشنید و یاد گرفت و برخواست و باز آمد و تب گرفت و میگفت زملونی
دثرونی مرا بازپوشید خدیجه جامه بر رسول افکند و او را بخوابانید و دست بر پشت وی نهاد و گفت همچنان چادر بر سر کشیده که
ساعتی بخفت پس از خواب در آمد و این قصه بازگفت پس گفت همان شخص آمد بر آن صورت و مرا گفت بخوان گفتم چه
خوانم و من خواننده نیستم گفت بخوان که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر خدیجه بر پای خواست و بنزدیک
عم خود رفت و او را از این حال خبر داد او شادمان گشت و گفت ای خدیجه بشارت باد ترا که این علامت گواهی
و دلیل میکند که این شوهر تو آن پیغمبر آخر الزمانست که نعت او و صفت او در توریة و انجیل خوانده ایم آنگه ورقه بن نوفل
بیامد و رسول را گفت که بشارت باد ترا که تو آنی که عیسی بتو بشارت داد و خلق را او تو مانند آنی که عیسی پیغمبر بود و تو
پیغمبر مرسلی و ترا بجهاد فرمایند و اگر من آن روزگار در یابم در جهاد با تو موافقت نمایم چون ورقه بن نوفل وفات یافت
رسول گفت من او را دیدم در بهشت جامهای حریر پوشیده مجاهد گفت ابلیس چهار بار بنالید یکبار که لعنتش کردند و
یکبار که از بهشتش بیرون کردند و یکبار که رسول را به پیغمبری فرستادند و یکبار که سورهٔ فاتحة الکتاب فرود آمد عبد الله
عباس و عبد الله مسعود گفته اند که رسول فرمود من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله بعدد کل حرف اربعة الف
حسنة و محی اربعة الف سیئة و رفع له الف درجة یعنی هر که این آیه بخواند خدای تعالی بعدد هر حرفی او را چهار هزار حسنه بنویسد
و چهار هزار سیئه محو کند و هزار درجه رفع کند عبد الله عباس گفت معلمان بهترین مردمانند چیزی که بدیشان دهید بدهید
عطیه دهید و ایشان را در هیچ مپسندید به بانگ مزد ستانید که چون معلم کودکی را تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کند و کودک
بگوید خدای تعالی براتی بنویسد کودک را از دوزخ برای وی و برای پدر و مادر وی و برای معلم وی آورده اند که ملک روم
را درد سری پیدا آمد که جملهٔ اطبا از جملهٔ معالجهٔ آن عاجز شدند نامه فرستاد بنزدیک امیر المؤمنین عمر و درد سر خود در آن کرد آن
حضرت افسری فرستاد برای وی و گفت هر گاه که ترا درد سر باشد این افسر را بر سر نه تا درد سرت برطرف شود
و شفا یابی همچنان کرد خدای تعالی او را شفا داد عجب داشت بفرمود تا افسر را بشکافتند در آنجا کاغذی یافت بر وی نوشته
که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که شفای او از آن بوده اسلام آورد و مسلمان شد و اسلام را پنهان میداشت
و این آیت از فاتحة الکتاب و از هر سوره و دلیل بر این آنست که این آیه از جای خود بیرون نیست یا بجای اول سوره
نویسند یا بجای آخر یا برای فصل میان دو سوره یا آنجا که فرود آمده نوشته اند و آنجا که فرود نیامد ننوشته اند که برای اول
سوره است بایستی که در اول سوره برات بودی و اگر برای آخر سوره است بایستی که در آخر سورهٔ انفال بودی
و در آخر سورة الناس بودی و اگر برای فصلست بودی بایستی که میان انفال و توبه بودی و در سورة النمل نبودی و چون
این سه باطل شد نماند الا جایی که فرود آمده نوشته شد عبد الله عباس گفت از رسول خدا شنیدم که گفت نمی‌دانست
آنگه من بدانستم که سوره تمام شد آن بودی که جبرئیل آمدی و در اول سوره دیگر بسم الله الرحمن الرحیم فرود آوردی از
ابو هریره روایتست که گفت یکروز با رسول خدا در مسجد نشسته بودیم مردی در آمد و نماز آغاز کرد و گفت اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم الحمد لله رب العالمین تا آخر رسول بشنید و گفت ای مرد قطعت علی نفسک الصلوة نماز بر تن
خویش تباه کردی ندانی که بسم الله الرحمن الرحیم از الحمد است و هر که این ترک کند آیتی ترک کرده باشد و هر که آیتی
ترک کند نمازش بریده شود و نماز روا نیست الا بفاتحة الکتاب و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز جهری

واجب بود و در نماز اخفاتی سنت بود و دلیل برین اجماع اهل البیت است از امام رضا علیه السلام روایتست از پدرش
امام موسی کاظم از پدرش امام جعفر صادق که او گفت اجتمع آل محمد علی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم علی قضاء ما فات فی اللیل و
النهار و علی ان یقولوا فی اصحاب النبی حسن قوله و الف را در بسم الله الرحمن الرحیم بیفکنند و با را بکشیدند تا کشش
با بر الف دلالت کند و در اقرأ باسم ربک الذی خلق از برای آنکه این آیه نکرر است برای کثرت استعمال التخفیف الف
اولی بود اکنون ابتدا کنیم بتفسیر آیه بسم الله الرحمن الرحیم دو معنی را شامل است بر دو تقدیر یکی آنکه خبر باشد از حق تعالی بعد آنکه
گفت ابتدا میکنم این کتاب مجید بنام خود و دوم آنکه ما را میفرماید با ابتدا کردن باین نام و میگوید ابتدای کارها بنام من کنید که
منم آن خدایی که مهربانم بر بندگان خویش مؤمن و کافر را در دنیا روزی میدهم و بخشنده ام بر بندگان خاص در قیامت بر
مؤمنان رحمت کنم رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که کل امر ذی بال لم یبدء ببسم الله فهو ابتر یعنی هر کاری که او را مرتبتی و قدری
باشد چون ابتدا آن کار بنام خدا نکنند ابتر و دم بریده باشد و در چند جایگاه خدا ما را فرموده که ابتدا باین نام کنیم اقرأ باسم
ربک الذی و کلوا مما ذکر اسم الله علیه و در خبر است که اذا سمی العبد علی طعامه لم یتناول الشیطان منه و اذا لم
یسم تناول منه چون بنده طعام خواهد خورد اگر بسم الله گوید شیطان از آن طعام تناول نکند و اگر نگوید تناول کند بدانکه در اسم
و مسمی خلاف کرده اند بیشتر بر آنند که اسم خداست و مسمی خدا و بعضی گفته اند که اگر اسم و مسمی هر دو یکی بودی بایستی
که اگر آتش گفتی زبانش سوختی و چون عسل گفتی دهانش شیرین شدی و نیز خدای تعالی را در قرآن هزار و یک نامست به
اسمی مسمی دیگر بودی پس بایستی که هزار و یک خدای بودی و دانا که اسم و مسمی را هر دو یکی میگویند تمسک بقول خدای میجویند
که انا نبشرک بغلام اسمه یحیی و ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها و این هر دو بر مذهب ایشان دلیل نمیکند و الله
نام ذاتیست قادر بر اصول نعم و آن حیاتست و قدرت و شهوت و کمال عقل و تمکین از نیل مشتهی این اصول نعم خدا است
که نعمت هیچ منعمی بی آن تمام نشود و چون این نعمت برترین نعمتها باشد شکرش برترین شکرها باید که عبادتست و عبادت
غایت شکر باشد الرحمن الرحیم اشتقاق هر دو از رحمتست و رحمت نعمت باشد و کتاب خود را رحمت خوانده
و باران را رحمت خوانده و غیر او باراده خیر و ترک عقوبت درین معنی داخلست رحمن بلیغتر باشد از رحیم و رحیم بلیغتر
باشد از راحم و این فرق از جهت لفظ است و از جهت معنی هم فرقست برای آنکه رحمن منعم باشد بر جمله خلقان از مؤمن و
کافر و بر و فاجر و مطیع و عاصی و رحیم خاص بود بمؤمنان دون کافران و رحمن بر دون خدای اطلاق نکنند بخلاف رحیم
این بسمع معلومست عطا خراسانی گفت در جاهلیت عرب چنین نوشتندی که باسمک اللهم و رحمن را نشناختندی
خدای تعالی رسول را فرمود که بگو بسم الله و انگه فرمود که با آن رحمن ضم کن چون مسیلمه کذاب بیامد و این نام بر خود نهاد
خدای تعالی گفت رحیم با آن ضم کن تا این اسماء مجموع خاص مرا باشد اگر چه الله از آن بود چون در حق دیگران اجرا کردند من لام
تخصیص را بروی در آوردم تا الله شد دیگران را از آن بیرون آوردم و چون مسیلمه کذاب بیامد و نام رحمن بر خود نهاد
من رحیم را با آن ضم کردم تا لقب ناواجب او از نام مستحق من جدا شد رسول گفت خدا را صد جزو مرحمت است
نود و نه جزو در خزانه رحمت ذخیره کرده است و یکجزو بر همه اهل دنیا متفرق کرده هر رحمتی و شفقتی که در جهانست
یکجزو رحمت است چون فردای قیامت شود آن جزو پراکنده را با نود و نه ضم کنند جمله صد جزو رحمت باشد
بر سر گناهکاران امت محمد ببارند و در خبر آمده که خدای تعالی را ابر رحمت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت الحمد

رحمت باشد که ابلیس طمع رحمت کند اگر چه هرگز بوی نرسد رحمن است بر اهل آسمان رحیم است بر اهل زمین گفت
بیک رحمت رحیم است بصد رحمت رحمن است چون خواهد بخشد رحیمست چون خواهد خشم گیرد رحمن است
با الکافر و نعمار رحیمست بجا ارزو اشتیه بخشند و جبار رحمن است که از دوزخ باز رهاند رحیمست که بهشت جاودان
رحمن است بمن حمده رحیم بمن حمده رحمن است بمن کفره رحیمست بمن شکره **قوله تعالی** الحمد لله این ثنا است
که خدای تعالی جل جلاله بر خود میگوید و ما را بر ثنا و حمد خود دانا میکند و لفظش خبر است و مرادش امر است و
معنیش اینست که بگوئید حمد و ثنا و ستایش مر خدا را جل جلاله بر نعمتهایی که با ما کرده است حمد از شکر عامتر است
حمد در جای شکر استعمال کنند و شکر در جای حمد استعمال نکنند و حمد بر خصال او باشد و اگر چیزی بتو تعدی نکند و شکر
نعمتی باشد که از و بتو رسد حمد بزبان باشد و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و شکر بارکان باشد اعملوا آل داود شکرا و قلیلا
هر که حمد گفت شکر گفته باشد و هر که شکر کند حمد نگفته باشد پیغمبر گفت الحمد لله راس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده حمد راست
شکر کرده باشد خدا را هر بنده که حمد خدای بگوید از جمله کلمات ثنای خدای تعالی یکی کلمه حمد است چه او قید نعمت عاجل و
صید نعمت آجل میکند نوح پیغمبر چون طعام خوردی گفتی الحمد لله و چون شربتی آب خوردی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی
گفتی الحمد لله و چون سوار شدی گفتی الحمد لله و چون فرود آمدی گفتی الحمد لله نام او را خدای از جمله شاکران نوشت که انه
کان عبدا شکورا حمد کلمه ایست جامع حمد را و شکر را از آنجا که پیغمبر گفت سبحان الله نصف المیزان و الحمد لله ملاء المیزان
یعنی سبحان الله نصف ترازو باشد و الحمد لله تمام ترازو باشد در خبر است که رسول گفت چون بنده گوید الحمد لله کما هو اهله
فرشتگان از نوشتن باز ایستند حق تعالی گوید ای فرشتگان من چرا این که بنده من گفت بر وی ننوشتید گویند
بار خدایا ما آن نتوانیم نوشتن چه دانیم که تو اهل چیستی از حمد جز تو نداند که تو سزاوار چه چیزی از حمد آنچه تو مستحق آنی
تو دانی و ما ندانیم آورده اند که یکی از جمله بزرگان صره زر بغلام خود داد و گفت برو و در قافله حاج نگاه کن چون مردی را بینی که از
قافله بکنار میرود این صره زر بدو ده غلام برفت و نگاه کرد مردی را دید که بطرفی میرفت آن صره زر بدو داد مرد صره زر
از وی بستد و سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم انک لا تنسی الخیر فاجعل الخیر لا ینساک خداوندا تو خیر فراموش نمیکنی بخیر چنان
کردان که ترا فراموش نکند غلام بنزدیک خواجه آمد و گفت برفتم و چنانکه گفتی زر بدو دادم خواجه گفت چه گفت غلام
گفت چنین گفت گفت نیکو گفت ولی النعمة مولیها بالحقیقة حواله بآن کرد که او داد آورده اند که داود پیغمبر گفت بار خدایا
شکر تو چگونه گویم و من بشکر تو نرسم الا بنعمت تو پس شکر تو از من که ارد منشود حق تعالی با داود وحی کرد که ای داود دانی که این
نعمت که برتست از منست گفت بلی گفت بدان راضی شدم و از تو در باب شکر **قوله تعالی** رب العالمین خدای
و پروردگاری و آفریدگاری که پروردگار جمله عالمیانست از ابوالورد روایتست که نام بزرگترین خدای رب العالمین است
از پیغمبر روایتست که هر که هفت بار بگوید یا الله یا رب آنگه حاجتی که دارد بخواهد با جابت مقرون گردد و در خبری دیگر است
که چون بنده گوید پنج بار یا الله یا رب وی را اجابت کند بیانش قوله تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلا تا با آخر آیه پنج بار ربنا
آنگاه میگوید فاستجاب لهم ربهم و در خبری دیگر است که چون بنده گوید یا رب حضرت حق سبحانه و تعالی گوید لبیک
و چون دوم و سیم بار بگوید لبیک سل تعط بخواه تا بدهمت از ابو هشام روایتست میکند که او گفت من در مسجد
نشسته بودم و با من دوستی نشسته بود مردی اندر در آمد بارانیی پوشیده چنانکه عادت مسافران

ستون رفت و دو رکعت نماز گذارد و آنگه بنزدیک ما آمد و بنشست و گفت همانا درین مسجد نام اسمعیل میبایدکردن بقیلیا گفتیم
چنین میکویند گفت من هرگز اینجا نماز نکرده ام پیش از امروز آنگه گفت مردمانی می بینم که میکویند اللهم انی اسالک باسمک
المکتوم یا رب خدایا بحق آن نامهای پنهان تو و خدایرا هیچ نامی نباشد پنهان از بندگان گفت نه بینی که آدم و حوا چون
مانند خدایرا بچه نام خواندند گفتند ربنا ظلمنا انفسنا خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد و نوح چون بدست
کفار درماند خدایرا بدین نام خواند که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا خدای تعالی دعای او را اجابت کرد و دمار
کافران برآورد و ابراهیم چون حاجتی داشت خدایرا بدین نام بخواند که رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین حال اجابتش
رسید موسی چون آن قبطی را بکشت گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی اجابتش فرمود که فغفر له سلیمان چون
اراده ملک و پادشاهی کرد خدایرا بدین نام خواند که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی زکریا چون از خدای
تعالی فرزند خواست هم بدین نام خواست رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین اجابت کرد و وهبنا له یحیی خدایرا
بدین نام خواند که رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین اجابت آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
صالحان است محمد خدایرا بدین نام خواندند که ربنا ما خلقت هذا باطلا تا آخر آیه توقیع اجابت ایشان چنین آمد که فاستجاب
لهم ربهم ملائکه خدایرا هم بدین نام خواندند که رب فانظرنی الی یوم یبعثون اجابت آمد که انک من المنظرین آنگه گفت ابلیس
خدایرا نامی نباشد ازین بزرگوارتر این گفت و ناپدید شد و ما بدانستیم که آن خضر بود و آن نامیست که باطلاق جز بر خدای
اطلاق نکنند و در حق ما مقید باید کرد و طریق برین که گفتیم سمعت و مراد بعالمین آدمیانند و بروایت ابن عباس جن و
انس است لقوله تعالی لیکون للعالمین نذیرا ابو عبیده گفت عبارتست از عقلا و آن چهار صنفند فرشتگان و آدمیان
و دیوان و پریان امام جعفر صادق میکوید هم اهل الجنة والنار اهل بهشت و دوزخند و وهب منبه گوید که خدایرا هجده هزار عالمست
و دنیا یکی از آنست و عمارت دنیا باضافه آخرت چنانست که خیمه در بیابانی از ابی بن کعب روایتست که گفت مراد باین
فرشتگانی اند که در اطراف عالم متفرقند و آن هژده هزار فرشته است چهار هزار و پانصد بمشرق اند و چهار هزار و پانصد
بمغرب اند و چهار هزار و پانصد بجانب شمال و چهار هزار و پانصد بجانب جنوب با هر یکی از ایشان چندان اعوان اند
که جز خدای عدد ایشان نداند و از ورای این همه زمینی است مانند رخام عرضش چند انکه آفتاب بچهل روز بدان
رسیدن فرض کنیم و طولش جز خدای تعالی نداند پر از فرشتگان که ایشانرا روحانیان خوانند ایشانرا آوازی
است به تسبیح و تهلیل که اگر آواز یکی از ایشان باهل زمین رسد همه هلاک شوند از هیبت آن منتهی و کناره ایشان تا
عرش است قوله تعالی الرحمن الرحیم خدای مهربانست بر اهل جهان از مومنان و کافران بخشاینده در آن جهان خاص بر
مومنان دون کافران گویند با قرب عهد چرا مکرر آورد این دو کلمه که فاصله برمذهب آنانکه بسم الله آیتی است نیست که نه گفته اند که
خدای خلقانرا فرمود که ابتدای کارها بنام او کنند و نام خود الله فرمود آنگه این اسم را وصف کرد برحمن و رحیم بعد از آن
فرمود خلقانرا تا شکر و حمد او کنند صفتی دیگر بیان کرد و گفت رب العالمین خواست تا علت استحقاق حمد
نماید گفت این استحقاق حمد از آنست که رحمن و رحیم یعنی منعم بانواع نعمت از نعم دنیا و آخرت والله اعلم بما یراد من
مالک یوم الدین خدایی که پادشاه روز حسابست و جزا یعنی بملکیت در این روز کس تصرف ندارد و برای
آنکه مالکی همه مالکان در این روز کس را نرسد و برای آنکه مالکی همه زایل شود و املاک همه صاحب ملکان با خدای افتد تا

الملک باشیم چون دست تصرف ما از آن کوتاه کنند ما در آن تصرف نباشد و مالک نباشیم چنانکه گفت والی الله
ترجع الامور یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و اگر ملک خوانی بی الف معنیش آن بود که خدای در دنیا ملوک را تمکین داد
و بعضی را مملکت داد و فردا ملک از همه بازستانند و همه را معزول کنند ملک خاص او باشد چنانکه گفت لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار گفته اند که ملک عامتر است از مالک از آنکه هر ملکی را مالک باشد و هر مالکی را ملک نباشد
و گفته اند که ملک بلیغتر است از آنکه تصرف مالک خود برود و از بیع و وقف و اقرار ملک در ملک خود نرود و مرجع
این اسم با قادریت است و خدایرا این صفت ذاتی باد حاصل باشد در ازل و لایزال مالک آن باشد که او را تصرف
بود در آنچه او را باشد بر وجهی که کس را نباشد که او را منع کند و عاجز را شاید که او را وصف کنند بالملک و ما
و دین بمعنی حسابست و بمعنی جزا و بمعنی غلبه و قدرتست احمد بن کعب قرظی گوید مالک یوم لا ینفع فیه الا الدین این جز را
برای آن روز دین خوانند که روزیست که در او هیچ بکار نیاید و سود ندارد مگر دین و برین قول دین اسلام باشد چگونه
یوم گفت و یوم عبارتست از طلوع آفتاب تا فرو رفتن آفتاب و آنجا نباشد همچنین است اما یوم عبارتست کرده است
از اوقاتی که در آن اوقات تاریکی نباشد چنانکه در روز پس بر سبیل تشبیه آنرا یوم خواندند ایاک نعبد و ایاک نستعین
ترا میپرستیم و از تو یاری میخواهیم و استعانت میکنیم یعنی عبادت نیست الا ترا خدایا و استعانت و یاری
از هیچکس نمیخواهیم الا از تو خدای و عبادت غایت تواضع و خشوع و خضوعست و تذلیل کردانیدن نفس بنده کی
خدای تکرار ایاک از برای مستلذ او کرد به تکرار او چنانکه شاعر گفت نظم یقولون لیلی ارسلت بشفاعة الی فهلا
لیلی شفیعها ابو زید گفت اصل ایا ای بوده است ای تنبیه و یا ندا همزه را مکسور کردند و یا را در یا ادغام کردند
از بهر تاکید بیان و غرض بدانکه عبادت هیئتست شامل افعال قلوب و افعال جوارح اول باید که بدل خاضع و خاشع
باشد و قصد او در آن عبادت جز معبود او نبود و نیت را از وجه ثواب دور دارد و آنچه بر جوارح است آنست که برو
شروع و مامور بکند و ترک محرمات هم از عبادتست از آنکه پیغمبر خدای ابوذر غفاری را گفت کن ورعا تکن اعبد
الناس پارسا باش که عابدترین مردم باشی یحیی بن معاذ را گفتند بنده کی عابد باشد گفت هرگاه که در رتبه عبودیت
گفتند کی ملازمت کرده باشد گفت هرگاه که با این شرایط باشد گوید بار خدایا اگر بدهی شکر کنم و اگر نه دهی
در رضا دهم و اگر بخوانی اجابت دهم و اگر بخوانی بندگی و عبادت کنم گر بدهی شکر بجا آورم ور ندهی صبر و رضا آورم
گر تو بخوانیم اجابت کنم ور تو نخوانیم عبادت کنم گر بنوازی ز تو نبود غریب ور ننوازی بچه کنم با نصیب جز در
عفو تو دری نیستم جز تو خداوند دگری نیستم از کرم خویش گناهم ببخش بر من و بر حال تباهم ببخش آورده اند
که یکی از عباد و قاری بیازار شد تا بنده بخرد غلامی را پیش او آوردند گفت ای غلام چه نام داری گفت آنچه تو نام خوانی گفت
چه خوری گفت آنچه تو دهی گفت چه پوشی گفت آنچه تو پوشانی گفت چه کار کنی گفت آنچه تو فرمایی گفت چه چیز اختیار کنی
گفت بنده را اختیار نیست گفت این بنده شایسته است او را بخرید طاوس یمانی گفت در مسجد الحرام شدم
امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که نزدیک مقام نماز میکرد و دعا میگفت با خود گفتم که او مردی صالحست از اهل
بیت نبوت بروم و دعای او بشنوم چون از نماز فارغ شد روی بر زمین نهاد و میگفت الهی عبیدک ببابک
اسیرک ببابک مسکینک ببابک سائلک ببابک فقیرک ببابک لا تخفی علیک خدایا بنده گنگ تو بدرگاه تست اسیر تو

بدرگاه تو است مسکین و محتاج تو بدرگاه تو است بشکایت میکند با تو از آنچه بر تو پوشیده نیست طاوس گفت تا آن دعا یاد گرفتم
هیچ سختی مرا پیش نیامد و اگر پیش آمد این کلمات بگفتم نجات یافتم فعل عبادت را بر اعانت مقدم داشتم از آنکه فعل بی
اعانت قدیم جل جلاله نباشد از خلق و حیات و قدرت و کمال عقل و اتمام السنه و ازاحت علت و نصب ادله این بنده
فعل کرده با این اسباب آلات تو ده سنایه بخدای میگوید بار خدایا آنچه کردم جز برای تو نکردم و برای آنچه خواهم کرد از تو
یاری بخواهم قتاده گفت ایاک نعبد برای آنکه تو خالقی و ایاک نستعین برای آنکه ما مصنوعیم و مصنوع را از صانع چاره نیست ایاک
نعبد لنه خلقنا الجنان و ایاک نستعین لنعید نا من النیران ابوطلحه گفت با رسول الله در بعضی غزوات بودم چون کار سخت
شد و کارزار گرم گشت رسول سر بر داشت و گفت یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین نگاه کردم سرها
دیدم که از تنهای افتاد و کسی را ندیدم که شمشیر زند و کافران هزیمت میشدند گفتم یا رسول الله این سرها که از تنهای افتاد چه بود
گفت فرشتگان تیغ میزدند و شما نمیدیدید عبد الله عمر گفت چون کار بر تو سخت گیرد بگوی ایاک نعبد و ایاک نستعین تا
کار بر تو آسان گردد اهدنا الصراط المستقیم امیر المومنین علی میگوید که معنی اینست که بار خدایا ما را براه راست ثابت
دار بقول عبد الله عباس صراط مستقیم دین اسلام است و راه چیزی که جز آن چیز نبود و پس مراد بمقدمات ایمان بود
و آنچه با یمان نتواند رسید جز بدان فعل و آن فعل خدای باشد از الطاف و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و از خدای
آنخواهند که فعل خدای باشد و ایمان فعل بنده بدلیل امر و نهی و وعد و وعید و مدح و ذم و ثواب و عقاب و بدلیل و عرش
عند قعیده داعی و اشغالش عند صوارف و کراهت حارث اعور از امیر المومنین روایت کرد که او گفت شنیدم
از رسول که گفت صراط مستقیم کتاب خداست جل جلاله رسول او خط بکشید یکی از چپ خویش و یکی از راست خود و
گفت بنده السبیل این راهها است و بر سر هر راهی شیطانی میگوید الی الی انگه خطی برابر روی خود بکشید و گفت این راه
خداست پس این آیه برخواند که و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله نواس سمعان گفت
که رسول خدای گفت که حضرت مثلی زد صراط مستقیم را و بر دو کنار آن دو دیوار کشیده و در میان درها بدو با فرو کنده پرده ها بر
آن صراط داعی است ایستاده خلق را دعوت میکند و میگوید ای مردمان بار راه آیید و میل مکنید از بین او و از بالای آن صراط
داعی دعوت میکند چون مردم خواهند تا از آن درها باز گشت بیند آن داعی گوید ویک باز مکشای و آن داعی بر صراط کتاب
خداست و آن داعی که از بالای آنست وعظ که خدای می اندازد در دل هر مسلمانی قوله تعالی صراط الذین انعمت علیهم
یعنی راه آنانی که نعمت دادی ایشان را بتوفیق و رعایت و منت نهادی برایشان بتوفیق روایت عبد الله عباس گفت
قوم موسی و عیسی اند پیش از آنکه نعمت بخود و بگردانیدند شهر بن حوشب گفت اهل بیت پیغمبرند و اصحاب او و قتادی
گفت راه آنانکه ایشان را نعمت دادی بشکر نعمت و بصبر بر بلیت در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمده است
که راه آنکسانی که نعمت کردی بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و چه نیکو یارانی اند من النبیین
محمد است و من الصدیقین علی بن ابی طالب است و از شهدا حمزه است و جعفر و از صالحان ائمه هدی علیهم السلام و حسن اولئک
رفیقا مهدی است علیه السلم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نه راه آنکسان که خشم گرفته ای بر ایشان
چون جهودان غضب الله علیهم و لعنهم و نه راه آنکسان که گمراه شدند چون ترسایان قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا
و ضلوا عن سواء السبیل غضب از خدای تعالی ارادت مضرت و عقاب باشد بغیری و رضا اراده خیر بود

هر دو وجه ارباب و اصحاب ارادت مغضوب علیهم جهودانند و ضالین ترسایانند نزدیک مفسران آن آیه که گفته شد
و نیز روایت کرده اند که در وادی القری حضرت رسول با جهودان کارزار میکرد مردی گفت یا رسول الله اینکه با تو
کارزار میکنند گفت المغضوب علیهم گفت آن دیگر که اشارت بترسایان کرد و گفت هم الضالون و روایت
که آمین گفتن در آخر فاتحة الکتاب سبب بطلان نماز بود باجماع اهل البیت و اقتضا احتیاط همین اقتضا میکند
از بهر آنکه جایز میدارند و میگویند که مستحب است اگر نگویند نماز باطل نمیشود و دیگر از پیغمبر روایت است که گفت ان هذه
الصلوة لا یصلح فیها شی من کلام الادمیین و باتفاق آمین نه کلام خداست پس ترک باید کرد از این وجوه والله اعلم

سورة البقرة

این سوره دویست و هشتاد و شش آیتست بعدد کوفیان آن عدد امیر المومنین علی است و سوره جمله مدنیست بروایتی
الا یک آیه که در حجة الوداع فرود آمده و آن این آیه است که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ابی بن کعب روایت کرد از پیغمبر
که گفت ان لکل شی سناما و ان سنام القرآن سورة البقرة هر چیزی را کوهانیست و کوهان قرآن البقره است روایت
کرده که رسول فرمود که سورة البقره بیاموزید که خواندنش برکتست و ترکش حسرت و باطل کاران یعنی ساحران بر
خواننده این سوره دست نیابند و نیز فرمود که خالیترین خانه از خیر آن باشد که در وی این سوره نخوانند و سورة البقره سر
قرآنست وهب منبه گفت هر که او سورة البقره و آل عمران بخواند نور آن از عجیبا تا عرش برود و عجیبا زمین مقتم است
عرش رب العزت روایت کرده اند که رسول لشکری بغزای فرستاد و خواست تا یکی را بر ایشان امیر کند
یک یک را میخواند و میگفت تو از قرآن چه دانی هر کسی میگفت فلان سوره و فلان سوره تا جوانی پیش آمد بسال از همه
کهتر و گفت یا رسول الله من سورة البقره دانم گفت ترا امیر کردم بر ایشان گفتند یا رسول الله جوانی را چگونه بر ما
میکنی گفت او سورة البقره داند و شما نمیدانید جوانی که این سوره دانست و پیران ندانستند استحقاق امارت یافت
بر ایشان چه عجب پس اگر جوانمردی که پیر دانست از آنکه همه سورهای قرآنی داند و داند که محکم کدام است و متشابه کدام و مجمل کدام
و مفصل کدام و بتوریت و انجیل حکم تواند کردن و کند میان اهلش و کنه مستحق امامت و امارت بود امیر المومنین علی روایت
کرد از رسول خدای که گفت ای علی من سید ولد آدم و تو سید عرب و سلمان سید فارس است و صهیب سید روم
و بلال سید حبشه و طور سینا سید کوههاست و سدره سید درختانست و سید ایامها ماه حرامست و سید کلامها
قرآنست و سید قرآن سورة البقره است و سید البقره آیة الکرسی است یا علی در این آیه پنجاه کلمه است و در هر کلمه ذکری و برکات
و سوره و اینست بسم الله الرحمن الرحیم الم گفته اند سبب آنکه خدای تعالی اول این سوره را بحروف مقطعه
یاد کرده است آنست که چون رسول قرآن خواندی مشرکان بیامدندی و جمع ساختندی و اشعار خواندندی و بیهوده گفتندی
تا مردمان آواز رسول نشنوندی و علامت و تلاوت کلام کریم جل جلاله ندانند و در اسلام رغبت نکنند چنانکه از ایشان
حکایت کرد و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه خدای تعالی این حروف مقطعه فرستاد و ایشان مانند این
نشنیده بودند چون بشنیدند ایشان را عجب آمد خاموش شدند و گوش با قرآن کردند تا دیگر باشند آن بخواهد بودن
بشنیدند و حجت بر ایشان متوجه شد دیگر آنکه این حروف مقطعه تنبیه کرد خلقان را بر حدوث قرآن و گفت این کتاب از این
حروف است و از جنس اوست و علامت حدوث در حروف مقطعه ظاهرتر بود از آنکه در منظومه و چون معلوم است
که این حروف محدث است و این کلام از این جنس است و یک جنس نشاید که بعضی قدیم بود و بعضی محدث پس این

قرآن محدث باشد و در معنی این کلمه خلاف کرده اند گفته اند سری است از اسرار خدای تعالی که خدای تعالی بعلم آن مختص است از
امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است که هر کتابی را گزیده و خلاصه ایست و گزیده و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است عبدالله
عباس گفت قسم است خدای تعالی باین حروف سوگند میخورد برای آنکه کلام او ازین حروف منظوم است و مراد بالف
انا است و بلام الله و بمیم اعلم و بر روایتی دیگر از و آنست که قسم است بالله و جبرئیل و محمد و اهل اشارت گفته اند الف
لام لی میم منی و بالف اشارت کرد که همه منم بلام اشارت کرد که همه مراست بمیم اشارت کرد که همه از منست ذلک
الکتاب لا ریب فیه ابن عباس گفت معنی آنست که این کتاب آنست که من ترا وعده دادم که بتو خواهم فرستاد
عکرمه گفت مراد بکتاب توریة و انجیل است یعنی سوگند بالم که نام قرآنست که نعت و وصف آن در کتاب شما که توریة و انجیلست
مسطور است ابن کیسان گفت خدای تعالی پیش از سورة البقرة چند سوره فرستاد و ذلک اشارت بآنست یعنی آن
سورها که شما آن تکذیب کردند کتاب منست و در و هیچ شکی نیست هدی للمتقین راه نماینده پرهیزکارانست
یعنی این قرآن دلیلی و حجتی و برهانیست کسانی را که در و تامل کنند و نظر فرمایند و اندیشه را کار بندند و این تامل نکنند مگر
کسانی که متقیان باشند پس این دلیل و حجت و بیان متقیان شود چنانکه بیان میکند که هدی بمعنی بیانست ای هدی للناس و
بمعنی اسلامست انک لعلی هدی مستقیم و بمعنی دعوت است و من قوم موسی امة یهدون بالحق و بمعنی ایمانست نحن صددناکم
عن الهدی و بمعنی قرآنست لقد جاءهم من ربهم الهدی و بمعنی لطف است و زدناهم هدی و بمعنی زیادتی الطافست که خدای
تعالی با مؤمنان کند در اداء طاعات و اجتناب مقبحات که آن با کافران نتوان کرد و آن در هر جایی که هست میگوید و الله
یهدی من یشاء یعنی آن لطف خاص با مؤمنان کنند و با کافران نکنند که ایشان مستحق لطف نباشند و لطف را در
ایشان تأثیری نباشد گفت که قرآن هدایت متقیانست اگرچه قرآن دلالت و بیانست متقی و غیر متقی را اما چون متقیان
بآن منتفع شدند ایشانرا تخصیص کرد چنانکه گفت انما انت منذر العباد و انما انت منذر من یخشیها و پیغمبر آنکه بترسد
از قیامت و پیغمبر پیغمبر کافهٔ خلقانست و چون ایشان منتفع بودند ایشانرا تخصیص کرد از رسول پرسیدند که متقی کیست
گفت جمع تقوی این آیتست که ان الله یأمر بالعدل و الاحسان تا آخر آیه ابن عباس گفت آن باشد که از شرک و معاصی
پاک باشد از کعب الاحبار پرسیدند از تقوی گفت هیچ در راه خارناک رفته گفت آری گفت چگونه کنی گفت خویشتن
نگاه دارم گفت متقی آن باشد که در راه دین چنان دو خویش را از معاصی نگاه دارد همچنانکه رونده پای خود را از خار
نظم خل الذنوب صغیرها و کبیرها ۞ فهو التقی کن مثل ماشی ۞ فوق ارض الشوک یحذر ما یری ۞ لا تحقرن صغیرة ان الجبال
من الحصی ۞ امیر المؤمنین علی گفت متقی آن باشد که اگر جملهٔ اعمال او بر طبقی نهند از روی مثل و دستارچه گرد آن افکنند
و گرد جهان بگردانند بر آنجا چیزی نباشد که او را از ان شرم باید داشتن و در خبر است که پیغمبر گفت لا یبلغ المرء حقیقة التقوی
حتی یدع ما لا باس به حذرا مما به باس یعنی مرد بحقیقت تقوی نرسد تا آنچه با آن باکی نبود ترک کند ترک کند آنرا که با
آن باکی بود و تزودوا فان خیر الزاد التقوی یقول المرء فایدتی مالی و تقوی الله افضل ما استفاد الذین یؤمنون بالغیب
آن متقیانی که ایمان می آورند بدانچه از ایشان غایبست از قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه پیغمبر خبر داده است
از وقوع و حصول آن ایمان تصدیق باشد هم در لغت و هم در شرع بیانش و ما انت بمؤمن لنا ای بمصدق و ان محل
بدل باشد از آنکه خدای تعالی هر جا ذکر ایمان کرد آنرا بدل بازبست ولم تؤمن قلوبهم و قلبه مطمئن بالایمان و عمل بارکان را جمله

ایمان

ایمان نیست بلکه دلیل است بر ایمان که اگر نه ایمان بودی نکردی و غیب بمعنی غایبست بود ابو العالیه گفت ایمان آوردن
که بخدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران علیهم السلام و بروز قیامت اقرار کنی و ابن جریج میگوید که مراد بالغیب وحی است
بیانش عالم الغیب و الشهادة فلا یظهر علی غیبه احدا در تفسیر اهل البیت می آورد که مراد بغیب امام محمد مهدی است
که غایب است از دیدار خلق و موجود است در اخبار قرآن وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی
الارض کما استخلف الذین من قبلهم و در اخبار درین معنی بسیار است از انجمله قول پیغمبر است که مخالف و موالف روایت
میکنند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی
یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی اگر از دنیا باقی نماند مگر روزی خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا مردی بیرون آید
که نام او نام من باشد و کنیت او کنیت من باشد زمین را پر از داد و عدل کند پس از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد و این صفات مجموع
نیست الا درین شخص که قوم گفتند در غیبت و بآخر زمان خروج کند روزی پیغمبر صحابه را گفت دانید که از مؤمنان که
فاضلتر است گفتند فرشتگان گفت ایشان چنین اند و نه ایشانرا میخواهم گفتند یا رسول الله پیغمبران گفت ایشان
چنین اند که پس از من باشند بآخر الزمان مرا ندیده باشند و قول من نشنیده و معجزات من ندیده و ورقی معلق و سوادی بر بیاض
بدان کار کنند ایشان فاضلترین اهل ایمانند آنگه برخواند الذین یؤمنون بالغیب گفت اولئک اخوانی حقا ایشان
برادران منند براستی گفتند یا رسول الله ما برادران تو نیستیم گفت انتم اصحابی و هم اخوانی قوله تعالی و یقیمون
الصلوة و نماز بپای دارند بدان مداومت نمایند و هیچ وقت در نماز خللی نکنند و ارکان نماز و حدود و شرایط
آنرا مراعات کنند صلوة را گفته اند از صلا گرفته اند و آن آتش باشد چنانکه گویند صلیت العصا اذا قومتها بالصلا
یعنی باید که نمازکننده همچنانی باشد و حدود و ارکان او نگاه دارد و شرایط ظاهر او باطن بجای آورد چنانکه چوب بآتش
راست کنند و اگر تاب نکنند و چوب پیش از وقت بجنبانند چوب بشکند و اگر بسیار بر آتش بگذارند بسوزد همچنین
بروفق آنچه شرع فرموده بر آن می باشید تا نماز عبادت باشد و مراد بصلوة درین آیه پنج نمازست یعنی این پنج نماز مشهور
معهود و مما رزقناهم ینفقون و از آنچه ایشانرا روزی داده ام نفقه میکنند و در راه خدا صرف میکنند
روزی آنست که کسی را بود که بدان منتفع میشود و کسی نباشد که او را منع کند و حرام را روزی نگویند بدلیل آنکه این
آیه فرستاد زیرا که هرچه خدای بدهد حرام نباشد از انکه حرام ممنوع باشد از اینجا آنرا المحظور گویند و دیگر آنکه مورد آیه مورد
مدح است و بر انفاق حرام مدح نبود عبد الله عباس گفت مراد باین نفقه زکوة است برای آنکه بنماز پیوسته است
و عبد الله مسعود گفت مراد نفقه مرد بر اهل و عیال است از انکه این آیه پیش از وجوب زکوة نازل شد و حمل او بر
عموم اولیتر بود تا همه را شامل بود و باشد والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة
هم یوقنون و آنکسانی را که تصدیق میکنند قرآنرا که بتو فرستاده اند و آن کتابها را که پیش از تو فرستاده اند
چون توریة و انجیل و زبور و فرقان و صحف ابراهیم و بسرای بازپسین که قیامتست ایمان می آورند و آنرا بیقین میدانند
خدای تعالی درین آیه مدح میکند کسانی را که ایمان دارند بقرآن و بکتب اوایل چه ایمان آوردن و تصدیق کردن بمعجزات
و آنچه ایشان آورده اند از جملهٔ ایمانست تا کسی گمان نبرد که برای آنکه کتابها منسوخ شده بدان ایمان نباید آوردن
اگرچه و بالآخرة هم یوقنون هم داخلست در تحت یؤمنون بالغیب الا آنست که آنجا اجمال کرده و اینجا تفصیل آنجا مبهم است

و اینجا معین نگفته اند از بهر تهویل و تعظیم قیامت اینجا بذکر افراد تخصیص داد چنانکه در جای دیگر پیغمبر را او نوح را تخصیص کرد و گفت
اذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح و از پیغمبر روایت کرده اند که گفت عجب از آنکس که در خدای بشک بود
و او خلق خدا را می بیند و عجب از آنکس که نشاء اولی را می بیند و نشاء اخری را منکر میشود و عجب از آنکس که بعث و نشر را
انکار میکند و هر شب میمیرد و هر روز زنده میشود و عجب از آنکس که سرای آخرت را تصدیق میکند و سعی از برای سرای
غرور میکند و عجب از آنکس که میداند که او را از نطفه آفریده اند و باز مردار خواهد شد و در زمین بتکبر مشغول میشود
کوید کفتم یا رسول الله از آنجمله چیزی چنان غرای کفت در توریة است که عجبت لمن یؤمن بالموت کیف یفرح عجب از آنکس که
مرگ بیقین میداند که خواهد بود چگونه شاد میشود و عجبت لمن یؤمن بالنار کیف یضحک و عجب از آنکس که بیقین دوزخ
میداند چگونه بخندد و عجب از آنکه گردش دنیا بیند چگونه دل بر وی نهد روزی پیغمبر جوانی انصاری را گفت کیف اصبحت یا
حارثه گفت اصبحت مؤمنا حقا گفت بنگر تا چه میگویی هر حقی را حقیقتی است ما حقیقة ایمانک حقیقت ایمان تو چیست
گفت یا رسول الله خویشتن را از دنیا باز گرفته ام شب نخفتم و روز چیزی نخوردم پنداری که عرش خدا را مینگرم ظاهر
شده و پنداری که اهل بهشت و دوزخ را می بینم که بزیارت یکدیگر می آیند و در دوزخ مینگرم که بانگ بر میدارد ظاهر
شده و پنداری که اهل بهشت و دوزخ را می بینم و در دوزخ مینگرم که بانگ بر میدارد و فریاد میکنند پیغمبر گفت اصبت
فالزم مستبصرا بدین عادت کن تو آن بنده خدایی که دلت بنور ایمان منور گردانیده اند اینست بعضی صفات
اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون
آنانکه وبالآخرة هم یوقنون آخرت را بیقین میدانند از آفریدگار و پروردگار ایشان اند ایشانند
اینجماعت که ذکر ایشان درین آیه گفته شد ایشانند که بر هدایتند
ظفر یافتکان و رستکاران آنچه طلب کردند یافتند و بدانچه آرزو داشتند رسیدند عون بن عبد الله گفت الهدی
من الله کثیر ولا یبصره الا بصیره ولا یعمل به الا یسیره هدی از خدا بسیار است اما جز بینندکان نبینند و بینندکان
بسیار اند جز اندکی بدان کار نکنند و بدان راه نروند نمی بینی که ستارکان آسمان بسیار اند هم بینندکان بینند اما جز
عالمانرا بدان هدایت نبود و مراد بفلاح بقا و ظفر است از امام محمد باقر روایت است که رسول گفت ان علیا و شیعته
هم الفائزون مجاهد گفت این چهار آیه در حق مؤمنانست و دو آیه از پس این در شان کافران و سیزده آیه پس از این در
شان منافقان ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله
علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم بدرستی و حقیقت که آنکسانی که
کافر شدند یکسانست بر ایشان که انذار کنی و اگر نکنی ایمان نخواهند آورد حق تعالی پیغمبر خود را خبر میدهد و میگوید ای محمد دل
عزیز خود را در ایمان ایشان مبند و از جحود و انکار ایشان دل خود تنگ مدار که اگر تو ایشانرا از دوزخ بیم کنی
و از عذاب ایشانرا خبردار گردانی و اگر ترک این کنی و نترسانی که ایشان ایمان نخواهند آورد و تصدیق نخواهند کرد
از آنکه در آیات و معجزات تو نظر نمیکنند تا آن نظر ایشانرا بعلم رساند تا بدانند و تصدیق کنند چون نظر نمیکنند
آنانند که گویی خدای تعالی بر دلهای ایشان و گوشهای شنوای ایشان مهری نهاده یعنی گوش آن نمیکنند تا بشنوند و چون
بشنوند در دل ایشان افتد و بدانند و در بینایی های ایشان پوششی است که بنظر عبرت نگاه نمیکنند تا ببینند
و بدانند و ایشانرا عذابی بود بزرگ که در دنیا بکشتن و اسیر گرفتن و در آخرت در عذاب دوزخ مخلد و مؤبد مانند ختم در کلام عرب

بمعنی گواهی

بمعنی گواهی بود چنانکه گویند ختمت علیک بانک لا تعلم مهر باز نهادم بآنکه تو آن کار ندانی معنی این آیه برین وجه آن بود که
خدای تعالی گواهی داد بر دلهای ایشان که نظر نمیکنند تا بدانند و قبول حق نمیکنند و مهر برای علامت کشند یعنی خدای
بر دلهای کافران علامتی کرد که فرشتگان ایشانرا بدان شناسند تا از ایشان تبرا کنند و لعنت کنند ایشانرا
و برای ایشان استغفار نکنند چنانکه برای مؤمنان و نیز ختم چیزی نیست که مانع باشد از ایمان یعنی
آیه میگوید بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا اگر مانع بودی اندک و بسیار مانع بودی و جهی دیگر آنست که عبارت
از اصرار ایشان بر کفر و قطع طمع حضرت رسالت از ایمان ایشان گفت چون مهر بر دل نهاده اند یعنی چیزی نخواهند
دیدن و شنیدن و دانستن چون کسی که بر دل و چشم و گوش مهر دارد و مانند این تاویل وارد صم بکم عمی یعنی کران و گنگان
و کوران اند در فوات انتفاع بگوش و چشم و زبان چنانکه در آیتی دیگر است که ایشانرا مردگان خواند انک لا تسمع الموتی
تو مردگانرا چیزی نتوانی شنوانیدن یعنی این کافران چون مردگانند و معلومست که این جمله مجاز است بضرورت بر سبیل
مبالغه ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین سبب نزول این آیه آن بود که
عبد الله بن ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع ایشان گفتند بیایید تا خصلتی پیش گیریم که از محمد و قوم او سلامت
یابیم و بزبان اظهار اسلام کنیم و در دل بر سر اعتقاد خود باشیم بیامدند و با رسول اظهار اسلام کردند و کفر در دل داشتند و آن
کس که چنین کند منافق باشد خدای تعالی کشف سر ایشان کرد و از احوال ایشان رسول را خبر داد و گفت ای محمد از مردمان
کسانی اند که میگویند چون عبد الله ابی سلول و اتباع او که بخدای و روز بازپسین ایمان آوردیم و آن نه چنانست که ایشان
میگویند دروغ میگویند ایشان مؤمن نیستند منافقند بزبان ایمان اظهار میکنند و در دل ندارند عبد الله عباس گفت آدم را
برای آن انسان خوانند که عهد الله فنسی و گفته اند که استیناس بشد برای آنکه با چون خود انس گیرد چنانکه در خبر است که چون خدای
تعالی آدم را بیافرید در بهشت تنها میگشت و دلش تنگ میشد خدای تعالی خواب بر وی افکند جبرئیل بیامد و از پهلوی چپ
آدم استخوانی برکشید خدای تعالی از آن حوا را بیافرید تا آدم با او انس گرفت یخادعون الله والذین آمنوا وما
یخدعون الا انفسهم وما یشعرون منافقان خدای را فریب می آورند یعنی با رسول خدای و آنکسانی که ایمان آورده اند
میگویند که بخدای ایمان آورده ایم چنانکه شما آورده اید و بدانچه میکنند نمی فریبند مگر نفسهای خود را یعنی خداع ایشان بدنیا
و آخرت جز بایشان راجع نخواهد بود چنانست که آن خداع نکرده اند اصل خداع اخفاست از اینجاست که نهانخانه را مخدع خوانند
پس منافق مخادعست که کفر را در دل پوشیده میدارد گویند که خدای را نتوان فریفت و در حق خدای این متصور نیست گفته اند
اگر این چنین است گمان ایشان چنانست که بر خدای خداع بشود ورنه باشد که چنین باشد خدای تعالی از اعتقاد و گمان ایشان
خبر داد و دیگر آنکه ایشان با خدای معامله کردند که غیری با غیری کند از اظهار ایمان و ابطال آن خدای تعالی ایشانرا بر سبیل
مجاز و توسع مخادع خواند و گفته اند خداع با رسول خدای و مؤمنان چنانست که خداع با خدای کرده باشند از این سبب
گفت یخادعون الله و شعر علمی بود بامری دقیق و موی را از اینجا شعر خوانند فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا
ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون آنگه گفت خدای تعالی بیان کرد که در دلهای ایشان بیماری نفاق و رنجیست
که خدای تعالی شک و نفاق و رنج ایشان بیفزاید بدانچه ایشان دروغ گفته اند چون علم و یقین را شفا خوانند آنچه ضد آنست
از شک و نفاق آنرا مرض خوانند و گفته اند مرض بجهة آن خوانند که شک و نفاق دل را ضعیف کند چنانکه بیماری تن را ضعیف کند

فزادهم الله لفظش خبر است و معنی وی دعاست و روا بود که معنیش هم خبر بود و مراد آن بود که بیفزود خدای تعالی ایشانرا بیماری
یعنی ایشانرا با خود گذاشت تا شک و نفاق بیفزودند انگاه این زیاده حواله با خود کرد چون حصول آن از ایشان عند
خذلان او بود نیز خدای تعالی با ایشان افعال کرد که عند آن ایشانرا ایمان سببیست آورد ایمان نیاوردند و کفر بیفزودند
آنرا با خود حواله کرد همچنانکه چون سوره فرستاد ایشان ایمان نیاوردند و کفر را زیاده کردند آنرا حواله با سوره کرد چنانکه گفت
واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ
أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ چون گویند این منافقانرا که فساد مکنید در زمین ایشان گویند که نه چنین
که شما میگویید بلکه ما مصلحانیم خدای تعالی تکذیب ایشان میکند و میگوید که نه چنانست که ایشان میگویند بلکه ایشانند مکاران
و مفسدان بودند چه انکار و جحود کردند این که گفتند ما مصلحانیم مراد ایشان آنست که بنزدیک ما و اعتقاد ما وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ
خدای تعالی حکایت میکند و میگوید که چون مومنان ایشانرا دعوت کردندی و گفتندی ایمان آورید چنانکه مردمان یعنی صحابه رسول
ایمان آوردند جواب ایشان دادندی و گفتندی بر سبیل انکار که آیا ایمان آوریم چنانکه این سفها ایمان بیاوردند خدای تعالی جواب
ایشان میدهد و میگوید که سفیه بحقیقت ایشانند نه مومنان لکن سفیه ضعیف رای بود و جاهل بود بمواضع منافع و مضار و از آنجاست
که خدای تعالی زنان و اطفال را سفها خواند وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا
مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ حق تعالی وصف نفاق ایشان میکند و میگوید که با مومنان چیزی دیگر میگویند و با کافران
چیزی دیگر چون بمومنان میرسند میگویند که ما مومنیم و ایمان آورده ایم و چون با روسا و اکابر خود بخلوت بنشینند گویند ما با شماییم و از
دین خود نگرده ایم ما هیچ کس نزدیک ایشان میرویم و میگوییم که ایمان آورده ایم و بر ایشان افسوس میداریم و مراد بشیاطین
روسای ایشانست عبدالله عباس گفت ایشان پنج کس بودند از جهودان کعب اشرف در مدینه و ابو برده در بنی اسلم
و عبد الدار در بنی جهینه و عوف بن عامر در بنی اسد و عبدالله بن اسود در شام و شیطان نیز همه ایشان بودند و پلید و خبیث را شیطان
خوانند کانه رؤس الشیاطین ای الخبیثات اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ خدای تعالی جواب ایشان
میدهد و میگوید که خدای بر ایشان استهزا و افسوس میکند و فرو میگذارد ایشانرا در کفر و ضلالت و جهالت ایشان
تا سرگشته میشوند و همچنان در سرگشتگی خود میباشند استهزا از خدای جزای ایشانست یعنی خدای تعالی جزای استهزای
ایشان بدهد بدیشان همچنانکه جزای بدی بدی باشد و جزاء سیئة سیئة مثلها و استهزا عیب باشد نزدیک عرب یعنی خدای
تعالی ایشانرا بر عیب استهزا میکند عبدالله عباس گفت این در قیامت باشد که چون مومنان در بهشت بر تختهای
خود نشسته باشند و کافران در دوزخ بجای خود برسند حق تعالی بفرماید تا دری از بهشت در دوزخ بگشایند در آنجا که
منافقان باشند ایشان بنگرند و دری گشاده ببینند تاختن کنند و بر روی در افتند و بخیزند برنجی عظیم بدان در رسند
و اهل بهشت از تختهای خود بنگرند و از راست چون بنزدیک آن در رسند آن در بر ایشان ببندند ایشان نا امید شوند و برگردند
مومنان از آنجا بخندند اینست معنی قول خدای تعالی که گفت فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون عدی بن حاتم روایت میکند که
حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت روز قیامت تمکین کنند جماعتی را از منافقان تا از پی مومنان بروند و ایشانرا بر پل
صراط برانند چون بر سر بهشت رسند برنگرند و جمال و کمال بهشت ببینند و پای بردارند تا در بهشت روند موکلان دوزخ در ایشان

رسند و ایشانرا باز راه دوزخ برند و در دوزخ اندازند ایشان گویند بار خدایا چون دانستی که ما از اهل دوزخیم چرا ما را تمکین
کردی تا به بهشت آمدیم و جمال بهشت دیدیم و این حسرت گویند این جزای آنست که شما در دنیا با مومنان استهزا میکردید
این جزای استهزای شماست و فرو گذاشتن ایشان در طغیان آنست که ایشانرا با خود رها کند و آن الطاف
که با مومنان کند با ایشان نکند بسبب طغیانی که از جهت ایشان باشد أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ
فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ گفت ایشان آنانند که بدل کردند گمراهی را براه راست ابن عباس
گفت هدی بهدایت بدادند و ضلالت فرا گرفتند یعنی اختیار کفر کردند و ترک ایمان گرفتند از این تجارت و
بازرگانی در خسارت و زیان کاری افتادند و نبودند ایشان براه راست پوینده کان چون اختیار ضلالت کفر بهدایت
کرده اند و گفته اند مراد بضلالت در این آیه عذابست و بهدایت ثواب بهانش و لکن الذین اشتروا الضلالة بالهدی
والعذاب بالمغفرة امام جعفر صادق ع روایت میکند از پدران خود از رسول که گفت ای علی مومن را سه علامتست نماز و روزه و
زکوة و منافق را سه علامتست چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده کند دروغ دهد و خلاف کند و چون امینش دارند
خیانت کند و نیز رسول فرمود که سه خصلت است که هر کرا آن سه خصلت در بود منافق بود و اگر چه نماز کند و روزه دارد و دعوی
کند که من مسلمانم عبدالله عباس گفت این حدیث در حق یک منافق آمده و هم او گفت که از رسول تعبیر این سخن پرسیدیم
گفت من این حدیث منافقانرا خواستم که خدای تعالی ذکر ایشان کرده و در قرآن وصف کرده بدروغ که والله یشهد ان
المنافقین لکاذبون و بخلاف عهد آن خواستم که خدای تعالی میگوید و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن
من الصالحین گفتند اگر خدای ما را مال دهد بصدقه دهیم چون خدای تعالی ایشانرا مال داد بصدقه ندادند چنانکه گفت فلما آتیهم من
فضله بخلوا به و در امانت خیانت کردن آن خواستم که خدای تعالی میگوید انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان از این امانت طاعت خواست که در سر و علانیه بجای آورند و منافقان این
طاعت بعلانیه بجای آورند و بسر نکنند امیر المومنین علی گفت ایمان بر دل علامتی باشد سفید چندانکه ایمان می افزاید
نفاق بر دل علامتی سیاه چندانکه نفاق می افزاید سیاهی می افزاید تا همه دل سیاه شود بخدای تعالی که اگر دل مومن بشکافند
سفید یابند و اگر دل منافق بشکافند سیاه یابند انس مالک گوید روزی رسول صحابه را فرمود که شما دانید که روی بچه دارید و
روی بشما دارد گفتند یا رسول الله شما فرموده آمد گفت نه گفتند دشمنی روی بما دارد گفت نه و لیکن ماه رمضان روی بشما دارد که قصد
خدای تعالی در اول ماه رمضان آن بود که جمله اهل قبله را بیامرزد مردی از کناره مسجد آواز داد که خنک منافقانرا رسول فرمود که
او را پیش من آورید او را بیاوردند رسول فرمود که چرا چنین گفتی گفت برای آنکه تو اهل قبله را گفتی و منافقان اهل قبله اند رسول
فرمود که کلا و حاشا که منافقان از ما نه اند و ما از ایشان نیم و منافقانرا از این هیچ نصیبی نیست منافقان کافرانند عمر بن
عبد العزیز گفت مومن ضعیف بدن قوی دل باشد و منافق قوی تن و ضعیف دل باشد حاتم اصم گفت که مومن از
هر کس نا امید باشد مگر از خدای و منافق بهر کس امید دارد مگر بخدای مومن صالح عمل میکند و میترسد و منافق معصیت
میکند و شادمان میباشد مومن طالب سیاست خود بود و منافق طالب سیاست غیر بود و مومن اگر داری بگشاید و
منافق اگر خشبی کرده مومن آنچه کند خواهد که بازنگوید و منافق آنچه نکند خواهد که بازگوید چنانکه حق تعالی گفت و یحبون ان یحمدوا
بما لم یفعلوا مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ

فی ظلمات لا یبصرون مثل این منافقان و داستان ایشان و داستان کسی است که او آتشی برافروخته باشد چون آتش روشن
کردند بران چیزها که گرد بر گرد او باشد و او را بیند خدای تعالی نور آن آتش ببرد و بتاریکی بدل شود و بگذارد ایشان را در تاریکی
که هیچ راه حق نه بینند عبد الله عباس و قتاده گفته‌اند و تشبیه است که خدای تعالی منافقان را کرده و تشبیه کرد بمردی که آتش
برافروزد و بدان منتفع شود و بدان این خود ببیند و ایمن گردد از آنچه خایف باشد پس ناگاه آتش او بمیرد و در تاریکی بماند
خایف و متحیر همچنین است حال منافقان اظهار کلمه ایمان کردند و بعز اظهار ایمان عزیز گشتند و در شمار مسلمانان آمدند از روی
ظاهر و با مسلمانان مخالطه و مناکحه کردند و بر جان و مال ایمن شدند تا ناگاه که مرگ بدیشان رسد آن نور بظلمت مبدل
شود و آن امن و راحت بخوف و عقاب و عذاب تبدیل یابد چه حکم ظاهر دیگر باشد و حکم خدای تعالی باشد که آن دیگر
باشد در قیامت این ظاهر حال بود و آن بر حسب اعتقاد و مثلهم کمثل الذی استوقد نارا الذی گفت و الذین نگفت
از بهر آنکه خدای تعالی تشبیه اجسام و اعیان او بمستوقد نکرده بلکه ایشان را تشبیه کرد بمستوقد آتش و تقدیر چنانست
که مثل منافقان در طلب روشنایی خیر و صلاح باظهار ایمان و ابطال کفر چون مثل استیقاد کسی است که آتش افروزد
پس تشبیه فعل است بفعل و گفته‌اند مراد بواحد جمع است بدلیل قوله تعالی ذهب الله بنورهم و ترکهم در اول آیه اثبات آتش
کرد و در آخر گفت ذهب الله بنورهم چون نور برود آتش نباشد بدانکه آتش مشتمل است بر دو صفت یکی احراق و یکی اشراق
یکی سبب منفعت و یکی موجب مضرت حق سبحانه باز نمود که از ایشان سبب منفعت بردم و سبب مضرت بگذاشتم
تا از هر دو وجه بر طرف خسارت باشند صم بکم عمی فهم لا یرجعون حق سبحانه و تعالی پیغمبر را
تسلی میکند و دلخوشی میدهد و میگوید ای محمد دل در ایمان ایشان مبند که ایشان در انعام نیستند که ایمان آورند
ایشان کران و گنگان و کورانند چنانکه از کر و کور هیچ نیاید از ایشان هیچ نیاید اختیار ایمان نکنند و ازین کفر و کافری باز
نگردند نیست که چشم و گوش و زبان ندارند دارند اما چون حق نمیگویند و نمی شنوند و نمی بینند و بآلت بینایی و شنوایی
و گویایی انتفاع نمیگیرند پنداری که ایشان را این آلات نیست چنانکه گفت لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون
بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و
برق یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین یا حال صفت
این منافقان چون حال و صفت جماعتی است که ایشان بباران از آسمان که مشتمل بود آن باران بر تاریکی و رعد و برق
گرفتار باشند و از سختی آوازهای رعد انگشتان خود را در گوش خود میکنند از ترس و بیم مردن و هلاک شدن و خدای
تعالی محیط است بکافران یعنی همه در قبضه قدرت اویند اگر خواهند که از قبضه قدرت او بیرون روند نتوانند که او هلاک کننده
کافرانست از ابن مسعود روایتست که دو مرد منافق از پیغمبر بگریختند بارانی عظیم بدیشان رسید چنانکه خدای تعالی ذکر
ایشان کرده در آن تاریکی و ابر و باران متحیر فرو ماندند هر وقت که آتش بجستی و راه روشن شدی گامی چند برفتندی و
چون تاریک شدی بایستادندی و چون صاعقه از آتش یا از آن آواز سخت آمدی انگشت در گوش کردندی تا آن بانگ
نشنوندی ایشان در آن شب تاریک با چنین سختی میگفتند کاشکی صبح روشن شود تا پیش پیغمبر شویم و دست در دست
او نهیم چون صبح نزدیک شد نزدیک آنحضرت آمدند و اسلام آوردند و اسلام ایشان نیکو شد خدای تعالی حال
منافقان مدینه بدین دو مرد تشبیه کرد و گفت چون نزدیک پیغمبر می آیند باران فراوان می بینند و صاعقه و دیگر منافقان

کوی شنوند

کوی شنوند از ترس آنکه مبادا که در حق ایشان که منافقند آیه فرستند مقاتل و عکرمه گوید رعد نام فرشته ایست
که ابر را میراند چنانکه راعی شتر را راند شهر بن حوشب گوید چون خشم گیرد آتشی از دهان او بجهد آن صاعقه بود و آن تیز را
بود یعنی تو که محمدی اگر خواهی باین تشبیه کن و اگر خواهی بآن و گفته‌اند او برای تفصیل آورد پنداری که خدای تعالی گفت این
منافقان بسیارند حال بعضی با حال اصحاب آتش ماند و حال بعضی بحال اصحاب باران یکاد البرق
یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله
لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر نزدیک بود که آن برق روشنی چشمهای
ایشان برباید هرگاه ایشان را ابر روشن شدی و بدرخشیدی برفتندی و چون تاریک شدی و ندرخشیدی
بایستادندی و اگر خدا خواستی گوش و چشم ایشان را ببردی که خدای بر همه چیزی قادر و تواناست عبد الله عباس
گفت مراد باین منافقانند که اول جهود بودند چون فتح بدر پدید آمد شاد شدند و گفتند این آن محمد است که ما نعت و
صفت او در توریه خوانده‌ایم و پیغمبر آخر الزمانست چون در جنگ احد و هزیمت پدید آمد مرتد شدند و گفتند این آن محمد نیست
قتاده گوید این مثلی است که خدای تعالی زد منافقان را در بد دلی و بی یقینی گفت هر که آوازی بشنوند بترسند و
انگشت در گوش نهند از ترس هلاکت حذر الموت جایی دیگر گفت یحسبون کل صیحة علیهم کلما اضاء لهم مشوا فیه
یعنی هنوز اظهار اسلام ترجیح در کار میکنند و اذا اظلم علیهم قاموا چون بمیرند با ظلمت عذاب شوند و منافقان
چون باسلام در آیند ایمن شوند و حال ایشان نیکو شود و مطمئن القلب گردند چون نکبتی و شدتی بدیشان رسد
برگردند و مرتد شوند در اول با کسی مانند که کلما اضاء لهم مشوا فیه و در دوم با کسی مانند که و اذا اظلم علیهم قاموا چنانکه در سوره حج
و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه شیء شامل است هم موجود و
هم معدوم را ان الله علی کل شیء قدیر این شیء معدوم بود از آنکه ایجاد موجود محالست ان الله بکل شیء علیم این شیء هم
موجود است و هم معدوم از آنکه او عالمست جمله معلومات را یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم
و الذین من قبلکم لعلکم تتقون حق تعالی چون ذکر مومنان کرد و کافران و منافقان را مذمت نمود
خلق را دعوت میکرد بعبادت خود و تذکیر کرد ایشان را نعمتهایی که بایشان عطا کرد و تحذیر کرد ایشان را
از آنکه با او معبودی دیگر را پرستند و گفت ای مردمان بپرستید خداوند و آفریدگار خود را آن خدایی که شما را بیافرید و
آنکسانی را که پیش از شما بودند تا بود که از عذاب دوزخ بپرهیزید و خلاص شوید که عبادت کردن بر وفق اوامر و
نواهی خدای سبب نجات بود عبد الله عباس گفت در قرآن هر جا که یا ایها الناس است خطاب با اهل مکه
است و یا ایها الذین آمنوا خطاب با اهل مدینه است و حمل او بر عموم اولی بود تا آنکه دلیلی بر تخصیص دلالت کند
و خالق بر اطلاق خدا را گویند از آنکه افعال او همه بر وفق حکمت و صواب بود پس پنداری که مقدر است باندازه
حکمت مفسران گفته‌اند لعل علی از خدای واجب بود از بهر آنکه از کریم نسزد که غیری را در طمع اندازد و او را از آن
محروم گرداند و محققان گفته‌اند که بر نهاد مقدر خود است و در معنی ترجی است اما راجع با نا باشد یعنی با خدای عز و جل یعنی
خدا را پرستید بامید تقوی و نجات الذی جعل لکم الارض فراشا و السماء بناء و انزل من
السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون

آنخدای را پرستید که زمین را فراش شما گردانید تا بر او می آیید و میروید و تصرف میکنید برای معاش و شب و قرار میگیرید
چنانکه بر بستر و آسمان را از برای شما بنای بلند گردانید و از آسمان برای شما آبی فرستاد که بسبب آن آب از
برای شما از درختان میوه بیرون آورد تا روزی شما بود پس خدای تعالی را شریک مگویید و شما میدانید که این جمله
که خدای بر شما شمرده خدای آفریده است و جز خدای بتان قادر نیست و این بتان که شما با خدای انباز گرفته اید نتوانند
پس ایشان را مپرستید خدای را بپرستید گفته اند مراد بسما ابر است خدای تعالی ابر آفرید تا او بدریا فرو شود و آب
در خود جذب و بر آید و در هوا متراکم شود و باران بر آید و آن را بیفشاند چنانکه گفت وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا و گفته اند
مراد بسما آسمانست و آب باران از آسمان می آید خدای تعالی این ابر را آفریده و حایل کرده در هوا از میان آسمان و
زمین تا چون آب از آسمان بر آید و تاب و اعتمادش از و بستاند بر حسب مقدور بر زمین آید که اگر نه چنین بود
زمین ویران شود و این قول بهتر است برای آنکه لفظ قرآن بر حقیقت میماند روایت کرده اند که چون خدای تعالی
خواست که آسمان و زمین را بیافریند گوهری سبز آفرید بقدر هفت آسمان و هفت زمین وانگاه بنظر هیبت در و
نگاه کرد از ترس خدای تعالی گداخته گشت و آبی شد لرزان آنگه فرمان داد تا از آنجا بخاری و دودی بر آمد از آن دود یک
آسمان بیافرید چنانکه گفت ثم استوی الی السماء وهی دخان آنگه آن یک آسمان را بشکافت و هفت آسمان کرد
آنگه فرمان داد آن ابر را تا پاره پاره در هم گشت و کف بر آورد و بقعه از زمین آنکه از آن کف زمین مکه بیافرید انگاه فرمان
داد تا جمله زمین از زیر آن بدر آوردند و از ینجاست که مکه را ام القری خوانند که اصل زمین همانست آنگه یک طبقه را
بشکافت و هفت طبقه کرد سطبری هر زمینی پانصد ساله راه بود و از زمینی تا زمینی پانصد ساله راه آنگه فرشته
فرستاد از زیر عرش تا زمین بر دوش و گردن گرفت و دستها بگسترد یکی بمشرق و یکی بمغرب رسید قرار قدم
نداشت خدای تعالی از بهشت گاوی بفرستاد که او را چهل هزار سر بود و چهل هزار دست و پای آن فرشته پای بر سنام
آن گاو نهاد و قدمش تنگ قرار نمیگرفت یاقوتی از فردوس اعلی فرو فرستاد و آن میان سنام او با گوش نیز فرود
نهاده تا پای فرشته بر وی قرار گرفت و سرها و پاهای این گاو از اقطار زمین بر آمده است تا زیر عرش و دو پای بینی او در
دریاست و هر روزی یکدم بزند و باز گیرد جزر و مد دریا از آن شد و قوایم گاو را جای قرار نبود سنگی بیافرید هفت بار
بقدر آسمان و زمین و قوایم گاو بر او قرار گرفت و آن سنگ آنست که لقمان پسر خود را میگوید یا بنی انها ان تک مثقال
حبة من خردل فتکن فی صخرة سنگ را جای قرار نبود ماهی بیافرید و آن ماهی آنست که باو قسم یاد کرد که ن والقلم
و ما یسطرون و آن سنگ را بر پشت ماهی بنهاد و جملگی او خالیست و ماهی بر آب و آب بر باد و باد بر قدرت
باری جلت قدرته آنگه زمین را مانند کشتی آفریده و او بر سر آب می جنبید خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ
زمین کرد چنانکه گفت وجعلنا الجبال اوتادا و کوهی عظیم بیافرید محیط بگرد همه عالم از زمرد سبز که آنرا قاف خوانند
و آن آنست که خدای تعالی قسم بآن یاد میکند که ق والقرآن المجید انس مالک روایت کند از رسول که چون
خدای تعالی کوهها را بیافرید فرشتگان از آن تعجب کردند و گفتند بارخدایا چیزی از این هیچ آفریده گفت آتش که بر
آهن غلبه کند گفتند بارخدایا از آتش هیچ چیز عظیمتر آفریده گفت آب که بر آتش غالبست گفتند بارخدایا چه چیز
بر آب غالبست گفت خاک گفتند بارخدایا بر خاک چه چیز غالبست گفت باد گفتند از باد هیچ عظیمتر هست

گفت بنده

گفت بنده که صدقه بدهد بدست راست و از دست چپ پوشیده دارد از آن عظیمتر بود عبدالله عمر گفت رسول
فرمود که خدای تعالی زمین اول بیافرید و مسکن آدمی کرد و زمین دویم را زندان باد کرد و زمین سیوم اخلقی آفرید
رویهای ایشان چون روی آدمی و پایهای ایشان چون پای گاو و اعضای ایشان موی دار چون موی گوسفند
طرفة العینی بر خدای عاصی نشوند شب و روز ایشان [illegible] و در زمین چهارم [illegible] کبریت است و اردی که خدای تعالی
آن را از بهر اهل دوزخ نهاده است چنانکه گفت وقودها الناس والحجارة و در آنجا رودهاست از کبریت که در
که اگر عظیمترین کوهی در رود افکنند فرو برد و زمین پنجم مسکن ماران و کژدمان اهل دوزخست و هر ماری بمقداری که
عقل از تعریف بزرگی او عاجز است هر یکی را همچند هزار دندان هر دندانی بقدر درختی از خرما و زمین ششم را
جای نامهای اهل دوزخ کرده جای ارواح ایشان و نام آن سجین است و ذلک قوله کلا ان کتاب الفجار
لفی سجین و زمین هفتم را جای ابلیس و لشکر او کرده سر او آنجا نهاده از یک جانبش سموم و از دیگر جانبش زمهریر عبدالله
مسعود گفت بهشت در آسمان هفتم آفریده است و دوزخ در زمین هفتم و چون قارون که از آنجا باز آفرینند و بعد از
زمین حدیث قارون بس است فخسفنا به وبداره الارض خدای تعالی چون او را با او و سرایهای او را با او بزمین فرو
برد آن زمین فرو میرود تا بروز قیامت بزمین فرو خواهد شد وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی
عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین حق جل و علا که
اول دو دلیل میکند بر وحدانیت خود و یاد کرده شبه فرمود خلق را بر نبوت پیغمبرش میگوید ای محمد بگوی این منکران
نبوت را که خدای تعالی میگوید اگر شما را شکی است در این که این کلام منست یا کلام او یا بعضی از بشر باشد شما
قادر باشید بر معارضه آن بیارید سوره مانند آن و بخوانید گواهان خود را یعنی از ایشان که مانند بر قول استعانت
کنید اگر شما راست میگویید در این دعوی که کرده اید که محمد آنچه میگوید از خود میگوید که اگر از خویش گوید شما مانند آن
توانید آوردن گفته اند وجه استدلال آنست که خدای تعالی ایشان را گفت که اگر این سخن محمد باشد شما مانند آن توانید
کردن معارضه آن بیارید چون از معارضه عاجز شدند معلوم گشت که آن سخن خدا است و معجز مصطفی است و گواه
برسالت و نبوت او دلیل بر آنکه عاجز شدند آنست که ایشان دست با تیغ زدند و جان و مال و زن و فرزند خود را
در معرض غارت و تاراج نهادند اگر قادر بودندی بر معارضه این اختیار نکردندی تا قرآن از چه وجه معجز است علما در این
خلاف کرده اند بعضی گفته اند وجه اعجاز قرآن فرط فصاحتست و دیگران گفتند اسلوب مخصوصست بعضی گفتند
اخبار غیبست فاتوا بسورة امر تحدیست و صیغه مشترک بود میان امر و اباحه و تهدید و تحدی امر وقتی بود که امر مرید
مأمور به باشد و اینجا مرید نیست امر اقیموا الصلوة اباحه و اذا حللتم فاصطادوا تهدید اعملوا ما شئتم تحدی
فاتوا بسورة وادعوا شهداءکم گفته اند مراد بشهدا بتانند چنانکه گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و گفته اند که جهودانند
که مشرکان جهودانرا بگواهی خواستند و ایشان گواهی دادند برای مشرکان چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت
کرد هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها
الناس والحجارة اعدت للکافرین در این آیه تهدید کافران کرد بدوزخ میگوید اگر نکنید و هرگز نتوانید
کردن یعنی اگر معارضه نتوانید آوردن بترسید از آن آتش که هیمه آن آدمیان باشند و سنگها یعنی آتشی که سنگ بسوزد

با کلام بعضی از بشر و تمام فصاحت
و بلاغت به درجه اعلا رسیده از کلام

آدمی را چه محل سوختن باشد و مراد باین سنگ سنگ کبریت است از ان تخصیص کرد که آتش زودتر در رو گیرد و بنزدیک ابن
عباس و ابن مسعود چنانست که آتش را ساخته اند و بدست بنهاده اند از بهر عذاب کافران و در خبر است که پیغمبر گفت
که این آتش که شما می بینید جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و در خبری دیگر گفت که این آتش را بفرمود تا هفتاد بار
آب بشستند گفتند یا رسول الله اگر در دوزخ همین آتش بودی کفایت بودی گفت بلی و لیکن این عظیمتر است شصت
و نه جزو و هر جزوی مانند این آتش است و در خبری دیگر است که گفت اگر اهل دوزخ را بر آتش دنیا نقل نمایند ایشان
خواب در ربایند و اگر در مجلسی صد هزار مرد باشد و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ باشد همه از نفس آن مرد آتش
بسوزند و در خبر است که داود بسیار گریستی مردم گفتندی یا نبی الله کمتر گریه کن گفت بگذارید تا بگریم پیش از آنکه گریه سود
ندارد و پیش از آنکه استخوانها در دوزخ شود و فرشتگان عذاب سلط کردند فرشتگان غلاظ و شداد لا یعصون
الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و در دوزخیان آویزند منصور عمار گفت سالی بحج میشدم بکوفه رسیدم شبی در کوچه
از کوچه های کوفه میگذشتم از سرایی آوازی شنیدم که یکی میگفت خدایا بعز و جلال تو که آن معصیت که کردم مخالفت تو
نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما خطیئتی عارض شد شقاوتی روی نمود بعفو تو مغرور شدم خداوندا مرا از عذاب
خود برهان و اگر دست از رسن رحمت تو بکشد دست در که زنم منصور عمار گفت خواستم که امتحان کنم دهان بر آن شکاف
در نهادم و این آیه خواندم که یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد
آن شخص نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد تا آنکه ساکن شد و در سرای را نشان کردم و دیگر روز بامداد باز آمدم جنازه دیدم
بدر آن سرای نهاده و عجوزی را دیدم که در آن سرای میشد و بیرون می آمد گفتم ای پیرزن این مرده کیست که فرمان
یافته است گفت جوانی خدای ترس از فرزندان رسول و شب در مناجات و درود بود و مردی اینجا بگذشت و آیتی از
قرآن بخواند او بیفتاد و ساعتی اضطراب کرد و بجوار رحمت ایزدی پیوست من گفتم طوبی که چنین باشد اولیای خدای
هم منصور گوید در مسجدی شدم جوانی را دیدم که نماز میکرد با خضوع و خشوع و گریه گفتم ازین جوان بوی آشنایی می آید چون
سلام باز داد فرا شدم گفت هیچ دانی که خدای را وادی است در دوزخ نامش لظی نزاعة للشوی آن جوانمرد این بشنید و
نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد گفت زیاده کن گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم الایه آن مرد نعره
زد و جان بحق تسلیم کرد من جامه از سینه او بر گرفتم بر سینه او نوشته دیدم بخطی روشن که فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة
قطوفها دانیة بکار او قیام نمودم تا او را دفن کردم شبانگاه او را در خواب دیدم که می آمد تاجی بر سر نهاده و حله پوشیده
گفتم ما فعل الله بک خدای با تو چه کرد گفت مرا بدرجه شهدای بدر رسانید و بیشتر گفتم گفت لانهم قتلوا بسیوف الکفار — بشر وام
وقتلت بسیف الملک الجبار ایشان بشمشیر کفار کشته شدند و من بشمشیر ملک جبار شهادت من از شهادت ایشان
بهتر بود شعر عاشق بسیه جامه غم دوست فروست ۞ غازی بغزای دشمن اندر تک و پوست ۞ چون کشته شوند آن چو این
کی باشد ۞ کان کشته دشمن است و این کشته دوست ۞ و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات
تجری من تحتها الانهار چون خدای تعالی وصف عذاب دوزخیان کرد در عقب آن برخی از ثواب مؤمنان
بیان میکند تا از هر طرفی ترغیب و ترهیب دعوت کرده باشد و مکلف را داعیه قوی تر باشد بفعل طاعات و اجتناب
از معاصی گفت مژده ده ای محمد کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند که با این عمل ایشان راست بهشتهایی

که در زیر

که در زیر درختان آن جویهای آب روان روی زمین میرود و بشارت خبری باشد که اثر آن بر بشره ظاهر گردد از شادی
یا حسرت خبر از عذاب را هم بشارت خوانند فبشرهم بعذاب الیم اکنون مراد بعمل چیست و عمل صالح چیست و عمل صالح
باشد بعضی از صحابه گفته اند مراد بعمل صالح عمل با اخلاص است از آنکه عمل بی اخلاص صالح نباشد فلیعمل عملا صالحا از امیر المؤمنین
علی روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که نماز پنجگانه است چنانکه اقام الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین معاذ
جبل گفت عمل صالح آن بود که در وی چهار خصلت بود علم و نیت و صبر و اخلاص و گفته اند که مراد از تجری من تحتها الانهار
آنست که بمراد و امر بهشتیان رود چنانکه از فرعون روایت کنند که گفت هذه الانهار تجری من تحتی یعنی بامری روان است
می آید که جویهای بهشت بر روی زمین باشد چنانکه متفرق نمیشود بی حایلی و چهار جوی آب میرود و شیر و انگبین بیک
جای میرود که بهم آمیخته نشود گویند امام جعفر صادق این خبر میگفت ملحدی بشنید گفت این حدیث عقل چگونه
بپذیرد که چهار مایع بیکجای باشد و مختلط نشود گفت ای بیچاره نمی بینی که خدای تعالی در یک پوست خایه مرغ دو مایع
را جمع کرد برنگ و طعم و طبع مختلف و هیچکدام با هم مختلط نمیشود آن ملحد ملزم گشت و جواب نداشت انس مالک
گفت همانا شما گمان میبرید که جویهای بهشت در اخادید زمین باشد و بر روی زمین رود از یک جانبش یاقوت بود
و از جانب دیگر مروارید و گل او مشک اذفر بود کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی
رزقنا من قبل و اتوا به متشابها هرگاه ایشان را از آنجا روزی دهند از میوه گویند این میوه آنست که پیش
ازین روزی ما کرده بودند و آنرا بدیشان میدهند متشابه یکدیگر در لون و طعم و منظر ابن عباس و مجاهد گفته اند که
اهل بهشت گویند که این از آن میوه هاست که ما را در دنیا داده بودند یعنی مانند آنست و وجه این تاویل آنست که چون
کسی طعامی خورده و او را خوش آید در آرزوی آن باشد که مثل آن طعام باز یابد حق تعالی خبر باز داد که آن میوه ها مانند این
بود که دل شما بدان متعلق شده باشد مسروق گفت که درختان بهشت ساق ندارد و اول تا آخرش منضود و منظوم باشد
بمیوه که چون یکی از وی بگیرند خدای تعالی مانند آن باز آفریند مجاهد گفت زمین بهشت از سیم باشد و خاکش از مشک و
اصل درختانش از زر باشد و شاخها از لؤلؤ و زبرجد باشد که اگر ایستاده باشد دست بمیوه رسد و اگر نشسته بود
همچنین و اگر خفته باشد شاخها سر فرود آرند تا میوه باز کنند و ذللت قطوفها تذلیلا پیغمبر گفت که در بهشت مرغان
باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر هر که در پیش مردی بنهند آن مرغ بیاید در صحن افتد و پر بیفشاند از هر پری
لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مسکه نرمتر و از انگبین شیرین تر یکی با دیگری نماند و لهم فیها ازواج
مطهرة و هم فیها خالدون و ایشان را در بهشت زنانی باشند پاکیزه کرده اند از ریبت و تهمت
و بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و نفاس و از جمله مکاره و ایشان یعنی اهل بهشت در بهشت مخلد و مؤبد باشند
که دوام و بقای آنرا انقطاعی نباشد سعد بن عامر روایت کند که پیغمبر گفت اگر زنی از اهل بهشت یکبار سر بدنیا فرو
کند همه روی زمین پر از مشک شود و نور آفتاب و ماه بنشاند ابن عباس گفت چنین روایت بمن رسیده که اگر
یکی از حور العین آب دهان خود در هفت دریا اندازد آب دریا خوش گردد و چون جفت خود را ببیند گوید انی
و انا لک لم تر عینای مثلک تو مرایی و من ترایم چشمان من هرگز مثل تو ندیده خلاف نیست در آنکه در بهشت
وطی باشد چند آنکه خواهی فرزند نباشد ابو سعید خدری گوید که رسول فرمود که اگر مؤمن را در بهشت آرزوی

باشد که او را فرزندی شود حمل و وضع و رضاع او یک ساعت باشد حق تعالی درین آیه انواع منافع و لذات جمع کرد جنات تجری
ذکر بوستانها کرد و با لذت منظر و نزهت چشم باشد کلما رزقوا منها گفت تا ذکر مطاعم و لذات آن باشد ازواج
مطهره گفت تا ذکر تمتع و قضا شهوت باشد و هم فیها خالدون گفت تا بخوف انقطاع کم نکرده ان الله لا یستحیی

ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها

قتاده گفت سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی مثل زد بچیزهای
اندک چون عنکبوت و ذباب جهودان از آن بخندیدند و گفتند خدای تعالی بدین مثل زدن چه خواست بچیزهای خسیس این
بکلام خدای نماند خدای تعالی این سخن رد کرد بر ایشان ابن عباس و ابن مسعود گفتند خدای مثل زد منافقان را بآتش و قد
و صیب منافقان گفتند خدای تعالی چگونه مثل زند بچیزی خورد و او از آن بزرگتر است که این مثل زند بچیزی خورد و او از آن
بزرگتر است که این مثل زند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد که خدای تعالی شرم نمی دارد که مثل زند بحقرات
مثل پشه یا بیشتر از آن و بهتر از آن مثل زند چون حقیقت حیا امتناع باشد از فعلی برای خوف و وضع قدر یا ملامت
غیری مر او را و این برای خدای تعالی روا نیست پس معنی لا یستحیی لا یمتنع باشد پس امتناع نکند و باز نایستد و گفته اند
که نترسد و ترس بمعنی حیا آمده است و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه از مردم شرم میداری و خدای تعالی اولی است
که از و شرم داری فرا گفت که با ما بس میخواهد چنانکه عرب گوید مطرنا ما ر انا له و البعیر و هو من احسن الناس قرانا فقدما
یعنی ما بین قرنه الی قدمه و معنی آیه آن بود که خدای تعالی امتناع نکند مثل زند از میان بعوضه در صغر و حقارت یا آنچه بالای آن
بود

فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم و اما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا

میگوید اما مومنان دانند بیقین که آنکه حق است و صدق و از نزد
خداست چون کافران این مثل بشنوند بر سبیل انکار گویند این چه مثل است و خدای تعالی بدین چه خواست و او را
بدین چه حاجت است و درین چه فایده گفت تا اضلال کند بدان بسیاری کس را و هدایت کند بآن بسیار کس را اضلال
بمعنی هلاک آید اذا ضللنا فی الارض و آنرا که او کند بهلاک و عذاب تا طریق آن باشد بر توسع ضلال خوانند و ضلال بمعنی عذاب
باشد ان المجرمین فی ضلال و سعر و اضلال ازین قسمت و بمعنی عقوبت باشد و یضل الله الظالمین ای یعاقبهم بمعنی ابطال
بود نحو قوله فلن یضل اعمالهم و بمعنی حرمان بود از زیادت الطاف که در حق مومنان کنند و در حق کافران نه است نیاید
بقاهم علی کفرهم و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا و معنی اذهاب بود از راه بهشت و بمعنی ترک تلذذ بود تا عند آن
ضلال حاصل شود و هر چه ازین وجوه روا بود که با خدای اضافه کنند و هر چه بمعنی خلق ضلال بود یا منع او از ایمان یا دعوت
او با ضلال بر خدای روا نبود از برای آنکه این قبیح بود و خدای تعالی از قبیح منزه است پس این وجوه یا آزمایش مضاف بود
چنانکه گفت اضلهم الشیطان و اضل فرعون قومه و اضلهم السامری و معنی ضلال و هدی اندرین آیه بیشتر اهل علم بر آنند
که مراد بهدا آنست که مومنان قبول کردند و معترف شدند و کافران منکر شدند آنرا هدی خوانند و این اضلال و اضافه
آن بنحو کرد بدان طریق که بیان کردیم که اضافه ایمان و کفر باسوره کرد چون هنگام نزول سوره مومنان را ایمان بیفزودند
و کافران در کفر

و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون

و گمراه نکردند از راه
بهشت و با عذاب عقوبت نکند الا کسانی را که از طاعت خدای بیرون آمده اند و عهد و پیمانی که با خدای استوار

و انرا

و آنرا استوار محکم کرده آنرا میشکستند و آنچه خدای تعالی فرموده که بدان پیوند از صله رحم و غیر آن آنرا میبریدند و در زمین
ظلم و فساد میکنند ایشانند که زیان کاران بحقیقت اند بعضی مفسران گفته اند که مراد بفاسقان جهودانند که خدای
تعالی در توریت عهد از ایشان بستد که حدیث رسول پنهان نکنند و خلاف کردند توریت را و عهد بشکستند و گفته اند
مراد فاسقان اند که دست بیعت و عهد رسول داده و آنچه بزبان دوست بسته بودند بدل بشکستند و سعد ابی وقاص
گفت مراد بدین خوارجند پس از آنکه در دین مع عهد آمدند خلاف کردند و پیغمبر ایشانرا بکشتن خوانده و امیرالمومنین علی از آن
خبر داد و گفت ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و همچنان بود که پیغمبر فرموده که با ناکثان بصره قتال کرد و با قاسطین
بصفین و با مارقین بنهروان و گفته اند مراد بفساد نفاقست از بهر آنکه منافق باظهار دو انفعت در اسلام تکاسل
تواند کرد و گفته اند مراد بخاسر هالکست عبد الله عباس گفت که هر خاسر که در حق کافران بود مراد از آن کفر باشد
و در حق مومنان مراد حطام دنیا باشد

کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون

این آیه وارد است در امور تعجب یعنی چگونه کفر می آورید ای کافران بخدای
تعالی و انکار آیت او میکنید با تظاهر آیات و براهین و معجزات و این آیه ردی ظاهر است بر مذهب مجبره
که بر حکیم چگونه روا بود که کفر در کافر آفریند و قدرت موجب کفر و ایمان بازستاند و منع کند از آن آنگه گوید بلفظ
تعجب کیف تکفرون چگونه کافر میشوید کس نیست تا گوید چگونه این همه با بنده ضعیف کردی مهر بر دل و چشم و گوش
نهادی آنگه گفتی بی چشم ببین و بی گوش بشنو و بی دل بدان و بی آلت بکن چون تواند کردن از و تعجب نمود که چگونه کرد
همه موانع از تعجب و جای تعجب است میگوید ای محمد بگوی ایشانرا که چگونه کافر میشوید بخدای و حال آنست که شما مرده
بودید در اصلاب آبا و ارحام امهات شما را زنده گردانید بر آنکه حیات در شما آفرید پس بمیراند شما را در دنیا پس زنده
گرداند شما را در گور و روز قیامت حاضر شوید برای جزا و این قول عبد الله عباس است ابو صالح میگوید و کنتم امواتا
فی القبر شما در گور مرده بودید پس زنده کرد شما را در گور برای سوال پس بمیراند شما را در گور پس از آنکه زنده کرد شما را
در قیامت برین قول خطاب با زندگان باشد و مراد پدران مرده ایشان بود چنانکه با جهودان عهد رسول
گفت و اذ قلتم یا موسی لن نومن لک و مراد پدران ایشانست و گفته اند احیا و اماته اول مجاز است مراد آنست که
شما خامل الذکر بودید من شما را رفیع کردم و مجهول بودید من شما را معروف کردم و احیا و اماته دویم حقیقی است یعنی اما
در دنیا بعادت و احیا بحقیقت در قیامت و این وجهی ملیح است اما تا کلام بر حقیقت حمل توان کرد بر مجاز حمل نباید کرد و
مورد آیه تذکیر است بنعمت خدای تعالی و نهی کردن بندگان از کفر بر وجهی تعنیف و تهدید و وعید بذکر مرگ و سوال
گور و بعث و نشور ثم الیه ترجعون بر سبیل وعید است یعنی مرجع تو با منست از من فوت نخواهد شدن و حقیقت آنست
که مرجع تو با جایست که در آنجا همه حکم مرا باشد و هیچکس را حکم نبود در سوال گور خلاف کرده اند بعضی گفته اند
آخر گور خواهد بود و دیگران گفته اند آن ساعت باشد که مرده را در گور نهند و گور بردی است شود و در خبر آمده که مرده آواز
نعلین مردم که از سر گور باز گردند میشنود و در خبر است که چون فاطمه بنت اسد را وفات رسید حضرت رسول
آنحالت دید بغسل او و بکار او قیام نمود و ردای خود کفن او کرد پس از آنکه او را در گور نهادند در گور او بخفت چون که
برون آمد گفتند بر سر گور او بنشست چون کسی که گوش با کلام کسی کند آنگه گفت ابنک ابنک سه بار چون با

گشت گفتند یا رسول الله با هیچکس این کردی گفت بلی او را بر من حق تربیت مادری هست ردای خود کفن او ساختم برای
کرامت او در گور او بخفتم تا او را هوام زمین مضرت نرساند گفتند یا رسول الله آن چه معنی داشت که سه نوبت فرمودی
ابنک ابنک گفت چون گور برو راست کردم فرشتگان سوال آمدند و او را از خدای پرسیدند جواب بصواب داد
و از پیغمبرش پرسیدند جواب داد و از امامش پرسیدند فرو ماند منش تلقین کردم که پسرت پسرت علی بن ابی طالب
خبر است که چون مرده را در گور نهند دو فرشته بیایند خدای تعالی او را زنده کرداند و حیات بدو دهند و حواس او درست
کردانند از خدای تعالی و پیغمبر و امامش سوال کنند اگر جواب بصواب دهد او را گویند بخسب چنانکه عروس در خوابگاه
بخوابد انگه فرشته در گور آید و پر بزند و گور بروی فراخ کرداند چندانکه نظر او کار کند و دری از درهای بهشت در گور
او بگشایند تا نسیم بهشت بروی میزند و اگر جواب بصواب باز ندهد فرشته بیدقی آتشین بر سر وی زند که همه
گور او پر آتش شود و دری از درهای دوزخ بر وی بگشایند اینست معنی قول رسول که القبر روضة من ریاض الجنان
او حفرة من حفر النیران هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع
سموات وهو بکل شیء علیم میگوید خدای شما و خدای هژده هزار عالم و آدم آن خدا است که هر چه در زمین
آفریده برای شما آفریده چه او بی نیاز است و مستغنی حاجت برو روا نیست منافع و مضار برو راه نیابد پس قصد
آفریدن آسمان کرد و آسمان را هفت آفرید و آن خدایی است که بهمه چیزها دانا است استوا بمعنی انتصاب است چون جالس
و بمعنی اعتدال بود چون استوی الامر ای تعادل و بمعنی تمام اسباب بود و لما بلغ اشده و استوی و بمعنی قصد و
اقبال بود و درین آیه بمعنی دارد و منهی که بالی تعدیه کرد و استوی بود و استوی علی العرش و بنزدیک حسن بصری معنی وی آن
بود که استوی امره الی السماء فسویهن گفت ضمیر جمعست برای انکه آسمان جنس است و گفته اند که سماء جمع سموات است
گویند تا آسمان آفریده چگونه گفت ثم استوی الی السماء گفته اند مراد باین آیه آنست که قصد آفریدن آسمان کرد و گفته اند
مراد بسماء آن دخانیست که از و آسمان آفرید درین آیه گفت اول آسمان زمین را آفرید انگه آسمان و در آیتی دیگر گفت والارض
بعد ذلک دحیها جواب آنست که خدای زمین را آفرید انگه آسمان آفرید انگه زمین را بگسترد و گفته اند بعد در آیه بمعنی مع است
یعنی والارض مع ذلک دحیها اما کیفیت آفرینش آسمان روایت کرده اند از مقاتل و ضحاک که ایشان گفته اند که
خدای تعالی آسمان دنیا را از دود آفرید از زمین تا آسمان دنیا پانصد ساله راهست در و فرشتگانی آفریده از نور و آتش
و آب و مهتر ایشان فرشته ایست نام او رعد موکلست برابر و باران تسبیح او اینست که سبحان ذی الملک و
الملکوت نام این آسمان رفیع است بلون آهن افروخته آسمان دویم برنگ مس آفریده در و انواع فرشتگانند عدد
ایشان جز خدای نداند تسبیح ایشان اینست که سبحان ذی العزة والجبروت و نام این آسمان قیدوم است در و
فرشته ایست نام او حبیب یک نیمه او از برف و یک نیمه از آتش نه آتش برف را بگدازد و نه برف آتش را
میکشد و میگوید و دعای او اینست یا مؤلفا بین الثلج والنار الف بین عبادک المؤمنین آسمان سیم برنگ برنج
آفریده نام او ماعون در وی ده فرشته اند با پرهای بسیار و رویهای مختلف صفها زده و آواز تسبیح و تهلیل بر آورده
میگویند که سبحان الحی الذی لا یموت آسمان چهارم برنگ سیم آفریده نام او ارلفوت و در و فرشتگانی
دو چند فرشتگان آسمان سیم همه در قیام و رکوع و سجود باشند هیچ فرشته آنرا که در برابر اوست نشناسد از انکه بعبادت

خدای مشغول بود تسبیح ایشان اینست که سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا الله آسمان پنجم برنگ زر آفرید در و فرشتگانی
که از آن وقت که خدای تعالی ایشانرا آفریده بعضی در رکوعند و بعضی در سجود که سر از رکوع و سجود بر ندارند فردای قیامت
بزبان عجز و قصور گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک بار خدایا نپرستیدیم ترا سزای پرستیدن تو آسمان ششم
برنگ یاقوت سرخ آفرید نامش عاروس است و آن جای کروبیانست که لشکر مهین خدای تعالی اند در آنجا هفتاد
هزار فرشته اند که خدای تعالی بمصالح بندگان و کارهای دنیا فرستد آسمان هفتم از در سفید است نام او رفیع در آنجا
خدای تعالی را هفتصد هزار فرشته است هر یکی را از ایشان چندان زیردستست از فرشتگان که عدد قطرهای
باران و ریگ بیابان و برگ درختانست از آسمان هفتم تا جایی که آنرا مرم گویند پانصد ساله راهست در آنجا روس الملائکه
باشند با عظم العرش و حملة العرش ایشانند عبادت ایشان نظر باشد در عرش یکساعت چشم از عرش بر ندارند
و آواز تهلیل و تسبیح بر داشته باشند اگر یکی از ایشان پر باز کند همه دنیا بپوشد و بالای آن امری است کثافت او
چندانست که کثافت هفت آسمان و هفت زمین و عرش بالای آنست و در علیین و حد و نهایت آن جز خدای نداند
و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة یاد کن ای محمد چون خدای و پروردگار تو فرشتگانرا
گفت در زمین خلیفه خواهم آفرید گفته اند آدم را برای آن خلیفه خواندند که پس از فرشتگان بود که در زمین بودند ابن
عباس گفت برای آنکه در زمین از پس قومی بود که ایشانرا جان گفتندی ابن مسعود گفت برای آنش خلیفه خواندند که
او خلیفه خدای بود بحکم کردن در میان مردمان و اقامت اعلام حق کردن روزی عمر خطاب از سلمان و طلحه و زبیر و
کعب الاحبار در مسجد رسول پرسید که فرق چیست میان خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان گفت
خلیفه آن باشد که یعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة و یشفق علیهم شفقة الرجل علی اهله و یقضی بکتاب الله خلیفه
آن باشد که در میان رعیت عدل کند و قسمت بسویت کند و بر رعیت چنان مشفق باشد که مرد بر اهل و حکم
بکتاب خدای کند کعب الاحبار گفت من ندانم که کسی در میان این جمع اند سلمان را پر از علم و حکمت آفریده هم
عمر سلمان گفت من خلیفه ام یا پادشاه سلمان گفت اگر در همه عمر یک درم از رعیت بستانی یا بیش از جای
خود ستانیده باشی و نه بجای خود صرف کرده باشی نه خلیفه و نه پادشاه عمر بگریست قالوا اتجعل فیها من یفسد
فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون فرشتگان
گفتند بار خدایا بخواهی آفرید در زمین کسی که فساد کند و خون بناحق ریزد و ما تسبیح و تنزیه و تقدیس تو گفتیم
آنچه بتو لایق نباشد و هر چه ناسزاست از صفات نقص از تو دور میداریم و ترا به بزرگی و عظمت یاد میکنیم خدای
تعالی جواب ایشان گفت که من آن دانم که شما ندانید از مصالح و عواقب امور اتجعل فیها آفرینی استفهامست
و جه تعجب و گفته اند ایشان نه انکار بر وجه حسد گفته است و گفته اند که این بطریق امارت گفتند از انکه پیش از آدم جماعتی
در زمین حاضر بودند که ایشانرا جان خواندندی چنانکه خدای تعالی خبر داد که والجان خلقناه من قبل من نار السموم ایشان
در زمین فساد کنند و خونهای بناحق بریختند خدای تعالی فرشتگانرا بفرستاد تا ایشانرا از زمین براندند و هلاک کردند
از انجا گفتند و این قول ربیع و انس است عبد الله عباس و عبد الله مسعود گفتند که فرشتگان این از علم گفتند و سبب
آن بود که خدای تعالی پیش از خلق آدم خبر داد که در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون بناحق

ریزند ایشان بر سبیل تعجب گفتند تو قومی چنین را پادشاهی میخواهی فرستاد و ما مسبحان درگاه توایم و مقدسان
بارگاه تو خدای تعالی گفت من آن دانم که شما ندانید یعنی از نفاق ابلیس آنکه ابلیس درمیان ایشان بود که این سخن گفتند
قتاده گفت یعنی من آن دانم که شما ندانید از آنکه از نسل او انبیا و اولیا و اوصیا خواهند بود حسن بصری گفت یعنی
من آن دانم که شما ندانید از آنکه شما را ظن آنست که شما از وی عالمتر و گرامیتر باشید بنزدیک خدای و این آیه دلیلست بر آنکه
کار خلافت بخدای تعلق دارد و از آنکه آدم را گفت انی جاعل فی الارض خلیفه و داود را گفت انا جعلناک خلیفه و هرون را
گفت اخلفنی فی قومی خلیفه باز پسین را گفت لیستخلفنهم فی الارض هر جا ذکر خلافت کرد بخود حواله کرد تا کسی را درین خوضی
نباشد وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ و بیاموخت آدم را جمله نامها پس عرض کرد او را بر ملائکه و گفت دعوی کردید که ما از و بهتر و فاضلتر و گرامیتر
باشیم بنزدیک خدای تعالی بفضل و کرامت علم راست خبر دهید مرا بنام آنجماعت تا چیست اگر در آنچه دعوی کردید
راست میگویید تعلیم خدای آدم را بعضی گفتند لابد باید تا مواضعه متقدم بوده باشد و اصطلاح قومی بر لغتی تا چیزی
باشد که خدای تعالی اعلام کند آدم را نامها بر آن لغت و آن اصطلاح آن تابع و که پیش از آدم بوده از جان و مراد بر دلیل
نتوان دانست دلیل خطاب باشد و خطاب آنکه دلیل باشد بر مراد که مواضعه مقدم بوده باشد بر آن پس خدای
تعالی چون آدم را بیافرید و عقلش تمام کرد بدان مواضعه آفرید تا چون خبر داد آدم را از آن فایده گرفت و علمش حاصل
شد بدان لغت پس خبر داد او را بدیگر لغتها تا این را بدان استدلال کرد چنانکه اشارت کرد بچیزی که این را بتازی فلان
نامست و بفارسی فلان پس علم باصل مواضع بیک لغت ضروری بوده و بدیگر لغتها استدلالی و این قول ابوهاشم است
و جماعتی از محققان ابوالقاسم بلخی گفت خدای تعالی خبر داد آدم را بدین نامها و یاد گرفت بحدی نزدیک از فهم و حفظ
خدای تعالی بوی داد و پس باقی اسما بر آن قیاس کرد تا بر همه مشکل آن اسما بود در جنسی می نهاد آنرا که لایق آن بود و معنی
این قول راجعست با خلق علم ضروری قولی دیگر آنست که خدای تعالی آدم را خبر داد بنامهای چیزها بدانچه دانست که اصطلاح
نام جمله چیزها بود حتی القصعه و العسف تا نام کاسه بزرگ و کاسه خورد و بیشتر مفسران بر آنند که بلغت تازی بود دیگران
گفتند همه لغتها بود قتاده گفت عرض نامها کرد دیگر روایت ابن عباس گفت مسمیات عرض کرد این عرضه
چگونه بود مفسران بر آنند که بیافرید و عرضه کرد و گفت بگویید که نام این چیزها چیست در خبر آمده که چون خدای خواست
تا فضل آدم بفرشتگان نماید بفرمود تا منبری بر آسمان هفتم نهادند و بر بالای آن کرسی قدس بنهادند و فرشتگان
حاضر کرد و آدم را فرمود تا بر منبر شد و بر سبیل امتحان گفت فرشتگان را که انبئونی باسماء هؤلاء رسالتهای مرا راست که
شما این چیزهای پسندیده مرا خبر دهید بنام این چیزها اگر میدانید ایشان بعجز و قصور اقرار نمودند قَالُوا سُبْحَانَكَ
لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند پاکی و منزهی تو خدای ما را علمی نیست
جز آنکه تو ما را آموختی از تسبیح و تهلیل ترا تحقیقی که علم و دانایی ترا رسد هر چه کنی و گویی از سر علم و حکمت باشد قَالَ يَا
آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ خدای تعالی فرشتگان را گفت چون ندانید از آدم بپرسید
تا خبر دهد شما را ایشان درخواستند خدای تعالی گفت ای آدم خبر ده ایشان را بنامهای ایشان و نامهای چیزها

دیگر پس چون آدم فرشتگان را باسامی ایشان و نام هر چیز خبر داد خدای تعالی فرمود که نه من شما را گفتم که من غیب آسمان
و زمین دانم و آنچه شما آنرا اظهار میکردانید و آنچه آنرا می پوشیده آنکه خدای گفت ای فرشتگان استحقاق آدم خلافت
شما را معلوم شد گفتند آری بار خدایا گفت همه سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر نه سجده عبادت همه فرشتگان سجده
کردند الا ابلیس که در میان ایشان سجده نکرد خدای تعالی او را گفت چرا سجده نکردی گفت از بهر آنکه من از و بهترم گفت
چرا گفت از بهر آنکه تو مرا از آتش آفریدی و او را از خاک خدای تعالی او را براند و لعنت کرد و از صف فرشتگان
دور گردانید و در آسمانش بنگذاشت آنگاه فرشتگان را فرمود تا منبر آدم را بردوش نهادند و او را در هفت آسمان بگردانیدند
تا عجایب هفت آسمان بدید بمقدار صد سال آنگه اسبی از مشک اذفر بیافرید و او را دو پر داد از در و مرجان تا آدم بر
نشست و در آسمان میگردید و بر افواج فرشتگان سلام میکرد بدین طریق که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یا ملائکة
الله خدای تعالی آدم را تحیت کرد و گفت من تحیت بر تو و فرزندان تو کردم تا قیامت و فرشتگان در جواب آدم
میگفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا خلیفة الله و رسول الله فرمود که السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا گفت
اعلم غیب السموات و الارض اگر چه هیچ چیز از خدای غایب نیست اما مراد از آن آنست که از آنچه غایبست
چرا که حضور و غیبت در حق آنان متصور بود که ایشان اجسام خوانند چون ما و فرشتگان و آنکه آنرا اطلاق غیب خوانند
و اگر چه در حق او غیب نیست و ما کنتم تکتمون عبدالله عباس گفت چون کالبد آدم میان مکه و طایف افکنده بود ابلیس با جماعتی
از فرشتگان بر او گذر کرد ابلیس گفت خدای تعالی خلقی خواهد آفرید اگر او را بر ما تفضیل دهد گویید فرمان وی برید شما چه
کنید گفتند ما او را فرمان بریم او در دل گرفت که فرمان نبرد آدم را و طاعت او ندارد و با خود گفت اگر مرا بر وی مسلط کند
در و عصیان آورم خدای تعالی گفت شما اظهار طاعت و انقیاد کردید من میدانم و آنچه ابلیس در دل گرفت از نفاق و
شقاق من میدانم وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ
الْكَافِرِينَ قدیم تعالی تقریر فضل آدم کرد و ایشان اعتراف آوردند و انقیاد نمودند فرشتگان را فرمود که سجده کنید
آدم را همه سجده کردند الا ابلیس که ابا کرد و سجده نکرد و بود ابلیس از جمله کافران و سجده از علامات مؤمنانست چنانکه در
تفسیر اهل البیت آمده که علامات المؤمن خمس صلوة الاحدی و الخمسین و زیارة الاربعین و التختم بالیمین و تعفیر
الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم علامات مؤمن پنج چیزست آنکه پنجاه و یک رکعت نماز بکند در فریضه و سنت و زیارت
اربعین بکند یعنی زیارت امام حسین روز چهلم عاشورا بجای آورد و از برای آنش اربعین خوانند که جابر عبدالله انصاری
صاحب رسول خدای بعد از چهل روز از دفن او زیارت کرد آنحضرت را و پیش از وی کسی زیارت او نکرده
و انگشتری در دست راست کردن و پیشانی بر خاک مالیدن در سجده شکر و آواز برداشتن ببسم الله الرحمن الرحیم
از آنجا که او را بلند بر باید داشتن و گفته اند سجده خدای را بود و آدم قبله ایشان بود و گفته اند آدم امام بود خدای را سجده
کردند ایشان از متابعت آدم فرمودند در سجده کردن و گفته اند سجده تعظیم و اجلال بود آدم را و ظاهر قرآن اقتضای آن
میکند از آنکه گفت اسجدوا لآدم گفته اند ابلیس فرشته بود پیش از معصیت نام او عزازیل بود چون معصیت کرد خدای
تعالی او را از صف فرشتگان براند و نامش بگردانید و ابلیس کرد این یک روایت از عبدالله عباس و گفته اند پری
بود بیان آنش کان من الجن ففسق دیگر آنکه فرشتگان از نور اند و او از آتش است فرشتگان طعام و شراب نخورند

و میان ایشان مناکحت نبود و ابلیس خلاف اینست او را ابوالجان گویند چنانکه آدم ابوالبشر است چون چنین بود مامور بود
بسجده از آنکه امر بفرشتگان است جواب آنست که اجاعت برای آنکه او مامور باشد بسجده دیگر آنکه از ظاهر قرآن معلوم
میشود الا تسجد اذ امرتک خلاف در آنست که بیک امر باید و امر ظاهر آنست که بیک امر بود بر وجهی که در انست که او
داخلست در خطاب امر بسجده و کسانی که گویند بدین فعل کافر شد مرکان را باعتبار تغیر کنند و مذهب درست آنست
که او کافر بود و منافق و آن عبادت بر وجه نفاق کردی و فرشتگان نمیدانستند خدای تعالی بامتحان سجده کشف
او کرد تا نفاق او بر فرشتگان ظاهر شد روایت از پیغمبر که هر که یکسوره از عزایم بخواند و سجده کند ابلیس با کناره شود
و گریستن گیرد گوید ای وای بر من فرزند آدم سجده بر خواند و سجده کرد و مستحق بهشت گشت و من سجده نکردم و مستحق دوزخ
شدم ابوالعالیه گوید نوح در کشتی نشست و قوم نوح با وی در کشتی نشستند ابلیس بیامد و دنبال کشتی نشست نوح گفت
ای ابلیس خود را و مردمان را هلاک کردی گفت اکنون چکنم گفت توبه کن گفت مرا توبه نباشد نوح گفت بار خدایا اگر ابلیس
توبه کند توبه او قبول کنی گفت کنم اگر قبر آدم را سجده کند نوح گفت ای ابلیس قبر آدم را سجده کن تا توبه تو قبول افتد ابلیس
گفت من آدم را سجده نکردم و او زنده بود قبر او را سجده خواهم کرد و او مرده است وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ
زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
گفتیم یا آدم ما که ای آدم آرام گیر تو و زن تو در بهشت که ما بهشت را مسکن تو گردانیدیم بخورید از این نعمتهای بهشت
از هر جا که خواهید و زنهار گرد این درخت مگردید و نزدیک او مشوید و از او مخورید و اگر نزدیک آن درخت شوید و از او بخورید
شما از ظالمان باشید یعنی آنکسانی که حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشند گفته اند که حوا را از بقیه طینت آدم
آفرید و صحیح آنست که چون آدم در بهشت بنشست تنها مستوحش میشد خدای تعالی خوابی بر آدم افکند بخفت پس نفخ روح
تا استخوانی از پهلوی چپ او بگرفتند و از آن استخوان حوا را بیافرید بر صورت آدم با جمالی تمام و حلتهای تمام از
بهشت در وی پوشانیده و او را بانواع زینت بیاراسته و بر بالین آدم بنشست چون آدم از خواب در آمد حوا را دید
بر و فراز کنند فرشتگان گفتند مکن گفت نه او را خدای تعالی از بهر من آفرید گفتند آری اما تا مهر او ندهی گفت مهر چه
باشد گفتند آنکه سه بار بر محمد صلوات فرستی گفت محمد که باشد گفت آخرین پیغمبران از فرزندان تو و اگر نه برای او بودی
ترا نیافریدی فرشتگان خواستند تا علم آدم امتحان کنند گفتند این کیست گفت امرأة زنیست گفتند او را چه
نامست گفت حوا گفتند چرا حوا خوانندش گفت لانها خلقت من حی یعنی از زنده آفرید او را گفتند چرا آفریده اند
گفت تا با یکدیگر باشیم این بهشت تا کدام بود ابوالقاسم بلخی گفت بوستانی بود بهشت نبود و درست آنست
که بهشت خلد بود و خلد باقی آنست که فانی نشود اما چون خدای فنا آفرید فانی شود پس خدای تعالی عین آن را فرزند
گویند اگر بهشت خلد میبودی انتقال بودی و انبودی چنین است که آنرا اخراج و انتقال نباشد که بر وجه ثواب بعد قیام
الساعة در آنجا شوند و سمع بر این مرده است و این بهشت در آسمان هفتم است و آن آنست که شب معراج رسول گفت
و بکردید و گفت عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطعت من ثمارها و عرضت علی النار حتی اتقیت حرها بیدی بهشت را
بر من عرضه کردند تا که قصد کردم که از درختهای آن میوه بچینم و دوزخ را بر من عرض کردند تا که بدست از حرارت دوزخ
احساس کردم و آن بر من ظاهر شد و این نهی است از خدای تعالی آدم را بر سبیل ندب بدانکه بدلیل معلوم

که پیغمبران

که پیغمبران از ارتکاب نهی است نکنند و اگر کنند طبع مستقذر بود از قبول قول ایشان این درخت چه درخت بود عبدالله
مسعود گفت درخت انگور ابن جریج گفت درخت انجیر بود و بیشتر مفسران و اهل اخبار گفتند درخت گندم بود
کلبی گوید درخت علم بود بخیر و شر و ظلم بمعنی نقصان آمده است چنانکه گفت آتت اکلها و لم تظلم منه شیئا ای لم تنقص
فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي
الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ پس ابلیس بوسوسه و فریب شان پای ایشان بلغزانید و ایشان را از اهل
گردانید از بهشت و نعمتهای بهشت و دور گردانید بمکر و حیله و بیرون برد ایشان را از آنچه در آن بودند از بهشت و
نعمت بهشت پس گفتیم ما ایشان را که فرود آیید از این بهشت و دور شوید که شما دشمن یکدیگرید و در زمین قرار گیرید که
شما را در زمین جای قرار و برخوردار یست تا هنگام قیامت چون زنده باشید پشت زمین جای شما باشد
و چون بمیرید شکم زمین خوابگاه شما فاخرجهما اسناد بابلیس کرد از آنکه بمکر و تلبیس او بود بیرون آوردن آدم از بهشت
نه بر سبیل عقوبت بلکه از برای تغییر مصلحت بود و مصالح باوقات و اشخاص مختلف شود و قوت منافع عقوبت
بلکه نباشد چه عقوبت مضرتی بود مقرون باستحقاق خواری و اهانت ابلیس چگونه با آدم رسید گفته اند که آدم در خروج
بهشت آمدی و ابلیس با او سخن گفتی و گفته اند که ابلیس از در بهشت اشارت کرد و ایشان غرض او نشناختند
دیگران گفته اند که ابلیس در دهان مار شد و مار را پر و پای بود و پایها برداشت ابلیس با او دوستی بود از وی درخواست کرد مرا
با آدم رسان ابلیس را در دهن گرفت و در بهشت برد ابلیس بیامد و برابر ایشان بایستاد و گریه آغاز کرد ایشان او را
نشناختند گفتند چرا میگریی گفت از آنکه شما بخواهید مرد و این نعمت بر شما زوال خواهد آمد گفتند چاره گفت از برای
آنکه از درخت خلد جاودانی نخورید و اشارت کرد بدان درخت گفتند ما از آن نخوریم که ما را از آن منع کرده اند پس
ابلیس سوگند خورد که این درخت نه آنست و من شما را نصیحت میکنم چون ایشان از آن درخت بخوردند بادی در
آمد و تاج از سر ایشان در ربود و حله از ایشان بکند ایشان برهنه و مکشوف العورة بماندند آدم از بهشت بگریخت
مویش بر درخت پیچیده شد خدای گفت او را از من میگریزی آدم گفت بل حیاء منک یعنی بار
خدایا از تو نمیگریزم بلکه از تو شرم میدارم گفت پس چرا خوردی گفت بار خدایا ندانستم که کسی بنام تو سوگند
بدروغ خورد آنگه خدای تعالی ایشان را گفت از اینجا بیرون روید و بر مار خشم گرفت دست و پای او را ببرید و پایها بار رسته
از اینجاست که مار و شیطان دشمن بنی آدم شدند و بنی آدم دشمن مار و حین قیامت راز باشد و مراد بحین قیامت مروی
است زدا با بکر آمد در عهد او و گفت نذر کرده ام که حینی با اهل خود سخن نگویم مرا چند گاه با او سخن نباید گفت گفت تا قیامت
گفت از کجا میگویی گفت هل اتی علی الانسان حین من الدهر کل آدم چهل سال میان مکه و طایف افکنده بود
بنزدیک عثمان آمد و گفت در این چگویی گفت یکسال گفت از کجا میگویی گفت از قول خدای تعالی تؤتی اکلها کل حین
باذن ربها بنزدیک حضرت امیرالمؤمنین آمد و گفت یا امیرالمؤمنین تو چه فرمایی گفت اگر بامداد سخن نا گفتن نذر کردی
شبانگاه سخن توانی گفت و اگر شبانگاه بود بامداد توانی گفت که خدای تعالی میفرماید فسبحان الله حین تمسون
و حین تصبحون آن مرد شادمان برخواست و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و بنزدیک ما مدت نذر حین شش ماه
بود تؤتی اکلها کل حین فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ پس آدم

کلمه چند از پروردگار روا آفرید کار خود فرا گرفت و خدا را بدان کلمات بخواند خدای عز و جل توبه آدم قبول کرد بدرستی که
اوست خدای توبه پذیرنده تا بیان و بخشنده و مهربان تا این کلمات چه بود محمد بن کعب گفت که کلمات این بود که اللهم
لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک انت خیر الغافرین اللهم لا اله الا انت ربی
انی ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم عبد الله عباس گفت که کلمات این بود که گفت بار خدایا
مرا تو آفریدی بید قدرت خویش گفت بلی گفت نه تو روح در من دمیدی گفت بلی گفت نه رحمت تو سبقت کرد
بر خشم تو گفت بلی گفت نه تو مرا در بهشت نشاندی گفت بلی گفت خدایا مرا چرا از بهشت بیرون کردی گفت بسبب معصیت تو
گفت اگر توبه کنم مرا باز آنجا بری گفت بلی گفت یا رب توبه کردم و در اخبار اهل البیت آمده است که چون خدای
تعالی آدم ع را بیافرید و حیات بوی داد آدم ع باز نشست و او را عطسه آمد بالهام ربانی گفت الحمد لله خدای تعالی او را
گفت یرحمک الله ربک و لذلک خلقتک خدای بر تو رحمت کند و ترا از برای رحمت آفرید آدم بر ساق عرش نگریست
اسامی دید از نور بر صورت خود نام هر یک بر بالای سر او نوشته محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آدم گفت بار خدایا
من بر صورت من خلقی آفریدی گفت نه گفت پس اینان کیستند گفت فرزندان تو و اگر نه غرض ایشان بودندی ترا نیافریدمی
گفت خدایا ایشان گرامی بندگان اند نزد تو گفت ای آدم این نامها یاد گیر تا وقت فرو ماندگی مرا بدین نامها بخوانی تا من
بفریاد تو رسم آدم این نامها یاد گرفت پس چون ترک آن مندوب کرد خواست تا از آن توبه کند و مثل آن فوت
شده را در یابد گفت بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین الا تبت علی بحق این بزرگان که توبه من قبول کن خدای تعالی
توبه وی قبول کرد پس آن کلمات این بود و گفته اند که خدای تعالی توبه آدم را قبول کرد بسه چیز بحیا و بکا و دعا آدم از شرم
کرده خود سیصد سال سر بر آسمان بر نداشت و دویست سال بر ترک آن سنت میگریست و چهل روز طعام و شراب
نخورد و صد سال با حوا خلوت نکرد ای غافل در گناه پیاپی بشیطان اقتدا میکنی بتوبه نیز بآدم ع اقتدا کن نظم شیطان
اقتدا کردن و نیست * عزیز من بآدم اقتدا کن * در خبر است که پیغمبر گفت توبوا الی ربکم فانی اتوب الیه فی کل یوم مائة مرة
روایت است که مردی از امیر المؤمنین ع پرسید که چگویی در حق مردی که گناه میکند و توبه میکند گفت باید که استغفار کند تا
آنکه شیطان را غلبه کند و عاجز گرداند باستغفار پس توبه کند چنانکه بدرستی که تا توبه او قبول کند قلنا اهبطوا منها
جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون والذین کفروا
وکذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون گفتیم ایشان را که فرو آیید از بهشت همه شما اگر بشما
آید بیانی از من و هدایتی و دلالتی از انبیا و رسل هر که متابعت کند آیات و ادله و پیغمبران را بر وی هیچ خوف و اندوهی نباشد
و آنکسانی که کافر شدند و آیات و ادله مرا بدروغ داشتند ایشان اهل دوزخند و اصحاب آتش ملازم او باشند و در آنجا
مخلد و مؤبد باشند این لفظ را که قلنا اهبطوا ست تکرار از بهر تاکید کرده و گفته اند مراد بهبوط اول نزول ما است از بهشت باسمان
دنیا یعنی باران از بهشت باسمان دنیا آید و بهبوط دوم نزول و خواست از آسمان دنیا بزمین و امر بهبوط آدم و حوا را و ابلیس
حسن بصری گفت اگر آدم از آن درخت تناول نکردی خدای هم او را بزمین فرستادی برای آنکه او را برای زمین آفرید که انی
کرانی جاعل فی الارض خلیفة عبد الله عباس گفت خدای تعالی آدم ع را بزمین هند فرود آورد بر کوهی که آن را سراندیب
خوانند و آن کوه از کوههای دیگر درازتر است و حوا را بجده از زمین حجاز و ابلیس را بایلا از زمین عراق و مار را باصفهان طاوس

زمین

زمین کابل صد سال آدم از حوا جدا ماند در زمین میرفتند و یکدیگر را باز نمی یافتند فازدلفا ای تقاربا از آنجا آن جایگاه را مزدلفه
نام نهادند و اجتماع بجمع بود و تعارف آن بعرفات بود در روز عرفه و بنا در دعا تمنای مغفرت کردند این مواضع را نام مشتق
شد ازین معانی و آدم بطول [illegible] بود و سر او برابر می آمد با فرشتگان هوا و ایشان سخن گفتی چون در زمین رفتی هوام و سباع
زمین از و بترسیدی خدای تعالی قامت او را با شصت گز کرد و چون بزمین آمد عصایی داشت از درخت مورد بهشت
بالای آن ده گز یا چهل گز بود و از و بوی [illegible] رسید و اکلیل بود او را از درختان بهشت چون حوا بزاد آن درخت خشک شد و برگها
از و بریخت و انواع طیب گشت برای آن بیشتر طیبها از زمین هند آورند یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی
انعمت علیکم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم وایای فارهبون حق جل و علا خطاب میکند با جهودان عهد
رسول که نعمتی که با پدران ایشان کرده بجانست که با ایشان میگوید ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتی را که بشما داده ام
و شکر آن نعمت بواجبی بگذارید و عهد را که با من کرده اید که اوامر مرا کار بندید و از نواهی اجتناب کنید و کتاب توریة را تحریف
نکنید و نام و نعت محمد ص را باز مپوشید و بدو ایمان آورید و بدان عهد وفا کنید تا من نیز بعهدی که با شما کرده ام که شما را
بنور رسانم و از بهشت ممتع گردانم وفا کنم و از من بترسید از عقوبت من حذر کنید که منم مستحق آنکه از عقوبت من بترسند
با این نعمت که درین آیه مذکور است آنست که تفصیل آن از پس این خواهد بود و گفته اند نعمت که درین آیه است واذکروا نعمة الله
علیکم اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا وآتیکم ما لم یؤت احدا من العالمین و خدای تعالی نعمتها را با یاد ایشان داد از بهر آنکه بعضی
ازین نعمتها آنست که متضمن است وجوب تصدیق پیغمبر را و نیز ذکر نعم ایجاب عظم معصیت نکند در کفران و امنوا
بما انزلت مصدقا لما معکم ولا تکونوا اول کافر به ولا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا وایای فاتقون
حق تعالی ترغیب میکند ایشان را در ایمان آوردن بقرآن از آنکه قرآن مصدق کتاب ایشانست میفرماید که ایمان آورید
بدانچه فرو فرستادم یعنی قرآن که این قرآن باور دارنده آن کتابست که با شماست و شما گفته اید که اولین کسی که بنبوت
محمد و کتاب وی ایمان آورد ما باشیم پس اولین کسی که بدو کافر شود شما مباشید و آیات مرا به بهای اندک که متاع دنیاست
مفروشید و از من و عقاب من بترسید و در من عاصی مشوید و مراد بلما معکم کتب اولیست از توریة و انجیل و نحو آن
گفت ولا تکونوا اول کافر به از بهر مبالغه گفت و مراد آنست که کافر مشوید باو نه باول و نه بآخر و گفته اند که تخصیص اول برای
آن کرد که تا دیگران در تنکند و در ناگرویدن اقتدا نکنند چنانکه رسول گفت من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها
الی یوم القیمة هر که سنت بدی نهد او راست بزه آن و بزه هر که بدان کار کند تا روز قیامت یعنی تا بقیامت بزه بر وی باشد
و من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة و هر که سنتی نیکو نهد مزد او و مزد هر که بدان کار کند او را باشد تا
روز قیامت ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون خطاب میکند اهل کتاب را
و میگوید که حق را بباطل باز مپوشید و باطل برابر روی حق منهاوریدو شما که اهل کتابید میدانید که محمد حق است و صدق
از آنکه نام و نعت و وصف او در کتاب خود خوانده اید و در معنی تلبسوا چند قول گفته اند یکی آنکه دین جهودی آشکارا
مکنید و مسلمانی پنهان مدارید یعنی قوت و تقویت جهودی مکنید تا آن ظاهر شود و ضعف جهودی ظاهر سازید و ضعف
مسلمانی مجوئید تا قوت اسلام پنهان شود و قول دیگر آنست که باطل بصورت حق و نام حق بمردمان منمائید اگر گویند
که چون ایشان دانستند که محمد حقست پس مؤمن بوده باشند جواب آنست که دانستن تنها ایمان نبود چون تصدیق

بدل نباشد جهود باشند و تصدیق دل ایمان باشد و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین خطاب
چون ایشان را نهی کرد از آنچه در آیت متقدم رفت درین آیه امر کرد بنماز و زکوة و گفت نماز بپای دارید و بران مواظبت
نمایید همواره و مت کنید و شرایط آن بجای آورید و زکوة مال بدهید و بشرط تواضع قیام نمایید در نماز شما رکوع هست
رکوع نمایید با رکوع کنندگان و گفته‌اند رکوع را تخصیص کرد برای آنکه رکوع اعظم موقع هست از نماز امیر المومنین
روایت است که روزی پیغمبر با جماعتی از صحابه از مهاجر و انصار نشسته بودند و مردان از جمله احبار جهودان درآمدند و گفتند ما از
تو مسئله خواهیم پرسید که جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب نداند که آنرا اگر جواب دهی بدانیم که تو پیغمبری رسول گفت بپرسید
گفتند ای محمد ما را خبر ده ازین پنج نماز که خدای تعالی بر تو و امت تو فرموده در شبانروزی پنج وقت این اوقات را به چه اختصاص
است رسول خدای گفت اما نماز پیشین بدانید که خدای تعالی در میان آسمان دنیا حلقه آفریده که هرگاه که آفتاب بدان
حلقه بیرون شود هرچه در آسمان و زمین است خدای را تسبیح گویند و درهای آسمانها را بازگشایند و دعا در آن وقت اجابت
کنند خدای تعالی خواست که امت من شریک مسبحان باشند اما نماز دیگر آن ساعتست که ابلیس آدم را وسوسه کرد
خدای تعالی مرا و امت مرا فرموده که در آن وقت نماز کنند برغم شیطان و باز داشت کنید و را اما نماز شام آن وقتست
که خدای تعالی توبه آدم قبول کرد خواست تا امت من در آن وقت بادرگاه او شوند تا ایشان را توبه باشد از گناهی که کرده
باشند اما نماز خفتن آن وقت نماز پیغمبران گذشته است خدای تعالی خواست تا امت مرا با ایشان موافقت بود
در عبادت اما نماز بامداد آفتاب که برآید از میان دو سر دو گیسوی موی شیطان بود و کافران و را سجده کنند پیش از آنکه
کافران شیطان را سجده کنند خدای تعالی خواست تا امت من او را سجده کنند پیش از آنکه کافران شیطان را سجده
کنند احبار گفتند راست گفتی و همه و ایمان آوردند رسول گفت ان اول الفرایض بعد المعرفة بالله الصلوة و اول ما یحاسب
علیها فان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها اول فریضه که بر بنده بود بعد از شناخت خدای تعالی نماز بود و اول
چیزی که او را بدان حساب کنند نماز باشد اگر نمازش قبول کنند دیگر طاعتها را قبول کنند و اگر نمازش رد کنند از انس
(حاشیه: [illegible] نمازش را رد کنند م)
مالک روایت است که رسول گفت چون بنده برخیزد و روی بنماز آورد و گوید الله اکبر از گناه بیرون آید چنانکه آن روز که از مادر
در وجود آمده باشد و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خدای تعالی بهر مویی که بر تن او باشد عبادت یکساله
بنویسند او را و چون فاتحة الکتاب بخواند همچنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون برکوع شود همچنان باشد که هم سنگ
خود زر بصدقه داده باشد و چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان باشد که کتابی که خدای تعالی از آسمان فرستاده
باشد برخوانده باشد و چون گوید سمع الله لمن حمده خدای تعالی برحمت درو نگرد و چون سجده کند خدای تعالی بعدد هر [illegible]
حسنه بنویسد او را و چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده همچنان باشد که بهر حرفی بنده آزاد کرده باشد و چون بنشیند
بنشیند ثواب صابران بنویسند و چون سلام باز دهد خدای تعالی درهای بهشت برو بگشاید و گوید بنده
من بهر دری که خواهی دررو عبدالله عمر گفت از رسول خدای شنیدم که چون مرد در نماز ایستد و تکبیر افتتاح بگوید
جمله گناهان او بیاید و بر دوش او بایستد چندانکه برکوع و سجود میرود گناهان از وی فرو میریزد معاذ جبل روایت کند که
مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله چگویی در حق مردی که با زنی نامحرم در خلوت بنشیند و هرچه در میان زنان
و مردان باشد در میان ایشان بود مگر مواقعه که نباشد خدای تعالی این آیه فرستاد که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا

من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات رسول گفت باید که برخیزد و وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد تا کفاره گناهان
او باشد صحابه گفتند یا رسول الله این در است خاص یا جمله است محمد را عام گفت جمله مومنان را عام است سه بار گفت و در خبر
آمده که چون بنده را در گور نهند چهار آتش بیاید و قصد او کند نماز بیاید و یکی را دفع کند و صدقه بیاید و یکی را دفع کند و
روزه بیاید و یکی را دفع کند کعب الاحبار گفت در کتب اوایلست که سه چیز است که هر که بران محافظت کند او بنده
منست و هر که آنرا ضایع گذارد او دشمن منست نماز و روزه و غسل جنابت و چون وقت نماز درآمدی گونه امیرالمومنین علی
متغیر شدی هر که بدیدی او را بپرسیدی که یا امیرالمومنین سبب این تغیر چیست گفتی وقت گذاردن امانتی درآمد که خدای تعالی
عرض کرد بر آسمانها و زمینها و کوهها از آن بترسیدند و نتوانستند در پذیرفتن و قبول کردن تا من چگونه خواهم گذاردن آنرا
اما زکوة امیرالمومنین از رسول خدای روایت کند که در خطبه حجة الوداع گفت ادوا زکوة اموالکم ای مردمان زکوة مال بدهید
هر که زکوة ندهد نماز نبود او را و هر که نماز نبود او را روزه و حج و جهاد نبود او را رسول فرمود که اعمال بهشت بر من عرض کردند
اول کسی که در بهشت شود سه کس باشد شهید و بنده مملوک که عبادت خدا نیکو کند و خواجه را نصیحت کند و مردی ضعیف صاحب
عیال و اول کسی از اهل دوزخ سه کس باشد امیر مسلط و مالداری که زکوة مال ندهد و درویش متکبر اتامرون الناس بالبر
و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون ابن عباس گفت اهل کتاب تحریض میکردند مردم را
تمسک باحکام توریة و انجیل و ایشان خود ترک میکردند و ضایع میماندند قتاده گفت مردم را میفرمودند و خود نیکو کردند
خدای تعالی ایشان را بران سرزنش کرد و گفت آیا شما مردم را به نیکویی میفرمایید و خود را فراموش میکنید و به نیکویی
نمیفرمایید و حال آنکه شما میدانید کتاب میخوانید کتاب را آیا عقل ندارید یعنی این کار عاقلان نباشد
که چیزی بغیری فرمایی و خود را از آن محروم داری انس مالک روایت کند که پیغمبر گفت شب معراج مرا چون باسمان
بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشان میبریدند بمقراض آتش هر که میبریدند تمام میشد من گفتم ای جبرئیل اینان کیستند
گفت هولاء خطباء امتک یقولون ما لا یفعلون و یامرون الناس بالبر و ینسون انفسهم اینان خطیبان امت تواند
که آنچه گفتند بدان کار نکردند و مردمان را امر معروف کردند و خود کار نبستند رسول گفت مثل آنکس که خیری میگوید
مردم را و خود بدان کار نکند مثل چراغ باشد که خود را میسوزد و دیگری را می افروزد عبدالله عباس گفت که رسول فرمود
که فردای قیامت مرد را نگذارند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چند چیز بیرون آید از جوانی که بچه به پیری رسانیده
و از عمری که در چه صرف کرده و از مالی که از کجا جمع کرده و بکجا خرج کرده و از علمش که بدان کار کرده یا نکرده مالک دینار
گفت خدای تعالی وحی کرد بعیسی که ای عیسی وعظ کن مردم را و تو متعظ شو و اگر متعظ نشوی وعظ ترا سود ندارد از من شرم
دار واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم وانهم الیه راجعون بیشتر مفسران گفتند که خطاب با اهل کتاب هست از جهودان و ترسایان که بآیات
اول در حق ایشانست چون ایشان را نهی کرد از آنکه بطمع ریاست و حطام دنیا حق بباطل بپوشند و چیزی بگویند و
بدان کار نکنند گفت دست از آن بدارید و بنماز و روزه تمسک کنید و استعانت جویید بصبر کردن بر مشاق تکالیف
یا بروزه داشتن و نماز کردن و بحقیقت نماز گذاردن سخت نزد اهل کتاب که ترسکار باشد و گردن نهد فرمان خدا را
و آنانکه بیقین میدانند که ایشان رسیده اند بدانچه از خدای ایشان را وعده داده اند از بهشت و بیقین میدانند

(حاشیه: و صبر بیاید و یکی را دفع کنم)

که بازگشت ایشان با خدای خواهد بود و صبر بازداشتن نفس بود از آنچه نفس آنرا کاره بود پیغمبر گفت الایمان نصف صبر و نصف شکر
ایمان دو نیمه است یک نیمه صبر است و یک نیمه شکر و رسول گفت روز قیامت چون خلایق از صعید عرصات
بدارند منادی از قبل رب العزت ندا کند که این اهل الصبر اهل صبر و شکیبایی کجا اند جماعتی برخیزند و روی بجانب بهشت نهند
بشتاب فرشتگان ایشانرا گویند پس بشتاب میروید بهشت شما کیانید ایشان گویند ما اهل صبریم گویند صبر شما چه
بوده گویند صبر ما بر طاعت و اجتناب از معصیت بود فرشتگان گویند ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین رسول چون کاری بدو رسیدی
رجوع با نماز کردی آورده اند که روزی پیغمبر سلمانرا دید بروی در افتاده از درد شکم گفت ای سلمان شکمت درد میکند
قم فصل برخیز و نماز کن که در نماز کردن شفاست عبد الله عباس را و بعضی خبر آوردند بمرگ برادرش از راحله فرود آمد
و کناره گرفت و دو رکعت نماز کرده ساعتی نیک بنشست انگه برخواست و میخواند واستعینوا بالصبر والصلوة ولقا یعنی
رویت نیست از بهر آنکه کافران و منافقانرا خواهد بود و باتفاق ایشان خدایرا نخواهند دید و دلیل برین قول خدا است
که فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه و قول پیغمبر که من فارق الجماعة و استذل الامارة لقی الله ولا وجه له عنده هر که از
جماعت مفارقت کند و امارة یعنی امام را ذلیل دارد با پیش خدای شود و او را پیش خدای هیچ رویی نباشد و معنی این خبر
که من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه آنست که هم از پیغمبر روایت کرده اند که چون این خبر
فرمود یکی از جمله زنان رسول گفت یا رسول الله اگر کراهیت مرگ کراهت لقای خدا خواهد بود ما جمله مرگ کارهیم رسول
فرمود که نه چنین است ولیکن چون مومن را وفات نزدیک آید خدای عز و جل آنچه برای او آفریده بدو نماید از ثواب و کرامت
در انحال هیچ نبود که او دوستتر دارد از آنکه باو رسد پس او دوست دارد لقای خدایرا و خدای تعالی لقای او را و کافرانرا چون وفات
نزدیک آید بدو نمایند آنچه از بهر او آفریده باشند از هوان و عذاب در ان وقت هیچ نباشد که بنزدیک او ناخوشتر آید که مرگ و هر چه
نا بدا زان پس او کاره باشد لقای خدا را و خدای تعالی لقای او را یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت
علیکم و انی فضلتکم علی العالمین ازین آیه تا هفت آیه دیگر خطاب است با جهودان و ترسایان عهد رسول و انکه
بیاد ایشان داده اند نعمتی که بر اسلاف ایشان کرده و نعمت پدران شمرده بر فرزندان از آنکه گران نعمتها کرده ی از نجات
ایشان از فرعون و غرق شدن فرعون در دنیا ایشان بنیاد مندی از پشت ایشانی و نیز مفاخرت بپدران و مناقب
ایشان مفاخر و مناقب فرزندان بود گفت ای فرزندان یعقوب یاد کنید مران نعمتی که بر شما کرده ام و انکه شما را تفضیل دادم
بر اهل روزگار شما و عام نیست برای آنکه امت پیغمبر را مفضلند بر ایشان کنتم خیر امة واتقوا یوما لا تجزی نفس عن
نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یوخذ منها عدل ولا هم ینصرون بترسید از ان روزی
که خدا بهدر از نو هیچ تنی از تنی را بجزی و قبول نکند از و هیچ شفاعت و فرا نگیرد از و هیچ عوضی و بدلی و ایشانرا یاری
نکند و معنی لا تجزی لا تغنی بود یعنی غنا نکند و بجای وا نایستد مفسران گفته اند مراد بآیت جهودانند که ایشان میگفتند
ما را هیچ باکی نیست پدران ما اوصیا و انبیا اند ما را شفاعت کنند حق تعالی باز نمود که شفاعت ایشان مقبول نخواهد بود
و گفته اند عدل فریضه است یعنی طاعات فرایض ایشان قبول نکنند برای آنکه واقع نباشد از ایشان بروجه شرع
در خبر است که رسول گفت یحشر الناس حفاة عراة خلق از حشر کنند پای برهنه و برهنه عایشه گفت یا رسول
الله زنان هم برهنه باشند گفت بلی عایشه گفت وا سوأتاه رسول گفت که در ان روز مردان از زنان بیخبر باشند

لکل امری منهم یومئذ شان یغنیه سرجا کاه بود که کسی را یاد نکنند آنجا که نامها پران شود یکی را نامه بدست راست دهند
و یکی را بدست چپ و انکه بنزدیک ترازو آیند و حق تعالی حساب خلقان بکند یکی را حسنات ترجیح دارد و یکی را
سیات و درین حال بنده متحیر باشد یکبار بحسنات مینگرد و یکبار بسیئات تا خود رجحان کدام را خواهد بود و بنزدیک
آنگه بسر دو راه رسند که گروهی را بدست راست بهشت برند و گروهی را بدوزخ فرستند از دست چپ آنجا متحیر
باشند و ندانند که بکدام دست شان خواهند بردن واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء
العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم
یاد کنید ای فرزندان یعقوب چون برهانیدیم شما را از آل و اتباع فرعون که میرنجانیدند شما را بعذاب سخت یعنی شما را
کارهای سخت میفرمودند از برزگری و کار گل و خشت زدن و بار گران کشیدن و خواری کردن چون کناسی میکشتند
پسران شما را و زنده میکذاشتند دختران شما را و در آنچه خدای تعالی شما را از عذاب ایشان برهانید نعمتی است از
خدای بزرگ فرعون نام پادشاه عمالقه است چنانکه قیصر نام پادشاه روم و هرقل پادشاه چه را فرعون اول نام
ابو الولید بود که خزاین مصر در دست یوسف کرده بود و نام فرعون موسی الولید بن مصعب بود و سبب کشتن پسران بنی اسرائیل
آن بود که فرعون چون عمر او دراز شد ظلم عظیم فرا کردن گرفت در ملک خود خدای تعالی خواست که موسی را به پیغمبری
فرستد شبی فرعون در خواب دید که از بیت المقدس آتشی عظیم بر آمد و گرد بناهای فرعون و فرعونیان فرو گرفت و آنرا
بسوخت و سرای قبطیان نیز همه بسوخت و بنی اسرائیل را گزند نرسانید فرعون از آن خواب بترسید و معبران را بخواند و خواب
بر ایشان عرضه کردند گفتند این دلیل میکند که از بنی اسرائیل کسی بیاید که هلاک تو و قوم تو بر دست او باشد و کسی که
و قابلان مصر را بخواندند و بر زنان بنی اسرائیل که حامله بودند موکل کردانید و مردانرا از زنان جدا کردند و منادی فرمود که
بر ان کس که با زنان خلوت کند و چون زنی بار بنهادی اگر دختر بودی بگذاشتندی و اگر پسر بودی بکشتندی تا چند سال
برین بر آمد مرگ در مردان بنی اسرائیل افتاد و بسیاری بمردند قبطیان بترسیدند نزد فرعون آمدند و گفتند پیران بنی
اسرائیل منقرض شدند و کودکان را میفرمایی که میکشند نسل ایشان منقطع خواهد شد و هیچکس نباشد که برای ما کاری کند
فرعون گفت یکسال باید کشت و یکسال نباید کشت برین قرار دادند چنان اتفاق افتاد که هارون در سالی امن بزاد و در سال
و موسی یک سال و سه ماه بعد از ان و چون سال خوف قتل بود مادر موسی بموسی بار گرفت و در روایتی دیگر آنست که
دانایان قوم او گفتند ای فرعون ما در کتابها چنان می یابیم که این کودک که ملک تو بر دست او خراب خواهد شد از
پشت عمران خواهد بود و عمران مومن بود و ایمان پنهان میداشت و از جمله خواص فرعون بود فرعون او را گفت که نخواهم
که یکساعت از من جدا شوی گفت چنین کنم پس شبها پیش او بخفت یکشب فرعون بر کوشک خفته بود خدای تعالی فرشته
را فرستاد تا مادر موسی را برگرفت و نزدیک عمران آورد عمران از خواب در آمد مادر موسی را دید گفت چگونه آمده و این
درها بسته است و پاسبانان نشسته گفت من نیامدم مرا اینجا آوردند عمران دانست که آن کار کاری خدایی است بر ما این
فرعون با او خلوت کرد و باز آن فرشته او را با جای خود برد چون حمل پیدا ظاهر شد عمران بر خود بترسید و مردم این حکایت
بسمع فرعون رسانیدند فرعون آن سخن باور نداشت از انکه عمران یک لحظه از پیش او دور نشده بود و زنان معتمد را از
خواص خود بفرستاد تا تحقیق حال مادر موسی کنند خدای تعالی آن کودک را با پشت مادر برد چون بیامدند او را بر وضع

حمل ندیدند باز گشتند و فرعون را از آن خبر دادند فرعون بفرمود تا آن غماز را عقوبت کردند و در نیکویی بر روی عمران کشودند و تجسس
تا وقت وضع حمل چون یک چند بنهاد خبر متواتر شد که عمران را پسری است و این خبر بسمع فرعون رسید کماشتگان را فرستاد تا تفحص
این حال کنند مادر موسی را خبر شد کودک را برگرفت و در تنور آتش نهاد و سر تنور محکم کرد و بگریخت و گفته اند خانهٔ موسی در آمد
و از آن حال بیخبر بود آتش بیاورد و در تنور افروخت تا نان پزد تنور آتش بانیرو کسان فرعون در آمدند و همه سرا را زیر و زبر
کردند و مادر موسی را بدست آوردند از موسی هیچ اثری ندیدند بر سر تنور رفتند که آتش عظیم در روی افروخت پس برفتند
و فرعون را خبر دادند مادر موسی خواهر خود را گفت با کودک چه کردی گفت من از و هیچ خبری ندارم گفت در تنور بود همانا آتش در
تنور نهادی و کودک را بسوختی و جزع فرا گرفت انگه بسر تنور دوید و فرو نگریست موسی در میان تنور نشسته بود و آتش برگرد او
میگردید و او را نمیسوخت و بوی گزندی نمی رسانید مادر موسی شاد شد و دانست که خدای تعالی با دران سری هست کودک را برگرفت
و گفت چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز اهل اشارت گفته اند که خدای تعالی برای آن حال مادر موسی نمود تا چون فرمان
او را که موسی را در آب دریا افکن در دریا افکنند و این باشند امم گفت اگرچه ایشان اطفال را هلاک شدند دختران را
امان دادند تعقیب گفت نساءکم و دیگر انکه ایشان را سیکنده شده تا زنان شوند بر سبیل توسع ایشان را زنان گفت قوله تعالی و اذ
فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و یاد کنید چون بشکافتیم
بشما یعنی از بهر شما دریا را و نجات دادیم شما را از دست فرعون و فرعون و اتباع او را در دریا غرق کردیم و شما نگاه
میکردید که ایشان غرق میشدند سبب این آن بود که چون فرعون و اتباع او ظلم از حد در گذرانیدند و خدای تعالی آنچه ممکن بود
از باب تخویف و انذار هیچ باقی نگذاشت که نفرستاده و او را چهار صد سال عمر داده و درین مدت هیچ شنیده نشد خدای
تعالی موسی را وحی کرد که مدت فرعون بسر آمد و وقت هلاک او و نجات مستضعفانست بفرمای بنی اسرائیل را تا حلی قبطیان
بعاریت بستانند و در شب تو برو ای موسی و ایشان را با خود ببر بنی اسرائیل بیامدند و گفتند ما را عروسی هست حلی و
جواهری که دارید بما دهید بعاریت تا چند روزی بکار بریم بشما دهیم ایشان حلی و جواهر بدادند و موسی ایشان را خبر داده بود و بر
شبی معین وعده کرده بود و ندایشان[?] آن شب جمع شدند و از مصر بیرون آمدند و ایشان ششصد و بیست هزار مرد
بودند مقاتل گفت هر کرا عمر از بیست سال کمتر بود در حساب نیاوردند و هر کسی را که عمر از شصت سال زیاده بود در حساب
نمی آوردند القصه موسی آن شب از مصر بیرون آمد و جملهٔ بنی اسرائیل با او بودند چون براه در آمدند تا بروند راه نیافتند موسی
متعجب فرو ماند پیران بنی اسرائیل بخواند و گفت این چه حالتست و ما چرا راه نیابیم گفتند ما از پدران خود شنیده ایم
که یوسف وصیت کرده است که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون روند باید که مرا با خود ببرند همانا ما از این سبب راه نمی یابیم
موسی گفت در میان شما کیست که او قبر یوسف شناسد کسی نشان نداد موسی بر آن شب مناجات کرد و خدا را حمد
و ثنا گفت و گفت بار خدایا هر که قبر یوسف و جای وی میداند چون من ندا کنم آواز من بگوش او رسان انگه موسی بر محافل
بنی اسرائیل گذر میکرد و آواز میداد که هر که از شما گور یوسف شناسد مرا بدان راه نماید ایشان نمی شنیدند در خبرست که
میان دو مرد بگذشت و با آواز بلند ندا میکرد و نمی شنیدند بسبب دعای وی و برای آنکه ایشان ندیده بودند[?] جواب نداد
تا برسید بعجوزه که آواز او بشنید گفت ای موسی من میدانم جای گور یوسف و لیکن ترا نمایم تا مرا چند دعا نکنی و از
خدای چند حاجت نخواهی موسی گفت تا از خدای دستوری خواهم پس دستوری خواست او را دستوری داد گفت ای

عجوزه چه خواهی گفت از خدای بخواه تا جوانی و قوت بمن باز دهد و چون از اینجا بروی مرا با خود ببر و فردای قیامت چون بهشت
روی مرا با خود ببری موسی در حق وی دعا کرد و خدای تعالی اجابت کردانید و گفت اکنون گور یوسف فرا من نمای پس بیامد
بجایی اشارت کرد برود نیل گفت اینجا در میان رود است بر خدای تعالی حمد و ثنا گوی تا آب از اینجا برود تا
گور او پیدا شود موسی دعا کرد و آب رود نیل از بالا بایستاد و آنچه از زیر او بود برفت و گور یوسف پیدا شد موسی
بفرمود تا آنجا بشکافتند و یوسف را از آنجا بیرون آوردند و در تابوتی از سنگ مرمر نهاده برگرفت و ببرد و بفرمود
تا در شام دفن کردند حق تعالی بدعای موسی و معجزات موسی آن شب خواب بر قبطیان غالب گردانید تا از آن حال بیخبر ماندند
و مرگ بر اطفال ایشان افکند تا هیچ سرایی نماند که یکی یا بیشتر فرمان یافتند قبطیان بامداد بیرون آمدند همه را
تعزیه بود بدفن آن مردگان مشغول شدند و بتفحص حال و تفقد احوال بنی اسرائیل نپرداختند تا نماز دیگر نزدیک شب شهر آمد
و نگاه کردند مجلس را ندیدند پس فرعون را خبر دادند از گریختن بنی اسرائیل گفت کجا توانند گریخت امشب باشید فردا بر اثر
ایشان برویم و ایشان را باز آوریم پس بفرمود تا لشکری جمع شدند و منادیان ندا کردند که ان هؤلاء لشرذمة قلیلون و انهم
لنا لغائظون و تعبیه ساختند و موعد کردند که چون خروس بانگ کند برویم و ایشان را باز آریم خدای تعالی چنان
تقدیر کرد که آن شب در همه دنیا یک خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد فرعون لشکر بساخت و هامان را بر مقدمه لشکر
فرستاد با هزار هزار و هفتصد هزار کس بفرستاد و فرعون بر ساقهٔ لشکر میرفت با هشتاد هزار همه با جامهای سیاه و رایتهای
سیاه و اسبان سیاه و موسی در پیش ایشان میرفت بر ساقهٔ لشکر خود و هارون بر مقدمه همچنین میرفتند تا بکنارهٔ دریا
رسیدند آبی در غایت زیادتی بود چون بعقب خود نگاه کردند آثار لشکر و آن سیاهی بدیدند در پیش دریا و از پس لشکر
فرعون موسی بنالیدند و تضرع و زاری کردن گرفت بنی اسرائیل گفتند ای موسی ما را چه تدبیر است که دریا از پیش است و لشکر
از پس با این دشمن چه چاره سازیم موسی گفت دل مشغول مدارید که ان معی ربی سیهدین خدای من با منست مرا راه نماید خدای
تعالی وحی کرد بموسی که اضرب بعصاک البحر عصا را بر دریا زن در خبرست که موسی یکبار عصا بر دریا زد و هیچ اثر نکرد دیگر عصا
بر دریا زد و گفت یا ابا خالد انفلق باذن الله ای دریا بفرمان خدای بشکافته شو یکبار دوازده راه خشک در دریا پدید
گشت برای انکه در بنی اسرائیل دوازده سبط بودند هر سبطی را نقیبی بود و هر نقیبی براهی فرو شدند و سبط او در قفای وی
خدای باد و آفتاب را فرمود تا آن راهها را از وحل خشک کردند چنانکه در خبرست که از سم اسبان ایشان گرد در هوا میشد
چون بمیان دریا رسیدند یکدیگر را ندیدند گفتند ای موسی با احوال دوستان و خویشان خود ندیدانیم مبادا که غرق شوند
موسی دعا کرد تا خدای تعالی آن حواجز و حوایل را طاقها ساخت تا انگه بران کناره میرفتند میکریستند تا انرا که بر دیگر طاق
بودند میدیدند یکدیگر را تا بکنار دریا رسیدند اما چون فرعون بکنار دریا رسید و آن راهها خشک دید دانست
که معجزهٔ موسی است خواست تا تلبیس کند بر عوام گفت از هیبت من دریا بشکافت و راههای خشک پیدا شد تا
دشمن خود را بگیریم فرو شوید و ایشان را بگیرید گفتند ما از دیم[?] تا تو در پیش ما نباشی فرعون تعلل میکرد و بدریا فرو نمی شد
و او بر اسبی فحل نشسته بود جبرئیل بیامد بر مادیانی نشسته و آن مادیان را در پیش اسب فرعون براند و اسب فرعون
از عقب آن مادیان بدریا شد فرعون چندانکه خواست تا باز پس دارد نتوانست چون بدریا فرو شد قبطیان همه
بدریا فرو شدند میکائیل از عقب ایشان در آمد و تتمه را در آب فرو راند چنانکه همه بدریا شدند و کسی بیرون نماند

اندر دریا بیرون آمدند بامر حق تعالی آن بلاها برهم آمد فرعون چون هلاک دید ملجا شد گفت آمنت بالذی امنت به بنو اسرائیل
و انا من المسلمین جبرئیل پاره گل دریا برگرفت و بر دهان او زد و گفت الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین اکنون
توبه میکنی و میگروی که گرفتار شدی و پیش ازین عاصی و مفسد بودی بنی اسرائیل از کنار دریا می نگریستند و آن حال میدیدند
و گفتند ای موسی ما چه امن باشیم که فرعون از راهی دیگر رفته باشد و فردا بر سر مملکت خود شود و ما را رنجه دارد موسی گفت ایمن
باشید که فرعون و قومش را خدای تعالی هلاک کرد گفتند ما را می باید که بچشم خود ببینیم تا ما را دل ساکن شود و تا فرعون را مرده
نه بینیم دل ما قرار نگیرد موسی دعا کرد تا جثه فرعون را بر سر آب آورد با جامه سلاحها که پوشیده بود در خبر چنین است که جامه من
آهن بر او بود تا بنی اسرائیل او را دیدند فالیوم ننجیک ببدنک ای بسلاحک واذ واعدنا موسی اربعین لیلة ثم
اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون و چون وعده دادیم موسی را چهل شب پس شما گوساله پرست شدید و گوساله
را بخدایی گرفتید از پس آنکه موسی برفت و شما بدانچه کردید ستمکار بودید چهل شب گفت از بهر آنکه عرب ماه حساب کنند
و ماه بشب بر آید و گفته اند بهر آنکه اول شب آفرید آنگه روز موسی را از بهر آن موسی نام کردند که او را در میان آب و درخت
یافتند در سرای فرعون چون مادرش او را در رود نیل انداخت و مو بزبان عبری آب باشد و سا درخت و این سی روز
ذو القعده است و ده روز ذو الحجه حدیث آیت و قصه گوساله ساختن آنست که چون خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و ملک
او را میراث به بنی اسرائیل داد موسی را گفتند ما را کتابی باید که در وی بیان حلال و حرام باشد تا ما بدان کار کنیم و ما را شرفی
و ذکری باشد موسی گفت چون من بمیقات روم بمناجات از خدای درخواهم اگر صلاح داند مرا کتابی دهد که در وی احکام حلال
و حرام باشد آنگه برفت و هارون را بخلافت بجای خود بنشاند و قوم را چهل روز وعده داد و در غیبت او مردی منافق بود نام
او سامری و زرگری کردی بیامد و بنی اسرائیل را گفت این حلیها که شما از قبطیان بستدید شما را حلال نیست چه آن غنیمت است
و شما را حرام است گفتند چه باید کرد گفت گوی بباید کندن و در آنجا نهادن تا موسی بیاید گفتند همچنین کنیم پس همچنان کردند
و در روایتی دیگر آنست که آتشی بر افروخت و گفت همه زیورها بیاورید و درین آتش اندازید و او چون از جبرئیل شیر خورده
بود آن وقت که کودکان را بغار مینهادند و جبرئیل او را بر خود شیر میداد و جبرئیل را دید بر اسبی نشسته هر کجا که آن اسب
بر زمین قدم نهادی سبز شدی و گفت چون از قدم او مرده زنده میشود ممکن بود که از خاک سم این اسب چون بر مرده زنند
زنده شود پاره ازان خاک برداشت بروایت محمد جریر طبری تا این روز که ایشان آن زیورها بر آتش افکندند او نیز پاره ازان
خاک بر آتش افکند و گفت کن عجلا له خوار در حال گوساله شد از زر و گوساله آواز دادن گرفت ایشان گفتند آن چیست گفت
هذا الهکم واله موسی و در یک روایت پسندیده تر درست آنست که زرگری بود استاد آن زیورها بستد و ازان گوساله ساخت
زرین بیاورد و آن را بر گذرگاه باد نهاد و چنان ساخت که باد بر او در میشد از دهان و بر می آمد چنانکه او بانگ گوساله داشتی
اندر آنجا که مخارق او چنان ساخته بود که باد بر او در میشد و آواز گوساله شنیده ندی گفتندی که این چیست آن ملعون گفت
گفت هذا الهکم واله موسی فنسی این خدای شما و خدای موسی است که موسی خدا را اینجا فراموش کرده و از اینجا برفت از جهالت
گوساله را ازان اختیار کرد که او گوساله پرست بود مردم منشر گشته ششصد هزار مرد آن دوازده مرد گوساله پرست شدند
و هر چند که هارون منع کرد سخن او نشنیدند و گفتند ما ازین باز نگردیم تا موسی نیز نزدیک ما آید چنانکه حق تعالی میفرماید لن نبرح
علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون پس عفو کردیم شما را و از گناه

شما درگذشتیم و آن را ناپدید کردیم یعنی توبه شما قبول کردیم چون توبه کردید بعد از آنکه گوساله پرست شده بودید تا بود که شما
سپاس گوئید و شکر نعمت بجای آورید و شکر اعتراف بود بنعمت با نوعی از تعظیم عبد الله عباس گفت شکر طاعت
خدای تعالی بود بهمه جوارح در نهان و آشکار ابوبکر وراق گفت شکر نعمت آن بود که سعی خود را در وی هیچ چیز مقید
نسازی همه از وی بینی در خبر است که رسول گفت بار خدایا آدم چگونه شکر تو توانست کرد و تو او را بید قدرت بیافریدی
و فرشتگان را فرمودی تا او را سجده کردند و بهشت را جای او گردانیدی خدای تعالی گفت آن همه از منت او دانست
همه از من دانست شکر این قدر بس است مراد گفته اند شکر چیزی است که از مساوات بپرهیزد و حسنات را بجای
کند و طاعت مبذول دارد و فرمان خدای را و مراقبت معبود خود کند در جمیع احوال واذ آتینا موسی الکتاب والفرقان
لعلکم تهتدون و چون دادیم موسی عمران کتاب توریه و آنچه بدان فرق کرد میان حق و باطل شاید که شما راه یافته شوید
و بطاعت نزدیک گردید و از معصیت باز ایستید و گفته اند مراد بفرقان هم توریه است برای اختلاف لفظ عطف
کرد و بیانش آنست که در دیگر آیه میگوید و گفته اند مراد قرآنست تقدیرش اینکه ولقد آتینا موسی الکتاب و محمدا الفرقان
ذکر محمد بینداخت برای آنکه کلام او را بر او دلالت است و گفته اند مراد بفرقان انفراق و انفلاق دریاست بیانش فانفلق
فکان کل فرق کالطود العظیم و گفته اند مراد نصرت است که خدای تعالی موسی را داده و فرقان نصرت باشد که و ما انزلنا
علی عبدنا یوم الفرقان یعنی روز بدر واذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم
العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم
انه هو التواب الرحیم و یاد کن چون موسی قوم خویش را گفت چون از میقات باز گردید و بیان قوم آمد و ایشان
گوساله پرست شده بودند گفت ای قوم بر نفس خویش ستم کردید بآنکه گوساله پرست شدید و گوساله را معبود خود
گرفتید توبه کنید و ازین باز گردید و با درگاه خدای آفریدگار خود رجوع کنید گفتند توبه ما چه باشد گفت آنکه خود را بکشید
و شمشیر در یکدیگر نهید آنها که گوساله پرست نه اند شما را که گوساله پرستید بکشند تن در قتل نهید یکدیگر را و بفرمان خدای تعالی
راضی باشید که این بهتر است شما را نزدیک خدای شما تعالی شانه ایشان کردند آنچه بدیشان فرمودند خدای تعالی توبه
ایشان قبول کرد او است آن خدای که پذیرنده توبه تا بیافت آمرزنده گناه و کار افتد بر بندگان خویش بخشاینده
و مهربان است سبب آن بود که چون موسی از مناجات فارغ شد خدای تعالی او را گفت ای موسی دانی که سامری چه کرده و
قوم تو از پس تو چه کرده اند گفت بار خدایا تو عالمتری خدای تعالی او را ازان خبر داد موسی بمیان قوم خویش آمد خشم گرفته
اند و همین قوم را ملامت کرد و گفتند ایشان ما را سامری گمراه کرد اکنون تدبیر ما چیست گفت شما را توبه باید کرد گفتند
توبه ما چیست گفت خود را بدست یکدیگر کشتن تا از خشم خدای برهید و گفته اند مراد آنکه بعضی بعضی را بکشت
گفتند سمع و طاعت فرمان خدای را ایشان فرمود تا بیرون آمدند و در سرهای خود ببستند تا آنانکه گوساله پرست نبودند
تیغها برکشیدند و گوساله پرستان را خون میریختند پدر پسر را میکشت و پسر پدر را ابری بر آمد و جهان تاریک شد
تا ایشان را رافت و شفقت منع نکند ایشان شمشیر میزدند و میکشتند از بامداد تا شبانگاه چون وقت بآخر رسید
موسی و هارون را رحم آمد بگریستند و تضرع و دعا کردند و گفتند خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را بخش خدای تعالی
دعای ایشان اجابت کرد و تاریکی گشاده شد بشمردند هفتاد هزار مرد کشته شده بودند موسی غمگین شد خدای تعالی دعای

ایشان اجابت کرد و تاریکی گشاده شد بشمردند هفتاد هزار مرد کشته شده بودند موسی غمگین شد خدای تعالی گفت ای موسی
راضی نباشی که من قاتل و مقتول را در بهشت برم آنکه کشت مجاهد است و آنکه کشته شد شهید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ
لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ
مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و نیز یاد کنید که چون گفتید شما موسی را که ای موسی ما ترا راست گوی ندانیم
تا خدای را معاینه نبینیم و آتش با شما رسید و شما می نگریستید و معاینه میدیدید بلکه صاعقه بشما می آمد تا که بشما
رسید و همه سوخته شدید پس از آن زنده گردانیدیم شما را پس از آنکه سوخته شده بودید و مرده تا باشد که شکر من گویید و آنچه
شما را فرمایم بفرمان شوید سبب آن بود که خدای تعالی موسی را فرمود که بار دیگر چون بمناجات آیی جماعتی را از بنی
اسرائیل با خود بیار تا عذر گناهی که کرده اند از عبادت عجل بخواهند موسی از بنی اسرائیل هفتاد کس را اختیار کرد و گزیده
و ایشان را فرمود تا روزه گرفتند و غسل کردند و جامها بشستند آنگاه ایشان را بکوه طور برد چون بدانجا رسیدند گفتند
موسی را اگر از خدای بخواهی تا کلام خود ما را بشنواند چون بکوه شد و ایشان بر اثر او بکوه شدند ابری بیامد و ایشان را و کوه را
بپوشید موسی گفت پیش آیید حق تعالی حجابی کرد میان ایشان و موسی از برای آنکه چون خدای تعالی با موسی سخن گفتی نور از
روی و بناگوش [illegible] چنانکه کسی طاقت نداشتی که در رو نگرد موسی را اندرون حجاب شد و ایشان بیرون حجاب بماندند با
حق تعالی گفت همچنانکه ایشان می شنیدند که انی انا الله لا اله الا انا من آن خدایم که جز من خدایی نیست خداوندم که بیرون
کعبه شما را از زمین مصر بیرون آوردند مرا پرستید و جز مرا مپرستید چون موسی از مناجات فارغ شد و آن ابر برفت کوه
روشن شد موسی بنزدیک قوم آمد و گفت کلام خدا را شنیدید ایشان گفتند کلامی شنیدیم ولیکن ندانیم که
کلام خدا بود یا کلام شیطان ما ترا باور نداریم که این کلام خدا است تا که خدای را معاینه ببینیم چون این سخن گفتند آتشی از
آسمان بیامد و همه را بسوخت و این آیه دلیل است بر آنکه موسی سؤال رؤیت مر از بهر خود نخواست سبحان الله اگر جاهلی از
بنی اسرائیل از سر گمان و تمنا این اقتراح کردند نصیب ایشان صاعقه آمد و نصیب موسی بیهوشی و نصیب کوه که جای قدم
ایشان بود آن آمد که پاره پاره شد تا نصیب آنکس که از صمیم قلب و اعتقاد گوید که خدای را معاینه خواهند دید چه باشد وَظَلَّلْنَا
عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا
وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ حق تعالی درین آیه نعمتی بر بنی اسرائیل می شمرد و یاد ایشان میدهد تا در شکر
بیفزایند و کفران نعمت او ننمایند میگوید سایه افکندیم بر سر شما ابر و فرستادیم بر شما ترانگبین و سمانه را و گفتیم شما
که بخورید از طعامهای حلال و پاک و آنچه شما را روزی کردیم ایشان آن عصیان که کردند بر ما ستم نکردند بر نفس خود ستم
کردند از آنکه حظ خود از خیر و ثواب بکاستند و این آنگاه بود که در تیه بودند و آن بیابانی بود ساده هیچ سایه و پوششی نبود
در و گرمای آفتاب ایشان را میرنجانید موسی از خدای درخواست تا سایه دهد ایشان را حق تعالی ابری سفید فرستاد
تنک که در و باران نبود و باد و نسیم و بادی خوش بود چون بسایه او بیاسودند گفتند ای موسی کار سایه کفایت شد اما
طعام از کجا آریم حق تعالی فرمان داد تا آن ابر بجای باران من و سلوی بیارید برای ایشان بامداد و شبانگاه چندانکه و بقدر
کفایت خود از و برگرفتندی بیشتر نه و چون شب آدینه بودی دو روزه بیاریدی برای آنکه خدای تعالی روز شنبه
و خدای تعالی با ایشان شرط کرده بود که بمقدار کفایت بردارند چه اگر اسراف کنند و بیش از اندازه بردارند خدای تعالی آن
از ایشان

از ایشان منقطع کرداند و اگر ذخیره بردارند از ایشان باز گیرد شرط کردند و وفا نکردند و در گرفتن اسراف کردند و از و ذخیره
ساختند خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و آنچه ذخیره بود که نهاده بودند تباه کرد رسول گفت اگر آن بودی که بنی اسرائیل
آن ذخیره نهادندی و شرط را مخالفت کردندی تا تباه شدی هرگز طعام تباه نشدی درین خلاف کرده اند بعضی گفته اند انگبین
ضحاک گفت ترانگبین بود و زجاج گفت من همه آن بود که خدای تعالی بفرستاد و آن منت نهاد بر ایشان چون از آن
مدتی خوردند گفتند یا موسی ما را ازین شیرینی ملال گرفت ما را گوشت آرزوست حق تعالی فرمان داد تا سلوی برای ایشان
بباریدند عبدالله عباس گفت آن مرغی بود سمانه را میمانست مقاتل گفت مرغی سرخ بود هر شب بباریدی از نماز شام تا بامداد بر
عرض میلی در عمق میلی بعضی بر بعضی وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا
وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ خدای تعالی ایشان را
گفته بود که حرام است شما را درین چهل سال که در هیچ شهر روید چنانکه در بیابان میگردید چنانکه گفت فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ
يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ چون چهل سال برآمد خدای تعالی گفت مدت بسر آمد اکنون در شهر روید چنانکه گفت وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا
یعنی یاد کن چون گفتیم با ایشان که درین شهر شوید یعنی از بیابان درین شهرها شوید و بخورید از آنجا هر چه بخواهید نعمتی
فراخ و بسیار چون در شهر روید از در شهر در روید سجده کنندگان و تواضع نماینده و بگویید ای بار خدای گناهان ما را
ما فرو نه تا من که خداوند آفریدگارم گناهان شما را بیامرزم و کسانی که نیکوکارند ثواب ایشان زیاده کردانم
گفت مراد بقریه بیت المقدس است مقاتل گفت ایلیا و آن شهر اریحا بود عبدالله عباس گفت سجده رکوع خواست
یعنی پشت خم داده از در شهر در روید و بعضی دیگر گفته اند در ان قبه بود که موسی در آنجا نماز کرد فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا
غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بگردانیدند و بدل
کردند کسانی که ستم کردند و گفته اند که مراد بظلم اینجا کفر است آن گفتار که ایشان را گفته بودند که بگویید آن را بدل کردند
و بجای آنکه ایشان را گفته بودند که حطه گویید که کفارت گناهان شود شما را و گفته اند که گفتند حطه فی شعیره بطریق استهزا
و قول دیگر آنست که حطه سمقاثا که بلغت ایشان گندم سرخ بوده و آنچه گفته بودند ایشان را گویید آن را بدل کردند
و بجای آنکه ایشان را گفته بودند بدر شهر شوید تا پشت خم کنید از بهر تواضع بدل کردند و بعضی بدرهای فراخ در
رفتند و راه بگردانیدند و بعضی دیگر بدرهای تنگ در شدند و بپشت در شدند یعنی پشت خم دادند چون چنین
کردند فرستادیم بر آن کسانی که ستم کردند عذابی از آسمان گفته اند که آن طاعون بود تا بیک ساعت از ایشان
هفتاد هزار مرد هلاک شدند بسبب آن فسق که کردند و از فرمان خدای بیرون رفتند و مراد بفسق آنجا آن کفر است
وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ
عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
این آیه هم قصه و احوال ایشانست که در تیه چون از کار سایه و طعام فارغ شدند گفتند یا نبی الله ما را آب میباید
موسی برای ایشان آب خواست میگوید که یاد کن ای محمد که موسی از بهر قوم آب خواست گفتیم موسی را که ای موسی
عصای خود بران سنگ زن موسی عصا بران سنگ زد از ان سنگ دوازده چشمه آب روان گشت و
ایشان دوازده سبط بودند هر سبطی را چشمه معین که ازان دوازده سبط هر کدام چشمه خود را شناختندی

گفتیم ایشان را که بخورید و بیاشامید از آن روزی که خدای شما را داده است از آب و ترانگبین و سماند در زمین فساد مکنید و از
عصیان دور شوید و نعمت او را شکر گویید و این عصا آن عصا بود که شعیب بموسی داده در آن وقت که وی را شبانی فرمود و
گفته اند که آن بود که از آدم او را میراث رسیده و آن عصا بود که آدم از بهشت بزمین آورده و از آدم بشعیب رسید چون شب در
آمدی از وی چون مشعل نور تافتی و طول ده گز بود بر طول موسی و نام آن عصا علیق بود عبید الله عباس گفت آن سنگ که
موسی عصا بروی زدی سنگی بود مربع خفیف بر شکل روی مردی موسی آن را با خود داشتی هر کجا او را با آب حاجت بودی عصا
بروی زدی دوازده چشمه از وی روان شدی ابو بکر وراق گفت سنگی سست بود و دوازده رخنه از هر رخنه چشمه آب
عذب بیرون آمدی چون مستغنی شدندی دیگر باره عصا بروی زدی تا منقطع شدی هر روز از آن شصت هزار مرد را آب دادی
بیرون از چهارپایان و در خبر آمده که موسی میرفت در بعضی ازینها سنگی دید بران راه افکنده سنگ موسی را آواز داد
که مرا بردار که ترا بکار آیم موسی آن سنگ را برداشت چون قوم ازو آب خواستند خدای تعالی گفت اضرب بعصاک الحجر
یعنی آن سنگ معین را بعصا بزن قوله تعالی وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ
يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي
هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ و نیز یاد کنید چون گفتید شما موسی را
که ای موسی ما بر یک طعام صبر نتوانیم کردن دعا کن تا خدای تعالی بیرون آورد از زمین از آنچه زمین آن را برویاند از تره
و خیار و سیر و پیاز و دانه موسی ایشان را گفت آیا بدل میکنید آنچه کمتر و خسیس تر است بآنچه بهتر و نیکوتر است یعنی
آنچه بهتر است از طعام میگذارید و آنچه خسیس است نیکذارید و اختیار میکنید چون چنین آرزوست شما را فرود آیید
ازینجا و بشهری روید از شهرها که در آنجاست شما را آنچه از آن سوال کردید و بآرزو خواستید حسن بصری گفت ایشان اهل
سواد بودند و نشو و نما و تربیت از آن داشتند طبع ایشان با من و سلوی آمیخته نبود ازین سبب ایشان را این سبزی
ضرورت آرزو بود و روایت کرد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران خویش از امیر المؤمنین از حضرت رسالت
که گفت علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس و انه یرقق القلب و یکثر الدمعة و انه بارک فیه سبعون نبیا آخرهم عیسی بن
مریم بر شما باد که عدس بسیار خورید که آن مبارک بود و مقدس و پاکیزه است دل را نرم کند و آب چشم را زیاده
کرداند هفتاد پیغمبر او را دعا کرده اند به برکت آخر آن پیغمبران عیسی بن مریم است ضحاک گفت مراد باین مصر فرعون است
دیگران گفتند شهر معین نیست قوله تعالی وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ آنکه حق تعالی از خطاب ایشان بغیبت رجوع کرد بطریق التفات گفت مذلت و مسکنت و خواری
بر ایشان زده و نهاده شد تا هر کجا جهودی بینی ذلیل و مهین باشد و بازگشتن ایشان با خشم و غضب خدای بود
این همه از بهر آن بود که ایشان کافر شدند بآیات خدای تعالی یعنی نعت و صفت محمد پنهان میکنند و آیه رجم در توریة
و انجیل پنهان میکنند و پیغمبران را بناحق میکشتند و این برای آنست که فرمانهای خدا را مخالفت کردند و از حد بیرون
او تعدی مینمودند و گفته اند که مراد بمذلت جزیه است که حق تعالی بر ایشان حکم کرد و جزیه فرمود تا بمذلت و خواری میگذارند
چنانکه گفت یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون و مراد بمسکنت درویشی است تا هر کجا که جهودی بینی یا درویشی باشد

یا درویش

یا درویش شکل یا درویش وار مراد آنکه بغیر حق گفت آنست که ایشان بی گناه و بی علتی پیغمبران را میکشتند در خبر است
که جهودان یکروز هفتاد پیغمبر را کشتند از بامداد تا نماز دیگر در بازار و هم در آن بازار تره میفروختند قوله تعالی إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ میگوید بدرستی و حقیقت که آنانکه ایمان
آوردند بزبان بدل و آنانکه جهود شدند و ترسایان و صابیان آنکس که ایمان آورد بروز بازپسین و عمل صالح کرد از ادای
واجبات و اجتناب از مقبحات ایشان راست مزد ایشان نزدیک خداوندگار و پروردگار ایشان بر ایشان
هیچ خوفی و ترسی نیست بآنچه از پیش فرستاده اند و هیچ اندوهی نیست از آنچه باز گذاشته اند و گفته اند هیچ خوفی نیست بر
ایشان از کبایر از بهر آنکه خدای تعالی بیامرزد و هیچ اندوهی نیست بر ایشان از صغایر از بهر آنکه خدای تعالی ایشان را بازنپرسد
گفته اند معنی و الذین هادوا آنست که آنانکه توبه کردند از گوساله پرستیدن بیانش انا هدنا الیک ایشان را یهود از بهر آن
گویند لانهم هادوا عن الاسلام ای مالوا یعنی از اسلام میل کرده عمر بن علا گفت لانهم یتهودون عند القراءة ای یتحرکون برای
آنکه چون توریة خوانند بجنبند و گویند برای آن چنین میکنیم که چون خدای توریة بموسی فرستاد آسمان بجنبید زهری گفت ترسایان
نصاری از بهر آن گویند که حواریان ایشان را گفتند نحن انصار الله مقاتل گفت از بهر آن گفتند که ایشان را ناصره گویند
ایشان را با نصاری صابئین کسانی اند که از دینی بدینی شوند قتاده و مقاتل گویند که ایشان مؤمنند بخدای مقرند و فرشتگان را بپرستند
زبور خوانند نماز کنند بجانب کعبه از هر دینی چیزی گرفته اند من امن رجعت باصناف سه گانه غیر مؤمنان منهم را اضمار
میباید کرد یعنی من آمن منهم و وجهی دیگر در معنی آیه گفته شده و قیامت را روز بازپسین از بهر آنکه از پس آن دیگر شب
نباشد تا روزی دیگر بود از پس او وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ
اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یاد کنید چون فرا گرفتیم عهد و پیمان شما آن عهد خدا است که از جمله مکلفان گرفت
که او را بپرستند و با او انباز نگیرند و رسول او را تصدیق کنند و کتابهای او را کار بندند و اوامر او را امتثال کنند و از نواهی
اجتناب نمایند و برداشتیم بر زبر شما کوه طور را و گفتیم تا فرا گیرید و قبول کنید آنچه شما را فرمایم و گفتیم که فرا گیرید آنچه داده ایم
شما را بجدی و جهدی هر چند نیکوتر و تمامتر و بدو عمل کنید و یاد دارید و فراموش مکنید آن را که در و نوشته است و آن را ابدا بیندیشید در
تفکر کنید تا باشد که شما متقی شوید و از معاصی احتراز کنید مفسران گفتند چون خدای تعالی توریة را به بنی اسرائیل فرستاد و در آنجا
اخبار و اثقال و تکالیف شاقه بود و بنی اسرائیل آن را احتمال نمیکردند و نمی پذیرفتند و بآن وفا نمیکردند خدای تعالی بر سبیل انذار
و اعذار و تهدید جبرئیل را فرمود تا کوهی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ از جای برکند و بر بالای سر ایشان
معلق بداشت بمقدار قامت مردی و آتشی عظیم از پیش روی ایشان پدید کرد و از پس ایشان دریای شور بود
ایشان در میانه سر بر زمین نهادند بر نیم و یک چشم در کوه مینگریستند و ازینجاست که سجده ایشان بر یک نیم روی
ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس شما اعراض کردید
و روی بگردانیدید و از پس آن جمله قبول کردید و اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی بر شما باظهار آن آیات و بینات
که در آن تأمل و تفکر کردید یا اگر نه فضل و رحمت او بودی بقبول توبه شما شما از جمله هالکان و زیانکاران میبودید ابو العالیه
گفت مراد بفضل الله اسلام است و برحمت قرآن و روا بود که مراد بفضل و رحمت دفع عذاب بود از ایشان بهانه

ایشان را توبه کردند خویشتن را از عذاب برهانیدند عاجلا عند رفع الحیل ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی
السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین به درستی حقیقت که می شناسید و میدانید حال و کار کسانی که
در روز شنبه نهی کرده بودند از ماهی گرفتن و ایشان عدا کردند و از فرمان خدا درگذشتند ما ایشان را امر کردیم
گفتیم ایشان را که باشید بوزینگان دور از رحمت خدای تعالی و این در عهد داود پیغمبر بود در زمینی که آن را ایله خوانند خدای تعالی
روز شنبه ماهی گرفتن را بر ایشان حرام کرده بود چون روز شنبه بود جمله ماهیان آن بقعه میشدند و سر از آب بیرون میکردند
و این چنان بود که کسی ایشان را تعرض نرساند و چون روز آخر میرسید ماهیان میرفتند و از ایشان کسی اثر نمیدید گروهی
بایستادند و پیرامون دریا حوضها کندند و آب دریا در آن حوضها کردند روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد که روز آدینه آب
آنجا افکنده بودند شامگاه دیگر راه حوضها ببستند تا ماهیان به دریا نتوانند شد و روز یکشنبه میگرفتند و میگفتند ما روز آدینه در
حوض کرده ایم و ماهی روز یکشنبه میگیریم ما کاری نمیکنیم که خدای ما را از آن نهی کرده و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند گروهی این
فعل میکردند و گروهی نمیکردند و نهی میکردند و ایشان دوازده هزار مرد بودند چون مدتی برین آمد مردمان دلیر شدند که خدای تعالی
ایشان را عقوبت نمیکرد و شنبه نیز دست دراز میکردند و ماهی میگرفتند چون مدتی برین برآمد مال بسیار جمع کردند این جماعت
که ایشان را نهی میکردند ایشان نمیشنیدند گفتند ما با شما درین شهر نباشیم که ما از عذاب خدای ایمن نیستیم شهر قسمت کردند
و ایشان یکجانب شهر شدند و آن قوم نیز با ایشان مخالطت و مناکحت نکردند او و بر ایشان دعا کرد خدای تعالی عذابی بر ایشان
فرستاد و ایشان را مسخ کرده با حمدونه گردانید یکروز این مردمان صالح برخواستند از جای ایشان هیچ آوازی نشنیدند و
کسی ندیدند و در کشوده نگردانیدند ایشان چون چنان دیدند بدیوار بر آمدند بر بامهای ایشان شدند ایشان را دیدند که
خدای تعالی ایشان را مسخ کرده بود و بوزینه گردانیده ایشان شکر خدای بجای آوردند و پناه با خدای دادند از عقوبت آن
ممسوخان سه روز بماندند آنگاه جمله بمردند و هیچ ممسوخ بیشتر از سه روز نماند فجعلناها نکالا لما بین یدیها وما خلفها
وموعظة للمتقین پس کردیم ما ایشان را با این عقوبت که کردیم نکالی و عبرتی که هر کس این حالت مشاهده کند
تا خبر آن بسمع او رسد از آن گناه که ایشان ارتکاب کردند مجتنب شود و کسانی که در پس ایشان بودند یعنی عصر ایشان
بودند آن عبرتی بود و پندی ایشان را و کسانی که بعد از ایشان بوجود آیند و آن حالت شنوند هم ایشان را زجری باشد و
کسانی که متقیان و پرهیزکاران باشند بدان متعظ شوند چنانکه امیرالمؤمنین علی گفت السعید من وعظ بغیره نیکبخت آنست که
بدیگری متعظ شود و پند گیرد و عبدالله عباس گفت نکال عقوبتیست که هر کس آن را ببیند منع کند دیگری را از اقدام نیارد کرد
مثل آن و اصل کلمه منع است و از نکل است و آن بند بود و هم عبدالله عباس گوید که ضمیر لما بین یدیها وما خلفها را بود
که راجع بود با امت یا جماعت یا قری یعنی من القری والجماعات والامم سدی گفت راجعست با ذنوب یعنی نکال از گناهی
که کرده بودند با گناه امتی که از پس ایشان آیند و کنند واذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا
بقرة این آیه تا هفت آیه دیگر تمام در قصه مردی آمد که او را کشته یافتند در بنی اسرائیل نام او عامیل بود و مال بسیار
داشت و وارثی نداشت جز پسر عمی و این پسر عم میخواست تا وی بمیرد تا مال او بمیراث بگیرد و این عامیل مردی بود دراز عمر
پسر عم وی بیامد و بجهت طمع میراث وی را بکشت و بروایت عکرمه بر در مسجدی از بنی اسرائیل که آن زاده و از ده در بود و بعد از آن
او را کشته در آن مسجد افکند بشب چون روز شد اهل آن در مسجد کشته را دیدند و او را بدری دیگر کشیدند در میان

دو سبط

دو سبط خصومت افتاد و نزدیک موسی آمدند و آن حال بر وی عرض کردند و گفتند از خدای تعالی درخواه تا این را که کشته است
ما را معلوم کند که او را که کشته است حق تعالی محمد را اعلام کرد از این خبر و گفت یاد کن ای محمد آن را که چون موسی مر قوم خویش را
گفت که خدای تعالی شما را میفرماید که بکشید ماده گاوی را قالوا اتتخذنا هزوا گفتند تو با افسوس میداری و ما را
بسخریت خویش گرفته میگویی که ماده گاوی بکشید تا معلوم شود که عامیل را که کشته است چون پاره گاو بر وی زنند
زنده شود و خبر دهد که کشنده او کیست قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین موسی گفت پناه میدهم بخدای
که من از جمله جاهلان باشم برای آنکه هر آنکس که از وی طلب رشد و صلاح کنند او تسخریت و استهزا جهل باشد
و تخصیص گاو از جمله حیوانات از بهر آن کرد که ایشان عجل را عبادت میکردند و در چشم و دل ایشان معظم داشت تا
ذلیل و مهین شود بر دست ایشان و بدانند که صلاحیت عبادت ندارد و گفته اند که اگر گاو بکشندی هر گاوی که بودی
مجزی بودی چون تراجع کردند و بر خویشتن سخت کردانیدند خدای تعالی نیز بر ایشان سخت گردانید چون مراجعت
مصلحت میدیدند مذهب مرتضی آنست که خدای تعالی کشتن گاوی فرمود جامع این صفات را لیکن تاخیر بیان
کرد و تاخیر بیان از وقت خطاب روا بود و از وقت حاجت روا نبود و صحیح آنست که این گاو بنزدیک بود عبدالله
عباس و وهب منبه گفتند که در بنی اسرائیل مردی صالح بود و وی را پسری بود طفل گوساله داشت چون اجلش نزدیک
رسید آن گوساله را در بیشه برد و گفت ای خدای ابراهیم این گوساله را بتو می سپارم تا فرزندم بزرگ شود و بوی
دهی مادر و پسر را از این حال خبر داد و آن مرد بجوار رحمت حق پیوست آن گوساله در آن بیشه بزرگ و قوی شد و هیچ
دست نمیداد تا کودک بالغ شد هر روز بیامدی از آن بیشه هیزم آوردی و فروختی و در نفقه خود و مادر خود صرف
کردی یکروز مادرش وی را گفت ای پسر پدرت ترا درین بیشه گوساله تودیع بخدای ابراهیم نموده و او را بوی سپرده
و هیچ ودیع بدانگاه او ضایع نشود آن کودک در بیشه آمد آواز داد که یا اله ابراهیم یا من لا یضیع الودایع ودیعت پدر من
باز ده نگاه کرد گاوی دید در غایت بزرگی و نیکویی بیامد و پیش او بایستاد پسر بنام خدای رسن کرد و بکرد چون بیاورد در آمد
مردم از نیکویی آن گاو در تعجب ماندند پسر بخانه مادر آمد مادرش گفت این گاو را بفروش و در بهای وی کاری میکن مادر را
گفت بچندش بفروشم گفت به سه درم گفت وی را بسه درم و هر بها که خواهند مفروش تا خبر بمن ندهی گاو را در بازار آورد مردی آمد
گفت این گاو را بچند میفروشی گفت به سه درم گفت بستان گفت تا مادر را خبر دهم گفت شش درم بستان مادر را خبر مکن
گفت بستانم بدو از ده درم گرده و بیست و چهار رسانید گفت ممکن نیست تا مادر را خبر ندهم این گاو را نفروشم و همچنین
افزود تا به انجا رسید گفت پوست این گاو پر از زر کنم بستان بی مادر رجوع مکن گفت ممکن نیست تا مادر را خبر نکنم فرمان
نخستین بدانکه بحقیقت فرشته بود در تفسیر آورده اند که این فرشته بود که خدای تعالی فرستاده بود تا بواسطه این کودک
بخلقان نماید که هیچکس از طاعت خدای و فرمانبرداری پدر و مادر زیان نکرد آن کودک بیامد و مادر را خبر کرد گفت ای
چون فردا آن مرد را بینی وی را بگوی که در کار این گاو با تو مشوره میکنم آنچه صلاح می بینی مرا خبر ده دیگر روز بیامد و آن مرد را
دید ماجرای آن گاو با وی گفت آن مرد گفت گاو را نگاه دار که عنقریب بنی اسرائیل حادثه افتد و ایشان را بدین گاو
حاجت افتد چون از تو خواهند کمتر از پوست او پر زر کرده نفروشی بعد از چندی این حادثه افتاد در بنی اسرائیل بدین صفت
گاوی نبود الا نزد یتیم کودک آن گاو را پوست وی پر زر کرده خریدند قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی

قال انه یقول انها بقرة لا فارض و لا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون گفتند ای موسی دعا کن تا خدای
بیان کند که این گاو چه گاو است قال انه موسی جواب داد که خدای تعالی میگوید که این گاو است نه بزرگ و نه کوچک بلکه
میان این و آن هر دو است بکنید آنچه شما را فرمایند آنگه گفتند ای موسی حدیث سال معلوم شد قالوا ادع لنا ربک یبین
لنا ما لونها قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین از خدای تعالی درخواه تا باز نماید
که رنگ گاو چگونه است و چه رنگ است موسی گفت خدای تعالی میفرماید که گاوی باید که زرد و سخت زرد که رنگ او شاد
خرم کرداند نگرندگان را این رنگ بر گاو نیکوتر بود و چشم و دل را خوش آید امیر المؤمنین فرموده اند که هر که نعلین زرد بپوشد
اندوهش برود قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا و انا ان شاء الله لمهتدون
بنی اسرائیل چون سن و سال و لون و رنگ گاو معلوم شد گفتند یا کلیم الله درخواه تا خدای تعالی باز نماید که این گاو چیست
و چگونه میباید که مشتبه است اگر خدای تعالی خواهد راه یافته و موفق گردیم درین مرکه ما را فرموده اند قال انه یقول انها بقرة
لا ذلول تثیر الارض و لا تسقی الحرث مسلمة لا شیة فیها جواب داد که خدای تعالی میگوید که این گاو رنج کار ناکشیده گاو
شکسته یعنی رام شده که زمین شورانیده و نه آب بر کشت را از بهر آنکه جایی که آب نباشد بگاو و شتر آب دهند که بر کشت و درخت
ریزند و این گاو سلامتی یافته است از همه عیبها هیچ رنگی نیست در وی که خلاف رنگ همه تن او باشد قالوا الان
جئت بالحق چون این جمله بشنیدند گفتند حق آوردی و جمله آوردی و جمله صفات روشن کردی چنانکه اشتباه زایل
گشت که این دلیلی است که ایشان منکر بودند بکشتن گاوی موصوف بدین صفات که اگر چه اگر بودی از جمله باز پرسیدندی گفتندی
الان جئت بالحق فذبحوها و ما کادوا یفعلون پس این گاو را طلب کردند و بیافتند و بهای گران خریدند و
نزدیک بود که آن کار نکنند از گرانی بهای آن و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها و الله مخرج ما کنتم تکتمون
چون بکشتید تنی را یعنی عامیل را پس از آنکه با هم خلاف کردید و خصومت ظاهر کردانیدید یکدیگر حواله کردید و خدای بیرون
آورنده است آنچه شما از ان پوشیده آرید فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم
تعقلون پس از آنکه این کار را بکشتند گفتیم بعضی از این گاو کشته برین مرده زنید ضحاک گفت زبانش مجاهد گفت
دنبالش زبانش نیکوتر است از بهر آنکه آلت کلام است و غرض آن بود تا او سخن گوید که چون برین مرده زنند زنده باشند خدای
وی را زنده کرداند و شما را دلالت کند بر کشنده خویش و خدای تعالی همچنین مردگان را زنده کرداند و منکران بعث و نشر آیات و بینات
بشما مینماید تا باشد که بدانید و عقل را کار فرمایید ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة
پس از آنکه این الطاف کردم و مرده را زنده کردانیدم و کشنده را پیدا کردم دل شما سخت شد خطاب با ولیای مقتول است
و گفته اند خطاب بنی اسرائیل است و بر عموم است یعنی پس از آنکه این همه الطاف کردم از فلق دریا و غرق آل فرعون و
نجات بنی اسرائیل دلهای شما سخت شد در سختی مانند سنگ یا سخت تر از آن و گفته اند او بمعنی بل است و ارسلناه
الی مائة الف او یزیدون و گفته اند بمعنی واو است کقوله تعالی و لا تطع منهم آثما او کفورا و ان من الحجارة لما یتفجر منه
الانهار آنگه باز نمود دلهای ایشان از سنگ سخت تر است از بهر آنکه در سنگ چند گونه از خیر است که در دلهای ایشان
از آن هیچ خیر نیست یکی آنکه از بعضی سنگها جویهای آب روان میکرده و بعضی گوهر است که از آن جویهای کاریز و چشمهای
آب روان میکرده و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء و از آن سنگها بعضی آنست که شکافته میکرده

و آب

و آب از درون بیرون می آید چون چشمهای کوه یا چون سنگ موسی که در راه تیه بضرب عصای موسی معجزه را از وی دوازده چشمه آب روان
شد و ان منها لما یهبط من خشیة الله و از سنگها بعضی آنست که شکافته میکرده و آب از وی بیرون می آید
از کوه بهامون فرو می آید از ترس خدای تعالی چون کوه که پاره شد عند التجلی چون سوال رؤیت رفت بتحقیق یا بر سبیل مجاز یعنی
کوه را با آن صلابت و شدت اگر ترس خدای بودی سنگ بر جای نماندی و زایل شدی و فرود آمدی چنانکه گفت لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون و ما الله بغافل
عما تعملون و خدای نیست غافل از آنچه شما میکنید هر چه میکنید میبیند و میشنود و میداند و جزای هر یک باز میدهد
نصف الجزو
افتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما
عقلوه و هم یعلمون مورد آیه قطع طمع رسول است از ایمان ایشان و قطع طمع مومنان گفت طمع مدارید که ایشان
ایمان آورند و شما را باور دارند جماعتی از ایشان آنان اند که سخن خدای میشنوند و تغییر و تبدیل میکردند پس از آنکه شناخته
بودند و معنی فهم کرده و تبدیل کردن و آن جماعت هفتاد مرد بودند که موسی ایشان را بکوه طور برد تا کلام خدای بشنوند و تحریف
ایشان آن بود که گفتند چون باز آمدند که ما شنیدیم کلام خدای را اوامر و نواهی او و لیکن بآخر گفت که اگر خواهید بکنید و اگر
نخواهید مکنید که بر شما باکی نیست از آن و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلا بعضهم الی بعض قالوا
اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون و چون بمومنان رسند گویند ما
نیز مومنیم و چون بخلوت با یکدیگر افتند گویند با ایشان مگویید و حدیث مکنید بدانچه خدای تعالی بر شما حکم کرده و بیان کرده
یعنی صفت پیغمبر خود با مسلمانان مگویید تا با شما بآن مخاصمه کنند در پیش خدای آیا شما خود عقل ندارید که چنین سخنان با دشمنان و
خصمان نقل میکنید گفته اند سبب این آن بود که مومنان از خویشان و دوستان خود سوال میکردند و میگفتند کار محمد چگونه
میدانید ایشان میگفتند او پیغمبر است و ذکر او در توریة است ایشان پیامدندی برؤسا و معاندان از گفتندی از شما
جماعتی میگویند که او پیغمبر است ایشان ملامت کردندی و گفتندی اتحدثونهم مجاهد گفت سبب آن بود که چون رسول از کار
احزاب فارغ شد قصد حصن بنی قریظه و بنی النضیر کرد و بیامد و لشکر گرد حصن خیمها زدند امیر المؤمنین علی رایت رسول
بدست گرفت رسول آنحضرت را گفت برو و یقین دانم که خدای تعالی ناصر تست و زینهار و سرای ایشان مرا وعده داده است
خدای تعالی و بدانکه ترا ظفر دهد و مخذول نکرداند چنانکه بر عمرو عبدود ظفر داد امیر المؤمنین علیه السلام بیامد تا نزدیک حصن و
در زیر حصن رفت چون وی را دیدند خوفی عظیم در دل ایشان افتاد یکی میگفت جاءکم صاحب عمرو دیگری میگفت اقبل الیکم
قاتل عمرو یکی از کنار حصن آواز داد و قتل علی عمرا و صاد علی صقرا قصم علی ظهرا هتک علی سترا ابرم علی امرا بدانکه ایشان
رسیده اند چون ساعتی بود بکنار حصن آمدند و دشنام و سفاهت آغاز کردند امیر المؤمنین فرمود که خواستم که
کردم تا رسول نیاید و این سخن نشنود درین بودم که آمد و آن سخنان بشنید آواز داد که یا اخا القردة و الخنازیر انا اذا نزلنا
بساحة قوم فساء صباح المنذرین چون این بشنیدند گفتند ای ابو القاسم تو هرگز جهول و دشنام ده نبودی پیغمبر از کرم و
شرم دستار باز پس شد و بایستاد گفتند این حدیث محمد که گفته باشد اتحدثونهم بما فتح الله علیکم او لا یعلمون ان
الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون ایشان نمیدانند که خدای تعالی میداند آنچه ایشان نهان دارند و آنچه آشکارا
کنند و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و اهل کتاب جماعتی نانویسنده و ناخواننده کانند

همچنانکه از مادر خود زاده اند کتاب نخوانند و بر معانی واقف نباشند ندانند مگر دروغها و باطلها فراهم آورده با آنچه بتکلیف در
حفظ ایشان نهاده باشند ایشان آنرا بخوانند و معانی و فهم نکنند بر یعنی مثل آن باشد که گفت اذا تمنی القی الشیطان فی
امنیته و دروغ و باطل ایشان آن بود که میگفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات ولن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و
قالت الیهود عزیر بن الله وقالت النصاری المسیح بن الله وان هم الا یظنون و نیستند ایشان الا گمان برنده آنچه میگویند
از سر علم و یقین میگویند و گفته اند که معنی آنست که الا دروغ نمیگویند فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ویل وادی
از دوزخ چون کافر را در وی افکنند چهل سال میرود هنوز بقعر آن نرسد گفت اگر کوهها در وی افکنند ناچیز گردد و فرو برود و ویل نام
وادیست از دوزخ کسانی راست که کتاب مینویسند بدست خویش مینویسند اگرچه کتابت جز بدست نبود اما فایده این
قید آنست که باز نماید که مباشر این فعل ایشان بودند و بحقیقت فعل ایشان بود با آلت و محل قدرت خود کردند چنانکه گفت فکت
قدمت یداک و چنانکه در مثل بغدادیان است یداک اوکتا وفوک نفخ در حق وی است که در خیکی باد کرد و سرش بربست و آن
بر سینه بست و به دجله فرو شد چون بمیانه رسید سر خیک گشاده شد مرد در آب فرو میشد و بانگ میکرد یکی میگفت یداک
اوکتا وفوک نفخ ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا سبب این بود که علمای جهودان مرسومی
داشتند که آن هر سال بایشان رسیدی چون رسول بیامد ایشان بترسیدند که او پیغمبر آخر الزمانست نعت و صفات او
بدیدند موافق آن بود که در توریة نوشته بود انکه مردی نیکو روی سیاه چشم جعد موی پس آنرا رقم برگرفتند و بجای آن نوشتند
که مردی بود کوتاه بالا میانه ... ازرق چشم سرخ موی چون پیغمبر بمکه آمد جماعتی که نعت و صفت او شنیده بودند گفتند همانا
این پیغمبریست که نعت او در توریة است نزدیک روسای احبار آمدند و ایشانرا خبر دادند و گفتند این پیغمبر آخر الزمانست
گفتند کلا و حاشا توریة و آن نوشتها بیاوردند و آن سطرهای تحریف کرده برایشان خواندند و ایشانرا از راه ببردند حق تعالی گفت
ویل ایشانرا از آنچه مینویسند بدستهای خویش پس آنکه میگویند این از نزدیک خداست تا فرا گیرند بدان عوض اندک یعنی مر آن
مرسومات را فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون وای و ویل ایشانرا از آنچه دستهای
ایشان بنوشت و مینویسند و وای برایشان از آنچه کسب میکنند کسب فعلی باشد که باو جر منفعتی کنند و مرغان شکاری
کواسب خوانند وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة جهودان این همه بکردند با خود هم تمنای محال کردند گفتند دوزخ
بما نرسد الا روزی چند شمرده گفتند که مدت عمر دنیا هفت هزار سالست خدای تعالی بهر هزار سال روزی عذاب کند پس
مقام ما در دوزخ بیش از هفت روز نباشد و گفتند مراد آن چهل روز است که گوساله پرستیدند قل اتخذتم عند الله عهدا
بگوای محمد که از خدای عهد و پیمانی گرفته اید فلن یخلف الله عهده که پس خدای عهد و پیمان خود را خلاف نکند ابن مسعود گفت
این عهد توحید است یعنی عهدی که گرفته اید بتوحید چنانکه گفت الا من اتخذ عند الرحمن عهدا و هو قول لا اله الا الله ام تقولون علی الله
ما لا تعلمون یا بر خدای چیزی میگویید که نمیدانید بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون بلی جواب لن تمسنا است آری هر که بدی کند و مراد باین سیئه شرکست یعنی شرک آرد و
بر شرک میرد ایشان اهل دوزخند و در دوزخ جاودان باشند موبد و مراد بخطیئه ما دون شرکست و مراد باحاطه خطیئه آن بود که مجاهد
گفت عبده چون گناهی کند نقطه سیاهی بر دلش پدید آید و چون دیگر گناه کند سیاهی زیاده شود چندانکه گناه می افزاید
آن سیاهی می افزاید تا جمله دلش سیاه گردد و پس یعنی خالد مقیم و ثابت باشد بر سبیل دوام پاینده قوله تعالی خلد

الی الارض

الی الارض واتبع هویه و اگر خلود جز بمعنی دوام نبودی باد لالت ازو عدول بایدکرد قوله تعالی والذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک
اصحاب الجنة هم فیها خالدون چون حق تعالی آیه وعید فرستاد و آنرا بیان کرد چنانکه از لطف و کرم او سزد و آیت
وعده مقرون کرد و انید تا مکلفانرا داعی بود بفعل طاعات و صارف بود از فعل معاصی گفت آنکسانی که ایمان آوردند و
عمل صالح کردند ایشان خداوندان و یاران اهل بهشت اند و ایشان در آن بهشت جاودان باشند خلود چنانکه بیان کرده شد
اگرچه در وضع لغت معنی دوام نیست اما اینجا بالاجماع مراد دوام و بقاست واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون
الا الله و یاد کن ای محمد چون فرا گرفتیم پیمان از بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب که جز خدای را نپرستند و خدایرا یکی دانند و یکی گویند و با
همتا و انباز نگیرند وبالوالدین احسانا و ایشانرا وصیت کردیم و فرمودیم که با پدر و مادر نیکویی کنند تعظیم پدر و مادر و نیکویی کردن
با ایشان مقامیست که خدای تعالی آنرا از پی توحید خود ایراد کرده و در خبر است که چون پیغمبر بعد از آنکه بمدینه آمد از بهر او مسجدی بنا
کردند و پیغمبر نزدیک ستونی که آنرا حنانه گویند می ایستاد و بر آن تکیه میکرد و خطبه میخواند و مردمان از وعظ ... میگفتند یا رسول الله
دستوری ده تا از بهر تو منبری بسازیم که بر آنجا نشسته خطبه کنی گفت روا باشد منبری راست کردند سه پایه چون پیغمبر در آمد
قصد آن ستون نکرد و نزدیک آن منبر شد چون پای بر پایه اول نهاد گفت آمین و چون پای بر دوم نهاد نیز گفت آمین و چون
سیم همچنین گفت آمین و بنشست و آغاز خطبه کرد آن ستون ناله آغاز کرد و بنوعی بنالید که آواز او بالا می رفت پیغمبر از
منبر فرود آمد و آن ستون را در بر گرفت و خاموش گردانید چنانکه مادری کودکی را خاموش کند و انگه گفت بدان خدایی که مرا
براستی بخلق فرستاده که اگر ویرا خاموش نکردمی تا قیامت در فراق من نالیدی گفتند یا رسول الله سه بار آمین گفتی
کسی را ندیدیم گفت جبرئیل حاضر بود چون پای بر پایه اول نهادم گفت هر که پدر و مادر در پیری ایشان دریابد و بیازارد و ابعده الله
من رحمة خدای تعالی او را از رحمت خود دور کرده اند گفتم آمین بر پایه دوم گفت هر که ماه رمضان دریابد و طاعت نکند خدای تعالی
او را هلاک کناد من گفتم آمین چون پای بر پایه سیم نهادم گفت هر که پیش او ذکر تو گویند و بر تو صلوات نفرستد
خدای تعالی ورا هلاک کناد من گفتم آمین وذی القربی والیتامی والمساکین وقولوا للناس حسنا
و همچنین وصیت کردیم به نیکویی کردن با خویشاوندان و یتیمان یعنی بی پدران که بحد بلوغ نرسیده باشند لا یتم بعد حلم و با
بیچارگان و درویشان و نیز گفتیم ایشانرا که بگویید با مردمان گفتار نیکو و ایشانرا نیکو دارید و گفته اند مراد بناس محمد است
یعنی رسول را نیکو گویید و به نبوت او اقرار دهید و نعت و صفت او را که در توریة بآن نطق است باز مپوشید و گفته اند
مردمانرا به نیکویی فرمایید و از منکر باز دارید واقیموا الصلوة واتوا الزکوة ثم تولیتم الا قلیلا منکم وانتم
معرضون و نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید پس برگشتید از آن عهد و میثاق که دیدی و فا نمیابیست کردن خلاف کردید
مگر اندکی از شما که خلاف آن کردند که جمهور قوم و سواد اعظم بر آن بودند تا بدانی که اهل حق همیشه اندک بوده اند که اینجا
الا قلیلا منکم گفت و در قصه طالوت فشربوا منه الا قلیلا منهم بر سبیل حمد و قلیل من عبادی الشکور و در قصه نوح و ما آمن
معه الا قلیل و شاعر نیز همین گوید نظم خلقت لهان الکرام قلیل وانتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کننده اید جمع میان
تولی و اعراض از بهر آن کرد تا بدانند که ایشان هم بصورت و معنی تارک میثاق بوده اند واذ اخذنا میثاقکم لا
تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم و نیز یاد کن چون فرا گرفتیم از شما عهد و میثاق بر آنکه خون
خود نریزید یعنی یکدیگر را مکشید کشتن کسی که از قبیله و جنس و ملت تو باشد همچنان باشد که کشتن خود و خویشتن را

از سرای خود بیرون مکنید یعنی بیرون کردن یکدیگر را یعنی برادر مومن را از سرای او همچنانست که بیرون کردن خود را از سرای خود
چنانکه رسول خدا فرمود المؤمنون کنفس واحدة مومنان بمثابه یکنفس اند گفته اند در شان بنی قریظه و بنی النضیر آمده که ایشان را فرموده
بودند که یکدیگر را نکشند و مال یکدیگر را غصب نکنند و اگر کسی از ایشان اسیر گیرند باز خرند بدو و فا کنند بجملگی وفا کردند
ثم اقررتم و انتم تشهدون پس اقرار داده اید بدین و گواهی میدهید بدین اقرار بر خود و هی بگر آنست که
شاهدین مقربید و بر اسلام خود گواهی میدهید بدین اقرار بر خود و گفته اند خطاب با اسلاف جهود است و گفته اند که با جهودان
عهد رسول است بر هردو حمل کردن اولی است از بهر آنکه میان هردو منافی نیست ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم
و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان پس شما که جهود انید پس از آنکه
عهد و میثاق شما فرا گرفتند یکدیگر را میکشید و از سراها یکدیگر را بیرون میکنید در انحال که یاری یکدیگر میدهید و پشتی یکدیگر
میکنید بزه کاری و بیداوی کردن اثم گناهی باشد که بکسی تعدی نکند و عدوان بدیگری تعدی کند و ان یاتوکم اساری
تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم و اگر شما آیند اسیر کرده و در دست دشمن افتاده و ایشان را باز خرید
همچنانکه باز خریدن ایشان بر شما واجبست بیرون کردن ایشان از سراهای ایشان حرامست و این جماعت بنی قریظه
که خلفای اوس و خزرج بودند چون میان اوس و خزرج قتال افتادی ایشان بیاری خلفای خود رفتندی و
در ان جنگ یکدیگر را بکشتندی و اگر کسی از ایشان اسیر شدی باز خریدندی عرب ایشان را عیب کردندی خدای
تعالی بر سبیل تقریع و ملامت گفت ایشان را افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء
من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا آیا ببعضی از توریة ایمان می آورید و ببعضی کافر میشوید
بعد را ایمان می آورید و بتحریم قتل کافر میشوید پس نیست جزای آنکس که این فعل کند از شما مگر رسوایی و خذلان و هلاکتی در
زندگانی دنیا گفته اند که این خزی جزیه است و گفته اند آنست که چون رسول بر حصن بنی النضیر فرود آمد بعد از بیست و
پنج روز بزینهار آمدند و درخواستند تا که سعد معاذ را حاکم کنند تا بر حکم او فرود آیند سعد را حاکم کرد چون فرود آمدند
سعد حکم بر کشتن مردان کرد و برده گرفتن زنان و قسمت کردن مالهای ایشان رسول گفت ای سعد حکمی کردی که
خدای تعالی بان حکم کرده از بالای هفت آسمان فرمود تا مردان را فرود آورند و با مدینه بردند مقصد بودند بسرای ابی
سرای بنی النجار فرود آمدند و زنان و کودکان را برده گرفتند و مال را قسمت کردند رسول چون با مدینه آمد بفرمود
تا چند خندق بکندند و امیرالمؤمنین علی حاضر بود ایشان را بیرون آوردند گروه گروه و امیرالمؤمنین را میفرمود تا ایشان را
گردن میزد و در خندق می انداخت حیی اخطب و کعب اشرف در میان ایشان بود کعب اشرف حیی اخطب را گفت
آیا با ما چه خواهند کرد گفت داعی باز نمی ایستد و هرکه از ما میشود باز نمی آید چاره نیست الا القتل چون حیی اخطب را پیش
رسول آوردند دست باگردن بسته رسول سوی او نگاه کرد حیی گفت بخدای که تا دشمنی تو ورزیدم خود را بر دشمنی تو ملامت
نکردم ولیکن هرکه خدای مخذول کند مخذول شود چون ورا پیش امیرالمؤمنین بردند گفت کشتن مردی شریف بدست مردی
شریف است این جامه من بگذار و مگذار که از تن من برکشند امیرالمؤمنین علی گفت هوا هون علی من فرج لک آنگه گردن بزد
کشید و سر در پیش داشت تا امیرالمؤمنین علی گردن او بزد خزی در دنیا این بود که بر ایشان رفت و یوم القیمة
یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون و روز قیامت ایشان را با سخت عذابی باز گردانند

یعنی

یعنی ایشان را با عذابی سخت برند اگر چه ورود جای استعمال کنند که وقتی بوده باشد ما قول مقید را هم رد و عود گویند
و بر معنی اول یعنی ایشان را ان عذاب دنیا نسبت با عذاب آخرت آسانست باز گردانند با سخت ترین عذابی و خدا
تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة و لا یخفف
عنهم العذاب و لا هم ینصرون این جماعت آن کسانی اند که دنیا را بعوض آخرت قبول کردند دنیا بخریدند
و آخرت را در بهای آن دادند لاجرم چون دین بدادند و دنیا بخریدند و حیوة باقی بحیوة فانی بدل کردند عذاب از ایشان
سبک نگردانند و تخفیف نکنند و چون ایشان چنین کرده باشند ایشان را یاری نکنند بشفاعت تا ایشان را از
عذاب خلاصی دهند آیه خاص است در حق جهودان باز نمود که مایه عذاب ایشان دوستی دنیاست که حب الدنیا
راس کل خطیئة سرمایه همه گناهان دوستی دنیاست و پیغمبر فرمود که بدترین مردمان آنکس است که دین خود بدنیا
بفروشد و بدبخت تر ازین آنکس است که دین خود بدنیای غیری فروشد و لقد آتینا موسی الکتاب و قفینا
من بعده بالرسل و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس موسی را کتاب
دادیم یعنی توریة و بر پس او پیغمبران را داشتیم و بر پس او فرستادیم عیسی بن مریم را بینات و معجزات و او را حجتهای
روشن میدادیم از احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و او را قوت دادیم و قوی گردانیدیم بجبرئیل گفته اند روح القدس عیسی است
یعنی روح پاکیزه از آنکه در نفس خود با اصلاب مردان و ارحام زنان و گفته اند که روح القدس نام بزرگ خدای است که
ببرکت آن نام بزرگ او احیای موتی میکرد و گفته اند که روح القدس انجیل است چنانکه قرآن را روح خوانند که و کذلک
اوحینا الیک روحا من امرنا و یلقی الروح من امره انجیل را روح خواندند افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم
استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون هرگاه پیغمبری بشما آرد چیزی که دل شما را قبول نبوده نفس شما آن را
کاره بوده گردن کشی کنید گروهی را تکذیب کنند چنانکه عیسی او را تکذیب کردند و گروهی را بکشند چنانکه زکریا و یحیی را بکشتند سبب آن
بود که چون پیغمبر بمعجزات آن پیغمبران را بر ایشان خواندند گفتند ما نه که عیسی آن کرده باشد و اگر کرده باشد تا همچنان نشاید که
خدای تعالی او را فرستاده و قالوا قلوبنا غلف جهودان گفتند دل ما در پوستی است از آنچه تو میگویی میفهمیم و از سخن
تو در میان سخن تو و دلهای ما حجابست و گفته اند معنی آنست که گفتند دلهای ما اوعیه و ظروف علمهاست سخن تو خبری نیست
درو خبری نیست که اگر بودی دلهای ما قبول کردی و یاد گرفتی چون علوم دیگر بل لعنهم الله بکفرهم نه چنین است که ایشان
میگویند که خدای تعالی ایشان را لعنت کند و از رحمت خود دور گردانید و دور ابود که خیر بود یعنی از رحمت خود دور کرد ایشان را
و سبب استحقاق ایشان لعنت ما با آنست که کافر شدند که اگر کفر فعل خدا بودی ایشان مستحق لعن نبودندی فقلیلا
ما یؤمنون پس اندکی ایمان آوردند و گفته اند تقدیر این است که فقلیل یؤمنون اندکی ایمان می آورند و بیشتری کافر
میشوند و گفته اند مراد نفی است یعنی هیچ ایمان نمی آورند و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق
لما معهم و چون ایشان آمد کتابی یعنی قرآن راست دارنده آنرا که با ایشانست یعنی توریة و کانوا من قبل
یستفتحون علی الذین کفروا و بودند جهودان پیش از خروج و بعثت پیغمبر که نصرت خواستندی و فتح و ظفر خواستندی
بر کافران یعنی مشرکان و آنچنان بود که هر وقت که از مشرکان برنجی بجهودان رسیدی تا قصد غارت و قتل ایشان
کردندی جهودان دعا میکردند و میگفتند اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر الزمان الذی نجد نعته فی التوریة بار خدایا ما را

ده به پیغمبر آخر الزمان که نعت و صفت او در توریة می یابیم خدای تعالی ایشان را نصرت میداد چون وقت آمدن رسول بود گفتند
نزدیک آمد روزگار پیغمبری که بیان کند که ما بر حقیم و شما بر باطل و درست دارد پیغمبر ما را و کتاب ما را فلما جاءهم ما عرفوا
کفروا به فلعنة الله على الكافرين پس آنگاه آمد بایشان آنچه ایشان آنرا شناختند از نعت و وصف او کافر شدند
و ایمان نیاوردند و گفتند این آن پیغمبر نیست که ما نعت او در توریة خوانده ایم که لعنت خدای بر کافران باد بئسما
اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله على من یشاء من
عباده بد چیزیست که ایشان نفس خود بدان بفروختند بکفر ایشان بدانچه خدای تعالی فرستاد از قرآن یعنی بد حسادی
از فضل خویش یعنی نبوت و کتاب بر کسی که خواهد از بندگان خویش یعنی محمد صلی الله علیه و آله فباءو بغضب على غضب
و للكافرين عذاب مهين پس بازگشتند بخشم خدای تعالی بخشمی برایشان از ضایع کردن ایشان توریة را و کفر ایشان
بعیسی و انجیل و خشمی از خدای بکفر ایشان بمحمد صلی الله علیه و آله و کافران و منکران نبوت را عذابیست خوار کننده که ایشان
درمیان دست ذلیل باشند و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما
وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم خدای تعالی از کفر و عناد ایشان خبر میدهد و میگوید که چون گویند ایشان را که ایمان
آورید بدانچه خدای تعالی فرو فرستاده یعنی قرآن و محمد گویند که ما ایمان داریم بدانچه بر ما فرود آمد و کافر میشوند بآنچه جز آنست و آن قرآن
و آن حق و درست و راست دارنده آنرا که با ایشان است یعنی توریة که مصدق قرآنست قل فلم تقتلون انبیاء الله
من قبل ان کنتم مؤمنین بگوی ای محمد که اگر بتوریة ایمان دارید چرا میکشید پیغمبران خدا را چه در توریة نوشته است که
کشتن پیغمبران حرامست پس اگر ایمان شما راست بودی کشتن پیغمبران از شما صادر نگشتی و لقد جاءکم موسى بالبینات
ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون بدرستی که درست که بشما آورد موسی به بیانی و حجج و دلالتی و معجزهای
از آنکه همه راست بود کرده بد شما گوساله را معبود خود ساختید و در انحال شما ظالم و بیدادگر بودید و اذ اخذنا میثاقکم
و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة و اسمعوا یاد کنید چون پیمان شما بستیم و کوه طور را بالای
شما بداشتیم و شما را گفتیم آنچه شما را میدهیم بستانید بجد و جهد و بشنوید و یاد گیرید و بعد از آن بدان کار کنید قالوا سمعنا
و عصینا و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم گفتند بشنودیم و فرمان نبردیم و عاصی شدیم گفتند این بزبان
راندند و لیکن بعد سماع او امر عصیان کردند حق تعالی چنین گفت و آمیخته شد دوستی گوساله در دلهای ایشان بسبب
کفر ایشان بازنمود که دوستی گوساله با دل ایشان مختلط شد از کفر ایشان بود تا کسی گمان نبرد که از فعل اوست قل بئسما
یأمرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین حق جل و علا میگوید که ای محمد بگوی که شما دعوی کردید که ما مؤمنیم بدست آنچه
میفرماید شما را ایمان شما بدان یعنی دوستی گوساله را اگر چنانچه شما تقوی کردید مؤمنید و ایمان بدوستی گوساله میفرماید پس شما
در دعوی که میکنید صادق نیستید کاذبید قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون
الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین این جهودان دعوی باطل کردند و گفتند بهشت خود ما راست چرا که نحن
ابناء الله و احباؤه ما پسران خدا و دوستان اویم و دیگر گفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری در بهشت نرود الا
جهود و ترسا حق تعالی رد کرد برایشان و گفت بگو ای محمد بگوی جهودان را که اگر سرای آخرت و بهشت شما را خواهد بود خالص و خاص
و هیچکس را در آن نصیبی نیست تمنای مرگ کنید اگر راست میگویید اگر آن کس که طامع باشد در بهشت تمنای مرگ کند

که از سرای تکلیف رحلت کند و به بهشت رسد و دعوی دوستی میکنید و دوست را جز در جوار دوست آرام نباشد و لن یتمنوه
ابدا بما قدمت ایدیهم و الله علیم بالظالمین آنگه حق تعالی خبر داد که ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند از آن عملها که
ایشان کرده اند عبد الله عباس گفت اگر تمنا کردندی در حال آب دهان ایشان در گلوی ایشان گرفتی و جهودی بر روی زمین نماندی
چنانکه بر روی زمین یک جهود نماندی و لتجدنهم احرص الناس على حیوة و من الذین اشرکوا آنگه بازنمود
خدای تعالی که بیرون آنکه تمنای مرگ نکنند هیچکس را در زندگانی دنیا حریصتر از ایشان نیابی و از آنانکه شرک آوردند یود
احدهم لو یعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر بازنمود حق تعالی که حرص ایشان
در زندگانی در مقامیست که دوست میدارد و تمنا میکند یکی از ایشان که هزار سال بماند و من الذین اشرکوا استیناف
کلام بود در آنکه تمنای هزار ساله زندگانی نبشه کان حواله بود و اگر او را هزار سال عمر دهند چه سود ورا که آن عذاب خدا را از
وی دور نتواند کرد و الله بصیر بما یعملون و خدای داناست بدانچه کنند ایشان قل من کان عدوا لجبریل
فانه نزله على قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمؤمنین سبب نزول این آیه
آن بود که جمعی از جهودان نزد پیغمبر آمدند و گفتند ما از تو چند سوال میکنیم اگر جواب بصواب دهی ایمان آوریم پیغمبر ایشان را
سوگند داد از آنکه گفت بپرسید از هرچه خواهید گفتند ما را خبر ده که فرزند گاهی بپدر ماند و خویشان پدر و گاهی بمادر
خویشان او در سبب چیست گفت نه در کتب شما است که آب مرد سفید و سطبر است و آب زن زرد و تنک هر کدام
غالب باشد شبیه او را باشد گفتند نیکو گفتی اکنون ما را خبر ده که فرزند از آب مرد است یا از آب زن یا از هر دو گفت استخوان
و رگ و پی از آب مرد است و گوشت و موی و ناخن از آب زن گفتند نیکو گفتی خبر ده ما را که پیغمبر آخر الزمان در خواب چگونه
باشد گفت بخدای بر شما سوگند میدهم که نه شما در کتب خود خوانده اید که پیغمبر آخر الزمان منم و میگویید که من آن پیغمبرم و خواب
او چنان باشد که چشمهای وی بخسبد و دلش نخسبد گفتند اللهم نعم اکنون خبر ده ما را که طعامی که بنی اسرائیل بر خود حرام کرده
که است گفت آن طعامی بود که ایشان دوست داشتندی و آن گوشت شتر و شیر بود و گفتند همچنین است خبر ده ما را که
آنکه بتو وحی می آورد کیست گفت جبرئیل است گفتند او دشمن ماست اگر بجای او میکائیل بودی ایمان می آوردیم گفت سبب
دشمنی شما با جبرئیل چیست گفتند او بود که صاعقه و بلاها آورد و از همه بدتر آنست که ما در کتب خود خوانده ایم که بدست مردی
بخت النصر نام در فلان وقت بیت المقدس خراب کرده و ما کس فرستادیم تا او را طلب کنند و بکشند چون وی را یافتند
کودکی ضعیف بی قوت بود قصد کردند تا او را بکشند جبرئیل آمد و وی را نگذاشت و گفت از خدا بترسید هنوز گناه ناکرده کشتن
او چگونه روا بود مرد دست از وی بداشت و بیامد و ما را خبر کرد پس وی از کاری برنیامد که بخت النصر بزرگ شد و پادشاهی مسلط
گشت و بیامد و بیت المقدس را خراب کرد و خلق بسیار از ما بکشت از این سبب ما دشمن جبرئیل شدیم آیه آمد که بگوی ای
محمد که هر که دشمن جبرئیل باشد بسبب آنکه فرود می آید و فرود می آورد بر دل تو بامر خدای قرآنی که راست دارنده آنرا که پیش از وی است
یعنی توریة را و راه نماینده است و بشارت دهنده براهی و بشارتی مر مؤمنان را یعنی هر که بدین سبب دشمن جبرئیل بود
دشمن خدای بود و هر که دشمن خدای بود دشمن رسول خدای بود جبرئیل مرد فرمان خدای است نزدیک هیچکس نیاید و بی امر خدا هیچ
نفرماید پس دشمن او دشمن خدای بود من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله
عدو للكافرين هر کس که دشمن خدای و فرشتگان و رسولان خدای بود خاصه دشمن جبرئیل و میکائیل بدرستی که خدای

دشمن او بود و خدای دشمن جمله کافرانست یعنی ایشان دعوی کردند که دوست میکائیلند و دشمن جبرئیل خلاف گفتند که هر
او دوست میکائیل بود و دوست جبرئیل بود و هر که دشمن جبرئیل بود دشمن میکائیل بود و هر که دشمن ایشان بود دشمن جمله پیغمبران
بود و دشمن جمله فرشتگان بود و هر که دشمن انبیا بود دشمن خدای تعالی باشد و خدای دشمن او بود و دشمن خدای کافر بود و اثبات
ایشان با خدای معادات است با اولیای خدای از بهر آنکه عداوت اراده مضرت باشد بغیری و این در حق خدای متصور نیست
و معادات خدای با ایشان اراده عقاب ایشان بود وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا
الْفَاسِقُونَ سبب نزول این آیه آن بود که جهودان بر رسول احتجاج میکردند و میگفتند چون او بیاید ما را بر شما
ظفر بود و بگویید ما بر حقیم و شما بر باطل چون رسول بیامد و دعوت کرد کافر شدند معاذ جبل گفت ای جهودان چون رسول آمد شما استقبال
مینمودید و او را حجت می آوردید اکنون که بیامد کافر شدید اگر بر شرک بودیم بدو ایمان آوردیم ایشان گفتند که محمد آیتی
آورد که ما را عند آن ایمان لازم بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد لقد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم و بودیم بتو آیتی
فرستادیم روشن و بهمه دلالت میکند بر صحت نبوت تو ما کافران نمی شنوند این آیات مگر کسانی که ایشان فاسقانند
و از فرمان خدای بیرون شده اند و مراد بفاسق کافر است أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ رسول با مالک بن الصیف گفت خدای تعالی بر زبان موسی عهد از شما بستد که چون محمد بزمان برآید بوی
ایمان آورید و مرا انکار نکنید گفت خدا را هیچ عهدی بر ما نیست در توریة خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت عهد کرده
و گفت هرگاه ایشان عهدی بستند جماعتی از ایشان بدان عهود وفا نکنند و آنرا با پس پشت خود انداختند و با این همه ایشان
ایمان کنند بجا نیست بلکه بیشترین ایشان ایمان نیارند و شاید که تسلی بود رسول را یعنی ای محمد دل عزیز خود را با ایمان ایشان مشغول
مکن و آنکه ایشان با این آیت که دیدند میکنند ایمان نیاورند قوله تعالی وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ
لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و چون بیامد بجهودان
رسولی که آن محمد است از نزدیک خدای براستی دارنده آنرا که با ایشان است یعنی توریة جمعی از ایشان که ایشانرا کتاب داده اند
کتاب خدای را که قرآنست با پس پشت خود می اندازند و بدان ایمان نمی آورند و کار نمیکنند پنداری که خود ندانسته اند و با کسی مانند که
این حال نشنیده باشد و گفته اند مراد بکتاب الله توریة است که در آنجا ذکر محمد است و نعت و صفات اوست آنرا با پس پشت
خویش انداخته اند گویی که هرگز توریة نخوانده اند و ندانسته قوله تعالی وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ
وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا چنین آورده اند که شیاطین چند کلمه سحر از زبان آصف برخیا نوشته
و بر ظهر آن ثبت کردند که هذا علم آصف بن برخیا لسلیمان الملک آنرا در زیر سرای او دفن کردند چون سلیمان وفات یافت آنرا
ظاهر کردند و گفتند مردمانرا که سلیمان بدین علم بر جن و انس مسلط شده و پادشاه گشت و شما نیز بیاموزید تا آن ملک بیابید علما و صلحا
گفتند معاذ الله این علم سلیمان نبود و خوانده اند و از این تبرا کردند مردمان سفله و جهال فرا او نشستند و آموختن گرفتند و حدیث سلیمان
و آنکه او ساحر بود فاش کردند تا عهد رسول مستمر بود و جهودان همین غلو میکردند حق تعالی این آیه فرستاد و براءة ذمه سلیمان کرد
و گفت واتبعوا متابعت کردند جهودان آنچه شیاطین میخواندند بر پادشاهی سلیمان میگفتند سلیمان بدین پادشاهی حاصل
کرد یعنی جهودان تتبع آن کردند و گفته اند در روزگاری که شیاطین فراهم آوردند و آنرا با سلیمان حواله کردند و گفته اند که یعنی
آنست که جهودان پیروی کردند تتلو یعنی تتبع است یعنی جهودان تتبع کردند آنرا که دیوان در روزگار سلیمان تتبع کرده بودند

از سحر و هرچند خدای تعالی نفی آن کرد و گفت سلیمان کافر نبود یعنی ساحر نبود ولیکن شیاطین کافر بودند که سحر ایشان کردند
و حواله آن با سلیمان کردند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ و این شیاطین
ساحر و کافر سحر مردمانرا تعلیم میدادند و جادویی فرا زیر تخت سلیمان کردند هم نهاده بودند و می آموختند مردم را و آنچه فرود آورده
بر دو فرشته که ببابل بودند یکی هاروت و یکی ماروت سحر حالتی است یعنی حیلتی که وجه آن پوشیده بود از بیننده چنانکه
مشعبدان کنند و سحره فرعون کردند عصاها مجوف کرده بودند و رسنها از ادیم بود و در آن کرده بودند و میان آن پر از سیماب
کردند چون گرمای آفتاب در ایشان تاثیر کرد و از آتشی که در زیر آن پنهان برافروخته بودند آن همه در حرکت آمدند چنان نمود که روان
خواهند شد چنانکه گفت يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ و هر سحری که از این نوع بود کفر نباشد فسق باشد اما آنکه گویند جادو پری شنیده
یا بپرند یا صورت تغیر یا باعتقاد صحت آن کردن کفر بود از بهر آنکه این انواع در عقل مستحیل است و تجویز آن تجویز کند معجزات
پیغمبران را و گفته اند در قول خدای نفی است تقدیر چنین است وما کفر سلیمان و ما انزل علی الملکین سلیمان کافر نبود و نیز خدای تعالی سحر
بر ملکین نفرستاده است و ملکین خوانده اند یعنی دو پادشاه که ببابل بودند وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ این دو
هیچکس را نمی آموختند و اعلام نمیکردند تا نمیگفتند که ما فتنه و امتحان و آزمایشیم شما را تا کافر نشوید یعنی شما را چیزی می آموزیم که
استعمال آن و اجتناب آن اجتناب کنید تا نجات یابید و استعمال مکنید تا هلاک نشوید و این چنان بود که در روزگار ادریس سحر در میان
مردمان مستعمل بود و فاش گشته خدای تعالی این دو فرشته را فرستاد و بر زبان ایشان نفی کرد از سحر و وعید و تهدید کرد و بدانکه
وصف سحر بیان نمود تا مردمان بدانند و از آن اجتناب کنند و آنچه روایت کرده اند که این دو فرشته از جمله فرشتگانی اند که زبان طعن بر
فرزندان آدم کشیده حق تعالی گفت اگر شما را آن شهوت باشد که ایشانرا هست همان کنید که ایشان کنند ایشان این استبعاد کردند
خدای تعالی از میان ایشان هاروت و ماروت را اختیار کرد و لباس شهوت در ایشان پوشید و ایشانرا بزمین فرستاد
و از شرک و قتل و زنا و خمر نهی کرد و در مدت یکماه که نهی کرده بود برفتند و این معصیت کردند و مستوجب عقاب خدای گشتند ایشانرا
عذاب دنیا بر عذاب آخرت اختیار کردند ایشانرا سرنگون از بالای آبی آویخته اند و زبان ایشان از تشنگی بیرون آمده
تا قیامت در این عذاب خواهند بود آنکه ظاهر قرآن است با آن مناسبت نمی نماید و اطناب با عراض افتاد قوله تعالی فَيَتَعَلَّمُونَ
مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ می آموزند از این دو فرشته یا این نوع از سحر نوعی آنچه بدان مفارقت می اندازند
میان مرد و زنش و مفارقت افکنند میان ایشان و گفته اند که در شرع سلیمان و که هر که سحر کند یا سحر آموزد زن از وی جدا شود
بی طلاق پس مراد از این آن بود که هر که سحر کند زنش بی طلاق جدا شود وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و نیستند که
رسانند هیچکس را مگر باذن خدای تعالی یعنی بعلم مراد آنست که هیچکس سحر نکند و بدان ضرر رساند بغیری الا که خدای تعالی داند
خدای آنرا داند و وعیدی که بر فعل سحر کرده باشد بر او رساند و اذن بمعنی تخلیه بود و معنی آن بود که سحر ضرر نتوانند رسانیدن بغیر الا بتخلیه
خدای که اگر خواهد منع کند بجبر و قهر ولیکن تکلیف از میان برخیزد وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ
مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ می آموزند آنچه ایشانرا زیان میدارد و سود نمیدارد از بهر آنکه غرض ایشان آنست که
بندند و اجتناب نکنند و بحقیقت میدانند که آنکس که این آموزد و فرا گیرد دین ضایع کرده اند و او را در آخرت هیچ نصیبی نباشد و گفته اند
خلاق بمعنی خلاص است یعنی او را در آخرت از عذاب خلاصی نبود وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و بدست
آنچه ایشان نفس خود را یعنی حظ و نصیب خود را از ثواب آخرت بدان فروختند اگر دانند که آنچه کردند نکو نیست از آخرتیا

بجز کفر را بایمان اول گفت ولقد علموا و حقیقت دانسته بودند و در آخر گفت لو کانوا یعلمون اگر دانستندی نفی علم کرد میان این هر دو نیست تناقض
از آنکه آنانکه دانستند شیاطین یا جهودان احبار بودند که کتاب خدای را پس پشت انداختند و آنانکه ندانستند آنانند که سحر آموختند
و دین بدنیا فروختند و روا بود که هر دو یک قوم باشند و تناقض نباشد از بهر آنکه چون دانستند و کار نبستند انکار کردند دانسته و گفت ولو
انهم آمنوا واتقوا لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون و اگر ایمان آوردندی بخدای و برسول خدای بگرویدندی
و از عذاب او بترسیدندی و از معاصی و مخالفت او اجتناب نمودندی مثوبت و پاداش ایشان از نزدیک خدای تعالی
بهتر بودی از آنچه ایشان را آمد از کفر و سحر بطمع طعام دنیا اگر دانستندی که اجلال و اکرام امر مستحق ثواب را چگونه خواهد بود و ندانستند و بدان
کار نیکنند پنداشتند که نمیدانند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا سبب نزول این آیه آن بود که مسلمانان
بنزدیک رسول می آمدند و میگفتند یا رسول الله راعنا مراعات کن و گوش بحدیث ما دار و لفظ راعنا بلغت جهودان دشنام
بود چون بشنیدند این را غنیمت شمردند و میگفتند با یکدیگر که تا غایت محمد را در سر دشنام میدادیم اکنون آشکارا دشنام
میدهیم می آمدند و میگفتند ای محمد راعنا و میخندیدند و بدین استهزا میکردند سعد معاذ بشنید و غرض ایشان دانست ایشان را گفت
به خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد که اگر کسی دیگر این معنی را بر زبان راند با او جز تیغ خطاب نکنیم گفتند صحابه و قوم او میگویند گفت
ایشان خبر سیدهند و شما سب و دشنام میخواهید حق تعالی آیه فرستاد و گفت ای مومنان و گرویدگان پیغمبر این کلمه راعنا خطاب
نکنید که جهودان بدین کلمه توریه میکنند و دشنام میدهند این کلمه مگوئید تا گفت ایشان منقطع شود و زبان ایشان بریده گردد
ابن عباس گفت هرکجا در قرآن یا ایها الناس هست مکی است و هرکجا یا ایها الذین مدنی است بجمله یا ایها الذین آمنوا در توریة
یا ایها المساکین است در زمان موسی جهودان را بلفظ مسکنه خواندندی که یا ایها المساکین و در زمان محمد صلی الله علیه و آله تازی
مسکنت و مذلت ایشان را ادب کرده و ضربت علیهم الذلة والمسکنة مسکین امت محمد اند که درویشانند و پادشاه آخرتند
آورده اند که چیز زنی بود نام او مسکینه بر مجلس وعظ عیسی بن مریم ادمان مواظبت نمودی و هیچ وقت غایب نگشتی یکروز غایب
ماند عیسی پرسید که آیا مسکینه کجاست گفتند که بر فراش مانده چون از مجلس وعظ باز پرداخت با جماعت بعیادت
مسکینه رفت و بر بالین او بنشست او را در حالت نزع یافت که لب می جنبانید گوش بر لب او نهاد میگفت کار او
کردم بسر آمد هیچ بدم بر آمد از آنچه کردم خبر آمد نفسی چند زد و قالبش از روح خالی شد و مرغ روحش پرواز کرد و او را تجهیز
و تکفین او قیام نمود و او را دفن کرد شبانه و یار در خواب دید که تاج کرامت بر سر نهاده و حله بهشت پوشیده گفت ای
مسکینه تو ئی گفت بلی و لیکن بنگر تا دگر مرا بلفظ مسکینه نخوانی که ذهبت المسکنة وجاءت المملکة درویشی رفت و پادشاهی
آمد ابن عباس گفت در قرآن هیچ جا یا ایها الذین آمنوا نگفت الا که مهتر ایشان علی بن ابی طالب است و وجهی دیگر گفت
که کلمه راعنا زیردستان زبردستان را گفتندی حق تعالی ایشان را از آن منع کرد و گفت شرط ادب نگاه دارید و خطاب
پیغمبر بشناسید که چگونه باید کردن چنانکه گفت لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا مگوئید پیغمبر را راعنا که این
دعای زیردستانست زبردستان را وقولوا انظرنا واسمعوا وللکافرین عذاب الیم و بجای راعنا انظرنا بگوئید
یعنی ای رسول خدای توقف کن تا سخن تو بشنویم و تامل کنیم و بدانیم و بنظر عاطفت در ما نگاه کن تا سخن تو از لب و دندان که ما
تو بشنویم باشد و ترا نیکوتر فهم توانیم کرد از بهر آنکه چون بشنونده شمایل و آثار و حرکات گوینده مشاهده کند سخن او را بهتر
فهم تواند کرد و سخن پیغمبر بشنوید و طاعت دارید که غرض از شنیدن طاعت داشتن است و کافران یعنی جهودان

عذابیست

عذابیست رنجاننده ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر
من ربکم مسلمانان غلطای خود را گفتند از جهودان و مشرکان که بیایید و بمحمد ایمان آورید ایشان گفتند یعنی جهودان
که در ایمان محمد خیری نیست و اگر خیری بودی ما را نصیب بودی و ما را بر شما اهم پسندیدی حق تعالی بدین آیه تکذیب ایشان کرد
و گفت دوست ندارند و تمنای هیچ چیز نکنند از بهر شما نه اهل کتاب و نه مشرکان که خواهند که از خدای تعالی چیزی بر شما
نازل کرده این ارادت و تمنا و خواست ایشان نیست والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل
العظیم خدای تعالی خاص کرده اند برحمت خود آنرا که خواهد مراد بخیر رحمت نبوتست و کتاب بالجمله هرکه خواهد و مصلحت
و از مصلحت اقتضا آن کرد که حله نبوت و خلعت رسالت در محمد پوشانند از آنکه او بهتر و فاضلتر عالم بود محمد را رحمت خواند
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و نبوت را رحمت خوانده اهم یقسمون رحمة ربک رحمت ما بر رحمت و رسالت
و آن هر دو را رحمت عالمیان گردانید و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و خدای تعالی خداوند فضل و احسان و نعمت عظیمت
نعمت او را حدی و حصری نیست و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها
جهودان طعنه زدند و گفتند محمد را رای متبع ثابت نیست که وقتی چیزی می آورد و آنگه پشیمان میشود و چیزی بخلاف آن می
آورد حق جل و علا رد کرد بر ایشان این آیه را و گفت این کار تعلق بمن دارد نه بمحمد چنانکه نبوت تبع مصلحت است شرایع نیز تابع مصالح
و وقتی مصلحت در آن بود که پیغمبر ایشان موسی بود و کتاب توریة و وقتی دیگر مصلحت آن اقتضا کرد که پیغمبر عیسی بود و کتاب
انجیل اکنون مصلحت در آنست که پیغمبر محمد بود و باشد و کتاب قرآن و این شریعت را نیز که ناسخ جمله شریعتهاست چون
مصلحت پدید شود بعضی منسوخ کنیم و آیتی با آیتی و حکمی بحکمی از بهر آنکه مصالح خلقان در تکالیف عبادات جز من کسی
نمیداند ما ننسخ من آیة این آیه را منسوخ نکنیم تا باز پس داریم و تأخیر کنیم و وقتی بوقتی تا بمصلحت فرو فرستیم بهتر از آن
تا بعضی از ارباب تکالیف تا مانند آن بدین دو وجه انصلاح و نفعت بیاریم نسخ شرعی ازاله و ابطال حکمت یعنی هیچ آیتی
حکمی نباشد که ما برداریم و ازاله کنیم آنرا یا تأخیر کنیم از آن و باز پس داریم الا که بدان آیه بهتر از آن یا مانند آن بیاریم تا ناسخ دلیل شرعی
باشد که دلالت کند بر ازاله مانند حکم ثابت و منسوخ آن حکم بود که برداشته و ازاله کنند و در ناسخ او تا اندکی حکم گفتیم تا فرق باشد
میان نسخ و بدء و این علم باصول الفقه تعلق دارد هرکرا باید از آنجا طلب کند و معنی ننسها گفته اند آنست که از یاد ببریم ایشان از
بیان این معنی آنست که روایت کرده اند که روزی مردی در مجلس حضرت رسالت برخاست و گفت یا رسول الله
چند گاهست که چند آیت از قرآن میدانستم که در نماز شب آن آیات را از قرآن خواندمی دوش خواستم آنها را هم
فراموش کردم و هیچگونه هیچکدام بیادم نمی آید دیگری برخاست و گفت یا رسول الله من نیز این حال دارم و دیگری برخاست
او نیز همچنین گفت حضرت رسالت فرمود که ندانید که چرا چنین است گفتند یا رسول الله حضرت فرمود که خدای تعالی آن
آیتها را منسوخ کرده و هرچه منسوخ کند از یاد ببرد الم تعلموا ان الله علی کل شیء قدیر الم تعلم ان الله له
ملک السموات والارض وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر اگرچه حق تعالی استفهام کرد بسبیل تقریع
و توبیخ و گفت آیا نمیدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادر است نمیدانید که ملک آسمان و زمین خدای راست و در قبضه قدرت اوست
چنانکه میخواهد میکند و از عدم بوجود می آرد و از وجود بعدم میبرد و از حالی بحالی میکند و از بهر مصلحت شما را بر دو اعراض نرسد
مالک امر اوست و شما را بدون خدای هیچ یاری و دوستی نیست که از عذاب خدای شما را حمایت و نصرت کند پس بعض

انتقام از رشید و در رضای او کوشید و در مقام فرمانبرداری بیاشید که بهشت و نعیم او مطلبید أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ام بمعنی همزه استفهامست فی الم تعلم و شاید که بمعنی بل بود حق تعالی درین آیه عتاب جهودان میکند از آنکه ایشان بر رسول تحکم و سرزنش و تعنت کردند گفت شما میخواهید که از پیغمبر محمد آن خواهید که قوم موسی از موسی خواستند موسی را گفتند ارنا الله جهرة خدای تعالی را معاینه بما نمای آنچه ایشان گفتند ایمان نداشتند و کفر آوردند بجهل هر که کفر را با ایمان بدل کند راه گم کرده باشد و از میانه راه شده و چون بسوال رؤیت ایمان نبود جاهلی که باعتقاد ایشان نیز ایمان نباشد وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ چون مسلمانان از احد واقعه رسیده از جهودان فنحاص بن عازورا و زید بن قیس عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند اگر پیغمبر شما بر حق بودی [illegible] از دین برگردید و بدین ما درآیید که شما را بهتر باشد عمار گفت شما چه میگویید در نقض عهد خطری عظیم باشد گفتند با خدای عهد کرده ام که بمحمد کافر نشوم فنحاص گفت اما او فقد صبا این مرد صابی شد عمار گفت رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بالمؤمنین اخوانا چون بیامدند و رسول را از این خبر دادند رسول ایشان را تحسین کرد و دعا گفت و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت جهودان تمنا میکنند و دوست میدارند که شما را از دین برگردانند و بکفر باز آورند از غایت حسد که ایشان راست پس از آنکه ایشان را حق روشن شد و بدانستند که تو رسول خدایی بحق چرا که نعت و صفت تو در توریة حق تعالی باز نموده که دشمن جهودان مسلمانان از حسد است و میخواهند که از اسلام برگردند و کافر شوند و این همه از غایت حسد باکی نیست که حسد [illegible] محمود و رفعت و بلندی [illegible] و حاسد را بر کار داشته اند تا ذکر مناقب محمود میکنند و نام و فضل او را بر زبان تازه میکنند [illegible] روزی رسول در حجره عایشه بود از جهودان دستوری خواستند و درآمدند و گفتند السام علیک رسول گفت و علیکم و هیچ نگفت عایشه گفت [illegible] و علیکم السام والغضب واللعنة [illegible] رسول را گفت [illegible] یا رسول الله [illegible] قومی [illegible] تحیت اهل بهشت است [illegible] فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آنگاه گفت حق تعالی مسلمانان را عفو کنید و اعراض کنید و بگفت ایشان التفات مکنید تا خدای تعالی بیارد کار خود را یا فرمان خود چون کشته شدن بنی قریظه و برده کرفتن زنان و کودکان ایشان بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است گفته اند این آیه منسوخ است بآیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و الیوم الآخر از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت رسول خدای گفت بقتال فرموده نشد تا این آیه آمد که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر جبرئیل آمد و این آیه و تیغی از آسمان فرود آورد و در گردن رسول افکند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ آنگه حق تعالی چون صحابه را فرمود آنچه صلاح ایشان بود در باب صفح و عفو فرمود [illegible] بدین نماز کردن و زکوة دادن [illegible] باید که نماز بپای دارید و ارکان نماز و حدود و حقوق آن بجای آورید و زکوة بمستحقان رسانید که هر چه آن را تقدیم کنید و در پیش اندازید از خیر و نیکی نزد خدای تعالی آن را باز یابید [illegible] و این آیه [illegible] بر عموم [illegible] حق تعالی بندگان را بر عمل صالح تحریص میکند و میگوید هر چه از

از پیش

از پیش فرستادید آن یابند در خبر است که هر که خرمایی بصدقه بدهد خدای تعالی آن را می پروراند تا چنان شود که کوهی عظیم چنانچه گفت یمحق الله الربوا و یربی الصدقات چون بنده بار پرستاری از سرای فنا باسرای بقا رحلت کند مردمان گویند ما خلف چه چیز بگذاشت و فرشتگان گویند ما قدم چه چیز از پیش فرستاد چون فاطمه زهرا بجوار رحمت ایزدی پیوست امیر المؤمنین در مرثیه وی گفت نظم

لکل اجتماع من خلیلین فرقة * وکل الذی دون الفراق قلیل * وان افتقادی فاطما بعد احمد * دلیل علی ان لا یدوم خلیل *

آنگه بگورستان رفت و گفت السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و دیارکم سکنت و نساؤکم نکحت اما مالهای شما قسمت کردند و در سراهای شما ساکن شدند و زنان شما را شوهر دادند نزدیک ما این خبر است نزدیک شما خبر چیست هاتفی آواز داد که ما اکلنا ربحنا و ما قدمنا وجدنا و ما خلفنا خسرنا آنچه بخوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه بگذاشتیم زیان کردیم چون فرصت گم کردی کار کن و پیش از آنکه در آن بر تو بسته گردد و نتوانی نظم

[illegible] * ثم مالت [illegible] * وکذاک الدهر فی اطواره قدم زلت و اخری ثبتت *

هر که روزی ضایع نکرده [illegible] وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ترسایان و جهودان آن همه مخالفت که میان ایشان بود چون رسول ناسخ شرع ایشان آمد او را دشمن [illegible] خود دیدند [illegible] بایکدیگر محبت و دوستی آغاز کردند و کینهای دیرینه از سینه بیرون کردند [illegible] کار رسول ایشان [illegible] با پیغمبر بمناظره و مجادله پیش آمدند و گفتند در بهشت نرود الا آنکه جهود باشد و ترسا و گفته اند معنی آنست که جهودان گفتند در بهشت نروند الا آنکه جهود [illegible] و ترسایان گفتند تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ گفت ای محمد این آرزوی ایشانست و آرزو سرمایه حماقت است چنانکه امیر المؤمنین علی گفت لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی یعنی احمق مباش زیرک باش زیرک کیست آنکس که پیغمبر گفت الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله [illegible] زیرک آنکس است که حساب خود بکند و از بهر آنچه پس مرگ است کاری بکند و عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود کرده اند و تمنا کنند بر خدای [illegible] آرزوی باطل است که ایشان خود [illegible] و آرزوی ایشان است قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای محمد هر که دعوی چیزی کند او را حجت و بینتی باید کرد دعوی بی حجت باطل باشد [illegible] آنچه میگویید برین حجت بیارید [illegible] ضایع کردانید بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنگه حق تعالی رد کرد بر جهودان و ترسایان [illegible] گفت چنین است که شما میگویید بلکه هر که استسلام کند و انقیاد نماید حکم خدای را و فرمان او را گردن نهد و عبادت او را خالص گرداند و فرمان او را بدل قبول کند و تمامی روی بدو آورد و نیکوکاری یعنی مخلص باشد مزد او ثابت فردا نزدیک خدای تعالی در بهشت چون مزد کسانی که صفت ایشان آنست و که ایشان را هیچ اندوهی و خوفی نبود چون کافران [illegible] باشند تخصیص روی برای آن کرد که آن شریف ترین اعضاست چون [illegible] مسلم باشد اعضای دیگر را خطری نباشد و تسلیم بدل اولی بود و گفته اند وجه عبارتست از ذات چنانکه گفت کل شیء هالک الا وجهه وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ترسایان نجران نزدیک رسول آمدند با احبار جهودان بمدینه مناظره کردند از جهودان مردی نام او رافع [illegible] گفت ما انتم علی شیء شما بر هیچ نیستید انکار موسی کردید و توریة و کتاب او یکی از جمله ترسایان گفت شما خود بر هیچ نیستید انکار عیسی و انکار نبوت او کردید خدای تعالی [illegible] گفت که جهودان گفتند که ترسایان بر هیچ نیستند و ترسایان گفتند که جهودان بر هیچ نیستند سفیان ثوری چون این آیه خواندی گفتی صدقوا راست گفتند بخدای و حال آنست که ایشان کتاب میخوانند جهودان توریة [illegible] حدیث موسی و نبوت او میخوانند و میدانستند

وترسایان در انجیل عیسی حدیث او وصحت نبوت او نخوانده اند که بهره وحجت و انکار میکنند کذلک قال الذین لا یعلمون مثل
قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون میگویند که همچنین که ترسایان و جهودان یکدیگر را گفتند
کسانی که ایشان نمیدانند مانند کفار ایشان گفتند مشرکان عرب محمد را گفتند تو بر هیچ نه گفته اند مراد باین آنست که آبا و جدا
ایشان پیغمبر خود را گفتند که شما بر هیچ نه اید آری همه با یکدیگر آن خطبه میکنند روزی که با حکم الحاکمین آیند میان ایشان حکم کنند آن
روز قیامت باشد در آنچه ایشان خلاف میکنند که حق کیست و بر باطل کیست چون اهل حق ایشان بهشت رسانند ومن اظلم
ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها گفته اند مراد به جد بیت المقدس است که بخت النصر
وترسایان به مدد بنی اسرائیل ابکشتند و فرزندان ایشان را غارت کردند و بیرون کردند و بیت المقدس را خراب کردند از
امام جعفر صادق روایت است که مراد باین مسجد الحرام است و این آیه در حق مشرکان است که ایشان پیغمبر را منع میکردند از مسجد الحرام چنانکه
گفت هم الذین کفروا وصدوکم عن المسجد الحرام پس حق تعالی آن جماعت را یاد میکند و میگوید کیست ستمکارتر از آنکس که مسجد
خدا را منع کند و نگذارد که در آنجا ذکر خدای کنند و نام خدای گویند و خدا را عبادت کنند و سعی کنند در خرابی و ویرانی آن چنانکه
بخت النصر کرد یا مشرکان کردند که رسول نگذاشتند تا حج و سعی و طواف کنند و هر مسجد که در و خدا را عبادت نکنند آن مسجد خراب
بود پس چون مشرکان نگذاشتند سعی کرده باشند در خرابی او اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی
الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم آن جماعت که با بیت المقدس این معامله کردند نبود ایشان را که در آنجا شوند مگر
خایف و ترسناک روایت کرده اند از ابن عباس که چون این آیه آمد هیچ جهود در بیت المقدس نرفت الا خایف و منکر
بر بعضی دویم مشرکان مکه را چون فتح مکه شد نباشد که در مکه روند یا در مسجد الا خایف و ترسان از آنکه روایت کرده اند که چون فتح مکه وا
شد منادی رسول آواز داد که امروز نباید که هیچ مشرک گرد آن خانه کرده و بیرامون آن مسجد رود و هیچکس برهنه طواف نکند و اگر کند
او را در دنیا رسوائی شد بقتل و سبی و در آخرت در دوزخ عذابی بزرگ بود ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم
وجه الله ان الله واسع علیم از ابن عباس روایت است که گفت ما با پیغمبر بودیم در سفری در شبی تاریک بمنزلی فرود آمدیم
هر یک از ما از سنگ قبله بساخت و روی بدو می آورد و نماز میکرد و چون روز روشن شد روی بجهات مختلف کرده بودند گفتند یا
رسول الله آیا حکم این چیست حق تعالی این آیه فرستاد و گفته اند در حق مسافر است که نماز شب بر پشت راحله کند از هر جا که پیش او روی
بقبله آرد و نماز کند بنگر که گفت چون آیه تحویل قبله آمد و مسلمانان روی بکعبه آوردند جهودان زبان طعنه زدند و عیب کردند خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت خدای راست بلاد مشرق که آن مکه و کعبه است و بلاد مغرب که آن شام و بیت المقدس است بهر جا روی آورند
رضای او در آن بود رحمت بدان حاصل کرده و خدای تعالی فراخ عطاست و بسیار رحمت که و رحمتی وسعت کل شیء بوده آنات
بهر چه فرماید مصلحت در آن بود و یکی از جمله صلحا گفت در روستی رفتم وقت نماز بود و ویرانی را گفتم جای پاکیزه هست تا نماز کنم گفت طهر
قلبک وصل حیث شئت دل پاک گردان و هر جا خواهی نماز کن نظم دل پاک کن نز یاد پیش آر اخلاص وانگاه نماز کن بهر جا خواهی
وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون جهودان گفتند عزیر پسر خداست
ترسایان گفتند مسیح پسر خداست و مشرکان عرب گفتند فرشتگان دختران خدایند حق تعالی بازنمود و گفت ایشان گفتند که خدای
فرزندی گرفت سبحانه که ایشان میگویند خدای منزه است از آنکه فرزند گیرد بلکه ملک آسمان و زمین او راست و بدو چه حاجت بفرزند
باشد و اینها که ایشان را فرزندان خدای میخوانند همه قانت و مطیع و فرمانبردار خدایند یعنی پیغمبران و فرشتگان و گفته اند مراد کل له قانتون

بندگان

بندگان خدا اند از مؤمن و کافر و کافر اگر چه خدا را سجده نکند علی رغم او سایه او سجده کند خدا را چنانکه گفت و لله یسجد من فی
السموات والارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو والآصال و گفته اند قنوت کافر باشد در قناعت و عنت الوجوه للحی القیوم
قوله تعالی بدیع السموات والارض واذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون آفریدگار آسمانها
اوست بر سبیل ابتدا و اختراع چون حکم کند بکاری گوید آنرا که بباش بسرعتی هر چه تمامتر بی تعذری و تعسری بانچه
فرماید در زمان و زمین آسمان غیر آن بباشد و از عالم عدم بوجود آید از معدوم در حکمت نیکو باشد پس سبیل تشبیه
بود یعنی چنانکه یکی از ما در خواهد که چیزی بباشد گوید کن آن چیز بباشد در حق تعالی او امر او بران تشبیه بود و گفته اند این امر
تکوین است یعنی هر چه اراده خدای تعالی تقدس بوجود او تعلق گرفت بی آلت و مدت حاصل شود پس چنان نیست که
بنده من میگوید که من بخلاف کار رست چنانچه من بخلاف تو ام کار ما آلت و ساز و مهلت باید چون من چیزی خواهم
پیش از آن وقت نرود که گوینده گوید کن کار چون بکار رسید و همه هزار عالم آفریده باشم وقال الذین لا یعلمون
لولا یکلمنا الله او تأتینا آیة کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا
الآیات لقوم یوقنون گفته اند آنانکه نمیدانند مشرکان عرب اند که تو میگوئی ای محمد که چرا خدای تعالی معاینه با ما سخن
نمیگوید که تو رسول خدائی یا آیتی و علامتی و نشانی بما آید که دلیل صدق تو کند همچنین که اینها میگویند گفته اند آنانکه از پیش ایشان
بودند از کافران همان گذشته مانند گفتار اینها دلهای ایشان در کفر و سختی با هم میمانند این آیات و بینات را روشن
و هویدا میکردیم از بهر قومی که ایشان یقین میشوند کار فرمایند یقین آنچه ایشان میگویند از سر عناد و تکبر میگویند و تعنت
تحکم میورزند انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا ولا تسئل عن اصحاب الجحیم ما ترا فرستادیم ای محمد با قرآن
و دینی بحق و درست و راست و بشارت دهنده دوستان را بثوابی که ما ایشان را داده ایم و بیم کننده دشمنان را بعذابی که بیم کرده شده
و دایم اگر ایمان نیاورند و راه دوزخ اختیار کنند و بدوزخ روند که ترا از اصحاب دوزخ سوال نخواهند کرد و بعضی است اینکه
از مقاتل سوال کرده اند و روایت کرده که سبب نزول این آیه آن بود که رسول اصحاب خود را گفت لو انزلت البلیة بالیهود لآمنوا
اگر خدای تعالی عذاب فرستادی جهودان ایمان آوردندی ابن عباس گفت که روزی رسول گفت لیت شعری ما فعل
بالکفار کاشکی بدانستمی که خدای با کافران گذشته چه کرد این آیه آمد که ولا تسئل عن اصحاب الجحیم ولن ترضی عنک
الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی ولئن اتبعت اهواءهم
بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی ولا نصیر گفته اند جماعتی جهودان بنزدیک رسول آمدند
و گفتند ای محمد اگر با ما صلح کنی و با ما بسازی ما بتو ایمان آوریم رسول اعظم حرص نمود و بر ایمان ایشان حریص بود و با ایشان مدارا
میکرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد جهودان از تو راضی نشوند اگر چه بسیار مساعدت و مدارا کنی با ایشان
تا تو متابعت دین ایشان نکنی بگو ایشان را ای محمد که راه خدای این دین است و راه نجات و رستگاری آنچه است بدان راه
باید رفت و بر طریق ملت جهودان نباید رفت پس اگر متابعت رای و هوای ایشان کنی پس از آنکه علم بتو آمده باشد از نبوت
قرآن او را و بیان نباشد ترا هیچ یاری و یاوری که از عذاب خدای ترا حمایت کند الذین آتیناهم الکتاب یتلونه
حق تلاوته اولئک یؤمنون به ومن یکفر به فاولئک هم الخاسرون گفته اند که مراد باین جماعت
اهل کتاب اند از جهودان و ترسایان چون عبدالله سلام و بحیرای راهب و غیر ایشان خدای تعالی از ایشان خبر داده

آنهائی که ما ایشانرا کتاب دادیم یعنی توریة و انجیل دادیم که میخوانند آن کتاب را با خضوع و صفا و خشوع و اعتقاد سزای خواندن او که پیغامبر
و نشان و وصف محمد باز نمی پوشند و بدل و تحریف آن نمیکنند ایشان آنانند که بدان ایمان آرند و هر که بدان کافر شود یعنی
که بدان کافر شوند ایشان زیانکارانند از آنکه حظ خود از ثواب آخرت بعاجل دنیا بدل کرده اند و درین زیان کاری هرچه تمامتر بود
گفته اند مراد بکتاب قرآنست حق تلاوته آنست که بترتیل خوانند و خشوع و خضوع چنانکه گفت و الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
و حلالش حلال دانند و حرامش حرام دانند و بمحکم و متشابهش ایمان آرند و از آنکه حق است بنگردانند آنانکه باشند ایشان
چنانکه گفت اولئک هم المؤمنون حقا یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم
علی العالمین ای فرزندان یعقوب ذکر نعمت من کنید که بشما داده ام و با یاد آورید که من شما را بر اهل زمانه و روزگار
شما فضل نهادم و این نعمت عظیم است شکر آن بواجبی بگذارید و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل
منها عدل و لا تنفعها شفاعة و لا هم ینصرون شکر آن نعمت آنست که بمحمد که رسول منست ایمان آرید
و بترسید از آن روزی که در آن روز هیچ نفسی دیگری را دستگیر نباشد و هیچ جزا نتواند داد و نه فدیه و بدل قبول کنند و شفاعت سود ندارد
درویشانرا که اهل و در خند یاری نکنند یا آنکه عذاب خدای از ایشان دفع کنند یا تخفیف کنند این دو آیه هم برین لفظ و ترتیب
یکبار ذکر کرده بود و بار دیگر ذکر کردن تکرار بود و در تکرار این چه حکمت گفته اند تکرار آن وقت بودی که در وقت از بهر یک
مخاطب تکریر بودی و معلومست که این دو آیه در دو وقت آمده و چون وقت مختلف مخاطب هم مختلف بود و بنی اسرائیل
بسیار بودند لازم نیامد که یا بنی اسرائیل خطاب جمله بوده و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی
جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و یاد کن چون امتحان و ابتلا
کردیم ابراهیم را یعنی تکلیف کردیم و فرمودیم او را بکلماتی که میخواند و بدان مشغول شود پس ابراهیم تمام کرد آن کلمات را یعنی بگذارد
و بوفای آن قیام نمود خدای تعالی گفت او را که چون به آنچه ترا فرمودیم قیام نمودی من ترا برای آن امام مردمان خواهم کرد
ابراهیم گفت بار خدایا از فرزندان من کسی را که صلاحیت امامت دارد امام کردان حق تعالی گفت عهد من که امامت
ظالمانرا در نیابد مفسران در کلمات خلاف کرده اند بعضی گفته اند از جنس کلماتی بود که خدای تعالی آنرا فرمود و گفتن آن
سبیل تسبیح و تهلیل چنانکه از پیغمبر روایتست که روزی صحابه را گفت که میدانید که ابراهیم را چرا خلیل خود خواند گفتند نه گفت از
بهر آنکه او هر بامداد و شبانگاه گفتی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون سعید جبیر گفت کلمات آن بود که در بنای کعبه
میکرد و میگفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر چون خانه تمام شد ابراهیم و اسمعیل گفتند ربنا تقبل منا انک انت
السمیع العلیم بعضی گفتند آن کلمات از جنس افعال بود و آن پنج سنت بود در سر و پنج در تن آنچه در سر بود مضمضه و استنشاق
و مسواک کردن و موی لب گرفتن و فرق سر راست داشتن و موی بغل و موی زیر ناف پاک کردن مجاهد گفت کلمات معین
بود که در آیت از آنجا که انی جاعلک للناس اماما تا آخر آیه برین وجه و گفت مراد بعهد امامت است و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق نیز همین گفته اند و قرینه آیه برین دلالت میکند از بهر آنکه ابراهیم از برای ذریت امامت خواست خدای تعالی نفی عهد کرد تا
جواب مطابق سوال بود و این آیه دلیل است بر آنکه کار امامت تعلق بخدای دارد چنانکه نبوت انی جاعلک للناس اماما
با پایه نبوت و خلعت امام نشد تا خدایش امام نکرد و دیگری را خدای امام نا کرده چگونه امام کرده و هم دلیلست که امام معصوم
میباید از آنکه گفت لا ینال عهدی الظالمین خدای تعالی نفی امامت کرد از آنکس که وی را ظالم دانست بر عموم ظالم النفس خود و ظالم غیر

و هرانکه

و هرانکه این ظلم از و منتفی گردد معصوم بود و گویند که پیغمبر را چگونه گفت که ترا امام خواهم کرد و در رتبه پیغمبری پیش از درجه امامت و گویم که
پیغمبر بود امام بود و چنین است که میگویند از بهر آنکه پیغمبران بسی بوده اند که بجهاد نفرموده اند ابراهیم را گفت ترا خلعت نبوت
دادیم تشریف امامت خواهیم داد و بجهاد خواهیم فرمود و مسکن ابراهیم پیوسته در زمین اهواز و گفته اند بزمین بابل آن
زمین نمرود کنعانست و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امنا و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و یاد
کن ای محمد چون کردیم ما خانه کعبه را جای بازگشتن و ملاذ و ملجا و پناه گاهی که از هر جانب قصد او کنند و بطواف و زیارت او
آیند و چندانکه آیند از وی سیر نیایند هیچکس از آن زیارت نکرده الا که تمنای آن کند که دیگر باره بآنجا شود و خانه را که آنرا امانتی نهاده ایم که
هرگاه که کسی جنایتی کرده در حرم گریزد و ویرا در حرم نیازارند و قصاص نکنند بلکه طعام و شراب بر و تنگ گیرند تا بیرون شود و
قصاص کنند و اگر در حرم گناهی کند که مستوجب حد گردد هم آنجاش حد بزنند از بهر آنکه حرمت حرم نگاه نداشته است
اتباع حرمت حرم کرده و اتخذوا و فرا گیرید شما از مقام ابراهیم نماز گاهی اگر برلفظ امر خوانند معنی آن بود که گفتیم تا فرا گیرند از مقام
ابراهیم نماز گاهی و آن سنگی است که نشان پای ابراهیم در آنجا ظاهر است در خبر است که روزی رسول بمقام ابراهیم
بگذشت عمر با وی بود گفت یا رسول الله این مقام پدر ماست ابراهیم گفت بلی گفت چرا در خانه روی بوی نیاوریم گفت خدای تعالی نفرموده است
راوی گوید که هنوز روز بشب نیامده بود که خدای تعالی این آیه فرستاد که و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی از بیت المقدس
آورده اند گفته اند مقام ابراهیم حرمست قتاده گفت آنجاست که امروز دو رکعت نماز طواف میکنند و گفته اند که آن سنگ است
که نشان پای ابراهیم در آنجا بماند چون پای بر و نهاد و آنچنان بود که خدای تعالی ابراهیم را فرمود که با وجود اسمعیل را از پیش ساره ببرد که
او ساره رشک می آید گفت بار خدایا کجا برم گفت آنجا که جبرئیل ترا راه نماید ابراهیم ایشانرا برگرفت و جبرئیل در پیش او میرفت
بهر بقعه که رسیدی گفتی اینها را اینجا فرو آورم جبرئیل گفتی فرمان نیست تا آنجا رسید که امروز مسجد الحرامست آنجا
و نه گیاهی و نه آبی جبرئیل گفت اینها را اینجا فرو آر و خود برگرد که خدای تعالی چنین میفرماید گفت ای جبرئیل این چه جایگاهست
گفت این حرم خداست و خدای را اینجا خانه بود و حرم ابراهیم ایشانرا آنجا بگذاشت یعنی هاجر و اسمعیل را و آن طفل و آن هاجر
بخدا تسلیم کرد و چون مدتی برآمد ابراهیم از ساره دستوری خواست تا بیاید و اسمعیل را ببیند گفت بشرط آنکه از مرکب
فرو نیایی غرض آنست که هاجر نماند و ابراهیم چون آنجا رسید جایی دید مردم آراسته و آباد و از قبیله بزرگ فرود آمده اسمعیل را
طلب کرد و او از بیرون حرم بصید رفته بود زن اسمعیل از خیمه بیرون آمد گفت ترا چه میباید گفت اسمعیل را گفت حاضر نیست
گفت هیچ طعامی و شرابی داری گفت نه گفت چون اسمعیل بیاید بگوی پیری بدین نشانی بیامد باینجا و ترا سلام گفت و فرمود که
آستانه در بگردان که موافق نیست و برفت اسمعیل باز آمد و بوی پدر شنید گفت ای زن غریبی اینجا آمد گفت بلی پیری بدین
نشانی از سر استحقاق گفت چه گفت گفت ترا سلام گفت و گفت او را بگوی که آستانه در بگردان که موافق نیست
گفت او زن تو طعام و شرابی نخواست گفت خواست من ندادم گفت برخیز که طلاقت دادم آنگه اسمعیل زنی دیگر خواست
برآمد که ابراهیم دیگر باره هوس آمدن کرد و دستوری خواست از ساره و گفت بهمان شرط برو چون بیامد باز چنان اتفاق افتاد که
اسمعیل در خیمه نبود چون بخیمه رسید زن اسمعیل از خیمه بیرون دوید و گفت فرود آی که اسمعیل بصید رفته همین ساعت می آید گفت فرود
نمی آیم و لیکن هیچ طعامی و شرابی هست گفت بلی برفت و گوشت و شیر آورد ابراهیم بر پشت مرکب از آن بخورد و دعا کرد
ایشانرا ببرکت و در خبر آمده که اگر آن زن نان آوردی یا خرما برکت دعای ابراهیم در همه روی زمین هیچ جا خرما و گندم بیش از مکه

نبود ومن گفت ای پیر بابرکت فرود آی تا سرت بشویم که گرد آلوده شده گفت فرو نیایم ولیکن سنگی بیار تا پای بر آنجا نهم
و یکپای در رکاب نگاه دارم پس زن اسمعیل سنگی بزرگ بیاورد و در زیر پای او نهاد ابراهیم یک پای بر سنگ نهاد تا
یکجانب سرش بشست اثر پای ابراهیم در آن سنگ بماند پس پای دیگر بر آن سنگ نهاد تا جانب دیگر سرش بشست اثر پای
دیگرش در آن سنگ بماند انگاه برنشست و گفت چون شوهرت باز آید بگوی آن پیر ترا سلام میرساند و میگوید که آستانه در
بغایت صالحست متمکن دار انگاه برفت چون اسمعیل باز آمد بوی پدر شنید گفت کسی اینجا بود گفت بلی پیری بدین
صفت نیکو روی و خوشبوی و خوشخوی بیامد و فرمود که چه کردی گفت میهمانداری کردم او را و سرش بشستم و بسیاری جهد کردم
که فرود آی فرود نیامد گفت چه پیغام داد گفت ترا سلام گفت و فرمود که عتبه در نگاه دار که مستقیم است و بدل مکن گفت دانی که او که بود
گفت نه گفت او پدرم ابراهیم خلیل است انس مالک گفت من اثر انگشتان پای و پاشنه ابراهیم در آن سنگ دیدم
بسکه مردمان دست بوی مالیدند آن سنگ [illegible] روشنی نمانده و روایتست که رکن و مقام دو یاقوت بود از یاقوتهای بهشت خدای
تعالی آن نور ازین دو سنگ بستد و روشنایی [illegible] اگر چنان [illegible] روشنی همه روی زمین [illegible] ایشان منور بودی وعهدنا
إلى إبراهيم وإسماعيل أن طهرا بيتي للطائفين والعاكفين والركع السجود و عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل
یعنی فرمودیم ایشان را و وصیت کردیم که پاکیزه گردانید خانه مرا یعنی بطهارت و توحید بنا کنید و گفته‌اند که از بتان پاک کنید
و بخور بسوزانید تا آنگاه که طواف کنند طایفان باشند و چون بنشینند عاکفان باشند و چون نماز کنند راکعان
ساجدان باشند و در خبر آمده است که خدای تعالی در شبانروزی صد و بیست رحمت بکعبه فرستد شصت طواف کنندگان را
و بیست نظارگیان را و چهل نمازکنندگان را و در خبر است که النظر الى الكعبة عبادة در خانه کعبه نگاه کردن عبادتست و گفته‌اند المقام
بمكة سعادة والخروج منها شقاق [illegible] اهل البیت است که مجاورت مکه کرده است و مجاورت مدینه مستحبست وإذ قال إبراهيم
رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر یاد کن ای محمد آنگه
چون ابراهیم زن و فرزند خود را آنجا بگذاشت و جایی بود بی انس با خوف برای آنکه آبی [illegible] نداشت انگاه دعا کرد و گفت ای
بار خدای این جایگاه شهر امین گردان یعنی اهل او را از جمله مکاره و مخاوف و مهالک نگاهدار و روزی کن اهل این شهر را میوه‌های مختلف
از ایشان آنکسی که ایمان آورد بخدای و بروز بازپسین یعنی مفسران گفته‌اند که ابراهیم پیش ازین دعای مطلق کرده و گفت
ومن ذريتي جواب آمد که لا ينال عهدي الظالمين آنجا خواست که دعا کند موجب شده و مؤمنان را دعا کرد و کافران را دعا نکرد
قال ومن كفر فأمتعه قليلا ثم أضطره إلى عذاب النار وبئس المصير حق تعالی گفت دعای
در حق مؤمنان مستجابست اما کافران را نیز روزی دهم اندکست مراد متاع دنیاست و این متاع نسبت با آنکه مؤمنان را
خواهد بود در بهشت اندکست و نیز اضافه هم با عذاب اندکست چون تمتع داده باشیم از دنیا باضطرار بی اختیار او
او را بدوزخ رسانیم و بد جایی بازگشتنی است دوزخ قصه هاجره و اسمعیل ابن عباس و وهب [illegible] گفته‌اند که چون ساره
با ابراهیم داد هاجر را اسمعیل را بر او درگشت و چون اسمعیل متولد شد ساره را رشک آمد چندانکه نور محمدی که در پیشانی ابراهیم
با اسمعیل نقل کرد و آن شرف و بزرگی از وی رشد حق تعالی ابراهیم را گفت ساره با تو [illegible] و رشک [illegible]
و دینار از پیش ساره ببر گفت بار خدایا کجاشان برم گفت آنجا که من فرمایم جبرئیل آمد و نیز ابراهیم براق آورده
وا و بر زمین شام بود برنشست و هاجر و اسمعیل را بر چارپایان نشاند و میرفت چنانکه شرح داده شد تا ناگاه بر پشته

سرخ رسید در پیرامن آن درختی بود جبرئیل اشارت کرد بجایی که امروز حجر الاسود است که فرود آی ایشان را آنجا فرود آورد
گفت ای جبرئیل این چه جایگاهست گفت این جای معظم است خدای را اینجا خانه بود و بیت المعمور نام که طوافگاه آدم است خدای
تعالی آن را در طوفان نوح بآسمان برد و این موضع را بر دوست تو آبادان خواهد کرد ابراهیم اسمعیل و هاجر را آنجا فرود آورد
و از بهر ایشان سایه بانی ساخت تا در زیر آن شدند و ظرفی آب داشت اندک آب در آنجا مانده بود جبرئیل گفت
ای ابراهیم خدای تعالی میفرماید که ایشان را آنجا بگذار و برو ابراهیم قصد بازگشتن کرد هاجر گفت یا خلیل الله ما را
بکه میگذاری بکه بسپاری ما را ابراهیم گفت بآنخدای که شما را اینجا آورده‌ام و بآنخدای که مرا طعام و شراب داد و بر
و بآنخدای که مرا از آتش نگاه داشت هاجر گفت رضیت بقضاء الله حسبی الله علیه توکلت و ابراهیم بازگردید و ایشان را بخدای تسلیم
کرد ساعتی برآمد مقداری آب که در قابه بود بخوردند و دیگر آب نبود تشنه شدند و از گرسنگی و تشنگی شیرش منقطع شد ضعف
بر اسمعیل مستولی گشت میغلتید و پای بر زمین میزد و مینالید هاجر در ماند برخاست و بر کوه صفا رفت بر امید آنکه کسی را بیند
یا حسی و حرکتی شنود کسی را ندید بازگشت و نزدیک اسمعیل آمد فرزند خود را ضعیف و رنجور یافت گمان برد که بخواهد مرد
گفت بروم تا جان کندن و مرگ او نبینم بر مروه شد کسی را ندید فرود آمد و نزدیک فرزند آمد فرزند را زنده دید همچنین می آمد و می شد
بامید آنکه چاره یا چاره‌گری ببیند هیچکس نیافت عاجز شد بار هفتم بر مروه شد نزدیک اسمعیل سپیدی آب دید محمد بن
اسحق گوید که چون هاجر اول بار بر کوه صفا شد تا بنگرد که هیچ آبی یا آدمی می بیند از جانب مروه آوازی شنید از آنجا بدوید
و بکوه مروه شد نگاه کرد و کسی را ندید از جانب صفا همان آواز شنید بدوید و بصفا آمد هیچکس را ندید همچنین تا هفت بار می آمد
و میشد و هر باری آوازی می شنید هاجر متحیر و مدهوش شد آواز داد که ای خداوند آواز شنیدم تو کیستی آوازت می شنوم و ترا
نمی بینم و نمیدانم بخدای بر تو که اگر نزدیک تو فریادرسی هست فریاد رسی بفریاد رس که هلاکت بما رسید حق تعالی دیدن آن ضعیفه
رنگی از ارکان [illegible] کرد [illegible] آنگاه آواز متتابع میبود هاجر بر اثر آواز میرفت تا نزدیک درختی رسید که آواز از آنجا شنید گرفت
عجب داشت باز نزدیک اسمعیل آمد آب دید وهب گفت بار هفتم چون هاجر مایوس گشت جبرئیل بیامد و پاشنه پای
اسمعیل بر زمین مالید چشمه آب پیدا شد و هر ساعت بیشتر میشد تا اگر بر روی زمین روان شدی هاجر از مروه نگاه کرد بیافت
آب دید بیامد دید که آب از زیر پای اسمعیل بر می آید و بر روی زمین فرا میرود بیامد و پاره‌ای ریگ پیرامن آن فراز کرد و گوی
بکند که آب در وی ایستادی انگه ظرفی از آن آب پر کرد رسول گفت رحم الله ام اسمعیل خدای بر مادر من هاجر رحمت کناد اگر
آب را بازبستی چشمه‌ای روان بودی هاجر اول [illegible] که از آن آب بخورد هاتفی آواز داد که بخور و مترس که خدای تعالی از برای تو پیدا
کرد و این مشرب حجاج خواهد بود و بدست شما اساس این خانه خواهد بود و عمارت این گشت خلایق باز اقصای عالم آمدند
تا بآنجا آیند هاجر خوشدل شد و آب خورد و آن آب هر روز زیاده میشد بند از پیش او برگرفت آب بر زمین روان شد
زمین‌ها گیاه سبز گشت درختان تازه و سبز گشت اتفاقا جمعی از قبیله جرهم پاره‌ای کاروانی از شام همی شدند در حوالی آن منزل
که ایشان را بود فرود آمدند و در نگاه کردند مرغان را دیدند که پرواز میکردند گفتند هر جایی که اینجا آب بوده که مرغان بجایی که آب
پرواز کنند مرغان از جوانب روی بدانجا نهادند و بوادی مکه فرود میشدند و مردم بر اثر مرغان روان گردیدند از مردم
اثر مرغان میرفتند تا بمکه رسیدند نگاه کردند هاجر و اسمعیل را دیدند زنی و کودکی یا مردی یا انسی [illegible] روان بگفتند
زناری خوش [illegible] شدند هاجر رسیدند که تو جنی یا انسی یعنی پری یا آدمی گفت آدمی ام گفتند ازینجا این آب از کجا

آمد که هرگز در هیچ جایگاه آب نبوده سیصد گز و چهارصد گز بایستی کندن تا آب شور پیدا آید این چه حالتست ماجرا از
قصه خود را و اکرام و احترام خدا را در حق خود و فرزند بر ایشان عرضه کرد گفتند این بچه کیست هاجر گفت مرا و فرزند منست
خدای تعالی این آب را از برای ما پیدا کرده است ایشان بر کوه رفتند و نگاه کردند زمین بسیار و درخت سبز دیدند گفتند با تو درین آب
شرکتی هست گفت حاشا که اصل ملک مراست و فرزند مرا ایشان برفتند و قوم خود را خبر کردند ایشان خداوندان چهارپایان
بودند از شتر و گاو و گوسفند بسیار همه شاد شدند برخواستند و روی بدانجا نهادند و در پیرامن آن فرود آمدند و کس فرستادند
بهاجر و گفتند تو اینجا امینی داری و کسی نیست که ترا و فرزند ترا خدمتی کند ما را ازین آب و گیاه نصیبی ده تا اینجا در جوار تو باشیم و قصه
تو و فرزند تو نگهبانیم تو را چیزی هاجر گفت روا باشد آنجا فرود آمدند و با ایشان مانوس شدند و نعمت بسیار پیدا آمد ایشان براحت و فراغت
مشغول شدند و خدمت هاجر و اسمعیل میکردند تا اسمعیل بزرگ شد و ایشان اصحاب صید بودند او را صید کردن وحش بیاموختند
مردمان خبردار شدند و از جوانب روی بدانجا نهادند و از هر جنس متاع و میوه و انواع نعمت بدانجا کشیدند علما گفتند که مکه
حرم بود از عهد آدم که بیت المعمور آنجا بود و در پیش آدم در بدایت خلق زمین اول بقعه که از زمین آفریده بود جای کعبه آنرا حرم کرد
و زمین از زیر که بدر آورده اند و ازان آنجا ام القری خوانند که اصل همه زمین ازوست و روایت کرده اند که چون خانه خدای تعالی
خراب کرده بودند چون اساس ابراهیم رسیدند سنگی یافتند بر آنجا نقش کرده که انا الله ذو بکة منم خداوند مکه حرام کرده ام از آن روز
که آسمان و زمین آفریده ام و آفتاب و ماه آنروز که این مکه نهادم و هفت فرشته را باستقامت آن موکل کردم برا او و این
زایل نشود تا کوهها زایل نشود و برکت کردم او را در آب و شیر روایت کرده اند بعضی از علما که چون آدم بزمین آمد ایمن نبود
از شر شیطان و ترسید که آدم بفرمان حق انام بسوی زمین آمد بنالید و گفت ای خداوند جهان چون مرا از جنات خلد بیرون کردی
من ایمن نیستم از شر شیطان الهی از شیطان پناه هم تو بی چاره ساز که از شر شیطان ایمن شوم پس خدای تعالی جمعی فرشتگان را
فرستاد تا گرد مکه در آمدند از چهار جانب پس حق تعالی آن مقدار که از فرشتگان ایستاده بودند حرم کرد و حد حرم بنزدیک
اهل البیت چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است از جمله فضایل مکه آنست که بفرمان خدای تعالی چون پیغمبر بمدینه خواست آمد
پیاده و طواف کرد و استلام نمود چون بباب مسجد الحرام رسید با خانه نگاه کرد و گفت من میدانم که در همه روی زمین
از تو فاضلتر جایی نیست و از تو دوستر و نزدیکتر و محبوبتر بنزدیک حق تعالی در جهان جایی و ماوایی نیست اما کافران
نمیگذارند که اینجا مقام کنم ای بنی عبد مناف هیچکس را احلال نباشد که منع کنند که خواهد که درین مسجد نماز گذارند خواه شب و
خواه بروز بعضی از زنان رسول گفتند که اگر نه هجرت بودی ما را نمی بایست که از مکه بیرون شدیم از آنکه هیچ جایی با آسمان از مکه
نزدیکتر نباشد و هیچ جایگاه ماه همچنان نتابد که بمکه و در دنیا هیچ جا همچنان خرم نشود که بمکه و از اینی مکه حرم و وحوش و طیور آنست که
شیر با گاو و یوز با آهو و سگ با خرگوش پهلو بر پهلوی یکدیگر میخزند و یکدیگر را تعرض نمیرسانند و مرغان بر سر و دوش مردمان
می نشینند و کبوتران بر سر مردمان فرود می آیند و کسی را زهره نباشد که ایشان را تعرض رساند عبد العزیز روایت میکند که
جماعتی بهندی طوی فرود آمدند آهویی آمد با مردمان انس میگرفت یکی پای آهو بگرفت دیگری او را گفت دست بدار ساعتی
نگاه داشت آهو بول کرد چون بقیلوله بخفت ماری بیامد و در زیر شکم او بخفت چون از خواب در آمد گفتند دیدی که بدان
بیحرمتی که کردی ترا چه پیش آمد خواستند تا مار را از وی دور کنند و در نرفت تا آن مرد از ترس حدث کرد و آنگاه آن مار
فرود آمد و برفت و اجابت دعای ابراهیم در ثمرات آنست که روایت کرده اند که چون ابراهیم دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را

فرستاد

فرستاد تا دهی از دیههای شام از جمله آنکه پر میوه تر و نیکوتر بود برکندند و بیاوردند و گرد خانه بگردانیدند و بر زمین نهادند و ازین سبب آنرا
طایف خوانند و ازانجا میوه بمکه میبرند و میبرند وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ
مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یاد کن ای محمد چون بر میداشت قواعد یعنی بنیاد خانه را ابراهیم و اسمعیل و میگفتند بار خدایا
از ما بپذیر و ما را ثواب ارزانی دار که تویی خدای شنوا و بینا گفتار ما را میشنوی و کردار ما را میبینی و میدانی گفتار ما را دعاست باجابت
مقرون گردان و کردار و اعمال ما را در محل قبول آر امام محمد باقر گفت با پدرم امام زین العابدین بودم و او طواف میکرد مردی
آمد و گفت ای پسر رسول خدای میخواهم تا مسئله پرسیم پدرم جواب نداد او را تا طواف تمام کرد و بمقام ابراهیم
و نماز کرد و آنگه در محراب آمد و بنشست و گفت کجا شد این سایل مرد برخواست و گفت منم یا ابن رسول گفت سوال
چیست گفت خبر ده مرا از ابتدای طواف این خانه تا که کرد و چگونه بود و چرا بود گفت تو از کجایی گفت از شام گفت از کدام
شهری گفت از بیت المقدس گفت توریة و انجیل را خوانی گفت و انم گفت ای برادر اهل شام بدانکه ابتدای طواف آن بود که
چون خدای تعالی گفت انی جاعل فی الارض خلیفة ملائکه گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها حق تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون ایشان
بترسیدند و گفتند ما اعتراض کردیم بر خدای تعالی مبادا که برما خشم گیرد پناه بخدا بردند و ثنا گفتند و گرد عرش طواف کردند
خدای تعالی با ایشان نظر رحمت کرد و در زیر عرش خانه بنا نهاد و بر چهار ستون از زبرجد سبز و آنرا غاشیه ساخت از یاقوت
سرخ و آنرا بیت الضراح نام نهاد و آنگه فرشتگان را گفت طواف عرش ترک کنید و طواف این خانه کنید و آن بیت المعمورست که
خدای تعالی آنرا در قرآن یاد کرده که هر روز هفتاد هزار فرشته در آنجا شوند تا بروز قیامت که نوبت بفرشتگان اول نرسد آنگه خدای
تعالی جماعتی فرشتگان را بزمین فرستاد و گفت بروید و در برابر آن خانه بنا کنید بدین طول و عرض و ارتفاع تا چنانکه شما آن خانه
را طواف میکنید اهل زمین آن خانه را طواف میکرده باشند آن مرد گفت راست گفتی ای پسر رسول خدای همچنین بگوی که
گفت آدم از زمین هند پیاده و حج آمد جبرئیل در پیش او دلیل میکرد و وادی بجر که بدیکا بدو راه گفتیم چرا پیاده آمد گفت کدام چهارپای او را بر پشتی
که هر کجای که او نهادی سه روزه راه ماست و هر کجا که پای نهادی امروز آبادانی است بمکه آمد و جبرئیل او را مناسک آموخت آدم حج کرد
چون فارغ شد فرشتگان او را تهنیت کردند و گفتند ترا حج مبرور باد و ما این خانه را پیش از تو زیارت کرده ایم بدو هزار
سال گفت در محل طواف چه گفتید گفتند گفتیم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر آدم این کلمات میگفت خدای تعالی گفت
بیفزای بگوی و لا حول و لا قوة الا بالله چون با ابراهیم رسید گفت بیفزای بگوی العلی العظیم ابن عباس گفت آدم چهل حج کرد از زمین هند
تمام پیاده و خانه همچنان بود تا در ایام طوفان نوح خدای تعالی آنرا باسمان چهارم برد و بیت المعمور گفتند باسمان ختم برده اند چون طوفان برفت
جای خانه خالی ماند تا خدای تعالی ابراهیم را بپیغمبری فرستاد و ابراهیم و اسمعیل را فرمود که خانه بنا کنید گفتند بار خدایا خانه کجا بنا
کنیم جبرئیل آمد و نشان داد تا ابراهیم بنیاد بیرون کرد و ذلک قوله تعالی و اذ بوأنا لابراهیم مکان البیت ابراهیم بنا میکرد و اسمعیل سنگ میداد و در خبر
آمده که ابراهیم بسریانی میگفت و اسمعیل بتازی جواب میداد و زبان یکدیگر را میدانستند و جواب نمیتوانستند دادن تا آنگه بنیاد
برآوردند و ذلک قوله تعالی و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت مفسران گفته اند که آنرا از سنگ پنج کوه بنا کرده اند طور سینا و
زیتا و لبنان و جودی و اساس آن از کوه حری بود چون بجای سنگ سیاه رسیدند هر سنگی که در وی نهادند جای نمی یافت
جای نشاند از کوه بو قبیس آواز آمد و گفت ای ابراهیم ترا بنزدیک من ودیعتیست بستان ابراهیم بیامد و سنگ برگرفت و بران موضع نهاد
سوا شد بود نکم و نه بیش چون فارغ شدند گفتند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم **قوله تعالی** رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ

وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ بار خدایا از ما مسلم و منقاد فرمان خود کردی ما را بالطاف کرمی آن نهاده و تسلیم تو معتقد باشیم و لطف
خویش از ما باز مگیر و از فرزندان ما امتی گردان نهاده و فرمان خود کرده در دنیا بالطاف کرمی آن قوله تعالی وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا
إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و بنما ما را عبادت ما و اعلام کن ما را که چگونه می باید کرد در خبر آمده است که جبرئیل بیامد و دست ابراهیم
بگرفت و او را بمنا برد و آنجا نماز پیشین و دیگر کرد و نماز شام و خفتن و بامداد کرد و انگه بعرفات آمد چون نماز پیشین و دیگر کرد هر دو جمع
موقف بهشت تا شب در آمد انگاه او را بمزدلفه آورد و در آنجا نماز شام و خفتن بگزارد جمع و شب آنجا بود و بامداد بمشعر الحرام آمد و نماز
بامداد آنجا کرد و بموقف بایستاد و انگه او را بمنا آورد و رمی کرد و گوسفند بکشت و فرمود ابراهیم را تا سر بتراشید انگاه از منا بمکه آمد
تعالی حج کرد و سعی کرد تا حج تمام ابراهیم انگه اسمعیل را وقت حج بیج فرمود و چون ایشان حج تمام کردند اسمعیل از آنجا بمکه بازگشت
باشام شده آنجا وفاتش رسید و تُبْ عَلَيْنَا توبه ما بپذیر توبه پیغمبران از ترک افضل و اولی بود که خداوند بار بیچ قبول کننده
تا جای گفته اند که روا بود که توبه راجع بود با ذریه او از انکه ایشان معصوم نبودند رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ
آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ای بار خدای بفرست در میان ایشان
رسولی از ایشان و این پیغمبر ماست از انکه جماعتی از صحابه رسول گفتند اخبرنا عن نفسک پیغمبر گفت بنزدیک خدای تعالی خاتم
پیغمبران بودم و آدم در میان خاک افتاده بود و من شما را خبر دهم از تاویل آن من دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی و خواب مادرم
در رکه بخواب دید که نوری از وجدا شد که قصور شام بآن بروشن شد خدای تعالی دعای ابراهیم را اجابت کرد و پیغمبر فرستاد از عرب
سر دفتر قبایل در میان ایشان نهاده و برورده و این بدان خواست تا قبول قول او نزدیکتر بود و یتلوا علیهم آیات تو بر ایشان
خواند یعنی قرآن و حکمت و بدیشان آموزد یعنی شریعت و ایشان را پاکیزه کند یعنی بکاری که خواهد ایشان را پاک کرده اند تو ای که
غالبی و قادری بر همه چیز و حکیم کاری هر چه خواهی توانی و بر وجه حکمت دانی وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ
سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا کیست که رغبت بگرداند از دین ابراهیم و از آن روگردان الا کسی که قدر نفس
خود نداند و چون خود را نشناسد چگونه غیر خود را شناسد اصم گفت معنی آنست که الا کافری از انکه هر که خود را بشناسد چون خود را
نشناسد کافر بود چنانکه گفت او فکم بنفسه او فکم بربه قطرب گفت الا من کان سفیها فی نفسه الا که بخویشتن در سفیه باشد و ما ابراهیم
برگزیدیم در دنیا بر اهل روزگارش و بر بسیاری از پیغمبران وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و او در آخرت از جمله صالحان است
و این جابت دعای ابراهیم است آنجا که گفت رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ قدیم تعالی در این آیه بیان میکند که سبب برگزیدن او در دنیا و از آخرت از زمره صالحان گردانیدن آنچ
که او را گفتیم ای ابراهیم ایمان آور و گردن بنه در وقتی که از غار بیرون آمد و در نگریست ماه و آفتاب و ستاره دید نظر کرد تا مشکل
شد بجود و شکفت اسلمت لرب العالمین میکویند یاد کن ای محمد چون ابراهیم را گفت خدای او که ای ابراهیم گردن بنه و منقاد باش گفت
گردن نهادم و منقاد گشتم خدای جهان را این کیسان گفت که دین خود خالص کن توحید و عمل باخلاص کن گفت خالص کردم وَوَصَّى
بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ابراهیم
زنده بود خلق را دعوت میکرد و بکلمه اخلاص میخواند چون وقت وفاتش در آمد وصیت کرد فرزندان خود را بدان کلمه اخلاص که
اسلمت بر و دلالت میکند و یعقوب نیز پسران خود را وصیت کرد بدان و گفت ای فرزندان من خدای تعالی برای شما دین اسلام
اختیار کرد و همیشه برین باشید تا مرگ بشما رسد یعنی نباید که مرگ بشما رسد و حال و صفات شما مسلمانی نبود و معنی مسلمون

کفته‌اند

گفته‌اند که نخصوص و موعود وقت پسران ابراهیم هشت بودند اسماعیل مادر او هاجر بود و اسحق مادر او ساره و اسمعیل مهترین ایشان بود
و دختر یعطن کنعانیه بودند و اسحق را دو فرزند بود عیص و یعقوب و یعقوب را از برای آن این نام کردند که بر عقب عیص بزاد و او را ولد
بسیار بود که هر یک پدر قبیله شد أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ
مِنْ بَعْدِي سبب نزول این آیه آن بود که جهودان دعوی میکردند که یعقوب نزدیک او بوفات رسید فرزندان
خواند و بجهودی وصیت فرمود حق تعالی رد کرد بر ایشان و گفت آنجا شما حاضر بودید که یعقوب را وفات رسید و او وصیت کرد عطا
گفت خدای تعالی یعقوب را مخیر گردانید میان مرگ و زندگی با همه پیغمبران همین معامله کند یعقوب اختیار کرد مرگ را و گفت
چندانی مهلت خواهم که وصیت کنم انکه چاره فرزندان را جمع کرد و گفت ایشان را که ما تعبدون من بعدی از پس من شما چه چیز را خواهید
پرستید و این از بهر آن گفت که اهل حضرموت همه بت پرست بودند و بعضی از ایشان آتش پرست بودند یعقوب را و غفله آن
شد که مبادا فرزندان او بدان میل کنند یعنی خطاب است با صحابه پیغمبر قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ایشان یعنی فرزندان یعقوب جواب دادند که ما خدای ترا پرستیم و خدای پدران ترا
ابراهیم و اسمعیل و اسحق خدای یکتاست و ما او را طاعت داریم و گردن نهیم و در عمل طریقه اخلاص نگاه داریم اسحق پدر یعقوب بود و اسمعیل
عم بود و عم را عرب پدر خوانند از انجا که از روی حرمت بجای پدر بود و از پیغامبرست که رسول عباس را رد بر پدر خواند و گفت ردوا
علی ابی و پدر را بنزدیک من آرید و مشرکی عباس خواست و این آیه دلیل است بر انکه اذ قال ابراهیم لابیه آزر مراد عمست و هم دلیل است بر
استحباب ترغیب و وصایت از انجا که خدای تعالی از پیغمبران نقل گفت بکار وصایت دانسته که از پس ایشان پیغمبران خواهد بود
و شرع ایشان منسوخ خواهد گشت و پیغمبر ما دانست که بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود چگونه روا باشد که وصیت نکند و کار امت مهمل گذارد
تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن امتی بگذشت یعنی اما ای که
دلیلش ان ابراهیم کان امه و مراد ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان ایشانند ایشان راست آنچه کرده‌اند و شما راست آنچه کرده
ثواب کسی بکسی نه دهند و نیز بر گناه کسی دیگر نگیرند شما را از کار و کردار ایشان نپرسند و ایشان را از شما نپرسند هر نفسی را بکرده خود جزا
دهند کل نفس بما کسبت رهینه وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ ای محمد جهودان گفتند که ابراهیم بر ملت جهودی بود جهود باشید تا راه یابید و ترسایان گفتند که بر ملت ترسایی
بود ترسا باشید تا راه یابید بگوی ای محمد که پیروی ملت ابراهیم کنیم و بر دین ابراهیم باشیم که ابراهیم از جمله مشرکان نبود و جهودان
مشرک‌اند که عزیر را پسر خدا خوانند و ترسایان نیز مشرک‌اند که مسیح را پسر خدای خوانند قوله تعالی قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا
أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بگویید جهودان را که ما بخدای ایمان آوردیم و بد
بما ایمان آورده اند که قرآنست و بآنچه بابراهیم فرستاده و انزال توریه و انجیل و جمله پیغمبران او و انزال کتابها و شرایع با ایشان
فرق نکنیم در پیغمبری و رسالت کویی چنانکه شما که جهود اید فرق میان ایشان نهید بعضی را بیان می آرید و بعضی را نه و ما او را یعنی خدا را مستسلم
منقادیم اسباط در قبیله بنی یعقوب چنانکه قبایل در بنی اسمعیل بنام مختلف‌اند تا فرق و تمیز باشد میان فرزندان ایشان
و سبط نواسه را خوانند از انجا که امام حسن و امام حسین را سبطا رسول الله خوانند و موسی و عیسی از بهر آن جدا کرده‌اند که در دین ایشان کتاب
و شرع ایشان احکام دیگر بود قوله تعالی فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ

تکفیکهم الله وهو السمیع العلیم عبدالله عباس گفت مثل زیاده است و او چنین خواند که فان آمنوا بما آمنتم
وگفت این چنانست که لیس کمثله شیء ای لیس کهو چون رسول این آیه مقدم بر جهودان خواند و ترسایان چون ذکر عیسی
ترسایان را خوش نیامد و گفتند حکم عیسی دیگر است او پیغمبری نبود چون دیگر پیغمبران او پسر خدای بود تعالی الله عن ذلک
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر جهودان و ترسایان ایمان آورند چون ایمان شما مهتدی اند و راه راست یافته و
اگر برگردند و ایمان نیاورند ایشان در خلاف اند و ضلالت و خصومتی اند ایشان هیچ باک مدار که خدای تعالی کار
ایشان بسازد و ایشانرا از تو کفایت بود جهودانرا بقتل و جلا چون بنی النضیر و بنی قریظه و ترسایانرا بذلت و خواری
و او خدایست شنونده اقوال و داننده احوال ایشان قوله تعالی صبغة الله ومن احسن من الله
صبغة ونحن له عابدون ابن عباس گفت ترسایان چون فرزندی آمدی در روز هفتم بآبی که ایشانرا
بودی بشستندی و گفتندی صبغناه ما او را بدین آب بشستیم تا دینی دیگر نگیرد جز ترسائی خدای تعالی آنرا بر ایشان رد کرد
هم بعبارت ایشان و گفته اند که چون جهود را فرزندی بودی رنگی رو مالیدی بخلاف ترسایان و ترسایان رنگی دیگر مالیدندی
بخلاف رنگ جهودان که در فرزند مالیدندی و آن شعاری بود ایشانرا حق تعالی گفت شعار مسلمانان رنگ اهل
خلقت آفرینش نهاده است روی عن النبی کل مولود یولد علی الفطرة فانما ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه گفت که دین و شعار اسلام
او را ز دین بهتر است و ما پرستنده و مطیع و فرمان بردار خدایم خدای تعالی دین را فطرت خواند گفت فطرة الله صبغتش خواند گفت
صبغة الله کلمتش خواند کلمة الله هی العلیا صراطش خواند صراط الله نورش خواند یریدون ان یطفئوا نور الله حبلش خواند واعتصموا
بحبل الله سبیلش خواند ادع الی سبیل ربک بالحکمة خدای تعالی دین را برای آن صبغ خواند که دین اثری و علامتی بود چنانکه رنگ را
و گفته اند چنانکه صباغ جامه را بلون رنگ کرده اند قل اتحاجوننا فی الله وهو ربنا وربکم ولنا اعمالنا ولکم
اعمالکم ونحن له مخلصون این خصومت گفته اند با مشرکان بود و میگوید که بگو که شما با ما در خدای تعالی خصومت میکنید
او و شما مقریم که او آفریدگار ما و شماست و گفته اند که خطاب با جهودان و ترسایان است از آنکه جهودان گفتند عزیر بن الله و ترسایان
گفتند المسیح بن الله ای محمد بگو که شما با ما در خدای حجت میگویید و خصومت میکنید و خدای آفریدگار ما و شماست عمل ما و کار ما راست
و جزای عمل خود ببینیم و کار شما شماراست سزای آن ببینید جزای عمل مخلصانرا باشد نه مشرکانرا و ما ایم که او را اهل اخلاص میکنیم اخلاص
رسول خدای گفت از جبرئیل پرسیدم که اخلاص چیست جبرئیل گفت از خدای پرسیدم خدا گفت الاخلاص سر من اسراری استودعته
قلب من احببت من عبادی اخلاص سریست از اسرار من در دل آن بنده نهم که او را دوست دارم روایتی دیگر است از ابوذر
غفاری که رسول گفت که هر حقی را حقیقتی است و بنده بحقیقت اخلاص نرسد تا چشم ندارد که او را مدح گویند بر کاری
که برای خدای کند فضیل عیاض گفت ترک عمل برای مردمان ریا بود و برای خدا ترک ریا باشد اخلاص آن باشد که ازین هر دو سلامت بود
یحیی معاذ گفت که اخلاص آن بود که عمل خالص کرد از عیب چنانکه شیر از میان خون و سرگین بیرون است و گفت
که اخلاص آن بود که هرچه کنی ببینی ام تقولون ان ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط کانوا
هودا او نصاری قل ءانتم اعلم ام الله ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله وما الله
بغافل عما تعملون آیا میگویید شما ای جهودان و ترسایان که ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب جهود
بودند یا ترسا یعنی جهودان میگفتند جهود بودند و ترسایان میگفتند ترسا بودند بگو ای محمد که شما عالمترید باحوال و ادیان ایشان یا خدای

اگر آنچه

الجزو اول

اگر آنچه شما میگویید درست بود خدای تعالی داناتر بود و اگر بگویید گواهی پنهان کرده بود و خدای گواهی پنهان نکند پس خدای
تعالی بخلاف آن گفت و چنانکه دانست گواهی داد و گفت ماکان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا ابرهیم جهود و ترسا نبود
آنکه میگوید کیست ستمکارتر از آن کسی که گواهی که بنزدیک او باشد بازپوشد یعنی گواهی خدا را بازپوشد اگر بازپوشیم از ما ظالمتر
کسی نبود و گفته اند صورت آیه آنست که هر که گواهی حق پنهان کند ظالمتر بود تعالی الله عن ذلک آنگه گفت پندارید که آنچه شما میکنید
خدای تعالی از آن غافلست نه که خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید تلک امة قد خلت لها ما کسبت ولکم
ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون آن گروهی که بگذشتند ایشانراست آنچه کردند و شماراست آنچه کردید
شما را از ایشان نپرسند و باعمال ایشان مواخذه نکنند مثل این آیه لفظ بلفظ رفته است الا آنست که مراد بآن انبیا
که ذکر ایشان در آیه مقدم رفته و مراد باین اعقاب اسلاف جهودانند که در حق ایشان پیغمبران یعنی گفتن بوده اند گذشته
وجهی دیگر آنکه چون دو آیه در باب عظه و زجر است و در هیچ یکی نعمت خدا بود و تحذیر از عقاب او یعنی هر چند بیشتر و بیش عامتر
و فایده بیشتر چون تکرار روشن تر سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها قل
لله المشرق والمغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم وجه اتصال این آیه با آیه اول آنست که چون کافران
جهودان و ترسایان با تو خصومت کردند در باب توحید و در باب انبیا سخن گفتند ایشان که اهل عزیز تو رنجانند در باب
قبله چون قبله بگردانم نباید که دل عزیز تو از این رنجیده شود گفت ای محمد زود بود که گویند نادانان جهودان چون ترا و صحابه ترا بینند
که روی از قبله بگردانیده باشید که آیا چه بگردانید شما را از قبله ایشان که رو بدان بودند در نماز چون ایشان چنین گویند
تو جواب ایشان بگوی که خدا راست مشرق و مغرب بحسب مصالح بندگان ایشانرا فرماید که روی بکجا آورند در نماز چون
صلاح در آن بیند راه نماید آنرا که خواهد عبدالله عباس گفت این سفها مشرکان بودند چون خدای تعالی قبله بگردانید ایشان گفتند
محمد متحیر و متردد شده که گاه روی بر بیت المقدس میکند و گاه بکعبه و گفته اند که جهودانند که چون رسول روی از بیت المقدس با
کعبه آورد گفتند این قبله پیغمبران است چرا از آنجا روی بگردانید و گفته اند منافقانند که ایشان و جهودان طعنه میزدند و میگفتند که
اشتاق الرجل الی بلده و مولده محمد را اشتیاق شهر و مولد خود برای داشته که در نماز روی بر آنجا میکند وکذلک جعلناکم
امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا چنانکه شما را هدایت کردیم
بسبب محمد بار راه راست همچنین شما را وسط کردیم و آن کعبه است که میان عالمست همچنین شما را امتی میانه کردیم ابو سعید
خدری و ابو هریره از رسول روایت کردند که وسط یعنی عدلست کلبی گفت وسطا ای اهل دین وسطا بین الغلو والتقصیر و در
این خبر آورده است رسول آمده که او وسط قریش نسبا و خیرهم سبب نزول این آیه آن بود که قومی جهودان با معاذ جبل گفتند امتی علیهم
معاذ گفت دین بحقست و ما امتی حلیم خدای تعالی آیه فرستاد و درو کرد بر ایشان و نزدیک ما آیه مخصوص است بائمه اهل بیت
علیهم السلام از دو وجه یکی آنکه خدای گفت ما شما را امتی عدل کردیم بعدالت شما آنرا که خدای بعدالت او حکم کند جز معصوم نباشد دوم
آنکه خدای عالمست بظاهر و باطن تا در ظاهر و باطن کسی عدل نباشد حکم نکند بعدالت وی دیگر آنکه ایشانرا گواهی برابر رسول
نهاده و اگر بمنزله رسول نباشند کم از آن نباشند در عدالت برابر وی باشند و وی معصومست پس ایشان هم معصوم باشند
ابن عباس گفت خدای تعالی است محمد را روز قیامت بر سر گواهی آرد و جمله امتان پیغمبرانرا جمع کند و رسولان ایشانرا از
میان بیرون آرد و از ایشان سوال کند که هل بلغتم رسالتی آیا برسانیدید پیغام خویش آنچه شما را بحامل آن فرستاده بودم

جواب دهند که آری رسانیدیم حق تعالی امتان دیگر پرسد که چه میگویید ایشان تکذیب کنند خدای تعالی امت محمد را بخواند و از
ایشان گواهی خواهد گویند بار خدایا پیغمبران رسانیدند امتان ایشان دروغ میگویند پس حق تعالی سوال کند از محمد آنچه امتان او گفته باشند
محمد گوید راست میگویند ای بار خدای بعضی گفته‌اند این گواهی در دنیا باشد آورده‌اند که رسول نشسته بود جنازه
بگذرانیدند گفتند جنازهٔ فلان است حاضران گفتند نعم الرجل هر یکی بروی ثنا گفتند رسول گفت وجبت دیگری
بیاوردند گفتند جنازهٔ فلان است حاضران گفتند بئس الرجل بد مردی بود رسول گفت وجبت ابی بن کعب گفت یا رسول الله
چه معنی دارد این چه واجب شد قوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس یعنی وجبت الشهادة و وقعت موقعها گواهی بجای خود
افتاد یکی را بهشت واجب شد بگواهی شما و دیگری را دوزخ و دلیل است بآنکه گواهی در دنیا باشد و روا بود که امیرالمومنین علی و
امام حسن و امام حسین درین مجلس حاضر بوده باشند تا رسول این حکم بر قول ایشان کرده باشد در خبر است که روزی
امیرالمومنین علی در مسجد کوفه نشسته بود عبدالرحمن التیمی بگذشت درع طلحه عبدالله پوشیده امیرالمومنین گفت این درع
طلحه است که در کارزار بصره برگرفت بخیانت او منکر شد و گفت بیا تا با پیش حاکم شویم که تو نصب کرده یعنی شریح قاضی
پیش وی رفتند امیرالمومنین دعوی کرد عبدالله منکر شد حاکم گواه خواست امیرالمومنین امام حسن را بیاورد تا گواهی داد
شریح گفت بیک گواهی حکم نکنم قنبر را بیاور تا گواهی دهد گفت بگواهی بنده حکم نکنم گفت قضیت سه بار جوری
گفت چگونه گفت نمی‌دانی که از امام گواهی نخواهند که امام در دین خدا مامون باشد و قول او حجت باشد دیگر آنکه گفتی بگواهی امام حسن حکم
نکنم و رسول بگواهی حسن و خزیمه حکم کرد و گفت یک قریشی بگواهی هفت مرد باشد سوم از قریشم دیگر گفتی بگواهی قنبر حکم
نمیدانی که گواهی بنده هر جای خواجه مقبول باشد پس درین حکم نکنی تا مرا از آن خبر دهی لتکونوا شهداء علی الناس گفت ما شما را امتی
عدل بهترین و فاضلترین کردیم تا گواه باشید بر مردمان و رسول بر شما گواه باشد یعنی تزکیهٔ شما کند و بر عدالت شما گواهی دهد از امام
زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام روایت است که گفته‌اند ما ییم گواهان ما ییم امت وسط و گزیده و رسول خدا
گواهست بر ما و ما گواهان خدایم بر خلقان او و حجت اوییم در زمین وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم
من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله وما
کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم پیغمبر تا در مکه میبود و برای نماز روی فرا کعبه میکرد
چون بمدینه آمد وی را فرمودند که روی بصخرهٔ بیت المقدس میکن تا باشد که جهودان را بدین سبب با تو الفتی بود و پیغمبر در مدینه مدت
پانزده ماه یا شانزده ماه یا هفده ماه روی به بیت المقدس نماز میکرد و آنرا کاره میبود بجای آنکه قبلهٔ جهودان بود جبرئیل را این خبر گفت
و گفت ای محمد من نیز همچو تو بنده ام در دست من چه باشد از خدای درخواه تا روی ترا از آنجا بگرداند پیغمبر همواره در آسمان
نگاه میکرد تا کی وحی آید که روی بجانب کعبه آورد در نماز چون وحی آمد بتحویل قبله سفیهان گفتند محمد متردد است در کار خویش و
جهودان که رسول را تقرب میکردند برگشتند و دشمنی ظاهر کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ما نگردانیدیم قبلهٔ تورات
قبله که تو بر آن بودی پیش از این یعنی کعبه و در نماز روی بدان می‌آوردی الا از برای آن تا بدانیم و پیدا نماییم آنکس را که پیروی کند
از آنکس که باز گردد بر آن عقب که آمده باشد یعنی مرتد شود یعنی تا تمیز کنیم میان مومن و منافق تا کسانی که بر حال ایشان اطلاع
نداشته‌اند در باطن اطلاع یابند و خواستیم را علم خود تا آنگه علم آن حاصل شود بر وجه علم رسول و اصحاب رسول را باخود انباز
کرد برای اختصاص ایشان بدو چنانکه گفت ان الذین یؤذون الله یعنی یوذون اولیاء الله وان کانت لکبیرة یعنی بدرستی که نماز

باین قبله یا این تحویل سخت است و دشوار مگر بر کسانی که خدای ایشانرا هدایت کرد یعنی لطف فرمود تا بدان هدایت
ثابت شدند و بماندند شعبی گوید با بصره آمدیم بنزدیک حجاج و جمعی از قرّا از مهاجر و انصار و از قرّای مدینه و شام هر یکی در مرتبهٔ خود
بنشست حسن بصری را آمد فرمود تا برای وی کرسی بنهادند برابر تخت وی و او را بر آنجا نشاندند و اکرام تمام کرد و انگاه از هر جا
حدیث میگفتند در میانه سخن امیرالمومنین علی را آمد حجاج نفرین می‌کرد و ما نیز از خوف مساعدت وی کردیم و حسن بصری خاموش
میبود و هیچ سخن نمیگفت حجاج روی بوی کرد و گفت یا ابا سعید در حق علی بن ابی طالب چگویی گفت چگویم و چه خواهی که بگویم
گفت رای تو در باب او چیست گفت خدای تعالی میگوید وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم تا آنجا بخواند که علی
الذین هدی الله پس گفت علی من هدی الله و هو ابن عم رسول الله و ختنه علی ابنته و احب الناس عنده خدای
تعالی امتحان کرد خلق را بتحویل قبله تا که بر جای بماند و که از جای برود و امیرالمومنین علی از آن بود که بر جای بماند
رسول او و داماد او بود و دوستترین خلقان با او و او را از خدای سابقه ایست که نه تو و نه هیچکس از مردمان آنرا دفع توانند کرد
وما کان الله لیضیع ایمانکم سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی قبله بگردانید جماعتی بودند که پیش از آن با رسول نماز کرده بودند و از دنیا
رفته بودند کسان ایشان بپرسیدند که یا رسول الله نماز که ما کردیم و ایشان کردند بدان قبله چگونه باشد خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت خدای تعالی نمازهای شما ضایع نکرد و انکه خدای تعالی بر مردمان مشفق و مهربان است نماز را ایمان خواند
برای عظم شان او چه اولین رکنی از ارکان نماز است عبدالله عباس گفت اولین نسخی که در قرآن بود بحکم قبله بود و این آیه
ناسخ آیه ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله است و این آیه اگر چه مفصل نیست مجمل است و از جمله آنانکه بدو قبله
نماز کردند باتفاق مخالف و موافق امیرالمومنین علی بود و در شان اوست که المصلی بالقبلتین و از مناقب یکی اینست
باشد قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد
الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون
انه الحق من ربهم وما الله بغافل عما یعملون چون کعبه قبلهٔ ابراهیم پیغمبر بود و فخر و نازش عرب بدان
بود پیغمبر را اراده آن بود که او را بتحویل قبله فرمایند روایت کرده اند که خدای تعالی وی را وعده داده بود بتحویل قبله و همیشه منتظر
وحی میبود تا روزی پیغمبر در ماه رجب پیش از جنگ بدر بدو ماه در مسجد بنی سلمه در نماز پیشین بود و دو رکعت نماز گذارده بود جبرئیل
آمد و آیه فول وجهک شطر المسجد الحرام آورد و پیغمبر هم در نماز قبله بگردانید مردان با صف زنان شدند و زنان با صف مردان
آمدند میگوید ای محمد ما میبینیم گردانیدن روی ترا با آسمان تا وحی فرستیم و ترا بتحویل قبله فرستیم پس هر آینه ما بگردانیم ترا با قبلهٔ که
بپسندی و بدان خشنود شوی و رسول از آن سبب این میخواست که جهودان طعنه میزدند و میگفتند اگر محمد دین ما را و اسلاف ما را عیب
چرا روی بقبلهٔ ما میکند و اگر او در شریعتی جدا بودی قبله جدا بودی فول وجهک روی خود را ای محمد بجانب مسجد الحرام آور در نماز
و هر جا که باشی روی بدو آر یعنی بجانب وی توجه باید و حسن بصری گفته که معنی روی بگردانیدن در آسمان آنست که خدای
تعالی وحی کرد که من توجه به بیت المقدس منسوخ کرده ام و هنوز وقت نماز نبود و نگفت روی بکعبه کن چون وقت نماز درآمد
رسول در آسمان نگاه میکرد تا وحی آید و وی را بتوجه فرماید و این دلیل است بآنکه تاخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد
و از وقت حاجت نباشد چنانکه قاعدهٔ مذهب و ملت ماست و اما قوله ترضیها مجرد بر رضای او نبود تا آنگاه که موافق مصلحت
باشد رضای او موافق مصلحت آید براء بن عازب گفت چون آیه تحویل قبله آمد ما روی به بیت المقدس داشتیم که رکوع

بودیم رسول برگردید و ما برگردیدیم و روی بکعبه کردیم برای نماز پس آن منادی رسول در مدینه ندا کرد که همه اهل مدینه مردان و زنان
روی بقبله آورند یعنی بکعبه انکه حق تعالی گفت این حکم مقصور نیست بر مدینه هر کجا باشید روی بمسجد آورید و ان الذین اوتوا الکتاب
و بدرستی که آنانکه کتاب داده ایم ایشان را از جهودان و ترسایان میدانند و می شناسند که گردانیدن قبله و تحویل او حق است
از نزدیک خدای ایشان و لیکن از حسد و طمع ریاست و حطام دنیا آنرا پنهان میکنند و باز می پوشند و دلیل بر این
آن بود که پیغمبران خبر داده بودند که پیغمبر آخر الزمان نماز بدو قبله کند و علامت او این باشد اگر تحویل قبله نبودی ایشان در شک
افتادندی و ما الله بغافل عما یعملون و خدای غافل نیست از آنچه میکنند وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ
مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ سبب نزول این آیه آن
بود که جهودان گفتند اگر محمد آیتی و معجزه آوردی ما چنانکه دیگر پیغمبران که سابق بودند ما بتو ایمان آوردیمی حق تعالی تکذیب
ایشان کرد از غایت تاریکی ضلالت ایشان خبر داد و گفت ای محمد هدایت و برهان که امکان دارد اگر باهل کتاب بنمای که جهودان
و ترسایان اند که ایشان قبله پیروی تو نکنند و بقبله تو روی نیاورند برای آنکه ایشان میدانند که تو برحقی و لیکن عناد و مکابره
میکنند جهت و آیه کسی را سود کند که او را شبهه بود در حق تو و هیچ شبهه نیست و تو نیز متابعت قبله ایشان نکنی و ایشان نیز
متابعت قبله یکدیگر نکنند جهودان متابعت قبله ترسایان نکنند و ترسایان نیز متابعت قبله جهودان نکنند چه قبله مسلمانان کعبه است
و قبله جهودان بیت المقدس و قبله ترسایان مشرق و لئن اتبعت و اگر تو تابع هوای ایشان گردی و پیروی مراد ایشان کنی
پس از آنکه علم بتو آمد و ترا معلوم شد حجت حق دین تو و بطلان مذهب ایشان تو از جمله ظالمان باشی سبب نزول این آیه آن بود که جهودان
بر سبیل مکر و خدعه گفتند که محمد در بعضی امور با ما بسازد و مساعدت کند ما بوی ایمان آریم رسول برای طمع ایمان ایشان
خدای مستوری اوی مراد مساعدت ایشان خدای تعالی آیه فرستاد و از سر عقیده ایشان خبر داد و گفت اگر چه خطاب با محمد
مراد امت است الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ
الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ این آیه در شان اهل کتاب آمد و اینکه ایشان
پیغمبر را می شناسند و میدانند اما فساد میکنند و بوی ایمان نمی آورند با آنکه آورده اند که چون عبدالله سلام
گفت معرفت من بنبوت تو بیشتر از معرفت بفرزندست یکی از جمله صحابه گفت من خواستم تا مصدق این آیه بشناسم
عبدالله سلام را گفتم شما در کتاب خود این پیغمبر را شناسید گفت دانستم که من او را بهتر شناسم از پسران خود که در میان
کودکان بازی میکنند من عجب داشتم از موافقت تشبیه او با تشبیه که خدای تعالی در آیه در باب معرفت رسول عبدالله سلام را گفتم
ویرا چگونه بهتر شناسی از پسران خود که در میان کودکان بازی میکنند گفت برای آنکه در شناخت وی شکی نیست و لیکن در
پسران قاطع نباشد از آنکه کار زنان نه دانم که چگونه بود و ایمن نباشم بر زنان انکه گفت و ان فریقا منهم گروهی از ایشان که کعب اشرف
و حیی اخطب و غیر ایشان اند میپوشند حق او و ایشان میدانند و می شناسند حق او و مراد باین حق قبله است و بعضی مفسران چون
عبدالله عباس و قتاده و مجاهد گفته اند این حق محمد است عبدالله ابا بکر انصاری گفت از دختر حیی اخطب که او را صفیه میگفتند شنیدم که
گفت پدرم و عمم ابو یاسر چون رسول بمدینه آمد حدیث آنحضرت میگفتند که آیا این آن پیغمبر باشد که ما نعت و صفت او در توریة
خوانده ایم یا نباشد و رسول بقبا فرود آمده بود گفتند فردا برویم و او را ببینیم و حدیث او بشنویم و علامتی که یافته ایم از توریة

بنگریم

بنگریم آنکه بامداد برخاستند و برفتند بخانه شام باز آمدند دلگرفته عمم با پدرم گفت که این اوست گفت آری بخدای که در توریة که بوی
فرستاده نام این پیغمبر ذکر کرده است عمم گفت دل خود را چون می یابی گفت عداوة تا بقیت و دشمنی او تا زنده باشم
که حدیث رسول میگویند عبدالله قنا گفت جمعی جهودان پیش رسول آمدند پدری پسری بیمار بود در میان ایشان رسول روی
بجهودان آورد و گفت بدان خدای که توریة بموسی فرستاد که شما نعت و صفات من در توریة می یابید آن مرد جهود توریة باز کرد
و می خواندند آن پسر بیمار می شنید چون بنعت محمد رسید خواست تا پنهان کنند آن پسر گفت این صفت و نعت تو که او میخوانند
و پنهان میکنند و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله چون آن پسر بیمار این گفت حال بروی بگردید و متوفی شد رسول صحابه را
گفت تولوا اخاکم کار تجهیز و تکفین و دفن برادر خود بسازید انکه حق تعالی زیادتی فرمود که الحق من ربک حق از خدای تست
از نزدیک وی نیست و تو که محمدی بجهت این است تو نباید که در دین حق از جمله شک کنندگان شوی وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هر قومی را قبله ایست
خدای تعالی ایشان را فرمود که روی بدان قبله آورند و ترا نیز فرمود که روی بدین آوری پس چرا بر تو عیب میکنند و میگویند ما ولیهم
عن قبلتهم التی کانوا علیها و در مصحف ابی است که و لکل قبلة فاستبقوا الخیرات پیشی گیرید بخیرات از قبله و غیر آن پیشی گیرید بجانب
نیکوترین جهات که آن قبله است چون شریفترین جهت کعبه است روی بکعبه آورید در هر مقام که باشید و اگر چه جهات مختلف
خدای تعالی عبادت و نماز شما را بکعبه آورد و چنان باشد که در مسجد الحرام نماز کرده باشید و خدای تعالی بر همه قادر بود که او بر همه
توانا است و گفته که هر کجا که موتی شوید شما را بقبله حاضر گرداند و از ائمه روایت است که مراد باین اصحاب مهدی آخر الزمانست که هر کجا که
باشند خدای تعالی ایشان را بنزدیک او رساند وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا
مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ حق تعالی خطاب
محمد را و آنانکه امت وی اند که از شهر بیرون روید و هر کجا باشید روی بمسجد الحرام آرید بدرستی که روی بمسجد آوردن حق
ثابت است از خدای که هیچ نسخ بوی راه نیابد و مخالفت نکنید در قبله که خدای تعالی عالمست بآنچه شما میکنید خدای
آن بشما رساند خدای تعالی باز نمود در این آیه که حکم سفر و حکم حاضر یکیست در وجوب توجه بقبله در حال ممکن تا کسی گمان نبرد
حال سفر و حال حاضر است انکه گفت و من حیث خرجت چون فایده آیه مختلف است و موضع مختلف تکرار نباشد در
آیه اول فرمود که روی بقبله آوردن واجب است هر کجا باشید که آن جهت آن فرمان خداست و در آیه دویم فرمود که آن
حق است اول مقرر شد هر کجا که باشید بجای آورید و از هر کجا که بیرون آیید روی خود بمسجد الحرام آورید و هر کجا که باشید روی
بجانب وی کنید تا مردمان را بر شما حجتی نباشد یعنی منافقان را یا جهودان را برای آنکه اگر قبله تحویل نیفتادی گفتندی چرا روی بقبله
پدر خود ابراهیم نمی آورد و ما در کتاب خوانده ایم که روی بقبله آورد و الا کسانی که از ظالمانند از جهودان که ایشان عناد کنند
و گویند قبله ما را که بیت المقدس است بگذاشت و روی بکعبه کرد برای آنکه میل او بقوم او است و دین ایشان شهر و مولود
خود را دوست میدارد و آنکه ایشان میگویند آنرا حجت میشناسند پس خدای تعالی بر رغم ایشان استثنا کرد و شبهه ایشانرا حجت
خواند و شبهه را برای آن حجت خوانند که بحجت ملتبس توان کرد و وجهی دیگر آنست که مراد بحجت خصومت است چنانکه

گفت انجه پیشنا و پیشکم یعنی هیچ خصومتی نیست میان ما و شما و شاید که استثنا منقطع بود و معنی این بود که هرکجا که باشید روی بکعبهٔ آرید تا فردا بر شما حجتی نباشد و گویند قبله خلاف آمدست که ما در کتاب می یابیم لیکن کسانی که ظالمانند از سر عناد و عناد گویند که قبلهٔ آبا و اجداد خود و مسقط و مولد خود دوست میدارد و ازین سبب میل بیت المقدس بکرد رسید و گفته اند که الا بمعنی واو عطفست یعنی هیچ وقت بر شما حجت نباشد و نه ظالمان را از ایشان مترسید از من بترسید و خلاف امر من مکنید که من شما را تحویل قبله فرمودم برای آن تا مردم را بر شما حجت نباشد و تا نعمت را بر شما تمام کردانم بهدایت قبله ابراهیم علی گفت نعمت بخشش است اسلام و قرآن و محمد و سرو عافیت و استغنا از آنچه در دست مومنان باشد و از تمامی نعمت امیرالمومنین است ولعلکم و تا باشد که مهتدی شوید و بر راه راست باشید كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ میفرماید که این برای آن کردم تا نعمت بر شما تمام کردانم چنانکه بر شما نعمتی عظیم کردم بانکه فرستادم در میان شما رسولی از شما است و روا بود که معنی چنین بود که این برای آن کردم تا مهتدی شوید بهدایت من چنانکه رسول فرستادم تا بوی مهتدی شوید برای آن وی را فرستادم از جنس شما تا چون او را ببینید و بشناسید نفس شما با ایشان و قبول قول او بهتر کنید ازین سبب که نشو و نمای وی در میان شما بود و مدت چهل سال هرگز چیزی ننوشت و کتابی نخواند و نزد یک استادی نرفت انگه کتابی آورد چون قرآن ایشان را شبهه نماند که آن از قبل خدای باشد یتلوا علیکم میخواند بر شما آیات از قرآن و پاکیزه میکرداند شما را از وسخ کفر باب شریعت و ایمان می آموزند شما را کتاب که قرآن است و حکمت که شریعت اسلام است و تعلیم میدهد شما را آنچه نمیدانستید و آیه وارد در مورد منت است و تذکیر نعمت بر عرب و عجم در آیه دلیل است بر بطلان قول انکه گفت خدا را بسمع بدانیم برای انکه خدای تعالی گفت من رسول را برای تعلیم قرآن و شریعت و احکام آن فرستادم و بطلان قول مثبتان قیاس برای آنکه اگر بقیاس احکام شریعت معلوم شدی تعلیم رسول احتیاج نبودی و خدای تعالی بآن منت ننهادی انگه گفت فاذکرونی اذکرکم یاد من کنید بطاعت تا شما را یاد کنم بمعونت بیان کسانی که الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا سعید جبیر گفت ذکر کرد بطاعتی اذکرکم برحمتی مرا بطاعت یاد کنید تا شما را برحمت یاد کنم بیانش اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون فضیل عیاض گفت یعنی مرا بطاعت و عبادت یاد کنید تا شما را بپاداش ثواب یاد کنم بیانش ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر کبیر و قیل اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیادة بیانش گفت لئن شکرتم لازیدنکم و قیل اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء مراد خلوت یاد کنید تا شما را ملاء یاد کنم بیانش قوله تعالی در بعضی از کتب الهی که انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء و انا مع عبدی اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولة و من اتانی بقراب الارض خطیئة اتیته بمثلها مغفرة ما لم یشرک بی شیئا من نزدیک گمان بندهٔ خویشم که گمان برد بمن آنچه او خواهد و من با بندهٔ خودم چون مرا یاد کند در نفس خود من او را یاد کنم با خود و من نزدیک بندهٔ خودم چون مرا یاد کند در میان جمعی من او را یاد کنم در میان جمعی بهتر از آن و چون بمقدار دستی بمن نزدیک شود من بمقدار ارشی بوی نزدیک شوم و چون ارشی بمیان بمن نزدیک شود من بمقدار بازی بوی نزدیک شوم و هر که بمن آید برفتن من بوی آیم بتاختن و هر که بمن آید با چندان که زمین از وی پر شود من بمغفرت و آمرزش بوی آیم مادام که بمن شرک نیاورد و قیل اذکرونی فی النعمة و الرخاء اذکرکم فی الشدة و البلاء در نعمت و رخا یاد من کنید تا من در شدت و بلا یاد شما کنم بیانه لولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون قال

رسول الله تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و البلا با خدا آشنایی کن در حال خوشدلی تا با تو آشنایی کند در حال محنت و نا مرادی سلمان فارسی گفت اگر کسی درین کاه آشنایی ارد او را چون بلایی رسد فرشتگان شفیع وی باشند گویند خداوندا خادم حضرت تست و بندهٔ درگاه تو اگر مصلحت دانی از وی کفایت کن و چون بدین درگاه آشنایی ندارد و او را بلایی رسد انجا که بدرگاه آید و را گویند الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین و قیل اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص اذکرکم بالقلوب اذکرکم بکشف الکروب اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان اذکرونی بالاسلام اذکرکم بالاکرام عبد الله مبارک گفت سالی از سالها بحج میرفتم در راه از قافله باز ماندم در بادیه بر توکل میرفتم جوانی سیزده ساله یا چهارده ساله را دیدم جامه مختصر پوشیده در بادیه تنها راه میرفت تا بنزدیک من رسید گفتم ای جوان بر تن خود زنهار خورده که چنین آمده در بادیه یا خود چون منقطع شده گفت منقطع نشده ام که من خود چنین آمده ام گفتم زاد و راحله است گفت طعام و شراب کجاست اشارت باسمان کرد خواستم تا وی را امتحان کنم گفتم باری مرا بغایت تشنگی دریافته چه بودی اگر شربت آب بودی من این گفتم او دست بهوا دراز کرد و قدحی آب گرفت و برف در انجا افکنده و بدو بخنبانید و پیش من داشت من عجب داشتم و ازین گفتم ما بهذا این پایه از کجا یافتی گفت اذکرونی فی الخلوات یذکرنی فی الفلوات خدای تعالی جمع کرد درین آیه میان ذکر و شکر و ذکر به سه گونه است بدل و زبان و جوارح اما ذکر بدل تفکر باشد و آن سر جمله عبادتهاست از برای آنکه سکون نفس و طمانینه دل بدانست الا بذکر الله تطمئن القلوب و رسول فرموده که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة اما ذکر بزبان تسبیح و تهلیل بود و ذکر بجوارح سر جمله طاعات از نماز و روزه و زکوة و حج و بعضی علما گفته اند ذکر سه است ذکر الاه و اذکر اسم ربک ذکر رب الارض والسماء اما ذکر الاه قوله و اذکروا نعمة الله علیکم و ذکر الاسماء و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا و اما ذکر الله فی قوله و اذکروا الله ذکرا کثیرا و چون ذکر و بسیار کوی ذکر بسیار تو در جنب فرگذاران اندک بود و ابو سعید خدری گفت که چون آیه آمد که و اذکروا الله ذکرا کثیرا رسول خدای ذکر گفت که کافران گفتند محمد دیوانه شده حق تعالی سه چیز را به سه چیز وعده داد ذکر را بذکر که فاذکرونی اذکرکم و وفا را بوفا که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و فسحت را بفسحت که فافسحوا یفسح الله لکم و ذکر خدای بنده را بعد چیز بود یکی ذکر وی کو بید و ستایش کو بید در کتابهای خود بر زبان پیغمبران بر آسمان بر زبان فرشتگان و دوم بایجاب ثواب و کرامت و رضا و اما شکر اعتراف باشد بنعم منعم یا چیزی از تعظیم و اعتراف بنعمت خدای بدل باشد و اعتراف بزبان برای نعمت خوف باشد و درین غایت شکر باشد بر نعمت و شکر هیچ منعم نبود الا بر نعمت خدای تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون بحق بشما رسد و از نوع خایف و ترسان شوید و در کشیدن بار تکلیف تکالیف شرعی استعانت بصبر و نماز جوئید اگر بلا بشما رسد صبر کنید و با داء تکلیف صبر کنید که خدای تعالی یار صابران است با ایشان است بر دشمنان نصرت دهد و میان آدمیان ظفر کرد اند مفسران گفته اند مراد بصبر روزه است خدای تعالی چند جا روزه را صبر خوانده است و سلام علیکم بما صبرتم ای صمتم و جزاهم بما صبروا ای صاموا و صبر سه گونه است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت ولا تقولوا لمن یقتل و مگویید کسانی را که در جنگ بدر شهید شده اند که ایشان مرده اند بلکه ایشان زنده اند لیکن شما حال ایشان نمیدانید عبد الله عباس گفت مراد کشتگان بدر اند که چون کفار ایشان نفی مردمان گفتندی مات فلان مات فلان حق تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد از گفتن آن و ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت از انصار عبد الله عباس گفت ایشان زنده اند

بازدرج و اجساد خویش بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شاد اند بدانچه خدای تعالی بایشان میدهد چنانکه در حق
کافران از انواع عذاب و اصناف عقاب بیچه شد که النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و بعضی گفته اند مراد بحیات ذکر نام نیک
ایشانست که در دنیا بماند پس بمثابه آن باشد که زنده اند و بعضی گفته اند ایشان زنده اند بارواح و قالب انکه خوردن و آشامیدن
قالب کمال بود و خدای تعالی ایشانرا بدین صفت کرده و در خبر است که پیغمبر گفت خدای تعالی شهید را شش خصلت بدهد اول قطره
خون او که بر زمین افتد جمله گناهان او عفو کند و جای او در بهشت باو نماید و یکی از حور العین بجفت او کنند و از فزع اکبر ایمن گردد
و از عذاب گور نیز ایمن باشد و حله ایمانش بیارایند و شفاعتش در حق هفتاد کس قبول کنند **ولنبلونكم بشيء من الخوف**
والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا
انا لله وانا اليه راجعون میگوید که ما هر آینه بیازماییم و امتحان کنیم تا معلوم گردد دیگرانرا که شما در طیبت صبر میکنید یا
حکم خدایرا گردن می نهید یا نه بچه بیازماییم بچیزی اندک از ترس و بیم و قومی که دشمنان شما اند و بگرسنگی و قحط و بنقصان ترح مال
نقصان میوه و عبد الله عباس گفت دنیا سرای بلاست و درو مکلفان مبتلا اند و معنی ابتلا تشدید تکلیف است تا بنقصان مستحق
ثواب عظیم شوند بخوف از دشمن و بعضی گفته اند که بحرب با دشمنان دین در سبیل جهاد و بگرسنگی یعنی قحط و تنگی اقوات و
و نقصان مال یعنی نقصان تجارت و هلاک چهارپایان و نقصان حرکت نفس بمرگ یا بیماری و پیری شافعی گفت بشيء من الخوف یعنی
ترس از خدای تعالی و عقاب او و گرسنگی و روزه ماه رمضان و بنقصان مال یعنی زکوة و صدقات و نقصان نفس از مرگ و بیماری
و نقصان میوه یعنی مرگ فرزندان و فرزند زادگان که فرزند میوه دل باشد ابوموسی اشعری از رسول روایت کرد که چون بنده را
فرزند بمیرد خدای تعالی فرشتگانرا گوید بنده مرا فرزندی پسندیده و میوه دل از وجدا کردید گویند بلی گوید بنده من در آنحالت چه
گفت گویند بار خدایا ترا در آنحال حمد و ثنا گفت و استرجاع کرد گوید برای بنده من خانه در بهشت بنا کنید و آنرا بیت الحمد نام نهید
پس میفرماید که وبشر الصابرین ای محمد بشارت ده کسانی را که در مصیبت صبر کنند و جزع نکنند ایشانرا بشارت ده و آن
کسانی اند که چون مصیبتی بایشان رسد استرجاع کنند و با خدای گریزند و گویند ما خدایرا ایم امروز ملک و حکم و فردا رجوع ما در آخرت
باوست انا لله اقرار است خدایرا بملک و انا الیه راجعون اقرار است ما بر نفس خویش بهلکه گفت رسول چراغی برد گفت
انا لله وانا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این نیز مصیبت است گفت هرچه مرد را برنجاند مصیبت باشد سعید جبیر گفت هیچ امت
در مصیبت آن نداد که این امت را یعنی کلمه استرجاع نه بینی که یعقوب را چون مصیبتی رسید گفت یا اسفا علی یوسف و اگر او را این
کلمه دادندی فزع بدین کردی رسول گفت من استرجع عند المصيبة جبر الله مصيبته و احسن عقباه و جعل له خلفا صالحا یرضاه هر کرا
نزد مصیبت استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او نیکو گرداند و او را خلفی صالح پسندیده بدهد چهار خصلت که
هر که دارد ویرا در بهشت خانه بنا کنند در همه حال کلمه لا اله الا الله گفتن و بر گناه استغفار کردن و در نعمتها کلمه الحمد لله بر زبان راندن
و در وقت مصیبت کلمه انا لله وانا الیه راجعون خواندن ام سلمه گوید که رسول فرمود که هر کس را که مصیبتی رسد گوید انا لله وانا الیه
راجعون انگه گوید اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلفنی خیرا منها خدای تعالی ویرا عوض بهتر ازان دهد ام سلمه گفت چون شوهرم را وفات رسید
من گفتم در میان مسلمانان بهتر از ام سلمه که باشد تا رسول حاطب بن ابی بلتعه را بخواستگاری من فرستاد گفتم دختری دارم و مردی
غیورم گفت دخترش را خدای کفایت کند اما غیوریش من دعا کنم تا برود انس مالک گفت روزی رسول زنی را دید که بر گور فرزند
میگریست ویرا گفت اتقی الله واصبری زن گفت مصیبت من ترا در نکند رسول بگذشت آن زن را گفتند که این شخص را نشناختی او رسول

خدای بود آن زن مر او را بانحضرت بدوید و تضرع کرد و گفت یا رسول الله ترا نشناختم و جواب بدادم بانکه گفتم حالا صبر کنم فرمان بردارم رسول
گفت الصبر عند الصدمة الاولی صبر نزد مصیبت باید کرد که هر چند مصیبت بیشتر باشد مزد صبر کردن بیشتر باشد ذو النون مصری گفت
بگورستانی گذشتم زنی دیدم با جمال گوری چند فراپیش گرفته میگریست و این بیتها میخواند صبرت فکان الصبر خیر مغبة
وهل جزع یجدی علیک فتجزع صبرت علی ما لو تحمل بعضه جبال برضوی اصبحت تتصدع ملکت دموع العین ثم رددتها الی الناظر
فالعین فی القلب تدمع او را گفتم ترا چه مصیبت افتاده گفت دو پسر داشتم که راحت دل و آسایش جان من بودند پدر ایشان
روزی گوسفندی بکشت و کارد آنجا بگذاشت و برفت و من مشغول بودم پسر مهین کهین را گفت بیا تا من ترا بگویم که پدرم چگونه گوسفند
را کشت انگه ویرا دست و پا ببست و بخوابانید و کارد برگرفت و بگلوی وی مالید و ویرا سر ببرید چون خبر یافتم بانگ بر وی زدم
از من بگریخت و بکوه رفت پدرش در آمد گفتم حال چنین افتاد پدر بطلب پسر رفت و بسیاری بگردید عاقبتش یافت
گرگ دریده پدر ساعتی بر سر وی بود انگه ویرا برگرفت و بخانه آورد و در راه از تشنگی بیابان بر وی کار کرده بود [illegible] چون ساعتی بر آمد
وی نیز متوفی شد چهار روز بر سر پسر بگریه داشتم طفل و من یکی طعام پخته بودم بگذاشتم و بکار ایشان مشغول شدم آن پسر کوچک خرد
بسوی دیگ رفت و دیگ را بجنبانید و بر خود بریخت و او نیز بسوخت یکبار جمله فوت شدند اکنون من تنها چنین
تو می بینی گفتم چگونه صبر میکنی برین مصیبت و جزع نمیکنی گفت اندیشه کردم از صبر و جزع دو مرد بودندی و با یکدیگر برابر بخشیدندی آنگه
صبر غالب آمدی انس مالک گفت مردی بود از جمله صحابه که همیشه پیش رسول بودی و ویرا پسری بود و متوفی شد روزی چند
بمسجد نمی آمد رسول گفت که ویرا چه افتاده که بمسجد نمی آید گفتند یا رسول الله ویرا پسری بود و متوفی شد گفت ویرا بخوانید چون بیامد حضرت
او را گفت ای فلان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در هیچ نیستی که بهر در بهشت که در آیی پسر را بینی ایستاده و ترا
گوید ای پدر من بی تو در بهشت نخواهم رفتن آن مرد خوشدل شد صحابه گفتند یا رسول الله این مرد راست خاص گفت نه که جمله مسلمانان را
چون صبر کنند انس روایت میکند که در صحابه مردی بود کنیت وی ابوطلحه بمسجد رفت بنماز آن زمان پسرش فرمان یافت مادر برخاست و
پسر را در خانه برد و بنهاد و برخاست و طعام راست کرد مرد باز آمد و گفت بیمار چگونه است گفت از دوشب ساکنتر است و هیچ شب نخفته
انگه طعام پیش آورد و نان بخوردند و جامه خواب بیاوردند و بخفتند مرد خلوت ساخت و از غسل بیرون رفت چون آخر شب بود خواست که
بیرون شود زن گفت یا ابا طلحه فلان کس عاریتی از کسی گرفته مدتی بداشته و از ان تمتع گرفته اکنون خداوندش از وی باز میخواهد خشم
میگیرد و اظهار کراهت میکند ابوطلحه گفت بیخرد مردی با انصاف کسی است زن گفت بدانکه این عاریت که خدای بما داده بود پسرست آنرا
از ما باز ستد حق آنست که رضا و تسلیم را کار بندیم مرد گفت راست میگویی انا لله وانا الیه راجعون و الحمد لله چون از کار فارغ آمد
پیش رسول رفت رسول گفت بارک الله فی لیلتکما خدای شب بر شما مبارک کرد و از ان خدای تعالی ویرا پسری بکرامت داد و عبد الله نام کرد
عمر خطاب گفت در بعضی راهها اعرابی دیدم گفتم از کجا می آیی گفت از نزدیک دو سه که مرا در بین کار است گفتم آن چیست گفت پسری
داشتم و در وی کار بر روی او میکند انیم از منش باز برفند در بین که دو قفش کرده دو سال است که هر روز بجای می روم و بر وی زارش گریم
گفتم ویرا هیچ مرثیه گفته گفت بلی گفته ام **شعر** یا غائبا ما یؤب فی سفره عاجله موته من حضره یا قرة العین کیف لی انسه فی
طول لیلی نوم و فی سحره شربت کاسا ابوک شاربها لا بد منها له علی کبره **اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة**
واولئك هم المهتدون ایشانند بجماعت که برایشانست از خدای تعالی صلوات و رحمت و ایشانند که
راه یافته اند رحمت و ثواب بحق صواب ابن عباس گفت اینجا مراد بصلوة مغفرت و آمرزش است ابن کیسان گفت ثنا

دیگران گفته‌اند که وابرای خلاف لفظ است یکی از جمله صحابه هر وقت که این آیه خواندی گفتی نعم العبد و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده‌اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن رسول گفت نعم الخلیل
ابراهیم ابتلی فصبر و اعطی فشکر و لولا انی اخاف علی امتی لسالت بهم الامانة [illegible] فعلقوا الاخرة و ضعفت الدنیا نیک خلیلی بود ابراهیم
خدا او را ابتلا کرد صبر کرد و بداد او را نعمتش شکر کرد و اگر نه آن بودی که بر عترت خود میترسم برای ایشان امانت خواستمی و لیکن ایشان را
با دنیا چکار است ایشان را برای آخرت آفریده‌اند و دنیا را برای ایشان جبرئیل آمد و این آیه آورد که ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع [illegible]
پیغمبر بخواند و این آیه برو خواند و گفت یا محمد کلمات ابراهیم [illegible] این کلمات تراست و کلمات ابراهیم آنست
و ماه و لقد سبقت اجابة [illegible] که من برای تو است خواهم خدای تعالی اجابت کرده بداد [illegible]
ولایة علی بن ابی طالب [illegible] و مراد بکلمات ابراهیم [illegible]
که ولنبلونکم بشیء من الخوف چیزی از خوف یعنی حرب و قتال و جهاد و آن امتحان و تکلیف او بابو [illegible] از جمله صحابه
خلایق با هر کجا سری [illegible] و الجوع و گرسنگی و مراد روزه است [illegible]
[illegible] و نقص من الاموال [illegible]
مراد است [illegible] و نقص [illegible]
[illegible] الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة [illegible]
[illegible] بالقتال [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] گفت ای پسر [illegible]
یک حاجت گفت آن چیست گفت آنکه کشف عورت [illegible] گفت [illegible] علی [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] عمر خطاب گفت ای علی [illegible]
[illegible] و نقصان [illegible]
[illegible] اشارت [illegible]
[illegible] نقصان میوه [illegible] امام حسن [illegible]
و امام حسین را در کربلا شهید [illegible] امیر المومنین [illegible] الثمرة [illegible] میوه [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
ایشان [illegible] دشمنان [illegible] دشمن [illegible] دوست [illegible]
جعفر صادق [illegible] که این آیه [illegible] جعفر طیار [illegible] انا لله و انا الیه راجعون امام جعفر صادق
گفت کسی پیش از وی این سخن نگفته بود و این کلمه بر زبان نرانده خدای تعالی گفت [illegible]
[illegible] صلوات و رحمت [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] صبر [illegible] صلوات [illegible] صلوات [illegible]

کسی نبود در زمان بنی امیه و بنی عباس بر ایشان صلوات داده‌اند کسی انکار نکرده [illegible] در حق امام زین العابدین گفته و گفته‌اند
در حق امام رضا شعر [illegible] الصلوة علیهم [illegible]
اگر در غیب عداوت ایشان [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] امیر المومنین علی بن ابی طالب [illegible] امیر المومنین و
ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما
ومن تطوع خیرا فان الله شاکر علیم عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت [illegible]
[illegible] اساف [illegible] نائله [illegible] صفا [illegible] مروه [illegible]
گفته‌اند ایشان مردی و زنی بودند و در خانه کعبه زنا کردند خدای تعالی ایشان را سنگ گردانید یکی را بر صفا نهادند و یکی را بر مروه تا خلقان
[illegible] مشرکان [illegible] برای عبادت نصب کردند [illegible]
[illegible] سعی کردندی [illegible] چون اسلام آمد و خانه کعبه از بتان پاک کردند [illegible]
[illegible] سعی کردند [illegible] سنت جاهلیت است [illegible]
تعالی این آیه فرستاد و گفت صفا و مروه از اعلام مناسک حج است [illegible] خدای [illegible]
کند یعنی چون طواف حج کرده باشد یا طواف عمره میان صفا و مروه [illegible] سعی باید کرد میان صفا و مروه [illegible]
[illegible] طواف کند [illegible] سعی [illegible]
باشد [illegible] سعی کند خدای [illegible] جزا [illegible] نقصان [illegible]
سعی میان صفا و مروه فرضست و آن از ارکان حجست [illegible] روایت کرده‌اند که گفت یا ایها الناس کتب علیکم السعی فاسعوا
سعی بر شما نوشته‌اند سعی کنید جابر بن عبد الله روایت کرد که چون رسول حج کرد و به صفا و مروه رسید سعی کرد و گفت ان الصفا
والمروة من شعائر الله فابدوا بما بدا الله [illegible] عبد الله عباس روایت کرد [illegible]
ام اسمعیل گفت این آیه [illegible] اسمعیل [illegible] صفا [illegible] مروه [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما
بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا واصلحوا
وبینوا فاولئک اتوب علیهم وانا التواب الرحیم عبد الله عباس گفت این آیه در حق روسای یهود آمد چون
کعب اشرف و کعب اسد و عبد الله صوریا [illegible] پوشیدند [illegible]
[illegible] محمد در توریة [illegible] خدای این آیه فرستاد در حق ایشان [illegible]
[illegible] پوشیدند [illegible] در توریة [illegible] دلالت میکند
بر صحت نبوت محمد [illegible]
هیچ اشکال و اشتباه [illegible] خدای تعالی ایشان را لعنت میکند [illegible]
[illegible] باصلاح [illegible]

توبه ایشان قبول کنم و ایشان را بیامرزم که من توبه پذیرنده مهربانم عبدالله مسعود گفت رسول فرمود که من سئل عن علم فکتمه الجم یوم القیامة بلجام من
النار هر کسی که او علمی داند و او را از آن پرسند و بازپوشد ویرا روز قیامت او را بیاورند لگامی از آتش دوزخ بر دهان کنند
عبدالله عباس از رسول روایت کرد که رسول گفت علمای این امت دو مرد بودند یکی آنکه خدای تعالی ورا علمی بدهد و او بدان بخل
کند بر بندگان خدای تعالی و بدان طمع کند و آنرا بهای اندک فروشد فردای قیامت او را بیاورند لگامی از آتش دوزخ بر سرا
کرده بر مجمع قیامت بگذرانند و فرشته ندا میکند که فلانست پسر فلان که بعلم بخل کرده و بهای اندک فروخته او را همچنین عذاب کنند
تا خدای تعالی از حساب خلقان بپردازد و بینات کتابهای وحی است به پیغمبران و الهدی جواهر شرعی است و عقلی و ...
و اظهار آن فرض علی الکفایه است و اظهار و بیان کردن خدا را برای روشن کردنست بر خلقان قتاده گفت مراد بلاعنان ...
تا هوام زمین تا حشرات عبدالله عباس گفت همه جانوران اند مگر جن و انس ضحاک گفت چون کافر را در گور زنند فرشتگان بیایند
و سوال کنند که من ربک و من نبیک و ما دینک خدایت کیست و پیغمبرت کیست و دینت چیست گوید ندانم عقمعی از آتش ...
زنند که همه جانوران بشنوند مگر جن و انس هر که بشنود بروی لعنت کند آنکه کفر کردند و بر آن بمردند همچنانکه ان الذین
کفروا وماتوا وهم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین
فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون حق تعالی چون گناه آنانکه ایمان آوردند فرمود که آیت ...
وچون برحمت رسید ... آنها میکنند که ایمان نیاوردند و توبه نکرده و بمردند میگوید بدرستی که آنکسانی که کافر شدند ...
بمحمد ایمان نیاوردند و توبه نکرده و بمردند و صفت و نعت آنحضرت پوشیدند تا زنده بودند لعنت خدای و فرشتگان و جمله مردمان
بر ایشان که وصفت نا کرده بودند لعنت خدای بود و چون بمردند تا ابد لعنت باشد ابوالعالیه گفت این در قیامت باشد که
کافر را در عرصه قیامت بدارند و لعنت خدای بر ایشان لعنت کنند آنگه مومنان آنگه فرشتگان سدی گفت هیچ دو کس یکدیگر را
لعنت نکنند الا که لعنت ایشان بکافران گردد لا یخفف تخفیف نکنند از ایشان عذاب را و لا هم ینظرون ایشان را مهلت ندهند که
از ایشان ماند و نه دوزخ بدر آید و نه عذاب بر ایشان سبک آید نه بفرستند تا باز رهند و نه در عذاب ایشان فتوری و نقصانی باشد لعنت
خدای دور کردن بندگان باشد از رحمت و ثواب و از فرشتگان و مومنان طلب دوری ایشان از رحمت والهکم اله واحد لا اله الا
هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما
ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة
وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لایات لقوم یعقلون ابن عباس گفت ...
قریش پیغمبر را گفتند ای محمد ما را صفت خدای خود بگو خدای عز و جل این آیت بفرستاد و در سوره اخلاص صفت خدای شما خدایست یگانه
در الوهیت و باوی هیچ شریکی نیست و انبازی نه خدایست بخشاینده و مهربان بر آفریدگان تمام و بر بندگان مطیع خویش خاص
رسول روایت که نام بزرگترین خدای تعالی در سوره البقره است فی قوله والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و در سوره ...
آل عمران واحد یکتائی خدای تعالی بر چهار وجه بود یکی آنکه مثلی و کفوی ندارد دوم آنکه منفرد بود بالهیت و مستحق عبادت ...
تجزی و تبعیض ندارد و بروی روا نباشد چهارم آنکه در صفت ذات منفرد است از قدیم و دیگر صفات لا اله الا هو ...
معنی آنست که هر چه اثبات کردند ارباب معبودان همه منفی است و صلاحیت الهیت و استحقاق عبادت نیست که
خدای را جل جلاله این کلمه کلمه اخلاص است و هر که دست در وی زند دست در عروه وثقی زد لقوله تعالی فمن یکفر بالطاغوت و یومن

بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و این کلمه تقوی است لقوله تعالی والزمهم کلمة التقوی و کلید بهشت است مفتاح الجنة لا اله الا الله ...
و حرز ... لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی چون حق تعالی ذکر وحدانیت خود کرد مشرکان گفتند کیف یسع الناس اله واحد
این همه مردمان را چگونه یک خدای کفایت بود امروز گرد بر گرد کعبه سیصد و شصت بت است ... این همه ...
نیکو بود آنچه دعوی میکنی آیتی بیار تا بدان صدق تو بشناسیم خدای تعالی این آیه فرستاد و سعید جبیر گفت جهودان گفتند
ارنا آیه ما را آیتی بنمای چنانکه پیغمبران پیشین را بوده ... و دیگر جهودان گفتند چنانکه آیه موسی ید بیضا بود و فلق دریا و قلب عصا بود و
ترسایان میگویند معجزه عیسی شفای اکمه و ابرص و احیای موتی بود تو نیز از خدای درخواه تا کوه صفا را زر کند رسول گفت خداوندا
کوه صفا را زر ... می آمد که من اینکه ایشان میخواهند بکنم ولیکن اگر ایمان نیاورند ایشان را عذابی کنم که در جهان کس را نکرده باشم
رسول گفت بار خدایا نمیخواهم بگذار تا ایشان را دعوت میکنم روز بروز خدای تعالی این آیه فرستاد و در وی آیه هفت دلیل یاد کرد
بر وحدانیت خود اول خلق آسمان دوم زمین سوم اختلاف شب و روز چهارم کشتی دریا پنجم باران که زمین زنده کند ششم انواع جانوران زمین
هفتم گردانیدن بادها هشتم ابر مسخر میان آسمان و زمین هر یک ... دلیلها و عجیبها است زمین را فرش کرد که والله جعل لکم الارض فراشا
و قرار و بساط و مسکن و محل آمد و شد کردانید تا آن وقت که زنده باشیم بر روی زمین چون بمردیم در شکم زمین ... الم نجعل
الارض کفاتا احیاء و امواتا آنگه آسمان را سقف کردانید و آنرا با آفتاب و ماه و ستارکان بیاراست و هر یکی را بروجی ترتیب و ترکیب کرد
که نفع او بما رسد و ضرر او از ما دفع شود چنانکه فرمود که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و چون نظر
کنیم در اختلاف احوال ایشان ما را دلیل حاصل شود بر حدوث ایشان که حدوث ایشان دلیل بود بر احتیاج بمحدث قادر چنانکه ...
درست ... و دیگر آنکه آسمان را برداشت بی عمود و ستونی از زیر آن و بی علاقه از زبر آن این دلیل باشد بر کمال قدرت که اگر همه عالم
جمع شوند تا یکمن سنگ را بی عماد و ستونی و علاقه در هوا معلق بدارند نتوانند آنگه زمین را بیافرید و آنرا مختلف گردانید بعضی ...
و اشجار و در بعضی معادن و جبال و انهار و در یک مقام انواع گیاه ملون بطعم مختلف ... بعضی نفع و بعضی ضرر چنانکه خواست
حسب مصلحت و اراده بیافرید و اختلاف آمد شد روز و شب بدید کرد یکی را روشن و نورانی کرد و دیگری را سیاه و ظلمانی که گاه شب
بکاهد و در روز افزاید گاه از روز بکاهد و در شب افزاید تقدیم شب بر روز برای آن کرد که شب پیش از روز آفرید بلکه روز ...
آفرید و قوله تعالی و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار حق تعالی جهان را که آفرید مظلم و تاریک بود آفتاب و ماه را بیافرید یکی آیه و علامت روز
کرد و یکی آیه و علامت شب کرد و شب را از برای راحت و آسایش بیافرید و روز را از برای معاش که وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا
النهار معاشا اگر همیشه شب بودی ثمرات و غلات نبودی حیوانات تباه شدندی و اگر همیشه روز بودی آفتاب زراعات ...
خود سوخته کردانیدی و بقای حیوانات نماندی و اسباب معیشت همه تباه گشتی پس خدای تعالی اختلاف روز و شب مخلوقات ...
میپروراند و ایشان را نشو و نما میدهد و کشتی دریا تالیف آب از لطافت چنان آفرید که کشتی چوبی بر روی آن تالیف چوب ...
چنان ساخت که اگر چه وزنش گران بود در آب فرو نشود بخلاف سنگ و آهن و آب را سبب حیات همه چیز کردانید و جعلنا من الماء
کل شیء حی آنگه او را قطره قطره فرود آورد و بسیار ریگ آن هیچ قطره بقطره دیگر آمیخته نکرده و بحسب مصلحت در قلت و کثرت فرود آورد
چنانکه ... آنگه در میان ابرها جزئی ساخته چون جسمی مغربل ... بعدد قطرات باران تا آب ... باز ... آید
بر زمین آید زمین اخراب کرد آنگه زمین مرده را بنبات زنده گردانید و در زمین از هر جنسی جانوران آفرید بعضی مرکوب و بعضی
ماکول و بعضی برای زینت و بعضی برای منفعت و بعضی ... بعضی طعام باشد و بعضی ادام و بعضی تجارت ...

کوه والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة و بادها را میگرداند گاهی شمال گاهی جنوب گاهی صبا و گاهی دبور گاهی نسیم گاهی عقیم گاهی لواقح گاهی
گاهی رحمت و گاهی عذاب و خبرست که روزی موسی کلیم با خدای کریم در مناجات گفت الهی ارنی سرا من اسرار حکمتک بار خدایا اسرار
حکمت چیزی بمن نمای خطاب آمد که ازین کوه فرو شو بسرای که در وی است در آنجا شو آنجا چهار سرای بینی جواب یکدیگر در آن سراها
جمعی از ایشان بپرس که ایشان از چه صنعت در رنده و چه میباید کار ایشان را موسی از کوه فرود آمد و بدان جه رسید در رفت آنجا
سرای دید فرا رسید بدر سرای رفت و گفت ای مردمان شما چه کسانید و کار شما چیست و حاجت شما بخدای چه چیزست گفتند ما
مردمان دهقانیم کار ما کشاورزیست و حاجت ما بخدای باران است اگر امسال باران آید ما غنی شویم که تخم بسیار در گل افکنده ایم
از آنجا بدر سرای دیگر رفت و گفت کار شما چیست گفتند ما مردمانیم که پیشه ما کلیسا ساختن است و سفال بسیار ساخته ایم اگر
آفتاب بسیار باشد و باران کم مستغنی باشیم بدر سرای دیگر رفت و پرسید گفت غله بسیار داریم در صحرا آن را نرم کرده ایم اگر باد
آید غله را پاک کنیم و ما را خیری تمام حاصل شود از آنجا بدر سرای دیگر آمد احوال پرسید گفتند ما خداوندان درختان میوه ایم و میوه بسیار
بار آورده اگر باد نبود یا کمتر بود میوه ما بر درخت بماند و غنی شویم موسی متعجب از آنجا بازگشت و گفت بار خدایا یکی باران میخواهد و یکی آفتاب
میخواهد و یکی باد مطلبد و یکی آرام باد و هر چهار حاجات ایشان مختلف و مرادات ایشان متباین [illegible] خدای که هر یک را روی
مصلحت [illegible] کرده [illegible] ابن عباس گفت ریاح در رحمت گوید و ریح در عذاب رسول [illegible] چون [illegible] آمدی
اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا و السحاب المسخر بین السماء والارض و میغ فرمان بردار [illegible] عجب [illegible] حدوث آسمان و زمین [illegible] است
[illegible] ابر آسمان [illegible] حدوث آسمان [illegible] ابر [illegible]
آفریدن آسمانها معلق [illegible] یکدیگر [illegible] و آفریدن زمین [illegible] و در آمدن شب و روز [illegible] یکدیگر [illegible]
که بر روی آب دریا میرود [illegible] منافع مردمان و در آنچه خدای فرو فرستاد از آسمانها [illegible] زمین [illegible]
و در آنچه پراکنده کرد در زمین از هر جانوران جنبنده و در گردانیدن بادها گاهی شمال و گاهی دبور گاهی صبا گاهی جنوب و در ابر مسخر و معلق
میان آسمان و زمین [illegible] نشانهاست [illegible] خدای تعالی [illegible] بیند و بدیده عقل [illegible] نظر
و بدانند که آن را فاعلیست قادر و عالم [illegible] افعال او محکم و متقن است [illegible] موجود [illegible] افعال [illegible] معقول نباشد [illegible]
او موجودیست [illegible] افعال [illegible] افعال اجسام [illegible]
[illegible] قادر بقدرت [illegible] رسول خدای [illegible] آیه [illegible]
این آیه [illegible] و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین
امنوا اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا وان الله شدید العذاب
و از مردمان کسانی اند که بجز خدا انداد میگیرند یعنی همتای خدای [illegible] گفت مراد بتان اند [illegible] گفت مراد سادات و
بزرگان ایشان اند که ایشان را ارباب خود گرفته اند [illegible] خدمت و تواضع میکنند و دوست میدارند چنانکه خدای را دوست
یعنی دوستی خدای و دوستی بتان [illegible] ایشان بخدای [illegible] ولئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله [illegible]
آسمان و زمین خدای را میدانند و عبادت بتان برای تقرب [illegible] ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی [illegible] خدای
[illegible] والذین امنوا اشد حبا لله [illegible] دوستی ایشان مر خدای را [illegible]
مؤمنان خدای را پرستند [illegible] کافران [illegible] معبود خود [illegible] پناه بخدای [illegible]

الغرض

اتّبعوا من الذين

الغرض من عون [illegible] مؤمنان [illegible] خدا [illegible] عبادت [illegible] دوستی [illegible] بتان و دوستی [illegible]
مقصور است [illegible] خدای [illegible] قیامت خدای تعالی فرماید تا مؤمنان کافران را جمع کنند [illegible]
[illegible] دوستی این بتان میکردید [illegible] دوستی [illegible] معبودان خویش در آتش [illegible] شدن ایشان
[illegible] مؤمنان [illegible] بار خدایا [illegible] دوستی [illegible] در آتش [illegible] والذین امنوا اشد حبا لله [illegible]
ایشان [illegible] مؤمنان [illegible] دوستی [illegible]
[illegible] ولو یری الذین ظلموا [illegible] عذاب خدای را [illegible]
که قوت و قدرت [illegible] خدای راست [illegible] خدای تعالی [illegible] بت پرستان ایشان [illegible]
[illegible] عظیم باشد [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] قوت و قدرت [illegible] خدای راست و عذاب خدای سخت [illegible]
اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة
فنتبرا منهم کما تبرؤوا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین من النار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
حکایت کرد [illegible] یرجع بعضهم الی بعض القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین [illegible]
اصنام [illegible] خدای تعالی ایشان [illegible]
و اسباب [illegible] منقطع شود [illegible] معبودان [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] قتاده گفت مراد اسباب مودتست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الناس کلوا مما فی الارض
حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین انما یأمرکم بالسوء والفحشاء وان تقولوا

عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ
لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ مفسران گفته اند که این آیه در شان قبیله بنی ثقیف آمد و عامر و صعصعه و بنی مدلج که ایشان بر خویشتن
حرام کرده بودند بعضی از حرث و انعام و بحیره و سائبه و وصیله خدای تعالی ایشانرا نهی کرد و گفت ای مردمان بخورید آنچه در زمین است
حلال و پاک و بر خود حرام مکنید و راه شیطان مروید و فرمان شیطان مبرید که وی شما را دشمنی است هویدا
بدی و ناشایست فرماید و بدان وا میدارد که بگوئید بر خدای آنچه ندانید از دعوی باطل در تحریم حرث و انعام و اگر این خبر حلال است و آنچه گفته
سوء آن کفایتست که حدی بر وی واجب نیاید و فحشا آن بود که حد بروی واجب بود و گفته اند سوء معاصی است جمله گناهان و فحشا آن کل
که الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء مراد بخل است و منع زکوة آنگه گفت و اذا قیل لهم اتبعوا و چون گوئید ایشانرا یعنی یهود را
یا مشرکانرا که دست ازین طریقه بدارید و پیروی کنید آنرا که خدای فرستاده از قرآن که در وی بیان حلال و حرامست جواب آنکه گویند ما آن کنیم
خواهیم بلکه آن کنیم که پدرانرا بر آن یافته ایم و اگر چه پدران نادان بوده باشند و توحید و عدل ندانسته باشند و باحکام شریعت راه نیافته و
براهی نفس پیروی پدران کنند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ
عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ
تَعْبُدُونَ و مثل آنکه دعوت میکنند کافرانرا و آیات حق بر ایشان میخوانند و ایشان آنرا فهم نمیکنند و نمیدانند و بدان
متعظ و منزجر نمیشوند چون مثل کسیست که بانگ میزند بر آنچه نشنود الا آوازی و ندائی و فهم نکند که چه میگوید یعنی مثل ایشان چون
بیخبران میشوند و فهم نمیکنند و نمیدانند چون مثل چهارپایانست که ایشان نشنوند الا آوازی که میشنوند و فهم نکنند پس ایشان کران
گنگان و کورانند نمیشنوند آنچه ایشانرا در آن خیری بود و کورانند راه راست نمی بینند و اگر می بینند متابعت نمیکنند و ایشان خود
غافلند یعنی استعمال عقل نمیکنند و این بچهار وجه است که ایشانرا یکبار تشبیه بچهارپای کرد که اولئک کالانعام و یکبار تشبیه بمرده
کرد انک لا تسمع الموتی چنانکه شاعر گفت شعر لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیاة لمن تنادی آنگه حق تعالی مؤمنانرا خطاب کرد و گفت
ای مؤمنان بخورید از روزیهای پاک حلال که شما را داده ایم و هر چه روزی بود آن پاک و حلال بود و حرام و پلیدی را روزی نخوانند و مراد بطیبات
طعامهای لذیذ است و خوش ابو هریره روایت کند از رسول که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین
فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات خدای پاکست قبول نکند الا پاک و مؤمنانرا همان فرمود که پیغمبرانرا یعنی بخوردن حلال و پاک و خوش
آنگه گفت مردی که سفرهای دراز کند شوریده موی و اغبر کرده و دست باسمان بر دارد و یا رب یا رب میگوید و طعام و شراب و لباس
از حرام بود خدای تعالی چگونه دعای او اجابت کند و بروایتی دیگر گفت خدای پاکست و پاک دوست دارد و کریمست و کرم دوست دارد
و جواد است و جود دوست دارد پس این خود پاکیزه دارید و چنان مکنید که جهودان پلیدی در سرای خود ... و شکر ... چون
روزی شما بدست خداست شکر خدای کنید اگر خدای را می پرستید و در خبرست که رسول گفت خدای عز و جل گفته است که مرا با آدمیان و پریان
کاری عظیم افتاده اخلقهم و یعبدون غیری ارزقهم و یشکرون غیری من آفریدم و دیگری را پرستند و روزی من دهم و شکر دیگری کنند إِنَّمَا
حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّٰهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی درین آیه بیان محرمات میکند و میگوید که حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوک اگر چه جمله اجزای
خوک حرامست چون مقصود و معظم از وی گوشت اوست از برای آن گوشت را تخصیص کرد و حرام کرد هر چیز را که او را بنام خدای تعالی
نکشته باشند و آن آنست که چون در جاهلیت ذبح کردندی نام بتان بر زبان راندندی و گفتندی بسم اللات والعزی حق تعالی آنرا

حرام کرده اند پس فمن اضطر پس هر کسی که مضطر شود و درمانده و هیچ چاره نیابد کاره آنرا تناول کند او را رخصت هست که ازین محرمات چندان تناول کند که
سد رمق وی باشد بشرط آنکه ستمکاره نباشد بر مسلمانان و از حد نگذرد در خوردن حرام از سد رمق خویش از ائمه روایتست که مراد بباغی
که بر امام بحق بیرون آمده باشد و از طریق محققان معصیت تجاوز کرده باشد بروی این قدر هم حرام باشد و مراد بمیته گوشت خوردن هر حیوانی
باشد که در اسلام کشته نمیرد یا بکشند نه بر وجه شرع و این حکم شاملست جمله حیوانات را مگر ماهی که گرفتن و بیرون آوردن از آب کشتن او بود
و مذهب ما آنست که سر چیزی جدا کند و خون حرامست و این مخصوص است بآیه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان
یکون میتة او دما مسفوحا و خوک حرامست جمله او از اجزا و اعضا و هر چه آنرا بکشند بنام خدای بغیر نام حرام بود و ذبایح کافری
از اصناف کفار بنزدیک اهل البیت حلال نیست و مجاهد گفت اضطرار کرده باشد یعنی بر کراهت الی الکراه کنند در تناول این محرمات
وی حرجی نیست و بزه نباشد و مالک و شافعی گویند مضطر را هم نشاید خوردن و مجاهد گفت و سعید جبیر که معنی غیر باغ آنست که راهزن نباشد
بر امام مسلمانان خروج نکرده باشد و بنده ظالم نباشد از خواجه خود گریخته و او را حلال نباشد بسیار روا نکه خوردن و بعضی
مفسران گفته معنی آنست که نه آنکه طلب محرمات کند بعمد و نه آنکه تعدی کند از سد رمق که شبع که آنگه بروی حرجی نباشد از خوردن بیش
از سد رمق چنانکه خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود ایشانرا رخصت دهد بنزدیک ضرورت که تناول کنند این چیزها
إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ
بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ابن عباس گفت این آیه در حق کعب اشرف و کعب اسید و مالک بن ضیف
و امثال ایشان آمد از رؤسای جهود که ایشان پیش از بعث رسول عوام را خبر میدادند که نزدیکست که خدای تعالی پیغمبری فرستد
بمکه از فرزندان ... نام او محمد چون خدای تعالی رسول را فرستاد ایشان گفتند رؤسای خود را که ما این آن پیغمبر است که شما
گفتید ایشان گفتند این آن پیغمبر نیست و وقت بعث او هنوز نیامده او مردی باشد کوتاه بالا ازرق چشم اشقر و صفات رسول
بگردانیدند بخلاف راستی و عوام باز نمودند بطمع حطام دنیا خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت آنانکه باز می پوشند آنچه فرستاده
خدای از کتابی که توریة است در وصف و بیان نام و نعت محمد صلی الله علیه و آله و آنرا بهای اندک میفروشند یعنی آنرا باز می پوشند بسبب
مال دنیا جمع کنند و بخورند و ایشان آنانند که نمیخورند در شکم خود الا آتش یعنی پر میکنند شکم را از آتش هر که حرام خورد
آتش خورده باشد برای آنکه مال وی عاقبت آتش خواهد بود و با آتش خواهد رسید و لا یکلمهم خدای تعالی با ایشان سخن نگوید
یعنی ایشانرا محل ننهد که با ایشان سخن گوید یا خود سخنی نگوید که ایشانرا در آن خیری باشد گفته اند که این کنایتست از خشم و غضب چنانکه
یکی از ما بر کسی خشم گیرد و با وی سخن نگوید و لا یزکیهم و تزکیه ایشان نکند و بر ایشان ثنای نیکو نگوید گفته اند که ایشانرا از دوزخ
نجات ندهد و عفو نکند و آزاد نکرداند و ایشانرا عذابی رنجاننده باشد آنگه گفت ایشان آنانند که ضلالت بهدایت بدل
کردند و هدایت بگذاشتند و ضلالت اختیار کردند پس ایشان چه شکیبا مردمانی اند بر آتش دوزخ و چه چیز ایشانرا صابر کرده
بر آن بعضی مفسران گفته که معنی آنست که ما اجرأهم علی النار چه دلیر اند ایشان بر عملی که موجب آتش دوزخست فراء گفت
قاضی یمن حاضر بودم و او یکی با سوگند عرضه میکرد خصم او میگفت ما اصبرک علی النار گفتم چه میگوید گفت ما اجراک علی النار
ما ادومکم علیها چه صبر دارید شما بر معصیت که این عمل اهل دوزخست و صبر حبس نفس باشد آنگه بیان کرد این عذاب ایشانرا بسبب آن

که خدای تعالی کتاب یعنی توریة بحق فرستاد ایشان پنهان کردند و بازپوشیدند تا مستحق آن عذاب گشتند آنکه گفت آنانکه در توریة
اختلاف میکنند ایشان در ضلالتی دورند گفته اند مراد بکتاب قرآنست و اختلاف آنست که یکی میگوید سحرست و یکی شعر میداند و دیگری افسانه
پیشینیان میگوید ایشان در مخالفتی و مخالفتی اند و از صواب دور لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي
الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ
وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ سبب نزول این آیت آنست که جهودان در نماز روی بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و درین خصومت
میکردند چون پیغمبر را فرمودند که در نماز روی بکعبه آرد و این حکم را که روی به بیت المقدس آرد نسخ کرد هر قومی میگفتند قبله ما بهترست
خدای تعالی آیه فرستاد و رد کرد بر جهودان و ترسایان و گفت بر و نیکویی در آن نیست که شما برانید از هر قبله روی بجانب مشرق و مغرب
آوردن در نماز بر و نیکی نیست الا آنکس را که باوی ایمان آورد بخدا و بروز باز پسین و بفرشتگان و کتابها که خدای تعالی فرستاد
بپیغمبران و خاصه باین کتاب که قرآنست و باین پیغمبر که پیغمبر آخر الزمانست حق تعالی پس از ایمان نمود و گفت که کسی ایمان آرد و ببعث
و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب برای آنکه این همه طاعتست او را طاعت نزدیک کند و از معصیت دور گرداند
ایمان آوردن که ایشان بندگان خدایند و از گناه و زلت معصوم اند بخلاف آنکه مشرکان گفتند ایشان دختران خدایند
آنکه جهودان گفتند که ما دشمن جبرئیلیم و بوی ایمان نیاریم کسی که رسالت وحی بوی آرید و بکتاب قرآن که کلام خداست و ناسخ کتابها
دیگرست و گفته اند مراد بدان جنس کتابست آنکه ذکر عمل صالح کرد از عبادت مالی و بدنی و گفت آنکه مال بدهد بر دوستی مال یعنی
با آنکه مال او دوست دارد عبد الله مسعود روایت کرد که رسول چون ویرا پرسیدند که ای الصدقة افضل قال ان تعطی وانت تامل
العیش وتخشی الفقر فلا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا ولفلان کذا چون از رسول پرسیدند که کدام صدقه فاضلترست
گفت آنکه بدهی به تندرست و بخیل و مال او دوست داری و امید زندگانی داری و از درویشی ترسی و نگذاری تا آنکه جان بحلقوم رسد گویی
این فلان را و آن فلان را چه درین حال روی ندارد که در حال صحت و اختیار باتر دو داعی بود روایت کرد که رسول فرمود که آنکس که در
مرگ صدقه دهد مثل کسیست که چیزی بکسی دهد که او سیر شده باشد آنکه حق تعالی شش کس را یاد کرد که مال بایشان دهد اول خویشان
که صدقه بر ایشان هم صدقه باشد و هم صله رحم چنانکه رسول گفت الصدقة علی القرابة صدقة وصلة زینب عبد الله مسعود مال داشت
بر خویشان صرف کرد و از رسول پرسید که مرا درین چه مزد باشد گفت لک اجران اجر القرابة واجر الصدقة ترا دو مزد باشد مزد صدقه
و مزد درویشی دوم صدقه یتیمان و یتیم آن بود که در خوردی پدرش بمیرد و رسول گفت خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن الیه و شر بیوتکم
بیت فیه یتیم یساء الیه بهترین خانهای شما خانه ایست که در و یتیمی بود که باوی نیکی کنند و بدترین خانها آنکه در وی با یتیمان بدی
کنند ابو مالک از رسول روایت کرد که من ضم یتیما الی طعامه وشرابه حتی یستغنی عنه وجبت له الجنة هر که یتیمی را با خود گیرد و طعام
و شراب دهد تا آنکه مستغنی شود بهشت او را واجب شود یعقوب را گفتند در مصر مردیست که مسکینان را طعام میدهد و یتیم
اکرام میکند گفت باید که او از اهل بیت ما باشد چون دیدند یوسف بود سیم مسکینان مسکین آن بود که او را چیزی
اما کفاف نشود و گفته اند مسکین آن بود که اگر چه محتاج بود از کسی چیزی نخواهد در خبرست که رسول گفت لیس المسکین بالطواف
لا بالذی ترده بالتمرة والتمرتان واللقمة واللقمتان انما المسکین الضعیف الذی لا یسأل الناس ولا یفطن له فیتصدق علیه گفت

مسکین

مسکین آن درویش گردنده بود که او را بلقمه ای و دو لقمه و تمره و دو تمره بازگردانند مسکین حقیقی باشد که از مردم چیزی نخواهد و مردم ندانند
و ویرا تا صدقه بوی دهند آنکه گفت اگر خواهی این آیه برخوان یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف از اینجاست که رسول الفقر فخری و مسکنت
خواست فی قوله اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین یکی از جمله زنانش گفت یا رسول الله چرا چنین میگویی
گفت برای آنکه مسکینان چهل سال پیشتر از توانگران ببهشت روند گفت نگر تا مسکین را زجر نکنی و اگر چیزی خواهد سوی حرمانش
نکنی و او را چیزی بدهی و اگر چه نیم خرما باشد مسکین را دوست دار و بخود نزدیک ساز تا خدای ترا برحمت خود نزدیک سازد و چهارم ابن السبیل
برای چه ابن السبیل گویند زیرا که ملازم راه بود چنانکه مرغ آبی را ابن الماء گویند عبد الله عباس گفت مهمانانند و مهمان سه روز بود و
پیش از آن باب معروف بود و هر معروفی صدقه باشد رسول گفت هر مهمانی که آید با روزی خود آید و چون برود سیئات خانه خوش
با خود ببرد یعنی آنچه خورده باشد از طعامهای شما خدای تعالی کفارت گناه وی گرداند و السائلین یعنی درویشان که سوال کنند
سائل را حقیست که للسائل حق ولو جاء علی فرس و در خبرست که روزی سائلی سوال میکرد امام حسین علیه السلام گفت
گرچه میگوید گفته اند با رسول بنشستند گفت میگوید من سوالی ام شما را اگر چیزی بدهید برای شما بگیرم و اگر نه دست تهی باز گردم و
رسول گفت لولا ان السائل یکذب ما قدس من رده گفت اگر نه آنستی که سائلان دروغ میگویند هر که بدی کسی که ایشان را رد کند
و اگر سائلی را هیچ چیزی نبود الا جزء آنکه کشف حال خود کند و آب روی خود بریزد و در مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی در
خبرست که روزی اعرابی پیش امیر المومنین علی آمد تا سوال کند گفت ای اعرابی هیچ توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود
بر زمین بنویس تا ذل سوال بر روی تو نه بینم و هر عطایی که از پس سوال دهی بهای روی سائل نرسد **شعر** ما اعتاض باذل وجهه بسواله
عوضا ولو نال الغنی بسواله * واذا السوال مع النوال وزنته * رجح السوال وخف کل نوال * و فی الرقاب یعنی مکاتبانی که خویشتن باز خرند
باشند و بهای خود باشند ایشان را از زکوة نصیبی دهند تا گردن خود را آزاد کنند و نشاید بندگی عبد الرحمن بن سهیل روایت کرد که هر که
مکاتبی را یاری کند برای آنکه خود را آزاد کند خدای تعالی ویرا سایه کند در آن روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت و لطف البراء بن
عازب گفت اعرابی پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که مرا ببهشت رساند رسول گفت اعتق النسمة وفک الرقبة
اعرابی گفت نه این هر دو یکی باشد رسول گفت نه عتق آن باشد که بنده آزاد کنی و فک رقاب آنکه یاری کنی کسی را که گردن خود آزاد کند
از بندگی آیا مال باین جماعت دادن که در آیه مذکور شد بر وجه زکوة فریضه است یا نه سدی و شعبی گفتند که بیرون زکوة فریضه است
برای آنکه پس از این در آیه زکوة ذکر رفته است تا تکرار نباشد اما ثوری گفت که این بر وجه سنت برای آنکه خلاف
پس این بر وجه سنت بود اگر چه اینها را از مستحقان زکوة کسی زکوة داده باشد ایشان را بر وجه سنت مال دهد والموفون بعهدهم و
آنانکه بعهد خود وفا کنند و هر عهدی یعنی که با رسول کرده اند در آن یا در دخل بوده و خدای تعالی چنانکه مسخ کرد و وفا کنند و نقض
عهد نکنند یعنی آنانکه عهد را بشکستند و ناکرده اند فی قوله والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و فرمود که عهد وفا کنید
واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و ابراهیم خلیل خود را بوفای عهد بستوده که وابراهیم الذی وفی و بر وجهی دیگر حسن بصری گفت
و شما گفت که یوفون بالنذر و یخافون انس روایت کرد که رسول فرمود که لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له
آنرا که عهد نباشد و ایمان نباشد کسی را که امانت نباشد والصابرین فی البأساء والضراء و آنکه صبر کنند در سختی و بیماری و هنگام
نزاع و خدای تعالی صبر را ستاید بر سه نوع نهاده بر درویشی و شکستگی و بر سختی و بیماری و بر کارزار این سه نوع صبر ضرورتست آنکس را
که این سه نوع صبر کند دوستی جز بخدا نرسد و سیم صبر بر کارزار بود تا آنکه برین صبر کنند ثبات قدم نمایند و نگریزند اما صبر فقر

جهاد است با نفس و شیطان که نفس او را مطالبه کند بشهوت و شیطان امر کند بغوایات یعنی گمراهی چون دست بر هر دو فتح یافت
جهاد کرده باشد آورده اند که فتح موصلی شبی در خانهٔ وی نه نان بود و نه آب و نه چراغ نماز کرد و سر بر زمین نهاد و میگفت
بار خدایا مرا آب و طعام بسته کردی و در تاریکی بی چراغ بنشاندی بار خدایا این درجه بکدام عمل یافتم و مرا این پایه نیست که تو با
این کنی این پایهٔ اولیاست و من بدین پایه نرسیده ام امیر المؤمنین روزی میگذشت در گوشهٔ مسجد جمعی نشسته دید ایشان را گفت
شما چه مردمانید گفتند نحن المتوکلون ما متوکلانیم گفت حقیقت توکل شما تا کجا رسیده گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا چون
یابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم گفت بهذا تفعل الکلاب عندنا سگان محلهٔ ما چنین میکنند گفتند چگونه باید کرد گفت چنانکه
ما کنیم اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا چون بیابیم خود ایثار کنیم چون نیابیم بجان شکر کنیم کجا بینند درویشان تحمل و کدای
متحمل ایشان جواب دهند خدای تعالی ایشان را در حجی بی آید که جز مقربان در آنجا نرود و گوید ای بندگان من اگر در دنیا از شما منع کردم
برای کرامت شما کردم و برای هوان شما نکردم هر کرا شعار الفقر داده است یا شربت آبی او را دست گیرید و در بهشت برید و در
خبر است که اذا رأیت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت عقوبته و اذا رأیت الفقر مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین
چون توانگری روی بتو آرد بگوی گناهی است که عقوبت آن تعجیل کرده اند چون درویشی روی بتو آرد بگوی مرحبا بشعار صالحان
و در بعضی اشعار بسیار گفته اند و با امیر المؤمنین علی این دو بیت را نسبت کرده اند شعر و لیک ان الفقر خیر من الغنی ان قلیل
المال خیر الموفر لقاک مخلوقا عصی بعد الغنی و لم تر مخلوقا عصی بعد الفقر و در خبر است که روزی امیر المؤمنین علی خضر را بدید
رسید بنزد امیر المؤمنین علی گفت کلمهٔ حکمت بگوی تا از تو یاد گیرم خضر گفت ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء تقربا الی الله
نیکوست تواضع توانگران با درویشان از برای تقرب الی الله امیر المؤمنین گفت که خواهی که نیکوتر ازین بشنوی گفت بیاور گفت و احسن
من ذلک تکبر الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر ازین تکبر درویشان بر توانگرانست بر اعتماد کرم خدای توانگری بسیاری
مال نیست و درویشی اندکی مال نیست توانگری بدلست لیس الغنی بکثرة العرض انما الغنی غنی النفس قوله و الضراء و صبر
کن در رنجوری در خبر است که فردای قیامت که اصحاب بلایا و اسقام را در قیامت گاه آورند و عوض بی اندازه
بدیشان رسانند گویند کاشکی یک ساعتی در دنیا تندرست نمی بودیم و در خبر است که چون خدای تعالی ایوب را ابتلا کرد و رنجهای
عظیم از درد و بیماریها مردم اقصای عالم که خداوندان اسقام و امراض بودند نزد وی طلب دعا میشدند او دعا میکرد و خدای
تعالی شفا میداد وی را گفتند چرا برای خود دعا نکنی گفت شرم دارم از خدای تعالی که چهل سال در نعمت و صحت بودم و مرا سر بود
نیا مرد زن چون مرا میستاگرد تا چهل سال بر نیاید من دعا نکنم تا چهل سال بگذشت و کار بغایت رسید دعا کرد و حین
الباس گفت مرد کارزار آن باشد که کارزار باشد نه فرار ثابت قدم و پای بر جای بود که کانهم بنیان مرصوص تا غیب او ابت
باشد که او را گفت علیهم صلوات من ربهم و رحمة و آنان را که ثبات قدم نباشد بگریزند و پشت برگردانند جزای ایشان آن بود که
و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و ست و کسی را که صاحب قدم باشد که
باشد نه فرار گرد و کسی چگردی که از هر بادی بلغزد و نه ثابت بود یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو و او ستاره بود که در فلک حرکت
بوقت ثبات چون کوه و دشمن وی چون کاه حملهٔ دشمن با کوه چه تواند کرد و کاه بی ثبات دشمن با باد حملهٔ وی چگونه قرار تواند کرد آنکه
حق تعالی چون صفت این ابرار اخیار را بکمال ذکر کرد و گفت اولئک الذین صدقوا ایشانند که راست گویانند در راست گفتار خود
در ایمان و ایقان و آشکارا و نهان و حال صدق را ما عاجز اند علیه ایشان متقیانند پرهیزکاران که خود را در حمایت تقوی آورند

از عذاب

از عذاب خدای یعنی که خدای با ایشان کرده از عبد الله عباس روایت کرده اند که وی چون این آیه خواندی گفتی کرا طاقت این
دارد مگر پیغمبر معصوم و فرشتهٔ مقرب تا لیس ایشان فی الماء انما ایشان فی الشعار سیرت سخن نیست سخن بی سیرت نیست سیرت با خلقت
و سیرت با حق چون سیرت بفرمان خدا اقتدا کرد و خلق افزوده شد تا در سیرت بوی اقتدا کنند اگر حسن سیرت را اقتدا باید کرد
صدق سیرت را سجده باید کرد و اگر آنجا پای بر خط باید نهاد اینجا سر بر خط باید نهاد آدم را با حق سیرتی بود مقدسان حضرت خطاب
کرد اسجدوا لآدم چرا چنین آمد زیرا که منشوری اند موشح توقیع و تشریح ان الله اصطفی آدم و کرا زهره باشد که سر از خط فرمان بر
بیرون آورد آنکس که بیرون آورد بداغ لعنت موسوم گشت آل ابراهیم که آدم در حلقهٔ طفیل ایشان بود و خلایق او وجب اللازم
باشد که سر بر خط فرمان ایشان نهند و پای از طاعت بیرون ننهند تا از جملهٔ آنان باشند که اولئک هم المؤمنون حقا در شان
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی
فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة
فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم شعبی کلبی و قتاده گفته اند سبب نزول این آیه آن بود که جاهلیت
پیش از اسلام بروزگاری اندک میان ایشان کارزاری افتاده و کشتگان و مجروحان پدید آمدند از هر دو گروه چون رسول
بمدینه آمد بحکومت پیش وی آمدند تا چه باید کرد حق تعالی این آیه فرستاد سعید جبیر گفت دو قبیله بودند یکی اوس و یکی خزرج
در میان ایشان قتال افتاد و یکی از دیگری قوی تر بود و قوی ضعیف را گفت ما به بنده آزادی را بکشیم و به زنی مرد را و به مردی دو
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان و ای گروندگان بر شما قصاص فرض کرده ام و نوشته مفسران گفته اند که محفوظ
ابن عباس گفت فی التوریة و این جوابست که نفس خود را تسلیم کند تا بکشند چون ابی طالب قصاص ... دو کشته
که بر حکام و ولاة واجب است که قصاص کشنده بستانند و قصاص مساوات است یعنی بر شما مساوات واجب کرده ام آزاد را با آزاد
و بنده را به بنده و زن را بزن و این آیه مجملست و محتاج به بیانست و اگر بظاهر عموم حمل کنند اقتضا کنند که در هر کشته قصاص بود و شرع
تخصیص کرد بعضی کشتگان برای آنکه قتل سه گونه است عمد محض و خطا محض و خطا شبه العمد عمد محض آن بود که عاقلی بالغی کسی را
اگر مرد اگر بنده بود و اگر آزاد و اگر کافر بود یا مسلمان قصد کشتن کند بچیزی که غالبا عادت با آن قتل حاصل شود و غرض او قتل بود
اینجا قصاص لازم آید مگر که قاتل دیه بدهد و اولیاء مقتول قبول کنند یا عفو کنند و خطای محض آن بود که کشنده عاقل
نباشد یا آنکه صبی بود یا مجنون اگرچه قصد کند و حکم صورت عمد دارد و در حکم خطا بود یا عاقلی که تیری بصیدی اندازد یا
بدشمنی و غیر آن ناگاه بر کسی آید بی قصد او کشته شود اینجا دیه لازم آید بر عاقله و خطای شبه عمد آن بود که مرد قصد
تادیب کند بضربی و غرض او تادیب بود یا دارو دهد غیری را و قصد او صلاح بود و این موجب تلف نفس باشد اینجا دیهٔ
مغلظه لازم بود بر خاص مال قاتل و قصاص جز با آن نشاید کرد و اگر بچیزی دیگر کشته باشد و در آنکه آزاد را با آزاد بکشند و
بنده را به بنده بکشند و بآزاد بکشند خلافی نیست اما آزاد را به بنده باز کشتن بود اینجا شود اگر بنده را کشته باشد
تعزیرش زنند و اگر بنده غیر را کشته باشد بهای بنده لازم باشد و آدمی که بهای وی از دیت آزادی در گذرد و مذهب
ابو حنیفه اینست و مذهب شافعی بهای بنده بود با آن مبلغ که برسد و پدر را بعوض فرزند بکشند و مادر را بعوض فرزند
باز کشند و زن را بمرد باز کشند و چیزی بجا بدهد و نه مرد را بزن بکشند و نیمهٔ دیه باید داد آنکه گفت فمن عفی له من اخیه
یعنی که عفو کرده شود برای او از خون برادرش چیزی از دیه یا تخفیف کند یا ترک قصاص کنند بدیه تراضی شود و باید که

ول مقتول اتباع قاتل از برای مطالبه به نیکویی کند و با او عنف و درشتی نکند و قاتل بمعروف و نیکویی دیه را باولیای مقتول رساند
و هیچ مانعه نکند و معطل نکند ذلک تخفیف این حکم قصاص یا عفو و دیه تخفیفی است شما را از خدای شما و رحمتی است برای
شما بر اهل توریه قصاص بود یا عفو و دیه و دیه گرفتن حرام بود بر ایشان و بر اهل انجیل عفو بود یا دیه و قصاص بود بر ایشان
فمن اعتدی بعد ذلک پس هرکه از حد در گذرد پس از آنکه خدای فرمود یا آنکه دیه قبول کرده باشد کشنده را بازکشند
او را عذابی سخت رنجاننده بود در آخرت سعید جبیر گفت مراد آنست که هرکس پس از عفو یا قبول دیه قاتل را بکشد او را
باز باید کشت ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون و شما را در قصاص حیات
و زندگانیست یعنی قصاص برای آنست که زجر و مانع بود در شرع آنکسی را که خواهد که کسی را بکشد بناحق چون
قصاص اندیشه کند بترسد و منزجر شود و بسبب این دو کس کشته نشوند و هر یکی احیائی باشد پس در قصاص حیات
باشد سدی گفت مراد آنست که پیش از اسلام یک مرد ده را یا بیشتر یا کمتر بکشتندی چون آیت القصاص
میفرمودند از آن باز پس ایستادند چون یکی را بکشتند پس در قصاص حیوة دیگران باشد لعلکم تتقون تا باشد که حذر کنید
از کشتن بترس قصاص و تقوی و پرهیزکاری پیشه کنید کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للموت
للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین جماعتی باین آیه تمسک کرده اند در وجوب وصیت
و گفته که وصیت واجبست برای لفظ حقا و این لفظ در وضع اقتضای وجوب میکند بخلاف آنکه ایشان گفته
و بر وجوب جز بدلیل حمل نتوان کرد و اجماع اهل البیت و اخبار ایشان دلیل میکند بر آنکه این لفظ اینجا بمعنی ندب و استحباب
و در آیه دلیلست بر آنکه وصیت درست باشد پدر و مادر و خویش را و این نص صریحست و قرآن بخبر واحد منسوخ
نباشد پس روا نباشد که حکم این آیه باین خبر که روایت میکنند که لا وصیة لوارث منسوخ باشد معنی آیه اینست که نوشته
شد بر شما چون یکی از شما را مرگ حاضر آید مالی اگر بگذارد آنکه پدر و مادر و خویشان را وصیتی کند به نیکویی یعنی چنانکه عقلا آنرا
نیکو شمرند و نیکو دانند در آن جوری و حیفی نباشد حقست بر متقیان آن کسانی که اختیار تقوی کنند وصیت کردن و وصیت
از جمله سنتهای موکده است تا وصیت مستحب است فقها گفته اند کسی را که مال تمام دارد و فرزندان و وارثان درویش
باشد مخفی (?) گفت این حق هفتصد درم تا هزار درمست از عایشه روایت کرده اند که گفت زنی از بنی تیم خواست تا وصیت
کند رسول کس فرستاد و گفت بپرسید از وی که فرزند چند دارد و مال چند گفت فرزند چهار دارم و مال سه هزار درم
بگذارد که در مال وی فضلی نیست از وارثان وی رسول بعیادت سعد رفت و او بیمار بود سعد گفت یا رسول الله من مال بسیار
دارم و وارث دختری دارم و دیگر وارثی ندارم جمله مال وصیت کنم گفت نه گفت نیمه گفت نه گفت سه یکی وصیت کنم
گفت بلی الثلث کثیر سه یک هم بسیار باشد آنگه گفت بفرزندان خود اگر چیزی بازگذارید بهتر باشد که ایشان درویش
باشند و کفاف خود از مردمان خواهند و از امیرالمؤمنین روایتست که مردی قرشی بمرد و سیصد دینار بگذاشت یا
چهارصد دینار و وصیت نمیکرد او را گفتند چرا وصیت نکنی گفت خدای گفته ان ترک خیرا الوصیة و من خیری نگذاشتم
از رسول روایت کرده اند که لا ینام احدکم الا و وصیته تحت رأسه هیچکس از شما نباید که بخسبد الا که وصیت در زیر سر او
باشد و امام جعفر صادق گفت هیچ بیماری نباشد که بدر مرگ رسد الا که خدای تعالی عقل و سمع و بصر باو دهد در وقت مرگ
برای وصیت و آنرا مردمان راحت مرگ گویند و هم آنحضرت گفت هرکه بمیرد و وصیت نکند فقد ختم عمله بمعصیة

مفسران

مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که ایشان وصیت کردندی در حق بیگانگان و اقربا را محروم کردندی حق تعالی آیه
فرستاد تا آن عادت بگذارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع
علیم فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم هر که
تغییر و تبدیل کند آنرا یعنی وصیت وصیت کننده را از آن جهت که بدان وصیت کرده باشد بگرداند پس از آنکه شنوده
باشد بحقیقت دانسته و درستی که بزه و وبال آن بر آن کسانی بود که آنرا تغییر و تبدیل کنند خدای تعالی شنونده
اقوال مبدلانست میشنود و میداند پس هر که بترسد که وصیت کننده میل کند از حق در وصیت کردن بخطا یا عمدا از اثم و بزه
آن ترسد که بعمد میل و حیف کند اگر چنین کرده باشد میان وارثان صلاح آورده باشد بر آنکه تغییر و تبدیل کند بر وی
که حرجی نباشد و اثمی برای آنکه باطل را بحق گردانیده بود و گفته که معنی آنست که اگر اهل وصیت بینند که در حال حیات میلی
و ظلمی کند و وصیت نه بجای خود می نهد و اضرار میکند وارثان را بر وی هیچ بزه نباشد اگر او را آشتی کنند و صلاح باو نمایند تا میان
موصی لهم و میان ورثه خصومت و قیل و قال نباشد مفسران گفته اند در وصیت جنف آن باشد که بمعصیت وصیت کند ان الله
غفور رحیم بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست برفع اثم و دفع حرج کند یا ایها الذین امنوا کتب علیکم
الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات ظاهر آیه خطاب مؤمنانست
و کافران در این باید داخل اند بدلیل دیگر زیرا آنکه کفار نزدیک ما مخاطب اند بشرایع هر چه از لوازم تکلیف و شرایط آنست در
کفار موجود است باید که ایشان هم مخاطب باشند حق سبحانه میگوید ای آنکسانی که ایمان آورده اید بر شما روزه نوشته
و شما را روزه داشتن واجب گردانیده چنانکه نوشته شد و واجب کرده بودند بر آنکسانی که پیش از شما بودند تا شاید که شما متقی
شوید و پرهیزکاری کنید از آنکه فعل طاعت لطفست بنده را بطاعت نزدیک گرداند و از معصیت دور ان الصلوة تنهی
عن الفحشاء والمنکر یک شما بترسید که تحمل این تکلیف نتوانید کردن از آنکه ایام معدوده روزی شمرده است و هر چند در
آیه اندک بود حق جل و علا چون بندگانرا ابتدا بخطاب کرد و گفت یا ایها الناس اعبدوا ربکم ای خدای خود را بپرستید او را
عبادت خدای شناختن است آنانکه پای در خط این خطاب نهادند و باختیار بسرای ایمان آمدند بشریف ترین خطابی ایشانرا
گفت که یا ایها الذین امنوا ای گروهی که ایمان آورده اید (?) ... امروز پای در نهند و قدم در رنج تکلیف
نهادند فردا ایشانرا خطاب کنند که از این تنگنای دنیا برآیید و بسرای فراخ عقبی که فراخ و وسیعست و جنة عرضها کعرض
السماء والارض امروز چون بسرای ایمان در اسلام آمدید فردا در قیامت در سرای سلام و امان نزول کنید ادخلوها
بسلام آمنین روزه را اگر چه او نوشت بخود حواله نکرد برای آنکه در وی رنج و مشقت است گفت کتب علیکم الصیام و آنچه در وی راحت
و آسایش است حواله بخود کرد کتب ربکم علی نفسه الرحمة آنچه در وی رنجست از طاعت بخود حواله نکرد و شرم نداری که آنچه خلق تو
از معصیت باو حواله کنی روزه خاص مراست بر تو نوشتم و آنچه خاص تراست بر خود نوشتم کتب ربکم علی نفسه الرحمة
آنچه من بر تو نوشتم ترا رنجانیده و آنچه بر خود نوشتم در ملک من نقصان نیاورده تو با ضعف و حاجت بجهد خود وفا کن با
من بقدرت و استطاعت بجهد خود وفا کنم نویسندگان چهار اند قلم است که ن والقلم و ما یسطرون و سفره اند فی
صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة و حفظه اند که و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین و حق جل و علا کتب ربکم
علی نفسه الرحمة قلم احوال تو نوشت سفره ارزاق تو نوشت حفظه اعمال تو نوشت رحمت از بهر تو جبار تو نوشت

آن هر سه نوشته مبدل کردند و آنچه خدای بر خود نوشته هرگز مبدل نگردد و ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید از بهر تسلّی
دل تو گفت کما کتب علی الذین من قبلکم تا بدانی که اول مخاطب این خطاب تو نیستی پیش از تو تکلیف بر دیگران بوده از
عهد آدم تا عهد محمد صلی الله علیه و آله بر مکلفان این خطاب کرده اند عبد الملک هرون از جده خویش روایت میکند و او از امیر المؤمنین
که فرمود که روزی در گرمگاه رفتم و نزدیک رسول رفتم چون بنشستم مرا گفت ای علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل حاضر آمد
تا سلام میرساند من گفتم علیک السلام یا رسول الله آنگه گفت بیشتر آی من نزدیک رسول و جبرئیل شدم رسول فرمود جبرئیل میگوید
تا که از هر ماهی سه روز روزه بدارد تا خدای تعالی بر روز اول ده هزار سال روزه بنویسد و به روز دوم سی هزار سال و به روز سیم
صد هزار سال من گفتم یا رسول الله این ایام کدام است گفت ایام البیض از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم آدم ابی البشر را
داشت ثمره گفت از امیر المؤمنین پرسیدم که این ایام را چرا ایام البیض خوانند گفت از بهر آنکه چون آدم از بهشت بزمین آمد
سقفی بر وی نبود آفتاب اعضای او را اثر کرد چنانچه اندام آدم سیاه کرد چون خود را بدان بدید حق تعالی بنا بالیه جبرئیل
آمد و گفت ای آدم میخواهی که اندامت سفید شود گفت بلی گفت سه روز روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه آدم روز اول روزه
داشت ثلثی از اندام وی سفید شد دوم روز روزه داشت دو ثلث سفید شد سیم روز روزه داشت تمام اندام
او سفید شد این سه روز را ایام البیض برای آن خوانند مفسران گفتند که خدای تعالی در بدایت شرع روز عاشورا و ایام البیض
روزه فرض کرده بود بروزه ماه رمضان آنرا نسخ کرد و در تشبیه کما کتب دو قول گفته اند یکی آنکه از وجوب بود و دیگر آنکه از عدد
حسن بصری گفت و جماعتی دیگر که خدای تعالی ترسایان را فرمود که یکروز روزه دارند بر ایشان سخت آمد برای آنکه گرمای عظیم
بود علمای ایشان جمع آمدند و رای زدند و با فصل ربیع افکندند و ده روز بران افزودند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی
افزودند تا پنجاه روز شد و امروز روزه ترسایان پنجاه روز باشد آنگه حق تعالی بیان کرد که این روزه برای آن بر شما
واجب کردم تا متقی باشید از آنکه مرا دو سرایست یکی آراسته با نواع نعمت فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین
و سرای دیگر پر از انواع نقمت از صفاد و نکال و سلاسل و اغلال بدان نعمت سرای نرسند الا متقیان که تلک الجنة
التی نورث من عبادنا من کان تقیا و از این سرای خلاص نیابند الا پرهیزکاران ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین
فیها جثیا تا متقی شوید روزی چند روزه دارید جمله طاعتها را مزد بود باندازه الا روزه که آنرا ثواب بی اندازه بود
روزه صبر است که جزاهم بما صبروا ای بما صاموا و ثواب صابران بیحساب است انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
روزه مزد است خاص زیرا که در او ریا ممکن نیست که الصوم لی و انا اجزی به روزه مراست خاص و من جزای آن میدهم
درد در روزه گرسنگی است و در گرسنگی بجوع که و فی الجوع بجوع موسی پیغمبر چون گرسنه شد با درگاه او شد گفت
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر موسی نان خواست گفت رب انی لما انزلت عیسی نان خواست گفت ... انزل
علینا مائدة من السماء محمد بن عبد الله حبیب درگاه آمد غفران خواست گفت غفرانک ربنا و الیک المصیر دعای او
اجابت کرد کمان هر که محمد را اجابت نبوده باشد و این ایام که روزه آن بر تو واجب تقلیل کرد که ایاما معدودات
روزی چند روزه برخود گیر تا مزد عظیم یابی اعطاء قلیلا بجد و جلیلا روزی نه ساعت یا پانزده ساعت روزه دار
تا ثواب روزه پنجاه هزار ساله دهیم یوما کان مقداره خمسین الف سنة فمن کان منکم مریضا
او علی سفر فعدة من ایام اخر میگوید هر که از شما رنجور باشد یا در سفری بود در عدد آن ایام که رنجور بود

ازایام

از ایام دیگر روزه بدارد و گفت درد و رنج بر تو روا ندارم اگر رنجوری روزه بگشاید اگر در سفری روزه ندارد
رنجوری که او را افطار باید کرد آنست که بروزه بیماری او زیاده گردد و حد سفر که در او افطار باید کرد هشت فرسنگ
بود در سفر اگر روزه دارد نزدیک ما روزه وی درست نبود و قضاش بباید داشت از اصحاب مذهب عمر
خطاب و عبدالله عباس و عبدالله عمر و ابو هریره و جماعتی دیگر آنچه گفته شد و از عبدالله عباس روایت کرد
الافطار عند السفر عزیمة و دلیل بر صحت این مذهب این آیتست که از این سبب خدای تعالی نفس مرض و سفر را موجب
قضا کرده نه روزه و قضا نبود تا که افطار نبود پس بظاهر آیه افطار واجب بود جابر انصاری از پیغمبر روایت کرد که لیس
من البر الصیام فی السفر و عبدالرحمن عوف از پیغمبر روایت میکند که الصیام فی السفر کالافطار فی الحضر و جابر روایت کند
که رسول را گفتند که جماعتی در سفر روزه میدارند گفت اولئک العصاة ایشان عاصیانند از مذهب ایشان قرآن
حمل باید کرد و قرآن از مذهب تا مذهب درست کرد و فافطر تقدیر باید کرد از بهر آنکه عدول بود از ظاهر آیه بدلیل و علی
الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان
کنتم تعلمون جماعتی از مفسران گفتند که این آیه در بدایت شرع بود چون حق تعالی مکلفان را تکلیف روزه کرد و
عادت نبود بر ایشان دشوار آمد حق تعالی مخیر کرد ایشانرا بین الصیام و الاطعام آنگه مضیق کرد و آن تخییر را
نسخ کرد و گفت فمن شهد منکم الشهر فلیصمه بعضی دیگر چون سدی و سعید مسیب گفتند این آیه مخصوص است بکسی که عاجز
بود از روزه داشتن بسبب علتی و زن شیرده و آبستن و آنرا که علت عطش بود ایشان روزه بگشایند
و چون عذر زایل شود قضا بدارند و از هر روزی که روزه گشاده باشند اگر توانند دو مد طعام بدهند و اگر نتوانند یک مد
و از امام جعفر صادق روایتست که بدین وجه منسوخ نباشد معنی آیه اینست که بر کسانی که میتوانند روزه داشتن اگر
خواهند افطار کنند و فدیه از طعام بدهند بر قول اول و بر قول دوم اگر میتوانند روزه داشتن اما برنجی و مشقتی روزه
بگشایند و بمسکینی طعام دهند فدیه آن بود و هر که برغبت خویش عمل کند بدانکه یک مسکین طعام باید داد دو را
یا زیاده کنند بران مقدار که واجبست یا جمع کند میان روزه داشتن و طعام دادن او را بهتر است و روزه داشتن
شما بهتر است اگر شما بدانید شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من
الهدی و الفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ماه رمضانست که در او فرستاده شد قرآن که راه
نماینده است مردمانرا از ضلالت بهدایت و حجتهای روشن است از شرایع اسلام و فرق میان حلال و
حرام پس هر که در ماه رمضان حاضر بود در وطن خود و ساکن باشد و مسافر نباشد باید که روزه دارد چون شرایط
اسلام و شرایط وجوب و شرایط صحت بود ماه را شهر خوانند و اشتقاق او از شهره گرفته اند گفته اند رمضان نامی
از نامهای خدای تعالی پس بدین سبب این ماه را مطلق رمضان نگویند که ماه را با آن ضم کنند و گویند که ماه
رمضان بیان این آنست که امام جعفر صادق از پدران خویش از امیر المؤمنین از حضرت رسول روایت کرد
که گفت شهر رمضان شهر الله است ماه رمضان ماه خداست انس مالک از پیغمبر روایت کرد که گفت ماه
رمضان میگویید بگویید شهر رمضان چنانکه خدای تعالی گفت شهر رمضان در لغت سنگهای تافته است
پس این ماه را رمضان برای آن خوانند که گناهان در او سوخته شود و دلها تافته شود از ترس خدای چنانکه سنگها تافته

شود خلیل احمد گفت اشتقاق او از رمض است و آن باران خریفست که عالم را از گرد تابستان بشوید همچنین این ماه گناه
کاران را از گناه بشوید این ماه را دو حرمت است حرمت ماه رمضان و حرمت قرآن شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
و دو عصمت است عصمت از شیطان و عصمت از نیران یصفد فیه مردة الشیاطین و یغلق فیه ابواب النیران و دوزخ
به بندد و درهای دوزخ به بندد و درهای فتح بگشاید و دو نعمت است فتح الجنان و روح الجنان درهای بهشت را بگشایند
و دو بهار را رحمت دهند و دو برکت است برکت نور و برکت سحور تسحروا فان السحور برکة و دو بهجت یکی آنکه خواب او در
عبادت نویسند و خاموشی او تسبیح برگیرند نوم الصایم عبادة و صمته تسبیح و دو فرحت یکی نزدیک افطار و یکی نزد لقای
ملک جبار للصایم فرحتان فرحة للافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار در خبر است که چون شب اول ماه رمضان بود حق تعالی
فرمان دهد تا بادی از زیر عرش بجهد که آنرا المثیرة خوانند بر درختان بهشت آید و اوراق و برگهای درختان بهشت برهم زند جلجلهای
در بهشت بجنبد آوازی از آن در بهشت افتد که مانند آن شنوندگان نشنیده باشند حور العین خویشتن را بیارایند
و بر غرفهای بهشت آیند و ندا میکنند لا هل خاطب لنا الی الله هیچکس هست که ما را خطبه کند و از خدای بخواهد رضوان را
گویند این چه شب است گویند ای حوران این شب اول ماه رمضانست حق تعالی فرمود تا برای امت محمد درهای بهشت
بگشایند و درهای دوزخ در بندند و دیو را بند کنند و در قعر دریا اندازند تا روزی بر امت محمد تباه نکنند سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت کند که در آدینه آخر شعبان پیغمبر ما را خطبه خواند پس از حمد و ثنا گفت یا ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم
مبارک فیه لیلة القدر خیر من الف شهر ای مردمان ماهی عظیم بر شما سایه افکند ماه مبارکست و در وی شب لیلة القدر است
که بهتر است از هزار ماه خدای تعالی روزه این ماه فرض کرد و قیام شبش سنت کردانید هر کس که درین ماه بخصلتی از خصال
خیر قیام نماید و بخدای تعالی تقرب کند چنان بود که در ماههای دیگر فریضه گذارده بود و یک فریضه درین ماه چون هفتاد
فریضه بود در دیگر ماهها این ماه صبر است و صبر را ثواب بهشت بود ماهی است که در اولش رحمت است و میانه اش
مغفرت و آخرش آزادی از آتش دوزخ هر که روزه داری را از روزه بگشاید خدای تعالی گناهانش بیامرزد و گردنش
را از آتش دوزخ آزاد کرده باشد و همچندان مزد که روزه دار را بود وی را باشد گفتند یا رسول الله هر کس از ما قوت آن ندارد
که روزه داری را روزه بگشاید گفت خدای تعالی کریمست این ثواب بدهد آنرا که قادر نباشد مگر بر شربت آب
یا شربت شیر هر که روزه داری را سیراب کرد خدای تعالی او را از حوض کوثر سیراب کرداند چنانکه تشنه نشود تا در بهشت
شود و چنان بود که بنده آزاد کرده باشد و هر که چیزی از زیر دستان تخفیف کند خدای تعالی او را بیامرزد و از آتش
دوزخ آزاد کند او را چهار خصلت است درین ماه بجای آرید دو آنست که خدای تعالی را وزی کرد اند گفتن اشهد ان
لا اله الا الله و استغفار کردن و دو آنست که شما را از آن گزیر نیست از خدای بهشت خواهید و از دوزخ پناه برید و ...
ابو سعید خدری گفت که رسول فرمود که هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند خدای تعالی بهر سجده او را در نامه ...
حسنه بنویسد و برای او در بهشت بگشایند و در بهشت خانه بنا کنند از یاقوت سرخ که آنرا خدای هفتاد در
چهار فرید بود از زر مرصع و یاقوت و چون یک ماه رمضان روزه دارد هر گناهی که کرده باشد خدای تعالی آنرا بیامرزد و
کفارت گناهانش بود باید که در رمضان هر روزی که روزه دارد وقت آن روز بدر ویشان دهد تا جمله هر روزی
او را کوشکی در بهشت بدهند و هر کوشکی را هزار در باشد از زر و از برای او هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار

میکنند



میکنند و بهر سجده که بکنند اگر در شب باشد و اگر در روز درختی در بهشت دهند که سوار یکسال رود که بر و در
سایه اش شصت سال بیرون نرود کعب الاحبار گفت خدای وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان بر
بندگان فرض کرده ام هر که پیش من آید و در صحیفه او یک روزه ماه رمضان بود او از جمله محسنان بود و اگر در صحیفه
او بیست ماه رمضان بود او از جمله ابرار بود و اگر در صحیفه او سی ماه رمضان بود پایه او نزد من برتر از پایه شهیدی بود ای
موسی چون ماه رمضان در آید من جمله عرش را بفرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش با دعای روزه داران کنند
تا هر که دعا کند ایشان آمین گویند که من سوگند خورده ام که دعای ایشان رد نکنم موسی گفت من در الواح امتی ای یابم
که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو گناهان گذشته ایشان را بیامرزی خدایا ایشان را امت من گردان خدای
تعالی گفت ایشان از امت محمد اند و ایشان از امت فضل خیر انجم همچ است را بنا شد و از جمله فضایل ماه رمضان یکی
خدای تعالی قرآن را که طریق شرعست و بیان حلال و حرام درو فرستاده گویند قرآن چون در ماه رمضان فرود آمد ماههای
دیگر چه فرود آمد عبد الله عباس گفت قرآن در ماه رمضان در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان فرستاد به بیت العزة
آنگاه جبرئیل از آنجا نجم نجم می آورد بحسب مصلحت و حاجت در بیست و سه سال به نیا آمد ابو ذر غفاری از رسول روایت کرد
که خدای تعالی ابراهیم را صحف در ماه رمضان فرستاد و سه روز گذشته بود و توریة بموسی در ماه رمضان فرستاد و
شش روز گذشته بود که انجیل بعیسی در ماه رمضان فرستاد و بیست و چهار روز گذشته بود و گفته اند که مراد
با نزل فیه القرآن آنست که ابتدای نزول قرآن در ماه رمضان کرد و بهری بعضی لفظ است فمن کان منکم مریضا او
علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر حق تعالی گفت فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه آنگه تخصیص کرد و گفت هر کس چون ماه رمضان بود و در آید و او بیمار بود یا در سفر بود بعدد ایام مرض و سفر
روزهای دیگر روزه دارد و بر سبیل قضا خدای تعالی چنانکه بر مرض افطار روا کرد بسفر نیز افطار روا کرد از آنکه
سفر و مرض را در یک قرن کشیده از عبد الله عباس گفت رسول عام الفتح چون بمکه رسید روزه بگشاد
آنگه گفت که خدای تعالی بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد در سرای آسانی بتو دشواری کی خواهد در سرای محنت نعمت
در سرای رحمت بتو کی محنت خواهد بحجره گویند و ما الملک الملک اما الملک الملک حکیم نه ما الملک سفیه آنکه
که خواهد و لایق حکمت او باشد آن بکند که تو با همه معیوبی از خود نپسندی روا نداری حسن بصری رابعه را در رنجوری
گفت چگونه میگذرانی گفت چنانکه او میدارد گفت چنانکه میخواهد گفت چگونه میخواهد گفت چنانکه از دو آید در سفر دنیا
بتو آسانی خواست در سفر قیامت بتو دشواری نخواهد بخلاف عقل نکن و مخالفت عدل نیز نکن که مخالفت عدل مخالف
عقل باشد خواست خدای اینست که و الله یرید ان یتوب علیکم خواست و عدل تو اینکه یرید الذین یتبعون الشهوات
ان تمیلوا میلا عظیما خدای تعالی ظلم نخواست و کفر نپسندید و ما الله یرید ظلما للعباد و لا یرضی لعباده الکفر حواله
کرد تو با اراده او حوالکردی هر چه نخود حواله کرد تو از خود نفی کردی و او نصب ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی
ما هدیکم و لعلکم تشکرون زجاج گفت معطوفست و معلق به بعض آیه مقدم تقدیرش اینست که فعل
ذلک بکم و یسهل علیکم و لتکملوا العدة یعنی اراده یسر و نفی اراده عسر برای آن بود تا کار بر شما آسان کنند و تمام شماره
ماه تمام کردانید یا عدد ایام رنجوری و سفر تمام نگاه دارید یا قضا کنید آنرا بها شند آن تا خدای را تعظیم و اجلال کنید

بران بوده است و بیان کیفیت شمار آن کرده ام و بیشتر از علما بر آنند که مراد باین تکبیرات عقب چهار نماز است شام و خفتن و بامداد و نماز
عید فطر که گویند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الحمد لله علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولینا
و در عید اضحی عقب ده نماز باید گفت از عید اضحی تا آخر تا باشد که شما شکر گوئید برین نعمت که شما را اکرام کرده و اذا
سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ابن عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که جهودان گفتند ای محمد
خدای تعالی دعای ما چگونه شنود و تو میگوئی از اینجا تا آسمان پانصد ساله راه است و کثافت هر آسمانی پانصد ساله
راه است حسن بصری گفت مردی آمد و رسول را گفت اقریب ربنا فنناجیه ام بعید فنناديه خدای تعالی جواب فرستاد که تا با
مناجات کنیم یا دور است تا آواز بلند بخوانیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد چون بندگان من
بپرسند که خدای نزدیکست یا دور بگوی ایشانرا که من آن خدایم که بشما نزدیکم نه بمسافت بلکه بعلم و قدرت آنچه کنید شما
میدانم همچنانکه کسی نزدیک شما بود و انها عند قبضه قدرت منست نتوانید که بیرون شوید چنانکه کسی که نزدیک شما بود شما را در دست
فرو دارد و در خبر است که در عهد یکی از خلفا جهودی بیامد و از وی سوال کرد و اخبرنی عن الله این هو گفت مرا خبر ده تا خدای کجاست
گفت فی السماء علی العرش و در آسمانست بر عرش جهود گفت پس زمین از وی خالی باشد و او در مکان بود چون مکانی
گفت این کلام زنادقه است از من دور شو و اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند جهود بیرون آمد و بر اسلام استهزا میکرد امیر
المؤمنین علی بر راه بدو رسید گفت یا اخا الیهود آنچه پرسیدی و آنچه جواب شنیدی بمن رسید جواب آن از من بشنو
گفت بگو گفت این عبارت باشد از مکان کان الله ولا مکان خدای بود و هیچ مکانی نبود این الاین و لا این لمکان او
آفریده و او را هیچ مکانی نیست و او از آن متعالیست که او را مکانی باشد و هیچ مکانی از او خالی نیست نه بمجاسه و محاذات
بلکه بمعنی علم او را هیچ مکانی نباشد و هیچ جا از وی خالی نباشد و من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شماست اگر برای که آنچه
میگویم ایمان آوری گفت بلی گفت در توریة است که روزی موسی نشسته بود چهار فرشته بنزدیک او حاضر شدند موسی از
ایشان پرسید که من این قبلتم یکی گفت از اقصای مشرق زمین می آیم من عند الله دیگری گفت از اقصای مغارب می آیم
من عند الله دیگری گفت از آسمان هفتم می آیم من عند الله دیگری گفت از هفتم زمین می آیم من عند الله موسی گفت سبحان من
لا یخلو منه مکان ولا یکون الی مکان اقرب من الی مکان جهود گفت گواهی میدهم که حق اینست که تو میگوئی و تو بجای بوده
از دیگران قریب بحقیقت بمعنی باشد أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ
يَرْشُدُونَ میگوید که اجابت کنم و جواب دهم و مستجاب گردانم دعای دعا کننده را چون مرا بخواند پس هر که
دعا کند گو پاسخ کنید مرا و طاعت من آرید و بمن ایمان آرید و از فرمان من برنگذرید تا من دعای ایشان مستجاب گردانم
و ایشان را جواب دهم پس هر که دعا کند خدای تعالی دعای او مستجاب کرد اگر مصلحت او در آن بود و از اینجاست که
دعوات ائمه علیهم السلام مشروط است بشرط رضای خدای و صلاح چنانکه آمده و الا حاجة من حوائج الدنیا ولک فیها رضا
ولی فیها صلاح اللهم اقضیها اگر بنده دعا کند و اگر نکند خدای تعالی آنچه صلاح وی در آن بود وی را بدهد الا آنست که مقصود از دعا
انقطاع است و تضرع و عبادت چنانکه پیغمبر گفت الدعا عبادة و ابو سعید خدری گفت که هیچ مسلمانی نبود که از خدای تعالی
حاجتی خواهد که در قطع رحمی یا اثمی نبود الا که خدای تعالی از سه خصلت یکی بدهد او را یا تعجیل اجابت حاجت یا ذخیره آخرت
بهتر از آن یا صرف کند بدی مانند آن چیز که خواسته بود و رسول گفت من فتح له باب فی الدعا فتحت له ابواب الاجابة

هرکه

هرکه در دعا بگشایند برای اجابتش گشوده کرده و جابر عبدالله انصاری گفت که رسول گفت که بنده باشد که خدای تعالی
را بخواند و خدای او را دوست میدارد جبرئیل را گوید ای جبرئیل حاجت او روا کن لیکن بر وعده تا آن وقت که من خواهم تا آواز او
بر درگاه من باشد و بنده باشد که از خدای تعالی حاجت خواهد خدای عز و جل جبرئیل را گوید حاجت او روا کن و زود بدو ده
بدو ده که من آواز او دوست نمیدارم پیغمبر گفت هیچ دعا نیست الا که میان او و میان آسمان حجابی داشته باشد
چون بنده دعا کند و در عقب دعا بر من صلوات نفرستاده باشد دعای او تا حجاب برود و بازگردد و اگر در عقب دعا بر من
صلوات داده باشد آن صلوات میرود و حجابها میدرد و بر آسمان میرود و دعا بر اثر آن میرود تا زیر عرش اگر توقیعی (?) اجابت
بدید آید و امیر المؤمنین علی فرمود که هیچ دعا مکنید تا در اول آن نگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد و حضرت امیر همچنین دعا کرده
گفتند چرا چنین دعا میکنی امیر المؤمنین گفت زیرا که دعای که با صلوات است البته باجابت مقرون گردد زیرا که صلوات دعاست
و البته خدای تعالی آنرا اجابت کند هرگاه دعای دیگر ضم کنند دو دعا باشد و خدای تعالی شرم دارد که بنده از وی دو حاجت خواهد
یکی را اجابت نکند ابراهیم ادهم را گفتند چگونه است که ما دعا میکنیم و اجابت نمیشود گفت برای آنکه خدا را شناختید
و طاعت او نمیدارید و پیغمبر او را شناختید و متابعتش نمیکنید و قرآن میخوانید و بدان کار نمیکنید و نعمت خدای میخورید و
شکرش نمیکنید و بهشت را شناختید و طلبش نمیکنید و دوزخ را شناختید و از وی نمی ترسید و شیطان را شناختید
و مخالفت او نمیکنید و مرگ را شناسید و کار او نمیسازید و مردگان را دفن کردید و از آن عبرت نمیگیرید و عیب خود میکنید
و عیب دیگران مشغول میشوید با این همه چون دعای شما مستجاب شود أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى
نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که در بدایت فرض
صیام حق تعالی چنان فرمود که چون روزه گشایند طعام و شراب و جماع تا آن وقت حلال بود که نماز خفتن گزارند و تا خفتن
و چون وقت خفتن بگذرد حرام بود و یکی از صحابه نماز خفتن با رسول بگذارد و با خانه رفت نفس او وی را مطالبه کرد بخلوت
حلال رفت و وقت در گذشته بود چون خلوت کرد و فارغ شد و غسل کرد پشیمان شد بامداد برخواست و نزدیک
رسول آمد و گفت یا رسول الله از شکایت نفس خاطئه پیش تو آمده ام رسول فرمود که چه بوده است او آن قصه باز گفت
و گفته اند عمر خطاب بود رسول فرمود که خطا کردی جماعتی دیگر برخواستند و گفتند یا رسول الله ما را نیز این حادثه افتاده
و لیکن شرم داشتیم که این حدیث در مجلس تو بگوئیم گفتند هیچ خفتنی نیست ما را گفت رخصت بدست نمی (?)
خدای تعالی بکرم خود این حکم از ایشان بر داشت و این آیه فرستاد که مباح داشته شد شما را و حلال کرده
شد در شب روزه صحبت داشتن با زنان خویش ایشان یعنی زنان لباس و پوشش شما اند و شما از ایشان
حق تعالی از جماع کنایه کرد تا تو چیزی که در عرف مستهجن باشد صریح او عبارت نکنی و زنان را لباس گفت اند و مراد
آنست که زنان لباس مردان اند و مردان لباس زنان از آنجا که ایشان با یکدیگر ملتبس و ملتوی شوند در
فراش بستر هر یکی لباس دیگری گردد و گفته اند که مراد بلباس سکون است چنانکه در قرآن گفت و جعلنا
اللیل لباسا و نیز لباس کنایت کنند و صاحب شریعت از آنکه با هم سر با ایشان نیز یکدیگر را اجابت کنند از حرام چنانکه گفت
من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الآخر هر که زن کرد یک نیمه دین خود در حرز آورد و در بابد که نیمه دیگر نگاه
دارد عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ

وابتغوا ما كتب الله لكم گفت خدای تعالی دانست که شما با خود خیانت کنید بدانکه بعد از نماز خفتن با زنان
خود مقاربت کنید و شما را از آن نهی کرده‌اند و بدین خیانت حظ خود را از ثواب ناقص کردید پس اکنون که بگناه
اعتراف آوردید و توبه کردید خدای تعالی توبهٔ شما قبول کرد و این حکم را که بر شما لازم کرده بود دفع کرد پس اکنون مباشرت
کنید با زنان خود و لفظ امر است و مراد اباحت و طلب کنید آنچه خدای برای شما نوشته است یعنی فرزند نه آنکه
که غرض شما ازین شهوت باشد بلکه باید که مقصود شما توالد و تناسل بود چنانکه رسول گفت تناکحوا تکثروا فانی اباهی
بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط انس مالک گفت زنی بود نام او خولای عطاره روزی نزد عایشه آمد و گفت از آن
روز که بخانهٔ شوهر آمده‌ام هر شب خود را بانواع زینت و عطر که شب اول بوده‌ام بیاراسته‌ام و معطر کرده‌ام و بوقت خفتن که
به بستر شوهر روم شوهر او روی از من بگرداند و من از بهر خدای از روی نگرداندم و تحمل میکنم که او خیانت کرد و با من
خوش نیست مرا این مزد باشد عایشه گفت بنشین تا رسول بازآید و بنشست رسول درآمد و گفت ای عایشه
بوی عطری میشنوم گویا خولای عطار اینجاست گفت بلی میخواهد تا مسئله بپرسد خولا قصهٔ خود با رسول بگفت رسول گفت
برو و اطاعت او دار و فرمان او بر گفت همچنین کنم و لیکن مرا یا رسول الله هیچ مزد باشد رسول گفت هر آن زنی که در خانهٔ
شوهر چیزی برگیرد و بنهد بغرض اصلاح شوهر او باشد خدای تعالی او را حسنه بنویسد و سیئه محو کند و درجه بردارد و هر
زنی که از شوهر چیزی باز گیرد او را چندان مزد باشد که سالی روزه دارد و نماز بگذارد و هر که روزه دارد و نماز بگذارد چندان
باشد که شب بگذارد و روز روزه بگشاید و وقت زادن هر ضربی و دردی که میکشد و را چندان مزد باشد که
بنده آزاد کرده باشد و هر نوبتی که کودک را شیر دهد چنانست که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر باز کند
منادی از آسمان ندا کند که این زن اعمال گذشته را تمام کرد از سر گیرد در آینده عایشه گفت تا زنان را خیر بسیار است
مردان را چیست رسول تبسم کرد و گفت هر که دست زن خود بگیرد بطریق ملاعبه خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد و هر که بوسه
دهد حسنه بنویسد و هر که با او نزدیکی کند چندان ثواب ایشان دهند که از همه دنیا بیشتر بود و چون غسل کند هر موی که آب بوی رسد
محو کنند از وی سیئه و درجه او رفیع گردانند آنچه او را بجای آن غسل دهند بهتر بود از دنیا و هر چه در وی است و خدای تعالی
باو با فرشتگان خود مباهات کند که ببینید شما که او را کردم که او را بیامرزیدم وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم
الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل براء بن عازب گفت این آیه در
حق مردی انصاری آمد نام او قیس بن صرمه و این مرد هر روز بکار بود در زمین نخلستان خویش در ماه رمضان آمد نماز شام
و پاره خرما آورد و روزن طعام ساخته بود تا زن او بیامد مشغول شد که طعام سازد خواب بر او غلبه کرد و بخفت نماز خفتن
آمد او روزه با آب بگشود و طعامی نخورده بود و در ابتدای شرع طعام و شراب و نکاح بعد از نماز خفتن منهی بود مرد چون بیدار
شد وقت افطار گذشته بود و چون خواست که بنشیند بخورد زیرا خدای تعالی دانست بطعام مشغول نشد و نیت کرد و
روز دیگر روزه داشت سخت رنجور شد و از پای درآمد نماز پیشین رسول گفت یا ابا قیس ترا چه بوده است و قصه
گفت حضرت از آن تنگدل شد خدای تعالی آیه فرستاد و آن تکلیف را تخفیف کرد و گفت بخورید و بیاشامید از
نماز شام تا آنگه سفیدی صبح از سیاهی شب ظاهر گردد پس روزه را تمام کنید تا شب یعنی چون صبح صادق
طالع گشت از طعام اجتناب نمایید تا وقت فرو شدن آفتاب عدی بن حاتم گوید که مرا نماز و روزه آموخت و در باب

روزه

روزه گفت چون آفتاب فرو شود روزه بگشای آنگاه در طعام خوردن و شراب خوردن مختاری تا آنگاه که خیط
ابیض از خیط اسود جدا گردد یعنی سپیدی صبح از سیاهی ظاهر شود من هر شب برخاستمی و دو رسن سپید و سیاه نهادمی
و در وی می نگریستم گاهی بر من مشتبه میگشت و گاهی پیدا میگشت چون بامداد رسول را خبر دادم بخندید و مرا گفت
یا بن حاتم ندانی که مراد بیاض صبح است از سواد شب و صبح دو است صبح صادق و صبح کاذب صبح صادق را
مستطیر خوانند برای آنکه چون برآید روشنی او پراکنده گردد و چون آن صبح باشد تناول طعام حرام بود و صبح کاذب را
مستطیل خوانند آن روشنی بود بر بالا نمانده چون دنبال گرگ پس از آن تاریک شود و آن را حکمی نیست در شرع نه در
نماز فریضه نه در کرده طعام و شراب خوردن حرام نشود و پیغمبر گفت لا يمنعكم من السحور اذان بلال والصبح المستطيل و
لكن الصبح المستطير ولا تباشروهن وانتم عاكفون في المساجد تلك حدود الله فلا تقربوها كذلك
يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون مقاتل و کلبی گفتند این آیه در حق قومی آمد که ایشان اعتکاف کرده بودندی
چون ایشان را حاجت بودی بیامدندی و با زنان خود مقاربت کردندی و غسل کردندی و با مسجد شدندی خدای تعالی
این آیه فرستاد و از آن نهی کرد و گفت مباشرت مکنید با زنان خود چون شما اعتکاف کرده باشید در مسجدها که
احکام آن گفته شد در باب روزه و اعتکاف حدهای خداست پیرامن آن مگردید و نزدیک آن مشوید خدای تعالی
همچنانکه حدود و احکام بیان کرد آیات خود را که ادلهٔ شریعت است با احکام حلال و حرام بیان کند و هویدا کند از بهر مردمان
تا باشد که ایشان متقی شوند و از معاصی اجتناب نمایند اعتکاف جز در چهار مسجد درست نباشد یکی مسجد
الحرام بمکه و مسجد رسول بمدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره و امام زین العابدین روایت کند از پدرش که رسول گفت هر که در ماه
رمضان اعتکاف کند چنانست که دو حج و دو عمره کرده باشد حسن بصری گفت مراد بحدود فرایض حق است
ضحاک گفت معصیت الله و در لغت حد منع بود ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل وتدلوا بها الى الحكام لتأكلوا
فريقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون مقاتل و ابن حیان گفتند این آیه در حق امرء القیس بن عابس الکندی
و در حق عبدان بن اشوع آمد و ایشان گفتند پیش رسول حکایات در باب زمینی چون بوقت سوگند رسید
امرء القیس صاحب بود دست بداشت و نخواست سوگند کند خدای تعالی آیه فرستاد و گفت مخورید اموال خود را یعنی اموال
یکدیگر را از آنجا که المؤمنون کنفس واحدة خدای تعالی نفس ایشان را چون یک نفس نهاده است میگوید که اموال یکدیگر
بباطل مخورید و برشوت حاکمان را نصیب مکنید تا پاره از مال مردمان مخورید بباطل و شما میدانید
که آنچه شما میکنید ناصواب است و آنچه شما را حرامست که شما را در آن حقی نیست و گناه است و گفته اند که معنی آنست که مال خود
بناحق مخورید یعنی تلف مکنید بناواجب در شرب خمر و معاصی انواع قمار امام محمد باقر گفت بالباطل ای بالیمین الکاذب
بسوگند دروغ مال یکدیگر مخورید امام جعفر صادق گفت خدای تعالی دانست که درین امت جماعتی که حکم بناحق کنند
خدای تعالی بندگان را نهی کرد از آنکه بحکومت پیش ایشان روند و فریق پاره باشد که از چیزی باز برند از مال
استعمال کردن برای آنست که مال حرب پیشتر کار و پیشتر که سفند بست و چهار پای پیاپی قوله ولو کان لابن آدم
من مال ینبغی الیهما ثالثا لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب عباس گفت این آیه
در حق مردی آمد که بر مالی بود و صاحب آن بینه ندارد و حاضر شود او جاحد شود و پیش حاکم بسوگند بخورد مال او ببرد

و روزه که حرام نمی‌رسید از پیغمبر روایت میکنند که گفت نماز ناشسته من آدم باشد که بعضی از شما جهت خود دست زده اند و عوض کردن
هر کس که من را ای رحمکم می‌گیرم پاره آتش است که برای او باز میبرم يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ
مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ معاذ جبل و ثعلبه انصاری از رسول پرسیدند که یا رسول الله ماه نو پدید آید باریک نگاه می‌افزاید
تا تمام شود باز دیگر بکاهد تا باریک شود این چیست حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو می‌پرسند و سؤال میکنند
از ماههای نو جواب ده ایشان را و بگوی که آن علامتهاست برای مردمان تا بآن اوقات عبادات کنند از حج و عمره و روزه و
افطار و محل دیون و عده زنان و مدت حمل و هر چه تعلق بسال و ماه دارد و ماه بخلاف حال آفتاب که
همیشه بر یک حال بود و زیاده و نقصان در وی نمی‌افزاید جمعی گفت که از اول شب تا هفتم هلال خوانند و تا چهارده قمر خوانند
و پانزده هم بدر خوانند وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ
مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مفسران گفته اند در جاهلیت مردی بود که چون احرام گرفتی بحج یا عمره
از در سرای و خانه و خیمه در نرفتی اگر خانه نشین بودی و اگر بادیه نشین بودی از پس سرای سوراخی در دیوار کردی و بدان در رفتی و بدان
بیرون آمدی و در سرا آمدی و اگر صحرانشین بودی از پس خیمه کنار کردی و اشتقاق این نیز است چون اسلام آمد این
قاعده بود تا یکروز رسول در سرای بعضی از انصاریان بود و از در سرای رفت مردی از خلفای ایشان در اثر رسول از سرای
شد پیغمبر او را گفت تو محرمی گفت بلی گفت چرا بدر سرای فرود آمدی گفت بتو اقتدا کردم گفت من از حمس یعنی از قریش
و ایشان را این طریق نبود مرد گفت من نیز از حمس دین ما یکیست و من بهمه حال بتو اقتدا کنم در کار تا خدای تعالی این آیه فرستاد
که بر و نیکوئی نیست در خانه‌های خویش از پس پشت در روید و لیکن نیکوئی آنکس راست که تقوی کند و از معاصی و مناهی
اجتناب کند در خانه‌ها که در آیید در حالت احرام از پس در میا آیید از پیش در خانه در آیید و از خدای بترسید اگر گناه
نیاورده اید تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید جابر از امام محمد باقر روایت میکند که آنحضرت گفت مراد آنست که آتی
الامر من وجهه کار را از روی بشناسید تا از روی کار در شوید از پس گفته اند که مراد به بیوت زنانند و معنی آنست که
مقاربت ایشان بر آن وجه کنید که خدای تعالی فرموده است در مواضع ایشان قصد کنید بل من ابوابها از پیش ایشان
با ایشان صحبت کنید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
میگوید که جهاد کنید در راه خدای با آنانکه با شما کارزار کنند و از حد خود در مگذرید و عدوان مکنید با کسی که با شما قتال
میکنند ناگاه بسر ایشان شوید اول ایشان را باسلام دعوت کنید و بعد از آن جهاد کنید که خدای تعالی دوست ندارد کسانی را که از حد در
گذرند و گفته اند اول آیتی که در قتال آمد این بود و رسول همچنین میکرد تا آنکه آیه اقتلوا المشرکین کافه آمد و این آیه منسوخ
شد و دیگران گفته اند منسوخ نیست و حکم آیه آنکه خدای تعالی گفته باشد که با کسی که با شما قتال کنند با او قتال کنید
تا معلوم شود که کسانی که ابتدای قتال نکرده باشند با ایشان قتال شود الا بعلی بن ابی طالب و بزرگ علمای ملت
پس مراد از ولا تعتدوا مراد آن بود که تعدی مکنید از آنکه نامشروع است در باب جهاد در زنان و کودکان و پیران و کشید
و آنکه دست بشما دهد بصلح و اگر چنین کنید تعدی کرده باشید و این قول عبد الله عباس است ابو صالح از او
روایت میکند که این آیه در حدیبیه آمد و آنچنان بود که چون رسول از مدینه بیرون آمد تا عمره بگذارد و با رسول هزار و چهار صد
کس بودند چون بحدیبیه رسیدند مشرکان جمع شدند و رسول را منع کردند که در مکه شود و رسول هدی که داشت آنجا بکشت

و آنجا

و آنجا صلح کردند آن سال صلح نامه بخط امیر المؤمنین نوشته شد و قرار دادند که آن سال باز گردند و دیگر سال بمکه در آیند و سه روز
بمکه رسول را باشد تا در آید و حج کند و هدی بکشد و آنچه خواهد بکند و باز گردد و چون سال دیگر در آمد رسول برخواست با
صحابه و لشکر با مکه رود و اندیشه میکرد که مبادا قریش وفا نکنند و با ایشان قتال باید کرد و رسول آن قتال ایشان را
کاره بود در ماه حرام و در زمین حرام خدای تعالی این آیه فرستاد و رخصت داد که در ماه حرام قتال کنند و اگر چه حرم
باشد وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا
تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ میگوید بکشید ایشان را هر کجا که بیابید و تمکین دهید شما را از کشتن ایشان و بیرون
کنید ایشان را از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی از مکه و فتنه و کفر و شرک بتر از کشتن است اگر ایشان در زمین حرم و در ماه حرام
بر کفر مصر باشند و اصرار میکنند و ایشان محرم باشند چه روا باشد که شما ایشان را بکشید در ماه حرام و زمین حرم و شما
محرم باشید با ایشان کارزار مکنید نزدیک مسجد حرام تا ایشان ابتدا نکنند بجنگ شما در آن جای که ابتدای کارزار کنند
با شما قتال نمایند شما نیز بکشید ایشان را که پاداش کافران چنین است و اگر از جنگ باز ایستند و ایمان آورند خدای
تعالی آمرزنده و مهربانست بر مع بود که ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند مقاتل بن حیان گفت واقتلوهم حیث
ثقفتموهم منسوخ است بقوله و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام و این نیز منسوخ است بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و دیگران
گفته اند آیه محکم است و معنی حکم بر جای خود است و نشاید ابتدا کردن بقتل نه در ماه حرام و نه در حرم الا وقتی که ایشان ابتدا
قتال کنند آنگه واجب شود با ایشان قتال کردن وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ
فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ آیه در حق مشرکانست میگوید که کارزار کنید با ایشان تا
آنگه نباشد در جهان فتنه و کفر و دین خالص و خالص خدای را باشد اگر باز ایستند کفر و عناد و قتل بر ایشان هیچ عدوان
قتل و ظلم نباشد و عدوان هیچ بیدادی نباشد الا بر ظالمان بر روا بود که معنی این بود که اگر باز ایستند و اگر باز نه ایستند شما کار
نا مکنید که لا عدوان الا علی الظالمین یعنی قتل روا نباشد الا بر ظالمان حق تعالی گفت مشرکان را میکشید تا آنگه ایمان
آورند و اهل کتاب را میکشید تا آنگه ایمان آورند یا جزیه قبول کنند اهل کتاب را مهلت داد و مشرکان را مهلت نداد
از آنکه چون اهل کتاب را کتابیست امید آن باشد که نظر و اندیشه کنند و با کتابها رجوع کنند و انصاف دهند و ایمان
آورند اما مشرکان را چون کتابی نیست ایشان را مهلت نباشد از این سبب فرمود که ایشان را میکشید تا ایمان آورند و قتل
ایشان را عدوان خواند از بهر آنکه آن بجزای ظلم ایشان باشد الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ
اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
الْمُتَّقِينَ مراد از این ماه که در این آیه است ذو القعده است از آنکه رسول از حدیبیه عام القضیه ذو القعده باز گردید و در مکه شد
صلح برفت میان ایشان و قرار کرد که رسول دیگر سال باز آید و ایشان از مکه بروند و صحابه رسول در مکه آیند با سلاح و
شمشیر در نیام بگذارند و برهنه نکنند چون سال دیگر آمد رسول برخاست و در مکه رفت و طواف کرد و ارکان حج بگذارد و آن
ماه ذو القعده بود که بیرون شد سنه سبع و آن سال که او را منع کردند هم ذو القعده بود سنه ست از هجرت خدای تعالی این
آیه فرستاد و گفت این ماه حرام که در مکه رفتم بدل آن ماه حرامست که شما را منع کردند و حرمتها را قصاص است

یعنی حرمت ماه و حرمت حرم و حرمت احرام اگر حرمت ماه حرام و احرام ندارند و با شما قتال کنند شما نیز در مساوات
و در مقابله آن کوشید و با وی آن کنید که او با شما کند و هر که با شما ظلم کند از دواج کلام را گفت شما نیز با او ظلم کنید
جزای ظلم را ظلم خواند بر سبیل مجاز بمثل آن ظلم که بر شما کرده باشد با او جهاد کنید و تعدی مکنید و از خدای بترسید
و همیشه متقی باشید که خدای تعالی متقیان را دوست میدارد و با متقیان است و هر کس که خدای با او بود همیشه منصور
باشد وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حق تعالی
درین آیه امر کرده است جمله مکلفان را بانفاق مال و در عداد این انفاق است زکوة و صدقه و انواع خیرات از عمارات
مساجد و رباطها و معاونت فقرا و مساکین و شفقت بر یتیمان میفرماید که مال خود را نفقه کنید در راه خدای و خود را
بدست خود در هلاکت میندازید یعنی بواسطه بخیلی خود را هلاک مکنید که بخل هلاک کننده است در دین و دنیا منع
زکوة و حج و جهاد و نفقات واجبه در دین و دنیا خود بخیل را همه جهان دشمن باشند چنانکه شاعر گفت اللوم داء البخیلون
لا تقتلون دارجعوه ابدا از آنکه بمنع ضیافت و طعام دشمن اند و ختانه و دشمنی مودی بود بهلاکت ابو صالح از عبد الله عباس
روایت کرد که او گفت آیه در عام حدیبیه آمد در حق قومی که رسول ایشان را فرمود بحج گفتند ما چیزی نداریم که
برگ خود بسازیم و کسی ما را نفقه نکند خدای تعالی این آیه فرستاد امام حسین گفت که رسول فرمود هر که درمی در غازی
خود نشسته در راه خدای تعالی خرج کند یعنی در جهاد یا حج بهر درمی هفتصد بود نویسند و اگر بنفس خود بیرون شود و مال
خرج کند او را بهر درمی هفتصد هزار درم نویسند و ذلک قوله والله یضاعف لمن یشاء عکرمه گفت نفقه از رزق
حلال کنید که اگر از وجه حرام کنید خود را کشته باشید و براء بن عازب گفت مراد ازین آیه مردی است که گناه میکند
و با خود گوید که مرا توبه نیست و از رحمت خدای خود را نا امید کرده اند و گناه میکند و اصرار میکند بران حبیب بن الحارث
نزدیک پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله انی رجل معراض للذنب من مردی ام که تعرض بسیار کنم در دوام هر گناه را امرا کرد
حبیب گفت توبه کن گفت یا رسول الله توبه میکنم و با سر گناه میشوم گفت پس از آن باز توبه کن گفت یا رسول الله
پس گناه من بسیار شود گفت ای حبیب عفو خدای از گناه تو بیشتر است انگه خدای تعالی گفت نیکوی کنید یعنی
بخدای کمان نیکو برید که خدای عزوجل کسی را که کمان نیکو میبرند دوست میدارد و رسول خدای گفت که بخدای کمان
نیکو برید که کمان نیکو بردن بخدای تعالی بهای بهشت است فردای قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را بدوزخ برند چون
او را بسوی دوزخ برند سر برو در رو کوید بار خدایا کمان من بتو این نبود حق تعالی کوید بنده من کمان تو بمن چه بود کوید آنکه مرا
بیامرزی عفو کنی حق تعالی کوید عفو کردم او را بهشت برید وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ
مِنَ الْهَدْيِ میکوید که تمام کنید حج و عمره را با آنکه جملة ارکان و فرایض و مناسک بجای آورید خالص خدای را
پس اگر محصور شوید و نتوانید که مناسک حج بجای آورید آنچه شما را آسان میشود و دست میدهد از هدی یا بهای هدی
بفرستید و بر وجوب حج اجماع است و در وجوب عمره خلافست بمذهب امام جعفر صادق علیه السلام
قول جدید شافعی عمره واجبست و دلیل صحت این مذهب قراءت عامست و اتموا الحج و العمرة لله خدای تعالی بحج
امر کرد و عمره را بران عطف کرد چنانکه حج واجبست عمره نیز واجبست بمقتضای عطف جابر ابو شفیق گوید نزدیک
رسول آمدم بعرفه و او را گفتم مرا علمی آموز که بدان از عذاب خدای برهم گفت نماز فریضه بپای دار و زکوة مال بده و حج و عمره

بکن

بکن و ماه رمضان روزه بدار عبد الله عباس گفت بخدای که عمره مقارن حجست در قرآن آنکه بخواند اتموا الحج والعمرة
لله مسروق گفت ما را در کتاب بنماز فرمودند و بزکوة و حج و عمره از حج ایشان بمثابه زکوة است از نماز و در احصار
خلافست بعضی گفتند آنست که مانعی از راه باز افتد و باز ماند از آنکه افعال حج تمام بجای آورد از خوف یا بیماری جراحت
و انفاق نفقه چون چنین باشد هدی بفرستد و بر احرام می باشد تا هدی بمحل رسد و بکشند آنگاه او حلال شود از احرام و این
قول نخعی و مجاهد است و بعضی گفتند که این احصار بمرض باشد و آنچه بدشمن بود آنرا حصر خوانند لقوله تعالی و صدوکم عن المسجد
الحرام الا بنزدیک اهل البیت فرقست میان آنکه ببیماری ممنوع شود و میان آنکه بدشمن او را منع کنند اگر منع از جهت بیماری
باشد حکم او آنست که هدی که دارد بمکه فرستد و او بر احرام باشد تا آنکه هدی بجای خود رسد یعنی و اگر احرام بعمره گرفته باشد
محل او مکه بود بفناء الکعبه چون هدی بجای خود رسد تقصیر کند و حلال شود از هر چه حرام گرفته باشد الا باز نان که او را حلال نباشد
تا که طواف نسا بکند یا بفرماید سال آینده و حج بکند اگر واجب باشد و اگر هدی با خود ندارد بهای آن بفرستد تا بخرد و بکشد
اگر منع از دشمن بود هم بر جای خود هدی بکشد و از همه چیز حلال شود و هدی اعلاش شتری و اوسط گاوی و ادنی گوسفندی
باشد وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ گفت سر تراشید سرهای خود را تا که هدی بمحل خود رسد محل وی
آنجاست که حلال شود کشتن او و اگر ممنوعست بدشمن محل او آنجاست که او را منع کرده باشند و رسول همچنین کرد
عام الحدیبیه چون مشرکان او را منع کردند صحابه را گفت برخیزید و هر چه که دارید از هدی بکشید و سر تراشید راوی خبر
گوید که بخدای که هیچکس برنخواست تا رسول خدا سه بار بگفت و هیچکس فرمان نبرد رسول اندک شد برخواست و در خیمه
ام سلمه رفت گفت ای ام سلمه ندیدی که ایشان چه کردند سه بار ایشان را گفتم که هدی بکشید و سر تراشید
ایشان از جای برنخواستند ام سلمه گفت یا رسول الله بیرون رو و هدی خود بکش و حلاق الطلب کن تا موی تو بستره
و سر تو تراشد و با ایشان هیچ مگوی رسول از خیمه بیرون آمد با هیچکس سخن نگفت و هدی خود را بکشت و حلاق بخواند و سر
تراشید یا تقصیر کرد صحابه چون چنان دیدند در افتادند و هر کس هدی خود را میکشتند و بعضی سر تراشیدند و دلتنگ
غمناک بودند از آنکه در فرمان رسول توقف نمودند اگر ممنوع باشد به بیماری محل منی بود چون احرام بحج کرده بود و بمکه بود اگر
احرام بعمره گرفته باشد فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ
أَوْ نُسُكٍ و چون ممنوع را بمرض فرمود که سر تراشد تا آنکه هدی بجایش رسد کسی که ممنوع نیست اما عذری او را
از درد سر که در سر او پدید آمده باشد رخصت داد که سر تراشد گفت پس هر کس که از شما رنجور باشد یا او را
رنجی باشد از درد سر و غیر آن بروی بود که فدیه بدهد از روزه داشتن که روزی روزه بدارد یا شش مسکین را
طعام دهد و بدهد اتبعی بگیرد ده مسکین را یا گوسفندی بکشد و بدو کعب بن عجره گفت آیه در حق من آمد که رسول بمن
بگذشت و مرا موی بسیار بر سر بود و من از آن رنجور بودم و در آنحال طعام می پختم رسول مرا گفت هوام رنجورت کرد
گفتم بغایت یا رسول الله در حال این آیه فرود آمد رسول گفت سر تراش که خدای تعالی رخصت داده و فدا کن
بروزه فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ میگوید چون ایمن شوید
از خوف دشمن یا بیماری زایل گردد پس هر که احرام گیرد بعمره تا که احرام گرفتن بحج برد و بود آنچه آسان بود او را از هدی
و این حج تمتع است اول احرام باید گرفت بعمره چون احرام گرفته باشد در ماههای حرام بمکه برود و طواف خانه

کنند و سعی کنند میان صفا و مروه و تقصیر کنند پاره‌ای از موی پیشانی یا ببرند اگر چه اندک حلال شود او را آنچه بر او حرام بود الا صید کردن که
حرام را و هدی تمتع واجبست و محل او منی بود و در این باب روایت عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سعید بن المسیب است
راوی خبر گوید که آنسال که رسول بحج الوداع رفت امیرالمؤمنین را بیمن فرستاده بود تا خمس معادن از ایشان بستاند
و جزیه که ترسایان نجران قبول کرده بودند از ایشان طلب دارد و گفت چون فارغ شوی از این راه بمکه بیا که مرا در مکه بینی که امسال عزم
حج دارم بوقت و آن مرد و کار تمام کرد و از این جانب رسول فرمود تا در احیا و قبایل ندا کردند که رسول بحج وداع میرود پس تمام
و ساعده گشتند خلق بسیار جمع شدند رسول بیست و پنجم ذوالقعده بیرون آمد امیرالمؤمنین را اعلام کرده بود که چه نوع حج خواهد کرد
و هدی با خود براند و بذو الحلیفه آمد و احرام فرا گرفت و لبیک بزد و از آنجا بکراع الغمیم آمد مردمان بعضی پیاده بودند و بعضی سوار
پیادگان برنجیدند و با پیغمبر شکایت کردند و گفتند چهارپای نداریم تا شما را سوار کنیم میان تنگ در بندید تا آسوده شوید همچنان کردند
و چاسوده شدند امیرالمؤمنین از راه یمن روی سوی مکه نهاد و رسول از راه مدینه چون رسول نزدیک مکه رسید امیرالمؤمنین از راه یمن
رسید یکی را بر لشکر خلیفه کرد و او از پیش بیامد و رسول را بدید و از آنچه کرده بود خبر داد و رسول شاد گشت و گفت ای علی
احرام بچه نیت کرده گفت یا رسول الله مرا نگفتی که چگونه خواهی کرد حج من نیت در نیت تو بستم و گفتم اللهم اهلالا کاهلال
نبیک گفت ای علی هدی براندی گفت بلی سی و چهار شتر رسول گفت الله اکبر من شصت و شش رانده‌ام تو شریک منی
در حج و مناسک من همچنین بر احرام باز و نزدیک لشکر شو و با ایشان بمکه آی که بمکه موعد ماست ان شاء الله امیرالمؤمنین علی باز گرد
لشکر آمد ایشان را دید که حله‌ها برگشاده و حله‌ها در پوشیده که از ترسایان اهل نجران گرفته بود گفت چرا چنین کردید گفتند تا
خود را بیارایم آنرا که خلیفه کرده بود گفت چرا با ایشان اذن دادی گفت شفاعت کردند او را ملامت کرد و از ایشان بستد و گفت
و حله‌ها را فرمود تا بکندند و پنهان کردند و در شکایت شدند ایشان را خوش نیامد که او را رسول گرفتند چون بمکه آمد زبان دراز
دراز کردند و هر کسی شکایت میکرد رسول بفرمود تا منادی کردند و مردم جمع شدند خطبه کرد و در آخر گفت زبان از علی بن ابی
طالب بردارید که او مردیست که در دین خدای مداهنه نکند چون بشنیدند زبان کشیده کردند و شکایت نیز نکردند و اکراه
رسول را در آن معنی بدانستند و رسول و امیرالمؤمنین بر احرام بودند و بیشتر مردمان که با رسول بودند هدی نداشتند خدای
تعالی این آیه فرستاده که واتموا الحج والعمرة لله تا آخر آیه رسول صحابه را جمع کرد و آیه بر ایشان خواند و گفت هر که هدی رانده بر احرام
باشد و هر که هدی نرانده حلال باشد که خدای تعالی این آیه فرستاد و عمره در حج شد همچنین و انگشتان درهم افکند و گفت لو استقبلت
من امری ما استدبرت ما سقت الهدی که آنچه اکنون میدانم پیش از این میدانستمی هدی نراندمی انگه بفرمود تا منادی کردند که
رسول میفرماید که هر که هدی نرانده است باید که حلال شود مردم بعضی حلال شدند بعضی بر احرام بایستادند خلاف فرمان رسول
کردند و گفتند که رسول اشعث و اغبر رسول خدای کالیده موی و گرد آلود و ما جامها در پوشیم و با زنان نزدیکی کنیم و روغن بر سر کنیم
و حلال شویم یا نکنیم و حلال نشویم و دیگران گفتند ما شرم میداریم که آب از مویهای ما میچکد و رسول خدای کالیده موی و گرد آلود
می آید گفت و گوی میکردند و عمر بر انکار [illegible] بود و انکار میکرد و میگفت من هدی نرانده‌ام حلال نمیتوانم شد و اگر نه حلال شدی
فایده نداشت بعضی حلال شدند و بعضی اصرار کردند پیغمبر روی بایشان کرد و گفت که هدی رانده گفت نه گفت چرا حلال
نشوی گفت و رسته که من حلال نشوم هرگز تو محرم باشی رسول گفت انک لن تؤمن بهذا ابدا تو هرگز بدین ایمان نیاری سبب نزول
آیه و وقت نزولش و سبب منع حج این بود فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک

عشرة

عشرة کاملة هر که هدی نیابد سه روز روزه بدارد در حج و هفت روز چون باز گردد و با اهل و وطن خود رسد آن ده روز تمام
باشد یعنی هفت و سه و اگر کسی هدی نیابد که بخرد و بهایش نزدیک معتمدی بگذارد تا بخرد و بنیابت او بکشد هم روا بود و اگر
نیابد و کسی نباشد که این تکفل کند یا بهانه آرد و ده روز روزه بدارد سه روز در حج یکی روز پیش از ترویه و روز ترویه و روز عرفه
روز ترویه و این سه روز پیوسته باید داشت و اگر این ایام فوت شود بعد از ایام تشریق بدارد و هفت روز چون
با خانه آید بدارد و تلک عشرة کاملة ای بالهدی و بالثواب و گفته‌اند کامله بدل از بدل آن گفت تا ایهام نیفتد که واو بمعنی او است
چنانکه واو مثنی و ثلث و رباع ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان
الله شدید العقاب این حج تمتع آن کسی راست یعنی فرض آن کس است که اهل او از حاضران مسجد حرام نباشند
و حدش آنست که از خانه ایشان تا مکه دوازده میل باشد از چهار جانب از خدای بترسید و مراعات حدود و فرائض
و فرایض کنید و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است آنرا که حدود و احکام کار نه بندد و از آن تعدی کند و فرق میان
عذاب و عقاب آنست که روا بود که عذاب مبتدا باشد و عقاب نبود الا عقیب فعلی که موجب آن بود الحج اشهر
معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج اوقات حج ماههای معلوم است
یا حج در ماههای معلومست و آن شوالست و ذوالقعده و ده روز از ذی الحجه بروایت امام محمد باقر علیه السلام و عبدالله
عباس و عبدالله عمر و بقول عطا و ربیع و طاوس و سیزده روز از ذوالحجه بر هر که در این ماهها حج فریضه کند یعنی بر خود در این ماهها در حج
شروع کند از احرام گرفتن و لبیک زدن پس مکروه او نبود و یا که جماع کند و گفته‌اند سوگند خوردن و ذکر آن کردن نیز روا نبود و فحش
فحش گفتن و نه دروغ و نه لا والله و نه بلی والله گفتن روا است و دروغ در ایام حج عبدالله عباس گفت رفث جماع بود و عطا
گفت وعده مرد است زنان را بجماع بعد الاحلال من الاحرام ابن عباس و طاوس و قتاده و ربیع گفتند فسوق جمله معاصی باشد
ابن زید گفت فسوق ذبح کردنست از بهر اصنام و این عادت در جاهلیت بود و چون پیغمبر آمد آن ممنوع شد بدین آیه و لا تأکلوا
مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق مجاهد گفت دشنام دادنست لقوله سباب المسلم فسوق و قتاله کفر و نزدیک اهل البیت
کذبست جدال نزدیک ابن زید آنست که مردم هر جایی بر موقفی می ایستادند و با یکدیگر خصومت میکردند و ابن زید گفت در موقف
ابراهیم اینست که ما ایستاده‌ایم وهب بن الورد گفت با سفیان ثوری طواف میکردیم در شب برفت در حجر شدم
نماز میکردم و سر بسجده نهادم آوازی شنیدم که از میان آستانه کعبه بدر می آید که یا جبرئیل اشکو الی الله ثم الیک ما یفعل الطائفون
حولی یعنی ای جبرئیل شکایت میکنم با خدای پس با تو از آنچه این طواف کنندگان میکنند از تفرج و گفت و گوی و بیرامن من
در حج حذر کردن وهب گفت تاویل آن کردم که خانه با جبرئیل شکایت میکرد و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و
تزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب آیه وارد است در وقت [illegible] میکردند که هر چه
میکنید از نیکویی خدای آنرا داند یعنی عالم بالذات است عالم بود بجمله معلومات شما این بشنید که هر خیر که شما کنید از علم او فوت
نگردد و جزای آنچه کرده باشید بدهد چنانکه گروهی را کرم او بنزد بدهد انگه گفت و تزودوا فان خیر الزاد التقوی زاد و توشه بر دارید
که بهترین زاد و فاضلترین توشه تقویست و پرهیزکاری و از من بترسید ای خداوندان عقل یعنی اگر عقل دارید بجان از عقاب
من بترسید مفسران گفتند که این آیه فرود آمد در حق قومی که ایشان بی زاد بحج شدندی و گفتندی بحج خانه خدا میرویم لا یطعمنا
ما وفد و بندگان خداییم ما را طعام نخوراند و انگه در راه سوال کردندی با غضب [illegible] خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و از اکتساب

در راحله هیچ روند تا راحله و عیال برد مان نکردند عبد الله عمر گفت جماعتی بحج رفتندی بی زاد بر گرفتندی چون احرام بستندی
آن زاد بیفکندندی و زاد نو طلب کردندی بسیار بودی که زاد شان بنماندی ایشان بحج افتادندی خدای تعالی گفت
که توشه بر گیرید و زادی که در دنیا بکار آید تا بحج بتوانید رسید زاد و رات زاد راه حج و زاد راه قیامت زاد راه حج کعک
خرما بود و زاد قیامت عمل صالح و تقوی بود برای این راه که یک دو ماه بروی بازآیی زاد و توشه سفر سازی سفری که
چون بروی باز نیایی اول بود که توشه سازی چه خواهد بود تو بر جناح سفری و مسافر را از زاد چاره نیست از آن هیچ بیاموز اگرچه این
حدیث از لغت انوار اید بحث شعر مرا الجواد علی ربعی فقلت له اسلک سبیلک لا تولع بافساد فقام منهم خطیب فوق
سنبله اما علی سفر لا بد من زاد و زاد تقوی می باید از تقوی در معیشتی و در معاصی می آویزی و معاصی زاد آن زیادت آن
بجنت رساند و این بجهنم بسیار و زاد و بعضی تقوی بود آن و او را ای برآفت است جز بیرون از آن او تو ان رفت و بر
پر خار و خاشاک است یکی از بزرگان پرسیدند که تقوی چه باشد گفت هل سلکت طریقا ذا شوک فقال نعم بر گذر راه خار
رفته گفت آری گفت چگونه رفتی گفت هشیار و بر حذر بودم از خار خاشاک در میان خود گفت تقوی آنست که در راه
دین همچنان روی خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی کن مثل ماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری مردان بوده اند که در راه
دنیا هم تقوی زاد کرده اند چنانکه راه آخرت را زاد تقوی ساختند عبد الله مبارک گفت سالی از سالها بحج خانه خدای میشدم
در راه منقطع شدم و بر توکل میرفتم از کناره راه از میان بیابان کودکی را دیدم که می آمد چنان کمان بردم که هفت ساله است
یا هشت ساله جامه کوتاه پوشیده و ازاری بر بسته نعلینی در پای کرده قضیبی خیزران در دست گرفته با وی نه زادی نه
راحله و نه یاری گفتم سبحان الله بادیه با بیخ بگذاری و کودکی بدین خردی او را گفتم یا صبی از کجا می آیی گفت من الله گفتم کجا میروی
گفت الی الله گفتم چه جوئی گفت رضاه گفتم زادت و راحلت کجاست گفت زادی تقوی و راحلتی رجلای و مرادی
مولای زاد من تقوای منست و راحله من دو پای منست و مراد من خدای منست عجب داشتم گفتم اینت زاد و اینت توکل
اخبرنی ممن انت مرا خبر ده که تو کیستی گفت چه خواهی کردن این حدیث رها کن تحقیق ندکان روزگار را چه خواهی گفتم علی
کل حال گفت نحن قوم مظلومون ما مردمانی ستم رسیده ایم گفتم زیادت کن گفت نحن قوم مقهورون گفتم روشن ترکن
گفت نحن قوم مطرودون ما قوم راندگان و در ماندگان و باز ماندگانیم گفتم زیاده کن گفت شعر نحن علی الحوض رواده نذود
و نسقی وراده ما فاز من فاز الا بنا و ما خاب من حبنا زاده و من سرنا نال منه السرور و من ساءنا ساء میلاده
و من کان غاصبنا حقنا فیوم القیمة میعاده این بگفت و برفت چنانکه دیگر او را ندیدم و رسیدم در سودای او افتادم تا بمکه
چه کس است و دیگر او را ندیدم که بیابان برکن و مقام رسیدم او را دیدم و خلایق رو جمع شده و او را از حلال و حرام و مسایل
و احکام می پرسیدند و او جواب میداد من گفتم که این کودک کیست گفتند نمی بینی این امام زین العابدین است من گفتم سبحان
الله آنست زهد و توکل و هیبت علم و بیان الله اعلم حیث یجعل رسالته ازین عجب داشتم که خاندان ایشان چون او
خدمت حقیقی بود و برکت ایشان و عقب ایشان رسیده مالک دینار گوید سالی بحج میرفتم از آنجا که راه مکه بود زنی دیدم
پیری ضعیف بر چهارپای ضعیف نشسته و مردم گرد او در آمده میگفتند که برگرد که خدای بر تو رحمت کرد راه صعب است و
تو ضعیف و چهارپای تو هم ضعیف است او میگفت من همچنان آمده ام که برگردم من نیز گفتم برگرد که مصلحت نیست که اینجا از
مرا نیز همان جواب داد پس برفتیم چون بمیان بیابان رسید چهارپای او باز ماند مردم همه بگذشتند و او را همه رها کردند من

بر خواستم که بگذرم این خبر مرا یاد آمد که پیغمبر گفت المؤمن اخو المؤمن ان جاع اطعمه و ان عری کساه و ان خاف امنه و ان مرض
عاده و ان مات شیع جنازته باز ایستادم و او را گفتم نه ترا گفتم بیا که راه صعب است گوش با گفتار من نکرد و سر سوی
آسمان کرد و گفت الهی لا فی بیتی ترکتنی و لا الی بیتک حملتنی بعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک گفت
بار خدایا در خانه خودم رها کردی و نه بخانه خودم رسانیدی بعزت و جلال تو که اگر این با من غیر تو کردی شکایت او جز با تو نکردمی
هنوز این سخن تمام نگفته بود که شخصی را دیدم که از گوشه بیابان در آمد زمام ناقه بدست گرفته ناقه فرو خوابانید و گفت برنشین و او را
برنشاند دیدم که چون او را بدیدم سخن نگویم ایست دوم گرش بخواهم دید گفتم بحق خدای که با تو این کرامت کرد که بگوئی تو کیستی
گفت نشنیدی انا سعیدة بنت سکینة بنت فضة خادمة فاطمة الزهرا گفت دختر زاده خادم فاطمه زهرایم ای مالک ایچ
منزلت من نیست منزلت خداوندیست که خداوند لطیف با من ضعیف این کند که دیدی در سفر قیامت هیچ زاد صالح
نیست مگر زاد و تقوی و هر منزل از منازل آخرت که فرود آیی آنجا زاد و تقوی ترا بفریاد رسد لا یصحب الانسان فی قبره الا التقی
والعمل الصالح یکی از جمله زهاد جبره وفات یافت جنازه او برگرفتند و خلقی بتشییع حاضر شد چون بگورستان رسید
و او را دفن کردند سعدون مجنون که از عقلای مجانین بود بر بالائی رفت و آواز داد که الا یا عسکر الاحیا هذا عسکر الموت اجابوا
الدعوة الصغری و هم منتظر الکبری یحشرون علی الزاد و ما زاد سوی التقوی یقولون لهم جدوا فهذا آخر الدنیا قوله تعالی لیس علیکم
جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از عرب چون بحج رفتندی و اشتید
که تجارت کنند دست از همه تجارت داشتندی آنکس را که تجارت کردی او را حاجی خوانندی و ملامت کردندی خدای تعالی
این آیه فرستاد و ایشان را رخصت داد در تجارت کردن و گفت نیست بر شما بزه و حرج که بجوئید از خدای تعالی فضلی
و روا بود که معنی این بود که بر شما بزه نیست در آنکه از خدای خود روزی طلب کنید بواسطه تجارت ابو هریره از رسول
روایت کرده او گفت چون روز عرفه باشد خدای تعالی حاجیان را بیامرزد و چون شب مزدلفه باشد بازرگانان را بیامرزد و چون روز
منی باشد جمالان را بیامرزد و چون وقت سنگ انداختن جمره عقبه بود سایلان را بیامرزد و هیچکس آنجا حاضر نباید که نگوید
لا اله الا الله که خدای تعالی او را بیامرزد فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه
کما هدیکم و ان کنتم من قبله لمن الضالین چون بازگردید از عرفات یاد کنید خدا را نزدیک مشعر الحرام
بمشعر الحرام بایستید پس نشان گرفته ای کنید ظاهر بذکر فرموده است و ذکر خوان کرده تا آنجا حاضر شوند و بایستند پس
ایستادن بمشعر الحرام واجب بود و یاد کنید خدا را چنانکه شما را هدایت کرده است بدین اسلام و مناسک حج یعنی
شکر خدای بر حسب نعمت او کنید و بتحقیق که شما پیش ازین از جمله گمراهان جاهلان بوده اید چون خدای شما را هدایت کرد
ذکر او گوئید و شکر نعمت او بجای آورید ضحاک گفت چون خدای آدم را بزمین فرستاد او بزمین هند فرود آمد و حوا بجده
یکدیگر را طلب میکردند تا هر دو در ذی المجاز بیکدیگر رسیدند و یکدیگر را بشناختند آن روز را عرفه نام نهادند و آنجا را عرفات
از امیر المؤمنین روایت کرده اند که چون ابراهیم از بنای خانه فارغ شد جبرئیل بیامد و ارکان حج او را باز نمود و میگفت
عرفت عرفت شناختی شناختی او گفت نعم این روز را عرفه خواندند و آنجا را عرفات عبد الله عباس گفت
چون خدای تعالی جبرئیل را بیاموخت ابراهیم بیامد و از آنجای آورد و ابلیس بیامد تا او را در منی وسوسه کند ابراهیم
هفت سنگ باو انداخت و باز بگریخت و میگفت از آنجا بمیرید و بر جمره سیم افتاد و از آنجا نیز هفت سنگ بینداخت

بشناخت بگاب و از آنجا بگریخت و بذو المجاز آمد ابراهیم او را بدید بشناخت و از آنجا دور کرد آنجا که را ذو المجاز خوانند چون
بعرفات رسید آنجا نیز پیش وی بود بشناخت آنجا را عرفات خوانند چون از آنجا بیامد ازدلف آنجا را مزدلفه خوانند چون
بمنی نزدیک شد هشتم ذو الحجه را ترویه خوانند برای آنکه ابراهیم دران شب بخواب دید که اسمعیل را میکشد آن روز همه روز اندیشه
میکرد و ترویه اندیشه کردن است شب عرفه دیگر باره بخواب دید و صحت آن را بشناخت آن شب را شب عرفه خوانند و روز را
روز عرفه مشعر الحرام برای آن میخوانند که از معلمی از معالم حجست و وقوف آنجا از جمله ارکان حجست و مردمانرا حرمت او و حکم او
کرده اند ثم افيضوا من حيث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحيم جماعه مفسران گفته اند
که قریش و خلفای قریش آنجا از حرم بیرون نشدندی بعرفات و موقف بمزدلفه کردندی میگفتندی نحن اهل الله و الحرم چون
من حمس و قطان حرم ما اهل حرم اویم ما از حرم بیرون نشویم که ما چون دیگران ایم یعنی الحمد دیگران کنند نکنیم چون مردمان
حرم بیامدندی ایشان از مزدلفه رفتندی حق تعالی این آیه فرستاد و ایشانرا گفت شما را نیز آن میباید کرد که مردمان میکنند
آنجا توقف باید کرد بعرفات و از آنجا باید آمدن که فرمان خدای چنین است و سنت ابراهیم خلیل است گفت پس بازگردید
از آنجا که مردمان باز گشتند و آمرزش خواهید از خدای که خدای آمرزنده و مهربانست رسول گفت الحاج و العمار وفد
الله ان دعوه اجابهم وان استغفروه غفر لهم یعنی حاجیان و معتمران وفد زایران خانه خدا اند اگر بخوانند اجابت کند و اگر آمرزش
خواهند ایشانرا بیامرزد و علی بن عبد العزیز گفت سالی از سالها من عدیل ابو عبید القسم بن سلام بودم چون بموقف عرفه
رسیدیم جایی بود آب از آنجا بیاوردم و غسل کردم نفقه داشتم آنجا فراموش کردم چون بمنی رسیدیم ابو عبید مرا
گفت برو پاره بخر با او رسکه از بهر من بخر مرا یاد آمد که من آنجا نفقه را گذاشته ام جامه و آن نفقه هم آنجا نهاده بود برگرفتم و
روی بقافله نهادم دران وادی نگاه کردم پاره خوک دیدم ... بود و دیگر رسیدیم از آن حال جامه ام و نفقه صحیح با قافله شدم و
ایشان بر جای خود بوده مرا گفت کجا بودی من آن قصه با وی بگفتم و آنچه دیدم گفتم گفت دانی که آن چه بود آن حیرت گناه
آدمیست که آنجا رها کرده اند و گفته اند و بعضی گفته اند مخاطب درین آیه مومنانند و مراد بقوله من حیث افاض
الناس مزدلفه است یعنی از مزدلفه و مجمع بمنی آیند و این قولیست قریب برای آنکه ذکر افاضه در عرفات
رفته است و بیشتر مفسران بر قول اولند و مراد بناس در آیه جمله مردمانند اشارت مگر حسن که ایشان
مامورند با قتدا کردن بمردمان که بر وفق شرع روند ضحاک گفت مراد بناس ابراهیم است زهری گفت مراد
آدمست یعنی بر سنت آدم و طریقه او و در اداء مناسک فاذا قضيتم مناسككم فاذكروا الله
كذكركم اباءكم او اشد ذكرا فمن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا وما
له في الآخرة من خلاق مفسران گفته اند که عرب را عادت بودی که چون حج بگذاردندی بیامدندی
و نزدیک کعبه بایستادندی و مفاخر پدران خود گفتندی که پدر من میهمانی چنین کردی و شمشیر چنین زدی
و درویشانرا طعام دادی حق تعالی ایشانرا فرمود که ترک این مقالات گیرید و بدل این ترهات ذکر من کنید
نه ذکر پدران خویش و بدان قناعت مکنید که ذکر پدران خویش بلکه ذکر من بیشتر و بهتر کنید عبد الله عباس
گفت پناه با خدای دهید و یاری از و خواهید چنانکه کودک خرد بترسد یاد مادر و پدر کند پناه با مادر و پدر ابو الجوزا گفت معنی
این پرسیدم گفت خدای را یاد کنید چنانکه پدران خود را گفتم کسی باشد که بسالی از پدران خود یاد نکند

گفت

گفت مراد نه اینست مراد آنست که برای خدای خشم چنان باید گرفت که برای پدر چون بشنوی که وی را دشنام
دهند و از مردمان کسانی اند که همه همت ایشان دنیاست از خدای همه دنیا میخواهند میگویند بار خدایا ما را آنچه
در دنیا مراد ماست بده چون مراد و همت او دنیا باشد دنیا باو دهند و او را در آخرت هیچ نصیبی نباشد قتاده گفت این جماعت
کسانیست که همه همت ایشان دنیا بود و اگر دعا کنند برای دنیا کنند و اگر سعی کنند برای دنیا کنند و اگر دعا کنند از خدای
تعالی دنیا خواهند اینها مردمانی اند دون همت از خیرات دنیا و آخرت بدنیا قناعت کرده باشند فرح و شادی ایشان
بدنیا بود و فرحوا بالحیوة الدنیا ایشان غافلانند که الدنیا ساعة و تقرر روزی چند اصحاب خود را خرم کند آنکه بگذارند و غمگین کرده
اگر روزی در مسرت گذرانند سالی در حسرت گذرد و بدستی شکر بسیطشان و بدیگری زهری فشانند و من بحادة الایام
ان جرو فما ... جانب و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار اولئك لهم نصيب مما كسبوا والله سريع الحساب یعنی از
ایشان میگویند ای بار خدای بده ما را در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی نگهدار ما را ای بار خدای از عذاب
دوزخ اینها آن گروهند که ایشانرا نصیبی بود و بهره از آنچه کسب کرده اند یعنی بآنکه خیر دنیا و آخرت خواستند دعای
ایشان جزای دنیا داوند و بعمل صالح جزا و ثواب دهند و خدای تعالی زود شمار است حساب جمله خلقان بزمان اندک بگزارد
و حساب بعضی بدیگران و دیگری منع نکند از آنکه او عالمست بجمله معلومات در خبر است که خدای تعالی حساب جمله خلایق
برآورد بمقدار آنکه یکی از شما گوسفندی بدوشد و معنی حساب خلق آنرا از خدای اعلام بود و از نسبت ایشان ...
و عقاب بر اعمال ایشان تا بدانند که آنچه برایشان میرود از خیر و شر کرده ایشانست و اگر خدای عفو کند ایشانرا او بیند که
گناه ایشان خدای عفو کرده است روایت کرده اند از امیر المومنین علی صلوات الله علیه که او گفت حسنه دنیا زن صالحه
و حسنه آخرت حور العین است و قنا عذاب النار مراد بآن زن بدست مقاتل گفت حسنه دنیا روزی فراخ و علم است
و حسنه آخرت آمرزش و ثوابست انس مالک گوید که من در خدمت حضرت رسالت پناه بعیادت بیماری شدیم
او در حالتی سخت و صعب بود چنانچه گفتی که کبوتر بچه ایست که موی از او بریخته باشد رسول او را گفت دعا میکنی
گفت آری یا رسول الله دعا میکنم که بار خدایا هر عقوبتی که مرا در آخرت خواهی کرد با دنیا افکن که من طاقت دوزخ ندارم
رسول گفت چرا نگفتی اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار مرد این دعا بکرد خدای تعالی او را
شفا داد و مجاهد روایت کرد از عبد الله عباس که حضرت الله تعالی را نزدیک رکن یمانی فرشته ایست که از آن وقت
که خدای تعالی جهان آفریده است آنجا ایستاده است و میگوید آمین آمین بر دعای آنکه ایشان گویند ربنا آتنا في الدنيا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار عبد الله عباس گفت مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله پدرم
از دنیا برفت حج ناکرده اگر من برای او حج کنم مجزی باشد گفت اگر بر پدرت وامی بود و بگذاری از و ساقط شود گفت یا رسول
الله اگر وام بگذارم مرا هیچ مزدی بود خدای تعالی این آیه فرستاد که اولئك لهم نصيب مما كسبوا انس روایت کرده که رسول
گفت مردی که وصیت کند چهار حج بنویسند یعنی چهار کس را آنرا که فرموده باشد که از برای وی حج کنند و آنرا که وصیت نامه
نویسد و آنرا که وصیت بجای آورد و آنرا که فراگیرد تا حج بکند واذكروا الله في ايام معدودات فمن تعجل في
يومين فلا اثم عليه ومن تأخر فلا اثم عليه لمن اتقى واتقوا الله واعلموا انكم اليه تحشرون

میفرماید که خدا را یاد کنید در ایام معدودات یعنی ایام تشریق مراد بذکر تکبیر است که نزدیک بی چهار بار بر سنگی تکبیری باید گفت در
عقب پانزده نماز در منی و در شهرها بی تکبیر در عقب ده نماز و تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و
الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام پس هر که او تعجیل کند در دو روز یعنی در نفر در روز دوم
واگر خواهد که در نفر اول بیاید و آن دویم روز بود از ایام تشریق روا بود او را و بروی هیچ بزه نباشد و نفر آمدن بود از منی و اگر تاخیر
کند تا در نفر اخیر بیاید هیچ بزه نباشد بروی و آن سیم روز بود از ایام تشریق روا بود او را و بروی هیچ بزه نباشد یعنی اگر در نفر
اول بیاید یا در نفر دویم بیاید بروی هیچ حرجی و بزه نباشد و کفارتی لازم نیاید مر آن کسی را که بپرهیزد از معاصی و از خدای بترسد در جمله
احوال و کردار و گفتار و بدانید که حشر شما فردای قیامت با خدای خواهد بود و از امیر المؤمنین علی روایت کرده اند و از ابو ذر
غفاری که معنی آیه اینست که هر نفری که بیاید از اول و دویم گناه او مغفور بود و حج کرده بود کفارت گناه او شود و مجاهد گفت فلا اثم
علیه قابل گناه او بر او ننویسند تا دیگر سال معتبر عکرمه گفت در نفری که بیاید از گناهان خود بیرون آمده باشد چنانکه از مادر زاده
باشد ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد

نصف جزو

الخصام مقاتل گفت و عطا که این آیه در حق اخنس شریف آمد و او مردی بود خوش سخن و نیکو دیدار و خلیفه
بود و هر وقتی نزدیک پیغمبر آمدی با آنحضرت بنشستی و سخن میگفتی و اظهار ایمان میکردی و میگفتی که ترا دوست میدارم
و سوگند میخوردی و رسول از نفاق باطن او خبر نبودی و بوی اقبال میکردی و او را بنواختی چون میان او و ثقیف خصومت افتاد
ایشان را شبیخون برد و چارپایان ایشان را بکشت و کشتهای ایشان را بسوخت خدای تعالی این آیه فرستاد و از نفاق او پیغمبر را خبر داد
عبد الله عباس گفت این سه آیه در سریه رجیع آمد و چنان بود که کفار قریش گفتند که ما ایمان آوردیم جماعتی علمای اصحاب را
بفرست تا از ایشان معالم دین بیاموزیم و این مکری بود که کردند رسول خبیب بن عدی انصاری را و مرثد غنوی و خالد
بن ابی بکر و عبد الله طارق و زید بن الدثنه را آنجا فرستاد و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد و ایشان روی بمکه
نهادند چون بحدی رسیدند که آنرا بطن النخله خوانند عجوزه را آنجا بگذشتند استخوان عجوه یافت و این جنس خرما بمدینه
بود ... قوم خود را خبر داد هفتاد مرد سلاح برگرفتند و از پس ایشان
در آمدند و ایشان را دریافتند و با ایشان قتال کردند مرثد و خالد و عبد الله طارق را بکشتند و عاصم بن ثابت تیر
جعبه فرو ریخت در آنجا هفت چوبه تیر بود بهر یک تیر بزرگی از مشرکان بکشت چون تیرش نماند گفت اللهم انی حمیت
دینک صدر النهار فاحم لحمی آخر النهار بار خدایا من اول روز دین ترا حمایت کردم با آخر روز تو گوشت مرا از مشرکان
نگاه دار که او در آمدند و او را شهید کردند و خواستند که سر او ببرند خدای تعالی جمعی زنبوران فرستاد تا گرد او در آمدند و او را
حمایت کردند چنانکه گرد او نتوانستند گشت او را حمی الدین گفتندی انگه گفتند چون شب در آید و زنبوران بروند ما سر او
از بدن جدا کنیم چون شب آمد ابری سیاه بر آمد و باران عظیم بارید سیلی بر آمد و جثه عاصم برگرفت و ببرد خدای تعالی
فرشتگان فرستاد تا جثه او را بهشت بردند و آن پنجاه مشرک را که گشته بودند جمله را بدوزخ بردند و خبیب بن عدی و زید
بن الدثنه را باسیری گرفتند و بمکه بردند و خبیب را بنو الحارث بن عامر بخریدند تا او را بدل پدر بکشند که پدر ایشان را
در احد گشته بود و او را بجا نبردند و بند بر نهادند و اهل آنجا نه او را دیدند که انگور میخورد و در هنگام آن دانستند که روزی است
که خدای تعالی فرستاده است انگه او را برگرفتند و از حرم بیرون بردند تا بکشند آنجا ... در طلب کنیم

ازان

بر درخت گفت مرا چندان مهلت دهید که رکعتی چند نماز بکنم انگه دو رکعت نماز بکرد و گفت اگر نه آن بودی که گویند خبیب از
ترس مرگ تعلل میکند بیشتر بکردی انگه گفت احصیهم عددا و اقتلهم بددا او را بر دار کردند گفت بار خدایا کسی نیست که سلام
من برسول تو رساند تو که خدایی سلام من برسول برسان مشرکی بود نام او سلامان خواست که نیزه بر سینه او زند گفت
اتق الله از خدای بترس چون نام خدای بشنود در طغیان بیفزود و نیزه بر سینه خبیب زد و از پشت او بیرون برد
فذلک قوله واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم و زید بن الدثنه را صفوان بن امیه بخرید تا بعوض پدر او که کشته شده بود
بکشد او را بدست یکی از موالی خود داد که او را بتنعیم برد و بکشد ابو سفیان حاضر بود گفت بخدای بر تو که چیزی از تو میپرسم راست بگوی
گفت چیست گفت خواستی که محمد بجای تو در دست ما اسیر بودی و تو بسلامت بودی بمدینه و محمد اینجا بمکه در دست ما اسیر
و کشته گشتی گفت بخدای که هرگز نخواهم و خواهم که جان من فدای جان محمد بود تا هر مکاره که بدو خواهد رسیدن بمن رسد ابو سفیان
گفت هرگز ندیدم کسی را که اصحابش او را دوست دارند چنانکه اصحاب محمد محمد را انگاه آن غلام او را ببرد و بکشت و نام
آن غلام نسطاس بود و چون خبر برسول آمد صحابه را گفت کیست از شما که برود و خبیب را از آن درخت فرو گیرد و بهشت او را باشد
زبیر گفت یا رسول الله مقداد اسود را با من بفرست تا برویم باشد که او را بیاوریم رسول ایشان را بفرستاد بروز پنهان
میشدند و شب میرفتند چون بتنعیم آمدند در درخت و خبیب را دیدند چهل مرد مشرک بر آن درخت خفته بودند
مست خراب او را از درخت فرو گرفتند چهل روز بر او گذشته بود و او هیچ متغیر نشده بود و دست خود را بر جراحت
نهاده و خون از جراحت وی می آمد رنگ رنگ خون بود و بوی بوی مشک زبیر او را بدست خود گرفت و با سب برنهاد
مشرکان بیدار شدند و خبیب را بر درخت ندیدند قریش را آواز دادند هفتاد سوار بر نشستند و از پی ایشان بیامدند
و بدیشان رسیدند زبیر خبیب را از اسب بیفکند چون بر زمین افتاد زمینش فرو برد او را بلیع الارض نام نهادند انگه زبیر
آواز داد و گفت برای چه می آیید من زبیر العوام و این مقداد اسود است و دو شیر بیشه ایم اگر خواهید به تیغ کارزار کنیم و اگر
خواهید پیاده قتال کنیم و اگر خواهید برویم گفتند که هر کجا که خواهید بروید ایشان بازگشتند و ایشان پیش رسول آمدند در
وقتی که رسول و اصحابش آن کار افتاد منافقان گفتند در مدینه که ایشان چه کردند خود را بدست خود هلاک کردند
چون واقف شدند که رسول از گفتار ایشان خبر یافت نزدیک رسول آمدند و سخنهای خوش گفتند و سوگند خوردند
که در دل ایشان نفاق نیست خدای تعالی آیت فرستاد و گفت از مردمان کسی هست که گفت او ترا خوش می آید
و سخن او ترا خوش می آید و سخن او ترا عجب می آورد بزبان چابکی و چاپلوسی میکند و دوستی و ایمان ظاهر میکند و اند
و خدای تعالی را بدانچه در دل اوست گواه میگیرد و میگوید که خدای گواه منست ای محمد او دروغ میگوید او دوست ترین
او سخت ترین دشمنان و بدترین خصمان منست دعوی میکند که خدا گواه منست راست میگوید که خدای تعالی بر دروغ
و نفاق و کفر او گواهی میدهد قوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون صفت مؤمن آنست که سهل جانب باشد زود بدست
از آنجا که گریست و زود دست شود از آنجا که حلیم باشد بگویند با درد آید و چون سوگند خورد باور دارد و همه کس
دوست خود دارد چون سلیم الجانب باشد همه کس گمان سلامت برد و صفت منافق آنست که از همه تیزتر
ظاهری آراسته و باطنی خراب در ظاهر با مردم و در باطن با منافقان چون در ظاهر خبر آن گویند که در باطن
ظاهر با خلق است و باطن با حق لاجرم ظاهر برسول سپرد و باطن بخود حوالت کرد ذلک الظاهر والله یتولی السرائر

منافق خدا را سپر خود ساخته بود و سوگند را سلاح کرده اتخذوا ایمانهم جنة هر منفعت باین کنند و دفع مضرت باین
کاهی غش بود کاهی سپر شرع او انکه دروغ زن تر باشد که سوگند خورد و اگر نه بایکون خدایا بدروغ گواهی خوانند که
که خدا گواه منست گواه تو نیست گواه بر تو ست و رسند شهید علی ما تعملون قوله تعالی واذا تولی سعی فی الارض
لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد هم از صفت منافقی ست که خنس
منافقان دیگر بر اختلاف اقوال بر عموم او نیز ست میگوید که چون منافق پشت برکند و از پیش تو دور شود و یاد روان
حکمی یابد سعی کند در زمین تا فساد کند و مزرع و کشت زار و چهارپایان را هلاک کند و خدای تعالی فساد و تباهی دوست
ندارد و چون دوست ندارد و محال بود گویند آنها شد صفت منافق اینست که در پیش دوستی کند و در پس دشمنی
و دو روی و دو زبان باشد یکی با تو و یکی با خصم تو تجدون من شر الناس ذوالوجهین یاتی هولاء بوجه بدترین مردمان دو روی
که با این و روی ... کنند و ایشان کاغذ وار دو روی باشند و قلم وار دو زبان باشند آنکس که چنین باشد
دوات و بقلم و کاغذ بر نیاید و به نوشتن کاغذ منقوط نشود و نوشتن مبالات نکند از تحریر اقلام نیندیشد تا فلیل
صمصام نباشد دوات او آن بود که در دنیا قلم و در نباه کنند و در آخرت کاغذ دار روی ایشان سیاه کنند ضحاک گفت تولی
را معنی آنست که چون دست یابد بمعنی فساد کند وقتی که نکنند از آن نکنند که نتوانند و آنچه نزانند برای آن نزانند که نزود و الظلم
من شیم النفوس فان تجده عفة فلعلة لا یظلم تا رعیت باشد گردن نرم دارد چون والی شود دست بظلم و بیگران دراز کند
مجاهد گفت چون والی ظلم کند خدای تعالی بشوم ظلم او باران باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود قوله تعالی واذا قیل له
اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد حق تعالی بیان میکند که صفت این کافر منافق
آنست که چون او را گویند از خدا بترس و در زمین فساد مکن و از هلاک حرث و نسل دور باش عزت و منفعت
حمیت جاهلیت او که در دل دارد غش باشد او را باز دارد که چون نام خدای بشنود ترک کند جزای گناه و بدی او را دوزخ بس است
که در عذاب آن مخلد و موبد باشد و بد جایگاهی است دوزخ و بد بستری است آتش دوزخ عبدالله مسعود گفت که از گناهان بزرگ
است که کسی را گویند اتق الله از خدای بترس او گوید علیک نفسک خود را گوش دار و در خبر است که امیرالمومنین علی
علیه السلام در این آیه و ما بعد این گفت اقتتل الرجلان برب الکعبه ابن عباس شنید و یاد گرفت در عهد عمر خطاب در مسجد
رسول این آیه بخواندند ابن عباس گفت اقتتل الرجلان چنانچه شنیده بود عمر خطاب گفت این سخن که تو گفتی را چه
معنی دارد گفت از ضمن این آیت بوی خصومت می آید و قتال و کس می آید گفت چگونه گفت از آن سبب که چون یکی
امر معروف و نهی منکر میکند دیگری را گوید اتق الله از خدای بترس او چون نام خدای بشنود حمیت او را بر آن دارد که با هم در
درشتی کنند میان ایشان خصومت و قتال پدید آید ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله والله رؤف بالعباد حق جل و علا چون ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل نفاق و طغیان
پدید داشتند ذکر مومنان میکند که زبان ایشان با دل یکیست آنچه بزبان میگویند بدل تصدیق آن میکنند گفت از
مردمان کسی هست که نفس خود را میفروشد از بهر جستن رضای خدای تعالی یعنی هر چیزی که رضای خدای در آنست
از سر جان برخیزد چون رضای خدای حاصل میشود چه بقوات جان مضایقه نمیکند و خدای تعالی مهربانست بر بندگان
خویش هر کس که رضای او طلب کند از در رفت و رحمت او خایب نکرد ضحاک گفت این آیه در حق زبیر و مقداد آمد

چنانکه

چنانکه ذکر ایشان رفت بعضی دیگر گفته شد در باب امر معروف و نهی منکر آمد چنانکه از پیغمبر روایتست که گفت افضل
الجهاد کلمة الحق عند امیر جائر فاضلترین جهاد گفتن کلمه حق بود بنزدیک امیری ظالم و هم او گفت سید شهیدان در قیامت
حمزه عبدالمطلب است و مردی که نزد امیری جابر بود و او را بمعروف و نهی منکر کند و او را کشته شود عبدالله عباس گفت
در شان امیرالمومنین علی آمده است و در تفسیر اهل البیت است که در شب غار چون رسول از مکه بمدینه آمدن خواست آن
شب کافران عزم کردند که بسرای محمد فرو شوند و او را بکشند جبرئیل بیامد و رسول را از مکر ایشان خبر داد و رسول گفت
چه باید کردن گفت ترا باید رفتن و امیرالمومنین را بر جای خود خوابانیدن که اگر تو بروی و ترا بر جای خود نه بینند از عقب
بیایند و ترا بگیرند حق تعالی میفرماید که تو برو و امیرالمومنین علی را بر بستر خود بخوابان رسول کس فرستاد و امیرالمومنین را
بخواند و گفت مشرکان عزم کشتن من کرده اند و خدای مرا میفرماید که از مکه بروم و ترا میفرماید که بر جای من بخسبی اگر من
رضی من کشته تو دفع شود و بجای آنکه مرا خواهند کشت ترا بکشند ترا شاید که جان تو فدای جان من باشد امیرالمومنین
رسول گفت یا علی ... اجزعت من الموت یعنی از ترس مرگ میگریی امیرالمومنین علی گفت یا رسول الله
از آن میگریم که چرا یک جان دارم بایستی که هزار جان داشتمی تا هر نوبتی جانی فدا کردمی آنگاه از سرای بیرون آمد شب تاریک شده بود
آنانکه راه او نگاه میداشتند و صف برابر یکدیگر نشسته رسول فرا ایشان آمد و خاک برخواند و بر ایشان افکند تا رسول بر یکی بگذشت خاک
بر سر کرد و این آیه بخواند که وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون ... ولکن ... ایشان
از خواب آمده بر سر خود خاک میدیدند گفتند این خاک بر سر ما که کرد کاش می که در اول شب خاک بر سر باشد و در آخر شب باد در دست بود عجب
داشتند و گفتند یکبار چنین غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما خبر نه توقف کردند تا شب بنیمه آخر رسید گروهی که راه مراقبه
میکردند از بام نگاه کردند امیرالمومنین علی بر جای رسول خفته بود و روی پوشیده و پای برهنه کرده و برای آنکه پای او بشکل و حیات ماننده
پای رسول بود چون می دیدند گفتند محمد بر جای خود خفته است از بام بزیر آمدند و بر بالین او بایستادند آنحضرت بیدار بود چنان نمود که در
خواب بود ایشان یکدیگر را میگفتند که تو ابتدا کن امیرالمومنین برخاست و بانگ بر ایشان زد و گفت شما چرا بدین جایگاه آمدید
چون آواز آنحضرت بشنیدند غایب شدند چه ایشان بطلب محمد آمده بودند گفتند ای علی بگوی که محمد کجاست گفت ندانم ا گفت رقیب
علیه من نگاهبان او نبودم تا دانم که کجاست هر ساعت بیرون می آمد و نمیدیدند آن کسی که اول شب خاک بر سر ایشان کرده
بود همان بود که در آخر شب باد در دست ایشان داد امام جعفر صادق گفت در این شب خدای تعالی با امیرالمومنین علی مباهات کرد
و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را گفت در آسمان من شما را برادری ادم کیست از شما که اختیار آن کند که جان خود فدای برادر خود کند
یکی توقف میکرد حق تعالی گفت علی از شما جوانمردتر است که جان خود فدای برادر خود کرده و در بستر او خفته تا او را بجای برادر ... محمد
بروید برو موکل باشید و دشمنان از او دفع کنید بیامدند و بر بالین او بنشستند و میگفتند بخ بخ لک یا علی بن ابی طالب سبقت الملائکه
المقربین و امیرالمومنین بر بستر رسول خفته بود و این ابیات انشا میکرد شعر وقیت بنفسی بها المصطفی الذی * ... الرحمن من ... الجلل
و بعد ... مضجعی ... الفرع والاصل * رسول از جمله صحابه امیرالمومنین را اختیار کرد تا بدانند که مقام او
در شب غار ... مقام آن شب بر بستر خود خوابانیدن و ... منبر خود نشانید ...
و آن شب گفت جز تو کسی پای ایشان ندارد و ... گفت جز تو کسی ... که بر ... نهد چون ...
رسید منبر از او بنا نمود ... آنگاه که دیگران ... محراب ... الطیب ...

طيبتو الماء انت او نجس الغاسل طيب و طيب كرده و آب پاك شود اگر او پاك كنند و هست عجب دارد كه اصل پاكى آبست و اصل
آن آبست كه خلق من الماء بشرا هم آنرا كه پاك شود كه مطهرى مطهرست شد طهر هم بفضل بيّنة و آيات شيعتهم طيب المولد
كرده شد و اگر جهاد كرد و فى سبيل او را كشتند و اگر جان داد و ابتغاء مرضات شد قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا ادخلوا في
السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين يعنى عفران گفته كه اين آيه در حق
مومنان اهل كتاب آمد چون عبد الله سلام و اصحابش و اسد و اسيد پسران كعب و ابن يامين كه ايشان تعظيم شنبه
ميكردند و گوشت شتر و شير او نميخوردند و گفتند يا رسول الله تورية هم كتاب خداست بگذار تا هم اكنون آنرا در نماز بخوانيم
خداى تعالى آيه فرستاد و گفت اى آنكسانى كه ايمان آورده ايد و قدم در دايره اسلام نهاده ايد يكبارگى همه در دايره اسلام
در آييد و آنچه شريعت اسلام شمارا فرمايد چنان عمل كنيد و پيروى كارهاى شيطان و راههاى او مكنيد كه شيطان شمارا
دشمنى هويداست دشمنى خود ظاهر كرده است از او احتراز كنيد شعبى از جابر روايت كند كه عمر خطاب گفت يا رسول الله
ما از جهودان سخنهاى نيكو مى شنويم دستورى هست تا بنويسيم رسول گفت كه امتهوكون كما تهوكت اليهود والنصارى لقد جئتكم بها
بيضاء نقية ولو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعي شما متحير شده ايد چنانكه جهودان شدند شما دين روشن پاكيزه آورده ام اگر موسى زنده بودى وى را
روا نبودى الا متابعت من فان زللتم من بعد ما جاءتكم البينات فاعلموا ان الله عزيز حكيم حق تعالى ميفرمايد
كه پس اگر آنچه شما قدم دران نهاده ايد از راه اسلام و شريعت و احكام آن پس از آنكه حجتهاى روشن بشما آمده است و شما اين همه
آيات و بينات مشاهده كرده ايد بلغزيد و از ان برگرديد بدانيد كه خداى تعالى عزيزست و در حسب و ... قوى و غالب است
از شما انتقام كشد و كسى شما را حمايت نتواند كردن و كسى بر فرمان او حكم نيست حكيم است و همه كار درست كرد و آنچه كند بر
مصلحت كند و چنانكه بايد كند هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضى الامر والى
الله ترجع الامور ... اين آيه تهديد و وعيد كافرانست كه ايشان بعد از نزول آيات و ظهور بينات هيچ ايمان نمى آورند ...
ممكن بود با ايمان كرده شد از باب تسهيل تكليف از اقتدار و تمكين ... و نصب ادله و بعثت انبيا و انزال كتب با اين همه
ايمان نمى آورند آيا ايشان هيچ منتظر مى باشند و چشم ميدارند الا آنرا كه فرمان خداى و عذاب وى بايشان آيد در سايبانهاى ابر سفيد و
فرشتگان با ايشان آيند از بهر عذاب كار ايشان تمام كرده شده و مرجع و بازگشت جمله كارها با خداى بود و گفته اند معنى اين است كه اين كار
هيچ بهانه ديگر نمانده است الا آنكه تماشاى محال كنند و انتظار محال ميكشند و آن آنست كه عذاب خداى تعالى بايشان آيد در سايبانها
ابر سفيد و فرشتگان با ايشان آيند و كار خود تمام كرده شد يعنى كار شريعت و اسلام ... ظاهر شده است كه احتياج و ضرورت
و بيانى نمانده و مرجع جمله كارها با خداست چون مرجع همه با اوست ... سل بني اسرائيل كم آتيناهم من آية بينة ومن يبدل
نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شديد العقاب حق سبحانه و تعالى چون شرايع را بيان كرد و گفت كه مردمان سه فرقه اند
مومن و كافر و منافق مومنان را وعده داد و كافران و منافقان را وعيد كرد و بعد از ان بيان كرد كه ايمان نياوردن كافران نه از آنست كه در آيات
هيچ تقصيرى است بلكه از نفس ايشان و فعل پليد ايشانست نه از آنست ... اى محمد ايشان را ... بنى اسرائيل قوم ديگر
همچنين كرده اند ... از فرزندان يعقوب يعنى جهودان مدينه كه ما چند ... آيتهاى روشن كه دليل صدق پيغمبران ايشان بود
چون اژدها گشتن عصا و يد بيضا و شكافتن دريا و طعام از زمين و من و سلوى ... در تورية و دليل صحت نبوت تو جاهاى بسيار ... قرار داده
و جاهى انكار كرده و ديگران تبديل كرده و هر كه نعمت خدا يا كه آن آيات است از تورية ... كنند و صفت محمد ... تبديل كنند

بونها

بعد از آنكه بايشان آمده باشد و عقاب خداى تعالى سخت است بعقاب خويش مبتلا كرده زين للذين كفروا الحيوة الدنيا
ويسخرون من الذين آمنوا والذين اتقوا فوقهم يوم القيمة والله يرزق من يشاء بغير حساب عبد الله
گويد اين آيه در شان ابوجهل و رؤساى قريش آمد و مشركان عرب كه ايشان بدنيا و ... مغرور شدند و بر درويشى مسلمانان تمسخر كردندى
حالى و معيشتى كه ايشانرا بود و گفتندى كه اگر محمد بر حق بودى سادات و اشراف او را متابعت كردندى نه اين مسكينان و ضعيفان و گفته اند
چون عبد الله مسعود و عمار و صهيب و مقاتل گفت در حق منافقان آمد چون عبد الله ابى سلول و اصحابش كه ايشان تنعم كردندى و بر
ضعيفان اصحاب رسول سخريه ميكردندى از آنكه خداى تعالى خبر داده بود كه زمين و ملكهاى ايشان روزى شما خواهم كرد در سبيل غنيمت و قال
على ... ايشان از بنى قريظه و بنى النضير و قينقاع بود حق تعالى آيه فرستاد و گفت آراسته و مزين كرده شده است
كه ايمان نياوردند و آنكسانى كه مومن و متقى اند يعنى پرهيزگاران ... قيامت برترست بالاى ايشان باشند و خداى تعالى روزى ميدهد
آنرا كه خواهد بى حساب و بيشمار ابو القاسم طائى از پدرش از امام رضا از پدرانش از رسول روايت كرد كه هر كه مومنى يا مومنه را اهانت كند
يا روى چيزى ... خداى تعالى او را در روز قيامت بر پشته از آتش بدارد تا ... آنچه گفته باشد بيرون آيد و مومن نزديك خداى
تعالى گراميتر از فرشته مقربست و هيچ چيزى نيست كه خداى تعالى او را دوست تر دارد از مومن تائب يا مومنه تائبه و مومنانرا در آسمان
چنان شناسند كه مرد اهل و ولد خويش را بشناسد ... و گفت ... باشند آنانكه اگر مومنى در ميان ايشان بود ...
و اگر درويش بود و حقير ... ابو ذر غفارى گفت روزى رسول مرا فرمود كه در مسجد نگاه كن تا كيست كه در چشم تو حقيرتر
مى آيد نگاه كردم مردى ديدم جامهاى نيكو پوشيده گفتم يا رسول الله اين گفت اكنون نگر تا از ميان جمع كه در چشم تو حقيرتر مينمايد
نگاه كردم مردى ضعيف ديدم خلقانى پوشيده گفتم يا رسول الله اين حقيرتر مينمايد رسول مرا گفت والذى نفسى بيده ... كه جان
محمد ... است كه اين مرد كه حقيرتر در چشم تو مى آيد نزديك خداى بهترست از جهانى از اين مرد ... عبد الله بن عباس گفت مراد
آنست كه والله يرزق من يشاء بغير حساب اموال بنى قريظه و بنى النضيرست و گفته اند كه بغير حساب آنست كه روزى بود فراخ
باندازه كه طمع ... بود و در آخرت حساب نخواهد بود و گفته اند مراد باين اهل بهشت كه خداى ايشانرا بى حساب روزى دهد بى
تقدير و حساب آيه كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم
الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه ميگويد كه مردمان همه يك امت و يك گروه و يك ملت
بودند كفر و بدعت در ميان ايشان ظاهر گشت پس خداى تعالى پيغمبران فرستاد صد و بيست و چهار هزار چنانچه در اخبار مذكورست
كه سيصد و سيزده رسول بودند و بيست و هشت را نام ايشان در قرآن مذكورست و پنج اولوا العزم اند نوح و ابراهيم و موسى و عيسى
محمد صلوات الله عليهم ايشان همه بشارت دهنده بودند مومنانرا بثواب و ترساننده عاصيانرا از عقاب و فرستاد در ايشان
كتابى بحق يعنى با هريكى از ايشان كتابى بود و از ابو ذر غفارى نقل است كه گفت رسول را گفتم خداى تعالى چند كتاب فرستاد گفت
پنجاه صحيفه بشيث و ... بآدم و ... صحيفه با ابراهيم ده صحيفه و توريه بموسى و زبور بداود و انجيل بعيسى و قرآن بمن گفتم يا رسول الله
در صحف ابراهيم چه بود گفت همه امثال بود و در تورية موسى همه عبرت بود چنانكه گفت عجبا لمن ايقن بالموت كيف يفرح وعجبا لمن ايقن بالنار
كيف يضحك وعجبا لمن يرى الدنيا وتقلبها باهلها كيف اطمأن بها عجب از آنكه مرگ بيقين ميداند چگونه شادان بود و عجب از آنكه
آتش دوزخ داند چگونه خندان بود و عجب از آنكه دنيا بيند و تقلب او با اهل او چگونه دل برو نهد و در و ساكن شود و ... فرستاد
پيغمبرانرا تا بيان كنند احكام را كه در ان خلاف ميكنند يعنى كتاب بيان كند يا صاحب كتاب ... گفته مردمان از عهد آدم

الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه
ع

تا روز کار نوح بر یک ملت بودند و بر یک طریقه قتاده گفت از عهد آدم تا نوح ده قرن بودند همه بر یک شریعت و بعد
اختلاف که پیدا شد در عهد نوح پیدا شد پس خدای تعالی نوح را فرستاد کلبی گفت مراد بناس اهل سفینه نوح اند
یعنی آن هشتاد مرد که بر دین نوح بودند و با او ایمان آورده بودند پس از آن مختلف شدند فما اختلف فیه من
الحق باذنه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم میگوید که خلاف نکردند در آن کتاب که فرستادیم
که ایشان را کتاب داده اند از جهودان و ترسایان پس از آنکه حجت با ایشان آمد یعنی احکام توریه و انجیل و ایشان آن
بگردانیدند بتحریف و تغییر و تبدیل کردند از ظلم و حسدی که ایشان را بود و آن در میان ایشان بود پس خدای تعالی راه نمود
آنکسان را که ایمان آوردند بدانچه در او خلاف کردند در حق یعنی در حقی که ایشان خلاف کردند ایشان را بدان راه
نمود یا مر و فرمان خویش در نماز خلاف کردند بعضی روی بمشرق کردند و بعضی روی بمغرب و بعضی روی به بیت المقدس
آوردند و مؤمنان را بکعبه هدایت کرد و در روزه خلاف کردند بعضی شب روزه داشتند و بعضی نیمه روز روزه داشتند
و در اوقات خلاف کردند خدای تعالی مؤمنان را راه نمود بماه رمضان و در بهترین ایام خلاف کردند جهودان گفتند شنبه
و ترسایان یکشنبه گفتند خدای تعالی مؤمنان را راه نمود بروز آدینه و در ابراهیم خلاف کردند جهودان گفتند جهود بود و ترسایان
گفتند ترسا بود خدای تعالی مؤمنان را هدایت کرد که نه جهود بود و نه ترسا ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا
مسلما و خدای تعالی هدایت کند و راه راست نماید آنرا که خواهد و خدای تعالی جمله مکلفان را خواست و هدایت کرد و
هدایت از خدای تعالی الطاف و توفیق اقرار بود و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و ارسال رسل بود و این
بجمله مکلفان کرده است آنچه مهتدی شدند دلیل نکند که هدایت کرد برای آنکه هدایت عامست و مهتدی بعضی اند
چنانکه امر و نهی عامست لیکن مطیع و مهتدی اند کند ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین
خلوا من قبلکم مستهم البأساء والضراء وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه
متی نصر الله الا ان نصر الله قریب قتاده و سدی گفتند این آیه در جنگ خندق آمد که مسلمانان را از آن
خوف و مشقت رسید چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که و اذ زاغت الابصار وبلغت القلوب لدی
الحناجر و گفته اند در غزای احد آمد که عبدالله ابی سلول اصحاب رسول را گفت تا شما خویشتن را در تلف نهید و جان
خود را هلاک میکنید اگر ایشان کشته نشدی قاتل از جاهد است و مقتول شهید ایشان را گفت این چه تمنای باطل است اگر
محمد رسول حق بودی خدای تعالی دشمن را بروی ظفر ندادی و قتل و اسر با اصحاب او مسلط نکردی خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت آیا شما امید میدارید و می پندارید که بآسانی در بهشت روید و هنوز بشما نیامده است مثل آنکسانی که گذشتند ایشان
پیش از شما یعنی بشما نرسیده است آنچه بایشان رسید از سختی و گرسنگی و درویشی و بیماری و بجنبانیدند ایشان را و ترسانیدند
ایشان را و ایشان مضطرب و پریشان گشتند تا آنگاه که بجایی رسید که رسول خدای و مؤمنانی که با پیغمبر بودند باستبطاء نصرت
گفتند که تا کی این نصرت کی خواهد بود ما را خدای تعالی تسلی کرد ایشان را و گفت که نصرت خدای شما را نزدیک است و وهب
منبه گفت در میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را مرده یافتند که سبب مرگ ایشان گرسنگی و سختی بوده و گفت از کتاب
بعضی حواریان خوانده ام که چون خدای تعالی در بلا بر تو بگشاید شادمان شو برای آنکه سبیل انبیا و رسل است و چون
نعمت و راحت بر تو بگشاید برخویشتن گریه کن که با تو خلاف آن کرده که با پیغمبران کرده در خبر است که عیسی پیغمبر وزیری

داشت

داشت شیری را در راه بدید عیسی گفت بارخدایا این مرد وزیری بود در بنی اسرائیل نیکی را بر او مسلط کردی تا او را بخورد
حق تعالی گفت خواستم که او را منزلتی باشد و او بعمل خود بدان منزلت نمیرسید من او را مبتلا کردم تا بدان منزلت رسید
این آیه دلیل است بر آنکه به بهشت دشوار توان رسید چه پیغمبر میگوید حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات
در خبر است که چون خدای تعالی بهشت را بیافرید جبرئیل را گفت در بهشت بگرد و بدید جبرئیل بگردید و بدید گفت بارخدایا
همانا کسی باشد که درین جایگه نیاید فلما حفت الجنة بالمکاره چون بمکاره و شدائد و تکالیف شاقه درگرد بهشت آورد
و باره از آن ساخت جبرئیل چون از آن نگاه کرد و گفت بارخدایا میترسم که کسی را آنجا نیاید زیرا که بسیار
این مشاق نکند آنگه دوزخ را بیافرید و گفت ای جبرئیل برو و ببین جبرئیل برفت و بدید گفت بارخدایا کس نباشد که این را فنا
این کند چون شهوات و مرادات در گرد او نهاده شد گفت بارخدایا میترسم که کسی نماند که در اینجا نیاید یسئلونک
ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن السبیل
وما تفعلوا من خیر فان الله به علیم بعضی گفتند این آیه در حق عمرو بن الجموح آمد و او مردی بود پیر با مال بسیار
داشت از رسول پرسید که چه چیز نفقه کنم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو میپرسند که چه چیز نفقه کنند
بگوی ایشان را که هرچه نفقه میکنید و خواهید کرد از مال پدر و مادر خویش نفقه کنید بر خویشان چون از ایشان فاضل آید
بر یتیمان که ایشان بی پدر باشند و کسی نباشد که تولای کار ایشان کند و بر مسکینان که ایشان چیزی ندارند و اگر
دارند ایشان را کفایت نبود و بر راه گذری قریب که راه او زده باشند و مال او برده و او را پناه نبود و هرچه کنید
شما از نیکوی خدای داننده است آنرا میداند و ضایع نکند و جزای آن بدهد سوال اگر چه از نفقه است اما چون مراد
معرف آن بود جواب از مصرف آن داد عبدالله مسعود از پیغمبر روایت میکند که او گفت الید العلیا خیر من الید السفلی
و ابدا بمن یعول امک و اباک و اختک و اخاک ادناک فادناک گفت دست زبرین بهتر از دست زیرین است ابتدا
بآنکس کن که عیال تو باشد مادر و پدر است و خواهر است و برادر است پس از آن بآنکس که نزدیک تر باشد بخویش
و گفت صدقه تو بر درویش یک صدقه بود و بر درویش خویش دو صدقه بود یکی آنکه هم صدقه باشد و هم صلة الرحم و حق
تعالی در آیه بکسی که نزدیکتر است ابتدا کرد از مادر و پدر را که نزدیک ایشان و در خبر است که پیغمبر گفت لا صدقة و ذو
رحم محتاج کتب علیکم القتال وهو کره لکم وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم
وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون حق تعالی چون در این آیه
بیان کرد که بهشت نتوان رسید الا بسختی و دشواری و تحمل بار تکلیف بذل مال درین آیه بذل جان میکند میگوید
که نوشته شد و واجب شد بر شما جهاد کردن و کارزار کردن با دشمنان خدای و رسول و شما را قتال کردن سخت
و دشوار است و طبع شما از آن متنفر است و هرچه تکلیف بود و تعلق آن بچیزی بود ناموافق و مشقت طبع نبود و از آنکه تکلیف
شرع موقوف ارادت و کراهت مکلفان نیست بیان آن یعنی میکنند و میگوید که شاید و بسیار بود که شما چیزی را کاره
دارید و مرید آن نباشید و آن شما را بهتر باشد و نیکوی شما در آن باشد و شاید که دوست دارید چیزی را و خواهان آن باشید
و آن بهتر نبود شما را و بد شما در آن بود و خدای تعالی میداند که اصلاح شما و خیر شما در چه چیز است و شما نمیدانید که
صلاح دید شما در آنست شما را بدان میفرماید امر او را مطیع و سامع باشید جهاد کنید که در دو یکی از دو نیکویی

بافقر رضیت یا شهادت ابن عباس گفت یکروز ردیف رسول بودم مرا گفت یا ابن عباس ارض عن الله بما قدر
وان کان خلاف هواک راضی باش از خدای بدانچه خدای بر تو قضا کند و اگر چه خلاف هوای تو بود که این در کتاب
خداست گفتم کجاست یا رسول الله که من قرآن خوانده ام و ندیده ام گفت نشنیدی که وعسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم
محمد بن لیث گفت مدتی در خانه مانده بودم بی کار و بی عملی روزی بر من کسی آمد از مردم متوکل و گفت اجب امیر المؤمنین
بترسیدم چنانکه روح از تن من برفت برنشستم و چون مرده بودم و اندیشناک تا چه خواهد بودن در راه مردی از پیش در
آمد و این بیت بر سبیل تمثیل بخواند شعر کم قد حفت بک المکاره خار لک الله و انت کاره من این بفال گرفتم چون در پیش
متوکل شدم بفرمود تا منشور مصر برای من نوشتند و خلعتها برای من راست کردند و مرا بمملکت داری بآنجا فرستادند
انس بن مالک گوید که رسول گفت ثلث من اصل الایمان الکف عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب و لا تخرجه من الاسلام
بعمل سه چیز از اصل ایمانست باز ایستادن از گوینده لا اله الا الله و بگناهی که کند کافر نگویی و بعملی که کند از اسلام
بیرون نیاری و الجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور جائر و لا عدل عادل و جهاد از آنگه خدای تعالی
مرا بفرستاد و تا باخر زمان که امت من با دجال کارزار کنند روز کار جور یا عدل آنرا باطل نکردند و الایمان بالقدر
و ایمان داشتن بقضا و قدر یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر و صد
عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله و الفتنة اکبر
من القتل مفسران گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که رسول پسر عمه خود را عبد الله جحش با هشت مرد
مهاجر که با ایشان بود عامر بن ربیعه و واقد بن عبد الله را فرستاد و او را بر ایشان امیر کرد و نامه نوشته بود
و گفت مر اهل بسم الله برو بنام خدای و این نامه را سر باز مکن تا دو منزل از مدینه بیرون نروی آنگه سر نامه باز کن
و بر یاران خوان و بدانچه درین نامه باشد کار کن و اگر اصحابت کسی نخواهد که بیاید او را اکراه مکن نامه را بستد
چون دو منزل برفت نامه را سر باز کرد و برخواند در آنجا بود که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد برو با اصحابت تا بطن نخله
آنجا فرود آی و بر راه کاروان قریش نگاه دار که چه باشند و خبری از ایشان با ما ده چون نامه بخواند گفت سمعا و طاعة
آنگه اصحاب خود را گفت که مرا فرموده اند که شما را اکراه نکنم هر کرا آرزوی شهادتست گو بیا و هر که نخواهد گو باز گرد
ایشان گفتند سمعنا و اطعنا خدای را در بعضی منازل سعد ابی وقاص و عتبة بن غزوان را اشتری گم شده بود
خواستند تا بطلب شتر روند ایشان را دستوری داد و با اصحاب بشد برفت تا بطن نخله میان مکه و طائف
آنجا فرود آمد نگاه کرد کاروان قریش از طائف می آمدند مویز و ادیم داشتند در میان کاروان عمرو بن الحضرمی
بود و حکم بن الکیسان و عبد الله المغیرة و نوفل بن عبد الله چون اصحاب رسول را بدیدند بترسیدند عبد الله جحش
گفت ای قوم مترسید از من یکی را سر بتراشید تا ایشان گمان برند که معتمرانند و ایمن شوند عکاشه را
بنشاندند و سرش را بتراشیدند تا ایشان بدیدند گفتند که ایشان عمره آورده اند ایشان را باکی نیست و آن آخر روز
از جمادی الآخر بود و بعد ماه پیش از قتال بعد گروهی میگفتند که جمادی است و گروهی میگفتند که رجب است با یکدیگر
گفتند که اگر امشب توقف کنیم فردا رجب باشد ماه حرام است قتال نشاید کرد اگر کاری خواهیم کرد امروز باید
کرد واقد بن عبد الله آغاز حرب کرد و تیری بر عمرو بن الحضرمی زد و او را بکشت اول کشته از مشرکان در اسلام

او بود و حکم و عثمان را اسیر کردند و اولین اسیری در اسلام ایشان بودند و نوفل بگریخت ایشان کاروان براندند و بمدینه
آمدند قریش گفتند محمد استحلال ماه حرام کرد و مسلمانان برین تعییر میکردند و جهودان گفتند در ماه حرام قتال کردند و
حضرمی را بکشتند این خبر برسول رسید عبد الله جحش را گفت من ترا نفرموده ام که در ماه حرام قتال کن و کشتن
و آن کاروان و اسیران را موقوف بکرد و دست بایشان دراز نکرد اصحاب از آن سریه اندیشه کردند و بترسیدند
گفتند یا رسول الله این حضرمی را بکشتیم پیش از آنکه آن شب ماه رجب بدیدیم ندانستیم که او در رجب کشتیم یا در جمادی
الآخر مردم در آن گفت و گوی بودند حق تعالی این آیه فرستاد و رسول آن مال پیش آورد و خمس آن بیرون کرد و اول خمسی
در اسلام بود آن بود و باقی قسمت کرد در میان سریه و اول غنیمتی که در اسلام بود آن بود در میان اهل بیت اسیران را
حاضر آوردند رسول گفت توقف کنید اگر سعد و عتبه باز آیند و الا ایشان را بدل باز کشیم چون ایشان باز رسیدند
رسول فدیه بستد و اسیران را با جایگاه فرستاد و حکم بن کیسان اسلام آورد و در مدینه در خدمت رسول بماند و در روز
بیر معونه شهید شد و عثمان بن عبد الله با مکه شد و آنجا بماند تا بوقت مرگ و کافر مرد سبب نزول این آیه آن بود و مراد با
ماه که در آیتست ماه رجبست و او را ماه حرام برای آن خوانند که قتال در وی حرامست و این ماه را منصل الاسنة خوانند که در
ماه عرب سنانها را از نیزه باز کنند و رجب را از بهر آن رجب خوانند که از ماههای حرام منفرد است و از بهر تعظیمش از ترجیب گرفتند
در رجب درختی بود که از بسیاری بار که داشت بترسند که شاخهایش بشکند و ستون فرا زیر او زنند و رجم خوانند برای آنکه
در وی قعقعه سلاح نشنوند و اصب خوانند برای آنکه خدای تعالی درین ماه رحمت بر بندگان فرو ریزد و معنی آیه آنست که ای محمد ترا
سؤال میکنند و میپرسند از ماه حرام و قتال و جنگ کردن در ماه حرام بگو ایشان را جواب که قتال کردن در ماه حرام بزرگست از
جمله گناهان کبیره است و باز گردانیدن از راه خدا که حجست چنانکه ترا که محمدی عام الحدیبیه باز گردانیدند و از مسجد الحرام منع کردند و کافر شدن بخدای
کفر آوردن و اهل مسجد الحرام را که محمدست و صحابه او را از مسجد بیرون کردند بتر و بزرگ نزد خدای بزرگترست و گناه و فاحشتر است
فتنه که کفر و شرکست با خدای که اهل مکه مؤمنان را میکردند آن بزرگترست از کشتن و قتل نفس و مراد بدین قتل پسر حضرمی است عبد الله
جحش گفت چون این آیه آمد رسول نامه نوشت بمسلمانان مکه و گفت چون کافران شما را تعییر کنند بدانچه من کردم شما ایشان را نیز تعییر کنید بکفر
و منع رسول و اخراج او از مکه که خدای تعالی کافران را برای شما جواب داد و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا
و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخرة و اولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون حق جل و علا بیان میکند از عقیده و رضای کافران خبر میدهد و میگوید همیشه این کافران یعنی مشرکان مکه
با شما کارزار کنند تا که شما را از دین برگردانند اگر توانند یعنی اگر ممکن باشد ایشان را و توانند و نتوانند پس هر که از دین خویش
برگردد و کافر شود و بر آن کفر بمیرد عملی که کرده باشد و عملهای کسانی که چنین کنند باطل باشد و در دنیا بدانکه خدای تعالی بر سر ایشان
و نفاق ایشان مطلع کرده و ایشان را رسوا کرده باشد بدنام شوند چنانکه در حق المسیح و در آخرت بدانکه اگر با خلاص بودی
و ایمان ایشان حقیقی بودی ایشان را ثواب دادی چون نبود باطل شد و بعوض مستحق عذاب گشتند و درین جماعت اصحاب دوزخ
ملازمان آتشند و در دوزخ مخلد و مؤبد باشند و مذهب صحیح آنست که مؤمن مرتد نگردد و اگر مرتد گردد لازم آید که برای ایمان
بهشت بود و برای ارتداد و کفر دوزخ و این هر دو بیک شخص متصور نیست الا وقتی که باحباط گویند و احباط درست نیست پس
هر جای که در قرآن لفظ احباط است مراد نفی قبول و وقوع بود و در اول صورت واقع و در ثانی الحال [illegible] نبود و یا حبط ماند پس

مرتد شود یا ایمانش درست نبوده باشد یا اظهار ارتداد و کفر بر سبیل تقیه کند و تاویل ارتداد برگردیدن از خانه به اسلام نماز از ایمان
دلیل با لغت از این إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ پیغمبر چون مشرکان طعنه میزدند و میگفتند که مسلمانان ترک حرمت ماه حرام کردند از آن بجز دل می بودند تا خدای تعالی این آیت
فرستاد و رسول بدان غنیمت را قسمت کرد و عبدالله جحش و اصحابش گفتند یا رسول الله ما بدین غزا که کردیم و این رنج که بردیم مستحق
خواهد بود خدای تعالی از بهر ایشان این آیه فرستاد و گفت آنانکه ایمان آوردند و تصدیق کردند و از مکه بمدینه هجرت کردند و در راه خدای
جهاد کردند ایشان امید رحمت خدای دارند و خدای آمرزنده و مهربانست ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند يَسْأَلُونَكَ
عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا جماعتی مفسران گفتند سبب نزول
این آیه آن بود که جماعتی صحابه نزد رسول آمدند و گفتند یا رسول الله افتنا فی الخمر والمیسر فانهما مذهبة للعقل مسلبة للمال ما را فتوی ده در
باب خمر و قمار و این هر دو عقل برنده و مال بربایند و هست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو میپرسند از خمر و قمار بگوی ایشان
و جواب ده که در این هر دو گناه بزرگست و در و منافعست مردمان را و بزه عظیمست و فساد بسیار بدو تعلق دارد و سبب مخاصمت
مشاتمت و فحش و دروغ گفتن است عقل را زایل میکند و از جمله فواحش است و منافع او آنست که آن را که غمی باشد و طبع او
بود ... آورد و لجاجی بود و بدان تجارت و بیع و شری میکنند یکی از جمله خلفا شاعری را ... خود گفت که خمر را چه میگویی او گفت
آخرش خمارست گفت چنین است ولیکن میانهما حالات و ... در آن میان حالتی است که ملک تو بر آن ... گفت
که آن فلان انقطاع بتو دهم گفت چون مست شوم ملک تو از ملک من بیشتر نبود بلکه از من بیشتر بود و گفت باز چون هشیار شوی ...
باشی گفت باز مستی شوم تا همان توانگر شوم و ملک باز من آید منافع خمر بدین معنی بود و منافع قمار زمالی بود که بدان ببرند آنگاه خدای تعالی بیان
کرد که وبال گناه آن هر دو بیشتر بود از نفع ایشان و زیان ایشان بیشتر بود از سود آن علی الجمله حق تعالی باز نمود که در این هر دو سود و زیان است
و زیانش بیش از سود است و اگر هیچ زیان نبوده باشد جز آفت عقل این زیان کفایت بود و جماعتی مفسران گفتند که خدای تعالی در باب
خمر چهار آیه فرستاد و بمکه این آیه آمد که وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا و آنگه حلال بود و چون معاذ جبل و جماعتی از اصحاب
در این باب مراجعت کردند خدای تعالی این آیه فرستاد که و یسئلونک عن الخمر والمیسر جماعتی دست بداشتند و جماعتی دست نداشتند
برای منافعی که در او بود روزی عبدالرحمن عوف میزبانی کرد و طعامی بساخت چون طعام بخوردند بگفت ایشان خمر آوردند و ایشان خمر بخوردند
و هنوز آیه تحریم نیامده بود و آیه تحریم نماز شام در آمد و ایشان مست شدند یکی را پیش کردند تا نماز کند الحمد بخواند و قل یا ایها الکافرون
از آنجا بخواند که اعبد ما تعبدون و همچنین تا آخر که حرف نفی است خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری
حتی تعلموا ما تقولون چون این آیه آمد قومی بگرویدند از خمر بداشتند که خیری نیست در چیزی که ما را از نماز باز دارد و دوم باشد قومی دیگر وقتها
که نماز بود و عادت میکردند و تعاطی میکردند تا روزی یکی از جمله مسلمانان خمر خورد و چون مست شد او از کشتگان بدر یاد آمد
بر ایشان بگریست و نوحه میکرد و ابیات ایشان میخواند این خبر برسول رسید برخاست و پاره چیزی که در دست داشت
که بر سر او زند ... خواست ... بگرد و پناه بخدای ... از خشم پیغمبر و زهری از امام زین العابدین از پدرش از امیرالمؤمنین علی
علیهم السلام روایت کرد که او گفت شتری نیکو داشتم و شتری دیگر رسول مرا داده بود از غنیمت آن هر دو شتر را بیاوردم و یکی
میعاد کرده تا بروم و پاره هیمه بیاورم شتران را نزدیک دیواری ببستم و برفتم پاره ... آن جمع کنم چون باز آمدم شتران را دیدم
کشته و شکم شکافته و کوهان بریده ... نزدیک بود که آب از چشم من روان کرد و گفتم که این که کرد گفتند حمزه ...

بو گفتند

چه گفتند مست بود با جماعتی زنگی ... که در میان بیت ... کرد و در آنجا ذکر آن بود که این شتر را بکشم و ... از این کباب
ده چون بشنید این شتر را بکشت امیرالمؤمنین گفت بیامدم و با حضرت رسول شکایت کردم و او در حجره ام سلمه بود برخاست و نعلین
در پای کرد و بیامد در عقب او بدر سرای رسید که ایشان در آنجا بودند دستوری خواست و در سرای شد و حمزه را گفت این چرا کردی ...
... کرد و او نیز در رسول نگاه کرد و آنگاه چشم از او برگرفت و گفت نه شما و پدران شما بندگان پدر من بودید رسول گفت ای علی مست
... شده است باز پس آمد و گفت ... روز دیگر حمزه بیامد و در دست و پای رسول افتاد و عذر خواست رسول
گفت من برای تو استغفار کردم و از خدای خواستم تا ترا عفو کند بعد از آن عتبان بن مالک طعامی بساخت و دو سر شتر بریان
کرد و جماعتی را حاضر کرد و سعد ابی وقاص آنجا حاضر بود چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت کردن آمدند سعد در آن میان قصیده خواند
که در آنجا انصار را ... بود و فخر قوم از انصاری برخاست و آن استخوان بر سر سعد زد و سر او بشکست او شکایت پیش رسول آمد ...
... گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا بار خدایا در باب خمر بیانی شافی کن خدای تعالی آیه فرستاد که انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و خمر حرام شد و این قول بیشتر مفسرانست و قول بعضی مفسران و اصحاب آنست که خمر همیشه حرام
بوده است و این اخبار را قبول نکنند حسن بصری گفت این آیه دلیل تحریم خمر میکند از آنجا که خدای تعالی گفت فیهما
اثم کبیر و اثم و بزه و حرج گناه باشد و این حرام باشد تکلیف که بکبیر صفت کرده است که اثم کبیر گفت لا تقربوا الصلوة و انتم
سکاری دلیل تحریم کرد و پس از آن تاکید تحریمش آیه فرستاد در سورة المائده و انما الخمر والمیسر و هر چه مست کننده
بود اندک و بسیار آن حرام بود و خبری که در نبیذ روایت میکنند که ثمرة طیبة و ماء طهور چنان بود که روزی پیغمبر
بعضی منازل فرود آمده در آنجا آبی شور و بغایت ناخوش بود و پیغمبر و تا خرمایی چند در آن آب انداختند ...
بگفت آنکه برخاست و از آن آب وضو ساخت گفتند یا رسول الله روا باشد گفت چرا روا نباشد ثمرة طیبة
و ماء طهور پیغمبر گفت از انگور خمر بود و از خرما خمر بود و از مویز و جو و گندم و ارزن خمر بود و گفت کل شراب خامره کعاقبة الخمر
فهو حرام هر شرابی که عاقبت او چون خمر بود یعنی مست کننده آن حرام بود و مضار بن الحارث روایت کند از ابو عبیدالله
که روزی جماعتی از اهل شام نزد یک عبدالله عمر آمدند و گفتند یا ابن عمر ما را خبر ده که چه شنیده در باب شراب مسکرات
از رسول شنیدم که گفت والذی بعثنی بالحق نبیا که خدای مرا بحق بخلق فرستاده که هر که شربتی از شراب مسکر بخورد
خدای تعالی چهل شبانروز نماز او نپذیرد و اگر توبه کند قبول نباشد و چون دو شربت بخورد هشتاد شبانروز نماز او
نپذیرد و اگر توبه کند قبول نباشد و هر که سه شربت بخورد صد و بیست شبانروز نماز او نپذیرد و واجب باشد که او را
ردغة الخبال ... گفتند یا رسول الله ردغة الخبال چه باشد گفت ریم و خون اهل دوزخ بود که از شکم او بیرون آمده باشد
و آن وادی باشد در دوزخ چندانکه از مشرق تا مغرب از آنجا موج زند آنگه گفت چه گوییم شما را ای اهل شام رسول خدای
گفت بحق آن خدای که مرا بحق بخلق فرستاد که شارب خمر ... آید فردای قیامت سیاه روی ازرق چشم و لبها از دو
باز افتاده و آب از دهانش میرود و هر که او را ببیند از او نفرت کند و خمر خورنده تشنه میرد و در گور تشنه باشد و روز
قیامت تشنه برخیزد و هزار سال فریاد کند که العطش و پس از هزار سال آبی آرند که چون خواهد که بدهان برد ...
کند و دندانهاش در کاسه افتد و چشمهاش از سر بیرون آید و هر چه در شکمش بود ... کرده و رسول خدای خمر خوارنده را
لعنت کرد و آن را که فشاره و آن را که بفرماید بفشردن و آن را که فرماید افشاردن و خمر و ساقی و شارب ... او ...

آنرا که بنزدیک او برید اگر توبه کند خدای تعالی توبه او قبول کند و جمع گناهان او در پلیدیها و کلید همه شرها است و سر همه
جامع جمله قمارها عبد الله مسعود روایت کند که شطرنج حرام است و همه بازیها حرام است تا بازی کردن بگوز گفت
که امیر المؤمنین علی بقومی بگذشت که شطرنج می باختند گفت ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون و پاره خاک برگرفت و
در ان میان انداخت چنین گفته اند که آنانکه تعاطی آن کار کنند که هرگاه که نطع باز کنند قدری خاک در ان میان باشد
ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون
فی الدنیا والآخرة سبب نزول این آیت آن بود که چون پیغمبر مردمان را بر صدقه دادن دلالت میکرد ایشان گفتند
رسول الله ما را بیان کن تا چه دهیم و چند دهیم و بکه دهیم خدای تعالی آیه فرستاد و گفت می پرسند از تو ای محمد که چه
نفقه کنند بگو ایشان را که آنچه افزون باشد از قوت شما و قوت عیال شما نفقه کنید عبد الله عباس گفت عفو آن
بود که با دیگران نباید در سال مجاهد گفت صدقه بود از سر توانگری همچنین خدای تعالی بیان میکند برای شما آیتها تا بود که شما
در باب نفقه مال در دنیا و آخرت اندیشه کنید و آنچه فاضل باشد برای خدای و برای آخرت صدقه کنید تا ذخیره
شما را باشد اندیشه کنید در دنیا و آخرت سرای ثواب و بقا است تا چون اندیشه کرده باشید شما را داعی بود بر صدقه
و نفقه کردن و صارف بود از بخل و حرص بر حطام دنیا ابو جابر گفت مردی بنزدیک رسول آمد و شکل خایه زرین
دست داشت و گفت یا رسول الله این را در بعضی معادن بدست آورده ام بیش از این ندارم میخواهم که از بهر خدای
صدقه کنم رسول روی از وی بگردانید باره دیگر با آنجانب آمد و دیگر گفت رسول آنرا از دست او بگرفت بستد و چندان
چنانکه اگر بر وی آمدی مجروح شدی پس گفت چون میگوید که من همین دارم نفقه از انچه خواهی کرد آنگه گفت یکی از شما
می آید و جمله مال صدقه میکند و آنگه بر درها میگردد و سوال میکند افضل الصدقة ما کان من ظهر غنی فلیبدأ احدکم بمن یعول
فاضلترین صدقه آن بود که از سر توانگری بود یکی از شما باید که ابتدا کند بعیال خود آنگه آنچه فاضل آید صدقه کند **ویسئلونک**
عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر وان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من
المصلح ولو شاء الله لاعنتکم ان الله عزیز حکیم عبد الله عباس گفت بروایت عطیه که
سبب نزول این آیه آن بود که عرب در جاهلیت کار یتیم عظیم دشوار داشتندی و مال او از مال خود دور داشتندی
و با او مواکله و مخالطه نکردندی و اگر او را چهارپایی بودی کسی بر نه نشستی و خدمتگار او را اگر کسی کار نفرمودی چون اسلام
آمد صحابه از آنحضرت پرسیدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد ترا سوال میکنند از یتیمان و بی
پدران بگو که احوال کار و مال ایشان نگاه داشتن و احتراز از خیانت و غبن ایشان بهتر است و نزد شما درین پیشتر است اگر مصلحت
در ان بود که با ایشان اختلاط کنید روا بود که اختلاط کنید و مال ایشان با مال خود بیامیزید که ایشان برادران شما اند
و در دین مال ایشان در حصن بر آید و صلاح کار ایشان بجوئید چنانکه از ان برادران خود و خدای تعالی مفسد را
از مصلح باز داند که کیست و غرض افساد است و تلف مال ایشان و اگر خدای تعالی خواستی کار بر شما سخت
کردانیدی و شما را رخصت ندادی در مخالطت ایشان ابن عباس گفت که حکم کرد باثم و حرج شما در تصرف در مال
ایشان که خدای تعالی عزیز است و غالب کسی است زیر فرمان او نیارد داورا بقهر چون تکلیفشان و حکیمست آنچه
کند بر وفق حکمت باشد **ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ولامة مؤمنة خیر من**

مشرکة

مشرکة ولو اعجبتکم [illegible] آنکه ایمان آورد [illegible] نهی کرد [illegible]
حره است و بنده مومن بهتر است از مشرک آزاده و اگر چه شما را عجب آید از زن و جمال ایشان گفت یکروز رسول نشسته بود
اعرابی از در در آمد و گفت یا رسول الله امنع سوادی و دمامة وجهی من دخول الجنة یا رسول الله سیاهی و زشت رویی من مرا از آن منع
که در بهشت در آیم گفت نه مادامی که از خدای بترسی و بر رسول او ایمان آوری گفت بدان خدای که ترا شرف نبوت داده است
که من اقرار داده ام که خدای یکیست و تو رسول اوی بحق گفت انت من القوم لک ما لهم و علیک ما علیهم تو از آنانی که ایشان
بوده آنچه برایشان باشد بر تو بود گفت یا رسول چیست که با هرکه از زنان که حاضر اند ارادت خطبه کرده ام کسی مرا اجابت نکرده هیچ منع نمی
بینم جز دمامة الوجه و سواد اللون و اگر نه در میان قوم خود حسیب ام از بنی سلیم [illegible] فاضلند ولیکن غلبنی سواد [illegible]
برمن غلبه کرده اند سواد اللون رسول گفت عمرو بن وهب حاضر است و او مردی بود از بنی ثقیف عظیم با الفت [illegible] گفتند نه او
حاضر نیست اعرابی را گفت عمرو تو خانه او را دانی گفت دانم گفت برو بخانه او و در بزن برفق و چون در سرای شوی سلام کن و
بگوی که رسول خدای دختر ترا بمن داده است و او دختر صاحب جمال داشت بعقل و عفاف پس اعرابی برفت و در بزد و بکشادند چون
سواد و دمامه او بدیدند کاره شدند اظهار کراهت کردند او گفت رسول خدای دختر ترا بمن داده است [illegible]
هیچ مرد برخواست و بیرون آمد او با پیش رسول رفته بود و شکایت کرده مرد پیش رسالت پناه آمد رسول گفت یا عمرو تویی که رسول
[illegible] کردی و زجر نمودی گفت یا رسول الله [illegible] انا استغفر الله برای آنکه مردی غریب بود گمان بردم که دروغ میگوید
اکنون یا رسول حکم با و خانهای ما و مالهای ما و فرزندان ما تراست و من بخدای پناه میدهم از خشم خدای و رسول خدای گفت ای
اعرابی برو دختر او را بتو دادم با خانه او شو گفت یا رسول الله من مردی غریب و فقیرم شرم دارم که دست تهی بخانه زن روم رسول گفت
ای اعرابی خیز و بنزدیک کسی از صحابه من رو و آنچه ترا باید از ایشان بستان بنزدیک سه کس از صحابه رسول رفت امیر المومنین و
عثمان و عبد الرحمن بن عوف امیر المومنین او را صد درم داد و از عثمان و عبد الرحمن هرکدام چهارصد درم بستد و بیامد بازار تا آنچه
او را بکار است بخرد منادی بیامد که یا خیل الله ارکبی و ابشری بالجنة بشارت باد شما را بر شنید که رسول بجهاد میرود و
رسول را اجابت کنید مرد سر سوی آسمان کرد و گفت بارخدایا تو خدای و تو آسمان و زمینی و فرستاده تو محمد [illegible] مرا رغبت چیزی
که این زرها در سبیل تو و جهاد دشمنان تو و مساعدت رسول تو صرف کنم آنگه برفت و اسبی خرید و تیغ و نیزه و سپری
برگرفت و بدان سینه و شکم محکم ببست و روی بر بست و سلاح در پوشید و بر اسب نشست و از وی هیچ پیدا نبود مگر چشمها
[illegible] و در میان مهاجر بایستاد هرکس میگفت این سوار کیست کسی او را نمیشناخت یکی گفت بگذارید او را مردی باشد از عرب
آمده تا معالم دین ما اکنون میخواهد که با ما مساعدت کند چون رسول بیامد گفت این سوار کیست گفتند یا رسول الله ما ندانیم
از عرب است القصه چون بکار زار شدند او حمله میکرد و از پس و پیش تیغ و نیزه کار میفرمود در میانه آستین او باز میکرد
چون رسول روی وی بدید گفت سعد است مرد گفت آری پدر و مادر من فدای تو باد گفت سعد بدان که بخت نیک باد آنچه [illegible]
نزار میکرد تیغ و نیزه تا که بیفکندند پیش رسول گفت سعد است رسول [illegible] گفتند سعد را بیفکندند رسول بیامد سر او در کنار
گرفت و گرد از روی او پاک میکرد و میگفت ما اطیب ریحک و احسن وجهک و احبک الی الله [illegible] بوی بهشت
روی تو و جهد دوست دارد ترا خدای تعالی و بگریست و آنگه بخندید و روی با گردانید و گفت ورد الحوض [illegible] حوض آمد رب
الکعبه [illegible] گفت یا رسول الله حوض چیست گفت حوضیست که خدای تعالی مرا داده است عرض او ما بین صنعا الی بصره

ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم

کناره‌های او مکلل بود بیاقوت بعد دستاره بر کناره او انهار است از شیر سفید تر و از انگبین شیرین تر هر که از و شربتی خورد هرگز
تشنه نشود صحابه گفتند یا رسول الله چرا اگر ایستی پس بخندیدی پس از ان وی بگریستی گفت که مرا بر موافقت سعد خنده از برای
بشاشت و خرمی بود و منزلت و کرامت او بر خدای و روی ازو بگردانیدم که حور العین دیدم جامه‌های ازرق و کرفتی شان شد
و بر یک دیگر می‌افتادند و مبادرت میکردند او را بر روی [illegible] روی بگردانیدم از شرم ایشان آنگه بفرمود تا اسب و سلاح او بر گرفتند
و بخانه زن او بردند و گفت بگویید که این میراث شوهر تست و خدای او را بدل تو [illegible] تا معلوم باشد که بندگان چون طاعت خدای
دارند در بهشت خواجگان باشند و زشت رویان چون طاعت خدای دارند نیکو رویان باشند اولئك يدعون الى
النار والله يدعوا الى الجنة والمغفرة باذنه ويبين آياته للناس لعلهم يتذكرون حق جل و علا بیان
میکند که ایشان یعنی مشرکان بدوزخ دعوت میکنند و خدای دعوت میکند بامری که بیان است موجب بهشت و مغفرت
که دید و بیان میکند از برای شما و مردمان آیات خود را امر و نواهی و احکام حلال و حرام تا بود که ایشان اندیشه کنند و پند
گیرند و متعظ شوند ويسألونك عن المحيض قل هو اذى فاعتزلوا النساء في المحيض مفسران گفتند عرب را رسم
عادت بودی که از زنان در حال حیض اجتناب کردندی کلی و ایشان را در خانه نشاندندی و با ایشان مواکله نیز
نکردندی بر عادت مجوس ابو الدحداح از رسول پرسید که یا رسول الله ما را در حق زنان چون حایض شوند چه فرمان خدای این آیت
فرستاد و میگوید که از تو سوال میکنند و میپرسند از حیض [illegible] بگوی ای محمد که آن رنجی و پلیدی است از ایشان یعنی از زنان
دور باشید در حال حیض و مراد بان نهی است مقاربت اگر کسی با زن خویش مقاربت کند در کفارت لازم شود و کفارت او را اول
دیناری بود و در میانه نیم دینار بود و در آخر دانگی و نیم [illegible] جستن بود معتزله ایشان را از آن معتزلی خوانند که قتاده و عمرو بن عبید
هر دو شاگردان حسن بصری بودند و مذهب حسن بصری در حق فاسق آن بود که فاسق منافق بود و پس از وفات حسن بصری مناظره
رفت واصل عطا را با عمرو بن عبید درین مسئله بحث افتاد و واصل عطا این مذهب اختیار کرد و آنکه منزلت بین المنزلتین
اختیار کرد و واصل عطا را بود و چون حجت بر عمرو بن عبید بایستاد و ثابت شد او گفت الرجوع الى الحق خير من التمادي في الباطل
و از ان مذهب باز آمد پس ایشان را برای آنکه اعتزال کردند از مذهب حسن بصری معتزلی خوانند و قتاده چون گرایشان کردی
گفتی ما فعلت المعتزلة ولا تقربوهن حتى يطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حيث امركم الله ان الله
يحب التوابين ويحب المتطهرين میگوید با زنان مقاربت مکنید و گرد ایشان مگردید از بهر مقاربت تا پاک
شوند و چون پاک شوند و فرج بشویند بر قول یا غسل کنند بقول دیگر نزدیک ایشان روید یعنی با ایشان مقاربت کنید
از آنکه خدای شما را فرموده است ابن [illegible] گفت من قبل طهرهن لا من قبل حيضهن و در ایام طهر نه در ایام حیض عبد الله عباس گفت
في الفرج لا غير مقاربت با ایشان بموضع مخصوص کنید محمد حنفیه گفت في الحلال من التزويج بحلال مقاربت کنید نه بحرام همانا خدای
تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از گناه و طهارت کنندگان را از احداث مجاهد گفت يحب التوابين من الذنوب ومن
المتطهرين من اتيان النساء في ادبارهن [illegible] باشند و خود را پاک دارند و حمل او بر عموم اولی بود روایت کرده اند که چون این
آیت آمد صحابه رسول چون زنان ایشان را عذری پیدا شدی ایشان را از خانه خود و جامه خواب بیرون کردندی چون هوا سرد شد
ایشان سرمای یافتند پیش رسول آمدند و گفتند ما را جامه زیادتی نیست تا زنان را هم چون حایض شوند و چون ایشان را
از جامه خواب و خانه گرم بیرون میکنیم سرمای یابند و اگر جامه بدیشان میدهیم بسرمای ما هم رسول گفت خدای شما را

نفرماید که شما ایشان را از جامه خواب و خانه بیرون کنید بیش فرماید که با ایشان خلوت مکنید رسول گفت هر که با زن حایض
مقاربه کند و او را فرزندی که آید آن فرزند را جذام بود و کس را ملامت مکن جز خویشتن را عایشه گفت که یک شب با رسول
خفته بودم حالت عذر پیدا شد از بستر بجستم و کناره گرفتم رسول گفت چه بودت مگر حایض شدی گفتم آری گفت ازاری بند
و باز آی بجای خود بخسب قوله تعالی نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم وقدموا لانفسكم
واتقوا الله واعلموا انكم ملاقوه وبشر المؤمنين سعید جبیر گفت که عبد الله عباس نقل کرد که عمر خطاب
نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله هلکت و اهلکت [illegible] رسول گفت چه کردی گفت حرث
[illegible] رسول جواب نداد و جبرئیل آمد و این آیت آورد جابر بن عبد الله انصاری گفت که جهودان دعوی
میکردند که هر کسی که با حلال خود خلوت کند [illegible] فرزند احول آید رسول الله از آن حال پرسیدند گفت كذبت اليهود
جهودان دروغ گفتند خدای تعالی تصدیق رسول این آیت فرستاد و گفت زنان شما کشت زار شمااند یعنی [illegible] ازین جمله کنایات لطیفست
زنان را کشت زار خوانند و مرد را با برزیگر تشبیه کرده و زن را بمنزله زمین و فرزند را بمنزله بر زرع و همین معنی است که شاعر گفته است
اذا اكل الجراد حروث قوم فحرثي همه اكل الجراد بباید کشت زار خود هرگاه که خواهید و فرا پیش آرید از بهر نفس گفته اند که مراد
آنست که زنان صالح خواهید تا فرزند صالح بود و گفته اند که مراد آنست که فرزندی که نهاد از بهر خویش مقدم دارید تا شفیع
بود شما را پس برین قول مراد امر بود بصبر کردن بر مرگ فرزندان پیغمبر گفت من قدم ثلثة من الولد لم يبلغوا الحلم لم تمسه
[illegible] در پیش [illegible] دوزخ نماند الا بمقدار تحلة القسم [illegible] من الجنة [illegible] گفته اند کنایتست [illegible]
[illegible] در آتش مجاهد گفت نزد خلوت خدا را یاد کنید رسول گفت هر که نزد خلوت با حلال خویش بگوید بسم الله اللهم جنبني
الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا اگر فرزندی باشد شیطان او را مضرت نکند و از خدای بترسید و گرد معاصی مگردید و بدانید که
شما باز رسیدنی بثواب و عقاب با او رسنده اید [illegible] بشارت ده ای محمد
مومنان را که از معاصی اجتناب کنند که بهشت ایشان را رسید ولا تجعلوا الله عرضة لايمانكم ان تبروا وتتقوا
وتصلحوا بين الناس والله سميع عليم کلبی گفت آیه در حق عبد الله رواحه آمد که او سوگند خورده بود که با داماد خود
بشیر بن نعمان هیچ احسان نکند [illegible] که در میان ایشان فساد بود هر گاه که او را گفتندی که در حق او خیر نیکی و میان او
و خصم او صلاح پدید آور گفتی که من سوگند خورده ام که این نکنم و مراد او نباشد خلاف سوگند خوردن خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت خدای را در معرض سوگندهای خود مسازید یعنی سوگند را بخدای [illegible] بهانه و مانع مکنید بدین بهانه که گویید ما
سوگند خورده ایم که نیکی نکنیم و تقوی و صلاح در میان نگاه داریم و گفته اند عرضة حجت یعنی خدای را حجت مکنید در سوگند های
خویش تا بدان خیر و صلاح و [illegible] و استماع کنید و گویید که ما سوگند خورده ایم بلکه اگر سوگند خورده باشید و خلاف سوگند خود
بود و متابعت صلاح کنید و خلاف سوگند [illegible] انس مالک گفت در بعضی غزوات ابو موسی اشعری پیاده در راه
گفت مرکوبی ندارم که بر نشینم [illegible] رسول الله مشغول بود و او الحاح و ابرام میکرد رسول سوگند خورد که بر نشانم او
برفت چون وقت ارتحال آمد هر کسی ساز راه میکرد رسول ابو موسی را گفت تو چرا ساز راه نمیکنی گفت یا رسول الله مرکوبی ندارم
و تو سوگند خورده ای که مرا بر ننشانی گفت اکنون سوگند میخورم که بر نشانم ترا و او را چهار پایی داد و قول دیگر آنست که خدا را
عرضه سوگند مکنید که بنزدیک نیک مرد [illegible] سوگند خوردن منهی است از سوگند خوردن در کارها و ان تبروا ای ان

لان نیکویی و بهر چیزی بخدای سوگند میخورید تا شما را راستگو و متقی و مصلح خوانند و گفته‌اند تبروا یعنی بر کم و تتقوا یعنی نیکویی و اصلاح و تقوی
شما را عزت و نیکوتر و خدای تعالی شنونده سوگندهای شماست و داناست بر نیتهای شما لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ
فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ میگوید که خدای تعالی مواخذه نکند
و نگیرد شما را بسوگندهای که شما خورید بیهوده بی نیتی و ضمیری و لیکن گرفتاری و مواخذه شما بدان سوگندهاست که دلهای شما آنرا
کسب کرده باشد یعنی هر سوگندی که بر شما رود بی قصدی آنرا مواخذه نکند و آن سوگند که بزبان رود و با قصد آنرا باز خواست کند
و خدای تعالی آمرزنده و بردبارست آنرا باز پرسنده بیامرزد او بکرم خویش و عقوبت نفرماید و باز خواست نکند عبد الله عباس
جماعتی گفته‌اند لغو یمین آنست که بر زبان عرب میرود از قول لا والله و بلی والله و غرض ایشان تأکید کلام بود و در دل عقد
سوگند خوردن نباشد این لغو را کفارتی و اثمی نبود و از امیر المؤمنین علی روایت کرده‌اند که لغو سوگند در غضب بود و برهان اثمی و کفارتی نبود و البطش
قول النبی لا یمین فی غضب حسن بصری گفت که رسول علیه السلام بقومی بگذشت و ایشان تیر می انداختند یکی تیری بینداخت و گفت
اصبت والله و دیگری گفت اخطات من بصواب انداختم و تو خطا کردی رسول گفت این مرد حانث باشد رسول گفت کلا
ایمان الرماة لغو لا کفارة فیها سوگند تیر اندازان لغو باشد و در آن کفارت نبود و هر کس که سوگند خورد بر چیزی که کردن آن خیر و بهتر
باشد از کارهای دنیا و آخرت که نکنم و آن کار بکند برو کفارت نبود نزدیک جماعتی فقها و هیچ کفارت برو لازم نبود لِلَّذِينَ
يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ
اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ سعید بن مسیب گفت ایلا از ضرار اهل جاهلیت آن بود که چون مردی زنی داشتی و او را آن زن خوش
نبودی و نخواستی که آن زن شوهر دیگر کند سوگند خوردی که با او نزدیکی نکند و رها بکند داشتی تا زن بیوه بوده نه شوهر دار و همچنین میکردند در
جاهلیت و اسلام و این اضرار بود که بر زنان میکردند خدای تعالی این آیت فرستاد و آنرا اجلی پیدا کرد و گفت هر کسانی که سوگند خورند
و بسوگند از زنان خود دور میشوند ایشان را چهار ماه مهلت دهند اگر باز گردند با سر زنان خود روند خدای تعالی آمرزنده است
گناه ایشان را بیامرزد و بر ایشان رحمت کند و اگر باز سر زنان خود نروند و عزم طلاق دهند ایشان بکنند اگر طلاق دهند
که خدای تعالی شنونده و داناست اقوال ایشان می شنود و ضمایر ایشان میداند از شرایط ایلا آنست که سوگند خورد که با زنان
مقاربت نکند بر وجه اضرار که اگر برای صلاحی کند از آن سبب که زنان کودک شیر میدهند تا حمل پیدا نکند و آن کودک را شیر
فوت نشود پس اگر او بر وجه اضرار سوگند خورد و زن نخواهد اگر خواهد صبر کند و اگر خواهد او را بحاکم برد حاکم او را چهار ماه مهلت دهد و بعد طلاق
کند یا کفارت سوگند بدهد و با سر مقاربت شود و اگر سر باز زند حاکم شرع او را حبس کند تا از این دو یکی بکند و اگر طلاق دهد
او را در عدت رجعت باو رجوع تواند کرد حسن بصری و نخعی گفته‌اند اگر رجوع کند برو کفارت نبود لقوله فان فاءوا فان الله غفور رحیم
ایشان باسقاط کفارت عمل میکنند و دیگران باسقاط عذاب قیامت وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ
قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مقاتل و قتاده
و کلبی گفته‌اند که سبب نزول این آیه آن بود که در اول اسلام چون مرد زنرا طلاق دادی و آن زن حامله بودی طلاق جمع بودی مرد را
رجعت بودی تا بار نهادی آنگه این حکم منسوخ شد بقوله الطلاق مرتان فامساک بمعروف و بقوله فان طلقها فلا تحل له من بعد
حتی تنکح زوجا غیره مردی زنرا طلاق داد و نام آن مرد اسمعیل بن عبد الله غفاری بود و زن را نفسیده بود و آبستن بود و نه دانست که زن
او آبستن است و زن نگفت چون دانست که آبستن است مراجعت کرد و زن را با خانه برد و زن آنجا بزاد و فرمان یافت و فرزند

بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت زنان مطلقه که طلاق داده شده‌اند چشم دارند و منتظر باشند و نگاه دارند سه پاکی یعنی حیض
ایشان آنست که سه پاکی یا حیض بگذرد آنگاه از عدت بیرون آیند و چون خدای تعالی در رحم ایشان فرزند آفریده باشد ایشانرا
حلال نباشد و روا نبود که آنرا باز پوشند اگر آنست که ایشان ایمان دارند بخدای و بروز بازپسین یعنی مقتضای ایمان و اسلام
آنست که از بهر رجعت حمل خود را باز نپوشند اگر ایشانرا ایمان بود و مؤمن باشند باز نپوشند ثلثة قروء گفت قروء از بهر
آنکه مطلقات جمعست و هر یکی را سه قرء باشد پس بیش از جمع قلت بود و از آن سبب جمع کثرت آورد که قرء بنزدیک جمعی
و ابو موسی و ابن عباس و مجاهد حیض است و این مذهب ابو حنیفه است حجت ایشان قول پیغمبرست که مستحاضه را پرسید که
نماز مکن گفت دعی الصلوة ایام اقرائک ای ایام حیضک بدین قول عده تمام نشود تا حیض تمام نشود و جماعتی دیگر گفته‌اند که قرء
طهر باشد و این قول زید بن ثابت و عبد الله عمر و عایشه و مذهب شافعی و مذهب مالک است و دلیل ایشان قال
النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن بدین قول چون حیض سیم بیند حلال شود بر مردان که عقد بندند و عبد الله
گفت ولا یحل لهن ان یکتمن یعنی آنست که حلال نبود زنانرا که آنچه خدای آفریده باشد در رحم از حیض و حمل پنهان دارند
تا حق مرد ضایع شود از رجعت و یا فرزند اگر حیض سیم ندیده باشد گوید که دیدم حق مرد ضایع کرده باشد در رجعت و اگر حمل
پنهان کند نسب فرزند از پدر بریده کرده باشد قوله تعالی وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا
وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و شوهران ایشان
سزاوارترند برجعت ایشان یعنی شوهران ایشان اولیتر اند که در ایام عدت با ایشان رجوع کنند که اگر عدت گذشته باشد
اولویت ساقط کرده و شوهر را بر وی هیچ سبیلی نباشد اگر اصلاح خواهند و اضرار طلب نکنند با ایشان رجعت اولیتر و سزاوارتر
از آنکه ایشانرا عادت بودی که چون خواستندی که رنج نمایند زنانرا طلاق دادندی پس دیگر باره رجعت کردندی در عدت
اضرار بودی حق تعالی گفت اگر اصلاح خواهند نه اضرار ایشان اولیتر باشند و زنانرا بر مردان نیز حقی بود و مردانرا بر زنان
بود به نیکویی و معروف در خبرست که زن معاذ جبل رسول را گفت حق زنان بر مردان چیست گفت آنکه بر روی ایشان
نزنند و ایشانرا زشت نخوانند و از آنچه خورند ایشانرا از آن هم دهند و از آنچه پوشند ایشانرا از آن بپوشانند و پیغمبر
گفت که خیار الرجال من امتی خیرهم لنسائهم و خیر النساء من امتی خیرهن لازواجهن بهترین مردان از امت من آن
باشند که زنان ایشانرا و بهترین زنان امت من بهترین باشند مردان ایشانرا یعنی شوهران ایشانرا چون هر مردی
هر زنی را از ایشان در بهشت بازوزی هزار شهید بود که ایشانرا در راه خدای تعالی کشته باشند صابر و محتسب و هر
یکی را از ایشان تفضیل نهند بر حور العین بمقدار تفضیل بهترین کمترین کسی از امت و بهترین زنان امت من آنان باشند که
رضای شوهران نگاه دارند و هر چه خواهند که معصیت خدای نباشد و بهترین مردان امت من آنان باشند که با اهل
برفق و لطف زندگانی کنند چنانکه مادر با فرزند لطف کند هر مردی از ایشان در بهشت بازوزی صد شهید بنویسند که
ایشانرا در سبیل خدای کشته باشند صابر و محتسب عمر خطاب گفت یا رسول الله چونست که مرد را مزد صد شهید
بنویسند و زنانرا مزد هزار شهید رسول گفت که مزد زنان را نمزد مردان بیش باشد و ثواب ایشان نزدیک خدای تعالی مهتر
بود و خدای تعالی در بهشت درجات مردانرا رفیع کند برضای زنان نزد و بدعای زنان که بعد از شرک هیچ گناهی
نیست که ورزند و وبال آن نزدیک خدای بیشتر بود از عصیان زنان در شوهران از خدای بترسید در حق ضعیفان و یتیم

که خدای تعالی شما را از ایشان بپرسد که با ایشان احسان کنید رحمت و رضوان بود و هرکه با ایشان بدی کند او مستوجب خشم
خدای گردد حق مرد بر زنان چون حق منت بر شما و هر که حق من ضایع کند چنانچه که حق خدای ضایع کرده باشد بازگردد با خشم
خدای ماوای او دوزخ بوده و آن بر جایست الرجال علیهن درجة و مردان را بر زنان درجه و منزلت است تفضیل بعد و نفقه و
کسوه و ردست ایشانست و طلاق بدیشان تفویض است و بعقل و ایمان و میراث پیش از ایشانند هرچند در جای ایشان پیش
در جهنم زنان شد از امام محمد باقر روایتست که جابر عبدالله انصاری گفت نزدیک رسول حاضر بودم زنی چادر بر بالای سر رسول
بایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله من رسول زنانم نزدیک تو آمده ام و هیچ زن نبود که این مقام بشنود که ترا گرامی
کریم الا که راضی باشد یا رسول الله خدای تعالی خدای مردان و زنانست و حوا مادر مردان و زنانست و تو رسول مردان و زنانی یا
رسول الله مردان چون از خانه بیرون آیند بجهاد ایشان را بکشند در راه خدای ایشان زنده باشند و روزی خورند و ما زنان
غیر جهاد و درجه شهادت محرومیم و در خانه محبوس مانده ایم خدمت ایشان میکنیم هیچ مزد باشد ما را ابدین رسول گفت
سلام من بدیشان رسان و ایشان را بگوی که طاعت داشتن زنان شوهران را برابر جهاد و شهادتست ولیکن کم زنی
باشد که طاعت بجای آورد رسول را پرسیدند که بر زنان جهاد باشد گفت بلی جهاد ایشان غیرت بود که با خود جهاد
کنند و صبر کنند برای حجتی که ایشان را بود اگر صبر کنند مجاهد باشند و مرابطه ایشان را دو مزد باشد و خدای تعالی عزیز
حکم کند و کسی بر وی حاکم نکند و حکم حکیم خبیر بود در حکمت نباشد الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح
باحسان ولا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله
فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلک حدود الله فلا تعتدوها ومن یتعد حدود الله
فاولئک هم الظالمون هشام روایت کند از عروه از عایشه که زنی نزدیک او آمد و گفت شوهری
دارم مرا چند بار طلاق داد و هر که وقت آن باشد که عده وی بسر آید دیگر باره مراجعت کند و غرض او آزار منست
عایشه این حدیث با رسول گفت این آیه آمد که الطلاق مرتان یعنی طلاق دو بارست جمعی مفسران گفته اند سبب
دو در این آیه یکی دیگر فان طلقها فلا تحل له در خبرست که رسول این آیه برخواند گفتند یا رسول الله فاین الثالثة گفت
فامساک بمعروف او تسریح باحسان معنی آن این آیه التخصیص داوند و گفته اند آنست طلاق که مرد را در رجعت بود
روایت الطلاق سیم آن بود که در رجعت نتواند کرد و از انکه در حال این شود عبدالله عباس گفت مدت طلاق
سنت را درین آیه بیان نکرد و گفت چون خواهد که طلاق دهد زن را باید که زن پاک باشد پاکی که در وی مقاربت نکرده باشد
انکه بگذارد تا از عدت بیرون آید انکه طلاق دیگر دهد بعد از انکه وی را بخواسته بود همچنین تا سیم بار چون سه تمام
شود دیگر وی را نتواند خواست چون دو بار طلاق داده بود و پس زن خواسته اگر خواهد نگاه دارد بنیکویی یعنی بروش
شرع بگذارد و او را بوجه نیکو ولا یحل لکم و حلال نباشد شما را که چیزی بوی داده باشید از ایشان باز گیرید در وقت طلاق
دادن چنانکه گفت وان اردتم استبدال زوج مکان زوج مگر وقتی که ترسند یعنی زن و شوهر که حدهای خدای را یعنی
آنچه خدای فریضه کرده است بر زن و شوهر آن را مراعات نکنند و بدان قیام ننمایند پس اگر ترسید شما که حدود خدای را اقامت
نکنید پس شما هیچ بزه نبود در آنچه فرا گیرید از زن آنچه بوی داده باشد زن خود را یعنی اگر طلاق خلع بود روا بود که
زن مالی بستاند و او را بدان خلع کند و این آیه در حق جمیله بنت ابی آمد در حق شوهرش ثابت بن قیس که او را زن تاقت

فان خفتم الا یقیما حدود الله

دوست

دوست و زشتی زن هیچ با او نساختی یکبار بشکایت برخاسته پیش پدر آمد پدر بدو التفات نکرد و ویرا
با وی پدرش گفت برو بخانه شوهرت و چون دید که پدر سخن او نشنود برخاست و نزدیک رسول آمد و شکایت با وی
کرد رسول کس فرستاد و شوهرش را حاضر کرد و گفت این زن چرا از تو شکایت میکند گفت یا رسول الله
او خدا نم تا چه است بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که من از او بر روی زمین دوستر ندارم زن گفت یا رسول
الله راست میگوید و من با تو چیزی نگویم که چیزی فردا بخلاف آن ظاهر شود و در باب آیتی نازل شود و ترا اعلام
شود و مرا خجالتی باشد او مرا بغایت دوست میدارد و من او را بغایت کاره ام اگر مرا جدا نسازی از او ترسم
از من کاری آید که من هلاک شوم بدان رسول گفت مر او را چه کاوین کرده گفت یا رسول الله من حدیقه یعنی خرما ستانی
بوده او داده ام بگو تا بمن دهد گفت بلی یا رسول الله و زیادت رسول گفت حدیقه او باز ده با و تا ترا طلاق دهد
او باز داد و مرد را طلاق داد و اول خلعی که در اسلام واقع شد این بود و خلع نسبتی بود که از جهت زن بود خاصه و نشوز از
جهت مرد بود و مبارات از جهت هر دو بود و طلاق عقب این همه باید فلا جناح علیهما یعنی ایشان هیچ بزه نبود
بر مرد در گرفتن و بر زن در دادن برای آنکه زن بطیب نفس میدهد و مرد طلاق بعوض فدیه میدهد فرا گفت مراد او را بر
شوهرست ولیکن حق تعالی ذکر هر دو کرده است همچنانکه در قصه موسی گفت نسیا حوتهما و نسیان از رفیق موسی
بود نه از موسی بلکه حدود و مقدار این حدهای خدا است پس از این تعدی مکنید یعنی اوامر و نواهی و احکام او است از آنجا
تجاوز مکنید و آنانکه تعدی کنند از احکام و اوامر ایشان ظالمان و ستمکاران باشند فان طلقها فلا
تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا
ان یقیما حدود الله وتلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون پس اگر طلاقش دهد این طلاق
سیم باشد حلال نباشد آن زن او را تا که شوهری کند غیر او پس اگر این شوهر دوم او را طلاق دهد بعد از مقاربت و
دخول با ایشان یعنی بر مرد و زن هیچ بزه نیست اگر با مرد با شوهری شوند و مراجعت کنند یعنی روا بود که
اگر شوهر اول او را بخواهد اگر گمان برند یعنی دانند که حدهای خدای تعالی را اقامت و رعایت خواهند کرد و در این
که بیان کرده و در این آیه گفت از جمله حدود خداست بیان میکند آن را از بهر قومی که بدانند و آن شوهر دوم که او
سه طلاق کند باید که بالغ بوده و نکاح باید که دوام بود و باید که دخول کند که اگر نابالغ بود و نکاح متعه بود یا دخول نکند
روا نباشد که با شوهر اول شود و مفسران گفته اند که این آیه در شان تمیمه یا عایشه بنت عبدالرحمن آمده و او زن
رفاعة بن وهب القرظی بود سه طلاقش داده و سه بار از پس او زن عبدالرحمن بن زبیر شد او نیز طلاقش داد
نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله نزدیک رفاعه بودم مرا سه طلاق داد از پس او زن عبدالرحمن بن زبیر بودم
و انما معه مثل هدبة الثوب و آلت چون ریشه ثوب بود با من خلوت نکرد روا باشد که زن رفاعه شوم
رسول گفت لا حتی تذوقی عسیلته ابوبکر حاضر بود در حجره عایشه و خالد بن الولید حاضر بود بر در حجره آواز
داد که یا ابابکر بگذاشته این زن را تا در پیش رسول چنین تصریح میکند چون مدتی برآمد بار دیگر این زن
نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله عبدالرحمن زبیر که شوهر دوم بود مرا با من خلوت کرد و شاید که با پیش
شوهر اول شوم بنکاح کان بود که رسول را فراموش شده است رسول گفت نه که اول است گفتی و این

دروغ میگوئی برفت در وقت خلافت ابی بکر بنزدیک او آمد و از او پرسید همان جواب شنید در خلافت عمر آمد و همان
گفت عمر گفت پیش سوال آمدی و جواب شنیدی نزدیک ابا بکر رفتی و او نیز جوابداد اکنون پیش من آمدی اگر دیگر این
حدیث گوئی بفرمایم تا ترا رجم کنند خدای تعالی در باب تو بر رسول آیه فرستاده که ولا تحل له حتی تنکح زوجا غیره و مراد بنکاح
در آیه جماعست لقوله حتی یذوق عسیلته نافع گفت مردی بنزدیک عبد الله عمر آمد و گفت مردی زنرا سه طلاق داد و برادرش
برفت و او را بزنی بخواست تا چون او را طلاق دهد زن برادر باشد و ما در عهد رسول این را سفاح خوانده ایم که رسول گفت
لعن الله المحلل یعنی شوهر دوم و در عقبة بن عامر بود گفت الا ادلکم علی التیس المستعار گفتند بلی ... بزنی نه بعاریت کرفته
گفت بلی یا رسول الله گفت آن باشد که او را زنرا تحلیل کند برای دیگری وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ
مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خطاب با حضرت رسول
و مراد جماعت است میگوید که چون طلاق دهید شما زنانرا و نزدیک آید که اجل عدت ایشان بسر آید نگاه دارید ایشانرا بنکوئی
بر وجه مشروع یعنی رجعت کنید با ایشان یا بگذارید ایشانرا بر وجه مشروع یعنی بگذارید تا از عده بیرون آیند و مالک نفس
خود گردند محمد بن جریر گفت مراد بمعروف شهادتست تا متهم نشوند بزنا و نزدیک ما اشهاد مستحب است و نگاه مدارید ایشانرا
بوجه اضرار تا از حد خود در گذرید و بیدادی کنید و هر که این کند ظلم کرده باشد بر خود نه بر غیر ازبهر آنکه وبال آن هم با نفس او رجوع
کند نهیست از اضرار که چون بنزدیک انقضاء عده میرسیدند باز رجعت میکردند و باز طلاق میکردند تا شوهر دیگر نتوانستند کرد
همچنین همیشه معذب میماندند نه با شوهر و نه بی شوهر پیغمبر گفت ملعون من ضار مسلما او مکر به ملعونست آنکه مسلمانی را مضرت کند
یا با او مکری کند ولا تتخذوا و فرا مگیرید آیات خدا را که امساک بمعروف و تسریح باحسان است بهزل و بخریه و بازی ابو ...
گفت در جاهلیت مردی که زنرا طلاق دادی گفتی لاعبا انکه رجوع کردی و گفتی بازی میکردم خدای تعالی ازین نهی کرد که
مکنید که شما را معذب کرده اند و یاد کنید نعمتی که خدای تعالی بر شما کرده است و ازانجمله یکی آنست که مصالح شما بدان تعلق
و آنچه فرو فرستاده شما از کتاب یعنی قرآن و مواعظ قرآن یعنی حلال و حرام و وعد و وعید و احکام شما را بدان وعظ میکند و پند میدهد
از خدای بترسید و بدانید که خدای تعالی بهمه چیزی عالمست و در ما وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بیشتر مفسران گفته اند این آیه در شان جمیله بنت یسار آمد
خواهر معقل بن یسار و او زن ابو الدحداح بود او را طلاق داد و بگذاشت تا عده او بسر آمد انگه پشیمان شد و خطبه کرد و برادرش معقل خشم
آمد و گفت من کریمه خود را بتو دادم او بی جرمی طلاقش دادی و بگذاشتی تا عده بسر آمد انگه بیامدی و خطبه کنی و گفت که هرگز بتو ندهم او را
ابو الدحداح مردی نیکو بود خدای تعالی این آیه فرستاد رسول او را بخواند و آیت بر وی خواند گفت یا رسول الله توبه کردم و کفارت
سوگند بکردم و خواهر بر او دادم میگوید چون زنانرا طلاق دهید و ایشان باجل خود رسند یعنی عده ایشان بسر آید و مراد بدین
بلوغ تمامی عده است باتفاق ایشانرا از آن باز مدارید که زن شوهران خود باشند یعنی آن شوهر که داشتند خود باشند
بعقدی جدید چون در میان تراضی باشد به نیکوئی این اوامر و نواهی قرآن و شرایع اسلام که وعظ است آن متعظ شوید و پند

گیرید یا با او پند دهند از خدا ترسی که بخدای ایمان دارد و بروز باز پسین این بر شما یعنی این که بگذارید تا شوهر او را بزنی بخواهد پاکتر
حمل شما را و پاکیزه تر است و اولی شما را ازبهر آنکه تواند بود که ایشانرا دل بیکدیگر بود و چون زنانرا منع شان کنند مکر که تهمتی
بود با ریبی و خدای تعالی آنچه مصالح شماست در امور دینی و شرعی میداند و شما ندانید وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ
حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا
تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ
گفته اند مراد بآن زنانند که ایشانرا طلاق داده باشند چون خواهند که فرزند خود را شیر دهند او لیتر باشند حق جل و علا میگوید
که مادران شیر دهند فرزندان خویش را او لیتر باشند دو سال تمام کسی را که خواهد شیر تمام دهد و بر پدر فرزند کسوه و نفقه ایشانست
بمعروف یعنی بر سبیل اقتصاد و میانه روی نه اسراف و تقتیر و گفته اند که لفظش خبر است و معنی امر و مراد ارشاد است
عکرمه از عبد الله عباس روایت کرده که این مدت حمل مولود است که مادر او بار نهد بشش ماه و اعتبار را لقوله و حمله و فصاله ثلثون شهرا
چون شش ماه مدت حمل بود و بیست و چهار ماه مدت رضاع بود جمله سی ماه بود و در عهد عمر خطاب زنی را پیش او بردند که بشش ماه
مدت حمل بود و بیست و چهار ماه مدت رضاع بود جمله سی ماه بود و در عهد عمر خطاب زنی را پیش او بردند که بشش ماه بار نهاده
عمر بفرمود تا او را رجم کنند امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که او را خصمی بکتاب الله هست اگر کسی با تو بکتاب خدای خصومت
کند بر تو غلبه کند گفت چگونه گفت لقوله تعالی و حمله و فصاله ثلثون شهرا مدت رضاع دو سال بود و مدت حمل شش ماه و بفرمود تا آن
زن را رها کردند و مدت رضاع سنت مدت دو سال بود و اگر نقصان کنند پیشتر از سه ماه نقصان نباید کرد و الا بر کودک جور بود
و اگر زیاده کنند پیشتر از دو ماه نباید کرد و هر رضاع که در مدت بود بتحریم آورد و پس از دو سال رضاع را در تحریم اثر نبود چنانکه در
خبر است که لا رضاع بعد الحولین و نفقه بقدر وسع و طاقت پدر بود ازانکه خدای تعالی تکلیف دون طاقت نکرده است ازانکه
خدای تعالی هر چه بجان تکلیف کرد بیش از آن نتواند کرد و ضرر نباید رسانید و کریانکند مادر را بفرزند وی بآنکه از مادر فرزند وا
گیرد و او راغب بود که شیر دهد و قناعت کند بدانکه دیگران دهند از اجره و نیز ضرر نرسانند بفرزند بآنکه مادر فرزند را پیش پدر
افکند و گوید که فرزند تست دایه طلب کن تا او را شیر دهد و گفته اند که معاودت نکند مادر در رضاع فرزند یعنی اجبار نکنند بیش
اجرت از برای آنکه مادر واجب نیست شیر دادن و بر پدر واجبست و نیز پدر را نگیرند که پیش از اجرة المثل بمادر دهد و از
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که مضارت نکنند مادر را بمنع شوهر از مواقعه با او از خوف علوق
و نیز پدر را بامتناع عن جماعها شفقة علی الولد و بر وارث مانند این که بر پدر بود از نفقه و کسوه و بعضی گفته اند مراد بوارث
کودک است که وارث پدر بود یعنی مزد رضاع او بر مال او بود که از پدر میراث یافته بود و بعضی دیگر گفته اند که از این دو کا
یعنی مادر و پدر هرکدام باشند نفقه او بر وی بود و این قول بیشتر علماست فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا
وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ
مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اگر مادر و پدر خواهند که کودک
را از شیر باز کنند پیش از دو سال از سر تراضی و مشاورت با یکدیگر بر ایشان هیچ بزه نباشد چون در رضاع مادر ...
آنچه شیر داده باشید و گفته اند چون مزد دایه بدهید و گفته اند چون تسلیم کنید کودک را بدایه از سر تراضی و اتفاق بمعروف
و نیکوئی این بود که تراضی حاصل آید بدین قول و بر قول دیگر آن بود که آنچه قرار داده باشید با دایه از اجره قصد طریق مراعات کنند

و هر بین الاسراف والتقتیر و بترسید از خدای در مخالفت فرمان او قوله تعالی وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ
فِي أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ
النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا
أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ و آنان که جان بسپارند از شما امیرالمؤمنین علی
فعل معلوم خوانده باسناد فعل با فاعل معنی آن بود که آنکسانی که جان سپید میشوند و عمر بسر می‌آورند از شما و بگذارند زنان
زنان ایشان چشم دارند و نگاه دارند نفس خویش مدت چهار ماه و ده روز یعنی مدت چهار ماه و ده روز عده و بعد از آن اگر ایشان حامل
نباشند و اگر زن آبستن بوده و اگر عده آبستنی و ابعد الاجلین را اعتبار کنند برای آنکه زنان آن بود که از شوهر سوگ باید
داشت از ترک زینت و سرمه در چشم کشیدن ام سلمه گوید زنی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله شوهر دخترم فرمان یافته است
و او را چشم درد میکند و رنجور مانده است و دستوری هست تا سرمه در چشم کشد رسول گفت پیش از شما در جاهلیت که کسی
در خانه بنشستی و جامه کهنه پوشیدی و زینت بگذاشتی تا آنکه یکسال تمام شدی و بعد از آن بیرون آمدی اکنون چهار ماه و ده روز صبر
نمیتوان کرد و رسول گفت همچنانکه در جاهلیت بود که سوگ بسر سالی بود نکنید و زن که سوگ شوهر دارد چهار
ماه و ده روز سعید بن المسیب گفت حکمت در تخصیص این چهار ماه و ده روز آنست که باین مدت حیات فرزند پیدا شود چون
عده ایشان بآخر رسد و تمام شود هیچ بزه نباشد بر شما خطاب با اولیای ایشان است در آنچه ایشان کنند از نکاح با زینت
در نکاح تا بمعروف تا بقاعده شرع باشد و خدای بآنچه شما میکنید داناست لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ
حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ گفته‌اند سبب نزول این آیه آن بود که ایشان را عادت بودی که طلاق بسیار دادندی و رجعت کردندی
رسول از این نهی کرد و گفت ما بال اقوام یلعبون بحدود الله چه بوده است این قوم را که بحدهای خدای بازی میکنند رسول گفت
لا تطلقوا النساء الا من ريبة فان الله لا يحب الذواقين والذواقات که خدای تعالی چشندگان
را دوست ندارد از مردان و زنان یعنی آنرا که هر وقتی زنی کند یا شوهری کند و گفت ابغض الحلال الی الله الطلاق پس چون
این بشنیدند گمان بردند که در طلاق ایشان را اثمی و حرجی خواهد بود و خدای تعالی این طلاق ابیاح کرد و گفت روا باشد
چون نسبت بود و باشد که در طلاق مصلحت جانبین بود و گفته‌اند که مراد بلا جناح لا سبیل است علیکم است هیچ بزه نیست بر شما
اگر طلاق دهید زنان خود را تا که دخول نکرده باشید بایشان و مهر معین نکرده پس اگر مهر تعیین نکرده و طلاق دهید متعه دهید
ایشان را و متعه چیزی اندک باشد که بدان انتفاع گیرند بر مرد توانگر بقدر قدرت و توانائی است و بر درویش مقدار او است یا
برده خادمی باشد یا اسبی و میان جامه و کمترین انگشتری امام حسن علیه السلام زنی را که طلاق داده بود پیش از دخول مهر
نکرده بود ده هزار درم و گفت متاع قلیل من حبيب مفارق متاع و بر خوردار ی به نیکوئی سزاوار است بر نیکوکاران که چنین
کنند و این متعه بعضی گفته‌اند که متعه دادن بر سبیل استحباب است نه بر سبیل وجوب و این بر سبیل مذهب است این
مذهب ابو حنیفه است ابن سیرین گوید که مردی نزدیک شریح آمد بحکومت در این مسئله گفت رغبت کن را اگر از نیکوکارانی

باشی

باشی و متقیان یعنی حقا علی المحسنین و در الزام نکرد وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً
فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا
تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این آیه در حق کسانیست که زن را طلاق دهند و مهر تعیین کرده باشند
اما دخول نرفته باشد میگوید که اگر طلاق دهید شما زنان را پیش از آنکه با ایشان مجامعت کنید و پدید کرده باشید از برای ایشان
مهری معین شما را بود که یک نیمه از آنچه از مهر پدید کرده‌اند بدیشان دهید الا آنکه زنان از سر کابین خود درگذرند و شما را ابرا کنند از
آنچه بر ذمت شماست یا آنکس که عقد نکاح در دست او است عفو کند و از مطالبه درگذرد و پس اگر زن بالغه و عاقله و رشیده
بود روا بود که از نیمه مهر که شوهرش باید داد عفو کند و ولی کاره بود و کراهیت او را تاثیری نبود و چون زن عاقله باشد و گفته‌اند که
آنکه عقده بدست او باشد آن شوهر است پس معنی آیه برین وجه چنین باشد الا آن زنان که عفو کنند شوهر را از هیچ مطالبه نباشد
یا شوهران عفو کنند مهر تمامی بدهند و این قول از امیرالمؤمنین علی روایت کرده‌اند و قول مجاهد و ربیع و قتاده و ضحاک است و در
عمار است از عبدالله عباس روایت کرده‌اند از شریح که او گفت که امیرالمؤمنین از من پرسید که الذی بیده عقدة النکاح
کیست گفتم ولی زن گفت شوهر زن است اما آنچه مذهب ماست که روایت کرده‌اند از امام محمد باقر و از امام جعفر صادق علیهما السلام
آنست که الذی بیده عقدة النکاح ولی است و ولی نزدیک ما پدر است و جد با وجود پدر بر بکری که نابالغ باشد و ان تعفوا که
عفو کنند یا ولی عفو کند یعنی عفو کردن بتقوی نزدیکتر است و فراموش مکنید فضل را که در میان شما فضل تمام بدادن کابین
یا تمام ابرا کردن از ذمه شوهر و این مرد و فضل احسانست و خیرست و خدای تعالی بهر آنچه شما میکنید بیناست بر وی پوشیده نبود
این کلمه حث است بر خیر و احسان و فضل حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ فَإِنْ
خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ میگوید که مداومت نمائید
و مواظبت کنید برای نمازها و بجای آرید آنرا با ارکان و شرایط و مواقیت و حدود آنرا مراعات کنید خاصه بر نماز میانه و بهتر
و نیکوتر و فاضلتر و از بهر تفضیل آنرا تخصیص کرد چنانکه گفت و ملائکته و رسله و جبریل و میکائیل مفسران خلاف کرده‌اند در صلاة
الوسطی که است گروهی گفتند نماز بامداد است و این قول عمر است و معاذ جبل و عبدالله عباس و عبدالله عمر و جابر و مذهب
شافعی است و گفت برای اینش وسطی خوانند که میان چهار نماز است دو نماز شب و دو نماز روز ابو رجا گفت که عبدالله عباس
در مسجد بصره نماز بامداد بجماعت بکرد و قنوت کرد و گفت نماز وسطی اینست که خدای تعالی ما را فرمود که در قنوت کنید بعضی دیگر گفتند
که نماز پیشین است و این قول زید بن ثابت است و اسامه بن زید و ابو سعید خدری و عایشه و این نماز را تخصیص کرد برای آنکه گرمترین
تر نماز بر مردمان این بود و برای آنکه این وقت که بگاه و قیلوله بود زید بن ثابت گفت نماز پیشین در قفای رسول کسی نبود مگر
صف یا دو صف نماز کردندی باین سبب آنکه رسول همت کرد که سرای قومی بسوزد و در آن سرای که ایشان نماز پیشین
بجماعت حاضر نمی‌آمدند و این نماز میانه روز است برای اینش نماز میانی خوانند ابوذر غفاری روایت کند از امیرالمؤمنین که او گفت
که خدای تعالی را در میان آسمان و دنیا حلقه ایست چون آفتاب بدانجا رسد نیمه روز باشد چون از آن حلقه بدل شود زوال آفتاب
باشد همه چیز خدای را در آن وقت تسبیح کنند برای شرف آن وقت و گفت آن وقت نماز کنید و آن وقت را بذکر تخصیص کرد
چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده شود و دعا را در آن وقت اجابت باشد و نماز پیشین نماز میانی است و از نماز های
روز و از خصایص این نماز آنست که اول نمازی که خدای تعالی واجب کرده آنست و این مذهب ماست و صحیح است از علی

وقول دیگر آنست که نماز دیگر است واین قول امیر المؤمنین است وعبد الله مسعود وحسن بصری وقتاده وضحاک و ابو حنیفه
ومذهب ما است بروایتی بعضی از امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام و برای آن نماز وسطی خوانند که میان دو
نماز روز است و دو نماز شب بعضی علما گفتند که نماز وسطی یکیست از نمازهای پنجگانه و معین نیست یکی از ربیع خیثم پرسید که
نماز وسطی که است گفت اگر بدانی چه کنی گفت بران محافظت کنم و سخت محافظت آن کنم گفت خدای تعالی از بهر آن تعیین
نکرد تا بر جمله نمازها محافظت کنی و قوموا لله قانتین یعنی بر پای خیزید از برای خدای مطیع و فرمانبردار ابو سعید خدری از رسول روایت کرد که هر قنوت
که در قرآنست بمعنی طاعت است بعضی گفته‌اند قنوت سکوتست از آنچه سخن کردن در نماز نشاید زید ارقم گفت ما در نماز
سخن میگفتیم با یکدیگر و هر کسی بحاجت خود سخن گفتی و روا بودی تا که این آیه آمد سخن گفتن حرام شد قانتین و از جمله قنوت طول رکوع
باشد و چشم بر هم نهادن و وقار و سکون بجای آوردن و باز ننگریستن بجایی و اگر ترسید که نماز کنید ایستاده و در حالت
جنگ با کافران خاشع و خاضع نماز کنید پیاده روند یا بر پشت ستور که سوار باشید نماز نگذارید یعنی اگر ترسید که نماز نرسید
دشمن و مراعات حدود و حقوق او کنید پیاده که میروید نماز کنید و بر پشت ستور که باشید نماز کنید نماز خوف بتکبیر احرام
روی بقبله کنید و چنانکه ستور میرود یا جهة رفتن شما باشد قرائت بخوانید و رکوع و سجود بایما میکنید و اگر این قدر نتوانید
ونتوانید گفت ببدل هر رکعتی بگوئید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد ذکر کنید
یعنی نماز کنید چنانکه خدای تعالی شما را بیاموخت آنچه شما آنرا نمیدانستید یعنی ارکان وحدود و احکام نماز چنانکه شروعست بجای
آورید والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج فان
خرجن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف والله عزیز حکیم این آیه در حق
مردی آمد از اهل طایف نام او حکیم بن الحرث که او هجرت کرد با مدینه رسول را گفتند که پدر او با او بود و اولاد او
فرمان یافت رسول را گفتند که زن و چکنند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول میراث او بپدر او و فرزندان او رسانید و زن را چیزی نداد
از میراث چنانکه فرمود که از مال وی یکساله کسوه و نفقه باو دادند تا عده بداشت و عده زنان در ابتدای شرع یکسال بود و عده
متوفی عنها زوجها و میراث او از شوهر همان یکسال چیزی نبود از نفقه و کسوه و آنچه ویرا بدان حاجت بودی در یکسال مادام تا از
خانه بیرون ننهادی و اگر از خانه بیرون آمدی حق نفقه باطل شدی و هر دو بر جمله وصایا این وصیت کردی همچنین تا آیه مواریث فرو
آمد این حکم منسوخ کرد باربعة اشهر و عشرا و حکم وصیت نزدیک ما بآیه منسوخ نیست و آیت مواریث منافی نیست وصیت را
معنی آیه اینست که آنکسانی که متوفی میشوند از شما زنان میگذارند وصیت میکنند از بهر زنان خویش نفقه را تا یکسال باید که
بیرون نکنند ایشانرا از خانهای ایشان پس اگر بیرون آیند از خانه خویش بر شما که اولیای میت اید هیچ حرجی بزه نباشد در آنچه از آن
کنند در نفس خویش از معروف و نیکوئی که متعرض نکاح شوند بر مقتضای شرع و خدای تعالی عزیز و غالبست بر هر کس بر هر
کس او را غلبه نشود و حکیمست هر چه کند بر وفق حکمت کند در بنگه گفت فلا جناح دو قولست یکی آنکه بزه نیست بر شما در قطع نفقه
و دیگری در منع ناکردن ایشانرا از بیرون آمدن وللمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین کذلک
یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون سعید بن المسیب گفت آیه منسوخست فنصف ما فرضتم این قول معلوم
شود که تقدیم و تاخیر آیه معلوم بود سعید جبیر گفت وابو العالیه و زهری گفتند که تکرار متعه برای آن کرد که در آیه اول متعه آنرا
که غیر مدخول بها باشد و درین آیه متعه واجب کرده جمله مطلقات را و این مذهب ابو حنیفه است ابن زید گفت سبب تکرار آنست

کرچون خدای تعالی آیه متعه فرستاد و بیان کرد و گفت مر زنان طلاق داده را هست نفقه معروف نیکوئی یعنی بر قدر او اگر توانگر
است بر قدر توانگری و اگر درویش است بر قدر درویشی حقست و سزاست بر کسانی که ایشان متقیانند
پرهیزکاران از معاصی و شرک همچنین که بیان کرد خدای تعالی آیات و احکام بیان کند آیات خود را تا بود که شما دریابید
وخردمند شوید ابو بن عامر از امیر المؤمنین روایت کرد که گفت لکل مؤمن مطلقة حرة او امة متعة هر مطلقه که مرد خواهد
باشد اگر آزاد بود و اگر بنده او را متعه رسد و این آیه بخواندند پس تکرار این آیه از بهر تاکید بود الم تر الی الذین خرجوا
من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی
الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون بیشتر مفسران گفتند که گروهی در دیهی از واسط و گفته‌اند خود وارد
طاعون در آنجا افتاد جماعتی از آنجا بگریختند از طاعون و جماعتی بایستادند آنجماعت بیشتر هلاک شدند و آنها
بماندند چون طاعون برفت آنجماعت بسلامت باز آمدند آنجماعت که مانده بودند بعضی گفتند شما حزم کردید و ما
خطا کردیم اگر وقتی دیگر اینجا طاعون باشد ما نیز بگریزیم و شهر بگذاریم تا زنده مانیم سال دیگر طاعون پدید آمد بگریختند
و جمله اهل شهر شهر بگذاشتند و جایی رفتند بیابانی فراخ و فرود آمدند چون همه فرود آمدند و آب و هوای آنجا ایشانرا پسندیده آمد
پسندیدند و ساکن شدند و گمان بردند که از مرگ ایمن شدند خدای تعالی دو فرشته فرستاد که یکی از بالای وادی بانگ
و یکی از زیر وادی آواز داد که موتوا همه بمردند ایشان بمردند ابو مالک گفت سی هزار مرد بودند ابن جریح گفت چهل هزار
مرد بودند عطا بن ابی رباح گفت هفتاد هزار چون مدت دراز برین آمد ایشان پوسیده شدند و از ایشان جز
استخوان نماند پیغمبری آنجا گذر کرد که او را حزقیل گفتند سیم خلفای بنی اسرائیل بود بعد موسی از برای آنکه بعد موسی
یوشع بن نون بود و بعد از و کالب بن یوحنا و بعد از و حزقیل بر آن مردگان گذر کرد و در ایشان مینگریست و اندیشه
میکرد خدای تعالی وحی کرد بدو که ای حزقیل خواهی که آیتی بتو نمایم که مرده چگونه زنده شود گفت بلی خدای تعالی ایشانرا زنده
کرد وانبیه و این آیه دلیل است بر صحت رجعت و قطع شغب و تعجب درین چه عجب باشد که خدای تعالی در آخر الزمان
بمعجز صاحب الزمان گروهی را زنده کند چنانکه گفت ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون
و آنجا که ذکر قیامت کرده ویوم نحشرهم جمیعا از امام جعفر صادق پرسیدند که خدای تعالی برجعت کرا زنده
کرده است گفت من محض الایمان آنکس که مؤمن خالص باشد یا کافر خالص مؤمن را برای آنکه انتقام کشد از آنکه
او را لعنت کرده باشد و کافر را برای آنکه تا معاینه بیند آنچه آنرا منکر بوده باشد مغز منکر را گویند لقد کنت فی غفلة
من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید آنچه از خبر شنیدی و منکر بودی باعیان دیدی مشکل آنست
چنان شد خبرت عیان شد تا ترا باور شد و مرا باور باشد و آن میان هر دو او را باشد و مقر آنرا باکمال
علم الیقین عین الیقین شود گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا آن گویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا این گوید الحمد لله و فرقی
حتی اتخذت مع الرسول سبیلا آن گوید یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا این گوید و ان کنت منذ من طول الرجی وان
اراک ان ترانی آن گوید و انی قد قطعت الجبل و هر کانی الردی متعانقان این گوید سالیان از زیست تا در بند
فراقم و در بند اشتیاق و آن گوید سالهای دراز در هوای تو بوده‌ام و باردار روی بوده‌ام امروز که چشم باز
کردم کار برخلاف است که گمان بردم چندانکه نگاه میکنم در کارم در دست من امروز جز حسرت نیست الحکم

ایشان حکم کنند آنرا ببرند و این افزون ببرد آنرا بسر آورد و این از سر آورد آنرا بسر پیر سر و روی بنشانند
این ایا برجوق چون هبا منثور افشاند پس حق برای شغب شاغبان و انکار منکران آنچه درین باب خواست بود مثال آن
در آیه مقدم باز نمود تا راه متعجب بسته شود و زبان استبعاد شکسته شود و بر زبان مبین شرع چنین فرمود که
سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة پس حجت صاحب الزمان لازم کرد درین
عهد صاحب امر باشند باین امثال کرد تا با وی مانند آنند چنانکه پای نعل با پای نعل مانند و تیر با تیر گفت ای محمد نشنیدی
نگری بآنکسانی که بیرون شدند از سرایهای خویش و ایشان هزاران بودند از ترس مرگ بیرون شدند و از [illegible]
پس خدای تعالی ایشانرا امر کرد و گفت بمیرید یعنی ایشانرا بمیرانید و ایشان بمردند پس خدای تعالی ایشانرا زنده کرد
از فضل و کرم خویش و خدای تعالی خداوند فضلست بر مردمان می بایست که جملگی ایشان شکر نعمت کردندی لیکن بیشترین ایشان
شکر نعمت او نمیکنند وقاتلوا فی سبیل الله واعلموا ان الله سمیع علیم بعضی گفته اند که این خطاب بدین
قومست که چون ایشان از جهاد بگریختند ایشانرا بمیرانید و زنده کرد ایشانرا گفت باز سر جهاد شوید برین وجه قول اقوی
باز کرد و چنین باید گفت و قیل لهم قاتلوا و دیگران گفته اند خطاب است محمدرا است که امر کرد ایشانرا بجهاد و فرمود که کار
زار کنید در راه خدای که جهاد است و بدانید که خدای تعالی شنواست و دانا است می شنود که چه میگویید و میداند که چه
میکنید از تعلل نمودن بجهاد و این آیه در عقب آن آیه آمد از بهر آنکه تا شما محذر بود از مثل آن معامله که ایشان کرده اند
اگر چنان کنند با ایشان همان کنند که با این قوم [illegible] من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه
له اضعافا کثیرة والله یقبض ویبسط والیه ترجعون سفیان ثوری گفت که چون آیه آمد
که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول گفت بار خدایا امت مرا بیفزای خدای تعالی آیه فرستاد که الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة الایة گفت بار خدایا امت مرا بیفزای خدای تعالی این آیه فرستاد که انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب میگوید کیست که وام دهد خدایرا وام دادنی نیکو تا خدای تعالی آنرا باضعاف آن
بوی دهد گفته اند که اینجا مضافی محذوفست تقدیر چنین است که کیست که وام دهد بندگان خدایرا و در خبرست که روز قیامت
خدای تعالی با بعضی بندگان گوید عبدی استطعمتک فلم تطعمنی بنده من از تو طعام خواستم ندادی استسقیتک فلم تسقنی
و از تو شراب خواستم ندادی گوید بار خدایا کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه
از تو جامه خواست و ندادی و فلان تشنه از تو آب خواست بدو ندادی منعتک الیوم فضلی کما منعته من [illegible] و فضل خود
با کریم چنانکه تو آنرا زبان گرفتی پس قدیم تعالی آنچه تو بطعام و شراب و کسوت بدو رسانیدی بخود حواله کرد و گفت [illegible]
دهی و در دیگر آیه گفت من کرم الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات پس بمعنی قرض بحقیقت باشد [illegible]
دادن صدقه است قرض دادن صدقه است و بلکه فاضلتر لقوله [illegible] مکتوبا علی باب الجنة الصدقة بعشرة والقرض بثمانیة عشر صدقه یکی ده
و قرض یکی هجده گفتم یا جبریل چرا چنین است گفت آنکه صدقه دهد برای آن دهد که باز نطلبد گفت بلی چنین است ولیکن هر که صدقه خواهد
از سر حاجت خواهد و آنکه قرض خواهد نخواهد الا آنکه از سر حاجت خواهد پس صدقه باشد که بمستحق نرسد و قرض نرسد الا بمستحق محتاج
و از ینست که قرض از صدقه فاضلتر است و روا بود که مراد باین قرضه صدقه بود و صدقه را نام قرض خوانند که آنرا جزا خواهد بود
چون قضای دین یکی از اهل بشارت پرسیدند که چرا خدای تعالی با استغنائش از بندگان قرض خواست گفت از بهر آنکه

که دوستی

که دوستی ثابت است در میان او برای آنکه قرض از دوستان خواهند ابوهریره از رسول روایت کند که هرکه او چیزی برادر مسلمان
و بهره در بیرون کند او را صد و هفتصد حسنات برای وی بنویسند و قرض نیکو آن بود که برای خدای تعالی بود و دلش بآن خوش باشد
و گفته اند که بدهی منت ننهی حسن بصری و سدی گفتند تضعیف آن جز خدای نداند از بهر آنکه آنرا که خدای بسیار خواند در جای
بود و خدای تعالی روزی تنگ کرد [illegible] برای آنکس که خواهد بحسب آنچه مصلحت داند و گفته اند که مراد آنست که یقبض الصدقة [illegible]
و خلف بگستراند [illegible] باشد [illegible] برای هرکس [illegible] در خبرست که چون این آیه فرود آمد مردی در میان صحابه نام
او ابو الدحداح رسول را گفت خدای از ما قرض میخواهد او از ما بی نیازست گفت بلی میخواهد که شما را بهشت دهد گفت یا رسول الله اگر من
قرض دهم بخدای عز و جل تو ضامن میشوی برای من بهشت گفت آری هرکه او صدقه بدهد امثال آن در بهشت بدهد گفت یا رسول الله
و اهل من ام الدحداح با من باشد گفت آری گفت این دختر خرد من حمدا با من باشد گفت آری گفت دست بمن ده رسول
دست در دست او نهاد و گفت مرا دو خرماستانست یکی ببالای مدینه و یکی بزیر مدینه جز آن هیچ ندارم هردو قرض کردم بر خدای
عز و جل گفت نه یکی قرض کن یکی را مگذار تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت یا رسول الله چون چنین فرمایی گواه باش که این دو
خرماستان که در بالای مدینه است یکی خدایراست و [illegible] است و آن ششصد بن خرما در رسول گفت او را [illegible] الجنة
لاجرم خدای تعالی جزای او در بهشت بتو دهد آنگاه ابو الدحداح بیامد فرزندانش در حدیقه بودند و کودکان در خرما بن میگردیدند
آواز داد و این بیتها انشا کرد شعر هداک ربی سبل الرشاد الی سبیل الخیر والسداد بینی من الحائط بالوداد فقد
مضی قرضا الی التناد اقرضته الله علی اعتمادی بالطوع لا من ولا ارتداد الا رجاء الضعف فی المعاد فارتحلی بالنفس والاولاد والبر لا شک فخیر الزاد قدمه
المرء الی المعاد ام دحداح گفت بارک الله لک فیما اشتریت خدای مبارک کند آنچه خریدی و این بیتها انشا کرد شعر
مثلک ادی ما لدیه و نصح ان لک الحظ اذا الحظ وضح قد متع الله عیالی و منح بالعجوة السوداء والزهو البلح والعبد یسعی وله ما قد کدح
طول اللیالی وعلیه ما اجترح و آنچه کودکان در دهن داشتند از دهن ایشان بگرفت و بینداخت و بیرون آمدند و در حدیقه دیگر
قرار گرفتند رسول گفت من رب عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح بسا درخت بزرگ و سرای بزرگ و فراخ
که ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت الم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم
ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا وما
لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا
قلیلا منهم والله علیم بالظالمین ای محمد [illegible] نشنیدی [illegible] آن جماعتی شرافت و بزرگان
که بودند از بنی اسرائیل بعد از وفات موسی بن عمران چون گفتند ایشان پیغمبری را که ایشان را بود و قتاده گفت آن
پیغمبر یوشع بن نون بود و وهب و سدی گفتند سبب سوال ایشان آن بود که چون موسی بجوار رحمت ایزدی رفت یوشع بن
نون را خلیفه کرد در میان قوم تا حدود توریه و احکام آن بر جا میداشت تا پیش خدای شد و او کالب بن یوفنا را خلیفه کرد
تا بجای او بایستاد و جهان کرد تا خدای قبض روح او کرد و از پس او حزقیل را خدای به پیغمبری فرستاد در عهد او احداث
بنی اسرائیل پدید شد و عهد خدای فراموش کردند و بت پرستیدن گرفتند خدای تعالی الیاس را به پیغمبری فرستاد
و این پیغمبران که می آمدند تجدید شرع موسی و اقامت احکام توریه میکردند و از پس الیاس الیسع آمد به پیغمبری چون خدای
تعالی او را برگرفت در بنی اسرائیل فتنه ظاهر شد و ایشانرا دشمنی پدید آمد که او را [illegible] گفتندی و ایشان از [illegible]

جالوت بودند و عمالقه و از ساحل بحر روم تا بصره و فلسطین جمله فرو گرفته بودند و بر بنی اسرائیل مستولی شده و ایشان را
می‌کشتند و هر چه خواستند میکردند و چهار صد و چهل تن از ملوک اولاد ایشان ببردند و جزیه بر ایشان نهادند و توریة
از ایشان بستدند و بنی اسرائیل از ایشان بلا و مشقت بسیار دیدند و ایشان را پیغمبری نبود که تدبیر کار ایشان کند تا
خدای بخواست تا پیغمبری فرستد و سبط نبوت جمله هلاک شده بودند و از ایشان کسی نمانده بود الا زنی آبستن او را
بگرفتند و در خانه موقوف کردند و بترسیدند که اگر دختر زاید پنهان بکنند و بکودکی دیگر بدل نکنند و اگر کودکی نرینه بود پنهان کنند
از سختی رغبت بنی اسرائیل در پیغمبری که باشد و زن از خدای بخواست بدعا که بار خدایا مرا پسری روزی کن خدای تعالی
او را پسری داد او را اشمویل نام نهادند و گفت سمع الله دعای چون از مادر متولد شد بگریست و خدای را ... چون او بزرگ
کرد در بیت المقدس پیری بود از جمله علمای بنی اسرائیل او را بسپردند تا او را تربیت میکرد و توریة و علم و احکام شرعی
آموخت چون بالغ شد خدای تعالی خواست تا او را به پیغمبری فرستد جبرئیل را فرستاد و او در پهلوی آن پیر خفته بود و او را
یکساعت از پیش خود دور نکردی بغایت بر او مشفق بودی و کسی برو استوار نداشتی جبرئیل او را ندا کرد کودک از خواب
بجست و گفت ای پدر تو خواندی مرا گفت نه بترسید که او بترسد گفت بخسب که خیر است دگر باره آواز داد کودک گفت
ای پدر تو آواز دادی مرا پیر گفت نه بخسب اگر آواز شنوی جواب ده بار سیم که بیدار شد گفت من جبرئیلم و خدای تعالی
ترا پیغمبری داد برخیز و پیغام خدای برسان قوم را او برخواست و پیر را خبر داد پیر گفت آنچه خدای امر کرده است بجای
آر او برخواست بدعوت کردن در میان قوم او را باور نداشتند گفتند که تعجیل میکنی به نبوت و خدای تعالی هنوز
ترا نبوت نداده است و اگر تو پیغمبر خدایی از تو آیه پیغمبران میخواهیم که از خدای درخواهی تا برای ما پادشاهی فرستد
که در پیش ما پادشاهی فرستد که در پیش با دشمنان قتال کند و قوام کار بنی اسرائیل بملوک بود و جهاد مفوض بپادشاهی
بودی و پیغمبر پادشاه را مرشد بودی و مؤید بوحی از قبل خدای تعالی گفت هیچ باشد که چون جهاد بر شما نبشته شود و کارزار
کنید ایشان گفتند چه بوده است که ما قتال نکنیم در راه خدای تعالی و حال آنست که ما را از خانمان بیرون کرده‌اند و فرزندان
جدا ساخته‌اند آن وقت که قتال نکردیم از آنکه پیغمبری و پادشاهی نبود پس خدای تعالی از بهر ایشان پادشاهی فرستاد و قتال ایشان
نوشته شد ایشان برگشتند و بگریختند و برای خود نایستادند مگر اندکی از ایشان و ایشان آن بودند که آب نخوردند
از آن جوی که ذکرش بیاید چون آب نخوردند تا آب عبره کردند و برابر دشمن شدند و قتال کردند و ظفر یافتند و خدای
تعالی عالم و داناست بظالمان ایشان زیرا که ایشان را میشناسد که ایشان از کار خود خبردار نه و علم احوال ایشان بنزدیک
خدای تعالی بود وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ
عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰهُ عَلَيْكُمْ وَ
زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ گفت ایشان را پیغمبر
ایشان اشمویل که خدای تعالی طالوت را فرستاد برای شما بپادشاهی و این قصه چنان بود که خدای تعالی جبرئیل را به اشمویل
فرستاد با عصایی و سبویی پر از روغن کرده که آنرا روغن قدس خوانند و گفت که خدایت سلام میرساند و
میگوید که پادشاهی بنی اسرائیل آنرا باشد که ببالای این عصا برابر بود و این روغن که بر سر او بریزی که در سر او برکرد و بر ریش
فرو نیاید و علامت او این بود که چون او در سرای تو در آید این روغن بر سر او بجوشید آید چون شخصی چنین باشد سر او

برین

چوبی و روغن در وی که دانست پادشاهی بنی اسرائیل بقرار گرفتی پیش اشمویل کس فرستاد و بطلبیدن بنی اسرائیل را میخواندند و ایشان
می‌آمدند و خویشتن را بعصا اندازه میکردند بالای کس با آن موافق نبود و روغن بر سر ایشان نجوشید طالوت را نام بعبرانی
شاول بود و بعبری شاول و از فرزندان ابن یامین بن یعقوب پیغمبر بود و گفته‌اند مردی دباغ بود و ادیم گری کردی و گفته‌اند سقایی کردی
بود خرش گم شده در طلب خر میگردید با غلامی از آن پدرش بدر سرای اشمویل رسیدند غلام گفت اگر نزدیک این پیغمبر شویم
باشد که ما را خبر دهد از احوال این چهار پای در سرای رفتند و آن سبو پیش اشمویل نهاده بود و روغن در وی چون طالوت اندر سرای
در شد وجوه و اعیان بنی اسرائیل حاضر بودند آن روغن بجوشیدن گرفت طالوت بنشست و خواست که حدیث چهار
پای کند اشمویل در وی بنگریست و گفت برپای خیز او برپای خاست آن عصا ببالای او باز گرفت هم بالای او بود گفت پیش
طالوت پیش او رفت آن روغن قدس بر سر او ریخت چون اکلیلی میگشت و هیچ بر روی او فرو نیامد سر او بدان روغن مسح کرد
و گفت برو که پادشاه بنی اسرائیل تویی گفت چگونه گفت خدای تعالی مرا فرموده است که ترا بپادشاهی بنی اسرائیل نصب کنم
یا رسول الله و دانسته باشی که من از فروترین اسباط بنی اسرائیلم و از جمله اشراف ایشان نیم گفت بلی گفت آیه و علامت این
حدیث چیست گفت آنست که تو بخانه شوی پدرت چهار پای باز یافته باشد آنگاه اشمویل گفت ان الله قد بعث لکم طالوت
ملکا خدای تعالی طالوت را بپادشاهی بنی اسرائیل نصب کرد ای عجب پادشاهی که از نبوت پادشاهی از قبل خدای باشد
و امامت بتو منوط ایشان انکار کردند و گفتند چگونه او را پادشاهی رسد و ما بپادشاهی اولی‌تریم و او را مال بسیار
نداده‌اند توانگری ندارد و گمان بردند که استحقاق تقدیم بتوانگری باشد و بسعت مال نه انسته که بسعت مال نبود و نظر بسعت
و لیکن در علم بود در مال دنیا پیشوا باید که از مال مایل باشد و بخیل بود جواب داد و گفت که خدای تعالی او را بر شما برگزیده و او را بسطتی
داد در علم و جسم و از شما عالم‌تر است و شجاعتر بالا از شما برتر است از آن بیشتر از شما بالاتر است اگر بیگانه که در علم بیشتر و بقوت
بیشتر بود بر خویش و همگنانش تقدیم داشته شد چون آنکس که بعلم بیشتر بود و بقوت بیشتر و با این همه خویشتن بر بیگانگانش تقدیم
نباشد تا چون او را گفته شد کاری چنین رفت گفت بچه علت گفتند علت صحبت گفت اگر بصحبت رسد بصحبت و قرابت
چون برسد الکون الخلافة بالصحابة ولا تکون بالصحابة والقرابة ثم انشا یقول فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا
والمشیرون غیب وان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی واقرب گفته‌اند بنای آن گفتند انی یکون له الملک
علینا که در بنی اسرائیل دو سبط بودند یکی سبط نبوت و یکی سبط مملکت سبط یهودا بن یعقوب بود که داود و سلیمان
از آن سبط بودند طالوت را هیچ از این دو نبود از بنیامین بن یعقوب بود و با این همه درویش بود و مالی نداشت اشمویل
گفت با این چه تعلق دارد خدای تعالی در این افضلیت و صلاحیت آن می‌بیند که او را برگزید بر شما و تفضیل و زیادتی داد و در دو
خصلت دیگر بر او نمود که او عالم‌تر از شما است گفتند که او خربنده است گفت اگر چنین است اما او داناتر است و شما نادانترید
انگه نادان شده خر باشد و خربنده بهر حال بر خر سایس باشد و مستولی اگر چه خربنده است خدا او را رحمت از خویش بکند
خدا او سیر که در زیر پا مرا و باشد خر می داشت با افسر و افسر بر سرش بود و از دست او بستد و افسری بر سر او نهادند پس
از آنکه بنده و یک خر بود خداوند سیصد هزار خر شد این همه شما بر قول آنکس است که گفت او خربنده است گفته‌اند که او
بعلم حرب است که علم کارزار نیک دانست تا سلاح و سبط باشد که معنی او شجاعت است و خدای تعالی آنرا که سزای پادشاهی
پادشاهی بدهد و او خدای تعالی ملک پادشاهی بآنکس که خواهد بدهد که سزاوار باشد و خدای تعالی فراخ عطا و داناست

چون هیچ نشانه ندید چون بحساب بخیل [illegible] و جاهل [illegible] وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ
فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اشموئیل را گفتند که آیت و علامت و دلالت و حجت پادشاهی او چیست گفت آیت پادشاهی
او آنست که تابوت بشما آید مفسران اهل اخبار گفته اند که خدای تعالی آنرا بآدم فرستاده در و صورت پیغمبران و خانهای
ایشان تا باخر الزمان که خانه رسول علیه السلام بود و در آخر ایشان خانه بود از یاقوت سرخ و صورت او در آنجا در نماز ایستاده و پیرامن او
اهل بیت و اصحاب او بوده و در پیش او جوانی شمشیر بر دوش نهاده و بر پیشانی او نوشته هذا اخوه و ابن عمه مؤید بالنصر من عند الله
این او را و پسر عم او است مؤید است بنصرت از قبل خدای تعالی خویشان و انصار و خدم گرد بر گرد او و نور هر یکی از ایشان
نور آفتاب را غلبه کنند و این تابوت طولش سه گز بود و در عرض دو گز و از چوب شمشاد بود و در زر گرفته بنزدیک آدم بود تا آنگاه او را وفات
رسید بوصی خود شیث سپرد و آنگه فرزندان آدم یک یک یکدیگر میدادند تا که با براهیم رسید چون ابراهیم را وفات رسید
باسمعیل سپرد که مهین فرزندانش بود و چون اسمعیل را وفات رسید بنزدیک پسرش قیدار داد و فرزندان اسحق با او منازعت کردند
و گفتند نبوت از شما رفت تابوت با ما دهید از آثار نبوت چون این نور با شما ماند یعنی نور محمد قیدار گفت این وصیت پدر من است
بکسی ندهم روزی خواست تا آن سر تابوت بگشاید گفتند نگشاید الا پیغمبری این تابوت برگیر و باز ده بنزدیک پسرزاده برزده
یعقوب اسرائیل شده و بدو بسپار او برخواست و تابوت برگردن نهاد و از زمین حرم بیامد و روی بکنعان نهاد و یعقوب بکنعان
بود چون قیدار بکنعان رسید تابوت صریری و آوازی کرد و یعقوب بشنید فرزندانرا گفت سوگند میخورم که قیدار آمد و تابوت
آورد برخیزید تا باستقبال او رویم آنگه برخاست و فرزندانش با او برفتند چون چشمش بر قیدار افتاد بگریست و او را در بر گرفت
و بپرسید و گفت یا قیدار ترا چه رسیده است که رویت زرد شده است و تنت ضعیف و دشمن بتو رسید یا معصیتی
کردی از زمین حرمت اسمعیل گفت از این هیچ نبوده است الا آن نور که در پیشانی من بود انتقال افتاد و بهای آن چنین
ضعیف و متغیر گون شده ام یعقوب گفت کجا وضع کردی در دختران اسحق گفت نه در زنان عرب جرهمی نام او غاضره یعقوب
گفت بخ بخ شرفا لمحمد لم یکن الله لیجعله الا فی العربیات الطاهرات خدای تعالی او را بیرون نیاورد الا در زنان عرب و طاهره ای
قیدار من ترا بشارت دهم گفت بچه گفت بآنکه غاضره که اهل تست بار نهاد و بپسری شب دوشنبه قیدار گفت تو چه دانی
و تو بزمین شامی و او بزمین حرمست یعقوب گفت در های آسمان دیدم که بگشادند و فرشتگان را دیدم که رحمت و برکت فرود
می آوردند و نوری دیدم از میان آسمان و زمین چون نور ماه و دانستم که آن از برای شرف محمد است پس قیدار تابوت بیعقوب
تسلیم کرد و برگشت و روی بحرم نهاد و اهل او بار نهاده بود بپسری او را حمل نام نهاد و نور محمدی در پیشانی او بود و آنگه تابوت
میان بنی اسرائیل بود تا آنکه بموسی رسید آنگه دست بدست میدادند تا باشموئیل رسید و آنچه خدای تعالی در تابوت یاد
کرد که در و سکینه است از خدای شما از امیرالمؤمنین علی روایت کرده اند که او گفت این سکینه بادی بوده پرنده جهنده و آنرا
دو سر بوده و رویی چون روی آدمیان بعضی گفت سری داشت چون سر گربه و دو سر داشت وهب بن منبه گفت چون کارزاری
از آن آوازی آمدی چون آواز گربه ایشانرا یقین بودی که ظفر خواهد بود سدی گفت در آنجا طشتی بود زرین کلبی گفت اندر و سکینه
آن بود که هر کجا تابوت بودی ایشانرا تسلی و طمانینه بودی و در وی بقیتی بود از آنچه که آل موسی و آل هرون گذاشته بودند
و گفته اند که ال زیادت است و گفته اند که ال بمعنی شخص است مفسران گفته اند در تابوت عصای موسی بود و پاره‌ای

الواح موسی که چون موسی آنرا بینداخت شکسته شده و پاره‌ای ترنجبین که از آسمان فرود آمدی در تیه و دو لوح از الواح تورات
و نعلین موسی و عمامه هرون و تابوت در میان بنی اسرائیل بود و چون چیزی خلاف کردندی آوازی از آنجا بیرون آمدی
و حکم کردی در میان ایشان و چون کارزار بودی تابوت را پیش داشتندی و بآن طلب فتح و نصرت کردندی
چون بنی اسرائیل بر خدای عاصی شدند خدای تعالی عمالقه را بر ایشان مسلط کرد تا تابوت از ایشان بستدند و سبب آن
بود که آن پیر که اشموئیل او را بپرورده بود نام او علی بود و او را دو پسر بود و این پیر عالم ایشان بود و صاحب قربان
ایشان بود و او را از آنجا طعمه رسم بود و این پسران او دست دراز کردند و خیانت کردندی در قربان و چون
زنان در بیت المقدس نماز کردندی با ایشان گرد گشتندی و ایشانرا رنجه داشتندی خدای تعالی وحی کرد باشموئیل
که علی را بگوی که ترا دوستی فرزندان تو منع میکند از آنکه ایشانرا منع کنی و زجر کنی در خیانت در قربان من
و اظهار فساد در قدس من بدرستی که این مرتبه انتقام از تو بستانم ترا و فرزندانت را هلاک کنم اشموئیل علی را
خبر داد و بانیز او بترسید و دشمن روی بایشان کرد و با لشکری عظیم علی پسرانرا با لشکر بکارزار فرستاد و
تابوت با ایشان بفرستاد و بر عادت و علی ترسان میبود از آنکه احداث کرده بودند که او دیده بر ایشان بود
و او بر کرسی نشسته بود یکی ناگاه در آمد که لشکر بنی اسرائیل شکسته شده و پسرانرا بکشتند و تابوت را ببردند او
از آن کرسی بر افتاد و بمرد و کار بنی اسرائیل مختل شد و هرج و مرج پیدا شد تا آنکه خدای تعالی طالوت را پادشاهی
داد و ایشانرا گفت که علامت ملک او آنست که تابوت باز بدست شما آید و قصه آن بود که آنانکه تابوت برده بودند
ببردند و بجای فلسطین در بتخانه نهادند و بت مهین ایشان آنجا نهادند تا بامداد که در آمدند و بت در زیر تابوت بود
و تابوت بر زبر آن نهاده و یکبار دیگر تابوت در زیر نهادند و بت را بر زبر دیگر باره بامداد همچنان بود بایستادند
و پای آن بت را بسمار بر پشت تابوت بدوختند بامداد که آمدند دست و پای بت شکسته بود و در زیر تابوت افکنده
و بتان همه در روی بر آمده تابوت از آنجا برداشتند و بناحیتی از نواحی شهر بنهادند و از آن اسطا اهل آن ناحیت
درد گردن پدید آمد بسیاری از ایشان بمردند گفتند شما نمیدانید که کس با خدای بنی اسرائیل بس نیاید آن تابوت
از آنجا و از این شهر بجای دیگر برید از آنجا برداشتند و بناحیتی از نواحی شهر بنهادند و از آنجا شهری دیگر بردند خدای تعالی
جانوری را پدید آورد مانند موش هر که بندی بگشتی تا در شب از وی بسیاری هلاک بمردند و از آنجا بیاوردند و بمحلی
آوردند و در زیر خاک کردند آنکه آنجا آمدندی و نشانه آن کردندی هر کس که آمدی او را ناسور و قولنج پدید آمدی
آخر زنی بود از جمله بنی اسرائیل از فرزندان پیغمبران ایشانرا گفت ممکن نیست که شما از این بلا خلاص یابید تا این تابوت
در میان شما باشد این تابوت را از زمین خویش بیرون کنید بعضی بگفتند باشارت آن زن و گردونی بیاوردند
و آن تابوت را بر گردون نهادند و گردون را بر دو گاو قوی ببستند و گاو را از ولایت خود بیرون کردند و ایشانرا
سر و بیابان دادند خدای تعالی چهار فرشته را موکل بدان گاوان کرد تا ایشانرا میراندند تا بزمین بنی اسرائیل آنگه
بگسیختند و تابوت را آنجا رها کردند و برگشته باز آمد که بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تابوت را بدیدند شاد شدند
شدند و برگرفتند و بسرای طالوت بردند و کار او و مملکت او بحضور تابوت مستقیم شد عبد الله بن عباس گفت
تابوت فرشتگان برگرفتند در هوا و با بیت المقدس آوردند فذلک قوله تحمله الملائکة بدرستی در حقیقت

کو در تابوت و قصهٔ او شمارا آیتی و علامتی و دلالتی هست اگر بخدای ایمان دارید فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ
قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ
غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ
لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ
غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ پس آنگه که طالوت برو لشکر خود را
و ایشان را از قرارگاه و شهرهای ایشان بیرون کرد و از بیت المقدس با ایشان بیرون آمد ایشان هشتاد هزار مرد مقاتل
بودند و گفته اند که در آن شهر کسی نماند بجز بیماری یا نابینایی یا معذوری برای آنکه چون تابوت بدیدند مشتاق گشته
بنصرت و ظفر طالوت گفت مرا با این جمع انبوه حاجت نیست هر کس که بعمارت و تجارت یا اصلاح معیشت
مشغول بوده است با سر کار خود باز شود کسی باید که با من بیاید که جوانی نشاط بود و فارغ دل و همت او قتال کند
برین شرط هشتاد هزار مرد جمع شدند در بر راه بیابانی که گرم بود و آب کم بود گفتند ای طالوت راه ای گرم است
و آب کم است از خدای بخواه تا جوی آب برآید اینجا گفت من درخواهم و خدای اجابت کند ولیکن ابتلا کند شما را
بآن عبد الله عباس گفت جوی فلسطین بود و هر که از آن جوی آب خورد او از من نیست یعنی او از اهل بیت من نیست
و هر کس که نخورد او از اهل دین منست گفته اند طعم از بهر آن گفت که ذوق خواسته است الا آنکس که ازین جوی آب
خواسته است مقدار کفی برداره و بخورد او را حرجی نیست ایشان بگفت او التفات نکردند و از آن جوی آب
خوردند و تمام بخوردند مگر اندکی از ایشان سدی گفت چهار هزار مرد بودند جملهٔ مفسران گفته اند سیصد و سیزده مرد بودند
و دلایل مبین است که رسول روز بدر گفت انتم الیوم علی عدد اصحاب طالوت حین عبروا النهر و ما جاوزه الا مؤمن
شما امروز بعدد اصحاب طالوتید که بجوی عبور کردند و با او عبور نکردند الا مؤمن و ایشان سیصد و سیزده مرد بودند
روز بدر این عدد معین است از اصحاب طالوت و عجب نیست و لشکر پیغمبر روز بدر همین عدد بودند
در اصحاب صاحب الزمان چه عجب است اگر انکار و محض عناد بکار رفتند ایشان گفتند این کمال باشد بکناره
آب ایستاده ما را گفتند که آب مخورید بیایید تا آب تمام بخوریم و برگیریم که از آنجا که بگذریم و کآب نباشد
اگر این با ما آن که آب نخورده باشند به تشنگی بمیرند ما را قوت باشد این بگفتند و آب بسیار بخوردند و چهارپایان
سیراب کردند و ایشان سیصد و سیزده مرد بودند بعضی نخوردند و بعضی کفی بیش نخوردند آنانکه تمام خوردند تشنگی
ایشان غالب شد و لبهاشان خشک شد و چندانکه آب خوردند سیر نشدند و بر کنار جوی بماندند ضعیف بی قوت
و عبور نتوانستند کرد و بکارزار نرسیدند و بفتح حاضر نیامدند و آنانکه نخورده بودند یا یک کف بیش نخورده بودند
تندرست و قوی بجای بماندند و از تشنگی هیچ زیانی بایشان نرسید چون طالوت و آنکسانی که ایمان آورده
بودند با او از آن جوی بگذشتند طالوت را گفتند ما را قوت و طاقت آن نباشد که با جالوت حرب کنیم اینها
آنان بودند که از جوی آب خورده و این بگفتند و از طالوت برگشتند حق تعالی آدم را انگیزی ساخته و ابلیس
از زمرهٔ مقدسان بیرون آورد چه آنکه آدم را سجده نکرد و در عهد نوح غرس ما را دفع هلاک قوم از دفتن
سبب ظهور نفاق منافقان آن است نهاد و در عهد طالوت جوی را سببی ساخت تا نفاق منافقان بنی

اسرائیل

اسرائیل پیدا گشت تا آنچه در دل داشتند بصحرا نهادند در عهد رسول خدا همچنین کرد ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم
علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب اگر آنجا جوی سبب کرد اینجا دریا سبب آن کنند که جوی این کار است بید دریا بهتر
کو دریای دیگر بود و پیوند نداد و کرد و مرج البحرین یلتقیان آنجا ایشان را گفتند آب عذب است ولیکن مخورید که تکلیف است
و تکلیف ناخوش است از آن بخوردند و ازین نخوردند نفاق آنان ظاهر گشت بنا خوردن و نفاق ایشان ظاهر
گشت بخوردن سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة منافقان آنکه گفتند
لا طاقة لنا الیوم از ضعف بصیرت و فتور عقیدت گفتند ما طاقت نداریم همانا بانفاق جبر جمع کردند منافق
مجبره بودند برای آنکه خدای تعالی ایشان را تکلیف کرده بود و ایشان گفتند که ما را طاقت نیست بر تکلیف ما لا یطاق
بگفتند مؤمنان چه کنند آن کنند که خدای از ایشان گفت گفتند آنانکه دانستند و متیقن بودند بملاقات خدا را
یعنی ثواب خدا را او آن جماعت که اندک بودند که با طالوت رفته بودند گفتند برای اطمینان نفس و تسدید قلب
گروه اندک که ایشان غلبه کنند لشکر بسیار را بفرمان خدای و خدای تعالی یار صابرانست چون نگاه کنی در هر قومی
قومی اندک با حق بودند و بزبان حق ممدوح بودند فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم و جای دیگر گفت فشربوا منه
الا قلیلا و دیگر آنجا که گفت کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و قلیل من عبادی الشکور الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و قلیل ما هم و کثیر و بسیار را بنکوهید بل اکثرهم لا یعلمون و لا یعقلون و لکن اکثر الناس لا یشکرون لا یؤمنون لا خیر
فی کثیر من نجواهم تا چندین لاف زنی بکثرت و طعن زنی بقلت و تکیه نکنی علی السواد الاعظم چون سواد اعظم سیاهی است
از سیاهی اگر سفیدی نیز چیزی الت سیاه کرده اند چون الت سیاه کرد و رویت سیاه بود و یوم القیمة تری الذین
کذبوا علی الله وجوههم مسودة آنگه نیز فخر بکثرت کرد انا اکثر منک مالا تو بکثرت فخر کنی و در وی هیچ فخر نیست شعر
بقول ایزد خیر از کثیر دور آید ؛ تو جهد کن که از آن نیز دورتر باشی ؛ یقین بدان که اگر در کثیر خیر بدی ؛ بعجب نبودی عقد
کثیر و عقد کثور ؛ کثیر عجب باشد آنجا صاحب یمین اصحاب الیمین آید و شمال شقاوت بر اصحاب الشمال مشتمل کرده
درهم چه ایشان را که راست بوده باشند به بهشت برند و ایشان که کثیر بوده باشند عجب برند و همه از یکدیگر جدا
شوند که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا
وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ حق جل و علا میفرماید و خبر میدهد که آنجا که بیرون آمدند لشکر
طالوت این سیصد و سیزده مرد برای جالوت و لشکرهای او و این جماعت اندک در برابر لشکر بسیار بایستادند
برای آنکه با ایمان و اعتقاد و ایمان درست رفته باشند چون سواد ایشان بدیدند از صفای صفا و اعتقاد زبان حال بگشادند
و گفتند ای خدای و پروردگار ما بریز بر ما صبر یعنی گرد ما آن صبر چنان فی ... آنجا را از صبر تهی کرده
قدم کردانی و پای ما بر جای بداری و ما را مدد دهی و نصرت کنی بر قوم کافران که دشمنان اند فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ
دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ
بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ
بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ چون ایشان نصرت خواستند خدای تعالی ایشان را نصرت داد و پس ایشان
دشمنان را بکشتند و منهزم کردانیدند بامر خدای و قوت او داود جالوت را بکشت از جملهٔ آنانکه بجوی بگذشته بودند

ایشان بود پدر داود با سیزده پسر و داود بسیار کهتر بود روزی پیاده و پدر را گفت من با رفقای گوسفندان میروم و فلاخن
سنگ بدست گرفته هیچ چیز نیست که من بخواهم تو روزی پیاده و پدر را گفت من با رفقای گوسفندان میروم که بفلاخن و
سنگ بزنم الا که اصابت باشد و هر که را بزنم بیفکنم پدر گفت بشارت باد ترا که روزی تو در فلاخن و سنگ نهادست
روزی دیگر آمد و گفت ای پدر گوسفند میچرانیدم در پیش شدم شیری دیدم خفته برفتم و بر پشت او نشستم و او را
بتاختم و او مرا نیازرد پدر گفت این خیرست که خدای ترا داده است روز دیگر آمد و گفت ای پدر من بر کوه میروم و
خدای را تسبیح میگویم هیچ سنگ نیست الا که خدای را بموافقت تسبیح من تسبیح میگوید گفت این خیرست ترا که خدای داده است
چون و لشکر بهم در آمدند و روی بهم آوردند جالوت کسی را فرستاد بطالوت که بکارزار پیش من آی یا کسی پیش من
فرست اگر او مرا بکشد ملک من شما را باشد و اگر من او را بکشم ملک او مرا باشد طالوت در ماند بفرمود تا در لشکر ندا
کردند که کیست که بمبارزت جالوت بیرون رود تا من که طالوتم دختر با وی دهم و ملک با بخشم یک کس او را اجابت نکرد که آن ملعون
مردی شجاع بود طالوت اشمویل پیغمبر را گفت دعا کن و درخواه تا خدای ترا خبر دهد از حال این کافر اشمویل دعا کرد خدای تعالی
جبرئیل را فرستاد و قرنی روغن قدس و شوری از آهن و گفت خدای تعالی میفرماید کشنده جالوت مردی باشد که این
قرن بر فرق او نهند این روغن بجوشد و از قرن بیرون آید و بگرد سر او بگردد و چون تاج بر سر ویش فرود نیاید و درین شور آهنین
شود این شور برابر اندام او باشد نه بیش و نه کم طالوت آن جماعت حاضران را بخواند و تجربه کرد بر هیچ کس راست نیامد خدای تعالی
وحی کرد که این مرد از فرزندان ایشانست ایشا فرزندان خود را حاضر کرد و مردی بود دوازده پسر داشت هر دوازده
وتمام بالا و جسیم و وسیم بود یک یک را عرضه میکردند بر ایشان قرن و روغن هیچ نمی جنبید و در میان ایشان یکی بود بالاتر
همه را از تر و بهتر از همه ضخیم تر هر بار او را عرضه میکردند و فایده نبود خدای تعالی وحی کرد که چشم در جسیم و وسیم منه انا لا
ناخذ الرجال علی صورهم ولکن ناخذهم علی صلاح قلوبهم ما مردمان را بصورت ننگریم لیکن ایشان را بصلاح دل ایشان بگیریم اشمویل
او را گفت ترا فرزند دیگر هست گفت نه جبرئیل آمد و گفت دروغ میگوید پیغمبر گفت چرا چنین میگویی خدای تعالی میگوید تو دروغ میگویی
گفت خدای راست گوست و من دروغ میگویم مرا فرزندی هست که کهترین فرزندانست برای آنکه کوتاه و حقیرست ننمودم
که مردمان او را بپسندند داود نام اوست او را در میان مردم نیاوردم و در کوه گوسفند میچراند داود مردی بود کوتاه و حقیر و زرد
روی و کبود چشم و اندکی موی داشت طالوت گفت برویم و او را ببینیم با جماعتی برفت و او را دریافت در کوه که گوسفند میچرانید
و در وادی عظیم آمده بود و داود دو گوسفند بر گردن می نهاد و بر کناری آورد و چون طالوت او را بدید گفت اینست و آنکه بر بهایم
رحیم است بر مردمان رحیم تر باشد و او را پیش خواندند و آن قرن بر سر او نهاد و آن روغن بر سر او بجوشید و گرد سر او بگردید مانند اکلیل طالوت
گفت ترا افتد که با جالوت جنگ کنی و او را بکشی و از ملک من نیمه ترا باشد و دختر خود را بتو دهم کسی که یک کافر بکشد با
حیات صاحب ملک نیمه ملکش رسد و دختر آنکس که هزار هزار کافر را بکشد در حیات او … و از پس وفات او
داود گفت بلی طالوت گفت از خویشتن هیچ یافته که قوت این کار داشته باشی گفت بلی و تنها شیری یا گرگی یا پلنگی بیاید و قصد
گوسفندی کند از گوسفندان من دست در قفای ایشان کنم چون بگرفته باشم بر دارم و بیفکنم گفت بیا تا برویم پس بلشکرگاه آمد
داود در راه که می آمد از سنگی آوازی شنید که ای داود مرا برگیر که من سنگ هارونم که فلان دشمن بمن بکشت بسنگی دیگر بگذشت آواز
داد که مرا برگیر که من سنگ موسی ام که فلان دشمن را بمن بکشت بسنگ دیگر بگذشت آواز داد که مرا برگیر که من سنگ توام که

جالوت

جالوت در بطنست من خواهد ماند خدای تعالی مرا برای تو همی داشت آن را برگرفت و در توبره نهاد و چون جالوت سلاح در پوشید و صفها
کارزار راست شد بیرون آمد بر اسبی گران ایستاده و سلاح تمام پوشیده مبارز خواست طالوت اسبی نیکو بداود داد و
سلاح تمام تا داود در پوشید و روی بمیدان نهاد اما داود تا قدمی چند برفت بازگردید مردم گفتند که بترسید داود
گفت ای ملک این سلاح نه ساز منست و من کارزار بقوت خدا کنم نه باعتماد سلاح مرا رها کن که چنان کارزار کنم
که مرا باید گفت تو دانی داود آن سلاح بیفکند و پیاده شد و آن توبره سنگ برافکند و فلاخن و سنگ بدست
گرفت و در برابر جالوت آمد جالوت مردی قوی و شجاع بود و مغفری که ترکی بر سر داشت شش صد من آهن بود
چون داود را نگریست ترسی از وی در دلش آمد گفت تو آمده بقتال من گفت بلی گفت سلاح تو کجاست گفت سلاح من این فلاخن و
سنگ گفت سنگ بسگ اندازند گفت تو از سگ بتری لاجرم گوشت تو سباع زمین و مرغان هوا بخشند انگشت فراز کرد و
سنگ برآورد و گفت بنام خدای ابراهیم و در فلاخن نهاد و دیگری برآورد و گفت بنام خدای یعقوب پس آن هر سه سنگ یکی شد پس
چنانکه خدای تعالی باد و ما بران موکل کرد و آن سنگ را همی برد تا برمیان ترک جالوت آمد و ترک فرو شد و بر سر و پیشانی او فرو
شد و از قفایش بیرون افتاد و بر قومی آمد که در پس پشت او بودند سی مرد را بکشت پس جالوت بیفتاد مرده و لشکر او بهزیمت شدند
داود پیاده و در پای جالوت آویخت و او را پیش طالوت کشید و بیفکند مسلمانان شاد شدند و بر داود دعا کردند چون بشهر آمدند
داود طالوت را گفت بدان وعده که مرا داده وفا کن طالوت گفت دختر را میخواهی صداق میباید داد و تا ملک بحکم خود گنج او گفت بی
صداق شرط نکردی پیش از کشتن جالوت و من چیزی ندارم که بصداق دختر تو بدهم طالوت گفت من از تو چیزی نخواهم که
نداری تو مرد کارزاری مرا درین کوهستان دشمنان هستند غلف یعنی ختنه ناکرده و چون دویست مرد از ایشان بکشی بعلامت
غلفت ایشان را پیش من آری من دختر بتو دهم داود پیاده و بآن کار رفت و هر که از ایشان می یافت میکشت و غلفه ایشان باز می
میکرد تا تمام دویست مرد را بکشت و نشان پیش طالوت آورد طالوت دختر با داود داد و انگشتری ملک در انگشت او کرد و
بر سریر ملک بنشست و بعدل مشغول شد و مردم بدو اقبال کردند و با او مایل شدند و آتیه الله الملک والحکمة و خدای تعالی او را ملک و
حکمت داد و پادشاهی و نبوت و او از فرزندان یهودا بن یعقوب بن اسحق علیهم السلام بود و بیاموخت او را آنچه خواست از
صنعت زره کردن چنانکه گفت وعلمناه صنعة لبوس لکم گفته اند هر روز زرهی بپرداختی و ببلغی بفروختی تا از آنجا مال عظیم جمع کرد و
گفته اند زبان مرغان بدو آموخت و زبور بدو فرستاد و او را آوازی خوش داد که هیچکس را آنچنان آوازی نداده بود و آورده اند
که چون زبور خواندی آدمی و وحوش و سباع پیرامن صومعه او بایستادندی و مرغان هوا بر بالای سر او صف زدندی و بایستادندی
تا چنانکه اگر کسی ایشان را بدست بگرفتی نجنبیدندی اگر آواز او آب روان و باد رسیدی بایستادی و جستن بایستادندی
ضحاک از عبدالله عباس نقل کند که خدای تعالی سلسله از آسمان برای او فرو گذاشتی در روز حکم او و چون حادثه پدید آمدی
آن سلسله در هوا بجنبیدی و آواز کردی و او خبر یافتی از آن حادثه و سر آن سلسله بمجره پیوسته بود و آخرش بالای سر داود بودی
بقامت مردی و قوت و امکانش بقوت چون آهن و رنگش چون رنگ آتش و دو حلقه داشت مرصع بجواهر
لولوی ترصیع خداوند عافیت و چاره ایست با و نزدیک او که شفا یافتی از آن سلسله در عهد داود بجای سوگند میان مدعی
و مدعی علیه بود و چون کسی بر کسی دعوی کردی پیش او حاضر آمدندی و دعوی بشنیدی آنکه مدعی را گفت برخیز و سلسله را بگیر او
بسلسله کردی اگر بر حق بودی دستش بسلسله رسیدی و اگر بر حق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنکه برین گرد ضعیف باخته …

بو که مردی را جوهری گرانمایه بود ودیعت پیش کسی نهاد و بوقت مطالبت مرد گفت ودیعت تو را دادم پیش او و فرشته بصورت مرد
ودیعت دار بایستاد و عصا بجوف کرد و آن جوهر در میان عصا نهاد چون در انگشت پیش داود برد و دعوی کرد و گفت که این ودیعت که
میگوید من بداده ام داود اول مدعی را گفت که برخیز و دست بسلسله کن مرد برخواست گفت بار خدایا میدانی که من حقم در این دعوی و
این ودیعت باو سپرده ام او را وجهت که با من چه دو دست من بسلسله رسان پس دست دراز کرد و سلسله را بگرفت پس داود مدعی علیه
را گفت تو نیز برخیز و دست بسلسله ده مرد برخواست و آن عصا را بدست گرفت و صاحب ودیعت را گفت این عصای من نگاه دار
تا من این سلسله را بگیرم آنگه گفت بار خدایا میدانی که من این ودیعت را با صاحب او رد کردم پس دست مرا بدین سلسله رسان آنگه
بگفت آنگه دست دراز کرد و سلسله را بگرفت داود متعجب فرو ماند جبرئیل آمد و گفت دانی که این مرد با این حیلت مکر کرد و این قصه
شرح داد و داود آن مرد را بخواند و آن جوهر از او بستد و مکر او با مردمان آشکارا کرد و خدای تعالی آن سلسله را برداشت و لولا دفع
الله الناس اگر نه دفع خداست مردمان را بعضی بر بعضی یعنی کافران و مشرکان از مجاهدان و مرابطان یعنی زمین خراب کردندی و
مسجدها ببر خشندی و مسلمانان را بکشتندی این قول مجاهد است و دیگر مفسران گفتند که اگر نه خدای بلا دفع کردی بمؤمنان و ابرار
و از کفار و فجار زمین را بگرفتی هر چه در زمین است هلاک شدی و رسول گفت لولا عباد لله رکع و صبیة رضع و بهایم رتع لصب
علیکم العذاب صبا اگر نه آن بودی که خدایرا بندگان هستند راکع و کودکان شیر خواره و بهایم چرا کنند عذاب بر شما ریختی
ریختنی عبد الله عمر گفت که رسول فرمود که خدای تعالی ببرکت صلاح بلا از صد کس از همسایهای او بگرداند لیکن خدای تعالی
خداوند فضل و کرم و رحمت بر جهانیان آنکه مستحقند و آنکه نه اند از آنجا که رحمت او واسع کند بر مؤمنان و کافران بر و فاجر تلک
آیات خداست یعنی آنچه رفت از احکام حلال و حرام و مسایل شرع و قصص اهل عبرت و مواعظ ما بر تو میخوانیم آنرا بدرستی که
یعنی رسول جبرئیل بر تو میخواند از قبل و بفرمان ما و تو از جمله پیغام گذارندگانی با این آیه پیغام بخلقان رسانی تا بر ایشان از حجت نماند حجت
باشد قوله تعالی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ
آن پیغمبرانند اشارتست به پیغمبرانی که نام ایشان در آیات متقدم رفته است که بعضی را بر بعضی تفضیل نهاده ایم اگر چه از روی پیغمبری
یک سانند از روی رتبه و پایه متفاوتند بعضی از ایشان آنست که خدای با او سخن گفت بی واسطه چون موسی و حضرت رسول ما و چون ابراهیم
که او را بخلت مخصوص گردانید و چون رسول ما را بکافه جن و انس فرستاد و درجه بعضی بر بعضی افزون گردانید بپایها و برداشت
چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و محمد صلی الله علیه و آله بالاتفاق و دادیم عیسی بن مریم را حجتها یعنی معجزات از دلالات
از احیاء اموات و ابراء اکمه و ابرص و هویدا کردیم او را بروح القدس که آن جبرئیل است روح جبرئیل است و قدس نام خدای عبد الله
عباس گفت روح القدس آن نام بود که بآن احیا موتی کرد و چون خدایرا بآن نام بخواندی خدای تعالی مرده را زنده کردی بدست او
و بدعای او و جبرئیل او اگر خدای خواستی قتال نکردندی با یکدیگر آنانکه از پس پیغمبران بودندی یعنی از پس آمدن ایشان آیات و معجزات
پس از آنکه آیات و بینات با ایشان آمد یعنی اگر خدای خواستی بجبر و قهر ایشان را منع کردی از قتال اگر چنین کردی اختیار
نماندی و اسقاط تکلیف بودی پس نخواست و نکرد و لیکن ایشان خلاف کردند حواله با خلاف ایشان کرد تا جبر ساقط شود
و حواله کفر و ایمان هم با ایشان کرد و گفت بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدای خواستی بقهر ایشان از اختلاف

الجزء الثالث

منع کردی و قتال نکردندی و لیکن خدای تعالی بکند آنچه خواهد چون آن فعل او باشد و او را مانع نباشد یعنی کس او را از فعل خود بر جبر الزام
نتواند کرد روایت در خبر است که مردی برخاست پیش امیر المؤمنین علی آمد در حرب صفین گفت اخبرنا عن مسیرنا الی الشام اکان بقضاء من الله
وقدر گفت بلی و ما از او نرفتیم بشام تا بقضا و قدر خدا بود گفت والله ما هبطنا واديا ولا علونا تلعة الا بقضاء من الله
وقدره گفت بخدای که هیچ بلندی بر نشدیم و از هیچ نشیب فرو نیامدیم و پای بهیچ جا ننهادیم الا بقضا و قدر خدای تعالی شامی گفت
امیر المؤمنین فعند الله احتسب عنائی پس رنجی که مرا در این راه بود حواله با خدای نویسم که مرا از آن مزدی نباشد چون میگوئی که بقضا
وقدر خداست امیر المؤمنین گفت ان الله اعظم لكم الاجر في مسيركم وانتم سائرون وفي مقامكم وانتم مقيمون ولم تكونوا في شيء من حالاتكم
مکرهین ولا الیها مضطرین ولا علیها مجبرین خدای تعالی مزد عظیم کرد که بیرون رفتید و اقامت میکردید و در هیچ حال مکره و ملجا و مضطر
نبودید شامی گفت وکیف ذلک والقضاء والقدر ساقانا وعنهما کان مسیرنا وانصرافنا چگونه باشد این قضا و قدر ما را بدان کار رسانید
امیر المؤمنین گفت ای شامی و ای سیاه دل اهل شام همانا قضای لازم و قدر حتم گمان بردی که اگر چنین بودی ثواب و عقاب باطل
شدی و وعده و وعید ساقط شدی و امر و نهی عبث بودی و محسن را ستایش و ملامت نبودی و محسن اولیتر نبودی از مسیء و مسیء اولیتر نبودی بعقوبت
از محسن این مقالت بت پرستانست و لشکر شیطانست و خصمان خدای و رد جماعت گمراهان و دروغ گویان و قدریان این امت
و مجوسانست خدای تعالی بندگان را امر بتخییر کرد و نهی تحذیر کرد و تکلیف آسان کرد و دشوار نکرد و بر تکلیف اندک ثواب بسیار داد
و طاعت او باکراه بدان نشد و معصیت او بغلبه نکرد و پیغمبران را بعبث نفرستاد و کتابها را بیهوده فرو نفرستاد و آسمان
و زمین و آنچه در میان آنست بباطل نیافرید این گمان کافرانست بخدای وای بر ایشان از آتش دوزخ شامی گفت یا امیر المؤمنین
این قضا و قدر که گفتی پس چیست گفت آن امر خداست بطاعت و نهی او از معصیت و وعده بثواب و وعید بعقابست بر این
و ترغیب و ترهیب بطاعت و معصیت و تمکین از فعل حسنه و خذلان اهل عصیان بر معصیت این قضا
خداست افعال ما را و قدر اوست اعمال ما را جمله اما بیرون از این ظن مبر که آن ظن عمل را احباط کند شامی بر پای خواست
شادمان و گفت یا امیر المؤمنین فرجت عنی فرج الله عنک از این شبهه مرا فرج دادی خدای تعالی در مکاره ترا
فرج دهاد و این ابیات انشا کرد   انت الامام الذي نرجو بطاعته   يوم المآب من الرحمن غفرانا   اوضحت من دیننا
ما کان ملتبسا   جزاک ربک بالاحسان احسانا   ابو حنیفه گفت که روزی پیش امام جعفر صادق شدم و سلام کردم
چون بدر آمدم امام موسی بن جعفر را دیدم در دهلیز کتابخانه نشسته و سخت کوچک بود خواستم که او را امتحان کنم گفتم
یا ابن رسول الله این مجلس الغریب عندکم غریبی که بشهر شما رسد از بهر قضاء حاجت کجا نشیند گفت از کنار
جویها و زیر درختان میوه دار و پیرامن سراها و در راهگذرها و مسجدها دور باشد و جز این آنجا که خواهد قضاء حاجت کند
چون این بشنیدم وقع او در دل من افتاد و گفتم یا ابن رسول الله چگونه گفتی مسئله دیگر پرسم و دستوری هست گفت بپرس
گفتم معصیت بنده از کیست در من نگریست و گفت بنشین تا خبر دهم من بنشستم گفت حال معصیت از چند وجه
بیرون نیست یا از خداست یا از بنده یا از خدای و بنده اگر از خداست دون بنده خدای تعالی از آن عادلتر است
که بنده را بفعلی که او نکرده باشد عقوبت کند که اگر کند ظلم باشد و اگر از خدای و بنده است پس او شریک بنده باشد
و قوی اولی باشد بانصاف از بنده ضعیف و اگر از بنده است تنها فعلیه وقع الامر واليه توجه النهي وله حق الثواب والعقاب
و وجبت له الجنة والنار لا جرم امر بر وست و نهی بر وست و ثواب و عقاب متعلق بدوست بهشت و دوزخ

برای دوست ابوحنیفه گفت چون بشنیدم گفت ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما
رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون خطاب
میکند جملهٔ مؤمنان را بنفقه کردن حسن بصری گفت مراد زکوة است برای آنکه خدای با او امر کرده و امر وجوب باشد و آنرا
بوعید مقرون کردانیده و وعید بزرگ در واجبات باشد دیگران گفته‌اند که عامست صدقه و نفقه را و زکوة را شاملست
میگوید ای گروهی که ایمان آورده اید نفقه کنید از آنچه شما را روزی کردیم روزی پاک حلال پیش از آنکه روزی آید که در آن
روز نه بیع و شری و خرید و فروخت و نه شفاعت نباشد و آیه باجماع مخصوص است برای آنکه خلاف نیست در میان امت
که شفاعت خواهد بود ما را با اصحاب وعید خلاف در آنست که ایشان گفته‌اند در زیادت منافع باشد ما گفتیم در
اسقاط مضار است و قطع است که کفار را نرسد و ما گفتیم اهل صلوة رسد شفاعتی لاهل الکبایر من امتی و
ایشان گفته‌اند که جایبان سه وروا بود که مراد درین دو که لا شفاعة لاحد من الکفار یا مراد آن بود که لا شفاعة الا باذن
للفساق و کافرانند که ایشان ظالمانند برای آنکه عبادت نه بجای خود میکنند الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تاخذه سنة ولا نوم ابی بن کعب گفت که رسول مرا پرسید که کدام آیه در قرآن عظیم‌تر است یا ابا المنذر
من گفتم الله و رسوله اعلم دیگر باره پرسید ثالثه باز من گفتم خدای و رسولش عالمترند آخر گفتم که آیة الکرسی رسول
دست بر سینهٔ من نهاد و گفت هنیئا لک ابا المنذر که انرا بود ترا علم انگه گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که این آیه
انسان آیتی است که تقدیس و تسبیح خدای میکوید نزدیک عرش و رسول گفت هر که او آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه
تولای قبض روح او خدای کند و چنان باشد که با پیغمبران خدای جهاد کرده و باشد در راه خدای تا شهادت یافتن عبدالله بن
مسعود گفت که رسول خدای گفت که آیة الکرسی عظیم‌ترست از جملهٔ چیزها که درون خبر است امیرالمؤمنین علی گفت کدام عاقل
باشد که بوقت خفتن آیة الکرسی بخواند و آخر سورة البقره یعنی آمن الرسول تا آخر که از کنز عرش است که خدای او را نیامرزد
امام جعفر صادق از پدرانش از امیرالمؤمنین علی روایت کرد که چون آیة الکرسی فرود آمد از کنج عرش هر بتی که در مشرق و مغرب
بروی درافتادند ابلیس بترسید و قوم خود را گفت امشب حادثهٔ عظیم افتاده است باشید تا من مشارق و مغارب بگردم
تا چه حادثه است بگردید تا بمدینه رسید مردی را گفت چه حادثه است که دوش افتاده است گفت رسول را فرود آمد که دوش
آیتی فرود آمده است از کنجهای عرش که اصنام عالم برای آن بروی درافتادند ابلیس نزدیک اصحاب آمد خبر داد رسول
گفت این آیه در هر سرایی که بخوانند شیاطین کرد آن سرای نگردند سی روز و جادو در وی راه نیابد چهل روز ای علی این
آیه بیاموز و فرزندانت را نیز بیاموز و همسایگانت را که هیچ آیه از بن بزرگوارتر فرود نیامده است و امیرالمؤمنین روایت
کرد که رسول میگفت هر کس آیة الکرسی در عقب هر نماز فریضه بخواند ورا از بهشت منع نکنند و برین آیه مواظبت نکند
صدیقی و عابدی و هر کس این آیه بخواند چون بخواهد خفتن خدای تعالی ورا امن کند بر نفس خود و خانهٔ خود و خانهٔ همسایه
که برا من او باشد ابو هریره از رسول روایت کرد که هر کس که آیة الکرسی بخواند و از خانه بیرون آید خدای تعالی هفتاد هزار
فرشته را بفرستد تا برای او استغفار و دعا میکنند و چون بخانه باز آید بخواند خدای تعالی درویشی از پیش چشم او دور
دارد و در خبر است که جماعتی از صحابهٔ رسول در مسجد آنحضرت آمدند و بنشستند و ذکر فضایل قرآن میکردند که کدام آیه
فاضلترست یکی میگفت آخر سورهٔ براءة و یکی میگفت کهیعص و یکی میگفت طه امیرالمؤمنین علی گفت این آیه‌ها

آیة الکرسی من از رسول شنیدم که گفت ای علی آدم سید بشر است و من سید ولد آدم و لا فخر و تو سید عرب
و سلمان سید فارس است و صهیب سید روم است و بلال سید حبشه است و طور سینا سید کوههاست و سدر سید
درختان است و ماههای حرام سید ماههاست و روز آدینه سید ایامست و قرآن سید کتابهاست و سورة البقره سید
سورهای قرآنست و آیة الکرسی سید سورة البقره است و در اینجا پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه هزار برکتست عمرو بن میمون
گفت از امام محمد باقر شنیدم که گفت هر که آیة الکرسی بخواند یکبار خدای تعالی هزار مکروه از مکاره دنیا از وی بگرداند که
ترین آن مکاره درویشی بود و هزار مکاره آخرت آسان‌ترین آن عذاب گور باشد عبدالله عون گفت بهشتی خواب
دیدم که قیامت برخاسته است و خلایق از صعید سیاست برداشته‌اند مرا پیش آوردند و حساب آسان بکردند
و مرا بهشت بردند و کوشکها بر من عرضه کردند که از جمال و بهای آن متحیر ماندم مرا گفتند که درهای این کوشکها بشمار بشمردم
پنجاه در بود گفتند خانهای آن بشمار بشمردم صد و پنجاه و هر خانه بود مرا گفتند این ترا است من از شادی از خواب درآمدم
و خدای را شکر کردم بامداد به نزدیک محمد بن سیرین آمدم و این خواب با وی بگفتم مرا گفت چنان توانند بود که تو آیة الکرسی
بسیار میخوانی گفتم بلی چنین است و لیکن تو از کجا گفتی گفت از آنجا گفتم که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و پنجاه و پنج
حرفست مرا عجب آمد از حفظ و زیرکی او انکه گفت هر که این آیه بسیار خواند سکرات مرگ بروی آسان کرده و فضایل
آیة الکرسی بسیار است بدین قدر اکتفا کرده شد بدانکه خدای درین آیه اثبات الهیت خود کرده و نفی هر چه دون اوست
از آنچه نام الهیت بر و نهادند بدروغ گفت خدای تعالی قادر است بر اصول نعم که بدان آن مستحق عبادت آمد هیچ کسی
نیست و مستحق عبادت و سزاوار پرستش نیست الا او که زنده است و پاینده و حی آن بود حاصل بصفتی از کمال
این صفت محال نبود و عالم و قادر باشد و این صفت خدای را ذاتیست لفظ قیوم بنای مبالغه است مجاهد گفت همه چیز
و انا است یعنی همه چیز را و قیام کند و تولا بهمه کار او کند ربیع گفت قیوم قیم باشد همه چیز را روزی و حفظ همه را او روزی
و او نگاهدار و انس مالک گفت پیشتر دعای رسول این بود که یا حی یا قیوم عبدالله عباس گفت بهترین نامهای خدای
تعالی الحی القیوم است ابو امامه روایت کند که رسول گفت بهترین نام خدای تعالی درین سه سوره است از قرآن یعنی اول
البقره است و آل عمران و طه عمرو بن ابی سلمه گفت اندیشه کردم هیچ اسم ندیدم درین سه سوره که بهتر از این نامها
در البقره الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم و در طه و عنت الوجوه للحی القیوم فرا گیرد او را نه
خواب سبک و نه خواب تمام حسن بصری گفت سنة کسل باشد و نوم خواب اصم گفت سنة غفلت باشد و نوم خواب ای
بی عقل و اینها مفسران گفته‌اند سنة اول خواب بود که حائل بین النوم و الیقظان باشد قدیم تعالی از خود نفی کرده سنه و نوم بر
سبیل تدریج گفته‌اند برای آنکه این هر دو مرد را آفتست و سنه بر وی روا نیست و نوم بر وی روا نیست چرا که خواب برادر مرگست
و مرگ بر وی روا نیست جابر عبدالله انصاری گفت رسول را پرسیدم که در بهشت خواب باشد گفت نه برای آنکه خواب برادر
مرگست و مرگ در بهشت نباشد ابو هریره روایت کند از پیغمبر که قوم موسی را گفتند علیه السلام یا رب آیا خدای تو بخسبد موسی گفت
خدایا این قوم میپرسند که خواب ترا در رباید خدای تعالی گفت من ترا معلوم کردانم آنگه موسی دو شب نخوابید و روز بیدار داشت پس از آن
فرشته را بفرستاد با او دو قاروره و گفت خدای تعالی میفرماید که این قاروره‌ها را در دست نگاه دار امشب آنشب او را خواب و بنگاه
میداشت و جهد میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب بر وی غلبه کرد و دستهایش بهم باز آمد و قاروره‌ها بر هم آمد و شکسته شد موسی نه

خواب درآمد قادر و بار شکسته دید خدای تعالی جبرئیل را گفت که موسی را بگوی که تو در خواب نه قادر و نگاه نتوانستی داشت اگر من بخسپم آسمان
و زمین کی نگاه دارد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ
وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا
وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ او راست آنچه در آسمان و زمین است که مکان و ملک آنجا و ملکی ظاهر است ملکی است برای آنکه ملک
در ملک وی نیست که بنزدیک او شفاعت کند کسی الا که بفرمان و اهل معانی گفته اند که خدای تعالی بدین آیه دل بندگان بخود میکشد
لاجرم چنانست که گفت ای بنده اگر رغبت دنیا میداری دنیا مراست از من بخواه و اگر امید کرامت آخرت داری بشفاعت شفیع آن شفاعت
منست پس در دنیا و آخرت ترا گزیر نیست از من میداند آنچه پیش ایشانست از کار دنیا و آنچه از پس ایشانست از کار آخرت یعنی
خلق عالم و فرشتگان و آنچه پس خلق عالم بود و گفته اند آنچه میکنند و در انتظار خیر و شر و آنچه خواهند کرد و خلقان را احاطه نبود بچیزی
علم او الا آنچه خود خواهد از معلومات او و مخلوقات او و هیچ ندانند الا آنچه خدای ایشان را بدان اطلاع دهد و علم یعنی معلوم بود و بعضی عالم بود و
فراخ شد و فرا گرفت کرسی او آسمان و زمین عبد الله عباس گفت مراد بکرسی علم است و در فر علم را کرسی از آنجا گویند یعنی علم
محیط آسمانها و زمینهاست و گفته اند مراد بکرسی عظمت و سلطانیت ابو موسی و سدی گفته کرسی حقیقی نیز است و خدای تعالی کرسی را از نور
آفریده و هفت آسمان در جنب کرسی چون هفت درم است که بر کرسی افکنند امیر المؤمنین گفت هر قایمی از قایمهای او چند انست که هفت آسمان
و هفت زمین و کرسی در پیش عرش است و حاملان عرش چهار فرشته اند هر فرشته چهار روی دارند قدمهای ایشان بر صخره نهاده
که زیر هفتم زمین است یکروی ایشان چون روی آدمی است بدان روی روزی آدمیان میخواهند و روی دیگر مانند روی گاو باشد بدان روی
روزی بهایم خواهند و روی دیگر بر صورت شیر است بدان روی روزی سباع خواهند و روی دیگر بصورت کرکس است بدان روی
روزی مرغان خواهند ابو ذر غفاری گفت که رسول خدای فرمود که نیست هفت آسمان در جنب کرسی الا چون حلقه در بیابانی و کرسی در جنب
عرش چنانست که حلقه در بیابانی و در اخبار آمده که میان عرش و کرسی هفتاد حجابست از نور و هفتاد حجابست از ظلمت اگر آن
حجابها نبودی جمله کرسی از نور عرش بسوختی و لا یؤده و در رنج نیفکند او را نگاه داشت آسمان و زمین و دشوار نباشد بروی او بلند کوار
و رفیعست بالای همه خلق است نه بجهت و مسافت و لیکن بقدر و بقدرت عظیم و بزرگوار است و رفیع است نه از روی جثه و لیکن
از روی کبریا و عظمت فواید این آیة الکرسی شد را دلیل است بر ذات و صفات خدای تعالی برای آنکه تا بصفت کمال نباشد استحقاق
عبادت ندارد و لا اله الا هو دلیل بطلان قول بت پرستان و مشرکانست اگر برای مر ترسایان که بدون خدای آلهی اثبات کردند و الحی دلیل
بطلان قول آنانست که بت را می پرستند و جماد و اموات را عبادت میکنند و القیوم دلیل بطلان قول فلاسفه است و طبایعیان
که گفته اند بیشتر چیزها بطبع کل حاصل می آید حق تعالی باز نمود که من قیومم قایم بتدبیر افعال خود و لا تأخذه سنة و لا نوم دلیل بطلان قول آنانست
که گفتند خدای تعالی بگشش روز عالم آفرید خسته شد فاستراح یوم السبت پس بیاسود روز شنبه و دلیل بطلان مذهب مجوس که گفت
خدای عالمست بعلم حادث سهو بر روا نباشد تعالی عما قالوا له ما فی السموات و ما فی الارض دلیل بطلان مذهب مفوضه است
که گفته خدای تعالی از ده خلق عالم کرد بشخصی محدث که او را بیافرید و بنیابت خود بداشت من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیل
بطلان قول آنانکه نفی شفاعت کردند یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفته که خدای تعالی عالم بعلم است بدا
آنکه درین آیه باز نمود که معلوم او نامتناهی است و معلومات لا یتناهی را علم نامتناهی باید و آن در دو حال بود و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دلیل بطلان
دلیل قول کاهنان و منجمان بود که ایشان گفتند که ما غیب دانیم از سیر کواکب بی اعلام خدای تعالی وسع کرسیه السموات والارض دلیل است بر

فلاسفه که گفته عالم خود از زمین است و افلاک که بدان محیط است و ورای این چیزی نیست و نفی عرش و کرسی و لوح و قلم کرده اند و لا یؤده
حفظهما دلیل بطلان قول جهودانست که گفته اند مضاعبا بخلق السموات والارض فاستراح و نیز بطلان قول آنانکه گفته که خدای تعالی
قادر است بقدرت فعل مخترع نشاید کرد و هو العلی العظیم دلیل است بر بطلان قول ثنویان که گفته اند که با او التقی بوده و نعمت
کردی او را و مستغنی نبودی پادشاه و عظم موقع این آیه برای کثرت ادله است بر اصول مسائل انعدا را توحید لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ
قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ
لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ رحمه الله تعالی این آیه در حق مردی انصاری فرستاد و سدی گفت این مرد را ابو الحصین انصاری نام بود
و دو پسر داشتی جماعتی بازرگانان از شام بمدینه آمدند و آن پسران را دعوت کردند بترسایی و ترسا شدند و با ایشان برفتند
پدر نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله کسی را برایشان بفرست و ایشان را باز آور و بزجر کن تا باسلام آیند خدای تعالی این آیت فرستاد
که لا اکراه فی الدین مرد انصاری را خوش نیامد و دلش از رسول خدای چیزی بود تا آیه آمد که فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر
بینهم و این پیش از آن بود که آیه قتال آمد اکنون این آیه بسوره براءة منسوخ شد در قول ابن مسعود و جماعتی دیگر از مفسران گفته که منسوخ
نیست و سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت مرد انصاری زن جهودی که او را فرزند نماندی و گفتی بپسری نذر کرده که اگر فرزند
بماند جهود ... هم این پیش از اسلام بود چون اسلام آمد از زنان جماعتی در بنی النضیر بودند چون خدای تعالی جلا بر ایشان نوشت که بروند
و خانها بهم بگذارند انصاریان گفتند یا رسول الله فرزندان و برادران ما اند خدای تعالی این آیه فرستاد که لا اکراه فی الدین رسول
خدای گفت که خدای تعالی ایشان را مخیر کرده است اگر مسلمانی خواهند آنجا باشند و اگر جهودی خواهند با ایشان بروند تا اکنه
گفت لا اکراه فی الدین بعد اسلام العرب برای آنکه عرب امتی بودند که ایشان را کتابی نبود و خدای تعالی رسول را گفت از عرب قبول
مکن الا اسلام یا تیغ و اهل کتاب را حکمی دیگر بنهاد و آن جزیه بود گفت ایشان را اکراه مکن بعد از قبول جزیه و گفته اند معنی آنست
که آنرا که در اسلام آمد مگوید که تو بکره در ایمان آمده و روی مراد و روی آنست که اکراه مکنید چنانکه گفت و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون
عرض الحیوة الدنیا قد تبین الرشد من الغی پدید شد راستی از گمراهی و ایمان از کفر جدا گشت پس هر که کافر شود بطاغوت یعنی شیطان گفته
کفت بت است و هر چه آنرا پرستند بدون خدای گفته اند که نفس اماره است و ایمان آورد و بگرود بخدای بحقیقت که دست در زده و باشد
بکلمه و بندی استوار که هرگز نگسسته نگردد و گسسته نشود و خدای تعالی شنونده اقوال و داننده افعال و احوال ایشانست
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ
مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خدای تعالی ولی یار و ناصر و دوست و متولی
کار ایشانست اولی است با ایشان هدایت ایشان از الطاف او بود و متولی کار ایشان بخودی خود با ایشان لطف کند
و توفیق از جهت علت و نصب ادله کند تا ایشان آن اختیار ایمان کنند پس ایشان را بدین الطاف از تاریکیهای جهل و کفر بیرون آرد
و بنور هدایت و ایمان آورد چون این الطاف فعل خداست از بجهت اسناد اخراج باو درست همچنانکه نزول سوره در حق
ایشان زیاده کشت اسناد بآن سوره کرد و فزادتهم رجسا الی رجسهم و آنکسانی که کافر شدند و اولیای ایشان طاغوتست چنانکه
از هر چه آنرا پرستند از اصنام و کواکب و شیاطین و رؤسای ضلالت ایشان را بیرون میبرند از نور ایمان بتاریکی جهل و طغیان
این ایشان کرده اند بهر آنکه باغوای ایشان معلوم شد عبد الله عباس گفت در حق قومی این آیه آمد که کافر بودند بعیسی چون رسول آمد بوی ایمان آوردند
خدای تعالی ایشان را بایمان مصطفی از کفر بدیگر غیر ان بیرون آورد و مقاتل گفت مراد بطاغوت رؤسای ضلالت اند چون کعب اشرف

فی غلیب بجز ایشان بکرخواهم معنی آن این بود که عوت میکنی ایشانرا بکفر و مراد باین جهودانند که پیش از بعثت پیغمبر با محمد رسول الله با او ایمان داشتند
از آنچه در کتب خوانده بودند از نعت و صفت او چون بیامد کافر شدند و انکار کردند چنانکه فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به در جماعت
دور شدند و در آنجا جاودان باشند و بسمع جنین معلوم کرده که عقاب کفار موبد جاوید بود و در عقل دلیل نیست و از جهت عقل عقوبت
محدود مستحق است الم تر الی الذی حاج ابرهیم فی ربه ان آتاه الله الملک اذ قال ابرهیم ربی الذی
یحیی و یمیت قال انا احیی و امیت قال ابرهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من
المغرب فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین آیا نمی بینی و نمی نگری آنرا که حجت آورد با ابراهیم در حق خدای
و آن نمرود بن کنعان بود و او اول کسی بود که تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد و دعوی کرد که خداست از بهر آنکه خدای تعالی او را ملک
پادشاهی داده و مومن و کافر پادشاهی جهان دو مومن بودند سلیمان و ذو القرنین و دو کافر نمرود و بخت النصر مقاتل گفت چون ابراهیم بتها
بشکست نمرود او را بند فرمود آنگه بدر آورد تا با آتش اندازد و او را گفت که خدای تو که ما را بعبادت او میخوانی کیست ابراهیم گفت
ربی الذی یحیی و یمیت و دیگر مفسران گفتند این مناظره پس از آن افتاد که او را با آتش انداختند و بیرون آمد گفتند اول حال
که بود نمرود و مردمان از اقصای عالم می آمدند و طعام میبردند از نزدیک او و چون گندم چون جماعتی باو رسیدند گفتی من کیم خدای شما
کیست ایشان گفتندی تو ابراهیم برفت تا پاره گندم خرد از آنجا با جماعتی او جماعت را گفت من کیم بر عادت که او را بود گفتند تو
ابراهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت نمرود هیچ گندم و او را بازگردانید بی گندم ابراهیم بازگشت چون بشهر رسید شرم داشت
از شماتت اعدا اندیشه داشت و میگفت یا رب بفضل خویش نظر کن بحال من پس ابراهیم بیامد و تل ریگی بود جوالها پر کرد و آمد تا به
سرای باز رسید در سرای بیفکند و او مانده و خسته بود آنجا بخفت اهل او بجوالها آمدند و سر باز کشادند و آرد دیدند سفید و پاکیزه که
از آن نیکوتر ممکن نبود پس از آن آرد نان پختند ابراهیم در سرای شد آن طعام در پیش او نهادند گفت این از کجا آوردید گفتند از آن
آرد است که تو آورده بودی او دانست که نعمتی است که خدای تعالی باو کرد آنگه خدای تعالی بر ابراهیم بار فرستاد نمرود که بمن ایمان آر تا این ملک
بتو گذارم گفت تو خدای دیگر است جز از من که بار عوت میکنی گفت آری گفت آن خدای کیست گفت ربی الذی یحیی و یمیت نمرود
من آنست که زنده کرد اند و بمیراند این مناظره بحضور قوم او بود و خواست که بر ایشان تلبیس کند گفت انا احیی و امیت من زنده
کنم و بمیرانم ابراهیم گفت چگونه کنی نمرود دو شخص حاضر کرد و یکی را بکشت و یکی را بگذاشت ابراهیم خواست که گوید من چنین احیا مرده و زنده
کردن نخواهم و باماتت بمیرانیدن بی آلت میخواهم ولیکن بترسید که بر حاضران مشتبه شود و گمان برند که آنچه کرد همچنین است که ابراهیم
گفت و ایشانرا روشن شود از آن طریق بطریق دیگر انتقال کرد تا روشن شود و مشتبه نشود و زودتر بر حاضران تلبیس کشف شود و بهتر
رسد که از دلیل بدلیلی روشنتر انتقال کنند و گفته اند که او انتقال نکرد و از بهر نصرت دلیل خود را گفت حق تعالی قادر بود بر احیا و اماتت
آنست که قادر بود بر آنکه آفتاب از مشرق بمغرب و اگر تو قادر بر این که دعوی کردی او از مشرق بر می آورد تو از مغرب بر آور و اگر
این سوال ابراهیم و کرد یا گفتی تو خدای خود را بگوی که از مغرب بر آورد و ابراهیم چون دعا کردی خدای تعالی اجابت کردی از بهر تصدیق
نبوت او تا معجزه باشد و از بهر آن نگفت که او دانست که اگر بگوید ابراهیم را اجابت افتد و او مشتبه نتواند آوردن پس متحیر شد
و فرو ماند آن کس که کافر شد یعنی نمرود و حجت او منقطع شد و خدای کافرانرا هدایت نکند ما دام که داند که ایشانرا لطف باشد
بر سبیل عقوبت علی مانذهب الیه ابو علی گفت خدای تعالی ابراهیم را دیگر باره گفت نمرود را دعوت کن و وعده کن اورا که اگر
ایمان آورد ملک باو بگذارم ابراهیم گفت او را که بخدای من بگرود ایمان آر نمرود گفت من خدای دیگر ندانم جز خویشتن ابراهیم

مراجعت

مراجعت کرد نمرود گفت من ندانم اگر خدای ترا قوتی هست گو لشکر بیار تا حرب کنیم هر که او غالب تر بود ملک او را بود که عادت ملوک است
آنگه گفت برو بگوی تا لشکر جمع کند تا من نیز لشکر جمع کنم ابراهیم گفت بار خدایا میدانی که این کافر با تو چه میگوید خدای تعالی گفت بگو
کار نمرود لشکر عظیم جمع کرد و بصحرا بیرون برد و گفت لشکر من اینست از لشکر خدای تو اثری نمی بینم خدای تعالی جبرئیل را گفت برو
تو از لشکرهای من چه ضعیفتر باشد گفت بار خدایا تو عالمتری من از پشه هیچ ضعیفتر نمی بینم گفت از پشگان کدام را
ضعیفتر بینی گفت پشگان فلان جای را خدای تعالی بدان فرشته که بر ایشان موکل بود وحی کرد که یکبار پشگان یکبار
بگشای و از آن چندان بیرون آمد که آفتاب بر روی آسمان پوشیده کرد دید نمرود و گفت چرا امروز آفتاب بر نمی آید ابراهیم
گفت خدای من لشکر فرستاد پس پشگان بر ایشان افتادند و گوشت و خون ایشان بخوردند و آدمیان و چهارپایان
و بعد از استخوان چیزی نماند و نمرود در ایشان مینگریست و ایشان در او تعرض نمیرسانیدند ابراهیم گفت ایمان
آوردی گفت نه خدای تعالی بفرمود یکی از آن پشگان که بر لب زیرین او بگزید آنگه بر لب زبرین او نشست و از آنجا
بگزید لبهای او آماس کرد و چنان شد که از هم باز افتاد و پشه در بینی او رفت و در دماغ او مقام گرفت و مغز
او را میخورد تا که چند مدهوش شد و در وقتی درد ساکن شدی که چیزی چون پتک بر سر او زدندی خدای تعالی او را در این عذاب
چهارصد سال بداشت آنگه هلاک شد و بعذاب ابد رسید او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی
عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت
قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم
یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها
لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر حق تعالی بر سبیل تعجب میفرماید که هیچکس چنانکس
دیدی که با ابراهیم محاجه کرد یا چنان کسی که بر آن ده گذر کرد و گفته اند که کاف زیاده است عطف است بر الم تر الی الذین
و قتاده و ضحاک و سدی گفتند که این مرد عزیر بود و ضحاک گفت آن ده از جمله زمین مقدس بود چون بر آن ده گذر کرد و آن ده
افتاده بر سقفهای خویش و گفته اند با سقفهای خویش بر سبیل تعجب گفت خدای من اینها را بعد از مرگ ایشان چگونه
زنده کند و هب بن منبه گفت این شخص ارمیا بود خدای تعالی او را به پیغمبری فرستاد و او را گفت یا ارمیا پیش از آنکه ترا
آفریده ام و پیش از آنکه ترا بنگاشتم ترا پاکیزه کرده ام و پیش از آنکه بالغ شدی ترا پیغمبری داده ام و ترا برای کاری عظیم خواسته
کرده ام آنگه بپادشاهی از بنی اسرائیل فرستاد تا او را مسلط کرده اند و ترتیب کار او کند و از اخبار غیب خدای او را بوحی
آگاه کرده اند چون مدتی بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و ارتکاب معاصی نمودند و حرامها حلال داشتند خدای تعالی
گفت ارمیا را بترسان این قوم را و نعمتهای من با یاد ایشان ده او گفت من نتوانم اگر مرا الهام ندهی گفت برو که من
الهام دادم چون آمد و خطبه کرد ایشانرا و در آن خطبه گفت خدای تعالی میگوید اگر توبه نکنید و امر
نا پدید بر گناه و طاغی بر شما مسلط کنم که در دل او رحمت نباشد بر شما با لشکری مثل سواد اللیل المظلم ایشان مستمع
کردند خدای تعالی وحی کرد با ارمیا که لشکر بنی اسرائیل را بیافت هلاک نکنم الا بدعای تو ارمیا دلخوش شد و با پادشاه
خویش گفت که خدای مرا وعده داده است که من دعا نکنم بنی اسرائیل را هلاک نکند بعد از آن سه سال بماندند و در
معصیت و طغیان می افزودند و پیغمبر و پادشاه ایشانرا وعظ میگفتند و زجر میکردند سود نمیداشت خدای تعالی

بخت النصر را بگماشت تا با شصت هزار در ایت آهنگ بیت المقدس کردند خبر بپادشاه رسید پادشاه با ارمیا
گفت تو گفتی که خدای گفت مرا تا من عاکفم هلاک نکند ایشان را گفت بلی من با ایشانم بوعده خدای تا لشکر نزدیک رسید
خدای تعالی فرشته بفرستاد با رمیا بر صورت مردی که گفت ای رسول خدای راه دور آمده ام تا مسئله که مرا
هست جواب کنی گفت بپرس گفت چگویی در حق جماعتی که زیر دست کسی باشند و از خداوند کار بر ایشان
نعمت بود و ایشان بجای شکر کفران کنند و او را بیازارند و فرمان نبرند هر چند که کرامت بیش کند کفران بیش کنند
گفت برو و بگوی که نعمت باز گیر و از ایشان با ایشان بسازد تا خدا ایشان را بدو برفت و روزی چند بایستاد
و باز آمد و گفت نعمت بیش کرد و ایشان طغیان بیش کردند اکنون سزاوار چه باشند گفت سزاوار هلاک و دمار
گفت اکنون با من باش و دعا کن بر ایشان تا خدای تعالی ایشان را هلاک کند و درین وقت بخت النصر به بیت المقدس
رسیده بود با لشکری از عدد ریگ بیشتر گفت این یکبار دیگر برو و بگوی باشد که بهتر باشند اگر بهتر نشوند من
بر ایشان دعا کنم او برفت بعد از چند روز باز آمد و گفت نعمت بر ایشان زیاده شد و فساد ایشان بر نعمت بیفزود
آنچه مرا وعده دادی از دعای ایشان دعا کن ارمیا گفت بار خدایا اگر این مرد راست میگوید و ایشان مستحق اند
دمار از ایشان برآر و اگر بخلاف اینست ایشان را نگاه دار چون ارمیا این گفت آتشی از آسمان بیامد و جای قربان
بیت المقدس بسوخت و هفت در از درهای او بزمین فرو شد ارمیا بیفتاد و بیهوش شد چون با هوش آمد گفت بار
خدایا مرا وعده دادی که بعد از تو ایشان را هلاک نکنم همان فرشته آمد و گفت خدایت سلام میرساند که تا دعا
نکردی من عذاب نفرستادم ارمیا بدانست که آن فرشته بود از قبل خدای فرستاده بر سبیل امتحان
او آن دعا بر بنی اسرائیل کرده است و اخلاق و اوصاف ایشان بوده است و آن فرشته راست گوی
آنچه گفت ارمیا برخواست و بیت المقدس را بگذاشت و دیگر بخت و بخت النصر در افتاد و بیت المقدس خراب
کرد و بنی اسرائیل را سه قسمت کرد بعضی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را بگذاشت در شام تا زیر دست او
باشند آنگه بفرمود تا کودکان را اسیر از ایشان بردند و ایشان صد هزار بودند در میان امراء لشکر خود قسمت کرد
هر پادشاهی را چهار هزار رسید و از آنجا بوقت بازگشتن لشکر را فرمود تا هر یکی سپری خاک بگیرند و در بیت المقدس
اندازند و تلی بکردند تا کوهی عظیم آنجا پیدا شد از خاک چون ایشان برگشتند ارمیا بر خر نشست و روی به بیت المقدس نهاد
پاره انگور داشت در سبد و پاره عصیر چون آن خرابی بدید و آن کشتگان گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها پس بر سبیل تعجب
آنجا فرود آمد و خر را ببست و چیزی که داشت آنجا نهاد خواب بر او غلبه کرد بخفت خدای تعالی در خواب جان از او
بستد و بمرد صد سال آنجا مرده افکنده بود و خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرده بود و گوشت او از سباع
زمین نگاه داشته چون هفتاد سال برآمد خدای تعالی فرمود پادشاهی را از پادشاهان فارس تا بیاید و بیت المقدس
آبادان کند و او بیامد و هزار قهرمان برگماشت هر قهرمانی سیصد هزار مرد کار که زیر دست بودند تا در مدت
اندک بیت المقدس و دیها و شهرها را کار فرما آبادان کردند بهتر از آنکه بود و خدای تعالی بخت النصر را هلاک کرد
و آنانکه از بنی اسرائیل مانده بودند با بیت المقدس آمدند و عمارت میکردند سی سال تا بهتر از آنکه بود گشت چون صد
سال از آن واقعه برآمد خدای تعالی او را زنده کرد و او برخواست و طلب خر کرد استخوانهایش مانده بود از آسمان ندایی

آمد

آمد که ای استخوانهای متفرق شده و پوسیده جمع شوید بفرمان خدای استخوانها باهم آمدند آواز آمد که ای گوشت برو پوشیده
شو بر و پوشیده شو پوشیده شد گفت ای پوست بر سر آن پوشیده شو پوشیده شد خدای تعالی جان در او آفرید بر
خواست و بفرمان خدای تعالی بانگی و شهیقی بکرد و اما آنانکه گفتند که آن شخص عزیر بود خبری بود از امام موسی بن جعفر و روایت که
او گفت من وقتی از دشمنان بگریختم و متفکر وار میرفتم بعضی از دیهای شام رسیدم کوهی دیدم و از آن دیها که در جوار
آن بود مردم بسیار می آمدند و بدان کوه میشدند پرسیدم که این چه جایست و شما کجا میروید گفتند درین کوه غاریست و در آن غار
راهبی هست هر سالی یکبار از آنجا بیرون می آید و برای ما خبری میگوید ما را مشکلی که باشد از وی میپرسیم گفت من نیز در میان
ایشان برفتم تا بدان کوه شدم منبری بیاوردند و بنهادند پیری از زیر بیرون آمد و ابروهای او بر چشم افتاده بعصابه ابروی او بر پیشانی بسته
و او بر آن منبر نشست و یکبار در آن قوم نگریست چشم او بر امام موسی افتاد و نوری دید از فرق سر او تا باسمان روی بدو کرد و
گفت ای مرد تو درمیانه ما غریبی درمیانه این قوم گفت بلی گفت منهم ام علینا گفت لست منهم گفت اعالم انت ام
انت مرحوم گفت بلی گفت من علمائهم ام من جهالهم یعنی از عالمان ایشانی یا از جهال ایشان گفت لست من جهالهم یعنی از جهال
ایشان نیستم گفت اسالک ام تسالنی یعنی من بپرسم یا تو پرسی از من گفت آنکه ایشان اختیار تراست گفت من بپرسم
گفت بپرس آنچه خواهی راهب گفت که شما میگوئید در بهشت درختیست و آنرا طوبی میگویند ما گوییم که اصل آن درخت در
سرای عیسی است و شما میگویید که اصل آن درخت در سرای محمد است و در بهشت هیچ جایی و بقعه نباشد الا که از آن درخت
شاخی در آن باشد مثال آن در دنیا چیست گفت مثال آن در دنیا آفتابست بامداد سر از مشرق خود برآورد و چون بقطب
فلک رسد هیچ بقعه نباشد که شاخی از شعاع او در آنجا نیفتد گفت نیکو گفتی گفت مرا خبر ده که ما و شما میگوییم که اهل بهشت
از طعام و شراب بهشت بخورند چند آنکه بیش خورند زیاده باشد و نقصان نبود مثال آن در دنیا چیست گفت مثال
آن در دنیا کتاب خداست چند آنکه خوانندگان خوانند و گویندگان در انواع علوم از وی بگیرند از قراءت و تفسیر و تأویل و فقه
و کلام و حدود و احکام حلال و حرام با تمام رسد و از آن هیچ کم نشود گفت نیکو گفتی گفت مرا خبر ده که ما و شما میگوییم که اهل بهشت
طعام و شراب خورند و ایشان را بول و غایط نباشد مثال آن در دنیا چیست گفت کودکی که در شکم مادر است از طعام
و شراب که مادر خورد و او را نصیبی باشد و بول و غایط نداشته باشد گفت راست گفتی از آنچه در دلم از تو بخواست گفت دیگر
مرا خبر ده از کلید بهشت گفت زبان بنده مومنست که بگوید لا اله الا الله گفت راست گفتی همه راست گفتی و نیکو گفتی و لیکن از تو
مسئله پرسم که متحیر فرو مانی گفت اگر جواب بصواب گویم ایمان آوری و بدین ما در آیی گفت بلی برین عهد کرد و گفت خبر ده
از دو برادر همشکم که بیک شکم از مادر جدا شدند و یکروز باهم خدای شدند چون بمردند یکی را صد سال عمر بود و
دیگری را دویست سال گفت ایشان ارمیا و عزیر بودند و بعضی گفته اند ایشان هردو از یک شکم بودند یک شب از آن
پنجاه سال با یکدیگر بودند بعد هی از دیها روزی عزیر یا ارمیا بموضعی از موضع رفته بود از آنجا می آمد بر چهار پایی نشسته بود
پاره انگور در سله نهاده و پاره شیره عصیر در جایی کرده و بر بعضی دیها بگذشت که خدای تعالی اهل آنرا هلاک کرده بود
و ده ویران شده بر سبیل تعجب گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها خدای او را فرمان او تا از خر بیفتاد و بمرد و خر را
دیگر جانب بیفتاد و بمرد و صد سال مرده بود و در آن بیابان افکنده و آن طعام و شراب نهاده بر حال خویش که
هیچ متغیر نشده بود چون صد سال برآمد خدای تعالی او را زنده کرد و اینجا جبرئیل آمد و گفت ای ارمیا چند کاست تو

اینجا ای کنون از روی عبرت بطعام و شراب خویش نگر که تغیر نکرده هنوز از روی تصدیق این حدیث و مدت اقامت تو اینجا صد
خر نگر که استخوانهای او چون پوسیده شده است تا خدای تعالی او را پیش تو زنده کرد و خدای تعالی آن چهار یار را زنده کرد
تا او بر وی نشست و طعام برگرفت و پیاده آمد و با برادر پنجاه سال بماند و بمرد و دیگر روز با پیش خدای شدند و او را جبرئیل گفت
راست گفتی و نیکو گفتی و من گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد بنده و رسول اوست بحق آنکه امت ایمان آورند و آنانکه ارمیا
گفته که او خضر است قال کم لبثت گفت چند درنگ کردی ظاهر چنانست که خدا گفت یا بواسطه جبرئیل یا فرشته دیگر جواب
داد که روزی درنگ کرده ام یا بعضی از روزی که بچاشتگاه آن رسیده بود که خدای تعالی او را زنده کرد و دید نگاه کرد هنوز آفتاب بود
گفت روزی یا بعضی از روزی گفت نی بلکه صد سال درنگ کرده و اکنون میباید از روی عبرت با نظر کن بطعام و شراب از انجیر و
شیره که گفته اند انگور و عصیر بود که هیچ متغیر نشد یعنی شراب و بتغیر بعد از گوشت بعضی از علما گفته که خر زنده بود و خدای تعالی شراب و طعام
را از تغیر نگاه داشت و خر او را همچنان بر جای میداشت تا آیتی باشد مردم را بر این قول عظام و استخوان بعضی از آن مردگان باشد که آنجا
بودند و بنگر بدان استخوانها بیشتر مفسران برآنند که استخوانهای خر است که چگونه از جا از زمین برمیداریم و در یکدیگر میترکیبیم
پس گوشت در روی میپوشانیم و لنجعلک آیة للناس و این آیه دلیل است بر صحت رجعت و فساد قول آنکس که آنرا مستبعد میداند
چون خدای تعالی طعام و شراب سریع التغیر را بحسب اجرای عادت برای حکمت و مصلحت بخرق عادت کرده و آنرا از تغیر نگاه داشت
چرا نشاید که شخصی که صلاح جهانی بوی منوط است سالی چند بخلاف عادت عمر ابقا و وقت او را نگاه دارد که پیر نشود و بی قوت
نگردد و قتاده و ضحاک و ربیع و غیر ایشان روایت میکنند و آنرا جایز میدانند که خری در بیابانی از بالین مرده صد سال زنده بماند
و آب و گیاه نخورد و این روایت ارند که خدای تعالی شخصی را در جهان زنده میدارد که طعام و شراب خورد و بیاید و برود و اولی بود که مرده
عبدالله عباس گفت چون ارمیا بده آمد نهاده و کلاه از آن گشته بود و هم بدو راه یافت بعد سرای خود آمد و در آنجا کنیزکی کور دید
که ارمیا رفته بود و بیست ساله بود چون باز آمد صد و بیست ساله بود و مقعد و نابینا گشته او را آواز داد و گفت کیست که در سرای خدا وقت
این سرای ارمیاست گفت آدمی و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که ارمیا را میشناسی که صد سالست که او مفقود شده
و کس نام او نبرد گفت من همان ارمیا ام گفت ای سبحان الله صد سالست که از وی هیچکس خبری ندارد ارمیا گفت چنین است خدای
تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده گردانید آن کنیزک گفت این را علامتی باشد گفت آن چیست گفت ارمیا مردی مستجاب
الدعوه است اصحاب امراض و بلایا را دعا کردی خدای تعالی ایشانرا شفا دادی اگر تو اوی دعا کن تا خدای تعالی چشم مرا بینا کند
تا ببینم که تو ارمیایی میشناسم ارمیا دعا کرد و دست بر چشم او مالید چشم او درست شد و دست او بگرفت و گفت برخیز
باذن الله برخیز بفرمان خدای فی الحال پای او درست شد برخاست و برفت و در آمد و گفت گواهی میدهم که تو ارمیایی انگه برخاست
بمحافل بنی اسرائیل آمد و در آن محفل پسری از آن ارمیا بود هشتاد و سه ساله بود پیر و ضعیف شده و آواز داد که ای قوم خبر دارید که ارمیا باز
آمد گفتند برو و محال مگوی ارمیا صد سالست که مفقود است او گفت من فلانم پرستار او هم بدعای او خدای مرا عافیت داد و میگوید که
خدای تعالی مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده کرد مردمان بر خواستند و بدیدن ارمیا آمدند پسرش گفت ارمیا را خالی بود بر میان
دو کتف چون ستاره درخشان بر آنجای و را جامه از پشت برداشتند و آن خال بدیدند و از آنحال تحقیق شد و از آنجا بدیدند خال او بر
میان دو کتفش بود تحقیق و تقدست ذوالجلال و بخت النصر توریه را سوخته بود و هیچ نسخه نمانده بود خدای تعالی فرشته را فرستاد
با اناءی آب و گفت از این آب بخور آن آب بخورد و توریه او را حفظ شد خدای تعالی آنرا معجزه او کرد و او را به بنی اسرائیل پیغمبری

فرستا

فرستاد او بیامد و دعوی پیغمبری کرد و از او معجزه خواستند گفت توریه من ظهر القلب برخوانم و بخواند بی سری گفت پدران مرا وصیت کرده اند
که در فلان موضع فلان در زیر خاک کرده اند و در آنجا نسخه توریه نهاده است برفتند و باز کردند و برابر کردند با آنچه ارمیا بخوانده بود حرفی پیش
نبود یا و زیادتی در وی نه بود همچنین بیشتر از ارمیا توریه از بر نخوانده بود گفتند که این پسر خداست یعنی عزیر چنانکه قبل از این گذشت یک نقل
آنست که ارمیا نبود و عزیر بود و آنکه گفتند پسر خداست خدای تعالی میفرماید که تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا پس آنکه که پیدا شد او را بعضی
عزیر را عیان بدید و بیقین بدانست گفت یقین میدانم که خدای تعالی بر همه چیز قادر است وهب بن منبه گفت در بهشت هیچ سگ و
هیچ خر نخواهد بود مگر سگ اصحاب کهف و خر عزیر و اذ قال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال
بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا
ثم ادعهن یأتینک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم و در سبب سوال ابراهیم خلاف کرده اند قتاده و ضحاک و حسن
بصری گفته که ابراهیم مرداری دید افتاده و آب بگذشت یعنی نصفی از و در دریا بود و بعضی در خشکی ابن زید گفت آن ماهی بود آنچه در دریا بود آن
دریا بخوردند و آنچه در خشکی بود حیوانات صحرا بخوردند ابراهیم گفت بار خدایا میدانم که تو قادری برای آنکه این که در شکم جانوران است
پراکنده شده جمع کنی و زنده کنی ولیکن میخواهم تا معاینه ببینم آنچه بدلیل میدانم خدای تعالی او را در این سبیل تقریع امتحان کرد و گفت او لم
تؤمن جماعتی گفته اند چون عبدالله عباس و سعید جبیر و سدی که سبب آن بود که چون خدای تعالی خواست که ابراهیم را خلیل خود گیرد
ملک الموت را فرستاد تا او را بشارت دهد بخلت ابراهیم در سرای نبود چون باز آمد مردی دید در سرای پیدا و مردی غیور بود آهنگ
او کرد و گفت تو از کجا در این سرا آمدی بی دستوری خداوند سرا ملک الموت گفت مرا خداوند سرا فرستاده است بدانست که او ملک
الموت است گفت تو ملک الموتی گفت بلی گفت برای چه آمده گفت آمدم تا ترا بشارت دهم بخلت خدای تعالی ترا دوست خود گرفت
گفت نگفت آنکه کو چون علامتی بدعای تو مرده زنده کند ابراهیم صبر کرد تا آنگه بدانست که وقت آن آمده است گفت رب ارنی
کیف تحیی الموتی قال بلی ولکن لیطمئن قلبی یا دانم چاره ام در ساکن شود و آنکه تو مرا خلیل خود گرفتی خدای تعالی او را گفت چهار مرغ بگیر عبدالله
عباس گفت طاوس و کرکس و کلاغ و خروس بود و ابن جریج گفت کلاغ بود و خروس و طاوس و کبوتر اهل اشارت گفته اند که اختصاص
این مرغان از آن بود که طاوس مرغ زینت بود و کلاغ مرغ حریص است و خروس شهوتی است و کرکس مرغ آز است و کبوتر الفت
گفته اند این چهار مرغ را بدین چهار معنی بگیر و بکش کرکس را بکش یعنی طمع از زینت دنیا برگیر و کلاغ را بکش یعنی گلوی حرص را ببر و خروس را
بکش یعنی مرغ شهوت را پر و بال برکن و کبوتر را بکش یعنی الفت از همه جهان بگسل تا بحقیقت این چهار مرغ بو العجب بینی مرغی زینت
طاوس زینت و دعوی دنگی چه کلاغ نیست حرص بیش از دوری عبرت خروس نیست شهوت بیش از بی حکم تو در میان
مرغان عجب است تو خود چه کسی آنکه ره است شمرند سیمرغ نه که بی تو نام تو برند طاوس نه که بی تو یاد تو کنند بلبل نه که بر بوی
تو جامه درند آخر تو چه مرغی و ترا با چه خرند در روزگار سلیمان مردی هزار دستانی خرید و بانچه شرط او از قفس و جای لطیف
قیام نمود و با آواز دستانش میوه دیگر روز مرغی پیامد هم از جنس او در قفس او بنشست و چیزی بقفس فرو گفت آن مرغ
دیگر بانگ نکرد و آن قفس برگرفت و پیش سلیمان آورد و حال آن مرغ باو باز گفت سلیمان بفرمود تا قفس آن مرغ پیش او آوردند
آن مرغک را گفتی چرا بانگ نمیکنی گفت یا رسول الله من مرغی بودم که بر گرد دانه و دام صیاد ندیده بودم صیادی بیامد و بر گرد من
دامی بگسترد و دانه چند در آن دام نهاد چشم حرص باز کردم و دانه بدیدم چشم عبرت باز نکردم تا دام بدیدمی بطمع دانه در دام
افتادم و پایم بدام بسته شد و دانه بدست نیامد هر چنین باشد هر دانه بطمع نورد را شد چون مرغ کرد بطمع دانه در دام افتد

صیاد مرا بگرفت و از جفت و بچه جدا گردانید و این مدت مرا بگرفته و در زندان قفس کرد و باز داشت و من از سرور و فراق نالیدن گرفتم و
سر غفلت سماع میکردم آن مرغک جاهد مرا گفت که ای بیچاره چند ناله کنی که سبب حبس تو این است من عهد کردم که تا درین زندان
باشم ناله نکنم او قفس پیش خود طلب کرد و در او برکشید و مرغک را رها کرد و گفت من این را برای آوردم تا نگاه میداشتم چون مرا با
نخواهد کرد او را چگونه این مثل تست تو مرغ اولی و این دنیا قفس تست تا در زندان قفس برای نالیدن میدارند اگر درین قفس ناله
نکنی ترا از نزدیک او هیچ حظ نباشد قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم خدای تعالی ابراهیم را گفت چون ترا میباید که بتو بنمایم تا ببینی که مرده
چون زنده میکردانم چهار مرغ بگیر و ایشان را بنزدیک خود آر و بکش و پاره پاره گردان بر سر هر راهی ازین مرغان پاره بنه و آنگه
بخوان ایشان را تا من ایشان را زنده گردانم و ایشان پیش تو آیند بسعی و شتاب هر چه تمامتر تا این اشارت و شبهی باشد ترا
عالیا ترا برای آنکه من قادرم که خلایق را از ارباع زمین که مشرق و مغرب و شمال و جنوبست برانگیزانم قتاده و سدی گفتند آن مرغان
بکشت و پاره پاره کرد و مختلط گردانید چنانکه یکی را بهفت قسمت کرد و بر سر هفت کوه نهاده و سرهای ایشان بانگشتان باز کرد و آنگه
ایشان را بخواند اجزای مختلط ایشان ازین کوه بآن کوه میرفت تا بهم پیوستند و خدای تعالی حیات در ایشان آفرید ایشان بتاختند
پیش ابراهیم آمدند سر هر یک بر تن ایشان می نهاد و ایشان میپریدند و در خبرست که امتحان را سر هر مرغی بر تن مرغ دیگر مینهاد تن
او را آن را در میشد و التیام نمی پذیرفت تا آنگه بر تن همان مرغ نهاد بهم متصل شد بفرمان خدای تعالی و بدانکه خدای تعالی عزیز
غالب است و هیچکس برو غلبه نکند حکیم است آنچه کند بحکمت و صلاح کند مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل صدقات کسانی که مالهای خود را در راه خدای صرف کنند و نفقه دهند مثل دانه ایست یا مثل ایشان
مثل کسیست که دانه در زمین اندازد و آن را از آن هفت خوشه بر دیاند و بر سر هر خوشه صد دانه بوده باشد و ممتنع نیست که در
خوشه صد دانه باشد خوشه چاورس صد و دویست دانه باشد و خدای تعالی مضاعف کند آن را که خواهد یکی را بده چنانکه گفت
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و هفتصد چنانکه گفت درین آیه و در قرض باضعاف مضاعفه وعده داد و ضحاک گفت من جاء
در دنیا یکی داده کند و هفتصد عوض بدهد و در آخرت ده هزار عوض دهند در خبرست که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام در حجره فاطمه
شد فاطمه را دید که امام حسن و امام حسین را خوابانیده و ایشان از گرسنگی نمی خسپیدند امیر المؤمنین فرمود که ای فاطمه فرزندان را چه
میشود فاطمه فرمود که سه روزست که طعام نخورده اند یا ابن عم رسول الله بنگر تا چه چیزی بدست آریم که این کودکان از گرسنگی
نمی خسپند امیر المؤمنین از خانه بیرون آمد و بنزدیک عبد الرحمن عوف شد و گفت دیناری زر مرا قرض ده او در خانه رفت
و کیسه زر بیرون آورد و صد دینار سرخ در وی کرده و گفت بستان و هرگز عوض مده امیر المؤمنین گفت لا والله هرگز نستانم و آنرا
قبول نکنم گفت چرا گفت از برای آنکه از رسول شنیدم که الید العلیا خیر من ید السفلی دست زبرین بهتر باشد از دست زیرین
یعنی دست دهنده بهتر باشد از دست گیرنده و من نخواهم که کسی را بر من دستی باشد تا دست او بهتر از دست من باشد و لیکن
یک دینار مرا بر سبیل قرض ده و این خبر از من بشنو گفت بگو گفت از رسول خدا شنیدم که الصدقة بعشرة اضعاف والقرض
ثمانیة عشر ضعفا صدقه یکی ده باشد و قرض یکی را هیجده عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری زر سرخ از آنجا بیرون آورد
و با امیر المؤمنین داد و آنحضرت از آنجا بستد و ببازار آمد تا چیزی خرد مقداد اسود را دید جالس علی قارعة الطریق گفت ای
مقداد درین وقت چنین جایی چرا نشسته گفت ضرورتی است گفت چه ضرورت است آن گفت چند روزست تا طعامی نیافته ام

گفت چند روزست

گفت چند روزست گفت چهار روز است امیر المؤمنین علی آن دینار که بقرض ستانیده بود بمقداد اسود داد و گفت تو اولیتری بطعام
که چهار روز است که چیزی نیافته و ما سه روز مقداد آن بستد و برفت امیر المؤمنین علی باز در مسجد آمد در شان او این آیه آمد که و یؤثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة چون با رسول نماز شام بگزارد رسول گفت ای علی من امشب بخانه تو می آیم شرم داشت که گوید در خانه من
چیزی نیست گفت بخانه و کرامت یا رسول الله امیر المؤمنین برخواست و از پیش برفت و فاطمه را گفت رسول خدای امشب بخانه
ما می آید و در خانه ما چیزی نیست ناگاه با امیر المؤمنین حضرت رسالت پناه در آمد و بنشست فاطمه برخواست و در خانه شد
و دو رکعت نماز کرد در رکعت اول الحمد و حم سجده بخواند و در رکعت دوم الحمد و سوره انعام بخواند چون سلام باز داد و روی بر زمین
نهاد و گفت بار خدایا از تو میخواهم بحق محمد و آل محمد که از برای ما خوانی فرستی تا از آن خوان بخوریم و در شکر بیفزاییم چون سر برداشت
خوان دید از ثرید و علاوه علیها من اللحم و بر سر آن گوشت نهاده از استخوان جدا کرده و دو ستارخوانی بر سر آن نهاده که کسی مانند آن
ندیده بود از خانه بدر آمد و آب پیش آورد تا دست بشستند و امیر المؤمنین علی بر رو میکریست تا چه خواهد کرد و آنگه در خانه رفت
و آن خوان بیرون آورد و در پیش ایشان بگذاشت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین از آن طعام میخوردند سایلی بدر خانه
آمد و سوال کرد و امیر المؤمنین علی دست دراز کرد تا پاره از آن طعام باو دهد رسول گفت یا علی مکن که آن سایل ابلیس است خبر یافت که
خدای تعالی را طعام بهشت داده خواست تا با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا کسی را نرسد امیر المؤمنین گفت یا رسول الله این
طعام بهشت است گفت آری خدای تعالی طعام بهشت بکسی نفرستاد مگر خوانی که برای عیسی بن مریم فرستاد گفت آن چه طعام
گفت آن خوانی بود از زر سرخ مکلل بدر و یاقوت و زمرد چهل گز در آن چهار پایه بود و بر آنجا خوانچه بود و بر سر هر خوانی اناری بود پوست
کرده و بر سر هر اناری سیبی و انواع ترها بر آن خوان حاضر بود و بر آنجا ماهی بریشته بود و بنزدیک سرش نمک نهاده و بنزدیک
دنبال او سرکه نیز نهاده و بر دستارخوانهای اعلی پوشیده و اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند تا کشف این بکرد او دست فراز
کرد و آن دستارخوان از روی خوان برگرفت تو آنکه از خضیر آمد آن را بخورند و گفتند که این مائدست عیسی دعا کرد و درویشان را
بخواند تا از آن بخوردند چهل چاشت آن را بخوردند تا چهل هزار کس از آن طعام بخوردند هیچ بیمار نخورد الا که شفا یافت و هیچ دیوانه نخورد
الا که بهوش آمد و هیچ نابینا نخورد که بینا نشد و هیچ مقعد نخورد الا که برفتن باز آمد و هیچ پیر نخورد الا که برنا شد چون رسول و ایشان
خوردن فارغ شدند دست بشستند رسول گفت ای فاطمه این خوان بر گیر و همچنانکه نهاده بود به فاطمه خوان برگرفت و با جای خود
برد و بنهاد خوان را برگرفتند و باسمان بردند رسول و امیر المؤمنین با مسجد شدند و نماز خفتن بگزاردند امیر المؤمنین یکروز در مسجد
نشسته بود اعرابی آمد و با او نشست و امیر المؤمنین با بیرون شد از مسجد کیسه بزرگ با وداد و گفت این را بستان که ترا است چون
شد امیر المؤمنین با هم و کیسه برسول داد و گفت این اعرابی بمن داد و ناپیدا شد رسول کیسه بگشاد و در پیش بریخت در آنجا هفتصد دینار
بود رسول گفت یا علی شناختی آن اعرابی را گفت نه گفت او جبریل بود و گنجی از گنجهای زمین از برای تو بیرون کرد خدای تعالی
برای آن دینار که بمقداد دادی بهشت و هفتصد دینار جزا و ثواب بتو بجزا داد و تعجیل گردانید آن هفتصد و کیسه و بهشت و در آخرت هم
کرد برای تو آنچه هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش نشنیده و در خاطر هیچ آدمی خطور نکرده امیر المؤمنین آن زر بشمرد هفتصد
دینار بود و گفت صدق رسول الله جلت عظمته حیث قال مثل الذین ینفقون اموالهم از آنجا دیناری برداشت و بعبد الرحمن
عوف داد و باقی بر اهل بیت و فقرا و مهاجرین و انصار نفقه کرد و الله واسع علیم و خدای تعالی فراخ عطاست که برایگی
بسیار بدهد خزانه او نقصان نیابد و داناست باجزاء و مقادیر بر حسب استحقاق جزا دهد قوله تعالی الَّذِينَ يُنْفِقُونَ

اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا
هم یحزنون حق تعالی بندگان را تحریص کرد بر صدقات و زکوة دادن درین آیه بیان میکند که چگونه میباید داد میگوید آنانکه اموال
خود نفقه میکنند در راه خدای و در پس آن نیارند منتی و اذیتی و رنجی و آن مال که در راه خدای صرف کرده باشند میباید که قصد و نیت
و اراده او خدای باشد و طلب رضای الله برای رضای او باید نه برای رضای خلق آنچه برای خدای باشد باید که نیت سابقه باشد
و در عقب آن رنجی نیاید از منتی و اذیتی و اگر بدهی و منت نهی و بر سر ستانند طعن زنی و رنجی بر دل او نهی از تو قبول کنند و اگر در پی
از او فاقات بر سر او زنی و دران وقت بر روی تو زنند منت منکر و با اذیت مکن که کریم جهد و منت ننهد و عطا دهد و بپوشید
دارد و بخشد و بخشاید و محمدت و دعا نخواهد و جزا چشم ندارد و طلب ثنا نکند چنانکه بهتر جوانمردان کرد و گفت لا نرید منکم
جزاء و لا شکورا و اذی رنج باشد و آن آن بود که دیگران پیش کسان فاش کند و بازگوید پیش کسانی که او را خوش نیاید و حجت
کند زنی پیش ابن سیرین بیامد و گفت من چهار درم پسر را تیر ساختم تا راه خدای ببرد که مفتش او بجهاد برای خدای بود نه برای این مجاهدان
پیشتر برای آن میروند تا از باغهای مردم میوه خورند ابن سیرین گفت لا بارک الله فیک و لا فی جعبتک اذیتهم قبل ان تعطیهم پس
از آنکه بداد اذی ایذا کردی خدای تعالی حرام کرد منت نهادن بر عطا گفت کسی را نرسد که منت نهد بر کسی در عطا دادن این مر
که بر بندگان خود منت نهد برای آنکه منت خالقان نکو بود و منت خدای تشبیه و تذکیر باشد لهم اجرهم مر ایشان راست
ایشان بر عمل عند ربهم نزد پروردگار ایشان لا خوف علیهم نه بیم باشد ایشان را که خایف خواهند بود ان کمان و دهشت
نزد یک امینی است و بر ایشان خوف و ترس نبود ایمن باشند چنانکه سایل را این فرشته اند و اندوه هلکین نکرده اند چنانکه
سایل اندوهگین نکرده اند قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی و الله غنی حلیم
گفتاری نیکو و جوابی بوجه احسن سایل را گفته اند که مراد وعده نیکوست کلبی گفت دعای نیکو چنانکه گوید وسع الله علیک و گفته اند
مراد آنست که چون سایل سوال کند و تو او را دفع کنی و چیزی ندهی تواند بود که از سر ضجارت و دلتنگی سخنی گوید بتحزن که ترا از آن کراهت
باشد از سر آن درگذری و عفو کنی او را که این بهترست از ان صدقه که رنجی و منتی از آن باشد و خدای بی نیاز است از صدقات
بندگان اگر خواهد همه را توانگر تواند کرد و لیکن امتحان کرده تا توانگران شاکر باشند و درویشان صابر و او حلیم و بردبار است
در خبرست که امیر المؤمنین و خضر نبی با هم ملاقات کردند امیر المؤمنین خضر را گفت سخنی که از حکمت باشد بگوی تا از تو یاد
گیرم گفت ما احسن عطوف الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی ثواب الله چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان رغبت
ثواب خدا را امیر المؤمنین علی گفت و ازین که ازان نیکوتر چیست گفت بگو گفت و احسن من ذلک تکبر الفقراء علی الاغنیاء
ثقة بالله و نیکوتر ازان تکبر درویشان است بر توانگران اعتماد را بر خدای خضر گفت که این کلمه سزاوار آنست که بقلم زرین
بنویسند یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس
و لا یؤمن بالله و الیوم الاخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه
صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا و الله لا یهدی القوم الکافرین میگوید ای کسانی که ایمان
آورده اید صدقات خود تباه مکنید بمنت نهادن و رنج نمودن یعنی ثواب آنرا باطل مکنید که اگر چنین کنید چون کسی
باشید که مال خود نفقه کند برای مردمان تا گویند که او مردی کریم و سخی است و بخدای و بقیامت ایمان ندارد و هم مرائی
و هم منافق بود و در عمل مرائی و در ایمان منافق بود و مثل او و عمل او بچه ماند بسنگی نرم ماند که بر وی خاکی باشد پس ابری

بزرگ قطره قطره بدو رسد آنرا ساده بگذارد که بر وی هیچ خاک نماند قادر نباشند بر آن چیزی که کسب کرده باشند
مال ایشان فنا باشد و ثواب آن نیابند عمل مرائی و منافق را تشبیه کرد با آن خاک که بر سنگ باشد یعنی مرائی و منافق
را تشبیه کرد با آن خاک که بر سنگ باشد یعنی مرائی و منافق پندارد که عملی کرده است که آنرا ثوابی باشد چون بقیامت
آید چیزی نیابد چنانکه گفت و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا لا یقدرون قادر نباشند بتحصیل چیزی
از ثواب آنچه کرده باشند و آنچه برای خدای نبود آنرا ثوابی نباشد عبد الله عباس روایت کرد از رسول که
چون قیامت باشد منادی ندا کند چنانکه اهل جمع بشنوند که کجا یند آنانکه در دنیا مردمانرا پرستیدند گویید و مزد خود
بستانید از آنکه برای ایشان عمل کرده اند که من قبول نکنم عملی که آن آمیخته باشد چیزی از دنیا و اهل دنیا خدای
تعالی هدایت نکند کافرانرا براه بهشت یا لطفی نکند کافرانرا که با مؤمنان کند و آنچه با مؤمنان کند با کافران نکند چرا که
کند لطف نباشد ایشانرا و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من
انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل
فطل و الله بما تعملون بصیر مثل آنکسانی که نفقه کنند اموال خود را از بهر طلب رضا و خشنودی خدای تعالی
و اثبات نفس و طیب قلب ایشان ابن کیسان گفت اخلاصا و توطینا لانفسهم نفس خود را موطن بکنند بران و
دل بنهند بران بیقین بدانند که این ضایع نخواهد بود و عوض خواهد بود و مثل آن چون بوستانی است بر بوه بجای بلند
استوار و راست این مکان را از آن تخصیص کرد که آنچه آب بر وی برود چنان نبود که آب او در شود و چنان نبود
که بر وی نرسد فاصابها وابل برسد بدین بوستان باران بزرگ قطره بدو نرسد و باران خرد قطره و ضعیف بدو
رسد زید اسلم گوید بدین صفت که خدای تعالی گفت زمین مصر است اگر باران بسیار بدو رسد و اگر برسد ضعیف
شود این مثلی است که خدای تعالی مؤمن مخلص را در برابر منافق مرائی میزند بزمینی نیک بلند در بهشت که بر وی بستانی
بود که آنرا باران رسد بهر حال که هست آنرا ریع و ارتفاعی است همچنین عمل مؤمن مخلص آنرا بقیامت ثواب بود اضعافا
مضاعفه اگر اندک بود و اگر بسیار و خدای تعالی بدانچه شما میکنید بیناست جزای آن در خور آن بدهد ایود احدکم
ان تکون له جنة من نخیل و اعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات و اصابه
الکبر و له ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین الله لکم
الآیات لعلکم تتفکرون حق تعالی برای مطابقه یعنی چون مثل مرائی منافق بگفت بر عقب آن مثل مؤمن
مخلص بگفت انگه باسر حدیث مرائی رفت و عمل و مثل او را مثل زده و تخصیص کرد و تشبیه نمود تشبیهی که صفت او در
آیه بیان کرد و گفت آیا خواهد و دوست دارد کسی از شما که او را بوستانی بود از درختان خرما و انگور که در زیر آن درختان میرود
جویهای آب روان در آن بوستان از همه جنس میوه باشد و پیری بدو رسیده بود و او را یعنی صاحب بوستان را
کودکان ضعیف باشد پس چون بادی سخت که آنرا دوله باد خوانند و در آن باد آتش بود بدین بوستان رسد و آن
بوستان سوخته گردد و وجه تشبیه آنست که خدای تعالی مثل زند مثل مرائی را بدین بوستان همچنانکه خداوند این
بوستان را در حالت عجز و اطفال بسیار و ضعف احتیاج بدو بیشتر بود و بصاعقه آتش از ان ریع محروم بماند مرائی و
منافق نیز همچنین بود در حالتی که او بدان عمل که کرده بود محتاج بود ناگاه چون صاعقه آتش زده بر وی بار دهد

او سوخته کرده و او در عذاب دشمنت بواسطه گناه و عصیان مخلد بماند و خدای تعالی همچنین بیان میکند آیات خود را از برای
شما تا بود که شما تفکر و اندیشه کنید و صلاح را از فساد بدانید و بشناسید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا
من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم
بآخذیه الا ان تغمضوا فیه و اعلموا ان الله غنی حمید ای کسانی که ایمان آورده اید نفقه کنید از پاک
حلال آنچه کسب کرده اید رسول خدا گفت ان الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم وان الله طیب لا یقبل الا
طیبا یعنی خدای قسمت کرد اخلاق شما را چنانچه قسمت کرد ارزاق شما را و خدای تعالی پاکست جز پاک نپذیرد و هیچ بنده
نباشد که مال جمع آورد از حرام و از آن صدقه دهد آن صدقه مقبول نباشد و اگر نفقه کند برکت نباشد و اگر بگذارد زاد او بود
تا بدوزخ و خدای سیئه را بسیئه محو نکند سیئه بحسنه محو کند پلید را محو نکند ابو امامه روایت کند که رسول گفت خیره و جز است
فاضلترین آن تجارتست چون حق بحق رسد بستاند و گفت نه جزو روزی در تجارتست و برکت در تجارتست
درویش نشود الا بازرگانی که سوگند خورده بود و از رسول پرسیدند که از کسبها چه پاکتر است گفت آنچه بدست خود
کند ابراهیم نخعی گفت بر سر زنی بگذشتم که دوک میرشت او را گفتم پیر شدی وقت نیامد که این از دست بنهی گفت
چگونه بنهم که از امیر المؤمنین علی شنیدم که گفت انه من طیبات الرزق این روزیهای پاکست و مما اخرجنا و از آنچه ما
از زمین آریم برای شما از انواع حبوب آنرا نفقه کنید پیغمبر گفت هیچ مسلمانی نباشد که او درختی بنشاند که از آنجا
یا چهارپای یا مرغی بخورد الا که او را صدقه نویسند تا روز قیامت ملک ینار گفت که در توریه خوانده ام که طوبی لمن اکل
من ثمرة یده خنک آنرا که از میوه کشت دست خود خورد و قصد پلید مکنید یعنی حرام را نفقه مکنید و روزی ساز
عباس گفت که رسول صحابه را گفت ان الله فی اموالکم حق خدای تعالی را در مالهای شما حقیست چون مال شما بحق آن
یعنی بنصاب و آن حق واجب شود زکوة بدهید و بگذارید پیش ایشان بیارندی صدقاتی که ایشانرا بودی بیاوردندی
و در مسجد نهادندی پس چون بسیار شدی رسول قسمت کردی مردی روزی بیامد و پاره خرمای بد بیاورد و بنهاد چون رسول
آمد و آن بدید گفت این خرما حیست و که آورده است بئس ما صنع صاحب این بد کرد خداوند این را فردای قیامت هم
از این بدهند اگر بفرمود تا آن خوشه را در آویختند هر که بدید عیب میکرد آنرا که این کرده بود و خدای تعالی آیه فرستاد و از آن
نهی کرد و گفت نیستید شما که فرا گیرید آنرا مگر وقتی که اغماض کنید و چشم فرا گیرید و مسامحه ورزید یعنی آنچه شما آنرا فرا گیرید
اگر شما دهند آنرا بدیگری مدهید و آنچه بخود نمی پسندید بخدای مپسندید قول دیگر آنست که خدای تعالی گفت اصحاب صدقات شریکان شمااند
در مال اگر همه نیک بود نیک بباید داد و اگر بد بود روا بود و گفت از آن بدهید و بدانید که خدای تعالی از آن مستغنی است یعنی از صدقات
شما بی نیاز است حمیدست یعنی حامدست سعی شما را ستوده و پسندیده است جمله خلایق الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم
بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه و فضلا والله واسع علیم میگوید که شیطان شما را وعده درویشی میکند که
زکوة و صدقات مدهید تا درویش نشوید و میفرماید شما را بخل ورزیدن شیطان شما را بخل میفرماید و بخیل بخل میفرماید که
از این آفت بسلامت مفلح و رستگار است و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و خدای تعالی شما را وعده آمرزش
میدهد تا صدقه کفارت گناهان شما شود و وعده فضل یعنی روزی و عوض آنچه داده باشید عاجلا و آجلا در آجل مغفرت در
عاجل عوض و دو وعده است یکی از خدای و یکی از شیطان غرور باشد و وعده خدا متضمن سرور باشد و وعده شیطان

دم ورس

وسوسه است تخییل و وعده خدای وحی و تنزیل با وعده خدای مستظهر باش بوعده شیطان مغرور مشو که دشمنی است قوی ان الشیطان لکم
عدو ترا بمعصیت میخواند و از درویشی میترساند و بوسوسه میرنجاند و خدای تعالی ترا میخواند و کار تو میسازد و شقاوت باشد از
بگریختن و در آن آویختن شیطان مفلس است وعده افلاس میدهد و خدای توانگر است وعده مغفرت و فضل میدهد
خدای تعالی فراخ عطا و دانا است بعوض بخل نکند و بیش از داده تو دهد یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا و ما یذکر الا اولوا الالباب حکمت خدای تعالی بآن کس دهد که خواهد قتاده گفت مراد حکمت
نبوتست ابن عباس گفت علم قرآنست و حفظ او و فهم معانی او و دانستن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام
ربیع گفت ترس خدای است یا ترس خشیة الله راس کل حکمة کسی گفت خدای تعالی پیغمبرانرا برای نصیحت فرستاد و کتابها
را برای شبه و دهای ایشان و حکمت برای سکون احوال ایشان ارواح ایشان پیغمبر مبعوث کند بامر خدای و کتاب بعوث کند
با احکام او و حکمت دعوت کند بفضل او و هر که را حکمت دهند و دین او را خیر بسیار داده باشد بدین تفسیر که گفته اند که خدای
که مراد در اینجا ورع است بنگر تا چه خیر باشد که خدای تعالی آنرا بسیار خواند چون جمله دنیا را اندک خوانده است قل متاع الدنیا قلیل و
این اندیشه نکنند و پند نگیرند الا خداوندان عقل و خرد و ما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه
و ما للظالمین من انصار میگوید که هر چه نفقه کنید و هر آنچه نذر کنید خدای تعالی آنرا میداند و نیز کسانی که نفقه
نکنند یا نذر وفا نکنند یا نفقه و خیث مر ظالمانرا هیچ یاری و ناصری و گفته اند خدای تعالی آنرا میداند که آنچه نیکوتر است
میکنید و آنچه بدتر است از وجه حلال یا از حرام و آنچه نذر میکنید در طاعت یا معصیت اگر معصیت باشد نذر شما یا نفقه
شما ظالم باشید و ظالمانرا ناصر نباشد ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء
فهو خیر لکم و یکفر عنکم من سیئاتکم والله بما تعملون خبیر از رسول پرسیدند که صدقه سر اولی است
یا آشکارا خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت صدقه اگر آشکارا دهید نیکو خیرست و اگر باز پوشید و پنهان بدرویشان
دهید آن بهتر بود شما را و باز پوشیم از شما گناهان شما را یعنی اگر پنهان دهید گناهان شما کم کرده و خدای بدانچه شما میکنید
دانا و آگاه است در خبرست که صدقة السر تطفی الخطیئة غضب الرب کما تطفی الماء النار و تدفع سبعین بابا من البلاء
گفت صدقه هر گناه در نشاند چنانکه آب آتش را و هفتاد انواع بلا بگرداند پیغمبر گفت که خدای تعالی هفت کس را در زیر سایه
عرش خود جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد الا سایه عرش اول امام عادل او امام خیر عادل نشاید کسی که عادل نباشد
امامت را نشاید دوم جوانی پاک دین که در طاعت خدای تعالی در جوانی عمر بسر برده باشد سیم آن مردی که از بهر نماز
بمسجد میرود و چون بیرون آید او را دل بمسجد باشد تا وقت نماز درآید باز بمسجد رود چهارم دو مرد که با یکدیگر دوستی کنند
و طریق محبت ورزند خالص از بهر خدا نه بغرضی از اغراض دنیای پنجم مردی که بر زنی خوبروی ظفر یابد بفساد و رها کند او را و
بگذرد از بهر خدای ششم مردی که بدست راست صدقه دهد که دست چپ را از آن خبر نباشد هفتم مردی که در خلوت
از ترس خدای فکر و اندیشه نماید و خدا را یاد کند و از ترس خدای بگرید چنانکه آب از چشمهای او روان گردد و اینجماعت که
ذکر ایشان رفت روز قیامت در سایه رحمت خدای باشند و بیشتر علما گفته اند که آیه در شان صدقه تطوع است
برای آنکه اجماع علماست که اظهار زکوة فریضه اولی بود از اخفا ایشن برای نفی تهمت تا نگویند که فاسق است همانا زکوة
نکند و دیگر آنکه تا مردمان ببینند و بدو اقتدا کنند با وردی از امام محمد باقر روایت میکنند که مراد بان تبدوا الصدقات

زکوة فریضه است و مراد بان تطوع با صدقه تطوع عبدالله عباس گفت صدقه تطوع در سر بر صدقه آشکارا هفتاد فضل دارد
که یکی ازین هفتاد ضعف آن باشد و صدقه فریضه در سر بر علانیه بیست و پنج ضعف افزونست و همچنین در جمله عبادتها و رسول
گفت السر بالقرآن کالسر بالصدقة والجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن
يَشَاءُ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ کلبی گفت جماعتی مسلمانان بودند که ایشانرا خویشان و پیوستگان بودند از جهود اهل ایشان
مبرات کردندی و برایشان نفقه کردندی چون مسلمان شدند آن خیر و صدقه باز گرفتند رسول الله گفت شاید که چیزی بایشان
دهیم خدای تعالی آیه فرستاد و سعید جبیر گفت مسلمانان عادت داشتند که صدقه بدرویشان و اهل ذمت میدادند
چون درویشان مسلمانان بسیار شدند آنرا باز گرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و مراد بهدی درین آیه لطف و توفیق است
بخدای تعلق دارد و ازین گفت که نیست بر تو ای محمد هدی و راه نمودن ایشان و لیکن خدای تعالی راه نماید و لطف کند و توفیق
دهد آنرا که خواهد و هر چه نفقه میکنند از مال برای نفس شماست و نفقه جز برضای خدای تعالی نمیکنند از مال جزا و مکافات بدهند
مر شما را و بر شما هیچ ظلم نکنند و حق شما بکاهند و باز نگیرند و این آیه بدین سبب معنی باید و مخصوص بود بصدقه برای آنکه زکوة جز
بمؤمنان ظاهر نتوان داد لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ
الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ میگوید که درویشانی که عاجز و ممنوع باشند در راه خدای ضعیف باشند بسبب پیری و تنگدستی
در تجوری و جهاد نتوانند کرد و ایشان فقرا و مهاجران بوده اند نزدیک بچهار صد مرد ایشانرا در مدینه سرا و مسکن و کسبی
و صنعتی نبوده هر روز و شب در مسجد بودندی اگر کسی ایشانرا کاری فرمودی کردندی الا همه روز در مسجد بودندی و گاه گاهی
خرما کوفتندی برای شتر مردمان قرآن خواندندی و ایشان همه اهل صفه بودند خدای تعالی قوم را تحریص کرد بر مواسات ایشان
هر کس را که چیزی بودی فزون از معاش بدیشان آوردی عبدالله عباس گفت روزی رسول باصحاب صفه میگذشت و
آن فقر و مسکنت ایشان دید گفت هر کس که از امت من برین حال باشد که شما اید و بدان قانع و راضی باشد فردای قیامت
در بهشت از رفیقان من باشد روایتست که درویشان مهاجران در عرصات آیند فرشتگان ایشانرا بحسابگاه خوانند
گویند که ما را چیزی نبود تا حساب باز دهیم ایشانرا به بهشت برند پیش از توانگران بپانصد سال و اگر مردی توانگر در میان
ایشان رود فرشتگان دست او بگیرند و از ان میان بیرون آرند از انکه صفت درویشان میکنند و میگوید که نتوانند که در زمین
روند از سفری تجارتی و طلب معاشی سعید جبیر گفت اینها آنها اند که با رسول بجهاد رفتند و مجروح و مبتلا شدند نتوانستند
که بجایی روند چون مردمان بر احوال ایشان اطلاع ندارند پندارند که توانگرانند زیرا که ایشان از کسی سوال نکنند و عفت نمایند
از انکه بلند همت باشند و بلند همتی کاری عظیم است آنرا در هر کسی نیابند آنکس که بلند همت باشد دنیا و حطام دنیا
چشم او وقعی ندارد و چیزی نشمرد از انجاست که خدای تعالی رسول را مدح کرد در شب معراج چون کاینات بر وی عرض میکرد
از بلند همتی بگوشه چشم با هیچیک ننگریست عرش با عظمت و کرسی با وسعت و لوح با بسطت و قلم با حیرت و بهشت
با نعمت و دوزخ با سطوت نه باین طمع کرد و نه زبان بشکوه بگشاد لاجرم در قرآن مجید ستایش بدین طریق بستود که ما زاغ البصر
طغی و آنها که در دولت او بوده اند اقتدا بدو کردند و همت بلند داشتند از انکه از هر جنسی چیزی خواهند که در ان وضع قدر ایشان

باشند

باشند و عمر بفقر و فاقه بسر بردند و بدان راضی بودند چنانکه محمد بن حازم گفت شعر اشد من فاقة الزمان مقام حر على خضوع
ما قدر یقوت ؛ وانت بالمنزل الرفیع ؛ ولا تره قدرة بمال ؛ ینال بالذل والخشوع ؛ و قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز الجرجانی گفت
در قصیده که او راست شعر و ما زلت منحازا بعرضی جانبا ؛ من الذل اعتد الصیانة مغنما ؛ اذا قیل هذا مشرب قلت قد ارى
ولكن نفس الحر تحتمل الظما ؛ انهنها عن بعض ما لا يشينها ؛ مخافة اقوال العدى فيم او لما ؛ فاصبح عن عيب اللئيم مسلما ؛ وقد رحت
في نفس الكريم مكرما ؛ يقولون لي فيك انقباض وانما ؛ رأوا رجلا عن موقف الذل احجما ؛ ارى الناس من داناهم هان عندهم
ومن اكرمته عزة النفس اكرما ؛ ولم اقض حق العلم ان كان كلما ؛ بدا طمع صيرته لي سلما ؛ ولم ابتذل في خدمة العلم مهجتي ؛ لاخدم من لاقيت
لكن لاخدما ؛ ولو ان اهل العلم صانوه صانهم ؛ ولو عظموه في النفوس لعظما ؛ ولكن اهانوه فهانوا ودنسوا ؛ محياه بالاطماع حتى تجهما
ایشانرا نیاز ننمایند و لیکن بسیماء شان ایشانرا بشناسی ضحاک گفت زردی و نحافت اندام بود یمان گفت سکینه و وقار
بود و اهل اشارت گفتند بر کسی نه که سوال کنند بر درویشی سوال نکنند با لحاح و نه بغیر الحاح عطا گفت چون شبانگاه مادر را
طعام و شب شبانگاه و انکه اسنده ابوذر غفاری از پیغمبر روایت کرد که هر که چهل درم دارد و سوال کند ملحف بود یعنی الحاح
کننده ابو هریره از رسول روایت کرد که مسکین آن نباشد که او را یک لقمه یا دو لقمه طعام از تو برگرداند مسکین درویش
آن مرد متعفف بود که روی در هیچ نبود که حال خود با تو بگوید نمیخوانی که لا یسالون الناس الحافا پیغمبر خدای گفت خدای
تعالی کاره است از شما شش چیز را گفتگوی بسیار کردن و سوال بسیار و مال ضایع کردن و غیرت ایشان بجور داد و عصیان مادر
و در گور کردن دختران زنده و از ناداده دریغ کردن و هر کس که چیزی خواهد و او را حاجت نباشد آن سوال او روز قیامت خراش شده
جراحتها شود بر روی او گفتند یا رسول الله چه مقدار باشد که مرد بدان مستغنی بود گفت پنجاه درم و هر کس که او را نفس باشد خواهد
که نفیس شود باید که تحمل کند بنفس خود و تکرم کند و از سوال پشیمان باشد که سوال اول مذلت است و میانه خوف منع و آخر منع با
منت و هیچ آدمی که او را نفسی باشد خود را درین معرض نیارد ابن بسام گوید شعر انت المسود ما رزقت کفاية ؛ فاذا طلبت
ذللت ذل الفلاة ؛ لا تطلبن الی صدیق حاجة ؛ من خف عن قلوب العالم ؛ و امیرالمومنین میگوید الیاس حر والرجا عبد
ناامیدی آزادیست و امیدواری بندگی و هر چه شما نفقه میکنید از مال خدای بآن عالمست و جزای آن باستحقاق دهد الَّذِينَ
يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ عبدالله عباس گفت آیه در حق امیرالمومنین علی آمد که او چهار درم داشت یکی بروز داد و یکی بشب و یکی پیدا و
یکی پنهان خدای تعالی این آیه فرستاده و انس باز گفت که آنانکه مالهای خود نفقه کنند بشب و بروز آشکارا و پنهان حالت
مرد ازین دو بیرون نیست شب و روز گفت که درین دو وقت ازین دو حالت خالی نیست لاجرم بجاجل این ثنا باشند الذین
ینفقون اموالهم و باجل این جزا باشد که فلهم اجرهم عند ربهم ایشانرا مزد باشد نزدیک پروردگار ایشان اجرهم برای
آن گفت تا بدانند که رنج ایشان ضایع نیست و عند ربهم برای آن گفت تا بدانند که فایت نیست و آنکه گفت هیچ خوفی
نیست بر ایشان و هیچ اندوهی نیست و نترسند و اندوهگین نشوند برای آن تا واثق باشند که ایشانرا ثواب خواهد
بود و از مضرت گناه ایمن خواهند بود و اینجا خایف باشند که انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا آنجا ایمن باشند
که فوقیهم الله شر ذلک الیوم اینجا حزین باشند که ان هذا بحسب کل قلب حزین آنجا اندوهگین نباشند که لاخوف
علیهم ولا هم یحزنون ابو اسحق گفت از زید بن ریان نقل است که ما نزل فی حق احد من القرآن ما نزل فی حق علی اندر آن

آنچه در حق علی فرود آمد در حق هیچکس نیامد و بدان منکر که درم چهار بود چرا که چون از سر اخلاص بود از چهار صد هزار به بود
و بهتر از آن انگه پیغمبر گفت سبق درهم مائة الف درهم یکدرم باشد که بر صد هزار درم مقدم باشد یعنی کسی باشد که یکدرم بصدقه
دهد که بهتر از آن شد که کسی دیگر صد هزار درم تصدق کند گفتند چگونه یا رسول الله گفت مردی دو درم دارد و بهترین یکی بدهد
و برای خدای بدهد و دیگری مال بسیار دارد و از عرض آن مال صد هزار درم بدهد یکدرم آن بهتر باشد از صد هزار درم الذین
يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا
الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ
وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ این آیه در حق ربا خورندگانست میگوید
که آنکسانی که ربا میخورند و ربا افزونی باشد در آنچه بسنجند یا به پیمایند چنانکه زر با افزونی یا دینار بزر ...
و جوی بستانند پس جنس بجنس تا ان فروختن یکرمش بمثل که اگر با افزونی فروشد آن افزونی ربا بود و روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت یکدرم ربا نزدیک خدای تعالی عظیمتر است از هفتاد بار زنا کردن با آنکه همه حرام باشند بر او از مادر و خواهر
الذین آنانکه ربا خورند بر نخیزند روز قیامت از گورها همچون کسی که شیطان او را دیوانه کرده باشد یعنی ربا خوار روز قیامت
دیوانه از گور بر خیزد رسول گفت شب معراج جماعتی دیدم شکمهای ایشان بر آماسیده هر شکمی چند خانه بزرگ پس گفتند آل فرعون
افتاده و آل فرعون هر بامداد و شبانگاه بر ایشان عرض میکنند چنانکه گفت النار یعرضون علیها غدوا و عشیا آمدند چون شتران
مست بهار گسسته هیچ سنگی و کلوخی و درختی نمی گذاشتند الا که ایشان پای بر او نهادندی و او را پست کردندی ایشان
که از راه ایشان بر خیزند نمیتوانستند و هرگاه که برمیخواستندی می افتادندی و این قوم بامداد و شبانگاه می آمدند و ایشان را زیر پای
میکوفتند و آل محمد میگفتند اللهم لا تقم الساعة ابدا بار خدایا قیامت بر مکن گفتم ای جبرئیل این ایشان کانند گفت ایشان آنانند
که در دنیا ربا میخوردند لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس گفتم آل فرعون چرا میگویند اللهم لا تقم الساعة ابدا گفت
از برای آنکه ایشانرا وعده چنان داده که و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و گفت جماعتی دیدم شکمهای ایشان
پر از مارها چنانچه مارها از بیرون شکم ایشان میتوان دید گفتم ایشان که اند گفت ربا خواران اند این با خوردن ایشان
خود در رخصت دادند و قیاس کردند بر بیعی که مشتمل بر رباست آنچه یکدینار خریده باشند روا بود که بدو دینار فروشند
ربا نیز همچنین است یکدینار بدهند و دو دینار بستانند باید که روا بود که خدای تعالی این قیاس ایشان را بر ایشان رد کرد و
گفت تحلیل و تحریم با آنچه تعلق دارد بمن است من دانم و شما مصالح و عواقب امور نشناسید من شناسم بیع را حلال کردم و ربا را حرام
کردم حلال آنست که من حلال کنم و حرام آنست که من حرام کنم پس هر که موعظتی و پندی باو آید از خدای تعالی و متعظ شود و باز ایستد
آنچه گذشته باشد او راست یعنی هر که توبه کند خدای تعالی اسقاط عذاب او کند و گذشته بار وی و نیارد و امر او و کار او
با خداست در آنچه امر کند یا نهی کند یا حرام کند یا حلال کرد اند و گفته اند مراد بموعظه نهی است پیش از نهی قوله فانتهی فله ما سلف
قبل النهی و امره الی الله بعد النهی چون توبه کرد و باز ایستاد آنچه پیش از نهی کرده او راست و کار او با خداست پس از نهی اگر خواهد
عفو کند و اگر خواهد عقوبت کند و هر که بر گردد و با سر ربا خوردن رود و آنرا همچون بیع حلال انداو ز آنکسانی باشد که در دوزخ
خالد و جاودان باشند ابو هریره از رسول روایت کرد که ربا هفتاد و زناست آسانترین آن نزدیک خدای تعالی چون
نکاح مادر باشد عبد الله مسعود گفت که خدای لعنت کرد آنرا که ربا خورد و آنرا که او را دهد تا بخورد و آنرا که نویسد و آنرا که

کواه

کواه باشد يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ خدای تعالی ربا بکاهد و ناقص کرداند و صدقات و زکوة را افزون کرداند تو پنداری که در ربا افزونیست و در
زکوة و صدقه نقصانیست خلاف می پنداری کار بعکس است ربا نقصانست و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس
فلا یربوا عند الله و صدقه نقصان نیست بلکه زیادة است ما نقص مال من صدقة هیچ مال بصدقه و زکوة کم نشود و خدای
بصدقات افزون کند و تربیت صدقه بدست قدرت خداست پیغمبر گفت چنانکه کسی از شما اسب کره می پرورد
خدای تعالی می پرورد تا یک لقمه چندان کردد که کوه احد در خبر است که روز قیامت خداوند صدقه را بنزدیک ترازو
آورند و حساب او بر آورند کفه حسنات او از سیئات سبکتر باشد آنکه فرو ماند خدای تعالی صدقه او بنزدیک ترازو
آورد و در کفه حسناتش نهد کفه گران شود گوید بار خدایا این طاعت گران چیست که خویشتن را ... چنین نمیدانم
گوید این آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من بصدقه دادی برای تو می پروردم تا بوقت در ماندن تو فریادرس تو
باشد و خدای دوست ندارد هیچ کافر ربا دار و بزه کاری که باستحلال آن اثوم باشد چون ذکر ربا خوارگان کرد ذکر
مومنان میکند و میگوید که آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند و نماز بپای داشتند و زکوة مال بدادند ایشانرا مزد بود
ایشان نزدیک خدای و بر ایشان ترسی نبود و اندوهگین نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا
مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ
تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ عکرمه گفت این آیه در حق عثمان بن عفان و عباس بن
عبد المطلب آمد در آنچنان بود که ایشان خرمای بسیار به بیع سلف خریده بودند چون وقت محل آن در آمد مطالبه
کردند ایشان گفتند اگر حق شما بدهیم ما را چیزی نماند و بی برگ مانیم آنچه شمار است نیمه بستانید و نیمه بعضی
کنید تا دیگر سال بدهیم چنین کردند رسول بشنید و نهی کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان انقیاد کردند
و سرمایه بستدند میگوید ای مومنان از خدای و عقاب خدای بترسید و رها کنید آنچه شما را بر مردم مانده است
از ربا اگر شما مومنانید و بخدای ایمان آورده اید خدای میفرماید که رها کنید که اگر نکنید مر شما خبر دهد خدا آگاه
باشید بحربی از خدای و رسول خدای یعنی اگر باز نه ایستید از ربا خوردن هم بدانید که شما محارب خدا و رسول
خدا اید عبد الله عباس گفت روز قیامت ربا خواره را گویند خذ سلاحک للحرب سلاح بر گیر تا با خدای کار زار
کنی و گفت هر کس که اصرار کند بر ربا بر امام مسلمانان بود که وی را توبه کند اگر توبه نکند گردنش بزند اهل معانی گفتند
بحرب من الله حرب خدای با دآتش دوزخ بود و حرب رسول با وجهاد بود به تیغ و اگر توبه کنید از ربا بهر حال سرمایه
نقصانی نبود سرمایه شما را بود چون سرمایه بستانید و از سود که رباست در گذرید نه شما ظلم کرده باشید و بر شما
ظلم نکنند وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و آنکس که بر وی وام است او خداوند عسرت و درویشی باشد بر صاحب حق است که او را مهلت دهد تا فراخ
دست شود و مال پدید آید که او آن وام ادا کند و او را حبس نکند چون عاجز باشد و اگر معلوم او شود که چیزی دارد
و دفع میکند حبس کنید ابو سعید خدری گفت مردی را دیدم در مدینه وام دار او را پیش حضرت رسول آوردند

آنچه در حق علی فرو آمد در حق هیچکس نیامد و بدان سبب که درم چهار بود و چهارگونه از سر اخلاص بود و از چهار صد هزار به بود و بهتر از آن که پیغمبر گفت سبق درهم مائة الف درهم یک درهم باشد که بر صد هزار درم مقدم باشد یعنی کسی باشد که یک درهم دهد که بهتر از آن شد که کسی دیگر صد هزار درم تصدق کند گفتند چگونه یا رسول الله گفت مردی دو درم دارد و بهترین یکی بدهد و برای خدای بدهد و دیگری مال بسیار دارد و از عرض آن مال صد هزار درم بدهد یک درم آن بهتر باشد از صد هزار درم الذین يَأْكُلُونَ الرِّبَوا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَوا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَوا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ این آیه در حق ربا خورنده کانست یعنی کسانی که ربا میخورند و ربا افزونی باشد در آنچه بسنجند یا بپیمایند چنانکه زر با افزونی یا دینار بدینار و جوی بستانند پس جنسی بجنسی مثل آن فروختن یکی بیش کرا با افزونی فروشد آن افزونی ربا بود و روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت یک درم ربا بنزدیک خدای تعالی عظیم تر است از هفتاد بار زنا کردن با آنکه همه محرم باشند الذین آنکه ربا خورند بر نخیزند روز قیامت از گور الا همچون کسی که شیطان او را بزند و دیوانه شود یعنی ربا خوار روز قیامت دیوانه از گور بر خیزد رسول گفت شب معراج جماعتی دیدم شکمهای ایشان را مانند چند خانه بزرگ بر کنار آل فرعون افتاده و آل فرعون را هر بامداد و شبانگاه بر دوزخ عرض میکنند چنانکه گفت النار یعرضون علیها غدوا و عشیا می آمدند چون شتران مست بهار گسسته هیچ سنگی و کلوخی و درختی پیش نیامدی الا که ایشان پای بر او نهادندی و او را پست کردندی ایشان که از اسرار ایشان بر خیزند نمیتوانستند و هر گاه که بر میخواستند می افتادند و این قوم بامداد و شبانگاه می آمدند و ایشان زاری میکردند و آل فرعون میگفتند اللهم لا تقم الساعة ابدا بار خدایا قیامت بر مپا کن گفتم ای جبرئیل این اشخاص کدام اند گفت ایشان آنانند که در دنیا ربا میخوردند لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس گفتم آل فرعون چرا میگویند اللهم لا تقم الساعة ابدا گفت از برای آنکه ایشانرا وعده چنان داده که ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و گفت جماعتی دیدم شکمهای ایشان پر از مار چنانکه مارها از بیرون شکم ایشان میتوان دید گفتم ایشان که اند گفت ربا خواران اند این ربا خوردن ایشان خود در رخصت داده اند و قیاس کردند بر بیع که مشتمل بر بیع است آنچه بیک دینار خریده باشند روا بود که بدو دینار فروشند ربا نیز همچنین است یک دینار بدهند دو دینار بستانند باید که روا بود که خدای تعالی این قیاس ایشان از برای ایشان رد کرد و گفت تحلیل و تحریم با آنچه تعلق دارد مرجع آن من و شما مصالح و عواقب امور نشناسید من شناسم بیع را حلال کردم و ربا حرام کردم حلال آنست که من حلال کنم و حرام آنست که من حرام کنم پس هر که موعظتی و پندی بدو آید از خدای تعالی او متعظ شود و باز ایستد آنچه گذشته باشد او را است یعنی هر که توبه کند خدای تعالی اسقاط عذاب او کند و گذشته باز ندهی او نیابد و امر او و کار او با خداست در آنچه امر کند یا نهی کند یا حرام کند یا حلال کرده اند و گفته اند مراد بموعظه نهی است چنانکه قوله فانتهی فله ما سلف قبل النهی و امره الی الله بعد النهی چون توبه کرد و باز ایستاد و آنچه پیش از نهی کرده او راست و کار او با خداست عفو کند و اگر خواهد عقوبت کند و هر که بر گردد و با سر ربا خوردن رود و آنرا همچون بیع حلال داند او از آنکسانی باشد که در دوزخ خالد و جاودان باشند ابو هریره از رسول روایت کرد که ربا هفتاد زناست آسانترین آن بنزدیک خدای تعالی چون نکاح مادر باشد عبد الله مسعود گفت که خدای لعنت کرد آنرا که ربا خورد و آنرا که او را دهد تا بخورد و آنرا که نویسنده و آنکه

کرده

کرده باشد يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَوا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خدای تعالی ربا را بجا برد و ناقص گرداند و صدقات و زکوة را افزون گرداند تو پنداری که در ربا افزونیست و در زکوة و صدقه نقصانیست خلاف می پنداری کار بعکس است ربا نقصانست وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله و صدقه نقصان نیست بلکه زیاده است لا تنقص مال من صدقة هیچ مال بصدقه و زکوة کم نشود و خدای بصدقات افزون کند و تربیت صدقه بدست قدرت خداست پیغمبر گفت چنانکه کسی از شما اسب کره می پرورد خدای تعالی می پرورد تا یک لقمه چندان گردد که کوه احد در خبر است که روز قیامت خداوند صدقه را بنزدیک ترازو آورند و حساب او برآورند کفه حسنات او از سیئات سبکتر باشد آنرا فرو مانند خدای تعالی صدقه او بنزدیک ترازو آورد و در کفه حسناتش نهد کفه گران شود گوید بار خدایا این طاقت گران چیست که خویشتن را معنی چنین گوید این آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من بصدقه دادی برای تو می پروردم تا بوقت درماندن تو فریاد رس تو باشد و خدای دوست ندارد هیچ کافر ربا خوار و بزه کاری که باستحلال آن بزه تو م باشد چون گویند ربا خواران گروه مومنان میکنند و میگوید که آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند و نماز بپای داشتند و زکوة مال بدادند ایشانرا مزد بود ایشان بنزدیک خدای و برایشان ترسی نبود و اندوهگین نشوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ عکرمه گفت این آیه در حق عثمان بن عفان و عباس بن عبد المطلب آمد و آنچنان بود که ایشان خرمای بسیار به بیع سلف خریده بودند چون وقت دخل آن در آمد مطالبه کردند ایشان گفتند اگر حق شما بهمه بدهیم ما را چیزی نماند ولی برگ ما نیم آنچه شما راست نیمه بستانید و نیمه مضاعف کنید تا دیگر سال بدهیم چنین کردند رسول بشنید و نهی کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان انقیاد کردند و سرمایه بستدند میگوید ای مومنان از خدای بترسید و از عقاب خدای بترسید و رها کنید آنچه شما را بر مردم مانده است از ربوا اگر شما مومنانید و بخدای ایمان آورده اید خدای میفرماید که رها کنید که اگر نکنید و فرمان نبرید خدا را باید آگاه باشید بحرب از خدای و رسول خدای یعنی اگر باز نه ایستید از ربا خوردن هم بدانید که شما محارب خدا و رسول خدا اید عبد الله عباس گفت روز قیامت ربا خواره را گویند سلاح حرب برگیر تا با خدای کارزار کنی و گفت هر کس که اصرار کند بر ربا بر امام مسلمانان بود که وی را توبه دهد اگر توبه نکند گردنش بزند اهل معانی گفته بحرب من الله حرب خدای با او آتش دوزخ بود و حرب رسول با او جهاد بود و بتیغ و اگر توبه کنید از ربا بهر حال سرمایه نقصانی نبود سرمایه شما را بود و چون سرمایه بستانید و از سود که رباست در گذرید شما ظلم نکرده باشید و بر شما ظلم نکنند وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و آنکس که بر وی وام است او خداوند عسرت و درویشی باشد بر صاحب حق است که او را مهلت دهد تا فراخ دست شود و مال بدید آید که او آن وام ادا کند و او را حبس نکند چون عاجز باشد و اگر معلوم او شود که چیزی دارد و دفع میکند حبس کنید ابو سعید خدری گفت مردی دیدیم در مدینه وام دار او را پیش حضرت رسول آوردند

دعوی اعسار کند و رسول گفت خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذلک آنچه دارد وی باید بستانید و جز این شما را نرسد عبد الله
عباس از پیغمبر روایت کرد که هر که او حق خود خواهد بگیرد و بدر سرای او برد همه جانوران بر او صلوات فرستند و دعا کنند
و همه ماهیان دریا و خدای تعالی بهر گامی که بر دارد درختی در بهشت بنشاند و گناهش بیامرزد و اگر در اداء مطل
و دفع کند ظالم باشد مطل الغنی ظلم و چون معلوم شود که ندارد و معسرست صاحب حق او را مهلت دهد و بر او ببخشد
که پیغمبر فرمود که من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت عرشه یوم لا ظل الا ظله هر که مهلت دهد وام داری درویش را
یا از مال چیزی وضع کند خدای تعالی او را سایه کند در زیر سایه عرش آن روز که هیچ سایه نباشد الا سایه عرش انگه حق تعالی
گفت اگر بصدقه دهید و از ذمه ایشان ابرا کنید شما را بهترست اگر بدانید ثعلبت گوید که جابر بن عبد الله انصاری
بدر سرای وام داری آمد تا چیزی از وام او کند مرد روی از او پنهان داشت و بیرون نیامد او برفت و گوشه پنهان شد تا او
گمان برد که او رفتست چون لحظه بگذشت بیرون آمد جابر گفت چرا روی از من پنهان میکنی گفت برای آنکه شرم میدارم چه
که معسرم و چیزی ندارم جابر دست در آستین کرد و قباله بیرون آورد و پیش او گذاشت و برفت ابو قتاده گفت جنازه
بگذاشتند تا رسول بر او نماز کند رسول صحابه را گفت شما بر او نماز کنید که من بر او نماز نمیکنم گفتند چرا یا رسول الله گفت
آنکه بر او وامست ابو قتاده گفت که من ضامن شدم که وام او بگذارم آنگه بر او نماز کرد و رسول وام او هفده درم بود ابو موسی
اشعری از پیغمبر روایت کرد که هیچ گناهی نیست بزرگ نزد خدای تعالی بزرگتر از این که مرد بمیرد و در گردن او وام باشد
مردمانرا که آنرا وجه قضا نبود و غیر از کبایر زیرا که این گناه نه از کبایرست در خبرست که روز قیامت دو بنده پیش
خدای شوند که یکی مر دیگری را وامی بوده و آنرا طلب کند او گوید بار خدایا هیچ ندارم که بدو دهم حق تعالی گوید ملازم او
باش تا حق بری و بباشند که برای قیامت در اثر ایشان کنند بجانب بهشت برد تا از ایشان
بدیشان رسد صاحب حق گوید بار خدایا این نسیم و راحت کراست گوید آنکس را که حق بر کسی دارد و
و از و مطالبه نکند گوید بار خدایا که او باشم که بگذاشتم حق تعالی گوید چون تو سهل کردی من اولیترم که حق خود بر بنده خود
رها کنم دست بر دست یکدیگر نهید و به بهشت عنبر سرشت روید قوله واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله
ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون میگوید بترسید از آن روزی که در آن روز شما را
پیش خدای برند یا شما پیش خدای روید یعنی با جایی که در آنجا کسی را حکمی و امری نباشد جز خدای را عبد الله عباس گفت
چون این آیه آمد جبرئیل فرمود که خدای تعالی میگوید که این آیه را با سر دویست و هشتاد آیه نه از سورة البقره و هم او گفت این
آخر آیتی است که از آسمان فرود آمده و بروایتی دیگر آمده آخرین آیتهای قرآن آیه ربا بود مفسران گفتند چون آیه انک
میت و انهم میتون آمد پیغمبر گفت لیت شعری متی یکون ذلک کاشکی دانستمی که کی خواهد بود خدای تعالی آیه فرستاد
که اذا جاء نصر الله والفتح پس از نزول این سوره یکسال بماند پس آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم تا با آخر آیه آمد
رسول پس از آن شش ماه بزیست انگه بحج وداع رفت در راه آیه وداع یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة
فرود آمد چون باز گشت و بغدیر خم رسید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فرود آمد و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین
قایم مقام خود کرد و هم در آن منزل بود که آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی فرود آمد پس از آن هشتاد و دو
روز بر آمد آیه ربا آمد پس از آن آیه واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله و این آخر آیتی است که از قرآن فرود آمد و رسول پس از آن

بیست

بیست و یک روز بزیست ثم توفی پس تمام برسد هر نفسی آنچه کرده باشد و بر ایشان ظلم نکنند و خطا ایشانرا از ثواب بنکاهند
یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل
ولا یأب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل الذی علیه الحق ولیتق الله
ربه ولا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل
هو فلیملل ولیه بالعدل عبد الله عباس گفت چون خدای تعالی ربا را حرام کردانید حکم بیع سلم کرد تا آنانکه از آن
باز مانده اند ایشانرا عوضی شد از آن بهتر چرا که مقصود منفعت حاصل بود و این با وجود منفعت منع معصیت بود و میفرماید
که ای گروه مؤمنان چون وام دهید یکی مر دیگری را تا بوقتی معین چون از هم جدا گردید از تداینتم بمجاورت مشتبه کرد که داده باشید اگر
این بود بنویسید اگر بیع سلم بود بنویسید تا در وی مشکل و شبهتی و خلافی نباشد این امر بعضی گفتند وجوبست و بعضی گفتند
ندبست و این نیکوترست آنانکه وجوب را گفتند تمسک بحدیث ابو موسی کردند که او گفت پیغمبر گفت سه کس را خدای تعالی
اجابت نکند مردی که دینی بکسی دهد و گواه بر نگیرد و مردی که مال بسفیهی دهد و قول خدای نشنود ولا تؤتوا السفهاء اموالکم و مردی که
زن بدخوی دارد و طلاقش ندهد و آن کس که نویسد در عهد رسول نویسندگان اندک بودند خصوصا کسانی که این [illegible] نوشته
نوشتن آیا این نوشتن کاتب را واجب بود یا نه اهل ظاهر گفتند واجب بود حسن بصری گفت آنجا که حق ضایع خواهد شد واجب بود
ضحاک گفت واجب بود بآیه ولا یضار کاتب ولا شهید منسوخ شد و باید که کاتب از قبل خدای خود بترسد و از آنچه حق باشد بر و چیزی
نقصان نکند پس اگر این کس که بر و حقست سفیه و نادان باشد و املا نتواند کرد ضحاک گفت مراد بسفیه طفل است یا پیری خرف
یا عاجزی باشد کم عقل یا کسی باشد که نتواند بتخصیص املا کند از آنکه طفل باشد یا الکن یا الکنتی دارد و یا حبسی که نتواند بنزدیک کاتب
حاضر شدن باید که ولی او املا کند بعدل و راستی و ولی آنکس بود که بکار او اولی بود از دیگران واستشهدوا شهیدین من
رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر
احدیهما الاخری ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسأموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله
ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها
بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها میگوید که دو کس را گواه بر گیرید از مردمان شما بنزدیک ابو حنیفه و شافعی باید
و آزاد باید بنزدیک مذهب اهل البیت علیهم السلام آنست که آزادی شرط نیست شرط ایمان و عدالتست و ایشان تمسک بظاهر
من رجالکم میکنند و ایمان میگویند که چنانکه رجال را اضافه کرد عبید را اضافه کرد و گفت والصالحین من عبادکم و امائکم و اگر دو
مرد نباشند که مردی بود و دو زن باشد و اجماع فقهاست بر آنکه گواهی زنان اندر این مقبول باشد انگه بیان کرد و گفت از آنانکه
راضی باشید و بپسندید ایشانرا از گواهی و روایت و امانت و مراد آنست که مسلمان باشند و ظاهر ستر و ترک چیزی از نقایص نشوند
و اخلال نکنند بواجبات از پیغمبر پرسیدند که گواهی کی دهند و چگونه دهند گفت آفتاب می بینی گفت بلی گفت هر گاه چنان آشکار
روشن شد گواهی ده و اگر نه مده پیغمبر فرمود که اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم گواهان را اکرام کنید که خدای
تعالی حقها بسبب ایشان بیرون آرد و ظلم بآن منع [illegible] و در خبری آمده که امیر المؤمنین علی پس از کارزار بصره روزی عبد الله تمیمی را
دید درعی پوشیده گفت این درع طلحه است که تو در کارزار بصره آنرا برگرفته او انکار کرد و گفت میان من و تو این حکم حاکمی کند که
نشانده برای حکومت یعنی شریح قاضی پس پیش شریح رفتند امیر المؤمنین دعوی کرد و شریح گواه خواست امیر المؤمنین امام حسن

پادرد ما گواهی او شریح گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد و گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیرالمؤمنین گفت ثکلتک امک لقد اخطأت في
ثلث مرات درین حکم سه بار خطا کردی اول آنکه از امام گواه خواستی و امام ماموز است گواه نخواهند و دیگر گفتی بگواهی امام حسن
حکم نکنم و پیغمبر بگواهی خزیمة بن ثابت تنها حکم کرد و او را ذوالشهادتین خواند دیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم ندانی که گواهی بنده در حق خواجه مقبول
باشد و بر وی مقبول نباشد ندانی که رسول بگواهی من تنها حکم کرد آن روز که بر خالد ولید گواهی دادم و گفت گواهی مردی قریش هفت مرد است
از غیر قریش و گواهی تو ای علی بگواهی هفت مرد قریش است و خدای تعالی مرد قریشی را قوت هفت مرد داده که از قریش نباشند
و مرا قوت هفت مرد قریشی داده و بجای که دیگر بار حکم نکنی میان دو کس تا مرا خبر نکنی و خدای تعالی گفت دو گواه را بر گیرید از زنان تا بجای
یک مرد باشند اگر یکی فراموش کند دیگری او را یاد دهد و گواهان باید که ابا نکنند چون ایشان را دعوت کنند قتاده و ربیع گفتند که سبب
نزول این آیه آن بود که چون مردی کاری افتادی در قبیله بزرگ میگردید تا کسی گواه شود کسی گواه نشدی خدای تعالی این آیه فرستاد
و نهی کرد مردمان را از آنکه ابا کنند از تحمل شهادت شعبی گفت اگر کسی دیگر باشد که گواه شود مخیر است اگر خواهد گواه شود و اگر خواهد نشود عطا
و عکرمه و سعید جبیر گفتند که آیه در اقامت شهادت است و امر باقامت شهادت علی الوجوب باشد الا عند عذری واضح پس چنین بود معنی
آن که چون گواهان را دعوت باقامت شهادت کنند نباید که ابا کنند آنگه گفت ملامت و ضجارت منمائید از آنکه بنویسید
آنرا اگر اندک است و اگر بسیار تا باجلی که او را بود و وقتی موقت و معین آنگه بنویسید گواهی او مبلغ دین و اجل را این شما را راست تر است
نزدیک خدای و راست تر باشد بهر اقامت شهادت و نزدیکتر بآنکه در شک نیفتید در مبلغ دین و گواهی اجل از آنکه این جمله برید
نمانند آنگه استثنا کرد بعضی حقوق را از نوشتن و گفت که مگر تجارتی باشد حاضر و نقد چنانکه دست بدست متاع بدهید و نقد بستانید
آنجا بنوشتن حاجت نباشد وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ
بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ میگوید گواه بگیرید چون مبایعت کنید و مرنجانید نویسنده
را و گواه را از رنجانیدن یعنی بدو نگویید که چیزی نویسد که بر وی املا کرده باشد از زیاده و نقصان و تقدیم و تاخیر و عاجل و آجل و غیر آن و گواه آن
باشد که گواهی بخلاف راستی دهد یا گواهی براستی پنهان کند این قول طاوس است و حسن بصری و بعضی دیگر گفته اند که اضرار ایشان
آن بود که مردی بیامدی و ایشان را گفتی برای من چیزی بنویس و گواه را گفتی گواه شو و ایشان گفتندی مشغولیم کسی دیگر را بگوی او برفتی و ایشان را ملامت
کردی و گفتی خدای ترا فرموده است و ترا واجبست خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد از چنین و گفت اندک اگر چنین کنید و ایشان را
اضرار نمایید از فرمان خدای بیرون آمده باشید از خدای بترسید و از معاصی او احتراز کنید تا مستحق عذاب او نگردید و خدای تعالی
شما را احکام شرعی می آموزد تا از آنچه صلاح دین و دنیای شما در آنست و برای آنکه او عالمست بجمله مفاسد و مصالح او داند و شما
ندانید وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي
اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ میگوید که اگر چنان باشد که شما بر سفر باشید و نویسنده نیابید یا آلت آن از دوات و قلم و کاغذ خواهید که مال
ضایع نشود رهنی بستانید و قبض کنید و اجماع آنست که رهن درست نباشد الا بقبض و آیه اگرچه بذکر سفر مخصوص است
خلافی نیست که در حضر هم رهن روا است و رسول طعامی خرید از جهودی و درع خود بنزدیک او گرو کرد و مجاهد گفت روا نبود الا در سفر
نزد عدم کاتب پس اگر امین دارد بعضی از شما اگر مدیون امین باشد و صاحب حق اعتماد او وثوق باشد رهن نخواهد باید که او
نیز خلاف نکند و امانت بجای آورد و آنچه در ذمه او بود بگذارد و از خدای بترسد و از آنچه او را امین داشته اند باید که خیانت نکند

آنکه حق تعالی

آنکه حق تعالی گواهان را موعظه میکند و میگوید که گواهی باز مپوشید که هر که گواهی باز پوشد دل او بزه مند بود برای آن جل الله ذکره گفت
فعل دل بود و خدای تعالی داناست بآنچه شما میکنید و بیناست بدان لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا
مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ حق جل و علا چون بیان احکام شرعی کرد باز نمود که آنچه من فرمودم ترا نه برای آن فرمودم که مرا حاجتی بآن بود بلکه از بهر
نفع و صلاح تو فرمودم چه همه ملک آسمان و زمین مراست و در آسمان و زمین مرا مر است فرمان مراست اگر ظاهر کنید آنچه در
دلهای شماست یا باز پوشید آنرا حساب خواهد کرد و خدای تعالی آن با شما شعبی و عکرمه گفتند مراد بابدا و اخفا شهادت
و کتمان گفته که مراد کافرانست و بیان شرکست و آل عمران فرست قل ان تخفوا ما في صدوركم او تبدوه يعلمه الله و این قول ضعیف
است بعضی دیگر گفتند از علما که عامست لیکن حکم او منسوخست بآیه لا يكلف الله نفسا الا وسعها رسول گفت ان الله تجاوز
لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تكلم او تعمل خدای تعالی از امت من عفو کرد آنچه نفس ایشان با آن حدیث کنند و اهتمام کنند تا نکنند
و این قول عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ابوهریره است و این قول ضعیف است از آنکه دلیل دلالت کرده است بر نفی
تکلیف ما لا یطاق و آن از حکم جایز نبود اگرچه یک ساعت باشد پس آیه مستثنا ولی باشد اعتقادات را و ارادات را از آنکه
بیامرزد آنرا که خواهد از مستحقان عقاب و عذاب کند آنرا که خواهد از ایشان و این آیه دلیل است بر آنکه خدای را رسد که عفو کند از گنه
کاران که اگر واجب بودی عذاب کردن ایشان چنانکه اهل وعید گویند تعلیق آن کردن بمشیت نیکو نبودی و خدای تعالی بر همه
چیزی قادر است جماعتی گفته اند که خدای تعالی بنده را بهر فعل از افعال محاسبه کند جز آنکه هر چه از آن بقبول و عمل کرده باشند
آنرا بقیامت عقوبت کند اگر توبه نکرده باشد بدل آنچه بدان عزم کرده باشد از معصیت آنرا جزای بیماری و مصایب و آفات
احزان کند و درین معنی خبری روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بنده بدانچه بدو رسد از بلیتی و نکبتی و چیزی که از او ضایع
شود و چیزی که در گریبان طلب کند و در آستین او باشد تا بدانستن آن غمی بدل او رسد این همه کفارت آن بود تا گناه
خدای رسد از گناه پاکیزه شده باشد چنانکه زر سرخ از کوره زرگر بیرون آید و گفت لا يصيب المؤمن نصب و لا وصب الا مخمصة
حتی الهم يهمه و الا اذی الا كفر الله من خطاياه مومن هیچ رنجی و دردی و گرسنگی نرسد تا آن چیزی که او را غمگین کند الا که خدای تعالی
آنرا کفارت گناهانش کند و امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر اظهار کنید آنچه در دل دارید از ایمان یا پنهان کنید
امام محمد باقر علیه السلام گفت آشکارا کنید از افعال ظاهر و مردم آنرا بینند و بدانند و آنچه پنهان کنید از مردمان ایشان نه بینند
که خدای تعالی بدین هر دو جزا دهد و خبر است که روز قیامت بنده را در محشر بدارند و صحیفه اعمال او در دست او نهند تا
باز کند و در او انواع رنجی بیند چندین ساعتی در آن مینگرد و اندیشه میکند و در هیچ نکرده باشد خطاب آید که برخوان صحیفه عملت
گوید خداوندا سهو و غلط بر تو روا نیست من روا ندارم ضایع نکرده ام و در اینجا هیچ مقبول نوشته اند حق تعالی گوید توحج نکردی و لیکن
فلان روز یاد داری که قافله حاج میگذشت تو آب در چشم بگردانیدی و میگفتی کاشکی من استطاعت داشتمی تا با ایشان
بحج رفتمی گفتار تو صدق دانستم که در دیوان تو بنوشتم حجی مقبول مبرور قتاده روایت کند از صفوان که گفت با عبد الله عمر
در طواف خانه بودم مردی آمد از وی پرسید که ای پسر عمر از رسول چه شنیدی در باب گناه کاران گفت شنیدم که رسول گفت
روز قیامت خدا بنده را بعرش خود نزدیک آورد و گناهان او را با او تقریر کند و گوید ای بنده من یاد داری که فلان روز
فلان کار کردی او گوید بار خدایا همچنین است که تو میگوئی من آن گناه کردم حق تعالی گوید بنده من از تو پوشیده ام آن عمل

و فرشتگان ایمان اطلاع نه اده ام اکنون بیامرزیدم ترا و عفو کردم با مومنان خطاب آمد چنین و با کافران و منافقان بر به خلق
علی رؤس الاشهاد ندا کنند هولاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الکافرین آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون
کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا
واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر عبد الله عباس گفت که رسول فرمود که شب معراج مرا باسمان بردند چون
بسدرة المنتهی رسیدم مرا سه تحفه دادند نماز پنجگانه و خواتیم سورة البقرة و آمرزش آنانکه شرک نیاورند از امت من رسول
خدای گفت حق تعالی کتابتی فرمود و نوشتن پیش از آنکه آسمان و زمین آفرید بدو هزار سال قرآن و دو آیت که ختم سورة البقرة
بدانکه هیچ سرای نباشد که در شب این دو آیه در وی بخوانند که شیطان گرد آن گردد و در خبر است که رسول الله گفت در خانه ثابت
بن قیس بن شماس نوری برمی آید چون چراغی تابان گفت همانا که آخر سورة البقرة است که میخواند او را گفتند چه میخوانی
در سرای خود گفت آخر سورة البقرة میخوانم و در خبر است که این دو آیه در شب معراج فرود آمده بر رسول خدای در زیر عرش چون
خدای تعالی گفت یا محمد سل تعط بخواه تا بدهند گفت التحیات لله والصلوات والطیبات الطاهرات المبارکات جواب شنید
که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته رسول موافقت کرد السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین گفت اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله خدای تعالی فرو فرستاد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون
ایمان آورد رسول خدای بدانچه خدای بوی فرستاد و مومنان همه ایمان آوردند بخدای تعالی و بفرشتگان و کتابها و رسولان
و گفتند که تفریق نکنیم میان هیچکس از پیغمبران و چنانکه جهودان کردند و گفتند نؤمن ببعض ونکفر ببعض و گفتند که فرمان تو شنیدیم
و مطیع تو گشتیم بخلاف آنکه جهودان گفتند سمعنا وعصینا حکیم بن جابر روایت کند که جبریل این آیه آورد و گفت خدای بر تو و امت
ثنا گفت اکنون بخواه تا بدهند و بتلقین خدای تعالی سوال کرد و گفت غفرانک ربنا آمرزش تو میخواهیم ای بار خدایا و بازگشت هم
بالتست آنجا که هیچکس دیگر را حکم نباشد مگر ترا لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت
خدای تعالی بیان فرمود و قول آنان میکند که تکلیف ما لا یطاق روا میدارند و رد کرد گفتار ایشان را بر ایشان میگوید که خدای تعالی
تکلیف نکند هیچ تنی را الا بوسع او و طاقت او و وسع نام چیزیست که واسع باشد بر مردمان و مضیق نباشد بر وی و گفته اند که وسع دون
طاقت باشد و دلیل بر آنکه خدای تعالی ما را تکلیف دون وسع نکرده آنست که یکی از ما طاقت آن دارد که پیش از هفده رکعت نماز
بگذارد در شبانروزی و در سالی بیش از یکماه روزه دارد پس خدای تعالی ما را بدون وسع تکلیف کرده است سفیان [illegible]
گفت لا یکلف الله نفسا الا یسرها ولم یکلفها طاقتها ولو کلفها طاقتها لبلغ المجهود منها گفت تکلیف نکرد خدای
تعالی الا بخواری و آسانی یعنی آنچه آسانست که در آن شروع تواند کرد و تکلیف نکرد هیچکس را الا طاقت او و چه اگر تکلیف
طاقت کردی بکلفت رنج افتادی پس تکلیف دون طاقت کرد آنکه گفت ما را از آنچه میفرماییم هیچ نفعی نیست و از آنچه
نهی میکنیم هیچ ضرری بما نرسد او را است خیر و ثواب نفع آنچه کرده باشد و بر وی بود وزر و وبال و عقوبت آنچه کرده باشد تا
آن هیچ عاقل را شبهه نماند در آنکه جزا بر عملست و خدای تعالی با مکلفان کار بر وفق عمل ایشان خواهد از عدل گذشته
هیچ نماند الا الفضل و از هر دو گذشته نماند الا ظلم و او جل جلاله منزه است از آن قوله تعالی ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین

ای خداوند

ای خداوند ما را مواخذه مکن اگر فراموش کنیم یا خطای کنیم کلبی گفت هر گاه که بنی اسرائیل چیزی فراموش کردندی
از آنچه ایشان را فرموده بودندی یا خطای کردندی خدای تعالی طعامی یا شرابی بر ایشان حرام کردی اگر این قول
درست باشد بر وجه تغییر مصلحت بوده باشد نه بر وجه عقوبت و گفته اند که نسیان بمعنی ترکست ابن زید گفت اگر فراموش
کنیم چیزی را از فرایض و واجبات تو یا ارتکاب چیزی از محرمات تو کنیم عمدا از پیغمبر روایت کرد که رفع عن امتی الخطاء والنسیان
وما استکرهوا علیه گفت از امت من برداشته اند خطا و نسیان و آنچه ایشان را اکراه کنند بر آن بار خدایا بر ما منه
عهدی و میثاقی یعنی تکلیفی که بدان قیام بدشواری توانیم کرد و پیمان را بدان مواخذه مکن چنانکه جهودان را با آن مواخذه کردی
ذلکم اصری و در این قول مجاهد است عطا و ضحاک گفتند مراد بامر ثقل است یعنی بار گران در تکلیف بر ما منه چنانکه نهادی
بر آنانکه پیش از ما بودند آنچنان بود که در اخبار آمده که خدای تعالی در شبانروزی پنجاه وقت نماز بر امت موسی مقرر
فرمود و ایشان را زکوة ربع مال فرمود و چون جامه ایشان پلید شدی ببایستی بریدن و نماز جز در مسجد روا نبودی و چون آب
نیافتندی تیمم روا نبودی و چون گناهی کردندی آن گناه بر روی ایشان پدید آمدی و چون در سرای بعضی مشغول گشتندی
بر در سرای نخل بر نوشتی که فلان در سرای بفلان کار مشغول است و دلیل است قوله تعالی ویضع عنهم اصرهم والاغلال
التی کانت علیهم ربنا ولا تحملنا این دعاییست که عوض از و عبادتست چه اگر با این دعا نکنیم خدای تعالی خود این نکند لکن
در بیع دعا کردن ما را اعتیادی بود چنانکه گفت قل رب احکم بالحق ضحاک و سدی گفتند که مراد [illegible] در جمله تکالیف ما لا یطاق
دیگر گفتند که مراد و حدیث نفس است و وسوسه است بعضی دیگر گفتند که محبت است دیگران گفتند که عشق است یحیی بن معاذ
گفت اگر عذاب قیامت بدست من بودی عاشقان را عذاب نکردمی برای آنکه گناه ایشان اضطراری بوده نه اختیاری
اصمعی گفت در بغداد دیوانه دیدم سخت زرد روی نحیف [illegible] کودکان رسن در گردن او کرده بودند و آنچه میتوانستند
بر وی ستم میکردند و او را میرنجانیدند چون مرا دید گفت یا اصمعی صف لی بعض ما یعذب الله به اهل النار صفت کن ای
اصمعی بعضی از آنچه خدای تعالی اهل دوزخ را در دوزخ بدان عذاب کند من آن وصف میکردم گفت والله لو عذبهم بالمحبة
والرقباء والهجر لکانوا فی اشد من عذاب النار بخدای که اگر ایشان را محبت و محنت در قیامت هجر عذاب
کردی سختترین عذاب دوزخ بودی آنکه گفت لو ان مالکا علم مع العاشق ما عذب الکفار الا بالهوی ان استغاثوا
لا غاثهم بالفراق واعف عنا بار خدایا از تقصیرها در گذر و ما را عفو کن گناهان ما را بیامرز و بر ما بخشای و رحمت کن
باینجات نرسیم مگر برحمت تو و گفته اند که ما را عفو کن از اقوال و بیامرز از افعال و رحمت کن ما را از خطا بر و اسرار و گفته اند
عفو کن از صغیره و بیامرز از کبیره و رحمت کن بر ما از نسیه مرا که خداوند مایی و سید و ناصر مایی پس ما را نصرت ده
بر قوم کافران عبد الله عباس گفت چون بنده این آیه بخواند و بدینجا رسید که غفرانک ربنا خدای تعالی گوید بیامرزیدم
ترا چون گوید که ربنا لا تؤاخذنا خدای تعالی گوید مواخذه نکنم چون گوید که ربنا ولا تحمل علینا گوید بر شما چیزی ننهم که طاقت
آن ندارید چون گوید واعف عنا گوید که عفو کردم و چون گوید واغفر لنا گوید بیامرزیدم چون گوید وارحمنا گوید رحمت کردم
چون گوید وانصرنا گوید نصرت دادم شما را بر کافران سورة آل عمران وهی مائتان آیة هر که او را بخواند بعدد هر آیتی ایمنی
بدهند بر پل دوزخ و در خبر دیگر است که هر که در شب آدینه سوره آل عمران خواند روز قیامت او را دو پر دهند تا بر صراط بپرد
بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم نزل علیک الکتاب

بالحق مصدقا لما بين يديه وانزل التورية والانجيل من قبل هدى للناس وانزل الفرقان ان
الذين كفروا بايات الله لهم عذاب شديد والله عزيز ذو انتقام کلبی و ربیع بن انس گفتند
که این آیه که در اول سوره است تا قصه مباهله همه در وفد نجران آمد و ایشان شصت مرد بودند چهارده مرد از اشراف
بودند ازین چهارده مرد سه مرد پیشوا و مقدم ایشان بودند عبد المسیح و ایهم و ابو حارثه بن علقمه و ابن حجر عالم ایشان
بود در مدینه آمدند نماز دیگر با جامهای نیکو مردمانی صاحب جمال و نیکو آراسته چون در مسجد رسول آمدند رسول نماز دیگر
گذارده بود ساعتی بنشستند و در مسجد تاملی کردند وقت نماز ایشان درآمد دستوری خواستند بعد نماز روی
بمشرق کرده رسول ایشانرا گفت اسلام آورید گفتند ما اسلام آورده ایم پیش از آنکه تو آورده‌ایم گفت دروغ میگوئید
چگونه باشد با آنکه خدایرا فرزند گوئید و صلیب پرستید و گوشت خوک خورید گفتند عیسی که بود گفت پیغمبر خدای و بنده
خدای بود گفتند هیچ بنده مخلوق ادیدی بی پدر گفت از قدرت حق بدیع نیست ولیکن نمیدانید که فرزند باید که مانند
گفتند بلی گفت که خدایرا مثل و مانند نیست عیسی با او چگونه ماند عیسی زنده بود فنا پذیرد خدای تعالی زنده است که
هرگز نمیرد و خدای تعالی حافظ و خالق خلقانست و عیسی این نتواند کردن و هیچ چیز بر خدای پوشیده نیست در آسمان و
زمین و عیسی از آن هیچ نداند گفتند همچنین است گفت نمیدانید که عیسی از مادر بزاد کوچک بود چون دیگر کودکان
بغذا و تربیت کلان شد و بزرگ گشت گفتند بلی گفت چون اقرار آوردید بدین چگونه گوئید که عیسی پسر خداست جواب
نتوانستند داد و سپس حضرت رسول فرمود که خدای تعالی و اول سوره آل عمران بفرستاد و تا پس هشتاد آیه و اختلاف
که در معنی الم است گفته شده وجهی نبود اعاده کردن آن میگوید که منم خدائی که میدانم اسرار و ضمایر خلقان خدای
که هیچ خدائی نیست جز او زنده پاینده فرو فرستاد بر تو ای محمد کتابی که ذکر آن کرده است در توریة و انجیل
آن کتاب قرآنست و آن حروف مقطعه است چون الم بحق فرستاد نه بباطل درست است و راست برابر
دارنده است آنرا که پیش اوست از کتابها و پیغمبران و شرایع ایشان فرو فرستاد توریة و انجیل را پیش ازین
تا هدایتی و راهنماینده باشد مردمانرا در حق کتاب نزل فرمود و در حق توریة گفت و در حق انجیل گفت که انزل از برای
آنکه قرآن آیه آیه فرستاد و توریة و انجیل را یکبار فرستاد و توریة را از توریه گرفته اند برای آنکه آتش پنهان و مقابس
و تلویح است و بزبان عبری توریة بوده باشد یعنی شریعت و انجیل را از طعنه انجلا گرفته و اسعه برای آنکه شرع بود که
خدای تعالی برایشان موسع کرده بود و بسریانی انکلیون شده و فرو فرستاد فرقانرا یعنی آنچه بدان فرق کنند
میان حق و باطل سدی گفت تقدیر چنین است که و انزل التوریة و الانجیل و الفرقان هدی للناس و گفته اند مراد
بفرقان نصرتست برای آنکه نصرت از آسمان فرود آید بدرستی که آنانکه بخدای و آیات او کافر شدند ایشانرا عذابی
سخت بود و خدای تعالی عزیز و غالبست همه در قبضه قدرت او بند از بهر مصلحت تعجیل عقوبت فرماید از آنکه هیچ
از و فایت نشود خداوند انتقامست انتقام کشد از ایشان بحسب استحقاق ایشان ان الله لا یخفی علیه شیء
فی الارض و لا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز
الحکیم بدرستی و حقیقت که هیچ چیز بر خدای پوشیده نیست نه در آسمان و نه در زمین و نه در معاد
مستحق آنند از اجرای ثواب و عقاب بر و مخفی نیست از بهر آنکه او عالم بالذاتست با کمال علم کمال قادری

آنچه دیگران نتوانند او داند آنچه دیگران نتوانند او تواند اوست آن عالمی مصوری که در رحمها صورت نگارد چنانچه خواهد
صورتگران از آب احتراز کنند و سر قلم از آب نگاه دارند و از تاریکی احتراز نمایند و او در تاریکی سه گانه که ظلمات
ثلث تاریکی شب و رحم و شکم باشد در برابر آب صورتی نگارد که جمله مصوران از آن عاجز مانند شعر از روی تو نسخه
بچین برده سته ◦ آنجا که دو صد جابک نیکو سته ◦ در پیش مثال روی تو بنشسته ◦ انگشت گزیدند و قلم بشکسته ◦
ایشان آلت صورتی بر آرند بی معنی او بی آلت صورتی بر آرد با چندین معنی از پاره پیه چشمی بینا و از پاره استخوان گوشی شنوا
و از پاره گوشت زبانی گویا و از قطره خون دلی دانا پدید آورد روشن تر بر مثال کوشکی آفرید همه بنای عالم را اساسی قاعده که
قوی نهند و هرچند بالاتر میروند میکاهند قاعده کوشک وجود تو از ساقهای باریک تو نهاد و هرچند بالاتر میرود نمیکاهد و استوار
و قویتر از برای آن ساخت تا بدانی که آن بنا قایم بیناست چنانکه او باکسی نماند فعل او بافعال کسی نماند در صدر کوشک وجود
امیر را بر سریر امارت نشاندند تا او نفرماید چشم نبیند و تا او اشارت نکند گوش نشنود و تا او نخواهد زبان نگوید و تا او نگوید
چیزی نجوید و تا او نپذیرد دست نگیرد او پادشاه و ایشان رعیت او امیر و ایشان حشم حق تعالی از حکمت خود روا نداشت که
هفت عضو را بی امیری بگذارد روا کی داشت اقالیم را بی امامی رها کند هرگز رها نکند تا زمان بود امام باشد امام را بباید شناخت
که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پیغمبر چنین فرمود که هر که بمیرد و امام زمان را نشناسد مردن او مردن جاهلی
باشد و این خبر دلیل میکند بر آنکه زمانه از امام خالی نباشد پس قادر بر حقیقت اوست او صورت نگارد در رحمها چنانکه خواهد یکی
سیاه و یکی سفید یکی زشت و یکی خوب دراز و کوتاه و نر و ماده هیچ خدائی نیست الا او و عزیز است اگر نام او بر دیگران نهند
و بدون او اگر معبودی پرستند از خدائی حاصل نشود غالبست تواند که قهر کند حکیم است هرچه کند بحکمت و صواب کند
هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا
الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب
آنکه اوست که کتاب قرآنرا بر تو که محمدی فرو فرستاد ازین کتاب آیتی که محکم است و آن آن بود که مراد او از ظاهرش
مفهوم شود و آن اصل کتابست و ام از بهر آن گفت که مرجع متشابه با او کنند و حل متشابه بدو کنند امهات نگفت برای آنکه
این آیات در این حکم چون یک آیتست و آیتهای دیگر متشابه بهم مانند و متشابه آنست که مراد او مشتبه باشد و از ظاهرش
معلوم نگردد و ربیع و سدی گفتند محکم ناسخست که بر و عمل باید کرد و متشابه منسوخست که با او ایمان باید آوردن و عمل نباید کرد
عبد الله عباس گفت محکم حلال و حرام و فرایض و احکامست و متشابه امثال و مواعظ و گفته اند محکم آن باشد که علما او را
آن ندانند و بدانکه قرآن محکم است از یک جهت و هم متشابه بوجهی دیگر اما آنکه جمله محکم است الا حکمت آیاته یعنی او آنست که کلامش
جمله محکم است هیچ نقص بدو راه نیابد و متناقض نشود لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و آنکه جمله متشابه است چنانچه
گفت کتابا متشابها یعنی بهری بهری میماند در احکام و اعجاز و بر روایتی دیگر از ابن عباس متشابه حروف تهجی است که در
اوایل سوره است جماعتی جهودان بنزدیک پیغمبر آمدند و گفتند که ما شنیده‌ایم که از جمله آنچه بتو فرود می آید الم است بخدای بر تو که
چنین است گفت آری گفتند اگر این درست است چنان مینماید که ملک امت تو هفتاد و یک سال باشد و این حساب
جملست الف یکی باشد و لام سی و میم چهل هفتاد و یک باشد آنگه گفتند یا محمد ازین جنس دیگر هست گفت آلمص گفتند

این بیشتر است صد و شصت و یکسال است گفتند دیگر است گفت بلی المر گفتند این بیشتر است و بیست و یکست بر ما مشتبه شد
ماندایم که بر کدام گیریم بر کمتر یا بیشتر و ما باین همه ایمان نیاوریم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت او آن خدایست که بتو آیاتی
محکم فرستاد که آن اصل کتابست و دیگری متشابه اما آنکسانی که در دلهای ایشان میلی و کجی باشد و شک بود از پی آن روند
که متشابه بود برای طلب فتنه یعنی شرک و کفر و طلب تاویل او ربیع گفت که اینان وفد نجران اند که ایشان با رسول در عیسی خصومت
کردند و گفتند نه تو میگوئی که عیسی کلیم خدای بود و روح گفت بلی گفتند ما را این بس است خدای تعالی این آیه فرستاد و کلبی
گفت جهودانند چنانکه گذشت بعضی دیگر گفتند جمله مبتدعانند عایشه گفت که رسول خدای این آیه بخواند و گفت چون آنها
ببینید از این است که طلب تاویل متشابه کنند و بمتشابهات قرآن تعلق و تمسک کنند و بران جدل کنند ایشان آنانند که خدای
تعالی ایشان را فرو است از ایشان احتراز کنید و با ایشان منشینید تاویل آن چیز که معنی با او شود و انداول کشف معنی آیات محکم
تفسیر گویند بیان معنی آیات متشابه را تاویل گویند انکه بیان کرد و گفت تاویل آن جز خدای نداند و آنانکه در علم ثابت قدم و پای
برجای باشند یعنی تاویل آن خدای داند و کسانی که علم آن از خدای گرفته باشند و گفته اند معنی این آنست که تاویل آن جز خدای
نداند اما آن کسانی که راسخ شده اند و ثابت قدم اند میگویند که ما بدان ایمان آوردیم بدان همه از نزدیک خداست هم محکم و هم متشابه
در معنی اول آن بود که خدای تعالی داند و در احتمال داند و آنانکه داند گویند که ایمان آورده ایم بدان همه از نزدیک خداست و خدای
و این نیکوتر است و بهتر است از بهر آنکه خدای تعالی این کتاب بلغت عرب فرو فرستاد و در تو اسمعان و تعمیه نیست الا آنست
بعضی از و بتدبر و تامل پیدا شود و معنی بعضی چون بسمع رسد معلوم گردد و در حکمت نیکو نبود که با رسول خطابی کنند که او ندانند و رسول
با ما خطاب کنند نداند و ما ندانیم پس رسول باید که داند و راسخان که عالم ربانی اند که از اهل البیت اند و صحابه بودند و عبد الله
عباس چون این آیه بخواندی گفتی انا من الراسخین فی العلم من از راسخان علمم که تاویل متشابه دانند مفسران خلاف کرده اند که این
راسخان که اند بعضی گفتند مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و غیر او و در تفسیر اهل البیت است که مراد براسخان علم اهل
البیت نبوت اند از آنکه علم ایشان از علم رسول باشد و علم رسول از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابت لوح از قبل رب
العزت عجب از آنانکه روا دارند که تاویل متشابه جهودان دانند و روا ندارند که اهل بیت رسول دانند انس مالک و ابو الدردا
و ابو امامه گفتند که از رسول خدای پرسیدند که راسخان که باشند گفت من بر یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و عف
بطنه و فرجه فذلک راسخ فی العلم گفت آن باشد که سوگندش راست بود و زبانش صادق و دلش مستقیم بود و بطن و فرجش
عفیف باشد و این صفت معصومانست کمیل زیاد گفت روزی امیر المومنین علی دست من بگرفت و مرا از کوفه بیرون
برد چون بصحرا شدیم آهی سرد از دل گرم بر آورد و گفت یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها این دلها وعاهاست
بهترین آن بود که نگاه دارنده تر بود نگاه دار آنچه ترا میگویم الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی طریق النجاة و همج رعاع اتباع کل
ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق مردان سه نوعند عالمند ربانی و متعلمی بر طریق از نجات
و رگذشته همج و رعاع اند که بر سر آب آید که چون خشک شود طعمه آتش را شاید بدنبال هر آوازی آواز کنند و بروند با هر
بادی که بجهد میل کنند بنور علم روشنائی نجسته باشند و در علم التجا برکنی وثیق نکرده باشند ای کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان
مال و مال از نفقه بکاهد و علم از نفقه بیفزاید و دوستی علم و عالم دینی است که بدان جزا دهند و خدا را بدان پرستند و کمال طاعت با
بود در حیات و ذکر و ثنای نیکو آن بود و بعد از وفات علم حاکمست و مال محکوم ای کمیل خازنان اموال که زنده باشند مرده اند

چنان بمانند عالمان باشند اشخاص ایشان مفقود بود و مثال ایشان در دلها موجود باشد انگه گفت ها ان ههنا علما جما
اگر کسی امینم که بر گیرد و تحمل کند و اشارت کرد بسینه خویش در حدیث دراز که وصف عالمان و زکار و عالمان وقت خود کرد
در کلام بگفت بار خدایا زمین خالی نباشد از حجت تو بر خلقان اما ظاهر مغلوب اما خایف مغمور ظاهر مغلوب چون او که اولین
ائمه است و خایف مغمور چون فرزند مشرف که آخرین ائمه است از برای آنکه تا حجتهای تو باطل نشود کجا اند ایشان ایشان بعدد
اندکند بقدر و منزلت بزرگ کنند خدای تعالی با ایشان حجتهای خود نگاه دارد تا آنرا ایشان در دل اشباه خود بنهند علم ایشان را
بر حقایق ایمان واقف گردانید و باشد ایشان را راحت یقین خوش آمده باشد مستانس باشد از آنچه جاهلان از آن مستوحش
باشند و آنچه مترفان مستعار را درشت آید ایشان را نرم بود صحبت ایشان با دنیا به تنهایی بود که جانها از ان تنها معلق بود
بمحل اعلا ایشان خلفای خدا باشند در زمین و حجج او بر بندگانش انگه گفت واشوقاه الی رؤیتهم ای شوق باشد بدیدار ایشان
انکس را که این اند و بنزدیک تو راسخ و فهم نباشد و انکس که این شود اند شنیدن فهم تواند کردن نزدیک تو هم راسخ باشد و هم راسخ
راسخ علم آن باشد که تاویل متشابه غالب بود و چنانکه محکم بود و مشتبه بود و انکس که تاویل شیر شیر زند بدانست بود که محکم بتیغ
او باید کردن منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله گفت که از شما مردی باشد که بر تاویل قرآن همچنان کارزار کند که
بر تنزیلش کردم هر کسی گفت که من هستم یا رسول الله گفت نه و لکنه خاصف النعل و او آنست که نعلین من می پیراید نگاه کردند
امیر المومنین علی از حجره بیرون آمد نعلین رسول بدست گرفته بود و نیکو کرده پس او راسخ بود و فرزندان او تا یازدهم و باید که او اندیشه
نکند الا اضداد و نادان و عقل که ایشان در آیات تدبر کنند و تفکر نماید ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف
المیعاد میفرماید که آنهاکه راسخ اند در علم میگویند بار خدایا بگردان دلهای ما یعنی لطائی که مستقیم باشد دلها از حق مایل نشود و
ما را نگیرد و برسبیل عقوبت خذلان با ما مکن چون یکبار رو دوبار زیغ کرده ایشم تو ما را با خود مگذار چنانکه با کافران کردی
با ما مکن با ایشان گفتی و از ایشان حکایت کردی فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم خدایا چنانکه دلهای ایشان را بگردانیدی چون ایشان
بگردانیدند دلهای ما را بگردان بس از انکه ما را هدایت کردی و بایمان راه نمودی از لطف و توفیق و تسهیل سبیل و
بیان و نصب دلائل و از رحمت علت و آنچه اسباب مقربانست و ما را نگفت از پیش رحمت خود و روی فرست ای بخشاینده
ما بخشایی که تو بخشنده و بخشاینده بر حقیقت مراد برحمت در آیت توفیق است یعنی ثبتنا علی الایمان و الهدی امام جعفر صادق
علیه السلام گفت مراد لزوم خدمت درگاه اوست بر وجه سنت بخلاف بدعت ام سلمه گوید که رسول در دعا بسیار گفتی
اللهم مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک ای بار خدای تو مردمان را جمع گرداند و برای روزی که در ان هیچ شکی
نیست یعنی در قیامت اگرچه کافران در و شک کردند بحقیقت و درستی که خواهد بودن و این مبالغه باشد در تحقیق
وقوع و وجود کار انکه عدول کرد از خطاب بغیبت و این نوعی از فصاحت است و گفت خدای وعده خود را خلاف نکرد
آنچه وعده داده باشد هر آینه باشد ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا
و اولئک هم وقود النار کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیاتنا فأخذهم
الله بذنوبهم و الله شدید العقاب خدای تبارک و تعالی میگوید بدرستی و حقیقت که آنانکه کافر شدند و مغرور
در وحدانیت خدای و بمال و فرزند غره شدند و پنداشتند که ایشان را اموال ایشان و فرزندان ایشان فضایل

نفعی کنسنج چند اشتند و به تصور کردند مالهای ایشان و فرزندان ایشان هیچ سود نکند ایشانرا آنروز مال را ذکر کرد و فرزند بدو شود
و سیم هم باشد و اقارب و عقارب شود کسی کسی اجابت نتواند کرد و لا تجزی نفس عن نفس شیئا بمال و ملک کسی ابا زنفروشند
و فدیه قبول نکنند و لن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدی به مال عذاب خدای دفع نکند و فرزند عذاب باز ندارد
ایشان که برین اعتماد بودند ازین حساب برنگرفتند ایشان وقود آتش انگیزه دوزخند چنانکه آل و اتباع فرعون حرب عذاب
و عقاب خدای بدیشان رسید مال و ملک ایشانرا اغنا نکرد و پس خوی و عادت این جماعت همچون عادت آل فرعون است و آنانکی
که از پیش ایشان بوده اند تکذیب کردند آیات ما را و آنرا بدروغ داشتند و تصدیق نکردند لاجرم خدای تعالی ایشانرا
بدروغ ایشان و تکذیب ایشان بگرفت و بگناه ایشان مواخذه کرد و در دنیا و آخرت بعذاب ایشان مبتلا کرد و انید و عقاب خدای
سخت است و او عقوبت سخت کند چنانکه رحمت او وسیع است و نعمت او عام است قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ
إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ
كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ
حق تعالی میفرماید که بگوی ای محمد این کافرانرا که زود باشد که بر شما غلبه کنند و شما مغلوب گردید در دنیا و در آخرت شما را حشر
با دوزخ کنند و بد فرش بر بند و بد بستریست دوزخ و بد جاییست آن کافرانرا اینجا مقهور باشند و آنجا معذب در دنیا باشند
و در آخرت خسر الدنیا والآخرة مقاتل گفت این کافران مشرکان مکه اند چون این آیه آمد رسول گفت ان الله غالبکم و حاشرکم
الی جهنم دلیل برین قوله تعالی سیهزم الجمع ویولون الدبر عبد الله عباس گفت که جهودانند چون رسول روز بدر مشرکان را غلبه
کرد جهودان گفتند بخدای که این آن پیغمبریست که ما را در توریة وعده کرده اند و ما نعت و صفت او در کتاب خدای خوانده ایم
و رایت او منصور است و مردود نیست خواستند تا باو ایمان آورند چون روز احد اصحاب بکرو هزیمتی رسید شک آوردند
و گفتند این مرد آن پیغمبر نیست که ما گمان بردیم و ایمان نیاوردند و در میان ایشان و رسول عهدی بود تا بعدی پیش از اجل آن
عهد بشکستند و کعب اشرف با شصت سوار جهودان بمکه آمدند بنزدیک ابوسفیان و با او عهد بستند که دست یکی باشد در حرب
ما و لکه بمدینه آمدند خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد و گفت شما را آیتی و دلالتی است بر صدق این مقال که گفتیم ستغلبون
و تحشرون در دو گروه که فراهم رسیدند یکی از آن رسول و دیگر فرقه مشرکان قریش روز بدر که رسول و اصحاب او سیصد و سیزده کس
بودند بر عدد اصحاب طالوت روز قتال جالوت هفتاد و هفت مرد مهاجر بودند و دویست و سی و شش مرد انصار بودند و صاحب
رایت مهاجر امیر المومنین علی علیه السلم بود و رایت انصاریان سعد عباده و هفتاد شتر بود و دو اسب یکی از آن مقداد بن
و یکی از آن مرثد بن ابی مرثد و از سلاح شش درع داشتند و هشت شمشیر و آنروز از جمله شهدا از اصحاب رسول چهارده مرد مهاجر بودند و هشت
مرد انصار این یک گروه کارزار میکنند در راه خدای و گروه دیگر کافران که مشرکان مکه بودند رئیس ایشان عتبة بن ربیعه بود و ایشان
نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسب داشتند اول جنگی که افتاد آن جنگ بود و سبب آن ابوسفیان بود چنانکه قصه آن بیاید و این گروه
مسلمانانرا دو چندان خود میدیدند در محل نظر کردن چنانکه و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم و گفته اند
که مسلمانان مشرکانرا دو چندان خود میدیدند عبد الله مسعود گوید که با دل خود گفتیم گمان بردیم که ایشان شصت و هفتاد مرد
بودند بر ضعف هر چند نظر کردیم در چشم ما حقیرتر بودند تا گمان بردیم که کمتر از ما اند یکی میگفت ایشان هفتاد مرد باشند و دیگری میگفت
که صد مرد باشند چون کارزار تمام شد و برسیدیم اسیرانرا که شما چند مرد بودید گفتند که شما چند مرد بودید گفتند که هزار مرد گفته اند که

بردانم

بردانم بعضی بطمع نیم است و اگر گفت اگرچه ایشان چند سال مسلمان بودند و چندان بود آن گفت که این مثال آنست که چون کسی را
در کاری سه مرد باید اگر یکی حاضر باشد گوید احتاج الی مثلیه اگر آن و مثل مضاعف آن سه یکی باشند و این مذهب فقها بود که
رؤیت بمعنی علم بود نه بمعنی ظن بقدر احتیاج ندارد که ایشان بحزر و قیاس گفته باشند انکه گفت که خدای تعالی نصرت خود
قوت دهد آنرا که خواهد تا بدانند که رسول قتال نه بسیاری عدد و لشکر خود کردی بلکه بنصرت و معاونت حضرت حق و توفیق آنچه
خدا میکرد و بدرستی که درین عبرت و پندی و عظتی خداوندان بصیرت و بینائی را از آنکه مردی را که از شهر بیرون کنند که ناگفته از شهر
بیرون آید یا جماعتی ضعفای مهاجر و انصار بی ساز و عدت و آلت هر سه و چهار بر یک شتر سوار میشدند بی سلاح یا
چوب یا مرد پیشتر پیاده بودند با لشکری آراسته از رؤسا و از شجاعان مقاومت کرد و شجاعانرا بشکستند و مالهای
ایشان بغنیمت گرفتند و مظفر و منصور با مدینه آمدند این جای عبرت باشد خداوندان عقل را زُيِّنَ لِلنَّاسِ
حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ
وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ حق تعالی چون حدیث بدر گفت
مذمت دنیا کرد تا صحابه رسول میل بدنیا و حطام دنیا نکنند گفت بیاراسته اند از بهر مردمان دوستی و شهوت آرزوها
و شهوت معنی باشد که ایجاب صفت مشتهی کنند تا زن این گفت حسن بصری گفت که شیطان آراسته برای آنکه شیطان این
بود از آنکه خدای تعالی این شهوت را که مشتهیات اند بیان کرد و گفت از جمله آن زنانند و زنانرا از برای آن تقدیم کرد که سبب فتنه
و حبایل شیطانند چنانکه رسول گفت که النساء حبائل الشیطان زنان دامهای دیوانه و گفت لا یخلون الرجل بالمرأة فان ثالثهما
الشیطان نباید که مردی با زنی بخلوت نشینند که سیم ایشان شیطان باشد پس گاهی دام شیطان باشند و گاهی خویش
شیطان باشند و گاهی خود شیطان باشند ان النساء شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین و دیگر از جمله شهوات
و آرزوها پسرانند رسول صلی الله علیه و آله اشعث قیس را گفت ترا از دختر حمزه هیچ فرزندی هست گفت پسری دارم
از وی که اگر بدل آن جفنه ثرید بودی بمهمانان دادمی دوستتر داشتمی رسول گفت چرا چنین میگویی انهم ثمرة القلوب و قرة
العین و انهم مع ذلک مبخلة مجبنة محزنة گفت ایشان میوه دلند و روشنائی چشمند و با این سبب بخل و بددلی و سهمناک کنند
و دیگر از جمله مشتهیات مالهای بسیار است از زر و نقره و اسبان نگاره و مرغزار فرستاده یا نشان کرده بعلامتی و داغ
معین یا غیر آن در سفیدی پیشانی و دستها و پایهای ایشان ابو صالح از ابو هریره از رسول روایت کرد که قنطار دوازده
هزار اوقیه باشد و بروایت حسن بصری از انس مالک از رسول و هزار دینار باشد ابو نضر گفت پوست گاو پر از زر باشد
یعنی مقنطره بر هم نهاده باشد امیر المومنین روایت کرد که چون خدای خواست که اسب آفریند باد جنوب را
گفت من از تو خلقی خواهم آفریدن یعنی آن فرشتگان که موکل بر باد جنوب باشند خلقی که عزت اولیا و دوستان
من باشند و مذلت دشمنان من و جمال اهل طاعت من فرشتگان گفتند بار خدایا فرمان تراست حق تعالی از باد جنوب
اسبی بیافرید انگه گفت من ترا عربی آفریدم و خیر در پیشانی تو بستم و غنیمتهای مجموع بر پشت تو بود خداوند بر تو
مهربان گردانیدم و ترا بی بال پرنده گردانیدم فانت الطلب و انت الهرب ترا برای طلب آفریدم و برای هرب از دشمن
پشت تو مردان سوار کنم و تهلیل و تحمید میکنند و تو بتسبیح و تهلیل ایشان تسبیح و تهلیل میکنی انگه گفت هیچ تسبیح و تهلیل
نباشد که او بشنود الا که جواب دهد آن جواب دهد انگه گفت چون فرشتگان صفت اسب شنیدند و خلقش بدیدند گفتند

بار خدایا ما فرشتگان توایم تسبیح و تحمید تو میگوییم نصیب ما چیست خدای تعالی برای ایشان اسبان ابلق آفرید که دمهای ایشان
چون گردنهای شتران بختی چون اسب را بر زمین فرستاد و پایهای او بر زمین قرار گرفت صهیلی کرد خدای تعالی گفت
برکت بر تو باد تو آنجانوری که من بصهیل تو مشرکان را ذلیل کنم و گوشهای ایشان پر کنم و دلهاشان بر تو بترسانم چون
حق تعالی این خبرها بر آدم عرضه کرد گفت بگزین آنچه خواهی او اسب بگزید خدای تعالی گفت عز خود و عز فرزندان خود اختیار
کردی تا زنده باشی برکت من بر تو باد و بر ایشان از خلق هیچ نیافریده ام که بنزدیک من محبوبتر است از تو و این که تو اختیار
کردی و پیغمبر فرموده که یمن الخیل فی شقرها خجستگی اسبان در شقر است و جابر از رسول روایت کرد که آنحضرت
فرمود که اسبان سه فرقه اند فرس للرحمن و فرس للانسان و فرس للشیطان اسبی که خدای راست آنست که در راه خدای برای
جهاد کفار بازبندند و آنچه آدمی راست اسبی است که برای نسل و بچه نگاه دارند و اسبی که شیطان راست آنست که برو
گرو بندند و قمار بازند و دیگر از جمله شهوات جز اسبان شتر و گاو و گوسفند است و کشت و زرع کردن آنچه بیان کرده گفت
متاع تمتع زندگانی دنیاست و نزدیک خداست حسن المآب بازگشتن نیکو از آنکه ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی
قلب بشر و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
بگو ای محمد که خبر دهم شما را بچیزی بهتر از آن که شما آن را دوست میدارید و آخرت و نعمت بهشت را و مر آن میکنید و آن
کراست متقیان و پرهیزکاران و خدای ترسان راست و آن بوستانهاست که در زیر درختان آن جویهای آب روان
میرود و جویهای بهشت در خبر است که در شکاف نرود بر روی زمین رود و متفرق نگردد و آب و سبزی از جمله منزهات
دنیاست چشمها را سود دارد و روح را راحت بود سبزی نباشد بی ثمره بلکه از انواع میوه ها در و باشد تا در رنجی نرسد در
چیدن میوه بتو نزدیک شود قطوفها دانیة تا بخوف انقطاع منغص نگردد بیان کرد و گفت جاودان در آن مقام باشند
با ناز و نعمت و ایشان را در آنجا زنان باشند و نه چون زنان دنیا بلکه مطهر و پاکیزه گردانیده باشند ایشان را از بول
و غایط و استحاضه و نفاس و بهتر از اینها و آن خشنودی خداست ابو سعید خدری گفت که رسول گفت که خدای تعالی اهل بهشت
را ای اهل بهشت ایشان گویند ربنا لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک فیقول الله تعالی هل رضیتم راضی شدید از من گویند بار
خدایا چون راضی نشویم و تو ما را از آن دادی که کسی را نداده ای خدای تعالی گوید من شما را بهتر از آن دهم و فاضلتر گویند بار خدایا
از این بهتر چه باشد گوید خشنودی من چنانکه با آن خشمی نباشد هرگز گفته اند در بهشت چند چیز است بهتر از بهشت یکی لقای
خدای و دیگری خلود بهشت و دیگری جوار محمد و آل محمد و خدای تعالی بصیر و بیناست به بندگان خویش جزای اعمال بر حسب
استحقاق بدیشان رساند الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ حق تعالی میگوید آنکسانی
که میگویند که ای خدای ما بدرستی که ما ایمان آوردیم یعنی بزبان اقرار آوردیم و بدل تصدیق کردیم و قدم در دایره ایمان
نهادیم و دست در رسن معرفت تو زدیم و زبان را در ثنای تو و جوارح را بعبادت تو کار فرمودیم امید آمرزش
تو داریم بکرم خود گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار حق تعالی صفت متقیان را بیان کرد و بر سبیل مدح
گفت که ایشان آنانند که صبر کنند و صبر بر چند نوع بوده است صبر باشد بر مصیبت و صبر باشد از معصیت و صبر

باشد

باشد بر طاعت صبر بر طاعت آن باشد که خود را به بند او بسته دارد و اوقات نماز را مراقب کند و روزه فریضه و سنت را
بصبر و احتمال مشقت تلقی کند و بر زکوة و حج و جهاد نفس خود را مطمئن گرداند و چون مصیبتی بدو رسد بگوید انا لله و انا الیه راجعون
صفتی دیگر متقیان را آنست که راست گویندگان باشند در آنچه گویند آمنا آنرا بدل تصدیق کنند اقرار کنند
از آنکه تا در گفتار ایشان کذبی نیفتد در خبر است که چون مرد یکبار و دو بار راست گوید بر راست گفتن معروف شود
نام او در جریده صدیقان بنویسند و اگر دو بار کذب گوید عادت شود او را بنزدیک خدای تعالی و او را از جمله کذابان
بنویسند دیگر نماز کنندگان و دعا کنندگان باشند که اموال خود را در طاعت خدای نفقه کنند و در رضای خدای
صرف کنند در خبر است که ما طلعت شمس قط الا بجنبیها ملکان یقولان اللهم اعط کل منفق خلفا و کل ممسک تلفا
هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که بر پهلوی او دو فرشته باشند که میگویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و هر بازدارنده را
مال تلف کن و دیگر ایشانند آنها که استغفار کنند و از خدای آمرزش خواهند بسحرگاهان مجاهد گفت نماز کنندگان باشند
بشب بیان آنکه کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون حسن بصری گفت بشب نماز کنندگان باشند تا
بوقت سحر آنگه در وقت سحر باستغفار مشغول باشند عبد الله عمر شب نماز کردی چون وقت سحر شدی تا
صبح باستغفار مشغول بودی رسول خدا گفت که خدای تعالی چند آواز دوست دارد آواز خروس و آواز آن کسی که
قرآن خواند و آواز کسی که در وقت سحر استغفار کند و او پیغمبر گفت از جبرئیل پرسیدم که کدام وقت فاضلتر است
گفت ندانم الا وقت سحر و او پیغمبر گفت از جبرئیل پرسیدم که کدام وقت عرش خدای بجنبید لقمان پسر خود را گفت
ای پسر نباید که خروس از تو زیرکتر باشد بوقت سحر برخیزد و استغفار کند و تو خفته باشی و در تفسیر اهل البیت است
که این آیه در حق امیر المؤمنین علی است الصابرین نظیره الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة و المستغفرین
نظیره کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ
قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ انس مالک روایت کرد که پیغمبر
گفت هرکه او این آیه بخواند و در آخرش بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین خدای تعالی بعدد هر حرفی فرشته بیافریند تا
برای او استغفار کنند و از خدای تعالی آمرزش خواهند تا روز قیامت در خبری دیگر آمده که هرکه این آیه بخواند حق سبحانه
هشت در بهشت بر روی او بگشاید و هفت در دوزخ بر او در بندد ابو الغالب القطان گفت تجارت بکوفه آمدم
و در همسایگی اعمش فرود آمدم در آخر شب این آیه بخواند و در آخرش میگفت و انا اشهد بما شهد الله به و استودع
الله هذه الشهادة و هی عند الله ودیعة حتی یؤدیها الی یوم القیمة با خود گفتم همانا خبری باشد که او شنیده است در این باب
دیگر روز پیش او شدم و او را گفتم دوش آیة الشهادة میخواندی و در آخر آن کلماتی میگفتی در آن باب خبری شنیده گفت
گفتم مرا روایت کن گفت نکنم تا یکسال در سرای من مقام نکنی و خدمت من نکنی و من کارهای خود ساخته بودم و بر سر او
بودم بار یکسال در مقام کردم چون یکسال برآمد گفتم ای شیخ سال تمام شد گفت حدثنی ابو وائل عن عبد الله مسعود
انه قال سمعت النبی گفت از پیغمبر شنیدم که هرکه این آیه بخواند و از پی او این کلمات بگوید حق تعالی گوید عبدی وفیت بعهدی
و ادیت الی امانتی و هو التوحید و انا اولی من وفی بالعهد ملائکتی افتحوا له ابواب الجنان فیدخلها من ای باب شاء بنده من
بعهد من وفا کردی و امانت من ادا کردی که آن توحید است و من اولیترم که بعهد خود وفا کنم ای فرشتگان من درهای بهشت

بروبکش بیندازش در هر دری که خواهد در بهشت آید و رسول فرمود که دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگر را گفت از کجا می آیی گفت
از نزد یک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد و خدای را می آزرد و اینک دیوان او سیاه بگناه باسمان میبرم این دوم
فرشته گفت و عجب آنست که من بنام او براءة آزادی او از آتش دوزخ بزمین میبرم این فرشته تعجب فرو ماند گفت چرا چنین
آمد گفت چون تو چاشتی او آیة الشهادة بخواند خدای تعالی گفت من گناه و معصیتش در کار ایمان و معرفت او کردم و در خبر است که
مردی برنا بود چنانچه عادت زوار آوران باشد بنزدیک بحر مینی رفت و هفت سنگ برگرفت و میفرداشت و چند خشت را
هر یکی گفت اشهد یا حجر انی اشهد ان لا اله الا الله چون شب در آمد در خواب دید که قیامت برخاسته است و خلقان را در صعید
سیاست داشته اند و حساب میکنند نامه او بدست او نهادند و حساب بر آوردند و سیئاتش بر حسناتش بیفزود او را بسوی
دوزخ بردند چون بدر دوزخ رسید کوهی عظیم حایل شد بدری دیگر شدند کوهی دیگر پیدا شد و حایل شد تا همچنین بهفت در دوزخ بیامد
او را از هر جانبی کوهی منع میکرد و از در او در رفتن مانع بود زبانیه دوزخ گفتند شما را با این بنده چیست گفت حساب این بنده و کرده
و سیئات او بر حسنات بیفزود و او را بدوزخ میبریم آن سنگها گفتند این مرد ما را گواه گرفت که خدا یکیست ما رها نکنیم که او را
بدوزخ برند این اشارتست بآنکه مردی سنگی را گواه گرفت آن سنگ او را رها نکرد که بدوزخ برند کسی که در هفتاد سال
خدای را گواه گرفته باشد چگونه رها کند که او را بدوزخ برند کلبی گفت که سبب نزول این آیت آن بود که دو حبر از احبار یهود شام بمدینه
آمدند با یکدیگر گفتند نیک ماند این مدینه بمدینه مهاجرت پیغمبر آخر الزمان چون بمسجد در آمدند حضرت رسالت پناه را بدیدند
او را بعلامات و صفات بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله ایست اگر جواب دهی ایمان آوریم گفتند اخبرنا عن اعظم
شهادة فی کتاب الله یعنی بزرگترین گواهی که در کتاب خداست ما را خبر ده حق تعالی این آیه فرستاد و گواهی او خدای
تعالی که جز او هیچ خدایی نیست مفسران در معنی گواهی خدای خلاف کردند مجاهد گفت حکم الله خدای حکم کرد بعجب صنع و حکم
و احوال متقن خود که او یکیست و جز او خدایی نیست ابو العالیه گفت و شهد فی کل محکمه و تسکینه ابدا شاهد و فی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد در خبر است که ابو شاکر الدیصانی با جماعتی زنادقه در موسم حج بنزدیک امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت
یا ابن رسول الله انک لاحد النجوم الزواهر و اباؤک کانت بدورا بواهر یعنی تو یکی از ستارگان تابانی و پدران تو ماه درخشان
و هر یکی ماه تابنده بودند و چون ذکر علما کنند انگشت کهتر بتو مهتر بجنبانند ای دریای موج زننده ما را خبر ده که دلیل بر حدوث
عالم چیست امام جعفر صادق علیه السلام تخم مرغی بخواست و بر دست نهاد و گفت هذا حصن ملموم داخله غرقی رقیق
تطیف به کالفضة السایلة والذهب المایعة ثم انها تنفلق عن صورة کالطاوس ادخله شیء غیر ما عرفت قال
لا قال هذا هو الدلیل علی حدوث العالم این حصنی است منفرج در اندرون او پوستی است تنک در اندرون او سپیده
چیزی چون نقره روان و زرد گداخته پس شکافته میشود از صورتی چون طاوس آنکه چیزی دیگر در رو پیدا شد جز آنکه تو میدانی
گفت نه گفت اینست دلیل بر حدوث عالم گفت یا ابن رسول الله نیکو گفتی و دانستی که ما نپذیریم الا آنچه بچشم ببینیم
و بگوش بشنویم و ببینی ببوییم و بدهان بچشیم و بدست بسایم امام جعفر صادق علیه السلام گفت این حواس بخت و
این هیچ سود ندارد بی دلیل عقلی گفت خدای گواهی میدهد که جز او خدایی نیست و فرشتگان و مومنان و گواهی فرشتگان
و مومنان اقرار باشد بیانش قالوا بلی شهدنا علی انفسنا ای اقررنا رسول چون دعوی کرد که من فرستاده او ام
همتا و انباز نیست گفتند گواه تو کیست بر آنکه تو فرستاده اویی گفت بار خدایا این کافران از من گواهی میخواهند

من گواه توام قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم گفتند یک گواه کار بر نیاید گفت گواهی دیگر با من گواهی میدهد که علم کتاب نزد
اوست و من عنده ام الکتاب یعنی آنچه اوصاف مخالفان گفتند جهودان منافقان گفتند که آنست که از جهودان از زخم
تیغ او در دایره اسلام آمدند و بعضی بذلت جزیه بر گردن خود قبول کردند رسول را گفتند گواه تو خداست ما خدا را نشناسیم
و گواهی بسر صحت نپذیریم گواه از زمین گفت هر چه انگشت بدان نهند گواه منست بر صدق دعوی من از روی خبر گوید که با رسول
بودیم که بعضی از اعراب پیش آمد گفت از کدام قبیله گفت از فلان قبیله گفت کجا میروی گفت با قبیله خود گفت رغبت
رغبت کنی در چیزی که صاحب تو باشد تا قبیله تو گفت آن چیست گفت اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله گواهی ده که
یکیست و من رسول اویم اعرابی گفت و من یشهد لک علی هذا کیست که گواهی دهد ترا بدین رسول نگاه کرد درختی سمره بود
بر کنار بیابان خشک شده بود و گفت آن درخت مرا گواهی دهد مرد در عجب آمد گفت یا اعرابی برو و آن درخت را پیش من خوان
بگوی که رسول خدا ترا میخواند اعرابی برفت و گفت ایها الشجر اجیبی رسول الله اجابت کن رسول خدا را درخت بر خویشتن بجنبید
و عروق خود را از زمین بر کند و زمین می شکافت و می آمد تا پیش رسول آمد و بایستاد رسول گفت بم تشهدین ایتها الشجرة بچه گواهی
میدهی ای درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و خداوند علم گواهی میدهند بر وحدانیت خدای بعضی مفسران گفتند
پیغمبران اند این کیسان و گفت صحابه رسول اند از مهاجر و انصار مقاتل گفت اهل کتاب اند آنانکه ایمان آوردند چون عبدالله سلام
در تفسیر اهل البیت است علیهم السلام که امیر المومنین علی است بیانش و من عنده ام الکتاب که علمای اسلام گویی
او مقتدای ایشان است و اگر اهل البیت گویی و مقتدای ایشانست و اگر احبار اهل کتاب گویی او بکتاب ایشان
عالمتر است پس آیه را بر وی حمل کردن اولی بود و او گفت و الله لو ثنیت لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم
و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم حتی یزهر کل کتاب من هذه الکتب و یقول یا رب ان علیا
قد قضی بقضائک گفت اگر بالش نهند مرا و من بر وی نشینم حکم کنم میان اهل توریة بتوریة ایشان و اهل انجیل بانجیل ایشان
و اهل زبور بزبور ایشان و اهل قرآن بقرآن ایشان تا که مفاخرت کنند هر یکی از این کتابها و میگویند بار خدایا علی بن ابی طالب
حکم بقضای تو کرد و جابر عبدالله انصاری روایت کرد از رسول که گفت که عالمی که بر بستر خود تکیه کند و در علم خود مینگرد بهتر است از
عبادت عابدی که هفتاد سال خدا را پرستد انس مالک روایت کند از رسول که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است
و درس او تسبیح است و بحث او جهاد است و آموختن آنکه نداند صدقه است و با یاد دادن آن باهلش قربت است
بخدای است برای آنکه عالم معالم حلال و حرام است و علامت راههای بهشت و در وحشت انیس است و در غربت
رفیق است و در خلوت محدث است و در ضراء و سراء و نیک و بد دلیل است و بر دشمنان سلاح است و نزدیک
غربا قربت خدای تعالی را رفیع کند قوم او ایشان در خیرات پیش رو کرده اند هر که بدیشان اقتدا کند و بر پی ایشان
رود و باعمال ایشان نگرد و بافعال ایشان اقتدا کند فرشتگان در حلقه ایشان رغبت کنند و پر و بالهای ایشان بمالند و در نماز
برای ایشان استغفار کنند هر تری و خشکی که باشد برای ایشان آمرزش طلب کند تا ماهیان دریا و هوام آن و سباع
زمین و چهار پایان او و ستارگان آسمان بدانید که علم حیات دلست بر نابینایی و نور چشمست از ظلمت و تاریکی و قوت
از ضعف بندگان را بپایه آزادان رساند و بمجالس ملوک اکنند اندیشه در و برابر روزه باشد و درس او برابر قیام بود
حرام و حلال را باو شناسند و رحم بدو پیوندند پیش و علمست عمل تابع او است نیکبختان ازو الهام دهند و بدبختان ازو محروم

کردند قائما بالقسط گواهی بعدو در اعمال خدای تعالی قایمست بقسط یعنی بعدل و داد و عادلست و از شرایط گواه آنست که عادل
بود چه اگر عدل نبود بر گواهی او اعتماد نباشد ای عجب گواهی عدالت شرطست بنزدیک تو و در حاکم عدالت شرط نیست اگر گواه عادل
باید حاکم اولیتر که عدل باشد بنگر که خدای تعالی عدل را با توحید چگونه مقرون کرد تا آنجا که بر توحید گواهی میدهد بعدل بشرط کرد و در موضع
حال آورد تا بدانی که عدل از اوصاف مدحست و توحید بی عدل مطرود است و اهل معانی گفتند که معنی قائما بالقسط مدبرا له باشد
و گفته اند مجازیه بالاعمال العباد بالعدل چندکانرا بعدل پاداش دهد و بشر اجزا دهد لا اله الا هو هیچ خدای نیست الا او و تکرار برای
آن کرد که اول توحید تقریرست و دوم توقیف و تعلیمست و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که اول گفت بگوی که
یکیم و دوم بگوی که من یکیم چنانکه خود را وصف کردم عزیز و حاکم و محکم کار و حکیم و عالم بحقیقت بدانید که دین من بنزدیک
خدای اسلامست قتاده گفت شهادة ان لا اله الا الله و ایمان آوردن بدانچه رسول آورد از نزدیک خدای اینست دین خدا ست
که برای خود کرد رشت پیغمبران را بدان فرستاد و اولیای خود را بدان فرمود و جز آن از بندگان خود نپذیرد و بندگان را جز بدان
دهد و جز بدان رضا ندهد و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من
یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب محمد بن جعفر بن الزبیر گفت این آیه در باب ترسایان نجران آمد که خلاف
کردند در عیسی و مراد بکتاب انجیل است یعنی خلاف نکردند آنکسانی که ایشانرا کتاب انجیل دادند الا پس از آنکه علم
انجیل بایشان آمد و بیان کرد در وحدانیت خدای و عبودیت عیسی از بغی و ظلم و ستم که در میان ایشان بود و هر که کافر شود
به بینات و دلایل او خدای تعالی زود حساب بس بر نماید که اینها را پاداش خود برد و آنچه مستحق آنند از عذاب بدیشان رساند
کلبی گفت در حق جهودان و ترسایان آمد چون مسلمانی را رها کردند و اختیار جهودی و ترسایی کردند خدای تعالی گفت اهل کتاب
یعنی این دو فرقه خلاف نکردند الا پس از آنکه علم بایشان آمد که دین حق مسلمانیست نظیره و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب
الا من بعد ما جاءتهم البینة فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن و قل للذین اوتوا الکتاب
والامیین ءاسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولوا فانما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد
جهودان و ترسایان گفتند ای محمد تو ما را جهود و ترسا خوانی و جهودی و ترسایی مارا نسبتی است و دین ما اسلامست خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای محمد اگر با تو حجت آورند و خصومت کنند بر دین اسلام تو بگوی ایشانرا که من که محمدم اسلام آوردم
و تن بدادم و انقیاد نمودم خدای را جل جلاله و روی را از آن اختصاص کرد که شریفترین اعضای اوست چون روی متابع و منقاد
باشد دیگر اعضا با نتوانند کرد و شما که جهودان و ترسایانید جهودی و ترسایی بر اسلام اختیار کرده اید و دعوی مسلمانی
بی معنی کرده اید و بمدعوی قناعت کرده اید و من و آنکس که پیروان منند خدای را و فرمان او را گردن نهاده ایم و گفته اند
مراد بوجه نیتست یعنی نیت خالص کرده ایم خدای را و بگوی ای محمد کسانی را که کتاب داده اند جهودان و ترسایان
و کسانی را که ایشان نانویسندگانند نتوانند خواندن و نوشتن از مشرکان عرب که آیا اسلام آورده اید شما گفته اند این استفهامست
و در معرض امرست یعنی اگر اسلام آورند راه راست یابند چون رسول این آیه بر ایشان خواند گفتند اسلام آورده ایم جهودان
گفتند چگوئید در حق عیسی او را پیغمبر خدای دانید و کلمه او را بشناسید گفتند نه ترسایان را گفت عیسی را بنده و آفریده و حجت
وارنده خدای شناسید گفتند معاذ الله که عیسی جز خدا باشد رسول خدای گفت پس دروغ گفتید که ما اسلام آورده ایم
اسلام آنکس دارد که در دین که من گفتم خلاف نکند خدای تعالی گفت اگر ایشان برگردند و فرمان ترا قبول نکنند بحقیقت که

بتو

بتو پیش از رسانیدن نیست تو برسان اگر قبول کنند خود نیکو و اگر نکنند مرکج خداوندم آفریدگارم بنام بر احوال ایشان
و بعواقب کار ایشان و بمقادیر استحقاق ایشان از ثواب و عقاب ان الذین یکفرون بایات الله و یقتلون
النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم اولئک
الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة و ما لهم من ناصرین آنانکه کافر شدند بآیات خدای
تعالی و پیغمبرانرا بناحق میکشتند و با کسانی که بداد و عدل میفرمودند از مومنان ایشان قتال میکردند ایشانرا بشارت
ده بعذابی دردناک و رنجی نشده ابو عبیده روایت کرد که از رسول پرسیدند که ای الناس اشد عذابا یوم القیمة روز
قیامت که را عذاب سختتر بود گفت من قتل نبیا آنکسی که پیغمبری را بکشد پس از آن کسی که او کسی را بکشد که امر معروف و نهی
از منکر کند آنگه این آیه خواند و گفت از بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را بکشتند در اول روز صد و دوازده مرد برخواستند از
عباد بنی اسرائیل که امر معروف و نهی منکر کنند آنگه ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند و ایشان آنانند که خدای تعالی ایشانرا
وصف کرد درین آیه و آن در حق ایشان فرستاد و عبدالله مسعود از پیغمبر روایت کرد که او گفت بد قومی اند قومی که
کسی در میان آن قوم امر بمعروف و نهی از منکر کند او را بکشند و بد قومی باشند که امر بمعروف و نهی از منکر نکنند
و بد قومی باشند که مومن در میان ایشان بتقیه مشغول باشد و زندگانی کند آنگه خدای تعالی گفت ایشان آنانند که اعمال
و کرده های ایشان باطل شده در دنیا و آخرت برای آنکه بر وجه مامور عمل نکرده باشند و ایشانرا در قیامت یاری و شفیعی
نباشد و گفته اند که مراد بآیات درین آیه کتاب خدای و قرآنست و آیه را بر عموم حمل میتوان کرد الم تر الی الذین اوتوا
نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم
معرضون ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات و غرهم فی دینهم ما
کانوا یفترون فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت وهم
لا یظلمون کلبی از ابو صالح از عبدالله عباس روایت کند که از اهل خیبر در عهد رسول مردی و زنی زنا کردند و
ایشان در میان قوم خود شریف بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود رجم خواستند و بنزدیک رسول آمدند امید آنرا
که بنزدیک او تخفیف بود و این حکم را ازو پرسیدند رسول صلی الله علیه و آله برجم فرمود ایشانرا نعمان بن ابی اوفی و عمرو بن الحرث
گفتند جرت علینا بر ما جور کردی بر ایشان رجم نیست رسول گفت راست نمیگوئید دروغ میگوئید بر ایشان
رجمست در توریة همچنین است گفتند نیست توریة را بیاوردند و بنهادند و گفتند انصاف ما را ای محمد رسول گفت
میان شما که توریة بهتر میداند گفتند مردی اعورست که بفدک میباشد او را ابن صوریا میگویند کس فرستادند و او را
بمدینه آوردند حضرت توریة را خواست و او بنشست و توریة را میخواند چون بآیه رجم رسید دست بر روی آن نهاد
و بپوشید و برنخواند عبدالله سلام برخواست و دست او از آنجا برداشت و آن برخواند رسول گفت بدانستید که حکم
آنست که من کردم و توریة تو مطابق قول الحکم نیست و حکم در توریة نیست چنین بود که مردی محصن و زن محصنه چون زنا کنند
و بر بینه بر ایشان ثابت شود ایشانرا رجم باید کرد و اگر زنی آبستن بود رها کنند تا بار بنهد آنگه رجم کنند رسول هر دو را فرمود
تا رجم کنند خدای تعالی درین قصه آیه فرستاد و گفت نه بینی و ننگری ای محمد آنکسانرا که ایشانرا نصیبی دادند
از کتاب توریة چون عبدالله صوریا و نعمان بن اوفی و عمرو بن الحرث ایشانرا دعوت میکنند و با کتاب خدای که توریة است

میخوانند تا حکم کنند میان ایشان برجم پس جماعتی از ایشان اعراض میکردند و اعراض میکنند پس از آنکه دانسته‌اند که آن آیه در توریت است
و انکار میکردند و دلیری که کردند بدان کردند که ایشان گفتند با خود تسلا کردند که آتش جز بعدد الا روزهای شمرده گفته‌اند که چهل روز
ایام عباده عجل خواهد شد حسن بصری گفت هفت روز خواهد شد و بفریفت ایشان را و مغرور گردانید در دین ایشان آن افترای
که ایشان کردند و آن دروغ که ایشان گفتند و آنچنان بود که گفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و گفته‌اند که این گفتند
نحن ابناء الله و احباؤه پس چگونه باشد حال ایشان چون ما ایشان را جمع کنیم بران روزی که در آن روز شکی نیست یعنی بران جزا
دادن دران روز مومن را و کافر را و بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان را نکیرند از ثواب و عقاب ایشان از آنچه مستحق باشند
در زیادت ناکردن عبد الله عباس گفت اول [illegible] که در ان روز [illegible] شد خدای تعالی ایشان را بر سر [illegible]
رسوا کرد [illegible] قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک
ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل
فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت وتخرج المیت من الحی وترزق من تشاء
بغیر حساب معاذ جبل گفت مرا وامی بود رسول خدای گفت این آیه برخوان آنگه بگوی یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما تعطی
من تشاء منهما فاقض عنی دینی هر که این آیه برخواند اگر وام او چندان بود که در زمین [illegible] خدای تعالی بگزارد و گروهی از رسول گفت که چون
خدای خواست که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک بزمین فرستد در ایشان بعرش مجید آویختند
گفتند بار خدایا ما را بزمین خواهی فرستادن بسرای ذلت و معاصی ما از عرش بکیرد و [illegible] خدای تعالی گفت بجلالی
که شما را بخواند در عقب هر نماز فریضه الا که او را در حظیره قدس جای دهم بران چه که باشد و بچشم رحمت در وی نکرم هر روزی هفتاد بار و
هفتاد حاجتش روا کنم که کمینه آن مغفرت و آمرزش بود و از دشمنانش نگاه دارم و بر دشمنش نصرت دهم و او را بهشت
هر چیز بدهم الا مرگ عبد الله بن عمرو بن عوف روایت کرد از پدرش از جدش که رسول عام الاحزاب بشارت سلمان
بفرمود تا گرد مدینه خندق کنند هر چهل گز بده مرد اصحابی دادند سلمان کاه بیاری بنزدیک مهاجری آمد بیاری [illegible]
انصار میرفت [illegible] و اوس [illegible] و خزرج [illegible] و مهاجر گفتند سلمان از ماست انصار
گفتند که از ماست و اوس و خزرج همچنین تا از میان ایشان خصومتی برخواست آنچه بود [illegible]
گرفتند خبر رسول آمد برخواست و بیامد و گفت شما را چه بوده است گفتند یا رسول الله اختلفنا فی سلمان ما میگوییم از ماست و
ایشان میگویند از ماست رسول گفت چه دعوی است که شما میکنید نه از شماست و نه از ایشان سلمان از ماست السلمان
منا اهل البیت ای عجب این حال تو [illegible] چون بر قیامت آیی با بار گناه آدم که ترا چند روی بکرده‌اند [illegible]
کند ابراهیم از تو تبرا کند رسول که ترا چند روی بکرده اند سر در پیش افکنند چون نظر رحمت در آید توقیع سعادت بنام تو [illegible]
آدم علیه السلام گوید فرزند منست نوح گوید بر شریعت منست ابراهیم گوید بر ملت منست مصطفی گوید از امت منست حق
تعالی گوید این دعوی مختلف است بنده بنده منست راوی گوید مرد سلمان و حذیفه یمانی و نعمان بن [illegible] در باشش انصاری
در جهل گز بودیم و بکار خویش مشغول میبودیم سنگی بدید آمد بزرگ سخت که آهن ما در کار نکرد ما سلمان را گفتیم که ای سلمان رسول را
ازین خبر ده تا چه فرماید سلمان بیامد و رسول را خبر داد و برخواست و بیک خندق آمد و دو ران سنگ نکاه کرد و آنگه کلنگ از دست
سلمان بستد و خود بخندق فرو شد و یکی زخم بزد و ثلثی از ان سنگ بشکست و نوری از آنجا بتافت که جمله مدینه نور بگرفت پنداشتی

که چه غنیمت در خانه تاریکی رسول تکبیر کرد و مسلمانان همه تکبیر کردند آنگه ضربتی دیگر بزد و ثلثی از سنگ بشکست نوری عظیم پیدا شد
که جمله مدینه نور بگرفت و رسول تکبیر کرد و مسلمانان تکبیر کردند و بزد ضربت سیم و جمله سنگ بریخت و نوری پیدا شد و رسول تکبیر کرد و مسلمانان
تکبیر کردند سلمان دست رسول بگرفت و رسول را بالا آورد سلمان گفت امروز عجایبی دیدم که هرگز آن عجایب هرگز ندیدم رسول گفت چون ضربت
اول بزدم آن نور پیدا شد و در میان آن نور کوشکهای [illegible] دیدم که هرگز آن عجایب ندیدم رسول گفت چون ضربت اول بزدم و آن نور
پیدا شد و در میان آن نور کوشکهای حیره و مداین کسری دیدم که کانها انیاب الکلاب پنداشتی که دندانهای سگانست و جبرئیل مرا خبر داد که امت
من بران ظفر یابند آنگاه ضربت دوم بزدم و آن نور که پیدا شد در آنجا کوشکهای قیصر از زمین روم مرا پیدا شد پنداشتی که دندانهای سگانست
و جبرئیل مرا خبر داد که امت من بران ظفر یابند آنگاه ضربت سیم بزدم نوری پیدا شد آنجا کوشکهای صنعا یمن بنمود پنداشتی که دندانهای سگانست
جبرئیل مرا خبر داد که امت من بران ظفر یابند شد مسلمانان خوش شدند باین بشارت و وعده و گفتند سپاس خدایرا که ما را وعده نصرت
داد منافقان گفتند عجب نیست این کار شما از خوف خندق میکنید و زمین شهر بیرون [illegible] همچنین تمناهای باطل میکنید خدای تعالی این
آیه فرستاد و اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و این آیه فرستاد از بهر زیادة تعجب ایشان قل اللهم
عطا [illegible] گفت این میم که در آخر اللهم است جامعیت مر معنی را که او بشش میم است و در خبرست که خدای تعالی در بعضی کتب منزل
است که انا مالک الملوک و ملک الملوک قلوب الملوک بیدی من پادشاه پادشاهانم دلهای و مویهای و پیشانی ایشان بدست
منست اگر بندگان من طاعت من کنند پادشاهان را بر ایشان مهربان کردانم مشغول مباشید بدشنام دادن و لعنت کردن پادشاهان بلکه
من آیند و توبه کنید تا دلهای ایشان شما مهربان کردانم معنی این آیه آنست که بگوی ای محمد که ای بارخدای یا مالک الملک خداوند پادشاهی
تؤتی الملک بدست قدرت تست بدانکس که تو خواهی میدهی کلبی گفت یعنی محمد و اصحاب او کلبی [illegible] آنکس که تو خواهی یعنی روم و عجم
و سایر امم سدی گفت از جباران [illegible] و بنده‌کان مطیع خود دهی وراق گفت ملک هوا و نفس و قهر هوا و غلبه و چنانک سلیمان
داد که در خبرست که در مطبخ او هر روزی چهل هزار گاو و خروار گوسفند و بیرون از ان دیگر حیوانات و از کسب دست خود روزی
و بعد و نان جوین قناعت کرده بود و جامه برهم چهار پستی اسرافکنده و نفس بخضوع و خشوع و در مسجد شدی و با مسکینی
پهلوی او بنشستی و گفتی انا مسکین جالس مسکینا درویشی با درویشی نشسته است و ملک انراد هر کسی که خواهی [illegible]
نفس شود و هوا بر او غالب شود چنانکه گفت ارایت من اتخذ الهه هواه پادشاه آنست که او نخود پادشاه است و گفته
صحت نفس است که رسول گفت من اصبح آمنا فی سربه معافا فی بدنه وعنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها مرکوره
و بعافیت و تندرست و قوت یکروزه دارد پنداری که مملکت دنیا همه او راست و گفته‌اند که قناعت رسول گفت ملوک الجنة من
امتی القانع یوما بیوم پادشاهان بهشت باشند هر آنکه قانع باشند بقوت یکروزه خویش و گفته‌اند که ملک
قیام اللیل است بشب بنماز [illegible] کار سعادت ساختن من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل هر که بترسد [illegible]
و هر که شبگیر کند بمنزل رسد و اصلی که [illegible] بنای دنیا و ملک بملکت قرار نرسد حق تعالی باز نمود که ملکت هیچ بر یک کس نماند
عزل و امارت در دست منست آنرا که خواهم ولایت دهم و آنرا که خواهم معزول گردانم و دنیا و ملکت دنیا بر یک کس جاوید نماند
الیوم عندک وامسها وحدیثها وغدا الغیرک کفها والمعظم امروز در دست تو باشد و فردا در دست دیگری باشد بهلول مجنون که
عقلای مجانین بود در عرفات هارون الرشید را دید که آورده‌اند و مردم را میزد بر بالای رفت و گفت ای پادشاه معرفه شتم
این حدیث هارون مهرانه و خروج بیرون کرد بهلول را دید گفت چرا مرا چه میکوبی گفت حدثنی فلان عن فلان عن ابن مسعود انه قال

روایت رسول صلی الله گفت علی چهار روز بکمیل ضرب الاطره رسول خدا را انجا دیدم نشسته بود و انگوشتی ضرب الاطری بود و کسی نمیزد و بدو نمیراند
بهلول اپیش فرو خواند گفت عظنی و اپندی ده گفت انا الملک الذی فی یدیک ثم ان نقل الیک و عنقریب ینقل الی غیرک گفت ای
ملک این ملک که میبینی که در دست تست در دست دیگری بوده است و از او بتو انتقال کرده و روزی باشد که از تو بدیگری انتقال کنند
وحلول الدنیا ان اسس تبلیناته حلوا عنها و خلوا لنا و خلت باکلها و خلوا و تخلیها القوم بعدنا و گفت این مراد بملک عظیم است عجب از کسی
که گویند ملک دنیا با مرخص است کسی که خواهیم و هیم ملک و است ملک دنیا و ملک آخرت و هر یکی را وصفی است یکی را تعظیم یکی را تکبیر
هرو و با امیرالمومنین علی سلام اشده ملک دنیا ملک است و آتیناهم ملکا عظیما ملک عقبی ملک بهشت است و از در روایت
ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا غم فی الخلد لا ینکره فی محل و تنزع الملک ممن تشاء دشمنان او بستاند و بدوستان او دهد باستحقاق
از ایشان بستاند و باستحقاق با نیای جنت و تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و تعز من تشاء عزیز کردانی آنرا که خواهی و
ذلیل کنی آنرا که خواهی یعنی محمد و اصحابش را ایشانرا عزیز کردانید تا در مکه شدند با فتح و ظفر از آنجا که گریخته بودند مضطر و کفار قریش را
ذلیل کرد تا در بدر مقهور و مغلوب کشته شدند عزیز کنی آنرا که خواهی بتوفیق طاعت و ذلیل کنی آنرا که خواهی بخذلان و حرمان عزیز کنی آنرا که خواهی
بقناعت و رضا و ذلیل کنی آنرا که خواهی بحرص بر حطام دنیا قانع عزیز است و طامع ذلیل الطامع فی وثاق الذل و هب منبه گوید عز و ذل
بیرون آمدند و در عالم جولان کردن گرفتند قناعت در پیش ایشان افتاد از پای در آمدند و بیفتادند رسول گفت من قنع شبع و من
لا یقنع لیشبع قانع اگرچه گرسنه است سیر است و طامع اگرچه سیر است گرسنه است مالی که آنرا نهایتی نیست قناعت
القناعة مال لا ینفد بیدک الخیر خیر بفرمان تست و در قبضه قدرت تست کسی بر آن قادر نباشد جز از تو خیری که از جانب تست همه از تست
اما بنفسه و اما بواسطه برای آنکه چیزی که دیگرانست و بخدا از و بشناسی که از و بدیشان رسیده و آنکه از ایشان بتو رسد با مراد او یا بتوفیق
او تو ای خدای که بر همه چیز قادر و توانایی شب را بروز بری و روز در شب آری از این میکاهی و در آن می افزایی یکور اللیل علی النهار و یکور النهار
علی اللیل زنده از مرده بیرون آوری و مرده از زنده و حیوان از نطفه و نطفه از حیوان مرغ از خایه و خایه از مرغ زهری گفت رسول بر یکی
بعضی از زنان خود رفت زنی نیکو حاضر بود با جامه نیکو پرسید که این کیست گفت احدی خالاتک یکی از جمله خالهای تست
گفت کدام خاله است گفت خالده بنت الاسود بن عبد یغوث گفت سبحان الذی یخرج الحی من المیت و این زن صالحه
بود و پدرش کافر بود و گفت روزی میبار خدایا آنرا که خواهی بی حساب و بی اندازه از کثرت که آنرا باشد لا یتخذ المؤمنون
الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیة
و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر عبدالله عباس گفت جماعتی از انصار با جماعتی از جهودان یاری میکردند
چون عمرو بن الحجاج و سلام بن ابی الحقیق و میخواستند تا ایشانرا بفتنه آرند رفاعة بن المنذر و عبدالله بن جبیر ایشانرا منع کردند
قول ایشان نشنیدند خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت در باب حاطب بن ابی بلتعه آمد و جماعتی از اصحاب رسول که با
اهل مکه اظهار مودت میکردند و در آن وقت که رسول خواست بمکه رود حاطب نامه نوشت و بدست زنی داد تا بمکه برد
خدای تعالی از آن خبر داد رسول را رسول امیرالمومنین علی و زبیر را فرستاد از پس آن نامه باز آوردند و این قصه تمامی بجای
در جای که لایق باشد ضحاک گفت در باب عبادة بن صامت آمد و او مردی حلیف بود از اهل بدر و او را خلفا بودند از جهودان
چون رسول روز احزاب از مدینه بیرون میآمد گفت یا رسول الله اگر فرمایی از جماعت که حلفای منند و ایشان پانصد مردند
ایشانرا بیاورم تا لشکر تو در چشم کافران زیاده نماید خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد مؤمنانرا از آنکه با کافران دوستی کنند

وگفت

و گفت نباید که مؤمنان با کافران موافقت کنند و ایشانرا بدوستی فرو گیرند مؤمنانرا از کافران تبرا باید کرد و با ایشان چگونه تولا کنند
چون دوست کسی باشی با دشمن او دوست نباید بود و هر که این کند یعنی با کافران دوستی کند از خدای و دین خدای در هیچ چیز نباشد
و از دوستی خدای و دین خدای دور بود آنکس که با دشمن خدای دوستی کند الا که از ایشان بترسید و تقیه کنید و این آنوقت باشد که
مسلمانان ضعیف باشند و کافران قوی آنکه اظهار مودت و موافقت کنند و با ایشان بسازند برای دفع مضرت چنانکه عمار یاسر کرد و صحابه
و غیر آن تا خدای تعالی در حق او آیه فرستاد الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و مخالفان ما بر تقیه اهل شیعه هیچ طعن نرسد از بهر آنکه قرآن
خدای تعالی بدین آیه بدو ناطق است و این از جمله واجبات عظیم است و صحابه رسول تقیه کرده و از امام جعفر صادق پرسیدند از تقیه گفت
التقیة دینی و دین آبائی تقیه دین من و دین پدران منست و از پدران دیگری خبر است مخالفت دین ایشان همانا نیکو نباشد و روایت
کرده که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که من هلاک شدم گفت چه کردی گفت قریش مرا بگرفتند
و عذاب کردند و گفتند ترا که محمد را ناسزا گوییم من آنچه ایشان خواستند بگفتم رسول گفت کان قلبک فی ذلک چگونه بود گفت گفتا
بود آنرا گفت اگر دیگربار بدست ایشان افتی و ترا مثل این حال افتد مثل آنکه گفتی بگوی و این حدیث سه بار تکرار کرد عبدالله
مسعود گفت خالطوا الناس و صافوهم با مردمان بسازید و مخالطت کنید و با ایشان مصافات کنید
و دست در دست ایشان نهید بانچه ایشان خواهند و در دین رخنه مکنید با کافران مخالطت شرط است و با مؤمنان مخالطت
آنرا بزبان نگاه دارد و این ابدال و دست و در دل از برای چه منفعت ثواب آجل را این باید و زبان از برای دفع مضرت عاجل
با آن و در امام جعفر صادق علیه السلام گفت الریاء مع المؤمن شرک و مع المنافق فی داره عبادة ریا با مؤمن شرکست
و با کافر در سرای و عبادت است هشام بن ثابت گوید چون امام جعفر صادق علیه السلام از عالم برفت من و محمد بن النعمان
صاحب الطاق و ابو جعفر الاحول و جماعتی از اصحاب امام جعفر بمدینه بودیم و مردمان چنان گمان میبردند که عبدالله جعفر که
پسر بهتر بود امام و قایم مقام اوست ما بنزدیک او شدیم و گفتیم یا ابن رسول الله مردی دویست درم دارد در زکوة چند باشد
گفت پنج درم گفتیم اگر صد درم دارد گفت دو درم و نیم ما گفتیم یا ابن رسول الله مرجیان چنین نمیگویند گفت من نمیدانم
تا مرجیان چگویند ما از نزدیک او بیرون آمدیم ناامید و دانستیم که او امام نیست برای قلت علم او و در شرع پس گوشه
بنشستیم و با یکدیگر میگفتیم و در سر که ما کجا رویم و با که رجوع کنیم الی المرجیة ام الی القدریة ام الی الزیدیة ام الی المعتزلة در
میانه پیری نزد و در پدید آمد که ما او را نمی شناختیم و در و گرد با جعفر الاحول او را بخواند ما هیچ شک نکردیم که از جمله عیون
و جواسیس بود که ابو منصور دوانقی جاسوسان بر گماشته تا بدانند و بشناسند که شیعه امام جعفر کیست که بنزدیک
او شوند و قایم مقام او که باشد من گفتم انا لله و انا الیه راجعون کار افتاد و لیکن شما بروید که او مرا میخواند تا شما نیز بلا
نشوید و من خایف و اندیشه ناک در پی او ایستادم مرا میاورد تا بدر سرای موسی بن جعفر و آنجا بنشاندم بخادمی
سپرد و او در سرای شد و ساعتی بود خادمی بیرون آمد که در آی من در سرای شدم دیدم که چشمش بر من افتاد گفت الی
لا الی المرجیة و لا الی القدریة و لا الی الزیدیة و لا الی المعتزلة من رفتم و پیش او بنشستم او را گفتم یا ابن رسول الله پدرت
بجوار رحمت خدای انتقال کرد گفت آری گفتم بمرگ مرد گفت بلی گفتم ما را رجوع با کیست بعد از او گفت ان شاء الله
ان یهدیک گفتم یا ابن رسول الله فمن لنا بعده امام کیست از پس پدرت گفت ان شاء الله ان یهدیک لا هداک
گفتم یا ابن رسول الله شیعه پدرت متحیر فرو مانده اند تو امامی از پس پدرت گفت من این نمیگویم با خویشتن گفتم

هیچ فایده حاصل نمیشود گفتم یابن رسول الله علیک السلام بر تو امامت گفت نه گفت چون این سخن از و بشنیدم چندانی هیبت
او در دل من آمد و اعظام و اجلال او کردم وصف آن نتوانم کردن گفتم یابن رسول الله شیعه بیرون متحیر فرو مانده اند گروهی
دو تا ایشان را به روایت کنم نزدیک تو گفت اگر بینی که بنزدیک او رشدی باشد و از و رشدی می بینی از و عهد و میثاق
بستان بر کتمان و تقیه پس اگر آشکارا کنند این حدیث ذبح بود و اشاره بیده الی حلقه و بدست اشارت کرد بحلق من
بیرون آمدم و صحبت او بدیدم مرا گفتند ما ورا که چیست از پس تو گفتم الهدی ماورا است قصه بر گفتم المکه تدریج اصحاب
امام جعفر بنزدیک او آمدند تا برو جمع شدند سیرت ائمه علیهم السلام در عهد ظلمت بنی امیه و بنی العباس تقیه بوده است
الا عند امانس فی الامن و الرشد و یحذرکم الله نفسه و خدای تعالی شما را تحذیر میکند و از عقاب خود میترساند
و بازگشت همه با خداست مورد این آیه تهدید و وعید است قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ
يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ
مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ
اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ قدیم تعالی چون رخصت داد در کتمان حق و مساعدت کافران برای مصلحت
حضرت باز نمود که اگر کسی این معنی را کار بندد نه برای خوف غدر و اضطرار بلکه برای مساعدت و موافقت کفار کار کند
برود که بر خدای پوشیده ماند همچنان باشد که او میپندارد بگوای محمد اگر پوشیده دارید آنچه در دل شماست یا آشکار
کرده نید آنرا خدای تعالی داند و بر آن اطلاع یابد که او عالم بالذات است بجمله معلومات بر وجهی که صحیح بود معلوم عالم
باشد و هرچه در آسمان و زمین است از نهان و آشکارا میداند بر وهیچ پوشیده نیست و او بر همه چیز قادر است
تأخیر عذاب و مهلت و انتظار مستحقان عقاب نه برای عقوبت میکند و نه برای عجز میکند برای مصلحت تکلیف
مهلت میکند تا مکلفان ممکن باشند و ایشان را بر خدای حجت نباشد تعجیل عذاب نمیکند و باز می گذارد روزی که
در آن روز هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر و نفع و ضر و طاعت و معصیت همه حاضر یابد و آنچه کرده باشد از بدی تمنا
کند و دوست دارد که میان او و میان آن عمل که کرده بود غایتی و مسافتی دور باشد مقاتل گفت چندانکه میان مشرق
و مغرب نظیرش یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین و میترساند خدای تعالی شما را از عقاب او و آن خدایست
که مهربانست بر بندگان خویش قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ حسن بصری
گفت در عهد رسول که جماعتی دعوی کردند که ما خدای را دوست داریم حق تعالی گفت دوست را علامتی بود و آن آنست
که از فرمان دوست بیرون نروند و دوست او را دوست دارند این محمد دوست منست اگر شما راست میگوئید
متابعت او کنید تا من نیز شما را دوست دارم و دوستان مرا دوست دارید که دوستی من آنست و فرمان من برید
و در من عاصی مشوید تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لمحال فی القیاس بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته
ان المحب لمن یحب مطیع ابو صالح از عبدالله عباس نقل کرد که این آیه در حق جهودان آمد که ایشان گفتند نحن
ابناء الله و احباؤه و گفته اند که در حق ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند که ما عیسی را میپرستیم و تعظیم میکنیم برای دوستی
خدای تعالی آیه فرستاد که عیسی را علی و بنیکم برای دوستی من میپرستید رسول مرا که محمد است متابعت کنید خدای

تعالی

تعالی شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد خدای تعالی آمرزنده و مهربانست رسول چون آیه بر ایشان خواند
عبدالله ابی منافق اصحابش را گفت نمی بینید که محمد دوستی خود چون دوستی خدای میدارد و ما را میفرماید تا او را همچنان
دوست داریم که ترسایان عیسی را خدای تعالی بجواب ایشان آیه فرستاد و گفت بگوی ای محمد که اطیعوا الله که خدای را و
رسول خدای را فرمان برید پس اگر فرمان نبرید و بر گردید کافر باشید خدای تعالی کافران را دوست ندارد و رسول گفت از
شرایط و علامات ایمان الحب فی الله والبغض فی الله دوستی برای خدای و دشمنی برای خدای و چون بنده برای خدای
که حلاوت ایمان در دل خود بیابد باید که آنرا که دوست دارد جز برای خدای دوست ندارد و گفت که شرک در امت من پوشیده
تر است از رفتن مور چه خورد در شب سیاه و بر سنگ سیاه نرم و کمینه آن آنست که مرد کسی را دوست دارد بر ظلمی یا دشمن
دارد بر عدل و دین نیست بر دوستی و دشمنی الا که این آیه بر خواند که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ
آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده اند که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول خطبه کرد و گفت یا ایها الناس ان الله امرکم ان تطیعوه فی خبره و
تطیعونی فی وصیی و وزیری و خلیفتی فی حیاتی و اولی الامر بعد وفاتی و خیر من خلف بعدی علی بن ابی طالب الا و من
اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله و من
فارق الله فعلیه لعنة الله گفت خدای تعالی شما را فرمود که طاعت او دارید در حق من و طاعت من دارید در باب
وصی و خلیفه و وزیر من در حیات من خداوند امر است پس از وفات من و بهترین هر کسی که او را بگذارم و این علی بن
ابی طالب است الا هر که طاعت او دارد طاعت من داشته باشد و هر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته
باشد و هر که از و مفارقت کند از خدای مفارقت کرده باشد یعنی از دین خدای و هر که از خدای مفارقت کرده باشد
لعنت خدای برو بود پس از آن روزی اوس بن البشیر التمیمی علی را گفت ما انتم یا بنی هاشم الا محتال یعنی ای
بنی هاشم شما چرا بولایت مخصوص میدارید (?) و جز حیله چیزی ندانید امیرالمؤمنین علی گفت و ما انت یا اوس الا کذاب
و تو ای اوس جز دروغ چیزی دیگر ندانی ان الله اختارنا ذریة ابراهیم خدای تعالی ما را که ذریه ابراهیم ایم برگزید اوس
گفت ما نیز از فرزندان آدمیم و نوبیان از نسل سام یعنی از فرزندان نوحیم دیان (?) و پیغمبر رسول بود و امیرالمؤمنین
علی برفت و رسول را خبر داد از آنچه رفته بود میان ایشان رسول گفت لا ازجره الا بالوحی بخدای که من زجر او نکنم جز بوحی
در حال جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و این آیه آورد که قل اطیعوا الله و الرسول تا آنجا که سمیع علیم امام جعفر
صادق گفت در تفسیر آیه که فرمان برید خدای را در آنچه فرمود و طاعت رسول دارید در آنچه موکد کرد بر شما پس اگر بر
گردید از ولایت ما خدای دوست ندارد کافران را با آیاتی که در حق ماست خدای تعالی آدم را و نوح را برگزید از بعد الا (?)
و فرزندان ایشان را برگزید و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید و اوس تمیمی و مخالفان ما را این نباید گفتن که از ظاهر
آیه عدول کردند و گفتند مراد با آل ابراهیم خود ابراهیم است و با آل عمران خود عمران ظاهر قرآن رها میکنند از
آنکه تا نصب عداوت آل محمد میکرده باشند آدم را برگزید که ابوالبشر است و نوح را که شیخ الانبیاست و اولو
العزمست و مبعوث بکافه خلق و آل ابراهیم را که محمد است در اخبار اهل البیت و تفسیر ایشان مراد با آل عمران علی

بن ابی طالبست و عمران نام ابوطالب است و در توریت پس اول گزیده از آل ابراهیم رسولست چنانکه انس بن مالک
روایت کرده که جماعتی از بنی کنده دعوی کردند که رسول از ایشانست این حدیث بسمع رسول رسید گفت آن محمد
بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر
بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد بن اد بن الهمیسع
بن نبت بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما خرجت من ابوی من نکاح ولم
اخرج من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی ابی وامی مردمان چند فرقه شدند که من در بهترین ایشان بودم و از هیچ پدر و مادر که آدم من نکاح
آدم بسفاح نیامدم از آدم تا پدر و مادر خود انگه گفت بدانید که خدای تعالی از فرزندان ابراهیم اسمعیل را برگزیده و از فرزندان اسمعیل کنانه
را و از بنی کنانه قریش را و از بنی قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا فانا خیرکم نفسا وخیرکم ابا و اما ان الله اصطفی آدم خدای تعالی
آدم را برگزید برای خلافت و گفت انی جاعل فی الارض خلیفه تا بدانی که هر که او خلیفه باشد گزیده او باشد در بدایت کار آدم را برگزید و
فرشتگان را در پیش او بسجده آورد تا نیک از بد و مطیع از عاصی ممتاز گردد و در آخر کار امیر المؤمنین علی را برگزید تا آنها که دعوی اسلام
کرده بودند و منافق بودند از مؤمن مخلص جدا شود حسن بصری گفت مراد بال عمران عیسی است که مریم دختر عمران بود درین قول عیسی را برگزید
تا مبشر قدم او باشد و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و مقدمه لشکر فرزند او باشد که مهدی است آنجا آیه بشارت انجا را
بشارت باشد عامه مفسران گفته اند آل عمران موسی و هارون است و آل ابراهیم محمد است بلا خلاف و اهل البیت او که محمد از فرزندان
ابراهیم خلیل از عبد الله عباس گفت سالی از سالها در موسم حج مردم را حدیث میکردم مردی را دیدم بر عمامه سیاه
سر بسته هر که من خبری روایت میکردم او خبری روایت میکرد چون فارغ شد گفت معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم
یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری الغفاری انا صاحب رسول الله سمعته یقول فی هذا المکان والا صمتا اذنای ان الله اصطفی آدم
ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران الی قوله والله سمیع علیم ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد منم جندب بن جناده صاحب
رسول خدای شنیدم از وی که میگفت درین مکان و اگر نه چنین است دو گوش من کر باد که خدای تعالی آدم را برگزید و نوح را و آل ابراهیم
وآل عمران را بر جمله عالمیان فرزندان از بعضی و خدای تعالی شنواست اقوال ایشان را میشنود و افعال و احوال ایشان را میداند
چون این آیه بخواندند درین موقف گفت ذریه از نوح است و آل از ابراهیم است و سلاله از اسمعیل و عترت [illegible] ذریه طاهره از محمد مصطفی و
صدیق اکبر علی بن ابی طالب است پس ای امت متحیر از پس پیغمبر اگر تقدیم کرده بودید آنرا که خدای و پیغمبر تقدیم کرده بود و باز پس داشتید
آنرا که خدای باز پس داشت و پیغمبر تاخیر کرد هرگز دوست خدای محتاج نشدی و از راه خدای نگشتی و امت از پس پیغمبر هیچ
نکردندی و الا که تاویل آن نزدیک اهل البیت یافتندی پس بچشید ای قوم وبال آنچه کردید و زود بود که بدانند ظالمان که چگونه بود بازگشت
ایشان و از امام حسن عسکری تفسیر این آیه پرسیدند گفت انا من الزکی علی بن محمد والزکی من الهادی محمد بن علی والهادی من الرضا علی
بن موسی الرضا والرضا من الکاظم موسی بن جعفر والکاظم من الصادق جعفر بن محمد والصادق من الباقر محمد بن علی والباقر من السجاد زین
العابدین والسجاد من الشهید المظلوم الحسین بن علی و چون بحسین رسید گریه بر او افتاد و آنگه گفت السلام علی الشهید المظلوم السلام
علی السید المرحوم السلام علی الحق المکتوم والحسین بن علی من ابیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام والله سمیع علیم قوله تعالی
اذ قالت امرأت عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم
فلما وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی وانی سمیتها مریم وانی اعیذها قالت رب انی وضعتها

۵۱

بک وذریتها من الشیطان الرجیم یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران که حنه بود مادر مریم بار خدایا من با تو نذر کردم که آنچه در شکم
دارم از فرزند او را آزاد کردم یعنی از خدمت خویش و خاص و خالص کردم برای خدمت خانه ترا و قول دیگر آنست که او را وقف کردم
بر عبادتگاه و ایشان را عادت بودی که از جمله عبادات و قربات فرزندان خود را برای خدمت خانه خدای و مساجد وقف
کردندی تا آنجا میرفتی و آب میزدی و میرفتی و از آنجا مفارقت نکردی جز بنزدیک حاجتی تا آنگاه که بالغ شدی چون بالغ شدی
او را مخیر کردندی در مقام کردن و بیرون رفتن اگر برفتی منع نکردندی و اگر نرفتی مقام کردی و در اختیار بودی پس از آن هیچکس
از انبیا و اولیا و علما و فرزندان او نکرد و محرر بودی و این تحریر در نرینه بودی نه در مادینه و سبب این آن بود که دو خواهر بودند یکی
بحکم زکریا بود و یکی بحکم عمران آنکه بحکم عمران بود حنه بود و او را فرزندی نمیبود تا پیر شد و ایشان اهل بیتی بودند از خانه پیغمبری و علم یکروز
در زیر درختی نشسته بود مرغی دید که بچه را دانه میکرد او را آرزوی فرزند شد از خدای تعالی فرزند خواست و نذر کرد با خدای که اگر او را
فرزندی بدهد آن فرزند را محرر کند و بر خدمت خانه خدای وقف کند بیت المقدس [illegible] بار گرفت شوهر خود عمران را گفت تو دانی که من نذر
کرده ام که این فرزند را محرر کردم عمران گفت خطا کردی این تعجیل نبایست کردن چگونه اگر دختری باشد این کار را نشاید و تو
[illegible] نهاده بود که عمران با پیش خدای رفت و در حال نذر این ما کرد فتقبل منی بار خدایا این نذر که کردم از من بپذیر
که توی آن خدایی که شنونده دعاهایی که میکنند و دانا بمصالح بندگانی و دانی مصالح ایشان را اجابت نیز کن گفت چون حنه
حامله شد گفت بار خدایا تو دانی که من نذر کردم [illegible] عمران [illegible] از این مولود محرر کردم خدای می گوید چون
[illegible] بگوی که لا عتاق قبل الملک [illegible] گفت بگوی که عتق پیش از
ملک نباشد [illegible] میان [illegible] او که صفیه و گزیده منست و مادر او [illegible] آزاد کرده منست پس آنگه حنه بار نهاد
ای بار خدایا دختری زادهام امید من چنان بود که پسری باشد که صلاحیت خدمت خانه تو داشته باشد والله اعلم بما
وضعت و خدای داناتر است بدانچه او بنهاد و این سخنی است نه از سخن حنه کلام خدا است یعنی آنچه میگفت نه بر وجه اعلام خدا
چه خدای عالمتر بود بدانچه او بزاد و نرینه یعنی پسر چون مادینه نباشد درین مقصود که مراد است از خدمت مسجد از بهر آنکه عورت ضعیف
باشد و عذر زنان باشد او را ومن او را مریم نام نهادم و مریم بلغت ایشان عابده و خادم باشد و در خبر است که مریم نیکوترین زنان
بود در روزگار خود ابو هریره از رسول روایت کرده که آنحضرت فرمود که حسبک من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه
امرأة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و من او را یعنی مریم را در پناه خود میکنم و فرزندان او را از دیو ملعون رانده
لعنت کرده و رسول گفت هیچ مولود نباشد الا که چون بزاید شیطان دست بر وی مالد و کودک از مس شیطان بانگ برآرد
الا مریم را و عیسی را بدعای حنه مادر مریم اگر شما نیز خواهید برای فرزند خود بخوانید وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم فتقبلها
ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها
رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس خدای
تعالی مریم را بپذیرفت و قبول کرد با آنکه زن بود و گمان چنان بود که خدمت عبادتگاه و مسجد را نشاید بقبول نیکو عبد الله عباس
گفت و را توفیق او داد تا آن [illegible] نیکو [illegible] و پرورد او را به پروردن نیکو یعنی تمام خلق و راست اندام آفریده زکریا کفالت او
کرد و بخود پذیرفت مفسران گفتند چون حنه مریم بار بنهاد او را در خرقه پیچید و بیاورد و در مسجد پیش علما و دانشمندان نهاد و گفت
خدمت بیت المقدس را نذر کرده ام گفت برگیرید این نذیره را یعنی این که نذر در حق و آمده است زکریا گفت من اولیترم باو که خاله او

منت احبار گفتند ما بدین راضی نشویم کار بخلاف رها کردندی بمادرش باز کردندی و در و مناقشت کردند از برای آنکه عمران امام بود
در میان ایشان و صاحب قربان ایشان بود و هر کسی رغبت کردندی که تولای تربیت او کنند گفتند که قرعه بزنیم هر کس که قرعه نام
او برآید باو سپاریم هفتاد ایشان بیست و نه مرد بودند برفتند و هر یکی تیری بتراشیدند و نام خود برو نقش کردند و بکنار جوی
آوردند و تیرها در آب انداختند همه تیرها با آب فرو شد مگر تیر زکریا که بر سر آب بماند چون حال چنین دیدند دست از وی بداشتند و او را
بزکریا تسلیم کردند و زکریا پیغمبری بود معروف از فرزندان سلیمان پیغمبر او را بخانه برد و بخاله سپرد و دایه بگرفت تا شیرش دهد
چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد یعنی برای او صومعه ساخت و در آن صومعه بربالا کرد چنانکه جز بنردبان بر آمدن
نشایست رفتن چنانکه در خانه کعبه است هر روز بیامدی و طعامی و شرابی آنجا او را حاجت بودی با آنجا آوردی و چون بیرون
شدی هفت در به بستی هر گه در آمدی در را بر حال خود بودی و بنزدیک او آب و طعام بودی بتابستان میوه زمستان
و بزمستان میوه تابستان او را گفتی انی لک هذا از کجا آمد ترا گفتی که از نزدیک خدای حسن بصری گفت او هیچ پستان
شیر نخورد و بمیوه بهشت پرورده شد و در کودکی پیش از وقت سخن گفتی محمد بن المنکدر از جابر روایت کند که رسول چند روز گذشته
که طعام نخورده بود گرسنه شد برخاست و در حجره زنان بگردید هیچ نیافت بحجره فاطمه در آمد و گفت یا بنیتی ای فرزند که من هیچ طعامی
هست بنزدیک تو فاطمه گفت تن و جان من فدای تو باد هیچ نیست از نزدیک او بیرون آمد و با مسجد رفت همسایه ای از آن فاطمه او را
دو نان فرستاد و پاره گوشت داد و شوهر و فرزندان همه گرسنه بودند و محتاج فاطمه با خود گفت والله لاوثرن بهما رسول
الله بخدای که پیغمبر را برین ایثار کنم بر خود و فرزندان خود یکی از فرزندان بخواند و بفرستاد تا رسول را بخواندند باز آمد فاطمه گفت
تن و جان من فدای تو باد خدای ما را چیزی بداد اگرچه اندک است من خواستم که بر تو ایثار کنم از آن طعام در جفنه نهاده بود و چیزی بر
آن پوشیده و پیش رسول آورد و سر جفنه باز گرفت پر نان و پر گوشت بود فاطمه عجب بماند دانست که از نزدیک خدایست
شکر کرد و بر رسول صلوات فرستاد رسول گفت یا بنیتی انی لک هذا از کجا آمد ترا این حالت فاطمه گفت هو من عند الله از نزد
خدایست رسول گفت شادمان گشت و گفت سپاس آن خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا که بمن نمود در اهل البیت من آنچه
بزکریا نمود در حق مریم که هر گه در پیش او شدی بنزدیک او روزی یافتی گفتی از کجا آمد ترا گفتی از نزدیک خدای که خدای تعالی روزی
دهد آنرا که خواهد بیحساب آنگه رسول کس فرستاد بحضرت امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین بخواندند و جمله زنان خود را
و خویشان تا از آن طعام بخوردند همه سیر شدند و همسایگان از آنجا بفرستاد و فاطمه زهرا گفت این همه از آنجا بخوردند و هیچ کم نکرده
پنداشتی که همچنان بر حال خود مانده است از آنکه خدای تعالی برکت در آن نهاده بود هنالک دعا زکریا ربه قال رب
هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء فنادته الملائکة وهو قائم یصلی فی
المحراب ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة و سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین مفسران گفتند من الله
که چون زکریا چنان دید که خدای تعالی روزی بمریم میرساند و او در روز تابستان میوه زمستان میدید و در زمستان میوه تابستان
او را رغبت افتاد که خدای تعالی او را فرزندی بدهد اگرچه او پیر بود و اهل او عاقر شده و از آن گذشته که او را فرزند باشد دانست
که بر خدای تعالی آن آسانست دعا کرد و تضرع نمود و گفت ای بار خدای مرا از نزدیک خویش فرزندی پاک بخش و پاکیزه و مبارک
و متقی و پرهیزکار و صالح که تو آن خدایی که شنونده دعایی و اجابت کننده انس بن مالک روایت کند که پیغمبر فرمود که هر
مردی که بمیرد و نسل صالح رها کند خدای تعالی بهر عملی صالح که ایشان کنند همچندان ثواب به روح ایشان برساند تا آنگاه از ثواب ایشان

چیزی

چیزی بکاهد و دو هر پس آواز دادند زکریا را فرشتگان مراد بدین جبرئیلست زکریا پیغمبری مرسل بود و سر احبار بود
صاحب فرمان بود و کلید عبادتخانه بدست او بود و او در مسجد نماز میکرد و مردم منتظر میبودند تا در بگشاید نگاه کرد
جوانی را دید با جامه سفید و آن جبرئیل بود ندا کرد زکریا را و گفت ای زکریا و زکریا در محراب بود یعنی در مسجد ایستاده
بود و نماز میکرد گفت خدای ترا بشارت میدهد بفرزندی یحیی نام گفته اند که از بهر آن یحیی نام نهاد که عاقر و نازاینده بود
مادر او بار زنده شد قتاده گفت از بهر آنکه دل او بایمان و معرفت زنده کرد رسول گفت یحیی گناه نکرد و نیت معصیت نیز
نکرد امام زین العابدین گفته جدت امیر المؤمنین افضل بیان کن گفت مطول گویم یا مختصر گفتند مختصر گفت ما هم
لمعصیة الله قط و هرگز همت نکرد که خدای را بیازارد و امام حسین چون از مکه بکوفه میشد هیچ منزلی فرود نیامد الا که حدیث
یحیی زکریا و مقتل او کردی تا روزی گفت من هوان الدنیا علی الله تعالی ان راس یحیی بن زکریا اهدی الی بغیة من
بغایای بنی اسرائیل از خواری دنیا بر خدای تعالی آنست که سر یحیی زکریا را هدیه پیش زن فاحشه از بنی اسرائیل فرستادند
گفت خدای تعالی ترا بشارت میدهد بیحیی که باور دارنده و تصدیق کننده کلمه خدایست یعنی عیسی پیغمبر را و او را
کلمه خوانند از بهر آنکه بکلمه کن آفرید او را بی پدر و یحیی اولین کسی بود که بعیسی ایمان آورده بود و او را تصدیق کرد و او شش ماه
از عیسی مهتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را با آسمان بردند و سیدا و مهتری مفضل
گفت سید بود در دین قتاده گفت سید عالم و صاحب ورع باشد مجاهد گفت آن بود که بنزدیک خدای
گرامی بود و سفیان ثوری گفت آن بود که حسد نبرد فان الحسود لا یسود و سیادت بر حقیقت در خاندان محمدست
ام سلمه گفت زنان رسول روزی بحجره من حاضر بودند و هر کس از مفاخر خود چیزی میگفتند فاطمه زهرا علیها السلام
در آمد حدیث برایشان تنگ شد چون او را بدیدند عایشه گفت مالکم یا بنی هاشم زخرفتم السیادة بأسرها
اما انت فسیدة النساء العالمین اما ابوک فسید ولد آدم و اما زوجک فسید العرب و اما ابناک فسیدا
شباب اهل الجنة و اما عمک فسید الشهداء گفت جمله سیادت جمع کرده اید تو سیده زنان جهانی و پدرت
سید ولد آدمست و شوهرت سید عربست و پسرانت سیدان جوانان بهشتند و عمت سید
شهیدانست فما ترکتم لاحد بعد هذا السیادة برای هیچکس پس از این سیدی بما نگذارد او برای خود است و
گفت ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله و یحیی پیغمبر حصور بود و حصور آن بود که خویشتن را
از شهوت باز گرفته باشد و پیغمبر از جمله صالحان و نیکمردان بود **قوله تعالی** قال رب انی یکون لی
غلام و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقر قال کذلک الله یفعل ما یشاء قال رب اجعل
لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس ثلاثة ایام الا رمزا واذکر ربک کثیرا و سبح
بالعشی والابکار چون جبرئیل آمد و زکریا را این بشارت داد گفت بار خدایا مرا فرزند از کجا باشد
و چگونه باشد پیری بمن رسیده است و من پیر گشته ام و زن من نازاینده است و عقیم زکریا را درین وقت
نود و دو سال از عمر گذشته بود و بروایت عبدالله صد و بیست ساله بود و زنش نود و هشت ساله چون این
بگفت جبرئیل او را جواب داد گفت او همچنین است خدای تعالی کند آنچه خواهد گویند چرا زکریا این انکار کرد و او
پیغمبری بود گویند که او اصل حدیث را انکار نبود استفهام کرد او کرد از کیفیت و شرح حال کرد که این چگونه خواهد

بودن بدین عطیه خدای تعالی چون شاد شد افزون خواهد کردن یا بدین پیری عاجزی فرزند خواهد بودن یا این هر دو زن دیگر خواهد بودن گفت بار خدایا مرا آیتی و علامتی پیدا کن که بآن حمل این زن بدانم تا که در شکر و عبادت بیفزایم
گفت آیة و علامت تو آنست که سه روز با مردم حدیث نکنی الا باشارت و بذکر و عبادت من مشغول باش گفته‌اند که سه روز زبانت از گفتار و حدیث با مردمان بسته شود تا سخن نتوانی گفتن بدین قول مراد بامر کردن و رابذکر آن
باشد که ذکر من گویی و در آنچه میان تو و نفس تست اگر زبانت در کار نباشد بدل بر یاد و ذکر حق باشی و یاد کن خدای
خود را بسیاری عطا گفت مراد روزه صمت است که در شرع ایشان بود و رمز اشارت بود و بامداد و شبانگاه
تسبیح میکوی و اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء
العالمین یا مریم اقنتی لربک و ارکعی مع الراکعین یاد کن ای محمد چون فرشتگان گفتند یعنی جبرئیل
مریم را گفت که خدای تعالی ترا برگزید و خاصه خود گردانید بدانچه عیسی را بی پدر از تو پدید آورد و ترا پاک گردانید از آنکه
مردان بتو رسند سدی گفت از اعذاری که زنان را باشد از حیض و استحاضه و نفاس و برگزید ترا بتخصیص خانه خود
و پیش از تو هیچ زن را رخصت نبود و این پایه نداده بود و او را بر جمله زنان عالمیان برگزید باتفاق برگزیده جمله زنان جهان
فاطمه زهراست برای آنکه پاره اندام رسولست و آنکه بعضی از رسول باشد برابر نبود با آنکه بعضی از عمران باشد رسول
خدا گفت الفاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی فاطمه پاره از اندام منست هر که او را بیازارد مرا بیازارد عبدالله عباس
روایت کند از رسول خدا که در حدیثی دراز گفت و ذکر امیرالمؤمنین کرد آنگه گفت و اما ابنتی فاطمه اما دختر من فاطمه
سیده زنان عالمست از اولین و آخرین و او پاره از منست و نور چشم منست و میوه دل منست
و جان منست در میان پهلوهای من و او حورای انسیه است و هرگاه که در محراب بایستد در پیش خدای خویش
از بهر عبادت نور او فرشتگان را روشنایی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را خدای تعالی فرشتگان را گوید
پرستار مرا ببینید فاطمه را سیده زنان و پرستاران من که از پیش من ایستاده است از ترس من لرزه
در روی بعبادت من کرده است شما را گواه میکنم که او را و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن کردم در حق مریم گفت
اصطفیک در حق او و فرزندان و شوهر او گفت و یطهرکم تطهیرا او بتول بود و این هم بتول بود رسول را پرسیدند که چه
بار از تو شنیدیم که گفتی که مریم بتولست و فاطمه بتولست بتول چه باشد گفت بتول از زنان آن باشد که او را عذر حیض
نباشد و مریم و فاطمه چنین بودند که از دختر پیغمبر حیض مکروه بود آنگه مریم را خطاب کرد و گفت ای مریم قنوت کن یعنی در
نماز بر پای بایست و قنوت کن و سجود کن و رکوع کن با رکوع کنندگان سجده اگرچه در آیه بر رکوع مقدمست لازم نیاید
که مقدم باشد از آنکه او فایده جمعیت دهد نه فایده ترتیب و در و ارکعی مع الراکعین و قول گفته‌اند یکی آنکه رکوع کن چنانکه
دیگر راکعان میکنند دیگر آنکه نماز بجماعت کن تا برکوع ایشان رکوع کنی ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک
و ما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم و ما کنت لدیهم اذ یختصمون آنچه ترا
اعلام کردیم و از آن خبر دادیم از قصه مریم و زکریا از خبرهای غیب است که بتو وحی میکنیم تا بر مشرکان عرب حجتی باشد
از آنکه میدانند که تو نزدیک علما تردد نکردی و اختلاط نکرده و هیچ نیاموخته و با این همه تو ایشان را خبر میدهی از کتب پیشینیان
و آنچه میگویی موافق می‌آید و راست می‌نشینند این دلالتی بود بر صدق نبوت تو و تو نزدیک ایشان نبودی چون ایشان

واسجدی

بر پای خود در آب میماند خصمی ستند تا کفالت مریم و تربیت او بنام که برآید از آنگاه ایشان همه مناقشه میکردند و رغبت
میکردند در حضانت و کفالت مریم و در این باب با یکدیگر خصومت میکردند آنگه بر سبیل تعجب میفرماید از رغبت و حرص
ایشان میگوید که تو نزدیک ایشان نبودی ای محمد چون ایشان با یکدیگر در حضانت خصومت میکردند اذ قالت الملائکة یا مریم
ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین
و یکلم الناس فی المهد و کهلا و من الصالحین یاد کن ای محمد چون گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل که ای مریم خدای
تعالی ترا بشارت میدهد بکلمه از وی یعنی عیسی و کلمه از بهر آن گفت که بکلمه کن آفریده شد بی پدر و برای آنکه در گهواره سخن گفت و تکلم
فی المهد و کهلا برای آنکه بکلمه خدای مبعوث بود یعنی انجیل که کلام او بود که نام او مسیح عیسی بن مریم بود مسیح از بهر آن نام نهاد او را که
پاکیزه بود و مطهر بود از پلیدیها و گفته‌اند برای آنکه سرشته و مالیده بود و پاکیزه و بروغن اندوده از مادر جدا شد و برای آنکه ممسوح القدمین
بود و همه پای او بر زمین نشستی و برای آنکه جبرئیل پر بر او مالیده بود تا شیطان را بر وی سبیلی نباشد در وقت ولادت عیسی و مسیح
و دجال را مسیح خوانند بکسر میم و تشدید سین بر وجه از مساحت گرفته باشند و ظاهر مسیح است لانه ممسوح العین است که یک چشم
بیش ندارد و بعضی گویند که دجال را عیسی کشد و در خبر آمده که یقتل المسیح المسیح و در اخبار ظاهر است که دجال را مهدی صاحب
الزمان کشد و عیسی بن مریم با او باشد ولیکن آنانکه مهدی را نشناسند حواله بعیسی کنند و اتفاقست که عیسی در لشکر مهدی
صاحب الزمان حاضر باشد و در قفای او نماز کند و با او اقتدا کند از آنکه شرع او منسوخست و او شرع ما اقامت کند چون لا و باید نبوت
کرد و عیسی بن مریم گفت و خدای او را از فرزندان ابراهیم میخواند و من ذریته داود و سلیمان الی قوله و یحیی و عیسی از جهت مادر با ابراهیم
با بعد نسب نسبت میکرد و نزدیک خواجه از غایت عناد امام حسن و امام حسین با قرب نسبت با پیغمبر نسبت نمیکردند و جیها
جاه و منزلت و قدر و آبروی بود و عیسی نزدیک خدای تعالی هم در دنیا و هم در آخرت و از جمله مقربان و صالحان و نزدیکان بود
بخدای تعالی و با مردم سخن گوید در گهواره پیش از وقت خرق عادت را آیتی و معجزی باشد و در آن وقت کهل دو موی باشد که از
آسمان بزمین آید و گفته‌اند معنی اینست که و یکلم الناس فی المهد صبیا و کهلا نبیا اول چون خرق عادت ببینند بوقت کهولت
تصدیق کنند پس کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت بود و در مهد سخن گفتن ببرات ساحت مادر و در گهواره سخن گویم بنبوت
و حکمت و بشارت قدوم مهتر عالم بجا آورد گفت چون مریم شها بود عیسی از شکم مادر با او سخن گفتی و چون کسی او را مشغول کردی او در
شکم مادر تسبیح گفتی عبدالله عباس گفت که رسول را در آن وقت که خدیجه بفاطمه حامله شد شبی نزدیک او بود و او سخن میگفت رسول
گفت مع من تتکلمین با که سخن میگویی گفت یا رسول الله با این بچه که در شکم دارم رسول گفت بشارت باد ترا که جبرئیل مرا بشارت
داد که دختریست و مادر امامانست و از نسل او امامان باشند که خلفای ایشان را اقتدا کنند و اظهار معجزه در این حال از بهر چه بود گویند
که خدای تعالی عیسی را در این حال کمال عقل بداد تا او نظر کرد و خدای را بشناخت و خدای با وی وحی کرد و او اینکه گفت آتانی الکتاب بر حقیقت
بود چون او دعوت نبوت کرد خدای تعالی برای تصدیق او اظهار معجزه کرد و او را سخن آورد پیش از وقت و این اختیار جبائی
ابن اخشید گفت بر سبیل تقریر و تاسیس تقریر نبوت بود و جاری مجری بشارت و خبر از بهر نبوت و گفته‌اند بر سبیل معجزه مریم
بود برات ساحت او را قالت رب انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء
اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون مریم گفت در جواب جبرئیل ای بار خدای مرا فرزند کجا باشد و چگونه باشد
فرزند بی پدر از هیچ زن حاصل نشود و دست هیچ آدمی بمن نرسیده است این بر سبیل تعجب گفت از برای آنکه چیزی شنید که خدای

تعالی با جبرئیل گفت و خارق عادتست بر قول آنکه گفته‌اند مراد در رب جبرئیلست از آنکه یعنی سید بشرست گفت که چنین است که تو
میگویی اما خدای تعالی قادر بالذاتست بیافریند آنچه خواهد بیان آنچه که خواهد بامردی مرد و متعذر نبود و او چون حکم کند کاری را آن باشد که گوید
بباش آن میباشد و این عبارتست از نفی تعذر بنا در امکان و تسهیل چنانک باشد بر و که یکی از ما گوید که کن هیچ رنجی نرسد همچنین خدای تعالی
بی کلفتی و مشقتی هرچه خواهد بباشد و گفته‌اند که این امر تکوینست چون صادر گشت در وجود آمد آنچه مراد خدای بود و اراده او **ویعلمه**
الکتاب والحکمة والتوریة والانجیل ورسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بایة من ربکم انی اخلق
لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله وابرئ الاکمه والابرص واحیی الموتی
باذن الله وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین و بیاموزانیم
او را کتاب یعنی عیسی را ابن جریج گفت مراد کتابتست یعنی او را نوشتن بیاموزیم ابو علی گفت که کتابی دیگر بود جز توریة و حکمت
گفته‌اند مراد علمست و گفته‌اند مراد علم و حکمت خاص ترست برای آنکه حکمت نوعی از انواع علم باشد حکمت و توریة و انجیل بدو آموزیم
و او را رسولی کرده‌ایم بنزدیک بنی اسرائیل اولین پیغمبران بنی اسرائیل یوسف بود و آخرین عیسی انس مالک روایت کرد از رسول که فرمود که
مرا بر اثر هشت هزار پیغمبر فرستادند چهار هزار از بنی اسرائیل عیسی گفت من آمده‌ام بنزدیک شما با آیتی و علامتی که دلالت میکند بر صدق
من و آن آنست که کنم از بهر شما از گل چیزی بر هیأت و شکل مرغ پس باد در دمم مرغ شود بفرمان خدای گفته‌اند که بر شکل خفاشی کردی و
تخصیص خفاش برای آنست که او از مرغان تمام خلقتر باشد از بهر آنکه او پستان و دندان دارد و حیضش باشد و میپرد ... در خبر آمده
که عیسی بر شکل خفاشی بکردی و بدمیدی و در دمیدی آن پاره گل مرغی زنده شدی و بعد از زنده شدن بپریدی وهب منبه گفت تا مردم
در وی نگاه میکردند میپرید چون ناپیدا شدی بیفتادی تا فرق بود میان آنکه مبتدا خدا آفریده بود و آنکه بدعای عیسی معجزه او کرده باشد
گفتند ای عیسی دیگر چه توانی کردن گفت آن کنم که جمله اطبا از آن عاجز باشند نابینایی مادرزاد را بینا کنم و علت برص از برص
منقطع گردانم خدای تعالی هر پیغمبری را که پیغمبری داد معجزه او از جنس آن داد که در روزگار او تعاطی میکردند در عهد عیسی بعلم طب تفاخر
کردندی و صنعت ایشان بود و متفق بودند که بعلم طب این دو درد را دوا نتوان کرد عیسی گفت با آنکه شما روزگار و عمر خود در این صرف
کردید از علاج این دو علت عاجز آمدید من بی آنکه مباشرت این کار بکنم یا داروی و دوایی پیش آورم بفرمان خدای تعالی کاری
کنم که جز خدای بران قادر نباشد گفتند چکار کنی عیسی گفت مرده را زنده کنم و دعا کنم تا خدای تعالی ایشان را شفا دهد و مردگان زنده
کرده‌اند و در اخبار چنین آمده است که عیسی چهار کس را زنده کرد و یکی عازر را و او دوست عیسی بود بعضی بیمار شد خواهر او کس
بعیسی فرستاد و او نزد عیسی آمد و گفت یا روح الله دوست تو عازر سخت رنجورست فلان جای و میان او و عیسی سه روزه راه
بود عیسی برخواست و اصحابش و بدان جایگاه آمد سه روز بود که عازر مرده بود و او را دفن کرده بودند عیسی بسر قبر او آمد و دست برآورد
دعا کرد و بایستاد و گفت اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک و
اخبرهم انی احیی الموتی باذنک فاحی عازر ای خداوند هفت آسمان و هفت زمین تو مرا به بنی اسرائیل فرستادی تا ایشان را بدین تو
دعوت کنم و خبر دهم ایشان را که تو بدعای من مرده را زنده کنی بار خدایا عازر را زنده کن در حال گور بشکافت و عازر برخواست و
روغن از اندام او میچکید و با عیسی بشهر آمد و مدتی دراز بماند و او را فرزندان آمدند و دیگر پسر پیرزنی که مرده بود مادرش پیرزن از پس جنازه
میرفت و جزع میکرد عیسی دعا کرد و او بر نعش خود بازنشست و از جنازه بیرون آمد و زنی دیگر که او را ابنة العاشر گفتندی عیسی
خواسته تا او را زنده کند خدای را بخواند او را زنده کرد و چهارم سام بن نوح بود که زنده کرد و گفته‌اند که در خواهیم تا مرده قدیم را

زنده

زنده کند او را گفتند که از بهر ما سام را زنده کن او بر قبر شد و نمودند نام مهترین خدای بر زبان راند و گفت یا سام قم باذن الله
نوح از گور برخواست و نیمه سر او سفید شده بود و میگفت اقامت القیمة قیامت برخاسته است عیسی گفت نه و لیکن من خدای را
بخواندم تا ترا زنده کرد عیسی او را گفت تو جوان بودی که ترا وفات رسید چرا مویت سفید شده است گفت نه چون آواز تو شنیدم
پنداشتم که قیامت برخاسته است از هول قیامت مویم سفید شده است گفت ترا چند سال بود که وفات رسید گفت دو هزار
و پانصد سال گفت مت باذن الله بمیر بفرمان خدای بیفتاد و بمرد کلبی گفت عیسی خدای را بیا حی یا قیوم خواندی چون احیای موتی کردی
گفتند و دیگر چکنی گفت خبر دهم شما را بدانچه ذخیره میخورید [illegible] عیسی چون احیای موتی کرد گفتند این نوع که تو میکنی سحرست ما را خبر ده
که در خانهای خود چه میخوریم و چه ذخیره می نهیم عیسی گفت یک یک که شما فلان طعام خوردید و چندین ذخیره نهادید چهل مرد پیمان
کردند و هر یک طعامهای مختلف بیاوردند و بخانه بردند و مقداری موزون معین بخوردند و مقدار موزون معین بنهادند در موضع
آنکه بیامدند و گفتند ما را خبر ده تا چه خوردیم و چند خوردیم و چند نهادیم و کجا نهادیم جبرئیل بیامد و او را خبر داد و یک یک ایشان را [illegible]
در خبرست که در ایام عیسی چون کودکان با او بازی میکردند و ایشان را گفتی فلان و فلان مادر و پدر شما چیز خورده‌اند
فلان و از آن بهری نصیب شما بگذاشته چون بیامدندی با مادر و پدر را گفتندی شما فلان طعام خورده‌اید و نصیب ما نهاده‌اید
مادر و پدر از فلان طعام چرا نصیب ما ننهاده‌اید مادر و پدر ایشان را گفتندی که شما چه دانید گفتندی ما را عیسی مریم گفت
ایشان گفتند این کودک جادوست کودکان را بر وی رها نباید کردن که تباه شوند چون عیسی ایشان را طلب کردی ایشان را در
خانه پنهان کردندی عیسی گفت که ایشان در فلان خانه‌اند گفتندی خوک اند در آن خانه او گفتی سیکونون کذلک
چنین خواهند شدن و ایشان آنان بودند که بیامدند که فرشدند و خدای تعالی ایشان را با خوک و بوزینه کرد [illegible] براستی
قوله تعالی
حقیقت که درین که من گفتم شما را آیتی و دلالتی هست شما را اگر تصدیق خواهید کرد و براست خواهید داشت
ومصدقا لما بین یدی من التوریة ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم وجئتکم بایة من ربکم
فاتقوا الله واطیعون ان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و براستام
براست دارنده آن کتابیم که پیش از منست از توریة و نیز تا حلال کنم شما را بعضی از آنچه بر شما حرام کرده‌اند
گوشت و پیه و بعضی طیور و ماهی آنچه در توریة و شریعت موسی بر شما حرام بود من بحلال کنم یعنی خدای تعالی در کتاب من
و بر زبان من و در احکام شریعت من آنرا حلال کرده و بعضی گفته‌اند مراد آنست که بنی اسرائیل بر خود چهار چیز حرام کرده
که تحریم آن در توریة نبود گفت آنرا حلال کنم و بیان کنم که خدای تعالی آن حرام نکرده است و از خدای بشما حجتی و بینتی و معجزه
آورده‌ام از خدای بترسید و بدان او دیگر را عبادت مکنید و طاعت من بدارید براستی و حقیقت که خداوند تعالی
خداوند و پروردگار منست و پروردگار شما پس او را پرستید و بغیر او دیگری را عبادت مکنید که راه راست اینست
آیه در سوره ترغیب و تحریص بر نظر کردن وارد است و شکر نعمت خدای گذاردن و بعبادت او قیام نمودن **فلما**
احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله امنا
بالله واشهد بانا مسلمون ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین
ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین سدی گفت جهودان بنی اسرائیل بحجت با عیسی بر نیامدند
قصد کشتن او کردند او بگریخت والفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین برخواست با مریم مادر خویش در وی

بسرای مردی فرود آمدند که آن مرد زنی داشت روزی این مرد در سرای آمد اندوهناک و با زن چیزی نگفت زن نیز اندوهناک شد مریم
گفت با من بگوی باشد که بنزدیک من فرجی بود آنزن گفت چگونه گفت این پسر مریم مردی مستجاب الدعوه است بگو که
خدای تعالی دعا کند تا خدای کفایت کند گفت که این پادشاه ولایت ما هر یک چند وقت مهمانی خود و لشکر خود بر کسی
افکند و بخانهٔ او در رود و فرود آید با جمله لشکر و آنکس را مستاصل کرداند اکنون کس فرستاده است که من و لشکر من جمله
اینجا می آییم و ما طاقت آن نداریم مریم گفت من پسرم را بگویم بگفت عیسی گفت من این نکنم این دعا ولیکن اینجا شری و
فتنه پدید آید مریم گفت این بباید کردن که این مرد و زن را بر ما حقست مرد گفت بهر حال بباید کردن عیسی گفت تو چند انکه توانی
آب بیاور و دیگها و خنبها پر کردن تا من دعا کنم تا خدای تعالی این همه انواع مطعومات کرداند و آب ها را شراب کند و این
بر قول آنکسی است که گوید خمر اول حلال بوده است عیسی دعا کرد و خدای اجابت کرد پادشاه حاضر آمد طعامی خورد که از آن خوش تر
و لذیذتر هرگز نخورده بود و شرابی یا خمری که مثل آن ندیده بود آن مرد را گفت که از کجا آوردی گفت مرا بود گفت دروغ میگویی
چندانکه تعلل کرد فایده نبود تا گفت زنی بسرای من فرود آمده است پسری دارد او دعا کرد تا خدای تعالی آب با این طعام
و شراب کرد و پادشاه پسری مرده بود که او را بغایت دوست داشتی و ولی عهد خود خواست کردن با خود گفت آن
کس که دعای او در تحویل آب و طعام مستجاب بود همانا که در احیای موتی همچنین بود کس فرستاد و عیسی را حاضر کرد و گفت بایدت
تا دعا باید کردن تا خدای تعالی پسر مرا زنده کرداند گفت این بکنم ولیکن این شری و فتنه باشد پادشاه گفت باکی
عیسی گفت بشرط آنکه من این دعا کنم و بروم و مادر من با من بیاید و کسی ما را منع نکند گفت روا باشد برین عهد عیسی دعا کرد
خدای تعالی پسر او را زنده کردانید عیسی و مریم از آنجا برفتند مردم آن شهر چون دیدند که پسر او زنده شد بر پادشاه خروج کردند و گفتند
ما را امید آن بود که چون او بمیرد ما از این جور برهیم که او را فرزند و عقب نباشد اکنون پسر باز آمد تا با ما همان کند که پدر میکند
قتل و فتنه عظیم آنجا پدید آمد و عیسی برفت چون بکنار دریا رسید جماعتی صیادان بر کنار دریا ماهی میگرفتند گفت شما چه
مردمانید و چه میکنید گفتند ما صیادیم ماهی صید میکنیم گفت بیایید و صید بهشت و رضای خدای کنید گفتند چگونه گفت پیغمبر
خدایم ایشان را دعوت کرد و معجزه نمود ایمان آوردند ایشان اند که خدای تعالی میگوید چون عیسی بیافت از ایشان حس کفر بیافت
و دانست که کافر اند گفت که یارم من با خدای یعنی خدای یار منست کیست که رغبت کند که با خدای یار شود در یاری
من و گفته اند که الی بمعنی مع است و بمعنی لام یعنی لی سبیل الله و الی الله آیه ... حواریان عیسی را جواب دادند و گفتند که ما یاران
خداییم و دوست رسول خداییم و بخدای ایمان آوردیم و تو که عیسی پیغمبری گواه باش که منقاد شدیم و گردن نهادیم فرمان
خدای را ابن عباس گفت ایشان را حواری از بهر آن خوانند که جامهای سفید داشتند عطا گفت عیسی را مادرش برنگرزی
داد تا پیشه بیاموزد و این استاد او بهترین صباغان بود و جامه بسیار در دکان او جمع شده بود و عیسی را گفت مرا روزی
چند بدهی کاریست آنجا خواهم رفتن و این جامها را علامت برکرده ام هر یکی را آن رنگ میباید کرد که علامت او آن رنگ دارد
او برفت عیسی جمله جامها را در خم نیل نهاد و رها کرد و گفت اللهم اخرج جامها علی ما ارید چون مرد باز آمد گفت چه کردی جامها
گفت همه دران خم است استاد گفت جامهای مردم تباه کردی آنرا هر یکی رنگی دیگر میبایست کرد بانک و فریاد میکرد
مردم جمع میشدند عیسی گفت ای استاد چرا بانک و فریاد میکنی تو بایست برکنار خم و میگوی فلان جامه فلان رنگ میباید
کرد از تو گفتن و از من جامه برآوردن برفت و میگفت این فلان رنگ میباید کرد و بران رنگ برمی باید آورد یکی سرخ

ویکی زرد و یکی لعلی و یکی کبود و یکی سبز مردم بان تماشا زمان متعجب شدند و دانستند که آن فعل خداست و هیچ قادر بقدرت آن نیست مگر
کرد و عیسی ایشان را دعوت کرد ایمان آوردند حواریان آنها اند ایشان دکانها و خانهای خود رها کردند و در رفقای عیسی
افتادند و با او میبودند آیات و معجزات میدیدند و در خبر است که حواریان عیسی دوازده مرد بودند که در سیاحت عیسی با او
میگردیدند در سهل و جبل و بحر و بر چون گرسنه شدندی گفتندی که تشنه ایم دست بر زمین نزدی و آب بیرون آوردی
آنرا بخوردندی گفتندی یا نبی الله بهتر از ما کیست در جهان چون گرسنه شویم تو ما را طعام دهی و چون تشنه شویم تو ما را
آب دهی و در صحبت و خدمت تو میگردیم و عجایب می بینیم عیسی گفت از شما بهتر آن باشد که از دست کسب خود
ایشان بخورد و اختیار کازری کردند جامه مردم می شستندی و قناعت میکردند ابن عون گفت پادشاهی طعامی
ساخت و مردمان صالح را جمع کرد و عیسی در ان میان بود پادشاه عیسی ... را که از کاسه خود بخورد و طعام هیچ
و هیچ کم نشد او را گفت چه مردی گفت من عیسی مریم پیغمبر خدای او را دعوت کرد و ایمان آورد و خواص ملک با او
ایمان آوردند و ملک رها کردند و در پی او افتادند حواریان ایشان بودند گفتند بار خدایا ما ایمان آوردیم بدانچه
تو فرستادی از کتابهای پیشین و متابعت کردیم پیغمبر را یعنی عیسی را ... ما را از جمله گواهان بنویس نام ما در جمله
گواهان بنویس که برای تو گواهی دهند بصدق عطا گفت مع النبیین ابن عباس گفت مع محمد و امته و مکر کردند
مکر سخت و با شد در پوشیده یعنی کفار بنی اسرائیل و مکر ایشان تدبیر قتل عیسی بود و این آنکه بود که عیسی
ایشان عیسی را براندند و بیرون کردند پس از مدتی باز آمد و دعوت آشکارا کرد ایشان قصد کشتن او کردند
و خدای مکر کرد یعنی اندرخت و مکر ایشان باطل کردانید و گفته اند مکر خدای جزای او بود ایشان را چنین بر
کرچونست که خدای تعالی مکر را با خود اضافت کرد و دیگر انرا برین عیب کرد گفت من نیز انم که توجیه میکوبی ولکن
من از زن طنبوری شنیدم ابیاتی که آخرش این بود شعر وتقنع من سوال الفعل عبدی ؛ و تفعل حسن
منک ذاک؛ مرد گفت سبحان الله من ترا از آیات قرآن میپرسم تو مرا بشعر زن طنبور زن جواب میدهی
گفت من جواب تو داده ام اگر عقل داری فهم کن و اگر خواهی بزبان عامیانه بگویم تخلیه و فرا گذاشتن او
ایشان را تا مکر کنند مکر نیست از وبا ایشان و آن مکر که خدای کرد با ایشان القای شبه عیسی بود بر صاحب ایشان
که او را بر عیسی موکل کرده بودند تا بجای عیسی او را بیاویختند چون بگریختند صاحب ایشان بود و ...
گفت در شب بیامدند جماعتی که قصد او کرده بودند و عیسی را بگرفتند و درخت بزدند تا عیسی را بدار کنند
خدای تعالی شب تاریک کردانید و فرشتگان را بفرستاد تا عیسی را ببردند و ایشان بجای عیسی آن مرد را
که بدو راه نموده بود بگرفتند و بیاویختند و آن عیسی در اول شب حواریان را جمع کرده ایشان را وصیت کرد
و پیش از آنکه خروس بانک برآرد یکی ارتداد آورد و دین بدرمی چند بفروخت حواریان متفرق شدند و عیسی
جایی پنهان شد این مرد که عیسی را بگرفته بود و جهودان را گفت مرا چه دهید تا شما را راه نمایم بعیسی گفتند ترا سی درم
دهیم بیامد ایشان را بر عیسی آورد عیسی از پیش رخت آوردند خدای تعالی شبه عیسی را برین مرد افکند
و این مرد سهو را بود او را بگرفتند و بیاویختند عیسی را بآسمان بردند و بروایتی دیگر عیسی را فرشتگان از ینجا
بردند مادر عیسی در شب بیامد و چنان گمان برد که عیسی را بردار کرده اند و زنی با او بود که عیسی او را دعا کرده بود

و خدای تعالی ورا نه دیوانگی شفا داده بود و هر دو در زیر آن درخت میگریستند و جزع میکردند عیسی پیدا شد ایشان
گفت برکه فزع میکنید گفتند بر پیغمبر خدای عیسی گفت هیچ مگریید و جزع مکنید که من عیسی ام خدای تعالی مرا نگاه داشت و
این شخص آویخته آن منافق است که مردم را به من آورد ایشان خوش شدند و برگردیدند پس از هفت
روز عیسی پیدا شد و حواریان را جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و در زمین فرستاد هر یکی را بجایی تا دعوت
کنند و خلق را بدین خدای خوانند و عیسی را خدای تعالی باسمان برد و اهل تاریخ گفته اند ماه رمضان بود شب قدر
که او را از جانب بیت المقدس باسمان بردند و در حدیث منقول امیر المؤمنین علی آمده که و لقد ضربت فی لیلة
قبض فیها یوشع بن نون و قبضت فی لیلة عرج فیها عیسی بن مریم گفت مرا در شبی ضربت زدند که در آن شب
یوشع بن نون را وفات رسید و قبض روح من در شبی کردند که در مثل آن شب عیسی مریم را باسمان بردند آن
شب بیست و یکم بود و حواریان در زمین پراکنده شدند هر یکی بجانبی از جوانب برای دعوت کردن خدای
هر یکی را لغت اهل آن زمین باو آموخت تا بزبان ایشان دعوت میکردند اینست معنی و مکروا و مکر الله و الله
خیر الماکرین ایشان مکر کردند و خدای مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان کرد و او بهتر جزا دهندگان است قوله تعالی
اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل
الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم
فیما کنتم فیه تختلفون و یاد کن ای محمد چون گفت خدای عز و جل عیسی را که ای عیسی ترا جان بخواهم ستد
و بر خواهم داشتن و باز نزدیک خود بردن کعب الاحبار و جماعتی گفتند که مراد بتوفی قبض روح کردن است و جان
برداشتن کلبی و جماعتی گفتند قبض روح او نیست قبض جسد اوست با جانش فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
گفت برای آنکه قوم پس از رفع او باسمان ترسا شدند ربیع انس گفت مراد نوم است یعنی ترا بخوابانم و در خواب باسمان
برم با جانش و هو الذی یتوفیکم باللیل ابن عباس گفت قبض روح است یعنی ترا بمیرانم با جانش قل یتوفیکم ملک
الموت الذی وکل بکم و این بحقیقت نزدیکتر است وهب گفت خدای تعالی عیسی را بمیرانید سه ساعت آنگه زنده کرد
و باسمان برد و گفته اند در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیرش اینست که من ترا بر دارم و نزد خود برم و پاکیزه کردانم
از رنگ آنکه کافر شده اند و بعد از آنکه از آسمان فرو فرستم قبض روح تو کنم و این وجه نیکوتر است ابو هریره
روایت کرده که پیغمبر گفت پیغمبران برادر یکدیگرند و مادران مختلف و دین ایشان یکیست و من اولیترم بعیسی بن
مریم از برای آنکه میان من و او هیچ پیغمبری نبود و او از آسمان فرود آید بر امت من و خلیفه من باشد بعضی مردم
این خبر از آن روایت کرده اند که حدیث مهدی را از روی بی انصافی منکر باشند و او را خلافت رسول نشمارند
بجای آنکه شرع او منسوخ است و او شرع ماند الا باید بود از آنکه رجوع او با کسی بود پس آنکه رجوع او با او بود خلیفه او باشد
نه عیسی پس خلل درین حدیث از راویان افتاده است و خبر چنین است و انه نزل علی امتی مع خلیفتی من ولدی
چون او را ببینید بشناسید که او را این اوصاف و علامات باشد و سپیده سرخ و سفید و در از بوند از وی
که آب از موی او میچکد و اگر چه موی او تر نباشد صلیب را بشکند و خوک بکشد و مال ببخشد و در روحا نشیند و
حج و عمره کند و با مردمان بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او جمله دنیا را هلاک کند و فرقه ضلالت را

که جالت

که جالست هلاک کند و همه روی زمین ایمن شود تا گرگ با میش و سگ با خرگوش و شیر با آهو یکجای چرا کنند و کودکان با ماران
بازی کنند و هیچیک دیگری را نیازارند و او در زمین چهل سال بماند و بروایت کعب بیست و چهار سال و زن کند و فرزند آید
و او را وفات آید و مسلمانان برو نماز کنند و در اخبار اهل البیت چنین آمده است که مهدی برو نماز کند و او را در حجره
رسول دفن کنند و جمله آنچه درین خبر است همه اوصاف و علامات روزگار مهدیست که در اخبار مخالف و مؤالف آمده
و اگر کسی انصاف بدهد و عناد رها کند و برین اخبار واقف شود و آنرا با آیات قرآن برابر کند بداند که معتمد آنست حسین الفضل
گفت در قرآن آیتی که دلالت میکند بر نزول عیسی قول خدا است که و کهلا برای آنکه او کهل نشده بود که او را باسمان بردند چون
بزمین آید کهل شود ابو جعفر المنصور الدوانیقی از پدرانش از عبد الله عباس روایت کرد که رسول گفت کیف یهلک امة انا
فی اولها و عیسی فی آخرها و المهدی من اهل بیتی فی وسطها چگونه هلاک شود امتی که من در اول ایشان باشم و عیسی در آخر ایشان
و مهدی از اهل بیت من در میانه ایشان و این خبر حجت است بر ایشان بر وجود مهدی و رافعک گفته اند که معنی او آنست که
ترا رفع کنند و در درجات بهشت و مقرب کنند برحمت خویش و پاکیزه کرداند ترا از کافران یعنی ترا از میان ایشان ببرم و آورد و از آن
پیروان او آنرا که پیروان تو اند زبردست و ظاهر کرداند بر کافران یعنی جهودان که تو ایمان نیاوردند مؤمنان بر دست ایشان باشند
تا روز قیامت این فوقیت بعضی گفته اند بحجت است و بعضی گفته اند بملکت و قهر و غلبه از اینجاست که پادشاهی در روم ترسایان
در ترسایانند و در جهودان نیست و ایشان همیشه مغلوب و مقهور باشند و ذلیل تا روز قیامت پس با شما بازگشت شما
حکم کنم میان شما بقیامت در آنچه در این دنیا خلاف میکنید بعضی گفتی خداست و بعضی گفتی بنده خداست و بعضی گفتی ساحرست
و بعضی گفتی پسر خداست ساحرست و کذاب من حکم کنم میان ایشان درین اختلاف که کرده اند قوله تعالی فاما الذین
کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا و الآخرة و ما لهم من ناصرین و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات
فیوفیهم اجورهم و الله لا یحب الظالمین ذلک نتلوه علیک من الآیات و الذکر الحکیم ان مثل عیسی
عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من
الممترین چون حکم کنم میان شما و میان آنانکه کافر باشند و آیات و نعم مرا جحود کنند من عذاب کنم ایشانرا سخت در
دنیا بکشتن و برده کرفتن و از خانمان بیرون کردن و جزیه و ذلت بر ایشان نهادن و در آخرت در دوزخ بانواع عقوبت
مبتلا بودن و ایشانرا هیچ ناصری و معینی و یاوری نباشد و هیچ شفیعی که شفاعت کند اما آنکه ایمان آوردند و گفت منقرض
کار بستند و عمل بر وفق شرع کردند از آنکه هر عملی که کنند و بر وفق شرع نبود صالح نبود و خدای تعالی تمام و کمال مزد ایشان
دهد و هیچ چیز از حق ایشان بنکاهد که اگر نقصان کند ظلم بود و او ظلم نکند و نه پسندد و ظالمانرا دوست ندارد و این دلیل
است بر بطلان قول آنکس که جزا بر عمل نگوید و بر بطلان مذهب اهل جبر این که بر تو میخوانیم از قصه زکریا و یحیی و مریم و عیسی
از آیات و نشانها از قرآن محکمست و با حکمت آنکه گفت به درستی و حقیقت که مثل و داستان عیسی مریم چون مثل
آدمست که خدای تعالی او را بیافرید از خاک بی پدر و مادر چنانکه او را گفت که باش او ببود و در حال سبب نزول این
آیت آن بود که وفد نجران چون بیامدند و با رسول مناظره کردند در باب عیسی و گفتند ما یقول فی المسیح عیسی بن مریم گفت عبده
و رسوله گفتند هیچ فرزندی از مادر بی پدر آمده بی پدر خدای تعالی بجواب ایشان این آیه فرستاد و فرمود این آیت که این
جای تعجب و شما احوال آدم میدانید که آدم بی پدر و مادر بود و در وجود چه وجه حکمت چه جای تعجب باشد از عیسی که از مادر بزاد

خدای تعالی او را پا زید الحق من ربک آنچه ذکر او رفت از جمله شاکان مباش در آنچه با شرح دادیم خطاب اگر چه با پیغمبرست المراد
دیگرانست فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ان هذا
لهو القصص الحق وما من اله الا الله وان الله لهو العزیز الحکیم فان تولوا فان الله علیم
بالمفسدین سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول مکه بگشاد و اسلام منتشر و سلطان محمد رسول قاهر شد بر کافران
وفود آمدن گرفتند نزدیک رسول بعضی ایمان می آوردند و برخی امان طلب میکردند از جمله وفود نجران بود و رئیس ایشان ابو حارثه
اسقف با سی مرد آمد از جملهٔ ایشان عاقب بود و سید و عبد المسیح دانایان احبار و رؤسا بودند نماز دیگر در مدینه آمدند جامهای
دیبا پوشیده و صلیبها در گردن افکنده و جهودان بیامدند و با ایشان مناظره کردند و ایشان گفتند شما بر هیچ نباشید و ایشان
جهودان را گفتند شما بر هیچ نباشید چنانکه آیه وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء بدین وارد است چون رسول نماز دیگر بگزارد
روی به رسول کردند و گفتند ما تقول فی المسیح عیسی را چگوئی گفت عبد اصطفیه الله بنده بود که خدای او را برگزید گفتند یا
محمد او را پدر می شناسی گفت او را از نکاح نزادند تا او را پدر باشد گفتند که هیچ بنده باشد مخلوق و دیدی که نه از نکاح
باشد و او را پدر نباشد خدای تعالی این آیه فرستاد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم رسول گفت چون شما قول مرا او نمیکنید
آیه حجت قبول نمیکنید بیائید تا مباهله کنیم که خدای تعالی مرا خبر داده که عذاب فرود آورد بر کذابان ایشان با یکدیگر گشتند
و گفتند چه رایست شما را گفتند مهلت باید خواستن تا فردا اما اندیشه کنیم انگه برفتند و با هم بنشستند و رای زدند اسقف
ایشان را گفت اگر محمد فردا بیاید و عامهٔ صحابه را با خود آورد هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله کنید که او بر حق نیست و اگر آید و خاص
فرزندان خود و اقربای خود را آورد از مباهلهٔ او حذر کنید چون بامداد بود صحابه در مسجد جمع شدند و هر کس توقع کردند که رسول او را
حاضر کند رسول فرمود که مرا گفته اند که الا خاصگیان خود را از زنان و کودکان بیارم تا ما را که خدای بر دعای ایشان عذاب فرو
و عذاب بر فرق کند انگه دست امیر المؤمنین علی بگرفت و امام حسن و امام حسین از پیش او میرفتند و فاطمه بر اثر ایشان میرفت
تا بصحرا شدند و ترسایان بیامدند اسقف ایشان پیش گرفته ایشان چون نگاه کردند و آن جماعت را دیدند اسقف گفت ایشان
که اند محمد را گفتند این پسر عم او و داماد اوست بر دختر ش و آن زن دختر اوست و آن کودکان دختر زادگان او بند او با ترسایان
نگریست و گفت بنگرید که محمد چگونه واثقست که بمباهله فرزندان و خاصگیان خود را آورده است و بخدای که اگر هیچ خوف بر
او را از آنکه حجت بر او باشد هرگز اینها را اختیار نکردی و از مباهله حذر کردی شما را مصلحت نیست مباهله کردن حذر
کنید که اگر نه خوف قیصر بودی من اسلام آوردمی با او مصالحه کنید بر آنکه او حکم کند و باز گردید و با شهر خود شوید و رای ببینید
صلاح شما در چیست گفتند رای تو رای ما باشد و آنچه تو گوئی عین مصلحت ما باشد اسقف گفت یا ابا القاسم انا لا
نباهلک ولکن نصالحک مباهله نمیکنیم لکن مصالحه خواهیم کرد با ما مصالحتی خواهیم کن بر چیزی که ما بدان قیام توانیم کرد رسول با
ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلهای رومی قیمت هر حله چهل درم هر چه بیفزاید یا بکاهد از قیمت حلها بحساب باشد و نقر
تا صلحنامه نوشته شد و نسخهٔ آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد النبی رسول الله لنجران اذ کان له علیهم حکمه فی کل
صفراء وبیضاء وثمرة ورقیق یؤخذ منهم الفی حلة من حلل الرومی قیمة کل حلة اربعون درهما فما زاد او نقص فی حساب ذلک
منها الف فی صفر والف فی رجب وعلیهم اربعون دینارا مثواة رسول فما فوق ذلک وعلیهم حدث یکون بالیمن عاریة مضمونة

ثلثون

ثلثون درعا و ثلثون فرسا و ثلثون جملا لهم بذلک جوار الله وذمة محمد بن عبد الله رسول الله فمن اکل الربا منهم بعد عامه هذا فذمتی
منهم بریئة یعنی این کتابیست از محمد نبی که رسول خداست برای نجران که حکم او بر ایشان در هر زری و سیمی و میوه که ایشان راست از ایشان
هیچ نستاند الا دو هزار حله از حلهای رومی قیمت هر حله چهل درم آنچه بیفزاید یا بکاهد بر آن حساب باشد هزار از آن در صفر بدهند و هزار
در رجب و بر ایشانست که در رسد مقام رسول من آنجا چهل دینار بدهند یا بالای آن هر آنچه حادثه که در یمن افتد سی زره
و سی اسب و سی شتر بعاریت بدهند عاریتی مضمون که با من فرستند ایشان را جوار خداست و ذمه محمد رسول الله خدای تعالی هر که
خورد پس از امسال ذمت من از و بیزارست تا بستدند و برفتند و در راه میگفتند که صلاح بود یا نه عاقب و عبد المسیح ایشان را گفتند
و الله که ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه آورده است از کتاب از قبل خداست و بخدای که هیچ کس با هیچ پیغمبر ملاعنه نکرد
والا که مستاصل شد و از ایشان کسی نماند از کوچک و بزرگ و اگر شما این کردید هلاک شدید و در روی زمین هیچ ترسا نماندی که من ایشان
نگریستم روی ها دیدم که اگر از خدای بخواستندی تا کوه را از جای برکند اجابت کردی رسول گفت بدان خدای که جان من بفرمان اوست
که عذاب فرود آینده بود بر نجران اگر مباهله کردندی و خدای ایشان را بوزینه و خوک کردی و این کوه آتش برآمدی و همه را بسوختی
و از قبیلهٔ ایشان هیچ جای جانور و هیچ کس نماندی تا مرغان بر درختان و سال برنگشتی که بر روی زمین یک ترسا بودی معنی آیه
فمن حاجک پس ای محمد هر که با تو خصومت کند در حق عیسی پس از آنکه علم یقین بتو آمد در حق او بگوی که بیائید تا پسران خود را
بخوانیم و شما پسران خود با تفاق مراد امام حسن و امام حسین است و این آیه دلیل است بر آنکه ایشان فرزندان رسول الله اند
اخبار مخالف و مؤلف برین متظاهرست و ایشان را گفت ابنای هذان ریحانتای من الدنیا و در خبر می آید که در صفین محمد
از روز با محمد حنفیه جنگی نیکو کرد امیر المؤمنین گفت اشهد انک ابنی گواهی میدهم که تو پسر منی بحقیقت گفتند ای امیر المؤمنین امام
حسن و امام حسین بجنبیدند گفت هما ابنا رسول الله ایشان پسران رسول خدا اند و هم دلیل است بر آنکه دختر زاده فرزند
باشد و ما زنان خود را بخوانیم و شما نیز زنان خود را بخوانید و با تفاق مراد بزنان در آیه فاطمه زهراست تنها و این دلیل است بر
شرف او و رسول را نفرمود که از جملهٔ زنان که داشت هیچ کس با خود بمباهله برد اگر چه این لفظ ایشان را استغراق بود بر آنکه
صلاحیت آن مقام او را بود و دیگر انکه شرف و صلت سبب برابر نباشد پس درین لفظ دلیل بود که فاطمه از جملهٔ زنان بهتر
باشد و ما نفس خود را بخوانیم و شما نیز نفس خود را بخوانید یعنی از میان مرد و نفس صورت نه بندد پس ناچار مجاز
بود و مورد او بر مبالغه بود یعنی بخوانیم کسانی را که نفس او حکم نفس ما باشد و آنچه ما را باشد او را باشد و آنچه بر ما باشد بر او
باشد حکم او در عصمت و طهارت و کفایت حکم ما باشد پس همچنان باشد که من او باشم و او من باشد و این کنایت
از غایت اختصاص محبت و قربت باشد تا دو دوست در دوستی چون بغایت باشد گویند که ایشان متحد شدند
اگر بصورت دو اند بمعنی یکی اند انا من اهوی ومن اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته واذا ابصرته
انا و این لفظ دلیل میکند بر آنکه امیر المؤمنین علی بهتر از همه صحابه و اهل البیت بود ثم نبتهل پس دعا کنیم و زاری با خدای
تعالی دعای ما را اجابت کند در حق دروغ زنان و گفته اند که لعنت کنیم دروغ زنان را و گفته اند که لعنت کنیم یکدیگر را و هم
که لعنت از میان با دو گروه بر دروغ زنان باد این قصهٔ نجران که رفت همه قصهٔ حقست و هیچ خدای نیست الا خدای
که او آفریدگار جهان و جهانیانست رد است بر ترسایان که گفتند که عیسی خداست و گفتند آفریدگار جهان و جهانیان
و گفتند ان الله ثالث ثلثة اقنوم اب و اقنوم ابن اقنوم روح القدس یا اب خدا را خواستند و با بن عیسی را خواستند

وبروح القدس جبرئیل او این قول نامعقولست که سه ذات یکی شود و خدای تعالی عزیز و غالبست اگر خواهد قهر کند ترسایان و جمله
انواع کافران را بکفرشان لیکن نکند از آنجا که حکیم اوست حکمت در تکلیف اقتضای خلاف این میکند پس اگر برگردند ترسایان
و جملهٔ انواع کافران اعراض کنند از تو و قبول قول تو نکنند خدای تعالی عالمست بمفسدان و برای آن تخصیص کرد ایشانرا که غرض ازین
تهدید و وعید است **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ**
لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا
مُسْلِمُونَ مفسران گفته سبب نزول این آیه الی قوله والله ولی المؤمنین آن بود که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند جهودان
مدینه با ایشان مناظره کردند و ایشان با یکدیگر خصومت کردند در ابراهیم ترسایان گفتند ترسا بود و جهودان گفتند جهود بود
پیش رسول آمدند بحکومت رسول گفت جهود نبود و ترسا نبود گفتند که ما باو اولیتریم گفت شما باو اولی نه اید او مسلمان بود و ما که مسلمانیم
باو اولی ایم جهودان گفتند ای محمد تو آن میخواهی که در حق تو آن گوییم که ترسایان گفتند و ترسایان گفتند که ترا آن میباید که ما ترا آن گوییم
که جهودان عزیر را گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد بر هردو فرقه از جهودان و ترسایان و گفت ای محمد بگوی اهل کتاب را که بیایید
تا کنیم و خدا را پرستیم و چیزی را شریک او ندانیم و هیچکس از ما کسی دیگر را بخدائی نگیرد و خدای نخواند چنانکه شما که جهودانید عزیر را
کردید تا خدای از آن باز گفت اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله عکرمه گفت یکدیگر را سجده کردید امام جعفر صادق
علیه السلام گفت اتخاذ ایشانرا و رهبانانرا نه بعبادت بود و بلکه تحریم حلال و تحلیل حرام بود و گفته اند بطاعت ایشان بود
روسا را در معصیت خدای در خبرست که من اطاع مخلوقا فی معصیة الله فکانما سجد لغیر الله هر کس که او مخلوقی را طاعت
دارد در معصیت خدای تعالی چنان باشد که جز خدا را سجده کرده بود و گفته اند معنی آنست که هیچکس را در معصیت خدای فرمان
نبریم که هر که در معصیت خدای کسی را فرمان برد همچنانست که جز خدا را سجده کرده بود تو ایشانرا بگوی اگر قبول نکنند و اعراض
نمایند بگوی که گواه باشید بر آنکه ما مسلمانیم انقیاد کردیم و گردن نهادیم این گفتار را چون این آیه آمد رسول نامه نوشت بقیصر
روم بدین عنوان که من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام فاسلم ان
تسلم یوتک الله اجرک مرتین این نامه ایست از محمد رسول الله بهرقل بزرگ روم سلام بر آن باد که پیرو راه راستست من ترا باسلام میخوانم
اسلام آور تا مزدت دوباره باشد و اگر از اسلام عدول کنی بر تو گناه شد بندگان و این آیه بنوشت که قل یا اهل الکتاب تعالوا
قوله تعالی **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا**
تَعْقِلُونَ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ای اهل کتاب وای جهودان و ترسایان چرا خصومت و محاجه میکنید در ابراهیم و توریة
و انجیل نیامد الا پس از وی و عهد موسی و عیسی از پس عهد ابراهیم بود و جهودی پیش از توریة موسی نبود و ترسایی پیش از انجیل
عیسی نبود و از میان ابراهیم و موسی هزار سال بود و از میان موسی و عیسی دو هزار سال بود آیا عاقل نه اید و عقل را کار نمی بندید
ابراهیم چون پیش از ایشان بوده باشد چگونه ترسا و جهود بوده باشد آنکه خطاب میکنید ای جماعت را و میگوید اینک شما
ای جماعت جهودان و ترسایان مجادله کردید و خصومت بر آنچه شما را بدان علمی و دانشی است از نبوت محمد و نعت و صفت او
که در توریة و انجیل خوانده اید و دانسته پس اکنون چرا محاجه میکنید در آنچه شما را بدان علمی نیست از حدیث ابراهیم و اگر
جهود بود یا ترسا خلاصه معنی اینست که شما بسیار خصومت کردید در آنچه دانستید بر سبیل جحود و اکنون این مانده است

که درآنچه

که در آنچه ندانید از سر جهل خصومت کنید تا در اول معاند باشید و در آخر مخارق و خدای میداند مذهب ابراهیم
اعتقاد او و شما نمیدانید انگه رد کرد بر ایشان آنچه گفتند و حواله بدو کردند از جهودی و ترسایی و گفت **مَا كَانَ**
إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ
بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ابراهیم جهود نبود و ترسا
نبود و لیکن مسلمان بود بر طریق راستی و استقامت و از مشرکان نبود تا آنکه ایشان می پنداشتند که چون جهود و ترسا
نبوده باشد مشرک بوده باشد کلبی از ابوصالح از عبدالله عباس روایت کرد و از صحابه رسول که چون جعفر ابوطالب
رضی الله و اصحابش هجرت کردند و بحبشه رفتند و آنجا مقام کردند و رسول بمدینه آمد و واقعه بدر افتاد و مشرکان
قریش جمعی از بزرگان ایشان کشته شدند قریش در دار الندوه حاضر آمدند و رای زدند و گفتند ما از محمد و اصحاب
جز از جهة نجاشی انتقام نتوانیم کشید مالی جمع کردند و مبلغی تحف و هدایا بر دست عمرو بن العاص و عمارة بن ابی معیط
بفرستادند بنزدیک نجاشی و ایشانرا پیغام دادند که این جماعت که از ما گریخته اند و بشهر تو آمده اند مردمانی اند
و دین مخالف تو بر تو و مذهب تو طعن زنند و در عیسی مریم قدح کردند ایشانرا بفرمای بگرفتن و بدست ما بازده او ایشان
می آمدند تا بحبشه رسیدند چون نزدیک نجاشی شدند او را سجده کردند و تحیت گفتند و سلام قوم خود برسانیدند
و بگفتند که ما مردمان دوستدار و هواخواه توییم و نصیحت میکنیم ترا که خویشتن را حذر داری از قوم این مرد ساحر
کذاب که در میان برخاسته است و دعوی نبوت میکند و تبعی و لشکری ندارد الا قومی سفیهان و ما کار بر ایشان
تنگ گرفته ایم و ایشانرا بتبعی پیوستیم و کسی پیش ایشان نیارد شدن و از ایشان کسی بیرون نتوانند آمدن چون
کار بر ایشان سخت شد پسر عم خود را پیش تو فرستاد تا ترا بفریبد و دین و ملک تو تباه کند اگر توانی ایشانرا
بند کن و پیش ما فرست تا شر ایشان از تو و ملک تو کفایت کنیم و علامت آنچه ما گفتیم آنست که چون پیش تو
در آیند ترا سجده نکنند و استنکاف کنند از تو آن کار بکن نجاشی کس فرستاد و جعفر و ابوطالب و قومش
بخواند چون بدرگاه او رسید جعفر باواز بلند گفت نستاذن علیک حزب الله نجاشی گفت فلیدخلوا بامان الله
و ذمته گو در آیید بامان و زنهار خدای عمرو بن عاص با صاحبش نگریست و گفت دیدی که چه گفتند و چه خوش آمد
بر نجاشی در آمدند و سجده نکردند عمرو بن عاص گفت ای ملک دیدی که ایشان چه غرور در سر دارند و بر عادت قوم
سجده نکردند نجاشی جعفر را گفت چرا سجده نکردی و تحیتی که عادتست رها کردی گفت برای آنکه در دین ما سجده روا
نباشد جز خدا را که آفریدگار جهانست این تحیت وقتی بود که بت می پرستیدند چون خدای پیغمبر را بفرستاد ما را
ازین نهی کرد و به تحیت ما را اسلام فرمود که تحیت اهل بهشت اینست نجاشی را خوش آمد و دانست که آنچه
میگوید حقست و در توریه و انجیل است که از علامت پیغمبر آخر الزمان آن بود که تحیت او سلام بود و گفت کیست
که از میان شما گفت نستاذن علیک حزب الله جعفر گفت من بودم گفت تو سخن گوی جعفر گفت تو پادشاهی
و بنزدیک تو بسیار نشاید گفتن مرا الکن چند سخنست بشنو تا بگویم و ایشان جواب دهند و تو حاکم باش میان ما گفت
بگوی جعفر گفت بپرس ازینان که ما آزادیم یا بنده نجاشی پرسید عمرو عاص گفت بلکه آزادان و کریمان و اشراف قوم
گفت بپرس تا هیچ خونی بناحق کرده ایم که ایشان طالب آنند عمرو گفت لا ولا قطرة گفت بپرس تا هیچ مالی برده ایم

که ایشانرا مطالبه آن میرسد گفت لا نجاشی گفت اگر بر شما از مال قنطاری دعوی کنند من غرامت آن بکشم انکه پرسید گفت
نه قیراطی نجاشی گفت پس چه میخواهید از ایشان عمرو گفت بدان ای ملک که ما و ایشان بر یک دین بودیم و ایشان بر دین اسلاف
ما بودند ایشان این دین را گذاشتند و ما در دین باندهایم نجاشی گفت آن دین چه بود که اول بوده اید و این چیست که اکنون
برانید جعفر گفت آن دین که ما و ایشان بران بودیم دین شیطان و عبادت اوثان بوده و کفران بخدای عز و جل و سنگ
جماد پرستیدن و این دین که ما بان آمدیم دین خداست و دین اسلام و رسول خدای این دین از خدای بما آورده و کتابی
چون کتاب عیسی موافق و مصدق آن نجاشی گفت ای جعفر سخن عظیم میگوئی انگه بفرمود تا ناقوس بزدند و قسیسان و
رهبانان حاضر آمدند نجاشی ایشانرا گفت بان خدای که انجیل بر عیسی انزال کرده که بگوئید که در کتابها می یابید که میان عیسی و
قیامت هیچ پیغمبری نیست گفتند ای والله پیغمبری که عیسی باو بشارت داد و گفت هر که باو ایمان آرد بمن ایمان داشته
باشد و هر که باو کفر آورد بمن کفر آورده باشد نجاشی گفت این پیغمبر که نجاشی مبشر او بود چه گفت و چه فرماید و از چه نهی
کند گفتند کتابی باشد او را از نزد خدای تعالی آن کتاب خواند و از آن گوید و امر بمعروف کند و از منکر باز دارد و
وصیت کند بحسن الجوار و صلة الرحم و بر یتیم مشفق باشد و از عبادت اصنام نهی کند جعفر را گفت از این کتاب که بر پیغمبر شما
آمد چیزی بر من خوان جعفر سوره عنکبوت و سورة الروم بر و خواند نجاشی بگریست و گفت ای جعفر زدنا من هذا الحدیث
الطیب جعفر او را این حدیث خوش و سورة الکهف برخواند عمرو عاص خواست تا نجاشی را بخشم آرد گفت ایشان عیسی
را و مادرش را دشنام میدهند نجاشی گفت عیسی را و مادرش را چگوئید جعفر سوره مریم برخواند چون بذکر مریم و عیسی رسید نجاشی
خاشاک برداشت و گفت والله که عیسی بر آنچه شما میگوئید زیاده از این نیست گاه برخواند جعفر را گفت بروید که بر شما هیچ
خوفی نیست که شما حزب ابراهیم اید عمرو گفت حزب ابراهیم کیست گفت ایشان و صاحب ایشان عمرو و قوم
او انکار کردند و گفتند که حزب ابراهیم مائیم آن مال و هدایا که عمرو و قوم او آورده بودند با ایشان داد و گفت این ستیه
که رشوتست و خدای تعالی که مرا ملک داد از من رشوت نخواست جعفر گفت فانصرفنا و کنا فی خیر جوار خدای تعالی و
مؤمنانست و اولیتر بنصرت و ولایت ایشان رسول گفت هر پیغمبری را ولی است از پیغمبران و ولی من پدرم است
خلیل خدای آنگه این آیه فرستاد و آنگه رسول این آیه برخواند ان اولی الناس بابراهیم قوله تعالی ودت طائفة
من اهل الکتاب لو یضلونکم وما یضلون الا انفسهم وما یشعرون یا اهل الکتاب
لم تکفرون بآیات الله وانتم تشهدون یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل
وتکتمون الحق وانتم تعلمون این آیه در حق معاذ جبل و حذیفه یمانی آمد که جهودان ایشانرا دعوت
کردند با دین خود و قصه این در سورة البقره گفته شد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تمنا کردند و خواستند جماعتی
از اهل کتاب یعنی جهودان که شما را گمراه کردانند و از دین بکفر آورند و گفته اند مراد اینست که هلاک کنند که شما را هلاک
کردانند و ایشان با اینکه میکنند جز اضلال و اهلاک خود نمیکنند و نمیدانند یعنی وبال و مضرت آن جز بدیشان عاید
نیست از انکه ایشان دعوت ایشانرا قبول نخواهند کرد و عاقبت اینکه میطلبند برایشان خواهد بود پس بخود زیان
کرده باشند آنگه گفت ای جهودان و ترسایان بآیات خدای چرا کافر میشوید یعنی بآیات قرآن و گفته اند مراد
آیاتیست از توریة که نام و نعت محمد در وست و شما گواهی میدهید که نعت و صفت او در توریة و انجیل است ای

جهودان و ترسایان چرا حق بباطل می پوشید یعنی جهودی و ترسایی این بد گفت چرا توریة را که حقست بتحریف و تصحیف
می پوشید و ایمان بموسی و عیسی و محمد پوشیده میدارید و پنهان میکنید یعنی این نعت و صفت محمد را شما میدانید که او
پیغمبری بر حقست و صادق قوله تعالی وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی
الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم
قل ان الهدی هدی الله ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم قل ان
الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل
العظیم سدی گفت دوازده کس از اهل کتاب از جهودان خیبر و دههای عرینه مواطات کردند با هم گفتند که بیایید
تا بامداد بمحمد ایمان آریم و نماز دیگر کافر شویم باو گوییم که ما بدانستیم که این نه آن پیغمبرست که ما گمان بردیم تا اصحاب او بشک
افتند و ایشان نیز کافر شوند و خدای تعالی از آن خبر داد و گفت که جماعتی از اهل کتاب گفتند که ایمان آرید بدانچه منزل شده
است بر مؤمنان مجاهد گفت مراد تحویل قبله است با کعبه کعب اشرف گفت جماعت خود را که ایمان آرید در اول روز بان
و روی با او کنید و نماز دیگر روی به بیت المقدس آرید تا اصحاب محمد را شک افتد باشد که ایشان باز کردند از قبله
کعبه و روی به بیت المقدس آورند آنگه حق تعالی خبر داد که اهل کتاب یکدیگر را میفرمایند و نصیحت میکنند و میگویند که ایمان
میاورید و اعتراف مکنید الا کسی را که تابع دین شما باشد و پیروی دین شما کند حسن بصری گفت که جهودان خیبر جهودان مدینه را گفتند
باور مدارید کسی را که محاجه و مجادله کند با شما نیز نزدیک خدای بر سبیل جواب جهودان یعنی بیان بیان خداست و دین دین خداست
و همچنین قل ان الفضل بید الله هم از کلام خداست رد بر جهودان تا هر دو جواب باشد از آنکه ایشان گفتند از باب تزکیه خود
دین خود و وصایت بعضی با بعضی محافظت جهودی و این قول مجاهد است و اخفش و برین قول ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم ان یؤتی
احد کلامی دیگر باشد و تقدیر آن بود که ولا تؤمنوا بان یؤتی احد ابو فارسی گفت تقدیر کلام آنست که ولا تصدقوا بان یؤتی احد
مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم فیکون لهم علیکم الغلبة الا لمن تبع دینکم یعنی جهودان گفتند باور مدارید که کسی را آن دهند که شما را
داده اند یا با شما محاجه کند غالب آید بر شما الا جهودان را یعنی این حدیث اگر چه بر شما باشد درین باب جهودانرا باور مدارید تعظیما لهم و
ایجابا بالقبول قولهم اعمش ان یؤتی احد خواند بکسر همزه بمعنی ما نفی و برین قول این کلام جهودان نباشد حکایت کلام ایشان
تا آنجا باشد که الا لمن تبع دینکم ان یؤتی باقی کلام خدای باشد و معنی آنکه بگوی ای محمد مسلمانانرا که دین دین خداست کسی را آن ندهند که شما را
داده اند از دین و بیان و حجت او یحاجوکم یعنی الی ان یحاجوکم عند ربکم یوم القیمة قولی دیگر آنست که خطاب با مؤمنانست و نظم آیه چنین است
که برای آنکه کسی را مثل آن داده اند که شما را که مؤمنانید باید که بر شما حسد برند جواب بگوی ان الفضل بید الله و اگر شما را محاجه کنند بگوی ان
الهدی هدی الله و برین وجه در آیه تقدیم و تاخیر باشد قولی دیگر از سر آیه که ولا تؤمنوا خطابست با مؤمنان و معنی آیه آن بود که خدای
تعالی بر سبیل تثبیت دلهای مؤمنان و تشحید بصایر ایشان و ازالت شک و شبهه از ایشان عند جهودان گفت کسی را باور مدارید
الا آنرا که بر دین شما باشند که کسی را از خیر و فضل و در دین آن داده اند که شما را برای آنکه اگر کنند محجوج و مغلوب شود و این فضیلت از خدای
تعالی و فضل بدست اوست و در مقدور اوست با آنکس دهد که او خواهد و خدای تعالی فراخ عطاست و دانا نعمت او را نه سد برای
آنکه او را مقدوری و نهایتی نیست و دانا است بمصلحت دهد آنرا که دهد اهل اشارت گفتند لا تعاشروا الا من یوافقکم فان من
لم یوافقکم لا یرافقکم مخالطت با آن کس کن که بر طریق تو باشد که اگر بر طریق تو نباشد رفیق تو نباشد و خدای تعالی برحمت خود

خاص کرد آنرا که خواهد گفته‌اند مراد برحمت نبوتست ابن جریج گفت مراد برحمت قرآنست و اسلام و خدای خداوند فضل عظیم بزرگوارست
و فضل زیادت احسان باشد ومن اهل الكتاب من ان تامنه بقنطار يؤده اليك ومنهم من ان تامنه
بدينار لا يؤده اليك الا ما دمت عليه قائما ذلك بانهم قالوا ليس علينا في الاميين سبيل ويقولون
على الله الكذب وهم يعلمون بلى من اوفى بعهده واتقى فان الله يحب المتقين بیشتر مفسران بر آنند که این آیه
در باب جمله جهودان آمد خدای تعالی باز نمود که در ایشان امانتی و خیانتی هست قنطار پوست گاو باشد پر زر و این عبارتست
از مال بسیار و دینار عبارتست از مال اندک حق تعالی میگوید که از اهل کتاب کسی هست که اگر او را امین داری بر دیناری زر و با امانت
پیش او نهی توقع بود در این آیه خدای تعالی تحذیر میکند مسلمانان را از آنکه بر اهل کتاب اعتماد کنند یعنی بر ایشان اعتماد مکنید که ایشان
مال مسلمانان حلال میدانند پیغمبر میگوید اتحذرون عن ذكر الفاجر اذكروه بما فيه كي يحذره الناس گفت پرهیز میکنید از آنکه ذکر فاسق کنید ذکر
او کنید بدانچه در وهست تا مردمان از و حذر کنند بعضی گفته‌اند امانت راجعست با آنکه ایمان آورده‌اند از اهل کتاب چون عبدالله سلام
و غیر او و خیانت با آنکه اصرار کردند چون فنحاص عازورا مردی بود هزار و دویست اوقیه نزدیک عبدالله بنهاد و بوقت مطالبه
سپرد و مردی از قریش دیناری نزدیک فنحاص بنهاد در ان خیانت کرد و باو نداد و گفته‌اند که اهل امانت ترسایانند و اهل خیانت
جهودانند که ایشان ادای امانت نکنند الا که تو دائم بر سر او ایستاده باشی در وقت بنهادن چون بروی روزگاری برآید منکر شود این
استحلال خیانت ایشان بآن آنست که ایشان گفتند بر ما حرجی نیست در مال عرب و باميين عرب را خواست هو الذي بعث
في الاميين رسولا و مراد بسبیل حجتست لقوله ما على المحسنين من سبيل ای من حرج گفته‌اند که ایشان میگفتند مالهای عرب
و ایشان از ما غصب کردند بهر وجه که فرصت یابیم ما را حلال بود که مال ایشان برگیریم مقاتل گفت میان جهودان معاملتی
بود چیزی بدادند و چیزی بماند آنانکه صاحب حق بودند ایمان آوردند چون وقت ادای مال درآمد تقاضا کردند ایشان گفتند ما
چیزی بشما نمی باید داد که شما ما را رها کرده‌اید و بدین محمد رفته و دعوی کردند که در کتاب ما چنین است خدای تعالی ایشان را تکذیب
کرد و گفت يقولون على الله الكذب بر خدای دروغ میگویند و میدانند که آنچه میگویند دروغست در خبرست که چون این آیه آمد
پیغمبر گفت ما من شيء كان في الجاهلية الا تحت قدمي الا الامانة فانها مؤداة الى البر والفاجر گفت هیچ چیز نیست که در جاهلیت
بود الا که در زیر پای منست مگر امانت که با خداوندش باید داد آنگه حق تعالی گفت بلى من اوفى ای بل الامر ایشان گفتند و لیکن
هر کس که وفا کند یعنی بدان عهد که خدای برو گرفته است در توریة از ایمان بمحمد و قرآن و ادای امانت و تقوی ورزد و از معاصی
اجتناب کند و از خدای بترسد و در امانت خیانت نکند خدای تعالی متقیان را دوست دارد و از رسول روایتست که هر کس
در وی این سه خصلت حاصل بود منافق بود اگر چه نماز کند و روزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید و چون عهد دهد خلاف کند
و چون امانت باو دهند خیانت کند ابو سعید خدری روایت کند که بازرگان امین فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد
ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الاخرة ولا يكلمهم
الله ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم کلبی گفت جماعتی از علما و احبار جهودان در سالی قحط نزد
کعب اشرف آمدند و از و گندم خواستند او گفت چه گویید این مرد را که آمده است و دعوی نبوت میکند گفتند پیغمبر خداست و
درست قولست ایشان را گفت نزدیک من آمدید و من در حق شما خیری بسیار خواستم کرد از طعام و شراب و اکنون حق شما را
محروم کردید بروید که شما را نزدیک من هیچ روی نیست ایشان گفتند ما را مهلت ده تا برویم و این محمد را ببینیم و در کتاب

اوکریم

او کریم و نعت و وصف او با نوشته توریة مقابله کنیم برفتند و رسول را بدیدند و توریة را بر گرفتند و آن آیات که در وصف رسول
بود تغییر و تبدیل کردند و بخلاف آنچه بود بنوشتند و نزدیک کعب اشرف آوردند کعب ایشان را طعام داد و بدانچه ایشان کرده
شادمان شد و خدای تعالی در حق آن جماعت این آیه فرستاد و ابن عباس گفت این آیه در حق امرء القیس عابس الکندی آمد و در
عبدان بن اشوع در زمینی که در دست او بود و مدعی گواه نداشت رسول خدا خواست تا سوگند دهد امرء القیس را او نیز اراده کرد که سوگند
خورد این آیه آمد او بترسید و سوگند نخورد و زمین بخداوندش داد میگوید آنکسانی که میخرند یعنی قبول میکنند بعهد خدای یعنی سوگند
و ایمان بهای اندک را یعنی عهد خدای و سوگند بدهند و بهای اندک بستانند و مبالات نکنند با آنکه سوگند بدروغ باشد ایشان را هیچ
نصیبی نیست در آخرت و ثواب و نعیم آن و خدای با ایشان سخن نگوید سخنی که ایشان را در آن نفعی و خیری باشد یا خود قطعا سخن
نگوید سخن با ایشان فرشتگان بعذاب گویند و بنظر رحمت در ایشان نظر نکند روز قیامت و نظر با رحمت خواند از آنکه در شاهد
بیشتر رحمت وقتی باشد که عند نظر باشد که در و نگرد و احوال او ببیند رحمت آید او را ابو امامه روایت کرد از رسول که هر که مال مردی
مسلمان ببرد بسوگند خدای او را دوزخ واجب کند و بهشت برو حرام کند گفتند یا رسول الله و اگر چیزی اندک بود گفت اگر چه شاخی
از شاخهای درخت اراک بود جابر عبدالله از حضرت رسول روایت کند که عظیم‌ترین کبیره شرک بخدای باشد و عقوق مادر و پدر و
سوگند بدروغ و سوگند بآن خدایی که جان من بدو است که هیچکس نباشد که او سوگند خورد بر چیزی اندک اگر چه بوزن پشه خرد باشد
الا که علامتی از آن بر دل او ماند تا بروز قیامت و امیر المؤمنین علی فرموده که بر شما باد که سوگند بدروغ نخورید که آن حرام را خراب
کند ولا يزكيهم و ایشان را تزکیه و پاکیزه نکرده‌اند و ایشان را عذابی دردناک باشد وان منهم لفريقا يلوون السنتهم بال
كتاب لتحسبوه من الكتاب وما هو من الكتاب ويقولون هو من عند الله وما هو من عند الله ويقولون على الله الكذب
وهم يعلمون بدرستی که از جهودان گروهی هستند چون کعب اشرف و حیی اخطب و مالک بن الضیف و غیر ایشان که می پیچند
زبانها را در دروغ گفتن بر سبیل تحریف و تغییر یعنی از پیش خود چیزی برخوانند در تغییر صفت محمد و در آیه رجم با آواز ایشان که با او توریة خوانند
و مینمایند که از توریة است تا پندارید شما که از کتاب است یعنی از توریة و آن از توریة نیست و میگویند که از نزدیک خداست
و آن از نزدیک خدای نیست و این آیه رد است بر مجبره اگر گویند چرا نشاید که من عند الله باشد خلقا و فعلا او از نزدیک اوست
امرا و شرعا جواب آنست که اگر چنین بودی ما هو من عند الله را هیچ معنی نبودی ایشان بر خدای دروغ میگویند و میدانند که
آنچه میگویند دروغست ضحاک از عبدالله عباس روایت کند که این آیه در حق دو فرقه از جهودان و ترسایان آمد که ایشان آیات توریة
و انجیل تصرف کردند و آنچه در توریة بود از ذکر مسلمانی بیفکندند خدای تعالی بیان فعل ایشان با مسلمانان بگفت ما كان
لبشر ان يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله و
لكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون ولا يامركم ان تتخذوا الملائكة
والنبيين اربابا ايامركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون ضحاک گفت مراد به بشر عیسی است و بکتاب
انجیل و آیه در روز وفد نجران آمد عبدالله عباس گفت مراد به بشر محمد است و بکتاب قرآن و سبب آن بود که وفد نجران
و جماعتی جهودان گفتند یا محمد تو میخواهی که ما ترا پرستیم چنانکه خدا را پرستند و در خبرست که مردی انصاری شتری داشت مدتی را
در مدینه و آن شتر سرکشیده خواست که او را بکشد چون آلت نحر حاصل کرد و آهنگ شتر کرد شتر بدوید و بیامد تا به حجره رسول آمد و
داد که السلام علیک یا رسول الله چون رسول روی باو کرد او سر بر زمین نهاد آنگه سر برداشت و بزبان فصیح گفت یا رسول الله

وما هو من الكتاب

فلان آمده ام نزد یکی مدتی دراز است تا خدمت او میکنم چون پیر شدم و از کار وا ماندم مرا میخواهد که بکشد رسول کس فرستاد
و آن مرد را بخواند گفت ای فلان این شتر را بمن فروش یا بمن بخش گفت یا رسول الله سر و جان من فدای تو باد حکم جان من و مال من
تراست رسول آن شتر را از و قبول کرد و او را آزاد کرد و در مدینه میگردید و او را از هیچ آبی و گیاهی منع نمیکردند و میگفتند که
عتیق رسول الله یعنی این آزاد کرده رسول خداست صحابه رسول چون آن بدیدند گفتند یا رسول الله بهیمه ترا سجده میکنند و ما شایسته
ستوری ما ترا سجده کنیم رسول گفت لا ینبغی السجود الا لله جز خدای را سجده نشاید کردن و اگر رخصت بودی که مخلوق
مخلوقی را سجده کند من بفرمودمی تا زنان مردان خود را سجده کردندی معنی آیه آنست که نباید و نشاید هیچ آدمی را که خدای تعالی او را
کتاب دهد و حکم دهد یا حکمت و گفته اند که فهم و علم است و احکام شرع آنگاه او گوید مردمان را که بندگان من باشید و مرا عبادت
کنید بدون خدای و لیکن برا ... و او را گوید ایشان را که ربانی باشید یعنی فقیه عالم و خدای شناس سعید جبیر گفت معلمان آن
باشند که مردمان را قرآن آموزند مورخ گفت منسوبست با رب یعنی مردان خدای باشید چنانکه شما را از اخلاص علی از خدای
باز خوانند و نسبت با و کنند و گویند رجال الله امیر المؤمنین علی گفت مراد رب العلم آن باشد که علم را بعمل خود میپرورد و در آن روز
که عبد الله عباس وفات یافت سید محمد الحنفیه گفت الیوم مات ربانی هذه الامه گفت ربانی باشید بآنچه مردمان را کتاب آموزید
و بآنچه درس کتب میکنید و میخوانید ابن عباس گفت روایت کرد از رسول که ما من مؤمن من ذکر او انثی حر او مملوک الا و لله علیه حق
واجب ان یتعلم القرآن و یتفقه فیه هیچ مؤمن نباشد از مردان و زنان و بنده و آزاد و الا که خدای راست بر وی حقی واجب که از قرآن چیزی
بیاموزد و فقه آن بداند آنگاه این آیه برخواند که و لا یامرکم خدای نفرماید شما را این قول جاحدست دیگر مفسران گفتند که نفرماید شما را
محمد که رسول خداست بدانکه فرشتگان و پیغمبران را خدایان گیرید چنانکه مشرکان گفتند الملائکه بنات الله و جهودان گفتند
العزیر ابن الله و ترسایان گفتند المسیح ابن الله آیا میفرماید شما را هرگز او بکفر آوردن پس از آنکه مسلمان شده باید قوله تعالی وَإِذْ
أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا
مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا
قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای عز و جل پیمان پیغمبران از بهر آنچه دادم شما را از کتاب و حکمت
پس آمد بشما پیغمبری مصدق و تصدیق کننده آنچه شماراست از توریه و انجیل تا ایمان آرید بدو و تصدیق
او کنید و یاری او نمایید زجاج و مبرد گفتند لام تعریفست و ما مجازات را و لتؤمنن جواب شرطست مفسران
خلاف کردند در آنکه مراد پایه کیست بعضی گفتند آن عهد از جمله پیغمبران بستند از بهر تصدیق بعضی او آنکه
امتان خود را فرمایند تا همه ایمان آورند و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت و امیر المؤمنین علی گوید
که خدای تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد الا که برو عهد گرفت که بمحمد المصطفی ایمان آورد و قوم خود را فرماید که باو ایمان آورند
و معنی جاءکم اگرچه فعل ماضی است اما مراد مستقبل است پس اگر آید بشما پیغمبری و تصدیق کند کتاب شما را و
اقرار دهد به نبوت شما شما نیز باو ایمان آورید و او را تصدیق کنید آنگه حق جل و علا گفت آیا اقرار دارید و عهد بستید
بر آن یعنی از امتان خویش و قول دیگر آنست که اخذتم یعنی قبلتم یعنی عهد من پذیرفتید ایشان گفتند اقرار

داریم

داریم و پذیرفتیم گفت پس گواه باشید و من با شما از جمله گواهانم سعید مسیب گفت خطاب با
فرشتگانست که خدای ایشان را گفت به پیغمبران گواه باشید و من با شما از جمله گواهانم سعید مسیب پس که بعد از این
از اقرار و اشهاد برگردد و اعراض کند از جمله فاسقان باشد افغیر دین الله یبغون عبد الله عباس گفت جهودان
و ترسایانست چون پیش پیغمبر آمدند و هر یکی میگفت که ما اولیتریم بابراهیم او ایشان را میگفت شما را با ابراهیم
هیچ سبیل نیست و نسبتی و شما بر دین او نه اید ایشان را خشم آمد و گفتند بخدای که ما دیگر پیش تو نیاییم که ما
بقضای تو راضی نباشیم و دین تو برنگیریم خدای تعالی ایشان را گفت آیا شما جز از دین خدای تعالی دینی طلب میکنید
و هر که در آسمانها و زمین است مر او را گردن نهاده اند اما بطوع و رغبت و اما بکراهت و رغم انف خود انس مالک روایت
کند از رسول که گفت آنانکه بطوع اسلام آوردند فرشتگان آسمانند و در زمین انصاریانند و گفت لا تسبوا
اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلموا الناس من خوف سیوفهم اصحاب مرا دشنام مدهید که ایشان بطوع و رغبت
ایمان آوردند و مردمان دیگر از بیم شمشیر قتاده گفت آنانکه بطوع ایمان آوردند مؤمنانند که باختیار در حال حیات
ایمان آوردند بوقتی که ایمان نافع باشد ایشان را و آنانکه بکره ایمان آوردند کافرانند که بوقت مرگ چون مرگ را
معاینه ببینند ایمان آورند و ایشان را آن سود نکند ابن کیسان گفت و له اسلم ای خضع و هر که در آسمان و
زمین است او را خاضع و ذلیل است اما بطوع چون مؤمنان و اما بکره چون کافران که اگر از ایشان پرسند
که شما را و آسمان و زمین را که آفرید گویند خدای و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله و با او بازگردند مرجع ایشان
با اوست قوله تعالی قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ بگو ای محمد که ما ایمان آوردیم بخدای و فرو فرستاده بر ما از قرآن و بدانچه بر ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و اسباط فرستادند و آنچه بموسی و عیسی دادند از توریه و انجیل و پیغمبران دیگر را از خداوند
پروردگار ایشان همه را در پیغمبری راست گوی و صادق میداریم و میان ایشان هیچ فرق نکنیم و ما او را
یعنی خدای را گردن نهاده ایم و عمل خالص ... او کرده ایم و مثل این آیه بعینها در سوره البقره رفته است و در
تکرار آن هم در آن سوره گفته شد و وجه دیگر آنست که محققان گفته اند که تکلف نرود در الفاظ قرآن لطف است
چنانکه در معانی و لطف است چنانکه اگر قدیم تعالی بجای الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الرید الکتاب
لا شک فیه بیان للمؤمنین فرستادی در آن این لطف نبودی که در این الفاظ است برای آنکه ممکن نیست دعوی
کردن که این نظم است و فصاحت بحدیست که معجز است و عرب از نقل آن مقدار عاجز اند خصوصا بزرگ
اصحاب صرف پس این باشد که خدای تعالی دانست که تکلف نرود در اعیان این الفاظ لفظی باشد که در الفاظ دیگر
باشد و اگرچه متفق المعنی باشند و برین قاعده سوال از تکرار در قرآن منقطع شود و من یبتغ غیر الاسلام این آیه
در شان دوازده مرد آمد که اظهار ایمان کرده بودند و منافق بودند در باطن و مرتد شدند و برگشتند و بمکه شدند
بنزدیک کفار از جمله ایشان حارث بن سوید انصاری بود حق تعالی گفت هر که دینی و ملتی جوید جز از اسلام

از وآن دین قبول نکنند از برای آنکه دین نزدیک خدای اسلامست و دیگر ادیان ملل با آن منسوخست چنانکه گفت ان
الدین عند الله الاسلام و او در آخرت از جملهٔ زیانکاران باشد سرمایه بباد داده باشد و سود ناکرده که کافر در
قیامت همچنین باشد مکلف در دنیا چون بازرگانیست که عمر او سرمایهٔ اوست و اسباب تمکین آلات اوست
و سود او ثوابست و زیان او عقابست فردای قیامت چون بنگرد عمر صرف کرده باشد در کاری که ثمرهٔ
آن عقاب بود و آن زمان نه سرمایه دارد و نه سودی بینند آن بینند که آن پشیمانی سخت بود و سودی ندارد قوله
تعالی كيف يهدي الله قوما كفروا بعد ايمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم
البينات والله لا يهدي القوم الظالمين اولئك جزاؤهم ان عليهم لعنة الله
والملائكة والناس اجمعين خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون الا الذين
تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم میگوید که چگونه هدایت کند خدای تعالی گروهی
که پس از ایمان کافر شدند حسن بصری گفت این آیه در حق اهل الکتاب آمد که ایشان پیش از قیام و ظهور رسول
ایمان داشتند و مقر بودند چون رسول بیامد و دعوی نبوت کرد منکر شدند و کافر گشتند و هدایت درین آیت
محتمل است وجوهی را که بعضی از آن گفته شد و دیگر آنکه الطافی که خدای تعالی با مومنان میکند که ایشان را
لطف باشد در ثبات بر ایمان و آن در حق کافران اگر بکند لطف نباشد چنانکه در شاهد آنکس که دعوتی سازد
که جماعتی را بطعام و مهمانی خوانند و بر عموم همه را لطف باشد آنکه از ایشان جماعتی بیایند و جماعتی نیایند
آنانکه بیایند ایشان را شمعی پیش فرستد و چون بدر سرا رسند استقبال کند و این لطف باشد لیکن در حق آنانکه
حاضر آیند و اما آنانکه نیامده باشند در حق ایشان لطف نباشد از بهر چیزی که راجع با ایشان باشد نه با میزبان و آن
وجهی معتمد است و نیکو یعنی خدای هدایت نکند و لطف نکند آنان را که کافر شدند بعد از اظهار ایمان از بهر آنکه ایشان
از مومنان حقیقی درست نباشد گواهی دادند که رسول یعنی محمد حق است و بدیشان آمد حجتهای روشن بر صحت
نبوت محمد خدای تعالی هدایت نکند ظالمان را یعنی کافران را و آنجماعت جزای ایشان آنست که بر ایشان لعنت
خدای و فرشتگان و مردمان بجملگی بود ایشان را اگرچه لعنت خدای کفایتست کافران را ذکر لعنت فرشتگان
و مردمان برای آن کرد تا بدانیم که مکلفیم بلعنت و تبرای ایشان تا بدانیم که ما را امر است که ایشان را
لعنت کنیم ایشان خالد و جاوید باشند در دوزخ و لعنت و عذاب را از ایشان تخفیف نکنند و
ایشان را مهلت و مهلتی ندهند الا کسانی که ایشان پس از آنکه ارتداد کرده باشند توبه کنند و با خدای گردند
و بر آن پشیمان شوند و عمل خود با صلاح آورند پس از آنکه تباه گردانیده باشند بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
و مهربانست چون توبه کنند او را بیامرزد و بر او رحمت کند گفته اند که آیه در حق حارث بن سوید آمد که چون از دین
بگردید و بمکه رفت پشیمان شد کس فرستاد بقوم خویش که از رسول بپرسید که تا خود مرا توبه باشد که من پشیمانم
خدای تعالی آیه فرستاد کسی از جملهٔ خویشان او این آیه آنجا برد تا برو خواندند حارث گفت تو راست گوی و رسول
از تو راستگوی تر است و خدای تعالی از هر دو راستگوی تر است ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا
كفرا لن تقبل توبتهم واولئك هم الضالون ان الذين كفروا وماتوا وهم كفار

فلن

فلن يقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدى به اولئك لهم عذاب اليم وما لهم من
ناصرين قتاده و عطا گفتند این آیه در حق جهودان آمد که بعیسی کافر شدند پس از ایمان بموسی و در کفر بیفزودند بمحمد و ابو العالیه
گفت در حق جهودان و ترسایان آمد که کافر شدند بمحمد پس از مبعث و پیش از مبعث باو ایمان داشتند و کفر را در زیادت
گردانیدند بدانکه بر آن اصرار نمودند تا محمد را دیده بودند و نعت و صفت او شنیده در کتابهای خود دیده بودند مقر و معترف
بودند چون بیامد دوستی ایشان از تصرف و ریاست و فتوی و حکم کوتاه خواست بودن با آنچه میگفتند کفر آوردند و منکر شدند
آنکه اصرار کردند در کفر آنرا بیفزودند گفتند چندانکه بمکه باشیم بر کفر باشیم و چون خواهیم که با سر ایمان شویم در شان ایشان نیز آمد این آیه چنانکه در
باب حارث آمد چون رسول بمکه گشت و بعضی از ایشان باسلام درآمدند و بعضی بر کفر اصرار کردند این آیات در باب آنان نازل گشت که
بر کفر اصرار کردند و بر آن بمردند میگوید آنانکه کافر شدند بعد از ایمان آوردن پس بیفزودند کفر را پس از فتح مکه توبهٔ ایشان قبول نکنند چون
کفر اصرار کنند تا بمیرند و ایشان گمراهانند از راه بهشت و هلاک شدگانند در دوزخ ان الذين كفروا وماتوا خدای تعالی درین آیه عاقبت
[illegible] وعید کرد کافران را و قطع طمع ایشان کرد و گفت آنانکه کافر شدند و بر کفر بمردند اگر یکی از ایشان بپری زمین زر بدهد و خواهد که خود را
باز خرد او را باز نخرند و از او قبول نکنند و این بر سبیل مثل گویند از آنکه کافر را در قیامت قلیلی و قطمیری نباشد انس گفت که
گفت روز قیامت کافر را بکشانند در دوزخ آورند و ایشان را گویند که اگر ترا بپری زمین زر و سیم بودی خویشتن را فدیه کردی یا نه گویند آری گویند او
الجزو الرابع کم ازین بخواستند [illegible] اجابت نکردی اکنون بچشید عذاب دوزخ را عذابی دردناک و بسیار رنج [illegible] و ایشان را هیچ یاوری نبود نه بطریق
مبالغه و نه بطریق شفاعت لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شيء فان الله به عليم ابن عباس
گفت مراد به بر درین آیه بهشتست یعنی بهشت نیابید و نرسید بدو تا نفقه و خرج نکنید آنچه دوست دارید خدای تعالی بر بنده ما را
فتوت آموخت گفت بر و نیکوئی من در باب تو آنگه کنم که تو با برادران خود نیکوئی کنی با این سرایه تا آن سرا با تو دهند بحسب آن عمل بخش
از آن بفضل و کرم تا گمان نبری که آنچه تو میکنی از خیر و نیکوئی بر من پوشیده است و ما تنفقوا من شيء و هر نفقه که شما میکنید خدا بآن عالمست
تا نفقه دهندگان استوار باشند که خدای تعالی جزای آن بخواهد رسانیدن که بمقادیر و تفاصیل آن عالمست ابو ایوب انصاری روایت کرد که
چون این آیه آمد زید بن حارثه اسبی نیکو داشت و سخت دوست داشتی او را پیش رسول آورد و گفت یا رسول الله من این اسب را دوست
دارم صدقه کردم رسول آنرا با اسامه بن زید داد او را خوش نیامد گفت ای رسول خدای من آنرا صدقه کرده بودم رسول گفت آن بموقع افتاد و
خدای از تو قبول کرد و مهمانی با بوذر غفاری فرود آمد ابوذر گفت من از تو مشغولم برو بفلان جای ما را اشتری هست اشتری بهتر بگزین بیاور
او برفت و اشتری لاغر بیاورد ابوذر او را گفت بهتر ازین نبود گفت بود و لیکن نیاوردم بگذاشتم برای روزی که ترا بآن حاجت باشد ابوذر گفت
حاجت آن روز باشد که مرا در گور نهند و من از آن بحاجت تر باشم برای حاجت تخت بهترین مال باید نهاد که خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتى
تنفقوا مما تحبون ابوذر روایت کرده اند که گفت ترا در مالت سه انبازست یکی قدر که با تو دستوری نیارد که کدام برد بهتر یا بدتر و دوم
وارث که منتظرست که تو چشم بر هم نهی تا او ببرد سیم تویی که اگر توانی کردن نگویی رفق مسلمانان بکنی که تو عاجزتری ازین سه نباشی كل
الطعام كان حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل التورية قل فاتوا
بالتورية فاتلوها ان كنتم صادقين فمن افترى على الله الكذب من بعد ذلك فاولئك هم الظالمون
قل صدق الله فاتبعوا ملة ابرهيم حنيفا وما كان من المشركين کلبی گفت سبب نزول این آیه آن بود
که چون رسول گفت که من بر ملت ابراهیم ام جهودان گفتند چون است که گوشت شتر و شیر شتر میخوری و این بر ابراهیم حرام بود رسول گفت

میگوید در شرع ابراهیم روا این مرد حلال بود و ایشان گفتند هر چه امروز بر ما حرامست آنست که بر ابراهیم و نوح حرام بود خدای تعالی تکذیب
ایشان این آیه فرستاد و گفت که هر طعامی که امروز حلالست بنی اسرائیل را حلال بود الا آنچه اسرائیل یعنی یعقوب بر نفس خود حرام کرده
پیش از نزول توریة مقاتل و کلبی گفتند آن گوشت شتر و شیر بود و از عبد الله عباس روایت کرده اند گفت جمعی جهودان پیش رسول آمدند و
گفتند یا رسول الله ما را خبر ده که آن چه طعام بود که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از آنکه توریة فرود آمد گفت بخدای بر شما که نه شما میدانید که
یعقوب بیمار شد بیماری سخت نذر کرد که اگر خدای تعالی او را شفا دهد دوسترین طعامی و شرابی که او را بود بر خود حرام کرد و آن گوشت
شتر و شیر بود چون شفا یافت آنرا بر خود حرام کرد و گفتند که صدق چنین است که تو گفتی کلبی گفت در تحریم این طعامها بود پیش از نزول
توریة خدای تعالی بر ایشان شرط نهاده بود که هر کس معصیتی کند خدای تعالی بر ایشان حرام کند و ذلک قوله فبظلم من الذین هادوا
حرمنا علیهم طیبات احلت لهم ایشان چون دعوی کردند که خدای تعالی این طعامها در توریة بر ما حرام کرد آنید خدای تعالی پیغمبر را فرمود
که توریة را بیارید و بخوانید از و آیتی و دلالتی بر آنکه دلالت کند بر آنکه شما راست میگوئید ایشان توریة نتوانستند آوردن از آنکه
دانستند که رسوا شوند خدای تعالی گوید که هر کس که پس از آنکه بر خدا افترا کند و دروغ گوید او از جماعتی باشد که ایشان ظالمانند بگو
ای محمد که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد پس روی نسبت و ملت ابراهیم کنید و اقتدا بدو آورید و بر ملت او روید حنیفا
مکنید که در دین و ملت او راست بود و او از جمله مشرکان نبوده است إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا
وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ
الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ مجاهد گفت سبب نزول این
آیه آن بود که جهودان با مسلمانان خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس جهودان گفتند که بیت المقدس بهتر است از کعبه
برای آنکه مهاجر انبیاست و زمین مقدسه است مسلمانان گفتند کعبه فاضلتر است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بدرستی
حقیقت که اولین خانه که در زمین وضع کردند که آن خانه است که بمکه است یعنی کعبه و گفته اند مراد آنست که اول بقعه از زمین که
بر روی بنا نهادند کعبه بود که خدای تعالی آنرا از کفی سفید آفرید پس از آن بدو هزار سال زمین آفرید یعنی فرمود تا از زیر زمین جا
بیرون آوردند مجاهد و قتاده گفتند که اول خانه که بر زمین بنا نهادند کعبه بود از امام زین العابدین روایت کردند که او گفت
زیر عرش خانه بنا نهادند که آنرا بیت المعمور گویند و فرشتگان که عرش را طواف میکردند فرمود تا آنرا طواف کنند
آسمان ایشانرا آنگه فرشتگان زمین را فرمود تا آنجا که امروز خانه کعبه است خانه بنا کنند بر شکل آن در طول و عرض تا بس
صراح نهادند و ایشانرا طواف آن فرمود چنانکه اهل آسمان بیت المعمور را ابوذر غفاری روایت کند که از رسول پرسیدم
از اول مسجدی که ساخته شد در زمین برای عبادت کدام بود گفت مسجد الحرام آنگه بیت المقدس گفتند یا رسول الله چند
بود میان ایشان گفتند چهل سال گفت هر کجا که وقت نماز بتو رسد نماز کن که همه زمین مسجد منست ابن شهاب گفت بکه
زمین مسجد است و خانه و مکه جمله حرمست و مکه از بهر آن خوانند که مردم آنجا بر یکدیگر انبوهی کنند و پیش یکدیگر بگذرند عطا گفت
مردی نماز میکرد در مسجد الحرام زنی پیش او بگذشت مرد او را زجری کرد امام محمد باقر گفت او را رها کن که این بکه است بکه
بعضها بعضا ای یدق و مکه از بهر آن گویند که آب بروی اندک باشد حسن بصری از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت بر روی
زمین هیچ جای نمی شناسیم که عملی را در و بهر حسنه صد هزار حسنه بنویسند الا مکه و یک رکعت نماز بصد هزار رکعت بنویسند و صدقه
بصد هزار صدقه برابر آید آنجا سرای ابرار است و نمازگاه اخیار است و نگریستن در خانه کعبه برابر عبادة الدهر بصوم الدهر

باشد

باشد و فرشتگان بتبرک آنجا دعا کنند که آنرا آمین گویند و مورد و مصدر جمله انبیاء در آنجا بوده است فردای قیامت پیغمبران و صدیقان و
شهیدان و صالحانرا از و پیش حشر کنند و آنرا که از آنجا حشر کنند ایمن باشند و هر که در آن خانه رود و ایمن باشد و آن خانه مبارکست و قبله
عالمیانست و گفته اند که هدی یعنی ضلالت در بیان آمده است در بسیاری معالم دین بر نماز و طواف و ذبح و قربان در روایتی هدی
و روشن است بعضی گفتند که مراد با آیات مشاعر و معالمست که آنجاست از حجر اسود و رکن و حطیم و زمزم و قربان و گفته اند در روایتی
است که دلیل شرف کعبه میکنند و جاری بمجری معجزه چنانکه اگر صد یا دویست بیشتر از آن که در جای دیگر گنجد چون در آنجا شوند در آنجا
گنجند و هیچ مرغی بر مسجد فرق نکند و چندان سنگ که اندازند در جمار زیادت نشود و اگر جای دیگر بودی هر یکی کوهی شده بودی
و شفای بیماران در و باشد و هر جبار که قصد آن کند خدای تعالی هلاکش کند و مقام ابراهیم در وست و هر کس که در حرم یا در خانه
شود ایمن شود و کسی او را آنجا نرنجاند قولی دیگر آنست که هر که در آنجا شود بشرایط خود در قیامت از آتش دوزخ ایمن باشد قول دیگر
آنست که هر که او در آن سال که رسول عمره قضا کرد با رسول در آنجا شد ایمن شد چنانکه لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین
و خدای راست بر مردمان قصد زیارت کردن آن خانه از بهر زیارت آنکس که تواند که بروی حج کردن و استطاعت حج گذاردن
داشته باشد و شرط وجوب آن استطاعت و حریت و کمال عقل و بلوغ و صحت بدن و وجود زاد و راحله و تخلیة السرب
امکان المسیر و الرجوع الی الکفایة هر که یکی از این مختل بود وجوب ساقط شود و در خبر است که مردی پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله ما السبیل
الی الحج سوای حج چیست گفت زاد و راحله و این روایت عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر و عایشه است از پیغمبر و من کفر
و هر که کافر شود یعنی حج ناکردن معصیت نداند و تو نابی خدای تعالی مستغنی است از جهانیان تا بدانند که خدای تعالی را از
حج و عبادت منفعتی نیست عبد الله عباس گفت و ضحاک که هر که جحود کند وجوب حج را کافر شود و روایت کرده اند از
رسول که گفت مراد آنست که من کفر بالله و الیوم الآخر هر که بخدای و قیامت کافر شود خدای مستغنی است از و سعید بن جبیر
گفت آیه در حق جهودان آمد آنگه گفتند که حج کردن بخانه کعبه واجب نیست ضحاک گفت چون آیه حج آمد رسول اهل مکه را جمع کرد
و ایشانرا با حج دعوت کرد اهل یک ملت اجابت کردند و اهل پنج ملت کافر شدند گفتند که ما ایمان نیاوریم و بدان نماز نکنیم
و بدان حج او حج نکنیم با و خدای تعالی این آیه فرستاد و پیغمبر گفت صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة مالکم و حجوا بیتکم
تدخلوا جنة ربکم نماز پنجگانه بجای آورید و روزه ماه رمضان بدارید و زکوة مال بدهید و حج خانه بگذارید تا به بهشت خدای بروید
ابو امامه گفت رسول فرمود که هر کرا حاجتی ظاهر منع نکند و سلطانی قاهر یا بیماری حابس باز ندارد از حج و حج نکند خواه جهود میرد
و خواه ترسا قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بگو ای
محمد که ای اهل کتاب یعنی توریة و انجیل که شما چرا کافر میشوید بآیات خدا و خدا گواهست بر آنچه شما میکنید و بگوی ایشانرا
که چرا منع میکنید و باز میدارید از راه خدای آنرا که ایمان آورد و زید بن اسلم گوید که آیه خاص است در حق جهودان که ایشان
حیلت که میان اوس و خزرج بود در جاهلیت یاد ایشان میدادند و ایشانرا بر یکدیگر اغرا میکردند تا حمیت جاهلیت
ایشانرا بجنبانیدند که مراعات و محافظت با یکدیگر میان ایشان بود با سر کینه میشدند حسن بصری گفت در حق جهودان و
ترسایانست که ایشان عرب را گفتندی این محمد نه آن محمد است که نعت و صفت او در توریة و انجیل ذکر کرده اند و عمران
مارا با و بشارت داده اند ایشانرا گفت چرا چنین میکنید و کجی این راه میطلبید در حال آنکه شما گواهانید و عقلا میدانید

دیگر آنست که شما برا آنچه در توریة و انجیل نوشته است کو اهانید که دین مسلمانی بر حق است و حق آنست و خدای تعالی غافل نیست از آنچه

شما میکنید جزای آن بشما رساند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب

یردوکم بعد ایمانکم کافرین و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم

رسوله و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم زید اسلم گفت این آیه در شان شاس بن

القیس یهودی آمد و او پیری بود قاسی القلب شدید الکفر و العناد کینه ور بر مسلمانان و سخت حسد بردی بر ایشان روزی میگذشت

بر ایشان قومی را دید از اوس و خزرج مجتمع شده و موتلف گشته و کلمه و رای و دیانت یکی کرده او را آن سخت آمد پس از آنکه در

میان ایشان در جاهلیت خونها و عداوتها بود و الفتی شود با یکدیگر اندیشه کرد و گفت گر ایشان همبرین کار شوند درین شهر ما

غلبه کنند و کار ما تباه شود جوانی را گفت از جهودان برو و بر کنار حلقه با ایست و حدیث کارزار بعاث در انداز و یاد ده ایشان را

واقعه آن روز و کشتگانی که آمده بود و اشعاری که در آن روز گفته و این روز کارزاری عظیم بود میان اوس و خزرج و ظفر در آن

روز اوس را بود بر خزرج این غلام بیامد و این بگفت ایشان درین حدیث افتادند و در منازعت و مفاخرت ایستادند تا دو مرد

از ایشان در زانو افتادند آنجماعت همه در گفت و گوی افتادند و گفتند اگر خواهید اکنون تازه کنیم و آهنگ سلاح کردند و گفتند

موعد ظاهر است و آن نام جاهلیت با آنجا بیرون شدند و روی بیکدیگر نهادند بر آن کینه که در میان ایشان بود در جاهلیت خبر

برسول رسید برخواست با جماعت مهاجر و انصار آنجا شد و گفت ای جماعت مسلمانان بسر دعوی جاهلیت شدید من

میان شمام و خدای تعالی بر شما اسلام کرامت کرد و خصال جاهلیت از میان شما بر داشت و میان شما الفت داد با سر

کفر و احوال کافری خواهید شدن الله الله از خدای بترسید ایشان چون رسول را دیدند و سخن آنحضرت شنیدند و دانستند که آن از نزغات

شیطانست و کید دشمنان ایشانست و انداختند سلاحها از دست چنداختند و بگریستند و دست در گردن یکدیگر

کردند و صلح کردند و با پیغمبر بمدینه آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید اگر فرمان برید گروهی

اهل کتاب یعنی شاس بن قیس و اصحاب او را شما را پس از ایمان شما با کفر برند یعنی خبری نکنند از شما آنانکه بر بصیرت نباشند

و از سر حمیت و جاهلیت کاری کنند که ظاهر او کفر باشد و ارتداد و جابر عبد الله انصاری گوید که ما در یکدیگر افتاده بودیم که ناگاه

رسول خدای بر آمد کالنجم الطالع چون ماه تابان که در شب برآید بدست اشارت کرد چندانی بود که اشارت دست رسول

بدیدند این گروه از یکجانب شدند و آن گروه از دیگر جانب پس گفت ندر جهان هیچ شخصی نیست که بر ما دوستر است

از رسول خدای ندیدیم روزی که اول آن زشت و با وحشت تر بود از آن روز و آخر آن نیکوتر از آن روز از آنکه حق تعالی بر ما رحمت

گفت و چگونه کافر میشوید و هنوز آیات خدای را بر شما میخوانند و رسول خدا است در میان شما و این آیه دلیل ظاهر است بر

بطلان قول مجبره و نیز مجبره را رسد که گوید چگونه کلامی باز رستی چون قرآن بر دست رسول چون محمد با صد هزار معجزات

آنکه ما را منع کنی بعد از ایمان و دلهای ما را خراب کردی انکه بعود و کفران انکار تعجب نمایی و گویی کیف تکفرون تعجب از

نمی باید کرد که اگر بجای یک کتاب پنجاه باشد و بجای یک رسول صد باشد تو مانع باشی از ایمان فاعل باشی بر کفر و

عصیان ما را هیچ سودی و تمنایی نباشد نعوذ بالله من هذه المقالة قتاده گفت درین آیه دو حجت عظیم است یکی کتاب

خدای دوم رسول خدای رسول خدای برفت و کلام خدای ماند و این هم بر اهل مجبره رو نیست از آنکه اگر کلام خدا صفت

او قایست و اگر رسول است بر گی از رسالت معزولست چون او از دعوت معزولست خواجه بترک اجابت معذورست

پناه

پناه با خدای و ازین مقالات تا مهتدی شوی که و من یعتصم بالله فقد هدی الی هر که دست در دین خدای زند راه راست یابد

یعنی با او الطاف کنند که عند آن او راه حق در راه روشن شود و روا بود که معنی این بود که هر که ایمان آورد و دست در

دین خدای زند راه بهشت نمایند او را یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم

مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم

اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار

فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون مقاتل گفت که در میان اوس و

خزرج در جاهلیت کارزار بود و عداوت چون رسول بمدینه آمد میان ایشان صلح افکند هر دو یکی شدند یک روز دو مرد

از اوس و خزرج با یکدیگر مفاخرت کردند از اوس ثعلبه بود و از خزرج سعد زراره اوسی گفت خزیمة و ذو الشهادتین

از ماست و حنظله از ماست خزرجی گفت ابی کعب و معاذ جبل از ماست و زید بن ثابت از ماست و میان ایشان

در مفاخرت حدیثی بسیار رفت تا آنکه خزرجی گفت اگر رسول خدای نیامدی ما شما را کشته بودیم و فرزندان شما را

برده کرفته و زنان شما را بی مهر نکاح کرده اوسی گفت پیش از اسلام چرا این نکردید که از بیم ما از خانه بیرون نتوانستید

آمدن تا کار بصلح انجامید و در هم افتادند رسول بیامد و ایشان را از هم باز کرد و صلح داد خدای تعالی این آیه فرستاد

و گفت ای مومنان از خدای بترسید حق ترسیدن وی رسول گفت حق تقاته ان یطاع فلا یعصی و ان یذکر فلا ینسی

و ان یشکر فلا یکفر حق ترسیدن و آن باشد که طاعتش کنند بی عصیان و ذکرش کنند بی نسیان و شکرش کنند بی

کفران غفران گفتند چون این آیه آمد صحابه گفتند یا رسول الله و من یقوی علی هذا و کیست که قوت و طاقت این

دارد حق تعالی این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم و بآن این آیه منسوخ شد آنگه گفت نباید که مرگ بشما آید

الا و شما مسلمان باشید گفته اند الا و انتم مسلمون ای مفوضون امرکم الی الله کار با خدای افکنده باشید فضیل

گفت محسنون الظن بالله گمان نیکو برید بخدای ابن عباس گفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته فلو ان

قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لامرت علی اهل الارض معیشتهم فکیف هو طعامه و گفت ای مومنان از

خدای بترسید سزای ترسیدنش و نباید که مرگ بشما رسد الا و شما مومن و مخلص باشید که اگر قطره زقوم دوزخ

بر زمین چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود چگونه بود حال آنکس که هم طعامش از آن باشد آنگه گفت ای بندگان من

دست در رسن من زنید همه طاعت من نگاه دارید و بعهد من وفا کنید و بر کلمه من مجتمع باشید سدی و قتاده

گفتند مراد آنست که دست در قرآن زنید حارث اعور گوید در مسجد رسول شدم مردم را دیدم در اختلاف و

احادیث افتاده بنزدیک امیر المومنین علی علیه السلام آمدم گفتم یا امیر المومنین مردمان در گفت و گوی افتاده اند

گفت شنیده ام از رسول که فتنه بشود گفتم یا امیر المومنین خلاص از و چه باشد گفت بکتاب الله فان فیه

خبر ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل هو حبل الله المتین و الفوز المبین و القار النافع عصمة

من تمسک به و نجاة من تبعه در حدیث دراز گفت خلاص ازین فتنه کتاب خدای باشد که در آن خبر پیشینیان

و خبر باز پسینان و حکم آنچه در میان شما باشد او فصل است هزل نیست او حبل خداست و ذکر حکیم است

و راه راست است ابو سعید خدری گفت از پیغمبر شنیدم که میگفت ای مردمان من میروم و در میان شما

دو خلیفه را میگذارم یکی از یکی مهتر اگر پای ایشان گیرید گمراه نشوید یکی کتاب خدا رسنی از آسمان بزمین فرو گذاشته
و یکی عترت و اهل بیت من و خدای لطیف و خبیر مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض پیش من
آیند انگه گفت ولا تفرقوا و پراکنده مشوید چنانکه جهودان و ترسایان متفرق شدند انس مالک روایت کرد از رسول
که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شدند و امت من هفتاد و سه فرقه شوند همه بدوزخ روند مگر یکی از ایشان گفتند
آن یک کدامست دست فراهم گرفت و گفت این جماعت و برخواند و اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا زاذان
گفت بنزدیک امیر المؤمنین علی حاضر بودم در مسجد کوفه راس الجالوت را که سر احبار جهودان و جاثلیق را که
پیشوای ترسایان بود پیش او آوردند بمرافقتی عنیف امیر المؤمنین گفت ارفقوا بهما مدارا کنید با ایشان
انگه روی براس الجالوت کرد و گفت ویلک یا راس الجالوت دانی تا جهودان پس از موسی بر چند فرقه شدند
گفت نه در کتاب نگرم بگویم لعنک الله من رئیس قوم اذا اتوک فی حلالهم و حرامهم قلت انظر فی کتابی و اقول آت
لو احترق الکتاب او سرق لعنت بر تو باد از رئیس قومی چون با تو رجوع کنند در حلال و حرام ایشان گویی کتابم
کتاب نگرم و بگویم اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند چه خواهی کردن انگه با جاثلیق نگاه کرد و گفت ترسایان بعد
عیسی بر چند فرقه شدند گفت بر چهل و پنج فرقه گفت دروغ میگویی بخدای که من توریة به از تو دانم و انجیل به از تو دانم
امت موسی پس از وی بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد فرقه از ایشان هالکند و یکی ناجی و ایشان آنانند که خدای
تعالی گفت و من قوم موسی امة یهدون بالحق و امت عیسی پس از وی بر هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی و باقی از ایشان
هالکند ناجی آنانند که خدای در حق ایشان فرمود و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و
امت مصطفی بر هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی و ایشان آنانند که خدای تعالی گفت و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق این حق را کجا جویند تا بدو نجات یابند آنجا که رسول گفت و چنان کرد باتفاق و گفت الحق مع علی و علی مع الحق یدور
معه حیث ما دار حق با علیست و علی با حق حق آنجا گردد که علی باشد ای عجب همه جهانیان تبع حق باشند حق تبع کرد چون تبع
علی شد که الحق مع علی ابان بن تغلب روایت کرد از امام جعفر صادق که او گفت نحن حبل الله الذی قال الله عز و جل و اعتصموا بحبل الله
جمیعا ولا تفرقوا گفت ماییم آن حبل خدای که خدای گفت دست در زنید و از وی پراکنده مشوید دست در کسی زن که پایی
جای بود که آنکس که برای خود ثبات قدم ندارد ترا چگونه دست گیرد آنکس که بخود مستقل نباشد ترا چگونه مقبل باشد
انکه سر خود برنتابد کی پای دستگیری تو دارد و سر آنکس چه داری که پای تو ندارد امروز پی آنکس هیچ روی که فردا سر تو
ندارد و بکوش امروز تولا بکسی چه کنی که فردا از تو تبرا کند اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و راوا العذاب انگه گفت واذکروا
یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون دشمن یکدیگر بودید خدای تعالی دلهای شما را با هم آورد و برد و دوستی در روزی که آمدید
بفضل و نعمت او همه برادران یکدیگر بودید قصه این آن بود که علمای سیر گفتند که خزرج و اوس دو برادر بودند از مادر و پدر
در میان ایشان عداوتی افتاد و سبب سمیر حاطب و سمیر زید بن مالک بود او خلیفه از آن مالک بن عجلان الخزرجی بکشت نام او حاطب
بن الحرث مرسه بود و بدین سبب میان این دو قبیله عداوت و کارزار افتاد و مدتی صد و بیست سال در این بماندند و همچنین متصل شد تا بعهد
که او بدعوت برخواست ببرکت رسول بیکی آن عداوت از میان ایشان مرتفع شد و سبب آن بود که سوید بن الصامت بن بنی عمرو
بن عوف بمکه آمد قوم سوید او را کامل خواندندی برای جلادت و نسب و شعر و حکمت که او داشت چون بمکه آمد رسول بدعوت برخواسته بود

و او را دعوت کرد با خدای و اسلام سوید گفت همانا آنچه تو داری مانند آنست که من دارم رسول گفت تو چه داری گفت مجلة لقمان و حکمت
او رسول گفت عرضه کن بر من او عرضه کرد رسول گفت این کلامی نیکوست اما آنچه با منست نیکوتر است و آن کلام خداست و خدای از آسمان فرستاد
از علی نوره هدی و قرآن برخواند او را به اسلام دعوت کرد و خوش آمد او را آنچه بشنود و برگشت و بمدینه آمد بسی بر نیامد که او را بکشتند
پس از آن ابو الحیسر انس بن رافع با جماعتی از بنی عبد الاشهل میخواستند تا از قریش یار ایشان شوند بر خزرج رسول چون بشنید که ایشان آمده
برخواست و پیش ایشان رفت و گفت رغبت کنید بچیزی که به از آنست که شما آمده اید از آن گفتند آن چیست گفت انکه خدای پرستید و با وی شرک نیارید
که خدای تعالی مرا بشما فرستاده است ایاس بن معاذ با ایشان بود و او جوانی زیرک بود گفت ای قوم این بهتر است که میگوید آنچه او ما را بان
دعوت میکند به از آنست که ما آنرا آورده ایم ابو الحیسر پاره و ریگ برگرفت و بر روی او زد گفت خاموش باش که ما نه بدین آمده ایم و رسول
برخواست و ایشان بمدینه آمدند پس از آن جنگ بعاث صعب افتاد میان اوس و خزرج و ایاس بن معاذ فرمان یافت چون حق تعالی خواست
که محمد اظهار دین خود کند و اعزاز پیغمبر خود جماعتی از انصار چون رسول بنزدیک عقبه رسید شش مرد را دید از خزرج ایشان را گفت شما کیستید
گفتند ما جماعتی ایم از خزرج گفت از موالی جهودان گفتند آری گفت بنشینید تا با شما سخن گویم ایشان بنشستند رسول ایشان را دعوت کرد با دین
و اسلام بر ایشان عرضه کرد و قرآن بر ایشان خواند ایشان بشنیدند و اندیشه کردند و در خیال ایشان آمد از جمله آنچه ایشان را داعی بود بمسلمانی
آن بود که ایشان مخالطت و معاشرت با جهودان داشتند جهودان ایشان را گفتندی که نزدیک رسید که پیغمبر آخر الزمان بیرون آید که ما
توریة بخوانیم چون او بیاید ما تبع او شویم و با او ایمان آوریم تا از شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند که همانا این پیغمبر که پیوسته جهودان ما را بدو
میترسانیدند اینست چاره آن تا سبقت گیریم و بوی ایمان آوریم تا این دست ما بود بر ایشان ایشان را بجود بر ما و باشد که خدای تعالی
این شر و فتنه ببرکت ایمان با او از ما برد و از میان ایشان برخیزد ایمان آوردند و گفتند یا رسول الله ما بمدینه رویم و قوم را
دعوت کنیم و حدیث تو بگوییم همانا اجابت کنند چون بمدینه آمدند حدیث رسول کردن گرفتند و دعوت با او و دین او و حدیث او
در مدینه فاش شد تا آنکه هیچ سرایی نماند که در و حدیث رسول نکردندی تا سالی دیگر که وقت موسم بود دوازده مرد برخواستند از خزرج
و از اوس بیامدند و رسول را هم بعقبه اول بدیدند رسول را بیعت کردند و ایمان آوردند علی بیعة النساء یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا
ولا یسرقن ولا یزنین الآیة و رسول گفت مرا بیعت نا کرده و فا کنید بجزا بهشت را و اگر بعضی خیانت کنید شما را عقوبتی رسد در دنیا یعنی آن کفا
رت شما باشد و حد زنند شما را کفارت آن باشد و اگر خدای تعالی بر شما بپوشد با شما بالقیامت عذاب کند این در مشیت خداست و این پیش
از آن بود که رسول را بجهاد فرمودند ایشان اسلام قبول کردند و بمدینه شدند و رسول مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را با ایشان بفرستاد
تا قوم را دعوت کند و ایشان را قرآن و شرع آموزد بیامد و بسرای اسعد بن زراره فرود آمد و او آن دوازده مرد که در عقبه پیغمبر ایشان را بیعت آمده
بودند بیعت کرده و مردم را قرآن آموخته و قرآن بر ایشان میخواندی و او را در مدینه مقری خواندندی و اول کسی که در مدینه مقری خواندند او بود روزی
سعد بن معاذ اسید بن حضیر را گفت بیا تا برویم و این دو مرد را که اغوا و اضلال سفیهان قوم ما میکنند زجر کنیم و برانیم ایشان را و تو خود برو
که اسعد پسر خاله منست من شرم دارم و اسعد و اسید مرد و رئیس و مهتر قوم بودند و مشرک بودند اسید حربه برگرفت و آمد با آنجا که
که ایشان در آنجا بودند اسعد اسید را بدید مصعب را بدید گفت این سید قوم منست تا دانی چگونه سخن باید گفتن اسید فراز آمد
روی در مصعب نهاد و گفت بلفظی درشت و روی ترش بچکار آمده اید و سفیهان ما را گمراه میکنید برخیزید و از این شهر بیرون روید اگر
شما را جان خود بکارست مصعب گفت اگر بنشینی از من چند سخن بشنوی اگر با رای تو موافق باشد فهو المراد و اگر خلاف رای تو
انکار که شنیدی اسید گفت بانصاف گفتی انگه حربه بر زمین فرو زد و بنشست مصعب چند آیه از قرآن برو خواند و صفت اسلام

بدو میگفت و او این می‌شنید و روی او تازه میشد و بشاشت در روی پدید می‌آمد تا آنگه گفتند واشد که مسلمانی در روی او پیدا شد گفتیم پیش
از آنکه سخن گفت آنگه گفت نیکو کلامیست و نیکو طریقتیست چگونه کنند آنکس که خواهد که درین آید گفتند که اول غسل کند و جامه پاک در
پوشد و کلمهٔ شهادت بگوید و دو رکعت نماز بگذارد او شهادتین بگفت و برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز کرد و آنگه برخواست و گفت
من میروم تا مردی را پیش شما فرستم تا اگر شما را اجابت کند و درین آید هیچکس بر شما خلاف نکند و بدین سعد معاذ را خواست آنگه حربه
گرفت و نزدیک قوم شد قوم در و نگریستند گفتند واشد که اسید نه بآن روی باز آمد که از اینجا رفت سعد معاذ او را گفت چکردی
گفت برفتم و این مرد را دیدم چیزی نیکو میگوید که ما را زیان ندارد و شما هم چیزی بگوئید که ما را زیان دارد گفتند همچنین کنیم و لیکن دانی که شنیدیم
گفت نه گفت شنیدیم که جماعتی از بنی حارثه برخواسته‌اند تا سعد را بکشند برای آنکه پسر خالهٔ تست تا عهدی که در میان شما است
تباه شود و بکشتن او اگر بروی و مراقبتی کنی صواب باشد سعد معاذ برخاست و حربه برگرفت و آمد تا بدیوار بستی که ایشان را آنجا
ایشان را یافت ساکن نشسته بدانست که خواسته‌اند او را آنجا روند و سخن ایشان بشنود و بیامد بیشتیم الوجه با غلظت تمام و بانگ بر
ایشان زد و گفت چرا این جایگاه را رها نمیکنید و تیر و ید و غوغا و اضلال ضعیفان ما میکنید اگر نه آنستی که تو پسر خالهٔ منی والا با
با این حربه خطاب کردمی و با شما جنگ کردمی مصعب گفت ای جوانمرد اگر بنشینی سخن بشنوی و اندیشه کنی بهتر و اگر صواب آید
نیکو و الا آنچه رای تو باشد میکنیم گفت انصاف بدادی آنگه بنشست و مصعب حدیث اسلام و طریقهٔ مسلمانی و مکارم الاخلاق
وصف کردن گرفت و از قرآن پاره برخواند او میگفت و روی سعد شکفته میشد تا بهجت اسلام در روی او ظاهر شد پیش
از آنکه بر زبان راند آنگه گفت شما چگونه کنید چون خواهید که درین آیید گفتند کلمهٔ شهادت بر زبان برانیم و غسل کنیم و جامه‌ها
پاک بپوشیم و دو رکعت نماز کنیم سعد همچنان کرد و آنگه حربه برگرفت و با مجمع قوم شد چون از دور پدید آمد گفتند قوم که واشد سعد نه بآن
روی باز آمد که از اینجا برفت و بیامد و بنشست و روی بقوم کرد و گفت یا بنی الاشهل مرا چگونه دانید گفتند سید و رئیس قوم و مطاع
مایی و تو از رای ما همه قویتر و نقابت ترا بجهت تر گفت چنین میدانید مرا گفتند آری گفت حرامست بر من که حدیث شما بشنوم
تا بخدای و پیغمبر ایمان نیاورید گفتند سمعا و طاعة لک ما دانیم که تو ما را جز خیر نخواهی ایمان آوردند تا که در بنی عبد الاشهل هیچ مرد و
زنی نماند الا که اسلام آورد و مصعب و اسعد زراره و همچنین دعوت میکردند تا هیچ سرای انصاری نماند در مدینه که در آنجا مسلمان
شدند از مردان و زنان الا سرای امیة بن زید و خطمه و وایل که ایشان متوقف بودند برای آنکه ابو قیس اسلت ایشان بود و در میان ایشان
بود و ایشانرا منع میکرد آنگه مصعب برخواست و بمکه آمد و هفتاد مرد مسلمان با او بیامدند و میعاد ایشان با رسول بعقبه بود روز اول
میان ایام التشریق این و از روز بیعت عقبهٔ دوم گویند کعب مالک گفت چون از حج فارغ شدیم آن شب که با رسول وعده کرده
بودیم عبد الله پدر جابر با ما بود و ما این کار را از مشرکان قوم خود پنهان میداشتیم او را حاکم کردیم و گفتیم تو از جملهٔ سادات و اشراف
مایی ما را نمیباید که چون تو مردی با این عقل و رای و فصاحت که تراست فردا هیمهٔ دوزخ شوی اسلام آر و با ما بدین محمد در آی
و ما را امشب میعادست بعقبه با رسول حاضر آی تا بشنوی گفت روا باشد ما را کردیم تا از شب ثلثی برفت بیرون آمدیم بمیعاد
رسول پوشیده یکیک و دو دو میرفتند تا بدره شعبی که بنزدیک عقبه است مجتمع شدیم هفتاد مرد بودیم و دو زن با ما بودند یکی ام
عماره دیگر اسماء بنت عمرو رسول می‌آمد و عباس با او بود و هنوز در اسلام نیامده بود و لیکن برای خویشی و قرابتی که با رسول داشت
آمده بود و ما چون بنشستیم اول عباس سخن گفت و گفت یا معشر الخزرج و عرب هر دو قبیله را خزرج خواندندی بدانید که محمد از آنجا
که میدانید ما خود او را از مقام او حمایت میکنیم از آنکه بر دین ما اند او در میان قوم خود و شهر خود با عزتست و لیکن میخواهد که

بنزدیک

بنزدیک شما آید اگر میدانید که بآنچه میگوئید وفا کردن و او را حمایت کردن بجای آرید و اگر نه بگوئید تا او رحلت نکند و شهر خود را بگذارد
ما گفتیم شنیدیم آنچه گفتی ای رسول خدای تو سخن گوی و بگوی آنچه ترا شرط است برای خدای و برای خود و التماس کن رسول سخن گفت و چند آیت
از قرآن برایشان خواند و قوم را دعوت کرد و در مسلمانی ترغیب داد آنگه گفت من این تبلیغ در میان شما بآن شرط میکنم که حمایت
من چنان کنید که حمایت فرزندان خود دست رسول بگرفت و گفت یا رسول الله ترا بیعت میکنیم برای آنکه ترا حمایت چنان کنیم
که خود را و فرزندان خود را و ما اهل جمع و محفل و کارزاریم و این میراث از پدران یافته‌ایم ابو الهیثم بن التیهان گفت یا رسول الله تو
میدانی که میان ما و دیگران عهد و میثاق بوده و ما آن همه بر هم خواهیم زدن اگر چنان باشد که خدای تعالی ترا قوت و نصرت دهد
بر قوم خود ما را رها نکنی و با شهر خود شوی رسول بخندید و گفت لا بل الدم الدم والهدم الهدم انتم منی و انا منکم احارب من حاربتم
و اسالم من سالمتم خونها و جانها بهم پیوسته است تا چکد یکی ریزند و با یکدیگر برابر شوند شما از منید و من از شما ام حرب کنم
با آنکه محارب شما باشد و صلح کنم با آنکه مصالح شما باشد آنگه گفت دوازده نقیب را اختیار کنید که کفلا و قوم شما باشند
چنانکه حواریان نه از خزرج و سه از اوس عاصم بن عمرو بن قتاده گفت چون ما به بیعت رسول بنشستیم عباس بن فضله گفت
ای مردمان میدانید که این مرد را بیعت میکنید علی حرب الاحمر والاسود بیعت او بر کارزار عرب و عجم میکنید اگر چنانکه ما را یا شما را
نکبتی رسد یا اشراف شما را بکشند او را بر خواهید کرد دیا اکنون اندیشه کنید و اگر او را بر خواهید گذاشت و بعهد او وفا نخواهید
کردن خزی باشد در دنیا و آخرت و اگر باک ندارید با آنکه شما را بکشند و مالتان ببرند خیر دنیا و آخرتست گفتند که ما او را بجان
و مال و قتل اشراف قبول میکنیم یا رسول الله اگر ما بدین وفا کنیم ما را چه باشد گفت بهشت گفتند یا رسول الله دست باز کن
رسول دست باز کرد بیعتش کردند اول کسی که بیعتش کرد ابن معرور بود آنگه جمله بیعت کردند چون از بیعت فارغ شدند ابلیس
از سر عقبه آواز داد که یا اهل الجباجب میدانید که مذممی با جماعتی صابیان بر حرب شما مجتمع شده‌اند رسول گفت این دشمن
خدایست ابلیس آنگه گفت یا عدو الله با تو بپردازم آنگه رسول گفت با رحلهای خود روید بسلامت عباس بن عباده بن
نضله گفت یا رسول الله بآن خدای که ترا بحق فرستاده است که اگر فرمایی بامداد با شمشیر بسر ایشان رویم پیغمبر گفت مرا فرموده اند
و لیکن با رحل خود روید گفت برفتیم چون دیگر روز شد خلفای قریش آمدند بنزدیک ما و گفتند یا معشر الخزرج شنیدیم
که شما آمده‌اید تا صاحب ما یعنی محمد را از میان ما ببرید و بشهر خود برید و با او عهد کرده‌اید بر قتال ما شما را برین چه حمل
کرده است و قتال ما چرا اختیار کرده‌اید مشرکان قوم ما چون بشنیدند سوگند خوردند که ما ازین خبر نداریم و راست گفتند
برای آنکه ایشان بیخبر بودند ازین ما هیچ نگفتیم و در یکدیگر می‌نگریستیم آنگه ایشان برخاستند و انصاریان بمدینه شدند
و میان عهد ایشان و رسول محکم بود چون بمدینه شدند اسلام آشکارا کردند و دعوت آشکارا و خبر منتشر شد و بمکه رسید قریش
اصحاب رسول را میرنجانیدند رسول گفت ما را مهمی نیست اینجا مقام نمیباید کردن برخیزید تا بمدینه رویم و آنجا مقام کنیم کاین
باشیم برخود و اصحاب رسول یک یک و دو دو هجرت میکردند و بمدینه میشدند اول کسی که هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود
و عامر بن ربیعه با عیال خود لیلی بنت ابی حثمه پس عبد الله جحش آنگه گروه گروه اصحاب رسول هجرت کردند و رسول بمکه میبود
تا آنکه خدای تعالی ببرکت مقدم او آن عداوت و دشمنی از میان اوس و خزرج برداشت چنانکه گفت واذکروا نعمت الله علیکم
گفت نعمت خدا را ای معاشر انصار چون شما دشمنان یکدیگر بودید پیش از اسلام خدای تعالی دلهای شما را باهم راست آورد
با سلام تا نکشید یکدیگر را و با یکدیگر دشمنی نکنید و یکدیگر را فرو مگذارید و برادران یکدیگر باشید همه برادران یکدیگر

کشید در وی بی سول گفت مسلمان برادر مسلمانست بر وظلم نکند و نگذارد که کسی بروظلم کند و بروی حسد برد و بس نگاه دارید امر او را و شرم
بدی و پرهیزکاری شعار و دثار خود سازید انکه خلاف کند در انکه عهد برادر مسلمان بشکند و گفت که مثل مومنان در دوستی ایشان
بایکدیگر و رحمت ایشان بیکدیگر چون تنی است که بعضی از و بنالد در بخور شود جمله او صوت کند و بخواند بی خوابی و تب و کنتم علی شفا حفرة
من النار در دوزخ افتیده وازمیان شما و در دوزخ افتادن هیچ نمانده بود جز انکه مرگ بشما رسیدی چون کسی که بر کنار چاهی یا خندقی
باشد هر آسیبی که باو رسد خوف آن باشد که در افتد خدای تعالی ایشانرا و احوال ایشانرا تشبیه کرد بحال کسی که بر کنار حفره
بود و هر ساعتش خوف آن بود که در افتد که ذلک همچنین بیان کند خدای تعالی آیات خود را برای شما چکار او بیانست تعلیمی
برای آنکه تا بود که شما مهتدی شوید یعنی براه ایمان و اسلام و از آنجا براه بهشت ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و
یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا
من بعد ما جاءهم البینات واولئک لهم عذاب عظیم باید که از شما جماعتی باشند که مردمانرا بنیکی
و طاعت دعوت کنند و به نیکوئی فرمایند و از منکر و ناشایست باز دارند آنانکه این کنند و این کار بجای آرند ایشان
مصلحان و ظفر یافتگان و فایزانند بنصیبی تمام بیشتر متکلمان برانند که امر بمعروف و نهی از منکر فرض علی الکفایه است
و مذهب ما و علمای ما آنست که فرض علی الاعیانست بعضی گفتند طریق وجوب وعقل است و مذهب ما آنست که
طریق وجوبش سمعست و نیز مذهب ما آنست که اجماعست و امر معروف و نهی از منکر کند او در زمین خلیفه خدای باشد
و خلیفه رسول و خلیفه کتاب مردی بنزدیک رسول آمد و گفت بهترین مردمان کیست گفت آنکه امر بمعروف کند
و نهی از منکر کند او در زمین خلیفه خدای باشد و از خدای ترسد و صله رحم بجای آورد نعمان بشیر روایت کرد که رسول گفت
مثل فاسق در میان قوم چنان باشد که کشتی بود در دریا جماعتی بروند و آن کشتی بجمعی بخشند و هر کس بحصه خود بنشیند
انکه یکی از ایشان تبری بر دارد و حصه خود سوراخ کند دیگران او را میگویند چرا چنین میکنی گوید من بنصیب خود تصرف میکنم
شمارا با من و نصیب من چکار اگر او را بدین کار رها کنند و دست او را بدست نگیرند کشتی ویران کند و آب
در آید و او و خویشان او غرق شوند ابو درداء گفت که امر بمعروف و نهی از منکر نکنید خدای تعالی ظالمی را گمارد که بزرگان
شمارا حرمت ندارد و بر کودکان شما رحم نکند و نیکان و صالحان شما که دعا کنند اجابت نیابند و اگر نصرت خواهند
نصرت نیابند و اگر آمرزش خواهند خدای تعالی ایشانرا آمرزش ندهد انکه خدای تعالی گفت مباشید چون آنانکه پراکنده
شدند و مختلف گشتند پس از انکه حجت بر ایشان متوجه شد و آیات و دلایل بایشان آمده چون جهودان و ترسایان
بعضی مفسران گفتند مراد مبتدعان امتند و پیغمبر گفت من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان
مع الفرد و هو من الاثنین ابعد هر که او خواهد که در میان بهشت بنشیند و ساکن شود گو با جماعت باش که شیطان با مردم
تنهاست و از دو دورتر باشد و اولئک لهم عذاب عظیم و ایشان آنانند که ایشانرا عذابی عظیم باشد در دنیا بتیغ
و در آخرت بعذاب دوزخ بحکم خدای عز و جل یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم
اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وما الله یرید ظلما
للعالمین ولله ما فی السموات وما فی الارض والی الله ترجع الامور انکه حق جل وعلا بیان کرد

این آیه

این خطاب بمنزلت ایشانرا در روزی باشد که در آنروز سفید شود رویهای مومنان و مخلصان و رویهای کافران و منافقان
سیاه باشد روی سفید روی موحدان و روی سیاه روی اهل بدعت و طغیان کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت
کند که روز قیامت خدای تعالی بردارد و نصب کند هر معبودی که بدون او پرستیده باشند هر کسی بجانب معبود
خود بازرود ذلک قوله ما تولی چون آن خسارت و ندامت چشنده اند و بکین شوند روی ایشان سیاه شود و مومنان
اهل کتاب باشند برای ایشان معبودی منع نکنند و حق تعالی ایشانرا گوید هر که از شما در دار دنیا مرا سجده کرده است
امروز مرا سجده کند مومنان سجده کنند و جهودان و ترسایان سجده نتوانند کرد مومنان چون سر از سجده بردارند
ایشانرا نور چون ماه بود و منافقان و اهل کتاب از جهودان و ترسایان چون در روی مومنان نگرند روی ایشان
از آن حزن و اندوه سیاه شود گویند با نخدا یا رویهای مشرکان سیاه کردی ما در دنیا از مشرکان نبودیم
و ذلک قوله ما کنا مشرکین حق تعالی گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم بنگر که چگونه دروغ میگویند که مشرک نبوده ایم مشرک
بوده اند و در مثل گویند که دروغ زن سیاه روی باشد لاجرم سیاه روی شدند آنکس که دروغ بر کسی گوید سیاه
روی باشد ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة اما آنانکه رویهای ایشان سیاه شد ایشانرا
گویند که کافر شدید پس از ایمان آوردن حسن بصری گفت که آنانند که اظهار کلمه اسلام کردند و منافق بودند حارث اعور
گفت که از امیر المومنین علی شنیدم که میگفت بر منبر که مرد باشد که از خانه بیرون آید و با خانه نشود تا عملی کند که بدان
مستوجب دوزخ شود انکه این آیه برخواند که یوم تبیض وجوه وتسود وجوه قتاده گفت عبد الله گفت رسول گفت
فردای قیامت جماعتی بنزدیک من آیند بر کنار حوض کوثر از اهل صحبت من چون ایشانرا بینم ایشانرا از پیش
من برانند من گویم اصحابی اصحابی یاران منند یاران منند مرا گویند که تو ندانی که از پس تو چه احداث کردند
انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری و ارتدوا ایشان از پس تو مرتد شدند و برگشتند این خبر ثعلبی در تفسیر آورده است
و ایشانرا گویند بچشید عذابرا بدانچه شما کافر شدید اما آنانکه رویهای ایشان سفید باشد ایشان مومنان
و مخلصان باشند ایشان در رحمت خدای در ثواب و بهشت خلد جاودان باشند این آیات و بینات و حجج
خدایست ما بر تو میخوانیم آنرا بدرستی و راستی و حق از بهر آنکه تا ترا معلوم گردد و بدانی که خدای تعالی بر عالمیان ظلم
نکند برانکه ثواب از مستحق باز گیرد و نامستحق را عقاب کند از انکه ظلم آنکس کند که جاهل باشد یا محتاج و خدای
تعالی عالم است و غنی او راست ملک آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است همه او راست و مرجع و مرد همه کارها
با اوست هیچ حال او را حاجت نباشد بظلم کردن و ظلم خواستن چه آنرا که ملک آسمان و زمین او را باشد مستغنی بود
از ظلم کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله
ولو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون عکرمه و مقاتل گفتند
این آیه در حق جماعتی از صحابه رسول آمد چون عبد الله مسعود و ابی بن کعب و سبب آن بود که مالک بن الضیف و وهب
بن یهودا و دو حبر بودند از احبار جهودان ایشانرا گفتند ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما بهتر است خدای تعالی
این آیه فرستاد و رد کرد بر ایشان ضحاک گفت اصحاب رسول خدا اند از روات الدعاة اولیای خبار و داعیان
دین خدای که مسلمانانرا فرمودند که طاعت ایشان دارید و این صفت امانست و پیغمبر گفت احفظونی فی اصحابی

فانهم اخیار امتی گفت مرا نگاه دارید در یاران من که ایشان بهترین امتان منند بعضی دیگر گفتند مراد جملهٔ امتند در تفسیر
اهل البیت و اخبار ایشانست که این آیه خاص است در حق ائمهٔ معصومین زیرا که لفظ خیر بر مقتدایان امت روا باشد
از آنکه این صفات که آیه متضمن است لایق حال ایشانست سلمان فارسی روایت کرد که در عهد عمر خطاب مردی بیامد از علما
جهودان و پرسید که خلیفهٔ محمد کیست که بر جای اوست او را بعمر هدایت کردند او بیامد و گفت انت خلیفة محمد گفت آری
آن مرد گفت انی اسالک عن ثلث وثلث وواحدة گفت ترا خواهم پرسید از سه مسئله و سه مسئله و یکی گفت چرا نگفتی هفت
مسئله گفت از بهر آنکه اگر سه اول بپرسم و جواب بیابم سه دیگر بپرسم و اگر نه خود را و ترا رنجه ندارم عمر گفت فاذهب الیک
بعلی بن ابی طالب او را بنزدیک امیر المؤمنین علی فرستاد او بیامد و علی را گفت من ترا سوال خواهم کرد چنانکه اول گفته بود گفت
سل عما بدا لک از هر چه خواهی بپرس گفت خبر ده مرا از اول درخت که بر زمین رست و از اول سنگی که بر زمین نهادند و از اول چشمهٔ
آب که بر زمین پدید آمد گفت اما شما که جهودانید گوئید که اول درخت که بر زمین رست ثمره بود دروغ گفتید اول درخت که بر زمین برست
عجوه بود و آن نوعیست از خرما و اول چشمهٔ آب که در زمین پیدا شد شما گوئید که چشمهٔ بیت المقدس بود دروغ میگوئید آن چشمه بود که
صاحب موسی بود در وی ماهی بشست و ماهی زنده شد و اول سنگ که بر زمین نهادند شما میگوئید که در بنای جای بیت المقدس بود خطا میگوئید
که آن سنگ حجر الاسود است که جبرئیل از بهشت با آدم آورد و او را لسانی است یشهد لمن جاء یوم القیمة فردای قیامت او را زبانی فصیح بود و گواهی
دهد با کسی که با او آمده باشد جهود گفت اشهد انه الا هو سبحانه هرون گواهی دهم که این جمله الا موسی و هرون گفت سه ماند گفت اخبرنی عن
موضع نبیکم فی الجنة مرا خبر ده از موضع پیغمبر شما در بهشت گفت قضیبة غرسه فی اعلی علیین ثم قال له کن فکان جنات عدن گفت قضیبی
شاخی خدای تعالی را علی علیین رست قدرت خود در بهشت نشاند آنگه گفت آنرا باش بهشت عدن شد گفت الا موسی و کتاب
هارون گفت خبر ده مرا تا با او که باشد آنجا گفت اثنی عشر من اهل بیته یامرون بالمعروف ینهون عن المنکر ولا یخافون فی الله لومة
لایم با او دوازده کس از اهل بیت او باشند که امر بمعروف کنند و نهی منکر کنند و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند گفت راستی
الا موسی و کتاب هرون گفت خبر ده مرا از وصی او تا پس از چند سال بماند امیر المؤمنین گفت سی سال گفت مسئله
ماند اگر جواب دهی ایمان آورم گفت بپرس آن چیست گفت اخبرنی عن وصیه ایموت او یقتل خبر ده مرا از وصی او تا بمیرد یا او را بکشند
امیر المؤمنین علیه السلام گفت بل یقتل یخضب هذه من هذه و وضع یده علی لحیته یعنی این محاسن خضاب کنند و اشارت کرد بسر و محاسن خویش
جهود ایمان آورد و از جملهٔ موالی او شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک وصی رسول الله معنی این آیه آنست که شما بهترین امتید
نزدیک خدای در لوح محفوظ که بیرون آوردند ایشان را یعنی پیدا فرمودند ایشان را از برای مردمان و این صفت امامی مقتدایان باشد برای آنکه
یکی که نه امام و نه پیغمبر خدا او را باکسی کار نباشد مگر پیغمبر و امام را که تکلیف است و اتباع در کردن ایشان باشد تا مردمان بنیکوئی سیرت ایشان
و ناشایست باز میدارند مقاتل بن حیان گفت امت پیش امر معروف و نهی منکر نکردندی و گفتندی ما را باکسی کار نیست ما را تکلیف
خود بجای باید آوردن اگر کسی نیک بود او را به بود و اگر بد بود او را بتر باشد و امت ما چنین اند امر معروف و نهی منکر کنند و مردم را از ظلم و بدعت
باز دارند پس ایشان بهترین امتان باشند بریدهٔ اسلمی روایت کند که رسول گفت اهل بهشت روز قیامت صد و بیست صف
باشند هشتاد صف امت من باشند انس ملک روایت کند که اسقف نجران پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا در دل افتاده است
که ایمان آورم گفت سبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت برخاسته است و خلق عالم را در صعید سیاست بداشته اند
و امتان بر خدای عرضه میکردند جماعتی در آمد غر محجل روی و دست و پای سفید بر صراط چون برق خاطف بگذشتند من گفتم ایشان کیستند

جماعت انبیا یا اوصیا یا فرشتگان باشند گفتند نه ایشان امت محمدند از این سبب با اسلام رغبت افتاد و اسلام عرضه کرد و ایمان آورد
رسول گفت بهشت بر پیغمبران حرامست تا من در شوم و بر اوصیا تا وصی من در شود و بر امتان پیغمبران سابق حرامست تا امت من در شوند
انس گفت با پیغمبر میرفتم از شعبی آوازی بر می آمد مرا گفت بنگر ای انس تا آواز چیست گفت برفتم مردی را دیدم در زیر درختی نماز میکرد و میگفت
یا رب مرا از امت مرحومه گردان یعنی مرا از امت محمد گردان که بر ایشان رحمت کرده و گناهان ایشان بیامرزیده و دعای ایشان
اجابت کرده و ایشان را اضعاف ثواب کرده بیامدم و بگفتم گفت رسول خدای را از من سلام برسان و بگوی که برادرت خضر خدای را دعا میکند
تا ترا بیند که او را از امت تو کرده اند در خبر است که کعب الاحبار را گفتند چرا در عهد رسول و عهد ابوبکر ایمان نیاوردی و در عهد عمر ایمان آوردی
گفت سبب آن بود که پدرم در وقت مرگ صحیفه بمن داد و مهری بر آن نهاده و مرا وصیت کرد که مهر از آنجا برداری من بنهادم و مهر بداشتم
بعهد عمر در خواب دیدم که مرا گفتند که پدر با تو خیانت کرد مهر از آن صحیفه بردار تا چیست و کار بند مهر از و برداشتم در آنجا نبشته بود
سالوا ما عالوا و حالوا ما و حاکوا و صافوا و خاروجا گفتند تفسیر این چه باشد گفت سالوا یا یکدیگر سلام کنید و عالوا ما علما اند چون
انبیای بنی اسرائیل انبیای ایشان و حالوا ما حلما اند و حاکوا خدای ایشان را حکم کرده بهشت و صافوا با یکدیگر مصافحه کنید و خاروجا از گناه بیرون
آیند چنانکه از مادر بزادند معاذ گفت این آیه مدح امت محمد است و خدای تعالی از کرم خود دوست ندارد که قومی را مدح گوید آنگاه ایشان را
بدوزخ برد آنگه حق تعالی گفت اگر اهل کتاب نیز ایمان آوردندی ایشان را به بودی و اگرچه بعضی از ایشان مومنند بیشتر کافرند لن
یضروکم الا اذی وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا
بحبل من الله وحبل من الناس وباؤا بغضب من الله وضربت علیهم المسکنة ذلک بانهم کانوا
یکفرون بآیات الله ویقتلون الانبیاء بغیر حق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون مقاتل گفت رؤسای
جهودان چون کعب اشرف و ابو یاسر و کنانه و ابن صوریا نزدیک عبد الله سلام آمدند و اصحاب رسول از مومنان که ایشان
ملامت کنند و سرزنش نمایند بر مسلمانی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این جهودان با شما هیچ نتوانند کرد مگر ایذای بزبان
از طعنه و وعید بدروغ یا کلمات کفر که گویند که شما آن مسخره شوید و اگر با شما کارزار کنند پشت بدهند و شما را بنی قریظه
و بنی النضیر و بنو المصطلق همچنین کردند که خدای تعالی خبر داد پس آنگاه ایشان را نیز هیچ یاری نکنند بر ایشان مذلت و خواری و جزیه نهاده
باشد هر کجا که یابند ایشان را از القتل و سبی جزیه الا بعهدی و تبیانی از خدای و رسول خدای و نشانیان و با ناآمده بخشم خدای و حقیقی
خشم خدای کشته با فعال ایشان از کفر و معاصی که داشته شد بر ایشان مذلت و گفته درویشی که آنان نیز که توانگر باشند از جهودان چنین
درویش نمایند این جزای آنست و برای آنست که بآیات خدای ایشان کافر شدند و پیغمبران را بنا حق کشتند و این هم از
عصیان و نافرمانی ایشانست و بدانست که عدوان و بیدادی میکردند و از حد در گذشتند لیسوا سواء من
اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون یؤمنون بالله والیوم الآخر و
یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویسارعون فی الخیرات واولئک من الصالحین وما یفعلوا من
خیر فلن یکفروه والله علیم بالمتقین کلبی گفت رسول وقف کند یعنی آیه این بود که یکسان نیستند دو جماعت که ذکر ایشان
رفته است از مومنان و فاسقان آنگاه ابتدا کند و گوید از اهل کتاب امتی اند قایمه چون عبد الله سلام و نظرای او و کسی که وقف نکند معنی این بود
که یکسان نیستند از اهل کتاب امتی و جماعتی که صفت ایشان اینست که آیه متضمن آنست و امتی که بر غیر این صفت اند و مراد
بامت قایمه نماز شب کنندگانند چنانکه در آیتی دیگر گفت امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قایما در خبر است که رسول امیر المؤمنین

حامی را گفت یا علی علیک بصلوة اللیل سه بار برای تاکید این وصیت برو مکرر کردانید و گفت من کثر صلوته باللیل حسن وجهه
بالنهار هر کس که بشب نماز بسیار کند بروز رویش نیکو باشد و گفته اند که یعنی نورهم بین ایدیهم مراد باین آیه نماز کنند کانند
مقاتل گفت سبب نزول آن بود که چون عبد الله سلام و ثعلبه و اسید و غیر ایشان ایمان آوردند جهودان گفتند اگر درین قوم
که بمحمد ایمان آوردند اینها چیزی بودی از دین خود بر نگردندی و صابی نشدندی خدای تعالی این آیه فرستاد و عبد الله عباس
گفت امة قائمة بدین ایستاده سدی گفت قائمة علی کتاب الله باقامت حدود و بر کتاب خدای ایستاده اند و حرام و حلال آنرا
کار می بندند آنگه صفت این امت میکند و میگوید که میخوانند آیات الله در ساعتهای شب و روز یعنی قرآن را پس بری حلال
حرام آن میکنند و ایشان سجده میکنند خدا را یعنی تواضع مینمایند و گفته اند که نماز میکنند و سجده عبارتست از نماز چنانکه سجود
و ادبار السجود در خبر است که رسول فرمود که دو رکعت نماز که بنده بکند در میان شب در نیمه آخرین بهتر است او را از دنیا و هر چه
در دنیاست و اگر نه آنست که بر امت من رنج شود [illegible] بودی نماز شب بر ایشان واجب کردمی ابن مسعود گفت مراد باین نماز خفتن است برای
آنکه جهودان نماز خفتن نکنند راوی خبر گوید که رسول شبی از شبها نماز خفتن اندک تاخیری کرد و آنگاه بیرون آمد و نماز خفتن کرد و آنگه
گفت هیچ اهل دینی نبود که ایمان آورده اند و نماز کنند درین وقت جز از شما که امت منید گفته اند مراد بنماز نماز غفلت است میان شام
خفتن از امام جعفر صادق روایتست از پدرانش از پیغمبر که گفت هر که میان شام و خفتن دو رکعت نماز بکند و در رکعت اول الحمد [illegible]
ده بار [illegible] و در رکعت دوم الحمد بخواند و پانزده بار [illegible] اگر هر سال یکبار این نماز کند از جمله محسنان
باشد و اگر هر ماه یکبار کند از جمله مؤمنان باشد و اگر شب آدینه کند از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب این نماز کند با من باشد در بهشت و ثواب
جز خدای تعالی نداند آنگه گفت بخدای تعالی ایمان می آورند و بروز باز پسین و امر بمعروف و نهی منکر میکنند و در خیرات بر یکدیگر مسارعت
مینمایند و تعجیل میکنند در همه کاری تعجیل مذموم است الا در کار آخرت که محمود است و این جماعت که موصوف اند بدین صفات صالحانند
ایشانند آنکه میگوید که نیکوئی کنید که هر نیکوئی که شما کنید آنرا باز نپوشند بلکه شکر مرضی باشد و واقع بموقع حمد و ثواب و خدای تعالی
عالمست و دانا بمتقیان و احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ حق جل جلاله چون مؤمنان و آنانکه از اهل کتاب بودند و ایمان آورده بودند ذکر
کرد و احوال ایشان بگفت پس شروع در ذکر عقوبت کافران و احوال ایشان کرد و گفت آنانکه کافر شدند فردای قیامت
ایشانرا آنچه عمر خود در سر آن کرده اند و همت خود بدان مصروف کرده و آن مالهای ایشان و فرزندان ایشان است از عذاب
ایشانرا هیچ غناء و کفاف نکند و سودمندشان نیاید حق تعالی کنایت کرد ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه یا آنکه سود نکند زیان کند
که فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب و شیئا برای آن گفت تا نفی تمام بود یعنی هیچ چیز سود نکند و ایشان اهل دوزخ
در دوزخ مخلد و مؤبد باشند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ
قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یمان گفت مراد نفقه ابو سفیان
است و اصحاب او که روز بدر کردند بر معادات رسول مقاتل گفت نفقه علماء جهودانست با احبار و اولی ترک عام بود نفقات را
که در معصیت خدای بود مثل آنچه نفقه میکنند درین دنیا چون بادی که در وی سرمای بود یعنی گرمی ابن عباس گفت باد سموم که بگزارت
گرمی مردم را بکشد و بیشتر مفسران گفتند که صر باد سخت است یعنی سرما و سرمای سخت بود و آن باد بزرع و کشت قومی رسد که بر خود ستم
کرده باشند بکفر و معاصی پس آن کشت را هلاک کند و نیست کرداند چنانکه خداوندان آن کشت از آن امید کرده بودند همچنین است این کشت

نه در راه خدای میکنند بوقت احتیاج نرسید چنانکه آنان بوقت ارتفاع آنگه گفت که خدای برایشان ظلم نکرد بلکه ستم و ظلم ایشان
بر نفس خود کردند از آنکه نفقه نه در راه خدای کردند و آنچه خدای تعالی فرموده بود نکردند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً
مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ
قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ابو امامه از رسول روایت کرد که مراد باین خوارج اند ابن عباس گفت جماعتی از مسلمانان
با جهودان دوستی میکردند بسبب قرابتی و خلقی که در میان ایشان بود خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و گفت ای آنکسانی
که ایمان آورده اید آنانرا که از شما نه اند و بر دین و ملت و طریقه ایشان نیستید ایشانرا بدوستی مگیرید و بر احوال خود مطلع مکردانید
که ایشان جماعتی اند که آنچه توانند در حق شما از فساد و تباهی کار شما تقصیر نکنند و هر چه ایشانرا دست دهد و توانند که بکنند هیچ باز نگیرند
تمنا میکنند و آرزو میخواهند رنج و مشقت و هلاکت و ضلالت شما را دشمنی ایشان شما را نهانهای ایشان ظاهر میشود آنچه در دل
دارند از دشمنی بر زبان ایشان پیدا میشود و درین معنی است که امیر المؤمنین گفته است ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه
و صفحات وجهه هیچکس هیچ نهان نکند الا آن ظاهر شود بر سخنی روی او یا در میان سخن او آنگه حق تعالی از دلهای ایشان خبر میدهد
گفت آنچه در دلهای خود دارند بیشتر و بزرگتر از آنست که بر زبان میرانند شما را هویدا کردانیدیم آیاتی که متضمن صلاح شماست
اگر عقل دارید شما از آن بکار بندید هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ
قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
میگوید اینک شما که مؤمنانید برای قرابتی و جواری و خلقی که میان شماست ایشانرا دوست میدارید و ایشان شما را دوست نمیدارند
از بهر آنکه شما بر دین و ملت ایشان نه اید مقاتل گفت مراد منافقانند که مسلمانان ایشانرا دوست میدارند برای اظهار کلمه اسلام
که در دل ایشان نیست و ایشان مسلمانانرا دوست نمیدارند برای مسلمانی ایشان قتاده گفت که مؤمنانرا بر منافق رحم آید که
آن نمیکنند که مؤمن بر منافق بود و منافق بر مؤمن تا شد و باستاصل [illegible] آنکه میگوید که شما که مؤمنانید بتمامی کتاب ایمان دارید
ایمان ایشان چنین است یعنی ایمان ببعضی دارند و ببعضی ندارند و گفته اند مراد بکتاب جنس است یعنی شما بکتابهای ایشان ایمان دارید
و ایشان ندارند و صفت ایشان آنست که چون بشما رسند میگویند که ایمان آورده ایم و چون از پیش شما بیرون روند با یکدیگر خلوت میسازند
از غایت حقد و خشم و دشمنی که بر شما دارند انگشتان خود را بدندان میگزند بگوی ای محمد ایشانرا که بمیرید بر خشمی که بر شما دارید این
کنایتست از آنکه خشم خود را بجائی برسانید که بآن مرگ خود بیارید و خود را هلاک کنید و این امر حقیقی نیست لفظش صورت امر
دارد و مراد او امر نیست که اگر امر بودی درحال همه هلاک شده بودندی آنگه گفت خدای تعالی عالم و داناست بر آنچه
سینها دارند و آنچه بر زبان میرانند عمر مالک روایت میکند از ابو الجوزا که او روزی ذکر اصحاب اهوا میکرد و آنگه گفت
بخدای که اگر سرای من پر از قرده و خنازیر باشد دوستر دارم که یکی از ایشان در همسایگی من باشد که ایشان داخلند
درین آیه که خدای تعالی میگوید که ها انتم اولاء تحبونهم قوله تعالی إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ
سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ میگوید صفت دیگر
منافقانرا آنست که از غایت دشمنی شما را چنانند که اگر نیکوئی و خیری و راحتی و فتحی و نصرتی و ظفری بشما رسد ایشان اندوهگین
شوند و دلتنگ باشند و اگر شما را بدی رسد خوشحال و فرحناک شوند اگر شما صبر کنید و بر کید ایشان بردباری نمائید شما را کید
هیچ زیان ندارد که کید و مکر کار ضعیفان باشد پس صبر کنید و پرهیزکاری بکار بندید که خدای تعالی بدانچه شما میکنید عالم است

علم او محیط بجمله معلومات است وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و بمناسبت
این آیه با آیه اول که خدای تعالی گفت که اگر شما صبر کنید و متقی باشید کید ایشان شما را زیان ندارد و شما را نصرت کند
چنانکه روز بدر کرد و اگر مخالفت کنید فرمان رسول را چنان باشد که روز احد خطاب میکند محمد را و با یاد میدهد و میگوید ای محمد یاد
کن چون تو در بامداد آمدی از نزد یک اهل خویش مجاهد و کلبی و قتاده گفتند رسول بیرون آمد از مدینه پیاده با احد آمد بدست خود
لشکر را راست و صف لشکر را راست میکرد تا اگر یکی از ایشان را بدیدی که اندکی از صف خارج میشد اشارت میکرد
که صف راست دار محمد بن اسحق و سدی گفتند چون مشرکان با احد فرود آمدند روز چهارشنبه بود خبر برسول آمد کس فرستاد و جماعتی
را بخواند و با ایشان مشورت کرد عبد الله ابی سلول را بخواند و با او مشورت کرد و پیش از این مشورت نکرده بود هرگز عبد الله
و بیشتری از انصاریان گفتند که بیرون نشاید شدن هم در مدینه مقام باید کردن که ما را عادت چنین رفته است که هرگاه از مدینه
بیرون شدیم مصاب و مغلوب بودیم و هرگه که بمدینه مقام کردیم و ایشان بما آمدند غلبه و ظفر ما را بود همه تو در میان مایی اکنون
چون تو حاضری البته ظفر ما را خواهد بود اگر اینجا مقام کنند آنجا مقامی و منزلی بد است و اگر در مدینه آیند ما در روی ایشان کارزار
کنیم به تیغ و نیزه و زنان و کودکان از بامها سنگ و تیر در ایشان اندازند و اگر بروند خایب و خاسر باشند رسول را این رای نیکو آمد
بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله این سگان را چندین مهل باشد که ما از قتال ایشان تقاعد کنیم تا گمان برند که ما بترسیدیم و نعمان
بن مالک گفت یا رسول الله ما را از بهشت محروم مکن و به آن خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که چشم بر آن نهاده ام که بهشت
روم رسول گفت صدقت راست گفتی آن روز او را بکشتند رسول را می بایست که کارزار در مدینه باشد جماعتی که ایشان را
شهادت میبایست الحاح کردند تا رسول درع بپوشید چون رسول درع بپوشید پشیمان شدند و گفتند که خطا کردیم رسول گفت چون
زره بپوشیم چه از رفتن روی نیست هیچ پیغمبر را نشاید که سلاح در پوشد و کارزار نکرده سلاح از خود جدا کند و مشرکان چهار
شنبه و پنجشنبه مقام کردند رسول بروز آدینه بیرون شد پس از آنکه نماز آدینه بکرد بامداد روز دوشنبه بشعب احد آمد نیمه شوال سنه
ثلث من الهجرة کارزار کردند میگوید که یاد کن ای محمد چون بامداد پگاه بدر رفتی از اهلت گفته اند از خانه عایشه آمدی بیرون ساختی و
راست میکردی جایگاههای کارزار حکایت آمدن رسول و تسویه صفوف و هر یکی را بجای خود بداشت شد و رسول وعده ظفر
داده بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات نمایند عبد الله مسعود گوید که ما را رسول خدای گفت اخرجوا علی اسم الله بیرون شوید بنام خدای
ما بیرون شدیم و صفهای راز بایستادیم شعبی بود از پس پشت ما اگر گشاده بودی دشمن از آنجا بما راه یافتی پنجاه مرد انصاری
را از آنجا بنگاه بداشت و آن شعب بایشان سپرد و یکی از ایشان امیر کرد و گفت ما را اگر همه بکشند شما این جایگاه
رها مکنید که دشمن از آنجا بما ظفر یابد ابو سفیان برابر ایشان خالد بن الولید را بداشت لوای قریش در دست بنی عبد الدار
بود و لوای مشرکان طلحة بن ابی طلحه داشت و او را کبش الکتیبه خواندندی و رسول لوای مهاجران بدست امیر المؤمنین علی
داد و طلحه بمبارزت بیرون آمد بواسطه حدیثی که میان او و ابو سفیان رفت امیر المؤمنین بیرون آمد او گفت تو کیستی گفت من
علی بن ابی طالبم با یکدیگر دو نوبت بگردیدند یکدیگر و ضربت میان ایشان مختلف شد امیر المؤمنین علی او را آمد و ضربتی بر سر وی زد
و لوا از دستش بیفتاد و او را برادری بود نام او مصعب لوا بگرفت و پیش رفت عاصم بن ثابت تیری زد و او را بکشت او را
برادری دیگر بود نام او عثمان لوا بگرفت و پیش رفت عاصم بن ثابت تیری زد و او را بکشت او را برادری دیگر بود نام او مسافع
بنده بود ایشان را نام او صواب مردی دلیر و شجاع بود بیرون آمد و لوا بگرفت امیر المؤمنین علی او را ضربت زد و دست راستش

بیفکند

بیفکند او رایت بسینه باز گرفت و دستهای بریده گرد آن در آورد امیر ضربتی بر سرش زد و او بیفتاد و رایت معکوس شد
و مشرکان هزیمت شدند و مردم در غنیمت افتادند و غنیمت بر گرفتند اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند که بغنیمت
مشغول شدند امیر خود را گفتند ما را مقام کردن صواب نیست مردم همه غنیمت بردند و ما محروم مانیم ما نیز برویم و طلب
غنیمت امیر گفت روا نباشد پیغمبر این ثغر بما سپرده است و گفته اند که اگر ما را تا با آخر بکشند شما از اینجا حرکت مکنید
اکنون فرمان رسول را چگونه مخالفت کنیم گفتند تو دانی بار بر نشستیم او را رها کردند و برفتند و بغنیمت مشغول شدند امیر ایشان
عبد الله عمیر بر جای بایستاد و خالد ولید نگاه کرد ثغر شعب گشاده دید مردی چند را دید بیامد و با جماعتی او را بکشت
و لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند و در آمدند و خالد پیش رسول با جماعتی باز آمد و رسول با جماعتی اندک ایستاده
بودند بر رسول حمله آوردند و گفتند آنکه مقصود است اینک با جماعتی اندک از اصحاب رسول هفتاد مرد کشته شدند باقی بهزیمت
شدند و از پیش و پس لشکر در آمد و این قوم را در میان گرفتند و قتلی عظیم کردند و لشکر مسلمانان بهزیمت رفتند و با
رسول کسی نماند مگر امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابو دجانه انصاری و سهیل بن حنیف رسول با امیر المؤمنین نگریست و گفت
کجا رفتند ایشان گفت بهزیمت رفتند نگاه کرد لشکری عظیم دید روی برسول نهاده بود امیر المؤمنین علی را گفت اکفنی هؤلاء
القوم قصد و امیر المؤمنین علی بر ایشان حمله کرد و جمله ایشان را براند گروهی دیگر آمدند گفت بر ایشان حمله کن حمله کرد و
ایشان را نیز بینداخت قومی دیگر آمدند همچنین کردند ابو دجانه و سهل بن حنیف با تیغ بر بالای سر رسول ایستاده بودند امیر المؤمنین
در پیش حمله میبرد و اتفاقی آواز داد از آنجا و در مدینه بشنیدند که قتل رسول الله رسول خدای را بکشتند اما از جای برخواست مردم
بترسیدند عکرمه گوید که امیر المؤمنین گفت که روز احد در پیش رسول تیغ میزدم و دشمن را از او دفع میکردم از پیش رسول در ترک
افتادم چون باز آمدم رسول را از آن جایگاه که رها کرده بودم ندیدم با خود گفتم که رسول بنگریزد و در میان کشتگان نیست همانا
که بر آسمانش برده باشند نیام شمشیر بشکستم و گفتم قتال کنم تا مرا بکشند یا رسول الله را باز یابم انبوهی عظیم دیدم جمع
شده و بر ایشان حمله کردم و آن انبوه را پراکنده کردم رسول را دیدم از هیبت افتاده ببالین او شدم گفتم تن و جان من فدای
تو باد از برای آن تو مشغول بودم جماعتی حمله آوردند گفت برانان یا علی ایشان را از من برانم ایشان را همچنین قصد میکردم هر گه
کردی پیغمبر گفتی ای علی ایشان را از من کفایت کن امیر المؤمنین علی از چپ و راست شمشیر میزد و کافر از نزد یک تیغ
دور میکرد و الی آخر الحرب فرشتگان آسمان از ثبات علی متعجب آمدند تا که جبرئیل از آسمان آواز داد که لا سیف الا ذو الفقار
ولا فتی الا علی و بروایت عکرمه از امیر المؤمنین نقلست که این کلمه فرشته گفت نام او رضوان راوی خبر گوید که از مشرکان
هر کس حمله می آورد امیر المؤمنین علی ایشان را میکشت چون عمرو بن عبد الله الجمحی و هشام المخزومی و بشر بن مالک العامری و الحکم
بن اخنس تا آنگاه که بمدینه آمد دست تا بکتف خضاب کرده و در حجره فاطمه شد و تا بی پیش امیر المؤمنین نهاد و در روی امیر
المؤمنین از آن گرد و خون می شست و آن روز آن تیغ را بدو داد و گفت بستان این شمشیر را که امروز با من وفا کرد و در این
بیتها اشارت کرد شعر افاطم هاک السیف غیر ذمیم * فلست برعدید و لا بلئیم * لعمری لقد ابلیت فی نصر احمد * و طاعة رب بالعباد
علیم * امیطی دماء القوم عنه فانه * سقی آل عبد الدار کاس حمیم * و رسول گفت خذی یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قتل الله
صنادید قریش و الله سمیع علیم و خدای شنواست اقوال ایشان را و داناست باحوال ایشان إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ
مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یاد کن ای محمد چون عزم کردند دو گروه

شما که بگریزند و گفته اند که این همت خطور الشی بالبال است و عزم بر فرار از زحف معصیت باشد و خدای تعالی یار ایشان بود
و خدای تعالی یار آن نباشد که معصیت کند و این دو گروه یکی بنو سلمه بود از خزرج و یکی بنو حارثه از اوس و ایشان خواستند که بگریزند
بودند راوی خبر گوید که چون لشکر رسول بجای رسیدند که آنرا شراط گویند عبد الله بن ابی سلول برگشت با سیصد مرد و گفت
چه همت ما را خویشتن را بدست خود علف شمشیر کردن ابو جابر از پس او میرفت و میگفت یا عبد الله از خدای بترس رسول
خدای را و مسلمانان را بازمگذار و میروی و این دو گروه نیز همت کردند که بروند که خدای تعالی ایشان را لطف کرد و توفیق داد و بر جای
بماندند و نرفتند خدای تعالی این نعمت با ایشان یاد داد که خدای یار ایشان بود و بلطف یار ایشان کرد و در خبر است که جابر گفت
کاشکی این همت از ما بودی و در حق ما این ولایت آمده بودی که و الله ولیهما و بر خدای باید که مومنان توکل کنند یعنی
بر غیر خدای نه وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ حق تعالی
درین آیه تذکیر نعمت کرد و گفت که خدای تعالی شما را که مسلمانید نصرت داد و یاری کرد به بدر و شما ذلیلان و
حقیران بودید عددی بعددی رسانید و آلتی تان نبود پس از خدای بترسید و شاکر باشید و ثواب شما ثواب
شاکران باشد شعبی گفت بدر نام مردیست که آنجا چاه داشت و بنام وی باز میخوانند و این اول غزائی بود که رسول آنجا بنفس خود رفت
بود آنحضرت در بیست و شش غزا حاضر بود و عدد سرایای او سی و شش بود امیر المومنین علی گفت ما به بدر حاضر بودیم
در میان ما کسی اسب نداشت الا مقداد اسود و دیگران پیاده بودند یا بهر دو کس یا سه کس شتری داشتند و در آن شب که
در روز آن کارزار خواست بود همه بخفتند مگر حضرت رسول که در نماز بود تا صبح نماز میکرد و چون روز گشت مشرکان صف
کارزار راست کردند عتبه و برادرش شیبه و پسر او ولید بیرون آمدند و آواز دادند که یا محمد اخرج الینا اکفاءنا من قریش
همسران ما را از قریش پیش ما فرست سه جوان انصاری پیش رفتند گفتند من انتم قالوا انسبوا لنا گفتند شما نسب خود
با ما بگوئید ایشان نسب خود بگفتند گفتند که ما شما را نشناسیم و نخواهیم با همسران خود را خواهیم از قریش و بنی اعمام خود ما
رسول حمزه عبد المطلب و عبیده حارث و امیر المومنین علی را گفت بیرون شوید بنصرت دین خدای و پیغمبر خدای ایشان
بیرون شدند سلاح پوشیده مشرکان گفتند من انتم شما کیستید نسب خود بگفتند ایشان گفتند اکفاء کرام همسران
کریمانند و رسول گفته بود عبیده را که شیبه ترا است و حمزه را گفت که عتبه ترا است و امیر المومنین را گفته بود که ولید
ترا است هر یکی پیش قرین خود رفتند امیر المومنین علی گفت با ولید بکر دیدم از میان ما دو ضرب برفت من ضربت
ولید را رد کردم و ضربتی حواله او کردم دو ضرب مرا دست چپ پیش داشت و دستش بیفکندم انگه در میان حرب گفت
کانی انظر الی نفس خاتم فی شماله گفت پنداری که در یافتن انگشتریش مینگرم که در دست چپ داشت انگه ضربتی
دیگرش بزدم و او را بیفکندم چون سلاح او باز کردم اثر طوق دیدم بر وی دانستم که قریب العهد است بداماد انگه حمزه را دیدم
که با عتبه برآویخته بود و حمزه را ضربتی زده بود و سر او در بغل عتبه بود من او را آواز دادم که ای عم سر از وی نگاه دار حمزه سر از وی
بجهانید من ضربتی بزدم و او را بیفکندم و بکشتم و با عبیده نیز شرکت کردم در قتل شیبه انگه حمزه را و مرا اختلاف افتاد
در کشتن عتبه پیش رسول شدیم و حمزه میگفت من کشتم او را و من گفتم من کشتم او را رسول هر دو جانب را رعایت کرده گفت
یا علی اگر تو زخمی جاری حمزه حمزه او را کفایت بودی و با حمزه گفت اگر علی ترا یاری نداد تو بر یخ می افتادی پس از پیش
رسول برگشتیم هر دو خشنود و عبیده حارث را ضربتی بر عضله پای آمده بود و خون بسیار رفته او را برگرفتند و پیش رسول

آوردند

آوردند و از روی حق باقی مانده بود گفت یا رسول الله عمت ابو طالب میبایست تا حاضر بودی امروز تا بدانستی که ما او را استیریم بانی حق
حق تو در آن قصیده که او گفته شعر الم تعلموا ان ابننا لا یکذب لدینا شعر ولا یعنی بقول الاباطل شعر کذبتم و بیت الله لا تقتلوا ولما نطاعن دونه ونناضل
نقاتل شعر رسول متغیر شد و اثر خشم بر روی او ظاهر گشت و گفت رحم الله عمی ابو طالب اگر امروز بودی که این بودی عبیده گفت
و گفت یا رسول الله پناه بخدای ام از خشم خدای و رسول خدای گفت مرا بر تو خشم نیست و لیکن من نخواهم و دوست ندارم
که پیش از من ذکر ابو طالب کنند عبیده حارث بمنزل که آنرا صفرا گویند با پیش خدای رفت و اخبار بسیار متظاهر است
در حق امیر المومنین علی بن ابی طالب و خبر است که درین روز نیک نیمه قوم را امیر المومنین تنها کشت سی و پنج شجاع معروف را
بکشت چون عاص و ابی نوفل بن خویلد و حنظله بن ابی سفیان و غیر ایشان تا سی بود که نام ایشان در کتب مغازی مسطور است
و نوفل بن خویلد آنست که پیش از هجرت ابا بکر و طلحه را بیک رسن بر هم بست و بگرفت تا شب ایشان را عذاب کرد و راوی
خبر گوید که چون رسول بشنید که او حاضر است بید در دست برداشت و گفت اللهم اکفنی نوفلا بار خدایا کار نوفل مرا کفایت کن و
نزد دشمن تر رسول را کسی نبود امیر المومنین علی گفت نوفل را دیدم در کارزار متحیر فرو مانده چون کسی که راه از پیش و از پس خانه نیابد
او را ضربتی زدم او را در سپرش آمد و کاری نکرد برکشیدم از آنجا و در عقبش سپر بود و ساقش گشاده بزدم و هر دو پایش را قدم
بیفتاد و بکشتمش چون کارزار بیکسو شد رسول صلی الله علیه و آله گفت من له علم بنوفل کیست که او را حال نوفل داند من گفتم یا رسول الله
انا قتلته من کشتم او را رسول صلی الله علیه و آله تکبیر کرد و گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه عروة بن الزبیر گفت که امیر المومنین
فرمود که روز بدر طعیمة بن عدی از پیش من بدر افتاد و به نیزه از پشت اسپش در افکندم چنانکه برگشت و گفتم و الله لا تخاصمنا فی الله بعد
هذا بخدای که پس ازین با ما در حق خدا خصومت نکنی این طرفی از قصه بدر و شرح و سیاق آن در کتب مغازی مشروح است
إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ حق جل و علا حبیب
خود را میگوید یاد کن ای محمد چون تو گفتی مومنان را که آیا کفایت نیست شما را که خدای تعالی مدد میکند شما را به سه هزار فرشته فرود
فرستاده کان بر نصرت مومنان خلاف کرده اند تا این که بود و چگونه بود قتاده گفت روز بدر بود خدای تعالی مدد فرستاد
مسلمانان را بهزار فرشته نخست بار حیث قال فاستجاب لکم ربکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین پس ایشان را به سه هزار کرد
حیث قال بثلثة آلاف من الملائکة منزلین انگه ایشان را به پنج هزار کرد حیث قال بخمسة آلاف من الملائکة مسومین و پنج هزار مشروط بر
صبر و تقوی مومنان آن بجای آوردند خدای تعالی این پنج هزار فرستاد حسن بصری گفت این پنج هزار همه یار مومنان شدند بقیامت
شعبی گفت روز بدر کرز بن جابر المحاربی خواست تا لشکر مدد مشرکان شود و رسول را از آن سخت آمد او را خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت که کفایت نباشد شما را اگر او بیاید بمدد مشرکان من شما را مدد فرستم از مشرکان به سه هزار فرشته او بیامد
و خدای تعالی مدد نفرستاد و همان هزار بود که اول فرستاده بود قوله تعالی بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ
فَوْرِهِمْ هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ انگه گفت آری اگر صبر کنید بر جهاد و
متابعت فرمان خدا و رسول کنید شما را مدد فرستد به پنج هزار فرشته نشان کرده اند بعضی گفته اند که این یکفیکم ان یمدکم
ربکم بثلثة الاف روز بدر بود و این وعده مشروط بصبر و تقوی روز احد بود بجای نیاوردند خدای تعالی این آیه فرستاد
و در معنی یاتوکم من فورهم دو قول گفته اند یکی انکه اگر بر فور و تعجیل با شما کردند در رجعت چنانکه باز نیامدند خدای تعالی فرستاد
قول دیگر انست که از خشم بشما آیند و قول اول بهتر است و معنی اینست که اگر ایشان هم از اینجا و هم ازین ساعت با

کردند دل مشغول مدارید که من شما را مدد فرستم بر پنج هزار فرشته نشان کرده عمر بن اسحق گوید که رسول و زبیر صحابه خود را
گفت که خود را علامت برکنید که فرشتگان علامت کردند خود را پیاده و پشم رنگین بر پیشانی و دنبال اسبان بسته
بودند امیر المؤمنین و عبد الله عباس گفته دستارهای سفید داشتند دنبالها را از میان کتف فرو گذاشته و گفته اند
که عمامهای زرد داشتند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ ۗ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ خدای تعالی نکرد آن مدد و آن عدد را الا از بهر آنکه تا شما را که مؤمنانید بشارتی باشد و دل
شما ساکن شود و جزعی و فزعی نباشد شما را از قلت خود و کثرت دشمن و نصرت نیست الا از جهة خدا و ند عزیز و حکیم یعنی
عدد و مدد فرشتگان مبنی است از خدای تعالی یعنی که او عزیز است و غالب کسی او را غالب نیست و حکیم است بحکمت و مصلحت
نصرت گاه بحکمت دهد و گاه بمدد فرشتگان و گاه بغلبه ظفر لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ
فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ حق تعالی منت می نهد بر مؤمنان و میگوید که خدای تعالی بکمال عنایت خود نصرت و یاری
شما کرد بعد از آن تا ببرد طرفی از کافران که دشمنان شما اند یعنی گروهی را هلاک کند از ایشان و رکنی از ارکان شرک و یران کند چنانکه قتل و
اسیر تا آنگه روز بدر هفتاد کس را از معروفان مشرکان کشته شد و هفتاد را اسیر گرفتند یا روی را ما اندازند ایشان یعنی ذلیل و
منهزم کرد اندیشان را مراد بقطع قتل است و بکبت اسر و گفته اند که او یکبتهم یعنی و یکبدهم تا بدلست از دال یعنی تا جگر
زند ایشان را و بر نجانند ایشان را بحزن و عداوت و خشم پس از آنکه باز گردند تا امید از آنچه امید داشته باشند از فتح و ظفر
لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۝ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ ۚ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ عبد الله مسعود گفت سبب نزول
این آیه آن بود که رسول خواست که تا دعا کند بر آنانکه روز احد هزیمت شدند از جمله اصحاب او و آن بیشتر صحابه بودند خدای
تعالی گفت من توبه ایشان بپذیرفتم کار ایشان بتو نیست بلکه توبه ایشان قبول کنم یا عذاب کنم ایشان را
که ظلم کردند بکره گفت مردی از حمیر نام او عبد الله قمی روز احد روی رسول را خون آلود کرد استیه خدای تعالی برص ابر و مسلط
کرد انید تا او را بکشت و عتبه ابی وقاص سنگ بر روی رسول میزد و آن سنگ بر دندان رسول آمد و دندان رسول
شکسته شد رسول دعا کرد بر و گفت بار خدایا سال بر و مگردان تا بمیرد کافر سال بر و نگذشت تا بمرد و شعبی گفت روز
احد چون کار زار منقرض شد جماعتی مشرکان بالای شدند رسول گفت بر انید ایشان را بانند چون رسول بر آن بالای
شد و نگاه کرد حمزه را دید و جماعتی زنان با او و گشتگان مسلمان را مثله میکردند انگشت و بینی و ناگیر ایشان میبریدند و با
رشته میکردند و هند لعنة الله علیها شکم حمزه را بشکافته بود و جگر او گرفته بود و در دهن نهاده و خواست تا بخاید خدای
تعالی تمکین نکرده در دهن او سنگی شد چون رسول آن را بدید گفت اگر ما را با ایشان دست بودی مکافات آن را نکنیم تا خدای
تعالی این آیه فرستاد و این آیه مخصوص است اگر چه لفظ بر عموم است یعنی از کار ایشان ترا هیچ چیزی نیست و بتو تعلق
و با تو مفوض نیست یا توبه ایشان بپذیرد و فضل کرده باشد و اگر عقاب کند عدل کرده باشد که ایشان ظالمانند
و عقاب ظالمان و عذاب ایشان عدل بود آنکه بیان کرد که چرا از کار ایشان ترا هیچ چیزی نیست و گفت از آنکه ملک
آسمان و زمین بتمام و آنچه در آسمان و زمین است خدا را است هر کس که مالک آن قدر باشد که او تحلیل کند چون همه
او را است آنرا که خواهد بیامرزد برحمت و آنرا که خواهد عذاب کند باستحقاق کند که او آمرزنده و بخشاینده است

یا ایها

یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ وَاتَّقُوا
النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۝ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ای آنکسانی که
ایمان آورده اید اگر در ایمان راستید و گرایند اید ربا مخورید و دست از ربا خوردن بدارید چیزی که داده باشید اضعاف
آن باز مستانید و افزونی مطلبید و از خدای تعالی بترسید تا باشد که فلاح یابید و جه اتصال این آیه با آیه اول آنست
که قدیم تعالی جل جلاله چون ذکر عذاب کرد و آنکه او راست که آنرا مستحق بود عذاب را عذاب کند یا عفو کند و از افعالی
که بدان مستحق عذاب شوند یکی بگفت و آن رباست و از وجوهی که گفته اند در تحریم معتمد آنست که مصلحت دینی تعلق
دارد که خدای تعالی داند که صلاح چیست و ما را بآن طریقی نیست وجه اول آنست که تا اظهار عدل باشد از خدای تعالی
که چندانکه داده باشد بستانند دیگر آنکه تحریض باشد بر مکارم اخلاق و انظار معسر و زیادتی و قرض دادن و دستگیری
در ماندگان بی غرضی که عاید بود باحتیاج و دیگر از این حکم در تکلیف پیش از این و نباشد آنکه گفت بترسید از آن
آتشی که برای فاسقان و کافران ساخته اند و گذاشته اند تخصیص کافران از بهر آن کرد اگر چه معد است برای هر دو کافران
مطبوع علیهم اند و دون آن آنکه مجوز است در حق ایشان و وجهی دیگر آنست که آتشی است مخصوص بکافران از آنکه دوزخ را
منازل و درکات است و هر گروهی را درکه باشد تا منافقان در درکه اسفل باشند آنگه چون ذکر دوزخ کرد و عذابی که آماده
کافران را و مکلفان را ترغیب کرد در آنکه طریقی سپرند که راه نجات و رحمت انجامد و آن طاعت خدای و رسول خدای
و امر کرد بدان و گفت فرمان خدای و رسول خدای برید در آنچه میفرمایند شما را تا باشد که بر شما رحمت کنند وَسَارِعُوا
إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ از کمال رحمت خدای
تعالی مکلفان را ترغیب کرد و جا رحمت و شتافتن بکارها که موجب رفعت و مغفرت و بهشت بود از توبه
عمل صالح کردن و گفت بشتابید و سبقت برید بآنچه سبب آمرزش خواست و یافتن و رسیدن بهشتی که عرض و پهنای
او چند آسمانها و زمین و تخصیص عرض برای مبالغه کرد که در غالب عادت طول بیش از عرض باشد زهری گفت این صفت
عرضست طولش جز خدای نمیداند آنچنین بهشتی ساخته اند از بهر متقیان در آنچه سبب آمرزش و بهشت است طاعت
کرده اند عبد الله عباس گفت اسلامست امیر المؤمنین علی گفت ادای فرایض است یمان گفت نماز پنج وقت
است و حمل او بر عموم اولیتر است در خبر است که ملک روم نامه نوشت برسول و گفت تو ما را بهشتی میخوانی که عرض او
چند آسمان و زمین است پس دوزخ کجا باشد رسول گفت سبحان الله چون روز در آید شب کجا باشد الشیخ گفت
گفته اند بهشت در آسمانست یا در زمین گفت بهشت در کدام آسمان و زمین است که بگنجد گفته اند پس کجاست گفت
بالای هفت آسمان و در زیر عرش قتاده گفت در روایت چنین آمده که بهشت بالای هفت آسمان است
و دوزخ در زیر هفتم زمین است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ
عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ آنگه بیان متقیان کرد و گفت ایشان آنکسانی اند که مال خود نفقه کنند
در راه خدای در آسانی و دشواری در توانگری و درویشی و خلقی از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود
سخاوت شمرد و رسول گفت الجنة دار الاسخیاء ابو هریره از رسول روایت کرد که السخی قریب من الله و قریب
من الجنة و قریب من الناس و البخیل بعید من الله و بعید من الجنة و بعید من الناس و قریب من النار

والجاهل السخی احب الی الله من العالم البخیل و دورست از خدای و بهشت و مردمان و بدوزخ نزدیک بخیل و سخی نزدیکست بخدای و بهشت
و بمردمان و خدای تعالی جاهل سخی را از عالم بخیل دوستتر دارد و صفتی دیگر که موجب بهشت است ایشانرا آنست که ایشان چون در
خشم شوند خشم را فرو خورند و رسول گفت من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملاء الله قلبه امنا و ایمانا هر کس که او خشم فرو خورد
و تواند که آن خشم براند خدای تعالی روز قیامت او را بخواند بر سر خلقان و مخیر گرداند او را در حور العین تا هر کدام که خواهد
اختیار کند و گفت هیچ جرعه نیست که خدای دوستتر دارد از جرعه خشم که بنده فرو خورد یا از جرعه صبری که بر مصیبت فرو برد
صفتی دیگر ایشانرا آنست که عفو کنند کاملتر گناه مردمان کلبی گفت مراد باین ناس مملوکان اند چون ایشان گناهی کنند تو
عفو کنی زید بن اسلم گفت عفو کنند از آنانکه بر ایشان ظلم کنند و بر ایشان اسارت کنند در خبر است که چون رسول این آیه
بخواند گفت اینان در امت من کم باشند مگر کسی که خدای تعالی او را عصمت کند و پیغمبر گفت هیچ بنده نباشد که مظلمتی فرو
برد و عفو کند الا که خدای تعالی او را نصرت و عزیز گرداند و هیچ بنده نباشد که در سوال بر خود بگشاید برای کثرت مال الا که خدای تعالی
او را درویشی بیفزاید و هیچ بنده نباشد که در عطا و صله بگشاید الا که حق جل و علا او را مال بیفزاید انگه گفت والله یحب المحسنین
انکه موصوفند بدین صفات نیکوکارانند و خدای تعالی نیکوکارانرا دوست دارد حسن بصری گفت احسان آن بود که در دوست
عام داری بر همه کس از دوست و دشمن و مستحق و نامستحق چون آفتاب و باد و باران سفیان ثوری گفت احسان آن
بود که با آنکس که احسان کنی او با تو اسارت کند که احسان کردن با آنکس که با تو احسان کند مکافات باشد انس گوید که رسول
خدا گفت شب معراج کوشکها دیدم در اعلی علیین و در درجات بهشت جبرئیل را گفتم که این کراست گفت للکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین و در خبر است که امام زین العابدین و بروایتی امام موسی کاظم دست می شست و غلام آب بر دست او میریخت
مشغول شد کوشه ابریق بسر آنحضرت آمد در وی نگاه کرد و غلام گفت والکاظمین الغیظ امام گفت کظمت غیظی خشم فرو بردم گفت والعافین
عن الناس گفت عفوت کردم گفت والله یحب المحسنین گفت آزادت کردم والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم
ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک
جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین عبدالله مسعود گفت
سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از صحابه رسول الله گفتند همانا که بنی اسرائیل گرامیتر بودند از ما بر خدای گفت چرا گفتند برای آنکه چون
گناهی بکردندی بر در سرای ایشان نوشته پیدا شدی که برخیز عقوبت کنید از گوش و بینی ببرید تا آن کفارت گناهان بود ایشانرا
موجب عمل نبودندی و واثق شدندی بکفارت گناه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت شما گرامیترید که من شمارا این نفرمودم و بکفارت گناه
شما بتوبه راضی شدم عطا گفت آیه در حق نبهان التمار آمد زنی صاحب جمال بدکان او آمد تا خرما خرد او گفت ما فی البیت خیر من هذا در خانه
خرما بهتر از این است اگر خواهی بخانه رویم و از آن خرما بدهم زن با او بخانه رفت چون در خانه در آمد او را در بر گرفت و بوسه داد زن گفت اتق الله
از خدا بترس مرد در حال پشیمان شد و دست از وی بداشت و نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله خویشتن را هلاک کردم و قصه را
با رسول بگفت و گفت آنچه من سزای آنم با من بکن جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد و گفت انکسانی یعنی از مومنان چون چنین فعل زشت
کار ناشایست بکنند چون زنا و مانند آن از گناه یا ستم کنند بر نفس خویش بدانکه معاصی کنند دون آن و کم از زنا چون بوسه و لمس و معانقه
و مانند آن یعنی کبایر و صغایر چون این گروه باشند و پشیمان شوند خدا را یاد کنند روز عرض اکبر یعنی آن روز که ایشانرا و اعمال ایشانرا
بر خدای عرضه کنند از خدای بترسند و از گناهان خویش آمرزش خواهند مقاتل بن حیان گفت که خدای کنند به تسبیح و تهلیل و استغفار بزبان

گفت

گفت ما اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة گفت اصرار نکرده باشد آنکس که استغفار کند اگر روزی هفتاد بار بر سر گناه
خود شود در خبر است که خنک آنکه در صحیفه خود زیر هر گناهی نوشته بیند که استغفر الله جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه در عقب نماز بامداد خدای تعالی او را هفتاد گناه کبیره بیامرزد و گفت هر که صد بار استغفر الله
گوید چون بخواهد خفت همه شب گناهان او فرو میریزد تا روز آید و بر وی هیچ گناه نبود انگه حق تعالی گفت ومن یغفر الذنوب الا الله گفت
که گناه آمرزد جز از خدای یعنی هیچکس نیامرزد الا او و چون در گاه او باید گشت و آمرزش از وی باید خواست تا بیامرزد پس گفت ایشان که استغفار
میکنند اصرار نمینمایند و قیام نمیکنند بدانچه کرده باشند از گناه سدی گفت اصرار آن باشد که استغفار نکنند و از آن خاموش شوند
و ابو هریره از رسول روایت کرد که گفت لا کبیرة مع الاستغفار ولا صغیرة مع الاصرار مراد باستغفار نه گفتن بزبانست بلکه پشیمان
بر گذشته و عزم است بر آینده که با مثل آن رجوع نکند و در خبر میگوید المصر علی الذنب المستغفر منه کالمستهزی بربه آنکس که او اصرار
بر گناه و بزبان استغفار کند چون کسی باشد که با خدای استهزا کند و هم یعلمون ایشان میدانند که آنچه میکنند معصیت است و حسن
گفت که میدانند که خدای توبه گناه ایشان بیامرزد و جابر بن عبدالله انصاری روایت کند از رسول که گفت از نبی اسرائیل
نهاد و گفت بار خدایا انت انت و انا انا انت العواد بالمغفرة و انا العواد بالذنوب بار خدایا من منم و تو تویی من آنم که با گناه
خویش میروم و تو آنی که با آمرزش می آیی باز آواز او که همچنین است که گفتی سر بردار که ترا بیامرزیدم و انکه جزاهم ایشان اولئک
که یاد کرد ایشان آمرزش باشد و بهشتها که در زیر درختهای آن جویهای آب روان میبرد و در آن بهشت جاوید باشند و خالد باشند
نیکو مزدیست و آن مزد ایشانست عمل کنندگانرا در بهشت در خبر است که خدای تعالی وحی کرد بموسی بن عمران که یا موسی ما اقل حیاء من یطمع
فی جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی ای موسی چه بی شرم باشد آنکس که او طمع کند در بهشت من بی عمل ای موسی چگونه
سخاوت کنم برحمت خود بر آنکس که بخل کند بطاعت و عبادت من در خبر است که چون این آیه آمد که والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا
ابلیس بگریست انگه گفت بعزت تو که من تا توانم اغوا و اغوای ایشان کنم حق تعالی گفت بعزت من که بیامرزم ایشانرا مادام
استغفار کنند قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین
هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم
مؤمنین حق تعالی بر سبیل وعظ و اعتبار یاد میکند مکلفان احوال گذشتگان و آنانکه پیش از شما بودند و گناه کردند و کفر
کشیدند و عقوبت دیدند میگوید که بگذشت پیش از شما امثال و مانند شما بسیاری از امتان که ایشانرا منهاجی و سنتی و دینی بود
که اگر متابعت کردندی خدای را خدای از ایشان راضی شدی ایشان متابعت نکردند و پیغمبرانرا دروغ زن داشتند تا لاجرم آنچه
جزای ایشان بود بسزا بدیشان رسید پس بروید در زمین و بنگرید تا عاقبت آن کافران و مکذبان چگونه بود و بکجا رسید این قرآن
بیانیست و دلالتی و حجتی مردمانرا و هدایتی یعنی لطفی که مکلف را براه بهشت و ثواب رساند و موعظتی و نصیحتی و پندیست پرهیز
کارانرا اگرچه قرآن غیر متقیانرا نیز لطفست اما چون ایشان بدان منتفع و مهتدی میشوند ایشانرا تخصیص کرد و انگاه خدای
تعالی تشبیه کرد مومنانرا از آنچه ایشانرا روز احد افتاد و حرص کرد ایشانرا بر آنکه ذکر قتال اهل و ثاقل نکنند گفت ولا تهنوا
ولا تحزنوا سستی مکنید و ضعف و بددلی پیش مگیرید از آنچه رفت و دلتنگ مشوید و همچنین مباشید که احوال کارزار
چنین باشد تارة لکم و تارة علیکم آنچه شمارا باشد فتح و ظفر و توفیق خدای باشد و آنچه بر شما باشد از قتل اهل و ثاقل شما بود تا
خذلان او شمارا در یابد و از معصیت باز نیائید و در روز احد پنج مهاجر معروف را بکشتند و هفتاد مرد انصاری از جمله مهاجر یکی حمزه

عبد المطلب بود که رسول او را سید الشهدا خوانده هند زن ابوسفیان وحشی را جعلی پذیرفت که از این سه شخص یکی را بکشد تا مزد او بدهد وحشی گفت
اما محمد فقد حف باصحابه محمد را اصحاب پیش گرد آمده باشند بر وظفر نتوانم یافت واما علی فهو فی الحرب احذر من الذئب و شیر است در کارزار
که از گرگ با حذر تر باشد پندارم که او از هر جانبی چشمی دارد واما حمزه مردی تهجم است بدشمن مبالات نکند و چون خشم گیرد از تیزی خشم چشم
او تاریک شود در وی حیله سازم انگه پیاده و بر رهگذر کمین کرد حمزه خود را علامت کرده بود بسان شتر مرغ که از بالا زره بسته بود
کرده بود تا میان مردان کارزار او را بشناسند و انجی در حمله میبرد و مبارزی می افکند وحشی پیاده از کمین بیرون آمد و از پس پشت
او حربه بیفکند و از سینه حمزه بیرون برد حمزه از اسب برآمد و بیفتاد و وحشی پیاده بنزد یک او نیارست رفتن پس اندر آواز داد و
حمزه یا حمزه چون جواب نداد دانست که او را کشته است پیاده حربه برگرفت و پیش هند آمد و گفت حمزه را کشتم هند حلی که با خود
داشت باو داد و چون شب در آمد و کارزار یکسو شد و مردم باهم افتادند بعضی منهزم و بعضی مجروح و حمزه باز نیامد رسول همه شب مشغول
بوده میپرسید که من اسد الله عمی یعنی آیا هیچکس هست که خبر عم من حمزه داند کسی خبر نداد و چون صبح اثر کرد رسول کس فرستاد در طلب او
در شب هند آمده بود و شکم او را بشکافته و او را مثله کرده و جگر او بیرون کرده و بدندان گرفته و حمزه را آنچنان میدید دلش بر نمیداد که پیش
رسول برد و او را همچنین دید تا چند کس پیامد و کسی را نمی گفت رسول خود برخاست و پیاده آنجا آمد که بسر حمزه رسید
بود و نمیگریست چون رسول خدا بیامد ایشان بگریستند چون چشم رسول خدا بر حمزه افتاد دست او نگرفت و گریان ببالین حمزه
شد و بفرمود تا حمزه را برگرفتند و بآن جامه همچنان خون آلود پیش پیامبر آوردند و رسول خدا بر وی نماز کرد و رو بهفتاد تکبیر گفت صحابه گفتند
رسول الله هرگز چنین نکرده ای گفت از برای آنکه هیچ تکبیر نکردم و خواستم که از نماز بیرون آیم فوجی دیگر از فرشتگان میرسیدند نماز با ما
گزاردند چون رسول با مدینه آمد زنان مدینه و آنانکه در مدینه بودند از حال آنان که کشته شده بودند برکشتگان خود میگریستند و کسی
بر حمزه نمیگریست که او غریب بود و او را در مدینه اهل نبود رسول گفت حمزه غریب است کسی بر حمزه نمیگرید اکنون ای اهل من بر حمزه
بگریید و نوحه کنید و مردم دوست از کشتگان خود بداشتند و برای دل رسول بر حمزه نوحه کردند و در مدینه سنتی شد تا امروز که هر
سال که کسی بمرد اول بر حمزه بگریند و رسول ایشان را شکر کرد و برای روزی گردانید یعنی باکان فی الناس چنین ملک لیست یخلص امثال حمزه
بهوی بشر حربه وحشی و انتم الاعلون و شما باید بلند تر و رفیع تر و غالب تر و مظفر از ایشان اگر شما مومنانید یعنی اگر بر ایمان ثبات تمام
کنید ان کنتم مومنین برای آنکه شما مومنانید عبد الله بن عباس گفت که چون مسلمانان هزیمت شدند روز احد خالد بن ولید با لشکر
بسیار از مشرکان بر سر کوهی آمد و خواست تا بر لشکر رسول برآید رسول دست برداشت و گفت اللهم لا تعل علینا بار خدایا تمکین
مکن ایشان را که بر ما غالب شوند بار خدایا ما را قوت نیست الا بتو خدایا در این شهر جز این گروه نیستند که ترا میپرستند خدای تعالی این آیه فرستاد
جماعتی تیر اندازان مسلمانان بالای کوه برآمدند و ایشان را از آنجا براندند پس تیر و رسول بر جای ایشان شد فهذا معنی قوله و انتم الاعلون ان کنتم
مومنین بمقتضای وعده إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ
لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ راشد بن سعد گفت سبب نزول این آیه آن
بود که چون رسول از احد باز آمد و از صحابه او جماعتی کشته و مجروح شده بودند و آن زنان و کودکان نوحه میکردند رسول اندکی شد و گفت بار
خدایا با رسول تو چنین میکنند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر شما را جراحتی رسید روز احد ایشان را نیز جراحتی رسید روز بدر این
روزگار است که میگردانیم آنرا در میان مردمان روزی ایشان را بود و روزی شما را چون روز بدر باشد که هفتاد کس از ایشان کشته شد و
هفتاد کس را اسیر کردند و روز شما چون احد که هفتاد و پنج مرد مهاجر و انصار را بکشتند انس مالک روایت کرد که روز احد امیرالمؤمنین

پیش رسول آمد شصت جراحت بوجود مبارک داشت از تیر و نیزه و تیغ رسول دست در وی مالید چنانکه پنداشتی که
هرگز نبود و در این روز ابوسفیان با جماعتی بر سر کوه آمد و گفت این ابن ابی کبشة این ابن ابی قحافة این ابن الخطاب عمر
گفت اینک رسول خدای و اینک ابا بکر و اینک من چه خواهی ابوسفیان گفت یوما بیوم وان الایام دول والحرب
سجال عمر گفت لا سواء یکسان نیست و راست نه ایم قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار کشتگان ما در بهشت شده و
کشتگان شما در دوزخ ابوسفیان گفت شما چنین میگویید و اگر چنانست ما خایب و خاسر باشیم و لیعلم الله یعنی
آنست که خدای تعالی این برای آن کرد تا بداند آنکسانی که ایمان آورده اند از شما و فرا گیرد از شما گواهان یعنی چون کشته
شده باشند گواهیست که صفت عدالت دارد و صلاحیت عدالت شهادت او را اختیار کند برای آنکه تا بر خلقان
گواه باشند و اگر چه او ایشان را آفریده است داند که معصوم کیست و نا معصوم کیست و خدای تعالی ظالمان را
دوست ندارد و مرید نباشد ثواب ایشان را و مراد بقوله و لیعلم الله الذین آمنوا آنست که تا ممتاز شوند آنانکه بر ایمان
ثبات نمودند از آنانکه ننمودند بر ظاهر حمل نتوان کرد از آنکه خدای تعالی عالم بالذاتست همه معلومات را و جبست که
معلوم او باشد بر وجهی که صحیح بود معلوم او بود وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ أَمْ حَسِبْتُمْ
أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ وَلَقَدْ كُنتُمْ
تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ و نیز از برای آن تا ابتلا و امتحان
و آزمایش کند مومنان را تا ایشان را از گناه پاکیزه گردانند و بدو ناقص گرداند عدد کافران را و هلاک کند ایشان را
آنگه حق تعالی تحریض کرد مومنان را و ترغیب فکند بلفظ ملامت و گفت آیا شما که مومنانید می پندارید که در
بهشت شوید بگزاف و رنج نابردن و صبر و جهاد ناکردن و هنوز خدای نداسته است که از شما مومن کیست
و مجاهد کیست و صابر و محتسب کیست یعنی جهاد و صبر شما ظاهر نشده است بر سبیل تقریب و تشبیه علم تا که
پیدا نشود و تحقیق این معنی آنست که شما پندارستید که بهشت روید مجاهد نا شده و صبر با کار نابسته و لقد
کنتم تمنون الموت روز بدر جماعتی شهید شدند و جماعتی دیگر تمنای شهادت کردند خدای تعالی از پس واقعه
این آیه فرستاد و گفت شما تمنا میکردید که شهادت دریابید و تمنای مرگ میکردید پیش از آنکه مرگ بشما آید
و شما را به مرگ ملاقات بود و اکنون روز احد بدیدید و بیافتید آنچه تمنا میکردید و اهل معانی گفته اند مراد از مرگ
اسباب و مقدمات مرگست برای آنکه مرگ را به عیان نتوان دید و انتم تنظرون آن بود که شما مشاهده میکردید و می
دیدید اسباب و مقدمات مرگ را وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن
مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا
وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ اهل سیر و معانی گفتند رسول با پانصد مرد با احد آمد و بشعب فرود
آمد و عبد الله جبیر را با پنجاه مرد در شعب بداشت و گفت البته از اینجا مصاف رفت مکن خالد بن ولید بیامد و
عکرمة بن ابی جهل با لشکری در برابر ایشان بایستاد و جماعتی زنان بیامدند و دف میزدند و شعر میخواندند و میگفتند
نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق او لکی
کاز مشرکان پیش آمد عبد بن عمر الضبی بود با جماعتی از ایشان پیش رسول خدا تیغی بدست داشت با بودجانه انصاری

داو تیغ بستد و میگفت شعر ان الذی عاهدنی خلیلی ونحن بالسفح لدی النخیل ان اضرب بسیف الله والرسول و کار رزم
پیوسته شد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چهار مرد صاحب رایت را بکشت مشرکان هزیمت شدند آن جماعت از شعب
نگاه کردند مشرکان را منهزم دیدند و مسلمانان بغنیمت مشغول گشته امیر خود را گفتند ما نیز بطلب غنیمت رویم
گفت نشاید که رسول این شعب با ما سپرده است و تاکید کرده که از اینجا حرکت مکنید ایشان گفتند که آن وقت گفت
که حال نه بدین گونه بود اکنون چون مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان غنیمت گرفتند فرود آییم تا از غنیمت چیزی بیابیم
فرمان امیر نبردند جایدرود او تنها آنجا مقام کرد خالد بن ولید که آن روز با لشکر درآمد او را بکشت و ثغره گشاده کرد مشرکان
از پس او درآمدند در فتنگاه باز آمدند و مسلمانان را در میان گرفتند و جماعتی را بکشتند و دیگران منهزم شدند عبدالله بن قمیه
سنگی چند بینداخت بر روی رسول آمد و جراحت کرد و دندان رسول بشکست آن ملعون چون رسول را [illegible] میدید اشتر [illegible]
باید مصعب بن عمیر را دید گمان برد که رسول است ضربتی بزد و او را بکشت باز آمد و گمان چنان برد که رسول را کشته است بانگ
برداشت و گفت قتلت محمدا و ابلیس علیه اللعنه از کوه آواز برداشت که قتل محمد صیحه به رسول [illegible] در شک شدند و دل
شکسته هم هزیمت رفتند امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت من در آن نشستم که رسول را کشته اند برای آنکه واثق بودم بوعده
خدای و لیکن چون باز آمدم او را بر جای خود ندیدم گمان بردم که او را از میان بآسمان برده اند پس از آن رسول را دیدم بلشکر [illegible]
درآمدم گفتم یا رسول الله کجا بودی گفت بر نشان حمله بردی میان ابی بن خلف الجمحی نگاه کرد رسول را دید در میان جماعتی اندک
طمع او در آمد و گفت لانجوت ان نجوت [illegible] دست من در آهنگ رسول کرد صحابه گفتند یا رسول الله دستوری
باشد تا یکی پیش او رویم رسول گفت رها کنید تا بیاید و پیش از آن هر گاه ابی پیغمبر را دیدی گفتی اسبی دارم هر روز
او را [illegible] میدهم تا ترا بر پشت او بکشم رسول گفت من ترا بکشم چون روز احد بود و این ملعون قصد رسول
کرد چون نزدیک آمد آنحضرت حربه از دست حارث بن الصمه فرا گرفت و بر گردن او زد چنانکه اثری اندک بگردن ماند همچنین
او از اسب درافتاد و بانگ و فریاد برگرفت و میگفت قتلنی محمد او را از آنجا برگرفتند و میگفتند این جراحت را هیچ
اثری نیست و او میگفت و الله که این طعنه که محمد بر من زد اگر بر ربیعه و مضر زدی هلاک شدندی و این از آنست که مرا گفت
بود پیش از این که من ترا بکشم و اگر تیز هیچ بر من نزدی چون این مقالت گفته بود من هم کشته او بودمی آن روز زنده بود و
شب را [illegible] رسید چون خبر فاش شد که رسول را بکشتند و بعضی از مسلمانان گفتند که ما را از ابوسفیان امان
باید خواست انس بن النضر عم انس بن مالک گفت ای مردمان اگر محمد را بکشتند خدای محمد برجاست ما زندگانی چه خواهیم
کرد از پس رسول ما نیز همچنان کارزار کنیم تا آنگاه که ما را نیز شهید کنند آنگاه گفت اللهم انی اعتذر الیک مما یقول هولاء ثم
حمله کرد و کارزار میکرد تا بکشتند پس ایشان در این بودند که رسول از کناره در آمد و بر سنگی آمد و بایستاد و آواز داد
اول کسی که رسول را بشناخت کعب بن مالک بود گفت در نگریدم چشمهای رسول را دیدم در زیر مغفر بشناختم و آواز دادم
که ای مسلمانان بشارت باد شما را اینک رسول خدای بمن اشارت کرد که خاموش باش جماعتی صحابه بر رسول گرد
آمدند رسول ایشان را ملامت کرد در گریختن ایشان گفتند یا رسول الله ما را دل بر جای نماند که آوازه قتل تو شنیدیم
و عذر خواستند و خدای تعالی در این باب این آیه فرستاد و گفت محمد نیست الا پیغمبری پیش از او پیغمبران گذشته اند
اگر او بمیرد یا او را بکشند شما از دین برخواهید گشتن و مرتد شدن هر که از اسلام برگردد و مرتد شود هم بر آن عقب

آمده

آمده بود بازگردد و خدای تعالی را هیچ زیان ندارد و زیان او را دارد و هر که بر ایمان ثابت باشد و خدای را شکر گوید
خدای تعالی شاکران را پاداش دهد نام محمد محمد است و محمود است و احمد و محمد از محمود بلیغتر است و احمد از هر دو بلیغتر
و خدای تعالی این نام از نام خود مشتق کرده و انا الله المحمود و [illegible] محمد علی بن موسی الرضا روایت کرد از پدرانش از امیر
المؤمنین از رسول که گفت فرزندان را نام محمد نهید او را اکرام کنید و چون در مجلس آید جایش دهید و روی بر وی ترش مکنید
و هیچ قومی نباشد که مشورتی کنند در میان ایشان کسی باشد که نام او محمد یا احمد باشد و او را در آن مشورت بر نخوانند الا
ایشان را خیری و هیچ سرایی نباشد که آنجا خوانی نهند و بر آن خوان کسی باشد که محمود یا احمد یا محمد بود و الا هر روز دوبار قدس و برکت بر آن
خانه فرو فرستد ابوهریره روایت کرد که پیغمبر گفت لاتجمعوا بین اسمی و کنیتی یعنی فرزندی را نام محمد و کنیت ابوالقاسم مکنید یا محمد
یا ابوالقاسم یکی از این دو خوانید و امیرالمؤمنین را رخصت داد و گفت اگر ترا فرزندی آید نام و کنیت خود او را داد از خوله حنفیه او را فرزند
آمد نام محمد و کنیت ابوالقاسم کرد و آخرین ائمه را هم رخصت داده است آنجا که گفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله
ذلک الیوم حتی یخرج من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما وما کان لنفس ان
تموت الا باذن الله کتابا مؤجلا ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها ومن یرد ثواب الدنیا نؤته
منها وسنجزی الشاکرین نیست هیچ تنی را که بمیرد الا بفرمان خدای نوشته است آن نوشته که اجل او در وی پدید آمده
کرده اند که تقدیم و تاخیر نپذیرد و هر که نفع دنیا خواهد و برای دنیا سعی و عمل کند ما دنیا از وی دریغ نداریم و بدهیم و هر که نفع آخرت خواهد بدهیم
او را یعنی هر که غرض او دنیا باشد دنیا بدو دهیم و در آخرت نصیبی [illegible] و در اینجا گفت من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی
حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب و پیغمبر گفت من طلب الدنیا بعمل الآخرة فما له فی الآخرة من نصیب
سوره و آیه نیست که تو پیغمبر اگر دنیا خواهی با کثرت معایب سرعت زوال و انتقال از تو دریغ نیست و اگر آخرت خواهی با بقای که آنرا
فنا نبود و حیاتی که در و ممات نبود و ملکی بی زوال و نعمتی بی انتقال با تو بآن بخل و مضایقت نیست تمام اختیار بدست تست اگر خواهی این
گیر و اگر خواهی آن که کسانی که شکر نعمت بجای آورند جزای شکر ایشان نعمت آخرت زیاده کرده ایم و ثواب شاکران
بدهیم وکأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما
استکانوا والله یحب الصابرین بسا پیغمبری که کارزار کردند با او گروهان بسیار بودند همه علما و حکما و خداپرستان و
چون قتال خواستند بسیار پیغمبر کشته شد که با او جماعتی یار بودند که هیچ وهنی در ایشان پدید نیامد و سست و ضعیف نشد از آنچه
بدیشان رسید در راه خدای تعالی که جهاد است و ضعیف نگشتند و فروتنی ننمودند بلکه قتال کردند بدانچه پیغمبران خدای بدان
خطاب کردند تا جان بدادند و صبر کردند تا دوست خدا شدند و خدای تعالی صابران را دوست دارد و خدای تعالی این آیه به [illegible]
فرستاد که قصد کردند که مرتد شوند چون ارجاف شنیدند بقتل رسول خدای جل جلاله وما کان قولهم الا ان قالوا ربنا
اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین فآتاهم الله ثواب
الدنیا وحسن ثواب الآخرة والله یحب المحسنین چون پیغمبران ایشان را بکشتند ایشان را هیچ گفتاری نبود الا آنکه فزع
با خدای کردند و با او رجوع کردند و گفتند ای خداوند ما بر کارها ما ببخشای و ما را بیامرز گناهان ما را و اسراف ما را و از حد در گذشتن ما در کارهای
خویش و ثابت گردان قدمهای ما را یعنی پاهای ما ثابت کن که پاهای ما بر آن برجای بماند و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران ایشان چنین گفتند
و گفتار ایشان این بود و چرا شما که امت محمدید چنین نگفتید در جرم خدای تعالی ایشان را ثواب بداد یعنی ظفر بر دشمن و غنیمت و

ومن یرد ثواب الآخرة
نؤته منها صح

نیکویی ثواب آخرت ایشانرا کرامت کرد و ایشان آنچه کردند نیکوکار بودند و خدای نیکوکارانرا دوست دارد و ثواب دنیا ظفر و غنیمت و این در دنیا مجازست و در آخرت حقیقت بود و ثواب نفع بود مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل و عقاب برضد این بود یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِینَ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاکُمْ وَهُوَ خَیْرُ النَّاصِرِینَ ای مومنان اگر شما فرمان کافران برید امیرالمومنین علی گفت مراد بدین کافران منافقانند که مومنانرا گفتند در غزاة احد که با سر دین اول شوید و باز دین پدران خود شوید ایشان شمارا باز گردانند بر آنکه آمده اید یعنی با کفر آنگه خاسر و زیانکار گردید فرمان ایشان مبرید و فرمان خدای برید خدای یار و ناصر شماست و او بهترین یاری کنندگانست سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَکُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ سدی گفت چون ابوسفیان و اصحاب او از قتل بگردیدند و روی بمکه نهادند چون بعضی راه برفتند ابوسفیان گفت خطا کردیم و ما قوم بسیار را از ایشان بکشتیم جمعی را از ایشان متفرق کردیم و از ایشان جز جماعتی ضعیف اندک نماند خواهیم ایشانرا استیصال نکردیم بیاید تا باز گردیم و ایشانرا مستاصل گردانیم عزم کردند که باز گردند خدای تعالی ترسی در دل ایشان افکند تا باز نیارستند گشتن خدای تعالی رسول را خبر داد و او ایشانرا ایمن باشند از آنکه ایشان با نخواهند گشت و گفت ما در دل کافران یعنی ابوسفیان و اصحاب او ترس افکندیم تا نیارند که باز گردند و این ترس در دل ایشان از آن افکندیم که ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند با او چیزی را که بآن حجتی نفرستاده ایم از آسمان و ماوای و مرجع ایشان دوزخست و بد جایست ظالمانرا دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَکُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّی إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَعَصَیْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاکُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الدُّنْیَا وَمِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ لِیَبْتَلِیَکُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْکُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ محمد بن کعب القرظی گفت که چون اصحاب رسول با مدینه آمدند گفتند این چه محنت بود که ما را افتاد و خدای تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای شما را وعده راست داد چون میکشتید شما ایشانرا کشتنی سخت و شتاب بامر خدای و فرمان او و ما همچنین بر فتح و ظفر و قتل بودیم تا آنگاه که بد دل شدید و ضعیف و از قتال را کار بستید و با یکدیگر در کار غنیمت منازعت کردید و گفتید که مردمان غنیمت بردند و ما بی نصیب ماندیم و قصد غنیمت کردید و شعب فرو گذاشتید و امیر خود را عاصی شدید و میرها از فرمان رسول عاصی شدید که شما را فرموده بود که از شعب مفارقت مکنید فرمان نبردید و عصیان کردید پس از آنکه خدای تعالی آنچه محبوب مراد شما بود بشما نموده بود فتح و ظفر و نصرت شما باد و صبا تا در خبر آمده است که نصرت بر جای بود و باد صبا دگرگونه گشت و باد دبور شد و روی برایشان نهاد و ایشان مدهوش شدند ندانستند که حال چگونه است و بر عیاء یکدیگر را میزدند و میکشتند آنگه حق تعالی گفت این آن بود که شما دو گروه بودید یکی دنیا جوی و یکی آخرت خواه بعضی که بکارزار حاضر آمدید برای غنیمت آمدید و بعضی برای نصرت دین خدای و طلب آخرت پس شما را از ایشان برگردانید بهزیمت از آنکه خدای تعالی ثبات صد مسلمان در پیش دویست کافر واجب گردانید فاما چون نقص شود از این عدد یا کافران زیادت شوند رخصت است مسلمانانرا که ثبات نکنند چون انصراف ایشان از این وجه بود و بفرمان و رخصت خدای بود از این سبب با جود اضافت کرد و شما را از ایشان باز گردانید تا ابتلا کند بفرط [illegible] و متواترت نعمت بر شما از پس یکدیگر تا در تنگ خواهید کرد یا ندو شکر بجای خواهید آورد یا نه و با این همه که شما کردید شما را عفو از عقاب قیامت کرد یا از عذاب استیصال و ایشانرا از شما باز داشت پس از آنکه بر شما مستولی بودند و این فضل و احسانی بود که خدای تعالی با شما کرد و خدای تعالی خداوند فضل و احسانست بر جمله مومنان إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَی أَحَدٍ وَالرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ فِی أُخْرَاکُمْ فَأَثَابَکُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِکَیْلَا تَحْزَنُوا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَلَا مَا

اصابکم

أَصَابَکُمْ وَاللَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ چون برفتید و بالا شدید و باهیچکس نمی ایستادید در این هزیمت و بسیج ضرر شما را منع نمی کرد و رسول در بازپسینان شما بود و شما را باز میخواند و میگفت که بمن آیید و مرا یاری دهید بندگان خدای هر که باز آید بهشت او راست ای عجب آنکه باز آید او را بهشت رسد آنکه نزود او را خود چه رسد قسمت دوزخ و بهشت رسد پس جزا داد ایشانرا جزای آنکه کردند روز احد غمی و اندوهی متصل غم کافران برو زبر رو گفتند غمی بر سر غمی غم اول فوت ظفر و غنیمت و غم دوم از جانب قتل و هزیمت این بر چه کرد برای آن تا اندوهگین نباشید برای آنچه فایت شد از شما از ظفر و غنیمت و بر آنچه رسید بشما از جراحت قتل و هزیمت خدای تعالی خداوندیست عالم و آگاه از آنچه شما میکنید تا جزا دهد هر یکی را بحسب آنچه کرده باشد از خیر و شر ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا یَغْشَی طَائِفَةً مِنْکُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَیْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ کُلَّهُ لِلَّهِ یُخْفُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ مَا لَا یُبْدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَوْ کَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلَی مَضَاجِعِهِمْ وَلِیَبْتَلِیَ اللَّهُ مَا فِی صُدُورِکُمْ وَلِیُمَحِّصَ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ عبدالله زبیر از پدرش روایت کرد که گفت من با رسول بودم چون خوف و غم بر ما سخت شد خواب و نعاسی بر من افتاد و بر جماعتی که با من بودند تا من سخن معتب قشیری میشنیدم که او میگفت لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا چنداشتم که در خواب می بینم پس خدای تعالی بر سبیل تذکیر نعمت این آیه فرستاد و گفت پس از غم و اندوه و آن همه جراحت و هزیمت که شما را افتاده بود و ضیق تمام و در تا در امن بجای رسید که خواب بر شما غلبه کرد و خواب امن باشد و با خوف نباشد ابو طلحه گفت که روز احد سر برگرفتم و هیچکس را ندیدم الا که مایل شده بود و تا یکبار شمشیر از دست من بیفتاد و برگرفتم بار دیگر تا زیادت بیفتاد چنانکه ایشان دو گروه بودند مومن و منافق مومنرا ایمن کرده بود تا که خواب ایشانرا در ربود و منافقانرا امن نبود تا خایف بودند و از خوف بیقرار بودند طایفه که مومن بودند ایمن شدند و طایفه که منافق بودند غم جان خوردند و غم ایمان نخوردند از غم جان پروای خدا و رسول نداشتند گمان بخدا گمان ناحق میبردند چون گمان اهل جاهلیت گمان باطل میداشتند که خدای تعالی رسول خود را نصرت نخواهد کرد و غلبه و دستی همیشه کافرانرا خواهد بود و با چنین اعتقاد و تمنای امن و امنیت کرده میگفتند که ما را از این کار هیچ نصیبی نخواهد بود و مفسران گفتند مراد بامر نصرتست حق تعالی گفت ای محمد بگوی ایشانرا بر وجهی که طمع ایشان منقطع گردد که فرمان همه خدایراست و کار آنست که خدای کند عبدالله عباس گفت بروایت ضحاک که مراد بامر تکذیب قدرست که منافقان بقضا و قدر ایمان نداشتند و بیشتر غم ایشان از آن بود و بیان قول الرسول الایمان بالقلب والتصدیق [illegible] الهم والحزن آنگه حق تعالی بیان نفاق ایشان کرد و گفت در دل میدارند آنچه آشکارا میکنند آنرا از بیم تو و سیرت منافقان آن باشد که در دل خلاف آن دارند که بزبان گویند آنچه لایق اعتقاد بود حق تعالی با رسول گفت که میگویند اگر از این کار ما را چیزی بود ما را در این مقام کاری نبودی یا در اینجا نکشتندی چند که علامت دین و مذهب آن شد که هیچ وهن و ضعف نگفتند دانستند که پیامبر نیز از آن کشتندی آن در حق ایشان و ملت ایشان خلل نکردی آنگاه حق تعالی گفت بگوی ایشانرا اگر نه وجود شما پس شمای نیست و اجیم شما نیز غلطی پس اگر شما در خانهای خود بنشینید بیرون آیند آنانکه قتل و کشتن بر ایشان نوشته شد یعنی در اجلگاه ایشان

خویش یعنی ایشان را هیچ غمی و اندوهی نباشد و از رعب کردن بحرکاه چنان پیش طاه آیند گویی بخوابگاه خود روند و تا خدای امتحان
و آزمایش کند آنچه در دلهای شماست یعنی آنچه در دل ارید از نفاق اظهار کند رسول او مومنان تا خالص کرداند آنرا که
در دلهای شماست مومنان را چنانکه گفت ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و این امتحان از بهر
رسول و مومنان کرد تا آنچه در دل دارند از نفاق بدان اطلاع باشد اِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ اِنَّمَا
اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی و حقیقت که آنانکه
برگشتند از حرب و کارزار و منهزم شدند روز احد از جمله لشکر شما در روزی که آن دو لشکر روی بهم نهادند شیطان ایشانرا
از راه ببرد و پای ایشان از زبر فرا گرفت بسبب بعضی از آنچه کردند از محبت غنیمت و حرص بر حیات و مال یعنی چون بدین راه
بودند هوای ایشان موافق رای شیطان بود از آنجا بر ایشان راه یافت زجاج گفت بسبب آن گناه متقدم اگر ده بودند
نگرده خود ساخته بدینه نخستین شهادت نکردند مرد کار را ساخته باشند برگ مبالات نکند لا ابالی وقع الموت علی او وقع
و تمنای شهادت چنین کند ما منتظر ایشتبه ما یخفیه امن فوتها بدم خدای تعالی عفو کرد از ایشان که تعجیل عقوبت نکرد و از عقاب
ایشان درگذشت و خدای تعالی آمرزنده و بردبار است گناه ایشانرا که فرار از زحف بود جامر زید و بحکم خویش در عقاب
بر ایشان تعجیل نکرد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِاِخْوَانِهِمْ اِذَا ضَرَبُوا فِي الْاَرْضِ
اَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللهُ يُحْيِي
وَيُمِيتُ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ حق تعالی درین آیه مومنانرا نهی کرد از آنکه گویند که آن منافقان گفتند چون عبد الله
ابی سلول و اصحاب او گفت ای مومنان چنان مباشید که کافران در یعنی که گفتند برادران ایشانرا درین یاد در
چون برفتندی در زمین یعنی بسفر شدندی برای تجارت و طلب معیشت یا بغزو و جهاد رفتندی و نکبتی و وهنی و قتلی
بدیشان رسیدی این کافران و منافقان گفتندی که اگر این مردمان مسافر یا غازی بنزدیک ما بودندی بمردندی ایشان
نکشتندی و این اعتقاد ایشان فاسد بود زیرا که حکم در سفر و حضر و غزو و جهاد یکی است هیچ وقت از اوقات نیست
الا که مجوز است که در آن وقت بمیرد قطع کردن بران که گوید فلانرا اگر نکشتندی نمردی خطاست و قطع کردن بمردن و هلاک
بل مجوز است چنانکه احوال دیگران بود با شدکه هر ساعت که باشد مرگ بدیشان رسد و روا باشد که سالهای بسیار بمانند
پس شما که مومنانید چون ایشان مباشید درین گفتن تا خدای تعالی یعنی بدرد دلهای ایشان حسرت کند در دلهای ایشان
و حسرت ایشان از آن بود که ایشانرا گمان بود که مسلمانان با ایشان موافق باشند درین گفتار چون خلاف کردند
حسرت شد ایشانرا و هم از آن اعتقاد فاسد بود که کرده بودند که اگر ایشان نرفته بودندی نمردندی چون رفتند و
کاری فایت باشد حسرت از آن خورند که چرا با کردیم ایشانرا حسرت اندوه باشد بر چیزی فایت شده
که مردکان برود که نخواهد رسیدن آنگاه خبر داد که مرگ و زندگانی تعلق بخدای دارد بحضر و سفر نکرد و خدای آنست که او
زنده دارد و بمیراند نه اسبابی که ایشان گمان بردند و خدای بدانچه شما میکنید بیناست مورد این آیه تهدید و وعید است
وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ وَلَئِنْ مُتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ
لَاِلَى اللهِ تُحْشَرُونَ حضرت حق تعالی رد کرد بر منافقان که گفتند لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا گفت اگر شما را در
راه خدای بکشند یا در سفر بمیرید آمرزش و رحمت خدای شما را بهتر بود از آنچه منافقان جمع میکنند از حطام دنیا و در

آیه

آید و لیس است از روی لئن متم که هرکه در غربت بمیرد او را مرتبه شهادتست چنانکه رسول گفت من مات غریبا فقد مات
شهیدا و اگر بمیرید یا شما را بکشند مرجع شما با خدایست و محشر بنزدیک اوست اگر بیکشید بمیرید و مرد را بهمه حال
مرگ چاره نیست اگر بقتل و شهادت رود زنده باشد بل احیاء عند ربهم و اگر بمرگ رود این پایه نیابد و اگر بجوانی
نمیرد لابد به پیری بمیرد شعر من لم یمت عبطة یمت هرما للموت کاس فالمرء ذائقها پس فرشتی با عز و اکرام او بمیر
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ بازین
تا رستی و ناهمواری که ایشان میکردند رسول بر ایشان رحیم و مشفق بود حق تعالی گفت ای محمد این خوی خوش
تو بر جفا و اغلاظ و اخلاق همه از توست از رحمت خدایست برحمت از خدای بر ایشان نرم دل شدی و این باکه
زیاده است از بهر فایده و تاکید است یعنی برحمة من الله لنت لهم لا لغیرها یعنی اگر تو درشت خوی میبودی یاران از پیرامن
تو برمیدندی و از نزد یک تو پراکنده شدندی عفو کن از ایشان از آنچه روز احد کردند و برای ایشان استغفار و آمرزش
خواه تا ایشانرا جا مرزم اشارتست درین آیه گفت که از دو وجه بیرون نیست یا ترا آزار دند یا مرا اگر ترا آزار دند من شفیع
فاعف عنهم و اگر مرا آزار دند تو شفیع باش فاستغفر لهم و شاورهم و با ایشان مشاورت کن و درین چند وجه گفته اند
یکی آنکه برین مشورت خاص خواست یعنی شاورهم فی بعض الامر و قرات عبد الله عباس گفت اینست یعنی آنچه
در قرآن نبود و با تو وحی نباشد با تو ایشان مشاورت کن قتاده گفت سبب آن بود که اشراف عرب چون در
کارها با ایشان مشورت نکردندی بر ایشان سخت آمدی حق تعالی برای استمالت ایشان گفت که با ایشان مشاورت
کن حسن بصری گفت که از بهر آن فرمود تا مردمان درین باب اقتدا کنند و دلیل این تاویل قول رسول است ما شقی عبد
قط بمشورة و لا سعد باستغناء برای آنکه هیچ بنده بمشورت شقی نشود و باستبداد رای سعید نگردد و خدای تعالی
آنانرا که مشورت کردند مدح گفت و امرهم شوری بینهم رسول گفت اذا کان امرائکم خیارکم و اغنیاءکم سمحاءکم و امرکم شوری
بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امرائکم شرارکم و اغنیاءکم بخلاءکم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن
الارض خیر لکم من ظهرها و چون عزم کردی توکل بر خدا کن که خدای متوکلانرا دوست دارد میگوید که چون ترا ارشاد و هدایت
کردم بصلاح تو توکل بر من کن و آن کار بکن توکل چه باشد و متوکل کیست سهل بن عبد الله گفت اول مقام توکل
آنست که بنده پیش خدای مثل مرده باشد بر تن شوی پیش غاسل تا چنانکه خواهد میگرداند او را متوکل را سوال نبود و اراده
و اختیار نبود ابراهیم خواص گفت که توکل آن باشد که ترس و امید بیرون از هر چه دون اوست گفت در بادیه شخصی
را دیدم گفتم جنی یا انسی گفت جنی گفت که کجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحلت کجاست گفت میان ما نیز متوکلان
باشند که بی توکل روند گفتم حقیقت توکل چیست گفت الاخذ من عند الله از خدای بستانی حاتم اصم را گفتند مدار
توکل چیست و تا کجاست گفت بنای آن بر چهار چیز است یکی آنکه شناختم که روزی که مقدر نیست کسی نخورد و از آن
شکایت نیست دیگر آنکه دانسته ام که عمل من کسی نکند پیوسته بآن مشغولم سیم آنکه دانسته ام که مرگ ناگاه آید
استعداد میکنم چهارم آنکه شناخته ام که خدای از من بی خبر نیست کاری نکنم که از وی مرا شرم آید فارس گفت
اعرابی گفت را دیدم در بیابان بر راحله نشسته بدر مسجد الحرام رسید و راحله بخوابانید و سر سوی آسمان کرد و گفت این اعلم

و آنچه روایت رمضان است تا من بیرون آیم پس بسیاری در مسجد رفت چون بیرون آمد راحله او را برده بود دست سوی آسمان
کرد و گفت بارخدایا این شد از من چیزی نبرد و بداز تو در زدید گفت نگاه کردم از سر کوه بو قبیس مردی دیدم که می آمد و زمام
ناقه اعرابی بدست چپ گرفته و دست راست بریده و در گردن آویخته اعرابی گفت بستان راحله خود با هر چه در و
بود ما او را گفتیم حال تو چون بود گفت راحله بردم چون بسر کوه رسیدم سواری برآمد بر اسب اشهب نشسته و مرا گفت
ای بنده دست راست بیرون کن بیرون کردم دست من بر سنگ نهاد و بسنگی دیگر از من جدا کرد و در گردن من آویخته
و گفت همین ساعت برو و این راحله را با اعرابی بسپار من بیامدم و راحله را باز آوردم من گفتم سبحان الله من لا یضیع
ودایعه ولا یخیب سایله آنخدایی که ودایع او ضایع نشود و سایل او خایب نماند رسول میگوید اگر توکل کنید بر خدای چنانکه
باید کرد شما را روزی دهد چنانکه مرغان را مرغان شما را از آشیانها بیرون آیند با حوصلهای تهی و نماز شام با آشیانها باز آیند
با حوصلهای پر ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده وعلی
الله فلیتوکل المؤمنون انگاه حق تعالی بیان کرد که ظفر و نصرت بر دشمنان دین بخدای تعلق دارد و گفت اگر نصرت
کند خدای تعالی شما را در جهان کسی غلبه نکند و اگر خذلان کند که باشد پس از آنکه شما را یاری کند چون چنین است باید که
مؤمنان اعتماد و توکل بر خدای کنند که نصرت و خذلان بدو تعلق دارد وما کان لنبی ان یغل ومن یغلل
یأت بما غل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون عکرمه گفت روایت
از عبد الله عباس که سبب نزول این آیه آن بود که روز بدر قطیفه ای از صحابه مفقود شد منافقان حواله بر رسول کردند خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت نباشد و نشاید که هیچ پیغمبری خیانت کند و گفته اند که این هم باب وحی آمد یعنی نباید
و نشاید هیچ پیغمبر را که در وحی خدای با است خیانت نماید و در آن زیادت و نقصان کند و این وقتی بود که مشرکان
طلب میکردند و میخواستند که رسول خدای عیب آلهه و معبود ایشان نکند و اگر یغل بضم الیاء وفتح الغین خوانند
آیه در روز احد آمده باشد بروایت مقاتل و کلبی در آن جماعت که ثغر نگاه میداشتند و آن شعب که چون ایشان گفت
که مروید و طلب غنیمت مکنید که رسول شما را محروم نکرداند و نصیب شما را از غنیمت بدهد گفتند ترسیم که بخود
تعالی این آیه فرستاد و گفت نشاید که با هیچ پیغمبر خیانت کنند یا او را بخیانت نسبت کنند و هر که خیانت کند
آنچه کرده باشد روز قیامت با میان آرد در حساب تا جزای آن بستانند کلبی گفت چیزی که دزدیده باشد و خیانت
کرده در رو بیاورند و بدوزخ بدارند و گویند برو و آن برگیر و بیار چون برود و آن برگیرد و بر پشت نهد تا بکنار آورد آنرا
باز پس افکنند و دگر بار تکلیف کنند او را که برو و برگیر و بیار و دگر باره همچنان کنند عذاب او بدین نوع باشد ابو هریره روایت
کرد که رسول روزی خطبه کرد و بذکر غلول و خیانت رسید در آن مبالغه کرد و گفت لا الفین احدکم یوم القیمة یجیء علی رقبته
بعیر له رغاء یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا قد ابلغتک یکی از شما را ببینم که می آید و شتری بر گردن
و شتری بانگ بر میدارد و مرا گوید یا رسول الله بفریاد من رس من گویم که من مالک نباشم از خدای هیچ چیز را قد ابلغتک
من پیغام برسانیدم و تو کار نبستی همچنین گفت لا الفین احدکم یجیء یوم القیمة علی رقبته شاة لها ثغاء یقول یا رسول الله
فرس له حمحمة یقول یا رسول الله اغثنی فیقول لا املک لک شیئا قد ابلغتک لا الفین احدکم یجیء یوم القیمة علی رقبته صامت فیقول یا رسول
الله اغثنی فاقول لا املک لک شیئا قد ابلغتک یکی از شما را ببینم که می آید و اسبی بر گردن که او را آوازی بود یا گوسفندی برگرفته باشد

الخیانت زر و نقره و غیر آن هر چه دزدیده باشد و خیانت کرده در آنرا در گردن گرفته می آرد چون گنجشک گوید بفریاد من رس من گویم
نتوانم که من پیغام خدای برسانیدم و تو کار نبستی و خبر است که روز خیبر یکی از جمله صحابه فرمان یافت گفتند یا رسول الله بر وی نماز کن گفت
شما بروی نماز کنید گفتند یا رسول الله چه کرده است گفت خیانت کرده است متاع او بجستند ده مهره بود از اهل خیبر که بدو درم
نمی ارزید ابو هریره گفت چون از خیبر باز گشتیم بوادی القری رسیدیم رسول را غلامی بود سیاه نام او مدعم ایستاده بود و بار از جهاز
فرو میگرفت ناگاه تیری بر او آمد و بر جای بیفتاد و بمرد صحابه گفتند هنیئا له الجنة رسول گفت نه بدان خدای که مرا بحق بخلق فرستاد که گلیم
آن گلیم که در پشت دارد از غنیمت برگرفته است پیش از قسمت فردا در قیامت آن گلیم از آتش بود در تن او صحابه چون بشنیدند
برفتند و هر یکی چیزی از شراک و دوال که داشتند می آوردند میگفتند یا رسول الله بیاید که چون بی آتش بود فردای قیامت و در اخبار است که
الغلول من جمر جهنم خیانت انگشت جهنم است انگاه حق عز و علا گفت ثم توفی کل نفس هر کسی را آنچه کرده باشد تمام و کمال بدهند
و بدهند و ایشان را هیچ نقصان نکنند از آنچه مستحق آن باشند از ثواب و از زیادت نکرده اند از آنچه مستحق باشند از عذاب افمن
اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر هم درجات عند الله والله بصیر
بما یعملون و انگاه حق تعالی جمع کرد میان جزای خاین و امین بر مکلفان عرضه کرد تا بیندیشند و اختیار به کنند گفت آیا هست
آنکس که متابعت رضای حق تعالی کند با آنکس که بخشم خدای باز گردد و ماوا و جای او دوزخ بود و بد جای بازگشتنی باشد دوزخ یعنی
بلکه دیگر انگاه بیان کرد و گفت ایشان را درجات و پایها باشد بنزدیک خدای یعنی اصحاب منازل و درجات اند بنزدیک خدای تعالی عالم
و بیناست یعنی این و کرده هر یکی را بر وفق استحقاق ایشان جزا دهد لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا
من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
حق تعالی منت نهاد بر مؤمنان چون بفرستاد رسول از ایشان گفته اند که این آیه عامست بلفظ و خاصست یعنی بنهادنکه رسول از عرب
بوده است یا آنکه مبعوث است بکافه مردمان از عرب و عجم و روم و هند و ترک و گفته اند از جمله مؤمنان خواست و معنی آنکه گفت من
انفسهم از ایشان بود با ایمان و شفقت نه بنسبت رسول که آیات خدای بر ایشان خواند و تزکیه میکند ایشان را و دعوت میکند بدینی
که بدان مزکی و مطهر باشند و می آموزد ایشان را کتاب یعنی قرآن و شریعت و اگر چه ایشان پیش از این در ضلالت و گمراهی بودند
اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل
شیء قدیر حق تعالی گفت آیا آنکه بشما رسید مصیبتی و نکبتی روز احد و چندان رسانیده بودید بدیشان روز بدر و آنچنان بود که
احد هفتاد کس از صحابه بدشمنان کشته بودند و روز بدر مسلمانان هفتاد و چهل کشته بودند از مشرکان بیک روایت چهل کشته بود
و چهل اسیر کرده بجای آن گفت قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا شما گفتید این نقص چگونه افتاد و ما مسلمانیم و در میان ما پیغمبر خدای
است و وحی از آسمان بما می آید و ایشان مشرکان اند و بر باطل از کجا افتاد و انحلال چرا آمد چنین ای محمد بگوی در جواب و که این
تعجب است که شما میکنید نمیدانید که این هم از نزدیک شماست از شما بر شما آمد که شعب رها کردید و فرمان رسول را مخالفت کردید
و خدای تعالی بر همه چیز قادر است قادر بود که شما را از ایشان منع کردی بقهر الا آنست که حکمت بر تکلیف این نوع بود وما اصابکم
یوم التقی الجمعان فباذن الله ولیعلم المؤمنین ولیعلم الذین نافقوا وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل
الله او ادفعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون و آنچه بشما رسید آن روز که دو لشکر بهم برابر شدند و روی بهم نهادند یعنی روز

اما از قتل و اسیر و جراحت و دو معنی کشتن بعلم خدای بود و خدای تعالی دانست که چنان خواهد بود و چرا که دانستن خدای واجب
نکند وجود معلوم برای آنکه علم و عالمی تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به و معلوم را بر صفتی نکند پس عالمی تبع معلوم باشد و معلوم تبع
عالمی نباشد بیان این آنست که یکی از ما داند که خدای تعالی قادر و حی و موجود است و حاصل بر صفت کمال برای آنکه چنان است
که خدای تعالی بر آن صفت حاصل که وی هست نه خدای تعالی بر آن صفات حاصل است که او میداند که این سخن
هر شبهتی کند که درین باب آورند و نیز از برای آن تا بدانند که از میان شما مؤمن کیست و منافق کیست و تا مؤمن از
منافق جدا شود و فرق و تمیز پیدا آید چون معامله آنان کرده که ندانند تا بدانند نام آن برین اجرا کرد و گفته اند که علم بمعنی رؤیت
چنانکه رؤیت بمعنی علم آید یعنی خدای تعالی آنچه هست داند در حق شما و آنچه معدوم است نه بیند و ممکن نباشد که بیند تا که
وجود نیابد که معدوم را نشاید دیدن و گفته اند تا خدای تعالی شما را معلوم کند از نفاق ایشان که میداند و چون گفته شد
ایشان را یعنی عبد الله ابی سلول و اصحاب او را از منافقان که بیایید تا کارزار کنیم در راه خدای یعنی جهاد در دین خدای
و اگر شما را غم و بیماری مسلمانی نیست دفع کنید از خویش و خانه و حرم خویش گفتند اگر ما دانستمی که کارزار خواهد بود
جهاد در دین خدای اگر شما را غم و بیماری مسلمانی نیست ازو دفع کنید از خویش و خانه و حرم خویش برای ایشان
و این آن بود که چون رسول با حد می آمد عبد الله ابی سلول اصحاب خود را گفت چه مهم است ما را برای محمد و اصحاب او
خویشتن را طعمه شمشیر ساختن بیایید تا بمدینه رویم و برگشت سیصد مرد با مدینه رفتند رسول ایشان را ملامت کرد و گفت
این آوردند لو نعلم قتالا لاتبعناکم حق تعالی گفت دروغ میگویند هم للکفر اقرب ایشان بکفر نزدیکتر بودند که بایمان برای آنکه کفر
بدل است شد و ایمان بزبان انگاه آنچه حقیقت نفاقست در حق ایشان محقق کرد و گفت بزبان چیزی میگویند که در
دل ندارند و خدای تعالی عالمتر است بدانچه ایشان در دلها پنهان میدارند از انگاه احوال و اقوال ایشان را گفت الذین
قالوا لاخوانهم وقعدوا لو اطاعونا ما قتلوا قل فادرءوا عن انفسکم الموت ان کنتم صادقین
ایشان آنکسانی اند که رها کردند با آنکه خود نشستند برادران خود را درین باب و در سبب گفتند که اگر آنانکه در احد
کشته شدند اگر فرمان ما بردندی و گفت ما را کار بستندی کشته نشدندی بگوی ای محمد ایشان را که اگر راست میگویید
مرگ را از خود باز دارید انگاه حق تعالی خواست تا مرتبه آنانکه در بدر و احد کشته شدند و شهید گشتند بخلقان باز نماید
تا شاد شوند و رغبت اقتدا ایشان را در جهاد و شهادت و منافقان خوار گردند گفت که ولا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله
ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون میپندار و گمان
مبر که آنان را که در راه خدا بکشتند ایشان مردگانند بلکه زندگانند نزدیک خدای عز و جل روزی میدهند ایشان را
ایشان شادمانند بدانچه خدای تعالی میدهد ایشان را از فضل و نعمت خویش و شاد میباشند با آنانکه زنده ماندند و با
از اقربا و دوستان ایشان که ایشان بر طاعت و ایمان مقیم باشند خدای ایشان را خبر میدهد و از طاعت و
عبادت ایشان تا ایشان بدان شاد باشند و معنی دیگر آنست که خدای تعالی خبر میدهد بشهیدان از خویشان
و یاران شما که فلان و فلان شهید خواهند شد ایشان نیز باین کرامت و منزلت خواهند رسید که شما رسیده اید
تا شاد شوند و همچنین شادمان باشند تا آنکه این گروه مانده کانرا اندوهی و خوفی نخواهد بود و این آیه دلیل است بر آنکه

شهدا

شهدا باجسام و ارواح زنده اند و بر صفات کمالی که لائق ایشان بود فاضلند بعضی مفسران گفته اند که این آیه در روز بدر آمد
و شهیدان بدر چهارده نفر بودند شش از مهاجر و هشت از انصار و گفته اند که در حق شهدای احد آمد خدای تعالی جانهای
ایشان در شکمهای مرغان سبز نهاد که در جویهای بهشت آب میخورند و در بهشت چنانکه میخواهند میگردند و ماوای ایشان
ایشان قندیلهاست اندر زیر عرش رب العزت آویخته اند گفت چون آن کرامت و منزلت دیدند از خدای
گفتند کاشکی قوم ما دانستندی آنچه ما در آنیم از کرامت و نعمت حق تعالی گفت من ایشان را معلوم کنم تا شاد شوند
انگاه این آیه فرستاد عبد الله مسعود گفت خدای تعالی گفت ارواح شهیدان را در اجواف مرغان سبز کرد چنانکه از پیش ذکر
آن برفت انگاه اطلاع کرد بر ایشان و گفت چه آرزو است شما را گفتند بار خدایا از بالا این چه تمنا و آرزو باشد که ما از
میوه بهشت میخوریم و در زیر عرش ماوا و مسکن داریم حق تعالی دیگر باره اطلاع کرد و گفت هیچ آرزوی دیگر هست شما را
گفتند آرزوی ما آنست که باز دنیا شویم و در پیش رسول تو جهاد کنیم و شهید شویم تا ما را نیز دیگر تو منزلت بیفزاید حق تعالی گفت من حکم
کرده ام که آنرا که بانجا رسانم باز دنیا که سرای محنت و تکلیف است نبرم گفتند بار خدایا چون چنین است حکم تو آرزوی ما آنست
که سلام ما برسول خود برسانی و او را از احوال ما معلوم کنی که تو از ما راضی شده و ما را از خود کردانیده حق تعالی گفت ابلغهم
بگنیم برای شما و این آیه بفرستاد و بعضی دیگر گفته اند که سبب نزول این آیه مذکور آن بود که چون اولیای آن کشتگان نعمت
و سروری رسیدی ایشان را یاد کردندی و گفتندی نحن فی نعمة و سرور و آباؤنا و ابناؤنا فی القبور ما در نعمت و سروریم و پدران
و فرزندان و برادران ما در گور با زان تحسر خوردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که حال ایشان بهتر از حال شماست
بعضی گفته اند که مراد آنست که بل احیاء فی الدین و دین زنده اند و گفته اند که در معلوم خدا هست که زنده خواهند شد و بعضی دیگر گفته اند
برای آنکه ارواح ایشان در زیر عرش خدا سجده میکنند چنانکه زندگان میکنند و چنانکه ارواح مؤمنان بر وضوی ساخته خفته باشند
و گفته اند برای آنکه بدن او در گور پوسیده نشوند چنانکه دیگر مردگان در خبر است که چهار گروه در گور درست بمانند پیغمبران و علما و شهیدان و
حاملان قرآن و این خبر صحیح است و خبر ظاهر قرآن دلیل میکند که ایشان در حقیقت زنده اند یستبشرون بنعمة من الله و
فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین شاد میشوند بفضل و نعمت خدای و فضل بلفظ تنکیر یاد کرده است تا بدانند که آن
نعمت و فضل در مقامیست که حد آن را صفت نتوان کرد و خدای تعالی رنج مؤمنان ضایع نکرداند و ثواب ایشان را بایشان
علی بن موسی الرضا از پدران خویش از امیر المؤمنین علی روایت کرد که او وقتی بر منبر خطبه میکرد و قومی را تحریض میکرد بر جهاد مردی برخاست و
میگفت یا امیر المؤمنین مجاهدی که بجهاد رود او را چه مزد بوده باشد امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که من ردیف رسول
بودم بر ناقه عضبا انگه تو از من پرسیدی من از وی پرسیدم مرا گفت یا انکه مرد غازی چون عزم غزا کند خدای تعالی برای او
براتی آزادی از آتش دوزخ و چون برگ سفر ساز کردن گیرد خدای تعالی با او بفرشتگان مباهات کند چون اهل عشیره او وداع
کنند در و دیوار بر وی بگریند و از گناه بدر آید چنانکه مار از پوست و خدای تعالی بر هر مردی از غازیان چهل هزار فرشته موکل کند
تا او را نگاه دارند از پس و پیش و چپ و راست و هیچ حسنه نکند الا که مضاعف کنند و هر روزی او را عبادت هزار مرد بنویسند
که هر مردی هزار سال عبادت کرده باشد و هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی چند انکه عمر دنیا
منقطع شود علم اهل دنیا از حصر و عد ثواب ایشان عاجز آیند از دانستن آن و چون بمعرکه روند و تیرها بر یکدیگر راست کنند
کمانها بزه آورند و تیرها را پیوند کنند و چکیدگی انداختند فرشتگان بکیرند ایشان را در آیند و دعا کنند ایشان را بنصرت و ثبات

قدم و منادی ندا کند که الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایهٔ شمشیر هاست چون چنین است هر طعن و ضرب که بر مسلمان
آید او را خوشتر آید از آنکه شربت آب سرد در گرمگاه روز باو دهند و چون از پشت اسب بزمین آید هنوز بزمین نیفتاده باشد که هفتاد
حور العین ببالین او رسند و او را بشارت دهند بآنچه خدای ساخته باشد برای او از کرامت و چون بزمین افتد گویند او را که مرحبا بالروح
الطیبة اخرجت من البدن الطیب بشارت باد ترا که نهاده است برای تو آنچه هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش نشنیده و
بر خاطر هیچ بشر نگذشته است و خدای تعالی گوید من خلیفه اویم بر اهلش هر که رضای ایشان جوید او رضای من جسته باشد و
هر که ایشان را بخشم آورده مرا بخشم آورده باشد و خدای تعالی روح او را در حوصلهٔ مرغان سبز نهد که در بهشت میپرند هر کجا که خواهند
و از هر طعامی که خواهند میخورند و با قندیلهای زرین شوند از عرش آویخته و هر مردی را از ایشان هفتاد غرفه در بهشت بدهند و
غرفه تا بغرفه چندان باشد که از صنعا تا بشام نور هر غرفه از آن چندان می تابد که از مشرق تا مغرب پر کند بر سر هر غرفه هفتاد در
هر دری را هفتاد مصراع باشد از زر بهر دری پردهٔ آویخته در هر غرفه هفتاد خیمه باشد در هر خیمه هفتاد سراپرده باشد از زر و در میان آن
در و زبرجد مرصع بهر سریری چهل بستر گسترده مسافت هر بستری چهل گز بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان آن است
که خدای تعالی گفت عربا اترابا گفت یا امیر المؤمنین عربا اترابا چه باشد گفت المغنجات الراضیات المشتهیات
نازنینان پسندیده هر یکی را از ایشان هفتاد هزار کنیزک و هفتاد هزار غلام باشد با رویهای چون ماه و تاجهای زر و لؤلؤ از نازها بر
دوش افکنده کوزها و ابریقها بر دست گرفته چون روز قیامت باشد و ایشان بر سر تربت خودی آیند با تیغهای کشیده که جان محمد بر ایشان است که اگر
پیغمبران در راه پیش ایشان برسند از جهت ایشان پیاده شوند پس این شهیدان بیایند و در موقف شفاعت بایستند و هر
از ایشان هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند از اهل بیت و همسایگان و همسایگان یکدیگر خصومت کنند یکی گوید من اولیترم
بشفاعت برای آنکه من نزدیکترم باو و در همسایگی جای نشیند بامداد و شبانگاه و در کرامت او می نگرند و با من و با او ابراهیم بر تخت

خلد نشینند و خدای تعالی برحمت بر ایشان می نگرد و ایشان بثواب رحمت خدای تعالی الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ابوسفیان و اصحابش چون از احد بازگشتند
و بروحا رسیدند پشیمان شدند آنگاه یکدیگر را ملامت کردند و گفتند چه کردیم نه محمد را شکستیم و نه غارت کردیم بر
زنان ایشان و جماعتی اندک و ضعیف را بازگذاشتیم و تو بر گشتیم باز گردید تا برویم و ما را زنانی که مانده اند برداریم این خبر
برسول رسید خواست تا کافران را بترساند و از خویشتن شدتی و شوکتی بدیشان نماید تا کافران پندارند که مسلمانان را قوت
هست که از قفا بروند باز گردید و بفرمود تا منادی کردند که رسول از قفای این کافران خواهد رفت آنگاه ساز رفتن میکرد
و بیشتر مردم رنجور و مجروح بودند رسول برخواست و وجوه صحابه رفتند تا بجائی که آن را حمراء الاسد خوانند و از آنجا تا بمدینه هشت
میل است ابو سعید خزاعی بر رسول بگذشت و او مشرک بود و بنی خزاعه مسلمان و آن کافر نیکخواه پیغمبر بود و دوستی میکرد و با
رسول عهد داشت گفت یا محمد سخت است بر ما این رنج که بر صحابه تو رسید اگر آسایشی بودی به بودی بگذشت چون
با بوسفیان رسید و او را بروحا بدید او را گفت چه میکنی گفت عزم آن داریم که برویم و بقایای اصحاب محمد را مستاصل
کردانیم ابو سعید گفت بخود مردی بوده تو محمد را دیدم و اصحابش را لشکری که مثل ندیدم ساخته و کار دیده و آنانکه حاضر نبودند
حاضر شده و بتعجیل و شتاب میآیند تا از پی شما می آیند و تاسف میخورند برآنکه چرا با کردند شما اگر تا درنگ برویدهمانا که بیایند
و باز نیایند پس ابوسفیان و قومش را تخویفی عظیم کرد از رسول ابوسفیان گفت ما ایشان را مجروح و منهزم و متفرق ها



کردیم گفت من قطعا آن ندانم که شما چه کردید اما اکنون لشکری دیدم که از شوکت و عدد و هول ایشان برادر و آل مکه چنین چند
گفتم پس ابوسفیان گفت آن چیزها چیست گفت شعر کادت تهد من الاصوات راحلتی اذ سالت الارض بالجرد
الابابیل تردی باسد کرام لا تنابلة عند اللقاء ولا خرق معازیل فقلت ویل ابن حرب من لقائکم اذا تغطمطت البطحاء بالجیل
ابوسفیان و اصحابش چون این شنیدند بترسیدند پس توقف جماعتی از عبد القیس با بوسفیان بگذشتند گفتند کجا میروید
گفتند بمدینه گفت بچه کار گفتند تا باره کنیم گندم بخریم گفت پیغامی از من بمحمد برسانید و درخت که شتران شما را بار بشما می سپارم
بیازار عکاظ گفتند آن پیغام چیست گفت محمد را بگوئید که ما ابوسفیان را دیدیم با لشکری عظیم بتعجیل می آمد گفتند ما میرویم
تا بقایای اصحاب محمد را استیصال کنیم این بگفتند و روی بمدینه نهادند این قوم بیامدند و برسول آن پیغام بگفتند و رسول و صحابه
گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل و رسول بعد از سه روز بمدینه آمد خدای تعالی آیه فرستاد و ایشان را که اجابت خدای و رسول
کردند ذکر کرد و گفت آنانکه اجابت کردند خدای و پیغمبر را آنگاه که ایشان را باز خواندند تا از پی ابوسفیان و اصحاب او روند
پس از آنکه ایشان را جراحت و زخمها رسیده بود از ایشان مر آنان را که احسان کردند بطاعت داشتن رسول مر آنکه ایشان
را مزد نیکوئی کنند و بپرهیزند از مخالفت و معصیت مزدی و ثوابی عظیم است الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ
قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ
لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ
فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آنکسان که گفتند ایشان را یعنی صحابه حضرت رسول را مردمان
یعنی عبد القیس و اصحاب او بدرستی و حقیقت که مردمان یعنی ابوسفیان و اصحاب لشکر جمع کردند از بهر قتال شما از ایشان
بترسید و حذر کنید و شما را قوت ایشان نباشد ایشان را این گفتار ایمان زیادت کرد ایمان زیادت و نقصان
پذیرد یا نه چون مرجع ایمان اعتقاد است علم بود و معارف عبارت بود از مجموع علومی که چون مجتمع شود ایمانش خوانند
و چون مجموع نبود ایمانش نخوانند بدین قاعده زیادت و نقصان بر وی بکار نباشد مراد آن بود که طریق و دلیل آن زیادت شود
این قول آنانست که گویند که ایمان تصدیق بود و نقصان ایمان متناول بود بدین تاویل اما آنانکه میگویند ایمان تصدیق بالقلب و
اقرار باللسان و عمل بالارکان است گفتند زیادت و نقصان در وی حقیقت باشد عبد الله عمر گوید که از رسول پرسیدیم که
ایمان زیادت و نقصان پذیرد گفت بلی بیفزاید چندانکه صاحبش را بهشت برد و بکاهد چندانکه صاحبش را بدوزخ برد ابو سعید
خدری روایت کرد از رسول که گفت مجادله شما با دیگری در زیادت حقی که او را باشد سخت تر نبود که مجادله مؤمنان با خدای
حق برادر مؤمن ایشان که او را بدوزخ برده باشند گویند خداوندا برادران ما اند با ما نماز کردند و روزه داشتند و
حج کردند خدای تعالی گوید بروید و هر کسی را که شما شناسید از دوزخ بیرون آرید بیایند و ایشان را بصورت بشناسند
بعضی از ایشان تا نیم ساق در دوزخ باشند بعضی از ایشان تا کعب پس ایشان را بیرون آورند حق تعالی گوید بروید و
هر که او را در دل بوزن یک مثقال دینار ایمان باشد بیاورید این خبر را حجت کردند بر زیادت ایمان و نقصان و معلوم باتفاق
که اینجا مجاز است برای آنکه وزن یک دینار و نیم دینار در جسم صورت نه بندد در عرض پس تاویل جز این نباشد که گفتیم
اول و طریق متفاوت باشد چون این شخص ایشان را بترسانید نترسیدند و گفتند که پسنده است ما را خدای نیکو
وکیلی است ما را و رسول فرمود که چون ابراهیم را در آتش می انداختند آخرین سخنی که از وی شنیدند این بود که گفت حسبنا

ونعم الوکیل چون ایشان پناه با خدای دادند و کار با او بگذاشتند و با او پرداختند خدای تعالی ایشان را کفایت کرد تا با
گشتند و از آنجا با خانه خود شدند بنعمت و فضل خدای و گفته‌اند مراد آنست بنعمت عافیت است و روا بود که مراد بفضل
آن ترس بود که از ایشان در دل ابوسفیان افتاده بود و گفته‌اند مراد آنست که چون ایشان ببدر صغری اقامت کردند و
ابوسفیان چانه موسم بازار بدر بود مردمان آنجا حاضر شدند و ایشان آنجا معامله و تجارت کردند و خردی نیکو بازگشتند
که هیچ بدی بدیشان نرسید از قتل و جراحت و غیر آن صادق گفت عجبت لمن یفزع من اربع کیف لا یفزع الی اربع عجب از آنکس
که از چهار چیز بترسد چگونه پناه با چهار چیز نبرد چون از دشمن بترسد چرا پناه با این کلمه نبرد که حسبنا الله و نعم الوکیل و می‌شنود
که خدای تعالی در عقب آن میگوید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و چون از کید دشمن بترسد
پناه با این کلمه نبرد که و افوض امری الی الله و می‌شنود که خدای تعالی در عقب آن میگوید فوقیه الله سیئات ما مکروا و عجب
از آنکه کسی را غمی رسد و این کلمه نگوید که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و می‌شنود که خدای تعالی در عقب آن
میگوید فاستجبنا له و نجیناه من الغم و عجب از آنکه او زیادتی مال طمع میدارد و نگوید ماشاء الله لا قوة الا بالله و می‌شنود
که خدای تعالی میگوید در عقب آن فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و اتبعوا رضوان الله و متابعت رضوان خدای کردند
یعنی طاعت در پیش شدند و سبب آن بود که ایشان گفتند یا رسول الله آنچه ما کردیم غزا بود خدای تعالی این آیه فرستاد و
گفت این متابعت و فرمان و رضای منست ثواب غازیان باشد و سلامت و غنیمت با آن یار و رضای من
حاصل خدای تعالی خداوند فضل و نعمت و بزرگیست بدرستی حقیقت که آنکس که گفت ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم
آن دیو بود یعنی عبد القیس و نعیم بن مسعود بروایتی دیگر یعنی آنکه تخویف کرد مؤمنان را دیو بود و از فعل دیو بود که بترساند
مؤمنان را باولیای خود و این قول عبد الله عباس است و زجاج و ابو علی فارسی گفتند که معنی اینست و شیطان دوستان
خدا را از منافقان میترساند و بدل میدهد تا ایشان مؤمنان را مساعدت نکنند در جهاد و این وجه قریبست فلا تخافوهم
و خافون از این منع میکنند که منافقان را بگوید که فلا تخافوهم از ایشان مترسید اگر مؤمنید پس هم بیان وجه بود که این
گفت و معنی این بود که از ایشان مترسید یعنی از ابوسفیان و اصحاب و از من بترسید اگر مؤمنید ولا یحزنک الذین
یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئا یرید الله الا یجعل لهم حظا فی الآخرة و لهم عذاب
عظیم ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیئا و لهم عذاب الیم نباید که ترا ای محمد
دلتنگ کردند آنانکه در کفر می‌شتابند و سعی میکنند و بر کفر حریصند یعنی کفار قریش یا منافقان مدینه از آنکه ایشان
بخدای زیانی نتوانند کرد آنکه بمسارعت ایشان در کفر و مظاهرت ایشان خدای تعالی میخواهد تا ایشان را در آخرت
حظی بهره نبود برای آنکه مستحق آن نه‌اند و مراد بیرید سیرید باشد یعنی در قیامت و گفته‌اند مراد بحکمت یعنی
خدای میخواهد تا حکم کند بآنکه ایشان را در قیامت ثوابی نباشد و ایشان را عذابی بزرگ باشد آیه وارد است مورد تسلیه
رسول از کفر و آنکه ایشان تنگ میکنند از مسارعت در کفر جز خویشتن را زیانی نمیکنند آنگه گفت آنانکه کفر ایشان
با ایمان بخریدند یعنی بدل کردند هیچ زیان نکردند خدای را بلکه زیان خود کردند و اسارت جز بفتح نبود و مضرت حسن بود چون بود
تا رب و لطف بود و اگر بر وجه ظلم بود و قبیح باشد و ایشان را که این معامله کردند و کفر با ایمان بدل کردند عذابی باشد
دردناک و درد رسنده ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما

دلم

ولهم عذاب مهین و مپندارند تو ای محمد که کافران را که مهلت دهیم و داد دهیم ایشان را بهتر و نیکوتر باشد بپندارند کافران
آنکه ما ایشان را مهلت از برای آن میدهیم تا در اثم افزایند و ایشان را عذابی بود خوار کننده و این لام لام عوض نیست لام عاقبت
چنانکه گفت فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا بعضی مفسران گفته‌اند که آیه در حق جماعتی آمد ضحاک گفت در حق قریظه و
و نضیر آمد و در خبر است که یکی رسول را سوال کرد و گفت یا رسول الله ای الناس خیر قال من طال عمره و حسن عمله گفتند
مردمان که بتر است یا رسول الله گفت آنکه عمرش دراز بود و عملش نیکو بود گفتند که از مردمان که بدتر است گفت آنکه عمرش
دراز بود و عملش بد و عبد الله مسعود گفت هیچ کس نباشد از نیکو و فاجر الا که مرگ او را بهتر بود اگر نیکو بود از مشقت و تکلیف
برهد و اگر فاجر بود مردمان از بلای او برهند اگر در حق نیکوکاران این آیه برخواند و ما عند الله خیر للابرار و در حق فاجر
برخواند ولا تحسبن الذین الآیه ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب
و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله و رسله و ان
تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم سدی گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول گفت امت مرا بر من عرضه کردند در
صورتها و ایشان برانند چنانکه بر آدم عرضه کردند و مرا معلوم کردند که کیست که بمن ایمان آورد و کیست که ایمان نیارد و منافقان
گفتند عجب از کار محمد دعوی میکند که من آنرا که نیست شده در رکتم عدم میدانم که از ایشان مؤمن کیست و کافر کیست
منافقان که در لشکر او هیم احوال ما نمیداند این حدیث بسمع رسول رسید بمنبر بر آمد و خطبه کرد و بعد از حمد و ثنای خدای
گفت ما بال اقوام جهلوا حیث مردمانی که مرا نمی‌شناسند و در علم من طعنه میزنند اگر از من بپرسند از امروز تا قیامت
ایشان را خبر دهم عبد الله بن حذافة السهمی بر پای خواست و گفت یا رسول الله من ابی گفت حذافه عمر بن الخطاب بر پای
خواست و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بک نبیا فاعف عنا عفی الله عنک رسول
گفت فهل انتم منتهون از منبر فرو آمد پس عبد الله حذافه با خانه آمد مادرش گفت چرا ای پسر مرا بر پیغمبر عرضه کردی
گفت برای آنکه مردم سخنها میگفتند خواستم تا حقیقت صحت نسب خود بدانم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هرگز
نباشد که خدای تعالی بگذارد مؤمنان را بر آنچه شما بر آنید ای گروه منافقان و بر آنچه خود را ملتبس کرده اید و بمؤمنان
خود را تشبیه کرده و خدای تعالی بدین ابهام رها نکند تا که پلید را از پاک جدا کند مفسران گفته‌اند که این تمیز را معنی بود از میان
و منافقان نرفتند ابن کیسان گفت مراد بانتم خطاب است مؤمنان را و از غیبت با خطاب عدول کرده است یعنی خدای
تعالی مؤمنان را باین ظاهر اسلام رها نخواهد کرد تا که تکلیف شاق کند از جهاد و ادای فرایض خدای تعالی بچند چیز علامت کرده است
میان مؤمنان و منافقان از آنجمله ولا یأتون الصلوة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون مردی بنزدیک رسول
آمد و گفت یا رسول الله من میترسم که از منافقان باشم گفت چون تنها باشی نماز کنی گفت بلی گفت برو که منافق نه‌ای
منافقان در نماز کاهل باشند و زکوة دادن کاره و دیگر دوستی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است چنانکه اخبار متظاهر است
بآنکه پیغمبر گفت یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی دوست ندارد ترا الا مؤمن متقی و دشمن
ندارد ترا الا منافق و بدبخت آنگه حق تعالی گفت که شما را مطلع نکرد و اند بر غیب و راه ندهد و لیکن از پیغمبران آنرا که خواهد برگزیند
و او را اطلاع دهد بر بعضی از علم غیب نظیرش فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول گفته‌اند که خدای محمد را که رسول
اوست بر غیب اطلاع نداده و لیکن او را بر نبوت اختیار کرده و قول اول نیکوتر است از برای آنکه جمله معجزات رسول

از اخبار غیب بود با علام خدای او را پس ایمان آورید بخدای و رسول او و اگر بخدای ایمان آورید و از وی بترسید و از معاصی او اجتناب
کنید شما را مزد عظیم بود ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون
ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر حق تعالی میفرماید که
گمان مبرید آنکسانی که ایشان بخیلی میکنند بدانچه خدای تعالی ایشان را داده است از فضل و نعمت خود که آن ایشان را بهتر است بلکه
ایشان را بدتر است که حساب و وبال جمع آن بر ایشان بود و نفعش دیگری را چنانکه امیر المؤمنین علی گفت بشر مال البخیل بحادث
او وارث والبخیل یستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب فی الآخرة حساب الاغنیاء البخیل یستعجل
درویشی میکند در دنیا زندگانیش چون زندگانی درویشان باشد و در قیامت حسابش حساب توانگران بود و بود که آن مال
بدان بخیلی کرده باشد طوق سازند در روز قیامت و در گردن ایشان افکنند بعضی مفسران گفته‌اند که روز قیامت آنان
که منع زکوة کرده باشند بیارند و آن مال ایشان را مار کرده اند و در گردن ایشان طوق کنند تا او مغز سر ایشان بخورد تا آنگه
خدای تعالی حساب خلقان بکند آنگاه او را همچنان مطوق بهمان طوق بدوزخ برند عبدالله مسعود از رسول روایت میکند که گفت ما من
رجل منع زکوة ماله الا جعل له شجاع فی عنقه یوم القیمة ثم قرء سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة در دوزخ گفت جزای آن عمل در گردن ایشان
افکنند تا ملازم ایشان باشد چون طوق انس مالک روایت کرد از پیغمبر که گفت مانع الزکوة فی النار و رسول گفت صدقه با
مال آمیخته نشود الا که خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد آنگاه حق عز و جل گفت ولله میراث السموات والارض و خدا را
میراث اهل آسمان و زمین از آنکه او است باقی و دایم پس از فنای خلقان همه بروند و آنچه دارند بماند و کسی نماند که میراث
ایشان برد جز از خدای تعالی و خدای تعالی بدانچه میکنید آگاه است چون بیا خواستند لقد سمع الله قول الذین
قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق و نقول ذوقوا
عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید چون این آیه آمد که من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا جهودان گفتند چون حیی اخطب و فنحاص بن عازورا که خدای تعالی درویش است و ما توانگر
زمینی که خدای تعالی از ما قرض میخواهد حق تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای تعالی میشنید گفتار آنانکه گفتند که خدای
درویش است و ما توانگر بنویسیم آنچه گفتند تا ایشان را جزا دهیم یعنی حفظه را بفرمایم تا بنویسند و نیز کشتن ایشان
پیغمبران را بناحق بنویسیم و هر کجا که قتل انبیا گفت بغیر الحق با آن ضم کرد تا بدانند که قتل انبیا جز بناحق نباشد آنگاه
گفت گوییم ایشان را که بچشید آتش سوزان این عقاب از بهر جست و بچه مستحق است از بهر آنست که دستهای
تو تقدیم کرد و آنرا یعنی تو کردی بآلت خود و محالست که غیری بجاره تو فعل کند و خدای تعالی بر بندگان ظلم نکند که ایشان را
بگناه غیری بگیرد و بگناه ناکرده ایشان را عقوبت کند قوله تعالی الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن
لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات وبالذی
قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک
جاءو بالبینات والزبر والکتاب المنیر کلبی گفت که آیه در حق کعب بن اشرف و مالک بن الضیف
و حیی اخطب فرود آمد که ایشان نزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که خدای تعالی مرا بخلق به پیغمبری
است و کتابی بمن داده خدای تعالی با ما عهدی کرده است که هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان میارید تا آنکه قربان

بیارد و آتش او را بخورد و اگر تو همچنین قربان بیاری که آتش آنرا بخورد ما بتو ایمان آوریم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
آنکسانی که گفتند که خدای تعالی با ما عهد کرده و وصیت کرده است که هیچکس که دعوی پیغمبری کند ایمان میارید تا آنگاه که قربان
بیارد که آتش آنرا بخورد و مفسران گفته‌اند قربان و غنیمت حلال نبود بر بنی اسرائیل که اگر قربانی کردندی علامت قبول آن
بودی که آتشی سفید بیامدی که آواز داد نبودی و حقیقتی نبودی آنرا و آن قربانی را بسوختی و حکم غنیمت همین بودی چون مقبول
نبودی بر حالت خود بماندی سدی گفت خدای تعالی در توریة بنی اسرائیل را فرموده که هیچ پیغمبر ایمان میارید تا که قربانی
بیارد که آتش آنرا بخورد تا که نوبت بعیسی و محمد رسید چون ایشان دعوت کنند ایمان آرید و از ایشان مطالبه این قربان
مکنید آنگه حق تعالی گفت ای محمد جواب ده ایشانرا و بگوی که پیش از من پیغمبران آمدند با حجتها و قربانها که آتش قربانی ایشانرا
بخورد چرا ایشانرا بکشتید چون زکریا و یحیی و دیگر پیغمبران که جهودان ایشانرا بکشتند اگر شما راست میگویید در دعوی که میکنید
و درین سه آیه خطابست با جهودان عهد رسول مراد بدان پدران ایشانست و برای آن با ایشان خطاب کرد که ایشان راضی بودند بدانکه
پدران ایشان کردند و درین آیت تسلیه رسولست ازین جهت که اگر ایشان صدق ترا دیدند و ترا تکذیب میکنند پیش از تو پیغمبران
دیگر را تکذیب کردند که ایشان حجتها و کتابها آوردند و مکره و دوانید گفتند مراد زبر احادیث پیشینیانست و کتاب
روشن توریة و انجیل آورده بودند کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح
عن النار و ادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور حق تعالی درین آیه تقریر میکند که هر که او را
روحانی دارد شربت مرگ خواهد چشید و در قیامت بر نامه او خواهند کشید میگوید هر نفسی که هست هر آینه جام مالامال مرگ بچشد
بدرستی و حقیقت که مزد شما بتمام کرده باشد اگر خیر و شر شما رسد پس هر که او را از دوزخ دور کنند و به بهشت رسانند او مراد
خود ظفر یافته بود و از مکروه رسته چون گذر همه بر مرگست هیچ عاقل بزندگانی مغرور نشود و خدای تعالی میگوید که نیست زندگانی
این دنیا مگر متاعی اندک و برخورداری فریفتن متاع دنیا از جمله مقررات است که مردمان در آن زنده و ازان باز گذرند
حسن بصری گفت الباقیات در خبر است که چون خدای تعالی گل آدم از زمین برداشت و از وی آدم را
آفرید بجای آن بالیدار آنچه از وی برداشته بود حق تعالی گفت من هر چه از تو بر داشتم بتو دهم هیچ آدمی نباشد الا که او
در آن بقعه دفن کنند که خاک او را از آنجا بر گرفته باشند بیانش منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری
در خبر است که روزی رسول بزغاله مرده گوش بریده بگذشت با جماعتی صحابه گفت که خریدی این اگر زنده بودی بچه
گفتند با این عیب گوش بریده که کس نخریدی فکیف که مرده است رسول گفت که دنیا بنزدیک خدای ازین خوارتر است
و حقیرتر و حسن بصری گفت در وصف دنیا بسیار بدین چیز تمثیل کردی   الیوم عندک اهلها و غدا لغیرک
کفناها والمعصم   در خبر است که پیغمبر گفت من سره ان یزحزح عن النار و ادخل الجنة فلیاته و هو یشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و یاتی الی الناس ما یحب ان یؤتی الیه هر که خواهد که او را از دوزخ دور کنند و به بهشت رسانند
چون مرگ باو آید او گواهی دهد که خدای یکیست و محمد رسول اوست با مردمان آن کند که دوست دارد که با او آن کنند
لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین
اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور زهری گفت این آیه در حق
کعب بن الاشرف آمد که او رسول را هجو کرد و صحابه را و در شعر تحریض کردی مشرکان را بر مسلمانان و غزل گفتی و ذکر مسلمانان

در شعر آوردی و ایشان را بدین نوع ایذا کردی تا خدای عز و جل کار او کفایت کرد و بر دست بعضی از صحابه کشته شد و
بعضی دیگر گفتند سبب نزول این آیه آن بود که رسول نامه نوشت بر دست ابی بکر بفنحاص بن عازورا و در آنجا دعوت
کرد او را باسلام و نماز و زکوة و ابو بکر را گفت هیچ تعجیل مکنی تا با من رجوع نکنی برفت و نامه را بدو رسانید و بخواند و
گفت خدای شما محتاج است بما از ما چیزی میخواهد ابو بکر گفت خواستم تا جواب او دهم بشمشیری که با من بود و لیکن
سخن رسول یاد آمد از آنجا برگشتم پیغمبر را خبر دادم خدای تعالی این آیه را فرستاد و گفت هر آینه بیازمایند شما را و بتلا
کنند در مالهای شما بصدقه دادن و زکوة و آفات و خسران و نقصان و در تنهای شما بامراض و مرگ و اسقام و نکبات
و مصایب عطا گفت مراد مهاجرانند که چون ایشان هجرت کردند مشرکان مکه منزلهای ایشان بغرامت
ایشان بدست فرو گرفتند و هر آینه بشنوید شما از جهودان و ترسایان و مشرکان عرب چیزها که شما را از آن رنج باشد
رنج بسیار و اگر صبر کنید بر آن رنج و پرهیزکاری کار بندید بدرستی و حقیقت که آن از جمله شدن کارهاست و حقیقت
آفت عطا گفت من حقیقة الایمان از حقیقت ایمانست و برای آن کار رجه و حقیقت را عدم خوانند که در وجود نیاید
وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِیلًا فَبِئْسَ مَا یَشْتَرُونَ یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تعالی عهد اهل کتاب
که بیان کنند نعتهای مؤمنان و پنهان نکنند ایشان آن عهد خدا را از پس پشت افگندند و بهای اندک بفروختند
بطمع و رشوت که بود بر عوام از آنکه حق تعالی گفت فبئس ما یشترون بد چیزیست آنچه ایشان میکنند از بیع و شری
و معاوضه که بهای اندک می ستانند و دیانت بآن میفروشند قتاده گفت آن عهدیست که خدای تعالی از اهل کتاب
گرفته است که آنچه دانند بگویند و پنهان نکنند که موذی باشد بهلاکت محمد بن کعب گفت حلال نباشد عالم را که بر علم خاموش
شود و جاهل را که بر جهل خاموش شود که خدای تعالی در حق عالم بر خواند و اذ اخذ الله میثاق الذین الآیه و در حق جاهل گفت فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون قوله تعالی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِمَا اَتَوْا وَیُحِبُّونَ اَنْ یُحْمَدُوا بِمَا لَمْ یَفْعَلُوا
فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ابو سعید خدری گفت جماعتی منافقان در عهد رسول گفتند یا رسول الله اگر غزایی باشد ما با تو باشیم چون
غزوی پدید آمدی تخلف کردندی و باز ایستادندی از رسول و بدان تخلف شاد بودندی چنانکه خدای از ایشان گفت
فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و چون رسول باز آمدی عذر آوردندی و تعلل کردندی که ما را مانع فلان چیز آمد
چنانکه خدای تعالی گفت یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم الآیه انگاه با این همه خواستندی که همچنان ایشان را حمد و ثنا
گویند که بجای آنکه بجهاد حاضر بودند خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد و چون بخطاب خوانند پیغمبر را بود معنی
این بود که مپندار ای محمد که ایشان را از عقاب نجاتی بود و اگر بیا خوانند غایب را باشد معنی این بود که مپندار ایشان که
شاد اند بآنچه میکنند چون منافقان که تخلف و تأخیر مینمایند و بدان شاد میشوند و دوست میدارند که ایشان را و آنچه
نکرده باشند مدح گویند مپندار که ایشان را از عذاب نجاتی باشد انگه حق تعالی گفت که ملک آسمان و زمین خدای راست
و او بر همه چیز قادر باشد چگونه گویند او را که او درویش است و ما توانگر انگه حق تعالی گفت بر ایشان که کافرانند جحود نمیکنند این جز آن
از آن آمد که ایشان اندیشه نکردند و تأمل و تفکر را کار نبستند اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ

لآیات

لَآیَاتٍ لِاُولِی الْاَلْبَابِ عطا بن رباح گفت با عبید بن عمیر نزدیک عایشه رفتم عبید بن عمیر گفت یا عایشه خبر ده ما را
بعجب ترین چیزی که از رسول دیدی گفت کار او همه عجب بودی شبی از شبها نوبت من بود در بستر آمد و گفت هنوز پهلوی من
آرام نگرفته بود که برخواست و جامه در پوشید و قربه آب نهاده بود از آن وضو کرد و آب بسیار بریخت انگه در نماز ایستاد
و در نماز چندان بگریست که آب چشم او جامه و سینه او تر کرد انگه بنشست و حمد و ثنای خدای بگفت و میگریست تا که آب چشمش
زمین را تر کرد تا صبح بر آمد بلال آمد او را بنماز بامداد خواند او را گریان یافت گفت یا رسول الله چند میگریی و خدای تعالی گناه ترا
از گذشته و آینده عفو کرد رسول گفت افلا اکون عبدا شکورا خدای را بنده شاکر نباشم و چرا نگریم و خدای تعالی امشب آیتی بمن نازل کرده
و آن اینست که ان فی خلق السموات و الارض انگه گفت ویل لمن قراها و لم یتفکر فیها وای بر آن کس که این آیه بر خواند و تفکر نکند
روایت کرده اند که مردی بنزدیک رسول خدا آمد و گفت هیچ آیه بر چنین تخفیف نیامده این آیه و در اثر هست که مردی نزدیک یکی از صحابه
آمد و گفت مرا دعایی بیاموز که باجابت نزدیک باشد گفت در او ایج حاجتی پنج بار بگوی ربنا انگه حاجت بخواه و اگر خدای تعالی صلاح داند
اجابت کند گفت از کجا گفتی و تخصیص این عدد چرا کردی این آیه بر خواند الی قوله لا تخلف المیعاد و سعید جبیر از عبد الله عباس روایت
که قریش بنزدیک جهودان آمدند گفتند موسی که بشما آمد چه خبر آورد گفتند عصا و ید بیضا و فلق دریا پس نزدیک ترسایان آمدند گفتند
عیسی که بشما آمد چه معجز آورد گفتند احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص پس نزدیک رسول آمدند و گفتند ای محمد آیه ده تا خواه از خدا تا کوه
صفا از برای ما زر کند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر شما آیتی طلب میکنید یا دلالتی میخواهید بدرستی و حقیقت که در خلق
آسمان و زمین و اختلاف شب و روز آیتی هست و دلالتی خداوندان عقل را معنی اختلاف دو وجه محتمل است یکی آمد و شد
دوم اختلاف لون در روشنی و تاریکی و مراد باولی الالباب آنهااند که عقل را کار بندند انگاه خدای تعالی صفت ایشان کرد و
گفت اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلٰی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا
خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ آنانکه ذکر خدای کنند بر هر حالی که باشند ایستاده و یا نشسته و بر پهلو
خفته و تفکر و اندیشه کنند در عجایب خلقت آسمان و زمین و آنکه قدیم تعالی چگونه آفرید این هفت آسمان معلق و هفت زمین طبق
همه بر یکدیگر نهاده و با نواع حیوانات آباد کرده و با صناف نباتات آراسته و چشمهای آب زنده و کشته و جایهای آسمان
مدور کرده چون این اندیشه کنند بدانند که این افعال متقن محکم را صانعی قادر و عالم و حی موجود و مدرک موجود نباشد رسول گفت شب
معراج مرا باسمان بردند دودی و غباری و آوازه دیدم و شنیدم جبرئیل را گفتم این چیست گفت شیاطینند که گرد میکنند تا عجایب
خلقت را از دیدن عجایب آسمان بپوشند و اگر نه آن بودی عجایب دیدندی یعنی اگر مانع این گرد شیاطین نبودی عجایب غرایب دیدندی
رسول گفت چون مرد بر بستر خفته باشد و با آسمان نگرد و در ستارگان آسمان نظر کند و گوید گواهی میدهم که ترا آفریدگاری و خالقی
و مدبری هست انگه گوید اللهم اغفر لی خدای برحمت در وی نگرد و او را بیامرزد و آورده اند که عابدی از بنی اسرائیل سی سال عبادت
کرد و چنان بود که چون عابدی سی سال عبادت کردی و را حالتی پیدا شدی مادر او زاهد و عابد گفتندی از آن هیچ اثر ندید مادر را
گفت ای مادر این چه حالتست سی سال عبادت کردم هیچ پیدا نشد گفت همانا که گناهی کرده در این میانه گفت نکرده ام هیچ
گناه هم نکرده ام گفت هیچ اتفاق افتاد که نظر در آسمان کردی و هیچ اندیشه نکرده چشم از و باز گردانیدی گفت بسیار گفت ترا از
سبب آفت آمد عبد الله عباس گفت مراد از این ذکر آن نماز کنندگان اند که در حال قدرت و صحت نماز بر پای کنند و چون
نتوانند نشسته نماز کنند و چون نتوانند بر پهلو نماز کنند دیگران گفتند مراد مداومت و مواظبت هست بذکر خدای تعالی در

اخبار اهل البیت است که در نماز شب آمده است که در آنجا ذکر خدا هست و در همه حالت قیام و قعود بدعوات و علی جنوبهم
چون از نماز وتر خالی شود بر پهلوی راست خفته و دست در زیر روی نهد و این آیه بخواند چنانکه معروف و مسطور است در کتب
عمل السنه از نفقه هستم که تا آخر و ما ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک تدبر و تفکر میکنند و میگویند ای بار خدای این که
آفریدی بباطل نیافریدی پاک و منزهی تو ترا تقدیس و تنزیه و مقدس و منزه میخوانیم ما را از آتش دوزخ نگاهدار ربنا انک من
تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار ای خداوند ما آنکس را که تو در دوزخ بری بدرستی و حقیقت که
او را خجل و نکال کرده باشی و فضیحت نموده ابو سعید خدری گفت تدخل یعنی تخلد است جابر عبد الله انصاری گفت اخزا یعنی
احراقست و اهل وعید گفتند آیه مخصوص است بکافران از آنکه مومنان بدوزخ نروند و مخزی نباشند لقوله تعالی یوم لا یخزی
الله النبی و الذین آمنوا معه میان این دو آیه آنست که آیه نفی خزی رسول و مومنان مخصوص باشد بصحابه رسول آنکه صفت ایشان نیست
که یسعی نورهم [illegible] و خزی بمعنی استحیا بود پس خزی مومنان استحیا بود و کافران خلود بود در دوزخ انکه گفت
و ما للظالمین من انصار و ظالمانرا یاری دهنده نبود و این آیه دلیل است بر آنکه ظالمانرا و کافرانرا شفیع بود بجای آنکه نامر
گویند که یاری منصور کند [illegible] و کسی روز قیامت این نیست نبود و قوت نباشد که بر خدای تعالی
کند و کسی او را پناه [illegible] که مراد باین ظالمان کافران باشند و شرک ظلم بود چنانکه گفت ان الشرک لظلم عظیم قوله تعالی
ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا
و توفنا مع الابرار ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد این حکایت ربنا
هم قول آن مومنانست که ایشان در دعا و مناجات گویند بار خدایا ما آوازی بشنیدیم منادی که ندا میکرد و دعوت
میکرد با ایمان یعنی محمد بقول بیشتر از مفسران و قرظی گفت مراد قرآنست قتاده گفت مراد خدای تعالی ازین حکایت معنی همان حکایت
که از مومنان جن حکایت کرد که انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد و از مومنان انس انا سمعنا منادیا ینادی للایمان ما شنیدیم
از منادی که ندا میکرد و با ایمان میخواند و میگفت که ایمان آورید بخدای ما ایمان آوردیم بار خدایا گناهان ما را بیامرز و سیئات ما
مکفور کردان و ما را با ابرار و نیکمردان وفات ده ای خدای ما و پروردگار ما آنچه ما را بزبان پیغمبر وعده دادی ما را کرامت کن و با
و ما را رسوا و شرمسار مگردان روز قیامت بدرستی که تو میعاد را خلاف نکنی ثابت البنانی روایت کرد از انس مالک که پیغمبر
گفت که هر کرا خدای وعده ثواب دهد لا محاله بجا آرد آن وعده کند و هر کرا وعده غضب کند مخیر است اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد بگذرد
عمرو بن عبید را پرسیدند که خدای خلف وعده کند گفت نکند گفتند بر خلف وعید کند گفت آری گفتند چرا گفت برای آنکه این علامت کرم است
و آن دلالت کرم ابو هریره گفت که روایتست که هر که هر شب ده آیه از آخر آل عمران بخواند چنان باشد که همه شب نماز کرده باشد و وهب
از صادق علیه السلام روایت کرد که آنحضرت فرمود که هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا خدای تعالی نجات دهد او را از آنچه میترسد و بدهد
او را آنچه خواهد و امید دارد گفتند چگونه این آیه بخواند الی قوله لا تخلف المیعاد گفت از پس این جواب است چنانچه گفت فاستجاب
لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا و اخرجوا
من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم و لادخلنهم جنات تجری من
تحتها الانهار ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب مجاهد گفت سبب نزول این آیه آن بود که ام سلمه گفت یا
رسول الله ما در قرآن ذکر مردان می‌شنویم از هجرت و جهاد و ذکر زنان چیزی نیست خدای تعالی این آیه فرستاد و انصار بیان گفتند

اول

اول کسی از زنان که هجرت و جهاد و ذکر زنان چیزی نیست خدای تعالی این آیه فرستاد و انصار بیان گفتند اول کسی که از زنان که هجرت
کرد ام سلمه گفت بود خدای تعالی آنها را که این دعا کردند جواب داد گفت من عمل هیچ عمل کننده ضایع نکردم از مرد و عورت هیچ طاعتی و
نگذارم اگر مرد باشد و اگر زن هم بعضی از شما هم بعضی اند یعنی همه یک تنید نزدیک من از روی خلقت چنانکه گفت پیغمبر الناس
کاسنان المشط کلبی گفت بعضکم من بعض فی الدین و النصرة یعنی چون در دین یکیست باید که ناصر یکدیگر باشند ضحاک گفت هیچ
فرق نیست در میان مردان و زنان نه در معصیت و نه در طاعت هر که طاعت کند اگر مرد باشد و اگر زن ثواب یابد و اگر معصیت
کند عقاب یابد اگر مرد باشد و اگر زن اگر خدای عفو کند فرق بعلم است و عمل الذین اوتوا العلم درجات و بعمل ان اکرمکم عند الله اتقیکم
بجای تسویه فرمود الناس کاسنان المشط و بجای تفاوت فرمود الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة مردم معدنها اند چون
معدنهای زر و سیم میان مردم در صفت آن تفاوتست که از زر تا سیم و این کی بود و در عهد رسول بود و اذا الناس ناس و الزمان زمان
فالذین هاجروا یعنی آنانکه هجرت کردند بعضی از ایشان بطوع و بعضی از خانها بیرون کردند بکره و از مکه بکید الذین کفروا لیثبتوک
او یقتلوک او یخرجوک یا آنکه بسزاوار این کار بود [illegible] در خانه رها نکرد گفتند خانه جار ما کن که ما را خانه تو نمی باید گفت
رها کردم خانه من [illegible] که شهر چون ترا رسد [illegible] چون مرا رسد آنرا گفتند تو در خانه بنشین که ما را شهری باید و خانه
و شب بگریخت الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین ففررت منکم لما خفتکم آنگه در خانه بنشست و بزبان اشارت میکرد
و میگفت شعر و قد ینهض العصفور [illegible] و یصعد [illegible] ان الراحی [illegible] و کانت [illegible]
فهو عن ایره تعرض میکند بانکه کار را [illegible] بتقلب [illegible] خویشتن میخواهد یعنی
این آنست که ایشان میخواهند [illegible] اصل آن [illegible] و اوذوا فی سبیلی ایشان را برنجانیدند در راه حق یعنی
ایشان تحمل رنج کردند برای من و قاتلوا کردند و ایشان را بکشتند تا هم مجروح شدند و هم شهید و قتلوا لاکفرن بالتشدید بر سبیل نحو
بود یعنی ایشان را در معرکه پاره پاره کردند من خداوند کارساز [illegible] ایشان تا بجزای آنکه با ایشان کرده اند گناهان ایشانرا
مکفر کردانم و رنجها را کفاره گناهان ایشان کردانم تا از گناه پاک شوند و در بهشت برم ایشانرا به بهشتها که در زیر درختان
آن آبهای روان باشد تا ثوابی بود ایشانرا نزدیک خدای و پاداشت نیکو نزدیک خدا هست عبد الله عمرو گفت از رسول شنیدم
که گفت فردای قیامت حق تعالی بفرماید تا بهشت را [illegible] چنانکه عروس را [illegible]
یعنی غازیان [illegible] آنانکه در راه من جهاد کردند و ایشانرا برنجانیدند برای من و ایشانرا بکشتند در سبیل من ایشان
بمن آرید فرشتگان بیایند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع
قلیل ثم مأواهم جهنم و بئس المهاد لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها نزلا من عند الله و ما عند الله خیر للابرار خطاب محمد راست و مراد امتند میگوید ای محمد غرور
نکرداند ترا گشتن این کافران در شهرها این آیه در حق مشرکان عرب آمد که ایشان در نعمت و رفاهیت و خصب
و تجارت و ناز بودند مسلمانان گفتند [illegible] دشمنان خدا در ناز و نعمت و ما چنین [illegible] از گرسنگی
میمیریم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت فریفته مشو بدانچه ایشان در شهرها میکردند [illegible]
[illegible] شود بسیار [illegible] عاقبت [illegible]
گشتن ایشان در شهرها متاعی برخورداری اندکست و متاع آن چیز باشد که تو بان متمتع شوی آنکه آن لذت برود

با آخرت متاعی است اندک است شعر ان الدنیا متاع لیس للدنیا ثبوت انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت رسول گفت ما الدنیا
فی الآخرة الا کما یجعل احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بم یرجع یعنی دنیا نیست در جنب آخرت الا بمنزلت آنکه یکی از شما انگشت
بدریای آب فرو برد بنگرد که از آن دریا چه با انگشت او باز آید پس از همه بتر آنجا باشد که بازپسین اندر دنیا برود و دنیا از و بستانند
ماوای او در دوزخ باشد و بد محل خوابیست دوزخ یعنی بد بستریست آن زیرا که آتش مهاد خوانند که بازگشتنگاه هر کس از پس
مانده که در رفتن با او باشد ایشان بسیار دویده اند و رسیده اند خسته شده جایی باید ایشان را که بیاسایند آسایشگاه
ایشان دوزخ و بستر ایشان آتش است و بد جاییست و ناخوش فراشی است از آن دست گسترده است و اختیار لکن بد
است کسی انکه نیست ملک علیک و بد ملک او کما و فوک نفخ آنگاه حق تعالی چنانکه عادتست که وعید با وعد یاد کند چون
ذکر وعید کرد ذکر وعده میکند میگوید لیکن آنان که متقی و خداترس باشند از معاصی پرهیز دارند از عقاب آن ترسند و معصیت
نکنند چون چنین کنند از آن عقاب برهند و بیرون آنکه از آن برهند بدین برسند که ایشان را بوستانها بود در زیر درختان
آن جویهای آب روان بود از می و شیر و انگبین آن منغص نباشد بخوف و انقطاع بلکه مخلد و مؤبد باشد و ایشان را نزلی
دهند از نزدیک خدای عز و جل و این ثواب که بنزدیک خداست ابرار را بهتر است از متاع کفار انس مالک گفت که
یکروز رسول بر حصیر لیفی خفته بود و حصیر اثر کرده بود در پهلوی رسول و آن لیف در پهلوی رسول اثر کرده بود و یکی از صحابه بگریست رسول
گفت چرا میگریی گفت یا رسول الله کسری و قیصر بر حریر و دیبا خسپند از نعم و تو برین حالت گفت چه باکست لهم الدنیا ولنا
الآخرة ایشان را دنیاست و ما را آخرت وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس و قتاده گفتند این آیه در حق نجاشی آمد پادشاه حبشه نام او اصحمه بود
و معنی او عطیه باشد چون او بحبشه فرمان یافت جبرئیل بیامد و رسول را خبر داد و رسول صحابه را گفت بیرون آیید تا بر برادر شما نماز
کنیم که فرمان یافته است نه در زمین شما گفتند یا رسول الله آن کیست گفت نجاشی رسول بگورستان بقیع آمد با صحابه خدای
تعالی حجاب برداشت تا رسول جنازه او بدید و بر آن نماز کرد و برای او استغفار کرد و منافقان گفتند نگه کنید که بر حبشی ترسا
نماز میکند که هرگز او را ندیده است و بر دین او نبوده است خدای تعالی این آیه فرستاد و مجاهد گفت این آیه در شان جمله
مؤمنان اهل کتاب آمد میگوید که از اهل کتاب کسی هست که بخدای ایمان دارد و بکتاب شما که قرآنست و بکتاب ایشان
که توریة است و انجیل ایمان دارد و ترسکار و متواضع است خدای را و آیات خدای را جل جلاله بهای اندک نفروشند یعنی تغییر
توریة و انجیل نمیکنند بخلاف آنانکه از ایشان حکایت کرد یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا ایشان آنانند که مزد
ایشان بنزدیک خدای نهاده است و عنقریب بدان رسند از آنکه او سریع الحسابست آنگاه خطاب کرد مؤمنان را
و گفت ای کسانی که ایمان آورده اید صبر و شکیبائی کار بندید و بر دین صبر کنید و دین را رها مکنید نه در خواری
و نه در دشواری نه در سرا و نه در ضرا و بر طاعت خدای و از فرایض او و بر جهاد و یکدیگر را بصبر فرمایید عطا گفت
صابروا قتال برهان تنهای خدای و رابطوا و خویشتن را موقوف گردانید بر جهاد مشرکان و ملازم آن شوید و مراد و صف نماید
و ثبات ورزید سلمان فارسی در لشکری بود که ایشان را ضعفی و شدتی رسید گفت من حدیث کنم شما را بحدیثی که از رسول

شنیدیم

شنیدیم که هر که مرابطه کند در راه خدای یک شبانه روزی چنان بود که یکماه روزه داشته باشد و نماز کرده و در روزه بگشاید
از نماز باز نگردد الا بکاری حاجتی و هر که در راه خدای وفات رسد خدای تعالی مزد او می فزاید تا که از میان اهل بهشت و دوزخ
حکم کنند جابر روایت کرد که هر که یکروز مرابطه کند در راه خدای تعالی در میان او و دوزخ هفت خندق پدید آورد
فراخی هر خندقی برابر هفت آسمان و هفت زمین ابوسلمه گفت این آیه وقتی آمد که خدای جهاد نفرموده بود و مراد بمصابرت
و مرابطه آنست که مرد خویشتن را موقوف کند جهت انتظار نماز یعنی نمازی که بعد از وی میکند و این تأویل از امیرالمؤمنین علی
روایت کرده اند ابوهریره از رسول روایت کرد که گفت من شما را خبر دهم بآنچه گناهان شما بسترد و درجات شما را رفیع
گفتند بلی یا رسول الله اسباغ الوضوء علی المکاره وضو تمام کردن بر مکاره و کثرة الخطی الی المساجد و از راه دور حاضر شدن
در مساجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة و انتظار نماز کردن بعد از نمازی فذلکم الرباط و گفته اند اصبروا علی بلائی و صابروا
علی نعمائی و رابطوا فی اعدائی و اتقوا محبة سوائی لعلکم تفلحون بلقائی سورة النساء مائة و ستة و سبعون آیة ابی بن کعب
روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که صدقه داده بر هر وارثی که میراث را مستحق شود
باشد و چندان مزد بود او را که آزادی بنده ای بازخرد از بندگی و از شرک بری باشد و از مشیت خدای از آنان باشد که عفو کند خدای
از گناه ایشان و بیامرزد ایشان را این کرده اند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا
رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (margin: علیکم)
یا ایها الناس خطابیست عام و مر جمله فرزندان آدم را شاملست از مردان و زنان و آزادگان و بندگان و کودکان و بعضی
عقلا و دیوانگان از این خطاب بدر نشوند الا بدلیل عقلی و نقلی میگوید ای مردمان حذر کنید از خداوند پروردگار خود
و از عقاب او بترسید و از معاصی او اجتناب کنید آن خدایی که بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم که پدر بزرگ شماست
و بیافرید از وی جفت او را یعنی حوا را در اخبار آمده که خدای تعالی حوا را از بقیه طینت آدم آفرید و جمله مفسران و اصحاب
اخبار برآنند که خدای تعالی آدم را در بهشت بیافرید و مدتی در بهشت بود تنها از تنهایی خویش مستوحش گشت حق تعالی
خواب بر او افکند تا او بخفت آنگه جبرئیل را بفرستاد تا از پهلوی چپ او استخوانی بکشید و از آن استخوان حوا را
بیافرید و ظاهر قرآن دلیل است بر صحت روایت و خلق منها زوجها و بث پدید آورد و پراکنده کرد از ایشان مردان
و زنان بسیار و بترسید از خدایی که بدو از یکدیگر سوال کنید و بارحام و قرابت و خویشاوندی از یکدیگر بخواهید گویی
بحق خدا و بحق خویشی که چنین و چنین کن و چون منصوب خوانند ارحام خوانند معنی آن بود که بترسید از ارحام و صله رحم بجای
آرید و خویشاوندی را مراقبه کنید خدای تعالی درین آیه تحذیر کرد مکلف را از معاصی و تذکیر نعمت خود کرد بر ایشان که خلق
ایشان و امر کرد ایشان را بمراعات و مراقبت جانب خویشان بجای آنکه در آنچه وصیت باشد بزنان و اطفال صغار و
تودد و ترحم و شفقت کردن ایشان را زیرا که از یک نفس اند تا ایشان را بر یکدیگر رحمت بود و شفقت در حق یکدیگر زیاده کنند
و کسی بر کسی تطاول و مفاخرت ننماید و انگاه دیگر باره در آخر آیه برای تاکید تحذیر کرد و گفت ان الله کان علیکم رقیبا
که خدای تعالی بر شما رقیب و نگهبانست و هر چه میکنید می بیند و میداند وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا
الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا الحوب قال

گفتند این آیه در حق مردی آمد از غطفان که مال بسیار از پسر برادرش بدست او بود و کودک یتیم بود چون بالغ شد طلب مال
پدر کرد عم مال بدو نداد بحکومت بنزدیک پیغمبر آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد چون مرد بشنید گفت اطعنا الله واطعنا الرسول
نعوذ بالله من الحوب الکبیر و مال باز داد و رسول گفت که هر که او نفس خود از بخل نگه دارد و بر طاعت خدای اراده چنانکه این مرد
بهشت فرود آید چون آن مال بستد در سبیل خدای نفقه کرد رسول گفت ثبت الاجر و بقی الوزر مزد ثابت شد و وزر ماند
گفتند یا رسول الله دانیم که مزد چرا ثابت شد برای آنکه مال در راه خدای صرف کرد اما چگونه وزر و وبال بماند گفت مزد ثابت
شد مر این غلام را و وزر بر پدرش ماند خدای تعالی این آیه خطاب کرد با اوصیا و امر میکند اولیای یتیم را و میگوید که مالهای یتیمان بیتیم
دهید و یتیم آنست که بالغ نبود لقوله لا یتم بعد الحلم و این جایگاه مراد بالغانند یعنی چون بحد بلوغ رسیدند مالهای ایشان بایشان
دهید و این بر سبیل توسع و مقاربت گفت آنانکه قریب العهد باشند بیتیم چنانکه گفت فالقی السحرة ساجدین ایشان ساحر بودند
مومن بودند برای مقاربه حال ساحر خواند ایشانرا که این صفت ایشانرا ثابت نام شده بود آنگاه گفت پلید را با پاک بدل
مکنید یعنی حرام را بحلال بدانکه مالهای ایشانرا که بر شما حرامست برگیرید و مالهای خود را که حلالست بجای آن بنهید و گفته اند مراد
آنست که ایشانرا عادت بود که آنچه بهتر بود برگرفتندی و بترها بجا بنهادندی و مالهای ایشان با مالهای خود مخورید یعنی حرام با حلال
مخورید ترک حرام گیرید بحلال خود قانع شوید که مالهای ایشان با مالهای خود خوردن گناهی سخت بزرگست و بزه عظیم وان خفتم
الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث وربع فان خفتم
الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الا تعولوا واتوا النساء صدقاتهن نحلة
فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا در سبب نزول این آیه مفسران اختلاف کرده اند گفت
که از عایشه پرسیدم تفسیر این آیه گفت در یتیمی باشد که در حجره مردی بود و آن یتیم چون بالغ شود مرد خواهد که او را بزنی کند بدون
مهر المثل او حق تعالی نهی کرد از آنکه او را نکاح بندد الا بمهر المثل آنکه با او هر چه خواهد جمع کند از زنان تا تمامی چهار و این در روایات
اصحاب ما آمده است و گفتند این آیه متصل است بقوله و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم الآیه بعضی دیگر گفتند
مراد آنست که ای آنانکه اولیا و پرستارانید یتیمان را در حجره شما اند اگر ترسید که چون ایشانرا عقد بندید و بزنی کنید در حق ایشان
عدل کرده نشود نکاح ایشان رها کنید و از دیگران آنچه خواهید زن کنید از یکی تا چهار اگر نیز بترسید که عدل نکنید یکی اختیار کنید
یا بر آنکه مالک شده دستهای شما یعنی بر پرستاری قناعت کنید عکرمه گفت در جاهلیت اسلام حصر نبود عدد زنانرا که نکاح
بستندی برای ایشان مزدی کرده زن داشتی و بیشتر چون مال او وفا نکردی دست بمال یتیم کردی که در حجر او بودی و در آن کردی و آن خرج
کردی خدای تعالی زنان نهی کرد ایشانرا و قصر فرمود بر چهار زن و سبب آنکه خدای تعالی حصر فرمود بر عدد و چهار زن آن زنان تنها
بودند بعضی دیگر گفتند تحرج کردندی از مالهای یتیمان و تحرج نکردندی از نکاح زنان چندانکه بودی بعد القصد علی الاربع خدای تعالی
این آیه فرستاد گفت اگر میترسید که عدل نتوانید کردن در یتیمان یعنی خدای شما را نهی کرد از خوردن ایتام اکراه زنان میترسید
خدای تعالی نهی کرده است شما را بیش از چهار زن نکاح کردن از خدای بترسید و بیش از چهار زن نکاح مکنید بخواهید از
شما را خوش می آید از زنان دو یا سه یا چهار و او بمعنی او باشد زیرا که اجماعست که نه زن جز پیغمبر کسی را روا نیست و حلال نیست از وی
خبر کرده که قیس بن الحرث گفت من پیش از نزول آیه هشت زن داشتم چون آیه آمد گفتم یا رسول الله هشت زن دارم چگونه کنم
گفت چهار را نگاه دار و باقی را رها کن بخانه رفتم و یک یک را پیش میخواندم از ایشان چهار که فرزند داشتم اختیار کردم و باقی را

رها کردم آنگاه حق عز و جل فرمود که پس اگر میترسید که عدل نتوانید کردن و انصاف نتوانید نگاه داشتن در میان این چهار زن یکی
یا بر پرستاری قانع شوید اگرچه اضافه ملک بحقیقت با جمله بود و لیکن برای آن تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود
و تصرف در اغلب بدست رود است کنند آنگاه گفت که آن یعنی اختیار یکی یا پرستاری کردن نزدیکتر بود بدانکه جور نکنید و از
راه حق بگنبید و گفته اند درویش نشوید آنگاه خطاب کرد شوهرانرا کلبی گفت و جماعتی مفسران که خطاب با اولیای زنانست
چون ایشان در قبیله کسی را دختری دادندی مهر بستدندی چیزی باو ندادندی از قلیل و کثیر و اگر غریبی دادندی بر شتری او دادندی آنجا فرستادی
و اگرچه بیش از آن بیشتر بودی او را خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و گفت که مهر حق ایشانست بایشان باید داد و بعضی گفتند خطاب
شوهران را بود بظاهر آیه و اقتضای نحن میگوید که کابین زنان که ایشانرا بدان عقد کرده اید بدو دهید ابو عبیده گفت من طیب نفس
مهنا صهیب روایت کرد از رسول که گفت هر که او را بی استاند از زن که می ستاند عزم کند که باز ندهد او دزد است و آنکس
که زنی کند بر مهری و عزم کند که مهر باو ندهد زانی است آنگاه گفت اگر چنان باشد که این زنان دل خوش کرده از آن کابین بطیب
نفس بشما دهند شما را حلال است بخورید نوش و گوارنده باد شما را مغیره بن شعبه از امیرالمؤمنین علی روایت کرد که گفت
چون یکی از شما را رنجی باشد باید که سه درم از صداق زن بخواهد و بدان انگبین بخرد و با آب باران بیامیزد و بخورد تا جمع کرده باشد
میان هنیئا و مریئا و شفا و برکت لقوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا و قوله و شفاء للناس و قوله و انزلنا من السماء ماء مبارکا ولا
تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما و ارزقوهم فیها واکسوهم وقولوا لهم قولا معروفا
خلاف کرده اند در آنکه این سفیهان که اند خدای تعالی نهی کرد از دادن مال بدیشان بعضی گفتند که زنانند حضرمی گفت
که این آیه در حق مردی آمد که او مالی داشت بزن می داد او تلف کرد خدای تعالی این آیه بفرستاد و زنان از جمله سفیهان
دلیل این تاویل قول رسولست خلقت النار للسفهاء و السفهاء النساء و گفت دوزخ از برای سفیهان آفریده شد
بگفت آنکه گفت سفیهان ما زنان سیاه و ملیح و فصیح زبان بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله در حق ما خیری بگوی که
هر شر که بود گفت ما را سفیه خواندی گفت من نخواندم خدا خواند که ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله ما را ناقص
خواندی گفت ناقص نباشید که در ماهی چند روز نماز نکنید آنگاه گفت کفایت نیست شما را که چون یکی از شما بار گیرد چندانی
مزد بود او را که کسی خود را در راه خدای باز بندد برای جهاد با کافران چون بار بنهد او را مزد شهیدی بود که در خون بگردد آنگاه او را
راه خدای چون کودک را شیر دهد بهر جرعه چندان مزد باشد که یکی از فرزندان اسمعیل را که برده کرده باشند آزاد کرده باشد
آنگاه گفت چون بخواب شود هر شبی که چشم از خواب باز کند همچنان باشد که بنده از فرزندان اسمعیل آزاد کرده باشد آنگاه گفت
این ثواب در اعواض مومنات خاشعات صالحات صابرات را باشد که کفران نکنند زن برگشت و میگفت فضل عظیم
اگر این شرایط نبودی ابن زید گفت مراد فرزندانند بالغند سعید جبیر گفت مراد مال یتیم است که در دست تو باشد خدای تعالی
گفت باو مدهید تا که بالغ شود و معنی آیه نیست که مالهای شما بزنان یا یتیمان یعنی مالهای یتیمان که در دست تصرف شماست
از مالهای که خدای تعالی قوام شما بدان کرده است ضحاک گفت برای آتش قوام خواند که قیام اعمال خیر او باشد چون حج
جهاد و اعمال خیر و روزی دهید ایشانرا یعنی نفقه کنید بر ایشان در آن مال فیها گفت و منها نگفت تا معلوم شود که آن در مال
روا بست و جامه کنید ایشانرا یعنی آن مال که نفقه ایشان بر شما واجب بود در مالهای ایشان و بگویید ایشانرا گفتار نیکو یعنی
ایشانرا وعده نیکو دهید و سخن نرم و خوش گویید که دل ایشان بدان خوش شود زجاج گفت بنفقه

اموالهم

کسوه کار دین ایشان را بیاموزید و در آیه دلیل است که یتیم محجور باشد و اگرچه بالغ باشد و از رشدی نرسند وابتلوا الیتامی
حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا تاکلوها اسرافا وبدارا ان یکبروا
ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم
فاشهدوا علیهم وکفی بالله حسیبا گفته‌اند این آیه در حق ثابت بن رفاعه آمد و در عمش چون رفاعه فرمان یافت و
ثابت طفل در حجر عم بود بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله پسر برادرم طفل است ثابت و در حجر منست مرا از مال
او چیزی باشد و مال وی کی باید داد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ابتلوا و امتحان کنید ای آنکه یتیمان در حجر شما اند یتیمان را
و اموال ایشان مراقبه کنید تا آنگاه که بآنجا رسند که قوت و صلاحیت خلوت زنان در ایشان مشاهده کنید و ایشان
ببلاغت رسند و ابتلا چنان باشد که دل کودک بکمایه تفقد باو دهید تا او هم بخرج کند خود اگر بترتیب نیکو خرج کند چنانکه پسندیده
باشد مال او باو دهید که او رشید است و اگر نه نگاه دارید که رشد پیدا شود و اگر دختر بود پاره پنبه بخرد از بهر او و کاری که زنان
دست وی را فرماید و بنگرد در کار او و اگر در رشدی باشد مال او بدهید و اگر نه نگاه دارید تا رشد او پیدا شود پس اگر شما از ایشان
رشدی و عقلی و صلاحی بینید در دین و حفظ و نگهداشت بدیشان دهید مالهای ایشان آنگاه خطاب کرد با اولیای یتیمان و گفت
مخورید مالهای ایشان باسراف پیدا و ناحق چندانکه ایشان بزرگ شوند و مال بدست خود گیرند و هر که توانگر باشد باید که
تعفف کند و از آن اجتناب نماید و باید که بسیار آن طمع نکند و هر که فقیر و درویش باشد باید که از مال ایشان
نخورد الا که بمعروف و نیکوئی خلاف کرده‌اند تا بر چه وجه روا باشد درویش را مال یتیم خوردن بعضی گفته‌اند که بر سبیل
قرض و این هم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند حسن بصری گفت و جماعتی دیگر از مفسران گفته‌اند که درویش را
روا باشد که بمقدار سد جوع و عورت پوشش برگیرد و برو قضا نبود و گفته‌اند که اجره مثل واجب باشد او را و گفته‌اند که مقدار
اجره مثل برگیرد و این از عایشه و عبدالله عباس روایت کرده‌اند و مراد بمعروف مقدار روا اندازه و قاعده است بعکس
آنکه گفت ولا تاکلوها اسرافا از اسراف خوردن نهی کرد و بقصد و میانه رخصت داد و آنگاه گفت چون از ایشان رشد بینید
و خواهید تا مال ایشان دهید گواه برگیرید تا در دعوی ایشان بر شما تهمت نشود و از تهمت دور باشید و کسی بر شما طعنی نکند
و گفته‌اند آنچه بر سبیل قرض گرفته باشید چون با ایشان دهید گواه برگیرید و خدای عز و جل بسنده است مکافی و مجازی
للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون
مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا سبب نزول این آیه آن بود که اوس بن ثابت الانصاری وفات
یافت و زنی بگذاشت و دو دختر و دو پسر عم مال برگرفتند و هیچ بزن و دختر ندادند از آنکه در جاهلیت زنان و دختران و
کودکان را میراث نمیدادند بکسی میدادند که ایشان حرب توانند کرد و سواری توانند زن اوس برخواست و بنزدیک
رسول آمد و گفت یا رسول الله اوس بن ثابت وفات یافت و دو دختر رها کرد و من ضعیفه‌ام و چیزی ندارم و او مال
بسیار رها کرد و دو پسران عم او مال برگرفتند و چیزی بفرزندان او ندادند و ایشان پی برکنند و در پیش من مانده اند
ایشان را بخواند و این حدیث با ایشان باز راندند ایشان گفتند یا رسول الله ایشان بر اسب نتوانند نشست و در
نکاهی نتوانند کرد ما را چیزی باید داد و رسول گفت باز گردید تا خدای چه فرماید در کار شما ایشان باز گردیدند خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت مردان را یعنی پسران را نصیب هست از آنچه مادر و پدر و خویشان بگذارند و زنان را نصیبی است

ازانکه

ولیقولوا

ازانکه مادر و پدر و خویشان بگذارند اندکی یا بسیاری مال ایشان نصیبی مقدور و ثبت و معین و مقدار نصیب ایشان در آیه یوصیکم
الله تعیین کرد و این آیه دلیل است بر آنکه تاخیر بیان از وقت خطاب جایز است چون این آیه آمد رسول ایشان را بخواند و ثمن
داد و باقی بدختران واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم
قولا معروفا ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله ولیقولوا قولا سدیدا
مفسران گفته‌اند و خلاف کرده‌اند تا این آیه منسوخ است یا نه نزدیک اصحاب ما این آیه محکمست و این قول عبدالله عباس و
سعید جبیر و حسن بصری و غیر ایشان است از مفسران این امر وجوب نیست معنی آیه این است که چون حاضر شوید بقسمت کردن
میراث خویشان و نزدیکان یتیمان و مسکینان ایشان را نیز از آن مال نصیبی دهید بر سبیل طعمه و بگوئید ایشان را گفتاری نیکو و
گفته‌اند و بعضی آنست یعنی ایشان را چیزی دهید از آن مال و بگوئید در حق ایشان گفتاری نیکو یعنی عذری خواهید و دعا
ایشان را بدانکه گوئید عافاکم الله و اغناکم و حمل بر ظاهر میتوان کرد و پس اولی این بود برای آنکه جمع میان هر دو مستقیم نیست هم چیزی
و گفتاری نیکو هم بگویند یا بعضی را چیزی بدهند و بعضی را گفتار نیکو بگویند اندر شو آنها که بزرگ و بالغ باشند خطاب فارزقوهم با
ایشان باشد چیزی از نصیب خویش بدیشان دهند و آنها که خرد باشند ولی ایشان گوید این مال یتیمان است درین تصرف نتوانم
کرد اگر مرا بودی بدادمی عافاکم الله و اغناکم و گفته‌اند این آیه در وصیت است آنگاه حق جل و علا گفت ولیخش الذین
از آنچه مرد در وصیت اجحاف و اسراف میکند بر ورثه و از ثلث تعدی میکند و گفته‌اند این آیه در حق کسانی آمده است که بر بالین محتضر
حاضر شده باشند و او را گویند خویشتن را باش و کار خود بساز و آنچه داری بر خود ایثار کن خدای تعالی کار وارثان تو کفایت
کند فلان را چندین ده و فلان را چندین تا جمله مال مستغرق کند خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت باید که از خدا بترسند آنها
که این سخن میگویند و این فعل میکنند اگر ایشان را وفاتی باشد و فرزندان طفل و ضعیف بازگذارند بورثه این سخن همان خواهند
همان اندیشند که بفرزند خود دوست دارند باید که از خدای بترسند و سخن نیکو و بصواب و صلاحست گویند برای این رسول نهی
کرد سعد را از آنکه وصیت کند بیشتر از ثلث و گفت الثلث والثلث کثیر انک ان تدع ورثتک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة یتکففون الناس ان الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا مقاتل بن حیان گفت که این آیه در حق مردی آمد
از غطفان نام او مرثد بن زید برادرش بمرد و طفلی بماند و طفل در حجر او بود و مال بر دست او مال را بخورد خدای تعالی این آیه فرستاد
در حق و تهدید کرد او را اگرچه آیه در حق شخصی معین آمد اما هر که با او مشارک بود در آن فعل میراث میبرد و گفت بدرستی که آنکسانی که مالهای
یتیمان بظلم بخورند الا آنچه بر سبیل قرض یا اجره مثل برده باشند چون اولیا باشند بحقیقت خوردن آن مال چون خوردن آتش است
پس ایشان در شکمهای خود آتش میخورند یعنی چیزی میخورند که خوردن آن سبب خوردن آتش شود ایشان را خواهد بود ابوسعید خدری گفت روز
قیامت خورنده مال یتیم را برانگیزند و آتش از دهن و چشم و گوش او بیرون آید چون کسی که شکم او پر از آتش باشد و این جماعتی باشند
فرشتگان که او خورنده مال یتیم است و زود بود که ایشان یعنی خورندگان مال یتیم با آتش دوزخ شوند یوصیکم الله فی اولادکم
للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک وان کانت واحدة
فلها النصف بعضی از مفسران گفته‌اند سبب نزول این آیه آن بود که در دست مردی قوت بردی میراث مرد از او دهمی نزدیک
و کودکان نه دادندی خدای تعالی این آیه فرستاد و حکم کردن جاهلیت باطل کرد و روایت جابر عبدالله انصاری گفت این آیه در باب
من آمد و گفت من بیمار بودم و بیمارپرسی حضرت رسول با بالین من آمد گفت ای جابر و من بیخود شده بودم پاره‌ای آب طلبید و بر من

من پیش آدم و گفتم یا رسول الله چه فرمایی در ترکه خود بیای او رسول صلعم هیچ نگفت خدای تعالی آیه فرستاد و عطا گفت سعد بن ربیع
با حد کشته شد او زنی داشت و دو دختر و برادری برادر او جمله مال بگرفت و چیزی بدان دختران نداد زن او بشکایت پیش رسول آمد رسول گفت
باز گرد باشد که خدای در حق شما حکمی کند برفت و پس از آن باز آمد و شکایت کرد و بگریست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت وصیت
و امر میکند شما را خدای و وصیت از خدای ایجاب باشد و وصیت میکند شما را در کار فرزندان شما چون شما را وفات رسد میفرماید
که از ترکه شما یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را پس اگر این وارثان و زنان که باز مانده اند از مادر و پدر رفته اند دو زیاده باشند
یعنی سه باشند یا بیشتر نصیب ایشان باشد دو ثلث از ترکه یعنی چهار دانگ جمع باشند و اگر دو باشند نصیب ایشان هم چهار دانگ
بود و بعضی دیگر گفته اند که باجماع معلوم شد و گفته اند که از آیه معلوم شد و این قول معتبر است گفت اول پسری و دختری باشد چون دختر
باشد پسر را چهار دانگ بود و دختر را دو دانگ چون نصیب یک دختر منصوص قرآن و اصل مسئله ثلث افتاد چون دو شوند و ثلث باشد
ایشان را و اگر دختر یکی باشد او را نیمی بود از اصل ترکه و اگر وارث دیگر نبود باقی برو رد کنند آیه و لابویه
مما ترك
لكل واحد منهما السدس ان كان له ولد فان لم يكن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان كان له اخوة
فلامه السدس من بعد وصية يوصي بها او دين آباؤكم وابناؤكم لا تدرون ايهم اقرب لكم
نفعا فريضة من الله ان الله كان عليما حكيما مادر و پدر را هر یکی را از ایشان دانگی بود یعنی شش یکی بود از آنچه
بگذارند اگر او را فرزندی باشد و اگر او را فرزند نباشد و وارثان او پدر و مادر باشند مادر را دو دانگ و باقی پدر را
باشد پس اگر او را برادران باشند مادر را دانگی باشد و باقی پدر را و اگر چه پدر نبود برادران مادر را حجب کنند بمذهب اهل البیت
و بروایتی دیگر حجب کنند دانگی بفرض گیرد و باقی برد و اول ظاهرتر است و این برادران باید که دو باشند پدری و مادری یا یک
و دو خواهر یا چهار خواهر و یک قول ابن عباس آنست که تا سه نباشند برادران حجب نکنند حکم بظاهر آیه میکنند فان کان له
اخوة و اقل جمع سه باشد و این قول شاذ است قتاده گفت برادران حجب کنند مادر را از برای معاونت پدر حجب میکنند
برای آنکه پدر را قیام باید کرد بنفقه و کسوه ایشان و امر تزویج ایشان و این علت در اخبار اهل البیت روایت کرده
و این دلیل کند بر آنکه برادران که از جهت مادر باشند حجب نکنند و این سهام بصاحب انصبا میدهند بعد از آنکه وصیت را
بگذارند و دین او ادا کنند گفته اند تقدیم وصیت بر دین برای آنست که وصیت عادت در حق هر کس باشد و دین ممکن
نباشد پس چنانست که وصیت بجای ثبوت و حصول نهاد و دین بجای شک حق سبحانه و تعالی از آن عجب میجان میکند
تفاوت انصباء آنکه نصیب مادر و پدر کمتر است از نصیب فرزندان و گفت پدران شما اند و پسران شما اند ندانید که
کدام از ایشان بشما قریب تر و نزدیکتر است مجاهد گفت مراد آنست که شما ندانید که نافعتر است در دین از ایشان که پدران
یا پسران شمایند شما را بعضی دیگر گفته اند که مراد اینست که پدر را نفقه فرزند واجب باشد چون محتاج بود و فرزند را نیز نفقه پدر واجب
باشد پس ایشان را نصیب دانسته و لیکن شما ندانید که حاجت کرا باشد بصاحبش از ایشان و گفته اند شما ندانید که کی باشد که
پیش از صاحبش بمیرد از جهان تا میراث او برد او در تمنای مرگ یکدیگر میکنید از برای میراث و این سهام هر یکی را خدای عز و جل
پدید کرده است و فریضه کرده است خدای تعالی داننده درست کار و درست گفتار است ولكم نصف ما ترك ازواجكم
ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن من بعد وصية يوصين بها او دين
ولهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد فان كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد

وصية

وصية توصون بها او دين تقدیم تعالی در آن آیه چنان کرد که میراث بجهت نسب گیرند و در این آیه ذکر آنها
میکند که میراث از جهت سبب گیرند میگوید که شما راست که مردانید نیمه آنچه زنان شما بگذارند از ترکه اگر ایشان را فرزند
نباشد و اگر ایشان را فرزند باشد اگر از شما بود و اگر از غیر شما از آنچه ایشان بگذارند دانگی و نیم بود و آنکه گفت زنان
بود از آنچه شما بگذارید که شوهران ایشانید چون شما را فرزند نباشد دانگی و نیم و اگر شما را فرزند باشد ایشان را بود از ترکه
شما [illegible] از اصل مال [illegible] کفن کنند پس انگاه اگر چیزی بماند قضای دین کنند
وصیت بجای آورند و انگاه آن مال که بماند میان وارثان قسمت کنند وان كان رجل يورث كلالة او امرأة وله
اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث من بعد
وصية يوصى بها او دين غير مضار وصية من الله والله عليم حليم و اگر مردی که از و میراث گیرند
کلاله باشد یا زنی را که از و میراث گیرند کلاله باشد و او را یعنی هر یکی را از این مرده و زن برادری یا خواهری یا مادری باشد
این تخصیص باجماع اهل البیت است پس هر یکی را از ایشان دانگی بود که شش یک باشد شعبی گفت از ابوبکر پرسیدند
که کلاله چه باشد گفت بگویم اگر صواب باشد از خدای بود و اگر خطا باشد از من و خدای از آن بری بود هر وارثی که نه
پدر بود و نه فرزند چون عهد عمر رسید عمر را پرسیدند گفت من شرم دارم که مخالفت ابوبکر کنم همان گویم که او گفت طاوس
گفت ما دون الولد امیر المومنین علی علیه السلام گفت برادران و خواهران باشند از مادر و پدر و آنانکه در این آیه ذکر کرد
از مادر باشند و آنانکه در آخر سوره ذکر کرده است از پدر و مادر باشند یا از پدر بر این جابر ناصر اخبار ناپس اگر بیشتر
یکی باشند چند آنکه باشند ایشان با یکدیگر شریک باشند در ثلث یعنی در دو دانگ و باقی کلاله پدری را باشد
اگر شوهر یا زن مزاحمت کنند نقصان بر کلاله پدری در شود نه بر کلاله مادری و اگر کلاله پدری و مادری جمع شوند مادری را اگر یکی
باشد دانگی بدهند و اگر دو باشند یا زیاده دو دانگ بدهند میان ایشان این دو دانگ بسویت قسمت کنند مرد را
بر زن تفضیل نکنند و باقی را بکلاله پدری و مادری دهند و میان ایشان للذكر مثل حظ الانثيين قسمت کنند این سهام
دهند بی آنکه یکی را از ایشان ضرری رسانند و گفته اند که معنی غیر مضار اینست که اضرار ورثه نکنند بدانکه بدینی اقرار کنند
کسی را بر و دینی نباشد یا از ثلث در وصیت تجاوز کنند وصیتی و فرضی از خدا است و خدای تعالی داناست باحوال بندگان
و بردبار است از ایشان تعجیل نکند بعقاب از آنکه تعجیل آنکس کند که ترسد که فایت خواهد شد و در این آیه دلیلست
بر آنکه فاطمه زهرا وارث رسول بود و مستحق میراث او بود از آنکه خدای تعالی گفت يوصيكم الله في اولادكم علی العموم و گفته است
و اتفاق است که اول مخاطب بخطاب رسولست باتفاق فاطمه دختر او است و در هیچ از یده خلاف نبوده اند و دیگر
وان كانت واحدة فلها النصف و تخصیص عموم بخبر واحد روا نبود و آنکه دعوی کردند که رسول گفت نحن معاشر الانبيا
لا نورث ما تركنا صدقة خبر واحد است با او تخصیص قرآن نتوان کرد قوله تعالی تلك حدود الله ومن يطع الله و
رسوله يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها وذلك الفوز العظيم این حدهای خدا
یعنی تفصیل خدا اینست مراین سهام را از برای وارثان و قسمت او کرده است هر که در این بنهد و از این حد و فرمان خدا
و رسول او فرمان برد و طاعت دارد او را در بهشتها برد که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد در آنجا همیشه
خالد و جاوید باشند و آن فلاح و ظفر بزرگست باضافت با امور دنیا و منافع که معتاد و معهود است مارا ومن يعص الله

ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها وله عذاب مهین وهر که عاصی شود در راه خدای تعالی
کند خدای را و پیغمبر او را در آنچه فرموده از فرایض و مواریث و اموال یتام چنانکه ذکر آن از پیش رفت و از آن حدود که خدای تعالی
وعده داده تعدی و تجاوز کند او را در آتشی برد که همیشه در آنجا ماند و او را عذابی بود مقرون با استخفاف و اهانت و این
صفت عقاب خدایست مستحق شود از آن عقاب و در این آیه دلیلی نیست بر آنکه فاسق معاقب باشد و عقاب منقطع
نشود از بهر آنکه حدود لفظ جمع است و عمومست او را باید دلیل تخصیص نتوان کردن و هر کس که از حکم خدای عز و جل تعدی
کند کافر باشد و کافر را محال معاقب بوده در یاد و دیگر آنکه لفظ من مشترکست میان عموم و خصوص چه منکر باشد آنرا که این آیه
مخصوص باشد بکافران دون فاسقان اهل صلوة ایشان که معتزله اند از آیه تابت را اخراج میکنند چرا نشاید که اخراج
کنند آنرا که عفو خدای ایشان را دریافته بود اگر مسلم شود که من جز عموم روا نبود تخصیص این عموم ادله هست از جهت عقل و
جمع سمع از آیات ارجا مثل قوله تعالی ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و نظایر این نیز لفظ خلود در لغت فایده تأبید نمیدهد چه حق
تعالی بلعم باعورا را گفت اخلد الی الارض و معلومست بضرورت که در زمین مخلد نماند پس خلود عبارت باشد از طول مدت
از تأبید و بعد احکم **واللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان
شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا واللذان یأتیانها
منکم فآذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما** و آن زنان که ایشان فاحشه
و ناشایستی و زنا کنند از زنان شما یعنی آنکه آزادند بدیشان چهار گواه مؤمن عادل برگیرید اگر ایشان گواهی دهند بر
زنان حکم ایشان آنست که ایشان را در خانهای خویش باز دارید و حبس کنید عقوبت ایشان را تا آنکه ایشان در خانها متوفی شوند
یا خدای تعالی جل جلاله در حکم ایشان طریقی و راهی پیدا کرده اند و این سبیل و راه نکاحست که بدان از سفاح و زنا مستغنی شوند
و گفته اند که حدست و این در اول اسلام بآیه الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة منسوخ گشت و چون این
آیه آمد پیغمبر گفت خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا انگاه حق تعالی فرمود که آن دو شخص یعنی از زن و مرد که این فاحشه کنند ایشان را رنجانید
و مذمت میکنید ایشان را اگر باز گردند از آن و توبه کنند و عمل بد خود را باصلاح آرند از ایشان اعراض کنید و دست از بد
سرزنش ایشان بدارید که خدای تعالی توبه پذیرنده و مهربانست چون توبه کنند گناه ایشان بیامرزد و بر ایشان رحمت کند
قوله تعالی **انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب
الله علیهم وکان الله علیما حکیما ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم
الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما**
انگاه بیان کرد که توبه کدامست و توبه که قبولست و توبه که قبول نیست گفت که خدای توبه قبول کند و پذیرد
از آنکسان که ایشان عاقل و دانا باشند ارتکاب قبایح بکنند و متابع شهوت نشوند چون گناه کنند خود را در یابند
پیش از آنکه در توبه بر ایشان در بسته شود و چنگ اجل بر گلوی ایشان بگیرد با خدای گردند و توبه کنند خدای تعالی توبه ایشان
قبول کند و همیشه خدا دانا و درست کار و درست گفتار بوده است و باشد و زمانی قریب قبل حضور اجل باشد
ابن عباس گفت پیش از آنکه سلطان اجل پدید و نازل شود انگاه گفت توبه نیست کسانی را که ایشان بدی و ناشایست
کنند و از آن باز نگردند و توبه نکنند تا آنگاه که مرگ بدیشان حاضر گردد و علامات و امارات مرگ را مشاهده کنند انگاه
گویند

گویند ما توبه کردیم نه توبه ایشان قبول بود و نه توبه ایشان که بر کفر بمیرند توبه کافران ایمان و اسلام بود و توبه عاصی ندم و پشیمانی
بر آنچه کرده باشند اکنون از معاصی و تلافی آنچه فایت شده باشد خدای تعالی تسویه کرد میان آنکس که توبه نکند تا وقت حضور
مرگ و میان آنکس که بر کفر بمیرد و گفت ایشانرا ساخته ایم بجهت ایشان عذاب مولم و رنجاننده **یا ایها الذین آمنوا
لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان
یأتین بفاحشة مبینة وعاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا
شیئا ویجعل الله فیه خیرا کثیرا** ابو القیس بن الاسلت چون متوفی شد پسرش محصن ابی قیس جامه
خود را بر زن پدر خود کبیشه بنت معن انداخت یعنی که من وارثم او را از غیری انگاه او را فرو گذاشت و گرد منکر و ندید و نفقه نکرد
ایشان هر دو بر خود بستند و نزدیک پیغمبر آمد آن زن گفت یا نبی الله شوهر من متوفی شد و مرا از وی هیچ میراث نداد
و نیز نکاح بستند که شوهری کنم که مرا نفقه کند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ای آنانکه ایمان آورده اید شما را حلال نیست که زنان
را بمیراث گیرید و ایشان را باکراه با خود نگاه دارید تا بمیرند انگاه میراث ایشان بردارید و منع مکنید ایشان را از شوهر کردن تا بعض
آنچه بدیشان داده اید یا بعضی از ایشان باز ستانید و ایشان را اسطحیس (?) اضرار خویشتن یا از شما باز خرند شما را حلال نباشد
الا وقتی که نشوز و ناسازکاری از جهت ایشان بود و فاحشه و ناشایستی از ایشان ظاهر گردد انگاه شما را روا بود و معذور باشید
در آنکه چیزی از ایشان بستانید و خلع کنید و اگر ایشان با شما زندگانی نیکو کنند ایشان را مرنجانید و با ایشان زندگانی نیکو
کنید و بزبان خوش و گفتار خوش با ایشان معاشرت کنید و بنفقه و کسوه ایشان قیام کنید پس اگر نفس شما ایشان را کاره باشد
و مصاحبت ایشان شما را خوش نباشد باین از ایشان مفارقت مکنید که شاید که آن چیز که نفس شما کاره آن باشد خدای شما
را در آن چیز خیر بسیار داده باشد آنچه شما را صلاح و نیکو تر باشد که عالم بمصالح شما خدایست جل جلاله و عظمت شأنه **وان اردتم
استبدال زوج مکان زوج وآتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا اتأخذونه بهتانا
واثما مبینا وکیف تأخذونه وقد افضی بعضکم الی بعض واخذن منکم میثاقا غلیظا** اعراب
زنی صاحب جمال میدید و زن خود را بفاحشه و ناشایست نسبت میکردند و او را میرنجانیدند تا انگاه که خود را باز خرید خدای
تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت اگر میخواهید که زن خود را رها کنید و زنی دیگر را در عقد آرید آنچه بدان زن اول داده اید مهر او باز
و اگر چه آنچه بدو داده اید مال بسیار باشد اگر او باز ستانید تا ایشان را تهمت بهتان بسته باشید و گناهی ظاهر از ایشان فرا گیرید از او چگونه
دریغ صحبت و خلوت در میان ایشان و شما بوده و ایشان از شما عهدی استوار و پیمان عظیم فرا گرفته باشند ما انکه ایشانرا نیکو بدارید یا بنیکوی
رها کنید و پیغمبر میگوید استوصوا بالنساء خیرا فانهن عوان فی ایدیکم اخذتموهن بامانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله **ولا تنکحوا ما نکح
آباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة ومقتا وساء سبیلا** ابو قیس چون متوفی شد او از جمله
انصار بود پسر او زن پدر را بخواست زن گفت من ترا فرزند خود میشمرم و تو از جمله صالحان قوم خودی پیش پیغمبر روم و با او مشورت
کنم پس نزدیک پیغمبر آمد و او را ازین خبر داد پیغمبر گفت با خانه خود رو تا خدای تعالی چه فرماید و او برفت خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح زن پدر
حرام کرد و نیز گفت نخواهید و نکاح مکنید زنانی که پدران شما بر ایشان نکاح کرده باشند الا آنچه بگذشت و این مبالغه است یعنی که
اگر بگذشت شما را که گذشتگان در نکاح آمده شما را باز آن ایشان حلال نیست چنانکه نکاح کردن ایشان ممکن نیست نکاح کردن آن
کرده اند یعنی زنان پدران شما هم ممکن نیست از آنکه همیشه این قبیح بوده است در دین خدای و دشمنی است و در وی گناه بزرگ است

که خداوندان مروت بودند از این نکاح اجتناب میکردند و این نکاح را نکاح المقت میخواندند و فرزندی که از وی متولد شدی او را مقتی
نام می‌نهادند انگه گفت وساء سبیلا یعنی بد راه و طریقی است این نکاح که نکاح زنان پدران است حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ
بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ
وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ
بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ
مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا حرام کرده شد بر شما
نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما و خواهرزادگان شما و خواهران پدران شما و خواهران مادران شما و دختران برادران شما و دختران خواهران
شما و مادران شما آنها که شیر داده‌اند یعنی از جهت رضاع و خواهران شما هم از جهت رضاع و مادران زنان شما و دختران زنان شما آنانکه در حجر شما اند
از آن زنانی که با ایشان دخول کرده باشید پس اگر دخول نرفته باشد بزه نباشد در خواستن ایشان و زنان پسران شما آنانکه از صلب شما اند
نه آنکه به پسری گرفته باشید و جمع کردن میان دو خواهر در نکاح این همه بر شما حرامست انگه گفت الا ما قد سلف یعنی آنچه گذشت معفوست
سران مرده و بازگردید که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد و برحمت خویش بهشت برد وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ
غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ
بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا و همچنین حرامست بر شما زنان شوهردار و احصان بر چهار وجه بود یکی …
چنانکه گفت والمحصنات من النساء دوم با اسلام کقوله فاذا احصن فان اتین بفاحشة سیم عفت والذین یرمون المحصنات چهارم
تزویج والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب انگه گفت الا ما ملکت مگر آنچه دست شما مالک آن شد یعنی اگر کسی کرده باشید و زنان کافر را
غارت آورده و شوهران ایشان زنده مانده باشند بر شما حلالست مقاربت ایشان … انگاه گفت
این تحریم و تحلیل کتاب خداست بر شما او نوشت و واجب کردانید شما را از قبل خبری نیست و حلال کردانید شما را آنچه دون این است
این چهارده از جهت نسب و سبب بنزدیک شافعی جمع کردن میان زن و عمه او و خاله او حرامست و تمسک بدان حدیث میکند
که لا ینکح الرجل المرأة علی عمتها و علی خالتها و بنزدیک اصحاب ما روا است که بر سر عمه و خاله در آرند چون عمه و خاله بدان رضا دهند
چون رضا داده‌اند پس زن اختیاری ایشان را نباشد و این حدیث از جمله آحاد است و باخبار تخصیص عمومات قرآن نتوان کرد انگاه گفت
و حلال کرد شما را که طلب با مالهای خود زنان را بر وجه عقد نکاح که مهر ایشان بدهید یا بر وجه ملک یمین که بهای ایشان بگذارید تا محصنین
باشید و از زنا و حرام خود را دور دارید و مسافح زانی بود و سفح ریختن آب است بر سبیل فساد پس انگاه گفت و آنکه با ایشان متعه کنید
و از ایشان تمتع گیرید بنکاح مزد ایشان بدهید که واجبست و فریضه بر شما مزد ایشان … و در اول اسلام نکاح متعه حلال
بود هیچ خلاف نیست این آیه دلیل است بر حلال بودن نکاح متعه جماعتی گفتند این آیه منسوخست و در بعضی اخبار می آورده اند …
… ناسخ قرآن نباشد پس این آیه محکم است نه منسوخ و مذهب اهل البیت و عبدالله عباس و ابن مسعود و سعید جبیر و ابی بن کعب
است و در مصحف ابی و ابن مسعود چنین است فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن حبیب ثابت گفت عبدالله عباس
مصحفی بمن داد گفت این مصحف ابی است در وی همچنین نوشته بود گفتم ما چنین نخوانیم گفت والله که الله چنین فرو فرستاده است … گفت عمران حصین
… از نکاح متعه رسید نگفت تحلیل آن آیتی محکم از خدای فرود آمده و هو قوله فما استمتعتم به منهن و هیچ آیه نیامد که آن را نسخ کند و ما از



رسول این نکاح کردیم چون رسول فرمان یافت ما را از آن نهی کرد پس این مرد برای خود چیزی گفت ما بقول او قول خدا و رسول را
نگیریم حکم گفت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب شنیدم که گفت لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی اگر عمر نهی نکردی از متعه کس زنا نکردی
الا بدبختی و در خبر است که یکروز عبدالله زبیر در مسجد نشسته بود و سخن میگفت عبدالله عباس از در درآمد و او مکفوف شده بود گفت …
… عبدالله عباس گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب بصائرکم خدای تعالی اگر ما را چشم سر بستده است باری
بصیرت باز گرفته است و بنشست عبدالله زبیر با او در حدیث متعه آمد و در آن طعن زد تا عبدالله عباس …
عبدالله عباس گفت برو از مادر خود بپرس که تو از آن نکاح آمده … با جماعتی بودیم در راه میرفتیم … پدرت
رغبت افتاد که او را بزنی کند و او گفت من نکاح دوام نکنم … آنچه بود او را بزنی کرد … معلوم
آبستن شد و ترا بزاد و تو از متعه زاده … گفت هیچ بزه نیست بر شما در آنچه تراضی بود میان شما در
عقد بعد از انقضای مدت بعقد جدید و مهر نو … و مراد با اجور مهورست و مهر را اجر خوانند برای آنکه در برابر نفع افتاده است
حسن بصری گفت معنی آنست که بزه نیست بر شما در آنچه تراضی بود میان شما از پس تعیین و تقدیر مهر از زیاده و نقصان و حط و هبه
تا خیر و تاجیل … خدای عالمست بمصالح شما و هر حکم کند از روی حکمت
و صواب کند وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ
الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ
مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا
عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
میگوید که هر که شما را ملک چیزی نباشد و دست رس آن ندارد از مال و توانگری که بخواهد و زن کند زنی از زنان پارسا و آزاد
باید که از آن کنیزکان که دست شما مالک آن شد از کنیزکان در نکاح خود آورد و بخواهد ایشان آنرا که مؤمن باشد عبدالله عباس گفت
کسی استطاعت آن دارد که حره عقد کند روا نباشد او را که کنیزک اختیار کند و این مذهب شافعی است و بنزدیک اصحاب ما
آنست که عقد پرستار نکنند و اگر عقد کنند درست باشد الا آنکه ترک اولی و استحباب کرده باشد اگر کسی زنی آزاد دارد و خواهد که پرستاری
عقد کند عقد موقوف بود با جازت زن آزاد و حق تعالی در پرستار قید ایمان کرده و باز نمود که بحقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشید
برای آنکه ایمان تصدیق و اعتقاد دلست و شما را بر آن اطلاع نباشد خدای تعالی عالمترست با ایمان شما و شما همه از یکدیگر بید و همه از
یک اصل و نسبید … باشد که پرستاران بنزدیک خدای بهتر بود از آزادان و ثواب ایشان بیشتر بود … آن میدهد
که دست رس آن ندارند که زن آزاد خواهند انگاه گفت بخواهید ایشان را بدستوری خداوندان ایشان یعنی با ایشان مهر و بهای ایشان
یعنی بخداوندان ایشان از بهر آنکه ایشان ملک چیزی نشوند و هر منافعی که حاصل شود از بنده خواجه او را بود بالمعروف یعنی
یعنی بدان قرار که عقد بر آن بسته باشد بی نقصان و مطل و عشرة محصنات بزنی کردن ایشان را یعنی بعقد نکاح نه زنا کنندگان
و نه دوست گیرندگان در جاهلیت پرستاران دوست گرفتندی و خویشتن را از دیگران منع کردندی … انگاه
گفت فاذا احصن چون شوهر کنند یعنی پرستاران و خداوندان ایشان را شوهر دهند و گفته اند که مسلمان شوند انگاه فاحشه و زنا
کنند بر ایشان بود نیمی از عذاب که بر زنان آزاد بود یعنی پنجاه تازیانه چون حد زنان آزاد صد است ذلک آن پرستاران نکاح
که از غلبه شهوت باشد یا آنکه از زنا ترسند و صبر کردن از این کار پرستاران شما را نیکوتر و بهتر بود انس مالک گفت از

پیغمبر شنیدم که میگفت هر که خواهد که پیش خدای شود پاک و پاکیزه باید که زن آزاد بزن کند که زن آزاد صلاح خانه بود و بنده خرابی
خانه خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و بهشت برد برحمت خویش تا بیازرا قوله تعالی یرید الله لیبین لکم
ويهديكم سنن الذين من قبلكم ويتوب عليكم والله عليم حكيم والله يريد ان يتوب عليكم
ويريد الذين يتبعون الشهوات ان تميلوا ميلا عظيما يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان
ضعيفا حق تعالی بیان کرد که فرض او درین احکام چیست گفت خدا میخواهد که بیان کند برای شما آنچه صلاح شما در آنست از
احکام و راه نماید شما را براهها و سنتهای آن کسانی که پیش از شما بوده اند و میخواهد که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید و
خدای تعالی دانا و محکم کارست بدانچه میفرماید از سر علم و صواب فرماید و این آیه دلیلی است بر بطلان مذهب مجبره از آنکه
خدای تعالی گفت من بیان میخواهم ایشان گفتند که تلبیس اراده کند و خواهد خدای تعالی گفت من توبه میخواهم مجبره گفتند که
اصرار بر معصیت خواهد گفت من هدایت میخواهم و ایشان گفتند ضلالت خواهد انگه خدای تعالی بیان کرد که من چه خواهم و
ایشان چه خواهند گفت خدای تعالی توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید آنچه در حکمت اوست بخود حواله کرد و آنچه از
جهل و سفه ایشانست بدیشان حواله کرد و آنچه خدای بدیشان حواله کرد آنچه خدای بدیشان حواله کرد و بخدای حواله کرده
میگفتند اگر فعل فعل خداست فرو انها هر شود و اگر فعل فعل ایشانست همه خطا هر شود اگر عقاب خدا برا کنند قول قول ایشانست
و اگر عذاب ایشان کنند بدانند که آن فعل و اعتقاد فاسد ایشان بوده است حق سبحانه و تعالی ابطال مجبره بصریح
کرده است گفت خدا توبه شما میخواهد و آنانکه تابع هوای نفس و شهوتند میخواهند که از راه حق و از دین شریعت و احکام سنت
چنین عظیم مجاهد گفت مراد زنا کنندگانند یعنی ایشان میخواهند که شما نیز زانی شوید مانند ایشان باشید و دوا لو تکفرون
کما کفروا فتکونون سواء از من سوخته خرمن سوخته خواهد و گفته اند جهود و ترسا یانند که نکاح محرمات روا میدارند یعنی
اگر برا اند یعنی هیچ حرج نکنند و از بعضی گفته اند مراد جمله مبطلانند که متابعت هوا و شهوت میکنند انگاه خدای تعالی ذکر فضل
نعم خود کرد و گفت خدای تعالی میخواهد که بار گران از شما تخفیف کند چنانکه گفت یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و این
تخفیف بقول توبه است و بآنچه رخصت داد از نکاح بندگان کسی که طول وسعت نکاح حره ندارد و چون از عفت و غلبه شهوت
ترسند انگاه بیان نمود که آدمی ضعیف است بر هیچ چیز طاقت ندارد و هوا بر وی غالب شده و شهوت بر وی غالب بود
گفت ضعف او آنست که او را از آب مهین آفریده اند عبدالله عباس گفت هشت آیه درین سوره است که فرزند آدم
را بهترست از هرچه در دنیا آفتاب بر وی تابد یرید الله لیبین لکم و الله یرید ان یتوب علیکم یرید الله ان یخفف عنکم ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ان الله لا یظلم مثقال ذرة و من یعمل سوءا او
یظلم نفسه ما یفعل الله بعذابکم يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض
منكم ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيما ومن يفعل ذلك عدوانا وظلما فسوف نصليه نارا
وكان ذلك على الله يسيرا حق تعالی خطاب کرد مؤمنان را و میگوید ای مؤمنان مخورید مالهای شما را یعنی مالهای یکدیگر را در میان
شما بباطل مخورید مالهای شما یعنی بحرام از ربا و قمار و غصب و دزدی و خیانت چون این آیه آمد جماعتی تحرج کردند از آنکه بخانه کسی طعام خورند تا این
آیه آمد که لیس علی الاعمی حرج الی قوله ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا انگاه گفت الا وقتی که در میان شما تجارتی حاصل آید و با یکدیگر معامله کنند
از مجلس عقد بتراضی یکدیگر متفرق شوید انگاه روا بود و شما را در آن تصرف کردن قول دیگر آنست که مراد بتراضی امضاء بیع است یعنی

گفته مراد آنست که در هیچ حقی بود چون تراضی باشد میان متبایعین و ابو حنیفه انگاه گفت مکشید نفسهای خود را یعنی دست بر کشتن خود مکنید
میاندیشید که همچنان باشد که بکشتن خود سعی کرده باشید و خود را کشته باشید از آنجا که المؤمنون کنفس واحدة فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم
و گفته اند که مراد آنست که چون یکی را بکشد و دانند که او را بخواهند کشت همچنان باشد که خود را کشته و چون بر کسی سلام کنند و او جواب سلام
او چنان بود که بر خود سلام کرده و گفته اند معنی آنست که خود را مکشید بارتکاب گناهان و خوردن مال یتیم و مردم بنا واجب خوردن که انگه
معذب و معاقب باشید و خود را بدست خود هلاک کرده باشید فضیل بن عیاض را ازین پرسیدند گفت میگوید که از نفس خود غافل مباشید
و برای خود زاد و ذخیره بدست کنید که آنکس که او سفری در پیش دارد و زاد برنگیرد و براه برود خود را کشته باشد و خبرست که در
زمان رسول یکی از جمله صحابه بسریتی فرستاد گفت مرا در راه احتلامی افتاد و سرمای سخت بود تیمم کردم از خاک از خوف هلاک
کردم با قوم چون باز آمدم رسول را خبر کردم گفت یا فلان صلیت باصحابک وانت جنب با اصحاب نماز کردی و تو جنب بودی گفتم یا رسول
الله سرما سخت بود و من بر خود ترسیدم از هلاک این آیه یادم آمد ولا تقتلوا انفسکم تیمم کردم رسول بخندید و دیگر هیچ نگفت ان الله کان بکم
رحیما بدرستی که خدای تعالی همیشه بر شما رحیم است و مهربان و هر که آن کند یعنی مال مردمان بخورد بباطل و خون مردمان بناحق بریزد و جمله آنچه
خدای تعالی از آن نهی کرده است او را ارتکاب کند به بیدادی و ظلم نه بر وجه حق بسوزانیم او را باتش دوزخ و این بر خدای آسانست
و هیچ چیزی از یعنی بر وی متعذر نبود ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن واسئلوا
الله من فضله ان الله كان بكل شيء عليما انگاه خدای تعالی خطاب میکند با بندگان خویش و میگوید که اگر شما اجتناب
کنید و دور شوید از کبایر یعنی گناهانی که شما را از آن نهی کرده اند و باز داشته من که پروردگارم و آفریدگار شما ام بکرم و فضل خویش گناهان
شما را از آنکه دون کبایرست باز پوشم و در حساب کبایر کفارت ارتکاب صغایر کنم و شما را در جای کریم و بزرگوار بهشت برم
آن بهشت است ابوهریره گفت یکروز رسول خدای بر منبر گفت بآن خدای که جان من بدست اوست سه بار گفت و خاموش شد مردم بگریستند
از آنکه ندانستند که رسول آن سوگند را چرا خورد انگاه گفت هیچ بنده نباشد که او پنج نماز بگزارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب
کند الا آنکه درهای بهشت او را گشاده گردانند چنانکه بر هم میزنند انگاه این آیه برخواند که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و در کبایر علما خلاف است
و از جمله آنچه باتفاق جمله کبیره است قتل نفس محرمه است و ظلم و غصب و قذف محصنات و زنا و لواطه و ربا و شرب خمرست و فرار از زحف
و این قول عبدالله عباس است و سعید جبیر روایت کرده اند امام جعفر صادق علیه السلام الا آنکه در حدیث صادق یاد کرده است و آن
شرک است بخدا و انکار ولایت و عقوق الوالدین عبدالله مسعود گفت از رسول پرسیدم که کدام گناه عظیم ترست گفت آنکه با خدای انباز گیری
گفتم پس از آن گفت فرزند را بکشی از ترس آنکه با تو نان خورد گفتم پس از آن گفت آنکه با زن همسایه زنا کنی و تصدیق این حدیث در
کتاب خداست آنجا که گفت والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون و در قرآن است که امهات گناه سه است و آن اول گناهی است
که کرده اند اول کبر و آن ابلیس کرد دوم حرص آن آدم کرد سیم حسد آن قابیل کرد و عبدالله عباس گفت کبیره آنست که گفته
حق است تا بهفتصد او آنست که گناه با استغفار کبیره نباشد و با اصرار صغیره نباشد بدانکه هرچه معصیت است کبیرست
الا آنست که بعضی باضافت بعضی کبیره تر باشد تا یک گناه باشد هم کبیره باشد و هم صغیره باضافت با آنکه عقابش بیشتر بود صغیره
بود و مذهب اهل شیعه اینست سفیان ثوری گفت گناه کبایر آن باشد که در مظالم باشد میان بندگان و صغایر آن باشد که میان
خدا و بنده باشد و گفت این اثر از آن خبر گرفتم که رسول گفت که چون روز قیامت باشد منادی از بطنان عرش ندا کند قبل الغفرت

گرامی امت محمد آنچه میان من و شما است بشما بخشیدیم و آنچه شما را با یکدیگر است چنانکه بکشید و به بهشت در آید انگاه حق تعالی فرمود
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم على بعض سبب آن بود که زنان جمع شدند و پیش رسول خدای فرستادند و گفتند یا رسول الله خدای تعالی
خدای مردان و زنانست و پیغمبر پیغمبر مردان و زنان چرا خدای ذکر مردان میکند و ذکر زنان نمیکند ما میترسیم که ما را چیزی نباشد پیش
خدا بکار نیاییم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ان المسلمین والمسلمات و دیگر انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی قتاده و جمعی
گفتند چون آیه قسمت میراث آمد که للذکر مثل حظ الانثیین مردان گفتند که ما امید داریم که ثواب ما در آخرت بیشتر بود چنانکه نصیب ما در
دنیا مضاعفست بر نصیب زنان و زنان گفتند که ما امید داریم که وزر و عقاب ما در قیامت نیمه آن شود که وزر و عقاب مردان
نصیب ما از میراث نیمه مردانست خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشانرا ازین نهی کرد و بعضی گفتند خدای تعالی چون ذکر مردان
کرد و ایشانرا تفضیل نهاد بر زنان گفتند کاشکی خدای ما را نیز مرد آفریدی و علی الجمله خدای درین آیه نهی کرد از آنکه تمنای مقام و مرتبه و جاه
و جلال یکدیگر کنند گفت تمنا مکنید و آرزو مخواهید آنچه خدای تعالی بدان بعضی از شما را بر بعضی تفضیل نهاده باشد از آنکه مصالح بندگان خدا
بهتر داند جماعتی که تمنای مال قارون کردند و گفتند یالیت لنا مثل ما اوتی قارون انگاه که قارون را با اموال خسف کرد ایشانرا [illegible]
که تمنای ایشان باطل بود ایشان پشیمان شدند چنانکه گفت خدای تعالی و حکایت کرد از ایشان و گفت واصبح الذین تمنوا مکانه
بالامس یقولون لولا ان من الله علینا لخسف بنا ویکانه انگاه گفت خدای تعالی هر یکی را نصیب خود باشد از ثواب و عقاب بر وفق عمل
درین باب مرد و زن یکی اند درین خطاب چنانکه گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها مردانرا نصیبی از آنچه
کنند از خیر و طاعت و ثواب آنچه تعلق دارد بدنیا یا مکاسب و زنانرا نصیبی است از آنچه کسب کنند از خیر و طاعت و ثواب و آنچه
تعلق دارد بدنیا یا مکاسب تمنای حال یکدیگر نباید کرد و این بحسب مصالح خدای تعالی میدهد بمصلحت او بهتر داند چنانکه گفت ولو بسط
الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء و انگاه گفت از خدای خواهید فضل او و نعمت او که رسول خدای گفت سلوا الله من
فضله فانه یحب ان یسال از خدای خواهید فضل او را که او دوست دارد سوال او و هر کس که از خدای فضل او نخواهد بر وی خشم گیرد و سفیان
عیینه گفت که خدا ما را نفرموده که سوال کنیم الا که اجابت کند اگر نه آنستی که عطا دوست میدارد ما را بسوال نفرمودی از وی خواهید و از فضل او
طلب کنید او همه چیزی عالم و دانا است بحسب آنچه مصلحت داند بدهد ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون والذین
عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم ان الله علی کل شیء شهیدا از بهر یکی از مردان و زنان چنان کردیم وارثان
گردانیدیم وارثی که ایشان اولیتر باشند بمیراث ایشان بقرابت برادران میراث آنچه مادر و پدر و خویشان باز کرده باشند
انگاه ابتدا کرد و گفت آنکسانی که عقد و عهد کرده اید نصیب ایشان بایشان دهید حق تعالی بر همه چیزی گواهست مورد این کلمه تهدید و وعید
است تا مردمان خلل نکنند بر آنچه واجب باشد درین باب و سوگند را یمین خوانند که در وقت سوگند خوردن دست راست بدست
راست گیرند در عرف [illegible] یمین است و در معنی با مرد سوگند خوردند در جاهلیت مخالفت کردندی و با یکدیگر عهد بستندی و
سوگند خوردندی و با یکدیگر گفتندی دمی دمک و هدمی هدمک و ثاری ثارک و حربی حربک و سلمی سلمک ترثنی وارثک چون آن
گفتندی میان او و ایشان میراث شدی و نصیب حلیف از میراث دادندی خدای تعالی گفت نصیب ایشان بدهید
میراث و انگاه آنرا منسوخ کرد بآیه اولوا الارحام ابن عباس گفت این آیه در حق آنان آمد که رسول میان ایشان برادری داد و بعد از
مهاجر و انصار بمدینه آمدند ایشان با آن برادری میراث گرفتندی آنگاه بآیه فرایض منسوخ شد الرجال قوامون علی النساء بما
فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما

حفظ الله واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا
علیهن سبیلا ان الله کان علیا کبیرا این آیه در حق سعد بن ربیع آمد و او از جمله نقیبان بود و زنش حبیبه بنت زید با او نشوز کرد و
او را بزد و او با پدرش بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من که دختر خود را بحکم او کرده ام او طپانچه بر روی او زده است رسول گفت
قصاص باید کردن جبرئیل این آیه آورد و رسول گفت من چیزی خواستم و خدای چیزی دیگر خواست و آنچه خدای خواست بهتر است و قصاص
روا نیست در آنچه میان زن و شوهر باشد بروجه تادیب میگوید مردان قیمان و استادکاران اند و مسلط بر زنان و ایشان را بر دست
و زبان بر دست و ایشانرا بر زنان امر است و گشادن نهی و دست تادیب از بهر چه چنین آمد از بهر آنکه خدای تعالی تفضیل نهاد خلق را
بعضی بر بعضی بعقل و زیادتی دین و یقین از آنجا که ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند فرمود که دو کس از ایشان بگواهی یک مرد و
و جهاد کردن که مرد را فرمود و نفرمود زنانرا و [illegible] گفت وقرن فی بیوتکن رسول گفت المرأة مسکینة مالم یکن لها زوج زن مسکینی است
شوهر نداشته باشد قیل یا رسول الله وان کان لها مال گفت وان کان لها مال اگر چه مال دارد مسکین باشد این آیه برخواند الرجال قوامون علی
النساء ابو هریره از رسول روایت کرد که بهترین زنان زنی باشد که چون در او نگری شاد شوی و اگر چیزی فرمایی طاعت دارد و اگر از او غایب
شوی غیبت را نگاه دارد و هم در نفس او و هم در اموال در نفس خود و مال تو انگاه این آیه برخواند و خدای تعالی مردانرا بر زنان تفضیل نهاد
بدانچه گفته شد و بما انفقوا و بدانچه نفقه میکنند مرد راست که بر زن نفقه کند انگاه گفت آن زنان که صالح باشند مطیع خدای و شوهران اند
در غیبت شوهر خود را محافظت کنند هم در نفس او و هم در اموال او در نفس خود نگاه داشت بانگاه داشت خدای و رسول خدای گفت احفظ الله
یحفظک خدای را نگاه دار تا خدای ترا نگاه دارد و آن زنانی که میترسید شما از ناسازگاری کردن ایشان و [illegible] ایشان را پند دهید اگر سود دارد
و اصرار کنند ایشانرا در بستر رها کنید و در جایی دیگر بخسپید و گفته اند که در بستر پشت با ایشان کنید و اگر سود ندارد بزنید ایشانرا زدنی
بقاعده بر وجه تادیب چنانکه گفت [illegible] در خبر است که رسول گفت علق السوط حیث تراه اهل بیتک تازیانه بجای
دراز و بزرگ [illegible] اهل خانه در زیر دستان آنرا ببینند اسما بنت ابی بکر گفت من چهارم زنی بودم که زبیر عوام را بزنی کرده چون بر یکی از ایشان خشم
گرفتی در او بچوب سخت بزدی چنانکه بشکستی و [illegible] باشد که جامه برو افکند پس اگر شما را طاعت دارند بر ایشان راه مجویید
از راه تعنت و سختی که خدای تعالی بر بندگان [illegible] علو و بزرگی او را رسد قوله تعالی وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما
من اهله وحکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا و اگر ترسید که
شقاق و خلاف میان ایشان ناسازگاری باشد [illegible] و جانب بفرستید و حاکم یکی از جانب مرد و یکی از جانب زن تا بنشینند و
رای زنند و مصلحت بینند اگر خواهند تا میان ایشان اصلاح کنند از آنکه مصلحت در اصلاح باشد اصلاح کنند که خدای تعالی
میان ایشان فراهم آورد و موافقتی میان ایشان پیدا کرد و ایشانرا با یکدیگر الفت دهد که خدای تعالی عالمست باحوال
بندگان آگاه است و از کار ایشان و اگر این دو حکم مصلحت در آن بینند که میان ایشان فرقت اندازند چنان کنند
مراجعت ایشان و اصلاح و تفریق کنند تا انگاه که هر دو متفق القول والرای شوند و این از جمله احکام شرعی است آورده اند
که چون امیرالمومنین علی بصفین با معاویه کارزار میکرد و گاه دست اینانرا بود و گاه ایشانرا تا آنکه یکبار کار بجایی رسید که
بر لشکر معاویه غلبه کردند و بسیاری از ایشان بکشتند و تنگ خیمه و خانه معاویه در آمدند و نزدیک بود که او را اسیر
کنند عمرو عاص را گفتند تدبیر چیست گفت بفرما تا مصحفها بر سر نیزه کنند و گویند ای قوم ما شما را بکتاب خدای میخوانیم
میان ما حاکم باشد ایشان چنین کردند لشکر امیرالمومنین چون چنان دیدند از حرب باز ایستادند و گفتند که

بود تا امیر المؤمنین علی گفت ای قوم خطا مکنید امضوا علی بصیرتکم فانهم لیصولوا باهل الدین فی القرآن اثما وخدعوا لکیلا بر کار
خود بروید که ایشان اهل دین و قرآن نیستند و این مصحفها بکنید بر سر چوبها کردند ایشان نشنیدند و اصرار کردند و گفتند
نخواهیم لابد حکمین باید کرد امیر المؤمنین گفت چون چنین است من حاکمی اختیار کنم و عبد الله عباس را اختیار
کرد گفتند نخواهیم یمنی و مصری خواهیم گفت مالک اشتر را این هم قبول نکردند و با هم قرار آمدند تا ابو موسی اشعری را اختیار
کردند برای خود و آن حکمین را نصب کردند چنانکه معروفست و عمرو عاص ابو موسی اشعری را بفریفت تا امیر المؤمنین را
از امامت خلع کردند بدان کیدی که عمرو عاص ابو بود هم آن قوم که اختیار کرده بودند خارج شدند و چهار هزار مرد
چکمها بر [illegible] شدند و لشکرگاه رها کردند و بجایی فرود آمدند امیر المؤمنین علی عبد الله عباس را فرستاد که چرا جدا
شده اید گفتند از برای آنکه علی حکمین نصب کرد عبد الله عباس گفت پس حکمین نشاید کرد گفتند نه گفت نه خدای
در بعضی احکام شرعی فرموده فان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها ایشان جواب نداشتند
و بازنیامدند عبد الله عباس باز آمد و آنچه رفته بود خبر داد گفت نیکو گفتی ولیکن جواب ایشان نه اینست انگاه برفت
و ایشان را بگفت که بخدای اگر کسی هست در میان شما که این کار نکرد و نخواسته است جدا شوید یا جواب دهید حکمش جواب
خداوند گفت چون شما کرده اید هم شما بیرون آمدید انگاه با ایشان بنهروان قتال کرد تا ایشان را همه بکشت واعبدوا
الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا وبذي القربى واليتامى والمساكين والجار
ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت ايمانكم ان الله
لا يحب من كان مختالا فخورا الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل ويكتمون ما آتاهم
الله من فضله واعتدنا للكافرين عذابا مهينا حق تعالی خطاب میکند با جمله مکلفان و میفرماید
که خدای تعالی را پرستید و با او هیچ شریک و انباز نگیرید و با مادر و پدر نیکویی کنید با خویشان و یتیمان و مسکینان
احسان کنید یتیم آن بود که پدرش بمیرد و مسکین آن که او را چیزی نباشد و کفارتش نبود مردی نزدیک رسول
آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است گفت مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آر و طعامشان ده
و با همسایه که خویشاوند بود و با همسایه که بیگانه بود و با رفیق و یاری که در سفر در پهلوی تو بود یعنی با تو بود نیکویی کن گفت الجار
الجنب همسایه کافرست بعضی دیگر گفت والصاحب بالجنب همسایه که سرایش پهلوی سرای تو بود و گفته اند که کسی
بود که ملازم تو بود که به پهلوی تو نشیند و طمع خیر تو دارد و ابن عباس گفت من شرم دارم که مردی هر بار پای بر بساط من
نهد و از من بر وی اثری نباشد رسول گفت مؤمن نباشد آنکس که همسایه از شر او ایمن نباشد و هر آنکس که او در سرای
بسته باید داشتن که ایمن نبود بر همسایه بر اهل و مالش گفتند یا رسول الله حق همسایه چه باشد گفت آنکه اگر ترا بخواند
اجابت کنی و اگر درویش شود دستش گیری و اگر قرض خواهد بدهی و اگر خیری بدو رسد تهنیتش کنی و اگر مصیبتی رسدش تعزیت
گویی و اگر بمیرد بجنازه اش بروی و دیوار بالای سرای او بنیاری تا باد از وی منع کنی و او را از بخار دیگ خود رنج ندهی و آنچه در مطبخ تو بود او را نصیبی
دهی و اگر میوه خوری او را نصیب دهی انگاه گفت همسایگان سه اند یکی سه حق دارد و یکی دو حق و یکی یک حق آنکه سه حق دارد
همسایه باشد و مسلمان و خویشاوند حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشاوندی و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمان باشد
حق اسلام باشد و حق همسایگی و آنکه یک حق دارد همسایه مشرک باشد انس مالک روایت کند از رسول که گفت من آمن

مؤمن بجاره وقد اذانی گفت هر که همسایه خود را برنجاند مرا رنجانیده باشد و هر که مرا رنجاند خدای را آزرده باشد و هر که با
همسایه کارزار کند با من کارزار کرده باشد و هر که با من کارزار کند با خدای تعالی کارزار کرده باشد و همیشه جبرئیل مرا
من مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا وقتی که گمان بردم که از من میراث بدو رسد انگاه گفت وابن السبیل و بار راه گذری
غریب اگرچه در شهر خود نعمت داشته باشد با او احسان کنید و با بردگان خود نیکویی کنید ابوذر غفاری گفت که رسول
خدای غلامی بمن داد و مرا گفت او را نیکو دار گفتم تا چه غایت گفت از آن طعامش ده که خود خوری و از آن پوششی که خود پوشی
ابوذر گفت من خود یک پیراهن داشتم بدو نیم کردم و یک نیم و ردی پوشانیدم چون از بهر نماز بمسجد شدم رسول گفت
پیراهن چه کردی گفتم یا رسول الله تو گفتی که غلام را نیکو دار و از آنش ده که تو خوری و از آنش پوشان که تو پوشی من جز
یک پیراهن نداشتم نیمی پیراهن او کردم رسول فرمود که نیکو [illegible] و او را آزاد کردم پس رسول مرا پرسید که غلام را چه
کردی گفتم آزادش کردم گفت جزاک الله خدایت مزد دهاد امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت آخرین سخن رسول این بود
اقیموا الصلوة وما ملکت ایمانکم نماز بپای دارید و زیردستان را نیکو دارید که خدای تعالی دوست ندارد آنرا که تکبر کند بر
درویش و خویشان و درویش مختال از خیلاست آنکس که در خود چیزی پندارد که در وی نباشد و در اختیال متکبر خوانند و فخور
بسیار فخر باشد الذین یبخلون آنانکه بخیلی میکنند و مردمان را ببخل میفرمایند و آنچه حق تعالی بدیشان داده از فضل و نعمت خود
باز می پوشند ایشان را جوانمرد [illegible] و ما بساخته ایم از بهر ظالمان یه کافران عذابی خوار کننده با مذلت و استخفاف ابن
بعضی گفته اند مراد جهودانند که صفت رسول پنهان کردند و بخل کردند باین علم و خبر با مردمان سعید جبیر گفت این آیه در حق مردمانی
آمد که بعلم بخل کنند و علم از طالبان علم پنهان دارند ابن عباس گفت این آیه در حق [illegible] بن حبیب و [illegible] بن عمرو و رفاعة بن
آمد که بنزدیک جماعتی انصار بیامدندی و ایشان را گفتندی این مقدار مال خرج مکنید برجهاد و اصحابش که درویش شوید خدای تعالی
در حق ایشان این آیه فرستاد که خود بخیل بودند و مردم را ببخل فرمودند و آنچه خدای تعالی در حق ایشان کرده بود از مال و نعمت
باز پوشیدند روزی عمرو بن حصین بیرون آمد جامه از خز در خود پوشیده که پیش از آن نداشت و نه پس از آن بپوشید
از وی پرسیدند این حالت را گفت خواستم تا قول رسول را کار بندم که گفت اذا انعم الله علی عبده نعمة احب ان یری
علیه چون خدای تعالی نعمت کند بر بنده خود دوست دارد که آن نعمت بر آن بنده به بیند والذين ينفقون اموالهم
رئاء الناس ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ومن يكن الشيطان له قرينا فساء قرينا وماذا عليهم
لو آمنوا بالله واليوم الآخر وانفقوا مما رزقهم الله وكان الله بهم عليما ان الله لا يظلم
مثقال ذرة وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجرا عظيما حق تعالی هم صفت
آنان میکند که ذکر ایشان رفت میگوید که ایشان آنانند که ندهند و اگر دهند برای چشم دید مردمان دهند
سدی گفت ایشان منافقانند و گفته اند که مشرکانند که مال در عداوت رسول خرج میکردند و اگر منافقانند چنین
میگفتند که لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا انجیل میکردند و بخل میفرمودند و میگفتند چیزی با اصحاب محمد مدهید
تا برگ نشوند و از نزدیک محمد صلی الله علیه و آله پراکنده شوند و اگر چیزی دادندی بریا دادندی چنانکه در این آیه ذکر
کرد و گفت مالهای خود را نفقه میکنند برای مردمان و ایمان نمی آورند بخدا و بروز باز پسین و آنکه مرا ایشان را قرین
گشته و با دیو قرین و همنشین و دیو یار ایشان شده و هر کس که دیو قرین او باشد بد قرینی باشد او را دیو چنانکه [illegible]

قرین بوانند فردا در آخرت نیز قرین او باشند و این تمنا کنند که یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین انگاه در سبیل
تعجب میکوید که وماذا علیهم و چه آید بدیشان و ایشان را چه زیان دارد یعنی این جهودان و مشرکان و منافقان را اگر بخدا و روز
قیامت ایمان آورندی و از آنچه خدای ایشان را داده است نفقه کنندی از بن و آنچ ترد دلیلی شوانند بود بر فساد مذهب مجبره
از آنکه ایشان را بود که چون خدای تعالی گوید که شما را چه زیان داردی اگر ایمان آوردی ایشان گویند خدایا ترا چه زیان داری اگر ما را بگذاشتی
تا ایمان آوردیم و منع نکنی و قدرت موجب کفر بیافرینی و بقدرت ایمان ندهی و مهار چشم و گوش ما بر داری ما را جای تعجب نیست تعجب در
آنست که آن میکنی و این میکوئی عجب کافرا نباشد بر خدای تعالی و خدای تعالی را هیچ حجت نباشد تعالی عن ذلک علوا کبیرا انگاه ما
به تهدید و وعید گفت خدای تعالی با ایشان و احوال ایشان عالمست آنجا تهدید میکند و آنجا عذاب مینماید تا بر مذهب مجبره آنجا
ظالم باشد و رنجا سعدی نعوذ بالله من هذه الجهالة انگاه حق تعالی بنای اساس عدل محمد کرد و نید و گفت مجبره را ره کرد و بر ایشان گفت
ان الله لا یظلم مثقال ذرة خدای تعالی بر کسی ظلم نکند بمثقال ذره و این آنست که در مقدار کمتر از ذره نیاید عبد الله عباس را پرسیدند از ذره
پاره خاک خشک بر دست گرفت و بریخت انگاه دست بجنبانید نه آنکه در وی چیزی اندک ماند گفت هر جزوی از این ذره است
گفته اند ذره هر جزوی از اجزاء هوا باشد که چون آفتاب بر هوا افتد تو ان دید مراد از این نفی ظلمست از ذات خویش چنانکه گفت ان الله
لا یظلم الناس شیئا و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که بغیری رساند برای جر نفعی یا برای دفع مضرتی پس این بر خدای روا نبود از آنکه
او مستغنی است و عالمست بقبح ظلم و ان تک حسنة و اگر چند مثقال ذره حسنه بود آن را مضاعف کرداند یکی را ده و زیاده ابو سعید خدری
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که گفت چون روز قیامت از دوزخ بگذرند و ایمن شوند مؤمنان با خدای تعالی مجادله کنند در حق مؤمنانی که در دوزخ
باشند گویند خداوندا آن برادران ما با ما نماز کردند و روزه داشتند و حج کردند و اکنون در دوزخ گرفتار شده اند
اگر رحمت کنی و کرم فرمائی شفاعت کنیم ایشان را حق تعالی گوید بروید و هر کرا بشناسید از دوزخ بیرون آرید ایشان بیایند جماعتی را بینند
بصورت باز شناسند بعضی را آتش گرفته باشد تا نیمه ساق و بعضی را تا کعب ایشان را از دوزخ بیرون آرند انگاه حق تعالی گوید بروید و هر کس
که در دل وی ذره ای و نیمه دیناری ایمان بوده است بیارید ابو سعید خدری گفت هر کس که این خبر تصدیق نکند گو این آیه برخواند که ان الله لا
یظلم مثقال ذرة انگاه گویند بار خدایا ما بپذیرفتیم و هر کس را که بشناختیم بیاوردیم کس نماند انگاه که در وی خیری بوده است حق تعالی گوید پیغمبران شفاعت
کردند و فرشتگان و راست ایشان شفاعت کردند شفاعت ایشان پذیرفته شد و رحمت من که ارحم الراحمینم باز مانده است پس بفرماید تا دو قبضه
از آتش دوزخ بر گیرند و در آنجا جماعتی باشد سوخته شده و انگشت شده بفرماید تا بیاورند ایشان را آبی که آن را ماء الحیوان خوانند از آن آب
بر ایشان ریزند ایشان برویند چنانکه دانه در زمین بروید از سیل ایشان بیرون آیند خوشتر از آن که آب بر ایشان ریزند ایشان بر روید چنانکه
بر روی ایشان نوشته باشد که عتقاء الله اند از دوزخ و کان خدا اند پس بفرماید تا ایشان را به بهشت برند و گوید هر چه شما را آرزو است بخواهید گویند
خدایا کسی را کرامت کردی که با بهتر از این چه باشد گوید بهتر از این رضای من از شما رضائی که هرگز خشم نگیرم بر شما و یؤت من لدنه اجرا عظیما
و بدهد از نزدیک خود مزدی عظیم یعنی ثواب بی عمل از زو یا در ساند ابو عثمان النهدی گفت از ابو هریره روایت کرده اند که پیغمبر گفت
خدای تعالی بنده مؤمن را بیک حسنه هزار حسنه بدهد مرا عجب آمد چون بوی رسیدم و حال از آن خبر پرسیدم گفت من چنین گفته ام که من شنیدم
رسول گفت و من از و شنیدم که خدای تعالی بنده مؤمن را بیک حسنه دو هزار حسنه بدهد اگر باور نداری این آیه برخوان که ان الله لا یظلم
مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما بنگر که خدای تعالی آن را که عظیم خواند چه باشد ثواب آن را که داند فکیف
اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول لو تسوی
بهم الارض ولا یکتمون الله حدیثا خدای تعالی ذکر حدیث وعده کرد و در عقب آن ذکر وعید میکند تا مکلف میان امید و ترس
کرده باشد بر فعل طاعات و اجتناب معصیات گفت چگونه باشد که ما از هر امتی گواهی بیاریم یعنی پیغمبران ایشان را و ترا بیاوریم تا گواهی دهی
بر ایشان استفهام است بر سبیل تعجب و تهویل کار یعنی چگونه کنند و چه حیلت سازند و چه عذر آورند چون حال چنین باشد ایشان را هیچ
نباشد عبد الله مسعود گفت رسول مرا گفت از قرآن چیزی برخوان من سورة النساء آغاز کردم چون بدین آیه رسیدم نگریست و گفت
بس گیر بس کردم چون بدین آیه رسیدم بگریست چشم او که اول گریسته بود پس گفت حسبی بس است مرا آنچه خواندی که یومئذ یود
الذین کفروا آرزو خواهند شد و آرزو خواهند و تمنا کنند کافران آنکه پیغمبری عاصی شده باشند که زمین را بر ایشان راست کنند
ابو عبیده گفت دوست داشتندی که زمین شدندی ایشان بزمین فرو شدندی و با زمین راست شدندی کلبی گفت خدای
تعالی انصاف کند از میان بهایم و سباع و طیور ایشان را گوید که بمیرید تا با هم در حال همه خاک شوند و آن کافران هم تمنای
این حال کنند که کاشکی ایشان نیز خاک شدندی و مردم بر سر ایشان میرفتندی کاشکی نعت و صفت رسول را باز نپوشیدندی
بعضی دیگر گفتند این کلامی مستأنف است معنی اینست که ایشان چیزی از خدا پنهان نتوانند کرد از آنکه هیچ چیز از خدای پوشیده نبود
و دانند که اعضا و جوارح ایشان بر ایشان گواهی دهند یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی
تعلموا ما تقولون و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد
منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و
ایدیکم ان الله کان عفوا غفورا خدای تعالی نهی کرد مسلمانان را از آنکه نماز کنند در حال مستی بعضی مفسران گفتند در ابتدای
اسلام خمر حرام نبود خمر خوردندی و مست شدندی و نماز کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفتند اگر چه این نهی است در ظاهر
امر نماز در معنی نهی است از شرب خمر که عند آن مست شوند و نماز از و درست نباشد پس گوئی چنانست که میگوید انما یرید
الشیطان ... و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة چنانکه در جائی دیگر گفت یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون و معنی آیه آنست که
ای آنکس که ایمان آورده اید بنماز کردن نزدیک مشوید چون شما مست باشید تا آنگاه که بدانید که چه میگوئید و آنکه جنب باشید
تا خود را بشوئید و غسل کنید الا وقتی که رهگذری باشید سعید جبیر و عبد الله عباس گفتند مراد از این رهگذریست یعنی مسافر
الا که مسافر باشی که آنگه نماز روا باشد به تیمم و بعضی دیگر گفتند مراد موضع نماز است از مسجد و حذف کردند برای دلالت کلام
و این روایت از امام محمد باقر و جماعتی از مفسران از یزید بن حبیب روایت کرده اند که جماعتی انصار را در ها در مسجد بود چون جنب
شدندی دیگر جای نبود ایشان را خدای تعالی رخصت داد که بر گذرند در مسجد بگذرند و این در بدایت اسلام بود پیش از آنکه سد ابواب کردند
و در ها که در مسجد بود در آورده شد مگر در حجره امیر المؤمنین علی ام سلمه روایت کرد که رسول گفت الا ان مسجدی حرام علی کل حائض من النساء
او جنب من الرجال الا علی محمد و اهل بیته علی و فاطمة و الحسن و الحسین و این روایت نیکوتر است از اول برای آنکه در آنجا بیان حکم
مسجد است و هم بیان آنکه چگونه نماز کنند چون آب نیابند انگاه گفت اگر شما رنجور باشید و مراد بدین بیماریست که او را آب
خوانند یا جراحتی یا ریشی و این مذهب جمله فقهاست که حسن بصری که او گفت تیمم روا نباشد او را جابر عبد الله انصاری گفت
با جماعتی در سفر بودیم مردی را سنگی بر سر آمد و سرش بشکست در شب او را احتلام افتاده بود دیگر روز بر جمع که با قوم گفت مرا هیچ رخصت
می یابید گفتند نه آب هست ترا غسل می باید کرد مرد غسل کرد و آب بر سر ریخت و بمرد چون باز آمدیم رسول را گفتیم و آنکه شده
گفت قتلوه قتلهم الله مرد را بکشتند خدای بکشد ایشان را چرا نپرسیدند چون ندانستند که شفای فرو ماندگان سؤال است که

چاره باشید یا بر سفر باشید اگر در بود و اگر نزدیک جوی آب نباشد طلب تیمم کنید و اگر همچنین یکی از شما حدثی آید یا با زنان مقاربت
کرده باشید ابن عباس و حسن بصری و قتاده گفته‌اند و مجاهد که مراد بلمس جماعت و آب نیابید تیمم کنید بخاک پاک تیمم از خصایص این امت
فضلنا علی الناس بثلث ما را بر مردمان سه چیز تفضیل نهادند زمین جمله مسجد ما کردند و خاکش ما را طهور کردانیدند و صفهای ما در نماز چون
صفهای فرشتگان کردند ابتدای تیمم آن بود که بعضی زنان در بعضی سفرها با رسول بودند یکی از ایشان عقدی عاریت
کم شد چندانکه طلب کردند نیافتند رسول و صحابه آنجا بماندند آن شب در آن منزل آب نبود و آنچه داشتند برسیده بود و مردم رنجور دل
شدند جبرئیل آمد و این آیه آورد در باب تیمم رسول تیمم کرد و صحابه تیمم کردند و نماز کردند چون شتر را برانگیختند تا بار کنند عقد در زیر
شتر بود و صفت تیمم در کتب فقها مذکور است از آنجا طلب باید کرد در خبر است که مردی بنزدیک عمر بن خطاب آمد و پرسید
که کسی را که جنابت رسیده باشد و آب نیابد چگونه کند گفت صبر کند تا آب یابد غسل کند و تا آب نیابد نماز نکند عمار یاسر
آنجا حاضر بود او را گفت یاد نداری که ما با پیغمبر در فلان سفر بودیم مرا جنابت رسید برفتم و خویشتن را در خاک مالیدم علیه السلام
و رسول را خبر کردم مرا گفت یا عمار این کفایت بود ترا دو دست بر زمین زد و در روی من مالید و دیگر باره دو دستها بر زمین زد و
دستهای من مالید گفت نگر تا دگر باره چنین نکنی و صعید روی زمین باشد اگر بر وی خاک باشد و اگر نباشد در این خلاف نیست
میان اهل لغت انگاه حق جل جلاله بیان تیمم کرد و گفت فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم قصد خاک پاک کنید و دست بدان زنید و روی و
دستها را بدان مسح کنید خدای تعالی عفو کننده است در وقت عذر از شما تیمم و نماز قبول کند و بیامرزد قوله تعالی الم تر الی
الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان تضلوا السبیل و الله اعلم باعدائکم
و کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا خطاب است رسول را و مراد تعجب و گفته‌اند الم برای مبالغه است یعنی الم تنبه
و علیک السلام میگوید نمی‌نگری بآنکسانی که ایشان را از کتابی نصیبی داده‌اند ابن عباس گفت مراد جهودانند که در مدینه بودند
میخرند و بها میدهند یعنی ضلالت را میخرند و هدایت را بضلالت و ایمان را بکفر بدل میکنند این آن بود که از عوام رشوه میستدند پس آن
که آنرا بجای دیانت و امانت خود کردند چون آن بستدند و این از دست بدادند انگاه گفت که ایشان کراهند و میخواهند که شما نیز
چون ایشان باشید و خدای عالمتر است بدشمنان شما از شما با ایشان کلان خبری رسید با ایشان مشورت نکنید که ایشان
دشمن شما اند صلاح شما نجویند و در فساد کارهای شما کوشند و خدای شما را بس است که ولی شما و ناصر شما باشد دوستی با او کنید و رضا
او جوئید قوله تعالی من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر
مسمع و راعنا لیا بالسنتهم و طعنا فی الدین و لو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لکان
خیرا لهم و اقوم و لکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا این آیه در حق علما و احبار جهودان آمد که ایشان
برای طمع و رشوه و طمع در حطام دنیا تحریف و تبدیل توریة میکردند از صفت و نعت رسول گفت جهودان قومی اند که ایشان سخن
خدا را از موضع و جای خویش میبرند با آنکه چنین میکنند بطریق استهزا و افسوس میگویند که شنیدیم و لیکن فرمان
نخواهیم بردن بعکس آنکه مؤمنان گفتند سمعنا و اطعنا و نیز میگویند که بشنو تا نشنوند و گفته‌اند معنی اینست که اسمع غیر
مقبول بشنو اگر تو میگوئی که ما قبول کنیم نخواهیم قبول کردن و نیز لفظ راعنا میگویند و این بزبان ایشان دشنام بود و گفته‌اند این
کلمه استهزا بود بزبان ایشان و گفته‌اند که کلمه ایست که زیر دستان را گویند بدین کلمات زبان خویشتن را میپیچانند
و در دین اسلام طعن میکنند و اگر بخلاف این کردندی و گفتندی شنیدیم و طاعت داشتیم بجای سمعنا و عصینا و شنو

کفتا

گفتار ما را و توقف کن بر ما تا کلام تو بشنویم و بدانیم و تامل کنیم بجای اسمع غیر مسمع و راعنا ایشان را بهتر بودی و نیکوتر و
صوابتر و راست‌تر و لیکن خدای تعالی لعنت کرد بر ایشان بکفر ایشان معلوم از حال ایشان آنست که ایمان
نیارند الا اندکی از ایشان که در معاصی ایمان آوردند و لعنت از خدای دور کردانیده شد از رحمت و فضل یا ایها
الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها
علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت و کان امر الله مفعولا خدای تعالی خطاب
میکند با جهودان و ترسایان و میگوید ای آنانی که ایشان را کتاب داده‌اند ایمان آورید بدانچه ما فرستادیم
از کتاب قرآن بخاتم پیغمبران که این قرآن مصدق و راست دارنده است آن کتابها را که با شماست از توریة و
انجیل و در این هر دو کتاب ذکر او و نعت و صفت او مکتوبست ایمان آورید پیش از آنکه ما رویها را محو و طمس کردانیم
و باپس سر ایشان بریم یعنی با قفای ایشان بریم تا قفا روی کرده و روی قفا شود تا چون بروند باز کونه روند این
قول عبدالله عباس و عطیه است قول دیگر آنست که ما رویهای ایشان را چون روی قرده و خنازیر کنیم این جواب آنرا
است موی بر روی باشد و آدمیان را بر سر ابوالجارود از امام محمد باقر روایت کرد که او گفت مراد آنست که اگر رسول
ایمان نیارند رویهای ایشان را چون بضلالت کردانیم یعنی بر سبیل خذلان اگر گویند که خدای تعالی ایشان را بدین
وعید کرد و ایشان ایمان نیاوردند این را دو جواب است یکی آنکه بعضی ایمان آوردند چون عبدالله سلام و اقران
او و آنانکه ایمان نیاوردند این وعید و عقوبت بکنند ایشان را روز قیامت و مبرد گفت لا بد طمس فی الیهود و مسخ قبل
قیام الساعة جواب دیگر آنست که خدای تعالی از و خبر داد بر تخییر و گفت او نلعنهم گفت طمس کنیم ایشان را یا لعنت
کنیم آنرا که طمس نکرد و لعنت کرد راوی خبر میگوید که چون این آیه بعبدالله سلام بشنید بشتافت و بنزدیک رسول آمد
و ایمان آورد و گفت یا رسول الله بترسیدم که پیش از آنکه بتو رسم رویم با قفا کرده و نخعی گفت در عهد عمر خطاب چون
این آیه بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب آمنت اسلمت ابن زید گفت معنی آنست که محو آثار ایشان کنیم
از وجوه و نواحی ایشان و آثار ایشان از این نواحی و ولایت ببریم تا آنجا شوند که آمده‌اند یعنی با شام و این بود جلای
بنی النظیر از دیار و حصون ایشان با اذرعات و اریحا از ناحیت شام یا لعنت کنیم ایشان را چنانکه اصحاب
سبت را لعنت کردیم و ایشان را با خوک کردانیدیم و کار خدای تعالی کرده شود یعنی هر کاری که خدای تعالی خواهد
افعال خویش آن باشد تهدید و تخویف مر اهل کتاب را ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما الم تر الی الذین یزکون
انفسهم بل الله یزکی من یشاء و لا یظلمون فتیلا انظر کیف یفترون علی الله الکذب
و کفی به اثما مبینا عبدالله عمر گفت چون این آیه آمد که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا رسول این آیه را بر منبر خواند مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله و الشرک سه بار گفت
مرد سه بار باز گفت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت به درستی و حقیقت که خدای تعالی شرک نیامرزد و آنچه
جز از شرک است بیامرزد آنرا که خواهد جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد و گفت از رسول الله که مغفرت و آمرزش
خدای تعالی بر بنده فرود آید تا میان آن حجاب نباشد گفتیم یا رسول الله آن حجاب چه باشد گفت شرک بخدا

انکه این آیه برخواند که ان الله لا یغفر ان یشرک به و عبدالله عمر از رسول روایت کرد که هر که با پیش خدای شود و او مشرک
نباشد هیچ معصیت او را زیان ندارد چنانکه اگر مشرک باشد بدوزخ شود و هیچ طاعت او را سود ندارد و امیرالمؤمنین گفت
که در قرآن هیچ آیه نیست که من دوستتر دارم از این آیه و این دلیل است بر آنکه خدای تعالی فساق اهل صلوة را بیامرزد
اگرچه توبه نکرده باشد از برای آنکه خدای تعالی درین آیه نفی و اثباتی نهاده است گفت شرک نیامرزم و ما دون شرک بیامرزم
و این جماعت که شرک جز بتوبه نیامرزد و نشاید که ما دون شرک بی توبه نیامرزد فرق نباشد میان نفی و اثبات پس
درست شد که ما دون شرک بی توبه بیامرزد و نشاید که ما دون شرک مراد صغایر باشد برای آنکه مطلق گفت تخصیص او
بی دلیل جایز نباشد آمرزش بمشیت متعلق گردانید تا مکلفان بعفو مغتری نشوند اگر مطلق بودی اغری بقبیح بودی و چون
حساب آرند باشد که مشیت آمرزیدن ایشان تعلق نگیرد و از معاصی اجتناب نمایند انگاه گفت هر که بخدای شرک آرد
و با خدای در افعال یا در استحقاق عبادت شریکی بدارد دروغی عظیم بر خدای نهاده باشد انگاه گفت الم تر الی الذین
آیا نمی‌نگری بانکسانی که ایشان تزکیه نفس خویشتن میکنند جماعتی جهودان چون بحر بن عمرو و نعمان بن اوفی اطفال خود را
پیش رسول آوردند و گفتند ای محمد چگویی اینان را گناهی هست گفت نه گفتند والله که ما همچنین ایم در پاکی ایشان هر گناه
که ما بروز کنیم بشب از ما … کنند و هر چه بشب کنیم بروز از ما … کردند خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله مسعود گفت
ایشان را عادت بود که یکدیگر را تزکیه کردندی خدای تعالی گفت تزکیه ایشان را چه اعتبار است تزکیه آن باشد که من
تزکیه کنم بل الله یزکی من یشاء خدای تعالی تزکیه کند آنرا که خواهد و بر ایشان ظلم نکنند و از حق ایشان کم نکنند و نقیر
آن زیاده بر استحقاق ایشان عقاب نکنند بمقدار فتیلی و فتیل آن باشد که در شکاف هسته خرما بود انگاه گفت بنگر بر خدای
چگونه دروغ می‌نهند یعنی اندیشه کن که دروغ ایشان بر خدای چگونه است میگویند که نحن ابناء الله و احباؤه ما پسران
و دوستان خداییم و لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و این بس است از بزه ظاهر مر ایشان را یعنی عقاب و وبال
این ایشان را کفایت الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت
و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا اولئک الذین لعنهم
الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا حق تعالی میگوید بنبی ای محمد ایشان را که از کتاب نصیبی داده اند
و فرموده اند تا بخدا و رسول ایمان آرند ایشان بجبت و طاغوت ایمان می‌آرند در جبت و طاغوت خلاف
کرده اند عکرمه گفت دو صنم بودند که مشرکان آنرا می‌پرستیدند ابو عبیده گفت هر چه آنرا پرستند دون خدای عز و جل
از جهودان … و شیطان جبت و طاغوت است و دلیلش قوله تعالی ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت و گفته اند
که جبت بتانند و طاغوت شیاطین ایشان که مر ایشان را اغوا کنند بر طاعت ایشان و هر صنمی را شیطانی باشد
ضحاک و مقاتل گفتند که جبت حیی اخطب است و طاغوت کعب اشرف ایمان بجبت و طاغوت می‌آرند و میگویند
کافران را که این جماعت یعنی مشرکان و بت پرستان با هدایت‌تر و راه یافته‌ترند از مؤمنان کعب اشرف با هفتاد سوار
از جهودان بمکه رفت پس از واقعه احد تا با قریش سوگند خورند و عهدی که با رسول میان ایشان بود بشکنند کعب
اشرف در سرای ابوسفیان فرود آمد قریش گفتند شما اهل کتابید و محمد اهل کتاب است ما بر شما ایمن نباشیم که حیلی
شما با او بود و این آمدن شما آنجا مکری بود اگر خواهید که ما بر شما ایمن باشیم این بتان ما را سجده کنید ایشان آن دو بت را

سجده کردند فذلک قوله یؤمنون بالجبت والطاغوت انگاه کعب اشرف قریش را گفت سی مرد از ما و سی مرد از شما
بیاییم و سینه بدیوار کعبه بازنهیم و با خدای عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم و با هم دست یکی داریم تا محمد را قهر کنیم چون این عهد کردند
و فارغ شدند ابوسفیان کعب اشرف را گفت تو مردی اهل کتابی و ما مردمان امی بگو تا ما بحقتریم یا محمد گفت دین خود
عرض کنید ابوسفیان گفت ما حاج را شتر کشیم و ایشان را آب و طعام دهیم و اسیر را آزاد کنیم … و ما اهل حرمیم و صله رحم
بجای آوریم و خانه خدای را عمارت کنیم و طواف کنیم و محمد از دین پدران مفارقت کرده است و رحم بریده و حرم رها کرده و دین ما
قدیم است و دین محمد محدث ما بر حق اولیتریم یا او گفت شما اولیترید و دین شما از دین محمد اولیتر است فذلک قوله و یقولون للذین کفروا
هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا خدای تعالی گفت ایشان را یعنی حیی اخطب و کعب اشرف را و امثال ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را
لعنت کرده است و هر کرا خدای لعنت کند تو او را یاری نیابی که عذاب خدای را از او دفع کند و خشم خدا از وی باز دارد قوله تعالی ام لهم
نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل
ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم
سعیرا وجه اتصال این آیه بآیه اول آنست که آیه دوم که از پس این آیت متضمن حسد است و این آیه متضمن بخل است و وصف ایشان
ببخل مناسب است و مراد بملک نبوت است یعنی با ایشان راست ملک و نبوت تا ایشان حکم کنند بدان و اگر ایشان را نصیبی بودی
ملک بکسی نشدی که مردمان را نقیری ندهند و نقیر نقطه باشد که بر پشت هسته خرما بود و بروایت ابن عباس و مجاهد و ضحاک گفته اند که مراد بناس
محمد است که جهودان بر نبوت او حسد بردند و بعضی دیگر گفتند بر رسول کردند برای آنکه خدای تعالی او را نه زن حلال کرد و جهودان گفتند اگر او
پیغمبر بودی او را چندین زن نبودی خدای تعالی گفت ایشان را عجب می‌آید و نمیدانند که بنزدیک داود صد زن بود و در نزدیک سلیمان
هزار زن بود سیصد حره و هفتصد سریت چون رسول این بگفت ایشان بشنیدند بعضی اسکات کردند چنانکه گفت فمنهم من آمن
و منهم من صد عنه در تفسیر امام محمد باقر علیه السلام آمده است که مراد بناس محمد و آل محمد است محسود آنانند که رسول را بر نبوت حسد کردند و
آل او را بر امامت چنانکه قوله تعالی فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و آل ابراهیم محمد است و اهل
بیت او و مراد بکتاب قرآنست و بحکم نبوت و بملک عظیم امامت و این جمله بود اندر خاندان رسول ملک دنیا و ملک
آخرت ملک دنیا را عظیم خواند بمحمد و آل محمد و آتیناهم ملکا عظیما و ملک آخرت کبیر خواند و با ایشان دادند … ثم رأیت
نعیما و ملکا کبیرا آنرا که اهل آخرت را و اگر بر حسد بر غیب نباشد و حسد خصلتی است که حاسد را بد بود و محسود را نیک حسد و حاسد
چون آتش است که حاسد در میان حسد خود آنرا پوشیده میدارد و او را میسوزد و کس از آن خبر نبود چون هیزم که سوزان آتش حسد
در محسود زند بوی از عود فضایل و مناقب محسود بواسطه آن بمشام خلایق رسد و ایشان را ظاهر گردد چنانکه طایی گفت شعر و اذا اراد الله نشر
فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود … چنین بود و هر سه حاسد
… شعر اصبر علی مضض الحسود فان صبرک قاتله … که چندانکه بیشتر کند …
… که او را گناهی نبود چنانکه امیرالمؤمنین علی گفت الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له …
عداوت بحقیقت با محسود نبود بلکه با خدای بود با نعمت او بود و در خبر آورده اند که خدای تعالی گفت الحاسد عدو نعمتی غیر راض بقسمتی …
که روزی جماعتی از زنان قریش با زنان رسول حاضر آمدند هر کس از قبیله نسب خود و قوم خود چیزی میگفتند فاطمه در آمد ایشان
حدیث رها کردند یکی گفت چرا رها کردید این حدیث را گفتند در پیش او حدیث حسب و نسب محال است او آنست که میدانید …

از قبیله ایشان گفت کلکم بنی هاشم حرم سیادة ما بهر السادة اما ابوک فسید ولد آدم واما بعلک فسید العرب والعجم واما انت فسیدة نساء
العالمین واما ابناک فسیدا شباب اهل الجنة ای بنی هاشم شما همه بوده است که هر سیادت اند بخود جمع کرده اید و گوی سیادت از همگنان
برده اید پدرت سید ولد آدم است و شوهرت سید عرب و عجم است و تو سیده زنانی و پسرانت سیدان جوانان اهل بهشت اند
عمت حمزه سید شهیدانست فاطمه زهرا برای ... است ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله حسد میبرند بر مردمان که محمد و
آل محمد اند بدانچه خدای تعالی ایشان را داده است از فضل خویش آل ابراهیم که محمد اند و آل محمد کتاب قرآن و حکمت و شریعت دادیم
وایشان را ملک امامت روایت کرده ایم آنگاه گفت فمنهم من آمن از ایشان کسی هست که بدان ایمان آورده و کس هست که اعراض
کرده پس دوزخ آتشی فروخته است آنان را که اعراض کرده اند و ایمان نیاورده اند قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ
نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا وَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا میگوید که آنانکه کافر شدند بآیات ما زود باشد که بسوزانیم ما ایشان را بآتشی
که هرگه پوستی از ایشان در آتش سوخته شود ما پوستی دیگر بدل کنیم بجای آن عبد الله عمر گفت مردی این آیه پیش عمر خطاب برخواند
بازخوانی خواند معاذ جبل گفت تفسیر این آیه نزد منست گفت بیار گفت در یک ساعت صد بار پوست ایشان را بدل کنند عمر گفت همچنین
شنیدیم از رسول فضیل عیاض گفت آتش ایشان را هر روز هفتاد بار بخورد مجاهد گفت میان پوست کافر و گوشتش کرمان باشد که ایشان را
حلیه بانگی باشد چون بانگ خران ابوهریره از رسول روایت کرد که ستبری پوست کافر باشد اگر گویند خدای تعالی پوستی را که نو آفریند
گناه نکرده باشد چگونه عذاب کند جواب آنست که معذب جمله مکلفان باشند نه پوست و پوست [illegible]
الم نیابد و ستام جمله آدمی و حیوان باشد نه بینی که چون گناه کار گناه کند ببعضی جوارح و اعضا چون چشم و گوش و زبان و دست و پای در شاهد
و ملامت جمله راجع با جمله او باشد و جمیع [illegible] و همچنین عقاب بر جمله او باشد [illegible]
گفت لیذوقوا العذاب عذاب با جمله ایشان [illegible] گردند با پوست جواب دیگر آنست که مراد به تبدیل اعاده است و تغییر صفت
چنانکه یکی انگشتری [illegible] گویند [illegible] اصل او برجاست و انگشتری [illegible]
[illegible] یوم تبدل الارض غیر الارض [illegible] کیفیت او از جهل و احکام
و غیر آن و بعضی دیگر گفته اند مراد بجلود سرابیل است چنانکه گفت سرابیلهم من قطران [illegible]
[illegible] چنانکه شاعر گفت شعر [illegible]
بعضی دیگر گفته اند خدای تعالی اهل دوزخ را پوستی آفریند [illegible] الم نیابد و آن الم عذابی باشد بر خدا [illegible]
بمنزله پیراهن که چون از قطران باشد آنگاه حق تعالی بیان کرد که این از بهر آن میکنیم تا عذاب خدای بچشند که خدای تعالی قاهر و غالب است
کس او را غلبه نکند و حکیمست عذاب جز بعدل و استحقاق نکند آنگاه در عقب آیه وعید آیه وعد فرستاد و گفت آنکسانی که ایمان
آورده اند و عمل صالح کرده اند ما ایشان را در بهشتها بریم که در زیر درختان آن جویهای آب میرود و ایشان در آنجا مخلد و مؤبد باشند
و ایشان را در آنجا زنانی باشند پاک و پاکیزه از آن چیزها که زنان دنیا را باشد ایشان را در سایه بریم گسترده و تمام
جایی که سایه باشد و آفتاب بدو نرسد و از آنجا برود [illegible] و ظلیل حسن بصری گفت آن باشد
که در وی سرما و گرما و سموم نباشد و گفته اند که ظلا ظلیلا برای آن گفت تا با سایه دوزخ نماند چنانکه گفت ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل

و در خبر است که در بهشت درخت باشد که سوار در سایه او صد سال برود و باخر نرسد قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ
تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول مکه بگشاد و خواست تا در خانه کعبه رود کلید عثمان بن طلحه داشت
و از جمله سدنه کعبه بود در خانه ببست و بر بام شد و کلید از دست نمیداد و میگفت اگر دانستمی که او رسول خداست کلید بدو دادمی
امیر المؤمنین کلید از دست او بستد از نکاه و قوت علی بداشت و در بگشاد و رسول در خانه رفت و نماز کرد چون بیرون آمد عباس
گفت یا رسول الله کلید خانه مرا ده تا سقایة الحاج و سدانة الکعبه مرا باشد خدای تعالی این آیه فرستاد که ان الله یامرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها رسول علی را گفت کلید بازده امیر المؤمنین کلید باو داد و از و عذر خواست عثمان گفت یا علی بیاوردی مرا باز
دادی کلید از من بقهر بستدی اکنون بنرمی باز میدهی گفت چه بود و این لطف چیست گفت خدای تعالی در شان تو آیه فرستاد و بر وی
خواند عثمان گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله تا این خانه باشد کلید ایشان را است
اگر چه سبب این روایت کرده اند بر عموم حمل باید کرد تا جمله امانات را شامل بود و چنانکه رسول گفت اد الامانة الی من ائتمنک و لا تخن
من خانک امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که مراد بآیه امامانند و بامانت امامت خدای تعالی فرمود امامان را
تا امامت را بر سبیل امانت بیکدیگر تسلیم مینمایند و گفته اند که جمله شریعت اسلام امانت است گذاردن آن واجب
که خدای تعالی شما را امر میکند که امانت را بخداوندان آن باز دهید و در آن خیانت مکنید و چون حکم کنید در میان مردمان بعدل کنید و
جور مکنید آنکس که عدل فرماید بعدل کردن او اولیتر بود و بوعظ خدا متعظ شوید و پند او را کار بندید که نیکو چیزیست آنکه خدای تعالی
شما را بدان وعظ میکند و پند میدهد بدرستی که خدای تعالی همیشه سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا بوده است و باشد اگر بر زبان بیعت
در امانت خیانت کنید و جور کنید میشنود و میبیند جزای آن بشما میرساند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا میگوید ای مؤمنان ای گرویدگان خدای را فرمان برید و طاعت خدا و رسول او
و طاعت اولو الامر دارید و طاعت خدا و رسول و اولو الامر امتثال او امر و نواهی ایشان بود و گفته اند که امرا او الامر مرد
گفته اند علما اند و گفته اند ائمه اند از اهل بیت رسول و ائمه امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده اند که امرا اند ایشانند اگر
علما اند ایشانند امرایی که جز بطاعت و رضای خدا نفرمایند ایشانند و علمایی که گفتار ایشان موثوق باشد ایشانند از آنجا که
ایشان معصومانند جز بطاعت و رضای خدا نفرمایند و جز بکلام حق نگویند لاجرم خدای تعالی بطاعت ایشان فرمود و بطاعت خود
فرمود وجه استدلال بر امامت ائمه علیهم السلام درین آیه آنست که خدای تعالی اول خطابی کرد با همه مکلفان گفت اطیعوا الله همه
مکلفان و رسول درین خطاب داخل باشند آنگه گفت اطیعوا الرسول رسول ازین خطاب بیرون آمد از بهر آنکه یک کس
مطیع و هم مطاع نتواند بودن از یک اعتبار چنانکه در حق اولوا الامر هم این چنین بود اگر بامرا و علما حمل کنند و علما و امرا در هر عصری
جمع کثیر و خلق عظیم از این خطاب بیرون شوند این خلاف اجماعست و بر قول آنکه ایمه اند پس در هر عصری شخصی از این خطاب بیرون آید
چنانکه در عهد رسول او تنها از خطاب و طاعت خود بیرون بود و جهی دیگر آنست که خدای تعالی طاعت اولوا الامر با طاعت خود و طاعت
رسول مقرون کرد و چنانکه قدیم تعالی منزه است از همه قبایح و رسول معصوم و مطهر است از جمله معاصی صغایر و کبایر باید که اولو
الامر همچنین باشند و بدین صفت جز ائمه اثنا عشر نشد و نشاید که جز از ایشان امرا و علمای دیگر باشند از آنکه مختلف

و الاقوال و المذاهب اند و این موذی بود بتکلیف ما لا یطاق و از حکیم تکلیف ما لا یطاق نیکو نبود پس محال است که مراد امرا و علما باشند
خبر ایشان میگوید که طاعت خدای دارید که خدای تعالی شما را برای طاعت و ایمان آفریده است و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
خدای تعالی بشما جز خیر و نیکوی نخواهد ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن لیطهرکم طاعت رسول دارید آن رسولی که بر شما شفیق و
مهربانست و بر ایمان شما حریصست لقد جاءکم رسول من انفسکم الی قوله حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم طاعت امامان و
پیشوایان خود دارید راوی گوید که امیر المؤمنین را دیدم در صفین در میان دو صف ایستاده بود و نیزه بر دست میکرد ایشان را
میخواند لا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نگاه کردیم عبد الله بن سعید می آمد و اسیری از لشکر معاویه می آورد چون
نزدیک امیر المؤمنین آمد او پرسید که تو چه کسی اسیر گفت من مردی ام از اهل شام گفت قتلکم الله اتباع کل ناعق خدای
تعالی شما را بکشاد پس روان هر بانگی و هر شبانی چون بهایم آنگاه گفت بگو از من این پسر هند جگر خواره را تباعنی و انا الذی
لم اومن بعد کفر و لم اعلم بعد جهل و لم احکم بحکم رجعت عنه انا قاتل اشیاخک یوم بدر و مفرق قومک باحد الیکم تواجهوا بنی امیه
برایتکم التی تولی الله نکسها کما نکس یوم بدر و لقد علمتم ان الله اوجب علیکم طاعتی و تعبدکم بمتابعة امری لانی اهل للمتابعة و مستحق
للطاعة لقلعی باب خیبر اذ عجزتم و ثباتی یوم احد اذ فررتم و تسلیمی بیته الغار اذ ابیتم و اجابتی للسایل اذ جهلتم پسر هند
جگرخواره را بگوی که با من مباهات میکنی من آنم که ایمان آوردم نه از پس کفر و بدانستم نه از پس جهل و حکمی نکردم که از آن باز
آمدم من کشنده پدران توام ببدر و پراکننده قوم توام باحد تا چند از بنی امیه رایت بر روی آورده بنی هاشم و بنی هاشم و خدای
آن را نگونسار میکرد اند و شما دانید که خدای تعالی طاعت من بر شما فرض کردانیده است و متابعت من واجب کردانیده
از برای آنکه من اهل متابعتم و مستحق طاعتم در خیبر بکندم چون عاجز شدید و در روز رزم احد بایستادم چون شما بگریختید و
شب غار جان فدا کردم چون شما ابا کردید و جواب سایل میدادم چون شما جاهل بودید بدان جابر بن عبد الله انصاری گفت من
از رسول پرسیدم و گفتم یا رسول الله خدای را بشناسیم و رسول را بشناسیم اولی الامر کیستند که خدای تعالی طاعت خود و
طاعت تو و طاعت ایشان بیکدیگر مقرون کرده گفت یا جابر خلفای منند و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی طالب
ایشان خلیفگان منند امامان مسلمانانند بعد از من اولین ایشان علی بن ابی طالبست آنگاه حسن آنگاه حسین آنگاه علی
بن الحسین آنگاه محمد باقر که تو او را دریابی چون او را ببینی از من سلام برسان آنگاه یکیک امام برد تا بحجة القائم رسید آنگاه گفت [illegible]
بود نامش نام من بود کنیتش کنیت من بود و حجت خدای بود و بقیه شما در میان بندگانش پسر حسن بن علی بود او آن بود که
خدای تعالی بگشاید بر دست او مشارق و مغارب زمین او آنست که از شیعتش غایب شود غیبتی که بر امامت او ثبات
نکنند با آن غیبت الا مؤمنی که خدای تعالی دل او با ایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه او را در غیبت
او با او انتفاع باشد گفت بلی باشد چون انتفاع مردمان با آفتاب و اگر چه ابری در پیش آید ای جابر این سر مکنون خداست
مخزون علم او نگاه دار این الا از اهلش جابر گفت چون بر این مدتی دراز بگذشت من روزی در نزدیک علی بن الحسین زین
العابدین شدم و در پیش او بنشستم و با او حدیث میکردم و پسر او محمد بن علی الباقر از حجره زنان بیرون آمد و او کودک
بود گیسو در برافکنده چون او را بدیدم گفت میان پشت من بلرزید و موی بر اندام من برخواست آنگاه گفتم یا غلام اقبل
فاقبل ثم قلت له ادبر فادبر ای کودک روی با من کن روی با من کرد گفتم برو پشت بمن کرد گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبة
بخدای کعبه که شمایل رسول است آنگاه گفتم یا غلام ما اسمک نام تو چیست گفت محمد گفتم پسر کیستی گفت ابن علی بن

الحسین

الحسین گفتم من و جان من فدای تو باد همانا که تو باقری گفت آری پیغام رسول بگذار گفتم رسول خدای مرا بشارت داد که تو را
بیابم گفت چون او را ببینی سلام من بدو رسان اکنون رسول خدا ترا سلام میرسانید او گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات
والارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت من پس از آن پیش او میرفتم و از وی مسایل میپرسیدم و چیزی می آموختم
می آموختم یکروز از من مسئله پرسید من گفتم لا والله لا ادخل فی نهی رسول الله من در نهی رسول خدا نروم مرا گفته است که شما امامان
راهنماینده را بکودکی داناترین مردم یابید بزرگی گفت ایشان را چیزی میاموزید که ایشان از شما بهر چیزی عالمتر باشند
محمد باقر گفت صدق جدی رسول الله من این مسئله از تو بهتر دانم و لقد اوتیت الحکم صبیا مرا بکودکی حکمت داده اند کل
بفضل الله علینا و برکته رسول فرموده است من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصی علیا فقد عصانی
و من عصانی فقد عصی الله و این دلیل است بر آنکه اولو الامر علیست و فرزندان او آنگاه حق جل جلاله چون بطاعت خویش و
اولی الامر فرمود پس گفت اگر منازعت کنید در چیزی شما را در آن خلاف افتد در آن نزاع رد کنید با خدای و رسول او رد با خدای
با کتاب او باشد و رد با رسول الله بملت و شریعت او باشد و رد با ائمه معصومین رد با خدای و رسول باشد چنانکه در دیگر
آیه گفت و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم برای آنکه ایشان نایبان رسول و حافظان شریعتند
و معصومند قول ایشان حجت باشد اگر بخدای و روز باز پسین ایمان دارید چیزیکه در و خلافیست جز از کتاب خدا و سنت
رسول طلب نکنید و این بهتر است یعنی رد با خدای و رسول نیکوتر است بتاویل زجاج گفت آن تاویلی که از خدا و رسول باشد
بهتر است از تاویلی که از تلقای نفس خویش کنی یعنی احسن تاویلا من تاویلکم و این آیه دلیل است بر بطلان قیاس و آنکه گویند
با خدا و رسول تنها بود که منازعت بود چون منازعت نبود واجب نباشد از جهة دلیل خطاب گویند و این باطلست بنزدیک
اهل علم الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا و اذا قیل لهم
تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا استفهام میکند بر سبیل تعجب
و میگوید نمی بینی ای محمد آنکسانی که دعوی میکنند که ما ایمان آورده ایم بآنچه بتو فرستاده اند یعنی قرآن و بآنچه پیش از تو فرستاده اند
از توریة و انجیل و کتب متقدمان با این دعوی که میکنند میخواهند که بحکومت پیش طاغوت روند و ایشان را فرموده اند تا بطاغوت
کافر شوند و مفسران را اختلافست که این طاغوت کیست حسن بصری گفت مراد از جماعت مذکوره در این آیه منافقانند که بحکومت
پیش بتان میرفتند و طاغوت بت است سدی گفت و قتاده که مراد بطاغوت ابو برده کاهن است منافقی را با جهودی حکومت افتاد
جهود گفت پیش محمد رویم منافق گفت پیش ابو برده رویم مقاتل گوید جهود گفت پیش محمد رویم که او رشوه نستاند منافق گفت
پیش کعب اشرف رویم خدای تعالی این آیه فرستاد ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خویش آورده است که جهود الحاح میکرد تا پیش رسول رفتند
رسول گفت برای جهود حکم کرد بر منافق چون بیرون آمدند منافق گفت تا بحکومت پیش عمر رویم جهود عمر را گفت بدانکه میان ما حکومتی
بنزدیک محمد رفتیم او حکم کرد اکنون او راضی نیست بحکم محمد گفت پیش تو آییم و در سخن آویخت و الحاح کرد عمر منافق را گفت چنین است که او
میگوید گفت بلی چنین است عمر گفت یک ساعت توقف کن در خانه رفت و تیغ برگرفت و بیرون آمد و بر گردن منافق زد و سرش جدا
کرد جهود بگریخت گفت این حکم منست بر کسی که بحکم خدا و رسولش راضی نیست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که
گفتند کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت هر حاکم که نه بر گفتار ما حکم کند که اهل بیتیم او طاغوت بود آنگاه این آیه برخواند یریدون

ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به انگاه گفت بخطابي گروهي بحكومت پيش طاغوت رفتند و گمراه كرد ايشان را شيطان
وازين است نجات نيافتند الا ابو شيبه و غير ايشان هلاك شدند و هر كه ايشان را نشناسد لعنت خداي برو باد انگه حق تعالی
و تقدس فرمود كه واذا قيل لهم يعني چون گويند ايشان را كه بياييد و آنچه خداي فرو فرستاده است از قرآن بنزديك رسول تا او حكم بود ميان شما يعني
منافق را كه با جهود حكومت بود تو منافقان را بيني اي محمد كه روي بگردانند از تو روي بگردانيدني از بهر آنكه حكم ميكني و ميل و محابا نكني و رشوه نستاني
روا نداري فكيف اذا اصابتهم مصيبة بما قدمت ايديهم ثم جاءوك يحلفون بالله ان اردنا الا احسانا وتوفيقا
اولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم فاعرض عنهم وعظهم وقل لهم في انفسهم قولا بليغا گفته اند آيه در حق عبد الله
ابي سلول آمد و صحبت او آن منزلت بود كه بار درسيده چون نفراه بني المصطلق باز آمدند در وقتي كه آنرا مريسيع گفتندي و سورة المنافقين
در شان او فرو آمد او را عذر و خشوع گرفت قصه اين سورة المنافقين بجايگاه خود بيايد انشاء الله انگاه بيامد و سوگند خورد كه بآنچه گفت در ميان آن
گروه جز احسان و توفيق نخواست بعضي ديگر گفتند مراد بمصيبت كشتن آن مرد بود كه عمر او را بكشت انگاه اوليا خون او آمدند و طلب ديت
كردند و سوگند خوردند كه ما را درين غرض الطفا نايره وفا است و اطلب صلاح ميكنيم والا احسان و توفيق نخواهيم و گفته اند كه آيه بر عموم است
و مراد مصيبتي معين نيست يعني هر كه ايشان را نكبتي رسد بعقاب بر بگيرند و باز سوگند دروغ خورند تا نيست شد و آنچه بخلاف راست نفاق
و نفاق باطن نفاق كنند بران سوگند خورند كه ما جز احسان و تخفيف نخواستيم حق تعالی تكذيب ايشان كرد بانچه گفتند يعني ايشان آنانند كه
خداي تعالی داند آنچه در دلهاي ايشانست و اين بشارتست بمنافقانست اي محمد از ايشان اعراض كن و روي از ايشان بگردان و برای اغرا
و انذار و حجت ايشان را وعظ كن و پند ده بزبان و عقوبت مكن ايشان را و بگو در نفس ايشان گفتاري بليغ و تمام يعني اگر توبه نكنند ايشان را بقتل آريم
ضحاك گفت ايشان را بلا و وعظ كن و در سر قولي بليغ گوي تا زجر باشد ايشان را بعضي ديگر گفتند اعرض عن قبول قولهم كه ايشان قبول كن و عذر
بپذير كه دروغ ميگويند و پند ده ايشان را و كشارا بليغ گوي يعني بگوي كه آنچه در دل داريد اگر اظهار كنيد شما را بقتل آريم كشتن وما ارسلنا من رسول
الا ليطاع باذن الله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا
رحيما حق تعالی بيان غرض و حكمت خود ميكند در بعثت انبيا و ميگويد هيچ پيغمبري نفرستاديم الا از بهر آنكه تا طاعتش دارند و فرمان او برند بفرمان
خداي كه طاعت ايشان بر خلقان واجب كرده است و اذن يعني امر بود و بعضي تخليه بود چنانكه گفت وما هم بضارين به من احد الا باذن الله انگه آنچه
صلاح ايشان در آن بود ايشان آن نكردند گفت اگر ايشان چون بر خويشتن ظلم كردند بانكه بحكومت پيش طاغوت رفتند و بال آن ظلم بر نفس ايشان
بود انگاه كه اين كردند اگر بنزديك تو آمدندي و عذر خواستندي و توبه و استغفار كردندي خداي را توبه پذيرنده و بخشنده يافتندي يعني خداي توبه
قبول كردي و ايشان را بيامرزيدي و حق آنكس كه او استغفار كند آنست كه او در اول توبه كند از ذنب و عزم كند كه بر سر آن نرود و پس بزبان استغفار كند و اگر
بدل اصرار كند و بزبان استغفار كند چنان باشد كه رسول گفت المصر على الذنب المستغفر بلسانه كالمستهزئ بربه حسن بصري گفت اين آيه در حق ده مرد
منافق آمد كه با يكديگر بر نفاق اتفاق داشتند خداي تعالی رسول را خبر داد و رسول گفت ايشان را شما در كاري اتفاق كرده ايد اگر بر خيزيد اتفاق
كنيد و استغفار كنيد من برای شما شفاعت كنم چون نخواستند چندانكه رسول گفت هيچكس نخواست رسول مرد از ايشان نخواندند و رسول گرد ايشان
گفتند يا رسول الله برای ما استغفار كن خداي تعالی اين آيه فرستاد و گفت اگر اين اول بودي شما را بيامرزيدي اكنون پس ازين شما را بنزديك
خداي و رسول جايي نيست رسول بفرمود تا ايشان را از مسجد بيرون كردند و ديگر ايشان را بنزديك خود راه نداد و در خبرست از امير المؤمنين علي
كه او گفت چون رسول را دفن كرديم سه روز بر آمد اعرابي بسر قبر رسول آمد و بسر قبر در افتاد و ميگريست و خاك بر سر ميريخت
ميگفت يا رسول الله آنچه گفتي شنيديم و كرديم و آنچه فرا گرفتي و حق تعالی فرموده كه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم و اينك بار جاءتك

قوله تعالى

رسول الله بر خويشتن ظلم كرده ام آمده ام تا برای من استغفار كني از گور آواز آمد كه قد غفر لك بيامرزيد ترا اي گوينده اين حديث
فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا
تسليما ولو انا كتبنا عليهم ان اقتلوا انفسكم او اخرجوا من دياركم ما فعلوه الا قليل منهم ولو انهم فعلوا
ما يوعظون به لكان خيرا لهم واشد تثبيتا واذا لآتيناهم من لدنا اجرا عظيما ولهديناهم صراطا مستقيما
بعضي مفسران گفتند كه اين آيه در حق زبير آمد و خصم او ثعلبة بن حاطب و گفته اند حاطب بن ابي بلتعه و آنچنان بود كه ايشان پيش رسول آمدند
بحكومت در آبي كه از رودي مي آمد و زمين زبير از بالاي زمين آن مرد بود رسول زبير را گفت بطريق مسامحت اي زبير تو زرع خود آب ده و آنگه آب
بآن مرد رها كن مرد را اين خوش نيامد و گفت ان كان ابن عمتك فقلت بدا اين از برای آن كردي كه او پسر عمه تست رسول چون
بشنيد رنگ روي او بگرديد زبير را گفت اي زبير آنچه حق تست از آب آنرا تمام بستان و زرع خود را تا بديوار آب بده
كه اين حق تست چون تمام گرفته باشي آب را رها كن و اين حكم شرعي بود بحق ايشان از پيش رسول بيامدند و بمقداد بگذشتند
مقداد گفت يا ابا بلتعه حكم كرا بود گفت قضي لابن عمته يعني برای پسر عمه خويش حكم كرد و آنرا برپست بطريق استهزا جهودي
نشسته بود چون آن بديد گفت عجبا لهؤلاء ايشان ميگويند كه ما گواهي ميدهيم كه اين مرد رسول خدا است انگه او را متهم ميدارند
در حكمي كه ميكند بخداي كه ما در عهد موسي گناهي كرديم آمديم تا توبه كنيم موسي ما را گفت توبه شما آنست كه يكديگر را بكشيد تيغ
بركشيديم و در يكديگر نهاديم تا هفتاد هزار مرد كشته شد در طاعت خداي تا از ما راضي شد ثابت قيس بن شماس حاضر بود گفت
والله كه اگر رسول فرمايد كه خود را بكش هيچ توقف نكنم و خداي تعالی از من راست ميگويم خداي تعالی اين آيه فرستاد
و گفت اي محمد ايشان دعوي ميكنند كه ما ايمان آورده ايم بحق خداي كه ايشان ايمان نياورده اند و ايمان ايشان ثابت نباشد
تا آنگاه كه ترا حاكم كنند در آنچه ميان ايشان خلاف افتد انگاه در آنچه حكم كني و كرده باشي راضي شوند و در نفس خويش ايشان حرج
و شكي نيابند يعني تا رضاي تو بر هواي خود اختيار نكنند و بفرمان تو انقياد ننمايند اگر چه بزبان گويند مؤمنيم مؤمن نباشند و ايمان
ايشان درست نباشد و اگر ما بر ايشان نويسيم يعني فريضه كرده ايم كه خويشتن را بكشيد چنانكه بر بني اسرائيل فريضه كرديم يا فرمايم
كه هجرت كنيد و خانه و مان خود رها كنيد نكنند يعني قتل نفس و رها كردن مسكن الا اندكي از ايشان گفته اند كه آن اندك
ثابت بن قيس است و مراد بقليل او است مقاتل گفت چون اين آيه آمد عمار ياسر و عبد الله مسعود و جماعتي گفتند اگر چه جماعتي
اندك بودند كه بخداي خداي كه اگر خدا و رسول ما را بفرمايند كه خود را بكشيد و خانه خود رها كنيد ما خود را بكشيم و خانها رها كنيم
اين حديث بسمع رسول رسيد گفت ان من امتي رجالا الايمان اثبت في قلوبهم من الجبال الرواسي از امت من مرداني اند كه
ايمان در دل ايشان از كوهها محكمتر و ثابت ترست انگاه حق تعالی گفت آنچه فرموديم از قتل نفس و رها كردن ديار اگر بجا
و اندكي از ايشان بجاي مي آوردند اكنون آنچه كم از آنست ايشان را بدان وعظ ميكنيم اگر بكنند ايشان را بهتر بود و ثابت قدم تر و
پاي برجاتر باشند در باب اعتقاد و بصيرت براي آنكه اعتقاد حق از سر دليل اعتقادي باشد مقتضي سكون نفس بخلاف
اعتقاد جهل و تخمين كه نفس با آن مضطرب باشد انگاه ايشان را بدهيم از نزديك خود مزدي عظيم و ثوابي بزرگ يعني اگر آنكه گفتيم
و ايشان را بدان پند داده اند و فرموده ايشان را آنكرده ندي ايشان را بهتر بودي ثواب از حد بيرون دادي بر آن و آنچه از نزديك ما باشد
بشرف و كرامات مختص باشد و چگونه عظيم نباشد اگر بتجليل و تعظيم او آن مقرون كرده و بقاي او جاويد باشد با اين حديث ايشان را
لطفي كنيم كه بآن ثبات كنند و در راه راست كه اسلامست بمانند والله اعلم ومن يطع الله والرسول فاولئك مع

الرسول

الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقا
ذلك الفضل من الله وكفى بالله عليما بعضی مفسران گفته اند که این آیه در حق ثوبان آمد مولای رسول خدا و او رسول
خدا را سخت دوست داشتی و از و صبر نتوانستی کرد روزی بر آمد گونه بگشته و اثر حزن بکار بردی نیز ظاهر گشته رسول
او را گفت ترا چه رسیده گفت یا رسول الله مرا هیچ رنج نرسیده الا آنکه تو دیر شدی جمال تو و آنگه اندیشه کردم که فردای قیامت
که حال ما از دو بیرون نبود یا از اهل بهشت باشم یا از اهل دوزخ اگر از اهل دوزخ باشم هرگز روی تو نبینم و اگر از اهل بهشت
باشم منزلت و جای من آنجا نبود که جای تو باشد و ترا نبینم خدای تعالی رحمت او این آیه فرستاد و رسول خدای گفت بالخدای که جان
بامر و فرمان اوست که هیچ بنده مؤمن نباشد و ایمان او درست نبود تا مرا از جان خود و پدر و مادر و اهل و ولد خود دوستتر ندارد
و اگر سبب نزول آیه اینست جمله مؤمنانی که بدین صفات موصوف باشند در تحت این آیه در آیند میگوید که هرکه خدای را
طاعت دارد و رسول او را فرمان برد او فردای قیامت با آنکسانی باشد که خدای با ایشان نعمت کرده است از پیغمبران و صدیقان
و راست گویان و شهیدان و صالحان باشد یعنی با آنان باشد که خدای با ایشان نعمت کرده است تحمل اعباء نبوت کرده باشند
و نبا خاچه نگفتار راست نکرده اند و باشند و در راه خدای شهید و کشته شده باشند و شهید را از بهر آن شهید گویند که
قام بشهادة الحق حتی قتل و گفته اند از بهر آنکه فرشتگان بقتل و وفات او حاضر باشند آنگاه گفت وحسن اولئک رفیقا و چه
نیکو یاران اند ایشان در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر روایت است که مراد به پیغمبران محمد مصطفی است و بصدیقان علی بن ابی طالب
و بشهیدان حسن و حسین و بصالحان هشت تن از فرزندان امام زین العابدین تا بحسن عسکری علیهم السلام و حسن اولئک رفیقا
مهدیست در خبر است که روزی ابوذر غفاری از رسول حدیثی روایت کرد قومی او را باور نداشتند گفتند ابوذر دروغ میگوید
شک شد رسول را در آمد و شکایت کرد از ایشان رسول گفت یا رسول الله این خبر نگفته رسول گفت بلی آنگاه گفت ما اظلت
الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر آسمان سایه نیفکند و زمین بر نداشت کسی را راست گو تر از ابی ذر رسول گفت
بازنگریست امیر المؤمنین از در در آمد پس گفت الا هذا الرجل المقبل فانه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم حق این مرد که روی بما دارد
که او صدیق اکبر است و فاروق اعظم است آنگاه حق تعالی گفت ذلک الفضل من الله این از خدای فضل و نعمتی است ذلک
اشارت بثواب است و گفته اند اشارت بلطف و هدایتی که بعد آن انعام کنند از طاعت خدای و رسول که مستحق این شوند
و خدای تعالی بس است دانا باحوال ایشان که این کسند یا نکنند و این هدایت یابند یا نیابند قوله تعالی **یا ایها الذین**
آمنوا خذوا حذركم فانفروا ثبات او انفروا جميعا وان منكم لمن ليبطئن فان اصابتكم مصيبة
قال قد انعم الله علي اذ لم اكن معهم شهيدا ولئن اصابكم فضل من الله ليقولن كأن لم تكن بينكم و
بينه مودة يا ليتني كنت معهم فافوز فوزا عظيما خطاب با مؤمنان است و آنانکه خدا را و رسول را تصدیق
کرده باشند ایشان را میفرماید که ای مؤمنان بردارید سلاح خود را و با سلاح باشید و از خدای خود یاد کنید و از دشمن حذر
کنید بروید با جماعتی گروه گروه یا بروید جمله یکبار بحسب مصلحت آنگاه گفت که از شما کسی هست که مردم را دل شکسته میکند
تا از جهاد باز ایستند بیشتر مفسران گفته اند که این آیه در حق منافقان آمد که مسلمانان را دل شکسته کردی چون ایشان را کلفتی رسیدی
از قتل و جراحت و هزیمت بر طریق شماتت گفتندی خدای تعالی بر من نعمت کرد که با قتال شما حاضر نبودیم و اگر فضل و ظفری
و غنیمتی از خدای بودی گویند که چون کسی که میان شما و میان او مودتی و دوستی نبوده باشد ای کاشکی من با شما بودمی تا فوزی

عظیم

عظیم و ظفری نیکو یافتمی و مرا از این غنیمت نیز نصیبی بودی خدای تعالی ایشان را بدین سخن مذمت کرده برای دو وجه یکی رغبت ایشان در مال
غنیمت و ایثار آن بر ثواب آخرت از بهر آنکه ایشان را بهره در ثواب جهاد دیگر از بهر حسد ایشان بر مؤمنان ابو علی فارسی
گفت در آیه تقدیم و تاخیری هست و تقدیرش اینست که قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا کان لم یکن بینکم و بینه مودة و
گفته کان لم یکن در موضع حال افتاده است ای منافقون لیس بینکم و بینه مودة و معنی آیه آنست که منافقان مردم را از جهاد باز
میدارند و از جمله سخنهای ایشان آنست که مسلمانان را گویند که انکار دید که میان شما و او یعنی محمد هیچ دوستی نیست یا دوستی
نبوده است و قول دیگر آنست که منافقان با شما معامله کسی میکنند که میان شما و او صداقتی و معرفتی نباشد صفت منافقان
که بعد از کرد منافقان ایشان نخواستند که در سرا و ضرا با مسلمانان باشند بلکه خواستند که در حال غنیمت با ایشان باشند و در حال
نکبت از ایشان دور باشند **فليقاتل في سبيل الله الذين يشرون الحيوة الدنيا بالآخرة ومن يقاتل في**
سبيل الله فيقتل او يغلب فسوف نؤتيه اجرا عظيما وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله و
المستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم
اهلها واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا الذين آمنوا يقاتلون في سبيل
الله والذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان
كان ضعيفا حق تعالی چون ذکر منافقان کرد و آنکه مؤمنان را از جهاد باز میداشتند و ایشان را دل شکسته میداشتند
عقب آن ذکر مؤمنان کرد که ایشان بخلاف منافقان بودند گفت آنان را که ایشان زندگانی دنیا را بدل کردند بآخرت که سرای
ثوابست و آخرت بخرند باید تا قتال کنند در راه خدا آنگه هرکه در راه خدا جهاد کند و او را بکشند یا بکشد و غالب شود
خصم بغلب برای آن گفت که غلبه هم بقتل بود و هم بهزیمت با غالب بود ما او را مزدی عظیم بدهیم یعنی ثواب جهاد آنگه حق تعالی
بطریق ترغیب بلفظ استفهام گفت چه بوده است شما را که کارزار نمیکنید در سبیل خدا و نصرت نمیکنید آن
آن مسلمانان مستضعفان که در دست کفار اسیر مانده اند و ساز آمدن نداشتند تا باید آنجا باشند و مشرکان ایشان را
عذاب میکنند و ایشان از مردان و زنان کودکان اند آنگاه بیان کرد که ایشان آنجا چه میگویند و چه میکنند و چه دعا میکنند
گویند ای بار خدای ما را بیرون بر از این شهر که بیداد گرند که اهل او و ما را از نزدیک خود ولی و ناصری فرست تا ما را نصرت کند
و از جمله باز ماندگان ضعیفان عیاش بن ابی ربیعه بود و ابو جندب سلمة بن هشام و ولید بن الولید و غیر هم خدای تعالی دعای
ایشان را اجابت کرد و رسول مکه بگشاد و عتاب اسید را بر ایشان امیر کرد و او با ایشان شد تا آنانی که مظلوم بودند و ضعیف
قاهر و غالب میگشتند بر ظالمان آنگاه خدای تعالی هر دو فرقه را از مؤمنان و کافران صفت کرد و باز گفت از نصرت ایشان
معبود خود را و گفت آنانکه مؤمنانند در سبیل خدای جهاد کنند یا کلمه اسلام را عالی کردانند و آنانکه کافرانند در راه طاغوت قتال
کنند شعبی گفت شیطانست زجاج گفت هر معبودی که دون خدا بود آنگاه مؤمنان را فرمود که قتال کنید با دوستان شیطان
و از بیان مترسید که کید شیطان همیشه ضعیف بوده است و کید شیطان را از برای آن ضعیف خوانند که با اضافت نصرت
خدای ضعیف بوده و نیز از برای ضعیفی دواعی اولیای او چه حاصل نیامد بر بصیرت و از برشبهه قتال کنند و مؤمنان از رحمت
وجود دلائل براهین **الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم واقيموا الصلوة واتوا الزكوة فلما**
كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية وقالوا ربنا

خیر

لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا
تُظْلَمُونَ فَتِيلًا کلبی گفت این آیه در حق عبد الرحمن عوف آمد و سعد بن ابی وقاص و قدامة بن مظعون و چون آنجماعت
در مکه از مشرکان رنج میبردند گفتند یا رسول الله دستوری باشد تا با ایشان کارزار کنیم که از صبر بر دند رسول گفت مرا نفرموده
بقتال ایشان صبر باید کرد تا وقت قتال برآید چون رسول هجرت کرد و بمدینه آمد خدای تعالی غزای بدر فرمود رسول گفت جهاد
میباید کرد ایشان را خوش نیامد و اظهار کراهت کردند و ضعف و ثقل خاطر کردند خدای تعالی این آیه فرستاد که نمی بینی
محمد آنانرا که ایشانرا گفته که دست بازدارید و امتناع کنید یعنی در مکه از قتال مشرکان و بر نماز و زکوة اقتصار کنید و خیرات و
طاعات بجای آرید انگاه جهاد کردن بر ایشان واجب کردانیدند گروهی از ایشان از مشرکان چنان میترسیدند
که از خدای میترسند و بخدا گفتند بار خدایا چرا بر ما قتال نوشتی و ما را چرا بازپس نداشتی تا بوقت نزدیک آن وقت
مرگست انگاه حق تعالی بیان کرد که آنچه در آن رغبت میکنند از متاع دنیا حقیر نیست و نسبت آن با آخرت اندکست و آخرت
بهتر است کسی را که پرهیزگار باشد و بر ایشان ظلم نکنند بمقدار فتیلی و فتیل آن بود که در میان هسته خرما بود چون رشته ابن
عباس گفت چون انگشت بهم مالی چون رشته از چرک حاصل شود فتیل است أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ
وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا أَصَابَكَ
مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا حق سبحانه و تعالی مؤمنانرا بر جهاد تحریص میکند و میگوید شما را از مرگ چاره نیست اگر بجهاد روید و اگر نروید اگر
در حصنهای حصین و قلعهای مستوار باشید مرگ بشما آید و از آن دریغ و دافع نتواند بود هرجا که باشید مرگ بشما رسد و اگر هم
در شهادر کوشکها و در حصنها باشید که آنرا بلند کردانیده باشید و بنای آنرا از گچ و سنگ برآورده باشید چون چنین باشد
شهادت یافتن و بدرجه شهدا رسیدن بهتر از مرگ بر فراش چنانکه وان یکن الابدان للموت انشئت فقتل امرئ
بالسیف افضل انگاه حق تعالی بیان حال و قال جهودان و منافقان کرد و آنچه در حق پیغمبر میگفتند چون رسول بمدینه آمد
هرگاه که ایشانرا تنگی رسیدی و نقصان ریع و میوه بودی گفتندی هذا بشوم هذا الرجل این بشومی این مردست و اگر ایشانرا
خصب و راحت و نفع و زیادتی بودی گفتندی من عند الله این نعمت از خداست بعضی دیگر گفتند مراد بظفر و حسنه غنیمت و مراد
بسیئه قتل و هزیمت میگویند ای محمد این منافقان و جهودان اگر حسنه بایشان برسد میگویند از نزدیک خداست و اگر سیئه بایشان برسد
میگویند از نزدیک تست یعنی اگر نه سبب آن بودی که تو که محمدی ما را بقتال بردی ما را این نکبت نرسیدی یا اگر تو درین مقام نبودی
ما را خصب و نعمت بودی چنانکه دیگران کرده شد خدای تعالی محمد را فرمود و گفت جواب ده و بگوی ای محمد این همه رنج و راحت و بیماری
و تندرستی و تنگی و فراخی و خصب و جدب از قبل خداست مراد که محروم است درین شرط هیچ نیست و جست من از این نوع هیچ بر
نیاید انگاه بر سبیل تقریع و انکار گفت که چه بوده است این قوم را که نزدیک نیست که چیزی بدانند یعنی هیچ نمیدانند و هیچ گفتار و حدیث
فهم نمیکنند یعنی قرآن چنانکه گفت الله الذی نزل احسن الحدیث و بر عموم حمل کردن اولی است انگاه گفت حق تعالی آنچه حقیقت کار است
بیان کرد و گفت چرا بتو حواله میکنند و میگویند بشومی تست یا بشومی تدبیر تست نمیدانند که هرچه چنین است از خصب و سعت و نعمت
و ظفر و غنیمت همه از منت که خدا ام و هرچه قحط و شدت و نکبت است همه بشومی کفر و معصیت ایشانست ما اصابک من

حسنة

حسنة فمن الله هرچه بتو رسد از نیکویی از خداست و هرچه بتو رسد از بدی آن از قبل نفس تست ظفر و غنیمت چون روز بدر و قتل و
هزیمت چون روز احد که اگر ثبات نمودندی شکست نکردندی آنچه بایشان رسید نرسیدی ابو العالیه گفت مراد بحسنه طاعت است و به سیئه معصیت
یعنی طاعت بتوفیق و اقدار و تمکین و الطاف اوست و معاصی و فعل بر سبیل طاعت و اراده خدای نیست ابو القاسم بلخی گفت مراد
بسیئه عقوبت است بر سبیل جزا بر معصیت و عقوبت را بر توسع سیئه خوانند چنانکه گفت و جزاء سیئة سیئة مثلها و مجبره را در این آیه
تمسکی نیست برای آنکه اول مجمل گفت و آخر مفصل کرد و دانید آنکه فرمود که ما ترا برسالت فرستادیم اگر ترا بر ایشان گواهی نباشد گواهی من
کفایتست از آنکه من عالم باحوال ایشان و بیکویی برای ابلاغ حجت فرمودیم و چنانکه علی هولاء شهیدا جزا و ثواب و عقاب بار رسیت و حکم
منست تو بکار خود قیام کن و کار رسالت من کن تا که مراد درین کار بسیار بکار نیست مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا
أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ
يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا سبب نزول این آیت آن است که رسول گفت که من
اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله هرکه طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد و هرکه در من عاصی شود در خدای عاصی
شده باشد منافقان گفتند همانا این مرد میخواهد که ما او را پرستیم و بخدایی او اقرار دهیم چنانکه ترسایان کردند با عیسی خدای تعالی این آیه فرستاد
گفت همچنانست که او میگوید هرکه طاعت خدای داشته بود طاعت منست و رضای او رضای منست و در این آیه تمسکی
نیست مجبره را از بهر آنکه مراد حق نه بین اختصاص اوست و از جمله خواص قرآنست نه آنکه عین فعل رسول عین فعل خدا بود بلکه هرچه
فرماید مصلحت بود چنانکه هرچه من فرمایم مصلحت و مأمور شده او بخیری نفرماید الا که من فرموده باشم او را جان بسی طاعت او طاعت منست
انگاه گفت هرکه برگردد و پشت بفرمان تو کند که برگرده و بال او هم برو خواهد بود و ما ترا محافظت او نفرستادیم کار تو بیش از تبلیغ نیست حافظ
و رقیب و محاسب اعمال ایشان منم نه تو و گفته اند که این آیه منسوخست بآیه قتال و حفیظ بمعنی مسلط است چنانکه گفته است علیهم بمسیطر
پس آنگاه امر بجهاد و رسول را بر ایشان مسلط کرد و بیان بر ایشان قتال فرمود و یقولون طاعة تا ایشان که ما ترسند بعضی گفتند منافقان بودند
چون بنزدیک رسول آمدندی گفتندی فرمان تو ما را طاعت است و انقیاد فرمان تو میکنیم و چون از پیش او برفتندی در خلوت اتفاق کردندی
بر خلاف آن سگالیدندی خدای تعالی رسول را بر آن مطلع گردانید گفت در پیش تو میایند و میگویند کار ما فرمان بردن تست و چون از
نزدیک تو بیرون میآیند جماعتی از ایشان شب کنکاش میکنند و اندیشه کنند غیر آنرا که تو گفته باشی و بخلاف آن سگالند و خدای تعالی مینویسد
آنچه ایشان میسگالند در لوح محفوظ و در صحیفه اعمال ایشان نوشته است تا ایشانرا بدان جزا دهد و گفته اند و نوشته قرآن بتو فرستد
پس تو ای محمد از ایشان اعراض کن و روی از ایشان بگردان و توکل و اعتماد بر خدای کن و گفته اند اظهار نامهای ایشان برسول کرد امید این
اعراض کن و کار خود با خدای افکن و خدای بس است وکیل که قیام کند بآنچه باو تفویض کرده باشی أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ
إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا استفهامست بر سبیل تقریع میگوید که این کافران و منافقان که بر کفر و نفاق خود اصرار کرده اند و ما این
قرآن بپیغمبر فرستیم و تو که محمدی بر ایشان میخوانی و ایشان میشنوند هیچ اندیشه نمیکنند در آیات تا بدانند که درست و راست است و
از نزدیک خدای تعالی است که اگر از نزدیک خدای تعالی نبودی در او اختلاف بسیار یافتندی و در وی هیچ اختلاف نیست از جهت فصاحت
همه یکسانست نه چون کلام مخلوق بعضی رکیک و ضعیف باشد و بعضی فصیح و آنچه خبرست از غایبات و احوال و اسرار اهل نفاق و کفر

در وی هیچ خلاف نیست همه صدق و راست است و بر وفق مخبر عنه است و در وی هیچ تناقض و تفاوت نیست اگر نه از قبل خدای بودی این
همه در وی موجود بودی و این آیه دلیل است بر بطلان تقلید و حث بر نظر و تأمل بر بطلان قول آنکس که گفت معنی قرآن نتوان دانستن و
نشاید دانست الا بحجت رسول این مذهب مجبره و جماعت حشویانست و دلیل بر آنکه این قرآن کلام خداست یعنی اختلاف و تناقض
از فعل خدا نیست که اگر از فعل او بودی از نزد او بودی و خدای تعالی گفت آن از نزد غیر او باشد انگاه فرمود که و اذا جاءهم امر من الامن
صفات منافقانست که رسول چون سریتی بجائی فرستادی و ایشان را ظفر یا کسری بودی ایشان آن خبر را از ضعفا در دادندی و تعلق کردندی
و با هم باز گفتندی پیش از آنکه با رسول باز گفتندی چنانکه خدای تعالی از آن خبر داد و گفت چون با ایشان آید کاری و خبری از
امن یعنی ظفر و غنیمت یا خوف و ترس یعنی قتل و کسر و هزیمت آن را آشکارا کردندی و فاش کنندی اگر بگذاشتندی با رسول
افکندندی تا او بگفتی و آشکار کردی و با خداوندان فرمان گذاشتندی تا ایشان ظاهر کردندی هر اینه بدانستندی آنکسانی که طلب دانستن
میکنند و در تفحص و تجسس آن اند از ایشان یعنی از منافقان و گفته اند که بدانستندی حقیقت آن خبر را از خداوندان فرمان و گفته اند که
اولی الامر خداوندان سرایا اند و امام محمد باقر گفت که ائمه معصومین اند و این نیکوتر است زیرا که خدای تعالی اگر با ایشان رد کنند
بدانند آنانکه استخراج و استنباط آن میکنند آنکس که از قول او علم حاصل آید معصوم بود چون رسول یا ائمه علیهم السلام انگاه گفت
اگر نه فضل و رحمت حق بودی بر شما از ترادف الطاف شما پس روی شیطان کردید مگر اندکی از شما که متابعت شیطان نکردندی
و گفته اند استثنا از اذاعت است یعنی مگر اندکی که آن را نشر نکردندی و بعضی از اهل علم گفته اند معنی اینست لا تبعتم الشیطان
کلکم و مراد بقلیل نفی است فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک و حرض المؤمنین عسی الله ان یکف
بأس الذین کفروا والله اشد بأسا واشد تنکیلا من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها
ومن یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها وکان الله علی کل شیء مقیتا رسول را میفرماید تو بکار خویش
مشغول باش و تخلف منافقان و ارجاف مرجفان مبالات مکن تو خود در راه خدای جهاد کن تکلیف ایشان بر تو نیست تا مر
معصیت ایشان بتو آید بلکه تکلیف ایشان بر ایشانست و وبال و ضرر فعل ایشانست ترا جز تکلیف خود نیست و مؤمنان را بر جهاد کردن
تحریص کن تا ایشان بثواب جهاد برسند شاید که خدای تعالی دست ظلم و عناد کافران از تو کوتاه کند و دست ترا بر ایشان
دراز کند و ترا بر ایشان مسلط کرداند و عسی طمع را بود و چون خدای تعالی کسی را در طمع اندازد لازم بود که مطموع او بدو رساند و این بکرد
و دست ایشان کوتاه گردانید و باس و کارزار ایشان دفع کرد روز بدر کوچک که رسول صحابه را بقتال تحریص کرد ایشان تثاقل و
تکاسل مینمودند بر نشست و با هفتاد سوار بیرون رفت ابوسفیان بشنید که رسول بیرون آمد بترسید و خدای تعالی ترسی در دل او افکند
برگردید و بمکه شد و گفته اند که این وعده در حدیبیه بود آنجا که خدای تعالی گفت و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم و گفته اند که آیه مخصوص
با اهل مکه که قبول جزیه کردند و گفته اند که این وعده هنوز نبوده است انکه باشد که صاحب الزمان بیرون آید خلاف برخیزد و دین یکی گردد
و کفر مقهور گردد و دین حق بر همه دینها ظاهر گردد چنانکه گفت لیظهره علی الدین کله یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و خدای جل جلاله
باس و قوت و شدت او سخت است و نکال گردانیدن و عقوبت کردن او عظیم انگاه فرمود من یشفع شفاعة حسنة مراد بشفاعت
نیک دعای خیر است و بشفاعت بد دعای بد مؤمنان یکدیگر را دعا کردندی و جهودان یکدیگر را نفرین کردندی گفت هر کس که او دعای نیکو
او را از آن نصیبی باشد و هر که دعای بد کند او را هم از آن نصیبی و در خبر است که چون مؤمنی یکدیگر را دعا کند در غیبت فرشتگان گویند و لک
یک خدا بتو ابتدا کند و چون نفرین کند بر او باز گردد و اگر او نیز مستحق آن نباشد با جهودان گردد و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که

کفل

نصف الحزب

کفل نیز راست مجاهد گفت مراد بشفاعت حسنه و سیئه است در آنکه شفاعت کند بر کسی دیگر یا تا او را از بند رها کند یا در حق او کاری نکند
و شفاعت بد آنست که در حق کسی تخلیط و نمیمه کند و سبب سازد تا تفرق با ورسد انگاه گفت خدای تعالی بر همه چیزی مقیت و کفیلست و نگاهدار
و حافظ جمله خلقان اگر سعی به نیکو کنند در دیگری نیکوی جزا یابند و اگر بدی کنند بدی ببینند و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری
ثم یجزیه الجزاء الاوفی و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله کان علی کل شیء
حسیبا الله لا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه ومن اصدق من الله حدیثا هر گاه
شما را کسی تحیتی و سلامی گوید یا دعای خیر کند شما او را بهتر از آن بگوئید یا مثل آن با او رد کنید و در خبر است که چون کسی آمد
بر پیغمبر سلام کردی و گفتی سلام علیک پیغمبر گفتی و علیک السلام و رحمة الله و چون گفتی السلام علیک و رحمة الله رسول گفتی علیک
السلام و رحمة الله و برکاته چون بنده مؤمن برادر خود را گوید سلام علیک او را ده حسنه بنویسند و چون گوید السلام علیک و رحمة
الله و برکاته او را ده حسنه دیگر بنویسند و همچنین جواب دهنده را ابن عباس گفت هر کس که بیند کسی سلام کند چنان بود که بر او
اثنا کرده باشد و در خبر است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه بنویسند نود و نه آن را که سلام کند و یکی آن را که جواب دهد
برای آنکه ابتدا او خواسته باشد خیرا و کرده آورده اند که زنی بنزدیک عبدالله جعفر آمد او را صله و عطای نیکو داد و مرد با دوستان مکافات
کوتاه بود اندیشه میکرد که چگونه مکافات او کرده شود روزی عبدالله از بازار می آمد مرد روی از وی بگردانید عبدالله بن جعفر
عجب داشت و از پیش روی او در آمد و گفت یا فلان سلام علیک او بر جست و جواب داد گفت چرا سخت روی بگردانیدی
گفت برای آنکه تا تو بر من سلام کنی و مرا جواب باید داد تا آن ثواب ترا باشد که بسیار است و انکه مرا قوت مکافات
عطای تو نیست و سلام در شرع برای سلامتی نهاده اند رسول فرموده که افشوا السلام سلموا السلام فاش در دید یا بسلامت
باشید و گفت السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا و برای این فرموده که السلام الراکب علی الراجل و القائم علی القاعد انگاه گفت
ان الله کان بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی بسنده است و شمار کننده و نگاه دارنده آنگه خدایست که هیچ خدای
الا او شما را جمع کند و حشر کند برای روزی که در آن روز هیچ شکی نیست و آن روز قیامت است که مردمان از گورها برخیزند و پیش خدای
و آن خواهد بود و بپا شود سخن خدا راست بود و کیست که او از خدا راست گوتر است یعنی از خدا هیچکس راست گوتر نیست برای
آنکه بر کذب روا نیست از آنجا که او عالم است بقبح آن و مستغنی است از آن و آنکس که عالم باشد بقبح قبیح و از آن مستغنی بود دروغ نگوید
فما لکم فی المنافقین فئتین والله ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله ومن
یضلل الله فلن تجد له سبیلا خدای تعالی خطاب میکند با مؤمنان صحابه رسول و میگوید چیست شما را که در منافقان
دو گروه شده اید و خدای ایشان را باز گردانید با احکام اهل شرک از آنکه خون ایشان و مال ایشان و سبی زنان و فرزندان ایشان
حلال گردانید بدانچه ایشان کردند از هلاک کرد ایشان را بگناه ایشان و ایشان آن منافقان بودند که روز جنگ احد با
پس ایستادند از رسول و با مدینه شدند چون ایشان را ملامت کردند جواب این دادند که لو نعلم قتالا لاتبعناکم اصحاب رسول دو فرقه شدند
قومی میگفتند که نه اند عبدالله عباس و قتاده گفتند این آیه در حق مردی آمد که اظهار اسلام کردند در مکه و هجرت نکردند با جماعتی
از اصحاب در راهی بر ایشان افتادند گروهی گفتند که خون ایشان حلالست و گروهی گفتند که نیست حق تعالی این آیه فرستاد
ابن زید گفت این آیه در باره منافقان اهل افک آمد که دروغ بر عایشه نهادند و آن عبدالله ابی سلول بود و اصحاب
انگاه حق تعالی فرمود که اتریدون ان تهدوا میخواهید شما که راه نمائید آنها را که خدای ایشان را اضلال کرده باشد یعنی ضلالت ایشان خواهد

باشند و نام نهاده با خود گمراهان یافته باشند یا بر سبیل عقوبت خذلان کرده بود ایشان را یا از راه بهشت بگردانیده و بجزای
بقول ارکسهم تمسک نیست از بهر آنکه گفت این ایشان را استحقاق نیست بجزای کسب ایشان بر سبیل عقوبت آنگه گفت هر که
خدای او را اضلال کند از راه بهشت بگرداند تو او را هیچ سبیلی و راهی نیابی براه ثواب وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ
سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ
جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ
فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا خدای تعالی از منافقان
خبر میدهد و میگوید که دوست میدارند این کافران و منافقان که شما هم چو ایشان کافر شوید و با ایشان در کفر یکسان
باشید آنگه مؤمنان را نهی کرد از دوستی ایشان و گفت از ایشان تبرا کنید و ایشان را بر دوست خود مگیرید تا آنگه هجرت
کنند در راه خدای و هجرت بر سه وجه است یکی هجرت مؤمنان با رسول از مکه بمدینه چنانکه و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و
رسوله دویم هجرت کافران و منافقان از کفر و نفاق با ایمان چنانکه گفت درین آیه سیم هجرت مؤمنان از معاصی رسول فرمود
المهاجر من هجر ما نهاه عنه آنگه گفت اگر برگردند و پشت بر اسلام کنند و هجرت نکنند ایشان را بگیرید و بکشید هر جا که ایشان را
اگر در حل و اگر در حرم و از ایشان هیچ دوست و یار مگیرید که ایشان دوستی را نشایند و یاری نکنند و آنگه از ایشان جماعتی
را استثنا کرد و گفت الا آنانکه پرسند و التجا کنند و نسبت کنند خود را با قومی که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد
و گفته اند ایشان بنی مدلج اند و سراقة بن مالک المدلجی بنزدیک رسول آمد پس از کار زار احد و از رسول عهد بست که رسول بغزای
ایشان نرود و گفت اگر قریش ایمان آورند ما نیز ایمان آوریم برای آنکه حلیف قریش بودند و رسول برین قرار داد و با او عهد
کرد امام محمد باقر گفت مراد بنی مدلج اند که هلال بن عویمر الاسلمی بیامد و با رسول عهد کرد که او و قوم او بغزای رسول نیایند و رسول
بغزای ایشان نرود و او معاونت مشرکان نکند و بیک جانب شود از ایشان رسول گفت هر که در جوار و حمایت ایشان
درین عهد است تعرض مکنید او را آنگه فرمود یا آیند بشما جماعتی که دلهای ایشان تنگ شده باشد و نخواهند که با شما قتال کنند
یا با قوم خود از آنکه از مسلمانان بسیار خویشان بودند با معاهد و حلیف بعضی گفته اند ایشان بنی اشجع اند که ایشان بمدینه آمدند
و پیش رو ایشان مسعود بن رجیله بود رسول بفرمود تا ایشان را میزبانی کردند آنگه گفت بچه کار آمده اید گفتند برای آنکه
که جای ما بتو نزدیک است و ما حرب ترا کاره ایم و کار زار بنی ضمره را که از میان ما و ایشان عهدیست و باتفاق حکم این آیه
منسوخست اما اختلاف در آنست که ناسخ این که است آنگه گفت و لو شاء الله لسلطهم منت بر ایشان نهاد که این تنگی
و دل تنگی هم لطف است از قبل من بر حق شما اگر خدای خواستی بدل حصر و دلتنگی ایشان از قتال شما ایشان را دلیری
دادی و بر شما مسلط گردانیدی این مشیت قدرتست یعنی توانستی که بکردی و هیچکس مانع نبودی اما اگر نکرد از آنکه حکمت او
مانع بود آنگه گفت پس اگر ایشان از شما دور شوند و با شما قتال نکنند و صلح اندازند با شما و بعضی گفته اند که مراد بسلم اسلامست
یعنی اسلام آرند خدای تعالی شما را بر ایشان راهی پدید نکرد یعنی دستی نداد از روی شرع و رخصت نداد در قتال ایشان
مادام تا سلم یا سالم باشند اگر مسلمان شوند برادران شما اند و اگر در عهد شما اند معاهد شما باشند هیچ یک ازین دو وجه
شما را راه نیست که با ایشان کار زار کنید سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا

ردوا

رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا زود باشد که
گروهی دیگر را یابید که خواهند ایشان که از شما ایمن باشند و از قوم خویش ایمن باشند ابن عباس گفت بروایت کلبی
ابو صالح که ایشان اسد و غطفان بودند بیامدند و اظهار اسلام کردند و منافق بودند و چون با قوم ایشان گفتندی که اسلام آوردید گفتندی
ما و ایشان نه ایم ما از شما ایم حق تعالی نفاق ایشان ظاهر کرد و گفت غرض ایشان آن بود که با اظهار کلمه اسلام و ایمان از شما
ایمن باشند و با اظهار کلمه کفر از قوم خود ایمن باشند آنگه گفت کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها هر گاه که ببلا و امتحان کنند ایشان را
جلیتی باز سر کفر شوند و اظهار کفر کنند ابن عباس گفت معنی اینست که هر گاه که ایشان را بکفر دعوت کنند باز سر کفر شوند و نگون ...
افتند پس اگر ایشان از شما جدا نشوند و با میان قوم خود که کافرانند نروند و دست بسلاح و صلح با شما ندهند و دست از قتال
شما برندارند بگیرید ایشان را و بکشید هر جا که بیابید ایشان را که خدای تعالی شما را بر ایشان سلطانی و حجتی ظاهر داده است
قوله تعالی وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ
مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ
وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ
لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا این آیه در حق عیاش بن
ابی ربیعه آمد که بنزدیک رسول آمد پیش از هجرت و ایمان آورد و چون رسول بمدینه آمد او در مکه شد از بیت ...
که بهای مدینه و جایی بساخت و آنجا مقام کرد و چون خبر اسلام او در مکه با مادرش رسید جزعی عظیم کرد و پسر خود ابو جهل و حارث
بن هشام را گفت و ایشان هر دو برادران عیاش بودند از قبل مادر که بخدای که در زیر هیچ سقفی نروم و هیچ طعامی نخورم تا عیاش
نزد من نیارید ایشان برخواستند و حارث بن زید انیسه با ایشان بود ایشان آن کوه آمدند و احوال بگفتند و گفتند ای عیاش
رحم کن بر حال مادر و در بند رستی که مادر سوگند خورده است که بخدای که طعام نخورد و در زیر هیچ سقفی نرود تا ترا نبیند و
با او سوگند خوردند و بعهد ایشان بیرون آمد و دست در دست ایشان نهاد و او را بگرفتند و بهم بستند هر دو برادر او را و
تا نزدیک بنزد و بمکه آوردند پیش مادرش مادرش سوگند خورد که او را از بند رها نکند تا آنگاه که کافر نشود او را همچنان بسته ...
انداختند چون کار بر او سخت شد آنچه از او میخواستند بگفت آنگاه او را بگشادند حارث بن زید که با ایشان بود او را ملامت کرد
و گفت این چیست که کردی نه بر دین پدرانت ماندی و نه بر دینی که گرفته بودی همانا این حدیثهای موحش میگفت عیاش
گفت و اسقه که هر کجا ترا یابم حالی بکشم آنگاه برخواست و با مدینه آمد و اسلام تازه کرد و در مدینه مقام کرد پس از مدتی
این حارث بن زید بمدینه آمد و اسلام آورد و در آن وقت عیاش غایب بود از اسلام او خبر نداشت چون ...
حارث را تنها یافت بر وحمله برد و او را بکشت مردم او را گفتند چرا او را کشتی او مسلمان بود گفت ندانستم پشیمان شد
پیش رسول آمد و حال با رسول باز راند و سوگند خورد که از اسلام او هیچ خبر نداشتم خدای تعالی این آیه فرستاد که هیچ مؤمنی را نرسد
عمد و قصد لیکن اگر بخطا کشد حکم او آنست که بنده مؤمن آزاد کند و دیه با اولیای مقتول دهد قتل بر سه ضربست عمد محض و خطای
محض و خطای شبه العمد در قتل عمد قصاص لازم بود الا که اولیای مقتول عفو کنند یا بدیه راضی شوند و دیه هزار دینار زر است
یا ده هزار درم یا صد شتر مسنه و قیمت هر یکی ده دینار یا دویست گاو مسنه قیمت هر یک پنج دینار یا هزار گوسفند ...

در سال قاتل واجب بود و بر وی کفارت بود و آن آزاد کردن بنده بود و شصت درویش را طعام دادن یا دو ماه پیوسته روزه
داشتن بجمع برای عمد و بر قتل خطا دیه بر عاقله قاتل بود و دیه قتل شبه العمد بر قاتل بود در مال وی بر سبیل تغلیظ و اگر مالش
نباشد سعیش فرمایند و دیه عمد بیکسال بستانند و شبه عمد بدو سال و خطا بسه سال و در همه لازم بود کفارت و دیه دادن
واجبست الا که اولیاء مقتول بدیشان صدقه کنند و از ایشان نخواهند و اگر این مقتول از قومی باشد که ایشان کافران باشند
و او مؤمن بود و بخطا وی را کشته باشند بر کشنده او کفارت باشد و دیه نباشد از برای آنکه ورثه او کافرانند و کافر
از مؤمن میراث نبرد و اگر این مقتول از قومی باشد که میان شما و ایشان میثاق و عهدی بود و او را بخطا بکشد دیه لازم باشد
بر عاقله و کفارت بنده آزاد کردن بر قاتل ابن عباس گفت درین مقتول ایمان شرط نیست و این مذهب شافعیست
بعضی دیگر گفتند ایمان شرطست و این مذهب اصحاب ماست الا آنست که دیه بوارثان مسلمان او دهند و بکافران ندهند و اگر
وارث مؤمن نباشد دیه او به بیت المال ادا شود آنگه فرمود که هر که نیابد استطاعت آنکه برده آزاد کند و بهای آن ندارد بر وی بود که دو ماه
پیوسته روزه دارد و توبه ایست از خدا و رحمت از وی بر شما بتخفیف آنکه برده نیابد روزه دارد و قایم مقام او باشد تا در کفارت بروی
نشود و خدای تعالی همیشه دانا و حکیم بوده است عالم باحوال مکلفان و مصالح ایشان حکیم در آنچه ایشانرا فرماید و نهی کند وَمَن يَقْتُلْ
مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا این آیه در حق مقیس بن صبابه
آمد و او برادرش هشام را کشته یافت در بنی النجار و برادرش مسلمان بود بنزدیک رسول آمد و او را ازین خبر داد و رسول مردی از بنی فهر با وی
فرستاد و بنی النجار را گفت سلام من بدیشان برسان و بگو که رسول میگوید که اگر کشنده برادر این مرد را میدانید باو دهید تا قصاص کند و اگر نمیدانید
دیه برادر او بدهید این مرد فهری پیام و پیغام رسول بگذارد ایشان گفتند سمعا و طاعة لله و لرسوله بخدای که قاتل او را نمیدانیم و لیکن دیه او دهیم
صد شتر بیاوردند و بمقیس دادند ایشان هر دو روی بمدینه نهادند و بمسافت نزدیک رسیدند شیطان مقیس را وسوسه آورد و گفت
این بستانی مردم ترا عیب کنند رای آنست که این مرد را بباید کشتن تا بدل برادر بود و شتران برانند برفتند انگاه رها کرد تا
فهری غافل شد سنگی بزرگ برداشت و بر سر او زد و او را بکشت و شتر برنشست و باقی شتران براند روی بمکه نهاد و مرتد شد خدای تعالی
در حق او این آیه فرستاد و بیان کرد که هر که مؤمنی را بکشد بقصد جزای او پاداش او دوزخ بود که در آنجا مخلد و مؤبد ماند و خشم خدای بر وی بود و بروی خشم
گیرد و او را لعنت کند و از رحمت خود دور گرداند و بسازد او را بجای او عذاب بزرگ بنزدیک اصحاب قاتل مؤمن از حکم اسلام و ایمان بیرون نشد
و در دوزخ مخلد و مؤبد نماند و دلیل برین آنست که قاتل عمدا را مؤمن خواند که یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی و دوم آنکه برادرش خواند و گفت فمن
عفی له من اخیه شیء و دیگر گفت ذلک تخفیف من ربکم و رحمة و این جز مؤمنان را نباشد انگه گفت فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ذکر تخلید
نکرد و عذاب مشار الیه قصاص است و حکم او حکم عقاب نیست و دلیل بر آنکه قاتلوهم حتی ... و در خبرست که رسول بیعت کرد بر مردمان
بران سندی که شرک نیارند و خون ناحق نکنند و آنچه شرایط اسلامست از جنایت کبایر که آوردند گفت فمن فعل ذلک فاقیم علیه الحد فهو کفارة
و من ستر علیه فامره الی الله عز و جل ان شاء غفر له و ان شاء عذبه اگر قاتل کافر بودی این حدیث را هیچ نبودی و دیگر خود و من اصل الاسلام الکف عمن
قال لا اله الا الله لا نکفره بذنب و از اصل مسلمانیست آنکه زبان از کسی که لا اله الا الله بازداری و او را بهیچ گناه کافر نخوانی و دیگر آنکه کفر جحود است و قاتل
منکر نیست کافر نباشد چون این آیه در حق شخصی معین آمد و او مرتد گشت خلود در دوزخ او را باشد بر او لازم نیاید که مؤمنان مخلد مانند و نیز روا بود که آیه
تخصیص کنند و گویند مراد اینست که من قتل مؤمنا متعمدا الآیة مستحلا لقتله چون بیزاری ایمانش کشد و مستحل قتلش باشد کافر باشد و این گفت
فجزاؤه جهنم جزاش در دوزخست لازم نیاید که لابد بود که این جزا واقع آید و جزاش بدیکه بعد از استحقاق عفو خدای بدو متصل کرده و غضب و لعنت برای

استغفار روا بود که عفوش در پی آید لازم نیست خلود را با بد تفسیر کردن که خلود در کلام عرب عبارتست از طول مدت کما یقال خلد
فلان السجن یعنی عاقلان دانند که نه حبس مخلد باشد و نه مسجون و قالوا مخلد اذا کان بطی الشیب و قوله تعالی یحسب ان ماله اخلده و عاصم بن بهدله
روایت کرد که او گفت جزایش دوزخ بود ان شاء عذبه و ان شاء غفر له و انکس گفت قاتل عمد را توبه نباشد قول او خارج از اجماعست و اخبار
که بدین روایت از اخبار آحاد است آن را قبول نکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ
أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ
مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بروایت ابو صالح از ابن عباس این آیه در حق مرداس
بن نهیک مردی آمد او مسلمان بود و قوم او همه کافر بودند رسول سریه بغزای ایشان فرستاد و چون خبر یافتند بگریختند و این مرد مقام
کرد برای آنکه مسلمان بود چون لشکر نزدیک آمدند اندیشه کرد که مبادا این لشکر غیر باشد گوسفندان با شکسته برد و بر سر آن کوه شد و چون
لشکر نزدیک آمدند آواز تکبیر برداشتند دانست که لشکر مسلمانند فرود آمد تکبیر کرد و بر ایشان سلام کرد و گفت لا اله الا الله
محمد رسول الله اسامة بن زید بن حارثه قصد او کرد و او را بکشت و گوسفندانش ببرد آنگه بنزدیک رسول آمد او را خبر داد رسول را سخت
خشم گرفت و اسامه را گفت مردی را که اسلام آورد گوسفند بکشتی خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول این آیه برو خواند و اسامه گفت یا
رسول الله برای من استغفار کن رسول گفت پس با لا اله الا الله چه کنم تا چند بار اسامه از رسول استغفار خواست و او گفت فکیف اصنع
بلا اله الا الله پس از آن رسول خدای برای او استغفار کرد و او را فرمود که برده آزاد کن و بروایت عکرمه از عبد الله عباس و قتاده
این آیه در حق مردی از بنی سلیم آمد که گوسفند داشت بجماعتی از صحابه رسول بگذشت و بر ایشان سلام کرد و گفتند از بیم ما اسلام کرد
از بیم ما اسلام کرد تا گوسفندانرا حمایت کند و الا مسلمان نیست او را بکشتند و گوسفندان ببردند حسن بصری گفت مسلمانان بر جماعتی
عزم کردند و ایشانرا منهزم کردند و در ان میان مردی را بگرفتند و گفت من مسلمانم گفت یا رسول الله او از ترس جان خود میگفت
رسول گفت چرا دلش را بشکافتی تا بدانستی نمیدانی که ما را جز بزبان کاری نیست بسی برنیامد که کشنده آن مرد بمرد او را بپهلوی
او دفن کردند گل بگذرانید برانداخت تا سه بار دفن کردند و باز بیرون انداخت پای او بگرفتند و او را در شعبی از شعاب کوه انداختند
خدا در حق ایشان این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان چون در زمین روید و سیاحت کنید اگر بجهاد باشید اگر بسفر درنگ کنید
آهسته باشید و در کارها تعجیل مکنید ثبات و سکون بجای آرید و اندیشه کنید و آنانرا که بر شما سلام کنند و گویند ما مسلمانیم مگویید
که شما مسلمان نیستید از آنکه سلام اهل اسلام نشان مسلمانیست و مگویید آنانرا که بر شما سلام کنند که تو مسلمان نیستی که غرض شما
در آنکه کنید غرض دنیا و متاع دنیا باشد از بهر طمع مال دنیا و متاع او را بکشید و مال و متاع او را ببرید متاع با غرض از آنجا که او را بقا
نیست تشبیه بالعرض الذی خلاف الجوهر غنیمت از خدای جویید که نزدیک خدا غنیمتها بسیار است و ثواب بهشت است که
کار این کار را بتحریج کنید انگه گفت کمثل کنید چنین که شما نیز همچو ایشان بوده اید یعنی کافر بودید باظهار کلمه اسلام ایمن گشتید تا شما نیز پیش از این
همچنین بوده اید چنانکه این مرد ایمان خود را از قوم خود نگاه داشت از انکه ایشان مشرک بودند شما نیز مستتر بودید تا آنکه خدای تعالی بر شما منت نهاد
بدانکه شما را شوکت ارزانی داشت تا شما بر مشرکان دست یافتید و ایشانرا مقهور کردانیدید پس تثبت کنید و تانی بجای
آورید و تعجیل مکنید و اندیشه کار کنید که خدای تعالی بهر چه شما میکنید از خیر و شر آگاه و عالمست بر وی هیچ پوشیده نیست و در آیه
دلیل نیست بر آنکه ایمان قول بزبان باشد برای آنکه حکم اسلام بر تقیه و حقن الدماء و الاموالست و برای ایمان ثواب است
و ایمان بدل باشد و اسلام بجوارح لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ
الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا ابو صالح گوید از عبدالله عباس شنیدم که گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی ذکر مجاهدان کرد و درجات
ایشان و ترغیب کرد ایشان را بر جهاد عبدالله بن ام مکتوم و عبدالله بن جحش نزد رسول آمدند و هر دو نابینا بودند و گفتند یا رسول الله
حق تعالی بندگان را جهاد فرمود و ترغیب کرد و احوال ما این است که تو می بینی و میدانی و ما را آرزوی جهاد است ما را رخصتی هست که جهاد کنیم
این آیه آمد و استثنا کرد ضعفا و نابینایان را و مراد بضرر در این آیه عمی است و نابینائی الا آنکه ضرر گویند ثابت از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت
کرد که این آیه در اول چنین آمد که لا یستوی القاعدون من المؤمنین والمجاهدون عبدالله ام مکتوم دعا کرد و گفت اللهم انزل عذری خدای
تعالی غیر اولی الضرر فرستاد بفرمود که بجای خود بنه و بس از آن [illegible] و گفتی مرا [illegible] بنشسته و [illegible]
و شوان [illegible] معنی این آیه این است که یکسان و برابر نیستند مؤمنانی که اهل ضرر نیستند و از جهاد بقاعده نشینند بی عذری و منتظر
آسایش و رفاهیت با مؤمنان که ایشان بجان و مال جهاد کنند در راه خدای تعالی الا آنکسانی که ایشان را عذری باشد از جهت بیماری
و نابینائی و نابینائی که چون ایشان را اراده جهاد باشد خدای تعالی از دل ایشان داند ایشان را ثواب مجاهدان بدهد و درجات ایشان
آنگه تفضیل این فرمود و گفت آنان را که جهاد کنند در راه خدای تعالی بنفس و مال ایشان را درجه نهاده و تفضیل داد بر آنکسانی که بنشسته
و جهاد نکنند آنگه گفت ایشان نیز بی نصیب اند هر کس پایه خود دارند وکلا وعد الله الحسنی خدای تعالی همه را وعده ثواب داده است
و نیکوئی و خدای تعالی تفضیل داد جهادکننده گان را بر نشستگان بثوابی و مزدی بزرگ و بدرجها و پایه های عظیم و بر همی از نزد یک او
خدای تعالی آمرزنده است و مهربان و در اول این آیه تفضیل بیک درجه داد و در آخر بدرجات مراد بدرجات اعلی منزلت است در ارتفاع قدر
سبیل مع و مراد بدرجات بهشت است متفاضل باشند یعنی بعضی بر بعضی بقدر استحقاق مزد اوار ای اِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ
اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ
اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا گفته اند این آیه در حق جماعتی آمد از اهل مکه که بزبان ایمان آورده بودند و در عمل نفاق داشتند ابوالجارود از امام محمد باقر روایت
میکند که ایشان پنج کس بودند حارث بن زمعة الاسود و ابوالعاص بن علی بن امیه و قیس بن الولید المغیره و قیس بن الفاکه بن المغیره که ایشان
با رسول هجرت نکردند چون بجهت مشرکان حاضر آمدند ایشان قلت لشکر مسلمانان بدیدند گفتند غرهم دینهم ایشان را دین ایشان
بفریفته است و هم در غزای بدر کشته شدند و فرشتگان بروی ایشان و پشت ایشان میزدند و میگفتند ذوقوا عذاب الحریق حق تعالی
گفت آنانکه فرشتگان جانهای ایشان برداشتند و ایشان ظالم نفس خود بودند بکفر آوردن و اصرار کردن بر آن نفس خود ستم کردند
گفت که مراد بملائکه ملک الموت است با اعوان او و گفته مراد فرشتگانند که خدای تعالی ایشان را بیاری رسول فرستاد و فرشتگان با ایشان
میگفتند که شما در چه بودید و چه کرده اید بر سبیل تقریع و تعنیف ایشان جواب دادند و گفتند ما در زمین که ضعیفان و مستضعفان بودیم
ضعیف یا پوشیده نبود که مشرکان ما را ضعیف کردند فرشتگان ایشان را جواب دادند و گفتند نه زمین خدای فراخ بود تا هجرت
کنید و بدان زمین که شما را بخاطر نداشتند [illegible] آنکه حق تعالی بیان کرد که ایشان دروغ میگویند و این علت باطل میآرند آنچه میگویند حقا
میگویند ایشان کافر اند ماوی و مرجع ایشان یا دوزخ است بد جایست ایشان را و بازگشتن ایشان آنگه گفت مگر آنکسانی که ایشان مستضعفان

بر حقیقت بودند استثنا کرد و گفت الا آنکسانی که ایشان را ضعیف کرده اند و ایشان همه مردان و زنان و کودکان بودند ایشان را حیلة و چاره
سازی و بدرکی نبا شد و راه نداند تا هجرت کنند پس ایشان را امید که خدای ایشان را عفو کند چون عذر ایشان واضح و روشن است و در کار هجرت
نکردند و خدای تعالی عفوکننده و آمرزنده است حسن بصری گفت از رسول روایت کرد که هر که دین خود بگیرد از زمینی بزمینی اگرچه از زمین یک
وجب باشد مستوجب بهشت شود و رفیق خلیل الرحمن و من که محمدم باشد وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ
مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى
اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا مفسران گفتند که سبب نزول این آیه آن بود که خدای تعالی چون این آیه فرستاد که پیش از این گذشت
ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم جماعتی مسلمانان و از جمله ایشان ضمرة العیصی بود گفت من از جمله آنانم که خدای تعالی
گرفته است [illegible] حرامست بر من اگر یک شب در مکه باشم بفرمود تا جای او را بیاورند و او را بر گرفتند و او را بیرون آوردند
او را در راه مرگ رسید و فرمان یافت خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد و در روایتی دیگر چنین است که چون بتنعیم رسید حال بر او
شده بود دانست که بخواهد مرد دست راست بر دست چپ نهاد و میگفت اللهم هذه لک و هذه لرسولک بایعتک علیه
دست راست و این بیعت رسول تو است ابایعک علی ما بایع علیه رسولک بیعت میکنم ترا بآنچه رسول خدا ترا بیعت کرد این بگفت و درگذشت
مسلمانان گفتند اگر بمدینه رسیدی ثواب و مزد مهاجران یافتی اما چون نرسید ندانیم که او را مزد مهاجران باشد یا نه خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت فقد وقع اجره علی الله گفت هر که هجرت کند در راه خدای تعالی در زمین جائی هجرتی یابد که در آن مقام
سعت در روزی و توانگری و مال بسیار او را حاصل شود و ابن عباس گفت متحول یابد از جائی بجائی مجاهد گفت
متزحزح باشد یعنی جائی که از مکاره دور بوده و هر که از خانه خود بیرون رود و هجرت کند با خدا و رسول او پس در راه مرگ
در رسید و او متوفی شد مزد او بر خدای واجب بود و نزدیک خدای بیرون رود و هجرت کند با خدا و رسول او
پس در راه مرگ در رسیده او متوفی شد مزد او بر خدای واجب بود و نزدیک خدای او آید خدای تعالی آمرزنده
آن گناه را که در حال شرک کرد و بحث نیده است در آنچه در حال اسلام کرد وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ
كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا چون بزمین روید بسفری از سفرهای طاعت چون سفر حج و زیارات یا از بهر طلب روزی
یا از بهر جهاد کردن با دشمنان خدا بر شما حرجی و بزه نیست که از نماز قصر کنید یعنی چیزی کم کنید و آن نماز که چهار رکعت
دو رکعت کنید اگر ترسید که کافران شما را در فتنه اندازند و فتنه کافران در این آیه دل مشغول داشتن ایشان
باشد مؤمنان را از ترسانیدن و کمین کردن و حرکت کردن ایشان آنگه حق تعالی فرمود که از کافران حذر کنید که ایشان
شما را که دشمنی خود را ظاهر میکرده اند و آشکارا اگرچه ظاهر قرآن چنانست که قصر با خوف شاید کرد و ظاهر این
اقتضا میکند که گفت ان خفتم اگر از فتنه کافران ترسید بر شما حرجی و گناهی نیست الا آنست که در این هیچ خلاف
نیست که اگر خوف باشد و اگر نباشد در نماز تقصیر کردن و خوف شرط نیست در قصر نماز این حکم که در خوف
است منسوخ است باجماع و سنت متواتره روا بود از برای آنچه حکم این هر دو حکم قرآنست چنانکه بقرآن نسخ روا
باشد هر دو هم نسخ روا بود و همچنین روا بود و همچنین ظاهر آیه اقتضای آن میکند که قصر رخصت است و اتمام روا بود
بنزدیک شافعی اتمام اولیتر است و بنزدیک اهل البیت همچنانکه اتمام در حضر واجبست قصر در سفر واجب است

برحقیقت

که اگر کسی در سفر نماز تمام کند مجزی نباشد و این حکم که ظاهر آیه اقتضا میکند از تخییر بین الاتمام والتقصیر هم منسوخ است باخبار
متواتره و اجماع اهل البیت ابن عباس گفت اول نمازی که در و تقصیر فرموده اند نماز دیگر بود بعسفان قول
دیگر آنست که مراد بقصر نماز قصر ارکان نماز است در حال خوف و بنزدیک اصحاب نماز خوف تقصیر باید کردن
همچون نماز سفر راوی خبر گوید که من عمر خطاب را گفتم ما را چه عذر است که قصر نماز میکنیم و خدای تعالی بخوف مشروط کرد
گفت اینکه ترا مشکل افتاده مرا هم مشکل بود از رسول خدا پرسیدم گفت صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة
صدقه ایست که خدا بشما داده صدقه او قبول کنید وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ
أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا
حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا میگوید ای محمد چون تو در میان ایشان باشی یعنی اینها که
با دشمنان حرب کنند و از ایشان میترسند و تو خواهی که برای ایشان نماز بجماعت گذاری بدین ترتیب گذار که گفتیم
و این در شرط باشد یکی آنکه مسلمانان کثرتی باشند که بدو فرقه توانند بود که هر یکی از ایشان در مقابل دشمن باشند با ایشان
مقاومت توانند کرد و دیگر آنکه دشمن بر خلاف جهت قبله باشد و از بن هر دو شرط آیه مبنی است که امام در نماز بایستد
و تکبیر احرام بگوید و گروهی با او در نماز بایستند و گروهی برابر دشمنان بایستند با سلاح و امام با ایشان یک رکعت نماز بکنند
و بعد و یم برخیزد و الحمد برخواند و سوره دراز و این قوم که در پس او باشند آن دو یم رکعت مخفف بکنند و بنشینند و تشهد
بخوانند و سلام باز دهند و بروند و بجای آن فرقه که برابر دشمن بودند بایستند و ایشان بیایند و در پس امام بایستند
و نیت بکنند و تکبیر احرام بگویند و یک رکعت با امام بکنند چون امام بنشیند تشهد تشهد مطول کرده اند ایشان برخیزند و رکعتی
دیگر بکنند و بنشینند و تشهد خفیف برخوانند با امام سلام باز دهند و اگر نماز شام باشد ترتیب او همین است الا
آنکه امام مخیر است اگر خواهد با فرقه اول یک رکعت کند و اگر خواهد دو رکعت و در نماز سلاح با خود دارند چون کارد
و شمشیر و مانند آن و آیه برین ترتیب که گفتیم دلالت میکند و سبب نزول آیه آن بود بر روایت ابو صالح از ابن عباس که
رسول در بعضی غزوات نماز پیشین کرد در بیابانی که هم وقت کرد و جمله صحابه و لشکری با او نماز کردند و دشمن در برابر
ایشان چون رسول از نماز فارغ شد مشرکان تاسف خوردند و گفتند چرا ما بر ایشان حمله نبردیم چون ایشان در نماز بودند
و ایشان را هلاک نکردانیدیم باز گفتند اکنون رها کنید که ایشان را نماز دیگر است که آن نماز را دوستتر میدارند از پدران
و فرزندان خود چون در آن نماز شوند یا مراد خود بیابیم چون رسول خواست که نماز دیگر کند جبرئیل آمد و او را از کید دشمنان
خبر داد و نماز خوفش بیاموخت و گفت این نماز خوف است چون حال برین جمله باشد نماز چنین کن و این آیه آورد و اذا کنت
فیهم چون تو در میان ایشان باشی ای محمد و خواهی که نماز با ایشان کنی باید که گروهی با تو باشند و باید که سلاح خود
بردارند و با سلاح نماز کنند خدای تعالی امر کرد بأخذ سلاح و امر و جوب را بود و ظاهر آیه دلیل برین است که گفتیم
بخلاف آنکه ابن عباس گفت که مامور باخذ سلاح گروهی اند که در برابر دشمنند آنگه گفت فاذا سجدوا چون

سجده

سجده کنند یعنی این گروه که با تو در نماز اند و از سجده فارغ شوند باید که ایشان از پس شوند و در پیش با ایستند یعنی در مقابل دشمن
با جایگاه آن گروه تا ایشان بیایند و نماز کنند و این دلیل است بر آنکه گفتیم که دشمن باید که در جهت مسلمانان بخلاف قبله بود آنگه
گفت چون ایشان بروند آن طایفه دیگر که نماز نکرده اند با تو نماز کنند و باید که سلاح بردارند و با سلاح نماز کنند که با سلاح بودن احتیاط
نیکوتر است از بهر آنکه دشمنان شما را در شما طمع نیفتد چون با سلاح باشید با حذر باشید که دوست میدارند و تمنا میکنند این
کافران که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید تا ایشان بر شما حمله آورند یکبار و متاع و سلاح شما ببرند و شما را هلاک کنند
آنگه چون امر کرد در پس این امر رخصت داد کسانی را که ایشان بکار باشند گفت هیچ بزه نیست بر شما و حرجی اگر شما از باران رنج
باشد یا بیمار باشید و مجروح باشید و آنکه سلاحهای خود بنهید اما احتیاط بجای آورید و با حذر باشید گفته اند این آیه برای آن آمد
که بعضی صحابه بیکار بودند و سلاح بر ایشان گران بود و گفتند بود باشد اگر با سلاح نباشیم خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را
رخصت داد و تهدید فرمود و گفت خدای بساخته است و بدست مهیا نموده از بهر کافران عذابی را که اهانت و استخفاف با ایشان بود
و تا ایشان گفته اند که آیه ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی در باره عبدالرحمن عوف آمد که او مجروح بود و سلاح بر نمیتوانست داشت
ابو صالح از ابن عباس گفت که در حق رسول آمد که بغزای محارب و بنی انمار شد بمنزلی فرود آمد با مسلمانان و در لشکر مشرکان
هیچکس نبود رسول برخواست و بقضای حاجت رفت و باران بیامد چون فارغ گشت خواست تا به لشکرگاه آید
سیل آمده بود و حایل شده رسول از آنجانب بماند شمشیر و سلاح و در زیر درختی نشست از مشرکان غورث بن الحارث نگاه کرد
و رسول را تنها نشسته و اصحاب خود را دید گفت هذا محمد قد انقطع من اصحابه فقتلنی الله ان لم اقتله محمد از اصحاب خود تنها مانده است
اگر او را نکشم خدای تعالی مرا بکشد شمشیر برکشید و آمد تا که رسول را خبر بود او برسر او ایستاده بود با تیغ و گفت یا محمد من
یمنعک منی گفت ترا از من که حمایت کند گفت خدای آنگه گفت اللهم اکفنی بما شئت غورث بن الحارث بما شئت بار خدایا بدانچه خواهی
شر او را از من کفایت کن غورث شمشیر برآورد تا براند فرشته بیامد و بر میان کتف او زد و او بروی در آمد و تیغ از دست
او بیفتاد رسول تیغ برگرفت و بر سر او بایستاد و گفت الآن من یمنعک منی غورث گفت لا احد اکنون هیچکس
نیست که ترا از من منع کند گفت گواهی ده که خدا یکیست و محمد رسول اوست تا تیغ بتو دهم غورث گفت این نکنم ولیکن با
تو عهد کردم که هرگز با تو و قوم تو کارزار نکنم و کسی را بر تو یاری نکنم رسول تیغ را بدو داد و تیغ بستد و گفت و الله لانت خیر منی رسول
گفت و انا احق بذلک اینک بهر حال من سزاوارترم که از تو بهتر باشم غورث با نزدیک اصحاب خود رفت او را
گفتند ویحک چرا شمشیر نزدی و جان او را از دست او نرهانیدی و چرا بیفتادی بی آنکه کسی ترا بیفکند گفت من چون تیغ بر
آوردم چندان دانستم که کسی بیامد و چیزی بر پشت من زد و مرا بیفکند و تیغ از دست من بیفتاد و گفت محمد برگرفت و اگر خواستی
که مرا بکشتی توانستی و لیکن نکرد و او از من جوانمردتر بود و مرا الفت اسلام آورد و از او قبول نکردم ولیکن عهد کردم که با او قتال
نکنم و کسی را با او یاری نکنم آنگه برود و ساکن شد رسول به لشکرگاه آمد و از ین حال صحابه را آگاه کرد و خبر داد و آیه برایشان خواند
فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا
تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا حق تعالی میگوید
که چون حال چنین باشد و شما نماز خوف کرده باشید و از آن پرداخته و شما را مصاف باید کرد در عقب نماز

خدای کنید از حمد و ثنا و دعا بر خود کنید و برادران خود و از خدا فتح و نصرت و ظفر خواهید چنانکه در دیگر آیه فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم
فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون این قول عبدالله عباس است و بیشتر مفسران و اخبار آمده است که مستحب است
که بعد از نماز خوف و سفر سی بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا جبر نقصان آن نماز باشد خدای تعالی میفرماید
که ذکر خدای کنید در هر حالی که باشید ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته پس آنکه سفر با آخر رسد و خوف زایل شود و شما را امید نماز
را اقامت کنید بتمام و کمال و حدود و ارکان و شرایط او چنانکه همیشه در حضر کرده اید که نماز بر مؤمنان مفروض و واجب است بعضی گفتند
فرض او واجب دیگری گفت فرضا محتما موقتا فریضه محتم بوقت خود باید گذارد و انگه مؤمنان را بر قتال تحریض کرد و ایشان را نهی کرد
از سستی کردن و کاهلی نمودن و گفت سستی مکنید در جستن و طلب کردن آن قوم یعنی ابو سفیان و لشکرش چنانکه گفته
آمد در سوره آل عمران رفت اگر شما دردمند میشوید نه آنست که این شما را ست بلکه ایشان نیز دردمند میشوند چنانکه شما
دردمند میشوید اگر کسی از شما قتل و جراحت و الم میابد ایشان نیز می یابند و شما را درین باب مزیتی است که ایشان را نیست و آن
آنست که شما از خدای امید ثواب میدارید آنچه ایشان نمیدارند و شما را از خدای وعده ظفر و نصرت هست و ایشان را نیست
امید این نمیدارند و خدای تعالی همیشه دانا و درست کار بوده است جز بروفق حکمت نفرماید انا انزلنا الیک الکتاب بالحق
لتحکم بین الناس بما اریک الله ولا تکن للخائنین خصیما واستغفر الله ان الله کان غفورا رحیما
ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما این آیه در حق طعیمه بن ابیرق
آمد که او درعی دزدیده بود از همسایه خویش قتادة بن نعمان گفت که آن درع در انبانی بود که در آن انبان پاره آرد بود و در آن
انبان سوراخی بود آن انبان گرفته بخانه جهودی برد نام او زید بن السمین و همه راه که میبرد آرد میریخت با مداد که ایشان طلب
درع میکردند بر جای نبود و بر خواستند و بر اثر آن آرد میرفتند تا بخانه زید بن السمین او را بگرفتند و گفتند این درع تو بدزدیدی
آن جهود گفت درع طعیمه ابیرق پیش من آورده بود و بودیعت نهاده است و جماعتی جهودان گواهی دادند بر آن چاره ندید طعیمه را
گفتند این درع بتو حواله میکند او سوگند خورد که از آن خبر ندارم و قوم او بر خواستند و بشکایت پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله
قتاده را نه بینی که او درعی از جهودی بدزدیده است و در خانه او بازیافتند او را دست بداشته است و در مردی از ما آویخته
است یعنی طعیمه رسول چون سخن ایشان بشنید شفاعت کرد که رسول بحسب ظن که برهان بود چنان گمان برد که جهود
بدزدیده است و مسلمانان بریست خواست که با جهودان خصومت کند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را ازین خبر داد
و خیانت طعیمه بن ابیرق او را معلوم کرد و رسول را گفت که ما فرستادیم بتو کتاب را یعنی قرآن را بدرستی و راستی تا حکم
کنی میان مردمان بآنچه خدای تعالی بنموده است ترا و اعلام کرد بران باش و بدان حکم کن و مباش برای خائنان خصومت کننده
یعنی برای ایشان خصومت مکن یعنی طعیمه و خویشان او و از خدای آمرزش خواه و استغفار کن که خدای آمرزنده و مهربانست
و این آیه دلالت نمیکند بر آنکه رسول امری کرده است که او را از آن نهی کند برای آنکه بادله عقل معلوم شده است که او معصوم است
صغیره و کبیره بر او روا نیست و نهی خدای تعالی که گفت ولا تکن للخائنین خصیما دلیل نکند بر آنکه او خصومت کرده است برای آنکه
بسیار نهی کند کسانی را که منهی عنه نکرده باشند و استغفر الله را هم دلیل نیست بر آنکه او گناهی کرد با استغفارش
فرمود و استغفار طاعتی است مستقل و فایده او تحصیل ثواب است نزدیک ما و نزد اسقاط عقاب خدای تعالی هیچ
توبه و استغفار بتفضل کند انگه خدای تعالی زبان پیغمبر را نهی کرد و لا تجادل مجادله و خصومت مکن برای آنکه ایشان با نفس خود

خیانت میکنند یعنی از دفع کردن از ایشان که معنی خیانت ایشان با نفس خود آنست که هر کسی که عصیان کند و داند که او را بدان
عقوبت خواهند کرد آن خیانت با خود کرده باشد از آنکه ضرر آن با او است و وجهی دیگر آنست که هر که با مؤمن خیانت کند با خود
کرده باشد از آنجا که ایشان از یک دین و ملت و بمنزله یک تن اند که از یکدیگر اند و مؤمنان را نفس یکدیگر خواندند از آنجا که گفت و لا
تقتلوا انفسکم و خیانت مکنید و یار خیانت کار مباشید که خدای تعالی خیانت کننده بزه کار را دوست ندارد و آنکه خیانت
کرده باشد بدزدی و سرقه آثم باشد و بزه کار بآنکه حواله با دیگری کند و مراد باین هم طعمه ابیرق است که ذکر ایشان رفت یستخفون من
الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول وکان الله بما یعملون
محیطا ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم فی الحیوة الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم القیمة ام من
یکون علیهم وکیلا آنگه حق تعالی بیان کرد و گفت این قوم خیانت خود را از مردمان پوشیده میدارند و از خدای
پوشیده نمیدارند و پنهان نمیکنند و مردمان را بر ایشان دستی نباشد جز آنکه با نکوهند و خدای قادر است بتعجیل عقوبت در
دنیا و آخرت اند بازنمی پوشند و اول است که از و باز پوشند و باز پوشیدن نه جز ترک آن خیانت نتواند بود
از آنکه هیچ چیزی بر وی پوشیده نیست و چگونه بر وی پوشیده باشد که او عالم بالذات است و با ایشانست چون ایشان
سگالند و می اندیشند و شبها ی که خدای تعالی آنرا نه پسندد از آنکه رخت سرقه و دروغ بر یکدیگر نهادن خدای تعالی بآنچه ایشان
میکنند داناست و علم او محیط است هیچ علم از و بیرون نشود و انگاه خطاب کرد با قوم طعمه و آنانکه برای خدای جدال کردند در
حمایت بحق گار یعنی که شما اینجا با مردمان یعنی در دنیا برای ایشان مجادله کنید و خواهید که از ایشان باز دارید کیست که فردای قیامت
برای ایشان با خدای مجادله کند و کیست که او وکیل و نایب ایشان خواهد بود در خصومت کردن ومن یعمل سوءا او
یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما ومن یکسب اثما فانما یکسبه علی
نفسه وکان الله علیما حکیما ومن یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل
بهتانا واثما مبینا ولولا فضل الله علیک ورحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک
وما یضلون الا انفسهم وما یضرونک من شیء وانزل الله علیک الکتاب والحکمة و
علمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما چون خدای تعالی با ایشان این جمله تشنیع و
تهدید کرد پس ایشان را امید وعده داد و گفت هر که بدی کند با نفس خود ظلم و ستم کند یعنی دزدی و دروغ و ظلم بر نفس خود
آنست که با غیری حواله کند چون بدی و ظلمی کرده باشد پس استغفار کند و آمرزش خواهد از خدای تعالی خدای غفور و رحیم است
و آمرزنده و پوشنده گناه و بخشنده بگناه کاران این آیه اگر چه وارد است بر سببی و در حق گروهی خلاف نیست میان
مفسران که بر عموم حمل باید کرد از آنکه حکم هر کسی که گناه کند همینست و در آیه دلیل است بر آنکه اسقاط عقاب عند توبه از خدای
بتفضل است از بهر آنکه لفظ غفران و رحمت آورده و آنکس که کار واجب بکند نگویند که رحمت میکند و آمرزید و انگه گفت
هر که گناهی کند بر خویشتن کند و وزر و وبال آن گناه با او بود گفته اند مراد دزدی است و سوگند بدروغ و خدای تعالی داناست
بآنکه دزدی کرد و حکیمست بدانچه امر کرد و فرمود در باب آن آنگه گفت هر که گناهی کند چون سرقه و دروغ از دزدیده و در دین
و بکسی دیگر حواله کردن چون آن گناه کند و پس گناهی حواله کند یعنی بر زید بن السمین و بهتانی دروغ و باطلی بهتان احتمال کرده باشد
و بهتان دروغی بود که چون بگویند خدا دانند شنونده مبهوت و متحیر گردد آنگاه خطاب کرد با رسول بر سبیل منت گفت اگر نه فضل

در رحمت او بودی بر تو یعنی فضل خدا رحمت و نبوت و انزال وحی گروهی همت کرده بودند که ترا از راه صواب ببرند و گفته که
معنی آنست که ترا بتلبیس کار خیانت هلاک کنند و ایشان را از راه صواب بنجنبانند و هلاک نکنند الا نفس خود را برای آنکه وبال
آن راجع جز با ایشان نیست و بتو هیچ زیان نکنند برای آنکه خدای تعالی و تقدس فرو نگذارد و تهدید خود و انزال وحی و بیان آنچه بر تو ملتبس
شود تا تلبیس کنند از کار محق و مبطل و سارق و بری و خدای تعالی کتاب یعنی قرآن بر تو فرستاد و ترا حکمت داد یعنی نبوت و بیاموخت
ترا یعنی آنچه نمیدانستی از حرام و حلال و احکام شرع و امور غایبات و حدیث امم سابقه و فضل و نعمت خدای تعالی بر تو
عظیم بوده است قیمان در شکر بیفزای زیادت نعمت را لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ
مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا ابو صالح از ابن عباس روایت میکند که این آیه در حق بنو اشرف آمده است گفت خیری نیست در
بسیاری از سر ایشان و مناجات ایشان و نجوی حدیثی باشد که میان دو کس یا سه کس بود بخصوص باشند اگر بر شد
اگر جهد و گفتند انجم راز گویند کانست گفت درویشان هیچ خیری نیست الا در آنکس که بصدقه فرماید مردمان را یا امر معروف
کند و به نیکویی فرماید سخنی گوید که میان مردمان صلاحی پیدا شود و هر که چنین کند و غرض و مقصود او طلب رضای خدای بود ما که
آفریدگاریم او را مزدی عظیم و ثواب جزیل کرامت کنیم و به بهشت با ناز و نعمت برسانیم وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ
فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا مفسران گفته اند که این آیه در حق طعیمه آمده است چون خدای تعالی این آیه فرستاد
دزدی بر طعیمه درست شد و قطع واجب شد مرتد گشت و بگریخت و بمکه رفت و در مکه هم بر سر دزدی بود و شبی بنقب در سرای
یکی از بنی سلیم نو نام حجاج بن علاط دیوار فرو نشست و او در نقب بماند و بیرون نتوانست آمدن تا او را روز بگرفتند
خواستند تا او را بکشند باز گفتند او مردیست پناه بما آورده است او را رها کردند و از مکه بیرون کردند با جماعتی از بازرگانان
از بنی قضاعه بشام شد چون ایشان بمنزل فرود آمدند متاع ایشان بدزدید و او را بگرفتند و سنگسار کردند و آنگه سنگ
بدو ریختند تا آن سنگها بر او گور شد از بسیاری سنگ ضحاک از ابن عباس روایت میکند که این آیه در حق قومی آمد از قریش که
از مکه بمدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا مقصود ایشان حاصل شد آنگه برگشتند و بمکه شدند و مرتد گشتند میگوید که هر که
با رسول خدای مشاقه و مخالفت و مخاصمت کند و از او برگردد پس از آنکه حق او را ظاهر گشته بود و طریق مسلمانی روشن شده
بود و برود و متابعت کند راهی را که نه راه مؤمنان باشد ما او را بآن راه و ساهی بازگذاریم و او را بر متبوع و مقتدای او را
کنیم چون راه هر که نه مؤمنست راه شر و زشت چون او بران راه بود ما او را بدوزخ بریم و با آتش دوزخ بسوزانیم و بد جای
بازگشتنی است آتش دوزخ آنگه فرمود که خدای تعالی شرک را نیامرزد و این هم در شان طعیمه است که با مرتد پرستید
رفت خدای تعالی او را گفت و آنانکه از جنس او باشند از آنکه با خدای شریک گویند از ثنویان و جهودان و ترسایان که گفتند
عزیر بن الله و المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلثة و اگر چه وارد است آیت بر سببی حکم او باجماع متعدیست از او بدیگران
تا هر که بعد و شرک آرد او را مغفرت نباشد و هر که دون شرک آرد از فسق و سایر معاصی مغفرت باو رسد اگر خدای خواهد که او را
در این باب موقوف بر مشیت خدای باشد اگر خواهد بیامرزد و آن از فضل و کرم او بود و اگر خواهد عقوبت کند آن

غایت

غایت عدل او بود و برای آن قطع نکرد و بر مشیت او موقوف کرد تا مکلفان مغرور نشوند ضحاک گفت در روایت ابن عباس که
پیری از عرب بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من مردی ام از گناه منهمک و مسرف الا آنست که بخدای شرک نیاورده ام
تا او را بشناخته ام و دون او کسی را بخدایی و خداوندی نگرفته ام و آن معصیت که کرده ام بدلیری بر خدای نکرده ام و بر وجه مکابره و
العینی بر آن فکر نبوده ام و گمان نبرده ام که خدای از من گرفتن و عفو کردن من عاجز است و اعتقاد کرده ام که من از خدای
که بجست اکنون پشیمانم و توبه میکنم و از خدای آمرزش میخواهم تا حال من بنزدیک خدای چه باشد خدای تعالی این
آیه فرستاد و باز نمود که نیامرزد آنانرا که بر شرک بمیرند و آنچه فرود شرکست بیامرزد و آنگاه گفت هر که بخدای شرک آورد او
راه رفته باشد رفتنی دور و برای آنکه شرک بزرگترین گناهانست اللهم احفظ المؤمنین من غرور إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا
إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا
وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ
اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا میگوید نمیخوانند و نمیپرستند
ایشان جز از خدای الا بتانرا و بتانرا اناث نام کردند که مشرکان بتانشانرا بنام زنان نهاده بودند چون لات و عزی
و منات و نایله ابن عباس گفت مراد باناث موات اند که روح نباشد چون چوب و سنگ و مانند آن حسن بصری گفت
ایشان را بتانی بود که آنها را اناث خواندندی بنام و عروه از بیشتر روایت کرد که در مصحف عایشه الا اوثانا نوشته بود
جمع وثن و علی بن الحسین مغربی گفت مراد باناث عاجزان ضعیفانند آنگه گفت ایشان نمیپرستند الا دیوی را مرید و بیرون
شده را از فرمان خدای تعالی که خدای او را لعنت کرده و از رحمت خود رانده و دور کرده و نفرین کرده است گفته اند هر بتی را دیوی
است که در شکم وی شده و آواز دادی بچیزی که ایشان را اغوا کردی چنانکه در خبر آورده اند که بسبب اسلام آوردن حمزه
بود که روزی جماعتی مشرکان جمع شدند و در بطلان اسلام و بتان را سجده میکردند در مکه دیوی پلید در شکم بت هبل رفت
و از شکم او آواز داد و بدین بیت **شعر** چاره نا ثبه صعب علینا دین آبائنا الجاهم الکرام چون مشرکان این بشنیدند بتان را
برآوردند و مدت ها کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند کس فرستادند و رسول را از این خبر کردند و گفتند
ترا حاضر باید آمد تا بشنوی که خدایان ما چه میگویند و موعدی کردند تا رسول حاضر آید و بشنود و رسول اندکی شد و در آن وقت که
آن کار شیطان است در این اندیشه بود که جنی مؤمن آمد و گفت یا رسول الله تو دل تنگ مکن که آن شیطان در شکم
آواز داده و او را مسعر نام بود من او را بکشتم تو فردا بدان مجمع حاضر شو تا من بیایم و جواب او باز دهم رسول خوش شد
دیگر روز مشرکان بیامدند و بتان را بیاراستند و قربانها کردند و رسول را حاضر کردند چون حضرت رسول بدان جمع شد بتان بر
در آمدند و مشرکان بر خود راست شدند و آن کار بدیده کردند و بتان را راست کردند و بنهادند و بسیار بر خود شدند و ایشان را سجده
کردند و گفتند ای معبودان ما آنچه دیروز گفتید که محمد حاضر نبود امروز بگویید تا بشنود چون این بگفتند از شکم بت هبل آواز
آمد بدین بیتها که **شعر** انا الذی سمانی المطهرا اذا اقبلت و الحجر مستقرا اذا طغی لما طغی و استکبرا و انکر الحق و دام المنکرا
لیشتم نبینا المطهرا قد انزل الله علیه السورا من بعد موسی من نبی الاثرا چون مشرکان این بشنیدند گفتند که نگیرید که محمد اکنون
ما را میفریفت اکنون خدایان ما را میفریبد بر خود اشفته شدند و آن بت را بزمین زدند و بشکستند و رسول شاد شد و او را بزد
رسول بخواست و بتخانه رفت خواهر حمزه بن عبد المطلب آنجا تیش آمد و گفت و خواهر حمزه از آن رنج میکشید

بعید بود و در آمد کمان بدست گرفته خواهر را گریان دید گفت چرا میگریی گفت کسی که در قبیلهٔ خود امانت و زنهار پسند چرا گریه
گفت چه بوده است گفت برادر زادهٔ من چنین حالتی رفت حمزه از آنجا با آن کمان در دست گرفته و بان مجمع آمد و ایشان
هنوز متفرق نشده بودند گفت برادر زادهٔ مرا که زده است کسی نیارست گفتن که من بجز ابو جهل که او گفت که من زده ام هنوز این
در دهن داشت که حمزه سوی او بگرفت و چندان کمان بر سر او زد که کمان و بشکست و سر او چند جایگاه بشکست انگاه با
آمد آن کمان پاره شکسته خون آلود در دست گرفته و گفت یا ابن اخ برخیز که من کینهٔ تو باز خواستم رسول سر برنداشت و با
او ننگریست و گفت یا عم تو نیز از ایشانی و با اینکه تو کردی هیچ راضی نیستم و من از تو خشنود نشوم مگر وقتی که ایمان آوری حمزه
اندیشه کرد و گفت که اگر این کار سرسری بودی و باطل محمد را درین وقت از این هیچ یاد نبودی که من امروز برای او کاری کردم
که در همه عرب کسی را قوت این نباشد و کینهٔ خواستم که جز از من کسی نخواستی لابد این دین بر حق است گفت یا محمد دست
خود بیرون کن تا اسلام آورم و اسلام آورد رسول گفت من از تو خشنود شدم انگاه گفت اسلام عزیز شد باسلام حمزه
عزیز شد و کسی هرگز ذلیل نشود الا انکه حق جل جلاله آن دعوی را کرد با بندگان خویش از زمانه تا از وی بر حذر باشند یعنی از شیطان
و آن آنست که شیطان گفت مرا یه فرا گیریم از بندگان نصیبی مقدر مقطوع ضحاک گفت نصیبا مفروضا ای قسما معلوما
گرفتن شیطان نصیبی از بندگان اغوا و اغوای دعوت باضلال باشد هرکه او را اجابت کند در قسم او باشد و در بعضی
تفاسیر آمده که از هزار که نصیب شیطانست یکی نصیب خدا باشد برای آنکه اغلب فرمان شیطان برند و اندکی فرمان
خدا برند انگه گفت و لاضلنهم گمراه کنم ایشان را و آرزو دهم و غرور و امید تا امید ایشان دراز شود و هیچ عاقبت نیندیشند
و بفرمایم ایشانرا تا گوشهای چهارپایان بشکافند و ببرند برای علامت بحیره و سایبه و علامت برای آن کنند تا دانند
که آن نصیب او شانست و نیز بفرمایم ایشانرا تا خلق خدا را بگردانند ابن عباس و ربیع و عکرمه گفتند یعنی تا آدمی یا چهارپای
را خصی کنند و بروایتی دیگر از ابن عباس و نیز از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایتست که مراد آنست که دین
خدای میگردانند بتغییر و تبدیل و تحریف چنانچه فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ای دین الله
الذی خلق الناس علیه بقرینهٔ ذلک الدین القیم زجاج گفت مراد آنست که ایشان احکام و اغراض در خلق خدای می کردند
خدای تعالی چهارپایان را برای آن آفرید تا بان منتفع شوند ایشان بر خویشتن حرام کردند بحیره و سایبه و ماه را و آفتاب را برای
آن آفرید تا مسخر فرمان او باشند در منافع و ایشانرا عبادت کردند و حمل بر دین و تغییر دین و تبدیل کردن اولیتر است
برای آنکه فایدهٔ او عامتر است انگاه گفت هرکه شیطان را ولی و یار و دوست خود گیرد جز از حق و بخویشتن زیانی کرده باشد
ظاهر از حرمان ثواب و استحقاق عقاب يعدهم و يمنيهم و ما يعدهم الشيطان الا غرورا اولئك
مأواهم جهنم و لا يجدون عنها محيصا و الذين آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم
جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا وعد الله حقا و من اصدق من الله
قيلا میفرماید که شیطان ایشانرا اغوا و اغرا میکند و بان وسواس میفرماید بچیزهای محال و اکاذیب وعده میدهد
و ایشانرا آرزو میدهد و در آرزوها می اندازد و هر وعده که شیطان دهد جز غرور و باطل و محال و فریب نباشد ایشان که
بفریب شیطان فریفته شوند بوعدهای باطل مغرور گردند مأوا و مرجع ایشان دوزخ باشد و از دوزخ ایشانرا
مخلصی و گریزی نباشد اما آنانکه خلاف دیو پرستان و دیو فرمانان کنند ایشان آنکسانی اند که بخدای ایمان آورند

و عمل صالح کردند ایشانرا به بهشتها بریم که در زیر درختان آن یا در زیر کوشکهای آن جویهای آب روان باشد و ایشان
آنجا مخلد و موبد و جاوید باشند وعده کرده است ایشانرا خدای برین وعدهٔ حق و کیست که او از خدای راست گوی تر است
بقول و وعده یعنی از وی هیچ راست گوتر نیست قوله تعالی ليس بامانيكم و لا اماني اهل الكتاب من يعمل
سوءا يجز به و لا يجد له من دون الله وليا و لا نصيرا سبب نزول این آیه ضحاک و قتاده گفتند که جهودان با
مسلمانان مخاصمت کردند و گفتند ما از شما بهتریم که دین ما قدیمتر است از دین شما و دین پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست و کتاب ما
پیش از کتاب شماست مسلمانان گفتند ما خود از شما بهتریم که پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و خاتم انبیاست و شرع ما ناسخ جمله شرایع
و کتاب ما ناسخ کتابهاست خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد گفت مشرکان گفتند که بعث و نشور و حساب و کتاب و
ثواب و عقاب نخواهد بود ما را با اعمال جزا نخواهد بودن و جهودان گفتند لن تمسنا النار الا اياما معدودات خدای تعالی این آیه
فرستاد و بیان فرمود که کار نه بآرزوی شماست و نه بآرزوی اهل کتاب است برین قول با مشرکان باشد و برین قول خطاب با مؤمنانست
و سیاقت این آیه بر این دلالت میکند که خطاب با کافرانست یعنی نه بآرزوی شماست و نه بآرزوی ایشان هرکس که بدی
کند و گناهی باد اش بدو رسانند بران خبرست که چون این آیه آمد مسلمانان پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله کاری عظیم است این
و کیست آنکه گناه نکند هرکه گناه کند او را جزا خواهند داد و جزا نه تو کس نیست که گناه نکند رسول گفت یعنی جزا آنست که در دنیا باشد
که بنده را یک حسنه ده وعده داده اند و بیک سیئه یک سیئه چون یک حسنه بکند و یک سیئه او ده حسنه باند انگاه گفت
ویل لمن غلب احاده اعشاره وای بآنکس که سیآت او حسنات او را غلبه کند و همچنین روزی بعضی از اصحاب رسول گفتند
یا رسول الله ما را پس از این آیه فلاح کجا باشد گفت یا هذا الست تحزن نه اندوهگین شوی و نه بیمار گردی گفت بلی آن کفارهٔ گناه بود
چون این آیه آمد بعضی صحابه جزع کردند رسول گفت ابشروا و قاربوا و سددوا فانه لا يصيب احدا منكم مصيبة في الدنيا الا كفر الله بها
من خطيئته حتى الشوكة يشاكها احدكم بها گفت بشارت باد شما را شاد گردید نیک باشید ابرو و بر صلاح باشید که هیچکس نباشد
که او را مصیبتی رسد الا که خدای تعالی آن را کفارهٔ گناهش کند و آن مقدار که اگر خاری در پای او رود و آن کفارهٔ گناه وی شود عبد الله عباس و
سعید جبیر گفتند مراد بسیئه کفر است گفت هرکس که بدی کند یا کرده دون کفر باشد جزا اش خدا با عفو او سپارد اگر کفر باشد در دوزخ
مخلد باشد و تنها بجای بجهد و رنج کردن عذاب از خود جز از خدای تعالی هیچ ولی و یاری و دوستی و من يعمل من الصالحات من
ذكر او انثى و هو مؤمن فاولئك يدخلون الجنة و لا يظلمون نقيرا و من احسن دينا ممن اسلم
وجهه لله و هو محسن و اتبع ملة ابرهيم حنيفا و اتخذ الله ابرهيم خليلا و لله ما في السموات و ما
في الارض و كان الله بكل شيء محيطا حق تعالی بر عادت هرکجا وعیدی کرده در عقب آن وعدی کرده اینجا پس از وعید آن وعد
داد و گفت هرکه عمل صالح کند و او مؤمن باشد یعنی بی ایمان عمل صالح نباشد و نافع نبود و اگر مرد باشد و اگر زن او را به بهشت برند
و باندک و بسیار بر وی ظلم نکنند مسروق روایت کرد که چون این آیه آمد که لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب جهودان و ترسایان
گفتند که ما با شما برابریم که خدای گفت که کار نه بآرزوی شماست هرکه او گناهی بکند از شما و ما پاداش یابد خدای تعالی این آیه فرستاد
که و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن الآیه تا فرق شد میان مسلمانان و اهل کتاب انگاه گفت و من احسن دینا کیست که دین او
نیکوتر است از دین آنکس که روی خود تسلیم کند بخدای یعنی اسلام آرد و تن بدهد و گردن بنهد خدای را امر او را منقاد شود و از خود
او محسن مستقر و منهی کرده و روی بجای ذات بر اساس شرف تخصیص کرد و یعنی هرکه روی را بتذکر وجه بدیگر اعضا تخلیل نکند و گفته اند مراد بوجه

چنانکه گفت کل شیء هالک الا وجهه یعنی تن بنهد او محسن و نکوکار باشد و دین ابراهیم را که مستقیم و راست است متابعت کند الحق تعالی چون
ذکر ابراهیم کرد و خواست تا پایه او بخلقان نماید گفت که خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود گرفت و خلیل را دو معنی است یکی دوست
من الخلة و دیگری محتاج من الخلة و او فعیل است بمعنی فاعل از هر دو جانب باشد او را دوستی خدای را اراده و طاعت باشد و
انقیاد فرمان او و نصرت اولیای او و دوستی خدای او را اراده خیر و ثواب باشد و اعلای کلمه او و میان ارتفاع و منزلت او بنزدیک
او بخلقان و ظفر او بر دشمنان چنانکه با نمرود کرد و چون از حاجت گیرند فعیل بمعنی فاعل بود و آن آنست که احتیاج خود جز با خدای رفع
نکردی و در وقتی که جبرئیل باو رسید در هوا که او را باتش می انداختند گفت هل لک من حاجة هیچ حاجت داری جواب داد
اما الیک فلا اما بتو نه بعضی مفسران گفتند معنی او آنکه محتاج بود و سود کرده اند اهل اشارت گفتند که خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود گرفت
که او را امتحان کرد بتن و مال و فرزند مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن بنیران و جان بخدای رحمان خدای او را خلیل خود گرفت ابن عباس گفت
ابراهیم گفته در ده چیز است پنج در تن و پنج در سر اما آن پنج که در سر است مضمضه و استنشاق و سواک کردن و موی لب گرفتن
و فرق سر باز کردن تا موی ژولیده نباشد و آن پنج که در تن است استنجا است و ختنه کردن و ناخن و موی بغل و موی زهار پاک کردن ناخن
گرفتن و این جمله سنت است الا استنجا و ختنه بعد البلوغ و حمل کردن بر عموم اولی باشد انکه فرمود که آنچه گردیم که ابراهیم را بخلیلی گرفتیم
از سر حاجت نبود مرا بکسی حاجت نیست از آنکه مراست آنچه در آسمان و زمین است همه ملک و ملک منست و من بهمه چیز محیط و عالم
بعد از آن سوم بر چیزی پوشیده نیست ولله ما فی السموات وما فی الارض خدایراست آنچه در آسمانها و زمینهاست و خدای تعالی بهمه
چیزی عالم و داناست ویستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن وما یتلی علیکم فی الکتاب فی
یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن وترغبون ان تنکحوهن والمستضعفین من الولدان
وان تقوموا للیتامی بالقسط وما تفعلوا من خیر فان الله کان به علیما آنچه در حق زنان ام که آمده میراث
ایشان از پدر ایشان و این قصه در اول سوره ذکر کرده شد مفسران گفتند که عرب در جاهلیت عادت بودی که دختران
که یتیم بودی و ولایت او بکسی از ایشان تعلق داشتی و او را مال بودی اگر جمال بودی او را بزنی کردی و مالش بگرفتی و اگر
او را جمال نبودی او را منع کردی از شوهر کردن تا بمردی و مالش بدو رسیدی خدای تعالی ایشان را ازین نهی کرد و گفت ای محمد ترا فتوی میپرسند
در زنان بگوی که خدای شما را فتوی کند در حق زنان و آنچه بر شما میخوانند در کتاب ابن عباس گفت مراد بدین آیه ... است در اول
سوره و بعضی دیگر میگفتند این آیه است در آخر سوره من قوله یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة در باب آن دختران یتیم که ...
شما اند و شما را نصیب ایشان مقدر و مفروض کرده اند و بر شما نوشته که هر یکی چند است بدیشان نمیدهید و رغبت نمیکنید در
آنکه ایشان را بخواهید برای زنانه خلقان در زشتی ایشان یا رغبت میکنید در ایشان برای مال ایشان و همچنین در حق کودکان
ضعیف است از پسر چنینکه مال ایشان با ایشان نمیدهید و بدین تعلل می آرید که میراث بانکس رسد که او تیغ زند و حمایت
اطفال و عورات کند مال ایشان با ایشان میدهید و هرچه که خدای فتوی کرده است و بر شما میخوانند از و همچنین در حق یتیمان
تا بکار و امر ایشان قیام نمایید و داد و عدل کنید و حقوق ایشان نگه دارید و هرچه شما کنید از نیکویی خدای تعالی بدان عالم
و بر او پوشیده نیست فراموش نکند بر وفق عمل و استحقاق جزا دهد وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا
فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر واحضرت الانفس الشح وان تحسنوا
وتتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا گفته اند که این آیه در حق خویله بنت محمد بن مسلم آمد و او در حکم اسعد بن سعید

الربیع بود چون پیر شد اسعد زنی جوان کرد و بر سر او برخواست و پیش رسول آمد بشکایت و این حال باز گفت خدای تعالی این
آیه فرستاد و این روایت کلبی است و سعید جبیر گفت این آیه در حق زنی آمد که او از مردی فرزندی داشت و با او پیر شده بود
و در وغیبتی بود خواست تا او را طلاق دهد و زنی دیگر کند زن گفت مرا طلاق مده و رها کن تا بنشینم و اگر تو خواهی زنی دیگر کن
حکم ترا است بگذار تا من با فرزندان تو بنشینم و ایشان را مراعات کنم سوده بنت ربیع الاسود را هم با رسول این افتاد رسول
خواست تا او را دست بازدارد و گفت یا رسول الله مرا دوست بدار و رها کن تا در حلقه تو میباشم نوبت من ترا است هر چه
خواهی بکن حق تعالی فرمود که اگر زنی بترسد از ناسازکاری شوهر خویش یا اعراض کردن و روی بزن دیگر آوردن یعنی بر زن و بر
شوهر حرجی و بزه نیست که با یکدیگر قراری دهند و صلحی کنند بتراضی یا آنکه جهاز و نفقه دهند چنانکه او خوشدل باشد یا بدرویش
همین نفقه و کسوه و از نصرت و نوبت خود بهری یا جمله بدو دهد تا با آن زن که کرده باشد مباح شد اگر زن مصالحه کند و خشنود
بدین حال صبر کند و نوبت خود بدو دهد احسان کرده باشد و اگر باو قناعت کند و او را نخواهند با یمنی احسان کرده باشد
اما واجب نیست بر ایشان این کردن انگاه حق تعالی گفت والصلح خیر صلح بهتر باشد برای آنکه صلاح جانب با و متعلق بود
و تراضی میان ایشان حاصل شود و حاضر کرده اند حرص و بخل را نفسها یعنی نفسهای میان مطبوع و مجبولست یعنی حرص و
بخل بعضی گفته اند مراد بالنفس زنانند که بخیل باشند بجای آوردن نوبت خویش بر غیری و گفته اند هر دو اند مرد و زن انگاه گفت
اگر احسان کنید یا آنکه با زن بسازید یا زن احسان کند بجای آنکه صبر کند بر آنکه شوهر او زنی دیگر کند و او نوبت خود ایثار کند و
از خدای بترسید خدای تعالی بدانچه شما میکنید آگاه است و دانا و عمل ضایع نکند ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین
النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا وتتقوا فان
الله کان غفورا رحیما وان یتفرقا یغن الله کلا من سعته وکان الله واسعا حکیما حق تعالی
نفی قدرت کرد از یکی از ما بر آنکه تسویه کند از میان زنان در میل طباع برای آنکه این تعلق بما ندارد و در مقدور ما نیست و اگر چه او را
بدان حرص باشد گفت که هرگز نتوانید که عدل کنید در میان زنان تسویه آنکه در دل و میل واقع نیاید از محبت و مودت
و اگر چه شما بدان حریص باشید اکنون چیکار میل کنید بیکی و یکی را محروم مکردانید که اگر چنین کنید ایشان را آنکه داشته باشید
چون آویخته در میان و کار نه بیوه و نه شوهردار و بعین اللباب العارة این شده و نه آن و در خبر است که رسول در نفقه و کسوت
مراعات و آمد شد تسویه کردی میان زنان آنگه گفتی بار خدایا هذه قسمتی فیما املک فلا تسلنی فیما لا املک این قسمت
در آنچه بر آن قادرم نه در آنچه بر آن قادر نیم آنکه گفت حق سبحانه و تعالی وان تصلحوا اگر صلاح کنید در باب تسویه قسمت وتتقوا
و از خدای بترسید بر آنکه ظلم و حیف نکنید و از حق یکی بر دیگری نیفزایید خدای تعالی شما را بیامرزد و بر شما رحمت کند که خدا
غفور و رحیم است و در خبر است که امیر المؤمنین دو زن داشت روزی که نوبت یکی بودی در سرای دیگری وضوی نمازی نساختی
امام محمد باقر گفت در آن وقت که رسول بیمار بود او را در حجره زنان میکردانیدند به نوبت تا که در گوشش کرده بر آنکه در حجره عایشه
باشد انگاه گفت وان یتفرقا یغن الله اگر جدا شوند یا یکدیگر و از یکدیگر بطلاق جدا شوند خدای تعالی هر دو را مستغنی کرداند
از یکدیگر بفضل و رحمت خویش هیچ دو را ضایع نگذارد و روزی باز نگیرد و خدای تعالی فراخ عطاست و داناست آنچه دهد بحکمت دهد
و چنان دهد که صلاح داند بانکس که باشد و مراد بسعه روزیست قوله تعالی ولله ما فی السموات وما فی الارض ولقد
وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله وان تکفروا فان لله ما فی السموات

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا حق سبحانه و تعالی
گفت اگر زن و شوهر از یکدیگر بطلاق مفارقت کنند خدای تعالی هر یکی از ایشان مستغنی گرداند از آنکه روزی هر یکی از ایشان بجمله
تعلق او بخدایست ایشانرا هیچ آسیبی نبود که این بر خدا متعذر نیست و بروی دشوار نمیشود از آنکه خدایراست آنچه در آسمان و زمین است
آفریده او و پرورده اوست و در قبضه قدرت اوست تا چندانکه میخواهد میکند و اندکی می فزاید و گاهی میکاهد آنگه گفت که ما وصیت کردیم
و فرمودیم اهل کتاب را که جهودان و ترسایانند که ایشانرا پیش از شما کتاب دادند و شما را نیز وصیت کردیم که از خدای بترسید و از
معاصی اجتناب کنید و اگر کافر شوید و مخالفت نمایید فرمان خدای را او را هیچ زیانی نباشد و در مملکت او نقصانی نیارد از آنکه ملک
آسمان او راست از طاعت مطیعان او را چه سود و از معصیت عاصیان و برا چه زیان و او همیشه غنی و بی نیاز است و مستوجب حمد
و مستحق حمد است و شکر نعمتها که بر بندگان خویش میکند آنگاه گفت خدایراست آنچه در آسمانها و زمین است و تکفل کننده است
بمصالح خلق و آنچه ایشان محتاج اند و او را هیچ معین یاری و انبازی بکار نیاید و تکرار الفاظ درین دو آیه برای آن کرده که بجز خلق
اول اشارت بآنکه آفریدگار خلق است از آنچه در میان آسمان و زمین است و متصرف است در همه بر وجهی که کسی او را منع نتواند کرد و
امر و نهی و تکلیف او راست بقرینه ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم و دوم بر وجه آن گفت که با آنکه جمله اوراست
او از ایشان بی نیاز است بقرینه و کان الله غنیا حمیدا و سیوم بر وجه حفظ و رعایت خود بقرینه و کفی بالله وکیلا چون موارد و اغراض مختلف
بود روا باشد که لفظ را مکرر کند در اختلاف المعانی إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ
عَلَى ذَٰلِكَ قَدِيرًا مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا
آنکه حق تعالی خواست که عزت و شوکت خود بازنماید گفت ای مردمان که خدای خواهد که شما را ببرد و از روی زمین نیست کرد
و قومی دیگر را بدل شما بیارد و بیافریند میتواند خدای تعالی برین قادر است میگوید که من قادرم و غالب شما را قوت و مکنت نباشد
که بر قضایا و احکام من غالب آیید چه اگر من خواهم شما را ببرم و دیگری را بیارم توانم چنانکه پیش از شما دیگران بودند و از شما قویتر و بحکم بیشتر و
بسیار عدد بیشتر چنانکه در قصه امم سالفه فرموده از قصه قارون و عاد و ثمود و قوم نمرود و قوم فرعون و ایشان بعدد بیش و عدد بیش
چون عصیان ورزیدند ایشانرا هلاک گردانیدیم این جماعت می پندارند که پیش از ایشان جهان نبوده است و اولین کسی که در جهان
آمد ایشانند و در جهان دایم خواهند ماند و در دست [illegible] بروایت ایشان بخواهد رسید نمیدانند که این دنیا باز مانده بسیار
کسانست و میراث بسیار مردمانست در خبر است که جبرئیل نزدیک پیغمبر حاضر بود و با او دو مرد حاضر آمدند و در پاره زمین
دعوی کردند و منازعت و مشاجره بسیار میکردند جبرئیل گفت درین پاره زمین که ایشان دعوی میکنند من چهار هزار مالک یاد دارم
بهلول مجنون در بعضی مواقف بهارون الرشید رسید هارون از هودج میدید حاجبان از چهار جانب مردم را میزدند و از هودج (?)
او میراندند بهلول بپای برآمد و گفت حدثنی ابی عن فلان بن فلان انه قال رایت رسول الله فی هذا المکان علی حمار و لم یکن یضرب
و لا طرد رسول خدا را دیدم که درین مکان بر دراز گوشی نشسته کسی را نمیزدند و نمیراندند هارون پرسید که این کیست گفتند بهلول
گفت هودج را باز دارید و او را پیش من آرید او را بیاوردند گفت چه میگفتی آنچه گفته بود باز گفت گفت راست گفتی ای بهلول
مرا وعظی گوی مختصر گفت ان الذی فی یدیک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک و عنقریب ینتقل عنک الی غیرک آنچه در دست
تست ازین ملک و پادشاهی در دست دیگران بوده است از ایشان بتو منتقل شده زود باشد که از تو بدیگری نقل افتد
هارون بگریست و وی را هزار دینار فرمود گفت نخواهم گفت ببر و بدرویشان قسمت کن گفت اولی بهتر است که تو قضا کنی این

امتی این گفت و بگذشت همین معنی است که شاعر گفت **شعر** دخل الدنیا اناس قبلنا ٭ رحلوا عنها و خلوها لنا ٭ و نحلناها
کما قد دخلوا ٭ و نخلیها لقوم بعدنا ٭ نعمان بن المنذر الاکبر روزی با عدی بن زید بتماشا رفت بگورستان حیره رسید عدی
بن زید گفت ابیت اللعن ایها الملک اتدری که این گورها بزبان احوال چه میگویند گفت نه گفت میگویند ایها الرکب المخبون
علی الارض المجدون کما انتم کنا و کما نحن تکونون نعمان از آنجا برگشت و آن تماشا برو منغص گشت روزی چند برآمد دیگر باره هم
بیرون رفتند بگورستان دیگر بگذشتند عدی بن زید گفت ایها الملک هیچ دانی که این گورها چه میگویند گفت نه گفت میگویند
شعر من رآنا فلیحدث نفسه ٭ انه موف علی قرن الزوال ٭ و صروف الدهر لا یبقی لها ٭ و لما تاتی به صم الجبال ٭ رب رکب قد اناخوا
حولنا ٭ یشربون الخمر بالماء الزلال ٭ عمروا دهرا بعیش حسن ٭ امنی دهرهم غیر عجال ٭ ثم اضحوا عصف الدهر بهم ٭ و کذاک الدهر حالا بعد حال
نعمان از آنجا برگشت و آن تماشا را بگذاشت و عدی را گفت که امشب سحرگاه با پیش من آی عدی بن زید سحرگاه بنزدیک او رفت او را
دید جامه ملوک فکنده و پلاس در خود پوشیده آنگه برخواست و ملک رها کرد و با رهبانان بعبادت مشغول شده و فرزندان
او عاجاب (?) شدند دختر او هند بنت النعمان بر [illegible] کوفه دیری کرد آنرا دیر الهند گویند هشام بن کلبی حکایت کند چون خالد بن الولید عین التمر
بگشاد احوال دختران نعمان پرسید گفتند یکی بمرد و یکی بعضی بر جا مانده است جامه در بر وی سلام کرد و گفت احوال شما چون بود
و چون بیچاره رسید هند گفت قصه او دراز است و از جمله آن روزی که آفتاب برآمد و هر چه بر او خورنق و سدیر بود همه بحکم ما
و آفتاب فرو نشد تا آنکه زیر دستان ما بر ما رحمت آمد روزگار است چنین است هیچ سرایی نباشد که پر از خوشی کرد و الا
که پر از آب چشم کرد و آنکه گفت **شعر** فبینا نسوس الناس والامر امرنا ٭ اذا نحن فیهم سوقة نتنصف ٭ فاف لدنیا لا یدوم
نعیمها ٭ تقلب تارات بنا و تصرف ٭ آنکه حق جل و علا فرمود که هر که او را بعوض ثواب آخرت منافع دنیا خواهد و در نزد
و نزدیک خدای تعالی هر دو هست هم ثواب دنیا و هم ثواب آخرت و ثواب دنیا مجاز است و مراد منافع دنیا است
بجای آن ثواب بیش خواهند که منافقان آنرا در برابر ثواب آخرت نهادند آنگه بر سبیل تهدید فرمود که خدای تعالی شنواست
باقوال و افعال و احوال ایشان [illegible] گفته که خدای تعالی باین آیه آنکه پیش از غنیمت آنرا خواست که در آن روز دنیا
مرتد شدند **قوله تعالی** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا حق تعالی امر کرد مومنان را گفت ای مومنان نیکو قیام نمایید بداد و عدل که ایمان باشید
مر خدای را اگر گواهی بعدل و انصاف دهید برای خدای دهید و اگر چه آن گواهی بر نفس شما باشد چنانکه رسول فرمود قل الحق
ان کان علیک حق بگو و اگر چه بر تو بود یعنی اگر چه گواهی بود که ترا زیان دارد یا مادر یا پدر را و گواهی بر خویشتن اقرار
و گواهی بر پدر و مادر و خویشان اهل البیت مسموع نباشد اگر چه فقها در آیه بخلاف این قضا میکنند اما مراد ازین مبالغه و تاکید است
یعنی بهر حال که باشد حق باید گفتن و جانب خدا نگاه باید داشتن و جانب پدر و خویشان فرو باید گذاشتن و این چنان
بود که کسی را گویند که لا ابالی بقول الحق و لو کان مع الامیر و السلطان غرض از ذکر امیر و سلطان مبالغه باشد نه حقیقت اگر توانگر
باشد و اگر درویش با آن منگرید که مرد توانگر باشد که بر او گواهی نمیدهید یا درویش باشد که از بهر درویشی او گواهی باز نگیرید که خدای
تعالی بدیشان اولیست پس متابعت و پس روی هوا مکنید در آنکه عدل کنید یعنی در باب عدل ترک عدل متابعت هوا
مکنید و رضای خدای بگذارید یا متابعت هوا مکنید در باب آنکه از عدل بگردید و اگر [illegible] کنید و میل بجانب یکی از دو خصم

یا اعراض کنید شما که حکام و قضاتید از یک خصم و بدیگری میل کنید یا شما که گواهانید در گواهی دادن تغییر و تبدیل کنید یا از گواهی
اعراض نمایید و گواهی را منکر شوید و باز پوشید و این قول امام محمد باقر است خدای تعالی بر آنچه شما میکنید آگاهست و داناست هر یکی را جزا
بهر برد موافق آنچه کرده بود یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله والکتاب الذی نزل علی رسوله والکتاب
الذی انزل من قبل ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر فقد ضل
ضلالا بعیدا ای آنهایی که ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید بدل خطاب با منافقانست و گروهی گویند که بر ایمان استقامت کنید
و بران ایستاده است نمایید تجدید او حالا بعد حال برای آنکه ایمان نه باب معارف و علوم باشد و آن باقی بود تجدید باید کردن
یا ای آنانکه بمحمد و موسی ایمان آورده اید بمحمد ایمان آورید و بکتابی که برسول خود فرستاده است یعنی قرآن و بکتابی که پیش از آن فرستاد
از توریت و انجیل ایمان و کتب اهل ایشان اگرچه بتوریت و انجیل ایمان داشتند یا آیاتی که در آن ذکر رسول و نام و نعت او بود کافر
بودند و قول دیگر آنست که خطاب با جهودانست که بتوریت ایمان داشتند و بانجیل و قرآن ایمان نداشتند آنگاه تهدید کرد
و گفت هر که بخدا و فرشتگان و بکتابهای خدای و پیغمبرانش و بروز بازپسین که قیامتست کافر شود از راه راست و نجات گم
شده باشد گمراهی دور ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر
لهم ولا لیهدیهم سبیلا آنها که ایمان آوردند بموسی آنگاه کافر شدند بعبادت عجل آنگاه ایمان آوردند بانجیل و عیسی آنگاه
کافر شدند بعد از آن در کفر بیفزودند بانکه عیسی پسر خدا خواندند و بمحمد ایمان نیاوردند خدای ایشان را نیامرزد و راه بهشت و
ثواب با ایشان ننماید و گفته اند که مراد باین منافقانند که اظهار ایمان کردند و باز اظهار کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند و باز
کافر شدند و بران اصرار کردند هیچ خدای ایشان را نیامرزد و لطف خدا نصیب ایشان نکند و لطف نکند بشر المنافقین
بان لهم عذابا الیما الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم
العزة فان العزة لله جمیعا وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر
بها ویستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم ان الله
جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا بشارت ده منافقان را بانکه ایشان را عذابی و عقوبتی دردنا[ک]
خواهد بود و بشارت هر خبری بود که اثر آن بر بشره ظاهر گردد و از شادی باشد و آن منافقانی را که بدون مومنان کافران
بدوست میگیرند و با ایشان دوستی میکنند آیا از ایشان عزت و منفعت میجویند نمیدانند که عزت و منفعت جمله خدای راست
و بر شما که مسلمانید فرو فرستاده شد در کتاب قرآن و شما را فرموده اند که چون بشنوید که ایشان بآیات خدای کافر شوند
و بدان استهزا آورند با ایشان منشینید یا آنگه در حدیث دیگر شروع کنند و این آیتست که در او آیت الذین یخوضون
فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره که اگر خلاف این کنید و با ایشان بنشینید شما نیز مثل ایشان باشید و رسول
فرمود که من جلس مع ظالم فقد اجرم و خدای تعالی منافقان را و کافران را در دوزخ جمع خواهد کرد از بهر آنکه حکم ایشان یکیست چه منافقان
اگرچه اسلام بزبان میرانند در دل کفر میدارند حکم ایشان در قیامت حکم کافران باشد هر یکجای باشند در دوزخ حاضر باشند
سبب نزول این آیه آن بود که منافقان با جهودان و کافران نشستندی و در قرآن طعنه زدندی و بر مسلمانان و مسلمانان
کردندی خدای تعالی مسلمانانرا نهی کرد از آن و در آن حال با ایشان نشستن عبدالله عباس گفت جمله مبتدعان روز قیامت
درین آیه داخلند الذین یتربصون بکم فان کان لکم فتح من الله قالوا الم نکن معکم وان کان

للکافرین نصیب قالوا الم نستحوذ علیکم ونمنعکم من المؤمنین فالله یحکم بینکم یوم القیامة ولن
یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا هم صفت منافقانست و کافران را میگویند که ایشان میکنند چشم میدارند
بشما اگر شما را فتحی و ظفری باشد از خدای بر دشمنان ایشان بیایند و طلب غنیمت کنند و گویند نه با شما بودیم و اگر نصیب و ظفر
کافران را بود گویند نه ما شما را بر مومنان دست دادیم چنانکه شما را باحوال و اسرار ایشان مطلع گردانیدیم و ایشان را از شما منع
باید که نصیب ما بیشتر بود آنگه فرمود که خدای تعالی حکم کند میان شما روز قیامت و خدای تعالی کافران را بر مومنان ظفر ندهد
ظفر نکند امیر المؤمنین و عبدالله عباس گفتند مراد آنست که روز قیامت کافران را بر مومنان حجت نباشد بوقت آنکه
خدای حکومت کند در عرصات ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا
کسالی یراءون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء و
من یضلل الله فلن تجد له سبیلا یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین
اتریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبینا میفرماید که منافقان خدا و رسول خدای فریب میدهند برای آنکه
اظهار ایمان میکنند و کفر در باطن دارند تا خون و مال خود را حمایت کنند و خدای نیز با ایشان خداع میکند چنانکه رسول را فرمود تا
بظاهر ایمان ایشان شمشیر از ایشان باز دارد و روز قیامت بباطن کفر ایشان در عذاب ایشان را مخلد و موبد گرداند و جمعی گفتند
که جزای خداع را خداع خواندند بجای آنکه ازدواج چنانکه فرمود و جزاء سیئة سیئة و مکروا ومکر الله و آنچه صورت خداع دارد از خدای
ایشان در دنیا آنست که ایشان را فرو گذاشته است و حیات و تندرستی و نعمت میدهد و رسول را فرمود تا احکام مسلمانان
با ایشان اجرا میکند میداند که ایشان کافرانند و خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
میروند و عقبهای قیامت میبرند تا که در بهشت رسند فرشتگان عذاب به ایشان رسند و ایشان را بدوزخ برند آنگه ایشان را
وصف دیگر کرد که چون بنماز برخیزند کاهل و دربرخیزند و آنچه کنند بریا و مردمان کنند و بریا و خدا نکنند از بهر آنکه اعتقاد ثواب و عقاب
ندارند برای دفع مضرت کنند چنانکه عبدالکریم بن ابی العوجا را دیدند که نماز نیکو میکرد گفتند این چه طریقه است چگونه است گفت
عادة البلد وریاضة الجسد وحمایة الاهل والولد و ذکر خدای نکنند این منافقان الا اندکی یعنی در نماز الا تکبیر احرام نکنند و بآواز بلند
مردمان بشنوند که گمان برند که ایشان نماز میکنند و شاید که مراد بقلیل نفی جمله باشد یعنی نکنند و اگر کنند اندکی بود و آن نیز بریا
بود و هر چه بریا بود مقبول نبود پس چنان بود که هیچ نکنند متحیر و مضطرب و سرگشتگان میان ایمان و کفر گاه بجانب مومنان میگرایند
و بزبان با ایشانند و گاه بجانب کافران میگردند و بدل با ایشان یک اند نه مومن مخلص و نه کافر صریح چنانکه پیغمبر فرمود مثل
المنافق کالشاة العایرة بین الغنمین الی هذه مرة والی تلک اخری لا یدری ایها یتبع و هر که خدا او را گمراه کند یعنی از راه بهشت و ثواب
یا از لطف و رحمت خود او را محروم گرداند بر سبیل عقوبت برای او راهی نیابی به بهشت و براه حق از بهر آنکه او را بهیچ وجه راه نیست
آنگاه نهی کرد مومنانرا از آنکه آن کنند که منافقان کردند از دوستی با کافران و صداقت و صحبت و مودت و گفت
ای مومنان کافران را بدوستی مگیرید و با ایشان دوستی مکنید و دوستی با مومنان کنید آیا میخواهید که خدای را بر شما حجتی
آورید بدوستی کردن با کافران ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا
الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا دینهم لله فاولئک مع المؤمنین وسوف
یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم وکان الله شاکرا علیما

بیان مقام و جایگاه منافقان میکند در دوزخ میگوید که منافقان در درک اسفل و طبقهٔ زیرین باشند از دوزخ و در خبر است که قدر آن
تعالی در دوزخ تابوتها نهاده است از آتش و آن جای منافقان باشد عبدالله عمر گفت سه گروه باشند روز قیامت که آن عذاب که
ایشان را بود کس را نبود منافقان و کافران مائده و عیسی و آل فرعون با بیانش اینکه فرمود منافقان ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار و کافران مائده و عیسی انی قول انی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین آل فرعون ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و لن
تجد لهم نصیرا و تو این منافقان را هیچ یاری و یاوری نیابی که ایشان را یاری کند بر خدای الا که حق سبحانه و تعالی در توبه و رد بجای ایشان
در نبست گفت الا که توبه کنند و از نفاق باز آیند و دل و زبان موافق کردانند و اعتقاد و عبادت خدای را خالص کردانند پس آنگه
بدیده و سمع کرده باشند چون چنین کنند با مؤمنان باشند و کفر و نفاق که در روزگار گذشته ورزیده باشند ایشان را زیان
ندارد و چون توبه و ایمان حکم آن را باطل کرده باشد خدای تعالی مؤمنان را مزدی عظیم و ثوابی جزیل کرامت کند و چگونه عظیم نباشد آنچه تعظیم
و تبجیل خدای آن مقرون بود و ... بقای خدا پیوسته ... آنچه ... کان من سعة نماز ایشانست خدای تعالی از عذاب
ایشان مستغنی است و از عقوبت ایشان او را هیچ نقصانی نیست و در طاعت منفعتی و در معصیت مضرتی سبحان من لا تنفعه
طاعة المطیعین و لا تضره معصیة العاصین لاجرم فرمود که خدای تعالی بعذاب شما چه خواهد کرد اگر شکر کنید و اگر ایمان آورید و هیچ
غرضی نیست از ایمان و طاعت تو جز آنکه اگر تو شاکر باشی او وعده داده که نعمت بیفزاید و منقطع نکرداند و در آجل ثواب آنست بی‌شمار
و هم بر سر شکرت کریم اگر تو بنده شکوری من خدای غفور شکورم و کان الله شاکرا علیما خدای تعالی شکر کرده است
شکر از قدیم تعالی آنست که از کرده بار کرد و بطریق مدح و ثنا آن خلقان بشنوند و بر تو ثنا گویند چنانکه قصهٔ پیغمبران گذشته و مناقب
و هدایت گفت و بازگفت آن را شکر خوانند چنانکه رسول خدا فرمود و تحدث انعمت شکر و من کتم فقد کفره

لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوٓءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَکَانَ اللّٰهُ سَمِیْعًا عَلِیْمًا اِنْ تُبْدُوْا خَیْرًا اَوْ تُخْفُوْهُ اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوٓءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَفُوًّا قَدِیْرًا
میگوید که خدای تعالی دوست ندارد کسی را که بر کسی دعای بد کند الا کسی که بر وی ظلم کرده باشند و مرد را رخصت بود که بر ظالم دعای بد کند خدای تعالی شنواست و این شنود نفرین آنکس که بد بجرح میکوید داناست
بخفایا و سرایر ایشان مجاهد گفت معناست که فرو آید مهمان در منزل کسی نیکویی نکند خبر دهد مرد را باز با آنچه با او کرده باشد چنانکه شاعر
گفت چون ممدوح شکایت خود باز گشته بود شعر اذا ما قول اذ سئلت و قیل اذا اصبت من الجواد المفضل ان قلت
وان قیل الجواد بالبخل ... و سدی گفت مراد آنست که الا کسی که مقام
کند و تشفی کند این قول از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند و در خبر است که رسول بر مردی ... با کسی خصومت میکرد
بد و سفاهت میکرد و آن مرد میگفت حسبی الله حسبی الله سوال و ... ابتدا ... حضرت ... حسبی الله
اول از خویشتن عذری بخواهی آنکه عاجز شوی بگوی حسبی الله ... سوال کرد و قطرب گفت که مراد مظلوم مکره است
یعنی خدای دوست ندارد ... در تکالیف ... و باشد انکار ... رخصت داد که از ظالم انتقام کشند ایشان را بر عمل خیر و احسان و ... ترغیب کرد و گفت اگر خیری ظاهر کنید
و آشکارا کنید یا پنهان و از بدی ... خدای تعالی همیشه عفو کننده و قادر بوده است و برای آن عفو را
مقرون کرد ... کس را که زیر قدرت باشد ... ان العفو عند القدرة
الکرم اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَیَقُوْلُوْنَ

الجهر والسوء

نؤمن

نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّنَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَّیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا اُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا وَاَعْتَدْنَا لِلْکٰفِرِیْنَ عَذَابًا مُّهِیْنًا
آنانکه کافر شدند بخدا و رسول خدا و میخواهند که جدا کنند میان خدا و پیغمبرانش و میگویند که بخدا ایمان
آوریم و به پیغمبران ایمان نیاوریم یا بعضی ایمان آریم و بعضی نیاوریم و میگویند یعنی جهودان و ترسایان که یعنی پیغمبران تصدیق
بعضی و انکار بعضی کنیم جهودان بموسی میگویند و بعیسی و محمد نمیگویند و ترسایان محمد و موسی نمیگویند و میخواهند تا از میان
آن راهی بگیرند یعنی میان کفر و ایمان برای آنکه مردمان دو گونه اند یکی مؤمن که بهمه ایمان دارد و دوم کافر که جمله را انکار است و ایمان
بعضی و کفر بعضی راهی باشد از میان و راه از روی ظاهر و اگر چه از روی حقیقت این راه هم راه کفر بود که خدای فرمود ایشان
آنانند که کافرند حقیقة و ما برای کافران ساختیم عذاب خوار کننده مقرون باستخفاف و اهانت و این صفت عذاب
مستوجب شدند چه عقاب ایشان عذاب خاص است آنکه ذکر آن کرد بر عکس این صفات باشند و گفت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ
وَرُسُلِهٖ وَلَمْ یُفَرِّقُوْا بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ اُولٰٓئِکَ سَوْفَ یُؤْتِیْهِمْ اُجُوْرَهُمْ وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا آنانکه ایمان
آوردند بخدای و جملهٔ پیغمبران و تفرقه نکنند در میان هیچکس از ایشان که بعضی ایمان آورند و بعضی ایمان نیاورند ایشان آنانند
که مزد ایشان تمامی بدهیم و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد آنانرا که بدین صفات باشند و از سر عقاب در گذرد
و رحمت کند و اگر چه بر آن و جب نبود یَسْـَٔلُکَ اَهْلُ الْکِتٰبِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتٰبًا مِّنَ
السَّمَآءِ فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰٓی اَکْبَرَ مِنْ ذٰلِکَ فَقَالُوْٓا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ
ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِکَ وَاٰتَیْنَا مُوْسٰی سُلْطٰنًا
مُّبِیْنًا چون ذکر جهود کرد و کفر و رسول ایشان ... و از آنچه جهودان گفته‌اند و طعنه زدند در آن بود که کعب اشرف
و فنحاص عازورا رسول را گفتند اگر تو پیغمبری کتابی بیار چنانکه موسی توریه یکجا بیاورد و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد
دل عزیز خود را از گفت ایشان تنگ مکن ... از تو میخواهند که بر ایشان کتابی آری از آسمان یکبار بر سبیل
تعنت ایشان از موسی چیزی خواستند که از این عظیم‌تر بود و آن آن بود که گفتند خدا را بما نمای معاینه لاجرم عقاب آن کار بایشان صاعقه
بیامد از آسمان و ایشان را بکرفت و بسوخت و این عقوبت که صاعقه فرستادیم و ایشان را بسوختیم بر ایشان ظلم بود بلکه ظلم
ایشان بود آنکه گوساله را معبود خود گرفتند و گوساله پرست شدند پس از آنکه آیات بینات و معجزات بایشان آمد ما عفو کردیم
و از سر این همه در گذشتیم و موسی را حجتی روشن و سلطانی باهر دادیم که آن معجزات است و این آیه دلیل است بر آنکه موسی سوال
رؤیت برای خود نکرد برای قوم کرد و از آنجا که از روی خود نکرده است چنانکه گفت فقد سالوا موسی اکبر من ذلک و دلیل است بر
ابطال رؤیت از آنجا که سوال کتابی ... از آسمان یکبار فرود آید و تعنت از جمله کبایر و عظیم است و آنچه از
موسی در خواستند در باب رؤیت از آن بزرگتر و عظیم‌تر است چون آنچه حقیر بود کفر بود و آنچه عظیم بود ایمان نبود و چون آن هم
تعنت با پیغمبر کردند صاعقه آمد و سوال رؤیت کردند صاعقه آمد اگر سوال رؤیت عظیم‌تر نبودی صاعقه نیامدی و صاعقه که آمد
موسی را بسوخت اگر سوال از موسی بودی صاعقه موسی را سوختی و ظلم موسی بودی قوله تعالی وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ
بِمِیْثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَّقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوْا فِی السَّبْتِ وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ
مِّیْثَاقًا غَلِیْظًا با این همه جهانکه موسی را دادیم ایمان نیاوردند و کفر ورزیدند تا جنانکه هیچ جایی که بیشتر موسی ... طور
جدا کردند و بر بالای سر ایشان بداشتند و گفتند اگر به موسی بتوریه ایمان نیاورید ... بر شما افکنیم بر این ...

فرود آریم ایشان سر بزمین نهادند و یک چشم در کوه نگاه میکردند و این قصه در سورة البقره رفته است و چون بیت المقدس رسیدند
دری بود از درهای او که آنرا دری بود نام او ایلیا ایشانرا گفتیم که بدین در در روید سجده کنندگان یعنی سجده کنید و آنرا شرح
ایشان سجده نکردند و از پشت در در شدند بجای حطة حنطة گفتند و ایشانرا گفتیم که در روز شنبه تعدی مکنید در ماهی گرفتن و از ایشان
پیمان عهدی گران و مغلظ گرفتیم قوله تعالی فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَبِكُفْرِهِمْ
وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا پس بنقض عهد و شکستن میثاق که ایشان کردند و بکفری که بآیات خدا آوردند و بکشتن
ایشان پیغمبرانرا بناحق بگفتار ایشان که دلهای ما در غلاف و پوشش است یا دلهای ما دعاهای علم است بدین سببها بود که لعنت
و عذاب بر ایشان واجب کرده نبودیم انگاه گفت بل خدای مهر کرده و علامتی پدید آورده بر دلهای ایشان بکفر ایشان تا فرشتگان
بشناسند مومنان را از منافق و کافر و آن مهر مانع نباشد که منع ایمان کند پس گفت فلا یؤمنون الا قلیلا ایمان نیارند مگر اندک اگر
بودی منع کردی اندک و بسیار را و بکفر آوردن ایشان و گفتن ایشان بر مریم دروغی بزرگ و بهتانی عظیم و بهتان دروغی بود که شنونده
از آن متحیر بود و چون بشنود مبهوت و متحیر گردد و بهتان مریم را آن بود که گفتند زنا کرده است و از بهر آن عظیم خواند که او بیگناه
و متحیر بود قوله تعالی وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ
شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ
يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا و گفتند ایشان مسیح را که عیسی بن مریم است بکشتیم
و او رسول خدای بود و او را نکشته بودند و نه بر دار کرده بودند ولیکن بر ایشان مشتبه کردند در خبر است از عبد الله بن عباس
که گروهی از عیسی بوی بجماعت جهودان نهاد چون او را بدیدند گفتند جاء الساحر ابن الساحرة الفاعل ابن الفاعلة و دیر او و مادر او را
دشنام دادند عیسی گفت اللهم انت ربی و انا من روحک خرجت و بکلمتک خلقتنی و لم آتهم من تلقاء نفسی اللهم العن من سبنی
و سب امی گفت بار خدایا تو خدای منی و من از روح تو آمدم و مرا بکلمه خود آفریدی و از قبل خود نیامدم بدیشان خدایا لعنت
کن آنانکه مرا و مادر مرا دشنام دادند خدای تعالی دعای او مستجاب کرد و ایشانرا همه با خوک گردانید چون این دیگر
جهودان بدیدند بترسیدند که بر ایشان نیز دعا کند اتفاق کردند که او را بکشند و با او مناظره کردند عیسی گفت یا معشر الیهود
تنگ میدانید که خدای تعالی شما را دشمن میدارد ایشان از گفتار او خشم آمد آهنگ او کردند ایشان بگریخت و در خانه
شد و در سقف آن روزنی بود خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزن بآسمان برد جهودان مردی را فرستادند نام او
طیطانوس گفت در این خانه شو و عیسی را بکش او در خانه رفت کسی را نیافت در زوایای خانه بجست دیر بماند گمان بردند که
عیسی با او در کارزار است یاری او آمدند خدای تعالی شبه عیسی بر او افکنده بود پنداشتند که عیسی است او را بگرفتند و بکشتند
و بر دار کردند چندانکه گفت من طیطانوسم قبول نکردند چون او را بکشتند جماعتی گفتند در این خانه عیسی بود و صاحب
اگر این عیسی است صاحب ما کجا شد و اگر صاحب ماست عیسی کجا شد گفتند که شبه عیسی بر او افکنده است و شبه عیسی
بر روی طیطانوس بود و تن بر جای اندامش چون او را بکشتند نگاه کردند روی او بر روی عیسی همانند و سایر اندام
ایشان از این وجه بر ایشان مشتبه شد وهب گفت عیسی با هفده مرد حواری در جایی بود جهودان درآمدند و گرد او بگرفتند خدای
تعالی شبه عیسی بر همه افکند چون جهودان درآمدند عجب ماندند گفتند ما را سحر کردید اکنون بگویید که عیسی از میان کدام است

و الا همه را بکشیم عیسی گفت کیست که ایثار من کند و جان بخدای بخشد تا او را بجای من بکشند یکی از ایشان گفت منم از جای
فرو جست و گفت عیسی منم از این وجه بر ایشان مشتبه شد محمد بن اسحق گفت چون قصه عیسی کردند بگریخت و در خانه پنهان
شد یکی از جمله حواریان منافق بود و با جهودان گفت مرا چه دهید اگر شما را بعیسی راه نمایم گفتند سی درم و آن سی درم بستد و ایشانرا
بآن خانه برد که عیسی در آنجا بود و در پیش رفت و گفت آمدند تا ترا بکشند خدای تعالی عیسی را بآسمان برد و شبه عیسی بر آنکه
آن حواری منافق انداخت تا او را بکشتند انکه فرمود که ان الذین اختلفوا الاکه در عیسی خلاف کردند در حال القای شبه ایشان
بشک بودند که آنکه او را کشتند عیسی است یا نه حق تعالی گفت ایشانرا بآن علمی نبود الا آنکه متابعت گمان کردند بجای گفت
بر ایشان آن بود که بعضی از ایشان گفتند که عیسی آن است که کس او را نتواند کشتن و بعضی گفتند که پسر خداست کسی با او
چه تواند و بعضی گفتند که خدای نیست و پسر خدای نیست بلکه بنده خداست رسول بود که او را بکشتند چنانکه دیگر پیغمبران را این
بر ایشان مشتبه شد خدای فرمود که و ما قتلوه یقینا و نکشتند او را بیقین بلکه بر گمان بودند که آن کشته مصلوب عیسی
یا نه بلکه خدای او را رفع کرد بجوار رحمت خود و بآسمان برد بیک منزلت مقربان مقدسان رسول فرمود که شب معراج عیسی را بآسمان
چهارم دیدم و مراد برفع آسمان است و جائی که کسی را حکم نباشد مگر او را و خدای تعالی عزیز و قادر است و غالب کسی را بر
غلبه نباشد و حکیمست آنچه کند بحکمت کند و بر وجه صواب کند کسی را بر وی اعتراض نباشد وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا
لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ
طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ
أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا حضرت حق سبحانه میفرماید که هیچکس نباشد
از جهودان و ترسایان الا که بعیسی ایمان آورد پیش از مردن عیسی و این در عهد صاحب الزمان باشد چون عیسی از آسمان فرود آید
بزمین و دجال را بکشد و بر روی زمین بجز دین حق ملتی نباشد الا ملت محمدی پس هر جهودی و ترسائی که در آن روزگار باشد
بعیسی ایمان آورد ابو هریره روایت کرد که پیغمبر فرمود که انبیا برادرانند از مادران مختلف و دین ایشان یکیست اولیتر کسی بآن
عیسی بن مریم منم که محمدم برای آنکه میان من و او هیچ پیغمبری نبوده و نزدیکست که از آسمان فرود آید و در میان مردمان حکم کند بعدل
چون او را ببینی بشناسی که او مردیست تمام خلق سرخ و سفید موی فرو کرده است پنداری که آب از روی او میچکد و اگر چه
ترسا نباشد صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه بنهد و مال بسیار شود و با کافران بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی
در عهد روزگار او ملتها را هلاک کند مگر اسلام و سجده نکنند جز خدای را و در روزگار او مسیح ضلال را که دجال کذابست هلاک کند
و ایمنی بر زمین پدید آید تا شیر با شتر چرا کند و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند و کودکان با ماران بازی کنند و هیچ یکدیگر را
مضرت نرسانند آنگه چهل سال در زمین مقام کند آنگه وفات آید او را و مسلمانان او را غسل دهند و بر وی نماز کنند و دفن
کنند و اگر خواهی از قرآن برخوانی تا معلوم گردد و قوله و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به جماعتی دیگر گفتند معنی آنست که
هیچکس نباشد از جهودان و ترسایان الا که پیش از آنکه بمیرد بعیسی ایمان آرد آنگه ملک الموت را ببیند در وقتی که
ایمانش نافع نبود و شهر بن حوشب گفت روزی حجاج بن یوسف بر وعظ میداد و کس آمد و مرا بخواند من آنجا رفتم با جامه خلق
لاغر مرا گفت ای شهر حوشب این چه رثاثت و خلاقت و این سبب چیست گفتم ایها الامیر این سبب چنین
اتفاق افتاد و بجز بیده ام و الا خلاقت جامه مرا از جامه آن لبس که عورت بپوشد مرا گفت تو جامه خز نپوشی

کس که آن پوشد گفتم خز پوشیدن عادت نکرده ام و لیکن عیب نکنم آنرا که خز پوشد جبه از خز طلبید و در من پوشانید [illegible]
تا بیرون آییم گفت مرا آیتی مشکل شده است من گفتم آن آیه کدامست ای امیر بر خواند که وان من اهل الکتاب گفت و قتها
که اسیران از جهودان و ترسایان پیش من آرند من بفرمایم تا گردن ایشان بزنند پیش من و از ایشان هیچ کلمه ایمان نشنوم
من گفتم بدانکه جهود را چون وقت مرگ آید فرشتگان عذاب حاضر آیند و بمقامع و مقارع بر روی و پشت ایشان میزنند
میگویند یا عدو الله عیسی بتو آمد و او پیغمبری صالح بود و او را تکذیب کردی و ایمان نیاوردی گوید اکنون ایمان آوردم که او پیغمبری
بود صالح و در آن وقت ایمانش سود ندارد چون این بگفتم در من نگریست و گفت این از که شنیدی من گفتم از محمد بن الحنفیه
[illegible] ساعتی نیک و انگشت بر زمین نهاد آنگه سر برداشت و گفت اخذتها من عین صافیة کلبی گفت [illegible]
بن الحنفیه روایت کردی [illegible] ایشانرا و آنچه از ایشان روایت کنند گفت قصه این کردم که او را بخشم آوردم
گفته اند که ضمیر راجعست با محمد یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد الا که پیش از مردنش بمحمد ایمان آرد آنگه که علامت مرگ ببیند
ایمانش سود ندارد و روز قیامت بر ایشان گواه باشی بآنچه ایشان کرده باشند یا عیسی بر ایشان گواه باشد بآنچه کرده [illegible]
آنکه فرمود که بظلمی و بیدادی که جهودان کردند طعامهای پاک که ایشانرا حلال کرده بودیم حرام کردیم بر ایشان در اخبار است که [illegible]
گناه که کردندی خدای از طعامهای حلال چیزی بر ایشان حرام کردی بر سبیل عقوبت یا بر سبیل تغییر مصلحت که چون این معصیت کردند
مصلحت بگشت و بر ایشان حرام کردند و منع کردند ایشان بسیاری را از مردمان از راه خدای یعنی از دین او بسبب تحریم حلالات و تحریف
کتاب و دعوت با ضلالات و گرفتن ایشان ربوا [illegible] حال آنکه ایشانرا از آن منع کرده بودند
و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل بر وجهی که خدای آنرا حرام کرده باشد از رشوه بر احکام بر وجهی که [illegible] و بساختیم برای کافران
از ایشان عذابی دردناک لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من
قبلک والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة والمؤمنون بالله والیوم الآخر اولئک سنؤتیهم
اجرا عظیما حق تعالی چون ذکر جماعت کرد از اهل کتاب که آنچه ایشانرا خواهد بود روز قیامت از اصناف عذاب ذکر جماعت
دیگر کرد که بر خلاف ایشانند و گفت لکن آنکه راسخ و ثابت قدم و بر جای باشند در علم از علما اهل کتاب چون عبد الله سلام و بحیرا
راهب و امثال ایشان و آنانکه مومنانند از اهل کتاب و مومنان اهل کتاب با علمای ایشان برای آن عطف کرد که ایمان جمع کرد ایشان
بر یک ملت این هر دو گروه ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شد بتو که محمدی و بآنچه پیش از تو فرستادند بر پیغمبران متقدم از توریة و انجیل و زبور
[illegible] آنکه نماز بپای دارند از اهل کتاب و غیر ایشان و زکوة بدهند و بخدا و بروز باز پسین ایمان آرند ایشانرا مزد عظیم دهیم حق تعالی
گفت من ترا مال دادم از آن زکوة بده و تو بنده منی آنچه من بتو دادم برای تو بعضی باز خواهم تا برای تو در خزینه رحمت ذخیره کنم تا در روز
[illegible] ما عندکم ینفد وما عند الله باق آن وقتی که درمانده باشی بتو باز دهند یکی ده و یکی هفتصد [illegible] انا اوحینا الیک
کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمن واتینا داود زبورا سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی [illegible]
[illegible] اهل کتاب با خر آیه بر رسول فرستاد و رسول بر جهودان خواند ایشان را خشم گرفت گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء
خدای تعالی [illegible] بر ایشان و این آیه فرستاد که ما بتو وحی همچنان کردیم که بنوح و دیگر پیغمبران که از پس او بودند خدای تعالی نوح [illegible]
در دو جایگاه [illegible] و تخصیص او از آنست که او ابو البشر بود از پس آدم و ادریس

پیغمبری بود که صاحب شرع بود و اول کسی بود که خدای تعالی [illegible] و شیخ الانبیا بود [illegible] هزار سال کم
پنجاه سال عمر بود [illegible] چون بمرگ رسید ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا
جواب داد [illegible] و هیچ پیغمبر [illegible] قوم آن مبالغه و رنج نکشید که وی چنانکه خدای تعالی فرمود
وقوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم واطغی و وحی کردیم با براهیم و فرزندانش اسحق و اسمعیل و فرزندان اسحق و یعقوب و با اسباط که فرزندان یعقوب
و ایشان دوازده سبط بودند [illegible] یعقوب و عیسی و ایوب آن پیغمبر [illegible] و یونس که صاحب نون بود و هرون که برادر
موسی بود و سلیمان که پسر داود بود و داود را کتاب زبور دادیم [illegible] علمای بنی اسرائیل [illegible]
بایستادندی [illegible] و جنیان [illegible] و مرغان [illegible] سایه [illegible]
افکندندی [illegible] رسول در منقبت امیر المومنین علی گفت در حدیث دراز که گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی
علی را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و از جمال چندانکه جمال یوسف و آواز چندانکه نزدیک بود بآواز داود
و اگر نه آنستی که داود خطیب اهل بهشت است او را چندان آواز دادی که داود را داده و رسلا قد قصصناهم علیک من
قبل ورسلا لم نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیما رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس
علی الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما و فرستادیم پیغمبرانی که بر تو قصه ایشان را گفتیم و دیگرانی که قصه ایشان
نگفتیم و خدای تعالی با موسی سخن گفت سخن گفتنی و این دلیل است بر حدوث کلام خدای [illegible] که با موسی گفت [illegible]
هیچ پیغمبر نگفت و آنرا که وجود و حدوث او معلوم کرد و قدیم نبود که قدیم آن بود که از ازل موجود باشد [illegible] آنگه گفت که فرستادیم
رسولانی بشارت دهنده مومنانرا به بهشت و ثواب [illegible] و عقاب [illegible] تا مردمانرا بر خدای حجتی نباشد بعد از آن فرستادن
رسولان و خدای تعالی همیشه عزیز بوده است و قادر بر انتقام [illegible] حکیم است [illegible] چنانکه حکمت اقتضا کند
[illegible] و حجت خدای تعالی بفرستادن پیغمبران و بدادن عقل [illegible] حجت بودی [illegible]
پیغمبر فرستادی [illegible] حجت نبوت ایشان [illegible] قواعد توحید و عدل مقرر کرده بودی [illegible]
[illegible] حجت نبودی خدایرا بر خلقان تا بعثت رسل [illegible] و کلام در آن رسول چنان
بودی که کلام [illegible] لکن الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه والملائکة یشهدون
وکفی بالله شهیدا لیکن خدای گواهی میدهد بآنچه فرستاده است بتو از کتاب قرآن و از احکام شرع [illegible]
[illegible] و فرشتگان گواهی میدهند [illegible] گواهی خدا بسنده است [illegible]
[illegible] ما انزل الله علی بشر من شیء [illegible] خدای هیچ کتاب [illegible]
[illegible] گواهی میدهم [illegible] خدای تعالی [illegible] خویش [illegible]
[illegible]
[illegible] منافقان [illegible] قرآن [illegible]
انزل الیک ان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا ان الذین کفروا وظلموا
لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک علی الله
یسیرا آنانکه کافر شدند [illegible]

خوانده ایم و این سخن را بهیات نداره و آن وقت نیامده است تا مردمان رغبت نکنند با وی و آن جهودان که [illegible] ایشان
در کفر و ضلالت از طریق حق دور ماندند و آنانکه کافر شدند و ظلم کردند هم کافر بودند و هم ظالم که بمحمد رسول کافر شدند و بر مردمان ظلم کردند
خدای تعالی ایشانرا نیامرزد که وعده چنین رفته است و راه ننماید ایشانرا یعنی براه بهشت و ثواب برای آنکه هدایت براه ایمان سابق
شده است جمله مکلفان را مگر براه دوزخ که جاویدان [illegible] در دنیا بکفر بوده اند و بر کفر مرده اند و بر ایشان در دوزخ مقیم و جاوید باشند
و آن بر خدای آسانست و متعذر نیست يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا
فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا حق تعالی درین آیه با جمله مکلفان از جهودان و ترسایان خطاب کرد بر
سبیل عموم و گفت ای مردمان بشما آمد رسول معلوم که شما و جمله جهان طالب او بودید و بشما کتابی حق و دینی درست آورد پس ایمان آرید تا شما را
بهتر بود و اگر کافر شوید خدای راست آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی کفر شما او را زیان ندارد و در ملک او نقصانی نیاورد و او علیم و داناست
باحوال شما و حکیم در معاد و با شما آن کند که حکمت وی آن اقتضا کند و مصلحت درآن بود يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ
وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ
مَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا خطاب میکند با جهودان و ترسایان و میگوید ای اهل کتاب در دین و ملت خود غلو مکنید و از حد در مگذرید
بعضی مفسران گفته اند این آیه در حق [illegible] ترسایان آمد نسطوریان و یعقوبیان و ملکانیان و مرقوسیان [illegible]
فرمود که در دین غلو مکنید و بر خدای تعالی جز از حق مگویید یعقوبیان گفتند که عیسی خداست نسطوریان گفتند که عیسی پسر خداست مرقوسیان
گفتند ثالث ثلثة و اقنوم الاب و اقنوم الابن و اقنوم الروح القدس با اقنوم الاب خدا را خواستند و با اقنوم الابن عیسی را و با اقنوم روح القدس
جبرئیل را [illegible] یعنی بر خدای این [illegible] مگویید [illegible] که مسیح که عیسی بن مریم است رسول خداست
گفت [illegible] و گفته اند [illegible] و گفته اند [illegible]
[illegible] و کلمه خداست یعنی عیسی آن کلمه است که فرشتگان [illegible] بشارت داد [illegible]
و گفته اند مراد بکلمه رسالت است و گفته اند [illegible] که [illegible] فرزند باشند چنانکه [illegible]
القاها الی مریم یعنی اعلام کرد او را [illegible] از فرمان خدای که جبرئیل [illegible]
و روح منه [illegible] و گفته اند روح [illegible] این کلمه خدای [illegible]
با مر خدا [illegible] ایمان آرید بخدا و پیغمبران او [illegible] ترسایان [illegible] بهتر باشد [illegible]
خدا یکیست منزه است خدای از آنکه او را فرزندی باشد بحقیقت [illegible] فرزند آن را باشد که جسم بود [illegible]
خدایست که هرچه در آسمان و زمین است او راست و خدای بس است تکفل کند [illegible] لَنْ
يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ
إِلَيْهِ جَمِيعًا گفت ننگ ندارد مسیح که عیسی بن مریم است از آنکه بنده باشد مر خدای را و نه نیز فرشتگان مقرب و هرکس استنکاف
کند و ننگ دارد از بندگی خدای تعالی و گردنکشی کند و ترفع نماید از عبادت او جمله را حشر کنند بر خود یعنی جمع کنند همه را در جایی که کس را آن
حکم نباشد مگر خدای را عز و جل فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا
الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا آنانکه

ایمان

ایمان آوردند و عمل صالح کردند هر یکی را از ایشان مزد وفق آنچه کرده باشند از کارهای نیک ایشان تمام و کمال بایشان رسانند و نیز مزدی از سر
فضل کنند بایشان بزیادتی درجات و مثوبات و اما آنانکه ننگ دارند از عبادت و بندگی خدای و گردنکشی کنند ایشانرا عذاب کنند عذابی
دردناک و ایشانرا بدون خدای هیچ یاری و یاوری و پناهی نباشد و کسی نیابند که در رعایت ایشان شوند يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ
مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ
وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ای مردمان بشما آمد از خدای برهانی و حجتی یعنی رسول صلی الله علیه و آله و صاحب برهان و صاحب
معجزه و با او کتابی فرستادیم بشما که نوری روشن است در هدایت و بیان کننده [illegible] آنکه وعده داد مومنان را و اهل طاعت
گفت اما آنانکه بخدا ایمان آوردند و دست در فرمانهای او زدند و عبادت او [illegible] در رحمت [illegible]
و ایشانرا هدایت کند براه خود یعنی با ثواب خود و با بهشت که راه مستقیم و راست [illegible] ایشانرا با ایمان تصدیق
کردند و ثابت داشتند [illegible] يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا
نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً
رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ جابر بن عبد الله انصاری
گفت این آیه در حق من آمد که من بیمار بودم و رسول خدا بعیادت من آمد [illegible]
یا رسول الله [illegible] رسول هیچ جواب نداد [illegible]
ای جابر [illegible] فرستاد [illegible]
بگوی که خدا فتوی میدهد شما را در کلاله و چنین میگوید که اگر مردی [illegible]
نیمه مال او را باشد و باقی [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
و او را هیچ فرزند نباشد [illegible]
[illegible]
یک نصیب خدای تعالی [illegible] خدای تعالی عالمست بهمه چیزی [illegible]
احکام شرع آن فرماید که ایشان [illegible] و الله الموفق للصواب سورة المائدة مائة و عشرون
[illegible] حجة الوداع آمد [illegible] الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]
ما انزل الیک من ربک [illegible] آیتست [illegible] سوره مایده آخرین سورتست
که از قرآن نازل شد [illegible]
[illegible] ابی بن کعب گفت از رسول شنیدم که گفت هرکه سوره المایده برخواند خدای تعالی [illegible]
[illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي
الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ حق تعالی باین آیه خطاب کرد با جمله مسلمانان و مومنان و
گفت ای مومنان وفا کنید [illegible] عقد [illegible]
[illegible] وصف رسول و نبوت او [illegible]

نکنید و تغییر و تبدیل نکنید و بروایتی دیگر از عبد الله عباس آنست که مراد جمله اوامر و نواهی قرآنست در احکام و حرام و فرایض
که خدای تعالی عهد گرفت بر مکلفان که نقض عهد نکنند ای مکلفان حلال کرده اند شما را بهیمه چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند
و چهارپایان را بهیمه خوانند از بهر آنکه بسته زبان باشند از گفتن و جواب دادن و از آنکه او از ایشان پوشیده باشد مراد ایشان کسی معلوم
نشود و بعضی گفته اند مراد آنست که در شکم چهارپایان باشند از بچگان ایشان که اگر مادرش را بکشند و بچه در شکم باشد بنگرید اگر
تمام خلق باشد و موی بجا آورده و روح در وی افتاده باشد کشتن مادرش کشتن او بود و اگر تمام خلق نشده باشد هیچ
حلال نبود و کلبی گفت مراد وحوش است چون آهو و گاو و گور و گوسفند و گاو کوهی و گور خر و درین آیه مجمل گفت تفصیل او در سوره انعام است
ثمانیة ازواج من الضان اثنین تا آخر آیه و انعام بس است شتر و گاو و گوسفند را بیانش قوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء
و منافع و منها تاکلون الا که آنرا که خدا از بیانست در تحلیل جدا کرد و گفت والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة الا ما یتلی الا آنچه بر شما خوانند
پس ازین و آن آنست که حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و غیر آن از آنها که در قرآن مذکور است آنچه نام خدای بر وی نبرده باشند
و منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما ذبح علی النصب الا که قیدی دیگر کرد و گفت غیر محلی الصید الا آنکه حلال دارید شما صید را و شما محرم
باشید یعنی صید وحشی شما را حلالست الا وقتی که محرم باشید که آنگاه حرام شود بخدای تعالی در شرع آن حکم کند که
خواهد برای آنکه او حکیمست آن خواهد که صلاح مکلفان باشد یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر
الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و اذا حللتم
فاصطادوا خدای تعالی درین آیه نهی کرد مومنان را و مراد ایشان و غیر ایشان نه الا آنست که توجیه بمومنان کرد و خطاب
با ایشان فرمود از آنکه کافران آن بپایه ننهادند که ایشان را بخطاب خویش مشرف کرداند و وجهی دیگر آنست که کفار در
[illegible] شرایع منتفع اند اگرچه بظاهر این خطاب معقود داخل نباشند بدلیل دیگر داخل باشند روا بود که خطاب متوجه بود بشخصی و دیگران داخل
بود چنانکه یا ایها النبی اذا طلقتم النساء و اوامر و نواهی خطاب با مهاجران و معاهدان رسول است و باتفاق مراد ایشان نه
و ما آنکه پیش ازین بوده اند و باشند پس از ما این آیه در باره حطیم آمد او بمدینه آمد و جماعتی که با او بودند ایشان را بیرون مدینه
رها کرد و او تنها بنزدیک رسول آمد و گفت الی ما تدعو الناس محمد ما را بچه دعوت میکنی رسول گفت بآنکه گواهی دهند که خدا
یکیست و نماز کنند و زکوة دهند گفت نیکوست اما مرا جهرانی اند من با ایشان مشورت کنم و تواند بود که ایشان را با خود بیاورم
رسول گفت پیش از آنکه او در آید که مردی از ربیعه در آید و بزبان شیطان سخن گوید چون بیرون رفت گفت این مرد بروی
کافری در آمد و بغدر بیرون رود و این مرد مسلمان نیست آنکه بیرون رفت بکله مدینه بگذشت و رمه را براند و میگفت [illegible]
[illegible] و این هندکم با بیتهای دیگر چون سال دیگر بود بحج آمد با حاجیان بکر و ایل از یمامه آمد و مال بسیار داشت مسلمانان گفتند
یا رسول الله حطیم آمد رها کن تا او را بگیریم و مال و عوض چهارپایان خود ببریم رسول گفت روا نباشد که او در حرمست
و [illegible] احرامست و او هدی آورده است و تقلید کرده گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این بسیار کرده ایم حق تعالی این
آیه فرستاد و گفت ای مومنان حلال مدارید شعایر خدا را ابن عباس گفت این مناسک حج است که مشرکان
بحج آمدندی و هدی آوردندی مسلمانان خواستندی تا برایشان غارت کنند خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفته مرا
محرماتست شریعت که خدای تعالی حرام کرده است یعنی حلال مدارید اوامر و نواهی او را بر وفق آنچه گفته است کار بندید
گفته اند که حرامست یعنی حرمت حرم نگاه دارید و آنچه شما را نهی کرده اند در حرم مکنید و حلال مدارید هدیها که برای خانه خدای

اشعا

اشعار کرده باشند که بر آن غارت کنند و نیز ماه حرام را حلال مدارید قتال کردن در وی و آن چهار ماهست رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم
و نه هدی را و هدی نام آنست که مردم برانند با شتر و گاو و گوسفند بحرم و قربان یعنی آن هدی حلال مدارید که کسی آورده است بخانه خدای
تا قربان کنند که آنرا غارت کنید و نه اشتران که برای علامت هدی نعلین بر گردن ایشان بسته باشند بعضی گفته اند مراد آنست که در
جاهلیت عادت بودی که مردی چون از خانه بیرون آمدی بروی بخانه کعبه نهادی برای حج قلاده چوب ثمره در گردن افکندی تا علامت
آن بود که بحج خواهد رفت کسی او را تعرض نکردی و چون بازگشتی قلاده از موم بر گردن افکندی تا علامت آن باشد که او از حج می آید او را هیچ
نرسانیدندی و نه قاصدان آن خانه حرام که خانه خداست از حجاج و زوار و معتمران میجویند فضل خدا را و خوشنودی او را یعنی استحلال
مکنید خون و مال آنانکه قصد خانه خدای کنند از بهر طلب روزی بر سبیل تجارت و بطلب رضای خدای بر سبیل حج و زیارت
آنکه خدای تعالی اطلاق این حصر کرده که بر ایشان حرام کرده بود صید کردن چون ایشان را گزیر نبود از آنکه بیشتر قوت ایشان از آن بود گفت
چون حلال شوید و از حرام بیرون آیید صید کنید بیشتر مفسران بر آنند که این آیه چیزی منسوخست الا ابن جریج که او گفت از این آیه هیچ منسوخ
نیست برای آنکه ابتدا بقتال مشرکان نشاید کرد در ماههای حرام الا که ایشان ابتدا کنند و این از امام محمد باقر روایت کرده اند
و در آنکه این خبر کرده است خلاف کرده اند قوی ترین اقوال قول آنکسی است که گفت لا الشهر الحرام و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام
منسوخست برای آنکه امت اجماع کرده اند بر آنکه خدای تعالی حلال کرده است قتال مشرکان در ماههای حرام و غیر ماه حرام و لا آمین البیت
الحرام اگر چه عامست مخصوص باشد بمشرکان و لا یجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان
تعتدوا و تعاونوا علی البر والتقوی و لا تعاونوا علی الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شدید
العقاب و نباید که دشمنی قومی که شما را از مسجد حرام و از خانه خدای بازداشته باشند عام الحدیبیه بر آن دارد که تعدی کنید
و ظلم و حرمت حرم نگه ندارید ابو نجیح روایت کرده از مجاهد که سبب نزول این آیه آن بود که روز فتح مرد مومن را بکشتند در عرفات
که حلیف ابو سفیان بود و حوالت کرده اند که سبب نزول این آیه آن بود [illegible] و از خلفای رسول کشته اند رسول گفت لعن الله من قتل
بذحل الجاهلیة لعنت خدای بر آن کس باد که بکینه جاهلیت کسی را بکشد و این آیه آمد رسول گفت الا ان کل مال و دم و ماثرة کانت فی
الجاهلیة فانها تحت قدمی الا ما کان من السدانة الکعبة و سقایة الحاج هر خون و مال و علتی که در جاهلیت بود همه در زیر پای منست مگر آنکه کسی
نیست یعنی خدمت کعبه و رعایت سقایة الحاج که این قرار خود را بگردیم آنگاه امر کرد مکلفان را و فرمود که معاونت و مظاهرت [illegible] یاری
کنید یکدیگر را بر بر و تقوی و پرهیزکاری و خویشتن نگه داشتن از عقاب خدای بها کردن فعلی که مستحق عقاب شوید آن و یکدیگر را
یاری مکنید بر اثم و بر عدوان و اثم معصیتی باشد که از فاعلش تعدی نکند بغیری و عدوان معصیتی باشد که تعدی کند که چون ظلم و
و رسول گفت که بیان [illegible] شرع کرده و آنرا قبول نکند اثم آنست [illegible] اگرچه مردمان بر آن فتوی کنند آنگه فرمود که از خدای
عقاب او بترسید که خدای سخت عقوبتست و عقاب او سخت است عجب آنکه ضعیفی که او از عقاب سخت نترسد چه اگر آدمی از سنگ بود
یا از آهن یا از آتش بس نبود از آنکه آتش دوزخ آن آتشی است که چنان خبر آمده که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا نهند از حسرت
خواب ایشان ببرد [illegible] حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة
والمتردیة والنطیحة و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق
حق سبحانه و تعالی بیان میکند درین آیه آنچه مجمل گفته است آنرا در آیه متقدم و این دلیل است بر آنکه تاخیر البیان من وقت الخطاب الی
وقت الحاجة روا باشد خطاب میکند با جمله مکلفان و میگوید که حرام کرده شد بر شما میته و مردار و میت آن باشد که او را خون روان نباشد

از آنچه خورده باشد درنده از حیوانات و میته نشده بمرده باشد الا آنکه در یابید ذبح را و میتات مباح است گفت که میتتان مباحان السمک والجراد
و حرام کرد خون و سبب نزول این آیه آن بود که عرب در جاهلیت خون را در روده کردندی و بر آتش نهادندی و بخوردندی و در آیه دیگر خون را صفت کرد
و گفت خون ریخته یعنی مسفوحا احتراز باشد از خونی که با گوشت مختلط بود و اما جگر و سپرز حلال است که روا است و بعضی بسته در بعضا هر چه پوست
مراد خصوص است زیرا که هر مرده و مرده حرام نیست چون ماهی و ملخ و هر خونی حرام نیست چون خونی که با گوشت و جگر آمیخته است و نیز حرام است گوشت
خوک مطلقا و هرچه بدو تعلق داشته باشد و آنچه جز بر نام خدای کشته باشند یعنی بر نام بتان و نام خدای نبرده باشند باید که کشنده
ذبح نام خدای برد و اگر فراموش کند در نیت و اعتقاد او وجوب آن باشد روا بود و باید که مسلمان بود و روی او با قبله بود با امکان و آنچه اهل
بر آنکه ذبایح آنانکه مخالف اسلام باشند از سایر اصناف کفار حرام بود و برای آنکه ایشان نام خدای تعالی نبرند و اگر نام خدای تعالی بر آن بگویند آن نام
خدا نیست چه ایشان او را نشناسند و ذبح مجبره و مشبهه هم روا نباشد برای آنکه ایشان اعتقاد کرده باشند خدایی را شاید و آنکه گلوی
وی گرفته باشند تا مرده باشد شاید خوردن که حرام است و این آن بود که گوسفند را بگرفتندی و گلوی او در میان دو شاخ کردندی و سخت در کشیدندی
تا بمردی یا بدست گلوی ایشان بگرفتندی تا بمردی و آن نیز که بعصا و چوب کشته باشند و آنکه از جایی بلند بیفتد یا در چاهی افتد و بمیرد هم حرام است
و آنکه بر جاه افتاده باشد و بر شاخ کشته باشد و نباید که بهر نوع که کشته باشند روا باشد زیرا که ضرورت آن گاو و گوسفند که بزخم مرده باشد
و آنچه درنده بعضی از آن خورده باشد و نکشته باشد الا وقتی که بدیشان رسیده باشد و در ایشان حیات مستقره بوده تا بکشید شما حلال بود
خوردن و علامت آن آن بود که چون ذبح کنی دست و پا و دنبال بجنباند و چشم بر هم زند و اگر بخلاف این بود روا نبود و آنچه بر سنگها کشته
باشند و آن سنگها بود که در جاهلیت نصب کرده بودند برای اصنام و ذبایح بر آنجا میکشتند و تو نهاها بر آنجا میریختند و گفته اند که
بود که برای عبادت نصب کرده بودند و آن سیصد و شصت سنگ بود و ایشان را صنم خواندندی آن بود که او را صورتی و شکلی بود
و بعضی دیگر گفته اند که این سنگها را نصب کرده بودند و چیزی که کشتندی خون را بر خانه کعبه مالیدندی بتقرب و گوشت آن نیز بسنگ
و بران سنگها انداختندی تا خشک شدی چون مسلمانان ظاهر شدند مسلمانان گفتند که اهل جاهلیت خانه خدای را تعظیم کردندی بخون کردن ما سزاوارتر
بر آنکه آنرا تعظیم کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد که لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم و آنکه قسمت کنید بازلام و آن تیرها بوده که
در جاهلیت داشتندی بر بعضی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و دیگری خالی از نوشته چون کاری خواستندی کرد از سفری یا کاری
آن تیرها بگرفتندی اگر آن تیر بودی که بر او نهی بودی نکردندی خدای تعالی این نهی کرد و بیان کرد که حرامست و گفته اند که مراد سنگ نرد
و گفته اند که هبل صنم بود و بتی بزرگ بر سر چاهی نصب کرده بودند که در میان کعبه در آنجا بود و نزد او هفت تیر نهاده بود و بر یکی نوشته که عقل یعنی دیه
دیگری نوشته که نعم و بر دیگری لا و بر دیگری منکم و بر دیگری من غیرکم و دیگر ملصق و دیگر بالقتل اگر خواستندی که کاری بکنند یا بحمل نسبی یا الحاق نسبی
در نسبی صحیح نسبی یا کاری که و چون آن تیرها برآمدی رها کردندی و گفته اند که خدای را آنچه صلاح ما است درین کار بما نما
آنکه تیرها با هم آمیختندی و صاحب واقعه یکی از آن برگرفتی آنچه برآمدی بدان کار کردندی خدای تعالی این حرام کرد و رسول خدای گفت هر که کهانت
کند یا استقسام کند بازلام یا تطیر برگشتن از سفری کند در قیامت در درجات اعلی نرسد و گفته اند که مراد از ازلام تیرهای قمار است
آنکه فرمود ذلکم فسق این همه فسق است و فسق نافرمانی خدای بود بعد از آن فرمود الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر
متجانف لاثم فان الله غفور رحیم عبد الله عباس و سدی و جمعی از مفسران گفته اند که این آیه روز عرفه آمد در حجة الوداع بود
آنکه عرب بیشتر باسلام آمده بودند و اهل اسلام را اکثری پدید آمده بعضی گفته اند روز آدینه بود و رسول خدای خطبه کرد در وقتی که

بعد نگاه کرد در میان ایشان هیچ مشرک نبود و همه مسلمان بودند شاد شد و ان گشت خدای تعالی این آیه فرستاد و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
و باقی ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که این مرد و آیه روز غدیر خم آمد چون رسول امیرالمؤمنین را بر منبر برد و بر قوم عرضه کرد و تقریر امامت او کرد
بقوله من کنت مولاه فهذا علی مولاه و چون از تبلیغ فارغ شد خدای تعالی این آیه فرستاد و از آنجمله آن بود که رسول خبر میداد از مرگ خود و علی پیش ازین
میگفت انما فی من حقوق بیت الله کم نزدیک آمد که من از میان شما بروم و مشرکان و منافقان این میشنیدند و اندیشه میکردند و میگفتند اگر پیغمبر
نماند و خراب گردد کار اصحاب او را بکشیم چون رسول این شنیدند از موقف بایستاد و آنچه تقریر کرد ایشان هم نومید شدند امیرالمؤمنین
را بامارت تمکین فرمود و آن سخن گفت ایشان گفتند که باطل شد از آن هم نومید شدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت امروز کافران
نومید شدند از دین شما چون رسول آنرا مهمل نگذاشت و نه کافران هر سیدند بحب اهل البیت از من بترسید که آفریدگار شما امام بزرگ نشاند
ایشان امروز دین شما را بر شما تمام کردم بآنکه حافظ شرع و نگهبان دین اسلام را نصب کردم و نعمت خود را بر شما بکمال و تمام رسانیدم بولایت
اهل بیت و دین اسلام را از شما پسندیدم که تسلیم نفس است فرمان اهل البیت را و این روایت بنظم و سیاقت الا لایق تر است از جمله اقوال
و رسول بیش از نزول این آیه هشتاد و سه روز در دنیا بود انگاه بجوار رحمت ایزدی پیوست و از ائمه علیهم السلام و بعضی صحابه چون جابر انصاری و
ابو سعید خدری روایت کرده اند که چون رسول تقریر ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد رسول گفت الحمد لله الذی جعل الکمال الدین و
تمام النعمة و رضا و رضوانه برسالتی و بولایة علی من بعدی طارق بن شهاب گفت که جمعی از احبار یهود نزدیک عمر خطاب آمدند و گفتند در کتاب شما
آیتی است که بر پیغمبر شما فرو آمده که اگر در کتاب ما بودی آنروز را عید ساختیمی عمر گفت آن روز عید ما بود و عید جمله مسلمانان شد از روز غدیر
امام علی بن موسی الرضا از حضرت ابی جعفر روایت کرده است که گفت عید الله الاکبر و اوفی السماء اشهر فی الارض اگر گوئید پیش ازین دین
خدای یا تمام بود که امروز تمام شد گوییم دین خدا همیشه تمام بود بلکه امری بعد امری و نهیی بعد از نهیی آیتی بعد آیتی بحسب آنکه وقت حکم اقتضا کرد
مکلفان آنجا است میفرستاد و آخرش ختم و تمام شد این روز بود و تمام نعمت این بر کمال دین است باز نمود که نعمت
که نعمت دنیا برسد و نعمت دین خدا و دینش با بعضی رسانید که آن را بر سید و آن را بهم کرد که اگر بجمله فرو فرستادی بر مکلفان دشوار بودی
روز بروز پیدا تا نفس ایشان بآن ساکن میشد تا آنکه تمام شد ختم آن بولایت خاتم الاولیا کرد و جزای این تمام نعمتش فرمود که فمن
اضطر یعنی هر که مضطر شود و در ماند و ضرورت بدان حمل کند که او را تناول مردار و گوشت خوک یا بعضی از این محرمات باید کرد
و حد آن ضرورت آنست که خایف باشد از تلف نفس یا ظاهری انجا کند آن را خایف باشد از قتل اگر تناول کند غضب آنچه حلال
ضرورت است او را رخصت بود که از آن مقدار تناول کند و آن بیش از آن نشاید که امساک رمق کند یعنی هر که مضطر شود در گرسنگی
آنکه میل اثم و بزه کند بیش از مقدار تناول نکند و جایز و روا بود که این رخصت رحمتیست از خدای تعالی و خدای تعالی آمرزنده است
گناه گذشته را و بخشاینده است بر بندگان بتضییق و تشدید نکند و از کرم تکلیف ما لا یطاق روا نبود در حکایات الصالحین است
که مردی درویش بود دیده بیاحوال خود فرو گذاشته نام و ننگ خود با کس نگفتی و او را همسایه توانگر بود این همسایه روزی
بر عادت او با دوست و شستی یکروز این مرد بدو آنکه در خانه این درویش آمد یکی زیادی فرو گرفت شد و طعامی دیگر
بود بخورده و هیچ از آن بجان کودکی او را مانده بود از آن کودک لنگ شد بایشان برگشت و بخانه درآمد انواع طعام ساخته
پیش نهاده گفت مرا هیچ از این نمی باید مرا از آن میباید که در خانه همسایه پخته بودند و در پیش من بخوردند و مرا ندادند هرچند گفتند
هیچ فایده نداد و او از آن غایت بخورد که توانگر همسایه را حاضر گردانید و گفت روا باشد که از تو بچنین سعد گفت کار بجایی
چگونه رسید قصه باز گفت همسایه درویش فرو ماند ساعتی سر در پیش افکند و گفت این مردیست که تو اشکال اسیر

نگفتی از ان خوار بگوی که تو بدان سبب ادم کرد آن طعامی بود که خدای آنرا بر ما مباح کرده و بر شما حرامست گفت پس سخن میان چگونه است
که در شرع طعامی بار حلال نبوده و ترا حلال بود گفت بلی گفت آن که هست این آیه برخواند فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم الخ گوشت
مردار روا بوده و مباح آن مردار بود و شما را حرام بود و مرد در بکوه شد و گفت تو همسایه من باشی و حال تو باینجا رسیده باشد من بیخبر بوکنه
یاد کرد که از سرای بیرون نبود و تا آنچه داشته باشد از مال و ملک با او مقاسمت کند پس هر چه داشت با او قسمت کرد و با و بخشید چون
متوفی شد او را در خواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد بآن سوال که با همسایه کردم تا بدانی که بیره برا حوال خود و زود
که داشتن و حاجت وی رفع کرده و نیز بوده که مقصود از آن بهتر برآید از آنکه از سوال تعرض قوله تعالی یسئلونک ماذا احل
لهم قل احل لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما
امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه واتقوا الله ان الله سریع الحساب چون خدای تعالی بیان بعضی
محرمات کرد در این آیات مقدم سوال برسیدند که ما را چه چیز حلالست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد تو
پرسند که ما را چه حلالست خدای گفت جواب ده و بگوی ایشانرا که حلال کرد شما را از ذبایح پاک و حلال بطیبات محللست از آنجا که
هر کجا ذکر حلال کرد آنرا بطیب وصف کرد و فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و طیب پاکیزه و لذیذ بود و ما علمتم ای و صید ما علمتم و صید آنچه
آموخته باشید آنرا از مرغان و سگان شکاری از سگان که نگاه داشته باشید و صید کرده نشان ایشان بیاموزید از آنچه خدای
شما آموخته است در جوارح خلافست مذهب آنست که این آیه مخصوص است بسگان شکاری و بسگ صید نتوان کرد که اگر سگ را
سگ آموخته را بصید رها کند و نام خدای برد سگ صید کند و چون بوی رسد صید کشته بود مباح بود و اگر جز از سگ بود و صید را چون زنده
یابد و ذبح کند مباح بود و اگر ذبح نکند مباح نبود از آنکه هیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز و چرغ و باشه صید کردن روا نباشد و اگر
کشته حلال نباشد و جوارح اگرچه بر عموم است بمکلبین مخصوص است که بالاتفاق چرغ و باز و یوز را مکلبین گویند و سگ معلم
آن باشد که اگر رها کنی و بفرستی برود و اگر زجر کنی باز ایستد و آنچه بگیرد نخورد و در این معانی از و بعضا حاصل شود آنکه نخورد
که نخورید آنچه آن سگان برای شما امساک کرده باشند و نگاه داشته باشند در این آیه دلیل است بر آنکه آنچه از آن بخورند روا نباشد چون
خوردن او را عادت بود امساک از بهر خود کرده بود نه از برای شما و نام خدای برید و از خدای بترسید و از معاصی او بپرهیزید
که وقت حساب او نزدیکست و او زود حسابست سعید بن جبیر گفت که آیه در حق عدی بن حاتم آمد و زید بن المهلهل الطائی
و او زید الخیل بود و رسول الله او را زید الخیر خوانده ایشان بنزدیک رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما مردمانیم صید کنیم بسگان شکاری
و باز و از صید بعضی را زنده میابیم و ذبح آن میرسیم و بعضی کشته میابیم مارا از آنچه حلال باشد و چه حلال نباشد و خدای تعالی
مردار را حرام کرده است چگونه میفرمایی خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد که آنچه جوارح گیرد و معلم از جنس سگ باشد آن
حلال باشد مادی غیر باشد گوید مردی از ثعلبه بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله زمین ما زمین صیدست و ما صید کنیم
آنجا بسگ و تیر با جینه از تیم بنام خدای با سگ برکار بریم سگ معلم بنام خدای و دیگری سگ برکار رود نامعلم چه حکم باشد
آنرا رسول خدا گفت هر چه سگ معلم برگماشته بنام خدای بکشد بخورید که آن حلالست و هر چه سگ نامعلم گیرد اگر زنده
آن دریابید پاک و حلالست و الا مردار باشد الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل
لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب
من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین ولا متخذی اخدان ومن یکفر

بالایمان

بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الآخرة من الخاسرین امروز حلال کرده شد شما را طعامهای پاک و حلال الذین
و آیه نیز دلالت میکند که هر چه در شرع الذبیح بوده حلال باشد الا آنچه دلیل آنرا ازین عموم بدر برده و طعام اهل کتاب که ایشان کتاب داده اند
از جهودان و ترسایان شما را حلالست و مراد درین آیه از طعام حبوبست و لفظ طعام در کلام عرب بر جو و گندم غالب باشد و طعامی که ایشان
مباشر ایشان آن باشند از مطبوخات و ذبایح حلال و پاک نباشد از آنکه ایشان نجس العین اند بنزدیک و ذبایح ایشان حلال
نبود از آنکه شرط استحلال او تسمیه است و ایشان تسمیه نکنند و اگر کنند نه نام خدای برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی
که ایشان اعتقاد کرده باشند چنانکه گفتند که عزیر پسر اوست و مسیح پسر اوست و آنکه چنین بود و خدای نبود پس نام خدا نبرده باشند
آنکه فرمود که طعام شما که مسلمانید ایشانرا حلالست اگر ایشان حلال دانند و اگر ندانند حلال کرده شد شما را از زنان پارسا از جمله مؤمنان
و المحصنات که مراد زنان آزادند و این دلیل نکند بر آنکه ما سوای این حرام بود و برای آنکه این دلیل الخطاب باشد و آن باطلست و خلافست
که عقد پیوسته روا باشد و عقد تا پارسا اگرچه ترک افضل کرده باشد و زنان پارسا آنانکه ایشانرا کتاب داده باشند جهودان
و ترسایان که آزاد باشند و اگر بنده و شافعی گفت که مراد آنانند که از نسل بنی اسرائیل باشند و بنزدیک ما زنان اهل کتاب بعقد
دوام نشاید خواستن و لا تمسکوا بعصم الکوافر و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن آنکه گفت شما را حلالند چون مهر بایشان دهید
نه بر سبیل شیفتگی زنا کنندگان و نه بر سبیل صداقت دوست گیرندگان در عرب عادت بوده که مردی با زنی دوست گرفتی
زنی مرد یا آن المقربات نکاح … خدای تعالی از آن نهی کرد و گفت این چنانکه با ایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح
و دوست گرفتن و هر که با ایمان کافر شود و بدل ایمان کفر آورد عمل کرده او باطل شود یعنی بر و حبط افتد که او را ایمان و مسیح ثواب باشد
و بموقع قبول نیفتد برای آنکه از شرط قبول عمل آنست که ایمان صحیح بر او مقدم باشد و او در آخرت و قیامت از جمله زیانکاران باشد
و او را … بازیانکاران و عمر او را سرمایه و ثواب بر طاعات بود و عقاب او را بر معاصی زیان … زیانکاران جهان …
الغافلین برهنه یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من
الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید
ای مؤمنان چون خواهید که بنماز برخیزید تا نماز کنید روهای خود بشویید و دستهای خود را با آرنج بشویید و مسح کنید سرها و پاها تا کعبین
آیه دلیل است بر آنکه طهارت وقت نماز واجبست پیش از وقت واجب نیست از بهر آنکه معلق کرده است این طهارت را
بوقت قیام نماز و قیام پیش از وقت جایز نیست عبد الله عباس و بعضی گفتند که مراد نیست که چون برخیزید از خواب نماز شما را طهارت باید
روی بشویید و بعضی دیگر گفتند که چون از خواب برخیزید برای نماز روی بشویید و گفتند در ابتدای اسلام هر نمازی را وضوء واجب بود و خدای
تعالی این حکم منسوخ کرد بدین آیه تخفیف بر امه اسلام و روایتست که رسول هر نمازی را وضوء تازه کردی تا آن سال که فتح مکه بود و آن سال
که فتح مکه بود آن سال چند نماز بیک وضو کرد عمر خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت عمدا کردم تا مردمان بدانند که وضو تازه
نماز واجب نیست و غسل روی آن کردن آب بود و حد روی از رستنگاه موی سر تا زنخدان آنجا که موی رستن افتد بکیار وشستن
واجب است بقیاس آیه دوم بار سنت است و بار سیوم بدعت و دستها شستن از آرنج تا سر انگشتان همچنین بیند برحق کنند
و مسح سر بر اولیت کرده اند و مسح پیش سر کردن بمقدار آنکه نام مسح بر او افتد واجب بود بمقدار سه انگشت بهم باز نهاده و دست
و مسح پای از سر انگشتان تا کعبین و کعب استخوان پشت پای بود و آنکه فرمود که اگر جنب باشید طهارت کنید یعنی سر و تن بشویید جنابت

بانزال یا سوا فق بود در هر حال که باشد و با قضا حاجتی اگر بیمار باشید یا جراحتی یا آنکه استعمال آب زیان دارد یا بر سفری باشید یکی
شما را غایط آید یا با زنان مقاربت کرده باشید و آب نیابید از بهر وضو و غسل تیمم کنید بخاک پاک اگر چه در اول آیه ذکر جنابت کرده
در اینجا ذکر علامت کرد و مراد جنابت لازم نیاید که تکرار بود که چون حکم مختلف بود تکرار نبود از بهر آنکه حکم اول کسی راست که آب یابد و حکم
کسی راست که آب نیابد چون حکم مختلف بود تکرار نباشد حق تعالی عذرهایی که تیمم باید و بیان فرمود گفت مرض و رنج که بر اعضای
باشد و سفر که مردم در وقتهای بسیار آب نیابند یا آلت و بعضی اسباب آن نیابند آنگه فرمود که فامسحوا مسح کنید بعضی از رویهای خود را
و دستهای خود از آن خاک پاک اگر تیمم بدل از وضو بود یک بار دست بر زمین زنند از رستنگاه موی سر گرفته و تا کناره بینی مسح کنند و بکف دست
چپ پشت دست راست را مسح کنند از بند دست تا سر انگشتان و بکف دست راست پشت دست چپ را مسح کنند از بند دست
تا سر انگشتان و بدل از غسل دو بار دست بر زمین زند ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته
علیکم لعلکم تشکرون حق تعالی چون کسی که از کسی عذر خواهد او را زو عذر نخواهد و میگوید که غرض من از این باب رنج و تنگی و حرج شما نیست
غرض من طهارت و پاکی شماست که من نخواهم که تو پلید باشی خواهم که تو پاک باشی و پاکیزه خدایی که در سرای رنج بتو رنج نخواست در سرای
رنج بتو چگونه خواهد میگوید که نخواست خدای که بر شما حرجی کند و لیکن خواست تا شما را پاکیزه گرداند و نعمت خود بر شما تمام کرداند تا باشد که شما شکر
خدا گوئید در خبر است که هر که وضوی نماز کند و فرایض و سنن او بجای آورد خدای تعالی بهر قطره آب که از دست او بچکد فرشته بیافریند
تا برای او استغفار کند تا روز قیامت واذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا
واتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور و آنگه حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بر بندگان فرمود که یاد کنید نعمت خدا را که بر شماست
و آن عهد و میثاق که از شما گرفته است بر یاد آن باشید و فراموش مکنید گفته اند مراد بیعت رسولست که ایشان کردند و عهد رسول که بر ایشان
گرفت در اوامر و نواهی خدای تعالی که امتثال کنند اوامر او را در عبادات از وضو و نماز و غسل جنابت و تیمم و غیر آن سلمان فارسی گفت
که از رسول شنیدم که او گفت هر که وضوی نماز کند و نیکو کند گناهان او چنان فرو ریزد که برگ از درخت عمرو بن عبسه گفت که رسول را پرسیدم
از وضوی نماز و فضل او گفت هیچکس نباشد از شما که آب بر گیرد و مضمضه و استنشاق کند الا که هر گناهی که از بینی و دهان کرده باشد بر
آب ریخته شود و چون روی بشوید هر گناهی که بر روی و چشم کرده باشد با آن آب که از روی او فرو می آید شسته شود و چون دستها بشوید هر گناهی که بدست
کرده بود با آن آب بسر انگشتان فرو آید و چون مسح سر کند گناهان با اطراف مویها از و شود و چون مسح بر پای کشد گناهانی که بپای کسب
کرده باشد از و فرو ریزد و چون از این وضو نماز کند و حمد و ثنای خدا کند و دل فارغ کند خدای جل جلاله او را از گناهان بیرون آورد چنانکه از مادر
آن ساعت که در وجود آمده باشد انس مالک گفت اول چیزی که رسول خدای مرا آموخت وضوی نماز بود و گفت نیکو وضوی نماز کن تا کاتبان
با امانت فرشتگان ترا دوست دارند و عمر بیفزاید و غسل جنابت سری است از اسرار مسلمانی که امتحان مؤمن بدان کنند
و تمیز مؤمن از منافق بدان شد ابوذر غفاری روایت کرد از امیرالمؤمنین علی که او گفت جماعتی از احبار جهودان پیش رسول آمدند و گفتند یا محمد
ما را خبر ده تا چرا از آب منی غسل باید کردن و از بول و غایط نباید کرد و آن پلیدتر است از آن رسول گفت برای آنکه چون آدم از آن
بخورد در عروق و عصب او آب منی گشت چون آدمی مجامعت کند این آب از این عروق نازل شود و نزول کند خدای تعالی این غسل بر او واجب کرد
تا طهارت کفارت او باشد از معاصی و شکر آن نعمت باشد که خدای تعالی بر او کرده است با اصابت آن لذت که باو رسید
انزال آن آب گفتند که راست گفتی اکنون خبر ده ما را از ثواب آنکس که غسل جنابت کند گفت چون مؤمن نیت کند که غسل جنابت
کند خدای تعالی در بهشت برای او کوشکی بنا کند و هیچ بنده و پرستاری نباشد که او را قیام کند بغسل جنابت الا که خدای تعالی باو بار

مباهات

مباهات کند و گوید که ای فرشتگان من حق بنده من نگرید که بغسل جنابت قیام کرده است برای فرمان من که خداوندم گواه باشید که
من جامه [illegible] او را بهر موی که بر تن او است و بهر موی است هزار حسنه در دیوان او نوشتم و هزار سیئه از او ستردم و هزار درجه بلند گردم
جهودان چون این خبر بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله حقا حقا پس روایت بچنین شد فی کمال نعمت
و تمام دولت [illegible] خدای تعالی تذکیر نعمت کرد بر بندگان که فرمود که یاد کنید نعمت خدای بر شما به بیان ایضاح و دین حق شما را اعلام کرد
از احکام شرع و بر آنچه مصالح شما بدان تعلق دارد از احکام و دین از آب دست گرفتن و طهارت نماز و غسل جنابت و آن عهد که با شما
کرد و گفته اند که آن عهد لیلة العقبه است و بیعة الرضوان این قول عبد الله عباس است چون گفتید شما که سمعنا و اطعنا و فرمان بردیم
شنیدیم و طاعت کردیم از خدای بترسید و مخالفت مکنید بر زبان و دل که خدای تعالی باسرار او عالمست ضمایر سینهای شما ابو جعفر
گفت امام محمد باقر شنیدم که مراد بمیثاق آن عهد است که رسول از امت گرفت در روز حجة الوداع بولایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه
[illegible] یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا
اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
لهم مغفرة و اجر عظیم والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم خدای تعالی در این آیه مؤمنان را
بعدل و راستی میفرماید و میگوید ای مؤمنان گواهان خدای باشید گواهی بحق بدهید و عدل مر خدای را و طلب ثواب و رضای
او را قیام کنندگان باشید بداد و عدل و در آن حال که شما گواهان باشید خدای را و نباید که شما را دشمنی و بغض و عداوت
قومی بر آن دارد که عدل نکنید و انصاف باز گیرید عدل کنید و داد دهید که آن به پرهیزکاری نزدیکتر باشد و از خدای بترسید از معاصی و
عقاب او اجتناب کنید که خدای تعالی داناست بآنچه شما میکنید عبد الله بن کثیر گفت که آیه در حق جهودان بنی قریظه آمد که
رسول بحصن ایشان فرو آمد و ایشان قصد کردند که او را بکشند مسلمانان از این زیاده گشت خدای تعالی گفت
که بغض و عداوت ایشان شما را بر آن دارد که عدل نکنید بلکه عدل پیش گیرید با دوست و دشمن و مؤمن و کافر آنگه وعده داد
مؤمنان را و گفت خدای وعده داد آنکسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند که ایشان را آمرزش و مزدی عظیم خواهد بود
چون ذکر ثواب مطیعان کرد بیان عقاب کافران فرمود تا بطریق الترغیب و الترهیب مکلفان را تحریض کرده باشد گفت
آنکه کافر شدند و آیات ما را بدروغ داشتند ایشان اهل دوزخند عذاب و عقاب کشند یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم
اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون [illegible]
بنی امیه مردی فرستاده بود نام او عمرو بن وهب [illegible] تا فرصت نگاه دارد و رسول را بکشد و پیاده [illegible] رسول آمد
ساعتی توقف کرد چون مجلس خالی شد رسول تیغی کشیده در دست داشت این مرد در او آمد و گفت ای محمد این تیغ به من ده تا [illegible] تیغ
در دست و بجنبانید آنگه گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعت از من که ترا بازدارد گفت الله یمنعک خدای بازدارد [illegible]
[illegible] بر آن جهد کرد دستش بخشکید تیغ از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اقرار کرد که
خدای تعالی بنی محارب شدند ایشان گروهی که [illegible] رسول بر آن گروه فرود آمد آنگه برخاست تا تجدید وضو کند
دور برفت تنها وضو تازه کرد و باران بگرفت جامه رسول ترکرد رسول برخاست تا بلشکرگاه آید از [illegible] آن سیل
حایل شد رسول بزیر درختی آمد جامه بکند و بر آن درخت افکند تا خشک شود و در زیر درخت بخفت اعرابی [illegible]
کرد رسول را تنها دید در زیر درخت خفته برهنه آن فرصت را غنیمت شمرده امیر خود را خبر داد نام او غورث بن الحارث

و تیغ برگرفت و بیالین رسول آمد تیغ برکشید و گفت یا محمد من یمنعک منی این ساعت ترا از من که نگاه دارد گفت خدا انگاه جبرئیل
پاره‌ای بر سینه او زد و او در افتاد تیغ از دست او بیفتاد و رسول تیغ را برگرفت و بر سر او رفت و گفت من یمنعک منی
مرا ترا از من نگاه دارد گفت ترا خدای تعالی دست کوتاه من بود گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت ای مؤمنان ای گروه گروندگان یاد کنید نعمت خدا را بر شما چون قصد کردند جمعی که بر شما تطاول
و دست درازی نمایند خدای تعالی دستهای ایشان را از شما منع کرد و باز داشت و دست اذیت و بلیت ایشان از شما
کوتاه کرد و بترسید از خدای در رسیدن باداء طاعت و واجبات و بر خدا توکل کنید و او مژده داد که هر که بر او توکل کند مهمات کفایت
کند ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا وقال الله انی معکم لئن اقمتم
الصلوة واتیتم الزکوة وامنتم برسلی وعزرتموهم واقرضتم الله قرضا حسنا لاکفرن عنکم
سیئاتکم ولادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار فمن کفر بعد ذلک منکم
فقد ضل سواء السبیل حق تعالی درین آیه باز گفت آن عهد و پیمان که بر بنی اسرائیل گرفته و او امری که آیات
در کتابهای ایشان میثاق سوگندهای موکد باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب‌اند و آن دوازده فرزند بودند و هر سبطی
ایشان نقیبی داشت چون هر فرزندی سبطی شدند و از ایشان قوم بسیار پدید آمد حق تعالی برای آن تا خلاف نباشد ایشان
از هر سبطی نقیبی بر انگیخت ای عجب در یک عهد برای دوازده سبط دوازده نقیب بایست پس برای چندین خلایق که عدد
ایشان جز خدای نداند چگونه دوازده نقیب نباید نقبا دوازده بودند ائمه هم دوازده‌اند الائمة من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل
گفته اند که نقیب باشد آنکه او عاقل قوم بود و امین و دستور او گفته اند پیش باشد و ایشان را از بهر آن نقیب خوانند که ایشان را
فرموده بود تا بر احوال آن جباران بشوند که خدای تعالی موسی و قومش را وعده داده بود که زمین مقدسه که زمین شام است با ایشان
دهد و قرارگاه ایشان گرداند و در آن وقت جباران آنجا جایگاه گرفته بودند خدای تعالی گفت من ایشان را هلاک کنم و زمین و مال
ایشان شما را دهم و این آنگاه بود که فرعون و قومش هلاک شدند و زمین مصر ایشان را مستخلص شد و خدای تعالی موسی را بفرمود که
و با ایشان قتال کنید که من ناصر شما ام موسی این پیغام بگذرانید و چون عزم رفتن مصر کرد و بفرمان خدای هر سبطی را نقیبی
نصیب کرد و برفتند تا بنزدیک اریحا که زمین مقدسه است رسیدند موسی این دوازده نقیب را بفرستاد تا بروند و احوال
بدانند و او را خبر دهند از جمله جباران این شهر یکی عوج بن عنق بود که درازی دویست و سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و
از گزی روزی که ابر بودی ابر تا بسینه او بودی و از ابر آب خوردی و ماهی از دریا بگرفتی و به آفتاب بریان کردی و بخوردی
و در ایام طوفان نوح که آب طوفان از بالای کوهها چهل گز رفته بود از بالای زانوی او بود و او را سه هزار سال عمر بود و عنق
نام مادرش بود و او دختر آدم بود و هر انگشتی از انگشتان او سه گز بود و بر هر انگشتی ناخنی آهنین مانند داسی و او از صحرا
می آمد و بزره هیزم بر سر نهاده و ملاقی او چون دوازده کس با دید عجبش آمد و در خبر آورده اند که هر یکی از ایشان چهل گز بالا داشتند
ایشان را برگرفت و در دامن نهاد و در میان فرو زد و با خانه برد و بتعجب پیش زن خود فرو ریخت و گفت ایشان را ببین
که آمده اند که با من قتال کنند و زمین و شهر بستد فرو گیرم تا ایشان را بپای جاه آرم زن گفت بگذار ایشان را تا بروند و
خبر با ایشان برند عوج از ایشان دست بازداشت و بیرون آمدند و بر بازار هر خوشه انگور که دیدند هیچیک از ایشان برنتوانست
گرفتن و انار ایشان چندان بود که ده کس در میان پوست او پنهان شوند ایشان بیامدند و گفتند اگر آنچه ما دیده ایم با قوم

بگویم

بگویم همه بشکنند و دل شوند عهد کردند که خبر با موسی و هرون بگویند که عهد بشکستند و هر یک قوم خود را خبر دادند مگر دو تن
انگاه عوج بن عنق آمد بر لشکر موسی نگریست و بطول و عرض آن لشکر پاره سنگی از کوه ببرید و بر سر گرفت تا بر لشکر
موسی زند خدای تعالی مرغی را بفرستاد با پاره‌ای الماس بمنقار گرفته تا بران سنگ زد و بر گرد و سفت تا پاره‌ای آن کوه در گردن او
افتاد مانند طوقی خواست تا از گردن بر آرد نتوانست آخر گشت حق تعالی وحی کرد که ای موسی برو با دشمن را موسی پیاده از آنجا
چنان بی عصا برآورد و بالای آن ده گز بود و بالای موسی هم ده گز بود و ده گز بر جست بر هوا و عصا بر کعب او زد و او از آن زخم بیفتاد و آن
سنگ در گردن بر نتوانست خواست بنی اسرائیل بشتافتند و تیغ در نهادند و بهار نمودند او را بکشتند و سرش ببریدند و استخوانهای
او چند سال پل رود نیل کردند حق سبحانه و تعالی میگوید که ما میثاق بستیم با ایشان و دوازده نقیب فرستادیم یعنی نقیب کردیم
و بدید کردیم و ایشان را بتجسس جباران فرستادیم و گفتیم که مترسید که ما با شماییم ناصر و یار شما باشیم اگر شما نماز بپای دارید و زکوة
بدهید بر حسب آنکه بر شما فریضه کرده‌اند و برسولان و پیغمبران من ایمان آرید و ایشان را تصدیق کنید و تعظیم و توقیر ایشان بجای آورید و
خدای را قرض نیکو دهید یعنی بطیب نفس و منت ننهید و ریا نکنید آنکس که صدقه میدهید و آن از حلال باشد من گناه شما را با
پوشم و بیامرزم بفضل و رحمت خویش شما را به بهشت برم که در زیر درختان آن جویهای آب روان بود هر که پس از این کافر
شود که با او گفته است و عهدها نو کرده او راه راست گم کرده باشد فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم
قاسیة یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذکروا به ولا تزال تطلع علی خائنة منهم
الا قلیلا منهم فاعف عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین حق تعالی درین آیه رسول خود را تسلیه داده و گفت
جهودان عهد و پیمان تو بشکستند در عهد موسی همچنین کرده‌اند فبما نقضهم بسبب شکستن عهد و پیمان ایشان بودند مجرمی که ما ایشان را
لعنت کردیم و از درگاه خود دور کردیم و ایشان را مسخ کردانیدیم و دلهای ایشان بر سبیل عقوبت سخت گردانیدیم
وجه که الطاف که خدای آن را لازم شود با ایشان نکردیم انگه گفت کلمتها و سخنها از موضعش میگردانند بانکه تاویل او بد میکنند
بر وجه رای تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان میکنند و فراموش کردند و رها کردند بهره نصیب خود از آنچه ایشان را بدان
تذکیر کرده بودند از ایمان برسول و نعت و صفت او و آن در توریة بکرده‌اند و بجای آن چیزهای دیگر گفتند و نوشتند و تو پیوسته مطلع
شوی بر خیانتی از ایشان مگر اندکی از ایشان درگذر که خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را و از جمله نیکوکاری عفو است بعضی
عقوبت گفته‌اند که این آیه منسوخ است بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و بعضی گفته‌اند که تخصیص قومی خیانة فانبذ الیهم علی سواء و در ذو بود که عفو شد
بر وشیده تو به یا بقبول جزیه برای آنکه چون قبول جزیه کرده باشند کسی را بر ایشان راهی نبود ومن الذین قالوا انا نصاری
اخذنا میثاقهم فنسوا حظا مما ذکروا به فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة
وسوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان کرد گفت یاد کن ترسایان را
تا آنها نیز که دعوی ترسایی میکنند و میگویند که ما ترسایانیم و در دین ترسایی درست نیستند بگفت ترسایان چنانکه منافقان
گفتند که ما مومنیم و نبوده‌اند الا بزبان عهد و پیمان بستیم از ایشان چنانکه از جهودان ستده بودیم ایشان نیز معامله کردند که جهودان
کردند از نقض عهد و نسیان و ترک حظ و بهره خود از خبر ایمان محمد که ایشان را تذکیر کرده بودند لاجرم میان ایشان عداوت
و دشمنی برانگیختیم و در ایشان بستیم و در انداختیم که تا روز قیامت میان ایشان دشمنی باشد از ملکانیان و نسطوریان و یعقوبیان
و گفته‌اند این دشمنی میان جهودان و ترسایان است سبب اضافه این بخدای از جهت خذلان یا از جهت آنکه امر کرده است

بعداوت ایشان که ایشان اهل الملة معاودت ایشان هم خلفای جهت یاری خداوند که نصب کرده است بر بطلان مذهب
و مقالات ایشان الله بر سبیل تهدید و وعید فرموده که زود بود که خدای تعالی خبر دهد ایشانرا بآنچه ایشان میکنند یعنی جزا دهد
کسی را برحسب آنچه کرده باشند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ
مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ
اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ الله
خطاب کرد با جهودان و ترسایان رسول تصحیح نبوت پیغمبر ما کرده و گفت ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان رسول ما بشما آمد تا بیان
کند شما را بسیاری از آن کلمها که شما پنهان میداشتید از توریة و انجیل چون رجم زانی که ایشان بگردانیده بودند برای مراعات جاه
رؤسا و اکابر ایشان و این بیان خدای رسول را بر وجه معجز فرمود برای آنکه ایشان احکام از رجم و غیر آن تخفیف کرده بودند و کس
بران مطلع نبود جز ایشان خدای تعالی اطلاع داد رسول را از آنچه ایشان کرده بودند تا علمی باشد بران از اعلام معجزه و دلیل
صدق و صحت نبوت او و این رسول را که فرستادیم یعنی محمد بسیاری از نشانها که کتابهای خود بگردانیده اید و تاویل خطا کرده اید
آنرا بیان و آشکارا میکند و از بسیاری عفو میکند یعنی میدانند و نمیگوید و این بحسب مصلحت باشد بامر خدای چه دانسته بود
که در اظهار آن ایشانرا لطفی نخواهد بود و پوشیده داشت برای این وجه بانکه گفت بشما آمد از خدای نوری یعنی رسول و کتاب
هویدا و روشن کننده یعنی قرآن آنرا هدایت کند و راه نماید یعنی بیان و لطف آنرا که متابعت رضای او کنند براههای سلامت و گفته اند که سلام خدا
یعنی براهها ایشانرا از خود و راه و سرای سلامت و سلام که بهشت است و ایشانرا از ظلمت کفر بیرون آرد و بنور ایمان بدعوت ترغیب و ترهیب
بفرمان الطاف خود و راه نماید ایشانرا براهی راست و آن راهی سلامت است که در وی هیچ اعوجاجی و کجی نیست یعنی بیان ادله و از جمله
و دیگر الطاف لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ
الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الله ذکر ترسایان آورد بر کفر ایشان گواهی داد و گفت بدرستی که کافر شدند آنکسانی که گفتند و اعتقاد کردند که خدای مسیح است
یعنی عیسی بن مریم الله بر سبیل کلابه و حجت انگیختن بر ایشان گفت ای محمد ایشانرا بگوی که کیست که مالک باشد و قادر باشد که دفع کند از خدای چیزی
که گه یعنی از خدای خواهد عیسی را و مادرش را و هر که در زمین است هلاک کرداند کیست که مانع باشد و دفع کند یعنی اگر عیسی خدا بودی بایستی که
خود را بازتوانستی داشت چون معلومست که او ازین عاجز است و درین باب میان شما و او فرقی نیست بباید دانست که او استحقاق الهیت
عبادت ندارد الله گفت خدا راست ملک آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنست و عیسی از آنجمله است و عیسی اضافت با این جمله از روی
قیاس چه باشد و او راست آنکه خدای که می آفریند آنچه خواهد چنانکه خواهد برای آن گفت که ایشانرا شبهه است که من عیسی را بی پدر آفریدم
من آنچه خواهم بیافرینم بحسب مصلحت و من که خدایم بر همه چیزی قادرم و اگرچه بر همه چیزی قادر بود هیچ نوع از انواع مقدورات بوی متعذر نبود وَقَالَتِ
الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ
وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ الله گفت از محال و آرزو و تمنای جهل
هر دو گروه را نقل میکند و آنچه ایشان گفتند با رسول حکایت کرد و گفت جهودان و ترسایان گفتند که ما پسران خدائیم و دوستان اوئیم
سبب نزول این آیه آن بود که رسول خدای ایشانرا بعقاب بترسانید ایشان گفتند ای محمد چه میترسانی ما را که اگر ما بسیار گناه کنیم خدای ما را
عقوبت نکند که ما پسران و دوستان اوئیم سدی گفت ایشان دعوی کردند که خدای وحی کرد بیعقوب ان ابنک بکری من الولد فرزندان تو

اولین

اولین فرزندان منند من ایشانرا پیش از چهل روز در دوزخ نکنم چنانکه آتش گناه ایشانرا بسوزد و ایشان پاک شوند الله گفتند که پسران
آینه در حضیه کرد او از فرزندان یعقوب عنان آتش را بیرون آرند و ذلک قوله لن تمسنا النار الا ایاما معدودات حسن بصری گفت که این
سبیل مبالغه گفتند یعنی ما بخدای نزدیکیم چنانکه فرزند به پدر و خدا بما مهربانست چون پدر بفرزندان اما چون ترسایان اعتقاد کرده بودند که
عیسی پسر خدایست و عیسی از خود ایشان است خویش را گفتند که چون پدر عیسی بود بمثابت آن بود که پدر ما باشد حق تعالی گفت بگو ایشانرا
که نه چنین است که شما میگوئید بلکه شما آدمیانید از آنگه آفریده است باشد همان معامله کند که با ایشان کرد اگر ایمان و طاعت کنید ثواب دهد
و اگر کافر شوید و معصیت آرید جزا دهد که او خداوندیست که آنرا که خواهد بیامرزد بفضل و آنرا که خواهد عذاب کند و ملک آسمان و زمین و آنچه
در میان هر دو است خدا راست و حکم و تصرف آن بامر اوست همه بندگان و پرستاران او هیند در قبضه قدرت او باشند و بازگشت همه
ایشان او بود آنجا و این هم از روی معنی و فحوی جواب آنانست که آن دعوی محال کردند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ
وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این هم خطابست با ایشان میگوید ای جهودان و ترسایان بشما آمد پیغمبر ما بر فترتی و انقطاعی
از پیغمبران و فترت روزگاری بود که در میان دو پیغمبر بود و این مفتور است پنداری که روزگار بی آمدن پیغمبران ضعیف است و آن قوت
که در عهد پیغمبران داشتی و فترت میان عیسی و پیغمبر ما ششصد سال بود قتاده گفت پانصد سال و چهار صد و شصت و سال
الله بازنمود که چرا فرستاد و گفت از برای آنکه تا کسی را حجت نباشد و نگویند که با ما هیچ بشارت دهنده و بیم کننده نیامد که ما را بشارت دادی
بترسانیدی آمد بشارت دهنده و ترساننده که محمد است و بشارت دهنده بثواب و ترساننده از عقاب خدای بر همه چیزی قادر
و تواناست قوله تعالی وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ
جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ حق تعالی درین حکایت کرد از آنچه موسی قوم خویش را گفت
تذکیر نعمت خدای بر ایشان گفت یاد کن چون موسی قوم خود را گفت ای قوم یاد کنید نعمت خدای را بر شما و از جملات آنست که در میان
شما پیغمبرانی کرد که شما را خبر میدهند از آسمان علم غیب مراد پیغمبرانی بود که در عهد موسی بر دست موسی بودند و گفته اند کسانی اند که پیش از موسی
فرستاده بود و نیز از نعمتهای او آنست که شما را پادشاهان کرد ابو سعید خدری گفت از رسول که گفت هر که او را از بنی اسرائیل جودی
و خدمتکاری و اسبی بود او را پادشاه خواندندی ابو الدرداء از رسول روایت کرد که او گفت من اصبح معافا فی بدنه امنا فی سربه و عنده قوت
یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها الله گفت فرزند آدم ترا از قوت چنان بس باشد که سد جوعت کند و عورت بپوشد و اگر خانه
باشد که با او شوی آن کاری باشد و اگر اسبی باشد که بر نشینی آن خیری باشد الله گفت پاره نان و سبوی آب و ازاری عورت
پوش مسلم است و آنچه بالای آنست حساب باشد سدی گفت که شما را آزادان کرد که مالک خود باشید و شما را ملکی بود پیش از آنکه در دست
قبطیان اسیر بودید و بنده و خادم ایشان من شما را از دست ایشان برهانیدم و داد و شما را آنچه کسی را نداد از عالمیان چون شکافتن دریا و من
سلوی و ابر سایه افکن و سنگ آب دهنده و غیر آن يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ
وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا
حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ الله حکایت کرد که موسی چه گفت و چه نصیحت کرد و چه فرمود ایشانرا
و ایشان چه نافرمانی کردند گفت ای قوم درین زمین پاکیزه شوید که خدای تعالی نوشته است شما را گفته که این زمین طور است و
آنچه پیرامن آنست ضحاک گفت ایلیاست که بیت المقدس است و گفته اند که اریحاست که خدای در لوح محفوظ نوشته است

که آن مسکن ایشان خواهد بود اگر گویند این چگونه خواهد بود و خدای تعالی میگوید انها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض جواب
است که نوشته بود از برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال آن میان بستند کرد جواب دیگر آنست که آنانکه بر ایشان حرام
بود و کردند آنانکه ایشان نوشته اند از پس موسی چو ماه با یوشع بن نون بدان آنجا شدند انکه فرموده باز پس گرد یعنی رجوع مکنید از طاعت خدای
تعالی با معاصی او و تا غیر مکنید از دخول این شهر که شمارا فرموده اند که انکه زیان کنید ایشان موسی را جواب دادند و گفتند ای موسی در آن شهر
در بین که قوم جبارانند و آنچنان بود که از انجماعت کز اجاسوسی موسی رفته بودند و آن دیده باز آمدند موسی را خبر دادند موسی گفت زنهار این خبر
پنهان دارید تا دل شکسته نشوند عهد کردند که گویند انکه عهد شکسته شد و قوم خود را خبر دادند و تهدید کردند مگر دو کس یوشع بن نون که وصی
موسی و کالب بن یوحنا داماد موسی بر خواهرش مریم بنت عمران ایشان چون بر این حال واقف یافتند گفتند ای موسی ممکن نیست که ما
درین شهر شویم مادام که تا ایشان در آنجا باشند ما در پیش ایشان هیچ نباشیم و ما قوت ایشان نداریم و گریستن گرفتند و گفتند کاشکی
ما در مصر هلاک میشدیم یا در بیابان یا ما درین شهر نبایستی بودن که ایشان ما را بکشند و زن و فرزند ما را برده کنند و مال ما غنیمت کنند
انکه گفتند ما ریسمی اختیار کنیم تا در پیش ما بایستند و ما را بمصر برد که ما را روی نیست درین شهر شدن و ما در انجا نشویم تا این جباران
از انجا بیرون نشوند که اگر ایشان از انجا بیرون نشوند ما در انجا نتوانیم شدن قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا
ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا يَا
مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ گفتند
دو مرد یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوحنا از انکسانی که از خدای می ترسیدند و خدای نعمت کرده بود بدیشان به توفیق طاعت
و ثبات دل از خوف جباران گفتند که بدین قوم در شوید از در شهرستان چون در شدید باشید شما غالب شده باشید و توکل
بر خدا کنید اگر ایمان دارید قوم موسی جواب دادند گفتند هرگز ما در انجا نشویم مادامی که آن جباران در انجا باشند تو و خدای تو
بروید و کارزار کنید که ما انجا نشسته ایم در خبر می آید که عام الحدیبیه چون مشرکان رسول خدای را منع کردند از خانه خدای خواست که
اصحاب خود را امتحان کند گفت من میروم و این هدی خود میبرم تا بنزدیک خانه خدای بکشم مقداد اسود گفت بخدا که ما ترا آن نگوییم
که بنی اسرائیل موسی را گفتند فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون ولکن قتال کنیم از چهار جانب و اگر روی در دریا شوی با تو
و اگر بآسمان شوی ما نیز بیاییم و اگر بکارزار رفت شوی ما نیز با تو بیاییم صحابه چون بشنیدند همه این گفتند رسول خدای شاد شد قَالَ إِنِّي
رَبِّ لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ
سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ موسی چون این سخنان بشنید گفت بار خدایا من کسی ندارم نصف الجزو
بر کسی از ایشان الا بر خود و برادرم خدایا میان ما و این کافران فاسقان جدایی انداز و این آیه دلیل میکند که آنانی که این گفتند کافران بودند
از انکه نسبت قتال و ذهاب با خدای کردند و این کلام مورد استهزا و تهکم است و این مورد کفر بود در حال خدای وحی فرستاد
بموسی که اگر خواهی ایشان را هلاک کنم و قومی دیگر بیارم به بدل ایشان که از ایشان بهتر و قوی تر که ایشان جز عصیان و کفران نمی آرند آیات مرا تصدیق
نمیکنند گفت بار خدایا جماعتی نادان بشهرها انداز این حال بنگر گویند موسی قوم را در بیابان برد و ایشان را وعده داد که شمارا بشهری میبرم
چون بر ان ظفر نیافت قوم خود را هلاک کرد و تو خداوند حلیمی و کریمی بعقوبت ما آمرزنده و بخشاینده خدایا ایشان را پایمرد و لک
لکن خدای تعالی گفت دعای تو مستجاب کردم و ایشان را عفو کردم ولیکن نام فسق از ایشان برنگیرم و حرام کردم بر ایشان که چهل
در ربع شهری نشوند جز که بیابان میروند بجای هر روزی که ایشان توقف کرده اند و تخلف از فرمان من یک سال تا همه درین بیابان

بیرون شوند چنانکه ایشان در تیه در بیابان بمانند و ایشانرا تمکین نکنیم از انکه در زمین یک شوند و تو ای موسی اندوهگین مباش بر قوم فاسقان ایشان
چهل سال پرستش فرسنگ ماندند بامداد برخواستندی و بار بر نهادندی و بجدی تمام برفتندی و نماز شام هم آنجا باز فرود آمدندی
که بامداد بر نهاده بودندی و درمیان ایشان ششصد هزار مرد مقاتل بودند و آن نقیب که ایشان فشای سر و نقض عهد کردند در تیه
بمردند و هر مرد که در تیه شد و بالای بیست سال بود همه بمردند جز یوشع بن نون و کالب بن یوحنا و آنانکه گفته بودند انا لن ندخلها ابدا ما دامو
فیها گویی با نیمه چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند ما درین بیابان بمیریم از گرما که خیمه و خرگاه و سایه بان نداریم و نیز میگویی که چهل سال
اینجا میباید بود خدای تعالی ابری فرستاد بمقدار لشکرگاه ایشان که ایشان برفتندی با ایشان برفتی و اگر فرود آمدندی
ابری بود سفید بی باران خنک گفتند شبهای تاریک روشنایی از کجا آریم خدای تعالی عمودی از نور فرستاد تا چندانکه لشکرگاه
ایشان بود نوری بگسترد چون روز پیدا شدی برفتی چون شب در آمدی ظاهر شدی گفتند طعام از کجا آریم خدای تعالی از بهر ایشان
من و سلوی بباراند یعنی ترانگبین مقدار حاجت بگرفتندی هر یکی را صاعی رسیدی روزی چند بر آمد گفتند پاره گوشت بایدمان
خدای تعالی سلوی فرستاد و آن مرغی بود بر شبه سمانه گفتند آب را چگونه کنیم خدای تعالی سنگی فرستاد از آسمان گفت ای موسی
هرگاه که ایشان را آب باید عصا بر این سنگ زن آن دوازده چشمه پدید آید برای هر سبطی چشمه تا ایشان را با یکدیگر منازعت نبود
گفتند جامهای ما شوخگین شود چگونه کنیم بادی فرستاد که هر گرد بر جامهای ایشان نشستی سفید شدی گفتند جامه ما را بدل از کجا آریم
گفت نگهدارم تا کهنه و دریده نشود گفتند کودکان که بزرگ شوند جامهای ایشان کوتاه شود گفت من جامهای ایشان را
ایشان می افزایم چون چهل سال بر آمد موسی برفت و آن بقیه بنی اسرائیل که مانده بود بحرب جباران برد و خدای تعالی او را
اریحا داد و یوشع بر مقدمه آن بود و یوشع شهر بگشاد و موسی و بنی اسرائیل در شهر رفتند و مدتی آنجا مقام کردند انکه خدای تعالی قبض
روح او کرد و این قول درست ترین اقوال است برای آنکه اجماع اهل نقلست که عوج بن عنق را موسی کشت و بعضی گفته اند
که اریحا بدست یوشع گشاده شد پس از مرگ موسی و هرون و ایشان هر دو در تیه وفات یافتند و هرون از پیش
وفات یافت و سبب آن بود که خدای تعالی وحی کرد بموسی که قبض روح هرون خواهم کرد او را برگیر و بفلان جای بر کوه
موسی هرون را گفت ای برادر برخیز تا بفلان کوه رویم بفرموده خدا شد با آنجا رفتند بر آن کوه درختی بود که مانند آن کس ندیده
بود و خانه در زیر آن درخت و سریری در آن نهاده و بر آن سریر بسترها افکنده با بوی خوش و نسیم با راحت هرون را خوش آمد
گفت که مرا باید که ساعتی آنجا بخسبم گفت روا باشد گفت ترسم که خداوند خانه بیاید و خشم گیرد موسی گفت انده
مدار که من جواب او گویم هرون گفت پس تو نیز بخفت موسی گفت روا باشد برفتند و هر دو بر سریر بخفتند چون
در خواب شدند ملک الموت آمد از بهر قبض روح هرون از رنج نزع از خواب در آمد و موسی را پدید کرده و وداع کرد
جان او فرشتگان جامه آن سریر همچنان برداشتند بآسمان بردند و آن درخت ناپدید شد موسی با میان بنی اسرائیل
آمد ایشان گفتند هرون را چه کردی گفت خدا قبض روح او کرد گفتند هرون را بردی و بکشتی برای آنکه ما هرون را دوستر
داریم موسی گفت هرون برادر من بود از مادر و پدر کی روا دارم که برادر را بکشم او را باور نداشتند و میرنجیدند
موسی دو رکعت نماز کرد و گفت بار خدایا برائت ساحت من کن خدای تعالی فرمود تا آن سریر پیدا شد در میان بنی اسرائیل
نهادند و ندا کردند که این هرونست مات حتف انفه و لم تقتله موسی گفت هرون بمرگ خود مرده است موسی او را
نکشته است فذلک قوله تعالی لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا و سبب مرگ موسی چنان بود که ابو هریره

گفت از رسول پرسیدیم که مرگ موسی چون بود گفت چون ملک الموت آمد و او را گفت اجب ربک و مرگ او کاره بود
خدای تعالی وحی کرد بموسی که دست بر پشت گاوی نه چندانکه در زیر دست تو آید از موی او ترا عمر دادم هر مویی سالی بود و لکن عاقبت
مرگ باشد گفت این همه عمر بار خدایا نخواهم قبض روح من کن از عبد الله عباس روایت است که گویند موسی و وصی او یوشع که جای
میرفتند در بیابان وادی تخت و سیاه بر آمد یوشع بترسید پنداشت قیامتست و از خوف دست در موسی آویخت فرشتگان
موسی را از میان پیرهن بیرون بردند و پیرهن او در دست یوشع ماند با میان قوم آمد و پیراهن در دست گرفته گفتند موسی را چه کردی
گفت او را از میان پیرهن بیرون بردند و من دیگر او را ندیدم گفتند که پیغمبر خدا را بکشتی و باز آمدی خواستند تا او را بکشند گفت
سه روزم مهلت دهید اگر خدای برائت ساحت من کند و الا من در دست شما ام بدین قرار دادند و موکل بر او کردند تا او خدای را
دعا کرد و تضرع و خواری نمود در اظهار برائت ساحت او و خدای تعالی در خواب بانبوه ایشان نزد آنجا او را نمودند میدانستند که
موسی بمرگ خود مرده است ساحت او از این بری است که موسی بمرگ خود مرده و او را رها کردند و دانستند که او بیگناه است از
دیگر آنست که موسی میگذشت جمعی فرشتگان را دید که گوری میکندند بنظاره ایشان ایستاد و او را سخت نیکو آمد از آن گور
گور نیست رحمتی دید و منزلتی و سبزی و نزهتی که از آن نیکوتر نباشد گفت ای فرشتگان خدای این گور برای که میکنید گفتند برای
بنده گرامی بر خدای موسی گفت همانا آن بنده بس گرامیست که من گوری هرگز چنین با راحت و نزهت ندیدم فرشتگان
گفتند یا صفی الله خواهی که این گور ترا باشد گفت خواهم گفتند فرو شو آنگاه بخسب و روی برحمت خدا کن و روی آسمان بر آر فرو رفت
و بخفت و روی بقبله آورد و دمی بر آورد و جان بداد جان او فرشتگان که بردند راست کردند در تواریخ آورده اند که عمر موسی
صد و بیست سال بود و بیست سال در ملک افریدون بود و صد سال در ملک منوچهر بود چون بیست و چهل سال بر آمد خدای او را
بجوار رحمت خود برد و یوشع را پیغمبری داد و به بنی اسرائیل فرستاد و بجهاد جباران یا مرد و روی بشهرها نهادند تا بوقت
با ایشان بود و شهر را حصار کردند مدت شش ماه و هفت روز بودند تا لشکر تعبیه کردند و بجا بوق و سرنا را که چکیدند
آواز و نعره بلند کردند دیوار شهر بیفتاد و در شهر شدند و قتال کردند و ایشان را منهزم کردند و در خبری آمده که چند مرد از بنی اسرائیل
مراجع شدند تا مرا زنی با وجد اکردند چند ساعت از روز نمانده بود از عظمت خلق ایشان و این روز آدینه بود نماز شام
نزدیک رسیده بود یوشع نگاه کرد بعضی از ایشان مانده بودند اندیشه کرد که اگر شب در آید کشتن ایشان فوت شود خدای
تعالی را دعا کرد و گفت اللهم اردد الشمس علی چون آفتاب باز آمد و گفت یا شمس انک فی طاعة الله و انا فی طاعة الله توقف کن
تا من مر این دشمنان خدای برآرم آفتاب بایستاد و هیچ سیر نکرد تا یک ساعت برفت و بنی اسرائیل و یوشع آمدند تعبیه
کفار را کشتند آنگاه آفتاب فرو شد و اتفاقست که آفتاب برای کسی باز نیامد جز برای سلیمان وصی داود و برای یوشع
وصی موسی و برای امیر المؤمنین علی وصی محمد سید المرسلین و اهل اخبار و احادیث از هر طوایف متفقند و در اخبار ابو اسحق
ابراهیم العجلی آمده است که باسناد و روایت از عبد الله عباس بچند طرق آورده اند که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود
و یوشع بن نون وصی موسی و لعلی بن ابی طالب وصی محمد صلی الله علیه و آله و از برای امیر المؤمنین آفتاب چند بار باز آمد اما آنچه مشهور
است دو بار است یکبار در حیات رسول و یکبار پس از وفات او و جمعی بسیار از صحابه چون جابر عبد الله انصاری و ابو ذر غفاری
و عبد الله عباس روایت کرده اند که یک روز رسول امیر المؤمنین را بمهمی فرستاده بود رسول نماز دیگر کرده بود چون
باز آمد و با رسول میگفت پیغمبر را وحی رسید بر امیر المؤمنین تکیه کرد و سر بر ران او نهاد و مدتی در آن شد و آفتاب بغروب نزدیک

شد

شد امیر المؤمنین نماز نشسته باشارت بکرد و آفتاب فرو شد چون رسول از غشی وحی بر آمد روی علی متغیر دید گفت یا حبیبی
ای علی گفت خیر یا رسول الله نماز دیگر نکرده بودم چون ترا وحی آمد و سرت بر کنار من بود نخواستم که سر شما بر زمین نهم باشارت
نماز کردم و دل من خوش نیست رسول گفت دلتنگ مباش من دعا کنم تا خدای آفتاب باز آرد تا تو بشرایط و ارکان نماز گزاری
آنگاه دست برداشت و گفت بار خدایا تو دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت رسول تو اللهم رد علیه الشمس حتی یصلی
خدایا آفتاب را باز گردان تا علی بوقت نماز بشرایط بگزارد رسول این دعا تمام نکرده بود که آفتاب باز آمد و ...
که باز آمد و او را آواز بود چنانکه آواز دست ... که از هیبت آن گشته و از روشنایی دیدیم که بر دیوار افتاد تا امیر المؤمنین علی نماز
بگزارد و چون سلام باز داد آفتاب فرو شد و آن جماعت که حاضر بودند گفتند که چنانست که ...
رسول آنچه مشهور است آنست که از جویریه بنت مسهر روایت کرده اند که گفت با امیر المؤمنین بودیم وقت نماز دیگر در آمد ما گفت
شما نماز کنید زمین زمینی است که خدای قومی را عذاب کرده است و پیغمبر و وصی نشاید که اینجا نماز کند جویریه گفت
که من اندیشه کردم که این چنین باشد گفتم نماز خود در گردن او کنم و نماز نکنم تا آنگاه او نماز کند و میرفتیم تا که آفتاب فرو شد
و من متعجب و متحیر میرفتم تا او فرود آمد و وضوی نماز کرد و دست برداشت و دعا کرد و او تمام نکرده بود و دعا که آفتاب بوقت
آنکه نماز دیگر باشد باز آمد و مرا گفت جای آمد نماز کنیم با او نماز کردم چون نماز تمام شد آفتاب فرو شد آنگاه روی بمن کرد و
گفت لعن الشیطان یک یا جویریه دیدی تا تو باز نیکو یک گفتم آری یا امیر المؤمنین گفت خدایرا نامی بزرگ بخواندم تا آفتاب باز
آورد تا نماز کردم بوقت گفت من گفتم اشهد انک وصی محمد حقا آنگه مرا گفت آنجا که ما بودیم از زمین بابل بود که مسرع
آنجا نیست باز آنجا نقل کرده اند از زمین بابل و نیز از نماز بیس موت و آن جماعت اند که خدای تعالی گفت وکان فی المدینة
تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون در پیش شرح خبر ولیست از خیرها هم و ربیع کرد و آنجا جماعتی هستند از جمله زنان
پنج زن از زنان پیغمبران شدند زن نوح و زن لوط و زن موسی بن عمران که بر وصی او یوشع خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصی عیسی خروج
کرد و زن ایوب که قوم ایوب عمل کرد و بر زن دیگر از ایشان رحم کردند و او باحق در حدیثی زنان که گفتند و بعضی شعرا در معنی
رسول و پس از و شعرا گفته اند جابر بن عبد الله گفت که رسول با جماعتی از صحابه ایستاده بود و علی از پیش او رسول روی بقوم
کرد و گفت معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب والوصی الاکبر والابلج الازهر قاتل المارقین و هو کنز الله من ...
الا انه لانبی بعدی یحبه الله و رسوله لا یقبل الله التوبة من تایب الا بحبه آنگه گفت ای حسان برخیز و در این باب چیزی بگوی حسان برخاست
و گفت شعر لا یقبل التوبة من تایب ٭ الا بحب علی بن ابی طالب ٭ اخو رسول الله بل صهره ٭ والصهر لا یعدل بالصاحب
یا قوم من مثل علی و قد ردت ٭ والشمس من المغرب ٭ مردم بیغوله استند و جامه خود را در جامه امیر المؤمنین علی مالیدند و قد عمر
بن العدی نیز بیان امیر المؤمنین گفته که زمین بابل بود و حاضر شد چون بدعای خدای تعالی آفتاب باز آورد و او گفت شعر ردت علیه
لنا الشمس التی غربت ٭ حتی قضینا صلوة العصر فی مهل ٭ لا انسی حین به عرما ٭ فقد سیعد طوعا قبلتها هنا عجل ٭ فتلک آیته
فینا و حجته ٭ فهل له فی جمیع الناس من مثل ٭ حسبی ابی الحسن مولی و ارجو ٭ و منی و ان رسل الله فی الازل ٭ یونس بن عبد الله گفت جای
بحج رفتم در بعضی منازل کنیزکی سیاه دیدم حبشی نابینا دستها بر داشته بود و میگفت یا راد الشمس علی علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
رد علی بصرها ای خدای که آفتاب برای علی باز گردانیدی چشمهای من باز ده من نزدیک او شدم گفتم ای کنیزک علی را دوست
داری گفت آری بحق فاطمه او دینار زر بکر فرستم و باو دادم و گفتم صرف کن در بعضی حوایج از من نپذیرفت گفت مرا با این

حاجت نخست من بحج رفتم چون باز آمدم بآن منزل آن کنیزک را دیدم چشمها درست شده حاجیان آب میدادند گفتم ای جاریه
دوستی امیرالمؤمنین با تو چه کرد گفت سه شب بر خود دعا میکردم و برضای حق گفته میدادم و چون شب چهارم بود باتفاق آوردند
مرا و گفت ای کنیزک علی را دوست میداری گفتم ای … گفت دست بر چشم باز نه من چنان کردم او دست
و گفت یا رب اگر راست میگوید علی را دوست میدارد از فضل خود چشمهای او باز ده و خدای تعالی دعای
او را اجابت کرد و چشم من از برکت دعای او که ترا میبینی گفت که من خضرم و از شیعیان علی ام و از جمله موکلان بر شیعه او
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ
قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ
جَزَاءُ الظَّالِمِينَ چون خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد و وصف ایشان بنقض عهد عقب آن ذکر فرزندان آدم کرد
که در حق برادر نقض عهد و جرم حسد پیش گرفت و او را بکشت اکنون رسول را فرمود تا بر قوم خواند خبر فرزندان آدم را این بر سبیل
او توبیخ بود … گفت که بر ایشان خوان خبر دو فرزند آدم یکی هابیل و دوم قابیل چون ایشان قربانی کردند از یکی پذیرفته شد
از دیگری نپذیرفتند آنکس که قربانش پذیرفته نشد از سر حسد برادر را گفت که ترا بکشم و گفت خدای تعالی قربانی از متقیان
بپذیرد و این چنان بود که آدم و حوا ایشان را هر شکمی دو فرزند آمدی یکی پسر و یکی دختر آن دختر که از بطنی بودی با پسر بطنی
دیگر دادی و اختلاف بطون جاری مجری اختلاف نسبت بود و ایشان را هر بطنی که بود همه توأم بود مگر شیث که تنها زاده شد
گفتند اولین فرزند که زاده قابیل بود و توأمش اقلیما خدای تعالی بر نسل آدم برکت کرد و آدم از دنیا بیرون نشد تا که فرزند
و فرزندزادگان او بچهل هزار رسیدند و هم شکم هابیل لیوذا نام داشت و این لیوذا از خواهر قابیل بجمال کمتر بود خدای تعالی
فرمود که خواهر قابیل را بهابیل ده و خواهر هابیل را بقابیل قابیل گفت من بدین راضی نباشم خواهر من نیکوتر است و خواهر او زشت تر
آدم گفت خدای چنین میفرماید و حکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم و این حکم خدا نکرده است و تو برای دل هابیل میگویی
گفت اگر ترا باور نیست هر یکی از شما قربانی کنید هر کس که قربانی او پذیرفته شود و آتش او را بسوزد مراد او حاصل شود
و اقلیما او را باشد معویة بن عمار از صادق روایت کرده که چون وی را این حدیث پرسیدند گفت خلاف اینست که اگر خواهر
با برادر دادن روا بودی در شرع ما نیز هم روا بودی لیکن چون دختر زاد عناق نام او کرد و او در زمین بغی کرد و او اولین کسی در دنیا
بغی کرد او بود خدای تعالی چیزی بر وی مسلط کردانید تا او را بکشت بر قابیل بزاد و از پس هابیل چون قابیل بالغ شد خدای
تعالی برای او زنی فرستاد جنی نام او جمانه در صورت انس فرمود که او را بقابیل داد و چون هابیل بالغ شد خدای تعالی برای
او حوری بفرستاد بصورت انسی نام او نزله … که او را بهابیل داد و چون قابیل او را دید گفت ای پدر از من برادر مهترم
و با این کرامت اولیتر گفت این بفرمان خدای کردم نه بهوای خویش گفت بلکه بهوای خود کردی و او را بمحبت من اختیار کردی
آدم گفت خلاف اینست که می پنداری اگر خواهی که بدانی که این بفضل خدای داده او را بر وجه بر هر یکی قربانی کنید قربان آنکس که قبول
کنند فضل او را بود و علامت قبول قربان در آن عهد آن بودی که آتشی چادری سفید از آسمان فرود آمدی و آنرا بخوردی و چون مقبول
بر جا بماندی و سباع و طیور و هوام بخوردندی پس برفتند تا قربان کنند قابیل صاحب زرع بود هابیل صاحب رمه دسته گندم جاورسه که
از آن بدتر نبود در دل گفت اگر قربان من قبول باشد و اگر نه من آن گندم … هابیل صاحب گوسفند بود از میان گوسفندان گوسفندی

بگرفت

بگرفت که از آن بهتر نبود اسمعیل بن نافع گوید که هابیل بره بود نیکو و بغایت او را دوست داشتی و اندر دوستی او با کس دیگر
جای نخورد و بیکبار که در کار رفتی چون بگله رفت تا گوسفند آورد بره پیش او برفت با خود گفت اگرچه من این را بغایت دوست
دارم و لیکن ضایع نخواهد بود او را بگرفت برضای خدای و چادر بقربانگاه و بنهاد حق تعالی از آنجا که صدق هابیل و نفاق
قابیل بشناخت قربان هابیل را قبول کرد و قربان قابیل را رد کرد و آتشی چادر درآمد و این بره را بسوخت و گندم قابیل را رها کرد
قابیل چون آن بدید حقد و حسد او زیاده شد در خبر آورده اند که خدای تعالی در بهشت آن بره را میپرورد تا فدای اسمعیل
کرد قوله و فدیناه بذبح عظیم آدم خواست که بحج خانه خدای رود هابیل را بر سید از قابیل خواست تا او را بکس سپارد
اهل آسمان عرضه کرد و بر اهل زمین و بر ساکنان کوهها او را نپذیرفتند و گفتند کار امانت کاری عظیم است و ما را قوت آن
نباشد بقبول او و قیام کردن آدم قابیل را بخواند و هابیل را بزینهار بقابیل سپرد او قابیل قبول کرد و بپذیرفت از وی و ذلک قوله
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان یعنی قابیل حین قبل الامانة
خان فیها چون آدم برفت قابیل برخاست و بنزد هابیل آمد او برکوه گوسفند میچرانید او را گفت من ترا بخواهم کشتن
گفت برای آنکه قربانی تو قبول کردند و قربان من قبول نکردند گفت مرا چه جرم گفت من بر این قصه آنکه مردمان گویند که تو بهتری
بهر حال ترا بخواهم کشت گفت مرا درین گناه نیست خدای قربان متقیان قبول کند و گفت تو که قابیلی اگر دست بکشتن من دراز
کنی من بکشتن تو دست دراز نکنم اگرچه من از تو قوی ترم و بر کشتن تو قادرتر که من از خدا میترسم که او پروردگار جهانیان است
مجاهد گفت تکلیف در آن روزگار روان و شرع آن بود که اگر کسی بخون کسی قصد کردی او را امتناع نکردی و دفع نکردی کار را
با خدای که داشتی آنگه گفت انی ارید من میخواهم که تو باز گردی از من بگناه من یعنی گناه کشتن من و گناه تو برای آنکه از تو
قربان قبول نکردند و این نفاق و مخالفت فرمان خدای بود و ترک رضا بحکم او و باز گشتن بعقاب گناه و تا باشی از اهل
دوزخ و آن جزای بیدادگران است فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ
فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ
أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ قابیل نزد او برفت و هر وقت که
آمد و فرصت نگه میداشت تا او را بکشد نمیدانست که چه می باید کرد در اخبار آمده است که ابلیس علیه اللعنة بیامد و مرغی
را بگرفت و در پیش او بر سرش سنگی نهاد و بسنگی دیگر سرش بکوفت قابیل چون آن بدید عزم کشتن هابیل کرد و هابیل هوای
او را طاعت داشت و فرمان بردار گشتن برادرش سنگی بزرگ برگرفت و بر سر هابیل زد و هابیل را بکشت و او اول کشته
بود و قابیل از جمله زیان کاران گشت که دین خود را زیان کرد از صادق روایت کرده اند که مقتل او بر زمین بصره بود آنجا که
مسجد آدینه بود و بعضی گفتند اندر دیک … بود و چون او را بکشت در صحرا بیفکند ندانست که چه می باید کرد و برادر
سباع زمین قصد او کردند او بتابیت آن سباع او را بخورد و قابیل بکار برادر در ماند و خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد
تا با یکدیگر جنگ کردند یکی از آن دیگر را بکشت انگه با منقار و چنگال آن زمین بر رفت و او را در آنجا نهاد و خاک بر سر او کرد چون
او از آن کلاغ آن بدید همچنان دفن کرد … تا باز نماید که کالبد برادر خود را چگونه باز پوشد قابیل چون چنان دید گفت وای
بر من عاجز بودم من که مانند این کلاغ باشم و این ندانم که او دانست تا کالبد برادر را باز پوشیدمی پس
گشت و از روز آمد از جمله پشیمانان و پشیمانی او نه بر قتل برادر بود چه اگر بر قتل برادر بودی توبه بودی پشیمانی …

بود که چرا او را در خاک نکردم و بهر فوت برادر بود و بهر آنکه [illegible] کناه و عبد الله عباس گفت چون قابیل هابیل را بکشت میوه‌های درختان
کور شد که بود و همه ترش گشت و آبها تلخ شد آدم چون آن بدید گفت چه حادثه افتاده است چون با زمین هند آمد هابیل را کشته بود
آدم او را مرثیه گفت بزبان سریانی و چون بمرد وصیت بشیث کرد که فرزندان را بیاموز تا بیاموزانند و منقطع نشود و
فرزندان او را بیاموخت و همچنین سلفاً عن خلف وصیت میکردند و می‌آموختند و یعرب بن قحطان رسید و او بزبان
سریانی و تازی سخن گفتی و آن مرثیه را نظم کرده و آن اینست شعر تغیرت البلاد و من علیها ۞ فوجه الارض مغبر قبیح ۞ تغیر کل ذی لون
طعم ۞ و قل بشاشة الوجه الملیح ۞ و قابیل اذاق هواک هابیل ۞ فواحزنا لقد فقد الملیح ۞ و مالی لا اجود بسکب دمع ۞ و هابیل تضمنه
الضریح ۞ و جاورنا شهد و لا عیش ۞ لها بلها و قابیلها تفنیح ۞ اری طول الحیوة علی غما ۞ فهل انا من حیوتی مستریح ۞ و جاورنا عدو
لیس یفنی ۞ عدو فالموت فنستریح ۞ و خواهرش در مرثیه هابیل گفت شعر علی الشکوی فقلبه بالرحیما ۞ بکت لیس العیش الذبیح
و امعنی البکاء علی ابو اکی ۞ اذا ما المرء غیب فی الضریح ۞ فیبکی النفس بک فی دموع عواها ۞ فلست مخلدا بعد الذبیح ۞ ابلیس لعنه الله
جواب داد و اینست شعر تنح عن البلاد و ساکنیها ۞ فلی فی الخلد ضاق بک الفسیح ۞ و کنت بها و زوجک
فی رفاه ۞ و قلبک من اذی الدنیا فریح ۞ فما زالت مکایدتی و مکری ۞ الی ان فاتک الخلد الربیح ۞ فلولا رحمة الجبار اضحی
بکفک من جنان الخلد ریح ۞ آدم بر مصیبت او صد سال در اشک بود و لب او بخنده نیامد چون سالها بعد وصی شیث [illegible] و آن
پس از آن بود که هابیل را کشته بود شیث را بزاد و تفسیر آن لغت ایشان هبة الله است و خدای تعالی او را علم ساعات شب
و روز معلوم کرد و عبادات که در آن وقت باید کرد و برو پنجاه صحیفه فرستاد و او را وصی آدم و ولی عهد او کرد و قابیل را
گفت اذهب طریدا برو رانده و ترسنده چنانکه از کسی او را ایمن نباشی او دست خواهر گرفت اقلیمیا و برفت و دور شد
ابلیس بر او پیدا شد و گفت آتش قربان برادرت از آن خورد که او آتش پرست بود و تو نیز آتش برافروز و آن را عبادت میکن تا معبود
تو باشد و معبود فرزندان تو آتش خانه بساخت و در و آتش برافروخت و آتش پرستیدن گرفت و او چنان بود از ترس
که هرگز بالا و بلند نشستی که قصد او داند و همواره تیر بر کمان نهاده بود تا روزی پسری نابینا را
پسری از آن او بینا با او بود نابینا تیر در کمان نهاد و چند [illegible] و قابیل را بکشت پس او را گفت باید چه کردی پدر را کشتی
طپانچه بر روی پسر زد و پسر را بکشت عبد الله عمر روایت کرد که فردا در قیامت عذاب دوزخ یک نیم بر قابیل و یک نیم
بر همه اهل دوزخ و هیچکس نباشد که کسی را ناحق بکشد الا که مثل آن عذاب بر قابیل نهند برای آنکه این بدعت او نهاد که
من سن سنة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شی رسول را پرسیدند از روز سه شنبه گفت روز
خونست گفتند چگونه بود گفت سه شنبه بود که حوا را حیض افتاد و هم سه شنبه بود که قابیل هابیل را بکشت و خدای تعالی
نهاد بسه چیز بعد از سه چیز بوی بعد از مرگ که اگر این نبودی هیچکس مرده را دفن نکردی و بشپش که در جو و گندم افتد که اگر این نبودی
بجای زر و سیم این نهادندی و برگ پس از پیری که مرد چون سخت پیر شود او را از خود ملال آید و همه جهان از وی و در آن وقت
مرگ او راحت بود من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد
فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا و لقد جاءتهم
رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون میگوید که از بهر آن بود
یعنی کشتن قابیل هابیل را که بر بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم که هر کس که او نفسی را بی نفس یعنی بی آنکه او نفسی کشته

بود بکشد یا کشتن او را بر سبیل قصاص بود یا او در زمین فساد کرده بود و بدان مستحق کشتن بود چنان باشد که همه مردمان را کشته
عکرمه از عبد الله عباس روایت کند که گفت مراد آنست که هر که او پیغمبری یا امامی را بکشد چنان باشد که همه مردمان را کشته از بهر آنکه قوام
خلقان به پیغمبران باشد یا امام مجاهد گفت برای آنکه جان مقتول جان اوست چون او را جان نباشد جهان را چه خواهد کرد از جانب او چنان
بود که همه جهان مرده اند و مناسب این قولست از جهة معنی قول رسول من مات فقد قامت قیامته هر که بمیرد قیامت او بر خاست
و قیامت آنگه بر خیزد که مردمان همه بمیرند زجاج گفت او بشابت آنکس است که همه جهان را کشته یعنی آنکه همه جهان خصم او باشند
همچنانکه مقتول خصومت او کنند همه جهان [illegible] چه طالب حقند و هر که نصرت کند پیغمبری یا امامی را تا او را بکشند
همچنان باشد که همه جهان را زنده کرده باشد برای آنکه مردمان جهان به پیغمبر و امام زنده باشند که الناس کلهم موتی الا العالمون و العاملون
ایشانند بعلوم [illegible] احکام حق گفته اند که زجر کنند قاتل را از قتل و تعظیم کنند قتل او در چشم او و تا کنند و در تحریم این عقاب آن تا او
منزجر شود و [illegible] دیگران [illegible] چنان شد که او را زنده کرده باشد [illegible] در احکام امیر المؤمنین آمده است که روزی
با جماعتی میگذشت مردی را [illegible] خون آلوده [illegible] مردم [illegible] کشته [illegible]
کشته دیدند [illegible] او را گرفتند [illegible] گفت من کشتم [illegible] امیر المؤمنین علی فرمود او را
کنند چون [illegible] قصاص کنند و بکشند سیافی چون قصد کرد مردی بیامد و گفت [illegible]
کن که این مرد را من کشتم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] چون این مرد اقرار آورد این کس را گفت چرا بر خود
اقرار دادی گفت از بهر آنکه انکار من نشنیدی با آن علامت که با من بود گفت این حال چگونه بود گفت من در سرای خود گوسفندی
کارد در دست و خون آلود [illegible] شنیدم که در پهلوی سرای من کشته [illegible] بیرون جستم کارد در دست [illegible]
[illegible] آن مرد را کشته دیدم [illegible] با کارد و خون آلود [illegible]
اگر انکار کردمی از من هیچکس قبول نکردی گفت راست میگوئی همچنین است و با صحاب نگریست گفت چه باید کردن [illegible]
باید کردن این دو مرد را بکشتن امیر المؤمنین گفت این فتوی راستی هست آنگه روی با امام حسن کرد و گفت درین حادثه چه باید کرد
گفت هر دو را باید کردن و دیه از بیت المال ادا کن گفت چرا گفت لقوله تعالی و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا اگر او مردی
کشت دیگری را از قتل باز خرید امیر المؤمنین شاد شد و بوسه بر چشم او داد و گفت [illegible]
آنگه گفت و لقد جاءتهم [illegible] رسولان آمدند بحجت ها و بینات [illegible] خدای تعالی [illegible]
هر که خدای تعالی کرده است بسیاری از مردمان در زمین اسراف کنند رسول خدا گفت [illegible]
بر او چنان باشد که [illegible] چنان باشد که آن نفس را زنده کرده است
و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا
او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم
فی الاخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم سدی
این آیه در حق قومی از اهل کتاب آمد که میان رسول و ایشان عهدی بود و آن عهد بشکستند و راه زدن کردند سعید جبیر گفت
در حق قومی [illegible]
کشته [illegible]

مرتد گشتند رسول خدا صلعم تا در مدینه آواز دادند که یا خیل الله ارکبوا اصحاب رسول سلاح برگرفتند و روی براه آوردند چنانکه یکی [illegible]
ایستاده ندید ایشان را [illegible] و ایشان را بگرفتند و پیش رسول آوردند رسول صلعم فرمود تا دست و پای ایشان ببریدند و چشمهاشان برکندند
و بحرّه رها کردند تا بمردند اهل علم خلاف کرده اند که این حکم برجاست یا منسوخ است پس از آن رسول صلعم خطبه کرد و الا آنکه در آنجا از مثله
نهی کرد و گفت لا تمثلوا ولو بالکلب العقور و محارب آن باشد که اظهار سلاح کند و راه بیمناک کند در سفر و حضر و بر و بحر و سهل و جبل حق
سبحانه و تعالی میفرماید که جزای آن کسانی که با اولیای خدای حرب کنند و با رسول خدای یعنی با دوستان خدا خاصه با رسول خدا و در زمین
سعی بفساد کنند بدانکه خون ناحق بریزند و مالهای مردمان ببرند جزای ایشان در خور استحقاق ایشان بود بحسب آنچه کنند اگر قتل کنند و مردم
کشته شده و مال نستدند ایشان را باید کشتن یا اولیای مقتول را بود که عفو کنند و بر دار کردن پس از آنکه آنچه برده بوده باز ستانند بعینها
اگر مال ستانند و مردم نکشته اند دست و پای ایشان را ببرند بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ ببرند اگر راه مخوف کرده اند و مردم نکشته
و مال نستانند ببرونش از نفی بیست یعنی که از شهر بیرون کنند در این قتل و صلب و قطع و نفی ایشان را رسوایی و نکالی است در دنیا ایشان
را هست در آخرت عذاب بزرگ و این آیه دلیل است بر بطلان قول آنکس که گفت حدود کفارت گناه باشد بر آنکه خدای تعالی [illegible]
برین کاران حد و [illegible] مختلف و عذاب آخرت [illegible] الا آنکه توبه کنند [illegible]
الا آنکسانی که توبه کنند از پیش آنکه شما بر ایشان قادر شوید که آنگه توبه قبول نبود و عقوبت از او نگیرد و بدانید که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست
شعبی روایت کرد از حارث بن بدر [illegible] امیرالمؤمنین که حارث بن بدر محاربه بود بیرون آمد و خون بریخت و مال ستد [illegible]
کرد و پنهان آمد [illegible] بنزدیک بعضی از اقربای امیرالمؤمنین رفت و گفت مرا شفاعت کنید [illegible] قبول نکرد بنزدیک حسن بن
سعد [illegible] قبول کرد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] گفت یا امیرالمؤمنین جزای آنکس که محاربه خدا و پیغمبر [illegible] است
گفت آنچه خدای گفته است و آیه [illegible] سعد گفت یا امیرالمؤمنین اگر توبه کند پیش از آنکه او را بگیرند گفت توبه او مقبول باشد گفت یا امیرالمؤمنین
اگر حارث بن بدر بود گفت حکم همانست گفت یا امیرالمؤمنین [illegible] توبه کرده است [illegible]
بنی گفت [illegible] تا بنویسند امان [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ
جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا
بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ای مؤمنان از خدای بترسید و از معاصی او اجتناب کنید [illegible]
[illegible] وسیلتی بخدای [illegible] جهاد کنید با دشمنان [illegible] تا باشد که شما فیروز شوید
امام محمد باقر گفت توسل کنید [illegible] اصبغ بن نباته روایت کرد از امیرالمؤمنین
که در بهشت دو لؤلؤ است [illegible] یکی سفید و یکی زرد [illegible] آنکه سفید است وسیله محمد و آل است
و آنکه زرد است وسیله ابراهیم و آل ابراهیم و رسول گفت که از برای من وسیله خواهید از خدا آن درجه ایست در بهشت که بجز از یک بنده
در نیابد و امید میدارم که آن یک بنده من باشم انس بن مالک از رسول روایت کرده است که [illegible] در میان بنده و خدای
عز و جل یعنی رحمت و ثواب [illegible] علی بن ابی طالب چون بنده با او توسل کند آن حجاب بر دارند میان بنده و خدای
گفت [illegible] وسیلتی باشد [illegible] علی بن الحسین زین العابدین
[illegible] گفتم یا رسول الله [illegible] گفت من حاکم و تو

کو [illegible] دعا کنی [illegible] گفتم [illegible] آمین گوئیم [illegible] دست برداشت و گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] سید انبیا [illegible] بحق [illegible] حاجت [illegible] استشفاع [illegible] برکت دعای من
[illegible] گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] امید میدارم که خدای تعالی مرا [illegible] علی بن الحسین زین العابدین
علی بن الحسین ابو هریره از رسول روایت کرد که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در او دمید [illegible]
[illegible] گفت بار خدایا پیش از من کسی آفریده بر صورت من گفت نه گفت
پنج صورت کیست گفت ایشان پنج کس اند از نسل تو که اگر ایشان نبودندی [illegible] آسمان و زمین و عرش و کرسی [illegible] بهشت
[illegible] فانا المحمود و هذا محمد و انا العالی و هذا علی و انا الفاطر و هذا فاطمة و انا ذو الاحسان و هذا الحسن و انا المحسن و هذا الحسین بعزت و جلال من
که هیچ بنده نباشد [illegible] ای آدم ایشان صفوت
خلق من [illegible] بنجات [illegible] ایشان را [illegible] چون ترا بمن حاجتی بود با ایشان [illegible] شفیع ساز [illegible] رسول گفت
ما سفینه نجاتیم هر که در رود بنجات یابد و هر که از او باز ماند هلاک گردد و هر که را حاجتی باشد باید که توسل کند بخدای بما ابو سعید خدری گفت
از رسول [illegible] شنیدم که چون از خدا وسیله خواهید [illegible] گفتیم یا رسول الله وسیله چه باشد گفت آن درجه منست در بهشت [illegible] هزار پایه است
هر پایه [illegible] یک پایه از جواهر است و یک پایه از زبرجد و یک پایه از یاقوت و یک پایه از زر [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] در میان درجات پیغمبران [illegible] در میان درجات ایشان چنان باشد
در میان ستارگان [illegible] هیچ پیغمبری و صدیقی نباشد الا گوید خنک آنرا که این درجه او است [illegible] از قبل خدای که این درجه محمد است
آنگه من در آیم [illegible] پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی بن ابی طالب در پیش من ایستاده و لوای حمد در دست گرفته و
بر وی نوشته که لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون [illegible] پیغمبران بگذریم گویند این دو فرشته مقربان اند که ما ایشان را نمی شناسیم چون
بفرشتگان [illegible] گویند این دو پیغمبر مرسل اند [illegible] و علی [illegible] هیچ پیغمبری و شهیدی
و صدیقی نباشد الا گوید طوبی لهذین [illegible] از قبل خدای چنانکه همه خلایق بشنوند [illegible]
علی طوبی لمن احبهما و ویل لمن ابغضهما [illegible] یا علی [illegible] روش سفید شود [illegible]
[illegible] رویشان سیاه شود [illegible] مضطرب شود [illegible]
دو فرشته [illegible] یکی رضوان خازن بهشت و یکی مالک خازن دوزخ رضوان گوید السلام علیک یا احمد گویم علیک السلام [illegible]
[illegible] منم رضوان خازن بهشت خدای تعالی کلیدهای بهشت بتو فرستاده
تا آنکس که خواهی به بهشت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
و سلام گوید من جواب [illegible] گوید من مالکم خازن دوزخ خدای
تعالی کلیدهای دوزخ پیش تو فرستاده [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
ایشان [illegible] علی کلیدها [illegible]
[illegible] گوید [illegible] علی [illegible]
و آن [illegible] است که شافعی

نظم کرده شعر علی حبه جنه قسیم النار والجنه وصی المصطفی حقا امام الانس والجنه و دیگری گفت شعر یا حسن یا حبک فعل من حبک الی الله
معدی جنه وکیف یخاف النار من کان مبغضا بان امیر المؤمنین قسیمها اگر حق تعالی ذکر کافران کرد و گفت اگر هرچه در زمین است از مال
ملک فردا در قیامت کافر را باشد و همچندان مثل مضاعف آن کنند مر ایشان فدیه کنند تا از عذاب برهند از ایشان قبول
نکنند و ایشان را عذاب از ایشان برنخیزد رسول گفت روز قیامت کافر را گویند اگر یک دنیا ترا بودی فدا میکردی تا از عذاب
نجات بودی تا گوید آری گویند از تو دون آن خواسته شد و کم از این اجابت نکردی انکه فرمود که ایشان را عذاب مولم و دردناک است
و ایشان خواهند و تمنا کنند و آرزو ایشان باشد که از آتش دوزخ بیرون آیند و هرگز نباشد که ایشان از آتش دوزخ بیرون آیند و ایشان
را عذاب مقیم و دایم باشد وجه دیگر آنست که ایشان خواهند که از دوزخ بیرون آیند از بهر آنکه خدای فرماید تا در های دوزخ در بهشت
گشاید ایشان در گشاده را بینند و قصد آن کنند و بشتابند چنانکه در سر کسی که افتد بیفتند که در بهشت خواهند شدن و هرگز نشوند
نعوذ بالله من النار والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم فمن
تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله يتوب عليه ان الله غفور رحيم الم تعلم ان الله له ملك السموات
والارض يعذب من يشاء ويغفر لمن يشاء والله على كل شيء قدير میفرماید که هر مردی و زنی که دزدی
کنند دست ایشان ببرید جزا بود ایشان را بدانچه کرده باشند و نکال عقوبتی باشد ایشان را از خدای و خدای عزیز است غالب
هرچه کند و فرماید کس او را مانع نباشد حکیمست هرچه کند و فرماید بحکمت و صواب کند بدانکه این آیه مجمل است و بیان او در سنت و حد
نصابی که قطع واجب بود و آنکه حجت لقوله القطع فی ربع دینار باید که از حرز بیرون برد تا قطع واجب باشد و این حرز بحسب عادت
هر چیزی را در خور و حرزی باشد و نزدیک اصحاب ما حرز آن بود که کس را قدرت نبود که در آنجا شود الا باذن و گفته اند که حرز آنست که
مقفل و مغلق شده و در قطع چهار انگشت باید بریدن از بن کف دست رها باید کردن و یک انگشت و آن سهمی باشد و بعضی فقها
گفته اند که از بند دست باید بریدن و نکال عقوبت است و بجای آن نکال خوانند که چون بیگمان ببینند و زجر ایشان بود و از آن
ناکل شوند ایشان و بر مثل آن اقدام نکنند آورده اند که در روایت هم مردی عربی میرفت در کنار نشسته بود و قرآن میخواند بدین آیه رسید
بر خواند جزاء بما کسبا نکالا من الله والله غفور رحیم حال در او گفت تو قرآن خطا میخوانی گفت تو قرآن دانی گفت نه ولیکن این کلام
خطاست که رحم اینجا لایق نیست مرد جامع باز کرد و بخواند والله عزیز حکیم اعرابی گفت تعالی شده بنا عزیز حکیم آنکه خدا فرمود که هر که
توبه کند پس از آنکه ظلم کرده باشد بر خود بدزدی و بصلاح باز آید و عمل صالح کند خدای تعالی از و بپذیرد یعنی پیش از آنکه او را بنزدیک امام
آورند و بر دزدی او گواهی دهند اگر توبه کند اختیار قطع از و ساقط شود و اگر پس از آن بود ساقط نشود الا آنست که اگر خدای بصدق او داند
توبه او قبول کند و ثواب بیش دهد بدانچه نیز بران عفو دهد او را در قیامت و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و این دلیل است بر آنکه خدای
تعالی بقبول توبه متفضل است که اگر واجب بودی قبول توبه آنجا نگفتی غفور رحیم است از آنکه هرگز چیزی که بر وی واجب بود آمرزنده
بخشنده نگویند آنکه خطاب کرد با رسول و مراد امتان او [illegible] که نمیدانی تو که خدای است آنکه ملک آسمانها و زمین او راست همه ملک
ملک اوست و در تحت تصرف اوست کس را بر او اعتراض نرسد در آنچه کند عذاب کند آنرا که خواهد و بیامرزد آنرا که خواهد و باب
عذاب استحقاق معتبر است بادله عقلی و اجماع است از آنکه نا مستحق را عذاب کردن ظلم بود و ظلم از بر خدا [illegible] رواست
بدلیل اند و عدول نباید کرد و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است و شیء اینجا مخصوص باشد بمعدوم دون موجود برای آنکه موجود
بوجود از مقدوری بشود و از وجهی دیگر مخصوص باشد بمقدور راست او تعالی از آنجا که او دلیل کرده است علی قف و المقدور

القادرین قوله تعالی یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم
ولم تؤمن قلوبهم ای رسول فرستاده و از قبل خلقان بنا یکه ترا دلتنگ کنند و اندوهگین کرده اند کفار و کرد آنانکه کفر
سارعت میکنند از آنانکه گفته که ایمان آورده ایم بزبان یعنی بزبان گفته و بدل نشده آن منافقانند و خدای تعالی از دل
و ضمیر ایشان خبر داد و گفت دلهای ایشان ایمان نیاورده و این آیه دلیل است بر آنکه ایمان بزبان تعلق ندارد تا تصدیق آن نبود
و اگر نه چنین بودی جمله منافق مؤمن بودندی قوله تعالی ومن الذين هادوا سماعون للكذب سماعون لقوم
آخرين لم ياتوك يحرفون الكلم من بعد مواضعه يقولون ان اوتيتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه
فاحذروا ومن يرد الله فتنته فلن تملك له من الله شيئا اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر
قلوبهم لهم في الدنيا خزي ولهم في الآخرة عذاب عظيم و از آنکه جهود شده اند شنوندگان دروغ و جاسوس
قومی دیگراند که بتو نیامدند و از تو غایب شدند همانا دروغ شنوند و از آنکه جهود شده اند دروغ قبول کنند و برای دیگری جاسوسی
کنند و از بهر ایشان بشنوند تا با ایشان بگویند جماعتی جهودان اند از احبار جمعی را فرستادند در حادثه که افتاده بود پیش رسول و آن
آن بود که دو کس از اشراف خیبر زنا کرده بودند و ایشان محصن بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود و ایشان از انبیا است که ایشان
رجم کنند چند کس شده که در شرع رسول آنرا تخفیف بود و ایشان را با رسول حرب بود کس فرستادند بنی قریظه و بنی النضیر که
ما را حادثه افتاده است میخواهیم که از محمد پرسیم و شما را با ایشان صلحست کسانی از آنجا بروید و این مسئله بپرسید و گفتند که
محمد جلد فرماید قبول کنید و اگر رجم فرماید قبول مکنید چون بنی قریظه پرسیدند گفتند شما را آن فرمایند که شما آنرا کاره باشید انگه
کعب اشرف و کعب اسد و مالک بن الصیف و کنانه بن ابی الحقیق آمدند و گفتند ای محمد خبر ده ما را تا مردی و زنی زنا کننده ایشان
محصن اند حکم ایشان چه باشد گفت بقضای من راضی باشید گفتند آری گفتند باشیم جبرئیل آمد در رجم فرمود ایشان
آن قوم را خوش نیامد و قبول نکردند رسول گفت از من قبول نکنید و در کتاب شما هست گفتند نیست جبرئیل آمد و گفت
ابن صوریا را حکم کنید میان تو و ایشان و صفت او رسول را بگفت رسول گفت میان من و شما ابن صوریا حاکم باشد و او عالم تر
جهودانست بتوریة گفتند رسول پس ابن صوریا را گشناسی گفت او را ندیدم و لیکن جبرئیل مرا خبر داد با او صفت او جوانی امرد
سفید روی تنگ چشم بر بین قتاده و او خود کس فرستادند و او را بخواندند رسول او را گفت تو ابن صوریا گفت آری
گفت از همه جهودان تو توریة بهتر دانی گفت چنین میگویند گفت ترا چیزی خواهم پرسیدن از توریة بان خدایی که توریة بموسی
عمران فرستاد و بان خدایی که شما را از مصر بیرون آورد و از میان فرعونیان و دریا بشکافت و شما را از فرعون برهانید و از بیابان
شما را من و سلوی بشما داد و حلال و حرام در توریة بیان کرد که حکم زانی محصن در توریة چیست ابن صوریا گفت بدان خدای که تو
را بما فرستاد که اگر نه از آن ترسی که میترسم که آتش از آسمان بیاید و ما را بسوزد و من هرگز نگفتمی لیکن از خدای میترسم حکم ایشان
آنست که رجم باید کرد جهودان از آن خوش نیامد گفتند یا ابن صوریا که زود کشف سر کردی گفت با این سوگند نیارستم که خلاف کنم
انگه رسول خدا گفت چرا حکم خدای بگردانیدی گفت بدانکه چون در میان ما وضیع القدری بودی و زنا کردی حد زدمی و چون شریفی
زنا کردی رها کردمی زنا در میان شرافت فاش شده و بسیار شد هر که خواستی که کسی را حد زنیم بانگ بر آوردی که فلان
فلان را حد نزدی باید از ایشان نگیریم تا وقتی که پسر عم ملک زنا کرد و ما آنرا فرو گذاشتیم هر کس را که خواستیم که حد زنیم او گفتی
که آن پسر عم پادشاه را حد نزنی من حد قبول نکنم پادشاه در آن کار فرو ماند و مجمعی ساخت و گفت این کار را تدبیری باید ساخت

ما جلد و تازیانه زدن بنهادیم و آنچنان بود که بفرمودیم تا رسن بیاوردند و بتافتند و بقار چند و روی آنرا که زنا کرد چهل تازیانه زدیم
و روی سیاه کردیم و بر خری نشانیدیم واژگونه و او را بگردانیدیم و این عقوبت بجای رجم بنهادیم رسول گفت انصاف بده ای
جهودان روی بر او نهادند و گفتند که شرط نه آنچه تو کردی کشف اسرار کردی و خصم را بر راستی اطلاع دادی گفت محمد مرا
سوگند داد و ترسیدم که خلاف آن گویم عقوبتی بمن فرود آید رسول گفت که معلوم شما شد که آنچه کرده اید خدای مرا خبر داد آنگه فرمود
تا مرد و زن را بدر مسجد رسول رجم کردند گفت بار خدایا گواه باش که من اول کسم که امری از اوامر تو زنده کردم که جهودان آنرا میرانیده
بودند حق تعالی این آیه فرستاد یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب
و یعفو عن کثیر رسول بر ایشان خواند ابن صوریا گفت بآن خدای که معبود تست که آنچه گفت که بسیار عفو کرده ایم تو هم بر سر آن
باش و بیش ازین چیزی مگوی در حق ما آنگه گفت دستور باشد تا مسئله چند بپرسم گفت روا باشد گفت خبر ده مرا از خواب
خود گفت تنام عینای ولا ینام قلبی چشمهای من بخفتند و دل من نخفتد گفت راست گفتی گفت مرا خبر ده از شبه فرزند با پدر
که گاه با پدر ماند و گاه با مادر گفت آب هر یک که سابق شود بر دیگری شبه او را باشد گفت خبر ده که فرزند پسر را چه باشد
و مادر را چه باشد حال وی رسید و اغما وی را باز دید آمد آنگه سر بر آورد و روی سرخ شده و عرق از پیشانی روان گشته گفت
گوشت و خون و ناخن و موی از زن باشد و استخوان و رگ و پی از مرد باشد ابن صوریا گفت راست گفتی گفت ای محمد از تو
که بتو می آید گفت جبرئیل گفت وصف جبرئیل مرا بگوی گفت چنین و چنین است و وصف تمام بکرد گفت والله که در توریت
همچنین است من گواهی میدهم که تو صادقی و هر چه گفتی پیغمبر خدایی و ایمان آورد جهودان در وی افتادند و او را دشنام دادند
چون خواستند که بر خیزند بنو قریظه و بنی النضیر آویختند و گفتند ای محمد ایشان برادران ما اند پدران ایشان یکی اند و دین یکی است
چرا باید تا اگر یکی از ایشان از ما کسی بکشد در قصاص انصاف بدهند و ما را تمکین نکنند در قصاص و دیه دهند هفتاد وسق
خرما و اگر ما از ایشان کسی را بکشیم از ما دو کس را بکشند و اگر ما از ایشان زنی را بکشیم بقصاص مردی را بکشند
اگر بنده بکشیم آزادی را بکشند و جراحات ما بر نیم جراحات ایشان باشد در میان ما و ایشان حکم کن خدای تعالی
آیه فرستاد الی قوله و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون آنگه حق تعالی بیان حال ایشان کرد و گفت یحرفون الکلم
میگردانند سخنها را بعد از آنکه هر یکی را در موضع خود نهاده اند حلالش حلال کرده اند و حرامش حرام کرده اند و میگویند
را که بحکومت پیش رسول می آرند اگر دهند شما را این یعنی اگر فتوی کنند بخلاف رجم قبول کنید و بستانید و اگر ندهند
رجم فرمایند قبول مکنید و بر حذر باشید و هر که خدای تعالی فتنه او خواهد یعنی فضیحت و رسوایی آنچه ایشان پنهان کرده
اند توریة و خواهد که او را عذاب کند تو از خدای برای او مالک چیزی نباشی و دفع نتوانی کرد چه از آن در دست تو چیزی نیست
و ایشان آنانند که خدای نخواست که دلهای ایشان پاک کند یعنی حکم کند بطهارت دلهای ایشان برای آنکه این حکم
آنگه توان کردن که دلهای ایشان پاک باشد و چون دلهای ایشان بکفر و خیانت آلوده باشد چگونه حکم کنند و گفته اند که
تا دلهای ایشان پاک کرد از ضیق و حرج که دلیل کفر باشد بر سبیل عقوبت و ایشان راست در دنیا خزی و نکالی
یعنی این کافران و منافقان و جهودان را خزی ایشان در دنیا حکم شریعت بذل و هوان ایشان و تبرای مؤمنان از
ایشان و ایشان را در آخرت عذاب عظیم و بزرگ باشد گفته اند که آیه در ابن صوریا آمد که او مرتد شد پس از آنکه اسلام
آورده بود و در روایتی که از امام محمد باقر روایت کرده اند قوله تعالی سماعون للکذب اکالون للسحت

فان جاؤك فاحكم بينهم او اعرض عنهم وان تعرض عنهم فلن يضروك شيئا وان حكمت فاحكم بينهم
بالقسط ان الله يحب المقسطين وكيف يحكمونك وعندهم التورية فيها حكم الله ثم يتولون
من بعد ذلك وما اولئك بالمؤمنين آنگه وصف کرد این جماعت را بخصال ناپسندیده که ایشان بودند
شنوندگان دروغ اند و خورندگان حرام و رشوه در حکم از امیر المؤمنین علی روایت کرده اند که سحت رشوه باشد در حکم و مهر زن
زانیه و مزد کشتن فحل و کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ و مزد فال گوی و چیزی که بستانند در توجیه معصیت و در وقت
استعمال بود در سحق [illegible] آنگه گفت اگر بتو آیند ای محمد تو مخیری اگر خواهی تو حکم کن در میان ایشان در زنا
محصن یا حکم کشتگان بنو قریظه و بنی النضیر که میان ایشان بود یا اعراض کن و روی بگردان از ایشان یا با اهل ملت ایشان
رد کن تا حکم کنند با ایشان که این تخییر منسوخ است بقول و ان احکم بینهم بما انزل الله و بر ایشان حکم کردن بقرآن واجبست و اگر روی ای محمد
از ایشان اعراض کنی هیچ زیان نرسانند و ترا زیانی نتوانند کرد و اگر حکم کنی در میان ایشان حکم کن بعدل و انصاف
که خدای تعالی عادلان را دوست دارد و چگونه ترا حاکم کنند ای محمد که نزدیک ایشان توریة است و حکم خدای در آنجا ثابت
که ما آنرا تصدیق کرده ایم با آنکه چنین است از آن عدول میکنند پس کتابی که آن را بیان نمی دارند و مر ترا که پیغمبری بحکم او چگونه
راضی باشند و ترا چگونه حاکم کنند و این حکم گفته اند از جمله احکامی بود که ایشان بدان آن حکم پیش رسول آمده بودند و آن
تغییر کرده بودند و گفته اند مراد آنست که فیها حکم الله علی عموم آنگه گفت که پس از آنکه حکم پیش رسول آمدند از آن میگردند و ایشان
مؤمنان نیستند از آنکه بتو و کتاب تو مقر نیستند و بحکم تو ایمان نیاورند و در آنچه تو حکم کنی ترا تصدیق نکنند انا انزلنا التورية
فيها هدى ونور يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا والربانيون والاحبار بما
استحفظوا من كتاب الله وكانوا عليه شهداء فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا بآياتي
ثمنا قليلا ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون میفرماید که کتاب توریة فرستادیم بموسی
در آن توریة بیان نبوت محمد است با آنکه حقست و پیغمبر است و نیز بیان احکام زنا که کدام را حد باید زدن و کدام را رجم باید کردن
و نور روشنی است که در وی تاریکی مشکلات و شبهات بدان روشن گردد و حکم کنند بتوریة پیغمبران که گردن نهاده اند
عمل کرده اند و دین اسلام نهاده اند برای آنکه جهودانند که پیغمبرانی که پس از موسی بوده اند و پیغمبر ما در آن داخلست و این قول دلیل نکند که او
باشد و شرع ایشان برای آنکه خدای تعالی فرموده است که حکم کند میان ایشان و نیز دیگر حکم مخیر است اگر خواهد بکتاب ما حکم
کند بر ایشان و اگر خواهد بکتاب ایشان حکم کند و نیز حکم کنند عالمانی که ایشان بصیر باشند بکیاست و سیاست
جهودان چون ابن صوریا و غیر او حکم کنند بآنچه ایشان طلب حفظ آن کرده اند و نگاه داشتن آن خواسته اند ایشان بیان کرده
که آن حکم که رسول کرده موافق آنست که در توریة است و آن حقست و از برای خدا است آنگه خطاب کرد با احبار و علمای
جهودان و گفت از مردمان مترسید و از من بترسید و آیات و احکام مرا به بهای اندک از رشوه و هدیه مفروشید
چنانکه بستانید در عوض آن اندک باشد بنسبت عقاب آن و آنانکه حکم کنند بآنچه خدای فرستاده بر سبیل جحود و انکار
کافرانند عبد الله بن عباس گفت جماعتی گفته اند که آیه مخصوصست بجهودان وكتبنا عليهم فيها ان النفس با
لنفس والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص
فمن تصدق به فهو كفارة له ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

که نوشتیم و واجب کردانیدیم در توریه بیان کردیم که نفس به نفس قصاص باید کردن چون او را بکشند بعمد و مقتول مکافی او باشد در دین
یعنی که مسلمان باشند و آزاد باشند هم قاتل و هم مقتول یا هر دو کافر باشند یا هر دو مملوک باشند و اگر قاتل مسلمان آزاد باشد و مقتول کافر
یا مملوک قاتل را باز نباید کشت نزدیک اصحاب ما چنانکه نفس به نفس فرمود چشم به چشم و گوش به گوش و بینی به بینی و دندان به دندان و جراحتها
قصاص یعنی اگر چشم تلف شود چشمش تباه و تلف کنند و اگر بینی کسی ببرند بینی بشکنند و اگر گوش ببرند گوشش ببرند و اگر دندانش بشکنند دندانش
بشکنند و اگر جراحتی بود کنند مثل آن جراحت برو کنند بقصاص اگر کسی جنایتی کند که روشنائی چشم ببرد و حدقه بر جای باشد حکم آن باشد
که آینه بر تر کنند که اگر چشم و بینند تا آن آفت نرسد و آهنی گرم کنند و نزدیک چشم او بدارند تا روشنائی چشم او برود
و اگر جائی دیگر بود بر شوی بیرند و اگر موی ببرد و بنفع و حد و نموه آن کرده دیه بستانند و در احکام امیر المؤمنین آورده اند که مردی چیزی بر سر مردی زد
آن مرد دعوی کرد که دیدهٔ چشمش و شنوائی گوشش و گویائی زبانش و بویائی بینی اش تباه شد حکومت پیش امیر المؤمنین آمد امیر المؤمنین گفت
راضی باش تا یکسال او را سوگند دهم و تو چهار دیه بستانی گفت یا امیر المؤمنین این نباشم که او سوگند بدروغ بخورد و دیه بستاند حکمی باید کرد
بدانم که مرا این جنایت رسیده است یا نه امیر المؤمنین آن مرد را عظه گفت و از خدای بترسانید و گفت اگر خلاف میگوئی بدروغ بگوی مرد اصرار کرد
طریق بجود و صدق و کذب او امیر المؤمنین علی گفت نظر من آنست که او دروغ میگوید و لیکن من حکمی کنم که پیدا شود دروغ او بدرستی
که این مرد را بیرون برید در برابر قرص آفتاب بدارید اگر چشم باز کند و در قرص آفتاب نگریست و چشم بهم نزد و آب از چشم فرو نیامد دروغ میگوید
و اگر نه دروغ میگوید و آواز بلند کرد که شنوائی ... اگر درد رسید دروغ میگوید و اگر نه راست میگوید و پارهٔ جنبه را آتش نهید و در پیش
او بدارید که اگر عطسه زند دروغ میگوید و اگر نه راست میگوید و سوزنی در زبانش زنید اگر خون سیاه برآید راست میگوید و اگر سرخ باشد دروغ
میگوید همچنان کردند مرد دروغ زن بود بعد از آن او را بیش کردند گفت ... بدرستی که جراحتی کرد و خطر نفس بود قصاص
نشاید کردن و آنچه خطر نفس بود قصاص باید کردن و دندان در مقادیر دیه بود و هر یکی پنجاه دینار است و آنچه در هوا ... است و مجموع
بود مجموع جمله هزار دینار بود آنگه فرمود که هر که صدقه کند قصاص یا دیه را یا ارش را که او را واجب بود در شرع کفارت آن تقاوتی باشد
و موافق این معنی قول رسولست که هر که از تن خود چیزی بصدقه کند خدای آن را کفارت گناهان او کند بقدر آنچه صدقه کرده باشد و در خبر است از
رسول شنیدم که گفت هیچ مسلمان نباشد که بر و جنایتی کنند از تن او آن را صدقه کند بعد آن الا که خدای تعالی بدان درجه او رفیع کند و گناه او
فرو ریزد و جابر بن عبد الله انصاری گفت که رسول گفت که هر که سه چیز کند با ایمان بهر جائی که در بهشت شود از هر در که خواهد و از حور العین هر چند
که خواهد بزنی ... هر که دینی ... کشته ... و هر که ... و هر که او را ... رسول ...
این هر سه جمع شود یکی از این سه یکی آورد او را نیز بهشت بود و گفت خدای تعالی فرمود که هر که حکم نکند
خدای فرو فرستاده او ظالم و ستمکار باشد و وضع شیء نه بر موضع کرده باشد و حظ خود را از ثواب کم کرده و نفس خود را بمخالفت خدای
مستوجب عذاب و عقاب کردانیده باشد وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ
وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ
وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ حق تعالی
قصهٔ جهودان گفت و آنچه در توریه بر ایشان واجب کرده بود از آن خبر داد و ترسایان و پیغمبر ایشان و کتاب ایشان گفت و گفت بر
آثار ایشان یعنی پیغمبران ایشان فرستادیم عیسی بن مریم را در پی ایشان و او تصدیق کرد آنچه پیش از او بود از کتاب توریه و بدو دادیم کتاب انجیل
که در وی بیان و لطف و روشنائی بود یعنی ادله که بدان راه برند در ظلمات ضلالت چنانکه در شب بنور راه برند و براه راست دانند و تصدیق

کننده و مقرر آنرا که از پیش او بود یعنی توریه و این تکرار نباشد جهت آنکه مصدق اول عیسی است و مصدق دویم کتاب انجیل و این کتاب
هادی است و موعظه و پند است متقیان یعنی پرهیزکاران را از آنکه ایشانند که از آن محظوظ و بهره مند باشند آنکه امر کرد ترسایانرا و گفت باید که
اهل انجیل که ترسایانند حکم کنند بآنچه خدای در انجیل فرستاده است و بیان کرده و هر که بآنچه خدای فرستاده حکم نکرد او از فرمان خدای
بیرون شده کافر است و از دین و فرمان خدا بیرون است وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا
عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً
وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ
مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ چون ذکر جهودان و ترسایان و پیغمبر و کتاب ایشان کرد
و گفت ای محمد با تو فرستادیم کتاب قرآن را بحق نه بباطل حقست و درست است و درست و برحقست و در تصدیق آنرا که
از پیش وی است از کتب اول چون توریه و انجیل و زبور و غیر آن و مهیمن آن است یعنی گواهی است یعنی هر چه آن کتابها گویند و کتاب که
موافق قرآن بود اعتماد کنند و الا معتمد نباشد آنگه رسول را فرمود که حکم کن میان جهودان و ترسایان بآنچه خدای بتو فرستاد از قرآن
عبد الله عباس و جماعتی گفتند که این آیه دلیل است بر آنکه حاکم را واجبست که میان اهل کتاب حکم بالقرآن کند بر آنکه
امر است و امر اقتضای وجوب کند آنگه پیغمبر را گفت که متابعت هوا و آرای ایشان مکن که اگر چنین کنی عدول کرده باشی از این
حق که بتو آمده از قرآنست آنگه گفت هر یکی را از شما یعنی هر گروهی را جماعتی را از دینی شریعتی و طریقتی نهادیم اهل توریه را شریعتی
است و اهل قرآن را شریعتی است و این بحکمت یعنی در باب عدل و توحید و معارف اصول دین و شرایع مختلف است
عبد الله عباس گفت که معنی آیه آنست که شریعت اسلام و منهاج قرآن براه و طریقت و تعبد جمله خلایق کردند که ایمان آرند
چون همی آمده اند ایشانست و دلیل بر این آنست که منکم گفت خطاب با حاضران کرد بر معنی اول مراد منکم منهم باشد
الا آنست که حاضر را بر غایب تغلیب کرده و دلیلش و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة اگر خدای خواستی همه را یک امت کردی و یک شریعت
فرمودی یعنی اختلاف تو نه از عجز منست که اگر من خواهم همه را بر اسلام حمل کنم بجبر و قهر چنانکه و لو شاء ربک لآمن من فی الارض
کلهم جمیعا و لکن حکمت در تکلیف راه این نمود و لکن خدای خواست تا شما را اختبار و امتحان کند در آنچه بشما سپرده تکلیف
انسان را و از آنکه معامله او با مکلفان معامله کسی است که امتحان کند تا چیزی که نداند بداند آنگه فرمود بنده گان را و گفت پیشی گیرید در
خیرات و کارهای نیکو کنید از خیر و احسان آن کنید که دیگران میکنند پیش از آنکه مرگ بشتابد و آن فرصت از شما فایت شود
هر کسی جهد و جهد کنید که مرجع و بازگشت شما بخداست و با او حکم او جائی که کسی را در آنجا حکم نباشد جزا او را باخبر دهد هر کس را بآنچه
کرده باشند میان ایشان حکم فرماید یعنی سورهٔ آیه وعید و تهدید است قوله تعالی وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ
أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ
يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ خطابست بپیغمبر میگوید ای محمد کتاب فرستادیم
و در آنجا فرمودیم که حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد از قرآن و متابعت هواها و رایهای ایشان مکن
و این تکرار بجای آن کرد که حکم مختلف بود یکی رجم محصن که زنا کرده بود و دویم در کشتنی که در میان بنی قریظه و بنی النضیر بود و ای محمد
حذر باش از ایشان تا تو را از فتنه نیندازند و نفریبند و از راه حق بگردانند و متابعت رای و هوای خود نکند و ترا [illegible]

تا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آورد و تو بواسطه آمدن ایشان مقاربتی و مسارعتی کنی و از بعضی از آنکه خدا بتو فرستاده است
بگردی و اگر ایشان بگروند و اعراض کنند بدانکه خدای تعالی میخواهد تا ایشان را عذاب کند و عذاب بدیشان رساند ببعضی گناهان
که ایشان کرده اند و بعضی هرچند اگرچه خصوص است مراد از و عموم است چنانکه بسیار جای عموم گفت و از و خصوص خواست حسن بصری
گفت که مراد اجلاء بنی النضیر و قتل بنی قریضه و حکم سعد معاذ است آنکه فرمود که بسیاری از مردمان فاسقانند خارج از فرمان
و این بر سبیل تسلیه رسول است تا بداند که او اولین کسی نیست که قوم او در و عاصی شدند او نیست این جهودان و ترسایان حکم جاهلیت
میخواهند و این آن بود که جهودان را چون حکمی و حدی واجب شدی بر درویشان و ضعیفان ایشان براندندی و چون بتوانگران
واجب شدی در توقف نهادندی خدای تعالی بر ایشان انکار کرد و گفت حکم جاهلیت و کفار و عبده اوثان میجویند و ایشان
اهل کتابند ربنا تبغون خطابست با هرکه او مخالفت کرد احکام خدا را و بخلاف آن کار کرد برای آنکه هر چه بیرون حکم خدا و
شرع رسول بود حکم جاهلیت بود و بغی طلب باشد بنا حق و کیست که حکم او نیکوتر است از حکم خدا برای قومی که ایشان را علم و الیقین
باشد یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم
منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین زهری گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون لشکرها را
ببدر آن نکبت رسید و مسلمانان مظفر و منصور باز گشتند جهودان را گفتند که دیدید که خدای تعالی بدشمنان ما چه کرد ایمان
آورید و اگر نه بروزی چنین مبتلا شوید مالک بن الضیف گفت همانا که مغرور شدید بآنکه جماعتی غمار که ایشان را بکارزار
علمی نبود در دست شما افتادند اگر شما را با ما قتال بود ما با شما نماییم که کارزار چگونه باشد عبادة بن الصامت گفت یا
رسول الله مرا جماعتی بسیارند از حلفا و خویشان از جهودان بسیار عدد و بسیار صلاح و سخت شوکت و من از موالات
ایشان بیزارم و از موالات جمله جهودان مولای من خدا و رسول خدا است عبد الله ابی سلول گفت اگر تو بیزاری من بیزار
نیستم که امن بدامان تر است از دوایر رسول گفت عبد الله ابی سلول را که مبارک باد ترا ولایت ایشان
و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان و ای کسانی که اگر هیچ ایمان آورید و ایمان شما اصلی هست جهودان و ترسایان
را دوست مگیرید و با ایشان دوستی مکنید ایشان دشمنان شما اند بشما خیر نخواهند ایشان هم بعضی دوستان یکدیگرند که هم
بدیشان تولا کنند و دوستی ورزند از شما که مسلمانانید و هم از ایشان بود که المرء مع من احبه و مؤمنان را فرمود که المؤمنون و
المؤمنات بعضهم اولیاء بعض لاجرم که رسول فرمود المؤمنون کنفس واحدة از طرف کافران نیز همچنین این از غایت
تهدید است با مؤمنان که با کافران مخالطت نکنند چه اگر کنند از ایشان باشند و خدای تعالی هدایت نکند ظالمان را
براه بهشت و آن حکم نکند که مؤمنان را کند از حسن ثنا و مدح و نصرت بر اعدا قوله تعالی فتری الذین فی قلوبهم
مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة فعسی الله ان یأتی بالفتح او امر
من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین آنکه خطاب کرد با رسول و گفت ای محمد آنها را
که بیماری کفر در دل دارند و شک و نفاق و شتابندگی مینمایند و تعجیل میکنند در حق جهودان و ترسایان یعنی عبد الله
ابی سلول و غیر او میگویند که ما میترسیم از آنکه دایره و نکبتی بما رسد و دوستی بود ایشان را بر ما خدای تعالی بر ایشان
رد کرد و امید داد مؤمنان را و گفت شاید که خدای تعالی شما را فتح دهد بر ایشان و درهای رحمت و ظفر بر شما بگشاید
یا کاری و فرمانی از نزدیک خدا که در آن اعزاز مسلمانی باشد و اذلال کفر گفته اند که مراد از آن منافقانند

اصرار ایشان بر نفاق ابو علی گفت مراد پشیمانی منافقانست برای آنکه چون اعلام و امارات مرگ ظاهر شود بر نفاق
و اظهار کفر پشیمان شوند چون بدانند که بازگشت ایشان کجاست آنکه بر آن نفاق که در سر او ضمار داشتند پشیمان شده
و پشیمانی سود نکند مر ایشان را در آن حالت قوله تعالی و یقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله
جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین حق تعالی خبر داد که چون آن حال
باشد که خدای تعالی برای مؤمنان کاری دیگر بسازد و منافقان ذلیل و پشیمان شوند و سر نفاق ایشان بصحرای
فضیحت افتد مردمان بتهکم و استهزا در آیند و گویند منافقان را که چندانستید که آیا ایشانند آن جماعت که سوگند
خوردند بخدای غایت سوگندان ایشان که با شماییم اگرچه روی در ایشان نهند و ایشان را گویند که در دلها که آن
نیکوست همه ضایع و باطل گشت و ایشان خاسر و زیان کار گشتند یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم
عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع
علیم آیه اقتضای آن میکند که سبب ارتداد قومی بوده است که در اسلام آمده اند و انکه از اسلام برگشته اند
و مؤمن مرتد نشوند و مرتد آنکس شود که اظهار ایمان کرده باشد بزبان و در دل ایمان ندارد و منظر ایمان او مؤمن خوانند
بر سبیل توسع چنانکه گفت یا ایها الذین آمنوا و لفظ منکم خطابست با آنکه مرتد شوند و ایمان بزبان دارند و در دل ندارند
و در تاریخ آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند در عهد رسول سیزده قوم از پس رسول آنکه در عهد رسول بود جماعتی
بنی مدلج بودند رئیس ایشان را نام ذو الحمار بود و کعب اسود مردی کاهن و مشعبد بود بیمن برخواست و دعوت نبوت کرد
و رسول ذو التاج بر یمن بر حوالی آن والی کرده بود و او لین کسی بود از ملوک عجم که ایمان آورده بود و فرمان یافت و پسرش
فهر بن ذو التاج بر یمن والی کرد چون بدایت کار اسود ضعیف بود کسی از و نمیاندیشید چون قوی گرفت در تابع شدند بسیار
شدند عاملان رسول را از یمن بیرون کردند رسول بمعاذ جبل نامه نوشت و مسلمانان که آنجا بودند ایشان را استمالت
داد و ایشان را اغوا و اغرا تحذیر کرد و جماعتی از سادات یمن را فرستاد و فرمود که بکارزار اسود شدند و آن ملعون را بکشتند
و تولی قتل او مردی کرد نام او فیروز دیلمی کرده و دوم بنی حنیفه بودند در یمامه و رئیس ایشان مسیلمه کذاب دعوی نبوت کرد
و گفت من شریک محمدم و نامه نوشت برسول من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله و بر دست دو مرد از اعراب
یمامه بفرستاد و نامه برسول رسانیدند ایشان را گفت مسیلمه را ایمان دارید گفتند داریم گفت اگر نه آنست که عادت نیست
کشتن رسولان فرمودی تا گردن شما بزنند آنگه فرمود تا جواب نامه باز نوشتند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب
اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین پس از آن رسول بیمار شد و با جوار رحمت
حق پیوست و کار مسیلمه قوی شد در عهد ابو بکر خالد بن الولید را بفرستاد با لشکری تا او را مقهور کردند و بدست وحشی
که قاتل حمزه بود کشته شد پس از آنکه کارزار عظیم برفت وحشی گفت دو کس بدست من کشته شدند یکی بهترین مردمان
در جاهلیت که من کافر بودم و آن حمزة بن عبد المطلب بود و دوم بدترین مردمان در اسلام و آن مسیلمه کذاب بود
و فرقه سیم از بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلحة بن خویلد بود و او نیز مرتد شده و دعوی نبوت کرده و آخرین این
قوم ایمان بودند خالد را با لشکری بفرستاد و کارزار کردند و قومی کشته شدند طلحه بگریخت و بشام شد و بجایت

بنی حنیفه از اصحاب کبار و از باقر و صادق روایت کرده‌اند که آیه در حق اهل بصره آمد خدای تعالی میفرماید که ای مؤمنان هر که گردد کان
هر که از شما مرتد شود و از دین اسلام برگردد خدای تعالی نزد بود که قومی را بیارد که ایشان را دوست دارد و ایشان او را
دوست دارند نرم و ذلیل باشند بر مؤمنان و سخت و دلیل باشند با کافران در راه خدا و رضای او جهاد کنند و از ملامت
هیچ ملامت کننده نترسند و باک ندارند قتاده گفت مراد حضرت رسولست و اصحاب بیش که با آن مرتدان کارزار کردند بعضی
گفت مراد اهل یمن‌اند و از صحابه و ائمه روایت کرده‌اند که آیه در حق امیرالمؤمنین علی آمد و قتال او با اهل بصره و اهل شام و این
روایت عمار یاسر است و حذیفه و عبدالله عباس و امام محمد باقر و امام جعفر صادق [illegible] امیرالمؤمنین روایت کرده‌اند که روز
حرب بصره گفت والله ما قوتل اهل هذه الآیه حتی الیوم بخدای که کسی با اهل این آیه کارزار نکرده تا امروز آنچه نوبت این قولست
که خدای تعالی وصف کرده آنان را که این قتال کنند بدان صفات که جز با امیرالمؤمنین نیست از آنکه گفت خدا ایشان را دوست دارد و ایشان
و خدا او را دوست دارد و بعضی از قول رسول در حق او معلومست و اخبار با بعضی متواتر است چون رسول به در حصین خیبر فرود آمد چند
روز حصار او کرد روز رایت بیکی از معروفان صحابه داد و او برفت صحابه او را بد دلی میداد و صحابه او را بد دلی میداد و منهزم باز
گشت دیگر روز بدیگری داد او برفت و بر همین صورت [illegible] میکرد و قوم را و ایشان او را منهزم کردند باز آمد رسول اللّٰه
و چند روز توقف کرد از جمله صحابه یکی که بدر [illegible] گشته بود و [illegible] رسول را گفت یا رسول اللّٰه رایت بمن ده تا بروم و بد
جنگم و بغایت بکوشم رسول گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرار غیر فرار رایت ببرد من هم
فردا که خدا و رسول دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند نگریزد و بازنگردد تا خدای تعالی بر دست او فتح برآرد و آن شب
همه صحابه را امید دربسته و طمع داشته هر یکی از ایشان که آنکس که رسول گفت او باشد هر که سلاحی نیکوتر داشت و اسبی
نیز در پوشید و بر نشست و خویشتن را عرضه میداد و رسول در نگریست همه حاضر بودند و ساخته و امیرالمؤمنین علی را در میان ایشان
ندید گفت علی کجاست گفتند یا رسول اللّٰه او را چشم درد میکند سلمان را گفت برو و بیارش سلمان بیامد و گفت اجب رسول اللّٰه
او برخاست و دست سلمان دست او بگرفت و پیش رسول آورد رسول گفت یا علی چه بوده است ترا گفت یا رسول اللّٰه صداع
[illegible] چنانکه هیچ نمی بینم گفت پیشتر آی پیش رسول رفت رسول آب دهن مبارک خویش در چشم او کشید
و دست باو فرود آورد در حال چشم باز کرد و گفت پنداشتی که هرگز او را درد چشم نبوده و در روایت [illegible] و برفت خدای تعالی او را فتح داد
مشهور است پس خصلت محبت من الطرفین موجود است در وی و حاصل باتفاق وصف دیگر آنست که گفت با مؤمنان ذلیل و نرم و سازنده باشند
در خبر است که روزی امیرالمؤمنین [illegible] بعضی کوچها زنی [illegible] سبوی آب بر دست گرفته میرفت و میگفت اللهم احکم بینی و بین علی بن ابی طالب و زن
او را نشناخت امیرالمؤمنین پیش او آمد و گفت ای زن ترا با علی بن ابی طالب چیست گفت شوهرم را بعضی جایها فرستاده است تا مرا
از این آب می باید کشید گفت ای پرستار خدا این سبو را بده تا برم و علی را بگویم تا کس فرستد و شوهرت را بخواند آب را برگرفت و با او
سرای او برد و چون [illegible] و گفتند [illegible] که این علی بن ابی طالبست زن بیامد و در پای او افتاد و عذر خواست
و گفت زنهار امیرالمؤمنین ترا نشناختم و ترک ادب کردم گفت روا باشد هر گاه که ترا کاری و حاجتی باشد پیش من آی و از من بطلب تا شوهرت
باز آید زن گفت جزاک الله خیرا افضل الجزاء [illegible] پس از وفات امیرالمؤمنین ضرار بن [illegible] الصخره [illegible] پیش معاویه رفت و گفت [illegible]
با ابی تراب گفت کان [illegible] بنده [illegible] بوده خدا را بخواند [illegible] اجابت کرد معاویه گفت بعضی از اخلاق او مرا وصف کن گفت
از من عفو کن گفت لابد است گفت چون لابد است بشنو و کان [illegible] اول من [illegible] افضل من [illegible] اول کسی بود که خدا را اجابت

کرد و پیغمبر را [illegible] فاضلترین کسی بود که پیراهن بر پوشید و بهتر [illegible] و کریمترین کسی بود که نماز گزارد و قربان کرد و سخی‌ترین کسی بود که زر و سیم داد و بهترین
کسی بود که [illegible] کرد و بعد از پیغمبر بهترین خلقان بود معاویه گفت زنان با ضرار گفت کان و الله بعید المدی شدید القوی یقول فصلا و یحکم عدلا
سخت قوت بود سخنش فصل بود و حکمش عدل بود علم از جوانب او بر میدید و حکمت از نواحی او [illegible] در باطل طمع نیفکند و ضعیف را
از عدل نومید نکرد و در میان ما از روی تواضع چون یکی از ما بود چون بخواستی بیامدی و چون بخواستی ابتدا کردی و چون بخواندیمی بلبیک
جواب دادی با آنکه با ما چنین بودی و با ما تقرب کردی از هیبت و شوکت او با او سخن نیارستیمی گفتن [illegible] بخدای که او را بعضی شبها
دیدم شب تاریک شده بود و او دست [illegible] گرفته بود و بر خویشتن می پیچید چون کسی که مارش گزیده بود و میگریست [illegible]
بود که با خدای مناجات میکرد و گاه با دنیا عتاب میکرد و بدنیا خطاب میکرد و میگفت یا دنیا الی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات
لا حان حینک غری غیری قد طلقتک ثلاثا لا رجعة لی فیک فعمرک قصیر و عیشک حقیر و خطرک یسیر ای دنیا مرا تعرض میکنی و بمن [illegible]
دور باش وقت خویش مباد جز من کسی را فریب ده من فریب نخورم طلاق داده‌ام چنانکه با تو رجعت نباشد عمر تو کوتاهست و زندگانی تو حقیر
مقدار تو اندکست [illegible] چون سخن بایشان رسید گریه بر معاویه غلبه کرد و بگریست معاویه گفت کان و الله [illegible] علی همچنان بود که گفت [illegible]
گفت کیف کان حبک [illegible] چگونه او را دوست داشتی او را گفت کحب ام موسی لموسی و اعتذر الی الله من التقصیر چنانکه مادر موسی موسی را
[illegible] خدا را [illegible] عبادت گفت [illegible] چون [illegible] فی حجرها [illegible]
[illegible] آب [illegible] تا قیامت [illegible] گفت و در قرآن [illegible] آنست که کس خلاف [illegible]
کردن [illegible] و در [illegible] موقف [illegible] و چند [illegible] جهان [illegible] کشته شدند [illegible] روزی [illegible]
[illegible] کافران [illegible] سنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت پس چون [illegible]
او را رسول [illegible] گفت [illegible] امامت پس از من [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین گفت [illegible] ای رسول خدای گفت [illegible]
[illegible] و گفت [illegible]
باهم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] تیغ [illegible] تیغ [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] تیغ از میان او بر کشید و سرش از تن جدا کرد [illegible]
رسول [illegible] و رسول تکبیر [illegible] شاد [illegible] مسلمانان شاد شدند و از آنجا بازگشته مظفر و منصور [illegible] شعر [illegible] السیف
وسط الهامة [illegible] فبکت من [illegible] انا علی صاحب الصمصام [illegible] و صاحب الحوض لدی القیامة
اخو نبی [illegible] العلامة [illegible] قد قال [illegible] امامة [illegible] انت الذی [illegible] الامامة [illegible] و انت فی [illegible] الکرامة [illegible] آنکه این آیه [illegible]
[illegible] بر مؤمنان [illegible] بر کافران [illegible]
[illegible] راه خدا جهاد کنند
و صف هم با امیرالمؤمنین [illegible] جهاد [illegible] روایت و حکایت [illegible] در عهد رسول با کافران و
چه بعد از وفات رسول با طاغیان و باغیان و رسول خدای [illegible] گفت که [illegible] قتل الناکثین و القاسطین و المارقین

ناکثان و قتال اهل بصره بوده و قاسطان معویه و اهل شام بودند و مارقان خارجیان که از قوم او بودند و بروی بیرون آمدند پس از یکدیگر چنانکه مشهور است
و رسول صحابه را گفت منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله از شما کسی باشد که بر تاویل قرآن قتال کند چنانکه من بر تنزیل او قتال کردم ابو بکر
گفت انا یا رسول الله من باشم آن یا رسول گفت نه عمر گفت من باشم گفت نه ولکنه خاصف النعل فی الحجرة آن کس است که نعل را می پیراید دیگر
چون نگاه کردند امیر المؤمنین بود که نعل رسول در دست گرفته او نعل می پیراست و رسول [illegible] می پیراست هر که در این آیه تامل کند بداند که این صفات
هیچکس از صحابه لایق نیست الا با امیر المؤمنین علی و صورت آیه چنانست که خطاب میکرد [illegible] از سر حکم و تقریر گفت که ما میرویم عجب از آنها آمده که گوئیم
نقض آمده [illegible] آمده و چگونه نمود و اعتبار بظاهر حال نیست نظر با [illegible] است رسول از انجا فرمود [illegible] حتی ینظر [illegible] در حقیقت
[illegible] نهایت معلوم توان کرد و اگر با غربه [illegible] که باول [illegible] است [illegible] هی است که هر که در مقصد رسید مقصود و یافت و اگر از مقصود
باز افتد ازو برگشتن بصورت نه بنده اهل معانی ازینجا گفت انما الذین رجعوا انما رجعوا عن الطریق یا عن الصدیق آنانکه برگشته اند از راه برگشته اند از مقصود
چه اگر اتصال یافته بودندی انفصال نکردندی حق تعالی گفت این در [illegible] که [illegible] شما پیش شود و اگر برگردید بدل [illegible] من بدل شما قومی دیگر
آورم که صفت ایشان یکی صفت شما [illegible] ایشان دوست [illegible] ایشان را محبت باشد چون ایشان را با من محبت باشد محبت من [illegible] ایشان را انعطاف
آن باشد تصحیف محبت که محنت است [illegible] دوستان مرا دوست دارند و دشمن مرا دشمن دارند [illegible]
من [illegible] باشند با دشمنان من [illegible] باشند چنانکه در آیه دیگر فرمود که اشداء علی الکفار رحماء بینهم [illegible] جرم من نیز بر آن [illegible] کردم
ایشان را دوست گرفتم [illegible] دوستان ایشان را دوست [illegible] خبر است که روزی رسول در محراب پنج سجده بجای کرد که با آن قیام و رکوع نبود گفتند
یا رسول الله این چه سبب بود [illegible] این سجده های شکر بود [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] جبرئیل آمد و گفت
سلام میرساند و میگوید علی را دوست میدارم من سجده کردم [illegible] و باز آمد و گفت میگوید من فاطمه را دوست میدارم من سجده کردم برفت و
باز آمد و گفت حسن و حسین را دوست میدارم من سجده دیگر کردم برفت و باز آمد و گفت دوستان ایشان را دوست میدارم سجده دیگر کردم
برفت و باز آمد و گفت من دوستان دوستان ایشان را دوست میدارم و این غایت محبت باشد شعر وانی و ان کان المرفق حبیبه حبیب الی
قلبی حبیب حبیبی مردی صالح در خواب دید که قیامت برخواست و خلق را در موقف سیاست بداشته اند ایستاده و فرشته ای صحیفه
بدست گرفته این مرد گفت این صحیفه چیست گفت این صحیفه ایست که نام دوستان علی را در آنجا نوشته اند گفت بنما تا نام من [illegible] نوشته اند گفت
بنما تا نام من در آنجا نوشته است یا نه فرشته صحیفه بوی داد و بنگریست نام خود ندید گفت ای فرشته نام من در اینجا نیست اگرچه من پایه آن
ندارم که نام من در میان دوستان او نویسند بنویس که من دوستان دوستان او را دوست دارم ندا آمد که نام او در اول صحیفه بنویس
که من [illegible] گفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این فضل و نعمت خداست با هر کس که خواهد یعنی این پایه و منزلت جز بتوفیق خدای
و این بکس دهد که خواهد و اهلیت و صلاحیت آن [illegible] و حکمت این واجب کند که خدای [illegible] عطا [illegible] بجز بر وفق
صلاح و حکمت نه بر انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
و من یتول الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون جماعتی از انصاریان از صحابه رسول چون ابو ذر غفاری و جابر
عبدالله انصاری و عبدالله ابو رافع مولای رسول و عمار یاسر و غیر ایشان و از مفسران مجاهد و سدی [illegible] جریر و غیرهم گفتند آیه در حق امیر المؤمنین
علی آمد که انگشتری در رکوع بسایل داد و ابن عباس گفت سالی از سالها بکناره زمزم نشسته بودم خلقی عظیم بر من جمع شدند و من حدیث از رسول
روایت میکردم مردی جامه [illegible] بسته در برابر من نشست هرگاه که من میگفتم قال رسول الله او میگفت قال رسول الله و هرگاه
چیزی روایت میکردم او نیز چیزی روایت میکرد و من گفتم بخدای بر تو که بگوی تا تو کیستی که من ترا نمی شناسم دست برآورد و آن لثام

از روی

از روی باز گرفت و روی بقوم کرد و گفت الا من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جناده البدری ابوذر غفاری گفت سمعت رسول
الله بهاتین و الا فصمتا و رایت بعینی و الا فعمیتا یقول علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله هر که مرا شناسد شناسد و هر که
نشناسد منم جندب بن جناده جد را ابوذر غفاری این از رسول خدای شنیدم بدین دو گوش خود و اگر نه چنین است کر باد و بدین دو چشم
خود دیدم و اگر نه چنین است کور باد و میگفت که علی پیشرو ابرار است و قاتل کفار است نصرت او از قبل خدای منصور است و خاذل او مخذول
آنگه گفت یکروز با رسول خدای نماز پیشین کردیم سایلی در مسجد رسول سوال کرد و کسی او را چیزی نداد و سایل دست برداشت و گفت بار خدایا گواه
باش که در مسجد رسول تو سوال کردم کسی مرا چیزی نداد و علی نماز میکرد و در رکوع اشارت بانگشت کرد و سایل انگشت برداشت تا سایل
انگشتری از انگشت آنحضرت بگرفت گواهی میدهم که انگشتری در انگشت دست راست داشت و رسول میکرد چون علی انگشتری
بداد و سایل خشنود شد رسول سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم ان اخی موسی سالک فقال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی
بار خدایا برادرم موسی ترا بخواند و از تو حاجت خواست و گفت بار خدایا دل من روشن گردان و کار من آسان کن و بند از زبان من [illegible]
سخن من [illegible] و مرا وزیری بده یکی از اهل من هرون را و او را در کار من شریک کن و پشت من قوی کن [illegible] بار خدایا او را
اقران فرستادی و دعایش اجابت کردی و گفتی سنشد عضدک باخیک بار خدایا من پیغمبر توام و برگزیده توام و من میخواهم بار خدایا که
دلم روشن گردانی و کارم آسان و از اهل من علی را وزیر من گردان و پشتم باو قوی کن هنوز این دعا تمام نکرده بود که جبرئیل آمد و گفت بخوان گفت
چه خوانم گفت انما ولیکم الله و رسوله الآیه روایت از جابر عبدالله انصاری چنین است که او گفت روزی رسول خدای در مسجد نماز پیشین بکرد
و پشت بمحراب باز داد و ساعتی بیان میکرد [illegible] اعرابی از میان قوم برخاست اثر فقر و فاقه بر روی او پیدا روی برسول کرد و گفت اتینک
والعذر [illegible] وقد [illegible] ام الصبی من الطفل واخت و بنتان وام کبیرة وقد کدت من فقری [illegible] بعقلی وقد مسنی فقر [illegible]
[illegible] و ما المنتهی الا الی الله الا الیک مفرنا واین [illegible] الا الی الرسل رسول گفت [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible] اعرابی [illegible] امیر المؤمنین [illegible] در نماز [illegible] رکوع بود انگشت
[illegible] اعرابی انگشتری از انگشت او بیرون کرد [illegible] شعر اتاه مولای [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا [illegible]
خواند و رسول اعرابی را خواند و گفت کیست آنکس که ترا چیزی داد گفت برادرت [illegible] علی بن ابی طالب رسول گفت [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل چون صحابه آن بدیدند [illegible] انگشتری [illegible]
چهار صد [illegible] انگشتری [illegible] اعرابی شاد [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و این بیت انشا کرد شعر [illegible]
[illegible] نزلت فیهم السور [illegible] الطواسین [illegible] حسان بن ثابت
حاضر بود و این بیتها انشا کرد شعر علی امیر المؤمنین اخو الهدی وافضل ذی نعل ومن کان حافیا واول من ادی الزکوة
واول من صلی ومن کان [illegible] فلما اتاه سائل مد کفه الیه ولم یبخل ولم یک جافیا فدس الیه خاتما وهو راکع وما زال اواها
الی الخیر داعیا فبشر جبرئیل النبی محمدا بذاک وجاء الوحی فی ذاک ضاحیا و این دلیل است بر امامت امیر المؤمنین از آن وجه که
خدای تعالی اثبات ولایت کرد خود را بلفظ انما و فایده [illegible] اثبات الشی و نفی ما سواه باشد گفت ولی شما و مولای شما
و [illegible] شما خدایست و رسول خدا [illegible] خدای [illegible] ولایت خدای بر همه خلقان ثابت
چون گفت و رسوله رسول از ولایت خود بیرون شد [illegible] امام [illegible] چون گفت والذین

آمنوا رسول الذین خطاب بیرون شد بحجت اجماع و امام بیرون شد باعتبار اجماع و رتبه و حق تعالی اگرچه ذکر نام خود و نام رسول صریح
کرد و ذکر امام مصرح نکرد اما بوصف بجای رسانید که جاری مجری مصرح شد گفت ولی شما که مکلفانید و مخاطبید بخطاب خداست
و او و اولیتر است بشما از شما که فرمان او برید و طاعت او را اختیار کنید و از وی برگذشته بحکم و اعطف رسول خداست که بشما اولیتر
و در ولایت اولیتری حکم او حکم خداست در افتراض طاعت و آنکه مؤمنانی که وصف ایشان آنست که نماز کنند و زکوة دهند
در آن حال که راکع باشند و اجماعست که در نماز کسی زکوة نداد و در رکوع بجز امیرالمؤمنین علی اهل اشارت گفتند چون خدای تعالی
ولایت خود و رسول خود بر مکلفان واجب کرد و آنگه بر سبیل اجمال مؤمنان ایمان عطف کرد همه در ولایت طمع در بستند
چون گفت الذین یقیمون الصلوة کاهل نمازان طمع ببریدند و نماز کنندگان طمع در بستند چون گفت و یؤتون الزکوة آنانکه
زکوة ندادند طمع ببریدند و زکوة دهندگان در طمع افتادند چون گفت و هم راکعون همه جهان طمع ببریدند مگر امیرالمؤمنین که او
این اوصاف را جامع بود و نشاید که مراد براکع خاضع و خاشع باشد از بهر آنکه عرف شرع ناسخ عرف استعمال باشد که
عرف استعمال ناسخ عرف وضع است و نیز خاشع را راکع بر سبیل تشبیه گویند از آن سبب که در رکوع خضوع و خشوعست یعنی
که اگر کسی غیر را خواهد که تواضع کند پشت خم کند تا حقیقت باشد بر مجاز حمل شواذ کرد و اگرچه الذین آمنوا تا بقوله و هم راکعون جمعست
مراد امیرالمؤمنین است و عرب عبارت کند بلفظ جمع از مفردی بر سبیل تفخیم و تعظیم و این در قرآن و احکام عرب بسیار است
و روا بود که مراد او باشد و فرزندانش را این اتفاق بیفتاد از بهر آنکه مناقب و مآثر پدران مناقب فرزندان باشد یعنی که خدای
تعالی یعنی که باسلاف جهودان کرده بود و نعمت بر فرزندان شمرد و گفت یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم الی قوله
و یستحیون نساءکم الآیات و آنچه پدران کرده بودند تعبیر با فرزندان حواله کرد از گوساله پرستیدن و در ربوده و شنبه ماهی گرفتن و
غیر آن و مراد بزکوة در آیه زکوة سنت است که او را صدقه گویند و زکوة بمعنی صدقه و صدقه بمعنی زکوة آمده است و این که
بر در نشست تا سایل انگشتری از انگشت او بگرفت فعل بسیار نباشد تا نماز بدان باطل شود و عجب از دشمنان او که آنچه مناقب
او باشد بر مطاعن حمل کنند و مطاعن بر مناقب حمل کنند و رسول خدای نماز میکرد و النازعات میخواند تا آنجا رسید که خدای
تعالی از فرعون حکایت کرد او گفت انا ربکم الاعلی اعرابی که با او اقتدا کرده بود و طاقت نداشت گفت کذب ابن الزانیه چون
رسول سلام باز داد و صحابه زبان طعن دراز کردند بر اعرابی که بد کردی و نماز را بی کار بستی جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرسد
و میگوید که این قوم را بگوی تا زبان ملامت از وی کوتاه کنند که من آنچه او گفت از سر اعتقاد و تعصب بود او را تسبیح و تهلیل
گرفتم مردی که از ارکان دین رکنی است در نماز که از ارکان شرع رکنی است در رکوع که از ارکان نماز رکنی است زکوة دهد
عیب کنند این بمنزلت آن باشد که کوری که آفتاب را نه بیند و آفتاب را عیب کند آنکه کور بود آفتاب را نه بیند آفتاب را چه
نقصان **شعر** یا فخر الشمس الضحی حینا باشرقة ان لیس یبصرها القوم الذین عموا و هل یضر البزاة الفضل تبغضه ان مات
القربان و الرخم حق تعالی چون اثبات ولایت خود کرد و رسول خود و اثبات ولایت امیرالمؤمنین کرد در عقب آن فرمود که هر که
تولای طاعت خدا کند و رسول را با آن قیام نماید و گردن بنهد امر خدای و رسول و امام را و گردن طاعت ایشان بر میان بندد او
حزب و لشکر خدای باشد و لشکر خدا غالبانند کسی با ایشان غلبه نتواند **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا لا
تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء
و اتقوا الله ان کنتم مؤمنین ابن عباس گفت رفاعة بن زید و سوید بن الحارث اظهار اسلام کردند و

دل

دل کفر داشتند و منافق بودند جماعتی مسلمانان با ایشان دوستی میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد از دوستی ایشان
و گفت ای آنانکه گرویدید و ایمان آوردید از کسانی که دین بازی و افسوس گرفتند و از آنانکه ایشان را کتاب داده اند پیش از شما
یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب دوست مگیرید با ایشان دوستی مکنید و از خدای بترسید اگر ایمان دارید
بوعده و وعید خدای و شما رحمت و مسلمانانست **قوله تعالی** و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا
ذلک بانهم قوم لا یعقلون جهودان مدینه چون بانگ نماز شنیدندی و مسلمانان بنماز برخاستندی گفتندی
قد قاموا لا قاموا و صلوا لا صلوا بر خود استهزاء و بازی گرفتند و نماز را خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را و مسلمانان را بر آن
اطلاع داد و در مدینه مردی بود ترسا چون بانگ نماز شنیدی و مؤذن گفتی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله دعا
بکرد بر مؤذن و گفتی هذا الکذب این دروغ است اللهم احرقه بار خدایا او را بسوزان یعنی رسول را شبی اتفاق افتاد که خدمتکار او
آتش در خانه میبرد و شرری از آن آتش بجست و در روا افتاد و آن ترسا و اهل خانه و هر چه در آنجا بود بسوخت و شد جمعی کافران
چون بانگ نماز شنیدندی بجه کردندی و گفتندی ای محمد این بدعتی است که تو نهادی و پیش از تو پیغمبران نبود و اگر در این
خیری بودی پیغمبران دیگر سابق بودندی بدانکی آوردندی این آواز منکر بد فما اقبح من صوت و ابلغه خدای تعالی از بهر رد ایشان
این آیه فرستاد و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و سبب بانگ نماز آن بود که چون رسول از مکه بمدینه آمد
وقت نماز مراقبه میکردند و بر بعضی مشتبه میشد و رسول بانگ نماز نفرموده بود صحابه گفتند یا رسول الله این ما شمارا
است اگر چیزی فرمایی که ما را علامتی باشد که بعد آن بمسجد حاضر شویم از بهر نماز رسول گفت بنشینیم و مشورت کنیم یکی گفت
رایتی بر بام مسجد باید برد چون وقت نماز بود آن را نصب کنند و چون ببینند و یکی گفت بر بام مسجد آتش باید افروخت
تا آن دود ببینند بمسجد حاضر آیند بعضی گفتند آن کنیم که جهودان و ترسایان کنند رسول را هیچ از این خوش نیامد تا فردا برآن اتفاق
که ناقوس زنند عبد الله زید گفت ناقوس طلب میکردیم تا بخریم آن شب مردی را بخواب دیدم جامه سبز پوشیده
ناقوسی در دست گرفته من گفتم این ناقوس بها میدهی گفت چه خواهی کرد من گفتم از بهر نماز بزنم گفت تا بگویم ترا بهتر از ناقوس
ناقوس گفتم بلی گفت الله اکبر الله اکبر و تا آخر بمن آموخت من یاد گرفتم بامداد برسول آمدم خبر دادم گفت ان شاء الله که این خواب راست
باشد آنگه گفت بلال را بیاموز که آواز او بلندتر است و بلال را بیاموختم چون بلال بانگ نماز بگفت عمر خطاب بشنید و گفت والله
که من همچنین در خواب دیدم و یک یک از صحابه تا چهل کس در خواب دیدند اگر این خبر درست باشد هر آنکه رسول بخواب دیگران
اعتماد نکرده باشد الا بنزول وحی چون وحی آمده باشد او را بدین فرموده باشد و اخبار در فضیلت بانگ نماز بسیار است
رسول گفت سه کس باشد که بحساب مبالات نکنند و صبح قیامت در فزع اکبر ایشان را نترسانند مردی که قرآن یاد دارد
و حافظ بود و آن را کار بندد و مردی که هفت سال بانگ نماز کرده باشد و مردی که از مخلوق طمع نداشته و بنده که خدمت
خدا نیکو کند و خدمت خداوند خویش نیکو کند ... گفت چون بانگ نماز کنند درهای آسمان بگشایند و دعا اجابت کنند
و چون وقت قامت باشد هیچ دعا رد نکنند عبد الله عمر گفت از رسول شنیدم که او گفت مؤذنی که بانگ نماز کند او را
ثواب شهیدی باشد که در خون بگردد ... که تا در بانگ نماز باشد و هر تری و خشکی که آواز او بشنود برای
او گواهی دهند و چون بمیرد او را در گور کرم و مار نخورد و روز قیامت ندا کنند که این ... کجااند مهمانان
روزه داران پایند کو ... این رعاة الشمس و القمر کجااند آنانکه آفتاب و ماهتاب را مراعات کردندی موذنان

وايشان را بر يكتايان نش شدند از نور و تاج كرامت بر سر نهند و به بهشت برند عمر خطاب روايت كرد از رسول كه رسول صلى الله عليه وسلم گفت مؤذن
من گفتم يا رسول الله تا بانگ شمشير نزنيم ما را اين عاقبتي گفت كلا يا عمر هرگز برمردمان روزگاري آيد كه بانگ نماز با ضعيفان گذارند كه آن
كه حرام بود بر آتش دوزخ گوشتهاي مؤذنان است معني آيه اينست كه اي مؤمنان چون شما آواز برداريد بانگ نماز گفتن و مردمان را
بنماز آواز دهيد جهودان و ترسايان كافران آن را بافسوس و بازي ميگيرند و اين بنا بر آن ميكنند كه ايشان قومي اند كه عقل را كار نميفرمايند
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ
قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ
وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ عبد الله عباس گفت جماعتي جهودان بنزديك رسول
آمدند چون ياسر بن اخطب و رافع بن ابي رافع و غير ايشان و گفتند اي محمد بگوي تا تو بكدام پيغمبران ايمان داري رسول گفت بخداي تعالى ايمان دارم و
بآنچه بر ابراهيم فرود آمده و اسمعيل و اسحق و يعقوب و پيغمبران كه شمرد تا آنكه عيسي رسيد ايشان گفتند ما عيسي را نمي شناسيم و او را پيغمبر نبوده
آنگه گفتند ما هيچ اهل دين كم خطرتر از شما و هيچ دين بتر از دين شما نمي شناسيم خداي تعالى اين آيه فرستاد و گفت بگوي اي محمد كه اي اهل كتاب
از جهودان و ترسايان خشم و كراهت و انكار شما بر ما نيست الا بدانكه ما بخداي ايمان داريم و بآنچه بما فرود آمد از قرآن مجيد و بآنچه پيش
از قرآن فرود آمد از انجيل و توريه و غيران و نيز اين دشمني و انكار از آنست كه بيشترين شما فاسقانند كه ايمان حق كردند براي طمع رياست
و طمع دنيا و شايد كه مراد باكثر همه باشد آنگه جواب داد ايشان را از آن طعن كه زدند و گفتند ما شما را نسبت بانشر ميكنيم و گفت بگوي
اي محمد كه من شما را خبر دهم بكسي كه پاداش و عقوبت او بدتر از اين است كه شما گفتيد بزعم شما نزديك خداي و آن كيست كه خداي او را
لعنت كرده است في قوله لعن الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود و برو خشم گرفته است كه وغضب الله عليه بعضي از ايشان را
بوزينگان و خوكان گردانيده است و آنكس است كه طاغوت را يعني شيطان را پرستيده و گويند ساحر مي‌بود و دين خدا حجت
كرفت از جماعت بدتراند بمنزلت و مرتبه و استحقاق در دنيا و آخرت و گمراه‌تر از راه راست در خبر است كه چون اين آيه آمد مسلمانان
زبان دراز كردند و جهودان را گفتند يا اخوان القردة و الخنازير ايشان رسوا شدند و از اين گونه هيچ جواب نداشتند كه راست است و
خداي خبر داد وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ
وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنگه صفت منافقان
كرد و آنچه گفتند و گويند و كشف اسرار ايشان كرد كه اين منافقان چون بنزديك شما آيند گويند ايمان آورديم و همچنين است كه
ميگويند بلكه با كفر در آمده اند هم با كفر بيرون شدند يك لحظه و يك حال از كفر خالي نيستند و خداي تعالى عالم‌تر است بآنچه ايشان پنهان
از كفر و اظهار اسلام كه خلاف ميكنند و تو اي محمد مي‌بيني بسيار از ايشان كه در كفر و بيداد و معاصي مسارعت ميكنند و شتاب ميكنند
نسيان ميكنند و اثم هر گناهي بود كه ضرر آن بر عاملش مقصور بود و عدوان ظلم بود و هر گناهي كه ضرر او بديگري رسد و در خوردن رشوه و مال حرام سعي
ميكنند و بد فعلي و كاريست آنچه ايشان ميكنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ آنگه دانشمندان را و گروه سالاران جهودان و ترسايان تعيير كرد و ملامت فرمود بترك امر بمعروف
و نهي منكر و گفت چرا نهي نميكنند و باز نميدارند ايشان را علما و احبار ايشان از دروغ گفتن و حرام خوردن و سحت رشوت بود
ايشان ميكنند رباني عالمي بود كه علم دين داند و تربيت علم آنكه كند و ربانيان علماي ترسايانند و احبار علماي جهودان رسول خداي گفت
هيچ مردي نباشد كه قومي بود كه ايشان معصيت كنند و او دوست ايشان بود قدرت دارد و ايشان را منع نكند الا آنكه نزديك بود كه

خداي تعالى عذاب اليم عام فرو فرستد مالك دينار گفت خداي تعالى وحي كرد بفرشتگان كه فلان شهر را عذاب كنيد گفتند بار خدايا
در فلان شهر فلان بنده عابد در ميان ايشانست و هميشه بوده كه توبه ميكرده است خداي تعالى ايشان را گفت لم تسمعوا في صحيحا ثلاثين حمه يجرى
آواز نالهاي او ميشنويد كه از عذاب كه مارم ميكرد روي او متغير نشد از خشم براي ايشان خداي تعالى بيوشع وحي كرد كه من از قوم تو صد هزار هلاك
كنم چهل هزار نيكان و شصت هزار بدان يوشع گفت بار خدايا بدان مستحق هلاك اند سبب هلاك نيكان چيست گفت آنست كه
ايشان براي خشم من بر ايشان خشم نگرفتند و با ايشان نشستند و خواستند كردند و طعام و شراب خوردند و گفت مثل فاسق
در ميان صالحان كه او را نهي نكنند از منكر مثل جماعتي باشند در كشتي نشسته چون كشتي ميان دريا رسد يكي از ايشان تبري بر دارد
و آن كشتي شكستن گيرد و او را گويند چه ميكني گويد مرا كه ميكني خود را هلاك گردانيد من نصيب خود تصرف ميكنم اگر او را رها كنند كشتي بشكنند همه غرق
شوند و اگر منع كنند او و ايشان همه برسلامت مانند باشد قوله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة و فرق ميان صنع
و عمل آنست كه عمل هم محكم باشد و هم مشوش و صنع جز محكم نباشد اما اتساع را هر دو را بيك معني استعمال كنند وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ
غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا
نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ابن عباس گفت سبب نزول
اين آيه آن بود كه خداي تعالى پيش از آمدن رسول نعمت بر جهودان فراخ كرده بود چون رسول آمد و دعوت كرد و ايشان كفر آوردند و او را
لجاج كردند خداي تعالى آن نعمت از ايشان باز گرفت و عزت ايشان بذلت بدل كرد چنانكه فرمود وضربت عليهم الذلة والمسكنة
و جماعتي از ايشان چون فنحاص و غير او گفتند يد الله مغلولة دست خدا بسته است خداي تعالى در بيان آن كلمه تا سزا كه گفته‌اند
بسزاي ايشان اين آيه فرستاد و گفت كه جهودان گفتند كه دست خداي بسته است از عطا و نعمت دادن با ايشان بخيل شده و بستگي
كنايه بود از بخل چنانكه گشادگي كنايه بود از سخا خداي تعالى رد كرد بر ايشان بر وجه زجر و لعنت و گفت دستهاي ايشان بسته باد
تا هيچ خير و نفعي نرسانند هميشه درويش و ذليل باشند و شايد كه بر حقيقت خود بود يعني دستهاي ايشان بسته باد در دوزخ گفت
جهودان گفتند چون خداي تعالى ملك ما از ما باز ستد دست بر سينه نهاد چون كسي كه كار را مستقبل شود دست بر سينه نهد گفت اي
بني اسرائيل و بني حبار من ضمان كردم كه دست از هم نگشايم و ملك بشما باز ندهم و اين الفاظ عبارتست از آنكه خداي تعالى آنچه گفتند
بر ايشان رد كرد و لعنت كرد و گفت نه چنين است كه شما ميگوييد بلكه هر دو دست خداي گشاده است بنعمت چنانكه ميخواهد نفقه
ميكند آنرا كه ميخواهد بر حسب مصلحت و چون كنايت از نعمت پيدا كرد و دست دو باشد از اين جهت گفت و شايد كه مراد از دو نعمت
نعمت دين و دنيا خواسته باشد يا نعمت دنيا و آخرت يا نعمت ظاهر و باطن آنگه فرمود كه اين دين و هر اينه بيفزايد بسيار را از ايشان
آنچه بتو فرستاده و شد اي محمد از قرآن نزديك خداي تو كفر و طغيان چه هر نزول قرآن چيزي چنانكه در حق سوره گفت فزادتهم رجسا
الي رجسهم آنگه گفت چند افكنديم در ميان ايشان يعني جهودان و ترسايان عداوت و دشمني تا روز قيامت يعني ايشان را
خذلان كرديم و با خود گذاشتيم تا روز قيامت بر سبيل عقوبت چون دانست از حال ايشان كه بر كفر خواهند مردن طوايف و
همه دشمن يكديگرند و انكار يكديگر ميكنند و اين عداوت در ميان ايشان است و همچنين است در ميان جهودان و ترسايان
با يكديگر دشمني كنند و يكديگر را كافر خوانند چنانكه خداي تعالى از اين حكايت كرد كه وقالت اليهود ليست النصارى على شيء و
قالت النصارى ليست اليهود على شيء آنگاه فرمود كه هر گاه كه ايشان خواهند كه آتش كارزاري بيفروزند و با رسول خداي جنگ

کنند خدای تعالی آن آتش را بنشاند و آن علمی معجزه بود و رسول را برای آنکه بقوت و شوکت بجدی بودند که در همه زمین کسی با ایشان [illegible]
نکردی و قریش از ایشان رنجور شدندی و با ایشان مستظهر بودند و اوس و خزرج در مخالفت ایشان مناقشه نمودند چون رسول
پیدا شد و با دعوی رسالت قیام نمود قوت ایشان بضعف بدل شد و شدت برخوت تا آنکه رسول بنی قریظه را بکشت و بنی النضیر و بنی
قینقاع را از نشیمن ایشان بیرون کرد و بقایا که ماندند جزیه بر ایشان نهاد و فدک از ایشان بستد و اهل وادی القری [illegible] را کردن نهادند و بذل
وصولت او بدیشان حاصل شد تا آنکه خبر داد و گفت این جهودان در زمین بفساد سعی میکنند تا افساد عباد و بلاد کنند بمعاصی
و تحریف توریة و تقلب احکام و پوشیدن کار رسول و خدای مفسدان را دوست نمیدارد و نخواهد که ایشان را خیر رساند و ثواب دهد
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ
وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ
أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ حق تعالی گفت که اگر اهل کتاب که ترسایان و جهودانند بتوریة و
انجیل ایمان داشتندی و بتو و کتاب تو ایمان آوردندی و تقوی و پرهیزکاری پیش گرفتندی گناهان ایشان پوشیده
کردیمی و به بهشتهای با ناز و نعمت پرورده ایشان را در آوردیمی و نعیم نامیست از نامهای بهشت و اگر این ترسایان و جهودان
اقامت توریة و انجیل کردندی و احکام آن را کار بستندی و بآنچه بایشان فرود آمد از قرآن ایمان آوردندی و احکام او بر دست گرفتندی
و کفتندی که توریة و انجیل را نصب چشم خود کردندی و در پیش خود بداشتندی تا بهر مشکلی رجوع بآن کردندی ایشان را [illegible]
خود بماندندی روزی و نعمت از جمله جهات بایشان رسیدی و از زیر سرهای خود و زیر پایهای خود روزی خوردندی از بالا یعنی
آسمان باران آمدی و از زیر پای یعنی از زمین بر آمدی و درختان بار و میوه دادندی و از زمین آمدی انواع حبوبات حاصل شدی تا کار
بر فاهیت بکذاشتندی چنانکه گفت ولو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض آنگه گفت از ایشان
یعنی اهل کتاب جماعتی مقتصدانند و تقصیر نکنند و از حد در نگذرند میانه کار اند بقصد یعنی بر جاده روند و بجانب راست و چپ التفات
نکنند و ایشان مؤمنان اهل کتابند که برسول ایمان آوردند و گفته اند این آیه در شان نجاشی و قوم او آمد مجاهد گفت مسلمانان اهل کتاب اند
و بسیاری از اهل کتاب بد میکنند یعنی ایشان همه یک حکم دارند کوانند که از ایشان نیک کنند و بیشتری بد یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله
لا یهدی القوم الکافرین محمد بن کعب قرظی گفت از ابو هریره که رسول در اسفار و غزوات که بودی بوقت فرود آمدن
در زیر سایه درخت فرود آمدی روزی بر عادت خود در زیر سایه درختی بود شمشیر از آن درخت آویخته بقیلوله مشغول شد و یاران
همه از و غافل اعرابی در آمد و تیغ از نیام بر کشید رسول بیدار شد اعرابی گفت من یعصمک منی ترا از من که حمایت کند رسول گفت
الله یعنی خدا مرا نگاه دارد چون رسول این بگفت دست اعرابی بلرزید و تیغ از دست او بیفتاد و سر او بر درخت میزد تا دماغ
از سرش پراکنده شد و بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد و در تفسیر اهل البیت است و جماعتی صحابه روایت کرده اند چون ابن عباس
و جابر بن عبد الله انصاری و سلمان و ابوذر غفاری و حذیفه و غیر ایشان که آیه در حق امیر المؤمنین آمد در حجة الوداع چون رسول
با ترسایان نجران مصالحه کرد و ببرد و هزار حله من حلل [illegible] و جبرئیل آمد و گفت ترا حج وداع میباید کرد و علی را بیمن فرستاده تا
حلها حاصل کرد و وداع و ساز رفتن کرد چون از مدینه بیرون شد نامه نوشت با امیر المؤمنین علی که من بجانب مکه رفتم حج چون کار تمام
کرده باشی از راه یمن بجانب آی بحج که آنجا ملتقی باشد ان شاء الله نامه باو رسید برخواند و ساز رفتن کرد و در آنچه حاصل بود از حلل

در اثنا

در اثناء است و با قوم روی بمکه نهاد و چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت و چهل و چهار شتر هدی با خود داشت و حج
در آن وقت قران و افراد بود و فرض تمتع نیامده بود چون رسول نزدیک مکه رسید خدای تعالی آیه فرستاد که واتموا
الحج والعمرة لله رسول قوم را جمع کرد و خطبه کرد رسول احرام گرفت و شصت و شش شتر راند و نیت قران کرده بود و قوم
گفت که هر که هدی نرانده است باید که حلال شود و این احرام را احرام عمره کند که خدای تعالی عمره در حج برد و انگشتهای هر دو
دست در یکدیگر افکند آنگه گفت آنچه من اکنون میدانم اگر پیش از این دانستمی هدی نراندمی و لیکن من حلال نتوانم شدن تا هدی
بمحل نرسد و بنکشد و هر که او هدی نرانده است باید تا حلال شود و هدی حج با عمره کند و آنگه احرام حج گیرد قومی چون بشنیدند
حلال شدند و قومی بر احرام بایستادند و رسول عتاب کرد گفتند ما حلال نشویم و تو محرم گفت مرا عذری هست فرض من
اینست و فرض شما آن نشنیدند و بر خلاف قول رسول اصرار کردند چون امیر المؤمنین علی نزدیک مکه رسید خلیفه قوم
برداشت و بیامد تا رسول را [illegible] چند رسول را بدر مکه بیافت یکدیگر را بپرسیدند رسول از و پرسید که چه نیت کرده در احرامت
گفت یا رسول الله بمن ننوشتی که چه نوع حج کن من نیت در نیت تو بستم گفتم اللهم اهلالا کاهلال نبیک گفت هدی برانده
گفت چهل و چهار شتر رسول گفت الله اکبر شارکتنی فی حجی و فی هدیی من شصت و شش شتر رانده ام بر احرام باش و باز گرد و
قوم را بر گیر و نزدیک من آی امیر المؤمنین باز گشت آن قوم حلها بکشاده بودند و حلها در پوشیده خشم گرفت بر آنکه او را
امیر کرده بود و گفت حلها چرا با ایشان دادی گفت مرا شفاعت کردند و خواستند تا خود را جمال دهند و در آن احرام گیرند گفت
سبحان الله حلها هنوز رسول ندیده و چرا رها کردی که کسی در پوشیده همه را بخواند و حلها بستد و بفرمود تا ببافتند و
در تنکها بستند و مردم را خوش نیامد و زبان بر و دراز کردند او [illegible] و حلها برسول سپرد و ایشان از علی با رسول شکایت
کردند رسول گفت صواب کرد ایشان از گفتار باز نه ایستادند رسول بر منبر شد و خطبه کرد و گفت ارفعوا السنتکم عن علی
بن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دینه زبان از علی بردارید که او مردی درشتست در ذات خدای و مداهنه
نکند در دین خدا چون خشم رسول [illegible] او بدیدند زبان کوتاه کردند چون رسول حج بگذارد و آن حج وداع بود و برگشت
و بجائی رسید که آنرا غدیر خم گویند و آن مفرق الطرق بوده است جائی بود که مردم پراکنده میشدند و آن نه منزل بود
صلاحیت منزل نداشت جبرئیل آمد و زمام ناقه رسول بگرفت و گفت خدای ترا میفرماید که اینجا فرود آی تا پیغام و مهم قوم
رسانی پیش از آنکه متفرق شوند و هر گروهی براهی دیگر بروند و این آیه آورد و بر رسول خواند رسول فرود آمد و آواز داد در قوم
که فرود آئید کس فرستاد تا از پیش رفتگان باز آیند و تا رسیدگان برسند آنجا درختی چند [illegible] بود بفرمود در زیر آن
بر رفتند و رسول آنجا فرود آمد بفرمود تا پالانهای شتر جمع کردند و بر هم نهادند و چیزی بر او افکندند و رسول بر آنجا شد و صحابه
و مهاجر و انصار را حاضر گردانید و خطبه بلیغ ادا فرمود و آن معروف و مشهور است و قوم را زجر کرد و وعظ گفت و آنگه
گفت نعیت الی نفسی و قد دنا من خفوق من بین اظهرکم خبر مرگ باز من داده اند و وقت رفتن من از میان شما نزدیک آمد
و مرا بخوانده اند و نزدیکست که اجابت کنم و انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و
ان الله لطیف خبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض در میان شما دو چیز میگذارم که اگر شما آن تمسک کنید گمراه نشوید
کتاب خدا و عترت من اهل بیت و خدای لطیف و خبیر است مرا خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نگردند تا بر کنار
حوض پیش من آیند آنگه گفت هل بلغت بار خدایا برسانیدم و فصلی دیگر بگفت آنگه گفت علی منی بمنزلة هارون من موسی

الا انه لا نبی بعدی علی منی بمنزله هرون است از موسی چنانکه از پس من پیغمبر نیست انگه گفت هل بلغت و انگه فصلهای
بسیار بگفت و در عقب هر فصلی در حق امیر المؤمنین حدیثی و فضلی میگفت اللهم هل بلغت چنانکه در سیر و تاریخ مذکور است
انگه اشارت با امیر المؤمنین کرد و او را پیش خود خواند و بر بالای منبر برد و بازوی او بگرفت و او را برداشت و بمردم نمود و
مردمان جلوه کرد چنانکه جواهر قیمتی را عرضه کنند تا مردمان سفیدی بغل هر دو بدیدند و ساعتی خاموش می بودند انگه گفت الست
اولی بکم من انفسکم گفت نعم من از شما نشنوم که بگوئید قالوا بلی تقریر کردم تا همه اقرار دادند چون همه اقرار دادند بفضل و تراضی و گفت من
کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله هر که من مولای اویم علی مولای ویست انگه گفت
یاران و دوستان او را لعنت کرد بر دشمنان او و گفت اللهم هل بلغت بار خدایا برسانیدم گفتند بلی گفت اللهم اشهد علیهم
بار خدایا برایشان گواه باش انگه فرود آمد و نماز پیشین بگذارد و در خیمه رفت و علی را فرمود تا در خیمه دیگر رفت برابر خیمه او و انگه
سلمانان و صحابه را فرمود تا گروه گروه میشدند و علی را تهنیت میفرمودند انگه زنان خود را فرمود تا تهنیت کردند و از جمله ایشان که تهنیت
باب اخباب کردند عمر خطاب بود که گفت بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة حسان بن ثابت گفت یا رسول الله
دستوری باشد تا درین حال بیتی چند بگویم گفت بگوی یا حسان علی اسم الله حسان بر بالای بلندی شد و باواز بلند این بیتها گفت
و مردمان گرد نهاد چا نمی شنیدند از بهر سماع کلام او گفت شعر ینادیهم یوم الغدیر نبیهم * بخم و اسمع بالرسول منادیا * فقال من مولاکم و ولیکم
فقالوا و لم یبدوا هناک التعادیا * و لکن لمن یعادی علیا معادیا * الیک مولانا و انت ولینا * و لا تجدن منا لک الیوم عاصیا *
هناک دعا اللهم وال ولیه * فمن کنت مولاه فهذا ولیه * فکونوا له انصار صدق موالیا * فقال له قم یا علی فاننی * رضیتک من بعدی اماما و
هادیا * فخص بها دون البریة کلها * علیا و سماه الرسول مواخیا * رسول گفت یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک
و شاعران درین باب شعرها بسیار گفتند چه در عهد رسول و چه از پس آن یکی کمیت گفت شعر و یوم الدوح دوح غدیر خم * ابان له الولایة
لو اطیعا * و لکن الرجال تبایعوها * فلم ار مثلها خطرا مبیعا * گفت چون این قصیده بگفتم شبی امیر المؤمنین را در خواب دیدم که گفت
قصیده بر من خوان من خواندم چون بانجا رسیدم گفت راست گفتی انگه در عقب این بگفت شعر و لم ار مثل ذاک الیوم یوما *
و لم ار مثله حقا اضیعا * و دیگری گفت شعر النص فی یوم الغدیر جلی * فدعوا العباد و فی الصباح خفی * اذ قام النبی فی الخلق خطیبا
معلنا ان الامام علی * اشارت رسول و بار علی ابر و کرد و عرضه کرد و روز مباهله بر دشمنان از مباهله بیعالی آمد روز غدیر بر
دوستان از موالیت بخلافت آمد ابو سعید خدری گفت و الله لا تفرقوا حتی نزل الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا رسول خدای گفت الله اکبر علی کمال الدین و تمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و بولایة علی من بعدی انگه روی بعلی کرد
و گفت یوم بیوم ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا روزی بروزی خدای تعالی هیچ نیکو کاران ضایع نکرد و امروز آن روزی بود که حرب
جبدر آمد و علی پیش او رفت با جنه شجاع و کمر جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله ان الله عنده یوم بیوم او را نزدیک تو روزی است
بمثل این روز گفت چگونه امروز را و بذل جهد و افراغ وسع میکند در نصرت تو و اظهار دین تو ترا فردا جهدی باید کرد در اظهار ولایت
و امامت او گفت کی باشد این گفت چون وقت آید من بیایم و اعلام کنم چون روز غدیر بود آمد و آیه آورد عبدالله مسعود گوید روز احد
امیر المؤمنین علی نیزه در دست میکرد و نیزه در دست و چپ و پس و پیش مردی افکند رسول گفت لا تقیة فی الاسلام بعدک یا عذر من
کتم الحق و انت ناصره چون این روز بود و آیه آمد علی بخواند و این حال با او بگفت و در انحال اندیشه میکرد امیر المؤمنین گفت یا رسول
الله یاد داری که مرا گفتی یا عذر من کتم الحق و انت ناصره فالیوم ما عذر من کتم الحق و الله عاصمه آن روز که گفت یوم بیوم آن روز بود

این روز یأس بود که خدای او تمام و آن روز که در روز او باسر بود که و ارتنا الدین فیه باس شدید و روز یأس دشمنان بود که الیوم یئس الذین
کفروا من دینکم باش فرو دار بهر دوستانش رو دست او که اس بود و سقیم بهم شراب طهور او در دست دیگرش از بهر دشمنان با آتش
هم ساقی کوثر باشد و هم قسیم جنت و سقر و دوستان این بود که قریة فانه من اولیائی و دشمنانرا ضد یفا من اعدائی دشمنان چند اشتند
که چون بروز آن کار رسول را نه چون او را برجا بداشت و بر کار دین بگماشت دشمنانش آیس و خایب شدند و بعضی از دل بر شتند بعضی
طاقت نداشتند بمردند از روی دل خود بر داشتند از باقر علوم انبیا ابو جعفر محمد بن علی زین روایت کرده اند که چون رسول
بغدیر خم دست علی گرفت و او را بر منبر برد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه خبر در احیا و قبایل عرب فشا داد این خبر بحارث
النعمان الفهری رسید بر خواست و بر اشتر نشست روی بلشکرگاه رسول نهاد چون برسید از ناقه فرود آمد و پای ناقه ببست
روی بخیمه رسول نهاد رسول در میان مهاجر و انصار نشسته بود گفت ای محمد چادری ما را گفتی که بسیصد و شصت معبود را بگذارید
که معبود یکیست بکردیم و گفتی پنج نماز بجای آرید قبول کردیم گفتی ماه رمضان روزه دارید پذیرفتیم گفتی که زکوة مال بدهید بدهیم گفتی حج
کنید میکنیم بجا و فرمودی با گرویم با این همه راضی نشدی حتی نعت رفیع ابن عمک فرفعته و فضلته علینا فقلت من کنت مولاه
فهذا علی مولاه فهذا شیء منک ام من الله این قبول نکنیم این چیزیست که از خود گفتی یا خدا فرمود ترا رسول فرمود که والذی لا اله
الا هو ان هذا من الله با آنکه خدائی که جز او خدائی نیست که این مرو فرمان خدا کردم و گفتم چون حارث النعمان این بشنید پشت برکرد و روی
راحله کرد و میگفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم بار خدایا اگر آنچه میگوید
حقست و از نزدیک تست بر ما از آسمان سنگی بار و یا عذاب دردناک بما آر هنوز این سخن تمام نکرده بود که سنگی از آسمان
بیامد و بر سر او آمد و بر جای بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد که سأل سائل بعذاب واقع الآیه خدای تعالی رحمت فرستاد او عذاب
خواست گفتند تا چون رحمت نافع نیست کس عذاب را از تو دافع نیست لیس له دافع من الله ذی المعارج من الآیات قرآن است
کمال دین و تمام نعمت در روز بسته که الیوم اکملت لکم دینکم یا ایها الرسول بلغ جبرئیل آمد که ای محمد خدای وحی بگذار و ای رسالت
گفت چه رسالت گفت ما انزل الیک من ربک آنچه بتو آمد از خدای شب معراج فی قوله فاوحی الی عبده ما اوحی مجمل بود تفصیل آن چه است آمده است که وحی کرد
فی لیلة المعراج شب معراج مجمل گفت روز غدیر تفصیل داد تاخیر البیان عن وقت الخطاب الی وقت الحاجة روا باشد بشب
مجمل بگفتیم تا اول بیان در صفت میکنی و عزم جزم کنی چون وقت آید تفصیل بگوییم بار خدایا اگر تقصیری یا تاخیری افتد یا محمد و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته اگر این نکنی همان انگار که هیچ نکردی بزرگ فرمانی که آن بود که اگر نکرده ی که ده نا کرده شدی و گفته ناگفته
گفت بار خدایا از طعن جاهلان ایمن نیستم و از دشمنان خایفم گفت ای محمد مکر با اندیشه مدار که من عاصم و نگهدار تو ام والله
یعصمک من الناس ایمن باش که خدای تعالی ترا ایمن دارد خدای تعالی هدایت نکند کافرانرا که با نجدان در سبیل عقوبت و الاجر مانند
راه بهشت و ثواب و این روز هیجدهم ذی الحجه در منصرف رسول از حجة الوداع بود سنه عشرون من الهجره رسول از پس آن دو
ماه و روزی چند در دنیا بود و انگه بجوار رحمت ایزدی پیوست و این روز بدین سبب از جمله مشاهیر ایام شد و پیش ازین مذکور بود
از حضرت صادق روایت کرده اند که او گفت یوم الغدیر عید الله الاکبر ما بعث الله نبیا الا و عرف حرمته و انه عید فی السماء و
الارض روز غدیر عید خداست عید اکبر و خدای تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد الا که حرمت این روز معلوم کرد و پیغمبران مقدم
خود را درین روز نصب کردند احمد بن محمد بن ابی نصر گفت روزی بنزدیک امام رضا حاضر بودم مجلس خاص بود بسیاری ذکر
غدیر میرفت آنجا بعضی از حاضران گفتند ما غدیر نشناسیم امام رضا گفت که حدیث کرد مرا پدرم از پدر ایشان از رسول که او گفت

روز غدیر در آسمان معروف تر است از آنکه در زمین و خدای تعالی را در فردوس اعلی کوشکی است خشتی از زر و خشتی از سیم و در آنجا صد هزار قبه
از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از زمرد سبز خاکش مشک و عنبر است در وی چهار جوی است آب و شیر و می و انگبین بر کنار آن
جویها درختانست از انواع میوه ها بر آن درختان مرغانی اند تنهای ایشان از لؤلؤ و پرها از یاقوت چون روز غدیر باشد اهل آسمانها آنجا
حاضر آیند تسبیح و تهلیل میکنند خدای را مرغان از آن درختان بپرند و در آن جویها فرو شوند بر آیند خود را در آن مشک و عنبر بگردانند و
بر بالای سر آن فرشتگان بپرند و بر ایشان نثار کنند چون آخر روز شود منادی ندا کند ایشان را که انصرفوا الی مراتبکم بازگردید با جایهای
خود شوید که امن شوید از خطا و زلل تا دیگر سال بر مانند این روز برای کرامت محمد و آله با من بگریست و گفت یا ابن ابی نصر هر کجا که باشی
جهد کن که این روز بمشهد امیر المؤمنین حاضر شوی اگر ممکن باشد که خدای تعالی در این روز گناه شصت ساله را بیامرزد هر مؤمنی و مؤمنه را
در این روز چندان کس را آزاد کند از آتش دوزخ آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر و هر روزی که بعد قدر ... موجب
باشد آنچه تو توانی با مؤمنان در این روز نیکی کن و در آنچه توانی مؤمنان را شاد گردانی ... اگر مردمان فضل این روز بشناختندی فرشتگان
ایشان را مصافحه کردندی هر روزی ده بار ... امیر الایام عشرة یوم التقدیر بر روز تقریر است و آن آنست که خدای تعالی فرمود
الست بربکم قالوا بلی ربنا و یوم التقدیر و ذلک قوله و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام و یوم التطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یوم التکثیر و آن آن روز بوده است که خدای تعالی محمد و مسلمانان را بعده فرشتگان بسیار کرد فی قوله یمددکم ربکم بخمسة
من الملائکة مسومین و یوم التعبیر و آن آن روز است که حامل سوره برائة را بگردانیدند ... نزول وحی بر پیغمبر که لا یؤدیها الا انت او رجل
منک و یوم التوقیر و آن روز مباهله است که رسول امیر المؤمنین علی را موقر گردانید حق تعالی حکم او نفس او و حکم رسول نفس او
کرد قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و یوم التشهیر و آن آن روز بود که انگشتری در رکوع بسائل
خدای آیه انما ولیکم الله فرستاد و او را مشهور گردانید و یوم التوقیر روز مواخات است که او را برادری گرفت و با خود تخصیص کرد
و او را موقر گردانید حیث ... و یوم التشویر روز قیامت باشد که یکی گوید یا لیتنی کنت معهم و دیگر
یا لیتنی کنت ترابا و دیگری میگوید یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و روز دهم یوم الغدیر است و چون ... و فرائض و تفصیل
افزون است برای آنکه آنچه در آن روز ... کرده است در دین و مکمل است والحمد لله علی تمام نعمته و اسباغ کرمه قل یا اهل الکتاب
لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة والانجیل وما انزل الیکم من ربکم ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل
الیک من ربک طغیانا وکفرا فلا تأس علی القوم الکافرین عبد الله عباس گفت جمعی جهودان نزدیک رسول
آمدند و گفتند یا محمد تو بر توریة ایمان داری و مقری که کتاب خدا است و حقست گفت آری گفتند ما را اتفاقست ...
در آنکه قرآن حقست و از نزدیک خدا است ما را بدین ... که تو اقرار داری که حقست خدای تعالی آیه فرستاد و گفت بگوی ای
محمد اهل کتاب را از جهودان و ترسایان که شما بر هیچ چیز نباشید تا اقامت توریة و انجیل نکنید یعنی تا ایمان نیارید بآنچه در وی است از نعت
محمد و بشارت باو و وجوب ایمان باو و بکتاب او و بآنچه فرو فرستاده شد بشما از خدای شما یعنی قرآن که خدای تعالی بر محمد ...
فرستاد و تخصیص ایشان برای اقامت حجت است بر ایشان و گفته اند مراد جمله ادله است که خدای تعالی نصب کرده است
مسلمانی بر توحید و عدل و نبوت انبیا و نبوت پیغمبر و بسیاری از ایشان آنچه بتو فرستادند از خدای تو کفر و طغیان
بیفزاید ای محمد بر این قوم کافران اندوهگین مباش و این برای تسلیه رسول گفت که او دل بایمان ایشان بسته بود چون ایمان
نیاوردند دلتنگ شد خدای تعالی گفت تو با ایشان دلتنگ مشو که بدوزخ شوند که ایشان مستحق آنند اگر گویند چون نزول

قرآن کفر و طغیان ایشان را زیادت کرده نه این معجز بود چرا که مفسده آن و کفر و عصیان آن حاصل آید گوییم که چنین باشد
شرطی دیگر با این بود و آن آنست که از باب تمکین بود چون قدرت و آلت و قرآن از باب تمکین است مفسده نباشد
ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحا
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون اگر حق سبحانه و تعالی از احوال مؤمنان که در اصل مؤمن بوده و ایمان آورده بود
خبر داد و گفت آنانکه ایمان آورده اند و آنانکه بر دین جهودی اند و آنانکه صابیانند و صابی آن بود که از دینی که بر آن باشند
میل کند بدینی دیگر و بر آن اندک باشند از مردم و ترسایان که از ملت عیسی اند هر که از ایشان ایمان آورد بمحمد و بروز باز
پسین که قیامت است و عمل صالح کند بر ایشان هیچ خوفی و اندوهی نباشد چون کافران اند و محکوم خایف باشند لقد
اخذنا میثاق بنی اسرائیل وارسلنا الیهم رسلا کلما جاءهم رسول بما لا تهوی انفسهم
فریقا کذبوا وفریقا یقتلون وحسبوا الا تکون فتنة فعموا وصموا ثم تاب الله علیهم
ثم عموا وصموا کثیر منهم والله بصیر بما یعملون حق تعالی بدین آیه احتجاج کرد بر جهودان و ملامت کرد ایشان را
بدانچه پدران ایشان کرده بودند و ایشان بدان راضی شده اند ... پدران خود و بدان رضا داده گفت بدرستی که فرا گرفتیم میثاق
و عهد فرزندان یعقوب و با ایشان پیغمبران فرستادیم تا حجت بر ایشان لازم شود و هر که پیغمبری با ایشان آمدی و خبری آوردی که
نفس آن نخواستی گروهی از پیغمبران تکذیب کردندی و گروهی را بکشتندی ... میکشتند یکی بلفظ ماضی گفت و یکی
بلفظ مستقبل تا ... که این چون صفت لازمست مر ایشان را گفت ایشان پنداشتند که ایشان را هیچ بلایی و امتحانی
نخواهد بود کور شدند و کر شدند و این بر سبیل مبالغه گفت در تشبیه ایشان ... رسیده در چشمها و گوشها از جهل و غفلت و قلت
تامل در آنچه بر ایشان واجب بود یعنی جهل پیش گرفتند و در راه جهالت و ضلالت نهادند از تکذیب انبیا و کشتن ایشان
... از آنچه ایشان را فرموده بودند ... ایشان توبه کردند خدای توبه ایشان قبول کرد پس ...
و فرزندان ایشان در گمراهی و ضلالت و کوری و کری شدند بکفر بر رسول خدای تعالی ... بآنچه ایشان میکنند و مورد این آیه
تهدید و وعید است یعنی بر وی هیچ پوشیده نیست از اجزای تفاصیل آن ... بر وفق آن ... جزا دهد لقد کفر
الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی وربکم انه من
یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار وما للظالمین من انصار ... کافر شدند
آنکسانی که گفتند خدای معبود ... که استحقاق عبادت دارد عیسی بن مریم است و کفر ... آنکه واجب بود
اقرار کردن از قبیل اعتقاد باشد و او را با فعال و جوارح هیچ تعلق نباشد و مراد بدین قول ... مذهب اعتقاد
چنانکه گوید قول ابو حنیفه است و این قول شافعیست یعنی مذهب و اعتقاد ایشانست و جهی دیگر آنست که چون اعتقاد ایشان
عند قول ... که خدای تعالی اعتقاد را قول خوانند ... و این گروه از ترسایان که این گفتند یعقوبیه
که ایشان تثلیث اقنوم پدر و اقنوم پسر و اقنوم روح القدس گویند سه بودند یکی شدند و آنانکه چنان گویند مسیح را پسر
خدا گویند از ایشان تعالی شد عن ذلک علوا کبیرا مسیح گفت ایشان را که ای بنی اسرائیل خدا را پرستید که خدای من و خدای شما است
کرد از آنچه ایشان میگفتند و منکر شد گفتار ایشان را و رد کرد بر ایشان که او را خدای گفتند آنگه بر سبیل تعلیل گفت که هر که بخدای
شرک آرد و با او انباز گیرد خدای بهشت بر وی حرام کرده اند و جای او آتش دوزخ بود و ظالمان را که کافرانند و غیر ایشان ...

باشد که ایشان را از عذاب خدای رحمت کند لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا
اله واحد وان لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم افلا یتوبون الی
الله ویستغفرونه والله غفور رحیم بحقیقت کافر شدند آنانکه گفتند خدای سیم سه است و این قوم قوم [illegible]
ترسایانند از ملکیان و یعقوبیان و نسطوریان و این سه که گفتند بر سبیل اتحاد گفتند و این نامعقولست از برای آنکه محالست که
یکی شود انگه حق تعالی خبر داد و گفت هیچ خدای نیست الا یک خدای اگر باز نه ایستند از آنچه میگویند برسد بآنانکه کافر شدند
از ایشان عذاب دردناک یعنی آنانکه بکفر اصرار کنند از ایشان و چه نیکو گفت که برای آن گفت لیمسن الذین کفروا منهم تا وعید
شامل باشد هر دو گروه را که ذکر ایشان رفته است اکنون بر سبیل تقریع و توبیخ گفت آیا این قوم توبه نمیکنند و بخدای نمیگروند و ثنا
بالهیت و عبادت او نمیدهند و از او آمرزش استغفار نمیخواهند و خدای غفور و رحیم است آمرزنده و مهربانست بیامرزد بفضل خود
رحمت آرد که باز درگاه او شوند ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة کانا
یاکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الایات ثم انظر انی یؤفکون قل اتعبدون من دون الله
ما لا یملک لکم ضرا ولا نفعا والله هو السمیع العلیم حق تعالی گفت [illegible] این جماعت را با ایشان رد و گفت
که نیست عیسی بن مریم الا پیغمبری که پیش از او دیگر پیغمبران رفته اند و مادرش زن صدیقه در راستی کرده بود و [illegible]
آیات خدا را [illegible] و پسرش آیاتی که خدای تعالی در ایشان بکلمات نمود چنانکه گفت و صدقت بکلمات ربها [illegible]
شبهه کرده بدانکه آنکس که طعام خورد و اگر نخورد زنده نماند او جنسی ضعیف بجوف و محتاج بود خدا را نشاید اهل معانی گفته اند
باین کنایت کرده که از قضاء حاجت یعنی آنکس که طعام خورد محتاج قضاء حاجت باشد انگه گفت ای محمد بنگر که ما آیات را برای ایشان
چگونه بیان میکنیم و دلیل چگونه [illegible] میکنیم بنگر که ایشان از آن چگونه عدول و اعراض میکنند و از آن میگردند انگه رسول را فرمود که ای محمد
بگو بر سبیل احتجاج و انکار بر ایشان که میپرستید شما بدون خدای آنرا که مالک نباشد و قادر بر نفع و ضرر شما سودی [illegible]
و نه دفع ضرری برای آنکه قادر بر این خدا باشد با آنکه خدا او را تمکین کند و اگر عیسی بر نفع و ضرر قادر بودی بتمکین خدای بود انگه [illegible]
حیوة چنین بود ترسایان همه رسول را از مسیح ضرری و نفعی نبود و عبادت آنکه از و ضرری و نفعی نبودی جاری مجرای عبادت
اصنام و جمادات باشد و نفع آن بضرورت معلومست و خدای شنوا و داناست اقوال شما را می شنود و افعال شما را
میداند تا هر کسی را بر وفق آنکه او مستحق باشد جزا دهد قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا
اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل بگوی ای محمد جهودان و ترسایان را
که خداوندان توریة و انجیل اند که غلو مکنید در دین خود و از حد در مگذرید و متابعت مکنید هوا و مذهب قومی را که ایشان
مذهب بهوای نفس خود نهاده اند باستخراج [illegible] و ایشان پیش از شما ضال و گمراه بودند گفته که نیست ترسایان را که در
ضلالت اقتدا بجهودان کنند بعضی دیگر گفته مراد آنست که اقتدا مکنید باسلاف و اکابر خود چه ایشان چنانکه خود ضال
در نفس خود متضل و گمراه کننده اند قوم بسیار را و ایشان از راه راست گم شده اند زجاج گفت برای آن تکرار کرد
که آن خواست که ضلوا من قبل بلفظ اول [illegible] و بدوم آنکه اضلوا [illegible] بعضی دیگر گفتند با اول ضلال دین خواست و بدوم ضلال از طریق [illegible]
بهشت لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود وعیسی ابن مریم ذلک بما عصوا وکانوا
یعتدون کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون لعنت کرده شدند کافران بنی اسرائیل

بزبان داود و عیسی بن مریم و لعن هر دو را جاری باشد از رحمت خدای ایشان را بلعنت فرمود بزبان داود تا قرده شدند و بزبان عیسی تا خوک
شدند و این دو پیغمبر را التخصیص کرد برای آنکه بعد از موسی بودند و از ایشان معروفتر پیغمبری نبود و ذکر سلیمان از آن نکرد که او بر دین
داود بود و او را شریعتی نبود امام محمد باقر گفت که داود اهل ایله را لعنت کرد بجهت آنکه در روز شنبه صید ماهی کردند و
آن در عهد داود بود و گفت اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء ومثل المنطقة علی الحقوین خدای تعالی ایشان را بوزینه گردانید
و عیسی اصحاب مایده را که مایده خواستند چون خدای تعالی ایشان را بفرستاد و بآن کافر شدند ایشان را لعنت کرد خدای ایشان را
با خوک گردانید و این از بهر آن گفت تا ایشان آیس و نا امید باشند از مغفرت مادام که بر کفر اصرار کنند و ایشان را سودی نکند
با آنکه ایشان فرزندان پیغمبرانند و ایشان بآن فخر می آورند انگه فرمود که این لعنت ایشان را بسبب عصیان و تعدی و تجاوز
از امر حق بود که عصیان و تعدی کردند و تجاوز از امر حق نمودند و یکدیگر را منع نمیکردند از ناشایستگی که میکردند و آن در شرع و عقل
حرامست بر چیزی بود که ایشان میکردند و این منکر ماهی گرفتن بود در روز شنبه و رشوه گرفتن و رشوه ستانیدن در احکام
و بهای پیه که بر ایشان حرام بود [illegible] چون پیه حرام بود بهای آن هم حرام بود و رسول گفت در بنی اسرائیل چون یکی منکری کردی
یکی بیامدی و او را نهی کردی و باز نه ایستادی [illegible] دیگر روز چون او را بدیدی با او اختلاط و مواکله و مشارکت کردی و از و بیزار نگردی
چون خدای تعالی از ایشان چنین دید دلهای ایشان را بیکدیگر زد و لعنت کرد ایشان را بزبان داود و عیسی بن مریم و بآن
قرده و خنازیر خواست بآن خدای که جان من [illegible] اوست که اگر امر معروف کنید و نهی منکر و دست بدست گیرید و او را بر حق
دارید و الا خدای دلهای شما را بر یکدیگر زند و لعنت کند چنانکه ایشان را کرد تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس
ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم وفی العذاب هم خالدون ولو کانوا یؤمنون
بالله والنبی وما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء ولکن کثیرا منهم فاسقون می بینی
ای محمد بسیاری را از ایشان یعنی ترسایان را و جهودان را بعضی گفته اند مراد جهودانند چون کعب اشرف که ایشان دوستی میکنند
آنکسانی که کافر شدند از مشرکان بتپرست و دوستی با یکدیگر تا یکدست و یکزبان شدند بر آنکه محمد بر چیزی نیست [illegible]
برای ایشان تقدیم کرده و آن خشم خداست بر ایشان و خلود ایشان در آتش دوزخ و عذاب اگر بدل آنکه ایشان میکنند
بخدا و پیغمبر خدا ایمان آوردندی و بآنچه فرو فرستاده اند گفته مراد به پیغمبر موسی است و این کافران منافقان جهودانند
گفت اگر ایشان بخدا و پیغمبر و کتاب موسی یعنی توریة ایمان داشتندی مشرکان را دوست نگرفتندی و موالات [illegible]
ایشان دلیل میکند که ایشان ایمان نداشتند بموسی و توریة و لیکن بیشتری از ایشان فاسقانند از فرمان خدای بیرون شده
لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا ولتجدن اقربهم مودة
للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم لا یستکبرون
حق تعالی خبر داد رسول را از احوال دوستان و دشمنان را اعلام کرد و گفت سخت ترین مردمان بعداوت و دشمنی کردن
بآنکسانی که ایمان آوردند جهودانند یعنی دشمنی جهودان با مسلمانان سخت تر است از کافران دیگر ابو هریره از رسول روایت
کرد که هیچ مرد جهود نباشد که با یکی از مسلمانان حاضر شود و الا که قصد کشتن او کند و مشرکان را نیز سخت ترین مردمانی یابی
بعداوت و دشمنی مؤمنان و نزدیکترین مردمان یابی بدوستی مؤمنان آنکسانی را که گفتند که ما ترسایانیم و مراد
بترسایان خصوصست نه عموم برای آنکه ترسایان با مسلمانان کمتر از جهودان دشمنی کنند و مراد نجاشی است و اصحاب

اسلام کرد رسول بمکه بود و جمعی که بدان ایمان آورده بودند مؤمنان کرده بودند و ایشان را رنج نمودند تا از اسلام برگردند و کسانی که ضعیف بودند برگردیدند

و رسول را عمش ابو طالب حمایت کرد و چون رسول چنان دید مسلمانان را گفت شما را هجرت می باید کرد و بحبشه رفتن که پادشاه

حبشه مردی عادلست ظلم نکند و پادشاه نجاشی بود نام او اصحمه و نجاشی بزبان حبشه عطا باشد و این نام پادشاهان حبشه باشد چنانکه قیصر

نام پادشاهان روم یازده مرد و چهار زن برفتند عثمان عفان و زبیر و عبد الله مسعود و عبد الرحمن عوف و ابو حذیفه و مصعب عمیر

ابو سلمه و عثمان مظعون و عامر بن ربیعه و حاطب عمرو و سهل بن بیضا بدریا راه برفتند و کشتی بگرفتند تا بزمین حبشه بنهادند سال

پنجم از بعثت آنگه جعفر بن ابی طالب برفت و جماعتی گروه گروه متفرق میشدند تا هشتاد و دو مرد بحبشه رفتند بیرون از زنان و کودکان

چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص بفرستادند با مبلغی از هدیها و التماس کردند تا ایشان را بمکه فرستد برفتند و هر چند که التماس

کردند نجاشی گوش سخن ایشان نکرد و ایشان خایب بازگشتند و مسلمانان آنجا مقام کردند تا که رسول بمدینه هجرت کرد و کار ش

بلند شد و مسلمانان قوت گرفتند و سال ششم رسول نامه نوشت بنجاشی تا ام حبیبه بنت ابی سفیان را برای او بخواهد شوهرش

آنجا وفات یافته بود و در خواست تا مسلمانان را پیش او فرستد نجاشی کنیزک خود را برنام ابرهه بنزدیک ام حبیبه فرستاد و خبر داد که رسول

او را میخواهد ام حبیبه عقدی داشت بشارت بدین کنیزک داد و گفت برو و بگو تا وکیل پیش من فرستد تا او را وکیل کنم تا مرا بدو دهد خالد

بن سعید را بفرستاد تا او را برسول دهد و نجاشی چهار صد دینار داد از قبل رسول و خطبه کرد و نجاشی بود که فرستاد تا چهار صد دینار

برست کنیزک با ام حبیبه فرستاد او از پیش ام حبیبه باز آمد آن نجاه دینار بکنیزک داد و گفت مرا فرموده است که هیچ نستانم و آن چیزی که

گرفتم باز دهم و من کنیزک خاص ملکم بمحمد و نبوت مصطفی و بانچه بیاورده ایمان آورده ام باید که چون برسول رسی سلام و تحیت من برسانی گفت

سنت و رسم آنکه نجاشی فرمود زنان خود را تا ام حبیبه را تحفه کردند و بدیها آوردند آنگه در کشتی نشاند و او را با جعفر بن ابی طالب و جماعتی

گسیل کرد و در آن وقت رسول بغزای حنین رفته بود و چنان اتفاق افتاد که جعفر برسید و امیر المؤمنین خیبر گشاده بود و بشارت قدوم جعفر

فتح خیبر برسول رسید گفت نه دانم که بکدام شادی بیشتر شادم بفتح خیبر یا بقدوم جعفر و دیگری آمد بولادت امام حسن خبر داد گفت ام بولادة

و در حال از نماز فریضه فارغ شده بود از بهر بشارت سجده کرد و آنگه گفت که سنت کردم که چون نماز فریضه کنند سجده شکر کنند و چون خبر نکاح رسول با ام

حبیبه بابی سفیان رسید اسلام نیاورده بود و شادمان شد گفت ذاک الفحل لا یقدع انفه پس آن زنان بدست نجاشی نامه نوشت و پسر خویش را با

مرد بفرستاد و در نامه نوشت که بمحمد رسول الله گواهی میدهم که تو رسول خدایی و ایمان آوردم و تصدیق کردم آنرا که تو فرستاده اند و پسرم را برسالت فرستادم

اگر فرمایی تا پیش تو بخدمت تو آیند و آنچه تو فرمایی امتثال کنند و با تو بیعت کنند و پسرش را چنانکه گفتم باشصت مرد در کشتی نشسته بود

در آنجا بدریا غرق شد و آن جماعت بماندند بکرده ای دیگر منتظم شدند هشتاد مرد بودند شصت و دو از حبشه و باقی از اهل شام پیش رسول آمدند و از جمله ایشان بحیرای

راهب بود و ابرهه و ادریس و اشرف رسول سوره یس بر ایشان خواند چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند چه نیک ماند است این کلام بکلام

حق تعالی بر عیسی فرستاد خدای تعالی در حق ایشان این آیت فرستاد الی قوله و ذلک جزاء المحسنین و قتادة گفت این آیت در قومی آمد که بر

دین عیسی بودند از مؤمنان کسی که ایشان را گفتند ما ترسایانیم یعنی نجاشی و اصحاب او و آن هفتاد و دو کس که پیش رسول آمدند و این دوستی

ایشان از آنست که از ایشان قسیسان و رهبانانند قسیسین عالم بود در حالت اجتهاد بنزدیک ترسایان انجیل ضایع نکرده اند و دیگر

و تغییر نکرده اند و ایشان پنج مرد بودند که تغییر و تبدیل کردند و آن برفاس و مرقوس و لوقا و یوحنا و متی که از ایشان بر حق ایستاده اند قسیسین بودند

مرکه بود از فساد که در طریق استقامت او قسیس و رهبان باشند نیز زیرا که آن بود که ایشان استکبار نکنند و گردن کشی نه نمایند قوله و اذا سمعوا ما

انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین

ومالنا

وما لنا لا نؤمن بالله وما جاءنا من الحق ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین حق تعالی چون وصف کرد ایشانرا

در خوف و خشیت و رقت طلب ایشان را گفت که چون ایشان بشنوند آنچه برسول فرستاده اند از قرآن که بر ایشان خوانند تو بینی که آب چشم ایشان

بریزد کریه از آنچه بشناختند از آنکه حق است و در این حال میگویند که ای خداوند ما ایمان آوردیم تو بنویس ما را با گواهان یعنی نام ما در جریده مؤمنان که گواهان

باشند که نام گواهان ثبت کنند با نام ما یا امت محمد بنویس که ایشان گواهان بر خبر آمدند چنانکه گفت و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء

علی الناس انکار ایشان حکایت کرد آنچه ایشانرا نه گفتند بر سبیل تعجب که ما را چه بوده است که ایمان نیاریم بخدا و آنچه بما آمده است از حق یعنی

اسلام و رسول خدای کتاب او که قرآنست و شریعت او که مسلمانیست و ما طمع میداریم که خدای ما را با قوم صالحان در بهشت کند فاثابهم

الله بما قالوا جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلک جزاء المحسنین والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا

اولئک اصحاب الجحیم پس خدای ثواب و پاداش داد ایشان را بدین سخن مستحق مقرون با تعظیم و تبجیل آنچه ایشان گفتند از آنچه گفتند

و در دل خود آن نه داشتند که بزبان راندند بوستانها بداد هشتها که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد منافع لذات چشم و دل را

جز از آب روان و سبزی چیزی دیگر نیست درختان سبز و میوه ها و انواع ثمار در هر شهره و هر طعمی که خواهد و جویهای آب روان و شیر و می و انگبین و این

منافع و ثواب جزای نیکوکارانست چون ذکر اهل کتاب کرد از مؤمنان و کافران و آنچه ایشانرا خواهد بود از ثواب و عقاب ذکر کافران کنباب

کرد و گفت آنانکه کافر شدند برسالت و نبوت رسول و بدروغ داشتند آیات ما که قرآنست ایشان اصحاب دوزخ و ملازمان آتش شدند

اول بتفصیل گفت و این بر سبیل عموم با ایشان و جزای ایشان اخبار شد و ما را وعید دیگر نیز لطف باشد یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا

طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین وکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا واتقوا الله الذی

انتم به مؤمنون چون رسول صحابه را وصف قیامت کرد و احوال آن و درد و رنج و عقاب آن و شدت او بر گناهکاران بعضی از صحابه

جاه شدند و در سرای عثمان بن مظعون نشستند و اتفاق کردند تا که بروز روزه گیرند و بشب خیز نیا سایند و بر بستر نخسبند و گوشت نخورند و بوی

خوش نبویند و جامه نرم نپوشند و ترک دنیا بکلی کنند و گرد زنان نگردند و خویشتن را خصی کنند این خبر برسول رسید بخانه عثمان مظعون رفت ایشان را آنجا

نیافت زن عثمان را گفت رسول آمده بود و با آن جماعت پیش رسول رفتند ایشان را گفت این که از شما گفتند هست گفتند

یا رسول الله ما بخیر خواستیم رسول ایشان را گفت مرا این نفرموده اند که نفس شما را بر شما حقست حق او را بدهید روزه دارید

و روزه بگشایید طعام خورید و نماز کنید و بخسپید که من که رسولم روزه دارم و نماز کنم و بخسپم و گوشت خورم و با زنان صحبت کنم هر که

سنت و طریقت من نخواهد گفت من رغب عن سنتی فلیس منی هر که از سنت من بگردد از من نیست آنگه قوم را جمع کرد و خطبه کرد

و گفت ما بال اقوام چه بوده است قومی را که زنان بر خود حرام کرده اند و طعامها و طیبها و خوابها و لذات را من شما را نفرمایم که چون رهبانان و ترسایان

باشید چه در دین من ترک لحم و تحریم زنان نیست و نه گرفتن صوامع و سیاحت امت من روزه است و رهبانیت ایشان جهاد است

خدای را پرستید و با او شریک میارید و حج و عمره کنید و نماز بپای دارید و زکوة دهید و روزه ماه رمضان بدارید و استقامت اقامت کنید آنانکه پیش

از شما بودند هلاک شدند بر خود سخت گرفتند خدای ایشان را سخت گرفت و آنکه در صومعها و دیرها ماندند بقایای ایشانند خدای تعالی این آیت فرستاد

عبد الله عباس گفت مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من چون گوشت بخورم حرام کردم خدای تعالی این آیت فرستاد

ای مؤمنان آنچه خدای تعالی حلال کرده است حرام مکنید بر خود و طیبات خدای بر شما حلال کرده است از طعام و لباس ... و تحریم و تحلیل خدای

بود و مصالح آن خلق داند موافق حکمت الله است نه لذات و تحلیل بکنید که خدای تعالی دوست ندارد متعدیان را و از روزی که

از آنچه خدای بر روزی شما کرده حلال پاک و روزی حلال باشد که ... روزی آنست که حلال بود که بدان منتفع شود و کسی نتواند او را از آن

منع کنید و از حرام خدای تعالی منع کرده است و در آنچه حلالست شما را بدان اسراف مکنید و حرام مخورید و از خدای بترسید آن خدایی که شما باو ایمان
آورده‌اید یا از معاصی او تا از عذاب او رستگاری یابید حالیست گفت رسول صلعم بریان کردی پالوده و حلوا دوست داشتی و گفت المؤمن حلوی یحب
الحلاوة و گفت در شکم من او را بدیست [illegible] شیرینی [illegible] نزدیک حسن بصری چه پالوده بخورد حسن او را گفت چه میگویی در حق
کسی که دوست ندارم او را [illegible] گفت [illegible] لعاب النحل بلباب البر [illegible] مسلم **قوله تعالی** لا یؤاخذکم الله باللغو فی
ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما
تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم
اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون چون این قوم آن چیزها بر خود حرام
کردند که گفته شد و بدان سوگند خورده بودند رسول ایشان را از آن منع کرد گفتند [illegible] فرمان ترا ما سوگند خورده‌ایم چکنیم خدای تعالی
این آیه فرستاد [illegible] نازل شود چون این حکم شرعی باشد دیگران در این حکم مشارک باشند میگوید
تعالی شما را که سوگند [illegible] مواخذه نکند بسوگندان لغو [illegible] در حال حدیث بر زبان رود [illegible]
و نیت کرده باشد گفت شما را بلغو سوگند گرفتاری و مواخذه نکنند ولکن با آن مواخذه کنند که سوگندان خود با آن منعقد کرده باشید
بان حنث کرده پس اگر این سوگند خلاف کرده شود کفارت او یکی از سه چیز است طعام دادن ده مسکین [illegible]
بزنان [illegible] باشد برای تغلیب [illegible] کفارت آنچه بسته شده باشد بسوگندان آن بود که طعام بقدر کفایت [illegible]
ایشان باید [illegible] یک مد [illegible] بقدر طاقت و قدرت [illegible] مثل این طعام حاضر کند
آن ده رطل [illegible] باشد هر یکی را دو مد [illegible] این حاضر کند ده درویش را حاضر کرده [illegible] که نصیب ده کس از این [illegible]
کمتر از ده کس [illegible] یکی از درویشان [illegible] بچاشت و شام بخورد و این یک روایت از امیرالمؤمنین علی [illegible]
کس یک کس [illegible] آنچه بدهید [illegible] که شما بر اهل خود نفقه میکنید [illegible] که معنی اوسط افضل [illegible]
یعنی از بهتر آنچه شما بر اهل خود میخورانید یا در پوشانیدن ده مسکین [illegible] اگر [illegible] آزاد کردن
که سلیم و صحیح باشد از معایب [illegible] اگر مؤمن [illegible] هر کس که نیابد یکی از این سه چیز [illegible]
ده روز روزه داشتن [illegible] ثلثة ایام متتابعات این کفارت سوگندان شماست چون شما سوگند
خورید خلاف کنید و سوگندهای خود نگاه دارید و سوگند مخورید [illegible] چون خورده باشید از حنث نگاه دارید
و این اول است و از [illegible] که سوگند بر معصیت [illegible] این مرد [illegible] بر معصیت خدای تعالی همچنین
بیان کند آیات خود را برای شما تا شکر نعمت وی [illegible] یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر
والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان
یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون
حق سبحانه و تعالی در این آیه منع میکند مؤمنان را از خمر خوردن و قمار باختن و خمر را برای آن خمر خوانند که با عقل مخامره و مخالطه کند و او را
بازپوشد و خمر گویند آنرا که باز میپوشند تا بمانند و هر چه از این نوع باشد آنرا خمر خوانند و در تحت حرام بود و پیغمبر گفت کل مسکر حرام
و هر چه مستی آورد حرام بود و میسر جمله انواع قمار را گویند امام محمد باقر گفت انواع قمار [illegible] تا بازی کودکان بجوز و ازلام
تیرها باشد که بدان قمار بازند و آن ده تیر است [illegible] نصیب باشد و باقی را نصیب نباشد [illegible] و انصاب

بتانی اند که برای عبادت نصب کنند میگوید این انگشتها [illegible] در روایتی حقیقت که خمر و قمار و بتان و تیرها که یاد کردیم پلیدند حاصل
و این کار شیطان کنند و فرماید و اغوا کنند و هر که این کار کند او را فتنه کرده باشد کنید و از جمله اجتناب کنید و دوری گزینید
تا بود که فلاح و ظفر یابید بثواب خدا و در این آیه چهار دلیل است برای تحریم یکی رجس است و رجس پلید است و باتفاق پلید حرامست
دوم من عمل الشیطان و کار دیو پلید بود مثل آن کردن حرام بود سیم فاجتنبوه امر خدای بر سبیل وجوب بود الا که دلیل
دلالت کند بر سنت چهارم لعلکم تفلحون تا فلاح یابید و فلاح با اجتناب این معلق کرد روایت کنند عثمان عفان از رسول روایت کرد که
انه لا یجمع الخمر والایمان فی جوف امرء ابدا و این محمول باشد برانکه او مستحل خمر باشد و گفت شارب الخمر کعابد الوثن یعنی عقاب
او بشدت و سختی چون عذاب بت پرست است و روا بود که تشبیه از آن جهت بود که از وی تبرا باید کردن و هجران با او کرد
باید کردن چنانکه محمد بن حنفیه از پدرش امیرالمؤمنین روایت کرده که گفت هر که خمر خورد پس از آنکه خدای تعالی آنرا حرام کرده
بزبان رسول چون خمر خواهد باو مدهید و حدیثش راست ندارید و خبرش نپذیرید و بر هیچ امانت او را ایمن ندانید که اگر امینی
او را [illegible] شود حجت بر خدای تعالی که او را عوض [illegible] ابو هریره از رسول روایت کرده که هر که او خمر خورد در دنیا خدای تعالی میفرماید
در قیامت تا او را از زهر ماران و کژدمان بشرابی دهند چون بنزدیک دهن برند نا خورده گوشت رویش در آنجا افتد
و چون بخورد همه اعضایش از یکدیگر جدا شود و گوشت اندامش منتشر شود و چون مرداری که سالها بر وی آمده باشد و گفتند
بهر آیه که اهل محشر جمیع بدان متحیر شوند الا که فرمایند تا او را بدوزخ برند الا که حق تعالی [illegible] مراد شیطان از اغوا و فریفتن
مردمان باین چیزها سبب آنست که میخواهد که در میان شما دشمنی افکند و کینه نهد در خمر خوردن و قمار باختن و همه آفت و شر
در این هر دو بسته است از عربده و معادات و منازعت و حقد و حسد بر قمار چنانکه معلوم و معهود است و دیگر آنکه
شما را از ذکر خدای باز دارد و از نماز منع کند چه با شرب خمر و استعمال قمار ذکر خدای درست نیاید الا که استفهام کرد بر سبیل
از زجر و حصر و تادیب بعضی مفسران گفته‌اند سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیه فرستاد و یسئلونک عن
الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس جماعتی از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی بخوردند یکی از صحابه خمر خورده بود و نماز میکرد
و قل یا ایها الکافرون میخواند بجای لا اعبد ما تعبدون اعبد ما تعبدون میخواند این آیه آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری مردم نزد نماز از خمر اجتناب
میکردند سعد ابی وقاص با مردی از انصار خمر خورده بود و عربده کرده و انصاری استخوان کوسفندی بر سر سعد زد و بشکست عمر خطاب
گفت بار خدایا در خمر بیانی [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد و تحریم کلی کرد واطیعوا الله واطیعوا الرسول
واحذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین حق تعالی چون مکلفان را تحذیر کرد از خمر و قمار
و ناشایستی که در شرع بر ایشان حرامست ایشان را فرمود تا در آن و جز آن طاعت خدای دارند و جمع کرد میان طاعت خود و
طاعت رسول خود تا بدانند که طاعت رسول در وجوب همچون طاعت خدای تعالی است از بهر آنکه هر آنچه گوید از خود نگوید گفت که
طاعت خدا و طاعت رسول خدای ارید و امتثال امر ایشان کنید و حذر کنید و بترسید از عذاب خدا که اگر برگردید و
نافرمانی کنید و روی از امر و نواهی خدا و رسول بگردانید بدانید که بر رسول فرستاده ما جز رسانیدن نیست و هویدا و روشن
کردن که بگوید و برساند و اعلام کند بر ثواب و عقاب بدست او چیزی نیست آن بدست منست و حکم من جزا و هم کسی
را که اعراض کند از حکم من لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و
آمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین بعضی مفسران

چون عبد الله عباس و انس بن مالک و براء بن عازب و مجاهد گفته‌اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون تحریم خمر آمد جماعت صحابه گفتند که احوال
برادران ما که پیش از این بودند و ایشان خمر خورده‌اند چگونه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد و گفت بر آنهائی
که ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند در آنچه ایشان طعام کرده‌اند در خمر پیش از تحریم بر ایشان حرجی و بزه‌ای نیست چون تقوی ورزیدند
بجای آورده‌اند و از محرمات اجتناب کردند و ایمان آوردند و عمل صالح کردند و برای آن ذکر اتقا مکرر کرده‌اند که مراد به اول اتقا
و بدوم استمرار کردن و استوار بر آن و بسیم اتقا از مظالم عباد و جمعی دیگر گفته‌اند که مراد به اول اتقا باشد از معاصی که در روزگار
گذشته کرده باشند و بدوم اتقا از معاصی باشد در حال و بسیم مراد استقبال باشد یعنی حذر کردن از معاصی و ایمان آوردن
و عمل صالح کردن پس در حال حذر کردن و بر آن ثبات نمودن آنکه در استقبال از معاصی حذر کردند و احسان و نیکویی نمودند
و خدای تعالی نیکوکاران را دوست دارد و در خبر است که در عهد عمر خطاب قدامه بن مظعون خمر خورده مست شد و در بازار آمد او را
بگرفتند و پیش عمر خطاب بردند عمر او را گفت چرا خمر خوردی گفت برای این آیه که خدای گفت لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات
جناح فیما طعموا الآیه عمر را شبهتی حاصل شد حد او در توقف کرد ازین حال امیر المؤمنین را خبر دادند برخاست و به مسجد آمد
و عمر را گفت چرا قدامه را حد نزدی گفت او آیتی آورد از قرآن و آیه برخواند گفت او را پیش من آورید چون بیاوردند گفت چرا خمر
خوردی او آن آیه تمام برخواند گفت ندانستم که خمر حرامست امیر المؤمنین گفت او را ببرید و بر مهاجر و انصار بگردانید
تحریم خمر کسی بر وی خوانده است یا نه جماعتی آمدند و گواهی دادند که او را تحریم خمر معلوم بود و آیه تحریم خمر بسیار شنیده و دانسته است
گفت حدش بزنید آنکه توبه بر وی عرضه کنید اگر توبه کند رها کنید و اگر نکند گردنش بزنید قدامه گفت توبه کردم امیر المؤمنین فرمود که
خدای که از اهل این آیه نیستی نه مومنی و نه متقی و نه عمل صالح کرده‌ای انگه در کیفیت حدش خلاف کردند گفتند هم او رجوع باید کرد گفت
هشتاد تازیانه باید زدن گفتند چرا گفت لان الشارب اذا سکر افتری و حد المفتری ثمانون جلدة یا ایها الذین آمنوا
لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم الله من یخافه بالغیب
فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم مفسران گفته‌اند که آیه در عام الحدیبیه آمد آن سال که رسول احرام گرفت
از آنکه در مکه شود خدای تعالی امتحان کرد مومنان را به صید و ایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید ایشان دست کوتاه
کردند تا وحش اندر خانه ایشان در میشد در میان که خر وحشی پیش آمد ابو الیسر بن عمرو او را تیری زد و بکشت مردم او را ملامت
کردند او پیش رسول آمد و احوال عرضه داشت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مومنان خدای تعالی شما را بچیزی
صید امتحان میکند بچیزی گفت و جمله نگفت از بهر آنکه صید بر دو قسم است دون صید بحر و در حال احرام دون حلال بچیزی از صید
که فرا گیرد آنرا دستهای شما چون بچه مرغ و خایه که بدست بتوان گرفت و از تیرهای شما چون صید بزرگ که به نیزه صید کنند
این ابتلا چرا کرد از بهر آنکه تا بداند یعنی تا پیدا شود که کیست که رعایت کند با مراد و امتثال کند آنرا و از او بترسد در غیب
آنچه میان او و میان خدای اوست در جایی که غایب باشد و هیچکس از عباد اطلاع نبود پس هر کس از حد در گذرد و در
صید کردن پس از آنکه خدای تعالی نهی کرد از صید او را عذابی الیم و بدرد آورنده جزا بود در دنیا و آخرت یا ایها
الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم
یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک
صیاما لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه و الله عزیز ذو انتقام

ای مومنان

ای مومنان مکشید صید را در آنحال که محرم باشید یا در حرم باشید و هر که از شما صید کند بعمد و قصد کشتن او کند
زهری گفت قرآن بر عمد آمده و سنت بر خطا چون بعمد کشته بود جزای آنکه مثل او کشته بود از چهارپایان یعنی جزای کشته
بود عبد الله عباس و مجاهد گفته‌اند که مراد به مثل تشبه خلقت و شکل باشد چنانکه اگر شتر مرغ کشته باشد بدو شتری بود و اگر گاو
کوهی کشته بود بدو گاوی بود و اگر آهو کشته گوسفندی بود و در روایات اصحاب ما برینست و اگر مثل نیابد بدو قیمت آن بود معلوم
کند و بهای آن گندم دهد و گندم فض کند و بدرویشان دهد هر درویشی نیم صاع و اگر برینست بیفزاید یا کاهد و بدو بعوض از آن روز
و اگر نه ده روزه دارد جزای مثل آنست که دو مرد عدل حکم کنند از اهل بصیرت قبیصه بن خالد گفت سالی بحج میرفتم
چنان اتفاق افتاد که نماز دیگر کرده بودیم و راحله بدست گرفتیم و پیاده میرفتیم آهویی برآمد من سنگی برگرفتم و باو انداختم خون آلود
شد و بیفتاد و بمرد چون بمکه رسیدیم از عمر خطاب پرسیدیم که این را چه حکم باشد عبد الرحمن عوف در برابر او نشسته بود
گفت درین مسئله چگویی گفت چنان دانم که بدو گوسفندی بود عمر گفت من نیز همچنین دانم من با رفیقی که مرا بود این حال بگفتم گفت
که عمر ندانست کسی رفت و این با عمر باز گفت من نگاه کردم می آمد دره بدست گرفته مرا بدره بزد و گفت در حرم صید کشتی و
حاکم را متهم میداری نه دانی که خدای تعالی گفت یحکم به ذوا عدل منکم عبد الرحمن و انا عمر من برای آن گفتم تا بدو عدل حکم کرده آم
و این جزا مثل هدی باشد که بمکه برند در جایی برابر کعبه که آنرا حزوره خوانند بکشند چون بر او احرام عمره لازم شده باشد و اگر احرام
حج لازم شده باشد بمکه آنرا به منی باید کشت و اگر مثل نیابد قیمت آن طعام بدرویشان مستحق دهد یا برابر آن روزه داشتن یعنی بجای
گندم تفرقه کند و از هر نیم صاع یک روز روزه دارد و این جزا چنین آمد تا بچشد وبال امر تا بخشد و بکشد عقاب و نکال کار خود عفو کرد خدای
تعالی از آنچه از پیش گذشت یعنی در جاهلیت پیش از اسلام یا در ابتدای اسلام و هر که باز سر آن شود دوم بار صید کند خدای تعالی از وی انتقام
کشد و در آنکه جزا لازم بود یا نه دو قولست و این جزا و کفارت اطعام و روزه است عبد الله عباس و جماعتی گفته‌اند بر وجه تخییر است
بر وجه ترتیب است و این مذهب ماست اگر بوضع او تخییر بود لیکن عمل بر ترتیب کنند بدلیل خارج و خدای تعالی غالبست بهیچ غرض
غلبه نکند کین کشی است از آنانکه پای از فرمان او بیرون نهند ریان بن شبیب گفت که چون مامون امام رضا را نزد خود برد و مردم او را ولیعهد
گرفتند خواست تا اتفاق آن کند پس پسرش امام محمد تقی را از مدینه بیاوردند و او را اکرام کرد چون عقل و فضل او را بدید و علم و ادب و حکمت او
بدانست رغبتش افتاد که دختر خود را بجهت او ام الفضل نام که او را بود بنو عباسیان خبر شد نزدیک مامون آمدند و گفتند ای مامون
که شرفی در خاندان ما شده است ضایع گردانی و از دست بدهی گفت آن چیست گفتند این عزم که کرده‌ای که با پسر رضا پیوند سازی و کار او تمکین
کنی این کار با ایشان افتد و ترا معلومست که میان ما و ایشان قدیم و جدید چه عداوت و دشمنی بوده است و همیشه ایشان را قهر و خوار کرده
کرده‌اند و یکی از ایشان را تمکین نکرده‌اند که در خانه خود بنشینند ایمن و تا امروز در غم آن بودیم که رضا را ولیعهد خود کرده بودی چون کار او کفایت
شد دیگر باره کاری خواهی کرد که از آن ما را بجور شوم خدای برتو این فکر در توقف داری که از اهل بیت خود کسی اختیار کنی و این پیوند با او ساز
مامون گفت اگر انصاف بدهید دانید که این کار مایه‌ی آنست آنچه اسلاف ما با ایشان کردند عقوق بوده و من پشیمانم ولیعهدی
رضا را او با کرده‌ام اما پسر او ابو جعفر من عزم کرده‌ام که دختر به او دهم از آنجا که فضل و ادب و عقل او شناختم و اشارت میکنم که شما نیز بشناسید
گفتند اکنون توقف باید کرد تا او چیزی بیاموزد و پاره‌ای فقه برخواند زیرا که او بسن کودکست او را علمی و فقهی نباشد گفت او از اهل
بیتی است که مایه و فضل ایشان از خدای بود و ایشان بکسی محتاج نباشند و جمله جهان بایشان محتاج باشند و اگر خواهید او را
علم امتحان کنید تا شما را معلوم شود صدق سخن من گفتند او را بنصب کنیم تا از وی مسئله پرسند گفت روا باشد نیز و یکی

کرقاضی و فقیه بود آمده و گفته اند آنرا روایت است که در پیش امیر المؤمنین ما حاضران از پسر رضا مسئله پرسیم که او در آن مجمل شود و او را مال بسیار دهیم
و الا مرد روزی تعیین کرده بود و آمدند و مأمون بفرستاد تا امام حاضر شد و در برابر او برای امام محمد تقی کرسی نهادند و او بر آمد و در ساعت بنشست
و یحیی اکثم در پیش او بنشست و امام محمد تقی در آن وقت نه ساله بود و چهار ماه بود و مردم هر یکی در مراتب خود ساکن شدند یحیی اکثم با مأمون
گفت دستوری هست که از وی مسئله پرسم مأمون روی با امام کرد و گفت جعلت فداک دستوری هست که از تو مسئله پرسد امام گفت
و او یحیی گفت چگویی در محرمی که صید را بکشد ابو جعفر محمد تقی گفت این صید را در حل کشته یا در حرم عالم باشد یا جاهل آزاد باشد یا بنده بزرگ باشد
یا کوچک مبتدی باشد یا معید صید از ذوات الطیر باشد یا وحوش از بزرگان باشد یا از خوردان مصر باشد یا پشیمان شب باشد یا روز محرم
بحج بود یا بعمره یحیی اکثم چون این بشنید متحیر شد و کلامش مضطرب گشت و عجز و انقطاع بر وی ظاهر گشت چنانکه اهل مجلس دانستند مأمون آن
جمع را گفت دانستید که رای من صایب بود در آنچه دیدم انگه روی با ابو جعفر امام محمد تقی کرد و گفت میخواهی دخترم را گفت آری گفت بگو
که من پسندیدم ترا بدامادی و اگر چه قوم ترا کاره باشند ابو جعفر گفت بسم الله اقرارا بنعمته و لا اله الا الله اخلاصا بوحدانیته و صلی الله علی محمد سید
بریته و الاصفیاء من عترته اما بعد و کان فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام قال سبحانه و تعالی و انکحوا الایامی منکم و الصالحین
من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم انگه گفت محمد بن علی بن موسی ام میخواهم ام الفضل بنت عبد الله المأمون
را بمهر جده ام فاطمه زهرا و آن پانصد درم سیم است تو بدامادی دختر خود را بدین صداق گفت بدادم امام محمد تقی گفت قبول کردم و راضی
شدم انگه مأمون بفرمود تا مردم بقدر مراتب خود بنشستند و غالیه حاضر کردند و حاضران را مطیب گردانیدند و عوام را نیز از آن نصیبی دادند
و بفرمود تا بدره و سر کیسه آن بنهادند و هر گروهی را بمراتب عطا دادند و خلعت پوشیدند چون خلق پراکنده شدند مأمون گفت یا بن رسول الله
روایت افتد که آن مسئله فقهی بیان کنی تا ما را فایده باشد گفت آری چون محرم صیدی بکشد در حل و از ذوات الطیر باشد از مرغان بزرگ بر وی
گوسفندی باشد و اگر در حرم باشد جزای او قیمت باشد و اگر خر وحشی بود بر وی گاوی بود و اگر شتر مرغ بود بر وی شتری بود و اگر آهو بود بر وی
گوسفندی بود و در حرم جزای او قیمت مضاعف بود و اگر احرام بحج بود آن جزا را بمنی بکشند و اگر بعمره بود بمکه کشند و جزای صید بر جاهل و عالم واجب
و اگر عمد بود با وجود جزا مأثوم بود و اگر بخطا بود بر وی اثم نباشد و اگر کشنده آزاد بود و اگر بنده بود جزا بر سید وی بود و اگر کوچک بود بر وی کفاره
نباشد و بر بزرگ کفارت بود و پشیمان از عقاب آخرت ساقط شود و مصر را عقاب باشد و مبتدی را کفارت بود و معید
خدای انتقام کشد مأمون گفت احسنت یا ابا جعفر احسنک الله جزا افتد که تو نیز از قاضی مسئله پرسی گفت روا باشد پس امام
یحیی اکثم را گفت بپرسم گفت بپرس اگر دانم بگویم و اگر ندانم یاد گیرم از تو گفت چگویی در مردی که بامداد در زنی نگرد و بر وی حرام باشد
و چاشتگاه بر وی حلال شود و نماز پیشین بر وی حرام بود و نماز دیگر بر وی حلال بود و نماز شام باز چون حرام شود و نماز خفتن بر وی حلال باشد
و نیم شب بر وی حرام بود و چون صبح بر آید بر وی حلال بود یحیی اکثم گفت من این مسئله ندانم و تا بیخ او نبرم مگر کرم کنی تا ما را فایده بود گفت
زن پرستاری بود از آن کسی که مرد اجنبی در وی نگرد و نظرش بر وی حرام بود چون چاشتگاه بود بخرد و بر وی حلال شود چون نماز پیشین شود
آزادش کند بر وی حرام شود و نماز دیگر نکاحش کند بر وی حلال شود و چون نماز شام شود ظهارش کند بر وی حرام شود و نماز خفتن بنده آزاد کند بر وی حلال
و نیم شب طلاقش دهد بر وی حرام شود و بوقت صبح رجعت کند حلال شود مأمون روی با ایشان کرد و گفت اهل بیت شما کسی هست
که این مسئله داند گفتند نه یا امیر المؤمنین صواب بود در آنچه دیدی مأمون گفت کار این اهل بیت بخلاف کار دیگران است ایشان را
خدای مخصوص کرده است با نواع فضل و نعمت و صغر سن ایشان را منع نکند از کمال ندانید که رسول علی را دعوت کرد و او ده ساله بود و جز او
کسی را در سن او دعوت نکرد و حسن و حسین بیعت گرفتند و ایشان را نیز شش ساله بود و هیچ کودک جز ایشان بیعت نکرد

و این

و این اهل بیت فرزندان یکدیگرند بعضی از بعضی گفته اند راست گفتی یا امیر المؤمنین انگه پراکنده شدند و دیگر روز بتهنیت باز آمدند مأمون بفرمود تا طبق
ها در آوردند سیمین در هر یک بندقها نهاده از مشک و زعفران سرشته و در میان خطها تعیین کرده هر یکی از اقطاعات و شهرها و دیها و یکی را
خطها و خلعتها و یکی از زر سرخ بکرده و یکی از سفید بر خواص نثار کردند و دیگر بر کتاب و دیوان و عمال و زیر حاشیه و خدم هر کسی که از آن
بدست می افتاد می گشادند و آنچه در آنجا بود از خزینه و دیوان طلب میکردند مأمون بفرمود تا در دوایر صدقات بسیار دادند و امام
پیش او بود و بر او انعام و تبجیل میکرد و بر اهل بیت خود تخصیص و تفضیل مینمود تا آنکه بمدینه رفت **قوله تعالی** أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ
مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ حلال کرده
شما را صید دریا و مراد ماهیست بصید و بحر هر آبی که در وی ماهی بود و طعام صید دریا یعنی صید کردن و صید خوردن شما را حلال کردند تا
منفعتی بود شما را و مسافران که در دریا باشند و مراد بسیار عالم ماهی شور است و حرام کرده شده بر شما صید بیابان یعنی آنچه در خشک باشد
مادامی که شما محرم باشید یا در حرم باشید و بترسید از خدای که شما را باو حشر کنند و جزا دهد شما را و بنده را که فردا جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ
الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خدای تعالی کعبه را که خانه خدا و خانه حرمست بقیام و قوام معاش و مکاسب مردمان
گردانید و قوام و صلاح دین ایشان متعلق گردانید کعبه را برای ارتفاع علو کعبه خوانند و بلندترین جایست در زمین و خبر است که در زیر مقام ابراهیم
سنگی است بر دو زمین که آن را [illegible] خلق السموات و الارض فی یوم و صفت [illegible] و لک خطاء
من جانب [illegible] البیت [illegible] حرمت جسده علی الناس من خدام خدا [illegible] نام
شهر است حرام کردم [illegible] آسمان و زمین آفریدیم و این دو کوه بنا دادم یعنی صفا و مروه و [illegible] این خانه [illegible] هفت فرشته مسلمان
مستقیم طریقت [illegible] این خانه [illegible] حرام کردم و برای حرمتش آن را بیت
الحرام خوانند هر که بپناه با و [illegible] محترم و مجتمع شود کس او را نیازارد [illegible] قاتل [illegible] باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند تا آنجا
با شیر و گرگ با میش و کبوتر با باز [illegible] کعبه است و نیز خدای تعالی درختان گیاه آنرا حرام گردانید که کس آنرا
نبرد و گیاه حشیش [illegible] و گفته اند که معنی قیام مامن است یعنی مامن ایشان کرد که آن [illegible] گفته اند که [illegible] حج آن قیام کرده
و جهت [illegible] آن آوردن [illegible] ماه حرام [illegible] برای [illegible] قوام و صلاح
دینی و دنیای ایشان کرده اند و مراد [illegible] ماه حرام ذوالحجه است که [illegible] گفته اند جنس است و مراد چهار ماه است
ذو القعده و ذو الحجه است و محرم و رجب ذلک لتعلموا [illegible] که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست و انکه خدای تعالی همه چیز
داناست همه فرمود از احکام شرع و آنچه فرمود در باب مصالح دین و دنیا از آن سبب کرد که مصالح بندگان در آن شناخت و مصالح
آن داند که عواقب داند عالم باشد بانچه در آسمان و زمین است اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا عَلَى
الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ حق تعالی درین آیت ترغیب کرده و وعده و وعید کرده و فرمود و گفت بدانید که خدای
تعالی آمرزنده و مهربانست تا بر گناه اصرار نکنید و از رحمت او پس نگردید و توبه کنید و باد که گناه او [illegible] ببخشد [illegible] چون تقریر این
کرد بیان کرد که بر رسول جز از رسانیدن نیست اگر قبول کنید و اگر نکنید خدای داند آنچه آشکارا میکنید و آنچه باز می پوشید علم او
بر حسب آن شما را جزا دهد از ثواب و عقاب قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا
اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگوی ای محمد که راست نباشد پاک و پلید در مقابل یکدیگر نباشد یعنی حلال

وحرام یا یکدیگر راست نبود و مومن و کافر با یکدیگر برابر نباشد و اگرچه عجب آرد ترا و خوش آید کثرت خبیث و پلیدی او و ابو الهذیل العلاف
خفیف العارضین بود ابو بکر باقلانی کثیر اللحیه بود باقلانی برسبیل تعریض گفت والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا
ابو الهذیل اورا جواب داد و گفت قل لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث انگه خدای تعالی امر کرد و گفت بترسید از عقاب
خدای ای خداوندان عقل باجتناب معاصی و ادای طاعات تا باشد که فلاح و ظفر یابید جواب نعیم دایم یا ایها الذین امنوا لا تسألوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وان تسألوا عنها حین ینزل القرآن تبد لکم عفا الله عنها والله
غفور حلیم قد سألها قوم من قبلکم ثم اصبحوا بها کافرین از انس و ابو هریره روایت کرده اند که جماعتی از رسول
چیزها میپرسیدند تا رسول بخشم برخاست و بر منبر شد و از سر غضب و خشم گفت اکنون بپرسید از هر چه خواهید بخدای که درین مقام هیچ چیز
الا که بیان کنم شما را اصحاب رسول بترسیدند از خشم رسول و گفتند مبادا که عذاب فرود آید هر کسی سر در جامه خود کشیدند و میگریستند
مردی از قریش نام او عبد الله بن حذافه برخاست و او مطعون بود در نسب گفت یا رسول الله من ابی پدرم کیست گفت حذافه بن
قیس الزهری مادرش وی را گفت ما رایت ولدا اعق منک من فرزندی عاق تر از تو ندیدم از کجا ایمن بودی که مادرت کاری کرده باشد در
جاهلیت و رسول را پرسیدی و او خبر دادی مادرت و چه رسوا شدندی جان گفت والله که اگر مرا به بنده سیاه الحاق کردی من
گردن نهادمی و را مردی برخواست و گفت من این انا من از کجایم گفت از دوزخ جماعتی از صحابه برخواستند و پای رسول را بوسه دادند و گفتند
رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن کتابا ما مردمان قریب العهدیم بجاهلیت ما را عفو کن که خدای ترا عفو کناد رسول
خوشدل شد و گفت بدان خدای که جان من بامر اوست که درین ساعت بهشت و دوزخ را در برابر من مصور کرده بودند من در روی میگریستم
و اهل آن را میدیدم خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را نهی کرد از مثل این سوالها امیر المومنین علی گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون
خدای تعالی حج فرمود عکاشه بن محصن اسدی برخواست و گفت یا رسول الله فی کل عام در هر سال باید کردن رسول روی بگردانید دیگر باره گفت
جواب نداد سیم بار بگفت گفت ویحک ما یؤمنک ان اقول نعم ایمنی از انکه گویم آری انگه واجب شود و انگاه نکنی هلاک شوی چرا رها نکنید
که پیش از شما بودند بسوال هلاک شدند چون شما را چیزی فرمایم امتثال کنید و چون نهی کنم اجتناب کنید میگوید ای مومنان وای گروهی که این چیزها
که شما را بکار نیاید مپرسید که چیزها باشد که اگر بر شما آشکارا شود شما را بترساند و اندوهگین گرداند و اگر رها کنید تا قرآن فرود آید بحسب مصلحت
انگه سوال کنید برای شما آشکارا کرده شود و بیان کنند نهی است مومنان را از تعجیل سوال از رسول و استکشاف این چیزها خدای تعالی خواهد
بوقت خود بیان کند یا صلاح در آن باشد که آن پوشیده باشد تا آن محل اکنون خدای تعالی از آن درگذشت و عفو کرد دیگر باره آن
آن مپرسید و سوال مکنید و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست و بردبار است برحمت بیامرزد و بفضل تعجیل نکند عقوبت لان التعجیل من العجز
برای آنکه تعجیل آن کند که از فوت ترسد جماعتی که پیش از شما بوده اند مثل این سوالها کردند چون قوم صالح که از وی ناقه خواستند و قوم عیسی
خوان خواستند و قوم موسی که سوال رؤیت کردند سدی گفت که این در حق آن قوم آمد که گفتند رسول را که از خدا درخواه تا کوه صفا را زر کند
آن قوم که این خواستند چون ایمن اوردند کافر شدند و مستوجب عذاب ابدی گشتند ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا
وصیلة ولا حام ولکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون این آیه من ادل
الدلیل است بر بطلان مذهب مجبره که ایشان گفتند کفر و ایمان و معصیت و طاعت فاعل آن بحقیقت خداست و درین آیت
خدای تعالی تصریح کرد که آنچه مشرکان کردند و گفتند من نگفتم و نه من گذاشتم بلکه کافران کردند و کافران گذاشتند و کافران آنکه
بر خدای دروغ و افترا میکنند و از جهل و نادانی آنچه میکنند بخدای حواله میکنند و بیشترین ایشان عقل ندارند یعنی عقل را استعمال

و عقل خود را کار نفرمایند و باین آیه مشرکان مجبره بودند و آیه دیگر هم از جبر ایشان خبر داد و آن آنست که خدای تعالی از ایشان
حکایت کرد و آنچه ایشان گفتند چنانکه گفت وقال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن ولا آباؤنا و
در آیه دیگر گفت سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء اگر خدای خواستی ما
شرک نیاوردیمی نه ما و پدران ما پس هم مشرک بودند و هم مجبره تا در حق ایشان آمد مع قدریه و کفره قدری بودند ای عجب که
احکامی نهادند و دروغ بر خدا حواله کردند که در عقل درست بوده آن چهار دروغ بود که خدای از ایشان باز گفت بحیره
و سائبه و وصیله و حام بحیره هر قبایحی و فضایحی که در عقل زشت است و با اهل مروت حوالت بکرد بخدای حواله کردند
جاهلان از ایشان نباشد و جعل بمعنی حکم باشد چون خدای تعالی حکم نکرد باین چیزها و نفرمود و مفسران گفتند که عرب چون شتری
از ایشان که پنج بطن بزادی و آخرین نر بودی آن شتر را گوش بشکافتندی برای علامت و از کشتن و برنشستن و کار فرمودن
آزاد کردندی و او را منع نکردندی از هیچ آبی و گیاهی ابن عباس گفت چون شتر پنج بطن بزادی پنجم نگاه کردندی اگر نر بودی
بکشتندی و زنان و مردان از آن بخوردندی و اگر ماده بودی گوشش بشکافتندی و رها کردندی بر کوب و شیر و موی او منع
نکردندی و بار برو ننهادندی و چون بمردی بر مردان و بر زنان حرام بودی و چون بمردی مردان و زنان از آن بخوردندی اما سائبه آن بودی
که مردی شتر خویش از مال خود جدا کردی چنانکه کسی از ما وقفی کند و بسته بکعبه دادی و گفتی او را نگاه دارند تا دو کند یا آنکه فرو
برو نشیند و گوشت و شیر او جز ابن السبیل نخوردندی و گفته اند که سائبه آن بود که در جاهلیت کسی نذر کردی که اگر از سفر آمدی
یا از بیماری بهشود شتر را سائبه کند یعنی آزاد کنند از رکوب و بار نهادن چون مراد او حاصل شدی شتر را سائبه کردی
و کس او را منع نکردی اما وصیله گوسفندی باشد که هفت شکم بزاید اگر هفتم نر باشد بکشتندی و بهری بتان کشتند و اگر
شکم نری ماده باشد نکشتند و گویند وصلت اخاها اما حام فحلی باشد که هفت بچه او بانگار رسید که برنشینند همه باد
گویند که چون فرزند فرزند او را برنشینند گویند حمی ظهره او پشت خود را حمایت کرد و درین هر مشرکان نهادند و گفتند
بر خدای بستند خدای تعالی آن را بر ایشان رد کرد چنانکه گفت شعر واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول
قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا اولو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا ولا یهتدون چون جماعتی این
کلمات را گفتند و اعتقاد کردند از مجبره و سائبه ایشان را گویند که بیایید بانچه خدای فرستاده است یعنی قرآن و
برسول او یعنی محمد چون کتاب رسول بدرجه اعلی اند در پایه و مرتبه ایشان را بلفظ تعالوا امر کرد و در اصل این امر است
کسی را که در پستی بود که بالا برای ایشان جواب دادند که بس است ما را آنچه یافتیم بر آن پدران خود را یعنی ما طریقه
اجداد و اسلاف شایسته است چشم بر نگنیم و دل بر نگماریم و علم حاصل نکنیم و باقتدا پدران خود قناعت کردیم انگه
گرد بر ایشان گفت اگرچه پدران شما چیزی ندانستند و راه راست نیافتند ضال و گمراه بودند بدیشان اقتدا کنند و
متابعت ایشان نمایند یعنی کسی که بر عمی و ضلالت بود از متابعت او چه آید این آیه دلیل است بر رفض تقلید یا ایها
الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم
بما کنتم تعملون حق تعالی چون حدیث گمراهان و کافران کرد و آنچه ایشان کردند بیان فرمود باز نمود که آنچه ایشان
کردند شما را زیان ندارد چون بر طریق ایشان نباشید و بد انکار ایشان میکنند راضی نشوید ابو صالح گفت از عبد الله بن عباس
که حضرت رسول نامه با اهل هجرت نوشت و منذر بن ساوی تیمی آنجا بود از قبل رسول او را گفت که ایشان را دعوت کن

باسلام اگر قبول کنند والا جزیه بر ایشان نه او نامه رسول بر ایشان خواند از عرب و ترسایان و جهودان گفتند جزیه قبول کنیم و
اسلام نیاریم رسول را ازین خبر کردند و رسول نامه نوشت که از عرب قبول مکن الا اسلام یا تیغ و دیگران اسلام آرند یا جزیه قبول کن
او نامه نوشت که عرض کردم عرب ایمان آوردند و اهل ذمه جزیه قبول کردند منافقان درین طعنه زدند و گفتند عجب است از
کار محمد که با مردمان کارزار کند تا بگویند لا اله الا الله و اکنون از کافران هجر و اهل ذمه جزیه می ستاند چرا ایشان را بر کفر رها میکند
و عرب را بر اسلام اکراه میکند خدای تعالی آیه فرستاد و گفت ای مومنان گروید بر شماست که خویشتن را و احوال خود
مراعات کنید که شما را زیان ندارد ضلال آنکس که او در ضلالت باشد چون شما بر هدایت باشید و اجابت کنید چون رسول
دعوت کرده باشد شما را زیان ندارد و انداره مرجع و بازگشت جمله با خدایست مهتدیان را ثواب دهد و ضالان را عذاب کند
عبد الله مسعود گفت آیه محمول است بر کیفیت مراد آنست که امر معروف و نهی منکر نیاید کردن گفت حال چون چنین باشد
خود را و احوال خود را مراقبه کنید اگر کسی گمراه باشد بر شما تاوان نیست بعضی دیگر گفتند معنی آیه آنست که بر شما بود که خود را نگه
دارید چه اگر امر معروف و نهی منکر کنید و از شما قبول نکنند شما را زیان ندارد ابو ثعلبه گفت رسول را پرسیدم ازین آیه گفت امر
معروف کنید و نهی منکر تا آنگه بینید که مردمان دین بدنیا بفروشند و در فرمان بخل شوند و متابعت هوای نفس گیرند و هر کسی
خود معجب است باشند آنگه هر کس صلاح نفس خود نگهدارید و عوام را بگذار خود رها کنید که از پس شما روزگاری خواهد بودن
که ایام صبر باشد و درین ایام هر کس که بطاعت خدای عمل کند ضلال دیگران او را زیان ندارد بلکه ضلال و هلاک او شود
و آنکس که دران روزگار مثل شما عمل کند یک طاعتش را پنجاه ثواب بنویسند و هر مردی از ایشان را پایه پنجاه مرد از
شما دارد گفتند یا رسول الله یکی از ایشان و پنجاه مرد از ما گفت یکی از ایشان و پنجاه مرد از شما و در روایتی دیگر گفت یکی
از ایشان و پانصد مرد از شما یا ایها الذین امنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت
حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او اخران من غیرکم ان انتم ضربتم فی
الارض فاصابتکم مصیبة الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان
بالله ان ارتبتم لا نشتری به ثمنا ولو کان ذا قربی ولا نکتم شهادة الله انا اذا لمن
الاثمین واقدی گفت و جمعی مفسران گفتند که آیه در حق سه مرد آمد که بتجارت از مدینه بشام رفتند یکی عدی
بن بدی و دیگری تمیم بن اوس و این دو مرد ترسا بودند و سیم بدیل مولی عمرو بن العاص و مسلمان بود محمد بن اسحق
گفت ابن ابی مریم بود و در زبان اقرب همچنین روایت کرده اند و در روایتی دیگر ابن ابی ماریه این مرد مسلمان بشام بیمار شد و متاع
خود را نسخه کرد و در میان متاع نهاد و عدی و برادرش را و تمیم را ازان خبر نکرد چون بیمار سخت شد ایشان را وصیت کرد که متاع
من بمدینه برید و بوارثان من رسانید و او از دنیا برفت و در متاع او جامی سیمین بود زر اندود کرده سیصد درم بوزن ایشان
آن را از میان متاع او برگرفتند و باقی را بسه سهم بستند چون بمدینه آمدند آن را بوارثش تسلیم کردند ایشان بار بگشادند
و آن نسخه را یافتند همه موافق بود مگر آن جامی سیمین که نبود بر جای آن ترسایان را گفتند او در شام تجارتی کرد گفتند نه گفتند
که گفتند نه گفتند آن جام سیمین چه شد که وزنش سیصد درم است بخط او نوشته ایشان انکار کردند و بگفتند
پیش رسول آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون یکی از شما را وفات رسد در وقت
وصیت دو گواه عادل برگیرید که شما را بر وصیت دو مرد گواه عادل باید از شما یعنی از دین و ملت شما یا دو مرد دیگر از

و نه از دین و ملت شما باشند چون شما در زمین بسفری و تجارتی رفته باشید دو گواه عادل از شما حاضر نباشد چون مصیبت
مرگ بشما رسد این دو گواه که نه از دین شما باشد حاضر آیند و شما با ایشان تهمتی بود ایشان را باز دارید پس از نماز دیگر وقت
اجتماع مردمان تا شهادت پس از نماز ایشان را سوگند خورند که بخدای که این گواهی بخلاف راستی ننهیم تا بدین عوض دیگر
بستانند یا سوگند خورند بخدای که ما این تحریف شهادت بعوض اندک نکنیم که آن متاع است که بدو دعوی میکنند یا سوگند
خورند بخدای که بدین سوگند چیزی که آن بهای اندک باشد نطلبیم و متاع دنیا چند آنکه باشد اندک باشد اگرچه برای آنکس
که برای آنکس که برای او گواهی میدهیم و سوگند میخوریم خویشاوند ما باشد و ما گواهی خدا را نهیم و پوشیم یعنی شهادت که امر خدایست
و بامر و فرمان اوست که اگر ما گواهی پنهان کنیم ما از جمله بزه مندان و گنهکاران باشیم چون این آیه آمد رسول ایشان را حاضر کرد
و چون نماز دیگر کرده بود ایشان را بنزدیک منبر بداشت و سوگند داد ایشان را که ازین جام سیمین که بر شما دعوی میکنند خبری
و خیانتی نکرده اید ایشان سوگند خوردند و رسول ایشان را بگذاشت چون سوگند خورده بودند عبد الله عباس گفت آن جام بدست مکی
از اهل مکه بدید آمد و در او آویختند گفت از تمیم و عدی خریده ام ایشان را گفتند که میگویید ما از خریده ایم چرا اول نگفتید گفتند
برای آنکه گواه نداشتیم این معنی نکردیم قوله تعالی فان عثر علی انهما استحقا اثما فاخران یقومان مقامهما
من الذین استحق علیهم الاولیان فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدینا انا
اذا لمن الظالمین پس اگر اطلاع افتد و واقف شوید بانکه این دو گواه یا این دو وصی مستحق عقوبت و بزه شده اند و چیزی که
دروغ گفته و خورده اند دو مرد دیگر بجای ایشان بایستند از جمله آنانکه مستحق شده اند بر ایشان در حق ایشان بزه و اثم یعنی سبب سوگند
خوردن بدروغ از وارثان که ایشان مردود و نزدیکتر باشند بمیت از غیر ایشان و ایشان هر دو سوگند خورده اند و درین سوگند اعتدی
ظلم نکنیم چه اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم و شهادت یعنی گواهی یعنی سوگند آمده است و در اول شهادة بینکم یعنی سوگند
تفسیر کرده اند و گفته اند یعنی حضور اولیای میت روا بود که سوگند خورند چون آنچه بر خیانت آن دعوی داشته باشند درست
ایشان ببینند چنانکه آن جام در دست آن ترسا دیدند ذلک ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجهها او یخافوا ان
ترد ایمان بعد ایمانهم واتقوا الله واسمعوا والله لا یهدی القوم الفاسقین این حکم و این سوگند که
کرده شد و عین صواب است که خداوند گواهی را بر وجه خود دهد و راست دهد یا سوگند براستی خورد برای آنکه چون دانند که در شرع
حکمی هست که سوگند با مدعی رد کنند و چون سوگند خورد و حکم کرده شود او را دروغ زجر باشد از آنکه سوگند بدروغ خورد یا گواهی
بدروغ دهد او یخافوا یعنی یا آنگه نزدیکتر کرده اند یا آنکه گواهان و وصیان بترسند از آنکه سوگند با اولیای میت رد کرده شود
پس از آنکه ایشان خورده باشند یعنی وصیان دانی چون چنین باشد و گواهی براستی دهند سوگند براستی خورند آنگه که
کرده و گفت بترسید از خدا و از معاصی دور از گواهی بدروغ دادن و خیانت کردن در وصیت و غیر آن بشنوید و عظ خدا را
و فرمان کار کنید و خدای هدایت نکند و راه ننماید فاسقان را اما بر سبیل عقوبت و بر وجه خذلان و اما در قیامت راه بهشت
ننماید و اما حکم نکند بانکه او مهتدیست و نام هدایت بر و ننهند خلاف کرده اند در آنکه این گواه و سوگند باشد یا نه عبد الله عباس
گفت که چون او کافر بود بر وی سوگند باشد و بر دو گواه که هر دو وصی باشند و از ایشان تهمتی حاصل شود بعضی از مفسران گفتند
حکم این آیه منسوخ است و بعضی گفتند منسوخ نیست و این قول درستتر است برای آنکه رسول خطبه کرد در حجة الوداع و گفت آیه
المائدة من آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها وحرموا حرامها یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا

إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ
بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا میگوید که بترسید از روزی که خدای تعالی پیغمبران را جمع کند و از ایشان
بپرسد بحضور امتان ... و گوید که شما را فرستادم با بیانات ایشان رفتید و دعوت کردید ایشان جواب چه دادند شما را و چه گفتند
گفتند خدای تعالی با آنچه ایشان گفتند و جواب دادند عالمتر است الغرض ازین توبیخ و تخجیل مکذبان کافران است که تکذیب پیغمبران کرده
باشند و رسوایی ایشان بر رسولان جواب دهند و گویند بار خدایا ما را هیچ علمی نیست که علم تو بجمله محیط است تویی که دانندهٔ غیبها
علم ما نسبت با علم تو در حکم عدم است و شاید که از غفلت و هول آن روز چنین گویند از آنکه هر چه دانند فراموش کنند چون این سوال بشنوند
نتوانند گفت و وجهی دیگر آنست که ما را علمی نیست بباطن ایشان که ثواب و عقاب بر آن باشد این چنین است که تو دانی و ما ندانیم از آنکه علم
غیبها و کارهای پوشیده بجز تو نیست چون گوید خدای تعالی مر عیسی مریم را روز قیامت باز گفت و بعد تعدید نعمت کرد که ای عیسی
یاد کن نعمتی که با تو کردیم و با مادر تو تا تقویت کردیم بجبرئیل و روح القدس نام جبرئیل است روح نام اوست و قدس نامیست از خدای
تعالی و این همچون عبدالله است تو که عیسی با مردمان سخن گفتی در گهواره یعنی در کنار مادر چون آنکه مریم بود گهواره نبود ...
... و در حال کهولیت با وی رسالت بعبد الله عباس گفت خدای عیسی را سی سالگی فرستاد و در میان قوم
ماه پیغمبر بود و او را رسالت کرد بعضی مفسران گفته اند خدای او را در گهواره عقل تمام داده و قصه این پیدا است قوله تعالی وَإِذْ عَلَّمْتُكَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ
طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ
عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ و نیز یاد کن ای عیسی
من که ترا کتاب و حکمت دادم و در آموختم گفتم مراد بکتاب جنس است یعنی کتب و گفته اند که کتابت و مراد بحکمت محکمات
از موعظه و وصایا و توریه و انجیل و نیز یاد کن چون تو از گل بصورت مرغی تقدیر میکردی بفرمان من باراده من نه باراده خود و مراد بخلق تقدیر است
و بعد خلق اخراج مقدور نباشد از عدم با چیزی از تقدیر پس آنگه باد در دمیدی تا مرغی میشدی بفرمان خدای در خبر است که عیسی از گل
مرغی که خواستی بکردی بشکل آن مرغ و باد اندرو دمیدی خود در رو دمیدی خدای تعالی در او مرغی کردی از گوشت و خون و روح در او آفریدی
تا بپریدی و روا بود که این کنایت بود از آنکه بدعای او آفریدی خدای اگرچه آنرا نفخ حقیقی نبودی و نیک میکردی ... امیدی
نابینایی را در زاد را و ابرص را و این دو چیز است که اطباء از آن عاجز باشند و نسبت این چیزها با عیسی برای آن کرد که بدعای او
چون بیرون می آوردی مرده را که از گورها ... زنده کرده یعنی من بدعای تو زنده میکردم ایشانرا ... بنی اسرائیل که جهودان
از تو که ترا نکشتند و ایذا نکنند آنگه که تو با ایشان آمدی با دلایل رسالت با بینات و معجزات از کفر و عناد که ایشان
گفتند که نیست این الا جادویی آشکارا و منع خدای تعالی ایشانرا از عیسی و آن بود که بقهر و غلبه بوده باشد ...
قتل او یا آنکه شبه او بر دیگری افتد یا بر دیگری افکند از ایشان تا او را بیاویختند در خبر است که چون خدای تعالی این نعمتها بر عیسی ...
در آن وقت جامهٔ پشمین پوشیدی و گیاه زمین خوردی و اگر چیزی بودی ... برای فردا ذخیره نکردی و خانه نداشت که ...
کردی که در بیابان شود و فرزندی که گفتی که بمیرد هر کجا که شب آمدی بخفتی وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي
قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ
عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ

تطمئن

تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ و نیز یاد کن ای محمد چون وحی کردم بحواریان
و این وحی الهام بوده است چنانکه در حق نحل گفت وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ و ایشان خاص اصحاب عیسی بودند قتاده گفت وزرای او بودند
... گفت دوازده مرد بودند فطرس و یعقوبس و یحنس و اندراوس و فیلبس و ... و یعقوب بن حلقا و تدادوس و ...
... وحی میکردیم با ایشان که ایمان آرید بمن و پیغمبر من عیسی مریم ایشان گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم و نیز یاد کن
چون حواریان گفتند که ای عیسی هیچ توانی و اعتماد داری که از خدای خود بخواهی و خدای ترا باجابت کند تا از بهر ما از آسمان خوانی فرستد
خدای تو که فرو فرستد بعضی گفته اند ایشان هنوز خدای را نشناخته بودند ... که بر وجه روا بود و چه روا نبود ازین کار عیسی بریشان
انکار کرد و گفت از خدای بترسید اگر شما مومنانید و وجهی دیگر آنست که خدای تو این کند و حکمتش بر این ... اقتضا کند
ایشان شاکر بوده باشند بعضی مفسران گفته اند که این سوال قوم عیسی کردند بر زبان حواریان چنانکه قوم موسی از خدای رویت خواستند
بزبان موسی ایشان گفتند غرض ما ازین کار آنست که ما ازین خوان طعام بخوریم و معاینه ببینیم و صدق تو بدانیم و دل ما بعلم ساکن شود و یقین
یقین بیفزاید و آنچه بدلیل میدانیم بضرورت بدانیم بر وجهی که شبهه را در وی مجال نبود و بدانیم که آنچه تو با ما گفتی راست گفتی و بر این جمله گواهان
باشیم و حاضران قوله تعالی قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا
عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ
بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ عیسی بن مریم گفت بار خدایا فرو فرست بر ما خوانی از آسمان
که ما را عیدی بود یعنی روزی مبارک که ما آنرا عید گیریم و اولین ما و آخرین ما آنرا روز برکت و سرور گیرند روزی که در و خیری و عایدی باشد
... و آن روز را ... است برای آن عید خوانند که در و خیر و برکت عاید است با خلقان از ثواب خدای ابو بکر انباری گفت
برای آن عید خوانند که خلق عود کنند از ترح بفرح یعنی که درین روز از اندوهان بازگشتند ... برای آنکه
روز ... بمرتبه ... و آنرا روزی ... کردن ...
بهترین روزی دهندگانی خدای جواب داد و گفت من این خوان بفرستم بر شما و لیکن شرط آنست که هر کس که پس از نزول آن
کافر شود من او را عذابی کنم که هیچکس را از جهانیان آن عذاب نکرده باشم خدای تعالی خوان فرستاد و ایشان کافر شدند خدای ایشانرا
مسخ کرد با خوک ... عمر گفت ... تا آنکه عذاب ایشان سخت تر بود منافقان بودند و کافران ... مائده عیسی ...
... خلاف کرده اند که مائده فرود آمد یا فرود نیامد قتاده و حسن بصری گفتند فرود نیامد قوم چون این شرط بشنیدند استغفار کردند و در
آنست که فرود آمد ظاهر قرآن اقتضای آن میکند و اخبار از صحابه و تابعین بمنزلهٔ متواتر شده است ... کعب الاحبار گفت روز یکشنبه فرود
آمد برای این ترسایان آنرا عید گرفتند عمار یاسر از رسول روایت کرد که بر آن مائده گوشت و نان بود و ایشان از عیسی طعامی خواستند
که زوال نپذیرد عیسی گفت چنان باشد تا دامی که خیانت نکنید و پنهان نکنید و ذخیره ننهید شرط کردند چون فرود آمد شب
که خیانت کردند و ذخیره نهادند عبدالله عباس گفت عیسی بنی اسرائیل را گفت سی روز روزه بدارید روزه بداشتند چون
... گفتند یا روح الله ما روزه داشتیم و گرسنگی بودیم و آنکس که او عملی کند بمزدی ... ما توقع میکنیم که از خدای در خواهی
تا برای ما خوانی بفرستد از آسمان عیسی دعا کرد و فرشتگان می آمدند خوانی برگرفته بر آنجا هفت نان بود و هفت ماهی پیش عیسی بنهادند
جمله قوم از آن بخوردند اول و آخر ایشان سلمان فارسی ... گفت ... که عیسی چیزی ... وی را متابعت نکرد هرگز ...
... و کسل از روی خود باز نماند و از بوهای کریه چیزی فرا نگرفت و هرگز باز ... نکرد و چون حواریان از مائده خواستند

جامه صوف در پوشید و بگریست و گفت اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء وارزقنا علیها طعاما ناکله و انت خیر الرازقین خدای
تعالی سفره سرخ فرستاد و از میان دو ابر در آمد و ایشان در وی می‌نگریستند از میان هوا می‌آمد تا پیش ایشان فرود آمد عیسی بگریست و گفت اللهم اجعلنی
من الشاکرین اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها مثلة وعقوبة جهودان تعجب در وی می‌نگریستند و در آوازی از هر چه خوشتری شنیدند عیسی گفت
هر که نیکوعمل‌تر است باید که بر خیزد و دستار از روی خوان بردارد شمعون گفت یا روح الله تو اولیتری عیسی وضو تازه کرد و نماز در
بگذارد و بسیاری بگریست آنگه بنام خدای دست فراز کرد و دستار از روی خوان برداشت و گفت بسم الله خیر الرازقین آنجا
ماهی بود بریان کرده در وی فلس نبود و در وی شوک نبود روغن از وی می‌چکید بنزدیک سرش نمک نهاده بود و بنزدیک دنبالش سرکه بود
و پیرامنش انواع تره بود چون گندنا و غیره و بر آن پنج نان بود بر یکی زیتون و بر یکی انگبین و بر یکی پنیر و بر یکی روغن گاو و بر یکی قدید شمعون
گفت یا روح الله این از طعام بهشت است یا طعام دنیا گفت نه از طعام دنیا و نه از طعام بهشت است ولیکن طعامی است
که خدای تعالی بر مجوع پیدا فرمود آنگه بخورید بنام خدای گفتند که ما را درین آیتی دیگر بازنمای عیسی دعا کرد خدای تعالی ماهی را زنده کرد انید
و فلس و پدید آمد ایشان بترسیدند عیسی گفت عجب از کار شما چیزی بخواهید چون بدهند او را کاره شوید گفتند دعا کن تا همچنان شود
که بود دعا کرد و بحکم خدای تعالی همچنان شد گفت یا روح الله اکنون تو اول بخور او گفت معاذ الله من نخورم این آنکس خورد که خواست
ایشان بترسیدند و نیارستند خوردن عیسی بیماران و فقیران و خداوندان آفات و عاهات را بخواند تا از آن شفا یابند بخوردند و
شفا یافتند و هیچ نابینا نخورد الا که شفا یافت و بینا شد و هیچ درویش نخورد الا که توانگر شد مردمان چون چنان دیدند
عیسی نوبت نهاد و در میان ایشان چهل روز بامداد فرود آمدی وقت چاشتگاه تا آن وقت که سایه بگردیدی از پس آن برچیدند
نهاده بودی و گروه گروه نوبت بنوبت می‌آمدند و از آن میخوردندی آنگه بآسمان شدی و ایشان در وی می‌نگریستندی تا از چشم ایشان
ناپدید شدی و گفته‌اند روزی آمدی و روزی نیامدی چون ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی نه دادی خدای تعالی گفت من این
بهر درویشان فرستادم توانگرانرا در آن نصیبی نیست از آنکه شک و تعنت ایشان بشناخت که عمدا آن طعام را کفر کردند گفتند این
چه محالست کسی دید که از آسمان خوان فرود آید خدای تعالی وحی کرد بعیسی بر گذشتان که شرط هلاک کرده‌ام عیسی گفت ای قوم مستعد باشید
عذاب خدایرا و گفت ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم آنگه عذاب فرستاد و سیصد و سی
مرد از ایشان مسخ کرد با قرده و خنازیر شب بخفتند در حال صحت و سلامت و در بامداد آمدند بدین صفت و بر ایشان بگریستند
و پلیدی مردم میخوردند مردمان چون چنان دیدند بنزدیک عیسی آمدند و بگریستند عیسی ایشانرا یک یک بنام میخواند جواب نمیتوانستند
داد و بسر اشارت میکردند سه روز همچنین ماندند و هلاک شدند قوله تعالی وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ
اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ
قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ای
محمد چون گفت یعنی چون گوید خدای تعالی روز قیامت مر عیسی پیغمبر را که ای عیسی تو گفتی که مرا و مادر مرا بخدایی گیرید بدون خدای
صورت استفهامست و مراد تقریع و توبیخ آن قوم که این اعتقاد کرده بودند و چنان بود که یکی از ما گوید کسی را که فلان کار کردی
و داند که او نکرده است بحضور آنکس که دعوی کند و حواله کند این کار را بر او غرضش تکذیب او باشد و هیچ شک آنست که عیسی
خبر بود از آنکه ترسایان در حق او گفتند و در حق مادرش و از پس او خدای تعالی این بگفت بصورت استفهام و مراد اعلام عیسی
تا بداند که آن قوم از پس او در وی چه گفتند عیسی جواب داد و گفت منزهی و دوری از عیب و عیب ترست مرا نباشد که من

گفته

گفته باشم تو دانسته باشی تو دانی آنچه در نفس من باشد و من ندانم آنچه در نفس تو بود و تو داننده غیبها و کارهای پوشیده و غیب
برای آن نفس خواند که کل او در تن پوشیده باشد چون محل نفس که حیاتست و روا بود نفس حق قدیم تعالی که بر سبیل ازدواج
بود مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ
فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ
وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عیسی جواب داد و گفت بار خدایا من نگفتم ایشانرا الا آنچه تو مرا فرمودی
از دعوت کردن ایشان بخدا و گفتم که بپرستید آن خدایرا که خدای من و شماست و من گواه بودم بر ایشان تا در
میان ایشان بودم پس آن وقت که تو مرا بمیرانیدی و جان من برداشتی گفته‌اند که این آیه دلیلست بر آنکه خدای تعالی
عیسی را بمیرانید و آنگه زنده کرد و بر آسمان برد چون مرا از میان ایشان ببردی تو رقیب و نگاهبان بودی بر ایشان
و مراقبت حال ایشان میکردی و تو بر همه چیز گواه و حاضری و بهمه چیزی عالم اگر عذاب کنی ایشانرا همه بندگان تواند کسی
نبود و نرسد که ترا منع کند از آن و بر تو اعتراض کند و اگر بیامرزی ایشانرا تو خداوند عزیزی و حکیمی با عزت و قهر و غلبه اگر
عذاب کنی بحکمت کنی و بصواب و آنرا که بیامرزی بحکمت و صواب باشد قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ
صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدای گفت یعنی گوید
در آن روز که این روزیست که سود کند راست گویندگانرا صدق و راستی که در دنیا کرده باشند و گفته‌اند مرجهانرا
و راست گویندگانرا است بجزو ثواب و راستی ایشان بهشتهایی که در زیر درختهای آن جویهای آب روان باشد
و ایشان در آن مخلد و مؤبد و منعم باشند بر وجهی که نعیم مقیم ایشانرا زوال نبود و دیگر آنکه ایشانرا چیزی باشد بهتر از بهشت
بود و آن رضای خدای بود خدای تعالی از ایشان راضی بود بطاعت و عبادت ایشان در دنیا و ایشان نیز از
خدای تعالی راضی باشند بثواب و نعیم مقیم که ایشانرا داده باشند و آن فوزی و ظفری عظیم بوده باشد آنگه فرمود که مرا است
ملک و پادشاهی آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است هم مر خدایراست تبارک و تعالی و در تصرف اوست
و او بر همه چیز قادر و توانا است چندانکه خواهد میکند و آنرا که خواهد دهد و آنرا که خواهد می‌ستاند کسی را نرسد که او را از این منع کند
یا در آن بر او اعتراض نماید سورة الانعام مائة و خمس و ستون آیة عبد الله عباس گفت این سوره یکبار فرود آمد بمکه و هفتاد
هزار فرشته با وی بودند بتسبیح و تهلیل و این سوره صد و شصت و پنج آیه است در عدد کوفیان انس مالک روایت کند
از رسول که گفت هیچ سوره نیست که یکبار همین فرود آمده باشد مگر سوره انعام و خدای تعالی مراد شما را عزیزی و تن
سوره که پس از آن نازل نبود در وی حصص این حجت مشرکان کرد و وعده داد که آنرا خلاف نکند کعب الاحبار گفت که حق
تعالی افتتاح توریة بدین آیه کرد که الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم
یعدلون و ختمش باین آیه کرد و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا چون
این سوره با جبرئیل برسول خواند رسول گفت سبحان الله العظیم و بحمده پس در وی فرو آمد بسجده آنگه کاتبانرا بخواند تا آنرا در حال
بنوشت و هر که این سوره بخواند آن هفتاد هزار فرشته که در تسبیح با این سوره از آسمان بزمین آمدند بر وی صلوات فرستند
و بعدد هر آیتی که درین سوره است شبانروزی او را آمرزش خواهند جابر عبد الله انصاری از رسول روایت کرده که

این سوره را از اول آن تا سه آیه که در بیست و یکم سوره است بخواند الی قوله و یعلم ما تکسبون خدای تعالی چهل هزار فرشته بر وی موکل گرداند تا مثل
ثواب و عبادت خود مینویسند از برای وی تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم فرود فرستد با عمودی آهنین تا بر وی موکل باشند
چون شیطان خواهد که او را وسوسه کند یا چیزی در دل او افکند او آن عمود بر سر وی زند و چندانش چندانده که میان ایشان هفتاد
حجاب باشد و چون روز قیامت شود قدیم تعالی گوید ای بنده من در سایه من برو و از میوه بهشت من بخور و از آب کوثر من بنوش و
از چشمه سلسبیل غسل بکن که تو بنده منی و من خداوند توام بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق
السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون هو الذی خلقکم من
طین ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده ثم انتم تمترون مقاتل گفت مشرکان رسول را گفتند که رب کیست و خدای
تو کیست گفت خداوند آسمانها و زمینهاست ایشان جحود کردند این حدیث خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت سپاس خدای را
که آفریدگار آسمانها و زمینهاست آسمانها دو روز آفرید و زمین دو روز آفرید یکشنبه و دوشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و تاریکی و نور را یعنی شب و روز و گفته اند دوزخ و
بهشت را آفرید و گفت خدای تعالی آسمانها پیش از زمین آفرید و بهشت را پیش از دوزخ و ظلمت پیش از نور پس این کافران بت پرستان
این بتان را که جمادند با خدای که آفریدگار و پروردگار ایشان است برابر میکنند و از عبودیت و پرستش او اعراض مینمایند و چگونه از او عرض
توان کرد و بدون او دیگری را چگونه توان پرستید که اوست آن خدای که بیافرید شما را یعنی آدم را از گل چنانکه گفت از خاک و اینجا گفت از گل جای
دیگر گفت از صلصال و این مناقض نیست برای آنکه در اخبار آمده است که خدای تعالی بفرمود تا خاک آدم را ابر بهشت میکنند …
دیگر بیان کرد و طایف چهل سال خاک بود و چون چهل سال بگذشت خدای تعالی فرمان داد تا چهل شبانروز باران بارید تا گل شد چهل سال دیگر
بماند تا متغیر شد و لازب گشت گلی سیاه رنگ سالخورده چهل سال دیگر بماند تا خشک شد و صلصال گشت خدای تعالی خلقی خواهم آفرید
ابلیس با جمعی فرشتگان برو بگذشت و گفت خدای تعالی از این خاک خلقی خواهد آفرید اگر شما را بطاعت او فرماید چه کنید گفتند انقیاد و سمع
طاعت کنیم ابلیس گفت من طاعت ندارم این گل را چیست تا بدانی که ابلیس … کافر بود و نفاق میورزید … انگه روح در آدم
دمید و او را خلقی سوی تمام کرد ثم قضی اجلا یعنی حکم کرد و برو اجل وقتی و اجلی نام زده … اوست اجل اول از وقت خلقش بود تا بروز مرگش
و اجل دوم از وقت مرگ تا وقت بعث مدت مقام او در برزخ برای آن گفت عنده که در آن وقت بمنزل اول باشد از منازل
آخرت و روی بسرای حکم خدای تعالی دارد و آن جز اوست و گفته اند که اول اجل دنیاست و دوم اجل آخرت و عنده برای آن گفت که حکم آن
باشد و دیگری را در او حکم نبود و عبدالله عباس گفت اجل اول خواب است که النوم اخ الموت و دوم وقت مرگ و برای آن عنده گفت که علم
بنزدیک اوست و اجل وقت باشد و وقت عبارت بود از حرکات فلک و اجل مرگ وقت … بود و اجل بنزدیک …
اگر بمرگ بود و اگر بقتل بود و آن وقت ما که او را نکشتندی تا بان وقت بماندی آنرا بیگانه اجل خوانند برای آنکه چون حدوث فعل را آن
وقت نباشد آنرا اجل آن فعل گفتن مجاز باشد و بغدادیان گفتند که اجل دو است یکی آنکه قتل در او حاصل شود و دوم آنکه اگر او را نکشتندی
تا آن وقت بماندی و باین آیت تمسک کردند و بنزدیک ما اگر شخصی را نکشتندی روا بود که بزیستی و روا بود که در حال بمردی و بر هیچ از این
قطع نتوان کرد و اگر او را حال او بمردی واجب کردی و اگر کسی چارپای کسی بکشتی منعم بودی بر وی و او را شکر او واجب بودی و خلاف این
معلوم است که اگر کسی را بکشتی ظالم نبودی و مستحق عقاب چه اگر او را نکشتی در حال بمردی و این خلاف شرع و عقل است انگه حق تعالی
خطاب کرد با مشرکان و گفت پس از این حجت و آیات خود چند خواست از خلق آسمان و زمین و ابداع غرایب و بدایع و اظهار انواع
صنایع و خلق شما از آدم و خلق آدم از گل و هر یکی را اجلی وقتی نهادن با این همه شک میکنید در وجود الهیت و وحدانیت من نظر نمیکنید

تا شما را علم حاصل شود و شک و شبهه مرتفع گردد وهو الله فی السموات وفی الارض یعلم سرکم وجهرکم ویعلم ما
تکسبون وما تأتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین فقد کذبوا بالحق لما جاءهم فسوف
یأتیهم انبؤا ما کانوا به یستهزءون اوست آن خدای که در آسمانها و زمین متفرد است بتدبیر و تقدیر کس با او شریک نیست و
شما را نهان و آشکارای شما شناسد بر احوال اهل آسمان مطلع است و راز و نهان اهل زمین میداند آنچه در دل دارید میداند و آنچه بزبان …
و آنچه از آن کسب سازید و کسب کنید میداند بر حسب اقوال و افعال شما از خیر و شر شما را جزا دهد انگه آنچه ایشان … عدول از حق و
انواع انحراف از آن بیان کرد و گفت هیچ آیتی از آیات خدای بایشان نیامد الا که ایشان از آن عدول کنند و روی بگردانند
با این همه چون حق بایشان آمد حق را تکذیب کردند و بدروغ زن داشتند حق یعنی قرآن یا اسلام است و کتاب خدا و محمد مصطفی و بآن استهزا
میکردند چون عاقبت آن بدانند و عذاب آن بدیشان رسد الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم فی
الارض ما لم نمکن لکم وارسلنا السماء علیهم مدرارا وجعلنا الانهار تجری من تحتهم فاهلکناهم
بذنوبهم وانشانا من بعدهم قرنا آخرین انگه بسبیل تقریر و تقریع فرمود و گفت آیا نمی بینید و نمی دانند که این کافران جماعتی
از ایشان را هلاک کردیم پیش ایشان اهل هر روزگاری که ایشان را تمکین دادیم از اموال و از نعمت و عمر و قوت اجسام و اولاد که شما را ندادیم
چون قوم نوح و قوم عاد و ثمود و بفرستادیم بر بالای ایشان باران … و بگردانیدیم در زیر کوشکها و جایهای ایشان جویهای آب روان انگه با این
همه نعمت و تمکین و تایید که ایشان را دادیم ایشان در معاصی شدند و گناه کردند تا بواسطه و سبب گناهان که کردند ایشان را نابود
کردیم و گروهی دیگر را از پس ایشان بعوض ایشان بیافریدیم ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال
الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین وقالوا لولا انزل علیه ملک ولو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لا ینظرون
ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق
بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون نضر بن الحارث و عبدالله بن ابی امیه و نوفل بن خویلد گفتند ای محمد ما بتو ایمان
نیاریم تا آنگه که نیاری خاصه چهار فرشته تا گواهی دهند که از نزد خدای است قرآن و تو رسول خدایی خدای تعالی از عناد و جحود ایشان
خبر داد و گفت ای محمد اگر چنانکه ما بر تو کتابی فرستیم که در کاغذی نوشته که یا فلان بن فلان هذا کتاب من الله الملک الیک ایشان این
کتاب ببینند و بدست بسایند هم بدان ایمان نیاورند و آنها که کافرند گویند که نیست این الا جادویی هویدا و ظاهر روشن و گفتند که چرا
بر وی فرشته نفرستند ای محمد اگر با تو فرشته فرستیم بر حسب اقتراح ایشان هم ایمان نیاورند انگه مصلحت اقتضا تعجیل هلاک ایشان
کند امر رانده شود و کار تمام کرده و حکم انگه اگر مهلت خواهند ایشان را مهلت ندهند و اگر مراد ایشان بدیدن فرشته فرو فرستیم
او را مردی کرده ایم یعنی بصورت مردی فرستاده شود تا او را بتوانند دید چون آدمی چه او بصورت فرشته باشد او را نتوانند دید
از لطافت ترکیب نبینی که جبرئیل بنزدیک رسول آمدی بصورت دحیه کلبی و آن فرشتگان که با ابراهیم آمدند بصورت مهمانان بودند
و آن دو فرشته که بر داود آمدند بصورت دو خصم بودند و چون چنین شد و ایشان بصورت مردان باشند ندانند که فرشته اند
یا آدمی بر ایشان ملتبس شود و آنکه آن لبس با خود حوالت کرد برای آنکه خلق فرشته بصورت مرد از فعل او بود ما برایشان بپوشانیم آنچه ایشان
بر ضعفای عوام میپوشانند چه ایشان عوام و ضعفا را گفتند که اگر این محمد پیغمبر بودی فرشته بودی و از این لازم نیاید که خدای تعالی ملبس بود که
آنچه آنکه خدای تعالی گوید من چنین کردم یا چنین کنم بلکه گفت اگر کنم چنین شود و این تقدیر باشد و تقدیر محال روا بود و مثله لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا و قوله تعالی ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین انگه رسول را دلخوشی داد و گفت ای محمد اگر این کافران بر تو افسوس میدارند و سخریه

میکنند پیش از تو رسولان دیگر را هم افسوس میکردند ولیکن فرود آمد با ایشان جزای آن از عقاب و آن جزای

استهزا میکردند در دنیا چون قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود با آنکه ایشان را ... از عذاب آخرت **قوله تعالی** قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ

ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ

الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حق سبحانه و تعالی امر کرد و گفت

بگوی ای محمد مر این جماعت را که بروید و بنگرید تا چگونه بود عاقبت و سرانجام آنانکه آیات ما را دروغ داشتند که با ایشان چه رفته است

بعضی را بباد هلاک کردیم و بعضی را بزمین فرو بردیم و بعضی را مسخ کردیم انگه گفت بگوی ایشان را و بپرس از ایشان که کراست آنچه در آسمانها و زمین است

اگر جواب دهند برایشان حجت است و اگر جواب نه دهند تو جواب ده و بگو که خدای راست ملک و ملک از برای آنکه او آفریننده است

عدم را بوجود آورده است از حیوانات و جمادات برحمت خود بر شما رحمت بر ذات خود نوشته است که رحمت کند و حکم کرده و بدان

بر خود واجب کرده است و این عبارتست از آنکه آنجا واسطه در میان نباشد چون خواهد که بر بنده رحمت کند و این استعطاف است

تا بطاعت نزدیک شوند و روی بدرگاه او نهند کعب الاحبار گفت اولین چیزی که خدای تعالی نوشته است به قلم و داد و بگو

و لو لوا انی انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان فارسی روایت کرده که خدای را جل جلاله صد جزو رحمت است و یکی از آن میان اهل دنیا

قسمت کرده بر جن و انس و فرشته و وحوش و طیور هر رحمت و شفقت که در میان ایشانست از آن یکجزو رحمتست چون روز قیامت باشد

آن یکجزو رحمت با نود و نه جزو جمع کند و جمله بر گناهکاران امت محمد ایشان را برحمت بیامرزد انگه فرمود لیجمعنکم هر آینه جمع کند شما را

احوال و اهوال روز قیامت از حساب و کتاب و عذاب و قرآن و دیگر معنی آیه آنست که جمع کند روز قیامت میان شما

ایشان یعنی اول و آخر گناهکاران بهم مجتمع شوند برای روزی که در آن هیچ شکی نیست آنانکه نفس خود را زیان کردند ایشان

با این جمله ایمان نمی آورند وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا

فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ

مِنَ الْمُشْرِكِينَ میفرماید که هر چه در شب و روز ساکن است یعنی هر چه شب و روز مشتمل است و در شب و روز آرام دارد

یعنی جمله آنچه در زمین است از حیوانات و جمادات و شب و روز بروی میگذرد همه مر خدای راست و او دوست آنکه ای که میشنود

است اقوال ایشان را و داننده است بافعال ایشان از گفتار ناسزای قریش که در حق او میگویند علیمست بصلاح و فساد ایشان

در روزی او دن ایشان کفار قریش آمدند و گفتند ای محمد ما میدانیم که تو درویشی و حاجت ترا بدان میدارد تا این گفتن باید

تا مالهای خود با تو قسمت کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد که شما رسول را میفرمایید هر چه شب و روز بدو مشتمل است و میگذرد

بگوی ای محمد جز خدای که آفریننده آسمان و زمین است ولی یار و یاوری فرا گیرم و دوستی و او روزی دهد و طعام دهد و انعام

و او را روزی و طعام نه دهند و محتاج طعام نباشد و همه محتاج او باشند بگوی ای محمد که مرا فرموده اند که اولین کسی باشم که اسلام

آرد و گردن نهد مر امر خدای را و انقیاد نماید و نیز مرا گفته اند که از جمله مشرکان مباش که بدو انباز گیری قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ

عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ وَإِنْ يَمْسَسْكَ

اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوی ای محمد که من میترسم که اگر

عاصی شوم و نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ یعنی روز قیامت چون من با پایه و منزلت خود از عذاب میترسم شما اولیتر بدانکه

هر کس که در آن روز خدای تعالی عذاب از وی گردانید بدرستیکه برو رحمت کرده بود و این فیروزی و نجاتی و ظفری باشد و او را بمراد

قولش

خویش روشن و ظاهر انگه مشرکانرا تشبیه کرد بر غفلت ایشان برانکه معبودان ایشان بر هیچ چیز از نفع و ضر و خیر و شر قادر نیستند

و موحدانرا تا جمله خیرات از او طلبند و از مکاره و بلیات پناه باو دهند پس گفت ای محمد اگر خدای ترا فقر و بیماری و دردی و سختی

آرد هیچکس از تو دفع نتوانند کرد و باز نتوانند برد الا او و اگر ترا چیزی رساند و منفعتی کسی او را از آن منع نتواند کرد و او بر همه

چیزی قادر است و توانا عبدالله عباس گفت که رسول اکرم فارس استری فرستاده بود بهدیه روزی رسول بر آن استر نشسته

بود و سوار من کرده در راه با من نگریست مرا گفت ای غلام گفتم لبیک یا رسول الله گفت احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده

امامک یعرف الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سألت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله فقد مضی القلم

بما هو کائن خدای را نگاهدار تا ترا نگاه دارد و خدای را نگاهدار تا پیش خود بیابی و با خدای در راحت آشنایی کن تا در شدت با تو

آشنایی کند و چون چیزی خواهی از خدا خواه و چون یاری طلبی از او طلب بدرستی که قلم رفته بهر چه بودنی است اگر جمله خلایق

جمع گشته تا ترا نفعی کنند که خدای بر آن قضا نکرده باشد ترا نتوانند و اگر خواهند تا مضرتی کنند ترا که خدای تعالی بر تو ننوشته باشد

نتوانند اگر توانی بصبر و یقین کاری کنی بکن و اگر نتوانی صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو بدان کاره باشی خیر بسیار است و بدانکه

نصرت با صبر است و فرج با اندوه و دشواری با آسانی و راحت با محنت و درویشی با توانگری وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا

الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ

قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ

أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ اوست خداوندی که قاهر و غالبست بر بالای بندگان

خود کسی ورا قهر نتواند کرد و بر وی غالب نتواند شد و او حکیمست آنچه کند بحکمت و صواب کند تا کسی را گمان نشود که قهر بظلم

کند بظلم نکند بعدل کند خبیر است و آگاه و دانا است باحوال بندگان و مصالح ایشان در خیر و شر و نفع و ضر و صحت و سقم

و ضیقت و سعت بحسب آنچه داند میفرماید انگه گفت بگوی ای محمد که چه چیز است و کدام چیز است که بزرگتر و بزرگوارتر است

بگواهی دادن و این چنان بود که مشرکان مکه نزد رسول آمدند و گفتند ای محمد هیچ پیغمبری این نگفت که تو میگویی و کسی را نمی بینیم که

تصدیق کند و اینکه تو میگویی جهودان و ترسایان را پرسیدیم احوال گفتند که ما ذکر او در کتاب خدا نمی یابیم آخر گواه کیست

در صدق دعوی که تو میکنی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوی ای محمد که چه چیز عظیمتر است بگواهی اگر ایشان گویند و الا تو

جواب ده بگوی که خداست که چنین است و او گواه است میان من و شما و این قرآن بر من وحی کرده اند و فرو فرستاده

تا من ایشان را بآن بترسانم و نیز آنکسی که قرآن باو رسد یعنی اهل عصر خود را و آنانکه پس از من باشند تا دامن قیامت

و در آیه دلیل است بر آنکه اهل عصر رسول و آنکه از پس ایشان باشند تا بدامن قیامت بقرآن مخاطبند و مکلف اگر چه از

روی ظاهر خطاب با اهل رسول متوجه است که رسول گفت بلغوا عنی و لو آیة برسانید از من اگر همه آیتی باشد و هر کس را که

آیه از قرآن باو رسد فرمان خدای باو رسیده باشد مجاهد گفته که کسی است که دعوت رسول باو رسیده باشد گفت

هر جا که قرآن رسیده باشد دعوت او رسیده باشد محمد بن کعب گفت هر کس که قرآن باو رسیده باشد همچنان باشد که رسول را

دیده و از و شنیده انگه خدای تعالی فرمود که آیا انکه شما گواهی میدهید که با خدای تعالی خدایان دیگر اند بگوی ای محمد که اگر شما این گواهی

میدهید من این گواهی نمیدهم و این نمیگویم بگو که خدای یکیست و جز او خدای دیگر نیست من که محمدم بیزارم از انکه شما او را انباز

خدا کرده اید و از اول سوره تا اینجا احتجاج است بر مشرکان اکنون از اینجا آغاز حدیث اهل کتابست از جهودان و ترسایان گفت آنانکه ایشانرا کتاب دادیم
او را همی شناسند یعنی محمد را بنام و نعت و صفت و نسبش چنانکه فرزندان خود را می شناسند کلبی گفت چون رسول از مکه بمدینه آمد عمر خطاب
علیه اللعنة والعذاب گفت عبد الله سلام را پرسیدم که تو پیغمبر را چگونه شناسی گفت والله که او را چنان شناسم که خدای تعالی در
کتاب او وصف کرده است بلکه بهتر و صفی عمر گفت صدق و صدق [illegible] و فقک [illegible] سلام خدای تعالی همچنین گفت در کتاب
مجید و این آیه برخواند آنکه خدای تعالی از کافران خبر داد و گفت آنانکه ایشان زیان کردند نفس خود را ایشان ایمان نیاورند ومن اظلم ممن
افترى على الله كذبا او كذب بآياته انه لا يفلح الظالمون ويوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين
اشركوا اين شركاؤكم الذين كنتم تزعمون حق سبحانه و تعالی برسبیل تعجب میگوید کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکس که
دروغ بر خدای یا بآیات او او را تکذیب کند و دروغ دارد یعنی در جهان از وی ظالمتر کس نباشد و ظالمان بر بیداد کردن فلاح و ظفر نیابند و ظالم
اینجا کافرست و یاد کن ای محمد روز رستاخیز که ما جمع کنیم آن روز همه را پس گوییم آنانرا که مشرکان شدند و با خدای انباز گرفتند کجا یند انبازان شما
که دعوی کردید که ایشان شریکان خدااند ثم لم تكن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما كنا مشركين انظر كيف
كذبوا على انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون خدای تعالی چون مشرکان گرد آورد عذر ایشان گفت مخصوص این همه
آن بود که ایشان از کفر و شرک خود بیزار گردند و گفتند بخدای که آفریدگار و پروردگار ماست که ما مشرک نبودیم بنگر ای محمد که ایشان
چگونه دروغ گفتند بر نفسهای خود و چگونه غایب و ناپدید شد از ایشان آنچه امید داشتند از آن معبودان که در دنیا ایشان گم شدند و سعی ایشان باطل
گشت اهل آخرت ملجا باشند بر ترک قبایح از آنجا که معارف ضروری باشد اما بجهالت دروغ گویند بر خویشتن و لیکن چنانکه آنجا گویند
در دو غست پندارند که در آن گفتار صادقند چون ترسایان که از خود نفی شرک کنند و ندانند که اعتقاد ایشان بتثلیث شرکست و این حقیقت
دروغ باشد برای آنکه دروغ خبری باشد که مخبر خلاف خبر باشد اگر گوینده داند که چنانست و اگر نداند بجهالت گفته باشد که در وقت آن دین
و جه ملجا نباشد ابو علی گفت این خبر که خدای داد از ایشان که ایشان در قیامت گویند و خبر دهند از احوال و اعتقاد خود در دنیا که در دنیا چنان
گمان بردیم که ما بر کاری و بر علمی ایم و این چنانکه برای شفاعت می پرستیم و نیز اعتقاد ما نیکو بود امروز آن معبودان از ما گم شدند و عمل و عبادت
از ایشان باطل آمد قول والله ربنا ما كنا مشركين و قوله وضل عنهم ما كانوا يفترون در دنیا بود که این در حال دنیا مستحق تحیر گویند که ما احوال قیامت
قیامت چیزی یا ایشان بسه که بدان عقل ایشان بر جای نماند بیشتر ندانند باشند بیانش و ترس از آن بس بکاری ها ام سکار
و لکن عذاب الله شدید ومنهم من يستمع اليك وجعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم وقرا وان
يروا كل آية لا يؤمنوا بها حتى اذا جاؤك يجادلونك يقول الذين كفروا ان هذا الا اساطير الاولين وهم
ينهون عنه وينأون عنه وان يهلكون الا انفسهم وما يشعرون ابو سفیان و ولید مغیره و شیبه و امیه بن ابی خلف
و نضر بن الحارث آمدند و حدیث رسول بشنیدند و قرآن استماع کردند آنگه با یکدیگر گفتند چگونه می دانید این کلمه که میخواند و میگوید نضر گفت
این از جنس آن اساطیرست که من شما را میگویم و او اخبار که شکان پیشینه در دو بهشت و حکایت کرد که خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
از این کافران کس هست که سخن تو میشنود و لیکن اندیشه نمیکند لاجرم علمش حاصل نمیشود پس ایشان بمثابه کسی اند که در دل پوشش دارند
که مانع بود از آنکه چیزی بداند و علم بدو راه یابد بدانکه با کفر و ضلالت الفت دارند و سخن تو در گوش ایشان جای گیر نیست و از این بلیغتر آنکه گفت
لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها و از بهر دو بلیغتر ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب نفی دل کرد
از ایشان بر سبیل مبالغه نفی علم گفت دل ندارند برای آنکه دل برای دانستن باید چون نمیدانند همان انگار که دل ندارند و نفی حضور کرد از ایشان

بر شعر

یعنی و نا شنیدن چون نفع نیابند چون منتفع نمیشوند انکار که خود نیستند حضور و غیبت ایشان یکیست مرگ و زندگانی ایشان یکیست مثال
سواء محياهم ومماتهم بیرون شهود هم کالغایب از ایشان توقع علم چگونه کنی که ایشان گویی دل ندارند که محل دانستن است شعر ان لم
بالقلب الحداد ب نظر الحمار بلا رسن الی رسن و جعلنا یعنی حکمنا بود یعنی ما حکم کردیم و نام بر دیم و حکم بر چیزی وقتی بود که محکوم علیه چنان بود
بر دلهای ایشان پوشش بود و بر گوشهای ایشان گرانی ما بر پوشش دلهای ایشان که مانع علم و ادراکست و گرانی گوشهای ایشان
حکم کردیم که چنین است و ابو علی گفت این عبارت باشد از خذلان و منع لطف علی سبیل العقوبة آنگه گفت وان یروا کل آیة یعنی اگر
آیه که در جهان است بر چند بیان نیابد خبرست از کسانی که معلوم از حال ایشان آنست که بر کفر بمیرند که رسول از طمع در ایمان ایشان طمع
کرد از ایمان قطع طمع بکند که الیاس احدی الراحتین آنگه مبالغه زیاده کرد و گفت عناد و اصرار ایشان بر کفر بجائی رسیده است که پیش تو
می آیند و با تو خصومت و جدال میکنند و قرآن میشنوند و میگویند که نیست این الا افسانه پیشینیان و حدیث اولینان آنگه وصف ایشان
کرد و گفت که چگونه میگریزند و منع میکنند از ایمان و از استماع کلام او و مجالست او و نظر در معجزات او نهی کنند و خود از آن دور میشوند گفتند
که آیه در حق ابو طالب آمد که مومنی که حاضر بودی و کسی دوستی که رسول را ایذا کنند رد با مکروهی برای خویش که او را با رسول بود و لیکن خویشتن را از دور داشتی
او و در دوستی مخالفان از تغییر آوردند که در حق ابو طالب آمده است و در وی عجب حدیثی و شعری متناقض آورده اند و آن آنست که رسول
او را گفت یا عم چرا ایمان نمی آوری گفت میدانم که تو رسول خدایی و در دعوت نبوت صادقی و لیکن از ملامت مردمان احتراز میکنم و چون
از قریش می ترسیدی تا او را با نجانه ویرا حمایت کردی و دل گرمی دادی گفتی شعر والله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب
دفينا ٭ فاصدع بامرك ما عليك غضاضة ٭ وابشر وقر بذاك منك عيونا ٭ ودعوتني وزعمت انك ناصحي ٭ ولقد صدقت وكنت ثم امينا
وعرضت دينا لا محالة انه من خير اديان البرية دينا ٭ لولا الملامة او حذاري سبة ٭ لوجدتني سمحا بذاك مبينا ٭ هر که این ابیات را تامل کند داند که
آخرین حق است و نه ملایم ابیات اولست نه بقوت و متانت و نه بمعنی و تناقض حاصلست میان این بیت و ابیات اول برای آنکه بیت
اول متضمن نصرت و هواخواهی است و قطع طمع کفار از آنکه رنجی با و رسانند تا آنگاه او زنده باشد و بیت دویم امرست او را باداء رسالت و
تحریض و تقویت او بیان دین و دعوت از آن تشان کافرانست و متضمن بشارت و روشنائی چشم او باداء رسالت و بیت سیم گفت ولقد صدقت
باین صریح ایمان خودست برای آنکه هیچ فرق نباشد در لغت ایشان میان آمنت بک این کفر باشد خود در جهان ایمان نباشد و بیت
بازپسین هم عقلا دانند که مجانس آن نیست بلکه متناقض آنست و چون او مردی بکمال بود در چند بیت متناقض نگوید و ان یهلکون الا انفسهم
و این کافران هلاک نمیکنند الا نفس خود را و نمیدانند که زیان و هلاکت بخود میکنند ولو ترى اذ وقفوا على النار فقالوا يا
ليتنا نرد ولا نكذب بآيات ربنا ونكون من المؤمنين بل بدا لهم ما كانوا يخفون من قبل ولو
ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون وقالوا ان هي الا حياتنا الدنيا وما نحن بمبعوثين اگر بر سبیل
تعجب گفت اگر تو ببینی ایشانرا چون بر کناره دوزخ ایشان بر عذاب و عقاب دوزخ وقوف دهند و وقوف یابند یا بر آتش دوزخ
وقف گشته تا مطلع شوند بر آنجا میمانند که گویند ایشان کاشکی ما بدنیا برده شدی تا کاشکی تا تکذیب نکردمی اگر گویند چگونه شاید که ایشان
تمنای رجوع کنند و معارف ایشان ضروری بود جواب گفته اند که واجب نیست که چون معارف اهل آخرت ضروری باشد بلکه هیچ
ایشان از احوال آخرت بخبر شنیده باشند از عرش و کرسی و لوح و قلم و ترازو و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ
و صراط و فرشتگان همه معاینه ببینند چون خبر ایشان عیان شود کمال ایشان یقین گردد امادیگر خبرها واجب نبود که بضرورت دانند
و روا و دانند که روا بود که ایشان نباید تا آرزو آنکه فرموده که تو روا کن این او بگو که پیدا شد ایشان را آنچه پیش از این از ما می پوشیدند

از احوال و اهوال قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب که از خلق و ضعفا پنهان میداشتند و نا پیدا شد ایشان را که آنچه پوشیده و معاصی
از خلقان و معاصی میکردند ظاهر شد ایشان را و اگر ایشان را بدنیا رجوع کنند که اگر ایشان را باز بدنیا رد کنند هم باز بکفر و معاصی شوند باطل طلب کنی
که بیان بوده باشند و ایشان دروغ زنانند یعنی این خود صفت ایشانست امروز در دنیا ابو القاسم بلخی گفت خدای تعالی خبر از حقیقت
کار ایشان داد و این صفت ایشانست روز قیامت و لیکن معزوم ایشان بنا شد آن ساعت که برای بعد از کاره و حال ایشان خبر داد از که
دانست که ایشان فا کنند گفت دروغ میگویند آنکه خبر داد از منکران بعث و نشور و از آنچه ایشان گفتند و گفت این کافران گفتند که نیست ما را
این زندگانی عاجل رو از دنیا و ما را بعثی و نشوری نخواهد بود و این آنکه گفت که رسول ایشان را از قیامت و بعث و نشور و عقاب ترسانید
وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ
و اگر ببینی تو ای محمد که ایشان را بدارند بر خدای ایشان یعنی بر آن موعد که خدای تعالی کرده باشد از ثواب و عقاب و آن خبر کرده بود باشند
حشر و نشر و حساب و کتاب اگر بر سبیل تقریع و توبیخ گوید ایشان را که این آیات راست و درست نیست ایشان گویند آری
بحق خدای که این حقست و صدقست خدای تعالی گوید اکنون باستحقاق بچشید عذاب بدانچه کافران بودید و درین آیه اثبات رؤیت
نیست برای آنکه آیه مخصوصست بکفار و باتفاق کافران خدای را نخواهند دید قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ
السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ
مَا يَزِرُونَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ بدرستی که زیان
کردند آنانکه ثواب و عقاب خدای را دروغ داشتند و لقا و ملاقات بر خدای روا نباشد از آنکه ملاقات بر حقیقت مقابله باشد
مقابله بی جسم نبود پس هرکجا که لقا باشد مراد از آن لقاء ثواب خدا بود چنانکه گفت یرجو لقاء ربه یا لقاء عذاب او بود چنانکه گفت قوله تعالی فاعقبهم
نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه و این در حق کافرانست و قوله من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله
کره الله لقاءه معنیش آنست که هرکه خواهد که با جوار حق و رحمت خدای رود خدای خواهد که او را با جوار رحمت خود برد و هرکه این خیر نخواهد
نخواهد و کاره آن باشد خدای نخواهد و کاره آن باشد یعنی که نبرده باشد از ایمان و طاعت خدای تعالی کاره باشد ثواب او را
پس محالست درین خبر حمل کردن بر رؤیت برای آنکه احب الله تعالی ازین طرف محمول نتوان کردن بر رؤیت پس معلوم شد که مراد ازین
لقا خود بهشت و سرای آخرت است آنجا که حکم خدای باشد انگه گفت که ایشان همچنین بر کفر و تکذیب اصرار کردند یعنی کنند تا که ناگاه قیامت
بایشان آید ایشان گویند یا پشیمانی و حسرت ما را بر آنچه تقصیر کردیم در طاعت خدای بکار قیامت و اهل بهشت در دنیا ابو سعید خدری
گفت از رسول که فردا در قیامت اهل دوزخ درجات و منازل اهل بهشت ببینند و گویند یا حسرتنا على ما فرطنا فيها و ایشان را
گران بر پشتهای خود داشته باشند و روا بود که مراد عقوبات گناه بود و در خبر است که چون مومن از گور برخیزد شخصی باستقبال او آید
با صورت نیکو و خوشبوتر از وکس نباشد او را گوید که مرا شناسی گوید جز این ندانم که خدای ترا رؤیت نیک آفریده و بوییت خوش است
او گوید من عمل صالح توام و دیر است که در دار دنیا بر تو نشسته بودم اکنون تو بر من نشین چنانکه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا
ای رکبانا و کافر چون از گور برخیزد شخصی پیش او آید با صورت زشت و ناخوش او را گوید مرا شناسی گوید ندانم جز آنکه خدای تعالی ترا
که بد آفریده است و بوی تو ناخوش است گوید من عمل بد توام و دیر است تا تو بر من نشسته امروز بر تو خواهم نشست و این بر
تشبیه و توسع باشد برای آنکه گناه را تشبیه باشد بار گران از آنجا که از رنج و مشقت بود و صاحبش او را بر پشت کشند و در دعای
آمده است که هربت الیک با ثقال الذنوب علی ظهری الا ساء ما یزرون بدانکه بد چیزیست آنچه ایشان گرفته اند از بار گناه و الحاق حق

مذمت کرد زندگانی دنیا را که همی دانی در رغبت نکنند و دوست از اعمال آخرت باز ندارند گفت نیست زندگانی دنیا مگر بازی چون بازی کودکان
که در وی هیچ فایده نباشد و لهوی با شغلی چون بازیها و لهو جوانان از سماع و ضرب ملاهی و غیر آن که آن را ثباتی نباشد و سرای بازپسین که سرای
ثواب است بهتر باشد متقیان را یعنی بهشت و این لفظ بر اطلاق عبارت باشد از آنجا که در بهشت مردم بود از عوض قیامت و بقرینه حال
بهشت افلا تعقلون آیا عقل و خرد را کار نمی بندید قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ
الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ
أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ حق سبحانه و تعالی با پیغامبر
و رسول او گفت ما میدانیم و بحقیقت میدانیم که ترا اندوهناک میکنند و اندوهگین میکرد اند آنچه ایشان گفتند و ترا بآن نسبت کردند
از سحر و کهانت و جنون و بر ما پوشیده نیست پس بحقیقت که ایشان ترا دروغ زن نمیخوانند و بعضی ایشان چیزی نیارند
که ترا بآن دروغ زن کنند و حق تو بآن باطل گردانند و جهی دیگر آنست که ایشان ترا دروغ زن نمیخوانند که شنیده اند که ترا پیش ازین
آزموده اند چنانکه در اخبار آمده است که کافران رسول را پیش از بعثت محمد امین خواندند و بامین معروف بود و ابو طالب در حق او گفت
ان ابن آمنة الامين محمدا و وجه سیوم آنست که خدای تعالی رسول را این بر سبیل تسلیه گفت که این تکذیب که با تو میکنند نه در حق تو
این عجب نیست از بهر آنکه تو رسول منی پس هرچه با تو کنند با من کرده باشند چنانکه و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون
این تکذیب و جحود است بلکه جحود و انکار آیه منست انگه بر سبیل تسلی رسول گفت اگر با تو این معامله کنند ولیکن کم با آنانکه پیش از
تو بوده اند هم این کردند ایشان صبر کردند برای آنکه صبر بر تکذیب و ایذاء و رنج نمودن که با ایشان کردند تا یاری من بایشان آمد که
ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الکرب نصرت با صبر یکجا بود و فرج با دشواری یکجا بود و تو نیز ای محمد صبر کن که آنچه گفتم کس آنرا بدل
نتواند کرد ما یبدل القول لدی و خبر پیغامبران پیش تو رسید یعنی بعضی از اخبار پیغامبران نه همه که جمله اخبار بتو نرسید چنانکه منهم من
قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک تو دل با ایشان ده و بر خود راست تسلی و خوش دل [illegible] و در احوال ایشان [illegible]
کار خود چنانکه بایسته کرده ایم وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا
فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ای محمد اگر بر تو بزرگ و دشوار
آید عدول و اعراض ایشان از تو اگر میتوانی که در زمین راهی بجوئی یا بر آسمان نردبانی نهی یعنی در زمین شوی یا بر آسمان روی تا
بر ایشان آیه و علامات که آری تا ایشان عند آن بایمان آوردن محتاج شوند و مضطر گردند بکن اگر میتوانی و این بر سبیل تسلی رسول گفت
و قطع طمع او از ایمان ایشان که اگر خدای دانستی که در معلوم آیه و دلالتی هست که ایشان عند آن اختیار ایمان آورند واجب بودی
که اظهار کردی و لیکن این جماعت جاحد اند که خدای عز و جل از ایشان میداند که هر آیه که مقدور است اگر بایشان نمایند ایشان ایمان نیارند
چنانکه فرموده است ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک انگه فرمود که نباید کسی گوید که خدای از ایشان آنچه
میکنند ما را عاجز میکرد انند ما از ایشان ایمان آوردن ایشان عاجزیم چنین نیست و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی اگر ما خواهیم که
خواهیم که ایشان را بجبر و قهر کنیم توانیم از آنکه قادر و توانائیم چنانکه گفت ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها اما حکمت ازین منع کند
تکلیف اختیاریست نه اجباری انگه رسول خود را نهی کرد از آنکه کار جهال کند از جزع و ناشکیبائی برای آنکه ایشان ایمان نمیآرند گفت
فلا تکونن من الجاهلین ای محمد از جاهلان مباش از آنکه کار جاهلان کنی و این دلیل کند بر آنکه او کار جاهلان نکند چه نهی از آن کنند
که از منکر و با شد و قادر باشد بر آن برای آنکه چون نکرد انسان برفت که نهی با و تعلق نکرد و کار نهی کنند از آن پس از [illegible]

باشند ازان رو مثل این شرکت بحیطی عمل اگر شرک آری عملت باطل شود و این سبیل نکند که او وقتی شرک آورد اما چون آن میکند که عمل اکثر
بر رجوع نیفتد إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ
رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی مبالغه فرمود در صفت ایشان
بقلت فهم و علم و انتفاع بوعظ و ترک استماع بآن و گفت جواب آنکس دهد و اجابت دعوت آنکس کند که او چیزی شنود ایشان همچو
مردگانند در ترک استماع و قلت انتفاع و مرده چیزی نشنود چنانکه شاعر گفت شعر لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا حیاة لمن
تنادی و مردگان را خدای زنده تواند کرد و بر تو نه آنچه یعنی خدای ایشان را بجبر با یمان تواند داشت ایشان باختیار خود زنده که
نشوند که ایشان سماع دعای تو و اجابت ترا مردگان مانند انگه گفت رجوع ایشان با خدای تعالی است جزای ایشان بسزای ایشان
رساند انگه بیان مقترحات ایشان کرد و آنچه ایشان گفتند گفت ای محمد این کافران و مشرکان گویند چرا فرو نفرستادند بر وی یعنی
که محمد را آیتی و علامتی و دلالتی چنانچه پیغمبران دیگر را فرستادیم از فلق دریا و ید بیضا و احیای موتی تو ای محمد جواب ده ایشان را و بگو که خدای
قادر است بر انکه آیتی که شما اقتراح میکنید بفرستد ولیکن بیشتری نمیدانند یعنی مستاکی ندر در قدرت هم ازانجا که او را بصفات
کمال نمی شناسند و نیز نمیدانند که اگر من آیتی بفرستم و ایشان ایمان نیارند عذاب بر ایشان واجب شود و ایشان را عذاب
استیصال باید کرد وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ
مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ هیچ جنبنده نیست در زمین و هیچ پرنده که میپرد در هوا بدو بال خویش الا ایشان گروهی
اند مانند شما مخلوق و مرزوق شما را آفریده و روزی خوار و هر صنفی مشتمل بر عدد بسیار نر و ماده و متوالد و متناسل چنانکه در خلق
و لطف تدبیر شما دلیل است بر انکه شما را خالقی و صانعی هست در هیچ صنفی الا متامل و ناظر را دلیل است بر انکه او را خالقی و صانعی
و مدبری هست قادر و عالم و حی و موجود و حاصل بصفت کمال و بعضی دیگر گفته اند که معنی آیه آنست که ایشان همه همچون شما بوده است
چون شما زنده بوده اند و چون شما بمیرند و چون شما زنده شوند برای انتصاف اعواض تا حق هر صاحب حقی بوی رسد و هیچ مظلومی ابر ظالمی حقی
نماند چنانکه گفت انه لینتصف من الشاة القرناء للشاة الجماء در خبر است که چون خلایق را در موقف عرض حاضر کنند عدل کمتر
و تا روی نصفت و راستی پیدا و نیز ندا کنند که از قبل حق هر مظلومی که او حقی دارد بر ظالمی برخیزد و داد خود ازو بخواهد بعزت من که گر
امروز مثقال ذره ظلم ظالمی بر مظلومی رود آن ظلم من کرده باشم انگه خدای تعالی جمله حیوانات را جمع کند و بر وعوض ارزد تا انتصاف کند
میان ایشان انگه ایشان را گوید که خاک شوید همه خاک شوند چون کافران بینند تمنای امثال کنند و گویند یا لیتنی کنت ترابا و این
بر انکه ثواب منقطع و عوض منقطع باشد و در میرانیدن حیوانات روز قیامت الی باشان نرسد تا موضع کاه نرم آید انکه خدای تعالی گفت در
بر انکه فرمود ما فرطنا فی الکتاب هیچ تقصیر نکردیم ما در کتاب یعنی لوح محفوظ نظیره و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و در قرآن از بیان احکام
حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار هیچ تقصیر نکردیم بعضی مجمل و بعضی مفصل آنچه مجمل است بیانش تفصیل رسول باز گذاشتیم ما آتاکم الرسول
فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و آنچه متشابه است بیانش با علمای امت تفویض کردیم و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و از حجاج بر فرق
فرق ضلالت هیچ باز نگذاشتیم الا که درین کتاب بیان کردیم آنچه حجت است اهل حق را بر اهل باطل پس انکه هر دو را اهل حق و باطل خدای حشر کند
تا مطیعان را ثواب دهند و عاصیان را عقاب کنند و تا مکلفان را از بهایم اعواض دهند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ
مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ انگه وصف کافران مکذبان کرد و گفت آنانکه آیات ما
را تکذیب کردند کران و گنگانند یعنی از غایت جهل و نادانی بسان کران و گنگان اند که در تاریکی باشند و ایشان را هدایتی نبود گوش

ندارند که بشنوند و زبانی که بدان گویند و مستوجب آن خواهند در قیامت نیز کران باشند چیزی نشنوند که ایشان را خوش آید از جهت گفتن کلمات
باشند انگه فرمود هر کرا خدای خواهد اضلال کند و هر کرا خواهد بر راه راست بدارد خدای تعالی اضلال انبیا و اولیا نخواهد آنانرا که اضلال خواست
آیه دیگر بیان کرد و گفت یضل به الفاسقین و آنانرا که هدایت ایشان خواست هم بیان کرد والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
مراد با ضلال اینجا آنست که خذلان کند و لطف نکند چون لطیف نیابد و آیات متواتره و بیانات واضحه بر وی عرض کند و او در آن نظر
نکند و اندیشه را کار نبندد خدای تعالی او را با او بگذارد چنانکه گفت و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و فردای قیامت از راه ثواب بهشت
گمراه کند چون از اهل بهشت و ثواب نباشد و آنرا که خواهد بهشت راه دهد چون اهل آن شده باشد بایمان و طاعت راه دهد اینجا اضلال یعنی
اهلاک است یعنی آنرا که خواهد هلاک کند و عذاب فرماید قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ
تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ
حق سبحانه و تعالی خطاب کرد محمد را و گفت ای محمد بگو این کافران را که هیچ می بینید شما اگر عذاب خدا بشما آید چنانکه بکافران دیگر آمد
پیش از شما آمد و شود یا قیامت بشما رسد و شما را بدان عذاب مبتلا کردند آیا شما جز خدا را خوانید یعنی چو در وقت بلا و محنت خدای
بخوانید چرا در وقت آسایش هیچ ایمان نیارید فیر شما آیا در جهان حالتی جز خدا را بخوانید چرا در وقت ان ایشان که هیچ نشنوند و هیچ
هیچ جواب ندهند و بر هیچ چیزی از خیر و شر قادر نباشند اگر شما راست گویان آیت این بیان از جمله است گویا انکه فرمود که بل
بلکه او را خوانید یعنی خدا را جل جلاله تا او کشف کند و برگشاید آنچه شما او را بدان میخوانید از غیره بلا اگر وی خواهد کشف کند و مصلحت در آن
باشد و شما در چنان حال معبودان خود را که با او شریک کرده اید فراموش کنید این دلالت است که خدای کافران مشرکان را اگر در سبیل
تا جاهلند که ایشان در عبادت اصنام مخلوق اند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ
يَتَضَرَّعُونَ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
پیش از تو ای محمد پیغمبران فرستادیم با امتان تا ایشان را دعوت کنند و براه راست خوانند پیغمبران رسالت رسانیدند و پیغام
ایشان فرمان پیغمبران نبردند و در ایشان عصیان آوردند ما ایشان را بگرسنگی و قحط و نقصان مال و نفس گرفتیم تا باشد که ایشان تضرع کنند
و زاری نمایند و لابه پیش گیرند پس ایشان چون عذاب با ایشان رسید چرا تضرع نکردند و زاری ننمودند ولیکن دلهای ایشان سخت شده
است و شیطان اعمال ایشان بیاراسته اکه آفریدگار ایم بدل مومنان ایمان بیاراستیم و زینه فی قلوبکم و کفر و باطل را بر کرده
گردانیدیم و کره الیکم الکفر والفسوق فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا
أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
حق تعالی ذکر معامله خود کرد با ایشان گفت انواع نعمت بر ایشان کردیم و پیغمبران با ایشان فرستادیم و تا ایشان را نعمتهای بسیار
دهند که ایشان آنرا فراموش کردند و بودند ایشان متذکر نشدند و جز از عناد و طغیان نورزیدند ما بر سبیل استدراج ایشان تطلم
هیچ نعمت مرادف نکردیم و در خیرات و نعمت بر ایشان گشادیم تا شادمان شدند بآنچه داده بودند ایشان را چون معصیت و عناد و کفر
بیفزودند من نعمت بر ایشان بیفزودم استظهار حجت را تا هیچ عذر و حجت نماند ایشان را چون ایشان در نعمت غرق شدند و گمان
کردند بها نهایتی نخواهد بودن ناگاه بگرفتیم ایشان را پس ناگاه و از جمله نا امیدان و متحیران و فرو ماندگان شدند پس بریده شد عقب و اصل و نسل
آنها که ستم کردند چنانکه از ایشان هیچکس نماند و حمد و سپاس و ستایش مر خدای را بر انکه هلاک مستحق رسانید الحمد الی که پروردگار
عالمیانست و بر همه حال محمود و مشکور است قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ

مَنْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ یَأْتِیکُمْ بِهِ اُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْاٰیَاتِ ثُمَّ هُمْ یَصْدِفُونَ قُلْ اَرَاَیْتَکُمْ اِنْ اَتٰیکُمْ عَذَابُ اللّٰهِ
بَغْتَةً اَوْ جَهْرَةً هَلْ یُهْلَکُ اِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ حق تعالی باین آیه حجت کرفت بر کافران کفت بگوی ای محمد ایشان را
که آیا می بینید شما اگر خدای بستاند بینایی شما ببرد و قوت سامعه و باصره از شما باز ستاند و مهری بر دلهای شما نهد تا چیزی نشنوید
و نه بینید و در نیابید هیچ خدای هست بجز از خدای که آن را بشما باز دهد و این بر سبیل انکار است یعنی هیچ خدای نیست که این بکند پس
و چون آن شد که خدا را نپرستید انگاه گفت که بنگر که ما چگونه میگردانیم آیات و بینات را و در و تصرف میکنیم پس ایشان را بگوی که
چگونه عدول و اعراض میکنید انگاه بگوی ای محمد ایشان را که آیا می بینید تا اگر عذاب خدای بشما آید ناگاه چنانکه از آن بی‌خبر باشید یا آشکارا
چنانکه ببینید و خبر دارید یعنی بشب یا بروز چون چنین بود هیچکس هلاک نشود الا قوم ظالمان که کافران اگر در میان مومنان اطفال
شوند بر سبیل عقوبت بود بر سبیل امتحان شد و خدای عوض دهد ایشان را وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ اِلَّا مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ
فَمَنْ اٰمَنَ وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا یَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ
ما این پیغمبران که فرستیم نفرستیم الا بشارت دهنده بثواب و ترساننده از عقاب پس هر که ایمان آرد و کار خود باصلاح آرد
آنها که چنین باشند هیچ ترسی و خوفی نباشد و ایشان هیچ نوع اندوهگین نشوند این آیه رد است بر کافران که ایشان گفتند تعنت
و معجزات خواستند حق تعالی فرمود که ایشان پیغمبران منند با بشارت و انذار و آنچه شما از ایشان میخواهید ایشان بر آن قادر نباشند
و کار ایشان نیست آن کار منست و هر که با ایشان ایمان آرد و تعنت نکند جزای او این بود و شادمانی اما آنها که ایشان آیات ما
بدروغ دارند و بنا بر فسق و فساد روز عذاب بایشان رسد بآن کفر و فسق که ایشان را باشد در دار دنیا قُلْ لَا اَقُولُ لَکُمْ
عِنْدِی خَزَائِنُ اللّٰهِ وَلَا اَعْلَمُ الْغَیْبَ وَلَا اَقُولُ لَکُمْ اِنِّی مَلَکٌ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا یُوحٰی اِلَیَّ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی
الْاَعْمٰی وَالْبَصِیرُ اَفَلَا تَتَفَکَّرُونَ رسول را میفرماید که بگو این کافران را که من نمیگویم و دعوی نمیکنم که خزاین خدای نزدیک منست
تا شما را از عواقب مصالح و غایبات خبر دهم و نیز نمیگویم که من فرشته ام بلکه آدمی ام شما را میدانید و نسبت من می شناسید متابعت
نمیکنم الا آن را که بمن وحی میکنند و خبر میدهد از اخبار و غایبات در مصالح دنیا و در حلال و حرام این ای آن کفت تا در تعنت ایشان
بسته شود و بدو کارهای باطل نجویند انگاه کفت بگو ایشان را بر سبیل مثل که راست باشد نابینا با بینا یعنی کافر با مومن و جاهل
با عالم راست نباشد پس شما ای کافران آخر هیچ اندیشه نمیکنید تا بدانید و انصاف از خود بدهید معتزله بدین آیه تمسک نمایند که
فرشتگان بهتر از پیغمبرانند که او گفت ولا اقول لکم انی ملک اگر او به از فرشته بودی این سخن مستانقص بودی ایشان را این هیچ
شکی نیست از آنکه سبب نزول این آیه آن است که کافران کفتند بر سبیل تهکم لولا انزل الیه کنز چرا باو کنجی فرو نمی آید و از این جواب داد
که و لا اقول لکم عندی خزائن الله انکه گفتند اگر او پیغمبر است چرا طعام میخورد و در بازارها رود و مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق
او گفت من نگفته ام که من فرشته ام که طعام نخورم و لا اقول لکم انی ملک آنچه کار منست و اختصاص و مزیت منست آنست که وحی
میآید بمن و من آن را متابعت میکنم و بدین معنی هیچ شبهت نیست که بآن تمسک سازند وَاَنْذِرْ بِهِ الَّذِینَ یَخَافُونَ اَنْ یُحْشَرُوا
اِلٰی رَبِّهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِیٌّ وَلَا شَفِیعٌ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ حق تعالی درین آیه امر کرد رسول را که بترسان بدین قرآن و اعلام کن
بالتحقیق آنها را که ایشان از قیامت و حشر و نشر بترسند از انکه ایشان از انذار و تخویف منتفع باشند و بدو متعظ شوند از بهر
آنکه ایشان را با خدای حشر خواهد بود و ایشان را در وی نه ولیی و یاری و ناصری نباشد و نه نیز شفاعت کننده بدون خدای تعالی
بی اذن او امراد و کسی را در قیامت این نبود چون چنین اند باو امر و نواهی شفاعت گیرند تو ایشان را انذار و اعلام کن تا باشد که بترسند

و متقی شوند و از معاصی اجتناب کنند و گفته اند لیس لهم کلام مستانف است و بر وجه ادای ترسانیدن که این بنده اند و احبا او وَلَا تَطْرُدِ
الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَیْکَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَمَا مِنْ
حِسَابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظَّالِمِینَ جماعتی از مشرکان قریش رسول را بکذاشتند
رسول را دیدند نشسته و نزدیک او بود صهیب و بلال و خباب بن الارت و سلمان و جماعتی از فقرا کافران قریش رسول را گفتند
ضعفا گفتند ای محمد تو بایشان راضی شده و ایشان را بجای گزیده ای ایشان را از نزد خود دور کن تا ما آییم که با تو نشینیم و ایشان در مقابل ما
نشسته باشند تا با هم و بتو ایمان آریم و این بر سبیل کبر و نخوت گفتند تا محمد ایشان را از خود دور کند و ایمان بیاورد و وی ایشان را
نیاند تا روی شما باز ... حق تعالی نکند و کرا ایشان خبر دهد سلمان فارسی گفت با جماعتی ضعفا چون بلال و صهیب و خباب با رسول نشسته
بودیم که اقرع بن حابس تمیمی و عیینة بن حصن الفزاری بیامد و گفتند ای محمد اگر تو ایشان را از پیش خود دور کنی ما بیاییم و نزدیک
تو حضور ایشان نتوانیم که ما را عیب بود با ایشان نشستن اگر ایشان را دور کنی با پیش تو آییم و بتو ایمان آریم و ایمان جماعتی که با ما باشند
و ما را ننگ باشد از مجالست ایشان رسول گفت ما نه بطارد المؤمنین یا ایشان ما نه ایشان که ایشان مومنان اند گفتند پس یک روز مارا
و روزی ایشان را گفت بکنم گفتند ایشان را فرو نکنی تا ما با تو نشینیم و بدو اینکه آنست که رسول همت کرد از حرص ایمان ایشان
تا نوشته کنند و بدین قرار داد و گفتند این قرار بر جایی باید نوشتن رسول امیر المؤمنین علی را حاضر کرد و بفرمود تا قرار نامه نویسد جبرئیل آمد و این
آیه آورد و گفت میان ... دور مکن ... خدای را ... میخوانند بامداد و شبانگاه یعنی نماز بامداد و نماز دیگر
بگذارند ... چون نماز ... نماز باشد ... محمد ... گفت که قرآن خوانند بامداد و
و مراد ایشان ... خدای ... ای محمد تو چگونه ... ایشان را که از شمار ایشان بر تو چیزی نیست و از
تو ایشان ... هر کس ... وَکَذٰلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ
بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا اَهٰؤُلَاءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنَا اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشَّاکِرِینَ حق تعالی گفت این آیه بیان کرده است
ابتلای هر کس یکی را گفت ... توانگران ... در حال درویشان ... در حال خود ... که خدای بر ایشان
نعمت کرد شکر گفتند تا مزد شاکران یابند و ... که خدای تعالی گفت ... توانگران ... عوض
احوال ایشان ... درویشان را ... رسول ... تا ایشان ... حال ایمان کرده ... از
تعالی شرف ... منزلت ایشان را ... کنند ... ایشان ... کنند
خصت ... فرستادم ... ایشان چنان ... گفتند اهولاء من الله علیهم ... خدای از میان
ایشان منت نهاد ... خدای تعالی ... ایشان ... گفت خدای تعالی اعلم است ... شکر ...
شاکران باشند ابو سعید خدری گفت که ما با جماعتی ضعفای مهاجران ... بودیم ... بعضی ... از بعضی
و یکی ... قرآن میخواند و ما استماع آن میکردیم رسول درآمد و بایستاد و چون آن خواننده رسول را دید خاموش شد رسول ما را سلام کرد و گفت
شما چکار میکردید گفتیم یا رسول الله قاری قرآن میخواند و استماع میکنیم رسول گفت ... ایشان ... که مرا فرمود که با ایشان
نشینم و صبر کنم ... میان ما بنشست ... حلقه شوید ... رسول
حلقه شدیم رسول ... کرد و گفت ابشروا یا معشر صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة بشارت باد شما را ای درویشان مهاجرت کرده با من
بنور تمام فردای قیامت و در قیامت پیش از توانگران به بهشت شوید بنیم روز که مقدار آن پانصد سال باشد انس مالک گفت

رسول گفت ای جماعت درویشان خدای مرا گفته است که با شما بنشینم و بر ایشان صبر کنم شما آنانید که خدا مرا امر فرمود [illegible]
و مجالست شما مجالست انبیاست و صالحان که پیش از شما بودند ابن عمر گفت روزی با جماعتی نشسته بودیم و حضرت امیر المؤمنین علی
و سلمان و صهیب و بلال و ابوسفیان بگذشت ما گفتیم که باشد که شمشیر بجای خود رسیده از گردن این جبار که دشمن خداست ابوبکر حاضر بود
گفت این سخن که میگویید مر قریش را و سید قریش را خبر برسول رسید گفت یا ابابکر برو و از ایشان عذر خواه و دل ایشان
خوش گردان که اگر ایشان بر تو خشمناک شوند خدای بر تو خشم گیرد او بیامد و گفت یا علی از بهر خدای مرا خوشنود کن از آن سخن که
گفتم اگر در دل شما از آن چیزی هست گفت ما را خوش کردیم و در دل ما چیزی نیست از ایشان همه عذر خواه نزد ایشان رفت
و از آن همه عذر خواست وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ
الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَكَذَٰلِكَ
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ عکرمه گفت آیه در حق آن قوم آمد که خدای تعالی پیغمبر را نهی کرد از طرد ایشان و هر گاه
رسول ایشان را بدیدی ابتدا بسلام ایشان کردی و گفتی حمد خدای را که در امت من قومی آفرید که مرا فرمود که ابتدا بسلام ایشان کنم
عطا گفت آیه در حق [illegible] و عمار یاسر و [illegible] چون ابوبکر و عمر و عثمان و [illegible] پیغمبر آمدند و گفتند ما گناه بسیار کردیم
اکنون خدای تعالی توبه ما قبول کند رسول خاموش شد و جبرئیل آمد و این آیه آورد [illegible]
آیه رسول فرمود [illegible] و ایشان را بشارت داد [illegible]
که سلام علیکم سلام بر شما باد [illegible] خدای تعالی رحمت بر خود نوشت
[illegible] گفته که خدای تعالی چیزی بر خود نوشت [illegible] کتب علیکم الصیام و کتب علیکم
و رحمت بر خود نوشت [illegible] بفضل و کرم خود [illegible]
وفا کند [illegible] کتب علیکم [illegible]
[illegible]
کرم [illegible]
[illegible]
آنچه فعل خدای تعالی بود [illegible]
[illegible] الکاتبین [illegible]
الکاتبین حفظ [illegible] حسنات و آنچه خدای تعالی [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] سلیمان [illegible]
الرحمن الرحیم [illegible] بلقیس [illegible] سلیمان [illegible]
آصف [illegible] بلقیس [illegible]
رعایت باشد [illegible] جبرئیل [illegible] محمد مصطفی [illegible]
نوشته [illegible] کتاب [illegible] تکلیف [illegible] رحمت [illegible] تکلیف [illegible]
کرد [illegible] رحمت [illegible] من عمل منکم سوء بجهالة [illegible]

چنین [illegible] هر که او بدی کند بجهالت [illegible] عقوبت آن جاهل باشد [illegible] توبه کند و صلح شود
[illegible] توبه و اصلاح کند [illegible] پشیمان شود و آینده عزم کند که مانند آن نکند خدای آمرزنده و مهربانست او را بیامرزد و [illegible] رحمت کند
و چنانچه [illegible] آیات [illegible] تفصیل [illegible] آیات و بینات کردیم [illegible]
مشرکان [illegible] قُلْ إِنِّي
نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ
رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ
بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ حق تعالی رسول را فرمود که مشرکان را بگوی [illegible] خدای [illegible]
[illegible] پرستم [illegible] بگو که من متابعت هوای شما نکنم [illegible] و از جمله [illegible] نباشم و بگو که من
[illegible] از خدای [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] حکم کند [illegible]
حق [illegible] بگو اگر [illegible]
که اگر آنچه شما [illegible] استعجال میکنید [illegible] میان من و شما [illegible]
من [illegible] خدا [illegible] عذاب [illegible] وَ
عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ
الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ [illegible] غیب [illegible] علم اوست [illegible]
[illegible]
[illegible] مفاتح الغیب [illegible]
[illegible]
و علم نزول عذاب [illegible] سعادت و شقاوت [illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible] فرشته موکل است [illegible]
و آنچه خدای گفت [illegible] معلومات او [illegible]
و تفاصیل [illegible] زمین [illegible] الارض [illegible]
[illegible] رطب و یابس [illegible]
زمین [illegible] رطب [illegible] یابس [illegible]
خشک [illegible] رطب [illegible] رسول گفت شب معراج مرا بآسمان بردند فرشته [illegible]
که [illegible] جبرئیل [illegible] فرشته [illegible]
میکند گفت او فرشته ایست موکل بر قطرهای باران [illegible] از آسمان بزمین آمده [illegible] فرشته [illegible]

تو دانی که از انگاه که خدای تعالی جهان آفریده است تا امروز چند قطره باران از آسمان بزمین آمده گفت یا رسول الله یا محمد ای که ترا بحق بفرستاد
کردانم که چند قطره باران از آسمان بزمین آمده و تفصیل آن اینکه در بحر چند آمده و در بیابان چند آمده بر خراب چند آمده بر عمران چند و بر بوستان چند و بر شورستان
چند و بر کورستان چند آمد رسول گفت عجب بماندم از حافظ آن فرشته و از حساب و حفظ او آن هم را گفت یا رسول الله حسابی هست که من
محافظت آن عاجز باشم و بیان آن خاطر و دانائی زبان و انگشتان من از آن عاجز گفتم آن کدام است گفت جائی که از امت تو در مجلسی حاضر باشند که
ایشان نام تو بر زبان آرند و بر تو صلوات دهند من حصر و عدد آن ثواب نتوانم اهل معانی گفته اند که این جمله کنایت است و عبارت از جمله معلومات
و این بحسب خاطر اذکرگرد که چیزی خالی نبود از آنکه در بحر باشد یا در بر یا ما هر کجا باشد یا بر بالای زمین یا شد یا دانه باشد در زیر زمین یا تر یا خشک
از این میان نیست تا مکلفان بالطف نزدیک شوند و از معصیت دور شوند و بدانند که آنچه جاء است آن خطاب نیست و در رحمت و ثواب
عقاب نیست از حصر و عدد و شمار او بیرون نیست افعال مکلفان مخاطب مورد و جهد منتهی او بیشتر که محصور و محفوظ باشد تا بر آن جزا دهد و ثواب و عقاب
فرماید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کنند که مراد بورگ افتادن سقط است که از شکم مادر افتد و مراد بحبه در ظلمات فرزند
در رحم مادر و مراد برطب آنچه از زنده ماند زنده و مراد بیابس آنچه زنده نشود و بمیرد و مراد بکتاب لوح محفوظ است بنزدیک
بیشتر مفسران وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ
مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ حق تعالی درین آیه از جمله نعمتهای خود بعضی تذکر کرده
داد مکلفان را و گفت او آن خدای است که شما را متوفی کرده اند در شب یعنی بخواباند یا قبض روح شما کند و آنچه شما کسب میکنید بر روز میداند
و میداند از خیر و شر شما پس بانگیزه شما و بیدار کند شما را در روز تا آن اجل معلوم و انفاس شمرده شما را تمام کرده اند پس مرجع و بازگشت
شما با او باشد پس انگاه شما را خبر دهد بانچه کرده باشید یعنی هر کس را جزا بسزا دهد بر وفق عمل او وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ
عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى
اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ حق تعالی درین آیه بیان میکند که خلقان همه اسیر و مقهور وی اند
و بر بالای ایشانست نه بمعنی جهت بلکه بمعنی قوت و قدرت چنانکه گفت اوست الخدای که شکننده کام جبارانست و قهر کننده متکبرانست و
فرمان او بالای فرمان ایشانست و میفرستاد بر شما نگاهبانی که شما را نگهدارد از فرشتگان تا انگه وقت مرگ یکی از شما آید
رسولان ما یعنی فرشتگان ملک الموت و اعوان او جان شما بر دارند و از ایشان آنچه مفوض است هیچ تقصیر نکنند و تغافل و توانی ننمایند
و قبض روح هیچکس پیش از اجل وی نکنند رسول خدای گفت شب معراج که مرا با آسمان بردند فرشته را دیدم بر کرسی نشسته از نور
روی و رنگ همه فرشتگان چون مرا دیدند در روی من نخندیدند مگر او و لوحی در دست گرفته داشت و در آنجا نگاه میکرد جبرئیل را گفتم
این فرشته کیست که در روی من نخندید و بشارتی نکرد گفت این ملک الموت است که از انگاه که خدای تعالی او را بیافریده
کس را نخندان ندیده است گفت براو شدم و او را گفتم یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی یکی بمشرق یکی بمغرب
و این لوح چیست و آنجا چه نوشته است گفت اما این لوح در آجال خلقانست خدای تعالی ازین شب قدر تا آن شب قدر
آنرا که در ان سال وقت نهاده باشد نام ایشان و اجل ایشان برین لوح ثبت فرماید و من بهر تا من در روی مینگرم و آن وقت را
مراقبه میکنم اما کیفیت قبض روح خلقان آنچنان است که حق تعالی این دنیا پیش من چنان نهاده است که خانی که پیش کسی نهند
هرچه که خواهد دست چاند و آنچه خواهد خورد و بر دارد و یک روایت آنست که گفت مرا اعوان باشند نه هر کس را من تولای قبض روح
کنم انچه که من فرستم اعوان که آن فرشتگان من روح دهند و قبض روح آنکس کنند فذلک قوله توفته رسلنا ثم ردوا الی پس انگاه ایشان

رد کنند

رد کنند با خدای تعالی یعنی با جائی که کس را در آنجا حکم نبود جز او و انکه وصف کرد او را بانکه مولی خدا و ندایشانست و اولی تر است بایشان
برای انکه خالق و مالک ایشانست و قادر بر نفع و ضر ایشان اوست آنخدای که حکم او راست و کس را بر وی حکم نیست و او زود حساب
تر است از همه حساب کنندگان قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا
مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ بگوای محمد کافران
را که نعمتها را که شما را نجات دهد و برهاند از تاریکیهای بر و بحر چون کشتی شما شکسته شود در شبهای تاریک که در بیابان و کاه در دریا در مانده
شده اند اگر آن بودی که ستاره گان نزار اهنمائی چه اگر دور است که با آن راه برند و الا هلاک شدندی و راه نجات نیافتندی و در چنان
حالتی شما میخوانید خدای را بزاری و ترس تا کسی جز او روی بیان اطلاع نیست و میگوئید یا خدایا اگر ما را ازین محنت و شدت نجات دهی
هر آینه شاکران باشیم و اگر ایشان جواب ندهند بگوای محمد که خدا است که برهاند شما را ازان شدت و از هر غم و اندوه انگه با این همه شرک
آورید با او انبازی میگیرید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ
شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ
وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ بگوای محمد که اوست آنخدائی که قادر است
برانکه بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما چون صاعقه و سنگباران چنانکه با قوم موسی کرده و با قوم لوط و طوفانی که با قوم نوح کرد یا از زیر پای
شما چنانکه با قارون کرد از خسف یا عذابی از بالای سر شما چون سلاطین و امرای ظالم و از زیر پایهای شما چون بندگان و زیردستان بد و بعضی
یا در شما پوشاند یا افکند از اختلاف کلمه و ناسازگاری و بچشاند شما بعضی را از شدت و عذاب بعضی یعنی شمشیر مختلف چنانکه
در خبر است که چون این آیه آمد رسول گفت جبرئیل را گفتم با بقا امتی من چه بود اینجا باشد جبرئیل گفت من بنده
از بندگان خدایم چون تو از خدای بخواه رسول برخاست و وضو تازه کرد و نماز کرد و از خدای درخواست تا این آفت از امت
بگرداند بعضی اجابت روا کرده و یکی ممنوع آمد پس رسول گفت از خدای درخواستم تا عذاب نکند امت مرا از بالای سر ایشان و از
زیر پایهای ایشان اجابت کرد و درخواستم تا بأس ایشان در میان ایشان نکنند اجابت نکرد جبرئیل گفت خدای
تو تیغ خواهد بود حساب برین امت گفت شبی از شبها رسول را مراقبه میکردم او نماز میکرد تا صبح برآمد چون فارغ بود گفتم یا
رسول الله دوش نماز بسیار میکردی و دیگر شبها ندیدم که چنین کردی آن چه نماز بود گفت آن نماز رغبت بود و رهبت از خدای سه چیز
خواستم دو بداد و یکی منع کرد از خدای درخواستم تا دشمن امت من مسلط نکرد و بداد و درخواستم تا در ایشان قحط عام نفرستد
که از ان هلاک شوند اجابت کرد و درخواستم تا شدت و بأس در میان ایشان نکنند فرو منع از من پذیرفت و مراد از نظر
بنگر که آیات چگونه میکرد انیم و بیان چگونه میکنیم تا بود که بدانند و قوم تو تکذیب دروغ میدارند آنرا یعنی قرآن را که رسول فرمود بگو که من
شما را وکیل نیم یعنی موکل نیم و مسلط و نگاهبان تا شما را از کفر و تکذیب منع کنم بقهر و این آیه با آیت قتال منسوخ شده است و آن
وقت رسول را این فرموده اند که در مکه بود و چون اسلام قوت گرفت آیه قتال آمد و واجب کرد اند کافران با کفر و تکذیب منع کردن
انگه گفت بگوی این قوم را که هر خبری از این خبرها که میگویم قرار گاهی و وقتی و وقوعی است که ظاهر شود ایشان از صدق آن خبر و آنچه
که تو راست گفتی و بدانند و زود بود که بدانید شما صدق و صحت این خبر یا در دنیا یا در آخرت بعضی گفتند مراد وقت ظهور
رسولست بر ایشان عطا گفت معنی آنست که عذاب هر جا همی را وقتی است تا آن وقت در نیاید وقت آن عذاب و آن
هلاک نرسد در تفاسیر آورده اند که این آیه چون بر کافران فرو خواندند و در ایشان گیرند رد و ندانستی او که بکنند وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ

يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره وإما ينسينك الشيطان فلا تقعد
بعد الذكرى مع القوم الظالمين وما على الذين يتقون من حسابهم من شيء ولكن ذكرى
لعلهم يتقون سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان مکه بگرد رسول گرد آمدندی و آنچه میشنیدندی از قرآن طعن
زدندی و چون مسلمانان حاضر بودندی آن کار شنوا نشدندی که خدای این آیه فرستاد و ایشان را از مجالست ایشان نهی کرد گفت
ای محمد چون ببینی تو و امت تو آنان را که در قرآن که آیهای ماست خوض میکنند و در معجزات رسول در دروغ و طعن میزنند و تکذیب
میکنند و استهزا و افسوس میدارند از ایشان اعراض کن و از مجالست ایشان دوری نمای و رها کن ایشان را تا در حدیثی دیگر
شروع کنند و اگر چنان شد که شیطان یاد تو ببرد و فراموش گردانید آنجا مواخذه نیست اما پس از آنکه یاد داد آید با ایشان
و کافران منشین و این در بدایت اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با کافران انکار کردند و نشست و خواست
ایشان بر سبیل احتجاج روا داشت ابو القاسم بلخی گفت دلیل است این آیه را بر آنکه بر پیغمبران نسیان جایز است بخلاف آنچه رافضه
گویند جواب آنست که سهو و نسیان در آنچه از خدای میگذارند بر ایشان روا نبود و اگر روا بودی وثاقت از قول ایشان برخیزد اما
امور دینی سهو و نسیان بر ایشان روا بود که ایشان بخسبند و بیمار شوند و بیهوش شوند در بیماری آنگه فرمود که از حساب کافران خایضین
طعن قرآن بر مومنان هیچ چیز نیست و لیکن ایشان را ذکری و یاد کردنیست تا باشد که ایشان از خوض و مجالست خایضان حذر کنند و
بعضی از مفسران چون سدی و سعید جبیر و غیر ایشان گفته‌اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون آیه اول آمد و مسلمانان از مجالست کافران
نهی کردند وقت خوض و طعن قرآن در رسول مسلمانان گفتند یا رسول الله اگر هرگاه که مشرکان این حدیث کنند ما خانه خدا و مسجد الحرام
و طواف را بگذاریم کار ما بر خلل و فساد شود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت از حساب و شمار کافران بر شما که متقیانید هیچ نیست یعنی
حساب ایشان بر ایشانست و عقوبت بر نفس ایشان و قول دیگر آنست که متقیان را باکی و رنجی نباشد بر ایشان جز [illegible] حساب
اما تبعه و مناقشه حساب نباشد ایشان را وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا وغرتهم الحيوة الدنيا وذكر
به أن تبسل نفس بما كسبت ليس لها من دون الله ولي ولا شفيع وإن تعدل كل عدل لا يؤخذ
منها أولئك الذين أبسلوا بما كسبوا لهم شراب من حميم وعذاب أليم بما كانوا يكفرون بگذار
رها کن آنکسانی را که دین خود را بلعب و بازی گرفته‌اند و بدان سخره و افسوس میکنند با ایشان مناظره و محاجه مکن که ایشان
آنچه گویند و شنوند از لهو و بازی و غیبت شنوند و گویند زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده است و فریفته کرده است و گفته‌اند که مراد
آنست که هر امتی که عیدی کرده‌اند ایشان را در آن عید عبادتی فرموده‌اند ایشان آن عید بلهو و لعب ببرده‌اند الا امت محمد که ایشان
آن نهاد اعیاد بروزه و نماز و عبادات صرف کنند گفت دست از ایشان بدار که ایشان مغرور و فریفته‌اند و یاد ده و وعظ
گوی ایشان را باین قرآن تا گروهی بشنوند و هلاک نشوند و بعذاب سپرده نگردد و هر نفسی که عمل بد کرده باشد بسبب آنچه کرده باشد
آن نفس که بدون خدای کسی را متابعت کرده باشد و از حد در گذشته آنگاه آن نفس را بدون خدای هیچ یاری نباشد که یاری وی
کند و هیچ شفیعی که از بهر وی شفاعت خواهد و اگر خواهد که نفس خویش را باز خرد و هر چه ممکن باشد یعنی بمقدار کره دنیا و هر چه در روی است در آن
روز ملک وی باشد و خواهد که خویشتن را از آتش باز خرد نتواند و از وی قبول نکنند و ایشان آن تا اندک با خود معذب
مرتهن شدند بعمل بد خود و ایشان را شرابی باشد از آب گرم یافته و عذاب مولم و رنج نامند و این شراب و عذاب ایشان را از ظلم
بلکه بعدل باشد و این بسبب آن کفری و ظلمی باشد که در دنیا آورده باشند و در خبر است که اهل دوزخ از تشنگی [illegible]

فریاد کنند از تشنگی ایشان را آبی بدست دهند گرم و تافته چون بنزدیک روی خود برند روی ایشان از آنجا افتد از گرمی چون بخورند همه امعاء
پاره پاره شود چنانکه فرموده وسقوا ماء حميما فقطع امعاءهم قل أندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا ونرد على أعقابنا
بعد إذ هدانا الله كالذي استهوته الشياطين في الأرض حيران له أصحاب يدعونه إلى الهدى
ائتنا قل إن هدى الله هو الهدى وأمرنا لنسلم لرب العالمين وأن أقيموا الصلوة واتقوه وهو
الذي إليه تحشرون این آیه علامتست در جمله کافران که مسلمانان را دعوت کردند بعبادت اصنام میگوید که بگو ایشان را که آیا بخوانیم
شما و دعوت شما را که جز خدای کنیم که آفریدگار ما و شما و جمله خلایق نفع کننده و ضرر دهنده است پرستش او در دنیا و آخرت بگذاریم
و بپرستیم بدون خدای چیزی که ما را نفع نکند و مضرت نکند و بر سود و زیان ما قادر نباشد اگر ما پرستیم سود نشوند و اگر ما نکنیم زیان [illegible]
کرده است و این بر سبیل انکار است یعنی هرگز نخواهیم و نپرستیم همچنین بگوی که هرگز نبود که ما باز گردیم [illegible] بر عقب آنکه
باشیم پس از آنکه خدای ما را هدایت کرده است و براه نمود یعنی پس از آنکه ایمان آورده‌ایم کافر شویم پس چون کسی که شیطان او را گمراه کند
و سرگشته کرده باشد او راه را نبیند و حیران و سرگشته بود با چنین حالتی او را یارانی باشند که دعوتش کنند با راه راست و گویند
که باز آی که ما دست تو گیریم و ترا براه آوریم او حیران باشد [illegible] گمراه کننده بوده و از جانبی دیگر راه نماینده بوده و او با
این همه کوشش با هیچ راه نماینده [illegible] نکند و فرمان نبرد آنگاه گفت بگو ای محمد که آن هدایت که هدایت خدا است و هر چه جز آنست
آن ضلالت بود ما را بهدایت خدای فرموده‌اند و فرموده‌اند که گردن نهیم و منقاد شویم فرمان خدای را که پروردگار عالمیانست و گفته‌اند
ما را که نماز بپای داریم و از خدای بترسیم با اجتناب معاصی او که او آن خداوند است که حشر شما با او خواهد بود وهو الذي خلق السموات
والأرض بالحق ويوم يقول كن فيكون قوله الحق وله الملك يوم ينفخ في الصور عالم الغيب
والشهادة وهو الحكيم الخبير او است آن خدایی که آسمان و زمین آفرید بحق نه بباطل غرض او حکمت و صواب و صلاح خلق
بعبث و لغو نیافرید و باطل چنانکه گفت وما خلقنا السموات والأرض وما بينهما باطلا بحق آفرید یعنی بکلمه حق که کن است و یاد کن ای
محمد روزی را تا بترسند از خدای تعالی روزی که گوید جمله چیزها را که کن بباش و حادث شو بباشد و حادث گردد و این از حق تعالی [illegible]
بلکه عبارتست از تیسیر تکوین موجودات بر سبیل تشبیه بکسی که چیزی خواهد که بباشد گوید بباش بباشد و در وجود آید گفتار او
حقست و ملک و پادشاهی او راست و بعضی گفته‌اند که این خطاب با صور است یعنی با قالبهای آدمیان در وقت بازگشت
روح با بدن و صور جمع صورتست گوید خلق را کن یعنی بباش پس بباشند گفتار او حقست و او راست پادشاهی در روزی که در آن
در صور دمیده شود و دانای نهان و آشکارا او است محکم کار و درست کردار و دانا بهمه چیزها و در خبر است که رسول گفت شب
معراج اسرافیل را دیدم صوری در دهن گرفته و آن بر شکل [illegible] بود [illegible] چهل هزار منفذ [illegible]
و چشم [illegible] بزیر عرش [illegible] بود جبرئیل را گفتم چیست گفت این صور است [illegible] از آن وقت که خدای
تعالی عالم آفریده او صور در دهن گرفته و منتظر ایستاده است فرمان خدای را تا فرمان آید که در دمد و صور بلغت یمن قرن باشد
یعنی سرو چنان این خبر رسول است که گفت کیف انعم وصاحب القرن قد التقم القرن قوله تعالی وإذ قال إبراهيم لأبيه
آزر أتتخذ أصناما آلهة إني أراك وقومك في ضلال مبين محمد بن اسحق و ضحاک گفته‌اند که نام پدر
ابراهیم تارخ بود و او [illegible] نام او [illegible] و در لغت ایشان [illegible] این اسم است و گفته‌اند
آزر نام بت است [illegible]

و دیگر نام عمش بود و عجم عم را و عرب پدر خوانند و همچنین است برای آنکه درست شده است که پدران رسول ما تا آدم مؤمنان بوده اند
هم بدلیل عقل و هم بدلیل نقل اما دلیل عقل آنست که اگر پدران ایشان کافر باشند مردمان را نفرتی بود از قبول قول ایشان و
امتثال امر ایشان و هر که ایشان دعوت کنند کافران با اسلام بکفر پدران ایشان عیب کنند کافران گویند که این عیب در شما و نسب شما
و پدران شما حاصل است و دیگر آنکه خدای تعالی مشرکان را نجس خوانده و آنکه او را پاک کردن پلید فرستاده بود باید که نجس نبود
و ناپاک زاده نباشد اما دلیل نقل آنست که خدای تعالی میگوید و تقلبک فی الساجدین در سبیل منت و تعداد نعمت گفت
ترا در پشت ساجدان میگردانیم اگر ساجدان آزر ساجدان اصنام باشند این منت و نعمت نباشد بلکه منقصت باشد مگر آنکه
ساجدان جز ساجدان خدای نباشند و دیگر پیغمبر فرموده لا یزال ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات لم یدنسنی بدنس الجاهلیة
اگر در میان ایشان کافر بودی او بطاهر وصف نشایستی کردن که کافر نجس بود و میگوید یاد کن ای محمد آنگه چون ابراهیم گفت بر سبیل
توبیخ و تقریع و ملامت پدر خویش را یعنی عمش را یا جدش را از قبل مادر که آزر نام بود که ای پدر شرم نیست که بتانی را که خود میتراشی میسازی
بخدای میگیری من ترا و قوم ترا در ضلالت و گمراهی هویدا و روشن می بینم و بت آن بود که مصور بود بصورت آدمی و همچنین بود که
آزر بت تراشیدی و بت میتراشید و با ابراهیم میداد که ببازار بر و بفروش او بیاوردی و رسن در پای آن بت کردی و بر زمین
میکشیدی و میگفتی که بخرید خدایی را که نمی بیند و نمی شنود و هیچ کس را نفعی نکند آنگه چاه و رودی پیش آن آوردی و گفتی کس بخرد او را از مردم شکایات
ابراهیم یادی کردند ابراهیم گفت که شرم نمیداری که اصنام جماد را بخدای گرفتهای انی اریک و قومک فی ضلال مبین وکذلک نری
ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین و همچنین که ما بنمودیم ابراهیم را و تعریف کردیم
با او ضلالت آزر و قوم او و عبادت اصنام همچنین بنمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا بآن تعریف و اعلام از بیان تبرا کرد و ما او را گردانیم
و از جمله موقنان و عالمان شد در اخبار آمده است که خدای تعالی ابراهیم را بر هوا برداشت و حجاب از پیش او برگرفت و درهای آسمان بر
گشاد تا بزیر عرش با او نمود و جای او در بهشت با او نمود و حجاب از روی زمین برگرفت و از زمین اول تا زمین هفتم با او نمود تا او عجایب آسمانها
و زمینها بدید در خبر است که روزی بر خاطر ابراهیم بگذشت که من حجت از اهل زمانه تمام در زمین حق تعالی او را رفع کرد و بر هوا برد و
اعمال بعضی خلایق مطلع کرد و ابراهیم دید که ... دعا کرد و گفت اللهم ... خدای تعالی گفت یا ابراهیم آن رحمت کجا شد که ترا بر خلقان بود انا
ارحم بعبادی منک و من غیر کامیر المؤمنین علی از رسول روایت کرد که چون خدای ملکوت آسمان و زمین با ابراهیم نمود مردی را دید که
معصیتی بود دعا کرد و بهلاک او خدای او را هلاک کرد و دیگری را دید خواست تا دعا کند خدای تعالی گفت رها کن که تو مردی مستجاب الدعوة
و کار این بندگان من از سه وجه بیرون نیست اما توبه کنند و من از ایشان قبول کنم و اما از نسل ایشان مرا بندگان آیند که تسبیح و تقدیس
باشند و اما پیش من آیند بقیامت اگر خواهم از ایشان عفو کنم بفضل و اگر خواهم عقوبتشان کنم بعدل ابراهیم نیز دعا نکرد بر ایشان
و گفته اند ملکوت ماه و ستارگان و آفتاب و ملکوت زمین کوه و دشت و درختان و نباتات و این آن وقت بود که او از غار
بیرون آمد قوله تعالی فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین علما
بدانند که ابراهیم در روزگار نمرود بن کنعان بود و از میان مولد ابراهیم و طوفان نوح هزار سال و دویست و شصت و سه سال بود
و از مولد تا بخلق آدم سه هزار سال بود و ششصد و سی و هفت سال بود و از فرزندان سام بن نوح بود بچهار پشت بنوح میرسید
او کنعان بود و چهار کس پادشاه همه روی زمین بودند دو کافر بودند یکی نمرود و یکی بخت النصر و دو مؤمن یکی سلیمان و یکی ذوالقرنین و این
کسی که تاج بر سر نهاد و جباری کرد نمرود بود و از خلق بعبادت خود خواند و او را کاهنان و منجمان گفتند در این سال فرزندی در وجود آید

که او دین اهل زمین بگرداند و ملک تو از دست برود و هلاک تو بر دست او باشد سدی گفت نمرود شبی در خواب دید که
ستاره ای بر آمد و چندانی نور از وی میتافت که روشنایی آفتاب را غلبه کرد و در روشنایی او هیچ کدام را نور نماند او بترسید
و از خواب در آمد معبران و کاهنان را بخواند و این خواب از ایشان پرسید گفتند این خواب دلیل میکند بر آنکه امسال در زمین
تو فرزندی بزاید که ملک تو بر دست او بشود و هلاک تو و خانه تو با او باشد نمرود بفرمود تا هر کودکی که آن سال بزاد او را بکشتند
و زنان آبستن مردان را بر ایشان موکل کردند تا چون بزادندی کودکان را بکشتندی و بفرمود تا مردان از زنان جدا گردند و هیچ مرد را
نگذاشتند که مردی با زنی خلوت کند محمد بن اسحق گفت مادر ابراهیم در آن وقت بالغ نبود و بمقام زنان نرسیده بود که ایشان را
باشند پدر ابراهیم با او مواقعه کرد و بار گرفت و کسی را بوی تهمت نبود سدی گفت نمرود در آن وقت که این خبر بشنید از شهر بیرون
آمد و لشکرگاه بزد و بفرمود تا مردان از شهر بیرون آمدند و کسی را نگذاشت که بشهر رود و پدر ابراهیم از جمله مقربان بود و محل
اعتماد روزی نمرود را حاجتی افتاد و بشهر هیچ کس اعتماد نداشت پدر ابراهیم را بخواند و بفرمود تا بشهر رود و آن کار را تمام
رساند بشرط آنکه با خانه خویش نرود و با اهل خانه مواقعه نکند گفت ایمن باش که از من نیاید بشهر رفت و آن کار بکرد
و با خود گفت بخانه روم و نگاهی کنم تا احوال چگونه است و برگردم چون بخانه آمد مادر ابراهیم را بدید خود را نگاه نتوانست داشت با وی
مواقعه کرد و مادر ابراهیم بار گرفت و در پوشیده میداشت چون وقت وضع حمل رسید مادر ابراهیم بشب بصحرا آمد و بار نهاد و ابراهیم را
در خرقه پیچید و در شکاف کوهی نهاد و سنگی در پیش او نهاد و بیامد و پدر ابراهیم را خبر داد و از جماعت نمرود را گفته که آن مولود در شکم
مادر بماند و مادر ابراهیم در شبانه روزی بیامدی و یکبار او را شیر دادی و باز گشتی خدای تعالی او را در آن غار میپرورد تا یکماهه چون یکساله
شده بود و یکساله چون دو ساله بود چون پنج سال بر آمد بشکل مردی شد پدرش را از حال وی خبر داد و پدر او را بدید شادمان شد و در ...
که هر وقت که مادر ویرا دیدی انگشتان خود را میمکید مادرش گفت بنگرم تا او از این انگشتان چه میمکد برفت و انگشتان او
بمکید یکی شیر بود و دیگری خرما و دیگری روغن گاو تا آنگه که بالید و بزرگ شد روزی مادر را گفت ای مادر من رب من کیست گفت
من گفت خدای تو کیست گفت پدرت گفت خدای پدرم کیست گفت من خاموش باش پدرش را گفت
پدرش بیامد و فرزند دید ابراهیم از وی چنان سؤال کرد او گفت خدای تو مادر تو و خدای مادر تو منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود گفت
خدای نمرود کیست گفت نمرود پادشاه است گفت همچون ما است گفت بلی گفت پس خدای او کیست گفت خاموش باش آنگه او را از
غار بیرون آوردند بآخر روز که آفتاب فرو رفته بود اشترانی دید روی بشهر نهاده گفت ای پدر اینها چیست گفت اشتر و گاو و گوسفند
و اشتر است گفت اینها را چاره نیست از آنکه خالقی و آفریدگاری و روزی دهنده باید و این روزی آفریننده است که چندین سال
مرا در غار از انگشتان روزی داد و درین بود که شب در آمد و ستارگان همه بر آمد بر نگریست ستارگان آسمان دید و پیش از آن
ندیده بود ستاره بزرگ و روشن دید گفتند زهره بود و گفتند مشتری بود گفت هذا ربی این خدای منست بعضی مفسران گفتند
این آنگه گفت که با میان مردم آمده بود و اختلاف کرده و بعضی مردمان را دید که ستاره را پرستیدند بر سبیل فرض و تقدیر گفت این خدای
منست بروی حرکت و زوال و غیبت روا نبود چون نگاه کرد آن ستاره فرو شده دانست که آنچه حضور و غیبت بر او روا باشد خدای
را نشاید چه آن علامت حدوث بود و محدث را محدثی باید گفت لا احب الآفلین دوست ندارم فرو شوندگان و غایب شوندگان
گفته اند که ابراهیم در زمان مهلت نظر گفت آنگه که خدای را نشناخت و نظر نکرده بود و برای آنکه ممکن نیست که گفت خدای تعالی او را
عارف آفریده بود و یا علم ضروری بروی آفریده باید که اکتساب علم کرده باشد بنظر در حالت نظر آن حالت بود و آن

چنانکه کی از ما نظر در حدوث اجسام کند تقدیر کند که قدیمست که محدث است اما قدیر با نگرد بجا او اخواهد کرد و چون نظر از قدمش انکند
بقا و از ان رجوع کند بدلیل و بداند که قدیم نباشد لابد محدث بود فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ
لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا
أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا
أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ پس انگاه که ماه را دید برآمده بزرگتر از ستاره و روشنتر گفت هذا ربی بر وجه فرض و تقدیر گفت این
خدای منست او نیز فرو شد گفت این هم صلاحیت الهیت ندارد و بخدای استعانت کرد و از وی طلب توفیق کرد و گفت لئن لم
یهدنی ربی یاد کرد گفت لا احب الافلین چون علامت حدوث دید و دانست که او اله نیست چون ماه را در جرم و نور عظیم بیش از او دید
گفت تا بنگرم که این چیست چون جهت او معلل بود و بدید او گرفتار گفت این کار بیش از نیست دلیل و شبهه حال چنانین جز
خدایی و پروردگاری هست اما من چنانکه باو نرسم با او التجا کرد و طلب هدایت و توفیق از او کرد و گفت اگر خدای من مرا بانکه
بگذارد و توفیق هدایت ندهد من فرو مانم و این میدان بسر نبرم و درین بیابان جان بکنار نکنم و از جمله گمراهان و هالکان باشم
درین بود که قاید و سرهنگ خسرو سیارگان که صبح صادقست از مطلع خود سر برآورد و روی زمین بنور خود منور کرد و
بقعه و جای نماند و هر جزوی از اجزای عالم از وی نصیبی یافت بجرم از همه مهتر و بنور از همه بیشتر و بقدر از همه بلندتر گفت این
دوستی پیدا کردیم تا چه ذوق دارد و گفت هذا ربی هذا اکبر این اینه خدای منست او بزرگتر است چون او نیز فرو شد و کبر جرم و نور
او را حمایت نکرد ازین بس دانست که هر چه از جنس و شکل او باشد مثل او باشد از همه روی بگردانید و گفت ای قوم من بیزارم از هر چه
که شما کانید می پرستید و بخدای شرک می آورید و بدون وی می پرستید و از همه تبرا کرد و گفته اند که ابراهیم عمیر بود این بوده بر حکم
و تهکم گفت بر آنکه ستاره پرست بودند خواست که ایشان را تنبیه کند و با ایشان نماید نقص و عیب معبودشان گفت هذا ربی بزعم شما چنانکه
از ما محمد را گویند ترین جهة الرب بجی و مذهب باین خدا نگر کی آید و میرد و وی نشنید و بر عجزه بر سبیل تنبیه یعنی اگر چنین بود و خدای
رانشاید چنانکه در خبر آورده اند که یکی از حواریان بجایی رسید که بت می پرستیدند خواست که ایشان را از ان منع کند اما دانست که
ایشان قبول نکنند از بهر آنکه تا بزرگ شده اند آن دیده اند ایشان را گفت که این معبودان شما را نیکو پرستید تا بوقت در ماندگی
شما را فریاد رسد ایشان گفتند این نیکو مردیست که ما را نصیحت کند بچنین عبادت معبودان و گفت او نیز چنین می بود تا کار بر ایشان
کار ایشان را تنگی رسید پیش او آمدند و حال باز گفتند گفت وقت آنست که خدایان شما را بفریاد رسند آن معبودان را تمامی گرد آرید که شما
کرده اید شما را نفع کنند بروید پیش ایشان تضرع و زاری کنید تا شما را بفریاد رسند چاره نبود در عبادت چقدر و زاری و تضرع کردند هیچ سود
و اجابت نیامد پیش او آمدند و در روی بنالیدند چون بدید گفت وقت آنست که سخن موثر شود گفت ای یاران ای نادانان چون ایشان
نشنوند و نه بینند و نه دانند و نه سود و نه زیان دارند و دیگر ما را و شما را خدایی هست تو را او بینا و شنوا اگر چون بخوانید بشنود
چون خواهید بدهد غنی است و حاجت بر وی روا نیست بیایید تا بدرگاه او شویم و او را بخوانیم که این بلیت و آفت را از ما دفع کند
گفتند ما نه ایم تو او را بخوان تا ما ترا متابعت کنیم او دعا کرد و خدای تعالی اجابت کرد و آن بلا از ایشان بگردانید ایشان بخدا ایمان
آوردند همچنین غرض ابراهیم آن بود که بخطا و جهل ایشان را تنبیه کند و در آیت دلیل است بر آنکه معارف ضروری نیست چه اگر
ضروری بودی ابراهیم بدین کار محتاج آن نظر و استدلال نبودی ابراهیم چون تبرا کرد از شرک بتان انگه تولا کرد و گفت انی وجهت
وجهی للذی یعنی من روی بخدایی آوردم که آفریدگار آسمانها و زمینهاست یعنی روی بعبادت بر وجه اخلاص بآفریدگار آسمان و زمین

کردم و از جمله و بها و هیهای باطل روی بگردانیدم و من از جمله مشرکان و بت پرستان نیم و ابراهیم تا تبرا نکرد و تولای معبود درست
نیاید یعنی که قدیم جل جلاله در کلمه توحید چنین فرموده و مکلف را که بگوید لا اله الا الله جای نفی باره توحید از خار و خاشاک شرک پاک کرد
آسایش اثبات را مستعد کرد و در عهد رسول برسند چنانکه اقرار کرد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ
وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
ابراهیم چون بر بتان استخفاف کردی و رسن در پای ایشان بستی و ایشان را بر زمین میکشیدی و بکنار آب می آوردی
و چون بتهکم و تحقیر میگفتی که آب بخورید الا تأکلون ما لکم لا تنطقون چرا طعام نخورید و چرا آب نمی آشامید قوم او با او این
خصومت میکردند چنانکه خدای تعالی از ان خبر داد و گفت و حاجه قومه قوم او با او حجت آوردند و خصومت کردند با او یعنی ابراهیم
ایشان را بر سبیل تقریع و ملامت گفت که شما با من خصومت میکنید در باب خدای من و حال آنکه است که مرا هدایت کرده
و لطف ارزانی داشته تا او را بدلیل و حجت بدانستم و از وی ملکوت آسمان و زمین من را خدای خود دیدم و از آنچه شما اینرا با خدای
شریک کرده اید و نمیترسیم از بتان از آنکه بر ایشان جمادند نفعی و ضرری نتوانند کرد و ما ستاره که ایشان را در اثری نباشد و من بدلیل افول
غروب بدانستم که ایشان محدث اند و مخلوق اگر خدای من چیزی خواهد که بمن رساند از مکاره چون بیماری و درویشی و مرگ و مانند این
که این همه بمشیت و قدرت خدای من باشد و گفته اند که معنی آنست که من از آنچه شما می پرستید از بتان نمیترسیم الا که خدای من خواهد که
ایشان را حیات دهد آفریند و قدرت و ایشان را بر اعلامی قادر گرداند و تمکین دهد از فعل کردن و مضرت رسانیدن مخوف آنجانب باشند و
آن در اند که از جانب ایشان کس را خوفی بود و انکار ایشان را گفت که خدای من فراخ علمست و دانا و عالم است بجمله معلومات بر وجهی
که صحیح باشد که معلوم بود و معلومات او را نهایت نیست انکاه بر سبیل تحریض گفت ایشان را بر نظر کردن که آیا شما هیچ نظر نمیکنید و اندیشه
کار نمی بندید تا صحت صدق آنچه من میگویم بدانید و صحت دعوت مرا بشناسید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا
لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ انگه بر سبیل احتجاج گفت ایشان را که من چگونه بترسم
از معبودان شما آنانکه شما شریک خدای کرده اید و با او شرک می آرید من دانسته ام که از ایشان هیچ ضرری و نفعی نیاید و شما از وی
نمی ترسید از آنکه بخدای شرک آورده اید و او قادر و قاهر و غالبست هر چه خواهد بکند و کس او را از ان مانع نباشد و نتوانند بودن و شما
نمیترسید از آنکه شرک آورده اید بخدای و انباز او کرده چیزی را که خدای از بهر آن بر شما هیچ سلطانی و حجتی فرو نفرستاده است پس
از ین دو گروه که مایم و شما بگویید تا کدام سزاوارتر است که ایمن باشد اگر شما را علم و دانشی هست و در آیه دلیل است بر آنکه هر کس که قول
بی حجت باشد آن باطل بود و دلیل است بر بطلان آنانکه گفته اند که مناظره و مجادله نباید کردن انگه بیان کرد و گفت آنانکه ایمان آوردند
و خبر دادند ایمان خود را بظلم باز نپوشیدند یعنی بکفر و مراد از ظلم اینجا کفر است چنانکه
چون مسلمانان ابن مسعود روایت کردند که چون این آیت فرود آمد مسلمانان بترسیدند و گفتند یا رسول الله کیست از ما که در وی ظلم
نیست پس ایمن از ما بر خواست رسول گفت خلاف آنست که شما گمان میبرید این ظلم کفر است نشنیده اید که خدای تعالی حکایت کرد
از ان بنده صالح یعنی لقمان که با پسر گفت یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم یعنی آیه هم حکایت کلام ابراهیم
چون حجت آورد بر خصم خود و حجت مذهب خود را بدلیل روشن کرد و این سخن گفت امیر المؤمنین علی گفت که آیت مخصوص
بابراهیم علیه السلام گفت مخصوص است بمهاجران آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را باز نپوشیدند بکفر یعنی ایمان آوردند و

وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم

کنند چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایشان را [illegible] ایشان مهتدی [illegible] وَتِلْكَ حُجَّتُنَا
آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ اشارتست بحجت متقدم که در آیه پیشین
از محاجه او و غلبه او بر ایشان بحجج [illegible] گفت که حجت آنست که گفت الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم میگوید که ما ابراهیم را نصرت کردیم
بحجت و حجت او بر قوم رفع [illegible] کردیم و این دلیل بود در علم و علو رتبت و ارتفاع منزلت [illegible] و منزلت [illegible] و محل عالی
[illegible] درجه هر که خواهیم [illegible] ابراهیم [illegible] خدای تو حکیم است و داناست و [illegible]
نیکو کند [illegible] کند [illegible] مصلحت [illegible] وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن
قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى
الْعَالَمِينَ بیان نعمتی میکند که با ابراهیم کرامت کرده است میگوید که با ابراهیم دادیم فرزندی [illegible] اسحق و از اسحق یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] هدایت کردیم [illegible] الطاف و توفیق [illegible] و نبوت [illegible]
و از فرزندان او یعنی نوح [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
باشد یعنی [illegible] فرزندان [illegible] داود و سلیمان [illegible] و ایوب [illegible] موسی [illegible] اسحق و یوسف [illegible]
و رسول [illegible] یوسف گفت الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و موسی و هرون [illegible] عمران بود [illegible]
از موسی [illegible] ابراهیم [illegible] توحید و ثبات بر دین [illegible] معرفت [illegible] فرزندان [illegible]
اقتدا کنند [illegible] احسان [illegible] نیکویی [illegible] و همچنین از فرزندان [illegible] زکریا [illegible] و یحیی پسر زکریا [illegible]
پسر مریم [illegible] عمران [illegible] و الیاس [illegible] گفت [illegible] ادریس است [illegible] یعقوب [illegible] اسرائیل [illegible]
[illegible] الیاس [illegible] فرزندان هارون بود [illegible] جمله صالحان [illegible] نیکان بوده [illegible]
آیه دلیل است [illegible] حسن و حسین علیهما السلام [illegible] فرزندان رسول اند [illegible] خدای تعالی عیسی [illegible] فرزندان ابراهیم [illegible] نوح [illegible]
ایشان [illegible] عیسی [illegible] نوح [illegible]
[illegible] حسن و حسین فرزند پیغمبر باشند [illegible] امام علی بن موسی الرضا [illegible]
[illegible] یا بن رسول الله [illegible] کتاب خدای که تو فرزند رسولی [illegible] گفت آیه [illegible]
[illegible] سوره انعام [illegible] داود و سلیمان گفت [illegible] گفت قوله تعالی حرمت علیکم
امهاتکم و بناتکم گفت [illegible] رسول خدای [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرزند [illegible] دختر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] الذین من اصلابکم [illegible] خدای تعالی
گفت اسمعیل [illegible] ابراهیم [illegible] لوط [illegible] هارون [illegible]
ابراهیم [illegible] فرزندان [illegible] نوح [illegible] گفت [illegible]
تفضیل نهادیم بر عالمیان [illegible] حکیم [illegible] مفضول [illegible] فاضل
[illegible] حکمت [illegible] پیغمبر [illegible] ایشان [illegible] مفضل باشند چنانکه [illegible]

[illegible] وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ
بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل لَّا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ [illegible] پیغمبران [illegible] فرزندان و برادران ایشان [illegible]
[illegible] تفضیل دادیم ایشان را [illegible] ثواب ایشان [illegible]
[illegible] هدایت کردیم [illegible] الطاف و توفیق و نبوت [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] خدای [illegible] قدیم تعالی [illegible] عالم [illegible]
[illegible] هدایت [illegible] ثواب باشد [illegible] آیات [illegible]
[illegible] هدایت [illegible] قوله تعالی کذلک نجزی المحسنین [illegible] ثواب [illegible]
ایشان شرک [illegible] عمل ایشان [illegible] محبط [illegible] استحقاق ثواب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کتاب [illegible] و حکمت و پیغمبری [illegible] انبیا و نبوت ایشان [illegible]
[illegible] توفیق [illegible] پیغمبران متقدم [illegible] ذکر ایشان رفت
که خدای تعالی [illegible] رسول [illegible] ایشان [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] رسول ایمان [illegible]
[illegible] خدای تعالی ایشان را هدایت کرد یعنی نبوت و حکمت و کتاب [illegible]
[illegible] ایشان اقتدا کنید [illegible] طریقت [illegible] ایشان [illegible] شریعت [illegible] رسول
[illegible] پیغمبر [illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدای [illegible] قوله تعالی وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا
مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ
قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُوا أَنتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ
يَلْعَبُونَ مالک بن الضیف [illegible] رسول [illegible] رسول گفت بخدای [illegible]
[illegible] ان الله یبغض الحبر السمین [illegible] عالم [illegible]
گفت [illegible] ما انزل الله علی بشر من شیء [illegible] رسول گفت [illegible]
موسی [illegible] رسول گفت [illegible] خدای [illegible]
[illegible] خدای [illegible] تعظیم [illegible] خدای [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدای گفت [illegible]
ان تنزل علیهم کتابا من السماء [illegible] خدای [illegible] تورات [illegible] انجیل [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] موسی [illegible] کتاب [illegible] هدایت [illegible]

ایلک

کز فرستاده است و شما آنرا بکاغذها می نویسید یعنی اظهار میکنید و بعضی پوشیده میدارید آنچه نعت و صفت و اوصاف رسول است
مردمان نخوانند و بسلمانی رغبت نشوند الله گفت بسلمانان برسبیل منت که بیاموخت شما را آنچه پدران شما و شما آنرا ندانسته بودید الله
رسول را گفت اگر ایشان جواب ندهند هم تو جواب ده و بگو که خدا فرستاده آن کتاب بر موسی رها کن ایشانرا تا در خوض و گفتگوی خود بازی
میکنند صورت امر است و مراد تهدید است ایشانرا یعنی ایشانرا با من رها کن که من مجازات ایشان برسم که ایشان چنانکه آنچه
خواهید کنید وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ الله حق تعالی وصف کرد قرآن را چون
جهودان و مشرکان را منکر شدند گفت این کتابیست که ما آنرا بفرستادیم کتاب مبارک با برکات و ثواب پاینده و او
براست دارنده کتب اول است از توریة و انجیل و زبور تا بترسانی با او مکه را یعنی اهل مکه را و آنانکه گرد بر گرد او نشینند و برابر این عبد الله بن عباس
و قتاده گفتند مراد جمله زمین است یعنی مکه و آنچه گرد اگرد او است و چون که میان زمین است همه زمین گرد آن شده و مکه را ام القری گفت برای آنکه
زمین از زیر او بیرون آورده و برای آن مکه را تخصیص کرد که کعبه در آنجاست و آن مقصد عالمیان است و اول شهری که مسکون شد او بوده و
آدم آنجا فرود آمد الله گفت آنانکه بقیامت ایمان دارند و ثواب و عقاب را دانند در ثواب رغبت شوند و از عقاب ترسند نظر و اندیشه
کار بندند بدانند که این کتاب حقست و از نزدیک خداست از آنکه عرب با وجود فصاحت و بلاغت و افتخار که ایشانرا بود از معارضه
آن عاجز آمدند چون بدانند باین کتاب ایمان آرند و بر نماز بهنگام مواظبت و محافظت نمایند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي
غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ
بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ و گفت کیست ظالمتر و بیدادگرتر از
آنکس که بر خدای دروغ گوید چون مسیلمه کذاب و مردی شجاع و کاهن بود و بر عوام تلبیس کرد که مرا نیز کتابی است و وحی از کتاب بمن می آید
و بکهانت تلبیس کرد که من غیب دانم و از آسمان خبر میرسد و رسول پیش حضرت فرستاد و بخبر ایشانرا گفت شما با او [illegible]
و دریم گفت اگر نه آن بودی که رسول نکشند شما را بفرمودی تا گردن زدندی ایشانرا صحابه پیش خود برانند و صحابه را گفت من شبی در خواب
دیدم که دو دست برنجن زرین داشتم بزرگ مرا خوش نیامد بمن وحی کرد که باد در دم در دمیدم بپریدند من تاویل آن چنین کردم در دو
تن کردم یکی مسیلمه کذاب یمامه و دیگری کذاب صنعا اسود عنسی الله خدای فرمود کیست ستمکارتر که او گوید فرود بوده که من چنان که خدا آنکه
خدای فرستاده از آسمان و این عبد الله بن سعید بن ابی سرح بود و از قریش بود و کاتب وحی رسول چون آیه آمدی او نوشتی و رسول اثبات
کردی و بجای غفور رحیم حکیم علیم نوشتی و بجای سمیع علیم غفور رحیم نوشتی چون این آیه فرود آمدی و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین
الی قوله ثم انشاناه خلقا آخر او در عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش برفت فتبارک الله احسن الخالقین رسول گفت بنویس
بنوشت و شک آورد و با خود گفت اگر محمد در آنچه میگوید صادقست این بمن آمد و راست مرا هم الهام است و اگر کاذبست مثل آنکه او
من نیز میگویم و مرتد شد بنزدیک مشرکان رفت و گفت احوال محمد نیکو بدانستم او بر من املا کردی من تغییر و تبدیل میکردم و چنانکه خواستم
نوشتم و مومنانی که برسول آمدندی در سرشناخته بودند مشرکان میگفتند و از جمله مسلمانان بکر و عمار یاسر را بدست باز داد و
بند نهاد او خبر بفرمود تا ایشان او را بگرفتند و عذاب میکردند و عمار را زبان [illegible] میبریدند تا ایشان رسول را [illegible] گفتند
آنکه عمار یاسر جاده و گفت یا رسول الله مرا کافران عذاب کردند و گوش میبریدند برای تو من ترا [illegible] گفتم آنچه ایشان خواستند

تو باشد

مرا تو به باشد خدای تعالی در حق عمار این آیه فرستاد و من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا
فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم یعنی عبد الله بن سعد و گفته اند که پیش از فتح مکه باسلام رجوع کرد خدای تعالی رسول را از
عذاب کفار خبر داد و گفت اگر تو ببینی ای محمد آنگه که ظالمان یعنی کافران بر غمرات و شداید مرگ باشند و در سختی مرگ و جان کندن
در آن حال که فرشتگان دست گشاده باشند و دستها گشاده برای قبض روح ایشان و ایشانرا میگویند بیرون کنید جانهای
خود را از شما ای خود یعنی جانها بدهید یا فرشتگان دست بر ایشان گشاده باشند بضرب عذاب و بر روی و پشت
ایشان میزنند و میگویند جانها بدهید یا برسبیل استهزا میگویند که خود را برهانید اگر میتوانید امروز پاداش دهند شما را عذاب خواری
و هوان امام محمد باقر گفت عذاب هون تشنگی باشد در وقت جان کندن این عذاب شما را بدل جزای آن باشد که شما
دروغها گفتید بناحق یعنی دروغ بر خدای تعالی بنهادید و از آیات او سر کشی کردید و این لعنت برای آنکه خدا
علمت و معرفت بکنا وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ
ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَد تَّقَطَّعَ
بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ حق تعالی حکایت میکند از آنچه با کافران خواهد کرد روز قیامت برسبیل
تعییر و سرزنش گفت آمدید شما ای کافران با ما تنها هر یکی که شما چنانکه شما را آفریدیم اول کرت پا برهنه و عاقبت
نا زده نه مال و نه فقاری و نه دنیا و نه دین و دستار آن گرد دید و آخرت بآن بفروختید و آنچه شما را او دادیم رها کردید و باقی
اندوختید از مال و ملک و فرزندان و اتباع و اشیاع و آن شفیعان شما را که در دنیا میپرستیدید که ایشان بتان شما نمی بینم که شما دعوی
میکردید که ایشان انبازان منند و امید داشتید بشفاعت ایشان شما نیست امروز اسباب و صلتی که میان شما بوده
بوده هم بریده شده و آنچه دعوی شما بود در حق ایشان همه باطل و مضمحل گشت امروز نه یاری و شفیع مانده ابو هریره روایت
از رسول کرد چون اسرافیل در صور دمد زمین پر از ارواح شود و در صورت نحل و نیخ الکمین که حق تعالی گوید بعزت و جلال من که هر جانی
با قالب خود رود و ارواح از راه بینی با قالبها روند و در تن پراکنده شوند آنگه زمین شکافته شود و اول کسی که سر از زمین بر آرد من
باشم آنگه برخیزند و بشتاب بعرصات قیامت آیند و بموقف عرض هفتاد سال ایستاده باشند تن برهنه ختنه ناکرده
بی علامت کسی با ایشان نگرد و خدای تعالی میان ایشان حکم نکند خلایق چندان بگریند که آب چشم ایشان منقطع شود و چندان عرقها
از ایشان جدا شود که لگام بر دهنشان کند عایشه از رسول پرسید که زنان هم برهنه باشند گفت وا سوءتاه وا سوءتاه
رسول گفت فردا در قیامت کسی بر چنان حالت افتاده باشد که در دیگری نگرد نه مرد و نه زن که همه در زمین مانده اند که مرد
لکل امری منهم یومئذ شان یغنیه آنگه برسبیل ترجیح گفت و ما نری معکم إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ
مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ
سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ
لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ آنگه برسبیل تذکیر و
اقامت حجت گفت خدای معبود که از و توقع خیر و روزی کنند خدایست که او در زمین دانه شکافنده است از خوشه
و رسته خرما برای آنکه آن این تخصیص کرد که دوست آدمیان از این دو بر باشد و بضرورت معلوم میشود که آنکسی که بشکنند
بجز از خدای عز و جل در کلام امیر المومنین است یا آنکه الذی فلق الحبه و برئ النسمه بآن خدای که در زمین دانه شکافته

و در رحم تاریک صورتی نگارد و از مرده زنده بیرون آرد یعنی از دانه خوشه بیرون آورد و از هسته خرما درخت خرما زیرا که اینها
بالنده و چون ایشان از آن شکافند بالنده و فزاینده شوند همچو زنده که در نشو و نما باشد از نطفه که مرده است حیوان زنده بیرون
آورد و از حیوان زنده نطفه مرده و از خایه مرغ آورد و از مرغ خایه آورد و آنکس که چنین کند خدای بحقیقت او باشد پس شما از کجا
[illegible] او را و بطریقی دیگر [illegible] است او آنخداییست که شکافنده صبح است از میان شب تاریک روز روشن
بیرون آورد اوست که شب را محل سکون و آرام شما گردانیده و قرارگاه شما کرده و بخشیده آفتاب و ماه را حساب یعنی
تعالی آفتاب و ماه را در فلک بحساب میگرداند نه بگزاف تا آنچه آفتاب بسالی برود ماه بیکماه برود و سیر او چنان ساخت
و ما را این چنین کرد حق سبحانه و تعالی درین آیه بندگان خود را تذکیر نعمت میکند منم آنکه چون بندگان من در شب تاریک باشند
که در و هیچ نه بینند و از معرفت و معاش خود باز مانند ناگاه از میان شب تاریک عمود صبح روز بشکافم و جهان تاریک
روشن گردانم تا هر کس بسر معاش خود رود و روی بمقصد خود آرد و در طلب منافع بغرض خود رسد عالم در بدایت خلق
تاریک بود من از جرم آفتاب برای جهانیان چراغی روشن بر افروختم که وجعل الشمس سراجا تا جهانیان بمنافع خود رسند همچنان
ظلمت و ضلالت در شب ظلمت ظلم و خلق را در ظلمات ظلم در شب تاریک بودند من از میان آن ظلمت ظلم و ضلالت
آفتاب هدایت و عدل محمدی برآوردم تا عالم بنور شرع انور او منور شود که راه یافتند و باز ماندگان برسیدند و هر کس بمقصد خود
رسیدند و بمقصد خود رسیدند باز چون آفتاب فلک خود بمیرد بکناره مغرب رسید بجای آن ماهی برآوردند و در نور و ضیا
بجای او بود و خلقان بنور او منتفع شوند و بهدایت او مهتدی شوند و از آن پس چون ماه فرو شد ستاره برآوردم و از پس او دیگری
تا چنانکه فلک دنیا از آفتاب و ماه و ستاره خالی نیست فلک دین انسان هم خالی نباشد و بعد در بروج آسمان نجوم پدید کردم
چون نوبت بآخر رسید بر مثال او شب عیش دراز شد تا ظلام ظلم عالم بگرفت و ظلمت ضلالت مستولی شد و متوقعان راحت
منتظران فرج در بند انتظار دراز بماندند چنانکه با آغاز کار بود بانجام همچنان شد که خبر صاحب الشرع چنین بود الاسلام بدا غریبا [illegible]
وعده کردم اگرچه شب دراز است و ظلمت متکاثف نومید مشو که هر شبی را روزی باشد و هر ظلمتی را ضیایی در عقب بود [illegible]
قلق بود و هر [illegible] ان الفرج مع الکرب وان مع العسر یسرا ولیکن تا سخت نشود [illegible]
فطوبی للغرباء آنگه خطاب کرد که همچنانکه در اول کردم در آخر تا سخت نشود تا نشوی نه بینی که در وقت سحرگاه تاریکی سختتر بود چون ظلمت [illegible]
رسد رایت عدل پدید آمد چون محنت بنهایت رسید راحت برسد شعر اذا الحادثات بلغن المدی وکادت [illegible]
وحل البلاء وقل الفداء فعند التناهی یکون الفرج چون در ظلمت شب گرفتار باشند ناگاه از جایی که توقع نبود صبحی پدید آید [illegible]
انوار آفتاب عدل سر بر زند و شعاع تدبیر [illegible] ستم [illegible] تا چنانکه [illegible] ظلم را باطل گرداند [illegible]
[illegible] روشنایی روز برتو تست نهاد که محل طلب معاش تو است و شب برتو تست نهاد که تا
گاه وقت آسایش تست وجعل اللیل سکنا اگر همیشه روز بودی تو کی می آسودی و اگر همیشه شب بودی تیمار طلب معاش از کجا بودی پس
این بکار است آسایش او از آن ناگزیر است آرایش [illegible] تا هر فرسودگی که بتو رسد و آسودگی بدل شود والشمس والقمر حسبانا آفتاب و ماه را
حسابی نهادم و او را در فلک خود سیصد و شصت مطلع و سیصد و شصت مغرب نهادم که هر روز بمطلعی برآید و بمغربی فرو شود و
از آنجا گفت فلا اقسم برب المشارق والمغارب منافع آن جز خدای نداند کشت بپروراند و نبات بپروراند و میوه رساند
نور گسترد و راه نماید گفت چون آفتاب فرو شود در شب ماه برآرم تا حساب ایام و شهور و سنین بدانید و اوقات معاملات

و وقت

و وقت عبادات از حج و روزه و بشناسید آفتاب طباخی میکند و ماهتاب صباغی کند این میوه و ادمی پرورد و ماه رنگ بر کار باشد
میوه خویش را در میانه میان این هر دو بر تو نیست تقدیرست ذلک تقدیر العزیز العلیم تقدیر خدایست که عزیزست که هیچ او را غلبه نتواند کرد
علیمست که مصالح خلق را بعزت نکند و بحکمت [illegible] اندیشه تو از آن که نیست تقدیر تو بیان محیط نشود [illegible]
تو بر نیاید شعر ولیس بتقدیر الکواکب ما تری ولکن تقدیر رب الکواکب آنکه گفت او آن خدایست که برای شما ستارگان
بیافرید تا با و راه برید در راه بادیه در تاریکیهای دریا و بیابان آنخدایی که رواداشت که در تاریکیهای بر و بحر ترا راه کند تا چندین ستاره
رهنما پدید کرد تا بدان مهتدی شوی در امور دنیوی و معاش کی روا دارد که ترا در ظلمات شبهات رها کند و در دین ترا رهنمایی
پدید نکند در باب دنیا هدایت تو خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد اگر در دنیا ستاره را راهبر تو کرد در دین هم ستارگان
راهبر هدایت تو کرد تا یک ستاره در آسمان می تابد یکی از ایشان در زمین می تابد چون او از زمین بردارم ستارگان را از آسمان فرود
آرم چون ملک این جهان نمانم و آسمان از ستاره ببرداریم چون این از منصب قضا و مسند امامت برخیزانم ستاره را از آسمان فرو
ریزانم برای آنکه ایشان امان اهل زمین اند چنانکه ستارگان امان اهل آسمان مثل اهل بیتی کمثل النجوم فانها امان لاهل السماء و اهل بیتی
امان لاهل الارض فاذا ذهبت السماء من النجوم اتی اهل السماء ما توعدون و اذا ذهبت الارض من اهل بیتی اتی اهل الارض ما توعدون آنکه
فرض خویش کرد و گفت فرض من در دنیا هدایت تست آنکه در دنیا بر تو هدایت کند در دین بر تو تلبیس نکند آنکه خواهد که [illegible]
باشی نخواهد که آنجا گمراه باشی اگر در بیابانی بستارگان نگرد اگر در دریایی چشم به ستاره دارد که دلیل اوست راهبر را [illegible]
اگر ستاره روان بینی و ره با ماه درست نشوی ستاره را چه زیان و اگر امام را اقتدا با تو نکنی امام را چه نقصان از رهرو و جای زیان تست
و آیات و دلالات را بیان کردیم و تفصیل دادیم و مجمل فرو نگذاشتیم برای قومی که دانند و اگر کسی نداند تاوان بر او باشد وهو الذی
انشاکم من نفس واحدة فمستقر ومستودع قد فصلنا الآیات لقوم یفقهون او آنخدایست که بیافرید شما را
از یک نفس یعنی آدم پس شما را جای قرار است قرارگاهی است یعنی رحم مادر تا بوقت زادن و جای ودیعتی است [illegible]
و سعید جبیر گفت مستقر شکم مادر است و مستودع صلب پدر است او را بودیعت بصلب پدر داده اند تا مدتی آنجا باشد و بوقت
مطالبه در رحم مادر آید و قرار گیرد تا بوقت خود جایگاهی بدل کند بزمین آید آن مستقر دیگر است مدتی آنجا ماند آنکه مستودع گفته
آنجا قرار نکند ودیعت او باشد تا بوقت بعث آنگه از آنجایش برانگیزند تا بمستودع عرض گاه آید از آنجایش بمقام باشد
از آنجایش مستقر بهشت یا دوزخ برند و آن مستقری باشد که از آنجایش رحلت و انتقال نبود کریب گفت که عبدالله عباس مرا
بخواند و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله بن عباس الی [illegible] اما بعد حدثنی عن مستقر و مستودع آنگه مرا گفت [illegible]
فلان جای برو بفلان مرد جهود ده که او حبری از احبار است نام [illegible] نگاه کرد و گفت مرحبا بکتاب خلیل من المسلمین [illegible]
مرا بخانه برد چند سفط پیش من آورد صحیفه ای برگرفت و فرو مینگریدی [illegible] گفتم این چیست که میخوانی گفت این نوشتها
جهود است که به دروغ نوشته اند من طلب نوشته موسی میکنم تا آنکه نوشته برگرفت و در آن مینگریست گفت این نوشته
موسی است آنگه ساعتی تامل میکرد و [illegible] که مستقری در رحم باشد و مستقری در پشت زمین و مستقری در شکم زمین و [illegible]
مستقری که آنجا او و مصیر او باشد از بهشت و دوزخ آنگه بر خواند و نقر فی الارحام ما نشاء ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین
حبری گفت مستقر دیگر باشد و مستودع در دنیا و گفت یا بنی آدم انت ودیعة فی اهلک ویوشک ان تلحق بصاحبک آنگاه این بیت
برخواند شعر وما المال والاهلون الا ودائع ولا بد یوما ان ترد الودائع آنکه گفت قد فصلنا الآیات آیات مفصل و مبین کردیم برای

کرده‌اند وهو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات کل شیء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا
متراکبا ومن النخل من طلعها قنوان دانیة وجنات من اعناب والزیتون والرمان مشتبها
وغیر متشابه انظروا الی ثمره اذا اثمر وینعه ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون وجعلوا لله شرکاء
الجن وخلقهم وخرقوا له بنین وبنات بغیر علم سبحانه وتعالی عما یصفون اوست الخدایی که فرو
آورد از آسمان آبی یعنی باران پس بیرون آوردیم بسبب آن آب از بهر خلقی و اگر ما را بسبب حاجت نباشد هر چیزی یعنی هر جنسی
از سبزها و غیر آن و شاید که معنی آن بود که بیرون آریم باین رستن هر چیزی یعنی بیرون آریم از زمین نباتها سبزی که از آن سبزی بیرون آریم دانه بر
هم نشسته یعنی خوشه گندم و ارزن مانند آن و از درختان خرما و از شکوفهای آن خوشها و شکوفه و شاخهای چوب نزدیک یکدیگر
آسان در چیدن و بوستانها از انگور و زیتون و انار بعضی با بعضی ماند و بعضی نماند چنانکه انگور با انگور ماند و زیتون بزیتون نماند انار
و آنچه از جنس یکدیگر بود باهم ماند قول دیگر آنست که در شکل باهم ماند و در طعم باهم نماند و در خلقت متشابه باشد و در حکمت متشابه نباشد
نگاه کنید بمیوه او چون میوه بیارد و میوه برسد و پخته شود حق سبحانه و تعالی بندگان را انگیزش کند باین چیز که بر ثمره از آن بار
که فرستاد از آسمان و نبات رویانید از آنچه غذای آدمی و وحوش و طیور است و انواع درختان میوه از خرما و انگور و انار و زیتون
آنچه ذکر کرد آنگه گفت آخر میان ستوران و چارپایان فرق بود چون چارپایان هم خوردن شناسی یکبار بچشم عبرت درنگرید میوه این درختان
تا که میرویاند و که میرساند و کیفیت و کمیت آن که تقدیر او کرده در این آیتی و علامتی بوده الا آنکه مومنان را و مومنان بیان کرده او
نعمتهای حق تفکر کنند و نعمت حق را شکر کنند آنگه خدای تعالی گفتار ضال مشرکان را گفت که ایشان چه میگویند گفت این مشرکان
مر خدای را عز و جل انبازان و شریکان پدید کردند از جن یعنی پریان را انباز وی میگویند چنانکه در آیتی دیگر گفت که وجعلوا بینه وبین الجنة نسبا
فرو بافتند یعنی دروغ میگویند که المسیح ابن الله و اگر عرب اند میگویند الملائکة بنات الله این جمله که میگویند بی علمی و دانشی میگویند
مر جهل و اعتقاد فاسد آنگه برخلاف گفت ایشان تنزیه خود کرد و گفت خدای منزه است و متعالی از آنچه ایشان وصف میکنند بدیع السموات
والارض انی یکون له ولد وخلق کل شیء وهو بکل شیء علیم ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق

ولم تکن له صاحبة

کل شیء فاعبدوه وهو علی کل شیء وکیل اوست الخدایی که آفریننده آسمان و زمین است و پدید آورنده وی بی عملی که
ابتدا کسی کند بلکه بر سبیل اختراع و مخترع فعلی بود که کننده به قدرت … و درو عمل قدرت و این فعل جز قادر بالذات نتواند کرد
و آنگه خدای را فرزند باشد که او را هیچ زنی نبود و جفتی نبوده است و محالست که فرزند باشد بی زن چون بدانید که وی را زن محالست چرا
وی را فرزند روا میدارید و بیافرید همه چیزها او هر چه هست آفریده وی است یعنی بیشترین چیزها زیرا که فعل بنده فعل وی باشد و او بهمه چیزی
عالم و داناست چون جمله آفریده اوست و وی بهمه داناست باشد وی را چه احتیاج بزن و فرزند باشد الخدایی که معروف باین افعال موصوف
باین صفات باین وصف خدای شما و جز از وی خدای نیست آفریدگار همه چیزهاست او را پرستید که سزاوار پرستش اوست
و قادر بر اصول نعمت و فروع نعمت وی است و او بر همه چیزی حافظ و نگهبانست و در … متصرف است بر سبیل مصلحت و خود را برای آن صفت کرد
که وکیل است که این افعال و تصرف از تدبیر وی است و محافظت مصالح که میفرماید منفعت آن را و حاجت نیست بلکه باینکار وی عاید است
لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر آنگه از جمله اوصاف که خدای تعالی خود را بآن وصف
مدح کرد آنست که گفت چشمهای خلقان او را درنیابد و او جمله چشمها را دریابد یعنی خداوند آن چشمها را دریابد و اوست الخدایی که
کننده است باینکار خود و داناست باحوال ایشان و معنی دیگر آنست که جوهری لطیف که آن را بصر گویند و بدان مبصرات بیننده او

درنیابد

درنیابد از بهر آنکه هر چه آن را دریابد یا جسم بود یا جسمانی و خدای تعالی نه جسم است و نه جسمانی و او بلطف ادراک خود مبصرات را دریابد آن
جوهر لطیف را که حاسه بصر او را درنیابد خبیر است و آگاه است و عالم بهر چیزی که آن لطیفست پس آن را دریابد و درین آیه دلیل است بر آنکه خدای
تعالی دیده نیست بدان وجه که خدای از خود نفی ادراک بصر کرد بر وجه مدح و مدح راجعست بذات وی و هر چه نفی آن مدح بود اثبات آن ذم
و نقصان بود و دلیل بر آنکه خدای تعالی مدح کرد ذات خود را بنفی ادراک بصر جماعتست اگرچه مخالفان گویند که مدح بآن کرد که او قادرست
بر آنکه منع کند ابصار را از ادراک خویش بلکه خلاف نیست در آنکه مدحست و نیز آنچه پیش از این آیتست مدحست و آنچه از پس اوست مدحست
نشاید که آنچه در میانه باشد مدح نباشد و دلیل بر آنکه ادراک بصر رویتست آنست که هیچ فرق نیست میان آنکه گویند رایته و ابصرته و ادرکته
ببصری و روا نیست که ادراک بمعنی احاطه باشد که اگر چنین بودی روا بودی که گویند ادرک السور بالمدینة و این خلاف لغت عربست
و معنی قول خدای عز و جل که حتی اذا ادرکه الغرق آنست که اذا لحقه چنانکه جای دیگر گفت انا لمدرکون و دیگر دلیل بر آنکه هر مدح که بنفی باشد اثباتش ذم بود آنست که
نفی نقیض اثباتست و مدح نقیض ذم است و چون نفی چیزی مدح باشد اثبات آن چیز هر اینه ذم و نقصان باشد چنانکه در مدح خود گفت
لا تأخذه سنة ولا نوم او را خواب اندک و بسیار نگیرد و درین شده یعلم الناس شیئا اگر کسی اثبات خواب و ظلم کند نقصان و ذم
وی کرده باشد اگر گویند خدای تعالی گفت ابصار را نه بیننده چنانست یعنی بصرها را بیننده گوییم اگرچه فعل اضافت بآلت است اما مراد اضافت
با جمله چنانکه در آیتی دیگر گفت ذلک بما قدمت یداک اگر گویند خدای تعالی گفت که جمله بصرها درنیابند چرا نشاید که بعضی بینند گوییم که چون نفی آن
مدحست اثباتش ذم بود و ادراک از جمله روا بود و اثبات ادراک از بعضی قوله تعالی قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و
من عمی فعلیها وما انا علیکم بحفیظ وکذلک نصرف الآیات ولیقولوا درست ولنبینه
لقوم یعلمون بصیرت دلایل باشد که ایجاب علم کند به وجهی که وضوح آن بحدی رساند که بیننده را که عالم آن علوم را می بیند حق تعالی
میگوید بدرستی و حقیقت که بشما آمد حجتهای روشن و دلالتهای روشن پس هر که بنگرد و ببیند یعنی اندیشه کند و بداند فایده و نفع آن او را
باشد و هر کس که بخلاف این کند و از این آیات و دلالات کور شود یعنی اندیشه نکند و نداند وبال و ضرر آن راجع بوی باشد و بگوی ای محمد
که من بر شما نگاهبان نیستم و بر من جز دعوت کردن نیست و گفته‌اند که این آیت پیش از آیت … که خدای تعالی قتال فرمود آنگه گفت که ما آیات و
حجتها را همچنین میگردانیم یعنی مفصل و مبین و محکم کرده‌ایم تا گویند که این چیزیست که تو درس کرده‌ای و خوانده‌ای ما اخبار … کنند
اخبار گذشتگان و نیز از برای آن کرده‌ایم تا بیان کنیم از برای قومی که میدانند اتبع ما اوحی الیک من ربک لا اله الا هو و
اعرض عن المشرکین ولو شاء الله ما اشرکوا وما جعلناک علیهم حفیظا وما انت علیهم
بوکیل حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر کرد و میفرماید و میگوید ای محمد متابعت کن و بجای آر آن چیز را که بتو وحی فرستاده‌اند اما
ذکر کرده‌اند خدای تو که پروردگار تست که هیچ خدای و آفریدگاری نیست الا او و گفته‌اند که معنی آنست که ایشان را دعوت کن و …
اعراض کن و روی از این مشرکان بگردان ابن عباس گفت این آیه منسوخست بآیه قتال آنگه خدای تعالی فرمود که اگر خدای خواستی
این کافران و مشرکان کافر و مشرک نبودندی و با خدای انباز نگرفتندی یعنی اگر خدای از ایشان بر سبیل قهر و الجا ایمان خواستی
ایشان را بقهر ایمان داشتی اما درین چه نفع است بلکه بر سبیل اختیار خواست که اگر بر سبیل الجا و اضطرار خواستی منافی
حکمت و نقض غرض بود چه غرض حق سبحانه و تعالی از تکلیف بندگان تعریض ثوابست تا بر وجه اختیار …
تا باشد مکلف مستحق ثواب نشود و در آیت دلیل نیست که از ایشان ایمان نخواسته است بر سبیل اختیار تا آنکه در آیتهای دیگر
جمله کافران و مشرکان را امر کرده است بایمان و امر نخواهد الا در وقتی که امر به او مامور به باشد و نیز اگر خدای تعالی مرید شرک و کفر بودی

بایستی که کافر و مشرک مطیع بودندی که مطیع آن‌ای شد که آن کند که ازو خواهند پس معلوم شد که مراد ازین آیه آنست که اگر خدای تعالی
ایشان را بقسری بر سبیل الجا و تهدید از شرک باز داشتی [illegible] ای محمد ما ترا بر ایشان نگهبان نکردیم که ایشان را از کفر
بقهر منع کنی [illegible] تو کفر نیارند که اگر [illegible] باشد و تو بر ایشان بوکیل نه که بمصالح ایشان از صلاح دین
و دنیا قیام نمایی این [illegible] که حفیظ اعمال و رقیب احوال و کفیل ارزاق ایشان [illegible]
و [illegible] گفته‌اند این آیه [illegible] وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ
عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ سدی گفت سبب نزول
آیه آن بود که [illegible] ابوطالب [illegible] چون ابوطالب را وفات نزدیک آمد مشرکان گفتند بیایید تا [illegible]
[illegible]
و [illegible] ابوطالب آمدند ابوسفیان و ابوجهل و نضر بن الحارث و عمرو بن العاص با جمعی دیگر و این سخن با ابوطالب بگفتند ابوطالب رسول را
حاضر کرد و گفت این قوم [illegible] رسول گفت یا عم از من چه میخواهند گفتند آن میخواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری تا ما دست
از تو و خدای تو بداریم رسول گفت اگر من این بکنم شما مرا مساعدت کنید بکلمه که بآن کلمه عرب و عجم مالک شوید و همه جهان شما را منقاد
شوند گفتند آن چیست گفت آن آنکه بگویید که لا اله الا الله گفتند این نگوییم ابوطالب گفت ای [illegible] که با تو مساعدت کنند رسول
گفت بگم [illegible] و اگرچه آفتاب بیارند و بر دست من نهند ایشان گفتند [illegible] دشنام خدایان ما
[illegible]
خدا [illegible]
نگاه داشتن [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] در رغمهم ما کنت فی رغمهم [illegible]
و مدارا کردن [illegible]
و دفع مضرت [illegible]
کردار ایشان را یعنی [illegible] ولکن حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم
چنانکه امت ترا ایمان فرمودیم [illegible]
همان کردیم [illegible]
و بر عمل خود [illegible]
تا حسن [illegible]
تا ایشان را [illegible]
که ما [illegible]
تهدید [illegible]
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ
أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ

فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان گفتند ای محمد ما را خبر میدهی که موسی را عصایی بود که اگر بر سنگ زدی از
چشمهای آب روان شدی و اگر بر دریا زدی راههای خشک پدید کردی و عیسی مرده را زنده کردی و صالح را ناقه از سنگ بیرون آمد
تو ما را نیز آیتی بیار تا ترا تصدیق کنیم رسول گفت چه میخواهید گفتند این کوه صفا را برای ما زر کن و جمعی مردگان ما را زنده کن تا بر صدق
تو گواهی دهند رسول گفت تا با خدای مشورت کنم گفت بار خدایا میدانی که ایشان چه میگویند جبرئیل آمد و گفت ای محمد تو مخیری اگر خواهی
بدهم و لیکن ایشان را پس از آن امهال نکنم و عذاب استیصال کنم و اگر خواهی باز گیرم تا باشد که از نسل ایشان ایمان آورند گفت [illegible]
خدایا صبر کنم [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایشان سوگند خوردند بطاقت رعایت آنچه ممکن نباشد بدان سوگند خوردن [illegible]
با ایشان آید ایمان آرند [illegible] گفت ای محمد تو جواب ده ایشان را و بگو که آیات بدست من نیست با مر خداست و بنزدیک من نیست
بنزدیک وی است اگر مصلحت داند اظهار کند و اگر نکند [illegible] جمعی از صحابه که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی این آیه
اظهار کند ایشان ایمان آرند گفت شما چه دانید که چون این آیتها بیاید ایشان ایمان خواهند آورد و برین وجه لا زیاده باشد چنانکه جای دیگر
[illegible] الا تسجد [illegible] و بعضی از اهل معانی گفتند که انها بمعنی لعلها بود یعنی چه دانید شما تواند بودن اگر خدا این آیات ایمان نیارند
و گفته‌اند که خطاب بمشرکانست یعنی شما که مشرکانید چه دانید که عاقبت کار شما چیست [illegible] ایشان را خبر داد از آنچه نداشتند و گفت که
حال چیست که اگر آیات بیارند ایشان ایمان نیارند [illegible] دلها و چشمهای ایشان بر سبیل عقوبت چنانکه ایشان اول
بار بآن ایمان نیاوردند [illegible] دلها و چشمهای ایشان را برگردانیم [illegible] بر سبیل جزا و عقوبت ایشان بر وفق
گناه ایشان کنیم و گفته‌اند معنی آنست که ما از دلهای ایشان و خیانت چشمهای ایشان دانیم و آنچه در ضمیر دارند بر ما پوشیده نیست و
کسی که کاری از روی بریا کرده [illegible] باطن آن [illegible] بخلاف ظاهر یافتیم و گفته‌اند معنی آنست که
شما چه دانید که دلها و چشمهای ایشان میگردانیم و میکنیم بر سبیل تخلیه [illegible] ایشان نمیدانند و نمی‌بینند حق را چنانکه اول بود
آن نزول آیات و بینات ایمان نیاوردند [illegible] ایشان را در طغیان و ضلالت ایشان [illegible] با عمل ایشان [illegible]
و بقهر و جبر منع نکنیم تا در ضلالت و طغیان سرگشته و متحیر باشند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ الجزو
وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ابن عباس
گفت آیه در شان [illegible] ایشان اقتراح کردند و آیات خواستند و گفتند باید که فرشتگان را فرستی تا بر صدق تو گواهی دهند
و مردگان را زنده کنند تا سخن آیند و بر حق تو گواهی دهند و برین سوگند خوردند که اگر این باشد ایمان آریم خدای تعالی رد کرد بر ایشان
[illegible] ایشان دروغ میگویند چه اگر ما فرشتگان را بدیشان فرستیم از آسمان و مردگان را زنده کردانیم تا با ایشان سخن گویند
و حشر کنیم [illegible] بر ایشان زنده کنیم تا ایشان معاینه ببینند با این ایشان ایمان نیارند مگر آنکه خدای تعالی خواهد که ایشان را بقهر با ایمان
دارد یا علم ضروری در ایشان آفریند و لیکن بیشترینه ایشان جاهل‌اند [illegible] و نمیدانند که اگر خدای آنچه ایشان میخواهند بکند ایمان آرند
بر خدای باشد که آن بکند [illegible] باشد [illegible] حکمت بود و بخلاف [illegible] باشد [illegible] باشد که
خدای تعالی [illegible] با کافران بکند ایمان آورند وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ
إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ و همچنین کردیم هر پیغمبری را دشمنی از دیوان
آدمی شکل پری صورت یعنی چنانکه دیگر پیغمبران را دشمنان بودند ترا نیز دشمنان باشند و چنانکه دشمنان دیگر پیغمبران را [illegible]

تقیه نکرده ایم و بجبر و قهر منع نکنیم چرا که مکلف محکوم و محل نباشد ملجا و مضطر بود و این منافی تکلیف بود و وجهی دیگر آنست که جعلنا بمعنی بیّنّا و حکمنا
بود و حکم و تسمیه تابع محکوم و مسمی باشد در تغییر و ... اثری نبود بلکه تعلق آن بآن علی ما هو به وجهی دیگر آنست که چون خدای بر رسول بعثت کرد
که دشمنان بروی حسد بردند و دشمن وی شدند گویی که خدای کرد ایشان را وجه که سبب آن فعل خدای بود چنانکه اگر شخصی بر شخصی نعمتی کند که
وی را بسبب آن حاسدان پدید آیند گویند ترا حاسدان پدید آوردم وجهی دیگر آنست که خدای تعالی پیغمبر را فرمود که با کافران دشمنی کنند کافران
نیز با ایشان دشمنی کنند چون بسبب دشمنی کافران سبب دشمنی پیغمبر بود و آن بامر خدای شود پس پیغمبر از جهة او باشد خدای تعالی رسول را بر سبیل
تسلیه میگوید که مپندار که این عداوت و دشمنی کافران خاص با تست و با کسی دیگر نبوده است بلکه هر پیغمبری را که فرستادیم وی را دشمنان بود
از جنیان و انسیان که بعضی ازین دیوان با آدمیان و پریان وحی میکنند بعضی از ایشان وحی القا بکلام خفی باشد و آن ... انس و جن
بود و با یکدیگر میگویند گفتار آراسته از بهر غرور و فریب اگر خدای خواستی ای محمد که ایشان این فعال نکنند و یکدیگر را فریب ندهند
بر سبیل اجبار و قهر ایشان نکردندی ولیکن نخواست برای آنکه این خواست منافی تکلیف است پس تو نیز ای محمد رها کن ایشان را با فتنهای
ایشان و با آن دروغی که میگویند و بقهر ایشان را منع مکن که خدای تعالی بمکافات ایشان بکند و این بر سبیل تهدید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم
امام محمد باقر گفت این شیاطین آنست که ایشان یکدیگر را می بینند و بعضی بعضی را می آموزند آنچه خلق ایمان را غرور کنند و این سخن را
شیاطین انس و جن بر سبیل غرور و بهتان القا میکنند تا دلهای ایشان خواهد که بکنند آنرا أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي
أَنزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُمْتَرِينَ خدای تعالی رسول خود را میفرماید که بگو با این کافران که ایمان نمی آورند و سرای باز پسین را نمی بینند آنرا و نکنند آنچه من جزا
حاکمی طلب خواهم کرد و حکم آن باشد که جز بحق نکند و حاکم روا بود که گفته و باشد و بکند و معنی آیه تقریع و توبیخ و ملامت ایشانست بر آنکه توقع
که رسول با ایشان بسازد و بر حکمی که ایشان کنند رضا دهد گفت بگو ایشان را که من چگونه طلب کنم حاکمی جز از خدای و اوست آنکه انزل الیکم الکتاب
بشما فرستاده مفصل و مبین و مشروح که در او اشتباهی و التباسی نیست و در معانی مفصل است و دلایل مخصص فصل است میان
حلال و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان و آنانکه ما ایشان را کتاب دادیم از جهودان و ترسایان میدانند که این کتاب قرآن است
کتاب خدای تبارک و تعالی از خدای بحق فرستاده است یعنی آنانکه عالمانند بتوریة و انجیل و ذکر رسول و قرآن و صفات او خوانده
اند میدانند که حقست و از حقست آنگه خطاب کرد با محمد و مراد امت وی است گفت تو از جمله شک کنندگان مباش اگر گویند چگونه
روا باشد که کافران حق بدانند و آنانکه حق دانند مومن باشند گوییم آیه مخصوص است بآنکه در مستقبل ایمان آوردند اگر چه در آنحال
مومن نبودند و روا باشد که وقت علم بودند بقرآن متصف بصفات کمال و آنگه بر وجه روا نباشد و علم نبوت و امامت و ثواب و عقاب و این
در اوقات بسیار و بآنکه آن نزدیک خدا است و لیکن ... ایمان نباشد که ایمان عبارتست از مجموع علوم که تا جمع نشود بآن
نخوانند چون علم بحدوث اجسام و انکار و ... باید حاصل آید و وجهی دیگر آنست که کفر آنست که انکار کنند آنچه پیغمبر آورده باشد
و چون کفر انکار بود و ایشان انکار کردند اگر چه دانستند پس ایشان کافر باشند و وجهی دیگر آنست که سوال ساقط شود که مراد ... اهل الکتاب
مومنان باشند از جهودان آن کسانی که تغییر و تبدیل نکردند و برسول ایمان آوردند و روا بود که مراد مومنان اسلام باشند و بکتاب
قرآن و در بسیار جایگاه قرآن را کتاب خوانده است چنانکه الم ذلک الکتاب و حم والکتاب المبین وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ تمام شد کلمه خدای تو ای محمد یا کلمات تو که آن وعده است
بثواب و آن وعید است بعقاب آن کلمات که درست و راست است و ازو هیچ مبدلی و گرداننده نباشد چنانکه در آیتی دیگر گفت

کلم

کلم خوانده است و گفته است و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل این جا مرادیست که خدای تعالی ایشان را وعده بود و نیز مراد نعمت علی الذین استضعفوا
و گفته اند مراد بکلمات شریعت و قول اول نیکوتر است برای آنکه در شرایع نسخ نرود و الا آن وقت که تاویل آن کنند که هیچ مبدل نیست کلمات
او را و خبر او و آیه دلیل است بر آنکه کلام خدای محدث است برای آنکه گفت تمام شد و آنچه تمام شود پس از آنکه تمام نباشد محدث بود و حقیقی
گفته اند که معنی آنست که کس آنرا تبدیل نتواند کرد و بجای کلمه کلمه دیگر نتواند نهادن که اگر نهند نگذارند و آنرا محو کنند چنانکه مروانیان عمران را
کردند و قول خدای که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین بجای عمران مروان نهادند و مراد ایشان بنی امیه (?)
... آنگه گفت وهو السمیع العلیم و اوست آن خدای که شنونده گفتار خلقان و داننده کردار ایشان است جزای گفتار و کردار ایشان
بایشان رساند وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود
که کافران مردار میخوردند و مسلمانان بر ایشان عیب میکردند گفتند این عیب بر شماست که آنچه شما میکشید میخورید و آنچه خدای
میکشد نمی خورید خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تو اگر فرمان طاعت داری بیشترین آنکس که در زمین اند یعنی بیشترین اهل زمین ترا از راه
حق که آن راه خداست بگردانند و گمراه کنند زیرا که بیشترین اهل زمین کافرند پس هر که ایشان را طاعت دارد و فرمان برد در مردار خوردن
از راه خدا و شرع ضال و گمراه باشد آنگه وصف کرد کافران را بآنچه مانع بود و بر او صارف بود از اجابت دعوت ایشان و طاعت
و فرمان ایشان گفت این کافران در آنچه میگویند متابعت نمیکنند الا گمان را و گمان گاهی خطا بود و گاهی صواب باشد پس ایمن
نتوان بود از آنکه خطا باشد آنگه گفت آنچه میگویند دروغ است و ... ایشان الا دروغ ... آنگه گفت ان ربک هو اعلم
خدای تو ای محمد عالمتر و داناترست بآنکس که از راه وی گمراه شود و او عالمترست بآنکسانی که بر راه درست باشند و راه راست روند
و آنگه ... شناسد جزای هر کس بسزا بوی رساند فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ
وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ
إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ابن عباس گفت چون ...
گفتند چگونه است که آنچه شما میکشید میخورید و آنچه خدا میکشد نمیخورید خدای تعالی آیه فرستاد و گفت بخورید که شما را حلالست از
بهایم و حیوانات آنچه که نام خدای بر وی برده باشند در وقت کشتن آن و آنچه جز بنام خدای کشته باشد مخورید اگر شما که مومنانید
بآیات خدای ایمان آورده اید بعد کافران خدای تعالی امر کرده است بخوردن این امر بر سبیل اباحت یا بر سبیل ندبست برای آنکه چون
قصد طعام خوردن ... آن بود که ... باشد بر زیادتی طاعت و بدان قیام تواند نمود ... در قرآن اباحتی بصورت امر وارد
بسیار است چنانکه و اذا حللتم فاصطادوا و اوامر دیگر که باید گفتن بسم الله ... آنست که بگوید بسم الله و ...
و اگر نامی دیگر از نامهای خدا بگوید روا بود بدلیل قول خدای قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و آیه دلیل است بر وجوب
و هر آنچه برد بی نام خدای نگویند حرام بود و حکم وی حکم مردار بود و از جمله شرایط ذبح آنست که روی بقبله کند و با آهن تیز کشد و با وجود آن نام
خدای برد و اگر بسهو و نسیان فراموش کند چون معتقد آن بوده باشد حلال بود و حلق ببرد و ... چنین ببرد که او گوسفند را و نحر باید کرد
اشتر را و نحر در بالای سینه بود و در حال اختیار ... وقتی بیرون کند که آرمیده شود و اگر قصد سر از تن جدا کند یک جهه حرام شود
آنگه خدای تعالی گفت و ما لکم چه بوده است شما را که نخورید از آنچه نام خدای بر وی برده باشند و شما را چه منع است که آنچه حلالست نخورید
و حلال آنست که جدا کرده شد و بیان کرده اند آنچه حرام کرده اند بر شما یعنی در سوره مایده فی قوله حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر و ما اهل

تغیر شده و از آنچه حرام کرده شده شما را رخصت داده که بخورید چون ابو هلاکت نفس رسیده و بدان مضطر و ملجأ باشید بقدر آنکه سد رمق شما
باشد و جایز است دفع نمودن و بسیاری از مردمان گمراه میشوند که شرع را رها میکنند و بر متابعت هوای نفس خود میروند و دیگران را گمراه میکنند
از سر هوای نفس خود از راه علم برای آنکه علم خلاف هوای نفس شما است بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای عالمتر است و داناتر بآنکه ظلم و تعدی
کنند و پا را از فرمان بیرون نهند وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا
يَقْتَرِفُونَ خطاب میکند مؤمنان را و جمله مکلفان را و رحمت این خطاب و زجر میکند که رها کنید و دست بدارید از گناه و آنچه
آشکارا و آنچه باطن است و نهان یعنی از جمله معاصی بهر وجه که باشد مشرکان گفتند زنا چون نهان کنی زشت نیست حق تعالی این زشت
رد کرده گفت اگر ظاهر است زشت است و اگر باطن است نیز زشت است گفته اند که مراد باین افعال قلوب است و افعال جوارح آنکه
آنانکه کسب بزه میکنند یعنی معاصی میکنند ایشان را جزا دهند و پاداش آنچه کرده باشند وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ
حق تعالی نهی کرد جمله مکلفان را و گفت مخورید آنچه نام خدای برو نبرده باشند و تسمیه نکرده و نگفته و این آیه نیز دلیل است بر وجوب تسمیه و
ذبایح اهل کتاب حرام باشد و تسمیه ایشان تسمیه نبوده برای آنکه خدا را نشناسند و نزد یک ابو حنیفه و اصحابش تسمیه واجب است
و نزد یک شافعی سنت است آنکه گفت وانه لفسق یعنی آنچه نام خدای برو نبرده باشند خوردن و فسق است و بیرون آمدن از فرمان خدا
و ان الشیاطین به درستی که دیوان یعنی شیاطین متمرد اندر وحی میکنند به دوستان خود و ایشان را میفرمایند تا با شما که مسلمانانید
مجادلت کنند و در استدلال نیست و مراد را گویند که آنچه خدای کشته باشد خوردن آن اولیتر باشد از آنچه ما کشته باشیم عکرمه گفت
گبران بوده اند که مشرکان را بجادله مسلمانان میفرمودند ابن عباس گفت که مراد و سوسه دیو است و دوستان خود را از اهل کتاب
و مشرکان تا با مسلمانان جدال کنند آنکه مسلمانان را گفت اگر شما اطاعت ایشان کنید در دین و جواز این شما نیز همچون ایشان کافر باشید
و مشرک برای آنکه هر که مردار را حلال دانسته باجماع کافر باشد و هر که مردار خورد و حلال نداند باختیار فاسق باشد أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا
فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَٰلِكَ
زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا
يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ حق جل و علا میگوید که آنکس که مرده باشد یعنی کافر بود و خدای تعالی کافر را مرده خواند
فی قوله اموات غیر احیاء و ما او را زنده کنیم بایمان و اسباب آلات ایمان از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و الطاف و
توفیق و او را نوری کنیم که بآن نور در میان مردمان میرود در روز قیامت از نور طاعت و ایمان چنانکه گفت یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم
و نور علم و بیان آن در دنیا که مؤمنان بدان راه یابند و کافران نه مانند مثل او چون کسی بود که او در ظلمات و تاریکیها بود و از آن بدر نیاید
یعنی کافر مرده است که در ظلمات و تاریکی کفر و جهل گرفتار باشد و هرگز از آن بیرون نیاید تا مؤمن محقق که در دنیا و آخرت
در نور ایمان و علم باشد و هرگز این دو با هم راست نباشد آری همچنین آراسته شد در دل کافران از عمل که ایشان میکنند
چنانکه عمل مؤمنان آراسته شد مر مؤمنان را اما آرایندهٔ کفر در دل کافران شیطانست و سول لهم الشیطان عمالهم و آرایندهٔ ایمان
در دل مؤمنان حضرت خدای محبست حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم امام محمد باقر گفت آیه در حق عمار یاسر آمد و ابو جهل و
حکم آیه بر عموم اولیتر است آنکه گفت وکذلک جعلنا یعنی همچنانکه مؤمن را آفریدیم کافر را نیز آفریدیم و آنچه بیان کردیم که مؤمنان نه با کافران
چنان کردیم از اسباب و آلات و علم و قدرت و حیات و کمال عقل و تمکین و نصب ادله الا آنست که ایشان بحسن اختیار خود ایمان

آورده

آورده نه آنان باختیار خود کافر شدند و همچنین بگمردیم و بیافریدیم مردم بزرگان و مهتران و مجرمان کافران آن را تا عاقبت مرا کار ایشان
آن بود که در آنجایگاه با دوستان خود از پیغمبران و مؤمنان مکر میکردند و غدر و حیله را کار می بستند و ایشان این مکر و غدر میکردند با نفسهای خود
از آنکه وبال غدر ایشان و ضرر مکر ایشان جز بنفس ایشان راجع نخواهد بود و ایشان این حالت نمیدانستند و مکر حیلتی بود که بیان غیر آن
راه صواب با راه خطا کردند و لام در لیمکروا لام عرض نیست لام عاقبت است برای آنکه غرض تسبیح است و اراده قبیح قبیح باشد و لام
عرض و ری مناقض این رای که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون قوله تعالی وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ
مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ
اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که هرگاه که بیاید باین کافران آیتی و دلالتی که دلیل کند بر صحت
من و نبوت پیغمبر من گفتند ایشان گویند که ما ایمان نیاریم تا آنکه مثل آنکه پیغمبران خدا را داده اند ما را نیز بدهند آنکه رد کرد بر ایشان
بر سبیل انکار و گفت که خدای تعالی عالمتر است بآنکه رسالت خود بکه دهد و کیست که صلاحیت رسالت و پیغمبری دارد و پیغمبری
جستنهای ایشان نباشد بحسب مصلحت بود آنرا که صلاحیت پیغمبری دارد پیغمبری دهد آنرا که نداند نه آنکه مجرمان و کافران را تهدید
کرد بعذاب و ذلت و وعید فرمود و گفت که زود باشد که برسد باین مجرمان گناهکاران صغار و ذلتی و هوانی که معدوم حاصل
است و مهیا نزدیک خدای عذاب سخت و بآن مکری که میکردند خدای تعالی درین آیه بیان حد عقاب نکفت تا از نفع میزتر باشد
و گفت هوان و ذلت بآن مقرون شد تا از امتحان ممیز باشد و گفت بما کانوا یمکرون تا مستحق بود و از ظلم بری باشد فَمَنْ
يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا
يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ میگوید که هر آنکس را که خواهد خدای که
او را راه نماید دل او روشن کند برای اسلام و هر کرا خواهد که گمراه کند دل او تنگ گرداند تا پنداری که بر آسمان بر میشود و ظاهر
آنچنان مینماید که مجبور است و تنگی تمامست درین و چنین نیست از آنکه مراد بهدایت مقدمات ایمانست و اسباب و آلات
آن که خدای تعالی او را چون اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله چنانکه گفت درین آیه و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی
علی الهدی و الذین اهتدوا زادهم هدی و مراد بشرح صدر همین است و شد از بیان الطاف و توفیق یعنی هر کرا خدای خواهد بالطف خود
و توفیق هدایت چون داند که لطف وی را نافع خواهد بود دل او را روشن گرداند برای اسلام و در دل وی قوتی کرده اند بقبول اسلام
تا اسلام را قبول کند و هر کرا خواهد فرو گذارد و فرو نگذارد الا کسی را که داند که لطف در حق وی اثری نخواهد بود دل وی را تنگ گرداند
لطف از وی منع کند تا دل وی سخت شود و در دل وی راه ایمان بسته گردد و وجهی دیگر آنست که مراد بهدایت ثواب است و نمودن
راه بهشت چنانچه قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم ای یثیبهم و یهدیهم الی طریق الجنة و مراد
باضلال آن بود که روز قیامت ایشان را از راه بهشت بگردانند و بدوزخ برند پس معنی آن بود که هر کرا خدای خواهد ثواب دهد
و راه بهشت نماید برای اسلام و دل وی را روشن گرداند و گشاده و خرم کند و هر کرا خواهد که هلاک کند از راه بهشت
بگرداند و دل وی را تنگ و غمگین گرداند بانواع هموم و احتلاف عذابها در صعوبت و مشقت کار خود کسی باشد که وی را گویند بر آسمان
رو و او را آلت در مشقت و صعوبت و ایمنی آلت و تعذر و مستحالات و همچنین مهیا کند خدای تعالی عذاب بآنکسانی که ایمان
نیارند بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که هر کرا خدای خواهد هدایت دهد و دل او را روشن گرداند برای اسلام یعنی نظر کند و او
و تحصیل علم کند چنانچه ومن کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ولکن هر کرا خواهد که گمراه کند یعنی حکم کند و نام

که او ضال و گمراه است و حکم و حقی کند که بحکم علیم علی الاطلاق باشد و او بزرگ نظر او از همه وجه و آیات از خود تنگ کرده اند در روان خود
بسته کرده اند تا نور ایمان در دل وی نیفتد و لابد از ظاهر آیه صدر دل مباید کرد از آنکه حقیقت دل مؤمن و کافر یک عدد است چون جسم
گوید که این کنایت است از ایمان و کفر اگر هم چه را نشاید تا کنایت باشد از جهت رشد و از تقدیر خدای و توفیق و تمکین و تخلیه و در بستن آنکه
یجعل الله الرجس چون آنست که چنانکه در دل ایشان ضیق و حرج کرد بر تن ایشان عذاب نهد و این تأویل است محقق عقل و شرع که اهل
نا گویند بخلاف آنکه مجبران گویند که بنده را مجبر گویند و او از اختیار بیرون برند و نسبت کفر و ایمان بخدای کنند و خدای را بتکلیف ما لا یطاق
ظالم گویند و عقل بخلاف این مقرر است و قرآن بر عکس این مذکور است که جمله افعال بندگان مضاف و منسوبست چنانکه الذین
والذین کفروا و اگر همچنین و قرآن بسیار است متفق و که هدایت خدا میکند که هر کس هدایت داد و هم از مؤمن و کافر اگر نفی کند و کرد
کفر و ضلالت داد و هم متفق باشد و در سخن حکیم و حکمت روا نبود و این را فهذا صراط ربك مستقيما قد فصلنا
الآيات لقوم يذكرون لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم بما كانوا يعملون اشارت بهذا
اسلامست یا بآیاتی که در قرآن هست و اضافه صراط با خدا ایست برای آنکه خداوند آن را و بیان کننده آن طریق و بیست و بقلت
استعمال اضافه صراط و سبیل با خدای بوده است و روا نبود که طریق بنده گویند حق تعالی پیغمبر باید که این اسلام و این شریعت و این
که در وی بیان حلال و حرام و شرایع و احکامست راه خدای تست ای محمد که جز بدین راه بجای ثواب نرسید و او راستست
با سلامت از رفتن و مناقضه و موجبست باثواب و نجات ما آیات قرآن را مفصل کردیم و مبین و مشروح کردیم
برای قومی که تذکر و تدبر و اندیشه کنند و اگر چه این تفصیل برای جمله مکلفان کرد چون متذکران و اندیشه کنندگان بوی منتفع شدند
تخصیص ایشان کرد چنانکه گفت هدی للمتقین و آیت دلیل بر بطلان قول اصحاب معارف برای آنکه اگر معارف ضروری بودی
تفصیل آیات برای تذکیر عبث بودی آنکه گفت ایشانراست یعنی کسانی را که آیات تذکیر و پند گیرند سرای با سلامت
جمله آفات که بهشت است و سلام نام خدایست یعنی سرای خدای که سرای سلامتست و آن نزدیک خدایست و در عهد
ضمان وست تا مستحقان آن رسیدند آنجا حکم جز او نباشد که خدا یار او و خدای ولی ایشان است و متولی نعمت و رسانندهٔ منفعت
با ایشان و ناصر ایشانست بر جمله دشمنان بجزا و عوض آنچه ایشان میکنند و کرده باشند از عمل صالح و کردار های نیکو ويوم يحشرهم
جميعا يا معشر الجن قد استكثرتم من الإنس وقال أولياؤهم من الإنس ربنا استمتع بعضنا
ببعض وبلغنا أجلنا الذي أجلت لنا قال النار مثواكم خالدين فيها إلا ما شاء الله إن
ربك حكيم عليم و یاد کن ای محمد آن روز را که حشر کنیم و گوییم ای جماعت جنیان شما بسیاری را گمراه کردید
از آدمیان و گویند دوستان ایشان از آنانکه فرمان ایشان برده باشند و بر هوای ایشان رفته باشند از آدمیان که ای
خدای ما تمتع گرفتیم و برخوردار شدیم بعضی بعضی یعنی با ازیکدیگر تمتع گرفتیم و این آنست که چون یکی بوحشتی که بسفری رود از جنیان
و در راه بر سیدی پناه با سیدان آن وادی بردی و گفتی اعوذ بسید هذا الوادی آنکه برخی و گفتی من اینم چنانکه خدای تعالی
وانه کان رجال من الإنس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا این استمتاع آنست اما استمتاع انس بجن آنست که چون
از آدمیان این سخن بشنوند و بیننده که اعتقاد ایشان در حق جن است شادمان شوند و روا باشد که این استمتاع راجع
با آدمیان که بعضی بعضی متمتع میشوند بشهوت که با یکدیگر میرانند گویند که ما با یکدیگر متمتع شدیم و برسیدیم با جل خود آن اجلی که تو
ما را نهاده بودی از اجل مرگ و اجل حشر و نشر و حضور قیامت خدای تعالی این جواب داد و گفت بر سبیل تقریع جن و انس

ازجمله خواه ازضلال و رقت اعتراف ایشان بگناه خود در حالی که اعتراف و پشیمانی سود ندارد که ای گمراهان دوزخ جای
مقام شماست که خالد و جاوید باشید در دوزخ الا آنچه خدای خواهد که شما در دوزخ بریکحال و بریک صفت نباشید بلکه با نوع عذاب
معذب باشید هر وقت که خدای خواهد عذاب شما را نوعی دیگر از عذاب مبدل کرد اند و مبدل آن پوست که سوخته باشد پوستی
دیگر جای فرستد چنانکه گفت کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب روا بود که استثنا بمعنی من بود یعنی الا آنرا خواهد که از دوزخ
بیرون آرد از جمله مؤمنان فاسق چون ایشانرا که بمعصیت گرده باشند عقاب کرده باشند ببهشت برد ایشانرا برای ثواب
ایمان و طاعات ایشان و خدای تو حکیم است آنچه کند از عذاب بر وجه حکمت و صلاح کند و عالمست بمقادیر استحقاق ایشان عذاب را و
تفاصیل آن اند وكذلك نولي بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون يا معشر الجن والإنس ألم يأتكم
رسل منكم يقصون عليكم آياتي وينذرونكم لقاء يومكم هذا قالوا شهدنا على أنفسنا وغرتهم
الحياة الدنيا وشهدوا على أنفسهم أنهم كانوا كافرين حق سبحانه و تعالی میگوید که چنانکه امروز ظالمانرا با یکدیگر
گذاشتیم تا با یکدیگر موالات و دوستی میکنند و معاونت و یاری یکدیگر میدهند روز قیامت ایشانرا با یکدیگر گذاریم تا از یکدیگر
یاری خواهند اتباع متبوعانرا گویند فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء این متابعت که ما شما را کردیم در دنیا آیا ما را هیچ نفعی
خواهید کرد و گفته اند که معنی اینست که ما ظالمانرا با یکدیگر رها کنیم و تمکین و تخلیه کنیم میان ایشان تا ایشان مسلط میشوند بر یکدیگر
و یکدیگر را رنج و عذاب میرسانیدند و این عقابی باشد ایشانرا بآنچه ایشان کرده اند از معاصی و فسق آنگه خطاب کرد با پریان و آدمیان
و این خطاب ایشانرا روز قیامت باشد بر سبیل تقریع و ملامت گفت ای پریان و آدمیان یعنی ای فرزندان آدم و ابلیس نه از جنس شما پیغمبری
نیامد از شما و نسب و اصل شما و این خصوصیت با آدمیانست زیرا که اجماع است که خدای بجنیان پیغمبر جنی نفرستاد و با صالحی که وحی بوی پیغمبر آمده
باشد ولیکن پیغمبر از جنس انس بجنیان فرستاد و ایشانرا با آن شریعت و آن کتاب متعبد کردانید و دلیلش قول خدای تعالی واذ صرفنا اليك
نفرا من الجن يستمعون القرآن الی قوم منذرین اینست که خدای جمع از جنیان نزد پیغمبر فرستاد تا ایشان قرآن و احکام شرع
بیاموختند و باز بیک قوم خود رفتند و ایشانرا با دین و شریعت دعوت کردند خدای تعالی بر سبیل ملامت آدمیان و پریانرا
میگوید که نه بشما رسولان فرستادیم و رسولان بشما آمدند و بر شما آیات من از قرآن و احکام شرع میخواندند و شما را میترسانیدند از دیدن
شما این روز مقاسات و شدت این روز که قیامتست ایشان جواب دهند و گویند بلی ای خدای چنین است و رسولان آمدند و انذار
انذار کردند و ما گواهی میدهیم بر نفس خویش و اعتراف میکنیم آنگه التفات کرد و غیبت و گفت که ایشانرا زندگانی دنیا بفریفت و مغرور
کردانید و نیز گواهی دهند بر نفس خویش که ایشان در دنیا کافر بوده اند گواهی اول بر آمدن رسولان و انذار ایشان و گواهی دوم
بر نفس ایشانست بکافری ایشان ذلك أن لم يكن ربك مهلك القرى بظلم وأهلها غافلون ولكل
درجات مما عملوا وما ربك بغافل عما يعملون وربك الغني ذو الرحمة إن يشأ يذهبكم ويستخلف
من بعدكم ما يشاء كما أنشأكم من ذرية قوم آخرين إنما توعدون لآت وما أنتم بمعجزين
حق تعالی میگوید که این پیغمبر فرستادن و رسولان آدمیان و پریان برای عذر و انذار ایشان نیست از بهر آنست که خدای تو ای محمد هلاک
نکند هیچ دیهی و شهری را یعنی اهل دیهها و شهرها را بظلم و بیدادی که اگر ایشانرا هلاک کند بی آنکه رسولانرا فرستد برای دعوت و تنبیه
ایشان ظالم باشد و خدای ظالم نباشد و ظلم نکند و نه پسندد و پس ایشانرا هلاک نکند و ایشان غافل و بیخبر باشند بلکه
با ایشان بیان داده و آنچه علت ایشانست در تکلیف از آن رحمت کند آنگه گفت و هر کسی را و هر عاملی را که عمل کنند از طاعت یا از معصیت

درجات و منازل و پایه و قدری هست مطیعان را بحسب آنچه کرده باشند از طاعت و عاصیان را درکات و طبقاتی هست از دوزخ بحسب
آنچه کرده باشند از معصیت تا معلوم شود که روز قیامت کار با مکافات و استحقاق خواهد بود و جزا بر حسب اعمال ایشان خواهد
بود آنگه بر سبیل تهدید گفت خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید تا خلایق بدانند که هیچ چیز از اعمال ایشان بر خدای پوشیده نیست و باندک
و بسیار بازخواست و جزا خواهد بود تا بصلاح نزدیکتر شوند و از فساد دور گردند و ربک الغنی ذو الرحمة و خدای تو غنی و بی نیاز است از طاعت
مطیعان احتیاج ندارد و وی را بآن زیادتی حاصل نشود و بمعصیت عاصیان نقصانی پدید نیاید در مملکت وی و او خداوند رحمت است تا معلوم شود که هر چه
آنکه وی را بطاعت احتیاج نیست و محتاج رحمت او هیم آنگه باز نمود که وجود و عدم جمله خلایق بر وی یکسانست آفریدن خلایق و تکلیف کردن ایشان
از بهر نفع ایشانست و نیز اگر خدای خواهد ای مجرمان و عاصیان قادر هست و میتواند که شما را ببرد و نیست گرداند و بدل شما خلقی نو پیدا کند
و ایشان را بر جای شما بدارد بعد از هلاکت شما از آنچه وی خواهد از آفریدن خلق چنانکه شما را پدید آورد از فرزندان گروهی دیگر که پیش از شما بوده اند
آنگه گفت ای فرزندان آدم چیزی که آنچه شما را بدان وعده و وعید میدهند بشما خواهد رسید یقین دانید که آنچه شما را بدان وعده میکنند آینده است
بشما خواهد بود از بعث و نشور و حساب و کتاب و ترازو و صراط و دوزخ و بهشت و شما خدای را عاجز نخواهید کردن و از قبضه قدرت وی
بیرون نخواهید شدن که هر کجا که روید همه ملک و پادشاهی وی است و قدرت وی است قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل
فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون بر سبیل تهدید و وعید گفت که بگوی ای محمد این
مکلفان را که بکنید آنچه میتوانید بر حسب تمکنت و طاقت خویش تا همچنان بر حالت خویش میباشید و کار میکنید از کفر و عداوت
و دشمنی که من هم بر حالت خود خواهم بودن از اسلام و صبر کردن بر دشمنی و عداوت شما و کفار ردن وی که زود باشد که بدانید چون
جزای اعمال خود ببینید که عاقبت و سرانجام سرای باز پسین از شما و مرا بهتر و نیکوتر باشد آنگه گفت امر ایشان کار چنین است
ظالمان و کافران فلاح و ظفر نیابند جاهل بقا نباشد ایشان را و با اجل فوزی و ظفری نبود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث و
الانعام نصیبا فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشرکائنا فما کان لشرکائهم فلا یصل الی الله وما
کان لله فهو یصل الی شرکائهم ساء ما یحکمون مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان آنگاه
که چون چیزی ایشان را از انعام آمدی از زنده و غیر آن و چهارپای و کشت آنرا بدو قسمت کردندی و میگفتند یک نصیب خدای راست و
نصیب بتان را آنگه اگر چنان بودی که از نصیب خدای چیزی در نصیب بتان افتادی رها کردندی و اگر از نصیب بتان چیزی در نصیب خدای
افتادی نگذاشتندی و باجای خود بردندی و میگفتندی که خدای توانگر است و اینان درویش نشاید که از نصیب ایشان چیزی
نصیب خدای افتادی نگذاشتندی و باجای خود بردندی و میگفتندی که خدای توانگر است و اینان درویش نشاید که از نصیب ایشان
چیزی در نصیب خدای افتد و نصیب بتان را بدرویشان میدادندی و آنچه نصیب خدای بودی در وجه مهمانان و مبرات صرف میکردندی
حق تعالی این آیه فرستاد و درین معنی از ایشان حکایت کرد و خبر داد که میکنند و کردند این کافران از آنچه خدای آفریده است از کشت و
زراعت و چهارپایان خویش شریک ایشان گردانیده بودند پس آنچه بتان را بود بخدای نرسید یعنی اگر از نصیب خدای چیزی تلف
شدی نصیب بتان در عوض آن بنهادندی و گفتندی که خدای توانگر است و ایشان درویش آنگه خدای گفت بد است آنچه ایشان
بدان حکم میکنند در شریک کردن ایشان بتان را بر خدای و کردن چیزی که خدای بآن نفرموده وکذلک زین لکثیر من المشرکین
قتل اولادهم شرکاؤهم لیردوهم ولیلبسوا علیهم دینهم ولو شاء الله ما فعلوه فذرهم وما
یفترون حق تعالی درین آیه حکایت میکند از آنچه عرب میکردند از کشتن دختران و زنده در گور کردن ایشان از بهر آنکه

میدانستند

میدانستند دختر را بکسی دادن میگویند که چنانکه شیطان مزین کرد از بهر ایشان بت پرستیدن و خدای را نصیب کردن و بتان را نصیب
کردن همچنین مزین کرد ایشان را کشتن فرزندان ایشان و مراد بشرکا شیاطین است که در دل مشرکان انداختند که وجود دختران
شما را سبب عار و ننگ و عیب است و درویشی باشد ایشان را بکشید تا از این جمله خلاص یابید و بعضی دیگر گفتند مراد سدنه و خدم خانه
شرکان ایشان بودند و بت پرستیدن از زندها و غرات و این از بهر آن کردند تا ایشان را هلاک کنند با ضلال و اغوا و بیرون
بیایند ایشان را [illegible] که واجب بود ایشان را [illegible] و اگر خدای خواستی این مشرکان را آنچه کردند نکردندی
یعنی اگر خواستی که ایشان را بجبر و قهر منع کند توانستی ولیکن آنست که حکمت را [illegible] در تکلیف که چنین کند آنگه امر کرد رسول را و گفت ای
کن ایشان را با آن فریه و دروغ که میگویند این بر سبیل وعید و تهدید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم قوله تعالی وقالوا هذه
انعام وحرث حجر لا یطعمها الا من نشاء بزعمهم وانعام حرمت ظهورها وانعام لا یذکرون
اسم الله علیها افتراء علیه سیجزیهم بما کانوا یفترون خدای تعالی خبر داد از اعتقاد باطل و کفار و محال ایشان
و آن آنست که ایشان چهارپایان را بسه قسمت کردند و گفتند این چهارپایان حرث و کشت برای بتان بر [illegible] است
که نخورد آنرا الا آنکس که ما خواهیم از خدم بتان و درویشان این بزعم و دعوی خویش گفتندی بی حجتی و دلیلی و قسمت دوم را گفتندی
این چهارپایانی است که پشت ایشان حرام است یعنی برنشستن ایشان حرام است و بار برنهادن و این بحیره و سائبه و حامیه است
و سیم را گفتند این چهارپایانی است که بر ایشان نام خدای نگویند و ذکر نام خدای نکنند در کشتن ایشان الا نام بتان برند
یا بر پشت ایشان حج نکنند و لبیک نزنند و این جمله بدعوی باطل و گفتار دروغ خود گفتند و نسبت آن با خدای کردند زود بود
که خدای تعالی جزا دهد ایشان را بآن افترا که کردند و در لفظ ایشان بر سه بای آیه تنگ میتوان کرد که اصل در اشیا اباحت است
از بهر آنکه خدای ایشان را بدانچه کردند مذمت کرد و اگر در عقل اشیا بر حظر بودی مذمت نکردی و این مذهب سید است و مذهب
شیخ آنست که ما بضرورت دانیم که هر چه در وی منفعتی بود و هیچ مضرت نباشد نه آجل و نه عاجل نه معلوم و نه مظنون آن صفت
مباح دارد و اقدام کردن بر وی نیکو بود چنانکه هر چیزی که در وی ضرری باشد خالص از همه منافع عاجل و آجل معلوم و مظنون باشد
و اقدام کردن بر وی حرام بود وقالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا وان
یکن میتة فهم فیه شرکاء سیجزیهم وصفهم انه حکیم علیم حق تعالی حکایت کرد از حال که مشرکان
میکنند و میگویند ایشان گفتند که آنچه در شکم چهارپایانست از بحایر و سوایب غیر آن خاص و خالص مردمان ما راست
بر ایشان حلال است و بر زنان ما حرام است و تخصیص مردان برای آن کردند که مردان خلوتخانه کردندی و زنان نرو گ
در شکم چهارپایانست شیر است مجاهد گفت بچه است و دیگران گفتند بچه است و آنچه در شکم و اگر آنکه این چهارپایان
بزادندی مرده بودی مردان و زنان در خوردن آن یکسان بودندی و بر همه حلال داشتندی آنگه خدای گفت که زود باشد
که خدای ایشان را جزا دهد بدین وصف که کردند و این دروغ که گفتند در تحلیل و تحریم و آن بر خدای بستند چنانکه گفت ولا تقولوا لما تصف
السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام او حکیمست آنچه کند بحکمت کند و دانا است بمصالح بندگان در حلال و حرام و آنچه فرماید بحسب
مصلحت فرماید قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد
ضلوا وما کانوا مهتدین میگوید زیان کردند و هلاک شدند آنانکه فرزندان خود را بکشتند و زنده در گور کردند از خوف درویشی
و اندیشه عیب و عار [illegible] ایشان را بجای حکم خود نکنند از غایت سفاهت و بی خردی و نادانی و متابعت هوای نفس [illegible]

کرده بر خود آنچه خدای برایشان حلال کرده بود و روزی ایشان کرده [illegible] از انعام و حرث و با این همه گمراه [illegible]

آن خدای کردند و بر وی دروغ نهادند و گفتند خدای حرام کرده است بتحقیق که ایشان آنچه کردند ضال و گمراه بودند و هدایت [illegible]

[illegible] وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ

مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

حق تعالی چون ذکر کافران کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کَمْ [illegible]

[illegible] مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا

رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ

قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ

شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ازین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ

رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ

كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا

جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ

الْمُجْرِمِينَ حق سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذوات الحافر است از جمله پایها و ذوات المخلب از مرغان و برین جمله اسب و استر و خر داخل باشد و این مذهب مروی است آنگه گفت از گاو و گوسفند
هم حرام کردیم بر ایشان آنچه در شکم ایشان باشد از پیه الا آنچه در پشت ایشان باشد یعنی شرحه گاو و گوسفند یعنی آن پیه که در پشت بود یا باشد یا آنچه
با استخوان آمیخته باشد چون پیه دنبه و آن پیه که در میان گوشت و استخوان باشد که این جمله بر ایشان حلال بود آنگه خدای تعالی سبب این تحریم باز نمود گفت
این جزای آن بود که ایشان کردند از ستم و ظلم و ما صادق و راستگوی باشیم در آنچه خبر میدهیم از اعمال بد ایشان و عقوبت و جزای ایشان
و این چنان بود که وقتی که ایشان گناهی کردندی و معصیتی از ایشان در وجود آمدی مصلحت اقتضا کردی خدای تعالی آنچه بر ایشان حلال بودی حرام کردی
و اگر معاصی نکردندی بدیشان حرام نکردی چون تغییر مصلحت عند فعل ایشان در تحریم از عقب آن حاصل آمد آنرا بر نوع عقاب و جزا خواند آنگه رسول را گفت
اگر این کافران ترا تکذیب کنند و بدروغ نسبت دهند در آنچه ترا از ایشان خبر دادیم که خدای تعالی این چیزها حرام کرد و ایشان گفتند این چیزها
یعقوب بر خویشتن حرام کرد و ما متابعت و موافقت یعقوب این چیزها بر خویشتن حرام کردیم و چنان نیست که تو میگویی که خدای حرام کرد چون
ایشان این گویند تو در جواب ایشان بگوی که خدای شما خداوند رحمتی واسع و بسیار است اگر شما تکذیب من میکنید خدای شما را عقوبت نکند
و مهلت دهد تا باشد که باز گردید و اگر خواهد که جمله مجرمان کافران را عذاب کند کسی مانع وی نتواند شدن و عذاب وی از مجرمان رد نتواند
کردن سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ خدای تعالی خبر میدهد در این آیت
رسول را بر سبیل معجزه از آمدن مشرکان و مناظره کردن ایشان چون خبر موافق مخبر بود معجز باشد گفت زود بود که گویند
آنانکه مشرک شدند با خدای انباز گرفتند که شرک و کفر ما و شرک پدران ما به مشیت و ارادت حق تعالی است اگر خدای تعالی خواستی
که ما مشرک نباشیم ما و پدران ما هیچ مشرک نبودیمی و شرک نیاوردیمی و آنچه ما و پدران ما حرام کردیم هم نکردیمی خدای بود
که اگر نخواستی هیچکس هیچ چیز حرام نکردی پس هر چه کردیم همه بارادت و رضای وی بود ای محمد در حقیقت صریح [illegible]
ظاهر که ایشان میگویند تا آنکه از پیش ایشان بودند همچنین تکذیب کردند و بر خدای دروغ گفتند تا آنکه عذاب ما بدیشان رسید
ایشان هلاک شدند و تحقیق عذاب بچشیدند آنگه گفت بگوی ای محمد این کافران را که محالات میگویند آیا هیچ نزدیک شما هیچ علمی و کتابی
هست که بیرون آرید از بهر ما و باز نمایید که این همچنین است که ما میگوییم و این بر سبیل تهکم و تحقیر است ایشان را آنگه گفت ای محمد بگو
ایشان را که شما را درین هیچ علمی و دانشی نیست و شما متابعت نمیکنید الا گمان را و شما نمیگویید الا دروغ یعنی آنچه میگویید از سر ظن و گمان
میگویید حق تعالی باز نمود درین آیه که مشرکان مجبره بوده‌اند و جبر گفتن مذهب مشرکانست و مجبران همان گویند که مشرکان گفتند و مشرکان
همان گفتند که پیشینیان گفتند و این آیه دلیل است بر بطلان قول مجبران در اضافه کردن ایشان ارادت کفر و قبیح را با خدای تعالی [illegible]
آیه وارد است مورد مذمت و ملامت مر گویندگان این مقالت را پس اگر نه جبر حق بودی این مقالت بود که خدای تعالی ملامت ایشان [illegible]
و کفر با کنند و ایشان را مجبر ملامت کنند و چون کافران این مقالت عیب و ملامت باشد مسلمانان را هم [illegible] باشد و این [illegible]
که عقل و سمع بر بطلان او گواهی میدهد اما سمع چون این آیه و آیتهای دیگر که ظلم و کفر و فسق اضافه با ظالمان و کافران و فاسقان کرده است
گفت در آنجا که کفروا و ظلموا و فسقوا و عقل میگوید که اگر کفر و ظلم و فسق بمشیت خدای بودی خدای تعالی آنرا انکار نکردی و نهی نفرمودی [illegible]
باراده خدای بودی بایستی که هیچ کافر و فاسق و عاصی نبودندی مطیع بودندی برای آنکه مطیع آن باشد که موافق ارادت غیری رود [illegible]
که کافران کفر مستوجب مدح بودندی چنانکه مؤمنان مستوجب مدحند آنگه گفت قل بگوی ای محمد این کافران را که چاره ندارند و با تو حجت می‌آورند

این

این خرافات [illegible] تعلل میکنند در کفر خود بجبر مقالات و محالات که حجتی نیست شما را بلکه حجت بلیغ و تمام که قطع اعذار و شبهات کند خدای راست
جل جلاله چون حجت خدای را باشد آنکه چنان باشد که مجبران گویند که فاعل هر کفر و ضلالت و فضایح و قبایح خداست تبارک و تعالی و قدرت موجب
ایجاد است و ارادت موجب مراد است خدای تعالی قدرت با فعل آفریند و بنده چون محل فعلست خدای را [illegible]
خواهد [illegible] بنده و درین هیچ اختیار و مشیت نیست آنگه روز قیامت مر بنده را مواخذه کند حجت بنده را باشد بر خدای و خدای را
حجت نباشد بر بنده و این خلاف قرآنست آنگه گفت ولو شاء اگر خدای خواستی شما را همه بجبر و قهر بایمان داشتی ولیکن
از بهر آنکه گفت حکمت مانع این است و عقاب کافران بسمع معلوم است چنانکه [illegible] غفران شرک [illegible] و در عقل [illegible] روا نیست قوله
تعالی قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ حق تعالی چون از طریق عقل و سمع بطلان
مذهب مشرکان مجبران کرد در آنچه ایشان گفتند که شرک ما بمشیت خداست و آنچه حرام کردیم بارادت و خواست او حرام کرده ایم
خطاب کرد و گفت ای محمد در آنچه این کافران مشرکان دعوی میکنند از ایشان گواه خواه و بگو ایشان را که بیارید گواهان خویش را آنانکه گواهی
دهند از بهر شما که این جمله خدای حرام کرده است و این بر سبیل تحکم است و اگر بدان گواهی دعوی محقق نباشد یا مراد آن بود که اگر شما را گواهی
هست مقبول الشهاده بیارید تا گواهی دهد [illegible] پس از آن گفت [illegible] دعوی ایشان محال است
بود و باطل بود و دروغ باشد پس اگر ایشان گواهی دهند گواهی ایشان مسلم مدار و تصدیق آن مکن که آن گواهی دروغ باشد که اگر مسلم داری چنان
باشد که با ایشان گواهی داده باشی و متابعت مکن هوا و مراد آنان که بدروغ [illegible] آیات [illegible] خطاب اگر چه با پیغمبر است
اما مراد امت وی است چنانکه گفت لئن اشرکت لیحبطن عملک نهی کرد از آنکه امت متابعت کسانی کنند که هوای نفس گرفته باشند
و این از وجه تقلید باشد از کسی که پندارد که حق در شناسد و نشناسد و آن شبهتی باشد که بر وی در آمده باشد و پندارد که دلیل است و آن
بود که نشو و نمای او بر مذهبی فاسد بوده باشد و تربیت او بر مذهبی باشد که دشوار بود بر او مفارقت کردن از آن بهر آنکه با وی الفت گرفته باشد و دیگر
کرد هیچ مشقت نکرده و از میانه مذهبی باشد [illegible] طریق کند و خدای عز و جل رسول را گفت متابعت هوای ایشان مکن و نیز
هوای آنکه به روز قیامت ایمان ندارند و ایشان خدای خود را برابر میکنند بتان را و ایشان را می‌پرستند قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ
عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا
الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
حق تعالی میگوید ای محمد بگوی این کافران را که بیایید تا بر شما خوانم که خدای بر شما چه حرام کرده است و شما را از آن نهی کرده است تا بدانید که آنچه شما گفتید
تحریم آن نه از جهت خدای تبارک و تعالی بود و آنچه خدای بر شما حرام کرده است آنست که با خدای انباز مگیرید و در عبادت کسی را با او شریک مگردانید
امام محمد باقر علیه السلام گفت کمینه شرک عبادت ریا باشد و چنانکه از شرک نهی کرده است فرموده است که با مادر و پدر نیکویی کنید و فرزندان
خود را از ترس درویشی مکشید که ما آفریدگار رزق شما و ایشانیم شما را و فرزندان شما را روزی ما دهیم که آن روزی بدست ماست و در قبضه قدرت
ماست و گرد فواحش و ناشایست مگردید [illegible] گفت گرد ناشایست مگردید آنچه ظاهر است و آشکارا و آنچه
نهانست ابن عباس گفت عرب را اعتقاد چنان بود که زنا کردن آشکارا ناشایست و نهان شایسته خدای تعالی از هر دو نهی کرد باقر علیه السلام
گفت ما ظهر زناست و ما بطن دوستی [illegible] با زنان [illegible] عاشق و معشوق [illegible] آنچه آشکارا کنند
و آنچه در نهان کنند آنگه گفت ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق و مکشید نفسی را که خدای حرام کرده است کشتن او مگر بحق

که پیغمبر گفت و لا یحل دم امرئ مسلم الا باحدی ثلث خصال رجل کفر بعد ایمانه او زنی بعد احصانه او رجل قتل نفسا بغیر نفس گفت خون
مسلمان حلال نباشد مگر بیکی از چهار خصلت مردی که کافر شود بعد از ایمان و مردی که زنا کند بعد از احصان و مردی که عمل قوم لوط کند و مردی که نفسی بکشد
بقصد بی آنکه او کسی را کشته باشد آنگه حق تعالی با جمله مکلفان خطاب کرد و گفت این آنست که خدای شما را باین وصیت کرد و باین فرموده
باشد که شما دریابید و بدانید و عقل را کار بندید وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ
وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ
وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ
ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و دیگر از جمله آنچه بر شما حرام کرده است کرد مال یتیم گردیدنست میگوید که نزدیک مال یتیم مروید
و تعرض آن منمایید مگر بروجهی نیکوترین یعنی که نگه دارید از بهر یتیم تا چون بزرگ شود و بالغ گردد بوی دهید یا در وجهی نهید که اصل آن ضایع نگردد
و از آنجا نفعی حاصل گردد که در خرج و وجه ایشان شود چون نان یتیم را نفقه و کسوه کنند میانه کنند چنانکه اسراف و تقتیر باشد و تعطیل
یتیم کرده اگر چه مال جمله خلایق بی طیب نفس ایشان بر غیری حرام بود مگر مال کافران که در معرض غنیمت است بهر آنکه یتیمان بی پدر و بی ناصر باشند
و از آنجا که ایشان را یاری و ناصری نبود بازگشت حال ایشان آنکه خدای تعالی فرمود که پیمانه و ترازو راست و بداد آنچه بپیمایید و بسنجید
راست بپیمایید و راست بسنجید و تمام دهید و هیچ را ناتمام مگردانید و ما هیچ نفس را تکلیف نکنیم الا آنچه در وسع و طاقت او باشد که
اجتهاد کنند و احتیاط بجای آورده و آنچه او را از آن احتراز نشود که در طاقت آن نباشد آن از تکلیف نباشد و بیشتر از اجتهاد و احتیاط
و چون سخن گویید راست گویید اگر چه آن سخن به بعضی از خویشان تلخ باشد و قول را برای آن تخصیص کرد که در میان مردان قول بیشتر باشد و اگر چه فعل او
قول حیف ... و در فعل هم ... و دیگر فرمود که عهد خدای وفا کنید امر او بجای
آورده و از مناهی او اجتناب کنید و مصالحی که شما را آگه کرده بدان کار کنید و این جمله آنست که خدای شما را بدان وصیت کرده بود که شما اندیشه
کنید و آنچه گردنیست کار بندید و آنچه ناکردنیست اجتناب نمایید آنگه حق تعالی گفت وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و این که بعضی مراد
و شرع رسول و مکارم اخلاق آورده است که در این آیات گفت راه راستست آن را متابعت کنید و راههای دیگر را متابعت مکنید
شما را از راه خدای پراکنده گردانند یعنی هر راهی که جز از راه مسلمانیست از جهودی و گبری و ترسایی و راههای هوا و بدعت و ضلالت شما را ان
از راه مسلمانی بگردانند از بهر آنکه جمع نتوانند کرد میان حق و باطل و در خبر است که پیغمبر خطی بکشید و گفت این سبیل الرشد است و راه
و آنکه از جانب راست و چپ خطها بکشید و گفت هذه سبل علی کل سبیل شیطان یدعو الیها است و بر هر راهی شیطانیست که
مردم را بآن راه دعوت میکند پس این آیه بر خواند که وان هذا صراطی مستقیما الی قوله ذلکم وصیکم به این آنست که خدای شما را باین وصیت کرد
تا باشد که شما متقی شوید و از معاصی او حذر کنید تا عقاب او شما را نرسد ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ
تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ
وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ
لَغَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى لو انا
وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا
سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که بگوی ای محمد ایشان را که ما موسی پیغمبر را کتاب دادیم
بگو ای محمد که بیایید تا محرمات بر شما خوانم و قصه گویم که خدای تعالی موسی را کتاب داد و گفته اند که این جمله منتهاست که خدای تعالی

به ابراهیم نهاد و از آنجا که گفت ووهبنا له اسحق و یعقوب تا آنجا که صراط مستقیم و از جمله آنچه با ابراهیم و فرزندانش کردیم آنست که موسی
پیغمبر را کتاب توریة دادیم از بهر تمام شدن تمام کردن نعمت و منت بران شخص که احسان کرد و نیکویی آنجا کرد و آن شخص ابراهیم
پیغمبر بود چون دعا کرد از بهر فرزندان خویش و گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین گفته اند مراد القول علی الذی احسن موسی پیغمبر
یعنی او را کتاب دادیم تا احسان او تمام شود و بآن ثواب آخرت رسید مجاهد گفت معنی اینست تماما علی المحسنین و عبد الله مسعود گفت
خوانده است تماما علی الذین احسنوا یعنی با موسی کتاب دادیم تا تمام نعمت بود بر محسنان که موسی از ایشان بوده است و تفصیلا لکل
باشد هر چیز که موسی و قوم او بدان محتاج بودند در شرع از آیتی و رحمتی یعنی بیانی باشد و رحمتی و لطفی بود مر ایشان را تا باشد که ایشان
بجزای خود بر خدای تعالی که روز باشد ایمان آرند و جزا را لقا خوانند از برای تعظیم و تفخیم او از برای آنکه جزا در سرای باشد که توقف آن جز او دست
قدرت او نبود آنگه گفت و هذا کتاب این کتابیست یعنی قرآن که ما آن را فرو فرستادیم کتابی مبارک است با خیر و برکت و فرقان
محکم دادیم و ثبات مر این کتاب را متابعت کنید و از خدای تبارک و تعالی بترسید و از معاصی وی اجتناب کنید تا باشد که شما مرحوم
او شوید و بر یک جا پاینده و در نه شوید یعنی با امید رجا و رحمت خدای و متابعت قرآن کنید و از معاصی اجتناب کنید و مکلف باید
همیشه میان خوف و رجا باشد تکلیف این اقتضا میکند و خوف سبب ترک معاصی و قبایح باشد و رجا سبب امتثال اوامر و اجتناب
طاعت بود ان تقولوا این قرآن برای آن فرستادیم تا شما بگویید که توریة و انجیل بر دو طایفه دو گروه فرستادند پیش از ما که جهودان
و ترسایان اند و ما از درس و خواندن ایشان مر آن کتاب را غافل بودیم و ندانستیم و چنانکه ایشان خواندند ما نتوانستیم خواندن و ما را
کتابی نبود تا بخوانیم خدای تعالی این آیه حجت بر کافران عرب گرفت و گفت من این کتاب را برای آن فرستادم تا عرب نگویند که
اهل کتاب کتاب داده اند و ما را نداده اند اگر با خبر خواستی ما را نیز کتاب دادی چه همان تکلیف که ایشان راست ما را نیز هست و نیز از
آن فرستادیم تا شما نگویید که اگر ما را کتاب فرستادندی ما را او راست راه تر بودیمی از جهودان و ترسایان با ستخراج ادله و فکر
بدان کتاب پس اکنون آن آمد که تمنا میکردید و این آن رهنمونیست بدرستی که شما را آمد از خدای شما حجتی و دلالتی و لطفی که موردی بود
بحق و مراد و بهدی لطف و رعایت آنکه گفت کیست ظالم‌تر و ستمکارتر بر نفس خود از آن کس که بدروغ دارد آیات خدا را و از آن
آیات و دلالات اعراض نماید و گردد و دوران اندیشه نکند و استدلال نسازد و کفر ظلمت و از همه ظلمها عظیم‌تر است چنانکه گفت
که ان الشرک لظلم عظیم آنگه گفت زود بود که ما پاداش دهیم آنها که از آیات اعراض کنند و بدترین عذابی بسبب آن اعراض که
کرده باشند بعد از آنکه حجت و صدق آن دانسته باشند هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ
أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ
فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ حق سبحانه و تعالی گفت چه منکرند و چه منتظری باشند یعنی منتظر می باشند و
توقع نکنند ایشان الا آنکه فرشتگان بر ایشان آیند و این بر سبیل تقریع و ملامت است یعنی هر چه بایست با کافران کردیم عقل صحیح و تسلیم دادیم و آنکه
میان حق و باطل فرق کنند و پیغمبر فرستادیم تا ایشان را راه راست نماید و معجزات بر دست پیغمبر ظاهر کردیم تا بر صدق وی گواهی باشد
و قدرت و استطاعت و تمکین نصب ادله و ازاحت علت کردیم اکنون هیچ نماند ایشان را منتظر هیچ چیز نیستند الا آنکه فرشتگان عذاب بر
ایشان آیند یا از آسمان فرو آیند بخرق عادت بحسب اقتراح ایشان یا منتظر آنند که چیزی که از محالات باید آن یعنی آیات خدای تعالی باشد
و بعضی از آیات خدای بود آن روز که بعضی از آیات خدای که از اشراط ساعت و علامت قیامت باشد آید هیچ نفس را ایمان سود ندارد ایمان
چون پیش از آن ایمان نیاورده باشند و با ایمان خود کسبی طاعتی نکرده باشد و آن نفع با قرع باشد و از این جهت دادیم که منتفع است بجمل و باشد

وهیچ تکلیف نبود و هیچ وعید نباشد اگر گفت بگوی ای محمد که منتظر باشید آمدن فرشتگان را بسبیل عذاب که ما نیز منتظریم ولیکن آن وقت نباشد که خدای تعالی
[illegible] مفسران گفته‌اند این آیات و علامات آخرت [illegible] است طلوع الشمس من مغربها و خروج دابة الارض
الدجال [illegible] گفت [illegible] پیش از آنکه [illegible] آفتاب از مغرب برآید و خروج دابة الارض
خروج دجال [illegible] قیامت [illegible] رسول روایت کرد که قیامت برنخیزد تا آفتاب
مغرب برنیاید و چون آفتاب از مغرب برآید مردمان [illegible] ایمان بیارند ولیکن [illegible] از رسول [illegible]
که هر شب که آفتاب فرو شود خدای تعالی [illegible] آسمان [illegible] فرشتگان [illegible] و چون وقت طلوع نزدیک شود دستوری
خواهد تا آن وقت که خدای تقدیر کرده است [illegible] چون آن وقت رسد هیچ توبه قبول نباشد [illegible]
منکر شود [illegible] آفتاب [illegible] عادت خویش [illegible] مقدار ساعات از شب
از خدای دستوری خواهد [illegible] از مشرق برآیم یا از مغرب [illegible] جواب نیابد [illegible] آفتاب [illegible]
دستوری خواهند جواب [illegible] شبانه روز [illegible] از شب [illegible] عادت [illegible]
در آن روز [illegible] بر عادت [illegible] چون وقت نماز شب [illegible] و در آسمان [illegible] صبح [illegible]
بر جای خود باشند [illegible] ستاره همچنان بر جای خود [illegible]
یکدیگر را [illegible] حق تعالی جبرئیل را بفرستد تا آفتاب [illegible]
که حق تعالی شما را میفرماید [illegible] از مغرب برآیید [illegible] فرشتگان [illegible]
قیامت [illegible] آسمان [illegible] آفتاب [illegible] از مغرب برآید [illegible]
چون آن [illegible] الشمس والقمر [illegible]
مادران از فرزندان مشغول شوند [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] آسمان [illegible] جبرئیل [illegible] از مغرب [illegible] گفت یا رسول الله
[illegible] گفت خدای تعالی [illegible] مغرب [illegible]
خدای آفریده است [illegible] تا آن روز که آفتاب از مغرب برآید [illegible] خدای تعالی
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] توبه [illegible]
هیچ کافر را ایمان سود ندارد [illegible] من قبل او کسبت فی
ایمانها [illegible] آفتاب از مغرب برآید [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی گفت قل انتظروا انا منتظرون [illegible] إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا
دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید [illegible]
[illegible] شریعت [illegible]

هیچ چیز نیستی یعنی تو از ایشان [illegible] اهل بدعت و ضلالت باشند [illegible] اهل کفر باشند [illegible]
ایشان [illegible] خدای [illegible]
خدای تعالی [illegible] گفتند که این قوم جهودان [illegible]
باشند [illegible] امام محمد باقر گفت [illegible] اهل بدعت و ضلالت [illegible]
و ابو هریره [illegible] روایت کرد [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
کردم [illegible] امیر المؤمنین گفت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرقه شدند [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین گفت [illegible]
کتاب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بالتوریة [illegible] بالانجیل [illegible]
موسی [illegible] فرقه شدند [illegible] خدای تعالی [illegible] و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون [illegible] عیسی [illegible] فرقه شدند [illegible] خدای گفت [illegible]
[illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] فرقه شدند [illegible]
خدای تعالی [illegible] و ممن خلقنا امة یهدون بالحق [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] فرقه [illegible]
[illegible] قوم موسی امة یهدون بالحق [illegible] و ممن خلقنا امة یهدون بالحق
[illegible] فرقه [illegible]
[illegible] رسول گفت [illegible] الحق مع علی و علی مع الحق [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] ثواب و عقاب [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو ذر غفاری گفت [illegible]
رسول خدای گفت خدای تبارک و تعالی گفت [illegible]
الارض خطیئة [illegible] مغفرة خدای تعالی گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] عباس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول روایت کرده‌اند [illegible]

اعمال او بیشتر است موجبست و موجبه ضعاف عفت و ضعاف عفو و مثلث و مثلاتاً آن و عملی که موجب آنکه هر که با پیش خدای شود و با خدای شرک نیاورده
بهشت بود و بر او هر که با پیش خدای شود با شرک با همه رنج شود و آن و عمل که مضاعف شود نفقه مردست بر اعطش یکی را ده عوض دهند و نفقه مردست در
راه خدای یکی را هفتصد چندان بدهند و آن اعمال که مثل مثلث آنست که چون بنده عزم کند که حسنه بکند اگر نکند بدان یک حسنه بکند بنویسند و چون
همت کند که سیئه بکند اگر نکند او را یک حسنه بنویسند سفیان ثوری گفت که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول
گفت اللهم زدنی بار خدایا بیفزای برای من حق تعالی گفت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة گفت رب زد امتی بار خدایا بیفزای
امت مرا خدای تعالی این آیه فرستاد انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب اگر خدای تعالی در عقب این آیه فرستاد که وهم لا یظلمون و بر ایشان ستم
نکنند واز حق ایشان هیچ باز نگیرند و آنچه بادی استحقاق ایشان شد از عقاب بر ایشان نهند آنچه حق بنده بود و بر خدای از ثواب یکی را ده و بیش
در تفضل و آنچه حق خدای باشد بر بنده جمله تفضل بر کند یا ببری او کنند یا جمله ببستانند بعدل آنچه حق بنده است ذره کم نکنند و آنچه حق ویست ذره بیش ستانند
که ظلم باشد بلکه جزا برابر عمل ویست ذره بیش تا یک ذره بیش ستاند و عدل باشد و آنچه از وی امید دارند فضل باشد قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۚ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ بگوی ای محمد که خدای من مرا هدایت کرد یعنی بیان
لطف و توفیق او بر راه راست و راه ایمان و اسلام و دین راست که ملت و دین ابراهیم پیغمبرست بگشت از ملتهای باطل و دور شد از آن
واو یعنی ابراهیم پیغمبر از جمله مشرکان نبود و ابراهیم را برای آن تخصیص کرد تا عرب را رغبت شود با جابت و متابعت که ایشان از جمله فرزندان ویند
و دین حق متر راست از ملت برای آنکه در عقلیات و شرعیات استعمال کنند و جماعت گفت تا شامل باشد آنچه بسمع تواتر الشرع از شریعت گفت
بگوی ای محمد که نماز من و عبادت من و قربانیهای من و حج و عمره و حسن بصری گفت یعنی دین من و حیات و زندگانی من و مرگ من خدایراست که پروردگار
عالمیانست برای آن تخصیص کرد که در انواع تقربست و خضوع از رکوع و سجود و تنزیه و تسبیح بجای و معانی بر سبیل تفویض کردن امراست با
از حول و قوت خود و کریختن با حول و قوت او و برای آن جمع کرد میان این چیزها با اختلاف جهات آن برای آنکه بعضی عبارتست از افعال و
و بعضی از افعال خدای تعالی یا بار نماید که آن افعال خالص او را میکنند یا بی اشتراک غیری در آن و مرگ و زندگانی برای احوال استغراق و جمله
حالات را چون آن تسلیم کرده باشد بخدای هیچ چیز نماند زو که نه خدایرا باشد چون از زندگی و میراندن نیست و مورد آیه بود خضوع و خشوع و تسلیم
تفویض است با خدای تعالی و گفته اند محیای و مماتی مراد آنست که هرچه من میکنم در حال حیات خود و آنچه برای باشم و بران بمیرم از ایمان و طاعت
و عمل صالح همه خاص و خالص خدایراست که پروردگار عالمیانست انبازی نیست که بکیست و برای وی نیست در الهیت و قدیمی مرا که محمدم با این
اخلاص فرموده اند و من اولین مسلمانم از این امت که اسلام هر پیغمبری مقدم بود بر اسلام امت ایشان قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ
شَيْءٍ ۚ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا
آتَاكُمْ ۗ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی میفرماید رسول خود را و میگوید بگوی ای محمد این کافران را بر سبیل
انکار و توبیخ و تقریع و احتجاج بر ایشان که آیا هرگز روا باشد در عقل من که من بعبادت خدای را بگذارم و خدایی جویم بخلاف او و او است آفریننده و
پرورنده و مالک هر چیزست و هیچ خدایی نیست حاصل بر کمال غیر او و روا بود که این معبود را بگذارند و عبادت معبودان کنند که ایشان
سزای پرستش نباشند تا بحد حال ایشان جواب دهند که این روا نباشد و این جواب آنست که ایشان پیغمبر را گفتند که بیا تو یک سال خدایان
ما را بپرست تا یک سال خدای ترا پرستیم آنگه خدای تعالی گفت ولا تکسب کل نفس و هیچ نفسی کسب نکنند و معصیتی نیارد الا که جزای آن

و دوبال آن بر او باشد و بر دیگری نباشد و هیچ نفس بار گناه دیگری بر نگیرد و هیچکس را بگناه دیگری عقوبت نکنند و در مثل گفته اند
کل شاة برجلها معلقة و این آیه جواب آنست که گفتند اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم ثم الی ربکم پس مرجع و بازگشت شما با جزای
شماست شما را خبر دهد بآنچه کرده باشید یعنی جزای شما بر حسب آنچه کرده باشید بشما رساند آنگه خدای تبارک و تعالی منت
نهاد بر اهل زمین و گفت اوست آن خدایی که شما را خلیفه کرد در زمین یعنی اهل هر عصری خلیفه او قایم مقام اهل آن عصر باشند
که پیش از ایشان بوده باشند و گذشته شده و آدم را خلیفه جان کرد که پیش از آدم بودند چنانکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفة
و گفته اند خطاب با امت رسول ماست که ایشان خلیفه سایر امم کرد و شرع همه پیغمبران بشرع او منسوخ شد و پیغمبر را خلیفه جمله
پیغمبران بود یعنی آخرین انبیا بود و رسل و خاتم اوصیا بود و فرزندان او خلفا من بعد آخر خلفا بودند تا چنانکه ملک زمین از ابتدا
بخلافت کرد ختم هم بخلافت باشد بدایت خلافت آدم آن بود که انی جاعل فی الارض خلیفة و ختم تا آخرین خلفا کرد که صاحب الزمانست
استخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و قوام کار در عواقب خاتمه باشد الاخرجم صادق گفت لمنکر لا خیر کالمنکر لاول
آنگه گفت و رفع بعضکم یعنی بعضی را بر بعضی رفعت داد بدرجات و پایها برابتدای استحقاق از جهة مصالحی که او دانست که هر کسی بچه چیز
بصلاح نزدیکتر باشد و از رفعت و در رتبه یکی را مصلحت توانگری باشد و یکی را درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوت یکی را مال بسیار دهد
یکی را اندک یکی را خلقت بروجهی یکی و یکی را برخلاف آن وجه چنانکه مصلحت شناخت کرد آنگه گفت اینها همه آن کرد تا شما را ابتلا
و امتحان کند و بآنچه شما را داده است از نیک و بد و ضیق و سعت و صحت و سقم و حقیقت ابتلا و امتحان خدای روا نباشد که او عالم
بالذاتست و امتحان آن کسی کند که نداند تا بدانند الا آنست که حق تعالی در تکلیف معامله آنکس میکند که امتحان کند تا آنچه داند
بدانند پس صورت امتحان دارد و معنی تکلیف آنکه وصف کرد خود را بآنکه او زود عقابست با آنکه موصوفست بحلم و تعجیل نکند بعقاب
تا باز نماید که هرچه آمدنیست نزدیکست و نیز روا بود که آن عقوبت که ایشان مستحق آنند در دنیا با ایشان بکند پس سریع العقاب
باشد در این آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب او آنگه گفت با آنکه او سریع العقابست که زود بگیرد و سخت بگیرد آمرزنده
و بخشاینده و مهربانست سخت عقوبت کسی را که کفران نعمت او کند و شکر نعمت او بجای نیاورد و زود عقابست کسی را
که کفران نعمت او کند آمرزنده و مهربانست کسی را که بشکر او قیام نماید و بالله العصمة والتوفیق از خیر رفیق ه سپاس و منت
مر خدای را که بکمال عنایت و لطف بی نهایت بنده فقیر حسین بن محمد را بتوفیق تحریر تفسیر کلام معجز نظام خود موفق گردانید و همه فراوان
معبود حقیقی را که من تا بدایت عنایاتش قلم خجسته رقم این بنده
که کار جلد اول ازین تفسیر با آخر رسانید الحمد لله
علی کل نعمة و وقع تمام کتابة الامام فی حسن الثانی
اثنی عشر من شهر ربیع الثانی سنه احدی عشر
عشرین بعد الالف
من الهجرة النبویة
علیه التحیة

بسم الله الرحمن الرحیم

این سوره مکیست و گفته‌اند از اینجا که واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر تا آخر سوره مدنیست و هر که ... [illegible]

بعد و کلمه که خذ العفو که آیه زکوة منسوخست و دیگری و اعرض عن الجاهلین که آیه قتال منسوخست و دویست و شش آیتست ... [illegible]

کرد از رسول که هر که این سوره بخواند خدای تعالی میان او و ابلیس حجابی بنهد و آدم شفیع وی باشد ... [illegible]

وعده **سورة المص** بسم الله الرحمن الرحیم المص کتاب انزل الیک فلا یکن

فی صدرک حرج منه لتنذر به وذکری للمؤمنین اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم

ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلا ما تذکرون المص اسمیست از نامهای خدای تعالی گفته‌اند که نام این

سوره است عبد الله عباس گفت انا الله افصل معنیش منم خدای که جدا کردم میان حق و باطل و گفته‌اند که انا الله المجید صادق الوعد ... [illegible]

... [illegible] آمده است که معنی المص الم نشرح لک صدرک و چون نام سوره بود

معنی این بود که این سوره که المص است کتابیست از خدای فرستاده شده بتو ای محمد نباید که از و در دل تو تنگی بود و تکرار و شک

کرده ای پس از آنکه شناختی که این کتاب از خداست تو در شک مکن و خاطر پراکنده مدار چون کافران و مشرکان ترا تکذیب کنند

و بدروغ زن دارند و حق را بجان نیارند این کتاب برای آن فرستادیم تا تو بیاگاهانی و بیم کنی کافران را از دوزخ و از عذاب آن

ایشان را بترسانی پس تو بیم کن و بترسان و در دل از ایشان اندیشه مدار و پند و یاد ده مؤمنان را که این کتاب یادکرد و پند

مؤمنانست و بگوی جمله مکلفان را که متابعت کنید این کتاب را که بشما فرستاده شد از خدای شما و اوامر آن امتثال کنید و از نواهی ... [illegible]

... و آنچه حلالست درین کتاب تناول کنید و حرام مکنید و متابعت مکنید جز از خدا دوستانی را که شما را ... [illegible] شیاطین

جن و انس که ایشان شما را ... [illegible] از دین خدای و آنچه فرموده است شما را گمراه کرده‌اند ... [illegible] روایت کنند که گفت ای

فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدای فرموده‌اند و سنت رسول او ... [illegible] که هیچ آیه بشما نیامده است الا که خواسته‌اند که آنرا

که در چه فرآمده است و معنی آن چیست انکه خدای تعالی بر سبیل تقریع و ملامت گفت که اندک ... [illegible] اندیشه نمیکنید و متعظ نمیگردید

یعنی شما این خدا و کتاب او ... [illegible] و متابعت قرآن نمیکنید **قوله تعالی** وکم من قریة اهلکناها

فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون فما کان دعواهم اذ جاءهم باسنا الا ان قالوا انا کنا

ظالمین خدای تعالی تهدید و وعید میکند کافران را و میترساند از عذاب خود و میگوید که بسا شهرها و بسا دیهها که ما خواستیم

که آنرا و اهل آنرا هلاک کردانیم عذاب ما بایشان آمد در شب و ایشان خفته بودند یا در نیم روز و ایشان بخواب قیلوله که

خواب نیمروزست مشغول بودند و این دو وقت برای آن تخصیص کرد که این دو وقت وقت آسایش و غفلت است و عذاب در

وقت آسایش سختتر باشد و چون عذاب و سختی بایشان رسید ایشان را هیچ سخنی و دعایی نبود جز آنکه بر سبیل تحسر و ندامت گفتند

که ما ظالمان و ستمکاران بودیم و این جزای ظلم و ستم ماست که بما رسید **قوله تعالی** فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن

نصف الجزء

المرسلین

المرسلین فلنقصن علیهم بعلم وما کنا غائبین والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک

هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون حق سبحانه

و تعالی برای تقریع حال کافران یاد کرد که سؤال کردن ایشان از روز قیامت آورد و سوگند خورد که بعزت من که بپرسم از کسانی

که رسولان را بایشان فرستاده‌ام از خلقان مکلف که ایشان را چه جواب داده‌اند و چه عمل کرده‌اند در آنچه رسولان بایشان آوردند چنانکه در

دیگر آیه آورد که فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون و همچنین از رسولان بپرسم تا پیغام رسانیده‌اند یا نه و امتان ایشان ایمان آورده‌اند

یا نه اگرچه خدای را بدین سؤال احتیاج نباشد از آنجا که او عالم بالذاتست و لیکن این آیه وارد است بر سبیل تهدید و وعید ... [illegible] با ایشان قصه کنیم ...

خوانیم در نامهای اعمال ایشان آنچه کرده باشند از سر علم و دانش از آنجا که عالم باحوال ظاهر و باطن ایشانیم ما از ایشان غایب نبوده‌ایم تا احوال و

افعال ایشان ندانیم بلکه با ایشان بوده‌ایم ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و قوله ونحن اقرب الیه من حبل الورید و در خبر است که رسول گفت ان الله

یسال کل واحد بکلام لیس بینه وبینه ترجمان ... [illegible] خدای تعالی هر کسی را بکلام خود سؤال کند ... [illegible] و خطاب نماید که در میان ایشان ترجمانی نباشد سؤال

مؤمنان بر وجه تکریم و تشریف باشد و سؤال کافران بر وجه تقریع و توبیخ باشد ... [illegible]

پیغمبران برای کافران شد چنانکه گفت ... [illegible]

المجرمون برای آنکه نفی سؤال از مجرمان ... [illegible] سؤال استرشاد و استعلامست ... [illegible] سؤال تقریع و توبیخ قوله تعالی والوزن یومئذ الحق و روز قیامت سنجیدن اعمال

... [illegible] روز قیامت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] خدای تعالی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **قوله تعالی** ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون

ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین

حق تعالی درین آیه منت نهاد بر مکلفان ... [illegible] گفت ما تمکین کردانیدیم شما را در زمین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

خطاب کرد جمله مکلفان را و گفت ما بیافریدیم شما را ای فرزندان آدم ... [illegible]

... [illegible] فرزندان آدم ... [illegible]

... [illegible] پس فرمودیم و گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که

او از سجده کنندگان نبود ... [illegible]

را گفتیم آدم را سجده کنید سجده تعظیم **قوله تعالی** قال ما منعک الا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی من نار

وخلقته من طین قال فاهبط منها فما یکون لک ان تتکبر فیها فاخرج انک من الصاغرین

آدم نکرد خدای تعالی وی را گفت ای ابلیس ترا چه منع کرد و باز داشت از سجدهٔ آدم که وی را سجده نکردی چون ترا فرمودم بسجده کردن و ترا چه چیز صارف بود
ازین ابلیس جواب داد و گفت آنچه مرا مانع و صارف بود از سجده کردن آن بود که من بهترم از وی و بهترین فروتر را تواضع نکند و مطیع و مقتدی و منقاد و
متابع وی نشود و بهتری من آنست که تو مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل ثعلبی امام اصحاب حدیث از عبد الله عباس روایت کرد که اول کسی که قیاس
کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر که بیرون قیاس کند خدای تعالی وی را قرین ابلیس گرداند و قیاس وی خطاست هم در اصل و هم در علت برای آنکه افعال
خدا را باشد و تبع مصلحت بود و برای منفعت بنده فرماید چیزی بنده را نرسد که اعتراض کند از آنجا که او مصلحت نداند و نیز تعلیل بود در تفضیل
خود بر آدم برای آنکه هر دو را خدا آفریده بحسب مصلحت یکی را از آتش و یکی را از گل و هیچ دو را ازان اختیار نبود و خیریت و تفضیلت بچیزی
باشد که از جهت بنده بود نه بجنسی که خدای گفت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و مسلم نیست که آتش بهتر از خاک باشد برای آنکه منافع در خاک بیشتر است
از آنکه در آتش زمین مستقر آدمی و جملهٔ حیوانات است و منزل و ماوای ایشانست و جای متصرف و کشت ایشانست مرده را و زنده را
چنانکه گفت الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا و جای رزق و روزی حیوانات تخم کارند یکی را هفتصد و بیشتر باز دهد و ابلیس خدای
شناس نبود و در وقت آنکه خدای را عبادت کرد منافق بود و نشاید که اول مؤمن بوده باشد و آخر مرتد از بهر آنکه ارتداد باطل است
نیز خدای در صفت وی گفت و اندر وی خبر داد و کان من الکافرین ابلیس هیچ زبان اعتراض دراز کرد و نخوت و تکبر بسر وی آورد خدای تعالی وی را
براند و از آن مقام دور کرد و گفت فاهبط منها از اینجا که هستی بیرون شو و از بهر فرود آی یعنی از آسمان یا از بهشت بزمین بود و روا بود که
خدای تعالی این بیان فرشتگان گفته باشد و او را نشسته باشد که ایشان موضع نگفته باشند و گویند فرو رو از اینجا که ترا نرسد که در آسمان یا
بهشت تکبر کنی و تکبر اظهار کبر نفس باشد بر سبیل تفضل و تکبر مخلوقات صفت ذم باشد و خدای را صفت مدح آنکه وی را برتر بود و هو مستحق است
و گفت بیرو که تو از جملهٔ ذلیلان و خوارشدگانی ... خدای تعالی ... دوستان ... تکبری کرده که چون ابلیس اظهار تکبر کرد خدای تعالی ...
کردن وی انداخت و لباس صغار در روی پوشانید قوله تعالی قال انظرنی الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین قال فبما اغویتنی
لاقعدن لهم صراطك المستقيم ثم لآتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شمائلهم ولا
تجد اكثرهم شاكرين قال اخرج منها مذؤوما مدحورا لمن تبعك منهم لاملان جهنم منكم اجمعين چون
خدای تعالی ابلیس را از درگاه خود براند و بداغ لعنت موسوم کرد و نومید از رحمت خدای تعالی شد با آدم و آدمی دشمنی پیش گرفت و در
آن فتاد تا آدمی را چگونه هم چو خود گرداند گفت بار خدایا مرا امهال کن و مهلت ده و تاخیر کن وقت مرگ من ... تا روز قیامت که جملهٔ خلق را
انگیزی خدای تعالی این حکایت کرد از ابلیس تا باشد که ابلیس با چندان معصیت که کرده و گناهی که از وی واقع شد آیس و نا امید نبود از اجابت حق تعالی تا بندگان
نومید نشوند و قطع طمع نکنند از رحمت وی تا خدای تعالی دعای ابلیس در وقت سؤال اجابت کرد با آنکه وی برای آنکه او زندگانی تا روز بعث خواست
روز بعث روز نشر باشد نه روز مرگ و لیکن خدای تعالی او را مهلت تا وقتی که صلاح دانست داد و گفت تو از جملهٔ مهلت دادگانی یعنی از جملهٔ آنهایی که ایشان را
مهلت داده باشند و جای دیگر گفت الی یوم الوقت المعلوم و گفته اند که ابلیس تاخیر عذاب خواست و بر قول اول خدای تعالی متعلق بعلم خود کرده
باشد پس هیچ وقت ایمن نباشد و همچنین باشد که اجل ... و غرض ابلیس درین آن بود که اغوا و اغوای بندگان خدای کند و غرض خدای آن بود
که تعرض کند وی را بمنزلهٔ ثواب و وقت توبه و اعتذار بر وی موسع کند و اگر وی اختیار توبه نکند مانع نباشد خدای را ازین فعل برای آنکه غرض عاقل ...
وی نبود بران وجه علم تعلق دارد ... ابو علی جبائی گفت که شاید که خدای تعالی اجابت دعای کافر کند برای آنکه
در معنی تعظیم وی باشد و خدای تعظیم کافر نکند و ابن الاخشید گفت که روا باشد چون بدان مصلحتی باشد و برای مکلفان چون ابلیس مهلت خواست
حق تعالی گفت ترا مهلت دادم تا بوقت مصلحت و تاخیر عذاب تو کردم تا روز قیامت ابلیس گفت بار خدایا بسبب آنکه تو مرا اغوا کردی و ...

گردانیدی و حکم کردی بضلالت و غوایت من و مرا هلاک گردانیدی من بنشینم برای اغوا و اضلال ایشان بر راه راست تو که راه اسلام و طریق
ایمانست و کار بر ایشان تباه کنم چنانکه بسبب ایشان کار بر من تباه کردید و چون بر راه ایشان نشسته باشم از بهر راه زدن ایشان من بجهد
جهدی که مرا باشد از چهار جانب گرد ایشان آیم از پس و پیش و راست و چپ عبد الله عباس را پرسیدند که چرا ذکر فوق و تحت نکرد گفت
جای نزول رحمت خداست و دانست که از راه رحمت بر بنده راه نیابد و از زیر قدم آمدن وحشت آرد و دانست ... امام محمد باقر گفت
معنی لآتینهم من بین ایدیهم آنست که کار آخرت بر دل و چشم ایشان خوار گردانم و من خلفهم و بفرمایم تا مال جمع کنند و بر آن بخل کنند و
زکوة ندهند تا از بهر وارث ایشان نهند و عن ایمانهم کار دین بر ایشان تباه کردانم و شبهه در دل ایشان افکنم و عن شمائلهم لذات
شهوات در دل ایشان دوست گردانم و برسوائی و فحشا ... و لا تجد اکثرهم شاکرین ... ابلیس غیب ندانست و این گفت از طریق ظن
گمان گفت چنانکه گفت ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه و ایشان را بر خود قیاس کرد و نیز از بهر آن گفت که چون آدم مر او را بوسواس مقصود ... حاصل کرد
و دانست که فرزندان که ضعیفتر از وی باشند هم وسوسه توان کرد و از راه حق توان گردانید آنگه حق تعالی وی را براند و لعنت کرد و گفت بیرون شو ازینجا
نکوهیده و خوار کرده و رانده بعزت و جلال من که پر کردانم دوزخ را از تو و هر که از نسل تو باشد همچون تو باشد و از ایشان که او را مانند چون بهشت
نکنند و این غایت تهدید و وعید است فرزندان آدم را از متابعت شیطان قوله تعالی و یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة فکلا
من حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین چون خدای تعالی ذکر ابلیس کرد و از بهر ناکردن سجده حکایت
آنچه با آدم گفت حکایت میکند میگوید یا آدم اسکن یعنی ای آدم تو و جفت تو هر دو در بهشت ساکن شوید و آرام گیرید و بخورید از میوه و طعامهای بهشت و نزدیک
این درخت مشوید تا از جملهٔ ظالمان نباشید ... که دانند کان حظ و نصیب خود را نباشید از ثواب و این بهشت بوستانی بود بهشت خلد نبود
چه اگر بهشت خلد بودی وی را از آنجا بیرون نیاوردندی ... که روا باشد که بهشت خلد بود و از بهشت خلد آنکس بیرون نیاید که بر سبیل ثواب
آنجا باشد و اما آنکس که بر سبیل تفضیل و مصلحت آنجا باشد و در آنجا مکلف بود تا مصلحت اقتضا کند آنجاش بدارند و چون مصلحت بگردد
آنجاش بیرون آرند و این نهی استحباب است و نهی آنکه نهی باشد که ناهی کاره منهی عنه باشد و حکیم کاره نباشد الا قبیح را و پیغمبران ارتکاب
قبایح نکنند و اخلال واجب نکنند برای آنکه عقل منفر باشد از قبول قول ایشان و هرچه چنین باشد ایشان از آن منزه باشند خدای تعالی آدم را ندب کرد
بترک تناول آن درخت اگر تناول نکردی وی را ثواب بسیار بودی و بر تناول وی را هیچ عقابی نبود قوله تعالی فوسوس لهما الشیطان
لیبدی لهما ما وری عنهما من سوآتهما وقال ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین
او تکونا من الخالدین وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین فدلاهما بغرور حق تعالی حکایت میکند که ابلیس چه
تلبیس کرد تا آدم و حوا را از بهشت بیرون آورد و میگوید که شیطان مر آدم و حوا را وسوسه کرد و وسوسه دعوت باشد بکاری بصوتی پوشیده
غرض ابلیس درین وسوسه آن بود تا لباس بهشت از ایشان برگیرد و آنچه از ایشان پوشیده بود از عورتهای ایشان با جامهای بهشت
ظاهر گرداند و در خبر چنین آمده است که چون ایشان از آن درخت تناول کردند بادی برآمد و تاج از سر ایشان در ربود و حلّها از تن ایشان جدا کرد و
ایشان ظاهر شد آدم آن برهنه در درختی آمد حق تعالی گفت یا آدم فرارا منی یا آدم ... گفت لا حیاءً منک بار خدایا از تو
شرم میدارم از تو و وسوسهٔ ابلیس این بود که خدای تعالی از وی حکایت کرد که او آدم را گفت خدای شما را باز نداشت و نهی نکرد ازین درخت الا از بهر آنکه
تا شما دو فرشته نباشید یا از بهر آن تا در بهشت جاوید نمانید و با ایشان سوگند خورد که هر که ازین درخت تناول کند صورت او بگردد و با صورت
فرشته گردد آنچه من میگویم شما را از روی نصیحت میگویم و من از جملهٔ نصیحت کنندگانم شما را چون ابلیس سوگند خورد و شبهه ایشان بگشت
و یقین ایشان قوی شد از آنجا که ظن ایشان چنین بود که هیچکس را بری نباشد که بدروغ سوگند خورد ... ابلیس ازین سبب و بدین حیله بجای

فرو گذاشت یعنی ایشان را بغرور و فریفتن از این پایه و منزلت که در آن پایه بودند بزمین پست آورد قوله تعالی فلما ذاقا الشجرة بدت لهما
سوآتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة وناداهما ربهما الم انهکما عن تلکما الشجرة واقل لکما ان
الشیطان لکما عدو مبین چون ابلیس با ایشان سوگند خورد بسوگند او فریفته شدند و همچنین مؤمن بخدای توان فریفتن عبدالله عمر
هرگاه بنده از آن خود دیدی که نماز کردی وی را آزاد کردی وی را گفتند بندگان ترا بنماز میفریبند گفت هر کس که ما را بخدای بفریبد ما فریفته او شویم
که آدم و حوا از آن درخت بخوردند و طعم آن بچشیدند و لباس ایشان بربوده شد از ایشان عورتهای ایشان ظاهر گردید در ایستادند و از برگ درختان
بهشت برهم مینهادند و عورت پنهان می پوشیدند و آن درخت انجیر بود که برگ وی عورت خود را میپوشیدند خدای تعالی گفت ای آدم
من همه بهشت ترا حلال کرده بودم و شما را از این درخت نهی کرده بودم و نه شما را گفته بودم و خبر داده که شیطان شما را دشمنی هویدا و روشن است
یعنی بوی فریفته مشوید و گفتار او قبول مکنید آدم گفت بار خدایا من گمان نبردم که کسی بنام تو و بحق تو سوگند بدروغ تواند خورد قوله تعالی قالا ربنا
ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی
الارض مستقر ومتاع الی حین قال فیها تحیون وفیها تموتون ومنها تخرجون آدم و حوا بنافرمانی خود اعتراف آوردند
و بکرده خود پشیمان شدند و از خدای تعالی استغفار و آمرزش خواستند و گفتند بار خدایا ما بر نفس خود ستم کردیم و پای از فرمان بیرون
نهادیم تو که خداوند کارسازی اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نکنی ما از جمله زیانکاران باشیم آدم اگرچه ترک مندوبی کرده خود را ظالم و عاصی و خاسر خواند
هرچند که عادت اولیای خدا است که زلتی حقیر بزرگ شمرند و حقی صغیر عظیم دانند و آدم و جمله انبیاء از قبایح معصوم بوده اند و آنچه با آدم کرده اند
لباس و تقویت منافع عقاب نبود که عقاب ضرری باشد مستحق مقرون باستخفاف و اهانت و اگر تقویت منافع و سلب لباس
عقوبت باشد جمله پیغمبران و اولیای خدا معاقب بوده باشند و چگونه مستحق استخفاف بوده باشند کسانی که خدای تعالی ما را تکلیف کرده باشد
بغایت اجلال و نهایت تعظیم ایشان و نفس که در قائل ساکن شود که قبول قول مستحق تهجین القدری کنند و این معنی جایز نباشد الا کسی که قدر انبیا
و منزلت ایشان نشناسد آنگه خدای تعالی خطاب کرد با آدم و حوا و ابلیس محمد بن قیس گفت که ابلیس مار را وسوسه کرد و مار حوا را
و حوا آدم را آدم را خدای گفت چرا خوردی گفت مرا حوا گفت حوا را گفت چرا خوردی گفت مرا مار گفت مار را گفت چرا
گفت مرا ابلیس گفت خدای همه را خطاب کرد و گفت از بهشت فرو شوید و بزمین شوید که شما همه یکدیگر را دشمنید شیطان دشمن
شماست و شما دشمن او و مار دشمن شما باشد و شما دشمن او تا هر یکی که فرصت یابد بجای دیگری گزند رساند حوا چون برگ از آن
درخت باز کرد درخت خون آلوده شد وی را گفت همچنانکه درخت را خون آلوده کردی هر ماهت خون آلوده گردانم و مار را گفت
پایهایت بستانم و هر پایت برکنم تا بر شکم میروی و هر که بر تو دست یابد سرت میکوبد و ابلیس را گفت تو از اینجا برو و حوا و آدم
را گفت بزمین روید و پس از آنکه در بهشت روزی بی محنت میخوردی هیچ مرتبه در زمین بکار کنید و بعرق جبین روزی بخوری چون آدم
بزمین آمد گرسنه شد در خویشتن حالتی یافت که پیش از آن نیافته بود الشیخ لنشیش الذمن جلده و گفت بار خدایا مرا
است که از آن سبب عبادت نمیتوانم کرد جبرئیل آمد و گفت این درد ترا نام جوع است و دوای وی جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل
طعام از کجا آرم جبرئیل گفت ای آدم من ترا آنچه سبب اخراج تو بود از بهشت که آن گندم است آورده ام تا زراعت هم از آنجا
باشد که رنجت بود و گندم در پیش آدم بنهاد و آدم خواست تا گندم خورد جبرئیل گفت نه این امسال باید کشت تا خدای برکت
کند گفت کشتن چگونه باشد جبرئیل گفت منت بیاموزم و این آلت توان کرد گفت آلت از کجا آرم گفت منت آلت
کردن بیاموزم پس از آنگاه آلت آورد از چوب آتش او را آهنگری و درودگری بیاموخت تا او آلت برزگری بساخت چون آلت

تمام

تمام کرد گفت این گندم بزمین فشان و زمین را شورانید آدم بخلاف جوشان آدم همچنان کرد چون از کشت فارغ شد بخفت و دیگر رسیده
آن دولین سته بود چون یکی رسید آن سته رسیده بود چون یکی رسید آن با دولین خشک شده و بوده برو آمده چون از هم
ببرد رفت و فارغ شد همه در رسید آدم یکبار خواست که بخورد جبرئیل گفت این انتظار باید خوردن این بعد ببرد و بید و خواست
که بخورد گفت نه در پای گاو افکن خورد گل چون خورد کرد خواست که بخورد گفت آس کن آس کرد خواست تا بخورد گفت خمیر
کن خمیر کرد و خواست تا بخورد گفت بپز و او را چاه موخت تا آتش در تنور کرد و بپخت چون از تنور برآمد گفت اکنون توان خوردن
آدم دست دراز کرد و لقمه از آن در دهن نهاد گرم بود و دهنش بسوخت جبرئیل گفت ای آدم تعجیل نبایست کرد و درها بایست کرد تا سرد
شود این از بهر آن بود که هر کس که خواهد که از کام خود کامی بیابد و هزار کاهش ناکامی بر باید داشت چون بصد هزار محنت و رنج بدست
آورد و در وقت تمتع هزار محنت دیگر بوی رسد راحت دنیا با رنج آمیخته و شادی وی با غم مختلط شعر والخیر و الشر مقرونان
فی قرن فکل ذلک یاتیک الجدیدان چه درست با این همه پایه و منزلت که او را بود تا رنج نبرد لقمه نان از دهان حلال ننهاد تو میخواهی که بی رنج
نان حلال بدست آری حلال بی رنج بدست نیاید که طلب الحلال جهاد و دیگر آنکه بر درست یک ترک مندوب چندین محنت و رنج کشید
موجب مفارقت بهشت شد تو میخواهی که بترک چندین مفروضات و حسنات و ارتکاب چندین منهیات در بهشت شوی زهی
اندیشه خطا که ترا افتاده است شعر تصل الذنوب الی الذنوب و ترتجی درک الجنان بها و فوز العابد و نسیت ان الله اخرج آدما
منها الی الدنیا بذنب واحد آنگه حق سبحانه و تعالی چون ایشان را از بهشت بیرون کرد و بزمین فرستاد گفت شما را در زمین مستقری
و قرارگاهی و تمتع و انتفاعی باشد و چیزی که در وی لذت عاجل باشد تا زمانی و روزگاری که من دانم و کس [illegible] اطلاعی نباشد و این وقت
آجال است یا وقت قیامت آنگه گفت شما زندگانی در این زمین کنید و هم در این زمین بمیرید و شما را هم از این زمین انگیزیم و زنده گردانیم
روز قیامت چنانکه در آیتی دیگر گفت منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری قوله تعالی یا بنی آدم قد انزلنا علیکم
لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون یا
بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما
سوآتهما انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا
یؤمنون حق سبحانه و تعالی منت نهاد بر فرزندان آدم بآنچه کرد با ایشان از نعمتها و گفت ای فرزندان آدم بدرستی که ما
بشما فرستادیم لباسی و جامه که عورتهای شما را بدان بپوشانند و جامه که آن زینت شما باشد و این همه از زمین پیدا شد پس انزلنا بمعنی خلقنا
باشد یعنی بیافریدیم برای شما چنانکه در جای دیگر گفت که وانزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج و نیز چون اصل این جمله از آب بود و آب از باران
و باران از آسمان است از بهر این گفت و انزلنا و چون زینت مرغ پر وی است از این سبب جامه زینت را ریش خوانند اما لباس
که آن لباس تقوی و پرهیزگاری خوانند ایمان و طاعت است آن بهتر و نیکوتر است از جمله لباسهای فاخر که ان اکرمکم عندالله اتقیکم
حسن بصری گفت که عثمان عفان را دیدم بر منبر رسول که مردمان را وعظ میگفت پیراهنی که او پوشیده بود گریبان آن کشیده و مردمان میگفتند
گریبان را کشیده و گریبان نمی بندید آنگه گفت از خدای بترسید در سر که از رسول شنیدم که گفت هیچ بنده نباشد که او عملی بکند در سر
و الا خدای تعالی از آن عمل بر وی ردا بپوشاند اگر خیر و اگر شر آنگه این آیه برخواند و گفت لباس التقوی طریقی نیکو بود و گفته اند که مراد
بآن زره است و خود که اهل حرب بپوشند جبائی گفت جامه پارسایانست از صوف و جامه خشن و خدای تعالی بیان میکند
که جامه عورت پوشش است ما که عرب برهنه طواف کردندی گرد خانه کعبه برهنه جز قریش و نیز هیچ خلق را از اصناف خلایق

نباشد الا فرزندان آدم را این جمله آیات و دلالات خداست بر فضل و کرم و رحمت او بر بندگان او تا باشد که بندگان او اندیشه کنند و نعم

نعمت معبود خود بشناسند و بواجبی آن شکر قیام نمایند انگه فرزندان آدم را وعظ گفت و نصیحت کرد از مردان و زنان ایشان اگرچه ذکر مردان

کرده است بر سبیل تغلیب گفت ای فرزندان آدم از مردان و زنان نباید که شیطان شما را در فتنه اندازد و از راه راست و دین حق بگرداند

و بمعاصی که نفس شما آن را طلب و دعوت کند انگه متحیر و سرگردان گردید چنانکه مادر و پدر شما که آدم و حوا که هر دو را بوسوسه و اغوا ابلیس از بهشت

بیرون آورد و جامه‌های بهشت از ایشان جدا کرد تا عورتهای ایشان پیدا شد و اگرچه این فعل که اخراج بهشت و نزع لباس است [illegible]

اما چون سبب وی بود اضافت با فعل وی کرد پس شما نیز که فرزندان آدمید با ابلیس [illegible] فریفته مشوید تا از بهشت محروم نمانید که

چنان افت شیطان گرده تا از وی بغایت کوشش خود احتراز کنند گفت که شیطان و قبیل وی گروه و لشکر او شما را می‌بینند از آنجا که شما

ایشان را نمی‌بینید قبیل وی هم از نسل وی باشد مجاهد گفت ابلیس گفت که ما را چند چیز داده‌اند که شما را نداده‌اند آنکه ما شما را می‌بینیم و ایشان ما را نمی‌بینند

و ما از زمین بر آییم و پیران ما جوان گردند پس آنگه پیر شده باشند مالک دینار گفت دشمنی که ترا می‌بیند و تو وی را نمی‌بینی عظیم باشد و محنت او بغایت

سخت الا آن کس که خدای وی را نگاه دارد و یحیی معاذ گفت شیطان [illegible] است و تو [illegible] شیطان [illegible] و تو سلیم شیطان ترا می‌بیند و تو وی را

نمی‌بینی و شیطان [illegible] و دل تو مسکن اوست و غرق تو [illegible] پس یاد او [illegible]

مگر بیاری خدای ذو النون مصری گفت اگر او ترا می‌بیند از آنجا که تو او را نمی‌بینی خدای او را می‌بیند [illegible] بخدای استعانت کن [illegible]

[illegible] شیطان [illegible] پس [illegible] از دیدن [illegible] خدای تعالی شعاع [illegible]

باشد [illegible] گفت [illegible] دوستان [illegible]

شیاطین [illegible] ایمان نمی‌آورند [illegible] ایشان را [illegible] مطیع و فرمان بردار [illegible] ایشان

فرمودند [illegible] **قوله تعالی** وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ

إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ

اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ مفسران گفته‌اند که عرب طواف کردندی [illegible]

و عورت گشاده بودندی و گفتندی که خانه خدای را چنان طواف کنیم که ما را آفریده است و در جامه که در آن گناه کرده باشیم طواف نکنیم

و زنان چیزی [illegible] تا عورت پوشیده بودی [illegible] ذکر است که زنی [illegible] طواف میکرد و میگفت **شعر** الیوم

یبدو بعضه او کله وما بدا منه فلا احله [illegible] چون اسلام آمد ایشان را بدین ملامت کردند ایشان گفتند پدران خود را بدین یافته‌ایم و اگر [illegible]

این فاحشه [illegible] خدای تعالی [illegible] مشرکان [illegible] ایشان چون فاحشه [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible]

خدای [illegible]

خدای [illegible]

خدا بتوحید و عدل تعلق دارد [illegible] که بعد از توحید [illegible] منع کند پس اراده کننده طاعت خود [illegible] معاصی

و از آن نهی کرد امر [illegible] دلیل است بر اراده طاعت و نهی [illegible] دلیل است بر کراهت معاصی و نیز [illegible] که روی خود را بقبله آرید نزد هر

مسجدی در وقت هر نمازی ضحاک گفت معنی آن است که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در آید هم آنجا نماز بکنید [illegible] مسجد

خویش بکنیم و چون در مسجد نباشید و وقت نماز در آید [illegible] گفت هر جا که باشید روی بقبله آرید و خدا

خالص و خاص خدای را کنید و خدا را بخوانید و طاعت در رضای او جویید [illegible] چنانکه ابتدا شما را [illegible] همچنان [illegible] شوید یعنی [illegible]

[illegible] خلق [illegible] همچنان شوید [illegible] گفت خدای تعالی [illegible] که بدان مرده باشید [illegible] بر ایمان

کافر [illegible] بکفر [illegible] گروهی [illegible] بهشت در قیامت چون مستحق بهشت باشند

گروهی [illegible] واجب شده باشد بر ایشان [illegible] و عقوبت [illegible] که دیو را دوست

خود گرفته بودند و مطیع امر و فرمان او شده بودند و دوستی خدا [illegible] کرده بودند و با این همه می‌پنداشتند که ایشان بر راه راست

[illegible] ایشان [illegible] **قوله تعالی** یَا بَنِي

آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ سبب نزول

این آیه آن بود که بنی عامر عادت داشتندی که برهنه طواف کردندی مردان بروز و زنان بشب و چون بمسجدی از مساجد رسیدندی جامه

بیفکندندی و برهنه بمسجد شدندی و اگر کسی با جامه طواف کردی [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد و امر کرد فرزندان

آدم را از مردان و زنان و گفت ای فرزندان آدم زینت خود را از لباس و جامه فرا گیرید نزد هر مسجدی یعنی جامه در پوشید چون طواف خواهید

کرد و در مسجد خواهید شد و از جامه آنچه عورت را بپوشد فریضه است و اگر [illegible] باشد امام محمد باقر گفت مراد جامه نیکو و پاکیزه است که در [illegible]

[illegible] و جامع خواهند شد روایت کرده‌اند که امام حسن بن علی چون نماز کردی خوبترین و نیکوترین جامه بپوشیدی [illegible]

سوال [illegible] گفت ان الله جمیل یحب الجمال فیتجمل لربی [illegible] زینت [illegible] در نماز [illegible] قول رسول

[illegible] رفع الیدین [illegible] زینت [illegible] تکبیر احرام و تکبیر رکوع

و تکبیر سجود [illegible] خدای تعالی فرمود کلوا و اشربوا [illegible] بنی عامر [illegible] طعام [illegible] آب [illegible] تعظیم [illegible]

[illegible] مسلمانان گفتند یا رسول الله ما بدین اولیتریم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت [illegible] طعام [illegible]

[illegible] اسراف مکنید [illegible] از حلال بحرام تعدی کنید که خدای تعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد [illegible]

عباس گفت هرچه خواهی بخور و هرچه خواهی بپوش [illegible] اسراف [illegible] خیلا و کبر [illegible]

[illegible] طاعت خدای [illegible] خرج کرده شود اسراف نبود و اگر [illegible] در معصیت خرج کنند اسراف باشد [illegible]

[illegible] اکل و شرب از منفعت و مضرت [illegible] نافع باشد [illegible] مضرت [illegible]

[illegible] علی بن الحسین [illegible] گفت در کتاب شما چیزی از علم طب هست [illegible] علم دو است علم ادیان و علم ابدان [illegible]

خدای تعالی همه طب در نیم آیت جمع کرده [illegible] کلوا واشربوا ولا تسرفوا گفت از پیغمبر شما هیچ طب روایت کرده‌اند گفت بلی

[illegible] المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء واعط کل نفس ما عودتها [illegible]

[illegible] کتاب شما و پیغمبر شما [illegible]

قوله تعالی قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

خالصة یوم القیامة کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون چون جماعتی از عرب بحج یا عمره رفتندی گوسفند و آنچه از وی بود
شیر و پیه بر خود حرام کردندی عبد الله عباس گفت مراد آنچه است که اهل جاهلیت بر خود حرام کردند یعنی بحیره و سائبه و وصیله و حام
خدای تعالی آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد کیست آنکس که او حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان خود بیرون آورد از انواع
لباس که خویشتن را بدان مزین کردانند و طعامهای پاکیزه و لذیذ و خوش از آنچه ما ایشان را روزی کرده ایم بگو ای محمد که امروز در این دنیا در این لباسها
مشرکان با مومنان شریک‌اند چنانکه مومنان انتفاع میگیرند مشرکان هم میگیرند اما روز قیامت این جمله خاص و خالص مومنان را باشد و کافران
را از آن هیچ نصیبی نباشد و آیه دلیل است بر آنکه خدای تعالی آنچه آفریده در دنیا برای مومنان آفریده زیرا که گفت قل هی للذین آمنوا یعنی که این
مومنان راست و کافران را انتفاع از این جمله تبع و طفیل مومنان است در روز قیامت این تبعیت و طفیل نباشد برای آنکه کافر از جای دنیا
باشد و مومنان را آخرت بخلاف دنیا که همه در آن در یک جایگاه اند انگه گفت همچنین آیه را مفصل و معین کردانیدیم برای آنانکه بدانند یعنی تفکر
اندیشه کنند تا علم حاصل شود ایشان را و اگرچه تفصیل آیه از بهر همه بوده است اما چون ایشان منتفع شدند بآیات گویی که حاصل ایشان راست
قوله تعالی قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق وان تشرکوا بالله
ما لم ینزل به سلطانا وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون قدیم تعالی چون مشرکان را تعییر کرد بتحریم حلالات که چیزهایی که
شرع و عقل حلال بود از رای خود باعتقاد فاسد بر خود حرام کردند همچنین تعییر میکند ایشان را و توبیخ میکند بتحلیل محرمات که بعضی در عقل حرام
و بعضی در شرع [illegible] باز نماید که ایشان در هر دو نوع تحلیل حرام و تحریم حلال مخطی بودند گفت بگو ای محمد که خدای من جمله فحشا و ناشایسته
حرام کردانیده است آنچه ظاهر است و آشکارا و آنچه پنهان شده و [illegible] طواف خانه کعبه که مردان روز کردندی و زنان شب برهنه و از زنا
شب که ایشان گفتندی زنا در روز قبیح و در شب پنهان قبیح نباشد و همچنین حرام کرده است اثم را و اثم گناه باشد و عرب خمر را اثم خوانند
یعنی خمر را حرام کردانید و در این بیت اثم خمر است شعر شربت الاثم حتی ضل عقلی کذاک الاثم یذهب بالعقول فرا گفت اثم هر گناهی باشد
که در وی حد نباشد و نیز حرام کرد بغی را و بغی ستم و ظلم است و تطاول بر مردمان بناحق و طلب [illegible] بناواجب و بغی [illegible]
آن بود که [illegible] بود از بهر این گفت که بغی که بناحق بود حرام کرده و دیگر آنچه حرام کرده است شرک آوردنست بخدای و انباز کردانیدن با خدای
در عبادت آنچه زیرا که بدان حجتی و برهانی نفرستاده است و حجت را سلطان خوانند از آنجا که مسلط بود بر شبهه و همچنین حرام کرده است که بر خدای
چیزی گویند که آن را ندانند و خدای تعالی نفرموده باشد و شما گویید که خدای فرموده است و این آیه دلیل است بر بطلان تقلید یعنی قبول کردن
قول غیری بی حجت قوله تعالی ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون یا بنی آدم
اما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی واصلح فلا خوف علیهم ولا هم
یحزنون والذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون حق تعالی
میگوید که هر امتی و قومی و گروهی را اجلیست یعنی اجل مرگ و هلاکت و معاد و عمر ایشان که چون اجل آید یک ساعت تقدیم و تاخیر نکنند و
که این آیه بر وعید است قریش را جواب دادن اجل که معلوم است نزدیک خدای چنانکه امتان دیگر را بوده که پیش از ایشان بوده اند انگه خطاب
کرد با جمله مکلفان و گفت ای فرزندان آدم اگر بشما آیند پیغمبران که ایشان هم از شما باشند و از اصل شما باشند و از قبیله شما باشند از جنس شما
و قصه میکنند بر شما آیات مرا یعنی آیات من بر شما میخوانند تا شما از فرمان برید و طاعت ایشان کنید و از معصیت
دور باشید که هر که تقوی و پرهیزکاری کند و کار خود باصلاح آورد و عمل صالح کند آنها که بدین صفت باشند بر ایشان هیچ خوفی و ترسی نباشد
آنجا که دیگران خایف و ترسان باشند و ایشان اندوهگین نشوند چون دیگران اندوهگین شوند و این آیه چنان مینماید که صفت

[illegible]

معصوم است از آنجا که نبی خبر داده است گروهی است از ایشان بر سبیل عموم و از ایشانها کسانی باشند که جمله واجبات بجای آورند
و از جمله منهیات اجتناب کرده اند و این جز معصوم نتواند بود و آنکس که جایز الخطا باشد و از بعضی معاصی اجتناب کند و بعضی را مرتکب شود
[illegible] تو به یا پیش خدای شود کار او موقوف باشد بر مشیت خدای اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقاب کند چون حق تعالی گر مومنان را
و آنچه با دشمنان است در عقب بر وعده و وعید آورد تا بیم شود میان ترغیب و ترهیب مکلف [illegible] و طریق بفعل واجب نزدیک بود
و فعل قبیح دور و نیز چنین گفت آنکس که آیات ما را دروغ داشتند و از آن استکبار و گردنکشی کردند و بزرگواری نمودند ایشان اهل
دوزخ و ملازمان آتش اند در آنجا خالد و جاوید باشند قوله تعالی فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب
بآیاته اولئک ینالهم نصیبهم من الکتاب حتی اذا جاءتهم رسلنا یتوفونهم قالوا این ما کنتم تدعون
من دون الله قالوا ضلوا عنا وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین حق سبحانه و تعالی بر سبیل استفهام
و تعجب میفرماید که کیست ظالمتر و بیدادگرتر از آنکس که او دروغ بر خدای فرو بافد یعنی دروغ بر خدای نهد یعنی در جهان هیچکس ظالمتر
نیست از آنکس که دروغ بر خدای نهد و آیات و دلالات و بینات [illegible] او را به دروغ دارد آنها که چنین باشند بایشان رسد
نصیب بهره ایشان از کتاب یعنی آنچه در لوح محفوظ در حق ایشان نوشته باشد بایشان رسد از اعمال و ارزاق و آجال ایشان [illegible]
و هلاکت ایشان عبد الله عباس گفت بایشان رسد نصیب ایشان از آنچه کرده باشند و در صحیفه اعمال ایشان نوشته باشند
[illegible] که بایشان رسد [illegible] از جمله آنچه بایشان رسد سیاه‌رویی باشد در روز قیامت لقوله تعالی و یوم القیمة تری الذین
کذبوا علی الله وجوههم مسودة و [illegible] از ارزاق ایشان رسد انگاه که رسولان ما فرستادگان ما بایشان آیند و جان
ایشان برداریم یعنی ملک الموت و اعوان او از فرشتگان عذاب که جان ایشان را قبض کنند بدوزخ برند این فرشتگان ایشان را
گویند کجا شدند معبودان شما که ایشان را بدون خدای میپرستیدید و عبادت میکردید و این سخن ایشان را از روی توبیخ و بر سبیل ملامت
گویند و گواهی دهند مشرکان ایشان را جواب دهند و گویند گم شدند ایشان از ما و [illegible] که در حاجت بفریاد ما رسند آنگه از آنچه کرده باشند
پشیمان شوند و گواهی دهند و اقرار آورند بر نفس خود که ایشان کافر بوده اند بخدای و این اعتراف و پشیمانی سود ندارد و انگه در
آن پشیمان شدند و اعتراف آوردند قوله تعالی قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار
کلما دخلت امة لعنت اختها حتی اذا اداركوا فيها جميعا قالت اخراهم لاولاهم ربنا هؤلاء
اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون وقالت اولاهم لاخراهم
فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون خدای عز و جل در روز قیامت گوید کافران را
که شما نیز در میان گروهی و جماعت کافران که پیش از شما بوده اند و بگذشته اند از دیو و آدمی بدوزخ رسید یعنی چون ایشان کافر
بدوزخ شدند شما نیز همچنین هست که بدوزخ شوید که هر فرقتی ایشان را بوده اند و بدیشان اقتدا کرده اید و بجای ایشان [illegible]
باید که در عذاب کشیدن و زقوم چشیدن با ایشان [illegible] آنگه حال ایشان چنان شد که هر گاه که گروهی از ایشان در دوزخ شوند
امثال خود را و مقتدایان خود را [illegible] که از دین ایشان اقتدا کرده بودند و بایشان گمراه شده و ایشان را لعنت کنند مشرکان [illegible]
و جهودان جهودان را لعنت کنند ترسایان ترسایان را نفرین کنند همچنین تا در دوزخ بیکدیگر رسند و جمع شوند آخرینان اولینان را
گویند پس روان پیشروان را که گویند اتباع و سفلها ارباب و روسا را گویند که خداوندا آخرانان قوم اولینان را گویند بار خدایا اینان
مقتدایان و پیشوایان ما بودند ما را از راه حق بگردانیدند و از خرد سست باز داشتند و ما را گمراه کردند بار خدایا عذاب ایشان

افزون و عقاب ایشان زیادت کردن ابن مسعود گفت ماران و کژدمان بر ایشان مسلط کردن خدای تعالی جواب بود و گوید هر گروهی
ازین پیشوایان و مقتدایان شما را عذاب بیادت و مضاعف باشد برای گمراه بودن و گمراه کردن ایشان دیگران را و هر گروهی
جزا اینها خواهد رسید و بقدر استحقاق خواهد بود و لیکن ایشان نمی‌دانند که مقادیر آن چند است و قدر استحقاق آن چگونه است
و این گروه نمی‌دانند که بر آن گروه عذاب چگونه است هر کسی عذاب خود داند آخرینان چون این گفته باشند اولینان مر ایشان را
گویند چرا چنین می‌گوئید که ما را عذاب مضاعف باشد و شما را بر ما فضل نیست که عذاب شما کمتر باشد و عذاب ما بیشتر و اگر ما
ضلال بودیم شما نیز همچنان در ضلال بودید و تقصیر و غفلت کردید و ترک نظر را و شما را نیک خبر بوده است چرا باید تا عذاب افزون بود
خطاب آید مر هر دو را از تابع و متبوع و مقتدی و مقتدا که بچشید عذاب بچشید عذاب آنچه کسب کرده‌اید از اعمال بد بانچه بسیار بوده
قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ
غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ بدرستی و حقیقت که آنکسانی که بدروغ داشتند آیات ما را و بان ایمان نیاوردند
و بان استنکاف کردند از آن ترفع و تکبر نمودند درهای آسمان از بهر ایشان نگشایند از بهر استنکاف و ترفع تقدیر ایشان
برای ارواح و اعمال ایشان نگشایند چنانکه برای ارواح و اعمال مومنان بگشایند امام محمد علیه السلام گفت چون ارواح مومنان و اعمال
ایشان را بر آسمان برند درهای آسمان برای ایشان گشایند و از بهر ارواح و اعمال کافران درهای آسمان نگشایند و گویند ارواح و اعمال ایشان
بسجین برید و آن وادی است بحضرموت که آن را برهوت گویند ابو هریره از رسول روایت کرد که چون فرشتگان بر بالین بنده مومن
حاضر آیند گویند ای روح پاک از تن پاک بیرون آی بمرضات حمیده و پسندیده و بشارت باد ترا بروح و ریحان و خدای نه
غضبان آنگه آن روح را میبرند تا آسمان و بیا گویند در را بگشایید گویند ایشان را که این روح کیست گویند روح فلان بنده مومنست
گویند مرحبا بالنفس الطیبة التی کانت فی الجسد الطیبة ادخلی حمیدة و ابشری بالروح والریحان ورب غیر غضبان در بگشایند تا در روی
و همچنین بهر در آسمان که رسد همین ترحیب و بشارت بگویند تا آنجا که باسمان هفتم رسند اما چون مرده مرد بد باشد و مومن نباشد فرشتگان
عذاب حاضر آیند و گویند بیرون آی ای نفس خبیث از تن خبیث و بشارت باد ترا بغساق و حمیم آنگه بر آسمان برند گویند در بگشایید
آسمان گویند که روح کیست گویند روح فلان بنده گویند لا مرحبا بالنفس الخبیثة التی کانت فی الجسد الخبیثة ارجعی ذمیمة لا تفتح لک ابواب
السماء یعنی برگرد که درهای آسمان برای تو نگشایند آنگه برگردانند و بگور [illegible] فرو کنند و چون خدای [illegible] کرد بر سبیل یاس
چان استحالت بیرون آمدن ایشان کرد از دوزخ و گفت ایشان از دوزخ بیرون نیایند و در بهشت نروند تا آنکه شتر بسوراخ سوزن
برود و رفتن اشتر بسوراخ سوزن محالست پس محال باشد رفتن ایشان در بهشت و ما همچنین جزا دهیم گناهکاران را از کافران هر
کافری مجرم باشد اما هر مجرمی کافر نباشد پس این مجرمان کافرانند زیرا که بادله عقل معلوم شده است که مومن را جاوید در دوزخ نباشد آنگه گفت
کافران کند با ما دوزخ بستر باشد از آتش دوزخ و از بالای سر ایشان پوششها باشد یعنی عذاب آتش دوزخ بر ایشان مستولی
باشد و چون ذکر بستر کرد ذکر غطا و پوشش کرد و آن جاه در شب است و این بر سبیل تهکم گفت آنگه گفت و همچنین جزا دهیم ظالمان را یعنی کافران را
و ظلم کفرانست که ان الشرک لظلم عظیم قوله تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ

ونودوا

وَنُودُوا أَن تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ چون حق تعالی ذکر کافران و آنچه جزای ایشان است کرد در
عقب ذکر مومنان کرد و آنچه ثواب ایشانست گفت آنانکه گرویدند و قول رسول را باور داشتند و عمل صالح کردند بر وفق فرمان
نفس را هرچه فرمودیم آن فرمودیم که بان قیام توانند کرد و هیچ نفسی را تکلیف نکنیم الا آنچه وسع و طاقت و توانائی وی باشد و اگر [illegible]
معلوم شود که آنچه خدای بنده را فرموده است کمتر از وسع و طاقت بنده است در شبانروزی هفده رکعت نماز است بنده [illegible]
[illegible] و لیکن خدای کریم و فضل خویش کلف یسیره [illegible] علی القلیل کثیرا [illegible] التکلیف [illegible] مالا یطاق [illegible]
و خدای [illegible] اطلاق کرد [illegible] آلت و قدرت تکلیف کردی [illegible] کمتر از آلت و قدرت کرد
فضل کرده باشد آنچه خدای کرده است [illegible] تکلیف [illegible] کند خدای تعالی میگوید که ما ظلم نکنیم و تکلیف بیشتر از طاقت نفرمائیم
آنانکه بآنچه فرمودیم از ایمان آوردن و عمل صالح کردن قیام نمایند ایشان اصحاب بهشت جاوید باشند و علازمان نعمت دایم باشند
و در بهشت مخلد [illegible] ابد [illegible] و جاوید باشند و ما از سینه اهل بهشت بکشیم و دور کردانیم آنچه در سینهای ایشان
باشد از غل و کینه و حسد و دلهای ایشان پاکیزه کردانیم [illegible] تصفیه طبایع ایشان کنیم [illegible] ایشان شد ایشان
دهیم [illegible] حال [illegible] در بهشت [illegible] و ملکش [illegible] نباشد [illegible]
کمان برد که آنچه او راست کس را نیست [illegible] گفت چون اهل بهشت [illegible] بهشت رسند آنجا درختی بینند از اصل [illegible]
آید [illegible] چشمه آن آب خورند [illegible] که باشد از دل ایشان [illegible] و آن شراب طهور بود از چشمه دیگر غسل کنند [illegible]
بهشت و [illegible] نعیم بر ایشان پیدا شود و هرگز پس از آن [illegible] روی ایشان [illegible] چنان وصف منازل
کرد و گفت تجری من تحتهم الانهار گفت منازل اخیار و ابرار ایشان [illegible] چنان بود که [illegible] ایشان جویهای آب
روان شده [illegible] نعمت الوان چون ایشان یعنی مومنان آن نعیم و فرو نعمت ظاهر و باطن بینند گویند الحمد لله الذی
هدانا سپاس [illegible] خدای را که ما را بدین هدایت داد و اگر [illegible] که خدای ما را بدین هدایت کردی هرگز [illegible]
بدین راه نبودی اگر خدای ما را راه ننمودی سفیان ثوری گفت معنی آنست که سپاس آن خدای را که ما را توفیق داد تا عملی کردیم که ثواب و
جزای آن اینست و خبر است که رسول گفت که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ خدای تعالی میان ایشان
حجاب بردارد تا یکدیگر را بینند و آنچه ایشان را [illegible] منازل و مقامات و درجات و درکات اهل دوزخ گویند لو ان
شد و این حسرت ایشان [illegible] شد و اهل بهشت گویند لولا ان هدانا الله و این شکر ایشان [illegible] آنگه گفت هیچ مومن [illegible] کافر [illegible]
دوزخ منزل و جای او باشد چون حجاب برداشته و آن با ایشان نمایند [illegible] گویند آن قصور و منازل و درجات که تو [illegible]
آفریده بود اگر ایمان می‌آوردی و طاعت میکردی بدان مقامات میرسانیدند و بهشتی را گویند این درکات و عقوبات که می‌بینی [illegible]
اگر تو نیز همان میکردی که ایشان کردند از کفر و معاصی آنگه گویند آن میراث شما است [illegible] داشتیم از ایشان [illegible] که کردید [illegible]
باستحقاق که لایق حال ایشانست که ایشان شاید [illegible] شادی [illegible] و گویند [illegible] اهل بهشت شما را [illegible]
باآن [illegible] نباشد و بنائی است که با آن پیری نباشد و زندگانی که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا نباشد و نعمتی که پایان
باشد اهل بهشت چون این [illegible] نعمت [illegible] گویند لقد جاءت رسل ربنا بالحق [illegible] خدا بما آمد [illegible]
آوردند ما ایشان را تصدیق کردیم [illegible] باور داشتیم [illegible] بهشت رسیدیم و این [illegible] شنیدیم که [illegible]
تلکم الجنة اورثتموها این بهشت میراث شما گردید و شاد [illegible] آنچه شاکر [illegible] ایمان و طاعت قوله تعالی وَنَادَىٰ أَصْحَابُ

الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم
فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله على الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم
بالآخرة کافرون وبینهما حجاب حق سبحانه و تعالی حکایت میکند از گفتار میان اهل بهشت و دوزخ و بلفظ ماضی گفت تا
نماید که این هر آینه خواهد بودن و این چنانست که چیزی که بوده است گفت آواز دهند و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را و گویند آنچه ما را وعده
داده بود خدای ما آنرا یافتیم و بما رسید حق پس آیا شما یافتید و بشما رسید آنچه خدای شما را وعده داده بود و این بر سبیل استهزا
تهکم و شماتت گویند ایشان جواب گویند که آری یافتیم و حق و صدق بود آنچه ما را از آن خبر میداده اند و ما باور نداشتیم چون این گفته باشند
و جواب شنیده در میان ایشان آواز دهنده آواز دهد که لعنت خدای بر ظالمان باد چنانکه مردم را گمراه کرده باشند و مؤمنان محروم شوند و کافر
اند و بکین کردند و لعنت خدای خشم و عقاب خدای باشد و این مؤذن ملک خازن دوزخ باشد و از امیرالمؤمنین علی روایتست که
که امیر فرمود که مؤذن من باشم که ندا در دهم بلعنت ظالمان آنگه ظالمان را وصف کرد و گفت آن ظالمانی که مردم را منع میکنند و از راه
میگردانند و از دین میگردانند و طلب آن میکنند تا آنرا بشبهه و تلبیس کج گردانند و بنمایند مردمان را که این راه کجست و ایمان نمی آرند که ایشان
بقیامت و حشر و بعث ایمان ندارند و ثواب و عقاب نگرویدند و ایمان ندارند آنگه گفت میان ایشان یعنی اهل بهشت و دوزخ حجابی باشد و
حجاب هر حاجزی باشد که منع کند از نفوذ شعاع و این آیه چنانست که گفت فضرب بینهم بسور له باب قوله تعالی وعلى الاعراف رجال
یعرفون کلا بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها وهم یطمعون
واذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین حق سبحانه و
تعالی میگوید که بر بالاهای میان بهشت و دوزخ باشند مردانی که هر قومی را بسیما و نشان ایشان بشناسند حسن بن الفضل گفت مراد
باعراف صراطست تا آن مردان که بر اعراف باشند که باشند و برای چه باشند خلاف کرده اند عبدالله عباس و حذیفه یمانی گفتند
گروهی باشند که سیئات و حسنات ایشان یکسان باشد سیئات ایشان قاصر بود از دوزخ و حسنات ایشان بحد وصول بهشت نبود
خدای تعالی ایشانرا آنجا بدارد چون حساب خلایق بکنند ایشانرا به بهشت برند و ایشان آخرین کسانی باشند که به بهشت روند
ایشانرا از آنجا که بلندی باشند اهل بهشت و اهل دوزخ را بشناسند چون خدای تعالی خواهد که ایشانرا به بهشت برد بفرماید تا ایشانرا
بجوی آورند که آنرا عین الحیوة گویند بر کنارهای آن جوی شاخهای زر باشد مکلل بمروارید خاکش مشک باشد ایشانرا از آن آب بشویند
اندامهای ایشان پاک و پاکیزه گردد و خال سفید بر سینهای ایشان پدید آید که ایشانرا بآن بشناسند خدای تعالی گوید ایشانرا که تمنا کنید
آنچه خواهید ایشان تمنا کنند و هرچه آرزوی ایشان باشد بگویند خدای تعالی گوید شما راست هرچه تمنا کردید و هفتاد ضعف آن چون ایشان
را به بهشت برند اهل بهشت ایشانرا بآن خال بشناسند و ایشانرا مساکین الجنه خوانند یکی از بنی هلال از رسول پرسید که اصحاب
اعراف کیستند گفت مردانی اند که در راه خدای جهاد کرده باشند و شهید شده اما پدران ایشان از ایشان خشنود نباشند
از این جهة از آتش آزاد باشند و بعصیان پدران از بهشت ممنوع و ایشان آخرین قومی باشند که در بهشت روند و روایت
عبدالله عباس است که اولاد زنا باشند ثعلبی در تفسیر خود آورده است باسناد از عبدالله عباس که اعراف جاییست
بلند بر صراط و این مردان که در اعراف باشند علی بن ابی طالب و حمزه عبدالمطلب و جعفر طیار باشند و ایشان دوستان
خود را از دشمنان بشناسند بعلامت و علامت آن بود که دوستان سفید روی باشند و دشمنان سیاه روی امام محمد باقر
علیه السلام گفت که این مردان ائمه معصومین اند و پیغمبر در میان ایشان بود و امام جعفر صادق گفت اعراف بهشت باشد میان بهشت

و دوزخ

و دوزخ هر پیغمبری و خلیفه او را آنجا بدارند با گناهکاران امت خویش چنانکه امیری با لشکر بدارند تا آنگه محسنان باشند سبقت گرفته اند به بهشت شوند
خلیفه رسول آن گناهکاران را گوید که بنگرید که برادران نیکوکار خویش که سبقت برده به بهشت [illegible] بر ایشان سلام کنند
چنانکه خدای بیان این حالت کرد و گفت ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم با اهل بهشت از این حال [illegible] کنند و گویند سلام بر شما باد و
در این حال به بهشت نشده باشند [illegible] طمع آن دارند که در بهشت شوند بشفاعت پیغمبر و امام و چون این گناهکاران ساکنان اعراف [illegible]
که با پیغمبر و امام بر اعراف باشند روی ایشان و چشمهای ایشان بجانب جهت دوزخ گردانند و دوزخ و عذاب اهل دوزخ ببینند و
بخدای پناه برند و آنجا به زاری کنند و گویند بار خدایا ما را با آن قوم که ظالمان و ستمکاران اند قرین و مصاحب مگردان و فایده
با آنکه [illegible] که خدای تعالی ایشانرا با ظالمان قرین نکرده آنست که ایشان [illegible] شاکران باشند و خدا را بخضوع و خشوع [illegible]
و ایشانرا [illegible] حاصل [illegible] نعیم بهشت [illegible] گفت ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا همچنین [illegible]
مغفرت کنند و پناه با خدای برند از عذاب قوله تعالی ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا
ما اغنی عنکم جمعکم وما کنتم تستکبرون اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله برحمة ادخلوا الجنة
لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون حق سبحانه و تعالی میگوید که ندا کنند اصحاب اعراف حضرت صادق گفت
و انبیا و خلفا روی بدوزخ آرند و آواز دهند مردانی را که ایشانرا بشناسند از جمله روسای کفار و منافقان جلالت که ایشانرا
باشد و علامت آن باشد که ایشان سیاه رو و چشم سبز باشند ایشانرا گویند بر سبیل تهکم و ملامت که شما را اغنا نکرد و سودی نداشت
جمع کردن شما اموال و اتباع و لشکرها و عذاب خدای دفع نکرد از شما و استکبار و گردنکشی که شما میکردید از قبول خدای و رسول
آنگه اشارت با اهل بهشت کنند [illegible] که ضعفا و مساکین دنیا بوده اند و اهل بهشت بوده باشند و آن کافران و منافقان گویند
که ایمان آورده اند که شما در دنیا سوگند میخوردید و میگفتید که هرگز رحمت خدای با ایشان نرسد و خدای ایشانرا برحمت در نیابد آنگه روی با
ضعیفان آرند و ایشانرا گویند در بهشت شوید و در آنجا نعمت جاوید باشید که بر شما هیچ ترسی نیست چنانکه [illegible]
و شما اندوهگین نشوید چنانکه ایشان اند و اندوهگین شوند و این آیات متقدم و متاخر دلیلست بر آنکه اصحاب اعراف خداوندان مراتب
منازل و شفیعان باشند از پیغمبران و امامان چنانکه از صادق روایت کرده شد و خبر عبدالله عباس حمزه و جعفر و امیرالمؤمنین [illegible]
برای آنکه حق تعالی لفظ رجال گفت و در دیگر آیه هم ایشانرا باین لفظ خواند که من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه
یعنی حمزه و جعفر بن ابی طالب و عبیده بن حارث و منهم من ینتظر یعنی علی بن ابی طالب و آنچه مؤکد حدیث صادقست علیه السلام
حدیث مروی مشهورست و دیگر راویان از صحابه و تابعین که حضرت رسول امیرالمؤمنین را گفت یا علی کانی انظر الیک یوم القیمة و
بیدک عصا من عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین الی النار یعنی ای علی پنداری که من در تو مینگرم که فردا عصایی از چوب عوسج در دست گرفته
و گروهی را به بهشت میرانی و گروهی را بدوزخ می اندازی [illegible] فان من اعدائی [illegible] و لیالی
بگیر که از دشمنان منست و این را رها کن که از دوستان منست آنگه رسول خدا گفت [illegible] آتش علی را مطیعتر باشد از
بنده مر خواجه را [illegible] خبر است که حارث همدانی امیرالمؤمنین علی را گفت [illegible] حال [illegible] وقت مرگ [illegible]
از [illegible] امیرالمؤمنین گفت [illegible] که دوستان آنجا حاضر باشند و جمله دوستان و دشمنان مرا آنجا ببینند و من ایشانرا بچشم
و بشناسم و ایشان نیز مرا بشناسند و بجای خود برسند آنگه این ابیات گفت شعر یا حار همدان من یمت یرنی * من مؤمن او منافق
قبلا * یعرفنی طرفه واعرفه * بنعته واسمه وما فعلا * وانت عند الصراط معترضی * فلا تخف عثرة ولا زللا * اقول للنار حین توقف

بعوض زمین و آسمان تقرب ارحنا و زینتها تقرب اهل جهل اهل اوصی تعجب سبقتک حق ردو علی فرقا تکافی الماده و الهد قول علی الماده شعیب که
ثم احمد را جعل **قوله تعالی** وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لهوا ولعبا
نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ حق سبحانه و تعالی چون صفت موحدان
و متقیان کرد و صفت اهل بهشت و اصحاب اعراف و پیشوایان و مقتدایان و اهل منازل و درجات و مقام و سید متقیان
کرد در عقب این صفت اهل دوزخ میکند که چون اهل دوزخ در عقاب دوزخ باشند خدای تعالی زبیان ایشان جواب برداند تا اهل
بهشت اهل دوزخ را می‌بینند و در عشرت و شادی ایشان بیفزاید و اهل دوزخ اهل بهشت را در میان منازل و غرفات و نعمت بینند
و در حسرت بیفزاید اهل بهشت اهل دوزخ را گویند بر سبیل شماتت که اهل جهنم تا وعده ربکم حقا اهل دوزخ اهل بهشت را گویند
از سرور رحمت کی و دست شما از انفیضوا علینا من الماء اهل دوزخ آواز دهند اهل بهشت را گویند از آن آبی که شما می‌خورید
در زیر درختان و کوشکهای شما میگذرد و بار از شراب نصیب دهید و هر خدا از آن آب بر ما بریزید تا به بسیار خور و بار روان کرد اینها از نان و طعامها
خدای شما را روزی کرده است اهل بهشت جواب دهند که خدای تعالی این طعام و شراب حرام کرده است بر کافران
ابوالجوزا گفت عبدالله عباس را پرسیدم که کدام صدقه فاضلتر است گفت شربتی آب بر تشنه دادن نگفتم از کجا گفتی گفت از قرآن
نمی‌بینی که اهل دوزخ چون درمانند از نعمتهای بهشت اول آب خواهند و این خبر است که بهترین مردم قدر آن دانند تا از وی بازگشت
آب سرد بر سر ایشان تا اشکر آن کنند و دو ناپایدار و از پیغامبر گفت امیرالمؤمنین علی مرتضی را که از وی پرسید که ما طعم الماء گفت
طعم الحیوة گفت آب چه طعم دارد گفت طعم زندگانی آنکه خدای تعالی گفت در صفت این کافران که شاید و حرامست طعام و شراب
بهشت بر کافرانی که دین خویش را که ایشان را در حب لازمست بیان بودن آنرا بافسوس و بازی و لهو گرفتند لهو بازی جوانان باشد
الذات ولعب بازی مشغول شدن و لعب بازی کودکان باشد در هر دو حال بودند ایشان را مغرور کرد و فریفت زندگانی دنیا پس ما امروز
فراموش کنیم از ثواب چنانکه ایشان این روز را فراموش کرده بودند و نرسید از آنچه دنیا فراموش کردند و بلهو و لعب گذرانیدند
خواستند حلال کردند و آنچه خواستند حرام کردند و نشنیدن خدای و انبیا اما چون ایشان از بهر این روز عمل نکردند گویی که این روز را
فراموش کردند و خدای تعالی چون ایشان را طاعتی نبود ثوابی نداد گویی ایشان را فراموش کرد از ثواب و وجهی دیگر آنست که با ایشان
در دوزخ معامله نسیان برود با ایشان آنکه مخلد و مؤبد باشند کسی اگر در زندان خواهند داشتن تا ابد برون گویند که او را فراموش کردند
گرد تا بو بکر وراق گفت مراد درین آیه عید است که در عید مسلمانان از او و زیارت باشد ایشان درین روز را بلهو و بازی گرفتند
فرمان خدای را به دنیا مغرور شدند لاجرم امروز ایشان را امروز در دوزخ رها کنیم چنانکه ایشان نیست تعالی و سازدادن روز نا کرده بیشتر
آیات و دلالات را جحود و انکار کردند **قوله تعالی** وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ
رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ حق تعالی درین آیه خبر میدهد و میگوید آوردیم با ایشان کتابی یعنی قرآن که
تا بر ایشان خوانند و آنرا مفصل و مشروح و مبین کرده‌ایم بکمال علم خود و از اشتباه و التباس دور و زایل کرده‌ایم تا هدایت
بیانی و رحمتی باشد گروهی مؤمنان را و قرآن اگرچه دلیل و بیان و حجت است کافران را هم بیان است و که مسلمانان گفت که هدایت

کافرانت آیا بیابان نیست که کافران مهتدی نشوند حق تعالی گفت این کافران چرا انتظار میکنند و چه توقع میدارند که با این همه آیات
و حجج واد دلایل ایمان نمی‌آرند همانا که انتظار چیزی میکشند مگر آمدن تأویل این آیه را یعنی جزا و عقوبت و بعث و نشور و جزا و سزا و
حساب و کتاب و تأویل عاقبت چیزی و سرانجام وی بود که باز آن کرده اند و گفت آن روز تأویل او آید از حساب و کتاب و ثواب و عقاب
ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند و آنانکه این روز را فراموش کرده باشند پیش ازین یعنی در دنیا اعتراف آرند
آمدن رسولان را و گویند که رسولان خدای ما آمدند و حق آوردند و کتابها و شرایع همه حق بودند و حق آن بود که عقل او دلیل کرد
بر صحت آن گواهی میدهد باطل آن بود که عقلها دلیل دیگر از او در رفت و آن گواهی همانا که ایشان بر سبیل تمنا گویند که آیا ما را شفیعی
خواهند بود که برای ما شفاعت کنند یا ما را بگردانند با دنیا برند تا عملی کنیم بخلاف آنکه کردیم از ایمان و عمل صالح آنکه خدای تعالی خبر داد
و گفت ایشان خویشتن را هلاک کردند در دنیا از کفر و معاصی نفس خود را که سرمایه نجات ایشان بود که بآن عمل صالح کردندی
در دنیا آن را زیان کردند و از آن تجارت که در بازار دنیا کردند جز خسارت چیزی دیگر شان حاصل نشد و گم گشت از ایشان آن
دروغ که فرا بافته بودند از نامها که بر ایشان و معبودان خود نهاده بودند **قوله تعالی** إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
خدای شما و آفریدگار شما و پروردگار شما آنکه است که بیافرید آسمانها و زمینها را در مقدار شش روز از روزهای دنیا از روز یکشنبه
تا روز جمعه شب چون آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود و از بهر آن این روز را جمعه خوانند و خدای تعالی آسمان
و زمین را بیش از شش روز آفریند و قادر بود که بیک لفظ آفریند از بهر آن کرد تا خلق را بیاموزد در کارها تأنی کردن و از برای حکمت
تدبیر آن و جز او دیگر در اوقات ساعات و هر چیزی در عقب دیگری بقدرت او کند و بر آنکه فاعل آن چیز عالمست و مدبر
متصرف بمشیت و اراده خویش پس روی فرا کرد و قصد آفرین عرش کرد و عرش بیافرید و بیافریدن آن
و غالب گشت و از آفریدن آن عاجز نیامد عظمت و بزرگی عرش راست و عرش چیزیست که خدای تعالی آنرا بیافرید بزرگ
تحتی در خبر است که جبرئیل خواست که طول عرش بداند از خدای دستوری خواست و چند سال می‌پرید تا ضعیف شد از خدای
تعالی مدد خواست خدای تعالی مدد و قوت داد و پر او را مضاعف کرد تا بیشتر هم از آن مدت بپرید هم ضعیف شد خدای تعالی
قوتش زیاده میکرد تا چند بار چون ماندگی آمد گفت بار خدایا بیشتر پریده ام یا بیشتر مانده است خدای تعالی گفت ای جبرئیل
چندین هزار سال می‌پری هنوز قائمه از قوایم عرش نپریده اگر در همه عمر دنیا بپری جبرئیل گفت سبحان من لا یعلم کیفیة عظمته
الا هو یُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ شب را بروز باز می‌پوشد و روز را بشب باز میپوشد شب را در عقب روز می‌آورد و روز را
عقب شب چون کسی که طالب غیری باشد بشتاب بی فتوری و تراخی بل بسیری مستمر و ثابت بحساب راست و همچنین آفتاب
ماه و ستارگان را بیافرید و همه را مسخر امر خود کرد ایشان رفتن هر یکی در فلک خویش بامر و فرمان وی است و بدانید که خلق و امر
ویراست خلق اختراع مقدور باشد از خدای تعالی بر وفق تقدیر حق تعالی گفت خلق او را اطلاق تا بر وجهی اختراع مر او راست و هیچ
از من کسی بر اختراع قادر نیست و امر مر او راست مر او را سد که فرمان دهم و اگر کسی فرمان دهد با مر من تواند داد و بی امر من نرسد کسی
که بر کسی فرمان دهد با کار بزرگوار است خدایی که آفرینش مر او راست آنکه خدایی که پروردگار جهانیانست **قوله تعالی** ادْعُوا رَبَّكُمْ
تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ

خوفا وطمعا ان رحمت الله قریب من المحسنین حق سبحانه وتعالی عتاب میکند بندگان خود را و میگوید که بخوانید خدای
خود را بتضرع وزاری و بیم و امید و بمسکنت و خواری و پنهان مر فقرا را بخوانید در خبر است که رسول در غزائی بود بوادی فرود آمد که عظیم سخت
بود صحابه آواز بتکبیر بلند کردند رسول گفت اربعوا علی انفسکم کوه بانک دهید و با خود آیید که نه شما کر را میخوانید و نه غایبی را اقدار میخوانید
سمیع و قریب با شماست و از شما غایب نیست حسن بصری گفت میان دعای سر و علانیه هفتاد ضعف است انکه گفت که مردی بودی
که قرآن حفظ کردی و همسایه او آواز او نشنیدی و مردی بودی که همه شب در خانه خود نماز کردی و مهمانان او بیخبر بودی و پیش از آن که وحی
دیده که هر عملی که ممکن بودی که بسر توانستی کردن آشکارا نکردندی و مسلمانانی بودند که در دعا و تضرع اجتهاد کردندی و آواز ایشان
هیچ نبود و راز ایشان میان ایشان و خدا بود بدانکه خدای چنین فرموده است که ادعوا ربکم تضرعا وخفیة و خدای تعالی از ان بنده صالح
بپسندید و ویرا مدح گفت چون خدا را در خفیه خواند که اذ نادی ربه نداء خفیا و خدای تعالی از ان فرمود در دعا در خفیه کردن که آن زیادت است
و او یعنی خدا دوست ندارد آنکسانی را که از حد در گذرند در جمله عبادات و دعوات از آنچه فرموده اند یعنی دوست ندارد که در دعا
آواز بلند بردارند و از حد در گذرند و گفته اند که دوست ندارد کسی را که در دنیا چیزها بیرون از عرف و عادت خواهد و در آخرت
منازل انبیا خواهد و در آخرت منازل انبیا خواهد و دوست ندارد که نفرین ناحق کند و جهت خدای بنده را راده [illegible]
وی باشد انکه گفت ولا تفسدوا فی الارض فساد مکنید بشرک و معصیت و خون ناحق ریختن و ظلم کردن پس از انکه خدای تعالی
زمین را بصلاح آورد و بفرستادن پیغمبران فرمود و از حرام باز داشت و هر زمینی که در روی طاعت خدای نمایند زمین خراب
بود و هر زمینی که در وی عبادت کنند و اهلش خدا را طاعت دارند آن زمین بصلاح و آبادان بود و معصیت مکنید که خدای تعالی
بشوی معصیت شما باران از آسمان باز دارد و زمین خراب گردد و تباه شود و خدا را بخوف عقابش و طمع اندر ثوابش بخوانید
عدل او و بطمع فضل او بدرستی که رحمت خدای به نیکوکاران نزدیکست چون رحمت طلب کنید بیابید یعنی رحمت آن جهانی
که همه خلایق از مؤمن و کافر مستغرق نعمت و رحمت این جهانی دیده قوله تعالی وهو الذی یرسل الریاح بشرا
بین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء فاخرجنا
به من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم تذکرون والبلد الطیب یخرج
نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا کذلک نصرف الآیات لقوم یشکرون
حق تعالی تعداد نعمت خود میکند مضاف با نعمتهای دیگر که پیش از این ذکر آن کرد و گفت اوست آن خدایی که بفرستاد برای شما
بادها را پراکنده کننده ابر و زنده گرداننده زمین بباران نهاد و بشارت دهنده زمین او خلایق را بباران پیش از نعمت و رحمت
خویش که آن باران است و از جمله اقسام رحمت که در قرآنست یکی باران است در خبر است که رسول چون باد سخت آمدی
اندیشه ناک شدی و خایف بودی و چون نرم آمدی ساکن شدی انکه گفتی جارت رحمة رحمت آمد انکه گفت از چنین
بادها بترسید که این از اعلام قیامت و عذاب باشد و چون باران بر اثر آن آید رحمت باشد آورده اند که در عهد یکی از صحابه را
گرفته بودند تا بکشند امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید که این مرد چه گناه کرده است گفتند او چند کلمه کفر گفت و بر آن اصرار میکند
و از آن توبه نمیکند گفت آن چیست گفتند میگوید که بر نادیده گواهی میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت خدای میگریزم
امیرالمؤمنین گفت اگر گناه و کفر او اینست این همه ایمان و طاعتست و من نیز همین میکنم و شما نمیدانید گفتند چگونه گفت بر
نادیده گواهی میدهم بر هستی خداست که خدا را نادیده و برهان گواهی میدهم [illegible] انکه گفته است که فتنه را دوست

میدارم

میدارم آن مال و فرزندست که انما اموالکم واولادکم فتنة و آنچه گفت از رحمت خدای میگریزم آن نه رحمت است که از باران میگریزم
وهو الذی یرسل الریاح خدای تعالی میگوید بادها را بفرستادیم تا که چون برداشت ابرهای گرانبار از آب [illegible]
بشهری مرده و بیابانی بی گیاه پس فرو آوریم باران بدین آبرا یعنی باران از ابر پس بیرون آوردیم بدین آب از هر میوه چنانکه از زمین مرده
بدین آب باران گیاه و نبات بیرون می آوریم همچنین مردگان را زنده کنیم و از خاک بیرون آوریم و غرض از این تشبیه آنست که تا منکران
بدانند که خدای تعالی قادرست بر زنده کردن مردگان چنانکه بر وی متعذر نیست که زمین مرده را به نبات زنده کرده همچنین بر وی متعذر نباشد
زنده کردن مردگان این همه آن کرد لعلکم تذکرون تا شاید که شما اندیشه کنید و بدانید که آن خدایی که قادر باشد که زمین مرده خشک را
بشکافد و از وی سبزه و میوه بیرون آرد قادر باشد بر انکه مرده را زنده کرده و در وی حیات آفریند ابو هریره و عبدالله عباس گفتند که چون
مردگان را زنده خواهد کرد خدای تعالی چهل سال باران بر ایشان بباراند مانند آب مردان تا آن آب که در زیر عرش است و آنرا ماء الحیوان
گویند ایشان در گورها چنان برویند چنانکه در رحم مادر تا انگاه که تنهای ایشان تمام خلق شوند خدای تعالی بفرماید تا روح در ایشان
دمند انگه خواب بر ایشان افکند تا ایشان از نفخه دیگر زنده گشتند چون زنده شوند طعم خواب در دماغ یابند چون مردی که از
خواب بیدار شود پس گویند آن حال گویند قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ابوبکر عیاش گفت هیچ قطره باران از آسمان نیاید
الا که بر جای باد و باران رفت و در آن باشد بفرمان خدای تعالی صبا ابر برانگیزد و شمال جمع کند و جنوب باران بیرون آرد و دبور تفریق کند
پریشان کند انگه خدای تعالی مثل زد مؤمن و کافر را مؤمن را با ایمان و طاعات و انتفاع او با او امر و نواهی تشبیه کرد بزمینی پاک و
خوش و کافر را در کفر و معصیت تشبیه کرد بزمین شوره ناک هر باران که بر زمین خوش آید و پاک از آن زمین انواع نبات و ریاحین
پدید آید و هر باران که بر زمین شوره آید اگر چه بسیار بود از وی هیچ گیاه و نبات نروید مؤمن اول توفیق یافت تفکر و ریاضت داده
باد و ثبت عبودیت مناسب شد و چون مرد ایمان او مرضی و فضل از مواعظ رسول بشنود در دل وی قرار گیرد و بیخ زند و شاخ برود
چون نبات در زمین پاک و کافر چون دل قاسی دارد و سخت اندیشه عادت نداشته و نظر تربیت نیافته چون مرده بالکفر و معصیت
اگرچه بسیار مواعظ خدا و رسول بروی خوانند هیچ اثر نکند و بدان مشقوق نشود و منتفع نگردد و چنانکه زمین شوره از باران میگوید که از
زمین پاک بیرون آید باذن یعنی بامر و فرمان خدای مدعی آن زمین که پلید و شوره بود بیرون نیاید از وی الا چیزی اندک و بی نفع کذلک
گردانیم آیات و دلایل را وجهی درون وجهی بیانی درون بیانی تا منزجر شوند همه خلایق مر قومی که ایشان شکر نعمت خدای گویند و حمد
بجای آرند یعنی آیات و دلایل و غیره منقسم بر این نعمتها که حاصل از روی انتفاع و حاصل از روی اندیشه و تفکر تا همه جنس را حاصل سازند که
در ان نجات قیامت باشد میگردانیم و بیان میکنیم حالا بعد حال برای انکه شما از روی اندیشه کنید و بدانید که این همه نعمتها از خدا
بر شما و در اعتراف کنید باو و تعظیم کنید منعم را تا شاکر نعمت من باشید و من نعمت بر شما زیاده گردانم که الشکر قید النعمة والشکر تحقق
المزید قوله تعالی لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انی اخاف
علیکم عذاب یوم عظیم قال الملأ من قومه انا لنراک فی ضلال مبین قال یا قوم لیس بی
ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم واعلم من الله
ما لا تعلمون حق سبحانه و تعالی میگوید که ما بفرستادیم نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن ادریس پیغمبر را بقوم او که
ودعوت او قوم خویش را گفت ای قوم من خدا را پرستید و عبادت نهایت خضوع و خشوع باشد بدل و زبان چنانکه بالای آن
نباشد و آن اصول نعمت است و نعمتها همه از وی است پس عبادت کسی را نسزد که او را عبادت نباشد مگر خدا و شما را غیر او خدای

و برا پرستید عبادت خاص و خالص و برگزینید و جز او کسی را مپرستید که من بر شما میترسم از عذاب روز بزرگ که آن روز قیامت
و عذاب الیم مستمر بوده باشد که مستحق بود و عقاب جز مستحق را نباشد نوح اول پیغمبری بود بعد از ادریس خدای تعالی او را بفرزندان قابیل فرستاد
آنانکه متابع ایشان بودند از فرزندان شیث عبد الله عباس گفت دو بطن بودند از فرزندان آدم یکی در سهل و یکی در جبل مردان کوه خوب روی
نکو روی بودند و زنان زشت و آنانکه در سهل بودند زنان نیکو روی بودند و مردان زشت ابلیس بصورت غلامی پیش مردی آمد
از اهل سهل و گفت مرا اجیر کن که خدمت تو کنم گفت اگر خدمت من کنی مزدت دهم قبول کرد و گوسفندان او میچرانید روزی نایی
و نی بساخت و بزد و مردم آن آواز هرگز نشنوده بودند می آمدند و سماع میکردند این خبر باهل جبل رسید و اهل سهل را عیدی بود که هر
سال یکبار بدان عید از شهر بیرون شدندی و زنان خود را چاره آراستندی و مردمان بتماشا و نظاره بیرون آمدندی تا چند از اهل جبل بیامدند
تا نظاره عید کنند و آن آواز بشنوند آن زنان را با آن جمال بدیدند و متعجب فرو ماندند و برفتند و قوم خود را از آن خبر دادند و جمعی
بیامدند و با ایشان اختلاط کردند و زنان ایشان را بدیشان میلی پدید آمد از جمال ایشان فاحشه و ناشایست در میان ایشان آشکارا
شد و بروایتی دیگر از عبد الله عباس که آدم وصیت کرده بود که فرزندان شیث را با فرزندان قابیل مناکحه نکنند و فرزندان شیث آدم
در غاری پنهان بردند و کتابها نان بردی که ما شش تا کسی از فرزندان قابیل آنجا نرود و جمعی برخواستند و گفتند که ما برویم تا ببینیم که فرزندان
قابیل بنگریم تا حال ایشان چگونه است و ایشان صد مرد بودند نیکو روی و زنان فرزندان قابیل چون ایشان را بدیدند در ایشان آویختند
و نگذاشتند که باز پس روند جمعی دیگر برخواستند و گفتند تا بنگریم تا برادران ما چرا ماندند و در چکار مانده اند و ایشان نیز باز پس نگذاشتند
همچنین می آمدند و مختلط میشدند و مناکحه میکردند و فساد در میان ایشان آشکار شد و فرزندان قابیل بسیار شدند و اقطار زمین
پس خدای تعالی نوح را بدیشان فرستاد و او پنجاه ساله بود نهصد و پنجاه سال در میان ایشان اقامت کرده ایشان را دعوت
میکرد و بیشتر ساینید از عقاب خدای هیچ فایده نبود و هر روز طغیان ایشان زیاده بود چنانکه خدای گفت وقوم نوح من قبل انهم کانوا هم
اظلم و اطغی و چند آنکه دعوت پیش میکرد از وی بیشتر میرمیدند چنانکه گفت فلم یزدهم دعائی الا فرارا عبد الله عباس گفت
که نوح را چندان بزدندی که از هوش برفتی آنگاه او را در نمدی پیچیدندی و در خانه بردندی پنداشتندی که وی بمرد وی بامداد بیرون
آمدی و باز دعوت شدی مردی بیامد و زنی ایشان پیر شده با کودکی خورد و گفت ای پسر من پیر شده ام و این مرد جادو است
نباید که چون من متوفی شوم این مرد ترا بفریبد و زنهار تا پیرامن وی نگردی و سخن او نشنوی آن کودک عصا از دست پیر ستد
و آهنگ نوح کرد تا وی را بزند نوح درین حال بر ایشان دعا کرد و گفت رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم
یضلوا عبادک ولایلدوا الا فاجرا کفارا نوح پیغمبر چون ایشان را دعوت کرد و از عذاب بترسانید جماعتی از اشراف قوم او را
گفتند ای نوح ما ترا در ضلالتی و گمراهی ظاهر و هویدا می بینیم نوح ایشان را گفت ای قوم مرا ضلالتی و عدولی نیست از راه راست
و لیکن من رسولم فرستاده از قبل خدای که پروردگار عالمیانست تا بترسانم شما را و میرسانم بشما پیغامهای خدای من از ترغیب و
ترهیب و تحذیر و وعد و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و حدود و احکام و نصیحت میکنم شما را و نصیحت اخلاص خیرت باشد
از شائبه فساد و من از خدا میدانم آنچه شما ندانید برای آنکه من عالم بعواقب طاعت و معصیت باعلام خدای مرا من دانم که با
مطیعان چه خواهد کرد و کافران را چه پاداش خواهد داد و رسول شخصی بود که وی را تکلیف کنند قیام کردن بعبار نبوت و رسالت
و تحمل پیغامها از خدای بخلقان که بدان مستحقان مستحق ثواب عظیم شوند از خدا و از ما مستحق عنایت اجلال و اعظام قوله تعالی
أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ

ترحمون

تُرْحَمُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ
كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ خدای تعالی گفت مر ایشان را بر سبیل تقریع و ملامت که شما عجب میدارید و عجب می آید شما را که
مردی هم از شما بشما آید و ذکری و موعظتی بشما آرد و شما عجب میدارید از آنکه ذکری و موعظتی از خدای شما بر مردی آید که او از شما
باشد یعنی آدمی باشد و فرشته نباشد و از شهر شما و نسب شما باشد و غرض از آن باشد تا شما را بدان بترساند و انذار
باشد بر وجه تخویف و بیم از بهر آن تا شما از معاصی بپرهیزید و اجتناب کنید تا باشد که بر شما رحمت کنند چون قوم نوح سخن وی
بشنیدند وی را باور نداشتند و او را دیوانه پنداشتند و تکذیب وی کردند و چند آنکه وی دعوت بیشتر میکرد هیچ سود وی
نمیداشت و نوح را رنجانیدند و گفتار او قبول نمیکردند ما برهانیدیم نوح را و آنانرا که با وی بودند و آن سه پسری بود سام
حام و یافث و زنان ایشان و شصت کس دیگر و در بعضی اخبار که پنجاه سال ایمان آورده بودند باو کلبی گفت هشتاد بودند چهل
مرد و چهل زن و دیگر مفسران گفتند که هشتاد بودند خدای تعالی گفت و ایشان را برهانیدیم در کشتی و غرقه کردیم آنانرا که تکذیب
آیات ما کردند از بهر آنکه ایشان قومی کور دلان و کوران بودند در بصیرت نابینایان که راه حق و صواب نمیدیدند و اندیشه نمیکردند
قوله تعالی وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ
الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ
لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ
نَاصِحٌ أَمِينٌ و ما بفرستادیم بعاد برادر ایشان در نسب هود را که پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بود و عاد
بن عوص بن ارم بن سام بن نوح فرستادیم و این عاد اول است و ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم خدای را پرستید که شما را
جز او خدای دیگر نیست آیا نمی ترسید و حذر نمیکنید و هود در حقیقت برادر ایشان نبود نه از مادر و نه از پدر و لیکن از قبیله
ایشان بود و با ایشان قرابتی داشت حق تعالی وی را برادر ایشان خواند و برادر نسبی نبود باتفاق و این همچنان است که
امیر المومنین علی از اهل جمل و صفین و نهروان گفت اخواننا بغوا علینا یعنی اخواننا بالنسب هود را یکی از ایشان و برادر ایشان
خواند از بهر آن تا دل ایشان با وی ساکن شود و بوی میل کنند و هود معروف بود در میان ایشان بامانت و دیانت و صدق
هود چون ایشان را دعوت کرد جمعی از رؤسا و اشراف قوم کافران گفتند ما ترا در سفاهت می بینیم و سبک عقل میدانیم
و دیوانه و سبکسار میدانیم و ما چنین پنداریم که تو از جمله کاذبانی در دعوی نبوت هود ایشانرا جواب داد و گفت ای قوم من
سفاهتی و خفت عقلی و دیوانگی نیست و لیکن من رسولم بشما از خدای که پروردگار جهانست و بشما میرسانم و میگذارم
پیغام خدای خویش و من شما را نصیحت کننده ام و امین و استوارم و همیشه نزدیک شما امین و استوار بودم چون از خدای برسالت
بیامدم چرا نا استوار گشتم قوله تعالی أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ
وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ
اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ آیا عجب می آید شما را و عجب میدارید از آنکه آمد بشما پندی و موعظتی و یاد کردی بر مردی که او از شما
و از قبیله شماست تا شما را بترساند از عذاب خدای بر کفر و معصیت و درین موضع تعجب نیست از آنکه چون خدای تعالی
صلاح در آن دید که فلان را اهلیت رسالت است وی را برسول فرستد و با آدمیان پیغام جز آدمیان نتوانند گذاردن و یاد کنید آن
نعمتی که خدای بر شما کرده و آن آنست که چون قوم نوح را هلاک ساخت و زمین را از ایشان خالی کرد شما را

و خلیفه ایشان کردانید و خلیفه کسی بود که قایم مقام دیگری بود از پس وی و شما را بیفزود در خلقت و آفرینش و قوت و قامت
دیگران تا بحدی که روایت کرده‌اند که کوتاه‌ترین ایشان شصت گز بود و درازترین ایشان صد گز بود و امام محمد باقر گفت هر یکی
ایشان بالا چون نخل خرمای دراز بودند و بقوت چنان بودند که مردی از ایشان [illegible] در تندی که زدی کوه بکندی
و سنگ از کوه بکندی وهب گفت سر هر یکی از ایشان بمثال قبه بود و خانهٔ چشم و سوراخ بینی ایشان چنان بود که سباع
و وحوش و طیور آنجا خانه ساختی و بچه زادی پس چون خدای با شما این نعمت کرد یاد کنید نعمتهای خدا را تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید و
بثواب خدا و نعمت او برسید قوله تعالی قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا
بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي
فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ
الْمُنْتَظِرِينَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ
ایشان جواب دادند بر سبیل انکار و تعجب و گفتند که ما را میفرمایی تا خدا را پرستیم تنها و آنچه پدران ما پرستیدند از بتان ترا
رها کنیم و [illegible] و وعده عذاب میکنی ما را بیار آنچه تو ما را وعده میدهی از عذاب اگر راست میگویی از جمله راست گویانی و این
بدان گفتند که ایشان بهیچ گونه اعتقاد نکرده بودند که وی راست میگوید هود پیغمبر ایشان را جواب داد و گفت واقع شد و واجب آمد
نزول کرد بر شما عذاب یعنی غضب و خشم از خدای شما یعنی نزدیک گشت و سایه افکند بر شما و غضب اراده عقاب بود و باشد بر مستحق و
رضا اراده ثواب آنگه گفت آیا شما با من مجادله و خصومت میکنید در نامهایی که شما نهاده‌اید یعنی اصنام در ایشان که خدای تعالی
بآن سلطانی و حجتی نفرستاده است که دلیل حجت کند و آیه دلیل است بر آنکه اسم و مسمی یکی است از آنجا که اگر اسم مسمی
یکی نبودی ایشان را نرسیدی که گفتندی که ما با تو در اسمی جدل میکنیم و اسم جدل نکنیم و لیکن [illegible] که این [illegible] بر تو پوشیده
کرد که اسم و مسمی یکی باشد یکی فرق چون کند میان اسم و مسمی و [illegible] تا تو غلط نباشی [illegible] یکی آنکه ایشان را خطاب کرد
و گفت چون عذاب [illegible] منتظر عذاب باشید و چشم آن دارید که من نیز از جمله منتظران عذاب و عقاب باشم که بشما رسد آنگه
خدای گفت که ما عذاب فرو فرستادیم و نجات دادیم و برهانیدیم هود را و آنان که با وی بودند برحمت خود و ببریدیم اصل و بیخ آنکسانی
که آیات ما را دروغ داشتند و اصل و نسل ایشان برانداختیم و [illegible] ایشان را نگذاشتیم تا آخرین کسی که بود همه را هلاک کردیم و این بیان
کردیم که ایشان همه کافر بودند و مؤمن و ایمان نخواسته‌اند و از ایشان مومنی در وجود نخواهد آمد و قصه قوم عاد و هلاک ایشان
آنست که قوم عاد و منزل ایشان بیمن بود بجایی که آنرا احقاف گویند چنانکه خدای گفت واذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف آن زمینی بود که
بعضی ریگ را احقاف خوانند و بعضی [illegible] میان عمان و حضرموت و ایشان بت‌پرست بودند و قبیله‌ها بودند که یکی را نام
صدا و دیگری را صمود و دیگری را هبا خوانندی و ایشان را خدای قوتی عظیم داده بود و ظلم و جور کردن گرفتند خدای تعالی هود پیغمبر را بایشان فرستاد
و هود از جمله حسب و نسب بهتر بود پس ایشان را دعوت کرد با خدای و از ظلم و جور کردن منع کرد ایشان باکردند و قبول نکردند و او را بدروغ
داشتند هود چون ایشان را بترسانیدی گفتندی من اشد منا قوة از ما قوی‌تر کیست چون ظلم و فساد از حد بیرون بردند خدای تعالی باران
از ایشان بازگرفت سه سال پیوسته ایشان مجهود و [illegible] گشتند و عادت ایشان چنان بود که اگر کسی را رنجی رسیدی و او را حاجتی
که از آن خلاص نیافتی بمکه آمدی و در بیت الحرام دعا کردی و مسلمانان و مشرکان بمکه جمع شدندی و حاجت خواستندی که در آن وقت
عمالقه داشتندی ایشان را عمالقه برای آن خوانند که جد ایشان عملیق بن لاود بن سام بود و مهتر ایشان مردی بود نام او معاویة بن بکر

از فرزندان

از فرزندان عاد و چون قحط بر ایشان سخت شد جمعی بمکه فرستادند تا از بهر ایشان باران خواهند و از جملهٔ ایشان قیل بن عنز و لقیم بن هزال بن عقیل [illegible]
بن عاد الاکبر و مرثد بن سعد بود و او مسلمان بود و اسلام پنهان میداشت و لقمان بن عاد و هر یکی از ایشان قومی با خود ببردند چون بمکه رسیدند بنزدیک معاویة بن
بکر فرود آمدند و بیرون مکه خارج از حرم ایشان را فرود آورد و اکرام کرد که خویشان وی بودند یک ماه بنزدیک وی بودند شب و روز بخمر خوردن مشغول بودند
و این معاویه را دو کنیزک بود که ایشان را جرادتان گفتندی از بهر ایشان سماع کردندی ایشان قوم خود را و قحط و رنج ایشان را فراموش کردند و در مدت یک
ماه [illegible] معاویه [illegible] از [illegible] حال ایشان معاویه شرم میداشت و [illegible] ایشان [illegible] نسبت کنند تا [illegible]
چنین بگفت و کنیزکان را تلقین کرد و گفت چون این قوم بلهو و طرب مشغول شوند این ابیات بر ایشان خوانید تا ایشان را تنبیهی افتد و ابیات اینست
شعر الا یا قیل ویحک قم فهینم • لعل الله یصبحنا غماما • فیسقی ارض عاد ان عادا • قد امسوا لا یبینون الکلاما • من العطش الشدید فلیس نرجو • به الشیخ الکبیر ولا الغلاما • و انتم
ها هنا فیما اشتهیتم • نهارکم ولیلکم التماما • فقبح وفدکم من وفد قوم • ولا لقوا التحیة والسلاما • چون جرادتان این ابیات سرود گفتند ایشان گفتند قوم
ما را بکاری فرستادند و ایشان در رنج و ما در طرب این خطا کردیم فردا بحرم رویم و در حرم دعا کنیم تا باشد که خدای ما را باران فرستد مرثد که مسلمان بود
نهان گفت ای قوم شما را [illegible] و [illegible] دعای شما باران نیاید اگر خواهید که خدای بر شما رحمت کند و باران فرستد پیغمبر را بپذیرید و
ایمان آورید که ابر و باران [illegible] دعای او نیاید و [illegible] گفت و اسلام آشکارا کرد [illegible] حال معاویه با انکار [illegible] آمد و گفت شعر ابا سعد فانک من
قبیل ذوی کرم و امک من ثمود • فانا لن نطیعک ما بقینا • ولسنا فاعلین لما ترید • اتامرنا لنترک دین رفد • ورمل وآل صد والعبود • ونترک دین آباء کرام • ذوی رای ونتبع دین هود • و معاویه
گفت [illegible] خود [illegible] تا با ما نباشد که او بر دین هود است [illegible] مرثد [illegible] بود [illegible]
برفتند آنگه [illegible] بمکه آمد [illegible] دعا کرد [illegible] و گفت بار خدایا تو دانی که من [illegible] بار خدا
حاجت من [illegible] و قیل [illegible] و گفت بار خدایا [illegible] از برای [illegible] آمده‌ام [illegible] بار خدایا
مرا آنچه خواهی [illegible] بار خدایا اگر هود [illegible] خدای تعالی [illegible] سفید و یکی سیاه
یکی سرخ آنگه از میان [illegible] آواز [illegible] یا قیل اختیار کن [illegible] یکی از این سه گفت ابر سیاه را اختیار کردم که [illegible]
خدای تعالی فرمود تا ابر سیاه را [illegible] بر عاد [illegible] و ایشان [illegible] چون آن ابر بدیدند شاد شدند [illegible]
هذا عارض ممطرنا این ابر است که ما را باران خواهد باریدن حق تعالی گفت [illegible] بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این آنست که شما
بتعجیل [illegible] بادی است که در او عذاب [illegible] اول کسی که آن [illegible] زنی بود از عاد نام او [illegible] چون آن عذاب
نعره بزد و از هوش برفت چون بهوش آمد گفتند [illegible] گفت بادی دیدم [illegible] آتش [illegible] مردانی که آنرا [illegible]
عمرو بن شعیب روایت کرد که چون خدای تعالی باد را فرمود که برود و قوم هود را هلاک کن خازنان باد گفتند بار خدایا از ریح عقیم چه مقدار بیرون کنیم گفت
چندانی که بسوراخ بینی گاوی فرو شود گفتند بار خدایا تو عالمتری [illegible] آن عالم [illegible] عالم خراب کند خدای تعالی
گفت چندانکه حلقه انگشتری بیرون ده [illegible] آن مقدار باد در ایشان گشادند هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط شد [illegible] چنانکه خدای تعالی گفت
سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما هر چه [illegible] هلاک میکرد [illegible] مردان و اشتران را با بارها [illegible] و در هوا [illegible]
و [illegible] در خانها [illegible] در [illegible] و از پس ایشان [illegible] ایشان را [illegible]
بیت میکردند و هود و قومش بصحرا آمدند و حظیره بساختند از گل [illegible] و چون باد بایشان رسیدی نرم شدی و نسیم گشتی و با راحت بودی و
چون بعاد رسیدی نرم نشدی و نسیم نگشتی و چنان سخت شدی که اشتر را با بار برگرفتی و بر زمین زدی ابن عباس گفت از ایشان
هفت مرد بودند که از ایشان [illegible] و مهتر ایشان مردی بود نام او خلجان گفت بیایید تا بکنار وادی رویم و باد را منع کنیم [illegible]

وادی باستادند باد ایشان را بر میگرفت و در هوا میبرد و بر زمین میزد و در ان وادی چون تنهای خرما بن می افکند چنانکه گفت کانهم اعجاز نخل
خاویه از ایشان کسی نماند الا خلجان و جماعتی پناه با جانب کوهی دادند چنانکه گفت شعر لم یبق الا الخلجان نفسه یا لک من یوم دهانی
امسه بثابت الیوم لما شهید وطیه لولم یجئنی حین اجیئه هود بیامد گفت دیدی یا خلجان اسلم تسلم ای خلجان اسلام آر تا سلامت
یابی گفت اگر اسلام آرم خدای مرا چه دهد گفت بهشت گفت ایشان کیستند که من ایشان را در ابری بینم چندانی که اشتران بختی گفت ایشان
فرشتگان خدای منند گفت اگر اسلام آورم خدای تو قصاص قوم من از ایشان بخواهد گفت هیچ پادشاه را دیدی که از لشکر خود انتقام کشد
گفت اگر چنین است من خشنود نشوم باد در آمد او را در ربود و او را با یاران که بودند پاره پاره کرد از عاد کس نماند الا آن گروه که در مکه بودند چون
از مکه بیرون آمدند چاه مدعو نزدیک معاویة بن بکر شدند و شب بسیم را مردی برسید بر شتری سوار از هلاکت عاد خبر داد گفتند که هود
کجاست گفت بساحل دریا ایشان را گفتی بیامد گفت صدق مرثد بن سعد و لقمان بن عاد و قیل بن عنز
ایشان بمکه دعا کردند منادی با ایشان ندا کرد و گفت خدا دعای شما اجابت کرد اکنون حاجت خود بخواهید مرثد بن سعد گفت اللهم اعطنی
برا و صدقا بار خدایا مرا بری و صدقی بده او را آنچه خواست قیل گفت من آن خواهم که بقوم من رسید گفتند هلاکت رسید
ایشان را گفت رو باشد لا حاجتی فی البقاء بعدهم باد در آمد و او را هلاک کرد و لقمان بن عاد گفت بار خدایا مرا عمری ده گفتند مقدار
خواهی گفت چندانکه عمر هفت کرکس باشد چون کرکس از خایه بر آمدی او را بر گرفتی و میپروریدی تا بمردی و نوی اختیار کردی
فر تنش گفته اند که عمر کرکس پانصد سال عمر بود چون نوبت بکرکس هفتم رسید او را میپرورد چون عمر کرکس بآخر رسید و نام آن
کرکس لبد بود بامدادان چون کرکسان دیگر لبد نتوانست پریدن لقمان بیامد تا لبد را بجنباند و در خود سستی و قوتی دریافت لبد را
حالت دید گفت انهض یا لبد برنتوانست پرید و بمرد لقمان نیز همانجا و بمرد مرثد بن سعد آن وقت که شنید که عاد هلاک شدند چنین
بگفت شعر عصت عاد رسولهم فاسوا عطاشا ما تبلهم السماء لکفرهم بربهم جهارا علی آثار عادهم العفاء الا نزع الاله حلوم عاد فان
قلوبهم قفر هواء من الخبر المبین ان یتبعوه و ما یغنی النصیحة و الشفاء فنفسی و ابنتای و ام ولدی بنفسی نبی هود فداء و انی سوف الحق
آل هود و اخوته اذا جن المساء آنگه برخاست و نزدیک هود آمد و با هود میبود تا فرمان یافت چون هود فرمان یافت عمرش صد و
پنجاه سال بود ابو الطفیل گفت که امیر المؤمنین مردی را گفت از حضرموت که آن تو دیدی سرخ دیده بفلان جایگه در او آن جا
اراک و سدر است از حضرموت گفت آری یا امیر المؤمنین که تو وصف میکنی گویی که آن را دیده باشی گفت ندیده ام
ولیکن شنیده ام از خبر که میگفت گفت یا امیر المؤمنین آن چه جایست گفت گور هود پیغمبر است و بروایتی دیگر گور نود پیغمبر میان
رکن و مقام و زمزم است و گور هود و شعیب و صالح و اسمعیل آنجا است و هر پیغمبر که خدا قوم او را هلاک کردی او بمکه آمدی با مؤمنان
آنجا عبادت کردی تا پیش خدای شدی قوله تعالی وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ
وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي
الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ حق سبحانه و تعالی چون ذکر هود و قوم او کرد و هلاک شدن ایشان گفت ذکر صالح و قوم او ثمود میکند که او فرستاده بقبیله
ثمود برسالت با ایشان برادر ایشان صالح بن عبید بن آسف بن ماشخ بن عبید بن حاذر بن ثمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح و ایشان را
ثمود باز خوانند چنانکه قبایل دیگر را بپدران ایشان خوانند و مسکن ایشان در حجر بود میان حجاز و شام تا بوادی القری صالح پیغمبر

دعوت کرد و گفت ای قوم خدای را پرستید که شما را خدایی بجز وی نیست بشما آمد بینتی و حجتی و دلالتی ظاهر بر صحت نبوت من
و این آن ناقه خداست که مر شما را آیتی و علامتی است در دو بر صحت گفتار من و ناقه را با خدا اضافت کرد برای آنکه او را خدای تعالی
بخلاف آن آفرید که دیگر اشتران را و نیز برای آنکه نه خود خانه خدا و آیه در قرآن بود که او از سنگی خارا بیرون آمد چنانکه اشتری که آن سنگ
اشتر آبستن است در وقت زادن و چندان آب که بخوردی چندان شیر بدادی صالح گفت دست از این شتر بدارید و بگذارید
تا در زمین خدای میگردد و گیاه میخورد و بجره و دست بد و دراز مکنید بدی که آنگه شما را بگیرد عذابی دردناک و یاد
کنید چون خدای تعالی شما را خلیفه کرد در زمین از پس عاد و مسکنها از زمینهای نرم کوشکها میسازید و میکنید از کوهها خانها و میتراشید
یعنی خانه خود در سنگ میکنید پس یاد کنید آلاء و نعمتهای خدای را که بر شما کرده است از قوتی که شما را داده است و در زمین عمل مکنید
در زمین فساد مکنید قوله تعالی قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ
أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنتُم
بِهِ كَافِرُونَ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ
الْمُرْسَلِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ
أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ جماعت اشراف ثمود که
متکبر بودند گفتند مستضعفان را گفتند از آن کسانی که ایمان آورده بودند از ایشان بر سبیل استطاف و سخریت و
استخفاف که شما میدانید که صالح پیغمبر است فرستاده از قبل خدای خویش این مؤمنان مستضعف گفتند که ما ایمان
داریم باو و بآنچه باو فرستاده اند و این از بهر آن گفتند که این مؤمنان چنین پنداشتند که ایشان مؤمن شدند و از سر حقیقت میگویند
آن متکبران کافران گفتند که ما بآنچه شما ایمان آورده اید کافریم و منکریم پس آنگه این متکبران که از متابعت رسول خدای ننگ
میداشتند آن شتر را پی کردند و بکشتند و اگر چه ناقه را قدار بن سالف پی کرد اما اضافت آن با ایشان کرد که ایشان
راضی بودند ناقه را پی کردند و از فرمان خدای در گذشتند و عصیان و طغیان آوردند و گفتند ای صالح بیار آنچه ما را بآن وعده
میدهی از عذاب خدای اگر تو از جمله پیغمبران مرسلی پس بگرفت ایشان را عذاب خدای صیحه یعنی آوازی که زمین از آن
آواز در جنبش آمد و ایشان همه از هول آن بر جای خود بمردند و کشته شدند در سراهای خود یعنی مسکنها و شهر خود پس چون
صالح ایشان را بر آن حالت دید روی از ایشان بگردانید و از ایشان اعراض کرد و گفت بر سبیل تحسر بر آنچه فایت شده بود
از ایمان ایشان که ای قوم من وسع خود و طاقت خود بذل کردم در نصیحت شما و دعوت کردن شما و پیغامهای خدای خود رسانیدم
و نصیحت کردم و لیکن شما نصیحت کنندگان را دوست نمیدارید و سیاق آیه دلالت میکند بر آنکه این آن وقت گفت که عذاب
بدیشان رسید و هلاک شدند و گفته اند که این آن وقت گفت که از ایشان اصرار دید و دانست که ایمان نخواهند آورد و عذاب
بدیشان فرود خواهد آمد چون وقت نزول عذاب بود از میان ایشان بر آمد و پشت بر ایشان کرد و این سخن میگفت
القصه ثمود بروایت کعب الاحبار آنست که چون خدای تعالی هود و عاد را هلاک کرد ثمود از پس ایشان در آن زمین خلیفه
کرد و تمکین کرد و عمر دراز داد ایشان بسیار شدند و درازی عمر ایشان چندان بود که مردی از ایشان سرای بکردی و
هنوز عمر وی مانده بود که سرا خراب شدی ایشان در ایستادند و خانهای خود در سنگ میکندند از سنگ خانها میتراشیدند
و فساد و طغیان تو دست و مال شدند و در زمین فساد آشکارا کردند خدای تعالی صالح را بپیغمبری بایشان فرستاد و ایشان را عز

بودند و صالح از همه سبک‌تر و ضعیف‌تر بود و جوان و در میان ایشان مقام کرد و ایشان را با خدای می‌خواند تا آنگه که پیر شد و کسی با
ایمان نیاورد الا جمعی از مستضعفان چون صالح ایشان را در دعوت الحاح کرد و ایشان را از عذاب بترسانید گفتند این
عید که خواهد بود بیرون رویم و ما خدایان خویش را بخوانیم و تو خدای خویش را بخوان اگر ترا اجابت کند با تو ایمان آریم و اگر
ما را خدایان اجابت کنند تو ما را متابعت کن صالح گفت روا باشد چون عید آمد همه بیرون رفتند و بتان را بیرون بردند و
بنهادند و در پیش بتان تضرع کردند و گفتند ای خدایان ما ما را اجابت کنید چون جواب نیامد رئیس ایشان جندب بن عمرو گفت
ای صالح اگر پیغمبری ما را ازین سنگ اشتری بیرون آر و اشارت بسنگی کرد که از کوه جدا بود گفت ما را از وی اشتر ماده بیرون آر
از جنس اشتران بزرگ شکم و موی اگر تو این بکنی ما بتو ایمان آریم صالح با ایشان عهد کرد که چون خدای تعالی اجابت کند ایمان
آورند و خلاف نکنند عهد کردند و سوگند خوردند صالح دو رکعت نماز بگذارد و در عقب آن خدای را بخواند و آنچه ایشان خواسته بودند
از خدای درخواست خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن سنگ بمانند اشتر آبستن گشت و بجوشید و بجنبید و گرفت و آن سنگ
چنانکه اشتر آبستن وقت زادن بنالید و سنگ بشکافت و از آنجا اشتری بیرون آمد آبستن و ماده بزرگ شکم بسیار موی چنانکه ایشان
خواسته بودند در حال اشتر بچه در شکم اشتر بجنبش آمد و در زادن بنالید و بار بنهاد در حال اشتر بچه بشکل او بود آن قوم چون
این حال بدیدند مردمی از میان ایشان و مهتر ایشان جندب ایمان آورد و گروهی از قوم وی و اشراف ثمود خواستند که ایمان آورند
و حباب که صاحب اوثان بود نهی کرد و جندب را پسر عمی بود که نام او شهاب بود خواست تا ایمان آورد او را نیز نگذاشتند
و یکی از جمله ثمود این معنی نظم آورده است شعر وکانت عصبة من آل عمرو الی دین النبی دعوا شهابا عزیز ثمود کلهم جمیعا فهم بان یجیب ولو اجابا
لاصبح صالح فینا عزیزا وما عدلوا بصاحبهم ذوابا هذه ناقة لها شرب ولکم شرب یک روز از آن ناقه باشد از آب و شما را نصیبی ناقه در صحرا بچرا میرفت و با گیاه
میکرد و ایشان را چشمه آب بود ناقه یک روز نوبت خود بیامدی و دهن در چشمه نهادی و چندان آب باز خوردی که یک قطره باز نگذاشتی تا بایستادی
مردم آمدندی و شیر وی بدوشیدندی تا همچندان آب که باز خورده بودی شیر عوض بودی و روز دیگر که نوبت ایشان بودی
ناقه گرد آب نگشتی تا ایشان بیامدندی و آب برگرفتندی و ذخیره کردندی روزی دیگر چون ناقه بآب آمدی براهی که میان دو کوه بود
چون باز پس گشتی از آن راه نتوانستی شدن از بزرگی شکم براه دیگر رفتی ابوموسی اشعری گفت چون بدان موضع رسیدم شصت گز
در تابستان بر پشت وادی چرا کردی و در زمستان در اندرون وادی و هر حیوان از اشتر و گاو و گوسفند که وی را دیدی از وی برمیدی
از هول وی و از وی برمیدی و چرا نیارستی کردن برنج افتادندی و لاغر شدندی این خدای تعالی بر سبیل ابتلا و امتحان کرد با ایشان گفتند
این نیکو نیست تدبیر باید کرد که این اشتر را بکشند تا چهارپایان ما آسایش یابند در میان ثمود زنی بود نام او عنیزه دختران نیکو داشت و مال
بسیار از گاو و گوسفند و زنی دیگر بود نام او صدوق و زنی جوان بود و پاکیزه با جمال و بسیار مال تباه شد از صالح و ناقه وی تدبیر آن
باید کردن که ناقه را بکشیم و این صدوق را شوهری بود نام او ضیم و او مردی مسلمان بود و مال این زن در دست وی بود بر مسلمانان قوم صالح
صرف کردی چون زن بدانست بر وی انکار کرد و زن را گفت تو ندانی که من مردی مسلمانم و مال که مرا باشد بر مسلمانان صرف کنم زن از وی
خاصی شد و کودکان را از وی باز گرفت و این مرد نیز مردی عزیز بود بعزت و منفعت خود از وی جدا شد و کودکان از وی باز گرفت آنگاه این دو زن
تدبیر آن کردند که ناقه را چگونه بکشند صدوق مردی را از ثمود بخواند و خود را بر وی عرضه کرد و گفت تا این ناقه هلاک نکنی اجابت نکنم و وی را پسر
عمی بود نام او مصدع او را بخواند و خود را بر وی عرضه کرد و اجابت کرد و عنیزه مردی را بخواند نام وی قدار بن سالف و او را گفت اگر این ناقه بکشی
از این دختران هر کدام را که خواهی بدهم اجابت کرد و عنیزه مردی را بخواند نام وی قدار بن سالف و او را گفت و او مردی بود کوتاه

و سرخ موی و ازرق چشم و حرامزاده بود و پدرش پدر نرفت آنگه این هر دو جا مانده و هفت مرد دیگر با خود یار کردند و ذلک قوله تعالی وکان
فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون سدی گفت خدای تعالی بصالح وحی کرد که ایشان ناقه را بکشند صالح گفت خدای تعالی
مرا اعلام کرد که شما ناقه را بکشید و اگر ناقه را بکشید عذاب خدای بشما آید ایشان گفتند که حاشا که این بباشد صالح گفت خدای تعالی مرا گفت
کشنده ناقه امسال بزاید ایشان گفتند هر کودکی که بزاید که شما را آید بکشید و کس بازنان آبستن بودند و هر ده پسر آوردند
نه پسر خود را بکشتند و یکی الف بود که قدار پسر او بود نکشت چون روزگاری بر آمد او بزرگ شد کسانی که فرزندان خود را کشته
بودند پشیمان شدند و تاسف خوردند و در سالف کینه ور شدند آنگه گفتند ما تدبیر باید کرد که صالح را بکشیم و صالح در میان ایشان
وادی مسجدی بود و آن را مسجد صالح خواندندی آنجا بود و بر راه آن غاری بود ایشان گفتند که ما را چنان باید نمود که بسفری میرویم و در این غار
یکهفته متواری شویم آنگه بیرون آییم و صالح را بکشیم تا کسی بما گمان نبرد و ذلک قوله تعالی قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه واهله ثم لنقولن لولیه
ما شهدنا مهلک اهله وانا لصادقون آنگه جا ماندند و در آن غار شدند چون شب در آمد خدای تعالی آن غار بر ایشان فرود آورد و در آن پست شدند
جماعتی که بر سر ایشان مطلع بودند چون ایشان را دیدند در زیر سنگ پست شده آمدند و گفتند ای قوم چه بینید که صالح فرزندان ما را بکشت
تا اکنون مردان ما را نیز بکشت محمد بن اسحق گفت این تدبیر از برای آن کردند که ناقه را کشته بودند و صالح ایشان را وعده عذاب داده بود گفتند
صالح را بکشیم اگر در این وعده راست میگوید او را کشته باشیم بعوض خود و اگر دروغ میگوید او را بجای او بردیم پس شب بر راه صالح
کمین کردند تا او را بکشند فرشتگان فرود آمدند ایشان را بسنگ بکشتند قوم صالح را گفتند تو کشتی ایشان را گفت ایشان خواستند مرا
بکشند خدای تعالی ایشان را بکشت و قوم صالح را اجابت کردند کعب الاحبار گفت سبب کشتن ناقه صالح آن بود که زنی بود که پادشاه ثمود بود
نام او ملکا چون جمعی بسیار بصالح ایمان آوردند و سروری باو کردند وی را ناخوش آمد زنی بود نام او قطام که معشوقه قدار بن سالف بود و زنی دیگر
بود نام او قبیل که معشوقه مصدع بود و این هر دو مرد ایشان را بخواندند و گفت چون وقت شراب آید با این مردان بنشینید و ایشان را تمکین مکنید
الا آنگه که عهد کنند که ناقه صالح را بکشند گفتند همچنین کنیم چون بشراب بنشستند و وقت آن شد که با زنان نزدیکی کنند ایشان التماس
کردند و گفتند ما را حاجتی است تمکین نکنیم شما را تا ناقه صالح را بکشید گفتند همچنین کنیم پس بامداد بر راه ناقه بنشستند و هر یکی در پس سنگی
کمین کردند تا چون ناقه از آب بازگشت قدار بن سالف تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه بدوخت و زنان که ذکر ایشان رفت حاضر
بودند و مصدع بر قدار و مصدع عرض کردند قدار تیغ برکشید و ناقه را پی کرد و ناقه بیفتاد و آواز بلند کرد چنانکه
در دشت که با ناقه ایشان همراهی کردند بچه بگریخت و برفت بکوهی که آنرا ضور خوانند چون خبر کشتن ناقه بصالح رسید بیامد و شهر بیرون آمده بودند
عذر میخواستند و گفتند ما را هیچ گناهی نیست ناقه را فلان و فلان کشتند صالح گفت بنگرید تا بچه این اشتر را دریابید تا از دست آرید تا
که عذاب نیاید فصیل بکوه رفت کوهی بلند آهنگ او کردند چند آنکه ایشان بکوه میشدند کوه دراز تر میشد تا چندان که مرغ بدو نرسیدی
نتوانست صالح فصیل صالح را بدید بگریست و سه بانگ کرد و بکوه فصیل فرو شد صالح گفت ای قوم حرمت خدای
نگاه ندیدید اکنون مستعد عذاب باشید ایشان بطریق استهزا گفتند این کی خواهد بود گفت نزدیک است و دروغ نیست و ذلک وعد
غیر مکذوب و ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند صالح گفت ای قوم وعده شما سه روز است و روز نخستین عذاب بشما رسد علامت آن است که
فردا که روز پنجشنبه است روی شما زرد شده باشد و روز آدینه سرخ و روز شنبه که بعد از آن سیاه شده باشد آن
پنجشنبه چون بدیدند روی ایشان زرد شد و بدانستند که صالح راست میگوید یقین دانستند که
صالح راست میگوید طلب صالح کردند تا او را بکشند صالح بگریخت و پناه با قومی داد که مهتر ایشان را نفیل گفتندی صالح را از وی طلب کردند

نماند ایشان قوت آن نداشت که صالح را باز ستانند بازگشته شدند و روی بمحنت معصیت نهاده بودند بایکدیگر میگفتند که از وعده روزی بگذشت الا
روز آدینه برخواستند رویهای ایشان سیاه شده بود چنانکه گفتی بقیر اندوده اند در پی در صالح و اتباع او از نزد آن مسلمانان بیرون آمده بشام
شدند و در بلد فلسطین فرود آمدند پس چون ایشان روی خود سیاه دیدند با هم بنشستند و بگریستند و کفن در پوشیدند و حنوط بر خود کردند و خود را
ایشان صبر بوده بر کفن ایشان مشک پاشیده بودند بنشستند و در آسمان مینگریستند تا عذاب خدای از کدام طرف بایشان آید چون
بچاشت رسید آوازی از آسمان برآمد که هر آوازی که در جهان شنیده بودند از آن بنا شده و از آن صعبتر بوده و همه جانیان از آن آواز می شنیدند و از نهیب
آن [illegible] ایشان پاره پاره شده و هر جای پرچند و از ایشان هیچکس نماند الا دختری نام او ذریعه او نیز کافره بود خدای تعالی آن
رنج از وی برداشت وی نیز برخواست و بوادی القری آمد و ایشان را خبر داد و آنچه دیده بود آنگاه آب خواست از خدای تعالی خدای تعالی وی را آب
انداز برد باران آب باران بخورد و بمرد و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد از رسول که رسول در غزای تبوک بحجر بگذشت یاران را گفت هیچکس
آنجا مشوید و از آب مخورید و بگریید خوف آن را که نباید که بشما مثل آن رسد آنگه از رسول با قرآن آیات میخواهید نمی بینید که قوم صالح از صالح ناقه
خواستند چون بداد کفران کردند تا خدای ایشان را عذاب کرد آنگه رسول اشارت کرد و گفت ای قوم ناقه از این راه آمدی و بآن راه باز
شدی و اشارت کرد بآن راه که فصیل آن [illegible] ایشان طغیان کردند و ناقه را بکشتند خدای تعالی از ایشان هیچکس را بر پشت زمین
رها نکرد الا که همه را هلاک کرد بجز یک مرد که او را ابو رغال خواندندی او در حرم بود خدای تعالی بحرمت حرم او را هلاک نکرد چون از حرم بیرون آمد
بشومی رسیده بود بوی رسید و هلاک شد او را در زیر خاک کردند و شاخ زر با وی دفن کردند و اشارت کرد بگور وی صحابه آن را بشمشیر
و گور وی باز کردند و آن زر برگرفتند آنگه رسول جامه بسر درکشید و بشتاب برفت تا از آن وادی درگذشت و صالح از شام بمکه آمد و خدا را
عبادت میکرد تا وفاتش رسید و او را پنجاه و هشت سال عمر بود و راوی خبر گوید که رسول امیر المؤمنین علی را گفت یا علی دانی که شقی ترین اولین
کیست گفت خدا و رسوله اعلم گفت آنکه ناقه صالح را بکشت پس گفت ای علی دانی تا شقی ترین آخرین کیست گفت خدا و رسول عالمتر گفت
کشنده تو ای امیر المؤمنین در خبر است که عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله نزدیک امیر المؤمنین آمد چون او بیعت مردمان میگرفت بکوفه تا بیعت
او را کرد و سه بار پیش امیر المؤمنین آمد و آنگه عبدالرحمن گفت چرا رد میکنی یا امیر المؤمنین و بیعت من نمی ستانی گفت از تو چیزی میترسم
مرا [illegible] خبر ده گفت آری گفت در راه که آمدی سواری برتو آمد با این شکل و بدین نشان و تازیانه بر سینه تو نهاد و ترا گفت یا اشقی عاقر
الناقه [illegible] شقی برادر کشنده صالح گفت آری گفت بخدای برتو که در کتب کودکان ترا رعیه الکلاب خواندندی گفت آری گفت بخدای
برتو که بر سینه تو لکه چیست و برص گفت آری گفت بخدای برتو که مادرت ترا خبر داد که در وقت آنکه پدرت با تو مواقعه کرد و تو بار
شد او حایض بود گفت اگر چیزی پنهان کردی [illegible] گفت آری همچنین است او را گفت دست دراز کن یکبار بیعت بگرفت و برفت
چون پاره‌ای برفت بازش خواند و دیگر باره بیعتش بستد و عهد و میثاق بگرفت و سوگند داد که بعهد وفا کند و بیعت را خلاف نکند سوگند خورد برفت
باز دیگرش بخواند و دیگر باره بیعت بستد او را گفت یا امیر المؤمنین با کسی این نکردی که با من کردی گفت این عهد و پیمان نمی پندارم که وفا کنی چون
ابن ملجم پشت بکرد امیر المؤمنین این بیتها انشا کرد شعر اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا روزی امیر
المؤمنین اسبی خواست غلام خود را گفت یا غزوان احمل علی الاشقر [illegible] چون بر نشست و پشت برکرد انشد امیر المؤمنین
گفت شعر ارید حیاته ویرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد و هرگه دلش تنگ شدی محاسن شریف خود بدست مبارک گرفتی و گفتی
[illegible] آن شقی ترین امت را چه منع میکند از آنکه بیاید و این محاسن سفید مرا بخون سر من خضاب کند [illegible]
[illegible] نام او قطام بروایت محمد بن اسحق و همچنین کشتن امیر المؤمنین علی بسبب زنی بود نام او قطام که پدر او را و برادر او را امیر المؤمنین

در شهر او کشته بود و این قصه معروف است که چون آن ملعون آن ملعونه را بخواست گفت مهر کابین تو چیست گفت آن سه هزار درست و غلامی و کنیزکی و کشتن
علی بن ابی طالب گفت این همه آسانست الا کشتن علی که دشوار است ملعونه گفت مقصود من آنست آن ملعون گفت من خود بدین
شهر از بهر این کار آمده ام مراقبه میکرد تا شب نوزدهم ماه رمضان امیر المؤمنین بمسجد جامع آمد بجانب نماز و چون در نماز ایستاد و الحمد
خوانده و سوره [illegible] ضربتی بر فرق امیر المؤمنین زد و پیش [illegible] جراحتی عظیم کرد امیر المؤمنین
[illegible] و سلام جان داد و گفت فزت ورب الکعبه بخدای که [illegible] قوله تعالی وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ
أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ
النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ
أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ لوط برادر زاده ابراهیم بود [illegible] بشام رفتند [illegible]
و لوط [illegible] فرود آمد خدای تعالی او را با اهل سدوم فرستاد [illegible] میان آن قوم و رفت خدای رسول خود را حکایت کرد [illegible]
لوط این را برون [illegible] و قوم خود را گفت ای قوم شما فاحشه ناشایستی میکنید و بعضی در رشتی می آیید که کس از شما [illegible]
نکرده است و پیش از شما کسی آن نکرده است از جمله عالمیان و این فاحشه لواطه است که ایشان میکردند و قبح آن بعقل [illegible]
ابو القاسم [illegible] گفت بعقل دانند و درست آنست که بشرع دانند آنگه لوط ایشان را خطاب کرد بر سبیل توبیخ و ملامت و گفت
شما مردان می آیید بشهوت دون زنان و در زنان شهوت مرد را اختیار کردید ایشان شهوت میرانید و زنان را که خدای از بهر این
آفریده است فرو میگذارید شما مسرف باشید و از حد درگذرنده اید محمد بن اسحق گفت این مردمان اهل میوه و درختان و بستان
بودند [illegible] ابلیس [illegible] بصورت امردی [illegible] گفت اگر شما خواهید که از این قوم برهید شما این
معامله با ایشان بکنید [illegible] چون مردم [illegible] در میان آن قوم غلامی [illegible] صبیح الوجه بود
[illegible] ابلیس آموخت که [illegible] امردی [illegible]
ایشان این عمل از ابلیس [illegible] چون [illegible] در میان ایشان [illegible] آسمان و زمین و عرش از ایشان [illegible]
[illegible] آسمان بر ایشان سنگ فرستاد و ایشان را بزمین فرو برد و چون لوط بر ایشان انکار کرد ایشان جواب دادند و جوابی [illegible]
ایشان الا آنکه گفتند که لوط و قوم او را از شهر خود بیرون کنید که ایشان مردمانی اند [illegible] و لواط را پاک [illegible]
و دیگران را منع میکنند پس آنگه او را یعنی لوط و قوم او را یعنی اهل دین او [illegible] دختران او [illegible] الا زن او [illegible]
بود که در عذاب خدا [illegible] هلاک شد [illegible] بر ایشان [illegible]
[illegible] ایشان را زیر و زبر کردیم و بر ایشان سنگ باران کردیم پس بنگر تا چگونه بود عاقبت کار مجرمان گناهکاران [illegible]
[illegible] که هر لوطی چند باشد گفت آنکه سنگسار کنند خدای تعالی قوم لوط را چنین کرد و ابن عباس گفت که
رسول [illegible] که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول را بکشید [illegible] کسی که این فعل کند کشتن او واجب است [illegible]
اگر محصن [illegible] امام مخیر است اگر خواهد او را بتیغ فرماید تا بکشند و اگر خواهد دیواری بر وی افکند و اگر خواهد از بالایی [illegible]
و اگر محصن نبود صد تازیانه بباید زد و در خبر است که غلامی را پیش امیر المؤمنین علی بردند و گفتند این غلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین گفت چه میگویی گفت آری [illegible] گفت چرا [illegible] گفت برای آنکه [illegible]

الحزب التاسع

اگر او میگرد من مقصود فعل او کردم و فایده نمیداشت من از سر رشک و رنگ بگشتم امیر المومنین فرمود که ترا بدین کار داد یا گفت من کرده ام
کجا آرم مردی در سرای خود در شب تاریک و من تک او دوست او گفت چون او را زخم زدی او هیچ لفظ او شنیدی گفت نه امیر المومنین
فرمود که شما اگر همین ساعت پیدا شود که راست میگوئی یا دروغ آنگه گفت بروید و سر گور وی باز کنید اگر در گور بود غلام دروغ میگوید
قصاص کشید و اگر در گور نباشد راست میگوید رهایش کنید قوی گفتند عجب کاریست اینکه علی تا امروز بر زندگان حکم میکرد اکنون بر مردگان
حکم میکند برفتند و سر گور او باز کردند مرده او در گور نیافتند باز آمدند و خبر او دادند گفت غلام را رها کنید که راست میگوید گفتند یا امیر
المومنین این از کجا گفتی گفت از رسول شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود خدای تعالی او را با نزدیک قوم لوط برد تا
با ایشان باشد و حشر ش با ایشان بود قوله تعالی وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا
تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ
تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ
وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ
وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ حق سبحانه و تعالی چون قصه لوط کرد
و تمام شد و اندکی از قصه ایشان بگفت ذکر شعیب پیغمبر میکند شعیب بن میکیل بن ابراهیم نام او بسریانی یثرون بود و او را خطیب الانبیا
خواندندی از فصاحتی که او را بود و بعضی گفته اند که او نابینا بود از اینجا گفته قوم او که انا لنریک فینا ضعیفا قیل ضریرا و او را بدین فرستادیم
به پیغمبری بر ایشان اصحاب ایکه بودند ایکه درخت بسیار باشد در هم شده و خصال زشت ایشان آن بود که سنگ کم داشتندی که
و او بدی کم دادندی و آنچه ستدندی تمام گرفتندی میگوید که ما فرستادیم برسالت بدین برادر ایشان شعیب را وی برفت و دعوت کرد
قوم خود را و گفت ای قوم بپرستید خدا را و بدانید که شما را جز از وی خدای نیست و حجتی و بینتی از خدای شما بشما آمده است پس شما تمام پیمایید
و تمام بسنجید و ترازو راست دارید و از مردمان چیزی که حق ایشان است بمکاهید و مبرید و در زمین فساد مکنید پس از آنکه خدای تعالی آنرا
اصلاح کرد با وامر و نواهی و بعثت انبیا علیهم السلام و تعریف کرد مصالح ایشان با ایشان عقلا و شرعا این جمله شما را بهتر باشد و
نیکوتر اگر شما مومنید و بخدای ایمان آورید و اگر این جمله بی ایمان نفعی ندهد و سودی نکند و گفته اند معنی آنست که اگر ایمان آورید دانید که این جمله
بهتر است و بی ایمان نتوانید دانستن که صلاح شما در چه چیز است و منشینید در سر راهی تا مردمان را تهدید و بیم کنید و منع کنید ایشان را از راه
راه خدای تعالی و باز دارید از ایمان و این چنان بود که چاه در سر راهها بنشستندی و مردمان را نهی کردندی از شعیب و گفتندی که اگر بشعیب ایمان
آورید شما را بکشیم و گفته اند که بطریق عشاری تا باج ستاندن نشستندی ابن زید گفت برای راه زدن نشستندی و تصدون
عن سبیل الله و بگردانید مردمان را از راه خدا او کجی آن میجوئید و مردمان را میگوئید که این راه راست نیست راه کجست آن مردمان
کردند و یاد کنید که شما اندک بودید خدای تعالی شما را بسیار گردانید شکر نعمت وی بجای آورید و فساد مکنید و بنگرید که عاقبت مفسدان
بچه رسید و آنانکه پیش از شما بودند چون فساد کردند و راه صلاح رها کردند من ایشان را چگونه هلاک کردم چون قوم نوح و هود و
صالح و لوط ایشان قریب العهد بودند شما حال ایشان میدانید و عاقبت ایشان می شناسید رسول صلی الله علیه و آله گفت
شب معراج مرا بآسمان بردند چوبی دیدم بر سر راهی فرو برده هیچکس آنجا نگذشت الا که جامه وی در آن می آویخت و میدرید
من گفتم ای جبرئیل این چوب چیست که جامه هر کس که بدو میرسد میدرد گفت این مثل باج ستانان و راه زنان که

برایشان

بدیشان نگذرد و او را که در راه بر بنشیند و چیزی از وی بستانند اگر بخوانند که و لا تقعدوا بکل صراط توعدون پس شعیب ایشان را خطاب کرد
بر سبیل تهدید و وعید و گفت اگر گروهی از شما ایمان آورده اند بآنچه مرا بآن فرستاده اند و جمعی از شما ایمان نیاورده اند و قول من
قبول نکرده اند صبر کنید تا آن وقت که خدای تعالی در میان ما و شما حکم کند محق را بر مبطل غالب کند و نصرت دهد و او بهترین حکم کنندگانست
کراه همه حاکمان بهتر داند و حکم او از میل و محابا و رشوت دور بود قوله تعالی قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ
لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا
كَارِهِينَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ
لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ
بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند که آنچه اشراف قوم او بودند از
متکبران و مترفعان گفتند ما ترا ای شعیب از ده خود و از شهر خود بیرون کنیم با آنکسانی که بتو ایمان آورده اند یا آنکه شما با دین ما آیید
آنکه دست از شما بداریم و شما را بیرون نکنیم از شهر خود و عود در جوهست و این قول بود که هر کسی چیزی بوده باشد و از آن بگشته شعیب بملت
ایشان نبوده بود و این از آن گفتند که اعتقاد کرده بودند که شعیب بر دین ایشان بوده است و روا بود که بر سبیل تغلیب
یعنی اتباع او گفته باشند که بوی ایمان آورده باشند و از دین ایشان برگشته و عود بر سبیل ابتدا هم استعمال کنند شعیب ایشان را
جواب داد و گفت اگر چه ما کاره باشیم شما ما را بقهر و جبر با دین خود برید یعنی با طوع و رغبت با دین شما نیاییم از آنچه بطلان آن معلوم
کرده ایم کار را بقهر و جبر با دین خود برید و اگر ما با دین شما آییم بعد از آنکه خدای تعالی ما را از دین نجات داده است و ادله و براهین که نموده است
بر بطلان آن ما بر خدای افترا کرده باشیم و دروغ بر خدای نهاده و وجه دروغ آن باشد که اگر با ملت شما شویم باید گفتن که این
حلال و حرام است و این حرام حلال و نسبت با مکردن آن را با خدای این دروغ بود بر خدای و نشنوده ما را و روا نباشد که با دین شما
آییم الا که خدای خواهد و خدای این هرگز نخواهد برای آنکه ملت شما کفر است و خدای کفر نخواهد که کفر قبیح است و اراده قبیح قبیح بود و
کسی خواهد که بندارند که آن قبیح است یا بدان محتاج بود و احتیاج بر خدای روا نیست و او عالمست بقبح قبیح پس نخواهد که بکنند
و خدای واسع است از روی علم و علم او محیط جمله اشیاست هیچ چیز از علم او بیرون نیست و نشود و بجمله معلومات عالم است
و وجهی که صحیح است که معلوم بود آنکه بر سبیل تفویض و استعانت بخدای گفت که ما بر خدای توکل کردیم تا خدای شر شما را از ما کفایت
کند و ما را بر ایمان ثابت دارد و توفیق دهد خدای پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما بحق و تو نیکوترین حکم کنندگانی
ابن عباس گفت نمیدانستم که معنی فتح چیست تا دختر سیف ذی یزن را دیدم که شوهر را میگفت تعال فاتحک یعنی بیا تا بقاضی
رویم اهل عمان قاضی را فتح خوانند و از جمله آنکه رفع تمسک مجبره میکنند بخلاف این در معنی سیاق آیه گفته شد از اینکه و ما یکون
لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله آنست که ضمیر فیها راجعست با قریه و ملت و معنی آن این باشد که اگر شما ما را از این شهر بیرون کنید
ما هرگز باین شهر نیاییم مگر آنگه خدای خواهد که ما بر شما ظفر دهد بر سبیل فتح و ظفر بیاییم و شما را قهر کنیم و شهر از شما بستانیم تا آن وقت که
خدای خواهد که شما را بقهر و جبر با دین خود آوریم و همه یک ملت باشیم و آن ملت مسلمانیست اگر با شما آییم بآن وقت که خدا خواهد که
شما را تمکین دهد که ما را بیک ره با دین خود برید مگر که بر سبیل تقیه فیها با دین شما کنیم و تقیه از پیغمبران روا نباشد مراد از این قوم شعیب
باشد شعیب قوله تعالی وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا

الذین کذبوا شعیبا کانوا هم الخاسرین فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی
ونصحت لکم فکیف آسی علی قوم کافرین کافرانی که بزرگان و اشراف قوم شعیب بودند فروتران خود را
گفتند شعیب ایمان میاورید و او را باور مدارید و پیروی وی مکنید که اگر روی بوی کشید و پیروی وی نمایید و در دین او شوید زیان
کار و خاسر باشید چون ایشان بکفر اصرار کردند و از ایمان آوردن و دیگران را منع کردند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد بزلزله
که بایشان رسید عبد الله عباس گفت خدای تعالی دری از درهای دوزخ برایشان بگشاد و گرمایی بایشان رسید که نفس ایشان منقطع
شد و دم برایشان ببست چندانکه ایشان در خانها و سردابها میرفتند سود نداشت خدای تعالی ابری فرستاد و در زیر وی
خنک چون باد خنک و سایهٔ ابر دیدند بدشت رفتند و روی بدان نهادند و خورد و بزرگ همه در زیر ابر حاضر آمدند و این ابر تمامی
شهرستان را فرو گرفت همه در سرابها بودند و در زیر ابر خدای تعالی زمین را از زیر ایشان بجنبانید و آتش از آن ابر فرود آمد
تا همه بر جای بمردند محمد بن اسحق گفت مردی از اهل مدین چون ابر بدید بدانست که آن ابر رحمت نیست آن ابر عذابست این چند بیت گفت
شعر یا قوم ان شعیبا مرسل فذروا عنکم سمیرا و عمران بن شداد انی اری غیمة یا قوم قد طلعت تدعو بصوت علی جانب الوادی
عمران مرد کاهن بود ابو عبد الله البجلی گفت ابو جاد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت نام پادشاهان مدین بود و در زمان شعیب پادشاهی
کلمن نام بود چون وی هلاک شد خواهرش بر وی نوحه میکرد و میگریست و میگفت شعر کلمن هدّ رکنی هلکه وسط المحلة سید القوم اتاه الحتف نار
وسط ظلة سید القوم اتاه الحتف نارا بازگفت و حکایت کرد که چون عاصی شدند و متابعت شعیب نکردند بزلزله هلاک شدند و گفت ایشان
در سرای خویش هلاک شدند گویی که ایشان هرگز در سرایهای خود و منزلها نبودند و مقام نکردند انگه از ایشان هیچ اثر نماند انگه باز
دیگر تکرار کرد و گفت بر سبیل تشنیع برای بزرگان ایشان تغلیظ حال ایشان که آنها که شعیب را تکذیب کردند و گفتار او قبول نکردند
و متابعان او را خاسر و زیان کار میخواندند ایشان خود زیان کار اند در دنیا هلاک شدند و در آخرت بعذاب ابد گرفتار
باشند چون شعیب از ایشان آیس و نومید گشت و آثار عذاب مشاهده کرد از ایشان برگشت و روی از ایشان بگردانید و گفت
بدرستی که آنچه بر من بود بکردم و نصیحت و وعظ از شما دریغ نداشتم و آنچه فرموده بودند مرا که بشما رسانم برسانیدم بشما پیغامهای خود
نصیحت کردم شما را و از عذاب خدای بترسانیدم شما را راست گوی نمی شنیدید اکنون چگونه اندوهگین شوم بر قومی که کافر بودند
آن غدارند که کسی بر هلاکت ایشان اندوهگین شود چرا بر ایشان اندوهگین باید بود محمد بن اسحق گفت که خود را تعزیه میداد بر هلاکت ایشان
پس از آنکه دلتنگ شده بود قوله تعالی وما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالبأساء والضراء لعلهم
یضرعون ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة حتی عفوا وقالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء
فاخذناهم بغتة وهم لا یشعرون حق سبحانه و تعالی گفت ما هیچ پیغمبر بهیچ شهری نفرستادیم الا که اهل آن
بگرفتیم بسختی و درویشی و قحط بگرفتیم بر سبیل امتحان و اختبار تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گریزند و تضرع و فروتنی نمایند
و چنانکه بسختی و بیماری و درویشی بگرفتیم و محنت امتحان کردیم بنعمت هم نیز امتحان کردیم و بجای بدی یعنی محنت و عذاب نیکوی یعنی نعمت و
آسایش نهادیم و بیماری به تندرستی بدل کردیم تا هیچ عذری نماند ایشان را از آن محنت و شدت نعمت بدل کردیم و درویشی توانگری تا عدد
فراوان گشت ایشان در نعمت بطر گرفتند و در غفلت بجهالت گفتند که پدران ما را نیز رنجی رسید از بیماری و سختی و بدان
بودند که درشت و در نعمت بودند اکنون ما را نیز شدت رفت و نعمت آمد چون ایشان این بگفتند ما که از حال ایشان بگرفتیم
ایشان را بعقوبت و عذاب هلاک کردیم از آنجا که ایشان نه اندیشیده بودند و توقع نکرده قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم

برکات

برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون افامن اهل القری ان یاتیهم بأسنا بیاتا
وهم نائمون اوامن اهل القری ان یاتیهم بأسنا ضحی وهم یلعبون افامنوا مکر الله فلا یأمن مکر
الله الا القوم الخاسرون حق تعالی فرمود بر وجه ترغیب و ترهیب که اگر اهل شهرها ایمان آوردندی و از عذاب بترسیدندی
و در معاصی نشدندی درهای خیرات و برکات آسمان و زمین بگشادیمی از آسمان باران آمدی و از زمین گیاه و نبات رستی از هر جانبی
خیر و برکات بایشان نهادی و دعای ایشان بآسمان رسیدی و مستجاب گشتی و در زمین برکات قضای حوایج و حصول مرادات بودی
ولیکن بخلاف این کردند لاجرم ایشان را بگرفتیم بعذاب استیصال و قحط و غیر آن بشومی آنچه ایشان کسب کردند از معاصی و نافرمانی انگه گفت
آیا ایمن شدند این اهل شهرها از آنکه عذاب بایشان آید و ایشان خفته باشند در شب چنانکه شبیخون کسی بر ضیا ایمن شدند اهل این شهرها
از آنکه عذاب بایشان آید و ایشان خفته باشند در وقت چاشتگاه و ایشان در لعب و تماشا باشند و در بازی و انبساط آیا
بخواب و هشیاری و ترک غفلت و اشتباه از عذاب خدای در شب و در روز انگه گفت آیا ایمن شدند ایشان از مکر خدای یعنی
عذاب خدای آن عذاب خدا را که بنده را صورت مکر دارد و بر سبیل استدراج چنانکه گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون یعنی
این بود آن که خدای تعالی برای اظهار محبت چندانکه بنده گناه بیش کند او را نعمت و تندرستی بیش دهد تا پندارد که آن نعمت میباید
تا انگاه که عذاب فرستد و او را هلاک کند انگه گفت از عذاب خدای ایمن نباشند الا زیان کاران و این تنبیه است بر آنکه بنده
باید که همیشه ترسان باشد چون کسی که دشمنی دارد باید که تا کار بوی رسد و او را هلاک کند پس باید که بطاعت خدای تعالی
نماید و از معاصی اجتناب کنند و ایمن نباشند از عذاب چون معصیت کنند که انگاه در دنیا و آخرت زیان کرده باشند بمعصیت خود
اما پیغمبران خدای ایمن باشند و خایف زیان کار نباشند برای آنکه ایشان ماموناند از خطا و ضلال باشند و گناه از ایشان
صورت نه بندد و نیز امین اولیا و رجا از ایمان باشند بخدای و چون خدای تعالی ایشان را ایمن کرده از آن چه بس که قرآن
ایمن باشند قوله تعالی اولم یهد للذین یرثون الارض من بعد اهلها ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم آن
ونطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون تلک القری نقص علیک من انبائها ولقد جاءتهم رسلهم بالبینات
فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل کذلک یطبع الله علی قلوب الکافرین وما وجدنا لاکثرهم من عهد
وان وجدنا اکثرهم لفاسقین حق سبحانه و تعالی میفرماید که آیا هدایت نکرده و راه ننمود آنها که ایشان زمین میراث یافتند پس از آنکه
اهل زمین را جمله هلاک کرده بودیم بگناهی که ایشان کرده بودند چون قوم نوح و هود و صالح و لوط و شعیب انکه اگر ما ایشان را نیز هلاک کنیم و عقوبت
رسانیم بسبب گناهانی که کردند انگه گفت بر سبیل ابتدا مهر نهیم بر دلهای ایشان یعنی حکم میکنیم و میگوییم از آنجا که در معلوم ماست
که ایشان را ایمان نباشد و بیشتر کسانی اند که بر دلهای ایشان مهری بود و غرض از این خبر که خدای میدهد آنست که تا رسول طمع قطع کند
از ایمان ایشان و طبع نیز یعنی علامت باشد و نشان یعنی علامتی و نشانی بود دلهای ایشان را که چون فرشتگان ببینند بدانند که ایشان
ایمان نخواهند آورد و در لغت و برای ایشان بشنوا نیند این طبع با این دو وجه مانع باشد از ایمان برای آنکه حکم حاکم طبع محکوم بود و علامت و محکوم
چنانکه بر وی بکنند و علامت و نشان هم منع نباشد از آنکه خدای گفت بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و اگر مانع بودی از ایمان که
از بسیار هم مانع بودی چون کنند مانع نیست انگه گفت پس ایشان نمیشنوند یعنی قبول نمیکنند و فایده ای که حق
بازماند که از ایمان و طاعت و تحذیر کردن ایشان از کفر و معصیت تا نمانند انگه با ایشان همان رسد انگه گفت تلک القری یعنی
که آن را خراب کردیم و هلاک کردیم قصهای ایشان و اخبار ایشان بعضی با تو گفتیم از شهرهای قوم نوح و عاد و ثمود و صالح و شعیب و لوط با پیغامبر

پیغمبران آمدند و حجتهای روشن با ایشان آوردند از معجزات و دلایل و حجت و طرایق علم ایشان هیچ وجه پیغمبران خود را ایمان نیاوردند بدانچه ایشان پیش
از آن کافران بودند و تکذیب کردند یعنی استنکاف و تکبر ایشان را از آنکه با آنچه کافر بودند از وحدانیت خدای و ارکان شرع که ایمان
انکار گفت که آنک طبع اند همچنین خدای تعالی مهر نهد بر دل کافران و از این آیه معلوم میشود که خدای تعالی بمهر و طبع منع نکند کسی را از ایمان برای آنکه
اشارت کرده با موری که هم او را [illegible] و بعد از آن با ایمان از قصه [illegible] فرستادن رسولان و آوردن معجزات و بینات و آنکه ایشان
باختیار خود ایمان نیاوردند گفت چنین مهر نهد بر دل کافران چنانکه مجبران گمان برند که منع کند ایشان را از ایمان آنکه حق تعالی گوید و ما وجدنا لاکثرهم
من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین یعنی نیافتیم مر عهد و پیمان که با پیغمبر کردند بشکستند و در هیچ وفا نکردند و بیشترین ایشان را فاسق و بیرون
آمده از فرمان خود یافتیم و عاصی دیدیم و این عهد آنکه [illegible] گرفتار شدندی عهد کردندی و گفتندی لئن انجیتنا لنکونن
چون نجات یافتندی وفا نکردندی الا اندکی از ایشان که ایمان آوردندی و گفتهاند که خدای تعالی باکثر کفایت کرده است از همه یعنی همه را
فاسق یافتیم از این کافران چنانکه لفظ قلت می آورد و مراد نفی است چنانکه گفت قوله تعالی ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا
الی فرعون وملئه فظلموا بها فانظر کیف کان عاقبة المفسدین وقال موسی یا فرعون انی رسول
من رب العالمین حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق قد جئتکم ببینة من ربکم فارسل
معی بنی اسرائیل قال ان کنت جئت بآیة فأت بها ان کنت من الصادقین حق تعالی درین آیه قصه فرعون و موسی
کرد و گفت بفرستادیم از پس ایشان یعنی از پس نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و آنها که ذکر ایشان رفت موسی را با آیات و حجج و
معجزات بفرعون و اشراف قوم او و ایشان بموسی و آیات و دلایل او کافر شدند و جحود و انکار کردند و فساد آشکارا کردند بسبب کفر و ظلم
و فساد ایشان ایشان را هلاک کردیم پس بنگر و اندیشه کن و تأمل نمای تا عاقبت آن مفسدان چگونه بود و کار ایشان بکجا رسید نام
فرعون بقول اهل کتاب قابوس و وهب گفت نام او ولید بن مصعب بود و عمرش بادی چهارصد سال بود و درین مدت ویرا هیچ بیماری
نبود و او را گفتهاند بهر چهل روز یکبار پیش قضاء حاجت نبودی و برا اسهال و تخامل نبودی و اگر بودی بر مردم پوشیده داشتی و بیشتر طعام او موز
بودی تا ثقل نباشد او را و او دعوی خدایی کردی و از آنجا همت که یاد کرد و بعد خدای تعالی موسی و هارون را با ایشان فرستاد و ایشان
بیامدند و بدر سرای فرعون مدتی مقام کردند ایشان را بفرعون راه ندادند برای آنکه مردمان درویش و رث الهیئة بودند و جامه خلق پوشیده
در خبر است که جامه پشمین داشت از پلاس و کلاه پشمین بر سر و رسنی در میان بسته و نعلینی در پا کرده و عصا بدست گرفته
و هارون همچنین روزی مسخره بود فرعون را و کسی پیش او حدیث ایشان نیارست گفت این مسخره در بار از حدیث بشنید پیش
فرعون آمد و بازگفت و گفت هزار بار این سخن منکرتر است که دو مرد دیگر آمدهاند بدر این سرای و دعویست که میکنند و میگویند
که ما پیغمبر خداییم خدای تعالی ما را بفرعون فرستاده است و قوم او تا ایمان آرند و تبع ما باشند فرعون گفت این چه سخن است
که تو میگویی بجد میگویی یا بهزل گفت هزل چه باشد حقیقت است و این ساعت که در آمدم ایشان بدر سرای بودند و گفتند [illegible]
را که ما رسولان خداییم بتو راه ده ما را تا پیغام خدای بتو رسانیم فرعون چون این سخن بشنید بترسید و گونه رویش بگردید
و گفت در آرید ایشان را تا چه مردمانند کسی آمد و ایشان را از در سرای بر پیش فرعون برد چون در آمدند و پیش فرعون بایستادند فرعون
روی بموسی کرد و گفت من انت تو کیستی گفت انی رسول من رب العالمین من رسول ام از پروردگار عالمیان و میان ایشان
مناظره رفت چنانکه خدای تعالی در سوره شعرا حکایت کرده است آنگه فرعون گفت حقیقت میگویی یا بهزل میگویی موسی گفت
حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق سزاوار است که من بر خدای بجز حق و راست نگویم فرعون گفت بر سخن که تو میگویی هیچ حجتی

داری موسی گفت قد جئتکم ببینة من ربکم از خدا ایشان حجتی و بینتی آورده ام و آن عصا و ید بیضاست بنی اسرائیل که فرزندان یعقوب اند
و ایشان را به بندگی گرفته با من بفرست تا بیت المقدس که مسکن آباء و اجداد من است گفت سبب استعباد فرعون بنی اسرائیل آن بود که فرعون
موسی فرعون یوسف بود چون یوسف وفات رسید اسباط منقرض شدند و نسل فرعون و خویشان او بسیار شدند بر بنی
اسرائیل غلبه کردند ایشان را به بندگی گرفتند خدای تعالی ایشان را بموسی از دست فرعون برهانید و [illegible]
چهارصد سال بود فرعون چون موسی را گفت ان کنت جئت بآیة فأت بها اگر آیتی آوردی بیار اگر راست میگویی موسی از عهده آن بیرون آمد
کریمه که فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین ونزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین قال الملأ من قوم
فرعون ان هذا لساحر علیم یرید ان یخرجکم من ارضکم فماذا تأمرون قالوا ارجه واخاه
وارسل فی المدائن حاشرین یأتوک بکل ساحر علیم چون فرعون گفت آیتی بیار موسی عصا را از دست بیفکند
در حال که بر زمین افتاد ثعبانی گشت و ثعبان بزرگ بود یعنی اژدهایی گشت ظاهر که میدیدند و در وی شبهتی نبود [illegible]
بروی موی بود چون موی [illegible] و یکی [illegible] نهاد و [illegible] و خواست که [illegible] بود فرو برد
آهنگ فرعون کرد فرعون بگریخت و در خانه شد و بر خود پلیدی کرد از ترس آن روز چهل نوبت او را حدث افتاد پس از آنکه چهل
روز یکبار نشستی پس از موسی فریاد خواست و گفت بحرمت رضاعی و تربیتی که مرا بر تست که این اژدها را از من بگردان تا بتو ایمان آرم
و بنی اسرائیل با تو دهم و هر چه خواهی کنم ثعبان نزد کرسی حمله کرد و دهان بگشاد [illegible] و دهانش بر هم زد و همه بر هم افتادند و جمعی از ایشان کشته شدند
چون فرعون بسیار الحاح کرد و فریاد خواست موسی دست دراز کرد و اژدها را بگرفت عصا شد چنانکه بود فرعون با جای خود آمد و دست
موسی را گفت آیتی دیگر داری گفت بلی گفت بیار موسی دست در جیب کرد و بیرون آورد سپید مانند برف نوری زدی بمثابت
چون شعاع آفتاب فرعون گفت این دست دست موسی است بیرون کرد پس آنگه در جیب کرد و همچنان شد که بود
اصل خلقت خود دیگر باره دست در جیب کرد و بیرون آورد بکمال خود شد فرعون خواست تا ایمان آورد هامان برخواست و پیش
آمد گفت دعوی خدایی کرده و عالم مسخر تو شده است و تا پیر شده بندگی ایمان خواهی آوردن تابع او باشی این زشت کاری باشد
فرعون گفت مهلت ده تا فردا موسی گفت روا باشد و برگشت خدای تعالی وحی فرستاد بموسی که فرعون را بگوی که اگر بمن ایمان آوری این
ملک بتو باز گذارم و جوانی و قوت بتو باز دهم فرعون گفت یک امروز مهلت ده موسی برفت هامان در آمد فرعون وی را گفت یا هامان چه میگوید
موسی چنین و چنین میگوید و اگر چنین باشد کاری عظیم باشد هامان گفت او مردی جادو است روا بود که بکند اما نیکو نبود که این قوم ترا پرستند
بملک همه دنیا بنمایید فرعون از آن برین ببرد و گفت حدیث جوانی که گفت بتو باز دهم من این را چاره سازم که تو جوان شوی و موی ات
سیاه شود آنگه بفرمود تا وسمه بیاوردند و موی وی را خضاب کردند موی وی سیاه شد موسی دیگر روز باز آمد فرعون را یافت موی سیاه
شده از آن تعجب کرد خدای تعالی وحی فرستاد که ای موسی چه اندیشه میکنی این خضاب بروز است روزی چند کند و همچنان شود که بود و در بعضی
روایات آمده است که چون موسی و هارون از نزدیک فرعون بیرون آمدند در راه ایشان را باران بگرفت در خانه پیرزنی شدند که [illegible]
مادر موسی و هارون بود و آن شب آنجا مقام کردند و هامان با قوم فرعون گفتند ایشان را صواب است گرفتن و محبوس کردن کسی برای ایشان
بفرستادند جاسوس ایشان در خانه آن پیرزن بود نخفته بود و خواست که ایشان را آگاه کند عصا بر بالین موسی نهاده بود دیگر باره اژدها
گشت و آهنگ ایشان کرد و آن گروه بگریختند موسی و هارون بیدار شدند پیرزن ایشان را آگاه کرد و خبر داد با آنچه رفت حق سبحانه و تعالی
حکایت کرد و گفت چون موسی عصا [illegible] بزرگ بود [illegible] و روشن گشت که در وی هیچ شکی نبود و بینندهای را دست در گریبان

گروه از گریبان بیرون کشید دست او نورانی شد چنانکه [illegible] موسی همه بود بغایت سحر و چون دست بیرون آید روی مردم بعصا ایشان [illegible]
فعل بنده نتواند بود بلکه فعل خدای بود خارق عادت از آنکه هیچکس بر آن قادر نباشد مگر خدای عز و جل چون قوم فرعون آنچنان دیدند
خواص او چون هامان و غیر او گفتند که بحقیقت او مردی ساحر و جادو و داناست و سحر حیلتی لطیف باشد در اظهار اعجوبه کار چنانکه معجزه کند و
اصل خفا پوشیده باشد قوم فرعون گفتند که این مرد ساحر میخواهد که شما را که قبطیانید از زمین شما که مصر است بیرون کند بجادوی خویش و
بجای آن گفتند که موسی گفت ارسل معی بنی اسرائیل ایشان را با من بفرست ایشان گفتند که میخواهد که جماعت بسیار را بعد کرده
ایشان لشکر خود کند و با ایشان بر ما خروج کند اکنون شما چه میفرمایید و در این چه مصلحت می بینید و این سخن با یکدیگر میگفتند که سخن
ما قوم فرعون است که با خواص خود گفت بطریق مشورت ایشان جواب دادند و گفتند او را با برادرش باز دار و در این کار تاخیری بکن
و بشهرها رسولان بفرست تا هر کجا جادوی و ساحر عالمی باشد حاضر گردانند بنزدیک تو آرند تا این جادوان که از اقطار عالم بنزدیک تو گرد آمده باشند
جنگ [illegible] فکر کنند در کار موسی که ساحر و جادو بود و جواب او بگویند [illegible] که آنرا غالب باشند و اگر سحر نیست و او صادق است [illegible]
در کار موسی رای زنند و اندیشه کنند آنگاه گفته اند [illegible] فرستند که در آنجا جادوان [illegible] شدند تا جادوی بیاموزند و آن را
عرفا خوانند [illegible] بنی اسرائیل [illegible] از قبطیان [illegible] فرستادند و از موسی مهلتی خواستند ایشان را مهلت داد [illegible] کودکان [illegible]
تا در جادوی استاد شدند آنگاه استادان ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند ایشان را سحر آموختیم که ساحران عالم را غلبه کنند [illegible]
باشد که ایشان طاقت آن ندارند قوله تعالی وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَ
إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ
النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ کعب احبار گفت که بشهرهای عالم فرستادند و دوازده هزار مرد بودند فرعون از [illegible]
هزار هفت هزار برگزید همه ساحر [illegible] از ایشان [illegible] برگزید و از این [illegible] اختیار کرد همه بنزد فرعون آمدند و گفتند ما را مزدی
و خلعتی باشد اگر بر موسی غالب آییم فرعون ایشان را جواب داد و گفت آری شما را مزدی و پاداشی عظیم بود و شما بنزدیک من از مقربان باشید
و در مجلس شما بنزدیک من عالی و رفیع باشد و در اینجا دلیل است که فرعون بنده ذلیل محتاج بود چه اگر بزعم خود خدای بودی او را بسحر حاجت نبودی
و هرچه خواستی توانستی کرد که ساحران آنچه دعوی میکردند که چوب و رسن را مار گردانیم دروغ گفتند برای آنکه قلب اعیان جز خدای قادر نباشد
و اگر قادر بودی که چوبها و سنگها را [illegible] مار گردانند از فرعون مزدی نخواستندی و نگفتندی ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین چون سحره
جمع آمدند و در مقابل موسی بایستادند موسی ایشان را اول با خدا خواند و از خدای سخن گفت و از مآل و مرجع و ثواب و عقاب ایشان یاد کرد
گرویدند و گفتند سخن این مرد با سخن جادوان نمیماند آن روز که موعد ایشان بود روز زینت ایشان بود و عید می بود روایت از ابن عباس گفت
روز اول بود از سال و نوروز روز اول هفته بود و روز شنبه [illegible] گفت این مجمع باسکندریه بود و خلایق عالم و تمامت لشکر فرعون
در آن صحرا جمع شده بودند موسی [illegible] آمد [illegible] هارون [illegible] در برابر ایشان بایستاد و بر عصا تکیه زد و ایشان را وعظ و نصیحت کرد
و از خدا و عقاب او بترسانید و گفت لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب ایشان چون سخن موسی بشنیدند گفتند این مرد سخن جادوان
نمیگوید و بدو قول شدند چنانکه گفت فتنازعوا امرهم بینهم و اسروا النجوی آنگه موسی را گفتند ای موسی اول تو بیفکنی آنچه با تست از عصا
یا اول ما بیفکنیم آنچه با ماست موسی ایشان را گفت نه بلکه اول شما بیفکنید چون ایشان بیفکندند آنچه با ایشان بود چنانکه در خبر است که
چهل شتروار رسنها و عصاهای [illegible] بیفکندند [illegible] اژدها شکل ساخته بودند چوبها را مجوف کرده و زیبق در میان ریخته و رسنها
زیبق اندوده و زمین مجوف کرده بودند و در زیر آن آتش کرده و چنان ساخته که چون وقت چاشتگاه بود که گرمی آفتاب [illegible]

تبش

تبش آتش از زیر آن چوبها و رسنها در حرکت آمد و چنان نمود که [illegible] رفتن [illegible] ایشان پدید آمد بعضی بر بعضی می افتادند و [illegible]
چون چنان [illegible] بترسید نه از آن سبب که پنداشت که آنرا اصلی هست بلکه از آن بترسید که کسی نظر کند و پندارد که عصا نیز همچنین است
حق تعالی وحی فرستاد و گفت مترس که آنچه ایشان نمودند شبهه است و آنچه با تست حقست و حجت است و حجت غالب باشد بر شبهه
بر حال ای موسی عصا بینداز موسی عصا را بینداخت در حال اژدها گشت و هرچه ایشان بچندان وقت ساخته بودند یکبارگی فرو برد [illegible]
بود سیاه از شتر بختی بزرگتر با چهار پای [illegible] و دنبال او دراز بود و [illegible] دهان [illegible] کرد و پای [illegible] نهاد [illegible]
[illegible] آوازی برآمد و چشمهایش سرخ بود [illegible] آن عصا را دو سر بود [illegible]
و آن [illegible] فراخی [illegible] بزرگ [illegible] نهاده و آن چهل شتروار چوب و رسن
یکبار فرو برد و آن [illegible] قصد فرعون و قوم او کرد [illegible] گریختن [illegible] و از آن اژدها که مردم [illegible]
بردند فرعون هزیمت برفت [illegible] آن روز [illegible] چهار صد نوبت [illegible] اطلاق افتاد و پس از آنکه چهل روز [illegible]
بود و چنان شد که [illegible] روزی چهل بار [illegible] و همچنین بود تا بمرد قوله تعالی قال القوا چون ایشان [illegible] نگاه داشتند و از موسی
اجازت خواستند بر سبیل اختیار در انداختن جادوی موسی ایشان را اجازت داد و گفت شما [illegible] جادو [illegible]
چند [illegible] و چشمهای مردم را جادوی کردند بآن حیله و شعبده که بایشان نمودند مردم [illegible] بترسیدند از آنکه رسنهای [illegible] و چوبهای
دراز بود بر شکل ماران در حرکت آمد و ایشان [illegible] سحر و جادوی عظیم آوردند که چنان در خیال مردم نمود که [illegible]
[illegible] قوله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ چون ایشان آن جادوی ها را بینداختند [illegible] وحی فرستادیم بموسی که ای موسی عصای
خود را بینداز موسی عصای خود را بینداخت آن عصا فرا گرفت و فرو برد آنچه ایشان [illegible] کرده بودند و دروغ گفته و چوبها و
رسنها [illegible] بزرگ شدن شکم [illegible] چون عصای موسی که اژدها شده بود نزد
موسی دست بیازید و [illegible] برگرفت همچنان عصا گشت که بود خدای تعالی بقدرت خویش آن اجرام عظیم و حجم بسیار را [illegible]
برد و نیست گردانید [illegible] اجزای آن را لطیف گردانید و در هوا چنان پراکنده [illegible]
[illegible] و غالب گردید و هرچه ایشان کرده بودند از سحر و جادوی همه باطل گشت و ایشان در آن جایگاه مغلوب شدند و از آنجا بازگردیدند
با ذلت و صغار و خواری [illegible] فرعون و اتباع او و آن ساحران چون آن دیدند بدانستند که [illegible] از علم حاصل [illegible]
و آن مقدور آدمی نیست بلکه معجزه است خارق عادت [illegible] در روی افتادند و خدای را سجده کردند و بخدای جهانیان
ایمان آوردند و گفتند ما ایمان آوردیم بخدای عالمیان که خدای موسی و هرونست [illegible] گفتند [illegible] که با این فرعون [illegible]
[illegible] قوله تعالی قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ
بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ وَمَا تَنْقِمُ
مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ چون آن سحره که جادوان
بودند همه ایمان آوردند در خبر است که در میان ایشان [illegible]

چهار ریسمان و عصاها بود و قادر و حیطه و مصفی اول ایشان ایمان آوردند و دیگران ایشان را متابعت کردند فرعون چون آن بدید بر سبیل تحیر و تهدید
گفت آیا ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه من شما را دستوری دهم این مکری و کیدیست که شما با یکدیگر ساخته اید و اندیشیده در این شهر که مصر
است بصحرا آمده اید و غرض شما آنست که این شهر را بیرون نمایید و قبطیان را که از اهل این شهرند از آنجا بیرون کنید و بنی اسرائیل را ساکن گردانید و
فرعون این سخن از بهر آن گفت تا مردمان شهر متابعت سحره نکنند و ایمان نیارند انگاه ایشان را گفت شما بدانید که با شما چه خواهد رفت و
زود بود که بدانید انگه بیان کرد و گفت دستها و پاهای شما ببرم برخلاف یعنی دست راست و پای چپ ایشان گفتند هیچ باکی
با ما هرچه خواهی بکن با خدای از رحمت وی باز نخواهیم گشتن تا بر ما رحمت کند و او ما را از شما بستاند و تو که فرعونی از ما هیچ ندیده که بدان
مستحق عقوبت باشیم تو از ما کینه و انتقام نمیکشی الا از بهر آنکه ما ایمان آوردیم بآیات خدای چون آیات خدای بما آمد و ما را دلیل
حجت ظاهر گشت چون فرعون دید که ایشان بر این ایستاده اند و از تخویف وی نمی اندیشند بفرمود تا همه را دست و پا ببریدند و بر دار
کردند و در آن وقت آن مومنان خدای را بخواندند و از خدای صبر خواستند و گفتند ای خداوند ما ای پروردگار ما باران صبر و رحمت خود
بر ما بریز و صبر بسیار که ما را بر این شده ما را ثابت و پا برجای دار بر اسلام و ایمان یعنی لطف و توفیق متوالی دار بر ما تا بر ایمان ثابت قدم
باشیم تا بوقت مردن عجب حال آن قوم که بامداد کافر بودند و شبانگاه ساحر بودند و در سحر اظهار مبالغه کردند و سوگند بعزت
فرعون خوردند و نماز پیشین مومن بودند و نماز دیگر شهید و نماز شام در بهشت بودند قوله تعالی وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ
وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ
قَاهِرُونَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ
يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ اشراف قوم فرعون و معروفان فرعون را گفتند ای فرعون
تو موسی و قوم او را میگذاری تا در زمین مصر فساد میکنند یعنی خلق را دعوت میکنند بخلاف تو و عصیان تو و ایمان بخدای می آورند و
او میکنند و ترا و خدایان ترا فرو میگذارند و این از بهر آن گفتند که چون سحره ایمان آوردند از بنی اسرائیلیان شش صد هزار مرد ایمان
آوردند از این سبب گفتند که موسی و قوم او را میگذاری که در زمین مصر فساد میکنند حسن بصری گفت فرعون بت پرست بود
پس او هم عابد بود و هم معبود سدی گفت پیش از آنکه او دعوی خدایی کردی گوساله پرستیدی و هر گاه گاوی نیکو دیدی گفتی که
خداست و او را عبادت کردی و گفته اند که فرعون از بهر قوم خود بتان ساخته بود ایشان را فرمود تا پرستیدند تا بآن تقرب کنند و
او بود این بود که گفت انا ربکم الاعلی و بر قراءت آنکس که والاهتک میخواند معنی آن بود که ترا فرو میگذارند و پرستیدن ترا و گفته اند که
آفتاب بود و او آفتاب پرستیدی چون قوم او این سخن گفتند قوم خود را جواب داد و گفت زود بود که بر سر ایشان کار
شویم که بر آن بودیم پسران ایشان را بکشیم و دختران ایشان را رها کنیم و برای آن گفت زنان ایشان را که تا ایشان ایمن باشند که زنان
شوکت کارزار نباشد و ما این خواهیم کردن که ما زبر دست ایشانیم و حکم و فرمان ما بر ایشان روانست و ما بر ایشان قاهر و
غالبیم و ایشان اسیر و ذلیل اند و غلبه ایشان را هیچ اثری نباشد در ملک ما چون قوم موسی از فرعون این سخن بشنیدند بترسیدند و با موسی
شکایت کردند موسی ایشان را بصبر فرمود و گفت ای قوم از خدا یاری خواهید و پناه باو دهید و صبر کنید که خدای تعالی شما را از شر بدی
ایشان نگاه دارد و شما را بر ایشان مظفر و غالب گرداند زمین خدایراست از زمین مصر و غیر آن خدا بمیراث گذارد این زمین را
بآنکس که خواهد از بندگان خویش و این دو معنی محتملست یکی آنکه ایشان را تسلی میدهد تا خوش شوند بدانکه دنیا بر کس نماند و از کار او انقلاب

و اشغال

و اشغال و دست از این قوم بآن قوم می رود و باز آید چنانکه شاعر گفت شعر حیث تری الناس فی الملک لقد کان هذا مرة لفلان و دیگر آنکه
ایشان را وعده داد و طمع افکند در آنکه زمین مصر ایشان را خواهد بود و آنکه گفت والعاقبة للمتقین یعنی انجام نیکو پرهیزکارانست برای آنکه ایشان
باثواب خدای گردند و مرجع ایشان رحمت حق بود قوم موسی را گفتند بر سبیل توجع و تفجع که ای موسی و ای پیغمبر خدا این قوم رنجه داشتند
ما را و بیرحمی نمودند پیش از آمدن تو که پسران ما را میکشتند پیش از ولادت تو و این کار را بار دیگر از سر گرفتند بعد از آمدن تو با معجزات
و چون از ما هر دو حال ما در رنج میباید بود چه فرق باشد میان حضور و غیبت تو مثل چون بی تو و با توام غم باید نیست پس فرق میان وصل
هجران تو چیست وهب گفت این ایذا و رنج چنان بود که ایشان قوم موسی را به فرمان کرده بودند و ایشان را کارها میفرمودند
چون سنگ کندن از کوه و نقل کردن و کوشکها و سراها بنا کردن و انواع حرف و صناعات از گلکاری و درودگری و خشت
زدن و اگر کسی نتوانستی کردن هر روز و هر ماه از وی چیزی خواستندی که تعیین کرده بودند و اگر نداشتی و ندادی بر او نهادندی و زنان
دوک رشتن و بافتن فرمودندی موسی ایشان را دلخوشی داد و گفت خوشدل باشید امیدوار باشید که امید هست از خدای شما
دشمن شما را هلاک کند و شما را خلیفه گرداند در جای او تا بعد از وی ملک وی بشما دهد و این نعمت بشما بدهد و انگه بنگرد تا شما چه میکنید و چه حکم
میکنید و از شما چه حاصل خواهد شد تا بحسب آن شما را جزا دهد خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و ملک مصر با ایشان داد و چون
ملک با یوشع بن نون و در روزگار او شهرهای دیگر با ایشان گشت و در عهد سلیمان ملک زمین با ایشان داد و ایشان شکر
بکفر بدل کردند و گوساله پرستیدن پیشه گرفتند قوله تعالی وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ
أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی حکایت میکند فرعون و قوم او میکند و
میگوید که ما بگرفتیم بعذاب و عقوبت سالهای قحط آل فرعون اتباع و قوم او را و بنقصان میوه ها و قحط و سنین به اهل بادیه بود
اهل بوادی یا بود و نقصان میوه در شهرها بود کعب الاحبار گفت روزگاری آید که مردمان از درختهای بزرگ یک دانه خرما بیش نخورند
آنگه گفت این عذاب قوم فرعون را برای آن کردیم تا باشد که ایشان در اندیشه افتند و بدانند که این محنت از بهر آنست که ایشان
بر کفر اصرار کردند و ایشان خود هیچ اندیشه نکردند و آن را از شومی کفر و معصیت خود ندانستند بلکه اگر نیکویی با ایشان آمدی و نعمتی و
فراخی با ایشان رسیدی گفتندی که این خود ما را است و حق ماست بر حسب عادت یا بر سبیل استحقاق که خود را اعتقاد کرده
بودند بجهل و اگر ایشان را بدی رسیدی از قحط و تنگی و آفت گفتندی بشومی موسی است و آنکسانی که با وی آمده اند و اگر ایشان
نبودندی این محنت بما نرسیدی انگه خدای تعالی گفتار ایشان بر ایشان رد کرد و گفت آنچه بموسی حواله میکنند و شوم میدانند نیست چنان
نیست که ایشان میگویند بلکه آنچه با ایشان میرسانیم همه از آن ما است نزدیک خداست نعمت و تندرستی و فراخ سالی و نزدیک وی
رنجوری و قحط و محنت و بلا هم در قبضه قدرت وی است عذاب و عقوبتی که با ایشان میرسد از نزدیک خدای است بشومی کفر و معصیت
ایشانست که خدای تعالی با ایشان میرساند نه بشومی مومنان لیکن بیشترین ایشان نمیدانند یعنی نظر و اندیشه نمیکنند تا علم شان
حاصل آید قوله تعالی وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ
وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ چون قوم فرعون و اتباع
او موسی را گفتند که هر گاه که آیتی آری و دلالتی بما نمایی از دلالات تا با جادویی کنی و ما را مسحور و مخدوع گردانی و دل ما بفریفته کنی ما بتو ایمان آریم
هرگز بتو ایمان نیاوریم و ترا کردن ننهیم انگه حق سبحانه و تعالی بیان آیات و معجزات موسی کرد که آن همه عذاب فرعون و اتباع او بود

پس فرمود که ما فرستادیم بر ایشان طوفان را سیلی و آبی عظیم و این طوفان آیات دیگر که در عقب آن گفته است بروایت عبدالله عباس رضی الله عنهما
آنست که چون سحره ایمان آوردند و فرعون مغلوب باز گشت و بر کفر و معصیت اصرار کرد خدای تعالی ایشان را امتحان کرد بقحط و نقصان
میوه در سالهای پیاپی ایشان را هیچ تنبهی نیفتاد موسی دعا کرد و گفت چرا آیتی نمی نمایی که مر ایشان را و قوم مرا پندی باشد و آنان را که از پس من
اعتباری و عبرتی خدای تعالی طوفان فرستاد بر ایشان و آن آبی بود که از آسمان بیامد و در خانهٔ ایشان افتاد چنانکه ایشان در میان
آب بودند در خانها تا بزانو بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب بر ایشان پریشان شد و در خانهٔ بنی اسرائیلیان یک قطره از آن آب نیز
و سرایها فرو می آمد و بناها بر ایشان خراب میگشت و آب چندان گشت که بسینهای ایشان رسید و در بغلهای ایشان زمینهای ایشان
می افتاد و هیچ کشت نتوانستند کرد و این حال بر ایشان سخت شد هفت روز از شنبه تا شنبه پیش موسی آمدند و فریاد خواستند و گفتند
دعا کن و از خدایت بخواه تا این عذاب از ما باز دارد تا ما ایمان آریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل با تو فرستیم موسی دعا کرد و خدای تعالی
آن طوفان برداشت ایشان ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را رها نکردند و از آنچه بودند بدتر شدند خدای تعالی ایشان را آن سال خصبی کیاهی و نعمتی داد
که هرگز مثل آن ندیده بودند و میوه و زرع بسیار پدید آمد ایشان گفتند این آفت که ما از آن تنگ آمده بودیم و آنچه ما پنداشتیم که آن عذابست آن خود
نعمت و رحمت بود و چون یکماه برین برآمد و ایشان در نعمت و عافیت بودند در کفران بیفزودند خدای تعالی ملخ فرستاد و ایشان ملخ چند
گیاه و میوه و زرع و برگ درختان همه بخوردند در صحراها و غلها افتادند و هیچ نگذاشت و بخانهای ایشان درآمدند درها و درختان و چوبها
و جامهای ایشان بخوردند و خانهای ایشان فرو افتاد و چندانکه بیشتر خوردند گرسنه تر بودند و از جمله یک ملخ در خانهٔ بنی اسرائیلیان نرفت
و ایشان را از ملخ رنجی نرسید و قبطیان پیش موسی آمدند و تضرع و زاری کردند و گفتند ای موسی خدایت را بخوان و از و درخواه تا این بلا از ما بگرداند که این
نوبت ما ایمان آریم و برین عهد و پیمان کردند موسی دعا کرد و خدای تعالی این بلا از ایشان برداشت پس از آنکه ایشان هفت روز بدین آفت
گرفتار شده بودند و گفته اند که موسی بصحرا شد و دعا کرد و بعصا اشارت کرد بمشرق و مغرب آن ملخها جمله آنجا شدند که آمده بودند و چون ملخ برفت
قوم فرعون بیامدند بزرعها و باغهای خود اندک بقیه مانده بود از آن گفتند مصلحت در آنست که قناعت کنیم و تدبیر و در کار خود کنیم و دین
خود را نگاه داریم و آن عهد که کرده بودند وفا نکردند و با سر کار خود رفتند چون یکماه برآمد خدای تعالی بر ایشان شپش فرستاد و موسی را گفت
شهر بیرون شو بدهی که آن را عین الشمس خوانند آنجا پشته ایست از ریگ … آنجا دعا کن و عصا بران پشته زن تا من آیتی دیگر نمایم موسی
بیامد و دعا کرد و عصا بران پشته زد و خدای تعالی آن ریگ را با قمل گردانید و از آنجا بر خواستند و در بقایای زرع و میوهٔ ایشان افتادند
هرچه بمانده بود بخوردند و چون بسر شدندی قمل بر سر آن بودی و در میان سر استخوان … بکشیدند و هیچ آسایش نکردند طعامها برابر ایشان نهادندی بوقت
حاجت چون فرو گرفتندی بجای قمل شده بودی و شپش در کندهای ایشان افتاد و همه بخوردند آنچه در انبارها و جایها داشتند و آن
شپش افتاد و در اعضای ایشان افتادند هر مویی که بر سر … داشتند همه بخوردند و مژه چشمان نماند و خواب و قرار از ایشان برفت
بیامدند و فریاد خواستند و تضرع و زاری کردند و سوگندهای گران خوردند که این بار عهد تباه نکنیم و ایمان آوریم و بنی اسرائیل را با تو همراه
تو حاصل کنیم موسی دیگر باره دعا کرد و خدای تعالی آفت قمل از ایشان دفع کرد پس از آنکه هفت روز درین عقوبت بودند و چون بلا از ایشان
دور گشت گفتند ما هرگز ازین جادوتر آدمی ندیده ایم سنگ و ریگ و چوب را حیوان میکند بعزت فرعون که ما هرگز بتو ایمان نیاریم
خدای تعالی ایشان را یکماه مهلت داد آنگه ضفادع یعنی وزغ بر ایشان مسلط کردانید همه سرا و خانه و جایهای ایشان پر از ضفدع گشت
و هیچ چیز از دست ننهادندی الا که دران ضفدع بود از خان و سفره و کوزه و ابریق و یکماه خوردنی ایشان پر شد و چون مردی …
چندان بر پشت و پهلوی وی جمع شدی که اگر خواستی که از آن پهلو بر پهلوی دیگر کرد نتوانستی عبدالله عباس گفت آن ضفدعها

بودند بجملگی علامت ایشان ضفدعها بود و آل فرعون خدای تعالی ایشان را بآب نقل کرد چون آل فرعون ازین رنج افتادند بفریاد پیش موسی آمدند گریه
و جزع کردند و سوگندهای غلیظ یاد کردند که این نوبت خلاف نکنیم موسی دعا کرد خدای تعالی کشف آن بلا کرد پس از آنکه هفت روز در رنج بودند چون یکماه برآمد
آمد طغیان و کفر زیادت کردند خدای تعالی خون بر ایشان مسلط کرد تا آب رود نیل خون گشت و جمله آبهای جایها خون تازه گشت پیش فرعون آمدند
و گفتند ما را این نوبت محنت عظیمتر است ما را شربتی آب نیست همه خون شده است و از تشنگی بمیریم و خون نمی شاید خوردن فرعون گفت
جادویست که او کرده است گفتند جادو چه باشد که ما و اسرائیلیان از رود نیل آب میخوریم آنچه ما را از سبوها می آید خونست و آنچه در سبوهای ایشان است
آبست ایشان آب میخورند و ما خون میخوریم چون کار بر ایشان سخت شد زنان همسایه قبطیان بیامدندی شربتی آب خواستندی از اسرائیلیان
ایشان از سبوهای خود آب بایشان دادندی آب صافی و پاکیزه چون بقبطی رسیدی خون شدی ازین تحیر فرو ماندندی نزدیک فرعون
رفتند فرعون کسی فرستاد تا از بنی اسرائیلیان قومی را حاضر کردند و از یشان چاه و رود و جو و کنار بنی اسرائیل آب میگرفت و یک قبطی چون بر بنی اسرائیل رسیدی
آب و چون بر قبطی شدی خون صافی بودی در رود نیل چون بنی اسرائیل رسیدی آب بودی و چون بنزد قبطی رسیدی خون بودی
فرعون چنان تشنه شد که پوست درخت تر بخاییدی تا مگر آبی در دهن او خون شدی هفت روز برین بماندند که هیچ طعام و شراب نخوردند
آنگه خون بود بار دیگر نزدیک موسی آمدند و فریاد کردند که ایمان آریم موسی از آن وقت که سحره را غلبه کرد بیست سال با فرعون و قوم او میکوشید
ایشان را دعوت میکرد و معجزات مینمود و از ایشان کسی ایمان نیاورد و خدای تعالی اینست که خدای تعالی از ایشان خبر داد و گفت که ما بر فرعون و
آل او فرستادیم طوفان یعنی آن آب چنانکه یاد کرده آمد و گفته اند که آبله بود و ایشان اولین کسی بودند که بعذاب آبله ایشان را عذاب کردند
و این رنج ایشان وقت در اهل زمین پیدا نشد و ملخ فرستاد تا جمله باغ و زرع و در و دیوار ایشان بخورد و شپش بفرستاد و قمل شپش باشد
و گفته اند که کنه بزرگ باشد که در گاو و چارپای افتد و گفته اند که کیک بود و آنگه وزغ بر ایشان مسلط کردانید و خون که جمله آبها و طعامهای ایشان
خون گشت و این همه که بایشان نمود آیاتی بود هویدا و روشن و ظاهر که دلیل صدق موسی بود با این همه ایمان نیاوردند و استکبار کردند و گردنکشی
و ایشان قومی گناهکاران بودند و کافران قوله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ
لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى
أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ
كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که چون عذاب بر آل فرعون واقع شد و در عذاب گرفتار شدند باز نزدیک موسی
شدند و گفتند ای موسی خدای خود را بخوان و از وی بخواه بحق آن خبر که نزدیک تست از عهد خدای بعهدی که نزدیک تست از عهد
خدای بوی توسل ساز تا این رجز و عذاب از ما دفع کند که اگر این عذاب خویش از ما بردارد ما ترا تصدیق کنیم و بتو ایمان آوریم
و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم چون موسی دعا کرد و ما آن رجز که بر جا نهیم آن عذاب را از ایشان کشف کردانیدیم و مهلت دادیم ایشان را تا
اجلی و وقتی که ایشان بدان رسیدنی اند ایشان آن عهد را که کرده بودند بشکستند و بجای نیاوردند تا که جرم ما از ایشان انتقام کشیدیم
بر ایشان کینه ور شدیم و ایشان را همه در دریا غرق کردیم و این همه با ایشان بدان کردیم که آیات ما را تکذیب کردند و پیغمبر ما را دروغ زن
داشتند و از این آیات غافل بودند و در آن نظر و تأمل نکردند تا ازین نعمت که غرق کرد اینیان ایشان بود و در دریا بمردند حق سبحانه و
تعالی آن پنج آیه پیاپی فرستاد از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و چون ایشان بتر شدند موسی بنی اسرائیل را گفت خدای تعالی …
ضفادع خواهد فرستادن قبطیان و شما را میفرماید که گوسفندی بکشید و در سرایهای خود بیالایید و خون بمالید که در آن ایشان نجات …
قبطیان گفتند چرا چنین میکنید گفتند خدای عذابی خواهد فرستادن موسی ما را چنین فرمود گفتند خدای شما با این بشناسد گفتند …

فرموده بودند این پیغمبران خدا میگیم روز دیگر بامداد برخواستند هشتاد هزار از قوم فرعون بطلب موسی برده قوله تعالی واورثنا القوم
الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی بارکنا فیها وتمت کلمة
ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا
یعرشون حق سبحانه وتعالی میگوید ما پس از آنکه فرعون و قومش را هلاک کردیم در دریا زمین مصر را بمیراث بآن قوم
دادیم که ایشان را فرعونیان ضعیف کرده بودند و ضعفا یافته بودند و ایشان در دست فرعون و قومش ذلیل و حقیر مانده بودند
و ما ایشان را قوی گردانیدیم و ایشان و فرزندان ایشان را پادشاهی دادیم و مشرق و مغرب زمین مصر برایشان مقرر کردیم و پادشاهی
مشرق و مغرب سلیمان که از بنی اسرائیل بود کرامت کردیم و این همه از بهر آن کردیم که ایشان صبر کردند بر بلا و محنتی که بایشان
رسید و کلمه نیکوی خدای تو تمام گشت بر بنی اسرائیل و این کلمه آن وعده بود که خدای بایشان وعده داده بود که زمین
مصر بمیراث بشما دهیم و دشمنان شما را از فرعون و اتباع او همه هلاک گردانیم پس آن وعدها بانجاح رسید و آن کار تمام گشت
و ما را آنچه فرعون و قومش میکردند برآوردیم و از بناها و کوشکها و عرشهای ایشان از باغ و بوستان آنچه ایشان عمارت
در آن کرده بودند بیکساعت خراب کردیم و زیر و زبر گردانیدیم قوله تعالی وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر فاتوا علی
قوم یعکفون علی اصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون
ان هؤلاء متبر ما هم فیه وباطل ما کانوا یعملون قال اغیر الله ابغیکم الها وهو فضلکم
علی العالمین حق سبحانه وتعالی از بنی اسرائیلیان و آنچه بایشان کرد از نعمت و آنچه ایشان گفتند از محالات حکایت کرد
گفت بنی اسرائیل را از دریا بگذرانیدیم چون ایشان برکناره دریا گرد شدند و فرعون در عقب ایشان بود با لشکری گران و ایشان را طاقت
مقاومت حرب نبود و دریا در پیش داشتند گفتند ای موسی تو چه حیلت داری موسی گفت عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد
دوازده راه خشک در دریا پیدا شد از بهر هر سبطی راهی فرو شدند چنانکه گرد سم ایشان در دریا برهوا میرفت ایشان میان دریا بر سبیل
گفتند ای موسی ما چه دانیم که حال برادران و خویشان ما چیست ما ایشان را نمی بینیم موسی دعا کرد تا آن آب بشکل دریچها شد تا آنکه بر طریقی بود
آنرا که بر دیگر طریق بودند میدیدند چون ایشان همه از دریا بگذشتند و فرعون و قومش در دریا آمدند ایشان را غرق گردانیدیم آنگه دریا را مطبق کردیم
چون بنی اسرائیل از دریا برآمدند گفتند ما چه ایمن باشیم از آنکه فرعون هلاک نشده باشد تا خداوندیم فرعون را چهار صد من سلاح آهن که با خود داشت
بر روی آب انداختیم و بر سر آب آوردیم تا همه وی را بدیدند و بهلاک وی متیقن شدند چون از دریا ایشان بگذرانیدیم بجمعی رسیدند برکناره دریا که
آمدند که ایشان بت پرستان بودند و بتان خود را پرستیدند ایشانرا که بتان که پیش نهاده بودند و سجده میکردند موسی را گفتند ای موسی
ما را نیز خدایی پیدا کن چنانکه ایشان را خدایانند که آنرا می پرستیدند تا ما نیز بپرستیم موسی گفت شما جاهل و نادانید و قومی بی عقل چگونه ازین نعمت که خدای
بشما داد و این همه آیات که بشما نمود هنوز در خدای شک میکنید و بوی شرک می آرید و درخبر است که روزی جهودی امیرالمؤمنین علی را گفت
دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه پیغمبر خود را دفن نکرده بودید اختلاف کردید امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که اختلفنا عنه لا فیه ما در وی خلاف
نکردیم از و خلاف کردیم یعنی در نبوت او خلاف نکردیم در خبر کلام او خلاف کردیم یعنی و لیکن ما جفت اقدامکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل
لنا الها کما لهم آلهة پای شما از دریا خشک نشده بود که پیغمبر خود را گفتید ما را خدایی پیدا کن چنانکه بت پرستان را خدایانند ای جهود آنچنان شد که گفتی
با این سخن بسنگ دهن او کوفتم چون موسی این سخن گفته موسی بجواب ایشان گفت کای قوم بت پرستان آنچه ایشان میکنند در
میان آنند از بت پرستیدن آن همه باطل و هالک است و ایشان در معرض تباهی و هلاکند و آنکه ایشان را گفت بر سبیل ملامت از پیغ

و نجا رکه هرگز باشد که من ای شما خدای را جز یزدان معبود طلب کنم بخلاف خدای که این همه نعمت با شما کرده و شما را بر عالمیان تفضیل نهاده یعنی عالمیان آن زمانه
شما آیا نمی بینید که شما را در مصر روزیت گردانید زنهی را روا کرد و گفت که من رسول بودم پیش از غزای حنین رفتی بکنده ستم از درخت
سدره بزرگ و سبز و نیکو و بسیار شاخ جاهلی گفتند یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط ذات انواط این درخت را
نام کرده چنانکه کافران سلاح بر آن آویختی و کافران در جاهلیت در زیر آن سدره شاخ که آنجا مقام کردندی و سلاحها در او آویختندی رسول چون بشنید گفت الله اکبر
این همچنانست که بنی اسرائیل موسی را گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم یا محمد ای که جان من بخدای
اوست که شما سنت آن راه را که پیش از شما بودند قوله تعالی واذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب
یقتلون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم وواعدنا موسی
ثلثین لیلة واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة وقال موسی لاخیه هرون
اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین ای فرزندان یعقوب یاد کنید از جمله نعمتهای ما بر شما آنکه برهانیدیم
شما را از اتباع فرعون که ایشان شما را میرنجانیدند بسخترین عذابی از کشتن پسران شما و زنده گذاشتن زنان شما پسران را میکشتند و دختران را
زنده میگذاشتند و درین چه خدای با شما کرد شما را نعمتی است از خدای تعالی نعمتی بزرگ و بلا ابتلا باشد و ابتلا امتحان بود و درین هم محنت بود و هم
وعده دادیم موسی را سی شب و آنرا تمام گردانیدیم به ده شب دیگر پس تمام شد میقات خدای وی چهل شب و آنچنان بود که موسی بنی اسرائیل را
وعده داده بود که چون خدای تعالی دشمن ایشان را هلاک کند و از بهر ایشان از نزدیک خدای کتابی آورد که در آنجا مبین شد آنچه ایشان را باید کرد و
آنچه نباید کرد و این وعده بود از خدای مر موسی را چون فرعون هلاک شد موسی از خدای تعالی کتابی خواست خدای تعالی وی را فرمود سی روز روزه دارد
و آن سی روز ذوالقعده بود و اندیشه کرد که بمناجات میروم نباید که بوی دهن من چنین شد مسواک برگرفت و دهن پاک کرد و گفته اند بپوست
درخت خوشبوی بخایید تا بآن سبب که منقطع شد فرشتگان آمدند و گفتند چرا چنین کردی ندانستی که بوی دهن روزه داران نزد ما از بوی مشک خوشتر
است آنگه فرمود که ده روز دیگر روزه دار تا سوای آن ده روزه بعد ذوالحجه بود و کتاب توریة در دهه ذوالحجه فرستاد و خدای تعالی موسی را خود چهل روز
وعده داده بود در اصل چنانکه در سوره البقره گفت وواعدنا موسی اربعین لیلة و اینجا مفصل گردانید و آنکه فذلک جمله چهار روز و آنکه گفت فتم میقات
اربعین لیلة و آنچه مفرد جدا کرد از بهر آنکه تفصیل شرف داد در تفصیل سیاست و گفته اند که از بهر آنچه مکرر کرد که الفاظ قرآن بلطف
چنانکه فهم معنی را استفاده باشد و از جمله لطافت حق تعالی آنست که آنچه گفت مثلا الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین که در و لطفی باشد
که آن لطف در و نبودی اگر گفتی الم هذا القرآن لا شک فیه بیان للمتقین با آنکه معنی این هر دو یکسان است پس چنین است خدای تعالی لطفی و
مصلحتی دید در آنکه چهل روز بار فرمود موسی را اگر بیکبار گفتی آن لطف نبودی و چون رسول حکایت کرد همچنین فرمود برای مصلحتی تا در تفصیل آن بود
که اگر مجمل گفتی آن مصلحت نبودی و لیله از بهر آن گفت که حساب عرب بر هلال باشد و هلال نو باشد و در شب پیدا بود و آنکه گفت حق تعالی حکایت
کرد از موسی و بخلافت نشاندن برادر خود را هرون موسی گفت برادر خود را که ای هارون خلیفه من باش در قوم من و بجای من بایست و مصلح باش در
نفس خود و کار بنی اسرائیل را باصلاح آور و آنچه واجب باشد باصلاح آوردن آن در حال غیبت من و اگر کسی تباه اندیشان طرف دعوت کند
گفتار او مشنو و پیروی مفسدان مکن و درین آیه خبر است که منزلت امامت در منزلت نبوت داخل نیست که اگر بودی هرون محتاج آن نبودی
که او را خلیفه کنند در کار رست وی با آنکه وی پیغمبر بود ای عجب موسی میرود تا غایت چهل روز میرفت برادرش را آنجا که بجای خود خلیفه
می نشاند و برادر وصایت میکند رسول از دنیا میرفت با جوار ایزدی بکلی چنانکه باز گشتن نخواهد بود خلیفه نکند و وصایت
نکند این امینت کاری سرسری که کار شریعت و نبوت او بود او را وصایت او بجا رود تا که حق آن نکنند چنان کرد که درین کنند که از رسول نکنیا

او صد بار اگر رسول حکیم فرستی و حیثش کنی و نیز گشاند تکلیف از موسی بود و شنیدن تکلیف از هرون اگرچه ناگفته همان بودی بعصمت [illegible]
ثواب آید قوله تعالی وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي
وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا
وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ خدای تعالی درین آیت حکایت
میکند که موسی بمیقات خدای رفت و آن هفتاد مرد که [illegible] و آنچنان بود که خدای تعالی چون فرعون را هلاک کرد موسی را وعده داد
که او را کتابی دهد تا حجتی باشد ایشان را و شرف و ذکری در میان ایشان و اعقاب ایشان چون وقت آمد قوم تقاضا کردند که خدای
تعالی توریة بموسی فرستاد ایشان نشنیدند و گفتند ما چه دانیم که آن کلمات حق است یا کلام خدای ما را با خود ببر آنجا که میقات حق است
میعاد و مناجات تو با خدای تا ما آنجا حاضر باشیم و کلام خدای بشنویم موسی گفت بار خدایا تو عالمتری بآنچه ایشان میگویند حق تعالی گفت
روا باشد ایشان را چاره تا کلام من بشنوند موسی بنی اسرائیل را گفت خدای دستوری داد هر که میخواهد که بیاید تا کلام خدا بشنود و ایشان شش هزار
مرد بودند مردان تمام که پیران و نو رسیدگان در آن میان نبودند موسی از ایشان هفتاد هزار مرد اختیار کرد آنگه از ایشان هفت هزار
آنگه از ایشان هفتصد آنگه از ایشان هفتاد چنانکه گفت واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا ایشان را برگرفت و با خود بکوه طور
برد موسی غسل کرد و جامه پاکیزه درپوشید وهب گفت موسی را از هفتاد حجاب برد [illegible] و این هفتاد مرد بیرون حجابها بودند و [illegible]
بجملگی از کران آن کوه [illegible] انا الله [illegible] من کل شیء و ایشان بشنیدند چون موسی از حجاب بیرون آمد ایشان را گفت کلام خدای شنیدید
گفتند کلامی شنیدیم اما ندانیم که کلام خدای بود و ما چیزی شنیدیم و هنوز آن شک را حاصل است و این شک زایل نشود الا که خدا را
معاینه ببینیم و تو از خدا درخواه تا خود را معاینه بنماید موسی گفت بار خدایا میدانی که ایشان چه میگویند و این آن است که خدای از ان خبر
میدهد یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة موسی گفت رب ارنی انظر الیک
بار خدایا بنمای تا بنگرم جواب آمد که ای موسی لن ترانی ولکن انظر الی الجبل تو مرا نبینی و نتوانی دید و لیکن در کوه نگر و آن کوهی بود که از کوهی
بزرگتر نبود و آنچنان بود که چون خدای تعالی گفت من تجلی خواهم کرد بر بعضی کوهها کوهها سر برآوردند مگر آن کوه و آنرا کوه زبیر گفتندی
که آن کوه سر فرو برد و گفت مرا محل آن نباشد که خدای تعالی تجلی کند بر من افکند حق تعالی گفت بعزت من که تجلی جز بر تو نکنم
برای تواضعت در وقت موسی را گفت با این کوه نگر اگر بر جای خود بماند و طاقت تجلی نور من آرد تو مرا ببینی آنگه تجلی فرمود و طاقت [illegible]
عرش آن کوه را پاره پاره کرد و موسی بیفتاد و بیهوش شد و در معنی تجلی خلاف کرده اند ابن عباس گفت که چون نور او بر کوه [illegible]
پیدا شد ضحاک گفت خدای تعالی فرمود تا از حجابها چندان نور بتافت که از بینی گاوی بیرون آید کعب الاحبار [illegible] سلام گفتند چندان
نور عرش پیدا شد که بسوراخ سوزنی برود سدی روایت کرد از رسول که او این آیه بخواند و انگشت بر بالای انگشت کهتر نهاد و گفت
این مقدار از نور خدای تعالی تجلی فرمود بر کوه طور و کوه طور را پست کرد و گفته اند که بزمین فرو برید و گفته اند ریگ روان گردید انس
مالک روایت کرد از رسول که چون خدای تعالی تجلی کرد بکوه کوه به شش پاره شد سه بمدینه افتاد احد و ورقان و رضوی و سه بمکه
افتاد ثور و ثبیر و حری و بیشتر مفسران برآنند که آنرا ریگ روان کرد تا در جهان میرود تا بقیامت و هیچ جا قرار نگیرد کلبی گفت
این سوال روز پنجشنبه بود روز عرفه و موسی را روز آدینه که روز عید نحر بود توریة داد و وهب گفت چون موسی سوال رؤیت کرد خدای تعالی
ابری و ضبابی فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمان را گفت بروید و بر موسی اعتراض کنید که چرا این سوال
کرد فرشتگان سوی موسی نهادند از چهار سوی کوه تا از چهار جانب چهار فرسنگ بگرفتند اول فرشتگان آسمان دنیا

برصورت

برصورت گاوان بانگ از دهن ایشان بتسبیح و تهلیل میرسید با آوازهای چون رعد عظیم میگفتند آنگه فرشتگان آسمان دوم بصورت شیران
ایشان را آواز میرسید بود و عظیم بتسبیح و تهلیل موسی بترسید و اعضای او لرزیدن گرفت و موی بر اندام او بر پای خاست
از ترس گفت بار خدایا استقالت کردم و پشیمان شدم مرا ازین اهوال [illegible] مهتر فرشتگان و رئیس ایشان گفت ای
موسی صبر کن پس زود بجزع آمدی آنکس که آن خواهد که تو خواستی [illegible] صابر تر باشد هنوز چه دیدی از بسیاری آنگه فرشتگان
آسمان سیم فرود آمدند بر صورت کرگسان و آواز ایشان بتسبیح و تهلیل بلند شده چنانکه نزدیک بود که کوه بدرد و گفتی درفش آتش اند
آنگه فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و ایشان هیچ جانور نمانند برنگ آتش بودند و [illegible] و آواز تسبیح و تهلیل ایشان بیش از
فرشتگان پیشین بود آنگه فرشتگان آسمان پنجم فرود آمدند بر هیأتی که موسی [illegible] که در ایشان نگاه کند از شدت خوف بر جای بماند
و لرزه بر اندام او افتاد گریستن گرفت مهتر فرشتگان گفت بر جای باش تا چیزی بینی که طاقت آن نداری آنگه فرشتگان آسمان ششم فرود
آمدند و خدای ایشان را گفت بروید و بر بنده من اعتراض کنید که وی خواست مرا ببیند ایشان آمدند بر صورتی و خلقتی عجیب در دست هر
یکی درختی از آتش چون درخت خرما و جامه ایشان آتش بود و چون درفش آتش هر که تسبیح کردندی این فرشتگان [illegible]
و تسبیح ایشان این بود که سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت موسی را خوف [illegible] زبان برگشاد و با ایشان تسبیح
گفت بار خدایا بنده ات را که پسر عمران فراموش مکن بار خدایا من [illegible] که ازین میدان جان بدر برم یا نه بار خدایا اگر بروم بسوزم
اگر بایستم بمیرم رئیس فرشتگان گفت ای موسی صبر کن آنرا که خواستی هانا خوف تو بغایت رسیده و طاقت و قرار نماند آنگه
خدای تعالی فرشتگان آسمان هفتم را گفت حجاب بردارید [illegible] نور عرش [illegible] موسی تا پیدا ایشان حجاب برداشتند نور
عرش [illegible] بموسی نمودند چون آن نور را بر کوه تافت و کوه پاره پاره گشت هر سنگی و درختی که بر اطراف آن بود گرد شد از عظمت آن
اندک نور عرش [illegible] قوله فلما تجلی ربه للجبل موسی بیفتاد و بیهوش شد چنانکه گفتی که روح از تنش برفت و فرشتگان آواز
تسبیح و تهلیل بلند کردند و حق تعالی آن سنگ که موسی بر آن بود برداشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود و صاعقه بیامد از آسمان
آتشی عظیم و آن هفتاد کس که این خواسته بودند بسوخت و خدای تعالی بلطف و رحمت خود موسی را دریافت چون بهوش آمد گفت
بار خدایا توبه کردم و ایمان از سر گرفتم [illegible] ایمان آوردند آنگه [illegible] نشاید دیدن و هر که نور تو [illegible]
تو چند [illegible] فما انت اعظم و اعظم [illegible] بزرگواری تو و [illegible] فرشتگان [illegible] انت رب الارباب و ملک
الملوک [illegible] کل شیء [illegible] تبت الیک والحمد لک لا شریک لک رب العالمین این خبر امام المحدثین ابو اسحق احمد بن [illegible] الثعلبی
در کتاب عرایس المجالس [illegible] فی قصص القرآن آورده است و [illegible]
بلکه از زبان [illegible] سوال کرد جواب [illegible] موسی بیفتاد و بیهوش شد و [illegible]
روان شد [illegible] تسبیح فرشتگان آسمان [illegible]
است [illegible] تسبیح موسی [illegible] سبحانک تبت الیک
[illegible] کتاب [illegible] گفت که چون موسی
بیهوش [illegible] فرشتگان [illegible]
یا ابن النساء الحائض اطمعت فی رؤیة رب العزة و این اخبار [illegible] ضعیف است [illegible]
فرشتگان [illegible] چون موسی [illegible]

خواهد بودن موسی سوال رؤیت از قبل نفس خود نکرد تا کسی را درین شکی باشد بلکه سوال قوم کرد چنانکه سوال قوم کرده چنانکه در قرآن از ایشان حکایت کرد قالوا ارنا الله جهرة
وقالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة اتهلکنا بما فعل السفهاء منا جمع جواب سفیهان کرد [illegible] گفت ارنی [illegible] گفت که او سفیهتر قوم بوده
[illegible] بایا پادشاهی [illegible] شفاعت [illegible] گویند [illegible] قاعده [illegible] پیغمبر [illegible]
وانکه در جواب لطف باشد [illegible] موسی [illegible] قوم [illegible] شده قطع [illegible] جواب [illegible]
باشد [illegible] سبب سوال کرد چنانکه [illegible] موسی گفت [illegible] از خدای [illegible] موسی گفت محال [illegible] جواب بر خدای [illegible]
گفته تا جواب چه آید موسی گفت بار خدایا میدانی که ایشان چه میگویند حق سبحانه وتعالی وحی کرد بموسی وگفت این جاهلان [illegible]
بکن [illegible] ایشان [illegible] موسی [illegible] خواب [illegible] آمد [illegible]
شد از خواب [illegible] آمد جبرئیل آمد وگفت خدای تعالی میگوید که [illegible] آسمان و زمین [illegible]
شد [illegible] ایشان [illegible] حاصل آمد [illegible] علم [illegible] آمده است پس معنی
این بود که بار خدایا مرا [illegible] آیات [illegible] چنانکه در حدیث آمده است [illegible]
القمر لیلة البدر خدای تعالی جواب داد که [illegible] وقت [illegible] آیه [illegible]
[illegible] کوه [illegible] آیات خدا [illegible] موسی [illegible]
بهوش [illegible] آمد گفت بار خدایا [illegible] شناخت [illegible] اول کسی ام که معترف [illegible] مؤمن باشد
بعظمت وجلال تو خدای تعالی لن ترانی گفت [illegible] مستقبل [illegible] قیامت [illegible] رؤیت [illegible]
معلق کرد [illegible] موسی [illegible] ایمان [illegible] توبه کرد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] صغیره [illegible] کبیره [illegible] پیغمبران [illegible] صغیره [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible] موسی [illegible] گفت که من اول [illegible] مؤمنان [illegible] گفت [illegible]
کسی که سوال رؤیت کرد [illegible] ایمان [illegible] ابن عباس گفت چون موسی [illegible] بمیقات حق تعالی
[illegible] گفت ای موسی [illegible] گفت بار خدایا [illegible] گفت بار خدایا کدام بنده [illegible]
گفت [illegible] گفت کدام بنده [illegible] گفت [illegible] علم [illegible] ابن مسعود گفت چون خدای تعالی
موسی را مقرب کردانید [illegible] بنده [illegible] عرش گفت بار خدایا این بنده کیست گفت [illegible]
وبا مادر و پدر نیکویی کند [illegible] گفت بار خدایا [illegible] گفت [illegible]
مؤمن باشد نیکو خوی گفت بار خدایا کدام بنده [illegible] باشد وشب [illegible] قوله تعالی قال یا موسی
إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي
الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ
دَارَ الْفَاسِقِينَ حق سبحانه وتعالی درین آیه حکایت آن میکند که با موسی گفت چون از مناجات فارغ شد موسی را گفت ای
موسی من ترا بر جمله اهل زمان تو برگزیدم و ترا اختیار کردم بآنکه ترا رسول خود کردم [illegible] خلایق و ترا بسخن گفتن با خود مخصوص کردم آنچه
ترا داده ام از شرف نبوت وحکمت وموعظت وشریعت والواح بستان و [illegible] نعمت [illegible] شاکران [illegible] ابن عباس [illegible]
از رسول که چون خدای تعالی موسی را الواح داد و در الواح نگریست گفت بار خدایا مرا کرامتی دادی که کسی را ندادی پیش از من خدای تعالی

گفت ای برادر انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین آنچه من ترا داده ام بستان و نگهدار و بجهد
بجان محافظت کن و جان آنکه چون [illegible] پیش من آیی بر دوستی محمد باشی موسی گفت بار خدایا محمد کیست گفت احمد است آنکه نام او
بر عرش نقش کرده ام پیش از آنکه آسمان و زمین آفریدم بدو هزار سال واو پیغمبر منست و برگزیده منست و صفی و حبیب منست او را
دوست دارم از جمله فرشتگان و جمله خلقان موسی گفت بار خدایا چون محمد نزدیک تو این منزلت دارد هیچ امت هست از
میان امم که از امت او فاضلتر باشد حق تعالی گفت ای موسی فضل امت او بر دیگر امتان چنانست که فضل من که خدایم بر خلقان
موسی گفت بار خدایا مرا از امت وی گردان که مشکل من ایشان را ببینم گفت ای موسی تو ایشان را نبینی اگر خواهی که آواز ایشان
بشنوی [illegible] گفت بار خدایا خواهم حق تعالی گفت ای امت محمد ای امتان محمد همه جواب دادند از اصلاب پدران و ارحام مادران
وگفتند لبیک لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک آنگه حق تعالی گفت ای امت
احمد رحمتی سبقت غضبی رحمت من سابق است [illegible] مغفرت من عقاب مرا [illegible] پیش از آنکه از من رحمت خواستید
مر اجابت کردم پیش از آنکه بخوانید و یا مرزیدم پیش از آنکه در من عاصی شدید وهر که روز قیامت آید وگواهی دهد که من یکی ام و محمد
رسول منست ببهشت برم او را واگر چه گناه او بیش از کف دریا باشد [illegible] قوله تعالی وما کنت بجانب الطور اذ نادینا گفت یا
[illegible] گفت چرا [illegible] گفت [illegible] تا بگویم
من بگویم [illegible] گفت آری گفت [illegible] که در توریة یافتی که موسی گفت بار خدایا من در کتاب
خود کرامتی می یابم که بهترین امتان باشند امر معروف کنند ونهی منکر بجای آرند و بکتابهای اول و آخر ایمان دارند و با اهل ضلالت
قتال کنند [illegible] بار خدایا ایشان از امت من گردان حق تعالی گفت ایشان امت محمد اند [illegible] گفت همچنین است گفت
میابی در توریة که موسی گفت بار خدایا من ذکر جماعتی می یابم که ایشان حمدگویان باشند و مراقبت آفتاب کنند برای اوقات نماز و چون بکاری
عزم کنند گویند فلان کار کنیم ان شاء الله بار خدایا ایشان از امت من کن گفت ایشان امت محمد اند [illegible] گفت همچنین است گفت می یابی
در توریة که موسی گفت بار خدایا من جماعتی می یابم که ایشان صدقات و کفارات بخورند و [illegible] امتان پیشین صدقات
قربان خود بنهادندی تا آتشی از آسمان بیامدی [illegible] صدقات [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] باشد و ایشان مستجیب باشند و مستجاب و شافع و مشفوع باشند بار خدایا ایشان از امت من گردان
حق سبحانه گفت ایشان امت محمد اند [illegible] گفت همچنین است گفت میابی در توریة که موسی گفت بار خدایا ذکر امتی میابم که چون بر بلندی شوند
تکبیر گویند و چون بنشیبی فرود آیند حمد گویند [illegible] خاک طهور ایشان شد چون آب نیابند و زمین مسجد ایشان هر جا که باشند
[illegible] خاک طهور شوند چون آب نیابند و چون روز قیامت باشد غر محجل باشند [illegible] بار خدایا ایشان از امت من کن گفت ایشان
امت محمد اند موسی گفت بار خدایا در توریة وصف قومی می یابم که چون همت کنند بطاعت [illegible] بار خدایا
امت من گردان گفت ایشان امت محمد اند گفت بار خدایا در توریة وصف قومی می بینم که ایشان امت مرحومه اند و ضعیفان باشند
کتاب میراث برگیرند بعضی از ایشان ظالم لنفسه باشند و بعضی مقتصد و بعضی سابق بالخیرات و جمله ایشان مرحوم اند
امت من کن گفت ایشان امت محمد اند گفت بار خدایا در کتاب خود قومی میابم که مصحفهای ایشان در سینهای ایشان باشد
[illegible] باشند در نماز صف کشند در سجده چون صفهای فرشتگان ایشان در مساجد [illegible] تسبیح وتهلیل [illegible] باشند
[illegible] ایشان امت محمد اند موسی عجب ماند [illegible] خدای تعالی برای امت

عنایت کرده بود گفت بار خدایا پس مرا از امت محمد گردان پس خدای تعالی وی را سه آیه بداد و آن آیه اینست و آیه سیم ومن قوم موسى امة
يهدون بالحق وبه يعدلون موسی بدین خوش گشت وكتبنا له في الالواح و بنوشتیم با او بهر وی یعنی از بهر موسی هرچه بنی اسرائیل بدان محتاج بودند از دین
خود از مواعظ و احکام و تفصیل بیان حلال و حرام و ذکر جنت و نار و این الواح توریة است و آن الواح بود و گفته اند که هفت بود و از زبرجد سبز
یا یاقوت سرخ بود و درازی الواح بر درازی قامت موسی بود و کتابت او چون نقش نگین در سنگ گفت توریة چند [illegible] و گفت بار هفتاد شتر بود
بجز و بکماه توانستی خواندن و کس جز و که چهار بر خوانده نکرد موسی و یوشع و عزیر و عیسی و حسن بصری گفت که این آیه وكتبنا له في الالواح من كل شيء موعظة
وتفصيلا لكل شيء و هدی و رحمة در توریة هزار آیت است و از جمله آنچه در الواح توریة بود اینست که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله الملک
العزیز الجبار القهار لعبده و رسوله موسی بن عمران سبحنی و قدسنی لا اله الا انا فاعبدنی ولا تشرک بی شیئا واشکر لی ولوالدیک الی المصیر
احییک حیوة طیبة تسبیح میکن و تقدیس میکن که خدایی نیست جز من و شرک میار بمن چیزی که غیر از من باشد و شکر من و شکر آن
و پدر خود کن که بازگشت با منست تا زندگانی خوش دهم ترا و خون ناحق مریز که بر تو حرام کرده ام والا آسمان و زمین بر تو تنگ شود و جام تن
سوگند بدروغ مخور که من توفیق ندهم آن را که مرا و نام مرا تعظیم نکند و گواهی مده الا بآنچه گوش تو شنیده باشد و چشمت دیده و دلت دانسته که من در روز
قیامت اهل شهادت را باز دارم و از ایشان گواهی پرسم و بر مردمان حسد مبر بفضلی که من ایشان را داده ام که حاسد عدو نعمت من باشد
کفران نعمت من مکن و دزدی مکن تا روی رحمت از تو باز نگیرم و درهای آسمان بر تو نبندم و ذبح مکن چیزی بنام [illegible] که هیچ
از زمین [illegible] مکن با زن همسایه [illegible] که آن گناهی عظیمست نزدیک من و مردمان آن خواه که بخود
خواهی این نسخه ده آیت است که در الواح بود خدای تعالی چون موسی الواح داد وی را امر کرد و گفت فخذها بقوة ای بجد و جهد
وجدی و اجتهادی بلیغ و عزمی درست چه اگر عزم مصمم نبود در عمل سست باشد وأمر قومك يأخذوا بأحسنها تا نیکوترین آن را فرا گیرند و کار
بندند از فرایض و سنن حلالش حلال دانند و حرامش حرام و هرچه آن را ثواب بیشتر باشد بر آن مواظبت کنند و گفته اند که احسن
یعنی حسن است و گفته اند که در توریة هم فریضه است و هم سنت و فرا گرفتن احسن آن باشد که جمع کنند میان فریضه و سنت سأوريكم
دار الفاسقين بر سبیل تهدید و وعید که من زود باشد که بشما نمایم سرای فاسقان و جای ایشان که در دوزخست پس باید که شما از آن بر حذر باشید
و در فرمان خدای عصیان میارید قتاده گفت مراد آنست که شما را بشام برم و منازل و مساکن کافران شما نمایم تا شما بدانید که با ایشان
چه رفت و عبرت گیرید و مثل آن نکنید و گفته اند که مراد بدین دیار عاد و ثمود است که گذر ایشان بر آن بود و گفته اند که مراد بدان دار
یعنی گردیدن فرعون و قوم وی [illegible] سر آب که خدای فرمان داد تا آب آن قوم فرعون را بر سر آورد و ایشان بر سر آب
و بنی اسرائیل از آنجا میدیدند و عبرت میگرفتند قوله تعالى سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق
وإن يروا كل آية لا يؤمنوا بها وإن يروا سبيل الرشد لا يتخذوه سبيلا وإن يروا سبيل الغي يتخذوه
سبيلا ذلك بأنهم كذبوا بآياتنا وكانوا عنها غافلين والذين كذبوا بآياتنا ولقاء الآخرة
حبطت أعمالهم هل يجزون إلا ما كانوا يعملون حق تعالی میگوید که زود بود که بگردانیم از آیات خود و باز گیرم [illegible]
تا تفکر کنند و اعتبار گیرند آن در خبر است که رسول گفت چون امت من دنیا را تعظیم کنند هیبت اسلام از ایشان برود و
چون امر معروف و نهی منکر نکنند از برکت قرآن محروم مانند و گفته اند که معنی آنست که ایشان را منع کنم از ابطال آیات خود تا نتوانند
که ابطال آن کنند و گفته اند که کافران حاضر می آمدند و مردم را از سماع قرآن منع میکردند تا آیات نشنوند و سحر و حکایتها میکردند
و لغو و سخنهای بیهوده تا کسی قرآن نشنود چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه

خدای

خدای تعالی ایشان را منع کرد از حضرت که منع ایشان از حرمت خوانده روا بود که وعده بود از خدای بهلاک ایشان بر سبیل بشارت
موسی و قوم او را و این سخن وعده بود که اظهار آیات و نشانی که در بصیرت ایشان بیفزاید و دیگر هلاک ظالمان چون هلاک شده
باشند مصروف باشند از آیات چون بر حال که بود این کفایت بود از هلاک ایشان [illegible] بآیاتنا و
اشارت بفرعون است و ایشان بتکذیب آیات او مستوجب هلاکت شدند پس معنی این بود که من باز دارم از آیات خود بهلاک
کردن آنان که در زمین تکبر کنند بناحق تکبر باشد که آن حق بود و آن تکبر متقیان و مومنان باشد و تنزه ایشان از دنیا و آثام و بزرگ
داشتن ایشان خود را از آنکه بآن آلوده گردند و تکبر دیگران ناحق بود از اعتقادی که کرده باشند بر کرم خدای خود اکنون صفت
متکبران و حالت ایشان بیان کرد و گفت اگر هر آیتی و معجزاتی که ممکن باشد ببینند ایمان نیاورند چنان اصرار کرده اند بر کفر که هیچ
از آن برنخواهند گشت از حق بگریزند و بر باطل می آویزند اگر راه غوایت و گمراهی ببینند آن را راه خود گیرند و اگر راه راست
و صواب ببینند آن را راه خود نگیرند و آن را ترک کنند و مراد بسبیل الرشد دلیل و معجزاتی بود که هادی بود با طریق حق و مراد بسبیل الغی
مبطلانست که آن را شبهه سازند چنانکه سحره فرعون کردند و شبهها که مبطلان می آرند و مجموع آن را دلیل سازند و باشد و ایشان
آن را راه حق شناسند و باطل را راه حق دانند و حق را انکار کنند و باطل اقرار دهند برای دوستی ریاست و طمع حطام دنیا چنانکه بسیار
کس کردند و میکنند و خدای تعالی حکایت کرد از جهودان که یکتمون الحق وهم يعلمون آنکه حق تعالی بیان فرمود که صرف کردن ایشان
از آیات یا هلاک ایشان و فرو گذاشتن ایشان را از حق و رفتن ایشان براه ضلالت بجهالت از آنست که ایشان بدروغ داشتند
آیات و اخبار و دلالات ما در کتب منزله از آنچه بود و خواهد بود و از آن هم غافل بودند اگر هم غفلت سهو باشد که منافات علم ضروری
کند و بر ساهی تکلیف نباشد و مکلف مذمت نکنند در آنجا مراد مجاز است نه حقیقت یعنی حال ایشان در عدول و اعراض از آیات
خدای تعالی و تامل کردن اندر آن حال کسی ماند که ساهی و غافل شده اکنون گفت آنانکه تکذیب کردند آیات ما را و لقای آخرت و ثواب و
عقاب ایمان نیاوردند و رسیدن ایشان بقیامت انکار کردند ایشان آنانند که عملهای ایشان باطل و حبط شد یعنی عملهای ایشان
بر وجهی واقع نشده که ایشان مستحق ثواب باشند برای آنکه برخلاف امر کرده اند و هر کجا که در قرآن لفظ احباط بینی
تفسیر باید و زیرا که اتفاقست ما را با کسانی که باحباط گویند که کافر از هیچ عمل نباشد یا خیری که از معصیت محبط نشود و اکنون بر سبیل
تقریع و تشبیه گفت که با این کافران هیچ فعل نکردند که ایشان مستحق آن نبودند بلکه جزای ایشان وفق عملهای ایشان بود و
حسب کرده ایشان بر سبیل عدل نه بر سبیل ظلم قوله تعالى واتخذ قوم موسى من بعده من حليهم عجلا
جسدا له خوار ألم يروا أنه لا يكلمهم ولا يهديهم سبيلا اتخذوه وكانوا ظالمين ولما سقط
في أيديهم ورأوا أنهم قد ضلوا قالوا لئن لم يرحمنا ربنا ويغفر لنا لنكونن من الخاسرين اهل سیر
گفته اند که چون موسی از مصر بیرون خواست آمدن بنی اسرائیل ایشان را عیدی بود و بآن خواستند آمدن بنزدیک قبطیان رفتند و
حلی ایشان بعاریت بستدند و از شهر بیرون آمدند و در شب برفتند و شهر را گرد کردند چنانکه قصه آن رفت و فرعون از ایشان
جا ماند و با قوم خویش در دریا غرق شد و حلی در دست ایشان بماند چون موسی بمیقات خدای رفت بمناجات سامری مردی منافق
بود و زرگر بود و در زرگری [illegible] در بنی اسرائیل قبولی داشت ایشان را گفت این حلیها بمن آرید تا برای شما چیزی بسازم
ایشان شاد گردیدند و حلیها بیاوردند و در بوته اندر نهاد و آن را گوساله زرین بساخت و [illegible] چنان کرد که مخارق گلوی وی
چنان بود که چون باد در وی می دمیدی از دهن وی آوازی بیرون آمدی چون آواز گاو چنانکه از مخارق نای آوازهای مختلف بیرون آید

چون باد در آنجا در منفذ آمدی و در روزی که باد [illegible] بوزیدی باد بنهاد و چنان نهاده که باد در وی دمیدی و بیرون آمدی و از وی آواز آمدی
بیرون آمدی که مشابه آواز گاو بودی و این قول نحوی و جبائی و جماعتی محققان است و دیگران گفته‌اند که او خاک سم اسب جبرئیل برداشته بود
در آن میان انداخت گوساله شد از گوشت و خون و آواز می‌داد چون آواز گاو و قصهٔ این در سورهٔ طه بیاید انشاء الله در اینجا حق تعالی
اکتفا رفت حق سبحانه و تعالی از این حکایت کرد و گفت قوم موسی پس از آنکه موسی به مناجات رفت از حلی و زیوری که ایشان را بود
گوساله گرفتند و ساختند که تنی بود بی‌جان و قالبی بود بی روح که او را بانگی بود چون بانگ گاو و گفته‌اند که یکبار بیش بانگ نکرد و گفته‌اند که
بانگ کردی ولیکن نجنبیدی و آنکه از خاک اثر جبرئیل گفت هان یک بانگ بیش نکرد و آنکه گفت هر وقت که بانگ کردی بجنبیدی آن
که در صعب باد بودی و مانند آن است بودی بانگ کردی آنکه حق سبحانه و تعالی بر سبیل تشنیع و تقریع گفت که آیا ایشان ندیدند و ندانستند او را
یعنی این گوساله که با ایشان سخن نگفت و ایشان را راه ننمود و جمادی بود عجب از ایشان که این همه دیدند و او را یعنی این گوساله را خدای
گرفتند و ایشان در آنچه کردند ظالم بودند که عبادت در غیر موضع خود نهادند و ظالم نفس خود بودند با آنکه گوساله پرستی خود را مستوجب عقاب
گردانیدند آنکه خبر داد که ایشان چون بدانستند که چه کردند و از دست خود انداختند و پشیمان گشتند از آنچه کرده بودند و پشیمانی [illegible]
که گمراه شدند پس از آنکه موسی باز آمد و ایشان را معلوم شد که آن تلبیس بود که سامری بر ایشان کرد و ایشان گفتند اگر خدای بر ما رحمت نکند و ما را نیامرزد
ما از جملهٔ زیان کاران باشیم حسن بصری گفت همه گوساله پرست شده بودند مگر هارون و نیکی موسی خود را و برادر را دعا کرد که رب اغفر لی و لاخی
و اگر موسی دیگر بودی او را با خود در دعا شریک کردی و گفتی قوله تعالی وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا
خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ
الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ
اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ چون موسی از میقات بازگشت با قوم خود قوم را دید همه گوساله
پرست شده بودند و گفته‌اند خدای تعالی موسی را در میقات خبر داده بود [illegible] زبان ملامت در ایشان
بگشاد و گفت بد خلافتی بود که شما کردید و بد خلفا که شما بودید مرا از پس آنکه من برفتم بطور و شما را بگذاشتم آیا تعجیل کردید و سبقت کردید
بر فرمان خدای شما و کار را و پاشا گفتید یا خود که میعاد آخر رسید و موسی باز نیامد و [illegible] مرده است و این سامری گفت ایشان را که موسی باز نیامد
و او مرده است چون این بگفت الواح از دست بینداخت از خشم و سر برادر خود را بگرفت و بخود کشید یعنی موی سر برادر گرفت و دست
کردن وی آورد و آنکه [illegible] نبود که یکدیگر را ندیده بودند خواهی وی از سر شفقت و مهربانی کرد نه از سر غضب و استخفاف که این فعل سفیهان
باشد و موسی [illegible] است که برادر را [illegible] حرمتی نیست در این جهل کردن و اولی باشد از آنکه بر سبیل استخفاف باشد و بعضی [illegible]
در جای وی گفته شود انشاء الله آنگه برادر بخوردی گفت که ای برادر با این چگونه بودی و چگونه دیدی [illegible] گفت ای پسر مادر من [illegible]
موسی بود پدر و مادری که ما در برای آن گفت که تا مهربانی موسی بر وی زیادت گردد که شفقت و مهربانی از قبل مادر بیشتر باشد گفت ای برادر
ضعیف کردند و تنها یافتند با این همه تقصیر نکردم و ایشان را وعظ گفتم و بیم کردم ایشان گفتار من نشنیدند و نزدیک بود که مرا بکشند
از غایت انکاری که من کردم بر ایشان [illegible] چون [illegible] موسی با هارون رفت چهل روز در این معامله کردند و او را ضعیف کردند و آن
آن بود که او را بکشتند و او خلیفهٔ موسی بود [illegible] گفتند چه عجب باشد چون موسی باز [illegible]
بگرفت و سرش را بکنار آورد و او در حال خشم و غضب بود جمعی که آن دیدند پنداشتند که با وی عتاب میکند [illegible] گفت ای برادر در حق
دشمنان از دور نگاه میکنند پندارند که تو با من عتاب میکنی و دشمنان را بر من [illegible] ایشان این تعظیم را استخفاف پندارند و شماتت کنند

و مرا با این ظالمان که در این جرم شرکت [illegible] رضا دادند قرین مگردان این سختی بر من که چرا از پس من حاضر نگردی که آمدن من صلاح نبود چون ایشان
حضور من گوساله پرستیدند همانا که در رفتن من برگردندی و عذر این سخن است و گفت انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل
و لم ترقب قولی موسی چون حال هرون را بشناخت از تقصیر کردن که تقصیر نکرده است گفت بار خدایا مرا بیامرز و برادر مرا و ما را در رحمت و مغفرت خود
در حکم کن و [illegible] رحمت کن که تو ای خدای رحمت کننده‌ترین [illegible] کمال تواضع [illegible] با خدای تعالی خشوع [illegible]
بدان تحصیل ثواب و رفع درجات کنند [illegible] که آنچه با هرون کرد از گرفتن سر و ریش [illegible] بر وجه استخفاف
و غضب بود که آنکس که بر کسی چنین معامله کند از غضب با چنین [illegible] قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ
مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ
بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ
وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ آنانکه گوساله را معبود گرفتند و پرستیدند زود باشد که برسد بایشان
از خدای ایشان در دنیا یعنی فرا گیرد ایشان را غضبی و خشمی و ذلتی و خواری [illegible] آن خشم که با ایشان [illegible] که ایشان را فرمود که شمشیر برکشید
و یکدیگر را به تیغ بکشید تا توبهٔ شما قبول باشد و ذلت آن بود که از سرای خود بیرون شدند و شهر خود بگذاشتند و غربت [illegible]
بود و این مقصور نیست بر ایشان بلکه هر که دروغ گوید بر خدای همین جزا یابد غضب و ذلت و این جزای هر دروغ زنی است تا روز قیامت
انس [illegible] گفت که هیچ مبتدع [illegible] الا که خوار باشد [illegible] گفته‌اند که این آیت که برایشان نهاده [illegible] همچنین جزا دهیم
دروغ گویندگان را [illegible] و آنانکه بدیها کردند [illegible] کافر شدند [illegible] معاصی
پس از آن توبه کردند و ایمان آوردند [illegible] و ایمان ایشان قبول کنیم و ایمان ایشان بپذیریم و ایشان را بیامرزیم
به رستی که خدای تو [illegible] آمرزنده و مهربانست پس از آنکه توبه کنند [illegible] ایمان [illegible] بلفظ
بود [illegible] بلکه [illegible] ایمان [illegible]
چون موسی خشم گرفته بود و در غضب شده [illegible]
شد خشم او از سخن گفتن خاموش گشت پس [illegible] گفت که چون موسی از خشم خاموش گشت یعنی خشم او ساکن شد الواح را که افکنده بود برگرفت
و در آن الواح [illegible] از قوم در خشم شده بود و الواح را از برای قوم خود می‌بایست چون ایشان را دید [illegible]
مجمل [illegible] از خشم ایشان الواح بینداخت [illegible] الواح [illegible] و در نسخهٔ آن الواح و در نوشتهٔ آن هدایتی و بیانی بود و هر چه
بدان محتاج بودند از امور دنیا و منفعت [illegible] که ایشان از خدای بترسند و برای ترس از خدای خویش و عقاب [illegible] و در الواح رحمتی [illegible]
قوله تعالی وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ
مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ
أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ سدی گفت سبب اختیار کردن موسی این هفتاد مرد را آن بود که خدای
تعالی گفت که گروهی با خود بیار تا از این گناه گوساله پرستی عذری بخواهند موسی این هفتاد مرد را اختیار کرد و با خود ببرد ایشان را میبایست که
عذری آرند [illegible] حق تعالی گفت اگر [illegible] مهلت دادم
تعجیل کردم [illegible] صاعقه فرستاد و آتشی از آسمان بیامد و آن هفتاد مرد را بسوخت و [illegible]
گفت جمعی از بنی اسرائیل گفتند ما را باور نیست که خدای تعالی با تو بی واسطه سخن میگوید [illegible] آن وقت

آن ندارد که کلام او بشنود اگر راست میگویی ما را با خود ببر تا بشنویم که با تو سخن میگوید چون ببرد و سخن گفت و بشنیدند گفتند ما چه دانیم
که این کلام خداست یا سخن شیطانست ما ترا باور نداریم تا خدا را نبینیم آتشی بیامد و همه را بسوخت بعضی دیگر گفتند خدای تعالی گفت موسی را که
هر سبطی شش کس را برگزین هفتاد و دو برآمدند موسی گفت هفتاد می باید دو کس باید که در این باب شاد گردند هر کسی میگفت که من بنشینم یوشع
بن نون و کالب بن یوحنا گفتند ما بنشینیم ایشان برفتند و آن محال بگفتند تا صاعقه بدیشان رسید دلیل اینست که خدای تعالی خبر داد و گفت که موسی اختیار
کرد از میان قوم خویش هفتاد مرد را و ایشان را از طور سینا برد بمیقات خدای خویش چون موسی بنزدیک کوه رسید ابری بیامد و همه را بپوشید
خدای تعالی با موسی سخن گفت امر و نهی و وعظ و زجر ایشان می شنیدند چون ابر باز شد موسی گفت شنیدید گفتند شنیدیم ولیکن ما را هیچ شک
باقیست ایمان نیاریم و باور نداریم که این سخن خداست تا او را نبینیم چون ایشان این بگفتند زلزله در کوه افتاد و آن هفتاد مرد بیفتادند و در
جای بمردند و از امیر المؤمنین علی روایتست که گفت که موسی و هرون هر دو بکوهی میرفتند و در آنجا بکاه بنشستند هرون در خواب شد و هم
خواب فرمان یافت موسی وی را بشست و هم آنجا دفن کرد و پسران هرون شبیر و شبر با وی بودند چون باز گشتند بنی اسرائیل گفتند با برادر
چه کردی گفت او را وفات رسید ایشان گفتند با برادر بروی و بکشتی و با ما آمدی و اکنون میگویی وفات رسیده و ایشان او را دوست
میداشتند موسی گفت با من بیایید تا دعا کنم تا خدا او را زنده کرداند و بگوید که من او را نکشتم گفتند ما همه بخواهیم آمد تو هفتاد مرد را اختیار
کن و با خود ببر موسی اختیار کرد و ایشان بیامدند تا بگور هرون موسی دعا کرد و خدای تعالی او را زنده گردانید پس گفت ای برادر ترا کی کشت
هرون گفت معاذ الله من بمرگ خود مرده ام ایشان خجل شدند خدای تعالی رجفه فرستاد و ایشان همه بمردند و گفته اند این رجفه مرگ
نبود آن بود که چون همه ایشان بموضع میقات رسیدند با موسی از هول و هیبت آن مقام لرزه و ارتعاشی بر ایشان افتاد که نزدیک بود
مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود و چون موسی آن بدید عاجزی و تضرع و زاری کرد تا خدای تعالی ایشان را بجای بداشت و ایشان را آرام داد
و آن ترس و ارتعاش از ایشان برگرفت تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای بشنیدند برای این گفت رب لو شئت اهلکتهم ای
خدای اگر خواهی تو توانی که ایشان را هلاک کنی پیش از این و مرا نیز ای بار خدای تو ما را هلاک میکردانی بآنچه سفیهان و بیخردان قوم ما کردند از پرستیدن
گوساله و از طلب کردن و درخواستن دیدار تو و این سبیل استعطافست یعنی ای بار خدای ما را هلاک مکن بفضل و کرمت بگناه سفیهان
و بیخردان قوم ما که کردند و این نیست الا امتحان و ابتلائی که با مکلفان کنی در باب تشدید تکلیف و تغلیظ تعبد کردن بر آنکه فرستادی از رجفه و
صاعقه بر آن قوم از سبب سؤال رؤیت تا عقوبت باشد ایشان را و عبرتی باشد غیر ایشان را و این چنانست که گفت اولا یرون انهم یفتنون
فی کل عام مرة او مرتین یعنی با مراض و اسقام ایشان را در سالی یکبار یا دوبار امتحان و ابتلا کنیم ابن عباس گفت معنی فتنه عذابست یعنی
الا عذابی بر کفر و معصیت ایشان از سؤال رؤیت و عبادت عجل ایشان و خدای تعالی عذاب را فتنه خواند فی قوله تعالی یوم هم علی النار یفتنون
و از معنی اول است الامتحان و ابتلای تو چونست من سخن گفتم و ایشان سخن تو بشنیدند و بر سخن گفتن تو استدلال ساختند بر رؤیت و
فاسد تا در فتنه افتادند و تو بمحنت ایشان هلاک کردانی ایشان را اگر خواهی از آنها که ترا بشناسند و با این محنت و فتنه ایمان در
تو ثابت قدم باشند و چون بسبب ضلالت و هدایت محنت بود و آن از خدای بود اضافت بسبب آن هر دو را با خدای تعالی اضافه کرد
چنانکه گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم چون سبب زیادت رجس ایشان صورت بود اسناد آن بصورت کرد و تو ای خدایی که خذلان کنی آنرا
که خواهی بمحنت تا صبر نکند و ثواب صابران نیابد بانکاش خذلان شد و بخواهیش حرمان و راهنمایی آنرا که خواهی بیاری فتنه الطاف و توفیق
قوله تعالی
نصرت و محنت و عذاب خذلان کنی تو ای خدای ما و خداوند کار ما و اولی بما از هر کسی ما را بیامرز و بر ما رحمت کن و تو بهترین آمرزندگانی

وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي

وسعت

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ
الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ
آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و بنویس برای ما ای خداوند ما و بهره کن
ما را از برای ما درین سرای که آنرا دنیا خوانند نیکی و نیکویی یعنی ثنا باثبات کن و واجب گردان در دنیا خیر و عافیت و سرای آخرت نیکو و روزی
فراخ و خوشی عیش و تندرستی با کرامات کن انواع رحمت و منزلت و توفیق و ادراک عمل صالح تا همه افعال و اقوال و اعمال حسنه باشد و هیچ سیئه
نباشد و در آخرت ثواب جزیل و نعیم مقیم و مرافقت اولیا ما را روزی کن بدرستی و حقیقت که ما بندگان تو هستیم رجوع با تو کردیم و با درگاه تو
گریختیم و بر گناه های خود پشیمان شدیم خدای عز و جل گفت که من عذاب خود با آنکس رسانم و عذاب آنکس کنم که خواهم از آنکسانی که در من
عاصی شوند و مستحق عقوبت من گردند و رحمت و بخشایش من همه چیز را فرا رسیده و همه چیز را شامل و بر همه عامست در دنیا بر مؤمن و کافر و بر
فاجر و از آن گفته اند الرحمن خاص است بر مؤمنان و الرحیم عامست بر همه خلق گفت رحمت او وسعت بر همه کس الا آنست که بوجهی
بمتقیان رسد یعنی که گفت فساکتبها للذین یتقون و خدای در دنیا کافر را ببرکت مؤمنان روزی میدهد و بطفیل مؤمنان عذاب از ایشان
باز دارد و صرف کند و ایشان بمنزله کسانی اند که در روشنایی چراغ غیری باشند چون آن غیر برود روشنایی با وی برود فردای قیامت
مؤمنان بجای خود نور و رحمت و روشنایی با ایشان برود و کافران بظلمت ضلالت و تاریکی شقاوت بمانند و گفته اند که این رحمت عام
یکجزو آن رحمتست که در میان خلایق قسمت کرده است که شفقت و مهربانی بر یکدیگر خلق با آنست یکجزو رحمت ابن عباس گفت چون این آیه
آمد ابلیس طمع در رحمت کرد و گفت من نیز شیئم چون رحمت او بر همه عامست بمن نیز رسد پس خدای تعالی قطع طمع او کرد و گفت فساکتبها
للذین یتقون من این رحمت برای متقیان نویسم نه برای تو و نه برای کسانی که طریقه تو دارند و روش تو از جهودان و ترسایان که ایشان نیز
گفتند که چون قاعده اینست که رحمت مر متقیانراست آنکسانی که از مناهی اجتناب کنند و زکوة بدهند و بآیات خدای مؤمن باشند
چنانکه خدای تعالی گفت من این رحمت را بنویسم و ثابت و واجب کردانم برای کسانیکه مؤمن باشند و متقی و از معاصی حذر کنند و زکوة مال
بدهند و بآیات ما ایمان آرند رحمت خدای با ایشان رسد و این رحمت ما راست حق سبحانه و تعالی گفت ای فرزندان یعقوب از جهودان و
ترسایان از این طمع ببرید که این تخصیص در عقب است که الذین یتبعون الرسول این رحمت کسانی راست که در آخر الزمان باشند
و محمد را دریابند و بوی ایمان آرند و متابعت و پیروی وی کنند رسولیست رفیع القدر عالی محل مؤید با معجزات باهره و دلالات ظاهره امی
نانویسنده همچنانکه مادر زاده بود نه علمی بیاموخته و کتابی استفاده نکرده و از شهر مکه که اصل همه شهرهاست و او را یعنی نام و نعت و صفت و
و ذکر او در کتاب اهل کتاب که ترسایان و جهودانند توریه و انجیل که نزد ایشانست مکتوب و نوشته بیابند نام و نشان و
وی در کتاب توریه و انجیل میخوانند که او ایشان را بنیکویی فرماید و از ناشایسته و ناپسندیده نهی کند و با یمان فرماید و از شرک باز دارد
و بمکارم اخلاق و صله ارحام فرماید و از عبادت اصنام و قطع ارحام منع کند و حلال کرداند بر ایشان چیزهای حلال و پاک که ایشان حرام
بوده و ایشان بر خود حرام کرده باشند از بحیره و سائبه و وصیله و حام کرداند بر ایشان و باز دارد ایشان را از خبائث و پلیدیها که میخوردند
از اهل جاهلیت چون مردار و گوشت خوک و خون و غیر آن و فرو گیرد از ایشان سختیها و گرانی تکلیف و عهدهایی که در توریه با ایشان کرده شده
و تکلیفهای دشوار که ایشان را فرموده بودند از نماز پنجاه وقت در روز و نیم مال در زکوة و ایشان غلهایی که بر گردن ایشان بوده و این همه
عبارتست از تکالیف شاقه که بر گردن ایشان بود گردن آنچنانکه ایشان را فرموده بودند که هر جایی که نجاستی بود آن را از جامه و اندام ببرند چون نجس شد

بایستی بر وین و قیمتها اگر ... بس آنکه این رسول ایمان آرند و او را تعظیم و توقیر کنند و در کارها او را نصرت و یاری دهند و متابعت
نور کنند که فرو آمده است یا امام حق ایشان که علی است و در ستکاران مصطفی علیهما السلام خطاب خدای تعالی و در تفسیر اهل بیت
اخبار ایشان است که این نور علی بن ابی طالب است چون جهودان نشان رحمت او بر گشته هر مسلمانان طمع کرده اند در رحمت خدای
تعالی گفت که با شید که این تخصیص بکرد عقبت و رسیدن بدان رحمت بدین تخصیص موقوفست و این متابعت آن
مرویست که در آخر آیه مذکور است که یکی از جملهٔ نامهای نبی نور است و او علی بن ابی طالب است که با نور محمد پیش فرود فرستاده
از عرش خدای تعالی با پشت نقل کرده و ایشان هر دو از یک شهر و از یک قبیله و یک بطن اند و یکیست و از میان ایشان جز
یک پدر مختلف نمیشود و ایشان هر دو با یکدیگر بوده اند با یکدیگر شان فرود فرستاده اند از اصلاب پاکان بارحام پاکان چنانکه
روات ثقات روایت کرده اند که رسول را بیماری که در وی بمرد از آن وفات رسید روزی گفت ادعوا الی قرینی قرین مرا بمن خوانید
گفت پدر مرا بخوانید او را بخواندند چون پیامد و بنشست رسول روی از او بگردانید گفت ادعوا الی قرینی حفصه گفت پدر مرا بخوانید او را بخواندند
چون بیامد رسول همین سخن گفت ام سلمه گفت ادعوا له علیا بخوانید که غرض علیست بخواهد نخستند او را بخواندند چون او در آمد
گفت هذا قرینی فی الدنیا والآخرة کان قرینی فی ظهر آدم وآدم فی الجنة وکان قرینی فی ظهر نوح ونوح فی السفینة وکان قرینی فی ظهر ابراهیم حین
القی فی النار وکان قرینی فی ظهر اسمعیل حین صجع للذبح ثم لم نزل ننتقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات الی ان صیرنا الی
ظهر عبد المطلب فانقسم بعد تعالی ذلک النور والنطفه وجعل نصفه فی صلب عبد الله فخرجت منه وجعل نصفه فی صلب ابی طالب فخرج
علیا آنگاه وی را پیش خود خواند و با وی سری ... بگفت و زبان در دهن او کرد چون بیرون آمد از پیش آن
گفت ما عهد الیک امیر المؤمنین گفت علمنی الف باب من العلم ففتح لی من کل باب الف باب ... ابواب علم با موخت که هر
دری هزار در دیگر بر من بگشاد و در آنجا رسول افتخار گفت که آخرین سخن اینست زقنی بالعلم زقا فیه صرت فقیها و پیغمبر را امی
میخوانند برای آنکه نه نوشت و نه خواند و شمار نکرد چنانکه خدای تعالی گفت وما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا تخطه و پیغمبر گفت انا امة امیة
لا نکتب ولا نحسب و صفت او در توریت چنانکه در قرآنست کعب الاحبار گفت در توریة هست آنچه معنی آن اینست که یا ایها
النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للامیین انت عبدی و رسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخب
فی الاسواق ای پیغمبر ترا فرستادیم گواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرزی و عیبی امیان را یعنی امت خود را تو بنده
منی و رسول منی ترا نام متوکل نهادم که نه بد خوی و درشت خوی و سطبر دل نباشد و با کسی ستیزه نکند و غلبه کننده نباشد در بازار
و اهل بدی را به بدی جزا نکند و لیکن عفو کند و در گذارند و او را بمن باز نگیرم تا دین او را راست کرده باشیم و بگشاییم با و دلهای بسته و
چشمهای نابینا و گوشهای کر مولد او بمکه باشد و هجرت او بطابه باشد و ملک او بشام بود و امت او حمادون باشند
حال شکر خدا کنند و دست و پای خود را وضو کنند و جامه از ساق بر گیرند تا میر برای پاکیزگی مراقبه آفتاب کنند برای نماز و جایگاه
که نماز ایشان را در باید نماز کنند صف ایشان در نماز چون صف ایشان باشد در قتال آنگه بر خواند که ان الله یحب الذین یقاتلون
فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص صفت او در کتاب بنی هرون که مبدل و متغیر نیست که احمد از فرزندان اسمعیل باشد
و او آخر پیغمبرانست و او پیغمبر رحمت دین ابرهیم دارد ازار در میان بندد و اطراف خود بشوید در چشم او سرخی باشد و
میان دو کتف او مهر نبوت باشد مانند سرو دراز نباشد و کوتاه و کوتاه نبود و کلیم در پوشد و باندک قناعت کنند و بر خر نشیند
با زنده رود و خدا وند حرب و قتل و سبی و غارت باشد شمشیر بر دوش نهاده از هیچکس باک ندارد کسی با او ملاقات کند با او ...
باشد

باشد که اگر با قوم نوح بودی بطوفان هلاک شده نیستی و اگر در عاد بودی بباد هلاک نگشتی و اگر در ثمود بودی بصیحه هلاک نشدی مولد ش
بمکه باشد و منشاء ش هم آنجا باشد و ابتدای نبوتش آنجا بود و سرای هجرتش یثرب باشد میان حره و نخل و سنگستان باشد چیزی
حماد باشد در همه حال شکر خدا کنند در شدت و رخا ملکش بشام باشد صاحب او از فرشتگان جبرئیل بود و از قوم خود رنج بسیار بیند
و او را زجری عظیم کنند آنگاه او را با ایشان حربست و همه ایشان را چنانچه او را گشت در خدا و در او اتفاق باشد یثرب هجرت او را بود
و بهری برود و لیکن عاقبت او را باشد جمع یاران باشند که برگ شتابنده تر باشند از آنکه آب از سر کوه بریزد و اعمال ایشان
در دفترهای ایشان نامه و قربانشان خونها باشد شیران روز باشند و زاهدان شب از ترس او دشمن از یکماه راه بر رود و بعثت او خود
خویش کار را زار کنند با تجره وحش کنند شره و مرعی ایشان از معروف نهی منکر کنند و هم در توریت هست که پیغمبری در ایشان ... که
موسی کلام خود در دهن او نهم به هر چه او را وصیت کنم بگوید بر است او برکت کردم انو ده و بزرگ بزاید و در ابرای امت بزرگ با
پس داشتم و در انجیل نام او فارقلیط است و در انجیل هست که بشارت میدهم شما را بفارقلیط چند جایگاه اینها کتب بود و چون بیرون
آید اهل عالم را معتقد کنند و بحق قیام نماید و بکارهای عظیم و از اخبار غیب خبر دهد و مدح کند مرا و برای من گواهی دهد **قوله تعالی** قُلْ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ حق سبحانه و تعالی خطاب کرد با رسول خویش گفت بگو ای محمد که من رسول خدایم و فرستاده
ام بشما آن خدایی که ملک آسمان و زمین است و پادشاهی آن در بر هست و دست خدایی که جز او هیچ خدای نیست زنده کند و بمیراند و قادر
بر حیات و ابطال آن بس ایمان آورید بخدای و پیغمبرش آن پیغمبری که او بخدای ایمان دارد و بکلمات خدای و سخنهای او بکلمات
که مراد بکلمات عیسی مریمست و متابعت او کنید یعنی آن نبی امی را تا باشد که شما هدایت شوید و راه راست یابید آنگاه گفت که از
قوم موسی جماعتی اند که بحق راه نمایند و بحق عدل و انصاف کنند امام محمد باقر گفت که این قوم بر زمین یکدیگر هیچ تغییر و تبدیل نکرده
تا موسی پیغمبر با ایشان رسید و پایه دین خلاف کردند بعضی گفته رسیده است و خبری روایت کردند از رسول که گفت
شب معراج که مرا بآسمان بردند گذر من با ایشان بود ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم جبرئیل گفت دانید که با که سخن
گفتید گفت این محمد است پیغمبر آخر الزمان با او ایمان آوردند و ایشان ایمان آوردند و گفتند موسی ما را وصیت کرده که هر کس از شما احمد را
دریابد از من سلام برسانید رسول گفت سلام من بر موسی باد آنگه گفت ایشان را ده سوره از قرآن بیاموختم و از شرع جز نماز و
زکوة نیاموده بود ایشان را بنماز فرمودم و زکوة و از شنبه منع کردم و بر آدینه حث کردم ابن جریج گفت چون سبط بنی اسرائیل
دست بمعصیت دراز کردند و پیغمبران را میکشتند و در زمین فساد میکردند سبطی از ایشان گفت بار خدایا من از ایشان بیزارم
بفعل ایشان نیم ما را از میان ایشان جدا کردن خدای تعالی ایشان را راه کرد در زمین آنجا بر یکسال و نیم برفتند تا بجای
چین افتادند و آنجا مقام کردند که مسلمانانند و روی بقبله ما آورده اند **قوله تعالی** وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا
أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ
الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
و ما بنی اسرائیل را بدوازده سبط کردیم و سبط در بنی اسحق بمنزله قبیله باشد در بنی اسمعیل و برای آن دوازده نهاد که ایشان

دوازده فرزند یعقوب بودند و جدا کرد ایشان را که مرتبه ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول جدا شود و وحی کردیم بموسی چون قوم او ازو
آب خواستند و گفتیم او را که عصای خود بر سنگ زن و آن سنگی بود مخصوص چهار سوی از هر جانبی سه چشمه بیرون آمد برای هر سبطی چشمه
آب روان شد که هر قومی مشرب خود را بشناختند و دانستند که چشمه او کدام است و ابر بر ایشان سایبان کردیم یعنی در تیه
گرمای آفتاب ایشان را رنجه نمی‌رسانید و من و سلوی یعنی ترنجبین و مرغ سمانی بر ایشان فرو فرستادیم و ایشان را گفتیم بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزی
کردیم شما را و نعمت کردیم با این همه که با ایشان کردیم کافر نعمت و ظالم بودند و کفر و ظلم با ما نکردند لیکن ظلم بر خود کردند که خود را از ثواب ابدی و نعمت
دایم محروم کردانیدند قوله تعالی وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَ
ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ
الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ و یاد کن ای محمد چون گفت سبطهای بنی اسرائیل
را بنشینید و ساکن شوید درین شهر که بیت المقدس است گفته اند که زمین شام بود و بخورید از وی و باشید از هر کجا خواهید و آن در سجده
و بگویید اللهم احطط عنا خطایانا و در آیید بدین شهر که در شوید سجده کنید تا گناه شما را بیامرزیم و احسان کنید و نیکوی ورزید تا جزا نیکوکاران زیاده کنیم از فضل
پس آنانکه کافر بودند از ایشان بدل آنچه ایشان را فرموده بودیم ظلم کردند و گفتند حنطه و ایشان بطریق استهزا حنطه گفتند و ایشان را توبه و
استغفار فرموده بودیم ایشان توبه بگذاشتند و بدل اصرار کردند لاجرم فرو فرستادیم بر ایشان عذابی از آسمان بجزای آنکه ظلم کردند قوله تعالی
وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ
شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ
قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ حق تعالی گفت ای محمد بپرس
از ایشان یعنی ازین جهودان مدینه بر سبیل تقریع و توبیخ نه بر سبیل استفاده از احوال آن دیه که بر کنار دریا بود یعنی از احوال مردمان آن
که چون روز شنبه تعدی کردند و از فرمان خدای در گذشتند و صید ماهی کردند در آن روز و ایشان را از آن نهی کرده بودند ابن عباس گفت آن
شهری بود میان مصر و مدینه بر کنار دریا که آنرا ایله گفتندی ابن زید گفت میان مدین و عینونا بود زهری گفت نام او طبریه بود و ایشان از فرمان خدای
گذشتند چون می‌آمد با ایشان ماهیان روز شنبه بر سر آب ظاهر آمدندی و ماهی گرفتندی و چون روز شنبه بودی صید کردندی یعنی تعظیم
روز شنبه نکردندی و تعظیم شنبه آنچه که ایشان را فرموده بودند که صید ماهی نکنید بعبادت و طاعت مشغول باشید پس ایشان چون
روز شنبه بودی صید کردندی و ماهیان ایشان چنانکه ما ایشان را صید کردندی و ایشان را بدین بلا امتحان کردیم و همچنان می‌آزماییم و
میکنیم آن فاسقی و نافرمانی که میکنند عکرمه گفت روزی نزدیک عبدالله عباس شدم او را دیدم مصحف در کنار و میگریست گفتم ای ابن عم
رسول چرا میگریی گفت ازین آیات که میخوانم در سورة الاعراف گفتم آن آیات کدام است گفت آن آیات که واسئلهم عن القریة
التی الکه گفت ایله میشناسی گفتم آری گفت بدانکه در آن شهر جماعتی جهودان بودند در عهد داود که بر ایشان صید ماهی حرام کرده بودند
روز شنبه و سبب آن بود که جهودان را تعظیم روز آدینه فرموده بودند و عبادت در روز چنانکه مسلمانان را فرموده اند ایشان خلاف کردند
و روز شنبه بدل کردند خدای تعالی گفت چون ایشان خلاف کردند در فرمان من ما روز شنبه بر ایشان حرام کردم و ایشان را فرمودم
بتعظیم آن روز که درین روز معصیت کنند و جز بطاعت مشغول باشند و را امتحانی کنم و ایشان را در روز شنبه از صید ماهی نهی کرد و چون شنبه
بودی چندان ماهی بیرون آمدی بروی آب که از آن صد جهودی همه بزرگ و نیکو و فربه که چون شتران آبستن و بر یکدیگر می‌افتادندی
روی آب بر می‌نشستندی ایشان آن صید نمی‌توانستند کردن و چون شنبه بگذشتی یک ماهی دیده نبودی

روزگاری بر آمد شیطان ایشان را وسوسه کرد و گفت ای بیچارگان بر شما روز شنبه نهی کرده اند نه حوضها حیله کنید
در کنار دریا حوضها کنید روز آدینه تا ماهیان در آن حوضها جا شوند روز شنبه و یکشنبه ایشان را بگیرید ایشان گفتند این چاره لطیف است چون
کردند و بدین حیله ماهی گرفتند ابن زید گفت مردی چاره از ایشان روز شنبه و یکی ماهی بگرفت و ریسمانی بر بالای دم او بست و در کنار
دریا میخ کوفت و ریسمان در آن میخ بسته و ماهی را در آب گذاشت روز یکشنبه آن ماهی را بگرفت و بریان کرد همسایه وی بوی
ماهی بشنید در سرای وی رفت آن ماهی دید و انگشت شد گفت ای مرد چرا کردی از خدا نترسیدی که تعجیل عقاب کند و او را وعظ گفت
او نشنید و گفت من منتظر عذاب میبودم چون عذاب نیامد دلیر شد و دیگر شنبه دو ماهی بگرفت و تعجیل آورد و بریان کرد و اول گفته بود چون
عذاب نیامد با مردمان گفت مردم همه با سر این کار شدند و خویشتن را با این کار دادند و از این کار ماهی بسیار جمع کردند و در آن شهر هفتاد هزار
مرد بودند سه فرقه شدند گروهی که راه بودند و گروهی ظالم بودند تعدی میکردند و گروهی آن بودند که ناهیان را میگفتند لم تعظون چرا وعظ
میگویید جمعی را که خدای تعالی ایشان را هلاک خواهد کرد یا عذاب سخت با ایشان خواهد رسید ایشان جواب دادند و گفتند یعنی ایشان
گناهی بودند که از بهر آن ایشان را وعظ میگوییم تا بنزدیک خدای ایشان را عذر گفته باشیم تا باشد که ایشان حذر کنند از معصیت و پند
گیرند تا عذاب خدای با ایشان نازل نشود آنگه اینها ایشان را نهی کردند و گفتند ما با شما درین شهر نباشیم این شهر را قسمت کنیم
شهر را قسمت کردند و دیوار بکشیدند میان ایشان و ایشان در آمد شدند چون مدتی بر آمد و ایشان بر اصرار کردند خدای تعالی عذاب فرستاد
و همه را خوک و بوزینه کردانید روزی این مصلحان بر خواستند از آن نیم شهر هیچ آوازی نشنیدند مجلس بیرون نیامدند و در نگشودند
گفتند این مردمان را و شکی در هست بودند و امروز هیچ بیدار نشده اند چون روز نیک بر آمد نردبانها بنهادند و فرو نگریستند
مردمان نیم شهر همه خوک و بوزینه شده بودند قتاده گفت جوانان بوزینه شده بودند و پیران خوک این مردمان بدان شهر شدند آنان
که خویشان و آشنایان بودند می‌شناختند و ایشان نمی‌شناختند ایشان می‌آمدند و خویشتن را در ایشان میمالیدند و میگریستند
و ایشان میگفتند ما گفتیم شما را که نکنید که عذاب خدای بر شما رسد سر اشارت میکردند سر همچنان بود تا آنگه همه بمردند قوله تعالی
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَإِذْ تَأَذَّنَ
رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ
وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ مفسران خلاف کرده اند در آنانکه این سخن که گفتند لم تعظون نجات یافتند یا هلاک شدند گروهی
بر آنند که هلاک شدند برای آنکه این بر سبیل تحکم گفتند و ناهیان را نهی کردند از نهی منکر و گروهی گفتند که ایشان نجات یافتند و ایشان
این سخن از سر اعتقاد گفتند از آنکه دانسته که ایشان بر کفر مصر اند و این قول بوافق ظاهر است و بیشتر بر این اند و دیان بن رباب گفت
نجت الطائفتان یعنی ناهیان و آنانکه گفتند لم تعظون قوما میگوید این قوم ظالمان فراموش کردند آنچه ایشان را یاد دادند از عذاب
از نهی کردن صید ماهی روز شنبه نجات دادیم کسانی را که ایشان نهی کردند بدی یعنی نافرمانی حق یعنی صید ماهی بگرفتیم آنها
که ظلم و تعدی کردند بعذابی سخت بسبب آنچه ایشان کردند از فسق و عصیان فلما عتوا پس آنگه ایشان در گذشتند از آنچه ایشان را
نهی کردند و عاصی شدند ایشان را گفتیم که باشید بوزینگان خوار و ذلیل رانده و از رحمت دور شده مقاتل گفت که ایشان
هفت روز بماندند آنگه بمردند و یاد کن ای محمد آنگه اعلام کرد و بیاگاهانید و یا عزم کرد و سوگند خورد خدای که بفرستد بر ایشان و مسلط کرد
کسی را که ایشان را اسیر گیرانند و تکلیف عذاب سخت میکنند ایشان را تا بروز قیامت آنگه گفت که خدای تو ای محمد زود عقاب

که مستحق عذاب باشند و او غفور و رحیمست آمرزنده و مهربانست مر مومنان که مستحق رحمت و مغفرت باشند تا برایشان تفضل کند

قوله تعالی وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

پراکنده کردانیدیم در زمین جماعتی بسیار را از ایشان یعنی صالحان و نیک مردان بودند صالحان جهودان آنان بودند که بعیسی و محمد ایمان آوردند و گفته اند آنانند که [illegible] دور نا پیدا و بعضی از ایشان فرو تر اند و کم از ایشانند یعنی کافر و فاسقند و بیازمودیم ایشان را بحسنات یعنی بتندرستی و فراخ دستی و بسیار نعمتی و بسیئات یعنی قحط و بیماری و تنگدستی و حرمان و آنچه مانند آن باشد از قبل خدای انگه بیان کرد که غرض ازین ابتلا و امتحان آنست که باشد که ایشان رجوع کنند و باحق آیند و با سر امتثال فرمان شوند پس باز ماندند از پس ایشان جمعی که فرزندان ایشان و عوض ایشان بودند و فرزند را چون صالح بود خلف گویند و چون طالح بود خلف گویند [illegible] گفت مراد ترسایانند که از پس جهودان بماندند و گفته جماعتی جهودان [illegible] اند که از پس آن گروه اول بودند و گفته این جماعت که از نسل ایشان بماندند کتاب یعنی توریة بمیراث برده اشتند ایشان فرا میگیرند مال دنیا را برشوه بر احکام و حکم بخلاف راستی میکنند و مال دنیا را برای آن عرض خواندند که [illegible] عرض ناپاینده است و با این همه که ایشان میکنند از معاصی تمنای مغفرت و آمرزش میکنند که ما را بیامرزند یعنی خدای تعالی ما را باین مناقشه نکند و ما را بیامرزد انگه بیان کرد که ایشان بر [illegible] میکنند مصر اند و پشیمان نیستند اگر عرض دیگر هم ازین جنس متاع دنیا بایشان آید آنرا هم بستانند و مبالات نکنند و چندانکه بیش میستانند سیر نمیشوند الم یوخذ علیهم آیا فرا نگرفته اند بر ایشان میثاق و عهد در توریة که بر خدای جز از حق نگویند یعنی چنانکه در احکام رشوت میستانند و تغییر و تحریف میکنند از ایشان عهد و پیمان بسته اند که بر خدای تعالی دروغ نگویند و آنچه او نفرستاده باشد در کتاب با او حواله نکنند و حال برانجملهست که ایشان بخوانده اند و میدانند آنچه در کتابست یعنی در توریة ایشان ذکر آنست و از یاد ایشان نرفته است ای عجب با این همه حجت که بر ایشان گرفته است این همه میکنند گوئی خیر و صلاح خود نمی شناسند در دنیا [illegible] و آخرت بهتر است و نیکوتر کسانی را که از خدای بترسند و از معاصی اجتناب کنند ایشان بهتر [illegible] اند آیا ایشان در نمی یابند و عقل ندارند و خود را کار نمی بندند و اندیشه نمیکنند تا بدانند که ثواب آخرت و نعیم ابد ایشان را بهتر است ازین حطام دنیا و عرض فانی که ایشان را [illegible] و قوله تعالی والذین یمسکون که چنگ در کتاب زده اند و صلاح میورزند ما مزد صلاح ورزندگان را ضایع نکنیم [illegible] اگرچه مشتمل بود بر [illegible] و قرآن [illegible] آن تخصیص کرد که شرف و منزلت [illegible] بیشتر است چنانکه پیغمبر فرمود موضع الصلوة من الدین کموضع الراس من الجسد

قوله تعالی وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یاد کن ای محمد چون کندیم ما کوه را و برداشتیم بر بالای سر ایشان چنانکه [illegible] پنداشتی که

نصف الجزو

نصف الجزو

سایه

سایه بانیست از بالای سر ایشان بداشته و این چنان بود که بنی اسرائیل احکام توریة قبول نمیکردند و کار نمی بستند حق تعالی جبرئیل را فرمود تا کوهی از جا بر کند و بالای سر ایشان بداشت مقدار لشکرگاه ایشان یک فرسنگ در یک فرسنگ بود و چون ایشان آن بدیدند در سجده افتادند یک نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر در کوه نگاه میکردند از ترس آنکه کوه بر ایشان نیفتد و از آنجاست که سجده جهودان بر ابروی چپ است گویند این سجده مبارکست آن سجده است که بان عذاب از ما برداشته شد و در اخبار اهل البیت هست که آنها که منافقان بودند سجده به یک نیمه روی کردند و آنانکه مومنان بودند سجده پیشانی بر زمین نهادند و ایشان در احتمال گمان میبردند که این کوه بر ایشان خواهد افتاد و ایشان را گفتیم که فرا گیرید آنچه شما را دادیم یعنی توریة بقوت و جهد و نشاط و کشادگی و عمل کنید بدان [illegible] گفته که چون موسی آن الواح را [illegible] هیچ سنگی و درختی نماند الا که اهتزاز کرد [illegible] هیچ جهود نباشد که توریة خواند یا برو خوانند الا که اهتزاز کند و جنبش [illegible] و سر بجنبانند و ایشان را فرمود که و اذکروا و یاد کنید و یاد دارید آنچه در توریة است تا باشد که متقی و پرهیزکار باشید و از معاصی حذر کنید یعنی تا باشد که لطف باشد شما را در ادای واجبات و اجتناب از مقبحات قوله و اذ اخذ ربک یاد کن ای محمد که چون فرا گرفت خدای از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را مفسران سلف و اصحاب حدیث گفته اند که خدای تعالی پشت آدم را بمالید و جمله فرزندان او در بطن نعمان که وادیست در پهلوی عرفات و گفته اند سراندیب از زمین هند سدی گفت در آسمان بود و جانب راست او بمالید و فرزندان او ازانجا بیرون آورد چون مروارید سفید و ایشان را گفت برحمت من در بهشت روید و جانب چپش بمالید و فرزندان او را ازانجا بیرون آورد سیاه و گفت که در دوزخ شوید و لا ابالی با ایشان خطاب کرد و گفت بدانید که جز از من خدای نیست شما را بمن شرک میارید و پیغمبران که با خواهم فرستاد و [illegible] عهد من یاد شما دهد [illegible] ایشان گفتند تو خدای مائی ما را خدایی جز از تو نیست گروهی بطوع اقرار کردند و گروهی بر وجه نفاق و از ایشان این عهد بستد انگه آجال و ارزاق و مصایب ایشان بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد ایشان را مختلف دید بعضی خوب و بعضی زشت و بعضی دراز و بعضی کوتاه و بعضی توانگر و بعضی درویش گفت بار خدایا ایشان را چنین مختلف کردی گفت خواستم تا شکر من [illegible] کنند [illegible] گفت در میان ایشان پیغمبران بودند چون چراغها درخشان در میانه نوری میدرخشید گفت بار خدایا این کیست گفت این پیغمبریست از فرزندان تو داود نام گفت عمر او چند است گفت شصت سال گفت بار خدایا بیفزای گفت قلم رفت بآجال بندگان گفت بار خدایا از عمر من چهل سال بدو ده و بیفزای و عمر آدم هزار سال بود چون نهصد و شصت رسید ملک الموت بآدم آمد گفت بچه کار آمدی گفت تا جانت بستانم گفت مرا چهل سال عمر مانده است گفت با داود دادی انکار کرد و گفت ندادم [illegible] تا فرزندانش جاحد شدند و فراموش کرد عهد خدای را تا فرزندانش فراموش کردند و خطا کرد فرزندانش خطا کردند و این همه ترهاتست و اباطیل است که مخالفان و اهل اخبار آورده اند مخالف عقل و قرآن و گویند ملک الموت باز گشت و گفت بار خدایا آدم چهل سال دیگر دعوی میکند گفت و برا بگو که بداود داده گفت بگفتم انکار میکند گفت برو جانش بستان که ما را [illegible] راست نیاید برفت و آدم را جان بستد چون عهد فرزندان بستده بود ایشان را گفت که با پشت آدم شوید که من قیامت بر انگیزم تا از شما یکی زنده باشد تا در وجود نیاید و عمر و روزی مستوفی بستانند و این خبریست که مخالفان آورده اند و مخالف عقل است از آنجا که این فرزندان مخالف چه بودند و با ایشان خطاب کرد و گفت الست بربکم کامل العقل بودند یا نبودند از حکیم درست نبود و نیکو نباید خطاب با ایشان کردن و اگر کامل عقل بودندی بایستی که آن حال بیاد ایشان بودی و فراموش نکردندی که [illegible] مدت اگر نسیان آورده [illegible] بعضی [illegible] و اگر [illegible] تاثیر بودی [illegible] زوال العقل [illegible] تاثیر بودی بایستی که اصحاب الکهف که سیصد سال خفته بودند چون برخاستند [illegible] بایستی که فراموش ایشان شده بودی [illegible]

گفت غرض من بیان این آنست تا فردای قیامت نگویند انا کنا عن هذا غافلین یا اختلاف او فاهر قرآنست که خدای گفت واذ اخذ

ربک من بنی آدم و نگفت من آدم و گفت من ظهورهم و نگفت من ظهره و گفت ذریتهم و نگفت ذریته و گفت ان تقولوا یوم القیمة

انا کنا عن هذا غافلین این برای آن کرد تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجت بر ایشان قایم شود اگر فراموش کنند و غافل شوند

حجت ساقط نکرد و دیگر گفت او تقولوا انما اشرک اباؤنا تا نگویند که پدران ما مشرک بودند و ما بشرک پدران مضطر بودیم و این معنی

صورت نه بندد که پدران ایشان مشرک بوده باشند و اگر از پشت آدم باشند چگونه گویند که اشرک اباؤنا من قبل وکنا ذریة من

بعدهم و چون این باطل شد معنی درست و تاویل صحیح آنست که این خطاب با جماعتی است از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را

بیافرید و کمال عقل او و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشان را و بزبان پیغمبران تقریر کرد که الست بربکم ایشان را بس نظر و ادله و

تحصیل علم و معرفت بخدای تعالی گفتند بلی و ایشان را بر یکدیگر گواه کرفت تا فردای قیامت نگویند که ما ازین غافل بودیم یا نقل کنند بر

پدران که گویند ما پیروان ایشان مشرک بودند و ما اطفال بودیم با ایشان اقتدا کردیم بدو چیز دیگر معنا دیگر آیه آنست که چون خدای تعالی ایشان را

آفرید از بدیع فطرت و کمال عقل و ترکیب عجیب آفرید که دلیل میکند بر آنکه ایشان را خالق است قادر و عالم و حی و موجود و حکیم و سمیع و بصیر

و مدرک که آراده و مرید و حاصل بصفات کمال پس او در این خلق بمنزلت کسی بود که گواه بر ایشان گیرد تا اقرار کنند که وی ایشان در بی آن

بمنزلت معترف باشند و اگر چه آنجا استشهادی در اقرار حقیقی نباشد و مثله شاهدین علی انفسهم بالکفر و معلوم است که هیچکس بکفر خود

گواهی نداده مراد آنست که ایشان فعلی کنند که دلیل کفر ایشان بود و معنی آیه آنست که یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تعالی از فرزندان

آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و این کنایتست از خلق و ایجاد ایشان و اخراج و نقل از اصلاب آباء و ارحام امهات

ایشان و ایشان را گواه کرفت ایشان را بر نفسهای خود یعنی بر یکدیگر از آنجا که هم نفس واحده تا بر یکدیگر گواهی دهند و آنکه تقریر کرد با عقلا و کمال

عقلا که من خدای شما ام ایشان جواب دادند که بلی تو خدای مایی گواه شدیم و گواهی دادیم بربی اقرار آوردیم آنکه بیان کرد که من این

چرا کردم از بهر آن کردم تا شما نگویید که ما ازین غافل بودیم تو ما را ازین آگاه نکردی یا از بهر آن تا نگویند که پدران ما مشرک بودند و ما فرزندان

ایشان بودیم از پس ایشان اقتدا کردیم پس تو ما را بدانچه مبطلان کردند هلاک خواهی کرد و آنگه حق تعالی بیان کرد که ما تفصیل آیات و ادله

و حجج و بینات همچنین کنیم کردیم تا بدان استدلال کنند و از گمراهی باز راه راست آیند قوله تعالی وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ

آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ

إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ

ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ سَاءَ مَثَلًا

الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ

يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند رسول خود را محمد که برخوان ای محمد بر ایشان خبر آنکس

که ما او را آیات خود دادیم او از میان بیرون آمد چنانکه مار از پوست خود بیرون آید یا آنکه کافر شد بآن آیات و آنرا باپس پشت افکند

و شیطان از پس او برفت و او را با خود خواند و از جمله غاویان و گمراهان و کافران گشت یعنی بر مجهودان خوان خبر او که عالمی بود از

عالمان بنی اسرائیل که او را علم بعضی از کتاب خدای داده بودند در بیان کار او گفت و امام محمد باقر گفت اصل در بین بلعم بود و آنگه خدای تعالی

مثل زد هر کسی را که هوای نفس بر هدی اختیار کند از اهل قبله و این بلعم با عورا از شهری بود که آنرا بلقا خوانند و پادشاه آن شهر بالق

در قصه او بروایت عبدالله عباس و محمد بن اسحق آنست که چون موسی قصد کارزار جباران کرد و بزمین کنعان فرود آمد از زمین شام قوم



بلعم آمدند و او مردی مستجاب الدعوه بود او را گفتند که تو دانی که موسی مردی تیز است و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما آید تا ما را از شهرها

زنان ما بیرون کند و بر ما دست فرا گیرد و ما را قوت او نباشد و تو مردی مستجاب الدعوه بیرون آی و دعا کن تا خدای تعالی او را از ما دفع

کند او گفت ویلکم او پیغمبر خداست و بفرمان خدای می آید چگونه من بیرون روم و عا کنم و اگر این بکنم دین و دنیای من از من بشود ایشان الحاح

کردند گفت تا با خدای مشاورت کنم بطریقی که ویرا بود مشورت کرد هیچ جواب نیامد ایشان را گفتند ویرا که خدای کراهیت

دعای تو نکرده است چون نکرد دلیل میکند که کاره نیست دعای ترا او بدین فریفته شد بر خواست و برخری نشست و برکوه رفت

که از آنجا بر لشکر موسی مطلع توانستی شدن چون پاره ای برفت خر فرو خفت همچنین تا سه بار بار سیم خر باوی در سخن آمد که

یا بلعم ویلک کجا میروی و ما را چرا میرانی نمی بینی که فرشتگان بر روی من میزنند تو حق را باز کرده ای و میروی تا بر پیغمبر خدای دعا کنی این بشنید

رهم منقطع نشد خدای تعالی چون فرا ضعیف مردی مر حجت انگیخت او را تخلیه کرد تا برفت و بر آن کوه شد و قوم او با او و چون لشکر موسی او دید

بدعا کردن در پیوست خواست تا قوم خود را دعا کند و بر موسی و قوم او نفرین کند خدای تعالی زبان او بگردانید و بر موسی دعا کرد و قوم خود را

نفرین کرد او را گفتند ای بلعم این چیست و چرا میکنی گفت قصد من خلاف این بود ولیکن بر زبانم چنین برفت که شنیدید و دیگر که

خدای و خدای او غالب شوان کرد خدایش فرا بیرون آمد و تا زبانش از دهن بیرون آمد و بر سینه افتاد و گفت من گفتم که دین و دنیا از من بشود

رفت و هیچ چاره نماند مگر حیله و مکر چاره آنست که زنان را بیارایید و متاعها با ایشان بدهید تا با لشکرگاه موسی روند و خویشتن را بر ایشان

عرضه کنند و اگر موسی مرا دوست گفتند ایشان را منع نکنند که اگر یکی از ایشان با زنی از ایشان زنا کند ایشان را ظفر و نصرت نباشد ایشان همچنین کردند

زنان را چادر بستند و با متاعها بلشکرگاه موسی فرستادند زنی در غایت جمال بمردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل نام او زمری

بن شالوم و او پسر سبط شمعون بن یعقوب بود او را بدید و با خود شهوت کرد آن زن را اعجاب کرد او دست او بگرفت و پیش موسی

آورد و گفت دانم که خواهی گفت که این زن بر من حرامست گفت ای دست که حرامست دست از وی بدار گفت و دانم که تو نکنم ازو فرمان

فرمان تو نبرم دست او گرفت و بخیمه خود برد و با او خلوت کرد و همچنین مردان دیگر با زنان همین معامله کردند خدای تعالی در میان ایشان

طاعون فرستاد و تا از ایشان بطاعون بسیاری هلاک شدند مردی بود در میان لشکر نام او فنحاص بن عیزار بن هرون از بنی اسرائیل

با شوکت و قوت در آن سپهسالار لشکر موسی بود و در آن وقت غایب بود چون باز آمد آن حالت دید گفت ایشان چه کردند قصه باوی باز

گفتند حربه برداشت و بخیمه زمری آمد و او را با آن زن خفته دید حربه فرو کرد و هر دو را با هم بازدوخت و حربه برگرفت و بهوا برداشت و در

لشکرگاه موسی میگردانید و میگفت اللهم هکذا نجزی من یعصیک خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت و از آنکه طاعون در ایشان افتاد

تا آنکه فنحاص این عمل کرد و با آن فاسق افتاد هزار مرد بطاعون هلاک شدند آن در یک ساعت از روز بود و ازینجاست که بنی اسرائیل از گاوها

و از نذرها سهم فرزندان فنحاص را نصیب کنند خدای تعالی این آیه فرستاد و طرفی از حدیث او با رسول بگفت و دیگران

گفتند که این آیه در حق مردی آمد که نام او بسوس بود و او را سه دعا مستجاب بود و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت زن او را گفت

از این دعاها یکی بکار من کن گفت روا باشد چه میخواهی گفت دعا کن تا خدای مرا نیکوترین زنی کند در بنی اسرائیل او دعا کرد و خدای

تعالی او را جمالی داد که نیکوترین زنان اهل زمانه شد و مردم با و فریفته شدند چون جمال خود بدید شوهر را گفت که ترا نخواهم و از او رغبت نمود

مرد در خشم آمد دعا کرد تا خدای تعالی او را سگ کند و او را در کنند و کرد و دانید فرزندان او بیامدند و پدر را ملامت کردند و گفتند ما را برین

صبر نباشد که مادر ما سگ باشد دعا کن تا خدای تعالی ویرا با همان حالت برد که اول بود دعا کرد با حال اول شد و هر سه دعا بکار او شد

پس خدای تعالی گفت این شخص را که حال او شنیدی اگر خواستیمی او را بآن آیات رفع کردانیدیمی یعنی بآن آیات اگر تامل و تدبر کردی بدان

ایمان آورد و عمل صالح کرد و بر بسر و دیت اول یا با این ها اصلاح و بنا و در بنای رفعت خود خواستی به رضا و مغفرت و نعیم بهشت و لکنه
ولیکن میل کرد و بزمین یعنی بدنیا میل کرد و مراد و هوای خود طلبید و در بنای فانی دنیا پس روی هوای نفس خود کرد و دنیا بر آخرت بگزید و ایمان
که این هوا زن و لیست بر روایت آخرین یعنی مناجات زن خود کرد و تا هر سه دعا در کار او روی شد پس آنکه خدای تعالی وی را و هر کسی را که بطریق وی
باشد مثل زد بخسیس ترین چیزی که آن سگ است گفت مثل او در این داستان صفت او چون داستان سگ است اگر بار بر وی نهی یا بازداری زبان از دهن
بیرون کند و اگر بار بر وی نهی هم زبان بیرون کند این کار فرغ حال او همین است اگر طلبش کنی به سوی شعار در و اگر بگوئی همین بود و عظ گفتن و
ناگفتن بروی یکسان بود ابن عباس گفت اگر کلمه حکمت بروی حمل کنی بر نگیرد و اگر رهاش کنی مهتدی نشود و چون سگ مطرود باشد اگر
رابعش فریاد کنند و سگ صفت باشد حسن بصری گفت سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون چون این مثل بزد اشارت کرد بان مثل که زد و گفت
این مثل و داستان قومی است که ایشان آیات ما تکذیب کردند و از او دروغ داشتند چون دانستی این حال قصه که گذشت تا مگر ایشان
بگوی تا باشد که تفکر کنند و در یابند که این چیزها موافق کتاب ایشانست و تو خوانده نیستی ایشان چون در این اندیشه کنند بدانند که این آیات
بوحی خدای و پیغام جبرئیل میگوئی حجت بر ایشان لازم کرده و آنکه گفت بد مثلی بود داستان مثل قومی که ایشان آیات ما تکذیب
کردند و آن را دروغ داشتند و بنفس خود ظلم کردند نقصان حظ خود کردند و هر که را خدای تعالی هدایت کند بثواب و نعیم بهشت او مهتدی
باشد براه اسلام و ایمان و این بمثابه آنست که گویند هر که او در بهشت شود مومن باشد و هر کرا گمراه کند از راه ثواب و بهشت
ایشان آن آنند که زیان کارانند بکفر که خود نفس خویش بکفر خویش تباه کردند ابو القاسم بلخی گفت که هر کرا خدای تعالی هدایت کند
بالطاف و تمکین و قبول هدایت کند و اجابت دعوت کند او مهتدی باشد و هر کس که خدای او را یاری کند و پس از آنکه لطف و تمکین
کرده بود و از ضلال و کفر بیش منع نکند او خاسر و زیان کار باشد و چون ضلال عند امتحان و تکلیف خدای باشد از این سبب بخدای
اسناد کرد و چنانکه زیادتی کفر و ایمان با سورت اضافه کرد و گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم چون عند نزول السوره بود تا هر کرا خدای بهدایت
حکم کند مهتدی بود و هر کرا بضلالت حکم کند او خاسر بود و تا حکم بدان صفت نباشد حاکم حکم بآن نکند که حکم حاکم تابع حال محکوم به بود قوله
تعالی وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ
بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ
بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ حق سبحانه و تعالی میگوید که از پریان و آدمیان بسیار اند که ایشان کفر اصرار کنند و گوش بدعوت
نکنند و حجت عقل بکار نبندند و در سابق علم نست که ایشان هرگز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند و گوش بدعوت و بدلایل نکنند
و چون چنین نکنند مرجع و بازگشت و عاقبت کار ایشان جز دوزخ نباشد گوئی خود ایشان از اصل خلقت برای دوزخ آفریدیم و بجهت آن
چنانکه آفریدیم ما بسیاری از جنیان و انسیان که عاقبت و بازگشت ایشان دوزخ خواهد بود و سوء اختیار ایشان در آیات تدبر و تفکر
نکنند و افعال اهل دوزخ کنند بمثابه آنانند که ایشان را از بهر دوزخ آفریده و اندک ایشان را صفت کرد و بیان کرد و گفت لهم قلوب
ترک انتفاع بمحل علم و حواس برده متابعت و گفت ایشان را دلهاست که بآن چیزی ندانند و ایشان را چشمهاست که بآن چشمها
هیچ نبینند و گوشها دارند و بآن چیزی نشنوند یعنی چشم از بهر آن داده ایم تا ببینند و دل از بهر آن داده ایم تا بدانند و گوش از بهر آن داده ایم
تا بشنوند شنیدنی بشنوند و دیدنی ببینند نظر و تفکر کنند تا علم حاصل شود و حق از باطل بدانند پس چون ایشان این را ترک استعمال کنند
ایشان بمنزلت چهارپایانند بلکه ایشان از چهارپایان بسیار گمراه ترند از آنجا که چهارپای راه [illegible] و چون [illegible]

دارد و بر وی در دنیا و ایشان هیچ چیزی از او نیاید و از امور دین با کار ایشان از عقل است [illegible] و منع کنند از فساد و چون عقل استعمال
نمیکنند و بآیات و دلالات منتفع نمیشوند ایشان از بهایم گمراه تر باشند و در معنی آیه چنین گفته است و آن آنست که معنی و لقد ذرأنا
این بود که ما بیافریدیم بسیاری از جن و انس تا بدوزخ بریم بر استحقاق گناهی که کرده باشند و کفری که آورده باشند چنانکه معنی قوله
اصحاب النار اینست که [illegible] و ندا کردند بیرون [illegible] بر اصل خود باشد آنکه گفت ایشان غافل اند
کار آخرت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و تامل و تدبر در آیات و حجج و خدایرا است نامهای نیکو [illegible]
ایشان گفت مومنان را ترغیب کرد به نیکو [illegible] خدا را خوانده گفت خدا را نامهاست نیکو [illegible] نامهای خدا همه نیکو باشد و خدا را نود
و نه نامست یا هزار و یک نام و معانی بعضی راجع با صفات ذات او چون قادر و عالم و حی و آنکه و بعضی راجع با صفات فعل او چون خالق
و رازق و باری و منصور و بعضی بایه و تمجید و تقدیس همه چون قدوس و سلام و غنی و احد و گفت خدا را بنامهای نیکو خوانید
دست بدارید از ایشان که ایشان در نامهای خدای تعالی الحاد میکنند و میل میکنند و نیکو کند در نامهای او از حق او را باوصاف وصف میکنند
که با او لایق نباشد و نامهای او بر بتان می نهند چنانکه در آنجا تغییر کنند در برابر الله لات میگویند و در برابر عزیز عزی میگویند و در برابر
منان منات میگویند و جمله بتان را خدای میخوانند بعضی گفتند که الحاد نام خدای آن بود که او را بنامی خوانی که او را بآن نام نخوانده باشند
در کتاب و سنت نیامده باشد و آیه دلیل است بر آنکه خدا را بجز نامهای نتوان خواند که بدان سمعی وارد بود مقطوع به از قرآن یا خبر معلوم
آنکه ایشان را وعید کرد و گفت سیجزون ایشان را جزاء و پاداش دهند بر آنچه کرده باشند مقاتل گفت سبب نزول این آیه آن بود که
مشرکان عرب شنیدند که رسول خلق را دعوت میکرد با خدای بنام [illegible] و آنکه شنیدند که خدا را بنام رحمن و رحیم میخواند گفتند محمد دعوی
میکند که من یک خدا را میخوانم و یک خدا را می پرستم که احد است اکنون رحمن و رحیم کیست خدای تعالی آیه فرستاد و لله الاسماء الحسنی
فادعوه بها ابو هریره روایت کرد که رسول فرمود خدایرا نود و نه نامست هر که آنرا بشمارد و او را بآن بخواند به بهشت شود آنکه خدای تعالی
صفت قوم دیگر کرد و گفت که از جمله آنکسانی که ما ایشان را آفریده ایم گروهی و طایفه اند که ایشان بحق هدایت کنند و راه نمایند
و بحق عدل کنند و در احکام راستی نگاه دارند و در خبر است که پیغمبر این آیه بخواند و گفت این آیه امت مراست که ایشان بحق کار کنند و بحق
دهند و بحق حکم کنند و از پیش از شما قومی بودند همچنین آنگه این آیه برخواند که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ربیع انس گفت که رسول فرمود
که از امت من قومی باشند که بر حق ثبات کنند و ایستاده باشند تا آنکه عیسی فرود آید و در خبر دیگر گفت که همیشه گروهی از امت
من بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای آید با ایشان و ایشان را زیان ندارد خذلان خاذل و خلاف مخالف و در تفسیر اهل بیت
که این آیه مخصوص است بائمه معصومین علیهم السلام و این صفات با ایشان لایقست برای آنکه خدای تعالی مطلق فرمود که ایشان بحق
راه نمایند و بعدل حکم کنند و در ایشان نباشند الا کسی که معصوم بود که ایشان را خطا نباشد مقطوع علی عصمتهم امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
گفتند که مراد باین آیه علی بن ابی طالبست علیه السلام و ذریه او گفت بحق آنکه خدای که جان من بدست اوست که این امت هفتاد و
سه فرقه اند همه در آتش دوزخ باشند الا فرقه که خدای تعالی گفته و صفت ایشان کرده که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون
قوله تعالی وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي
مَتِينٌ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ
بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و آنکه [illegible] دروغ [illegible]

آیات ما را انکار میکنند و بعد از بیان نمی آرند وایشان را در نوردیم اندک اندک درجه درجه و نزدیک گردانیدیم بهلاکت و عذاب تا
از آنجا که ایشان ندانند و خبر از آمدن عذاب و هلاک خود ندارند وایشان را مهلت میدهیم و در عذاب ایشان تأخیر میکنیم وایشان نمیدانند
که کید من متین است و کرفتن من ایشان را بعذاب الیم عظیم سخت است فعل خود را با ایشان از تأخیر عذاب و مهلت کید خواند از آنجا که او
ظاهر احسانست و در حقیقت خذلان ضحاک گفت که معنی آنست که هر وقت ایشان معصیتی کنند خدای ایشان را نعمتی نو دهد
وایشان را فرو گذارد و تعجیل عذاب نکند که تعجیل آنکس کند که ترسد که فایت گردد و هیچ از قبضه قدرت او فایت نگردد و عذاب او سخت
کسی را طاقت عذاب او نیارد انگه گفت اولم یتفکروا این کافران و مشرکان اندیشه نمیکنند تا بدانند که بصاحب ایشان یعنی محمد
جنون و دیوانگی نیست تا ویرا دیوانه نخوانند و این چنان بود که رسول در وقت موسم بر کوه صفا شد و قبایل و بطون و افخاذ قریش را با
خدای دعوت میکرد و میگفت یا بنی فلان یا بنی فلان از خدای بترسید و از کفر و معاصی دور شوید و بیگانگی خدای ایمان آرید و بت را
سجده مکنید وایشان را تخویف و تحذیر میکرد گروهی از ایشان گفتند ان صاحبکم لمجنون یصیح صیاح المجانین این صاحب شما
دیوانه است بانک میدارد چون دیوانگان خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که چرا اندیشه نکنند تا بدانند که با وی هیچ دیوانگی نیست
و دیوانه ایشانند که ویرا دیوانه میخوانند از انکه چون وی شخصی را با حلم و سکینه و وقار و کمال عقل و وفور فضل و اجتماع خصال خیر دیوانه خوانند
جز از دیوانگی ایشان نباشد و جمع کردن میان دو صفت متناقض هم از دیوانگان آید ویرا کاهی دیوانه خواندند و کاهی ساحر و کاهی مسحور
کهانت از کسی آید که بغایت کمال عقل و ذکا باشد و هیچ عاقل روا ندارد که این دو لفظ در حق کسی یکبار بکوید لیکن ایشان را از سر تحیر و سرکشی
چون اخبار غیب شنیدند گفتند که کاهن است و چون معجزات و خوارق عادات دیدند گفتند که شاعر است و چون خدا را بیچون و بیچگونه
و بی مثل و بی مانند و بی جای و بی مکان و بی ضد و ند خواند گفتند که دیوانه است از انکه آنچه او میکوید نشنوده بودند خدای تعالی فرمود که او دیوانه نیست
او بیم کنندهٔ هویدا و ترسانندهٔ ظاهر است خلایق را از عذاب و عقوبت انکه گفت اولم ینظروا آیا نظر نمیکنند و نمی نکرند و اندیشه و تفکر
نمیکنند در ملکوت و ملک آسمان و زمین در آسمان نکاه نمیکنند که آنرا با عظم خلق و ثقل جرمش چگونه در هوا معلق داشته است بی عمادی
ستونی از زیر آن و بی علاقه از زبر آن و مزین کردانید او را بستارگان و هفت ستاره در دوازده برج میکردانند بحساب راست
بسیری متفاوت و در زمین کسترده با نواع خلایق و نبات و اصناف بدایع از جمادات و حیوانات و در آنچه خدای تعالی بیافرید از
هر چه نام شی بر او واقع شود یعنی هر چه این نام بر وی است آفریده است اما بواسطه و اما بی واسطه و نیز در ان اندیشه نمیکنند که شاید بود
و تواند که مرگ ایشان نزدیک آمده باشد تا این اندیشه ورعی باشد ایشان را تا بکوه در دین احتیاطی کنند و مآل و مرجع خود را نکرند و از دنیا
و حرص دنیا دور شوند و بآن نزدیک شوند که ایشان را خیر ابدی و فوز جاودانی باشد و چون با این حدیث که قرآنست ایمان نمی آرند
با غایت فصاحت و بلاغت که آنراست و جملهٔ عالمیان عاجز کردانید از آوردن نظیر آن بکدام حدیث ایمان خواهند آورد انکه گفت
من یضلل الله هر کرا خدای اضلال کند یعنی هر کرا خدای تعالی بتکلیف امتحان کند و او بعد آن ضال شود او را هادی نباشد که او را بسبیل آرد
و براه آن انکیزد بمانند آن ادله که خدای تعالی نصب کرده است برای و معاقبت آن بیشتر ایشان و چون بتکلیف امتحان کند وایشان
اختیار ایمان نکنند و اختیار کفر و طغیان کنند بکذارد ایشان را در طغیان و ضلالت و جهالت ایشان سرکشته و متحیر روا بود
که معنی آن بود که هر کرا خدای تعالی از راه بهشت کمراه کرداند و راه ننماید ببهشت بر سبیل استحقاق عقاب بر کفرش او را بدان
خدای راهنمایی نباشد و رها کند او را تا در ظلمات تاریکی قیامت و عرصات موقف متحیر کردد تا انکه فرشتگان او را در رسیده
او را بدوزخ برند والله اعلم قوله تعالی یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی

لا یجلیها

لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا تأتیکم الا بغتة یسئلونك کانك
حفی عنها قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون قل لا املك لنفسی نفعا
ولا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان
انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون منکران و جاحدان حشر و نشر از تو ای محمد سوال میکنند و می پرسند از قیامت
که وقت آن کی است و کی خواهد بود و قیامت را ساعت خواند از آنجا که ناکاه باشد یا از بهر آنکه با طول او در رازی
نزدیک خدای ساعتی باشد از ساعتهای خلق و ساعت عبارتست از وقت نفخ صور اول و دوم که خلایق همه بمیرند و باز
همه زنده شوند تو ایشان را جواب ده و بکوی که علم آن پیش خدای منست و پدید نیارد و ظاهر نکرداند بهر وقت الا او که قادر
کمالست و خدای تعالی قیامت را و هنگام آن از خلق پوشیده داشته است تا ایشان مجوز باشند در روا داشتن که هر وقت
و هر شب و هر روز خواهد بود این جا شد و پشت باز نکذارند و بر سر توبه و طاعت باشند چه اکر وقت مرگ و اجل جو معین
دانستندی باول مغرا بودندی بقبیح و باخر ملجا بودندی بتوبه و طاعت و این هر دو منافی تکلیف انکه گفت کرانست بر اهل
آسمان از فرشتگان و بر اهل زمین از آدمیان و جنیان یعنی وقوع او و علم او باشد ابدرا هوالی که آنراست انکه علم او پنهان کرده
قیامت بشما نیاید الا ناکاه و از تو می پرسند از قیامت و آمدن و پنداری که تو عالمی و دانا بحقیقت احوال آمدن آن که از تو سوال
میکنند و تو آنرا نیک استقصا می پنداری که دوست میداری سوال ایشان را و میخواهی که از تو سوال کنند یعنی تو کار و سوال
ازان سبب که این علم غیب است و جز خدای نداند ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند که او مخصوص است بعلم این ابن عباس گفت
که این سوال جهودان کردند رسول گفت قیامت ناکاه برخیزد و مردم هر کسی بشغلی مشغول باشند یکی حرث خود را اصلاح میکند و
یکی چهارپای آب میدهد و یکی در بازار قیمت متاع میکند و یکی میراث کرفتن از ترتیب میدهد و جای میسازد رسول
روایت کرد که جبرئیل مرا گفت روز قیامت برنخیزد تا سه خصلت پیدا نشود قول بسیار شود و عمل اندک کردد و مردم وصیت نکنند
و هر کس با مردم بخل کند و چون مجالس باشد که آنجا ذکر خدای کنند کویند این محنت انکه حق سبحانه و تعالی پیغمبر را فرمود که بکوی ای محمد
که مالک نیستم برای نفس خویش نفعی و مضرتی دنیاوی و دینی را من خواهم که نفعی بخود رسانم و شری از خود باز دارم این بمن
تعلق دارد و بمن خواهد در دست من نیست الا آنچه خدای تعالی خواهد که من مالک آن باشم بتملیک او و تمکین او و اکر مرا ممکن
کرداندی بجذب نفعی بخود و دفع شری از خود بتوانم و اکر نتوانم و اکر من غیب دانستمی بسیار شدی مرا خیر و خیر خود را بسیار کرده
و هیچ بکرده و بدی بخود نرسانیدمی و لیکن من غیب نمیدانم و مرا این عمل راه نیست ابن عباس گفت که اهل مکه گفتند رسول را که
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بکوی که این من ندانم و نتوانم الا که خدای تعالی مرا اعلام کند و تمکین دهد یعنی من نیم
نیستم الا ترساننده و بشارت دهنده آنرا که ایمان آرند و مرا تصدیق کنند در قول من و آیه دلیل است بر انکه قدرت
قبل الفعل باشد برای انکه گفت اگر دانستمی خیر بسیار کردمی تا قادر باشد بر آنچه گفته شد چه قدرت تابع الفعل بودی اکر غیب دانستمی
استکثار خیر توانستی کردن قوله تعالی هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن
الیها فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا
صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی
الله عما یشرکون ایشرکون ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون ولا یستطیعون لهم نصرا ولا انفسهم

يبصرون وان تدعوهم الى الهدى لا يتبعوكم سواء عليكم ادعوتموهم ام انتم صامتون
اوست آن خدایی که بیافرید شما را از یک نفس واحد و از یک تن یعنی آدم و هم از وی آدم جفت او را که حوا است بیافرید چنانکه از اخبار
که حوا را از پهلوی چپ آدم آفرید تا آدم با او سکون و آرامش یابد که انس او و از جنس او بود که جنس او را با جنس او میل بیشتر بود از
ناجنس و الفت و رحمت باشد چون آدم با حوا خلوت کرد حوا بار ور گشت از آدم باری سبک بمانی که هنوز آب بود در رحم
او پس بگذشت با این بار سبک و روز کاری برو بگذشت و گران بار گشت پس آنگه آدم و حوا خدای خود را بخواندند از وی فرزند
صالح خواستند با سلامت از همه عیبها و گفتند مراد بصالح فرزند نرینه اند یعنی اگر بدهی ما را پسری بهیچ از جمله شاکران باشیم چنانکه
آدم و حوا این دعا کردند و این حاجت خواستند هیچکس نبود از فرزندان ایشان تا این دعا کردند و این حاجت نخواستند چنانچه
اند عهد آدم و حوا باشند و فرزندان او از زنان و شوهران یکدیگر پس آنگاه که ایشان را صالح داد یعنی فرزند آدم و حوا را
مرد و زن یعنی هر یکی از ایشان مر خدا را شریکان پدید کردند در آنچه خدای تعالی ایشان را داد و باشکر برفتند و فرزندان که همه عبید است بود
و بنده آفریده خدای بودند عبد اللات و عبد العزی و عبد المنات نام کردند و خدای تعالی نفس خود را منزه کرد از آنکه ویرا شریکی
باشد و گفت خدای تعالی متعالی و برتر و بزرگوار است از آنچه بوی شرک آورند و دلیل بر آنکه مراد از آن ضمایر پرستش کفار اولاد آدم است
نه آدم و حوا آنست که گفت عما یشرکون نگفت عما یشرکان محمد بن بحر اصفهانی گفت که کنایه در جمله آیه متعلق است بفرزندان آدم
و حوا از آن هیچ با آدم و حوا متعلق نیست الا قوله هو الذی خلقکم من نفس واحدة با اول خطاب کرد با جمله مکلفان از مومن و کافر و بر و فاجر که هیچ
کرد که فرزندان او خبر داد و ایشان را با آنچه کردند و گفتند و وجهی دیگر آنست که مراد و معنی جعلا له آنست که گردند ایشان مراین فرزندان را شریکان
چون خدای تعالی ایشان را فرزند داد و که خواسته اند از خدای تعالی ایشان فرزندان بکر طلب کردند تا شریک آن فرزندان باشند و شریک جز
مخلوق اینا باشد خالق را شریک نبود از بهر این گفت که خدای تعالی متعالی و منزه است از آنچه کافران او را شریک میکنند چون در آیه لفظ شرک بود
خود را از آن منزه کرد و وجهی دیگر آنست که خطاب با قریش است و ایشان آل قصی اند معنی این بود که شما را که قریشید از یک نفس آفرید یعنی قصی
و زن او را هم از نفس او آفرید یعنی عربی قرشی و ایشان از خدای فرزند صالح خواستند چون خدای تعالی ایشان را بداد آنچه طلب کردند ایشان
مر خدا را در آنچه ایشان را داد شریکی پدید کردند از آنجا که ایشان را چهار فرزند بود یکی عبد مناف نام کردند و یکی را عبد العزی و یکی را عبد قصی و یکی
عبد الدار و این وجه در آیه نیکوست اما آنچه گفته اند که این جمله آدم و حوا کردند نیکو نیست و آن آنست که گفته اند که چون حوا بار گرفت ابلیس با
آمد بصورت شخصی و او را گفت تو دانی که این چه در شکم تست حوا گفت نه گفت این مبادا شید که حیوانی باشد از جنس آنکه در
زمین است از سگ و خوک و غیر آن که زمین از جنس ایشان مملوء است و از جنس شما کسی نیست حوا گفت من چه کنم گفت من مردی ام که مرا
خدای تعالی منزلتی است و دعای مستجاب ام اگر من دعا کنم فرزندان شما از جنس شما آید گفت من دعا کنم تا اگر شرط کنی که چون
آید عبد الحارثش نام کنی و ابلیس را نام حارث بود شرط کرد و گر چنین کنند چون بزاد عبد الحارثش نام نهاد و فذلک قوله تعالی جعلا له شرکاء فیما
آتیهما و این جمله افترا و غیبت که بر حوا و آدم نهادند آدم پیغمبر و خلیفه بود و منزه و معصوم از معاصی و جمله پیغمبران از گناه کبیره و صغیره معصوم باشند
اگر نباشند طبع را از قبول قول ایشان نفرت آید و چون روا نبود که ایشان گناه صغیره و کبیره کنند چگونه ایشان شرک و کفر کنند و
و از خدای اند روا الا کسی که پیغمبر نباشد و پیغمبر را نشناسد و خوانده اند و جعلا له شرکا و شریک نصیب بود یعنی او را خدا و نصیبی کرده اند هم
در آنچه ایشان را خدای تعالی داده از مال ما منزه خدای تعالی خود را از شرک برای آنست که ذکر شرک رفته است الا که گفت آیا شریک میکنند
با خدای تعالی آنرا که چیزی نتواند آفرید هیچ نیافریند و ایشان را آفریده اند یعنی جمادات را می پرستند که ایشان را خود آفریده اند بر اصول نعمت تا بآن مستحق

ان

عبادت شوند و عبادت خدای تعالی که قادر بالذات است و بر همه مقدورات قادر است رها کرده اند و عبادت اصنامی میکنند که نکو نیستند
و نتوانند که عابدان خود را یاری کنند و نیز نتوانند که خود را یاری کنند و اگر چنین باشد در غایت عجز و ذلت باشند آلهیت و عبادت
نشاید و اگر ایشان را بخوانید تا شما را راه نمایند ایشان مطلوب شما نه دهند و بفریاد شما نرسند از آنجا که جماد اند و عقل و حیات و سمع و بصر
ندارند و معنی دیگر آنست که اگر شما این بت پرستان را با هدایت دعوت کنید بار او بر هست خوانید ایشان شما را متابعت نکنند
از آنجا که حید الفهم و قلیل النظر اند و اندر غفلت برایشان مستولی شده است چنان شده اند که برایشان یکسانست دعوت کردن ایشان
ناکردن و خاموشی و ورزان ایشان که اگر ایشان را بخوانند بهدایت و اگر نخوانند و از ایشان خاموشی باشد برایشان یکسانست از آنجا که
ایشان فلاح نیست و بکفر اصرار کرده اند و بر جحود و انکار مقیم شده قوله تعالی ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم
فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین
یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها قل ادعوا شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون حق تعالی خطاب میکند
بت پرستان را میگوید آنکسانی که شما ایشان را می پرستید و می خوانید بدون خدای تعالی ایشان هم بندگان اند امثال و مانند شما هم عاجز و اسیر
و محتاج چنانکه شما عاجز و اسیر و محتاجید اگر باور نمیدارید که ایشان عاجز و محتاج اند ایشان را بخوانید تا شما را اجابت کنند اگر راست میگوئید چون
دعا خوانید از ایشان اجابت کنند بدانید که از آنست که ایشان بشنوند و نه بینند و نه دانند و قادر و عالم نه اند و کفاف کنند که ایشان
بر وجهی دیگر تشبیه کرد و گفت آیا ایشان را پایهایی است که بدان بروند یا ایشان را دستهاست که بدان بگیرند یا ایشان را چشمهاست که بدان ببینند
یا ایشان را گوشهاست که بدان بشنوند و این جمله استفهام است بر سبیل انکار و تقریع یعنی نه پای دارند و نه دست گیرنده و نه چشم بینا
و نه گوش شنوا و جسم با قدرت باین آلات بود و چون ایشان را این آلات نیست چگونه قادر باشند و چون قادر نیستند آلهیت را چگونه شاید
و سزای عبادت چگونه باشند و وجه دیگر یعنی آیه آنست که آنکسانی که شما ایشان را می پرستید جز خدای ایشان بندگانی اند مانند شما و این بر سبیل
استهزا گفت ایشان را یعنی نهایت کار ایشان آنست که ما فرض کنیم که ایشان زنده و عاقل باشند و اگر چنین باشند ایشان بندگانی باشند
مانند شما و هیچ فرقی نیست و نبود میان ایشان و شما چنانکه شما محتاجید ایشان نیز محتاج اند و چنانکه شما عاجزید ایشان هم عاجزند آنگاه این صفت از
ایشان نفی کرد و گفت ایشان را پای است که بدان بروند یا دستی است که بدان بگیرند یا چشمی یا گوشی است که بدان ببینند و بشنوند یعنی نیست
آنگه رسول را خطاب کرد و گفت بگو ای محمد این کافران را که شریکان و انبازان خود را یعنی بتان را که می پرستید ایشان را بخوانید آنگه شوید با من کید سازید
مضرت من را بی نیت و در رنج مهلت مدهید تا هیچ زیانی نرسانید و این سخن نگوید الا کسی که واثق باشد بعصمت و نگاهداشت خدای و
مشرکان تخویف کردند او را به بتان خود و ترسانیدند خدای تعالی ویرا فرمود که ایشان را بدین سخن جواب ده قوله تعالی ان ولیی الله الذی نزل
الکتاب وهو یتولی الصالحین والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم
ینصرون وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا وتراهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون خذ
العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین میگوید ای محمد بگو ایشان را که ولی من و یار من و یاور من خدایست آن
خدایی که کتاب قرآن فرستاد و او مرا نگاه دارد و نصرت دهد بنفس خود و متولی کار صالحان شود و با کسی نگذارد و آنکه شما ایشان را می پرستید
بدون خدای ایشان شما را نصرت نتوانند کرد و یاری نتوانند داد و خود را هم یاری نتوانند کرد از آنجا که جماد اند و صلاحیت قادری و حیوانی ندارند
و اگر ایشان را بخوانید بهدی و دین و اسلام و راه راست نشنوند از آنجا که آلت شنیدن ندارند و گفته اند که سماع بمعنی قبول است یعنی
قبول نکنند و نپذیرند و تو ای محمد می بینی ایشان را که در تو می نگرند و نمی بینند یعنی ایشان بانگرندگان میمانند از آنجا که صورت ایشان چنان

گاهی با ایشان جنگ میکردی و پند دادی که جنگ نه بتقلیب ... تا چیزی بستند و گفتند که مراد ... کفار است یعنی تو بنگر آنچه از افعال او بوجود
اما آن شفیع نیستند پس چنانست که گوئی نمی بیند اگر رسول فرموده بسماحت و مسامحه و معامله و معاشرة و مکارم اخلاق الکابر ... ترک ...
و تغییر کردن گفت فراگیر از ایشان آنچه بی مشقتی و تکلیف ... عبدالله عباس و سدی گفتند که مراد آنست که آنچه بخود بدهند از زکوة اموال و صدقات ...
در رویشان و حقوق که واجب باشد بر ایشان آنچه عفو و سهل باشد از ایشان بستان و استقصا و مبالغه مکن و گفتند این پیش از نزول
آیه صدقات بود و وجوب زکوة چون آیه زکوة آمد این آیه منسوخ شده واجب شد گرفتن زکوة بطوع و کره و ... که رسول تعالی فرمود
بگرفتن زکوة بهر شهری و قبیله عامل فرستاد و بر عموم حمل کردن اولیست و دیگر فرمود که مردمانرا بنیکوئی فرمای بطاعت خدای از واجبات و
مندوبات و هرچه نیکو باشد عقلا و شرعا و روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله گفت که چون این آیه آمد جبرئیل مرا گفت در این آیه که امر بعرف
معنی آنست که ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفو عن ظلمک و شاعری این معنی نظم کرده و درست گفته شعر مکارم الاخلاق فی ثلثة
من کملت فیه فذاک الفتی اعطاء من یحرمه و وصل لقاطعه و العفو عن معتدی جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت که خدای تعالی بمکارم اخلاق فرمود
و در قرآن هیچ آیتی نیست جامع تر بمکارم اخلاق از این آیه و رسول فرمود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و بعضی از زنان رسول گفتند که مکارم اخلاق
ده چیزست آنکه راست گوید و ... راستی ... و سائل را عطا دهد و مکافات نیکوئی کند و صله رحم کند و امانت نگه
دارد و همسایه را حرمت دارد و رفیق را پناه گیرد و مهمان را طعام دهد و سر همه مکارم اخلاق شرم داشتن است آنگه فرمود که از جاهلان روی بگردان یعنی
ایشان را مخالفت مکن و ... سفیهی سفاهت و بجهالت ایشان ... مکافات او مکن بعضی مفسران گفتند مراد ابوجهل است و اصحاب او و گفته اند
آیه قتال منسوخ شد قوله تعالی وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا
إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ
وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ
هُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ اگر بتو رسد از شیطان نزغی و وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند و ترا شیطان ...
بافساد و تباهی خطاب با پیغمبر است و مراد امت او ... معلوم شده است که شیطان پیغمبر را وسوسه نتواند کرد و گفته اند ...
از وسوسه او پناه با خدای ده ... از شیطان نگاه دارد ... خدای شنوا و دانا و شنونده است و ...
و داناست باحوال شما آنگه ذکر متقیان و پرهیزکاران کرد و گفت آنکسانی که متقی و پرهیزکار و خداترس باشند چون وسوسه از شیطان
بدیشان رسد یا رنجی که از جنس ... جنون باشد یاد آورند خدا را ... نام خدای ... مجاهد گفت که این مردی باشد که قصد
معصیتی کند خدا را یاد کند و آن معصیت را رها کند و رشد و صلاح خود را بینند بعضی علما گفته اند که المتقی من یشتهی فیتقی ...
کسانی که ایشان برادران شیاطین اند از کافران ... شیطان ایشان را بضلالت و غوایت و گمراهی و معصیت امر میکنند و در آنچه فرو
میکشند بخلاف متقیان که اگر ایشان را وسوسه رسد یا قصد معصیتی کنند و گناه از ایشان در وجود آید ایشان توبه کنند ...
اخوان شیاطین ... توبه نکنند و از معصیت باز نایستند ... آنگه با رسول خطاب کرد و گفت ای
محمد چون تو با ایشان نیاوری آیتی که ایشان اقتراح کنند گویند ... چرا اختیار آن نکردی ... از خدای خود در نخواستی تا آن آیت را
بیاوردی تو ایشانرا جواب ده و بگو که این ... من نیست ... اگر خدای مصلحت داند بکند و اگر نداند نکند من جز متابعت آن
نتوانم کرد ... قرآن که آن وحی است ... این قرآن بصیرتها
و حجتها و دلیلهاست از خدای شما که ... حق از باطل ... هدایت و رحمت است جمعی مؤمنان را که ایشان

... شفیع شوند ... قوله تعالی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا
لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ
الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ
وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ عبدالله عباس و ابن مسعود روایت کرده اند که سبب نزول این آیه آن بود که در ابتدای شرع در نماز
بودی که بر یکدیگر سلام کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد زهری گفت این آیه در حق مردی انصاری آمد که چون رسول در نماز آیتی خواندی او باواز بلند
با رسول میخواندی خدای تعالی این آیه فرستاد و ... نماز فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قرائت امام باشند کلبی گفت چون ...
... شنیدندی جزع کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد بیشتر مفسران و اهل علم برانند که استماع قرآن و انصات در نماز فرمود برای
آنکه اوامر قرآن ... وجوب باشد و اتفاقست که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست خدای تعالی میگوید که چون قرآن خوانند گوش فرا
کنید و اوامر و نواهی آن بگوش جان بشنوید و چنان مکنید که مشرکان کردند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه شما گوش بقرآن کنید
معانی آن بدانید و بمواعظ و حکم آن متعظ و منتفع گردید بشنوید و گوش فرا دارید و خاموش باشید و در میانه سخن مگوئید تا باشد که بر شما
رحمت کنند و شما را بیامرزند و بگناهان مواخذه نکنند آنگه خطاب کرد با رسول و جمله مکلفان در تحت این خطاب داخلند گفت یاد کن
خدایت را در نفس خویش یعنی با خود و ذکر خدای کن چه قرآن خوان و چه ... تسبیح و تهلیل و تحمید و دعا بر تضرع و زاری و خوف و ترس
عقاب او باوازی ... بلند نباشد تا از ریا دورتر باشد و بقبول و اجابت نزدیکتر بود و ابن عباس گفت مراد قرائت است در نماز که ماموم
خواند چنانکه میان ... نفس او و این محمول باشد بر آنکه امام قرائت بلند خواند و آواز او بماموم رسد ... و بعضی از اهل معانی گفته اند
که خدای تعالی مکلفانرا فرمود تا او را یاد ... در دل فراموش نکنند و تضرع کنند ... و خضوع و ... حاجت
که خواهند ... بلند نکنند ... کسی ... پوشیده نیست احوال ایشان و بقرآن متعظ شوند و به پاداش معتبر گردند و خدا را
یاد کنند بطاعت ... و تضرع و تملق بر سبیل خوف از عقاب او و چون قرآن خوانند و نماز کنند آواز بلند بر ندارند ...
کرد و گفت بامدادان و شبانگاهان و تخصیص کرد این دو وقت برای تفضیل است و گفته اند مراد ...
شب و ... و گفت ولا تکن من الغافلین ... از جمله کسانی مباش که ایشان غافل باشند از ذکر خدای و مشغول
باشند بغیر آن ... آنانکه نزدیک خدای تعالی اند یعنی ... فرشتگان مقربند بفضل و رحمت خدای ... سر کشی نمایند از عبادت
خدای و پرستیدن ... او را تسبیح و تحمید و تنزیه میکنند از آنچه لایق حضرت وی باشد و ... سجده میکنند چون این فرشتگان ...
... ایشان ... قرب مقام ایشان ... رحمت او ... شب و روز بطاعت و عبادت او مشغول می باشند و خشوع و خضوع ...
مینمایند فرزندان آدم ... اولی باشند که شب و روز به بندگی وی مشغول باشند و غفلت و تقصیر ... سورة الانفال عبدالله عباس
گفت این سوره که بر رسول بمدینه فرود آمد ... این سوره هفتاد و پنج آیت است ابو امامه از ابی بن کعب از رسول روایت کرده که
سوره انفال برخواند و براءه من شفیع او باشم روز قیامت و گواه او باشم که او بری است از نفاق و او را بعدد هر منافقی و منافقه که
در دنیا بوده باشند ده حسنه نوشته شود و ده سیئه بسترند و ده درجه رفیع کرده شود و تا در دنیا زنده باشد ملائکه عرش و صلوات ...
والله اعلم بالصواب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ

وَرِزْقٌ كَرِيمٌ عبد الله عباس گفت که سبب نزول این آیه آن بود که رسول فرمود که هر که بفلان جا می شود وی را از نفل یعنی غنیمت چندین باشد و هر کس که کسی را بکشد وی را چندین هم و هر کس که اسیری بیارد وی را چندین باشد چون قوم بدر روی بهم آوردند جوانان بشتافتند و پیران مردمان معروف با رسول ایستاده بودند در زیر رایت چون خدای تعالی مسلمانان را بر کافران ظفر داد اصحاب بیامدند و آنچه رسول گفته بود طلب داشتند و پیرکانی که با رسول بودند گفتند که ما نه برای آن نشتافتیم که ما را قوت و صبر نبود لیکن از برای آن نشتافتیم که خدمت رسول و محافظت رایت را رعایت کردیم و این اولی بشناختیم چه اگر رسول شما را مدد نمی از مشرکان ایمن نبایستی بودن که بدوی حمله آوردندی و رنجی باو رسانیدندی و رایت را چه کنند نیز ما در این مقام که ایستاده بودیم مدد شما بودیم و مردی ما کمتر از مردی شما نبود ما را باک نکنیم که غنیمت شما ببرید و ما بی غنیمت بمانیم مردی از جمله انصاریان نام او ابو البشر برخاست و گفت یا رسول الله تو گفتی که هر که مردی را بکشد وی را چندین بدهم از غنیمت و هر که اسیری بیارد چندین باشد ما هفتاد مرد را کشتیم و هفتاد اسیر آوردیم سعد معاذ گفت یا رسول الله ما نه از آنکه ایشان طلب کردند ما را ابا نیست یا ما از ایشان بددل تر بودیم ولیکن نخواستیم که صف تو شکسته ماند رسول از این کار توقف کرد مردم در این گفت و گوی افتادند سعد گفت یا رسول الله مردم بسیارند و غنیمت اندک اگر آنچه وعده داده بایشان دهی برای دیگران چیزی نماند و مشکل شود خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول آن غنیمت در میان ایشان بسویت قسمت کرد عبادة بن الصامت فرمود که آیه در شان اهل بدر آمد سعد ابی وقاص گفت من و برادرم سعد امیه را بکشتم و او را تیغی بود که آن را ذو الکتیفه خواندند برداشتم و پیش رسول آوردم و گفتم یا رسول الله این تیغ بمن ده که من خداوند این باشم چرا که صاحبش را بکشتم گفت این تیغ نه مراست و نه تراست مسلمانانراست برو و در غنایم نه من چادرم و بر سر غنایم نهادم و رنجی عظیم بر دل من رسید با خود گفتم باشد که این تیغ بکسی افتد که رنج من نبرده باشد خدای تعالی آیه فرستاد و رسول قسمت غنایم بکرد و آن تیغ بر رسول افتاد و بمن بخشید و گفته اند که این آیه در شان مهاجر و انصار آمد که قسمت غنیمت خلاف کردند خدای تعالی کار آن با رسول افکند تا چنانکه صواب بیند قسمت کند حق سبحانه و تعالی میگوید که ای محمد میپرسند از تو که غنایمی که روز بدر حاصل شده کراست بگوی در جواب وی که آن انفال خدایراست و رسول خدایرا عکرمه و مجاهد و ضحاک گفته اند که چون رسول سریتی بجایی فرستادی چون ایشان آمدندی با غنیمتی آوردندی پرسیدندی که این غنیمت کراست خدای تعالی گفت بگوی که خدایراست و رسول خدایرا عطا گفت که آن چیزی بودی که بدست مسلمانان افتادی بی قتالی از بنده و پرستاره و اسب و گفته اند که مراد ازین خمس است چون خمس غنایم بر گرفتی پرسیدندی که این کراست گفت خدایراست و رسولرا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایتست که انفال هر زمینی بود که اهلش بازسپارند و هر زمینی خراب که آنرا اهلی و مستحق نباشد و سر کوهها و میان رودها و بیشه ها و زمینهای موات که بران زرع نکرده باشند و آنرا ارباب نیابند و اقطاعهای پادشاهان که در دست ایشان نه بروجه غصب باشد و میراث کسی که او را وارثی نباشد و کنیزک و اسپی قیمتی و جامه گرانمایه که آنرا نظیر نباشد در غنیمت این همه پیش از قسمت از جمله انفال بود و چون قومی قتال کنند بی دستوری امام هر غنیمت که آرند جمله امام را بود و این جمله آنست که رسول را بود و از پس وی قایم مقام او را که ناظر باشد در کار مسلمانان بفرمان خدای چون ظاهر باشد و در حال غیبت شیعه خود را رخصت داده اند که در آن تصرف کنند آنچه ایشانرا از آن چاره نبود از مناجر و مساکن و مناکح و در قراءت اهل بیت و ابن مسعود چنانست که یسألونک الانفال ای میخواهند انفال از تو میخواهند بگوی که شما را از آن حقی نیست انفال خدایراست و رسول خدایرا پس از خدای بترسید و طلب چیزی مکنید که شما را در آن حق نباشد پس اگر ایشانرا از آن حقی بودی خدای نگفتی که فاتقوا الله خلاف کرده اند در آن که این آیه منسوخ است یا نه مجاهد گفت و سدی

وعکرمه

وعکرمه و بعضی از مفسران گفته اند که منسوخ است بقوله واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و دیگران گفته اند که منسوخ نیست و درست است برآنکه نسخ محتاج بود بدلیل و چیزی نیست که دلیل نسخ او میکند و منافاتی نیست میان این آیه و آیه خمس و نسخ آنجا باشد که منافاتی بود و میان ناسخ و منسوخ جمع نتوان کرد در میان ایشان آنکه خدای تعالی گفت فاتقوا الله از خدای بترسید در مخالفت و امر او را کار بندید و از معاصی اجتناب کنید و اصلحوا ذات بینکم بجای آرید قتاده گفت که مراد باین اصلاح ذات البین آنست که در عهد رسول چون مسلمانی کافری را بکشتی سلب و سلاح آن مرد را بودی چون این آیه آمد رسول بفرمود تا بعضی بر بعضی رد میکردند بر وجه مصالح و توسط مجاهد گفت مراد باین مرد از آن اختلاف که ایشان کردند بروز بدر در غنیمت گفت خلاف مکنید در حقیقت حال خود را اصلاح کنید و آنچه سبب منافرت است میان برداریدو خدایرا و رسولرا طاعت داریدو امر ایشانرا کار بندید و از نواهی ایشان منتهی شوید اگر شما گرویده اید بخدای یعنی ایمان آورده اید که ایمان داعیه ای دارد که امید ثواب خدای و عقاب او را که ایمان ایشانرا حاصل و باعث بود بر طاعت خدای و رسول آنگه وصف مومنان مخلص کرد و گفت انما المؤمنون انما اثبات چیزی را بود و نفی هر چه جز آن بود باشد گفت مومنان ایشانند که چون پیش ایشان ذکر خدای کنند دلهای ایشان بترسد و چون آیات خدای بر ایشان خوانند ایمان ایشان زیاده گردد و در همه کارها بر خدای توکل کنند و کارها با وی باز گذارند و نماز آنچه بر ایشان واجب است از نماز بپای دارند بشرایط آن و در اول وقت قیام نمایند و از آنچه ما ایشانرا روزی داده ایم نفقه کنند و این جماعت که باین صفات مخصوص اند مومنانند بحقیقت و مستحق اطلاق اسم ایمان اند ایشانراست نزد آفریدگار درجه ایشان درجات رفیع و مقامات شریف جزای اعمال نیکوی ایشان از نعیم بهشت و لذات اکل و شرب و جنات عیش در خبر است که آن هفتاد درجه باشد هر درجه چندانکه اسبی تیزرو هفتاد سال قطع کند و ایشانراست آمرزشی و روزیی با کرامت و بزرگواری یعنی جاودانی و دایم بر سبیل تعظیم و این آیه دلیل نیست برآنکه هر که چنین نباشد مومن نباشد برای آنکه خدای تعالی ذکر افاضل مومنان کرده است و مومنان متفاضلند اگر چه در ایمان متساوی اند و باجماع وجل القلوب و ترسیدن در ایمان شرط نیست اگر چه ذکر این کرده است نه بینی که در آیه فرمود که الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله و اگر مراد از شرط صحت ایمان بودی متناقض بودی لیکن مراد آنست که از فضل مومنان صفت که چون ذکر خدای کنند و عقاب وی بر سد و بر عدل او دلش نرم شود و چون آیات برو خوانند در او تامل کنند معارف او زیاده شود و آن زیاده اولی و طریق بیان شده و ایمان عبارتست از مجموع علومی که تا جمع نشود ایمان نشود و چنانکه عقل عبارتست از مجموع علومی که تا جمع نشود عقل نشود و نماز و زکوة هم از فضل ایمانست نه از شرط و از آنکه هر یک مشتمل است بر فریضه و سنتی و در آیه مطلق است و آنکه گفته اند که افعال از ایمانست و ترک نفقه سنت ایمانرا خلل کند و نقصان یابد بخلاف اجماع باشد عبد الله عباس گفت هر که منافق نباشد از مومنین حقا باشد مردی حسن بصری را گفت تو مومن هستی گفت ایمان دو است اگر ایمان بخدای و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ و بعث و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب خواستی من از مومنم و اگر این خواستی که انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم آنرا مشتمل است نمیدانم که از ایشان هستم یا نه علقمه گفت در سفری جماعتی را دیدیم گفتیم شما چه مردمانید گفتند ما مومنانیم حقا ندانستیم که ایشانرا چه جواب دهیم تا که عبد الله مسعود را دیدیم و وی را از آن خبر کردیم و گفتیم گفت شما را بپرسیدیت گفت اگر راست میگوید قطع کند که ما از اهل بهشتیم و مومن حقیقی لامحاله بهشتی بود و هر که گوید من مومنم حقا و قطع نکند برآنکه از اهل بهشت است او چنین باشد که مومن باشد و نیز کافر قوله تعالی كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای محمد ترا بسبیل مجادله پرسیدند از انفال و ترا از
گفتار ما بیان کرده ای که حق کیست و ایشان آنرا کاره بودند و با تو جدال کردند چنانکه جدال کردند با تو آنگه خدای تعالی ترا گفت از خانه بیرون شو
عیر چون بیرون شدی ابو جهل از بهر حمایت ایشان لشکر بیرون آمده بود و خدای تعالی ترا وعده نصرت داد بر عیر که کاروان قریش است
یا بر نفیر که لشکر ابو جهل است و تو ایشانرا دعوت با جنگ ابوسفیان کردی ایشان آنرا کاره بودند همچنین کاره بودند آن حکمی که از انفال
و قسمت غنایم کرده آنجا کاره بودند تو فتحی با کراهت نگریستی آنجا نیز بفرمان خدای برو و مکرهات ایشان منگر و قصه این آنست که
عبدالله عباس و عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که مردی بنام او کرز بن جابر القرشی که مدینه را ببرد و غارت کرد تا ...
خوانند خبر برسول رسید با شما و برفت او را در نیافت باز آمد و آن سال مقام کرد خبر آمد که ابوسفیان از شام می آید با کاروان قریش و
عمرو عاص و عمرو بن هشام و مخرمة بن نوفل مردی با چهل سوار از بزرگان قریش و مال عظیم با خویش داشتند از مال تجارت و مبلغ عطر ...
چون نزدیک بدر رسیدند خبر برسول آمد رسول یاران را خبر داد و باندکی قوم و بسیاری مال گفت بیرون شوید تا باشد که خدای تعالی روزی
شما کند صحابه چون این بشنیدند بطمع مال غنیمت بیرون شدند بشتاب بی سلاح و با سلاح بگمان آنکه کارزاری نباشد چون ابوسفیان بشنید
که رسول براه ایشان آمد ضمضم غفاری بمکه فرستاد و اهل مکه را ازین حال خبر کرد و گفت اگر تعاقب نکنید ... ایشان توانگر شوند و شما درویش
ابلیس بصورت سراقة بن جعشم بمکه آمد و این خبر داد و گفت لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم تا برسید که مردند و جهان ...
نباشد و من یار و همسایه شما ام اهل مکه چون این بشنیدند حمیت جاهلیت را کار بستند و ندا کرد در مکه هر که بار است بر سر ...
کنند و آتش غارت بر زدند رسول از مدینه با لشکر خویش بیرون آمد تا بجایی رسید که آنرا ذفران گویند خبر بوی رسید که قریش از مکه بیرون
و سا نکرده و می آیند تا کاروان را حمایت کنند و بر زدند رسول از آنجا برفت و بروحا آمد جاسوسی را از اهل قریش بگرفت و از خبر قوم بگفت و رسول ...
فرستاد نام او عبدالله بن اریقط باز آمد و خبر قوم آورد و کاروان در پیش افتاد و جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله خدای ترا وعده میدهد بیکی
طایفه ازین دو گروه یعنی عیر یا قریش تا خواهد و صحابه ... یار کردند و رسول با صحابه مشورت کرد که چه صلاح باشد با عیر رویم یا با نفیر که
قریش اند کارزار کنیم قوم پراکنده شدند بعضی کاروان و بعضی با لشکر قریش و هر که نه با این و نه با آن ...
تا مثل شد این حدیث در حق کسی که او را بنیابند در خیر و شر و نیک و بد و گفتند لا فی العیر و لا فی النفیر صحابه هر کسی بر خواسته ...
نیکو گفتند مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله آنجا که میروی برو که ما در خدمت توایم آن نگوییم که بنی اسرائیل پیغمبر خود گفتند اذهب انت
و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بخدای که اگر فرمایی که در آتش رویم در رویم و اگر بدریا فرمایی بازنه ایستیم رسول یکبار دیگر مشورت کرد
سعد معاذ گفت یا رسول الله ما دست بیعت تو داده ایم و بخدای و بتو ایمان آورده ایم اگر فرمایی در دریا شویم و طاعت تو داریم و با تو ... آن
عهد و پیمانی که کرده ایم و رسول یعنی از بهر آن ... که ایشان ... با رسول بیعت کردند گفتند یا رسول الله تو ... ما ... تا بسرای
ما نرسی چون بسرای ما فرود آمده باشی ترا حمایت کنیم رسول اندیشه کرد که نباید که برای آنکه از مدینه بیرون آمده ایم انصار یاری ...
برنجند که این تمام در رعایت مرایشان را واجب نیست چون سعد معاذ این بگفت رسول را خوش شد و فرمود سیروا علی اسم الله
و برکته و ابشروا که خدای تعالی یکی را ازین دو طایفه یعنی عیر و نفیر مرا وعده داده است و در عیر ابوسفیان بود با جماعتی و در نفیر ابو جهل ...
با لشکری و صحابه رسول را میل بکاروان بود و اندیشه میکردند که اگر ایشان ... کاروان برند قریش از پس ایشان در آیند و ...
روی بوی باز کنند و ایشانرا در میان گیرند و رسول را قریش میبایست از آنجا که میدانست که چون ایشان کشته شوند مال ایشان
جمله در باشد پس اینست که خدای تعالی میگوید کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المؤمنین لکارهون ایشان ...

حالت را کاره بودند چنانکه حالت رفتن تو ... کاره بودند و آن آن بود که خدای ترا بیرون آورد از خانه تو از مدینه که بهاجرت مسکن
تو بود بیرون آوردنی بحق و حکمت و صواب و جمعی از مؤمنان آنرا کاره بودند با تو مجادله میکردند در آنچه حق بود در رفتن بسوی لشکر قریش پس
از آنکه ایشانرا روشن شده بود که آن حق است و از قبل خدای است و بفرمان اوست و رفتن ایشان از غایت کراهت چنان بود که گویی
ایشانرا بمرگ میرانند و میبرند تا بکشند و ایشان مینگرند مرگ و اسباب مرگ را می بینند و بکام و ناکام میروند و یاد کن ای محمد که چون
خدای شما را وعده داد که یکی از این دو گروه یعنی عیر یا نفیر شما را باشد و شما آن دوست میداشتید که کاروان که با سلاح و شوکت نبود شما را باشد و
خدای تعالی میخواهد که حق را حق کند یعنی امر محمد و کار اسلام آشکارا گرداند و او را بر دشمن ظفر دهد و کلمه خود را عالی کند و ... قریش را
هلاک کند بکلمات خویش یعنی بامر و فرمان خویش شما را بقتال کفار فرمود و بوعده ظفر که شما را داد و اصل کافران ببرد و ایشانرا مستاصل
کند تا حق را حق کند و آشکار گرداند و چنانکه مردمان دانند که حقست و باطل را باطل کند یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و اگر چه کافران
و گناه کاران آنرا کاره باشند **قوله تعالی** إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و میگوید که یاد کنید ای مسلمانان که ... شده روی بقبله کرد و جماعتی از صحابه با وی دست بر داشته و گفت اللهم
انجز لی ما وعدتنی ... اگر این گروه هلاک شوند ترا در زمین عابدی نماند چندان تضرع و زاری کرد که ردا از دوش وی بیفتاد و یکی از جمله صحابه
با رسول گفت چون مناشده تو با خدای چنین ... اندیشه مدار که خدای وعده ترا انجاز کند خدای تعالی ازین نعت ایشان حکایت کرد که شما
فریاد میخواستید و دعا میکردید خدای تعالی دعای شما را استجابت کرد و نیز با شما گفت که من مدد کنم بهزار فرشته که یکی ... پیش
یاران ... و ... باشند و گفته هزار فرشته بر عقب یکدیگر ... روز بدر جبرئیل آمد با پانصد فرشته و میکائیل آمد
با پانصد فرشته جبرئیل بمیمنه رفت و میکائیل بمیسره همه با جامهای سفید و عمامهای سفید ... در میان لشکر ... فرشتگان
مشرکان کارزار میکردند ... تا نکرده بودند و پس از آن نکردند و چون فرود آمدند ... مدد کردند و قتال نکردند ...
فرمود که مشرکی بر مسلمانی حمله بردی ... آن مشرک آواز تازیانه بر آمدی و مرد مسلمان که نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر
روی پیدا بودی مرد کس نمیدیدی ... حال رسول را خبر کردند گفت راست میگویید آن فرشتگان اند که خدای تعالی ایشانرا ... یاری ...
است امیر المؤمنین علی را پرسیدند که فرق میان کشتگان ما و کشتگان فرشتگان چیست گفت آنکه کشتگان ما را زخم و جراحت پیدا بود
و کشتگان فرشتگان زخم پیدا نبود و اثر چه پدید نبود و حسن بصری گفت این هزار با آنکه در سوره آل عمران گفت پنجهزار بودند و بعضی گفتند که اول
سه هزار بودند و آنکه این هزار که اینجا گفت ... جمله پنجهزار بودند و بعضی گفتند که اول پنجهزار بودند و سه هزار ... جمله هشت هزار بودند
و الله اعلم بذلک آنگه گفت که خدای تعالی این مدد فرستاد و نکرد الا از بهر بشارت شما را یعنی تا شما را بشارتی بود و دلهای شما بدان بیارامد
و ساکن شود و نصرت و یاری و ظفر نیست مگر از خدای که او غالبست کس او را غلبه نتواند کرد و حکیمست هر چه کند بر وفق حکمت و صواب کند
و ... آن با خدای اضافه کرد تا کسی گمان نبرد که از جهت فرشتگان بود که اگر نه فرمان خدای بودی فرشتگان فرو نیامدندی و مؤمنان منصور
باشند اگر غالب نباشند بحجت منصور باشند اگر غالب باشند بحجت منصور باشند و ... بقهر و غلبه و برای آن گفت الا بشری تا این
بشارت و اطمینان بود مؤمنانرا و الا یک فرشته ... کفار را اهل زمین ... جبرئیل هفت شهرستان قوم لوط را از جای
بر کند و بر گوشه پر نهاد و چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند آنگه سرنگون کرد و جعلنا عالیها سافلها و چه رنج آید بران قوم ضعفا
که ایشانرا غلبه کنند ... عبدالله مسعود فرمود که چون ابو جهل را میکشتم گفت آن ضربات که از هوا می آمد و کسی را نمیدیدیم آن ...

کفتم که آن فرشتکان بودند که امداد ایشان میکردند شما قوله تعالی إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ
الْأَقْدَامَ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا
الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ
يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ یاد کن ای
محمد که چون بشما رسید و در شما پوشانید خواب او نعاس ابتدای خواب بود و در قتال ایمنی بود از قبل خدای تعالی و در نماز غفلتی بود از قبل
و این خواب بشما ایمنی بود از قبل خدای و فرو فرستاد از آسمان آبی تا شما را پاک کرداند و اثر دیو از شما زایل کرداند و وسوسه او دلهای شما
بر جای بدارد و پایهای شما را ثابت کرداند و قدمهای شما را در زمین استوار دارد و این چنان بود که چون مسلمانان برسیدند مشرکان
بر سر چاه فرود آمده بودند و آب بدست کرفته مسلمانان برابر ایشان بر ریک نرم بنشستند از ریک نرم روان فرو رفته بودند پایهای
ایشان قرار نمیکرفت و سم اسب برونمی ایستاد و آب نداشتند بخفتند بیشترین ایشان را احتلام افتاد ابلیس بر صورت شخصی بیامد و
ایشان را کفت ای اصحاب محمد شما دعوی میکنید که ما حبیب و پیغمبر خدای در میان داریم اینک شما نماز میکذارید بر جنابت و مشرکان
غلبه کرده‌اند و آب بدست فرو کرفته‌اند و شما بر زمینی قرار کرفته اید که قدم شما بر وی قرار نمیکیرد چکونه امید میدارید که شما را بر ایشان ظفر
هم اکنون بعضی از شما را بکشند و بعضی را بکیرند مسلمانان از این غمناک شدند خدای تعالی باران فرستاد چنانکه رودخانها پر آب
کشت مسلمانان غسل کردند و طهارت ساختند و آب برکرفتند و رجز شیطان اثر احتلامست خود را و جامهای خود را بشستند و
زمین سخت کشت بآب باران چنانکه قدمهای ایشان و چهارپایان ایشان برانجا قرار کرفت و یاد کن ای محمد که چون خدای تعالی
وحی کرد بفرشتکان که من با شمام بنصرت و ظفر و معاونت شما مؤمنان را بدارید بقوت دل و صحت عزیمت و نیت در جهاد
کفار ابن اسحاق کفت فرشته می آمد بر صورت مردی با اصحاب رسول میکفت و الله باشید بفتح و ظفر که ایشان یکم ...
که اکر مسلمانان حمله کنند از ناکفتی بمانند و مسلمانان قوی دل میشدند بآنکه بشارت دیکر داد و کفت سالقی فی قلوب الذین کفروا
الرعب من ترس در دل کافران افکنم و خوفی بر ایشان غالب کنم رسول کفت نصرت بالرعب مسیرة شهر مرا بترس نصرت کردند که هیبت
ترس من یکماهه راه برود و آنکه حق تعالی ایشان را کیفیت و حکم شمشیر زدن در آموخت و کفت بزنید بزنید بر کردنهای ایشان بر مقتل
کشتنکاه ایشان و کفته‌اند فوق بمعنی علی است یعنی بزنید بر کردنهای ایشان رسول کفت مرا نفرستاده‌اند تا عذاب خدای کنم
اما فرستاده‌اند من بضرب الاعناق و شد الوثاق یعنی قتل و سوختن باتش و بزنید از ایشان و چنداز هر انکشتی عبد الله عباس
کفت مراد اطراف مفاصل است بیان کفت مراد بفوق الاعناق سرها است و رؤسا قریش است و کل بنان کفایتست از زیردستان
و سفله عبد الله عباس کفت مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد که من و پسر عمم روز بدر بر بالای کوهی بنشستیم و منتظر آن تا ظفر کرا باشد و
نیز خود را در میانه کیریم و غنیمتی کیریم ناکاه ابری برآمد و نزدیک آمد و از میان او همه اسبان می شنیدیم و آواز سواران که میکفت
قدم ... پسر عمم از آن بترسید ... و من خود را نکاه میداشتم اما دل من هیچ قوتی نمانده بود عکرمه کفت از ابو رافع مولی رسول
شنیدم که کفت من غلام عباس عبد المطلب بودم و اسلام در خانه ما آمده بود و من و زن عباس ام الفضل ایمان آورده بودیم و
عباس مایل بود با ایمان آوردن و ابو لهب بجدیر رفته بود اما عاص بن هشام را بعوض خود فرستاده بود و چون خبر ظفر مسلمانان برسید کمان
بازو ... خیمه ... بودیم ام الفضل در آن خیمه بود و من در کوشه نشسته بودم و تیر میتراشیدم ابو لهب بیامد و در پس خیمه نشست

بر...

پشت او با پشت من بود خبر آمد که ابو سفیان برسید کس فرستاد و وی را بخواند کفت ای برادر حال چکونه بود کفت چکویم چندان
که ما ایشان را بدیدیم پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ در ما نهادند میکشتند و اسیر میکردند چنانکه میخواستند و من آن مردم را ملامت
نمیکنم که ما جماعتی را دیدیم سفید روی بر اسبان ابلق سوار در میان آسمان و زمین که کس پیش ایشان نمیتوانست ایستاد ابو رافع
کفت من در آن خیمه بودم برخاستم و کفتم ایشان فرشتکان بوده‌اند ابو لهب دست برآورد و بر روی من زد ام الفضل چوبی از خیمه
برکرفت و بر سر وی زد چنانکه بشکست و کفت وی را زبون کرفته برانکه سید وی غایبست او برخاست و برفت ذلیل و حقیر
از این هفت روز بیش برنیامد که خدای تعالی وی را بطاعون مبتلا کردانید تا بدان رنج رسید چون وی بمرد پسر وی را رها کردند در خانه از
ترس طاعون که با ایشان تعدی نکند و کفن نکردند و در خانه بگندید مردم ایشان را ملامت کردند تا آخر بتی چند را بمزد کرفتند
چاهی کندند و آن مرده را بچوبی بکشیدند و در چاه فرو افکندند و در زیر دیواری نهادند و سنک بر وی انباشتند عبد الله عباس کفت که آن مرد که
پدرم را اسیر کرد مردی بود از بنی سلمه او را ابو الیسر کفتندی کوتاه بالا بود و پدرم عباس دراز بالا و قوی رسول او را کفت
یا ابا الیسر چکونه کرفتی کفت مردی با من یار بود در کرفتن او که من وی را پیش از این ندیده بودم و نیز دیکر نیز ندیدم بهیئت و شکل و هیئت
رسول فرمود که القضا علی ملک کریم آنکه یار او بود فرشته بزرکوار بود و آنکه حق سبحانه و تعالی بیان کرد که آنچه با ایشان رسید
از چه سبب رسید کفت سبب آن بود که ایشان خدای و رسول وی را مخالفت کردند و هر کس که با خدای و رسول وی مخالفت کند خدای
تعالی سخت عقوبت وی را عذاب سخت عقوبت کند و معذب کرداند آنکه کفت آن عذاب و عقوبت است از کشتن شما
و اسیر کرفتن بچشید بدین عذاب پیش از آنکه بعذاب دوزخ رسید که کافران راست عذاب آتش دوزخ قوله تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ
دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
حق سبحانه و تعالی درین آیه خطاب کرد مؤمنان را و فرمود که ای کرویدکان بمن و رسولان من چون شما
بجنبید که کافران یکبار بسر شما آیند و بر شما حمله آورند و شما انبوهی ایشان ببینید مکر تا پشت بر ایشان نکردانید
بهزیمت نروید که دو برابر برای استقبال و حال کفت تا باشد که ایشان را استخفاف کنند و نکریزند با این مبالات نکرده
و هر که پشت بکرداند در آن روز و بیرون رود مکر آنکه تا جای آنکه بازکشتی آلتی و سلاحی بدست آرد و چنان نماید که
کروی منهزم شده است آنکه بازکردد و بر وی حمله کند یا خواهد که از میان جماعتی که باشد از مسلمانان با نزدیک جماعتی دیکر رود
از مسلمانان که بوی یاری ای محتاج باشند و هر که بیرون از این دو وجه صف کارزار رها کند و پشت بر دشمن کند باز خشم خدای
بازکشته بود و مستحق غضب وی شده و جای او در دوزخ بود و بد جاییست دوزخ بعضی از علما کفته‌اند که حکم این آیه خاص است بروز
بدر برای آنکه درین روز مسلمانان چنان بودند که با پیغمبر حاضر بودند اکر کسی بکریختی او را جایی نبود الا که با مشرکان کریختی مروزا کریزد
با نزدیک جماعتی از مسلمانان این حکم در حق او ثابت نباشد نه بینی که در روز احد چون بکریختند خدای تعالی عفو خواست برای
ایشان و فرمود که انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم و کفته‌اند که حکم این آیه اشارتست بروز احد و روز
حنین که ایشان بکریختند که ایشان دو بکریخته دو از ده هزار بودند و فرار از زحف معصیتی کبیره است ابن عباس کفت که اعظم
الکبایر الشرک بالله ثم الفرار من الزحف و این قول امام محمد باقر و امام جعفر صادقست و دین بعین عمومست و الفاظ عموم
قرآن واجب بود حمل کردن بر عموم و بر خصوص حمل نشاید کردن بی دلیل و آیه عفو است حکم و دلیل است بر آنکه کریختن از زحف

کناه نبود وی از خدای عفو نبایستی خواست و عطا گفت این آیه منسوخ است بقوله الآن خفف الله عنکم و این قول نیکو نیست از برای آنکه
جمع میان هر دو آیه ممکن است و جایی که جمع توان کرد نسخ نشود قوله تعالی فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ
إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذٰلِكُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ
مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ حق سبحانه و تعالی باز نمود درین آیه بر سبیل مبالغه که آنچه روز بدر رفت از کشتن و اسیر کردن بقوت
عزت تو نبود بل بفضل و رحمت و تقویت و تایید و نصرت ما بود که فرشتگان را فرستادیم تا ترا مدد دهند و این مبالغه را بجدی رسانید که
از وی آن فعل نفی کرد و با خود اضافت کرد چنانکه یکی را گوید که این کار بقوت و قدرت تو نبود و اگر نه عنایت و نصرت ما بودی ترا این کار
بر نیامدی پس همچنین خدای تعالی گفت تو نکشتی ایشان را ولیکن خدای کشت و تو نینداختی بدیشان ولیکن خدای انداخت در خبر است که چون
رسول به بدر رسید فرمود هذه مصارع القوم ان شاء الله چون قوم پدید آمدند گفت هذه قریش تجر بخیلائها و فخرها تکذب رسولک اللهم
انی اسالک ما وعدتنی ایشان قریش اند که جامه غرور و کبر در زمین میکشند و رسول ترا دروغ میدارند بار خدایا انچه وعده دادی میخواهم
جبرئیل آمد و گفت قبضه خاک بر دار و در روی ایشان می انداز چون صفها راست شد امیر المؤمنین را گفت یا علی خاک مرا ده امیر المؤمنین پاره
خاک و سنگریزه بوی داد و نگاه کرد تا چه میشود آن خاک در روی ایشان انداخت و گفت شاهت الوجوه زشت باد رویها هیچ مشرک
نماند که خدای تعالی پاره از آن خاک ریزه بچشم وی نرسانید و بدان مشغول شد تا مؤمنان بروی ایشان نهادند و کشتن و اسیر کردن گرفتند
سعید بن المسیب گفت ابی بن خلف الجمحی روز بدر اسیر گرفته بود چون خلاص یافت بنزدیک رسول آمد و گفت یا محمد اسپی دارم که او را
روز روزی علف میدهم تا بر آن اسب ترا خواهم کشتن رسول فرمود که بلکه من ترا بکشم ان شاء الله چون روز احد بود ابی بن خلف در آمد
بر آن اسب نشسته و میتاخت تا نزدیک رسول رسید جماعتی مسلمانان پیش او باز شدند تا او را بکشند رسول فرمود که او را
بگذارید ایشان دور شدند رسول حربه بدست گرفت و حربه بر پهلوی او آمد و چند استخوان پهلوی وی بشکست او را از
بر گرفتند و میگفتند باکی نیست زخم کاری نیامده است گفت با من بگویید بخدای که محمد مرا طعنه زد که اگر بر همه اهل زمین قسمت کنند همه
هلاک گردند و من از این جان نبرم و شما نشنیدید که محمد روز بدر گفت من ترا بکشم ان شاء الله و او دروغ نگوید و ابو دست گرفته میبرد
دست ایشان جان داد و رسول او را دفن کردند و گفته اند که در روز خیبر رسول کمانی بخواست و تیری بر انجا بیوست و بجانب حصین خیبر انداخت
تیر بر کنانه ابی الحقیق آمد و او در بستر خفته بود بکشت جماعتی صحابه در جاهای کشتگان خلاف کردند این گفت من کشتم و آن گفت من
کشتم خدای تعالی آیه فرستاد و فرمود که شما نکشتید ایشان را لیکن خدای کشت و تو نینداختی ای محمد آن سنگریزه و خاک را و آن حربه و
تیر بلکه خدای انداخت یعنی اجزای خاک و سنگریزه و آن تیر تو رسانیدی خدای رسانید بر وجه معجز تو از بهر آنکه اثر آن بر هیچ آدمی پدید نیامد
آن کرد تا مؤمنان را امتحان کند و بیازماید امتحان کردن نیکو و عطا دهد و نعمت کند بر ایشان بنصرت و غنیمت و اجر و مثوبت و آید اند که خدای
بر ایشان چه نعمت کرد از فتح و نصرت و ظفر با آنکه ایشان و بسیاری از دشمن تا شکر آن نعمت بکنند و خدای تعالی شنونده گفتار
و داننده کردار ایشانست و غرض ازین جمله آن بود تا خدای تعالی نعمت دهد مؤمنان را و ضعیف و سست کرداند کید و مکر کافران را قوله تعالی
إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ
شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ اهل مکه چون خواستند که از مکه بیرون آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند
اللهم انصر علی الجندین و اهدی الفئتین و اکرم الحزبین و افضل الدینین بار خدایا نصرت کن از این دو لشکر آن را که بلند تر است و ازین دو گروه آنرا

کمراه و بیاضت تر است و از دو جماعت آن را که گرامی تر است و ازین دو دین آنرا که فاضلتر است خدای تعالی نصرت کرد رسول خود را و ایشان
و درین آیه فرستاد و ایشان را خطاب کرد بر سبیل تهکم و گفت اگر شما فتح و نصرت میخواستید فتح و نصرت بشما آمد و ابو جهل روز بدر گفت اللهم
اقطعنا للرحم و اتانا بما لا نعرف فاحنه الغداة بار خدایا هر کدام ازما قاطعتر است رحم را و چیزی آورده است
بما که آنرا نمی شناسیم فردا بر بستان وی بزن و هلاک کن حق تعالی دعای وی بروی بستانید و او را و مردی دیگر را موفق نام بود
معود پسران عفرا بکشتند و عبد الله مسعود وی را تمام بکشت ابی بن کعب گفت این خطاب با اصحاب رسولست که ایشان پیغمبر را گفتند
یا رسول الله بر ما نصر از خدای فتح بخواه رسول از وی فتح کرد و فرمود که آنکه پیش از شما بودند ایشان را انواع عذاب کردند و بدست
دو نیم کردند و از دین خود بر نگشتند چنان شد که سوره الصف را خواندند آمدی انکس که ترسید بکمان از خدای عز و جل بگریستند و گفت
ترسیدی شما را تعجیل است بفتح و نصرت و خدای این آیه فرستاد و گفته اند خطاب با مؤمنان است و بعضی گویند با خطاب کافرانست و گفت
شما این کفر و دشمنی رسول باز ایستید شما را بهتر بود و اگر باز گردید بدشمنی و عداوت و حرب محمد آیید ما باز گردیم بفتح و ظفر و نصرت او را و
جمعیت که کنید و لشکر آورید شما را سود نکند از آنکه خدای با مؤمنانست بنصرت و تایید انکه مؤمنان را گفت که ای گروه مؤمنان
فرمان برید خدای را و رسول خدای را و از استماع فرمان ایشان روی مگردانید و از وی بر مگردید و حال آنست که شما میشنوید کلام خدای را و می شنوید
و مباشید مانند آنکسانی که ایشان گفتند که شنیدیم و ایشان نمی شنوند یعنی بشنیدن منتفع نمی شوند و چون منافقان و مشرکان که
چون زبانها ایمان با خلاف قول قوله تعالی إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَ
لَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ حق تعالی میگوید بدترین جنبندگان که بر روی زمین اند نزدیک خدای عز و جل کرانی که حق نشنوند و در حق آن گنگانند که نادان و غافل اند خدای تعالی ایشان را چاروا خواند
و انکه بیان کرد که از چاروا بدتر اند و اگر خدای تعالی درین جماعت که حال ایشانست چیزی دانستی و دانستی که اگر با ایشان لطف کند
منتفع شوند با ایشان لطف کردی تا بشنودندی چنانکه مؤمنان میشنوند و کار می بندند لیکن از ایشان اختیار بد و اصرار بر کفر دانست که
اگر ایشان را بشنوانند بشنودند و از آن اعراض کنند محمد باقر گفت که ایشان بنو عبد الدار بودند که از ایشان جز دو مرد ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و سویبط بن
حرمله و میگفتند ایشان که ما گنگیم و کریم از آنچه محمد میگوید ابو جهل گفت که قصی بود و از ایشان
گفتند که ما آنکه باور داریم که جاهل عن قصی بن کلاب که ایشان مردگانند و ما ایشان را زنده کنیم تا ایشان با ما خبر گویند و با من سخن
ایشان بشنویم خدای تعالی خبر داد که اگر خدای در ایشان خیری دانستی سخن مردگان ایشان بشنوانیدی و اگر نیز بشنوند اعراض کنند و ایمان
نیاورند و درین آیه دلیل است بر بطلان قول آنکس که میگوید که واجب بود بر خدای لطفی بود که اگر با کافران بکند ایمان آورند و بکند و اگر چنین بود
موحدان بودی با نقض غرض و حق تعالی گفت قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ حق تعالی درین آیه خطاب با مؤمنان میکند و میگوید
ای گروه مؤمنان اجابت کنید خدای را و پیغمبر را چون پیغمبر شما را دعوت میکند بچیزی که شما را زنده کند و آن یا فتنه ایمانست
و کفر مرگ است تشبیه الموت بجنب حیاتست من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و گفته اند جهاد است و سبب
حیوتست و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و یا استجابت طاعتست ابو هریره روایت کرد از رسول
که ابی بن کعب بگذشت و او در نماز بود رسول او را آواز داد گفت یا ابی تعالی ابی در نماز بود سبک بکند و بنزدیک رسول شد گفت ای ابی جواب
نداد مرا چون ترا بخواندم گفت در نماز بودم گفت خدای تعالی گفته است یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم گفت مرا گفتم

پس از این هر که مرا بخواند اجابت کنم اگرچه در نماز باشم انگه گفت ترا خبر دهم بسورتی که مثل آن در توریه و انجیل و زبور و قرآن نیست گفتم
یا رسول الله گفت در نماز چه خوانی گفتم فاتحة الکتاب گفت بآن خدای که جان محمد بامر اوست که مثل این سوره در توریه و انجیل و زبور و فرقان
نفرستاده و آن سبع المثانی است و خدای جز بمن نداده است انگه خدای تعالی خطاب کرد و گفت خدای تعالی منع کند و جدا
افکند میان مرد و دلش یعنی ... فعال عقل پس منتفع نباشد بدل خود و بآن تدارک فایت نتواند کرد و در آیت بیم و تحریض باشد
بر توبه کردن یعنی بشتابید پیش از آنکه این حال پیدا شود و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی قادر است که منع کند میان دل و افعال او از خطرات
و ارادت و کراهات پس معنی آن بود که افعال جوارح شما تابع افعال القلوب است و افعال القلوب را که خدای تعالی خواهد حایل و مانع باشد
میان آن و میان شما و گفته اند که مومنان در وقت اندیشه کردندی که دشمن بسیار است و عدد ما اندک خوفی در دل ایشان آمدی
خدای تعالی باز گفت که منع کنم میان دل ایشان و میان خوف تا خایف نباشند و میان دل کافران و امن تا همیشه ترسان باشند
و گفته اند که معنی آنست که خدای تعالی مرد را بمیراند چنانکه گفته شد پس فرصتی که میطلبید از روی فایت شود از اخلاص دل و طاعات
و علاج کردن دل را تسلیم کرد و پس گویی که خدای میگوید که این حیوة که شما را داده ام غنیمت دانید و این فرصت را نگاه دارید و دل خویش
باصلاح آورید و خالص متوجه حضرت حق گردانید و بدانید که شما را حشر کنند و بنزدیک او گرد آورند قوله تعالی واتقوا فتنة
لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب واذکروا اذ انتم قلیل
مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فآواکم وایدکم بنصره ورزقکم من
الطیبات لعلکم تشکرون حق تعالی میفرماید که بترسید از فتنه که چون بیاید خاص بکسانی نرسد که ایشان ظالم باشند
و مراد بفتنه بلا و محنت و ظلمت که در میان خلایق افتد ابن عباس گفت درین آیه که خدای تعالی میگوید که بر منکر خاموش مباشید
و اصغا مکنید و رضا مدهید که چون عذاب خدای بیاید ظالم را از غیر ظالم تمیز نکند فاما آنرا عذاب بر ظلم بود و آنرا که ظلم نکرده باشند
بران بود که امر بمعروف و نهی از منکر نکرده باشند و اما مکلفان از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف بود و
تقریرا یعنی بترسید از فتنه که عام بود و از عذابی که بجملۀ خلایق برسد از خاص و عام و ظالم و غیر ظالم چون عذاب استیصال که امم سلف را
بود حسن بصری گفت این آیه در حق صحابه رسول آمد طلحه و زبیر این آیه میخواندند و میگفتند ما سالها این آیه میخواندیم و ندانستیم که از اهل این آیه ایم
تا بدیدیم آیه خود اندر حق ما بوده است ابن عباس گفت چون این آیه فرود آمد پیغمبر خدای گفت من ظلم علیا مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما
جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی هر که برعلی ظلم کند درین جای که من نشسته ام این مقام از وی باز گیرد بعد از وفات من چنان باشد که انکار
کرده نبوت مرا و نبوت پیغمبرانی که پیش از من بوده اند حذیفه یمانی گفت که رسول خدای گفته است که یاران من پس از من چیزی بیایند
که ایشان را گمان نباشد خدای تعالی ایشان را از صحبت من بیامرزد و ایشان را صحبت و یاری پیشین سود نکند دست بگیرد و جاهی
بران کار کنند و بران بمیرند و بدان جای ایشان دوزخ باشد ابو هریره گفت رسول خدا فرمود که قیامت برنخیزد تا پیدا نشود فتنه عمیا
و مظلمه که انکس که دران فتنه خفته بود به از آن باشد که نشسته بود و هرکه نشسته بود به از انکه ایستاده باشد و انکس که ایستاده باشد
به از انکه رونده بود و به از انکس که دونده باشد یکی از صحابه گفت یا رسول الله اگر این فتنه مرا دریابد چه مرا فرمایی گفت اگر در خانه
باشی بایست گفت اگر ایستاده باشم گفت بنشین گفت اگر نشسته باشم گفت دست با خویش گیر و نگاه دار اگر بنده
مظلوم باشی به از آن باشد که بنده ظالم باشی و رسول خدای فرمود که چون فتنه بیاید بندگان خدای را پست کند و عالم را از آن فتنه
بعلم نجات باید واعلموا ان الله و بدانید که خدای سخت عقوبتست انگه خدای تعالی خطاب کرد با مهاجران و گفت یاد کنید آن

که چون

که چون شما در مکه بودید اندک بودید و ضعیف قوت در ابتدای اسلام قریش شما را ضعیف کرده بودند شما میترسیدید از انکه
مردمان شما را بربایند یعنی مشرکان عرب با اهل فارس و روم چون میخواستید که از مکه بیرون آیید و بمدینه هجرت کنید خدای
شما را بسلامت بمدینه رسانید و در مدینه شما را جای داد و شما را تایید و تقویت کرد و دست شما قوی کرد و انید بنصرت و
ظفر که داد شما را روز بدر و مدد فرشتگان و روزی داد از روزیهای پاک و حلال و آن غنیمت که شما را حلال کرد و پیش از شما
امتان دیگر را حلال نبود و این برای آن کرد تا شکر نعمت او گویید قتاده گفت که مردم جملۀ عرب که ایشان در جهان ذلیل بودند تنگ عیش
در تن برهنه و گرسنه ... بودند با شقاوت و شر بودند چون بمردند مستحق دوزخ شدند و میرسد دشمن سخت واقف بودند
با رسیان و میان حقیرترین همه جهان بودند ایشان را چندان نبود که کسی بر ایشان حسد آید چون خدای تعالی رسول را بفرستاد و
اسلام ظاهر گشت ایشان فراخ روزی و محترم و مسلط شدند بدین چنین نعمتی و حالتی هر اینه شکر باید کرد و از برای آن کرد تا شکر کنید
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم وانتم تعلمون واعلموا انما
اموالکم واولادکم فتنة وان الله عنده اجر عظیم خدای تعالی خطاب میکند مومنان را و میگوید ای
کسانی که ایمان آورده اید با خدای خیانت مکنید و شما میدانید که عاقبت و سرانجام خیانت و وبال چگونه است جابر بن عبد الله
انصاری گفت سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل آمد و گفت ابوسفیان فلان جای فرود آمده است با جماعتی از مشرکان ساز کنید
و خبر پوشیده دارید و ناگاه بسر ایشان شوید یکی از جملۀ منافقان نامه نوشت و ابوسفیان را از آمدن مسلمانان خبر کرد زهری گفت که در
ابولبابه آمد انکه رسول جهودان بنی قریظه را حصار میداد چند روز و کرد ایشان کسی فرستادند و طلب صلح کردند بدانچه بنو النضیر
کرده بودند که جای خود باز گذارند و بار ... شوند رسول گفت صلح نکنم الا بر انکه بر حکم سعد معاذ فرود آیید گفتند ابولبابه را نزد ما
فرست تا با وی مشورت کنیم رسول وی را فرستاد و او را با ایشان مناسبتی و مناصحتی بود و بجای انکه مال او و فرزندان او در دست
ایشان بود ازو باز پرسیدند که چه گویی در حدیث سعد معاذ و انکه ما را میفرماید که بر حکم او فرود آییم گفت نباید و اشارت بحلق کرد یعنی کشتن
ایشان گفتند که فرود نیاییم بر حکم او و خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول ابولبابه گفت من هنوز از آن جایگاه
نا شنیده و قدم از قدم بر نداشته بودم که دانستم که خیانت کرده ام با خدای و رسول پشیمان شدم و فرود آمدم چون بیامدم این آیه در
حق من فرود آمده بود راوی خبر گوید که ابولبابه جامه خویشتن را در ستون مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا
خدای توبه مرا قبول کند هفت شبانروز طعام نخورد تا بیفتاد و ضعیف و بیهوش شد خدای تعالی توبه او بپذیرفت او را گفتند خدای
توبه تو بپذیرفت گفت که من خود را باز نکشایم تا رسول مرا باز کشاید رسول بیامد و او را باز کشود ابولبابه گفت تمام توبۀ من آنست که
از زمین و سرای که این گناه کرده ام ببرم و از جملۀ مال خود بیرون آیم رسول فرمود که ثلث از مال خود بصدقه ده تا کفارت گناهت شود
و این از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند ابن عباس گفت که مراد بامانت هرچیزیست که از مردمان پوشیده
باشد از فرایض چون نماز و روزه و زکوة و غسل جنابت قتاده گفت که مراد دین خدا است یعنی دین که از خدای بامانت
در دست شما ... سپارید که ادای امانت واجبست انگه خدای تعالی گفت که بدانید که مالهای شما و فرزندان شما فتنه اند
شما را یعنی آنکه اموال و فرزندان شما که نزد بنی قریظه است بدین جهت خیانت مکنید اگرچه خصوص باشد با ابولبابه و اگرچه سبب او بود اما او و دیگران در
خطاب داخل باشند و در روایتی است که زنهار تا بمال و فرزندان مفتون نشوید که آن سبب فتنه شماست و در بین شکر
و آن یاد کنید که نزدیک خدای است مزد عظیم و ثواب جزیل آنرا که متابعت حق کند و مخالفت هوای نفس کند قوله تعالی یا ایها

الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ
خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ای مؤمنان وگرویدگان اگر شما از خدای بترسید و از نافرمانی او در گذرید و از خیانت دور باشید خدای
شما را فتح و نصرت دهد که میان حق و باطل فرق پدید کند و روز بدر را فرقان خواند یوم التقی الجمعان یعنی یوم الفتح والظفر و گویند فرق
بنصرت شما باشد و خذلان ایشان و اعزاز شما و اذلال ایشان و ثواب شما و عقاب ایشان و گفته اند که شما را هدایتی دهد
که آن در دلهای شما فرق کند میان حق و باطل و گناهان شما را باز پوشند و تقوی شما را کفارت گناهان شما کرداند و شما را بیامرزد و خدای
تعالی خداوند فضل و نعمتی عظیم است و یاد کن ای محمد که چون کافران تو مکر کردند و خواستند که در خفیه و نهان ترا باز دارند یا ترا بکشند
یا از شهر بیرون کنند عبد الله عباس و مجاهد و غیر ایشان گفته اند که چون انصار ایمان آوردند و با رسول بیعت کردند قریش از آن بترسیدند
بزرگان و مشایخ ایشان در دار الندوه جمع شدند تا با یکدیگر در کار او مشورت کنند و رؤسای ایشان در آن روز عتبه و شیبه و ابو جهل
و ابو سفیان و طعیمة بن عدی و نضر بن الحارث و ابو البختری و زمعة بن الاسود و حکیم بن حزام و نبیه و منبه و هشام بن عمرو و امیة بن خلف
بودند ابلیس بصورت پیری بیامد چون او را دیدند گفتند تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد شنیدم که شما رای خواهید زدن در حق
محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم و رای شما بشنوم اگر صواب باشد از پیش بریم و اگر خطا باشد من رای بزنم اگر شما از من نصیحت بپذیرید
و بشنوید گفتند روا باشد ابو البختری گفت رای من آنست که او را بگیرید و در خانه محبوس دارید و در آن خانه سوراخی بگذارید که از آنجا آب
و طعام باو میدهید تا بمیرد نزدیک شود چنانکه با دیگر شاعران کردند از زهیر و نابغه ابلیس بانگ بر زد و گفت بد رایست که تو زدی این را
کسی توان کرد که او را اهل و عشیرتی نباشد اما محمد که از بنی هاشم باشد و از قوم خود اتباع دارد اگر او را بگیرید و در زندان حبس کنید خویشان او بر شما
آیند و مدد خواهند از انصار ایشان و با شما قتال کنند و او را بیرون آرند و رای شما باطل شود ایشان این سخن را بشنفتند و گفتند راست گفتی ای شیخ
نجدی هشام بن عمرو گفت رای آنست که این مرد را بر شتری نشانید و سر در بیابان دهید و از میان خود بیرون کنید تا برود و شما از
گفت و گوی او برهید ابلیس گفت بس الرای است مردی بدین صفت که محمد است با حسن خلق و خلق و فصاحت و بلاغت و شیرینی سخن
از شما برود هر کجا که شود هر کرا دعوت کند اجابت کنند و مفتون وی شوند پس لشکری جمع کند و بیاید و بر شما زیان کند …
شما را بکشد و زنان را برده گیرد همه گفتند صدق یا شیخ نجدی که راست گفتی ابو جهل گفت رای من آنست که ده مرد را از بطون و جهات قریش
اختیار کنند تا او را بکشند … و در قبایل متفرق شود و طلب قصاص نتوانند کرد و لابد دیت
راضی شوند شیخ نعم الرای است و در روایتی دیگر آنست که این رای ابلیس زد … الرای رای الشیخ النجدی آنگه ده مرد را از قریش
اختیار کردند تا این کار بکنند جبرئیل آمد و این آیه آورد و رسول را خبر داد از آن احوال و گفت خدای میفرماید که مضجع خود رها کن و از شهر بیرون رو
اکنون ای علی ترا امشب بر جای من بباید خفت تا اگر قریش تعرض کنند جای من خالی نبینند و بر اثر من نیایند و اگر کسی … خواهند رسانید
و جامه خود بر کشید و بوی داد و گفت در پوش و بجای من بخسب امیر المؤمنین علی علیه السلام چنان کرد و رسول از سرای خود بیرون آمد و ایشان گرد
سرای بودند و این آیات میخواند وجعلنا في أعناقهم أغلالا فهي إلى الأذقان فهم مقمحون الى قوله لا يبصرون و هر یکی را پاره خاک بر سر کرد و بگذشت و
رفت و امیر المؤمنین را بگذاشت بر سر اهل و خانه و آنچه او را بود و آنچه از ودایع مردمان نزدیک او و وصی خود کرد و آن مشرکان همه شب علی را نگاه
میداشتند بگمان آنکه او محمد است تا صبح بر آمد در سرای رفتند با تیغها تا رسول را بکشند امیر المؤمنین از آنجا برخاست و گفت بچه کار آمدید
و چه میخواهید گفتند محمد کجاست گفت ما کنت رقیبا علیه ای قوم من نگاهبان او نبودم از سرای بیرون آمدند … گفتند محمد …

و ما که این عنکبوت بر سر راه می کرده است پیدا گشته و آمدند تا در غار خدای عنکبوت را فرستاد تا در غار را نسج کرد ایشان گفتند اینجا
بی بوده و دریغ که تار نسج شده است چه اگر در غار شده بودی نسج عنکبوت دریده بودی اینجا بزمین فرو شده است یا بآسمان رفت و باز گشتند و حق تعالی
در حق امیر المؤمنین علی این آیه فرستاد و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله و درین قصه این آیه فرستاد و فرمود که مکر
میکنند الذین کفروا کافران در کشتن تو ای محمد مکر کردند و کید سگالیدند و خدای نیز با ایشان مکر کرد یعنی جزای مکر ایشان ساخت و کرد
جزا را مکر گفت از برای ازدواج چنانکه گفت وجزاء سيئة سيئة مثلها مکر کرد با ایشان معامله مکاران کرد یعنی فعلی که صورت مکر داشت
و اگر چه معنی عدل باشد و خدای بهترین مکر کنندگانست برای آنکه ایشان کردند و خواستند بدان نرسیدند و هر چه خدای خواهد بر آن بباشد
قوله تعالی وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ حق سبحانه درین آیه حکایت کرد
از عناد و جحود کافران و گفت چون آیات ما از قرآن بر ایشان خوانند گویند ما شنیدیم قرآن را و اگر ما نیز خواهیم مثل این بگوییم این نیست
الا افسانه پیشینیان این آیه در حق نضر بن الحارث آمد که او بپارس و حیره رفته بود بتجارت و کلام ایشان شنیده و ذکر اخبار عجم …
و ترسایان دیده بود که توریة و انجیل خواندندی و نماز گذاردندی چون بمکه آمد رسول را یافت که قرآن میخواند و نماز میکرد گمان برد که این جنس
آنست گفت اخبار اوایل است و قصص امم پیشین و چون … ما اگر خواهیم مثل این بگوییم عثمان بن مظعون او را گفت
اتق الله از خدای بترس و چنین سخن مگوی که محمد حقست و حق میگوید گفت من نیز حق میگویم گفت محمد میگوید لا اله الا الله گفت من نیز میگویم
لا اله الا الله و لکن من میگویم ملائکه بنات الله اند نضر بن الحارث گفت بار خدایا اگر چنانچه این کلام حقست و حقست از نزدیک
تست بر ما سنگ باران یا از آسمان عذابی فرست … و دردناک که برنجانند … خدای تعالی این آیه فرستاد و سال
سائل بعذاب واقع للکافرین سعید جبیر گفت روز بدر سه کس را بکشت … و عقبة بن معیط و نضر بن الحارث و نضر اسیر مقداد
بود چون رسول گفت تا نضر را بکشند مقداد گفت اسیر منست رسول فرمود که دانی که او در کتاب خدای چه گفت مقداد دیگر باره شفاعت
کرد و رسول همان گفت نوبت سیم رسول فرمود که اللهم اغن المقداد من فضلك بار خدایا مقداد را از فضلت … مقداد گفت
رسول الله من نیز همین طمع داشتم مشرکان گفتند که ما از عذاب الیم … اگر محمد راست میگوید که پیغمبرست برای آنکه هیچ امت را عذاب نکنند
که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد و نیز آنکه ما استغفار میکنیم عذاب نیاید خدای تعالی بر ایشان رد کرد بقوله وما لهم الا يعذبهم الله و گفته اند
که این کلام مستانف است عطف نیست بر کلام مشرکان خدای تعالی میفرماید که ای محمد تا تو در میان ایشان باشی خدای ایشان را عذاب نکند
و نیز عذاب نکند مادام که استغفار کنند این آیه بمکه فرود آمد و رسول در میان ایشان بود چون از آنجا بیرون آمد جماعتی مسلمانان ماندند … دیگر
… که استغفار میکردند چون مسلمانان از آنجا بیامدند خدای تعالی ایشان را عذاب کرد بفتح مکه و قتل و اسر ایشان روز بدر بود و محمد بن قیس گفت
که قریش گفتند … خدای تعالی محمد را از مومنان … و گفتند اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء چون شب در آمد
بترسیدند و از آن گفتار پشیمان شدند و گفتند غفرانک اللهم خدای تعالی فرمود وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ نباشد و نرسد ایشان را و این حرمت
و مرتبت نبود ایشان را که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند و عذاب نکند و فعل بد و سیرت زشت ایشان را باشد که ایشان را

بازمیدارند و منع میکنند رسول خدا را و مومنان را از زیارت خانهٔ خدای و مسجد حرام و ایشان میگویند که ما اولیای خدا و خاصه اوییم دروغ
میگویند که ایشان اولیای خدا و خاصه او نیستند و دوستان خدای جز متقیان و پرهیزکاران نباشند و روایتی دیگر از امام محمد باقر
آنست که ایشان یعنی قریش گفتند که ما اولیتر مردمانیم بمسجد الحرام و والیان او حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت دروغ میگویند اولیتر
مردمان بمسجد حرام جز مومنان نباشند و متقیان ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند حسن بصری گفت که این آیه که وما لهم الا یعذبهم الله ناسخ آیه اول
منسوخست و این کمتر درست نیست برای آنکه نسخ در اوامر و احکام شود نه در اخبار و این آیه خبر است و جمع میان آیه آنست که مراد
بنفی عذاب در آیه اول عذاب دنیاست و باثباتش در دوم آیت عذاب آخرت خواسته است وجه دیگر آنست که در آیه اول نفی عذاب
استیصال است و در دوم اثبات عذاب قتل و اسر اما شرط استغفار مراد و آن یا آنست بدانکه هر که ایمان ندارد استغفار از و
نیست و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت تا که چیزی نکنند که در آخرت بدان مستحق عذاب و عقاب گردند
آنگه گفت اگر شما مشرکان را ببینید که نزدیک خانه کعبه که خانه خداست نماز میکنند گمان مبرید و مپندارید که آن نماز قربت و عبادتست
تا سبب منع عذاب باشد یا بر سبیل استغفار بلکه نماز ایشان نزدیک خانهٔ خدا نیست الا صفیر کردن و دست برهم زدن
جعفر بن ربیعه گفت ابوسلمه را پرسیدم از این آیه دست را برهم نهاد و باد در دو کرد تا از آنجا آوازی بیرون آمد و گفت مشرکان چنین کردندی چون پیرامن
طواف کردی جماعتی از عبدالدار از پس رسول برفتندی بر طریق استهزا و بدین صفیر زدندی و دستها برهم زدندی و چون نماز کردی در مسجد
دو مشرک یکی از دست راست و دو بر دست چپ و همچنین صفیر کردندی و دست زدندی تا رسول را غلط افکنند ابوعلی گفت مکا و تصدیه
ایشان بجای عاشیه بودی یکدیگر را یعنی ایشان را رسم بودی که بجای نماز آن کردندی برای آن فعل ایشان را نماز خواند که آن نیز نزدیک ایشان بجای
نماز بودی چون فعل ایشان این بود و چه بر سبیل استهزا و چه بر سبیل تغلیظ لاجرم گفت جزای ایشان دوزخ و عقاب آمد تا در آن عقوبت ایشان را
بر سبیل استهزا گویند که بچشید امروز این عذاب را بجزای آنکه کافر شدید در دنیا بخدا و رسول خدای قوله تعالی ان الذین کفروا ینفقون
اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون والذین کفروا الی
جهنم یحشرون لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه
جمیعا فیجعله فی جهنم اولئک هم الخاسرون آیه در حق ابوسفیان آمد که در روز احد چهل اوقیه زر بر لشکر که
خروج کرد محمد بن اسحق گفت چون روز بدر آن واقعه افتاد و قریش با مدینه‌شان بمکه آمدند ابوسفیان کاروان خود را بمکه آورد و عبدالله بن
ربیعه و عکرمة بن ابی جهل و صفوان بن امیه با قومی که پدران و برادران ایشان را کشته بودند با ابوسفیان گفتند دیدی که محمد چه کرد و پدران و برادران ما را
ما را بکشت اکنون شما را باین مال که از وی بها نیست ما را یاری باید داد تا کینه خود از و باز خواهیم گفتند که همچنین کنیم هر کسی نصیب از مال خود بداد
خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد و سعید جبیر گفت که این آیه در حق ابوسفیان آمد که روز احد دو هزار مرد از حبشی مزد گرفت و
بجنگ رسول آورد و بیرون از آنکه از قبایل عرب خواسته بود و لشکر گرد کرده حق تعالی میگوید که آنانکه مالهای خود را نفقه میکنند برامید آنکه او را
کر غالب شوند و ایشان را دوستی و ظفری باشد و تا مردمان را از راه خدای و دین شریعت مصطفی باز دارند و نزدیک بود که ایشان بیرون این
مالها را نفقه کنند آنگه که نکنند مراد ایشان بر نیاید و مقصود حاصل نشود و مال از دست شده باشد و بر ایشان بجز حسرت چیزی دیگر نمانده
بود و عاقبت غلبه بر ایشان بود هم مغلوب و مقهور گردند هم خسارت با ایشان شد و حسرت نارسیدن بمقصود و هم مذلت عقوبت
غلبه بر ایشان در دنیا و آنکه مذلت آخرت بود و دوزخ را از عجایب بیرون آنکه آنان که کافر شدند ایشان را برانگیزند و جمع او در دوزخ جمع آورند که آن
در عقاب دوزخ باشند و مومنان در ثواب و نعمت بهشت و این برای آن بود که تا خدای تمیز کند و جدا کند پلید را از پاک یعنی مومن را از کافر

ونیک کردار را از بدکردار و کافر پلید را با کافر پلید جمع کند و عملهای ایشان را با عملهای ایشان ضم کنند و برهم نهند چون پلید از پاک جدا کرده باشد
آن پلید را جمع کند و بر یکدیگر افکند بعضی را بر سر بعضی چون متاع بد که هیچ کار را نشاید آنگه او را بدوزخ اندازد تا همه سوخته گردد و آنها که چنین باشند
صفت ایشان این بود زیان کاران باشند که کفر و معصیت بسر برده عمر و مال را در باخته و بدان دوزخ حاصل کرده قوله تعالی قل للذین
کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وان یعودوا فقد مضت سنة الاولین وقاتلوهم حتی
لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر وان تولوا فاعلموا
ان الله مولاکم نعم المولی ونعم النصیر حق سبحانه و تعالی رسول خود را میفرماید و میگوید که بگوی ای محمد جماعت
کافران و بت پرستان را که اگر شما از این کفر باز ایستید و اصرار نکنید بر آن گناهان که گذشته شما را بیامرزند و بر آن عقاب نفرمایند و توبه از
کفر بایمان بود و از معصیت بندامت و پشیمانی باشد و بر عزم آن بودن که با مثل آن گناه رجوع نکند و اگر باز گردند با گناه و بسر معاصی
کفر شوند و بر کفر اصرار کنند بدرستی و حقیقت که سنت و طریقه گذشته است در رفته در حق اولینان از نصرت مومنان خدا و قهر
آنگه مومنان را فرمود که قتال کنید و با کافران شمشیر زنید و کارزار کنید تا آنگه هیچ کفر و شرک و فتنه نماند بر شما کافر نباشد و بر زمین نصرت شما و قهر
کفار تا اسلام عزیز گردد و کفر و شرک خوار و حقیر شود و دین اسلام همه خدای را بود و هیچ شیطان را نباشد طاعت خدای را بود و طاعت
شیطان نماند پس اگر این کافران باز ایستند و از کفر باز آیند خدای تعالی باحوال ایشان و اعمال ایشان بیناست جزای ایشان را
بر وفق نیتشان و در حسب عملشان و اگر چنان بود که برگردند و روی بگردانند از اسلام شما بدانید که اعتماد شما بر ایشان نیست اعتماد بر خدا
و خدای مولای شماست و ولی نعمت شما و او نیز نگهدار شماست و او یاری دهنده و یاری کننده شماست و او نیک خداوند و نیکو یاور و یاریست مر شما را
قوله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله
علی کل شیء قدیر حق تعالی خطاب میکند با مومنان و میفرماید که بدانید که هر غنیمتی که شما بگیرید از هر چه باشد خمس آن
خدای راست و رسول خدای را و آن خمس که خدای را و قربت و خویشی است مر پیغمبر و یتیمان و مسکینان را و راه گذریان را و این شما را
واجب است که اگر شما بخدای ایمان آورده اید و آنچه ما فرو فرستادیم بر بنده خویش محمد از قرآن در روز فرقان یعنی روز بدر که خدای تعالی
فرق کرد آن روز میان مومن و کافر و حق و باطل و آن روز که دو جمع بهم رسیدند و ملاقی و مقابل یکدیگر شدند و آن روز که روز آدینه بود هفدهم
ماه رمضان و گفته اند نوزدهم ماه رمضان سال دوم از هجرت رسول و این روایت امام جعفر صادقست علیه السلام و خدای تعالی
بر همه چیزی قادرست پس عاجز نباشد از آنکه جزا دهد هر کسی را بر وفق استحقاق وی و غنیمت مال اهل حرب باشد که مسلمانان از
کفار بقتال و کارزار برگیرند و آن همه است از خدای تعالی مسلمانان را و بعضی فرق کرده اند میان غنیمت و فیء و گفته اند که غنیمت
آنست که بقتال بستانند و فیء آنست که بی قتال بستانند و گفته اند که غنیمت مال منقول باشد و فیء زمینهای ایشان و خمس
رسول را باشد و از پس او قایم مقام او از اهل بیت او و هیچکس را در آن حقی نباشد لقوله ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و
للرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و قول آنکس که میگوید که این آیه منسوخست بآیه واعلموا انما غنمتم من
شیء درست نیست برای آنکه تنافی نیست میان هر دو آیه و جمع کردن میان ایشان صحیح است و نیز نسخ آیه بدلیل نیست و بی
دلیل حکم نتوان کرد بنسخ قرآن و من شیء از برای آن گفت تا فایده استغراق دهد و هیچ از وی بیرون نشود حتی الخیط والمخیط و آنچه غنیمت
کرده باشند به پنج قسمت باید کرد و یک قسمت خمس است از وی جدا کردن و آن چهار دیگر قسمت باید کرد میان لشکر که قتال

گروه باشند و بقتال حاضر شده سوار دو سهم و پیاده را یک سهم و اگر مردی باشد که اسبان بسیار دارد و در نصیب
دو اسب بیش نخواهد و اگر جمعی بیاری مسلمانان آیند و مسلمانان از حرب فارغ نشده باشند و غنیمت قسمت ناکرده ایشانرا
نیز نصیبی خواهد و آن یک قسم که خمس است بر شش قسم باید کرد یکی خدایرا و یکی رسول را و یکی از خویشان رسول کسی که مستحق
او باشد از یتیمی و آن امامست و قسمی مسکینانرا و قسمی ابناء السبیل را که از بنی هاشم باشند از فرزندان علی و عباس و جعفر و
عقیل و بحقیقت دو گروه را بیش نباشد ابوطالبیانرا و عباسیانرا و از فرزندان عبدالمطلب جز هاشم کسی دیگر را عقب نبوده است
یک قسمت که خدایراست رسول را باشد و بعد از رسول قسمت خدا و رسول امام را باشد و ابوالعالیه مردی بوده از تابعین غایت صالح
او گفت سهمی از آن خدای کعبه را باشد فان لله ای لبیته … و خمس نزدیک اهل شیعه در بیست و پنج چیز واجب باشد در
غنیمتی که از دار الحرب آرند و از ارباح تجارات و مکاسب و زراعت پس از آنکه مؤنت او و عیال او از آنجا بشود و هر چه از معدن
بیرون آرند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز و نمک و نفط و کبریت و هر چه نام معدن بر وی آید از زر و گنج
و گنج که یابند از زر و درم و غیره و عنبر و انواع آنچه از دریا بیرون آرند از مروارید و جواهر و یاقوت و زمرد و فیروزه و هر مال حرام که با حلال
آمیخته باشد و تمیز نتوان کردن و مالی که بمیراث یابند از کسی که کسب او حلال و حرام بوده باشد این جمله آنست که بدست کسی
افتد و در عرف آنرا غنیمت خوانند و غنیمت نام شامل است مر فایده را که بمردم رسد و بعموم آیه استدلال توان کرد بر وجوب
اخراج خمس از جمله برای آنکه لفظ عموم مشتمل است آنرا و صورت آن کنتم آمنتم بالله تقریع و توبیخ است چنانکه کسی را گویند اگر
بتو رعیت … مسلمانی مراد آن نباشد که بیکار فرو … بلکه توبیخ … قوله تعالی
إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ
لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى
مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ آنگه که شما بکناره وادی بودید که مدینه نزدیکتر بوده است یعنی مشرکان
بکناره دیگر که از مدینه دورتر بود و گفته اند که معنی اینست که یاد کنید آنرا که شما بکناره … دورتر بود یعنی شما بجای خود
نزدیک بوده و قریش از خانه خود دور بوده اند و شتر سواران یعنی ابوسفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند بساحل دریا
با علی الوادی فرود آمده بودند و شتر که … ابوسفیان کاروان را بکناره دریا برده بود تا بجهه آورده و این کاری بود
که خدای تعالی اندر آن حکمت و تقدیر کرده که اگر شما با یکدیگر وعده و میعادی نهاده بودی از میعاد و شما خلاف افتادی شمارا که مؤمنانید
اندکی از شما منع کردی از حاضر آمدن و وفا کردن بآن وعده و بسیاری از ایشان ایشانرا از جهه هیبت و بیم منع کردی از حاضر
آمدن بعد از آن پس شما را اتفاق ملاقات نبودی ولیکن خدای تعالی این کار را تمام کرد و شمارا بی وعده و میعادی … بر آورد
سر لطف و کرم خود تا کاری را که کردن واجب بود تمام کرده شود و اعزاز دین و اذلال کفر و خذلان کفر و ظفر مسلمانان و آنچه کرده
کرده بظلم نکرده و بعد از اظهار معجزات و … و انزال آیات محکمات تا هر که هلاک شود از سر حجت هلاک شود و هر که
زنده ماند مؤمنان زنده اند و کافران مرده اند برای آنکه مال مؤمنان حیاتیست که از آن مرگ نباشد و مال کافران بهلاکی
که در عقبی آنرا رحمتی نباشد و خدای تعالی از ایشان غافل نیست بلکه شنوا و داناست باقوال و احوال ایشان بتدبیر مصالح
هر کس قوله تعالی إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ
فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي



أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یاد کن ای محمد چون خدای تعالی
ایشانرا بنمود در خواب اندک و این چنان بود که رسول در خواب دید که قریش را او کار زار میکنند و بعدد اندک بودند چون رسول صحابه را
از این خبر داد ایشان قوی دل شدند و خوشدل گشتند و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی ایشانرا در چشم او اندک نمود و محقر و مقلل کرد و نیز که اگر
در چشم تو بسیار نمودی شمارا همه بددلی حاصل شدی و در میان شما در آن کار منازعت و خصومت بودی و هر یکی را اندیشه دیگر و سخن دیگر بودی ولیکن
خدای تعالی شمارا سلامت داد و از آفت بددلی و منازعت و خصومت برهانید و این خدای تعالی پوشیده نبود از آنکه او داناست بهر چه
در سینهای شماست از اسرار و ضمایر و نیز یاد کنید چون بنمود ایشانرا یعنی قریشیانرا اندک در چشمهای شما و شمارا نیز در چشمهای
ایشان اندک نمود ایشانرا در چشمهای مؤمنان اندک نمود تا قوی دل باشند و تصدیق خواب پیغمبر بود و ابن مسعود گفت ایشان در چشمهای ما چنان
اندک نمودند که من یکی را که در پهلوی من ایستاده بود گفتم ایشان هفتاد مرد باشند او گفت من چنین پندارم که ایشان صد مرد باشند تا که
مردی از ایشان بگرفتیم و پرسیدیم که شما چند بودید گفت هزار مرد باشیم و مسلمانان در چشم کافران چنان اندک آمدند که یکی از ایشان گفت
باید ما بر گردیم که کاروان بسلامت رفت ابوجهل گفت نرویم تا آنکه کاری از ایشان حاصل کرده ایم آنگه گفت که هیچ سلاح بر مگیرید که ایشانرا بدست بگیریم
بگیریم که با ایشان سلاح و جنگ کردن محتاج نیست و این بهر آن کرد تا از ایشان … لشکر … خود و دلیر شوند تا خدای تعالی حکمی که خواست
کردن بکند و تمام کرد و … و باز گشت جمله کارها با خدایست چون صدور … بود و باز گشت همه باو بود و ملک همه … ضایع شود و حکم همه با او گردد
حکم همه خاص او را باشد در قیامت جمله کارها باو … اندک نمودن ایشان در چشم ایشان آن بود که از … بوده باشد چون گروه بسیار … بسیار بود
بعضی بعضی … قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا
وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ خدای تعالی در این آیه پیغمبر را و مؤمنانرا می گوید که ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون گروهی
از کافرانرا ببینید بر جای بایستید و قرار گیرید و مگریزید و پناه با خدای تعالی دهید و ذکر خدای کنید بسیار بتضرع و زاری تا همه
رستگاری یابید که فلاح و ظفر یابید و بمراد و مقصود خود برسید و طاعت خدای دارید و فرمان پیغمبر برید و با یکدیگر مخالفت و
منازعت مکنید که آنگه بددل شوید و ضعیف گردید و دولت شما برود و دشمن بر شما غلبه گیرد و چون دولت و نصرت شما رفته
باشد صبر کنید بر شدت و سختی وقایع و حروب که خدای تعالی با صابرانست و هر که خدا با وی بود مظفر و منصور بود و خدای تعالی مؤمنانرا
بصبر فرمود و ترک منازعت و مخالفت که هر کجا که اختلاف آید رحمت برخیزد که الجماعة رحمة والفرقة عذاب مجاهد گفت که معنی
که روز احد مؤمنانرا رسید جز از جهه منازعت و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت نکردندی هرگز آنچه با ایشان رسید
نرسیدی آنگه خدای تعالی مؤمنانرا نهی کرد و گفت زنهار تا نباشید شما چون آنانکه از سرایهای خویش بیرون رفتند از بهر بطر
و ریای مردمان و ایشان اهل مکه بودند و سبب آن بود که ایشان از مکه بیرون آمدند تا کاروان خویش را حمایت کنند چون بجحفه رسیدند
ابوسفیان بایشان رسید که شما بر گردید که ما کاروانرا بسلامت بیاوردیم ابوجهل گفت بازنگردیم تا آنکه به بدر رسیم و آنجا مقام کنیم
و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردمانرا طعام دهیم و مهمان کنیم و عرب از ما بشنوند و عزت ما بدانند چون به بدر
آمدند بجای کشتن شتر خود را کشتند و بجای کاس خمر کاس مرگ خوردند و بجای مطربان نوحه گری کردند بر ایشان و بجای عزت ذلت و
خواری یافتند شما برای تقرب بخدای … و ایشان … از راه خدای که اسلام و شریعت منع میکنند و خدای بآنچه ایشان میکنند

عالمست و بر ایشان قادرست همه در قبضه قدرت وینند و محیطست بایشان قوله تعالی وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ
وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ
مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ عبد الله عباس و کلبی و سدی گفتند که قریش چون عزم بیرون شدن
کرد از مکه بیرون شدند ایشان را یاد آمد که میان ایشان و میان بنی کنانه کارزاری هست و کینه قدیم گفتند که نباید که این کنانیان ما را
رسانند درین توقف باید کرد و اندیشه کار باید بست ایشان درین بودند که ابلیس آمد با لشکری بر صورت سراقه بن مالک بن جعشم کنانی و
او از جمله اشراف و سادات کنانه بود و قریش را از کری میدید و گفت مترسید لا غالب لکم الیوم من الناس خدای تعالی میفرماید که یاد
کنید آنرا که شیطان بصورت سراقه بیامد و اعمال کافران بر ایشان آراسته کرد در چشم و دل ایشان آراسته کرد و نمیداد ایشان را گفت که امروز
هیچکس از مردان شما را غلبه نتواند کرد و من همسایه شما و پشت و پناه شما و زینهار دهنده شما ام بروید و مترسید چون ایشان این بشنیدند
گفتند که از بنی کنانه ایمن شدیم روی بمیدان نهادند و شیطان با ایشان بود در دست چون دو لشکر روی بهم آوردند و مدد فرشتگان از آسمان
برسید ابلیس بترسید و بر پاشنه عقب که آمده بود باز گشت و بگریخت درین حال ابلیس دست در دست حارث بن هشام نهاده بود و در صف
مشرکان ایستاده بصورت سراقه چون فرشتگان را دید و جبرئیل که در پیش رسول بود ایستاده و عنان در دست گرفته او را ایشان
روی بهزیمت آورد حارث ویرا گفت ای سراقه در مثل این حال میروی و شرم نداری که در چنین حال ما را رها میکنی گفت که بیزارم از شما من
می بینم آنچه شما نمی بینید و شما نمی بینید آنچه من می بینم من از خدای میترسم آنگه روی بهزیمت نهاد و قوم او همه بهزیمت رفتند چون بمکه باز آمدند
گفتند سبب هزیمت سراقه بود و او مردم را بهزیمت کرد خبر بسراقه رسید گفت شنیده ام که شما میگوئید که سبب هزیمت شما
من بودم بخدای که من از رفتن شما خبر نداشتم و از قتال شما و من خود شما را ندیدم گفتند فلان روز آمدی و ما را وعده دادی و غرور کردی
و گفتی لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم سوگند خورد که من ازین خبر ندارم چون جماعت از ایشان بمکه آمدند و مسلمان شدند
که آن ابلیس بوده است و این روایت امام محمد باقر و امام جعفر صادق است علیهما السلام خلاف کرده اند در ظهور شیطان با ایشان
ابو علی و جمعی از متکلمان گفتند که خدای تعالی صورت او بگردانید معجزه رسول و تشدید مکلفان و سبب خذلان کافران و نصرت مؤمنان
ابو القاسم بلخی و جمعی گفتند که بظهور نبود بوسوسه بود و آنکه ابلیس گفت انی اخاف الله من از خدای میترسم دروغ گفت
خود را شان بود که دانست که او قوت ایشان ندارد و عادت ابلیس است که اصحاب خود را بهلاکت رساند و خود بر کنار رود و آنکه گفت
والله شدید العقاب خدای سخت عقوبت است سزا باشد که ابلیس و غیر او از عقاب بترسد طلحه بن عبید الله گفت که رسول گفت که
شیطان هیچ روز ذلیلتر نباشد از روز عرفه برای آنکه درین روز رحمت بی قیاس بر بندگان گناهکار بارد مگر روز بدر که
جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آمد آن روز شیطان بغایت ذلیل شد قوله تعالی إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا
الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ
وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ای محمد چون گفتند منافقان در مدینه و آنکسانی که در دلهای ایشان شک و نفاق بود گفتند
جماعتی بودند از منافقان که در مکه بودند و با رسول هجرت نکردند و گفتند که خویشان ما را رها نمیکنند چون قریش بیرون رفتند با قریش
بجنگ آمدند چون قلت مسلمانان و کثرت کافران دیدند شک ایشان زیاده شد یکبار مرتد شدند و روی بقتال رسول آوردند و از جمله ایشان
قیس بن الولید و حارث بن سعید و عقبه بن امیه و عاص بن منبه چون در میان معرکه افتادند و فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند

در آن حال که ببدر حاضر آمدند گفتند این جماعت را که مؤمنان و صحابه رسول بودند دین ایشان ایشان را بفریفت و مغرور کردانید ایشان اعتماد که
کردند که این کار بیش کرد خدای تعالی فرمود که اعتماد بر خدای کردند و هر که اعتماد و توکل بر خدای کند خدای تعالی عزیز و غالب هرست
ضرار و غالب نشود حکیمست فعل او جز بحکمت و صواب نکند و اگر تو دیدی ای محمد آن وقت و آن حال که جان ایشان بر میدارند فرشتگان
پشت و پهلو و رویهای ایشان میزدند یعنی بر جمله اعضای ایشان بر قول سعید بن جبیر عبد الله عباس گفت مشرکان چون روی بمسلمانان کردندی
مسلمانان تیغ بر روی ایشان زدندی و چون پشت بهزیمت نهادندی فرشتگان را ایشان رسیدی مقامع و سیاط بر پشت ایشان
زدندی و ایشان را گفتندی بچشید عذاب آتش سوزان را در دوزخ بعد از آنکه این عذاب چشیدید آورده اند که فرشتگان
هر زخم که بر کافران زدندی از جراحات ایشان آتش بر افروختی اگر تو این را بدیدی کاری عظیم دیدی و گفت آنچه بچشید
و آن عذاب که بچشیدند بظلم نبود بلکه باستحقاق بود و بگوی ایشان را که این همه بسبب معاصی و کفر شما بود که خود کرده بودید بدست خود آن
مقدم کردانیدید چون شما کردید ملامت جز شما را نباشد و خدای تعالی بر بندگان خود بیدادگر و ظالم نیست آنچه کند جزای عمل ایشان بود بر وفق
استحقاق قوله تعالی كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ
قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ
وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا
آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ عادت ایشان یعنی اهل بدر و طریقه و روش ایشان همچون طریقه و عادت و سنت اتباع
و اشیاع فرعون است و آنکسانی که از پیش ایشان بودند که کافر شدند بآیات خدای پس بگرفت خدای تعالی ایشان را بآن گناهها که
کردند و خدای تعالی سخت عقوبتست که کس را قوت و طاقت عقوبت وی نباشد این عذاب ایشان بود و سبب آن بود که در حکمت خدای
صحیح نیست که بگرداند نعمتی را که بر قومی کرده باشد تا آنگاه که ایشان بگردانند آنچه با ایشان بود از نیت و فعل و این نعمت محمد بود که خدای تعالی بر قریش
کرده بود و ایشان بدو کافر شدند و تکذیب وی کردند تا لاجرم خدای تعالی این را با انصار نقل کرد و کلبی گفت که نعمت اهل مکه چنین بود که اطعمهم
من جوع و آمنهم من خوف و محمد را بایشان فرستاد و شکر نعمت نکردند و بکفران آن کردند خدای تعالی آن نعمت ایشان بگردانید و عقاب حل
کرد حق تعالی درین آیه چنان که کمال فضل خود میفرماید و میگوید منم آن خدای که چون نعمتی کرده باشم بر سبیل تفضل بر بندگان خویش از کرم خود
روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم تا آنگاه که ایشان حال خود بر خود بگردانند و بجای شکر نعمت کفران کنند و بجای اعتراف جحود
خدای کریم و کرم خود روا ندارد که مستحق نعمتی خود بگرداند و گناهی که او آفریده باشد بگیرد و عذاب کند
و ما شاء حکمت کند و بر وفق استحقاق کند چنانکه با آل فرعون کرد و آنکه پیش از ایشان بودند عذاب که ایشان را کرد
ایشان هلاک کردانید بعضی را بآب و بعضی را بآتش و بعضی را بخسف و بعضی را برجف و بعضی را بمسخ و بعضی را بباد و بعضی را بصیحه و بعضی را بتیغ
چنانکه فرمود که و اغرقنا آل فرعون ما غرق کردانیدیم آل فرعون را و همه ایشان آل فرعون و قتل قریش ظالمان بودند چون خدای تعالی
خود ظلم کرده و حوالت با کافران کرد نمیگوید که ظلم نکند قوله تعالی إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ
فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ
اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ حق تعالی میگوید که بدترین جنبندگان نزدیک خدای تعالی آنکسانی اند که کافر شدند بخدای و رسول خدای و بر آن
ایشانرا که ایشان بمثابه چارپایانند کالانعام بل هم اضل چارپایان کالانعام

اگر خبر داد که ایشان پیمان بنا ورند فیهم یعنی تا رسول ترا قتل نکنند و دل غیر تو ورا در بند پیمان ایشان است آنگه گفت آن کافرانی که تو از بهم
از ایشان بستدی ایشان بنو قریظه بودند که با رسول عهد کردند که با او قتال نکنند و کسی را بروی یاری ندهند ایشان عهد بشکستند و
مشرکان را بسلاح یاری دادند چون رسول کسی با ایشان فرستاد و ایشان را ملامت کرد گفتند که ما را فراموش شد خطا کردیم و دیگر باره
عهد کردند روز خندق آن عهد را بشکستند و بجنگ آمدند و با مشرکان همدست شدند و با رسول کارزار کردند حق تعالی گفت آن کافرانی
که تو از ایشان عهد بستدی و ایشان هر باره که عهد کردند عهد بشکستند و نترسیدند از عاقبت کار خود پس اگر تو ایشان را در کار
زار بیابی و بر ایشان دست یابی با ایشان کاری کن که دیگران از آن پراکنده شوند و عبرت گیرند کسانی که پس از ایشان باشند
و سخن ایشان نگویند تا باشد که چون عبرت گرفته باشند ایشان عهد نشکنند و از شکستن عهد بعقوبت آن حذر کنند و
بعکس او دلیری و یارای آن نبود که عذر کنند و اگر ترسی و گمانی بری ای محمد که قومی با تو خیانت کنند و عهد را بشکنند با ما رسانی که تو را ظاهر کرد
چنانکه بنی قریظه کردند تو نیز عهد ایشان را بر ایشان انداز براستی و ظاهر و آشکارا تا ایشان نیز دانند که تو حرب ایشان را میسگالی
گمان نبرند که تو بر عهدی که اگر آشکارا نکنی و ایشان گمان برند که تو بر عهدی و ساز حرب ایشان کنی این مانند غدری باشد و سویت
نباشد سویت آن باشد که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان دانی و خیانت کنی با ایشان مکر بی اعلام ایشان بقتال
ایشان روی و حال آنکه ایشان پندارند که تو بر عهدی که خدای تعالی خاینان را دوست ندارد و مرید نفع و ثواب ایشان نباشد چه ایشان
مستحق عقاب و عقوبت و اهانت باشند و این آیه در حق بنی قریظه آمد و واقدی گفت که در بنی قینقاع آمد و با این آیه رسول بدر حصن
ایشان رفت و با ایشان قتال نمود قوله تعالی ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ وَأَعِدُّوا
لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ
دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾
حق سبحانه و تعالی خطاب میکند و میگوید ای محمد مپندار و گمان مبر که آنکسانی که کافر شدند بر ما سبقت توانند برد و از عذاب
ما توانند گریخت ایشان بر ما سبقت نتوانند گرفت و از قبضه قدرت ما بیرون نتوانند رفت و ما را عاجز نتوانند کرد بلکه همه
در قبضه قدرت ما اند و در ملک و ملک ما اند ما هرچه خواهیم که با ایشان کنیم توانیم کردن و جزا بر وفق عمل ایشان توانیم داد
که ایشان از ما در هیچ حال غایب نشوند آنگه خطاب کرد مومنان را و گفت بسازید و بدست بنهید از بهر جنگ کارزار ایشان
آنچه بتوانید ساختن و نهادن از آنچه شما را بدان حاجت است از سلاح و تیر و کمان و اسبان فربسته تا فربه شوند و طاقت حرب
کارزار آورند گفته اند که قوت تیر انداختن است و رباط الخیل بستن اسبان است و رباط در اصل بستن باشد که اسب را بربند
بند گفت چنین کنید تا بترسانید دشمنان خدا را و دشمنان خود را و جماعت دیگر را مراد بدشمنان خدا و دشمنان مومنان اهل
مکه اند و گفته اند که بنی قریظه اند و اهل پارس و گفته اند که بر عموم است جمله دشمنان را شامل است و بقول جماعت دیگر مراد منافقانند
از آنکه گفت شما ایشان را نمی شناسید از بهر آنکه وی مطلع است بر اسرار و ضمایر اند که هرکسی در سر و ضمیر خود چه دارد و خبر گفت
که ایشان جن اند آنگه گفت بر شما نفقه کنید در راه خدای از مال و ملک شما خیر خواند که با آن خیر توان کرد و ثواب آن تمام و کمال بشما
دهند و بر شما هیچ ظلم نکنند و از ثواب شما چیزی نکاهند قوله تعالی ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ
وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ

الف

أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ و اگر چنانکه ایشان یعنی ناقضان عهد و شکستگان میثاق از بنی قریظه و غیر ایشان میل کنند با
صلح تو نیز میل کن با ایشان بصلح و از غدر و مکر ایشان مترس و توکل و اعتماد بر خدای کن و کار با او گذار تا یار و نگاه دار تو باشد
و او شنونده است اقوال و دعوات بندگان را و داناست بمصالح ایشان اگرچه فاجنح امر است اما امر امری است که بر او نباشد
روا بود که گاهی چون صلح جویند رسول یا امام اگر مصلحت بیند و بر خلاف صلح بیند صلح نکند و دلیل بر این اجماع اهل بیت است و بعضی
مفسران گفته اند که آیه منسوخ است بقوله اقتلوا المشرکین و درست آنست که منسوخ نیست برای آنکه این آیه در حق مشرکان نیست
آن در حق اهل کتاب است از بنی قریظه و بنی النضیر و دیگر آنکه اقتلوا المشرکین در سنه تسع فرود آمده است و پس از آن اهل نجران صلح
بردند و صلح کردند بر صفر و در رجب پس این آیه منافی نیست و آنچه در دعوی نسخ کرده اند ناسخ پیش از منسوخ فرود آمده
است و این هر دو معنی ناسخ باشد از نسخ و نسخ قول حسن بصری است و قتاده و آنگه گفت و اگر خواهند که بفریبند ترا بنی قریظه باظهار صلح
و قصد ایشان اظهار امری مرغوب بود و برای حصول مراد خود یا ابطال خلاف آن چون فریب تو خواهند تو از ایشان اندیشه مکن و دلتنگ مشو
که خدای تعالی ترا بس است و او دوست که ترا مؤید کرده بنصرت خود و بیاری و نصرت خود و متابعت مومنان و جمع کردن میان دلهای
ایشان اگر تو هرچه در زمین است برای خرج میکردی تا در میان ایشان الفت اندازی و جمع آری نمیتوانستی میان دلهای ایشان جمع
کردن و لیکن خدای تعالی میان ایشان جمع کرد و الفت داد و دین آن عداوت که میان اوس و خزرج بود خدای تعالی ببرکت رسول
برداشت آنرا از مومنان باسلام و مودت و محبت در میان ایشان پدید آورد چنانکه همچون برادران یکدیگر شدند فاصبحتم بنعمته
اخوانا و درست آنکه خدای که عزیز و غالب است و حکیم کار و نیکو کردار قوله تعالی ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ الْآنَ خَفَّفَ
اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند رسول را و میگوید که
ای پیغمبر با قدرت و منزلت خدای ترا بس است و آن مومنانی که تابع و پیرو تو اند اگر دیگران ترا فرو گذارند هیچ زیانی نباشد
تفسیر اهل بیت است که مراد باین آیه امیر المومنین علی بن ابی طالب است علیه السلام و ظواهر اخبار شاهد این قول است برای آنکه
مستفاد آیه نصرت است و آن نصرت که بعد از تایید الله تعالی مر رسول را بود از امیر المومنین علی بود و از هیچکس دیگر نبوده پس
جمیع و بعید نباشد که آیه خاص او باشد و آنگه پیغمبر را فرمود که ای پیغمبر مومنان را بر قتال و جهاد تحریض فرمای ایشان را بکارزار با دشمنان
خدای تحریض کن و بگوی که خدای شما را میگوید که اگر شما بیست مرد باشید و صبر کنید بکارزار با ایشان بر دویست مرد از کافران
غلبه کنید از کافران هر مردی با ده برابر است و این در بدایت اسلام بود که مسلمانان در عدد اندک بودند و این آیه فرود آمد در غزوه
بدر پیش از جنگ کردن و این برای آنست که ایشان قومی اند که نمیدانند قتال که میکنند بر جهالت و عمیا میکنند نه چون شما که بر بصیرت
میکنید و امید بهشت میدارید و اگر آیه ظاهرش خبر است معنی آن امر است برای آنکه منسوخ الحکم است باتفاق و اگر خبر محض
بودی نسخ در وی روا نبودی آنگه گفت اکنون خدای از شما تخفیف کرد آنچه تکلیف کرده بود چون معلوم بود که مسلمانان در عدد بسیار گشتند
خدای تعالی تفضل کرد و تخفیف تکلیف نمود از ایشان و این آیه فرستاد و حکم آیه اول آن بود که اگر مسلمانی از ده مشرک روی
بگردانیدی فاسق بودی و مستحق ذم و عقاب بودی و خدای تعالی این تخفیف کرد و یاد آورد و گفت اکنون خدای تعالی تخفیف

کرد و انشا و دانست که در میان شما ضعیفانند اکنون حکم آنست که اگر شما که مومنانید صد مرد صبر کننده باشید دویست مرد را غلبه کنید و
اگر هزار باشید دو هزار را غلبه کنید بفرمان خدای تعالی این آیه ناسخست بالاخلاف و رافع حکم آیه اول حکم ثابت و مستقل آنکه اگر
امروز ازو کافر روی بکرداند او فاسق و مستحق ذم و عقاب باشد صبر کنید ای مومنان که خدای با صابرانست یعنی بنصرت
با آنکه بر ثبات جهاد و محنت آن صبر کنند قوله تعالی مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ
تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا
أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ عبد الله مسعود أَخَذْتُمْ
گفت سبب نزول آیه آن بود که چون روز بدر اسیران آوردند رسول در حق ایشان مشورت کرد با یاران و گفت چه گویید
در حق اسیران ابوبکر گفت قوم تو و خویشان تو اند استغفار باید کرد و باشد که خدای تعالی لطف کند و ایشان ایمان آورند از ایشان جزیه بستان
و رها کن و آنچه بستانی بیاری و عده کارزار دیگران کن از دشمنان عمر گفت یا رسول الله ایشان کافرانند و آنانند که ترا تکذیب کردند
و از خانه خویش بیرون کردند بر ایشان رحمت نباید کرد و بباید کشت عقیل را بدست علی باز ده تا بکشد و فلان را بدست من ده او مردی بود از
خویشان وی تا من بکشم عبد الله رواحه گفت رای من آنست که بفرمایی تا ایشان را جمله در وادی جمع کنند و خار و هیزم بسیار
بگرد ایشان در آرند و همه را بسوزند عباس گفت قطع رحم خواهند کرد پس رسول هیچ جواب نداد و برخاست و در حجره شد و مردمان
چیزی میگفتند یکی گفت رای ابوبکر گیرد یکی گفت رای عمر باشد و یکی گفت رای عبد الله رواحه کار کند پس رسول بیرون آمد و گفت خدای
تعالی بعضی از دلهای مومنان نرم کند تا از موم نرمتر باشد و دلهای بعضی سخت کند تا از سنگ سختتر باشد اکنون روی با اسیران کرد
که کار شما از دو چیز بیرون نیست یا اسلام آورید یا گردن شما بزنیم یا فدیه [illegible] عبد الله مسعود گفت من گفتم سهیل بن بیضا را که
اورا کلمه اسلام شنیدم رسول هیچ نگفت عبد الله مسعود گفت من سخت بترسیدم که سنگ از آسمان فرود آید تا چرا [illegible]
چون روز دیگر بامداد رسول را دیدم که [illegible] نشسته بود و ابوبکر میگریست من گفتم یا رسول الله چه حادثه افتاده است مرا بگوی تا من نیز بگریم و اگر
گریه نیاید بتکلیف خود را بگریانم گفت بر اصحاب شما میگریم که خدای تعالی ایشان را عذاب خواهد فرستاد و عذاب چنان نزدیک رسیده
بود که این درخت با و نزدیک [illegible] بود و خدای تعالی این آیه فرستاده بود که ما کان لنبی ان یکون له اسری این آیه برای آن فرستاد که
صحابه رسول بران بودند که اسیران را نکشند و فدیه بستانند چه ایشان را میل بمال بود و آنچه خدای را خواست از مصلحت در کشتن ایشان
صحابه بدان نرسیدند متفق شدند که ایشان را فدیه باید ستدن و رها کردن خدای تعالی این آیه فرستاد بعتاب و اگرچه خطاب با امت
اما عتاب با قوم است نبینی که گفت تریدون عرض الدنیا قول آنکس که گفت که رسول بعتاب مخاطبست باطل است زیرا که پیغمبر هرگز
دنیا را نخواسته است و مال دنیا نطلبید و خدای تعالی دنیا و ملک دنیا بر وی عرضه کرد و قبول نکرد و خدای تعالی میگوید که هیچ پیغمبر را نباشد و روا
نبود که وی را اسیران باشد تا آن وقت و هنگام که اسلام قوی و عزیز باشد و آن سبب که قهر و غلبه خود بر کافران فاش کرده باشد
اسیری کرده است آیه یعنی از وی درست نباشد که اسیر را باز فروشد و رها کند در اول اسلام چون اسلام را قوتی نبود و چون اسلام قوت گرفت
روا باشد بر سبیل ملامت گفت چون ایشان را در خدای رغبت نبود و مال دنیا خواستند شما که مسلمانید عرض دنیا یعنی مال دنیا میخواهید
دنیا را از آن عرض خوانند که وی را بقایی نبود چنانچه عرض را بقایی نبود و خدای تعالی برای شما آخرت و ثواب آخرت میخواهد و ثواب آخرت نعیمی
که آنرا انقطاع نبود با تعظیم و تبجیل و خدای تعالی عزیز است و غالب کس را بر او غلبه نتواند کرد و حکیم است هرچه کند و خواهد و فرماید محض حکمت
ثواب باشد آنکه گفت اگر نه نوشته ای بودی که آن از خدای رفته است و سبقت گرفته و پیش برده و ثابت گشته در لوح محفوظ [illegible]

حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ آنانکه کافرانند بعضی از ایشان اولیای بعضی دیگراند همه دوستان یکدیگر اند و یکدیگر
در دوستی یکدیگر و لیکن با تو موافقت نمیکنند ای محمد برای آنکه از ملت تو نه اند عبد الله عباس گفت مراد ازو ولایت میراث است
که کافران [illegible] که اهل یک ملت باشند از یکدیگر میراث گیرند قتاده گفت سبب نزول آیه آن بود که مردی [illegible] میان
دو لشکر فرود آمد و گفت اگر اینان را دست باشد از اینانم و اگر ایشان را دست باشد از ایشانم حق تعالی این آیه فرستاد
و بیان کرد که از مومنان آنکس باشد که مومن باشد و اولئک بعضهم اولیاء بعض و از کافران آنکه بود که کافر بود والذین کفروا بعضهم
اولیاء بعض آنکس را حکمی نباشد که نه از اینان بود و نه از آنان آنکه گفت الا تفعلوه اگر نکنید شما آنچه شما را فرموده اند در قسمت
میراث و بخشیدن آن در زمین فتنه عظیم و فساد بزرگ حاصل آید ابن جریج گفت که اگر معاونت و نصرت و یاری نکنید
یکدیگر را فتنه و فساد عظیم پدید آید آنکه گفت آنکسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدای جهاد کردند و آنانکه شما را جای
دادند و نصرت و یاری کردند ایشان مومنان بر حقیقت اند بها جان یعنی جان خود را بهجرت و جهاد در راه خدای بذل کردند
تحقیق کردانیدند تا لاجرم ایشان را بر یک حکمند در ایمان و ثواب و استحقاق آمرزش گناه و روزی بزرگوار که آن بهشت است علما
خلاف کرده اند که حکم هجرت برجاست یا نه بعضی گفته اند که امروز هجرت نیست لقوله لا هجرة بعد الفتح پس از فتح مکه هجرت خاص
و درست آنست که حکم هجرت برجاست و برنخاسته و ثواب او آنراکه در سرای حرب ایمان آرد و جان و مال و خان و مان و اسباب
و املاک رها کند و بسرای اسلام آید حکم او حکم مهاجران شد و ثواب او ثواب ایشان چو او هجرت کرده که صحابه رسول کرده اند اما تعلق
آنکه با مدینه داد قوله علیه السلام لا هجرة بعد الفتح چون فتح مکه مخصوص است نفی هجرت و حکم او با اهل مکه مخصوص باشد برای آنکه هجرت
آن بود که از سر خانه و [illegible] رها کند و از سرای حرب بسرای اسلام آید و بعد از فتح مکه مکه سرای اسلام بود پس بشتابی که این آیت
که [illegible] سرای باشد از سرای [illegible] باز آمد قوله تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ
فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند پس از آنکه شما هجرت کردید و در دین خدای با شما یکدست شدند و جهاد
کردند یعنی اگرچه ایشان در پی شما بودند بلکه از پیش شما بودند چون اختیار خود سرای و اسباب و املاک خود رها کردند از پی شما آمدند
و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از شما اند در وجوب موالات و بذل نصرت و وجوب میراث و خداوندان
رحمها یعنی خویشاوندان بعضی از ایشان بعضی اولی اند در میراث هر کسی که نزدیکتر باشد بمتوفی اولی بود بمیراث چون [illegible] استحقاق
میراث بقرابت و سببی هم چند مرد بقرابت نزدیکتر بمیراث اولی است و این آیه دلیل است بر آنکه میراث بقرابت
باشد اگر عصبه باشد و اگر نباشد و اگر صاحب سهم باشد اورا و اگر نباشد برای آنکه تسمیه را حکم نباشد با قرابت قریب و این آیه
ناسخست حکم میراث را بنصرت و هجرت آنانکه گفته اند که ولایت در آیه اول نصرتست و دوم لا بمیراث گفته اند [illegible]
حکم است زجاج گفت فی کتاب الله لوح محفوظ است و گفته اند فی کتاب الله یعنی بحکم خدای یا در قرآن که کتاب خداست
و خدای تعالی بهمه چیز عالمست و داناست و این سوره بیشتر در غزای بدر فرود آمد [illegible] ماه رمضان [illegible] هجرت بود

سورة براءة صد و سی آیت است قتاده و مجاهد گفته اند مدنیست و آخرین سورتیست که بمدینه فرود آمد حذیفه یمانی گفت
که این سوره را چگونه سورة توبة خوانند و این سوره سوره عذابست و عبد الله عباس گفت که عثمان بن عفان را پرسیدم که
سورة الانفال از مثانی است و سوره براءت از مئین است چرا جمع کردی میان ایشان و [illegible]

و اسیران را امت محمد را حلال است و رواست آنچه شما کردید از اختیار فدیه و عذابی بزرگ بشما رسیدی سعید جبیر و مجاهد گفته‌اند که اگر آن بودی
که خدای تعالی در لوح محفوظ نوشته است که اهل بدر را عذاب نکند با آنچه شما کردید عذاب ایشان فرو فرستادی عبیدة السلمانی گفت که رسول
صحابه را گفت در باب اسیران بدر و ایشان هفتاد مرد بودند که کدام اختیار کنید اگر خواهید که ایشان را بکشید و شما را سلامت
آفت و اگر خواهید فدیه بستانید و بعدد ایشان از شما بکشند ایشان اختیار فدیه کردند لاجرم روز احد هفتاد مرد مسلمان بکشتند
تحمه و پیش از غنیمت حرام بودند که خدای تعالی فرمود که فکلوا مما غنمتم بخورید از آنچه غنیمت کردید حلال و پاک گفته‌اند که صحابه دست از غنیمت
کشیده بودند تا این آیه آمد ابن عباس گفت که رسول گفت که مرا پنج چیز داده‌اند که پیش از من هیچ پیغمبر را
نداده‌اند خدای تعالی زمین را مسجد و طهور من کرده تا هر کجا که برسم نماز کنم و هرگاه که آب نیابم بخاک تیمم کنم و هیچ پیغمبر را روا نبودی که جز
در مسجد نماز کردی و مرا ترس در دلهای دشمنان تا هر کجا که روم یکماهه راه ترس پیش من برود و خدای تعالی پیغمبران را بقوم خاص فرستاد و مرا
بجن و انس فرستاد و پیغمبران دیگر خمس از مال حلال کرده بودی تا آتش بیامدی و بخوردی و مرا فرمود که بقوم خود قسمت کن و دیگر هر پیغمبر را مرادی
و حاجتی بود و حاجت من شفاعت من کرده‌اند از او خبر داده که بجای امت من انکه فرموده و اتقوا الله بترسید از خدای تعالی و از آنچه فرماید بجان کار کنید و از آنچه
نکنید و اگر فتنی با فرمانی افتد و خورد او را باید و از آن باز گردید و توبه کنید تا خدای تعالی شما را بیامرزد که او آمرزنده است و مهربان **قوله تعالی**
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ
مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ وَإِن يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ
مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خدای تعالی امر کرد رسول را و گفت بگوی آنکس را که در دست شما اند از اسیران که اگر دانسته
شما خدای تعالی خیری و نیتی در دلهای شما ایمان آوردن و طاعت داشتن و غیر آن از انواع خیرات شما را نیکوتر و بهتر از آنچه از شما گرفته‌اند
و بر سر آنکه آنچه از شما گرفته‌اند بدهد شما را بیامرزد و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست عباس بن عبد المطلب گفت این آیه در حق من آمد
من و عباس از جمله آنان بودم که ضمان طعام اهل بدر کرده بودند که فردا آن روز نوبت عباس بود و عباس برای خرج آن روز بیست
اوقیه زر داشت چون آن روز حرب پیوسته شد بآن نرسید که آن روز خرج کند و آن قوم کشته و اسیر و منهزم شدند و آن بیست
اوقیه زر در کار زار بستدند آن وقت که او را پیش رسول آوردند رسول بروی اسلام عرضه کرد و اسلام و قتل و فدیه عباس
گفت آن زر من بیست اوقیه زر بستانیده‌اند در کار زار بفرمای تا بفدیه از من بگیرند رسول فرمود که زری که از تو بستده‌اند
آنست که آورده بودی که در کار زار صرف کنی آن از حساب فدیه چگونه باشد پس گفت مرا بگوی فدای خود و برادرزادگان
خود عقیل و نوفل بن الحارث بده گفت از کجا آرم گفت آن زر که با ام الفضل داده بودی بر وقت آنکه از مکه بیرون می‌آمدی
گفت آن از برای تست و برای فرزندان من عبد الله و فضل و اگر آن بهم مرا و عیال مرا سوال باید کرد از مردمان تو این از او
و لیکن ترا که خبر داد که من بام الفضل دادم گفت خدای خبر داد و آن بوزن چندین بود و کیفیت و کمیت آن بگفت عباس
اندیشه کرد و گفت این حدیث راست است و این خبر جز از خدای یا محمد راست میگویی این سر میان من و ام
الفضل بود و کسی دیگر بر آن اطلاع نبود و انا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و در روایتی دیگر آنست که او برای اکرام
نیامده و اظهار اسلام کرد و در دل نداشت آنگه گفت یا رسول الله اگر دستوری باشد بروم و ام الفضل و کودکان را بیاورم
گفت برو چون از مدینه بیرون شد در دلش آمد که با مکه شود و آنجا مقام کند و با سر کفر شود و بر کفر باشد و بمدینه نیاید جبرئیل آمد
و رسول را خبر داد از سر او رسول کس فرستاد و او را باز آورد و گفت ای عباس ای عم چون بفلان جای رسیدی نیت

چه سوره انفال در میان آورده و چرا بسم الله الرحمن الرحیم در اول ننوشته گفت برای آنکه چون آیتی چند آمدی رسول کاتب را گفتی این آیه را در
فلان سوره بنویس و سوره الانفال و سورة التوبة هر دو بهم فرود آمدند در هر دو ذکر عهد بود و ما را مشتبه شد و جای نیافتیم از رسول که
میانه بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتیم **قوله تعالی** بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا
فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ حق سبحانه و تعالی میگوید
که این بیزاریست از خدای و رسولش با آنکسانی که شما با ایشان عهد کردید از مشرکان و حق تعالی عهد با ایشان انداخت برای آنکه ایشان
عهد کرده بودند و نگاه نکردند و عهد بستند و باز بشکستند و هر شرطی که کردند خلاف کردند آنگاه از خبر با خطاب آمد و گفت ای مشرکان بروید در زمین
چهار ماه و فسیح رفتن باشد باسانی و این چهار ماه ماههای حرامست عبد الله عباس گفت سه ماه از آنجمله حرام بود و یکماه حلال این ماهها شوال
و ذو القعده و ذو الحجه و محرم محمد بن اسحق گفت که این اجل چهار ماه از برای آن بود که جماعتی بودند که ایشان را با رسول عهدی بود کمتر از چهار ماه حق تعالی ایشان را
برای بلوغ مدت چهار ماه تمام مهلت داد و گروهی دیگر آن بودند که ایشان را عهدی نبود ایشان را در این اجل آورد تا اندیشه کنند و رای زنند و
اختیار کنند برای خود آنچه دانند که صلاح ایشانست اگر بعد از چهار ماه ایمان نیارند قتل و اسر و حبس مانند این باشد و اول مدت یوم الحج الاکبر
بود تا دهم ربیع الاول آنان را که عهد بود با رسول آنان را که عهد بود چهار ماه مهلت ایشان بود تا تمامی ماههای حرام پس آمد مدت روز ده الحجه و
محرم تمام شده زهری گفت سوره در اول شوال فرود آمد و اول مدت آن بود تا آخر محرم مقاتل گفت آیه در حق قبیله آمد بنی خزاعه و بنی مدلج
و بنی خزیمه و ایشان را با رسول عهدی بود در حدیبیه تا دو سال حق تعالی گفت خبر ده ایشان را که این عهد تا چهار ماه است برای خود اندیشه کنید
پیغمبر پس از آن کس عهد نکرد مجاهد گفت و دیگر مفسران گفته‌اند که در حق اهل مکه آمد که با رسول عهد بسته شد عام الحدیبیه برای آن گفت آمده
آمد ده ان این [illegible] شنیده آمد و شد کنند و بنو خزاعه در عهد رسول بودند و بنی بکر در عهد قریش میان این دو قبیله خصومتی افتاد و قریش معاهد
خود را کفتند که مدد کردند و بقوت ایشان بر بنی خزاعه غلبه کردند و ایشان را کشتی برسانیدند و چون خزاعه دیدند که عهد شکسته شد و یاری
بنو بکر آمدند و با معاهدان رسول ستم درازی کردند عمرو بن سالم الخزاعی بمدینه آمد و در پیش رسول بایستاد و گفت **شعر** یا رب انی
ناشد محمدا ۞ حلف ابینا و ابیه الاتلدا ۞ کنت لنا ابا و کنا الولدا ۞ ثمت اسلمنا و لم ننزع یدا ۞ فانصر هداک الله نصرا اعتدا ۞ وادع عباد الله یاتوا مددا ۞
فیهم رسول الله قد تجردا ۞ ابیض مثل الشمس ینمو صعدا ۞ فی فیلق کالبحر یجری مزبدا ۞ ان قریشا اخلفوک الموعدا ۞ و نقضوا میثاقک الموکدا ۞ و بیتونا
بالحطیم هجدا ۞ و قتلونا رکعا سجدا ۞ رسول چون این بشنید گفت لا نصرت ان لم انصرکم پس خواست و ساز کرد و بجانب مکه رفت
و مکه بگشاد و این سال هشتم بود از هجرت و پیش از آن رسول بغزای تبوک بود و منافقان اراجیف افکنده بودند قریش از آنجا دیگر
کردند و عهدی که میان ایشان و رسول بود بشکستند حق تعالی فرمود تا عهد ایشان بینداز و خبر ده ایشان را بکارزار و ذلک قوله تعالی و اما
تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم چون سنه تسع بود رسول خواست تا حج کند آنگه گفت مشرکان حاضر آیند و برهنه طواف کنند و من نخواهم
که آنچنان باشد ابو بکر را بخواند و او را با چهل مرد با اهل موسم فرستاد و چهل آیه از اول سوره برائت بوی داد و گفت برو و بر اهل موسم خوان
برفت جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که نباید دادن که انت الا انت او رجل منک این آیه از تو او بخواند مگر تو یا مردی
که از تو باشد رسول امیر المؤمنین علی را بخواند و سوره برائت بوی داد و گفت برو و بر اهل موسم خوان و ابو بکر را مخیر کن اگر خواهد با تو بیاید
اگر خواهد باز پس گردد امیر المؤمنین بیامد بر ناقه غضبا رسول نشست ابو بکر را بذو الحلیفه یافت جابر بن عبد الله انصاری گوید که با من
امیر المؤمنین بودم بجای رسیدیم که آنرا عرج گویند وقت صبح بود و ابو بکر نماز را ما داد خواست کردن ناقه امیر المؤمنین آواز بر داشت
کرد ابو بکر گفت در استماع صدا نامه رسول الله الغضبا همانا که رسول را ایتی آمده در باب حج جابر گوید چون ابو بکر را بدید امیر المؤمنین را گفت

بگرد رسید و گفتی با مکه شوم و تیز روی به مدینه بیایم اینجا مجبوس میباش تا ایمان آری که ایمان درست باشد یکی خود را عباس دیگر بار در اندیشه که
و گفت اگر آن سری که میان من و ام الفضل بود او بدانست این سری بود میان من و خدای کس از آن اطلاع نیافته باشد که خدا را گفت [illegible]
درست شد بحقیقت که تو پیغمبر خدایی و ترا از آسمان وحی می آید بغیب بر اسرار و اطلاع دست مرا یکبار تا ایمان آرم ایمانی درست انگه ایمان آورد و
درست شد و اسلامش تمام گشت پس حق تعالی در حق او و آنجماعت این آیه فرستاد و گفت بگو ای پیغمبر ایشان را که اگر خدای تعالی از دل های شما خیری
ایمان آمد عوض آنچه از شما بستد عوض شما بدان دهد [illegible] عباس گفت که پدرم گفت صدق فیما اخبر از من بیست
اوقیه زر بستدند خدای تعالی عوض آن چندان مال بداد که بیست غلام خریدم و هر یکی از ایشان با مالی و ادوام با تجارت رفتند برای من [illegible]
غلامی بیست هزار سرمایه داشت انگه گفت بر خدای کس [illegible] و آمرزش سران [illegible]
فرمود و گفت ای محمد اگر ایشان خواهند یعنی اسیران که با تو خیانتی کنند اندیشه مباش از آن که پیش از این با خدای نیز خیانت کرده
یعنی افعال کردند که صورت خیانت دارد یا کفران [illegible] که آن از خدای پوشیده است آن را خیانت نام کرده [illegible] باشد که خدای [illegible]
خدای خیانت کردند پس [illegible] خدای تعالی با که ایشان این کردند تمکین کرد بر ایشان تا شما بر ایشان غالب شدید [illegible] کشته شدند [illegible]
شدند و بعضی بهزیمت رفتند همچنین اگر با تو خیانت کنند و نقض عهد تو کنند و با تو در باطن کاری کنند که در ظاهر خلاف آن [illegible] خدای
تعالی نیز ترا تمکین کند از ایشان و خدای تعالی عالمست با سرار ایشان و حکیمست با آنچه فرماید در باب ایشان که بار ها مهلت و یکبارگی تعجیل
عقوبت قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا
وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى
يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ حق سبحانه و تعالی چون ذکر کافران کرده بود و آنچه ایشان کردند و آنچه در حق ایشان فرمود در عقب آن ذکر مومنان
مهاجر به کرد و گفت آنانکه ایمان آوردند و گرویدند بخدای تعالی و رسول و آنچه تصدیق آن واجبست و هجرت کردند و از مکه بمدینه آمدند و مفارقت
خان و مان خود رها کردند و در راه خدای تعالی جهاد کردند بمال و جان یعنی مال بذل کردند و جان در راه حق صرف نمودند و آنانکه ایشان را و اصحاب را جای
دادند و با خود گرفتند و نصرت و یاری کردند یعنی انصار یاران که اهل مدینه بودند ایشان آنانند که بعضی از ایشان دوستان بعضی اند
در معنی و حکم ایمان و اسلام همچنین اما آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند و با تو از مکه بمدینه نیامدند شما را از ولایت و میراث ایشان هیچ چیز نباشد
حسن و قتاده گفتند مراد آنست که ایشان اولیای یکدیگرند در میراث و ترا از ایشان نفعی نیست و این آن بود که در بدایت اسلام میراث به ایمان
بود و هجرت تا آنانکه هجرت نکردند از میراث مهاجران چیزی نرسیدی اگرچه خویشان بودندی و مومن بودندی برای آنکه هجرت نکرده بودند
چون آیه و اولو الارحام بعضهم آمد آن را منسوخ کرد امام محمد باقر گفت اول بدان خاست که پیغمبر میان ایشان [illegible] و میراث گرفتندی [illegible] گذشته
که مراد بولایت یکدستی است فرق کرد میان ایشان و ایشان چه ایشان از ایمان و هجرت بود و قوم دیگر را ایمان بود بی هجرت گفت
حکم ایشان دیگر است که ایشان همه با یکدیگر متحدند و شما را این پایه نیست که از ایشان باشید انگه گفت اگر چنان باشد که از شما استعانت
کنند و از شما نصرت و یاری خواهند بر شما واجب لازم باشد نصرت ایشان مگر که اگر استعانت و نصرت بر قومی خواهند که میان شما
و ایشان عهدی و میثاقی باشد که آنگه شما را بر ایشان نصرت نباید داد و ایشان را یاری نباید داد تا نقض عهد نکرده باشند و خدای بر همه کس [illegible]
و داناست قوله تعالی وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ
كَبِيرٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ

بجهت کار آمده گفت رسول مرا فرمود تا آیات از سوره برائت بستانم و تمامی سوره مراد او بر مشرکان خوانم و عهد ایشان بشکنم گفت مرا چه فرمود
گفت فرمود که تو مخیری اگر خواهی با من بیایی و اگر خواهی باز گردی ابو بکر برگشت و پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله در حق من چیزی نازل شد [illegible]
[illegible] و لکن [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible] خدای تعالی [illegible] محمد [illegible]
گفت [illegible] امیر المومنین [illegible] آن سال چون امیر المومنین [illegible]
مردم را جمع کرد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و طواف نکند و هر که را عهدیست تا [illegible] پیش از مهلت [illegible] اگر ایمان آورد [illegible]
[illegible] و پس از امسال هیچ مشرک گرد مسجد حرام نگردد و حج نکند [illegible] مشرکان [illegible]
از عهد [illegible] امیر المومنین سوره [illegible] و با مدینه آمد و رسول [illegible] سال
سال [illegible] حج الوداع کرد و با مدینه آمد و بقیه ذی الحجه و محرم و صفر و روزی چند از ربیع الاول بود [illegible]
رحمت ایزدی پیوست صلوات الله علیه و آله حق سبحانه و تعالی چون مشرکان را گفت بروید در زمین چهار ماه که مهلت است
شما را در این چهار ماه انگه گفت [illegible] برای شما عجز است و خدای تعالی را شما عاجز [illegible] نتوانید کرد
[illegible] و خدای تعالی است که عاجز کننده جمله خلایق است [illegible] قبضه قدرت [illegible]
و خدای تعالی رسوا کننده و هلاک کننده جمله کافرانست قوله تعالی وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ
الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ
مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا
وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ و اعلام و آگاه کردنست
وارد شده و صادر گشته از خدای و رسول خدای بمردمان در روز حج بزرگتر [illegible]
و بروایت ابو الصهبا از امیر المومنین [illegible] و بروایتی [illegible] امیر المومنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] حج اکبر خوانند که مسلمانان و مشرکان [illegible] حج آمده بودند و پس از آن روز مشرکان حج نکردند [illegible] گفت امیر
المومنین [illegible] بر استری سفید نشسته [illegible] استر گرفت و گفت روز حج اکبر
گفت این روز [illegible] حج اکبر [illegible] حج اصغر عمره [illegible] حج اکبر [illegible] حج اصغر عمره [illegible]
[illegible] حج اکبر گفتند [illegible] خدای و رسول خدای بیزارند از مشرکان [illegible]
[illegible] گفت اگر چنان باشد که شما که مشرکانید توبه کنید و از کفر باز گردید شما را بهتر [illegible] و اگر [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] رسول خدای [illegible] بدانید که شما خدای را عاجز نتوانید کرد [illegible] قبضه قدرت [illegible] محمد [illegible]
[illegible] رسول [illegible] بشارت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و عهد [illegible] مشرکان [illegible]

و کسی را بر شما یاری نداده‌اند و با دشمنان شما همدست نگشته و ایشان را بعهد و وعده و سلاح و [illegible] معاونت نکرده‌اند شما آن عهدی که کرده‌اید و [illegible]
نهاده‌اید آن عهد را تمام کنید و آن مدت را با آخر رسانید و خدای تعالی متقیان را دوست میدارد و فرا گفت مراد جماعتی اند از بنی کنانه که از جملت [illegible]
نه ماه مانده بود خدای تعالی فرمود که ایشان را تا انقضای مدت ایشان مهلت دهند و چهار ماه با ایشان خطاب [illegible]
استثنا باشد من قوله فسیحوا فی الارض اربعة اشهر [illegible]

[illegible]

قوله تعالی فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فخلوا سبیلهم ان الله غفور رحیم

[illegible]

قوله تعالی وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مامنه ذلک بانهم قوم لا یعلمون کیف یکون للمشرکین عهد عند الله وعند رسوله الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم ان الله یحب المتقین کیف وان یظهروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا ولا ذمة یرضونکم بافواههم وتابی قلوبهم واکثرهم فاسقون

قال

[illegible]

قوله تعالی اشتروا بآیات الله ثمنا قلیلا فصدوا عن سبیله انهم ساء ما کانوا یعملون لا یرقبون فی مؤمن الا ولا ذمة واولئک هم المعتدون فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین ونفصل الایات لقوم یعلمون

[illegible]

ورد او دی که او بجای آیند ایشان [illegible] او شما اند و هیچکونه [illegible] مردان شما نباشند که ایشان هم مومن شدند و هم مسلمان انگه گفت
تفصیل و بیان آیات و حجج میکنیم برای قومی که بدانند و اندیشه کنند تا علمشان حاصل آید قوله تعالی وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ
بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ أَلَا
تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ
أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و اگر ایشان سوگندها که خورده اند بشکنند پس از آنکه عهد کرده اند و سوگند خوردند و خلاف
کنند و در دین شما طعن زنند و عیب و تقبیح کنند با ایشان قتال کنید که ایشان ائمه کفر اند و پیشوایان اهل شرک اند عبد الله عباس گفت
که ائمه کفر ابو سفیان بن حرب است و حارث بن هشام و سهیل بن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و دیگران از رؤسای قریش که عهد رسول بشکستند
مجاهد گفت اهل فارس اند و روم حذیفه یمانی گفت اهل این هنوز نیامده اند و پس از این خواهند بودن و با ایشان قتال کنند و ایشان
اولیاء [illegible] علی بن ابی طالب روز جمل این آیه برخواند انگه گفت که ای [illegible] عهد الی رسول الله و قال لی یا علی لتقاتلن الفئة الناکثة
والفئة الباغیة والفئة المارقة گفت با ائمه کفر کارزار کنید که ایشان را سوگند نباشد یعنی بسوگند وفا نکنند و حرمت سوگند ندارند
ثبات نمایند الا آنکه ایشان را عقاید نه بکار دارند و حرمت سوگند و قدر آن نشناسند با ایشان قتال کنید تا باشد که ایشان از این کفر
باز ایستند الا تقاتلون آیا کارزار نمیکنید شما با قومی که سوگند را نقض کردند و قصد آن کردند که پیغمبر را از مکه بیرون کنند و اول ایشان
کارزار با شما ابتدا کردند در روز بدر ابتدا کردند یا قتال بنی خزاعه که حلفاء رسول بودند آیا میترسید شما از ایشان یا از ایشان میترسید و خدای
سزاوارتر است که از وی بترسید و ترک قتال ایشان اگر شما مومنید از خدای و عقاب بترسید قوله تعالی قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ
اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ
قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ
الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ حق تعالی بر سبیل بشارت و معجز در باب اخبار از غیب میگوید که کارزار کنید با این کافران تا خدای تعالی
ایشان را بر دست شما کشته کند و بعضی بعضی کشته کنند و بعضی اسیر شوند و خوار و ذلیل کند و خدای ایشان را بفضل و نصرت
کند شما را بر ایشان و شفا و مرهم سینهای گروه مومنان را که مجاهد و سدی گفتند که اینها خزاعه اند حلفاء رسول و نیز تا ببرد خشم از دلهای
ایشان برای آنکه مردم خزاعه را بند و انتقام بکشند از دشمنان خود و دلهای ایشان خوش کرد و این آیه معجز است از معجزات
رسول برای آنکه این خبر است از غیب و مخبر بر وفق خبر آمده این وعده با انجاز رسید و این نباشد الا بوحی از قبل خدای تعالی انگه
سبیل استیناف گفت و خدای توبه قبول کند و توبه آنکس که خواهد بدو لطف کند که نزد آن اختیار توبه کند و توبه وی بپذیرد چون
عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و در این آیات بشارت است بآنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آوردن و این نیز معجزی باشد رسول را چون
مخبر بر وفق خبر باشد و دیگر آنکه بدانند که قتال با ایشان از بهر توبه نخواهد شد و خدای تعالی داناست بتوبه ایشان چون توبه کنند
و حکیمست بحکمت و فرا میفرماید بقتال ایشان [illegible] آنگه در این حکمتی بود آنگه خطاب کرد و گفت یا مومنین پنداشتید که شما را رها خواهند
کرد و بگذاشتن استقامت بر سبیل انکار و توبیخ یعنی شما را بگذارند و رها بکنند برآنچه شما بر اینید تا آنکه مخلصان که مجاهدت
در راه خدای از دیگران ممتاز گردند و چگونه بگذارند شما را و هنوز خدای نه دانسته است که از شما مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اند
تا خدای شما را مجاهد بیند و نه چه تا ایشان مجاهد باشند خدای شما را مجاهد نه دانسته در حال و اگرچه فیما لم یزل عالم بود بهمه معلومات و عدم آنکه آنچ

با ایشان موالات کنند و دوستی ورزند و با ایشان تولا کنند او از جمله ظالمان است شما ای محمد بگوی ایشان را که اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران
و زنان و خویشان شما و مالهایی که آن را کسب کرده اید و تجارتی که بازرگانی کنند از کساد وی بترسید و از آن مسکنها و سرایهایی که
آن را پسندیده اید اگر شما را این همه خوشتر است و دوست داشته تر است از خدای و رسول و جهاد کردن در دین او پس شما چشم دارید و منتظر
باشید تا آنکه خدای تعالی کاری که خواهد کردن بکند و امر خود یعنی کار خود بیارد از فتح که و کشتن آن بر دست مومنان حسن بصری گفت
که مراد عقوبت است عاجل یا آجل که ایشان را آن وعید کرده است و خدای تعالی راه ننماید فاسقان را و بیرون آینده کان را از حق بیا
جنت ابو صالح از ابن عباس روایت کرد که چون خدای تعالی مومنان را فرمود که هجرت کنید مرد با مادر و زن و فرزند و برادر و خویشان را گفتی
من بهجرت میروم اگر با من بیایید والا چون من رفته باشم میان من و شما خویشی نماند و اگر بیرون از بین جمله آیید من با شما التفات نکنم کسی بود که هجر
کردی و رغبت کردی کسی بودی که دررفتی و بحث از زنان و فرزندان و برادران گفتی من با آنکم که تو بروی من و انجا شفقت بر ایشان از رحمت باشد
و هجرت نکردی خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و بیان کرد که کار دین و اسلام مقدم است بر نسب و قرابت از بهر دین بزرگ فرزندان
و مال بباید گذاشتن چون قطع قرابت و در دین و از بهر دین بباید گفت و هجرت قطع از خویشی و از بیگانه و اجب لازم است تا بشود
رسول خدای پیغمبر بابید بجمعا لا یحکم طعم الایمان حتی یحب فی الله و یبغض فی الله همیک از شما لذت ایمان و حلاوت آن نیابد تا آنگه دوستی او
و دشمنی او در حق خدا باشد و در این آیه بر جمله مومنان و اجب کرده و نهی کرده اند که از بهر دین خود را از بهر خویشان به جمله منافع
و مکاسب و حظوظ دنیا مجرد شوند خدای تعالی ما را توفیق دهاد تا بدین قیام نمائیم و از بهر دین از سر دنیا برخیزیم قوله تعالی لَقَدْ نَصَرَكُمُ
اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ
عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق سبحانه و تعالی منتی که بر مومنان کرده است با یاد ایشان میدهد و میگوید که خدای
شما را نصرت کرده و یاری داده در مقامهای بسیار و جایگاه کارزار و در روز حنین این نام وادی است میان مکه و طایف که مسلمانان را
آنجا با کافران حربی افتاد و آنچنان بود که چون رسول فتح مکه بود در ماه رمضان چند روز آنجا مانده بود چون از مکه بیرون آمد در روی حنین نهاد برای
قتال هوازن و آن روز ده هزار مرد بود و از هوازن و ثقیف رئیس هوازن مالک بن عوف النظری بود و رئیس ثقیف کنانة بن عبد
یالیل بود چون بیکدیگر رسیدند ابو بکر گفت لا نغلب الیوم من قلة رسول چون بشنید آنحضرت را خوش نیامد آنکه کارزار در پیوستند
و حرب ساز کردند و در هم آویختند مسلمانان چون بر مشرکان غلبه کردند و ایشان را بازپس راندند و پراکنده کردند و بجمع غنیمت کردن مشغول
شدند و مشرکان که بگریخته بودند بیکدیگر را گفتند یا حماة السوء کجا میگریزید و زنان و فرزندان خود را در دست ایشان رها کرده اید مشرکان
باز گردیدند و خود را بر مسلمانان زدند و شکستی عظیم بر مسلمانان افتاد و همه منهزم شدند و نماندند گفت سبب هزیمت از طلقاء بود با رسول
کس نماند الا آنکس از بنی هاشم و هم ایشان مردی بود انصاری نام او ایمن بن ام ایمن و کشته شد و آن کس که نماند امیر المومنین
علی بود در پیش ایستاده و در دست گرفته قتال میکرد و عباس بن عبد المطلب بر دست راست او ایستاده و فضل بن عباس
بر چپ او و ابو سفیان بن الحرث بن عبد المطلب از پس او ایستاده و نوفل بن الحرث و ربیعة الحرث بن عبد المطلب و جمعی زبیر
پیرامون او گرد او در آمده بودند و دیگران همه بگریختند عباس بن عبد المطلب در آن وقت گفت نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة
قد فر من فر منهم فاقشعوا و قولی اذا ما الفضل بسیفه علی القوم اخری یا بنی ترجع و عاشرنا لاقی الحمام بنفسه لما نالنی فی الله لا یتوجع چون رسول الله

مراد بعود علم بود بوجود آن چیز چون موجود شود و گفته اند که معنی آنست که خدای تعالی با شما معامله آن کرد که ایشان باختبار و امتحان استخراج احوال خبری کنند تا بدانند چون تکلیف بضرورت داشت این عبارت برو اجرا کرد و لم یتخذوا و خدای هنوز از ایشان ندانسته است که ایشان جز از خدا و رسول و مؤمنان دوستی و ولیجه نگرفته اند یعنی هنوز نگرفته اند و مراد بنفی علم نفی معلوم است و خدای تعالی بآنچه شما میکنید دانا و خبیر است جزای آن از نیک و بد بشما رساند قوله تعالی مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیات آن بود که چون عباس با اسیری بگرفتند روز بدر مسلمانان روی بعباس نهادند و او را ملامت کردند بکفر و قطع رحم و سخن درشت در روی او گفتند عباس گفت چونست که مساوی ما میگویید و محاسن ما فراموش میکنید امیر المؤمنین گفت شما را چه محاسن است گفت عمارت مسجد حرام و حجابت کعبه و سقایة الحاج و فک الاسری خدای تعالی این آیه فرستاد و رد کرد بر عباس گفت مشرکان را نباشد و درست نبود که عمارت مسجد الحرام کنند در آن حال که ایشان بر خود بکفر اقرار دهند و گواه باشند یعنی افعال کنند که دلیل کفرشان کند تا بمنزلت آن باشد که بر خود گواهی داده باشند و بعضی ایشان را نرسد که خویشتن را از عمار مسجد الحرام خوانند و ایشان بکفر اقرار کرده باشند و مسجد الحرام را مساجد خواند بلفظ جمع از بهر آنکه جمله مسجدها را روی فرا اوست و برای آنکه مردم در اطراف از چهار جانب نماز کنند روی فرا چهار جهت کعبه کرده و گواهی ایشان آنست که گویند ما مشرکیم چنانکه جهودان و ترسایان گویند که ما جهود و ترسائیم ابن عباس گفت گواهی ایشان سجده بود بتان را که میکردند که بتان مخلوق اند آنگه گفت ایشان آنانند که اعمال ایشان باطل است یعنی آنچه ایشان پندارند که آن عمل است عمل نبود و ایشان همیشه در دوزخ و عذاب دوزخ جاوید باشند بحقیقت عمارت مسجدهای خدای تعالی آنکس کند که بخدای ایمان دارد و بروز بازپسین و نماز بپای دارد و زکوة مال بدهد و نترسد الا از خدای تعالی این جماعت که بدین صفت باشند شاید که ایشان از جمله راه یافتگان باشند و لفظ عسی برای آن آورد تا از معاصی بر حذر باشند و عمارت مسجد حرام تعهد او باشد بنماز جماعت و انبوه نماز کنندگان ابو سعید خدری گفت که از رسول شنیدم که گفت چون بینی که مردی آمد و شد میکند بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی ده برایمان او برای آنکه خدای تو میگوید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر نعمان بشیر گفت که من نزدیک منبر رسول نشسته بودم مردی گفت که باک ندارم از آنکه هیچ عمل نکنم پس از آنکه حاجیان را آب میدهم دیگری گفت که من باک ندارم که هیچ عمل نکنم از آنکه عمارت خانه خدای میکنم و دیگری گفت جهاد از همه فاضلتر است از این هر سه چون رسول بیرون آمد حکومت پیش او بردند خدای تعالی این آیه فرستاد که انما یعمر مساجد الله من آمن قوله تعالی أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب القرظی گفتند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی آمد و گفتند سبب آن بود که روزی عباس عبد المطلب و طلحة بن شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من بهترم که سقایة الحاج بدست منست و حاجیان را من آب میدهم طلحه گفت من بهترم که کلید خانه بدست منست و عمارت آن

که قوم بهزیمت شدند عباس گفت آواز ده و در میان عباس وی بلند آواز بود چنانکه روایت کرده اند که روزی در مکه غارت بود آواز برداشت که وا صباحاه هیچ آبستنی نماند که آواز او شنید که کودک از شکمش جدا نشد عباس آواز برآورد و گفت یا معاشر المهاجرین والانصار یا اهل بیعة الشجرة و یا اصحاب سورة البقرة الی این تفرون اذکروا العهد الذی عاهدتم علیه رسول الله چون آواز عباس شنیدند همه بازگشتند لبیک لبیک گویان و این هزیمت در شب بود رسول در میان وادی بود و مشرکان در آن شب کمین گشاده و تیغ و نیزه ها گرفته رسول در آن شب تاریک بیک یک نگریست چنانکه از روی آنحضرت بتافت که همه وادی روشن شد پندارند که شب چهارده است که پدید شد و مسلمانان را بر قتال کردن تحریص میکرد و بآواز بلند میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب رسول آنرا شنید با نگریست راوی خبر گوید مردی را دیدم از مشرکان بر شتری نشسته سرخ موی و رایتی سیاه در دست گرفته و در پیش قوم جون ظفر یافتی بر مسلمانان در وقت فرصت نیزه بر روی ایشان زدی و بر ایشان بکشتی و چون فرصت نیافتی بهزیمت بازگشتی و جماعتی با او در هزیمتیان میرفتی امیر المؤمنین علی آهنگ او کرد و در رسید و ضربتی بر شترش زد که شتر بیفتاد و آن مرد بزمین آمد تیغی بروی زد و او را بجهنم فرستاد چون مشرکان چنین دیدند شکسته شدند و مسلمانان روی بایشان آوردند و تیغ در ایشان نهادند و رسول گفت اللهم لک الحمد اول الحمد کان و ... رسول بر رکاب خود بپای خواست و گفت الآن حمی الوطیس اکنون حرب گرم شد و آنگاه گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب پاره خاک برگرفت و در روی مشرکان انداخت و گفت شاهت الوجوه در آن لشکر هیچکس نماند که آن خاک بچشم وی نرسید و خدای تعالی ایشان را منهزم گردانید و فرشته بمدد فرستاد حسن بصری گفت هشت هزار بودند سعید بن المسیب گفت یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون ملاقات افتاد با مسلمانان ما بر ایشان چیره شدیم و ایشان را پراکنده کردیم تا نزدیک خداوند استر سفید رسیدیم یعنی رسول پیرامن آنحضرت مردانی دیدیم نیکو روی سفید جامه چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه در روی ما نهادند و ما را هزیمت کردند و ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند و نک ... یا رسول الله ما ایشان را ندیدیم ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند و آن تقدیر ... بدین جای ... علی علیه السلام ابو جرول را بکشت و کافران ... شکسته شدند و ... بازگشت ... هزیمت شدند و مسلمانان تیغ در ایشان نهادند و ... میکشتند تا کار بر ایشان تنگ برآمد منادی رسول آواز داد که رسول میفرماید که اسیر را بکشید مردمان دست از کشتن بداشتند و در آن ایام فتح مکه بنی هذیل مردی را بجاسوسی فرستادند که او را ابن الاکوع گفتندی روز حنین وی را اسیر گرفتند عمر خطاب بگذشت او را دید انصاریرا گفت ... این مرد کیست ... این آنست که در ایام فتح مکه بجاسوسی آمده بود او را بکش که دشمن خداست انصاری وی را بکشت رسول را از آن خشم آمد گفت نشنیدی منادی من که ندا کرد که هیچ اسیر را مکشید گفت بقول عمر کشتم و از آن عذر خواست ... از آنجا بگریختند با وطاس آمدند رسول مردی را نامزد کرد از شجاعان نام او ابو عامر و لشکری با او داد تا او برفت و ایشان را پراکنده کرد و امیر مشرکان مالک بن عوف النضری بطایف گریخت و آنجا در حصن رفت و رسول با ایشان بطایف شد و طایف را حصار داد و شوال با آخر کار ... چون ذو القعده در آمد که ماه حرام بود باز ایستاد و از آنجا بجعرانه آمد که آنرا جعرانه گفتندی و آنجا احرام گرفت بعمره و مال غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام داد مؤلفة قلوب را چون ابو سفیان بن حرب و عکرمة بن ابی جهل و صفوان بن امیه و حارث بن هشام و عیینة بن حصن و معاویة بن ابو سفیان و هشام بن مغیره و ... و اقرع بن حابس و امثال ایشان را هر یکی از ایشان ... و انصار را از آن نصیبی اندک از چهار یک ... و انصار را از ... گفت ... گفت ... و دیگری گفت غنیمت همه بقوم خود داد و ما را محروم کرد یکی گفت ما تیغ زدیم و غنیمت کافران بردند و عباس مرداس ... گفت شعر
اتجعل نهبی ونهب العبید • بین عیینة والاقرع • فما کان حصن ولا حابس • یفوقان مرداس فی مجمع • وما کنت دون امرئ منهما • ومن تضع الیوم

بمن تعلق دارد واگر خواهم همه شب در خانه تو توانم بودن این گفت و کوی در میان ایشان دراز شد گفتند باید تا اولین کسی اگر از
راه برآید وی را حاکم کردانیم تا در میان ما حکم کند گفتند روا باشد نگاه کردند امیرالمؤمنین را دیدند که می آمد گفتند اینک گر ما را بهتر از این
حاکم نباید دست آنحضرت بگرفتند و بنشاندند و قصه پیش او باز راندند و گفت الا او نگاه علی خیر منکما من شما را راه نمایم بر کسی که
بهتر از شماست در اسلام گفتند کرا او کیست گفت من ضربکما بالسیف حتی قادکما الی الاسلام بهتر از شما آنکس است که
تیغ از سر شما برنگرفت تا آنکه شما را باسلام آورد و گفتند هذا یا بین خود را خود بستی و از خود کفایت میکنی گفت بلی و چه منع کند از آنکه
کویم من بیرون آنکه صاحب جهاد بودم در دین خدای بدو قبله با رسول نماز کردم و پیش از شما ده سال با رسول عبادت خدای کرده ام ایشان
خصومت خود فراموش کردند و روی با او آوردند و گفتند ما از خصومت با تو افتادیم تا پیش رسول رویم پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله
این کودک آمده است و بر ما تفاخر میکند رسول گفت چگونه قصه پیش وی باز گفتند رسول منتظر وحی بود هیچ نگفت تا کسی نگوید مراعات
علی میکند خدای تعالی این آیه فرستاد اجعلتم سقایة الحاج آیا شما آب دادن حاجیان و عمارت کردن خانه کعبه را مانند کسی میکنید که وی
ایمان آورد بخدای و برسول خدای و بروز بازپسین و جهاد کرد در راه خدای شما ایمان آوردن چنان عزیزی و ثواب او چون ایمان و ثواب کسی
میدانید که وی حاجیان را آب داد و عمارت خانه خدای کرد نه هرگز این باشد که ایشان با یکدیگر یکسان باشند و این نزدیک خدای
راست نیاید با یکدیگر و ایشان را با یکدیگر یکسان نهادن ظلم باشد و خدای تعالی ظالمان را هدایت نکند و راه بهشت ننماید آنگه وصف
کرد ایشان را و تفضیل او و ایشان را بر عباس و شیبه و گفت آنکه ایمان آوردند و هجرت کردند آنکه و بمدینه آمدند و در راه خدای جهاد
کردند ایشان بهر درجه و پایه و منزلت نزدیک خدای بزرگوارترند و ایشانند که رستگاران و ظفر یافتگان اند و در این آیه با امیرالمؤمنین
[…] است که هیچکس را آن درجه و منزلت نیست نزدیک خدای بعد از پیغمبر که علی را بود رسول خدای گفت ان علیا احب الناس
الی الله یوم القیمة و اعلاهم مجلسا او امام عادل بود و زنده عادل ترا امام نبود و رسول خدای در حق او و شیعه او گفته است چنانکه جابر عبد الله انصاری
روایت کرده که علی و شیعته هم الفائزون علی بن ابی طالب و شیعه او رستگارانند و دیر او چون اشقی الاشقیا ضربت زد گفت فزت و رب
الکعبة آنکه خدای تعالی بیان حال ایشان کرد و گفت خدای ایشان و پروردگار ایشان ایشان را بشارت میدهد برحمتی و بخشش از خویش
و رضا و خشنودی و بهشتها که ایشان را در آنجا نعمتی مقیم و جاوید باشد نه آنکه از ایشان منقطع گردد و ایشان در آن بهشت و آن نعمت خالد و جاوید
باشند و این نزدیک خدای تعالی مزدی عظیم و ثوابی بزرگ است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم
اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون قل ان کان آباؤکم
و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها
و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره و
الله لا یهدی القوم الفاسقین عبد الله عباس گفت چون خدای تعالی مؤمنان را فرمود که با رسول بمدینه هجرت کنید و از مکه بمدینه
روید و ترک پدران و برادران و خویشان خود کنید چون این جماعت کافر باشند و برادرین شما نباشند مسلمانان گفتند یا رسول الله کر ما
[…] پدران و برادران و خویشان ترا باید کردن […] و تجارتهای ما همه تباه شود و سراهای ما خراب کردد و خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان ای گروهی که آنکه ایمان آورده اید با پدران و برادران و خویشان ترا باید کردن […] اموال و تجارتها
[…] تباه شود و سراهای خراب کردد و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان ای گروهی که آنکه ایمان آورده اید با پدران
خود و […] دوستی کنید و با ایشان مخالطه کنید چون ایشان ایمان نیارند و اختیار کفر کنند و کفر را بر ایمان بگزینند دوست دارند و هر که از شما

وبرفع این حدیث بسمع رسول رسید بفرمود تا انصار را فراز کردند تا جمع شدند در جائی بنشستند که کسی دیگر در میان ایشان
نباشد که از ایشان نبود ایشان مجتمع شدند و بنشستند رسول بیامد و امیرالمؤمنین علی با او بود در میان ایشان بنشست و گفت من از
شما چیزی می پرسم مرا جواب دهید گفتند بگو یا رسول الله گفت نه شما در ضلالت بودید خدای تعالی شما را هدایت کرد بمن گفتند بلی یا
رسول الله و لله المنة و لرسوله گفت نه شما بر کناره دوزخ بودید خدای تعالی شما را برهانید گفتند بلی و لله المنة و لرسوله گفت نه شما
بودید خدای تعالی شما را توانگر کرد بسیار کرده همی گفتند و لله المنة و لرسوله آنگه خاموش شد ساعتی و گفت نه شما دشمنان یکدیگر بودید خدای
تعالی میان شما را الفت داد و بمن گفتند بلی و لله المنة و لرسوله آنگه خاموش شد ساعتی و گفت جواب دهید مرا بآنچه نزدیک شماست
گفتند جواب دادیم آنچه دانستیم و سپاس داری کردیم و گفتیم منت و فضل خدای راست و آنکه تربیت که رسول آورد رسول فرمود اگر خواهید
توانید گفت و انت قد کنت جئتنا طریدا فاویناک و خائفا فامناک و مکذبا فصدقناک ترا براندند با خود گرفتیم و خائف بودی
ایمنت کردانیدیم و ترا دروغ زن داشتند ما تصدیق کردیم انصاریان که این بشنیدند زاری بکردند و زاری کردند برخاستند
و دست و پای رسول بوسه دادند و گفتند ای رسول خدای تن و جان و مال ما فدای تو باد هر مال که ما راست بحکم تست اگر خواهی بقوم خود ده قوم
کن و چون ما […] آن اکر این سخن گفتند بدان گفتند که این برای وضع قدر ما نیست اکنون توبه کردند و استغفار میکنند برای ایشان استغفار
رسول گفت اللهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار یا معشر الانصار اما ترضون ان ینصرف الناس بالشاة و البعیر و انتم ترجعون الی منازلکم برسول
الله شما راضی نباشید که مردم بازگردند و نصیب ایشان گوسفند و شتر باشند و در نصیب شما رسول خدای بود گفتند بلی رضینا بالله ربا و محمد
برسول […] رسول فرمود الانصار کرشی و عیبتی و لو سلک الناس وادیا و سلک الانصار شعبا لسلکت شعب الانصار الانصار شعاری […]
و خواص منند اگر مردمان بیک وادی فرو شوند من براه انصار فرو شوم آنگه عباس بن مرداس پیش خواند و گفت تو گفته اتجعل نهبی و
نهب العبید بین عیینة و الاقرع آنگه گفت یا علی قم فاقطع لسانه امیرالمؤمنین علی […] زبان او بر عباس گفت و من که این سخن […]
بسر آمدند و سرای علی دست من گرفته و میبرد و من گفتم که مرا […] که کسی باشد که مرا از وی ستاند فریاد خواستم و لیکن
کسی یارست پیش او شود نهادن چون مرا بیرون برد گفتم یا علی زبان من بخواهی برید گفت آنچه مرا فرمود […] خواهم کردن و هر ساعت
بیشتر بردی من همین گفتم و وی همین جواب دادی مرا در مرتع نزدیک شتر غنیمت آنگه مرا گفت رسول ترا چه فرموده است […] شتر
گفتم که چهار فرموده است گفت اکنون برو و از چهار تا صد بشمار که تراست من گفتم یا علی زبان مرا […] من این خواست گفت آری گفت
مادر و پدرم فدای شما باد و حکیم و حلیم و علیم مرا ندیدم شما آنکه گفتم که با تو مشورت میکنم مرا درین چه ثواب باشد گفت صواب آنست که
چون رسول ترا چهار شتر فرموده بود و از اهل جهاد کرده و تو نیز چهار بستانی و از اهل جهاد باشی یعنی از مهاجر و انصار باشی گفت […]
پیش از نیز داده است سعد بن المسیب […] روز شتر را ببرده بیاورد و قسمت کردند و رسول فرمود که هر زن که آبستن است بدو
نزدیکی مکنید و هر زن که آبستن نیست از وی دور باشید تا آنکه استبرا کند بحیض آنگه جماعتی از هوازن بیامدند و بطوع اسلام آوردند و
گفتند یا رسول الله تو بهترین جهانیانی و فرزندان و اماهای ما […] و امروز ما مسلمانیم بفرمای تا باز دهند رسول فرمود آن غنیمت
و لیکن از طریق مسامحت زنان و فرزندان بخواهید که با شما دهم یا مال گفتند یا رسول الله ما بر حسب خود هیچ نگزینیم بفرمای تا زنان و فرزندان
باز دهند رسول فرمود که هر چه حصه من و نصیب اهل بیت من و جمله بنی هاشم است من بایشان دادم کیست که مرا موافقت کند
جمله گفتند که ما موافقت کنیم و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان ایشان جمله باز دادند رسول فرمود که این قرض است
من بجای دیگر غنیمتی یافته عوض باز دهم و هر که نخواهد که رد کند از هر زنی پنجاه شتر فدیه بستانند گفتند یا رسول الله راضی شدیم

وقصه نیز و اسم چه بوده که گرو منکر صفوان بن امیه که او نیز مشرک بود و زن او را برادر داشت جهت ملاحظ ایشان نعمه و مادری خبر کرد که چون رسول
غنایم حنین بخشید مردی پیاده در ابا داده گفت ما کونی پشت رو اکرده بر روی دو چشانی او اثر سجود گفت که بدیدم که با این غنایم چه کرده
گفت چه کردم گفت عدل نکردی رسول را خشم آمد و گفت ویلک چون عدل نزد یک من نباشد نزد یک که باشد مسلمانان گفتند یا رسول الله
دستوری باشد تا گردن او زنیم فرمود دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یقتلهم احب الخلق الی الله
الیه گفت رها کنید و برا که او را اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنانکه تیر از نشانه و خدای تعالی ایشان را بر دست دوست ترین
خلق کسی بکشد که او را از همه خلقان دوستر دارد و چنان بود که رسول خبر داده همه بر دست امیر المومنین کشته شدند در نهروان پس حق
تعالی ایشان را گفت که یاد کنید روز حنین که شما را شاد و بسیار بود که گفتند که شما را بسیار است عجب می آمد و خوش می آمد
تا بدید و لم تغن عنکم شیئا از کثرت و بسیاری شما را هیچ سود نکرد و آن لشکری بآن اندک بر شما غلبه کردند و زمین با آن
فراخی که دید او بود بر شما تنگ گشته بود از غلبه ایشان پس پشت بگردانیدید و پشت جا دادید و بهزیمت شدید پس خدای سکینه و قرار و آرام را بر رسول
فرود و بر مومنان فرو فرستاد و پیش از آنکه همه منهزم شده بودند رسول و شعار بازگردند و رسول را تنها ترك آن ده کس خدای تعالی بدیشان حتی فرستاد تا ایشان
نمودند و از خدمت رسول جدا نشدند و فرو فرستاد لشکری که شما ایشان را ندیدید یعنی گفت که این فرشتگان مومنان را بتشجیع و تقویت
دل همه کردند و کار شما را نکردند و خدای تعالی عذاب کرد آن کسانی را که کافر شدند بقتل و اسیر و طلب اموال و اولاد و همچنین باشد
جزای ایشان کافران که چون رسول را سرکنند و بگیرند و بکشند اگر باز آمدند و توبه کردند تا انده و ایشان همچنین کافر
قبول کنید چون از کفر باز گردند و ایمان آرند چنانکه بعضی تقشید از این جماعت باز آمدند از کفر و اسلام آوردند و خدای تعالی آمرزنده
و مهربانست چه باز ... و بر ایشان رحمت کند **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا
المسجد الحرام بعد عامهم هذا وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله
علیم حکیم حق سبحانه و تعالی مومنان را خطاب کرد و اعلام فرمود که ای مومنان دیگر بدانید که ... مشرک باشند
بجای شرک ... نجس ... و ضحاک گفته نجس یعنی قذر است ابن عباس گفت اعیانها نجسة کالکلب و الخنزیر
کافر نجس ... و بمذهب اهل شیعه کافر نجس العین است و ظاهر آیه دلالت
که نجس العین است و هیچ مانع نیست که هم نجس العین و هم نجس الحکم باشد برای آنکه میان ایشان تنافی نیست و مراد نجس العین
آنست که هر که کافر باشد پلید شود اگر نجاست مقصود بود بر حکم قدری چنانکه جنب و حایض مراد و آنکه نجس الحکم
آنست که بایمان حکم نجاست از او زایل میشود پس کافر از یک وجه نجس العین است و از یک وجه نجس الحکم و حکم سایر
کفار مشرکانست اگر از دو کافر تری باشد بباید شست و اگر خشک باشد آب بر وی باید زد و اگر مصافحه کنند و خشک باشد
بباید مالید و حسن بصری گفت من صافح مشرکا فلیتوضأ گفت که مشرکان پلیدند باید که نزدیک مسجد الحرام نروند که مسجد را
آیه اقتضای آن میکند که ایشان منهی اند از آنکه در حرم روند از بهر آنکه حرم نزدیکست بمسجد و هر که در حرم رود نزدیک مسجد باشد و جماعة
اهل البیت برین مذهب اند و حق تعالی میفرماید که نباید که هیچ مشرک نزدیک مسجد الحرام رود بعد از سال ایشان این سال یعنی که حج
حج نکنند الا این حج که کردند و این سال نهم بود از هجرت که امیر المومنین علی علیه السلام سوره برائت بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت
چون این آیه آمد مومنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان نیایند طعام نیارند بر ما طعام تنگ گردد و تجارت منقطع شود و بازارها
کرده و مرافق و منافع ما فایت شود خدای تعالی این آیه فرستاد که وان خفتم عیلة و اگر چنان بود که شما از درویشی بترسید که خدای

تعالی شما را از فضل و رحمت خود مستغنی گرداند و روزی دیگر از راه دیگر رزق شما بگشاید و خدای ایشان را توانگر گردانید با آنکه اهل جده و صنعا
ایمان آوردند و از یمن طعام آوردند بر پشت چهارپایان بر زمین بمساجد فراخ داده که اهل مکه را از آن ... گشت و ضحاک گفت خدای تعالی ایشان را توانگر
گردانید بجزیه اهل کتاب و توانگری ایشان بآن بیشتر بود از آن سبب که از ایشان جزیه آن وقت و آن جزیه رسید
آن ملکها که خدای کرده ... و خدای تعالی عالم بمصالح شما در تکلیف و حکیم است در منع مشرکان از مسجد الحرام **قوله**
تعالی قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین
الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون ابن عباس گفت چون خدای تعالی مشرکان
منع کرد از آنکه بمکه آیند شیطان در دل مسلمانان انداخت که ایشان نیایند شما چه خورید و طعام از کجا آید خدای تعالی این آیه فرستاد و
ایشان را بقتال اهل کتاب فرمود و بجزیه که ایشان قبول کنند مستغنی شان کرد و کلبی گفت که چون این آیه آمد رسول بغزای بنی قریظه و بنی النضیر
رفت و ایشان مصالحه کردند و آن جزیه اول بود در اسلام که از اهل کتاب گرفتند و اول ذلی بود که بایشان رسید میگوید ای مومنان
رسول و مسلمانان قتال کنید با آن کسانی که ایشان بخدای تعالی ایمان ندارند خدای تعالی جهود و ترسا را وصف کرد با آنکه ایشان ایمان ندارند
بخدای و اگر چه خدای گویند خدای را آن نشناسند که خدای را فرزند و دامادی نهند و اگر در حق خدای چنین گویند خدای را نشناسند و بوی ایمان ندارند
و نیز گفت که بقیامت ایمان ندارند و ایشان که چه معتقدان این چیز باشند مومن نباشند برای آنکه اعتقاد و اگر ایمان شد که علم باشد
مدلیل باشد گفت که ایشان حرام نمیدانند آنچه خدای و رسول آن را حرام کرده اند برای آنکه شرع رسول که ناسخ شریعت ایشانست ایمان ندارند و دین حق
که دین خدا و رسولست ندارند یا دین حق که دین خدا است و حق یا سست از نامهای خدای ندارند و دین یهودیست چه اکنون دین جهودی
و ترسایی باطل است و حق نیست گفت که ... رسید با آنکه صفت ایشان این است آنکه بیان کرده و گفت که از جمله کسانی که ایشان را کتاب
یعنی توریة و انجیل تا آنگه که جزیه بدهند بدست خود بخیر و ادام ایشان ذلیل و صاغر باشند و حکم اهل کتاب آنست که اول ایشان را دعوت
باسلام اگر قبول کنند مسلمان شوند و اگر قبول نکنند جزیه بر ایشان عرض کنند و شرایط ذمت اگر قبول کنند بر آن قرار دهند ایشان را و اگر
قبول نکنند با ایشان کارزار کنند تا آنکه ایمان آرند یا جزیه قبول کنند ابو علی گفت معنی عن ید آنست که باید که بدست خود دهند و روا نباشد
نایب بازور دهند تا ذلت و صغار ایشان پیدا گردد و گفته اند که معنی بنقد دهند و بنسیه ندهند و گفته اند که معنی قدرتست و نعمت یعنی جزیه
از نعمتی که ما با ایشان کرده باشیم بقبول جزیه و آنچه که از ایشان جزیه بگیرند جهود و ترسا و گبر اند و صابیان را حکم سایر کفار دیگر باشد
و ابو سعید اصطخری از اصحاب شافعی این مواقفت و مجوس اهل کتابند بمذهب شافعی با دو ربیع و فوقانیت و ابو حنیفه بر آنست که ایشان اهل
کتاب نیستند و از امیر المومنین روایتست که روا ... ایشان را پیغمبری و کتابی بود و ایشان پیغمبر خود را بکشتند و کتاب را بسوختند و جزیه را حد
نیست چند آنکه امام مصلحت بیند از ایشان بستاند بر سر ایشان می نهاید و شافعی گفت دیناری بستانند و ابو حنیفه گفت
دو دینار و ده درهم اگر متوسط حال بود و بیست و چهار درهم و اگر توانگر بود چهل و هشت درهم و از آنکس که مالی نباشد کسبی نبود او را بر وی
جزیه نباشد و بر دیوانه جزیه نباشد و روا نباشد که هیچ ذمی را در کنند که در حرم شود و هیچ حال نه برای کار و نه برای پیغام ... جزیه اهل
کتاب طاعتست یا معصیت اگر طاعت بود باید که بدان مستحق ثواب شود و اگر معصیت است شاید که خدای تعالی بمعصیت فرماید جواب
از این آنست که ستدن امام از ایشان طاعتست و دادن ایشان نه طاعت و نه معصیت بر سبیل ... قلت ...
و نیز اشتقاق جزیه از جزاست و جزا را وصف کنند بآنکه طاعتست یا معصیت **قوله تعالی** وقالت الیهود عزیر ابن الله
وقالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم

قاتلهم اللّه انّی یؤفکون حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از آنچه جهودان و ترسایان گفتند و بر ایشان منکر میکند گفتار دروغ و باطل ایشان را گفت
که جهودان گفتند عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند که مسیح یعنی عیسی مریم پسر خداست اینجا سوال کنند و گویند خدای تعالی این جهودان
چگونه حوالت کرد و ایشان آن را منکرند جواب آنست که با قول خدای انکار جهودان را تاثیر نبود و چون این آیه آمد جهودان [illegible]
سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و مالک بن الصیف و سبب آنکه جهودان حق عزیر این گفتند آن بود که از عبد الله عباس [illegible]
که او گفت عزیر از جمله احبار و بزرگان بنی اسرائیل بود و بعضی گفته اند که او پیغمبر بود و توریة در میان ایشان بود [illegible]
و مردم بعضی یاد داشتند چون بمعصیت مشغول شدند و ظلم و عدوان پیش گرفتند خدای تابوت از میان ایشان برگرفت و از یاد ایشان
برفت [illegible]

[illegible]

فما کردند که توبه تو قبول نخواهد بود تا آنکه ترسا نشوی اکنون من ترسا شدم و توبه کردم و شما را آگاه کردم تا با خبر باشید [illegible]
برفت و یکسال تمام در کنیسه نشست و انجیل بیاموخت و آنگه انجیل خواندن گرفت و ترسایان [illegible]
توبه تو پذیرفت و از تو خشنود شد ترسایان او را باور داشتند و از آنجا به بیت المقدس شد و مردی را بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور [illegible]
تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند [illegible] این آن تثلیث و اتحاد است که ترسایان میگویند و از آنجا بروم رفت ایشان را
لاهوت و ناسوت تلقین کرد و گفت عیسی انسی نبود و جسم نبود ولیکن پسر خدای بود و مردی دیگر را پیش گرفت نام او یعقوب و این
مقاله او را بیاموخت آنگه مردی دیگر را بخواند نام او ملکا و او را گفت که عیسی خدای بود لم یزل و لایزال آنگه این هر سه را بر خود جمع کرد و ایشان را
وصیت کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] حق سبحانه و تعالی این جمله از ایشان حکایت کرد و گفت جهودان گفتند که عزیر پسر خداست
و ترسایان گفتند که مسیح پسر خداست آنچه ایشان گفتند گفتاری است که بدهنها یعنی بسر زبانهای خود میگویند و آن را حقیقتی و اصلی
نه [illegible]
[illegible] قوله تعالی اتّخذوا احبارهم
ورهبانهم اربابا من دون اللّه والمسیح ابن مریم وما امروا الّا لیعبدوا الها واحدا لا اله الّا هو سبحانه
عمّا یشرکون یریدون ان یطفئوا نور اللّه بافواههم ویأبی اللّه الّا ان یتمّ نوره ولو کره الکافرون
هو الّذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه ولو کره المشرکون حق
سبحانه و تعالی درین آیه مذمت و منقصت جهودان و ترسایان میکند [illegible]

نصف الجزو

[illegible]

وخدای تعالی اباکرده ومنع کرده الا آنرا که نور خود را تمام کرداند میخواهد تا تمام نور خود را و اگرچه کافران کاره باشند و نخواهند که دین خدای ظاهر شود انکه گفت
اوست آن خدای که بفرستاد پیغمبر خود را با قرآن که هدایت و بیان راه حق و بینات حق و دین حق که مسلمانیست تا ظاهر کند و غالب گرداند
آنرا بر همه دینها اگرچه مشرکان کاره باشند آنرا ابن عباس گفت که معنی اینست که تا محمد را بر جمله شرایع اسلام مطلع کرده اند چنانکه هیچ چیز
بروی پوشیده نماند ابوهریره و ضحاک گفتند تا خدای این دین خود را اظهار کند بر جمله دینها و این نزد خروج مهدی باشد که همه دینها یکی شود و
هیچکس نماند که نه در اسلام آید اما بطوع و اما بکره و از اهل بیت همین روایت کرده اند کلبی گفت تاویل این آیه هنوز پدید نیامده است
و قیامت نباشد تا آنکه این پدید آید و مقداد اسود از رسول روایت کرد که گفت لا یبقی علی ظهر الارض بیت وبر و مدر الا ادخل الله کلمة
الاسلام اما بعز عزیز او بذل ذلیل اما ان یعزهم فیجعلهم الله من اهله و اما ان یذلهم فیدینون له ابو سلمه از عایشه روایت کرد که او گفت
که رسول فرمود که لیل و روز کار نشود تا مردم لات و عزی پرستند گفت من گفتم یا رسول الله من پنداشتم این بجا شد
پس از آنکه خدای تعالی این آیه فرو فرستاد که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون گفت این باشد هر چنانکه خدای خواهد آنگه خدای
تعالی بادی خوش بفرستد هر کس را که در دل وی مثقال ذره خیر باشد قبض کند تا نمانند الا آنها که در دلهای ایشان خیری نباشد

قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ
وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ حق تعالی خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای آنکسانی که ایمان آورده اید بسیاری
از احبار که علمای جهودانند و بسیاری از رهبانان که زاهدان ترسایانند مالهای مردم میخورند بباطل و ناحق یعنی که در احکام
رشوت میگیرند و تحریف کتاب خدای میکنند بر مراد و هوای ایشان چیزی میگیرند و از وجه حرام کسب میکنند و حرام
را کسب خود میگردانند و ملک خود میگردانند و مردم را از راه خدای و دین او باز میگردانند و رها نمیکنند تا مردم اندر اسلام
بیایند پس باید که شما از صحبت ایشان دور باشید و از مجالست ایشان حذر کنید و آنانکه از زر و سیم گنج می نهند
و آنرا در راه خدای نفقه نمیکنند ایشانرا بشارت ده بعذاب دردناک عبدالله عمر گفت که هر مالی که آن را زکوة بدهند گنج
نباشد و اگر بر روی زمین باشد و جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس همین گفتند و از امیرالمؤمنین روایت کرده اند که هر که را مال
از چهار هزار درم افزون باشد آن گنج باشد اگر زکوتش داده باشند و اگر نداده باشند ثوبان روایت کند از
رسول که چون این آیه فرود آمد گفت تبا للذهب والفضة و این لفظ را سه نوبت کرد اصحاب رسول را سخت آمد گفتند یا
رسول الله کدام مال گیریم و کدام چیز سرمایه سازیم گفت لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مؤمنة تعین احدکم علی دینه یعنی زبانی ذاکر و
دلی شاکر و زنی مؤمنه که بر دین یاری دهد ابوذر غفاری گفت نزدیک رسول شدم او در سایه کعبه نشسته بود چون بنزد
آنحضرت رسیدم گفت هم الاخسرون عملا ایشان بعمل زیانکارترانند من بترسیدم و گفتم مگر از من حادثه در وجود آمد
گفتم یا رسول الله کیستند ایشان گفت الاکثرون الا من قال بالمال هکذا و هکذا من بین یدیه و شماله و خلفه و قبله گفت ایشان زیانکار
ترین بیشترین مردمانند الا آنکس که مال خود را از جوانب خرج در رضای خدای تعالی از چپ و راست و پس و پیش ایشان اندک
اند گفت همچنین از ابوذر غفاری روایت کنند که هر مالی که صاحبش چند بر آن زند از زر و سیم آن گنج باشد و هر که او بمیرد و از زر و سیم
بسیار رها کند آنرا داغ کنند بر تن او و رسول فرمود که هر که ده هزار درم رها کند آن اصحاب گرداند و او را بدان عذاب کنند
تا خدای تعالی از حکومت خلقان فارغ شود عمار یاسر گفت قوم عیسی را بیم دادند و خواستند چون ایشان آن کافر شدند و شما نیز

کردند

کردند از آنکه زر و سیم گنج نهند تا گنج نهیم ما بنی اسرائیل استیم مردی گفت ما گنج می نهیم گفت بلی و برای آن یکیکی را داغ کشند
داغ گفت مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دو دینار یافتند رسول فرمود که کیتان یعنی دو دینار دو داغ است
مراو را این همه وعید که شما فی است که مال جمع کنند و از آن حقوق خدای اخراج نکنند و چون جمع کرده باشند حقوق ادا نیاید
عقابی شود و احتساب از جمله ابنا باید دانست که چون از وجه حلال جمع کرده باشد و پیغمبر فرموده که هر مالی که زکوة آن بدهند ادی الحق الذی
علیه من غیره فهو خیر له و هر که زکوة مال بدهد آن گنج نباشد عمر از این آیه پرسیدند گفت که هر که از زر و سیم
گنج نهد و زکوة نه بدهد وای بر وی و هر که زکوة بدهد بروی باکی نیست آنکه گفت که من باکی ندارم تا آنکه کوه احد زر باشد و من عدد آن
دانم و زکوتش بدهم و در طاعت خدای صرف کنم قوله تعالی يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ
جُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ میگوید که ایشانرا
در این عذاب دردناک در روزی که این زر و سیمها را ایشان بر تابند در آتش دوزخ و آتش بر ایشان بر افروزند آنگاه زر
و سیم گرم کنند از آن چون آتش شود پس آن پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان داغ کنند و هیچ درمی بر دیگری نهند و لیکن جلد
تمام پوستهای ایشان فراخ کنند تا هر درمی و دیناری در جای خود باشد و تخصیص پیشانی و پهلو و پشت از برای آن کرد که چون ولی سائل
را ببیند که بر پیشانی چین زند اگر پهلو اندر آورد و روی بگرداند اگر پشت برو کند محمد بن علی الترمذی گفت برای آنکه ایشان روی از آن کشیده پیشانی
و پهلو آورده و قوی پشت احنف قیس گفت که بمدینه آمدم در میان حلقه نشسته بودم از قریش مردی بیامد خشن و درشت جامه
درشت اندام و درشت روی بیامد و آنجا بایستاد و گفت بشارت ده شما را تا آنکه مال جمع میکنند و درم می نهند که حق تعالی روز
قیامت آنرا گرم میسازد که چون بر پستان ایشان نهند تا کتفش بیرون شود و چون بر کتفش نهند از پستان بیرون آید آنگاه
و پهلو و پشت ایشان داغ کنند آن قوم این بشنیدند سر در پیش افکندند و هیچکس با او کلام نکرد و او را جواب نداد ایشان گفتند
و نزدیک ستونی بنشست و من بنزد او رفتم و گفتم این شیخ این حرف بقوم میخواند نیافتند ایشان غافل نیستند من پرسیدم
این مرد کیست گفتند که ابوذر غفاریست چون این آیه بر ایشان بخواند ایشانرا گوید که ابوذر گفت که شما گنج ننهاده اید که پیشتر
آنچه کرده اند گنج نهاده اید مجاهد از عبدالله عباس روایت کرده که چون این آیه آمد بر مسلمانان سخت آمد و گفتند چگونه توانیم کرد که
یکی از ما برای فرزندان خود چیزی بنهند که ایشان از آن حق باشد آنگاه عمر پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله این آیه بر یاران تو سخت
آمد رسول گفت که شما نمیدانید که خدای تعالی زکوة بر شما واجب نکرده الا از بهر آنکه مالهای شما پاکیزه شود و چون زکوة آن داده باشید
باقی پاکیزه بود و میراث فرض کرده در مالهای شما که بازمانده آنگاه گفت که خیر و هم شما را بهتر چیزی که مرد از بهر خود نهد گفتند بلی یا رسول الله
گفت زنی جوان صالحه که چون شوی او را ببیند شاد شود و چون کاری فرماید طاعت دارد و چون از وی غایب شود حفظ غیب او کند
زید بن وهب گفت بربذه بگذشتم ابوذر غفاری را دیدم آنجا او را گفتم یا ابوذر ترا بدین منزل چه فرود آورد گفت بشام بودم
مرا با معاویه گفت و گوی افتاد در این آیه او گفت در حق اهل کتابست من گفتم در حق ما هست و ایشان تو را اینجا بدین نامه
نامه بعثمان نوشت بشکایت من مردم بسوی من نهادند و مرا ملامت کردند چنانکه پنداشتی که ایشان مرا هرگز ندیده اند
من بشکایت پیش عثمان رفتم گفت مروان این شهر با تو خوش نیست تنها اینجا باید رفتن مدینه را رها کردم و بدین
جای رها کرده بدینجا آمدم و هم از ابوذر از پیغمبر روایتست که آید روز قیامت که خدای تعالی در قیامت ایشانرا داغ
بدان زر و سیم پشت و پهلوی ایشان داغ کنند در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالهای شما

تعالی کار بندگان که ارده باشد حساب ایشان بفضل کرده بنگرد تا مردم اهل جنت اگر از اهل بهشت باشد بهشتش فرستد اگر
اهل دوزخ بدوزخ فرو اگر مرده صاحب شتر باشد و زکوة نداده باشد خدای تعالی بفرماید تا او را در میان صحرا بیفکنند بر روی آن شتران برو
او برود و که چون آخر ایشان بگذرند اول ایشان باز آید تا آنگه که خدای فصل کند میان خلقان در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد و گفت
ذکر کافران [illegible] ثوبان روایت کرد از رسول که او گفت که هر که گنجی نهد و زکوة آن ندهد و زکوة آن داده باشد حق تعالی آن را اژدهائی کند
که بر بالای چشم او نقطه سیاه باشد او را میدود و گوید که من گنج توام که تو نهاده بودی تا ترا خورد
در و مردم آنکه باید و دستش در دهان کند و بشکند و فرو برد و همچنین همه اعضای ایشان یک یک بشکند و فرو برد قوله تعالی ان عدة
الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة
حرم ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم
کافة واعلموا ان الله مع المتقین میگوید که عدد ماهها نزدیک خدای دوازده ماهست و مراد ماههای تازیست
و آن محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاول و جمادی الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذو القعده و ذو الحجه است و محرم
برای آن محرم خوانند که عرب حرام داشتندی درین ماه قتال کردن و صفر را برای آن صفر گفتند که درین ماه خالی بودی از مردمان
گفته اند که درین ماه ایشان را وبائی افتاد که روی ایشان زرد شد ابو عبیده گفت از برای آنکه مشکهای ایشان از شیر خالی
و این دو ماه دیگر را برای آن ربیع خوانند که درین ماه نبات زمین بسیار شدی و برای آنکه [illegible]
خود ساکن و مقیم شدندی و دو ماه دیگر را برای آن جمادی خوانند که آب درو فسردی و رجب را برای تعظیمش رجب خواندند و برای آنکه
درین ماه قطع قتال کردندی و ترجیب تعظیم باشد و در رجب دست برده باشد و در خبر است که از رسول پرسیدند که رجب چرا
فرمود که رجب نام جویست در بهشت آب آن از شیر سفیدتر و از انگبین شیرین تر بود و هر که ازین ماه روزی روزه دارد خدای
تعالی او را از آن جوی آب دهد و شعبان را برای آن شعبان خوانند که حسنات و ارزاق مومنان در وی منشعب باشد و رمضان را برای آن
رمضان گفتند که ترمض الذنوب گناهان را بسوزد و شوال را برای آن شوال خوانند که اشتران آبستن درین ماه شیر بالا شدی و ذو القعده
را برای آن ذو القعده خوانند که درین ماه قعود کردندی و کار نکردندی و ذو الحجه را برای آن ذو الحجه گفتند که مسلمانان درو حج کردندی
عرب [illegible] دوازده ماهست چنانکه ماههای عجم شمسی [illegible] گفت ماهها دوازده ماهست جز یک خدای در کتاب
یعنی در لوح محفوظ گفته که در کتابها که بر پیغمبران فرستاده هست یاد قضا و حکم کرده در آن روز که آسمان و زمین آفرید از این
ماهها چهار حرامست یکی تنها و آن رجبست و سه پیوسته و آن ذو القعده و ذو الحجه و محرمست و عرب این ماهها را حرمت داشتندی
و تعظیم کردندی تا اگر مرد قاتل پدر و برادر را دیدی درین ماهها او را تعرض نرسانیدی و چون اسلام آمد این ماهها را حرمت و فضیلت بیفزود
خاصه ماه رجب که حق تعالی در میان این چهار ماه برگزید از حسین بن علی روایت کرده اند که او گفت که هر که یکروز از ماه رجب روزه
دارد خدای تعالی [illegible] او را و هر که دو روز روزه دارد [illegible] گناه او [illegible] و هر که سه روز روزه دارد
در رجب [illegible] او را و هر که هفت روز روزه دارد هفت در دوزخ برای او ببندند و هشت در بهشت بگشایند و هر که نیمه
رجب روزه دارد منادی ندا کند که [illegible] که آنچه گذشت بیامرزیدیم و صادق فرمود که هر که اول روز از رجب روزه
دارد شفاعت او قبول کنند در مثل عدد ربیعه و مضر و هر که یک روز آخر روزه دارد او را از جمله پادشاهان بهشت کنند
و شفاعت او قبول کنند در حق جمله خویشان او و امیر المومنین علی فرمود که هر کس یکروز از ماه رجب روزه دارد خدای تعالی

دیوار [illegible] پدید آید و میان او و میان دوزخ که عرض آن مسافت آن از مشرق تا مغرب باشد و ثواب یکساله از عبادت و از اعمال او بنویسند
و او را بهشت واجب شود البته اگر حق سبحانه و تعالی فرموده و ذلک الدین القیم یعنی شمار این است و دین یعنی حسابست چنانکه
رسول فرموده الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت یعنی زیرک آن کس است که حساب نفس خود بکند و از بهر آن پس از مرگ
کاری کند که او را سود کند ای عجب خدای تعالی عدد ماهها که صلاح و معاش خلایق بآن متعلق است بخلایق باز نگذاشت و گفت که
و در کتاب ثبت است عدد آنکه فلاح و ربح معاد با وست چگونه با خلایق گذارد و ماهها که صلاح و منافع بدو منوطست دوازده کرد ان عدة
الشهور عند الله اثنا عشر شهرا و عدد نقبای بنی اسرائیل مفوض بدوست که و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و آن چشمها که آب پدید آمد
موسی گشاده و شد آن هم دوازده بود که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا [illegible] دوازده بود و الطف
و ضع و کمال فضل و آنچه نجات و خلاص [illegible] است درین شد دوازده بود و الائمة من بعدی اثنا عشر ازین دوازده ماه چهار حرام
کرده شد اربعة حرم از دوازده امام [illegible] من بعدی اثنا عشر اولهم علی و اوسطهم علی و آخرهم علی
علی و آخرهم مهدی [illegible] و از ایشان علی [illegible] و چهارم ایشان علی
[illegible] و هشتم ایشان علی بن موسی الرضا و دهم ایشان علی بن محمد نقی است [illegible]
مهدی [illegible] چون عدد تمام کردی [illegible] ذلک الدین القیم این دین قویم و صراط مستقیم است [illegible]
حرام یا درین دوازده ماه بر نفس خود ظلم مکنید یعنی [illegible] گناه مکنید که هر که گناه کند بر نفس خود ظلم کرده باشد و بر یکدیگر ظلم مکنید که همه
یکدیگرید که المومنون کنفس واحدة و قاتلوا المشرکین با جمله مشرکان کارزار کنید چنانکه ایشان همه با شما کارزار میکنند و همه دست
هم پشت شوید چنانکه ایشان همه هم پشت و همدست شده اند [illegible] با ایشان بکوشید تا غلبه [illegible]
و تقوی و پرهیزکاری را کار بندید تا خدای با شما باشد که خدای با متقیان و پرهیزکارانست و قتاده و عطا خراسانی گفتند که قتال در
ماههای حرام کاری قوی و عظیم بود و قل قتال فیه کبیر پس منسوخ شد با قتلوا المشرکین حیث وجدتموهم زهری گفت قتال در ماههای
حرام حرام بود تا حق سبحانه و تعالی سوره براءه فرستاد و آنگه منسوخ شد ابن جریج گفت که عطا [illegible] پرسیدم که
قتال در ماههای حرام منسوخست یا نه سوگند خورد که منسوخ نیست برای آنکه دلیل قاطع نیست بر نسخ او قوله تعالی انما النسیء
زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما و یحرمونه عاما لیواطئوا عدة ما حرم
الله زین لهم سوء اعمالهم والله لا یهدی القوم الکافرین جمعی از مفسران گفتند و علما که عرب این چهار ماه
حرام داشتند از عهد ابراهیم و اسمعیل و کار عرب حرب و غارت بود گفتند ما را [illegible]
و نخواستند که یکبارگی [illegible] ماههای حرام کنند [illegible] ماه حرام باز پس [illegible] مقدم
محرم را با صفر آوردندی [illegible] صفر حرام [illegible] محرم حلال [illegible] احد الصفرین [illegible] ایشان را حاجت
که [illegible] صفر تاخیر کردندی [illegible] ماه نیز تاخیر کردندی [illegible] دوازده ماه [illegible] چون اسلام آمد ماه حرام با محرم افتاده بود و این
[illegible] گفت عرب [illegible] دو سال حج در [illegible] ماههای حرام کردندی و دو سال در ذو القعده و دو سال در ذو الحجه
سال در محرم و دو سال در صفر [illegible] ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که رسول سوره براءة فرستاد حج در ذو القعده کردند
پس سال دیگر که رسول حج الوداع کرد حج در ذو الحجه افتاده بود و خدای تعالی این سوره فرستاد [illegible] رسول در حجة الوداع خطبه کرد
و در آنجا گفت [illegible] یوم خلق السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متوالیات ذو القعده و ذو الحجه و المحرم

فیحلوا ما حرم الله

رجب مضر الذی بین جمادی و شعبان در زمان بگردید و همچنان است که بود و ماههای حرام با جای خود افتاد و حج با ذو الحجه افتاد و [illegible]
ابن عباس و ضحاک و مجاهد گفته‌اند که اول کسی که نسی کرد بنو مالک بن کنانه بود و از پس ایشان ابو ثمامه جنادة بن عوف بن امیة الکنانی [illegible]
بموسم [illegible] می‌نشستی و گفتی انا لا اعاب و لا اجاب لا مرد لما اقول انا حرمنا المحرم و آخرنا صفر و اخرنا المحرم [illegible]
حرام کردیم و محرم را باز پس داشتیم چون گفتی ما محرم را حرام کردیم مشرکان سنانها از سر نیزها بیرون کردندی و آن پیکانها از بن نیزها [illegible]
و تیغها با نیام کردندی تا محرم بگذشتی و اگر گفتی این ماه محرم را که صفر است یعنی محرم را حلال کردند سنانها بر سر نیزه میکردند
سلاحها بر دست میگرفتند حق سبحانه و تعالی فرموده که این نسی که این کافران کردند زیادتی است در کفر ایشان برای آنکه کافران کرده
و ایشان خود کافر بودند باینکه کردند کفر ایشان میفزود باینکه گمراه شدند آنجماعتی که کافران بودند و دیگران را گمراه کردند سالی
آنرا حلال میدارند و سالی حرام آنچه خدای کرده حرام کرده یعنی محرم ایشان حلال میکنند تا مراعات ماههای حرام کرده باشند
و اگرچه در تعیین تغییر و تبدیل میکنند و این اعمال ایشان برای آراسته شدی پندارند که نیکو میکنند و آن خود بدست دیوان است این بهر
ایشان مر ایشان را مزین کرده و نیدند و آنچنان میدانند که نیکوست و خدای تعالی هدایت نکند و راه ننماید کافران را بجهت

قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ حق تعالی

درین آیه خطاب کرد مومنان را و توبیخ کرد بر تثاقل و تکاسل که نمودند از جهاد چون رسول بحرب تبوک خواست رفتن و از حرب
طایف برگشته بود و مردم مجهود بودند و روزگار تنگی بود و درین بین قحطی بود و وقت دخل نزدیک شده بود و میوه‌ها برآمده مردم
دل نمیداد که وطن را بگذارند و بغزا روند تبوک ازین سبب تقاعد و تکاسل کردند و رسول که خواستی بودی که بجائی خواستی
شدن که آنرا اظهار کردی الا بکنایه و توریه گفتی تا مردمان آگاه نشوند و احوال او نمانند تا ناگاه بسر دشمن بود و در غزای تبوک که رسول
تصریح کرد تا مردم ساز تمام بکنند چه راه دور بود و دشمن بسیار چون مردم ازین سبب تهاون کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای
آنکسانی که ایمان آورده اید شما را چه بوده و چکار افتاده است که چون شما را گویند که بروید در راه خدای بجهاد گردن شما گرانی مینماید
و کاهلی میکنید و [illegible] برای آنکه وقت میوه و دخل است شما بمیوه دنیا و زندگانی آن راضی شده اید و سرای
دنیا و متاع دنیا اندکست کدام عاقل باشد که بسیار بگذارد و اندک فرا گیرد چون [illegible] کرده اند و در [illegible] هیچ [illegible]
نباشد آنگه وعید کرد ایشان را و گفت اگر نروید شما را عذابی سخت کند عذابی بدرد آورنده و بدل کند شما را بقومی دیگر پس تو [illegible]
شما و یرا هیچ گزندی و مضرتی نتوانید کردن یعنی رسول خدای را و خدای بر همه چیز قادر است بر عذاب شما و بر استبدال شما و نصرت خود
شما

قوله تعالی إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

حق سبحانه و تعالی میگوید اگر شما رسول را نصرت و یاری نکنید خدای
تعالی قادر است برآنکه بی شما کار وی برآورد و یاری کند وی را چنانکه وی را یاری کرد در شب غار چون کافران وی را از مکه بیرون کردند و قصد
کشتن او کردند او بیرون شد از مکه دویم دو تن بود یعنی دویم صاحب خود بود و آن ابوبکر بود و با صاحب خود را میگفت که مترس
و اندوه مبر که خدای با ماست ما را نصرت کند و نگذارد که دشمن ما را ضرری رساند و حزن او آن بود که میگفت یا رسول الله اگر مرا بکشند

من یک مردم و اگر تو را بکشند تا کشته شدند هلاک امت باشد و اگر ایشان [illegible] ما را ببینند رسول او را گفت مترس که خدای با ماست
مجاهد گفت که رسول سه روز در غار بود عروه گفت ابوبکر را گوسفندی چند بود عامر بن فهیره آن گوسفند از آنجا راندی
شیر آن گوسفندان [illegible] و گفت عبدالرحمن بن ابی بکر بامداد و شبانگاه آمدی و ایشان را طعام می آوردی و چون [illegible]
که بیرون شدند دو شتر بیاوردند یکی را رسول برنشست و یکی را ابوبکر چون بیرون شدند چهار کس بودند رسول بود و ابوبکر و عامر بن فهیره و عبدالله
[illegible] اللیثی زهری گفت که رسول چون در غار رفت و نام آن غار ثور بود و بر در آن غار [illegible] خدای تعالی عنکبوت را الهام
داد تا آنجا خانه کرد و کبوتر بیامد و آنجا بیضه نهاد و چون سراقة بن مالک آنجا رسید [illegible] گفت تا باینجا پای است یا بر آسمان
رفته است یا درین غار است یا بزمین فرو رفته است و در غار رفتن متصور نیست برای آنکه خانه عنکبوت بر جای است و در بیضه
است و خایه کبوتر شکسته نشده است و پای کس باین مقام نرسیده است راوی خبر گوید که چون ابوبکر را خوف بود رسول ویرا میگفت خوش دل
میباش که ایشان ما را نمی بینند و ما ایشان را می بینیم آنگه یکی از ایشان [illegible] تا اراقتی کند [illegible] و گفت یا ابابکر دیدی
که ما را نمی بینند اگر ما را دیدی [illegible] رسول [illegible] میگفت اللهم اعم ابصارهم خدایا چشمهای ایشان را نابینا کن
حق تعالی شر ایشان [illegible] ابن سیرین گفت که در عهد عمر خطاب [illegible]
[illegible] تفضیل عمر بر ابابکر [illegible] تفضیل [illegible] ابابکر [illegible] ابابکر با حضرت رسول
غار بود بهتر از همه عمر [illegible] در پیش رسول بودی [illegible] گفت یا ابابکر چرا چنین میکنی گفت
چون پیش میروم [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله
[illegible] رسول گفت [illegible]
شب ابوبکر این ابیات میگفت شعر قال النبي ولم اجزع يوقرني ونحن في سدف من ظلمة الغار لا تخش شيئا فان الله ثالثنا وقد تكفل لي منه باظهار
[illegible] خدای تعالی سکینه و وقار درین شب بر رسول فرستاد و گفته اند بر ابوبکر
فرستاد برای آنکه رسول [illegible] سکینه و وقار [illegible] ابوبکر [illegible] محتاج باشد و آنکه
مراد رسول است [illegible] ضمیر راجع با رسول [illegible] تا آخر آیه [illegible] و در مثل این آیه تصریح کرده است
بسکینه رسول [illegible] فانزل الله سکینته علی رسوله [illegible] و لشکری [illegible] بنود و [illegible]
جنود [illegible] لشکری فرستاد برای نصرت و یاری شما که شما آن لشکر را ندیدید و آن لشکر فرشتگان بودند و کلمه آنانرا
که کافر شدند فرو تر کرد و کلمه خدا است که بلندتر است و مراد بکلمه [illegible] و شأن کار ایشان یعنی کار ایشان فرو کرد [illegible]
مغلوب و مقهور کردانیدیم و کلمه خدای یعنی دین او و شریعت رسول همیشه بلند بوده است ابن عباس گفت کلمه کافران شرک است
[illegible] رسول [illegible] خدای عزیز است [illegible] و حکیم [illegible] فرستاد بحکمت

قوله تعالی انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ابو الضحی گفت اول آیه [illegible] سوره [illegible]

چون رسول صحابه را استنفار کرد بجهاد فرمود که بجهاد بیرون آیید هر یکی بچیزی بهانه و تعلل آوردند خدای تعالی فرمود که بهانه میارید و بجهاد روید اگر
سبکبار باشید و اگر گرانبار اگر مشغول اشغالید و اگر بیکار اگر جوانید و اگر پیر اگر زن دارید و اگر سبکبار باشید و اگر گرانبار و اگر درویشید و اگر توانگر
و اگر کدخدای و اگر مجردید و اگر ... و اگر سلاح دارید و اگر ... در راه خدای جهاد با مال کنید و با جان کنید که این
شما را بهتر و نیکوتر است اگر میدانید انس روایت کرد که ابو طلحه این سوره میخواند بدین آیت رسید فرزندان خود را گفت جهزونی جهزونی
بسازید و کار ساز من کنید ... فرزندان او را گفتند تو پیر شده ای ... گفت مرا ساز کنید تا بروم او را ساز کردند
بغزات دریا رفت و در کشتی فرمان یافت زهری گفت سعید بن المسیب بغزات رفت یک چشم او برفته بود او را گفتند این بر تو
نیست تو مردی پیری گفت مرا نیز فرموده اند بدین آیه که انفروا خفافا و ثقالا اگر کارزار نتوانیم کرد سیاهی لشکر باشیم و متاع مسلمانان
نگاه داریم عبد الله عباس گفت این آیه منسوخ است بقوله لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی چون رسول عزم غزای تبوک کرد و آن مسافتی بود ...
منافقان طمع کردند که چون رسول برود و صحابه با لشکر بروند مدینه خالی ماند بر خانه رسول زنند و چیزی که بیابند ببرند و زنان و کودکان را ...
خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد و رسول را از این حال خبر داد پس رسول گفت چه باید کردن گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که در این غزا
میروی تیغ نمی باید زدن بلکه صلح باشد میان تو و ایشان فرمان آنست که علی را بجای خود بداری ... نیابت
نیابت کند و هم مدینه را حمایت کند و نیز بدانند که چون در حال حیات صلاحیت این نیابت تو دارد و بعد از وفات تو
اولی و احری که وصی و ولیعهد تو و نایب تو او باشد و آن را شاید رسول علی را بجای خود بنشاند و مدینه باو سپرد منافقان چون آن بدیدند
بدانستند که کید ایشان باطل شد چون رسول از مدینه یک منزل بیرون آمد از غایت تعصب و عناد و کمال جهل و فساد زبان طعن برگشودند و گفتند
الا ان محمدا قد قلی علیا الا تراه قد خلفه مع الصبیان و النسوان محمد علی را دشمن داشت و از وی سیر آمد که او را با کودکان و زنان رها کرد
امیر المؤمنین چون این بشنید بر وی سخت آمد برخاست و سلاح بپوشید و شمشیر حمایل کرد و از پس رسول برفت تا بدو رسید
و رسول از خیمه بیرون آمده بود و در راه نگاه میکرد و از روی شوق میگفت ... علی ... چون نزدیک رسید گفت یا علی ما
علی الخروج تا چه برانگیخت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعنه منافقان ... چنین و چنین گفتند رسول فرمود که اما ترضی یا علی ان تکون
وصیی و خلیفتی و قاضی دینی و منجز وعدی ... انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی امیر المؤمنین گفت رضیت
رضیت رضیت و آنگه برگردید و در این معنی گفت ۞ الا ابعد شمت اهل النفاق ۞ و اهل الاراجیف و الباطل ۞ یقولون لی قد قلاک الرسول
فخلاک فی الخالف الخاذل ۞ و ما ذاک الا ان النبی ۞ جفاک و ما کان بالفاعل ۞ فسرت و سیفی علی عاتقی ۞ الی الراحم الحاکم الفاضل ۞ فلما رآنی هفا
قلبه ۞ و قال مقال الاخ الفاضل ۞ ام ابرح فاسامته ۞ بارجات ذی الحمد الداخل ۞ فقال اخی انت من دونهم ۞ کهرون من موسی لم یزل ۞ و آن
وقت که پیغمبر عزم سفر تبوک کرد منافقان هر یکی بتعلل و بهانه باز ایستادند خدای تعالی فرمود که ای محمد اگر آنچه تو ایشان را بآن دعوت
میکنی عرض و متاعی بودی نزدیک و غنیمتی بودی عاجل و سفری بودی میانه و راهی بودی نه دور ... در متابعت تو کردندی و در صحبت
تو بیامدندی و لیکن مسافت دور است و راه دشوار آنگه خدای تعالی پیغمبر را خبر داد که ایشان بیایند و پیش تو سوگند خورند بخدای
که اگر ما توانستی آمدن با تو بیامدمی ایشان سوگند بدروغ خورند و از غزا و جهاد تخلف کنند و نفس خود را هلاک میکنند و خدای تعالی
میداند که ایشان همه دروغ گویانند آنگه خدای تعالی بر سبیل تعطف و تلطف و رعایت بر سبیل خبر گفت که خدای از تو
عفو کناد چرا ایشان را دستوری دادی ایشان را دستوری نبایستی داد تا ترا ظاهر شدی و پیدا گشتی که صادق از ایشان
که است و کاذب کدام و جماعتی که ایشان را اعتقادی درست نبود با یکدیگر میگفتند که چه مهم است ما را برخاستن و ...

رفتن

رفتن به موافقت محمد اگر چنانکه شد ... ایشان را بود که نه جان بکشتن دهیم ... هر یکی بهانه کنیم و علتی جوییم که با آن تخلف کنیم
... دستوری خواستند میگفتند که ما ساز رفتن نداریم و برگ نکرده ایم و دستوری باشد تا روزی چند مقام کنیم برگ بسازیم
و دیگر از عقب شما بیاییم خدای تعالی رسول را از نفاق ایشان خبر داد و گفت کدام قوم باشند که دستوری نخواهند و کدام باشند که دستوری
خواهند چنانکه گفت قوله تعالی لا یستأذنک الذین یؤمنون بالله و الیوم الآخر ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم
و الله علیم بالمتقین انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله و الیوم الآخر و ارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم
یترددون و لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة و لکن کره الله انبعاثهم فثبطهم و قیل اقعدوا
مع القاعدین لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا و لاوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة
و فیکم سماعون لهم و الله علیم بالظالمین لقد ابتغوا الفتنة «من قبل» و قلبوا لک الامور حتی جاء الحق
و ظهر امر الله و هم کارهون حق سبحانه و تعالی صفت مؤمنان کرد و گفت دستوری نخواهند آنانکه بخدای و قیامت
ایمان دارند در آنکه جهاد کنند با مالها و جانهای خویش چون بینند که جهاد ... رفتن ... جنگ دشمنان دین ایشان دانند که جهاد کردن واجب
و وجهت ایشان را دستوری خواستن چه حاجت بود پس اگر دستوری خواستن در آمدن کار ... شد دستوری خواستن
نیامدن چگونه روا باشد آنگه گفت که این ... در این علام برای تو ... ایشان را بشناسی و الا من خود عالم باحوال ایشان بر جمله و تفصیل
و آشکارا و نهانی و هر چه خدای عالمست بمتقیان و پرهیزکاران که کیست که تقوی دارد و کیست که تقوی ندارد آنگه گفت که دستوری
در این معنی آنان خواهند که بخدای و قیامت ایمان ندارند و دل ایشان شاک و مرتاب باشد و ایشان در شک ... متردد باشند
و متحیر نه کفر صرف و نه ایمان یقین چون کافران ... در شک و دنیا مانده ... الی هؤلاء و لا الی هؤلاء آنگه حق تعالی گفت
که این منافقان اگر خواستندی که بیرون آیند بعزم بیرون آمدن بودندی هر آینه ساز آن کردندی و عدت آن بساختندی پس اینکه ایشان
ساز آن نکردند دلیل میکند که نخواستند که بیرون آیند و بعزم آن نبودند و لیکن کاره بودند خدای تعالی که از جای خود بر نخیزند و از مقام خود
بجنبند از بهر آنکه اگر آمدندی از ایشان تخلیط و فساد و تفریق ... شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی پس از این سبب بود که ایشان را
تثبیط کرد و بجای بداشت تا این شر نکنند و در فتنه ننهند و ایشان را گفتند که بنشینید با نشستگان شاید که رسول گفته باشد ...
بر وجه تهدید و شاید که یاران ایشان از منافقان گفته باشند ایشان را بر وجه تهدید و شاید که ... ایشان از منافقان گفته باشند ...
... با محمد رفتن خویش ... خود بنشینید با آنانکه در مدینه نشسته اند از زنان و کودکان و بیماران محمد بن اسحق گفت بعضی ... دستوری
خواسته بودند از اشراف منافقان بودند چون عبد الله ابی سلول و رفاعة بن التابوت آنگه خدای تعالی آفت و فساد ایشان باز
گفت و گفت ... اگر ایشان بیایند با شما اگر با شما بیایند جز خبال و فساد نیفزایند و در میان شما شتاب کنند ...
چینی و فتنه جستن تا فتنه و فسادی در میان شما افکنند و در میان شما جاسوسان و خبربران ایشان که احوال کارهای شما معلوم
ایشان ... خبر میدهند اگر چه در میان شمااند اما در امر و فرمان ایشانند و خدای تعالی داننده ظالمانست میداند که هر کس چه اندیشد
و اراده از فساد و شر و فتنه دارد ... چون رسول لشکرگاه بثنیة الوداع بزد عبد الله ابی لشکرگاه خود با جمعی منافقان ...
از ثنیة الوداع بزد و لشکر او کم از لشکر رسول نبود چون رسول از آن منزل خیمه برکند و پیشتر شد ایشان از جای خود بجنبیدند و باز
نگشتند رسول ... خدای تعالی این آیه فرستاد که لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قلبوا لک الامور ای همیشه کار منافقان این بود
ایشان فتنه جسته اند از پیش از این و فساد انگیخته اند در میان شما و خواسته اند تا شما را از دین خود و جهاد برگردانند و باز دارند از غزا و

کمر حیله و فریب چنانکه روز احد عبد الله ابی کرد و قصد میکنند تا کارهای ترا بر گردانند و زیر و زبر کنند سعید جبیر گفت که از منافقان
دوازده کس در غزوهٔ تبوک در شب عقبه بر ثنیه بایستادند تا ناگاه چیزی بر رسول خدای زنند و وی را بکشند و ایشان همه
درین سفر بودند و حیلها میکردند تا آنکه حق آمد یعنی نصرت خدای و ظفر و کار دین خدا پیدا شد آشکارا گردید و اسلام مرادت
پدید آمد و این منافقان کاره بودند مر آنرا قوله تعالی وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ
أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ
بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ این آیه در
حق جد بن قیس آمد و او از رؤسای منافقان بود که چون رسول بغزاء تبوک خواست تا برود او را گفت یا ابا وهب هل
لک فی جلاد بنی الاصفر فتتخذ منهم سراری و وصفاء آیا افتد ترا که با بنی الاصفر یعنی با رومیان کارزار کنی و از ایشان سریت و وصیفان
آوری و رومیان را بنی الاصفر برای آن خوانند که حبشه بر روم غالب شدند و از ایشان برده آوردند فرزندانی که حاصل شد از ایشان
بر سواد حبشه و بیاض روم بودند یعنی زرد رنگ ایشان را زرد نام آمد چون رسول وی را این سخن بگفت او جواب او گفت یا رسول الله
قوم من دانند که من بزنان مولع باشم و میترسم که مبادا که من زنان روم را ببینم از ایشان شکیبم مرا بفتنه در میفکن و آنچه جد
گفت اینست که خدای باز گفت ازو و گفت از ایشان شخصی هست که میگوید یا رسول الله مرا دستوری باشد تا نیایم بروم که گر
بیایم در فتنهٔ زنان روم افتم دست از صحبت روم و مرا در فتنه میفکن آنگه گفت که نه اینستی ای محمد که ایشان
خود در فتنه افتاده و در کفر مانده او میترسد که در صحبت و نظر رومیان گرفتار شود و او خود در دریای کفر غرق شده است آن فتنه
ای شناسند و کفر را نشناسند و دوزخ محیط است بدیشان و کافران در آمده است چون این آیه آمد رسول علیه السلام گفت من سیدکم
یا بنی سلمه سید شما کیست گفتند جد بن قیس است الا آنست که او بخیل است رسول گفت وای داء ادوی من البخل کدام درد است
بیمارتر است از بخیل بل سیدکم الابیض الجعد بشر بن البراء بن معرور و حسان بن ثابت در معنی گفته است و قول رسول الله والقول لاحق
بمن قال منا من سیدنا فقلنا له جد بن قیس علی الذی نبخله فینا وان کان اسودا فقال و ای داء ادوی من الذی رمی به لعبدا
و عال بها بعدا و سود بشر بن البراء بجوده و حق لبشر ذی الندی ان یسودا اذا ما اتاه الوفد انهب ماله و قال خذوه انه عائد غدا آنگه حق تعالی وصف
افعال منافقان در حق مؤمنان کرد و گفت اگر رسد ترا خیری و نصرتی و غنیمتی بتو رسد ایشان را غمگین میکند و چنین گویند اگر مصیبتی و قتلی و هزیمتی
بتو رسد ایشان گویند ما نیکو کردیم و حزم و احتیاط بجای آوردیم که اینجا حاضر نیامدیم و بخانه خود بنشستیم و کار خود فرو گرفتیم و آنچه ما را میبایست
کردن بکردیم از حزم و احتیاط و از آن مقام که این گویند بگردند و شادمان و خرم باشند بگو ای محمد مر این جماعت را که ما را نرسد الا آنچه خدای ما
نوشته است و ما را بآن خاص گردانیده است از نصرت و ظفر بر دشمنان یا شهادت و درجات جنان حسن بصری گفت مراد آنست که
کار را مهمل نیست بلکه رجعت با مدبری حکیم که کار بتدبیر و حکم اوست آنچه خواهد بود از نیک و بد در لوح محفوظ بنوشته تا اعلام باشد
فرشتگان را و لطف باشد مر ایشان را هو مولینا اوست که خداوند ماست و مدبر کار ماست و ما بندگان اوییم و منفعتی که بما رسد از وی
و مضرتی که از ما مندفع میشود بلطف و عنایت و خواست اوست و توکل کل کرده ایم بر وی و مؤمنان را باید که بر خدای تعالی توکل کنند
در نصرت و معاونت کافران آنگه گفت بگو ای محمد هل تربصون بنا آیا هیچ میکنید و چشم میدارید بما و توقع میکنید الا یکی از دو

کرامت سعید یا ظفر یا غنیمت یا قتل و شهادت برای آنکه در حالتی که کارزار کنند باشند از دین و پیروزی شوند یا دست بر ایشان یابند
دست ایشان را باشد اگر دست ما را باشد این یکی حسنی است که ظفر باشد و غنیمت اگر دست بر ما باشد و کشته شویم این حسنی دیگر است
که ما را بهشت و درجه شهادت خواهد بود و ما منتظریم که شما را بعذابی از نزد وی یا بعذابی از خدای در قیامت گرفتار آید یا بدست
کشته شوید و گفته اند که مراد بعذاب آن انواع عذابست که بامت سلف رسید از صواعق و جز آن اگر آنچه در دل دارید از نفاق آشکار
کنید خون شما حلال گردد و بدست ما کشته شوید اکنون شما چشم میدارید بما آن که شیطان وعده کرد شما را از غرور و باطل و دین اسلام برطرف
کرد ما نیز بر آن انتظار میبریم وعدهای خدای را در اظهار دین و نصرت رسول قوله تعالی قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ
مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ
بِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ
وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ حق تعالی
میگوید که ای محمد بگوی این کافران را که اگر شما مال خود نفقه کنید بطوع و رغبت یا بکراهت آن نفقه شما هرگز از شما مقبول نخواهد بود برای آنکه
شما قوم فاسقانید و این در معنی خبر است یعنی آنچه شما نفقه میکنید از شما قبول نکنند برای آنکه شما کافرید و اعمال خیر و صدقات از شما
بمحل قبول نیفتد که عمل بی ایمان و اعتقاد درست قبول نبود و آنگه بیان این علت کرد و گفت که هیچ منع نکرد از قبول صدقات ایشان الا آنکه
ایشان کافر شدند بخدا و رسول او نگرویدند و کسی که بخدا و رسول کافر باشد صدقه وی مقبول نباشد آنگه از سر ایشان خبر داد و گفت که ایشان
بنماز نیایند و نماز نکنند الا از سر کسالت و کاهلی و این علامت نفاق است در خبر است که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله
میترسم که من منافق باشم رسول فرمود یا هذا اگر تنها باشی نماز کنی گفت آری گفت برو که منافق نیستی یکی از زندیقی پرسید که نماز چگونه
گفت ای مرد این چیست که تو میکنی و این خلاف طریقت است گفت عادة البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد دیگر
علامت نفاق ایشان آنست که آنچه نفقه کنند بکراهت کنند و بطوع و رغبت نکنند آنگه گفت ای محمد ترا عجب نیارد اموال
ایشان و فرزندان ایشان که آن نه برای کرامت ایشانست برای آنست که خدای تعالی میخواهد تا این مال ایشان و فرزندان
ایشان ایشان را عذاب کنند در دنیا بآنکه مال ایشان در غنیمت آرد و فرزندان ایشان را در معرض سبی یا آفات و مصائب
که بفرزندان و مالهای ایشان رساند تکلیفشان فرماید تا در ابواب خیر صرف کنند بدین جهت ایشان را عذاب کنند و نیز ایشان
چون پاسبان مال باشند و انتفاع آن بغیر ایشان بود و مشقت کسب و رنج حفظ بر ایشان بود و نفع دیگران را باشد و در دست ایشان
جز حسرت و ندامت چیزی دیگر نباشد و گفته اند که درین آیه تقدیم و تاخیری هست و معنی چنین است که در تعجب میارد ترا اموال
کافران و فرزندان ایشان در دنیا که خدای تعالی میخواهد که تا باین مال ایشان و فرزندان ایشان را باشد ایشان را در آخرت عذاب
کنند و تزهق انفسهم و تا هلاک شود نفسهای ایشان و ایشان کافر باشند یعنی مرگ با ایشان رسد و ایشان میرند و از کار
آخرت و نظر اندران مشغول باشند قوله تعالی وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ
يَفْرَقُونَ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ آنگه حق تعالی گفت که
جرأت و دلیری ایشان بر خدای بحدیست که سوگند میخورند بخدای و میگویند که ما از شماییم و بر دین شماییم حق تعالی تکذیب ایشان
کرد و گفت ایشان دروغ میگویند از شما نیستند و بر دین شما نیستند و لیکن ایشان قومی اند که از شما میترسند و این بر
خوف میگویند اگر این منافقان ملجأی یابند و پناهگاهی بینند یا غاری و شکافی اندر کوه که در آن گریزند یا جایی که اندر آن

شوند و دوستانی که ایشان را حمایت کنند ایشان را نشاید کشته شدی و روی با آنجا و سرکشیده شدی در شتاب فشدی چنانکه

اسب سرکش به موج **قوله تعالی** وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا

مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا

حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ابن زید گفت که قومی بودند از منافقان

که چون رسول صدقات قسمت کرده بایشان فرا نرسیده بودی که رسول چیزی بایشان بدهد رسول هیچ بایشان نداری از آن سبب

ایشان اهل آن نبودند و استحقاق آن نداشتند ایشان را سخت می آمد بر رسول عیب میکردندی و طعنه میزدندی میگفتند محمد آنچه

آنرا میدهد که میخواهد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که از ایشان منافقان کسانی هستند که در قسمت صدقات بر تو عیب

میکنند و در آن بر تو طعن میزنند که اگر ایشان را از صدقات چیزی دهی راضی شوند و اگر ندهی خشم گیرند و نمیدانند که استحقاق صدقات

ایشان را نیست اول بیان آنکه مصالح مسلمانان چیست و آنکه درویش ایشان کافراند و فاسق اند و توانگر اند مستحق زکوة نباشند که

کسی را قوت و کفاف یکساله باشد زکوة بوی نتوان داد اگرچه باشد توانگر داد اگر کسی را هفتصد درهم باشد و بدان تصرف نتواند که

زکوة بدهد و شاید داد و باز گفت و اگر ایشان راضی بودندی و خورسند شدندی بدانچه خدای و رسول خدای بدیشان داده و گفتندی که

ما را خدای و رسول خدای بس است از سر حسن اعتقاد و وثوق بر خدای گفتندی که خدای تعالی زود بود که ما را از فضل خویش نعمت

فرستد و نصیبی بود و رسول او همچنین کند ما رغبت در فضل خدای کرده ایم و امید بدو بسته ایم اگر ایشان این سخن گفتندی ایشان را

بهتر بودی **قوله تعالی** إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ

وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ حق تعالی بیان

مستحقان زکوة میکند و میگوید که زکوة نتوان داد الا بدرویشان و مسکینان عبد الله عباس و جابر بن زید و زهری و مجاهد گفتند

که فقیر آن باشد که سؤال نکند و مسکین آنکه سؤال کند ابوهریره از رسول روایت کرده که مسکین آن باشد که او را اغنای کفاف نباشد

که بهان مستغنی بود از مردمان و از کس سؤال نکند و نتوان گردن و شناسند و گفته اند که فقیر آن باشد که او را هیچ چیزی نباشد و مسکین آنکه

او را چیزی بود و در کفاف نبود و بر این دلیل قول خدای است اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر خدای تعالی صاحب سفینه را

مسکین گفت و کشتی بود و باز گفت فقرا اهل صفه بودند که ایشان را هیچ نبود و مسکین آنکه او را جای

و منزل بود و دیگر مستحقان زکوة آنانند که بر آن عمل میکنند که از امت ستانند و جمع میکنند ایشان را نصیبی باشد در مقدار سهم از علا

گروه مجاهد و ضحاک گفته اند آنچه حاصل بود او را دهند و نزد یک شافعی آنست که آنچه بوی دهند باید که بقدر عمل او دهند

عبد الله عباس و حذیفه یمانی و سعید و قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام آنست که مفوض باشد با امام آنچه صلاح

بیند بدو دیگری از مستحقان زکوة مؤلفة قلوبهم قتاده گفت ایشان جماعتی بودند از عرب که رسول الله ایشان را بایمان نرم کردی

و دادی ایشان را تا باشد که ایمان آرند عبد الله عباس گفت که قومی بودند قریب العهد باسلام نزدیک رسول آمدندی و از وی چیزی

اگر بدادی گفتندی مردی نیکست بر دین او مقام کردندی و اگر ندادی برگشتندی و او را بدی گفتندی صفوان بن امیه گفت که رسول مرا عطا میداد

و در همه جهان از وی دشمن تر نبود و بدل من آنچندان بر من داد که او دوست تر کسی در جهان نداشتم فهذا معنی قوله المؤلفة قلوبهم شعبی و حسن

بصری گفتند که مؤلفة قلوب در عهد رسول بودند امام عقیدت ایشان بعد منقطع شدند و بیشتر اهل علم گفتند که ایشان در هر وقت باشند

الا آنست که موقوف باشد بر جهاد و وجود امام عادل نزدیک اهل شیعه و مذهب شافعی آنست که ایشان بر دو قسمند مسلمانان

حزب

و مشرکان و مشرکان ساقطند و اما مسلمانان سهم ایشان بر جایست و سهمی دیگر از زکوة رقاب آزاد کردن بندگان صرف کنند چنین

فقها گفته اند که مکاتبان را که خویشتن را بازخریده باشند و از بهای خود چیزی اداء باشند یاری داده باشند سهمی از زکوة بایشان

دهند تا گردن خویشتن از بندگی آزاد کنند و این مذهب شافعی است و مذهب اهل شیعه آنست که امام یا نایب امام آنکه

مال شده در وقتی که امام متصرف نباشد مخیر است اگر خواهند در وجه مکاتبان صرف کنند و اگر خواهند بندگان مسلمانان که نا گذارند

در مشقت و رنج باشند بازخرند و آزاد کنند سهم دیگر در وجه مکاتبان صرف کنند و اگر خواهند بندگان مسلمانان که وام و دراز دهند

بشرط آنکه ایشان آن مال در معصیت صرف نکرده باشند و باقر علیه السلام گفت غارم آن باشد که وام ستده باشد و صرف کرده

نه در معصیت امام از بیت المال وام او بگذارد و قسم دیگر جهاد است که آنرا فی سبیل الله خوانده است چون اسباب سلاح و غیرات

و مرابطان اگرچه درویش باشند و اگر درویش نباشند و این مذهب شافعی است که نزدیک اهل شیعه درویشی شرط

نیست و این صفت و مذهب ابوحنیفه آنست که آنکسی که توانگر باشد بوی نتوان داد و دیگر از مستحقان زکوة ابن السبیل است

یعنی مسافر منقطع را هرچند در جای خود توانگر باشد گفت که مراد بابن السبیل کسی است که راه او رود باشند و چیزی ندارد که با وطن خود رود

و اگرچه در شهر خود خداوند مال باشد و نزدیک ابوحنیفه این صنف حاجیانند که راه ایشان دور باشند شافعی گفت که کسانی

اند که بسر طاعت خواهند رفتن و بر کنار اند که سفری کنند و گفته اند که مهمانست آنکه گفت فریضة من الله خدای تعالی

در مال شما مر این قوم را نصیبی حق نهاده است و فریضه کرده و شما را باداء این فرموده و او همیشه عالم بوده است و حکیم

شما و حکمت آنچه بر شما فرماید حکمت و صواب بود و صلاح شما در آن شد مال زکوة با وجود رسول یا نایبان او واجب باشد

که با پیش ایشان برند تا چنانکه مصلحت دانند قسمت کنند و در حال غیبت امام صاحب مال از آن پنج قسمت کند از بهر فقرا و

ورقاب و غارمین و ابن السبیل و دیگران ساقط باشند و او مخیر است بهر یکی چند آنکه خواهد بدهد الا آنست که کمتر از نصیب

یک نصاب بیک کس ندهد و اگر خواهد جمله بیک صنف دهد و بیک شخص دهد و چون در شهر مستحق نیابد بشهری دیگر فرستد

قوله تعالی وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ

لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَحْلِفُونَ

بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ

يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ میگوید از جمله منافقان

کسانی اند که پیغمبر خدای را می رنجانند و این جماعت خزام بن خالد و جلاس بن سوید و ایاس بن قیس و سماک بن یزید و

عبید بن بلال و رفاعة بن عبد المنذر و رفاعة بن زید که ایشان رسول را می رنجانیدندی و گفتندی که او گوش است و گفته اند که قومی

که پیغمبر را ناسزا گفتندی یکی از ایشان گفتی که در غیبت او چنین چیزها گویید که نباید که بسمع او رسد و دریافتند گفتند الکوی

هرچه میخواهیم میگوییم اگر باو رسد برویم و عذر خواهی کنیم و انکار کنیم که او از ما این شنود و باور کند و او گوش است یعنی هرچه

گویند او بشنود و بعضی از مفسران گفته اند که این آیه در حق مردی آمد از منافقان نام او نفیل بن الحارث و او مردی بود سیاه

کالیده موی سرهای سرخ گشیده و سرخ چشم مشوه الخلق قبیح الوجه و او آن بود که رسول در حق او فرموده بود من اراد ان

ینظر الی الشیطان فلینظر الی نفیل بن الحارث هر که خواهد که در شیطان نگرد گو در نفیل بن الحارث نگرد و او حدیث رسول

با منافقان نقل کردی و او را گفتند این مکن که محمد با ما خشم گیرد گفت انما هو اذن سامعة او مردی شنونده است

هرچه بگویند بشنود و قبول کند و اگر قبول نکند سوگند خوریم تا باور دارد چون این بگفت خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را ازین
خبر داد و گفت بگوی که اگر گوش خیر است شما را خیر بشنود و قبول کند و شر نشنود و قبول نکند یا خود گوش است بهتر شما را
یعنی آنکه بشنود و تصدیق کند شما را بهتر از آن باشد که چون بشنود تکذیب کند و باور ندارد و بخدای ایمان آورد و گوش با وی کند
مومنان را تصدیق کند و منافقان را تصدیق نکند مومنان را امان دهد و از دوزخ ایمن کرداند و رحمتی بود آنکسانی را که ایمان آورند از شما
و کسانی که رسول خدا را میرنجانند ایشان را عذابی دردناک است سدی گفت جمعی از منافقان میگفتند در میان آنکه رسول را میرنجانیدند
که اگر این حقست که محمد میگوید ما از خر بدتریم کودکی بشنید خشم گرفت و گفت بلی همچنین است آنچه محمد میگوید حقست و شما از
خر بدترید و بیامد و رسول را خبر داد و رسول ایشان را بخواند و ازین حال بپرسید ایشان انکار کردند و سوگند خوردند که این کودک دروغ
میگوید رسول برای آن سوگند ایشان را باور داشت غلام دلتنگ شد و نام او عامر بن قیس بود و سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم
صدق الصادق و کذب الکاذب بار خدایا راست و دروغ این سخن پیدا کن تا معلوم کردد که راست گفت خدای تعالی
این آیه فرستاد و آن کودک را راست گوی کرد و منافقان را دروغ زن مقاتل گفت جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف کردند
چون مومنان باز آمدند ایشان تعلل کردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت این منافقان میخواهند تا شما را که صحابه رسولید خشنود کردانند و خدای و رسول خدای سزاوارتر اند که ایشان را خشنود کردانند
اگر ایشان مومنانند و ایمان دارند بخدای و رسول آیا این منافقان ندانستند که هر کس با خدای حرب کند و مخالفت کند و عصیان
آرد و از خدای تعالی نترسد و از حد خدای تعالی نهاده باشد از آن برگذرد او را باشد بموجب استحقاق آتش دوزخ که او در آنجا خالد
و جاوید باشد اینست رسوائی عظیم و عذاب بزرگ مر او را که در آن دوزخ باشد قوله تعالی يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ
عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ
إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ خدای تعالی رسول را از سر منافقان خبر میداد
و میفرماید که میترسیدند این منافقان از آنکه سورتی بایشان فرو آید که در آنجا کشف سر ایشان شده باشد و خبر دهد این سوره از ضمیر
ایشان آنکه بر سبیل تهدید گفت ای محمد این منافقان استهزا میکنند بگو منافقان را که شما استهزا کنید که خدای تعالی هر سری که شما
نهان کرده اید آنرا بصحرای کشف نهد و آشکارا کرداند و بیرون آورد آنرا که شما از اظهار آن میترسید قتاده گفت این سوره را فاضحه
از آنجا گویند که رسوائی منافقان و کشف اسرار ایشانست ابن کیسان گفت این آیه در شان دوازده کس از منافقان آمد که در شب بر راه رسول
آمدند و بر عقبه کمین کردند در شب تاریک تا رسول را بکشند یا شتر را برانند تا وی را بیفکنند و گفته اند که ایشان بیست و هشت مرد بودند بر این
خایف شدند از آنکه خدای رسول را خبر دهد و ایشان را رسوا کند و رسول ازین حال بیخبر بود تا آنگه جبرئیل آمد و رسول را خبر داد و رسول عمار را گفت که تو
امشب پیش ناقه من برو او پیاده و زمام ناقه رسول بدست گرفت و بدست دیگر تیغ داشت حذیفه یمانی را گفت که سایق بود چون رسول آنجا
رسید که ایشان آنجا کمین کرده بودند آواز داد و یک یک را بنام بخواند و گفت یا فلان و یا فلان چون ایشان دانستند که رسول بر سر ایشان
مطلع شد پیش و پنهان شدند رسول فرمود که شما را چه بر این داشت که ما را بر آنکه بگیرید از پیش ما بیامدید گفتند یا رسول الله این جای مخوفست اگر کسی
دشمن با ما بیامدیم تا آنجا بنگریم تا اگر دشمنی باشد او را برانیم و راه پاک کنیم رسول فرمود بخلاف اینست که شما میگوئید و خدای تعالی مرا از سر
و خبث نیت شما خبر داد امیرالمومنین علی گفت یا رسول الله دستوری ده تا همه را گردن بزنیم فرمود که نخواهم که مردمان گویند محمد قوم خود
و صحابه خود را میکشد خدای تعالی کار ایشان مرا کفایت کند بدبیله گفتند یا رسول الله و دبیله چه باشد فرمود و دبیله درفتنی است

از آتش

از آتش دوزخ که خدای تعالی بدل ایشان نهد تا جان ایشان از تن بیرون شود قوله و لئن سألتهم حبیب بن عمرو قتاده و زید بن اسلم
گفتند که مردی از جمله منافقان در غزای تبوک گفت که ما ندیده ایم از قرا صحابه تو شکم بزرگتر و دروغ زن تر و بددل تر در کارزار یعنی در جنگ
اصحاب رسول عوف بن مالک بشنید بانگ بر وی زد و او را گفت دروغ میگوئی منافقی آنگه بیامد و رسول را خبر داد و مرد منافق بیامد
و رسول بر اشتر نشسته بود و در رکاب رسول میرفت و عذر میخواست و میگفت انما کنا نخوض و نلعب ما بازی میکردیم و بر سبیل هزل و مزاح سخنی
میگفتیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که اگر رسول ازیشان پرسد ایشان گویند ما در حدیث بودیم و میان مزاح میکردیم بگو ای
محمد چون این سخن گویند که شما بخدای و کتاب خدای و رسول استهزا میکردید ضحاک گفت در عبد الله بن سلول آمد که با یاران رسول استهزا
کرد چون خدای تعالی رسول را ازین خبر داد گفت انما کنا نخوض و نلعب قوله تعالی لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن
نَّعْفُ عَن طَائِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم
بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ چون منافقان می آمدند و از افعال بد خود عذر میخواستند حق تعالی فرمود که هیچ عذر مخواهید که جای عذر نماند است
بعد از آنکه سر شما منکشف گشت اعتقاد بدی شما و بدرستی که شما کافر شدید پس از آنکه اظهار ایمان کردید یعنی کافر شدید
بعد از آنکه منافق بودید برای آنکه بعد از ایمان کفر درست نیاید و مومن کافر نگردد و اگر جمعی از شما عفو کنیم بآنکه ایمان آورند و از نفاق
توبه کنند جمعی را که ایمان نیاورند و توبه نکنند ایشان را عذاب کنیم یا اگر عفو کنیم آنکه خبر باز نگفته باشند و بر قرآن استهزا نکرده باشند
عفو کنند و دیگران را عفو نکنند که استهزا کرده باشند و خبر باز گفته و این آیت آن شد که ایشان کافر و منافق بوده باشند مراد بطایفه
از منافقان یکی مرد است نام او مخشی بن حمیر اشجعی که هر وقت که ایشان ازین خبرها گفتندی وی بر ایشان انکار کردی معاونت نکردی
و از ایشان مفارقت کردی چون این آیه آمد پیش رسول آمد و فرمود یا رسول الله خدای میداند که هر که آیتی آمدی در شان منافقان من
کرمی از خوف ایشان نبود تن من بلرزیدی و دل من از جای بشدی و گفتی بار خدایا ایمان آوردم ایمان است بار خدایا وفات من
کن در راه خود بشهادت چنانکه کسی نگوید که من بستم و غسل و کفن کردم او را و در روز یمامه کشته شد و چنانکه کشته نیافتند آنگه خدای تعالی
فرمود که منافقان از زن و مرد همه از یکدیگرند و بتر از یکدیگر فرمایند بدی را و نهی میکنند از نیکوئی و از آنچه شایست و بایست میفرمایند و از نیکوئی
آنچه در شرع و عقل واجبست باز میدارند و از خیرات دستهای خود فرو بسته اند و بخل میکنند و خدای را فراموش کرده اند و طاعت
خدای نمیکنند و آنرا پس پشت افکنده اند و امر خدای را رها کرده اند لاجرم خدای تعالی ایشان را از ثواب نومید کرد و دست از ثواب ایشان
بداشت و در روز حشر فروگذاشت بدرستی که منافقان فاسقانند و از فرمان خدای بیرون شده اند قوله تعالی وَعَدَ اللَّهُ
الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ
مُّقِيمٌ كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم
بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ خداوند تعالی وعده داده است منافقان را از مرد و زن
و کافران نیز از آتش دوزخ که ایشان در آن آتش همیشه باشند آتش ایشان را بس است و درین آیه دلالت است بر سختی عذاب ایشان
و آنکه هیچ عذاب بیشتر از آن نیست و خدای ایشان را از رحمت و خیر خود دور کردانیده است و خوار و حقیر کرده و ایشان را عذاب
باشد دایم که منقطع نشود و شاید که مراد آن بود که خدای تعالی ایشان را در دنیا لعنت کرد و از رحمت خود دور کردانید و ایشان را از خدای

معظم و دو ایم با ایشان آن تعب و رنج و نفاقست و ترس فضیحت و رسوائی آنگه خطاب کرد با ایشان و گفت شما همچو کسانی اید که پیش از شما بودند و جهان کرده که ایشان کرده اند پس چشم داشته که بشما همان رسد که بایشان رسید با آنکه ایشان را قوت بیش از شما بود و مال و فرزند بیش از شما داشتند ایشان تمتع کردند بنصیب خویش از دنیا و شما نیز تمتع گرفتید چنانکه ایشان گرفتند و فریفته شدید چنانکه ایشان فریفته شدند و خوض کردید شما در باطل و کفر و تکذیب رسولان کردند و استهزا بمؤمنان پس آنچه ایشان کردند از اعمال ایشان همه باطل شد و امری واقع نشد بموقع خود چنانکه بر عمل مؤمنان که برای ثوابی باشد آن عملهای ایشان علی شد در دنیا که خدای تعالی افشای سر ایشان کرد عملی میکنند که آن عمل آن باند و تصور میکنند که همچو اعمال مؤمنانست مؤمنان را معلوم باشد که نیست و در آخرت آنست که بران ثوابی بود و ایشان زیان کارانند ابو هریره از رسول روایت کرد که رسول گفت لتاخذن کما اخذت الامم من قبلکم ذراعا بذراع و شبرا بشبر و باعا بباع حتی لو ان احدا من اولئک دخل جحر ضب لدخلتموه گفت شما همان طریقت گیرید که آنانکه پیش از شما بودند گرفتند ارش بارش و دست بدست تا اگر یکی از ایشان در سوراخ سوسماری شده باشد شما هم نیز در روید و مصداق این حدیث قول خداست الذین من قبلکم کانوا اشد منکم قوة واکثر اموالا واولادا الآیه گفتند یا رسول الله چون فارسیان و رومیان و اهل کتاب رسول گفت این مردمان بکار جز ایشان ینند عبدالله عباس درین آیه گفت ما اشبه اللیلة بالبارحة این قوم بنی اسرائیلند که ما را بایشان تشبیه کرده اند عبدالله مسعود گفت شما مانند ترین مردمانید به بنی اسرائیل الا آنست که نمیدانند که شما گوساله پرستیده اند و حذیفه یمانی گفت که منافقان شما بدتر اند از منافقان عهد رسول گفتم چگونه گفت برای آنکه ایشان نفاق نهان داشتند و شما نفاق آشکارا کردید قوله تعالی الم یأتهم

نبأ الذین من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحاب مدین والمؤتفکات

اتتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون

آیا نیامد و نرسید بایشان این منافقان خبر آنانکه پیش از ایشان بودند هر قومی را رسولی بایشان آمد و حجتهای روشن آوردند بر رسول خویش کافر شدند بوی ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را بگرفت و هر قومی را بعذابی دیگر هلاک کرد چنانکه قوم نوح را بطوفان هلاک کرد و قوم هود را که عاد بودند بباد هلاک کرد و ثمود را که قوم صالح بودند ایشان را برجفه و صیحه هلاک کرد و قوم ابراهیم که نمرود و اتباع او بودند ایشان را به پشه هلاک کرد و قوم شعیب را که اصحاب مدین بودند بعذاب یوم الظلة هلاک کرد و مؤتفکات که زمینها و شهرستان قوم لوط بود زیر و زبر کرد و رسید باین عذاب که ایشان را کرد و بر ایشان ظلم نکرد و لکن ایشان بخود ظلم کردند که کافر شدند بر خدای خود تا خدای ایشان را بجزای آن هلاک کرد رسانید پس خدای تعالی عدل کرده باشد و ایشان ظلم کرده باشند بر نفس خود قوله تعالی

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون

عن المنکر ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة ویطیعون الله ورسوله اولئک سیرحمهم

الله ان الله عزیز حکیم وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار

خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلک هو

الفوز العظیم

حق سبحانه و تعالی چون ذکر منافقان کرد و سیرت ناپسندیده ایشان را گفت در عقب آن ذکر مؤمنان کرد و طریقه نیکوئی ایشان را بیان کرد و گفت مردان مؤمن و زنان مؤمنه برخی از ایشان دوستی آن برخی اند همه دوست یکدیگر و اهل ولایت و محب یکدیگر اند و یکدیگر را تولا کنند امر بمعروف کنند و از منکر و ناشایسته باز دارند و فرمان خدای و پیغمبر برند کنند که خدای و رسول فرموده از ادای طاعات و خیرات و بدان فرمایند و از آنچه نهی کرده اند باز ایستند و دیگران را از آن باز دارند

و نماز فریضه بپای دارند و زکوة واجب بدهند و اوامر خدا و رسول را انقیاد نمایند ایشان آنانند که خدای زود باشد که بر ایشان رحمت کند و او عزیز است هیچ چیز او را غالب نگردد و حکیمست آنچه کند بحکمت کند و خدای تعالی وعده داده است این مؤمنان را از مردان و زنان بهشتها جاودانه باشند و وعده داده ایشان را جایهای و مسکنهای خوش حسن بصری گفت از ابو هریره پرسیدم که درین آیه از رسول چیزی شنیده گفت آری رسول خدای گفت کوشکی باشد در بهشت یکپاره از لؤلؤ در وی هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ و در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از هر لونی بر هر بستری جفتی از حور العین و در هر خانه هفتاد خوان بر هر خوانی هفتاد لون طعام و در هر خانه وصیفه حق تعالی بنده مؤمن را چندان قوت شهوت دهد که بیک بامداد بر همه گردد و از طعامها و بهشتها و این کوشکها بهره یابد این صفت در بهشتهای عدن باشد و رسول گفت جنات عدن بهشتی است خاص که هیچ چشم مثل آن ندیده باشد و بر خاطر هیچ بشر نگذشته در آنجا نباشد الا سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق تعالی گفت خنک آنکه در آنجا شود عبدالله مسعود گفت که از بطنان بهشت یعنی میانه بهشت آنجا که بهتر از آن جایی نباشد مقاتل گفت که عدن بلندترین درجه در بهشت و چشمه تسنیم در ویست و بهشتها پیرامن آنست و روایتست که خدای تعالی عدن را آفریده است کشف نظر با وی نداد تا آنکه ایشان را فرود آید و اهل او انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان باشند و آنانکه خدای خواهد و کوشکهای او زر و یاقوت و در و باد خوش بوی از زیر عرش بجهد و بر بهشتهای مشک سفید و زعفران و کوشکها و میوه و بوی خوش وزد و با این همه خشنودی و رضوان خدای بود و رضای خدای ایشان را از بهشت بهتر و نیکوتر و بزرگتر باشد ابو سعید خدری گفت از رسول شنیدم که او گفت که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خدای تعالی گوید یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک گوید هل رضیتم راضی شدید گویند بار خدایا چگونه راضی نباشیم و تو دادی ما را آنچه کس را نداده و ما را نداده بودی حق تعالی گوید که من شما را بهتر ازین هم دهم گویند بار خدایا بهتر ازین چه باشد گوید رضا و خشنودی من از شما رضایی که پس از آن سخطی نبود ذلک هو الفوز العظیم و این ظفری بزرگست قوله تعالی یا ایها

النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأواهم جهنم وبئس المصیر یحلفون بالله

ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا

الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا

الیما فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر

ای پیغمبر برگزیده و ای رسول رفعت جهاد کن با کافران تیغ و با منافقان بدست و اگر نه بزبان و اگر نتوان بدل مبغض ایشان باش و با ایشان درشتی کن عبدالله عباس گفت جهاد با منافقان آنست که جفا کند ایشان را و رفق و مدارا نکند با ایشان و سخت و درشت گوید و روایتی دیگر از وی آنست که جهاد منافقان بوعظه و تخویف شده و در قرائت اهل البیت آمده است که جاهد الکفار بالمنافقین بمنافقان با کافران جهاد کن و با ایشان درشتی نمای و از رفق و لطف و خوی خوش که ترا با مؤمنانست با ایشان مکن که جای ایشان در دوزخ و آن بد جاییست بازگشتن عبدالله عباس گفت که رسول در سایه حجره نشسته بود صحابه را گفت این ساعت مردی شما را آید که بشما نگرد بچشم شیطان چون بیاید با او هیچ سخن مگوئید در ساعت مردی آمد ازرق چشم رسول او را بخواند و گفت تو چرا مرا دشنام میدهی و اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهند او برفت و اصحاب خود را بیاورد و سوگند خوردند که ما نگفتیم خدای تعالی آیه فرستاد که یحلفون بالله ما قالوا و قتاده گفت سبب نزول این آیه آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند یکی غفاری و یکی جهنی از حلفای انصار بود غفاری بر جهنی غلبه کرد عبدالله ابی گفت انصروا اخاکم فوالله ما مثلنا و مثل محمد الا کما قال القائل سمن کلبک یأکلک

آنکه گفت لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل این حدیث بر رسول نقل افتاد و رسول برایشان آمد و گفت این سخنها تو گفته سوگند خورد که نگفتم
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایشان سوگند بخورند که این سخن نگفته‌ایم بدرستی که ایشان این سخن را گفتند و سوگند که خوردند کلمه کفر گفته‌اند
آنکه سوگند بدروغ از مؤمن فسق باشد و از کافر منافق کفر بود که او اعتقاد ندارد و این منافقان همت کردند بچیزی که آن را نیافتند و بیان آن رسیده
مجاهد گفت این آن بود که چون منافق این سخن بگفت مؤمنی بشنید دانست که وی نقل کند خواست تا آن مؤمن را بکشد تا نقل نکند
گفت مراد آنست که ایشان گفتند که چون بمدینه رسیم تاجی بر سر عبدالله بن ابی نهیم و او را ریاست دهیم برغم رسول و مسلمانان گفت آیه
شان آن پانزده مرد آمد که عهد کردند که رسول را بکشند چون رسول بر احوال ایشان مطلع شد ایشان چون سوگند خوردند که ما از این معنی هیچ نگفتیم
و نسگالیده‌ایم حق سبحانه و تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت که ایشان قصد کردند تا آنچه آن را نیافتند از کشتن رسول ایشان از مؤمنان
کینه ورشتند الا از برای آنکه خدای ایشان را مستغنی کرد بفضل و کرم خویش کلبی گفت که این چنان بود که پیش از آنکه رسول بمدینه آید ایشان
در سختی و جهد و رنج و مشقت بودند چون رسول ایشان آمد ایشان را با نفال و غنایم مستغنی گردانید و این مثل مشهور است که اتق شر من
احسنت الیه از شر آنکس بپرهیز که با وی احسان کرده باشی آنگه حق تعالی گفت فان یتوبوا یک خیرا لهم اگر توبه کنند ایشان را بهتر
دنیا از این ضلالت و عار برهند و در قیامت از عذاب دوزخ نجات یابند و اگر برگردند و اعراض کنند از توبه کردن و ایمان آوردن
خدای تعالی ایشان را عذاب کند در دنیا بقتل و در آخرت بدوزخ ایشان را در زمین یاری و یاوری نباشد که ایشان را حمایت کند

قوله تعالی وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ
فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ
يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ
وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ابو امامة الباهلی گفت که ثعلبة بن حاطب الانصاری گفت یا رسول الله
از خدا بخواه تا مرا مالی دهد رسول گفت ویحک یا ثعلبه برو و قناعت کن باینکه داری که اندکی که شکر آن کنی بهتر از بسیاری
که آن را شکر نکنند روزی چند برفت و باز آمد و همین سخن بگفت و گفت یا رسول الله من حق خدای ادا کنم و حق […] بگذارم و صلة
الرحم کنم رسول گفت بار خدایا ثعلبه را مالی ده و او را گوسفندی چند بود خدای تعالی زیادتی در آن نهاد تا چنانکه کرم زیادت گیرد
چون مال بسیار شد خویشتن را با تعهد و مراعات مال او مشغول کرد نماز با رسول در مسجد نگذاردی چنان شد که بیرون مدینه
جایی بساخت گوسفندش آنجا بودی نماز پیشین و دیگر با رسول بگذاردی و نماز بامداد و شام و خفتن آنجا کردی گوسفندان
زیادت شد از آنجا برفت و وادیی بزرگ بود در جنب مدینه گوسفندان را بآنجا برد و جایی بساخت و از نماز با رسول که در آن جمعه
روز آدینه جامدی و نماز آدینه بگزاردی چون مال بیشتر شد از نماز آدینه باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی بآنجا بگذشتی احوال مدینه از
وی پرسیدی رسول گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نگنجد بفلان وادی رفته
است و آنجا جایی ساخته و مقام کرده رسول مردی را از جهینه بخواند و یکی را از بنی سلیم و برای ایشان احکام و اسنان صدقه
بفرمود نوشتن و گفت بروید و از ثعلبه حق خدای بستانید و بفلان مردی سلیمی بروید و او شتر بسیار دارد و از وی نیز زکوة
بستانید ایشان برفتند و نامه رسول بر ثعلبه خواندند و از وی زکوة خواستند او گفت این جزیه است بروید بجای دیگر تا من
خود به بینم و فکر کنم ایشان برفتند بنزدیک آن مرد سلمی و نامه رسول بر وی خواندند و زکوة خواستند و گفت که این سمعا
و طاعة امر الله و حکم رسول الله آنگه در میان شتران رفت و آنچه رسول نوشته بود از اسنان شتر بگزید و بیاورد و بهتر آن

گفتند

گفتند رسول را نفرموده است که بهترین مال بستانیم او گفت که حاشا که من جز خیار و گزیده مال بخدای و رسول خدای دهم ایشان
بستدند و باز بنزدیک ثعلبه آمدند و دیگر بار همان گفت که این مثل جزیه است بروید که جای دیگر تا من این بخود بینم در جمعی ایشان
پیش رسول آمدند و احوال بگفتند رسول گفت یا ویح ثعلبه و سلمی را دعا کرد بخیر و خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد و منهم من عاهد
الله لئن آتینا من فضله الآیه و رسول با صحابه خود نشسته بود یکی از خویشان ثعلبه حاضر بود بنزدیک ثعلبه آمد و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو
سه آیه آمد ثعلبه برخواست و بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله من صدقه بیارم چنانکه تو فرمایی رسول گفت نعم اما آنکه گفتی
آنچه گفتی خدای فرموده است که توبه تو قبول نکنم او برخواست و خاک بر سر کرد و فریاد و زاری کرد رسول گفت این آنست که ترا
گفتم و تو فرمان نبردی او برخواست و بازگشت و بجای خود رفت و رسول از این جهان با جوار حق شد و صدقه او قبول نکرده بود و بعد
ابوبکر بیامد و درخواست کرد که صدقه من قبول کن گفت رسول صدقه تو قبول نکرد من نیز قبول نمیکنم چون عمر بخلافت بنشست او
نیز قبول نکرد و در آخر عهد عثمان از دنیا بیرون رفت خدای تعالی میگوید یکی از ایشان یعنی از منافقان کسی هست که با خدای
نذر و عهد کرد و گفت اگر خدای ما را مالی بدهد تا بصدقه بدهیم از جمله صالحان باشیم چون خدای تعالی داد ایشان را آنچه خواستند
مال ایشان آن بخیلی کردند با آنچه بر ایشان واجب کرده بود و بخل در شرع عبارتست از منع واجب برای آنکه بخل اسم ذم است
بخیل مذموم باشد و بر ترک تفضل کسی را ذم نشاید کردن و تولوا یعنی برگشتند و حال خود آن بود که اعراض کرده بودند و روی گردانیده
پس خدای تعالی اعقبهم نفاق ایشان کرد که در دلهای ایشان بود اعلام کرد رسول را که ایشان بکفر خواهند مرد و توبه نخواهند
کرد و آن عقاب و جزای آن بخوردند که بعقب فعلی بود که ایشان کردند از بخل و خلف وعده الی یوم یلقونه تا روزی که
با پیش خدای شوند و حاضر آیند که حکم جزاء و با خود و فرمان جزاء او را نباشد و این ایشان را برای آن باشد که ایشان آن
وعده که با خدای کردند خلاف کردند با آن دروغی که گفتند این آیه دلیل است بر آنکه لقا بمعنی رؤیت نیست برای آنکه خدای
تعالی در حق منافقان اطلاق کرد و گفت آن روزی که ایشان را با خدای ملاقات بود با اتفاق منافقان خدای را نه بینند
پس معلوم شد که لقا دیدن نباشد هرجا که این لفظ باشد بر حسب اقتضای معنی برد یا بر ثواب حمل کنند یا بر عقاب یا بر رجوع
آنجا که حکم فرمان او باشد و کسی دیگر را نبود و هم بر این معنی بود و قول رسول خدای که من احب لقاء الله احب الله لقاءه و
من کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی هر که خواهد و دوست دارد ثواب و جزای خدای را خدای او را ثواب و جزای خود دهد
و هر که کاره باشد و نخواهد نبرد و معنی دیگر فاعقبهم نفاقا آنست که خلف وعده ایشان و بخل ایشان را بجایی رسانید که نفاق
ایشان ظاهر گشت یعنی بخل ایشان نفاق ایشان را در عقب آورد و ثمره بخل ایشان نفاق بود و سعید بن جبیر گفت
که ایشان را معنی سوال است شده بزبان بگفتند یعنی خدای تعالی گفت الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجویهم نمیدانند ایشان که خدای
تعالی داند سر ایشان یعنی ایشان آنچه در دل دارند با کسی نگویند و نجویهم و آنچه با یکدیگر گویند از سخنانی که با ایشان عام و دانا
و خدای تعالی داننده غیبهاست آشکارا و نهان و از حسن بصری روایت کرده و عبدالله عمر از رسول که اربع من کن فیه فهو
منافق و ان صلی و صام و زعم انه مؤمن اذا حدث کذب و اذا خاصم فجر و اذا ائتمن خان و اذا عاهد نکث و این حدیث بمنافقان
مخصوص است چنانکه روایت کرده‌اند از مقاتل بن حیان که او گفت که من و قضای سمرقند بودم و ابو سعید با ابو هریره
از رسول گفت ثلث من کن فیه فهو منافق اذا حدث کذب و اذا ائتمن خان و اذا وعد خلف این حدیث بر من سخت آمد
بر خود بترسیدم و بر جمله مردمان از آنکه کم کسی بود که از این خالی بود قضای سمرقند را رها کردم و به بخارا آمدم از علمای بخارا این حدیث پرسیدم

از ایشان فرجی نیافتم بمرو آمدم و از علمای مرو پرسیدم هیچ راحت ندیدم به نیشابور آمدم هیچ فرج ندیدم و شنیدم که شهر بلخ
بحر جانست آنجا رفتم و این حال بر وی عرضه داشتم مرا گفت من نیز همچون تو خایفم بری برو که سعید جبیر آنجاست متواری است از وی بپرس بری
آمدم و این حدیث پرسیدم مرا بحسن بصری حواله کرد و گفت من درین چیزی نشنیده ام برخاستم و ببصره رفتم پیش حسن بصری و قصه با او گفتم
گفت رحم الله شهرا و سعیدا این چنان بود که چون رسول این بگفت صحابه دل مشغول شدند و بیاراستند که از رسول بپرسند بحجره فاطمه
و گفتند یا بنت رسول الله پدرت امروز حدیثی کرد که ما از آن اندیشه ناکیم فضل کن و از برای ما از پدرت بپرس که معنی این حدیث
خاص است یا عام فاطمه بیامد و این حال بر رسول عرضه داشت رسول سلام فرمود که آواز دادند که الصلوة جامعة چون مردم جمع آمدند
بر منبر رفت و خطبه کرد آنگه گفت ای مردمان من شما را گفتم که هر کس را سه خصلت است منافق بود اول آنکه در حدیث دروغ گوید
و در امانت خیانت کند و وعده خلاف کند باین حدیث شما را نخواستم منافقانرا خواستم اما آنچه گفتم در حدیث دروغ گفتند
آن منافقانند که نزدیک آمدند و گفتند ما بتو ایمان آوردیم و به نبوت تو مقریم من ایشانرا باور داشتم خدای تعالی در حق ایشان
آیه فرستاد که یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا و آنچه گفتم
وعده خلاف آن بود که ثعلبة بن حاطب بیامد و گفت یا رسول الله … من گوسفندکی چند دارم دعا
کن تا خدای تعالی در آن برکت کند که من حق خدای … من دعا کردم خدای … گوسفندان بسیار داد و چون
وقت صدقه آمد کس فرستادم بخل کرد و وعده خلاف کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله
الآیة الی قوله بما کانوا یکذبون … رسول چون این بشنیدند خوش شدند و مال عظیم بصدقه دادند و … معنی حدیث است که
نباشد که رسول باین حدیث آن خواسته باشد که هر که این سه خصلت انکار نشود و اعتقاد جواز و حسن او کند منافق بود قوله تعالی
الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ
فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که رسول صحابه
را گفت بر صدقات حث کنید عبدالرحمن عوف آمد و چهار هزار درم داد و گفت چهار هزار درم برای عیال باز گرفتم و چهار
هزار صدقه کردم رسول او را دعا کرد و برکت و گفت بارک الله لک فیما اعطیت و فیما امسکت و خدای تعالی او را چندان
مال داد که ثمن آن صد و شصت هزار درم برآمد هر زنی را هشتاد هزار درم رسید و عاصم بن عدی … صد وسق
خرما بود بیاورد و صدقه کرد و رسول آن را قسمت کرد و مردی بود نام او ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورد و گفت یا رسول الله دی
همه روز کار کردم دو صاع خرما مرا دادند یکی برای عیال باز گرفتم و یکی را بصدقه آوردم رسول گفت برو و بر سر خرمای صدقه نه منافقان چون
این بدیدند طعن زدند و گفتند عبدالرحمن و عاصم آنچه دادند بریا دادند خدای مستغنی است از صاع خرما که ابو عقیل آورد و لکن
خواست تا نام او در متصدقات باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت آنکه عیب کنند و چشم شکنند و بسبیل سخریه برآنکه تطوع
کردند و بتطوع صدقات دادند از مومنان چون عاصم و عبدالرحمن و برآنکه ایشان همی یابند و ندارند الا مقدار جهد و طاقت کوشش
خویش و مال بسیار ندارند چون ابو عقیل و از ایشان فسوس میدارند و سخریه میکنند و خدای تعالی از ایشان فسوس میدارد یعنی جزای
سخریت ایشان میدهد و ایشانرا عذابی بچشاند دردناک کند قوله تعالی اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ
لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ گفته اند که این آیه در شان عبدالله بن ابی سلول آمد که او گفت لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا ایشان

بنزدیک

بنزدیک رسول آمدند و گفت استغفر لی … از خدای آمرزش خواه یا رسول الله خدای تعالی گفت ای محمد استغفار کن برای این
منافقان یا مکن یعنی استغفار تو برای ایشان و ترک استغفار تو یکیست خواهی استغفار کن خواهی مکن اگر برای ایشان
هفتاد بار استغفار کنی … خدای تعالی هرگز گناه ایشانرا نیامرزد و تخصیص هفتاد بر آن کرد که این عدد نزدیک عرب
مستغرق است و گفته اند برای آنکه او جمع هفت است و از هفت عدد غالب خلق خوشست چون آسمانها و زمینها و کواکب و دریاها
و اقالیم و اعضا و گفته اند برای آن مخصوص هفتاد کرد که رسول بر حمزه هفتاد تکبیر کرد خدای تعالی گفت اگر بعدد تکبیر بر حمزه بر این منافقان
استغفار کنی ایشانرا نیامرزم آنگه گفت این برای آنست که ایشان بخدای و پیغمبر کافر شده اند و خدای تعالی هدایت نکند بهشت
کافران و منافقانرا قوله تعالی فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ حق سبحانه و تعالی از آنان میگوید که
در غزای تبوک از پیغمبر تخلف کردند و باز پس ایستادند و میگوید که شاد شدند از آن باز پس نشستن بمخالفت خلاف
رسول یعنی از رسول باز گردیدند و نخواستند که جهاد کنند با مالها و جانهای خویش در راه خدای و یکدیگر را گفتند که در گرما
بیرون مشوید و این غزای تبوک در فصل تابستان بود در گرمای عظیم ایشان بگرما تعلل کردند خدای تعالی گفت بگو ایشانرا
که آتش دوزخ گرمتر است اگر با این گرما صبر نتوانید کردن بر گرمای دوزخ چگونه صبر خواهید کرد اگر ایشان می یابند و زیرک و عاقل
باشند گرمای دنیا بر گرمای آخرت اختیار کنند آنگه گفت بگو این منافقانرا که اندک بخندید در دنیا که بسیار خواهید گریستن
در آخرت لفظ امر است و مراد نهی یعنی مخندید و اگر چه جای تعجب و خنده باشد مگر اندک یعنی هم اندک خندید و هم بسیار گریید
و لیبکوا هم امر است اما خبر است از آینده یعنی بسیار خواهید گریستن چون عذاب خدای ببینید و این جزای آن باشد که
ایشان کسب میکنند و کرده باشند … تحقیق است که در روی … چندانکه … باشد و …
پیدا شود و … آب از چشم و این فعل با اندک … برای آنکه موقوف بر اختیار ما نیست و مقصود دوری …
… و اسباب که آن از لهو و بطر … آن رسول خدای میگوید که لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا
اگر آنچه من میدانم شما بدانید اندک خندید و بسیار گریید قوله تعالی فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ
لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ
فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ
بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ اگر چنانکه خدای تعالی ترا بنزدیک گروهی از ایشان برد و
ایشان از تو دستوری خواهند تا با تو بجهاد روند ایشانرا تمکین مده و بگوی که شما هرگز با من بیرون نیایید و هرگز با دشمنان
من کارزار نکنید … یکی آنکه از شما نیاید برای آنکه شما منافقانید و اعتقاد وجوب جهاد ندارید دیگر آنکه چون از شما این …
شما را تمکین نکنم و ازین معنی چون چنین بود که شما با من … نشستید بیرون نیایید چرا انکم رضیتم بالقعود و برای آنکه شما راضی شدید
نخست باز نشستن پس بنشینید با زنان و کودکان و باز پس ایستادگان … و لا تصل علی احد منهم … و نماز مکن بر هیچ یک
از ایشان مفسران گفته اند چون عبدالله ابی سلول بیمار شد کس فرستاد و رسول را ببالین خود حاضر کرد رسول ببالین وی شد …

کفت اهلک حب الیهود و دوستی جهودان ترا هلاک کرد گفت یا رسول الله من ترا تکلیف حاضر آمدن نکردم من از تو استغفار خواستم
برای من استغفار کن و مرا آن دوست که پیراهن خود کفن من کنی و بر من نماز کنی چون بمرد پسرش پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله حاضر
آی رسول گفت نام تو چیست گفت الحباب بن عبد الله گفت عبد الله بن عبد الله که حباب نام دیو است و پیکر [illegible] برفت
و او را کفن کرد در پیراهن خود و در روایتی دیگر آنست که کفن بکرد و خواست تا بر وی نماز کند عمر خطاب گفت یا رسول الله جبرئیل آمد و جامه
رسول بگرفت و او را باز پس برد و این آیه بر خواند ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و در روایتی دیگر آنست که خواست
نماز کند عمر خطاب گفت یا رسول الله یاد داری که فلان روز چه گفت و فلان روز چه کرده بود و گفت او را یا او رسول میداد و رسول
تبسم میکرد چون بسیار گفت رسول گفت ای عمر چند خواهی گفتن خدای تعالی مرا مخیر کرد در استغفار ایشان که اگر خواهی بکن و اگر
خواهی مکن و اگر من دانستمی که اگر بر هفتاد زیاده کنم فایده باشد بکردمی انگه بروی نماز کرد و دفنش کرد از عقب آن جبرئیل آمد
رسول را از نماز کردن بر منافقان نهی کرد و این آیه آورد که ولا تصل نماز مکن بر هیچ یک از ایشان که مرده باشند هرگز و قیام مکن
یعنی بدفن و دعا مرو مثل این نماز نیست و دعاست بعرف لغت برای آنکه درو طهارت شرط نیست و قرارت و رکوع و سجود نیست
بمذهب اهل البیت و قرارت مکروه است و مذهب ابو حنیفه همچنین است و شافعی گفت که قرارت باید از آنجا که نماز بی الحمد
منعقد نشود اگر نماز بروز کنند قرارت آهسته خوانند و اگر شب کنند بلند خوانند مثل نماز شب و روز و تکبیر در وی پنج است نزدیک
اهل البیت و یکی تکبیر کنند و از پس آن شهادتین بگویند و دوم تکبیر بگویند و از پس آن صلوات فرستند بر رسول و آل او و تکبیر سیم
بگویند و دعا کنند مومنین و مومنات را و تکبیر چهارم بگویند و دعا کنند مرده را اگر مومن باشد و بر مرده دعا کنند اگر کافر باشد و منافق و تکبیر
پنجم بگویند نماز با او ختم کنند و شافعی تکبیر اول بگوید و الحمد بخوانند و تکبیر دوم بگویند و شهادتین و صلوات و دعای مومنان بگویند و تکبیر سیم
و دعای مرده بگویند و تکبیر چهارم بگویند و سلام باز دهند بمذهب اهل البیت سلام نیست و نزدیک شافعی بی طهارت درست نباشد
از آنجا که نماز است و تیمم شاید با وجود آب و ابو حنیفه گفت که طهارت باید کرد اگر آب باشد و اگر نه تیمم باید کردن چون خدای
تعالی رسول را نهی کرد و از جمله از جهت آن نهی کرد که ایشان بخدا و رسول خدا کافر شدند و چون مردند بر فسق و کفر مردند و در این آیه
دو دلیلست بر بطلان قول آنکه گفته‌اند که ایمان اقرار بزبان و عمل بارکان است چه اگر چنین بودی ایشان را دو ثلث ایمان حاصل
شدی و خدای نگفتی که انهم کفروا بالله و رسوله و آنکه ایمان نزدیک ایشان زیاده و نقصان نپذیرد و آنکه گفت نباید که عجب آرد
مالها و فرزندان ایشان که خدای تعالی میخواهد ایشان را بآن در دنیا عذاب کند و جانهای ایشان فانی شود و ایشان کافر باشند
ابو علی گفت تکرار این آیه ممتنع نیست از بهر آنکه هر یکی از دو آیه در حق دو گروه آمده باشد از منافقان و در دو وقت بود
آیه در مذمت نفاق منافقان و وعظ مومنان و تحذیر از آنکه چشم در مال و فرزندان و غبطه کردن بر منافقان نکند و آنکه
ناشد قوله تعالی وَإِذا أُنزِلَت سورَةٌ أَن آمِنوا بِاللَّهِ وَجاهِدوا مَعَ رَسولِهِ استَأذَنَكَ أُولُو الطَّولِ
مِنهُم وَقالوا ذَرنا نَكُن مَعَ القاعِدينَ رَضوا بِأَن يَكونوا مَعَ الخَوالِفِ وَطُبِعَ عَلى قُلوبِهِم
فَهُم لا يَفقَهونَ لكِنِ الرَّسولُ وَالَّذينَ آمَنوا مَعَهُ جاهَدوا بِأَموالِهِم وَأَنفُسِهِم وَأُولئِكَ لَهُمُ
الخَيراتُ وَأُولئِكَ هُمُ المُفلِحونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم جَنّاتٍ تَجري مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدينَ
فيها ذلِكَ الفَوزُ العَظيمُ چون سورتی نازل شود و در انجا امر شود با ایمان آوردن و جهاد کردن گویند ایشان را که
ایمان آورید و جهاد کنید با رسول خدای و در دین کسانی که خداوندان نعمت و ثروت و توانگری باشند از تو دستوری خواهند

دکوینه

وگویند که ما را رها کن تا با آنکه نیا باشیم که نشستگان و اپس مانده‌اند از آنانکه اهل جهاد نباشند چون زنان و کودکان
و بیماران ایشان [illegible] راضی شده‌اند که با این طایفه [illegible] باشند که ایشان تخلف کنند و مهر نهاده شد بر دلهای ایشان و مهر کرده شد و معنی
نهاده شده که فرشتگان ایشان را بدان بشناسند و فرق کنند میان مومن و کافر و منافق تا بجای این استغفار نکنند و نیز تا فرشتگان را
اعتبار باشد و این طبع و علامت منع ایمان نباشد چنانکه میگوید بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا که اگر مانع بودی
هر را مانع بودی و وجهی دیگر آنست که ایشان از آن جهت که ایمان در دل خود راه ندهند و نظر و اندیشه نکنند چون کسانی که بر دل
ایشان مهر نهاده‌اند و این مبالغتی تمام باشد در آنکه ایشان ایمان نخواهند آوردن و نخواهند دانستن انگه گفت و لیکن رسول الله و
مومنان جهاد کنند بمال و جان خود و در راه خدای بذل میکنند ایشان را خیرات و نیکوییها باشد در آخرت و ایشان رستگاران
باشند و ظفر یافتگان و بمراد رسیدگان و خدای تعالی بساخته باشد برای ایشان بهشتهایی که میرود در زیر درختان آن جویهای
روان در آنجا جاوید و همیشه باشند که از آنجا غایب نشوند و این فیروزی عظیم و ظفری بزرگست ایشان را قوله تعالی وَجاءَ المُعَذِّرونَ
مِنَ الأَعرابِ لِيُؤذَنَ لَهُم وَقَعَدَ الَّذينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسولَهُ سَيُصيبُ الَّذينَ كَفَروا مِنهُم
عَذابٌ أَليمٌ لَيسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَلا عَلَى المَرضى وَلا عَلَى الَّذينَ لا يَجِدونَ ما يُنفِقونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحوا
لِلَّهِ وَرَسولِهِ ما عَلَى المُحسِنينَ مِن سَبيلٍ وَاللَّهُ غَفورٌ رَحيمٌ وَلا عَلَى الَّذينَ إِذا ما أَتَوكَ لِتَحمِلَهُم قُلتَ لا أَجِدُ
ما أَحمِلُكُم عَلَيهِ تَوَلَّوا وَأَعيُنُهُم تَفيضُ مِنَ الدَّمعِ حَزَنًا أَلّا يَجِدوا ما يُنفِقونَ إِنَّمَا السَّبيلُ عَلَى الَّذينَ
يَستَأذِنونَكَ وَهُم أَغنِياءُ رَضوا بِأَن يَكونوا مَعَ الخَوالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلوبِهِم فَهُم لا يَعلَمونَ میگوید که
آمدند نزدیک رسول خدای کسانی که عذر خواهندگان و تقصیر کنندگان بودند و ایشان را عذری نبود [illegible] تا ایشان را اذن دهد در باز ایستادن از
جهاد و در تفسیر گفت عذرهای ایشان همه دروغ بود امیر المومنین گفت المعاذیر اکثرها الاکاذیب یعنی عذرها اکثری دروغ باشد و ابن عباس
گفت عامر بن طفیل بود که در غزای تبوک آمدند گفتند یا رسول الله اگر با تو بیاییم اعراب قبیله ما [illegible] زنان و فرزندان ما تعرض رسانند
ما را دستوری ده تا مقام کنیم رسول گفت خدای تعالی مرا از اخبار شما خبر داده است قد نبانا الله من اخبارکم ایشان گفتند
این آورده‌اند و کسانی که ایشان با خدا و رسول خدا دروغ گفتند یعنی منافقان که کفر در باطن داشتند و در ظاهر ایمان داشتند محمد بن اسحق گفت
در حق جماعتی آمد از بنی غفار [illegible] که ایشان خویشتن را بر رسول عرضه میکردند و غرض ایشان آن بود که رسول ایشان را دستوری
ندهد [illegible] خدای تعالی گفت زود بود که برسد بآنکه
کفر کردند از ایشان یعنی کافران عذابی دردناک و از بهر آن منهم گفت که ایشان را که تخلف کردند همه کافر نبودند بعضی کافر بودند و عذر بدروغ آوردند
و بعضی مومن بودند و ساز و برگ نداشتند [illegible] لاجرم خدای ایشان را معذور داشت و گفت نیست بر ضعیفان که قوت ندارند و بیماران
که صحت ندارند و کسانی که نیابند آنچه نفقه کنند بر خویش [illegible] حرجی نیست و تنگی و بزه چون نصیحت کنند خدا را و رسول را
[illegible] نیست [illegible]
تعالی آمرزنده و مهربانست و نیز هیچ حرجی نیست بر آن کسانی که پیش تو آمدند تا تو ایشان را بر داری یعنی بر چهارپایی نشانی تا ایشان با تو بجهاد
روند [illegible] گفتی ایشان را که من هیچ نمی‌یابم که شما را بر آنجا نشانم ایشان چون این سخن بشنیدند نا امید شدند و برگردیدند گریان و
اندوهناک [illegible]
انصار [illegible]

عشیر لمتا الجدد

چون عذر ایشان دروغ است و گفت بر ایشان علامت را راه نیست راه و ملامت و مذمت برانگیخت که ایشان می‌آیند و از تو دستوری
میخواهند و ایشان همه توانگران اند که راضی شده اند که با زنان و کودکان بمانند که نشسته و بجا و حاضر نیایند و خدای تعالی توفیق و از ایشان
باز گرفته است و مهر بر دل ایشان نهاده است پس ایشان هیچ کار نمیدانند از سبب که نظر متفکر نمیکنند و چیزی کسی را ندانند تفکر کنند و اندر کنند قوله
تعالی يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى
اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ سَيَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ خدای
تعالی خبر میدهد و میگوید که این مخلفان و باز پس ماندگان از جهاد تخلف کردند و بهانه و علت باز ایستادند ایشان بیایند نزدیک شما
عذر خواهند و چون شما باز گشته باشید و نزدیک ایشان آمده و فرق میان توبه و عذر آنست که توبه رجوع باشد از گناهی که واقع شده باشد
و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضای آن کند که آن سیئه واقع نبوده است و توبه با خدای درست بود و اعتذار درست نبود و بعضی علما گفته‌اند
که قبول عذر واجب بود چون صاحبش برحق باشد چنانکه شاعر گوید شعر اذا اعتذر الجانی محی الذنب عذره وکل امرئ لا یقبل العذر
مذنب و مذهب آنست که قبول توبه و عذر بر خدای واجب نیست در عقل و شرع و چگونه واجب بود و قبول عذر … الا …
بلکه قبول توبه متفضل باشد آنکه رسول خود را فرمود که بگو ایشان را که عذر میاورید و بهانه مجویید که من عذر شما نپذیرم و بهانه شما قبول نکنم که خدای
تعالی ما را از اسرار و اخبار شما خبر داده است و اعلام کرده که آن همه دروغ و باطلست که میگویید زود بود که شما را باز گردانند با
خدایی که او داننده پیدا و ناپیدا است و آشکارا و نهان است تا شما را خبر دهد بدانچه کرده باشید از نیک و بد و جزای هر یک از
نیکی و بدی بشما رساند جایی که حاکم در آنجا جز خدا را نباشد آنکه خدای تعالی خبر داد از سر ایشان و گفت زود بود که ایشان پیش تو
آیند و سوگندان خورند و چون شما باز گشته باشید تا از ایشان اعراض کنید و از سر توبیخ و تقریع ملامت ایشان کنید دست
از ایشان بدارید که ایشان پلیدند عیاذا و حکما عتاب و ملامت در حق ایشان فایده نکند توبیخ و ملامت مومنان را سود دارد چه
گناهی که کرده باشند و ایشان را پاک کردن از آنکه توبه کنند و باز گردند و آنها یعنی منافقان پلیدند هیچ نوع پاک نگردند و جای
پلیدان … ایشان دوزخ باشد جزای گناهی که کرده باشند و پاداش آنچه اندوخته باشند و این آیه دلیل
میکند بر آنکه حکم منافق حکم کافر است آنگه گفت که یحلفون لکم غرض ایشان در آنکه سوگند میخورند برای شما و گمان میبرند که راست
میگویند آنست که شما از ایشان راضی شوید که احوال ظاهر و باطن ایشان … خدای تعالی راضی نشود از این منافقان از کفر
و باطن ایشان قوله تعالی الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ
دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ
عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
حق سبحانه و تعالی میگوید که عربانی که نشو و نما و تربیت ایشان در بیابان و بادیه باشد کفر و نفاق ایشان سخت‌تر و بیشتر
باشد برای آنکه در میان ایشان علما و دانندگان نباشند و با اهل علم اختلاطی ندارند که از ایشان بشنوند و یاد دارند و این
جماعت آنانند که پیرامن مدینه بودند از قبیله بنی اسد و غطفان ایشان را کفر و نفاق سخت‌تر بود و ایشان سزاوارتر باشند

بانکه حدود و شرایع و احکام شرع ندانند از آنکه در بادیه بوده اند و علما و فقها را ندیده باشند آورده اند که زید بن صوحان که
یک دست در جنگ نهاوند انداخته بود روزی با جماعتی نشسته بود و اخبار و احادیث روایت میکرد اعرابی بیامد و بنشست و گوش با
حدیث او کرد و گفت این حدیث تو عجیبست … حدیث تو مرا خوش آمد و لیکن دست تو مرا بتهمت می‌اندازد گفت چرا
گفت برای آنکه میباید که دست تو ببریده باشد گفت دزدان را دست راست برند و این دست چپ است اعرابی گفت من این ندانم که راست
برند یا چپ زید گفت صدق الله حیث یقول الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و الله
علیم حکیم اعرابی اولی تر بانکه حدود و احکام شرع ندانند و خدای تعالی عالمست باحوال ایشان و حکیمست در اجرای احکام بر ایشان
آنگه حق تعالی اعراب را بر دو قسمت کرد و گفت بعضی از ایشان آنانند که آنچه نفقه میکنند در سبیل خدای غرامت و تاوان
میدانند و چشم میدارند که بشما رسد … و واقعها و گردشهای روزگار میکنند تا که واقعه بشما رسد از مرگ و قتل که آنگه ایشان
بشما … آنچه بشما می‌پسندند بر ایشان باد گردشهای بد بر ایشان باد و خدای شنونده گفتار و داننده کردار ایشانست
و بعضی دیگر از عربان کسانی اند که ایمان دارند بخدای تعالی و بروز باز پسین یعنی روز قیامت که از پس او روز نباشد و آنچه نفقه میکنند
در راه خدا قربتها و وسیلها میگیرند و میدانند نزدیک خدای و قربت او … فعل باشد بر آنچه کرده باشد طالب رضای خدا
و ثواب او را و نیز صلوات رسول و استغفار او آمرزش و دعای او را بخیر و برکت قربتی می‌شناسند و ثوابی و رحمتی میدانند و بحقیقت
که صلوات رسول و دعای وی ایشان را قربتی و ثوابیست و زود بود که خدای تعالی ایشان را در رحمت خود برد و بر ایشان رحمت کند
که او خداوندیست آمرزنده گناه … و بخشاینده بر بندگان کلبی گفت که آیه در بنی اسلم و غفار و جهینه آمد قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ میگوید که سابقان پیشین و پیشی
گیرندگان اولین از مهاجر و انصار آنکسانی اند که ایمان را متابعت کرده اند و پس روی نموده به نیکویی و احسان آنکه بر ایشان
رفته بودند در ایمان و نصرت کردند یعنی پس از ایشان ایمان آوردند و ایشان آنان اند که پس از مهاجر و انصار ایمان آوردند و از سابقان
و گفته‌اند آنان بودند که پس از رسول ایمان آوردند و عهد صحابه و در عرف آنان که در عهد رسول بودند و در صحبت او صحابه خوانند و آنان که
بعد از رسول بودند تابعین گفتند و آنان که پس از صحابه و تابعین در اتباع تابعین خوانند حق تعالی همه را گفت در یک سلک
کشید و گفت ایشان کسانی اند که حق تعالی از ایشان راضی شده است و ایشان نیز از خدای راضی شده اند و از بهر ایشان بهشتها
و بنهاده بهشتهایی که در زیر آن جویهای آب روان شده و ایشان در آنجا جاوید و مقیم باشند و این ایشان را رستگاری و ظفر عظیم
باشد ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورده است که عمر خطاب این آیه چنین میخواند که والسابقون الاولون من المهاجرين و
الانصار الذين اتبعوهم … ابی کعب … گفت بگوی و الانصار و الذين اتبعوهم عمر قول او بشنید تا سه بار و الانصار الذين
بحر خواند الذين با واو ابی کعب بر رد میکرد بار چهارم عمر را گفت … لقد قرأت على رسول الله … و الانصار
الذين اتبعوهم بخدای که من بر پیغمبر خدای چنین خوانده ام … عمر گفت صدقت راست گفتی حفظتم و نسینا
و تفرغتم و شغلنا و شهدتم و غبنا آنگه گفت یا ابی انصار را خدای در جمله سابقان گرفت گفت آری و با عمر خطاب و با … مشورت
نکرد و عمر گفت من بنداشتم که درین آیه ما را رفعتی باشد که در آن کسی را مشارکت نباشد گفت خلاف آنست که
تو پنداشتی و مصداق این اول سوره جمعه است فی قوله و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و در وسط سوره الحشر و الذين جاءوا من بعدهم يقولون

ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و در آخر سورة الانفال والذین آمنوا من بعد و هاجروا وجاهدوا معکم ابو موسی اشعری و سعید بن
المسیب و قتاده گفتند که سابقان اولین آنان بودند که بدو قبله نماز کردند عطا گفت آنان بودند که ببدر حاضر بودند و خلاف کردند
آنکس که پیش از همه بپیغمبر ایمان آورد که بود و در خدیجه خلاف نیست که اول او بود که ایمان آورده بود عبد الله عباس و زید ارقم و جابر بن
عبد الله انصاری و جمله اهل بیت گفتند که اول کسی که ایمان آورد علی بن ابی طالب بود و او نه ساله بود و بروایت کلبی و مجاهد و محمد بن اسحق
ده ساله بود و گفته اند دوازده ساله بود مجاهد گفت که از جمله چیزها که خدای تعالی با امیر المؤمنین کرد و با او خواست آن بود که سالی قریش را
قحطی افتاد و ابو طالب عیال بسیار داشت رسول عم خود را گفت ای عباس قحطی عظیم است و ابو طالب از سبب عیال بسیار
بیچاره شده بیا تا از وی تخفیف کنیم گفت صواب باشد و بر فتند و رسول او را گفت ای عم آمده ایم تا بعضی از عیال ترا با خود ببریم ابو طالب
گفت که عقیل را بمن بگذارید و دیگران را شما دانید رسول علی را بگرفت و عباس جعفر را بگرفت و علی با رسول بود تا آنکه خدای ویرا بنبوت
و علی اولین کسی بود که بوی ایمان آورده بود و با او نماز کرد و جعفر با عباس می بود تا آنکه اسلام آورد و از عباس مستغنی شد اسمعیل بن
ایاس گفت که جدم مردی بازرگان بود گفت که بمکه رفتم بنزدیک عباس فرود آمدم روزی با عباس نشسته بودم در مکه وقت زوال آفتاب
جوانی سر بر آورد نیکو روی که پاره ای در قرص آفتاب نگاه کرد آنگاه روی بکعبه آورد و گفت الله اکبر کودکی بیامد و بر دست راست او بایستاد
و تکبیر کرد و زنی بیامد و در قفای هر دو بایستاد و تکبیر کرد ساعتی بود آن جوان برکوع شد ایشان نیز برکوع شدند چون سر برداشت ایشان
نیز سر برداشتند من عباس را گفتم امری عظیم و کاری عظیم است این چیست که ایشان میکنند گفت نمیدانی این جوان پسر برادر
منست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و آن کودک علی بن ابی طالب است و آن زن خدیجه بنت خویلد است زن محمد و محمد دعوی
میکند که خدا او را بدین فرستاده است و الله لا اعلم علی ظهر الارض احدا علی هذا الدین غیر هولاء الثلثة بخدای که هیچکس را ندیدم
بروی زمین که برین دین باشد الا این سه کس اسمعیل گوید که جدم عفیف گفت در دل من افتاد که کاشکی من چهارم ایشان بودمی
این حدیث آن وقت روایت کرد که اسلام آورده بود انس مالک گفت که رسول گفت صلت الملائکة علی و علی علی سبع
سنین لانه لم یرفع الی السماء شهادة ان لا اله الا الله بر آسمان نبردند الا از من و از علی معاذه عدویه گفت از امیر المؤمنین علی شنیدم
بر منبر بصره که میگفت انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان یؤمن ابو بکر و اسلمت قبل ان اسلم صدیق اکبر منم که ایمان آوردم
پیش از آنکه ابو بکر ایمان آورد و ابو علی گفت من نزدیک ابوذر رفتم در موسم حج و گفتم که در میان مردمان اختلافی پدید آمده چه
کنم گفت الزم کتاب الله و علی بن ابی طالب فاشهد علی رسول الله انه قال علی اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو
الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم بین الحق والباطل و هو یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظلمة گفت علی اولین کسی است
که بمن ایمان آورد و اولین کسی که دست در دست من نهد روز قیامت و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم است و فرق
کند میان حق و باطل او پیشوای مومنان است و مال پیشوای ظالمانست و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین در این معنی گفته است شعر
ما کنت احسب الامر منصرفا * عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن * الیس اول من صلی لقبلتهم * و اعرف الناس بالآثار و السنن *
و آخر الناس عهدا بالنبی * و من جبریل عون له فی الغسل والکفن * من ذا الذی ردکم عنه فنعلمه * ها ان بیعتکم من اغبن الغبن *
مخالفان گویند که از جمله سابقان ابی بکر و زید بن حارثه گویند اگر چه علی پیش ایمان آورد و ایمان کودک را اعتبار نیست که علی
ابی طالب کودک بود و ابو بکر پیر بود ایمان علی را آن موقع نباشد که ایمان ابو بکر را گوییم چون چنین بود لاجرم ایمان علی را من کفر بود
و ایمان غیر او من کفر بود و آنگاه از دو وجه بیرون نبود ایمان علی یا رسول الله او را دعوت کرد یا نکرد و علی غیر آن نبود که او را ایمان

می باید آورد و اگر دعوت کرد و علی مکلف نبود و محل قبول ایمان نه داشت تا دادن عزت بر رسول باشد و اگر محل قبول ایمان داشت
او سابق باشد و صغر سن و کودکی از آن مانع نباشد از بهر آنکه اعتبار بکمال عقلست نه بصغر سن چون روا باشد که عیسی [illegible]
در گهواره پیغمبر باشد و گوید انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و یحیی را گوید و آتیناه الحکم صبیا یعنی النبوة چرا نشاید که علی ده
ساله بروایتی و ساله بروایتی دوازده ساله مومن باشد و ایمان او بموقع قبول باشد و نیز اتفاقست که علی هرگز بت را ایمان نیاورد
اگر آنرا وقتی نبودی و بعد دیگر وقت آنرا ترک نکرد او خود مومن نبوده باشد چه در حیات رسول و چه بعد از وفات رسول و قتل
عثمان که امامت کرد و این و انصار دادا کافر پس معلوم شد که ایمان او بموقع قبول بوده باشد و او چون مهاجران سابق بوده است در ایمان ...
سابقان انصار چنانکه در اخبار آمده است که اهل بیعت بودند در عقبه بیعت اول و ایشان هفت کس بودند در بیعت دوم در عقبه هفتاد کس بودند
و آن آنگاه بود که بو ذر را و مصعب بن عمیر را پیغمبر بنزدیک ایشان برفت و ایشان را قرآن آموخت و او اولین کسی بود که در مدینه نماز بجماعت کرد
و او صاحب رایت رسول بود در روز احد چون مردم هزیمت شدند او با رسول مقام کرد تا شهید شد و رسول در حق او گفت که من او را بمکه دیدم
او را بمکه دیدم دو برد قیمتی پوشیده و نعلین در پا کرده شراکش از زر و دو غلام بر دست راست و دو بر چپ او و هر یکی قصعی حیس در دست گرفته بوی
میدادند و آن بود که خدای تعالی در حق او فرستاد و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و روز بدر برادرش
را بگرفتند برای حرمت مصعب دست از وی باز داشتند و بند بر وی نهادند مصعب گفت برادرت را بند بر نهادند چون خود را فدیه کرد روز
احد برادر خود را دید مصعب گفت و الله که این امن بکشم فرصت نگاه میداشت تا که فرصت یافت برادر خود را بکشت خدای تعالی در
حق او این آیه فرستاد و اما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی و نام و کنیت او ابو عزیز بود قوله تعالی وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ
مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ
إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ
عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ میگوید از آنکسانی که گرد بر گرد شما اند اعرابیان منافقانند که بیرون مدینه اند مفسران گفته اند چند
قبیله بوده اند عرب جهینه و اسلم و اشجع و غفار و این جمله بیرامن مدینه بودند و در اندرون مدینه هم جمعی منافقانند که بر کفر و نفاق مستمر
شده اند تو که محمدی ایشانرا نمیدانی ما ایشانرا میشناسیم و میدانیم برای آنکه نفاق تعلق بباطن دارد و بظاهر مومن مینمایند و بباطن کافر
معروف را ایشانرا شناسی و متباطن ایشان شناسیم ایشانرا عذاب دو بار کنیم ابن عباس گفت یکبار آن بود که رسول روز آدینه بر منبر
خطبه میکرد برخواست و اشارت کرد و گفت یا فلان بیرون شو از مسجد که تو منافقی و یا فلان و جمعی را نام برد و بنفاق ایشان گواهی
داد و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد ایشانرا این فضیحت یک عذابست و عذاب دوم عذاب گورست و این روایت سدیست
مجاهد گفت عذاب اول سبی است و قتل و عذاب دوم عذاب گورست مقاتل بن حیان گفت عذاب اول تیغ بود در
روز بدر و عذاب دوم نزدیک مرگ عطا گفت عذاب اول جوع بیاد و امراض است بی ... اینست که میگوید در آخر سوره
او لا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون و عذاب دوم عذاب گورست و گفته اند که عذاب اول اخراج کرد ایشانرا
و دوم خویشان و دوستان را کشتن ثم یردون پس آنگاه باز گردانند ایشانرا در قیامت بعذاب بزرگ که عذاب دوزخست و من
ذکر اینها که گفت آخرون اعترفوا جمعی دیگرند که ایشان اعتراف بگناه خود کردند مفسران گفتند که اینان جماعتی بودند که از رسول باز ماندند
در غزای تبوک چون رسول برفت ایشان پشیمان شدند و گفتند ما در سایه و راحت و آسایش و رسول و صحابه او در جهاد و شدت و رنج سفر بخدا
که ما خود را بر ستونهای مسجد بندیم و باز نگشاییم تا رسول ما را نگشاید و توبه ما قبول نکند همچنین کردند چون رسول بمسجد آمد گفت اینان کیستند

چو خویشتن را در مسجد بر ستونها بستند گفتند ایشان را تا آنکه با تو بغزا نیامدند سوگند خوردند که خود را باز نکشایند تا آنکه تو ایشان را باز نکشایی گفت من نیز
سوگند خوردم که ایشان را باز نکشایم تا آنکه مرا فرماید در ایشان حکم کردند و از من باز ایستادند و بجهت من تخلف جستند و بمن رغبت نمودند خدای
تعالی این آیه فرستاد و رسول بفرمود تا ایشان را باز کشادند و ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله اینها مالهای ما که ما را بدان تخلف افتاد تو بر آن صدقه ده تا
کفارت باشد گناه ما را و برای ما استغفار کن رسول گفت مرا نفرموده اند که از مال شما چیزی بردارم خدای تعالی این آیه فرستاد خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم وتزکیهم از امیر المؤمنین و عبد الله عباس روایت کردند که ایشان ده کس بودند از جمله ایشان ابو لبابه انصاری بود و مرداس
و برادرش قیس ضحاک گفت هفت کس بودند عطا گفت پنج کس بودند زهری گفت که آیه در ابو لبابه آمد چون بغزای تبوک نرفت پس پشیمان
شد خویشتن را بستون مسجد باز بست و گفت طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من بپذیرد و هفت شبانروز هیچ نخورد تا بیهوش
و هوش و قوت از وی برفت خدای تعالی این آیه فرستاد و توبه او قبول کرد و رسول برخاست و او را بکشاد و ابو لبابه گفت یا رسول الله
سرای که در روی این گناه کرده ام بجای گذارم و مال که بدوستی او تخلف کرده ام از آن بیرون آیم رسول گفت جمله مال نه ولیکن یک ثلث خدای تعالی
ذکر وی کرد و آن جماعت که مثل این کردند و گفت از جمله آنها که باز پس ایستادند از غزای تبوک نیامدند تا آن بودند که اعتراف آوردند بگناهای خود و کار
نیکو را بکار بد بیامیختند شاید که خدای تعالی توبه ایشان قبول کند و او آمرزنده گناه تایبان و بخشاینده است بر بندگان خود و این عسی از خدای
بود برای آن لفظ عسی آورد تا مکلف قطع نکند و متردد باشد میان خوف و رجا قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها ۹۹
وصل علیهم ان صلوتك سكن لهم والله سميع عليم الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده
ويأخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحيم وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون
وستردون الى عالم الغيب والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون وآخرون مرجون لامر الله اما
يعذبهم واما يتوب عليهم والله عليم حكيم ای محمد از مالهای ایشان صدقه بستان یعنی زکوة بعضی گفتند که این آنست که کفارت
و آنست که ایشان گفتند که از جمله مالهای خود بیرون آییم خدای تعالی گفت همه مال ایشان برمدار و بعضی از مالهای ایشان بر وجه صدقه بستان
تا ایشان را پاک و پاکیزه گردانی نفسهای ایشان از چرک گناه و مالهای ایشان را از مظالم و زیادت گردانی بر برکات و منزلت و ایشان را از منازل
منافقان رفع گردانی و دعا کنی ایشان را و از خدای در حق ایشان رافت و رحمت خواه که دعای تو ایشان را سکون و طمانینت باشد و دلهای ایشان
آرمیده شود بانکه خدای تعالی از ایشان قبول کرد و گفتند این صلوة آنست که چون آل ابی اوفی صدقه بستاند بگوید اجرک الله فیما اعطیت و بارک الله
فیما ابقیت عبد الله بن ابی اوفی گفت که چون کسی صدقه پیش رسول آوردی او گفتی اللهم صل علی آل ابی اوفی ابو علی جبایی گفت که واجبست بر رسول
که دعا کند متصدق را چنانکه رسول کرد والله سمیع علیم و خدای شنونده است میشنود گفتار ایشان و میداند کردار ایشان و جای آنکه
قبول صدقات ایشان میکنی و کیفیت حال هر یکی میداند الم یعلموا آیا نمیدانند که خدای تعالی قبول کند توبه از بندگان خویش چون توبه کنند
و صدقات ایشان بپذیرد چون از خلوص نیت صادر گردد و عکرمه گفت چون خدای تعالی توبه ایشان بپذیرفت و ایشان زکات از خویش
بداد منافقان طعن زدند و گفتند ایشان آن قوم اند که دیروز با ایشان این حدیث نبایست کرد و مخالطه و مجالست ایشان روا نبود اکنون چه افتاد
که با ایشان خور و نشست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که اینها که طعن میزنند نمیدانند که قبول توبه بخدای است و صدقات او بستاند و قبول کند
گوید که از رسول شنیدم که گفت بآن خدای که جان محمد بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال و خدای تعالی جز حلال و پاک
نپذیرد و بر آسمان نشود الا صدقه پاک و الا که او آن صدقه بدست گیرد و احسان خدای تعالی می نهد خدای تربیت آن کند و همی پرورد چنانکه
یکی از شما اسب کره پرورد یا فصیل لقمه که برای خدای داده باشند مانند کوه عظیم شود و انگه این آیه برخواند که ان الله هو التواب الرحیم و خدای

تعالی از ایشان و کارها و قبول توبه تا پاداش و رحمت کردن و بخشیدن بندگان بگوی ای محمد بندگان را تا ایشان را ترغیب و تحریض شود که
بکنید از اعمال آنچه خواهید که آنچه میکنید بر خدا و رسول خدا و مؤمنان پوشیده نیست لا محاله اعمال شما عرض خواهد افتاد بر خدای و بر پیغمبر و بر ائمه پس
بنگرید تا طاعت و عبادت چگونه میکنید و در این عرض دو قول گفته اند یکی آنکه بقیامت افتد و دیگر آنکه در اخبار آمده است که اعمال امت هر شب
دوشنبه و پنجشنبه بر رسول عرض کنند و بر ائمه و مراد مؤمنان امامان معصومند آنگه گفت وستردون و زود بود که شما را باز گردانند با خدای که داناست
بنهان و آشکارا خبر دهد شما را بآنچه کرده باشید چون جزا و پاداش آن بشما رسد وآخرون مرجون دیگر کسانی اند که تاخیر کرده اند و با
پس داشته اند ایشان را از بهر امر خدای و کار ایشان در مشیت و توقف است یا عذاب کند ایشان را اگر اصرار کنند یا توبه ایشان قبول کند لیکن خدای
تعالی داناست باحوال ایشان حکیم است بآنچه فرماید در حق ایشان بر وفق حکمت و علم باشد و ایشان سه کس بودند کعب بن مالک و هلال بن امیه
و مرارة بن ربیع که در حق ایشان آمد وعلی الثلثة الذین خلفوا از غزای تبوک باز ایستادند اما نه از بهر نفاق لیکن از توانی و تقصیر انگاه آن
اجتهاد و مبالغه نکردند در توبه که ابو لبابه کرد و اصحابش رسول بفرمود تا ایشان را بایستند و کس با ایشان سلام و صلاح نجوید و زنان ایشان
بیامدند و گفتند یا رسول الله ما از خانه ایشان بیاییم گفت نه ولیکن ایشان را مگذارید که نزدیکی کنند بعد ازین قاعده و پنجاه روز مدت
بحزن و گریه و خوف و اضطراب و قلق تا که توبه ایشان قبول آمد و این دلیل است بر آنکه خدا را باشد که قبول کند توبه را اما قبول امر توبه بعقل
جایز است بودی موقوف نبودی بر مشیت قوله تعالی والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا بین المؤمنین
وارصادا لمن حارب الله ورسوله من قبل وليحلفن ان اردنا الا الحسنى والله يشهد انهم لكاذبون
لا تقم فيه ابدا لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه فيه رجال يحبون ان
يتطهروا والله يحب المطهرين مفسران گفتند که بنو عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کردند و رسول الله آنجا برفت و نماز
کرد بنو تمیم بن عوف که بنو اعمام ایشان بودند بر ایشان حسد کردند و گفتند ما نیز مسجدی بنا کنیم در پهلوی مسجد ایشان و از رسول درخواهیم تا آنجا
نماز کند با ما و چون ابو عامر الراهب از شام باز آید او را امام این مسجد کنیم و این ابو عامر از ایشان بود و پدر حنظله بود که او غسیل الملائکه گشته
روز احد او را بکشتند و در مکه او را راهب گفتندی رسول او را فاسق گفت که در جاهلیت ترهب کرده بود و در جاهلیت چون رسول
پیغمبر را آشکارا کرد وی بنزدیک پیغمبر آمد و گفت این چه دینست که آورده رسول گفت که دین حنیفی است دین ابراهیم گفت من بر آن دینم
رسول گفت تو بر آن دین نیستی او گفت این دین ابراهیم است ولیکن تو چیزی آورده که از آن نیست رسول گفت نه چنین است که تو میگویی
ولیکن بدین بیاورده ام بیضا نقیه ابو عامر گفت اماتت الله الکاذب منا طریدا وحیدا غریبا آنرا که از ما دروغ میگوید خدای تعالی او را بمیراند
غریب و تنها و رانده پیغمبر گفت آمین و او را ابو عامر فاسق خواندند و برفت گفت هیچ قومی را نیابم که با تو کارزار کنند الا که با ایشان باشم تا در احد
چند غزا در میان کافران با رسول با مؤمنان کارزار کرد تا روز حنین چون هوازن بگریختند او نیز بگریخت و بشام رفت و کس فرستاد بمنافقان
که چندانکه توانید سلاح و قوت ساز دهید و برای من مسجدی بنا کنید که من نزدیک قیصر روم میروم تا از وی لشکر بستانم و بیایم و با محمد کارزار کنم و
از مدینه بیرون کنم آن جماعت بیامدند و دوازده مرد بودند ثعلبة بن حاطب و معتب بن قشیر و ابو حبیبة بن الازعر و عباد بن حنیف و جاریة بن عامر و
پسرانش مجمع و زید و نبتل بن الحارث و بجاد بن عثمان و ودیعة بن ثابت مسجدی بنا کردند در پهلوی مسجد قبا و مجمع بن جاریه امام مسجد بود چون فارغ
شدند بنزدیک رسول آمدند و گفتند یا رسول الله مسجدی کردیم تا آنجا آییم و بیمار و شب باران نماز کنیم و آن وقت بود که رسول بغزای تبوک میرفت و گفت من
مشغولم چون باز آیم بگویم چه باید کرد چون رسول از تبوک باز گشت ایشان آمدند و گفتند که ما میخواهیم تا بمسجد ما آیی و آنجا نماز کنی و دعا کنی تا برکت رسول
در شهر رفته بود و جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میرساند و آیه آورد که والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا

محمد الکسانی که ایشان فرا گرفتند و بنا کردند مسجدی را برای ضرر رسانیدن و کفر کردن [illegible] مسجد قبا اند و از کفر و نفاق
عزت کفر را و تقویت نفاق را و برای تفرقه کردن و جدائی انداختن میان مؤمنان تا از یکدیگر متفرق شوند و کلمهٔ ایشان مختلف گردد و از برای آنکه تا
بسازند و استعداد کنند برای کسی که او حرب کرده با خدای و رسولش پیش از این یعنی ابو عامر الراهب تا از شام بیاید و لشکر آرد و این
منافقان با این همه سوگند خورند که ما نخواستیم با این کردیم الا خیر و نیکوئی یعنی نماز و ذکر خدای و برای پیران ضعیف و بیماران کرده‌ایم که ایشان
نتوانند که به مسجد قبا آیند و برای شبهای زمستان و روزهای باران حق تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت که خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند
آنگه رسول را نهی کرد و گفت لا تقم فیه ابدا یعنی درین مسجد مرو و در آنجا قیام مکن هرگز خطاب اگر چه با رسولست اما مراد رسولست و جملهٔ مؤمنان رسول
چون این آیه آمد بفرمود مالک الدخشم را و معن بن عدی را که بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزید ایشان برفتند و آتش در زدند و کسانی که در آنجا
بودند بگریختند بعضی از اهل مسجد آنجا مقام کردند تا آتش ایشان را بسوخت بعضی از ایشان بسوخت رسول بفرمود تا آن موضع را جای خاک [illegible]
و مزبله کردند و ابو عامر الراهب در شام بمرد غریب و وحید و تنها و در خبر است که مجمع بن جاریه که امام مسجد بود در عهد عمر بن الخطاب [illegible]
مسجد قبا خواست عمر گفت لا ولا کرامة نه تو امام مسجد ضراری گفت مهلا لا تعجل علی یا عمر با من بتعجیل مکن که من در آن وقت جوان بودم
و ایشان پیران بودند و من آن وقت قرآن آموختم و ایشان [illegible] و من احوال ایشان مطلع نبودم که اگر بودمی یکساعت با ایشان
مقام نکردمی عمر او را معذور داشت و امامت قبا فرمود آنگه مدح مسجد قبا کرد و گفت مسجدی که بنای آن بر تقوی و پرهیزکاری نهاده باشند
اول روزی از روزها یا نبایش یعنی مسجد قبا که آن را رسول بنا نهاده است و در وی نماز کرده مدتی مقام او بقبا و گفته‌اند که مسجد پیغمبر است بمدینه
و درین مسجد اولیتر است و سزاوارتر که نماز کنی که آنجا مردانی اند که طهارت و پاکیزگی دوست میدارند و خدای پاکان را دوست میدارد
ابو سلمه از عبد الرحمن ابو سعید الخدری پرسید که از پدرت چه شنیده درین مسجد که خدای تعالی گفت اسس علی التقوی من اول یوم گفت از
پدر شنیدم که روزی رسول در حجرهٔ بعضی زنان بود من نزدیک او شدم گفتم یا رسول کدام این مسجد که بر تقوی بنا نهاده است کف دست
مشتی سنگ ریزه برگرفت و بینداخت و اشارت کرد به مسجد خود و گفت مسجدکم هذا مسجد المدینة **قوله تعالی** افمن اسس بنیانه
علی تقوی من الله ورضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم
والله لا یهدی القوم الظالمین لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم
والله علیم حکیم میگوید که آیا آنکس بهتر که بنای مسجد خود بر تقوی و پرهیزکاری و رضای خدای نهاده باشد یا آنکس که بنای
خود بر کنارهٔ چاه ویران و خراب و فرو افتاده نهد که آن بشکند و او را در آتش دوزخ اندازد یا آنکس بهتر باشد که بنای دین
خود بر قاعدهٔ محکم نهد که آن تقوی خدا و رضای ویست یا آنکس که بنای دین خود بر قاعدهٔ ضعیف نهد از باطل و نفاق که مثل او
در قلت ثبات چون بنائی باشد بر کنار رود خانه نهاده که آب زیر زمین بنای او را [illegible] کرده باشد همی ناگاه آن فرو رفته
و بنای او با او در قعر آتش دوزخ افتد و خدای تعالی ظالمان را راه ننماید براه بهشت از جابر عبد الله انصاری روایت کرده‌اند
که گفت آنجا بگذشتم و دودی دیدم که از آنجا بر می‌آمد خلف بن یاسین الکوفی میگوید که با پدرم بحج میرفتم به آن مسجد رسیدم
که پیغمبر صلی الله علیه و آله در وی و قبله نماز کرده بود و محراب بجانب بیت المقدس بود و این در روزگار بنی امیه بود چون کار بابو جعفر
منصور افتاد بفرمود تا قبله بگردانیدند که نباید که کسی [illegible] اند و بآن قبله نماز کنند یعنی مسجد ضرار را دیدم ویران گشته و دودی
از وی بر آمده و امروز مزبله شده است آنگه حق تعالی باز نمود که آن مسجد علامتیست ایشان را بر کفر و نفاق ایشان و کردن آن
در دل ایشان شکی و نفاقیست ثابت که از دل ایشان زایل شود و زایل نشود تا دل بر جای باشد مگر که دلهای ایشان پاره پاره

شود

شود بر وجهی یعنی اینست که همیشه خراب کردن بنای ایشان سبب شک و نفاق در دل ایشانست و اثر آن از دلهای ایشان
منقطع نشود تا که دل ایشان باقی باشد و خدای تعالی داناست بآنچه در دلهای ایشان یعنی دلهای منافقانست از کردن بنای
مسجد ضرار حکیمست در آنچه فرمود از خراب کردن آن **قوله تعالی** ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و
اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا
فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم
به وذلک هو الفوز العظیم محمد بن کعب گفت چون انصار لیلة العقبه با رسول بیعت کردند و ایشان هفتاد مرد بودند
عبد الله رواحه گفت یا رسول الله شرط کن که خدای را بایست و شرطی که ترا بایست با ما بگوی گفت اما شرط خدای من آنست که
بخدای او را پرستید و با او شرک نیارید و شرط من آنست که از آنچه جان و مال خود را از آن حمایت کنید مرا از آن حمایت کنید گفتند
کردیم یا رسول الله فما لنا ما را چه باشد گفت شما را بهشت باشد گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل خدای تعالی این آیت فرستاد
ان الله اشتری یعنی بدرستی که خدای بخرید از مؤمنان نفس و مال ایشان را به بهشت در بیع بایع و مشتری و دلال باید مشتری خدای
جبار است و دلال محمد مختار است و بایع بندهٔ مؤمن و مبیع نفس و مال او است و بها بهشت و دار القرار است نعم المشتری الرب الرحیم و نعم
الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن الجنة النعیم نکته که بهشت میفروشم گفت بنده میخرم از بهر آنکه چیزی فروشد یا از بهر سود فروشد
یا از بهر حاجت و این هر دو بر خدای محال است و اگر گفتی بهشت میفروشم گر از بهر آن بودی که گفتی من میخرم یا من بهای بهشت
دارم بهشت نا خریده ماندی و بنده از این خبر بیچاره [illegible] گفتا این مبایعت مرا با مؤمنانست
که کافران مرا نشناسند چیزی قیمتی از بهای اندک بخرد و کافر را از آن منزلت ننهم که با وی مبایعه کنم تا از تو این مبایعت نباشد
از و نیز مبایعت نباشد متابعت دلال محمد مختار باید تا مبایعه باز دلال [illegible] حاصل شود مبایعه در سرای شرع میرود و شارع بازار این
میان دلالست هر که با این دلال آشنا نشود او را کی رسد که مبایع ما باشد مبایع ما نبود تا متابع تو نشود فاتبعونی یحببکم الله
دعوی دوستی [illegible] خدمت [illegible] میان بندد تا از وی جزای محبت یابد هر که چیزی بهائی [illegible] عرضه کند
در بایست باشد کافر را جان و مال بهائی نیست لاجرم درین درگاه او را [illegible] نیست هر که چیزی با بها دارد درین درگاه بر بها دارد
پس اول از تو معرفت باید تا از دلالت شفقت بود و کان بالمؤمنین رحیما از شریعت [illegible] عقد اشتری من المؤمنین [illegible]
بیگانه باشی او را چه کار [illegible] آشنا شدی او را [illegible] که تا با تو بیع کند پس اول قدم در نه و دست بیعت ده
تا بیعت [illegible] بر صفقه [illegible] دست [illegible] دست بده و [illegible] مال از دست بده تا چون حالت نباشد [illegible] چون جان
نباشد جانان و جانانت باشد چون از ملک خود بیزار شوی [illegible] ملک من در آئی [illegible] و ملک من کار تو
من [illegible] ابو علی الحسنین [illegible] نفس مؤمن [illegible] جوارح او [illegible] اقامت [illegible] جاری آب
جو [illegible] چهار حد است یکی [illegible] آدم که ابو البشر است خلقکم من نفس واحدة و یکی ابراهیم ملة ابیکم ابراهیم
یکی محمد مصطفی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم و یکی [illegible] چهار در است یکی توحید و شهادت
[illegible] یکی صدق [illegible] و یکی با اخلاص طاعت [illegible] نفس مؤمن [illegible]
خواست منافق چون [illegible] و لکن کره الله انبعاثهم فثبطهم چون [illegible] گفتیم قل انفقوا طوعا او کرها
لن یتقبل منکم مؤمن چون [illegible] شاید

٣٧

عزیز مصر یوسف را بخرید و خواص اهلش را بخدمت او مشغول کرد و اهلش را گفت اکرمی مثواه همچنین حق سبحانه و تعالی چون تن بخرید ملائکه را
بفرمود تا بعضی حافظان تو باشند و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین و بعضی پیران تو باشند و بعضی وکیل ارزاق تو باشند عذر خواه
ویستغفرون لمن فی الارض زلیخا یوسف را بخرید و دل بدو داد او را بمنزلت کرامت فرود آورد و آنگه بحبس کرد و او بملکیت برد خدای
تعالی ترا بخرید و بانواع اعزاز و اکرامت مخصوص کردانید و لقد کرمنا بنی آدم و در زندان دنیا حبس کرد الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر
زنده کان ... را باتو سر آغاز کرد من جانی اجبته و من سالنی اعطیته و من اطاعنی شکرته و من عصانی سترته و من عرفنی حیرته و من احبنی املیته
من اثبتنی قتلته و من قتلته فعلی دیته فانا دیته هرکه مرا بخواند اجابت کنم و هرکه از من بخواهد بدهم و هرکه طاعت من دارد شکر کنم و هرکه
عاصی شود بپوشم و هرکه قصد من کند مقصود و گرفتارش کنم و هرکه مرا شناسد متحیرش کردانم و هرکه مرا دوست دارد بجلالش مبتلا کنم و هرکه را دوست
دارم بکشم و هرکه را بکشم دیت دهم و آنرا که دیت دهم دیت من باشم و لقد صحت بقتلها فی حبها فلا یکون عوضی فی المحشر حتی یجوز علی الصراط
و قوت عذر طلق من النید المنظر فتکون عاشقین تحا کما یوم القیمة و التلاقی جز آنکه پس از قتل درجه پادشاهی بتو دهد و الذا رایت ثم رایت
نعیما و ملکا کبیرا ترا بخرید تا ابلیس از تو طمع ببارد و بداند که ملک او تو نیست بخرید تو شکر کرد و ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ای بنده من الحسنی
و مال و محنت و آفت تو از نفس و شیطان است ال آفت است اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک مال فتنه است و مرا محنتی است بی قیمت
و نعمتی بی محنت و لیکن مرا بکار نیست آن آفت با و مرین نعمت بدل کن جان پیاده و جنان بستان مال بده و رضای من بستان ...
جاه خلق بده برای آنکه مرا صلاحش قادر بود خدای بی عیب بنده پر عیب بخرید و او را بپسندید و عیبها بر وی بپوشید و گناهش بیامرزید
در خبر است که روزی رسول در بعضی سفرها بود و مردی شتری داشت بس ضعیف این مرد با وی در ماند و کسی را نمی خرید بنزدیک رسول آمد
واز وی شکایت کرد رسول وی را گفت بمن فروش گفت یا رسول الله و مرا جگونه بهیچکار نیاید گفت روا است رسول او را بخرید چون از دست
رسول وی آمد شتر بقوت و نشاط شد و در جهان لشکر پیش شتران رفتی اگر تعجب بکنیت رسول را شتری پیدا میشود چه عجب باشد که حسن
ملکیت الملک بر بنده عاصی پیدا شود جابر بن عبد الله انصاری گوید که رسول آن شتر را بمن سپرد و بعهد رسول تا زنده بود و با عهد صدیق
حاضر بود و رسول او را بمن بخشید من میداشتم او را تا پیر شد و بعهد عمر خطاب پیش او شدم گفتم چگونه شتری را که بعهد رسول و عهد صدیق
واز وی هیچ کاری نمی آید گفت آن کیست گفتم این شتر رسول است او را از من بخرید ببهای گران و آزاد کرد و کسی را بر وی دست نبود تو خریده خدای
که آزاد کرده او باشی جاهلت شیطان را بر تو راهی نباشد در آخرت هر کسی که چیزی خرد و بعیب و عالم باشد شرعا وی را آن عیب رد نتواند
چون علام الغیوب ترا با سایر عیوب بخرید بگناه رد نکند و بندگی او چنان که ترا بندگی او به که آزادی دیگران بیت آزاد مکن ز بندگی ایسیح
کین بندگی از هزار آزادی به هرکه بنده بخرد و بنام آزادی را بگرداند نزدیک بعضی فقها آزاد باشد حق تعالی ترا بخرید و ترا نام مؤمن کرد
تا مؤمن خوانده بهم نام خود کرد و نیز امید آن است که هم نام خود را از آتش دوزخ آزاد کرداند و تفضل آنست که چون ترا بخرید بایر
خصومت نکنی مکوی که مال و جانی فدا و الی و جمال و فی اتقاء المنازل جلال بر من که کس رامی ایشان دیگران خصومت نکنند تا از زیان رد و مسلم باشی زیرا
عزیز و کریم باشی نفس و مالت بخرید تا از هر دو برآیی و تهی تا دل و جان بدو آن کی بدل آن بدو نکنی هرکه بنده خرد و بنده را مال باشد بنده و مال سید را باشد
کر سید ایشان بنده و را بکند یا بنده و مال آزاد کند حق تعالی میکوید مال بتو دادم و مرا بدان حاجت نیست و ما تنفقوا من خیر فلانفسکم مال خود را خرج
و ورکه ترا است و نفس ما عزیز از کرده آن مرا است عبیدی و انت لی هرکه بنده خود را کاری فرماید و مزدی اجرت بدهد و بازگوید آنکه بنده خود را
خود بخرید و آنگاه او را کاری فرمود و گفت ای بنده من مزدت بدهم انا لانضیع اجر من احسن عملا هرکه بنده خرد آن بنده را عاقبت یا باز
فروشد چون محتاج باشد یا آزاد کند اگر کریم باشد او میگوید حاجت بر من روا نیست تا بفروشم و من کریم اگر محتاج شوی منع کند ...

تزا آن

تزا آنکم مخلوقان که بنده خرند برای آن خرند تا ایشان را نگاه دارند من ترا برای آن خریدم تا ترا نگاه دارم شعر کل یده بجالها مونتها من حیثه
لرجاله و در سایه دولت نگاه دارم اگر در خواب باشی و اگر بیدار قل من یکلوکم و النهار شعر بایاد و الجلیل کم من کل سوء بدت فی الظلم
عادت چنان رفته است که هرکه بنده خرد و فرزندی و وارث نگذارد چیزی که دارد بنام وی کند صورت حال من با تو همچنین است تو بنده من
و مرا زن و فرزند نیست هر چه هست مرا بکم است الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون هرکه بنده خرد پرستاری چون نامزدی بار کرد
شرعا فروختن نتواند بر من نامزدی بار کرفت شرعا فروختن نتواند بر من نامزد است تو بار امانت من برداشتی آن باری که آسمان و زمین طاقت حمل آن نداشتند انا عرضنا
الامانة علی السموات تا امانت حقیقت هیچ بر تو حرام است اینکه باش که از ملکیت خود بیرون نکنم آنکه بار ودا را دارد بار نهند و من خدا نه ابدا
بود و هست ما در فروشش بکنم تو نیز نگاه بدین مناسبت باشی که بعید بنای امانت کرد و نگاه داری و در وی خیانت نکنی یا در مر
لایحب الخائنین بدانکه بخیه اگر چنین بکنی هر چه کرده باشی که صورت فرمان بر دری و از در بعضی بی فرمانی بود و بکنند و با عمل مزد مستمر
خرمن کاه و جای که آب نباشد آنرا در آتش بزند و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هبا منثورا قوله بان لهم الجنة یعنی خدای تعالی جان و مال
بخرید بانکه بهشت ایشانرا باشد و ابتدا بخرید خدای تعالی با مؤمنان کرد و مؤمنان جان و مال را بیع بپسندیدند و بهشت در خبر است که اعرابی
بر رسول بکذشت رسول این آیت میخواند گفت این کلام کیست گفتند کلام خدای است گفت بیعی است مربح لا نقیله ولا نستقیل یعنی سود مند است که
این اقالت و استقالت نکنیم آنگه با رسول بغزا رفت و باز گشت تا شهید شد اصمعی گفت از صادق علیه السلام که گفت ای دون همت
خود را بشناس که ترا خویشتن را جز به بهشت نفروشی که بهای تو بهشت است یان لهم الجنة من یشتری نفسه فی الله عالیة فی الحل و الحلی
رفیعات مبانیها لولا ان المصطفی و علی سیدها و من بنا دهرا و جبرئیل منادیها یقاتلون فی سبیل الله در راه خدای کارزار کنند و با دشمنان
دین جهاد کنند یکشند دشمنان خدای را و کشته میشوند در راه خدای وعده که خدای داده است مجاهدانرا وعده ثابت لازم در تورات و انجیل
چنانکه در قرآن و این وعده مشتمل است بر ثواب بی عوض ثواب بر یقتلون که ایشان کشته شوند نه جای گفت که این آیت دلیل است بر آنکه
جهاد واجب بوده است بر قوم موسی و عیسی چنانکه بر امت محمد و جهت آنکه گفت کیست و فا کننده تر بعهد و وعده خویش از خدای
تعالی یعنی هیچکس ازو وفا کننده تر نباشد زیرا که خلف وعده قبیح است و آن کریم که مستغنی بود بدان اقدام نکند فاستبشروا ببیعکم
بیعی است که کرده اید خوشدل و شاد از شید باین معامله که کرده اید که فانی را بباقی فروختید و ذلک هو الفوز العظیم این ایمان عوض کرده اید بهشت
عظیم و ظفری بزرگوار که شما یافته اید التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون
بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین آنگه صفت مؤمنان کرد و مدح و بیخ
کرد و ثنای ایشان گفت و گفت ای مؤمنان توبه کنندگان از کناه و پرستندگانند و عبادت و طاعت و بندگی بجای آورند و نعمتها
وثنا و ستایش گویند و شکر نعمت میکنند و روزه دارندگانند و سیاحت روزه است چنانکه پیغمبر گفت سیاحة امتی الصوم سیاحت
زهبانیت من روزه باشد چنانکه زهد و عبادت امت سلف آن بود که از زمین نشستند برای آن روزه داران را که تو درست
میکرد و سیاحت میکنند تا آنجا که تا خورش آید فرو دارند و سایحان غازیان باشند و سایحان طالبان علم باشند که در طلب
علم سیاحت کنند و از جایی بجایی روند و علم از اهل علم طلب نمایند راکعان مؤمنان و رکوع کنندگان باشند و سجود کنندگان بروز
روزه دارند و شب نماز قیام نمایند امر معروف کنند و بنیکویی طاعت فرمایند و از ناشایست و معصیت باز دارند و بر حدود
خدای او امر و نواهی و فرایض محافظت کنندگانند ای محمد این مؤمنان را بشارت ده و شاد کردان ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر قوله تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی

قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم وما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه
فلما تبین له انه عدو لله تبرا منه ان ابرهیم لاواه حلیم مفسران گفته اند که چون ابو طالب را وفات نزدیک
رسید رسول ببالین وی آمد و گفت یا عم انک اعظم الناس علی حقا ای عم در همه جهان آن حق که ترا بر منست هیچکس را نیست
که در دل منست کس را نیست و حق تو از حق پدرم بر من بیشترست مرا بکلمه یاری ده یعنی کلمه شهادت ابو جهل و عبد الله بن امیه حاضر بودند
گفتند ترغب عن ملة عبد المطلب و بروایتی دیگر عن ملة ابراهیم گفت انا علی دین عبد المطلب یعنی ابراهیم گفتند نه احمقی ای تو شنیدیم
که گفتی من بر ملت ابراهیم ام گفت امروز نیز چنین میگویم من بر ملت ابراهیم ام رسول گفت لا جرم برای تو استغفار کنیم رسول استغفار
میکرد و این آیه آمد و این روایت باطل است از آنجا که باتفاق این سوره با آخر عمر رسول آمد و ابو طالب در ابتدای اسلام وفات یافته بود و دیگر
این روایت باشد دلیل ایمان ابو طالب بکشد نه دلیل کفرش برای آنکه گفت من بر دین عبد المطلب ام و عبد المطلب نیز یکی مسلمان بود و روایت
و در اخبار او مخالف آنست که او مسلمان بود و روایت در حدیث ابرهه صاحب است که عبد المطلب نیز یکی می رفت برای شفاعت
و گفت ای ملک عرب ای تا شتران مرا باز دهد و گفت من بنده اشتم تو تعلق داری من لشکرکان و پیلان سوار آمده ام تا خانه که شرف شما
و جد پدران شماست خراب کنم تو در اشتری چند گرفتی سخن میگویی عبد المطلب گفت مرا با اشتر خود کارست و خانه را خداوندی نگهدارنده
او نیست مرا بحفظ این حدیث هم من موحد بوده است نه حدیث مشرک و دیگر آنکه گفت من بر ملت ابراهیم ام آنکس که بر ملت ابراهیم باشد
چگونه کافر باشد رسول را میفرماید و اتبع ملة ابراهیم و از یوسف حکایت است که و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و دیگر آنکه روایت کرده اند
که رسول استغفار میکرد و این نه بنفیده اولی است بر ایمان او برای آنکه رسول قبله اقتدا و اهل عالمست و علوم دین چگونه روا باشد که وی این
قدر نداند که برای مشرکان استغفار نشاید کرد و دور است او که این کس این سند و اندیس استغفار او دلیل ایمان ابو طالب باشد
برای کافر ملعون که این امنک باشد و چون رسول استغفار میکرد برای جمعی که ایمان بر ایشان پوشیده بود چند اشتند که رسول
برای مشرک استغفار میکند ایشان نیز برای مشرکان استغفار میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را از غلط خطا بر رسول
خدا شبه کرده و گفت که بر ابو طالب کان میبرید که او مشرک بوده است و رسول برای مشرکان استغفار نکند ما کان للنبی پیغمبر را نه
و نباشد و نه مومنان را که ایشان برای مشرکان استغفار کنند و آمرزش خواهند و اگر چه این مشرکان خویشاوندان باشند پس از آنکه
را نرسد و نباشد و نه مومنان را که ایشان برای مشرکان استغفار کنند و آمرزش خواهند و اگرچه این مشرکان خویشاوندان باشند
پس از آنکه پیغمبر و مومنان را ظاهر شده باشد و دانسته باشند که ایشان اهل دوزخ اند از آنکه بر شرک و کفر مرده باشند اگر حدیث ابرهیم
پیغمبر کردی برای عمش آزر او را به وعده که داده بود باین آن بود که ابراهیم وی را دعوت کرد و وعده داد ابراهیم را و گفت
ایمان خواهم آوردن پس استغفار مشروط بوده باشد بشرط ایمان پس چنین گفته باشد که و اغفر لابی آزر و روایتی دیگر آنست که او اظهار ایمان
کرد و گفت که من مومنم ابراهیم برای وی استغفار کرد و گفت اغفر لابی انه کان من الضالین بیامرز پدرم را که او از جمله ضالان بود و گمراه
بظاهر ایمان بیاورد چنین گفتی که بیامرز پدرم را که از جمله ایمان بود و دلیل آن وعده اظهار ایمان بود و او بظاهر ایمان آورده است
فلما تبین له چون ظاهر شد او را که دشمن خداست و اظهار ایمان او نفاقست از وی تبرا کرد و بیزار شد و این علم ابراهیم را در وقتی بود بعضی
مفسران گفته اند که روز قیامت باشد که او بیند آزر را که مغیر بوده است و آن وعده او حق بود در آید که گوید اللهم انی خدای تعالی گوید
او را بیاورید او را بر صورت کفتاری گوید این عم تست آزر بر کفر بوده یا دروغ گفته
منافق بوده عند آنحال از وی تبرا کرد ان ابراهیم لاواه حلیم ابراهیم بسیار آه کننده بود از ترس خدای تعالی و حلیم بردبار بود

گرد

گریه کردنی نیز یک سوال آمده بعضی گفت که رسول از آن کراهت بود و عمر بانگ بر وی زد و گفت که دعوها فانها اواهة گفتند اواه چه باشد
گفت خاشع باشد کعب الاحبار گفت اواه آن باشد که چون ذکر دوزخ شنود آه کند و آن باشد که ذکر خدای بسیار کند و روایت کنند که
مردی بود که ذکر خدای تعالی بسیار کردی و روزگار خود در استغراق تسبیح و تهلیل گذرانیده بود حدیث او پیش رسول کردند گفت انه لاواه
اواه کسی باشد که قرآن بسیار خواند ابن عباس گفت که در عهد رسول مردی بود که قرآن بسیار خواندی و او وفات یافت سید رسول بود تا
که دعا ورا دفن کرد آنگه گفت رحمک الله انک کنت اواها و گفته اند که آن باشد که آواز بلند بر آرد بذکر خدای و دعا و قرآن و در بیان آه بسیار گفته
در خبرست که ابراهیم بسیار گفتی آه من النار قبل ان لا ینفع آه آه آه از آتش دوزخ پیش از آنکه آه سود ندارد قوله تعالی وما کان الله
لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم ان الله له ملک السموات
والارض یحیی ویمیت وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر مجاهد گفت چون خدای تعالی مسلمانان
نهی کرد از آنکه برای کافران استغفار کنند آنانکه پیش از آن استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله پس حکم ما چیست که ما نمی دانستیم
که استغفار نشاید کردن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت خدای تعالی حکم نکند و نام نبرد کردی بضلالت از آنکه ایشان را توفیق
هدایت و ایمان او داده باشد ایشان لطف کرده ایشان عمدا آن اختیار ایمان طاعت کرده تا آنکه بیان کند ایشان را از آنکه واجبست
از آن که واجبست از آن اجتناب کردن آیه اگرچه خاص است در استغفار برای مشرکان اما عام است برای جمله معاصی مقاتل و
کلبی گفتند که چون خدای تعالی باحکام فرمود از فرایض و مسلمانان آنرا یاد گرفتند و کار بستند مصلحت متغیر شد آنرا فسخ کرد چون یاران
صحابه ساده بودند که بغیر آن عمل میکردند گفتند یا رسول الله حکم ما چیست در آنکه ما عمل کردیم و ندانستیم که منسوخست خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت خدای تعالی ابطال حق قومی نکند که ایشان بر منسوخ عمل کرده باشند از سر نادانی نه بقصد تا آنکه بیان کند
برای ایشان احکام ناسخ را و آنچه ایشان را از آن بپرهیز باید کرد و خدای تعالی بهمه چیز عالمست آنچه مصالح در آن باشد آنرا بیان
کند و این مفوض است بحکم عدل و خدای تعالی از آنجا که ملک آسمان و زمین او راست خلقا و ایجادا احکاما و تغییرا ریاسة و تدبیرا او را رسد
و تصرف و حقیقت او را باشد که اوست قادر بر آنکه مرده را زنده کند و زنده را بمیراند و شما را که خلقانید بجز او یاری و یاوری نیست
متولی کار شما و او نیز شما اوست قوله تعالی لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی
ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم
میگوید که بازگشت و با سر رافت و رحمت رفت خدای تعالی بر پیغمبر و انصار و مهاجر و توبه ایشان قبول کرد از پیغمبر توبه
نباید چیزی که موجب توبه باشد اما ابتدا بنام او از بهر آن کرد که او سبب توبه مهاجر و انصار بود و توبه پیغمبران از گناه نباشد برای
آنکه ایشان از گناهان صغیره و کبیره معصوم اند توبه ایشان بر سبیل خشوع و انقطاع باشد و از رضا علیه السلام روایتست
لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار خدای تعالی بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار قبول کرد و بر ایشان رحمت کرد از مهاجر
و انصاری که متابع پیغمبر بودند در ساعت دشواری و تنگی طعام و شراب و نایافت چهارپای در غزای تبوک عبد الله انصاری
گفت ایشان را سه عسرت بود عسرت آب و عسرت زاد و عسرت چهارپای تنگی و ماندگی و نابودن چهارپای تا بحدی که ده مرد را
یک شتر بود که بنوبت بر نشستندی و زاد ایشان خرما بود و جو و روغن و طعم بگردانیده یک خرما از کسی بگرفتندی و مردی در دهن
نهادی و یکبار بمکیدی تا هر ده بگردانیدی تا آنکه با استخوان آمده بودی آنگه جرعه آب بر سر آن باز خوردی ابن
عباس گفت بجایی رسیده بود که روزی بمنزل فرود آمده بودیم که ما را تشنگی بر ما غالب شد چنانکه نزدیک بود

که نفس ما منقطع شود مرد بود که اشتر را بکشت آبی که در شکم وی بود بخورد و صحابه پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله هلاک شدیم دعا کن تا
خدای تعالی ما را آب دهد رسول دست برداشت و دعا کرد و باران عظیم و سیل بسیار آمد ما آب خوردیم و آب برداشتیم چون از لشکرگاه
بیرون رفتیم همه زمین خشک یافتیم و باران جز بر لشکرگاه نبود و این همه از آن بود که نزدیک گشته بود که دلهای بعضی بگردد و دیگر و از یکدیگر
ایمان و متابعت رسول ثابت باشند و ایشان آن بودند که در ساعت عسرت و سختی و از بی نوایی و بی برگی ایشان را رنج رسیده
بود که دل ایشان از راه حق میل کند و برگردد و حق تعالی ایشان را بتوفیق و لطف مدد کرد تا ثبات کردند و توبه ایشان بپذیرفت توبه کرده بودند از آن
خطیئات و وساوس اوست آنخدایی که بر بندگان خود رحیم و مهربانست گفته اند که ابو خیثمه از رسول صلی الله علیه و آله باز ایستاده در غزای
تبوک و در روزی گرم در گرمگاه در آمد زنان او جایی در شب بودند و آب زده و جاه افکنده و آب سرد نهاده و طعامی ساخته و زنانش خدمت
ایستادند گفت مرا روا بود که اینجا بنشینم با چنین حال و رسول خدای و صحابه در گرما و رنج و بی برگی اند و الله که من با هیچ یک از شما خلوت نکنم تا آنگاه که با
رسول نروم اشتر پیش آورد و زادی برداشت و از پس رسول برفت تا که به تبوک رسید مردم او را چون بدیدند گفتند یا رسول الله از راه سواری
می آید رسول گفت ابا خیثمه است ابو خیثمه پیش آمد رسید که چگونه بود که باز ایستادی و آنکه چه بازی و آنچه رفته بود حکایت کرد خدای تعالی
این آیه فرستاد گفت پس از آنکه دل گروهی چون ابو خیثمه و مانند او از جماعتی که از صحبت باز ایستاده نزدیک بود که بگردد حق تعالی
ایشان را توفیق داد تا برفتند و رضای رسول را حاصل کردند قوله تعالی وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا
إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ حق سبحانه و تعالی میگوید که
بر آن سه شخص که ایشان تخلف کردند و از آمدن بغزای تبوک باز ایستادند تا قبول توبه ایشان تأخیر کردند و باز پس داشتند از
توبه دیگران قبول کردند تا که ایشان در حیرت و سرگشتگی در کار خود چنان شوند که زمین با همه وسعت بر ایشان تنگ شد و در
کاهی نیافتند و دل ایشان از غم و اندوه بر ایشان تنگ شد و یقین بدانستند که ایشان را بجز خدای هیچ ملجأ و پناه و کاهی نیست
و گریزگاهی از خشم خدای الا که با درگاه او گریزند و پناه با وی دهند پس از آنکه حال ایشان چنین شد خدای تعالی برحمت خود با ایشان گشت
ایشان را توفیق او و لطف کرد تا باختیار توبه کردند و اگر در مستقبل ایام از ایشان و امثال ایشان گناهی در وجود آید توبه کنند و توبه
ایشان بپذیرد که اوست آنخدایی که توبه پذیرنده تائبانست و بخشاینده بندگانست این سه کس که ذکر ایشان کرد کعب بن مالک
و مراره بن الربیع و هلال بن امیه کعب گفت من در هیچ غزا از رسول تخلف نکردم چون غزای تبوک بود رسول ساز رفتن میکرد و گرمای گرم بود
و هنگام میوه مرا وقت خوش آمد میوه و عزم آن کردم که بروم و اشتر را ساز راست کردم و چیزی دیگر مهیا نیست که بدست بود میگفتم
امروز و فردا انجام یا که رسول برفت من و مراره و هلال بماندیم مرا پشیمانی سخت پدید آمد از آنجا که در جمله مدینه جز زنان و کودکان و بیماران
و جمعی منافقان کسی دیگر نمانده بود و چون مردم با رسول بسیار بودند نظر وی بهر کسی نمی رسید مرا یاد نکرد تا که بتبوک رسید گفت ما فعل
کعب بن مالک یکی گفت از آمدن او را تنعم منع کرد و خویشتن آرایی معاذ گفت خلاف آنست که تو میگویی ما از او الا خیر ندیدیم چون رسول
غزای تبوک تمام کرد و روی بمدینه نهاد با خود اندیشه کردم که چه عذر آورم گفتم هیچ بهتر از آن نیست که راست گویم چون رسول بمدینه آمد اول
بمسجد آمد و دو رکعت نماز کرد و عادت او این بودی که آنها که نرفته بودند هر یکی می آمدند و عذری بدروغ می آوردند و رسول قبول میکرد و برای
ایشان استغفار میکرد و من بر پیش رسول شدم در روی من تبسمی کرد با خشم و گفت نه چهار پای خریده بودی تا چه پای گفتم یا رسول الله
استدبار توجه است شوان گفت مرا هیچ عذری نبود و تقصیر کردم در آمدن کاهلی نمودم و امید میدارم که به سبب راست گفتن من خدای

توبه من قبول کند و مرا عفو کند رسول فرمود که این مرد راست میگوید اکنون گفت برخیز و برو تا خدای در تو چه حکم باشد بر خاستم و از
مسجد بیرون آمدم قومی روی بمن آوردند و مرا ملامت کردند که چرا عذری نخواستی تا از تو قبول کردی و رسول استغفار کردی من گفتم دروغ
گفتن امید نجات باشد راست گفتن اولیتر از نجات بر فتم رسول صحابه را گفت با ایشان سخن مگوئید و اختلاط مکنید چهل روز بگذشت و با ما
سخن نگفت و جواب سخن ما ندادند و دلتنگ شدم و چنان گشتم که جهان متغیر است و چنان پنداشتم که خانها و منزلها نه آنست که بود
در مسجد شدم نماز رسول بگوشه چشم باز نگریستی و روی از من بگردانیدی و زنان از ما هجرت کردند و یاران از ما دور شدند و ما در تنگی
و گریه و رنج بماندیم تا من شبی بر خاستم و ببام سرای ابن عم خود فرو شدم و بروی سلام کردم جواب نداد تا آخر گفتم خدای تعالی بهتر داند
آنجا بیرون آمدم روزی دیگر در بازار مدینه نشسته بودم مردی ترسا جامه و گفت کعب مالک کدام است او را بمن راه نمودند نامه
بمن داد از ملک غسان بود در آن نوشته بود که چنین شنیده ام که صاحب تو ترا جفا کرده است و برانده و چون تو مردی ضایع بمانده
پیش من آی تا آنچه مراد تست حاصل کرده گفتم این تمامی محنت است و نامه را بسوختم چون چهل روز برآمد رسول گفت از زنان دور شو
گفتم یا رسول الله طلاقش دهم گفت نه ولیکن با وی نزدیکی مکن من بخانه رفتم و وی را گفتم برخیز و بخانه خود رو و آن دو کس نیز همین فرمود
هلال پیش رسول آمد و گفت او مردی پیر است و بر زنان احتیاجی ندارد و لیکن از خدمتکاری گزیرش نباشد دستوری باشد
تا او را خدمت کند گفت روا باشد تا به پنجاه روز که پنجاه روز بگذشت بر بام سرای خود نماز بامداد میکردم و از سر کوه سلع ندایی شنیدم
که بشارت باد ترا ای کعب من بسجده افتادم و دانستم که خدای تعالی فرجی فرستاده است همان ساعت سواری بتاخت و بشارت
می آورد من آن جامها که داشتم بوی دادم و برخاستم و بمسجد رسول رفتم چون در مسجد در آمدم ابو طلحه بر خاست و مرا در کنار گرفت و گفت مبارک باد
که خدای تعالی توبه شما قبول کرد من پیش او مدم و بر رسول سلام کردم و روی رسول از بشاشت در روشنی نور میداد مرا گفت بشارت باد ترا
به بهترین روزی که در عمر تو بوده تا که از مادر زاده گفتم یا رسول الله من عندک ام من عند الله رسول فرمود که بلکه از نزدیک خدای تعالی این آیه
بخواند که لقد تاب الله علی النبی تا آنجا که و کونوا مع الصادقین من گفتم یا رسول الله تمامی توبه من آن باد که من عهد میکنم که جز راست نگویم
و از جمله مال خود بیرون آیم و صدقه کنم گفت نباید بعضی بده و بعضی باز گیر گفت خدای تعالی ببرکت صدق مرا صدق آن روز یاری فرموده با ما
کرد و توبه ما را قبول کرد امید چنانست که در باقی عمر مرا از مخالفت و دروغ گفتن نگاه دارد پس این سه کس تنها بودند که از رسول تخلف
کردند نه از سر نفاق بلکه از سر کاهلی و کاهلی آنکه خدای تعالی طلب خطاب کرد و گفت ای مؤمنان از خدای بترسید و با صادقان و راستگویان
باشید مراد با این صادق کیست نافع گفت محمد است و آل محمد علیهم السلام و از امام محمد باقر علوم الانبیا این روایت کرده اند و کلبی از ابن
عباس روایت کرده که علی بن ابی طالبست و فرزندانش از ائمه که صادقانند در دین خدای تعالی که شاهد گواه و در وثبات جعفی دیگر گفته اند مراد
آنانند که در این آیه ذکر ایشان کرده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه که عبیده بن حارث بود و حمزه بن عبد المطلب و منهم
من ینتظر علی بن ابی طالب بود ابن جریح گفت مهاجرانند لقوله تعالی للفقراء المهاجرین الی قوله هم الصادقون در خبر است که لا یزال العبد
یصدق حتی یکتب عند الله صادقا همیشه بنده راست گوید تا آنکه نام او در جریده صدیقان نویسند و همچنین دروغ گوید تا چندان
دروغ گوید که نام او در جریده دروغ زنان نویسند در خبر میگوید علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر و یهدی الی الجنة راست گوئید که راستی
بنده را به بر رساند و بر راه بهشت نماید و دور باشید از دروغ که دروغ بفجور رساند و فجور بدوزخ در خبر است که ابو ذر غفاری
حدیثی از رسول روایت میکرد و جمعی در تصدیق میکردند چون رسول آمد شکایت با رسول کردند رسول گفت ما اظلت الخضراء و لا
اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر و او در این بود که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در آمد رسول گفت الا هذا الرجل المقبل فانه صدیق الاکبر

[illegible] **قوله تعالی** ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم
عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا یغیظ
الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون
نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون
ظاهر این کلام خبر است و معنی وی نهی است مومنان مدینه را و غیر ایشان را از آنکه از رسول تخلف نمایند میگوید که نباشد و نرسد و روا
نبود اهل مدینه را و آن را که پیرامن ایشان باشند از اعراب جهینه و مزینه و اسلم و غیر ایشان از آنکه از رسول تخلف نمایند و باز
ایستند در غزوه ای که رود و نه آنکه رغبت نمایند بخویشتن رستن و جان و مال خود فدا کردن ذلک بانهم و این وجوب ایشان را بسبب آن
که چون ایشان بروند هیچ چیز بایشان نرسد از تشنگی و رنج راه و گرسنگی در راه خدای و جهاد با مشرکان و پای بر هیچ ننهند و هیچ قدمی بر ندارند
که کافران را از آن غیظی و خشمی باشد و نیابند از دشمنان غنیمتی از کشتن و غارت کردن و اسیر کردن الا از هر چیزی که از آن ایشان را
بنویسند عملی صالح و کرداری نیکو نویسند و ایشان در رنگ کشته نیکوکاران باشند و خدای تعالی مزد نیکوکاران ضایع نکند در حکم این آیت
مفسران را خلاف افتاده قتاده گفت که خاص است برسول که چون بنفس خود بجهاد رفتی هیچ کس را نبودی که تخلف کردی اما آنانکه بعد از و
بودند از ائمه واجب نباشد بر جمله مسلمانان مساعدت کردن بلکه چون بعضی بدان قیام کنند از دیگران بیفتد اوزاعی و ابن مبارک و جمعی گفتند
که آیه عامست ابن زید گفت این آنگاه بود که در مسلمانان قلتی بود و چون مسلمانان بسیار شدند آیه منسوخ شد بقوله تعالی وما کان المؤمنون لینفروا
کافة و این قول صحیح است از آنجا که درست شد که جهاد از فروض کفایاتست که منسوخ نبودی از فروض اعیان بودی آنگه گفت ولا ینفقون نفقة
هیچ نفقه نکنند از خرد و بزرگ و از اندک و بسیار در جهاد و هیچ راه نروند و قطع هیچ وادی نکنند در رفتن جهاد و دشمنان و هیچ قدم بر ندارند که
آن بر ایشان ننویسند تا خدای تعالی بوقت جزا ایشان را بدان ثواب دهد و آن مزد بهتر و نیکوتر از آنچه کرده باشند امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب و ابو الدرداء و ابو هریره روایت کرده اند که پیغمبر گفت هر که او نفقه فرستد برای غازیان و او در خانه نشسته بود بهر درمی
درم بنویسند او را و هر که او بنفس خود غزو کند بهر درمی که بدان خرج کند خدای تعالی او را روز قیامت هفتصد هزار درم عوض دهد آنگه این آیه
کرد والله یضاعف لمن یشاء [illegible] **قوله تعالی** وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم
طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون ابن عباس گفت چون رسول بغزو
رفتی هیچ کس باز نه ایستادی الا معذوران و اصحاب علل و منافقان چون خدای تعالی آیه فرستاد و نفاق ایشان آشکارا کرد مسلمانان
گفتند که ما از این پس هرگز باز نه ایستیم از رسول و از لشکر فرستادن چون رسول لشکر را نامزد کردی جمله مسلمانان بیرون شدندی
و رسول را تنها بگذاشتندی خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مومنان را که جمله بروند و رسول را تنها گذارند چرا از هر گروهی طایفه نروند و گروهی باز ایستند
تا از وی فقه آموزند و قوم خود را که رفته باشند چون باز آیند از فقه آموزند و خبر دهند ایشان را کلبی گفت که این آیه در شان بنی
اسد آمد که ایشان را قحطی عظیم رسید بر خود بترسیدند با زنان و کودکان بمدینه آمدند و گفتند که ما آمدیم تا از رسول فقه آموزیم و خانها گران کردند و
بها بر مدینه افزون شد خدای تعالی این آیه فرستاد که نیکو نکردند چرا از هر گروهی طایفه و جماعتی نرفتند تا در دین اسلام فقه و شریعت بیاموزند
و چون باز آیند قوم خود را بترسانند و ایشان را بیم کنند و خبر دهند از آنچه خدای تعالی گفته است تا ایشان حذر کنند از معاصی این آیه دلیل است
بر آنکه طلب علم فریضه است و اگر ممکن نشود که جمله بروند در طلب علم بعضی بروند و علم آموزند و باز آیند تا قوم خود را آموزند اگر ممکن باشد
که همه بروند بروند بحجت که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من

الکفار

الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول
ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی
قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون ای مومنان ای گروهی که ایمان آورده اید قتال کنید و جهاد کنید
با آنکه بشما نزدیک باشند از کافران و متعلقند بشما از خویشان و همسایگان نزدیکان باید که با ایشان درشتی کنید و درشتی یابند
و در این چند وجه دانید که خدای تعالی با پیغمبر کار بر متعقبان آیه را دلیل است که قتال با جمله کافران واجبست و ابتدا بکسی باید کرد که
نزدیکتر باشد چنانکه خدای تعالی فرمود که وانذر عشیرتک الاقربین و رسول خدا ابتدا بقوم خویش کرد گفته اند که مراد باین کافران بنی قریظه
و بنی نضیر و فدک و خیبر و این نیکو نیست برای آنکه سوره در سنه تسع نازل شد و رسول از کار ایشان پرداخته بود آنگه گفت چون سورتی نازل شود
از جمله منافقان کسی باشد که گوید یعنی منافقان یکدیگر را گویند که کیست از شما که این سوره در ایمان او زیادت کرد و این بر سبیل
و تحقیر گفتندی یعنی از نزول این سوره هیچ در ایمان نیفزود حق تعالی در جواب ایشان گفت که اگر چه در ایمان شما نیفزود اما در ایمان مومنان بیفزود
و ایشان بنزول سوره شادمان و خوشدل شدند اما آنانکه در دل ایشان شک و کفر و نفاق بود تجدید بودی نزول سوره آن کفر ایشان زیادت
و محکم شد و ایشان بمردند همچنان کافر بودند تا ایمان زیادت و نقصان پذیرد یا نه سلف بر آن رفته اند از صحابه روایت کرده اند حدیث رسول که
گفت لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که گفت
الایمان یبدو نقطة بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض حتی یبیض القلب کله والنفاق یبدو نقطة سوداء فکلما ازداد النفاق
ازداد ذلک السواد حتی یسود القلب کله آنگه گفت بخدای که اگر دل مومن بشکافی سفید یابی و اگر دل منافق بشکافی سیاه یابی این صورت
ان حقیقت زیادتی ایمان زیادتی ادله و طرایق باشد در هر دلیل که نظر کند علم بمدلول حاصل میشود و در ایمان تناقض نبود اینجا باشد از آنکه ایمان
عبارتست از جمله علوم و توحید و عدل و نبوت و امامت و وعد و وعید این همه تا جمع نشود آن را ایمان نخوانند پس بعضی از این علوم ایمان
نباشد اگر چه علم باشد **قوله تعالی** اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون ولا هم یذکرون
واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یراکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم
قوم لا یفقهون آیا منافقان نمی بینند و نمیدانند و اعتبار نمیگیرند از آنکه هیچ سالی بر ایشان نمیگذرد تا ایشان را یکبار و دوبار
امتحان و ابتلا نکنند بانواع چاره و اوجاع بشدت و سختی و قحط و رسوائی و فضیحت باظهار نفاق و آنگه ایشان از نفاق توبه نمیکنند و پند
نمیگیرند و در آیات تفکر و اندیشه نمی کنند و چون سورتی فرود آید بایشان بچشم بیکدیگر نگرند و بایما اشارت کنند [illegible]
و [illegible] یکدیگر گویند که هیچکس از مسلمانان می بینند یعنی هیچکس از مومنان بما نظری هست که اگر با شما نشسته [illegible]
بیاستند و اگر مسلمانان بایشان نظر نبود بر خیزند و بروند تا آن نباید شنید از ترس آنکه مبادا که در حق ایشان و سر ایشان آیه
که خدای تعالی دلهای ایشان را بگردانید از رحمت خویش و از آنچه در دل مومنانست از انشراح صدر بعقوبت آنکه ایشان اندیشه
نمیکنند و آنچه واجبست بر ایشان نمیدانند **قوله تعالی** لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص
علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو
رب العرش العظیم بدرستی که آمد بشما پیغمبری از شما نه مجهولی که شما ندانید او را نسب و حسب او ندانید و اصل و شرف و
دیانت و امانت او شما را معلوم نباشد او از عرب است و از فرزندان اسمعیل است ابن عباس گفت که در عرب هیچ قبیله نیست که
و او نسب رسول نرسد از مضر و ربیعه و یمانی صادق علیه السلام گفت از روز جاهلیت هیچ بوی نرسید یعنی از پدران او هیچ کافر نبوده اند

اخبار آمده است که پیران و بعضی انبیا بوده اند و بعضی اولیا و بعضی ملوک و رسول خاطر زهرا از من انفسکم خوانده یعنی پیغمبر
بشما آمد از جنس شما قتاده گفت که او را از شریفترین ایشان کرد تا حسد نبرند بر وی بنبوت عزیز علیه ما عنتم است و دشوار
بر او کفر و ضلالت و در عذاب افتادن شما حریص است بر اصلاح حال و بر ایمان شما مهربان و بخشاینده است بر
مومنان یحیی بن سعد گفت که عمر خطاب هر کسی که آیتی آوردی از قرآن ثبت نکردی تا دو گواه گواهی بدادی مگر این دو آیه مردی
بیاورد چون بنوشت گفت گواه نمیخواهم که بخدای که رسول خدای چنین بود و گفته اند که این آخرین آیتی است از قرآن
که فرود آمده و این سوره آخرین سورتی است که یکبار فرود آمده آورده اند که مردی صحابی رسول را بخواب دید که نشسته بود و جمعی از
صحابه با وی نشسته بودند مردی از جمله آشنایان درآمد و خواست که بنشیند رسول دست او بگرفت و برابر صحابه نشاند
گفتند یا رسول الله این کیست که او را رفعت دادی بر بزرگان صحابه گفت که این مردیست که در عقب هر نمازی آخر سوره
برائت میخواند از آنجا که لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سوره فان تولوا ای محمد اگر برگردند از تو و قبول قول تو و اعراض کنند
از ایمان آوردن بگوی که بس است مرا خدای با نصرت و معاونت او مرا بکسی حاجت نیست و بجز او خدای نیست توکل
کردم و اعتماد من بر وی است و او خداوند عرش بزرگوار است سعید جبیر گفت از ابن عباس پرسیدم از این سوره گفت تلک
الفاضحة این سوره رسوا کننده ایشان است همیشه می آمد منهم و منهم در بیان حال تا که ترسیدیم که هیچکس نماند الا که ذکر وی کرده شود

سورة یونس صد و نه آیت است ابی بن کعب گفت که رسول روایت کرد که هر که این سوره را بخواند خدای تعالی بعدد هر کس
که ایمان داشت بیونس و هر که ندانست و بعدد آنانکه غرق شدند با فرعون ده حسنه بنویسد قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
الر تلک آیات الکتاب الحکیم أکان للناس عجبا أن أوحینا إلی رجل منهم أن أنذر الناس
وبشر الذین آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون إن هذا لساحر مبین قتاده
گفت الر نامیست از نامهای قرآن ابن عراق گفت که ابتدای سوره است و گفته اند که قسم است عکرمه و سعید جبیر گفته
که الر و حم و نون جمع کنی الرحمن باشد و گفته اند نام این سوره است یعنی این سوره آن آیات محکم کتاب است و مراد بآن توریه
و انجیل است و کتابهای پیشین و این قول قتاده و مجاهد است و دیگران گفته اند که قرآن است و گفته اند لوح محفوظ است
یعنی آنچه این سوره با این آیات قرآن متضمن است از آیاتیست که در لوح محفوظ مثبت بوده و اگر بعضی انا الله اری گفته اند یعنی منم
خدای که می بینم منکران رسول و قرآن را و میدانم آنچه بر ضمایر دارند از انکار قرآن و این آیات کتاب با حکمت و دور از باطل و
هیچ دروغ نیست حکمی است محکم کننده میان حلال و حرام و بهشت آن را که طاعت خدای تعالی دارد و دوزخ بر او آن را که از
خدای عاصی شود و با آجال و ارزاق مردم است بحسب مصلحت انگه گفت که آیا عجب باشد مردمان را و عجب آید ایشان را آنکه
ما وحی فرستیم بمردی از ایشان و از اصل و نسب ایشان یعنی محمد که انذار کند و بترساند مردمان را یعنی اهل مکه را و جمله خلایق را عموم
و این عجب نیست از بهر آنکه خدای تعالی بر ایشان از برای رسالت کسی را اختیار کند که وی اهل آن بود یعنی تحمل اعباء رسالت
تواند کرد و این چنان بود که چون خدای تعالی محمد را پیغمبری فرستاد کافران گفتند که خدای تعالی از آن بزرگتر است که او را آدمی
پیغمبری باشد و از این تعجب کردند خدای گفت هیچ عجب نباشد که وحی فرستیم بمردی از ایشان و گوییم که ایشان را بترسان و بشارت ده
کسانی را که ایمان آورده اند بآنکه ایشان را نزدیک خدای منزلتی بزرگوار و شرفی عظیم و نعمتی مقیم باشد که آن را زوال نباشد
و حیاتی که با آن مرگ نباشد زید اسلم گفت که قدم صدق شفاعت رسول است ابن عباس گفت آنچه سابق شده باشد ایشان را

از سعادت

از سعادت در ذکر اول بجاوید گفت که اعمال صالح و مساعی حمیده را قدم گویند انگه گفت که کافران که قرآن می‌شنوند میگویند … بعجز
خویش که این قرآن سحری هویدا و جادویی روشن است قوله تعالی إن ربکم الله الذی خلق السموات والأرض
فی ستة أیام ثم استوی علی العرش یدبر الأمر ما من شفیع إلا من بعد إذنه ذلکم الله ربکم
فاعبدوه أفلا تذکرون إلیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا إنه یبدأ الخلق ثم یعیده لیجزی
الذین آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذین کفروا لهم شراب من حمیم وعذاب ألیم بما کانوا
یکفرون بحقیقت که خدای شما و پروردگار شما که عبادت از بهر وی باید کرد آن خدایست که آسمان و زمین آفرید در مدت
شش روز و آن را انشاء و اختراع کرد با چندین انواع عجایب و بدایع و غرایب با آنکه قادر بود که بیک لحظه بلکه بیک طرفة العین
آفریند تا فرشتگان را در وی لطفی و اعتباری بود و دیگر مکلفان را لطف شود تا در کارها شتاب نکنند … اتفاق و دعوی جمیع ایجاد
و آنچه مبطلان و ملحدان گفته اند پس آنگه قصد عرش کرد و مستولی شد بر وی و تدبیر میکند و تقدیر میفرماید کارها را و اجرا میکند … مصالح
و هیچ چیز از تقدیر و قضای او بیرون نمیشود و هیچکس بشفاعت نرسد و شفاعت نشود مگر که از پس اذن و امر و فرمان او و دستوری وی
تا معلوم شود ایشان را که گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله که ایشان را شفاعت نباشد پس آن خدای که آسمان و زمین آفرید و قصد
او بر عرش عظیم مستولی شد خداوند کار و آفریدگار شماست او را پرستید که او مستحق عبادت است بنعمتهایی که با شما کرده است آیا هیچ
نعمت که نعمت منعمان با آن تمام نشود از حیات و قدرت و شهوت و نفس و کمال عقل آیا اندیشه نمیکنید تا بدانید بطلان
آن را که شما میپرستید که اندک اندیشه شما را بحق رساند چون بطریق تذکیر نعمت خلق را دعوت کرد بطریق ترهیب و تخویف گفت الیه
مرجعکم بازگشت شما باوست در عاقبت کار و سرانجام شما بنگرید تا چگونه خواهد بود و چه خواهید گفت و این وعده ایست که خدای
تعالی داده است و وعده ایست که خدای تعالی داده است و وعده او حقست که در وی خلف نباشد اوست آنکه ابتدا میکند
بآفرینش شما را آغاز کرد و از عدم بوجود آورد آنگه پس از عدم و نیستی اعاده کند و باز آفریند تا جزا دهد آن را که ایمان آورده باشد
و عمل صالح کرده جزایی بعدل و راستی که در وی هیچ نقصانی نباشد و آنکسانی که کافر شدند ایشان را شرابی باشد گرم و تافته و عذابی
سخت بدرد آینده بآن کفر که کرده باشند قوله تعالی هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره
منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله ذلک إلا بالحق یفصل الآیات لقوم
یعلمون إن فی اختلاف اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات والأرض لآیات لقوم
یتقون اوست آن خدایی که آفتاب سبب روشنایی روز گردانید و ماه را سبب روشنایی شب کلبی گفت بر وی
ماه و آفتاب اهل هفت آسمان را روشنایی میدهد و بپشت اهل هفت زمین را و چون ضیا مبالغتر از نور بود با شمس ضم کرد و نور
با ماه و تقدیر کرد ماه را منزلها تا عدد سالها بدانید و حسابهای اوقات از ماهها و ایام بشناسید و معاملات و حالات تا معلوم
شود و منازل ماه بیست و هشت منزلست بر عدد شبها جز آن دو شب که آن را نمی بینند که در نور آفتاب بود وقت اجتماع …
در بعد از وی باز پس الله هر شبی یک منزل باشد از این منازل الشرطین البطین الثریا الدبران الهقعة الهنعة الذراع النثرة الطرف الجبهة
الزبرة الصرفة العواء السماک الغفر الزبانا الاکلیل القلب الشولة النعایم البلدة سعد الذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیة فرغ المقدم فرغ
المؤخر بطن الحوت و بروج دوازده است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و این منازل
آفتاب و ماه و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد است و خدای تعالی مقام این کواکب در بروج مختلف گردانید مقام …

برجی و روز و شبی از روز بود و فلک است بیست و هشت روز قطع کند و آفتاب در هر برجی یکماه باشد و فلک را یکسال قطع کند و عطارد در هر برجی
بیست و پنج روز باشد و مریخ در هر برجی چهل و پنج روز و مشتری یکسال و زحل دو سال و آفتاب سیصد و شصت [illegible] زمین است و ماه
و [illegible] چند زمین است و [illegible] اعلم بتحقیق آنکه [illegible] بیان کرد که ما تقدیر ماه و آفتاب از بهر چه کردیم گفت انجه آن کردیم تا شما عدد سالها بشناسید
و حساب بشناسید از آنکه حساب دو است حساب با سیاله آن بر آفتاب باشد و حساب تاریخ آن بر ماه بود انکه گفت ما خلق الله ذلک الا بالحق
تعالی این همه را الا بالحق و نه باطل بحکمت نه ببازی همچنین بیان کردیم و هویدا کردانیدیم آیات و دلالات برای قومی که دانند اندیشه کنند انه
ان فی اختلاف اللیل [illegible] بحقیقت که در اختلاف شب و روز آمدن شد و اختلاف مطالع او [illegible] شکل ظلمت و ضیا و نور و روشنائی و
درازی و کوتاهی هر یکی که در روز افزاید آنچه از شب بکاهد و در شب افزاید آنچه از روز کم آید و در آنچه خدای تعالی آفرید در آسمان و زمین آفتاب و ماه و
کواکب سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و آنچه در زمین است از انواع حیوانات و جمادات از کوه و دریا و معادن
و دریا و بهایم و سباع و وحوش و طیور [illegible] در این همه آیات و دلالات است آنرا که متقی باشد و از عقاب او ترسنده و از معاصی او اجتناب کننده
که سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این همه آیات و حجت
بر الهیت و وحدانیت من و لیکن کسی را آیات باشد که در [illegible] نظر کند قوله تعالی ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة
الدنیا واطمأنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک مأویهم النار بما کانوا یکسبون بدرستی که
آنانکه ثواب ما امید ندارند و از عقاب ما نترسند و بعث و نشور [illegible] و رسیدن بکتاب و حساب قبول نکنند
[illegible] بدنیا [illegible] و دل بر دنیا نهند و اعتماد بر وی کنند از آیات و حجج و دلالات ما و قرآن و شرع
و اسلام غافل و بیخبر باشند ایشان [illegible] ایشان دوزخ است بسبب آنچه کرده باشند قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم دعویهم فیها سبحانک
اللهم وتحیتهم فیها سلام وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین [illegible] آنانکه بگرویدند بخدا و رسول
ایمان آوردند و عمل صالح کردند و کار نیکو کردند خدای تعالی ایشان را هدایت کند یعنی ثواب و جزا دهد و بهشت [illegible] بجزای ایمان
و بسبب کردار ایشان بهشتی که در زیر بناهای آن جویها می رود بهشتی مقیم و نعمتی دایم که فنا و زوال نپذیرد [illegible]
یهدیهم بالنور الی الصراط در خبر است که رسول جبرئیل را گفت کیف تجوز امتی علی الصراط [illegible] جبرئیل رفت و باز آمد
و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید انک تجوز الصراط بنوری و علی بن ابی طالب یجوز الصراط بنورک و امتک تجوز علی الصراط بنور علی و
نور امتک من نور علی و نور علی من نورک و نورک من نور الله گفت تو بر صراط بنور من گذری و علی بن ابی طالب بنور تو و امت تو بنور علی
گذرند نور امت تو از نور علی باشد و نور علی از نور تو باشد و نور تو از نور خدای تعالی در خبر است که رسول گفت که چون بنده مسلمان
[illegible] بر آرد و عمل صالح پیش او آید بخوبترین صورتی و هیأتی او گوید تو کیستی که من ترا بس نیکو روی می بینم و نیکو سیرت و نیکو [illegible]
گوید که من عمل صالح توام [illegible] و قاید او گردد به بهشت و چون کافر سر از گور بر آرد عمل زشت خود بیند با صورتی زشت و هیأتی قبیح
گوید تو کیستی که بس زشت روی [illegible] گوید که من عمل بد توام [illegible] از تو مفارقت نکنم تا [illegible] و دیگران گفته اند یهدیهم
ربهم بایمانهم الی الاعمال الصالحة ایشان را ببرکت ایمان هدایت داد و لطف کرد تا ایشان عمل صالح کردند تا بدان مستوجب [illegible]
که در زیر کوشکها و سرایها و میان بوستانهای ایشان آب روان شده در خبر است که هر چهار جوی [illegible]
و انگبین [illegible] و بعضی گفته اند که تجری من تحتهم ای تحت امرهم و تصرفهم چنانکه گفت قد جعل ربک تحتک سریا و علو

کوچی

کوچی از ستم بیم نبود و لیکن [illegible] حکم او بود [illegible] انکه گفت دعویهم فیها [illegible] وکلامهم سخن ایشان و گفتار ایشان در بهشت آنست
که گویند ای بار خدایا تو پاکی و منزهی از هر چه نقص باشد و عیب [illegible] از رسول پرسیدند که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کل
سوء [illegible] امیر المؤمنین پرسیدند از معنی سبحان الله گفت [illegible] مفسران گفتند این کلمه [illegible] میان اهل بهشت و خدم
ایشان در باب طعام [illegible] طعام و شراب باشد گویند سبحانک اللهم [illegible] طعام و شراب حاضر کرده اند در
نهاده [illegible] انواع طعام [illegible] طعام و شراب فارغ شوند شکر خدای بکنند و گویند الحمد لله رب العالمین
آنست [illegible] وتحیتهم فیها سلام تحیت اهل بهشت سلام باشد
یعنی بسلامت رسیدن [illegible] سلام کنند و فرشتگان بر ایشان سلام کنند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب و خدای بر ایشان
سلام کند سلام قولا من رب رحیم ابن کیسان گفت افتتاح کلام [illegible] و اختتام بشکر و حمد و ثنا و ذلک قوله تعالی
وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین [illegible] حمد و ثنا و ستایش [illegible] پروردگار عالمیان قوله
تعالی ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم فنذر الذین لا یرجون
لقاءنا فی طغیانهم یعمهون حق تعالی [illegible] از باب خیر [illegible]
در [illegible] تعجیل [illegible] تأخیر کنیم [illegible]
[illegible] مستجاب [illegible] در باب خیر مستجاب [illegible] اجل و مرگ ایشان حکم
کرده شدی [illegible] گفت این آیه [illegible] شد که مردم وقت ضجارت و دلتنگی [illegible] خدای تعالی گوید که من [illegible] تعجیل
اجابت نکنم [illegible] پشیمان شوند [illegible] بعضی کتب [illegible] خوانده ام که خدای تعالی
[illegible] و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا
بعضی مفسران گفته اند که آیه در حق نضر بن حارث است که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب الیم [illegible]
[illegible] طغیان خود متحیر [illegible] عقوبت بر کفر
متقدم قوله تعالی واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما کشفنا عنه
ضره مر کان لم یدعنا الی ضر مسه کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون حق تعالی
[illegible]
کند بر سایر احوال خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
انهم [illegible] قوله تعالی ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبینات
وما کانوا لیؤمنوا کذلک نجزی القوم المجرمین ثم جعلناکم خلائف فی الارض من
بعدهم لننظر کیف تعملون حق سبحانه و تعالی [illegible]

چگونه هلاک کرده‌ایم گروهانی که پیش از شما بوده‌اند چون ظلم و بیدادی کردند چه بر نفس خویش بکفر و معصیت و چه بر دیگران
و حال آن بود که پیغمبران ایشان آمده بودند با آیاتی روشن و معجزاتی هویدا ایشان ایمان نیاوردند و از اهل ایمان نبودند آنگه وعید کرد اهل مکه را
که ایمان نیاوردند گفت ما همچنین جزا و پاداش میدهیم قوم گناهکار را که گناه کنند و از کفر و معصیت باز نایستند و گفتار رسول را
نشنوند چنانکه ایشان را هلاک کردیم پس آنگه شما را در زمین خلیفه کردیم و مسکن و مقام ایشان شما را دادیم و شما را بر جای ایشان بداریم تا بنگریم که
شما چه خواهید کرد از خیر و شر تا بر حسب آنچه کنید جزا بینید و این بر سبیل تشبیه و نظیر بود یعنی میبینیم آنچه کردند اکنون بنگریم تا شما چه خواهید کردن که تا
آن کنید که ایشان کردند تا بشما رسد آنچه بایشان رسید قوله تعالی وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ
لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ
إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قُل لَّوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُم بِهِ فَقَدْ
لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ حق تعالی حکایت قوم رسول میکند و آنچه ایشان گفتند چون آیات روشن
که در وی هیچ اشتباهی و التباسی نیست بر ایشان خوانند کسانی که از عقاب نترسند و به بهشت امید ندارند و بحشر و نشر نگرویده‌اند
گویند که ما را قرآنی دیگر آور بغیر این قرآن که در وی نباشد آنچه ما از آن خشم آوریم از مذمت بتان و وعید بت‌پرستان یا خود این قرآن را
بدل کن که بجای آیه عذاب آیه رحمت باشد و ذکر بتان نباشد و مذمت بت‌پرستان از آنجا بینداز ای محمد ایشان را جواب ده
و بگوی که مرا نباشد و نرسد که قرآن را از قبل نفس خویش بگردانم و تبدیل کنم جواب از تبدیل گفت از بهر آنکه این مقدور بشر است
و قرآنی دیگر آوردن مقدور بشر نیست از بهر این جواب آن نگفت و آنگه گفت بگوی ای محمد که من متابعت نمیکنم الا آنرا که بمن وحی میکنند و
بخود یکسر من میفرستند یعنی من چیزی نمیگویم و اگر بگویم ای پیغامبر بترسم از عذاب روز بزرگ که مراد عذاب روز قیامت است پس از من
نه نسخ باشد و نه تبدیل الا متابعت وحی آنگه شبهه که ایشان را بر ثبوت و صحت دعوی خود و گفت بگوی ای محمد که شما اندیشه نمیکنید که
من سالهای دراز و عمری تمام است که در میان شمایم هرگز ضعیفی بدل و خاطر من گذر نکرده و من تعرض مثل این نکرده‌ام اگر خدای نخواستی
نفرمودی من اجتهاد نکردمی و این قرآن بر شما نخواندمی و نیز شما را باین آگاه نکردمی و خبر ندادمی آیا شما عقل ندارید و خرد و ادراک نمی‌بینید
که اگر این کار ساخته و اندوخته من بودی در مدت چهل سال که در میان شما بوده‌ام از من اثری بودی و رسول چهل ساله بود که وحی
آمد بمکه ده سال مقام کرد و بمدینه سیزده سال و چون بجوار رحمت ایزدی پیوست شصت و سه ساله بود و از اینجا گویند که چهل سال
عمری باشد قوله تعالی فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ
وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ قُلْ
أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ بر سبیل
تقریع و توبیخ و ملامت میفرماید که کیست ظالمتر از آنکس که او بر خدای دروغ بافد و چیزی گوید بر خدای که نگفته باشد چنانکه
بخدای شرک آوردند و معصیت کردند گفتند خدای ما را باین فرموده و اعتقاد ما بخدا خدای تعالی گفت چنین است که شما میگوئید خدا
باین نفرماید قل ان الله لا یامر بالفحشاء یعنی هیچکس از وی ظالمتر و ستمکارتر نباشد یعنی از آنکس که آیات خدای را تکذیب کنند
از قرآن چون معجزه محمد است و دیگر معجزات و هر آنکس که ویرا این صفات بود مجرم و کافر باشد و کافران هرگز فلاح و ظفر نیابند و
چگونه از عقاب خدای خلاصی یابند با آنکه ایشان میشنوند عبادت میکنند و میپرستند جز از خدای بتانی را که صفت ایشان
آنست که هیچ مضرت نتوانند کرد و هیچ سود نتوانند رسانید از آنکه قادر نباشند بر نفع و ضرر یا آنکه چنین میکنند چون ایشان

پرسند

پرسند که چرا این بتان را می‌پرستید ایشان جواب دهند که اینها را از آن میپرستیم تا شفیع ما باشند بنزدیک خدای تعالی
و اهل طایف لات پرستیدند و اهل مکه عزی و منات و هبل و سبب این آن بود که ایشان گفتند عبادت ما خدای را شاید
مخلوقات او چیزی اختیار کنیم و او را پرستیم تا وسیله باشد ما را بنزدیک خدای تعالی این غلط بود که ایشان بردند که عبادت غیر او
ایشان را نافعتر بود از عبادت او و گفته‌اند که ایشان این خواسته که ایشان شفیعان ما بیند در اصلاح معاش ما از بهر آنکه ایشان بعث و نشر
ایمان نداشتند و سوگند میخوردند که خدای مرده را زنده نکند چنانکه گفت و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت آنگه
فرمود که ایشان را بگوی بر سبیل الزام که آیا شما آمده‌اید تا خدای را خبر دهید از چیزی که او نداند و آن شفاعت اصنامست و این چیز
در علم خدای بودی از آنکه وی عالمست بجمله معلومات و هر چه در علم وی نباشد آن چیز خود نباشد نه در آسمان باشد و نه در زمین اگر
بودی یا در آسمان بودی یا در زمین و خدای تعالی عالمست بآنچه در آسمان و زمین است آنگه تنزیه ذات خویش کرد و گفت که ذات
منزه است از آنچه بادی انباز میگیرند و در حق وی میگویند از چیز زشت قوله تعالی وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ
آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ حق سبحانه و تعالی درین آیه خبر میدهد
که مردمان همه بر یک ملت بودند و نبودند مردمان الا یک امت و یک گروه متفق بر یک دین و ملت و امت جماعتی باشند مجتمع
بر امری و مستمر بر طریقی و این در آدم بود و در روزگار خلاف نبود تا آنکه قابیل و هابیل با یکدیگر خلاف پدید آمد عبد الله عباس گفت میان
آدم و نوح ده قرن بود و میان ایشان خلاف نبود و حسن بصری گوید که آن دین مشترک بود چنانکه در دیگر آیه گفت قوله تعالی و ما کان الناس
الا امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين کلبی گفت پیش از ابراهیم مجتمع بودند بر کفر خدای تعالی ابراهیم را فرستاد و خلق
بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر بایستادند و گفته‌اند که ملت اسلام خواسته است و در قراءت عبد الله مسعود است و ما کان
الناس الا امة واحدة على هدى فاختلفوا فيه و این قراءت تقویت این قول میکند و این خبر نیز که کل مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه
و ینصرانه و یمجسانه جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرت اسلام باشند پس از آن ایشان را جهود و ترسا و گبر و جز آن اعتقاد میکنند
و مختلف میشوند بکثرت شهوات و قلت فکر و نظر و موت مادر و پدر مختلف شوند و هرکسی مذهبی و اعتقادی دیگر اختیار کنند آنگه
فرمود که اگر این کلمه نبودی که سابق شده از خدای تعالی که بندگان را تعجیل عقوبت نکند در دنیا و آنکه هرکسی را مدتی و اجلی نهاده است و گفته
هیچکس را عقاب نکند الا بعد از اقامت حجت چنانکه گفت و ما کنا معذبين حتى نبعث رسولا اگر نه این بودی هر آینه حکم کرده شدی
میان ایشان در دنیا در آنچه خلاف میکنند تا مؤمن به بهشت شدی و کافر به دوزخ ابو بکر وراق گفت که روز قیامت کافر را بدوزخ
برد و مؤمن را به بهشت آنگه حق تعالی از تهکم و تعنت کافران حکایت کرد و گفت که ایشان میگویند چرا خدای بر محمد آیتی و علامتی نفرستاد
که ما از آن آیات که ما اقتراح میکنیم و مراد باین الا آنست که ایشان عناد آن ضعف را بجا کردند بعد از معرفت و مراد ایشان معجزه
چه معجزات رسول را بسیار دیده بودند خدای تعالی محمد را فرمود که بگوی که غیب خدای راست و او داند که مصلحت مکلفان در چیست از انزال
آیات و ایراد معجزات پس شما را نرسد که اقتراح چیزی کنید از آنکه باشد که آن چیز مصلحت نباشد پس شما منتظر باشید رسیدن
آنچه شما آنرا اقتراح میکنید که من نیز منتظرم تا خدای تعالی با شما چه خواهد کرد از عناد و تمادی شما در جحود آیات قوله تعالی وَإِذَا أَذَقْنَا
النَّاسَ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا
يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ و چون بچشانیم ما مردمان را یعنی کافران را که رحمتی و آسایشی از فرستادن باران و نعمتهای دیگر از پس

سختی و بیماری و قحط که بایشان رسیده بود خدای تعالی هفت سال قحط مسلط کردانید تا کار نزدیک بود که همه هلاک کردند چون بر ایشان رحمت کرد
و آن را بخصب و رحمت و باران مبدل کردانید او الم مکر چون بر ایشان رحمت کرد و باران و خصب همی ناگاه در عقب آن ایشان را مکری
ثابت و حاصل و طعن می زدند در آیات او و تشنیع کردند و رسول یعنی ما چون ایشان را نعمت کرامت کردیم میبایست که ایشان در
مقابل آن شکر کردندی و در حمد افزودندی ایشان خود در آیات ما مکر کردند با کمال استهزا و تکذیب کردند مقاتل بن حیان گفت این
مکر آنست که ایشان مثل این حال نگفتند که این از نیست که خدا بما داده است و گفتند که سقینا بنوء کذا او ما را بنوء عقرب باران داد
مانند این آب داد در باریدن باران نجوم حواله کردند و بنوء برآمدن ستاره و فرو شدن آن نسبت کردند چون ایشان مکر کردند خدای تعالی محمد را
گفت بگو ایشان را که خدای تعالی سریع مکرتر است در رد عقوبت مکرتر و عقوبت را برای آن مکر خوانند که در برابر مکر ایشان بود و برای آنکه
و نیز آنکه صورت مکر دارد و آن امهال و استدراج چنانکه گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون جای دیگر گفت انما نملی لهم [illegible]
و سرعت مکر و عقوبت او آن بود که ایشان را عقوبت و عذاب فرستد پیش از آنکه در اطفای نور اسلام سعی کنند آنگه گفت ان رسلنا
یکتبون ما تمکرون یعنی فرشتگان که موکلند بر فرزندان آدم از نویسندگان مینویسند آنچه ایشان میکنند و میگویند از باب مکر و
استهزا و حواله افعال خدای با نجوم قوله تعالی هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حتی اذا کنتم فی الفلک
وجرین بهم بریح طیبة وفرحوا بها جاءتها ریح عاصف وجاءهم الموج من کل مکان
وظنوا انهم احیط بهم دعوا الله مخلصین له الدین لئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین
فلما انجاهم اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم متاع
الحیوة الدنیا ثم الینا مرجعکم فننبئکم بما کنتم تعملون قدیم تعالی درین آیه تذکیر نعمت خود کرده
با بندگان خویش گفت اوست آن خدایی که میبرد شما را در بیابان و در دریا و در خشکی و تری بتمکین [illegible] و اقدار و آلات که داده است
آنچه محل قدرت از دست و جوارح خلق اوست قدرت که با او فعل توان کردن فعل اوست ستاره که با او راه برند [illegible]
باو هدایت یابند فعل اوست چهارپا که بر پشت او سفر توان کردن این همه از خلق اوست از بهر آنکه گفت که او میبرد شما را آنگه گفت
که وقتی که چون شما در کشتی باشید در خطاب بغیبت شد گفت کشتی ایشان را میبرد بسبب باد خوش نرم آهسته و چون خوش باشد
کشتی خوش برود و آسان رود و فرحت [illegible] ایشان یعنی ساکنان کشتی شادمان و خوشدل باشند [illegible]
بود تا کار باد سخت برآید و دریا آشفتن گیرد و موجها برخیزد و از هر جانب بایشان رسد بترسند و فرمانند و گمان برند و یقین دانند
که عذاب خدای بایشان محیط شد و وقت هلاک نزدیک آمد ایشان دست بدعا برآورند و خدا را باخلاص بخوانند و دل با خدای [illegible]
و گویند ای بار خدای اگر ما را ازین ورطه هلاکت نجات دهی و ازین بلا بیرون آری ما شکر نعمت تو گوییم و از جمله شاکران باشیم
پس آنگه خدای تعالی ایشان را نجات دهد و از آن ورطه هلاکت برهاند در عقب آن همی ناگاه می بینی ایشان را که باسر کفر و بغی روند در زمین ظلم و فساد
کنند و خدا را فراموش کنند و عبادت غیر او کنند و بر یکدیگر ظلم کنند و گفتار انبیا و اولیا و اوصیا [illegible] نشنوند آنگه گفت که ای مردمان
پندارید که با آنچه میکنید مرا زیانیست یا در مملکت من نقصانیست آنچه میکنید از ظلم با خود میکنید و وبال آن بر نفس شما خواهد بود و عقاب
و بادافراه آن شما خواهید کشید و باین بغی و ظلم که میکنید بر امثال خود متاع دنیاست منفعت این جهانیست روزی چند باشد و فانی
شود و وبال و وزر آن دایم و باقی با شما باشد و آنچه تعلق بدنیا دارد انقطاعی بود پس آنگه مرجع و بازگشت شما با ما باشد آنگه شما را
و خبر دهیم بآنچه شما کرده باشید چون جزای آن از نیک و بد تمام و کمال بشما رسد قوله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا کماء

انزلناه

انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض
زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا
کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون قدیم تعالی دنیا را در سرعت انقضا
بحال نبات زمین و گیاه تشبیه کرده است و گفت که مثل دنیا و زندگانی دنیا و حال حیات دنیا مانند آبیست که ما از آسمان
فرو فرستیم پس گیاه زمین با آن آب آمیخته شود یعنی اول با طراوت و نضارت باشد و لیکن بمحل زوال باشد آنگه تفصیل
نبات را و گیاه را و گفت از جمله آنچه غذای چهارپایان باشد و چهارپایان آن را خورند از انواع گیاه و حشیش و آنچه مردم خورند از [illegible]
و حبوب تا آنگه بغایت و تمامی رسد و زمین زینت خود فرا گیرد و آراسته شود و اهل زمین گمان برند که ایشان بر آن قادرند
و در تصرف و ملکیت ایشانست و ایشان را مستقل گشت همی ناگاه فرمان برسد بشب یا بروز با هلاک آن بعضی آفات و عاهات
و آن را درو کرده ایم یعنی درویده و درو قطع و استیصال آنکه هیچ از آن باقی نماند تا چنان شود که پنداری که دی بروز نبوده است و موجود
نگشته و اثر آن پیدا نشده تا این تشبیه بجهت بعضی از اهل معانی گفته اند تشبیه باران است که چون از آسمان فرود آید اول پاکیزه
صافی و خوش طعم باشد آنگه با نبات مختلط شود و طعم بگرداند و بر خاک زمین آید تیره شود و چون مدتی در غدیر بماند [illegible] خشک شود
دنیا و مال او و زندگانی دنیا با این ماند و بعضی گفته اند تشبیه به نباتست که اول چون برآید در وقت ربیع و هوا با اعتدال بود و بارانهای
نیسانی نبات برویاند سبز و تازه و نیکو باشد چون روزی چند برآید و هوا گرم شود و باران کم شود باز گیاه زرد و خشک شود و حال
حیات دنیا بقلت لبث و بقا ببقای آب و گیاه ماند آنگه گفت همچنین تفصیل دهیم و بیان کنیم آیات و دلالات را از بهر قومی
که اندیشه کنند تا بعبرت و امثال منتفع شوند قوله تعالی والله یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم
حق سبحانه و تعالی رسول را گفت ادع الی سبیل ربک خلق را با راه خدای خود دعوت کن با این کار قیام نمای که این کار دعوت
با شریعت و بیان ملت و طریقت تو تعلق دارد [illegible] دعوت بجنت [illegible] در روز نخست چون نوبت بدعوت دار السلام رسید
که آن [illegible] بجنت و رحمت [illegible] و کرامت [illegible] گفت تو خاموش باش تا من دعوت کنم والله یدعوا الی دار السلام خدای
تعالی شما را دعوت میکند با سرای سلامت و سلام نام اوست یعنی با سرای خود چون سرای [illegible] سرای جنت مهمان [illegible]
[illegible] دعوت من کنم ای بنده دعوی [illegible] و اجابت [illegible] و اجابت [illegible] دعوت که بجنت دعای
[illegible] اجابت کنم [illegible] استجب لکم و آن دعوت که بجنت [illegible] والله یدعوا الی دار السلام
و اجابت [illegible] اشارت گفت [illegible] السلام [illegible]
الانام [illegible] السلام [illegible] دار السلام [illegible] الاکرام والانعام [illegible] التکلیف الی دار التشریف [illegible]
الی جوار المولی [illegible] الفنا [illegible] البقا [illegible] الفنا [illegible] البقا [illegible] الزوال [illegible]
بقاء [illegible] سرای بقای [illegible] تشریف عطای [illegible] وعده بقای [illegible] لقای [illegible]
[illegible] برای آتش سرای سلامت خوانند [illegible] آفات و عاهات و بلیات و نکبات [illegible] امراض و اسقام
و صداع [illegible] سکرات موت و حسرت فوت خایف نباشند چنانکه گفت ادخلوها بسلام آمنین و برای آتش دار السلام
خوانند که بآنجا رسند بافشای سلام و اطعام طعام چنانکه گفت پیغمبر افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل
والناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام فرشتگان که نزدیک ایشان روند با سلام روند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم تحیت

ایشان را اینجا سلام بود که تحیتهم یوم یلقونه سلام بود از خدای بر ایشان سلام بود که سلام قولا من رب رحیم خدای تعالی سلام بر ایشان را نه بهر آن کند که ایشان
از جهالت و گناه و کاری خود و عظمت و بزرگواری او فکر نه تیار نه که انبساط کنند خدای تعالی بر ایشان سلام کند تا مستانس شوند جابر عبد الله انصاری
روایت کرده که رسول گفت که در خواب دیدم که جبرئیل بر بالین من و میکائیل بر پایین من و با هم میگفتند که مثلی بزن آنگه گفت که بشنو گوش تو
بشنوا باد و بدانکه دل تو دانا باد که مثل تو و امت تو چون پادشاهی باشد که سرایی بنا کند و در آن سرای خانه سازد و در آن خانه خوانی نهد
آنگه رسولی فرستد و قوم را به دعوت در خواند بعضی اجابت کنند و بعضی نکنند پادشاه خداست که پادشاهی وی را زوال نیست و ملک
وی را انتقال نیست و سرای سرای اسلامست و خانه خانه بهشت است و تو که محمدی رسولی هر که ترا اجابت کند با سلام در آید بسرای اسلام
در آید و هر که بسرای سلام در آید بطعام در آید و بآن متمتع شود و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم چون دعوت کرد و لطف کند با آنکه او خواهد
مهتدی شود به راه راست و ایشان کسانی اند که در معلوم خدای تعالی بود که لطف ایشان را سود کند و شاید که مراد به راه راه بهشت باشد یعنی
به راه بهشت راهنمایی آن را که خواهد اما اول اشارت گفته دعوت عام کرد برای اظهار حجت و هدایت خاص کرد که لطف نیست [illegible] قوله تعالی

للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون

کسانی را که احسان کنند و خیرات و طاعات بجای آورند ایشان را ثواب و جزای باشد از نیکوتر حسنی که در برابر احسان است با استحقاق
باشد و زیادة و تفضل یکی با ده و یکی با هفتصد و از ابن عباس روایت است که مراد با احسان گفتار لا اله الا الله است و حسنی بهشت است و زیادة
غرفه است از یکدانه مروارید که آن چهار در است مجاهد گفت که حسنی آن است که حسنه بحسنی و زیادة بمغفرت و رضوانست و جماعتی
گفته اند مراد بزیادة دیدار خدای تعالی است نیکو نیست از آنکه او مرئی نیست عقلا و سمعا که امتنعی بر خدای تعالی روا نیست و نیز آنکه
این گویند نزدیک ایشان جزا بر عمل نیست و خدای تعالی حسنی و زیادة بجزای عمل کرده است و تفسیر آیه بر وجهی که نقض اصل اصول
مذهب ایشان بود ایشان را روا نبود و دیگر آنکه زیادة بر چیزی باید که هم از آن جنس بود چنانکه اگر کسی چیزی خرد و زیادة خواهد هم از آن چیز
خواهد و نیز زیادة بر چیزی کمتر از آن چیز بود چنانکه یکی پاره کل خرد نیکو نباشد زیادة برین [illegible] طلبد پس معلوم شد که حسنی
باستحقاق باشد و زیادة بتفضل آنگه گفت و لا یرهق وجوههم قتر و نرسد بروی ایشان غباری و گردی و سیاهی و [illegible] ذلتی
چنانکه بروی کافران اهل دوزخ رسد و ایشان اهل بهشت باشند و در بهشت خالد و جاوید باشند قوله تعالی والذین کسبوا

السیئات جزاء سیئة بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم کانما اغشیت وجوههم قطعا من
اللیل مظلما اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

چون ذکر مؤمنان و مطیعان کرد و یاد داشت ایشان را عقب آن
ذکر کافران کرد در آیه اول فضل خود را بیان کرد بر مؤمنان و پاداشت ایشان و در عقب آن ذکر کافران کرد و در این آیه عدل خود بیان کرد با کافران
آنجا که گفت آنچه حق ایشان است بدهم و زیادة از آنجا که حق او بود عدالت و زیادة فضل است هم عدل را کار بسته بود و هم فضل را و در این
آیه گفت چون جزای ایشان دهم کم از استحقاق ایشان ندهم [illegible] اگر زیادة دهم فضل کرده باشم و اگر نقصان کنم هم عدل
کرده باشم چه حق منست و فیض استیفا بمنست و در اسقاط آن اسقاط حق غیری نیست اگر همه اسقاط کنم اولی افضل و لیکن حکمت
اقتضای آن کرد [illegible] عقاب کفار اسقاط نکنم میگوید که آنانکه کسب سیئات کردند و کسب برای آن گفت که ایشان پیشه
که بخود سود میکنند و سیئه فعلی باشد که صاحبش را اندوهگین کند [illegible] بدی کردی جزای ایشان هر بدی را بدی بود مانند آن [illegible]
و با ایشان رسد ذلتی و حقارتی جزای کافران ذلت و اهانت بود و جزای مؤمنان تعظیم و تبجیل و این صفت ثواب و عقابست ذلتی با ایشان
رسد و چگونه ذلتی که آن را صفت نتوان کرد و در فهم و وهم نیاید ایشان را از عقاب خدای هیچ عاصمی و نگاهدارنده نبود و روی ایشان

نصف

سیاه بود تا پنداری که پارهای از شب سیاه بر روی ایشان ساخته اند و در روی ایشان پوشیده و ایشان اهل دوزخ و ملازمان
آتش دوزخ باشند [illegible] قوله تعالی ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم
انتم وشرکاؤکم فزیلنا بینهم وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون فکفی بالله شهیدا
بیننا وبینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین هنالک تبلو کل نفس ما اسلفت
وردوا الی الله مولاهم الحق وضل عنهم ما کانوا یفترون

یاد کن ای محمد روزی که احشر کنیم و بر انگیزیم
[illegible] کافران [illegible] و جمع کنیم ایشان را [illegible] پس بگوییم این مشرکان و بت پرستان را که بر جای خود بباشید شما و بتان
شما یعنی معبودان شما تا ببینید که با شما چه خواهد رفت و در میان شما حکم چگونه خواهد بود آنگه گفت حکم آن بود که میان شما و شریکان تفرقه
افکنیم و جدایی اندازیم و آن وسایل که میان شما بود منقطع کردانیم [illegible] شریکان و معبودان ایشان گویند که شما ما را
نپرستیده اید [illegible] بخدای شرک آورید [illegible] گویند تا ایشان را خدای تعالی
[illegible] گویند که ما خبر نداریم از عبادت شما [illegible] که این سخن فرشتگان گویند [illegible] که ایشان را بدون خدای عبادت کردند بس
گویند که بس است گواهی خدای تعالی میان ما و شما به آنکه شما ما را پرستیده اید و ما از عبادت شما غافل بوده ایم و از این خبر نداشته
بجای آنکه جمادات و بسیار کسان [illegible] عبادت [illegible] ایشان را آنگه گفت هنالک تبلوا آنجا بگاه و در آن مقام
[illegible] هر نفسی آنچه کرده باشند [illegible]
ایشان را باز گردانند با خدای [illegible] ایشان [illegible] افترا و دروغ که ایشان کنند و آنچه
ایشان پرستیده [illegible] قوله تعالی قل من یرزقکم من السماء والارض امن یملک السمع والابصار
ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ومن یدبر الامر فسیقولون الله فقل افلا تتقون
فذلکم الله ربکم الحق فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون کذلک حقت کلمة ربک
علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون

خدای تعالی محمد را گفت بر طریق [illegible] که با ایشان بگوی که شما را که روزی میدهد از
آسمان بباران و از زمین [illegible] نبات [illegible] آنکه او مالک سمع و بصر و شنوایی و بینایی شما است
و قادر است بر آفرینش آن [illegible] از آفات [illegible] که خدای [illegible]
موکل انداز فرشتگان [illegible] شیاطین [illegible] از چشمهای شما [illegible] آنکه زنده را از مرده بیرون
آرد چون حیوان از نطفه و مرغ از خایه و مرده را از زنده بیرون می آرد چون نطفه از آدمی و خایه از مرغ و کیست آنکه او تدبیر کارها کند از آسمان
و زمین چون همه را ایشان سوال کنی و بپرسی جواب ایشان نباشد الا آنکه گویند که خداست آنکه بر این همه قادر است و این جمله
قبضه قدرت اوست پس آنکه ایشان اعتراف آورند تو بگو ایشان را که آیا نمیترسید از عقاب خدای [illegible]
نمی شناسید و شکر نعمت او نمیکنید که نعمت بر شما منقطع کرداند و شما را مواخذه کند [illegible] پس آن خدایی که موصوف بصفات
کمال خدای بحق و معبود مطلق شما است و حق اینست و از پس حق نباشد الا ضلالت و گمراهی چون از حق [illegible] در ضلالت
قدم [illegible] پس شما [illegible] از حق [illegible] و روشن [illegible] آنگه گفت کذلک حقت یعنی
همچنانکه حق گشت و واجب شد که بعد از حق جز ضلالت نباشد همچنین حق گشت و واجب شد کلمه عذاب خدای بر آنکه
کافر شدند و در کفر و شرک بغایت و نهایت رسیدند برای آنکه ایشان ایمان نیاوردند و در زمره مؤمنان نیامدند از آنجا که علم

کرد ایشان بکفر میروند و هیچ خیری [illegible] بیان نکنند قوله تعالی قل هل من شرکائکم من یبدؤا الخلق ثم یعیده قل الله
یبدؤا الخلق ثم یعیده فانی تؤفکون قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی
الی الحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
وما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ان الله علیم بما یفعلون بگوی ای محمد این
مشرکان مکابره کافران معانده که هیچکس هست از این بتان و معبودان شما که آنرا بخدای تعالی انباز و شریک کرده اید اندر عبادت
که او بر سبیل ابتدا خلق تواند آفریدن [illegible] اعادت تواند که یعنی چون بیافریند و بمیراند باز تواند آفرید اگر ایشان جواب ندهند از تسلیم
که معبودان ایشان این نتوانند کرد و این جز فعل خدای نباشد [illegible] و اگر عناد کنند و جوابی نگویند تو بگوی که خدا است که ابتدای خلق کند
بر اعادت هم قادر باشد از آنجا که قادر بالذات است پس ایشان را چون از این الزام مخلصی نیست و اگر خواهند و اگر نه معترف میبایست
شد چگونه از این [illegible] روند و کجا میروند و بگوی ایشان را تا حجت بر ایشان ظاهر گردد که هیچکس نیست از این شریکان شما که او کسی را بحق راه
نماید و ایشان خود می شناسند و یقین میدانند که این بتان کسی را راه نتوانند نمود و اگر بلجاج و عناد ایشان را بگذارد که معترف شوند تو ایشانرا
بگوی که خدای باشد که خلق را بحق راه نماید بالطافی که با بندگان کند که ایشانرا عقل بخشد و تمکین کند که نظر کنند و اراده و توفیق دهند و
شرایع ایشانرا اقتضا کرده اند پس چون نعمت دنیایی و خود نعمت آخرت و هدایت نیز از خدا است کدام اولیتر بود و سزاوارتر
تر باشد [illegible] وی کنند و متابع شوند کسی که وی بحق راه نماید یعنی خدا را اطاعت او دارند یا کسی را که وی بنفس خود مهتدی و راه یافته
نبود و براه نماند الا که وی را راه نمایند پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید شما بباطل بچنین حجج و دلایل چون شما کار اصلح برای اضلالت کنند
بر این سوال [illegible] نشود و اگر بر اصنام حمل کنند گویند اصنام را که جماداتند چگونه هدایت کنند تا ایشان غیر را هدایت نتوانند کرد
گفت که این برای آن گفت که مشرکان بتان را بجای معبودان نهادند و توجیه عبادت با ایشان کردند حق تعالی از ایشان بجنایات [illegible]
عقلا خبر داد چنانکه گفت وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا دعاءکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم آنگه گفت که این کافران که عبادت اصنام
میکنند جز متابعت ظن و گمان نمیکنند و ظن که امارت و نشان باشد آنرا حکمی نباشد برای آنکه آن بر سبیل تقلید پدران و متابعت
رای ایشان میکنند و شاید که مراد این بود که ایشان در اقرار و اعتراف بخدای جز متابعت ظن نمیکنند از آنکه بدلیل و حجت میگویند و
ظن در معرفت خدای از حق و علم هیچ سودی نکند از آنجا که علم باید بمعرفت خدای و صفات او و اصول دیانت از عقلیات هیچ
علم بکار نشاید و جز علم سودی نکند و ظن جایی باشد که علم ممکن نشود و هرکجا که علم ممکن باشد ظن را حکمی نبود آنگه بر سبیل تهدید گفت
که خدای تعالی عالم است بآنچه ایشان میکنند و هیچ چیز بروی پوشیده نیست و هر کسی را بر حسب استحقاق او دهد از ثواب و عقاب قوله تعالی
وما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل الکتاب لا ریب
فیه من رب العالمین ام یقولون افتریه قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون
الله ان کنتم صادقین بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله کذلک کذب
الذین من قبلهم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین ومنهم من یؤمن به ومنهم من لا یؤمن به وربک
اعلم بالمفسدین کافران و مشرکان گفتند این قرآن فرا بافته محمد است خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت این قرآن افترا و
محمد نیست سخن خدا است کلام هیچ مخلوق نیست و سخن هیچ آدمی کلام خدا نیست و تصدیق کتابهاست که از پیش او بوده است و کتب
اوایل از پیغمبران چون توریت و انجیل و زبور و صحف ابراهیم یا تصدیق آنست که در پیش او است از بعث و نشور و حساب و کتاب

و ثواب و عقاب فرا گفت معنی این است که نشاید و ممکن نبود که چنین کتابی و سخنی در غایت بلاغت و فصاحت و براعت معجز
باشد و از نزدیک خلق باشد که هرچه از قبیل خلق بود و دیگری بر مثل آن قادر بود و بلکه کلام خدا است و بیان است و از نزد پیغمبران و کتب
ایشانست و بیان شریعت و فرایض و احکام است و در وی هیچ شکی نیست که از کلام خدای عالمیانست آنگه استفهام کرد بر
سبیل تقریر و الزام حجت یا بر سبیل انکار و استبعاد کفار ایشان که آیا میگویند که این قرآن محمد افترا کرده و دروغ گفته است تو
ای محمد ایشانرا بگوی که اگر این قرآن فرا بافته من باشد و از جنس کلام بشر باشد مثل آن توان آورد و شما فصحای عرب اید پاره سوره
مثل آن هم بر آن نظم و ترتیب و بیان و هر کس را که خواهید دون خدای آنچه توانید بخوانید تا شما را یاری کنند اگر شما راست میگویید
که این قرآن افترای محمد است من دون [illegible] آن گفت که خدای قادر باشد بر آنکه مثل این قرآن بیارد و آنگه گفت که نه این کافران
قرآنرا تکذیب برای آن کردند که ایشان [illegible] شدند و مراد نشناختند و بر تاویل معانی آن وقوف نیافتند و مردمان دشمن
آن باشند که ندانند [illegible] و چون بر آن وقوف نیافتند [illegible] و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک
قدیم و لما یاتهم و هنوز بایشان نرسیده و نیامده تاویل و تفسیر آن چنانکه گفت آنچه عاقبت آن شود از ثواب و عقاب آنچه متضمن است
از اخبار غیوب و عواقب و سرانجام هر کسی پیش از آنکه در آن اندیشه کنند و بدانند که شتاب کردند بتکذیب او آری همچنین که
ایشان تکذیب کردند کسانی که پیش از ایشان بودند هم تکذیب کردند و بدروغ داشتند پس بنگر که عاقبت ایشان چه بود و سر
انجام ایشان چه باشد از هلاک و عذاب و استیصال عاقبت ایشان که عمل ایشان بد است در ندهم این بود و آنگه خبر داد از ایشان
گفت که کس بود از ایشان که ایمان آورد و کس بود که ایمان نیاورد و بر کفر میرود و خدای عالمتر است و داناتر بمفسدان معانده و آنکه
بر کفر که باشند قوله تعالی وان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وانا بریء
مما تعملون ومنهم من یستمعون الیک افانت تسمع الصم ولو کانوا لا یعقلون ومنهم
من ینظر الیک افانت تهدی العمی ولو کانوا لا یبصرون ان الله لا یظلم الناس شیئا
ولکن الناس انفسهم یظلمون اگر چنانچه ایشان بر کفر اصرار کنند و از ایمان ایشان نا امید شوی [illegible]
کنند بگو ایشانرا که آنچه بر من بود بگفتم و عذر شما منقطع کردانیدم و اکنون شما را با شما گذاشتم آن عمل که میکنم مرا است و ثواب آن
بود و عمل شما شما راست و وبال آن بر شما بود و معصیت شما مرا زیان ندارد و طاعت من شما را فایده نه و شما از آنچه من میکنم بری
و من از کرده و اعمال شما بیزارم این آیه با آیه قتال منسوخ شده است آنگه گفت که این کافران بعضی آنها اند که گوش با سخن تو میکنند
و قرآن و احکام و شریعت میشنوند و لیکن قبول نمیکنند و یاد نمیگیرند پس شنودن ایشان ناشنیدن شد و ایشان بمثابت کران
باشند آیا تو آنها را که کرانند تو سخن خود میشنوانی و تو قادر باشی بآنکه ایشانرا بشنوانی و اگرچه ایشانرا عقل نباشد و این بر
سبیل قطع طمع رسول گفت از ایمان ایشان که چون کری با بیعقلی و دیوانگی باشد هرگز ممکن نباشد و میسر نگردد که ایشان بشنوند و فهم کنند و
بدانند و منهم من ینظر الیک و از ایشان کسی هست که بتو مینگرد و لیکن بمثابت کور است از آنجا که می بیند از دیدن منتفع نمیشود
آیا کوران را راه توانی نمودن با آنکه ایشان نمی بینند و بصیرت ندارند یعنی این چیزیست که معقول متصور نیست و طمع از ایشان
و خاطر فارغ کن و بریشان مدار حقیقت که خدای تعالی بر آدمیان ظلم نکند هیچ چیز در آنچه تعلق بمصالح ایشان دارد و هیچ چیز فرو نگذارد
و روز قیامت بیش از استحقاق عذاب بعذاب کردن نفرماید و کم از استحقاق ثواب ندهد و لیکن مردمان خود بر خود
ظلم میکنند بکفر و معاصی تا مستوجب عقاب میشوند قوله تعالی ویوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من النهار

يتعارفون بينهم قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله وما كانوا مهتدين وإما نرينك بعض الذي
نعدهم أو نتوفينك فإلينا مرجعهم ثم الله شهيد على ما يفعلون ولكل أمة رسول فإذا جاء
رسولهم قضي بينهم بالقسط وهم لا يظلمون یاد کن ای محمد آن روز را که حشر کنیم و برانگیزیم ایشان را یکبارگی که ایشان
درنگ کردن خویش و بودن در دنیا اندک شمرند و اندک دانند از آنکه انقطاع ایشان به دنیا اندک بوده باشد یا بودن خود در گور
اندک پندارند از هول روز قیامت که پندارند که در گور یا در دنیا جز ساعتی از روز نبوده اند عمر اگرچه دراز باشد چون آخرش
فنا بود اندک بود با اضافت با عمر ایشان که در قیامت خواهد بود ساعتی بود و ایشان یکدیگر را بشناسند و آشنایی دهند چنانکه
دو کس که اندرین یا یکدیگر را دیده باشند آشنایی بازدهند و این هم دلالتی باشد بر آنکه ایشان لبث خود را اندک شمرند از بهر آنکه
تا طول عمر تعارف نبود آنگه گفت که زیان کردند و زیان کار شدند آنانکه بعث و نشور و ثواب و عقاب ایمان نداشتند آنانکه
تکذیب کنند و ایشان به راه بهشت و ثواب مهتدی نباشند اگر با تو نماییم ای محمد بعضی از آنچه ایشان را وعده و وعید همی دادند از عذاب
دنیا یا ترا با جوار رحمت خود بریم و قبض روح تو کنیم ایشان را عذاب ناکرده در دنیا و مرجع و بازگشت ایشان با ماست پس گواهیم
و حاضر بر آنچه ایشان میکنند جزای ایشان بسزا از ثواب و عقاب ایشان به ایشان رسانیم و از ما فایت نخواهد شد آنگه گفت هر
امتی را رسولی و پیغمبری بوده است چون پیغمبر ایشان با ایشان آمد و حجت بر ایشان گرفت و معجزات نمود ایشان تکذیب آن
پیغمبران کردند میان ایشان و میان آن پیغمبر خدای تعالی حکم کرد حکمی بحق که پیغمبر را نجات داد و ایشان را عذاب کرد و شاید که مراد این
بود که هر امتی را رسولی و پیغمبریست که ایشان را بآن نسبت کنند روز قیامت چون پیغمبر ایشان آید بکفر و ایمان ایشان بر ایشان
گواهی دهد میان ایشان حکمی بحق کرده شود چنانکه بر هیچکس از ایشان ظلم و حیفی نباشد قوله تعالی ويقولون متى هذا الوعد
إن كنتم صادقين قل لا أملك لنفسي ضرا ولا نفعا إلا ما شاء الله لكل أمة أجل إذا جاء أجلهم فلا يستأخرون
ساعة ولا يستقدمون قل أرأيتم إن أتاكم عذابه بياتا أو نهارا ماذا يستعجل منه المجرمون حق تعالی
حکایت کرد از استهزای ایشان به قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ ما گفت این کافران میگویند که این وعده که شما
میدهید کی خواهد بود ما را خبر دهید اگر شما راست میگویید در آنچه وعده و وعید میدهید و وعده چیزی بود متضمن نفع و رحمت و وعید چیزی بود متضمن رنج
و مساءت و صدق چیزی بود که مخبرش علی ما هو به باشد آنگاه محمد را فرمود که بگوی ای محمد مر ایشان را که این سوال میکنند بر سبیل انکار و استبعاد
که اگر نفعی است یا اگر ضرریست در غیب بکن آشکارا بگوی که من که محمدم مالک نیستم از بهر نفس خویش نفعی و ضرری و هیچ خیری و شری را
از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و قبض و بسط و جدب و خصب و ثواب و عقاب این جمله بخدای تعالی تعلق دارد و در دست قدرت
ویست و در تصرف که ما کنیم باقدار و تمکین او بود تا وی آلت ندهد و تمکین نکند ما تمکین نتوانیم کرد و لیکن آنچه خدای خواهد و مرید آن بود آنچه
آن نباشد هرچه مرید آن نبود و کاره بود نباشد و روا بود که معنی این بود الا ما شاء الله که من بر هیچ از آن قادر نباشم و مالک نشوم الا آنچه
خدای مرا بر آن قادر گرداند و قوت دهد هر امتی و هر قرنی را اجلی هست و هر نفسی را وقتی و زمانیست مر وفات او را و عذاب او را که چون آن
اجل در آید یکساعت تقدیم و تاخیر نبود قل ارایتم بگوی ای محمد این جماعت را که استعجال عذاب میکنید مر عذاب خدای را آیا میدانید و چه بینید
که اگر عذاب خدای بشما آید در شب که شما براحت و آسایش مشغول باشید یا در روزی که در طلب اسباب معاش افتاده باشید که چه کنید
و چگونه چیزی بود آن عذاب که مجرمان و کافران تعجیل آمدن آن کنند یعنی اگر دانستندی که حال و سختی آن چگونه باشد هرگز تعجیل آن نکردندی قوله
تعالی أثم إذا ما وقع آمنتم به آلآن وقد كنتم به تستعجلون ثم قيل للذين ظلموا ذوقوا عذاب

الخلد هل تجزون إلا بما كنتم تكسبون حق تعالی میگوید ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت بر استعجال عذاب که آیا پس آنگه
عذاب بشما فرود آید ایمان آورید ایمان شما را نفعی نکند و سودی ندهد پس که عذاب فرود آید شما ایمان آورید شما را گویند اکنون ایمان می‌آرید
که عذاب معاینه بدیدید و شما پیش از این بعذاب تعجیل میکردید ثم قیل پس آنگه گویند مر این ظالمان را و کافران را که عذاب خود بچشید
که اکنون بچشید عذاب ابد بسبب آن کفر مقدم که شما را بود و کار ایمان که در این وقت که شما مضطر شدید بدان آن کفر را بر نشست
آنگه گفت بر سبیل تقریر و تقریع که شما را هیچ جزا و پاداشت نمیدهم الا بآنچه شما کرده اید یعنی بنگرید که در هیچ ظلمی و حیفی بر شما میکنیم یا شما را
بناکرده عقوبت میکنم قوله تعالی ويستنبئونك أحق هو قل إي وربي إنه لحق وما أنتم بمعجزين
ولو أن لكل نفس ظلمت ما في الأرض لافتدت به وأسروا الندامة لما رأوا العذاب وقضي بينهم
بالقسط وهم لا يظلمون ألا إن لله ما في السماوات والأرض ألا إن وعد الله حق ولكن أكثرهم لا
يعلمون هو يحيي ويميت وإليه ترجعون ای محمد از تو میپرسند و طلب خبر میکنند و میگویند که این عذاب
که ما را وعده و وعید میدهند از عقاب و بیان و وعید میکنند آن حقست و بوده و راست و خواهد بودن و چون بیاشد شما را قوت و قدرت
آن نباشد که عذاب از خود دفع کنید و از قبضه قدرت خدای بیرون روید یا از عذاب وی بگریزید و سبقت گیرید که با شما هیچ
و چون رسیده باشد اگر خواهید که خویشتن را از آن عذاب بازخرید بازنتوانید که اگر هر نفسی را که ظلم کرده باشد آنچه در زمین
باشد از مال و ملک ویرا باشد و خواهد که فدا کند و خویشتن را بازخرد برای خویش اما آن روز فدیه قبول نکنند و رشوه نستانند باید که امروز
خود را بازخرند که امروز فدیه قبولست و در توبه گشاده اما چون توبه نکنند و از عهده مظالم بیرون نیایند فردا که عذاب و عقاب را معاینه
بینند پشیمانی و ندامت در دل دارند و از غایت وحشت و حیرت طاقت گریه و فریاد نمانده و نیز پشیمانی را
از سفله و اتباع پنهان دارند تا زبان ملامت در ایشان دراز نکنند و میان ایشان حکم کنند براستی و عدل بیان و هیچ
ظلمی و حیفی نرود از رسول پرسیدند که ایشان را چه سود داد پشیمانی پنهانی ایشان گفت از شماتت اعدا آنگه گفت الا ان لله ما
في السموات این کافران که خواهند که نفس خود را فدیه کنند و در آن روز بازخرند از عذاب هرچه در دنیا باشد از مال و ملک خدای
ایشان را خود باز نفروشند و اگر تقدیرا بازفروشندی ایشان را چیزی از کجا باشد که خود را بازخرند که در آن روز هرچه در آسمان و
زمین بود مر خدای را باشد و هیچکس را مالی و ملکی نباشد بدانید و آگاه باشید که وعده خدای تعالی حقست و راست و آنچه وعده
داده باشد مومنان را و کافران را از ثواب و عقاب بوده است و باشد و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند و خدای را
اوست آن خدای که زنده کند آنرا که در او حیوة نباشد بآنکه حیوة در او افزاید و بمیراند آنرا که در او حیوة و زندگی باشد بآنکه حیوة او
خراب کند چنانکه حیوة در او نتواند بودن و مرجع و بازگشت جمله خلایق با اوست آنجا که کس را در او حکم نباشد مگر او را قوله
تعالی يا أيها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور وهدى ورحمة
للمؤمنين قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون حق تعالی خطاب
میکند جمله مردمان را از مومن و کافر و میگوید ای مردمان بشما آمد کتابی مشتمل بر مواعظ و زواجر یعنی قرآن و مشتمل است بر آنچه
دعوت کند با صلاح و زجر کند از قبایح و معاصی و تنبیه کند بر توحید و عدل خدای تعالی و دارو و شفای سینه است از عقاید
فاسده و مذاهب باطل و مراد بصدور دلست و دلها جای آن صدور خوانند که جای او دلست و قرآن را برای آن شفا خواندند که
جهل دردیست که دوای آن جز بعلم نباشد و قرآن مایه آن علم است و هدایتی و دلالتی است که بحق راه نماید و نعمتی و رحمتی است این

قرآن من موعظت شما که با و ایمان آورده ید و عمل کنند ای محمد بگو این مردمان را که بجمال متاع و نیا شاد مباشید که مال دنیا را بقا نیست

و متاع و دنیا ثبات ندارد یعنی چیزی که او را بقا نیست و ثبات ندارد بوی چه شاد توان بود و بفضل خدای شاد باشید و برحمت او

خوشدل و نازان این مردم جمع کنید که این بهترست از آنچه اهل دنیا آنرا جمع میکنند ابو سعید خدری گفت که فضل خدای قرآنست و رحمت او

آنکه ما را از اهل قرآن کرده انید بجابه گفت فضل خدای قرآنست و رحمت او ایمانست کسایی گفت که فضل خدای نعمت ظاهرست

رحمت او نعمت باطن است و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ذو النون مصری گفت فضل خدا بهشت جنانست و رحمت نجات

از دوزخ و نیرانست امام محمد باقر علیه السلام گفت فضل خدای اقرار بنبوت رسول خدای محمد است و رحمت او اقرار بولایت امیر المؤمنین

علی بن ابی طالب است فرحی که از نیل بود محمود است فرحی با آنچه شد من فضله و فرحی که نازان بود مذموم است لا تفرح فان الله لا یحب

الفرحین بهشت است **قوله تعالی** قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ

أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو

فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ حق تعالی درین آیه خطاب کرده است با مشرکان عرب بزبان پیغمبر

و گفته است رسول خود را که بگوی ای محمد مر این کافران که بر خویشتن چیزها که حلال بود حرام کرده اید و چیزها که حرام بود حلال کرده اند

که آیا شما دیده اید و دانسته اید آنچه خدای تعالی فرو فرستاد برای شما از روزی حلال شما از آن بعضی را حرام کرده اید چون بحیره و سائبه و وصیله

و حام و بعضی را حلال کرده اید مرا از آن خبر دهید و بگو بیا که خدای تعالی دستوری داده است شما را درین فرموده است یا شما خود از خود

که دروغ بی حجتی و بی دیتی و آنکه آنرا بر خدای تعالی بسته اید و افترا کرده چون قسم اول باطل شد لازم که خدای تعالی دستوری نداده

بنا بر آن لازم که ایشان افترا کرده باشند و دروغ بر خدای بسته آنگه تهدید کرد ایشان را و گفت چه گمان میبرند اینها که بر خدای افترا

که در روز قیامت با ایشان چه خواهد رفت چنانکه ایشان امید ثواب و رحمت نیست که بچنین افترا و دروغ بر خدای تعالی دلیری

میکنند و کجا گمان ایشان آن رسد که ایشان را آماده است و ساخته از انواع عقوبت در روز قیامت و خدای تعالی خداوند فضل و افضال

و رحمت است و نعمت و احسان بر جمیع خلایق نعمت او بسیار است و فضل او بیشمار و لیکن بیشترین مردمان شکر نعمت

نمیکنند و در نعمت او کفران می آرند لاجرم آنچه با ایشان میرسد از وبال و عقوبت هم از افعال بد و کردار ایشانست آیه دلیل

است بر آنکه هیچکس را روا نیست که از حکمی از احکام شریعت پرسند که وی سخن گوید در جواز آن مسئله الا بعد از یقین

و اتقان و احتیاطی تمام تا از جمله آنها نباشد که بر خدای افترا کرده اند در تحریم و تحلیل **قوله تعالی** وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو

مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ

مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ

اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خطاب با محمد است و مجاهد است در آیه افتد و مراد ایشانند میگوید که ای محمد

تو در هیچ کاری نباشی از کارها که آنرا خطری و قدری و منزلتی بود و در هیچ کاری از کارها نباشی و هیچ قرآن نخوانی و از آن خبر ندهی و

هیچ عملی از اعمال و فعلی از افعال نکنی الا که ما برای شما بر آن گواه باشیم و حاضری بینیم و دیده ایم و جزا بر وفق استحقاق آن بدهیم

و این برای آن گفت تا مکلفان متنبه و متعظ شوند و غافل و بیخبر نباشند بدانند که بر ایشان رقیبان و نگاهبانان خدا فرستاده

نگه کنند و گزاف کاری نکنند که خدای تعالی گواه است بر آنچه ایشان در آن شروع میکنند و از وی غایب نشوند و در نکرده در

اعمال ایشان مثقال ذره همسنگ مورچه خورده در آسمان و در زمین بزرگتر از آن و نه بیشتر الا آنکه در کتابی روشن نوشته است

وثبت کرده و آن کتاب لوح محفوظ است یا صحایف اعمال ایشان را بدانید و آگاه باشید که دوستان خدای را هیچ خوفی

ترسی نباشد و ایشان نترسند در وقتی که دشمنان خدای از عذاب خدای تعالی بترسند و ایشان اندوهگین نشوند تا آنجا که این پایه و رتبه

و درین منزلت یافته گشته سعید جبیر از رسول خدای پرسید که من اولیاء الله گفت اولیای خدای آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند

خدای را یاد کنند بسمت و هیئت و طریقه ایشان رو ندو دیدار ایشان را لطف بوده او بخیر گوید از رسول خدای شنیدم که میگفت خدای

بندگانی اند که ایشان نه پیغمبران باشند و نه شهیدان پیغمبران و شهیدان بر ایشان غبطه برند روز قیامت بمکان ایشان از خدای تعالی

گفتند یا رسول الله ایشان کیستند و عمل ایشان چیست با ما بگوی تا ایشان را دوست داریم گفت قومی اند که با یکدیگر دوستی کنند

برای خدای بی آنکه میان ایشان خویشی باشد و رحمی و بی آنکه مال بیکدیگر دهند و الله که رویهای ایشان نور تابنده بود و ایشان بر منبرهای

نور باشند چون مردمان بترسند ایشان نترسند و چون مردمان اندوهگین شوند ایشان اندوهگین نباشند آنگاه این آیه بر خواند الا ان

اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون از امیر المؤمنین علی پرسیدند که اینها کیستند گفت اینها کسانی اند که از بیخوابی که برده

باشند در شبها بیدار از بهر نماز چشمهای ایشان آب میرود و از عبرتها که دیده باشند چشمهای ایشان ضعیف و رویهای

ایشان زرد شده باشد و از بسیاری گرسنگی که کشیده باشند و روزه که داشته باشند شکمهای ایشان تنگ شده

باشد و از تشنگی لبهای ایشان خشک شده باشد **قوله تعالی** الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ

لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ روشنترین صفتی اولیای خدای را اینست که میگوید که ایشان آنانند که بخدا

و رسول او و تمامی آیات و کتب خدای تعالی ایمان آورده و از خدای بترسند و از نواهی او اجتناب کنند و گرد معاصی

نگردند و با وامر او قیام نمایند و در خبر است که از رسول پرسیدند که ولی خدا کیست دست بر کتف امیر المؤمنین علی بن

ابی طالب علیه السلام زد و گفت هذا ولی الله ولی خدا این مرد است دوستی کن با وی اگر چه کشنده پدر و برادرت باشد و دشمن

خدای دشمن این مرد است دشمنی کن با وی اگر چه پدرت و برادرت باشد و باجماع است این دو خصلت که خدای تعالی درین

آیه ذکر کرده است بر وجه مزید و تفضیل وی را حاصل بود از آن سبب او را اول شد گفتند در ایمان سابق بود و در تقوی

بود تا او را اول المؤمنین و امام المتقین گفتند پس او را و متابعان او را این بشارت داده اند که لهم البشری در دنیا مؤمنان متقی

و پرهیزکاران مستوی را بشارتست در دنیا و آن بشارت آنست که عبادة بن الصامت گفت که رسول را پرسیدم ازین بشارت

گفت الرؤیا الصالحة یراها المسلم او یری له خواب نیکو باشد که مرد مسلمان بیند خود را یا از بهر وی بینند و بشارت آخرت بهشت

ابو هریره از رسول روایت کرد که چون قیامت نزدیک باشد خواب مرد مسلمان کم خطا کند و خواب آنکس راست بود که سخن او

راستتر بود آنگه گفت خواب سه گونه است یکی بشارت بود از خدای و یکی از حدیث نفس و که مرد با خود گوید و دیگر از شیاطین و تخویف

جزویست از چهل جزو از پیغمبری چون یکی از شما چیزی بیند که از آن کراهیت بود و برخیزد و دو رکعت نماز کند آنگه

که من قیدرا دوست دارم خواب دغل را کاره باشم چون قید ثبات است در دین است زهری گفت بشارت آنست در دنیا که فرشتگان

ره بنده را در وقت مرگ از خدای تعالی دهند الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و بشارت آخرت آمدن فرشتگان استقبال مؤمنان

و بشارت ایشانست که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بشارت دنیا آنست که بر زبان پیغمبر است و بشر الذین آمنوا و بشارت

بعضی آنست که در جایها اعمال ایشانست و اما من اوتی کتابه بیمینه آنگه گفت لا تبدیل لکلمات الله کلمات خدای را تبدیل نیست و رجا

خدا را فعلی تغییر نیست نافع گفت روزی حجاج خطبه میکرد آن خطبه دراز کشید عبد الله عمر گفت ... حجاج گفت عبد الله ... کتاب
خدا را تبدیل کرده عبد الله عمر گفت نه تو توانی کرد و نه او لا تبدیل لکلمات الله حجاج گفت لقد اوتیت علما ... آن حدیث برفت ذلک هو
الفوز العظیم این بشارت مومنانرا و این کرامت متقیانرا فیروزی عظیم و ظفری بزرگوار است آنکه سورا خطاب کرده و ولا یحزنک قولهم
و او گفت ای محمد نباید که ترا دلتنگ کرداند و اندوهگین سند گفتار ایشان که تکذیب تو در ... ایشان بابطال کار تو کوی که خداوند عز
توام عزت و غلبه همه خدایراست و دوستان وی همه عزیز باشند و غالب و دشمنان وی پیش ذلیل باشند و مغلوب و بر دشمنان تو غلبه کند
ترا بر ایشان نصرت دهد و ظفر انا لننصر رسلنا و او است شنوا باقوال ایشان و دانا بافعال و احوال ایشان آنچه گویند و شنود آنچه اندیشند و بران عزم
کنند و اند و در حسب آن جزا با ایشان سازد **قوله تعالی** الا ان لله من في السموات ومن في الارض وما يتبع الذين يدعون
من دون الله شركاء ان يتبعون الا الظن وان هم الا يخرصون هو الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه
والنهار مبصرا ان في ذلك لآيات لقوم يسمعون ميكويد بدانيد و آگاه باشيد که هر که در آسمانها است و هر که در
زمین است از فرشتگان و آدمیان و پریان همه خدایراند همه بندگان وی و پرستاران وی اند چون ایشان که عاقلانند بندگان وی
باشند و بندهٔ خدای خداوند انباز نشاید ... که غیر ایشان خدای را نشاید و این مشرکان که ... خدای تعالی انباز میپرستند ایشان
شرکا میخوانند چه چیز است که ایشانرا فریفته است که آنرا متابعت میکنند یعنی هیچ چیز را متابعت نمیکنند که آنرا اصلی باشد چه با خدای
خدای تبارک و تعالی و آمیت شریک محال بود و ایشانرا ... میکویند و میکنند علمی حاصل نشده است و ایشان جز ظن و گمان نمیکنند
و این گمان ایشان باطل است و ظن ایشان محالست و ایشان جز دروغ چیزی دیگر نمیگویند هرچه میکنند باطل است و هرچه میگویند دروغ است
چون گفتار مشرکان سخن ایشان بیان کرد مکلفانرا بر توحید و عبادت باخلاص تحریض کرد و براه دلیل آن توسل توان ساخت بر توحید او
و شبه کرد و آن معاینست که وی آن مختص است که متفرد و منفرد است او بود و کسی دیگر آن نتواند کرد و آن است آن خدایی که شب برای شما آفرید
و آنرا لباس شما کردانید تا در و ساکن شوید و آرام گیرید شب لباس خوانده آنکه لباس پرده و پوشش است و شب نیز همین عادت دارد
الليل للعاشر سربال ... و بالکه پرده و پوشش است جای آرام و آسایش تست تا از رنجهای روز بیاسایی از تاختن و رفتن
و سعی کردن و در حوایج که اگر روشنایی شب بجهد روز بودی حرص ترا رها نکردی که از عمل و رنج برآسودی چنانکه شب تاریک را آن
کرد تا با آسایش مشغول شوی و روز را روشن و چنانکه تا در روی با سباب معیشت قیام نمایی و پرستی و حقیقت که درین جمله از آفرینش
روز و شب برین صفات آیاتی و علاماتی بوده دلالتیست مر قومی را که بشنوند و اندیشه کنند **قوله تعالی** قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه
هو الغني له ما في السموات وما في الارض ان عندكم من سلطان بهذا اتقولون على الله ما لا تعلمون
قل ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون متاع في الدنيا ثم الينا مرجعهم ثم نذيقهم العذاب
الشديد بما كانوا يكفرون حق تعالی از گفتار شنیع مشرکان و کسانی را که خدایرا فرزند گفتند باز میگوید و رد میکند برسرکرده
مشرکان که گفتند الملائکه بنات الله و بر جهودان که گفتند عزیر ابن الله و ترسایان که گفتند المسیح ابن الله چنانکه حقیقت این بر خدای تعالی
روا نیست مجازش هم روا نباشد برای آنکه پسری و دختری که حقیقت روا نبود که وی محتاج بود و خدای تعالی ازین منزه است چنانکه گفت
سبحانه یعنی او منزه است و دور از آنکه در وی گمان تمثیل این برند که حقیقت این حدیث او را جسمیت کند از هر آنکه فرزند هم جنس
و مانند پدر بود و او را مثل و جنس نیست و مانند نیست و مجازش او را احتیاج میکند و هو الغنی و او توانگر و بی نیاز است از هر آنکه
او راست آنچه در آسمان و زمین است همه ملک وی است و او را بفرزند چه حاجت بود و آنکه خطاب کرد و انجماعت را و گفت کسی شما

یا آنکه میکویید هیچ حجتی و سلطانی و دلیلی بر آن نیست و هرچه بی حجت و دلیل بود و علم نبود جهل بود آیا شما بر خدای تعالی چیزی میگویید که شما آنرا
نمیدانید بگوی ای محمد و اعلام کن که آنکسانی که بر خدای افترا میکنند و چیزی که بر خدای تعالی روا نیست روا میدارند ایشان فلاح
و ظفر نیابند و هرگز رستگاری نیابند ایشانرا دروغ که میکویند بر خدای تعالی برای متاعی اندک و منفعتی حقیر که در دنیا زود گذرد
و باقی نماند و در عقب آن شقاوت دایم و رنجی مخلد در دنیا بهرهٔ شان است ثم الینا مرجعهم پس بازگشت ایشان بما باشد ایشانرا عذاب
سخت بآن کفر که ایشان آورده باشند و آن دروغ که بر خدای بسته باشند **قوله تعالی** واتل عليهم نبأ نوح اذ قال لقومه يا قوم
ان كان كبر عليكم مقامي وتذكيري بآيات الله فعلى الله توكلت فاجمعوا امركم وشركاءكم
ثم لا يكن امركم عليكم غمة ثم اقضوا الي ولا تنظرون حق تعالی میکوید ای محمد برخوان برایشان یعنی برین
کافران خبر نوح و خبر و قصه او چون قوم خود را گفت ای قوم اگر چنانست که بر شما بزرگ می آید و گران میشود مقام کردن من در میان شما و یاد دادن من
آیات و دلالات بر یگانگی خدای تعالی شما را بر سبب قصد بجان من و کشتن من کرده و ... من خدای تعالی توکل کردم و اعتماد کلی بر وی دارم شما
بر کار خود ... عزم مصمم کردانید بر کشتن من شما و شریکان شما و درین کار هیچ فرو مگذارید ... شریکان خود که انبازان و معبودان خود اند ...
یاری خود خواهید ... قصد شما در هلاک من مخفی و پوشیده نماند پس آنکه بیاید بر من آنچه در دل دارید از قتل و هلاک من و هیچ مرا مهلت
ندهید ... این آن وقت گفت که ایشانرا از آنچه نوح میکفت ملالت آمد از آنکه نوح بیاد داد و شما ... در وقت ... بر ایشان
... و ایشانرا دعوت میکرد و بخدای تعالی میترسانید و عقاب خدای تعالی یاد ... ایشان میداد و ایشان میرنجیدند و جفا میکردند و او را
... گفته که ... گفت ای قوم ان کان كبر ... یا قوم ان كان ...
علیکم مقامی **قوله تعالی** فان توليتم فما سألتكم من اجر ان اجري الا على الله وامرت ان اكون من المسلمين فكذبوه
فنجيناه ومن معه في الفلك وجعلناهم خلائف واغرقنا الذين كذبوا بآياتنا فانظر كيف كان عاقبة
المنذرين ثم بعثنا من بعده رسلا الى قومهم فجاءوهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من
قبل كذلك نطبع على قلوب المعتدين هم سخن نوح پیغمبر است که با قوم خود گفت است که ای قوم اگر شما برگردید
و وعظ و پند مرا نمی شنوید و قبول نمیکنید نه آنست که من برین دعوت که شما را میکنم و وعظ و پند که شما را میدهم اجری و مزدی طمع
میدارم و من از شما هیچ مزدی نمیخواهم که مزد من جز بر خدای تعالی نیست و مرا فرموده اند که از جملهٔ مسلمانان و منقادان امر حق باشم
متابع رای شما نشوم آنکه خدای تعالی یاد نمود که قوم او با او چه کردند و او چه کرد و گفت قوم او را بدروغ داشتند و با وی ... و قصد
کشتن وی کردند و او را نجات دادیم و کسانی که با وی در کشتی بودند ایشانرا نجات دادیم و خلیفه کردیم یعنی باز مانده و قایم مقام
ایشان کردانیدیم و آن قوم کافر را که تکذیب کردند نوح را همه را غرق کردانیدیم بطوفان عام پس بنگر عاقبت کار آنانکه ایشانرا
انذار کردیم و ایشان قبول نکردند بکجا رسید و چگونه بود آنکه ما پس از نوح بفرستادیم پیغمبرانرا چون هود و صالح و ابراهیم
و لوط و شعیب علیهم السلام ایشان بیامدند و قوم خود را بترسانیدند و آیات و دلالات و حجج اظهار کردند ایشان نیز همچنین کردند
همچنانکه بدان تهاون نهادیم یعنی بگذاشتن از سبب اصرار ایشان بر کفر و عصیان ایشانرا کردیم بر دلهای ایشان تا علامتی
بود مرایشانرا همچنین مهر نهادیم بر دل آنها که ظالمان و متعدیانند که از فرمان او درگذشتند و امر باتجاوز کنند **قوله تعالی**
ثم بعثنا من بعدهم موسى وهارون الى فرعون وملائه بآياتنا فاستكبروا وكانوا قوما
مجرمين فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبين قال موسى اتقولون للحق لما جاءكم

أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ
فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ پس فرستادیم از پس آن پیغمبران موسی و هرون را بفرعون و قوم او با ایشان فرستاده
و فرعون و قومش را دعوت کردند ایشان استکبار کردند و گردنکشی کردند و پا از حد خود فراتر نهادند و قومی مجرم و گناه کار بودند بکفر و عصیان
که آوردند پس آنکه موسی با ایشان آمد حق با ایشان رسید از نزدیک چون معجزه عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات و آیات ایشان
بدانستند و معلوم ایشان شد هیچ دفعی نتوانستند جز آنکه گفتند این سحریست ظاهر و جادوییست روشن که ما می‌بینیم و سحر
معجز باشد برو جه حیلت و تلبیس و هرکه سحر کند و معتقد صحت آن باشد کافر باشد و هرکه اعتقاد صحت آن کند فاسق باشد موسی گفت
ایشانرا چون ایشان سخن گفتند که آیا شما حق را که بشما آمد سحر میگویید و دران طعن میزنید و عیب میکنید آیا مثل این آیات و معجزات
سحر باشد و هرگز آنها که ساحر باشند و جادویی کنند فلاح و ظفر نیابند فرعون و قومش موسی را گفتند آیا تو آمده‌ای تا ما را ازین سحر
جادویی را از طریقه و مذهب خود بگردانی و از آنچه پدران ما بران بودند از دین و اعتقاد در گردانی و ترا ای موسی و برادرت را هرون بزرگی
و پادشاهی بود و در زمین مصر است در زمین و ما شما را باور نداریم و تصدیق شما نمیکنیم و ایشان این از ان گفتند که چند شنیدند که فرعون را
پادشاهی بود در زمین و هر یکی میگوید که جهان اندیشه کنند و گمان بردند که در دل او باشد قوله تعالی وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ
عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ
السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ
فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ ذُرِّيَّةٌ
لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ فرعون را چون گمان آن بود که آنچه از موسی میبیند سحر است و این خیال در دماغ او
مستحکم شده بود که روزگار ساحران بود و فرعون امر فرمود که بروید و در اقطار ممالک من بگردید هر کجا جادویی عالم و ساحری [illegible]
همه را پیش من آرید برفتند و ساحران را جمع کردند و چون نزدیک فرعون آمدند فرعون ما حدیث موسی با ایشان گفت ایشان برفتند و
وجوههای ریسمانها و عصاها [illegible] پیش موسی آوردند موسی ایشانرا گفت بیندازید آنچه خواهید انداخت ایشان
آنچه داشتند بینداختند موسی چون چنان دید دانست که آن سحر است و آنرا حقیقتی نیست گفت ما جئتم به السحر آنچه شما آوردید
سحر است و خدای تعالی آنرا زود باطل کند با آنکه دلیل و برهان آن ظاهر کرده و اگرچه مجرمان و کافران کاره باشند چون موسی دعوت
کرد بموسی ایمان نیاوردند الا جمعی از فرزندان بنی اسرائیل یعنی فرزندانی که از قوم موسی بودند و پدران ایمان نیاوردند از ترس فرعون ابن
عباس گفت که ایشان ششصد هزار مرد بودند با یعقوب با هفتاد و دو تن در مصر آمدند از نسل و فرزندان ایشان ششصد هزار
مرد بودند بعضی دیگر گفته‌اند که این جماعتی بودند که مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند و پدران ایشان از قبطیان و گفته‌اند که مراد بدین قوم
فرعون است که از ایشان کسی ایمان نیاورد الا جمعی اندک و آن آسیه بود و خربیل مومن آل فرعون و مشاطه دختر فرعون و دختر او
زن خازن فرعون که ایشان ایمان آوردند و از ترس آن پنهان داشتند که مبادا فرعون و قومش ایشانرا فتنه اندازند و از دین برگردانند
یا عذاب کنند ایشانرا و بکشند و فرعون جباری قاهر بود در زمین و از جمله مسرفان بود و از اندازه و حد خود در گذشته بود قوله
تعالی وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ موسی قوم خود را دل داد
و استمالت نمود و گفت ای قوم اگر چنانست که بخدای ایمان آورده‌اید توکل بر او کنید اگر شما مسلمانید برای آنکه حق مسلمانان

مومن

و مومن آن بود که در کارها بر خدای توکل کند و هرکه بر خدای توکل کند کفایت کرده شود ایشان جواب دادند گفتند که ما بر خدای
توکل کرده‌ایم آنگه دعا کردند و گفتند ای خدای ما را فتنه ظالمان مگردان و ما را با ساحل نجات برسان و برحمت خود رهایی ده از قوم کافران
ابوالضحی گفت که ایشانرا بر ما دست مده که پس گمان برند که ایشان بهترند از ما پس مفتون باشوند و ما فتنه ایشان شویم مجاهد
گفت که ما را بگناه ما بعلم ایشان عذاب مکن که آنگه ایشان گویند اگر ایشان برحق بودندی ایشانرا عذاب نکردندی و ما را برحمت
و فضل خویش ازین کافران برهان قوله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا
وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ
فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى
أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ حق تعالی حکایت کرد از آنچه وحی کرده بود بموسی
و هرون که برای قوم خویش بمصر خانها بگیرید و مسکنها بسازید و خانهای خویش قبله خود گردانید یعنی مسجد خود گیرید که در وی نماز کنید
بیشتر مفسران گفته‌اند که سبب آن بود که بنی اسرائیل را فرموده که جز در مسجدها نماز نکنند ایشان در مسجدها نماز کردندی چون فرعون مسلط شد
بفرمود تا مسجدها خراب کردند و ایشانرا منع کردند از نماز کردن در مسجد حق تعالی وحی کرد و گفت که شما را اکنون فرصت هست که در خانها
نماز کنید خانها را قبله و نمازگاه خود سازید عکرمه و مجاهد گفته‌اند که ایشان در کنایس نماز کردندی چون خایف شدند بفرمود تا در خانها نماز
کنند و روی بکعبه آرند سعید بن جبیر گفت که مراد آنست که خانها در مقابل یکدیگر سازند آنگه گفت و اقیموا الصلوة و نماز بپای
دارید و برین مداومت و مواظبت نمایید و ای موسی بشارت ده بهشت مومنانرا و گفته‌اند که این خطاب با محمد است و قال
موسی موسی گفت ای بار خدای تو فرعون و اتباع و اشراف قوم او را مال و نعمتی دادی از متاع و اساس و لباس فاخره گرانمایه زینت
دنیا بار خدایا تا از راه تو گم شوند بار خدایا مالهای ایشان سنگ گردان و بندی سخت بر دلهای ایشان نه تا ایمان نیاورند
آنگه عذابی دردناک ببینند و این وقتی گفت که دیر از طمع از ایمان ایشان منقطع گردید و خشم وی بر ایشان سخت شده دانسته که
ایشان مستحق نیند موسی این دعا کرد و هرون آمین گفت و خدای تعالی دعای ایشان مستجاب کرد و نیز همه مالهای فرعون و فرعونیان را
سنگ گردانید و از زر و نقره و انواع حیوانات از صامت و ناطق چهارپای و غیر آن همه مبدل شد سوال کنند که ظاهر این آیت
دلیل قول مجبره میکند که ایشان گویند خدای تعالی بنده را آلت و تمکین بجای ضلالت و گمراهی میدهد و مرید آن میشود جواب آنست
که معنی لیضلوا الا یضلوا باشد یعنی ای بار خدای تو با آل فرعون این همه برای آن کردی تا ایشان ضال نشوند و ایشان خود
ضال شدند چنانکه درین آیت که یبین الله لکم ان تضلوا و مراد آنست که لئلا یضلوا و شاید که لام عاقبت باشد و معنی
آنست که بار خدایا تو با فرعون و قومش این همه نعمت کردی و ترا معلوم بود که عاقبت ایشان این خواهد بود که ضال و گمراه
شوند و گفته‌اند که لیضلوا دعاست و بلفظ امر است همچنانکه ربنا اطمس یعنی بار خدایا گو گمراه شوید و بال آن ضلال بر ایشان
راجع خواهد بود و گفته‌اند که معنی [illegible] باشد و اشدد علیهم آنست که ای بار خدای دلهای ایشان سخت گردان و ثابت در تباهی کن
و درین مالهای مطموس شده و سنگ گردیده میگرند غم بر غم و حسرت بر حسرتشان می افزاید فلا یومنوا یعنی آن گفته‌اند
هرگز ایمان نیاورند تا آنگه که عذاب معاینه ببینند و در آن وقت ایمان مقبول نبود چنانکه در حال غرق فرعون ایمان آورد و قبول نبود ابو
جعفر محمد بن یحیی الاصفهانی گفت این لام عوض است و خدای تعالی آن لام که ایشانرا داد و بر سبیل عقوبت و عذاب است بر کفر متقدم
ایشان این آیت مثل آنست که گفت و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون

پس موسی گفت خدایا مرا معلوم است که تو این مال و نعمت نه برای کرامت که ایشان را دادی بلکه بر سبیل عقوبت در دنیا تا مفتون شوند و در قیامت از راه بهشت گمراه کردند بار خدایا این مال ایشان را نیست کردان تا حسرتی بود در دلهای ایشان و دلهای ایشان سخت کردان تا برین حال بکروند و میرند که در سابق علم است که ایشان ایمان نیاورند مگر بقیامت که عذاب ببینند و ملجا شوند **قوله تعالی** قال قد أُجيبت دعوتكما فاستقيما ولا تتّبعانّ سبيل الذين لا يعلمون حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون موسی و هرون دعا کردند خدای تعالی گفت ای موسی و هرون دعای شما مستجاب شد و بر هدف قبول آمد پس اکنون شما بر کار خویش باشید و با مردعوت وادای رسالت روید و بر راه و طریقه که شما را فرموده اند مقیم و مستمر باشید و بهیچ وجه متابعت مکنید راه آنکسانی را که ندانند و جاهلان شدند **قوله تعالی** وجاوزنا ببني إسرائيل البحر فأتبعهم فرعون وجنوده بغياً وعدواً حتى إذا أدركه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذي آمنت به بنو إسرائيل وأنا من المسلمين آلآن وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين فاليوم ننجيك ببدنك لتكون لمن خلفك آية وإن كثيراً من الناس عن آياتنا لغافلون یعنی بنی اسرائیل را از دریا بگذرانیدیم و ایشان بگذشتند بسلامت بگذشتند فرعون و لشکر او از پی ایشان برفتند از غایت حسد و عداوت و ظلمی که ایشان را بود بر موسی و قوم او و در حکایت بود که خدای تعالی خواست تا فرعون را هلاک کند موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را گفت تا برفتند و جمله حلی و جواهر قبطیان بستدند و گفتند که ما را عروسی است حلی و جواهر قبطیان بایشان دادند آن شب برخواستند و از شهر بیرون آمدند خدای تعالی آن شب در از کردانید و خواب برایشان انداخت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافت [illegible] ششصد هزار مرد بودند و هرکه هشتاد ساله بود در شمار نبود و هر که بیست ساله بود در عدد نبود و آن شب هیچ سرای نبود از سرای قبطیان که در آن سرای دو کودک یا سه کودک مرده بود و دیگر روز که برخواستند بتجهیز و دفن ایشان مشغول شدند و کس بکس نپرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب در آمد بخفتند و دیگر روز برخواستند و طلب کردند تا بنی اسرائیل بخدمت ایشان روند بر عادت کسی نیامد و کس پیش ایشان فرستادند و در سرای ایشان رفتند هیچکس نیافتند فرعون را از این خبر دادند فرعون بر آشفت و گفت این همه از آن شد که قبطیان چنین کردند [illegible] آیات و گفت او باز گفت لشکر فرمود تا لشکر همه جمع شدند فرعون برنشست با هزار هزار و هشتصد هزار مرد و محمد بن کعب گفت که در لشکر او هفتاد هزار اسب سیاه بود و بیرون از رنگهای دیگر و آنجا عمت خاص فرعون بود و بر بالای آنکه او رجاء و شعار سیاه داشت و این صد هزار مرد هم باجامهای سیاه و اسبهای سیاه و زینتهای سیاه بودند و هرون بر مقدمه لشکر بود و موسی بر ساقه لشکر چون موسی و بنی اسرائیل بر کناره دریا رسیدند مقدمه لشکر فرعون بدیشان رسیده بود و هفتصد هزار مرد بود و هر یکی بر اسبی تازی نشسته بودند خود و [illegible] و حربه بدست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند ای موسی چاره چیست از پیش دریا و از پس لشکر فرعون اگر در دریا رویم غرق شویم و اگر اینجا مقام کنیم بدست ایشان کشته گردیم موسی گفت کلا ان معی ربی سیهدین خدای سبحانه و تعالی بموسی وحی کرد که [illegible] عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد و دوازده راه خشک در دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر یکی فرود شدند چون پیاده برفتند گفتند خبر برادران خود نداریم و نباید که غرق شده باشند خدای تعالی حکم کرد و فرمان داد تا کوههای آب طاق طاق شد تا ایشان یکدیگر را بدیدند چون ایشان جمله از دریا بیرون آمدند فرعون بکناره دریا رسید با لشکر خود چون دریا بدان حال بدید بترسید و دانست که آن از آیات خدای تعالی است لشکر گفتند که فرو باید رفتن او گفت که نشاید رفتن دریں گفت و گوی بودند جبرئیل بر مادیانی نشسته در پیش فرعون براند و در دریا رفت اسب فرعون اسبی فحل بود از پی مادیان در رفت و فرعون با او در شد و فرعون از پس او [illegible] میکائیل

لشکر فرعون می آمد تا همه بدریا فرو رفتند و چون جمله در دریا آمدند و ایشان از دریا بیامدند خدای تعالی آبها را بهم زد و دریا پر آب شد فرعون چون غرق نزدیک رسید حتی اذا ادرکه الغرق گفت ایمان آوردم بخدائی که بنی اسرائیل بوی ایمان آورده اند و من از جمله مسلمانانم جبرئیل یکی کل دریا بر گرفت و بر دهن او زد و گفت الآن وقد عصیت قبل اکنون ایمان می آوری که هلاکت خود معاینه بدیدی و پیش ازین از جمله عاصیان بودی و مفسدان کعب الاحبار گفت روزی جبرئیل بصورت مردی بنزدیک فرعون آمد و گفت او را که من از راه دور آمده ام و مرا فتوای است در مسئلی است که از تو مسئله بپرسم گفت بپرس گفت چگوئی در حق بنده که او را خداوندی باشد منعم و بوی انواع نعمت کند چون نعمت او برین بنده از حد و اندازه بگذرد و بدل شکر کفران کند و گوید خداوند منم سزای او چه باشد گفت سزای او آن باشد که در دریا غرق کنند گفت این بر جای نویس او بنوشت بخط خویش که یقول ابو العباس بن الولید بن مصعب بن ریان جزاء العبد الخارج علی مولاه [illegible] ان یغرق فی البحر جبرئیل آن نوشته را بستد تا آن روز که او در دریا گرفتار شد بروی عرضه کرد و گفت خط تو هست این گفت آری گفت بر تو حکم خود بفعل خود گرفتار آمدی جبرئیل موسی را خبر داد بهلاک فرعون موسی قوم را خبر داد گفتند که ما را کجا معلوم شود که فرعون غرق شد خدای سبحانه و تعالی فرعون را با سلاحها که پوشیده بود بر سر آب آورد تا مرده بر سر آب بدیدند و دریا موج زد و او را بساحل دریا انداخت و بنی اسرائیل او را مرده دیدند گفتند آن را وقت باز هیچ مرده را آب فرو نبرده است اینست که میگوید فالیوم ننجیک ببدنک ما امروز بیالا افکنیم ترا بر زمین تن بی روح تو با این زره که پوشیده و آن زره بود که از زر ساخته بود و نه تا ترا بدان بشناسند بدانند و بروی ترا که از پس تو آیند عبرت و علامتی باشی یعنی بنی اسرائیل که در دل ایشان چنین بود که فرعون ما نه بزرگوار تر باشد که او در دریا غرق کرداند خدای سبحانه و تعالی او را بکناره دریا انداخت تا هر که او را بشود مردم را ندا دعوی باطل او و عبرت باشد کسانی را که پس از وی باشند و مثل او کردند و دیری تا نمایند آنگه گفت که بسیاری از مردمان از آیات ما غافلند و این بر سبیل تنبیه گفت تا مردمان از خواب غفلت بیدار شوند **قوله تعالی** ولقد بوّأنا بني إسرائيل مبوّأ صدق ورزقناهم من الطيبات فما اختلفوا حتى جاءهم العلم إن ربك يقضي بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك فاسأل الذين يقرءون الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق من ربك فلا تكوننّ من الممترين ولا تكوننّ من الذين كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين بدرستی که ما جای دادیم فرزندان یعقوب و فرزند زادگان او را جای راست و منزل نیکو پسندیده که بیت المقدس است و شام یا زمین مصر است که از پس هلاک فرعون خدای سبحانه و تعالی مصر را به بنی اسرائیل داد بمیراث و گفته اند اردن و فلسطین و آن زمین مقدس است که خدای تعالی آنرا با براهیم و فرزندان او داد و بحقیق نکرد اختلاف [illegible] ایشان را روزی کردیم از چیزهای پاک حلال اللذیذ پس این جهودان که فرزندان و فرزند زادگان ایشانند خلاف نکردند تا آنگه که بایشان آمد علم یعنی ادله و حجج که دلیل صحت نبوت رسول میکنند و شاید که مراد باین علم معلوم بود یعنی خلاف نکردند در نبوت محمد تا آنگه که محمد بایشان آمد که معلوم ایشان بود صحت نبوت و دلایل نبوت او شناخته بودند و دیده بودند از آنجا که نام و نعت وی در توریة و انجیل خوانده بودند چون بیامد در روی خلاف کردند بعضی گفتند که وی است و بوی ایمان آوردند و بعضی گفتند وی نیست و همچنان اصرار کردند ای محمد بدرستی که خدای تو در روز قیامت در میان ایشان حکم کند در آنچه ایشان خلاف میکنند اکنون که خلاف میکنید تا کرا زیان است فان کنت فی شک پس اگر چنان شد که تو در شک باشی خطاب با پیغمبر است و مراد امت او است یا خطاب با هر یکی بود از مخاطبان بعضی از مفسران گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که کفار قریش گفتند که این قرآن بر محمد شیطان القا میکند که او را ساحر گویند جماعتی کفار و غیر ایشان بشک افتادند این آیه آمد یعنی

گفته اند که این بمعنی با همیت یعنی با آنکه تو در شک نیستی از آنچه با تو فرستاده ایم از قرآن از کسانی بپرس که ایشان کتاب میخوانند تا ترا یقینی
زیادت شود چنانکه ابراهیم گفت لیطمئن قلبی می خوانند کان کتاب علمای جهود و ترسایانند چون عبدالله سلام و کعب و دیگر احبار ایشان
بپرس تا اقرار دهند و بگویند که این کتاب از نزدیک خدا است بر آن معنی که مراد است معنی آن بود که اگر شما در شک اید از آنچه با شما فرستادیم
باید که از علمای اهل کتاب بپرسید تا ایشان بگویند و از حق وی خبر دهند بدرستی که حق بتو آمده است از خدای تو تو از جمله شک کنندگان
مباش و وجهی دیگر آنست که این شک مشروطست و مشروط موقوف بود بر شرط چون شرط هم نبود مشروط هم نبود لاجرم چون این آیه
آمد رسول گفت لا اشک و لا اسأل این وجهی خوبست و اکنون و مباش از جمله آنکه آیات ما را تکذیب کردند آنگاه تو نیز از جمله زیان
کاران باشی قوله تعالی اِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى
يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا
عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ آنانکه ثابت و واجب شد بر ایشان و سزاوار
گشت سخن خدای و کلمه وی در حق ایشان آن کلمه که در لوح محفوظ است و فرشتگان را بدان خبر داده است که ایمان نیاورند
و بر کافری بمیرند ای محمد هرگز ایشان ایمان نخواهند آورد و بر کافری خواهند مرد نگر تا تو دل در ایمان ایشان نداری بعضی گفته اند
که مراد بکلمه لعنت است کافران را و سخط و خشم وی است در لوح محفوظ که فلان را از آنجا که کفر او معلوم بوده باشد و دیگران گفته اند که
کلمه او ست با ابلیس که لاملأن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین و لو جاءتهم و اگر با ایشان آید هر آیتی و دلالتی که ممکن باشد
ایشان را در آن لطفی نخواهد بود و ایمان نخواهند آوردن تا آنکه عذاب دردناک ببینند آنگه ایمان آرند و ایمان ایشان را سودی
نکند چنانکه فرعون را نکرد و وجه حسن تکلیف ایشان با ایمان همان وجه حسن تکلیف مؤمنان است و آن تعریض ثواب است چون
از خدای تعالی تعریض باشد و از وی قبول نباشد تا وان بروی بود نه بر خدای آنگه گفت فلولا کانت قریة هیچ اهل شهری و هیچ اهل دهی
نبودند که ایمان آوردند آنگه که عذاب معاینه بدیدند و مشاهده کردند و ایمان ایشان را سود نداشت و از عذاب نجات یافتند
الا قوم یونس که ایشان چون علامات عذاب معاینه دیدند ایمان آوردند خدای تعالی از ایشان کشف کرد و رسوایی عذاب دنیا
از ایشان دفع کرد و ایشان را مهلت داد و ممتع گردانید تا وقتی و زمانی دیگر و شاید که مراد از این حق تخصیص بود کافران را بر ایمان آوردن
و معنی چنین بود که چرا اهل شهری از این شهرها که ایشان را هلاک کردیم ایمان نیاوردند پیش از آنکه عذاب را معاینه بدیدند تا از ایشان ایمان
قبول بودی و عذاب از ایشان دفع شدی و ایمان ایشان را سود کردی یعنی هیچ یک ایمان نیاوردند الا قوم یونس و قصه او
چنان بود که خدای تعالی یونس را بنبوت فرستاد از زمین موصل تا اهل نینوی را دعوت کند یونس ایشان را دعوت کرد او را
و ایمان نیاوردند یونس با خدای تعالی شکایت کرد خدای تعالی گفت که بگوی ایشان را که اگر ایمان نیاورید تا امروز تا سه روز دیگر
عذاب با ایشان رسد یونس این بگفت و از میان ایشان بیرون رفت آن روز که وعده عذاب بود باد او آثار و علامات پیدا
شد و آن ابری بود پاره های آتش در وی گرد شهر ایشان بر آمد وهب منبه گفت ابری سیاه بود با دودی سیاه که در شهرهای
ایشان در آمد و در بام ایشان همه سیاه کرد و چون آن ابر بدیدند پادشاه خود را خبر کردند پادشاه خود را خبر کردند پادشا گفت
رای آنست که یونس مردی راست گوی است و ما هرگز از وی خیانت ندیده ایم و دروغ نشنیده ایم و این علامت عذابست
بروید و او را طلب کنید اگر در میان شما است ایمن باشید که این عذاب نیست و اگر برفته است بدانید که عذابست [illegible]
و طلب کردند نیافتند پادشاه را گفتند که او رفته است پادشاه مردی دانا بود گفت طلب کردن از بهر آن بود تا من [illegible]

ایمان آوریم تا این عذاب دفع شود اکنون چون وی رفته است بیایید تا جمله بصحرا رویم آنگه بفرمود تا از شهر بیرون آمدند از زن و مرد و پیر و جوان و بچه ها
بیرون بردند و بفرمود تا فرزندان را از مادران جدا کردند و کودکان و چهارپایان را از مادران ایشان جدا کردند و جامه ها [illegible]
و سر ایشان همه پلاس نهادند و پوشیدند و یکبار بانگ و فریاد برآوردند و زاری در گرفتند چهارپایان بناله در آمدند کودکان و مادران و مردان بگریه
افتادند و آواز بلند شد و فریاد از آنجا برخاست پادشاه سر و پای برهنه روی بر خاک نهاد و گفت ای بار خدای یونس ما میخواستیم تا یونس
وسیلتی سازیم اکنون یونس بشومی گناه ما از میان برفته است اکنون همه [illegible] و خود را بتو تسلیم کرده [illegible]
برحمت تو بر بندگان و بقدر و جاه و منزلت یونس که این عذاب از ما باز داری خدای تعالی بصدق نیت بشناخت عذاب از ایشان
برداشت عبدالله مسعود گفت صدق نیت ایشان آن بود که هر مظالم که ایشان را بر یکدیگر بود همه رد کردند تا اگر مردی سنگی برگرفته بود و
خانه نهاده و پایه آن سنگ [illegible]
که ایمان آورید و خدای تعالی را [illegible]
باین کلمات خواندند عذاب [illegible]
چون خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت گفتند که یونس را طلب کنید تا بوی ایمان آریم یونس بی خبر بود از حال قوم برخاست و بر سر کوه
و فرو نگریست شهر را بر جای دید گمان برد که شهر بر جای است و مردم شهر هلاک شده اند [illegible]
بیرون [illegible] یونس گفت [illegible]
گفت بار خدایا این قوم هرگز مرا [illegible] تکذیب کردند اکنون چون [illegible]
در بیابان نهاد و ذلک قوله تعالی و ذا النون اذ ذهب مغاضبا تا بکنار دریا رسید جماعتی دید که در کشتی می نشستند با ایشان در کشتی
نشست و کشتیها بسیار بود همه برفتند و هیچ باز نماند الا این کشتی که هیچ نرفت چندانکه [illegible] گفت در میان ما بنده گریخته است
تا او را از اینجا بیرون نکنند کشتی نرود و در روایتی دیگر آنست که چون در کشتی نشست دریا آشفته گرفت و موج [illegible] کشتی
گفت که در میان ما بنده گریخته است تا او را از اینجا بیرون نکنند دریا آرام نیابد یونس گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید که بسلامت
مرا در آب اندازید گفتند حاشا [illegible]
تا احوال تو نیکو ندانیم چند بار قرعه زدند هر بار بنام یونس بر آمد مردمان کشتی گفتند که این جای تعجب است او را برگرفتند تا بدریا
خدای تعالی نون را گفت دریاب بنده مرا که در شکم تو روزی چند در زندان خواهد بود و او طعمه تو نیست مگر تابوت و استخوان او را
نیازاری نون بشتافت از اقصای دریا بیامد چون او را بکنار کشتی آوردند سر بر داشت و دهان باز کرده اهل کشتی گفتند اگر این ماهی
[illegible]
آمد دهان باز کرده [illegible]
فرو برد و او را نیز ماهی دیگر فرو برد [illegible] خدای تعالی شکم آن ماهی را چون آبگینه کرد [illegible]
دریا بگردید تا او عجایب هفت دریا بدید چون او را بقعر دریا رسانید تسبیح اهل دریا بشنید او نیز با ایشان موافقت کرد
و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و او چهل شبانروز در شکم ماهی بماند چون بگذشت خدای تعالی
فرمود تا او را بصحرا انداخت چنانکه گفت فنبذناه بالعراء و هو سقیم آنگه درخت کدو سبز و تازه [illegible]
بر وی افکندند و در سایه آن درخت میبود و بز کوهی را فرستادیم تا او را شیر میداد و چون روزی چند بر آمد درخت کدو را آب نیافت

[illegible] یونس [illegible] خدای تعالی بار دیگر [illegible] یونس [illegible] درخت کدو [illegible] خشک شد [illegible] صد هزار مرد [illegible]

[illegible] ایشان ایمان آورده اند [illegible] یونس [illegible] شبانی [illegible] گفت تو چه مردی گفت من یونسم

گفت پادشاه [illegible] شهر [illegible] پادشاه [illegible] سلام [illegible]

[illegible] درخت و سنگ گواه [illegible]

شبان [illegible] پادشاه [illegible] گفت من یونس بن متی ام سلام من به پادشاه [illegible] بگوی که یونس ترا سلام

[illegible] پادشاه گفت ای کذاب [illegible] طلب [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] شبان [illegible] درخت و سنگ [illegible] یونس [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] شبان [illegible]

[illegible] یونس [illegible]

[illegible] شبان چهل سال پادشاهی کرد قوله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ

جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ اگر خدای تعالی خواستی که ایشان ایمان آورندی [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]

[illegible] خدای [illegible] قوله تعالی وَمَا كَانَ

لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ

فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان و زمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قوله تعالی قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْ أَقِمْ

يعقلون

ينتظرون

وجهك

وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ

فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا

رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بگوی ای محمد [illegible]

[illegible] دین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خدای [illegible] قوله تعالی قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ

مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بگوی ای محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سورة هود [illegible]

[illegible]

[illegible]

و او را بعدد هر [illegible] حدیث الغاشیه [illegible] ابن عباس گفت که رسول را در خواب دیدم و سوره هود بر وی خواندم چون
ختم کردم مرا گفت یا بنی [illegible] این قرآنست و در حدیث ابی است که هر که این سوره بخواند او را ده حسنه بدهند بعدد هر که تصدیق نوح کرد
و بعدد هر که تکذیب کرد او را و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی را در روز قیامت از جمله نیک بختان باشد و از امام محمد باقر علیه السلام
روایتست که هر که هر آدینه این سوره بخواند در روز قیامت در زمره پیغمبران برانگیزند و حساب آسان کنند و در روز قیامت هیچ گناه
او را [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم الر كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم
خبير الا تعبدوا الا الله انني لكم منه نذير وبشير وان استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يمتعكم
متاعا حسنا الى اجل مسمى ويؤت كل ذي فضل فضله وان تولوا فاني اخاف عليكم
عذاب يوم كبير الى الله مرجعكم وهو على كل شيء قدير الا انهم يثنون صدورهم ليستخفوا
منه الا حين يستغشون ثيابهم يعلم ما يسرون وما يعلنون انه عليم بذات الصدور الر نام است

و گفته اند که نام قرآنست یعنی این سوره یا این قرآن کتابیست که آیات او را محکم گردانیده اند و بنظم [illegible] که در وی نقص و
خللی نباشد و از فساد منع کرده اند ابن عباس گفت یعنی او را منسوخ نکرده اند بکتابی دیگر چنانکه با دیگر کتابها کرده اند پس آنگاه
مفصل و مبین کرده اند و بیان حلال و حرام و شرایع و احکام و امر و نهی و ثواب و عقاب بآیه آیه مفصل کرده اند بدلایل توحید و احکام و
قصص چنانچه قصه را مفصل کنند و این احکام و تفصیل از نزدیک خدائیست حکیم که وی را محکم کرد بر حسب حکمت خویش خبیر و دانا که
وی را مبین و شرح کرد بر حسب علم خویش و این چنان کرد از بهر آن که تا شما نپرستید مگر خدا را من شما را بیم کننده ام و بترسانم از عقوبت وی اگر وی را
نپرستید و بشارت دهنده ام بثواب اگر وی را بپرستید و با وی شریک نیارید و شما را فرمود که استغفار کنید و از خدای
خود آمرزش خواهید و بوی بازگردید و توبه خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را در دنیا برخورداری دهد تا [illegible] که اجل مسمی
یعنی وفات شما برسد و در خبر است که استغفار مال و عمر بیفزاید و در آخرت بدهد هر خداوند فضلی را از عمل جزای فضل او و [illegible]
نکرده اند [illegible] فضل خود از نعمت و رزق در دنیا و جزا و ثواب در قیامت [illegible] کنند و [illegible]
و معدلت او گفت که استغفار کنید آنگه توبه باید و توبه کنید تا شما عذاب ساقط کرده [illegible] آنکه خطاب با مشرکانست یعنی
شرک آمرزش خواهید آنگه تعظیم آورد و بر وی عطف کرد که توبه کنید و [illegible] آنکه گفت طلب مغفرت کنید و از آن [illegible]
بدانکه توسل کنید بتوبه کردن یعنی توبه کنید که آن تو بمغفرت رسید و دیگر آنکه استغفار کنید تا ثواب یابید پس توبه کنید تا از شما [illegible]
ساقط کرده [illegible] آنکه خطاب با مشرکانست یعنی از شرک آمرزش خواهید آنگاه با طاعت باز گردید و دیگر از گناهان گذشته توبه کنید
و در زمان آینده عزم کنید که بآن مراجعت نکنید که توبه این بود [illegible] درست آید و پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده و دیگر آنکه استغفار کنید و بر آن
استقامت نمائید چنانکه گفت ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا و اگر روی از دین بگردانید مستوجب عذاب شوید و من بر شما
از عذاب روز بزرگ که روز قیامتست میترسم که گناه کنید و اگر روی خویش پشیمان شوید عمل خود را باصلاح آورید که بازگشت شما با خدای
خواهد بود و شما را بر حسب آنچه کرده باشید جزا دهد اگر کفر و معصیت باشد عقاب کند و اگر ایمان و طاعت باشد ثواب دهد و او بر همه
چیز قادر و توانا است برین هم قادر باشد عبد الله مسعود گفت هر که او سیئه کند یک سیئه بنویسند و برا و هر که حسنه کند ده نویسند
و اگر بر آن سیئه گرفته باشد در دنیا عقوبتش کنند و ده حسنه خالص وی را بماند و اگر نکند یک حسنه برابر یک سیئه بود و نه حسنه بماند آنگاه گفت
هلک من غلب آحاده عشراته ای سیئاته حسناته عبد الله عباس گفت هر کرا حسنات بر سیئات بیفزاید بدوزخ نرود و به بهشت

رود و هر کرا سیئات بر حسنات بیفزاید بدوزخ رود و هر کرا سیئات بر حسنات بیفزاید بدوزخ رود و هر کرا حسنات و سیئات
برابر باشد از اهل الاعراف باشد مدتی آنجا بماند و در خدمش آنگاه به بهشت شود الا انهم یثنون صدورهم چنان حالت منافقان میکند
ابن عباس گفت آیه در حق حسن بن شریف آمد و او مردی بود شیرین منظر و شیرین زبان چون رسول را دیدی همه سخن نیکو گفتی و بمراد وی
رای و گفتی و در دل آن نداشتی بزبان گفتی عبد الله شداد گفت یکی بود از منافقان که هر گاه که بر رسول گذشتی سر در پیش افکندی و روی
بپوشیدی تا او وی را نبیند و حق سبحانه و تعالی گفت این منافقان بگردانند سینهای خود را یعنی دو تا کنند
قرآن میکردند تا از [illegible] شنوند [illegible] ایشان را نبینند و در آن حال از تغییر روی وی دلیل سازند بر نفاق وی چنانکه
گفت لیستخفوا منه تا پوشیده مانند از خدای و پنهان شوند و خدای و رسول مرد را بر آن اطلاع نه دهند و بر نفاق ایشان آگاه نکند
بوی که جامه در سر کشیده بودی و روی پنهان کردندی و ایشان ندانستندی که خدای تعالی در آن وقت که جامه در سر کشیدند علم او است
میداند آنچه ایشان پنهان میکنند و آشکارا میکنند و بر علم وی تفاوتی نیست میان اسرار و اعلان ایشان که او عالم
و دانا است و بعد از آن بسینهات خدا داناست قوله تعالی وما من دابة في الارض الا على الله رزقها و
يعلم مستقرها ومستودعها كل في كتاب مبين وهو الذي خلق السماوات والارض في
ستة ايام وكان عرشه على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملا ولئن قلت انكم مبعوثون
من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين ولئن اخرنا عنهم العذاب الى
امة معدودة ليقولن ما يحبسه الا يوم ياتيهم ليس مصروفا عنهم وحاق بهم ما كانوا به
يستهزءون هیچ دابه نیست یعنی هیچ جانوری نیست از جنبنده و چرنده و رونده و پرنده الا که بر خدا است روزی ایشان
دادن و بر وجه واجب را باشد چون خدای تعالی ضمان روزی ایشان کرده و تکفل آن شده بفضل که چون کوئی روزی واجب شده است چنانکه
بندگان وفا کنند و میداند جای وی و منزل و قرارگاه وی را بشب و روز و آنجا که او را دفن کنند بجای کفت مستقر رحم مادرست و
مستودع صلب پدر است ربیع گفت مستقرش ایام حیاتست و مستودع چون بمیرد خاک نهند بعضی گفته اند مستقرش بهشتست
جانش قوله فی صفة الجنة حسنت مستقرا و مقاما این همه در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ است و نوشته و ثبت کرده با آنکه
او عالم بالذاتست [illegible] آن کرده تا فرشتگان الطف باشد که چنین یا آنرا که شنوند و او است آن خدائی که بیافرید آسمانها
و زمین را در مقدار شش روز با آنکه توانست که بیک طرفة العین بیافریند آنرا بیافرید که از بدایت خلق کار برفق است
و از آنجا که مصلحتی شناخت مکلفان را تا چون چنین یا بشنوند بدانند که تانی در کارها پسندیده است نه تعجیل و پیش از آنکه
آسمانها را بیافریند و زمین را بیافرید آب بر باد بود و عرش او بر آب کعب الاحبار گفت حق تعالی یاقوت سبز بیافرید و بنظر
در وی نگاه کرد و بگداخت و آب شد از آن آنگه عرش بیافرید و بر سر آب نهاد و حمزه گفت عرش بیافرید و بر سر آب بماند گشتی
آنگه لوح و قلم بیافرید و بقلم فرمود تا کاینات و هر چه خواست بودن بنوشت آنگه آن نوشته خدای را تسبیح کرد هزار سال پیش از آنکه حق
تعالی موجودات آفرید این همه که آفرید انبیه چه آفرید از بهر حکمت تمام تا زمین را ساکن بندگان خود کرده اند و آسمان را سقف ایشان
و ساجیان ایشان کرده اند و در زمین انواع نعمت بر ایشان کرامت کند و ایشان را تعریض ثواب آخرت کرد تا بیازماید تا که امتحان
شما که عمل او نیکوتر و بهتر باشد و تا که است که اختیار ایمان و طاعت کند و کدام اختیار کفر و معصیت و چون تکلیف صورت امتحان
و ابتلا داشت با این از تکلیف عبارت کرد عبد الله عمر گفت از رسول از معنی این آیه پرسیدم که لیبلوکم ایکم احسن عملا گفت ایکم اورع

ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه ليئوس كفور

تن کارهم هندو اسرع فی ما هو اعد تا کیست که او بر خیر کارتر هست از معاصی و کار کننده تر است در طاعت و الذین قالت لو کرکی
نوای محمد مر این کافران که شما با عدا زمرگ بشمار خواهند گشت و زنده خواهند کرد و انبیا این کافران جواب میدهند که این نیست الا جادو
هو بیدا و کاری باطل و باین اشارت بقرآن کنند از آنجا که قرآن ناطق است بحشر و نشر و اگر ما عذاب ایشان تاخیر کنیم و باز پس
داریم بمدتی معلوم این جماعت و جمعی دیگر گفتند با جماعتی معدود و شمرده و گاه از پس ایشان آینده و معلوم از احوال ایشان آن بود که
نیارند تا عذاب بر ایشان واجب شود ایشان عند تاخیر عذاب گویند با جسمه چه منع میکند این عذاب را که چه میگوید تا آمدن
حق سبحانه و تعالی گفت که آن روز که عذاب بایشان رسد کسی نباشد که آن را دفع کند و از ایشان بگرداند و فرود آید و محیط ایشان گشت آنچه بآن
بآن استهزا میکردند و افسوس میداشتند و گفته اند که مراد باین عذاب عذاب روز بدر است و گفته اند که عذاب آخرت است اگر چه بلفظ ماضی خبر داد
چنانکه در آیه دیگر گفت ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه لیئوس کفور **قوله تعالی** وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ
مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ میگوید که اگر ما بچشانیم آدمی را از نعمتی و کرم و رحمت خود نعمتی و رحمتی که آن نعمت و رحمت از وی باز گیریم
آیس و ناامید شود و کافر نعمت گردد و این صفت آدمی است که او در هیچ حالی از حالات بر قاعده خویش نباشد و بطریقه خود نرود و در نعمت
کند و رحمت شاکر نباشد و در محنت صابر نبود و اگر ما بر وی رحمتی کنیم و تفضل که آن نعمت از وی باز ستانیم از رحمت ما ناامید شود و پس اگر
بعد از آن نعمت با وی رجوع کنیم امید منقطع کرده و اگر ما او را نعمتی بچشانیم پس از محنت و شدت گوید که آن محنتها و بدیها از من برفت آن
مصایب و شداید از من زایل شد و او شادمان و خرم شود و بطر و فخر کردن پیش گیرد و بر مردمان آنچه خدای تعالی وی را داده باشد فخر کند مگر
کسانی که صابر باشند در محنت و شدت صبر کنند و در نعمت شکر کنند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و مندوبات و اجتناب
مقبحات ایشان آن کسانی باشند که ایشان را بود از خدای تعالی آمرزش گناهان ایشان و مزدی و ثوابی بزرگ **قوله تعالی** فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ
بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ
إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ
بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند با رسول بر سبیل عتاب و تقریع کافران که
همانا که بعضی از این قرآن که بتو وحی میفرستم را خواهی که رها کنی و دل تو تنگ خواهد شدن بدان چیزی که این کافران میگویند و این آنست که
میگویند که چرا آنچه ما از تو اقتراح میکنیم حاصل نمیشود و چرا بر وی گنجی فرو نمیفرستند یا چرا با وی فرشته نیست ایشان نمیدانند که تو
پادشاهی و فرشتگی نیکنی تا ترا گنجی باشد یا فرشته قرین و ملازم و معین تو باشد تو پیغام رساننده و ترساننده و پیش بینی که از خدای
خدای ایشان را میترسانی و خدای تعالی بر همه چیزی کیلست نگاه میدارد آنچه ایشان میگویند و میکنند بکنند ایشان آنچه ایشان
بآن سزا باشند تو کار خویش با خدای گذار و بر رسان و بترسان از گفتار ایشان هیچ باک مدار الکلب ینبح و العوا علی بمرا انگه گفت
نه ایشان میگویند که این قرآن او فرو بافته است و گفته او است تو بگوی ایشان را که اگر فرو بافته من باشد شما که از فصحای عرب هستید
مثل آن بیارید و بخوانید و بیاری برخوانید آنکسانی را که میتوانید بدون خدای تعالی از معبودان و هم کاران خود اگر راست میگوئید اگر
ما معارضه این قرآن خواهیم آوردن چون ایشان این همه فصاحت و بلاغت که شما راست عاجز میشوید از معارضه آن معلوم میشود که قرآن
که آن سخن خدای جهانست نه سخن محمد و در آیه دلیل است بر اعجاز قرآن و صحت نبوت رسول از آنجا که او مردی بود از عرب شیر خوار ایشان

باصل و نسب در میان ایشان زاده و پرورده هرگز پیش استادی به علمی نرفته و کتابی نخوانده و مردمان با اصل و لادت او نادر مانده
و چهل سال بدین طریقت و سیرت بوده انگه بیامده و دعوی نبوت کرده و از معجزه خود بسنده گفت معجزه من کلامیست هم از جنس کلام شما
که شما میدانید و بدیشان سیاق الفاظ و معانی آن و چون بشنوید گمان برید که مثل آن توانید گفتن و چون قصد آن کنید شما را میسر نگردد
که این چگونه باشد و فصحای عرب و امرای کلام هم در زمام آن بدست است چنانکه اتفاق هم بگردانیم کاه کاه خطبه و کاه کاه شعر مثل از نظم
و نثر برحسب مراد ما چون خود بسنده تا بگویند تو بسنده این دلیل اعجاز قرآنست اما آنکه از چه وجه معجز است جمعی گفتند که اعجاز در وی
اشارتست مخصوص است که با شعر نماند و با خطبه نماند با هیچ نوع از انواع کلام نماند بعضی دیگر گفتند که وجه اعجاز در وی آنست که خدای تعالی
صرف کرد عرب را که مانند این قرآن آرند و سلب علم کرد از ایشان با آنکه پیش از آن میتوانستند و این مذهب اهل اعتزال باشد
و مذهب متاخران امامیه است و سید مرتضی علم الهدی در این اختیار کرده و انگه گفت فان لم یستجیبوا لکم پس اگر چنان باشد که ایشان اجابت
نکنند و معارضه قرآن نیاورند و شما را میسر نگردد بدانید شما و بر یقین باشید که آنچه فرو فرستاده شده بعلم خدای و قدرت است
یعنی چون در وسع شما نیست که معارضه آن بیرون آرید بدانید که این نه کلام مخلوقانست بلکه کلام خدای جهان و جهانیانست و چون کلام حق تعالی
باشد دلیل صحت نبوت محمد میکند و دلیل صحت نبوت محمد میکند و دلیل صدق وی در جمله مقالات و دعاوی وی از جمله دعاوی وی
آنست که لا اله الا هو جز وی خدای نیست تو حید او حقست و شرک آوردن بوی باطلست پس شما هیچ اسلام خواهید آوردن و گردن
نهادن **قوله تعالی** مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ
الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر که هست در این جهان
باشد که در دنیا زنده کانی دنیا طلب کند و زینت دنیا از ما دریغ نداریم و دنیا بدو دهیم و او بدنیا مشغول شود برای قیامت عمل
نکند فردای قیامت او را ثوابی و جزایی نبود جز آنکه در دنیا بوی رسیده باشد و اگر وقتی کاری کند که صورت وی خیر و حسنه باشد
هم در دنیا جزای اعمال وی بوی دهیم تمام تا فردا او را بر هیچ حقی نباشد و مومن چنین نباشد برای آنکه حسنات او را یکی بده و یکی بهفتصد
پاداش دهیم تا اندکی در دنیا از آن بوی رسد و باقی ذخیره قیامت وی باشد بیان این معنی قول رسولست که من احسن فقد وقع اجره علی الله
فی عاجل الدنیا و آجل الآخرة تمام مراد و این آیه کیست بعضی گفتند که کافرانند برای آنکه مومن طالب دنیا نباشد و طالب آخرت باشد و قال
آخرت غالب باشد بیانش اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار و بعضی گفت اصحاب ریا اند قال المسیب گفت در مدینه شدم
مردی دیدم که خلق بسیار بر وی جمع شده بودند و او مردمان را از رسول خدای خبر میداد گفتم این مرد کیست گفتند ابو هریره است من بنزد او
بنشستم تا فارغ شد و مردم برفتند گفتم من مردی غریبم مرا از رسول حدیثی گوی که از وی شنیده گفت ترا حدیثی گویم که از لب وی
و دندان رسول شنیدم در این خانه و جز من کس نشنید چه آن ساعت من بودم و آن رسول کسی دیگر نبود انگه گفت حدثنی حبیبی رسول الله
این گفت و گریه بر وی افتاد و بار دوم گفت حدثنی رسول الله و باز گریه بر وی غلبه کرد و بار سیم چون نام رسول رسید از هوش برفت
و ساعتی بیجان بود چون بهوش آمد گفت مرا حدیث کرد رسول خدای که چون روز قیامت باشد و خلایق از زمین قیامت بیرون آیند
خدای تعالی جمله خلقان را بحکومت خواند و خلقان بر زانو افتاده باشند اول گروهی که ایشان را پیش خدای برند سه کس باشند مردی
که قرآن حفظ کرده باشد و مردی که در راه خدای کشته باشد و مردی که او را مال داده باشند او بذل کرده باشد صاحب قرآن را گوید
نه من ترا توفیق دادم تا قرآن بیاموختی و یاد گرفتی گوید بلی یا رب و معلوم گوید چه کردی بآن گوید عمل کردم گوید بار خدایا بآن قیام کردم
آناء اللیل و اطراف النهار حق تعالی گوید بلی کردی و لیکن برای آن کردی تا مردمان گویند که فلان مردی قاری است و ایشان گفتند

مقصود تو حاصل شده تا بر من کنون جمع نیست انکه صاحب مال را بیارند خدای تعالی گوید من ترا مال بسیار دادم در دنیا آن تا گوئی
گوید بار خدایا صدقه دادم و انفقه کردم خدای تعالی گوید بلی کردی و لیکن برای آن کردی تا مردمان گویند که فلان کس مردی سخی است و چنان مردم تو
کردی و ایشان گفتند ترا نصیبی نیست پیش من انگه بفرماید تا آن شهید را بیارند گوید ترا قوت و شجاعت و دلیری مردی دادم چه کردی
در دنیا آن گوید بار خدایا در راه تو جهاد کردم تا مرا بکشتند گوید کردی و لیکن برای آن کردی تا مردمان گویند فلان مردی شجاع است تو
کردی و ایشان گفتند ترا پیش از ان نصیبی نیست انگه بفرماید تا هر سه را به دوزخ برند انگه دست بر زانوی من زد و گفت یا ابا هریره ایشان
اولین کسی اند که خدای تعالی دوزخ با ایشان بتابد مانع گفت انگه ابو هریره این آیه برخواند که من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها الی
قوله ما کانوا یعملون یعنی انکس که حیات دنیا و زینت دنیا خواهد و برای آن کار کند ما آن را تمام بوی دهیم و در دنیا چیزی از ان کاسته
و ناقص نکرده و نشود و چون در دنیا با ایشان رسد جزای عمل ایشان در آخرت هیچ چیزی دیگر نباشد الا آتش دوزخ و هرچه کرده باشند
همه محبط و نا چیز گردد و آن را جزا و پاداشتی نباشد از انجا که نه برای خدا کرده باشد که ایشان را فرموده اند و چون چنین بود آن را وقعی نباشد
و بدان مستحق ثواب نباشد و آنچه ایشان کرده باشند باطل و ضایع بود **قوله تعالی** افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة اولئک یؤمنون به ومن یکفر به
من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک ولکن اکثر الناس لا
یؤمنون حق سبحانه و تعالی میگوید که آیا انکسی که بر حجتی و یقینی و بیانی بود از خدای خویش یعنی انکه دین اسلام دین حقست و دین خداست
و حجت و دلیل عقل است و برین او میرود و گواهی که هم از وست وی مقابل بوده و برابر شود با انکسی که سر در دنیا نهاده باشد و طلب دنیا کند
یعنی نباشد و میان ایشان فرقی و تفاوتی عظیم بود در انکه این شخص بر بینه و برهان و حجت و سلطانست خلافی نیست که رسول خداست
اما خلاف مفسران در شاهد تا کیست ابن عباس و علقمه و ضحاک و عکرمه گفته اند که جبرئیل است حسن و قتاده گفتند که مراد زبان رسولست
و بعضی دیگر گفتند مراد صورت رسولست و شمایل او برای انکه هر کس رسول را دید گواهی داد برسالت او چون جاحد و معاند نبود حسین بن
الفضل گفت که این شاهد قرآنست و نظم اعجاز او و این اقوال مضطربست اما قول آنانکه گفتند مراد جبرئیل است نیکو نیست برای انکه
گفت ویتلوه شاهد منه و این ضمیر راجع برسولست و جبرئیل از رسول نیست و قول آنکسی که گفت قرآنست هم باطل است برای آنکه قرآن
پس از رسول نیست و رسول پیرو قرآنست و قرآن از وی نیست و آنانکه گفتند که مراد زبان رسولست هم باطلست بانکه گفته شد
و نیز زبان مرد گواه نباشد بر صحت دعوی وی اما آنچه معتمد است و نیکوست آنست که روایت کرده اند باسانید مختلف از مخالف و موالف
که مراد بصاحب بینه رسولست و بشاهد امیر المؤمنین علی و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود آورده است بروایتی دیگر اسناد
کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس هم او آورده است در روایتی دیگر باسناد از حبیب بن یسار که گفت از امیر المؤمنین علیه السلم
شنیدم که میگفت والذی فلق الحبة وبرأ النسمة بحق آن خدای که در زمین از نبات قد و در رحم صورت نگار دارد که اگر انبوه مرا دست
و بالشی بنهند و مرا بر آنجا نشانند حکم کنم در میان اهل توریة بتوریة و در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور بزبور و در اهل قرآن
بقرآن و هیچ مردی نیست از قریش که استره بر سر او برده الا که من دانم که در حق وی آیتی آمده است که وی را به بهشت رساند یا به دوزخ برد
مردی بپای خواست و گفت آیه تو که است یا امیر المؤمنین گفت آیه من افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه رسول خدا
که بر بینه است و من آن شاهدم که از ویم و بر پای اوام و در کتاب فضایل الخطیب آورده است باسناد که روزی امیر المؤمنین
بر منبر کوفه میگفت سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفیض بین جنبی فیضا … بپرسید از من پیش از انکه مرا نیابید که …

شما را خبر دهم بهادی ایشان و فتنه ایشان سابق ایشان و قاید ایشان تا بروز قیامت ابن الکوا بر پای خواست و گفت ای امیر المؤمنین …
دعوی … گفت اسئل تفقها ولا تسال تعنتا چیزی که پرسی بر سبیل تفقه پرس نه بر سبیل
تعنت و چیزی مپرس که ترا بکار نیاید گفت چیزی نپرسم که مرا بکار نیاید چیزی پرسم که مرا بکار آید خبر ده از الذاریات ذروا …
خبر ده و گفت آن بادهاست گفت الحاملات وقرا گفت ابر است گفت الجاریات یسرا گفت کشتیهاست
گفت المقسمات امرا گفت فرشتگانند گفت خبر ده مرا از بیت المعمور گفت خانه ایست در آسمان چهارم که هر روز
هفتاد هزار فرشته در شوند تا روز قیامت نوبت باز بدیشان نرسد گفت خبر ده مرا از ذو القرنین تا پیغمبر بود یا پادشاه گفت نه پیغمبر بود و
پادشاه گفت نه پیغمبر بود و نه پادشاه و لیکن بنده صالح بود خدا را دوست داشت و خدای تعالی وی را دوست داشت و با خدای تعالی
نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرن … گفت … بود … و لیکن … قومش … خدای خواند …
کرد بر یک جانب سرش بزدند بمرد … و دیگر جانب سرش بزدند … و در میان شما کسی که مانند اوست
گفت خبر ده مرا که این آیه در حق کیست که الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا گفت هما الافجران من قریش بنو امیه و بنو المغیرة …
فاسقان از قریش یکی بنو امیه و دیگری بنو مغیره گفت مراد باین آیه که قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا کیست گفت اهل حروراء یعنی خوارج
مرا خبر ده از قوس قزح گفت قزح مگوی که آن نام دیو است قوس خدای گوی که آن امانست از غرق گفت خبر ده مرا از محو که در این آیه …
که وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة گفت خبر ده مرا از اصحاب رسول گفت از کدام اصحاب گفت از عبد الله
مسعود گفت قرأ القرآن و وقف عنده گفت قرآن بخواند و بر آن بایستاد گفت خبر ده مرا از ابو ذر گفت عالم شحیح علی علمه عالمی بود و بخیل
علم خویش یعنی علم نا موختی جز با اهل علم گفت خبر ده مرا از سلمان گفت ادرک علم الاول والاخر و هو بحر لا ینزح سلمان علم اول و آخر دریافته بود
او دریاییست که … نرسد … لقمان گفته اند لقمان حکیم یعنی مثل لقمان حکیم است و او از ماست که اهل بیتیم گفت خبر ده مرا از حذیفه یمانی گفت
کان عارفا بالمنافقین و … منافقانرا نیک بشناختی و مشکلات از رسول خدا پرسیدی … گفت خبر ده
مرا از عمار یاسر گفت … بالاسلام … او چون بر آتش دوزخ حرام …
… گفت اخبرنی عن نفسک مرا از خود خبر ده گفت قال الله تعالی فلا تزکوا انفسکم خویشتن را تزکیه مکنید لیکن هم او گفت واما
بنعمة ربک فحدث نعمت خدای حدیث کن … و گفت اذا سالت اعطیت واذا سکت ابتدأت و در میان جنبهایم علم
کثیر است اولین کسی که پیش رسول خدای نماز کرد من بودم و آخرین کسی که بیرون آمد … من بودم و چون بخواستمی داده شدی و چون خاموش بودمی ابتدا
کردندی و میان پهلوهای من علم بسیار است گفت از قرآن در حق تو چه آمده است گفت در سوره هود نخوانی که افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه انکه بر بینه بود از خدای رسول خدای بود و آن گواه منم که از ویم ابن الکوا گفت … لا اتبعت احدا بعدک …
کس … از پیش … و من قبله کتاب موسی از پیش او یعنی پیش رسول یا قرآن کتاب موسی که توریة
پیش بود مقتدی در حق و رحمتی بود اولئک یؤمنون به آنانکه حال ایشان اینست یعنی برسول و قرآن ایمان می آورند و معنی آیه اینست که آیا
کسی که بر حجت و برهانست و … دلیل بیانست که اسلام دین حقست و در عقب آن کتاب عیسی که انجیل است ایشان گواه اوست
پس اهل کتاب که با حجت و برهانند همچون مشرکان نباشند که ایشان را حجتی و کتابی نیست پس ایشان آن را ایمان آرند و من یکفر به و هر که بآن
کافر شود و ایمان نیارد من الاحزاب یعنی از اهل مکه و کسانی که معاونت و یاری ایشان کردند در عداوت و دشمنی رسول خدای پس
جای او در دوزخ و آتش وعده گاه اوست … گفت مراد باحزاب کفارند … احزاب …

ای جمعوا اهل مجلس او تا ابو موسی اشعری گفت که از رسول خدای شنیدم که گفت هیچ جهود و ترسا نباشد که نام من بشنود و بمن ایمان نیاورد الا که او در دوزخ بود من با خود اندیشه کردم که رسول خدای این از قرآن کجا طلب باید کردن اندیشه کردم این آیه یادم آمد که ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده گفتم صدق الله وصدق رسول الله آنگه خدای تعالی رسول را خطاب کرد و مراد امت وی که فلا تک فی مریة منه تو بگمان و در شک نباشی یعنی قرآن حق است و از خدای است ولیکن بیشترین مردمان ایمان نمی آرند و باور نمیدارند **قوله تعالی** ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا اولئك يعرضون على ربهم ويقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم الا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة هم كافرون میگوید که کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکس که وی بر خدای تعالی دروغ فرا بافد و بخدای حوالت کند آنچه لایق حضرت وی نباشد گوید که وی را انباز و فرزند هست و ظلم و دروغ و تبایع از وی پیدا آید و از این کس ظالمتر و بیدادگرتر نباشد و ظالم آن باشد که چیزی نه در موضع وی نهد ایشان ظالمند که این حوالتها بجای خود کردند ایشان را بر خدای ایشان عرضه کنند و باز رسند در موقف که جمله خلایق ایشان را ببینند و از ایشان مطالبه کنند آنچه گفته باشد و یقول الاشهاد و گویند آنکسانی که گواه و حاضر باشند از پیغمبران و فرشتگان که حفظه و نویسنده اعمالند که ایشان آنانند که بر خدای دروغ گفتند و وی را شریک و فرزند پدید کردند لعنت خدای بر جمله ظالمان و آن ظالمان که مردمانرا از راه خدای باز میدارند با غوا و اغوا و کجی آن میجویند و آنرا بکجی صفت میکنند و آنرا راه راست نمینمایند که مردمانرا باز دارند [illegible] آرند و ایشان خود بقیامت و سرای آخرت ایمان نمی آرند بدان کافر شوند **قوله تعالی** اولئك لم يكونوا معجزين في الارض وما كان لهم من دون الله من اولياء يضاعف لهم العذاب ما كانوا يستطيعون السمع وما كانوا يبصرون اولئك الذين خسروا انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون لا جرم انهم في الآخرة هم الاخسرون این جماعت که صفت ایشان رفت خدای را عاجز نتوانند کردن و از خدای تعالی نتوانند گریختن ایشان در قبضه قدرت وی اند و در بند قهر وی هر که خواهد که بگیرد ایشانرا هیچ ولی و ناصری نباشد که ایشانرا نصرت کند و یاری دهد لیکن ایشانرا مهلت داد و تاخیر عذاب کرد تا ایشانرا در زیادت کرد عذابی که نتوانند که صفت آن بشنوند و بچشم ببینند ما كانوا يستطيعون نبودند که حق را بشنوند و نتوانستند شنیدن حق از آن سبب که حجاب کران بود از شنیدن حق و دیدن حق پس چون حق را چنانکه نشنوند فرا گفت معنی آیه چنین است که ایشانرا عذاب زیادت کرده اند بسبب آنکه نتوانستندی که حق بشنوند نشنودند و ندیدند ایشان آنکسانی اند که بتنهایی خود زیان کردند یعنی کاری کردند که مستحق عذاب شدند و هلاک خویش برآوردند سرمایه که ایشانرا بود از تن و جان بیافکندند و بسود نرسیدند و از ایشان گم شد آن دروغها که میگفتند و امید شفاعت آلهه بتان میکردند و میگفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله چون گم شد [illegible] ایشانرا از ایشان نفع و سودی نکند ایشانرا هر آینه که ایشان در آخرت زیانکارترین باشند **قوله تعالی** ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الى ربهم اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون مثل الفريقين كالاعمى والاصم والبصير والسميع هل يستويان مثلا افلا تذكرون میگوید که آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند با خدای خویش خضوع و خشوع و فروتنی کردند و عبادت بجای آوردند [illegible] ایشان اهل بهشت اند و در بهشت خالد و جاوید باشند آنگه مثل زد کافر و مسلمان گفت مثل کافر چون کور و کر است و مثل مسلمان و مؤمن چون شنوا و بینا و هرگز نباشد ناشنوا و نابینا با شنوا و بینا راست باشد یعنی [illegible] آنگه بر سبیل تقریع و ملامت گفت که آیا ایشان اندیشه نمیکنند که مؤمن با کافر راست نباشد چنانکه بینا با نابینا و شنونده با ناشنونده

ومثل

و مثل قول باشد سایه که در وی شبه حال ما را با شما حال را دیدیم **قوله تعالی** ولقد ارسلنا نوحا الى قومه اني لكم نذير مبين ان لا تعبدوا الا الله اني اخاف عليكم عذاب يوم اليم فقال الملأ الذين كفروا من قومه ما نراك الا بشرا مثلنا وما نراك اتبعك الا الذين هم اراذلنا بادي الرأي وما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم كاذبين بدرستی و راستی و حقیقت که ما فرستادیم نوح را بقوم او و گفت ای قوم من شما را بیم کننده و پیدا و ترساننده ام پیدا کننده ام و وجهی دیگر آنست که ما نوح را بقوم او آن فرستادیم که تقریر توحید کند با ایشان گوید که جز خدا را مپرستید که من میترسم بر شما از عذاب روز رنجاننده و دردآرنده و نوح چون این سخن بگفت و این رسالت برسانید جماعتی از اشراف قوم و آنانکه کافر بودند گفتند بر سبیل تعجب که ما نمی بینیم ترا الا آدمی مانند خود و این از بهر آن گفتند که گمان ایشان چنان بود که رسول باید که از جنس ملک باشد عجب می آمد ایشانرا که آدمی چگونه پیغمبر باشد و نیز گفتند که نمی بینیم ترا که پیروی تو کردند الا کسانی که خسیسان قوم مااند [illegible] یعنی پیروی [illegible] اندیشه [illegible] نمی بینیم بلکه چنان گمان میبریم که شما دروغ زنانید **قوله تعالی** قال يا قوم ارأيتم ان كنت على بينة من ربي وآتاني رحمة من عنده فعميت عليكم انلزمكموها وانتم لها كارهون نوح قوم خویش را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید شما که اگر من بحجتی و برهانی و بصیرتی و بیانی باشم از خدای خود و خدای تعالی مرا رحمتی داده باشد از نزدیک خود و آن نبوت است پس آن رحمت بر شما پوشیده شد آیا الزام کنیم شما را بحجت و اکراه برانیم و شما از آن کاره باشید یعنی آن نکنیم از بهر آنکه روا نباشد و تکلیف [illegible] باشد **قوله تعالی** ويا قوم لا اسألكم عليه مالا ان اجري الا على الله وما انا بطارد الذين آمنوا انهم ملاقوا ربهم ولكني اريكم قوما تجهلون ای قوم من از شما بر آنچه میگویم و پیغامی که میگذارم هیچ مال نخواهم و هیچ مزدی طمع نمیدارم مزد من جز بر خدای نیست و من این مؤمنانرا که بمن ایمان آورده اند دور کردن نتوانم [illegible] یقین میدانند که بخدای [illegible] خواهند رسید و نزدیک خود [illegible] و دیگر [illegible] بود که ایشان گفتند [illegible] بتو ایمان آوریم [illegible] تا در مقابل [illegible] باشیم نباید نشستن [illegible] نباشد تو ایشانرا از پیش خود براند [illegible] ایمان آوریم نوح گفت من ایشانرا نرانم و دور نکنم لیکن می بینم شما را گروه جاهل و نادان **قوله تعالی** ويا قوم من ينصرني من الله ان طردتهم افلا تذكرون ولا اقول لكم عندي خزائن الله ولا اعلم الغيب ولا اقول اني ملك ولا اقول للذين تزدري اعينكم لن يؤتيهم الله خيرا الله اعلم بما في انفسهم اني اذا لمن الظالمين و یا قوم من نصرنی هم از سخن نوح است در جواب کافران قوم او چون نوح [illegible] راندن مؤمنان از نزدیک خود و دور کردن ایشان چنانکه کافران قریش از رسول خواستند تا خدای تعالی این آیه فرستاد که ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي نوح گفت ای قوم من کرا نصرت کند و یاری دهد و پناه دهد و بگیرد از عذاب خدای اگر من ایشانرا برانم آیا شما اندیشه نمیکنید تا بدانید و معلوم شما گردد که ایشانرا از نزدیک خود نتوانم راندن و دیگر نیز نگویم که خزینهای خدای تعالی نزدیک منست و من توانگرتر از شمایم تا شما این من انکار کنید و دعوی غیب نمیکنم تا هر چه شما را باید از من سوال کنید و گوییند از فلان چیز از من سوال کنید ما خبر دهد و احوال فلان ما را بگوی تا آنچه میگویم و خبر میدهم از بعضی مغیبات باعلام علام الغیوب است و دعوی نمیکنم که من فرشته ام و این چنان بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید فرشته بود و گفته چون نبوت میکنی دعوی ملکی کرده باشی گفت من این نمیگویم و نمیگویم آنانرا که چشم شما ایشانرا حقیر دارد و در چشم نیاید که خدای ایشانرا خیری نخواهد داد و پاداش [illegible] ندهد برای آنکه من اندرون ایشان [illegible] خدای تعالی عالمتر است بدانچه در سینهای ایشانست [illegible]

در دنیا ای ایشان است از غرور ایمان کفر و عصیان کسب آنچه مستوجب آن باشند با ایشان کار کند چه اگر من چنین کنم از جمله ستمکاران
ظالمان شوم قوله تعالی قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ
لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ
فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از جواب ایشان که گفت قوم نوح گفتند که ای نوح
جنگ و جدل بسیار نهاده و پای از حد و اندازه خود بیرون کرده ما بتو ایمان نخواهیم آوردن آنچه تو ما را بدان وعده میکنی از عذاب
خدای بیار اگر چنانست که راست میگویی نوح جواب داد که آن بدست من نیست بلکه بفرمان خداست بیارد و آن را که
خواهد و شما نتوانید دفع کردن و خدا را نتوانید عاجز کردن و بر وی غالب شدن و شما را سود نکند نصیحت کردن من چون خواهم
نصیحت کنم اگر خدای خواهد که شما را اغوا کند اوست آنکه خداوند شماست و پروردگار و مرجع و مآل شما باویست و این آیه
دلیل است بر آنکه خدای تعالی اغوا نکرده است و نخواسته است چه معنی این نیست که اگر خواهد که غوایت کند نفع نصیحت سود ندارد
اما نکند از آنجا که منافی حکمت است و قبیح است و قبیح جاهل یا محتاج کند و این هر دو صفت بر خدای تعالی روا نباشد و شاید که مراد بغوایت
در آیه خیبت و خسران باشد و غوایت در قرآن بمعنی عقاب آمده است کقوله فسوف یلقون غیا ای عقابا و معنی آیه آن
بود که اگر خدای خواهد که شما را عقوبت کند بر کفر و اصرار نصیحت ناصحان شما را سود ندارد و وجهی دیگر آنست که قوم نوح بجبر میگفتند و مذهب
ایشان این بود ایشان را گفت اگر چنین است که شما میگویید که کفر کافر بفعل خدای تعالی و بخواست اوست نصیحت من شما را سود ندارد
حسن بصری گفت اغوا بمعنی هلاکت یعنی شما را سود نکند نصیحت من اگر خدای تعالی خواهد که شما را هلاک کند زیرا که ایمان نزدیک فرود
آمدن عذاب مقبول نباشد بجای آنکه بنده ملجا باشد آنگه گفت ام یقولون افتریه یا میگویند ایشان که افترا کرده و دروغ فرا بافته
است این کلام تو مقاتل ابن عباس گفت قوم نوح بودند که گفتند آنچه نوح میگوید دروغ است مقاتل گفت قریش بودند که میگفتند
این قرآن محمد میگوید و دروغ بر خدای تعالی مینهد خدای وی را فرمود که بگوی که من اگر خود افترا میکنم گناه آن و وبال بزه آن بر منست
و بر شما نیست و من بیزارم از آن جرم و گناه که شما میکنید قوله تعالی وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ
إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ حق تعالی گفت که از قبل من بنوح وحی آمد که ای نوح طمع از ایمان قوم بردار که هیچکس
قوم تو ایمان نخواهد آوردن بخلاف آنها که ایمان آورده اند یعنی از آنکسانی که ایمان نیاوردند ایشان متوقعت جز آنها که ایمان
آورده اند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و توانده مکین مشو و در رنج و سختی مباش و غم مخور از آنچه ایشان میکنند چون این وحی بنوح آمد نوح
ایشان نا امید گشت و بر ایشان دعا کرد و گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا حق تعالی دعای وی مستجاب کرد
وی را بفرمود که کشتی بسازد واصنع الفلک باعیننا یعنی بحفظ او نگاه داشت ما کشتی بساز که ما ترا از دشمن نگاه داریم و از آنکه در ساختن
کشتی چیزی بخلل آری ما می بینیم که چگونه میسازی اگر خللی باشد بتو وحی کنیم و ترا الهام دهیم که چگونه باید کرد و با من سخن مگوی در حق
حق این ظالمان که بهلاک خواهند شدن ابن عباس گفت که وی نمیدانست که چگونه میباید ساخت خدای تعالی فرمود که بر مثال
سینه مرغ میباید ساخت قوله تعالی وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا
مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ

عذاب

عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از کشتی ساختن نوح و آنچه قوم او میکردند با
میگفتند گفت که نوح کشتی میساخت و هر گاه که گروهی از قوم وی بگذشتندی او را استهزا کردندی عجب ابن عباس گفت که نوح کشتی بدو سال
تمام کرد و درازی او سیصد گز بود و پهنای او پنجاه گز و بالای وی در هوا سی گز بود و از چوب ساج بود و سه طبقه داشت در طبقه زیرین سباع بود و وحوش
و هوام بود و طبقه میانین دواب و انعام و بهایم و در طبقه بالا نوح بود با قومی که ایمان آورده بودند و چیزی که ایشان را بکار بود از طعام و شراب
رسول خدای گفت در میان قوم خویش نهصد و پنجاه سال مقام کرد و قوم را با خدای دعوت کرد تا آخر کار حق سبحانه و تعالی فرمود تا درختی بنشاند
چون آن درخت بزرگ گشت و سطبر شد حق سبحانه و تعالی فرمود تا آن را ببرید و کشتی میساخت مردمان بروی بگذشتندی و میگفتندی که نوح خانه
برای زمستان تا سرما اش نباشد و یکی دیگری گفت نه خانه میسازد و دیگری گفت که انبار خانه میسازد و میگفتندی تا بدانید که این مرد دیوانه است
بر زمین ساده کشتی میسازد و هیچ جا دریا پدید نیست کشتی بر زمین خشک چگونه خواهد رفت نهذا قوله کلما مر علیه ملا من قومه سخروا
حق تعالی نوح را فرمود که ایشان را بگوی که امروز ما را افسوس میدارید چون در دریا غرق شوید و آب بدان آتش سوخته گردید ما نیز از شما افسوس کنیم
چنانکه شما افسوس میدارید بمن و دو بود که بدانید آنکسی را که عذاب بوی رسد و او را هلاک کند و رسوا گرداند و او را خبر کردید که چون طوفان
پدید آمد و آب عالم بگرفت مردم سر بکوه ها نهادند آب بر بالای کوه ها رسید زنی بود کودکی داشت آن کودک را برد و بر سر کوه
شد چون آب بسینه او رسید کودک را بر سر گرفت چون آب بسر وی رسید کودک را بالا داشت آب او را ببرد و اگر رسول خدای
که خدای بر کسی از ایشان رحمت کردی بر آن زن رحمت کردی ابن عباس گفت روزی حواریان عیسی را گفتند کاشکی بعثت کسی را
که سفینه نوح را دیده بودی تا ما را خبر کردی عیسی ایشان را ببرد تا به پشته خاک و کفی از آن بر گرفت و ایشان را گفت دانید که این خاک
کیست گفتند نه گفت خاک سام بن نوح است آنگه عصا را بر خاک زد و گفت قم باذن الله مردی از آنجا برخاست و خاک از سر وی
افشاند و موی سر او سفید بود عیسی وی را گفت تو جوان بودی چون بمردی گفت بلی گفت چرا موی سرت سفید است گفت
چون آواز بگوشم من آمد که قم باذن الله پنداشتم که قیامت است از ترس موی سرم سفید شد عیسی گفت ما را حدیث کن از کشتی نوح
گفت طولش هزار و دویست گز بود و عرضش ششصد گز بود و سه طبقه داشت هر یکی طبقه ای را در یکی دواب بود و وحوش و در یکی
طیور و در طبقه دیگر آدمیان چون سرگین آدمیان و چارپایان بسیار شد مردم از آن بنجوه بودند خدای تعالی را فرمود تا دنبال
پیل بجهد خدای تعالی خوکی از وی پدید کرد و یک جفت بودند سرگین را بخوردند و آن پلیدیها بخوردند چون موش مردم را رنجه شدند
خدای تعالی فرمود که بینی شیر را بمالید عطسه زد گربه بیرون آمد و آهنگ موش کرد عیسی گفت نوح چه دانست که شهرها خراب شده است
گفت کلاغ را بفرستاد تا خبر آورد و خبری باز آورد برفت و بمرداری مشغول شد و دیر بماند کبوتر را بفرستاد تا خبر آورد و خبری باز آورد
برفت و یک شب باز آمد و بر پای او منقار او از گل بود او را دعا کرد بالف از بهر آنست که با مردم الفت دارد و کلاغ را دعای بد کرد تا
از مردم نافرار شد از بهر آنست که با وی و در خرابها باشد و با مردم الفت ندارد حواریان گفتند یا روح الله بگوی تا با ما بیاید با شهر بر ما
حدیث کند گفت چگونه آید با شما آنکسی که در زمین روزی ندارد آنگه عیسی گفت عد باذن الله بفرمان خدای همچنان خاک شد که بود
همچنان که دیگر بود ابو عمرو لیثی گفت نوح چارصد و قوم را دعوت کردی کاوی وی بگرفتندی بفشردندی تا بیهوش شدی
چون بهوش آمدی گفتی اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون تا آنگاه که کار بر وی سخت گشت و بلا بنهایت رسید و هر قومی که گروهی
که پدید آمدی بتر بودندی از پیشینیان تا مردی پیر چارپای دو دست کودک طفل بگرفتی و نوح را بوی نمودی و گفتی ای فرزند این مرد
دیوانه است و حذر کن که گفت او نشنوی دعوت او را اجابت نکنی چون کار بآنجا رسید او بخدا شکایت کرد و گفت رب

انی دعوت قومی لیلا ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا نوح اسباب کشتی از چوب و آهن و رسن پیش گرفت و جبرئیل بیامد و نوح را
بیاموخت که کشتی چگونه باید ساخت و بتوفیق خدای بیک سال تمام شد آنرا بفرمان جبرئیل بقیر بیندود هم اندرون و هم بیرون و خدای
تعالی رحمهای زنان عقیم کرد تا هیچ زن نزاید چون کشتی بکمال شد نوح را گفت در وی نشین و این نگاه میبود که فرمان آمد بر
آمدن آب از تنور چنانکه گفت قوله تعالی حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ حق سبحانه و
تعالی گفت چون فرمان ما در رسید پیروان آمد برجوشید تنور یعنی آب از وی برآمد بعضی گفتند تنور روی زمینست از امیرالمؤمنین
علی علیه السلام روایتست که صبح است یعنی صبح برآمد و دیگر مفسران گفتند که تنور نان پزانست و آن تنور حوا بود از سنگ میراث نوح رسیده
بود و خدای تعالی نوح را گفته بود که هرگاه ببینی که آب از تنور برجوشد تو و قومت در کشتی نشینید چون آب از تنور برآمد زن نوح بدید نوح را خبر کرد
سدی و شعبی گفتند که نوح کشتی در مسجد کوفه ساخته بود و تنور کنار آب برآمد از جانب راست در کنده بود و خدای تعالی برآمدن آب
از تنور که علامت توفان کرده بود گفت چون آب از تنور برآمد ما نوح را گفتیم که ببر اندر کشتی از هر چیزی دو دو نری و ماده که از این
بنگرید و هر یکی را از ان ازواج خوانند هر دو را زوجین گفت از هر نوعی که ایشان را گزیر نیست جفتی بیار نری و ماده و اهل خود را هم در کشتی ببر
یعنی اهل دین خود را مگر آنکسی که بظاهر از اهل بود و بباطن نه اهل و آن زن او و پسرش کنعان که خدای تعالی ایشانرا خبر داده بود که ایشان
از جمله آنکه بآب هلاک شوند بجای آنکه بر کفر اصرار کردند و کفر بر ایمان اختیار کردند و خبر آنکسانی را که ایمان آورده اند هم در کشتی نشان ده که
گفت با وی بنوح ایمان نیاوردند الا اندکی گفت اندک در کشتی نوح و زن مؤمنه که داشت و سه پسرش سام و حام و یافث هر یکی با زنی نوح
بپسران گفت که در کشتی خلوت مکنید حام مخالفت کرد و با زن مقاربت کرد نوح دعا کرد و گفت اللهم غیر نطفته خدای تعالی نطفه او
در رحم زن او سیاه کرد و زنید فرزندی که آمد سیاه بود و از نسل او همه سیاهان اند از نجا او را ابوالسودان گویند و شش مرد دیگر که
ایمان آورده بودند هم در کشتی بودند و دوست نوح این شش کس بیشتر نیست و مقاتل گفت است نوح هفتاد و دو تن بودند از تن آدم با
خویش در کشتی برد و چون آب بیرون آمد جمله حیوانات تیز در پی نوح آمدند نوح گفت مرا فرموده اند که از هر جنسی جفتی در کشتی نشانم
بعد پیش نوح بیامدند ابن عباس گفت اول چیزی که نوح در کشتی برد مور بود و آخر خر بود چون خر خواست که در کشتی رود ابلیس دنبال
او در گرفت چندانکه خر خواست که در رود نتوانست و نوح در زجر نجابت گفت ادخل وان کان الشیطان معک خر در
کشتی رفت و ابلیس باوی در روایت اصحاب حدیث است چون نوح نگاه کرد ابلیس را در کشتی دید گفت بی دستوری
که در آمدی گفت بدستوری تو که گفتی ادخل وان کان الشیطان معک من آن وقت با خر بودم نوح گفت بیرون رو یا عدو الله
جزع کرد و زاری نمود نوح وی را بر پشت کشتی کرد و همچنین آورده اند که مار و کژدم آمدند و گفتند ما را در کشتی بر گفت نبرم که زیان کنند
گفتند با تو عهد کردیم که هر که نام تو برد ما وی را گزند نکنیم این شرط ما را در کشتی برد اکنون که هر کس از مار و کژدم ترسد این آیه
بخواند که سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین هیچ مار و کژدم وی را گزند نکند قوله تعالی
وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ
نَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ
يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ
خدای تعالی از نوح حکایت کرد که نوح گفت آنانرا که با او بودند و در پناه او آمده بودند که در کشتی نشینید یعنی در کشتی بنام خدا

وایستادن و بر جای بودن کشتی هم بنام خدای اگر برود هم بنام خدای تعالی برود و اگر بایستد هم بنام خدای تعالی بایستد و شاید که
معنی این بود که در کشتی نشینید و نام خدای ببرید در وقت نشستن که رفتن او و ایستادن بنام خداست ایشان در کشتی نشستند
هر گاه که خواستند که کشتی برود یا بایستد نام خدای تعالی بر زبان راندندی و گفتندی بسم الله مجریها و مرسیها
که خدای من آمرزنده و مهربانست هر که توبه کند و باز درگاه او گردد و ویرا بیامرزد و بروی رحمت کند چون در کشتی نشستند و نام خدای بردند
کشتی ایشانرا میبرد و در آشوبی از آن آب که موج چهار بخواست هر یکی چند کوهی موج آب و وقتی که بر بودی که باد عظیم بودی در این حال
نوح پسرش کنعانرا گفت و آواز داد و این پسر از دور ایستاده بود و بر جایی بود از نوح دور وی را گفت ای پسرک من بیا و با ما
در کشتی باش و با کافران مباش ایمان آر تا چون کافران هلاک نگردی پسرش گفت من بکوه گریزم تا مرا از آب نگاه دارد گفت
امروز هیچ نگاه دارنده نیست از آب طوفان و هلاک شدن الا کسی که بروی خدای تعالی رحمت کند و ببخشایش
خویش یعنی امروز جز خدای نگاه دارنده نیست نوح و پسرش با یکدیگر در سخن بودند که موج آب آمد و میان ایشان جدائی کرد و پسر
نوح از جمله آنکسان شد که بطوفان غرق شدند اگر گویند پسر نوح کافر بود و نوح را نهی کرده بودند از آنکه کافر را در کشتی برد پس
نوح چگونه گفت یا بنی ارکب معنا گوییم این بشرط ایمان گفت یعنی ایمان آر تا که در کشتی آیی تا نجات یابی دیگر آنکه او منافق بود
نوح را گمان بود که مؤمنست از این سبب گفت در کشتی آی و این در وقتی بود که پسر نوح مبتلا نشده بود با ایمان و هیچ آنکس
او را علم ضروری حاصل آید و او را ... نبیداشت که هلاک خواهد شد نه بینی که گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء امید نجات
میداشت و روا میداشت که آن بعجایب جهان باشد گفته اند که مدت چهل روز آب از زمین بر می آمد و از آسمان می بارید و هوا
معلق می ایستاد و بعد از چهل روز هر دو آب بهم رسیدند چنانکه گفت فالتقی الماء علی امر قد قدر و همه عالم آب بگرفت چنانکه کوهی
بلند تر بود آب چهل گز از سر وی بگذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری نماند بر روی زمین و نوح خوشدل شد و قضای خدای تعالی
برفت قوله تعالی وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ
وَقِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ
أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي
أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي
أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ چون مدتی که خدای خواست برآمد زمین را خطاب کرد که ای زمین آب خود فرو بر و ای آسمان آب باز گیر
کافران بهلاک ایشان فرو گذشت و کشتی نوح بر کوه جودی بایستاد و آن کوهیست بموصل راست بایستاد و قرار گرفت و گفته اند که
... گفت که کوهها استطاول نمودند تا آب بایشان نرسد مگر جودی که او تواضع کرد و ... لاجرم آب از بالای همه کوهها
گذشت و بکوه جودی نرسید و در خبر است که رسول گفت که نوح روز اول رجب در کشتی نشست و بر دریا بود ... ماه رجب و از ده
روز ... کشتی ایشانرا ... شش ماه ... ماه ذوالحجه بود که بر کوه جودی بایستاد و در اخبار اهل بیت
ذوالحجه بود و آن روز ... الحق سبحانه و تعالی خبر داد از نوح که نوح چون فرزند خود را دید که غرق میشد گفت بار خدایا
پسرم از اهل منست و آن وعده که تو داده حقست و تو حاکمترین حاکمانی و آن وعده آن بود که خدای تعالی او را وعده داده بود که تو را و اهل تو را نجات
دهم او از اهل تو نیست او را عمل صالح نیست ... از من مخواه چیزی که ترا
بآن علم نیست و آنرا نمیدانی که صوابست یا نه و ترا من پند میدهم و منع میکنم ... جاهلان ... چیزی بخواهی که ... طلب

فعل جاهلان شد اگر گویند که درین آیه خدای تعالی نوح را تکذیب کرده است و تکذیب پیغمبر روا نبود و پیغمبر دروغ نگوید نوح گفت که از
اهل منست و از صلب منست خدای تعالی گفت او از اهل تو نیست جواب آنست که مراد خدای تعالی آنست که او از اهل تو نیست
یعنی از آنکه من وعده نجات داده ام ایشان را بلکه از جمله آنانست که استثنا کرده ام و گفت الا من سبق علیه القول و وجهی دیگر
آنست که او از اهل تو نیست یعنی از اهل دین تو نیست و اهل تو آن باشد که در دین تو باشد و کفر او را از اهل تو بیرون آورد است
و بیان این جوابست که گفت بر سبیل تعلیل انه عمل غیر صالح پس معلوم شد که مراد نفی نسب نیست نفی دینست و آنانکه گفته اند نفی نسبست
قول ایشان منافی ظاهر قرآنست بجای آنکه خدای تعالی مطلق گفت و نادی نوح ابنه اگر بحقیقت پسر او نبودی چنین مطلق نگفتی و
آنکه این گفتند خیانت زن نوح و زن لوط را که فخانتاهما تفسیر بفجور کردند و خدای تعالی پیغمبران را ازین منزه داشته است بدانکه
این منفر بود از متابعت ایشان و غایت منفر و عبد الله عباس گفت این خیانت آن بود که زن نوح مردمان را گفتی که این مرد دیوانه است
و زن لوط قوم لوط را خبر دادی بمهمانان و اگر گویند که چون معنی چنین است چرا گفت فلا تسئلن ما لیس لک به علم جواب آنست که جهت
نیست که نهی از آن بود که مباشر فعل منهی عنه بوده از نجات که ما میگوییم که سوال اهل است در زبان قرآن و نهی متعلق است با او و بودن
لطف بوده اگرچه او هرگز ارتکاب آن نکرده بود و نکند اما چون خدا داند که او را در آن لطفست آن نهی بکند تا لطف حاصل شود و همچنین
که نوح استعاذه کرده و واجب نبود که او تعاطی کرده باشد آن را بلکه روا بود که پناه با خدای برد از جذام و جنون و علتهای دیگر و اگرچه اصلا آنها را
هرگز نبوده باشد قال رب انی اعوذ بک گفت ای بار خدای من پناه میگیرم بتو از آنکه از تو سوال کنم و طلب کنم چیزی که مرا بآن علمی حاصل نباشد
بصلاح و فساد آن و اگر تو مرا نیامرزی و بر من رحمت نکنی مرا از جمله زیانکاران باشم و این از نوح خضوع و تذلل و استکانت است

قوله تعالی قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ خطابست نوح را [illegible] خدای تعالی که ای نوح فرود آی از کشتی که بر تو [illegible]
است بسلامتی که داده ایم ترا از غرق و بلای زمان و برکات و ثباتی چیزی بر تو و امتان که با تو اند گروهی که از پس تو خواهند بودن
فرزندان تو جماعتی نبوده باشد که با ایشان را متع دهیم از مال و جاه و عمر آنگه با ایشان رساند عذابی دردناک ایشان کسانی اند که خدای تعالی
خبر داده که ازین قوم در وجود خواهند آمد و کافر خواهند بود و ایشان هم بعذاب خدای گرفتار خواهند شد بسبب کفر ایشان آنگه با پیغمبر خطاب
کرده گفت ای محمد این از خبرهای غیبست که با تو وحی میکنیم و ترا ازین جمله خبر کردیم و پیش ازین ندانسته بودی تو و قوم تو ازین هیچ خبر
نبود و علمی و دانشی حاصل نداشتید پیش ازین و نشنیده بودید پس صبر کن ای محمد بر رسانیدن رسالت و رنجانیدن قوم ترا چنانکه نوح
صبر کرد بر رنجانیدن ایشان و صبر میکرد که عاقبت نیکو از آن متقیانست و نصرت پیغمبر کار او را خواهد بود و لفظ امم در آیه عامست اطفال و مجانین را
شامل است و در عذاب خطاب اطفال بر سبیل عقوبت باشد و عذاب اطفال و مجانین بر سبیل امتحان و اعتبار است تا آنکه شوند در برابر آن
اعواض عظیم باشد ایشان را **قوله تعالی** وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ
وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى
قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از هود پیغمبر و قوم او میگوید که ما فرستادیم بقبیله عاد برادر
ایشان را در نسب نه در دین هود را و دعوت کرد ایشان را و گفت ای قوم خدای را پرستید و در پرستیدن او شریک مگیرید که شما را

جز او هیچ خدای نیست شما در پرستیدن این بتان نیستید الا افترا کنندگان یعنی آنچه شما میگویید که اینها شفعاء ما اند دعوی که آلهیت
ایشان دروغ میگویید خدای هود را بعاد فرستاد و مسکن ایشان بیابانی بود میان یمن و عمان که آنرا احقاف میخواندند خداوندان باغ و بستان
و زرع و کشت و مواشی بودند هود ایشان را با خدای تعالی خواند و با عبادت خدای اجابت نکردند و کفران کردند [illegible] خدای
تعالی ایشان را باد هلاک کرد چنانکه در بینی ایشان میرفت و از زیر بیرون می آمد و احشا و امعای ایشان پاره پاره میکرد چنانکه
ازین قصه گفته شد یا قوم لا اسئلکم ای قوم من بمیان دعوی رسالت که میکنم از شما هیچ مزدی نمیخواهم مزد من نیست مگر بر خدای که مرا آفریده
است و از نیست هست کرده است بر سبیل تقریع ایشان را گفت که آیا شما عقل ندارید و اندیشه نمیکنید که آنکس که شما را بی طمع کاری کند
غرض وی نفع شما باشد نه نفع خویش آنگه گفت ای قوم من استغفار کنید و از خدای آمرزش خواهید آنگه توبه کنید تا او گرداند شما را
باران فرستد پیاپی از اهل زرع و بساتین و تجارت شما و شما را بیفزاید قوتی بر قوتی که شما راست روایت کرده اند که مردی از اصحاب معاویه امام
حسن علیه السلم را گفت در محلی که از پیش معاویه بازگشته بود که من مردی ام مرا مال بسیار است و هیچ فرزندی ندارم مرا چیزی
بیاموز باشد که خدای تعالی مرا فرزندی دهد گفت علیک بالاستغفار بر تو باد استغفار آن مرد همیشه استغفار کردی تا بودی که روزی هفتصد
استغفار کردی خدای تعالی ده پسر بداد این خبر بمعاویه علیه ما علیه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این از کجا گفتی تا آنگه بار
دیگر امام حسن علیه السلام نزدیک معاویه آمد آن مرد از وی سوال کرد گفت نشنیده که خدای تعالی در قصه هود میگوید ویزدکم قوة
الی قوتکم و در قصه نوح میگوید که ویمددکم باموال وبنین **قوله تعالی** قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي
آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي
أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا
تُنْظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ [margin: إِلَيْكُمْ] وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي [margin: قَوْمًا] غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا
إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ عاد با گفتند هود را که ای هود تو ما را بینه نیاوردی و حجتی ننمودی و معجزه و برهانی نیاوردی تا ما ترک
کردن بتان و طاعت تو با ما کرد ایشان این سخن دروغ گفتند از آنکه هود معجزات نمود ایشان گفتند این سحر و شعبده است ما بتان خدایان
خود را رها نکنیم و بگفت تو دست از خدایان خود بنداریم و ترا باور نداریم و تصدیق تو نکنیم ما نمیگوییم الا آنکه بعضی از خدایان ما بتو بدی
رسانیده اند و آن دیوانگی و جنونست از بهر آنکه تو ایشان را دشنام میدهی و میگویی که ایشان خدایان نیستند ایشان ترا آسیب رسانیده
که زائل عقل و دیوانه گردانیدند بخدای تعالی تعلق [illegible] و جماد [illegible] قدرت نباشد و ایشان پیغمبر را باین نسبت میکردند [illegible]
که ایشان را هیچ [illegible] که پیغمبری باشد از جنس بشر هود بجواب ایشان گفت انی اشهد الله من خدای را گواه میکنم و شما نیز گواه باشید
که من بیزارم از آنکه شما ایشان را انباز خدای تعالی کرده اید و میگویید که ایشان شریکان خدا اند و از آنچه شما با آن شرک می آورید [illegible]
اگر گویند چگونه گفت که خدا را گواه کردم [illegible] باشد [illegible] گواهی خدای [illegible] ایشان جواب آنست که اشهدوا برای [illegible] گفت
و اشهدوا برای آن گفت که ایشان خصم بودند و چون خصم گواهی دهد [illegible] باشد و اعتراف آورده [illegible] خدای تعالی [illegible]
کنند کید ایشان را [illegible] گفت مرا کید کنید شما هیچ باک نیست [illegible] مرا مهلت مدهید [illegible]
[illegible] بمن [illegible] خدای [illegible] شما [illegible]
من کار نیاید و من از آن نمی اندیشم [illegible] گفت من بر خدای تعالی توکل کرده ام [illegible]

باو دادم که او خدای منست و خدای شما هیچ جانوری نیست الا که موی پیشانی او در قبضه قدرت خود دارد یعنی همه در قبضه
قدرت و در تحت تصرف اوست و بحقیقت که خدای من بر راه راستست و بر طریق حقست هیچ ظالمی از وی فایت نشود و هیچ
از وی در نگذرد پس اگر شما برگردید و از اجابت دعوت من اعراض کنید آنچه بر من بود و از رسانیدن رسالت من بشما رسانیدم از رسالت
و پیغام خدای خویش پس اگر قبول کنید شما را بهتر بود و اگر قبول نکنید خدای تعالی شما را ببرد و هلاک کرداند و بخلیفه عوض شما گروهی
گروهی باز جز از شما و شما خدای را هیچ گزند نتوانید کرد و مضرت نتوانید رسانید که خدای تعالی بر همه چیزی نگاهبانست قوله تعالی
وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ وَتِلْكَ عَادٌ
جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَأُتْبِعُوا فِي
هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ آنگاه
گفت که چون مدت کافران بسر آمد و وقت هلاک ایشان در آمد فرمان دادیم بهلاک ایشان هود را گفتیم از میان ایشان
بیرون شو که ما تو را اینجا باشی من ایشان را عذاب نفرستم و حق سبحانه و تعالی گفت هود را نجات دادیم و آنکسانی را که بهود ایمان آورده
بودند برحمت و بخشایش خود از عذاب درشت و سخت برهانیدیم آنگه باز نمود که آن عذاب ایشان را بظلم نبود و بعدل بود که آن قبیله
عاد جحود و انکار کردند آیات خدای خود را و کافر شدند بمعجزات انبیا و عاصی شدند در پیغمبران خدای و متابعت کردند و فرمان بردند
امر هر ظالمی و متکبری و ستیهنده را یعنی رؤسا و مهتران خود را در تکذیب پیغمبران چون ایشان هلاک شدند و آثار عقاب ایشان باقی ماند
هر کس که آن را بیند لعنت کند و در عقب ایشان داشته شد و تبع ایشان کردند درین دنیا لعنت ما و در روز قیامت هم در لعنت خدای
باشند و بحقیقت بدانید که این جزای ایشان از آنست که بخدای کافر شدند هلاک باد و عذاب مر عاد را که قوم هود پیغمبر بودند قوله تعالی
وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ
وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ
فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ
و بقبیله ثمود فرستادیم برادر ایشان را که یکی از جمله ایشان بود یعنی صالح پیغمبر را او چنان گفت قوم خود را که هود پیغمبر گفت ای قوم من
خدای را پرستید که شما را جز از وی خدایی نیست او آن خداییست که مستحق عبادت و سزاوار طاعت شما را بیافرید از زمین
یعنی پدر شما را آدم از خاک و شما را از نطفه آب که آن هم از خاک تولد میکند که غذای شما غیر از آب و گل حاصل نمیشود و شما را مدتی
در زمین زندگانی داد و متمکن گردانید در عمارت کردن زمین و عمری دراز تان داد و معمر گردانید شکر این نعمت ما و برا پرستید و از وی
استغفار و آمرزش خواهید و بدرگاه او گریزید که خداوند و آفریدگار من نزدیکست بجمله خلایق برحمت خویش اجابت کننده دعای
بندگان خویش است بشنود بحسب مصلحت اجابت کند چون صالح پیغمبر برین وجه تبلیغ رسالت کرد ایشان جواب دادند که ای صالح
تو در میان ما مردی بودی که ما را بتو امیدها بود در باب خیر و صلاح و منافع که راجع باشد بما از تو این توقع نبود که ما را از عبادت
معبودان که پدران ما آن را پرستیده اند منع کنی و باز داری و این سخن از بهر آن گفتند که نشو و نمای صالح در میان ایشان بود و همه زمان
او را امتحان کرده بودند و آزموده و امین و مستور بود و پارسا و مستجمع خصال خیر بود و همچنین باشد خدای تعالی بهر قومی که پیغمبری فرستادی
آن را فرستاد که ایشان بر احوال و مطلع بودند و او را بشناخته بودند و نسب او را دانسته و سیرت و طریقه او ایشان را معلوم بود
تا بوقت آنکه دعوت کند قریبتر باشد باجابت دعوت او آنگه از آن نیکو سیرتی او ایشان را بدیع آید که او کاری مستبدع

 استفهام در سامع معنی تقریع کردند تنها ما را منع میکنی از دین پدران خود و ما در شکیم شک که بتهمت میانگند ما را از آنچه تو دعوت
میکنی ما را بدین بر آن گفتند که ایشان را از دین پدران و آنچه خلق را بدان دعوت میکرد خبری نبود چون او دعوی کرد و معجز ننمود ایشان را انکار کردند تا علم
حاصل شدی قوله تعالی قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ آیة الثلث
إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي
أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ صالح پیغمبر ایشان را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید
که اگر من بر بینه و برهانی باشم و دعوت میکنم بر حجت و بینه بودم و بدین بینه میگویم و خدای من مرا رحمتی و نبوتی از خود داده باشد و من در خدا
عاصی شوم بهوای شما و نگاه داشت جانب شما درین حالت آن کیست که مرا از عذاب خدا نگاه دارد و با پناه خود گیرد و یاری دهد
مرا جز خسارت و زیان کاری نمی فزایید این بحث که شما دیده اید اقتدا کردن بمیدان و بدین تقلید ایشان بودن یا اگر من این کنم که شما
میگوئید من بشما بت کسی باشم که زیان کند یکبار دیگر بنگرید اگر فرمان خدای را بکنم و فرمان شما برم در دست من همین
شما را خاسر کرده نفی آنچه مرا گفته باشید آنکه صدیث ناقه کرده که باقتراح ایشان معجز نموده بود و بیان اینچه که در سنگ کره بیرون
و ایشان نمیرسد آن میکردند که آن ناقه را بکشند چنانکه قصه وی در سوره اعراف رفت گفت ای قوم این ناقه خداست و او را ملکی و خداوند
دیگر نیست جز خدای چنانکه دیگر از آنست و او آیتی و دلالتی است مر شما را بگذارید او را تا در زمین خدای بچرد و از آب بخورد که خدای تعالی
آن را مباح کرده نه سته بعنو در دست بدی باو دراز نکنید و هیچ تعرض نرسانید و از پی کردن و کشتن او بپرهیزید که بگیرد شما را و برسد بشما
عذابی که بشما نزدیکست ایشان بگفتار صالح التفات نکردند ناقه را پی کردند و بکشتند پس آنگه صالح ایشان را گفت هم اکنون تا سه روز
تا سه روز برسد بشما عذابی که بشما نزدیکست تمتع و برخورداری گیرید در سرای خویش سه روز که بیش از سه روز شما را زندگانی نمانده است
و این وعده ایست که در وی هیچ دروغی نیست قوله تعالی فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ
مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ
جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ پس آنگه ظلم و طغیان ثمود بغایت رسید
عتو و عصیان بنهایت انجامید و ایشان مستوجب عذاب و سزاوار عقاب و هلاک گشتند و شتر صالح را بکشتند و فرمان آمد بهلاک
عذاب مستیصل ما صالح را نجات دادیم و بگوییم که از میان ایشان بیرون شو و کسانی که ایمان آورده بودند با وی نجات دادیم
و برهانیدیم برحمت خویش ایشان را از رسوایی و نکال فضیحت و مذلت آن روز بدرستی و حقیقت که خدای تو پروردگار تو توانا و ارجمند
وی چنانست قادر و غالب کسی وی را غلبه نتواند کرد آنگه بیان کرد که ایشان را چگونه هلاک کرد و گفت فرا گرفت آنکسانی را که ایشان ظلم
کرده آواز عظیم و بانگ بزرگ و آن جبرئیل بود که بانگ بر ایشان زد و در آخر شب ایشان همه بمردند پس گشتند ایشان از سهمت آن بانگ در
سرای خود بمردی در افتاده و مرده تا چنان شدند که پنداشتی که ایشان خود هرگز نبوده اند در آن سرا از زندگانی نکرده و مقیم نبوده و درین عذاب
ایشان را ظلمی نبود بعدل بود و سبب کفر ایشان بود که هلاکت باد ثمود را قوله تعالی وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ
بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ
نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ
فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا

هذا لشيء عجيب قالوا أتعجبين من أمر الله رحمت الله وبركاته عليكم أهل البيت إنه حميد مجيد بر سبیل
حقیقت که آمدند با براهیم پیغمبر رسولان ما یعنی فرشتگان به بشارت دادن ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند و صاحب قوت
چهارم ایشان فرشته دیگر بود و گفته‌اند که دیگر کس بودند و نیز هم گفته‌اند بر صورت امردان پاکیزه و این آنگه بود که ابراهیم را از ساره فرزند
نمی‌بود که او پیر شده بود و ابراهیم را دل بر فرزند بود و ساره را کنیزکی بود نام او هاجر جوان و پاکیزه برای نگاه داشت دل ابراهیم او را به ابراهیم
داد و ابراهیم با وی خلوت کرد و اسمعیل از وی در وجود آمد و نور محمد در پیشانی وی بود و ساره را اندک رشکی بود حق سبحانه و تعالی
کرامت از آنجا بر آساره را نیز از این فرزند بخشید چنانکه قصه این گفته شده است حق تعالی خواست تا جزای احسان که ساره کرده و کنیزک را
کنده و آن رنج را که بر دل او رسید از آمدن اسمعیل بر دارد همی شد جبرئیل را فرستاد با چند فرشته بدین بشارت و به هلاک قوم لوط از این
چاهند و با ایشان با براهیم آمدند و بشارت او چون آمدند بر رسم سنت و نهاد شریعت و نگاه داشت ادب بر حسب عادت گفتند سلاما یعنی سلام
میکنیم بر تو سلام کردنی سلام بر تو باد و به سلامت باد و ابراهیم ایشان را جواب داد و گفت سلام یعنی کار شما و کار ما سلامت است آنگاه ابراهیم
هیچ درنگ نکرد و دیر نماند از آنکه ایشان را گوساله بریان کرده آورد و بر حسب عادت خود اکرام مهمانان کرد و در خبر است که این فرشتگان
نزدیک ابراهیم آمدند بر صورت امردانی که هیچ چشمی مانند ایشان ندیده بود و سلام کردند با خوی خوش و بوی خوش و بروی نیکو گفتند یا خلیل الله
مهمان خواهی گفت چگونه نخواهم و ایشان را برگرفت و بخانه برد و بنشاند و ساره را گفت امروز مهمانان آمده‌اند که در همه عمر خویش
ایشان نیکوروی‌تر و نیکوسخن‌تر ندیده‌ام برای ایشان طعامی بساز او گفت در این وقت هیچ طعامی حاضر نیست و هیچ گوشت نیست
آنگه گفت مرا گوساله‌ای هست او را ای پرورده‌ام و دست و پای وی را حنا بسته‌ام و زنگ مهره در گردن وی بسته از دوستی که او را میداشت
برای دل ابراهیم بفرمود تا او را بکشتند و بریان کردند و تعجیل پیش ایشان آوردند و ابراهیم بنشست و بر عادت خود سر در پیش افکند
و گمان برد که ایشان طعام میخورند ساره از پس پرده نگاه کرد و ابراهیم را بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمیخورند ابراهیم بیامد و گفت
چرا طعام نمیخورید گفتند تو کار خود کن که ما کار خود میکنیم ابراهیم بر سر طعام شد ایشان هم نمیخوردند ابراهیم انکار ایشان بدید بترسید که ایشان
با او کیدی و مکری میآرند و این آن است که خدای گفت فلما رای ایدیهم چون ابراهیم بترسید و انکار کرد حال ایشانرا و در دل خویش از ایشان
ترسی یافت ایشان چون آن بدیدند که ابراهیم از آن حال اندیشه ناک شد گفتند لا تخف ای ابراهیم مترس که ما فرشتگانیم و ما را
بقوم لوط فرستاده‌اند اگر گویند که ابراهیم چه دانست که ایشان فرشته‌اند گوییم بمعجزه و این آن بود که ایشان دعا کردند تا حق سبحانه و تعالی گوساله
را زنده کرد و دنبه گوساله زنده گشت و در چرا گردید ایستاده و نیز تا ساره بیقین دانسته که آن خدای که قادر است بر آنکه مرده را زنده کند
قادر باشد که او را با پیری و عقیمی فرزند دهد و اشارت دیگر آن است که چون ساره گوساله که محبوب او بود و به هوس فرزند او را میداشت
چون برای رضای ابراهیم آن را بکشت حق سبحانه و تعالی وی را گفت چون محبوب خود را نثار کردی من ترا عوض بهم بهتر از آن بخشم
او را زنده کردم تا این نیز عاجل باشد و آن آجل اگر گویند که روا بود که ابراهیم طعام پیش فرشته نهد با آنکه دانند که ایشان طعام نخورند
گوییم این پیش از آن کرد که دانست که ایشان فرشته‌اند برای آنکه ایشان بصورت بشر بودند و این نیز بعقل بتوان دانست که روا بود
که وی را اعلام نکرده باشند که فرشتگان طعام نخورند اگر گویند که شاید که فرشتگان بر صورت آدمی باشند با آنکه ایشان لطیفند
و ایشان کثیف بعضی گفته‌اند که ابراهیم را چنان نمود که ایشان بشراند چنانکه سراب چنان نماید که آب است و آب نباشد دیگر آنکه خدای
تعالی این بر سبیل معجزه کرد و در این مسئله عالی نمود چون ایشان گفتند که ای ابراهیم مترس که ما را بقوم لوط فرستاده‌اند بقوم تو در این حال
ساره بر پای بود از پس پرده حدیث ایشان میشنید بخندید و این ساره دختر عم ابراهیم بود مقاتل و کلبی گفته‌اند خنده وی از بهر آن

بود که ابراهیم چگونه از کس بترسید با آن خدم و حشم بسیار که داشت قتاده گفت از غفلت قوم لوط بخندید و آنکه هلاک ایشان
نزدیک بود عبدالله عباس گفت از تعجب بخندید که او را با پیری وعده فرزند داد و بعضی گفته‌اند که از خرمی بخندید که ایشان بکرم وی
مکرم آمده بودند و عکرمه گفت که ضحکت ای حاضت ساره را که در پیری وی بود حیض ایشاد فبشرناها ما زن ابراهیم ساره را بشارت
دادیم بفرزندی نام او اسحق و از پس اسحق بفرزند زاده یعقوب داد و را فرزند فرزند بود یعنی از فرزند اسحق یعقوب است ساره
چون این سخن بشنید بر سبیل تعجب گفت و چنانکه زنان را عادت باشد بر روی خود زد و گفت ای وای بر من فرزند زایم و من پیر بدین
حال رسیده و چنین پیر گشته و او نود و دو ساله بود و بر روایت مجاهد نود و نه ساله بود براستی و حقیقت که این کاری سخت عجیب است
فرشتگان مر ساره را جواب دادند و گفتند از کار خدای تعجب میکنی از کار خدای این عجب نباشد آنگه دعا کردند مر اهل بیت ابراهیم
را و گفتند رحمت خدای و برکات خدای بر شما باد که اهل بیت ابراهیمید براستی که او خدای ستوده است و بزرگوار قوله تعالی
فلما ذهب عن ابراهيم الروع وجاءته البشرى يجادلنا في قوم لوط إن ابراهيم لحليم أواه منيب
يا ابراهيم أعرض عن هذا إنه قد جاء أمر ربك وإنهم آتيهم عذاب غير مردود میگوید که چون ترس
ابراهیم برفت و او این گردید و بشارت بفرزندی آمد وی را ایستاد و با ما یعنی با رسولان ما که فرشتگان بودند جدال میکرد
یعنی سوال میکرد با ایشان در حق قوم لوط و جدال و سوال و جواب باشد برای حرص بر بیان سوال کرده و وی در کشتن ایشان تعجیل نخواند و لوط
خواهرزاده ابراهیم بود و مجادله آن بود که می پرسید که این عذاب است یا خاص لا محاله واقع خواهد شد یا رحمت خدای در خواهد
رسیدن و لوط را فرمودند که بجا رود و آنکه ابراهیم را رحم کرد و گفت که براستی که ابراهیم بس حلیم و بردبار است و بسیار آه کننده و با
خدای گرونده آنگه گفت یا ابراهیم اعرض عن هذا این آیه دلیل است بر آنکه ابراهیم تعرض او کرد که در حق ایشان شفاعتی کند تا عطای
فرشتگان وی را جواب دادند و گفتند ای ابراهیم از سر این درگذر و از این کار اعراض کن که فرمان خدای تو بدین آمده است
و عذاب با ایشان او را واجب و لازم شده است با ایشان عذابی آینده است که هیچ حال باز نگردد و از ایشان رد نشود و در بعضی
تفاسیر آورده‌اند که مجادله ابراهیم با ایشان آن بود که گفت اگر در شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشند ایشانرا هلاک کنند
گفتند نه گفت اگر چهل باشند گفتند نه گفت اگر سی باشد گفتند نه گفت اگر بیست باشند گفتند نه گفت اگر ده باشند گفتند
همچنین میآمد تا یکی گفتند گفت پس لوط در میان ایشانست جواب دادند که نحن اعلم بمن فیها لننجینه واهله او را نجات دهیم و اهل
او را مگر زنش او باقی را که هلاک کنیم ابن جریج گفت که در آن شهرها قوم لوط چهار هزار مرد بودند قوله تعالی ولما جاءت رسلنا
لوطا سيء بهم وضاق بهم ذرعا وقال هذا يوم عصيب وجاءه قومه يهرعون إليه ومن
قبل كانوا يعملون السيئات قال يا قوم هؤلاء بناتي هن أطهر لكم فاتقوا الله ولا تخزون
في ضيفي أليس منكم رجل رشيد قالوا لقد علمت ما لنا في بناتك من حق وإنك لتعلم
ما نريد قال لو أن لي بكم قوة أو آوي إلى ركن شديد آن فرشتگان چون از پیش ابراهیم آمدند نزدیک
لوط آمدند چنانکه گفت ولما جاءت رسلنا آنگه رسولان ما بلوط آمدند لوط بسبب ایشان دلتنگ شد و اندوهگین گردید
بهر آنکه ایشان بر صورت امردان بودند که در زمین کسی بجمال ایشان نبود و هیچ چشمی کسی را چون ایشان ندیده بود و لوط میترسید
بد قوم خود میشناخت و میدانست با ایشان از آن ظالمان بترسید قتاده و سدی گفتند که آن فرشتگان نزد ابراهیم
بیرون آمدند و روی بشهرهای قوم لوط نهادند و آن پنج ده بود سدوم و عاموراء و داد و ماء و صبوئیم این چهار ده کافر بودند

نجم مسعد بود و اهل و بلوط ایمان داشت شد از آن آنرا هلاک نکردند چون بیامدند لوط را در زمین خود یافتند که کاری میکرد پیش
او رفتند و او ایشانرا نشناخت از آنکه بر صورت آدمی بودند گفتند که ما مهمانی تو آمده ایم لوط چون حسن و جمال ایشان بدید
دلتنگ شد بر ایشان از جهت قوم خود که ایشانرا می شناخت بید فعلی و قوم با وی شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمانی
بخانه خود نیارد حق ایشان بخانه برد و آن معنی فاحشه ایشانرا روا باشد لوط ایشانرا در پیش ایستاد و میرفت و خدای
تعالی ایشانرا گفته بود که تا لوط چهار بار بر ایشان گواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید لوط در راه با ایشان بنگریست و گفت هیچ میدانید
که این دیهها و شهرها چه جایست گفتند چه جایست گفت بدترین جایست در زمین بفساد و در همه زمین از بیخ و مکان پلیدتر
و مفسدتر نیست و آن معنی چهار بار باز گفت لوط ایشانرا براهی ببرد که کس ایشانرا ندید که مردمان سرای وی زن لوط چون ایشانرا
بدید بیرون آمد و گفت در سرای لوط مهمانی آمده اند که چشم کس بجمال ایشان آدمی ندیده است ابوحمزه یمانی گفت که او کس فرستاد
بقوم لوط و گفت میعاد التنا عجلا برای ما عجلی بسازید و عجل خر وحشی باشد و این کنایت باشد نزدیک ایشان از دعوت بفاحشه
و این تا امروز بجا مانده است بزبانی که میان آن قوم باشد که این معامله کنند در خبر می آید که حق سبحانه و تعالی او را مسخ کرد و خری
وحشی کردانید چون خبر یافتند قوم بدر سرای لوط آمدند و گرد سرای وی فرو گرفتند چنانکه گفت وجاءه قومه و آمدند با او و قوم او که
شتافتند و پیش از آن ایشان کارهای بد و ناشایسته میکردند و گفتند ای لوط اینها را از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز
ده لوط گفت ای قوم بروید و مرا بحرمتی مدهید اینجماعت که دختران منند ایشانرا بخواهید بنکاح تا بشما دهم که ایشان شما را
پاکیزه و حلالترند از خدای بترسید و مرا در پیش مهمانان رسوا مکنید و دشمن شاد مکردانید آیا در میان شما هیچ مردی صالح
و رد و خیار نیست در اخبار و تواریخ آمده است که لوط را یکی دختر بیش نبود و ایشان جماعتی بسیار بودند چگونه گفت هؤلاء بناتی هن اطهر لکم گفتند
که ایشانرا مهتری بود رئیس مطاع خطاب با وی کرد و خواست تا رضای وی حاصل کند تا بوی دفع شر ایشان کند و جواب
دیگر آنست که او دختران امت خود را خواست و او ایشانرا بمثابه پدر بود چنانکه زنان رسول را بمنزله مادرانند اگر گویند که
شاید که او دختران خود را عرضه کند بنکاح با کافران گوییم که او این بشرط اسلام گفت اول دعوت با سلام کرد آنگه عرض نکاح
و نیز روا بود که در شرع او روا بود و جایز باشد چنانکه رسول در بدایت اسلام دختر را از آن خود بعتبه داد و دیگری با بوالعاص
ایشان جواب دادند و گفتند که تو میدانی که ما را در دختران تو هیچ حقی نیست و رغبتی و تو میدانی آنچه مراد و مطلوب ماست
چون از این فرو ماند گفت اگر مرا منع کردن شما زوری و قوتی بودی شما را دفع کردمی یا اگر کسی یا قبیله که مرا رکنی باشد در دفع کردن
شما پناه با وی گرفتمی جبرئیل این سخن بشنید گفت ای رکن لشدید که بیکشای ما را با ایشان که از قوله تعالی قالوا یا
لوط انا رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد
الا امراتك انه مصيبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب چون
جزع لوط دیدند و تغلب ظالمان گفتند ای لوط ما رسولان خداییم ما را فرستاده اند تا ایشانرا هلاک کنیم تو غمگین مباش
که ما ایشانرا کفایت کنیم و ایشان بتو نرسند و ترا گزند نتوانند کردن لوط در بگشاد و ایشان آهنگ فرشتگان کردند جبرئیل پر بر روی ایشان
زد و همه را کور کرد چنانکه گفت فطمسنا اعینهم ایشان بانگ کنان از سرای بیرون آمدند با چشمهای کور و هیچ جا را ندیدند گفتند ای
لوط با ما مهلت کن تا فردا کار ترا بسازیم قوم گفتند جادوان را با سرای آوردی تا ما را کور کردند پس لوط گفت اینان چه را بخواهند فرشتگان
گفتند که ایشانرا هلاک کنیم گفت هم اکنون گفت موعد هلاک ایشان کی است گفتند وقت صبح گفت دیر باشد گفتند الیس الصبح بقریب

بقریب صبح نزدیک است تو ای لوط برو قوم خود را ببر بقطع من الليل پاره از شب ضحاک گفت ببقية من الليل باید که کسی از شما
باز پس نگرد و بعضی مفسران گفتند که این حقیقت است که ایشان منهی بودند که باز پس نگرند و بعضی گفتند که کنایت است از آنکه
هیچ اندیشه مدارید و بر هلاک ایشان دلتنگ مدارید الا امراتك مگر زن تو که آنچه با ایشان رسد با وی نیز خواهد رسید که او کافره است و هم
ایشان لوط برون آمد از شهر گفت ای قوم باید که کسی باز پس ننگرد که هر که باز پس نگرد عذاب بدو رسد چون از شهر بیرون آمدند پاره
راه برفتند صدایی عظیم و آوازی سخت شنیدند کسی باز پس ننگریست مگر زن لوط که باز نگریست گفت وا قوماه و بر ایشان تاسف
خورد سنگی بیامد و بر سر او خورد و او را هلاک کرد و درست تر آنست که لوط زن را با خود نیاورد چه دانست که او کافره است و او
هلاک خواهد شد چون ایشان گفتند که موعد عذاب ایشان وقت صبح است لوط استبطا کرد و گفت دیر باشد ایشان گفتند تعجیل است
صبح نزدیک است قوله تعالی فلما جاء امرنا جعلنا عاليها سافلها وامطرنا عليها حجارة من
سجيل منضود مسومة عند ربك وما هي من الظالمين ببعيد چون صبح بر آمد و فرمان
خدای تعالی در رسید بهلاک ایشان ما آن دیههای ایشانرا زیر و زبر کردیم و بر ایشان سنگ بباریدیم جبرئیل بیامد
و پر فرو کرد و آن پنج شهرستان را و بروایتی هفت بر کند و بر پر گرفت و بر هوا چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان
شنیدند آنگه بر گردانید و برکند در خبر است که چون آیه آمد در صفت جبرئیل که ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین
رسول گفت که جبرئیل مرا خبر ده از قوت و مکانت و طاعت خود گفت اما قوت خدای تعالی مرا فرمود تا هفت شهرستان
قوم لوط از بیخ بر کندم و بر پر گرفتم و در هوا چندان ببردم که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند و آنگه آنرا بر گردانیدم
و زیر و زبر کردم اما چون مکانت و طاعت من بر آسمان چنانست که اگر من گویم رضوان را و مالک را بهر وقت که در هم
که در بهشت یا در دوزخ بر گشایند مرا خلاف نکنند و بگشایند اما امانت من تا آنجاست که خدای تعالی پیغمبرو
فرستاد و هیچکس ابدو هم اسیشان این امانت الا مرا و مطاع آنگه خدای تعالی بفرمود تا سنگ بر ایشان بباریدند گفته اند
که سنگ تا بانان بباریدکه غایب بودند در شهرها و در اینجا مقاتل بن سلیمان گفت بجا چند ارسیدیم که از قوم لوط کسی
نماند گفت نه مگر یک مرد که چهل روز بماند گفتم چگونه گفت در حرم بود سنگی بیامد تا بر روی آید فرشتگان رد کردند آن سنگ
برفت و بیرون حرم در هوا بایستاد تا آن مرد پس از چهل روز بیرون آمد آن سنگ بدو آمد و او را هلاک کرد ابو سعید
خدری گفت آنانکه این عمل کردند سی و نه مرد بودند بچهل نرسیدند خدای تعالی چهار هزار مرد را هلاک کرد و ایشان هلاک
شدند برای آنکه امر معروف و نهی منکر نمیکردند ابوبکر عیاش گفت امام محمد باقر علیه السلام را پرسیدم که خدای تعالی
زنانرا بگناه مردان بگرفت گفت نه اما زنان بزنان مشغول بودند چنانکه مردان بمردان مشغول بودند حجارة من سجیل مفسران
در او خلاف کردند بعضی گفتند سنگی بود و اصلش سنگ و آخرش گل عبد الله عباس گفت معرب است یعنی سنگ و
گل قتاده گفت گل بود پخته نیش از سنگ سلیم حجارة من طین حسن گفت اصلش گل بود خدای تعالی آنرا سنگ گردانید ابن
زید گفت نام بیست از نامهای آسمان عکرمه گفت نام دریاییست در هوا معلق میان آسمان و زمین از آنجا فرود آمد منضود
بر هم نهاده و بعضی بر بالای بعضی مسومة علامت بر کرده و نشان عذاب بر زده و بر هر سنگی نام صاحبش بود نوشته
عند ربك یعنی مشهوره و معروف بود نزدیک خدای تو و آن از ظالمان بعید نیست از قوم لوط و آنانکه میل آن عمل کنند
انس روایت کند که رسول گفت من جبرئیل را پرسیدم از این آیه گفت مراد ظالمان امت تواند هیچ ظالم نیست

است توالا که او بر غرض سنگیست از این سنگها با فرود آید قوله تعالی والی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله
ما لکم من اله غیره ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب
یوم محیط و ما بفرستادیم بمدین برادر ایشان را و او نسب شعیب گفتند که مدین نام قبیله ایست و گفته اند هو مدین بن ابراهیم
و شعیب فرزند زاده مدین بود شعیب بن نویب بن ثویب بن [illegible] ابراهیم و گفت خدای را پرستید که شما را جز او هیچ خدائی نیست و پیمانه
و ترازو کم مکنید [illegible] یعنی کم مپیمایید و کم مسنجید که من شما را می بینم که با خیرید یعنی با مال بسیار تحذیر میکنید از زوال نعمت و [illegible]
خصب و فراخی با قحط و تنگی یعنی مکنید که شما مال بسیار دارید تا وقت آن شما را نرسد و بال آن بشما باز نگردد که من بر شما می ترسم از عذاب روزی
که محیط شما شود و گرد شما در آید و شما را خلاصی و مناصی نباشد قوله تعالی ویا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا
الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم
بحفیظ شعیب قوم خود را امر معروف تعلیم کرد و گفت ای قوم پیمانه و ترازو راست دارید تمام بپیمایید و تمام بسنجید براستی و عدل [illegible]
و کم بمردم مدهید و فساد مکنید در زمین [illegible] بدزدی و غارت کردن و عثی فساد [illegible] باشد یعنی فساد مکنید و فساد [illegible]
که حال و صفت شما کرد و بقیه خدای یعنی آنچه خدای تعالی شما را باقی گذاشته است از حلال آن شما را بهتر است [illegible]
میکنید و من بر شما حفیظ و نگهبان نیستم که اعمال شما را نگاه دارم [illegible] نصیحت کردم شما را یعنی بر من جز بلاغ و رسانیدن نیست و خدای تعالی
نگهبان اعمال بندگانست قوله تعالی قالوا یا شعیب اصلوتک تأمرک ان نترک ما یعبد آباؤنا او ان نفعل فی
اموالنا ما نشاء انک لانت الحلیم الرشید قال یا قوم ارأیتم ان کنت علی بینة من ربی ورزقنی
منه رزقا حسنا وما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب ایشان شعیب را گفتند بر سبیل تهکم و استهزا که آیا نماز تو میفرماید ترا
برای آن گفتند که وی بسیار نماز بود یعنی نماز تو ترا بدین میدارد که ما را بگوئی آنرا که پدران ما میپرستیدند از بتان یا آنکه با مالهای خود [illegible]
آنچه خواهیم [illegible] بر سبیل تهکم گفتند تو مردی حلیم و رشید و عاقل و بردبار شعیب جواب داد و گفت ای قوم اگر [illegible] بینید که من بر حجت
و نصرت باشم از خدای خود مرا درست باشد و روا بود که شما را ترک عبادت اصنام بفرمایم و روزی داده باشد مرا از نزد یک خود روزی
نیکو و مراد باین نبوت و حکمت است و گفته اند که ایمان و حکمت و هدایت برای آنکه با علم و توفیق او است و [illegible] و نمیخواهم تا خلاف
بکنم شما را و بکنم آنچه شما را از آن نهی میکنم یعنی من نخواهم که کنم آنچه شما را از آن نهی میکنم و همچنین [illegible]
از آن [illegible] رسیده اند و من نمیخواهم الا اصلاح کار شما مادام که توانم یعنی همیشه تا زنده باشم اصلاح کار شما خواهم کرد تا توانم و توفیق من
نیست الا بخدای و توفیق مر آن لطفی باشد که مکلف عند آن اختیار ایمان طاعت کند علیه توکلت بر وی اعتماد کردم و باز گشت
او کنم قوله تعالی ویا قوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود
او قوم صالح وما قوم لوط منکم ببعید واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود
ای قوم بر ندارد شما را خلاف و عداوت من [illegible] که من شما را دعوت میکنم با خدای تعالی [illegible] شما را رسد
مانند آنکه قوم نوح را رسید یا قوم هود را یا قوم صالح را [illegible] و قوم لوط از شما دور نیستند [illegible] که قوم لوط هلاک شده اند و شما دیار
ایشان می بینید [illegible] آنگاه گفت ای قوم استغفار کنید و آمرزش خواهید از خدای خود و توبه کنید [illegible] بخشاینده و دوست
مطیعانست قوله تعالی قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنریک فینا ضعیفا ولولا رهطک

لرجمناک وما انت علینا بعزیز قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله واتخذتموه وراءکم ظهریا
ان ربی بما تعملون محیط ایشان گفتند ای شعیب نفهمیم و در نمی یابیم بسیاری از آنچه تو میگوئی [illegible]
تو نخواهیم شنیدن ما ترا در میان خود ضعیف [illegible] می بینیم اگر خواهیم [illegible] میتوانیم اما مراعات جانب [illegible] خویشان [illegible]
و لولا رهطک لرجمناک اگر نه خویشان و قوم تو بودندی که ما را از ایشان شرم می آید ترا سنگسار کنیم و تو بر ما عزیز نیستی بلکه قوم تو عزیزند
بر ما شعیب گفت ایشان را که ای قوم آیا رهط من گرامی تر و عزیز ترند بر شما از خدای [illegible] و شما خدای را و کار و عبادت وی را باز پس پشت انداخته اید
و با و هیچ مبالات نمیکنید بدرستی که خدای من آنچه شما میکنید عالم و داناست قوله تعالی ویا قوم اعملوا علی مکانتکم انی
عامل سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب وارتقبوا انی معکم رقیب
ولما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین آمنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا
فی دیارهم جاثمین کأن لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود ای قوم بکنید آنچه میتوانید و مقدور
شماست بر حالت [illegible] که شما راست از کفر و عداوت که من نیز میکنم آنچه توانم [illegible] آنچه خدای [illegible] مرا از نصرت و قوت [illegible]
بود که شما بدانید که کیست از ما آنکس که عذابی باو رسد که رسوا کند [illegible]
و دروغ زن وار تقبوا و چشم دارید [illegible] عاقبت و سرانجام [illegible] من نیز [illegible] و چون آمد فرمان ما [illegible]
آن قوم برهانیدیم و نجات دادیم شعیب را و آن مؤمنان را که با وی بودند برحمتی و بخشایشی از ما و بگرفت آنها را که ستم کردند صیحه و آواز
پس گشتند ایشان در دیار [illegible] بر جای خود افتاده و در خبر است که جبرئیل آوازی کرد همه بر جای
خود بمردند گوئیا هرگز نبوده اند [illegible] دور باد [illegible] هلاک چنانکه هلاک شد ثمود و دور شوند از رحمت چنانکه ثمود دور
شدند قوله تعالی ولقد ارسلنا موسی بایاتنا وسلطان مبین الی فرعون وملائه فاتبعوا امر
فرعون وما امر فرعون برشید یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار وبئس الورد
المورود واتبعوا فی هذه لعنة ویوم القیمة بئس الرفد المرفود بدرستی که ما بفرستادیم موسی را
بآیات و حجج و دلایل و حجت ظاهر [illegible] سلطان [illegible] برای آنکه حجت عام باشد [illegible]
حاجتی بکار دارند که بر سبیل قهر و غلبه باشد و برای آنش سلطان خوانند که مردم [illegible] و آن
روغن [illegible] باشد که از آن چراغ افروزند [illegible] فرعون و اشراف قوم او فرستادیم پس ایشان امر فرعون را کار کردند
و فرمان و را کار بستند و فرمان خدای و رسول را [illegible] فرعون و فرمان وی برشد و صلاح نبود [illegible] خیر و مصلحت
چنان حال فرعون [illegible] گفت [illegible] پیش قوم خود [illegible] روز قیامت تا آنگه که بآتش [illegible] ایشان را در آتش [illegible]
برای آنکه [illegible] برای تسکین حرارت است و این حرارت [illegible] ایشان شد [illegible] در سرای دنیا لعنت و در روز قیامت
و در دنیا و آخرت لعنت و عذاب خدای بر عقب ایشان [illegible] ایشان مفارقت نکند در دنیا [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] ایشان یعنی آن لعنت و عذاب که از ایشان مفارقت نکند قوله تعالی ذلک من انباء القری نقصه علیک
منها قائم وحصید وما ظلمناهم ولکن ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون
من دون الله من شیء لما جاء امر ربک وما زادوهم غیر تتبیب آنچه ذکر او رفت از اخبار هلاک [illegible]
یعنی از خبرهای دیهها که هلاک شده و خراب کرده [illegible] و بعضی از آن قائمست [illegible] و بعضی [illegible]

اثر نماند و حصید درو یده باشد و این عبارتست از ویرانی افتاده و آنکه گفت آنچه کردیم با ایشان و بنیاد از عذاب ایشان مستحق آن بودند
و ما بر ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان بر خود ستم کردند با آنکه بر کفر و فسق اصرار نمودند چون عذاب با ایشان رسید بتان و خدایان ایشان
ایشان را سود نکرد و عذاب از ایشان دفع نشد هیچ چیز و هیچ نوع و نیفزود خدایان ایشان را بجز هلاک و زیان کاری قوله تعالی و
كَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ
عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ حق سبحانه و تعالی تحذیر میکند و میترساند از عاقبت
سرانجام اهل هر شهری و دهی میگوید همچنین باشد گرفتن خدای تو چون فرا گیرد شهرها را بعذاب و هلاکت بسبب ظلم ایشان بدرستی که گرفتن او
سخت باشد و رنجاننده چون بگیرد سخت گیرد بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد و قصه آن گفته شد از عذاب امم ماضیه آیتی و حجتی و عبرتی
هست کسی را که از عذاب آخرت بترسد یعنی چون نظر کند در سختی عذابی که در دنیا بایشان فرود آمد بداند که عذاب آخرت سخت تر باشد
از عذاب دنیا و از فسق منزجر گردد و از کفر باز گردد و آن روزیست که جمع کنند مردمان را برای آن روز و آن روزیست که حاضر
شوند قوله تعالی وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا
الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ و ما تأخیر نمیکنیم آن روز را الا برای اجلی و وقتی که مشتمل باشد بر ایام و ساعات و اوقات معدود و شمرده تا چون
آن رسد روزی که بیاید آن روز مذکور مشهود هیچ نفسی سخنی نگوید مگر بدستوری وی خبر است که روز قیامت چون خلایق را در صعید
بدارند از قبل رب العزت ندا کنند که همه اولیا و انبیا و صدیقان و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صف کشیده باشند گوید من حمید
حق عبادت که مرا پرستید چنانکه باید پرستید هیچکس از همه آن نباشد که جواب دهد این معنی تواند کرد یکبار و باز گوید آن
فرشتگان که همه عمر خود از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای او همه در یک طاعت بسر برده باشند و آواز برآرند و بزبان عجز و
اقرار سر بیفکنند و گویند که سبحانک عبدناک حق عبادتک منزه خدایا ما پرستیدیم ترا چنانکه باید پرستید این سخن فرشتگانی گویند که همه
خود در یک رکوع و یک سجده و یک تسبیح بسر برده باشند چنانکه در وصف ایشان فرمود یسبحون اللیل و النهار و این آیه مثل این
آیتست که یوم یأتی کل نفس تجادل عن نفسها برای آنکه استثنا کرد و گفت الا باذنه یعنی کس این سخن نگوید مگر بدستوری او چون
دستوری یابد بگوید و در آیه تا باشد که بجهتی آن روز عذاب از وی دفع شود و آنکه فرمود که مردمان در آن روز بر دو نوع باشند بعضی شقی و بد بخت
و بعضی سعید و نیکبخت و مراد بشقی کافر و عاصی است و نیکبخت سعید و مومن مطیع که سعادت یافته باشند با ختیار و آنکه بیان کرد
فرمود که شقی آنانند که بکفر و عصیان خود را از اهل دوزخ کرده باشند ایشان در دوزخ زفیر و شهیق باشد زفیر اول نعره خر باشد و شهیق
آخر بانگ خر باشد و اصل زفیر از شدت باشد یعنی مولم شدید الخلق مزفور او زفیر از آن آتش باشد چون فروخته شود و شهیق آواز که
از اندرون بیاید بالتشش نفس و اصل و منزلت من قولهم جبل شاهق خالدین فیها ایشان در دوزخ همیشه باشند مادامی که آسمان
و زمین باقی باشد و این بر سبیل تمثیل و دوام ایشانست در دوزخ نه آنکه آسمان و زمین باقی خواهد بود تا آنرا معلق کرد بدوام آسمان و زمین
و نیز در قیامت آسمان و زمین باشد اما نه این آسمان و زمین نه آنکه کل ما فوقک فلک فهو سماء و کل ما تحتک فالفلک فهو ارض هرچه ترا سایه کند
آسمان تو باشد و هرچه ترا برد زمین تو باشد و درین تفسیر این تحقیق است باشد الا ما شاء ربک مگر آنچه خدای تو خواهد جماعتی از مفسران
گفته اند که مراد باین استثنا آن مقدار است که ایشان در دنیا باشند و در برزخ و در موقف قیامت پیش از آنکه به بهشت یا بدوزخ
شوند برای آنکه چون حکم خلود کرد برای ایشان این خلود بیرون است استثنا باید کرد که داخل نیست درانجا و گفته اند که مراد با الا عطف

یعنی باشد ربک من الزیادة علیه و وجهی دیگر آنست که استثنا از خلود باشد و رجوعی از عذاب دوزخ و نعمت بهشت برای آنکه ایشان را بانواع
عذاب عقوبت فرمایند و بانواع نعمت تمتع و برخوردار میکنند پس معنی این شد که ایشان جاوید باشند بنوعی از عذاب الا آنچه خدا خواهد
که بانوعی دیگر از نعمتها فرماید و وجهی دیگر گفته اند که این استثنا بمعنی نقصان نیست از مدت خلود بلکه شبه است بآنکه آنچه باشد از عذاب
و ترک عذاب بمشیت و ارادت خدای باشد و دیگر بیان قدرتست و تمکین نباشد و این چنان بود که یکی از کافرو مردیست که
الا ری غیر ذلک و اورا هم عزم ضرب او باشد و معنی آن بود که اگر خواهم که بزنم ترا توانم و اینجا معنی آن بود که اگر خواهد که جاوید گرداند تواند
و بران قادر باشد و وجهی دیگر آنست که خروج ایشان از بهشت و دوزخ معلق گردانیده است بمشیت و خدا بران مشیت نباشد هرگز
پس دوزخیان از دوزخ بیرون نیایند و بهشتیان از بهشت پس استثنا برای آن در روا خلود را مو کد گردانند و وجهی دیگر آنست که
بعضی مرجئه و معنی آن شد که دوزخیان در دوزخ جاوید باشند الا آنکس که خدای خواهد از فاسقان اهل ایمان که ایشان را بیرون آورد
برای ایمان و طاعت که کرده باشند اما در حق اهل بهشت مراد آن ایام گذشته باشد که ایشان در دوزخ بوده باشند یعنی
در بهشت جاوید باشند الا آن ایام که خدای خواهد که ایشان را در دوزخ معذب دارد پس یک وجه شقی و سعید هر دو یک قوم باشند
در آن حال که در دوزخ باشند شقی باشند و در آن حال که در بهشت باشند سعید باشند و این آنست که ضحاک از عبد الله عباس
روایت کرد که او گفت مراد باشقیا درین آیه گروهی مخصوص اند از اهل توحید که خدای تعالی ایشان را بدوزخ برد و بمقدار گناه ایشان
عقوبت کند و انگه فرماید تا به بهشت آرند ایشان را پس ایشان را در حال شقی باشند و در حال سعیدان بیک بدرستی که خدای تو
است آنچه خواهد کس بر او منع نتواند کرد قوله تعالی وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ
مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ و اما کسانی
که متابعت پیغمبران کردند نیکبخت شدند در بهشت جاوید باشند مادام که آسمان و زمین باقی باشد مگر آنچه خدای خواهد از نقل کردن ایشان
بهشتی با بهشتی دیگر از نعمتی با نعمتی دیگر یا از زمانی با زمانی دیگر از دوزخ به بهشت چنانکه گفته شد عطای ایشان را عطایی که هرگز
بریده نشود و منقطع نگردد انگه چون قصه کفار بگفت و آنچه نازل شد بایشان از عذاب دوزخ رسول را خطاب کرد و گفت
فلا تک فی مریة تو در شک مباش از آنچه رنجاعت آنان می پرستند از بتان که ایشان را آنچه پرستیده اند از
ایشان پیش از ایشان نیز بسر ایشان آنچه بدیدار ایشان رسید از عاقبت بد و از نصیب ایشان رسانیم بی نقصانی این تسلی دادن
رسول را و وعده است مر او را بانتقام و کینه کشیدن از کافران قوله تعالی وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ
فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ وَإِنَّ
كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ بدرستی که ما دادیم موسی را کتاب توریة
پس در و خلاف کردند بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی بوی کافر شدند همچنین اکنون تو در کتاب تو خلاف کنند
ترا ساحر و کذاب خوانند و کتاب ترا افسانه و سحر خوانند عجب نباشد و اگر نه آن برای سخن بودی که از خدای تو سابق
شد در مهلت دادن امت موسی که خلاف کردند یا در مهلت امت تو که گفته ایم که ایشان را در دنیا عذاب نکنیم هر آینه حکم
کرده شدی میان ایشان بهلاکت و عذاب استیصال و بدرستی که ایشان در شکی اند بشک اندازنده از آن کلام و بدرستی
و حقیقت که هر یکی از این خلاف کنندگان تمام بدهد و بکمال بایشان رساند خدای تو جزای اعمال ایشان بر حسب آنچه کرده باشند

ست موسی یا از ست تو و نه آنست که آنچه ایشان کرده اند و میکنند پوشیده است بدرستی که او بدانچه شما میکنید آگاه و داناست
قوله تعالی فاستقم کما امرت ومن تاب معک ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر ولا ترکنوا الی
الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون واقم
الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری
للذاکرین واصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین حق تعالی خطاب کرد رسول را و مراد او است و امت او
و گفت ای محمد راست باش و بر استقامت او چنانکه فرموده اند و آنکس که توبه کرده و رجوع کرده از کفر و با تو گرویده و با درگاه خدای
آمده و لا تطغوا و طغیان مکنید و از حد و از خدای و شرع در مگذرید که خدای تعالی باحوال شما بیناست آنچه شما میکنید می بیند عبد الله بن
عباس فرموده که هیچ آیه بر رسول نیامد سخت تر از این آیه روزی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله اسرع الشیب الیک پیری
چه زود بتو بشتافت یا رسول الله قال شیبتنی سورة هود و واقعه آنکه خطاب کرده است او گفت و لا ترکنوا ای مکلفان از
بندگان و پرستاران پناه با ظالمان مبرید و با ایشان مخالطت مکنید و میل با ایشان منمایید که شراره و زبانه آتش از ایشان
بشما رسد ابو العالیه گفت لا ترضوا باعمالهم بعمل ایشان راضی مباشید ابن عباس گفت با ایشان مداهنه مکنید حق بگویید در خبر است که من
دعی لظالم بالبقاء فقد احب ان یعصی الله فی ارضه هر که دعا کند ظالمی را ببقای عمر دوست داشته باشد که در زمین خدای بخدای
عاصی شود و ما لکم نیست شما را بغیر از خدای هیچ دوستی و یاری و کسی شما را نصرت نکند در خبر است که چون روز قیامت باشد منادی
از قبل رب العزة ندا کند گوید این الظلمة و اعوان الظلمة کجا اند ظالمان و یاران و دوستان ایشان همه راجمع کنند حتی من لاق
لهم دواة و بری لهم قلما تا کسی که ایشان را دوات نیکو کرده باشد و قلمی تراشیده آنکه همه را در تابوتی کنند از آتش و در قعر دوزخ
اندازند و اقم الصلوة و نماز بپای دارید و در دو طرف روز نماز بامداد و نماز دیگر طرف اول نماز بامداد و طرف آخر نماز پیشین و دیگر
و در پاره از شب یعنی نماز خفتن و زلفا من اللیل یعنی پاره از شب که نزدیک باشد بروز بدرستی که حسنات سیئات
را ببرد یعنی نماز پنجگانه گناه را از جریده اعمال محو کند مفسران گفته اند که این آیه در حق ابو البشر انصاری فرود آمد و او خرما فروختی
زنی صاحب جمال آمد تا از وی خرما خرد وی گفت با من بخانه آی که در خانه خرما بهتر از این دارم که بتو فروشم زن با وی برفت و آن مرد او را
در خانه در بر گرفت و بوسه داد زن وی را گفت اتق الله از خدا بترس او دست از زن باز داشت و پشیمان گشت پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله
چگویی در حق مردی که در زن بیگانه آویزد و میان ایشان همه چیز بود مگر جماع که واقع نشود رسول جواب نداد و منتظر وحی بود تا وقت نماز
دیگر در آمد رسول نماز دیگر بگذارد جبرئیل آمد و این آیه آورد رسول فرمود که ابو البشر کجاست او پیش آمد گفت با ما نماز کردی گفت بلی یا
رسول الله فرمود که خدای تعالی این نماز را کفارت گناه تست کرده و آیه فرستاد که ان الحسنات یذهبن السیئات و بعضی از ائمه اصول
گفته اند مراد آنست که مداومت نمایید بر ادای واجبات و نوافل با ترک سیئات پس بنزدیک خدای مستوجب ثواب باشند از مقابله و تشبیها
ذلک ذکری این یاد کردنیست یاد کنندگان را و صبر کن ای محمد و شکیبایی پیشه گیر که خدای مزد نیکوکاران ضایع نکرداند قوله تعالی
فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا
منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه وکانوا مجرمین وما کان ربک لیهلک القری بظلم و
اهلها مصلحون چرا از زمان گذشته گروهی که پیش از ایشان بودند که من پیش از این و ایشان هلاک کردم چون
قوم عاد و ثمود چرا نبودند از ایشان گروهی باز مانده یعنی خداوندان عقل و فضل و شرف که امر معروف کردندی و نهی از منکر فرمودندی

در زمین تا من ایشان را هلاک نکردمی بگناه ایشان که ستمکار و مومنان را و گفت که الا ایشان را برهانیدیم از جمله ایشان از برای
آنکه ایشان امر بمعروف و نهی از منکر کردند و پیروی کردند آنانکه ستم کردند تا آنکه از منکر نکردند آن مال و نعمت و لذت که ایشان
در آن بودند و ایشان خود در اصل مجرم و گناهکار بودند آنگاه بیان کرد که من این شهرها را که هلاک کردم از جمله قوم نوح و عاد و ثمود و قوم
شعیب و قوم لوط نه بر سبیل ظلم بود که من از آن نباشم که شهرها و دیارها را هلاک کنم بظلم و اهل او مصلح و نیکوکار باشند قوله
تعالی ولو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و
لذلک خلقهم وتمت کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین وکلا
نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک وجاءک فی هذه الحق وموعظة وذکری
للمؤمنین و اگر خدای تو خواستی همه خلایق را مضطر کردانیدی بجبر و قهر تا همه یک ملت و یک امت بودندی و لیکن نگرده
ایشان را و خواسته [illegible] تا بعضی اختیار حق کردند و بعضی اختیار باطل و لا یزالون و همیشه ایشان مختلف باشند و خلاف کنند الا
آنکس که خدای بر وی رحمت آفریده و ذلک اشارتست بمعنی رحمت که آن احسان و فضلست و شاید که اشارت باختلاف
باشد و [illegible] اختلاف نهی کرده است و اشارت [illegible] آنست که رحمت الله که نهم امة واحدة مجتمعین علی الایمان
خدای تعالی خلق را برای ایمان و طاعت آفریده است که قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ایشان ایمان نیاوردند
و طاعت نکردند و سرکشی و سر براه دیگر طریق دیگر نهادند و از حق دور شدند لا جرم تمام گشت سخن خدای تو در حق ایشان که دوزخ
را همه پر کنند و دوزخ را از پریان و آدمیان و تمام کلمه وقوع خبر باشد علی ما اخبر عنه و کلا نقص علیک و هر قصه که گفتیم برای تو
خبر دادیم از پیغمبران آنچه ترا ایمان ثابت کردانیدیم بر رسالت و حجت که ترا از شبهه منع کند و دل ترا ساکن کرداند و جاءک آمد بتو
درین سوره یا درین خبرها حق و موعظتی و پندی مومنان را حق التعریف کرد برای آنکه کیست و موعظه را منکر کرد برای آنکه نوعی از وی
خواسته است قوله تعالی وقل للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون وانتظروا
انا منتظرون ولله غیب السموات والارض والیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه
وما ربک بغافل عما تعملون و بگوی ای محمد کسانی را که ایمان نیاورده اند و بر کفر اصرار میکنند که بکنید بر کفر و
توانایی خود آنچه میتوانید که ما نیز خواهیم کرد [illegible] شما آنچه سزای شماست و بنگرید و منتظر باشید بلایی که بما فرود آید ما نیز منتظریم
جزای عمل خود را مر خدایراست غیب آسمانها و زمین و بوی رد باز گشت کارها یا وی باشد او را پرست و توکل بروی کن که خدای تو غافل
و ساهی نیست از آنچه ایشان میکنند کعب احبار میگفت فاتحه توریه خاتمه سوره هود است یعنی این آیت سورة یوسف مکیست
و صد و یازده آیتست از ابی بن کعب روایتست که رسول فرمود بندگان را سوره یوسف بیاموزانید که هر مسلمانی که سوره
یوسف بخواند و اهل خود را بیاموزاند و زیر دستان خود را خدای تعالی سکرات موت و جان کندن بروی آسان کرداند او را
توفیق دهد تا هیچ مسلمانی حسد نبرد بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب المبین
انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون نحن نقص علیک احسن القصص بما
اوحینا الیک هذا القرآن وان کنت من قبله لمن الغافلین مراد بالف انا است و بلام الله
و براء رحمن یعنی منست که منم خدای که می بینم که بعضی مفسران گفته اند که چون الف لام [illegible] حم کنی با هم الرحمن باشد پس قسم بود
باو هم برآن معنی که گفته آمد در الف لام معنی این باشد که اینست حروف مقطعه آیات کتابی روشن هویدا کننده حلال و حرام

وشرایع اسلام است و مراد بکتاب قرآنست انا انزلناه قرآنا عربیا ما فرستادیم او را قرآن عربی بزبان فصیح بلغت عرب
تا شما دریابید و معنی وی فهم کنید درین آیه دلیل است بر آنکه قرآن محدث است از آنجا که گفت وی منزلست و بزبان عربست
و اتفاقست که لغت را بمواضعه شناسند و مواضعه قدیم نیست پس درین آیه سه دلیل است بر حدوث قرآن یکی انا انزلناه و
یکی قرآنا و دیگر عربیا منزل محدث باشد و قرآن جمع بود و مجموع بعضی بر بعضی مقدم باشد و قدیم را چیزی بروی مقدم نبود و آنکه گفت عربی
بود با عرب محدث بود و چون لغت ایشان محدث بود نحن نقص علیک احسن القصص ما قصه کنیم بر تو قصه که نیکوترین قصه هاست از آن جهه که حکمتها و
نکتها و حکمتها و اشارتهایی که در قصه های دیگر نیست بعضی گفته اند که این احسن بمعنی حسن است تا لازم نیاید که کلام خدای را بعضی
حسن بعضی بر بعضی مزیتی و تفاوتی دارد و بعضی دیگر گفته اند که این بر ظاهر خود است و از سعید جبیر روایتست که صحابه پیش رسول گفتند
و گفتند برای ما از توریة حدیثی گوی که در توریة بسیار قصه های نیکوست خدای تعالی این آیه فرستاد و چنان کرد که قصه هایی که در
قرآنست نیکوترست از قصه هایی که در توریة است و گفته اند برای آن نیکوترین قصه ها خوانده است که در وی ذکر انبیاست و
صالحان و فرشتگان و شیاطین انس و جن و انعام و طیور و سیر ملوک و آداب ممالیک و طریقه تجار و ذکر عقلا و جهال
و اختلاف احوال و مکر زنان و حیله ایشان و ذکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت
و تدبیر معاش پس برای آنکه جامعست این خصال را که در و منافع دین و دنیاست آنرا احسن القصص خوانند بما اوحینا الیک
بکاینا بوحی کردن ما بتو این قرآن را و بدرستی که ما در شأن آنست که تو پیش از آنکه ما قرآن بوحی فرستادیم تو از غافلان بودی
و از این اخبار و قصص بی علم و خبر بودی **قوله تعالی** اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا والشمس
والقمر رایتهم لی ساجدین قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا
ان الشیطان للانسان عدو مبین چون گفت یوسف مر پدر خود را که ای پدر من در خواب دیدم که یازده ستاره
از آسمان بزیر آمدند با آفتاب و ماه و همه مرا سجده کردند ابن عباس گفت شب آدینه بود و شب قدر یازده ستاره برادران
بودند آفتاب و ماه پدر و مادرش بودند یکی از علما را پرسیدند که یوسف چه نام بود گفت اسف حزن شد و اسیف بنده
و هر دو در یوسف حاصل بود و ابوهریره روایت کرد که رسول گفت الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق
بن ابراهیم و یوسف بکسر سین لغتست اهل علم و سیر گفته اند که ابتدای قصه یوسف و یعقوب آن بود که در سرای یعقوب
درختی بود که هر گاه یعقوب را پسری آمدی از آن درخت شاخی برآمدی و با آن پسر می بالیدی چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ
شدی و قوی گشتی پدر آنرا بگرفتی و ببریدی او را و گفتی این چوب تراست و عصای تست که با تو زاده است و رسته
تا آنکه یوسف آمد او را از آن درخت هیچ شاخ نرست چون یوسف بزرگ شد برادران هر یکی چوبی و عصایی داشتند و ایشان
ده بودند و یوسف یازده هیچ دو این یا این و از ده هیچ و یوسف پدر را گفت ای پدر برادران مرا هر یکی عصایی و چوبی است
و مرا نیست چرا چنین آمد از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد و خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد با عصایی
از چوب بهشت گفت این به یوسف ده یوسف آن چوب بستد و آن چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف در خواب دید
که آن عصا بزمین فرو زد و برادران نیز بیامدند(؟) و عصاهای خود بر اسر آن فرو بردند عصای یوسف بلند شد و برگ بیاورد
و شاخ و بار کشید و سایه بگسترد و سر در حال آسمان کشید و عصای برادران بر حال خود بماند که بار برنیاورد و عصاهای
برادران را از بیخ برکندند و در دریا انداختند و عصای او بر جای بماند که از خواب آمد ترسید پدر را خبر داد گفت چه بود

ای فرزند ما قرة العین این خواب را بر کسی مگو که برادران بشنوند ترا حسد و کینه آورند گفت چه دیدی
عجب خوابی دیده ای خدای تعالی توانست که کار تو بلند شود و غالب گردی بر کارها و گفت ای پسر
بود چون خواب آفتاب و ماه و یازده ستاره دید دوازده ساله بود و یعقوب یک لحظه ویرا از خود جدا نکردی و پیش او بودی و پیش او
خفتی شبی از شبها پیش او خفته بود در خواب دید که یازده ستاره و آفتاب و ماه از آسمان جدا شدند و پیش وی سجده کردند
خواب در آمد پدر را گفت ای پدر خوابی عجب دیده ام که درهای آسمان گشاده شد و نوری عظیم پدید آمد چنانکه همه جهان بگرفت و
کوهها و صحراها روشن شد و دریاها دیدم که موج میزدند و ماهیان دریا با نواع لغات تسبیح میکردند و مرا جامه پوشانیدند که دنیا از
نور و حسن او منور شد و کلید گنجهای زمین پیش من نهادند و دیدم که یازده ستاره و ماه و آفتاب مرا سجده کردند و گفته قوله انی
رایت احد عشر کوکبا از جابر بن عبدالله انصاری روایتست که جهودی نزدیک رسول آمد و گفت یا محمد مرا خبر ده که نام آن ستارهها
چه بود که یوسف را سجده کردند رسول مر او را پاسخ نکرد با انتظار وحی جبرئیل آمد و رسول را خبر داد و رسول جهود را گفت اگر ترا خبر دهم بنامهای
ایشان مسلمان شوی گفت آری گفت نام ستارگان جریان و طارق و ذیال و ذو الکتفین و
ذوالفرع و وثاب و عمودان و قابس و ضروح و مصبح و فیلق چنان دید که ویرا سجده میکردند چون خواب با پدر گفت یعقوب گفت
ای پسرک من مگو این خواب با برادرانت نگویی که با تو کیدی و مکری بسازند چه دیو مردم را دشمنیست آشکارا گفته اند که یعقوب
این خواب با زن خود بگفت و ویرا وصیت کرد که با کسی مگوی آن زن پسران را بگفت ایشانرا حسد زیاده شد و گفتند این
غلام سر پادشاهی دارد که خوابش چنان شد که ما چنین بهر حال او آفتاب و ماه پدر و مادر باشند و یازده ستاره
ما برادرانیم و بر سر برادران چه رود یاد او در سر میداشت گفته باوی کیدی باید کردن چنانکه خدای تعالی گفت و حکایت کرد که چون
گفت فیکیدوا لک کیدا الکید برسبیل مثل گفت ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا و در معنی این دو وجه است یکی آنکه شیطان
ایشانرا اغوا کند بکید با تو که شیطان دشمنی ظاهر است آدمی را دوم آنکه مراد خود ایشانند و ایشانرا شیطان خواند چون
فعل شیطان کردند **قوله تعالی** وکذلک یجتبیک ربک ویعلمک من تاویل الاحادیث ویتم
نعمته علیک وعلی آل یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم واسحق ان ربک
علیم حکیم لقد کان فی یوسف واخوته آیات للسائلین این هم حکایت از یعقوب که میگوید بتعبیر
خواب یوسف که همچنین خدای تعالی ترا برگزیند و تاویل احادیث یعنی تعبیر خواب در آموزد و گفته اند که معانی کتب خدای
تعالی و سنن انبیا و آنچه مشکل باشد بر مردمان ابن زید گفت در عما و تاویل تعبیر بازگشتن زجاج گفت مراد تاویل
آن آیتست در اول توحید و غیر آن از علوم دین و تمام نعمت و تمام کردن نعمت نور دین بود و بر آل یعقوب چنانکه تمام کرد نعمت بر پدران
تو ابراهیم و اسحق بآنکه ایشانرا برگزیده و پیغمبر مرسل کرد و نعمت دنیا با نعمت آخرت پیوسته گردانید بدرستی که خدای
تو داناست میداند که را بر باید گزید حکیم است بر اتمام نعمت بر کسی که استحقاق آن دارد ابن اسحق گفت خدای تعالی
هر فصلی و حالی از احوال یوسف برای غرضی صحیح با رسول حکایت کرده و غرض از این فصل آن بود که رسول را تسلی شود و خوشدل
گردد از کینه و حسد قوم او بود که پیش از آن بر یوسف حسد بردند و برای این گفت لقد کان بدرستی که
بوده است قصه یوسف و برادرانش آیاتی و دلالتی بر نبوت محمد کسی را که سوال کنند از جهودان برادران یوسف یازده
بودند و دهیل(؟) او برادر پدر بودند و شمعون ولاوی و یهودا و ابلون و یسجر و مادر ایشان لیا بنت لیان بود و او دختر خاله یعقوب

چهار پسر دیگر از دو سریه داشت و چون لیا را وفات رسید خواهر او را راحیل بزنی کرد و از وی یوسف و ابن یامین آمد و آنانکه گفتیم
کرده و بود زنان از آیات یوسف بود که از حسن و نیکویی چهار دانگ یوسف را داده و دو دانگ همه جهان ابو سعید خدری روایت کرد
از رسول که او گفت که شب معراج مرا بآسمان بردند یوسف را دیدم گفتم این کیست گفتند این یوسف است گفتند یا رسول الله
وی را چگونه دیدی فرمود چون ماه شب چهاردهم کعب الاحبار گفت صورت پیغمبران آدم را نمودند تا او یکیک را بدید در طبقه ششم
یوسف را بوی نمودند تاج وقار بر سر نهاده و قضیب ملک بدست گرفته و رداء کرامت بر دوش نهاده و بر دست راست او
هفتاد هزار فرشته و بر چپ او هفتاد هزار و آواز تسبیح و تهلیل برداشته و در پیش او درختی بود که آنرا درخت سعادت میخوانند هر گاه
که او میرفت با وی برفتی آدم گفت بار خدایا این کیست از فرزندان من گفت ای آدم این مردی محسود بود بر آنچه من او را خواهم داد
گفت بار خدایا چه بوی خواهی داد گفت ثلثی تمام از حسن آدم او را بر گرفت و بوسه بر چشم او میداد و میگفت لا تاسف یا بنی
ورثت یوسف پس اول کسی که او را یوسف خواند آدم بود که او بر صورت آدم بود بر حسن و بها و نور او چون از آن درخت بخورد
آن نور و بهای وی از روی برفت و خدای تعالی آنرا بیوسف داد و گفته اند که شب از نور روی او سفید رنگ شدی نیکو روی بود
و جعد موی و فراخ چشم و راست خلق بود سطبر ساق و سطبر ساعد میان باریک و تیز بینی و خرده دندان بود بر روی راست او
خالی سیاه بود و بر میان دو چشم او علامتی سفید بود که پنداشتی که او ماه تابانست چون بخندیدی یا سخن گفتی نور از دندانهای
وی بتافتی و لطافت اندام وی تا بجایی بود که اگر سبزی بخوردی از پوست او پیدا شدی و گفته اند حسن از جدش میراث داشت
اسحق از مادرش ساره و خدای تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود و عبد الله مسعود روایت کرد که رسول گفت جبرئیل آمد
و مرا گفت که خدای تعالی میگوید که من حسن یوسف از کرسی دادم و حسن تو از نور عرش **قوله تعالی** إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ
وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ
أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا
يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ گفتند برادران
یوسف با یکدیگر که یوسف و برادرش ابن یامین دوست داشته تر اند بپدر ما از ما یعنی پدر ما و برادر کهتر از ما و دوستر
و ما جماعتی ایم ده مرد کافی که قیام میتوانیم کرد بمصالح وی و در ایشان کفایتی نیست ان ابانا لفی ضلال مبین بدرستی که پدر ما در
ضلالی و خطایی است هویدا از راه صواب و گفته اند بضلال فرط محبت خواستند آنگه گفتند ما را چاره باید ساختن و حیله
باید کردن تا وی را از پدر دور کرده آنیم یکی از ایشان گفت اقتلوا یوسف یوسف را بکشید یا بزمینی دور افکنید تا روی پدر شما خالی
و خالی کرده شما را روی بشما آرد و شما را باشد و باشید پس از کشتن وی قومی صالح یعنی پس از آنکه این فعل کرده باشید توبه کنید
و صلاحیت را کار بندید و گفته اند که کار میان شما و پدر شما صالح گردد وهب منبه گفت این گوینده شمعون بود و کعب گفت
دان بود و گویند دیگر گفت از ایشان و این یهودا بود پسر خاله یوسف و او برادر مهین بود و ایشان همه در حکم وی
بودند گفت مکشید یوسف را که کشتن برادر گناهی بزرگ و گناهی عظیم است و لیکن در چاهش اندازید غیابت گفته اند
که طاقی باشد در چاه و پیش از آنکه آب رسد و قعر چاه نیز گفته اند قتاده گفت چاه بیت المقدس بود و کعب گفت میان مصر و
مدین بود مقاتل گفت در سه فرسنگی خانه یعقوب بود گفت در چاهش اندازید تا بعضی از راهگذریان وی را بر آرند اگر
لا بد است که این کار خواهید کردن حسن بصری را گفتند مؤمن حسد برد گفت ای سبحان الله برادران یوسف را فراموش کردی

قوله تعالی قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ
آنگه گفتند بهر حال چاره باید ساخت که میان او و پدر جدایی کنیم گفتند بهانه بر جدا باید ساخت فرصت نگاه میداشتند تا پدر را کار دیگر بار گفتند
چه باشد اگر ما را اجازت دهی [illegible] گفت کاول او را با یکدیگر پیش یوسف آمدند و در پیش او با یکدیگر کشتی گرفتند و انواع بازیها کردند
یوسف ایشان را گفت هر روز شما بکجا میروید گفتند [illegible] تا آنجا نظاره کنی و تو نیز ساعتی بازی کنی [illegible]
گردانیدند [illegible] بر پای ایستادند و در پیش ایشان بود و چون ایشان [illegible] پدر گفت چه حاجت شما را بیکار آمد
ایشان گفتند یا بابا ای پدر ما ترا چه بوده است که ما را بر یوسف امین نمیداری و معتمد نمی شناسی و ما او را نصیحت کرده ایم و نیکخواه او ایم ما او را نجات
کنیم [illegible] تا چرا کند و بازی کند [illegible] یعقوب [illegible] ایشان بزرگ بود [illegible]
و [illegible] یعقوب گفت که مرا غمگین میکند که شما او را ببرید و ترسم که گرگ بخورد و شما غافل
بی خبر باشید [illegible] گفت که در آن زمین گرگ بسیار بود و گفته اند برای آن گفت که وی در خواب دیده بود که گرگ بر یوسف حمله آورد
بود [illegible] ایشان [illegible] و بر زمین [illegible] و یوسف [illegible] آنجا
[illegible] یعقوب این خواب [illegible] برادران [illegible] گفتند اخاف ان یاکله الذئب
عبد الله عمر از رسول روایت کرد [illegible] فرزندان یعقوب [illegible] گرگ او را بخورد [illegible] یعقوب گفت اخاف
ان یاکله الذئب ایشان [illegible] گفتند لئن اکله الذئب ایشان [illegible] گفتند اگر چنان باشد که گرگ او را بخورد و ما ده مرد باشیم و ما عاجز
ضعیف و زیان کار و عاجز باشیم **قوله تعالی** فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا
نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا
صَادِقِينَ راویان اخبار گویند چون عبد الله عباس و عبد الله مسعود و کعب الاحبار که چون برادران یوسف یوسف را بحیله دوستی
از پدر بخواستند پدر گفت که من میترسم که گرگ او را بخورد ایشان گفتند اگر گرگ بخورد که ده مرد باشیم و شمعون [illegible]
بود که چون خشم گرفتی [illegible] هر حیوان که آواز وی بشنیدی [illegible] و اگر آبستن [illegible] بچه بیفکندی [illegible] در میان ایشان [illegible] و چون
خشم گرفت و شیر را [illegible] چون یعقوب این سخن بشنید ساکن گشت یوسف [illegible] پیش پدر [illegible] ایستاد و گفت ای پدر مرا با برادران
بفرست یعقوب گفت [illegible] گفت [illegible] یعقوب [illegible] چون [illegible] یوسف جامه
پوشید و کمر ببست و قضیب بدست گرفت و بیرون شد تا برادران یعقوب سفره برگرفت و آن [illegible] بود که ابراهیم
اسحق را آنجا نهادی برای یوسف چند گونه طعام در آنجا نهاد و فرزندان را وصیت کرد و یوسف را بایشان سپرد و گفت و امانت
من بشما از خدای بترسید و در وی خیانت مکنید بخدای [illegible] که اگر گرسنه شود طعامش دهید و اگر آب خواهد آبش دهید و بروی
شفقت و مهربانی بجای آورید و او را [illegible] نکنید [illegible] چشم خود [illegible] و در رفتن [illegible] نهید گفتند ای پدر او را برادر
و ما را بر وی شفقت برادری است [illegible] مفضل است برای دوستی تو یعقوب [illegible] ایشان [illegible]
بصحرا برفت و ایشان را بخدای سپرد و یوسف را در بر گرفت و وداع کرد و بر سر و چشم او بوسه میداد و گفت ترا بخدای سپردم [illegible]
ترسم که آنرا ضایع میکنم آنگه برگردید ایشان یوسف را بصحرا بردند پدر با ایشان [illegible] بودند چون [illegible]

و برادر چاه آن فرود بردند و در بنهادند و شب ساختش میداد تو نمیرفتند و هرگاه که برادری پیر ازدی وی در برادر دیگر کی بجی وی نیز آنروی آنروی برد و آن
طعام که پدر برای وی ساخته بود بخورد ندی و بعضی گفتند که او ندید که پیاده بود و پیاده اورا میتافتند که سه روز تشنه و گرسنه بود و میگریست
میگفت پدرا تو چه خبری که یا یوسف تو چه میکنند و از حال فرشتگان پیر یوسف بگریستند و برادران یعنی که بجای او بی و کجا فرزند این حال یکبار
میهمانی بکمال امام حسن علیه السلام که او رسول در حال حیات خود برای تقرب وی ایشان را اکرام میکرد تا آنروز که از غطیره بنی تمیم
رسول ایشان را امی آورد و میراندش گرفته یکیک بتقرب میرفتند که یکی از ماه رسول میگفت نعم المطیة انا و نعم الراکبان هما و ابوهما
خیر منهما چون سوال جواب رفت از وی پیوست آنرا بر اهم بگریستند و این از آن تیغ چون خواستند که یوسف را بکشند برای ایشان همان
شبه بود و کلیب خالد یوسف بود و گفت شما با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید گفتند بلی اکنون چکنیم گفت او را بچاهی افکنید که در راه
کند که کاروان باشد تا او را بگیرند یعنی کسی او را چند و بیرون برد همه بر این اتفاق کردند چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد و قوله و قالوا جون بپا
بیرون شدند و عزم کردند که او را بچاه اندازند او را پیراهن یعنی گفته اند که وی پیغمبری بود که خدای تعالی نزد آنحال او را پیغمبری داد و جبرئیل آمد
و او را خبر داد و بشارت با که خواست بودن و او را دل خوش داد و گویند که خدای در دل وی افکند که خبر دهی تو ایشان را بکار ایشان
و آنچه با تو میکنند و حال آن شد که ایشان ندانند که تو یوسفی یا ندانند که تو او بی آمده است و تو پیغمبری چون یوسف را بکنار چاه آوردند پیراهن
از تن وی بیرون کردند و آنجا هی بود تاریک و ناخوش و سرتنگ و بن فراخ تا بر نتوانستند آمد گفته اند آنجا هی بود آب وی شور که سام بن نوح
کنده بود و پیراهنش بیرون کردند و دستهایش ببستند گفت ای برادران پیراهن بمن دهید تا ستر پوشش من شود در حیات و کفن پوشش
ممات و دستم بگشایید تا هوام زمین حیوانات نخورد بازو ارم و برا گفتند که آن یازده ستاره و آفتاب و ماه را که در خواب دیدی
که ترا سجده میکردند بخوان تا دستهای تو بگشایند پیراهن بتو دهند انس گیرد بمیان تو هی اشند و اورا فرو کنند تشنه چون نیمه چاه رسید
ریسمان ببریدند و او را در چاه افکندند خدای تعالی از میان چاه سنگی بر آورد و بزرگ که تا بر یوسف بر آن سنگ آمد و رنجی بوی نرسید و
بروایت دیگر خدای تعالی جبرئیل را گفت دریاب بنده را جبرئیل بیک پریدن بزمین آمد و یوسف را در میان چاه بگرفت و آب بر آنی
بجای سنگ نهاد و او را دل خوش داد و احوال که بر سر وی خواست رفت با وی بگفت چون ایشان آواز وی نشنیدند و پیدا آواز او نیامد یوسف
جواب باز داد گفتند او هنوز زنده است خواستند تا او را سنگسار کنند یهودا رها نکرد و در خبر است که چون یوسف را در چاه افکندند
چاه تاریک بود روشن شد و آبش شور بود شیرین گشت از آن آب میخورد و آن او را بجای طعام و شراب بود و خدای تعالی برای
وی جبرئیل را بفرستاد تا انیس وی باشد و آن بندها از وی برگرفت و پیراهن از حریر بهشت بفرستاد تا در وی پوشانیدند و در روایتی
دیگر آنست که چون ابراهیم را بآتش می انداختند او را برهنه کرده بودند و بند بر دست و پای وی نهاده آتش بندها را بسوخت و جبرئیل
آمد و پیراهنی از حریر بهشت بیاورد و در وی پوشید و آنرا با سحق میراث کرد و از اسحق یعقوب خواست که آن بیوسف رسید در تعویذی نهاد
و بر گردن او بست آن فرشته آن تعویذ را بشکافت و پیراهن بیوسف پوشانید چون شب آمد فرشته خواست که برود
یوسف گفت چون تو بروی مرا تنها وحشت باشد گفت این دعا بخوان تا وحشت از تو برود یا صریخ المستصرخین و یا غوث المستغیثین
یا مفرج المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من امری یوسف این بگفت خدای تعالی هفتاد فرشته را
بفرستاد تا انس او کردند و او را انس دادند و یهودا هر روز پنهانی طعام و شراب بیاوردی و بچاه فرو کردی تا شش روز بود
در چاه بود روز چهارم جبرئیل آمد و گفت که ترا در این چاه که افکند گفت برادرانم گفت چرا گفت بر من حسد بردند برای دوستی پدر
مرا گفت خواهی که از این چاه برآیی گفت خواهم گفت این دعا بخوان که یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و حاضر کل ملا و یا شاهد کل
نجوی و یا قریبا غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالبا غیر مغلوب و یا حیا لا یموت و یا محیی الموتی لا اله الا انت اسئلک بان لک الحمد لا اله الا
انت بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ترزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب
یوسف این کلمات بگفت خدای تعالی وی را فرج داد و از چاه و ملک مصر بوی داد و جاءوا اباهم عشاء یبکون چون آنچه در دل داشتند بر آن
عزم کرده بودند او را در چاه افکندند بگردیدند و آمدند تا نزدیک نماز شام که یعنی پدر ایشان یعقوب منتظر بود و از بیرون شهر ایشان
و دل مشغول میداشت تا ایشان را یوسف چه کردند ایشان چون یوسف را در چاه افکندند و از آنجا نزد خانه بگردیدند و او را بکشتند و پیراهن
یوسف را در خون آغشته کردند و روی بخانه نهادند یعقوب بسر راه آمده بود با شغال ایشان چون پسران بدیدند جمله یکبار بانگ بر آوردند
و گریستن گرفتند یعقوب بدانست که ایشان را کاری افتاده است نگاه کرد یوسف را ندید گفت یوسف کجاست ایشان یکبار
دست در نهادند و جامه بدریدند و خروش نا در گرفتند و گفتند یا ابانا انا ذهبنا نستبق ای پدر برفتیم تا مسابقه کنیم و با یکدیگر مسابقت کنیم و تیر اندازیم
و یوسف را نزدیک متاع خود بگذاشتیم گرگ بیامد و او را بخورد و تو ما را در این گفتار باور نداری و اگر چه ما راست گوییم اهل اشارت
گفته اند که ایشان نماز شام برای آن آمدند تا وقت تاریک باشد تا از دروغ گفتن شرم ندارند و این کریه دروغ ایشان میکردند
آن از همه کریهای است بیشتر و شعبی گفت نمیدانید که شرح آمد بحکومت و میگریست و جزع میکرد و پس از آنکه حجت بر وی
متوجه شده بود یکی گفت که بنگر که این مسکین چگونه میگرید همانا مظلوم است شریح گفت برادران یوسف ظالم بودند و با ظلم گریه
آمدند پیراهن خون آلود عرضه کردند و گفتند اینک پیراهن وی چنانکه خدای تعالی از وی خبر داد قوله تعالی وَجَآءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ
بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ وَجَآءَتْ
سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا۟ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُۥ قَالَ يَٰبُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَٰمٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةً وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ
خدای سبحانه و تعالی میفرماید که او را بردند خونی دروغ گفته بر پیراهن وی و برای آن او را خون دروغ گفت که خون یوسف نبود
خون بزغاله بود یعقوب پیراهن بدست گرفت و گفت چه حلیم گرگی بود که یوسف را بدرید و پیراهن ندریده ایشان گفتند
بل قتل اللصوص او را دزدان بکشتند گفت ای سبحان الله دزدان او را بکشتند و پیراهن رها کردند و حاجت ایشان
پیراهن بود نه بکشتن وی آنگه پیراهن ببستد و بر سر و چشم نهاد و ببویید و نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد روز دیگر که او را
هوش آمد گفتند دیدیم که پدر چگونه زار از غم گریه و زنید تدبیر آنست که برویم و یوسف را از چاه برآریم و پاره پاره کنیم و استخوانهای
وی پیش پدر بریم تا گمان او راست شود یهودا گفت شما با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید و ایشان را از آن منع کرد تا
شام چون بخانه شدند پدر ایشان را گفت اگر چنانست که راست میگویید این گرگ که او را بخورد بگیرید و پیش من آرید
ایشان برفتند و چوب و رسن برگرفتند و بصحرا شدند و گرگی را بگرفتند و دست و پای او ببستند و پیش یعقوب آوردند و
بیفکندند یعقوب گفت دست و پای وی بگشایید و او را بگشادند یعقوب گفت ای گرگ بیا گرگ بیامد و پیش یعقوب
بایستاد یعقوب گفت ای گرگ شرم نداری که فرزند مرا و میوه دل مرا و روشنایی چشم مرا بخوردی گرگ بآواز آمد و
گفت لا و حق شیبتک یا نبی الله ما اکلت لکم ولدا و ان لحومکم و دماءکم معاشر الانبیاء محرمة علینا و انی لمظلوم مکذوب غریب
جاءوکم یعنی بحق شیبت تو که فرزند ترا نخوردم و گوشت و خون شما که پیغمبرانید بر ما حرامست و من مظلومم و بر من دروغ گفتند
و من غریبم و غریبم گفت برای چه بدین زمین آمدی گفت مرا خویشی و نمانند بزیارت ایشان آمده بودم و این
پسران تو مرا بگرفتند و ببستند و پیش تو آوردند و این دروغ بر من نهادند یعقوب چون این بشنید گفت بل سولت لکم انفسکم

امری نکو نفس شما این کار را بیاراست در چشم شما پس امروز کار من صبر است و شکیبایی کردن صبری نیکو تا باشد که در میان آن خبری پیدا شود والله المستعان
و خدایست آنکه از وی یاری خواهند و من از وی یاری میخواهم و استعانت میکنم بر آنچه شما میگویید و صفت میکنید از کار و احوال یوسف بهلاک شدن
وی و جاءت سیارة و یوسف سه روز در آن چاه بماند و روز چهارم کاروانی میگذشت از آنجا از مدین می آمدند و بمصر میشدند بتجارت و از راه
بگردیده بودند و نزدیک این چاه فرود آمده و این چاه بر جاده راه نبود و مردی را بفرستادند از قبل خود نام او مالک تا آب بیرد از بهر ایشان
او بکنار چاه آمد و دلو فرو گذاشت تا آب برکشد یوسف دست در رسن زد و از چاه برآمد مردی که آب میکشید نگاه کرد کودکی را دید در غایت
حسن و جمال چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از وی گفت و آمد کاروانی پس ایشان بفرستادند آب آورنده خود را و او آن را گویند که با آب آید پس فرو
گذاشت دلو خود را و یوسف چنگ در ریسمان زد و از چاه بیرون آمد چون این را دید گفت ای بشارت مرا خوش دل من ای قوم این غلام است
نشست و گفته اند که بشری نام یکی رفیق وی بود چنانکه ای بشری این غلام است و اسروه و او را پنهان کردند برای بضاعت و گفته اند که اهل آن آب
دو رو بند تا برای ایشان بفروشیم الحمد حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت که آن حال پوشیده نماند بر خدای و او عالم و داناست بآنچه میکنند قوله تعالی
وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ
عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى
أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یهودا را عادت بودی که هر روز یکبار بسر چاه آمدی یوسف را آواز دادی در این روز
بسر چاه آمد و طعام آورد و یوسف را آواز داد و جواب نیافت او در چاه نگریست و طلب کرد آن کاروان را دید یوسف در میان ایشان نزدیک ایشان رفت
پا برادران را خبر داد و بیامدند و مالک را گفتند این غلام ماست و از ما گریخته است مالک گفت با این همه عیب که گفتید چند است بها
بدرهمی چند معدود و بفروختند و ایشان سوی وی راغب نبودند عبدالله عباس و غیر او گفته اند بیست درهم بود و دیگری گفت چهل درهم بود و بعضی
دیگر گفته اند هجده درهم بود و بعضی دیگر گفته اند کمتر از ده درهم بود برای آنکه درهم بوزن ندادند و بفروختند و درهم بستدند و با هم
قسمت کردند و یوسف میگریست و سخن نمیارست کردن که از کشتن میترسید در خبر است که روزی یوسف در آیینه جمال خود نگاه کرد
خود را بدید و تعجب کرد و گفت اگر من بنده بودمی بهای من کسی ندانستی که چند است او را امتحان کردند و بهای وی بوی نمودند تا آن کاروان
از آنجا برفتند و برادران یوسف با ایشان میرفتند و میگفتند این غلام را نگاه دارید که گریزنده است و دروغ زن مالک او را بر شتری نشاند
و روی بمصر نهاد و راه ایشان بر گور مادر یوسف بود راحیل چون یوسف آنجا رسید گور مادر بدید خویشتن را از شتر بینداخت و بر گور مادر آمد و
زیارت کرد و بگریست و میگفت ای مادر اگر هیچ توانی نظری کن سر از خاک برآر و ببین که با فرزندت چه معامله کردند ای مادر بنگری
که برادران بی رحم مرا از پدر جدا کردند و در چاه افکندند و روی من بطپانچه کبود کردند و مرا در بیابان سنگسار کردند و در میان چنانکه غلامان
فروشند مرا بفروختند و چنانکه بندگان را بشهری برند بر شتر فرا میبرند عجب حال گفت چون این سخن یوسف میگفت از پس شتر
باتفاق آوردند که او هم در مابین کاروان باشد مالک فریاد کرد و برآشفت و یوسف را بر شتر نشاندند گفت آنانکه گفتند که این غلام گریزنده است گفته اند که در میان
کاروان افتاده و وی را طلب میکردند و وی را دیدند بر سر آن گور او را بگرفتند و بزدند که چرا گریختی گفت نگریختم این گور مادر منست خواستم تا زیارت
کنم باور نکردند و بندی گران بیاوردند و بر پای او نهادند و بر شتر نشاندند و بمصر آوردند مالک گفت هیچ منزل فرود نیامدیم الا که
بر من و آل من چیزی آمد با مداد و شبانگاه میشنیدیم که فرشتگان بروی سلام میکردند و آواز ایشان میشنیدیم و شخص ایشان
نمیدیدیم و تا در راه بودیم هر روز ابری سفید چادری وی بربالای سر او بایستادی و چون بشهر آمدند مالک وی را بگرمابه برد و سر او بشست
و جامه نو در وی پوشانید و بیازار در آورد و بر بیع عرض کرد مردی او را بخرید که خزینه دار عزیز مصر بود نام او قطفیر بود و ملک مصر در آن روزگار
ریان بن ولید بن شروان بن ارشی بود و گفته اند که وی بیوسف ایمان آورده بود و او از عمالقه بود و فرزند عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح بود و پیش از یوسف فرمان یافت
از پس او پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد و یوسف او را دعوت باسلام کرد و قبول نکرد و مبه گفت چون یوسف را به بازار آوردند خلقی بسیار
خیره ماندند و بهای او می افزودند تا بجایی رسید که گفتند او را برابر زر سرخ و سیم و مشک و حریر بخرند قطفیر عزیز او را بدین بها خرید که گفتم
و بخریدند و بخانه برد و زن خویش را براعات و نگاه داشت او وصیت کرد چنانکه خدای تعالی از وی حکایت کرد و قال الذی اشتریه من
مردی از مصر که وی را بخرید مر زن خویش را گفت او را گرامی دار و مقام او و جای او نیکو دار که شاید که ما را نفع کند و از وی نیکویی بینیم یا وی را بفرزندی
و بپسری گیریم همچنین که او را نجات دادیم از مذلت برده تا بنده بیم و وی را تمکین کردیم و جای دادیم در زمین مصر تا پادشاهی گردانیم
و تاویل احادیث یعنی تعبیر خوابها وی را بیاموزانیم و خدای جل جلاله غالب است در کار خود و کسی او را غلبه نتواند کرد یا غالب است بر کار یوسف
هرچه خواهد تواند کرد و از چاه بجاهش رسانید و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند قوله تعالی وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ
حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ
وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ و چون برسید یوسف
بغایت قوت و راست و تمام گشت و این هجده ساله بود و عبدالله عباس گفت بیست ساله بود و مجاهد گفت سی و سه ساله
آتیناه و دادیم او را حکمتی یا قضایی و حکمتی و علمی و دانشی گفته اند که وی هفده ساله بود که عزیز وی را بخرید و سی و سه ساله بود که ریان بن الولید
وی را وزارت داد و در سی و شش ساله بود که خدا وی را علم و حکمت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد و کذلک و همچنین جزا دهیم
دهیم نیکوکاران را یعنی چنانکه یوسف را جزا دادیم جزا دهیم نیکوکاران را و راودته التی هو فی بیتها عن نفسه چون یوسف بخانه عزیز رفت
او را با زن خود سپرده و زن عزیز را که زلیخا نام بود چشم بروی افتاد او را دوست داشت و هر روز جمال یوسف زیاده تر میشد و عشق
زلیخا بغایت میرسید تا صبر و طاقت در نشت پنهان میداشت چون از حد در گذشت و بغایت رسید بیان و اظهار کرد و او را بخویش
کرد با خود دعوت میکرد چنانکه گفت و راودته یعنی مطالبه کرد او را آن کس که او در خانه او بود از نفس وی یعنی زلیخا میخواست که وی را بنفس
عبدالله عباس گفت از جمله مراد وی آن بود که با یوسف بنشست و میگفت این چه نیکوست موی تو گفت اول چیزی که در خاک پراکنده
موی باشد گفت ای یوسف چه نیکوست روی تو گفت خدای تعالی در رحم مادر نگاه داشت این گفت ای یوسف حسن صورت تو
تن مرا لاغر کرد گفت شیطان ترا برین میداشت گفت ای یوسف عشق تو آتشی در دل من زد آن آتش بنشان گفت اگر آتش
بنشانم با آتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز و در آن خانه رو و آبی بیار که من تشنه ام گفت در آن خانه کسی برود که کلید بدست او است
گفت ای یوسف در آن خانه بستر حریر باز کرده اند برخیز و در آن خانه آی و مراد من از خود برآور گفت اگر مراد تو بدهم نصیب من
از بهشت بشود گفت ای یوسف برخیز و با من در آن پرده آی که کس او را آن پرده راه نیست گفت هیچ پرده مرا از خدای
نپوشد گفت ای یوسف دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم گفت ای زلیخا عزیز بر من او لیتر است گفت ای یوسف
من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و ملک او بتو دهم گفت پس من چگونه رستگاری یابم از عقاب خدای سدی ابن اسحق گفته مراد وی ا
یوسف آن بود که خویشتن را می آراست و بروی عرضه میکرد و وی را بخود دعوت میکرد یکبار برغبت و یکبار برهبت میگفت
ای یوسف این روی من نه بجمالست یکبار گفت بجمال تو رسیده شو گفت ای یوسف من نه نیکوست گفت بخاک برابر خود شو
چون هیچ یوسف بیشتری یوسف روی از وی بگردانید بیرون رفت و خانه بساخت از آیینه و زیر و بالا و دیوارها همه از آیینه برآورد
یوسف را گفت این خانه بنگر تا هیچ مثل این دیده یوسف در آن خانه رفت او چاه او پیش او بنشست یوسف هر جا که

وی بگردانید با دیگر جانب چون دیگر جانب نگریست زلیخا را دید در آینه و بهر جانب که مینگریست مگر زلیخا میدید خواست تا بیرون آید از آنجا درها
بسته یافت چنانکه گفت و غلّقت الابواب درها بربست و استوار کرد و گفت هیت لک فراز آی و نزدیک من آی یوسف گفت معاذ الله
پناه با خدای میبرم پناه دادنی از آنکه من چنین فعل بکنم و مرا این اندیشه باشد انه ربی او سید و خداوند منست مرا نیکو داشت و با من احسان
کرد و مقام مرا گرامی کرد انه لا یفلح الظالمون بدرستی و حقیقت که ظالمان را فلاح و ظفری نباشد قوله تعالی وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا
أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ
قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از فعل ایشان که زلیخا بیوسف همت کرد و یوسف نیز بزلیخا همت کرد اصحاب حدیث گفته اند شیطان
بیامد و یکدست بر پهلوی این نهاد و یکدست بر پهلوی آن و ایشان را جمع کرد در یک خانه و زلیخا چندان تضرع و زاری کرد تا یوسف را نرم کرد و
با عزم کرد بر معصیت و همت بر وی بیک ... کرد و ... یوسف با زلیخا بنشست چنانکه زنان نشینند و ... ایشان و مرادهاء اهل
بود چون یوسف عزیمت کرد که خدای تعالی برهان بوی نمود و گفته اند برهان آن بود که جبرئیل بانگ بر وی زد و او را بترسانید و قولی دیگر آنست که
فرشته بانگ بر وی زد و گفت نام تو در آسمان از جمله صدیقانست و پیغمبران و جای تو در زمین این و قولی دیگر آنست که فرشته را دید بصورت
یعقوب که انگشت بدندان میگرفت و از پس پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد چنانکه آب پشت وی بر پیشانی وی آمد و این روایات
روایت میکنند و این هیچ نزد اهل عدل روا نیست زیرا که پیغمبران معصوم اند و دلائل عقلیه دلالت کرده بر عصمت ایشان چه در عقل مقرر است
که تجویز صغایر و کبایر بر ایشان منفر بود مکلف را از قبول اقوال ایشان و مستلزم وعظ ایشان بغرض بود و غرض قدیم تعالی از بعث ایشان قبول اقوال
ایشانست پس آنچه تنفیر کنند روا نباشد و اجب بود که حق تعالی ایشانرا از آن معصوم و منزه دارد و تفسیر این آیه بروجهی که مطابق ادله عقلی بود آنست که
حق تعالی همت با هر یکی از ایشان اضافه کرد و متعلق همت از آنجا که ادله عقلی دلالت میکند بر عصمت وی بهترین وجهی حمل باید کردن و هم در
کلام عرب بر معانی مختلف آمده بمعنی عزم بر کاری بقوله تعالی اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم و بمعنی خطور الشیء بالبال باشد اگرچه عزم نبود چنانکه
از همت طائفتان منکم ان تفشلا و مقصود ایشان و اگر این همت عزم بودی معصیت بودی و خدای ولی آنکس نباشد که او عازم معصیت بود و دیگر
کسانی که این عزم کردند در حق ایشان چه گفت و من ... بمنزله الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ...
و هم بمعنی آرزو و میل باشد چنانکه عرب گوید هذا الامر من همی و حسن بصری آیه را بر این حمل کرده در حق یوسف و در حق زلیخا بر عزم و حسن ...
سوال کردند گفت اما همها فکان اخبث الهم و اما همه فما طبع علیه الرجال من شهوة النساء پس از این معانی آنچه عزم نباشد در حق یوسف روا باشد
و عزم روا نباشد که بر بعضی که در هم بها و قصدها عن نفسها همت کرد و یوسف همت کرد که آوی زد و وی را دفع کند و از خود باز دارد اگر که
پس در بعضی و تاویل لولا ان رای برهان ربه چه فایده باشد و چه دفع او از خویشتن طاعت باشد برهان بعضی منع کند گوییم که ممتنع نباشد برای آنکه
یوسف وی را بزدی بعنف و دفع کردی اهل او یوسف را بکشتندی یا تهمت بزدندی بروی تا او وی آنرا تهمت کردی و گفتی او مرا بخود خواند و من
امتناع کردم مرا بزد خدای تعالی برهان بنمود که یوسف از آن امتناع کرد و شاید که این برهان آن باشد که ایشان گفته اند از مشاهده فرشته و
یا صورت یعقوب و ندای فرشته و مانند این بجای آنکه این اسباب الجا باشد و تکلیف با الجا روا نباشد و اگر الجا بودی وی را در آن
هیچ مدحی و ثوابی نبودی پس این برهان لطفی باشد که خدای تعالی با وی کرده نزد آن حال که صرف شد از آنچه خواست کرد از ضرب و دفع یا همت آن
و آن لطف که مکلف نزد آن از قبایح امتناع کند آنست که ما آنرا عصمت میخوانیم و گفته اند که برهان آن ادله و حجتی بود که خدای تعالی نصب کرده
از آن بر تحریم زنا و آنکه فاعل او مستحق عقاب بود برای آنکه این چیز صارف باشد از فعل قبیح و روا بود که رؤیة بمعنی علم بود و گفته اند که فرف

یعنی چنانکه این لطف کردیم و برهان نمودیم نیز لطف کنیم و برهان نمائیم تا سوء و فحشا را از وی دفع کنیم و بگردانیم یعنی فعل را که سبب دفع و ضرب
شدی و تهمت وی نیز تا چنانکه گفته شد و گفته سوء گناهست و فحشا زناست انکه حق تعالی بیزارست وی را گواهی او فرمود که او از بندگان خالص
کرده ماست و استبقا الباب چون یوسف زلیخا را در آن خانه کرد و در بربست و در روی کار آویخت و یوسف خود را از وی در کشید
امتناع میکرد در گوشه خانه بتی نهاده بود زلیخا جامه بر روی آن بت افکند یوسف فرمود که چرا چنان کردی گفت او معبود منست شرم دارم
از او که ببیند که من با وی معصیت کنم یوسف گفت عجب از تو که از جمادی که نه شنود و نه بیند شرم میداری و من از خدای که رازق و خالق منست
شرم نداریم گفته شد که برهان این بود انگه یوسف از دست او بجست تا از در بیرون شود زلیخا از پس وی میشتافت
چون بدر خانه رسید زلیخا بوی رسید دامن پیراهن وی آویخت یوسف پیراهن از وی در کشید پیراهن یوسف دریده شد یوسف از
خانه بیرون جست و زلیخا در عقب وی چون نگاه کردند عزیز را که شوهر یوسف بود بر در خانه یافتند زلیخا پیشی کرد و بر بخن برای آنکه متهم نبود از
آن حرکات و گفت ما جزاء یعنی چیست جزا و مکافات آنکس که با اهل خانه تو بدی خواهد یعنی زنا الا آنکه او را بزندان کنند و در زندان یا عذابی دردناک
کنند او را عبدالله عباس گفت مراد وی ضرب تازیانه بود و زلیخا کرد مثل آنت که گفته اند که ضرب المثل قبل ان یرمیک قوله تعالی
قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِن
كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ
كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ یوسف فرمود که او مرا مطالبه کرد و در من آویخت و من خود را از وی دفع میکردم چون از پیش وی بگریختم پیراهن مرا
عزیز را شوهر زلیخا بود گفت ای یوسف شاهد و دلیل میباید تو بر صدق خود گواهی داری گفت بلی اما سعید جبیر و ضحاک گفته اند کودکی بود
در گهواره یوسف فرمود که گواه من آن کودکست عزیز گفت کودک چگونه گواهی دهد گفت او برای من گواهی دهد عزیز نزدیک گهواره کودک رفت
یوسف گفت ای کودک چنانکه دیدی بگوی کودک بفرمان خدای بسخن در آمد بزبان فصیح گفت ان کان قمیصه قد من قبل اگر پیراهن یوسف
از پیش دریده باشد زن راست میگوید و مرد دروغ و اگر از پس دریده باشد مرد راست میگوید و زن دروغ فلما رای قمیصه قد من دبر
چون عزیز پیراهن یوسف دید که از پس دریده بود زن را گفت این از جمله کید و مکر شماست و مکر شما عظیم است در خبر آمده که یوسف چون
پادشاه شد و خدای تعالی وی را به پیغمبری با اهل آن ولایت فرستاد روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود جوانی از در سرای وی
در آمد جامه بر بعضی از مطبخیان بود جامه شوخگین پوشیده و چیزی از آلات مطبخ در دست گرفته بگذشت جبرئیل گفت ای یوسف
این جوان را میشناسی گفت نه گفت این کودکست که در گهواره بجای تو گواهی داد یوسف گفت پس وی را بدین حق ثابت شده
تو وی را با ورده وی را آن جامه از وی برکنند و خلعت گرانمایه در وی پوشانیدند و او را وزارت خود داد اشارت درین آیت که کودکی
نابالغ نه باختیار گواهی داد بحق در جزو وزارت یافت چون بنده مومن هفتاد سال بعدل و توحید باری تعالی شهادت دهد و بقیامت
گواهی دهد عجب باشد که در بهشت در مقام امارت و ولایت یابد اگر کودکی برائت ساحت یوسف گواهی داد و وزارت یافت
چه عجب که آنکس که بخدای بر نبوت و رسالت رسول گواهی دهد مستحق بشارت باید قوله تعالی یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا
وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا
عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ای یوسف اعراض کن از سخن و درگذر از این سخن و پوشیده دار
و ای زن گناه تراست تو گناه کاری استغفار کن و از خدای آمرزش خواه برای گناه خود که از جمله گناه کاران عجب است این جماعت که غایت
از چنین تهمت که سه و سال است چیزی نکرد از این گناه و یوسف حوالت کرده و عزیز مصر که حاضر بود و شاهد حال گناه را حواله بیوسف

نکرده و زلیخا کرد وقال نسوة فی المدینة گفتند زنانی که در شهر مصر بودند مفسران گفته‌اند که ایشان پنج زن بودند زن ساقی ملک و زن خباز و زن صاحب زندان و زن صاحب
دواب و دستور چنانکه عادت زنان باشد با یکدیگر گفتند زن عزیز که خزینه دار است و بعضی مفسران گفته‌اند که عزیز در کلام عرب ملک باشد
تراود فتیها می‌خواهد زن عزیز که بفرماید و با غلام خود در است کند غلام کنعانی خود را بدوستی که بیان دل وی رسیده است دوستی و محبت شغاف
پرده دل باشد اصل آن و زکار این گناه را باسماعیل که زلیخا بود حواله کردند اگر اصل این و زکار به یوسف حواله نکنند چنانکه مستحق آن باشد
انا لنریها بالحقیقت که ما می‌بینیم و میدانیم که او یعنی زلیخا در ضلالتی هویدا و گمراهی روشن است و همگنان می‌بینند و میدانند قوله تعالی
فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ
اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ
كَرِيمٌ چون راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان و حدیث گفتن ایشان بشنید دعوتی ساخت و کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد و زنانی دیگر
تا چهل زن تمام شدند محمد بن اسحق گفت برای آن حدیث ایشان را نگفت که ایشان آن حدیث کرده بودند تا یوسف را ببینند از آنکه یوسف از خانه
بیرون نیامدی ایشان این سخن گفته باشند که راعیل ایشان را حاضر کند و او را با ایشان بنماید اندیشه ایشان راست افتاد و دعوتی ساخت
و ایشان را بخواند و بساخت برای ایشان مجلسی و در و بالشها بنهاد و ندا بر آنجا تکیه کنند و گفته‌اند که متکأ ای طعاما یعنی برای ایشان طعامی بساخت
عبد الله عباس گفت این طعام ترنج بود عکرمه گفت چیزی ساخته بود که بکارد حاجت باشد در خوردن آن و هر یکی را از ایشان کاردی بداد که
بدست گرفته‌اند و او یوسف را جامه سفید پوشانید تا نگویند که او بجامه گرانمایه نکوست که حسن یکجا بود و حسن عاریت باشد و گفته‌اند
که ایشان را در صفه نشاند که در آن صفه خانه بود و یوسف آنجا نبود و ویرا گفت اخرج علیهن بیرون آی بر ایشان و بیرون آمد فلما رأینه چون
بدیدند گفته‌اند که زلیخا ایشان را گفت که من او را از آن هم گفتن که بر شما گذر می‌کند چون بر شما گذر کند هر یکی از این ترنج که دارید باره و ببرید و
بوی و بدهید ایشان چون ویرا بدیدند بزرگ آمد در چشم ایشان ابن عباس گفت حیض ایشان پدید آمد و اکبرن ای حضن و بر معنی و قطعن
آن باشد که ایشان را از سبب حیض افتاد از هیبت وی چون آن جمال با کمال بدیدند مدهوش و متحیر شدند دست خود بجای ترنج
می بریدند و از نظاره جمال یوسف خبر او در دو ندانستند وهب گفت از آن چهل زن نه مردند و بعضی از ایشان دست جدا کردند
و چون با خود آمدند دستهای خود بریده دیدند و از سر تعجب گفتند ما هذا بشرا آنکه از وی نفی بشریت کردند و گفتند که این آدمی
که آدمی بدین جمال و صورت نباشد و این نیست مگر فرشته بزرگوار و گفتند حاش لله یعنی پاک او را از این کار که بر او تهمت میکنند
می‌بینیم و بر کناره می‌بینیم از آنچه در او دیدیم از سیمای خیر و علامت و عفت و صلاح خداوند در بشری یعنی چنین شخص خریده و بنده
نتواند بودن قوله تعالی قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ
يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا
تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ
كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ زلیخا گفت آن زنان
ملامت کننده را که تا یوسف را ندیده بودند زبان ملامت دراز کرده بودند و چون او را بدیدند روی بملامت خود آوردند و بدانستند که
ایشان بملامت او اولیترند و زلیخا دست یافت و غدر ایشان و شرمش گفت این آن شخص است که شما مرا در حق وی ملامت میکردید
آنکه بر خویشتن اقرار داد و گفت من او را مراوده کردم و مطالبت از نفس وی نمودم وی خویشتن نگاه داشت و امتناع کرد
عجب آنکه مجبور زلیخا گردید فاستعصم مجبور میگویند فاستعصم نیست یوسف گفته چه فرمان وی نکنی گفت فرمان خدای را کنم و زنان

او را بکنم عند این حال زلیخا گفت اگر آنچه من میفرمایم نکند بزندانش باز دارم و از جمله خوار و ذلیلان شود و یوسف آن زنان
بگریانید و با خدای تعالی مناجات کرد و گفت ای خداوند من ای پروردگار من زندان دوستر میدارم از آنچه ایشان مرا بدان میخوانند و اینجا دلیل
میکند با آنکه هر یکی از ایشان در وی طمع کرده بودند و مراد با حب خصم و اصل است یعنی زندان اختیار آید و مقام مراد از زندان
خوشتر آید از اجابت کردن ایشان و مراد دادن ایشان و الا تصرف عنی و اگر بنگردانی کید ایشان را از من با لطاف خود و مرا
با خویشتن نگذاری من کنم با ایشان و از جمله جاهلان شوم یعنی ممکن بود که اگر لطف نکنی ارتکاب این معصیت کنم و استجابت
خدای تعالی دعای و را اجابت کرد و کید ایشان از وی صرف کرد و اگر چنان بودی که بجبران کرده نبود دعا را اجابت بودی نکید صرف
بودی برای آنکه آنچه معصیت بود از عزم و تسبیح بود و جلوه منها مجالس او این حاصل بود و انه هو السمیع العلیم بدرستی که او شنوا است
احوال ایشان را و عالم است با حوال ایشان ثم بدا لهم پس پیدا شد مر ایشان را پس از آنکه آیات و دلالت بدیدند و بدانستند که جرم زلیخاست
یوسف را مجبور کنند تا روزی چند لیخی بدین جهت تا ابهام کنند بر مردمان که گناه و کار یوسف است و زلیخا بیگناه و آیات براهین رد
و گواهی گواه و اعتراف زلیخاست قوله تعالی وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي
أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ چون این سخن گفته شد یوسف را در زندان کردند
سدی گفت سبب حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهر خود را که این غلام کنعانی مرا رسوا کرد در میان مردمان مرا دستوری ده تا بیرون
روم و عذر خود را ظاهر کردم یا او را محبوس کن تا نیز حدیث من نگویند و نگویند که وی مرا با خود دعوت میکرد عزیز بحبس یوسف گفت و گفته‌اند
از وی گناهی در وجود آمده است بفرمای تا وی را در زندان کنند ملک مصر خود را ملک نیز و را در زندان کردند با او دو جوان در زندان یکی خوان سالار
شراب دار و دیگر طعام دار گفت ای ملک این طعام خور که زهر آلوده است ملک بخوان سالار گفت که شراب دار میگوید که تو زهر در طعام کرده
چنین است گفت دروغ میگوید و دروغ میگوید گفت شراب بخور خورد و شراب دار خورد و او را گزندی نکرد
مهر و صاحب طعام را گفت این طعام بخور نخورد و بجهت آن طعام بود که نمیخورد و در حال بمرد ملک بفرمود تا هر دو را در زندان
یوسف در زندان تعبیر خواب کردی زندانیان در تنگی خوابهای بسیار دیدند آشفته چون تعبیر زندانیان مادر خوش شدی تا هر یکی چند
خوابهای مختلف دیدند و پیش یوسف آمدی خوابها پرسیدندی که تعبیر بکنند خوان سالار گفت من بخواب دیدم که انگور می‌فشردم
و بخداوند کار میدادم این قول عبد الله مسعود است و بعضی گفته‌اند که ایشان این خواب بدیدند هر یکی از ایشان خواب دیگر را بخود
چون یوسف تعبیر کرد صاحب خوان گفت حاشا آن خواب نیک من دیدم و خواب بد او دید یوسف گفت قضی الامر الذی فیه تستفتیان
غلام آمدند تا از وی خواب پرسند و گفتند ای جوان درخت نیکو روی و بخرد و تعبیر خوابی ده ما ترا دوست میداریم او گفت بخدای بر شما
که مرا دوست مدارید که هر کس که مرا دوست داشت من از محبت او بلا دیدم عمه من مرا دوست داشت و خواست مرا بخود باز گیرد و مرا
از ابراهیم میراث یافته بود در میان من بست و من خفته بودم و پنهان از آنکه مرا تهمت دزدی نهاد و تا بعلت آن مرا یک سال بنزد خود
باز گرفت و شرع ایشان چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدیدی یک سال خدمت مسروق منه بایستی کرد و پدر مرا دوست داشت
در محبت برادران افتادم تا مرا بچاه انداختند و بمذلت بفروختند و زلیخا دوست داشت در محنت زندان افکندند زنهار مرا دوست مدارید
گفتند مرا دوست داریم با تو الفت می‌باشد از آنکه همه روزه با ما بودی و حدیث وی شنیدندی و بر وی آفرین کردندی تا شبی بخواب
آنچه حکایت کردند ایشان بود دیگر روز بیامدند و پیش وی بنشستند و گفتند یا العالم هر یکی و دوش خوابی دیدیم ساقی گفت من
در خواب دیدم که سه خوشه انگور از درخت باز کردم و در کاسه ملک می‌افشردم تا بملک دادم خوان سالار گفت من خواب دیدم

کرسنه بد بر سر نهاده بودم پرندگان الوان طعام با بود و سباع الطیر و مرغان شکاری از سر من آن می‌خوردند ما را بتاویل این خواب خبر کن که ما از جملهٔ محسنان می‌بینیم و میدانیم تو تاویل و تعبیر خواب نیکو میگویی و با زندانیان نیکویی میکنی و یوسف همه روز تعهد زندانیان کردی و بیماران را معالجه کردی و چاره درماندهٔ ایشان کردی … در خبر است که چون یوسف در زندان شد اهل زندان … گفت ایشان را گفت خوشدل باشید و صبر کنید که خدای تعالی شما را بدین مزد دهد و فرج عاجل و ثواب آجل ایشان خوشدل و آسوده شدند و گفتند خدای بر تو رحمت کناد و چه نیکو رویی و نیکو خویی و پارسایی … تو کیستی گفت انا یوسف صدیق الله ابن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله عامل زندان … گفت ای … اکنون … خدمت تو تقصیری نکنم قوله تعالی قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ گفت نیاید بشما طعامی که بروزی شما کنند الا که من خبر دهم بتاویل آن پیش از آنکه بشما آید این … که خدای تعالی مرا آموخته است گفته‌اند که یوسف این از برای آن گفت که دانست که از ان خوابها که ایشان پرسیدند یکی بد است و … خواهی پرسند که آن بد باشد از ان عدول کند و تعبیر آن نگوید برای آنکه از رسول روایت کرده‌اند که گفت ان الرؤیا علی رجل طائر ما لم یعبر فاذا عبرت وقعت وان الرؤیا جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة فلا تقصها الا علی … برای مرغی پرنده باشد تا تعبیر نکرده باشند چون تعبیر بیفتد و خواب جزویست از چهل و شش جزو از پیغمبری خواب که بینی جز با خداوند رای نکوی … غافل از علم خود کرد تا ایشان … که او تعبیر آن خوابها نمیداند گفت مصلحت وقت را این چیز را گفتنی است و نباید گفت و نباید که شما را وهم آید که من تاویل این خواب نمیدانم که هیچ طعام بشما نیارند در خواب و بیشتری مفسران … گفتند که در بیداری الا که من شما را بدان خبر دهم بتاویل آن … گفت عادت آن ملک آن بود که چون از زندانیان کسی را کشتنی گشتی طعامی مخصوص بفرستادی تا بخوردی آنگه فرمودی کشتن او … خود و علم معجزه و دلالت نبوت با ایشان نماید و تقریر معرفت خدای و توحید او کند … ذلکما مما علمنی ربی … که خدای تعالی مرا آموخته است و من دور کرده‌ام و یکسو داشته دین و طریقهٔ قومی که ایشان بخدای ایمان نیارند و بسرای باز پسین یعنی قیامت کافر … آنگه کشف نسب و مذهب خود کرد و گفت پیروی میکنم دین و ملت پدران خود ابراهیم و اسحق و یعقوب … و نباشد که انباز و شریک خدای گیریم این طریقه و روش از فضل خدای است بر ما و بر جملهٔ خلق و لیکن بیشتر ایشان شکر این نعمت نمیکنند … خدای … آنجاست که ما را … کرد و بر مردمان … فرستاد تا ایشان را دعوت کنیم قوله تعالی يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یوسف ایشان را تقریر توحید کرد و گفت ای دو رفیق زندان خدایان متفرق بهتر باشند یا یک خدای قهر کننده و برای این سخن گفت که ایشان در زندان بتان مختلف میپرستیدند که در شکل و صورت متفاوت بودند … ایشان و گفت شما نمیپرستید الا نامها که شما نهاده‌اید و پدران شما … الٰه آنست که مستحق عبادت بود و تا اصول نعم نکند مستحق عبادت نشود و تا قادر نباشد … محالست که قادر باشد چون ایشان جماد اند جز نامی … یعنی اگر … گفت شما نام میپرستید ایشان مسمی نمیپرستید … غرض آنست یعنی چیزی نمیپرستید که …

و مستحق

و استحقاق عبادت جز نام بی معنی نیست انزل الله بها من سلطان این نامها که شما و پدران شما برین بتان نهاده‌اید نامهاست که خدای تعالی بران حجتی نفرستاده است حکم نیست مگر خدای را خدای فرموده که نپرستید مگر او را و پرستیدن با وی شریک نگیرید این پرستش و طریق مستقیم و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند قوله تعالی يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ یوسف چون … ایشان گشت و از سر خواب ایشان درگذشت ایشان گفتند جواب سوال و تعبیر خواب بگوی گفت توقف کنید چون الحاح کردند گفت ای دو یار من اما آن ساقی ملک بود و نام او بجلث تاویل خواب او آنست که باز سر کار خود رود و ملک را خمر دهد و آن سه خوشه انگور دیده تاویلش آنست که سه روز دیگر در زندان بماند اما تعبیر خواب دیگری آنست که سه سبد نان دیده و مرغان از وی میخورند او سه روز در زندان پس از ان بردار کنند و او را مرغان مغز سر او بخورند ایشان چون این بشنیدند پشیمان شدند و گفتند خواب چنین ندیده‌ایم ما بازی میکردیم تا بیازماییم یوسف گفت کار خود مشغول گشت و قضا کرده شد و حکم رانده آمد چون سه روز برآمد روز چهارم کارشان ملک آمد ایشان را از زندان بیرون بردند یوسف ساقی را گفت که خواب نیکو دیده بود و دانست که وی نجات خواهد یافت اذکرنی عند ربک … یعنی خود مرا یاد کن و حدیث من بگوی … از حال من خبر ده و بگو که مرا بظلم حبس کرده‌اند در این حال جبرئیل آمد و دست یوسف بگرفت و او را بگوشه برد از زندان پر بزد زمین بشکافت گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگریست گفت زمین دوم می بینم آن نیز بشکافت همچنین تا هفتم زمین بشکافت گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگریست گفت سنگی عظیم می بینم جبرئیل پر بران سنگ زد سنگ بشکافت از میان سنگ کرمی بیرون آمد برگ سبز در دهان گرفته گفت خدایت سلام میرساند و میگوید چه گمان برده‌ای … که ترا فراموش کردم بغیر من که هفت سال آنجا بمانی یوسف گفت خدای از من راضی باشد گفت آری گفت اگر اینکه هفت است هفتاد باشد هیچ باک ندارم … خبر است که چون جبرئیل با یوسف در زندان … گفت یا اخا المنذرین … اراک من الظالمین جبرئیل او را گفت … الطاهرین یقرء علیک السلام رب العالمین و یقول ما استحییت منی اذ استغثت برب الآدمیین … و جلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین فانساه الشیطان پس … او را و فراموش گردانید شراب دار را که در پیش ملک ذکر یوسف کند و حال او یاد دهد پس یوسف در زندان مقدار هفت سال … گفت پنج سال بود … و پس از آن هفت سال دیگر بماند قوله تعالی وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ چون مدت محنت یوسف بسر آمد حق سبحانه و تعالی سببی ساخت که ملک در خواب دید که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر بخوردند و هفت خوشه سبز دید که هفت خوشه خشک گرد آن … ملک از خواب درآمد ترسیده و خوفناک کس فرستاد و کاهنان و منجمان را حاضر کرد و گفت انی اری من هفت گاو فربه دیدم در خواب که ایشان را هفت گاو لاغر بخوردند و هفت خوشه سبز دیدم و هفت خوشه خشک دیگر … ای ملأ گروه معروف مرا خبر دهید از خواب من اگر شما تعبیر خواب میکنید ایشان گفتند این خوابی … و خواب شوریده است و ما تاویل خواب شوریده نمیدانیم در این حال ساقی را یاد آمد که در زندان مردی است که او علم تعبیر خواب نیک داند قوله وقال الذی نجا منهما گفت آن کس که نجات یافت از ان دو جوان حال آن … یاد آمد بعد از مدتی … که من شما را خبر دهم تعبیر و تاویل آن

خواب مرا بفرستید نزد یکی که من میدانم که علم تعبیر نزد یوسف است قوله تعالی یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنَا فِی سَبْعِ بَقَرَاتٍ
سِمَانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ یَابِسَاتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ قَالَ
تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِیلًا مِمَّا تَأْکُلُونَ ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ
ذَٰلِکَ سَبْعٌ شِدَادٌ یَأْکُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِیلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ
النَّاسُ وَفِیهِ یَعْصِرُونَ ویرا بفرستادند چون بزندان رسید ویرا بگفت ای یوسف راست گوی در آنچه گوئی از تعبیر
خواب مرا فتوی ده در هفت گاو فربه که ایشانرا بخورند هفت لاغر و در هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا من باز گردم و خبر دهم بزرگان
مردم روم و ایشانرا خبر دهم تا بدانند یوسف گفت تعبیر آنست که درین هفت سال که تخم کارید آنچه حاصل شود بدروید و در خوشه
بگذارید تا باغذر مگر اندکی که برای قوت بکار آید الا که پس از آن هفت سال قحط شود و قحطی سخت که هرچه درین هفت سال نهاده باشند
خرج شود و خورده آید مگر اندکی که نگهدارند الا که پس از آن سالی آید که باران بسیار شود مردم را و بفریاد ایشان رسند و در عصر کنند
انگور افشره برای آن فربه و در خوشه رها کنند تا شپشه در وی نیفتد و شدت در وصف سال کنایت از قحط و معنی یاکلن
بخورند این سالها و نیست کنند آنچه نهاده باشند در سالهای پیشین مراد حصن و حرز است که از وی شراب گیرند چون انگور و سیب
عنبر آن و از ابن عباس روایت است که مراد دوشیر حلب است یعنی شیر بسیار دوشند قوله تعالی وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ
الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّکَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ قَالَ مَا
خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ
الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ چون مرد باز آمد ملک را خبر داد بآنچه یوسف
گفته بود و گفت این حدیث به پیغام راست نیاید او را پیش من آرید چون رسول پیش یوسف رفت و گفت ملک ترا میخواند اجابت
کن تا تعبیر این خواب چنانکه با من گفتی با وی بگوئی یوسف گفت باز گرد و پیش ملک رو و بگوی تا آن زنان را حاضر کنند و بپرسد از ایشان
تا چه بود ایشانرا تا دستهای خود ببریدند و این برای آن کرد تا ملک را و غیر ملک را معلوم گردد که او بیگناه بوده است و بیجرم
حبس کرده‌اند ابن عباس گفت اگر یوسف بیرون آمدی و استکشاف نکردی ملک هر وقت که او را بدیدی با خویشتن گفتی
این آن مرد است که بازن عزیز خیانت کرده رسول برگشت و پیش ملک شد و گفت یوسف میگوید من بیرون نیایم تا ترا معلوم
نشود که مرا بظلم و بیگناه بازداشته‌اند بفرمای تا آن زنانرا بیاورند و بپرسند از ایشان که چرا دست خود ببریدند ملک کس فرستاد
ایشانرا بخواند و گفت ما خطبکن حال شما و کار شما چیست و چگونه بود و شما را مطالبه کردن از نفس شما با خود و شما ویرا طالب کردید
نفس وی ایشان گفتند حاش لله ما از وی هیچ بدی و خیانت ندیدیم از وی بجز خیر و صلاح نمیدانیم زن عزیز که نامش زلیخا بود مقرآمد و گفت
اکنون حق ظاهر گشت و حقیقت حال پیدا شد من او را بخود خواندم و او از جمله صادقان است که او امانت نگه داشت و جرم من بود و مرا بود قوله
تعالی ذَٰلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی کَیْدَ الْخَائِنِینَ وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ
لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمَّا کَلَّمَهُ
قَالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَکِینٌ أَمِینٌ آنرا استکشاف برای آن کردم تا عزیز بداند که من بغیبت خیانت نکردم
در حق وی و خدای تعالی خیانت کنندگانرا راه ننماید و مکر خیانت ایشان بیکار شود و پوشیده نماند که یوسف
سبیل خضوع و خشوع و شکستگی نفس خود گفت من نفس خود را تبرئه نکنم که نفس مرا ببدی فرماینده است و بعضی مفسران گفته‌اند که این سخن

الجزو الثالث عشر

زلیخاست

زلیخاست یعنی با یوسف جدا گانه من برغبت او با او خیانت نکردم و چون بپرسیدند از حدیث وی راست بگفتم و خدای جهانیان نکند
خائنانرا پس برای این خیانت نکردم با یوسف و خویشتن را تبرئه نکنم از بدی تا دیگران متهم شوند بدرستی که نفس سخت فرماینده است
به بدی و همه را میل به بدی باشد مگر آنکه خدای نگهدارد و رحمت کند و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست چون ملک تجسس و تفحص کرد و
برائت ساحت ویرا معلوم شد گفت ویرا پیش من آورید تا ویرا خاص و خالص کردانم برای خود رسول پیش یوسف آمد تا ویرا از
زندان بیرون برد و خبر است که چون یوسف خواست که از زندان بیرون شود اهل زندان از مفارقت وی جزع کردند و بگریستند
و گفتند ما را بوجود تو انتظار راحت و آسایش بود اکنون میروی ما چکنیم و با که انس گیریم یوسف دعا کرد و گفت اللهم عطف علیهم
قلوب الاخیار ولا تعم علیهم الاخبار بار خدایا دلهای والیان و نیکان بر ایشان مشفق گردان و خبرها بر ایشان پوشیده مگردان
چون بیرون آمد بر در زندان بنوشت که هذا قبور الاحیاء و بیت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء یعنی که زندان گورخانه زندگان و خانه اندوه
و تجربه دوستان و شماتت دشمنان است پس بگرمابه شد و خویشتن را پاکیزه کرد و جامه و خلعت ملک بپوشید چون بدر سرای ملک
رسید بایستاد و گفت حسبی ربی من خلقه عز جاره و جل ثناؤه و لا اله غیره چون پیش ملک شد و سلام کرد و او را تحیت گفت
بزبان عرب گفت این چه زبانست گفت زبان عم من اسمعیل که در میانه زبانها بگزیده است و را بعبرانی دعا گفت ملک گفت این چه زبان
گفت زبان پدران منست و عرب گفت ملک هفتاد زبان دانست و بهر زبانی با یوسف سخن همی گفت جواب داد بهمان لغت
ملک تعجب فرو ماند و یوسف آن روز سی ساله بود ملک جمال و نیکوئی و حدیث شیرین و علم او بدید با خود همی گفت این آنست
که تاویل خواب من کرد و کس نه دانست انگه ویرا گفت یا یوسف من میخواهم تا تاویل این خواب از زبان تو بشنوم یوسف
گفت اول خواب تو بتفصیل بگویم که چه دیدی و چگونه دیدی گفت روا باشد گفت ای ملک تو هفت گاو دیدی فربه نیکو سفید
روشن بودی که رود نیل بشکافت و ایشان از آنجا برآمدند پستانهای پر از شیر تو در ایشان نگاه میکردی و از حسن ایشان
تعجب میکردی که ناگه دیدی که آب نیل بزمین فرو شد و زمین پدید آمد و از میان گل و لوح هفت گاو لاغر برآمد خاک رنگ و شکمها
با پس پشت شده و پستان بی شیر و دندانها و چنگالها داشتند چون سگان و خرطومها داشتند چون خرطومهای سباع
با آن گاوان دیگر بیامیختند و ایشانرا بدریدند و بخوردند و استخوانهای ایشان بشکستند و مغز استخوانهای ایشان بمکیدند و تو در ایشان می
نگریستی و تعجب می بودی پس هفت خوشه گندم از زمین برآمد سبز و هفت دیگر سیاه و خشک در یک جایگاه و تو تعجب
با خود میگفتی این خوشهای گندم عجب است در یک جایگاه رسته هفت سبز و سیراب و هفت دیگر سیاه و خشک بی گیاه
درین میانه بادی برآمد و آن خوشهای سیاه و خشک را بر آن خوشهای سبز و تر زد و آتش در ان زد و آنرا بسوخت این خود
خواب تست انگه از خواب در آمدی ترسیده ملک از آن تعجب فرو ماند و گفت این گفت تو عجیبتر از خواب منست تا بیند لیکن
این خواب تو دیدی بجای که هیچ خلل نکردی خطا نگفتی اکنون ای صدیق بگو که رای چه است تا درین خواب که من دیده ام گفت
مصلحت در آنست که بفرمائی تا گندم و جو بسیار چندانکه بدست آید بکارند و بکار برند هم تا در خزینه است همه خرج در تخم
و عمارت زمین کنند چه از اضعاف آن زیادتی و چون برآید و برسد بفرمای تا بدروند و در خوشه رها کنند تا بزیان نیاید و شپشه
با وی ساز نیابد و در انبار او وقت آرد میان شد و کاه او در علف چهارپایان و از نیز طعام که حاصل آید خمس بردار در انبارها برای قوت
سال و باقی در انبارها بنهند درین هفت سال همچنین کن چون این سالها برود و هفت سال آید سالهای قحط و آن قحط باطراف عالم
برسد از اقصای جهان بیایند و از تو طعام خواهند و بخرند و آنچه در سالها نهاده باشی بحکم و مراد خود بفروشی انگه از ان خزینهای

وکنجها اگر کسی دیده باشد و نشنیده ملک گفت باین کار قیام کند و که تواند کرد درین حال یوسف گفت اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم
ای حاسب و کاتب و من نویسنده و محاسبم بکتاب و حساب نگاه دارم عبد الله عباس گفت که رسول خدا گفت رحم الله اخی
یوسف که اگر نگفتی که مرا عامل خزاین کن در حال عمل بوی دادی یوسف یکسال پیش وی می بودی و با وی مجالست میکرد و از علم و ادب
او تعجب می بود و دیگر روز یوسف را گفت مرا میباید که بهر نوعی با تو اختلاط کنم جز آنست که مرا استنکاف می آید از آنکه با تو طعام خورم
یوسف گفت من اولیترم که استنکاف کنم که من پسر یعقوب اسرائیل الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله گفت راست
گفتی از آن پس با وی مواکلت میکرد و مساوات کرد و چون یکسال برآمد ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر وی نهاد و شمشیر خاص خود حایل
وی کرد و او را بر تختی نشاند از زر مرصع بدر و یاقوت و کله از استبرق بر بالای آن برده و سایه آن می گسترانید و دیوان بستر بر
افکند و شصت مقرعه او را بر آن سریر نشاند و ملوک و امرا را در فرمان وی کرد و ملک در خانه بنشست و پادشاهی بدست یوسف داد
و کار مصر با وی گذاشت و قطفیر را از آن معزول کرد و عمل و نیز به یوسف داد و ملک زلیخا را به یوسف داد و چون یوسف نزدیک زلیخا شد او را
گفت این بهترست یا آنکه تو مرا با آن میخواستی که یوسف عاشق تو گشتی زلیخا گفت ای صدیق تو مرا بدان ملامت مکن که من زنی بودم جوان و در نعمت و با
جمال و مال و شوهرم مرا شهوت بزنان نبود و پیراهن نگشتی و تو نیکوترین اهل روزگاری من در محبت تو مبتلا شدم با مری که مانند آن کسی را
نبود و چون یوسف دست بوی باز نهاد بدانست که راست گفت یوسف از وی دو فرزند آمد یکی افراییم و یکی میشا و ملک مصر بر یوسف
راست شد و رعیتان اندر میان حق سیرت و عدل آن شکار ساکرد و روایت قصه آیه و قال الملک ائتونی به ملک گفت که این مرد را که علم چنین ...
من آرید تا من او را خاصه و خالصه خود کنم که او سزاوار آنست که او را وزارت دهند به جای آنکه او در زندان شده بود از نا ایمنان عزیز ...
چون او بیامد ملک با وی سخن گفت او را در سخن بیازمود و بدانست که پیش از آنست که گفته اند گفت و برا که تو امروز نزدیک ما
مکانت و منزلت و امانت داری **قوله تعالی** قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم و کذلک مکنا لیوسف فی
الارض یتبوأ منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیع اجر المحسنین و لاجر الاخرة خیر
للذین آمنوا و کانوا یتقون یوسف آن مکانت و عمارت ملک ولایت طلب کرد و گفت جعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم
اگر گوینده که شاید که وی از قبیل ظالم ولایت خواهد گویم ولایت بصورت ملک مصر را بود و بحقیقت یوسف را بود
چون ممکن نبود چنانکه خواست حق خود خواست و آنرا که حق بود ترا و بود که بهر وجهی که تواند توسل جاند و از پادشاه آن خواست که تا
ملک بوی باشد و از خزائن آن خواست که گفت مرا بخزائن زمین موکل کردان که از خزائن زمین کفایت کنم که من نگاه دارم و ضایع نگذارم که عالم
بوجود خرج و دخل آن بعلم حاصل کنم و بحفظ ضایع نگذارم اکنون حق تعالی گفت اینچنانکه یوسف را تمکین دادیم و برا در زمین مخیر کردانیدیم
تا جای گیرد از زمین آنجا که خواهد ما برحمت خود رسانیم آنرا که خواهیم و مزد نیکوکاران ضایع نگردانیم و هر آینه مزد آخرت که او
بهتر از ملک مصر است که بیوسف دادیم کسانی را که ایمان آوردند و از معاصی و گناه اجتناب نمودند وجاء اخوة یوسف
فدخلوا علیه فعرفهم و هم له منکرون و لما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ابیکم الا
ترون انی اوفی الکیل و انا خیر المنزلین فان لم تأتونی به فلا کیل لکم عندی و لا تقربون چون یوسف
متمکن گشت و بر سبیل نیابت بر سریر ملک بنشست و تدبیر و ترتیب کار ملک راست کرد شبی که او قحط خواست
بفرمود تا طعامها ساختند بیشتر از عادت که ملک عادت نداشت که درین وقت طعام خورد یوسف بفرمود که شما را اندیشه
طعام بسازید نیم شب ملک از خواب درآمد و گفت طعامی بیارید از هر چه باشد که مرا گرسنگی غالب شده و میگفت

الجوع الجوع یوسف بفرمود تا طعامها که ساخته بودند بیاوردند گفت این طعام کی ساخته اید گفتند درین شب گفت چه دانستید که مرا
طعام خواهد بایست گفتند ما را یوسف فرمود و او را گفت تو چه دانستی گفت این شب اول سالهای قحطست و سبب قحط آنست
که خدای تعالی شهوت طعام بیشتر آفریند من دانستم که ترا بر خلاف عادت در میان شب طعام باید بفرمودم تا بساختند ملک
تعجب فرو ماند از علم وی و در کارها روی چون سال قحط درآمد باران نیامد و نبات نرست مردم در آن سال هر چه داشتند بخوردند
و آنکه نداشتند می آمدند و از یوسف میخریدند تا سیم سال اول بزر بفروخت بزرخی که مقرر بود سال دوم بکلی و جواهر و سال سیم
بچهارپایان از اسب و شتر و گاو و گوسفند سال چهارم به بندگان و پرستاران و سال پنجم بضیاع و عقار و سال ششم هر چه داشتند فرزندان
بیاوردند و بفروختند و طعام بستدند سال هفتم خود را به یوسف فروختند و همه مردان و زنان بنده او شدند یوسف الملک در مصر
کس نبود و خزانه بنهاد و گفت کسی چنان ندیده بود ملک گفت چگونه دیدی صنع خدا را و نعمت او را ملک گفت ای یوسف را یاری است
خبر است که یوسف درین سالها طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند فرمود تا ملک را از نماز پیشین نماند که طعام میداد
ملک گفت که من گرسنه میباشم چرا بر عادت دو بار طعام نمیفرمایی مرا گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی در رعیت را فراموش نکنی
گفت نیکو رای بوده ای یوسف از آنکه باز عادت شده است که ملوک یکبار خوان نهند و چون قحط عام شد بزمین کنعان برسید
و فرزندان یعقوب را قحط و رنجی عظیم رسید چون بشنیدند که در مصر ولایت طعام جایی می توان یافت که نزدیک عزیز مصر بسیار است
لا بدست از آنکه شما را بمصر میباید رفتن و بضاعتی بردن و پاره طعام آوردن و ایشان را گسیل کرد و بنیامین را نزدیک خود بداشت
که از غم یوسف با وی بسته بود و در آن وقت ایشان بفلسطین بودند و بشام و بعدی بود و خود چهار پایان داشتند یوسف منتظر میبود
مقدم ایشان را یا ایشان چیزی که آلت شبانان بود با خود داشتند از میوه و ظرف و گلیمی چند و پاره پشم رنگ کرده و برگرفتند و روی بمصر نهادند
تا برسیدند چنانکه گفت و جاء اخوة یوسف و آمدند برادران یوسف و در پیش او شدند او ایشان را بشناخت و ایشان وی را نشناختند
از بهر آنکه وی را از کودکی رها کرده بودند چون دیدند شکوه وی را پادشاهی دیدند بر سریر ملک جامهای پادشاهانه پوشیده و تاجی مرصع
جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن نهاده و بعضی گفته اند برای آن باز نشناختند که سعیت کرده بودند و معیت دیده گویند
تا ریک کردند یوسف با ایشان سخن گفت ایشان بزبان عبرانی سخن گفتند گفت شما چه مردمانید گفتند جماعت شبانانیم از ولایت شام
و ولایت ما را قحط رسیده است آمده ایم تا ما را غله و طعامی فروشی یوسف گفت مبادا شما جاسوسی باشید آمده باشید تا ملک مرا
با جهان و ولایت من نشان کنید گفتند ای ملک ما جاسوس نیستیم ما برادرانیم یکدیگر را ما پدری پیر هست مغربیت از پیغمبران خدای و پدر را
یعقوب گویند گفت شما چند برادر بودید گفتند دوازده بودیم گفت اکنون چند نفر اید گفتند یازده گفت آن دیگری چه شد گفتند با ما روزی بصحرا
آمد آنجا هلاک شد گفت آن دیگر کجاست گفتند پدر ما آن برادر را از همه دوستر داشتی چون او غایب شد این برادر را باز گرفت و بوی خوش
از چشم فرو نگذارد یوسف گفت کیست که از برای شما گواهی دهد که چنین است که شما میگویید گفتند ایها الملک ما درین شهر هیچ کسی نمی
یوسف گفت من این نگاه دارم که شما راست میگویید که آن برادر را بیارید گفتند این غربت او را با خود بیاوریم چنانکه خدای تعالی
گفت فلما جهزهم بجهازهم چون ساز ایشان درست کرد و طعام ایشان بداد و ایشان را گفت برادر دیگر را نیز پیش ما بیارید نزدیک
من آورید تا من شما را نیکو دارم و کیل طعام تمام بدهم نمی بینید که من کیل تمام میدهم و من بهترین فرود آورندگان و میهمانداران ام
پس اگر او را نیاورید شما را نزد من کیل نیست و طعام ندهم و نزدیک من میایید که من بگرفته **قوله تعالی** قالوا سنراود
عنه اباه و انا لفاعلون و قال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی

أهلهم لعلهم يرجعون فلما رجعوا إلى أبيهم قالوا يا أبانا منع منا الكيل فأرسل معنا أخانا نكتل وإنا له لحافظون
قال هل آمنكم عليه إلا كما أمنتكم على أخيه من قبل فالله خير حافظا وهو أرحم الراحمين
یعنی برادران یوسف جواب دادند و گفتند ما بکوشیم و چاره بسازیم تا وی را از پدر روی بخواهیم و آنچه توانیم در منع بجای آوریم و گفتیم یوسف
غلامان خود را گفت که چیزی که ایشان آورده‌اند در میان بارهای ایشان کنید تا چون بخانه شوند متاع خود بشناسند ایشان را باز آمدن
شود باشد که وا دانند که طعام رایگان می‌دادند ایشان را و نیز برای آنکه بداند که یعقوب آنکه چیزی ندارند باز نیایند و گفته‌اند برای آنکه دانست که یعقوب
آن بضاعت را باز پس فرستد و ایشان را باز آورد و نیز گفته‌اند لعلهم یرجعون گفت بضاعت در میان رحال ایشان کنید تا باشد که ایشان
را چون باز گردانند آن را باز گردانند و با خانه خود روند باشد که بسبب آن باز آیند ایشان باز گشتند و نزدیک پدر خود رفتند پدر ایشان را
پرسید که چون بودید و احوال شما چگونه بود گفتند ای پدر ما از نزدیک مردی می‌آییم که فضل و کرم او را وصف نتوان کرد و با ما آن اکرام کرد که
اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی همانا که بیش ازین نکردی یعقوب گفت برادر شما شمعون کجاست گفتند او را ملک مصر بگرو داد و ما را گفت تا
شنویم و بنیامین را این نوبت با خود ببریم گفت و چه دانند که شما را برادری هست گفتند ما گفتیم گفت چرا گفتید گفتند برای آنکه ما را بجاسوسی
متهم کرد ما چون شرح حال خود گفتیم و او بپرسید تا حدیث برادر کردیم گفت اگر راست میگویید نوبت دیگر او را با خود بیارید اگر نه گفت شما
پیش من میایید که ما را کیل منع کرده‌اند و وعده تا این کرت کیل تمام بیاوریم و هیچ بنیامین را بشکن متهم که ما او را نگاه داریم
یعقوب گفت آیا من شما را امین شمارم چنانکه امین بودم از شما بر یوسف پیش خدای بهتر نگاهبانیست و او بخشاینده‌ترین بخشایندگانست
یعنی یوسف را بخدای سپردم حق تعالی گفت یوسف با برادران سپردی ضایع کردند و بنیامین بمن سپردی و من آن خدایم که آنچه بمن سپارند
ضایع نشود قوله تعالى ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت إليهم قالوا يا أبانا ما نبغي هذه بضاعتنا
ردت إلينا ونمير أهلنا ونحفظ أخانا ونزداد كيل بعير ذلك كيل يسير قال لن أرسله
معكم حتى تؤتون موثقا من الله لتأتنني به إلا أن يحاط بكم فلما آتوه موثقهم قال الله على ما نقول
وكيل چون متاع و بار خود بگشادند بضاعت خود را دیدند که همچنان در میان بار بود که بایشان رد کرده بودند گفتند ای پدر ما
چه خواهیم بیش ازین نیکوتر که این مرد کرم کرد ما را طعام داده است و متاع ما باز رد کرده است و این نیز بهای آن گفتند ای پدر
کرده شد بنیامین با ایشان بفرستد ما نبغی یعنی چه جوییم یعنی چیزی دیگر نماند که کار ما بدان موقوف باشد و ما نیز چیزی دیگر نخواهیم
ما برای این نوبت آنکه داریم کفایت است یعنی بضاعت ما رد کرده‌اند ببریم و برای اهل خود طعام آوریم و برادر خود بنیامین را نگاه
داریم و کیل یک شتر وار بیفزاییم و این کیل اندک است یعقوب گفت هرگز نفرستم او را با شما تا آنکه مرا حقیقتی بسوگند و عهد
پیمان سوگند که او را نزدیک من آرید مگر که همه شما هلاک شوید و چون ایشان را عهد و پیمان دادند
و با عهد خدای کردند که او را نگاه دارند و ضایع نگردانند و دیگر باره یعقوب خدای را گواه گرفت و گفت خدای بر آنچه ما میگوییم
شاهد است و ما فظ ابن عباس گفت این سوگند بر ایشان آن بود که گفت بگویید بحق محمد مصطفی که خیانت نکنید
سوگند خوردند که خیانت نکنند قوله تعالى وقال يا بني لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من أبواب متفرقة
وما أغني عنكم من الله من شيء إن الحكم إلا لله عليه توكلت وعليه فليتوكل المتوكلون ولما
دخلوا من حيث أمرهم أبوهم ما كان يغني عنهم من الله من شيء إلا حاجة في نفس يعقوب قضاها
وإنه لذو علم لما علمناه ولكن أكثر الناس لا يعلمون چون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را

وصیت

وصیت کرد و گفت ای پسران من چون بمصر رسید همه یکبار بجمع یک در در مروید و پراکنده در روید گفته‌اند آنکه گفت
ایشان بانده و بسیار بودند نیکو و تمام بالا و چشم بد ایشان رسد و گفته‌اند گفت آنکه گر خداوند چیزی رساند که من گفتم شما سود
ندارد و قضا کنند حکم نیست جز خدای را من و توکل کردم و بر وی بایدکه توکل کنند کاین توکل کنند ایشان چون بمصر رسیدند و مصر
چهار دروازه بود هر چهار کس ... در رفتند چنانکه یعقوب فرموده بود ما کان یغنی بود آن وقت رفتن ایشان از چهار دروازه
که سود کند از ایشان باز دارد از خدای من شیء از هیچ چیز مگر حاجتی که در دل یعقوب بود که آن حاجت روا شود و آن شفقت
پدر بود بر فرزندان و اندیشه او از چشم بد ایشان که یعقوب را وصف کرد بحلم و گفت او عالم بود بآنچه ما او را تعلیم کردیم و آموختیم و
گفته‌اند که او عالم بود بآنچه عالم بود یعنی بعلم کار می‌کرد ولیکن بیشتر مردمان نمی‌دانند این حال قوله تعالى ولما دخلوا على يوسف
آوى إليه أخاه قال إني أنا أخوك فلا تبتئس بما كانوا يعملون فلما جهزهم بجهازهم جعل السقاية
في رحل أخيه ثم أذن مؤذن أيتها العير إنكم لسارقون قالوا وأقبلوا عليهم ماذا تفقدون قالوا
نفقد صواع الملك ولمن جاء به حمل بعير وأنا به زعيم چون فرزندان یعقوب بمصر رسیدند و نزدیک یوسف
شدند گفتند یا العزیز چنانکه فرموده بودی کردیم و آن برادر را که خواسته آوردیم گفت نیکو کردید و بفرمود تا ایشان را جایی نیکو فرود آوردند
و مهمانی ... فرمود و بفرمود تا از بهر هر دو برادر خوانی آوردند و در پیش ایشان بنهادند بنیامین تنها ماند گفت اگر برادر من یوسف
بودی با من نشستی تا من تنها نبودمی بنیامین گفت و میگریست یوسف گفت خواهی تا من برادر تو باشم گفت تو خود پادشاهی عزیز
مصر لیکن برادری تو کسی را نباشد گفت برخیز و پیش من آی تا تو تنها نباشی او را بر سریر برد و با خود بنشاند چون شب آمد طعام بنهادند
کرد چون وقت خفتن بود برای هر دو بستری بگسترد و بنیامین تنها ماند گفت تو بخانه من در آی و با خود بخوابانید و گرد او گرفت ای
فرزندان یعقوب من شما را جفت می‌بینم و هر یکی را با یکی خوش می‌بینم جز این مرد که شما است من او را با خود گرفتم تا پیش من باشد
و ایشان را جای معین کرد و بنیامین را با خود گرفت چنانکه خدای خبر داد و لما دخلوا چون پیش یوسف شدند یوسف برادر خود
بنیامین را با خود گرفت و بجای او چون بخلوت بنشستند گفت نام تو چیست گفت بنیامین گفت این نام چه باشد گفت ابن المثكل
پسر مصیبت رسیده گفت پدرت را چرا چنین نام نهاد گفت چون مرا در وجود آورد مادرم رحلت کرد گفت مادرت که بود گفت راحیل
بنت لیان گفت هیچ فرزند داری گفت ده پسر دارم یکی را از ایشان طعان نام است گفت این چه معنی دارد و چرا او را این نام نهادی
گفت برای آنکه مرا برادری بود یوسف نام از ما جدا شد تا بنداشتی که زمین او را فرو برد و یکی را ابراهیم گفت این چه معنی دارد گفت
برای آنکه گمان آنست که او زنده است و یکی را ابراهیم نام نهادم برای آنکه او را بر ابراهیم خرمی کنم الحکم تمام کرد یوسف گفت خواهی که
من برادر تو باشم بجای برادر گفت ای عزیز چون تو برادر کرا باشد ولیکن اگر تو برادر من شوی چگونه برادر من باشی
و ترا یعقوب و راحیل نزاده‌اند یوسف چون این بشنید بگریست و برخاست در برقع از روی در کرد و گفت انی انا اخوک من برادر توام
تو با ایشان هیچ مگوی و پوشیده دار و هیچ اندوه مخور و غمگین مشو باکه در آنچه ایشان کردند با تو و برادرت انگه بفرمود تا بارهای ایشان
کردند و بارگیر ایشان بساختند و برای هر دو برادری یک شتروار گندم بفرمود انگه بفرمود تا سقایه در رحل بنیامین نهادند صدی
ابن یامین از آن حال خبر نداشت کعب گفت که حکم و آگاهی بود و آن چنان بود که یوسف بنیامین را گفت من برادر توام از
یامین سخت خرم و شادمان گشت و خدای را شکر کرد یوسف گفت من هیچ وجه از تو مفارقت نکنم پس گفت چگونه باشد چون
پدر که او را تسلی از من بود گفت فرج او نزدیک است گفت این سر نهانست و الله بر تعلی که آن تو نیکو نباشد و آن بزدی باز گشت

ربی تحمل کنم و از توجه انکه دوم کوینه که چکونه روا باشد که او تهمت [illegible] با آنکه ندانستی که ابن یامین است او را باز کیرد تا پدر نکوید
شود که کوینه که یوسف این بفرمان خدای کرد و از خود نکرد و قضای تعالی خواست تا محنت یعقوب بنهایت رسد تا او برسد چنانکه شاعر
گفت **شعر** اذا الحادثات بلغن المدی * وکادت لهن تذوب المهج * وحل البلاء وقل العزاء * فعند التناهی یکون الفرج * گفته که سقایه
کاسه سیمین بود و هرکرا نامه در میان او و ملک آن آب خوردی چون طعام عزیز شد برای عزت طعام و حرمت او بدین سقایه طعام می پیمود
چون این سقایه در رحل ابن یامین پنهان کردند منادی منادی کرد در میان ایشان که ای کاروانیان شما دزدانید خدای این منادی گفت نه بینید که سوی
یوسف بود و منادی ایشان را نشناخت چون صاع برجای خود ندید ایشان را گفت شما دزدانید که یوسف از پدر بدزدیده بودید گفتند که مر
است فرمان است چون این بشنیدند مضطرب شدند و حال آن بود که روی با ایشان آورده بودند که شما چه گم کرده اید و چه میجوئید گفتند صاع
ملک نمی یابیم و هرکه آنرا بیارد یک بار شتر از گندم بوی دهیم و من بدین ضامنم و این گوینده منادی بود **قوله تعالی** قالوا
تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد في الأرض وما كنا سارقين قالوا فما جزاؤه إن كنتم كاذبين قالوا
جزاؤه من وجد في رحله فهو جزاؤه كذلك نجزي الظالمين فبدأ بأوعيتهم قبل وعاء أخيه ثم
استخرجها من وعاء أخيه كذلك كدنا ليوسف ما كان ليأخذ أخاه في دين الملك إلا أن يشاء الله
نرفع درجات من نشاء وفوق كل ذي علم عليم گفتند بخدای که شما میدانید که ما بدان نیامده ایم تا در زمین فساد
کنیم یعنی ما دزد نیستیم [illegible] گفتند اگر شما دروغ گویید پاداش این چه باشد یعنی کیفر این [illegible] و سقایه گرفته باشید حکم
این چگونه بود ایشان گفتند جزای وی آن است که آنکس که این کرده باشد و سقایه در رحل وی باشد وی را ببندند و بگیرند همچنین جزا دهیم ظالمان را
یعنی دزدان را آنکه بفرمود تا بارهای ایشان بجستند و ابتدای آن به بارهای برادران کردند پیش از بار برادرش ابن یامین آنگه چون بجای
وی رسیدند دعا می کردند [illegible] همچنین کید کردیم و ساختیم برای یوسف ابن عباس گفت صنعنا و گفت العماد و چنین
خدای بود [illegible] یوسف برادر خود را [illegible] و در ملک آن بود که دزد را بزنند و غرامت بستانند [illegible]
یعنی بود که فراگیرد برادر را [illegible] وی را [illegible] ابن عباس گفت عادت ملک آن بود که دزد را [illegible] و دو ضعف آنچه
برده بود غرامت بستدی [illegible] که عادت آن بود که وی را برکشیدی و چشمها بسته بردی [illegible] خدا آن بود که برزبان برادران
برود که جزای وی [illegible] آن بود که او را بجای صاحب متاع دهند و مراد یوسف این بود نرفع درجات من نشاء ما رفیع و بلند گردانیم
درجهای [illegible] آنکس که خواهیم و زبر هر عالمی عالمی دیگر هست که از وی عالمتر بود و در خبر است که چون برادران یوسف در مصر آمدند
و [illegible] تا هیچ کس [illegible] حدیث صواع رفت گفتند [illegible] آنرا که میگویند **قوله تعالی** قالوا إن
يسرق فقد سرق أخ له من قبل فأسرها يوسف في نفسه ولم يبدها لهم قال أنتم شر مكانا والله أعلم بما
تصفون قالوا يا أيها العزيز إن له أبا شيخا كبيرا فخذ أحدنا مكانه إنا نراك من المحسنين قال معاذ
الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده إنا إذا لظالمون چون آن شخص گفت هرکس این صواع باز آرد من یک بار
شتر وار گندم بدهم ایشان گفتند [illegible] که ما دزدی نکنیم [illegible] بار [illegible] ابتدا بار ایشان
کردند هرکه بار [illegible] بجستند و چیزی نیافتند چون به بار ابن یامین رسیدند [illegible] گفت هر حال
نباشد [illegible] تا برادرت ساحت معلوم شود چون آن را بگشادند صاع در بار
او بود ایشان خجل گشتند و روی در زمین نهادند گفتند ای ابن یامین [illegible] ما را رسوا کردی و حرمت [illegible]

این چه

این چه بجهت است که ما را از پسران راحیل پیش آمد این صاع که بگشتی ابن یامین گفت ای پسران راحیل [illegible]
از من [illegible] در بیابان هلاک کردید و اکنون نیز بیخرد امید که تهمت دزدی بر من نهید گفتند آخر این صاع در بار تو چه میکند گفت این صاع در
من آنکس نهاد که درم و بضاعت در بار شما نهاد و شما از آن بیخبر انگاه ایشان در پیش یوسف آوردند گفتند سرقه کار ابن یامین دزدی
کرد او را برادری بود پیش از وی بدزدی کرد و آن یوسف بود [illegible] گفت که وی را عادت بود که چون خوان بنهادندی
طعام برگرفتی پنهان و برای سایلان بنهادی [illegible] گفتند اول محنتی که یوسف را بود آن بود که مادرش فرمان یافت و او کودک بود
یعقوب او را بخواهر خود دختر اسحاق داد تا تربیت وی کند وی را بسته بود میراث داشت و اسحاق کمری بود و آن را میراث فرزندان مهتر ابراهیم
داشتندی بحکم آنکه خواهر مهترین فرزندان بود کمر وی بر گرفت چون یوسف بزرگ شد خواهر را گفت یوسف را بمن ده گفت ندهم که من
نشکیبم یعقوب الحاح کرد خواهرش گفت اگر ناچار است وی را نزد من یله کن تا یک هفته دیگر اینجا باشد تا وی را نیک ببینم و بر او کمری یوسف
بسته بود و بیامد و آن کمر در میان وی است چون یعقوب آمد که یوسف را باز خواهد گفت آن کمر من گم شده و من بطلب آن مشغول
میدارم یعقوب نیز دلتنگ شد و آن در سرای بجست نیافت گفت هرکه در این سرا است همه را ببینید باید شد یک یک را
میکردند تا یوسف رسید کمر در میان او بود و از دین ابراهیم آن بود که دزد را ببندگی گیرند یعقوب گفت اکنون نزد تو باشد چنانکه تو
خواهی پس وی را نزد یک خواهر بماند چون یوسف آن سخن بشنید که ایشان میگفتند آنرا در دل گرفت و اظهار نکرد و با خود گفت
شما بتر بید که برادر خود را از پدر بدزدیدید و در چاه افکندید و اکنون خود منکرید تا یوسف چه خیز [illegible] پنهان کرد و نیز بعضی گفته اند که
انتم شر مکانا بعضی گفته اند که آن حال بود که ایشان کردند از سرقه یوسف و الله اعلم و قضای تعالی عالمتر است بآنچه شما وصف
کردید از احوال سرقه بنیامین برادر من و در خبر است که چون آن صاع پیش یوسف بردند و بنهادند و آن صاعی بود که آنرا جام سبک
گفتندی ایشان [illegible] صاع [illegible] بوی که امانت کرد زدی یوسف در صاع نگریست و انگشت بروی زد و آواز برآمد
چون آمد روی برادران کرد و گفت میدانید که این صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید شما ده برادر بودید یکی را ببردید
و بفروختید ابن یامین چون این بشنید برپای خواست و گفت ایها الملک از بهر خدای از این صاع بپرس که برادر من کجاست
یوسف صاع را بزد و گفت میگوید زنده است و تو او را ببینی آنگه یوسف برخواست و وضو تازه کرد و باز آمد ابن یامین گفت ایها
الملک از این صاع بپرس که برادر من زنده است تا او را که در بار من نهاد یوسف گفت صاع خشمگین است و از این خبر نمیدهد [illegible]
گفت ایها الملک هست از ما بار رد ما را رها کن و اگر نه نعره بزنم که هیچ آبستنی نماند که بچه نیفکند و موی بر اندام او [illegible]
و از پیراهن او بیرون آمد و چون یکی از ایشان خشم گرفتی هم از نژاد یعقوب کسی بر وی دست نهادی خشم وی ساکن شدی
پس خود را گفت برو و دست بر وی بنه آن کودک از پس پشت وی برآمد و دست بروی نهاد و خشم وی ساکن گشت گفت
فرزندان یعقوب کسی هست در اینجا یوسف گفت یعقوب که باشد گفت اسرائیل الله ابن ذبیح الله ابن خلیل الله یوسف گفت
اکنون شما بعهده برادر را اینجا رها کنید بحکم شرع شما ایشان گفتند یا ایها العزیز ای عزیز این شهر او را پدری پیر بزرگوار است کریم
مکن دست یکی را از ما بجای او بازگیر که ما ترا از محسنان و نیکوکاران می بینیم با ما این احسان بکن یوسف گفت معاذ الله پناه بخدا
میبرم که آنرا که متاع ما نزد وی بود رها کنیم و آنرا که نزد وی نبود بگیریم اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم
قوله تعالی فلما استيأسوا منه خلصوا نجيا قال كبيرهم ألم تعلموا أن أباكم قد أخذ عليكم
موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم في يوسف فلن أبرح الأرض حتى يأذن لي أبي أو يحكم الله لي

وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ چون نا امید شدند از آنکه یوسف اجابت کند ایشان را ایشان بجایی رفتند که در میان ایشان کسی نبود
و با یکدیگر بخلوت بنشستند و باز با یکدیگر سخن گفتند برادر مهین ایشان گفت و او روبیل بود و پسر خالهٔ یوسف بسال از ایشان مهتر بود
او بود که نگذاشت که یوسف را بکشند کلبی و وهب گفتند یهودا بود و گفت شما نمیدانید که پدر از شما عهدی گرفته است بخدای
و سوگند داده و پیش از این هم در آن تقصیر کرده اید در حق یوسف من از این زمین فرا تر نشوم تا آنکه دستوری دهد مرا پدر من یا خدای
حکم کند برای من و او بهترین حاکمانست گویند که در میان مشاورت ایشان گفتند که اگر جنگ باید کرد تا برادر را باز ستانیم جنگ
کنیم و اگر چه کشته شویم از جهاد دیگر بار گفتند که رنج پدر درین بیشتر باشد پس درین چه معنی باشد تا خدای حکم کند بباز گشتن یا بر
بگذاشتن یا کارزار کردن و برادر را باز گرفتن قوله تعالی ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ
وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي
أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ یکی از ایشان گفت چون حال چنین است باز گردید و بنزدیک پدر شوید و بگوئید که پسر تو
دزدی کرد یعنی ابن یامین صاع ملک بدزدید ایشان بنزدیک پدر شدند و حال با وی گفتند پدر ایشان را گفت ایشان چه دانستند که
دزد را به بندگی باید گرفت گفتند ما گفتیم و درین گفتن گواهی ندادیم مگر بآنچه دانستیم که دزد را به بندگی باید گرفت و ما غیب ندانسته ایم
ندانستیم که صاع الملک میان بار وی بیرون کنند مجاهد و قتاده گفتند که معنی اینست که فلما رجعوا الی ابیهم ایشان از مصر بیرون شدند
و بنزدیک پدر شدند و پدر را خبر دادند از قصهٔ ابن یامین و آنچه رفته بود پدر گفت حال نه چنین باشد ایشان گفتند ما گواهی از علم دادیم و
آنچه دیده ایم و شنیده ایم و ما غیب ندانیم که صاع وی برگرفته یا کسی دیگر در بار وی نهاده و پنهان کرده و آنگه گفتند اگر در سخن ما
ترا شکی هست بپرس از اهل آن ده که ما در آنجا بودیم یعنی از اهل مصر و نیز از اهل کاروان بپرس که با ایشان بودیم و ما راست میگوئیم
در آنچه میگوئیم قوله تعالی قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا
إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ
قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یعقوب ایشان را باور نداشت
از آنچه با یوسف کرده بودند و دروغها گفته بودند و خیانت ایشان ظاهر شد گفت نه چنین است بلکه چاره هست و آسان کرده است شما را
نفس شما کاری را گمان آنست که شما اندوخته اید و تدبیر و اندیشهٔ شما بوده است و اگر نه وی چه دانست که دزد را برای دزدی به بندگی گیرند
و لیکن من چه توانم کرد و چارهٔ من چه باشد که صبر نیکو کنم در میان آن جزع نباشد آنکه اندیشه کرد و اندیشه صواب آمد گفت چون
من بغایت رسید فرج پدید آمد امیدست که خدای تعالی همه را پیش من آورد و از برای آن جمع گفت که یوسف را خواست و ابن
یامین و روبیل را که وی نیز آنجا مقام کرده بود تا پدر وی چه فرماید چنانکه گفت فلن ابرح الارض حتی یأذن لی ابی و تولی عنهم یعنی یعقوب
روی از ایشان بگردانید و گفت ای اندوها و ای حسرتا که مراست از مفارقت یوسف و چندان بگریست که چشمهای وی سفید گشت
زایل شد بعضی گفته اند که این کنایت است از طول انتظار وی چنانکه گویند از بس که منتظرم و چشم براه نهاده ام چشم سفید شد فهو کظیم یعنی
همیشه خشمگین بود و خشم فرو میخورد و اظهار نمیکرد و حسن بصری گفت میان آنکه یوسف از پدر غایب شد تا آن روز که دیدار وی دید هشتاد
سال بود و در آن چشم وی از گریه نیاسود و هرگز چشم وی از اشک خشک نشد فرزندان یعقوب چون آن گفتند تالله تفتؤ بخدای که تو
یوسف را یاد کنی از جهات وی و رنج که داری تا گداخته و فرسوده شوی یا از جمله هالکان گردی قوله تعالی قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ
مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا

ییأس

يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ یعقوب چون سخن پسران بشنید گفت این شما نیست و من با شما شکایت نمیکنم
نه شکایت با شما شکوی الجریح الی الغربان الرخم شکایت با خدای تعالی میکنم و غصه و رنج و اندوه خود با وی میگویم گفته اند که سبب این آن بود که
همسایه بود او را گفت ای یعقوب بس شکسته و در هم افتاده ای می بینم و هنوز بدان سن نرسیده ای که چنین شوی گفت آنچه خدای تعالی مرا بدان
مبتلا کرد از غم یوسف مرا بدین حد رسانید خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و گفت ای یعقوب اتشکونی الی الخلق شکایت من با خلق میکنی گفت
خداوندا خطا کردم از آن توبه کردم پس هرکس از وی پرسیدی که ترا حال چونست گفتی انما اشکو بثی و حزنی الی الله در خبر است که یعقوب در آن
مدت خانه ساخته و آنرا بیت الاحزان نام نهاده و در آنجا رفتی و با کس نگفتی و نیاسودی و در خبر است که مردی بنزدیک یعقوب
را گفت چشم تو بکجا رفت چنین شد گفت بگریه یوسف گفت پشت چرا دوتا شد گفت بغم یوسف گفت چرا چنین بدین هم ضعیف شده گفت
بفراق یوسف خدای تعالی وحی فرستاد که اتشکونی الی الخلق شکایت من با خلق میکنی بعزت و جلال من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا خوانی
یعقوب گفت انما اشکو بثی و حزنی الی الله خدای وحی کرد و گفت بعزت من اگر فرزندان تو مرده بودی من ایشان را زنده کردمی و با تو دادمی و سبب
این امتحان آن بود که روزی گوسفندی در سرای تو بکشتند و درویشی آمد و چیزی خواست نداد و پیش وی از همه خلقان بیشتر است دوستر دارم
درویشان را اکنون طعام بساز و درویشان را بخوان تا بخورند یعقوب طعامی بساخت و منادی فرمود تا ندا کردند که هر کرا روزه نبود
بخانهٔ یعقوب سر زند که یعقوب بدین جای حاضر آمد و طعام بخورد خدای تعالی کشف آن محنت کرد و وهب منبه روایت کرده است که چون یوسف در زندان
بود جبرئیل بنزد وی آمد و گفت ایها الصدیق مرا میشناسی گفت نه جز آنکه روی ترا نیکو می بینم و بوی ترا خوش می یابم گفت روح الامینم و رسول رب
العالمین یوسف گفت چون آمدی بدین جای گناهکاران و منت اطیب الطیبین و راس المقربین و رسول رب العالمین جبرئیل گفت ای
یوسف تو ندانی که خدای تعالی خانها را بپیغمبران پاک کند و مردان بین که شما درینجا باشید بهترین زمینها باشد و خدای تعالی این زندان به پیغمبر داد
پاک کرد الا تحصیل تو در وی گفتی یا جبرئیل مرا چگونه بنام صدیقان میخوانی و از جملهٔ
مخلصان میشماری و من در جای گناهکاران گرفتارم و بقدر مفسدان در زندانم گفت برای آنکه تو مخالفت هوای نفس کردی و فرمان بردی و آنکه
ترا با معصیت خواند نکردی برای آن نام تو در زمرهٔ صدیقان نوشته شد و ترا از جملهٔ مخلصان شمرده و پدرت مادر خدا ترسان است
ای روح الامین خبر یعقوب چه داری گفت خدای تعالی او را صبر نیکو داد و در مفارقت تو او را مبتلا کرده است با غم و حزن تو گفت ای جبرئیل حزن
او چه قدر است گفت چندانکه هفتاد مادر بر فرزند بمیرد گفت ای جبرئیل چه مزد است وی را گفت مزد صد شهید است گفت مرا با وی ملاقات خواهد
بود گفت آری گفت پس از این تنگ نیستم هرچه بمن رسد قال انما اشکو بثی یعقوب گفت که من شکایت میکنم از غم و اندوهی که مراست
حسن گفت بثی ای حاجتی و اعلم و من میدانم از خدای تعالی آنچه شما نمیدانید که خواب او درست است و بسی بر نیاید که من و شما او را سجده کنیم و
بعضی گفته اند که من میدانم که وی زنده است تا از کجا دانست گفتند که خدای تعالی وی را اعلام کرد و گفته اند که ملک الموت را در خواب دید گفت
یوسف را روح بستدی گفت نه و نشد و چون الاحیاء گویند در وی گرگی بیامد در پیرهن یعقوب سلام کرد و یعقوب گفت تو آنی که میوهٔ دل مرا و راحت جان
و روشنائی چشم مرا بخوردی گفت دروغ گفتند برادران و فرزندان ایشان مادر است گفتار یعقوب که انما اشکو بثی و حزنی الی الله
نیست که از آن نهی کرده اند بلکه منهی نوحه کردنست و جامه دریدن و روی خراشیدن و آنکه زبان بچیزی گوید که آن در شرع روا باشد منهی باشد
و از اینجا رسول گفت چون ابراهیم پسرش بمرد از رحمت نیز وی رفت او بگریست و میگفت العین تدمع و القلب یخشع و لا نقول ما یسخط
الرب و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و پنهان داشتن حزن از جمله صبر باشد و بقت در خبر است که بسیار بود که انبیا بسیار بجا گذاشته
و برایشان عتابی الهی بنا شد آنگه یعقوب پسران را گفت ای پسران من بروید و خبر یوسف و برادرش بجوئید و تفحص کنید و از رحمت خدای نومید

مباش شید چه از رحمت خدای نا امید نشوند مگر کافران این دلیل میکند بر آنکه فاسق از رحمت خدای نومید نباشد قوله تعالی فلما دخلوا
علیه قالوا یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق
علینا ان الله یجزی المتصدقین قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون قالوا
ءانک لانت یوسف قال انا یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر
المحسنین چون ساز سفر کردند و روی بمصر نهادند و نزدیک یوسف رسیدند یوسف را خطاب کردند که ای عزیز مصر ما را و اهل
ما را سختی و محنت و درویشی و قحط رسیده است و پیش تو آمده ایم و بضاعتی آورده ایم اندک بدست هر کسی بضاعتی آورده اند و از خود
کرده اند و عبدالله عباس و سعید جبیر گفته درم بد بود که کس از ایشان نستدی حسن بصری گفت ناستده بود و از آنچه بدو یان و شما از ...
از روغن کاو و پشم و موی و آن در جنب آنکه دیگران طعام بخریدند چون ناچیزی بود و گفته بضاعت ما نیست تو نظر بدین مکن و ما کیل تمام بده
چنانکه پیش ازین میدادی و صدقه کن بما که خدای تعالی مکافات کند صدقه کنندگان را حق سبحانه و تعالی بندگان را درین آیه شرط ادب آموخته است
حاجت خواستن چون حاجت خواهی اول مدح و ثنا باید گفتن چنانکه ایشان گفتند ایها العزیز دوم شرح حال و ضعف خود باید گفت که مسنا
واهلنا الضر سیوم آنچه کرده باشی از طاعت و تقصیر کرده ای از اندک شمردن و مذمت کردن وجئنا ببضاعة مزجاة آنکه حاجت از کریمان لایق کرامت
باید خواست فاوف لنا الکیل و آنچه وعده شود آن را بر سبیل تفضل باید دانست نه بر سبیل استحقاق و تصدق علینا گفته اند که مراد ازین آنست که
از آنچه بخریدی ما طعام ده و گفته اند که صدقه کن بما بر آنکه برادر ما ابن یامین را باز ده ... برای آنکه ندانسته که ... است
چون ایشان این نوع سخن گفتند دل یوسف بر ایشان نرم شد خواست که خود را بر برادران اظهار کند ایشان را گفت هل علمتم هیچ میدانید که شما چه
کرده اید با یوسف و برادرش در وقتی که نادان بودید آنچه میکردید نمیدانستید و کودک و جوان بودید کلبی گفت سبب اظهار یوسف آن بود که
یوسف ایشان را گفت که مالک ذعر گفت من در فلان سال غلامی یافتم در چاهی بدین صفت و او را بچند درم از تو ... بخریدم ایشان
گفتند ایها الملک آن غلام را ما فروختیم یوسف در خشم آمد گفت ایشان را ببرید و گردن زنید یهودا گفت ایها الملک یعقوب را فرزندی بود
نام او یوسف از و غایب شد امروز چند سال است که از گریه نابینا شده است و در بیت الاحزان نشسته و با کس نگوید و کسی با وی
نگوید از فراق یک فرزند چنین است چگونه بود که خبر قتل ده فرزند بشنود و گفتند ایها الملک اگر لابد است ما را بکشی این
متاع ... پیش پدر ما فرست که او در فلان جایگاه است و سخت محتاج است و درویش و مختل الحال است یوسف چون این سخن شنید ٨
دل او نرم گشت و بگریست و ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه گفته اند که چون یوسف ابن یامین را باز گرفت و برادران
پیش پدر شدند او بیکبارگی بگریست چون خواستند که بازگردند یعقوب نامه نوشت من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله
بن ابراهیم خلیل الله بجانب ملک که ما اهل بیتی ایم که همواره بلا بر ما موکل بوده است جد ما ابراهیم را نمرود دست و پای ببست و
با تش انداخت خدای تعالی آتش را بروی سرد و سلامت گردانید و پدر ما را دست و پای ببستند تا برای خدای تعالی قربان کنند
و کارد بر گلوی او نهادند خدای تعالی در او فدیه کرد و بکشتم مرا فرزندی بود یوسف نام از همه فرزندان نیکوتر و از همه جهان بهتر
بنزدیک من دوستترین اهل من بود او را از پیش من ببردند بامداد و شبانگاه آمدند پیراهن خون آلوده پیش من آوردند و گفتند او را گرگ
بخورد و من در محنت او مانده ام و بر وی چندان بگریستم که چشمهای من خلل یافت و او را برادری بود از مادری من او را پیش خود باز
گرفته بودم و غم آن فرزند بدو ... هم برادران او را از پیش من ببردند و باز آمدند و گفتند او دزدی کرده است و تو او را
... گرفتی و ما اهل بیتی ایم که در میان ما دزدی نباشد اگر این فرزند مرا باز فرستی فبها والا ترا دعایی کنم که به هفتم بطن تو رسد یوسف چون

این شنید

این سخن شنید خویشتن را نگاه نتوانست داشت و بعد از آن خود را آشکارا کرد و بعضی دیگر گفته اند که یوسف ابن یامین را گفت هیچ فرزند داری
گفت سه پسر دارم گفت چه نام ایشان کرده گفت فرزند مهین را یوسف نام کرده ام گفت چرا گفت از بهر آنکه مرا برادری
بوده و او را ببردند و هلاک کردند از دوستی وی فرزند را یوسف نام کرده ام و دیگری را گرگ نام نهاده ام گفت چرا گفت برای آنکه گفتند
گرگ او را بخورد و سیوم را خون نام کرده گفت چرا گفت برای آنکه پیراهن خون آلود آوردند و حوالت آن خون بگرگ کردند یوسف
بعد آن حال گفت اگر ایشان یکبارگی بجایند من ایشان را پیش از ین در بند دارم چون که خویشتن را اظهار کنم چون برادران باز آمدند
ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف هیچ میدانید که شما با یوسف و برادرش چه کردید چون جاهل بودید نمیدانستید که کار روی بکجا
رسد یعنی یوسف را از پیش پدر ببریدید و در چاه انگندید آنگاه که وی را از چاه برآوردند بغلامی بکمتر درم بفروختید و چون ... برادرش
بانستید ... گفتید ... خواهد بود و عبدالله عباس گفت چون یوسف این سخن بگفت
برقع از روی بر گرفت ایشان بگریستند و وی را بشناختند بعضی دیگر گفته اند که چون یوسف بخندید از برق دندانهای وی
پیدا شد ... بگفت و باز خنده ... برادران بشناختند و بعضی دیگر گفته اند که یوسف بر سر علامتی داشت که آن علامت پدران
ایشان بود تاج از سر برداشت در نگریستند و آن علامت بدیدند و وی را گفتند ءانک لانت یوسف تو یوسفی گفت آری من یوسفم
و این برادر منست ابن یامین خدای تعالی بر ما منت نهاد با آنکه جمع کرد میان ما از آن پس که ما را تفریق کرد ... انه من یتق و یصبر هر که
او متقی باشد و پرهیزد از معاصی و واجبات را بگذارد و از معاصی احتراز کند و از مکاره صبر کند او از جمله نیکوکاران باشد خدای تعالی
مزد نیکوکاران ضایع نکند قوله تعالی قالوا تالله لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئین قال لا تثریب
علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت
بصیرا واتونی باهلکم اجمعین ایشان چون آن حال بدیدند دانستند ... را ... کرده اند و گفتند بخدا سوگند که خدای تعالی
ترا بر ما برگزید و عزیز گردانید بانواع خصال خیر از عقل و علم و فضل و حکم و حلم و تقوی و زهد ما مخطی و گناهکار بودیم لاجرم خدای تعالی
ترا برگزید و عزیز گردانید و ما را ذلیل و خوار کرد و یوسف حلم خود را کار بست و از سر توبیخ و سرزنش ایشان درگذشت و گفت بر شما
هیچ سرزنش نیست و ملامتی خدای تعالی شما را بیامرزد و بر شما رحمت کند و او رحمت کننده ترین رحمت کنندگانست از ابن عباس
روایت کرده اند که گفت روز فتح مکه رسول علیه السلام حلقه در خانه بدست مبارک بگرفت و مردم مکه پناه بخانه داده بودند و گفت الحمد لله
الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده ای اهل مکه مرا بر کار ندیدید تکذیب من کردید و از ناد بوم خود بیرون کردید
چه گمان میبرید بمن که با شما چه خواهم کرد گفتند گمان خیر میبریم چه تو برادر کریمی و پسر برادر کریمی و امروز قادری و ما در دست قدرت
رسول گفت من امروز همان خواهم گفت که برادرم یوسف گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم سدی گفت یوسف از سرزنش
برایشان ... اول سخنی که آن بود که پدرم چون است گفتند چشمهایش رفته است پیراهن از تن برکشید و گفت اذهبوا بقمیصی هذا
پیراهن من ببرید و بر روی پدرم افکنید تا بینا گردد ضحاک گفت آن پیراهن جبرئیل برای ابراهیم از بهشت آورده بود چون او را در آتش
انداختند ابراهیم آن را با اسحق داد و اسحق بیعقوب و یعقوب در میان تعویذی نهاد و بر گردن یوسف بست چون برادرانش وی را برهنه
در چاه انداختند جبرئیل آمد و آن تعویذ بگشاد و آن پیراهن در روی پوشانید چون یوسف خواست که پدر را بشارت دهد جبرئیل گفت
این پیراهن ابوی فرست که از وی بوی بهشت می آید هیچ مبتلا و بیمار این بوی نشنود الا که شفا یابد گفته برای آن گفت اذهبوا بقمیصی
سبب محنت یعقوب اول پیراهن خون آلود بود تا راحت هم از آنجا که محنت بود رسد واتونی باهلکم اجمعین اهل خود را همه برای پیش من

قوله تعالی وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ
الْقَدِيمِ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ و چون کاروان جدا گشت و از مصر بیرون رفت حق تعالی باد شمال را گفت یعنی فرشتگان را که بوی پیراهن یوسف ببر
و بمشام یعقوب رسانید مجاهد گفت از پیراهن بوی بهشت می آمد یعقوب چون آن بوی بشنید دانست که آن بوی پیراهن یوسف است
و بعضی گفته اند که یوسف را بوی مخصوص بود و یعقوب آن بوی بدانست و میان ایشان یعقوب هشت روز راه بود هشتاد فرسنگ
یعقوب بوادی کنعان بود از زمین فلسطین و یوسف بزمین مصر یعقوب که بوی یوسف بشنید مضطرب شد گفت بوی آشنا
می شنوم گفت چه بوی است گفت بویی که اگر بگویم مرا ملامت کنید و سفیه خوانید و گویید خرف شده است حاضران چون این بشنیدند
گفتند بخدای که تو هنوز در ضلالت قدیم خودی از فرط محبت یوسف گفته اند که این سخن پسران گفته اند و پیراهن جماعتی دیگر آورده اند
در وقتی که فرزندان یعقوب بکنعان بودند فلما ان جاء البشیر انگاه که بشیر آمد یعنی مژده دهنده و آن پیراهن بر روی یعقوب انداخت
خدای تعالی چشم یعقوب را روشن کرد ابن عباس گفت آن بشیر یهودا بود گفت آن پیراهن خون آلود که سبب محنت پدر بود من بردم
و خبر گرگ خوردن وی من دادم اکنون این خبر من برم و این مژده من دهم ابن عباس گفت یهودا پیراهن بستد سر برهنه و پا برهنه پیاده
کاروان را بگذاشت و از زاد هفت نان داشت پیاده می آمد هنوز نان تمام نخورده بود که بیعقوب رسید و بشارت داد و بروایتی دیگر
از ابن عباس بشیر مالک بن دعر بود در آمد و پیراهن بر روی یعقوب افکند یعقوب چشم باز کرد و آن علامت کنند کار گفت الم اقل لکم
نه من شما را گفتم که من از خدای آن دانم که شما ندانید یحیی بن سلیم روایت کرد که ملک الموت دستوری خواست از خدای تعالی که بزیارت
یعقوب رود دستوری یافت یعقوب را گفت ای ملک الموت بدان خدای که ترا آفرید که با من بگوی که جان یوسف قبض کرده گفت
من نه بجوی برادر که هیچ خبر ندارم از وی ملک الموت گفت ترا کلماتی بیاموزم که ببرکت آن ممکن بود که میان شما ملاقات بود گفت
بگوی یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا و لا یحصیه غیرک یعقوب آن شب این کلمات بگفت صبح بر نیامده بود که بشیر آمد و پیراهن بروی
او افکند چشمش بینا شد و قوتش باز آمد پسران بهمان حال بتضرع و ابتهال در آمدند و گفتند ای پدر ما گناه کردیم و بد کردیم خط عفو در جریده
کش و از سر گناه ما در گذر و از خدای تعالی از برای ما آمرزش خواه یعقوب گفت زود بود که برای شما استغفار کنم و آمرزش خواهم
از خدای خویش اوست خدای که آمرزنده و مهربانست گویند که چگونه بود که یعقوب وعده استغفار داد و توقف نمود و یوسف
که صاحب تعبد بود توقف نکرد و گفت لا تثریب علیکم الیوم گفته اند که یوسف جوان بود و کار جوانان تعجیل باشد و یعقوب پیر دانا
کرد و نیز تاخیر برای آن کرد که وقت سحر در آید برای آنکه وقت سحر وقت استغفار باشد چون وقت سحر در آمد یعقوب ورد خود
بگذارد و چون فارغ شد دست برداشت و گفت بار خدایا مرا بجزعی که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بجرمی که با یوسف کردند
کردند گفت ترا و فرزندان ترا بیامرزیدم راوی خبر گوید که بمسجد رسول در آمدم عبدالله مسعود در آمد او میگفت اللهم انی دعوتنی فاجبت
و امرتنی فاطعت و هذا سحر فاغفر لی او را گفتم یا ابن مسعود سحر را چه تخصیص است گفت وقت اجابت دعا باشد نبینی که یعقوب
پسران را وعده بسحر داد فی قوله سوف استغفر لکم ربی و از رسول روایت کرده اند که وعده ایشان بشب آدینه داد و
گفت بیست سال هر شب آدینه برای ایشان آمرزش میخواست شعبی گفت برای آن توقف کرد که بداند که یوسف از ایشان راضی
هست یا نه یوسف بر دست مبشر هر ساز و عده که ایشان را باید فرستاد و بفرستاد و دویست راحله و یعقوب ساز راه کرد

و با جمله

و با جمله اهل بیت خود چون نزدیک مصر رسیدند آن پادشاه را که وی نایب او بود گفت مرا پدری هست که او پیغمبر خدایست و پیغمبر زاده
و پدران من همه پیغمبر اند و از کنعان بدیدار من می آید توقع است که باستقبال وی آیی ملک با چهار هزار مرد از خواص خود پیش
یوسف با اهل مصر باستقبال یعقوب رفتند یعقوب پیاده میرفت چون نگاه کرد و یوسف را دید با لشکر جهان برجهان و اهل
مصر یهودا را گفت این فرعون مصر است گفت نه این پسر تست یوسف چون بیکدیگر رسیدند یوسف خواست که سلام کند
یعقوب بر یوسف سبق برد و گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای برنده اندوهان اگر گویند چرا یعقوب را
گفتند بر یوسف رو و یعقوب پدر او بود و اولی آن بودی که یوسف رفتی گوییم اگر یوسف رفتی هست الاحزان بدیدی و درویشی و تنگی
و بی نوایی یعقوب یوسف از راحت برنج افتادی یعقوب را گفتند دیر است که در بندی و رنجی بر یوسف رو تا حال او بدانی
ببینی که کودکی طفل بود از بر تو ببردند امروز پادشاه مصر شد تو خواهم سپرده در خبر است که چون منتشر شد خبر آمدن یعقوب و استقبال
یوسف و بر زلیخا پیر شده بود و نابینا و درویش شده و در غم یوسف ابر سیده کسی را شفاعت کرد تا دست او بگرفت و او را
بسر راه یوسف برد و بنشاند هر گاه که کوکبه آمدی از لشکر قاید او گفتی که یوسف آمد زلیخا گفتی این نه یوسف است گفتی تو چه دانی گفتی که
من بوی وی بشناسم تا چند فوج بیامد و بگذشت بعد از آن کوکبه دیگر آمد که یوسف در آن میان بود در خبر است که آن کوکبه پدید آمد آواز
داد که من بوی یوسف می شنوم مرا پیش یوسف برید او را پیش یوسف بردند یوسف بنگریست زلیخا را دید سبب بینایی زنده
و حرمت داشت و برگفت ای زلیخا چونی گفت چنین که می بینی گفت آن جمال کجا شد گفت برفت و تلف شد گفت جمال
کجاست گفت در فراق تو نیست شد گفت چشمت را چه شد گفت از گریه تباه شد گفت ملک نماند و مال نماند آن معنی
که میگفتی از محبت هیچ مانده است گفت هر روز که بر می آید زیاده میشود گفت سبحان من جعل العبید ملوکا بالطاعة و جعل الملوک
عبیدا بالمعصیة پاکست آن خدایی که بطاعت بندگان را پادشاه گردانید و بمعصیت پادشاهان را بنده گردانید انگه دعا کرد تا
چشم و جمال و جوانی بوی او داد و او را در نکاح خود در آورد و او را از وی دو پسر شد قوله تعالی فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ
آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا
وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ
السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ
لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ چون ایشان در پیش یوسف شدند یوسف پدر و مادر خود را نزدیک خود جای داد
و مراد بمادر خاله است چه مادرش رحلت کرده بجای او بود و عرب خاله را مادر خوانند چنانکه عم را پدر خوانند و قال ادخلوا و گفت
ایشان را که در مصر شوید با من و ایمن که از هیچ کس خوف و بیم نباشد شما را ابن عباس گفت این برای آن گفت که پیش از این از ملوک مصر
خایف بودندی و در مصر نیارستندی شدن الا بجواز و این سخن آن وقت گفت که باستقبال رفته بود و پدر را دیده چون بمصر
رسیدند یوسف بر سریر ملک نشست پدر و مادر خود یعنی خاله را با خود بر سریر نشاند حسن بصری گفت خدای تعالی مادر یوسف
را زنده کرد تا یوسف را سجده کرد و تصدیق الرؤیا و گفته اند که سریر بمیدان برده بودند جمله اهل مصر از مردان و زنان حاضر آمدند
چون ایشان بر سریر نشستند جمله مردان و زنان مصر پیش او سجده کردند و پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان نیز بسجده شدند
چنانکه گفت و خروا له سجدا یوسف گفت ای پدر من این تاویل خواب منست که من دیده بودم پیش از این که خدای تعالی درست کرد
یعقوب گفت ای یوسف ایشان که اند که ترا سجده کردند گفت همه بندگان و پرستاران منند همه را خریده ام در ایام قحط

امروز از کرامت میدارد تو هم آن اند که دم در خبر است که جبرئیل با رسول این میگفت رسول را عجب آمد از کرامت یوسف جبرئیل رفت
باز آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید عجب میداری بعزت من که فردای قیامت چندان شفاعت دهم ترا که گویی حسبی که
گفته اند این سجده خدا را بود و یوسف جهتی بود کجهة القبلة و بعضی دیگر گفتند سجده تعظیم بود نه سجده عبادت چون سجده فرشتگان
آدم را و گفته اند در عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردندی وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو با من
نیکویی کرد که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بیابان نزدیک من آورد و یوسف ذکر زندان کرد و ذکر چاه نکرد و گفت من بعد ان
ملامت برادران نباشد پس از آنکه ایشان عذر کرده بود من بعد ان نزغ الشیطان پس از آنکه شیطان میان من و برادران
من وحشت افکند و دوستی تباه کرد و ما را خدای بیکدیگر رسانید بدرستی که خدای تعالی لطیف و نیکوکار است و آنچه را که
خواهد بلطف وی بود که فراق با وصال مبدل گشت او ست دانای درست کار درست گفتار هرچه کند و گوید محض حکمت باشد
قوله تعالی رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ
وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ کلبی گفت مدت غیبت یوسف بیست و دو سال
بود سلمان فارسی گفت چهل سال بود حسن بصری گفت هشتاد سال بود و عمر یوسف صد و بیست سال بود و او را از زلیخا سه فرزند
بود دو پسر افرایم و میشا و یکی دختر نام او رحمه که زن ایوب پیغمبر بود وهب گفت یعقوب که با فرزندان و خویشان در مصر آمدند هفتاد
و دو کس بودند و آنگه که با موسی از مصر بیرون شدند ششصد هزار و پانصد و هفتاد و دو مرد بودند مقاتل گفت باقی زنان و کودکان
بیماران هزار هزار و دویست هزار بودند یعقوب بجوار فرمان یافت و یوسف را وصیت کرده بود که مرا بنزدیک پدرم اسحق بشام بر
و آنجا دفن کن سعید جبیر گفت یعقوب را در تابوتی نهادند از ساج و به بیت المقدس آوردند همانروز عیص برادرش فرمان یافت
با یکجای هر یک گور نهادند هر دو برادر بیک شکم زاده بودند و عمر ایشان صد و چهل و هشت سال بود چون خدای تعالی آنچه مراد یوسف
بداد و ملک و نعمت دنیا بر وی تمام کرد و دانست که با وی بقا نخواهد کرد تمنای بهشت کرد و مرگ آرزو خواست و گفت ای خدای
من الملک پادشاهی دادی و از آن بهره تمام کرامت کردی و مرا تاویل تعبیر خواب بیاموختی ای آفریننده آسمان و زمین تو خدای
منی و بس او لیتری در دنیا و آخرت توفنی مسلما جان من بردار در مسلمانی یعنی لطف کرده و مرا در آن نگاهدار و باقی گردان و توفیق طاعت
انبیا و بخش و مرا بصالحان و نیک بختان رسان یعنی مرا با پدران من رسان یعنی ابراهیم و اسحق و یعقوب ایشان بسیار خدای تعالی او را بمصر وفات داد
و او را بر رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون او وفات رسید اهل مصر با یکدیگر خلاف کردند هر یکی میگفتند
که او را بمحله خود دفن کنیم تا کار بدانجا رسید که او را در رود نیل دفن کردند تا آب بروی میرود و بهر جا که میرسد برکت وی میرسد
یعنی خبر یوسف آن محله دان جای قوله تعالی ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ
إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ
مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا
مُعْرِضُونَ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ آنچه رفت از حدیث یعقوب و یوسف و برادران
از جمله خبرهای غیب است که ما وحی فرستیم بتو و ترا اعلام کنیم بزبان جبرئیل و تو آنجا نبودی و حاضر نگشتی چون برادران یوسف
دل بر کار خود تمام کردند و اتفاق کردند که با یوسف مکر کنند و وی را در چاه اندازند و چون حاضر نبوده و کتب نا خوانده و از کسی نا شنیده
خبر میدهی دلیل میکند بر صدق نبوت تو و نیستند بیشترین مردمان مومن و اگر چه تو حریص باشی بر ایمان ایشان و افراغ وسع کرده

خود کنی بر دعوت و اظهار معجزات تا ایمان آورند نیاورند و حرص طلب چیزی باشد بغایت اجتهاد و تو ای محمد از ایشان مزدی
نمیخواهی بر ادای رسالت تا ایشان را صارف شود از اجابت دعوت و نیست این مگر ذکری و پندی مر جهانیان را [illegible]
منتفع شوند و کاین من آیة بسا آیه و نشانی و دلیل و برهانی که در آسمان و زمین است بران میگذرند و در آن اندیشه کردن و بیان عراض میکنند
و روی میگردانند و اندیشه نمیکنند آیات آسمان و افلاک و آفتاب و ماه و ستاره و سیر و دوران ایشانست علی تقدیر واحد و اختلاف
الحال فیها و آیات زمین از انواع حیوان و نبات و اشجار و انهار و هر چیزی که در وقت او از آن خواهد بود و ایمان نمی آورند
بیشترین ایشان بخدای الا که ایشان مشرکانند ابن عباس و مجاهد گفتند که مراد آیه مشرکانند چون ایشان را گفتندی که شما را که آفرید
گفتندی خدای آنکه با این اقرار که بزبان میکنند بت میپرستند و میگویند ایشان انبازان خدایند و شفیعان ما اند و بروایتی دیگر از ابن عباس
مراد مشرکان ایشانند در تلبیه که مشرکان عرب و منافقان ایام وی گفتندی لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک
و تلبیه غطفان گفتندی [illegible]
[illegible]
گفت مراد از این آیه آنست که چون ایشان را بلائی و قحطی و بیماری رسد دعا آورند و تضرع کنند و چون کشف شود باز با شرک گردند
الدین و چون از آن رنج نجات یابند باز بشرک و کفر شوند از خدای تعالی یاد نکنند و از اهل قبله آنانند که مراد شرک طاعت نه شرک
عبادت و آن آنست که شیطان را طاعت دارند و فرمان برند و اصرار بر معاصی کنند قوله تعالی أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ
مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ
اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ
الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ
اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا ایمن شده اند اینان از آنکه بایشان آید عذابی که با فروشد ایشان را از عذاب خدای یعنی عذاب
استیصال چنانکه بر امتان گذشته رسید یا خود قیامت ناگاه بایشان رسد و ایشان از این بیخبر باشند و خدای تعالی قیامت را بساعت خواند
از آنکه بشتاب آید و سرعت او در آمدن چنانکه گفت وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب قل هذه سبیلی ای محمد بگوی این
راه و سنت منست که بیان کرده و گفت ادعوا الی الله دعوت میکنم با خدای تعالی و با دین او بر بصیرت و حجت و برهان من و آنکه
دعوت میکنم و آنکه بر دین منست همچنین دعوت میکند ابن عباس گفت مراد صحابه رسولند که ایشان بر نیکوترین طریق بودند و معدن
گنج و علم و ایمان لشکر خدای و رحمت بودند و سبحان الله و منزهست خدای که بوی شرک آرند و آنچه ای که خالق و رازق خلقانست
و از شما مشرکان نیستم از جمله مشرکان نیستم انکه حق تعالی جواب ایشان داد که ایشان گفته اند که خدای تعالی پیغمبر از جنس آدمی
نفرستاد و با آنکه گفت وما ارسلنا و ما نفرستادیم از پیش تو ای محمد الا مردانی که از جمله آدمیان بودند نه فرشتگان از اهل شهرها نه
اهل بادیه که مردمان شهر عاقلتر و علیمتر باشند اکنون این مشرکان نشنیدند چرا سیر نکنند و در زمین سفر کنند تا بدانند که با پیغمبران که
فرستادیم چگونه بودند و کسانی که با ایشان ایمان نیاوردند حال ایشان چگونه شد و بنگرید تا عاقبت و سرانجام کسانی که پیش از
ایشان بودند و جهان کردند که زیان میکنند تا چگونه بود و از آن عبرت گیرند و از مثل آنکه ایشان کردند اجتناب کنند آنگه گفت
که ایشان این دنیا اختیار کردند و سرای آخرت که سرای پرهیزگارانست بهتر است و نیکوتر مر کسانی را که پرهیزگار بوده اند
از معصیت آیا ایشان خرد ندارند یا خود را کار نمی بندند تا بدانند قوله تعالی حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ

نقص

كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ
مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
یعنی پیش از تو رسولان فرستادیم با امتان ایشان دعوت کردند امتان خود را ایشان دعوت قبول نکردند و ایشان را برنجانیدند
و ایمان نیاوردند تا آنگاه که رسولان از ایمان ایشان نا امید گشتند و بدانستند که ایشان را تکذیب کردند و باور نداشتند همی تا که نصر
ما بایشان آمد و عذاب استیصال بکافران رسید پس بازندیم و نجات دادیم آن را که خواستیم و عذاب چون بکافران و مجرمان آید
از ایشان هیچکس رد نتواند کرد و باز نتواند داشت لقد کان یعنی درستی که بود و هست در قصهٔ یوسف و برادرانش و قصه‌های پیغمبران گذشته
عبرتی و پندی و موعظتی مر خداوندان عقل و خرد را که در آن قصه‌ها نظر کنند و اعتبار گیرند و از مثل کار ایشان احتراز نمایند ما کان
یفتری آن حدیث نبوده است که فرا بافته باشند و دروغی که نهاده باشند و لیکن تصدیق آنست که پیش از وی بوده است و فرستاده
شده از کتب‌ها و تفصیل هر چیزیست که مردمان بدان حاجت باشد و هدایت و رحمت است گروهی را که ایمان آورند و بدان منتفع شوند
والله اعلم بالصواب سورة الرعد مکیست قتاده گفت مدنیست چهل و سه آیتست از سعید جبیر و عبدالله عباس روایتست
که رسول خدای گفت هر که سورهٔ رعد بر خواند خدای تعالی وی را ده حسنه بدهد بوزن هر ابری که آمده و خواهد آمد تا روز قیامت و ده حسنه بنویسد و روز قیامت
از عهد وفاداران بعهد باشد و در بهشت فرود آرند و ش بشارت دهند بسم الله الرحمن الرحيم المر تِلْكَ
آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ
بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ عبدالله عباس گفت که معنی الف لام میم آنست که انا الله اعلم و اری یعنی منم خدای
که میدانم احوال شما و می بینم تلک آیات الکتاب این آیات کتاب قرآنست و روا که این حروف مقطعه که الف و لام و میمست
و را آیات و نشانها گفتست که در تورات صفت او کرده ایم آنکه ابتدا کرد و گفت والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده بتو
که این قرآن حقست و درست و صواب و راست چنانکه روشن و درست در و آویزند و کار کنند با آنکه حقست بیشترین
مردمان نمیدانند و بدو ایمان نمی آرند و تصدیق نمیکنند مقاتل گفت که آیه در مشرکان مکه آمد که ایشان گفتند محمد این قرآن از خود گفته
الله الذی خدای تعالی آنست که برداشت آسمانها را بغیر عمد یعنی بی ستون که آن را بینید وی باشد بی علامتی که از بالای وی باشد
این آیه از جملهٔ عمده است و آیه است که خدای تعالی بجواب مشرکان کرد چون گفتند رسول را که خدای تعالی چه کرده و او را چه صنع است
گفت خدای هفت آسمان برداشت معلق بی ستون که می‌بینید شما بعضی گفته‌اند ستون هست و لیکن مرئی نیست از آنکه
شما آن را نمیتوانید دید و بعضی حکما و بعضی از مسلمانان گویند که آسمان محیط است از جمله جانب زمین و زمین چون گوی نهاده و در
میان آسمان و آسمان بر مثال مغناطیس است که بر یکدیگر نشیند و زمین در میان و چون نقطه و دایره است ساکن مسلمانان گفته
که آسمان بقدرت خدای تعالی بر پایست و حکما گفته‌اند زمین چون فلک ساکن است باعتقاد ایشان مکانی و زمین فلکی دیگر نیست
نهم که آن را فلک الافلاک گویند و بر این قاعده اعتقاد داشته‌اند فلک لازم آید تا هر یکی از آن دیگری را نگاه میدارد و چون افلاک نهایتست
محالست پس گفتار ایشان محال بود و بعضی دیگر گفته‌اند که معنی اینست که آسمانها را بر داشت بی عمادی که ببینید یعنی عمادی هست
تا که آن دیده شود اگر دیده شدی ثم استوی علی العرش ای استولی پس آنگاه مستولی شد بر عرش و قادر آمد بر آفریدن وی و عاجز
نشد و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا بفرمان و ارادت وی میروند چنانکه وی خواهد میرود با جل مسمی و منزل معین آفتاب بیکسال و از دوازده برج

میرود و هر برجی یکماه و هر روزی از مطلعی دیگر بر آید و بمغرب دیگر فرو شود و گفته‌اند اجل مسمی تا بروز قیامتست که آفتاب منکسف گردد
و ماه منخسف و ستارگان منکدر پدید آرد امر کار جهان تدبیر میکند بخلق و موت و ارزاق و آجال کرده یعنی از اینکه ...اند عدم را وجودی آورد و از وجود
آنرا بار عدم امهات میرساند بر وفق حکمت و صلاح و امارات و علامات همه را تفصیل میدهد و بشرح بیان میکند و بشرح مثال ایشان
برمیدارد این همه برای چه میکند برای آن تا بوده که شما یقین دانید که مرده مفصل قادرست بر بعث و نشور و بدانید که شما بجانب خود رسید و بسیدید
ثواب خدای خواهید دید و بجزای آنکه میکنید از طاعات و معاصی خواهید رسید قوله تعالی وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ
جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ
غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
او است آن خدای که بکشید و بگسترانید زمین را حق تعالی ابتدای خلق زمین بیافرید بر جای کعبه و آنگه بفرمود تا همه زمین از زیر کعبه بیرون
آمد زمین بر پشت آب بود مانند انگشتی با شد بر سر آب بجنبید و آرام نگرفت حق تعالی کوه‌ها را بیافرید و منقله زمین کرد و بنا به سنگها
کران کرد بر کنار رسید لاه نهند تا باد در نجنبد و چنانکه گفت و جعل فیها رواسی و در زمین بکرد و بیافرید کوه‌ها را بیخ او را ثابت و جویهای
فراخ در زمین بیافرید و از هر نوعی میوه‌ها و درخت و دو لونی و نوع سیاه و سفید و ترش و شیرین و تر و خشک و میوه‌ها شد تاریکی ظلمت
شب نور و ضیا روز تا سیاه و روشن میکرد و درین چیزها آیاتی و علاماتی هست قومی را که تفکر کنند و اندیشه بجای آرند تا معبود خود
آفریدگار خود را بشناسند و در زمین قطعها یعنی پاره‌ها است نزدیک یکدیگر و پیوسته بهم همه از یک جنس و یک شکل و صورت و از هم باین
در مختلف بعضی صلاحیت زرع هست و بعضی نیست بعضی نبات میرویاند و بعضی نمی‌رویاند و نیز بوستانها است از انگور و شب
درختان خرما بعضی آنست که از یک اصل بر آمده است و بعضی چنین نیست همه از یک زمین بر آمده است و یک آب خورده که
آفریدگار سیم و پیدا ورد کار بر حسب آنچه میخواهیم بعضی را بر بعضی تفضیل میدهیم در رنگ و طعم و بوی و درین جمله آیاتی و دلالاتی هست که این
تقدیر بری است قادر و حکیم که اگر چنان بودی که طبایعان میگویند بایستی که همه را یک رنگ و یک طعم و یک شکل بودی چون آب و هوا
و خاک یکیست جابر بن عبدالله انصاری گفت از رسول شنیدم که امیرالمؤمنین علی را گفت الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة
آنگه این آیه برخواند و فی الارض قطع متجاورات تا قوله و یسقی بماء واحد بجای آورد گفت در میوه چنان تفاضل نهاد که در بنی آدم همه از یک پدر و یک
آنکه این همه اختلاف در ایشان یکی را ز رنگی تا ور یکی سفید و یکی سیاه و یکی عاقل و یکی ابله یکی سعید و یکی شقی حسن بصری گفت که این مثلیست
که خدای تعالی زده است برای دلها که همه از یک اصل‌اند چنانکه پارها زمین بر زمین بی سان بر رسته بعضی باران قبول کند که نرم باشد و بعضی
قبول نکنند که سخت باشد همچنین خدای تعالی کتاب فرستاد و از آسمان بایشان لطف کرد بعضی دلهای نرم ایمان قبول کرده و بعضی سخت
بر کفر و معاصی اصرار کرد و آنکه حاصل کرده باشد بخدای که هیچکس همنشین قرآن نباشد الا چون برخیزد بزیادتی و نقصانی قال الله تعالی و ننزل من
القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا قوله تعالی وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ
جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى
ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ حق سبحانه و تعالی خطاب کرد با رسول خود و گفت اگر تو عجب میداری ازین کافران که این
همه دلائل و براهین و حجج و آیات و بینات و علامات کفر می آرند و بر کفر اصرار میکنند و جحود است میپرستند و نیز عجب که گفتار ایشان

که میگویند آیا ما چون خاک شده باشیم و زیر خاک پوسیده باشیم ما را دیگر باره خلق نو خواهند آفرید و برخواهند انگیخت آنانکه این سخن گفتند
آنانند که بخدای تعالی کافر شدند و ایشان آنانند که فردای قیامت در گردنهای ایشان غلها باشد و اهل دوزخ خواهند بود و در دوزخ جاوید باشند و یستعجلونک
بالعذاب و تعجیل میکنند و برو دی بعجز کرده دنیا از تو عذاب میخواهند پیش از احسان … که کافران بر سبیل استهزا میگفتند
عذاب که ما را وعده میدهند حق است و آن را اصلی هست آن عذاب بیار چنانکه از ایشان حکایت کرد و قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق
من عندک وقد خلت و پیش از ایشان بگذشت بر امتان گذشته عقوبتها و عذابها بانواع و بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت
سعید المسیب گفت چون این آیه آمد رسول گفت اگر نه عفو خدای تعالی بودی هیچکدام را زندگانی … آدمی را عیش خوش نبودی و اگر نه وعید و عقاب
وی بودی همه آدمی بهشت با عفو و تکیه کردندی قوله تعالی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ
مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ
بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ میگویند آنکسها که کافر شدند بر سبیل طعن چرا آیتی و دلالتی بر پیغمبر فرستاده نشد
فرو نمی آید بر وی از خدای وی اگر وی پیغمبر خداست تا حجت نبوت وی باشد و دلیل صحت قول وی خدای تعالی جواب داد و گفت ای محمد
تو پیغمبری و رسالت آنچه بتو تعلق دارد ادای رسالت و اعذار و انذار است نه انزال آیات چه آن بخدای تعالی تعلق دارد و بحسب مصلحت
و هر گروهی را راه نماینده باشد و امامی که بدو اقتدا کنند عبد الله عباس گفت که چون این آیه آمد رسول دست بر سینه خود نهاد و گفت انا المنذر
و دست بر دوش علی نهاد و گفت انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی حذیفه گفت که رسول فرمود که اگر این کار …
با علی افکنند او را هادی مهدی یابید … و آخرین … و علامت … لقوله …
دان کانت … معصوم باشد که حق تعالی از کمال قدرت
کمال علم خود خبر داد و گفت خدای تعالی میداند آنچه هر ماده در شکم خود بر میدارد که نر است یا ماده تمام است یا ناتمام نیکست یا بد
سعید است یا شقی و میداند آنچه رحمها کم میکنند … و آنچه میافزایند یکسال یا دو سال حسن بصری گفت آنچه کاهد سقط و آنچه افزاید …
شکم تا نقصان … بتمام نه ماه … مدت حمل … کمتر ناشد و بیشتر از نه ماه ناشد …
و مذهب ابوحنیفه آنست که بیشتر مدت حمل دو سال باشد و مذهب شافعی آنست که چهار سال باشد شافعی گفت که … گفت …
بن حیان بچهار سال بزاد … بر آمده بود و در خبر است که در عهد عمر خطاب زنی را آوردند تا سنگسار کنند
علت آنکه بشش ماه زائیده بود امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمر را گفت … کتاب … که این زن …
خصومت کند غلبه کند بر تو گفت چگونه گفت خدای تعالی گفته است وحمله و فصاله ثلثون شهرا و قال والوالدات یرضعن اولادهن
حولین کاملین دو سال که مدت رضاع است از آن سی ماه بیرون بری شش ماه بماند پس شش ماه مدت حمل باشد عمر گفت … لولا علی لهلک عمر
تا آن زن را رها کردند و کل شیء عنده بمقدار و هر چیزی را اندازه باشد و مقداری نزدیک خدای چنانکه حکمت اقتضا کند بی زیادت و نقصان
قتاده گفت آجال و ارزاق نزدیک وی مقدر است بمقدار معلوم و او عالم الغیب یعنی کارهای پوشیده و نهانی و آنچه آشکار
و شاهد بود یعنی موجود و معدوم و اندر نهان و آشکار شناسد و او بزرگ و برتر … هر چیزی در رتبه و منزلت و
او باشد قاهر و مستعلی بر همه چیز قوله تعالی سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ
وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ
حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ …

فوکرد

فوکرده و گفت یکسانست نزدیک علم و دانش ایزد شما آنکس که سخن پنهان گوید و آنکس که آشکارا گوید و آنکه در شب پوشیده بود و
تاریکی و آنکه آشکارا رود در روز و بر وی پیدا بود از هیچ چیز خود یعنی جمله معلوم است نزدیک وی یکسانست از آنجا که او عالم بالذات است عبد الله عباس
گفت مراد آنست که او عالمست بآنکس که او شب در تاریکی پوشیده گردد و بآنکس که روز … نماید از تهمت …
حسن … کنند و بر هیچ تهدید و وعید باشد و او را یعنی خدای را فرشتگان هست در شب و روز بر عقب یکدیگر آیند جماعتی بروند و برعقب
جماعتی دیگر بیایند و ایشان فرشتگان شب و روزند که خدای میفرستد برای نگاهداشت … ضمیر … من …
آنکس که سخن پنهان کند و آشکارا و فرشتگان اند که بر وی موکلند از پیش و پس او بامر و فرمان خدای …
خدای تعالی را فرشتگانند موکل یحفظونه از شیاطین و از چیزهای بد … چنانکه … که هیچ آدمی نیست که یکی از ایشان
رسول را پرسیدند که با چند فرشته موکلست گفت دو فرشته یکی بر دست راست و یکی بر دست چپ و آنکه بر دست راست …
چون بنده حسنه کند فرشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه کند فرشته دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن تا …
شود یا استغفار … هیچ … بنویسد … خدای … الا …
… قوله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگر اند … پیش و پس تو …
و ذلک قوله له معقبات من بین یدیه و من خلفه و فرشته دیگر آنست که … پیشانی تست …
تواضع کنی ترا رفع کند و چون تکبر کنی ترا وضع کند و دو فرشته دیگر … هیچ چیز … صلوات تو بر محمد و آل محمد
و فرشته دیگر است … دهان تو موکل … دو فرشته دیگر است موکل بر چشمهای … این ده فرشته موکل اند
هر آدمی را بشب و دیگر بیایند و این ده بروز … پس بیست فرشته بود …
و در خبر است که چون شب در آید فرشتگان … بروند خدای تعالی … بنده مرا چگونه رها کردید گویند
خدایا تو داناتری ما در نماز … فرشتگان … سعید جبیر گفت …
عبد الله عباس گفت مراد بقوله له معقبات پادشاهانند که … ضحاک گفت مراد پادشاهان …
که گمان برند که حارس … از خدای تعالی نگاه … ابن جریج گفت مراد رسول …
نگهبانان … گفت در قصه عامر بن طفیل است و اربد بن ربیعه
در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه … یکی از صحابه گفت یا رسول الله این عامر طفیل است که
سوی تو آید گفت رها کن تا بیاید اگر خدای با وی خیری خواهد مهتدی شود … پیش رسول بنشست و گفت ای محمد اگر من اسلام آرم مرا چه
باشد گفت آنچه دیگر مسلمانان را بود … گفت خلافت از پس خود با من دهی گفت آن … نیست آن بخدای … است
نهد که وی خواهد گفت مرا امیر اهل … کنی … من امیر اهل … باشم … گفت … عثمان …
در دست تو نهم تا بدان غزو کنی گفت …
کنی رسول … مناظره میکرد و عامر بن طفیل … خصومت …
تو از پس وی در آی و تیغ بزن … رسول …
برخواست … رسول … تیغ برکشد … هر چند جهد کرد تیغ در نیام …
عامر اشارت میکرد … رسول … گفت اللهم اکفنیهما

باشت بار خدایا کفایت کن از من کار ایشانرا بهر چه خواهی خدای تعالی صاعقه فرستاد و اربد را بسوخت و عامر را نسوخت بگریخت و میگفت
یا محمد خدایت بخواندی تا اربد را بکشت و عهد کرد که من این شهر بر تو از لشکر پر کنم رسول گفت خدای تعالی کفایت کند او را بعد برای
زنی سلولیه فرود آمد با جامه او بر خواست و سلاح در پوشید و از مدینه بیرون رفت و در صحرا میتاخت و میگفت بحق لات و عزی
که اگر محمد با من بصحرا بیرون آید و صاحبش یعنی ملک الموت هر دو را بتیر زنم و بکشم خدای تعالی فرشته فرستاد تا بانگ بر وی زد و
بیفکندش در حال غده از زانوی وی بر آمد بزرگ با خانه سلولی رفت و میگفت غدة کغدة البعیر و موت فی بیت سلولیة انگاه
اسب بخواست و بر نشست تا با قبیله برود و در راه هم بر پشت اسب بمرد و خدای تعالی دعای رسول در حق هر دو اجابت کرد و
این آیه درین قصه فرستاد از آنجا که سواء منکم من اسر القول تا آنجا که وما دعاء الکافرین الا فی ضلال الحق تعالی یاد نمود که خدای حال
هیچکس بگرداند تا او را بحال خود بگذارند یعنی ایشان بر استقامت باشند خدای تعالی با ایشان بر سر فضل و رحمت باشد چون
نیت بگردانند خدای تعالی حال بر ایشان بگرداند و در خبر است که چون تحریم خمر فرو آمد رسول زجر میکرد و هر کجا می یافتند بر شکستند
یکروز رسول در کوچه از کوچهای مدینه میرفت مردی انصاری میرفت و قرابه خمر بر گرفته چون رسول را بدید متغیر شد بترسید جای طلب کرد
تا بگریزد و نیافت و در دل نیت با خدای درست کرد و گفت بار خدایا اگر این یکبار در گذری و فرو گذاری دیگر باره بر سر این خطا نروم
آنگه ترسان و لرزان می آمد تا که برسول رسید سلام کرد و رسول گفت ای فلان چیست که بر سر داری گفت این سرکه است یا رسول الله
گفت مرا ده او قرابه از سر بر گرفت با دل خایف و دستی لرزان بار نهاد بر دست رسول بگشت راوی خبر گوید که سرکه صافی و پاکیزه بود
رسول پاره از آن بچشید مرد متعجب فرو ماند گفت رسول سبحان الله ای که ترا بحق بخلق فرستاد که من خمر در قرابه کرده بودم گفت
گفتی و لیکن چون پیش آمدی بصدق دل چه نیت کردی گفت توبه نصوح کردم و گفتم بار خدایا اگر مرا این بار رسوا نکنی باز دیگر با سر آن
نروم گفت ای مجرم چون خدای تعالی صدق نیت تو شناخت حال بگردانید و خمر در قرابه سرکه گردانید انگاه این آیه بخواند ان الله لا یغیر ما
بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله چون خدای تعالی خواهد که بقومی بدی برساند هلاکت و عذاب بلا آنرا هیچ مردی باز گرداننده نباشد
و ایشانرا بدون خدای والی نباشد که آن بلا بگرداند از ایشان و حاجت کند ایشانرا قوله تعالی هو الذی یریکم
البرق خوفا وطمعا وینشئ السحاب الثقال ویسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته
ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء وهم یجادلون فی الله وهو شدید المحال له دعوة الحق و
الذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه وما هو ببالغه
وما دعاء الکافرین الا فی ضلال اوست آنخدای که برق ابر مقدمه باران بشما مینماید در حالیکه خوفست از صاعقه
و طمع است که باران آید و قحط را ببرد قتاده گفت خوفا للمسافر و طمعا للمقیم مسافر را خوف بود و از آنکه رنج بجهود و از باران
و طمع بود مقیم را در روزی و معیشتی و پیدا آورد و با فرستد ابر سپیل با آب از اختراع ابرهای گران که با باران ثقل اعتقادی باشد و
جمله نقل و یسبح الرعد بحمده و تسبیح میکند خدایرا رعد بحمد و ثنا و ستایش وی و فرشتگان تسبیح میکنند خدایرا از بیم و ترس
وی تسبیح و تنزیه خدای تعالی باشد از آنچه بدی و روا نباشد و تسبیح رعد گفته اند که دلالت کردن وی بر آنکه ویرا خالقی هست مستحق
تسبیح چنانکه سجده جمادات خدایرا دلالت باشد بر آفریدگاری مستحق سجده و گفته اند رعد نام فرشته ایست موکل برابر
سعید جبیر گفت که جمعی جهودان پیش رسول آمدند و گفتند ای محمد ما از تو مسایلی چند بپرسیم اگر جواب دهی بتو ایمان آوریم
گفت عهد کنید که خلاف نکنید گفتند کردیم گفتند خبر ده ما را از رعد تا چیست گفت فرشته ایست موکل بر ابر تا ابرها

بولاد

بدست و در روی کار ابر را بجای میراند آنجا که خدای تعالی فرماید و گفته اند آوازیست که رعد جاودست ابر را تا آنجا که باید برفت برود
گفته اند زجر است و گفتی ابو هریره گفت چون رعد آمدی رسول گفتی سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته ابن عباس گفت رعد فرشته
ایست چون آواز برآرد به تسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند الا که آواز بر دارد به تسبیح عند آنحال خدای تعالی باران فرستد و یرسل الصواعق
و بفرستد صاعقها را و آن آتشی بود که از آسمان فرو آید بسوزد و آن صاعقه را بآنکس رساند که خواهد امام محمد باقر گفت صاعقه بمؤمن
و کافر رسد بذاکر نرسد که ذکر خدای تعالی کنند و هم یجادلون و حال آنست که ایشان جدال و خصومت میکنند در دین خدای تعالی
یعنی عامر بن الطفیل و اربد و گفته اند که مردی بود از طواغیت عرب رسول جماعتی را پیش وی فرستاد تا با سلامش دعوت کنند برفتند
و دعوت کردند گفت بگویید تا خدای محمد که شما مرا بوی دعوت میکنید از زر است یا از سیم یا از مس یا آهن ایشان گفتند خدای تعالی بی
مثل و بی همتاست و ویرا هیچ چیز تشبیه نتوان کرد و ایشان باز گشتند و رسول را خبر دادند گفت بروید و دیگر باره او را دعوت کنید برفتند
دعوت کردند گفت من اجابت نکنم محمد را تا خدای او را نه بینم و ندانم که از چیست باز آمدند و رسول را خبر دادند گفت بار دیگر بروید تا محبت
بروی متوجه شود بیامدند و با وی مناظره کردند همان مقالت میکرد و جدل میکرد ابری بر آمد با رعدی و برقی و یک شرار از آن برق
جهید و بر آن کافر افتاد و ویرا بسوخت یاران باز گشتند تا رسول را خبر دهند جمعی صحابه پیش ایشان رسیدند و گفتند صاعقه چگونه بسوخت
صاحب شما را گفتند شما چه دانید گفتند خدای تعالی آیه فرستاد و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء خدای تعالی صاعقها فرستد
و برساند بآنکس که خواهد و هو سخت کینه و خشم است له دعوة الحق و او راست یعنی خدایراست دعوت راست و حق یعنی اجابت
کردن دعای حق امیر المؤمنین علی گفت دعوت توحید است ابن عباس گفت شهادت ان لا اله الا الله است و آنها که ایشان
میخوانند و میپرستند از بتان بدون خدای تعالی لا یستجیبون لهم بشیء اجابت نکنند ایشانرا بهیچ چیز از آنچه طلب کنند یعنی هیچ چیزی
نفعی نکنند اعیان خود را چنانکه هیچ نفعی نبیند آنکس که دست خود از انگشتان گشاده کرده تا آب برگیرد و بدهن خود رساند
هیچ آب بر کف وی قرار نگیرد و هیچ مقصودی ویرا حاصل نگردد و مجاهد گفت عابد اصنام و بت پرست چنان باشد که آنکس که او آب
بدست بخویشتن خواند تا بدهنش رسد یا نرسد چه آب بدعوت وی اجابت نکند و پیش وی نیاید و اهل معانی گفته اند
که معنی آنست که چون کسی باشد که خواهد که آب در قبض گیرد و آب در دست او نباشد و گفته اند که امیر المؤمنین علی این
بیت تمثیل کرده شعر ومن یصحب الدنیا یکن مثل قابض ؛ علی الماء خانته فروج الاصابع ؛ انکه فرموده و بیان کرد که خواندن کافر
بتان را نیست مگر ضایع شدن یعنی ایشانرا اجابت نکنند و دعای ایشان ضایع گردد و هلاک شوند ابن عباس گفت
دعای کافران نیست مر خدایرا مگر در ضلالت و حسرت بحکم آنکه دعای ایشان محجوب باشد از خدای تعالی و آنرا اجابت نبود
قوله تعالی ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والاصال
قل من رب السموات والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا
ولا ضرا قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء
خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار حق سبحانه و تعالی
درین آیه بیان کرد که هرکه هست از عقلا در آسمانها خدایرا سجده میکنند اما بطوع و رغبت و اما باکراه و اجبار مؤمنان خدایرا
بطوع و رغبت سجده کنند و کافران از ترس و بیم شمشیر یا از روی حاجت و افتقار و ابو علی گفت سجده کردن بمعنی تذلل
و تسخیر باشد چنانکه تندرست را بیمار کنند و توانگر را درویش و زنده را بمیرانند و سایهای ایشان بامداد و شبانگاه

ابن عباس گفت مراد سایهای ساجدانست که چون ایشان سجده کنند سایهای مؤمنان ایشان چنانکه ایشان مطیع باشند بطوع و رغبت
سجده کنند و گفته‌اند مراد بسجده سایه افتادن ویست بزمین بر مثال ساجد که روی بر زمین نهد گفته‌اند که تعریف و تنزیل است
در طول و عرض و قصر آنگه رسول را خطاب کرد و گفت این کافران را بگوی بر سبیل احتجاج که کیست خدای آسمان و زمین آنگه گفت اگر ایشان
جواب ندهند و حق نگویند تو بگوی که خدای آسمان و زمین خداست آنگه گفت بگوی آیا فرا گرفته‌اید شما جز از وی فرو تر از وی دوستانی یا
تولا کنند از بتانی که مالک نشوند نتوانند خود را نفعی کردن و نه مضرتی از خود دفع کردن چون مالک نفع و ضر خود نباشند دیگری را چگونه باشند
آنگه مثلی بزد و گفت ای محمد هیچ یکسان باشد بینا و نابینا یا هیچ راست باشد تاریکی با روشنایی یعنی نباشد کافران که
نابینا اند در تاریکی کفر و شبهه گرفتار اند و مؤمنان که بینا اند حق را می‌بینند و در روشنایی یا اند و حجت و برهان اند با یکدیگر برابر
نباشند ام جعلوا لله شرکاء که این مشرکان خدای را انبازان پدید کرده‌اند یا این شرکا آفریده‌اند چیزی چنانکه خدای تعالی آفریدست تا خلق بر ایشان
مشتبه شود و ندانند که آفریده این کدامست و آفریده آن کدام چون ایشان آفریننده نیستند چگونه شریک خدای تعالی باشند قل
بگوی که خدایست آفریننده هر چیزی از آسمان و زمین و کوه و دریا و حیوان و نبات و دیگر اصناف خلق از جواهر و اعراض و اوست خدای
قاهر و شکننده و غلبه کننده و کس بر او قهر نتواند کرد و بر وی غلبه نتواند کرد قوله تعالی انزل من السماء ماء فسالت اودیة
بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا ومما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله
کذلک یضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض
کذلک یضرب الله الامثال این مثلیست که خدای تعالی زده است برای حق و اهل باطل حق و اهل حق را مثلی زد بآبی که از
آسمان بیاید و رودخانها بآب روان کرده و بآن مقدار که خدای تعالی خواهد بمقدار و اندازه که بآن منتفع شوند و از آن تمتع گیرند و بآنچه که
از زر و نقره و از آن زیورها و حلیها سازند که سیل بیاید اثر وی در زمینها و چشمها و چاهها باقی ماند و همچنین آنچه از نقره و مانند آن
بماند و باطل نشود و اهل باطل را مثلی زده است بآن کفک که بر سر آب آمده در وقت رفتن سیل و کفک آنچه بگدازند از
زر و نقره و از آن زیورها و حلیها سازند که سیل بیاید جواهر و بر سر آید تا بنگری از وی و کف هیچ باقی نماند همه ناچیز و مضمحل گردد
همچنین است حق و اهل حق اگر چه اندک باشند هرگز متعرض نشوند و باطل و اهل باطل اگر چه بسیار باشند ایشان را بقایی نباشد
بسی برنیاید که منقرض گردند میگوید که فرو فرستاد از آسمان آبی پس روان شود رودها بمقدار و اندازه خود در مجرای سیل بحسب ضیق و
وسعت پس برداشت سیل آن کف بر سر آب آینده و مما توقدون و از آنچه آتش بر وی بر می‌فروزید بگداختن وی از زر و نقره
و برنج و روی برای طلب کردن و ساختن زیورها و اوانی کفی باشد آن را نیز مانند کف آب که کفک همچنین مثلها زند خدای تعالی حق و باطل را
اما کف آن که شبه باطل است برود و جفا پراکنده و متفرق شود بتعجیل و شتاب و اما آنچه سود کند مردم را در زمین باستد
و درنگ کند و بماند همچنین و راستا نماید میکند خدای تعالی قوله تعالی للذین استجابوا لربهم الحسنی والذین لم
یستجیبوا له لو ان لهم ما فی الارض جمیعا ومثله معه لافتدوا به اولئک لهم سوء الحساب ومأواهم
جهنم وبئس المهاد آنگه گفت آنانکه خدای را اجابت کنند بآنچه ایشان را دعوت کند از اسلام و راه حق مر
ایشان را نیکوتر از آنچه کرده باشند از اعمال بهشت و آنانکه او را اجابت نکنند و بر کفر اصرار کنند ایشان را عذابی باشد که اگر ملک
ملک ایشان شد آنچه در زمین است و مانند آن با آن شد یعنی ملک زمین مضاعف شود و خواهند که خود را با جمله این از دوزخ باز خرند
ایشان را باز نخرند و فدیه قبول نباشد ایشان آنانند که ایشان را حساب بد باشد و شمار سخت و جای ایشان دوزخ

باشد

باشد و بد بستری و جایست دوزخ قوله تعالی افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر
اولوا الالباب الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق والذین یصلون ما امر الله به ان
یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا
الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة ویدرؤن بالحسنة السیئة اولئک لهم
عقبی الدار آیا پس از آنکه این مثل زده شد و این داستان نهاده می‌آید هیچ کس را شبهه باشد در آنکه هر کس که داند که آنچه
فرو فرستاده شد چون از خدای تعالی حق و ثواب او برابر باشد و مانند کسی بود که نابینا باشد یعنی هیچ کس را شبهه نباشد در آنکه که چنین
برابر نیست و شبهه نباشد که مؤمن با کافر برابر نباشد انما یتذکر که در پرستی کند تذکر و تدبر خداوندان عقل کنند آنکسانی که بعهد خدای تعالی
وفا کنند و امر او را کار بندند و از نهیهای او اجتناب کنند و آنکسانی که پیوندند با آنچه خدای تعالی فرموده پیوستن بدان مفسران گفته‌اند
مراد ایمانست بجمله پیغمبران و کتابها و صلة الارحام ابو ایوب انصاری روایت کرده که رسول خدای گفت مردی را که خدای را پرست
با او شرک میار و نماز بپای دار و زکوة بده و با رحم پیوند تا عمرت دراز کنم و کارها بر تو آسان کنم و بلا از تو بگردانم و بخشوند بیم از خدای
بترسند از بدی حساب روز قیامت خدا گفت والذین صبروا آنانکه صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت برای طلب رضای خدای
و ثواب او و از آنچه ایشان را روزی نمودیم نفقه کنند در نهان و آشکارا و بجهد نیکویی بدی را دفع کنند یا بدانرا یعنی چون با
ایشان سفاهت کنند ایشان حلم خود کار بندند و چون با ایشان ظلم کنند عفو کنند و چون از ایشان قطع کنند ایشان وصل کنند ابن
عباس گفت بعمل صالح عمل بد را دفع کنند و بگفت رسول کار کنند اتبع السیئة الحسنة گفت چون گناهی کنی بر عقب آن طاعت کن
تا آن محو کند و گفته‌اند که این هشت خصلت است که به بهشت میرساند و هشت پل آرزو کند با یکدیگر تا بهشت رسی از برای
خدای تعالی برحق ایشان گفت ایشانند که ایشان راست عاقبت سرای نیکو که بهشت است قوله تعالی جنات عدن
یدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم سوء
الدار آنگه بیان کرد که عاقبت سرای نیکو کدامست گفت بهشتهایی باشد مقیم رهبا و بیگه در آنجا مقام کنند و از آنجا بیرون
نیایند ایشان و آنانکه نیکان بوده باشند از پدران و مادران و زنان و فرزندان ایشان و فرشتگان در روند بر ایشان از هر دری
و میگویند ایشان را سلام علیکم سلام باد بر شما و سلامت بر شما بصبری که کردید در دنیا و نیکو عاقبت سرایست شما را این بهشتها
مقاتل گفت بمقدار هر روزی از روزهای دنیا سه بار فرشتگان در پیش مؤمنان روند با تحفها و هدیها و میگویند سلام علیکم بما صبرتم
انس مالک چون این آیه بخواند گفت جنات عدن خیمه اندر بهشت طولش ده روز شش هست و در آنجا اشکال و پیوندی باشد
در هر دری از اندر وی باشد و آن را چهار هزار مصراع از زر بر هر دری هفتاد هزار فرشته باشند با هر فرشته تحفه و هدیه که خدا چشم
از آن خبر نباشد و ایشان همه در فرمان او باشند و در میان ایشان راه و حجابی باشد آنگه گفت آنانکه عهدهای خدای
تعالی بشکستند پس از آنکه استوار کرده باشند و ببرند از آنچه خدای تعالی ایشان را فرموده باشد به پیوستن آن و در زمین
فساد کنند ایشان را لعنت است و دوری از رحمت خدای تعالی و ایشان را بد سراییست یعنی دوزخ مفسران گفته‌اند که مراد
باین آیه خارجیان که بغی کنند و با امام عدل بیرون آیند از آنکه رسول امیر المؤمنین علی را از ایشان خبر داد و گفت یا علی انک ستقاتل

الا کشتی مع القاسطین الا ما رفع مراد بغیر من ... باشند اللّه یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر وفرحوا
بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الآخرة الا متاع ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه قل
ان الله یضل من یشاء ویهدی الیه من اناب الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله
تطمئن القلوب الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب حق تعالی این آیه بیان کرده که رزق
بر حقیقت بدست وقبض وبسط بفرمان اوست گفت خدای تعالی میگستراند روزی بر آنکه میخواهد و فراخ میکرداند و باندازه میگیرد
و تنگ میکرداند بر آنکس که میخواهد و فرحوا و ایشان یعنی کفار قریش شادمانگانی بدنیا شادمانند و زندگانی دنیا در جنب زندگانی
آخرت نیست الا آنچه بدو تمتع گیرند و انگه بگذارند کلبی گفت مانند متاع خسیس که آنرا قدری نباشد و قیمتی نبود چون کاسه
و آنچه بدین ماند که حکایت کرد از آنچه کافران میگفتند گفت میگویند آنکسانی که کافر شدند که چرا فرو فرستاده نشد بوی آیتی
که دلیل صدق او کنند در دعوی او از خدای وی گفت مراد بآیه عبدالله بن ابی امیه است و اصحابش گفت بگوی ای محمد که خدای تعالی
گمراه کند آنرا که خواهد بگمراهی بر وجه عقوبت یا بحکم و تسمیه یا بمعنی هلاک بود و یا بمعنی وجدان و هدایت کند و راه نماید بخود یعنی بثواب خود
آنرا که انابت کند و با خدای تعالی گردد و گروهی گفتند مراد بهدایت لطف باشد آنانرا که ایمان آوردند و دلهای ایشان بذکر خدای تعالی
آرمیده گشت بدانکه دلها بذکر خدای آرمیده و ساکن گردد عبدالله بن عباس گفت مراد سوگند است چون بیکی دعوی در زند گواهی
نباشد مدعی علیه سوگند خورد و چون سوگند خورد و نام خدای برد اطمینان حاصل شود و دل بیارامد مجاهد گفت خاص است در اصحاب رسول
و مومنان که دلهای ایشان بخدای تعالی و بنام خدای تعالی ساکن شود تا بذکر او از همه چیزها مستغنی شود آنکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند
او را اجابت و رضا بعقوبات ایشان قرة عین و روشنائی چشم و شادی باشد و بازگشت نیکو سعید جبیر گفت از عبدالله
که طوبی نام بهشت است بلغت حبش ابو سعید خدری گفت مردی از رسول پرسید که طوبی چیست گفت نام درختی است در بهشت
سایه او صد ساله راه باشد جامهای اهل بهشت از شکوفه های وی بیرون آید و در خبری دیگر هست که آن درختی است که اصل آن در سرای
سرای نباشد در بهشت الا که شاخی از آن بدانجا در آید و خدای تعالی هیچ شکوفه و میوه نیافریده که بر آن درخت نباشد از هیچ رنگی
مگر سیاهی و از زیر آن درخت دو چشمه بیرون می آید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی از وی خلایق را سایه افکند و فرشته
بر وی موکلست که خدایرا تسبیح میکند بانواع لغات وهب منبه گفت در بهشت درختی است آنرا طوبی گویند اگر سواری
نیک رو صد سال در سایه وی برود از وی در نگذرد و زمینش یاقوت باشد خاکش کافور باشد گلش مشک باشد و از اصل
جویهای شیر و انگبین بیرون می آید و آن جای نشست اهل بهشت باشد ایشان در مجلس خویش نشسته باشند که فرشتگان
آیند با جنیبتهای از نور برنشانده و بر پشتهای ایشان رحلها باشد که انواع آن از یاقوت بود و رکابهای آن از زر بود و جامهای آن
سندس بود و استبرق بود فرو خوابانند و گویند خدای تعالی ما را بزیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم
انگه بر آن شتران نشینند و در پهلوی یکدیگر میروند با یکدیگر راز میگویند تا بجوار رحمت رب العزت چون بمقر خود برسند گویند
اللهم انت السلام ومنک السلام وحق لک الجلال والاکرام حق تعالی گوید انا السلام ومنی السلام وعلیکم حقت رحمتی ومحبتی مرحبا
بندگانی که در غیبت از من بترسیدند و طاعت من داشتند گویند بار خدایا ما ترا نپرستیدیم حق پرستیدن تو و تعظیم
نکردیم حق تعظیم کردن تو بار خدایا دستوری ده تا ترا سجده کنیم حق تعالی گوید این سرای رنج و تعب است این سرای ملک و
نعیمست من رنج عبادت از شما برداشته ام هر چه خواهید از من خواهید تا آرزوی شما بدهم آرزوها عرضه کنند و حاجتها بخواهند

از خدای تعالی پس بدانکه حق تعالی کرامت کند بدین بندگان من آنچه وهم و خاطر ایشان بدان نرسیده بود و ایشان نگذرد و از جمله آنچه بر ایشان
عرضه کنند اسبانی باشند و شترانی بر جهاز ایشان سریری نهاده از یاقوت یکپاره و بر هر سریری قبه از زر ریخته و فرشهای
بهشت گسترده و در هر قبه دو کنیز از حور العین هر کنیزکی دو جامه از جامهای بهشت که هیچ لون نباشد در بهشت که در آن جامه نبود و هیچ
بوی خوش نباشد الا که از آن میدمد و روشنائی چشم ایشان در روی قبه میتابد ایشان از لطافت چنان باشند که مغز استخوان
ایشان در استخوان پیدا بود مانند مرواریدی سفید که در میان یاقوت سرخ نهاده باشند اگر مومن بنزدیک ایشان رود و ایشان را خبر
کردن و گویند که گمان نبریم که خدای تعالی چون تو خلقی آفریده باشد انگه حق تعالی فرماید تا فرشتگان در پیش ایشان بروند
بمنازل و درجات خود برسانند با اجلال و اکرام آنجا فرود آرند ابو صالح از عبدالله بن عباس روایت کرد که این درخت در سرای امیر
المومنین علی علیه السلام بود و در سرای هر مومنی شاخی از آن باشد **قوله تعالی** کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها
امم لتتلوا علیهم الذی اوحینا الیک وهم یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا اله الا هو علیه توکلت والیه
متاب همچنین فرستادیم ترا ای محمد به پیغمبری در جماعتی که پیش از ایشان امتان دیگر گذشته اند که بایشان پیغمبران فرستادیم
چنانکه ترا بدین قوم فرستادیم تو نه اولین پیغمبری تا ایشان تعجب میکنند که ما ترا فرستادیم تا بر ایشان خوانی آن کتاب که بتو وحی کردیم
قرآن و احکام شرع و حال آنست که ایشان کافرند برحمن ای انکه چون عرب را گفتندی رحمن گفتندی ما نمیشناسیم رحمن را
انرا حکایت کرد از ایشان واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن و عام الحدیبیه چون رسول با مکیان صلح کرد امیر المومنین را فرمود که
صلح نامه بنویسد بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم سهیل عمرو گفت ما رحمن نشناسیم بگو تا آن نویسند که ما شناسیم باسمک اللهم رسول
گفت همچنان نویس قل هو ربی بگوی ای محمد که او خدای منست یعنی رحمن که شما او را کافر شوید خداوندی خدای نیست بروی توکل کردم
و مرجع و بازگشت من باوست **قوله تعالی** ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به
الموتی بل لله الامر جمیعا افلم ییأس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا ولا یزال الذین کفروا
تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریبا من دارهم حتی یأتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد سبب نزول
این آیه چنین گفته اند که ابوجهل و عبدالله بن امیه با جمعی مشرکان قریش در پس کعبه نشسته بودند رسول را حاضر کردند و گفتند تو
میگویی که این قرآنرا نزدیک خدای تعالی قدری هست و منزلتی دارد بدین قرآن کوههای مکه را از میان ببر و روان کردن
تا زمین هامون شود و چشمه های آب بیرون آید تا بدان زرع کنیم و درخت نشانیم و تو میگویی که کوهها مسخر داود کرده بودند
و باد مسخر کرده بود تا ما نیز مسخر گردانند تا بر پایه آن بگوئیم بشام و مرده را زنده کنی چون میگویی که من بهترم از عیسی و عیسی مرده
زنده میکرد اگر تو نیز چنین کنی ما بدانیم و از تو بپرسیم که راست میگویی یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت
به الارض اگر قرآنی باشد که کوهها را باد برفتن آرند و زمین را بوی شکافند یا مردگان را بوی سخن آرند این قرآن باشد انکه گفت خدایرا
کارها بقبضه قدرت اوست بفرمان من افلم ییأس الذین آمنوا ای افلم یعلم نمیدانند مومنان که اگر خواهد جمله مردمان را
هدایت کند و راه نماید تواند بقهر ایشان را با ایمان آرد و تکلیف علم ضروری انکه گفت زایل نشود و بلکه همیشه باشد آنانرا که کافر شدند تا
ایشان میرسد پیوسته بآنچه کردند داهیه و مصیبتی و شکستی از رسول در وقت غزا و سرایا و در وقت قتال و کشته شدن
انواع بلاست از قحط و درویشی و حرب کردن و اسیر کردن او تحل قریبا یا فرود آید نزدیک سرای ایشان و گفته اند ضمیر
با رسول است یعنی یا تو بازنزدیک ایشان فرود آیی و هم این سرایا و بلایا و قوارع بر ایشان متتابع میشود تا انکه وعده خدا

بابد قتاده گفت مراد فتح مکه است حسن بصری گفت مراد قیامت است و خدای تعالی وعده خلاف نکند
در میعاد علم قوله تعالی وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ
كَانَ عِقَابِ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ
وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ
أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ
لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ بدرستی و حقیقت که
گرویده و افسوس داشته پیغمبرانی را که پیش از تو بوده‌اند من تعجیل عذاب ایشان نکردم بلکه مهلت ایشان دادم و فرا گذاشتم تا
در ازی پس آنگه فرو گرفتم ایشان را بعذاب استیصال و هلاک آنگه بر سبیل تعجب گفت چگونه بود عقاب من ایشان را آنگه بر سبیل تهدید و وعید
گفت آیا پس آنکس که او قایم باشد و ایستاده بر هر نفسی بآنچه کرده باشد و کسب کرده باشد مانند کسی بود که این صفت ندارد یعنی معبودانی که ایشان
شریکان خدای گرفته‌اند یعنی نباشد هرگز برابر نبود آنگه گفت ای محمد بگوی که نام نهید ایشان را و نام برید و بیان کنید تا ایشان بچه استحقاق
الهیت عبادت دارند یا شما آمده‌اید تا خدای را خبر دهید بچیزی که او نداند در زمین از آنکه او را شریکی هست یا شبیهی و خدای تعالی خود
شریکی نداند در زمین یا خبر خواهید داد بظاهر گفتاری و بحرف بی دلیلی و حجتی ابو القاسم حسین گفت معنی آنست که قل سموهم انه
خبر دهید خدای را بباطنی پوشیده که وی نداند یا بظاهری که او نداند اگر گویند بباطنی که او نداند محال گفته باشند که عالم الغیب است جل و علا
شناسد و اگر گویند بظاهری که خدای نداند بگوی ایشان را که نامهای ایشان را بگوئید و صفت ایشان پیدا کنید تا بدانید که ایشان
اهلیت آلهیت ندارند و سزاوار عبادت نیستند آنگه گفت بل زین للذین کفروا که چاره ساخته‌اند برای این کافران مکر ایشان که
ایشان تا پندارند که آنچه میکنند نیکو میکنند و نیکو بینند نیکوست و ایشان را از راه راست و طریق حق منع کرده‌اند و باز داشته‌اند و هر که
خدای تعالی خذلان کند و فرو گذارد و در ضلالت و گمراهی نام وی برد وی را راه نماینده نباشد ایشان را عذاب برای این کافران عذاب است
در دنیا کافی بغارت کردن و کشتن و اسیر کردن و عذاب و عقوبت سرای آخرت سخت‌تر است و رنج وی بیشتر و نباشد ایشان را
از عذاب خدای تعالی هیچ نگهدارنده قوله تعالی مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا
دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ
أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ صفت بهشتی که متقیان را و پرهیزگاران را وعده داده‌اند صفت بوستانی است که در زیر درختان میوه‌دار
آن جویهای آب روان باشد میوه آن درختان دایم باشد و هرگز زایل نگردد و در انتقال نکند این بهشتی که صفتش رفت عاقبت پرهیزگاران
باشد و عاقبت کافران و جای عاصیان آتش دوزخ باشد و آنکسانی که بایشان کتاب داده‌ایم یعنی قرآن شادمان میشوند بآنچه فرود آمد بتو از
و شریعت و از آن جماعت که بر دشمنی و عداوت رسول جمع شده‌اند از جهودان و ترسایان کسی هست که انکار میکنند بعضی از آن بعضی معترف میشوند
و بعضی گفته‌اند که مراد اهل کتابند و سبب نزول آن بود که حق تعالی در بدایت کار ذکر رحمن کمتر کرده بود چون عبدالله سلام ایمان آورد
جماعتی از اصحابش گفتند یا رسول الله در توریه ذکر رحمن بسیار است و در قرآن اندک است خدای تعالی این آیه فرستاد که قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی قریش گفتند امروز ما را بیک خدای میخواند امروز ما را بدو خدای میخواند الله و رحمن ما رحمن را
نمی شناسیم مگر رحمن یمامه را که مسیلمه کذاب است خدای تعالی این آیه فرستاد که و هم یکفرون بالرحمن و مؤمنان اهل کتاب بنزول این
آیه خوشدل شدند و من الاحزاب یعنی از قریش کسی هست که انکار میکنند بعضی را از و یعنی ذکر رحمن بگوی ای محمد که مرا فرموده‌اند که خدای

پرستم و با او شریک نگویم و بدو بخوانم و من خلق را بدو میخوانم و مرجع و بازگشت من با وست قوله تعالی وَكَذَلِكَ
أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ
لَا وَاقٍ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ
بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ حق سبحانه
و تعالی میفرماید که چنانکه اهل کتاب را کتاب دادیم یعنی توریه و انجیل فرستادیم همچنین قرآن بتو فرستادیم در حالتی که
حکمتی است بزبان عرب و بعضی گفته‌اند یعنی دین عربی برای آن عربی خوانده دین که رسول عربی فرستاد و اگر تو متابعت ایشان
کنی پس پیرو هوای ایشان باشی و رباب دین یاد رکار قبله بعد از آنکه علم و حجت بتو آمد ترا از خدای و عقاب وی هیچ حافظی و نگهدارنده
نباشد و لقد ارسلنا رسلا من قبلک سبب نزول این آیه آن بود که عبدالله بن ابی امیه و جمعی مشرکان گفتند که این چه پیغمبریست که
زن زن بوده و هم با مجامعه ما را حاجت و شهوت بود و برا نیز بود چرا فرشته نیست که بطبع فرشتگان نیست حق تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای محمد پیش از تو که پیغمبران فرستادیم ایشان را زنان و فرزندان دادیم و همچون تو آدمی بودند و شهوات بودشان زنان و فرزندان
بودند و ما کان لرسول جواب کافرانست که ایشان اقتراح معجزات کردند بر سبیل تعنت گفت هیچ پیغمبری نبوده که
معجزه آورد مگر بفرمان خدای تعالی لکل اجل کتاب هر اجلی را وقتی نوشته یعنی عمر بنی آدم بر لوح نوشته است ضحاک گفت
تقدیر این آنست که لکل اجل کتاب هر نوشته را وقتیست که چون آن وقت برسد آنچه نوشته باشد در وجود آید آنگه بیان کرد
که هر یک مدت نماند و بهر یک آن بود که خواهد محو کند و بجای آن چیزی دیگر ثبت کند یمحوا الله ما یشاء و یثبت بستره خدای تعالی آنچه خواهد
از آجال و ارزاق بنویسد آنچه خواهد و نزد وی است اصل کتاب یعنی لوح محفوظ عکرمه از عبدالله عباس روایت کرد که
آسمان دو نوشته است آنچه یکی نویسند که لوح محفوظ است آن را تغییر و تبدیل نباشد و آنچه بر دیگری نویسند آن را تغییر و تبدیل
و اثبات جابر عبدالله انصاری از پیغمبر روایت کرد که خدای تعالی بستره از دیوان حفظه اعمالی آنچه بر ثوابی و عقابی نباشد
از مناجات و بروایتی دیگر گفت این محو در چیزی باشد جز ارزاق و آجال امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت لولا آیة فی کتاب الله
لاخبرتکم بما هو کاین الی یوم القیمة اگر آیتی نبودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی هرچه خواهد بودن تا روز قیامت و آن آیة
اینست یمحوا الله ما یشاء و یثبت و گفت در تفسیر این مراد قرونست قرنا بعد قرن از هر قرن و عصر قرنی باشد چون مدت ایشان
بسر آید نام قرنی دیگر نویسند سعید جبیر گفت مراد شرایع است آنچه خواهد نسخ کند و آنچه خواهد هم بران حکم کند مجاهد گفت سبب
نزول این آیه آن بود که خدای تعالی این آیه فرستاد و ما کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله قریش گفتند که ای محمد تو بهیچ کاری
این کار برای که پرداخته‌اند خدای تعالی این آیه فرستاد که لکل اجل کتاب اگرچه آجال نوشته است تصرف آن بحکم ماست
و تغییر و تبدیل آن بویست تا آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد اثبات کند و گفته‌اند که سیآت محو کند و بدل آن حسنات کند
فاولئک یبدل الله سیآتهم حسنات عطا از ابن عباس روایت کرد که خدای تعالی لوحی آفریده است که آن را لوح محفوظ گویند
از دری سفید و سازه آن پانصد ساله راه است هر روزی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر کند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد
بگذارد و بحسب مصلحت اشخاص و اوقات حق تعالی اجل بنده را بنویسد که یک مصلحت در آن شما را او دعا کند و صدقه دهد یا
طاعتی کند مدتی در عمر او چیزی افزاید و آن نوشته را بفرماید ستردن و بجای آن دیگری بنوشتن چنانکه در خبر آورده‌اند که روزی
عیسی نشسته بود و حواریان نزدیک او مردی می آمد و پشته هیزم در پشت و نانی چند در هم بخته میخورد و نشاط میکرد جبرئیل

پرسم

گفت عجب ازین مرد که نشاط میکند و او را یکساعت بیش عمر نمانده است عیسی تعجب کرد یاران را خبر داد و روزی دیگر آن مرد را دید
پشته بر دوش افکنده و هیزم میبرد گفتند یا روح الله نگفتی که این مرد را یکساعت عمر بیش نمانده است گفت مرا جبرئیل گفت از خدای
درخواه تا ترا معلوم کند عیسی دعا کرد و جبرئیل آمد گفت من که پیام دادم در لوح نگاه کردم عمر او یکساعت بیش نمانده بود چون او از پیش تو برفت
از آن نان که میخورد و نواله در دست وی مانده بود بسایلی داد و خدای تعالی بفرمود تا القضای اجل وی از لوح محو کردند و پنجاه سال در عمر وی
بیفزود و سبب مرگ او آن خواست بودن که در آن پشته هیزم وی ماری سیاه قتال بود و هنوز در آن پشته هیزم است چون خواست
که او را بزند خدای تعالی بدان سبب ویرا دفع کرد و عیسی آن مرد را باز خواند و گفت پشته هیزم و ببین چه کردی گفت همچنان نهاده است
گفت پشته هیزم پیش من آر برفت و پیش عیسی آورد و بفرمود تا بگشادند ماری سیاه عظیم از میان پشته بیرون آمد و یاران
بتعجب فرو ماندند و مرد را قصه بگفتند شادمان شد و بر صدقه بیفزود **قوله تعالی** وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ
أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا
وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ
مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ اگر با تو نماییم برخی از آنچه ایشان را وعده میدهیم از عذاب کردن ایشان
و ظفر تو بر ایشان و ترا بگذاریم یا بمیرانیم ترا بحکم مصلحت و هنوز موعد ایشان نیامده باشد و عذاب نارسیده ترا با آن کار نیست
بر تو رسانیدن پیغامست و بر ما حساب کردن و جزا خواستن ایشان آنگه گفت اولم یروا آیا نمی بینند این کافران و نمیدانند که با زمین
می آییم یعنی قصد زمین میکنیم و از اطراف آن کم میکنیم و در دیار اسلام می افزاییم مقاتل بن سلیمان گفت مراد از زمین مکه است و مراد
بنقصان فتح حوالی آن یعنی اهل مکه نمیترسند که با ایشان همان رود که با دیگران ابن عباس گفت نقصان یعنی خرابی آن بموت علما
ابو درداء روایت کرد که رسول گفت خذوا العلم قبل ان یذهب علم بیاموزید پیش از آنکه برود گفتند علم چگونه برود و قرآن در
میان ماست و اولاد را میخوانیم و بفرزندان می آموزیم رسول خشم گرفت و گفت جهودان که ضال شدند کتاب در میان ایشان بود
ذهاب العلم ذهاب العلماء رفتن علم برفتن علما باشد و گفت ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس ولکن یقبض العلم
بقبض العلماء خدای تعالی علم باز نگیرد چنانکه از میان مردم باز گیرد و لکن باز گیرد بآنکه علما را قبض کند حتی اذا لم یبق عالما اتخذ الناس رؤسا
جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا آنگاه که عالمی نماند مردمان سران جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه کنند و رسول گفت موت
العالم ثلمة فی الاسلام لا یسدها شیء الی یوم القیامة مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که آنرا هیچ چیز در نه بندد تا روز قیامت اهل اشارت گفته اند
که موت الانبیاء یفرح به العدو و موت الآباء مصیبة للبنین و موت الابناء یقطع الوتین و موت الاکفاء یعرف منه الجنین و موت
العلماء ثلمة فی الدین والله یحکم و خدای حکم کند و حکم او را عقب نباشد و معقب آن باشد که چیزی بر عقب چیزی باز رود یعنی کس حکم او
نتواند کرد و تغییری که آنرا بشکافد و او زود شمار است آنگاه از بهر دلخوشی رسول گفت آنانکه پیش از اینها بودند مکر کردند و بدی سگالیدند
مکر ایشان هیچ اثر نکرد و سود نداشت که خدای راست فلله المکر جمیعا جزای مکر وی تواند بود و مکر ویرا یعنی عذاب و بر کسی دفع نتواند کرد
او داند هر چه هر نفسی کند بر وی فرو نشود و پوشیده نماند و زود باشد که بدانند کافران تا عاقبت سرای نیکو که بهشت است کرا خواهد
بود و یقول الذین کفروا میگویند آنانکه کافر اند که تو ای محمد پیغمبر مرسل نیستی بگو جواب ایشان را که من پیغمبر خدایم و خدای تعالی میان من و شما
گواه بس است و آنکس که علم کتاب نزد ویست بعضی از مفسران گفته اند که این عبدالله سلام است و بیشتر مفسران گفته اند ... اهل

علم از مخالفان و سوال ایشان گفته اند که امیر المومنین امام المتقین علی بن ابی طالب است علیه السلام و از امام محمد باقر همین روایت
راوی خبر گوید که با ابو جعفر در مسجد نشسته بودم و عبدالله سلام در گوشه نشسته بود گفتم ابو جعفر را که مردمان میگویند و من عنده علم الکتاب
اینست گفت نه آن علی بن ابی طالب است و علی بعینه من اکرمانا است و ولایته **سورة ابرهیم** پنجاه و دو آیت مکیست ابی بن کعب روایت
کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی ورا بعدد هر مرد و زن ده حسنه بعدد هر که بت پرستیده و بعدد
هر که بت نپرستیده بود ارزانی دارد قال الله تعالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ
لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ الر ای محمد این کتابی که ما فرو فرستادیم بتو آوردیم
تا بیرون آری مردمانرا از تاریکی کفر بنور ایمان بفرمان خدای و خداوند کار ایشان براه خدای غالب بی همتا و ستوده و آن ستوده
خدایی که او راست آنچه در آسمانها و زمین است و مجموع ملک ویست از آنجا که وی آفریده است و در تصرف ویست و دست تصرف
آنگه گفت وای بر کافران از عذاب سخت آن کافران که حیات دنیا و زندگانی این جهان فانی با ناز و نعیم و لذات و شهوات فانی دوست
دارند و آنرا بر آخرت اختیار میکنند حق تعالی دوستی دنیا و محبت آخرت از جمله مذمت شمرده است بر ایشان نزد حق جل و علا
بغایت ناپسندیده است در خبر است که رسول گفت فردای قیامت جماعتی باشند از امت من که بحشر آرند و صحایف ایشان بنگرند
مردمانی بوده باشند نماز با اوقات و شرایط آن گزارده و زکوة مال داده و نماز شب قیام کرده خدای تعالی بفرماید تا ایشانرا بدوزخ
برند گفتند یا رسول الله بچه جرم ایشانرا بدوزخ برند گفتند یا رسول الله بچه جرم ایشانرا بدوزخ برند گفت گناه ایشان آن باشد
که کانوا اذا لاح لهم شیء من الدنیا وثبوا علیه این خصلت که چون از دنیا چیزی پدید آمدی بر جستندی برو حرص و رغبت و یصدون عن سبیل الله و از راه
خدای تعالی بازگیرند و دیگران را باز گیرند و کژی آن راه میجویند یعنی میخواهند تا آنرا کژ کنند ایشان در گمراهی اند دور از راه راست **قوله تعالی**
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي
ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر بزبان قوم او و زبان وی بود و کتاب او بزبان قوم او
بود برای آن فرستادیم تا بیان کند برای ایشان آنچه ایشانرا بآن دعوت کند بر وجهی که آنرا فهم کنند و دریابند پس آنگه خدای تعالی
ایشانرا تخلیه کند و رها کند تا اختیار کنند ضلالت را یا هدایت چون اختیار ضلالت کنند حکم کنند و نام بر ایشان از اضلال
و ضال و گمراه ایشان خوانند و اگر اختیار هدایت کنند نام ایشان مهتدی و راه یافته خوانند پس این اضلال یا بمعنی خذلان باشد و تخلیه
یا بمعنی حکم و تسمیه و حرمان ثواب و منع از طریق بهشت و اهلاک چنانکه بارها گفته شد و هدایت بمعنی توفیق و لطف باشد و بیان و حکم
و تسمیه و راه بهشت و ثواب نمودن و او عزیز و حکیم است مورد این آیه مورد منت است بر رسول که خدای تعالی هر قومی را پیغمبری
فرستاده است و او را بجمله خلایق از عرب و عجم و ترک و روم و هند و جمیع الانس آنگه گفت ما موسی را برسالت فرستادیم
با حجج و آیات و معجزات و گفتیم او را که قوم خود را از ظلمات تاریکی کفر بنور ایمان آر و دعوت کن و دعوت بر طریق ترغیب و ترهیب یاد ده

ایشان را روزگار خدا یاد کرد رای ایشان کارها و شداید با ستمکاران گذشته رسانیده است بسبب معصیت ایشان و نافرمانی کردن تا از مثل آن اجتناب
کنند و آنچه بایشان رسیده است بایشان نرسد و گفته‌اند که ایام خوشی که ایشان را بوده است یاد باید داد ایشان را تا در شکر آن بیفزایند بتحقیق که
در ان آیتی و علامتی است هر شکیبای شکر کننده را ما گفت یاد کن ای محمد چون گفت موسی قوم خود را که یاد کنید نعمت خدای را که بر شما کرده
چون برهانید شما را از فرعون و قوم او که ایذا مینمودند و میرسانیدند بعذابی سخت و بدان کارهای دشوار چون سنگ کشیدن و کار گل کردن
و بار گران برگرفتن و میکشتند پسران شما را بتهمت وجود موسی و دختران زنده میگذاشتند و درین جمله شما را ابتلایی بود و امتحانی بزرگ از خدای
شما را و رستگاری دادن شما را از ایشان نعمتی بود و بزرگ از خدای تعالی قوله تعالی وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ
لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ
أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ
مُرِيبٍ و یاد کنید آنگاه اعلام کرد شما را و آگاهی داد خدای تعالی شما را و گفت اگر نعمت مرا شکر کنید من نعمت بر شما زیادت کنم و گفته‌اند شکر
قید النعمة و صید ما لشکر قید نعمت است و صید نعمت است نعمت حاصل را قید است که بر آن نگهدارد و نعمت آجل را صید است که بگیرد و
نگهدارد و از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر گفت چون اوایل
نعمت بشما رسد اواخر آن را برمانید بآنکه اندک شکر کنید و لئن کفرتم و اگر کافر شوید و شکر نعمت را بکفران بدل کنید مستوجب عذاب
شوید و عذاب من سخت است آنگه حکایت کرد از آنکه موسی با کافر نعمتان گفت اگر شما همه کافر شوید و شکر نعمت را بکفران بدل کنید و
هر که در زمین است همه یکبار خدای را هیچ نقصان نبود که خدای تعالی بی نیاز است از شما و شکر شما ابوذر غفاری از رسول خدای روایت
کرد که خدای تعالی در بعضی کتابهای خویش گفته است عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم و انسکم اجتمعوا علی اتقی قلب رجل لم یزد ذلک فی ملکی شیئا
عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم و انسکم اجتمعوا علی افجر قلب رجل لم ینقص ذلک فی ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم و انسکم اجتمعوا فی صعید واحد
فسألونی فاعطیت کل انسان مسألته لم ینقص ذلک من ملکی شیئا الا بقدر ما ینقص احدکم الابرة فی الیم فلیعظم الرجاء فان الله غنی حمید او غنی بی نیاز است
اگر شکر نعمت او کنید و اگر نکنید او را نقصانی نباشد و او در ذات خود ستوده و مستحق حمد است اگر حمد او کنند و اگر نکنند آنگه بر سبیل تهدید گفت
الم یاتکم آیا بشما نیامده و بشما نرسید خبر آنکه پیش از شما بوده‌اند از امم سالفه و قوم گذشته که قوم نوح و هود که عاد بودند و ثمود که قوم صالح بودند و آنکه
از پس ایشان بودند چندانکه عدد ایشان جز خدای تعالی نداند جاءتهم رسلهم پیغمبران ایشان بایشان آمدند با آیات و حجج و دلالات و معجزات
ایشان از خشم و عداوت پیغمبران دستهای خود در دهنها کردند و دست و انگشت میگزیدند یا خود اشارت بدهن کردند و گفتند خود کردند تا
گفتار این بود انا کفرنا ما کافر شدیم بآنچه شما را بدان فرستاده‌اند حسن بصری گفت در وقت دعوت پیغمبران دست بر دهن ایشان مینهادند
تا ایشان را خاموش کنند مجاهد گفت مراد بید نعمت است یعنی نعمت پیغمبران و کردند بنعمتهای خود یعنی کفران نعمت کردند و انا لفی شک از
از آنچه شما ما را دعوت میکنید شکی که موجب تهمت و ریبت است قوله تعالی قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ
أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَ
مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ جز

جواب دادند و گفتند آیا در خدای تعالی شکی است خدایی که آفریننده آسمانها و زمین است یعنی آنکه ایشان بدو معترف بودند که آسمانها و زمین
خدای تعالی آفریده است نه بتان جماد این خدایی که یقین است که آفریننده آسمانها و زمین است شما را دعوت میکند تا بیامرزد گناهان شما
و تاخیر کند و باز پس برد شما را تا بوقت مسمی و اجل نام برده که آن روز وفات و مرگ ایشانست و تعجیل عذاب ایشان نکند پیغمبران را جواب دادند
و گفتند شما همچون ما آدمیانید میخواهید که ما را از دین و طریقه پدران بگردانید و از معبودانی که ایشان میپرستیدند برای دعوی که میکنید حجتی بیارید
دیگر باره پیغمبران جواب دادند و گفتند هم چنین است ما نیستیم مگر آدمی همچون شما ولیکن خدای تعالی منت نهد بر آنکس که خواهد از بندگان
خود و بر ما منت نهاده است و نعمتی کرده و ما را از شما بنعمت رسالت و نبوت ممتاز گردانیده و آنچه گفتید که حجت بیارید ما را نباشد که
حجت آریم مگر بفرمان خدای و آنچه اقتراح میکنید از معجزات جز بمشیت و رضای خدای تعالی نیست و باید که مؤمنان بر خدای تعالی توکل کنند و غیر او
نباشد که بر وی توکل کنیم و کار خود را با خدای تعالی گذاریم در هر حال که باشند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ
مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ
ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى
مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ
عَذَابٌ غَلِيظٌ این کافران پیغمبران خود را گفتند که ما شما را از شهر خویش بیرون میکنیم مگر که باز گردید و در دین ما آیید آنگاه از شما دست
داریم خدای تعالی درین حال بایشان وحی فرستاد و گفت شما هیچ اندوه مدارید و مترسید که ما این ظالمان کافر را هلاک کنیم
شما را در زمین ساکن گردانیم از پس ایشان و همچنین باشد هر کسی که همسایه خود را بیازارد خدای تعالی دیار او را بگیرد و سرای وی باو دهد
چنانکه رسول گفت من آذی جاره ورثه الله داره و این آنکس راست که از مقام من بترسد یعنی از ایستادن پیش من روز قیامت
برای حساب و از وعید من بترسد و استفتحوا فتح جستند و طلب نصرت کردند یعنی این کافران چنانکه گفت و کانوا من قبل یستفتحون
علی الذین کفروا مجاهد گفت پیغمبران بخدای استغاثه کردند و بر ایشان دعا کردند و خاب و نومید گشت هر جباری معاند حق که با حق
بستیزند و از حق تکبر کردند و گفت ... من ورائه جهنم و هم در پیش او دوزخ است و هم در پس او و بر راه او است
و ایشان را گفته‌اند که آنجا است نه جای گفت و آن آب باشد که از تو ستوری شود و پوشیده گردد و یسقی آب دهند او را آبی که آن
زرداب بود و آن خون و ریم که از دوزخیان برود و از فرج زنان کنند کان چون آید تجرعه آن را فرو میبرد و نزدیک نباشد که بگلو فرو رود
ابو امامه گفت از رسول که این شربتی باشد که چون نزدیک روی برند گوشت روی سوزد و پوست سرش بیفتد و چون بخورد امعاش پاره
پاره کند و از زیرش برآید چنانکه فرمود و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و یاتیه الموت و بوی آید مرگ از هر جهتی و مکانی از هر عضوی از تن
موی او این که مرگ خوانند گفته‌اند که مراد شداید و بلا است و ما هو بمیت و او مرده نباشد یعنی نمیرد تا باز رهد اگر مراد مرگ حقیقی است
آنست که هر گاه که بمیرد خدایش زنده گرداند چنانکه گفت کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها و در پس وی عذاب درشت شدید
قوله تعالی مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ
مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ
يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ مثل آنها که کافر شدند اعمال که ایشان کرده‌اند
چون خاکستری است که سخت شود و بپراکند در روزی که در ان باد سخت جهد نتوانند قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند
بر هیچ چیز ظفر هر آینه صورت احباط و ردها جون تامل کنی دلیل است بر بطلان احباط و آنکه هر کجا در قرآن احباط است مراد نفی وقوع است

برای آنکه باشقاق اعمال کافران هیچ وقتی نباشند نه چیزی باید که آنرا اعتبار کنند این حق تعالی آنرا بر توبیخ تشبیه کرد بر بادی که باد آنرا
متفرق کند بغایت حصول اعمال ایشان به هیچ وجه استحقاق ثواب بدو ممکن نیست اگرچه اعمال کفار را بغایت حصول است بحکم وعده استحقاق نزد حصول
نیست با خاکستری مانند کرد که باد سخت بر آن گذشته شود و در عالم متفرق شود و کسی نتواند که آنرا ضبط کند ذلک هو الضلال البعید خسیسا گمراه و گمراهی
بران گمراهی باشد سخت دور آنکه گفت الم تر آیا نمی‌بینید که خدای تعالی آسمانها و زمین بیافرید بحکمت و حق نه بباطل و عبث و او قادر است بر آفریدن آسمانها که
خواهد که شما عاصیانرا از روی زمین گم کند و خلقی دیگر آورد و نیست این بر خدای تعالی دشوار نباشد وبرزوا لله جمیعا فقال الضعفاء للذین
استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء قالوا لو هدانا الله
لهدیناکم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله
وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم
فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم ما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی انی کفرت
بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم و بیرون آیند روز قیامت از گورها بر جزا و حساب خدای
پس گویند ضعیفان متکبران را که ما در دنیا تبع شما بودیم و بشما اقتدا کردیم هیچ از عذاب کفایت خواهید کرد بعضی از عذاب خدا بر ما خواهید
داشتن آن جباران متکبران گویند اگر خدای تعالی ما را راه خلاص نمودی چون ما را برای خود راه خلاص نیست برای شما چگونه کنیم سواء علینا که ما را
بسیار بتر و یکسان اگر جزع کنیم و اگر شکیبائی نماییم ما را هیچ گریزگاهی نیست مقاتل و سلیمان گفت این سخن آنگه گویند که در دوزخ با یکدیگر
قرار و همدگر را میبینند تا جزع کنیم پانصد سال جزع کنند هیچ سود ندارد و گویند بیایید تا صبر کنیم پانصد سال دیگر صبر کنند هیچ آن نیز هیچ سود ندارد
درین حال گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقال الشیطان گوید شیطان چون کار گذارده شود و میان مردمان حکم کرده
آید و اهل بهشت به بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ برند مقاتل گفت درین محل منبری بنهند از آتش در دوزخ و ابلیس بر آن منبر شود و کافران
و اهل دوزخ در زیر آن منبر باشند زبان ملامت دراز کنند او گوید خدای تعالی شما را وعده داده وعده حق و راست و من شما را وعده داده‌ام
و آن وعده را خلاف کردم و مرا بر شما دستی نبود و قوت جز آنکه شما را دعوت کردم اجابت کردید اکنون مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید
و این دلیل ظاهر است بر فساد مذهب مجبره که اگر خدای تعالی کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس نگفتی ایشان را که خود را ملامت کنید
خدا را ملامت کنید که مرا و شما را گناهی نیست ما انا بمصرخکم من بفریاد شما نرسم و شما نیز بفریاد من نرسید ما هر یک بجرم خویش گرفتاریم
من دعوت شما و شما با اجابت من امروز کافرم بدانچه شما مرا با انباز گرفتید با خدای پیش ازین یعنی در دنیا و ان الظالمین بدرستی که
ظالمانرا عذاب دردناک است ابن عامر روایت کرده که از رسول شنیدم در حدیث شفاعت که عیسی را آنروز بر من اشارت کند و گوید که
النبی الامی آن پیغمبر است ... بشارت ... خدای گوید برخیز و شفاعت کن من برخیزم برای شفاعت از مجلس من بوی
برآید ... شفاعت کنم خدای تعالی شفاعت من قبول کند ...
گویند ابلیس را که ایشانرا شفیعی پدید آمد و شفاعت کرد ... برخیز و برای ما شفاعت کن ...
چنان شنیده باشد ... عندان حال ابلیس ... وعدکم وعد الحق الا آخر الآیه **قوله تعالی** وادخل الذین
آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها باذن ربهم تحیتهم
فیها سلام الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها
فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون ...

که عمل

که عمل صالح کنند روز قیامت ایشانرا در بهشتهائی برند که از زیر آن درختها جویهای آب روان بود خالد جاوید باشند در آنجا بفرمان
خدای تعالی تحیتهم فیها سلام تحیت ایشان یکدیگر را سلام باشد که یکدیگر تحیت کنند و تحیت ایشان فرشتگان را سلام باشد و تحیت
خدای تعالی سلام باشد آنگه حق تعالی بیان کرد مثل ... درخت گفت ای محمد نمی‌بینی و نمیدانی که خدای تعالی چگونه مثل زد کلمه پاکیزه را آنگه
همچنین درختی است پاکیزه معنی آن گفته کلمه پاکیزه کلمه لا اله الا الله است بیانه الیه یصعد الکلم الطیب و درخت پاکیزه خرما است
دلیلش آنست که ابو العالیه گفت روزی نماز بامداد کردم بر خواستم و نزدیک انس نشستم طبقی بیاوردند بر آنجا رطب نهاده
انس گفت بخور یا ابا العالیه که این از آن درختی است که خدای تعالی گفت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة آنگه گفت روزی
نزد رسول بودم طبقی رطب آوردند این آیه برخواند کشجرة طیبة چون درختی که خوش باشد میوه وی و اگر بر عموم حمل کنند گویند منظر او و نظافت او
و تازگی او بیشتر باشد اصلها ثابت وفرعها فی السماء اصل و بیخ او ثابت و در سخت در زمین چه اگر اصل ثابت ندارد بر زمین برجای نماند
و برگ و میوه نیارد و چه درخت که آب از عروق خورد عروق در زمین شده و شاخ آن درخت از درخت و بلندی در آسمان است همچنین
کلمه شهادت که در دل مومن ثابت و در سخت اصل او تصدیق است که آن بدلست و فروع آن گفتار است و آن بزبانست چون از
زبان برآید تا آسمان رسید هیچ حجابی نباشد او را بیانه الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه رسول خدای گفت مثل الاسلام
کمثل الشجرة الثابتة الایمان منه اصلها والصلوة الخمس جذعها والزکوة فرعها وصیام شهر رمضان لحاؤها وحسن الخلق ورقها
مثل اسلام چون درختی است رسته اصل او ایمانست بخدای و نماز پنجگانه است و زکوة شاخهای ویست و روزه ماه رمضان
پوست اوست و خوی خوش برگهای ویست ابن عباس گفت که رسول خدای گفت که ان لله خلق عمودا من نور اسفل تحت الارض السابعة
تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اهتز العرش وتحرک العمود فیقول الله عز وجل اسکن فیقول
کیف اسکن وانت لم تغفر لقائلها خدای تعالی را عمودیست از نور که اسفل و بیخ قرارگاه وی در زیر هفتم زمین است و بالای وی در زیر
عرش است چون بنده گوید لا اله الا الله محمد رسول الله عرش بجنبد و عمود بجنبد و حق تعالی گوید ساکن شو گوید چگونه ساکن شوم که هنوز تو گوینده
این کلمات را نیامرزیده حق تعالی گوید اما کلمتی و سکان سماواتی اشهدوا انی قد غفرت لها ای فرشتگان و ساکنان آسمانها بر من گواه باشید
که من ویرا بیامرزیدم اهل اشارت گفتند و حکمت در تشبیه اسلام و ایمان بدرخت از آنجاست که درخت تمام نشود الا به چهار چیز
تمام شود تصدیق القلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان چنانکه در حدیث رضاست از پدرانش از امیر المومنین علی که رسول گفت الایمان معرفة
بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان و در روایتی دیگر از رسول آنست که مثل هذا الدین کمثل شجرة ثابتة الایمان اصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها
والتاخی فی الله نباتها وحسن الخلق ورقها والکف عن محارم الله ثمارها فکما لا تکمل الشجرة الا بثمرة طیبة لا یکمل الایمان الا بالکف عن محارم الله
گفت مثل این دین چون درختی است رسته ایمان بخدای اصل اوست و زکوة شاخ اوست و روزه ماه رمضان بیخ و برگ اوست
و برادری کردن با یکدیگر برای خدای تعالی نبات اوست و خوی نیک برگ اوست و باز ایستادن از محارم میوه اوست و چنانکه درخت
تمام نشود الا بمیوه همچنین ایمان تمام نشود الا بباز ایستادن از محارم و گفته اند تشبیه درخت خرما برای آن کرد که او در چند صفت با آدمی ماند
هر درخت را که سر ببرند خشک گردد و درخت خرما تا کشی ... رسول خدای گفت اکرموا عمتکم النخلة خود را گرامی
دارید گفتند یا رسول الله عمات ما کیستند گفت درختان خرما گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدای تعالی چون آدم را بیافرید از گل او فضله بماند
خدای تعالی درخت خرما از او بیافرید تؤتی اکلها کل حین آن درخت بار دهد و میوه دهد هر حین بفرمان خدای خویش و حین شش ماه است
و مراد آنست که مومن در هیچ وقت از اوقات خالی نباشد از عبادات و طاعات خدای تعالی برای مردمان مثل زند تا باشد که ...

کننده باز بشنید که مثل مشکل حل کرده **قوله تعالی** وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ
وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ
بِئْسَ الْقَرَارُ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ انکه کلمه کفر را مثل زده
دیگر گفت مثل مانند کلمه بد و سخن ناپاک که آن کلمه کفرست چون درختیست که بد و پلید باشد بار او زشت و قبیح باشد منظر او و بیخ او بالا
زمین افتاده و برکنده باشد او را بروی زمین قراری و ثباتی نباشد از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که شجره طیبه رسول خداست و
اصل او امیر المؤمنین علی بن ابی طالبست و فرع او فاطمه زهراست و میوه او فرزندان پاک وی‌اند و شاخ و برگ او دوستان و شیعه
ما اهل البیت [illegible] و امامة الائمة المعصومین بعده کل سنة الف مرة و شجره خبیثه بنو امیه‌اند که منقرض و منقطع گشتند و
اولاد مصطفی و مرتضی تا قیامت منقرض نشوند یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت خدای تعالی ثابت دارد مومنان را بگفتار ثابت بحجت
و برهان هم در دنیا که چون در فتنه افتند از دین بنگردند و خلاف نکنند و هم در آخرت چون در گورشان [illegible] آن اولین منزل
از منزلهای آخرت و گفته‌اند فی الحیوة الدنیا گور است که گور در دنیا باشد و فی الآخرة عند البعث چون برانگیزند مقاتل گفت که این
آنست که چون بنده مومن را در گور نهند و خاک بر سر او راست کنند خدای تعالی فرشته را بفرستد نام او [illegible] بیاید و بروی
سلام کند و گویند همین ساعت دو فرشته سیاه و منکر با [illegible] خواهند آمد [illegible] و ترا بپرسند که [illegible] چنانکه در دنیا
دانستی جواب ده از خدای و رسول و امام و کتاب [illegible] و دو فرشته می‌آیند سیاه و غلیظ منکر [illegible] چشمهای
ایشان چون برق خاطف باشد و آواز ایشان چون رعد [illegible] از آتش [illegible] ایشان را منکر و نکیر گویند در گور آیند و خدای تعالی
بنده را زنده کرده [illegible] گویند من ربک و من نبیک و ما دینک و ما کتابک و [illegible]
کیست و دین چیست و کتاب تو چیست او چنانکه [illegible] ربی الله و محمد نبیی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و علی امامی [illegible]
او را گویند مرحبا [illegible] سعیدا و مت شهیدا تا زنده بودی سعید بودی چون بمردی شهید مردی [illegible] رضا [illegible]
[illegible] چنانکه خشنود کردی [illegible] از بهشت [illegible] تا نسیم بهشت بر او بجهد و تحفهای بهشتش می‌آرند [illegible]
نم نومة العروس [illegible] چنانکه عروس در خوابگاه خود [illegible] قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
و اگر مرده کافر بود [illegible] منکر و نکیر بروی [illegible] گویند من ربک و من نبیک و ما دینک و ما کتابک [illegible]
لا دریت و لا [illegible] عشت شقیا [illegible] زنده بودی [illegible] و چون بمردی شقی مردی نم نومة المنهوش [illegible]
چنانکه مارگزیده [illegible] آتش [illegible] چنانکه [illegible] آتش [illegible]
که همه حیوانات بشنوند مگر جن و انس [illegible] و او را لعنت کنند و ذلک قوله و یضل الله الظالمین و گمراه کرده خدای کافران
ستمکار را [illegible] گفت مرده در گور آواز پای [illegible] و اگر مرده مومن بود نماز او بر سر
بالین او بود و زکوة او بر دست [illegible] روزه و حج [illegible] و خیرات و احسان او با مردمان بر پایان [illegible] تا چون فرشته عذاب خواهد که از قبل
بالینش فرا رود نماز او راه ندهد [illegible] و از جانب چپ روزه منع کند و چون بپایین رود افعال خیر وی
راهش ندهد و او را گویند باز نشین [illegible] چنان پندارد که آفتاب فرو خواهد شدن گوید رها کنید تا نماز تمام بگذارم
تا فایت نشود گویند نماز نتوان گذارد [illegible] تا بپرسیم جواب گوی گوید چه میپرسید گویند چه گویی در حق این که پیامبر دعوی کرد

گویند محمد گوید آری گوید گواهی میدهم که او پیغمبر خداست صادق راست گوی گویند بر این زیستی و بر این مردی و بر این برخیزی [illegible]
بر وی فراخ کنند [illegible] و نور اندر گورش [illegible] گوید بگذارید تا بروم و [illegible] خدای تعالی چه صرف کرده است [illegible]
کافر [illegible] بودی [illegible] روح او [illegible] مرغی نهند [illegible] بهشت [illegible] و خاک شود تا بار [illegible]
گفت یا رسول [illegible] بقیع بودم [illegible] رسول گفت [illegible] یا رسول [illegible]
با تو بیعت [illegible] تا آنکه آب [illegible]
دفن کرده الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا که نعمت خدای [illegible] بدل کردند مراد بدین نعمت رسول خدایست و [illegible] قریش بودند
که خدای تعالی رسول را بر ایشان نعمت کرد و ایشان قدر آن ندانستند و کافر شدند امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت که ایشان
کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند عمر خطاب گفت بنو امیه و بنو مغیره بودند بنو مغیره روز بدر هلاک شدند و بنو امیه [illegible]
چند فرا گذاشت و احلوا قومهم دار البوار [illegible] قوم خود را بسرای هلاکت که آن دوزخست که ملازم آن باشند و بد قرارگاهیست
دوزخ و جعلوا لله اندادا [illegible] خدای تعالی را کفو [illegible] همتا [illegible] تا [illegible] گمراه شوند و گمراه کردند دیگر
بگوی ای محمد که برخورید [illegible] زندگی [illegible] متاع دنیا و عاقبت بازگشت شما با آتش دوزخست **قوله تعالی** قُلْ لِعِبَادِيَ
الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا
بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ
رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ بگو بندگان مرا آنکه ایمان آورده‌اند تا نماز بپای دارند و از آنچه ما ایشان را روزی داده‌ایم
نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش از آنکه روزی آید که در آن روز نه بیع و شرا باشد و نه دوستی با یکدیگر یعنی در قیامت خدای تعالی
آن خداییست که بیافرید آسمانها و زمینها و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران [illegible] بیرون آورد بدان آب از درختان میوه
تا روزی باشد شما را و مسخر کرد و رام کرد برای شما کشتیها را تا میروند در دریا بفرمان وی و نیز مسخر شما کرد جویها را چون فرات و نیل و جیحون
و سیحون و اجزا آن [illegible] مسخر شما کرد [illegible] آفتاب و ماه را [illegible] منافع و مصالح خلق [illegible]
گشت [illegible] شب و روز را مسخر شما کرد دائما متعاقب می‌آیند و میروند چون شب برود روز باز آید چون روز برود شب باز آید با
تعاقب ضیا و ظلمت و نقصان و زیاده [illegible] از هر چیزی که خواستید [illegible] کشته [illegible]
راه نبود و اگر خواهید تا نعمت خدای را بر شمرید [illegible] نتوانید شمرد [illegible] و شکر آن [illegible] بدرستی که آدمی ستمکار
کافر نعمت بر وی [illegible] دیگری را شکر کند و عبادت نماید **قوله تعالی** وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ
هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ
ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ
مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ یاد کن ای محمد آنگاه که ابراهیم خلیل [illegible] گفت ای خداوند و پروردگار من این شهر را که مکه است
شهری گردان که مردم ایمن باشند در وی حق تعالی دعای وی اجابت کرد و چنان ایمن کرد که وحوش و طیور در وی خایف نباشند [illegible]

د کعبه تر با باز باشند و اگر کسی خونی کند و در آنجا گریزد تعرض وی نکنند تا آنگاه که بیرون شود و اجنبنی و دور گردان مرا و پسران مرا از آنکه
بت پرستیم یعنی الطاف کن که بعد از آن از عبادت اصنام اجتناب کنند آنگه گفت رب انهن اضللن بار خدایا ایشان بسیاری از مردمان را گمراه
کردند یعنی بعبادت ایشان بسیاری گمراه شدند آنگه گفت هر که متابعت من کند و پیرو من باشد از منست و هر که در من عاصی شود تو خداوندی آمرزنده و بخشنده
عاصیان را و کافران را که از کفر باز گردند بیامرزی و از سر گناه مومن گناه کار چون توبه کند درگذری ربنا بار خدایا من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان
خود را بوادی بی بر و خانه که در و زرع و کشتی نیست بنزدیک خانه که حرام کرده تو یعنی کعبه و در آن وقت که ابراهیم این سخن گفت خانه نبود مراد آنست که
نزدیک خانه حرام تو که بوده است و بعد طوفان آن خانه رفع کرده اند و بعد از این بنا کرده خواهد شد بعضی از این قصه رفته است و اینجا آنست که ابراهیم
از ساره فرزندی نمی آمد از آنجا که او پیر شده بود و ابراهیم دل در فرزند بسته بود ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد و گفت این
بتو دادم تا باشد که خدای تعالی ترا فرزندی دهد ابراهیم از او قبول کرد و با وی خلوت ساخت و او را از هاجر فرزندی آمد اسمعیل که نور محمد در پیشانی
او پیدا بود وی با اسمعیل اشتغال افتاد و ساره را از آن رشک عظیم آمد گفت نخواهم که هاجر پیش من آید حق تعالی ابراهیم را گفت وی را او رنج منمای و
با تو موافقت کرد با وی باش ... ایشان را از پیش وی ببر گفت بار خدایا کجا برم گفت آنجا که ترا فرمایم جبرئیل آمد و در پیش ایستاد و ابراهیم با ایشان
میرفت با هاجر و اسمعیل هر کجا آبادانی و خصبی دیدی گفتی ایشان را اینجا فرود آرم جبرئیل گفتی که فرمان نیست میرفتند تا آنگه که بمکه رسیدند زمینی سنگ
و شوره جبرئیل آمد و گفت اینجا ایشان را بنه و برو ابراهیم ایشان را آنجا بنهاد و برگردید بفرمان خدای تعالی هاجر گفت ما را بکه رها کنی گفت بخدای گفت برو
که ما را ضایع نکند وی برفت و قدری آب که آنجا مانده بود برایشان رها کرده آب ایشان بخوردند گرمای آفتاب در ایشان اثر کرد تشنه شدند
و شیر هاجر در پستان خشک شد کودک بر خود طپیدن گرفت هاجر در ماند نزدیکترین کوه کوتاه ترین کوه صفا بود بر آنجا رفت و دید تا باشد که کسی ایشان را آواز
شنید و کسی نبود از آنجا فرود دوید و بمروه رفت کسی را ندید با صفا آمد همچنین تا هفت بار آواز شنید و کس را ندید هاجر گفت ای آنکس که آواز میشنوم
و ترا نمی بینم اگر میتوانی بفریاد من رس که من هلاک شدیم فرشته ظاهر شد و بنزدیک اسمعیل آمد و پای وی بگرفت و با پاشنه او زمین
مالید چشمه آب از زیر پای او روان شد و سر در بیابان نهاد هاجر پاره ریگ در گرد آن گرفت رسول گفت رحم خدای بر هاجر که آن آب را گرد وی هم
باز نگرفتی آب روان شدی آن فرشته وی را بشارت داد و گفت این جای خواهد بود که حاجیان از این چاه آب خورند و اینجا پدر این کودک خانه بنا کند
که خلایق عالم از اطراف و جوانب بزیارت این خانه آیند جماعتی از قبیله جرهم آنجا میگذشتند مرغان دیدند که گرد آن می پریدند گفتند بهر حال
آنجا آب میباید یکی از ایشان بیامد زنی را دید و کودکی را باز گشت و ایشان را خبر داد بیامدند گفتند ای زن تو کیستی این کودک کیست و این
آب از کجاست و این منبع است که تا چاره ندارند گفتند آب نرسد گفت این پسر ابراهیم خلیل خداست و او ما را بفرمان خدا اینجا آورد
و این آب مراست و فرزند مرا گفتند شاید که ما اینجا فرود آییم و تو ما را از این آب نصیبی کنی ما ترا از متاعی که داریم نصیب کنیم و ما همسایه تو باشیم
تا تو تنها نباشی گفت روا باشد آنجا فرود آمدند و باقی قصه در سوره دیگر رفته است ربنا لیقیموا الصلوة بار خدایا ایشان را ساکن گردانیدم
کردیم تا نماز بپای دارند دلهای بعضی مردمان مایل ایشان کردان سعید جبیر گفت اگر گفتی من الناس و گفتی افئدة الناس همه عالم از
و جهود و ترسا همه آنجا شدندی مجاهد گفت اگر بر عابر اطلاق بودی پارس و روم و ترک و هند مزدحم شدندی و ارزقهم و روزی کن ایشان را یا
خدایا از میوه های که روزی دیگران کرده از شهرهای دیگر تا باشد که شاکر شوند و شکر نعمت تو بجای آرند قوله تعالی ربنا انك
تعلم ما نخفي وما نعلن وما يخفى على الله من شيء في الارض ولا في السماء الحمد لله الذي وهب لي على
الكبر اسمعيل واسحق ان ربي لسميع الدعاء رب اجعلني مقيم الصلوة ومن ذريتي ربنا وتقبل
دعاء ربنا اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب بار خدایا تو دانی آنچه ما آشکارا و نهان داریم

بزبان آنیم و اگر قرآنیم تو دانی ابن عباس گفت مراد از ذریه او اسمعیل یا جماعت و دیگران بر عموم حمل کردند و انچه پوشیده نماند بر خدای تعالی
چیزی نه در زمین و نه در آسمان آنگه خدا را حمد و ثنا گفت گفت شکر و سپاس و ستایش مر خدا را که مرا در پیری چون اسمعیل و اسحق را
بخشیده اسمعیل از هاجر و اسحق از ساره و بدرستی که خدای من شنونده دعاست یعنی اجابت کننده بار خدایا مرا چنان کردان
که نماز بپای دارم یعنی الطاف کن که آن نماز بپای دارم و بعضی من متوالی گردان و از فرزندان من نماز گزارند کان کن بار خدایا دعای من و نماز من
بپذیر و قبول کن بار خدایا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و جمله مومنان را روزی که حساب برخیزد و ظاهر کنند یعنی روز قیامت قوله تعالی
ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار مهطعين
مقنعي رءوسهم لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء وانذر الناس يوم يأتيهم العذاب
فيقول الذين ظلموا ربنا اخرنا الى اجل قريب نجب دعوتك ونتبع الرسل اولم تكونوا اقسمتم
من قبل ما لكم من زوال وسكنتم في مساكن الذين ظلموا انفسهم وتبين لكم كيف فعلنا بهم
وضربنا لكم الامثال وقد مكروا مكرهم وعند الله مكرهم وان كان مكرهم لتزول منه الجبال حق
تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت مپندار و گمان مبر که خدای تعالی غافلست از آنچه ظالمان میکنند یعنی غافل نیست مهلت میدهد و میکند
جزای هر یک بسزا ولیکن تاخیر میکند و باز پس میدارد ایشان را برای روزی که چشمها در روی متحیر گردد و بهم باز نشود از حیرت و هول آن روز
مهطعین شتابندگان آتش و زنخ بر سر برده نکاه چشمها در پیش افکنده چنانکه کسی در چیزی مینگرد و چشم از وی بر ندارد و باز پس نگرد
باز نگردد بایشان چشمهای ایشان یعنی چشم بر هم ننهند و افئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی بود از همه چیز یا چون هوائی که در دو چیز
نگیرد و بترسان مردمان را از روزی که عذاب بایشان آید ایشان که ظالمانند گویند بار خدایا تاخیر و باز پس دار ما را تا مدتی
نزدیک یعنی با دنیا بر تا در دنیا مهلت ده تا ما اجابت کنیم دعوت ترا و متابعت پیغمبران کنیم ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت گویند
نه شما سوگند خورده بودید پیش از این که شما را زوال نخواهد بود و همیشه در دنیا خواهید بود و آیه رد است بر آنکه اهل آخرت مکلف نباشند که اگر
مکلف بودندی ایشان را احتیاج آن نبودی که گفتندی ما را بدنیا فرست تا توبه کنیم و عمل صالح و توبه کردندی بمقصود رسیدندی و ساکن
شده بودند در خانهای کسانی که بر نفس خود ستم کردند و روشن شده و ظاهر گشت شما را که با ایشان چگونه کردیم از عذاب کردن و برای شما
مثل زدیم با ایشان تا شما را عبرت باشد آن کافران خود مکر کردند و آنچه توانستند تقصیر نکردند و بنزدیک خدای تعالی است جزای مکر
ایشان یا ابطال مکر ایشان و ان کان مکرهم لتزول منه و نبود مکر ایشان تا آنجا که کوهها از سبب آن از مقام زایل شوند و مراد بزوال کوه زوال
امر رسولست و زوال قرآن یعنی این هر دو در ثبات و دوام چون کوهند بمکر هیچ مکری و حیله هیچ محتالی زایل نشود و شاید که ان نفی باشد
معنی چنین بود که مکر ایشان تا غایتی بود در بزرگی و سختی که کوهها نزدیک بود که از جای خود برفتندی و زایل گردند قوله تعالی فلا تحسبن
الله مخلف وعده رسله ان الله عزيز ذو انتقام يوم تبدل الارض غير الارض والسموات وبرزوا لله
الواحد القهار وترى المجرمين يومئذ مقرنين في الاصفاد سرابيلهم من قطران وتغشى وجوههم
النار ليجزي الله كل نفس ما كسبت ان الله سريع الحساب هذا بلاغ للناس ولينذروا به و
ليعلموا انما هو اله واحد وليذكر اولوا الالباب حق تعالی قرآن کافران کرده که مکر کردند در بعضی تفاسیر آمده که نمرود
علیه ما علیه آورده اند و بعضی مفسران گویند که مراد باین مکر نمرود است که خدای تعالی بیان مثل دو کرکس کرده ابراهیم او را دعوت کرد
بخدای گفت من خدای نمی بینم و نشنیده ام که در آسمان خدایی است بانه تا بروم و بنگرم تا این خدای آسمان که تو گویی چیست آنگه فرمود تا چهار

بگرفتند و ایشان را میبردند و گوشت میدادند تا قوی گشتند تا برقی بساخت بدو در یکی از بالا و یکی از نشیب و در آن تابوت نشست و کرکسها
با خود در آنجا نشاند و عصایی را پاره گوشت بر سر کرد و از بالای آن تابوت ببست چنانکه کرکسان آن گوشت میگرفتند و بدان طمع
گوشت بالا میپریدند چون نیک در هوا رفتند نمرود صاحب خود را گفت در بگشای از بالا تا چه می بینی آسمان نزدیک شده یا نه
در بگشاد گفت آسمان هم آنجاست که بود و هیچ نزدیکتر نشد گفت در زیر بگشای و بنگر تا از زمین چون شده ایم در بگشود و بنگریست
گفت زمین نمی ماند دریایی سفید می بینم و کوهها مانند دود سیاه گفت در ببند تا برویم و در را فرو کرد و کرکسان میپریدند تا چندانی بپریدند که
باد منع کرد ایشان را از پریدن گفت در بالا بگشای و بنگر در بالا بگشاد و بنگریست گفت آسمان همچنان چنانکه از زمین میدیدیم و در زیر بگشود
و بنگریست گفت زمین همچنان تاریک گردیده و سیاه آوازی شنید که ایها الطاغیه این تریدا لعلی کجا میروی بنگر گفت باد و غلامی بود
و برا گفت تیر بینداز چند تیر بینداخت تیر خون آلود باز پس آمد گفت کفیت امر السماء کار آسمان مرا کفایت شد گفته تیر در ماهی آمد در دریایی
دریاهای آسمان و گفته در مرغی آمد در هوا بود و آنکه نمرود عصا باز گونه کرد و کرکسان به زیر آمدند حق تعالی این کس صفت کرد و بآنکه مکر او بجهد
که کوهها از آن زایل شود و آنکه خدای تعالی به رسول خطاب کرد و گفت مپندار که خدای تعالی وعده که داده باشد پیغمبر را خلاف کند از فتح و ظفر و
نصرت او بر کافران که خدای تعالی عزیز است و غالب و خداوند انتقام و کینه کشیدن از ظالمان که یاد کن روزی که
زمین گرده شود زمینی غیر این تبدیل زمین چگونه باشد خلاف کرده اند بعضی گفته اند بصورتی و شکلی دیگر گردد عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و
مسعود و مجاهد گفته اند این زمین را از زمینی از سیم سفید بدل کنند که بر و گناه نکرده باشند و امیر المؤمنین علی روایت کرده اند که خدای
تعالی زمین را از سیم کند و آسمانها از زر و بروایتی دیگر از ابن عباس این زمین پشته ها و کوهها او بدل کنند چنانکه گفت قوله لا تری فیها عوجا
لیعدل فیها عوجا و لا امتا و گفته اند این مکلفان زمینی دیگر بدل کنند که وی از زمین
برسد که وی از زمین است و السموات یعنی آسمانها را بدل کنند و تبدیل آسمانها انتشار کواکب و تکویر آفتاب باشد و برون آیند
خلقان بیرون چنانکه گور ها برای خدای یعنی عرض بر خدای و محاسبه با وی و برای ثواب و عقاب خدای که یکیست بی مثل و بی مانند
قهار و مسلط و در آن روز بینی تو مجرمان و گناهکاران را دستها با گردن بسته فی الاصفاد در بندها یا هر یکی از ایشان را با قرینی هم باز بسته
ایشان از قطران شده و قطران روغنی است که در شتر گرگین مالند و میرسد آتش بر روی ایشان که شر تر نفرین چیز است و میسوزاند
لیجزی الله تا خدای تعالی جزا دهد هر تنی را به آنچه کرده باشد و خدای تعالی زود حساب است هذا بلاغ این قرآن بلاغی و کفایتی است مردمان را بسنده
و کافیست تا نصیحت کنند یکدیگر را و بیم کنند با آن بدانند که او یک خدایست بی مثل و مانند و متعظ شوند باو خداوندان خرد ها سورة الحجر
مکیست نود و نه آیتست از رسول روایتست که هر که او سوره الحجر بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد مهاجر و انصار و بعدد آنکه
استهزا کردند بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب و قرآن مبین ربما
یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون و ما اهلکنا
من قریة الا و لها کتاب معلوم ما تسبق من امة اجلها و ما یستاخرون منم خدای که می بینم
حروف مقطعه آیات و علامات کتابی معهود است و قرآن مبین قرآنی هویدا و روشن کننده ربما یود الذین کفروا بود
باشد که تمنا کنند و آرزو خواهند کسانی که کافر شدند بخدای و رسول که مسلمانان بودندی و در دین شریعت اسلام آمدندی و کافر
نبودندی تا بدین عذاب مبتلا نشدندی در خبر است که روز قیامت چون اهل دوزخ با دوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل
باشند کافران بر سبیل طعن گویند شما مسلمانید و نماز کردید و روزه داشتید امروز نماز و روزه شما را هیچ سود نکرد و با

عذاب شریکید این سخن ایشان سخت آید حق تعالی بر ایشان خشم گیرد و بفرماید تا هر مسلمانی را که اهل قبله باشند از دوزخ
بیاورند عند آن اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشکی ما هم مسلمان بودیمی تا از دوزخ بیرون آمدیمی چنانکه مسلمانان بیرون آمدند
آنکه رسول برین آیه برخواند ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید کافران را رسول گفت ذرهم بگذار
ایشان را تا بخورند و برخوردار شوند آرزوهای خود بدهند و کام خود برآورند و امل ایشان ایشان را مشغول گرداند که زود خواهد بود که بدانند
و بال کرده های خود یعنی روز قیامت افعال خود و انعال ذکر و از مومنان ببینند و این همه از تهدید و وعید است چنانکه گفت اعملوا
ما شئتم آنگه گفت و ما اهلکنا و ما هیچ شهرها هلاک نکردیم الا و او را نوشته معلوم بود و اجل مسمی که ایشان تا بدان وقت
داده بودند و هیچ امت را که در باجل خود سبق نبرد و از پیش نشود و اجل خود را و نیز باز پس نماند اجل خود قوله تعالی و قالوا یا ایها
الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون لو ما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین ما ننزل الملائکة
الا بالحق و ما کانوا اذا منظرین انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و لقد ارسلنا من قبلک فی شیع
الاولین و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به و
قد خلت سنة الاولین و گفتند این کافران ای آنکس که قرآن بر وی فرستاده شد که بحقیقت که تو دیوانه و این سخن
از استبعاد دعوت نبوت گفتند و عجب از ایشان که یکبار میگفتند دیوانه است و یکبار میگفتند که ساحر است و دیوانگی و ساحری
باشد که یک شخص را بدین صفت متناقض نسبت کنند و وصف نمایند که سحر از غایت زیرکی و حیلت توان کرد و دیوانگی ضد آن باشد
لو ما تاتینا چرا بما نیارند فرشتگان را گواهی دهند ترا بصدق ما را بعذاب هلاک کرد تو از جمله هست گویانی حق تعالی جواب او گفت
ما فرشتگان را نفرستادیم مگر بحق و حکمت و ایشان جز بامر حق فرو نیایند و اگر ما فرشتگان را فرستیم ایشان را در هلاکت هیچ مهلت
برای آنکه چون فرشتگان را معاینه ببینند مهلت نباشد و چون بلا شوند تکلیف از ایشان ساقط شود و وقت هلاک ایشان بود و مهلتشان نه
انا نحن نزلنا الذکر بدرستی که ما فرستادیم قرآن را و ما حافظ و نگاه دارنده آنیم از زیادت و نقصان و از زوال و بطلان چنانکه گفت
لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و گفته اند ما نگاه داریم او را تا روز قیامت برای آنکه حجت بر خلق است و گفته اند که معنی آنست که
ما رسول را نگاه میداریم از دست کافران و مشرکان و بر وی ینابع و الله یعصمک من الناس و لقد ارسلنا و ما فرستادیم
پیش تو رسولان را در امتان پیشین و گروهان گذشته و با ایشان هیچ رسول و پیغمبری نیامد الا که با او استهزا کردند و افسوس داشتند که تو
نیز افسوس کنند عجب نباشد ما همچنین بگذرانیم قرآن را و بریم در دلهای این گناهکاران که کافران یعنی حدیث قرآن و اندیشه آن
در دلهای ایشان افکنیم و با ایشان رسانیم در جایی که تکذیب او کنند و بر استهزا نیارند تا حجت بر ایشان لازم شود و مستحق عذاب گردند
چنانکه با امت سلف کردیم و گفته اند ان سلک یعنی خلق کفر باشد در دلهای ایشان برای آنکه لا یؤمنون نفی ایمان حوالت با ایشان کرده
با ایشان و مورد این لفظ مورد ملامت و مذمت و اگر خلق کفر در کردی بایستی که ایشان معذور بودندی نه ملوم و قد خلت و گذشت
سنت و طریق پیشینیان بدین گذشته است که چون ایشان بر کفر اصرار کردند بعد از ظهور آیات و اعلام معجزات ما ایشان را
هلاک کردیم قوله تعالی و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا
بل نحن قوم مسحورون و لقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها للناظرین و حفظناها من کل
شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین و الارض مددناها و القینا فیها
رواسی و انبتنا فیها من کل شیء موزون و جعلنا لکم فیها معایش و من لستم له برازقین ذکر

الجزو الرابع عشر

بگشائیم ما برایشان دری از درهای آسمان که از آن دری بر آسمان میروند بروجه خرق عادت هم ایمان نیارند و بگویند بسته شده چشمهای ما یعنی ما را چشم
بند کرده‌اند تا دو شیار ا علی حقایقها او را که نمیتوانیم کرد این چشم بند را که بند اصلی نباشد و سخن عوام بود بل نحن قوم مسحورون بلکه گروهی
که ما را جادوی کرده‌اند و آنچه ما می بینیم سحر همه است و بعضی از مفسران گفته‌اند که معنی آیه آنست که اگر ما در های آسمان برگشائیم بر آنانکه گفته شد
تا آنجا با ملائکه و فرشتگان را ببینند که همه روزه بر آسمان میشوند ایشان هم ایمان نیارند و گویند که ما را سحر و جادوی کرده‌اند و چشمهای ما بسته
ولقد جعلنا فی السماء بروجا و بدرستی که ما کردیم در آسمان برجها و منازل کواکب چنانچه ساختیم آسمان را به این ستارگان برای آنانکه نظر کنند در آنجا
تامل کنند و نگاه داشتیم آنرا از هر دیوی رجیم رانده و لعنت کرده و آنکس از شیاطین که گوش فرو دارد و دزدیده سخن بشنود
پس پیروی کند او را اخگری افروخته شود و ستاره روشن چون پاره آتش تا وی سوخته گردد و از شنیدن سخن باز ماند عبد الله عباس گفت
شیاطین از آسمان محجوب نبودند بر آسمان شدندی و خبر آسمان آوردندی و القا کردندی بر کاهنان چون عیسی زاده شد منع کردند از سه آسمان پیش از
که چون رسول بزمین آمد از همه آسمانها ایشان را منع کردند چون رسول بزمین آمد از همه آسمانها ایشان را منع کردند هیچکس از ایشان نبود
که خواست تا خبر آسمان دزدیده بشنود الا که ستاره که آنرا شهاب خوانند چون آتشی در آسمان کشیده شود وی را بسوزد چون این حال بدید
شیاطین نزدیک ابلیس شدند و این حال با وی بگفتند گفت در زمین حادثه پدید آمده است در زمین بگردید چون بگردیدند رسول را دیدند
که قرآن میخواند و گفته اند که این شهاب ایشان را نسوزد چنانکه بکشد بلکه عضوی از اعضای ایشان تباه کرده اند بعضی از آن هلاک کردند تا غول بیابانی
شود و مردم را در بیابان گمراه کند والارض مددناها و زمین را بکشیدیم یعنی بگستردیم و بیفکندیم در وی کوههای بیخ آور و برویانیدیم در زمین هر چیزی با وزن
و مقدار از نفعت و گفته اند که هر چه از آن بسنجند بوزن گفت و کیال بگفت تا تمام باشد از زر و نقره و غیر آن اغلب باشد و نیز هر چه که بلیت
نهایت او یا وزنست و گفته اند مراد بوزن سنجیده نیست بحقیقت بلکه مراد آنست که صالح و واقع بود و بمقدار حاجت بی زیادت و نقصان باندازه
که بقصد بسنجیده اند بر وفق حاجت و حسب مصلحت و گفته اند فیها معایش جمع معیشت و مراد المعادن بود و چون زر و سیم و روی و مس و ارزیز و ...
وجعلنا لکم فیها معایش و بگردیم و بیافریدیم برای شما در آنجا آنچه شما بدان تعیش کنید و اسباب زندگانی سازید و بیافریدیم شما را کسانی که شما روزی دهنده
ایشان نیستید از فرزندان و بندگان و اهل و عیال که همه را روزی میدهیم و اسباب معیشت هر یک ایشان میسازیم **قوله تعالی** وَإِن مِّن
شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ
مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و هیچ چیز نیست الا که خزائن آن نزدیک ماست
گفته اند مراد بخزائن مقدورات و مقدورات او را نهایتی نیست تا هر وقت که خواهد چندانکه خواهد ایجاد کند هر جنسی با آنکه مقدور او چنین است
جز بمصلحت و اندازه فرو نفرستیم و ما فرو نفرستیم او را مگر باندازه معلوم بحسب مصلحت و ارسلنا و بفرستادیم بادها را آبستن کننده یا بادهای که درختان
از وی آبستن و بار آور شوند و آنچه هم لازم باشد و هم متعدی بادهای که خدا ایشان را القاح باشند و آبستن عبد الله مسعود گفت هم لواقح بود و هم
ملقح چون بردارد و لاقح بود و چون القا کند بر آب ملقح بود و فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران بدادیم آنرا بشما و کشت زارهای شما تا شما
کشت زارهای شما از آن سیراب شدید یعنی ما آن را بشما دادیم از خوردن و دادن آن و اگر خواهید که آن را در خزینه نهید نگاه دارید نتوانید و مقدور شما نیست
و ما ایم که زنده کنیم و بمیرانیم زندگانی و مرگ با ماست و چون خلایق عالم را بمیرانیم ما باشیم میراث ایشان بر داریم یعنی از آنجا ایشان را باشد
از املاک و اموال بما باند و ما بمنزلت وارث شما باشیم آنرا و دانیم از شما متقدمان و متاخران را ابن عباس گفت متقدمان مردگانند و
متاخران زندگان قتاده گفت گذشتگانند و متاخران نیامدگان عکرمه گفت متقدمان فرقه اوّلند و متاخران است مجاهد و حسن گفت متقدمان طاعت

المتاخرین

و متاخران عمل صالح عبد الله عباس گفت در عهد رسول زنان با مردان بجماعت آمدندی مردان در صف اول بایستادندی و زنان در صف آخر
کسی از مردان که خواستی در صف آخر ایستادی تا دزدیده بزنان نگاه کند و از زنان همچنین کسی بودی که چنین کردی تا بمردان نگاه کند
و بعضی در صف اول آمدندی از زنان تا کسی در ایشان نگاه نکند و مردان در صف آخر تا از پی ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت من بر احوال
مرد و قوم عالم و قصد و نیت هر دو ام از آنجا رسول گفت خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها
ربیع انس گفت سبب آن بود که رسول مردمان را تحریض کرد بر صف اول مردم مبادرت میکردند و بر عقب مسجد سراهای ایشان دور بود
چون برسیدندی صف اول مردم گرفته بودندی گفتند یا رسول الله سرایهای خویش بفروشیم و در جوار مسجد سرای بخریم تا فضل صف اول دریابیم
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت من عالم باحوال شما و نیت شما میدانم و نیز احوال آنانکه پیشتر از شما بمسجد آیند اگر چه سرای شما دور است
از مسجد گامهای رفتن شما بیشتر است بهر قدمی خدای تعالی شما را حسنه کرامت میفرماید ایشان خوشدل شدند بدرستی که خدای
تو حشر کند ایشان را او حکیم و داناست بهر چه کند و فرماید بحسب مصلحت باشد **قوله تعالی** وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ
حَمَإٍ مَّسْنُونٍ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ
مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ
لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ما بیافریدیم آدمی را از گل خشک شده که چون دست بروی زنند و را آواز
و صلصله باشد که این گل خشک از گل سیاه گشته بوی یکبرگردیده و سال خورده بود و جان که پدر جنیان است مقاتل گفت ابلیس
او را بیافریدیم پیش از آدم از آتشی که او را دود نباشد و صواعق از آن باشد و آن آتشی است میان آسمان و زمین و از پیش آن حجابست و چون خدای
تعالی فرماید حجاب بدرد و در زمین پدید آید و بسوزد آنرا که فرموده باشد و آن آواز که پیش از آن میشنوند از خرق حجاب باشد ضحاک از عبد الله
عباس روایت کرد که جان جبریست از احبار فرشتگان ابن مسعود گفت این سموم که می بینی جزوی از هفتاد جزو آن سموم است که خدای
تعالی گفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم و یاد کن ای محمد چون گفت خدای تو فرشتگان را که من آفریننده ام آدمی را از گل خشک آن
گلی است که آنرا بوی خوش نباشد بوی بگردیده پس آنگه که وی را راست کرده باشم و بیافرینم و از روح خود در وی دمیدم که ای فرشتگان
در آیید پیش وی بسجده تعظیم و اجلال او در پس فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و امتناع نمود از آنکه سجده کند او جماعت که
او مامور بود بسجده آدم ابلیس چون سجده نکرد خدا ورا گفت ای ابلیس چیست ترا که با ساجدان نبودی و چنانکه ایشان سجده کردند تو
نکردی گفت نباشم آنکه سجده کنم آدمی را که تو او را از گل خشک که او را بوی بد و رنگ بگردانیده آفریده باشی **قوله تعالی** قَالَ فَاخْرُجْ
مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ
مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ
أَجْمَعِينَ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ
مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ حق تعالی ابلیس را خطاب کرد و گفت بیرون شو از بهشت یا از آسمان که تو رانده و ملعون و مطرودی و بر تو
جزا یعنی روز قیامت ابلیس گفت اکنون که مرا براندی و لعنت کردی مهلت ده تا بروز قیامت گفت تو از جمله مهلت داده گانی
تا بروز وقت معلوم بعضی گفته اند مراد روز قیامت است و بعضی گفته اند مراد نفخ اولست که عند آن تکلیف زایل شود بعضی گفته
که این وقتی است که خدا را معلوم است و آنرا بیان نفرموده است ابلیس گفت خدایا بدان اغوا و اضلال که مرا کردی بدان که او چنین

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ

جبر گفت ابلیس بود و اول کسی که بعدل گفت آدم بود پس آدم مقتدای اهل عدل بود و ابلیس پیشوای اهل جبر و روزی در پیش است که هر کس در آن
روز با پیشوای خود باز خوانند یوم ندعوا کل اناس بامامهم اختیار تراست با هر کس که خواهی باشی ابلیس گفت با این اغوا که با من
کردی من فرزندان آدم را در زمین مزین گردانم معاصی و قبایح تا ارتکاب آن کنند و در تو عاصی شوند و حیات و زندگانی ایشان در دنیا آراسته
گردانم تا آن را بر آخرت اختیار کنند و همه را گمراه کنم مگر بندگان خاص و خالص تو او تا ان معصوم اند که کید ابلیس بر ایشان کار نکند
اگر نیکو نظر کنی ابلیس هم جبر را انصاف تر است از مجبره ابلیس اغوای خود را بخدای حواله کرد و اغوای دیگران بخود و مجبره از آن خود و از آن
دیگر همه بخدای حواله کنند قال هذا صراط علی مستقیم این راهیست بر من راست یعنی که رسیدن همه بر منست و هیچکس را از من گریز نیست و گفته اند که
معنی اینست که این راهیست که بر منست بیان او ایضاح او تا مکلفان بدان گمراه نشوند ان عبادی خدای گفت بندگان من ترا بر ایشان
دست نباشد چه ایشان بعصمت و لطف من معصوم باشند و ترا بر ایشان راهی نبود جز وسوسه و قهر و غلبه هیچ نتوانی کرد سفیان
عیینه گفت معنی آنست که تو بندگان مرا در گناه نیفکنی که عفو من بر آن تنگ شود تا کام تو بر آید از تو اغوا و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر اغوا
کنی من بیک ساعت بیامرزم لیکن آنکس که پیروی تو کنند از غاویان و بی راهان ترا بر ایشان سلطان و قوتی نباشد آنگه وعید کرد متابعان ابلیس را
گفت دوزخ موعد ایشانست اما دوزخ را هفت در باشد برای هر دری جمعی اند قسمت کرده و از برای هر جماعتی دری آماده شده که از آن
در در روند آنگاه متابعان ابلیس ضحاک گفت در بین آیه که دوزخ را هفت در است و آن هفت درکه است بعضی بر بالای بعضی در درکه اول
فاسقان اهل توحید باشند بقدر گناه ایشان عقوبت کنند و آنگه بیرون آرند و در درکه دویم جهودان باشند و در سیم ترسایان باشند
و در چهارم صابیان و در پنجم گبران و در ششم مشرکان عرب و در هفتم منافقان باشند چنانکه گفت ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار در خبر است که روزی رسول در مسجد نماز میکرد و شخصی اعرابی میگذشت رسول را دید در مسجد رفت و دو رکعت نماز بگذارد و در
پس رسول رسول فارغ نشد که کسی در پس او نماز میکند این سوره برگرفت چون بدین آیه رسید این اعرابی نعره زد و از هوش برفت
رسول گفت یا اعرابی تراچه حالت است گفت میگذشتم تنها نماز میکرد اردی خواستم تا از پس تو دو رکعت نماز کنم یا رسول الله این که گفتی و
ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب سخن خداست یا سخن تو گفت سخن خداست گفت وا ویلاه هر عضوی از اعضای من بخشیده
خواهد بود در هر دری از درهای دوزخ عذاب کنند بر قدر گرداندن ایشان گفت یا رسول الله من مالی ندارم مگر هفت بنده ترا گواه
کردم یا رسول الله گواه باش که همه را آزاد کردم هر یکی را بجای دری از درهای دوزخ حضرت رسول فرمود که حق سبحانه و تعالی دوزخ بر تو حرام کرد و درهای
بهشت برای تو بگشاد **قوله تعالی** ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها بسلام آمنین ونزعنا ما فی صدورهم
من غل اخوانا علی سرر متقابلین لا یمسهم فیها نصب وما هم منها بمخرجین نبئ عبادی انی انا الغفور
الرحیم وان عذابی هو العذاب الالیم حق تعالی چون ذکر دوزخ کرد و وعید او ذکر بهشت کرد و نعیم او گفت متقیان که پرهیزکاران
و خدای پرستان در بهشتها باشند و چشمها از می و آب و شیر و انگبین که بوصف هیچ وصف راست نیاید ایشان را گویند در این بهشتها
روید بسلامت و ایمن از آفت و بکشیم آنچه در سینهها و دلهای ایشان باشد از غل و حسد و خیانت و آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد
در آن حال که ایشان برادران باشند یکدیگر را بر تختها نشسته روی باز روی یکدیگر کرده و لا یمسهم فیها نصب بایشان نرسد هیچ رنجی و ماندگی
و ایشان را از آنجا بیرون نکنند آنگه رسول را گفت که خبر ده بندگان مرا که من آمرزنده و بخشاینده ام و عذاب منست که عذاب سخت و دردناک است
ابن ابی رباح روایت کند که یکروز رسول از در بنی شیبه در آمد ما جماعتی حدیث میکردیم و میخندیدیم بگذشت چون بنزدیک سنگ سیاه
رسید باز گردید و گفت جبرئیل این آیت آورد و گفت خدای تعالی میفرماید که چرا بندگان مرا نومید میگردانی و این آیه آورد که نبئ عبادی انی

انا الغفور

انا الغفور الرحیم قتاده گفت از رسول شنیدیم که او گفت اگر بندگان قدر عفو خدا بدانند خویشتن از عبادت هلاک کنند **قوله تعالی**
ونبئهم عن ضیف ابراهیم اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال انا منکم وجلون قالوا لا توجل انا
نبشرک بغلام علیم قال ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر فبم تبشرون قالوا بشرناک بالحق
فلا تکن من القانطین قال ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون و خبر ده ایشان را از مهمانان ابراهیم چون
بروی در آمدند و مراد آن فرشتگانند که بابراهیم آمدند به بشارت اسحق و بهلاک قوم لوط چون در آمدند گفتند سلامی یعنی سلام کردند
ابراهیم گفت ما از شما خایف و ترسنده ایم و سبب ترس وی آن بود که ایشان طعام نخوردند گمان برد که ایشان مکری خواهند کرد فرشتگان
گفتند که تو جل مترس ما آمده ایم تا ترا بشارت دهیم به پسری عالم و دانا ابراهیم گفت مرا بشارت میدهید بانکه پسری بمن رسید و
و من پیر شده ام بچه چیز مرا بشارت میدهید یعنی عجب باشد که پس از پیری و عمری که بر ما گذشته باشد فرزند باشد ایشان گفتند و
بشرناک بالحق ترا بشارت بحق و راستی میدهیم که بر آن هیچ شکی نیست ابراهیم گفت و که باشد از رحمت خدای نومید که
رحمت خدای نومید نباشد الا کسانی که گمراه شوند کافرانند **قوله تعالی** قال فما خطبکم ایها المرسلون قالوا انا ارسلنا
الی قوم مجرمین الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعین الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین فلما جاء آل
لوط المرسلون قال انکم قوم منکرون قالوا بل جئناک بما کانوا فیه یمترون ابراهیم گفت چیست
شما و بکجا آمده اید ای فرشتگان خدای گفتند ما بقوم فاسقان و کافران فرستاده اند ایشان قوم لوط اند تا ایشان را هلاک کنیم مگر آل لوط را
از فرزندان و خویشان او اتباع دین او مومنان که ما ایشان را نجات دهیم از عذاب مگر زن لوط را از جمله آل او که او نیز در عذاب هلاک
خواهد شد و در عذاب باقی خواهد ماند و از هالکان خواهد گشت پس آنگه که باهل و خانه لوط آمدند آن فرشتگان فرستاده لوط گفت شما
قوم ناشناختید من شما را نمی شناسم گفتند ما آمده ایم بآن کار که این قوم لوط در آن شک میکردند و آن عذابست آمده ایم تا ایشان را
عذاب کنیم **قوله تعالی** واتیناک بالحق وانا لصادقون فاسر باهلک بقطع من اللیل واتبع ادبارهم
ولا یلتفت منکم احد وامضوا حیث تؤمرون وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء
مقطوع مصبحین وجاء اهل المدینة یستبشرون قال ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون و
اتقوا الله ولا تخزون قالوا اولم ننهک عن العالمین قال هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین لعمرک
انهم لفی سکرتهم یعمهون و آورده ایم با تو حق و یقین یعنی عذاب کردن ایشان و ما درین جمله راست گوییم
حق تعالی گفت ای لوط کار از میان قوم بیرون رو اهل خود را بیرون بر از میان قوم بیرون رو در پاره از شب گذشته یک
پیش از شب گذشته و تو در پی ایشان برو و در عقب ایشان باش و نباید که از شما کسی باز پس نگرد و درین کنایتست از آنکه نباید
که هیچکس توقف کند و باز ایستد بگذرید و بروید بآنجا که شما را فرموده اند عبد الله عباس گفت شام بود و ما حکم کردیم
باو که این کار را و گفته که وحی کردیم امر عذاب و کار هلاک را آنگه بیان کرد آنرا بانکه گفت بیخ و اصل این جماعت بریده خواهد شد
در وقت صبح که ایشان در صبح آیند و چون اهل شهر خبر یافتند که جماعتی مهمانان بلوط فرود آمدند شادمان شدند بسبب آنکه
این فرشتگان بصورت امردان بودند و ایشان معامله با غریبان کردندی و ایشان بخانه لوط رسیدند گفت ای این جماعت
مهمانان منند مرا رسوا و شرمسار مکنید و بترسید از خدای ایشان لوط را گفتند ما ترا از جهانیان نهی کرده ایم و آن
بود که ایشان با لوط شرط کرده بودند که آن معنی با اهل شهر نکند لوط را گفتند تو غریبان را حمایت مکنی و ایشان را در خانه خود بری

تا دست ما بر ایشان مسلط نباشد مراد بعالمین غربا اند لوط گفت من این دختران خود را فدا میکنم تا مهمانان من بسلامت بمانند و این دختران را
بنکاح بشما میدهم بمهری که شما خواهید و مهمانان را بشما نمی بخشم اگر شما آنچه من خواهم بکنید یعنی اگر اول ایمان آرید و ذکر ایمان نکرد برای آنکه
ایشان را معلوم بود و نیز روا باشد که در شرع او دختر بکافر دادن روا باشد بدان دختران مست خود خواست که پیغمبر پدر امت باشد
و گفته اند که حق تعالی بجان و زندگانی لوط قسم یاد کرد و گفته اند که خطاب با رسول است بجان و زندگانی تو که ایشان در مستی و جهالت
خود متحیر اند و سرگشته ابو الجوزا از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت که خدای تعالی هیچ خلقی را کرامی تر نیافرید از محمد و نمی بینم که بجان
هیچکس از انبیا و ملائکه قسم یاد کند و دیگران همه گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم **قوله تعالی** فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ
فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَاِنَّهَا
لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَاِنْ كَانَ اَصْحَابُ الْاَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ
وَاِنَّهُمَا لَبِاِمَامٍ مُبِينٍ وَلَقَدْ كَذَّبَ اَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ وَاٰتَيْنَاهُمْ اٰيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا اٰمِنِينَ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ فَمَا اَغْنٰى عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بگرفت ایشان را بانگ و آواز در وقت آفتاب برآمدن آن آن بود که جبرئیل بانگ بر ایشان زد و پس آن شهرهای
ایشان را زیر و زبر کردانیدیم و ببارانیدیم بر ایشان سنگها از سنگ و گل گفته اند مراد بسجیل نشان کرده و نام نبشته است از سجل کرفته اند
و گفته اند مراد بسجین است یعنی سنگها از دوزخ فرستاد و درین جمله که ذکر رفت آیاتی و علاماتی هست کسانی را که بنشانها و فراست
چیزها بدانند و گفته اند نظر اندر و متفکران را و بدرستی که آیات و نشانهای این بهها و شهرها که خراب کرده اند بر راهیست که مقیم است که رهگذر
بسفر و آنرا می بینند بدرستی که درین قصه و حدیث نشانیست و دلالتی مر مومنان را که نظر کنند و بدان منتفع شوند و امر و شایع کار و قصه
آنست که اصحاب ایکه خداوندان آن بیشه و درختان خلاف بودند مراد قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختان و بیشها بودند و هم
معاش ایشان از آن بود خدای تعالی شعیب را بایشان فرستاد و باطل میدیدن چون ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را بصیحه هلاک کرد
و اصحاب ایکه را بظله و آن ابری بود که برآمد و از و آتشی پدید آمد و ایشان را بسوخت فانتقمنا منهم ما از ایشان کینه بکشیدیم بعذاب و آن
آن بود که خدای تعالی گرما بر ایشان مسلط کرد هفت روز آنگه ابری برآمد ایشان از گرما در آن ابر گریختند و چنان دانستند که در آن جا
و آسایشی خواهد بود و از آن ابر آتش بیامد و ایشان را بسوخت و آنها به درستی که این دو مدینه یکی مدین و دیگر سدوم که شهر قوم لوط بر راه روشنست
که همه میگذرند آنجا و می بینند و لقد کذب اصحاب الحجر و اصحاب حجر رسولان را که فرستاده بودند بدروغ زن داشتند و گفته اند شهرهای ثمود
حجر خوانند و آن میان شام و مدینه است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله عمر گفتند با رسول بحجر ثمود بگذشتیم گفت در سرای این ظالمان
مشوید الا گریان و ترسان تا آنکه چنانچه بر ایشان رسید آنچه بدیشان رسید آنگه گفت این قوم صالح بودند خدای تعالی همه را هلاک کرد الا یک مرد که
او در حرم خدای بود گفتند یا رسول الله او چه مردی بود گفت نام او ابو رغال بود آنگه رسول بانگ بر ناقه زد و سبک از آنجا برفت و آتیناهم
و بدادیم ایشان را آیات و دلالات خود یعنی ناقه پس ایشان از آن اعراض کردند و عدول نمودند و بودند که از کوهها خانها در سنگ میکندند
ایمن از آنکه آب آنرا هلاک کند و آتش آنرا بسوزاند و بگشتن روزگار ویران شود پس گرفت ایشان را صیحه عذاب و هلاکت در وقت
آنکه در بامداد آمدند و سود نکرد ایشان را آنچه ایشان میکردند از کسب اموال و آنچه میپرستیدند از بتان **قوله تعالی** وَمَا خَلَقْنَا
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ
الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ وَلَقَدْ اٰتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِيمَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا

بِهٖ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَقُلْ اِنِّي اَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ كَمَا اَنْزَلْنَا
عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ چون طرفی از قصص اوایل بگفت خلق را بر رحمت خود تنبیه کرد از آفریدهٔ آسمان و زمین گفت نیافریدیم آسمانها
و زمین را و آنچه در میان آنست مگر بحق و راستی و قیامت لا محال آینده است و هر آینه خواهد بود باید که در آسمان و زمین و آنچه در میان
هر دو است نظر کنند تا آنچه پیغمبران ایشان را خبر میدهند از نظر و استدلال بدانند آنگه رسول را فرمود که تو ایشان را عفو کن عفوی نیکو
گفته اند که این آیه بآیهٔ قتال منسوخست ان ربک بدرستی که خدای تو آفریننده و داناست آنچه کند بعلم و حکمت و مصلحت کند آنگه رسول را
گفت ما ترا دادیم هفت آیه که الفاظش مثنی و مکرر است و آن فاتحه است روایت کرده اند از بزرگان صحابه که رسول گفت
الحمد لله رب العالمین هفت آیتست و یک آیه از وی بسم الله الرحمن الرحیمست و آن سبع المثانی و ام القرآن و فاتحة الکتاب
از ابی بن کعب روایتست که رسول گفت بدان خدای که جان من در فرمان اوست که خدای تعالی در توریة و انجیل و زبور و قرآن هیچ
از این فاضلتر نکرد که تو بر من خواندی و من فاتحة الکتاب بر رسول خوانده بودم آنگه گفت این سبع المثانی و قرآن عظیم است که مرا داده اند
و اگر این سوره را هیچ فضل نبودی جز آنکه خدای تعالی این سوره را در یک چیز نهاده است و همه قرآن را در یک چیز و گفته اند و لقد آتیناک
سبعا من المثانی و القرآن العظیم کنایتست بود و عبادة بن صامت از رسول روایت کرد که او گفت فاتحه عوضست از همه قرآن و هیچ
سوره از و عوض نیست از اینجاست که اگر همه قرآن مثلا در یک رکعت نماز بخوانند بی فاتحه درست نباشد و اگر فاتحه تنها بخوانند و هیچ
نخوانند نماز درست باشد و برای آنش مثانی خوانند که بخشیده است و قسمت کرده میان خدا و بنده و در این خبر که روایت کرده اند
قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین نصفها لی و نصفها لعبدی و برای آنکه یک نیمه حق ربوبیتست و یک نیمه حق عبودیت
و برای آنکه دو بار فرو آمد یکبار بمکه و یکبار بمدینه و سبب آن بود که هفت کاروان یکبار از بصری و اذرعات از آن جهودان بنی قریظه
و بنی نضیر بیک روز در مدینه آمدند و در آنجا انواع مال بود از طیب و جواهر مسلمانان گفتند کاشکی این هفت کاروان ما را بودی تا ما
در سبیل خدای صرف کردیمی جبرئیل آمد و یکبار دیگر فاتحة الکتاب بیاورد و گفت این هفت آیه است شما را بهتر است از آن هفت کاروان
و دلیل برین آورد لا تمدن عینیک الآیه بعضی دیگر از علما گفته اند سبع المثانی هفت سوره دراز است البقره و آل عمران و النساء و المائده
و الانعام و الاعراف و الانفال و التوبه که یکجا است عبد الله عباس گفت این هفت سوره را برای آن سبع المثانی خوانند که فرایض و احکام
و حدود در و مثنی است و در روایتی دیگر از وست که قرآن همه مثانی است نه بینی که خدای تعالی میفرماید الله نزل احسن الحدیث
کتابا متشابها مثانی تقشعر و برای آن قرآن را مثانی خوانند که احکام و قصص در و مثنی است و برین قول مراد بسبع مثانی هفت
قرآنست و برای آنکه قرآن مشتمل است بر هفت معنی امر و نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص و تذکیر النعم آنگه خطاب کرد
رسول را و مراد او امت اوست گفت مکش چشم خود را و منگر بآنچه ما کافران را بآن متمتع کرده ایم از ازواج اصناف یعنی انواع و اجناس
مر کافران را انس گفت روزی در ایام ربیع کله شتر بغایت نیکو و بغایت حسن بر رسول بگذشت رسول دست بر چشم نهاد و گفت
خدای تعالی مرا چنین فرموده و این آیه بخواند پس گفت و اندوه مخور بر ایشان اگر ایمان نیارند و اخفض جناحک تواضع کن و فروتنی
نمای مومنان را و بگوی که منم آن ترساننده پیدا کننده و در خبر است که یکروز عبد الله مسعود به حجرهٔ رسول آمد و در بزد رسول گفت من علی
الباب گفت بر در کفتم انا یا رسول الله گفتم ای رسول خدای رسول برگشت و بیرون آمد بخشم و میگفت انا انا بمخلوق یقول انا بر
عبد الله از خشم رسول بترسید گفت یا رسول الله چه گناه کرده ام گفت یا ابن مسعود هیچ خلق را نرسد که گوید انا تو به کردم که هرگز
نگویم چون در این ادب نگهداشت حق تعالی گفت این همه جان را حرمت خبر تا بگوی انی انا النذیر المبین منم بیم کننده روشن

قوله تعالى الذين جعلوا القرآن عضين فوربك لنسئلنهم اجمعين عما كانوا يعملون فاصدع بما
تؤمر واعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزئين الذين يجعلون مع الله الها آخر
فسوف يعلمون ولقد نعلم انك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن
من الساجدين واعبد ربك حتى يأتيك اليقين من شما را از عذاب بیم کننده ام چنانکه فرو فرستادیم
فرستادیم بر مقتسمان و قسمت کنندگان عبدالله عباس گفت جهودان و ترسایانند که قرآن را قسمت کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی
کافر شدند عکرمه گفت کافران قریش بودند که قرآن را قسمت بر سبیل استهزا میکردند یکی میگفت این سوره مراست مقاتل گفت شانزده
مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشان را بفرستاد تا راههای که بخشید و هر یکی بر راهی نشستند و میگفتند زنهار نباید که این مرد که از میان
ما بیرون آمده است شما را بفریبد و بدو فریفته شوید یکی گفت او ساحر است یکی گفت او شاعر است یکی گفت او کاهن است و ولید مغیره بدر
مسجد نشسته بود چون در را پرسیدندی گفتی و چنانست که ایشان میگویند خدای تعالی ایشان را در روز بدر هلاک کرد الذین جعلوا القرآن
معضن و مجزی کردند و گفته اند که معنی اینست که قرآن را نسبت بدروغ کردند و عضه بهتان و دروغ باشد والعضة الكذب فوربك
پس بحرمت خدای تو که ما بپرسیم ایشان را همه روز قیامت آنچه کرده باشند در دنیا انس گفت از کلمه شهادت ابن مسعود گفت
هیچکس نباشد الا که خدای از وی پرسد فیما بینه و بینه که بگوید یا ابن آدم ما غرک منی چه مغرور کرده است ترا از من یا ابن آدم ماذا عملت فیما
علمت و ماذا اجبت المرسلین چه کردی و چه اکردی و پیغمبران را جواب چه دادی از صادق علیه السلام روایتست که او گفت هیچکس
نباشد الا که روز قیامت او را از چند چیز پرسند عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و این وضعه و عن حبنا
اهل البیت آیاتی که اقتضا میکند سوال را روز قیامت و آیاتی دیگر است که نفی سوال میکند وجه توفیق میان ایشان آنست که عبدالله
عباس گفت که روز قیامت دراز است و در و مواقف باشد مکلفانرا در موقف بدارند و سوال کنند و در موقفی دیگر سوال
نکنند گفته اند که آنچه در طفولیت و نقصان عقل کرده باشد از آن سوال نکنند و از آنچه در حال تکلیف کرده باشد سوال کنند انگه
رسول را فرمود فاصدع بما تؤمر اظهار کن آنچه ترا فرموده اند عبدالله عبیده گفت رسول کار نبوت پوشیده میداشت که تا این
آیه آمد برخواست و اظهار دعوت کرد واعرض از مشرکان اعراض کن و روی بگردان یعنی از دوستی ایشان و طمع بایمان ایشان است
ایشان برین وجه آیه منسوخ نباشد انا کفیناک المستهزئین ما ترا کفایت کردیم مستهزیانرا یعنی هیچکس مترس که ما شر ایشان از تو دفع کنیم
و مستهزیان پنج تن بودند از رؤسای قریش ولید مغیره مخزومی و عاص بن وائل سهمی و اسود بن مطلب و او آن بود که رسول بر وی دعا کرد
که اللهم اعم بصره بار خدایا چشمش کور گردان و بمرگ بنده انش … اسود بن عبد یغوث و حرث بن قیس الطلاطله در خبر است که
ایشان هر پنج گرد خانه طواف میکردند جبرئیل آمد و رسول را گفت کیف تجد هذا چگونه می یابی این مرد را او اشارت بولید کرد او گفت
بنده ایست گفت خدای تعالی کفایت کرد شر او ترا و از خانه بیامد بمردی برگذشت و جامه های مینرد و بمردی تیر تراش بگذشت
از خزاعه پاره آن چوبها که از تیر جدا شده بود در دامن او آویخت او را کبر رها نکرد که بخسید و از دامن آن بگیرد همچنان برفت و آن تیر
ساق او بخراشید از آن بیمار شد و بمرد عاص بن وائل بگذشت جبرئیل گفت یا محمد چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست و خدای را
جبرئیل اشارت کرد بزیر پای وی و گفت کفیت هذا شر این را از تو کفایت کردم وی برنشست و با دو پسر خود بتماشا رفتند
چون بمقصد رسیدند فرود آمدند و پای بر زمین نهاد خاری در پای وی شد بانگ میکرد که مرا کژدم بزد بجستند چیزی نیافتند پایش
بیاماسید و چند انکه گردن شتری شد و از آن بمرد بر جای اسود بن عبد المطلب بگذشت جبرئیل گفت چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست
گفت

گفت شر این نیز کفایت کردم و اشارت بچشم وی کرد چنانکه سر بر دیوار میزد تا بمرد اسود بن عبد یغوث گذشت
جبرئیل گفت چگونه مرد ایست گفت بد بنده ایست با آنکه خال منست گفت شر وی از تو کفایت کردم و اشارت بشکم وی کرد
مستسقی شد آماه بر روی پدید آمد و از آن بمرد حارث بن قیس بگذشت جبرئیل گفت چگونه می یابی این گفت بد بنده ایست
بسر وی اشارت کرد چندان خون و ریم از بینی او بیامد که بمرد انگه صفت کرد مستهزیانرا و گفت آنکسانی که با خدای تعالی خدای
دیگر گرفتند و در عبادت انباز کردند زود بود که بدانند ایشان آنچه کرده باشند انگه بر سبیل تسلیه رسول گفت ولقد نعلم ما میدانیم و بر ما پوشیده
نیست که دل تو تنگ میشود بآنچه این کافران میگویند از تکذیب تو و استهزا بتو پناه با من ده که من خدای توام و تسبیح کن بشکر و
ثنای خدای و از جمله سجده کنندگان باش ابن عباس گفت که نماز کن بفرمان خدای و از جمله نماز کنندگان باش در خبر است که چون پیغمبر را
کاری پیش آمدی پناه بنماز دادی و بنماز مشغول شدی و اعبد ربک و خدای خود را بپرست تا آنگه که یقین بتو آید یعنی مرگ انا لمیتون
علی سر و حیت که گفت ما رأیت یقینا اشبه بالشک من الموت هیچ یقین ندیده ام که بشک بهتر ماند از مرگ یعنی یقینی
بحقیقت و مردمان او چنانند که کسی که شاک بود یعنی عمل آن نمیکنند که مرگ را بیقین دانند راوی خبر گوید که عثمان مظعون را وفات رسید
ما او را تجهیز کردیم رسول خدا درآمد من گفتم رحمت خدا بر تو باد ای عثمان مظعون که خدای ترا اکرام کرد گفت تو چه دانی که خدای او را
گرامی کرد گفتم پس چگونه باید کرد گفت یا رسول … اما هذا فقد جاءه الیقین اما او یقینش آمد یعنی مرگ انی لارجو له الخیر
که من برای وی خیر امید میدارم انگه گفت من مات علی خیر عمله فارجو له خیرا و من مات علی شر عمله فخافوا علیه ولا تیأسوا هر که بر عمل
خیر میرد برای وی امید خیر دارید و هر که بر عمل بد بمیرد بترسید بر وی و ناامید مشوید در خبر است که چون این آیه آمد رسول گفت ما امرت
که مال جمع کنم و از جمله تاجران باشم مرا فرموده اند تسبیح کن بحمد خدای و از جمله ساجدان باش سورة النحل مکیة الا قوله تعالی
وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم هر که این سوره بخواند خدای تعالی در حساب نکند با وی نعمتی که با او کرده باشد در دنیا و او را
مزد آن بهر … که بوقت مرگ وصیت نیکو کرده باشد بسم الله الرحمن الرحیم اتی امر الله فلا
تستعجلوه سبحانه وتعالی عما یشرکون ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من
عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون فرمان خدای آمد تعجیل مکنید در شتابندگی بدان نمایید در آمدن امر خدا
و فرمان وی ابن عباس گفت مراد با مر قیامتست و سبب نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی این آیه فرستاد که اقتربت الساعة
وانشق القمر کافران یکدیگر را گفتند که محمد میگوید که قیامت نزدیک شد اینک میکنید دست بدارید بنگریم تا چه خواهد بود چون روزی
چند بر آمد اثری ندیدند باسر کار خود شدند چون روزی چند بگذشت حق تعالی این آیه فرستاد که اقترب للناس حسابهم
فی غفلة معرضون بترسیدند روزی چند منتظر میبودند چون اثری ندیدند گفتند ای محمد آنکه تو میگویی ما اثری نمی بینیم خدای تعالی
آیه فرستاد اتی امر الله فلا تستعجلوه فرمان خدای آمد یعنی خواهد آمد آنچه آمدنی باشد گویی که آمده است برای تحقیق یعنی
گفت چنانکه گفت و نادی اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف راوی خبر گوید چون این آیه آمد رسول از جای بجست و سر
سر سوی آسمان کرد گمان چنان برد که این ساعت قیامت خواهد بود تا جبرئیل گفت فلا تستعجلوه تعجیل مکنید آنرا مردم بیارامیدند
و از جمله علامات قیامت بعثت رسولست در خبر است که چون جبرئیل بزمین آمد بر رسولان فرشتگان آسمانها گفتند الله اکبر
قد قامت القیامة قیامت برخاست یعنی نزدیک شد بعضی مفسران گفتند مراد فرمان خداست عذاب کردن کافرانرا بتیغ و این
جواب نضر بن الحارث است که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم

و تعالی عما یشرکون منزه است خدای تعالی از آنکه با او شرک آورند و تسبیح بر چهار معنی آمده است یعنی تنزیه و تعجب مثل قوله سبحان
الذی اسری به و دوم بمعنی استثنا فی قوله لولا تسبحون و بمعنی نماز فی قوله فلولا انه کان من المسبحین و بمعنی نور چنانکه در حدیث آمده
سبحات وجهه ای نور وجهه ینزل الملائکة میفرستد فرشتگان را بالروح یعنی بوحی و برای آن وحی را روح خوانند که دلها با او زنده میشود
و روح حقیقت یعنی برحمت او بجسید و گفت بجبرئیل من امره از امر و فرمان او که بترسانید و بیاگاهانید خلقان را بآنکه نیست خدای
و آفریدگاری نیست الا من که سزای عبادت و پرستیدنم از من بترسید و حذر کنید انکه بیان وحدانیت و کمال قدرت خویش
کرد و گفت قوله تعالی خلق السموات والارض بالحق تعالی عما یشرکون خلق الانسان من نطفة
فاذا هو خصیم مبین والانعام خلقها لکم فیها دفء ومنافع ومنها تاکلون ولکم فیها
جمال حین تریحون وحین تسرحون وتحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس
ان ربکم لرؤف رحیم آن خدای که بیافرید آسمانها و زمینها را بحق نه بباطل بغرض صحیح و حکمت درست او متعالی است و برتر
از انچه بوی شرک می آورند انکه بیان آفرینش آدم کرد و گفت خلق الانسان بیافرید آدمی را از آبی که از میان پشت مرد و سینه زن
میشود آبی اندک و خوار و حقیر یعنی آدمی و میبایست که آفریدگار خود را میپرستیدی و با وی شرک نیاوردی او خود با رسول خدای خصمی
هویدا و پیکارکش آشکار است گفته اند مراد باین انسان ابی بن خلف جمحی است که او استخوانی پوسیده برگرفت و پیش رسول
آورد و آن را بدست بمالید و بر باد داد و گفت تو میگویی این زنده خواهد شدن خدای تعالی این آیه فرستاد اولم یر الانسان انا خلقناه
من نطفة فاذا هو خصیم مبین این آیه نیز درین قصه آمد والانعام خلقها لکم فیها دفء چهارپایان را بیافریدیم برای شما از شتر و گاو و
گوسفند در ایشان هست شما را آنچه بآن دفع سرما میکنید از خویشتن بلباس که از موی و پشم ایشان سازید و لحاف و نمد
و جامها که زمستان شما را گرم دارد و منها و از ایشان هست آنچه گوشت ایشان میخورید و منفعت میگیرید و لکم فیها جمال و شما
را درین چهارپایان زینت و آرایش هست در آن وقت که ایشان را شبانگاه با خانه آرید و در بامداد بچراگاه برانید و بچرا فرستید
یعنی شما را بدین بزرگان فخر است و این چهارپایان بر میدارند رخت شما را و بنه و بارگران شما تا بشهری دیگر و مقامی دیگر که ایشان
نباشند و شما خواهید که آن ببرید نتوانید و بآن نرسید مگر برنج سخت و مشقت بسیار عکرمه گفت مراد شهر مکه است که بر پشت
چهارپایان نهاده از جایها بار طعام و میوه بآنجا می آورند و تقدیم شبانگاه بر بامداد برای آن کرد که ایشان در آن وقت که آیند شکمهای
ایشان پر باشد از علف و پستانها پر از شیر و در بامداد چنین نباشد انکه فرمود ان ربکم لرؤف رحیم بدرستی که خدای تعالی بشما مهربان و بخشاینده
است از آنجا که این حیوانات با منافع و فواید را برای شما بیافرید تا این همه رنج از نفس شما برداشته و منافع شما باشد و گفته اند که شق
چیزی نیمه را باشد یعنی شما نتوانید تحمل بارهای گران کردن الا که نیمه از تن شما کم گردد قوله تعالی والخیل والبغال والحمیر
لترکبوها وزینة ویخلق ما لا تعلمون وعلی الله قصد السبیل ومنها جائر ولو شاء
لهدیکم اجمعین و بیافرید برای شما اسبان و استران و درازگوشان تا بر نشینید و تا زینت تمام باشد شما را
بعضی فقها باین آیه تمسک کرده اند بر تحریم گوشت استر و خر و گفته که خدای تعالی گفت که این حیوانات رکوب و نشستن را
شاید و انکه در آیه اول گفت خوردن را و این دلیل الخطاب باشد و دلیل خطاب نزدیک محققان درست نیست و نزدیک
اصحاب ما گوشت اسب کروه است و گوشت خر کروه تر و گوشت استر از همه کروه تر و نزدیک شافعی گوشت اسب حلال است
و انکه گفت ویخلق ما لا تعلمون و می آفریند آنچه شما نمیدانید و نمیشناسید از حیوانات و نباتات و جمادات بعضی مفسران گفته اند

یعنی در بهشت لقوله فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ابن عباس گفت مراد آنست که بر دست عرش جویست
چند هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا جبرئیل هر وقت سحر در وی شود و غوطه خورد برنورش بیفزاید و جمال بر جمالش و از هر
هر قطره آب که از پر او بچکد چند هزار فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا روز قیامت
نوبت بایشان نرسد انکه گفت و علی الله قصد السبیل بر خداست نمودن راه راست بلطف و بیان و بآنچه مقدمات تکلیف باشد از اقدار و تمکین
و ازاحت علل و نصب ادله و منها جائر و از راهها بعضی هست که از حق گشته اند و این بر سبیل مجاز است از آنکه راه نگردد بلکه رونده
بگردد از راه حق و راه و بگمراهی میل کند و آن راه کج بود و مراد راه جهود و ترسایانست و هر راهی که نه راه حق باشد و این آیت
بر بطلان قول مجبره که ایشان گفتند راه ضلالت از خداست که اگر چنین بودی گفتی علی الله جائرها بر خداست راه کج انکه گفت ولو شاء
اگر خواستی خدای شما را همه هدایت کردی و راه نمودی بقهر و این مشیت جبر و قهر است چنانکه ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا
افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین یعنی ای محمد تو اکراه خواهی کردن مردمان را بایمان این اکراه کار تو نیست کار خداست اگر خواهد اکراه کند
ولیکن نکند از آنجا که حکمت را نه هد لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد قوله تعالی هو الذی انزل من السماء ماء لکم منه
شراب ومنه شجر فیه تسیمون ینبت لکم به الزرع والزیتون والنخیل والاعناب ومن کل
الثمرات ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون او آنخدایست که فرو فرستاد از آسمان و فرو میفرستد آب یعنی
باران شما را از آن آب شراب است بخورید و می آشامید و از و درخت است یعنی بپرورش درختان شما بعضی از آن درختان میوه دارست
و بعضی هیزم و علف چهارپایان و بعضی گفته اند مراد بشجر گیاهست که چهارپایان را در وی چرانید ینبت لکم میرویاند برای شما باین باران
کشت و درخت زیتون و خرما و انگور را و از همه میوه که هست همه باب میرویاند ان فی ذلک بدرستی که درین که گفته شد آیتی و دلالتی
هست بر کمال قدرت و حکمت آفریدگار گروهی را که باندیشند و تفکر کنند قوله تعالی وسخر لکم اللیل والنهار
والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون وما ذرأ لکم فی
الارض مختلفا الوانه ان فی ذلک لآیة لقوم یذکرون و مسخر شما کردانید برای شما شب و روز را در زیادت
و نقصان بر مقتضای حکمت و آفتاب و ماه و ستارگان همه مسخرند بامر و فرمان او چنانکه میخواهد میگرداند و امر خود در ایشان
میراند بدرستی که درین اجرام علوی حجتها و دلیلهاست عاقلان را انجا که در عظمت و بزرگی آفریدگار جهان و ما ذرا لکم
همچنین برای شما آفرید در زمین از حیوانات و نباتات و جمادات که رنگ هر یک مختلفست و شکل هر یک متباین
هیچ مشتبه نگردد بحقیقت درین همه که بیافرید آیتی و علامتی هست گروهی را که اندیشه کنند و پند گیرند قوله تعالی وهو الذی
سخر البحر لتاکلوا منه لحما طریا وتستخرجوا منه حلیة تلبسونها وتری الفلک مواخر
فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون او است آنخدایی که مسخر شما کردانید دریا را تا در وی شکار
میکنید و منافع خود از و حاصل میکنید و بخورید گوشت تازه یعنی ماهی و نه هر ماهی که در دریا بود حلال باشد بلکه آن ماهی که
او را فلس باشد و آنچه فلس نداشته باشد و تستخرجون و تا بیرون می آورید از دریا زیوری و آرایشی و در میپوشید
زینت خود میسازید یعنی مروارید و مرجان و تری الفلک و می بینی تو در دریا کشتیها را که آب را میشکافد و میرود
لتبتغوا و این برای آن کرد تا بجویید تجارت و بازرگانی کردن در دریا فضل خدا را اگرچه روزی و منافع و تجارت تا
که شکر این نعمت وی کنید و بدون او کسی را نپرستید قوله تعالی والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم

وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و از جمله نعمتها که بر شماست که بیفکند ثبت در زمین کوههای
آورد و ثابت تا زمین با جزیی میلی باشد کرامت آنکه مضطرب نشود و نجنبد و نجنباند شما را وهب بن منبه گفت خدای تعالی چون
زمین را بیافرید می جنبید چون کشتی بر سر آب فرشتگان گفتند بار خدایا کسی آرام نتواند گرفت خدای تعالی در شب کوهها آفرید
میخ زمین کرد و فرشتگان ندانستند که خدای کوهها را از چه آفرید و انهار بیافرید جویها را و پدید کرد راهها را در زمین تا باشد که شما راه یابید
بمصالح خویش در زمین و بهر شهری که خواهید توانید رفتن و بیافرید علامتها و نشانها از کوهها و غیر آن تا بآن راه بشناسید و بستاره
راه می یابید در روز بعلامات روز و شب بستارگان سدی گفت مراد بنجم ثریاست و بنات النعش و فرقدان و جدی که از
آن راه برند و قبله شناسند قتاده گفت ستارگان از برای سه کار آفریده اند یکی زینت آسمان را دوم رجوم شیاطین سیوم
علامات راه که بآن راه برند از جعفر بن محمد صادق روایتست که او گفت علامات ماییم که اهل بیت رسولیم و نجم رسول خداست
افمن یخلق استفهامست بر سبیل توبیخ جماعت کسانی که دون خدا را پرستند گفت آنکس که این همه چیزها را بیافرید و این
همه منافع بخلقان رسانید همچون کسی باشد که از این هیچ نتواند کرد و نتواند آفرید اما اندیشه نمیکنید درین نعمتها و نعمتهای او احدی نیست
و اگر خواهید بشمرید و در عدد آورید نتوانید و از قیام نمودن بشکر آن عاجز آیید ان الله لغفور رحیم بحقیقت که خدای آمرزنده و
مهربانست از تقصیر شما در گذارد در شکر در گذرد و مواد نعمت خود را از شما منقطع نکرده اند قوله تعالی وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ
وَمَا تُعْلِنُونَ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و خداوند تبارک و تعالی تمام
و دانا میداند آنچه پنهان میکنید و آنچه آشکارا میکنید و آنانکه شما ایشانرا میخوانید و میپرستید خدای را دانشا بدانند که
آلهیت در ایشان موجود نیست نتوانند که چیزی بیافرینند و چگونه آفریننده که ایشان خود مخلوق و آفریده اند قوله تعالی أَمْوَاتٌ
غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ
وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ این معبودان
که شما میپرستید مرده اند نه زندگان و حیات ندارند و قدرت و علم ندارند که ایشانرا برانگیزند و اگر خدای بودندی زنده
و قادر و عالم بودندی چون نیستند و خدای نباشند معبود بر شما نیند الهکم اله واحد خدای شما خدای یکیست بخلاف
آنکه ترسایان و گبران و بت پرستان و اصحاب طبایع گویند آنانکه مؤمنان نند بآن مقر و معترف آمده اند و آنانکه بسرای باز پسین
یعنی بهشت و دوزخ ایمان ندارند دلهای ایشان این معنی را منکرست انکار میکنند از برای آنکه نظر نمیکنند و اضافه انکار با دل بجای
آن کرد که دل محل فعل و آلت انکارست از وی صادر میشود و ایشان مستکبران و گردنکشانند که از حق سرکشی میکنند و گردن
نمی نهند لا جرم حق است و سزاوار آن خدای که داننده و عالم باشد بآنچه پنهان میکنند و آنچه آشکارا میکنند جزا دهد ایشانرا بآنچه
از ایشان در وجود آمده است و خدای دوست ندارد متکبرانرا و در خبر آمده است و الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما
قذفته بالنار قوله تعالی وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ چون این کافران گویند چون
باشند و قرآن استماع کرده که خدای شما چه چیز فرستاده است گویند که افسانه پیشینیان و حکایت گذشتگانست و این برای
آن گویند که قرآن بعضی قصص اولین است و درین قصص نوعی از معجزاتست بیرون از مصلحت و لطف که در وی است برای آنکه ایشان

باحوال

باحوال رسول عالم بودند چون نشو و نمای وی در میان ایشان بود و دانسته که پیش کسی نرفت و از کسی قصه نشنید و چیزی ننوشت و نوشته نخواند
آنگه همچنان که در کتب ایشان بود از قرآن بر ایشان میخوانند ایشان می شنیدند و بر سبیل طعن باز میگفتند که افسانه پیشینیانست که
خدای بر محمد فرو فرستاده است لیحملوا اوزارهم تا بر دارند گناهان خود را یعنی این را می آن کردند و گفتند تا مردمان را در ضلالت اندازند
که بر دارند گناهان خود را تمام روز قیامت و بعضی از گناهان کسی که ایشان را گمراه میکردند بنادانی و از اینجا برای آن بعضی گفت
و در اول جمله که اینجا بود اعیان با ضلال بیشتر از وبال صوت نباشد و وبال فعل بر فاعل آن راجع شود و مراد حمل مثل اوزار ایشانست
و مثل این معنی قول رسولست که من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء هر که او
سنتی بد نهد وزر و وبال او بر او باشد و وزر و وبال آنکس که بدان عمل کند تا روز قیامت بی آنکه از عقوبت وی چیزی کاسته شود الا
ما یزرون این چیزیست در تباه کاریست آنکه ایشان در اشتند بر داشتن گناههای ایشان بواسطه اضلال قوله تعالی قَدْ مَكَرَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ بدرستی که مکر کردند آن کافران که پیش از ایشان بودند با پیغمبران که خدای با ایشان فرستاده
پس خدای تعالی یعنی امر و فرمان وی به بناهای ایشان آمد از جهت بنیاد و قاعدهای ایشان یعنی بنیاد و دیوار خراب کرد تا سقف
خانه بسر ایشان در افتاد و عذاب خدای بر ایشان آمد از آنجا که ندانستند و گمان نبردند و فایده من فوقهم آنست که سقف بیفتاد و کس
در زیر آن بود نه برای آنکه روا باشد که سقف فرود آید و کس در زیر آن نباشد و این چنانست که کسی گوید خرب علی اربعة اگر چه او در زیر آن
نباشد معنی این باشد که فرو افتاد علی و شاید که علی بمعنی لام باشد چنانکه گفت یخرون للاذقان سجدا پس معنی این بود که فخر لهم السقف و شاید که برای
تاکید باشد و زیاده چنانکه گفت ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و دل جز در سینه نباشد ثم یوم القیمة یخزیهم این عذاب ایشان
در دنیا بود پس چون روز قیامت باشد ایشانرا رسوا کنند و خوار و ذلیل و گوید بر سبیل تقریع و توبیخ کجا اند شرکای من آنانکه شما در حق ایشان با من
و مؤمنان خلاف میکردید و عداوت مینمودید تا این عذاب از شما رفع کنند و این محنت از شما باز دارند قال الذین اوتوا العلم
و جواب دهند کسانی که ایشانرا علم داده اند از انبیا و ائمه و مؤمنان که امروز رسوائی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران
منکران حشر و نشر و ثواب و عقاب خواهد بود آنگه صفت کافران کرد و گفت قوله تعالی الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَادْخُلُوا
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ حق سبحانه میفرماید که آن کافران که فرشتگان جانهای ایشان
بر دارند و ایشان ظالمان نفس خود باشند و گردن بنهند مرگ را و ذلیل و خوار شوند و با مرگ حیله و چاره ندارند آنگه چون ایشانرا
مواخذه و مطالبه کنند بر کردارهای بد ایشان گویند ما هیچ بدی نکرده ایم و کافر نبوده ایم و در دنیا فساد و تباهی نکرده ایم کسانی که خداوند
علم باشند از انبیا و اوصیا گویند بلی آری کرده اید و کافر بوده اید و خدای عالم است بآنچه کردید شما و گفتید و او جزا دهد شما را بآنکه کردید
پس خطاب آید ایشانرا که در شوید در درهای دوزخ و در و خالد و جاوید باشید بد جاییست دوزخ جای ساکنان و متکبران قوله تعالی
وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ
وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَٰلِكَ
يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

چون ذکر کافران و حکایت ایشان کرد ذکر مومنان کرد و گفت چون پرسند مومنان و پرهیزکاران را که چه چیز فرستاده است خدای شما
جواب گویند خیر و نیکویی فرستاده است خیر دین و دنیا آنگه گفت للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة کسانی که در دین دنیا احسان کردند ایشان را در آخرت
احسان و نیکویی باشد و در دنیا اما نیکویی سرای آخرت بهتر و نیکوتر است برای آنکه باقی و دایم باشد و نیکو سرایست متقیان و پرهیزکاران
بهشت و مقام و سرای پایدار دایم که در آنجا روند جاوید باشند و بوستانی که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و در آنجا
آنچه ارادهای ایشان خواهد که کذلک یجزی الله المتقین همچنین جزا دهد و پاداش خدای پرهیزکاران را آنگه صفت پرهیزکاران کرد و گفت آنانکه فرشتگان
جان ایشان در ربایند و ایشان خوشدل و راضی باشند و پاک از کفر و معاصی فرشتگان ایشان را گویند سلام علیکم سلام بر شما باد محمد
المنذر گوید چون جان مومن بحنجره رسد و کار بروی سخت شود فرشته بیاید و بگوید السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست
خدای خدای تعالی ترا سلام میرساند ادخلوا الجنة ای بندگان خدای در بهشت شوید که اراده که شما کردید جزای کردار شما بهشت است
قوله تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ هیچ منتظر نه این کافران چشم میدارند مگر آنرا که فرشتگان بایشان آیند برای عذاب یا برای قبض ارواح ایشان
یا سبب آنچه اقتراح کردند و گفتند لو ما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین ایشان منتظر اند یا منتظر آنکه فرمان خدای تو بیاید
بهلاک ایشان و گفته اند که مراد یا امر قیامت است چنانکه اتی امر الله گفته شد کذلک همچنانکه ایشان میکنند از شرک و کفر کردند آنانکه
از پیش ایشان بودند خدای ایشان را هلاک کرد و بر ایشان ظلم نکرد و ایشان بر نفس خود ظلم کردند بترک نظر و تفکر و کفران نعمت و
اختیار کفر و ضلالت بر ایمان و هدایت فاصابهم سیئات ما عملوا پس بایشان رسید بدیهای آنچه کردند از معاصی و فرود آمد بایشان
جزاء عقاب آنچه استهزا کردند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ
وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى
اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
حق تعالی حکایت میکند از مشرکان از گفتار ایشان میگویند مشرکان که اگر خدا بت پرستیدن ما و شرک نخواستی که
خدای خواستی ما بدون او هیچ چیز را نمی پرستیدیم نه ما و نه پدران ما و هیچ چیز را حرام نکردیمی از بحیره و سائبه و وصیله و حام حق تعالی گفت
آری همچنین کردند آنانکه از پیش ایشان بودند بر پیغمبران آنچه بود از تکذیب در پیغام بگردند و بر ایشان بجز رسانیدن چه بود
ولقد بعثنا بدرستی که بفرستادیم در هر امتی پیغمبری از ایشان که او را شناختند و دانستند و ایشان را فرمودیم که
امتان خود را که خدای را پرستید و از هرچه بدون خدای پرستیدن آن بپرهیزید و دور شوید بعضی از امتان آنان بودند که خدای تعالی
ایشان را هدایت کرد بالطاف و تمکین و مقربات و مسهلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحق ثواب شدند
و بعضی آن بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد بسبب ضلالت و گمراهی پس ای حاضران عهد رسول بروید و در زمین
بنگرید و ببینید تا عاقبت آنانکه پیغمبران را تکذیب کردند چگونه بود و هلاکت ایشان چگونه قوله تعالی إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ
مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ

فیه

فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
حق سبحانه وتعالی ذکر عناد قریش کرده است و حرص رسول بایمان ایشان و گفت ای محمد اگر چه تو حریصی بایمان آوردن قریش و هدایت
ایشان تو بحقیقت بدان که خدای هدایت نکند یعنی لطف نکند بر کسی که خذلان کرده یعنی آن الطاف که با مومنان کرد با کافران نکند
از آنجا که دانند که ایشان را لطف نباشد که با خود راه نمایند آنرا که حکم بضلالت او کرده باشد و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد
که عذاب خدای را دفع کنند آنگه گفت واقسموا بالله جهد ایمانهم ابو العالیه گفت سبب نزول این آیه آن بود که مردی مسلمان را بر مردی مشرک
دینی بود با هم گفت و گوی کردند مسلمان گفت بآن خدای که خلق را پس از مرگ زنده کند که چنین و چنین کنم مشرک چون این سخن بشنید
گفت یعنی تو امید میداری که کسی پس از مرگ زنده خواهد شد آنگه سوگند مغلظ خورد بخدای که هیچ مرده زنده نشود خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت سوگند خوردند بخدای غایت سوگند ایشان که خدای بر نینگیزد و زنده نکند کسی را که بمیرد حق تعالی رد
رد کرد و گفت آری بر انگیزد و زنده کند خدای باین وعده که کرده است وعده درست و راست که از مقتضای حکمت و عدل است
و فا کردن بآن وعده که کرده است ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند که آن وعده بر خدای واجبست در خبر است که خدای تعالی
میفرماید که کذبنی ابن آدم ولم یکن له ان یکذبنی وشتمنی ولم ینبغ له ان یشتمنی فرزند آدم مرا بدروغ زن داشت او را نباشد که مرا
بدروغ زن دارد و مرا دشنام داد و نسزد او را که مرا دشنام دهد اما دشنام او مرا آنست که اتخذ الله ولدا خدای فرزند
گرفت اما تکذیب او مرا آنست که سوگند خورد که مردگان را زنده نخواهد کرد و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت خدای
تعالی مردگان را زنده کند تا بیان کند و پیدا کند از برای ایشان آنچه در آن خلاف کرده باشند و تا کافران بدانند که آنچه گفتند که خدای
مرده زنده نکند دروغ گفت انما قولنا لشیء ما چون خواهیم که کاری کنیم از زنده کردانیدن مردگان و غیر آن بر ما دشوار نباشد و بر طریق
مثل و تشبیه چنان نباشد که گوییم کن بباش آن چیز بباشد و ممتنع گردد و چون آن چیز نزدیک ارادت حق چون چیزی بود که ماموری بود
نزدیک آنکه فرماینده فرمان برنده مطیع را گوید و فرماید اینجا قول امری نیست بر حقیقت بلکه این بر سبیل مجاز و تشبیه است و این
جواب کسی است که گوید که انسان بیرون نباشد یا معدوم را در حال عدم گوید کن یا در حال وجود گوید و موجود را گفتن که باش وجهی
ندارد و اگر معدوم باشد خطاب حکیم با معدوم نیکو نباشد قوله تعالی وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا
ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ و آنانکه هجرت کردند در راه خدای و از مکه با مدینه آمدند و هجرت مفارقت است و در شرع مخصوص است بمفارقت از مکه
و در انجا رسول گفت لا هجرة بعد الفتح و آنانکه هجرت کردند آنکه بر ایشان ظلم کردند بلال بود و صهیب و عمار و جندل بن سهل که جمعی از مشرکان
مکه ایشان را عذاب کردند مکه بگذاشتند و بمدینه آمدند خدای تعالی گفت ما ایشان را جای دهیم جای دادنی نیکو در دنیا و هر یکی از ایشان را که مهاجر
باشند در آخرت بزرگتر است اگر دانستندی در هجرت جد و جهد کردندی تا ثواب آخرت جمع کردندی آنگه صفت ایشان
کرد و گفت آنانکه صبر کردند بر عذاب کافران و مفارقت اهل و اوطان و بر خدای خویش توکل کردند در نجات
قوله تعالی وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ سبب نزول این
آن بود که مشرکان گفتند که خدای تعالی از آن بزرگتر است که رسول او آدمی باشد و اگر رسول بما فرستد الا فرشته نفرستد حق تعالی
این آیه فرستاد و گفت ما از پیش تو نفرستادیم پیغمبران مگر مردانی که وحی بایشان فرستاده میشد یعنی هر پیغمبری که فرستاده ایم

از جنس بشر فرستادیم و مرده فرستادیم پس بپرسید اگر نمیدانید که چنین هست از اهل ذکر که اهل علمند با خبار امتان گذشته از پیغمبران
رو بیت که اهل ذکرانید از ایشان بپرسید اگر ندانید بالبینات والزبر یعنی با نفرستادیم از پیش تو الا مردانی را برسالت و معجزهای
روشن و کتابها تا بیان کنند برای مردمان مصالح و مفاسد ایشان و بتو فرستادیم قرآن را تا بیان کنی برای مردمان آنچه فرو فرستادیم
با ایشان از اوامر و نواهی که در قرآنست و تا باشد که اندیشه کنند و بدانند **قوله تعالی** أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ
اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْ
يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ آیا ایمن شدند آنانکه مکر کردند و بدیها اندیشیدند در حق رسول
خدای و مومنان ایشان کافران مکه بودند ایمن شدند از آنکه خدای ایشان را خسف کند و بزمین فرو برد چنانکه قارون را بزمین فرو برد
یا عذاب با ایشان فرود آید از آنجا که ایشان عذاب ندانند و از روی خبر ندارند یا ایمن شدند از آنکه بگیرد ایشان را در وا گشتن
آمد و شد کردن ایشان در راهها و سفرها و شب و روز و ایشان خدای را عاجز نتوانند کرد و بر وی سبقت نتوانند گرفت یا ایمن شدند که بگیرد
ایشان را خدای بر خوف و ترس چنانکه گروهی را بعذاب بگیرد و گروهی را رها کند تا بترسند از عذاب هلاک شدگان و گویند مبادا که بر ما نیز
آن عذاب رسد و گفته اند که مراد بتخوف تنقص است یعنی ناقص میکند از چیزی بعد از چیزی در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند آنگه گفت خدای
شما آمرزنده و مهربانست بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد تا باشد که اندیشه کنند و راه حق یابند **قوله تعالی** أَوَلَمْ يَرَوْا
إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ
فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ آیا نمینگرند و نمی بینند آنچه خدای تعالی بیافریده است از چیزی که آن سایه میدارد و دا میشود و ۷ وَ قَالَ اللّٰه
میگردد از جانب راست و از جانب چپ برای آنکه چون آفتاب برآید سایه چیزها بدست راست بیفتد و باز چون زوال آفتاب باشد
سایه آن چیزها از جانب چپ شود و مراد همین جمعست از برای اینکه الشمائل گفت سجدا لله سجده کنان خدای را و خواری و فروتنی نمایند
و بر زمین بذلت و خاک خواری افتاده و میل سایه را بر سبیل تشبیه سجده خوانده است و بتدبیر سجده خدای را سجده کند آنچه در آسمانها
آنچه در زمین است از هر جنبنده و حیوانی که هست و فرشتگان سجده میکنند و تخصیص ایشان بذکر برای آن کرد که عابدترین خلقان
ایشانند و شاید که مراد فرشتگان زمین باشند و سجده مکلفان طاعت و عبادت ایشانست و سجده غیر مکلفان انقیاد و اطاعت
ارادت خدای را و عدم امتناع ایشان و هم ایشان تکبر و این فرشتگان گردن کشی نکنند و سر از فرمان خدای خود بیرون نبرند خدای
ترسند و آنچه ایشان را فرمایند بجای آورند و هیچ نافرمانی نکنند **قوله تعالی** لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ وَمَا بِكُمْ مِنْ
نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ
بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ حق تعالی بندگان خود را بتوحید فرمود و از شرک
نهی کرد و گفت لا تتخذوا خدای را دو مگیرید چه دو خدای روا نباشد یکی باشد اثنین برای آن تاکید گفت که از یکی گمان افتاد که آن
آنست که دو است نه اثبات وحدت انما آنست بر یکی قصر کرد و گفت آن واحد بحقیقت که خدای یکیست و از دو
یکی خدای مثلی است فایای فارهبون پس از من بترسید و از غیر من مترسید وله ما فی السموات او راست آنچه در آسمانها و زمین
و دین که اسلام و شریعتست او راست ثابت و دایم و دین که جزا داد و روان است او راست و واجب و لازم بعضی گفته

که دین طاعت یعنی او را رسد که طاعت او دارند و دایما از و ترسند آیا شما از غیر او میترسید و هر چه بشماست از انواع نعمت
آن نعمت از خدای تعالی است که منعم بر حقیقت اوست و نعمت هر یکی شمار موقوف بر نعمت او و از اصول نعم که حیات و قدرت
و شهوت و نفرت و کمال عقل است ثم اذا مسکم الضر پس اگر ضرری و مشقتی بشما رسد با او گریزید و پناه با و دهید و او را خوانید
بزاری پس آنگه آن رنج و بلا از شما دفع کند و باز بر هم ناگاه گروهی از شما بخدای خود شرک آرند و با سعی کفر روند آنگه گفت لیکفروا
اگر کافر شوند و کفران آرند بآن نعمت که ایشان را دادیم پس تمتع در برخورداری کنید که زود بود که بدانند که عاقبت کار در سرای آخرت
چه خواهد بود **قوله تعالی** وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ وَ
يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ
كَظِيمٌ و این کافران از آنچه ما ایشان را دادیم و روزی کرده نصیبی میدهند و حظی پدید میکنند مر آنچه را که نمیدانند که ایشان مستحق
آنند از بتان چه در ایشان خیری و شری و نفعی نیست آنگه قسم یاد کرد و سوگند خورد و گفت بخدای که از شما پرسند از آنچه شما افترا
میکنید و این چنان بود که ایشان بتان را نصیبی کردند و در اشتر و گاو و گوسفند و زرع خویش میگفتند که این خدا فرموده است خدای
تعالی برایشان رد کرد و گفت ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام آنکه خبر داد از آن محال که مشرکان گفتند و اعتقاد
بد که ایشان کردند و گفت یجعلون لله البنات مر خدای را دختران پدید کردند و گفتند که فرشتگان دختران خدا اند سبحانه و
تعالی پاکست و منزه و دور از آنچه گفته اند ایشان که خدای را دختران اند آنگه بر سبیل تعجب گفت خدای را دختر باشد و ایشان از آنچه آرزو
خواهند از پسران و از او بشر و چون یکی از ایشان را بشارت دهند بدختری که آمده باشد روی او از غم سیاه باشد و او پر از غم
شود و دلتنگ گردد چنانکه دم نتواند زد و نفس نتواند آورد **قوله تعالی** يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ
أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ
وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ پنهان میشود از مردم از بدی آن بشارت که و پرا داده باشند از آمدن
دختر و اندیشه کنند در کار دختر تا با وی چکنند و او را بکدام کنند ایمسکه علی هون او را نگهدارد با مذلت و خواری یا در زیر خاک
پنهان کند یا زنده در گور کند ای بد حکمی که ایشان میکنند که دختر بخدای حواله میکنند و پسر بخود و چون ایشان را دختری آید زنده در
گور میکنند این در جاهلیت بود و چون اسلام آمد خدای تعالی در نفی آیات فرستاده و نهی کرد و رسول برین تهدید کرد و فرزدق را
عمی بود نام او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را دختری آمده است چند شتر بدو فرستادی تا آن دختر را زنده در گور نکند آنگه گفت للذین
لا یؤمنون کسانی را که بسرای باز پسین ایمان ندارند مثل بد است یعنی صفت بد هست از آن حاجتست بفرزند و شهوت آنکه فرزند نرینه
یا ماده نیه اگر ماده نیه باشد بکشد از ترس درویشی و آنکس را که کفو نباشد و در و رغبت کنند رسول گفت ان اکبر الکبایر ان تجعل لله ندا
وهو خلقک ثم تقتل ولدک خشیة ان یاکل معک ثم ان تزنی بحلیلة جارک بزرگترین گناهها کبیره آنست که خدای را بدیل گیری همتا
و او آفریدگار تست آفریدگار خود را چگونه توان گفت که همتایی هست و دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو نان خورد و دیگر آنکه با زن
همسایه خود زنا کنی بزرگترین گناهها اینست آنگه گفت ولله المثل الاعلی و خدای راست صفت عالیه که آن صفات الهیست و استغنا
از زن و فرزند و او خدایست عزیز و پادشاه و حکیم کار **قوله تعالی** وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ
وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وَيَجْعَلُونَ
لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ

واگر چنان بودی که خدای تعالی مردمان را بگرفتی و مواخذه کردی بسبب ظلمی و معصیتی که میکنند بر روی زمین هیچ جنبنده را نگذاشتی همه را هلاک
کردی بشومی ظالمان و معصیت عاصیان و لیکن بفضل و کرم خود تاخیر میکند و مهلت میدهد تا بوقت نام زده و آن منتهای آجال و اعمار ایشان
باشد چون وقت آید هیچ تاخیر نرود و یک ساعت باز پس نمانند و پیش نیز نشوند و میکنند خدای را آنچه آن را کاره میدارند از دختران یعنی آنچه بخود نمی
پسندند بخدای می‌پسندند و حواله میکنند و تصف السنتهم الکذب و زبانهای ایشان صفت دروغ میکنند یعنی دروغ میگویند ان لهم الحسنی
که ایشان را نیکوئیست [illegible] ایشان خود تقدیر کردند که بهشت در است خدای گفت لا جرم که آتش دوزخ ایشان را
و ایشان بشتاب [illegible] و ابن عباس گفت مفرطون ای منسیون ایشان را در دوزخ فراموش کنند و گفته اند مقدمون الی النار ایشان را فرا پیش
دارند و پیش از همه بدوزخ برند قوله تعالی تالله لقد ارسلنا الی امم من قبلك فزين لهم الشيطان اعمالهم فهو وليهم
اليوم ولهم عذاب اليم وما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه وهدى ورحمة
لقوم يؤمنون والله انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها ان في ذلك لاية لقوم يسمعون
بخدای که ما فرستادیم پیغمبران که پیش از تو بودند چنانکه ترا فرستادیم با ایشان شیطان عمل ایشان را بیاراست تا
اصرار کردند و به پیغمبران ایمان نیاوردند امروز شیطان ولی ایشانست و با ایشان [illegible] کار ایشان [illegible]
و مراد باین مشرکان قریش‌اند ایشان راست عذابی دردناک در آخرت وما انزلنا و نفرستادیم بر تو کتاب را یعنی قرآن را الا لتبين
تا بیان کنی و روشن کنی مر ایشان را آنچه در او خلاف کرده اند از حشر و نشر و دین و احکام و حلال و حرام و تا هدایتی باشد و رحمتی گروهی را
[illegible] والله انزل و خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران و زنده گردانید بآن زمین را پس از آنکه مرده بود یعنی
بی نبات بود بدرستی که درین فعل که کرده شد بیان آیاتی و دلالتی هست گروهی را که بشنوند و در آن اندیشه کنند قوله تعالی
وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین
ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا ان فی ذلك لایة لقوم یعقلون
حق تعالی بتذکیر نعمت خود میکند [illegible] آن نعمت را [illegible] و یاد کنند و تا در آن نظر
و اندیشه کنند [illegible] گفت شما را در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند عبرتی و دلالتی هست بر کمال قدرت خدای
و آن آنست که از میان سرگین شکمبه و خون شیری آفریند و از میان آن بیرون می‌آورد چنانکه خون شیر را رنگین نمیکند و سرگین بوی و طعم
او بزیان نمی‌آورد بقدرت خویش ایشان را نگاه میدارد [illegible] بیکدیگر آمیخته نمیکند چنانکه گفت نسقیکم میدهیم شما را از آنچه در شکم [illegible] این
چهارپایانست از سرگین شکمبه و خون شیر پاکیزه و خالص و گوارنده مر آشامندگان را که نه بوی سرگین دارد و نه رنگ خون [illegible] ابن عباس گفت
چهارپای چون علف خورد و در شکمبه او قرار گیرد سرگین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میان پس حق تعالی جگر را بر آن مسلط کرد
تا هر سه را قسمت کند خون را برگها فرستد و شیر را به پستان و سرگین در شکمبه رها کند ومن ثمرات النخیل میدهیم شما را از میوه های درختان
خرما و انگور [illegible] آنچه ازین درختان حاصل میشود سکرا آنچه مست میکند یعنی خمر و رزقا حسنا و روزی نیکو یعنی
حلال که آن سرکه و دوشاب است [illegible] از عبدالله عباس روایت کردند که سکر نبیذ خرماست و گفت که رسول گفته است که خمر آن
بود که از انگور گیرند و سکر از خرماست [illegible] شما را از هر مستی [illegible]
[illegible] گفت سکر [illegible] باشد ان فی ذلك بدرستی که درین آیتی هست گروه عاقلان را قوله تعالی واوحی ربك الی النحل
ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربك

ذللا

ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلك لایة لقوم یتفکرون
والله خلقکم ثم یتوفاکم ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئا ان الله علیم
قدیر خدای تعالی وحی کرد و الهام داد و فرمود زنبور انگبین را که از کوهها خانها سازید و جای گیرید و از درختان و آنچه از آن چفته
نهند یعنی کندو [illegible] انگه فرمود و وی را الهام داد که بخور از هر میوه که خواهی پاکیزه و شکوفه و خوشبوی و خوش طعم و چون خورده باشی [illegible]
براههای خدای خود برو و آن راههایی که ترا الهام کرده است و تعلیم داده و در عمل انگبین [illegible] راهها که خدای ترا نموده است [illegible]
تو پس از آنکه تو از میوه خورده باشی و از شکوفه باز گرفته باشی [illegible] بر تو سخت نیاید و دشوار و گمراه نشوی و بر تو آسان [illegible]
و رام کرده آن راه یا برو در حالی که مطیع و منقاد باشی مر آن راه که ترا فرموده اند انگه گفت یخرج من بطونها از شکم او بیرون آید شراب گوناگون
از سفید و سرخ و زرد و در او شفاست مر مردمان را و خبر است که مردی پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله برادرم را درد شکم [illegible]
گفت برو و انگبینش ده برفت و او را انگبین داد باز آمد و گفت یا رسول الله دادم و سود نداشت گفت برو انگبینش ده صدق الله و
کذب بطن اخیك خدای راست گفت و شکم برادرت دروغ برفت و انگبینش داد شفا یافت عبدالله مسعود گفت العسل
شفاء الناس والقرآن شفاء لما فی الصدور عسل شفای مردمانست و قرآن شفای اندرونها یعنی از شک [illegible] و هم گفت
علیکم بالشفائین القرآن والعسل ان فی ذلك بدرستی که درین که گفته شد آیتی و دلالتی هست گروهی را که تفکر کنند و اندیشه [illegible] گفت
والله خلقکم خدای بیافرید شما را پس وفات دهد و جان برد [illegible] بعضی را بطفولیت و بعضی را به پیری و بعضی را [illegible] فرو آید تا
عمری که آن غایت پیریست که خرف و فرتوت شود و بعضی گفته اند هفتاد و پنج سال باشد [illegible] از امیرالمومنین روایت کرده
هشتاد و پنج سال باشد لکیلا یعلم تا باز همان حالت شود که اول بوده باشد و ذکر و حفظ و عقلش نماند و این لازم عاقبت
یعنی عاقبت چنان شود که بعد از دانش هیچ چیزی نداند بحقیقت که خدای تعالی داناست و تواناست قوله تعالی والله فضل
بعضکم علی بعض فی الرزق فما الذین فضلوا برادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم فهم فیه سواء
افبنعمة الله یجحدون والله جعل لکم من انفسکم ازواجا وجعل لکم من ازواجکم بنین
وحفدة ورزقکم من الطیبات افبالباطل یؤمنون وبنعمت الله هم یکفرون حق تعالی
تفاوت ارزاق بندگان کرده است بحسب مصالح ایشان که روزی فراخ یا تنگ صلاح او در آنست چنانکه
فرمود ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء میگوید که خدای تعالی تفضیل نهاد و بعضی را از شما
بعضی در رزق و روزی یکی را کمتر داد و یکی را بیشتر تا آنانکه بیشتر است رد نمیکنند به بندگان و ممالیک خویش آنچه فاضل است
از روزی ایشان تا ممالیک و زیر دستان ایشان [illegible] با ایشان [illegible] نمیدارند چگونه روا میدارند [illegible]
[illegible] و عبادت با خدای برابر داشتن و گفته اند مراد توبیخ و مذمت [illegible] آنست که از ایشان
است که آنچه فاضل است از ایشان بممالیک و زیر دستان خود دهند تا در آن ایشان هم یکسان باشند چنانکه از رسول
روایت کردند که گفت انما هم اخوانکم فاکسوهم مما تلبسون واطعموهم مما تطعمون ایشان برادران شمااند از آنچه میپوشید [illegible]
[illegible] بخورانید صحابه چون این سخن شنیدند از روزی بندگان خود چون [illegible] خود کردانیدند حق تعالی [illegible]
که فما الذین فضلوا برادی رزقهم [illegible] روزی خویش با بندگان رد نکردند تا ایشان [illegible]
یکسان باشند انگه فرمود که آیا ایشان نعمت خدای را انکار میکنند و عبدالله عباس گفت آیه در حق ترسایان نجران آمد که ایشان

کفتند المسیح بن مریم حق تعالی آیه فرستاد برسبیل مثل که ایشان در عبادت با من شریک میدارند و با خود در روزی شریک نمیدانند
چنانکه در روم دیکر کفت ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم فانتم فیه سواء و والله جعل لکم و خدای کرد
و بیافرید برای شما هم از نفس شما زنانی تا جفت شما باشند و شما را از زنان پسران و نوادکان باشند و برای آن تخصیص پسران
و نوادکان کرد که ایشان به پدر خادمان بودندی و کفته اند حفده دامادان اند و شما را روزی داد از طعامهای پاک حلال و خوش آیا
بباطل که بتان و شیاطین اند ایمان می آورند و بنعمت خدای که رسولست و اسلام و قرآن کافر میشوند و کفته اند مراد بباطل حکمهاست
که ایشان نهادند بحیره و سائبه و وصیله و حام و بنعمت الله مباحاتست که خدای تعالی مباح کرد **قوله تعالی** ویعبدون من دون
الله ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض شیئا ولا یستطیعون فلا تضربوا لله الامثال ان الله یعلم
وانتم لا تعلمون می پرستند بدون خدای آنها که مالک نشوند و نتوانند ایشان را روزی دادن یعنی مسیح روزی شوانند …
و نه بدانند که … پس مر خدای را مثل مزنید … خدای میداند آنچه شما میکنید …
کند و عقاب فرماید و شما نمیدانید از ان سبب نظر و اندیشه میکنید **قوله تعالی** ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر
علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون الحمد لله بل اکثرهم
لا یعلمون خدای مثل زند و داستانی میکند به بنده درم خریده که او قادر نباشد بر هیچ چیز از اندک و بسیار و مالک خود باشد
و مالک تصرفات خویش و با کسی که ما او را روزی دادیم از خود روزی نیکو و آنرا نفقه میکند در سر و جهر آشکار و نهان آن بنده
بی مال و این آزاد نیکو حال هرگز یکسان باشند یعنی نباشند و چون ایشان یکسان نباشند میان بتان سنگین و میان خدای
تعالی چگونه در عبادت یکسان شد چون حجت ایشان ثابت شد کفت الحمد لله شکر و سپاس خدایراست جل جلاله ازانکه این اصنام
مستحق هیچ مدحی و ثنا نیست شد سپاس بحقیقت خدایراست انکه کفت بل اکثرهم یعنی بیشترین ایشان نمیدانند انکه تفکر نکنند **قوله تعا**
وضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء وهو کل علی مولاه اینما یوجهه
لا یأت بخیر هل یستوی هو ومن یأمر بالعدل وهو علی صراط مستقیم ولله غیب السموات والارض
وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله علی کل شیء قدیر انکه مثلی بکم زد و کفت خدای
تعالی مثلی زند بدو مرد یکی کنک که قادر نباشد بر سخن کفتن و عاجز و مدبری باشد که وبال و کران باشد بر مولی و سر عم خویش …
که و برا فرستد چون باز آید هیچ خیر و نیکویی نیارد از مدبری و نحوسی خود و دیگر … که او زبان آور باشد و فصیح بود کافی در کارها
هل یستوی هیچ یکسان باشد آن کنک بی زبان عاجز و انکه او عالم و دانا بود بعدل و عدل کند و بر عدل باشد و مردمان را بعدل فرماید
او براه راست باشد و این مثل است که خدای تعالی زند اصنام بی حیات و بی قدرت و علم را با خود که قادر بی آلتست و حی بی …
و عالمی بر کمال و کفته اند که مثل مومن و کافرست عطا کفت آیه در حق ابی بن خلف آمد و حمزه عبد المطلب انکه کفت ولله غیب السموات
والارض و خدایراست علم آسمانها و زمینها و کار قیامت در سرعت نیست الا کلمح چشم بر هم زدن یا نزدیکتر و زودتر از این باشد
که قیامت برخیزد و مردکان را زنده کرداند و شاید که مراد این بود که کار قیامت نزدیک خدا همچنین پیش نیست که کسی چشم بر هم زند
و اکر چه روزکار دراز باشد بنسبت خلقان و خدای تعالی بر همه چیز قادر و توانا است تواند که در مقدار انکه چشم بر هم زند
ظاهر کرداند **قوله تعالی** والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع و
الابصار والافئدة لعلکم تشکرون الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن

الا الله

الا الله ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون خدای تعالی شما را بیرون آورد از شکم مادران شما و بیافرید که هیچ چیز
نمیدانستید برای آنکه شما در ان وقت هیچ عقلی و علمی نبود تا حق منعم که شما را در شکم مادران بیافرید و خدای تعالی شما را کوش
داد تا بشنوید و چشم داد تا ببینید و دل داد تا بدانید باشد که شکر نعمت خدا بجای آرید انکه شبه فرمود بر نظر کردن و کفت آیا
نمینکرید باین مرغان مسخر در میان آسمان و زمین که میپرند ایشان را در میان هوا نکاه نمیدارد الا خدایی که قادرست بر امساک
ایشان و انکه ایشان را آلتی داد که در میان آسمان بایستند بدرستی که آیتی و دلالتی هست در پریدن مرغان در هوا بر کمال قدرت
آفریدکار قوی … **قوله تعالی** والله جعل لکم من بیوتکم سکنا وجعل لکم من جلود
الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوبارها واشعارها
اثاثا ومتاعا الی حین و خدای کرد برای شما سکنی که در ان نشینید در خانهای چوب و خشت و سنگ و غیر آن و از پوست چهار
پایان خانها کرد شما را سبک یعنی خیمه و خرکاه از پوست و پشم روز سفر کردن و در روز اقامت کردن و بایستادن که بر شما
سبک باشد بردن آن با خود هر کجا روید و از سرایی با سرایی دیکر نقل توانید کردن و دیکر از برای شما از پشم کوسفند و موی بز
و پشم شتر قماشی و متاعی کردن آن تمتع کیرید تا روزکاری یعنی ایام حیات تا بوقت وفات و کفته اند تا آنکه کهنه شود و از کار بیفتد
قوله تعالی والله جعل لکم مما خلق ظلالا وجعل لکم من الجبال اکنانا وجعل لکم سرابیل
تقیکم الحر وسرابیل تقیکم بأسکم کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون فان تولوا
فانما علیک البلاغ المبین یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها واکثرهم الکافرون و خدای تعالی کرد برای
شما از آنچه بیافرید از بناها و درختان و آنچه در سایه های او بنشینید و خود را از سرما و کرما نکاه دارید … پوشش کرد … در ان
از سرما و کرما بپوشید … و دیکر از برای شما از پنبه و کتان و غیر آن پیراهنها که شما را نکاه دارد از سرما و کرما و پیراهنهای دیکر که نکاه دارد
شما را در کارزارها از زره و جوشن که تیر و تیغ و غیره را دفع کند خدای تعالی این حسب عادت زندکانی خلق کفته است از خلقان
بعضی صحرانشین باشند و در کرمسیر ایشان را سایه باغها باید از خیمه و غیر آن بعضی دیکر در کوهستان نشینند در سرد سیر و ایشانرا
خانها باید از چوب و کل و غار یا صفه باید تا از آفت سرما سلامت مانند و بعضی همیشه در کارزار باشند ایشان را لباسی باید
که دفع تیر کند حق تعالی با بندکان این همه نعمت کرد و همچنین تمام کرد نعمت خود را بر شما تا برخوردار شوید تا بود که شما نظر کنید در این
نعمتها و بمنعم خود ایمان آورید و کردن نهید فرمان او را فان تولوا پس اکر برکردند از تو ای محمد و از فرمان تو عدول کنند بر تو هیچ باکی نیست
تو رسولی بر تو رسانیدن همه است پیغام و رسالت را انکه کفت یعرفون می شناسند و میدانند نعمت خدایرا که ذکر آن کرده شد
از انجا که اعتراف می آرند که این همه از خداست و انکه آنرا انکار میکنند از انجا که غیر خدایرا میپرستند سدی کفت مراد بنعمت الله
که او را می شناسند و با او ایمان نمی آورند و بیشترین ایشان کافرانند … کفت مراد این نعمتهاست که در این سوره شمرده ایشان انکار
کردند کفتند این همه از پدران ما است بعضی بموروث و بعضی بکسب **قوله تعالی** ویوم نبعث من کل امة شهیدا ثم لا
یؤذن للذین کفروا ولا هم یستعتبون واذا رأی الذین ظلموا العذاب فلا یخفف عنهم
ولا هم ینظرون واذا رأی الذین اشرکوا شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء شرکاؤنا الذین کنا ندعوا
من دونک فالقوا الیهم القول انکم لکاذبون والقوا الی الله یومئذ السلم وضل عنهم ما کانوا
یفترون یاد کن ای محمد روزی که برانکیزیم از هر امتی کواهی یعنی پیغمبر و امام آن امت را تا کواهی دهند بکفر و ایمان ایشان …

دستوری ندهند یعنی آن کافران تا عذر خواهند یعنی ایشان را عذری نباشد تا عذر خواهند ولا هم یستعتبون و از ایشان طلب خشنودی
خدا نکنند نگویند ایشان را که رضای خدای خود حاصل کنید برای آنکه آخرت سرای تکلیف نیست و آن دلیلست بر بطلان مذهب نجاریه که
گفت روز قیامت خلقان مکلف باشند ۵ آنگه گفت و اذا رأی الذین ظلموا العذاب چون بینند آنانکه ظلم کردند عذاب خدای را یعنی
دوزخ را معاینه بینند پس ازانکه بخبر شنیده باشند عذاب را از ایشان سبک نکنند و ایشان را هیچ زمان مهلت ندهند چون
بینند مشرکان و بت پرستان انبازان خود را یعنی بتان را که عبادت ایشان کرده باشند گویند بار خدایا اینانند انبازان ما اند و ما
تو ما ایشان را خوانده ایم و بدون تو پرستیده ایم آن بتان و معبودان جواب دهند و خدای تعالی ایشان را بسخن درآورد تا گویند شما دروغ
میگویید ما شما را دعوت نکرده ایم و با عبادت خود نخوانده ایم و القوا الی الله و بیفکنند از خدا این کافران بخدای استسلام و گردن نهادن یعنی
مطیع و منقاد شوند بعد ازانکه در دنیا اسلام نیاورده باشند و مطیع نبوده و نه چنانکه آن روز علم ضروری شود و جزا بیان کرده و گم شود از ایشان
آنچه در دنیا افترا میکردند از دعوی کردن خدایی بتان و امید شفاعت از ایشان قوله تعالی الذین کفروا وصدوا عن
سبیل الله زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون ویوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم
من انفسهم وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی
ورحمة وبشری للمسلمین و آنانکه کافر شدند و مردمان را از راه شرع و طریق آن منع کردند ما ایشان را عذاب بر عذاب بیفزاییم
و رنج بر سر رنج نهیم عذابی برای آنکه کافر بودند و دیگری برای آنکه دیگران را از اسلام بگردانیدند و منع کردند سعید جبیر گفت این عذاب
ماران و کژدمانی باشند که گزیدن ایشان چند شتری باشد یک زخم که بزنند چهل سال درد آن باقی ماند این عذاب ایشان بسبب آن
باشد که فساد کردند و این فساد آن بود که مردم را از اسلام و ایمان منع کردند آنگه گفت و یوم نبعث من کل امة شهیدا و یاد کن ای محمد
آن روز که ما برانگیزانیم در هر امتی گواهی بر ایشان که گواهی دهند تا ما پیامبران ایشان را گواه باشی و گواهی دهی بآنچه کرده باشند
و نزلنا علیک و ما بر تو کتاب فرستادیم به بیان بلیغ و تمام جمله کارها و هیچ چیز نباشد تا بیان ایشان از پیغمبر خدای و امام معصوم
و اجماع امت و هدی یعنی این کتاب بیانی و هدایتی و رحمتی است از خدای و بشارتی مسلمانان را که خدای را گردن نهند قوله تعالی ان
الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم
تذکرون خدای تبارک و تعالی میفرماید بندگان خود را بعدل و راستی و انصاف بدادن و نیکویی کردن و ابی زعیبا عبد الله عباس
روایت کرد که عدل اینجا توحید است و احسان ادای فرایض و بروایت دیگر عدل گفتن لا اله الا الله است و احسان اخلاص
بجای آوردن در وی و گفته اند العدل فی الافعال والاحسان فی الاقوال آنکه در فعل عادل باشی و در قول محسن میفرماید بعطا دادن خویشان
و نیکویی کردن با ایشان و باز میدارد از زشتی و ناشایست و ستمکاری کردن و بی سامان کردن ابن عباس گفت مراد از فحشا
زنا است و منکر آنکه در شریعت اسلام نشناسند آنرا و بغی کبر و ظلم است یعظکم پند میدهد شما را تا باشد که شما پند گیرید شهر بن حوشب
گفت از عبد الله عباس شنیدم که گفت روزی رسول در سایه کعبه نشسته بود عثمان مظعون برو بگذشت او هنوز ایمان نیاورده بود رسول
گفت بیا و بنشین پاهم در برابر رسول بنشست و با رسول حدیث میکرد رسول چشم در آسمان نهاد و مینگریست و چشم بتدریج
فرود آورد و مینگریست تا بجانب راست آنگه روی بآنجانب کرد همچون کسی که گوش با سخن کسی کند و سر میجنبانید چون کسی که
چیزی مستفهم باشد آنگه چشم در آسمان نهاد چون کسی که از پس چیزی کرده ساعتی نیک آنگه روی با من کرد و راست بنشست عثمان مظعون
گفت ای محمد من با تو بسی نشسته ام هرگز ندیده ام که چنین کردی این چه بود رسول گفت رسول خدای بمن آمد و پیغام آورد مرا از خدای

به پیغام آورد و گفت این آیه آورد که ان الله یأمر بالعدل والاحسان عثمان مظعون گفت از آن روز ایمان در دل من قرار گرفت و من رسول را دوست
داشتم امر بعدل بر سبیل وجوبست و امر باحسان بر سبیل ندب و در تفسیر اهل بیت است که مراد بذی القربی اهل بیت رسول
در بیان و دو خمس اینجا گفت فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و گفته اند فحشا معصیتی بود که مرد با خود کند که ظاهر نشود و منکر معصیتی بود که
ظاهر شود و بر دیگران تا بر ایشان در حرج بود که ازان نهی کنند قوله تعالی واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا
تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون خدای
تعالی امر کرده و گفته است که وفا کنید بآن عهد که با خدای کرده اید چون عهد کردید بآن عهد وفا کنید و خلاف آن مکنید و سوگندها
مشکنید پس ازانکه استوار کرده باشید نهی است از نقض عهد و مخالفت سوگند الا وقتی که نذر معصیت باشد آنگه وفای
واجب نبود بلکه خلاف آن لازم باشد قد جعلتم الله و حال آنست که شما خدا را بر خود کفیل و پاینده کرده اید بآن و گفته اند بعض
مفسران گفتند این آیه بیان آمد که با رسول بیعت کردند و خدای ایشان را فرمود که وفا کنید قوله تعالی ولا تکونوا کالتی
نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون امة هی اربی من امة انما یبلوکم
الله به ولیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون مباشید چون آن زن که ریسمان خود را تاب باز داد
پس ازانکه محکم کرده بود و قوی کرده بود کلبی و مقاتل گفتند این زن بود کم خرد از قریش که او را ریطه بنت عمرو گفتندی دوکی ساخته بود بمقدار
یک ارش و بادریسه بزرگ در وی کرده موی و پشم رشتی با آن از بامداد تا نماز پیشین و چون نماز پیشین شدی بفرمودی تا
آنچه رشته بودی او و پرستاران وی تاب باز داد ندی و این خود عادت او بود خدای تعالی مثل زد آنان را که عهد و سوگند بندند
و بشکنند بآن زن تتخذون فرا میگیرید سوگندان خود را دخل و خیانتی در میان خویش و دخل چیزی باشد که در میان کاری نه
برو جه افساد و دخل سره باطن شد حق تعالی وصف حال ایشان کرده که سوگند ما بدست و زبان اقرار کنند آنگه خلاف آن
دل دارند که بر زبان راندند بگمان آنکه بهر جای آنکه گروهی افزونتر و بیشتر از گروهی باشند خدای تعالی شما را بر این ابتلا و امتحان
میکند که چون با جماعتی عهد کنید جماعتی دیگر بیابید بهتر و بیشتر از ایشان در دل شما مطالبه کنند و گویند که شکستن عهد با ایشان بود و این
آیه در حق جماعتی است که با مؤمنان عهد کرده بودند و چون قریش ازیشان بیشتر بودند در عهد و سوگند خیانت کردند خدای تعالی گفت
انما یبلوکم الله خدای شما را بیان کند فرمود و سبب یاد کرد که کثرت قریش و اندکی مؤمنان تا بنگرد که بعهد خدای وفا خواهید کرد یا نه
سبیل تهدید و وعید گفت خدای تعالی بیان کند برای شما روز قیامت آنچه در و خلاف میکنید قوله تعالی ولو شاء الله
لجعلکم امة واحدة ولکن یضل من یشاء ویهدی من یشاء ولتسئلن عما کنتم تعملون
ولا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله
ولکم عذاب عظیم و اگر خدای خواستی قهر و قسر شما را همه یک امت و یک ملت کردانیدی که همه با ایمان و اسلام قهر کردی
و در میان ایشان خلاف نبودی همه بر یک مقال و یک کیش بودندی چنانکه فرمود و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی و لکن اضلال
کند مخذولان را بطریق حکم بر ضلال یا به تیه گمراهی از راه بهشت در آخرت و هدایت کند و راه نماید بانواع الطاف و تمکین آنرا
که خواهد و لتسئلن و هر آینه بپرسند شما را از آنچه کرده باشید روز قیامت آنگه نهی کرد از سوگند خوردن و در سوگند خیانت
کردن و بدروغ سوگند خوردن و گفت ولا تتخذوا و فرا مگیرید و مگردانید سوگندان خود را دخل و خیانتی و مکری در میان شما چنانکه تو
خورید تا کسی بر شما اعتماد کند و از مکر و غوایل شما ایمن گردد آنگه آن سوگند را خلاف کنید و عهد بشکنید فتزل قدم بعد ثبوتها پس آنکه

بلغزد قدمی از راه ایمان و طریق حق و بچشید بدی را و بچشید عذاب خدا را بسبب آنکه بگشته باشید از راه خدای و دیگرانرا
بگردانیده و شما را عذابی بزرگ باشد و رنجی عظیم یعنی سوگند بدروغ مخورید و در عهد خیانت مکنید که در معصیت افتید و هلاک شوید
از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت است که این آیه در ولایت امیر المؤمنین علی آمد و بیعت او چون رسول ایشانرا فرمود که سلام کنید
بامارة المؤمنین سلام کنید بروی بامیری مؤمنان قوله تعالی ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قليلا انما عند الله هو خير
لكم ان كنتم تعلمون ما عندكم ينفد وما عند الله باق ولنجزين الذين صبروا اجرهم باحسن
ما كانوا يعملون مفروشید عهد خدا را و بدل مکنید بهای اندک از دنیا و حطام دنیا و ریاست دنیا که متاع دنیا و ریاست را
بقائی نباشد و نپاید و نکال و وبال عهد شکستن بماند آنچه نزدیک خداست از ثواب اختیار کنید که آن بهتر است شما را
اگر بدانید که چه مقدار بقا و تست ثواب خدا را که شما برین اختیار کرده اید از حطام دنیا آنکه خود بیان کرد و گفت آنچه نزدیک
شماست نیست شود و بگذرد و برسد و آنچه نزدیک خداست از ثواب و نعیم بهشت باقی و جاوید ماند و لنجزين الذين صبروا
هر آینه ما جزا دهیم آنکسانی را که بعهد و بیعت وفا کنند و صبر کنند و بیعت نشکنند مزد ایشان ایشانرا هم بنیکوترین و بهترین آنچه
کرده باشند چه ثواب خدای تعالی بهر حال بهتر باشد و بیشتر از عمل ایشان قوله تعالی من عمل صالحا من ذكر او انثى
وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة ولنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم انه ليس له سلطان على الذين آمنوا وعلى ربهم
يتوكلون انما سلطانه على الذين يتولونه والذين هم به مشركون هر که عمل صالح کند و کردار نیک از مردان و زنان
و او مؤمن باشد او را زنده داریم و زندگانی دهیم با حیات طیبه گفتند حیات طیبه چیست سعید جبیر و جمعی گفتند که روزی حلالست
بجای آنکه مراد در دنیا و آخرت راحت باشد و از عقوبت و تعب و عذاب او ایمن شوند عبید بن ... گفت قناعت است مقاتل و حسن
گفت العیش فی طاعة الله زندگانی نیست در طاعت خدای ضحاک گفت هر که او عمل صالح کرد و اگر چه درویش باشد زندگانی او خوش
باشد و هر که او فاسق باشد و عمل صالح نکند زندگانی او ناخوش باشد و اگر چه توانگر باشد مجاهد گفت مراد زندگانی بهشت است که زندگانی در
بهشت خوش باشد و لنجزينهم و جزا دهیم ایشانرا مزد ایشان با آنچه نیکوترین کرده باشند ابو صالح گفت سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی
جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هر یکی گفتند ما بهتریم و فاضلتریم خدای تعالی این آیه فرستاد من عمل صالحا من ذكر او
انثی الآیه گفت و اذا قرأت القرآن این خطاب رسول خداست و هر یک از امت و یرا گفت چون خواهی که قرآن خوانی پناه با خدا
از دیو رانده لعنت کرده و این امر بر سبیل ندبست بدلیل اجماع جبیر بن مطعم گفت رسول را دیدم که نماز میکرد گفت الله اكبر كبيرا والحمد لله
كثيرا و سبحان الله بكرة و اصيلا اعوذ بالله من الشيطان الرجيم من نفخه و نفثه و همزه عبد الله مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد و نفث
او شعر باشد و همز او دیوانگی آنگه خلاف کردند در وقت استعاذه جمهور علما گفتند پیش از قراءت باشد ابو هریره گفت پس از قراءت
باشد و این مذهب او است تمسک بظاهر قرآن و در نماز آهسته باید گفت تا فرق باشد میان قرآن و غیر قرآن و لفظ استعاذه
اینست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چه من بر رسول خواندم چنین که تو خواندی مرا گفت بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و رسول
گفت بر جبرئیل چنین خواندم و جبرئیل گفت من در لوح محفوظ چنین دیدم انه لیس له سلطان یعنی بدرستی که امر و شان آنست که شیطان را هیچ قوة و
دستی نباشد بر آنانکه ایمان آورده اند و بر خدای خود توکل و اعتماد کرده اند دست او و قدرت او بر آنان باشد که بوی تولا کنند و دوستی نمایند
و بر آنانکه بخدای شرک آورند بسبب او با خدای انباز گیرند سفیان گفت او را قهر کس را نتواند که در معصیت در دست او خود سست باشند

قوله تعالی

قوله تعالی واذا بدلنا آية مكان آية والله اعلم بما ينزل قالوا انما انت مفتر بل اكثرهم لا يعلمون
قل نزله روح القدس من ربك بالحق ليثبت الذين آمنوا وهدى وبشرى للمسلمين و چون بدل کنیم آیتی
بجای آیتی یعنی نسخ کنیم آیتی بآیتی دیگر از روی قراءت یا از روی حکم و خدای عالمتر است و داناتر بآنچه فرو فرستد در هر وقتی آن فرستد
که مصلحت باشد و آنچه در ایام گذشته مصلحت بوده باشد و در ایام آینده مفسده آنرا در مستقبل رفع کند و بآن نظر باید قالوا انما انت
مفتر گویند این کافران که تو نیستی الا افترا کننده این چه میگوئی از خود میگوئی و دی چیزی فرمودی و امروز بخلاف آن میفرمائی خدای تعالی
بر ایشان رد کرد و گفت چنان نیست که ایشان میگویند و سبب گفتن ایشان این سخن آنست که بیشتر ایشان نمیدانند که این قرآن
وحی است و نسخ احکام بفرمان خداست آنگه رسول را فرمود که بگو ای محمد این قرآن جبرئیل آورده است از خدای تعالی بحق و صواب تا بیند
از آیتی بر حسب مصالح تا ثابت دارد مؤمنانرا از آنچه در قرآنست از نسخ و آیات و بجای میدارد ایشانرا بلطف و توفیق و تا هدایتی
و لطفی و بشارتی باشد مؤمنانرا به بهشت قوله تعالی ولقد نعلم انهم يقولون انما يعلمه بشر لسان الذي يلحدون
اليه اعجمي وهذا لسان عربي مبين ان الذين لا يؤمنون بآيات الله لا يهديهم الله ولهم عذاب
اليم انما يفتري الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله واولئك هم الكاذبون خدای تبارک و تعالی رسول را
میگوید از آنچه مشرکان در حق او گفتند گفت ای محمد ما میدانیم که ایشان میگویند ترا که محمد را این قرآن بشری یعنی آدمی تعلیم میدهد
می آموزد تا این مشرکان خواستند ابن عباس گفت مردی بود در مکه نام او بلعام ترسا بود و عجمی زبان رسول او را دعوت میکرد و او می آمد
چیزی می آموخت و وقتها بنزدیک او شدی مشرکان بمکه گفتند این قرآن محمد را بلعام می آموزد خدای تعالی این آیه فرستاد فراء گفت غلامی
حویطب بن عبد العزی را عجمی او مسلمان شد بنزدیک رسول بسیار آمدی مردی از وی قرآن آموختی قریش گفتند محمد این قرآن از وی می آموزد
و عبید الله مسلم حضرمی گفت ما را دو غلام بود از اهل عین التمر و یکی را یسار گفتندی و یکی را جبر و شمشیرگر بودند و در مکه توریة و انجیل
دانستندی و خواندندی و وقتها رسول با ایشان بگذشتی و قراءت ایشان شنیدی مشرکان گفتند از ایشان می آموزد و گفتند که
سلمان فارسی بوی می آموزد خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت زبان آنکس که قرآن بوی حواله میکنند و باو اضافت میکنند عجمیست
و این قرآن بزبان عربی هویدا و روشنست بلغت عرب است آنگه حق تعالی خبر داد و گفت آنانکه بخدای ایمان ندارند خدای ایشانرا
هدایت ندهد یعنی لطف نکند با ایشان لطفی که با مؤمنان کند چه اگر با ایشان کند ایشانرا لطف نباشد یا حکم کند بهدایت ایشان زیرا
مهتدی نخواهند بود و بره بهشت ننماید ایشانرا و عذابی دردناک باشد آنگه گفت انما یفتري الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله تحقیقست
افترا آنان کنند و دروغ آنان گویند که بخدای ایمان ندارند و نه چنانکه محمد و ایشان آنانند که دروغ زنانند نه مؤمنان از رسول روایت
کردند که او گفت ایاکم والکذب فانه مجانب الایمان دور باشید از دروغ گفتن که دروغ گفتن از ایمان دور است عبد الله بن
جراد گفت رسول را گفتم مؤمن زنا کند گفت باشد که کند گفتم دزدی کند گفت باشد که کند گفتم دروغ گوید گفت انما يفتري الكذب الذين
لا يؤمنون بآيات الله قوله تعالی من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن
من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظيم ذلك بانهم استحبوا الحيوة
الدنيا على الآخرة وان الله لا يهدي القوم الكافرين افترا و دروغ آنکس گوید و کند که بخدای کافر شود پس از آنکه ایمان
آورده باشد یعنی افترا مؤمنان نکنند کافران کنند آنگه استثنا کرد از ایشان کسانی را که باکراه کفر آرند عبد الله عباس گفت
در شان عمار یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند و پدرش و مادرش و صهیب و خبیب و بلال و خباب بن ارت و سالم را و ایشانرا عذاب

میکردند بانواع عذاب سمیه را در میان اشتر ببستند و رسنی از لیف خرما در گردن او کردند و ببستند او را و زدند و در پیش میزدند تا کور شد و میگفت خدا یکیست

و پدر و مادر عمار یاسر هم در زیر عذاب هلاک شدند و عمار چون چنان دید گفت بافسوس مرا نیز چنان بکشند چنانکه مادر و پدرم را بکشتند آنچه کفر

بایست بگفت در حق رسول او را رها کردند پس رسول را خبر کردند که عمار کافر شد رسول گفت کلا ان عمارا ملئ ایمانا من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان

بلحمه و دمه یعنی از سر تا پای عمار پر از ایمانست و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است عمار با نزدیک رسول خدای رفت گریان و گفت یا رسول

الله شرمسارم از کلمه که نه باختیار بلکه باکراه بر زبان من رفته است رسول عمار را دلداری میداد و میگفت هیچ باک نیست اگر دیگر بار چنین

حال کرفتار شوی آنچه از تو خواهند بگوی که بر تو هیچ حرجی نیست خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد الا من اکره مگر آنکسی را که باکراه بگوید

و دل او با ایمان آرمیده باشد و لکن آنکسی که سینه خود را بکفر گشاده کرده باشد باراده و اختیار خود کافر شود بروی و بر آنانکه مثل او باشند

خشم خدای باشد و خشم خدای اراده عقاب بود و مستحقش را در آیه دلیلست که کفر و ایمان تعلق بدل دارد و ایشانرا عذاب عظیم و ایشانرا که باختیار

کافر شوند عذابی بزرگ باشد و درین فضیلت عمار است از آنکه گفت و قلبه مطمئن بالایمان و رسول گفت فاطلا الایمان لحمه و دمه و در خبر است که

رسول بنای مسجدی کرد و صحابه را تحریص میکرد و میگفت هر کسی که خشتی بر گیرد او را چنین و چنین ثواب باشد هر یکی از صحابه بر میگرفتند

یک خشت می آوردند و عمار دو دو می آورد رسول گفت چرا چنین میکنی رنجور شوی گفت یا رسول الله یکی برای خود می آورم و یکی برای تو که

تو از آن ضعیفتری که برداری گفتم که خشت بردار که من میخواهم که از این ثواب بی نصیب باشی رسول گفت جزاک الله خیرا یا عمار و در خبر است

گفت ستقتلک الفئة الباغیة و آخر زادک صاع من لبن گفت ترا گروه باغیان بکشند و آخر زاد تو شربتی باشد از شیر با آب آنچه این

اکثر صحابه شنیده بودند تا روز صفین عمار در لشکر امیر المؤمنین بود که آواز منادی بر آمد که یا خیل الله ارکبوا ای لشکر خدای بر نشینید عمار

کل خطی پس نهاده بود و روانه هشت که چندان توقف کنند که آن خطی را بزرند فرو شوید سلاح در پوشید و بکارزار آمد و اسب را ...

میداد و این شعر میخواند نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تأویله ضربا یزیل الهام عن مقیله او یرجع الحق الی سبیله ازو

وجب حمله میکرد تا مجروح گشت کرد و نه بیابد و آب خواست شربتی شیر بیاوردند آن شربت شیر بستد و بخورد و گفت صدق الله و صدق

رسوله و بازگشت و جنگ میکرد تا شهید شد چون او را بکشتند هر دو لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکرش بر باغیند از جنگ باز

ایستادند عمرو بن عاص گفت شما نمیدانید این که علی کشت او را اگر علی او را بکارزار نیاوردی کشته نشدی ایشان خوش دل گشتند

و باسر جنگ آمدند امیر المؤمنین علی چون این بشنید گفت ای ملعون اگر چنین است هرکه در جنگ حمزه و خنین کشته شدند همه را

کشته باشد ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا ایشانرا غضب خدای و عذاب او بسبب آن بود که دنیا را دوست داشتند و

زندگانی دنیا را بر آخرت اختیار کردند و بدانکه هدایت نکند و راه ننماید خدای تعالی کافرانرا **قوله تعالی** اولئک الذین طبع

الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئک هم الغافلون لا جرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون

ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربک من بعدها لغفور

رحیم ایشان آنانند که خدای تعالی بر دلهای ایشان مهر نهاده تا ندانند و بر گوشهای ایشان تا نشنوند و بر چشمهای ایشان تا

یعنی از اصرار بر کفر و ناشنیدن حق و نادیدن و ناداستن بمنزلت کسانی اند که خدای تعالی ایشانرا منع کرده باشد از داشتن

شنیدن و دیدن و ایشانند که در غفلت کاملند هیچ از ایشان غافلتر نباشد چون غافلند از عاقبت کار خویش و در آخرت لاجرم

ایشان در آخرت زیان کارند که دنیا بگذاشتند و آخرت بدست نیاوردند ثم ان ربک للذین هاجروا پس خدای تو ای محمد

کسانی را که هجرت کردند از مکه بمدینه آمدند بعد از آنکه ایشانرا در مکه عذاب کردند پس از آنکه از مکه بمدینه آمدند و جهاد کردند و صبر

و شکیبایی اختیار فرمودند بدرستی که خدای تو پس از آنکه ایشانرا عذاب کردند تا باکراه آنچه مراد کافران بود بگفتند ایشانرا آمرزنده و مهربانست

و گفته اند این آیه در حق عیاش آمده است که ایشانرا مشرکان بعذاب کردند تا آنچه ایشان میخواستند بگفتند چون هجرت کردند و پیش رسول آمدند

غمزده بودند حق تعالی برای خوشدلی ایشان چون اخلاص ایشان بدانست این آیه فرستاد **قوله تعالی** یوم تأتی کل نفس ما عملت

و هم لا یظلمون و ضرب الله مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة یأتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت

بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون یاد کن ای محمد روزی که در آن روز هر نفسی که آید مجادله از نفس خود

کند و سخن برای خود گوید و رنج و مشقت از خود دفع کند قصد دیگری نکند و پروای غیری ندارد یعنی نفس میزند و در آن وقت تمام بدهند هر نفسی

آنچه کرده باشد و بر وی ستم نکنند در خبر است که روزی عمر خطاب کعب الاحبار را گفت ای کعب ما را تخویفی کن و پندی ده گفت یا

خدای که جان من بفرمان اوست که اگر فردا مثل عمل هفتاد پیغمبر آری بر تو حالتی و وقتی آید که ترا در آن حال هیچ همت نباشد مگر نفس خود

و در آن روز نفیر میزند هیچ فرشته مقرب و پیغمبری مرسل نماند الا که بزانو در آیند تا ابراهیم با درجه خلت گوید خدایا من خلیل توام از تو هیچ

نمیخواهم الا نفس خود و تصدیق این حدیث در کتاب خداست آنجا که گفت یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها عبد الله عباس گفت مردمان در

قیامت خصومت بانواع باشند تا که خصومت با جان و تن آید جان گوید خدایا ما را تو آفریدی و از فعل تو جدا در شدم مرا دستگیر

و پای بودند و چشم که بینند و او وی تن گوید بار خدایا مرا تو آفریدی بار خدایا بیم برادر رستم گیرایی بود و پایم روایی و چشم بینایی بود

این روح آمد چون شعاع نور زبان من گویا شد و دستم گیرنده و پایم رونده بار خدایا عذاب او را کن خدای تعالی ایشانرا

مثل زده که نابینایی و مبتلایی در بوستانی شدند که در درختان میوه بود نابینا گفت مبتلا را گفت من تا بدیدم تا تو بر آیی

نابینا مقعد را بر دوش گرفت و خرما بگیرد و عذاب بر هر دو باشد تا هر دو یکدیگر را یاری دادند اگر خدای تعالی گفت و ضرب مثلا

خدای تعالی مثلی زد و بیان کرد یعنی وصف کرد اهل شهری را که صفت او چنینست که میگوید مثل کرد شهری را که او را بدین صفت باشد و خدای مثل زد شهری را

که اهل او ایمن بودند از آنکه بدان شهر کسی بود یا نبود رزق ایشان روزی فراخ و بسیار از هر جایی بدان شهر می آمد از دریا و خشکی و بیابان کفران نعمت

آن و یعنی اهل آن شهر بخدای کافر شدند و نعمتهای وی را کفران کردند پس خدای تعالی بچشانید اهل آن شهر را لباس گرسنگی و ترس بآنچه

اهل آن کردند از کافرشدن و آن مکه بود که رسول فرمود تا عرب طعام بایشان نبرند هفت سال تا کار ایشان از تنگی بجایی

رسید که استخوان سوخته میخوردند و مردار و خون تا موسای بخیل در دین آن بستخن گفتند و گفت عمدا آن کار کرد مردان و زنان معاد اوست

ابن ثان و کودکان از گرسنگی بمیرند رسول بفرمود تا آنجا طعام بردند و طعام فراخ شد ایشان هنوز مشرک بودند و رسول بایشان هم

رسول بود و ایمنی خوف و سرمای او را بر امن کرد بعضی مفسران گفته اند مراد شهری معین نیست بلکه غرض خدای مثلیست تا چنین

و ذکر بامی آنکه این عذاب با ایشان مشتمل بود چنانکه لباس مشتمل باشد بر پوشنده **قوله تعالی** و لقد جاءهم رسول

منهم فکذبوه فاخذهم العذاب و هم ظالمون فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و اشکروا نعمة الله

ان کنتم ایاه تعبدون انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به فمن

اضطر غیر باغ و لا عاد فان الله غفور رحیم بدرستی که بایشان آمد یعنی باهل مکه پیغمبری هم از ایشان یعنی محمد پس

ایشان آن رسول را تکذیب کردند و بدروغ داشتند عذاب خدای ایشانرا بگرفت و ایشان ظالم و ستمکار بودند و این عذاب

قحط و تنگی بود که ذکر آن رفت و عذاب شمشیر بود و بدر که هفتاد کس از بزرگان ایشان کشته شدند و هفتاد کس اسیر شدند ...

کردن ایشانرا فرمود بر سبیل اباحت و گفت بخورید از آنچه خدای شما را روزی کرده است حلال و پاک و شکر گوئید نعمت خدا را اگر

تجادل عن نفسها و توفی کل نفس

آمنة

خدا را می‌پرستید گفته‌اند خطاب مومنان راست یعنی آنچه شما را روزی کرد از غنیمتها و حلال کرد شما را چه پیش از شما کسی دیگر را حلال نبود و این
آیه دلیل است بر آنکه آنچه روزی باشد حلال باشد و حرام روزی نباشد آنگه آنچه حرام کرده است بیان کرد و گفت که بتحقیق که حرام کرد
بر شما خدای مردار و خون و گوشت خوک و آنچه آنرا بغیر نام خدای کشته باشند پس هر که مضطر باشد و در ماند که چیزی از حلال نیابد و ناچار است
که از این چیزهای حرام تناول کند مقدار آنکه جان وی بر جای باشد و هلاک نشود بشرط آنکه باغی نباشد و بر امام عادل بیرون نیامده باشد
و عادی نباشد یعنی تعدی نکند و راه نزند و گفته‌اند که از حد رخصت در نگذرد و بسیری نرساند و بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست
بیامرزد و رحمت کند اینجا بر وی حرج باشد و نه در آخرت باز خواست **قوله تعالی** وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ
الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا
يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی نهی کرده است عباد را و غیر ایشان را از آنکه از نزد خود چیزی را حرام
حلال کنند گفت مگویید مر وصف زبان و دروغ خود را یا مگویید دروغ بر آنچه زبان شما آن صفت آن میکنید از بهایم که حلال و حرام
در گفتار شما که همی گویید ما في بطون هذه الأنعام خالصة لذكورنا ومحرم على أزواجنا یا میگویید مر وصف کردن شما دروغ را و آن
دروغ اینست که میگویید این حلالست و آن حرام بی حجتی و برهانی تا افترا کنید و دروغ گویید بر خدای که میگویید خدای حلال کرده است
و آنرا حرام کرده است که آنانکه بر خدای دروغ بندند هرگز فلاح نیابند و بیرون نشوند از آنچه ایشان در آنند از طعام و نیاوند و زخارف
متاع اندکست زود بکشند و فانی شود و عقاب باقی بماند و ایشان را عذابی دردناک بود آنگه بیان کرد و گفت ما بر جهودان حرام
کردیم آنچه پیش از این با تو حکایت کردیم و قصه آن با تو گفتیم در سوره الانعام في قوله وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر ومن البقر والغنم
حرمنا عليهم شحومهما الآية آنگه گفت وما ظلمناهم و بر ایشان ظلم نکردیم لکن ایشان ظلم بر نفس خود کردند بکفر و معصیت که عقوبت
ایشان بگشت حتی از حلالات بر ایشان حرام کرده شد ثم ان ربک پس خدای تو ای محمد کسانی را که گناه کردند بجهل و نادانی یعنی بر وجه
از اعتقاد باطل و گمان بد که ایشان را بود آنگه توبه کردند و از آن پشیمان شدند و کار خود را باصلاح آوردند پس از توبه ایشان راست و
یار ایشانست بتحقیق که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بیامرزد ایشان را و رحمت کند **قوله تعالی** إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً
قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَآتَيْنَاهُ فِي
الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ابراهیم خلیل امامی بود پیشوای فرمان بردار مر خدای را از ملتهای باطل بگشته امامی بود مر خلق را در خیرات بوی اقتدا
کردند مجاهد گفت برای آنش امت خواند که در آن عهد مومن او بود و اهل روزگار او همه کافر بودند قتاده گفت برای آنش امت خواند
که اهل ادیان او را پسندیدند از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان شهر بن حوشب گفت برای آنش امت خواند که خدای تعالی
در هر عهدی به برکت چهل کس زمین را بدارد و بروایتی دیگر برکت چهارده کس در آن عهد مومن جز وی نبود حق تعالی ببرکت وی که مومن بود
زمین را بداشت و برای آنش امت خواند که هر خصلت نیک که در امتی و عالمی باشد پراکنده در وی جمع بود چنانکه شاعر گفت **شعر**
وليس من الله بمستنكر ٭ أن يجمع العالم في الواحد ٭ قانتا مقیم بعبادت بود و طاعت دار و مسلمان بود و از جمله مشرکان نبود

شاکر

بود و نعمت خدا را خدای تعالی او را برگزید و راه نمود با انواع الطاف و توفیق براه راست که راه مسلمانی بود و دین حق است وآتيناه في الدنيا
حسنة و او را در دنیا حسنه دادیم از رسالت و خلت و ثنای نیکو و صلوات و درود بر وی بر گفتار مسلمانان که اللهم صل على محمد وآل محمد
كما صليت وباركت على إبراهيم وآل إبراهيم و از فرزندان صالح و او در آخرت از صالحان و نیک مردانست نزدیک خدای و مرتبت
و منزلت ایشان دارد و اوحینا الیک پس وحی فرستادیم بتو ای محمد و گفتیم متابعت ملت ابراهیم کن یعنی اقتدا باو کن بدعوت
کردن بدین خدای از توحید و عدل و نهی کردن از شرک و تبرا کردن از هر چه دون خداست و مراد نه آنست که بر شرع او رود چه رسول ما بر شریعت
هیچ پیغمبر متعبد نبود که اگر بودی او امت آن پیغمبر بودی و آن پیغمبر امام بودی چه مقتدی به از مقتدی بهتر بود و این خلاف اجماعست
و اگر بعضی از مسائل موافق شریعت پیغمبری باشد آن بر سبیل اتفاق باشد نه بر سبیل اقتدا و او از جمله مشرکان نبود و تکرار برای تاکید
کرد و نفی شرک انما جعل السبت بدرستی که وبال روز شنبه بر آنان کرده شد که در وی خلاف کردند و این وبال آن بود که ایشان زراعت
کردند و مسخ کردند برای آنکه در وی از خلاف کردند بعضی گفتند که حلال است ماهی گرفتن در این روز و بعضی گفتند حرام است و گفته‌اند یعنی
اینست که خدای تعظیم روز شنبه واجب نکرد الا بر آنانکه در او خلاف کردند از جهودان و آن آن بود که خدای تعالی ایشان را تعظیم روز
آدینه فرمود و در بیع و زنان ایشان را عبادتی فرمود گفتند ما این تعظیم روز شنبه کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمانها و زمین را بیافرید و روز
آدینه تمام و دیگر فارغ شد و روز شنبه بیاسود ما این روز را تعظیم کنیم خدای تعالی تعظیم تکلیف روز شنبه بر ایشان سخت کرد و ابو هریره
رسول روایت کرد و گفت نحن الآخرون السابقون يوم القيامة ما آخرینانیم و سابقان باشیم روز قیامت امروز ما راست
یعنی روز آدینه و فردا جهودان راست یعنی روز شنبه و فردا ترسایان راست یعنی روز یکشنبه مکحول روایت کرد که روزی عمر خطاب
با یک جهودی یمنی بود او را مطالبه کرد او گفت بخدای که محمد را از میان مردمان برگزید که از تو مفارقت نکنم تا حق خود بستانم جهودی
گفت خدای محمد را برنگزید بر خلقان عمر طپانچه بر روی او زد یهودی گفت میان من و میان تو حاکم ابو القاسم باشد یعنی رسول
پیش رسول آمدند و آنچه رفته بود بگفتند رسول عمر را گفت آن طپانچه که زدی دل او را خوش کن ای یهودی بدانکه آدم صفی الله بود
ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله بود و عیسی روح الله بود و من حبیب الله بلی ای یهودی خدا امت مرا دو نام نهاد که از نامهای خود
اشتقاق کرد او را سلام نامست و امت مرا مسلم خواند و او را مومن نامست و امت مرا مومن خواند بلی ای یهودی شما روزی
طلب کردید که آنرا خدای تعالی برای ما ذخیره کرده بود و آن روز آدینه است امروز ما راست و فردا شما را و پس فردا ترسایان را ای یهودی
ما اگر چه آخرینانیم اما روز قیامت سابقان باشیم بهشت بر پیغمبران حرام باشد تا من در نروم و بر امتهای پیغمبران تا امت من در نروند
و بر امتان تا امت من در نروند آنگه خدای تعالی فرمود ان ربک لیحکم بینهم خدای تو ای محمد حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه
خلاف میکنند **قوله تعالی** ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ
بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ
فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ بخوان ای محمد و دعوت کن مردمان را
با راه خدای خود بگفتار درست و دلیل روشن و بموعظتی و پندی نیکو و نصیحتی صواب چنانکه بر ایشان پوشیده نماند
و جدال و مناظره کن با ایشان بر وجهی و طریقی که بهتر باشد مفسران گفتند که اینکه کن ایشان را مرنجان و ترک مسالت کن
لکن گفته‌اند که حکم این آیه منسوخ است بآیه قتال ان ربک بتحقیق که خدای تو عالمتر است بآنکه از راه گم شده و او داناتر است بآنکه

رستند و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بکشتند
و مثله کردند و شکمها بشکافتند حنظله بن الراهب که پدر او ابو عامر الراهب با ابو سفیان بود برای حرمت او حنظله را مثله نکردند
مسلمانان گفتند اگر ما را دست باشد با ایشان بهتر ازین کنیم و مثله کنیم که در عرب کسی ندیده باشد و در بین و از حمزه عبد المطلب را
مثله کردند و شکمش بشکافتند هند بنت عتبه جگر او را برگرفت و خواست تا بخورد در دهنش سنگ شد چند نخست رسول را ازان
خبر دادند گفت حمزه بر خدا از آن گرامیتر است که بعضی از او با آتش بسوزد چه حمزه اهل بهشت است و هند اهل دوزخ و نخواست
که خون حمزه با احشاء هند مختلط شود آنگاه گفت رحم الله حمزه اگر نه آنستی که قوم او اندوهگین شوند دعا کردی تا خدای تعالی او را از شکم
جانوران حشر کردی آنگاه گفت که مرا خدای بر ایشان ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
و ان عاقبتم اگر عقوبت کنید بمثل آن و مقدار آن کنید که با شما کرده باشند و اگر صبر کنید صبر کردن بهتر است صابران را واصبر گفت
ای محمد و صبر تو نباشد مگر بمعونت خدای و بتوفیق وی و دلتنگ مباش بر اعراض مشرکان و عدول ایشان با رسول … ان الله
تعالی ایشان را با سری کرامت خود کرده و لا تک فی ضیق مما یمکرون و دلتنگ مباش از آنچه ایشان میکنند با تو از مکر که خدای تعالی با
آنانست که از شرک پرهیز میکنند و از معصیت باک دارند و با آنانکه ایشان نیکوکارانند و الله ولی التوفیق سورة بنی اسرائیل صد
یازده آیت است از رسول خدای روایت است که هر که این سوره بخواند دلش نرم شود آنجا که ذکر مادر و پدر است خدای تعالی او را
بهشت دو قنطار مزد دهد هر قنطاری هزار و دویست اوقیه باشد بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیاست از صادق علیه السلام روایت است
که هر که در شب آدینه این سوره بخواند نمیرد تا آنگه قائم آل محمد را ببیند و از یاران وی باشد بسم الله الرحمن الرحیم
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من
آیاتنا انه هو السمیع البصیر پاکست و منزه است از آنچه لایق حضرت جلال وی نباشد خدای که ببرد بنده خویش را محمد را
شبی از مسجد حرام که مسجد مکه است تا مسجد اقصی که مسجد بیت المقدس است آنکه از غیبت با تکلم آمد بر طریقه التفات و گفت آنچه
که برکت کردیم گرد بر گرد آن از جویهای آب روان و انواع درختان میوه و بانکه مقر پیغمبران و مهبط فرشتگان کرده تا بنمائیم از برای
آنکس … تا بوی نمائیم آیات و علامات خود را از بردن او از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمان و دیدن پیغمبران و رسیدن
به بیت المعمور و سدرة المنتهی انه هو السمیع البصیر اوست خدای که شنوا و بیناست افعال خلقان میبیند و اقوال ایشان می شنود
و از رسول پرسیدند که سبحان چه باشد گفت تنزیه است من کل سوء دور کردن خدای از هر بدی و گفته اند معنی آنست که یا سبحان
… و گفت وجه این آنست که اگر … بدیدی بر وجه تعجب گفتی یا سبحان الله ای سبحان خدای که بنده خود را از مسجد حرام بمسجد بیت
المقدس برد تا رسول را از کجا بردند از رسول روایت است که گفت من در مسجد الحرام در حجره بودم میان خفته و بیداری که جبرئیل آمد و براق
آورده و درین روایت انس است و ابو صالح از ام هانی روایت کرده که رسول را از حجره من به آسمان بردند نماز خفتن کرده و بخفت من نیز
خفتن کردم و بخفتم او را در نماز بامداد بیدار کردم بیدار نشدم تا آنکه او مرا بیدار کرد و نماز بامداد مرا گفت برخیز ای ام هانی تا ترا حدیثی عجب
بگویم گفتم یا رسول الله احوال او را حدیث تو عجایب باشد آنکه نماز بامداد او کرد و گفت بدانکه دوش نماز خفتن کردم جبرئیل آمد و مرا گفت
برخیز و بیرون آی برخواستم و بیرون آمدم فرشته را دیدم ایستاده بود و اسبی مرا گفت بر نشین بر نشستم هر کجا که بنشستی
دستهای او دراز شدی و پاهایش کوتاه و هر کجا که بفرازی رسیدی دستهایش کوتاه شدی و پاهایش دراز تا بیت المقدس رسیدم
آنجا نماز کردم و حدیث معراج تمام بگفت آنگه گفت اکنون آمدم و نماز بامداد با شما کردم و این معراج پیش از هجرت بود بیکسال …

کو اورا

که او را دو بار معراج بود یکبار از مسجد الحرام و یکبار از خانه ام هانی و در معراج خلاف کرده اند بعضی گفته اند معراج رسول از مسجد الحرام تا بیت
المقدس بیشتر نبود و این قول معتزلیانست و بعضی گفته اند این معراج در خواب بود و گفته اند معراج روح او بود … و آنچه درست
است آنست که رسول بنفس و تن به آسمان بردند آسمانها و بهشت و دوزخ همه بر او عرض کردند او معاینه بدید چنانکه گفت
عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمارها و عرضت علی النار حتی تبعت حرها بعیدی و سیاق این قصه بروایت انس
مالک و عایشه و ابو هریره و ام هانی با اختلاف الفاظ و اتفاق معانی آنست که رسول گفت من بمکه بودم میان خواب و بیداری
در حجره و بروایتی دیگر در خانه ام هانی که جبرئیل آمد و مرا گفت برخیز برخواستم و پیرهن من فرو گشود تا با آب زمزم غسل کردم
و دیگر تا پای … و آب زمزم با آب کوثر بیامیخت و مرا فرمود تا از آن وضو کردم و آنجا حدیث شکافتن شکم و شستن
دل گویند و این حدیث باطل است در عقل و شرع … آنگه گفت مرا از مسجد بیرون آوردند بر در مسجد براقی ایستاده بود و آن اسبی بود
خرد بهتر از شتر و مهتر … چون … در میان … پشت او چون پشت اسب و دست و پایش چون
دست و پای شتر و سم او چون سم گاو و سینه اش چون یاقوت سرخ و پشتش چون در سفید و زینی چون زینهای بهشت بر وی نهاده
و او را دو پر بود … و یک گام … آن اسب را پیش کشیدند و گفتند برنشین این اسب
ابراهیم خلیل است که بدو کعبه را زیارت کردی خواستم تا بر نشینم سرباز زد جبرئیل گفت ساکن باش ای براق که بهترین خلقان
بر تو خواهد نشست … ای جبرئیل … در قیامت برین نشیند که … مفارقت … دادم
گفت شرط کردم و دست بر پشتش نهادم … عرق … و پشت فرو داشت چنانکه نزدیک بود
که شکمش بزمین … روایت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله مسعود آنست که رسول گفت که چون جبرئیل مرا از خانه ام هانی
بیرون آورد میکائیل را دیدم عنان … گرفته که آنرا براق گویند رویش چون روی آدمیان و رخش چون رخ اسبان چشمهایش چون
زهره و مریخ … دنبالش چون دنبال گاو و شکمش چون سیم سفید و پشتش چون زر سرخ جبرئیل در
پیش من … و من برنشستم او ساعتی گام میرفت و ساعتی میدوید و ساعتی میپرید جبرئیل از دست راست من بود و روی به بیت
المقدس نهادم … از پیش من در آمد و گفت ای محمد توقف کن تا چیزی بپرسم من التفات نکردم و برفتم از دست راست آوازی
شنیدم که میگفت ای محمد یک ساعت بایست من توقف نکردم و برفتم از دست چپ آوازی شنیدم که میگفت ای محمد یک ساعت
توقف کن من توقف نکردم و برفتم و التفات نکردم چون از آنجا بگذشتم جبرئیل را گفتم این که بود که از دست راست مرا ندا کرد
گفت آن داعی جهودان بود نیک کردی که جوابش ندادی که اگر جواب دادی امت تو بجهودی میل کردندی گفتم آنکه بود که بر دست چپ
من بود گفت داعی ترسایان بود اگر جواب او دادی امت تو بترسائی میل کردندی گفتم آن عجوزه که بود که از پیش آمد گفت
دنیا بود اگر جواب او دادی امت تو بدنیا میل کردندی چون از آنجا برفتیم در راه پیش من آوردند یکی خمر و یکی آب و من آب بستدم
و بخوردم و خمر نخوردم جبرئیل گفت نیک کردی که خمر نخوردی اگر نه امت تو خمر خوردندی از آنجا بگذشتم گروهی دیدم که چیزی
میکشتند حالی بر می آمد و میدرویدند و دیگر باره میکشتند گفتم ایشان کیانند گفت مجاهدانند که حسنات ایشان مضاعف
میکنند از آنجا بگذشتم جماعتی دیدم … و سرهای ایشان بسنگ میکوفتند هر گاه که … دیگر باره
درست شدی و دیگر باره بسنگ میکوفتندی گفتم ایشان کیانند گفت آنانند که در نماز فریضه تقصیر کنند و در نماز کاهلی کنند
و نماز خفتن نا کرده بخسبند ایشان را همچنین عذاب کنند تا روز قیامت از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم هر یک پاره خرقه

ور

برعورت نهاده و ایشان را بکلاب دوزخ میکشیدند گفتم اینان کیانند گفت آنانند که زکوة مال نداده اند در عذاب باشند تا روز
قیامت از آنجا بگذشتم جماعتی دیگر را دیدم پاره گوشت پخته پاکیزه در پیش ایشان نهاده و پاره گوشت پلید خام ایشان گوشت
پاک رها میکنند و گوشت پلید میخورند گفتم یا جبرئیل اینان کیانند گفت آنانند که زنان پاکیزه حلال خود رها کنند و تعرض حرام کنند
و زنانی که شوهران خود را رها کنند و میل مردان نامحرم کنند آنگه بمردی بگذشتم که پشته هیزم جمع کرده بود و بر نمیتوانست
داشت دیگر جمع میکرد و بر سر آن مینهاد و میخواست تا برگیرد و نمیتوانست گفتم این کیست گفت مثال مردیست از امت تو که
امانت مردان در پیش دارد و بآن قیام نمیتواند نمود و دیگر میستاند و بر سر آن می نهد چون از آنجا بگذشتم گروهی را دیدم که لبها
زبانهای ایشان بمقاریض آتش میبریدند و هرگه میبریدندی باز همچنان شدی گفتم اینان کیستند گفت خطباء الفتنه خطیبان فتنه اند
آنگه برسیدم بجایی که سوراخی کوچک بود از وی گاوی بزرگ بیرون می آمد میخواست تا باز جای خود شود نمیتوانست گفتم ای جبرئیل
این کیست گفت این مثال مردیست که سخنی از دهن بیرون میاندازد بزرگ و پشیمان شود و خواهد که بجای خود برد نتواند از آنجا بیامدم
بوادی رسیدم بوی خوش شنیدم و آواز خوش گفتم این چه بویست و چه آوازست گفت بوی بهشت و آواز
که میگوید بار خدایا آنچه وعده کرده بمن رسان که شرفها و غرفها بلند گشت و سندس و استبرق و مروارید و لولو و مرجان
و سیم بسیار شد و اکواب و اباریق و آب و شیر و انگبین و می بغایت رسید خدای تعالی گفت ترا هست ای بهشت هر مؤمن و
مومنه که ایمان آورده بمن و پیغمبران من و عمل صالح کنند هر که از من ترسد ایمنش کنم و هر چه از من خواهد بدهم و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم
که من خداوندی ام که جز از من خدایی نیست و وعده خود خلاف نکنم قد افلح المؤمنون تبارک الله احسن الخالقین بهشت گفت راضی شدم
از آنجا بگذشتم از وادی بوی ناخوش شنیدم و آوازی زشت گفتم چه بویست و چه آوازست گفت این بوی دوزخست و آواز
زبانیه آن میگوید خدایا آنچه مرا وعده کرده وفا کن که سلاسل و اغلال و زقوم و سعیر و حمیم و ضریع و غسلین و غساق من بسیار شد
و قعر من دراز شد و گرمای من سخت شد گفت ترا هست هر مشرکی و مشرکه و کافری و کافره و خبیثی و خبیثه و کل جبار لا یؤمن بیوم الحساب
گفت راضی شدم از آنجا بگذشتم بجایی رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت ای محمد این کجاست
گفتم نه گفت طیبه است یعنی مدینه و الیک مهاجرک انشاء الله که آن هجرتگاه تو باشد از آنجا برفتم بجایی دیگر رسیدم گفت فرود آی و
نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت این طور سیناست که خدای مناجات کرد با موسی از آنجا بجایی دیگر رفتم گفت فرود آی و نماز
کن نماز کردم گفت این بیت اللحم است مولد عیسی از آنجا برفتم تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فرشتگان دیدم که از آسمان فرود
آمده بودند بر من سلام کردند و مرا بشارت دادند بکرامت از جهت خدای تعالی و مرا گفتند السلام علیک یا اول یا آخر یا حاشر
ما گفتم این چه خطابست گفت تو اول کسی که فردای قیامت از گور برخیزی و آخری یعنی که خاتم پیغمبرانی و حاشری یعنی که حشر قیامت
بتو و امت تو برخیزد برفتم تا بدر مسجد بیت المقدس جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدم اسب مرا در حلقه در مسجد بست و آن حلقه
که جمله پیغمبران که آنجا رسیده اند چهارپایان خود را در آنجا بسته اند چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدم در حدیث ابوالعالیه گفت که ارواح
پیغمبران از عهد آدم تا روزگار عیسی خدای تعالی ایشان را جمع کرده بود همه بر من سلام کردند بهمان عبارت که فرشتگان سلام
کردند گفتم ای جبرئیل اینان کیانند گفت برادران تواند انبیا و رسل قریش عیبی میکنند که خدا را انبازست جهودان و ترسایان
میگویند خدا را فرزندست ازین پیغمبران بپرس تا خدا را شریکیست و ذلک قوله واسأل من ارسلنا من قبلک من رسلنا
اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون ایشان همه اقرار کردند خدا را بربوبیت و مرا در پیش داشت تا با ایشان بامامت نماز

کردم

کردم پس دو رکعت نماز کردم و آنگه پیغمبران بر خدا ثنا کردند بآن نعمتی که خدای با ایشان کرده ابراهیم گفت سپاس آن خدای را
که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکی عظیم داد و آتش نمرود بر من سرد و سلامت کرد موسی گفت سپاس آن خدای را که با من سخن گفت
و هلاک فرعون و قوم وی بدست من کرد و بنی اسرائیل را بمن نجات داد داود گفت سپاس آن خدای را که مرا ملکی عظیم داد و
آهن در دست من نرم کرد و کوهها را مسخر من کرد تا با من تسبیح کردند سلیمان گفت سپاس آن خدای را که مرا ملکی عظیم داد و
باد را مسخر من کرد و جن و انس را در فرمان من کرد و زبان مرغان بمن آموخت عیسی گفت سپاس آن خدای را که مثل
من چون مثل آدم کرد و او را از خاک آفرید و در دست من مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را شفا داد و آنگه من گفتم سپاس
که مرا رحمة للعالمین کرد و بکافه خلایق فرستاد و امت مرا بهترین امتان کرد و ذکر من رفیع کرد و مرا فاتح و خاتم کرد ابراهیم
گفت فضلکم محمد یا بنی آدم بهمین ها افزون آمد آنگه سه اناء بیاوردند آب و شیر و می از آب اندکی بخوردم و شیر همه بخوردم و خمر
بر من عرضه داشت گفتم مرا بوی حاجت نیست جبرئیل گفت اگر همه آب بخوردی امت تو با آب غرقه میشدندی و اگر خمر خوردی
بجمله مولع شدندی آنگه جبرئیل دست من بگرفت و مرا ببرد و بیک آن سنگ برد که پایه معراج بر وی نهاده است و آن صخره
بیت المقدس است پایه معراج بر آنست و بالای آن بآسمان پیوسته است یک پایه او از یاقوت و دیگر از زمرد و
ملک الموت چون قبض ارواح کند از آن معراج بزیر آید و آن نگاه بود که بیمار را چشم راه شود و متحیر ماند چون آن معراج
بوی ظاهر شود و آنگه جبرئیل مرا بر گرفت و بر آن معراج برد چون بآسمان دنیا رسید در بزد گفت کیست گفت جبرئیل است
گفتند با تو کیست گفت محمد گفتند محمد را فرستاده اند گفت آری گفتند مرحبا به حیاه الله من اخ و من خلیفه نعم الاخ و نعم
الخلیفه در بگشادند در رفتیم فرشته دیدم موی گردن او سبز و سر و تن او سفید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم
او در هفتم زمین و سر و زیر عرش چون شب بآخر رسد بالها بگشاید و بهم باز زند و خدای را تسبیح گوید باین تسبیح که سبحان
الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم چون آواز او خروسان زمین بشنوند باواز آیند و خدای را تسبیح
گویند رسول گفت تا او را دیدم مرا آرزوی دیدار او هست از آنجا بگذشتم فرشته دیدم یک نیمه تن او از آتش و یک نیمه
برف نه آتش برف را میگدازد و نه برف آتش را میکشد و تسبیح او و دعاء او اللهم یا مولف بین الثلج و النار
الف بین قلوب عبادک المؤمنین گفتم ای جبرئیل این کیست گفت او را حبیب گویند موکلست باکناف آسمان و اطراف
زمین و نصیحت کننده اهل زمین از آنجا بگذشتم فرشته دیدم بر سریری نشسته و لوحی بر کنار نهاده و بر میان او
کیست که من بر هیچ فرشته نگذشتم که مرا خوف بود مگر این فرشته گفت ما نیز از وی خایفیم او ملک الموت است گفتم
بالموت طاقت فقال و بعد الموت اطم آنچه از پس مرگست از مرگ عظیم ترست گفتم ای جبرئیل مرا بر او بر تا بپرسم گفت آری گفتم من
میخواهم که بر وی سلام کنم و از وی چیزی بپرسم مرا پیش او برد سلام کردم جبرئیل او را بشارت گفت که این کیست
محمد است نبی الرحمة و رسول العرب مرا گفت مرحبا بالنبی الرحمة و رسول العرب و تحیتی نیکو کرد و بشارت داد و گفت ای محمد
من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان بالنعم این لوح چیست که در دست داری گفت لوح آجالست و نام
آنکه روح ایشان قبض کرده اند در لوح دیگرست گفتم تو چگونه قبض ارواح اهل زمین توانی کرد بر جای خود نشسته گفت دست
من همه جا برسد و دنیا در پیش من بمنزلت خانی است نهاده تا چنانکه خواهم دست دراز میکنم اعوان من مرا بشارت
معالجه قبض روح کنند چون روح بحلق رسد دست دراز کنم و بستانم تولای قبض جز از من کسی دیگر نکند چون از وی بگذشتم

فرشته دیدم عابس الوجه کریه المنظر که خشم از روی ظاهر بود در وی نگاه کردم بترسیدم گفتم ای جبرئیل این کیست که من سخت از وی بترسیدم
گفت ای محمد از وی بترس که این مالک دوزخ است تا خدای وی را آفریده است نخندیده است و هر روز خشم او
بر دشمنان خدای زیاده تر بود گفتم مرا بنزدیک او بر نزدیک او رفتم و سلام کردم و جبرئیل سلام کرد و سر بر نداشت جبرئیل گفت یا
مالک هذا محمد رسول العرب این محمد است رسول عرب سر بر داشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد و گفتم چند گاه است تا
دوزخ میتابی گفت از آن وقت که خدای آفریده تا اکنون و تا قیامت خواهم تافت جبرئیل را گفتم بفرمای تا طرفی از دوزخ
بمن نماید جبرئیل گفت او را که طرفی از دوزخ بر گشا آتشی سیاه دیدم و دودی که تاریکی آن با آفاق رسید هول در من آمد و هوش
از من برفت و نزدیک بود که هلاک شوم از آنجا بگذشتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدای نداند میان ایشان فرشته
دیدم که او را هفتاد هزار سر بود و بر هر سری هفتاد هزار روی و بر هر روی هفتاد هزار دهان در هر دهانی هفتاد هزار زبان بهر زبانی تسبیح میکرد
خدا را بهر زبانی هفتاد هزار لغت بر خاطر این فرشته بگذشت که جانداری در آسمان و زمین کس نیست بعبادت و تسبیح من خدای
تعالی گفت مرا بندهء هست که تسبیح و عبادت او برابر تسبیح و عبادت تو باشد و ثواب او بیشتر است از ثواب تسبیح تو
گفت بار خدایا دستوری ده تا او را به بینم چاه و بر آن بنده موکل بود دست سالها دراز او را یافت که جز فرایض نمیکند در
تعقیب فرایض کلماتی میگفت او گفت بار خدایا او را عبادت گران نمی بینم گفت در تعقیب فرایض کلماتی میگوید که آن
بلیغتر است از تسبیح تو و آن کلمات اینست سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما
ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر
کلما اکبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر
کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان
یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر گفت از آنجا بگذشتم مردی را دیدم نیکو صورت در وی ضعفی و نقصانی
نبود بدست راست او دری بود از آنجا بوی خوش می آمد و بدست چپ او دری بود از وی بوی ناخوش و گریهء می آمد
چون بدست چپ نگاه کردی دلتنگ شدی و بگریستی و چون بدست راست نگاه کردی شادمان شدی و بخندیدی گفتم ای
جبرئیل این کیست گفت پدر تست آدم این در که بدست راست بهشت است و آن در که بر سوی چپ دوزخ است چون ببیند یکی از
فرزندانش را به بهشت میبرند شادمان شود و چون ببیند که یکی را از فرزندان او بدوزخ میبرند دلتنگ شود و بگرید گفت از آنجا برفتم
باسمان دوم رسیدم جبرئیل در بزد گفتند کیست جبرئیل گفت منم گفتند با تو کیست گفت با من محمد است گفتند او را خدای فرستاده
گفت آری گفتند حیاه الله من اخ و خلیفه فنعم الاخ و نعم الخلیفه و نعم المجیء در بگشادند در رفتم دو جوان دیدم گفتم ایشان کیانند گفت
یکی عیسی است و یکی یحیی از آنجا بگذشتم باسمان سیم رسیدم جبرئیل در بزد همان گفتند و مرا تحیت کردند مردی را دیدم او را بر خلقان
در حسن چندان تفضیل بود که ماه بر ستارگان گفتم این کیست گفت این برادر تست یوسف از آنجا باسمان چهارم رفتم در بگشادند
و در آنجا رفتم مردی را دیدم پشت بجائی باز نهاده گفتم این کیست گفت ادریس است پشت بدیوار خلایق باز نهاده است که در
آنجا احوال و امور ایشانست از آنجا باسمان پنجم رفتم مردی را دیدم نشسته و قومی در پیرامن او ایستاده حدیث میکرد گفتم این کیست
گفت هرونست که محبوب بنی اسرائیل بود و در میان بنی اسرائیل خداست توریت موسی از آنجا باسمان ششم رفتم در بگشادند
در رفتم و در آنجا مردی را دیدم چون مرا بدید بگریست گفتم یا جبرئیل این کیست گفت این موسی عمران است گفتم چرا میگرید گفت برای

انکه

آنکه بنی اسرائیل عوی کردند که از کار امتی خدا را یابنده نیست و پایه تو هست که من چنداری آنجا باسمان هفتم رسیدم مردی کهل سپید موی دیدم
بر در بهشت بر کرسی نشسته و در نزدیک وی جماعتی بودند با جامهای سفید و رویهای سفید و جماعتی دیگر که رنگ ایشان تیرگی بود و ایشان در آب
رفتند و خویشتن را بشستند که ایشان صافی شدند و در جوی دیگر شدند و غسل کردند رنگ نیک صافی شد بیامدند بنزدیک
اصحاب خود گفتم یا جبرئیل اینان که اند و این مرد کیست و این جویها چیست گفت این پدر تست ابراهیم خلیل و جماعت که روی
ایشان سفید شد آنانند که ایمان آوردند و بظلم و فسق نپوشیدند و گروهی دیگر ایشانند که در رنگ ایشان تیرگی بود آنانند که گناه و طاعت
هم بر آمیختند انگه توبه کردند آن یکی رحمت خداست و دیگر نعمت او و دیگری شراب طهور و ابراهیم پشت بخانه باز نهاده است که آن را بیت
المعمور گویند هر روز هفتاد هزار فرشته در روند و تا قیامت نوبت باز بدیشان نرسد از انجا برفتیم تا بسدرة المنتهی رسیدیم درختی دیدم که از بیخ آن
چهار چشمه بیرون می آمد از آب و می و شیر و انگبین چون بسدره رسیدیم او را بشناختم بشاخ و برگ و نوری بران درخت نشسته
از نورهای خدای تعالی که وصف آن کسی نداند قوله تعالی اذ یغشی السدرة ما یغشی فرشتگان که عدد ایشان جز خدای نداند آن درخت هزار
هزار شاخ است و بهر شاخی هزار هزار برگ است و بهر برگی هزار هزار گروه و بهر گروهی هزار هزار فرشته است چون آنجا رسیدم
جبرئیل بایستاد و مرا گفت پیش رو مقام من اینجاست و پیش از این جای نیست قوله تعالی و ما منا الا له مقام معلوم و بروایتی دیگر جبرئیل
گفت رسول را تو پیش رو رسول پیش میرفت و او را باز می برد گفت بجائی رسیدم که آنجا فراشی که به جبرئیل حجاب بجنبانید گفتند
کیست گفت منم جبرئیل و محمد با منست فرشته موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد و مرا بگرفت و
جبرئیل از من باز ایستاد جبرئیل را گفتم که مرا درین حال رها میکنی گفت ای محمد اینجا نهایت مقام خلقانست هیچکس از اینجا
نگذرد و هیچ فرشته زهره ندارد که پیرامن این حجاب گردد و مرا آن گرامیست تو دستوری او را تا نزدیک حجاب رفتم آن فرشته که
صاحب حجاب است مرا میبرد تا بجائی که آنرا حجاب لولو گویند حجاب بجنبانید صاحب حجاب گفت کیست گفت صاحب حجاب
نورم و محمد با منست آن فرشته تکبیر کرد و دست از حجاب بیرون کرد و مرا از آن فرشته بستد و ببرد بجائی دیگر و حجاب بجنبانید
آن فرشته گفت کیست گفت منم صاحب لولو و محمد با منست او تکبیر کرد و مرا از او بستد و بدیگر حجاب رسانید و همچنین از حجابی
بحجابی میبرد تا از هفتاد حجاب بگذرانیدند سطبری هر حجابی پانصد ساله راه و از حجابی تا بحجابی پانصد ساله راه است پس از آن حجاب
زرخرف سبز فرو کشیدند که نور آن آفتاب را طلعت میکرد و من در آن نور خیره شدم مرا بران زرخرف نشانیدند و بعرش رسانیدند چون
عرش را دیدم هر چه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر گشت خدای تعالی مرا بمسند عرش رسانید از عرش قطرهء بچکید و بزبان من
بطعمی رسید که از آن شیرین تر هیچ چیز نچشیده باشند خدای تعالی مرا خبر داد از اولینان و آخرینان و زبان من بگشاد و پیش از آنکه
زبانم کند گشته بود از آن هیبت و عظمت میگفتم التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات خدای تعالی گفت السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته من گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین خدای تعالی گفت درانی ای محمد تا ملاء اعلی در چه خصومت کردند
گفتم بار خدایا تو عالمتری که علام الغیوبی گفت خلاف ایشان در درجات و حسنات بود گفت ای محمد تو دانی که درجات و حسنات
چیست گفتم بار خدایا تو عالمتری گفت اما الدرجات فاسباغ الوضوء فی المکروهات والمشی علی الاقدام الی الجماعات و انتظار
الصلوة بعد الصلوة و اما الحسنات فافشاء السلام و اطعام الطعام والتهجد باللیل و الناس نیام درجات اسباغ وضو
باشد در مکروهات و بپای رفتن بجماعات و انتظار نماز بعد از نماز و اما حسنات فاش کردن سلام بر هر کس و طعام دادن
بهر کس و بیدار بودن در شب که همه خلق خفته باشند انگه گفت یا محمد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه گفتم نعم ای رب والمؤمنون

کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله کما فرقت الیهود والنصاری گفتم بار خدایا رسول تو ایمان آورد و مؤمنان
ایمان آوردند بخدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران جدا نکنیم میان پیغمبران چنانکه جهودان کردند و ترسایان کردند که مؤمن ببعض و کافر ببعض
گفت مؤمنان چه گفتند گفتم گفتند سمعنا واطعنا ای سمعنا قولک واطعنا امرک گفت راست گفتی سل تعطه بخواه تا بدهم گفتم غفرانک
ربنا والیک المصیر گفت غفرت لک ولامتک بیامرزیدم ترا و امت ترا گفت سل تعطه گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او
اخطأنا خدایا مگیر ما را اگر نسیان و خطا کنیم گفت قد رفعت الخطأ والنسیان عنک وعن امتک وما استکرهتم علیه بیامرزیدم ترا و امت ترا از
خطا و نسیان از ایشان برگرفتم آنچه ایشان را بر آن دارند از اکراه من گفتم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من
قبلنا بار خدایا بر ما منه بار گران چنانکه نهادی بر آنکه پیش از ما بود یعنی جهودان خدای تعالی گفت ذلک لک ولامتک آن ترا است و امت
ترا من گفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد خدای تعالی گفت بکردم آن ترا و امت ترا گفتم واعف
عنا ما را عفو کن از خسف واغفر لنا من القذف ما را بیامرز از قذف وارحمنا و بر ما ببخشای از مسخ انت مولینا تو خداوند مایی فانصرنا
نصرت ده ما را بر کافران خدای تعالی گفت بکردم با تو و امت تو گفتم بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من بودند کرامتها کردی ابراهیم
خلیل گرفتی با موسی سخن گفتی و ادریس را مکانی بلند دادی و سلیمان را ملکی عظیم دادی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چه کرامت
کردی گفت چنانکه ابراهیم را خلیل گرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره دادم یعنی آمن الرسول که
گنجهای عرش است و از پس تو هیچ پیغمبری نفرستادم و بر روی زمین ترا مسجد و طهور کردیم ترا و امت ترا و حلال کردم ترا غنیمت
و ترا بترس نصرت کردم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسیدند و قرآن را که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر تو رفیع کردم و ترا بجای
توریة سبع مثانی دادم و بجای انجیل یس و بجای زبور حوامیم و ترا بمفصل تفضیل دادم و انشراح صدر کردم و امت ترا بهترین
امتها کردم فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین آنچه ترا دادم بستان و از جمله شاکران باش و آنگه با من خبر باگفت و مرا فرمود
گفتن آنکه بر من و امت من پنجاه گونه نماز فرض کرد چون بگشتم مرا آن رفرف سبز نشانده تا بسدره فرود آمدم جبرئیل با ایدم گفت
بشارت باد ترا ای محمد که بهترین خلقانی و گزیده پیغمبرانی آنچه ترا داد کس را نداد از فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل گوارنده باد ترا
این کرامت آنگه گفت جبرئیل بیا تا ترا به بهشت برم و باز نمایم آنچه خدای تعالی ترا داده است تا ترا رغبت بیفزاید در آخرت و زهادت
در دنیا آنگه فرود آمدیم از بالا و بگذشتیم از سدرة المنتهی تا به بهشت رسیدیم بفرمان خدای تعالی و مرا دل ساکن شده بود و هوش با من آمد
جبرئیل را پرسیدم از عجایبها که دیدم در علیین از دریاها و آتشها و نورها و گفت سبحان الله سراپرده های عرش رب العزت است
که با عرش محیط است که اگر نه آن حجابها بودی هر چه در زیر عرش است از نور عرش بسوختی و آنچه تو ندیدی بیشتر است و عجیبتر من گفتم
سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب خلقه آنگه گفتم که آن فرشتگان که صف در صف کشیده بودند چنانکه بناهای [illegible]
او گفت روحانیانند و روح اعظم از ایشان است آنگه خدای تعالی گفت یوم یقوم الروح والملائکة صفا روز قیامت همه فرشتگان
یک صف باشند و روح یک صف آنگه از پس آن گفتم یا جبرئیل آن یک صف چیست که از بالای همه صفهاست و دیگر [illegible]
که از گرد او در آمده اند گفت کروبیان اند و اشراف عظمای فرشتگانند و هیچ فرشته زهره آن ندارد که در ایشان نگرد و شان
ایشان از آن عظیمتر است که من وصف ایشان کنم و وصف ایشان آنست که تو معاینه دیدی آنگه جبرئیل مرا در بهشت ببرد و [illegible]
دیدم از در و یاقوت و زبرجد و درختان دیدم از زر سرخ شاخها از مروارید سفید و زمین از مشک اذفر من آن همه را چنان [illegible]
که گویی سالها در وی آمده ام و شده ام در بهشت جویی دیدم از شیر سفیدتر و از شهد شیرین تر ریگ آن از در و مرجان و گل او از [illegible]

جوی

جبرئیل گفت این حوض است که خدای ترا داده است انا اعطیناک الکوثر از زیر عرش می آید و بسرای و کوشکهای مؤمنان میرود و بدرختی
رسیدیم که از آن درخت در بهشت نیکوتر نبود و بر و میوه از هر میوه که خدای آفریده از آسمان و زمین بنوعی مختلف و بطعم مختلف و ببوی مختلف
مرا از حسن آن عجب آمد گفتم ای جبرئیل این چه درخت است گفت درخت طوبی است که منزل امت تو در سایه این درخت باشد
و در بهشت آن دیدم از نعمت که هیچ گوش نشنیده و چشم ندیده و بر دل هیچکس از آدمیان نگذشته این همه ساخته و پرداخته
گوش صاحبش میدارند تا بوی بسپارند مرا این عظیم آمد گفتم لمثل هذا فلیعمل العاملون آنگه از آنجا بیامدم و دوزخ بر من عرضه کردند [illegible]
و انواع [illegible] دیدم و ماران و کژدمان و حمیم و زقوم و غساق و یحموم اندر دوزخ قومی را دیدم لبهای ایشان چون لبهای شتر و جماعتی
بر ایشان موکل کرده لبهای ایشان میبریدند و سنگهای آتش در دهنهای ایشان می نهادند و از زیر ایشان بیرون می افتاد گفتم
ای جبرئیل اینان که اند گفت آنانند که مال یتیمان خوردند بظلم و ذلک قوله ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا
از ایشان بگذشتم جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان چنانچه خانهای فراخ و بزرگ بود و ایشان را [illegible] فرعونیان بود [illegible]
آل فرعون [illegible] ایشان رسیدی پای بر شکم ایشان نهادندی و بگذشتندی جبرئیل را گفتم اینان که اند گفت ربا خواران اند که
در دنیا ربا خورده اند و ذلک قوله الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس از آنجا برفتم زنانی را
دیدم بر پستانها آویخته بعضی بپایها آویخته نگونسار گفتم اینان که اند گفت آنانند که در دنیا زنا کردند و فرزندان خود را کشتند
از آنجا بیرون آمدم و روی بجانب زمین نهادم و از آسمان باسمان می آمدم و جبرئیل در صحبت من بود تا بجایگاه خود آورد مرا این همه در
یک شب بود از شبهای [illegible] که من سید ولد آدم ولا فخر و لوای حمد بدست منست ولا فخر و آدم و هر که دون اوست
روز قیامت در زیر لوای من باشد ولا فخر و اجل من نزدیک است پس از آنکه این همه عجایبها دیدم و همه مراد من آن گشت که بجوار رحمت
خدا شوم و با مرافقت آن دوستان رسم که او [illegible] خدای عز و جل [illegible] ابن عباس گفت بامداد آن شب که رسول را بمعراج برده
نشسته بود و اندیشه میکرد که [illegible] کسی او را باور ندارد که یکشب همه هفت آسمان و بهشت و دوزخ بدید ابوجهل بدو بگذشت
بیامد و در پهلوی وی بنشست و بطریق استهزا گفت [illegible] از خدای تو چه فایده بود گفت آری مرا دوش به بیت
المقدس بردند گفت یکشب به بیت المقدس شدی و باز آمدی گفت بلی ابوجهل گفت اگر با من گفتی با قوم خود بگویی آواز داد که
یا معشر بنی کعب بن لوی همه جمع شدند گفتند چه میگویی ای محمد گفت مرا دوش به بیت المقدس بردند و باز آوردند ایشان
تعجب میکردند دست بر هم میزدند و یکی صفیر میکرد و هر یکی فعلی دیگر میکردند جماعتی مستضعفان که نو ایمان بودند و بسبب نفاق از دین
گشتند و گفتند این دروغ صریح است مشرکان جماعتی نزدیک صدیق اکبر [illegible] گفتند [illegible] چه میگوید که مرا یکشب به بیت
المقدس بردند و باز آوردند گفت اگر او میگوید راست میگوید او را با وحی خدای عز و جل یار و میدارم برفتن بیت المقدس یکشب و باز آمدن
چون [illegible] میان آن جماعت کسانی بودند که بیت المقدس دیده بودند و علامات راه آن نیک شناخته گفتند اگر راست میگویی
نشانهای آن را بگوی رسول گفت من همی گفتم و علامات مسجد نزدیک بود که مشتبه شود بر من حق تعالی مثال آن را بنمود [illegible]
من در وی نگریستم و میگفتم گفتند اما النعت فقد اصاب صفت راست میکند و نشان راست میدهد و ایشان
کاروانی [illegible] رفته بود و ایشان را کاروانی بود بشام گفتند خبر کاروان ما چه داری گفت شتری گم کرده بودند بطلب شتر بیکسو شده بودند
رحل ایشان قدحی آب بود و قدحی [illegible] و من تشنه بودم برسیدم و از آن قدح آب خوردم و قدحی [illegible] بجای بنهادم چون [illegible] باز آیند خبر
کنید این هم آیتی دیگر است و فلان و فلان بر شتری نشسته بودند شتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست گفتند این

این هم آیتی است اگر گفتند این کاروان فلان جای است تعلق بمن خبر ایشان چیست ونشان بگوی من از وصف ایشان مشغول بودم خدای تعالی [illegible]
آن غضب چشم من کرد تا درو می‌نگریستم و نشانهای یکیک میگفتم که ایشان چند اند و عدد شتران ایشان چند است و گفتم اکنون بفلان
موضع رسیده اند و در پیش کاروان شتری است خاکی رنگ و بر وی دو غراره نهاده اند چون آفتاب برآید ایشان در ساعت از پس این
کوه که گفتند این آید دیگر است آنکه بودند بر راه سخت مراقبه میکردند و بر آمدن تا اگر آفتاب برآید و کاروان نیاید او را دروغ زن کنند
یکی از میان ایشان گفت والله هذا الشمس قد طلعت بخدای که آفتاب برآمد دیگری گفت والله هذا الابل قد طلعت مقدمها جمل ازرق وفیها
فلان و فلان کما انبئک کاروان برآمد با طلوع آفتاب و شتر همانند در پیش ایشان ایستاده و آنانرا که گفت همه در کاروان بود چنانکه
گفت گفتند والله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم ان هذا الا سحر مبین این سحری روشن است و خدای تعالی گفت او را بمسجد اقصی بردم و
نگفت بآسمان بردم که اگر گفتی اول بگفتی تعجب ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی اول گفت درین سوره که او را بمسجد
اقصی بردم چون حال ایشان [illegible] گرفت حدیث معراج و آنکه او را بآسمان شد و بعرش نزدیک شد در سوره والنجم بگفت ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی **قوله تعالی** وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا
مِنْ دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا وجه اتصال این آیه با آیت اول آنست که گفت ما
چنانکه محمد را بآسمان بردیم موسی را کتاب توریة دادیم و آنرا هدایت و بیان کردیم بنی اسرائیل را و شاید که ضمیر راجع باشد بموسی یعنی پیغمبر
است [illegible] و هدایتی باشد و گفتیم ایشانرا که ای فرزندان یعقوب کسی که او را برداشتیم با نوح پیغمبر در کشتی [illegible] من بگیرید
خود یاوری [illegible] نمایید انکه نوح [illegible] کرد و گفت او بنده‌ای بسیار شکر بود در خبر است که چون نوح طعام خواستی خوردن
گفتی بسم الله و چون فارغ شدی گفتی الحمد لله این مطابق آن خبر است که رسول گفت که خدای تعالی از بنده راضی شود که چون طعام خورد
گوید الحمد لله و چون شربتی آب خورد گوید الحمد لله از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که نوح پیغمبر بامداد و شبانگاه
این کلمات گفتی و شکر او این بود اللهم انی اشهدک انه ما اصبح و امسی بی من نعمة فی دینی او دنیای فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک
الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضی و در خبر دیگر آنست که چون طعام خوردی گفتی الحمد لله الذی کسانی ولو شاء اعرانی و چون کفش در
پای کردی گفتی الحمد لله الذی حذانی ولو شاء احفانی و چون قضای حاجت کردی گفتی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة ولو شاء حبسه **قوله
تعالی** وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا
جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا
مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ
أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا
الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ
عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا قضی بمعنی خلق است فقضیهن سبع سموات و بمعنی فصل و حکم و [illegible] یقضی بالحق
و بمعنی امر و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بمعنی اعلام و اخبار بود چنانکه گفت وقضینا الی بنی اسرائیل یا خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریة
که شما در زمین [illegible] فساد کنید یکی کشتن زکریا و حبس ارمیا چون ایشانرا [illegible] عذاب خدای تعالی [illegible] کرد و دوم کشتن یحیی بن زکریا و
قصد کشتن عیسی [illegible] و بلندی و تجبر و تکبر کنید علو [illegible] بزرگ فاذا جاء وعد اولیهما چون وعده بار اول [illegible] آیه
از فساد کردن و آن فساد از شما صادر گردد بر انگیزیم و مسلط گردانیم بر شما [illegible] بندگانی که ما را اند خداوندان

سختی

سختی و شوکت و شجاعت سخت و این عبارت بود و لشکریش آنکه خدای تعالی او را بدست داود هلاک کرد در مملکت طالوت سعید بن
المسیب گفت بخت النصر بر ایشان مسلط کرد و پادشاهی او هفتصد سال بود با لشکر بسیار پیاده و بر در بیت المقدس فرود آمد و
آنرا حصار داد و بکشت هفتاد هزار مرد را بر خون یحیی بن زکریا بکشت و هفتاد هزار را اسیر کرد و آن شهر غارت داد و طلب [illegible]
بیت المقدس [illegible] آنجا صد و هشتاد هزار گردون گران بار از سلاحها و زر و زیورهای ایشان [illegible] و اسیران بنی اسرائیل
دست او صد سال بماندند و بخت النصر و لشکریش همه کافر بودند در میان بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغمبر زادگان بودند و [illegible] بعضی
پیغمبران [illegible] پادشاهی از پادشاهان فارس نام او کورش و او مردی مومن بود که بنی اسرائیل را از دست بخت النصر بستاند و [illegible]
المقدس از و بستاند و بجای او بازداد و برفت و با بخت النصر کارزار کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد و حلی بیت المقدس
گرفت و با جای خود برد و بنی اسرائیل از پس آن صد سال بر طریقه راست و مستقامت بایستادند دیگر باره [illegible] شدند خدای تعالی
بر سر ایشان پادشاهی مسلط کرد نام او انطیانوس بغزای بنی اسرائیل آمد و بیت المقدس [illegible] و [illegible] بندگی [illegible] و محمد بن اسحق
گفت که چون احداث کینه بنی اسرائیل بسیار شد خدای تعالی پیغمبری فرستاد تا ایشانرا احضار و [illegible] کند و تجدید احکام توریة
چون عذاب بایشان آید خدای تعالی ایشانرا عذر [illegible] بود و اول [illegible] که ایشانرا افتاد سبب جنایاتی بود که میکردند آن بود که پادشاهی
نام صدیقه [illegible] بر ایشان پادشاه شد و در روزگار وی خدای تعالی شعیا را به پیغمبری فرستاد و او بیامد و بنی اسرائیل
بشارت داد و بعیسی و محمد علیهما السلام و آن پادشاه را گفت بشارت باد ترا ای پادشاه که مردی بیاید که [illegible] و از پس وی
مردی که صاحب اشتر باشد چون مدت پادشاهی وی بسر آمد او را وفات نزدیک رسید و شعیا پیغمبر بادی بود و سنحاریب
ملک بابل بیامد با ششصد هزار سوار و بیت المقدس بگرفت و صدیقه ملک را بیماری رسیده بود و قرحه از پس سر برآمده چون
خبر سنحاریب شنید دلتنگ شد شعیا نزدیک او آمد گفت ای پادشاه در کار سنحاریب چه تدبیر داری گفت من بیمارم چنین که
می‌بینی ولیکن خدای تعالی در باب بر تو [illegible] وحی کرده است گفت نه ایشان درین بودند که شعیا را وحی آمد که پادشاه را بگوی که وصیت
کن و خلیفه [illegible] کسی را که اهلیت این امر دارد پادشاه چون این بشنید روی بقبله آورد و بگریست و دعا و تضرع کرد و بنیت خالص بخدا [illegible]
بخواند وحی آمد بشعیا که پادشاه را بگوی که دعای ترا اجابت کردم و اجل ترا تاخیر کردم پانزده سال و او را از لشکر سنحاریب ایمن
شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد در حال تندرست شد و شکر خدای کرد و شعیا را گفت از خدای بخواه تا با این پادشاه ظالم سنحاریب
چه چاره سازیم حق تعالی گفت من بسنده ام از شما کفایت کنم فردا که برخیزند لشکر او همه مرده باشند مگر سنحاریب که با پنج کس نجات
یابند چون دیگر روز بود پادشاه بیرون آمد لشکر سنحاریب بر جای مرده [illegible] آدمی در آنجا [illegible] بود [illegible] سنحاریب طلب کردند پنج
مرد که با وی افتاده [illegible] سنحاریب [illegible] بخت النصر بود ایشانرا بند بر نهادند آنکه خدای را سجده کرد و [illegible] اسیر
بود [illegible] و [illegible] فرمود که [illegible] اسیرانرا با پادشاه در شهر [illegible] کنند که این جزای آن کس است که بر خدای [illegible]
ایشانرا هفتاد روز [illegible] هر یکی [illegible] دو نان جوین میداد [illegible] سنحاریب کس فرستاد که ای پادشاه بکش ما را
چنین [illegible] ایشانرا [illegible] بروند و قصه آن گروه [illegible] خدای تعالی بپیغمبر وحی کرد که بگوی پادشاه را تا سنحاریب
را با این پنج کس [illegible] تا ببابل [illegible] خبر [illegible] خدای تعالی کرد با ایشان برفتند و قصه بر گفتند [illegible]
گفته ما ترا گفتیم که مرد [illegible] خدای بنی اسرائیل [illegible] سنحاریب از آن پس هفت سال بزیست [illegible] پسرزاده را [illegible] بخت النصر
خلیفه کرد و بخت النصر [illegible] ملک بابل هفت سال [illegible] کرد و صدیقه که ملک بنی اسرائیل بود وفات کرد و بنی اسرائیل [illegible]

ومرج اشاره ند برای ملک و پادشاهی خویش ند بریخت سند و شعیای پیغمبر ایشان را پند میداد و قبول نکردند خدای تعالی وحی کرد بوی که بر خیز و این پیغام من
به بنی اسرائیل رسان او برخواست و گفت ای آسمان بشنو و ای زمین گوش دار که خدای میخواهد که قصه بنی اسرائیل گوید انگاه ایشان را نعمت
بپرورید و بکرامت تخصیص کرد و بر بندگان تفضیل داد و ایشان چون گوسفندی بی شبان بودند رمیدگان را باز آورد و گم شدگان را جمع
کرد و شکستگان را باز بست بیماران را شفا داد و لاغران را فربه کرد و چون ایشان این همه نعمت کرد ایشان بطر گرفتند و بر یکدیگر بیرون
آمدند و یکدیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی نماند درست و این حرامی گناه که نمیدانند که آفت ایشان از کجاست شتر
که گیاه و زاد و علف او از کجاست و چارپای اند که آخر علف او کجاست روی با آنجا نهد این قوم از بهایم کمتر اند که نمیدانند که خیر ایشان
از کجاست و ایشان خداوندان عقل و بصیرت اند و من برای ایشان مثلی میزنم بگوی ایشان را که چگونه بینید در زمینی که مدت دراز خراب باشد
خداوندان عقل و بصیرت و قوی و حکیم روی بعمارت آن آرد و دیواری محکم گرد آن بر آرد و کوشکی در آنجا بنا کند و کاریز آب روان
کند و انواع درختان میوه در آنجا بنشاند و عمارت این هیچ بکند و نگهبانان قوی و امین و کاره چون وقت آن آید که از درختان
بر آیند بجای میوه خرنوب آید گوید عمارت کننده آن که این زمینی است سزاوار آنست که دیوارش خراب کنند و کوشکش پست
کنند و درختش بسوزند خدای تعالی گوید این دیوار منست و این کوشک شریعت منست و این جوی کتاب منست و این نسیم
پیغمبر منست و درخت نشانده ایشانند و بر درختان که خرنوب آمد این اعمال بد ایشانست تقرب میکنند بمن بگاو و گوسفند کشتن
و خوردن آن بمن نرسد و من گوشت آن نخورم تقرب بآن باشد که پرهیزگار باشد و دست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای
ایشان از آن آلوده است و جامهای ایشان رنگین مسجدها میکارند و پاکیزه میکنند و دلهای ایشان پلید است و تنهای ایشان پرستش
مرا چه حاجت بمسجد نگاشتن و آنجا نشستن من غیبت و بناهای رفیع میکنند و ما را در آنجا آمد و شد نیست من فرموده ام
تا مسجدها را رفیع بکنند و تسبیح من کنند میگویند اگر خدای قادر بودی دلهای ما را الفت دادی و شعیا در میان جمع ایشان دو چوب بدیده ...
و بگوی ایشان را که ای چوبها خدای شما را میفرماید که هر دو یکی شوید شعیا همچنان کرد هر دو یک چوب گشتند خدای تعالی گفت ایشان را بگوی که
من قادرم که دو چوب خشک را یکی کردم قادر نباشم که دلهای ایشان را یکی کنم و با یکدیگر الفت دهم میگویند ما روزه میداریم
در روزه ما پذیرفته نمیشود و نماز میکنیم مقبول نمیکند و صدقه و نماز ما نمی پذیرند و دعا میکنیم جابت نالد مرغان و میگوییم آواز بهایم ندعای
ما را اجابت است و نه آواز ما مسموع از ایشان بپرس تا چه مانعست از اجابت دعای ایشان که من اسمع السامعین و ابصر الناظرین و
اقرب المجیبین چرا این آن نیست که خزاین من کم شده است یا دستهای من زنجیر بسته شده است نه دستهای رحمت و روزی من
بخیر گشاده است تا چنانکه میخواهم می بخشم و کلیدهای خزاین بهر روی یک منت جز من کس نه اند گشادن یا برای آن نیست که رحمت من تنگ است
بلکه رحمت من فراخست بر همه چیز یا بخلی بمن راه یافته است نه من اکرم الاکرمینم و رسانندگان خیراتم اگر ایشان برای خود نظر کنند بر خود رحمت
کنند و دلهای ایشان منور شود برحمت و لکن ایشان دین بدنیا فروخته اند و از پی هوای نفس میروند و نمیدانند که دشمن ترین ایشان نفس
ایشانست من روزه ایشان چگونه پذیرم و آن بدروغ و ریبت مشوبست و روزه گشادن ایشان بطعام حرامست و نماز ایشان چگونه
قبول کنم و دلهای ایشان مایلست بدشمنان و صدقات ایشان چگونه زاکی شود و ایشان مال دیگران بصدقه میدهند نه مال خود دعای
ایشان چگونه قبول کنم و آن قولیست بزبان یقین دل آن مصاحب نیست من دعای آنکس اجابت کنم که از صدق دل مرا دعا کند و آواز ضعفا
و مساکین بدرگاه من مسموع بود و علامت رضای من رضای درویشان بود و اگر بر درویشان رحمت کنند و حق یتیم و بیوه باشند شناختی
و ضعیفان را نزدیک گردانند و انصاف مظلوم بدهند و حق بصاحب حق دهند من نور چشم ایشان باشم و سمع گوش ایشان باشم و

دست

دست و پای ایشان باشم و دلها و عقلهای ایشان بجای بدارم چون کلام من بشنوند گویند این تاویل منقول است و اگر ما خواهیم چنین
بگوییم انگاه از من پنهان میدارند و من اسرار و ضمایر ایشان عالمم و در قضای من فتنه هست آنروز که آسمان و زمین آفریده ام که بوقت
در عهد و دوران کنم و مملکت در شبانان و عزت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری در درویشان و بسیاری در اندکان
من از جمله این پیغمبران خواهم فرستاد پیغمبری امی از میان جماعت جاهلان کم شده و در میان ایشان مردی که درشت نباشد و
خوی و بلند آواز نباشد و در بازارها بخصومت بر زبان و فحش نرود جامع باشد خصال خیر را و خوی کریمان را باشد و سکینه لباس او باشد
و بر شعار او باشد و تقوی ضمیر او باشد و حکمت معقول او باشد و عهد و وفا طبیعت او باشد و عفو و معروف خلق او باشد و عدل
سیرت او باشد و هدی پیش رو او باشد و اسلام ملت او باشد و احمد نام او باشد و باو راه نمایم گم شدگان را و باو بیامرزم گناهکاران را
جاهلان را و رفع کنم بی نامان را و باو عزیز کنم ذلیلان را و باو جمع کنم پراکندگان را و امت او را بهترین امتان کنم امر معروف و نهی از منکر کنند و از سر
ایمان و توحید و اخلاص نماز را بپای میکنند گاهی در قیام باشند و گاهی در قعود و گاهی در رکوع باشند و گاهی در سجود و در راه من جهاد
کنند صف زده و برای رضای من هجرت کنند و نشیمن خود رها کنند در همه حالات در تسبیح و تهلیل و تکبیر من باشند طهارت نماز نیکو
کنند و جامهای پاکیزه کنی جامه از ساق بر اندکتا بها دلهای ایشان را شب عابدان باشند و بروز شیران این فضل منست بآنکس دهم
که خواهم شعیا این خطبه بکرد بنی اسرائیل آهنگ او کردند تا او را بکشند از ایشان بگریخت خدای تعالی درختی برای او بشکافت در
آنجا رفت و درخت فراهم آمد شیطان پاره گوشه جامه اش بیرون کشید تا ایشان بدانستند تبری بکشیدند و درخت را که او در آن
و او را در میان درخت ببریدند خدای تعالی از پس او خضر پیغمبر را فرستاد نام او ارمیا بود و برای آن وی را خضر خواندند که هر جا که بنشستی
زمین گیاه سبز گشتی و در میان ایشان برخواست و دعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید احکام توریة کرد و در عهد او بخت النصر
بیرون آمد و چندان از ایشان بکشت که آسیا بخون ایشان بگردانیدند و این نوبت دوم بود که بنی اسرائیل را زمین ... گردند
خضر از میان ایشان بگریخت در بیابان شد که جز وحش نبود بخت النصر چون ولایت شام بگرفت بنی اسرائیل را بگرفت بنی اسرائیل را بکشت
بفرمود تا بیت المقدس را خراب کردند و لشکر را گفت تا هر یکی سپری خاک آوردند و در بیت المقدس نهادند تا از آن پر پشته
و کوهی خاک گشت از سعید جبیر روایت است که مردی در بنی اسرائیل این قصه بخواند در توریة که خدای حکایت کرد و در قرآن گفت فاذا
جاء وعد اولیهما او بگریست و دفتر فراهم کرد و گفت بار خدایا این مرد را بمن نمای و در خواب مرد را دید که او را گفت آنرا که تو میخواهی که
ببینی ببابل مردی درویش و ضعیف است او را بخت النصر گویند این مرد اسرائیلی توانگر بود و با مال بسیار و خدمی بی شمار ببابل آمد و
سرای فرود آمد و درویشان آن شهر را بخواند و با ایشان نیکویی میکرد روزی بپرسید که درین شهر هیچ درویش ماند که اینجا نیامد و از من چیزی نستد
گفتند درویشی است که او را بخت النصر گویند غریب و رنجوری پیش تو نتواند آمدن او برخواست با غلامان خود پیش او رفت او را دید
و بپرسید که نام تو چیست گفت بخت النصر غلامان خود را فرمود تا وی را برگرفتند و بخانه خود بردند و تعهد وی کردند تا نیک شد او را
جامه و برگ داد چون بخواست رفتن وی را گفت من میروم ترا حاجتی هست بخت النصر بگریست گفت چرا میگریی گفت از مفارقت تو
از انکه با من این کرم کردی و من نمیتوانم که مکافات تو کنم گفت توانی با من عهدی کردن که چون پادشاه شوی سخن من بشنوی و مراعات
کنی گفت ای مرد بر من استهزا میکنی از آنکه من درویشم گفت نه که بتحقیق میگویم او گفت نه که استهزاست و با او عهد کرد و آنچ
بگریست گفت همانا که خدا را درین کاریست که من این همه رنج بردم و بمقصود نرسیدم چون روزگاری برین بر آمد پادشاهی
صیحون نام طلیعه اختیار کرد صد هزار مرد بوی داد و گفت برو و تفحص کن تا ما را بر شام هیچ فرصتی باشد یا نه او بیامد تا شام پیاده بخت النصر

مطیع او آمده و شد کردی بطمع طعامی چون بشام رسید ولایتی دید بس آبادان و لشکر بسیار از سوار و پیاده و دانست که هیچ نتواند کرد بخت النصر
و در شام رفت و در مجالس و مجامع ایشان میگردید و میگفت شما را چه منع میکند که بزمین بابل روید که آنجا مالهای بسیار و خزاین بیشمار است
و حصنی و قلعه ندارد و لشکری نیست گفتند ما اهل کارزار نیستیم بخت النصر بیامد و گفت صاحب طلیعه بازگشت و صیحون را گفت آن
شهریست که در وی لشکر بسیار است من هیچ طمع ندیدم آنجا او در سر آن در گذشت و بخت النصر در لشکر بماند و میگردید و میگفت
نزدیک من خبریست از اخبار شام که با کس نگویم مگر با ملک این خبر بملک رسید او را بخواندند و از آن پرسید گفت ای ملک از شهر
شام شدم و احوال ایشان تفحص کردم آنانکه فرستاده بودی بیرون شهر فرود آمده و از احوال ایشان هیچ خبر ندارد مدتی برآمد برین
گفت میخواهم که لشکری بشام فرستم باشد که ناگاه بر ایشان زند و شام را بگیرد آنگه گفت که باشد که این کار را بشاید هر کسی میگفتند
فلان و فلان ملک گفت آن مرد باید که ما را آن خبر داده چنانکه در وی کفایتی هست که ما را باول از آن خبر داده وی را بخواندند و گفت لشکری
برگیر و بشام رو و او از میان لشکر چهار هزار مرد برگزید و بشام رفت و شام بگرفت و غارت کرد و ایشان را بکشت و بر سرای ایشان
بگشت و تهانهای ایشان بیرون آورد چنانکه گفت فجاسوا خلال الدیار و این وعده بود که کرده و در این مدت که بخت النصر در شام
ملک پارس بمرد و لشکر خواست تا خلیفه تعیین کنند گفتند توقف باید کرد تا آن قوم که در شام اند باز آیند ایشان هم لشکر اند و چنانچه
قوم سند چون بخت النصر از شام باز آمد با غنیمت و ظفر گفتند پادشاهی ویرا می شاید ویرا پادشاه کردند قول دیگر در باب احوال بخت النصر
سدی گفت باسناد خویش که در بنی اسرائیل یکی بود که خواب او راست بودی در خواب بدید که هلاک بنی اسرائیل و خرابی بیت المقدس
بر دست یتیمی خواهد بود از اهل بابل که ویرا بخت النصر گویند او برخواست و ببابل آمد و آن غلام یتیم را طلب کرد او را بخانه مادرش را
نمودند برفت و آنجا فرود آمد و گفت پسرت بخت النصر کجاست گفت بهیمه رفته است ساعتی بود او پشته هیمه می آورد بنی اسرائیلی
سه درم بوی داد و گفت برای ما طعام و شرابی بیار او برفت و بیکدرم نان خرید و بدرمی گوشت و بدرمی خمر آن طعام بخوردند و شراب
باز خوردند روز دوم و سیم همچنین کرد و چون از طعام فارغ شدند بنی اسرائیلی گفت امروز سه روز است که ترا در سرای تو میزبانی میکنم
مرا حقی واجب باشد بر تو گفت بلی گفت از تو میخواهم که از برای من امانی نویسی که چون تو پادشاه باشی من ایمن باشم گفت این چه حدیث
است که میگویی مگر با من تسخر میکنی گفت نمیکنم و حقیقت میگویم بسیار الحاح کرد مادرش گفت چه زیان دارد ترا که اگر پادشاه باشی او را
امانی نوشت که اگر او پادشاه باشد از وی ایمن باشد آنگاه آن مرد ویرا جامه داد و عطا کرد و برفت در آن وقت پادشاه بنی اسرائیل
یحیی زکریا را عزیز داشتی و بی مشوره و فتوی او کار نکردی و او را زنی بود و آن زن دختری داشت از شوهری دیگر این زن پیر شده بود میخواست
تا زن دیگر کند چون آن زن گفت دختر من ترا بجا است ویرا زن کن گفت نکنم تا از یحیی زکریا بپرسم از وی بپرسید گفت بر تو حلال نیست
پادشاه با زن بگفت زن از یحیی خشم گرفت بگذاشت تا پادشاه بشراب بنشست او دختر خود را بیاراست و گفت پادشاه را ساقی
شو چون مست شود خویشتن را بروی عرضه کن چون خواهد که تعرض تو کند منع کن و بگو که حاجت تو روا نکنم تا حاجت من روا کنی چون
گوید که حاجت تو چیست بگوی سر یحیی زکریا را میخواهم که در طشتی پیش من آرند برفت و ساقی شد چون پادشاه مست شد و تعرض
او کرد گفت ممکن نباشد تا حاجت من روا نکنی گفت حاجت تو چیست گفت سر یحیی زکریا را میخواهم که درین طشت بینم پادشاه
گفت ویحک چیزی دیگر بخواه گفت مرا حاجتی جز این نیست چندان بگفت که پادشاه کس فرستاد تا یحیی زکریا را بکشتند و سر او
در طشت بریده پیش او بردند و آن سر بزبان فصیح میگفت لاتحل لک این زن ترا حلال نیست و خون در آن طشت میجوشید
پاره خاک در آن ریختند خون از بالای آن خاک برآمد و میجوشید همچنین خاک بروی میریختند تا آن خاک بالای باره شهر شد

و آن خون بر بالا می آمد و میجوشید این خبر بصیحون ملک بابل رسید لشکری ساخت تا بجنگ آن پادشاه فرستد بخت النصر آمد
و گفت مرا برین لشکر امیر کن که من احوال آن شهر و مردمان شناختم او را امیر کرد و بیامد بدر شهر فرود آمد و شهر را حصار میداد و هیچگونه
ممکن نشد که بگشاید و از بازگشتن عار داشت [illegible] و لشکر بتنگ شدند آخر پیرزنی پیش بخت النصر آمد و گفت من ترا تدبیری بیاموزم که این
شهر گشاده شود بشرط آنکه آنرا که من بگویم بکشی گفت قبول کردم گفت فردا لشکر را بچهار قسمت کن و در چهار گوشه شهر باز دار و بگو تا
همه دست برآرند و سر سوی آسمان کنند و گویند بارخدایا بحق خون یحیی زکریا که این شهر را گشاده کن ایشان همچنین کردند
چهار سوی باره شهر بیفتاد و لشکر در شهر شدند آن زن بیامد و بخت النصر را بسر خون یحیی زکریا برد و گفت مردم بکش و خون بر سر این خون
میریز تا آنگه ساکن شود هفتاد هزار مرد را بر سر آن خون بکشتند هیچ ساکن نشد تا آن زن را که زن پادشاه بود بدست آوردند و خون
او بر آن خون بریختند ساکن شد آنگه عجوزه گفت دست از خون بریختن بدار خدای راضی شود و چون پیغمبری کشته باشند تا همه کشندگان
او را و هر که در خون او سعی کرده باشد [illegible] ایشان همه کشته گشتند و علامتش آنست که این خون ساکن شد آن
مرد که امان نامه داشت بیامد و عرض کرد او را امان داد و بیت المقدس را خراب کرد و وجوه و معروفان بنی اسرائیل با خود
ببرد با اسیری و دانیال در میان ایشان بود و قومی از فرزندان پیغمبران چون بزمین بابل رسید پادشاه بابل مرده بود پادشاهی بوی دادند
چون دانیال را بدید عقل و رای وی دریافت او را بداشت او را مقرب خود کرد وهب بن منبه گفت بخت النصر در آخر عمرش خوابی دید
صنمی را سرش از زر و سینه او از سیم و شکمش از مس و ساقهایش از آهن و پایهایش از گل خشک آنگه سنگی دید از آسمان
جدا شد و برو آمد و او را خرد کرد و آنگاه آن سنگ بزرگ میشد تا چندان شد که از مشرق تا مغرب رسید و درختی دید بیخ آن در
زمین و سرش در آسمان مرغی و بر سر آن درخت تبری در دست گرفته و منادی میکرد که شاخهای این درخت بزن تا مرغان از وی
بپراکنند و سباع و وحوش از زیرش بیرون شوند این خواب از دانیال پرسید دانیال گفت آن صنم که دیدی تویی و فرزندان
تو و پادشاهی که از پس تو باشد اما سرش که از زر بود تویی که بهترین ایشانی و سینه اش که از سیم بود پسر تو باشد که از تو فرو
تر باشد تا سیم و آنکه شکمش از مس بود پادشاهی بود که از پس تو باشد از او بتر پس آنکه ساقهایش از آهن بود آنست که پس از او
باشد بدتر از او بود و آنکه پایهایش از گل بود آن پادشاهی بود ضعیف و آن سنگ که از آسمان بیامد و او را خرد کرد و همه
بزرگ شد تا همه روی زمین بگرفت پیغمبری باشد که خدای تعالی ورا بفرستد در آخر الزمان نام او محمد که ملک او و ملت او
از شرق عالم تا غرب عالم برسد و آن درخت که دیدی که مرغان بر شاخها و سباع در زیر او و آنکه فرود آمد که آن درخت از بن
تعبیر او آنست که خدای تعالی ترا مسخ کند با مرغی که نام او کرکس باشد و او پادشاه مرغانست آنگه مسخ کند با شیری که او
پادشاه سباع است آنگه مسخ کند با گاوی که او قویترین ددیست هفت سال همچنین باشی و تو آگاه باشی و آنچه بر تو میرود تا بدانی که
ملک آسمان و زمین خدایراست و آنکه دیدی که اصل درخت بر جای بماند ملک تو باشد که بجای بماند ازین حدیث بسی
برنیامد که کنیزکان حسد بردند بر دانیال و پیش بخت النصر آمدند و گفتند ای ملک تو دانیال را مقرب خود کرده ای و او
خدای را میپرستد و بخته و ذبیحه شما نمیخورد و او و اصحاب او دین شما ندارند کس فرستاد و دانیال را حاضر کرد و گفت همچنین است
که ایشان میگویند گفت آری بخت النصر بخشم آمد بفرمود تا گوری بکندند فراخ و دانیال را با پنج کس در آنجا کردند و شیران
گرسنه را در آنجا کردند و ایشان بعید رفتند چون باز آمدند ایشان را دیدند نشسته و شیران در پیش ایشان خفته و دیگری با ایشان
گفتند این ششم چه بود ازین جمع که آمده است گفتند ما ندانیم که آن فرشته بود که ایشان را نگاه میداشت از آنجا

وطیا نجم بر روی بخت النصر و خدای تعالی ورا مسخ کردانید او بمیدود در بیابانها و وحوش و طیور و سباع در آمیخته مختلط شد هفت
سال ممسوخ بود مدتی بصورت کرکس و مدتی بصورت شیر و مدتی بصورت کاو چنانکه در نیال گفته بود وهب منبه گفت پس
ازان خدای تعالی ملک با و داد و در ایمان او خلاف کرده اند بعضی گفته اند که ایمان آورد و بعضی گفته اند که پیغمبران کشته بود
و مسجدها سوخته توبه او قبول نکردند قتاده گفت در معنی این آیه که بنی اسرائیل چون نوبت اول فساد کردند و این فساد
کشتن زکریا بود بقول عبدالله مسعود و شعیا بود بقول محمد بن اسحق جالوت بر ایشان مسلط شد و هم الذین جاسوا خلال الدیار
پس خدای تعالی دولت بنی اسرائیل را بایام داود داد و جالوت را بکشت چنانکه گفت ثم رددنا لکم الکرة یعنی باز گردانیدیم
دولت را و شما را ظفر دادیم بر دشمنان شما و امددناکم و مدد دادیم شما را بمالهای بسیار و فرزندان نرینه و جعلناکم اکثر نفیرا و کردیم
شما را بگروهی لشکری بیشتر از ایشان پس اگر بعد ازین نیکویی کنید برای خود کنید نفع و خیر آن راجع بشما باشد و اگر بدی کنید عقاب
آن و وبال آن هم بشما باشد فاذا جاء وعد الاخرة و چون وعده بار دیگر آید وقت فساد کردن ایشان و آن آن بود که بر معصیت
شدند و تغییر و تبدیل کردند و یحیی زکریا را بکشتند و قصد کشتن عیسی کردند بخت النصر را بر ایشان مسلط کردیم و او را و لشکر
او را بر ایشان برانگیختیم لیسوءوا وجوهکم تا اندوهگین کردانند رویهای شما را یعنی نفسهای شما را و اثر نکبت و محنت بر شما ظاهر کردانند
و در مسجد بیت المقدس شوند چنانکه در نوبت اول در شدند و تا هلاک کنند آنچه بر آن غالب شده باشند از سرای و مالهای
شما عسی ربکم ان یرحمکم آنگه رسول را گفت که بنی اسرائیل را بگوی که خدای تعالی بر شما رحمت کند اگر توبه کنید و با طاعت خدا آیید اگر با
سر گناه شوید ما نیز با سر عقاب شویم و عقوبت شما کنیم قتاده گفت باز با سر گناه شدند خدای تعالی بر دست رسول ایشان را عقوبت
کرد بقتل و اسر و جزیه و منزلت و مسکنت و جعلنا جهنم و کردیم ما دوزخ را زندان کافران یا حصیر و بساط و فراش ایشان و عرب بساط را
حصیر خوانند قوله تعالی ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات
ان لهم اجرا کبیرا وان الذین لا یؤمنون بالآخرة اعتدنا لهم عذابا الیما ویدع الانسان بالشر دعاءه
بالخیر وکان الانسان عجولا بحقیقت این قرآن راه نماید خلقان را بطریقتی و ملتی که آن راسترین ملتها و نیکوترین سبیلها
و مژده میدهد مؤمنان را که در راهی نیکو میکنند و با آنکه ایشان را مزد بزرگست یعنی بهشت و خبر میدهد آنان را که بقیامت و بسرای
باز پسین ایمان ندارند که ما برای ایشان ساخته ایم و نهاده عذابی دردناک آنگه گفت آدمی در حال ضجارت و دلتنگی بر خویشتن و بر کودکان
و فرزندان و اقربای خود خدا را میخواند بدی چون خواندن خدای خود را بخیر و نیکی یعنی بر خود نفرین میکند بخیری که اگر اجابت کند برای تعجیل
آید و آدمی همیشه در کارها مستعجل بوده است و شتابنده که هر چه در دل او می افتد در طلب آن تعجیل میکند و عاقبت آن نمی
اندیشد ابن عباس گفت ضجر و بی صبر و بی صبر نمیتواند کرد و گفت در حال است در وقت دعای بد و وقت دیگر پشیمان میشود و گفته اند
که مراد بانسان آدمست سلمان فارسی گفت خدای تعالی اول آدم اول سرش جان دمید که چون سر زنده شد او میگریست و دیگر اندامهای
خود را میدید و میخواست تا بر میگرفت چون نماز دیگر بود گفت اللهم عجل خلقی قبل غروب الشمس یعنی بار خدایا تعجیل فرما در آفریدن تن
پیش از آنکه آفتاب فرو شود عبدالله عباس گفت چون روح بناف او رسید خواست که بر خیزد بنشست نتوانست فذلک قوله تعالی وکان الانسان
عجولا قوله تعالی وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا
من ربکم ولتعلموا عدد السنین والحساب وکل شیء فصلناه تفصیلا شب و روز دو آیت علامت
کردیم که دلالت کنند بر آفریدگار خود و بر وحدت و یگانگی وی و بر کمال قادری و عالمی او فمحونا آیة اللیل یا آیت شب را محو کردیم

و تاریک

و تاریک آفریدیم و آیت روز را که نفس روز است روشن و نورانی گفته اند که نشان شب ماهست یعنی ماه را محو کردیم و
شعاع وی از وی باز گرفتیم و آیت روز را که آفتابست با شعاع و ضوء آفریدیم که در روشنی او چیزها را ببینند و کارها بسازند
ابو الطفیل گفت که ابن الکوا از امیرالمؤمنین پرسید از آن شب که محو آن چگونه است گفت آن سوادی که در میان ماهست
آن اثر آن محو است عبدالله عباس گفت نور آفتاب حق تعالی هفتاد جزو کرد و نور ماه همچنین آنگه نور ماه شصت و نه جزو
محو کرد و با آفتاب داد اکنون آفتاب را صد و سی و نه جزو نور است و ماه را یک جزو آنگه بیان کرد و گفت غرض آن بود
روشنی آفتاب تا طلب فضل و نعمت و روزی خدای کنند در روشنی روز و تا عدد سالها بدانند و ماهها
بشناسند و همچنین حساب و آجال دیون و اوقات بدانند و اگر نه چنین بودی جمله کارها معطل ماندی و ما هر چیزی را تفصیل
دادیم و روشن کردیم روشن کردن نیکو و از جمله آن یکی آنست که با ماه و آفتاب کردیم از محو و روشنی که اگر چنین نبودی
شب از روز و روز از شب ممتاز نبودی و مزدوران ندانستی که تا کی کار کنند و روزه داران ندانستی که کی شب شد تا روزه کشایند
زنان عده داران ندانستی که کی عده وی بسر آمد و وام داران ندانستی که اجل وی کی باشد و مردم ندانستی که کی حج باید کرد
روزی کنند خدای تعالی بحسن نظر برای بندگان خود جبرئیل را فرو فرستاد و فرمود تا سه بار پر خود بر روی ماه مالید تا روشنایی وی را
مقدار آمد که می بینند تا شب از روز جدا باشد قوله تعالی وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه ونخرج
له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا
من اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها ولا تزر وازرة وزر
اخری وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و هر آدمی که هست عمل او را او را لازم کردانیده ایم و در کردن
او چنانکه کردن بند و لازم کردن باشد و از وی جدا نشود تا آنگه که حساب او کنند مجاهد گفت طائره یعنی عمل او و روزی او لازم او کرده ایم
و گفت همچنین از مادر وجود نیامده الا در کردن او ورقی باشد بر آنجا نوشته که شقی است یا سعید اهل معنی گفته اند مراد بطائر آن
حکمت که بر وکنند از سعادت و شقاوت بحسب استحقاق او و آن را برای او بطائر عبارت کرد و بسعادت عرب
سوانح الطیر و بار جهاء و نخرج له و بیرون آریم از برای او روز قیامت کتاب و نامه که آنرا باز کرده باشند و کشاده و باز کرده باشد
ابو السماک العدوی این آیه بخواند و گفت نشر ناسر آمد حالست در دو حال کشاده و باز کرده باشد و در یک حال در نوردند تا نامه
تا نوشته و هست هر چه خواهی املا میکنی و چون بمیری نامه آن در پیچند و باز چون بقیامت فراز رسند و کشند نامه آن بکشایند و گویند
اقرأ کتابک بر خوان نامه خویش را که بس است و بسنده نفس تو بر تو امروز محاسب و حساب کننده یعنی حساب خود بکن
حساب با تو آنگه کنند بر تو عمل که کرده باشی هر که راه یافت برای خود یافت نفع آن و ثواب آن او را باشد و هر که کمراه شود و ترک نظر و طلب
علم او بر خود کمراه شود یعنی عقاب آن و وبال آن بر او باشد و لا تزر وازرة وزر اخری هیچ بار کیرنده گناه دیگری بر نگیرد یعنی کناه
دیگری بدیگری عقوبت نکنند و همچنین عذاب نکنیم تا آنگه که رسول فرستیم و حجت بر وی لازم کردانیم قوله تعالی واذا
اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا وکم
اهلکنا من القرون من بعد نوح وکفی بربک بذنوب عباده خبیرا بصیرا چون خواهیم که هلاک کنیم
دهی و شهری را بعد از آنکه حجت بر ایشان لازم شده باشد و متنعمان آن شهر را بایمان و طاعت فرماییم تا کید حجت را بر ایشان
ایشان در آن شهر فسق کنند و از فرمان بیرون آیند ما ایشان را هلاک کنیم هلاک کردن سخت شاید که امر صفت قریه باشد یعنی

این باشد که چون خواهیم که هلاک کنیم دیهی را که فرموده باشیم مستغلان آن ده را بطاعت و عبادت کنیم پس ایشان نافرمانی کرده باشند
و معصیت آورده و عذاب بر ایشان لازم گشته شده هلاک کنیم و عذاب فرستیم وجهی دیگر آنست که اراده خدای عذاب را
جز تعلق مستحقان هلاک نگیرد و خدای نخواهد که هلاک کند مگر کسی را که مستحق هلاک باشد پس معنی آیه چنین باشد که ما چون خواهیم که هلاک
کنیم قومی را که مستحق عذاب باشند امر خود بر ایشان لازم و مکرر گردانیم و بطاعت خود ایشان را فرماییم چون طاعت ندارند هلاک ایشان
کردانیم زینب گفت روزی رسول از خواب بیدار شد گفت لا اله الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب وای بر عرب از بلا
نزدیک رسید انگه گفت علامت آنست که از سد یاجوج و ماجوج امروز این قدر گشاده شد و انگشت سبابه حلقه کرد با انگشت
ابهام زینب گفت یعنی هلاک کنیم قومی را که صالحان در میان ایشان باشند گفت بلی چون فساد بسیار شود وکم اهلکنا و چند که
هلاک کردیم از قرنها و جماعت کفار که پیغمبران را تکذیب کردند از پس نوح پیغمبر و بس است خدای تو بگناه بندگان
دانا و بینا و ست دانندهٔ افعال و بینندهٔ احوال ایشان در قرن خلاف کرده اند صد و بیست سال گفته اند و صد سال گفته اند عبد الله
بن بسر روایت کرده اند که گفت رسول دست بر سر من نهاد و گفت این غلام قرنی بماند گفتند یا رسول الله قرن چند باشد گفت
صد سال راوی خبر گوید ما سال وی شمردیم تا بصد سال رسید و بمرد و قرن را هشتاد هم گفته اند و چهل نیز گفته اند قوله تعالی
من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلاها مذموما
مدحورا ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا کلا نمد
هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا هر کس که خواهد دنیا طلبد ما تعجیل
بدهیم در دنیا آنچه خواهیم برای آنکه خواهیم و آنچه خواهد در دنیا بروی تعجیل نکنیم چه دنیا را بنزدیک ما محلی نیست چه اگر محلی بودی کافر را از دنیا
شربتی آب ندادیمی پس اگر کافر را مراد او داده نبود هیچ کرامت ایشان را نباشد و اگر مؤمنی را در دنیا مراد بر نیاریم نه از خواری وی
بود و گفته اند معنی اینست که هر که بعمل آخرت دنیا خواهد دنیا او را دهیم پس در قیامت دوزخ جای او کنیم در دوزخش جای دهیم
تا در آنجا سوخته میشود نکوهیده و از رحمت خدای دور کرده و رانده و هر که آخرت خواهد و کار برای آخرت کند و او مؤمن باشد عمل او مقبول
باشد و سعی او مشکور بود و شکر خدای بنده را دادن بنده را ثواب باشد بر طاعتش انگه گفت کلا نمد هر یکی را در دنیا مدد دهیم
و عاصی و مؤمن و کافر بیفزاییم و در دنیا وسعت کرده ایم از عطای خدای یعنی از مریدان دنیا و مریدان آخرت هر چه از خود خواهند ایشان را
برحسب مصلحت و عطای خدای تعالی محظور نباشد و از کسی ممنوع نباشد مؤمن و کافر و بر و فاجر را رسد قوله تعالی انظر کیف
فضلنا بعضهم علی بعض وللآخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا لا تجعل مع الله الها
آخر فتقعد مذموما مخذولا وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا اما یبلغن
عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما و
اخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا بنگر بچشم اعتبار که چگونه
متفاوت گردانیدیم و بعضی را بر بعضی چگونه تفضیل دادیم در روزی و عطای دنیا و مال این جهان و هر آینه آخرت بزرگتر و بزرگوارتر است
بدرجه و فضیلت و از درجات دنیا انگه نهی کرد و گفت با خدای تعالی خدای دیگر مگیر و با او در خدایی کسی را شریک مگردان که اگر چنین
کنی و بنشینی یا دام که زنده باشی مذموم و نکوهیده باشی و بر زبان عاقلان مخذول فرو گذاشته از یاری او و مراد بقعود همیشه بودنست
یعنی مذموم و مخذول گردی و قضی ربک حکم کرد خدای تو و فرمود که مپرستید مگر او را زکریا بن سلام گوید مردی بنزدیک حسن بصری

رفت و گفت ای حسن زن را سه طلاق دادم گفت در خدای عاصی شدی و زن از تو جدا شد مرد گفت خدای بر من قضا کرد
حسن گفت ما قضی الله علیک هذا خدای بر تو این قضا نکرد و قضای خدای بر بنده کالیش آنست که گفت وقضی ربک الا تعبدوا
الا ایاه ربیع گفت اوجب ربک خدای بر تو واجب گردانید که او را پرستید و با پدر و مادر احسان کنید اگر یکی از مادر و پدر یا
هردو ایشان بنزدیک تو پیر شوند و با تو باشند و در خانهٔ تو باشند و از روی ایشان نجاست کنی و دلتنگی نمای گشاده روی
خوش نباشی چیزی مکن که از آن برنجند یعنی حتی مگوی که از آن کوفته شوند ایشان را مگوی اف واف کلمه ایست که در وقت
دلتنگی گویند صادق علیه السلام گفت کمترین عقوق آنست که اگر ازین چیزی کمتر و آسانتر بودی هم از آن منع کردی ظاهر آیت
نهی است از اف گفتن و آنچه بیشتر از آن باشد نهی است از چیزی که مادران و پدران آنرا کاره باشند و نهی آن بفحوای خطاب
معلومست و تخصیص کبر و پیری برای آن کرد که ایشان در کبر و پیری محتاج تر باشند و برای این مثل گفته اند که فلان ابر من النسر
فلان از کرکس نیکوتر است برای آنکه چون کرکس پیر شود بر نتواند خاست بچگان وی را زق کنند و علف دهند چنانکه وی بچگان
خود را علف داده ای آنکه گفت ولا تنهرهما و بانگ بر مادر و پدر مزن و آواز بلند مکن و برای ایشان سخن نیکو گوی چنانکه سخن
ادب اقتضای آن کند و گفته اند که گفتار نیکو اینست که گوید یا ابتاه یا اماه و فرو تر برای ایشان بال غلت را از روی رحمت یعنی
تواضع کن با ایشان غایت تواضع را بدین پسندیده و مکن دعای ایشان کن در از خدای برای ایشان رحمت خواه و بگوی خداوندا
من برایشان رحمت کن رحمتی که ماده آن منقطع نگردد بجزای آنکه ایشان بر من رحمت کردند و مرا بناز و نعمت پروردند در حالی که
کودک و خرد بودم عایشه از رسول روایت کرد که خدای تعالی عاق را گوید هر چه خواهی میکن که ترا نیامرزم و بار و نیکوکار را گوید
که هرچه خواهی میکن که ترا بیامرزم ابن عباس گفت رسول روایت کرد که هر که در روز قیامت آید و مادر و پدر از او خشنود باشند
دو در از بهشت برای او گشاده باشند اگر یکی بود یکی را بگشایند گفت یا رسول الله اگرچه مادر و پدر بر او ظلم کنند گفت اگرچه ظلم کنند سه
بار گفت و در خبری دیگر است که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا چیزی بیاموز که عمل آن مرا برحمت خدای نزدیک
گرداند گفت مادر و پدر داری گفت دارم گفت برو و با ایشان نیکویی کن نیکویی کردن با ایشان و رضا و خشنودی ایشان
عمل اندک کفایت بود قوله تعالی ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان تکونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا
وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
وکان الشیطان لربه کفورا واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا
ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا ان ربک یبسط
الرزق لمن یشاء ویقدر انه کان بعباده خبیرا بصیرا خدای تعالی عالمتر است بدانچه در دلهای
شماست از نیکویی کردن با مادران و پدران و عاق شدن و عاصی شدن بر ایشان اگر شما صالح باشید و نیکوکار و با خدای
گردید هر کاری که باشید بیامرزد ایشان را که در حق مادر و پدر رفته خدای تعالی شما را بیامرزد که او آمرزنده گناه است تو با
او گردید و آت ذا القربی حقه چون خدای وصیت کرد بمادر و پدر و بخویشان دیگر گفت بده آنکس که خداوند قرابت و خویشی
با تو حق او یعنی با خویشاوندان صلهٔ رحم کن و احسان و نیکویی بعضی از مفسران گفته اند مراد قرابت رسولست و در خبر است که چون
این آیه آمد رسول فاطمه را بخواند و فدک بوی داد و مدت حیات رسول در دست وی بود و در تصرف وی و غلهٔ آن بمصالح
او و فرزندان او میکرد چون رسول متوفی شد از وی بازگرفتند و چون طلب میراث پدر کرد گفتند که ترا از پدر میراث نباشد

کرا و گفت ما ترکنا صدقة آنچه ما بگذاریم صدقه باشد والمسکین وابن السبیل و درویش و راه‌گذر را حق ایشان بده و لا تبذر تبذیرا
یعنی اسراف نفقه کردن باشد در معصیت یعنی مال در معصیت نفقه مکن و مجاهد گفت اگر کسی همه مال خود در راه حق خرج کند تبذیر و اسراف
نباشد و اگر درمی در باطل خرج کند اسراف باشد و اسراف کنندگان برادران بودند و قرینان شیطان باشند و شیطان همیشه بخدای
کافر و کافر نعمت بوده است و اما تعرضن عنهم اگر روی بگردانی از ایشان که تا فرمودم به نیکویی کردن ایشان برای طلب
رحمتی یعنی روزی از خدای خود که تو امید آن داری که بتو رسد بگوی ایشان را گفتار خوش و سخن آسان یعنی بگوی یرزقنا الله وایاک
یعنی خدای روزی تو بدهد و برساناد انشاء الله و برای این رسول گفته است الکلمة الطیبة صدقة سخن خوش صدقه باشد انکه رسول را
نهی کرد از انکه هیچ ندهد و از آنچه هر چه دارد همه یکبار بدهد و گفت و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک دست خود بگردن مغلول مکن
دست خود را ز دادن باز مدار و نیز یکبار هر چه داری مبخش که انگشت‌نمای ملامت کرده و در رنجیده و منقطع از آنچه بوده باشد
و گفته اند محسورا یعنی برهنه جابر بن عبد الله انصاری گفت سبب نزول آیه آن بود که روزی رسول خدای نشسته بود کودکی آمد
گفت یا رسول الله مادر من مرا ادعا میکند و میگوید که مرا پیراهنی ده که در آن نماز کنم رسول گفت وقت دیگر بیا که این وقت چیزی نیست
کودک رفت و باز آمد که میگوید که این پیراهن که پوشیده داری بده رسول شرم داشت برخواست و در خانه رفت پیراهن
بیرون کرد و بوی داد و برهنه بنشست تا وقت نماز در آمد و بلال بانگ نماز گفت رسول بیرون نیامد صحابه دل مشغول شدند بعضی بیامدند
و در حجره شد رسول را دیدند که پیراهن نداشت خدای تعالی این آیه فرستاد ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی که خدای روزی
بگستراند و فراخ کرداند بر آنکس که خواهد و تنگ کرداند بر آنکس که خواهد یعنی مالک قبض و بسط او است و او باحوال بندگان خود
آگاه و بیناست و داند که مصلحت هر یکی از قبض و بسط در چیست چنانکه میفرماید انه [illegible] قوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم
خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان خطأ کبیرا ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة
وساء سبیلا ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه
سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا چون معلوم شد و دانسته که قبض و بسط روزی بخدای میکند
و روزی خدای میدهد فرزندان خود را از ترس درویشی مکشید آیه در حق آنان آمد از عرب که دختران خود را زنده در گور میکردند
خدای ایشان را نهی کرد ازین و گفت ایشان را از ترس درویشی مکشید که ما ایشان را روزی میدهیم و شما را هم و کشتن ایشان
خطایی بزرگ است و گناهی سخت و لا تقربوا الزنی بزنا کردن نزدیک مشوید و گرد زنا مگردید که زنا کردن همیشه کاری زشت بوده است
و راه بد و مکشید نفسی را که خدای حرام کرده باشد کشتن او و منع کرده است از آن مگر بحق و کشتن بحق آن بود که کافر شود بعد
ایمان یا زنا کند بعد از احصان یا بقصاص یا بوجهی از وجوه شرع بوده باشد انگه گفت ومن قتل مظلوما و هر که او را بظلم بکشند ما ولی
او را قوت و دستی و ولایتی داده ایم بر کشنده وی اگر خواهد قصاص کند و اگر خواهد دیت طلب کند و اگر خواهد عفو کند و بخشد
برای آنکه قصد قتل میکنی و اسراف مکن خون ناحق مریز تا خون تو ریخته نشود یا این آنست که اسراف کننده ولی یکی بعوض یکی بیشتر از یکی
بکشد که اسراف مکن بجز کشنده انکس را مکش و رو بدنیا بقصاص و در آخرت بثواب بعوض قوله الا بالحق تفسیرش گفته
رسول است امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله قیل وما
حقها یا رسول الله قال الزنا بعد احصان و کفر بعد ایمان و قتل نفس بغیر نفس بها گفت مرا فرموده اند تا با مردمان کارزار کنم تا آنکه گویند
لا اله الا الله چون بگفتند خون و مال خود را از من در امان کردند الا بحقش و حساب ایشان بر خداست گفتند یا رسول الله حق آن

بجهت

چیست گفت کفر است پس از ایمان و زنا پس از احصان و کشتن نفسی [illegible] بکشته ضحاک گفت این آیه بمکه باز فرود آمد که مشرکان
صحابه رسول را میکشتند ایشان را فرمود که نباید که بکینه ایشان شما برادران و کسی بکشید که او جانی [illegible] بوده باشد
و این آیه پیش از آن بود که آیه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم آمد و گفته اند که مراد به اسراف مثله کردن است خدای تعالی از آن
نهی کرد و در خبر است که چون ابن ملجم لعنه الله را اسیر کردند وقتی که امیر المؤمنین را ضربت زده بود و پیش وی بردند گفت ان عشت رأیت
فیه رأیی و ان مت فاقتلوه ضربة بضربة و مثله مکنید او را و لا تمثلوا بالرجل فان رسول الله نهی عن المثلة ولو بالکلب العقور گفت
اگر من زنده ماندم بار رای خود آنچه مصلحت بینم و اگر بمیرم او را بکشید بضربت و مثله مکنید او را که رسول از مثله نهی کرده است اگرچه سگ گزنده
باشد قوله تعالی ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد
کان مسئولا واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر واحسن تأویلا ولا تقف
ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا و گرد مال یتیم مگردید الا
بنیکوترین طریقی پسندیده تر چنانکه ویرا نفعی باشد از تصرف شما در مال وی و سودی حاصل کرد و حتی یبلغ اشده تا آنکه بحد بلوغ
رسد و کمال معاش بیابد بعضی گفته اند که هجده ساله باشد واوفوا بالعهد بعهدی که کرده باشید وفا کنید که از آن بخواهند پرسید
شما را و گفته اند مراد بعهد وصیت است در حق مال یتیم گفته اند که جمله اوامر و نواهی خداست واوفوا الکیل پیمانه تمام بجای آرید آنچه پیموده
باشد و راست بسنجید آنچه بترازو بایستی سنجید بترازوی راست بسنجید که کیل تمام و ترازوی راست شما را بهتر است و عاقبت
آن نیکوتر انگه گفت ولا تقف ما لیس لک به علم متابعت مکن و از پس مرو آنرا که ترا بآن علمی نباشد یعنی آنچه تو ندانی تتبع آن مکن از
گفتار و کردار و غیبت کس و بهتان بر کسی منه و بدی مسلمانان مگوی که گوش و چشم و دل از وی پرسند یعنی مکلف از این
اعضا بپرسند که بگوش چه شنیدی و بچشم چه دیدی و چرا دیدی و بدل چه اندیشیدی و چرا کردی و این اعضا را
بکدام استعمال کردی قوله تعالی ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال
طولا کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة ولا تجعل
مع الله الها آخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا افاصفاکم ربکم بالبنین واتخذ من
الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما این خطاب اگرچه خطاب با رسول است و مراد امت اوست از انکه او هرگز در
زمین بطر و بنشاط نرفتی [illegible] بر زمین بنشاط و تکبر مرو و بتجبر و خیلا مکن [illegible] مرو و متواضع
باش [illegible] که تو نتوانی زمین را بشکافی [illegible] و بدرازی بکوهها نتوانی رسید [illegible] بالای کوهها
نتوانی رسید [illegible] هر یکی از این جمله که گفته شد از آن نهی کرده آمد بدی و مکروه است نزد خدای و گناه زشت ابن عباس گفت
این هجده آیه در الواح موسی بود ابتدا ایشان بنهی شرک و [illegible] آن آنست که در اول گفت لا تجعل مع الله الها آخر و انتها [illegible]
از شرک برای آنکه توحید سر جمله حکمتهاست و آن اینست که میگوید ولا تجعل مع الله الها آخر با خدای خدای دیگر انباز مگیر
[illegible] ملامت کرده [illegible] رانده [illegible] باشی انگه خطاب کرد با کافران که گفتند فرشتگان دختران
خدااند و گفت آیا برگزید شما را بپسران و فرشتگان را بدختران خود گرفت بهترین برای شما اختیار کرد و بدترین خود بر
گرفت یعنی هیچکس این نکند که شما با خدای حواله میکنید انکم لتقولون بحقیقت که شما گفتاری بزرگ میگویید که بخدای [illegible] میدارید
آنچه بر خود روا نمیدارید خود را بر خدای تفضیل مینهید که پسران بخود حواله میکنید و دختران بخدای قوله تعالی ولقد صرفنا

فی هذا القرآن لیذکروا وما یزیدهم الا نفورا قل لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا
الی ذی العرش سبیلا سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا تسبح له السموات السبع والارض
ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیما غفورا بدرستی
در این قرآن دلیلها مکرر کردیم و حجتها مفصل کردیم و از هر گونه مثل زدیم و مکرر خوانیدیم و بیان کردیم تا باشد که مکلفان تأمل کنند
و عاقلان اندیشه کنند و بآن پند گیرند و نمی‌افزاید ایشان را این قرآن که مکرر است در وی آیات و دلالات مکرر میدیدن یعنی
ایشان نمی‌افزاید نزدیک نزول این آیات الا نفور و دوری از قبول حق آنکه مرد که بگو مشرکان که خدایان را شریک خدای تعالی گرفتند
و دلیل گفت جز وی نیست و گفت رسول خدا را که بگو ای محمد اگر با خدای خدایان بودندی چنانکه شما میگویید طلب کردندی بخداوند عرش
راه را یعنی پیش وی روند و مقرب وی گردند... آنکه غالب شوند بر وی یعنی از عظمت و جلالت حق بعضی گفت که طلب میکردندی
که با وی غلبه کنند سبحانه و تعالی منزه است و متعالی از آنچه ایشان میگویند علو بزرگ یعنی رفعت عظیم تسبیح او السموات و آسمانها
که او را تسبیح میکنند آسمان هفت گانه و هر که در آسمانها و زمین است همه بزبان حال از آنجا که دلیلند بر صانع و آفریدگار و بر صفات
کمال وی و هیچ چیز نیست که وی را تسبیح میکند و ستایش میکند یعنی همه موجودات دلیل وجود اویند و تسبیح میگویند
از آنجا که مصنوع و محتاج صانعند که مصنوع نباشد بی صانع و لیکن شما در نمی‌یابید و فهم نمیکنید تسبیح ایشان را چون نظر نمیکنید در آن
تا دلالت ایشان بر توحید بشناسید انه کان حلیما غفورا بدرستی که خدای تعالی بردبار است و آمرزنده است عبدالله عباس گفت وان من
شیء الا یسبح بحمده مخصوص است با حیوانات و جمادات و قتاده گفت مراد حیوانات و نامیات و هر چه میفزاید و نما میکند
گفت ما با یزید الرقاشی بودیم و حسن بصری بر طعام چون نان بنهادند یزید رقاشی گفت یا ابا سعید این نیز تسبیح میکند خدا را گفت
تسبیح کردی اکنون خبر که روایت کرده اند از رسول که گفت ما عضدت عضاة الا بترکها التسبیح هیچ درخت را نبرند الا بترک
آنکه تسبیح کند و در خبر است که رسول چاشت بوده و جبرئیل آمد و از انار بهشت طبقی آورده بود و رسول از آن بخورد و بر دست او تسبیح
کرد و امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز از آن بخورد و بر دست آن حضرت نیز تسبیح کرد و همچنین امام حسن و امام حسین از آن بخوردند
بر دست ایشان تسبیح کرد و کسی دیگر از صحابه بر دست گرفت بر دست او تسبیح نکرد جبرئیل گفت این طعام بهشت است در دنیا
نخورد الا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا پیغمبری قوله تعالی واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا
یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا و
اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا نحن اعلم بما یستمعون به اذ
یستمعون الیک واذ هم نجوی اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا انظر
کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا و چون تو قرآن خوانی ای محمد میان تو و میان
دشمنان تو که ایمان ندارند بقیامت و سرای باز پسین حجابی کنیم مستور و پوشیده از چشمهای ایشان که آن را نبینند و قدرت
خویش حق تعالی رسول را از چشمهای ایشان حجابی کرد که ایشان که نزدیکش شدندی وی را ندیدندی سعید جبیر روایت کرد که چون تبت
آمد زن ابولهب چاه تا رسول را ایذا کند و او سلیط بود یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله این زن آهنگ تو دارد از وی
احتراز کن که او زنی پلید زبان است رسول گفت سبحان الله بینی و بینها این تسبیح میان من و اوست او بیاید و
رسول را ندید این صحابی را گفت این صاحب تو مرا هجو کرده است صحابی گفت او شعر نمیگوید گفت راست میگویی بر

صحابی گفت یا رسول الله او ترا ندید گفت فرشته پاره مرا از وی در حجاب کرد و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده و چون
تو یاد کنی خدا را در قرآن بیگانگی و وحدانیت مفسران گفتند چون گفتی لا اله الا الله این کافران برگردند و پشت بر تو کنند همه
رمنده و گریزان یعنی ایشان میخواهند که ذکر خدایان ایشان کنی چون نمیکنی میرمند از تو و میگریزند نحن اعلم ما داناتریم
بآنچه ایشان استماع آن میکنند از لغو کردن و با قرآن استهزا نمودند در وقتی که استماع تو میکنند و قرآن میشنوند و
در وقتی که ایشان با یکدیگر راز میگویند که دیوانه است و بعضی گویند شاعر است و بعضی گویند ساحر است اذ یقول الظالمون
چون گویند ستمکاران چون مغیره و اصحابش از کافران که پیروی نمیکنید شما الا مردی را که جادوی کرده اند یا مختل العقل
گشته است یا دیوانه شده است انظر گفت انظر بنگر تا ترا چگونه مثل زده اند و چه تشبیه کرده اند از تشبیهات مختلف
چون ساحری و شاعری و کاهنی و دیوانگی فضلوا پس ایشان گمراه و متحیر شدند در تو ناشناختند و بتو راه نتوانستند بردن
از آنکه نظر نکردند باحوال تو و معجزات تو تا ایشان را بشناختن تو رساند قوله تعالی وقالوا ءاذا کنا عظاما
ورفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا قل کونوا حجارة او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم
فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مرة فسینغضون الیک رؤسهم ویقولون
متی هو قل عسی ان یکون قریبا یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده وتظنون ان لبثتم
الا قلیلا و این کافران گفتند چون از محمد سخن قیامت و حشر و نشر شنیدندی آیا چون ما استخوان باشیم
و پوسیده و کرده ریزه ما را خلق نو باز انگیزند و این تعجب و استبعاد و حشر و نشر گفتند عبدالله عباس گفت مراد برفات
گرد است مجاهد گفت خاک است حق تعالی گفت خطاب کرد پیغمبر را و گفت جواب ایشان ده و بگوی که شما سنگ باشید
یا آهن باشید در شدت و صلابت یا خلقی که در سینه و دل شما باشد از آنچه بزرگ باشد خدای تعالی قادر باشد که شما را
اعاده کند و باز آدمی زنده کرد و اندرین خلق خلاف کرده اند بعضی گفتند که مرگ است مجاهد گفت آسمان و زمین است
و مفسران گفتند مراد مرگ است یعنی اگر بیش مرگ شوید من شما را مرگ بچشانم و بمیرانم و آنکه زنده کرده ام عبدالله عباس و
سعید جبیر گفتند کافران رسول را گفتند ما دیدیم لو کان الموت اگر ما موت شویم ما را که بمیراند خدای تعالی گفت از مرگ چیزی
بزرگتر نیست در دل ایشان اگر خود مرگ شوند هم بمیرند و باز زنده شوند و این آنست که ز ایشان خبر داده و گفت
زود بود که ایشان گویند که چون چنین شویم که گفته شد که ما را اعاده کند و زنده کرده اند تو بگوی ایشان را که آن خدای که اول
شما را چیز آفریده و زنده کرده چون تو این سخن بگویی زود بود که ایشان سرهای خود در جنبانند بر سبیل استهزا و افسوس
و گویند ای محمد اینکه تو میگویی کی خواهد بود تو بگوی ای محمد ایشان را که هیچ ناگاه این نزدیک است که باشد بس دور نیست آنکه بیان کرده
گفت روزی که شما را دعوت کند خدای و بر انگیزد از گورهای شما شما مطیع و منقاد باشید همه بطوع و رغبت از گورها
برآیید گمان برید که در گور درنگ نکرده اید مگر زمانی اندک فتستجیبون بحمده ابن عباس گفت مراد بحمده امر و فرمان وی است
و گفت حامدین لله سعید جبیر گفت از گورها برآیند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در استقلال زمان دو وجه
یکی آنکه چون سرعت بعث و رجوع بینند گمان برند که مقام ایشان در گور اندکی بوده است و دیگر آنکه مراد تقریر حال و
سرعت انقلاب دنیا با آخرت چنانکه شاعر گفت شعر حیات کان لم یکن و موت کان لم یزل قوله تعالی وقل
لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا

مبینا ربکم اعلم بکم ان یشا یرحمکم او ان یشا یعذبکم وما ارسلناک علیهم وکیلا وربک
اعلم بمن فی السموات والارض ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض وآتینا داود زبورا
بگو ای محمد بندگان مرا که مومنانند تا بگویند با مشرکان کلمه که نیکوترست و سخنی که بقبول نزدیکتر باشد و آن فرمایند که خدای تعالی
فرموده و از آن نهی کنند که خدای نهی کرده و با یکدیگر سخن خوش گویند و خطاب نیکو کنند چنانکه رحمک الله و عافاک الله
مانند این و نباید که متابعت شیطان کنند که شیطان میان ایشان فساد و دشمنی اندازد و وسوسه کند بدی کردن
با یکدیگر و شیطان همیشه آدمی را دشمن بوده است آشکارا از عهد آدم و باشد تا قیامت ربکم اعلم خدای شما بشما عالمتر است
و باحوال و تدبیر مصالح شما داناترست اگر خواهد بر شما رحمت کند بفضل خویش و اگر خواهد عذاب کند بعدل او عالمست
بتفاصیل اعمال شما و مقادیر استحقاق شما آنگه خطاب کرد با رسول و گفت ما ترا نفرستادیم تا وکیل باشی بر ایشان و ما ترا
بر ایشان موکل نکرده ایم تا ایشان را بر اسلام جبر کنی و بقهر در اسلام آری و از کفر و عصیان منع کنی و باز داری و ما ترا فرستادیم
تا ایشان را بشارت دهی و بیان کنی آنچه در پیش ایشانست از کار آخرت و بهشت و دوزخ و با ایشان عرضه کنی
اگر قبول کنند خود نیکو و اگر نکنند ترا با خویشتن نیست و ربک اعلم و پروردگار تو داناترست باحوال و اعمال و ضمائر آنکه
در آسمانها و زمینند و بهتر داند هر کسی را بحسب آنچه صلاح میداند و استحقاق اهلیت می شناسد رفعت و درجه میدهد
و از فرشتگان و آدمیان برای رسالت آنرا اختیار میکند که اهلیت آن دارد ولقد فضلنا ما تفضیل دادیم بعضی را بر بعضی
از فرشتگان و آدمیان و بعضی پیغمبران را برگزیدیم بر بعضی آدم را صفوت دادیم و ادریس را رفعت دادیم و نوح را اجابت دعوت
دادیم و ابراهیم را خلت دادیم و موسی را درجه مناجات دادیم و عیسی را انواع درجات و معجزات دادیم و سلیمان را ملک
دادیم و داود را زبور دادیم و محمد را محبت دادیم و عیسی را بشارت مقدم او کرده ایم و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد
و در زبور داود نوشته ایم که ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی محمد و اهل بیتش قوله تعالی قل ادعوا الذین
زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا اولئک الذین یدعون یبتغون
الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب ویرجون رحمته ویخافون عذابه ان عذاب ربک کان
محذورا وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا شدیدا کان ذلک
فی الکتاب مسطورا بگو ای محمد این کافران را که بخوانید آنان را که شما دعوی خدایی ایشان میکنید بدون خدای از فرشتگان
و آدمیان چون عزیر و عیسی تا دفع بلیت و کشف مضرت از شما کنند فلا یملکون کشف الضر پس نتوانند و مالک نباشند
آنرا که بلایی از شما بگردانند و رنجی از روی شما باز دارند بجماعت آنانکه خدای خود را میخوانند و بخدای خود وسیلت و قربت
میجویند هرکدام از ایشان که بخدای نزدیکترست وسیلت میجویند و امید رحمت خدای میدارند و از عذاب او میترسند
بحقیقت که عذاب خدای همیشه آن بوده است که از و بترسند و حذر کنند چون حال ایشان چنین بود مردم غافل
چگونه ایشان را پرستند و طمع وسیلت بخدای از ایشان چگونه دارند عبد الله عباس و اکثر مفسران گفتند که مراد عیسی است
و مادرش و فرشتگان که کافران ایشان را می پرستیدند عبد الله مسعود گفت جماعتی کافران بودند که جماعت جنیان را میپرستیدند
و آن جنیان ایمان آوردند و خداپرست شدند خدای تعالی آیه فرستاد و این کافران را عیب کرد و ملامت فرمود وان
من قریة و نیست از هیچ دهی و شهری مگر که ما آنرا هلاک کنیم پیش از روز قیامت بر کیا عذاب کنیم ایشان را بقتل و عذابی

سخت بسبب کفر و عصیان ایشان کافران را بر سبیل عقوبت و مومنان را بر سبیل امتحان بعضی گفتند مراد شهرهای کفر است
عبد الله مسعود گفت هر شهری که در و زنا و ربا حاصل شود دستوری بود خدای تعالی را بهلاک آن شهرها آنگه بیان کرد که
این لا محاله خواهد بود و در کتاب که لوح محفوظست قوله تعالی وما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب
بها الاولون وآتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالآیات الا تخویفا منع و در
چیزی باشد که بآن فعل در وجود نیاید از آنکه بران قادر نباشد و این بر خدای محالست و استعارتست باشد منع
میگوید که ما را منع نکرده و باز نداشت از فرستادن آیات و معجزات بر حسب اقتراح ایشان الا صارف و مانع حکمت
و آن تکذیب کردن ایشان و پیشینیانست که ایشان از پیغمبران آیه و معجزه نمودند چنانکه ایشان در خواستند چون آن
آیه بدیدند تکذیب کردند ما ایشان را بعذاب استیصال فرمودیم و هلاک کردیم و حکم ما آنست که هر که آیتی درخواهد چون بیابد
تکذیب کند و ایمان نیاورد ما ویرا هلاک کنیم و چون دانستیم که آنچه ایشان میخواهند چون بنماییم تکذیب کنند و با
خدا شدند و ایمان نیارند آنگه مستحق عذاب استیصال گردند آنچه خواستند ترک کردیم و نفرستادیم که حکم ما در این امت آنست که
ما ایشان را بعذاب استیصال هلاک نکنیم و عذاب ننماییم از شرف و کرامت محمد عبد الله عباس گفت سبب نزول این
آیه آن بود که اهل مکه رسول را گفتند اگر تو پیغمبری کوه صفا را برای ما زر کن خدای تعالی گفت ما را ازین مانعی نیست الا آنکه چون این
بکنیم و شما تکذیب کنید چنانکه امتان گذشته کردند آنگه شما مستحق عذاب استیصال گردید چنانکه ایشان گشتند
آنگاه گفت وآتینا ثمود الناقة ما ثمود را که از صالح پیغمبر ناقه درخواستند بدادیم ناقه که ایشان را بصیرت رسانیده بود
که در و روشنایی بود و کسی که نظر کردی پس ایشان بر خود ستم کردند بکشتن آن ناقه یا کافر شدند بآن ناقه که معجزه بود
و مستحق عذاب گشتند و ما آیات که فرستیم برای تخویف فرستیم تا بترسند و ایمان آرند قتاده
گفت خدای تعالی بندگان را میترساند بآنچه خواهد تا باشد که اندیشه کنند و روی بدرگاه او آورند آورده اند که در کوفه زلزله
بود عبد الله مسعود گفت ای بندگان خدای تعالی شما را بر خدای خود میخواند توبه کنید و رضای خدای تعالی حاصل کنید
قوله تعالی واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا
فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا
و یاد کن ای محمد چون گفتیم ترا که خدای تو محیطست بمردمان یعنی علم وی محیط ایشانست و از علم وی بیرون نشوند و افعال
ایشان میداند و گفته اند که معنی اینست که ما وحی فرستادیم بتو و گفتیم که خدای تو محیط قریش است و هلاک کند ایشان
یعنی بشارت دادیم ترا بجنگ و نصرت دادن تو بر ایشان و نکردیم آن خوابرا که بتو نمودیم الا فتنه و آزمایش مردمان را گفته اند
که بدین خواب مراد معراجست و رسول را چنانکه در بیداری معراج بود در خواب هم معراج بود سمرة بن جندب فزاری گفت
که رسول را عادت بود که چون نماز بامداد بکردی روی بمردم آوردی و گفتی که هیچکس خوابی دیده است ما گفتیم نه رسول گفت
من دوش چنان در خواب دیدم که دو کس بیامدند و مرا گفتند که برخیز و با ما بیا من برخاستم و با ایشان رفتم مرا ببردند تا
بجایی راست و هموار نگه کردم مردی را دیدم که سنگی بزرگ بدست گرفته و مردی بیفکنده و بآن سنگ سر او را میکوفت
چون سنگ از دست بیفتادی باز سر او همچنان شدی که بود دیگر بار سنگ برداشتی و سر او بکوفتی من گفتم این چیست
مرا گفتند ازینجا برو من رفتم مردی را دیدم که بقفا بازافکنده بود و مردی دیگر آهنی بدست گرفته بود و بآن دهن او میدرید

وگوشت از دهن او باز میکند چون از یک جانب پرداختی بار دیگر جانب آمدی آنجانب اول درست شده بودی چون از این نیز پرداختی
باز آنجانب شدی من گفتم سبحان الله این چیست مرا گفتند برو از آنجا برفتم خانه دیدم مانند تنوری بالای او تنگ و زیر او فراخ پر آتش
نگه کردم جماعتی مردان و زنان برهنه دیدم چون آتش از زیر آن تنور می آمد ایشان از بر سر می آوردند و ایشان فریاد میکردند گفتم ایشان کی اند
مرا گفتند برو از آنجا برفتم بجوئی رسیدم از خون سرخ و در آن جوی مردی شنا میکرد و بر کنار جوی مردی نشسته بود و سنگهای
بسیار در پیش او ریخته هر گاه که آن مرد از جوی آمدی این مرد سنگی از آن سنگها در دهن او نهادی او فرو بردی و باز دیگر در آن
جوی شدی من گفتم این چیست مرا گفتند برو از آنجا برفتم مردی را دیدم کریه المنظر بغایت سهمگین آتش میکرد و گرد آن آتش
میگردید گفتم این چیست مرا گفتند برو از آنجا برفتم به بستانی رسیدم بغایت خوش خرم در و انواع درختان میوه و شکوفها
و جویهای آب بسیار و درختی بزرگ در زیر آن درخت پیری نشسته بود و پیرامن او کودکان بسیار نشسته بودند گفتم این پیر کیست
و این کودکان کیستند مرا گفتند برو از آنجا برفتم درختی دیدم سخت بزرگ و بغایت نیکو مرا گفتند برین درخت شو بر آن درخت
شدم ایشان نیز بر آن آمدند از آنجا بشهرستانی رسیدم بنا کرده بخشتهای زرین و سیمین در آن شهرستان شدیم مردمانرا دیدیم
که یک نیمه ایشان بغایت نیکو و یک نیمه بغایت زشت و آنجا جوئی بود بغایت خوش و آب او از شیر سفیدتر ایشان و مردی که
با من بودند ایشانرا گفتند درین جوی فرو شوید و خود را بشوئید ایشان خود را بشستند و برآمدند آن زشتی از ایشان زایل شد
و صورت ایشان نیکوترین صورتها گشت ایشانرا گفتم این عجایبها چیست که امشب دیدم گفتند آن مرد را که سر او بسنگ می
شکست او مردیست که قرآن خواند و نماز فریضه تقصیر کند و آن مرد که از دهان او کلوب میبریدند او مردیست که از خانه بیرون
آید و دروغ گوید که بآفاق عالم برسد و آن مردان و زنان که در تنور بودند ایشان زنا کنندگانند و آن مرد که سنگ در دهان او می نهادند
رباخوار است و آن مرد کریه المنظر که آتش می افروخت خازن دوزخ بود و آن پیر مرد بالا که در زیر درخت نشسته بود ابراهیم خلیل
و آن کودکان کودکانی اند که بر فطرت اسلام وفات یافته اند و آن قوم که یک نیمه ایشان زشت بود و یک نیمه خوب جماعتی اند که نیکی
و بدی کرده اند و آن جوی که ایشان در آنجا رفتند و پاکیزه گشتند توبه است و آن روضه که دیدی بهشت عدن است و آن شهرستان
سرای شهیدانست انگه مرا گفتند بالا نگر بالا نگریستم کوشکی دیدم مانند ابر سفید گفتم آن جای تست و من جبرئیلم و این میکائیل گفتم بگذارید
فینکما مرا رها کنید تا بجای خود شوم گفتند وقت آن نیست که ترا در دنیا عملی مانده است چون تمام کنی بدانجا رسی این قولیست از عبد الله
عباس و جماعتی مفسران علی بن طلحه گفت این خواب آن بود که رسول دید که او در مکه است با صحابه بگفت و آهنگ مکه کرد مشرکان
جا مانند و او را منع کردند بازگشت پس جماعتی در فتنه افتادند بازگشتند رسول سال دیگر برفت و مکه بگشاد و در مکه رفت
خدای تعالی این آیه فرستاد که لقد صدق الله رسوله الرؤیا و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایتست که این خواب آن بود که
رسول در خواب دید که جماعتی بوزینگان بر منبر او میشدند و فرو می آمدند او دلتنگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر تو خلافت کنند
در خبر است که تا رسول این خواب دید کسی لب او خندان ندید تا پیش خدای رفت والشجرة الملعونة فی القرآن یعنی درخت
لعنت کرده در قرآن مگر برای فتنه مردمان و این درخت زقومست چون اصحاب این درخت ملعون شنیدند از آنجا که کافران
این درخت چیست شنیدند و ایشان ملعونند و صفت ایشان بدرخت اجا کرد بر سبیل مجاز و فتنه مردمان با آن بود که چون
این آیه آمد که ان شجرة الزقوم طعام الاثیم ابو جهل گفت که از دروغ محمد یکی اینست که میگوید در میان آتش درختی است و آتش درخت
را بسوزد و چگونه در میان آتش درخت رسته و آتش آنرا نسوزد و امام محمد باقر و آبائه علیهم السلام گفتند مراد بدرخت ملعون بنو امیه

ونخوفهم

ونخوفهم و ما میترسانیم ایشانرا و بیم میکنیم و تخویف و انذار ما نمی افزاید ایشانرا مگر طغیانی بزرگ و عصیانی عظیم قوله تعالی
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا قَالَ أَرَأَيْتَكَ
هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا قَالَ اذْهَبْ
فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ
وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
إِلَّا غُرُورًا إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا و یاد کن ای محمد چون گفتیم فرشتگانرا
که سجده کنید آدم را همه سجده کردند الا ابلیس که سجده نکرد و گفت آیا من سجده کنم کسی را که تو او را از گل آفریده و در جای آفریده
که او گل بود قال ارایتک شیطان گفت خبر ده مرا و بیاگاهان که این شخص که تو بزرگ کرده ای بر من بتفضیل دادی چرا تو او را بر تر
اختیار و من بهترم از او و انگه ابتدا کرد و گفت اگر تو تاخیر کنی و اجل من ابلیس را تا روز قیامت من از بیخ بکنم فرزندان
او را باخواهم مگر اندکی از ایشان و ایشان معصومانند وجه دیگر آنست که آیا می بینی تو این که بر من تفضیل و تکریم دادی که مرا تاخیر کنی
و مهلت دادی تا بروز قیامت من فرزندان او را براه معصیت راه نمایم تا معصیت کنند و بشومی معصیت از بیخ
برافتند و از بیخ شان بر کنم مگر اندکی را از ایشان خدای تعالی ویرا گفت برو بکار خویش که هرکس که پیرو تو شود از
فرزندان آدم و متابعت تو کنند دوزخ جزای ایشانست جزای تمام آنگه با شیطان خطاب کرد بر سبیل تهدید و وعید گفت
و برانگیز و سبکبار کن و از جای ببر و گمراه گردان آنرا که تو میتوانی با آواز خود یعنی بدعوت خود ایشانرا بمعصیت و هر داعی که بمعصیت
دعوت کند از لشکر ابلیس باشد مجاهد گفت مراد آواز مزامیر و سرود است و اجلب علیهم و گرد کن بر ایشان سواران و پیادگان
خود را عبد الله عباس گفت ابلیس را سواران و پیادگانند از جن و انس هر سواری و پیاده که در معصیت خدای تعالی سعی کنند
او از لشکر ابلیس باشد و شارکهم فی الاموال و الاولاد و با ایشان شریک شو در مال ایشان و فرزندان ایشان بعضی مفسران
گفتند که مراد بهر مالیست که از معصیت بدست آمده عطا گفت رباست قتاده گفت آنست که مشرکان بر خود حرام کردند
از بحیره و سایبه و وصیله و مراد باولاد آن فرزندان باشند که از حرام حاصل آیند و مادران کشتند ایشانرا و گفتند که شارکت
در اولاد آنست که ایشان فرزندانرا عبد الحرث و عبد الشمس نام نهادندی و عدهم و وعده ده ایشانرا وعدهای باطل از
طول امل و درازی اجل و شفاعت بتان آنگه گفت و ما یعدهم الشیطان الا غرورا وعده نمیدهد ایشانرا شیطان مگر غرور و فریب ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
بندگان من ترا بر ایشان سلطانی و تسلطی نباشد و این بر سبیل ذلت و خواریست که شیطانرا گفت تا بداند که بندگان
مخلص او دعوت شیطانرا اجابت نکنند و او را مطیع و منقاد نباشند و بسنده است خدای و بس وکیل بندگان خود که کار
خود با وی گذارند و بروی توکل کنند تا ایشانرا از بدی شیطان نگاه دارد قوله تعالی رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ
فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ
فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ
أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى
فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا خدای شما
آنست که برای شما کشتی در دریا میراند تا شما طلب کنید از فضل او نعمت او و تجارت و بازرگانی و اگر تسخیر او بودی

آبی که یک جو سنگ و آهن سر فرو انداز و اگر صد هزار من کشتی بر وی فرو نبرد چنین نبودی این همه از رحمت اوست بر
خلقان و او همیشه بر شما مشفق و مهربان بوده است آنگه احوال دریا و شدت او یاد ایشان داد و گفت چون در دریا جایگاه رنجی
بشما رسد از خوف غرق شدن از خاطر و وهم شما گم گردد و آنکس که وی را میپرستید و بغیر او شما را رسد مگر خدای تعالی یعنی چون
دریا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و امواج دریا متلاطم گردد و شما از غرق شدن بجان ایمن نباشید معبودانی
را که میخوانید بدون خدای از شما گم شوند و از یاد شما و خاطر شما بروند کس را نخوانید مگر خدای را جل جلاله پس آنگه بفضل و رحمت
خود شما را نجات دهد و بجایهای خشک برساند شما را از خواندن وی اعراض کنید و روی بگردانید و در نعمت وی کافر شوید و آدمی
همیشه کافر نعمت خود بوده است آیا ایمن شده اید از آنکه باز گرداند شما جانب این راه و وقتی که شما بدان باشید و زمین
فرو برد شما را چنانکه قارون را فرو برد یا فرو فرستد بر شما بادی سخت که سنگ ریزه آورد یعنی باد را مسلط کرداند
بر شما تا سنگ بردارد و شما را سنگسار کند پس چون از دریا نجات یافتید و بیابان و خشکی رسیدید و دیگر باره سر
معصیت و شرک شدید چه ایمن شدید از آنکه شما را عذاب کند بخسف که زمین تان فرو برد یا باد و سنگ تان هلاک کند
او وعید کم یا باری دیگر باد دریا برد و بادی سخت را بر شما فرستد بادی که بسختی درختان را بشکند پس شما را غرق کند و سبب
کفران شما آن نعمت که از دریا خلاص یافتید پس آنکه نیابید برای خود کسی را که تابع شما بود تا شما را نصرت کند بر ما و انتقام
کشیده شما از ما باز خواهد قوله تعالی ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم من الطيبات
وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا يوم ندعوا كل أناس بإمامهم فمن أوتي كتابه
بيمينه فأولئك يقرءون كتابهم ولا يظلمون فتيلا ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة
أعمى وأضل سبيلا ما فرزندان آدم را گرامی کردیم و بزرگ گردانیدیم بعقل و نطق و تمیز و صورت نیکو و قامت
راست و تدبیر امر معاش و بآنکه ایشان را مسلط کردیم بر آنچه در زمین است در بیابان بر حیوانات و چهارپایان و در
دریا بر کشتیها چنانکه بیان این کرد و گفت وحملناهم في البر والبحر ایشان را برداشتیم در بیابان و خشکی بر چهارپایان و در
دریا بکشتیهای روان تا هر کجا خواهند روند بتجارت و بر ایشان آسان باشد و روزی کردیم ایشان را از طعامهای لذیذ
از شرابهای پاکیزه خوش و خوشگوار از انواع حلواها و شیرینیها و تفضیل دادیم ایشان را بر بسیاری از آنانکه ما آفریدیم
تفضیل دادنی گروهی باین آیه و استدلال کردند بر تفضیل فرشتگان بر پیغمبران و گفته خلایق از مکلفان سه جنسند فرشتگان
و آدمیان و جنیان و این معتقد نیست برای آنکه خدای تعالی در آیه اکرام و تفضیل جمله بنی آدم گفت و ما نگفتیم که همه آدمیان
از فرشتگان بهترند بلکه گفت بنی آدم مفضلند بر همه خدای تعالی آفرید مگر بر طایفه از فرشتگان آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل و جماعتی که ویاند زید اسلم در این آیه گفت که فرشتگان خدای را گفتند بار خدایا تو بنی آدم را در دنیا انواع نعمت
دادی که از آن میخورند و تنعم میکنند ما را در عوض آن در آخرت بده خدای تعالی گفت من فرزندان آنرا که بدو دست خلق او بخودی خود
کرده ایم برابر نکنیم با آنان که ایشان را گفتم باش شدید بود شد و روایت کرد از ابو هریره پرسیدند از این آیه گفت المؤمن
اکرم على الله من الملائكة الذين عنده مؤمن بر خدای گرامیتر است از فرشتگانی که نزدیک اویند يوم ندعوا كل أناس
بإمامهم یاد کن ای محمد روزی را که ما دعوت کنیم و بخوانیم هر قومی را با امام خود یا نسبت کنیم هر گروه را با او باز خوانیم بالیقین
تا مراد با امام کیست مجاهد و بعضی مفسران گفتند که مراد رسولست ضحاک گفت کتاب است هر امتی را با کتابی دعوت

کنند ابو العالیه گفت اعمالست یعنی باز خوانند هر یکی را بکردار خویش قتاده گفت نامه اعمالست و دلیل بر این تأویل سیاق آیتست که
فمن أوتي كتابه بيمينه و ابو هریره از رسول روایت کرد که گفت هر که در سبیل خدای نفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا
کنند که این موضع بهترست ترا یا آنچه کی خرج کردی آنگه از هر دری از درهای بهشت و اعیان دعوت میکنند اهل نماز را از در نماز و
اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه و اهل زکوة را از در زکوة یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله
کس باشد که او را از همه درها ندا کنند گفت بلی امیدوارم که شما از آنان باشید بعضی گفتند که ایشان را جادر باز خوانند
و در این سه وجه حکمت گفته اند موافقت عیسی و اظهار شرف امام حسن و امام حسین و پرده فرو گذاشتن اولاد زنا را عبد الله
عباس گفت مراد امامی است که بوی اقتدا کرده باشند ائمه حق یا ائمه ضلالت و امام رضا از پدران خویش از امیر المؤمنین از رسول
روایت کرده است که هر قومی را بخوانند با امام زمان خویش که بوی اقتدا کرده باشند و نسبت پیغمبران بکتاب خدای
و از صادق علیه السلام روایت کرده اند که او گفت لا تحمدون الله اذا کان یوم القیامة فدعی کل قوم الی من یتولونه فزعنا الی رسول الله
و فزعتم الینا قال الی این ترون یذهب بکم الی الجنة ورب الکعبة قال ثلثا ای دوستان و موالیان خدای را حمد و ثنا نیکو گوئید
بر این نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را با کسی دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه برسول خدای بریم و چنگ در
وی زنیم و شما پناه بما دهید پس کجا برند شما را به بهشت برند شما را بخدای و بخدای کعبه و این سه بار گفت فمن أوتي كتابه بيمينه یعنی آنکه نامه اعمالش
بدست راستش دهند ایشان نامهای خود را برخوانند بر ایشان فتیلی ظلم نکنند و فتیل آن باشد که چون انگشت بهم مالند در میان
انگشت حاصل شود از چرک و در آن آن باشد که در میان جوی استه خرما باشد و این کنایتست از قلت و حقارت آنگه گفت و
من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى هر که در این دنیا کور باشد از راه نجات و رستگاری نبیند در آخرت هم کور باشد
و براه بهشت راه نیابد عکرمه گفت جماعتی از یمن آمدند بر عبد الله عباس و از این آیه سؤال کردند گفت پیش از این آیه بخوان
ربكم الذي يزجي تا آنجا که وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا آنگه گفت هر که او در آیات و دلالات که مشاهد و محسوس است
نابینا باشد در آخرت هم نابینا باشد نابینای آخرت آنست که از رحمت خدای نابینا و مأیوس باشد و در خسارت و نکال و
عذاب خدای گرفتار باشد از بی‌خبری به نابینایی عبارت کرده است چنانکه از آن رحمت و نعمت و آسایش که اهل بهشت راست
بروشنایی چشم عبارت کرد آنجا که فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا يعملون و شاید که نابینایی ایشان در آخرت
بر سبیل عقوبت باشد و بیان این وجه قول خداست جل جلاله ونحشره يوم القيامة أعمى قال رب لم حشرتني أعمى وقد كنت بصيرا
قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى قوله تعالى وإن كادوا ليفتنونك عن الذي أوحينا
إليك لتفتري علينا غيره وإذا لاتخذوك خليلا ولولا أن ثبتناك لقد كدت تركن إليهم
شيئا قليلا إذا لأذقناك ضعف الحياة وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا
وإن كادوا ليستفزونك من الأرض ليخرجوك منها وإذا لا يلبثون خلافك إلا قليلا
سنة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحويلا عبد الله عباس گفت
وفد ثقیف نزدیک رسول آمدند و گفتند با سه کار بکن تا بتو ایمان آوریم گفت آن چیست گفتند در نماز دو تا
در رکوع نکنیم و اصنام را بدست خود نشکنیم و یکسال ما را بگذار تا بلات متمتع شویم رسول گفت نمازی که در وی رکوع نبود در وی خیری
نبود و اصنام را بدست خود نشکنی نه روا باشد و اما تمتع بلات من این نکنم ایشان گفتند ما میخواهیم که از میان عرب بتخصیص ما

که آن از دیگران ممتاز باشیم اگر گویند چرا کردی گوی که مرا خدا فرمود رسول ایشان را رها کرد و آب خواست و وضو ساخت و نماز کرد
گفتند یا رسول الله اکنون ما را یکسال مهلت ده خدای تعالی این آیه فرستاد وان کادوا لیفتنونک امروز شان آنست که
این کافران نزدیک بود که ترا از راه بگردانند و بفریبند و بگردانند از آنچه ما بتو وحی کردیم از قرآن تا تو افترا کنی بر ما غیر آنرا
و اضافت کنی با ما آنچه بتو نفرستاده ایم و اگر تو متابعت ایشان کنی و فرمان ایشان بری آنگاه دوست خود گیرند ترا و لولا ان
ثبتناک و اگر نه آنست که ما ترا بر جای داشتیم و از وسوسه و کید شیاطین نگهداشتیم نزدیک بود که تو اندک میل کنی
و بعضی از آنچه ایشان از تو درخواستند با ایشان رهی اگر چنان میکردی بچشانیدیمی ترا دو چندان عذابی که در دنیا ایشانرا
چشانیم و دو چندانکه در آخرت چشانیم ایشانرا و آنگه هیچ یاری و یاوری نمی یافتی که ترا یاری و نصرت کند در خبر است که
چون این آیه آمد رسول دعا کرد و گفت اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین رسول با خود گفت بر من چیزی نیاید باین چون خدای میداند
که من کاره بتان ایشانم آنچه میخواهند آن کنم تا مرا بگذارند که اسلام [illegible] وان کادوا لیستفزونک و همچنین خواستند قریش
که ترا از روی زمین دور کنند یعنی از مکه بدر آرند و همه جمع شدند و اگر بکردندی خدای ایشانرا مهلت ندادی مگر اندکی از روزگار و عذاب
فرستادی و همه را هلاک کردی کلبی گفت مراد زمین مدینه است که چون رسول از مکه بمدینه آمد جهود از آن خوش نیامد ایشانرا و پیش
او رفتند و گفتند ای محمد اگر تو پیغمبری گفت بلی گفتند تو دانی که این مکه نه زمین پیغمبرانست و زمین پیغمبران شامست که ابراهیم آنجا
و دیگر پیغمبران همه آنجا بوده اند و آن زمین مقدسه است و این نه جای پیغمبرانست چه این شهر مجهولست پیغمبر نداشت [illegible]
میگویند خیمه بدر برد و سه جا رمیل از مدینه برفت و منتظر بود تا اصحاب جمع شدند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را فرمود که
محیا و مماتت تو آنجاست و بعثت تو آنجا و مراد زمین مکه است ایشان جدا از آنکه رسول هجرت کرد الا زمانی اندک بماندند خدای
تعالی ایشانرا در جنگ بدر هلاک کرد سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا نهاد و طریقه آنکس که پیش از تو از ما برسالت و پیغمبری فرستادیم
همچنین بوده است او و قوم او را بیرون کردند ما ایشانرا هلاک کردیم با ایشان نیز همان کنیم که با ایشان کردیم و از سنت ما عادت
ما آنست که تا پیغمبران در میان ایشان بودند ایشانرا هلاک و عذاب نکردیم ایشان چرا اختیار آن میکنند که تو از میان
ایشان بروی تا عذاب بایشان فرود آید چه ایشان و غیر ایشان همه در رعایت تواند از عذاب و ذلک قوله تعالی وما کان الله
لیعذبهم وانت فیهم قوله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر ان قرآن
الفجر کان مشهودا ومن اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا
نصیرا مفسران اندر دلوک خلاف کرده اند ابراهیم نخعی و مقاتل بن حیان و ضحاک گفتند و سدی نیز که دلوک فرو شدن
آفتابست و برین قول مراد نماز شام باشد و دلیل این قول عبدالله مسعود است که او گفت او غرب صلی المغرب و افطر ان
کان صائما چون اثر آفتاب فرو شدی رسول نماز شام بکردی و اگر روزه داشتی افطار کردی و سوگند خورد که این ساعت
وقت این نماز است وهی التی قال الله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس عبدالله عباس و جابر بن عبدالله انصاری و قتاده
و مجاهد و غیر ایشان گفتند دلوک آفتاب زوال آفتابست این قول باقر و صادق است و دلیل این تاویل حدیث ابن
مسعود است که او گفت رسول گفت اتانی جبرئیل لدلوک الشمس حین زالت وصلی الظهر رسول گفت جبرئیل بمن آمد وقت
دلوک آفتاب چون زوال شده بود نماز پیشین کرد و من در پی او نماز کردم جابر بن عبدالله گفت رسول را بدعوت خواندم

با جماعتی

با جماعتی صحابه چون طعام بخوردند وقت زوال بود رسول از سرای بیرون آمد و گفت اخرجوا فهذا حین دلکت الشمس این آن
وقت است که آفتاب بزوال آید و این قول جامع جمله فرایض است برای آنکه چون دلوک زوال باشد نماز پیشین و دیگر
در وی داخل باشند و قوله الی غسق اللیل نماز شام و خفتن باشد و قرآن الفجر نماز بامداد و پس این آیه پنج نماز را مستغرق باشد
و دلیل بر صحت این آنست که از رسول روایتست که جبرئیل مرا چون نماز می آموخت ابتدای نماز پیشین کرد و چون زوال
آفتاب شد جبرئیل بیامد و نماز پیشین کرد و من در پی او چون شفق مشرق شد باز آمد و نماز شام کرد و بعد از آن خفتن
و من در پی او و چون صبح در آمد باز آمد و نماز بامداد کرد و من در پی او و دیگر روز چون سایه هر چیزی همچندان شد باز آمد
و نماز پیشین کرد و من در پی او و چون سایه هر چیزی دو چندان شد باز آمد و نماز دیگر کرد و من در پی او و چون آفتاب فرو شد
باز آمد و نماز شام کرد و من در پی او و چون دو دانگ از شب بگذشت باز آمد و نماز خفتن بکرد و من در پی او نماز کردم چون روز
روشن شد باز آمد و نماز بامداد کرد و گفت ای محمد این نماز پیغمبرانست که از پیش تو بوده اند و گفت ما بین هاتین الصلوتین
وقت از میان این وقت تا آن وقت وقتی است یعنی روز اول نماز با اول وقت کردیم و روز دوم باخر وقت نماز کردیم
تا بدانی که اول وقت کدامست و آخر وقت کدام و این نیز جایی که میان اول و آخر نماز توان کرد و قیل اقم الصلوة نماز بپای دار
و بران قیام کن و مداومت نمای که نمازی که برای وقت بگذشتن آفتابست تا بوقت پیدا آمدن اول تاریکی باشد نماز شام
باشد و آنکه نماز خفتن و قرآن الفجر یعنی این نماز بامداد است یعنی درین رکعات نماز بامداد [illegible]
[illegible] آنکه گفت ان قرآن الفجر [illegible] که نماز فجر نمازیست مشهود حاضر شده یعنی فرشتگان روز دران وقت باز فرشتگان
شب حاضر شوند برای آنکه نزول فرشتگان روز و صعود فرشتگان شب [illegible] دیوان عملش بنویسند و فرشتگان
روز در اول دیوان عمل و اگر نماز بامداد در اول وقت بکنند دلیل است برانکه نماز بامداد مستحب است و آنکه گفت ومن
اللیل فتهجد به نافلة لک در بعضی از شب بیدار شو بنماز زیادت بر فرایض [illegible] که این زیادتست که حق
که خدای تعالی این است [illegible] گفتند این نماز بر رسول فریضه بود و بر دیگران سنت رسول را فرمود که بدین قیام کن تا بود که خدای ترا
برانگیزد در مقام محمود و بیشتر اهل علم بر آنند که این مقام مقام شفاعت است که اولیا از اول و آخر بدان تمنای آن مقام کنند عبدالله مسعود
پرسید که آن مقام چیست گفت فردای قیامت خلایق در مکان صعید [illegible] همه پیش کسی سخن نیارد گفتن اول
کسی که [illegible] رسول باشد قتاده گفت روایت کرد انس بن مالک گفت از رسول که روز قیامت امتان [illegible]
مجتمع شوند و گویند بیایید تا شفیع برانگیزیم بخدای تعالی تا باشد که ما از این مقام برهاند [illegible] آدم آیند و گویند ای آدم صفی خدای
تعالی ترا بدست قدرت خود بیافرید و مسجود فرشتگان کرد میخواهیم که ما را شفیع باشی بحضرت حق سبحانه و تعالی آدم
گوید من پای آن ندارم و مرا خطیئه افتاده است که هنوز در خجالت آنم [illegible] پیش نوح آیند و گویند تو اولین پیغمبری که
خدای تعالی ترا بخلق فرستاد ما را شفاعت کن گوید من این مقام ندارم پیش ابراهیم خلیل آیند و از وی درخواهند
گوید مرا قوت این نیست پیش موسی آیند همین جواب [illegible] عیسی آیند و گویند [illegible] نیست [illegible]
[illegible] باشد که محمد را که سید اولین و آخرین است پیش من آیند من برخیزم و ایشان از پس من [illegible] کشیده
باشند [illegible] خدای تعالی دستوری خواهم چون دستوری یابم در سجده افتم و روی بر زمین نهم خطاب آید
که سر بردار [illegible] بخواه هر چه میخواهی بیابم و شفاعت کن تا بپذیریم من سر بردارم و خدا را حمد و ثنا گویم آنگه شفاعت کنم [illegible]

بمن بخشد باز رجعت کنم و شفاعت کنم چندانکه خدا خواسته بوده باشد و تعیین کرده دیگر باره مراجعت کنم و هم روی بر
زمین نهم ندا آید که بخواه تا بدهم و شفاعت کن تا بپذیرم من شفاعت کنم تا هر کس را که گوینده لا اله الا الله باشد از دوزخ
بدر آرند و هر گرا جری یابی را بی که باشد بخواهم تا در دوزخ نماند جز کافر محض و بر روایت دیگر مراد بمقام محمود مقام رسولست بر عرش
یا کرسی از عبد الله سلام روایت کرده اند که او گفت روز قیامت کرسی بیاورند و در پیش عرش بنهند پیغمبر شما بر آنجا
نشیند آنگه رسول را خطاب کرد که وقل رب ادخلنی مدخل صدق بگوی ای محمد که ای خدای من مرا در جای صدق ببر و بیرون
آور از جای صدق عبد الله عباس گفت معنی اینست که مرا از مکه بیرون آر و بمدینه بر از جعفر بن محمد صادق پدر ایشان روایتست
رسول این سخن آنگاه گفت که در غار شد که از مکه بیرون آمد مراد او بیرون آمد و باز در مکه بر با مراد و ظفر و مرا از نزدیک خود سلطانی
و حجتی کن و منصور و قوی بخش چنانکه هر که دشمنی کنند و غرض ما هر که دین تو با آن نه است و اسم خدای تعالی او را باین مکث در خواست
دنوم و حمید او قتاده گفت رسول دانست که او را باین کار قوت نباشد الا بسلطانی از قبل خدای تعالی از خدای سلطانی
خواست منصور و بهوید از قبل خدای برادر کتابت و اقامت حدود کلبی گفت مراد باین سلطان عطای ابن اسید است
که رسول او را بر مکه عامل کرد و او مردی سخت بود بر فاسقان و نرم جانب بود بر مؤمنان او گفت و الله که اگر کسی نماز جمعه
حاضر نباشد گردنش بزنم و تخلف نکنند از نماز جمعه الا منافق **قوله تعالی** وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ
إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ
إِلَّا خَسَارًا بگوی ای محمد که حق آمد و باطل نیست شد یعنی قرآن آمد و شیطان رفت و اسلام آمد و شرک نیست
و گفته اند حق دین خداست و باطل اصنام و اوثان و باطل همیشه نیست و فانی بوده است عبد الله مسعود و عبد الله عباس
گفته اند چون رسول مکه بگشاد و در حرم کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند هر قومی سوی بتی خود آورده بودند رسول بدان
بتان میگذشت و چوبی در دست و بر سر آن چوب پاره آهن در چشم و روی آن بتان میزد و میخواند که قل جاء الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا آن بت که گذشتی بر روی در افتادی مشرکان میدیدند و با یکدیگر میگفتند سخت ساحر است محمد و ننزل
من القرآن و میفرستیم ما از قرآن آنچه شفاست و رحمت بر مؤمنان قرآن شفاست برای آنکه چون خوانده شد دلیل نبوت
و تصدیق او کرد و مردم از حیرت و ضلالت خلاص یافتند چنانکه بیمار از علت و رنج شفا یابد دیگر آنکه شک و شبهه
و نفاق مرض است چنانکه گفت فی قلوبهم مرض قرآن آن شک و شبهه را زایل کرد و اند چون نظر در وی کنند بی شفا
رنج و شبهه باشد دوم آنکه مردم باین قرآن تبرک کنند و شفا طلبند خدای تعالی شفا دهد رسول گفت القرآن هو الدواء
و من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله هر که او بقرآن طلب شفا نکند خدای تعالی او را شفا ندهد و صادق علیه السلام گفت
هر کرا بیماری باشد باید که چون باماد روی از نماز بگرداند هفت بار الحمد بخواند و باد بر دو دهد اگر به نشود هفت بار دیگر بخواند
خدا حتم شفا دهد و اگر بیماری باشد که اجل او در آن باشد و لا یزید الظالمین و این قرآن نیفزاید ستمکاران را جز
زیان کاری برای آنکه باور نکنند و از آن منفعت نگیرند و در وی نظر نکنند تا باور هستی شوند **قوله تعالی** وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ
أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ
أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ
مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و ما چون نعمت کنیم بر آدمی از انواع نعمت از تندرستی و روزی فراخ و کامرانی و نظام

امور

امور بنظر کنند و از ذکر ما اعراض کنند و روی از ما بگردانند و جانب خود دور کنند یعنی خود را از ما دور دارند و مستغنی شود از ما
و چون بوی رسد از بیماری و درویشی و غیر آن نومید شود و قطع طمع کنند و آن علامت لوم و دنائت نفس باشد که مردم در نعمت بطر
باشند و در شدت با جزع و یأس آنگه گفت بگوی ای محمد که هر یک از اینان کار در خور خود کنند بر عادت و سلیقه خود و
مذهب و طریقه خود که بوی مانند و شاکل حال وی باشد چنانکه در نیت و ضمیر وی بود و مورد این آیه مثلیست که گفت
کل اناء یترشح بما فیه آنگه گفت فربکم اعلم پس خدای شما عالم و دانا تر است بآنکس که وی راه یافته تر است و یسئلونک عن
الروح ای محمد ترا از روح میپرسند بگو که روح از فرمان خدای منست و عبد الله مسعود گفت با رسول میرفتم در مدینه بجماعتی
جهودان بگذشتیم بعضی گفتند که او را از روح بپرسید و بعضی گفتند مپرسید و من با نبی او میرفتم وحی فرود آمد روی بجهودان
کرد و این آیه بر خواند ایشان گفتند ما در توریه همچنین یافتیم روح از فرمان خدایست عبد الله عباس گفت جهودان رسول را
گفتند یا محمد خبر ده تا روح چه باشد و مراد از روح روح حیوانی باشد که حیوان بدو زنده است رسول هیچ جواب باز نداد جبرئیل
آمد و این آیه آورد و در خبر است که جمعی جهودان گرد آمدند و قریش را گفتند از محمد بپرسید تا روح چه باشد و از آن جماعتی که
در زمان اول مفقود شدند و از آن مرد که بشرق و غرب زمین رسید اگر از هر دو جواب گوید و از روح نگوید پیغمبر باشد
و اگر از هر سه جواب گوید وی پیغمبر نباشد که ما در کتاب خود همچنین یافتیم ایشان بیامدند و بپرسیدند خدای تعالی در باب
مفقودان زمان اول این آیه فرستاد که ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و در باب آن مرد
بشرق و غرب زمین رسید این آیه فرستاد که و یسئلونک عن ذی القرنین قل ساتلوا علیکم منه ذکرا و در باب روح
این آیه فرستاد و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و مفسران خلاف کردند در آن روح که ایشان از آن پرسیدند
از امیر المؤمنین علی روایت کرده اند در این آیه که او گفت نام فرشته ایست که او را هفتاد هزار روی است و هر رویی هفتاد
هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان و هر زبانی بهزار هزار لغت تسبیح خدای را کند از تسبیح خدای تعالی فرشته آفریند
تا با فرشتگان میپرد تا روز قیامت عبد الله عباس گفت روح خلقی چند است از خدای تعالی بر صورت بنی آدم
طعام و شراب خورند بعضی گفتند فرشته نیست و بعضی گفتند روح آدمی است و دیگران گفتند مراد قرآنست من امر ربی
برای آن گفت که ایشان گفتند ما را خبر ده از این قرآن که بتو فرو می آید و قدیست یا محدث گفت من امر ربی از فرمان
خدای منست یعنی محدث است آنگه باز نمود که علم آدمیان اندکست و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا شما را از علم نداده اند مگر اندکی
قوله تعالی وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا
إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ
يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا اگر خواهیم ببریم این قرآنرا
که بتو فرستادیم آنگه هیچ وکیلی نیابی که یاری مردی و وکیلی تو کند تا تو او را با ما کند ادعی تا از ما طلب کند و قرآن کند تا چنین
که هست مسطور و محفوظ کرده و مگر رحمت خدای تعالی ترا در یابد و این قرآنرا محفوظ و مسطور بگذارد و در خبر است که روزی
رسول بیرون آمد سر باز بسته از رنجی که او را بود بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت آنگه گفت این کتابها چیست که
شما مینویسید جز از خدای تعالی نزد یکست که خدای خشم گیرد برای کتاب خود و هیچ ورق رها نکند و هیچ کس
در دل آیه قرآن باشد الا که آنرا ببرد در گفتند یا رسول الله احوال مؤمنان چگونه باشد آنرو گفت هر که خدای تعالی بوی خیر

خواهد او را توفیق ثبات دهد بر کلمهٔ توحید که لا اله الا الله است عبد الله مسعود گفت اولین چیزی که شما از دین نیابید امانت
باشد و آخرین چیزی که نیابید نماز باشد و قومی باشند که ایشان نماز کنند و ایشان را دین نباشد و روزی آید که شما در روز
آیید و قرآن در میان شما نباشد نه در دلها و نه در مصحفها انگاه این آیه برخواند و لئن شئنا لنذهبن عبد الله عمر گفت قیامت
برنخیزد تا قرآن باز هم آنجا نشود که آمده است و او را دوی باشد چون دوی زنبور انگبین حق تعالی گوید ترا چه بوده است
گوید بار خدایا پس تر آمده‌ام تا میخوانم و برمن کار نمیکنند و این انگاه باشد که قیامت نزدیک باشد انگاه گفت ان
فضله کان علیک کبیرا بدرستی که فضل و رحمت خدای تو همیشه بر تو بزرگ بوده است بگوی ای محمد منکران قرآن را که شما
چگونه انکار کنید سخنی را که اگر جملهٔ آدمیان و پریان جمع شوند و یکدیگر را یاری کنند تا مانند این قرآن بیارند نتوانند آورد و اگر بهم
یاری کنند یا از جهت فرط فصاحت وی که علم نظم و ترتیب آن شده و مذهب آنکه وجه اعجاز صرف گویند و این آیه انگه
آمده که ایشان گفتند و لو نشاء لقلنا مثل هذا و این آیه دلیل است بر انکه کسی قرآن را معارضه نیاورد و حجت است و نیز آورد
همچنین آدمیان و پریان قوله تعالی ولقد صرّفنا في هذا القرآن من كل مثل فأبى أكثر الناس للناس
إلا كفورا وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا أو تكون لك جنة من نخيل
وعنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا أو تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا أو تأتي بالله
والملائكة قبيلا أو يكون لك بيت من زخرف أو ترقى في السماء ولن نؤمن لرقيك حتى
تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا بدرستی که بیان کردیم
و مکرر کردانیدیم برای مردمان درین قرآن از هر معنی که در حسن همچون مثل است و ایشان همه چند دین و دنیا پس ابا کنند
بیشترین مردمان مگر آنکه کافر میشوند و گفته‌اند در معنی این که ما درین قرآن بگردانیدیم از هر گونه مثلی و هر نوعی مثلی زدیم تا ایشان
عبرت بگیرند و بآن متعظ شوند چه از احکام و امثال و چه از مواعظ و قصص ایشان ابا میکنند و کافر میشوند و میگویند ما
نمی آوریم بتو تا انگاه که برای ما از زمین چشمه‌ها روان کنی عکرمه از عبد الله عباس روایت کرده که عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابو سفیان
و نضر بن حارث و ابو جهل بن هشام و غیر آن از صنادید قریش همه جمع شدند در پس خانهٔ کعبه پس از انکه آفتاب فرو شد
گفتند کس فرستیم تا محمد حاضر شود تا با او سخن گوییم کس فرستادند و رسول حاضر آمد بطمع آنکه مگر دلهای ایشان نرم شده است
و ایمان خواهند آورد در میان ایشان بنشست گفتند ای محمد ترا خوانده‌ایم تا با تو عذر بگوییم و الله که ما هرگز در عرب
کسی ندیده‌ایم که با قوم خود این کرد که تو میکنی آبا و اسلاف ما را دشنام میدهی و بدین ایشان عیب میکنی و خدایان
ما را دشنام میدهی و تفریق الفت و جماعت میکنی هیچ زشتی نماند که با ما نکردی اگر این طمع مال میکنی از هر کسی از مال خود
نصیبی دهیم و اگر از برای ریاست میکنی ترا سید خود کنیم و اگر ترا از جنیان خیال پیدا شده تا طلب طبیبی کنیم رسول
گفت ازین معانی هیچ نیست خدای مرا فرستاده است و کتابی بمن داده و مرا فرموده است تا شما را بشارت دهم و بیم
کنم رسانم و من رسالت خدای رسانیدم و شما را نصیحت کردم اگر قبول کنید بهرهٔ دنیا و آخرت برسید و اگر رد کنید من
نیز صبور باشم تا خدای تعالی میان من و شما حکم کند ایشان گفتند ای محمد تو میدانی که زمین ما تنگترین زمینها است
و کم آبتر اگر پیغمبری از خدای تعالی درخواه تا این کوهها از میان ما بردارد و زمین ما فراخ کند و در او جویهای آب روان پدید آورد
و از جملهٔ انسان قصی بن کلاب را زنده کند تا ازو بپرسیم که او پیری راست گوی بوده است تا احوال ترا ازو پرسیم تا ترا تصدیق

کنند انگه ما ترا راست گوی دانیم و بدانیم که ترا نزدیک خدای مرتبه هست و تو رسول خدایی گفت مرا باین نفرستاده‌اند با آنچه
فرستاده‌اند باشما بگفتم ایشان گفتند ای محمد اگر این نمیکنی از خدای درخواه تا ترا بوستانی بدهد از درختان خرما و انگور و تو
در میان آن بوستان جویهای آب روان گردانی و اگر این نمیکنی درخواه تا ترا گنجها دهد تا تو مستغنی گردی و اگر این نمیکنی
پاره از آسمان بر ما افکن تا هلاک شویم و از ما باز رهی رسول گفت اگر خدای من خواهد این همه بکند چون قادر است بر این
ازین یکی از ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدای را با جمعی فرشتگان انگه گفتند ما شنیده‌ایم که این قرآن
مردی ترا می آموزد از یمامه که او را رحمن گویند و ما برحمن ایمان نیاریم ما عذر با تو گفتیم و دست از تو بنداریم و ترا هلاک کنیم یا
ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان برخاست و غمگین بیرون آمد عبد الله بن ابی امیه با او برخاست و او پسر عمهٔ
رسول بود و عاتکه بنت عبد المطلب گفت ای محمد قوم بر تو عرضه کردند آنچه شنیدی قبول نکردی و کارها از تو درخواستند هیچ
قبول نکردی بخدای که من بتو ایمان نیارم هرگز الا که راهی بسازی خود را بر آسمان روی و از آنجا نامه آری گشاده و جماعتی فرشتگان
گواهی دهند برای تو و انگه که این همه کرده باشی گمان من چنان است که هم ترا باور نداریم ابو جهل گفت ای قوم آنچه بر محمد عرضه کردید
هیچ قبول نکرد و ازین بازنگردد با ایستادن من هیچ چاره ندارم مگر آنکه چون او فردا بیاید و در کعبه کند در نماز چون بسجده شود
سنگی گران بگیرم و بر او زنم و سر او باز رهیم رسول ازینجا غمگین باز گشت و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این کافران
میگویند ما بتو ایمان نیاریم تا تو برای ما از زمین چشمه بگشایی یا ترا بوستانی باشد بسیار درخت چنانکه آفتاب بر آن نتابد
در وی از درختان خرما و انگور و انگه تو در میان درختان جویهای آب روان گردانی یا از آسمان فرو افکنی پاره از آسمان چنانکه
دعوی کرده یا خدای را بیاری و فرشتگان را یا بنهای بینند تا بر صحت آنچه دعوی میکنی گواه باشند و دلیل است بر آنکه ایشان
با کفر مشبهه بوده‌اند چه زعم بعضی بوده و دیگر کسی که خدای را جسم و زنده بر شوی بآسمان و ما هرگز ایمان نیاریم برای آنکه تو بر آسمان
شوی تا آنکه از آسمان کتابی آوری و نامه که آنرا بخوانیم و در آنجا نوشته باشد که ما را واجب است متابعت تو کردن قل سبحان
ربی بگوی ای محمد که پاک است و منزه خدای من و این لفظ بر سبیل تعجب فرموده از آنچه ایشان درخواستند و از پیغمبران
کردند بلکه کنت هیچ نیستم مگر آدمی فرستاده برسالت چون رسولان دیگر و این که شما گفتید مقدور بشر نیست و جز خدای
قادر بالذات نباشد قوله تعالی وما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى إلا أن قالوا أبعث الله
بشرا رسولا قل لو كان في الأرض ملائكة يمشون مطمئنين لنزلنا من السماء ملكا رسولا علیهم
قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم إنه كان بعباده خبيرا بصيرا ومن يهد الله فهو
المهتد ومن يضلل فلن تجد لهم أولياء من دونه ونحشرهم يوم القيامة على وجوههم عميا
وبكما وصما مأواهم جهنم كلما خبت زدناهم سعيرا منع نکرد مردمان را از ایمان آوردن بقرآن و بتو
محمد چون هدی بایشان آمد و قرآن بایشان آورد مگر آنکه ایشان را گمان بود که گفتند که خدای تعالی پیغمبری آدمی فرستاده که
رسول فرستد فرشته فرستد بگوی ای محمد جواب ده که اگر در زمین فرشتگان باشند که میروند آرمیده و ساکن
تا با ایشان رسول فرشته فرستیم یعنی هر کس که رسول فرستیم از آن جنس فرستیم اگر بفرشتگان فرستیم فرشته فرستیم
و اگر بآدمیان فرستیم آدمی فرستیم انگه گفت ای محمد چون قطع طمع تو از ایمان در رشد و صلاح ایشان منقطع شد بگو که گواه
من و شما خدای بس است که گناه از شماست یا تقصیر از منست و او به بندگان خویش آگاه و بیناست و من یهد الله

وهر که را خدای هدایت کند و الطاف شامل او دارد باز کتاب فرستد و پیغمبر فرستد و او مهتدی شود و راه یافته و هر که
او ضلالت کند او را از راه بهشت گم کرد اند یا در دنیا بر سبیل عقوبت بر معصیت خذلان کند چه ایشان را هیچ ولیی از اولیا
نیابی بجز از من که نصرت کند و از عذاب من خلاص دهد انگه گفت و نحشرهم ما ایشان را روز قیامت برانگیزیم بر روی ایشان
یعنی ایشان را بر روی در کشیم بر آتش دوزخ انس مالک گفت از رسول خدای پرسیدیم که خدای کافران را چگونه بر روی حشر کند
گفت آن خدای که قادر باشد بر آنکه ایشان را قوت دهد تا بپای روند تواند که چنان سازد که بر روی روند کوران باشند و کران و
گنگان و عبدالله عباس گفت کور باشند از آنکه ایشان را آنچه باید شنود نشنوند و گنگ از آنکه سخنی که ایشان را از آن خیری باشد
نگویند مقاتل گفت این آنگه باشد که ایشان را گویند در دوزخ اخسئوا فیها ولا تکلمون پس از آنکه خبری گویند و نه چیزی بینند و نه چیزی
شنوند و گفته اند که در بعضی مواقف شنوند و بینند و گویند و در بعضی مواقف نشنوند جای ایستادن ایشان آتش دوزخ باشد
از دوزخ که هر گاه آتش او ساکن گردد ما آنرا برافروزیم و در زیادت کردانیم سوختن ایشان را قوله تعالی ذلک جزاؤهم
بانهم کفروا بایاتنا وقالوا ءاذا کنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا اولم یروا ان
الله الذی خلق السموات والارض قادر علی ان یخلق مثلهم وجعل لهم اجلا لا ریب فیه
فابی الظالمون الا کفورا قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکتم خشیة الانفاق
وکان الانسان قتورا جزا و پاداش ایشان آنست که ما آتش دوزخ را بر ایشان مسلط گردانیدیم تا ایشان را
میسوزد و اجزای ایشان را متفرق میکرداند انگه اعادت میکنیم و بار دیگر همچنان میکردانیم تا حسرت و عذاب ایشان در زیادت
میشود بسبب آنکه ایشان بآیات ما کافر شدند و حشر و نشر را تکذیب کردند و گفتند که چون ما استخوان شویم و ریزیده
و پوسیده شویم ما را خلق نو برانگیزند و باز زنده کردانند و این بر سبیل تعجب گفتند خدای تعالی گفت چه جای تعجب است
ایشان نمی بینند و نمیدانند که خدایی که آسمانها با رفعت و زمین با بسطت و سعت بیافرید و از آن عاجز نشد قادر باشد
بر آنکه مثل ایشان بیافریند ایشان را بیافرید و هر یکی را اجلی پدید کرد یعنی اجل مرگ یا اجل قیامت که در آن هیچ شکی و شبهت نیست
ابی الظالمون الا کفورا این همه دلایل و براهین با ایشان میکنند باز منکر شدند الا کافری و ناسپاسی اکر در آن مستغرق شدند و از آن برگشتن
نمیتوانند قل لو انتم بگوی ایشان را که اگر شما مالک شوید خزینهای رحمت خدای را که روزی همه خلقانست و از عدد و شمار بیرونست
آن هنگام آن همه را بازگیرید و امساک کنید از ترس درویشی و نفقه نکنید و آدمی همیشه ممسک و بخیل بوده است قوله تعالی و
لقد اتینا موسی تسع ایات بینات فسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم فقال له فرعون انی
لاظنک یا موسی مسحورا قال لقد علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات والارض بصائر
وانی لاظنک یا فرعون مثبورا فاراد ان یستفزهم من الارض فاغرقناه ومن معه جمیعا
وقلنا من بعده لبنی اسرائیل اسکنوا الارض فاذا جاء وعد الاخرة جئنا بکم لفیفا وبالحق
انزلناه وبالحق نزل وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا بدرستی که ما موسی پیغمبر را نه معجزه روشن دادیم عبدالله
عباس گفت این عصاست و ید بیضا و شکافتن دریا و ملخ و شپش و وزغ و خون و سنگ که عصا بر وی میزد و آب از آن
کشتی و کوهی که بر سر ایشان برداشته شد و گفته اند که نه آیه در احکامست یکی از جهودان رسول را گفت و از این نه آیه سؤال کرد
رسول گفت خدای تعالی موسی را وحی کرد و گفت بگوی بنی اسرائیل را که بخدای شرک میارید و اسراف مکنید و زنا مکنید

وخون ناحق مریزید و جادویی مکنید و ربا مخورید و پیش پادشاه غمز مکنید تا مردم بیگناه کشته نشوند و زنان محصنه را دشنام
مدهید و از زحف مگریزید و شما خاصه ای جهودان در روز شنبه عدوان مکنید و بیدادی منمایید جهودان چون این جواب بشنیدند
بر دست رسول او دادند و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدایی بحق فسئل بنی اسرائیل ای محمد از بنی اسرائیل بپرس یعنی عبدالله سلام
و اصحابش تا یقین تو زیادت گردد و شاید که خطاب باشد هر یکی را و شاید که خطاب باشد موسی را یعنی ای موسی بنی اسرائیل
را از فرعون بخواه موسی چون پیش فرعون رفت و آیات بنمود فرعون وی را گفت ای موسی می پندارم که با تو جادویی کرده اند
و عقل تو خلل یافته و گفته اند مسحور بمعنی ساحر است یعنی من ترا جادو می پندارم و اینکه تو میکنی جادویی است موسی گفت برای
و دلیل من گمان میبرم ای فرعون که تو هالک و نیست شده و گمان من از گمان تو صحیح تر است ابن عباس گفت مثبورا ملعونا
جاوید گفت موسی ... فرعون ... شد و در زمستان بود ... برخود گرفت موسی عصا بیفکند اژدها شد و دهن
بر وی نهاد و خواست تا فرو برد فرعون از ترس حدث کرد در جامه و گفت انی لاظنک من ترا ای فرعون هالک می پندارم فاراد
ان یستفزهم فرعون خواست تا موسی را و بنی اسرائیل را از زمین مصر برانگیزد و از آنجا بیرون کند ما فرعون را و هر که با وی بود
همه را در دریا غرق کردیم و گفتیم از پس آنکه فرعون را هلاک کردیم و بنی اسرائیل را گفتیم که شما در زمین مصر ساکن شوید تا آنجا مقام
سازید که چون وعده قیامت آید ما شما را بیاریم بر هم آمیخته یا همه را جمع کرده و گرد آورده کلبی گفت فاذا جاء وعد الآخرة یعنی
مراد نزول عیسی است از آسمان و این نزول ... رجعت میکند حق تعالی این قصه برای خوشی رسول فرستاد و گفت
اگر چه کفار قریش ترا از مکه برانگیختند پیش از تو فرعون خواست تا موسی را از مصر برانگیزد و من او را و قوم او را هلاک کردم و ملک
مصر با ایشان دادم ترا نیز ظفر دهم بر دشمنان تو و نعمت خود بر تو و اتباع تو تمام کردانم و بالحق انزلناه و بالحق نزل این
قرآن فرستادیم بحق و حکمت تا هدایت کند مردمان را با آخرت و بحق فرود آید و ما ترا ای محمد نفرستادیم مگر برای بشارت
دادن و ترسانیدن قوله تعالی وقرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث ونزلناه تنزیلا قل
آمنوا به او لا تؤمنوا ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون
سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا وقرآنی که
فرستادیم آیه آیه و سوره سوره فرستادیم بحسب مصلحت و احتیاج و او را جدا کردانیدیم تا تو بر مردم خوانی
باهستگی و درنگ و فرو فرستادیم او را فرو فرستادنی بحسب حاجت بگو این کافران را که اگر شما باین قرآن ایمان آرید
و اگر نه آورید آنانکه ایشان را علم داده اند باین قرآن ایمان می آورند و چون بر ایشان میخوانند ایشان میشنوند و بروی در می افتند
و سجده میکنند خدای را بر سبیل تواضع و شکر آن نعمت را که پیغمبر آخر الزمان را در یافتند و بآن وعده که ایشان را داده بود
برسیدند و یقولون و میگویند منزهست خدای تعالی از آنکه وعده خلاف کند وعده کرده شده و بفعل رسیده
و بر روی در می افتند گریند و می افزاید ایشان را ترسکاری و فروتنی یکی از جمله بزرگان گفته است هر که او را علم باشد
و آن علم او را بگریه نیارد علم او نافع نباشد و را قوله تعالی قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله
الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا وقل الحمد
لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا
بگوی ای محمد که چون خدای تعالی را خوانید الله گویید یا رحمن خوانید یعنی او را بنام الله خوانید یا رحمن هر کدام که از این دو نام

میخواهید بخوانید که او را نامهای نیکوست و نیکوترین نامها نام اوست عبدالله عباس گفت شبی از شبها رسول نماز میکرد و در نماز
میگفت یا الله یا رحمن مشرکان قریش گفتند محمد تا اکنون یک خدای را میخواند اکنون دو خدای را میخواند الله را و رحمن را امّا رحمن را
نشناسیم مگر رحمن یمامه را و ایشان مسیلمه کذاب را خواستند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد بگوی این
انکار است با ایشان که من خدای را بنام رحمن میخوانم خدای را اگر خواهی بنام الله خوان و اگر خواهی بنام رحمن همه نام که خوانی او را
نامهای نیکوست این قول که مشرکان گفتند دلیل آن میکند که اعتقاد چنان داشتند که اسم و مسمی یکی است آنکه
گفت ولا تجهر بصلوتک و آواز بلند مکن در نماز خود یعنی بقراءت در نماز و آهسته مکن و میان این دو صفت کن یعنی
خواندن و آهسته خواندن است طریقی و راهی طلب کن نه بلند و نه آهسته و گفته اند که قراءت بروز آهسته خوان
و شب با آواز بلند عبدالله عباس گفت چون رسول نماز کردی بقراءت آواز بلند برداشتی مشرکان طعنه زدندی و
رسول را دشنام دادندی و شعر خواندندی و دست بر هم زدندی تا رسول را بغلط افکنند رسول آواز نرم کردی چنانکه صحابه نشنودندی
خدای تعالی آیه فرستاد و گفت لا تجهر بصلوتک آواز برمدار چنانکه مشرکان بشنوند و طعنه زنند و آهسته مخوان چنانکه
صحابه نشنوند آنگه رسول را فرمود که بگو سپاس آن خدای را که فرزند نگرفت که این از صفات اجسامست چون برادر دست
حمل نکنند و اگر بر طریق حمل کنند از سر احتیاج باشد که او را در ملک و پادشاهی شریک و انبازی نیست و او را ولی نیست که
تابع او باشد از ذل و یاری دهی عزیز باشد و تعظیم کن خدای را غایت تعظیم کردن که ذات او مستحق غایت تعظیم است
لم یتخذ ولدا رد است بر جهودان و ترسایان و لم یکن له شریک فی الملک رد است بر مشرکان و لم یکن له ولی من الذل
رد است بر صابیان که ایشان گفتند لولا اولیاء الله لذل الله اگر خدای تعالی را اولیا نبودی ذلیل بودی تعالی الله عن ذلک
در خبر است که هر که این بگوید ثنا اکبر ثواب او بیشتر بود از دنیا و هرچه در او باشد از معاذ جبل روایت است که رسول گفت علیکم
بآیة العز گفتند آیه عز کدام است گفت قوله تعالی و قل الحمد لله الذی تا آخر سوره و این آیه بسیار خواندی سورة الکهف
مکیست و صد و ده آیت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ده آیه از این سوره بخواند فتنه دجال او را زیان ندارد و هر کس که
سوره را جمله بخواند بهشت در آید و ابو اسحق بن عبدالله روایت کرد از حضرت رسول که چون این سوره فرود آمد هفتاد هزار
فرشته بتشییع آن از آسمان فرود آمدند و هر که این سوره را روز آدینه بخواند هر گناه که از این آدینه تا آدینه کرده باشد
خدای تعالی بیامرزد و او را چندان نور بدهند که با آسمان برسد انشاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا قیما لینذر بأسا شدیدا
من لدنه و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا ماکثین فیه ابدا
و ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم به من علم و لا لآبائهم کبرت کلمة تخرج من
افواههم ان یقولون الا کذبا حق سبحانه و تعالی بندگان خود را تعلیم کرد و بایشان آموخت که چگونه حمد و ثنای او
او را بر بندگان گوارترین نعمتی که بایشان کرده است و آن فرستادن قرآن است گفت شکر و سپاس مر خدای را الحمد لله که
فرو فرستاد بر بنده خود کتاب یعنی قرآن را که سبب نجات بندگان است از نیران و رسیدن ایشان به بهشت جاودان است و کژی
آن کتاب را کج نکرد راست کرده چنانکه در وی هیچ تناقضی و اختلافی نیست و گفته اند که بر کتابهای دیگر او را قیم کرده که حکم میکند
آن و گواهی میدهد بصحت آن تا پاک باشد و بترساند خلق را از عذابی سخت از نزدیک وی و بشارت دهد مؤمنان را

که عمل صالح کنند بآنکه ایشان را مزدی نیکوست یعنی بهشت که در آن درنگ کننده و جاوید باشند در آن بهشت و دیگر برای آنکه
بترساند آنها را که گفتند که خدای تعالی فرزندی گرفت و ایشان را بدین قول هیچ علمی و دانشی نیست بلکه از سر جهل و اعتقاد باطل میگویند
نه ایشان را بآن علمی است و نه پدران ایشان را آنکه این از جمله سخنهاست آن نیست که علم بوی حاصل شود و بزرگ گشت
و سخت سخنی آنکه از دهنهای ایشان بیرون می آید نمیگویند ایشان مگر دروغ یعنی دروغست آنچه ایشان میگویند که ایشان
باطل است قوله تعالی فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا انا
جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا و انا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا
همانا تو ای محمد هلاک خواهی کرد نفس خود در پی ایشان از روی غم و اندوه آنکه ایمان نیارند بدین حدیث
یعنی قرآن و باتفاق مراد بحدیث قرآنست پس اگر کسی قرآن را قدیم گوید خلاف خدای گفته باشد آنگه گفت انا جعلنا ما کردیم
آنچه بر روی زمین است زینت هر زمین یعنی آنچه صلاحیت زینت زمین را دارد زینت زمین باشد و تحقیقت هرچه بر روی
زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات همه زینت زمین است و این برای آن کردیم تا بیازماییم که از ایشان
که است که عمل او نیکوتر است برغبت نا کردن در دنیا و حطام دنیا و ما بکنیم آنچه بر روی زمین است از زینت زمین خاکی
که بر وی باران نیامده باشد و زمین سفید بی نبات یعنی هرچه بر روی زمین است ما آن را خراب کنیم قوله تعالی ام حسبت
ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا آیا می پنداری که قصه اصحاب کهف و اصحاب رقیم
ایشان از آیتهای ما در عجب اند یعنی در جنب عجایبی که در آیات و دلالات ماست از کمال قادری ما پس تعجب نیست چون
آنچه من آفریده ام از آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات از و عجایب بیشتر است و رقیم گفته اند
نام وادی اصحاب الکهف است سعید جبیر گفت لوحی بود از سنگ و نام ایشان و تاریخ غایب شدن ایشان بر آن
نقش کرده و بر در غار نهاده تا مردم آن را ببینند و عبرت گیرند نعمان بشیر از رسول روایت کرده است که اصحاب
رقیم سه مرد بودند تا از شهر بیرون می آمدند بعضی از حوایج خود باران ایشان را بگرفت ایشان پناه با غاری دادند چون در آن رفتند
شد سنگی از سر غار بیفتاد بزرگ و در غار ایشان بگرفت ایشان طمع از جان خود ببریدند و گفتند کسی حال ما نداند و اگر داند
هیچکس آن سنگ را از سر این غار دور نتواند کرد بیایید تا با خدای کار کنیم و هر عملی که خالص برای خدا کرده ایم آن را شفیع سازیم
شاید که خدای ما را ازین خلاصی دهد یکی از جمله ایشان گفت خدایا من وقتی مزدوران داشتم مردی نماز پیشین بیامد او را گفتم
تو نیز کار کن تا مزد بگیری و نیز همچو آن مردم کار کرد چون نماز شام شد همه را مزد دادم بسویت یکی از ایشان گفت مرا چندان مزد
میدهی که آن مرد را که از نیم روز کار کرده است من گفتم سبحان الله مال من است ترا چه کار است تو مزد خود بستان آن مرد
خشم گرفت و مزد نستد و برفت من آن مزد را نگاه میداشتم تا روزی گاوی بچه میفروختند من مزد او بدادم و آن را بخریدم
و در میان گاوان کردم بزرگ شد و از نسل وی گاوان بسیار آمدند پس از مدتی آن مرد پیر و ضعیف گشته بود و گفت
مرا بر تو حقی است من آن مزد و رم که آن مزدور را کردم من بروی نگریستم او را بشناختم دست او بگرفتم و بصحرا بردم
گفتم این گله گاو تراست گفت یا هذا با من استهزا میکنی گفتم و الله که این حق تست و کسی او را در آن حقی نیست از او بستد
تسلیم کردم خداوندا اگر میدانی که من آن از اخلاص از برای تو کردم مرا ازین ورطه خلاصی ده آن سنگ در حال ثلثی از در غار
ثلثی از وی بیفتاد و روشنایی پدید آمد دیگری گفت سالی قحطی عظیم بود زنی صاحب جمال پیش من آمد تا از من خرید گفتم مکن

نیست مگر آنکه مرا از نفس خود نگاه داری که او را نکوه و برفت دیگر باره باز آمد و طعام خواست گفتم ممکن نیست بدون تمکین نفس
همچنین میرفت و می آمد تا بار چهارم باز آمد و از روی ضرورت گفت تمکین کردم چون خواستم که بدو دست دراز کنم
لرزه بر اعضای او افتاد و گفتم این چه حالت است گفت از خدای میترسم من گفتم سبحان الله او در حال سختی و ضرورت
از خدای میترسد من در حالت نعمت و رفاه از خدای نترسم گفتم برخیز و بیشتر از آنکه طعام میخواست بدو دادم خدایا اگر
میدانی که از ترس تو کردم و خالص از برای تو بوده این بلا را از ما کشف کن پاره سنگ دیگر از آن سنگ شکسته شد و غار روشن گشت
سیم شخص گفت مرا مادر و پدری پیر بود و من گوسفند داشتم نماز خفتن پاره شیر پیش آوردم ایشان خفته بودند مرا دل نداد که
ایشان را از خواب بیدار کنم بر بالین ایشان نشستم و گوسفندان ضایع بودند و دل من با ایشان بود و با این همه از بالین ایشان
نخواستم تا آنکه صبح برآمد ایشان بیدار شدند و من آن شیر بدیشان دادم بار خدایا اگر میدانی که آن برضای تو کردم این
بلا را از ما کشف گردان آن سنگ یکبار از در غار بیفتاد و راه گشاده شد و قصه اصحاب الکهف محمد بن اسحق گفت اهل انجیل
یعنی ترسایان در دین تعدی کردند و فواحش در میان ایشان ظاهر شد و به بت پرستیدن مشغول گشتند و برای طواغیت
قربان کردند و در میان ایشان نیز جمعی بودند که بر دین عیسی میرفتند و در زهد و عبادت میکوشیدند و ایشان را پادشاهی
بود نام او دقیانوس بت پرست بود و ظالم و مردمان را از دین عیسی منع میکرد و هر کجا که یکی را میدید میکشت و باطراف میگردید
تا باین شهر رسید که اصحاب الکهف در وی بودند مردم بگریختند و آن را که می یافت میکشت یا آنکه از دین برگشتند
خدای پرستان چون چنان دیدند در طاعت و عبادت بیفزودند و پناه با خدای آوردند و میگفتند ربنا رب السموات و الارض
لن ندعو من دونه الها این جماعت از شهر بیرون آمدند بنماز گاهی که ایشان را بود رفتند و بعبادت و تضرع مشغول شدند
و میگفتند خدایا شر این طاغی از ما کفایت کن جماعتی بر ایشان مطلع شدند و دقیانوس را خبر کردند کس فرستاد و ایشان را از آن
عبادت حاضر کرد با جامهای عبادت و رویهای بر خاک مالیده و چشمهای پر آب شده ایشان را تهدید کرد و گفت شما مخیرید اگر
خواهید بدین من آیید و اگر خواهید اختیار کشتن کنید ایشان را مهتری بود نام او مکسلمینا گفت ما جز خدا را نپرستیم آنکه
آسمان و زمین است و باقی تو دانی هرچه خواهی کن که ما از دین خود برنگردیم دقیانوس بفرمود تا جامهای ایشان بر کشیدند و جامهای
دیگر بر ایشان پوشانیدند و گفت که مرا وقت نیست بر شما خشم مهلت تان دادم تا روزی چند اندیشه کنید و با دین من درآیید و اگر نه
کشتن شما بدست منست آسان است آنگه برخواست و از آن شهر بیرون شد پس چون دقیانوس رفت ایشان با یکدیگر گفتند که بهتر آن
که ما هر که ام از خانه پدران خود نانی برگیریم و از این طاغی بگریزیم هر یکی نانی برداشتند و از آن شهر بیرون شدند نزدیک
بآن شهر کوهی بود که آنرا بنجلوس گفتندی و در آن کوه غاری بود در آن غار شدند و خدا را عبادت میکردند کعب الاحبار گفت
در راه سگی بدنبال ایشان شد و چند آنکه او را میزدند و میراندند باز نمیگشت تا باز آمد و گفت ای قوم من دوستان خدا را
دوست میدارم و من شما را چون بخسپید پاسبانی کنم سگ را با خود ببردند عبد الله عباس گفت در راه شبانی را دیدند
با سگی شبان از ایشان حال پرسید حال خود بگفتند شبان گفت من نیز با شما یارم با ایشان برفت و سگ نیز با ایشان
برفت گفتند سگ را از خود باز کن گفت این سگ با من صحبت دیرینه دارد و من از وی شرم دارم که او را برانم شما برانید
او را بزدند نرفت و چون نرفت آواز داد که مرا چرا میزنید که من این چنان شما بر نگردم ایشان در غار شدند و سگ بر در
غار بخفت و ایشان بعبادت مشغول شدند و آن نفقه ایشان تملیخا داشت هر سه روز بشهر رفتی و آنچه بایستی خریدی

و از روی

و از روی تفحص احوال کردی و ایشان را اعلام کردی تا روزی خبر باز آورد که دقیانوس بشهر آمده است و طلب ایشان میکند
تملیخا باز آمد و ایشان را خبر داد و ایشان از آن خبر مضطرب شدند و آن شب نان دیگر بود و طعام نخوردند و بعبادت مشغول شدند و بر خدای
توکل کردند چون همه سر بسجده نهادند خدای تعالی خواب بر ایشان افکند سیصد و نه سال خفته بودند دقیانوس ایشان را
طلب کرد و نیافت پدران ایشان را حاضر گردانید و گفت پسران شما کجا اند گفتند ما ندانیم ایشان مالهای ما برگرفتند و از
شهر بیرون رفتند کسانی که ایشان را دیده بودند میگویند که ایشان در غاری شدند در کوهی که برابر این شهر هست دقیانوس
با لشکری برخواست و آنجا رفت هر کس خواست که در آن غار شود از ترس نتوانست آخر الامر گفتند ای پادشاه تو بجز کشتن
با ایشان کاری نخواهی کرد در این غار بر باید آوردن تا ایشان در آنجا بمیرند و آن غار گور ایشان گردد گفت صواب
است و بفرمود تا در آن غار برآوردند دو مرد در سرای دقیانوس مومن بودند نامهای ایشان بر لوحی از ارزیز نقش کردند
و در بنای آن سد نهادند تا باشد که وقتی که کسی این بنا بشکافد از احوال ایشان خبری یابد تا مردمان را عبرتی باشد این حکایت
بود تا آنکه دقیانوس هلاک شد و چند قرن برآمد و در آن شهر پادشاهی پدید آمد داد گر و مردی صالح بود نام او تندروس و در ملک او
مردمان از هر نوع بودند مومن و کافر و مومنان را تربیت میکرد و خلق را با خدای دعوت میکرد و از بعث و نشر میترسانید ایشان
میگفتند ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیا همین میدانیم که در دنیاست و پس از حیات دنیا حیات دیگر نشناسیم آن پادشاه
تضرع و زاری کرد که خدای تعالی آیتی بدیشان نماید که بدانند که بعث و نشر حقست خدای تعالی در دل یکی از مردمان آن شهر افکند
نام او الیاس که آن بنا بشکافد و آن حظیره گوسفندان سازد بیامد و آنرا بشکافت در غار گشاده شد جماعتی او را دیدند خفته
و سگی بر در غار خفته هر کس که خواست که در آنجا شود نتوانست همه مردم شهر بنظاره آمدند خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد
ایشان باز نشستند خوشدل و شادمان یکدیگر سلام کردند و چنان پنداشتند که یک روز خفته اند یا بعضی از روز و خدای
تعالی بعث ایشان دلیل ساخت بر صحت بعث و نشر و صاحب گفت ایشان بیدار شدند و احوال ایشان همچنان بود که آنگه خفته بودند
هیچ تغییر و تبدیل بر ایشان راه نیافته بود و جامهای ایشان شوخگین گشته بود برخواستند و پنداشتند که در عهد دقیانوس اند نماز
بگذاردند و تملیخا را که صاحب طعام بود گفتند برو و ما را طعامی آور و نیک بنگر تا این طاغی طلب ما میکند تملیخا درمی چند برداشت
و از کوه بزیر آمد تا در شهر رود آثار و علامات شهر همه بر خلاف آن دید که گذاشته بود و ترسان و مترقب از خوف دقیانوس
بشهر آمد مردمان را دید برطرف و شعار عیسی نام عیسی میگفتند و صلوات میفرستادند و او در تعجب فرو ماند گفت من دوش از این شهر بیرون رفتم
کسی نام عیسی نتوانست گفت و او را خبر نبود که دقیانوس هلاک شده است و سیصد و نه سال از آن مدت برآمده است
گرد آن شهر میگشت و هیچکس را نمی شناخت و رسم و آیین شهر همه بر خلاف آن دید که گذاشته بود با خود گفت همانا که من شهر
غلط کرده ام یا در خوابم یا خود این شهر همان نیست تا این چه حالت است مردی را گفت این شهر را چه خوانند گفت افسوس است که آن
شهر همانست و مردمان همان نیست آخر الامر درمی چند که داشت بیرون کرد و درمهای او بود مانند کف پای شتر و بر یکی از
دقیانوس بر آنجا که بتاریخ سیصد سال پیش از این بود بیکی داد تا طعام خرد آن مرد در آن درم نگاه کرد نام دقیانوس بر آنجا دید
او مردی غریب و مجهول بود و برا گفت این درم از کجا آورده گفت ای مرد ترا با این چکار است درم بستان و طعام بده وی
آن درم بدیگری داد و او بدیگری تا گفتند این مرد گنج یافته است او را گفتند بگوی تا کجا یافته گنج پنهان بر شوان گرفت
گفت ای قوم شما بگوئید گنج چه باشد این درمی چند است که من هر روز خرج میکنم و دیروز من پیش شما بودم کسی مرا بگنج یافتن متهم

نکر گفتند ای مرد محال مگوی که این سیمهاست که تاریخ آن سیصد سالست که زده اند او را ببر آوردند خبر بپادشاه رسید گفت مردم
جمع شدند برده را او هیچ جواب نمیداد مردم را از خاموشی او تهمت زیاده شد و در این شهر دو رئیس بودند ایشان او را به پیش ایشان
بردند او اول بمرگ نهاده بود و هیچ شک نمیکرد که او را پیش دقیانوس میبرند خدای را میخواند و میگفت ای خدای آسمان و زمین فریاد
مارس ای کاشکی با همه باهم میبودیم و عهد ما چنانست که ما باهم زندگانی کنیم و تا مردن هم باهم باشیم ای دریغا که این جبار مرا بکشد
و من دیگر ایشان را نبینم همه راه این اندیشه میکرد و شهادت می‌آورد او را پیش آن دو رئیس بردند او نیکو بدید دقیانوس نبود
ساکن شد او را بدید شد و درهمها آن رئیسان دادند او را گفتند ای جوان راست بگوی که این درهمها از کجا یافته گنجی
این درهمها میگوید گواهی میدهد که تو گنج یافته از گنجهای قدیم تملیخا گفت و الله که من هیچ گنج نیافته ام و این درم از خانه پدر خود
گرفته ام و ضرب این شهر است من همین دانم او را گفتند تو کیستی و پدر تو کیست از نام خود و پدر خود گفت کسی او را نشناخت
چون از این مدت سیصد و نه سال برآمده بود گفتند دروغ میگوید او ساعتی سوگند میخورد و ساعتی خاموش میبود و بعضی می
گفتند او دیوانه است و بعضی گفتند ابلهست و بعضی گفتند طرار است هر کسی چیزی میگفت یکی از آن رئیسان او را بانگ برد
زد و گفت میخواهی که با این دروغ و محال از دست ما خلاص یابی سیصد و نه سال است که این درم زده اند میگویی که از خانه
آورده ام تو ای کودک آمده که تا ما پیران را فسوس کنی اعیان و معروفان این شهر اینجا اند که حاضر اند و خزاین این شهر بدست
ماست این ضرب یکدرم نداریم و ما ترا باز گیریم اگر راست گفتی فهو المراد و الا ضرب و حبس و تادیب و تعذیب باشد تملیخا
گفت بخدای بر شما سوگند میدهم که دقیانوس چکرد و بکجا رفت که این شهر بدست وی بود که دی گذشتم بر روی زمین
هیچ پادشاهی نمیدانیم دقیانوس نام و این نام پادشاهی است که سالهای دراز است که وی هلاک شده تملیخا گفت کسی با
راست نمیگوید شما بدانید که ما چند یار بودیم و پادشاه این شهر بر ما ستم میکرد و از دین مسیح ما را منع میکرد ما از وی بگریختیم
و دوش بخفتیم امروز من بشهر آمده ام تا برای ایشان طعامی بخرم شما در من آویخته اید و میگوئید گنج یافته اگر مرا باور نمیدارید
بیائید تا بغار با من بیائید و یاران مرا ببینید چون آن دو رئیس این سخن بشنیدند گفتند همانا این مرد راست میگوید و این
آیتی باشد از خدای هر دو رئیس برخواستند و جمله اهل آن شهر و تملیخا در پیش ایشان افتاد تا نزدیک کوه نجلوس رسیدند
ایشان را گفت مرا پیش بروم و ایشان را خبر کنم تا نترسند که با خلقی عظیم پیش ایشان میرویم گفتند روا باشد و چون با
کشتی تملیخا نزد ایشان در کشید ایشان گفتند به چه حال دقیانوس است که تملیخا را گرفته ساعت بساعت لشکر بر ما
آید چون آواز ایشان بشنیدند قطع امید حیات کردند و گفتند لشکر دقیانوس است ایشان یکدیگر را وداع کردند و خود را
بخدای تسلیم کردند تملیخا درآمد ایشان را بدید گفتند و ایک ای تملیخا چه حالست ما را خبر ده تملیخا از آنچه رفته بود خبر داد آن جمع
و آن مردان در اندیشه ایشان بودند از آن حال شگفت فرو ماندند چون نگه کردند مردمان بر ناکه بعضی سر بر کشیده بودند و بعضی بر جای بود تا بوقت
از آهن قفلی زده بر آنجا نهاده آن تابوت از آنجا بیاوردند و قفل بگشادند در آنجا لوحی بود از ارزیز در آنجا نام ایشان نوشته
ایشان نقش کرده و که در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس مکسلمینا و مخلیخا و تملیخا و مرطونس و نسطونس و سونس
و کشفوطط و یطیونس جوانان بودند بر این شکل و هیأت از فتنه پادشاه وقت گریختند برای دین خود و در این غار شدند چون
ایشان این حال معلوم کردند ایشان را شگفت زیاده شد و مومنان یقین بر یقین افزودند و چون ایشان را دیدند جوان و تازه
و بقوت مانده و رنگ روی ایشان نگردیده بود و جامه ایشان نو و کهنه نگشته یقین شدند که خدای تعالی بر احیای

و زنده گردانیدن مردگان قادر است آن دو رئیس نامه نوشته پیش پادشاه صالح که بتعجیل بیا تا آیتی ببینی بر صحت بعث و نشور
و آن قصه در نامه یاد کردند چون پادشاه صالح نامه را برخواند روی بر زمین نهاد و خدای را شکر گفت بر اظهار این آیه و بسیاری
بگریست انگه با لشکر و اهل شهر آنجا حاضر آمدند و ایشان را دیدند که بعبادت مشغول بودند و خدای را شکر گفت بر اظهار این
آیه و بسیاری بگریست انگه با لشکر و اهل شهر آنجا حاضر آمدند و ایشان را دیدند که بعبادت مشغول بودند و خدای را تسبیح و تهلیل
میکنند ایشان چون پادشاه آن شهر را بدیدند بر وی سلام کردند و گفتند ما ترا وداع میکنیم که خدای ما را با حالت اول خواهد
بردن که ما از خدای درخواسته ایم این بگفتند و پهلو بر زمین نهادند و بخفتند خدای تعالی جان ایشان برداشت پادشاه
بفرمود تا برای ایشان کفنهای گرانمایه ساختند و تابوتهای زرین پادشاه در خواب دید که ایشان را همچنان بگذار
و زر و دیبا کرد ایشان مکن و ایشان را همچنان گذار و خدای تعالی ایشان را از چشم خلایق محجوب گردانید که کسی نیارست که
ایشان را دیدن و بفرمود تا بر در آن غار مسجدی بنا کردند و مردم آنجا نماز میکنند و مردم آنرا حاجتگاه خود خواستند عبدالله بن
عباس گفت رسول فرمود که نام اصحاب کهف یازده چیز را سود دارد اول جستن کار را دویم روا شدن حاجات را
سیم گریختن از دشمنان چهارم تب را پنجم پیش سلطان رفتن ششم جاه و بزرگی هفتم غرق شدن هشتم هیم
آتش اگر در جایی بنویسد و در میان آتش افگند آتش بمیرد نهم راه رفتن و مانده شدن را بنویسد و بر ران آن ستور
بندد مانده نشود دهم زنی را که دشوار زاید بنویسد و بر ران چپ بندد رنج زادن بر وی آسان شود یازدهم اگر کودک
شب گرید بنویسد و در زیر بالین وی کند نگرید و الله اعلم در خبر است که حضرت رسول با خدای تعالی مناجات کرد
که بار خدایا توانم ایشان را دیدن خطاب آمد که تو در دنیا ایشان را نبینی و لیکن چهار صحابه خود را بفرست تا
ایشان را بدین حق دعوت کنند گفت خداوندا ایشان چگونه روند گفت ایشان را بر بساطی نشان و باد را بفرما تا ایشان را
ببرد رسول بفرمود تا بساطی بگستردند و امیرالمومنین علی علیه السلام را بفرمود تا بر آنجا نشست و ابابکر و
عمر را نیز فرمود که بر آنجا نشستند و ابا ذر و سلمان نیز بحکم رسول خدای بر آنجا نشستند گفتند یا رسول الله وصی تو در میان
ایشان کیست گفت آنکس که چون بر ایشان سلام کند جوابش باز دهند و چون سخن کند با وی مناظره کنند وصی
من آنکس باشد که ایشان با وی سخن گویند و بدانید که ایشان را دستوری نیست که جز با وصی من سخن گویند و بدانید که ایشان را
دستوری نیست که جز با وصی من سخن گویند و جواب سلام ایشان دهند آنگه رسول باد را فرمود تا بساط را برداشت
و بآنجا برد و این آن وقت بود که از نماز فارغ شده بودند آنجا رسیدند باد بساط را بر زمین گذاشت امیرالمومنین
ابابکر را گفت برخیز و سلام کن برخواست و سلام کرد جواب ندادند عمر نیز سلام کرد جواب ندادند سلمان و ابا ذر
سلام کردند جواب نیافتند امیرالمومنین برخواست و اندر غار فرا رفت و سلام کرد همه جواب دادند و گفتند علیک
السلام و رحمة الله و برکاته گفت من رسول رسول خدایم محمد مصطفی مرا بشارت کرده است تا شما را بدین او دعوت
کنم گفتند مرحبا به و بک آمنا و صدقنا گفت رسول خدای شما را سلام میفرستد گفتند علی محمد رسول الله الصلوة و السلام ما
دامت السموات و الارض و علیک بما بلغت رسول خدای را از ما سلام و درود گوی که ما با خوابگاه خود رفتیم تا آنگه که
مهدی اهلبیت محمد خروج کند ما در زمره او باشیم امیرالمومنین علی علیه السلام گفت چرا جواب ایشان ندادید گفتند
برای آنکه ما جواب نمیدهیم مگر وصی پیغمبر را و تو وصی پیغمبری ما ترا وداع میکنیم و با خوابگاه خود میرویم امیرالمومنین علی علیه السلام

باز را گفت تا بساط را برداشت و با مسجد رسول آمد جبرئیل علیه السلام آمد و رسول را خبر داد از آنچه رفته بود میان ایشان رسول امیر المومنین علی را گفت یا علی تو میگوئی احوال ایشان را یا من بگویم گفت یا رسول الله آن نیکوتر که تو بگوئی رسول آنچه رفته بود ایشان خبر داد قوله تعالی إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا چون آن جوانان ماوی گرفتند بآن غار و نام آن بحرم بود و خدای خود را بخواندند وازوی درخواستند و گفتند بار خدایا ما را رحمتی ده از خزانه کرم خویش و بساز برای ما از کار ما رشدی و صلاحی ابن عباس گفت یعنی با ما الطاف کن که عند آن طلب رضای تو کنیم و ازین غار بسلامت بیرون آئیم فضربنا علی آذانهم چون ایشان این دعا کردند ما بقدرت خویش در آن غار خواب بر گوشهای ایشان زدیم یعنی سالهای بسیار ایشان را در خواب کردیم پس بر انگیختیم ایشان را از خواب تا بدانیم که کدام ازین دو گروه شمرنده تر اند مدت ماندن ایشان را که در غار درنگ کرده اند و چند در خواب مانده اند یعنی با ایشان معامله ایشان کردیم تا بدانند آنچه ندانستند گفته اند که این دو گروه که خلاف کردند مسلمان و کافران بودند مجاهد گفت این خلاف خود اصحاب الکهف بود که با یکدیگر در مدت خواب خلاف کردند قوله تعالی نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ما قصه ایشان با تو بگوئیم و خبر ایشان بتو رسانیم بحق ایشان جوانمردانی بودند که بخدای ایمان آوردند گفته اند که اصل جوانمردی ایمانست بخدای و جوانمرد مرتضی علی است که اگر آنراکه از سر کفر ایمان آرد و رند جوانمردی رسد آنراکه از سر کفر ایمان آورد جوانمردی بهتر رسد لاجرم چنانکه در ایمان بر همه سبق آمد در جوانمردی از همه سبق آمد تا جوانمردی از همه اهل جهان نفی کردند و حق وی اثبات کردند بر زبان جبرئیل لا سیف الا ذو الفقار لا فتی الا علی وزدناهم وما بیفزودیم ایشان را لطف و هدایت و کرم و عنایت و ببستیم بر دلهای ایشان صبر از خان و مان و مفارقت خویشان و لطف و توفیق تا بر ایمان و عمل صالح استقامت کردند و استدامت نمودند اذ قاموا چون پیش پادشاه خویش دقیانوس بایستادند و گفتند و او ایشان را از و ترسیدند چون ایشان را دعوت کرد با پرستیدن بتان ربنا رب السموات والارض خدای ما خدای آسمان و زمین است و ما جز از و خدای دیگر نپرستیم و نخوانیم که اگر خوانیم سخنی بیش از حد گفته باشیم و دور از حق هولاء قومنا اتخذوا این جماعت که قوم ما اند بتان را بخدایی گرفته اند و ایشان را میپرستند بی حجتی و بینتی چرا بر پرستیدن ایشان حجتی روشن و برهانی هویدا نیارند و چون حجت و برهانی ندارند چرا دست از پرستیدن ایشان ندارند و خدای را شریک چرا میگویند که هیچکس بیدادگرتر و ستمکار از آن کس نیست که بر خدای افترا کند و دروغ بر خدای بندد و با خدای شریک نسبت کند قوله تعالی وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا حق تعالی حکایت میکند از آنچه اصحاب الکهف با یکدیگر گفتند تملیخا که مهتر ایشان بود گفت چون شما

ازین

ازین کافران اعتزال کردید و از آنچه ایشان میپرستند از بتان غیر خدای ببریدید و مقام و ماوا بغار بردید و در غار شوید و بعبادت خدای مشغول شوید تا خدای بر شما رحمت کند و در رحمت خود بر شما باز کند و بسازد برای شما این کار که شما در آن اید آنچه بآن رفق گیرید و بدان منتفع شوید یعنی روزی حلال بشما رساند انگه خطاب کرد با رسول گفت ای محمد تو بینی آفتاب را که چون بر آید از غار ایشان بجنبد بجانب دست راست و چون فرو شود بگذرد از ایشان بجانب دست چپ و هم الکت که ایشان در فراخ نامی اند از آن غار خدای تعالی وصف آن کرد که ما ایشان را نگه داشتیم در میان غار فراخ از گرمای آفتاب تا ایشان را زیان نکند و گونه روی ایشان بنگرداند و جامه ایشان کهنه نشود چه بیامد و شبانگاه و آفتاب را از ایشان بگردانیدیم و باد نسیم بر ایشان دمانیدیم تا از عفونت هوا ایشان را رنج نرسد ذلک من آیات الله آنچه خدای کرد با ایشان از آیات و دلالات او بود که بخلقان نمود تا قدرت و رعایت لطف او بدانند که هر کرا خدای راه نماید بلطف و بیان او مهتدی آن است و راه یافته و هر کرا او گمراه کند بخذلان تو او را هیچ یاری و دوستی و رهنمایی که او را راه نماید از ضلالت با هدایت آورد قوله تعالی وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا خطابست رسول را یا هر کسی که شنود میگوید تو پنداری ایشان را چون بینی پنداری بینی که ایشان بیدار اند و ایشان خود بیدار نیستند خفتگانند خفتگانی که چون بیداران چشمها گشاده و چنانکه گوئی مینگرند و نقلبهم و ما ایشان را میگردانیم با جانب راست و با جانب چپ یعنی ازین دست بآن دست و ازین پهلو بآن پهلو میگردانیم تا پهلوهای ایشان رنجه نشود عبد الله عباس گفت در هر یکسال فرشته بیامدی و ایشان را ازین پهلو بآن پهلو گردانیدی ابو هریره گفت هر سال دو بار و کلبهم باسط و سگ ایشان بر در آن غار بر دو دست خود گسترانیده بود و سر بر میان دو دست نهاده عبد الله عباس گفت سگی زرد بود نام او قطمیر از امیر المومنین علی علیه السلام مرویست که نام او ریان بود و از بعضی صحابه روایت کرده اند که اگر انکس که بوی رسد بگوید سلام علی نوح فی العالمین گزند او را گزند نرساند و اگر کسی از سگ گزنده ترسد گوید و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید سگ او را گزند لو اطلعت اگر مطلع شوی و دیده و رگردی بر ایشان از ایشان بترسی و پشت بگردانی از ترس بگریزی و پرکرده شوی اندرون تو از ترس ایشان یعنی دلت پر از ترس کرده خدای تعالی بترس از خلق ایشان را محجوب کرده است تا هیچ جانوری از ترس قصد ایشان نکنند و نتوانند که در ایشان نگرد و این ترس هیبتی بود که خدای تعالی از ایشان در دل خلقان افکنده و گفته اند از درازی ناخنها و موهای ایشان بود و کلبی گفت ایشان خفته بودند چشمها گشاده چنانکه گفتی سخن خواهند گفت عبد الله عباس گفت با معاویه بغزوة المضیق بودیم بولایت روم بغار اصحاب الکهف بگذشتیم معاویه گفت برویم و اصحاب الکهف را ببینیم من گفتم ترا با ایشان راه نبود که کسی به از تو بود هم راه نیافت لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا معاویه گفت من از ینجا نروم تا حال ایشان ندانم کرقومی را بفرستاد و گفت بروید و ما را خبری آورید چون برفتند و پای در غار نهادند خدای تعالی باد را بفرستاد تا همه را از غار بیرون کرد و ایشان را نتوانستند دیدن قوله تعالی وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ

وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ
وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و همچنین ایشان را از خواب برانگیختیم و بیدار کردیم تا یکدیگر را پرسند و حال خود را از یکدیگر
تفحص کنند و آنچه خدای تعالی با ایشان کرده باشد بدانند و از آن اعتبار گیرند و استدلال سازند بر معرفت صانع
خود تا یقین شان بیفزاید قال قائل منهم گوینده از ایشان گفت و آن تملیخا بود کم لبثتم چند گاه است تا شما درین خوابگاه
کرده اید گفتند روزی یا بعضی از روزی و این از آن گفتند که بامداد بود که در خواب رفتند و پس از زوال بود که بیدار شدند
چون به درازی موی و ناخن خود نگاه کردند بدانستند که بیشتر ازین است ندانستند که چند است گفتند خدای عالم داناتر است
بآن مدت که درنگ کرده اید شما ندانید و با این علم راه نبرید آنچه بهتر است آن را باشید اکنون محتاج طعامیم یکی را بفرستید
تا با این درم که دارید طعامی بخرد و گویند ورق درم با سکه را گویند و بدو اشارت بدرمهای ایشان یکی را بشهر فرستید تا برود
و این آن شهر است که در دامن آن کوه بود نام او دفسوس بنگرد تا کدام کس است از اهل این شهر که طعام او پاکیزه تر است
عبدالله عباس گفت یعنی کدام است که ذبیحه او پاکیزه تر است و حلال تر است و این برای آن گفتند که در آن شهر بعضی کافر بودند
بت پرست و بعضی مؤمن خداپرست طعام مؤمنان و ذبیحه ایشان بخرد و فلیأتکم گو بیاورد شما را روزی از حلال پاک طعامی
که شما را قوت باشد و نباید که کسی را بشما و خوابگاه شما اعلام کند و از کار شما آگاه کند که ایشان که اهل این شهراند اگر بر شما
مطلع شوند و جای شما را بدانند شما را سنگسار کنند و بزشتترین عذابی بکشند یا شما را بدین و ملت خود برند و اگر چنین کنید فلاح
نیابید و از عذاب نرهید قوله تعالی **وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ**
لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ
غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ
سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم
مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا و چنانکه ایشان را در
خواب کردیم و برانگیختیم از خوابگاه برای حکمتی همچنین مطلع کردیم مردمان را بر ایشان و احوال ایشان ظاهر گردانیدیم
تا بدانند که وعده خدای حق است و بعث و نشور و آنکه قیامت آمدنیست و در وی شک نیست در وقتی که برانگیختیم اصحاب
کهف را که مردمان آن وقت در آن خلاف میکردند با یکدیگر بعضی حشر ارواح میگفتند و بعضی حشر اجساد و ارواح
میگفتند ما ایشان را بر اصحاب الکهف اطلاع دادیم تا اعتقاد حشر حاصل کنند و بخفتن و آگاه شدن بر حشر و نشر دلیل سازند
چون ایشان را بدیدند و حال ایشان بدانستند یا جای اصحاب الکهف را بر دوشتیم مردمان که حاضر بودند گفتند ابنوا
علیهم بنیانا بر ایشان بنائی سازید ربهم اعلم بهم که خدای ایشان عالمتر است با ایشان تا ایشان خفته اند یا مرده اند بعضی گفتند
مرده اند و بعضی گفتند خفته اند خبر ایشان تا قیامت و گفته اند که منازعت اهل شهر در کار اصحاب الکهف بود و از آنکه ایشان
دو گروه شدند کافران گفتند ما از برای ایشان بنیانی و صومعه بنا کنیم که ایشان از ما اند و مسلمانان که بودند گفتند
بجای ایشان مسجدی بنا کنیم که اهل دین ما اند قال الذین غلبوا گفتند آنانکه کار بر ایشان غلبه کردند یعنی شهریار و ملک و
اصحابش که ما برای ایشان مسجدی بنا کنیم یعنی بر در این غار تا مردم در آنجا نماز کنند و بمکان ایشان تبرک سازند
ایشان همچنان کردند بعد از آن غار مسجدی ساختند سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم خدای تعالی رسول را خبر داد و گفت جماعتی خواهند

آمدن

آمدن از ترسایان نجران و در حدیث اصحاب الکهف خواهند گفتن و در عدد ایشان خلاف خواهند کردن تا پیش از آنکه ایشان
آیند رسول صحابه را خبر دهد تا یقین ایشان زیادت شود و مهتران ایشان دو مرد بودند یکی را نام سید و یکی را نام عاقب
سید یعقوبی بود و عاقب نسطوری سید گفت ایشان سه کس بودند چهارم ایشان سگ بود و عاقب گفت پنج بودند
ششم ایشان سگ بود و مسلمانان گفتند هفت کس بودند هشتم ایشان سگ بود و نقل کرده اند که قول سیم عبد المسیح
و خدای در آیه با این ماند و آنچه رسول گفت این بود که گفت بگوی که خدای من عالمتر است بعدد ایشان که چند است ما یعلمهم الا
قلیل ایشان را ندانند مگر اندکی از مردمان که عدد ایشان چند است عطا گفت آن قلیل اهل کتابند عبدالله عباس گفت
من از آن اندکی ام که عدد ایشان شناسند انگه نامهای ایشان بگفت چنانکه پیش ازین گفته شد هفت کس اند هشتم ایشان
سگ بود نام او قطمیر فلا تمار فیهم گو ای محمد در باب ایشان جدل و خصومت مکن یعنی در باب اصحاب الکهف مکن جدل الا مراء ظاهرا
و حجتی و دلالتی روشن عبدالله عباس گفت و مجاهد و ضحاک گفتند که فرمود چیزی مگوی در باب ایشان الا چیزی که ما ترا ظاهر
کرده ایم و از قبل وحی بر آن اطلاع داده و در آیت دلیل است بر آنکه مجادله بحق روا بود و بباطل روا نبود و طلب فتوی مکن در باب
اصحاب الکهف و از هیچکس خبر مگیر گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان رسول خدای را گفتند ما را از اصحاب الکهف
خبر ده گفت فردا خبر دهم و نگفت ان شاء الله جبرئیل دیگر روز نیامد و چند روز وحی منقطع بود و ایشان طعن میزدند رسول خدای
خواست تا از اهل کتاب بپرسد که شما در کتاب خود چگونه می یابید قصه اصحاب الکهف را جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد
و او را نهی کرد از آنکه از کسی چیزی پرسد یعنی نخواست که حبیب او بغیری رجوع نماید قوله تعالی **وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ**
ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا
رَشَدًا وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ادبست که خدای تعالی
رسول خود را و امتش را فرموده است و گفته است ای محمد مگوی چیزی را که فردا من آن خواهم کرد الا بگوی ان شاء الله تعالی
و این نهی بر وجه ندب است نه بر وجه وجوب فرا گفت معنی آنست که مگوی که فردا چیزی خواهم کرد الا آنچه خدای تعالی
خواهد و خدای نخواهد الا طاعت و این را استثنا بمشیت گردانیده او را در سخن اثری نباشد در مدت او خلافست
حسن بصری گفت مادام تا از جای برنخواسته باشد عبدالله عباس گفت تا مدت یکسال و مذهب معتمد آنست که تا مادام
که متصل باشد یا در حکم متصل و اگر نه چنین بودی هیچ عقدی از عقود درست نبودی و منعقد نشدی چه این بودی که
از مدتی استثنا کنند انگه گفت واذکر ربک خدای تعالی را یاد کن چون فراموش کنی یا کلمه استثنا یاد کن چون فراموش کرده
باشی بعضی گفته اند مراد آنست که چون ذکر مشیت فراموش کنی بتوبه و تلافی آن بگوی عسی ان یهدین ربی شاید که خدای مرا
نماید بچیزی که رشدا و نزدیکتر باشد از آنچه فراموش کرده ام و گفته اند که این خود سخنی مستانف است که رسول را فرمود که بگوی
ای محمد که شاید که خدای تعالی مرا راه نماید بچیزی که از قصه اصحاب الکهف بهتر باشد و از آن بصلاح بهتر باشد و نزدیکتر از
آیات و معجزات تا جواب از آن باشد که ترا پرسیدند از قصه اصحاب الکهف و تو توقف نمودی از آنجا که ترا علم نبود
بآن و لبثوا فی کهفهم و درنگ کردند و بماندند ایشان در غار خود مدت سیصد و نه سال تا اینجا سخن کیست بعضی گفتند سخن
جهودانست که اگر چنین باشد این معنی راست نباشد که گفت قل الله اعلم بما لبثوا سبب این بود که جهودان در نجرگه

گفته‌اند که ایشان در غار رفتند تا اکنون سیصد و نه سال است خدای تعالی فرمود محمد را که بگوی که خدای تعالی عالمتر است بآنچه
ایشان درنگ کرده‌اند خدای راست غیب آسمان و زمین گفته‌اند که اول خبر داد رسول را بمقدار آن علی التحقیق آنگه گفت اگر
جهودان پرسند از تو بگوی و الله اعلم من کی دانم بگو الله اعلم بما لبثوا خدای عالمتر است بمدت درنگ کردن ایشان چه
اوست که غیب آسمان و زمین داند و بر وی پوشیده نباشد ابصر به و اسمع چه بیناست و شنوا و اعمال و اقوال بندگان
خود را داند و شنوند اهل آسمان و زمین را بجز از وی یاری و ناصری نیست و او آن خدایست که در حکم خود هیچکس را باخود
انباز نگیرد و شریک خود نکرده است قوله تعالی واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته
ولن تجد من دونه ملتحدا واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه
عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره فرطا بخوان ای محمد آنچه بر تو وحی کرده شد از اخبار اصحاب الکهف و غیر آن
و گفته‌اند که متابعت کن آنرا که بتو وحی کرده‌اند در قرآن از امر و نواهی که آن کتاب خدای تست که کلمات خدای را هیچ
مبدلی و مغیری نبود و در وعده او خلاف نبود و در خبر او کذب نرود و تو نیابی هرگز بدون خدای ملجاء و پناه گاهی آنگه رسول را فرمود
که صبر کن و خود را بر درویشان متغیر مگردان و سبب آن این بود که عیینة بن الحصین الفزاری پیش از آنکه ایمان آورد بنزدیک
رسول آمد جمعی درویشان را دید چون سلمان و عمار و خباب و صهیب و غیر ایشان گرداگرد حضرت نشسته بود و سلمان گلیمی از
عرق برآورده و بوی ناک شده و او پاره برگ خرما در پیش گرفته بود و زنبیلی می بافت عیینه گفت ای محمد ترا از ایشان ننگ
نمی آید ما را یکساعت روی نیست با ایشان نشستن ما سادات و اشراف مضریم و نظر مردمان بر ماست اگر ما ایمان آریم
همه مردمان ایمان آورند ما را برگ نباشد با این مردمان نشستن برای ما مجلسی بساز جدا و برای ایشان مجلسی جدا رسول خدا حریص
بود بر ایمان ایشان ازین چیزی در خاطرش آمد خدای تعالی این آیه فرستاد که واصبر نفسک حبس کن نفس خود را با
بندگان آنکه خدا را میخوانند و یاد میکنند بامدادان و شبانگاهان رضای او میخواهند و ثواب آخرت میطلبند و عمل صالح
خاص و خالص برای او میکنند کعب الاحبار گفت مراد اهل نماز فریضه اند ولا تعد عیناک عنهم و نباید که چشم تو از ایشان گذرد
یعنی باید که ایشان پیش چشم تو باشند و در نظر تو باشند نه آنکه چشم تو از ایشان بگذرد و با کسانی که اهل دنیا اند میل کنی ترید
نظر کنی و زینت حیات دنیا خواهی و طالب آن باشی ولا تطع و فرمان مبر آنکس را که ما دل او را غافل کردیم از ذکر خود و بخذلان و تخلیه
و او تابع هوای نفس خود است نه طالب رضای ما و همیشه کار او از حق گذشتن بوده است و بباطل پیوستن قتاده گفت
ضایع مانده و معطل کرده و شنیده ام او گفت آیه در باب اصحاب صفه آمد و ایشان هفتصد مرد درویش بودند که ملازمان مسجد
رسول بودند ایشان را صنعتی و تجارتی نبود نماز میکردند و منتظر نماز دیگر میبودند این آیه آمد رسول خدای گفت الحمد لله که در امت
من کسانی اند که خدای تعالی مرا گفت خود را با ایشان دار و با ایشان باش قوله تعالی وقل الحق من ربکم فمن
شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا
یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات
انا لا نضیع اجر من احسن عملا اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتهم الانهار یحلون فیها
من اساور من ذهب ویلبسون ثیابا خضرا من سندس واستبرق متکئین فیها علی

الارائک

الارائک نعم الثواب وحسنت مرتفقا بگو ای محمد که این قرآن و آنچه در وست از آیات و علامات و اخبار و
آیات و اوامر و نواهی و وعده و وعید حقست از خدای شما هر که میخواهد که ایمان آرد و تصدیق کند و هر که میخواهد گو کافر شو که حق آمده
ظاهر شد و علتها همه زایل گشت نماند الا اختیار شما آنچه میخواهید از کفر و ایمان اختیار کنید که ما برای ظالمان یعنی کافران
ساخته ایم آتشی که سراپرده‌های آن محیط ایشانست و ایشان در میان آن گرفتار شده اند که از هیچ جانب راهی بیرون شدن
نیابند که بگریزند و از ایشان آتش خلاصی یابند ابو سعید خدری گفت از رسول روایت کرده که دوزخ را سراپرده‌هاست
که مسافت هر یک چهل ساله راه است عبد الله عباس گفت دیواری باشد از آتش گرد ایشان در آمده بعضی گفته
دود قیامت دودی باشد که از دوزخ بر آید و گرد کافران در آید و ان یستغیثوا و اگر فریاد خواهند از تشنگی که با ایشان
ایشان را فریاد رسند بآبی چون درد روغن زیت که از گرمی چنان باشد که چون نزدیک روی ایشان برند رویهای ایشان سوخته
و بریان کرده شوند و پوست سر ایشان از سر و روی بیفتد سعید جبیر گفت چون اهل دوزخ گرسنه شوند از گرسنگی فریاد خواهند
کرد ایشان را طعام از درخت زقوم دهند بخورند گوشت و پوست روی ایشان پخته شود چنانکه پارهای گوشت با عرق
ایشان میریزد آنگه تشنگی بر ایشان فتد چند سال فریاد کنند از تشنگی ایشان را آبی دهند بغایت گرم که چون بنزدیک
دهان برند گوشت روی ایشان در آنجا افتد بئس الشراب بد آبیست آن و زشت شرابیست و بد تکیه گاهیست آتش
دوزخ و زشت آرامگاهی ان الذین آمنوا بحقیقت که آنانکه ایمان آوردند و کردار نیکو کردند ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم
ایشان را بجزای عمل ایشان بهشتهای مقیم است که در زیر درختان او جویهای آب روان میرود و در زیر کوشکهای
ایشان آبهای روان باشد ایشان را در آن مزین کرده باشند و بیارایند حلیها و زیورها و دستینهای زرین و در پوشانند جامهای
سبز از دیبای تنک و دیبای سبز کنایتست از آنکه اهل بهشت پادشاهان باشند و زینت بهشت مؤمنان را باشد
و نیک آرامگاهی و تکیه گاهیست ایشان را بهشت قوله تعالی واضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما
جنتین من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا بینهما زرعا کلتا الجنتین آتت اکلها
ولم تظلم منه شیئا وفجرنا خلالهما نهرا وکان له ثمر فقال لصاحبه وهو یحاوره انا اکثر
منک مالا واعز نفرا ودخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبید هذه ابدا وما
اظن الساعة قائمة ولئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا گفته اند آیه در حق دو برادر آمد
از اهل مکه از بنی مخزوم یکی کافر بود و یکی کافر نبود آنکه مؤمن بود ابو سلمه بود عبد الله بن عبد الاسد شوهر ام سلمه و کافر اسود بن
عبد الاسد بود و گفته اند آیه بر سبیل مثلست در رسول و مشرکان که عبد الله عباس گفت خدای تعالی مثل زد بدو مرد
از بنی اسرائیل یکی مؤمن نام او یهودا و دیگری کافر نام وی قطروس و ایشان آنانند که خدای تعالی وصف ایشان کرده در والصافات
عطای خراسانی گفت در بنی اسرائیل دو برادر بودند یکی مؤمن و یکی کافر ایشان را از پدر میراثی رسید هر یکی را چهار هزار دینار
برادر کافر سرایی بهزار دینار خرید برادر مؤمن گفت بار خدایا برادرم در دنیا سرایی بهزار دینار خریده است و من از تو
بهشت میخرم و هزار دینار بصدقه داد و برادرش هزار دینار دیگر آب و زمین و ضیاع خرید و گفت خداوندا من از تو
بهزار دینار دیگر ضیعت و اسباب بهشت میخرم و هزار دینار دیگر بصدقه داد چون روزگاری بر آمد محتاج شد
پیش برادر آمد و حال خود باز گفت گفت تو مال را چه کردی گفت آن مال بصدقه دادم و قصه آن بگفت او بر سبیل استهزا

گفت انک لمن المصدقین الخ گفته باشد که چون بتو دهد مرا و او را نیز پیش خود و برانداز خدای تعالی و رقصه ایشان این آیه و رستا
و گفت واضرب لهم مثلا برای این کافران مثلی زن آن دو مرد که یکی را از ایشان دو بوستان انگور دادیم و کردو آن بوستانها
او را و در رختان خرما او در میان آن زرع و کشت از گندم و غیر آن کلتا الجنتین هر یکی از این دو بوستان میوه خود میداد
هر سال و هیچ از آنچه در سالی داده بود در سالی دیگر کم نکرد و در میان آن دو بوستان دو جوی آب روان کردیم و بگشادیم
و آن مرد را از این بوستان میوه بود مجاهد گفت مراد زر و سیم است یعنی صاحب این بوستانها خزاین و مال بود از زر
و سیم فقال لصاحبه این مرد که خداوند بوستان بود یار خود را گفت من بمال از تو بیشترم و بخدم و حشم از تو عزیزترم
و دخل جنته و در بوستان خود رفت و حال آن بود که ظالم لنفسه خود بود گفت یعنی پندارم و گمان نمیبرم که این بوستان
هرگز خراب شود و باید کرد و نمی پندارم که قیامتی خواهد بود و قیامت بر خواهد خواست و اگر چنانست که شما میگویید که ما را
بعثی خواهد بود و ما را بخدای تعالی مرجعی و معادی هست و مرا برانگیزند و باخرت برند من بازگشت خود آنجا بهتر یابم از آنکه اینجا
هست و کار من نیکوتر از کار تو باشد **قوله تعالی** قَالَ لَهٗ صَاحِبُهٗ وَهُوَ يُحَاوِرُهٗٓ اَكَفَرْتَ بِالَّذِيْ خَلَقَكَ
مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوّٰىكَ رَجُلًا لٰكِنَّا۠ هُوَ اللّٰهُ رَبِّيْ وَلَآ اُشْرِكُ بِرَبِّيْٓ اَحَدًا وَلَوْلَآ
اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَآءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَّوَلَدًا فَعَسٰى
رَبِّيْٓ اَنْ يُّؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَآءِ فَتُصْبِحَ صَعِيْدًا زَلَقًا
گفت او را یار او و رفیق او که برادر مسلمان بود و حال آن بود که با او سخن میگفت و مناظره میکرد که آیا کافر شدی بخدای
که ترا از خاک بیافرید یعنی پدر تو آدم را پس آنگه از نطفه که آب مرد است و از غذا حاصل میشود ترا بیافرید و راست کرد
مردی راست خلق و راست قامت و این آفرینش بتدریج برای آن کرد تا بدانند که فعل قادر مختار است و بطبع
نبوده است که اگر بطبع بودی بیکدفعه بودی لکن هو الله ربی ولیکن مرا امر و شان آنست که الله آفریدگار و پروردگار
با خدای خود هیچکس را انباز نگردانم و شریک او نکنم و چون تو در بوستان رفتی نگفتی که کار آنست که خدای خواست و آنچه
خواسته باشد یعنی حاصل آن بوستان بمشیت خداست و از آن بدست اوست اگر خواهد میان آن را توحید کند و اگر
از روی بهره و تاویل این قول که ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن آنست که آنچه خدای خواست از فعل خود باختیار و از فعل غیر
خود بمشیت و اکراه لامحال آن باشد و آنچه نخواهد بر هیچ وجه نباشد لا قوة الا بالله هیچ قوت و قدرت نباشد مگر خدای
چه بر خلق و قدرت جز خدای قادر نیست اوست که قادر بالذات است و هر قادری که جز اوست بقدرت او قادر است
انس بن مالک روایت کرد از رسول که هر که او چیزی بیند که او را در چشم نیکو آید چون بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله هیچ چشم
بآن چیز نرسد ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا اگر بینی تو مرا که کمترم از تو بمال و فرزند شاید که خدای من بدهد مرا بهتر و نیکوتر از تو
بوستان برای ایمان من و بفرستد برین دو بوستان تو آتش و عذابی بحساب بر وفق آنچه کرده از کفر و معصیت
تا بشتر و زکتر فتصبح پس در بامداد آید این بوستان خاکی که پای در وی بلغزد یعنی خاکی ساده که بر وی نبات نباشد **قوله تعالی**
اَوْ يُصْبِحَ مَآؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيْعَ لَهٗ طَلَبًا وَاُحِيْطَ بِثَمَرِهٖ فَاَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلٰى مَآ
اَنْفَقَ فِيْهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوْشِهَا وَيَقُوْلُ يٰلَيْتَنِيْ لَمْ اُشْرِكْ بِرَبِّيْٓ اَحَدًا وَلَمْ تَكُنْ لَّهٗ
فِئَةٌ يَّنْصُرُوْنَهٗ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَّ

خیرا

خَيْرٌ عُقْبًا یا این آب این بوستان بامداد آید نگون یعنی بزمین فرو شده و خشک گشته که اگر خواهی که طلب آن کنی نتوانی
با دست آوردن و آنرا جاری کردن و احیط بثمره و هلاک شد میوه او بر وجهی که از آن هیچ سلامتی نیافت و هیچ بر جای نماند
فاصبح یقلب کفیه پس گشت او در بامداد که می آمد و میگردانید هر دو دست خود را از حسرت و پشیمانی بر آنچه نفقه کرده بود
در آن بوستان و گفته اند که دست بر هم میزد و پشیمانی میخورد و حال آنکه افتاده بود آن بوستان بر چفتهای خود
یعنی چفتهای و بیفتاده و مرز بر سر آن افتاده و گفته اند که خدای تعالی آتش بفرستاد تا آنرا بسوخت و آب آن از زمین
فرو برد که از و اثری نماند و او میگفت کاشکی من بخدای خود شرک نیاوردمی و هیچکس را شریک او نکردمی تا این بوستان
خراب نشدی و هلاک نگشتی روا باشد که این تمنای او رجوع باشد از کفر و دخول او در ایمان آنگه حق تعالی گفت در آن حال که
عذاب فرستادیم او را هیچ گروهی نبود که یاری او کنند و او را از آن عذاب برهانند بدون خدای تعالی و او خود انتقام
کشیدن و کینه نتوانست خواست هنالک الولایة لله الحق در آن مقام و در آن وقت ولایت نصرت خدای راست بحق
جز او کسی بحق نصرت نتواند کرد و در مثل آن حال توکل بخدای کنند و با او ایمان آورند هر مضطری و عاجزی هو خیر ثوابا او بهتر است پاداش
از هر ثواب دهنده که جز اوست و او بهتر است بعاقبت و سرانجام از هر که دون اوست و گفته اند که اشارت بعاقبت
و آنچه اینجاست از ثواب بهشت **قوله تعالی** وَاضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَآءِ
فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشِيْمًا تَذْرُوْهُ الرِّيٰحُ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا
اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِيْنَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْبٰقِيٰتُ الصّٰلِحٰتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَّخَيْرٌ اَمَلًا
حق تعالی رسول خود را گفته است که ای محمد بزن برای این کافران و دنیاپرستان مثلی زندگانی دنیا را و بگو که مثل زندگانی
چون آبیست که آنرا از آسمان بفرستادیم پس با آن آب نبات زمین و هیدو هم آمیخته شود از انواع گیاهها از سبز و سرخ
و زرد با طراوت و بهجت هرچه نیکوتر پس روزگار بر نیاید که آن همه زرد و خشک گردد و باد آنرا در جهان پراکنده گرداند چنانکه از آن
هیچ اثر نماند همچنین است حال مردمان در دنیا مرد را یعنی بر سر عیش و عشرت و جوانی و کامرانی و مال بسیار و فرزند و خدم و حشم
کارها ساخته و مرادها برآمده همی ناگاه دهر رنگ دیگری کار او بر گردد و شادی بغم بدل شود و زندگانی به مرگ نعمت بمحنت توانگری بدرویشی
و صحت بمرض کامروایی بفرو ماندگی تا هرچه دیده باشی بخلاف آن شود و مال وبال گردد و تخت تابوت گردد و کوشک گور گردد **شعر** ماند
ربک کم القصر عهدت به ٭ قد کان نعم بالله ات الطرب ٭ طارت عقاب المنایا فی جوانبه ٭ و صار من بعدها للویل و
الحرب ٭ یکی از جمله صالحان گفت مرا بکوفه مهمی بود بخورنق و سدیر بگذشتم سرای نعمان منذر دیدم همه خراب گشته از آن طراق
و رسوم چیزی نمانده ساعتی اعتبار را آنجا توقف نمودم آنگه گفتم این مکانی که این حرا نیک این قطانست آنها تقی شنیدم
که گفت **شعر** افنا هم الحدثان و الدهر و الحقب ٭ و عالم زمن فی صرفه ثوب ٭ دیگری گفت من یحیی خالد برمکی را دیدم
در آن وقت که وزیر بود در جانب غربی ایستاده بود از جانب شرقی او آواز داد گوینده و این بیت بخواند **شعر** کان
لم یکن بین الحجون الی الصفا ٭ انیس و لم یسمر بمکة سامر ٭ یحیی خالد جواب داد و گفت **شعر** بلی نحن کنا اهلها فانادیا ٭ صروف
اللیالی و الجدود العواثر ٭ چهل روز تمام نشد تا کو ایشان را نکبت رسید عبد الملک عمیر گفت سر امام حسین علیه السلام
دیدم پیش عبید زیاد ملعون نهاده در قصر الاماره کوفه و سر عبید زیاد دیدم پیش مختار ابو عبیده هم در آن قصر و سر
مختار دیدم پیش مصعب زبیر نهاده و سر مصعب زبیر دیدم پیش عبد الملک مروان نهاده و این مدت دوازده سال بود در سول

فرموده است ما امتلأت دار حبرة الا امتلأت عبرة هیچ سرایی از خرمی پر نشد الا که آن سرا از آب چشم پر شد خالد بن الولید
دختر نعمان منذر پرسید که بگوی که حال شما چگونه بدینجا رسید گفت مجمل گویم یا مفصل گفت مجمل گفت روزی
که آفتاب بر آمد هیچ رونده نبود در خورنق و سدیر الا که زیر دست ما بود هنوز آفتاب فرو نشد تا چنان شدیم
که هر که ما را دید بر ما رحمت کرد آنگه گفت آری همچنین است صفت زندگانی دنیا چون گیاه زمینی است وکان الله علی کل شیء
مقتدرا و خدای تعالی بر همه چیز قادر و توانا است تواند که حالها که بگرداند و دیگرگون کند آنگه گفت المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا دل بر دنیا منه و بمال و فرزند مغرور مشو که مال و فرزند آرایش زندگانی این دنیا است آرایش دنیا پایدار
نباشد تا در نگری نه مال بینی و نه فرزند خویش بینی و نه پیوند عبد الله عمر گفت از رسول خدا شنیدم که او گفت امت من
در دنیا سه فرقه باشند طبقهٔ اول جماعتی باشند که در جمع مال رغبت نکنند و در رد فوق آن ذخار او سعی ننمایند و از دنیا
بسد جوع و ستر عورت قانع باشند توانگری ایشان بود که ایشان را با آخرت رساند آنان باشند که لا خوف علیهم ولا
هم یحزنون و طبقهٔ دویم آنانند که مال دوست دارند ولیکن از پاکترین طریقی و حلالترین وجهی جمع کنند و در نیکوترین راهی
صرف کنند و با درویشان مواسات کنند و صلهٔ رحم بجای آورند و در اجتناب از معاصی چنان باشند که اگر
سنگ بود دوستر دارند از درم حرام ایشان آنان باشند که اگر خدای با ایشان مناقشه کند عذابشان کند و طبقهٔ
سیم آنانند که جمع مال دوست دارند از حلال و حرام و درهمی دو دارند از واجبات منع میکنند اگر نفقه کنند اسراف کنند و اگر
امساک کنند بخل کنند ایشان آنان باشند که دنیا زمام دلهای ایشان گرفته باشد تا آنکه ایشان را بدوزخ برند والباقیات
الصالحات خیر عند ربک گفت آن میکنید که بگذرد و وبال آن بماند آن کنید که باقیات صالحات است مجاهد و عبد الله
عباس گفتند باقیات صالحات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است چون بنده این کلمات
بگوید گناه از وی ریختن گیرد چنانکه برگ از درخت ابو ایوب انصاری گفت از رسول خدا شنیدم که گفت چون شب
معراج مرا با آسمان بردند ابراهیم پیغمبر را دیدم مرا گفت امت را بگوی تا در زمین بهشت غرس بسیار کنند
گفتم غرس بهشت چیست گفت گفتن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم امام محمد باقر علیه السلام گفت باقیات صالحات
قیام اللیل است یعنی بشب برخواستن برای نماز شب خدای تعالی گفت باقیات صالحات نزدیک خدای بهتر
و نیکوتر است بثواب و امید گفته خدای تعالی دنیا را تشبیه کرد بآب برای آنکه در یکجای قرار نگیرد بلکه رونده باشد
چون سراه یابد برود و اگر در جایی بماند در اندک روزی چند بماند آنگه زایل شود بعضی بزمین فرو شود و بعضی هوا ببرد دنیا همچنین
نماند و اگر روزی چند بماند باز فانی شود قوله تعالی ویوم نسیر الجبال وتری الارض بارزة وحشرناهم
فلم نغادر منهم احدا وعرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا کما خلقناکم اول
مرة بل زعمتم ان لن نجعل لکم موعدا ووضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین
مما فیه ویقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها
ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا یاد کن ای محمد آن روز که ما کوهها را برفتن آوریم و روان
کردانیم و از ایشان اثر نگذاریم و همه را چون گرد در هوا پراکنده کرده انیم و تو در آن روز زمین را بینی ظاهر و ساده و در وی
هیچ کوهی و حصنی و شهری و عمارتی نباشد گفته وتری الارض بارزة معنی نیست که ما باطن زمین را ظاهر کنیم و بر کرده انیم تا

آنچه در بطن او باشد بر ظهر آید و مردگان را بر انگیزیم و خلق را حشر کنیم و هیچکس را رها نکنیم در خبر است که چون روز قیامت
باشد و اسرافیل علیه السلام صور دمد خدای تعالی این کوهها را در رفتن آورد همه بر روی زمین رود و آنگه بادی در آید و آن
کوهها را بر دارد و در هوا برد مانند پشم زده چنانکه گفت وتکون الجبال کالعهن المنفوش وعرضوا علی ربک صفا و ایشان را
بر خدای تعالی عرض کنند صف در صف زده آنگه خطاب آید که لقد جئتمونا آمدید بنزدیک ما چنانکه شما را اول بار آفریدیم
و آن استبعاد زنده شدن زایل گشت از شما امروز بعضی گفتند که برهنه آمدید و ختنه ناکرده چنانکه قول رسول است
که یحشر الناس یوم القیمة حفاة عراة برهنه و ختنه ناکرده باشند عایشه چون این سخن بشنید گفت زنان نیز برهنه
باشند رسول گفت آری گفت واسوأتاه واسوأتاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت روز قیامت هر کس را چندان
در پیش باشد از احوال قیامت که نداند که مرد کدام است و زن کدام لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه بل زعمتم شما دعوی کردید
در دنیا که با شما وعده گاهی ننهیم و مرجعی و بازگشتی نکنیم آن دعوی شما باطل گشت و گفتار شما دروغ شد و وضع الکتاب فتری
المجرمین نامهٔ اعمال ایشان در دست راست ایشان نهند تو بینی آن مجرمان و کافران که ترسان و خایف اند از آنچه در نامه باشد
چون نامه بدست ایشان دهند بنا بها فرو نگرند همه عملهای خود را بینند از نیک و بد در وی ثبت کرده و نوشته گویند ای وای
بر ما این چه نامه ایست که گناه صغیره و کبیره نگذاشته است الا که همه جمع کرده است و نوشته در صغیره و کبیره خلاف
کرده اند عبد الله عباس گفت تبسم صغیره باشد و قهقهه گناه کبیره و این بر سبیل مثل گفته است صغیره و کبیره نسبت بیکدیگر
باشد که هر گناهی که نسبت بآن گناهی دیگر کنند که عقابش کمتر باشد آن صغیره باشد و آنچه عقابش بیشتر باشد کبیره باشد و وجدوا
ما عملوا حاضرا و یافتند ایشان از آنچه کرده اند حاضر یعنی تفصیل از ثواب و عقاب و خدای تعالی هیچکس ظلم نکند و حق او را بدیگری
و بار کسی بر کسی ننهد قوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق
عن امر ربه افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا
ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم وما کنت متخذ المضلین عضدا
حق تعالی حدیث آدم و ابلیس در میانه برای آن آورد تا تشبیه کند متکبران را که استنکاف میکردند از مجالست
صحابه گفت یاد کنید چون گفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را همه سجده کردند الا ابلیس که از جن بود سجده نکرد و از فرمان خدای
خود بیرون آمد عبد الله عباس روایت کرده که او گفت از قبیل فرشتگان بود معنی آنکه حق تعالی ایشان را از آتش سموم آفرید و دیگر
فرشتگان را از نور آفرید و نام او بسریانی عزازیل بود و بتازی حارث حسن بصری گفت ابلیس هرگز فرشته نبود و پدر جنیان است
چنانکه آدم پدر آدمیان است و [illegible] معتقد آنست که او فرشته بود و چون ابلیس [illegible] بطلان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت ابلیس [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب معصیت [illegible]

برجی [illegible] که [illegible]

[illegible] چون [illegible] طعام [illegible]

گفت [illegible] بهشتی [illegible] گفت ابلیس [illegible] زن [illegible] گفتم مهمان عروسی حاضر بودم [illegible]

این آیت [illegible] فرزند [illegible] زن نباشد گفتم [illegible] زن بود و فرزند [illegible]

آدمی نباشد [illegible]

[illegible] ابلیس و فرزندان [illegible] خدای تعالی [illegible] قرآن [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] قرآن که ابلیس [illegible] ایشان [illegible]

از غیب آسمان [illegible] خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ایشان [illegible]

[illegible] آسمان و زمین [illegible]

نفس ایشان [illegible]

[illegible] قوله تعالی ويوم يقول نادوا شركاءي الذين زعمتم فدعوهم فلم يستجيبوا لهم

وجعلنا بينهم موبقا ورأى المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها ولم يجدوا عنها مصرفا ولقد صرفنا

في هذا القرآن للناس من كل مثل وكان الانسان اكثر شيء جدلا وما منع الناس ان يؤمنوا اذ

جاءهم الهدى ويستغفروا ربهم الا ان تأتيهم سنة الاولين او يأتيهم العذاب قبلا

گوید [illegible] کافران [illegible] مشرکان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

کافران و معبودان ایشان [illegible]

ایشان همه در آنجا در هلاکت و عذاب سخت باشند و گفته‌اند … ایشان و دوستی ایشان … هلاک کرده‌ایم ایشان را …

ورای المجرمون النار گناه کاران کافران دوزخ را ببینند و بیقین بدانند که در آنجا خواهند افتادن و از آنجا خلاصی نخواهند یافتن

و جای بازگشتی و راهی نخواهند دیدن ولقد صرفنا بدرستی که ما درین قرآن بگردانیدیم برای مردمان از هر مثلی داستانی

بر وجه بیان که ایشان بدان محتاج باشند و همیشه آدمی بیشترین چیزی بوده است بجدل و خصومت کردن جدل او از همه

کس بیشتر باشد و ما منع الناس و مردم را منع نکرد از ایمان آوردن در وقتی که هدایت و لطف و بیان بوی رسید … استغفار

کنند و آمرزش خواهند از گناهان از خدای الا انتظار آنکه آید بایشان طریقه و نهادی که پیشینیان را بوده است از هلاک کردن

ایشان بعذاب استیصال یا آنکه عذاب بایشان آید معاینه روی باروی کلبی گفت مراد قتلست چنانکه روز بدر بود یا عذاب روز

قیامت یعنی هر چه در باب لطف بکار می‌آید بکردیم … نماند الا آنکه ایشان را بما گیریم بعذاب معاینه تا ایمان آورند

قوله تعالی وما نرسل المرسلين الا مبشرين ومنذرين ويجادل الذين كفروا بالباطل

ليدحضوا به الحق واتخذوا آياتي وما انذروا هزوا ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه

فأعرض عنها ونسي ما قدمت يداه انا جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم

وقرا وان تدعهم الى الهدى فلن يهتدوا اذا ابدا وربك الغفور ذو الرحمة لو يؤاخذهم بما كسبوا

لعجل

لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن يجدوا من دونه موئلا وتلك القرى اهلكناهم لما ظلموا وجعلنا

لمهلكهم موعدا ما پیغمبران را نفرستادیم مگر برای آنکه تا بشارت دهنده و ترساننده باشند و کافران ایشان را جدل کنند

با خصومت و جدل بوجه باطل حق را باطل گردانند و از آنچه بدانست … آیات مراد دلالات و بینات که ما فرستاده‌ایم

و آنچه ایشان را بترسانیدیم بآن استهزا گرفتند و افسوس داشتند و من اظلم و کیست ستمکارتر از آنکس که او را پند دهند

بآیات خدای و از قرآن و او را امر و نواهی آن اعراض کند و روی بگرداند و نشنود و بدان کار نکند و فراموش کند آنچه

دست او آنرا تقدیم کرده باشد از گناه آنرا فراموش کند و هر چه با وی گویند نشنود و فهم نکند تا پنداری بر دلهای ایشان

پوشش کرده‌ایم و در گوشهای ایشان کری نهاده‌ایم تا نمی‌شنوند و نمی‌دانند اگر تو ایشان را با هدایت دعوت کنی

ایشان هرگز هدایت نشوند و راه را نیابند چون کران و کوران که سخن نشنوند و فهم نکنند و راه نبینند پس انجا هیچ سخن نشنوند

و راه را نیابند و ربک الغفور ذو الرحمة و خدای تو ای محمد آمرزنده و مهربانست اگر باستحقاق و عمل ایشان را مواخذه

کردی تعجیل شان هلاک کردی چه ایشان مستحق آنند که … ایشان را موعدی و مهلی هست و وقتی و اجلی چون بایشان رسد

از آن بیشک نجاتی نیابند و موئلا جای نجات … امیرالمومنین … گفت …

بکردانم هرگز نجات مباد آنکه اشارت کرده … که آنرا هلاک کرده است و شهرهایی که آنرا خراب کرده اند و از شهرهای عاد

شهرستانهای لوط که ایشان را هر سال گذر … بر آن بودی در سفر … گفت و تلک القری بمکه هم … از شهرها که آنرا

هلاک کردیم چون ساکنان آن ظلم کردند و کفر آوردند … کردیم … هلاک کردن ایشان

موعدی … چون آن وعده در آمد و اجل بنهایت رسید همه را هلاک کردیم و هیچکس را باقی نگذاشتیم قوله تعالى واذ

قال موسى لفتاه لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين او امضي حقبا فلما بلغا مجمع بينهما نسيا

حوتهما فاتخذ سبيله في البحر سربا فلما جاوزا قال لفتاه آتنا غداءنا لقد لقينا من سفرنا

هذا نصبا قال ارأيت اذ اوينا الى الصخرة فاني نسيت الحوت وما انسانيه الا الشيطان

ان اذكره واتخذ سبيله في البحر عجبا قال ذلك ما كنا نبغ فارتدا على آثارهما قصصا

عبدالله عباس گفت چون موسی از دریا در گذشت و فرعون و فرعونیان در دریا غرق شدند و ملک مصر و ولایت آن

موسی را و بنی اسرائیل را خالص و مستخلص شد خدای تعالی امر کرد موسی را که خطبه کن بر بنی اسرائیل و ولایت و نعمتهای من یاد کن

موسی علیه السلام خطبه کرد و در آنجا ذکر نعمتهای خدا کرد و گفت شکر کنید خدای را که شما را از فرعون و قوم او برهانید و ایشان را

در دریا غرق کرد و شما را بسلامت بگذرانید و پیغمبر شما را که بهترین اهل زمین است با او سخن گفت و او را محبت خود

برگزید و دوستی بر وی افکند و توریة بشما فرستاد تا آنرا میخوانید و هر چه شما آنرا از خدای خواستید بیشتر از آن عطا

کرامت کرد مردی بر پای خاست و گفت یا کلیم الله از تو عالمتر مردی هست گفت نه در حال جبرئیل بیامد و گفت خدای سلام

میرساند و میگوید که تو چه دانی که من علم کجا نهاده‌ام چرا این سخن مطلق گفتی و نگفتی الله اعلم موسی گفت خدایا در روی زمین بنده‌ای از

من عالمتر هست گفت بلی خضر از تو عالمتر است گفت بار خدایا مرا دستوری هست تا پیش او روم و او را ببینم و از وی

علم بیاموزم خدای تعالی ویرا دستوری داد موسی گفت خداوندا ویرا کجا جویم و او کجاست گفت بمجمع البحرین آنجا که صخره است

و علامت او آن باشد که ماهی که در سفره شما باشد زنده شود و در دریا راه پیدا کند و گفته‌اند چون بکناره دریا رسی ماهی بگیر و

به صاحبت رسد هر کجا که او فراموش کند آنجا که مقام خضر باشد او را آنجا طلب باید کرد و نسیان ماهی علامت تذکر کرد و به روایتی دیگر
از عبد الله عباس نقلست که موسی علیه السلام گفت بار خدایا از بندگان خود کدام دوستر داری گفت الذی یذکرنی ولا ینسانی آنکه
مرا یاد کند و فراموش نکند گفت از بندگان تو که عالمتر باشد گفت آنکه علم مردمان با علم خود اضافت کند گفت اگر در میان بندگان
تو عالمتری هست از من مرا بوی راه نمای گفت آری آن بنده من خضر است و او از تو عالمتر است گفت خدایا او را کجا یابم گفت بر
ساحل دریا نزدیک صخره علامت او آنست که ماهی که در سفره شما باشد زنده شود و در دریا برود بر آن جا که ماهی غایب شد بباید رفت
تا او را بیابی پس موسی با جوانی که با وی بود ساز سفر کرد و در میان زادی که برداشتند ماهی شور نمک سود بود قوله و اذ قال موسی لفتیه یاد
کن ای محمد چون موسی جوان خود را گفت یعنی وصی خود را یوشع بن نون بن افراییم بن یوسف و گفته اند غلامی بود درم خریده و غلام را
فتی خوانند و برای آن اضافت کرد با وی که ملازم وی بود و برای تعلم وی گفت لا ابرح همیشه میروم تا برسم بجایی که آنرا مجمع البحرین خوانند
جایست که مجمع دریای فارس و دریای روم است آنجا که جانب مشرق است محمد بن کعب گفت طنجه است ابی بن کعب گفت افریقیه
او امضی حقبا یا روزگار دراز و سالهای بسیار میروم تا آنجا که وی را بیابم عبد الله گفت حقب هشتاد سالست فلما بلغا چون موسی
و جوانش رسیدند بجایی که آن دو دریا جمع شدند میان آن دو دریا ماهی خود را فراموش کردند و این ماهی اگر چه صاحب موسی فراموش
کرد اسناد نسیان با هر دو کرد برسبیل مجاز بدانکه ماهی زاد آن هر دو بود و بیکجای بودند فاتخذ سبیله پس آن ماهی راه خود بگرفت در دریا
ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرد که چندانکه ماهی در دریا میرفت راه پیدا میشد و آب از هر جانب آنجا میماند و با هم نمی
آمد موسی بران راه میرفت تا بخضر رسید عبد الله عباس گفت آب شکافته شد تا ماهی بگل رسید و اثر رفتن او در گل پیدا شد
و هر کجا که ماهی بر وی میرفت خشک میشد مانند سنگ ابی بن کعب از رسول روایت کرد که ایشان هر دو یعنی موسی و صاحبش بصخره
رسیدند سر بر صخره نهادند و بخفتند ماهی از زنبیل بجنبید و بر آمد و در دریا شد چندانکه میرفت طاقی در دریا پیدا میشد چون موسی از خواب
برخاست جوان فراموش کرد که موسی را بگوید موسی را حرص گفت برخیز تا برویم که ما را میباید رفت و حدیث ماهی فراموش کرد
و از آنجا برفتند و آن روز و آن شب رفتند تا دیگر روز چاشتگاه موسی مانده و گرسنه شد بود گفت آتنا غداءنا طعام چاشت ما بیار
تا ما اکل کنیم که ما ازین سفر خود رنجی عظیم و مشقتی سخت دیدیم گفتند آن رنج آنگه بموسی رسید از آنکه شبانروزی و روزی دیگر تا وقت
چاشت میرفت گرسنه و مانده شد موسی چون حدیث طعام کرد یوشع را ماهی رفتن و در دریا یاد آمد گفت ارایت اذ اوینا الی الصخرة آیا دیدی
خبر داری که چون ما به آن صخره رسیدیم و آنجا آرام گرفتیم آن ماهی زنده شد و در آن وقت فراموش کردیم کلبی گفت یوشع بن نون وضو
میکرد از آب دریا و آنجا چشمه بود که آنرا عین الحیوان گفتندی هر جانوری که بدان رسیدی زنده شدی آب از دست یوشع بر ماهی چکید
ماهی زنده شد و در آب رفت و بر سر آب راهی پیدا کرد یوشع چون حدیث چاشت شنید گفت من آن ماهی را فراموش کردم
و ما انسانیه الا الشیطان ان اذکره ابلیس یعنی بوسوسه مرا از آن مشغول کرد تا فراموش شدم و اتخذ سبیله و فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا عجبا
و من تعجب میکردم از آن تعجب کردنی عبد الرحمن بن زید گفت جای تعجب بود که ماهی بریان کرده پس زنده شود و در دریا برود و
رفتن او را بر رود و از رفتن او راه پیدا شود و بماند عبد الله عباس گفت عجب آمد موسی را از رفتن ماهی بر میان دریا موسی چون این
سخن بشنید گفت این آنست که ما در طلب آنیم و آنرا میجوییم فارتدا علی آثارهما ایشان بر آن راه که آمده بودند باز گشتند و بر همان
اثر خود برفتند تا نزدیک صخره آمدند راه ماهی رفتن در دریا دیدند موسی بدانست که آن آیتی و دلالتیست که خدای تعالی
بوی نمود و بر اثر آن برفتند تا آنکه بنزدیک خضر رسیدند و نام خضر بلیا بن ملکان بود و خضر لقبش بود و برای آن بدان خضر خوانند

که او بر پوستینی سفید نشست سبز شد مجاهد گفت هر کجا نشستی پیرامن او چندی گیاه سبز شدی قوله تعالی فوجدا عبدا
من عبادنا آتيناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما قال له موسى هل اتبعك على
ان تعلمن مما علمت رشدا قال انك لن تستطيع معي صبرا وكيف تصبر على ما لم تحط به
خبرا قال ستجدني ان شاء الله صابرا ولا اعصي لك امرا قال فان اتبعتني فلا تسألني عن
شيء حتى احدث لك منه ذكرا موسی و یوشع یافتند بنده از بندگان ما که او را از نزدیک خود نعمتی دادیم
یعنی بوی نبوت خاص کردانیدیم و از نزد علمی که خاص است بما و نزدیک ماست وی را تعلیم کردیم یعنی وی را بر غیب اطلاع دادیم
و بعضی از آن با وی بگفتیم ابن جریج گفت موسی خضر را یافت بر طنفسه سبز نشسته بر روی آب کشیده بر روی سلام کرد
او بر خواست و گفت السلام علیک یا نبی بنی اسرائیل موسی علیه السلام گفت تو چه دانی که من نبی بنی اسرائیلم گفت آنکه ترا این
راه نمود احوال تو ام اعلام کرد سعید جبیر گفت چون موسی بخضر رسید نماز میکرد چون سلام داد موسی بر وی سلام کرد و
جواب بشنید آنگه بنشستند و حدیث میکردند مرغکی بیامد منقار در دریا زد و قطره آب برداشت و در پر خود مالید برفت
خضر موسی را گفت که ای موسی دانی که درین اشارت چیست گفت بگوی گفت جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجز اند و بنی
اسرائیل در علم تو و تو در علم من آنکه علم همه جهانیان و علم بنی اسرائیل و علم تو و علم من با اضافت با علم خدای مقدار این یک قطره
آبست که این مرغک برداشت از دریا و در پر خود مالید در خبر است که امام موسی کاظم را پرسیدند که خضر عالمتر بود
یا موسی گفت خضر پرسید و موسی جواب نداشت و موسی پرسید و خضر جواب نداشت و اگر خضر و موسی هر دو پیش
من آیند و از من پرسند جواب هر دو دهم و اگر من از ایشان پرسم جواب من ندانند قال له موسی هل اتبعک موسی خضر را
گفت هل اتبعک من پیروی تو کنم و هر جا که تو باشی و روی من با تو باشم بشرط آنکه مرا تعلیم دهی و بیاموزی آنچه ترا تعلیم داده اند
از رشد و هدایت خضر گفت تو با من صبر نتوانی کرد از آنکه ترا گران و دشوار آید آنچه من کنم و چگونه صبر کنی تو بر آنچه علم تو بدان محیط
نباشد و تو آنرا ندانی و نشناسی قال ستجدنی موسی گفت ان شاء الله که مرا صابر یابی و هیچ نوع فرمان ترا خلاف
نکنم و در تو عاصی نشوم خضر مطلق گفت که تو صبر نکنی و موسی بمشیت معلق کرد از بهر آنکه خضر را اعلام کرده بودند که موسی صبر
نکند اما موسی در شک بود که آیا صبر تواند کرد یا نه قال فان اتبعتنی خضر گفت اگر مصاحبت و متابعت من خواهی کرد از هیچ
خبر مپرس تا آن وقت که من ذکر آن کنم و ترا از آن خبر دهم و ترا ذکری و یاد کردی باشد که آنرا یاد کنی و ذکر تو کنند موسی از خضر
قبول کرد و هم برین شرط برفتند قوله تعالی فانطلقا حتى اذا ركبا في السفينة خرقها قال اخرقتها
لتغرق اهلها لقد جئت شيئا امرا قال الم اقل انك لن تستطيع معي صبرا قال لا تؤاخذني
بما نسيت ولا ترهقني من امري عسرا فانطلقا حتى اذا لقيا غلاما فقتله قال اقتلت
نفسا زكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكرا قال الم اقل لك انك لن تستطيع معي صبرا
قال ان سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من لدني عذرا ایشان از آنجا که بودند
برفتند بکناره دریا رسیدند کشتی دیدند خواستند تا در کشتی نشینند اصحاب کشتی ایشانرا نگه کردند گفتند نباید که این
طایفه دزد باشند چون در ایشان نگاه کردند گفتند ایشان سیمای صلاح و نشان صالحان دارند ایشانرا در کشتی نشاندند
چون هر دو در کشتی نشستند و کشتی در میانه دریا رسید خضر تبری برداشت و لوحی از الواح بشکست آب در کشتی آمد موسی

چون چنان که صبر دشوار است کر کفت این کشتی را شکستی و خراب کردی تا اهل آن غرق شوند و ایشان را غرق کردانی کاری منکر آوردی
و فعلی عجب کردی کاری کردی که ظاهرش منکر است و آن غرق شدن اهل کشتی است و باطنش معلوم نیست کفته‌اند خضر چون
کشتی را سوراخ کرد موسی جامه در روی آن کهنه کرد و قیر آن را اصلاح می‌کرد و کفته‌اند که اعراض شد که ترک او فرمایند قال الم اقل انک خضر
او را کفت نمی کفتم ترا که صبر نتوانی کرد با من و بر تو دشوار آید صبر کردن موسی کفت لا تؤاخذنی بما نسیت مکن عتاب مرا بدانچه
فراموش کردم ابن عباس کفت بدانچه ترک کردم یعنی ترک است برای آنکه با قرب آن مدت موسی هیچ فراموش نکرده بود و کفته‌اند
که موسی نگاه کرد از آنجا که کشتی شکسته بود آب به کشتی نمی‌آمد دانست که آن معجزه است و او برای آن اصلاح کرد عذر خواست و کفت
لا تؤاخذنی بما نسیت ... من در رسان از کار من عسری و دشواری یعنی تکلیف مکن مشقتی و رنجی فانطلقا از انجا برفتند تا ساحل
دریا رسیدند از کشتی بیرون آمدند و در خشکی برفتند تا آنگاه که بجماعتی کودکان رسیدند که بازی می‌کردند خضر کودکی را از ایشان
بیرون آورد که از همه نیکوروی‌تر بود و هیچ کودک از آن کودکان او را بکناره دریا برد و بخوابانید و کارد بر حلق وی نهاد و ببرید و کفته‌اند که
سر او ببرید ... و بر کشت نام او جیسور بود و نام پدرش ... ضحاک کفت کودکی منقبد و بالغ بود مادر و پدر بسیار دوست در رنج
بودند کلبی کفت برنایی بود مال بر وی ... پدر و مادر ... و ایشان سوکند خوردندی که وی بکرد ابی بن کعب از رسول روایت کرد
که آن غلام کافر بود چون موسی چنان دید کفت اقتلت نفسا زکیة آیا نفسی پاک و بیگناه را بکشتی که او کسی را نکشته است جهانی
که روی برزیادتی داشت و می افزود کاری منکر آوردی چه کشتن نفسی که او را گناهی نبود صورت منکر دارد تا اندانند که وی مستوجب کشتن
باشد بر قول آنکس که کفت غلام کافر بود و دزد و راهزن بر کافر و دزد و راهزن کشتن باشد و بروایت ابن عباس که او کفت بالغ
بود جوابی آنست که بدان خلاف خضر و پیغمبران خدای تعالی کشت هیچ تفاوت نباشد میانه آنکه خدای تعالی فرشته را فرماید تا جان
بستاند و میان آنکه پیغمبر را کوید که بتیغش بکش و در هر دو حال مکلف را اعتبار در شده باشد و مقصود ایر خدای تعالی عوض قال الم
لک خضر کفت آیا نه ترا کفتم صبر نتوانی کردن موسی کفت اکنون شرط میان ما آنست که اکر ترا از چیزی دیکر پرسم یا بر تو اعتراض
کنم دیکر با من صحبت مدار و یاری مساز که تو در کار من بعذر رسیدی اکر ترک صحبت من کنی معذور باشی چه آن از من باشد
نه از تو قوله تعالی فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما فوجدا
فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا قال هذا فراق بینی
وبینک سانبئک بتاویل ما لم تستطع علیه صبرا پس از انجا نیز برفتند تا بدهی دیکر رسیدند از اهل
آن ده طعام خواستند بر سبیل ضیافت ایشان را طعام ندادند و مهمانی نکردند از آن ده بیرون رفتند تا بدیکر رسیدند از اهل آن ده
کسی ایشان را ایک تا نان نداد نزدیک آن ده دیواری بود کهنه و خراب و هیب کفت دراز آن دیوار در هوا صد کز بود و کفته
کفت بدترین ده‌ها آن بود که مهمان را حرمت ندارند ابی بن کعب از رسول روایت کرد که اهل آن ده لئیمان بودند و جدارا
جدارا در آن ده دیواری یافتند که می‌خواست که بیفتد یعنی نزدیک بود که بیفتد آن را راست کرد سعید جبیر کفت دیوار دست
بود خضر دست بر نهاد و راست بازکرد و عبدالله عباس کفت باز شکافت و از بنیاد بر آورد موسی کفت اکر خواستی تو
بر این دیوار مزدی بستدی یعنی اکر ما را بر سبیل مهمانی طعام ندادند باری مزد این کار بخواستی تا از آن نان و آشی کرد
ساکن شدی خضر کفت این وقت آنست که میان من و تو مفارقت باشد بر شرطی که کردی در خبر است که رسول کفت
رحم الله اخا موسی لو صبر لرای العجائب یعنی بیامرزد موسی را اکر صبر کردی عجایب دیدی موسی کفت از سختیهای بسیار که دیدم هیچ
بر من دشوار تر نبود که خضر مرا کفت هذا فراق بینی و بینک این وقت آنست که من و تو جدا شویم و جدایی کاری سخت است و محنتی
عظیم یکی از بزرکان کفته است و لو عقلت الجمادات والحیوانات مرارة الفراق و مرارة الاشتیاق لوقفت المیاه عن
جریها ولا مسکت الشمس عن سیرها یعنی که اکر حیوانات و جمادات را الهام مرارت فراق و تلخی جدایی دادندی و تلخی مفارقت
شناختندی آبها از رفتن بایستادندی و آفتاب از سیر بازماندی و جواهر و معادن کداخته کشتی و کوهها بر جای خود نماندی و سختی
فراق شعر ان یوم الفراق قطع قلبی قطع الله قلب یوم الفراق لو وجدنا الی الفراق سبیلا لاذقنا الفراق طعم الفراق خضر
موسی را کفت خبر دهم ترا بتاویل آنچه کردم من و تو بر آن صبر نکردی و خاموش نتوانستی بودن قوله تعالی اما السفینة فکانت
لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا
واما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه
زکوة واقرب رحما اما کشتی که شکستم بدان ای موسی که در آن کشتی جماعتی درویشان بودند که در دریا کار میکردند
تا ایشان را در آن معیشتی حاصل شود و آن کشتی ایشان بود عبدالله عباس کفت آن کشتی ده برادر را بود و آیه دلیل است
بر آنکه مسکین آن باشد که او را چیزی باشد که کفافش نبود زکوة بوی توان داد پس اکر کسی را هشتاد درم باشد و از آن معیشت خود حاصل
کرده باشد زکوة نشاید کرفت و اکر مقصود درم دارد و تصرف نتواند کردن زکوة شاید کرفتن بعضی کفته‌اند شاید که فتی کعب
آن کشتی میان و ببادر بود و پنج برزمین بود و بر جای مانده و پنج بر کشتی کار میکردند فاردت ان اعیبها من خواستم تا آن
کشتی را عیب ناک کنم چه پس روی ایشان پادشاهی ظالم بود که کشتیهای درست بغصب می‌ستد و بعضی خلف نیز باشد یعنی
پس ایشان پادشاهی است که هر کشتی را که صالح و نیکو باشد آن را بغصب می‌ستاند و در این بغض الفاظ معلوم شد چنانکه اکر کشتی
که بود بوی غصب کردی شکستن کشتی هیچ فایده نکردی اما الغلام و اما آن کودک که وی را کشتم پدر و مادرش مؤمن بودند خدای تعالی
مرا فرمود که وی را بکش و الا بوجود او ایشان کافر شوندی و معلوم آن بود که اکر او زنده باشد ایشان را ایمان نباشند آنچه چنین بوده
باشد و از باب تمکین نا شده و این خشیت بمعنی کراهت باشد بعضی دیکر کفته بمعنی علم است سعید جبیر کفت معنی آنست که ایشان
از دوستی او در دین نشوند موافقت او را و کفته‌اند که بی معنا ای بیقتلها یعنی ایشان را بکشد بطغیان و کفر خویش یعنی کفر و یرا
جبران دارد که مادر و پدر مؤمن خود را بکشد فاردنا ان یبدلهما ما خواستیم تا خدای تعالی بجهت بدل مادر و پدر او را فرزندی از او
بهتر و پاکیزه‌تر و بصلاح نزدیکتر و در صله رحم اجتهاد کننده‌تر عبدالله عباس کفت با پدر و مادر نیکوکارتر و بر ایشان بخشاینده
و مهربان‌تر امام جعفر صادق از پدر خود امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرد که خدای تعالی مادر و پدر او را بدل آن پسر دختری
که ایشان بدو خرم شدند قتاده کفت چون آن پسر در وجود آمد مادر و پدر خرم شدند و چون در راه کشته شد اندوهکن شدند بدو اکر
بماندی ایشان را هلاک کردی پس بنده باید که بقضای خدای تعالی راضی شود که آنچه خدای تعالی قضا کند او را بهتر باشد و اکر چه او کاره باشد
از آن قوله تعالی واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما
صالحا فاراد ربک ان یبلغا اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربک وما فعلته عن امری
ذلک تاویل ما لم تسطع علیه صبرا اما آن دیوار خراب که آبادان کردم آن از آن دو کودک یتیم بود پدر بود که
شهر بود در زیر آن کنجی بود در آن کنج خلاف کرده‌اند سعید جبیر کفت صحیفها بود و در آنجا علم بود امام جعفر صادق علیه السلام
کفت لوحی بود از زر بر آنجا نوشته که عجبت لمن یؤمن بالقدر فکیف یحزن عجبت لمن یؤمن بالقضاء و القدر یا ایمان است و چگونه غمکین

ربهما

وعجبت لمن یوقن بالرزق کیف یتعب وعجب از آنکس که روزی بیقین میداند چرا رنج وتعب برد وعجبت لمن یوقن بالحساب کیف یغفل
از آنکس که او بحساب ایمان دارد چگونه غافل باشد وعجبت لمن یری الدنیا وتقلبها کیف یطمئن الیها وعجب از آنکس که دنیا بیند و انقلاب
وتقلب وی با اهلش بشناسد چگونه ساکن شود در وی ودل بر وی نهد لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ابو الدردا از رسول
روایت کرده که آن گنج سیم وزر بود وکان ابوهما صالحا پدر ایشان مردی صالح بود نام وی کاشح گفته اند که صالح بود هفتم پدر ایشان
بود وخدای تعالی نگاه دارد بصلاح مردی فرزندان نسل او وآن سرایی که وی در آنجا بود وهمسایگان را یحیی بن اسمعیل گفت مرا خواهری
بود وشوهرش با وی یافته بود وبا این نماز وروزه او را حرص تمام بود او را بر غزو فرستادم پانزده سال هیچ شبی خفته بودم ناگاه شبی
در بزد گفتم کیست آواز من بشناخت وآواز داد که منم گفتم تویی فلانه گفت آری من عجب داشتم که وی سالهای دراز بود که از آن
غرفه بزیر نیامده بود در بگشادم گفتم کیست آواز من بشناخت وآواز داد که منم گفتم تویی فلانه گفت آری من عجب داشتم که وی
سالهای دراز بود که از آن غرفه بزیر نیامده بود در بگشادم گفتم خیر است گفت آری دوش خفته بودم در خواب دیدم که کسی با من سخن
کرد ومرا گفت که خدای تعالی پدرت اسمعیل را نگاه داشت برای آنکه جدت مسلم بود وترا برای صلاح پدرت اسمعیل نگاه داشت اگر خواهی
دعا کنم تا خدای تعالی ترا عافیت دهد واگر خواهی بر رنج صبر کن وبهشت ترا باشد من گفتم بهشت میخواهم ولیکن رحمت خدای فراخ
است اگر هر دو مرا دهد عجب نباشد گفت خدای تعالی ترا هر دو خیر جمع کرد اینجا عافیت داد ودر آنجا بهشت از برای صلاح پدرت
فاراد ربک خدای تو خواست تا ایشان بغایت قوت رسیدند وآن گنج بیرون آرند رحمة من ربک رحمتی که آن گنج بدیشان از زیر آن دیوار
دارند ومن آنچه کردم از خود نکردم بفرمان خدای کردم این است تاویل آنچه که تو بر آن صبر نتوانستی کردن قوله تعالی ویسئلونک
عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکرا انا مکنا له فی الارض وآتیناه من کل شیء سببا
فاتبع سببا حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة ووجد عندها قوما
قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسنا قال اما من ظلم فسوف نعذبه
ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا واما من آمن وعمل صالحا فله جزاء الحسنی وسنقول
له من امرنا یسرا ای محمد از تو می پرسند از حال ذی القرنین بگو که زود بود که بر شما خوانم از وی ذکری ویادکردی بعضی گفته اند
که وی پیغمبر بود وبعضی گفتند که وی پادشاهی بود عاقل وصالح مجاهد گفت از آنانکه بر روی زمین پادشاه شدند چهار کس بودند
دو مومن بودند وآن سلیمان وذو القرنین بود ودو کافر بودند وآن بخت النصر بود ونمرود واو را ذو القرنین برای آن خواندند
بر سرش دو گیسو بود وگیسو را بزبان تازی قرن خوانند وگفته اند برای آنکه وی در خواب دید که گیسوهای آفتاب گرفته او
کردند که او بر شرق وغرب عالم پادشاه بود وگفتند برای آنکه کریم الطرفین بود از جهة مادر واز جهة پدر بزرگتر بود وگفته اند
برای آنکه وی را علم ظاهر وباطن داده بودند برای آنکه در نور وظلمت رفت ابن الکوا از امیر المومنین علی پرسید که ذو القرنین پادشاه
بود یا پیغمبر بود گفت بنده صالح بود خدا را دوست داشت احب الله فاحبه الله ونصح الله فنصحه الله خدا را دوست داشت وخدای او را دوست
داشت ونصیحت کرد برای خدای وخدای او را دوست داشت ونصیحت کرد برای خدای وخدای او را نصیحت کرد وگفت
ضربه مرا از ان قرنهای وی تا از زر بود یا از سیم گفت او قوم را دعوت کرد با توحید بر جانبی از سرش زدند بر رفت وغایب
شد وبعد از ان باز آمد ودعوت کرد با خدای بر جانبی دیگر سرش زدند وان فیکم مثله ودر میان شما یکی هست او است وما
خود را خواست انا مکنا له ما ذو القرنین را تمکین دادیم در زمین ودست دادیم واو را دادیم از هر چیزی سببی وسیلتی که برسانم

او را آنچه

او را آنچه خواهد یعنی هرچه بدان محتاج باشد از سلاح وهر چیزی که بآن بچیزی رسند آن را سبب خوانند یا سر رسن که در رسن
بندند تا آب رسد آن را سبب خوانند وراه را سبب خوانند وگفته اند که اقطار زمین مسخر وی کردیم چنانکه باد سلیمان را
اقوال سبب راه یعنی طریق باشد یعنی راه هر چیز که خواستی بر وی آسان کردیم او متابعت راه مغرب کرد ومیرفت تا آنکه
بجایی رسید که آنجا آفتاب فرو میشد آفتاب را یافت که بچشمه گرمی فرو میشد ابوذر غفاری روایت کرد گفت من
رسول را ردیف بودم وقت فرو شدن آفتاب مرا گفت یا اباذر دانی تا این آفتاب کجا فرو میشود گفتم الله ورسوله اعلم گفت
تغرب فی عین حمئة بچشمه گرم فرو شود عبد الله عمر گفت که رسول را آفتاب نگریست چون فرو میشد گفت فی نار الله الحامیة
اگر نه آنست که خدای تعالی نگاه میدارد آفتاب را واگر نه هرچه در زمین است بسوختی عبد الله عباس گفت بر ابی
کعب خواندم که فی عین حمئة ابی بن کعب گفت بر رسول خواندم فی عین حمئة یعنی در چشمه حمئة کعب الاحبار گفت در توریة
چنین است که فی عین سوداء در چشمه سیاه عبد الله عباس گفت نزدیک معاویه حاضر بودم این آیت چنین خواندند که فی عین
حامیة معاویه گفت تو چگونه میخوانی گفتم فی عین حمئة عبد الله عمر را گفت تو چگونه میخوانی گفت فی عین حامیة معاویه کس
فرستاد وکعب الاحبار را حاضر کرد واز وی پرسید که چگونه یافتی که آفتاب کجا چگونه فرو میشود گفت تازی شما بهتر دانید من
توریة چنین یافتم فی ماء وطین در میان آب وگل فرو میشود مردی از تمیم بیامد گفت تبع را دو بیت است که بر این دلالت
میکند وآن اینست که او گفته است شعر قد کان ذو القرنین قبلی مسلما ملکا تدین له الملوک ویسجد بلغ المشارق والمغارب
ویبتغی اسباب امر من حکیم مرشد فرأی مغار الشمس عند غروبها فی عین ذی خلب وثأط وحرمد ثاط گل باشد وحرمد
سیاه ابو العالیه گفت آفتاب بچشمه فرو میشود که آن چشمه او را بمشرق بر اندازد ووجد عندها قوما ذو القرنین بنزدیک آن
چشمه قومی را یافت قلنا گفتیم یا ذا القرنین این قوم را دو کار بکن بحسب استحقاق اگر ایمان نیاورند ایشان را عذاب کن و
بکش واگر ایمان آورند در ایشان طریقه نیکو وسیرت پسندیده گیری با ایشان کرام واحسان کنی ذو القرنین گفت آنکس که کافر
باشد وظلم کند او را عذاب کنم انگاه او را بنزدیک خداوند تبارک وتعالی برند وباخدای برد کنند خدای تعالی او را عذاب
کند عذاب منکر وآنکس که ایمان آورد جزا ومکافات اعمال نیک کرده او پسندیده وی بهشت باشد که نیکوتر چیزهاست
بجزای آنکه کرده باشد نزد وجود که بگوییم وبفرماییم او را از فرمان آنچه آسان شد بر وی یا با وی سخن خوش کنیم قوله تعالی ثم
اتبع سببا حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا
کذلک وقد احطنا بما لدیه خبرا ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ بین السدین وجد من دونهما
قوما لا یکادون یفقهون قولا قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض
فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا وبینهم سدا قال ما مکنی فیه ربی خیر فاعینونی
بقوة اجعل بینکم وبینهم ردما آتونی زبر الحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال
انفخوا حتی اذا جعله نارا قال آتونی افرغ علیه قطرا فما اسطاعوا ان یظهروه وما
استطاعوا له نقبا انگه متابعت سببی وطریقی کرد یعنی ساز رفتن آن کرد که بجانب مشرق رود برفت تا آنکه
برسید بجایی که آفتاب بر می آمد آفتاب را یافت که بر می آمد بر قومی که میان ایشان وآفتاب حجابی نبود وما ایشان را
از پیش آفتاب پوشش وحجابی نکردیم قتاده گفت برای آن چنانچه که ایشان بر زمینی بودند که بر آن زمین ایستادی

واین ناسک را مسکن در سردابها بودی که در زیر زمین کرده بودند چون آفتاب برخواستی آمدندی و در سردابها رفتندی و چون
آفتاب بگردیدی از آنجا بیرون آمدندی و طلب معاش کردندی حسن بصری گفت زمین ایشان چنان بانگ کردی چون آفتاب
برآمدی با آفتاب فرو شدندی و چون آفتاب بگذشتی بیرون آمدندی و گیاه زمین خوردندی و چرا کردندی چون بهایم ابن جریج
گفت وقتی لشکری آنجا رسید ایشانرا گفتند نباید که آفتاب شما را دریابد که همه هلاک شوید گفتند نباید که آفتاب
شما را دریابد که همه هلاک شوید گفتند ما نرویم تا آنکه که آفتاب برآید تا بدانیم که آنچه شما میگویید راست است یا دروغ آنگاه نگاه
کردند در نشای آن چیزهای سپید بود و حفظ نبودند استخوانهای بسیار دیدند گفتند این چیست گفتند وقتی لشکری آنجا
رسید آفتاب بر ایشان آمد همه هلاک شدند این استخوانهای ایشانست ایشان چون بشنیدند بگریختند و بازنه
ایستادند عمرو بن مالک گفت مردی را دیدم که حدیث میکرد و قومی بر وی جمع آمده بودند گفت من بزمین چین رسیدم
با قضای خویش مرا گفتند میان تو و مطلع آفتاب یک روزه راهست مردی از ایشان بمزد گرفتم و آن شب رفتم چون آنجا رسیدم
جمعی را دیدم که گوشهای ایشان بالای ایشان بود یک گوش لحاف کردندی و یک گوش را دواج و این مرد که با من بود
زبان ایشان میدانست گفت ما آمده‌ایم که ببینیم که آفتاب چگونه برمی‌آید گفت ما درین بودیم که آوازی شنیدیم
چون آواز سلسله آهن پیچیده افتادم از هیبت و بیهوش شدم چون با هوش آمدم ایشان مرا بروغن می‌اندودند
آفتاب را دیدیم که بر آن آب افتاده بود برنگ روغن زیت و کناره آسمان دیدم چون دامن خیمه چون آفتاب بالا
رفت مرا و آن مرد را بسردابه بردند و آن مرد که با من بود چون روز نیک برآمد و آفتاب بگردید ایشان بکناره دریا آمدند
و ماهی میگرفتند و در آفتاب می‌افکندند تا بریان میشد کذلک یعنی امر ذوالقرنین همچنین بود که ما صفت کردیم بعضی
گفتند چنانکه او را بمغرب رسانیدیم همچنین او را بمشرق رسانیدیم و همچنانکه بمغرب گروهی یافت بمشرق نیز گروهی یافت
و چنانکه در ایشان حکم کرد در اینان نیز حکم کرد و علم ما باحوال او و آنچه نزدیک اوست محیط است از لشکر او و اسباب
و پادشاهی وی ثم اتبع سببا پس آنکه متابعت سببی و طریقی کرد و میرفت تا آنکه بمیان دو کوه رسید و آن دو کوهست که
ذوالقرنین میان آن سد کرد و بر یاجوج و ماجوج ببست و این آنجاست که زمین ترکان آخر میشود و میان ارمنیه و آذربایجانست
وجد من دونهما قوما از پیش آن دو کوه قومی را یافت که ایشان نزدیک نبودند که گفتاری فهم کنند و سخنی بدانند از آنکه زبان
ایشان کس نشناسد ایشان سخن گفتند بر زبان ترجمان که در میان ایشان بود که او هر دو زبان دانستی و شاید که ایشانرا
رمزی و اشارتی بودی که بآن مراد ایشان مفهوم گشتی و آنرا بر سبیل مجاز قول خوانند گفتند یا ذا القرنین
یاجوج و ماجوج دو قومند که ایشان در زمین فساد میکنند و عدد ایشان جز خدای نداند وهب و مقاتل گفتند ایشان
از فرزندان یافث بن نوحند کعب گفت ایشان از فرزندان آدمند و سبب آن بود که وقتی آدم را احتلام افتاد آبی از
وی جدا شد از خواب درآمد متاسف شد بر فوت و ضایع شدن آب خدای تعالی از آن آب یاجوج و ماجوج بیافرید فساد
ایشان در زمین آنکه مردم خوار بودند کلبی گفت در وقت ربیع آمدندی و هرچه تر بودی بخوردندی و هرچه خشک بودی ببردندی
سیف حبه بنده گفت من از رسول پرسیدم حدیث یاجوج و ماجوج گفت یاجوج امتی اند و ماجوج امتی که هر یک از ایشان
چهار صد هزار امت اند هیچکس از ایشان نمیرد تا از صلب خود هزار فرزند ببیند که سلاح برداشته باشند و کارزار کنند گفتند
یا رسول الله ما را صفت ایشان بگوی گفت ایشان سه گروه باشند صنفی از ایشان بالا صد و بیست گز باشند

و صنفی بالا و پهنا یکی باشند که صد و بیست گز عرض و صد و بیست گز طول و صنفی از ایشان گوشهای بزرگ دارند یکی لحاف
کنند و یکی را دواج و هیچ حیوانی نرسند الا که ویرا بدرند و بخورند و هر که از ایشان بمیرد ویرا بخورند و چون بیایند مقدمه ایشان
بشام باشند و ساقه بخراسان جویهای مشرق و مغرب بخورند و دریای طبرستان بخورند وهب منبه گفت نام ذوالقرنین
اسکندر رومی بود بنده صالح بود خدایرا خدای تعالی ویرا گفت من ترا بامتان زمین خواهم فرستاد و ایشان امتانی اند زبانهای
مختلف و این جمله اهل زمین و راست اند که عرض زمین میان ایشانست و دو امت که طول زمین میان ایشانست این دو
امت یکی نزدیک مغربست و ایشانرا ناسک گویند و دیگری نزدیک مشرقند ایشانرا منسک گویند و این دو گروه که عرض زمین
میان ایشانست امتی اند در جانب راست زمین ایشانرا هاویل گویند و امتی در جانب چپ زمین که ایشانرا تاویل
گویند ذوالقرنین گفت این کاری عظیمست من بکدام قوت مقاسات با ایشان سخن گویم و لغات ایشان چگونه دانم و بکدام
دست با ایشان جنگ کنم و بکدام لشکر با ایشان کارزار کنم و نزدیک من ای خدایا این نیست و من سازوآلت این کار ندارم و
تو خداوندی کریمی و رحیمی تکلیف ما لا یطاق نکنی خدای تعالی گفت من ترا چندان طاقت دهم که بدین کار قیام توانی کردن گشاده
کنم و سمع تیز کنم و بصرت را قوی کردانم و دولت برجای بدارم تا از زمین هیچ چیز نترسی و ترا نصرت کنم تا هیچ چیز بر تو
غلبه نتوانند کردن دلت را روشن کنم و راحت گشاده کردانم تا هرکجا که خواهی توانی رفتن و هیبت تو در دلهای ایشان افکنم
و نور و ظلمت را مسخر تو کردانم تا هر دو لشکر تو باشند نور از پیش تو ترا هادی باشد و راه نماید و ظلمت از پس پشت تو ترا
حصار باشد چون خدای تعالی این گفت ذوالقرنین سمیع و مطیع فرمان ترا انگه عزم آن زمین کرد یعنی زمین مغرب تا آن امت رسید که
ایشانرا ناسک گویند جمعی دید که عدد ایشان جز خدای نشناخت با زبانهای مختلف ظلمت را بر ایشان بگماشت تا گرد ایشان
درآمد بسیار بماندند سراپرده آنکه نور را راه داد و در میان ایشان آمد ایشانرا با خدای دعوت کرد قومی ایمان آوردند و بیشتری
بکفر مقام کردند مومنانرا با لشکر خود آورد و ظلمت را بر کافران بگماشت تا گرد ایشان درآمد و در خانهای خود اسیر شدند و راه هیچ جای
نبردند از طعام و شراب بزنهار آمدند و ایمان آوردند جمله زمین مسخر او شد از مغرب با لشکری عظیم روی بجانب راست زمین
نهاد و نور از پیش لشکر و تاریکی ظلمت از پس آن لشکر قصد آن قوم کردند که ایشانرا هاویل گویند تا بکنار جویهای بزرگ و دریا
رسید حق تعالی ویرا الهام داد تا الواح بسیار بساخت و با هم زد و از آن کشتی ساخت بمقدار حاجت چون از دریا بگذشت
بفرمود تا آن کشتیها از هم بگشادند و هر یکی از آن الواح لوحی برگرفتند و چون بدریای دیگر رسیدند در هم ساختند و کشتی
کردند و بگذشتند همچنین کرد تا آنکه بمقصد رسید با ایشان همان معامله کرد که با اهل مغرب و آن زمین نیز مسخر کرد از آنجا
و روی بمشرق نهاد و آن زمین نیز مستخلص کرد و روی بجانب چپ زمین نهاد و آن زمین نیز مسخر کرد آنگه روی بمیان زمین نهاد
که یاجوج و ماجوج و جن و انس بر وی بودند بعضی از راه بجماعتی مردمان رسید که ایشان از مردم صلح میکنند آمدند و بعرض
ذوالقرنین رسانیدند که در پس این کوه خدایرا خلقی است که با آدمیان هیچ مانند و بشکل بهایم گیاه میخورند و چون سباع و وحوش
صید میکنند و هیچ خلق خدای چنان نمی‌افزایند که ایشان می‌افزایند اگر چنین بمانند و می‌افزایند جهان بستانند و اهل زمین را
از زمین برانند و هر وقت ما منتظر می‌باشیم که بالای این کوه برآیند و نگهت لقوله تعالی قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج
مفسدون فی الارض ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج در زمین فساد میکنند و خراب میکنند هیچ میتوانی که ما اخراج کنیم خود
خراجی برای تو که آنرا بتو میکذاریم تا از میان ما و ایشان سدی بنا کنی و راه ایشان ما بر بندی ذوالقرنین گفت ما مکنی فیه

رابع خبر آنچه مرا خدای داده است از تمکین و قدرت است از آن بهتر است و نیکوتر شما مرا یاری دهید بقوت مردم دهید تا در میان
شما و ایشان سدی بنهم بیاورید پاره‌های آهن و روی و مس چندانکه توانید بیاوردند ایشان برفتند و آنچه ذو القرنین
خواست همه جمع کردند آنگه گفت تا من بروم و ایشانرا ببینم ذو القرنین بالای آن کوه برآمد و درنگریست گروهی دید بزرگ
شکل مرد و بودند امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت بالای ایشان یک دست نیست و بعضی از ایشان
دراز ایشان چنگال دارند چنانکه سباع و بر اندام ایشان موی است گوشهای بزرگ دارند
یکی بر موی چون پشم گوسفند و یکی اندک موی چون بخسبند یکی لحاف کنند و یکی دواج و هیچ از ایشان نمیرد الا آنگه هزار فرزند ببیند
چون تمام شود بدانند که بخواهد مردن و ایشانرا هر وقت از دریا ماهی آید چنانکه صد و اندازه آن هیچ پدید نباشد چنانکه ما باران
آن ایشان ماهی بگیرند و ذخیره کنند و آواز ایشان چون آواز کبوتر باشد و آواز بلند ایشان چون آواز گرگ باشد و جفت جفت
گیرند که بهایم و این بآخر زمین ترکستان شد از جانب مشرق ذو القرنین چون آن بدید بفرمود تا از میان این دو کوه صد در طول و پنجاه در
عرض اساس آن چندان بکندند که بآب رسیدند آنگه بفرمود تا آنرا بسنگ برآوردند سنگ که برآوردند بفرمود
تا بجای گل مس و روی گداخته در رو میریختند تا همچون عرق کوه شد آنگه همچنین برآوردند سنگ بهم نهاده و روی و مس در میان
آن می نهادند و باتش میدمیدند تا گداخته میشد تا آنگه از بالای آن کوه بهم برد مقدار هزار گز آن سد چنان نماید که خطی سیاه
و یکی سبز و یکی سرخ و یکی زرد از سیاهی آهن و سرخی مس و زردی روی آنگه روی بمیان زمین نهاد و میرفت و شهرها میگشاد و میگذشت
تا بجماعتی رسید مردمانی پاک نیکو سیرت بانصاف و داد و حکم بعدل و قسمت بسویت حال ایشان یکسان
و کلمتشان یکی و طریقتشان راست و دلهای ایشان متالف سراهای ایشان را در نبود و با یکدیگر جنگ نکردندی و دشنام
ندادندی و نخندیدندی و عمرشان دراز بود و در میان ایشان درویش نبود و درشت خوی و بدخوی نبود ذو القرنین از ایشان
بتعجب فرو ماند گفت ای مردمان شما چه قومید که من در اطراف زمین چون شما مردم ندیدم و مرا خبر دهید که چرا گورستان بر در سرا
ساخته اید گفتند برای آنکه مرگ را فراموش نکنیم گفت چرا سراهای شما را در نیست گفتند برای آنکه در میان ما دزد و خاین نیست گفت شما
چرا امیری و پادشاهی نیست گفتند برای آنکه ما کاری نکنیم که امیر ما را ادب کند گفت شما را چرا حاکمی نیست گفتند از آنکه ما انصاف
داریم گفت چونست که کلمه شما یکی است گفتند برای آنکه مخالفت و خصومت نکنیم گفت چرا در میان شما درویش نیست گفت
برای آنکه حق ایشان بایشان میدهیم گفت چگونه است که در میان شما امیر نیست گفتند برای آنکه ما بر حق کار کنیم و حکم بعدل کنیم
چرا شما نمی خندید گفتند برای آنکه ما از گناه میترسیم و باستغفار مشغولیم گفت چرا شما غمناک و خشمناک نه اید گفتند برای آنکه ما تن
به بلا نهاده ایم گفت پدران شما هم بدین طریق بودند گفتند ما این طریقه از پدران خود گرفته ایم که ایشان بر درویشان رحمت کردندی
و با محتاجان مساعدت و مواسات نمودندی و از ظالمان عفو کردندی و با کسی که با ایشان بد کردی نیکویی کردندی و امانت نگاه
داشتندی و بر نمازهای فریضه محافظت نمودندی و بعهد وفا کردندی لاجرم کارهای ایشان بصلاح بوده و برکت صلاح ایشان
بما رسید ابو رافع از ابو هریره روایت کرد از رسول که هر روز یاجوج و ماجوج بیایند و آن سد را میشکافند تا نزدیک شود که شعاع
آفتاب ببینند چون شب درآید گویند فردا بیاییم و آن سد را تمام بشکافیم و در شهرها رویم خدای تعالی آنرا همچنان
کرده کند که بوده باشد تا یکبار چنان اتفاق افتد که یکی از ایشان گوید در آن وقت که از سد اندکی مانده گویند باز گردید گویند فردا
بیاییم و این تمام بشکافیم و در شهرها رویم و بگویند ان شاء الله تعالی دیگر روز بیایند همچنان باشد که رها کرده باشند تمام بشکافند

و در شهرها

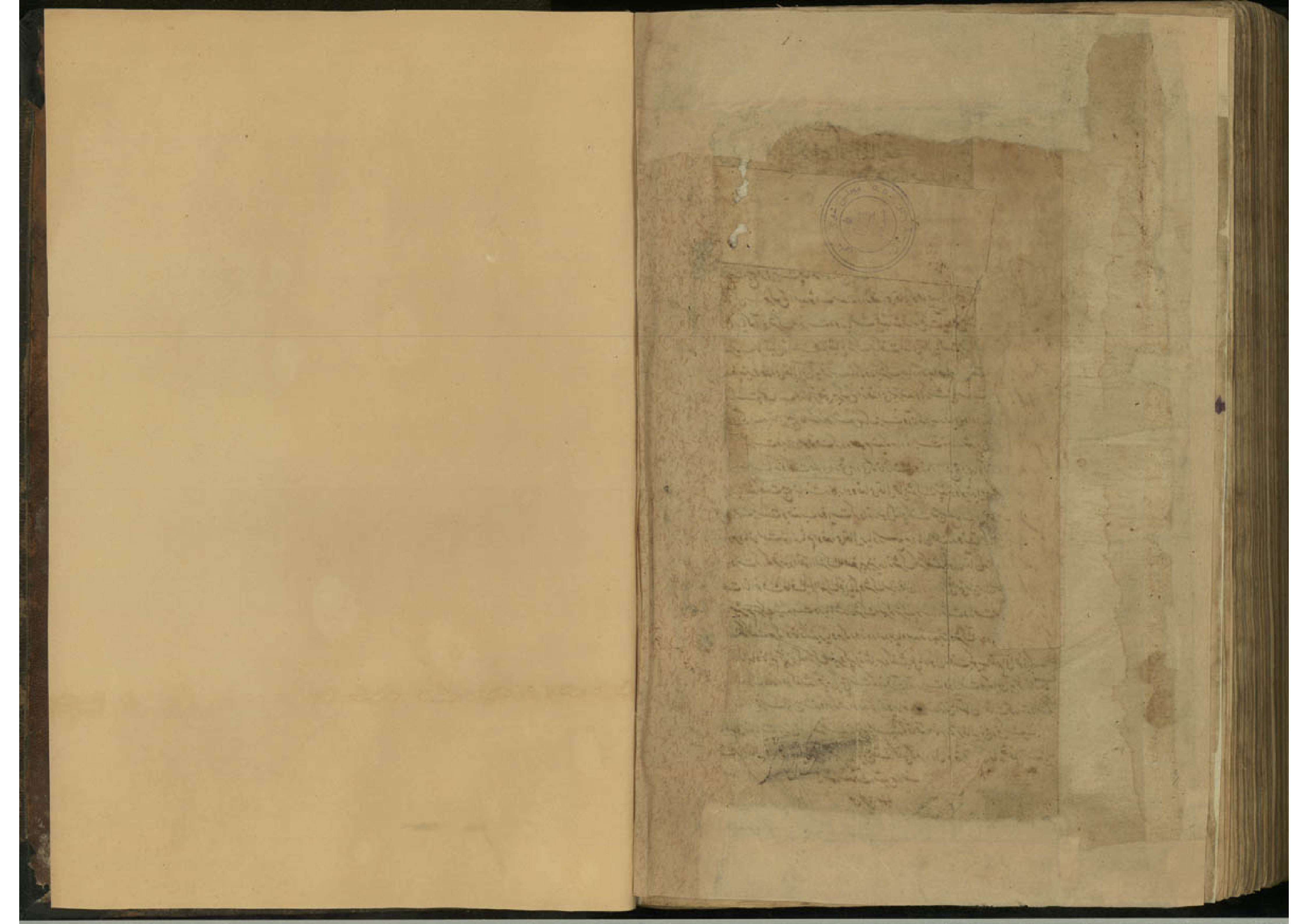
در شهرها آیند و آبها بخورند و جمله مردم از ایشان بگریزند و با حصارها شوند و بجنگ زمین را بخورند شد اکنون قصد آسمان
بکنند و تیر در آسمان اندازند تیرهای ایشان خون آلوده باز آید خدای تعالی کرمی بر ایشان گمارد تا ایشان بمیرند و باشند همه یکجا
بمیرند چنانکه ملخ میرد چارپایان ایشانرا بخورند چنانکه گیاه خورند و مردمان از حصنها و قلعها بیرون آیند و همه گفت ایشان بجمله زمین
بستانند بجز مکه و مدینه و بیت المقدس که برین سه جای ظفر نیابند قوله فما اسطاعوا ان یظهروه درین قوت خلاف کردند گفتند آلت
مردمان که یاری دهند و ضرورت کنند و گفتند مراد از قوت آهن است حتی اذا ساوی چون راست کرد ما بین آن دو کوه
و آهن و روی و مس تمام کرد سعید بن ابی صلاح گفت مرا چنین روایت کردند که صفی سنگ و آهن و روی می نهادند صفی
هیزم چون تمام شد ذو القرنین گفت انفخوا در دمید در همه سوخته کرده ایشان آنرا از آتش محکم کرده
یعنی آن سنگ و آهن همه چون آتش کردید گفت بمن دهید مس که گداخته تا بر آن سد بریزم و آنرا محکم کرده ام چون آن سد بلند
محکم و تمام گشت ایشان نتوانستند که بر زبر آن آیند از آنکه بس بلند بود به بلندی صد فرسنگ و نتوانستند که سوراخ کنند از آنکه
در پهنا پنجاه فرسنگ بود قوله تعالی قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ
كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا
وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا
يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ
لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ذو القرنین گفت این رحمتی است از خدای من یعنی این سد که کردم و این بند که بستم رحمتی است از خدای
من پس چون وعده خدای بیاید و قیامت نزدیک آید اشراط و ساعات ظاهر گردد خدای آنرا خورد کرد و با زمین راست
گرداند و این وعده ایست که خدای او راست و وعده خدای حق است و صدق است و ترکنا بعضهم و بگذاریم ایشانرا در آن
روز که سد شکسته گردد و قیامت نزدیک شود بعضی از ایشان ببعضی آمیخته گردد چون موج دریا مضطرب و مختلط
دیوان و پریان و آدمیان و وحوش و سباع بهم در آمیزند همه حیران و سرگشته باشند و دهشت زده و بدمیم تا در صور و دمیدنی
و صور یکسرا او در دهان اسرافیل و یکسر در زیر عرش و او را چهل هزار سر بود و در اقطار و جوانب عرش رفته است رسول گفت
شب معراج اسرافیل را دیدم ایستاده و یکپای در پیش نهاده و دیگر پای از پس نهاده و چشم در زیر عرش کشیده تا کی بفرمان
آید که در صور دمد فجمعناهم جمعا همه خلقانرا جمع کنیم جمع کردنی و دوزخ را عرضه کنیم بکافران کافرانی که چشمهای ایشان در پوشش و
غطایی بود از یاد کردن من و از آیات من غافل بودند چشم و دل خود از پوشش حق منظر کردن و معرفت بیرون نیاوردند و گفته
که مراد بذکر قرآنست یعنی از قرآن و آیات او نظر نکردند و نتوانستند که آنرا بشنوند افحسب الذین کفروا آیا می پندارند آنانکه
کافر شدند که گرفتن ایشان بندگان مرا دوستی جز از من ایشانرا از عذاب من برهانند و از چنگ من خلاص دهند یعنی ایشانرا
که کافر شدند اولیا و دوستانی که گرفته اند بدون من روز قیامت هیچ نفعی حاصل نشود و ایشانرا ملجای و ملاذی از عذاب
نباید ایشانرا از عذاب ما کار رهند و از عقاب چگونه خلاصی یابند که ما آماده ایم و ساخته ایم مر این کافرانرا آماده کرده ام
دوزخ نزل روزی و منزل و مقامی و بعضی گفتند که نزل طعام باشد و مراد بعبادی عیسی و فرشتگانند یعنی ایشان فردا
تبرا کنند از ایشان عبد الله عباس گفت مراد شیاطین اند و اصنام نیز گفته اند چنانکه گفت ان الذین تدعون من دون الله
عباد امثالکم قوله تعالی قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

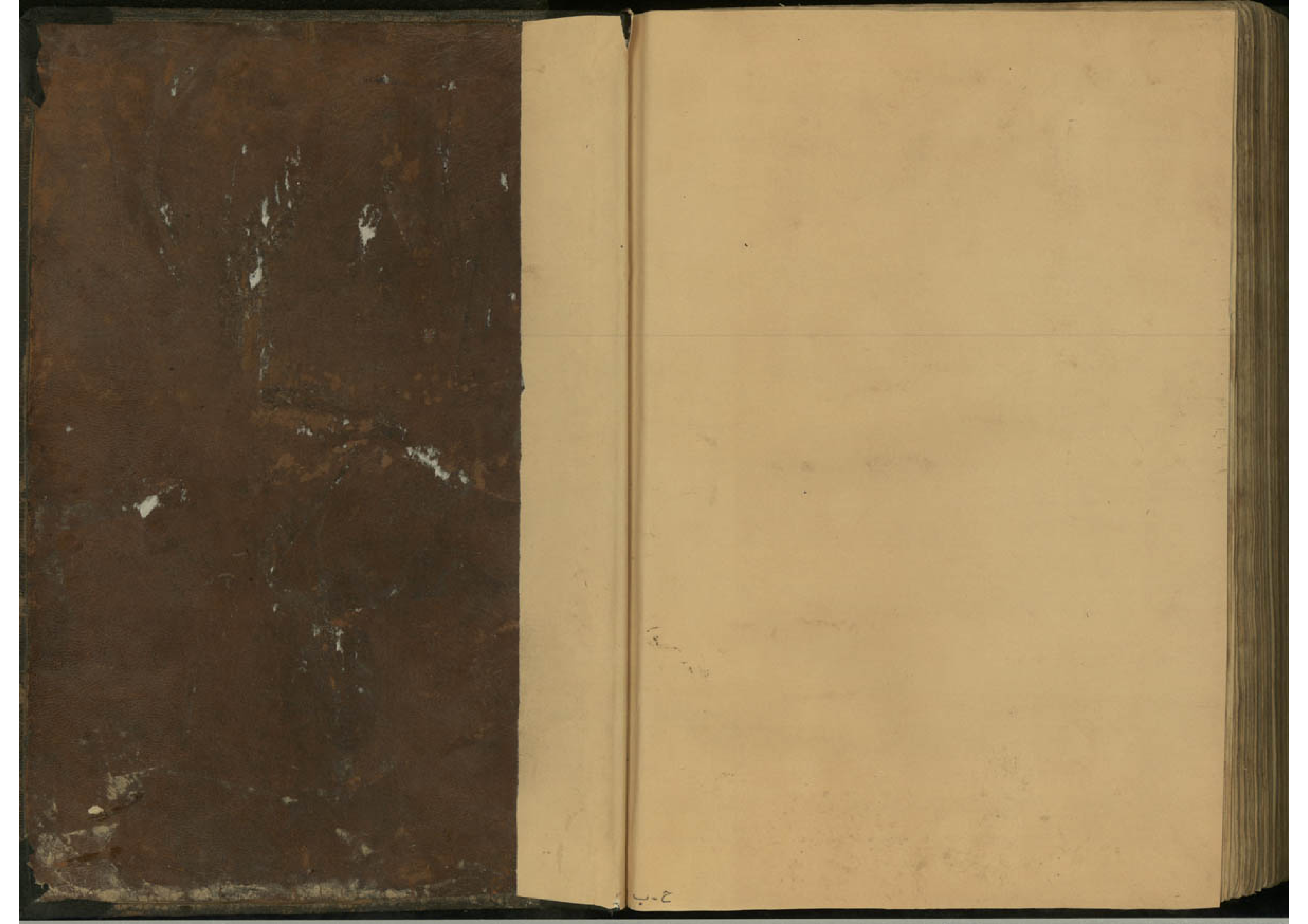
وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا اولئك الذين كفروا بايات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم
فلا نقيم لهم يوم القيمة وزنا ذلك جزاؤهم جهنم بما كفروا واتخذوا اياتي ورسلي هزوا بگوی
محمد که چه وهم شما را با آنکه زیان کارترین جهانیانند بکردارها برای آن آنکه خسران کرده که حال ایشان تشبیه کرده بحال بازرگانی
که رنج برده و کار کنند و امید سود دارند و چون بنگرد حاصل سودش نیابد و بعوض زیاده نقصان بهره کرده باشد بجای آن
آن زیان کارانی که سعی ایشان تباه شده و کردار ایشان باطل شده و در ضلال و هلاک افتاده در دنیا از این سبب که نه بجای خود
و نه بوجه مامور بر وجود آرند و هم گمان میبرند آنکه پندارند که کار نیکو میکنند تا مراد باین گفته قسیسان و رهبانان اند
و ترسایانند ابو الطفیل گفت عبد الله الکوا از امیر المومنین علی علیه السلام از این آیه پرسید گفت اهل حروراانند یعنی خارجیان
آنگه گفت انت و اصحابک منهم تو و یاران تو از ایشانند اولئک الذین کفروا ایشان آنانند که بآیات خدا کافر شدند و بعث
و نشور و ثواب و عقاب منکر اند علما و کردارهای ایشان باطل و نیست شد یعنی بموقع قبول نیامد بدان که نه بوجه مامور نکردند و ایمان
ایشان درست نشد فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا فردای قیامت ایشان را وزنی ننهیم و بایشان مبالات ننماییم یعنی تحقیر و خوار
داشت ایشان کنیم ابو القسم بلخی گفت معنی آنست که اعمال ایشان را در ترازو اعمال هیچ وزنی نباشد از آنکه نه بموقع خود کرده باشند
ابو سعید خدری گفت روز قیامت جماعتی می آیند با اعمالی که نزدیک بود که از کوههای تهامه قویتر بود چون در ترازو نهند ویرا هیچ وزنی
نباشد ابو هریره از رسول روایت کرده که روز قیامت مردی بزرگ می آید چون ویرا بسنجند چندانی وزن ندارد که پر پشه
که مصداق این قرآن بخوانید فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا الحمد لله تعالی گفت ذلک جزاؤهم این جزا و پاداش ایشانست یعنی دوزخ
جزا و پاداش ایشانست بآن کفر که آوردند و آیات ما و پیغمبران ما را بافسوس گرفتند و با ایشان استهزا کردند قوله تعالی ان
الذين امنوا وعملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدين فيها لا يبغون عنها حولا قل
لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا
آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند بهشتهای فردوس نزل و طعام ایشانست از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که بهشت صد درجه
درجه است میان هر دو درجه چندانی شد که از آسمان و زمین بلندترین درجهای بهشت فردوس است و جویهای بهشت از
آنجا آید و بالای آن عرش خدای بود چون از خدای بهشت خواهید فردوس خواهید و بهشتهای فردوس چهار است دو از سیم
و هر چه در آنجاست از آلات و اوانی همه از سیم است و دو از زر است و هر چه در آنجا بود همه از زر بود و خدای تعالی ویرا بخودی
خود آفریده است و درخت بان نشانده [illegible]
بفرمای بجای دوستان من کعب الاحبار گفت از فردوس بلندتر جایی نیست و آن جای آنانست که امر معروف و نهی منکر
کنند خالدين فيها لا يبغون عنها حولا آنجا جاوید باشند از آنجا طلب تحویل نکنند و تمنای ایشان نباشد که از آنجا بجای دیگر نقل کنند از حسن و طیب آن
زیبایی نیکوی قل لو کان البحر مدادا عبد الله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که جهودان گفتند تو میگویی که ما را حکمت داده اند و در
توریت یوتی الحکمة من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا آنگه گفتی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس چگونه باشد خدای تعالی
آیه فرستاد و گفت بگو ای محمد ازین وی مثل که اگر دریا مداد باشد برای کلمات حکمت که نزدیک منست دریا و ابر سد کلام حکمت
و اگر همچند آنکه این دریا باشد آنرا مداد زیاده دهیم و این مثلیست که خدای تعالی زده است مقدورات و معلومات خود
باندازه خاطرهای ایشان چه مقدورات و معلومات حق تعالی نهایت ندارد و [illegible] آنجایگاه یا گفت جای دیگر گفت

[illegible]

[illegible] حب ظاهر و فهم ایشان مثل زده است
قوله تعالی قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم اله واحد فمن كان يرجوا لقاء
ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا عبد الله عباس گفت خدای تعالی رسول را
تواضع فرمود [illegible] تواضعش آموخت تا در راه کبر و نخوت در دل نبرد و گفت بگو [illegible] مثل شما
بشر می آید تا من شما را گویم که خدای شما یکی است بعضی گفته اند جواب آنست که
[illegible] که این رسول طعام میخورد و در بازارها میرود گفت بگو ای محمد
من شما را انسانیت هیچ فرقی نیست چنانکه شما محتاج بطعام و اشربه اید من نیز هستم [illegible]
میکنند که خدای تعالی یکی است هر کس که امید ثواب میدارد از خدای تعالی گو عمل صالح کن و در عبادت خدای
شرک میاور [illegible] آن شرک اصغر است دور باش عبد الله عباس گفت این آیه در حق جندب بن زهیر العامری آمد که گفت
رسول [illegible] لا یقبل الله الا طیب لا یقبل ما شورک فیه گفت خدای تعالی پاک است جز پاک قبول نکند و آنچه در وی
شرکت باشد نپذیرد و خدای تعالی این آیه فرستاد و لا یشرک بعبادة ربه احدا بعضی گفته اند رجا بمعنی خوف است
و لقا بمعنی مصیر و بازگشت بحساب و شمار یعنی هر کس که از خدای میترسد و بازگشت با حساب و شمار گو عمل صالح کن و لقا
بمعنی دیدار نیست برای آنکه خدای تعالی هیچ حاسه از حواس درک نیست و آنانکه دیدار خدای روا داشتند جزا بر عمل نکویند و لقا
یعنی عمل صالح باز بسته است و بران موقوف کرده معلوم شد که مراد ثوابست شهر بن حوشب گفت مردی
بنزدیک عبادة بن صامت آمد و گفت چگویی در حق مردی که نماز کند و روزه دارد و حج و جهاد کند و خواهد که او را ایمان
کنند کار او چگونه باشد گفت هیچ نباشد کار او و خدای تعالی عمل شرکت نپذیرد و گویند این همه عمل آنست که برای
آدمی کنی و مرا بآن حاجت نیست و جندب روایت کرد از رسول که او گفت من سمع الناس بعمله سمع الله به سامع خلقه
و صغره هر که عمل خود مردمان را بشنواند نام او خدای تعالی بریا در سمع مردمان افکند روز قیامت و او را خوار و حقیر کرده
ابو هریره از رسول روایت کرد که فرمود اتقوا الشرک الاصغر بپرهیزید از شرک اصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست گفت ریا باشد
و چون [illegible] آمد گفت انا اخوف ما اخاف علیکم الشرک الخفی ایاکم و شرک السرائر فان الشرک اخفی من دبیب النمل علی الصفا فی اللیلة الظلماء
بترسید [illegible] من شما را بیشتر بیم شرک پوشیده است در ریا باشد [illegible] هر که شرک پوشیده تر است در امت من از رفتن مور بر سنگ
سیاه در شب تاریک آنگه گفت هر که او نماز کند بریا و هر که روزه دارد بریا و صدقه دهد بریا شرک آورده باشد [illegible]
[illegible] رسول گفت شما را راه ننمایم بچیزی که شرک صغیر و کبیر از شما ببرد گفتند بلی یا رسول الله گفت بگویید اللهم انی اعوذ بک ان
اشرک بک و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم گفته اند آخرین آیتیست که از قرآن آمده است [illegible] گفت هر که این آیه بخواند [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] و هر که همه سوره بخواند [illegible] آسمان تمت بحمد الله و المنه
[illegible] نهایات [illegible] باتمام رسید و خاتمه [illegible] شعر
صد شکر که از الطاف خدای تعالی [illegible] این مقصد [illegible] مراد دل بوقت تمت [illegible]

فی شهر [illegible] و تسعین و الف
من الهجرة النبویه
[illegible]




ح-ب